

کارل مارکس
سرمایہ
نقدی بر اقتصاد سیاسی
(جلد یکم)

حسن مرتضوی



سرمايه
نقدی بر اقتصاد سياسي

کارل مارکس

سرمایه

نقدی بر اقتصاد سیاسی

(جلد یکم)

ترجمہی

حسن مرتضوی



This is a Persian translation of
Capital
A Critique of Political Economy
 (Volume One)
 by Karl Marx
 Penguin Books in association with New Left Review, 1990
Le capital
Critique de l'économie politique
 (Quatrième édition allemande)
 Livre premier
 Messidor/Édition social, Paris, 1983
Das Kapital
Kritik der Politischen Ökonomie
 Erster Band
 Dietz Verlag, Berlin, 1991
 Translated by Hasan Mortazavi
 Āgah Publishing House, Tehran, 2008
 Reprinted 2009
 www.agahpub.ir
 E-mail: info@agahpub.ir

Marx, Karl	مارکس، کارل ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م.	سرشناسه:
	سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی / کارل مارکس؛ ترجمه حسن مرتضوی.	عنوان و نام پدیدآور:
	تهران: آگاه، ۱۳۸۶.	مشخصات نشر:
	۹۰۴ ص.	مشخصات ظاهری:
	964-416-272-2	شابک:
	فیپا.	وضعیت فهرست‌نویسی
Capital, A Critique of Political Economy, V. 1,	عنوان اصلی: 1, V. Capital, A Critique of Political Economy	یادداشت:
	c1990	یادداشت:
	نمایه.	موضوع:
	سرمایه.	موضوع:
	اقتصاد.	شناسه افزوده:
	مرتضوی، حسن، ۱۳۴۰ - مترجم.	رده‌بندی کنگره:
	HB۵۰۱/م۲ ک ۱۳۸۶	رده‌بندی دیویی:
	۳۳۵/۴۱	شماره کتابخانه ملی:
	۱۰۷۸۹۸۸	



کارل مارکس
 سرمایه

نقدی بر اقتصاد سیاسی
 (جلد یکم)

ترجمه‌ی حسن مرتضوی

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: زمستان ۱۳۸۶، آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

(حروف‌نگاری: نفیسه جعفری؛ نمونه‌خوانی: پگاه درخشانی؛ صفحه‌آرایی: مینو حسینی)

لیتوگرافی و چاپ: طیف‌نگار، صحافی: ایران کتاب

چاپ دوم: بهار ۱۳۸۸

شمارگان: ۱,۱۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

مؤسسه انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۳۴۰

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۳، فکس: ۶۶۴۶۰۹۳۲

قیمت: ۱۸,۰۰۰ تومان

و به ره، نی زن که دایم می نوازد نی،

در این دنیای ابراندود

راه خود را دارد اندر پیش.

نیما یوشیج

به یاد

رضا و شکری

فهرست

۹	پیش گفتار مترجم
۱۵	در باره‌ی مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس و ویراست فرانسه
۲۹	پیش گفتار ویراست اول
۳۲	پیش گفتار ویراست دوم
۴۲	پیش گفتار ویراست فرانسه
۴۵	پیش گفتار ویراست انگلیسی
۴۶	پیش گفتار ویراست سوم
۴۹	پیش گفتار ویراست انگلیسی
۵۲	پیش گفتار ویراست چهارم

پاره‌ی یکم: کالا و پول

۶۵	فصل اول: کالا
۶۵	۱. در مباحث کالا: ارزش مصرفی و ارزش (چون هر کوزه‌ی مقداری آرد است)
۷۱	۲. سرشت دوگانه‌ی کاری که در کالاها بازتاب می‌خورد
۷۷	۳. شکل ارزش یا ارزش مبادله‌ای
۱۰۱	۴. سرشت پسرانه‌ی کالا و زبان آن
۱۱۲	فصل دوم: فرایند مبادله
۱۲۲	فصل سوم: پول یا گردش کالاها
۱۲۴	۱. مقیاس ارزش‌ها
۱۲۵	۲. وسیله‌ی گردش
۱۵۱	۳. پول

۷۷۱ فصل هفتم: تولید نیروی انسانی نسبی

۷۷۱ فصل نهم: سرمایه گذاری

۷۷۱ فصل دوازدهم: تولید کثرت و تولید کارگاهی

۷۷۱ فصل شانزدهم: تولید کارگاهی

۷۷۵ فصل بیستم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و یکم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و دوم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و سوم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و چهارم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و پنجم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و ششم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و هفتم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و هشتم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و نهم: تولید کارگاهی

۷۷۷ فصل بیست و دهم: تولید کارگاهی

فهرست

۹ پیش گفتار مترجم

۱۵ درباره‌ی مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس و ویراست فرانسه

۲۹ پیش گفتار ویراست اول

۳۴ پی گفتار ویراست دوم

۴۴ پیش گفتار ویراست فرانسه

۴۵ پی گفتار ویراست فرانسه

۴۶ پیش گفتار ویراست سوم

۴۹ پیش گفتار ویراست انگلیسی

۵۴ پیش گفتار ویراست چهارم

۲۹۵ پاره‌ی یکم: کالا و پول

۶۵ فصل اول: کالا

۶۵ ۱. دو عامل کالا: ارزش مصرفی و ارزش (جوهر ارزش، مقدار ارزش)

۷۱ ۲. سرشت دوگانه‌ی کاری که در کالاها بازنموده می‌شود

۷۷ ۳. شکل ارزش یا ارزش مبادله‌ای

۱۰۱ ۴. سرشت بتواره‌ی کالا و راز آن

۱۱۴ فصل دوم: فرایند مبادله

۱۲۴ فصل سوم: پول یا گردش کالاها

۱۲۴ ۱. مقیاس ارزش‌ها

۱۳۳ ۲. وسیله‌ی گردش

۱۵۸ ۳. پول

پاره‌ی دوم: تبدیل پول به سرمایه

۱۷۷ فصل چهارم: تبدیل پول به سرمایه

۱۷۷ ۱. فرمول عام سرمایه

۱۸۶ ۲. تضادهای فرمول عام

۱۹۷ ۳. فروش و خرید نیروی کار

پاره‌ی سوم: تولید ارزش اضافی مطلق

۲۰۹ فصل پنجم: فرایند کار و فرایند ارزش‌افزایی

۲۰۹ ۱. فرایند کار

۲۱۸ ۲. فرایند ارزش‌افزایی

۲۳۰ فصل ششم: سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر

۲۴۲ فصل هفتم: نرخ ارزش اضافی

۲۴۲ ۱. درجه‌ی استثمار نیروی کار

۲۵۰ ۲. بازنمود ارزش محصول توسط اجزای متناسب محصول

۲۵۴ ۳. «آخرین ساعت» سنیور

۲۵۹ ۴. محصول اضافی

۲۶۰ فصل هشتم: کار روزانه

۲۶۰ ۱. کران‌های کار روزانه

۲۶۴ ۲. ولع برای کار اضافی. کارخانه‌دار و بویار

۲۶۶ ۳. شاخه‌هایی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در مورد استثمار

۲۸۷ ۴. کار روزانه و کار شبانه. نظام نوبتی

۲۹۵ ۵. مبارزه برای کار متعارف روزانه. قانون‌های اجباری برای طولانی‌کردن

۲۹۵ کار روزانه از اواسط سده‌ی چهاردهم تا پایان سده‌ی هفدهم

۳۰۹ ۶. مبارزه برای کار متعارف روزانه. قانون‌های اجباری برای محدودیت ساعات

۳۰۹ کار. قانون‌های کار انگلستان ۱۸۳۳-۱۸۴۴

۳۳۱ ۷. مبارزه برای مدت زمان متعارف کار روزانه. تأثیر قانون‌های کار انگلستان بر

سایر کشورها

۳۳۷ فصل نهم: نرخ و مقدار ارزش اضافی

پاره‌ی چهارم: تولید ارزش اضافی نسبی

۳۴۹	فصل دهم: مفهوم ارزش اضافی نسبی
۳۵۸	فصل یازدهم: همیاری
۳۷۲	فصل دوازدهم: تقسیم کار و تولیدکارگاهی
۳۷۲	۱. خاستگاه دوگانه‌ی تولیدکارگاهی
۳۷۵	۲. کارگر متخصص و افزار او
	۳. دو شکل بنیادی تولیدکارگاهی: تولیدکارگاهی نامتجانس و تولید کارگاهی انداموار
۳۷۷	
۳۸۶	۴. تقسیم کار درون تولیدکارگاهی و تقسیم کار درون جامعه
۳۹۴	۵. سرشت سرمایه‌دارانه‌ی تولیدکارگاهی
۴۰۴	فصل سیزدهم: ماشین‌آلات و صنعت بزرگ
۴۰۴	۱. تکامل ماشین‌آلات
۴۱۹	۲. ارزش انتقال‌داده شده توسط ماشین‌آلات به محصول
۴۲۰	۳. تاثیرات بی‌واسطه‌ی تولید ماشینی بر کارگران
۴۵۳	۴. کارخانه
۴۶۲	۵. مبارزه بین کارگر و ماشین
۴۷۴	۶. نظریه‌ی جبران در مورد کارگرانی که توسط ماشین از کار رانده شده‌اند
۴۸۳	۷. دفع و جذب کارگران با تکامل تولید ماشینی. بحران در صنعت پنبه
۴۹۵	۸. تاثیر انقلابی صنعت بزرگ بر تولیدکارگاهی پیشه‌وری و کار خانگی
	۹. قانون کار (بندهای بهداشتی و آموزشی). گسترش عمومی قانون‌های کار در انگلستان
۵۱۷	
۵۴۲	۱۰. صنعت بزرگ و کشاورزی

پاره‌ی پنجم: تولید ارزش اضافی مطلق و نسبی

۵۴۷	فصل چهاردهم: ارزش اضافی مطلق و نسبی
۵۵۸	فصل پانزدهم: تغییرات مقدار در قیمت نیروی کار و ارزش اضافی
۵۶۹	فصل شانزدهم: فرمول‌های متفاوت برای نرخ ارزش اضافی

پاره‌ی ششم: مزدها

- ۵۷۵ فصل هفدهم: دگرگونی ارزش نیروی کار و قیمت متناسب آن به مزد
- ۵۸۳ فصل هجدهم: مزد زمانی
- ۵۹۱ فصل نوزدهم: کارمزدی
- ۶۰۰ فصل بیستم: اختلاف بین مزد ملت‌های متفاوت

پاره‌ی هفتم: فرایند انباشت سرمایه

- ۶۱۱ فصل بیست و یکم: باز تولید ساده
- ۶۲۴ فصل بیست و دوم: دگرگونی ارزش اضافی به سرمایه
- ۶۵۹ فصل بیست و سوم: قانون عام انباشت سرمایه
- ۷۶۵ فصل بیست و چهارم: به اصطلاح انباشت بدوی
 - ۱. راز انباشت بدوی
 - ۲. سلب مالکیت روستاییان از ملک و زمین
 - ۳. قانونگذاری سفاکانه علیه سلب مالکیت شدگان از پایان سده‌ی پانزدهم.
 - ۴. تکوین مزرعه‌دار سرمایه‌دار
 - ۵. تأثیر انقلاب کشاورزی بر صنعت. تشکیل بازاری داخلی برای سرمایه‌ی صنعتی
 - ۶. تکوین سرمایه‌دار صنعتی
 - ۷. گرایش تاریخی انباشت سرمایه

فصل بیست و پنجم: نظریه‌ی جدید استعمار

- ۸۱۷ واژه‌نامه
- ۸۲۷ کتابنامه
- ۸۳۱ نمایه‌ی اشخاص
- ۸۷۱ نمایه‌ی عمومی
- ۸۸۹ نمایه‌ی موضوعی
- ۸۹۵

پیش‌گفتار مترجم

بی‌گمان نخستین پرسش خواننده‌ی کتاب حاضر این خواهد بود که چرا جلد اول سرمایه از نو ترجمه شده است. از نخستین ترجمه‌ی کتاب سرمایه به زبان فارسی (۱۳۵۲) توسط ایرج اسکندری حدود سی و سه سال می‌گذرد. بی‌گمان او پیشگام کار سترگ ترجمه‌ی این کتاب است و از این لحاظ خود به خود در شناساندن بزرگ‌ترین اثر تئوریک مارکس نقش شایسته‌ای داشته است. اما در این سه دهه، زبان فارسی و جامعه‌ی ایران و نیز وضعیت بین‌المللی دستخوش تحولات بزرگی شده است. ترجمه‌ی آثار اندیشمندان علوم انسانی از بسیاری از زبان‌ها، رواج نقد و بررسی در میان روشنفکران ایرانی داخل و خارج از کشور و جافتادن نسبی واژه‌های یک‌دست‌تر برای بیان مقولات اقتصادی و تا حدی فلسفی بیگانه با تاریخ و فرهنگ ما، پایه‌های تحولی را شکل داده که به هیچ‌وجه با سه دهه پیش قابل مقایسه نیست. از سوی دیگر، شاهد دگرگونی‌های مهمی در عرصه‌ی جغرافیای سیاسی و نظام‌های بین‌المللی و در نتیجه در گفتمان مسلط بر اندیشه‌ورزی بوده‌ایم که در چشم‌اندازهای گذشته تغییرات گسترده‌ای را ایجاد کرده است. سی و سه سال پیش در دوران جنگ سرد، هدف از ترجمه و انتشار کتاب سرمایه، به گفته‌ی اسکندری، پر کردن «نقصه‌ای بزرگ در ادبیات مارکسیستی ایران» بود (سرمایه، جلد اول، اسکندری، ۱۳۵۲، ص ۱۶)، چراکه «صد سال پس از انتشار کاپیتال امروز نه تنها در کشورهای که یوغ سرمایه‌داری را در هم شکسته و ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی را هدف خویش قرار داده‌اند بلکه در سراسر جهان از عقب‌افتاده‌ترین نقاط تا پیشروترین کشورهای گیتی تئوری‌های مارکسیستی بُراترین سلاح زحمتکشان روی زمین گردیده است.» (همان‌جا) اما اکنون در دورانی بسر می‌بریم که چشم‌اندازهای آرمانی نظریه‌های انقلابی و خود نظریه‌ی مارکسیستی با چالش‌های دشواری روبروست که به بررسی و تعمق ژرفی نیاز دارد. آشکارا یکی از ابزارهای این بررسی، منابع دست اول مارکسیستی است و چه منبعی دست اول‌تر از سرمایه؟ اما این ابزار خود مورد تفسیرهای گوناگونی قرار گرفته است: از تفسیرهای ساختارگرا و اکونومیستی تا

انسان باور. و از آن مهم تر، شناخت ما از تکوین خود سرمایه دستخوش تغییرات مهمی شده است که به هیچ وجه با زمانی که این اثر برای نخستین بار ترجمه شد قابل مقایسه نیست. صرف نظر از این تغییرات در شناخت، مقولاتی هم که این شناخت را بیان می کنند در تغییر مداوم بوده اند. بی تردید نویسنده، و به میزان کمتری مترجم هر اثر مهم اقتصادی، فلسفی و اجتماعی تمامی این تنش ها و گسست ها را در وجود خویش احساس می کند، از زمانه و مقوله های متغیر آن تاثیر می پذیرد و در نتیجه ی شناختی که از نحوه ی تکوین آن اثر پیدا می کند، رد خود را بی هیچ شک و شبهه ای بر اثر و ترجمه ی خویش می گذارد. همان طور که ترجمه ی اسکندری به سبک و سیاق خود بازتاب روح زمانه اش بود، ترجمه ی حاضر هم بی گمان روح پرتنش و سرشار از کنکاش دوران کنونی را به نمایش می گذارد.

درک و شناخت مارکس پژوهان دنیا از روند تکوین نگارش سرمایه در این چند دهه تغییرات عظیمی کرده که معلول دگرگونی های بزرگی در صحنه ی بین المللی و اجتماعی بوده است. مرگ استالین، شکاف برداشتن در اردوگاه سوسیالیستی و بحران های دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ منجر به رشد علاقه ی دوباره به مارکس و ترجمه ی بسیاری از آثار ناشناخته ی وی شد. از جمله می توان به انتشار و ترجمه ی دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ (نخستین چاپ به زبان اصلی ۱۹۳۲، برلین) به زبان های مهم دنیا اشاره داشت که به شدت افسانه ی تضاد مارکس جوان، هگل گرا و نه چندان آشنا با واقعیت های مادی و اقتصادی را با مارکس سالخورده، اقتصاددان و رهاشده از دیالکتیک هگلی از بین برد. زبان اقتصادی دست نوشته های مارکس جوان و زبان فلسفی سرمایه ی مارکس سالخورده، نه دو مرحله ی جداگانه و گسسته از روند تکاملی اندیشمندی چون مارکس بلکه فرایندی واحد بوده است. با توجه به همین امر می توان درک مکانیکی فیلسوف ساختارگرایی چون لویی آلتوسر را دریافت که فصل اول سرمایه را به زبانی آکنده از اصطلاحات هگلی متهم و خوانندگان را دعوت می کند که از فصل دوم که زبانی «واقعی تر و اقتصادی تر» دارد شروع به خواندن کنند. متأسفانه به گفته ی هربرت مارکوزه مارکس در اقتصادی ترین اثر خود رهیافتی کاملاً فلسفی اختیار می کند و در فلسفی ترین کتاب خود رهیافتی اقتصادی!

سپس گروندریسه (نخستین چاپ به زبان اصلی در فاصله ی سال های ۱۹۳۹-۱۹۴۱ در مسکو) به زبان های انگلیسی و فرانسه انتشار یافت. گروندریسه، محصول دوران پختگی مارکس، «بتواری مورخان را نابود و به جای آن حرکت تاریخ را دنبال می کند و از رهگذر آن مردم را به عنوان بخشی از حرکت "مطلق شدن" که تاریخ را شکل می دهند، مشخص می سازد» (فلسفه و انقلاب، رایا دونایفسکایا، ترجمه ی فارسی، ص ۱۲۲) دو بخش محوری گروندریسه یعنی «صورت بندی های پیشا سرمایه داری» و «ماشین آلات» نمودار وحدت یکپارچه ی فلسفه و اقتصاد هستند «و اگر کسی این را درک نمی کند ربطی به هگلیانیسم مارکس ندارد بلکه ناشی از عدم درک مارکسیسم مارکس است که حاضر نیست به یک جزم و قاعده تبدیل شود، خواه اقتصادی یا تاریخی، خواه فلسفی یا جامعه شناسی.» (همان جا)

رویداد مهم بعدی انتشار ویراست جدید مجموعه آثار مارکس و انگلس (MEGA) در سال ۱۹۹۱ بود که تمامی روایت‌های دیگر جلد اول سرمایه را که زیر نظر مارکس یا انگلس انتشار یافته بودند در مجلدات جداگانه‌ای در بر می‌گرفت و به این ترتیب نشان داده شد که در روایت نهایی، یعنی ویراست چهارم زبان آلمانی ۱۸۹۰ (همان ویراستی که انگلس آن را روایت «نهایی» سرمایه می‌داند و مورد استناد اسکندری قرار گرفته) چه بخش‌های مهمی از ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ فرانسه گنجانده نشده است. آنچه در ترجمه‌ی فرانسه ۱۸۷۲-۱۸۷۵ اهمیت دارد این است که «این به هیچ وجه یک ترجمه نیست. نه تنها مارکس آن را ویرایش کرده بود بلکه بسیاری از فرمول‌های بنیادی را با دقت بیشتری طرح و بعضی از بخش‌ها، به ویژه بخش‌های مربوط به انباشت و نیز بتواره‌پرستی، را گسترش داد» (کوپن آندرسون، جلد اول «ناشناخته‌ی سرمایه»، ص ۷۱) خود مارکس برای این ترجمه ارزش علمی مستقلی قائل بود و حتی به خوانندگانی که به زبان آلمانی آشنایی کافی داشتند توصیه کرده بود که آن را بخوانند. «پس از مرگ مارکس این وظیفه به دوش انگلس افتاد تا این تغییرات را از ویراست فرانسه به ویراست جدید آلمانی منتقل کند.» (همان‌جا) انگلس در ویراست چهارم سرمایه ۱۸۹۰ اعلام کرد که «موشکافانه و به دقت از نظر مارکس پیروی کرده است و این چیزی بود که مورد قبول مارکسیست‌های پسامارکس و مارکس‌پژوهان قرار گرفت. اما انگلس نه تنها در انجام این وظیفه اسیر نگرش اولیه‌ی خود بود که ویراست ۱۸۶۷ را ترجیح می‌داد بلکه در واقع همه‌ی تغییرات مورد نظر مارکس را در آن نگنجاند.» (همان‌جا)

در اینجا قصد ندارم اهمیت ویراست فرانسه را به تفصیل بررسی کنم، چرا که برای آشنایی خوانندگان با نظراتی در این زمینه مقاله‌ای را از کوپن آندرسون برای درک ارزش و اهمیت این ویراست ترجمه کرده‌ام که در این مجلد گنجانده شده. تنها به این نکته اشاره می‌کنم که به دلایل یادشده ترجمه‌ی اسکندری ناقص است چرا که بسیاری از افزوده‌های بعدی مارکس را در نگارش فرانسه‌ی سرمایه شامل نیست. اسکندری در پیشگفتارش می‌نویسد که ابتدا از ترجمه‌ی فرانسوی ژوزف روا (مترجم ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ فرانسه‌ی سرمایه) شروع به برگرداندن اثر به فارسی کرده. حتی متذکر می‌شود که «ترجمه‌ی ژوزف روا این خصوصیت را دارد که کارل مارکس شخصاً در تنظیم آن دخالت داشته و حتی در مواردی بخش‌هایی از آن را خود به زبان فرانسه اصلاح و انشاء نموده... ولی در حین مقابله با متن آلمانی» (متن ویراست ۱۸۹۰ انگلس) «معلوم شد که ژوزف روا به طور آزاد به ترجمه پرداخته و به همین جهت در بسیاری موارد عبارتی که در متن آلمانی آمده در ترجمه‌ی مزبور یا حذف شده یا طبق سلیقه‌ی مترجم تغییراتی کرده است» (سرمایه، جلد اول، ایرج اسکندری، ۱۳۵۲، ص ۱۶) و این در حالی است که مارکس در پاسخ به عدم استقبال انگلس از متن فرانسه نوشته بود که بسیاری از بخش‌ها در متن فرانسه «بسیار بهتر از متن آلمانی از کار در آمده‌اند!» (مکاتبات مارکس و انگلس، مجموعه آثار چاپ ۱۹۶۲؛ جلد ۳۳، ص ۹۲) به هر حال، اسکندری خود را ناگزیر دید ترجمه‌اش را از متن فرانسه «جمله به جمله با متن آلمانی» (همان ویراست ۱۸۹۰) مقایسه کند «تا نقایص مزبور را برطرف کند» (سرمایه، جلد اول،

اسکندری، ۱۳۵۲، ص ۱۶). در عمل ویراست چهارم آلمانی به منبع اصلی ترجمه‌ی فارسی آن تبدیل شد، بی‌آنکه بسیاری از تغییرات موردنظر مارکس در ویراست فرانسه در آن گنجانده شود. بدتر از همه، این کار به گونه‌ای انجام شد که از خود متن اسکندری هرگز نمی‌توان فهمید در کدام بخش روایت تجدیدنظرکرده‌ی مارکس در ویراست فرانسه آمده، کجا متن ویراست‌های آلمانی دست خورده و تغییراتی کرده و کجا دست‌نخورده باقی مانده‌اند، کجا افزوده‌ی انگلس است، و سرانجام کجا مترجمان ویراست انگلیسی (ساموئل مور و ادوارد اولینگ) در نقل قول‌های مارکس از متن‌های اصلی انگلیسی تغییراتی داده‌اند. در نهایت این شک و تردید باقی می‌ماند که آیا به راستی این ترجمه همان چیزی است که مارکس در پایان مورد نظرش بوده یا ترکیبی است از ویراست‌های گوناگون سرمایه و نظرات انگلس. از نظر اپدولوگ‌های بین‌الملل دوم و سوم و بعدها نظریه‌پردازان روسی و طبعاً اسکندری به پیروی از آن‌ها (و دقیق‌تر نسلی از مارکسیست‌ها چه در گذشته و چه اکنون) مارکس و انگلس یک تن واحد بوده‌اند و در نتیجه هر آنچه انگلس می‌گفته همان است که مورد نظر مارکس بوده و با همین قیاس است که اسکندری با آنکه می‌بیند و می‌خواند تردید نمی‌کند که ویراست مورد نظر انگلس آخرین روایت است و آنجا هم که از متن فرانسه نقل کرده است، هرگز فراموش نمی‌کند بگوید «ما به تبعیت از متن آلمانی سرمایه که از طرف انستیتوی مارکس-انگلس-لنین به چاپ رسیده، ترجمه‌ی عبارات مزبور را به صورت زیرنویس می‌آوریم» (سرمایه، جلد اول، اسکندری، ۱۳۵۲، ص ۵۶۴).

بهترین روش برای تطبیق ویراست‌های مختلف سرمایه همان کاری است که در ویراست جدید مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس MEGA انجام شده است یعنی چاپ تمام ویراست‌های گوناگون سرمایه و دست‌نوشته‌های خود مارکس و بررسی تغییرات و افزودن‌ها در مجلدات بسیار جداگانه. متأسفانه چنین امکانی برای ما وجود نداشته است که تمامی ویراست‌های جلد اول را ترجمه کنیم اما کوشیده‌ایم تا حد امکان این کتاب را آنگونه که در ویراست‌های مختلف انتشار یافته بازنماییم. در واقع کوشیده‌ایم نشان دهیم که سرمایه متنی نیست که مارکس یک بار برای همیشه نوشته و سپس در ویراست‌های بعدی تفاوت‌های اندکی کرده است. این با واقعیت تکوین سرمایه مطلقاً منطبق نیست. مارکس تا روزی که زنده بود در متن جلد اول دست می‌برد و حتی تصمیم داشت به طور کامل آن را مرور کند (رجوع کنید به نامه‌ی ۱۳ دسامبر ۱۸۸۳ مارکس به داتیلسون).

و سرانجام: مارکس نیاز به گستی را در حوزه‌ی تفکر بشر حس کرد و آن را بسط داد. اما آفرینش این چنین گستی (عقل یا منطق نوین) به ناچار فراسوی زبان موجود (به ارث رسیده و محصول عقل کهن) شکل می‌گیرد و نطقه می‌بندد و به زبان هگل «در حال شدن» می‌شود چرا که راهی است (زیاتی است) پیموده نشده. راهی است برای درست کردن قطب‌نما بدون در دست داشتن قطب‌نما! قطب‌نمایی که فقط پس از طی این طریق به دست خواهد آمد. این راه ناگزیر باید با قوه‌ی «تجربیده» پیموده شود تا زبان جدید ظرفیت و توان بیان کرانه‌های ترسیم‌نشده‌ی عقل نوین را

به دست آورد. زبان جدیدی که احتمالاً قالب‌های زبان موجود را از محتوی کنونی اش خالی خواهد کرد تا مفاهیم جدیدی را بخشاً در همان قالب‌ها جایگزین کند. البته به اضافه‌ی قالب‌های جدیدی که امروزه وجود ندارند! و این مهم در بهترین حالت «صعب‌العبور» است، چه برسد به این که پراگماتیسم، «عملگرایی»، روزمره‌گی و سیاست روز غالب باشد و عملکرد تئوریک تخطئه و تحقیر شود.

ترجمه‌ی جدید فارسی سرمایه بر چهار منبع متکی است:

۱. *Capital*, Vol. 1, London: Penguin and New York: Vintage, 1976. با ترجمه‌ی نه چندان دقیق بن فاکس به انگلیسی و مقدمه‌ای طولانی از ارنست مندل که اساساً به ویراست چهارم ۱۸۹۰ آلمانی متکی است.^۱
 ۲. *Le Capital*, Livre 1, Paris: Messidor/Éditions Sociales, 1983. با ترجمه‌ی بسیار دقیق و عالی ژان پییر لُفور همراه با مقدمه‌ای جامع. این ترجمه نیز متکی بر ویراست چهارم ۱۸۹۰ آلمانی است.
 ۳. *Das Kapital*, Kritik der politischen Ökonomie. Erster Band, Hamburg. (Berlin, Dietz Verlag, 1991) در مجلد MEGA² II/10 از ویراست MEGA جدید که همراه با ضمیمه‌ای مفصل برای مقایسه‌ی تمامی اضافات و کمبودهای ویراست‌های قبلی و نهایی سرمایه و نیز تفاوت‌ها با ویراست فرانسه ۱۸۷۲-۱۸۷۵ توسط گروهی از محققان مؤسسه‌ی تاریخ جنبش کارگری برلین به سرپرستی رونالد نیتسولد انتشار یافته است.
 ۴. *Le Capital*, Paris 1872-1875 (Berlin, Dietz Verlag, 1989) در مجلد II/7 MEGA² از ویراست MEGA جدید همراه با ضمیمه‌ای مفصل.
- ابتدا تمام متن از ترجمه‌ی انگلیسی بن فاکس به فارسی برگردانده شد. در جریان کار تفاوت‌های فاحشی بین ترجمه‌ی بن فاکس و متن اصلی آلمانی دیده شد. بار دیگر، تمام متن فارسی به طور کامل با متن ژان پییر لُفور مقایسه و این بار تکیه‌ی ترجمه بر این متن گذاشته شد. در این مرحله نیز تمامی متن با متن اصلی آلمانی مقابله شد.
- در این فاصله، دوست و همکارم کاوه بویری متن فارسی را با متن فرانسه‌ی ژوزف روا که مارکس آن را بازبینی کامل کرده بود مقایسه کرد و تفاوت‌ها را یک به یک مشخص کردیم. سپس تمامی این تفاوت‌ها یک بار دیگر با MEGA 11/7 Apparat و MEGA 11/10 Apparat که هر دو به ترتیب ملحقات MEGA² II/7 و MEGA² II/10 هستند و تفاوت ویراست فرانسه و ویراست ۱۸۹۰ را مشخص می‌کنند، مطابقت داده شد. آنگاه تا حد امکان افزوده‌ها و تغییرات در

۱. در جریان کار بخش‌هایی از ترجمه‌ی انگلیسی مور/اولینگ که بنگاه انتشاراتی پروگرس در سال ۱۹۸۴ انتشار داده بود برای مقایسه با متن آلمانی و انگلیسی بن فاکس مورد استفاده قرار گرفت.

ویراست‌های دوم و سوم و چهارم، و نیز افزوده‌های انگلس در ویراست‌های مختلف، و نیز در پاره‌ای بخش‌ها تفاوت ترجمه‌های انگلیسی مور/اولینگ و بن فاکس با متن آلمانی، به ویژه در مورد نقل قول از منابع اصلی انگلیسی، مشخص شد. متن کنونی با ترجمه‌ی اسکندری نیز مقایسه شده و مواردی که در آن‌ها اسکندری نکاتی را بهتر بیان کرده یا توضیحات روشنگری را در پانوشت‌ها داده بود حفظ شده است.

برای آسانی کار خواننده موارد افزوده شده به متن فرانسه که در ویراست چهارم آلمانی ۱۸۹۰ نیامده، در حاشیه‌ی صفحات مشخص شده است. به این طریق خواننده می‌تواند به راحتی تفاوت متن‌ها را دریابد. این موارد دو دسته هستند: یا به تمامی به متن فرانسه افزوده شده که ما با توضیح «افزوده به فر» از آن‌ها یاد کرده‌ایم یا طرز بیان جمله یا فرازی در متن فرانسه تغییراتی نسبت به متن آلمانی کرده که همان را مشخص کرده‌ایم. در زیرنویس‌ها، توضیحات مترجم انگلیسی (بن فاکس) با «م.ا»، توضیحات مترجم فرانسوی (لفور) با «م.ف» و توضیحات مترجم فارسی با «م.فا» آمده و در خود متن با علائمی ستاره‌مانند مشخص شده‌اند. همه‌ی توضیحات دیگر در زیرنویس‌ها از مارکس و در پاره‌ای موارد که از انگلس است با نام وی مشخص شده. توضیحات افزوده از سوی مترجم در خود متن، در {...} و از سوی مترجمان فرانسه و انگلیسی در [...] و از سوی مارکس در (...) آمده است. برای پرهیز از شلوغی و آشفتگی، همه‌ی توضیحات مترجم‌های انگلیسی، فرانسوی و فارسی درباره‌ی افراد، رویدادها و موضوعات، تا جایی که نبود آن‌ها در زیرنویس به درک مفهوم مورد بحث در خود متن لطمه‌ای نزنند، به انتهای کتاب انتقال داده و بر این مبنا چهار نمایه درست شد: واژه‌نامه‌ی فارسی-انگلیسی-فرانسه-آلمانی، نمایه‌ی اشخاص، نمایه‌ی عمومی، نمایه‌ی موضوعی. در پایان کتاب هم فهرستی از کتاب‌ها، روزنامه‌ها، مجلات و پرونده‌های مورد استناد مارکس در سراسر کتاب را آورده‌ایم. ذکر این نکته لازم است که در خود متن با استفاده از حروف ایرانیک، واژه‌های ذکر شده در واژه‌نامه مشخص شده‌اند. تا حد امکان تمامی اصطلاحاتی که در متن اصلی آلمانی به زبانی غیر از آن آمده، در متن ترجمه هم به فارسی و هم به لاتین مشخص شده است.

تقسیم‌بندی کتاب به پاره‌ها، فصل‌ها و بخش‌ها در هر دو ترجمه‌ی انگلیسی (مور/اولینگ و بن فاکس) که با پیروی از نظر انگلس انجام شده، با تقسیم‌بندی آن در متن آلمانی و ترجمه‌ی لفور متفاوت و مشابه ترجمه‌ی روا است. ما از همان تقسیم‌بندی اصلی ویراست آلمانی پیروی کرده‌ایم.

پیش از هر کس باید از آقای کاوه بویری تشکر کنم که در این دوران طولانی ترجمه‌ی سرمایه کمال همکاری را با من داشتند. اهمیت کار ایشان از نظر من تا حدی است که باید از او به عنوان مترجم دوم کتاب حاضر یاد کنم. از آقای کمال خسروی سپاسگزارم که با دقت فصل اول را مطالعه و پیشنهادات مهمی دادند. ترجمه‌ی بخش چهارم از فصل اول با عنوان «سرشت بتواری کالا و راز آن» که مستقیماً از متن آلمانی برگردانده شده از ایشان است. همچنین از آقای بهرام معلمی که ۸

فصل اولیهی کتاب را از دیدگاه یک ویراستار خواندند و پیشنهادات ارزنده‌ای دادند ممنونم. از سعید رهنما به خاطر راهنمایی و تشویق، از ایلناز جمشیدی برای خواندن ۱۴ فصل اولیه و روشن کردن خطاهای املائی و مفهومی، از فریدا آفاری برای روشن کردن پاره‌ای مفاهیم گنگ فلسفی، از آرمان زندی برای مقایسه‌ی پیش‌گفتارها با متن فرانسه و از کوین آندرسون برای راهنمایی‌های مختلف درباره‌ی مفاهیم و واژه‌ها و از آن مهم‌تر نشان دادن اهمیت ویراست فرانسه سپاسگزارم. دوستان بسیاری بخش‌های مختلف این ترجمه‌ی جدید را خواندند و پیشنهادات ارزشمندی دادند که همین جا از همه‌ی آنها تشکر می‌کنم. همچنین از خسرو پارسا، نسترن موسوی، اکبر معصوم‌بیگی و نادر ناجی برای تذکرات مهمی که درباره‌ی مقدمه‌ی حاضر دادند سپاسگزارم. و سرانجام باید از دوست از دست‌رفته‌ام، بهروز منتظمی، یاد کنم که نکات مهمی را در مورد ترجمه‌ی فرانسه و به‌ویژه پی‌گفتار مارکس بر ویراست دوم تذکر داد. از انتشارات آگاه و همه‌ی دست‌اندرکاران آن در انتشار این کتاب سپاسگزارم.

ترجمه‌ی این کتاب را به پاس تمامی زحمات فراوانی که همسرم، فرح قادرنیا، در جریان این کار متقبل شد، به وی تقدیم می‌کنم.

ح. ۰۴
اسفند ۱۳۸۵

مراجع:

۱. سرمایه، جلد اول، ایرج اسکندری، ۱۳۵۲، انتشارات حزب توده‌ی ایران.
۲. فلسفه و انقلاب، رایا دونایفسکایا، ترجمه‌ی حسن مرتضوی و فریدا آفاری، تهران ۱۳۸۳، انتشارات خجسته
3. Kevin Anderson, "On the MEGA and the French Edition of Capital, vol. I: An Appreciation and a critique", in *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung Neue Folge 1997*, Berlin: Argument Verlag, 1998, pp. 131-136
4. Kevin Anderson, " 'UnKnown' Marx's Capital, Volume I: The French Edition of 1872-75, 100 years Later" in *Review of Radical Political Economics*, Vol. 15:4 pp. 71-80 (1983)
5. Raya Dunayevskaya, *Rosa Luxemburg, Women's Liberation, and Marx's Philosophy of Revolution*, University of Illinois Press, 1981, Second edition 1991.

درباره‌ی مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس و ویراست فرانسوی جلد اول سرمایه: ارزیابی و نقد

کوین آندرسون^۱

انتشار ویراست چهارم جلد اول سرمایه به زبان آلمانی در ویراست جدید MEGA {مجموعه آثار مارکس و انگلس} که در سال ۱۹۹۱ انتشار یافت (MEGA² II/10)^۲، یک رخداد انتشاراتی واقعی در مطالعات مارکسیستی محسوب می‌شود. اگر روایت‌های دیگر جلد اول سرمایه را که به‌عنوان بخشی از MEGA جدید انتشار یافته است در مجموع در نظر بگیریم، اکنون جلد دهم آن درباره‌ی نوشته‌های اقتصادی مارکس تمامی روایت‌های دیگر سرمایه را که تحت نظارت مارکس و انگلس انتشار یافته بودند در اختیار پژوهش‌گران قرار می‌دهد: ویراست اول ۱۸۶۷ به زبان آلمانی (MEGA² II/5)، ویراست دوم ۱۸۷۲ به زبان آلمانی (MEGA² II/6)، ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ به زبان فرانسه (MEGA² II/7)، ویراست سوم ۱۸۸۳ به زبان آلمانی به ویراستاری انگلس (MEGA² II/8)، ویراست ۱۸۸۷ به زبان انگلیسی به ویراستاری انگلس (MEGA² II/9) و سرانجام ویراست چهارم ۱۸۹۰ به زبان آلمانی (MEGA² II/10) به ویراستاری انگلس. علاوه بر این، ضمیمه‌ای که در پایان

۱. کوین ب. آندرسون استاد علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه Purdue University ایندیانا است. مشخصات مقاله‌ی وی این است:

Kevin Anderson, "On the Mega and the French Edition of Capital, vol. I: An Appreciation and a critique", in *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung Neue Folge 1997*, Berlin: Argument Verlag, 1998, pp. 131-136

2. Karl Marx, *Das Kapital*, Kritik der politischen Ökonomie. Erster Band, Hamburg. (Berlin, Dietz Verlag, 1991)

از این جا به بعد در متن از آن به‌عنوان MEGA² II/10 یاد می‌کنیم.

این مجلدات گنجانده شده نشان می‌دهد بخش‌های مهمی از ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ جلد اول سرمایه به زبان فرانسه وجود دارد که انگلس در ویراست «نهایی» خود گنجانده است. دانش‌پژوهانی چون رومن روسدولسکی تکامل نظریه‌ی اقتصادی مارکس را از *گروندریسه* (۱۸۵۷-۱۸۵۸) انتشار نیافته تا جلد اول پایان‌یافته‌ی سرمایه مورد بحث قرار داده‌اند. می‌دانیم که پس از مرگ مارکس در سال ۱۸۸۳، انگلس جلدهای دوم و سوم سرمایه را از دست‌نوشته‌های مارکس تدوین کرد، چنان‌که افرادی مانند رزا لوکزامبورگ رویه‌های ویراستاری انگلس را زیر سوال بردند. هم این واقعیت را می‌دانیم که جلد اول دست‌خوش تغییرات فراوانی توسط خود مارکس از نخستین ویراست آن در سال ۱۸۶۷ تا ویراست فرانسه‌ی آن در سال ۱۸۷۲-۱۸۷۵ شد، و هم این واقعیت که انگلس تصمیم‌های ویراستاری مهمی در این مورد گرفته است. اما ویراست جدید MEGA همین را جامع‌تر از گذشته به ما نشان می‌دهد. برای ارائه‌ی نمونه‌ای از اهمیت این تغییرات و تحولات از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۵، به این موضوع اشاره می‌کنیم که در ویراست سال ۱۸۶۷، هیچ بخش جداگانه‌ای درباره‌ی بتواره‌پرستی کالاها ابداً وجود نداشت. برخی از مطالبی که بعدها در آن بخش گنجانده شد، به‌عنوان بخشی از بحث که در ابتدای کتاب درباره‌ی کالا طرح شده بود انتشار یافت و این در حالی است که بخش دیگر آن در پیوست گنجانده شده بود. در ویراست ۱۸۷۲ آلمانی، بخش جداگانه‌ای درباره‌ی بتواره‌پرستی می‌آید که مطالب نسبتاً زیادی را در بر می‌گیرد که در هیچ جای ویراست ۱۸۶۷ نیامده بود. سپس در ویراست فرانسه ۱۸۷۲-۱۸۷۵، که اگر چه به شکل ترجمه است، مارکس کل متن را به نحو چشمگیری مورد بازبینی و کار مجدد قرار می‌دهد، چندین جمله‌ی جدید به آن اضافه می‌کند و ترتیب مطالب را اندکی تغییر می‌دهد. ویراست‌های جدید MEGA از جلد اول سرمایه با ضمایم مفصل خود نشان می‌دهند که مارکس چه فراهایی را از یک ویراست به ویراست دیگر تغییر داده و به این ترتیب پرتو جدیدی بر روندی می‌افکنند که مارکس طی آن بزرگ‌ترین اثر تئوریک خود را پروراند.

انگلس با تثبیت ویراست چهارم آلمانی سال ۱۸۹۰- ویراست سوم آلمانی سال ۱۸۸۳ بازچاپ ویراست ۱۸۷۲ با تغییراتی اندک بود- ادعا کرده است که هر سه ویراستی را که مارکس زیر نظر خود انتشار داده بود ملاحظه کرده و تمام نکات مهم ویراست فرانسه را در آن گنجانده است. وی در پیش‌گفتار خود بر ویراست چهارم آلمانی سال ۱۸۹۰ از تلاش خویش یاد کرد تا «نهایی‌ترین روایت دست‌یافتنی از متن» را در اختیار گذارد (MEGA², II/10, p. 22). بسیاری از پژوهشگران مارکسیست و غیرمارکسیست پس از انتشار این ویراست، آن را متن قطعی جلد اول تلقی کردند. مثلاً، این موضع لویی آلتوسر در مقدمه‌ی خود بر بازچاپ سال ۱۹۶۹ ویراست فرانسه‌ی ۱۸۷۲-۱۸۷۵ است. وی در آنجا بیان می‌کند که خوانندگان باید به متن «اصلی» آلمانی که توسط انگلس محرز شده رجوع

کنند.^۳ ترجمه‌ی جدید انگلیسی از جلد اول در سال ۱۹۷۶ با پیش‌گفتاری از ارنست مندل انتشار یافت، با این ادعا که به پیروی از ویراست ۱۸۹۰، برای نخستین بار به دنیای انگلیسی زبان ویراست کامل و صحیح سرمایه را ارائه می‌کند.^۴ در فرانسه «مجموعه‌ی آثار برجسته‌ی لویلیاد» انتشارات پرآوازه‌ی گالیمار همچنان ویراست ماکسیمیلین روبل از ویراست فرانسوی ۱۸۷۲-۱۸۷۵ سرمایه‌ی مارکس را به‌عنوان متن قطعی انتشار می‌دهد^۵، این در حالی است که انتشارات حزب کمونیست از نو ویراست ۱۸۹۰ انگلس را در سال ۱۹۸۳ به مناسبت صدمین سالگرد درگذشت مارکس انتشار داد و ادعا کرد که اکنون ویراست نهایی و قطعی جلد اول را منتشر کرده است.^۶

مسئله‌ی اصلی این است که انگلس تمامی مطالب مهم ویراست فرانسه، یعنی واپسین ویراستی که مارکس شخصاً برای چاپ آماده کرده بود، را در ویراست ۱۸۹۰ به زبان آلمانی نگنجانده بود. در حالی که پژوهشگران معدودی مانند ماکسیمیلین روبل و رایا دونایفسکایا^۷ در طی سال‌ها به این تفاوت‌ها اشاره کرده بودند، ویراست چهارم آلمانی جلد اول سرمایه در ویراست جدید MEGA به‌طور قطعی تفاوت‌های مهم متنی را در ویراست فرانسه مارکس نشان می‌دهد که انگلس یا از آن‌ها اطلاع نداشت یا آن‌ها را نادیده گرفته بود.

۳. پیش‌گفتار آلتوسر به مارکس، سرمایه، جلد اول (پاریس، فلاماریون، ۱۹۶۹). آلتوسر چنان ضدهگلی بود که به خوانندگان توصیه می‌کند که فصل اول و بحث آن را در باره‌ی بتواره‌پرستی کالا کنار گذارند. همچنین رجوع کنید به «نامه‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۲» در مارکس و انگلس، مجموعه آثار، جلد ۴۴ (نیویورک، انتشارات بین‌المللی، ۱۹۷۵) که نشان می‌دهد مارکس ویراست فرانسه را ترجیح می‌داده است و انگلس ویراست آلمانی را.

4. Marx, *Capital*, Vol. 1, translated by Ben Fowkes (London: Penguin and New York: Vintage, 1976)

5. See Marx, *OEuvre, Économie I*, Édition établie, présentée et annotée par Maximilien R. Rubel (Paris, Gallimard, 1963), [Bibliothèque de la Pléiade].

هنوز در فرانسه همان ویراست یادشده‌ی فلاماریون، با مقدمه‌ی آلتوسر، منتشر می‌شود.

6. See Marx, *Le Capital*, Livre 1, traduction de la 4e édition allemande sous la responsabilité de Jean-Pierre Lefebvre (Paris: Messidor/Éditions Sociales, 1983).

به‌تازگی این ویراست توسط انتشارات دانشگاهیان فرانسه از نو چاپ شده است.

۷. برای بررسی نظرات روبل به یادداشت‌های وی در ویراست پلید مارکس که در بالا از آن یاد شد رجوع کنید. برای بررسی نظر رایا دونایفسکایا به ویژه به «کمون پاریس مضمون سرمایه را روشن می‌سازد و تعمیق می‌بخشد»، صص ۹۲-۱۰۲، در کتابش با عنوان مارکسیسم و آزادی (نیویورک، بوکمن ۱۹۵۸) (این کتاب با همین عنوان توسط حسن مرتضوی و فریدا آفاری، انتشارات دیگر، تهران ۱۳۸۵، به فارسی برگردانده شده است) و نیز به «سرمایه: اهمیت ویراست فرانسه ۱۸۷۵ جلد اول»، صص ۱۳۹-۱۵۲ در *رزالوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه‌ی انقلاب مارکس* (نیوجرسی، هیومنیتییز و ساسکس، هاروستر، ۱۹۸۲) رجوع کنید.

این ویراست جدید همچنین شامل ضمیمه‌ی طولانی است با عنوان «فهرست مکان مطالبی از متن ویراست فرانسه که در ویراست‌های سوم و چهارم گنجانده نشده است» (صص ۷۳۲-۷۸۳). متأسفانه این عنوان پرطمطراق به وضوح نمی‌گوید که انگلس همان کسی است که تصمیم گرفت این قطعات «گنجانده نشوند».

در اینجا مایلم چند مورد مهم از ویراست فرانسه را ذکر کنم که توسط انگلس و ویراستاران بعدی جلد اول سرمایه حذف شده است:

۱. در فرازی درباره‌ی رابطه‌ی انسان با طبیعت، در متن ویراست انگلیسی، متکی بر ویراست چهارم، چنین آمده است:

در حالی که انسان^۸ از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد، هم‌زمان طبیعت خویش را نیز تغییر می‌دهد. وی توانمندی‌هایی را که در این طبیعت نهفته است تکامل می‌بخشد و بازی این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش می‌کند. ما در اینجا به آن شکل‌های اولیه و غریزی کار که در سطح جانوران باقی می‌مانند، نمی‌پردازیم.^۹

در ویراست فرانسوی ۱۸۷۲-۱۸۷۵ همین فراز با اندکی تفاوت آمده است:

در همان زمان که از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می‌گذارد و آن را جرح و تعدیل می‌کند، طبیعت خویش را نیز جرح و تعدیل می‌کند و توانمندی‌های نهفته در آن را نیز تکامل می‌بخشد. ما در اینجا به آن شکل‌های اولیه و غریزی کار که در سطح جانوران باقی می‌مانند، نمی‌پردازیم.^{۱۰}

اینجا این بحث را مطرح می‌کنم که مارکس در ویراست بعدتر فرانسه زبان ویراست قبل‌تر آلمانی را که بر ضرورت سلطه‌ی انسان بر طبیعت تأکید می‌کند کنار می‌گذارد و زبانی را جایگزین آن می‌کند که بر رابطه‌ی متکی بر کنش متقابل با طبیعت تأکید می‌گذارد.^{۱۱}

۸. در این فراز در ویراست‌های گوناگون آلمانی، مارکس از واژه‌ی آلمانی Mensch استفاده کرده است که امروزه بهتر است به human being ترجمه شود نه به he یا man.

9. Marx, *Capital*, Vol. 1, 1976, Penguin/Vintage edition, p. 283

تأکیدها افزوده شده است رجوع کنید به MEGA² II/10، ص ۱۶۲.

10. *OEuvre, Économie I*, Rubel Edition, pp. 727/28.

تأکید افزوده شده است.

۱۱. کریس آرتور که تفسیر متفاوتی از این فراز را در کتابش با عنوان «سرمایه: یادداشتی درباره‌ی ترجمه»، علم و جامعه، جلد ۲: ۵۴ (۱۹۹۰) ارائه کرده، توجه‌ام را برای نخستین بار به این موضوع جلب کرد.

۲. در فراز معروفی درباره‌ی جوامع صنعتی و غیرصنعتی، در ویراست انگلیسی، که به ویراست چهارم آلمانی متکی است، چنین آمده است:

کشوری که از لحاظ صنعتی توسعه یافته‌تر است به کشورهای کمتری توسعه یافته‌اند، فقط تصویر آینده‌شان را نشان می‌دهد.^{۱۲}

کسانی که به جلد اول سرمایه به عنوان اثری جبرباور حمله می‌کنند، این فراز را حاکی از این دانسته‌اند که مارکس گمان می‌کرده همه‌ی جوامع انسانی به ناگزیر باید فقط یک مسیر تکامل را طی کنند و آن مسیر تکامل انگلستان سرمایه‌داری سده‌ی نوزدهم است.^{۱۳} اما توجه کنید که همین فراز در متن ویراست فرانسه، آنجا که مارکس استدلال خود را روشن می‌سازد، چگونه طرح شده است:

کشور توسعه یافته‌تر از لحاظ صنعتی به کشورهای کمتری از پی آن می‌آیند، فقط تصویر آینده‌شان را نشان می‌دهد.^{۱۴}

در اینجا مفهوم کشوری که مسیر کشور دیگری را دنبال می‌کند، آشکارا به کشورهای محدود شده است که به سوی صنعتی شدن در حال حرکت هستند. جوامع غیرصنعتی زمان مارکس مانند روسیه و هند اکنون آشکارا در یک مقوله جای گرفته‌اند و راه برای مسیرهای بدیل برای آنها باز گذاشته می‌شود.

۳. در بحثی نسبتاً طولانی از بازار جهانی، ویراست انگلیسی بار دیگر با تکیه بر ویراست آلمانی، تلاش سرمایه را برای کاهش مزدهای انگلیسی‌ها به پایین‌تر از مزدهای فرانسوی‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد، بحثی متمرکز بر مفهوم رقابت که ما امروزه کاملاً با آن آشنا هستیم:

نویسنده‌ای سده‌ی هجدهمی که بارها از او نقل قول کرده‌ایم، مؤلف مقاله‌ای درباره‌ی تجارت و بازرگانی، [جان کانینگهام - کوین آندرسون] عملاً درونی‌ترین راز سرمایه‌ی انگلیسی را با این بیان فاش می‌کند که رسالت تاریخی انگلستان کاهش اجباری مزد انگلیسی‌ها تا سطح مزد فرانسوی‌ها و هلندی‌هاست. او

12. Marx, *Capital*, Vol. 1, 1976, Penguin/Vintage edition, p. 91

تأکیدها افزوده شده است، رجوع کنید به MEGA² II/10، ص ۸

۱۳. مثلاً به مجموعه‌ی ویراسته‌ی جامعه‌شناس انگلیسی، تنودور شانین، با عنوان مارکس و راه روسیه (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۸۳) رجوع کنید.

14. Oeuvre, *Économie I*, Rubel Edition, pp. 549.

تأکید افزوده شده است.

ساده‌لوحانه چنین می‌گوید: «اما اگر فقرای ما» (اصطلاحی فنی برای کارگران) «بخواهند با تجمل زندگی کنند... آنگاه یقیناً کار آن‌ها باید گران شود... [...] مقاله‌نویس ما ادامه می‌دهد [درباره‌ی کارگران فرانسوی - کوین آندرسون]: «علاوه بر این، نوشابه‌ی آن‌ها یا آب است یا لیکورهای سبک، در نتیجه پول بسیار کمی خرج می‌کنند... البته رسیدن به چنین وضعیتی بسیار دشوار است اما همان‌طور که در فرانسه و هلند امکان‌پذیر شده، غیرممکن هم نیست.» [بندی که باید اینجا اضافه می‌شد] بیست سال بعد، شارلاتانی آمریکایی، یک یانکی که در زمره‌ی اشراف درآمد بود، بنجامین تامپسون (مشهور به کنت رامفورد)، برای رضای خدا و مردم همین راه بشر دوستانه را ادامه داد.^{۱۵}

در ویراست فرانسه مارکس از نو همان قطعه یادشده را از نو نمی‌نویسد بلکه یک بند کامل را درون آن فراز می‌گنجاند و این موضوعات را به چین و نیز اروپا مربوط می‌کند: امروزه ما از بسیاری از این آرزوها به دلیل رقابت چند جانبه {جهانی} که در آن تکامل تولید سرمایه‌داری کارگران کل جهان را درگیر ساخته فراتر رفته‌ایم. دیگر فقط موضوع بر سر این نیست که مزد انگلیسی‌ها به سطح مزد قاره‌ی اروپا تقلیل یابد بلکه در آینده‌ای کم و بیش نزدیک سطح مزد اروپایی‌ها به سطح مزد چینی‌ها کاهش یابد. این همان دورنمایی است که آقای استاپلتن، نماینده‌ی پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی [۱۸۷۳ - کوین آندرسون] درباره‌ی قیمت کار در آینده با رأی‌دهندگان خود در میان گذاشته است. او می‌گوید: «اگر چین به یک کشور بزرگ تولیدکننده تبدیل شود، نمی‌دانم چگونه جمعیت صنعتی اروپا می‌تواند بدون کاهش {مزد} تا سطح رقبای خود به مبارزه ادامه دهد.»^{۱۶}

بنا به نظر ویراستاران (MEGA (MEGA² II/10, pp. 539/540، انگلس بخش کوچکی از قطعه‌ی یادشده درباره‌ی چین را به صورت زیرنویس به ویراست سوم ۱۸۸۳ آلمانی افزوده بود؛ اما در ویراست چهارم مورد استفاده قرار نداد. سه نقل قول یادشده فقط بخش ناچیزی از تفاوت‌های متنی بین ویراست ۱۸۷۲ - ۱۸۷۵ به زبان فرانسه و ویراست چهارم

15. Marx, *Capital*, Vol. 1, 1976, Penguin/Vintage edition, p. 748/749, See also MEGA² II/10, pp. 538/539.

۱۶. Oeuvre, *Économie I*, Rubel Edition, pp.1106/07

آخرین نقل قول باید از نو از فرانسه به انگلیسی برگردانده می‌شد، همچنین رجوع کنید به MEGA² II/10, pp. 757/58

۱۸۹۰ به زبان آلمانی بوده که توسط انگلس تثبیت گردید.^{۱۷}

فصاحت بار است که تقریباً ۱۳۰ سال پس از نخستین ویراست جلد اول سرمایه، بسیاری از ویراست‌های استاندارد مهم‌ترین اثر مارکس به خوانندگان نشان نمی‌دهند که تفاوت‌های متنی چشمگیری بین ویراست‌های گوناگونی که خود مارکس منتشر کرده بود وجود دارد. این موضوع به انگلس و تلاش او برای تثبیت یک بار برای همیشه‌ی ویراستی قطعی و نهایی باز می‌گردد، اما همچنین این امر توسط ویراست‌های استالینیستی رسمی آثار مارکس چندین دهه کتمان شده بود. این کتمان عمدتاً موفق بوده است، هر چند پژوهشگران مارکسیستی مانند دونایفسکایا و روبل به اهمیت ویراست فرانسوی سال‌های سال اشاره کرده بودند.

چنان‌که در سطور بالا عنوان کردم، با این که MEGA جدید تا حدی این مسئله را برطرف می‌کند، ویراستاران همه‌ی تفاوت‌های متنی تعیین‌کننده بین ویراست فرانسه و ویراست چهارم آلمانی انگلس را مشخص نکرده‌اند. در واقع از سه نمونه‌ی تفاوت‌های متنی که در بالا به آن‌ها اشاره کردم، فقط مورد سوم توسط ویراستاران MEGA در ضمیمه‌ای اشاره شده بود که فرازهایی را از ویراست فرانسه که در ویراست چهارم آلمانی گنجانده نشده فهرست کرده است.

دستیابی به متن کاملی از جلد اول سرمایه بخشی از یک مشکل بزرگ‌تر است: جدا کردن آثار مارکس از آثار مارکسیست‌های پس‌امارکس که با انگلس آغاز می‌شود، و نه فقط جدا کردن بلکه از هم گشودن کلاف سردرگمی از قلب‌کردن‌ها و مثله‌کردن‌های آثار او تا آنجا که مارکسیسم، فلسفه‌ی رهایی، می‌تواند به ضد خود یعنی ایدئولوژی توتالیتری همانند استالینیسم دگرگون شود.

دو نمونه‌ی آخری که درباره‌ی تفاوت‌های متنی ارائه شد، همچنین به موضوع دیگری با اهمیتی مربوط به زمان حال اشاره دارد و آن علاقه‌ی فزاینده‌ی مارکس در واپسین دهه‌ی زندگی خود، ۱۸۷۲-۱۸۸۳، به جوامع غیرغربی بود. چنان‌که در واپسین اثر دونایفسکایا دیده می‌شود^{۱۸}، هنگامی که برخی از تغییرات مارکس در ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ فرانسه همراه با واپسین نوشته‌هایش درباره‌ی روسیه و **دفاتر قوم‌شناسی ۱۸۸۰-۱۸۸۲** وی بررسی شود، می‌توانیم مارکس را به معنای دقیق کلمه

۱۷. برای بررسی گروه متفاوتی از تفاوت‌های متنی بین ویراست فرانسه و ویراست‌های متکی بر ویراست چهارم انگلس، به مقاله‌ی قبلی‌ام: *جلد اول «ناشناخته‌ی» مارکس، ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ فرانسه، ۱۰۰ سال بعد در Review of Radical Political Economies, Vol. 15:4 pp. 71-80 (1983)* رجوع کنید.

۱۸. رجوع کنید به دونایفسکایا، *رزالوکزامبورگ*، که در بالا از آن یاد شد و نیز اثر او با عنوان *آزادی زنان و دیالکتیک انقلاب: دستیابی به آینده (نیوجرسی، هیومنیتیز، ۱۹۸۵)*.

متفکری بدانیم که دغدغه‌هایش موضوعاتی است که به بحث‌های کنونی درباره‌ی چندفرهنگی مربوط می‌شود.

توضیح از مترجم فارسی: برای اطلاع خوانندگان از موارد دیگری از تفاوت‌های متنی بین ویراست فرانسوی و ویراست آلمانی که در متن به آن‌ها اشاره شد، نمونه‌هایی را از مقاله‌ی جلد اول «ناشناخته‌ی مارکس، ویراست ۱۸۷۲-۱۸۷۵ فرانسه، ۱۰۰ سال بعد از کوین آندرسون که در (1983) Vol. 15:4 pp. 71-80 *Review of Radical Political Economies* انتشار یافته بود، در زیر می‌آوریم:

«بررسی فصل طولانی "قانون عام انباشت سرمایه‌داری" نشان می‌دهد که بندها و صفحات کاملی هنوز باید در هر ویراست انگلیسی و آلمانی گنجانده شوند. ترجمه‌ی بن فاکس یک بند مهم از ویراست فرانسه را گنجانده که سرانجام صد سال پس از این که مارکس برای نخستین بار در ویراست فرانسه‌ی سرمایه آن را نوشته بود، به زبان انگلیسی راه باز کرد، هر چند این بند در ترجمه‌ی بن فاکس به صورت زیرنویس آمده، نه در خود متن اصلی. مارکس نوشته بود:

اما فقط پس از آنکه صنعت ماشینی عمیقاً ریشه دوانید، تاثیری تعیین‌کننده بر کل تولید ملی اعمال کرد؛ تنها پس از آن که تجارت خارجی به مدد صنعت ماشینی بر تجارت داخلی چیره شد؛ تنها پس از آن که بازار جهانی پی در پی مناطق گسترده‌ای از دنیای نو، آسیا و استرالیا را به خود الحاق کرد؛ و سرانجام تنها پس از آنکه شمار کافی از کشورهای صنعتی پا به صحنه گذاشتند - تنها پس از همه‌ی این‌هاست که می‌توان تاریخ چرخه‌های خودتداوم‌بخش تکراری را مشخص کرد، چرخه‌هایی که مراحل پیاپی آن شامل سال‌هاست و همیشه اوج آن بحرانی عمومی، و پایان هر چرخه نقطه آغاز چرخه‌ی دیگری است...^{۱۹}

این بند، که ظاهراً برای نظریه‌پردازان عمده مانند رزا لوکزامبورگ در ابتدای سده‌ی بیستم ناشناخته بود، می‌توانسته در بحث مربوط به امپریالیسم نقش داشته باشد. در اینجا مارکس مستقیماً در جلد اول سرمایه رابطه‌ای را میان نظریه‌ی بحران خود و پدیده‌ی امپریالیسم مدرن برقرار می‌کند. امروزه در این پرتو می‌توان آن را

19. Marx, *Capital*, Vol. 1, 1976, Penguin/Vintage edition, p. 786.

مورد بحث قرار داد.» (جلد اول "ناشناخته‌ی" سرمایه، صص ۷۳-۷۴)

....

«ترجمه‌ی بن فاکس از جنبه‌هایی از ویراست آلمانی تبعیت می‌کند که به نظر می‌رسد ویراست فرانسوی دیدگاهی دیالکتیکی‌تر یا تکامل یافته‌تر از همان مسئله را نشان می‌دهد. مثلاً در بخش نتیجه‌گیری در "گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری"، اوج کتاب، متن انگلیسی (و آلمانی) توصیف زیر را از تولید پیشه‌ورانه در دوران پیشا سرمایه‌داری می‌کند: مالکیت خصوصی کارگر بر وسایل تولیدش بنیاد صنعت خرد است.^{۲۰}

در مقابل، متن فرانسه این مالکیت خصوصی پیشه‌ورانه را چون «نتیجه‌ی منطقی صنعت خرد»^{۲۱} می‌داند، فرمول‌بندی‌یی که تأکید را از مقوله‌ی مالکیت خصوصی بر می‌دارد و خود را اسیر تفاسیری علیت‌باور و اکونومیستی نکرده و مناسبات اجتماعی را در تمامیت خود عرضه می‌کند.» (جلد اول "ناشناخته‌ی" سرمایه، ص ۷۵)....

«تغییر متنی مهم دیگری در بخش «کارخانه» از فصل «ماشین‌آلات و صنعت بزرگ» وجود دارد که حاوی توصیف‌های بسیاری از کار بیگانه‌شده با جزییات فراوانی است. در یک جا ویراست‌های انگلیسی (و آلمانی) چنین بیان می‌کنند:

هر کار روی ماشین مستلزم آموزش زود هنگام کارگران است تا انطباق حرکات خود را با حرکت یکنواخت و بی‌وقفه‌ی دستگاه خودکار بیاموزند.^{۲۲}

در متن فرانسه چنین نوشته شده است:

هر کودکی به‌سادگی می‌آموزد که حرکات خود را با حرکت مداوم و یکنواخت دستگاه خودکار منطبق سازد.^{۲۳}

20. Marx, *Capital*, Vol. 1, translated by Ben Fawkes, 1976, London: Penguin p. 927.

21. Marx, *OEuvre, Économie I*, Edited by Maximilien Rubel. Paris, Gallimard, 1963, p.

22.

تأکیدات افزوده شده است.

22. Marx, *Capital*, Vol. 1, translated by Ben Fawkes, 1976, London: Penguin p. 546.

23. Marx, *OEuvre, Économie I*, Edited by Maximilien Rubel. Paris, Gallimard, 1963, p.953.

تأکیدات افزوده شده است.

به نظر می‌رسد که این فرمول‌بندی در ویراست فرانسه هم با تجربیات کارگران در سرمایه‌داری مدرن و هم با چند جمله‌ی بعدی مارکس (در همه‌ی ویراست‌ها) هماهنگ است: «سرانجام آن سرعت عملی که کارگر از سنین نوجوانی کارکردن با ماشین را می‌آموزد، ضرورت پرورش قشر خاصی از کارگران را، که منحصرأً ماشین‌کار هستند، منتفی می‌سازد.»

اما جمله‌ی بعدی به نحو کاملاً متفاوتی در این دو متن بیان شده است. به نظر می‌رسد در روایت انگلیسی (آلمانی) بیشتر اثرات مثبت ماشین‌آلات مدرن بر طبقه‌ی کارگر مورد تأکید است:

استفاده از ماشین در کارخانه می‌تواند تا حد معینی جایگزین کار افرادی شود که صرفاً پادوی ساده هستند. علاوه بر این، همین ساده شدن کار اجازه‌ی تعویض سریع و پیوسته‌ی افرادی را می‌دهد که زیر فشار چنین کارهای خسته‌کننده‌ای قرار دارند.^{۲۴}

در متن فرانسه چنین می‌خوانیم:

در ارتباط با مشاغلی که در کارخانه با عملیاتی ساده انجام می‌شوند، ماشین عمدتاً می‌تواند جای آن‌ها را بگیرد، و به دلیل ساده بودن آن عملیات، این مشاغل اجازه می‌دهند تا افرادی که آن‌ها را انجام می‌دهند به طور ادواری و به سرعت جایگزین شوند.^{۲۵}

در اینجا در ویراست فرانسوی، تمرکز بر آزادی عملی است که ماشین به سرمایه‌دار بر کارگر می‌دهد و نه امتیاز ماشین‌آلات برای پایان دادن به عذاب و رنج کارگران در محل کار و غیره. علاوه بر این، این متن فرانسه به نظر می‌رسد هماهنگی بیشتری با کل متن در این جا دارد (اگر چه تفسیرهای گوناگونی در اینجا می‌توان کرد، نکته این است که ما باید این متن‌ها را برای مقایسه در نظر داشته باشیم). زیرنویسی که در فراز یادشده آمده، نقل قول مارکس است از گزارش یک بازرس رسمی کارخانه درباره‌ی اثرات ماشین‌آلات بر کارگران و چنین نتیجه می‌گیرد که «دستگاه ریسندگی خودکار شاید خطرناک‌ترین نوع ماشین باشد.» این نقل قول پس از توصیف سوانحی است که به

24. Marx, Capital, Vol. 1, translated by Ben Fawkes, 1976, London: Penguin p. 547.

25. Marx, OEuvre, Économie I, Edited by Maximilien Rubel. Paris, Gallimard, 1963, p.954.

ماشین آلات مدرن مربوط هستند.» (جلد اول ناشناخته‌ی سرمایه، ص ۷۶).

«در موردی دیگر در ترجمه‌ی ویراست انگلیسی بن فاکس { بی‌دلیل، یک جمله‌ی کامل از بخش بتواره‌پرستی کالا حذف شده است: "جهان مذهبی چیزی جز بازتاب جهان واقعی نیست." ترجمه‌ی فاکس این جمله را بار دیگر در انطباق با ویراست آلمانی به‌طور کامل حذف کرده است.

شاید از همه مهم‌تر این باشد که مارکس تغییری عمده در ویراست فرانسوی درباره‌ی مسئله‌ی «به‌اصطلاح انباشت بدوی» داد که در آن خاستگاه سرمایه‌داری را در سلب مالکیت از دهقانان مورد بحث قرار می‌دهد. در تمامی ویراست‌های انگلیسی و آلمانی، مارکس می‌نویسد:

سلب مالکیت زمین از تولیدکننده‌ی کشاورزی یعنی دهقانان، پایه‌ی کل این فرایند است.... این سلب مالکیت تنها در انگلستان شکلی کلاسیک داشته است، و به این دلیل ما آن را به‌عنوان نمونه‌ی خود برمی‌گزینیم.^{۲۶}

با این همه، در نامه‌ای مربوط به سال ۱۸۷۷ که سال‌ها بعد در انگلستان انتشار یافت، مارکس هنگام بحث درباره‌ی روسیه، به جای آن همین فراز را از ویراست فرانسه نقل می‌کند. مارکس می‌نویسد:

اما پایه‌ی کل این تکامل سلب مالکیت از دهقانان است. انگلستان تاکنون تنها کشوری است که این امر به‌طور کامل در آنجا انجام شده است... اما همه‌ی کشورهای دیگر اروپای غربی همین تکامل را طی خواهند کرد.^{۲۷}

در اینجا مارکس در متن سرمایه روشن می‌سازد که به موضوع تکامل بدیل ممکن

26. Marx, *Capital*, Vol. 1, translated by Ben Fawkes, 1976, London: Penguin p. 876.

۲۷. مارکس و انگلس، منتخب مکاتبات، مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹۷۵، ص ۲۹۳. پیش‌نویس این نامه به مجله‌ی روسی *Otechestvenniye zapiski*، مورخ نوامبر ۱۸۷۷، هرگز ارسال نشد. برای این متن در ویراست فرانسه سرمایه به مارکس (۱۹۶۳، صص ۱۱۷۰-۱۱۷۱) رجوع کنید. این نکته را نخستین بار با مطالعه‌ی مقاله‌ی مهم یک پژوهشگر ژاپنی درباره‌ی مارکس و روسیه متوجه شدم، به وادا، ۱۹۸۱، "مارکس و روسیه انقلابی"، در کارگاه تاریخ، شماره‌ی ۱۲، صص ۱۲۹-۱۵۰ رجوع کنید. همچنین به مقاله‌ی شانین، ۱۹۸۱، "مارکس و کمونته‌ی دهقانی"، در کارگاه تاریخ، شماره‌ی ۱۲، صص ۱۰۸-۱۲۸ رجوع کنید که این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد که چرا مارکسیست‌های روسی این نوع مطالب را نادیده گرفتند.

دیگری برای روسیه و کشورهای غیر غربی علاقه‌مند است، درونمایه‌ای که در جزییات بیشتری در نامه‌ی مشهورش به ورازا سولیچ مورد بررسی قرار داده بود.»

....

در پیوند
و این مسئله‌ی بسیار مهمی است
این کتاب به دلیل ریشه‌های بسیار عمیق و پیچیده‌ی آن به
سفر و مطالعه
پیش‌گفتار و فهرست اول
از کتاب ۲۰۸۱ به تاریخ ۱۲ ماه
۲۰۶۱ به تاریخ ۲۰۶۱ به تاریخ ۲۰۶۱

این کتاب از راه خوانندگان ارائه می‌گردد. ادامه‌ی کتاب تا عنوان در نقد اقتصاد
۱۸۵۹ انتشار یافت. [وقتی‌که طولانی‌ترین آغاز و ادامه‌ی کتاب
بود که بازها کار را متوقف کرد.]

در سده‌ی قبلی در فصل اول این مجلد خلاصه شده است. این کتاب تنها از
نظر و گمان‌های متناهی بود، مطالب نیز بهتر بیان شده‌اند تا جایی که اوضاع
در آنجا داده، بسیاری از نکاتی را که در نوشته‌ی پیشین فقط اشاراتی به آن‌ها
بوده جزئیات کافی برای در این کتاب ارائه کرد. در حالی که بر مکتب تکانی و آن
کتاب کامل تر بود. در این مجلد تنها از آن‌ها نام نبرده‌ام. بعضی مراد به
نظریات و روش‌ها به طور کامل کنار گذاشته شده اما خواننده‌ی اثر پیشین در
این فصل از آنجا که به چندین بار در تاریخ آن نظریه‌ها خواهد یافت.

این کتاب همیشه دشوار است. بنابراین در کتاب فصل نخست، به ویژه بخش که
در آنجا به آن بهترین دشواری را دارد. تا چند امکان کوچک شده‌ام بخش‌های
مقدار ارزش را عاقلانه‌تر کنم. شکل ارزش که شکل نهایی آن مشکل
بسیار است. در این فصل است. با این حال، ذهن بشر بیش از ۲۰۰۰ سال بهبود
نیافته است.

Zur Kritik der Politischen Ökonomie
این کتاب در دو جلد اول در دو جلد اول یعنی کتاب اساسی به تفصیل توضیح شده است.
در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل
در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل
در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل
در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل
در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل

این کتاب را به من کسب کرد

در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل

در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل

در این کتاب به روشی بسیار عمیق و دقیق که در آنجا به آنجا خود برسد شواهد و دلایل

تقدیم به

دوست فراموش ناشدنی ام

به مبارز دلیر، وفادار و بزرگ منش راه پرولتاریا

ویلهم ولف

متولد ۲۱ ژوئن ۱۸۰۹ در تارناو

مرگ در زمان تبعید در منچستر ۹ مه ۱۹۶۴

ملکیت زمین از تولیدکننده کشاورزی یعنی فقیران، بایدهای کل این
است این ملکیت تنها در انگلستان شکلی کلاسیک داشته است و
دلیل ما آن را به میزان شریعی خود نمی‌گیریم.^{۱۲}

با این همه در نامهای مربوطه سال ۱۸۷۷ که سال ما بعد از انقلاب کشور
مارکس هنگام درباری روسیه به جای آن همین قرار را از ویراست
می‌گفت مارکس می‌نویسد:

اما بایدهای کل این تکامل ملکیت از فقیران است انگلستان تاکنون
کشوری است که این امر به طور کامل در آنجا انجام شده است. اما
کشورهای دیگر اروپای غربی همین تکامل را طی نکرده‌اند.^{۱۳}
در اینجا مارکس در متن سرمایه روشن می‌سازد که به هر صورت تکامل بیدلیل

Marx, Capital, Vol. 1, translated by Don Foxlee, 1976, London, Penguin p. 876.
۱۲ مارکس و انگلس، مجموعه مکاتبات، سبک، انتشارات پروکس، ۱۹۵۵، ص ۱۹۳. پیش از این نامیده
بوده است Chakobachennye zapiski، مورخ پروکس، ۱۹۵۵، مرکز ارسال، لندن، برای این متن در ویراست
سرمایه بد مارکس (۱۹۵۳، ص ۱۱۱-۱۱۲) و ص ۱۱۲. این مقدمه را همچنین مارکس با محتوای مفادی
پروکسگر را می‌تواند مارکس و پروکس، موجود شده است، و در ۱۹۵۱ او مارکس و پروکس، انقلابی از مارکس
قمارهای ۱۱، ص ۱۶۱-۱۶۲، ص ۱۶۱-۱۶۲، ص ۱۶۱-۱۶۲، مارکس و پروکس، و همچنین در
تاریخ انتشار، ص ۱۱، ص ۱۶۱-۱۶۲، ص ۱۶۱-۱۶۲، ص ۱۶۱-۱۶۲، مارکس و پروکس، و همچنین در
روسی این طرح مناسب را نامیده که هستند.

پیش‌گفتار ویراست اول

اثری که جلد نخست آن را به خوانندگان ارائه می‌کنم، ادامه‌ی کتابم با عنوان *در نقد اقتصاد سیاسی* است که در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت.^{*} [وقفه‌ی طولانی بین آغاز و ادامه ناشی از بیماری چند ساله‌ای بود که بارها کارم را متوقف کرد].^۱

[محتوای نوشته‌ی قبلی در فصل اول این مجلد خلاصه شده است.^۲ این کار تنها از جهت پیوستگی و کمال‌یافتگی مسائل نبود، مطالب نیز بهتر بیان شده‌اند. تا جایی که اوضاع و احوال به من اجازه داده،^۲ بسیاری از نکاتی را که در نوشته‌ی پیشین فقط اشاره‌ای به آن‌ها کرده بودم، با جزئیات کامل‌تری در این کتاب ارائه کرده‌ام؛ در حالی که برعکس نکاتی را که در اثر پیشین کامل‌تر مطرح کرده بودم، در این مجلد تنها از آن‌ها نام برده‌ام. بخش مربوط به تاریخ نظریه‌ی ارزش و پول به‌طور کامل کنار گذاشته شد؛ اما خواننده‌ی اثر پیشین در یادداشت‌های فصل اول، منابع جدیدی را درباره‌ی تاریخ آن نظریه خواهد یافت.

در هر علمی آغاز همیشه دشوار است. بنابراین درک فصل نخست، به‌ویژه بخشی که تحلیل کالا را در بر دارد، [بیشترین دشواری را دارد].^۳ تا حد امکان کوشیده‌ام بخش‌های مربوط به جوهر ارزش و مقدار ارزش را عامه‌فهم کنم.^۱ شکل ارزش که شکل نهایی آن شکل پولی است، بسیار ساده و بی‌مضمون است. با این حال، ذهن بشر بیش از ۲۰۰۰ سال بیهوده

* *Zur Kritik der Politischen Ökonomie* ترجمه‌ی انگلیسی توسط س. و. ریازائف، لندن، ۱۹۷۱-م. ۱

^۱ فصل نخست در ویراست اول. فصل اول در ویراست‌های بعدی همانند کتاب حاضر به سه فصل تقسیم شد. - م. ۱

۱. این موضوع از آن جهت بیشتر ضرورت یافت که فردیناند لاسال حتی در آن بخش از اثر خود بر ضد شولتسه دلچ، که مدعی است «جان کلام» توضیحات مراد درباره‌ی این موضوعات بیان می‌کند، مرتکب [سوء تفاهم‌های]^۴ مهمی می‌شود. گذرا بگویم. اگر فردیناند لاسال تمام مطالب نظری عام مراد در آثار اقتصادی‌اش تقریباً کلمه به کلمه و بدون ذکر منبع اقتباس می‌کند، مانند مطالب مربوط به سرشت تاریخی سرمایه، [پیوند میان مناسبات تولید و شیوه‌ی تولید و غیره]^۵ و حتی آن اصطلاحاتی که من به وجود آورده‌ام، بی‌شک اهداف تبلیغی او را به این کار واداشته است. یقیناً من درباره‌ی [جزئیات اثر او و نحوه‌ی کاربرد این مطالب]^۶ بحث نمی‌کنم که کاری به آن‌ها ندارم.

۱. بیماری چندساله‌ای وقفه‌ی طولانی بین این دو کتاب را به من تحمیل کرد.

۲. به‌منظور ارائه‌ی مکملی ضروری برای این کتاب، خلاصه‌ای از نوشته‌ی پیشین را در فصل اول کتاب حاضر وارد کرده‌ام. حقیقت این است که اعتقاد داشته‌ام می‌باید در این خلاصه، طرح اولیه‌ام را برای بیان مطلب اصلاح کنم.

۳. کمی دشوار است.

۴. اشتباهات

۵. درباره‌ی رشته‌هایی که مناسبات تولید و شیوه‌های تولید را به هم پیوند می‌دهد.
۶. جزئیاتی که او به آن‌ها می‌پردازد و پیامدهای عملی آن

کوشیده تا به [کنه]⁷ آن پی ببرد، حال آن که از سوی دیگر دست کم به طور تقریبی موفق شده شکل هایی را تحلیل کند که [پرمضمون تر و پیچیده تر بوده اند]⁸. چرا؟ زیرا پیکر [کامل]⁹ را آسان تر می توان مطالعه کرد [تا سلول پیکر را]¹⁰. علاوه بر این، در تحلیل شکل های اقتصادی نه میکروسکوپ به کار می آید و نه معرف های شیمیایی. [قدرت تجرید باید جایگزین هر دو شود].¹¹ اما در جامعه ی بورژوازی¹²، شکل کالایی محصول کار، یا شکل ارزش کالا، شکل سلولی اقتصاد است. تحلیل این شکل ها در دیده ی عامی پرسه زدن در موشکافی های محض و بیهوده است. در اینجا سر و کار ما به واقع نیز با ریزه کاری هاست اما تنها از آن دست که در کالبدشناسی میکروسکوپی معمول است.

بنابراین، به غیر از بخش مربوط به شکل های ارزش، نمی توان این کتاب را به دشوار بودن متهم کرد. البته طبعاً خواننده ای را در نظر دارم که می خواهد چیز جدیدی یاد بگیرد و در نتیجه می خواهد خود بیندیشد.

فیزیکدان، فرایندهای طبیعی را یا در جایی مشاهده می کند که در بارزترین شکل خود رخ می دهند و تاثیرات مختل کننده کمترین نقش را در آن دارند، یا هر جا که امکان داشته باشد، در شرایطی دست به آزمایش می زند که [از جریان فرایند در حالت ناب خود]¹³ مطمئن باشد. من در این اثر شیوه ی تولید سرمایه داری، مناسبات تولید و شکل های مبادله ی متناسب با آن را مطالعه می کنم. تاکنون انگلستان محل کلاسیک سرمایه داری بوده است. [به همین دلیل است که در بسط نظریه های خود از این کشور به عنوان نمونه ی اصلی استفاده کرده ام].¹⁴ با این همه، اگر خواننده ی آلمانی ریاکارانه به شرایط کارگران صنعتی و کشاورزی انگلستان بی اعتنایی نشان دهد، یا خوش بینانه خود را آسوده دارد که اوضاع در آلمان تا این حد هم بد نیست، باید بر او بانگ برآورم: این قصه ی توست که نقل می شود (De te fabula narratur)*.

در اینجا مسئله، در خود و برای خود، [بالاتر یا پایین تر بودن درجه ی تکامل]¹⁵ تضادهای اجتماعی نیست که از قانون های طبیعی تولید سرمایه داری ناشی می شوند. سخن بر سر خود این قانون ها و گرایش هایی است که با ضرورتی آهنین [مؤثر واقع و عملی می شوند].¹⁶ [کشوری که از لحاظ صنعتی توسعه یافته تر است به کشورهای کمتری

توسعه یافته اند، فقط تصویر آینده شان را نشان می دهد].¹⁷ جدا از این مطلب، در میان ما[☆] هر جا که تولید سرمایه داری کاملاً جا افتاده است، مثلاً در کارخانه های [واقعی]¹⁸، اوضاع بسیار بدتر از انگلستان است، زیرا نیروی متوازن کننده ی قانون های کار انگلستان وجود ندارد. ما در تمامی قلمروهای دیگر، همچون بقیه ی کشورهای اروپای غربی قاره، نه تنها از توسعه ی تولید سرمایه داری بلکه از

7. راز
8. پیچیده تر بوده و معنایی ژرف تر را پنهان می کرده اند.
9. مرکب
10. تا سلول که عنصر آن است.

11. تجرید تنها نیروی است که به عنوان ابزار به کار می آید.
12. افزوده به فر: معاصر

13. در حد امکان از نظم روند آن ها

14. به همین دلیل است که فاکت ها و مثال های خود را برای کمک به توضیح نظریه ام از این کشور وام گرفته ام.

15. کامل بودن کم یا زیاد

16. بروز می کنند و تحقق می یابند.

17. کشور توسعه یافته تر از لحاظ صنعتی به کشورهای کمتری که در مسیر صنعتی از پی آن می آیند، فقط تصویر آینده شان را نشان می دهد.

18. به معنای اخص کلمه

☆ یعنی در میان آلمانی ها - م. ا.

* هوراس، هنریات، کتاب I، طنز یک - م. ا.

نبود آن نیز رنج می‌بریم. [در کنار]¹⁹ اهریمنان معاصر، مجموعه‌ای کامل از شیاطین موروئی، برآمده از حیات بی‌تحرک شیوه‌های منسوخ و کهنه‌ی تولید، همراه با زنجیره‌ی مناسبات نابهنگام اجتماعی و سیاسی [بر ما فشار می‌آورند].²⁰ ما نه تنها از زندگان که از مردگان نیز در عذابیم. **زندگان در چنگال مردگان اسیرند!** (Le mort saisit le vif)*

19. علاوه بر

20. را باید تحمل کنیم

آمارهای اجتماعی آلمان و بقیه‌ی کشورهای اروپای غربی قاره در مقایسه با آمارهای انگلستان کاملاً اسفبار است. اما به اندازه‌ی کافی گوشه‌ی پرده را کنار می‌زند تا بتوان سر مدوسا را در پشت آن دید. اگر، مانند انگلستان، دولت‌ها و پارلمان‌های مایوسه‌هیئت‌هایی را برای تحقیق درباره‌ی شرایط اقتصادی تعیین می‌کردند؛ اگر، مانند انگلستان، این هیئت‌ها همان قدرت نامحدود را برای کشف حقیقت داشتند؛ اگر مردانی شایسته و [فارغ از سرسپردگی و ملاحظه‌کاری]²¹، همانند بازرس‌های کارخانه‌ها، گزارشگران بهداشت عمومی و مأموران تحقیق انگلستان درباره‌ی استثمار زنان و کودکان، شرایط مسکن و تغذیه و غیره می‌داشتیم، از اوضاع و احوال خاص حاکم بر کشورهای خود متوحش می‌شدیم. پرسئوس برای تعقیب هیولاهای کلاهی جادویی نیاز داشت. ما کلاه جادویی روی چشم‌ها و گوش‌های خود می‌کشیم تا وجود فجایع را منکر شویم.

خود را فریب ندهیم. همان‌طور که جنگ استقلال آمریکا در سده‌ی هجدهم زنگ خطر را برای طبقه‌ی متوسط اروپایی به صدا درآورد، [جنگ داخلی آمریکا در سده‌ی نوزدهم نیز همین نقش را برای طبقه‌ی کارگر اروپایی داشته است].²² در انگلستان [فرایند]²³ این دگرگونی [با دست قابل لمس است].²⁴ [وقتی این تحولات به نقطه‌ی اوج معینی برسند، ناگزیر بر تمام قاره اثر خواهند گذاشت].²⁵ در آنجا تحولات فوق‌برحسب میزان تکامل خود طبقه‌ی کارگر شکلی خشن‌تر یا انسانی‌تر خواهند گرفت. بنابراین، بنیادی‌ترین منافع خاص طبقات حاکم کنونی، جدا از انگیزه‌های بسیار متعالی، به آنان حکم می‌کند تا تمام موانع قانونی قابل‌رفعی را که سد راه تکامل طبقه‌ی کارگر است برویند. به این دلیل، بخش زیادی از این مجلد را به تاریخ، محتوی و پی‌آمدهای قانون‌های کار انگلستان اختصاص داده‌ام. هر ملتی می‌تواند و باید از²⁶ ملت‌های دیگر بیاموزد. حتی زمانی که جامعه‌ای سیر حرکت قانون‌های طبیعی خود را می‌یابد - و هدف نهایی این اثر آشکار کردن قانون اقتصادی حرکت جامعه‌ی مدرن است - نه می‌تواند از مراحل طبیعی تکامل خود بجهد و نه با فرمان آن‌ها را از پیش پا بردارد. اما آن جامعه می‌تواند دوره‌ی زایمان را کوتاه کند و درد آن را تسکین دهد.

برای رفع هرگونه سوء تفاهم احتمالی اجازه می‌خواهم این نکته را بیان کنم که به

22. جنگ داخلی آمریکا در سده‌ی نوزدهم زنگ خطر را برای طبقه‌ی کارگر اروپایی به صدا درآورده است.

23. مسیر

24. اجتماعی در جلوی چشمانمان رخ می‌دهد

25. این دگرگونی ناگزیر در دوره‌ی معینی پیامدهایی در قاره خواهد داشت.

26. افزوده به فر: تاریخ

* اشاره به قاعده‌ای حقوقی است که در سده‌های میانه وضع شد تا وارث بتواند در ماترک متوفی دخل و تصرف کند. این قاعده که در متن انگلیسی (و آلمانی) به زبان فرانسه است از کتاب عادات پاریس اقتباس شده است - م. فا

هیچ وجه تصویر خوش بینانه‌ای از سرمایه‌دار و مالک زمین ترسیم نکرده‌ام. اما در این جا با افراد تنها به عنوان تشخیص‌یافتگی مقوله‌های اقتصادی چون حافظانِ منافع و مناسبات طبقه‌ای خاص برخورد شده است. [دیدگاه من که تکامل صورت‌بندی اقتصادی جامعه را همچون فرایندی از تاریخ طبیعی می‌داند]²⁷، کمتر از هر دیدگاه دیگری فرد منفرد را مسئول مناسباتی می‌داند که خود مخلوق اجتماعی آن است، هر قدر هم از لحاظ ذهنی خود را فراتر از جامعه قرار دهد.

27. دیدگاه من که بنا به آن تکامل صورت‌بندی اقتصادی جامعه همانند سیر طبیعت و تاریخ آن است

[در حیطه‌ی اقتصاد سیاسی، پژوهش آزاد و علمی صرفاً با همان دشمنانِ حیطه‌های دیگر روبرو نیست.]²⁸ ماهیت ویژه‌ی موضوعی که با آن سروکار دارد، بی‌رحمانه‌ترین، حقیرترین و شریرانه‌ترین شهوات را که در سینه‌ی انسان می‌جوشد، یعنی الاهیگانِ انتقام منافع خصوصی، را به میدان نبرد بر ضد خود می‌آورد. به عنوان نمونه، کلیسای عالی انگلستان راحت‌تر حمله به سی و هشت اصل از سی و نه اصول خود را می‌پذیرد تا حمله به یک سی و نهم درآمدش را. این روزها خود خدانشناسی در مقایسه با انتقاد از مناسبات مالکیت به جامانده گناهی قابل چشم‌پوشی (culpa levis) است. با این همه، حتی در این مورد نیز پیشرفت تردیدناپذیری رخ داده است. به عنوان نمونه، به کتاب آبی* اشاره می‌کنم که طی چند هفته‌ی گذشته انتشار یافته است: «مکاتبه با هیئت نمایندگان خارج از کشور اعلیحضرت درباره‌ی مسائل صنعتی و اتحادیه‌های کارگری». در این کتاب نمایندگان خارجی پادشاهی انگلستان به زبانی بی‌پرده اعلام کرده‌اند که در آلمان، فرانسه، و خلاصه در تمام دولت‌های بافرهنگ قاره‌ی اروپا، به همان اندازه‌ی انگلستان، دگرگونی در مناسبات موجود میان سرمایه و کار محسوس و گریزناپذیر است. در همان حال، در آن سوی اقیانوس اطلس، آقای وید، معاون رییس جمهور آمریکای شمالی، در همایش‌های عمومی اعلام داشته که پس از لغو بردگی، دگرگونی در مناسبات موجود سرمایه و مالکیت ارضی در دستور کار است. این‌ها نشانه‌های زمانه است که نه با ردای ارغوانی پنهان می‌شود نه با قبای سیاه*[☆]. مقصود این نیست که فردا معجزه‌ای اتفاق خواهد افتاد. آن‌ها نشان می‌دهند که حتی در خود طبقات حاکم این دلهره سر باز کرده که جامعه‌ی کنونی بلوری سفت و سخت نیست بلکه سازواره‌ای است تغییرپذیر و همواره در فرایند دگرگونی.

28. در قلمرو اقتصاد سیاسی، پژوهش آزادانه و علمی با دشمنان بسیار بیشتری نسبت به قلمروهای دیگر تحقیق روبرو است.

جلد دوم این اثر به فرایند گردش سرمایه (کتاب دوم) و شکل‌های گوناگون فرایند سرمایه در [تمامیت]²⁹ خود (کتاب سوم) می‌پردازد، در حالی که جلد سوم و آخرین جلد (کتاب چهارم) به تاریخ نظریه اختصاص خواهد یافت.*

29. در مسیر تکامل خود

* مقصود گزارش‌نامه‌های رسمی پارلمان یا هیئت مشاوران سلطنتی انگلستان است. -م. فا

☆ ردای ارغوانی و قبای سیاه هر دو بخشی از لباس رسمی کاردینال‌ها و کشیش‌های کلیسای مسیحی هستند. -م. فا

* کتاب دوم و سوم توسط انگلس پس از مرگ مارکس به صورت مجلداتی جداگانه منتشر شدند و به جلد دوم و سوم ←

از هر داورى برخاسته از نقد واقعاً علمى استقبال مى‌کنم. اما درباره‌ی پیش‌داورى‌هاى به اصطلاح افکارِ عمومى، که هرگز در برابر آن تسلیم نشده‌ام، اکنون مانند گذشته، کلام آن مرد بزرگ فلورانسی را شعار خود قرار مى‌دهم:

راه خود را پی بگیر و بگذار مردم هر چه مى‌خواهند بگویند. (Seguil il tuo corso e lascia dir le genti)*

کارل مارکس

لندن، ۲۵ ژوئیه ۱۸۶۷

ملاحظه مى‌کنم که در این کتاب کارى که در این باب نوشته شده، در مورد اقتصادى و فلسفه بسیار خوب است. آقای مایر، کار خسته‌دار و بی‌شک در این باب بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است.

این کتاب در میان طبقات به اصطلاح تحصیل کرده‌ی آلمان رخسار یافته و در هر کس که در این باب مطالعه کرده باشد، به نفع بسیار بوده است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است.

این کتاب در میان طبقات به اصطلاح تحصیل کرده‌ی آلمان رخسار یافته و در هر کس که در این باب مطالعه کرده باشد، به نفع بسیار بوده است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است.

این کتاب در میان طبقات به اصطلاح تحصیل کرده‌ی آلمان رخسار یافته و در هر کس که در این باب مطالعه کرده باشد، به نفع بسیار بوده است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است. اما من این کتاب را در مورد فلسفه و فلسفه بسیار خوب است.

→ شهرت یافتند. به این ترتیب کتاب چهارم مى‌باید جلد چهارم نامیده مى‌شد اما دست‌نوشته‌ی آن نهایتاً توسط

کانوتسکی به نام نظریه‌های ارزش اضافی انتشار یافت. -م. ا.

* مارکس کلمات دانسته را تغییر داده تا در این قسمت به کار آیند. اصل گفته این است:

vien retro a me, e lascia dir le genti (مرا دنبال کن و بگذار مردم هر چه مى‌خواهند بگویند) در کمدی

الهی، Purgatorio, Canto V, line 13 -م. ا.

پی‌گفتار ویراست دوم

[لازم می‌دانم ابتدا خوانندگان ویراست نخست را از تغییرات ویراست دوم آگاه سازم. مطالب آشکارا بهتر تنظیم شده‌اند که نگرشی جامع‌تر به دست می‌دهد. یادداشت‌های جدید در همه جا به عنوان یادداشت‌های ویراست دوم مشخص شده‌اند. مهم‌ترین تغییرات داده شده در خود متن به شرح زیر است:

در پاره‌ی اول، فصل اول، استنتاج ارزش با تحلیل معادله‌ها که در آن‌ها کل ارزش مبادله‌ای بیان می‌شود با دقت علمی بیشتری انجام شده است؛ به همین ترتیب، رابطه میان جوهر ارزش و تعیین مقدار ارزش بر اساس زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی، که در ویراست نخست به طور گذرا به آن اشاره شده بود، اکنون به وضوح مورد تأکید قرار گرفته است. فصل ۱، بخش ۳ (درباره‌ی شکل ارزش) کاملاً اصلاح شده است و این کار به ویژه به آن سبب ضروری بود که در ویراست نخست به دو شکل ارائه شده بود. به این نکته گذرا اشاره می‌کنم که دوستم، دکتر لودویگ کوگلمان اهل هانوفر، این دوگانگی بیان را تذکر داده بود. در بهار سال ۱۸۶۷ که به دیدار او رفته بودم، نخستین نمونه‌های چاپخانه از هامبورگ به دستم رسید. دکتر کوگلمان متقاعدم کرد که بیشتر خوانندگان به یک بخش مکمل نیاز دارند تا شکل ارزش به گونه‌ای آموزشی تر شرح داده شود. آخرین بخش فصل اول، «بتواره پرستی کالا و ...»، به طرز چشمگیری تغییر کرده است. فصل ۳، بخش ۱ (مقیاس ارزش) با دقت تمام بازبینی شده است، زیرا در ویراست نخست با استناد به توضیحات مندرج در کتاب *در نقد اقتصاد سیاسی* (برلین، ۱۸۵۹)، دقت زیادی در این بخش مبذول نشده بود. فصل ۷، به ویژه بخش ۲، تا حد زیادی بازبینی شده است.

پی‌فایده است به جزئیات تمام تغییرات داده شده در جای جای متن که به ویژه به سبک نگارش مربوط می‌شود اشاره کنم. این تغییرات در سراسر کتاب اعمال شده است. با این همه، اکنون با بازبینی ترجمه‌ی فرانسه که در پاریس در حال انتشار است، متوجه شده‌ام که

بخش‌های زیادی از نسخه‌ی اصلی به زبان آلمانی نیاز به اصلاح زیربنایی بیشتری دارند، بخش‌های دیگر نیازمند تغییراتی در سبک سنگین نگارشی آن هستند و در بقیه بخش‌ها کار دشوار حذف غلط‌های راه یافته به متن لازم است. اما مجال کافی برای این کارها نداشتم. تازه در پاییز سال ۱۸۷۱، درست در میان کارهای فوری دیگرم، با خبر شدم که تمام نسخه‌های کتاب به فروش رفته و قرار است انتشار ویراست دوم آن در ژانویه‌ی ۱۸۷۲ آغاز شود.

استقبال سریع محافل گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان از سرمایه‌بهترین پاداش برای زحمات من است. آقای مایر، کارخانه‌دار وینی، که در مسائل اقتصادی از دیدگاه بورژوازی دفاع می‌کند، در جزوه‌ای که در جریان جنگ فرانسه-آلمان منتشر کرد^{*}، با شایستگی بسیار نشان داد که شم عظیم نظری، که معمولاً ویژگی موروثی آلمانی‌ها تلقی می‌شد، تقریباً به‌طور کامل از میان طبقات به‌اصطلاح تحصیل‌کرده‌ی آلمان رخت بر بسته، و در عوض در میان طبقه‌ی کارگر آن تجدیدحیات یافته است.[☆]

تا به امروز اقتصاد سیاسی در آلمان علمی خارجی بوده است. گوستاو فون گولیش در کتاب **توصیف تاریخی تجارت، صنعت و ...**^{*} خود که در سال ۱۸۳۰ انتشار یافت، به‌ویژه در دو جلد نخست آن، به بررسی اوضاع و احوالی تاریخی پرداخته است که مانع از توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شد و به دنبال آن از ایجاد جامعه‌ی بورژوازی مدرن در آلمان جلوگیری کرد. به این ترتیب زمینه‌ی مساعد برای رشد اقتصاد سیاسی وجود نداشت و از انگلستان و فرانسه چون کالایی حاضر و آماده وارد شد. استادان آلمانی آن در حد

۱. جوامع پیش‌رفته‌تر

۲. جامعه‌ای عقب‌مانده

نوآموز باقی ماندند. بیان نظری [واقعیتی خارجی]^۱ نزد آن‌ها به مجموعه‌ای از جزم‌ها تغییر یافت و توسط آن‌ها در بستر [جهان خرده‌بورژوازی]^۲ تفسیر و در نتیجه بازگونه تفسیر شدند. [احساس ناتوانی علمی، احساسی که نمی‌توان یکسره از آن رها شد، این احساس ناخوشایند که باید در حیطة‌ای تسلط می‌یافتند که به‌واقع با آن بیگانه بودند، به‌طرز ناقصی در پس شکوه و جلال فضل و تبحر ادبی و تاریخی، یا با آمیزه‌ای از مواد و مصالح بیگانه، وام‌گرفته از به‌اصطلاح علوم کامرال-شلم شوربایی از آموخته‌ها که داوطلب امیدوار به ورود به دستگاه دیوان‌سالاری آلمان از برزخ آن باید می‌گذشت- پنهان ماند].^۳

[از سال ۱۸۴۸ تولید سرمایه‌داری با شتاب در آلمان توسعه یافته و امروزه دستخوش شکوفایی سرگیجه‌آوری شده است].^۴ [اما سرنوشت همچنان برای متخصصان

۳. مریبان سردرگم ما برای پنهان کردن جایگاه کاذب، عدم اصالت و ناتوانی علمی خویش شکوه راستین تبحر تاریخی و ادبی خود را به نمایش می‌گذاشتند، یا به غذای خود محتویات دیگری را می‌افزودند که وام‌گرفته از شلم‌شوربایی اطلاعات نامتجانسی بود که دیوان‌سالاری آلمانی آن را به نام علوم کامرال (علوم اداری) مزین کرده است.

۴. از سال ۱۸۴۸، تولید سرمایه‌داری به‌تدریج در آلمان ریشه دوانده و امروزه دیگر از کشوری پیش‌تر خیال‌پرداز به کشوری سازنده دگرگون شده است.

* زیگموند مایر، مسئله‌ی اجتماعی در وین، وین، ۱۸۷۱-م. ۱

☆ چهار بند اول پی‌گفتار ویراست سوم و چهارم آلمانی حذف شده است. در ترجمه‌ی فرانسه روایت این بندها نیز حذف شده. -م. فا

* *Geschichtliche Darstellung des Handels, der Gewerbe, usw.*، ۵ جلدی، ۱۸۳۰-۱۸۴۵-م. ۱

ما ناخوش آیند باقی ماند. [۵] درست در زمانی که می توانستند با بی طرفی به اقتصاد سیاسی پردازند، [شرایط مدرن اقتصادی در واقعیت آلمان وجود نداشت] [۶]. و هنگامی هم که این شرایط پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، اوضاع به گونه‌ای بود که دیگر پژوهش بی طرفانه حتی در محدوده‌های افق بورژوازی ممکن نبود. [۷] مادامی که اقتصاد سیاسی بورژوازی است، یعنی تا وقتی که نظم سرمایه‌داری را شکل مطلق و نهایی تولید اجتماعی تلقی می‌کند و نه برعکس مرحله‌ای از تکامل که تاریخاً گذراست، تا زمانی فقط می‌تواند علم باقی بماند که مبارزه‌ی طبقاتی نهان باشد و یا تنها در پدیدارهایی [پراکنده] [۸] آشکار شود.

انگلستان را در نظر می‌گیریم. اقتصاد سیاسی کلاسیک آن به دوره‌ای تعلق دارد که مبارزه‌ی طبقاتی هنوز تکامل نیافته بود. دیوید ریکاردو، آخرین نماینده‌ی برجسته‌ی آن، [۹] نهایتاً آگاهانه نقطه‌ی شروع تحقیقات خود را بر تضاد منافع طبقاتی، تقابل مزدها با سودها و تقابل سودها با اجاره‌ی زمین استوار ساخت [۱۰]، اما ساده‌لوحانه این تضاد را قانون طبیعی اجتماعی می‌دانست. [۱۱] علم اقتصاد بورژوازی با ادای این سهم به کرانه‌های عبورناپذیر خود رسید. [این موضوع در همان زمان حیات ریکاردو و در مخالفت با او، در نقد سیسموندی از نظراتش روشن شده بود. [۱۱]]

دوره‌ی بعدی، از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰، به دلیل [حیات علمی] [۱۲] در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی در انگلستان قابل توجه است، این دوره‌ای است که در آن نظریه‌ی ریکاردو هم عامه‌پسند می‌شود و گسترش می‌یابد و هم با [مکتب قدیمی به جدال می‌پردازد] [۱۳]. در این دوره مباحثات باشکوهی انجام شد. دستاوردهای مجادله‌ی آن زمان برای قاره‌ی اروپا زیاد شناخته نیست، زیرا این جدل بیشتر به شکل مقاله‌های مجله‌های نقد و بررسی، نوشته‌های اتفاقی و جزوه‌های پراکنده بود. [سرشت بی طرفانه‌ی] [۱۴] این جدل - گرچه نظریه‌ی ریکاردو در موارد استثنایی همچون سلاحی در خدمت حمله به رژیم بورژوازی قرار گرفته بود - را می‌توان با اوضاع و احوال آن دوره توضیح داد. از یک سو، صنعت بزرگ تازه دوران کودکی خود را سپری کرده بود؛ این موضوع را می‌توان با این واقعیت نشان داد که چرخه‌ی ادواری حیات مدرن آن برای نخستین بار با بحران سال ۱۸۲۵ آغاز شده است. از سوی دیگر، مبارزه‌ی طبقاتی میان سرمایه و کار به پشت صحنه رانده شد: در حیطه‌ی سیاست به دلیل بروز اختلاف بین حکومت‌ها و فنودال‌ها که پیرامون اردوگاه اتحاد مقدس گرد آمده بودند و توده‌ی مردم به رهبری بورژوازی؛ و در حیطه‌ی اقتصادی به دلیل کشمکش بین سرمایه‌ی صنعتی و مالکیت ارضی اشرافیت. این مبارزه در فرانسه با تضاد بین مالکیت خرد و مالکیت بزرگ ارضی پنهان شده بود و در انگلستان پس از تصویب قانون غلات آشکارا سر باز کرد. [همان‌طور که روزهای آفتابی و نسبتاً گرم اوایل پاییز یادآور بهار است] [۱۵]، آثار

۵. یقیناً اقتصاددان‌های ما شانس ندارند.

۶. محیط اجتماعی که پیش‌انگاشت آن بود وجود نداشت.

۷. افزوده به فر: در واقع

۸. جداگانه

۹. افزوده به فر: نخستین اقتصاددانی است که.

۱۰. افزوده به فر: با این‌که این تضاد از وجود همین طبقاتی جدایی‌ناپذیر است که جامعه‌ی بورژوازی از آن‌ها ساخته شده است، ریکاردو ساده‌لوحانه این تضاد را قانون طبیعی اجتماعی می‌دانست.

۱۱. نقد در مقابل آن {علم اقتصاد بورژوازی} حتی در زمان حیات ریکاردو در شخص سیسموندی تبلور یافت.

۱۲. حیات پرشور و شوق

۱۳. با تمام مکاتب دیگر، برخاسته از آموزه‌ی آدام اسمیت، به جدال می‌پردازد.

۱۴. سادگی و صداقت

۱۵. همان‌طور که تابستان سنت‌مارتین یادآور بهار است.

اقتصاد سیاسی انگلستان در این دوره به جهاتی یادآور «دوره‌ی توفان و فشار» پس از مرگ دکتر کُنه در فرانسه است.^{۱۶} با فرارسیدن سال ۱۸۳۰، بحرانی پدید آمد که یک بار برای همیشه سرنوشت‌ساز بود.

در فرانسه و انگلستان، بورژوازی قدرت سیاسی را تسخیر کرده بود. از این تاریخ به بعد مبارزه‌ی طبقاتی، چه در عمل و چه در نظریه، بیش از پیش شکل‌های صریح‌تر و تهدیدکننده‌تری به خود گرفت. ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی نواخته شده بود. از آن پس، دیگر سخن بر سر این نبود که این یا آن قضیه درست است یا نه، بلکه مسئله این بود که آیا برای سرمایه مفید است یا زیان‌بار، مناسب است یا نامناسب، مخالف مقررات پلیس است یا نه. تحقیق بی‌طرفانه جای خود را به مزدوری داد؛ پژوهش راستین علمی جای خود را به بی‌وجدانی و مقاصد پلید توجیه‌گران داد. با این همه، حتی جزوه‌هایی که اتحادیه‌ی مخالف قانون غلات به رهبری کابدن و برایت کارخانه‌دار جهان را با آن‌ها در سیل اعتراض غرق کردند، هر چند علمی نبودند اما به دلیل مخالفت با اشرافیت زمیندار منافع تاریخی را بیان می‌کردند. با این همه، با تصویب قانون تجارت آزاد توسط سر رابرت پیل، اقتصاد عامیانه آخرین چنگ و دندان خود را نیز از دست داد.

انقلاب اروپایی سال ۱۸۴۸ تأثیراتی بر انگلستان گذاشت. آنانی که هنوز مدعی منزلتی علمی بودند و سودای آن را داشتند که چیزی بیش از مغالطه‌کاران و چاپلوسان طبقات حاکم باشند، کوشیدند تا اقتصاد سیاسی سرمایه را با خواست‌های پرولتاریا، که دیگر نمی‌شد آن‌ها را نادیده گرفت، وفق دهند. به این ترتیب التقاطی توخالی شکل گرفت که عمده‌ترین نماینده‌ی آن جان استوارت میل است. این امر به منزله‌ی اعلان ورشکستگی علم اقتصاد «بورژوازی» بود، رویدادی که دانش‌مند و منتقد بزرگ روسیه، ن. چرنیشفسکی پیش‌تر در **خطوط کلی اقتصاد سیاسی از نظر میل** با استادی تمام پیش‌تر آن را روشن کرده بود.

بنابراین، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در آلمان زمانی به پختگی رسید که خصلت تعارض‌آمیز آن را مبارزات تاریخی در فرانسه و انگلستان با هیاهو آشکار کرده بودند. [علاوه بر این، پرولتاریای آلمان در همان حال آگاهی نظری بسیار قاطع‌تری نسبت به بورژوازی آلمان کسب کرده بود.]^{۱۶} به این ترتیب، درست در لحظه‌ای که علم اقتصاد سیاسی بورژوازی سرانجام در آلمان ممکن به نظر می‌رسید، در واقعیت امر تحقق آن بار دیگر ناممکن شد.

۱۶. علاوه بر این، پرولتاریای آلمان پیش از این کم و بیش با سوسیالیسم درآمیخته بود.

^{۱۶} دکتر کُنه در سال ۱۷۷۴ مرد. درست پس از مرگ وی، تورگو که وزیر دارایی (۱۷۷۴-۱۷۷۶) لویی شانزدهم بود، کوشید تا اندیشه‌های فیزیوکرات‌ها را تحقق بخشد. سقوط او در سال ۱۷۷۶ دوره‌ای از بحران سیاسی و اقتصادی را پدید آورد که با انقلاب فرانسه به اوج خود رسید. این همان دوره‌ای است که مارکس مدنظر دارد و نه آثار نظری (تا حدی ناچیز) دوره‌ی پس از ۱۷۷۴-م. ۱

در چنین اوضاع و احوالی [سخنگویان آن]^{۱۷} به دو گروه تقسیم شدند. نخستین گروه، جماعت [کاسبکار دوراندیش]^{۱۸} و اهل عمل، زیر پرچم باستیا جمع شدند که سطحی‌ترین و بنابراین موفق‌ترین نماینده‌ی اقتصاد عامیانه بود؛ گروه دیگر، [مغرور از]^{۱۹} منزلت استادی علم خود، به پیروی از جان استوارت میل کوشیدند میان چیزهای آشتی‌ناپذیر آشتی ایجاد کنند. آلمانی‌ها در دوره‌ی زوال اقتصاد بورژوازی همانند دوره‌ی رشد کلاسیک آن صرفاً شاگرد، مقلد، پیرو و دست‌فروش جزء [کاسب‌کاران بزرگ خارجی]^{۲۰} باقی ماندند.

۱۷. رهبران

۱۸. دوراندیش، جاه‌طلب

۱۹. مجذوب

۲۰. شرکت‌های بزرگ خارجی

۲۱. پیشرفت

بنابراین توسعه‌ی تاریخی ویژه‌ی جامعه‌ی آلمان مانع هر نوع [افزایش دانش]^{۲۱} اساسی در اقتصاد «بورژوازی» شد اما از نقد آن جلوگیری نکرد. تا جایی که این نقد مظهر طبقه‌ای است، تنها می‌تواند نماینده‌ی طبقه‌ای باشد که رسالت تاریخی‌اش واژگونی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و در نهایت محو طبقات است، یعنی طبقه‌ی پرولتاریا.

[سخنگویان باسواد و بی‌سواد بورژوازی آلمان ابتدا می‌کوشیدند با سکوت خود کتاب سرمایه را نادیده بگیرند، شیوه‌ای که در مورد آثار قدیمی‌ترم کارگر افتاده بود. هنگامی که این تاکتیک دیگر مناسب شرایط زمانه نبود، «برای آرام کردن وجدان بورژوازی» به بهانه‌ی نقد کتابم رهنمودهایی تجویز کردند. اما در مطبوعات کارگری، مانند مقالات ژوزف دیتسگن در **فولکس‌اشتات**^{*}، با قهرمانانی نیرومندتر از خود روبرو شدند که تا امروز هنوز باید به آن‌ها پاسخ بدهند.^۳

در بهار ۱۸۷۲ ترجمه‌ای عالی از **سرمایه** به زبان روسی در پترزبورگ انتشار یافت که تقریباً ۳۰۰۰ نسخه‌ی آن به فروش رفته است. در اوایل سال ۱۸۷۱، نیکلای زیبر، استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه کیف، در اثر خویش با عنوان **نظریه‌ی ارزش و سرمایه از نظر دیوید ریکاردو**، اصول اساسی نظریه‌ام را درباره‌ی ارزش، پول و سرمایه دنباله‌ی

* مقالات دیتسگن درباره‌ی سرمایه در واقع در شماره‌های ۳۱، ۳۴، ۳۵ و ۳۶ دمکراتیک و سخن‌بلات در سال ۱۸۶۸ انتشار یافت. پس از تشکیل کنگره‌ی بنیان‌گذار حزب سوسیال‌دمکراتیک آلمان، این روزنامه به ارگان رسمی آن تبدیل و فولکس‌اشتات نامیده شد. - م. ۱

۳. وراج‌های مغلق‌گوی اقتصاد عامیانه‌ی آلمان از سبک و نحوه‌ی بیان کتابم شکایت کرده‌اند. هیچ‌کس سخت‌گیرانه‌تر از خودم نمی‌تواند درباره‌ی کمبودهای ادبی سرمایه قضاوت کند. با این همه، برای استفاده و مسرت این آقایان و مخاطبان‌شان می‌خواهم دو اظهارنظر یکی انگلیسی و دیگری روسی را در اینجا نقل کنم. مجله‌ی ساتردی ریویو، مجله‌ای کاملاً مخالف با عقیده‌ی من، در خبر خود به مناسبت ویراست نخست سرمایه نوشت: «نحوه‌ی بیان نویسنده به خشک‌ترین مسائل اقتصادی جذابیتی ویژه بخشیده است.» مجله‌ی سنت پترزبورگ در شماره‌ی ۲۰ آوریل ۱۸۷۲ خود می‌نویسد: «به جز یکی دو مورد در بخش‌های بیش از حد تخصصی، نحوه‌ی بیان مطلب این خصوصیت را دارد که برای خواننده‌ی عادی قابل فهم و روشن است، و با وجود سطح بالای علمی موضوعات مورد بحث، فوق‌العاده زنده است. از این لحاظ، مؤلف هیچ شباهتی... به اکثر دانشمندان آلمانی ندارد که... آثار خود را به زبانی چنان خشک و بی‌روح می‌نویسند که اعصاب آدم‌های متعارف را خرد می‌کنند.» حقیقت این است که در آلمان، ادبیات حرفه‌ای لیبرالیسم ملی رایج چیزهای دیگری غیر از اعصاب خوانندگان را خرد می‌کند.

ضروری آموزه‌ی اسمیت و ریکاردو دانست. آنچه اروپاییان غربی را از خواندن این نوشته‌ی بسیار عمیق شگفت زده می‌کند، فهم و درک اصولی و مستحکم نویسنده از دیدگاه تئوریک ناب است.*

فهم اندک از روش مورد استفاده در سرمایه را می‌توان در برداشت‌های گوناگون و متناقضی که تاکنون از آن شده نشان داد.

مجله‌ی پوزیتیویست* پاریس از یک سو به این دلیل از من انتقاد می‌کند که با اقتصاد به طرز متافیزیکی برخورد کرده‌ام؛ از سوی دیگر - تصور کنید! - اعتراض می‌کند که به جای آن‌که دستور آشپزی (از نوع کُنتی آن؟) برای [سالن‌های غذاخوری]²² آینده بنویسم

22. دیگر و قابل‌مهم‌های

صرفاً خود را به تحلیل انتقادی شرایط موجود محدود کرده‌ام. پروفیسور زیبر پیش‌تر پاسخ چنین اعتراضی را درباره‌ی متافیزیک داده است: «روش مارکس تا آن‌جا که به نظریه به معنای خاص آن مربوط می‌شود، روش قیاسی کل مکتب انگلیسی است، مکتبی که بهترین

23. افزوده به فر: [زیرنویس: نظریه‌ی ارزش و سرمایه‌ی ریکاردو، غیره، کیف، ۱۸۷۱]

اقتصاددان‌های نظریه پرداز در ضعف‌ها و قوت‌هایش مشترک هستند.»²³ آقای م. بلوک - در نظریه پردازان سوسیالیسم در آلمان. چکیده‌ای از روزنامه‌ی اقتصاددان‌ها، ژوئیه و اوت ۱۸۷۲ - کشف می‌کند که روش من تحلیلی است و می‌نویسد: «آقای مارکس، با این اثر خود

را در میان برجسته‌ترین اندیشمندان تحلیلی قرار داده است.» البته گزارش‌نویس‌های آلمانی برضد «سفسطه‌بازی هگلی» ام داد سخن سر داده‌اند. مجله‌ی پیک اروپایی در سنت پترزبورگ، در مقاله‌ای که منحصراً به روش سرمایه پرداخته است (شماره‌ی مه ۱۸۷۲، صفحات ۴۲۷ - ۴۳۶)، روش تحقیق‌ام را کاملاً واقع‌گرایانه اما شیوه‌ام را در بیان مطلب،

متأسفانه آلمانی - دیالکتیکی می‌داند. او می‌گوید:

«در نگاه نخست، اگر برحسب شکل ظاهری بیان مطلب قضاوت کنیم، مارکس

ایده‌آلیست‌ترین فیلسوف، آن‌هم در معنای آلمانی، یعنی در معنای بدوازه است. اما

در واقع، او یقیناً واقع‌گراتر از تمام پیشینیان خود در حیطه‌ی نقد اقتصادی است... به

هیچ وجه نمی‌توان او را ایده‌آلیست نامید.»

به نویسنده‌ی این نقد* تنها می‌توانم با نقل گزیده‌هایی از مقاله‌ی خود او پاسخ دهم که در عین

حال می‌تواند برای خواندگانی که به متن اصلی روسی مقاله دسترسی ندارند جالب‌تر باشد.

* بندهای داخل کروشه در ترجمه‌ی فرانسه‌ی روا حذف شده است. - م. فا

* *La Philosophie Positive*، مجله‌ی طرفداران اگوست کُنت که در پاریس میان سال‌های ۱۸۶۷ تا ۱۸۸۳ با

سردبیری ی. لیتره منتشر می‌شد. - م. ا

* ایلاریون ایگناتیویچ کافمن (۱۸۴۸ - ۱۹۱۶)، اقتصاددان روسی، استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه سنت پترزبورگ، و

نویسنده آثار فراوان درباره‌ی پول و اعتبار. - م. ا

نویسنده پس از نقل قولی از مقدمه‌ام به کتاب *در نقد اقتصاد سیاسی*، برلین، ۱۸۵۹، صفحات ۴-۷، که در آن بنیاد ماتریالیستی روش‌ام را مورد بحث قرار داده‌ام، ادامه می‌دهد: «یک نکته برای مارکس مهم است و آن یافتن قانون پدیده‌هایی است که بررسی می‌کند؛ [با این همه، برای وی قانون حاکم بر پدیده‌ها از آن جهت مهم نیست که این‌ها در یک دوره‌ی تاریخی معین شکلی معلوم و رابطه دارند.]²⁴ آن‌چه برای او از همه مهم‌تر است قانون تغییر آن‌ها و تکامل‌شان، یعنی گذار از شکلی به شکل دیگر، از نظامی از روابط به نظام دیگری است. هنگامی که این قانون را کشف می‌کند، ریز به ریز اثراتی را بررسی می‌کند که این قانون از طریق آن‌ها خود را در زندگی اجتماعی نشان می‌دهد... پس به این ترتیب مارکس می‌کوشد فقط یک کار را انجام دهد: اثبات ضرورت نظام‌های معین و پی در پی مناسبات اجتماعی از طریق پژوهش دقیق علمی، و تا حد امکان واریسی و اثبات آن امور واقع که تحقیق خود را از آن‌ها آغاز می‌کند و به آن‌ها وابسته است. برای این منظور، وی کافی می‌داند که توأم ضرورت نظم کنونی امور و همچنین ضرورت ناگزیر تغییر آن‌ها را به نظامی دیگر ثابت کند؛ و این موضوع را بی‌اهمیت می‌داند که آیا انسان‌ها به این ضرورت اعتقاد دارند یا نه، از آن آگاه هستند یا نیستند. مارکس حرکت اجتماعی را چون یک [فرایند طبیعی تاریخی می‌داند که قانون‌هایی بر آن‌ها حاکم است؛ این قانون]²⁵ نه تنها از اراده، آگاهی و نیت افراد مستقل هستند بلکه برعکس، اراده، آگاهی و نیت آن‌ها را تعیین می‌کنند... اگر عنصر آگاه چنین نقش فرعی در تاریخ [فرهنگ]²⁶ دارد، [روشن است که بنیادهای نقدی که خود موضوع فرهنگ است، کم‌تر از هر چیز دیگری می‌تواند شکل یا نتیجه‌ی آگاهی باشد.]²⁷ به بیان دیگر، نه ایده بلکه تنها پدیده‌ی خارجی می‌تواند آغازگاه این نقد باشد. نقد به مقایسه و مواجهه‌ی یک امر واقع، نه با ایده، بلکه با امر واقع دیگری محدود می‌شود. برای این نقد فقط این مهم است که هر دو امر واقع تا آنجا که ممکن است با دقت بررسی شوند و در واقعیتی که تشکیل می‌دهند یکی نسبت به دیگری مراحل متفاوت تکامل باشند؛ اما آن‌چه بیشترین اهمیت را دارد این است که زنجیره‌ی [نظام‌ها، توالی و پیوندی که مراحل تکامل از آن طریق پدیدار می‌شوند]²⁸، با دقت و موشکافی کمتری پژوهیده نشود. اما می‌گویند که قانون‌های عام حیات اقتصادی واحد و همانند هستند، و ابداً اهمیتی ندارد که درباره‌ی حال به کار روند یا درباره‌ی گذشته. اما مارکس دقیقاً همین نظر را مردود می‌شمارد. به نظر او، چنین قانون‌های تجریدی وجود ندارند... برعکس، به عقیده‌ی او هر دوره‌ی تاریخی قانون‌های خاص خود را دارد... به محض آن که زندگی یک دوره‌ی معین از تکامل را پشت‌سر می‌گذارد و از مرحله‌ای

24. نه فقط قانونی که بر آن‌ها تحت شکلی تثبیت شده و در روابط قابل مشاهده‌شان طی یک دوره‌ی معین حاکم است.

25. زنجیره‌ی طبیعی پدیدارهای تاریخی می‌داند، زنجیره‌ای که تابع قوانینی است که

26. تمدن

27. روشن است که نقدی که موضوع آن همین تمدن است، نمی‌تواند پایه‌ی هیچ شکلی از آگاهی یا ماحصل آگاهی باشد.

28. رشته‌ی پدیدارها، نظامی که در آن چون مراحل متوالی تکامل ظاهر می‌شوند

به مرحله‌ی دیگری می‌رسد، شروع به تبعیت از قانون‌های دیگری می‌کند. به یک کلام، [حیات اقتصادی پدیداری متناظر با تاریخ تحول در عرصه‌های دیگر زیست‌شناسی است]²⁹... اقتصاددان‌های پیشین هنگام مقایسه‌ی قانون‌های اقتصادی با قانون‌های فیزیک یا شیمی، برداشت نادرستی از ماهیت قانون‌های اقتصادی داشتند... تحلیلی عمیق‌تر از این پدیدارها نشان می‌دهد که سازواره‌های اجتماعی همان‌قدر با هم تفاوت بنیادی دارند که سازواره‌های گیاهان یا جانوران... علاوه بر این، در نتیجه‌ی تفاوت در ساختار کلی این سازواره‌ها، تنوع اندام‌های فردی‌شان و تفاوت در شرایطی که این اندام‌ها در آن‌ها وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند و غیره، پدیداری واحد تابع قانون‌های کاملاً متفاوتی می‌شود. مثلاً، مارکس نمی‌پذیرد که قانون جمعیت در تمام زمان‌ها و مکان‌ها یکسان است. برعکس، تأکید می‌کند که [هر مرحله از تکامل]³⁰ قانون جمعیت خاص خود را دارد... و با سطوح متفاوت تکامل نیروهای تولیدی، مناسبات³¹ و قانون‌های حاکم بر آن‌ها نیز تغییر می‌کند. مارکس با بررسی و توضیح نظم اقتصادی سرمایه‌داری از این دیدگاه، به شیوه‌ای کاملاً علمی فقط هدفی را تدوین می‌کند که هر پژوهش دقیق درباره‌ی حیات اقتصادی باید آن را داشته باشد... ارزش علمی چنین پژوهشی، تشریح قانون‌های خاصی است که [خاستگاه]³² وجود، تکامل و مرگ یک سازواره‌ی معین اجتماعی و جایگزینی آن را با سازواره‌ی بالاتر تعیین می‌کند. در حقیقت کتاب مارکس دارای چنین ارزشی است.»

29. حیات اقتصادی در تکامل تاریخی خود همان پدیدارهایی را ارائه می‌کند که در شاخه‌های دیگر زیست‌شناسی به آن‌ها برخورد می‌کنیم.

30. هر مرحله‌ی اقتصادی

31. افزوده به فر: اجتماعی

32. زایش

33. افزوده به فر: پژوهش

اما نویسنده‌ی مقاله که چنین دقیق آن‌چه را که شیوه‌ی واقعی³³ من تلقی می‌کند به تصویر می‌کشد، و تا آن‌جا که به چگونگی کاربرد این شیوه از سوی من مربوط می‌شود، از آن با نظری مساعد یاد می‌کند، به راستی چه چیز دیگری جز روش دیالکتیکی را توصیف کرده است؟

[یقیناً روش بازنمایی به لحاظ صوری باید از روش پژوهش متفاوت باشد. پژوهش باید موضوع مورد تحقیق را در تمام جزئیات آن در برگیرد، شکل‌های متفاوت تکامل آن را تحلیل و ارتباطات درونی آن‌ها را آشکار کند. تنها پس از انجام این کار، می‌توان حرکت واقعی متناسب با آن را بازنمایی کرد. اگر این کار با موفقیت روبرو شود و حیات موضوع مورد مطالعه به صورت ذهنی بازتاب یابد، آن‌گاه ممکن است به نظر رسد که گویی با ساختاری پیشینی مواجه هستیم].³⁴

34. بی‌گمان روش تشریح باید به صراحت از روش پژوهش متمایز باشد. پژوهش باید موضوع مورد بررسی را در تمام جزئیات آن واریسی کند شکل‌های گوناگون تکامل آن را تحلیل و پیوندهای درونی آن‌ها را کشف کند. فقط وقتی این وظیفه انجام گرفت و فقط در آن صورت است که حرکت امر واقع را می‌توان در تمامیت آن تشریح کرد. اگر در این کار موفق شویم، طوری که حیات موضوع در بازتولید ذهنی‌اش بازتاب یابد، این سراب ممکن است چنین وانمود سازد که با ساخته‌ای پیشینی سروکار داریم.

روش دیالکتیکی من نه تنها در بنیاد با روش هگل تفاوت دارد بلکه درست نقطه مقابل آن است. از نظر هگل [فرایند اندیشه، که او تحت نام "ایده" به سوژه‌ای حتی

خودمختار بدل می‌کند، آفریدگار واقعیت است، واقعیتی که فقط جلوه‌ی خارجی ایده به‌شمار می‌رود.³⁵ از نظر من، برعکس، [ایده هیچ چیز دیگری نیست مگر انتقال و ترجمان امر مادی در کله‌ی انسان].³⁶

تقریباً سی سال پیش جنبه‌ی رازآمیز دیالکتیک هگلی را نقد کردم، آن هم زمانی که هنوز باب روز بود. [اما درست زمانی که سرگرم کار بر جلد اول سرمایه بودم، مقلدهای لوس، متکبر و میان‌مایه‌ای که اکنون در محافل آلمانی‌های تحصیل کرده خودنمایی می‌کنند، لذت وافر می‌برند که با هگل برخوردی مانند برخورد موزز مندلس‌زون محترم با اسپینوزا در زمان لسینگ داشته باشند، یعنی با او به سان «سگی مرده» رفتار کنند.³⁷ از این رو آشکارا خود را شاگرد آن متفکر برجسته اعلام کردم، و حتی این‌جا و آن‌جا در فصل مربوط به نظریه‌ی ارزش با شیوه‌ی بیان خاص او لاس زدم.]³⁸ [درازا میزگری، که دیالکتیک در دست هگل دستخوش آن می‌شود، به هیچ وجه مانع از آن نیست که او را نخستین کسی بدانیم که شکل‌های عام حرکت دیالکتیک را به شیوه‌ای جامع و آگاهانه بازنمایی کرده است.]³⁷ [دیالکتیک نزد هگل روی سر ایستاده است. باید آن را وارونه کرد تا هسته‌ی عقلانی آن درون پوسته‌ی رازورزانه‌اش کشف شود.]³⁸

35. حرکت اندیشه که به آن تحت نام 'ایده' تشخیص می‌دهد، آفریدگار واقعیت است، واقعیتی که چیزی جز شکل پدیداری 'ایده' نیست.

36. حرکت اندیشه چیزی نیست جز بازتاب حرکت واقعی، انتقال یافته و جابه‌جاشده در مغز انسان - ف

37. اما اگرچه هگل به دلیل این اشتباه دیالکتیک را توسط رازآمیزگری مخدوش می‌کند، اما این امر به هیچ وجه مانع آن نمی‌شود که وی نخستین کسی است که حرکت آن را در تمامیت خود تشریح کرده است.

38. دیالکتیک نزد هگل روی سر راه می‌رود؛ کافیست آن را روی پاها برگردانیم تا نزد او سیمای کاملاً منطقی را بیابیم.

39. جنبه‌ی رازآمیز

40. جنبه‌ی عقلانی

41. طبقات حاکم و ایدئولوگ‌های جزمی آن
42. زیرا در درک ایجابی از وضعیت موجود، هم‌زمان نفی محتوم و نابودی ناگزیر آن وضعیت نیز درک می‌شود

دیالکتیک در [شکل رازآمیز]³⁹ خود در آلمان باب شد، چرا که به نظر می‌رسید وضعیت موجود را زیبا جلوه می‌دهد. دیالکتیک در [شکل عقلانی]⁴⁰ خود برای [بورژوازی و سخنگویان فکری آن]⁴¹ مایه‌ی آبروریزی و نفرت‌انگیز است، [زیرا بنا به دیالکتیک درک ایجابی از وضعیت موجود، هم‌زمان متضمن درک نفی و نابودی ناگزیر نیز هست]⁴²؛ زیرا دیالکتیک هر شکل انجام یافته را در جریان حرکت، و بنابراین از لحاظ جنبه‌ی گذرای آن نیز درک می‌کند؛ زیرا نمی‌گذارد چیزی آن را تحت تأثیر خود قرار بدهد؛ زیرا در جوهر خود انتقادی و انقلابی است.

حرکت سرشار از تناقض جامعه‌ی سرمایه‌داری با فراز و نشیب چرخه‌های ادواری صنعت مدرن، که اوج آن بحران عمومی است، به چشمگیرترین وجه بورژوازی اهل عمل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. [این بحران، گرچه هنوز در مراحل اولیه‌ی خود

* مارکس در این جا به جدل مندلس‌زون با یاکوبی بر سر اتهام اسپینوزاگرایی لسینگ اشاره می‌کند. مندلس‌زون در جزوه‌ی خود با عنوان «از موزز مندلس‌زون به دوستان لسینگ» (۱۷۸۶)، از لسینگ بر ضد این «اتهام» و خداناباوری دفاع کرد. - م. ا

☆ عبارات داخل کروشه در ترجمه فرانسوی روانیامده است - م. فا

پی‌گفتار ویراست فرانسه

به شهروند موريس لاشاتر

شهروند عزيز

نظر شما را درباره‌ی انتشار ترجمه‌ی سرمایه به صورت جزوه‌های دنباله‌دار تأیید می‌کنم. با این شکل، کتاب بیشتر در دسترس طبقه‌ی کارگر قرار خواهد گرفت که برای من از هر چیز دیگری مهم‌تر است.

این جنبه‌ی خوب پیشنهادتان است، اما روی دیگر سکه چنین است: روش تحلیلی که من به کار برده‌ام، و بیشتر در مورد موضوعات اقتصادی به کار بسته نشده بود، کار خواندنِ فصل‌های نخست را تا حدی دشوار می‌کند و بیم آن می‌رود که خوانندگان فرانسوی که همواره در نتیجه‌گیری بی‌تاب هستند و می‌خواهند رابطه‌ی اصول عام را با پرسش‌های فوری‌یی بدانند که اشتیاق‌شان را بر می‌انگیزاند، دلسرد شوند زیرا نمی‌توانند به یک‌باره از این مرحله پیش بروند.

این نقصی است که برای رفع آن کاری نمی‌توانم بکنم، جز این‌که به آن دسته از خوانندگانی که با شور و حرارت در طلب حقیقت هستند از پیش هشدار بدهم. در علم راه شاهانه‌ای وجود ندارد، و تنها کسانی که از خستگی بالا رفتن از راه‌های پرنشیب و فراز نمی‌ترسند، بخت و اقبال رسیدن به قله‌های درخشان آن را دارند.

ارادتمند شما

کارل مارکس

لندن، ۱۸ مارس ۱۸۷۲

در این کتاب، نویسنده با بیان خاص زبان انگلیسی، و با جملات سارو کلمات است. در بعضی از
 جملات، به گونه‌ای که مانع درک می‌شود، حال آنکه در چند جا به موارد خاص و با اهمیت
 به نظر نگارنده، اشاره شده است.

در این کتاب، با سبک نگارش، مدارک خود را با بررسی اساسی چندین بخش کتاب و نیز
 تذکرات شفاهی متعدد، میراث جواد ابراهیم‌زاده، نویسنده انگلیسی‌زبان را
 توانسته است که مدارک خود را در این ایام، و بدون چینی دست می‌گردد و زمان
 فشرده و موجز ارائه خود را به زبان فرانسه و روان می‌گرداند. هنگام ترجمه آن‌ها

پس‌گفتار ویراست فرانسه

به این ترتیب در این ویراست، حتی یک واژه را هم تغییر ندادم مگر با این اطمینان که
 اگر نویسنده هم زنده بود، خود دست به این تغییرات می‌زد. هرگز به نگرش بر نمی‌گردم که در

قابل توجه خوانندگان

آقای ژوزف رومان متعهد شده بود که ترجمه‌ای تا حد امکان دقیق و حتی کلمه به کلمه از متن
 اصلی { ارائه دهد. او این وظیفه را موشکافانه انجام داده است. اما همین موشکافی او مرا
 ناگزیر کرد در نگارش کتاب تغییراتی بدهم تا بیش‌تر برای خواننده قابل‌درک شود. این
 تغییرات، که با توجه به انتشار کتاب به شکل جزوه به‌طور روزمره اعمال می‌شد، با دقت
 یکسانی انجام نگرفت و ناگزیر سبک نگارش ناهماهنگ شد.

همین‌که کار تجدیدنظر را انجام دادم، ناگزیر شدم همین روش را در متن اصلی
 (ویراست دوم آلمانی) به کار بندم، برخی جزئیات را ساده کنم، پاره‌ای دیگر را کامل‌تر
 گردانم، مدارک تاریخی یا آماری بیشتری ارائه کنم و تذکراتی انتقادی بر آن بیفزایم و غیره.
 به این ترتیب، هر اندازه هم که ویراست فرانسوی { کتاب سرمایه } نقص ادبی داشته باشد
 ارزش علمی مستقلی از متن اصلی دارد و حتی خوانندگانی که به زبان آلمانی آشنایی دارند
 باید به آن مراجعه کنند.

بخش‌هایی را از پی‌گفتار ویراست دوم آلمانی مربوط به تکامل اقتصاد سیاسی در آلمان
 و نیز روش‌های اعمال شده در این اثر را در زیر می‌آورم.*

کارل مارکس

لندن، ۲۸ آوریل ۱۸۷۵

پیش‌گفتار ویراست سوم

مقدر نبود خودِ مارکس ویراست سوم را برای انتشار آماده سازد. اندیشمندی قدرتمند که اکنون حتی مخالفانش نیز در برابر عظمت او کرنش می‌کنند، در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ درگذشت. اکنون که مارکس، بهترین و حقیقی‌ترین دوستم، را از دست داده‌ام — دوستی که چهل سال تمام بیش از آن‌چه بتوان به زبان آورد مدیونش بوده‌ام — باید خود مسئولیت انتشار ویراست سوم جلد اول و نیز جلد دوم را که مارکس به شکل دست‌نوشته‌ای باقی گذاشته است به عهده بگیرم. در این جا نحوه‌ی انجام بخش اول این تکلیف را به خوانندگان شرح می‌دهم.

در آغاز هدف اصلی مارکس بازنویسی بخش زیادی از متن جلد اول، تدوین دقیق‌تر بسیاری از موضوعات نظری، گنجاندن مسائل جدید و به‌هنگام‌کردن مطالب تاریخی و آماری بود. اما وضعیت بیماری او و نیاز مبرم به ویرایش نهایی جلد دوم^{*} مجبورش ساخت تا از این طرح دست بردارد. تنها ضروری‌ترین تغییرات و بخش‌هایی که در ویراست فرانسه (سرمایه، کارل مارکس، پاریس، انتشارات لاشاتر، ۱۸۷۳)[☆] گنجانده شده بودند، به ویراست سوم افزوده شد.

در میان نوشته‌های مارکس، نسخه‌ای آلمانی از سرمایه یافته شد که خود او بعضی از قسمت‌های آن را ویراسته بود و اشاراتی هم به ویراست فرانسه‌ی آن داشت؛ همچنین نسخه‌ی فرانسه هم پیدا شد که در آن با دقت بخش‌هایی را که باید مورد استفاده قرار می‌گرفتند مشخص کرده بود. این تغییرات و اضافات همگی، به جز چند استثنا، مربوط به پاره‌ی هفتم کتاب، یعنی «فرایند انباشت سرمایه» است. در این بخش بیش از بخش‌های دیگر، متن موجود با پیش‌نویس اصلی مطابقت داشت، در حالی که بخش‌های پیشین با دقت بیش‌تری بازبینی شده بودند. بنابراین، سبک بیان زنده‌تر و یکدست‌تر، اما در ضمن

* نگاه کنید به ص ۳۲ کتاب حاضر، یادداشت دوم. — م. فا

☆ ویراست فرانسه بین سال‌های ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۵ به صورت جزوه انتشار یافت. — م. ا.

بی‌دقت‌تر، آمیخته با بیان خاص زبان انگلیسی، و تا حدی ناروشن است. در بعضی از استدلال‌ها گسیختگی‌هایی دیده می‌شود، حال آن‌که در چند جا به موارد خاص و بااهمیت به‌طور گذرا پرداخته شده است.

در ارتباط با سبک نگارش، مارکس خود با بازبینی اساسی چندین بخش کتاب و نیز تذکرات شفاهی متعدد، میزان حذف اصطلاحات فنی انگلیسی و سایر انگلیسی‌زدگی‌ها را برایم مشخص کرد. مارکس به هر حال در این اضافات و متون جنبی دست می‌برد و زبان فشرده و موجز آلمانی خود را جایگزین زبان فرانسه‌ی روان می‌کرد؛ هنگام ترجمه‌ی آن‌ها فقط باید به این امر اکتفا می‌کردم که بیشترین هماهنگی را با متن اصلی داشته باشند.

به این ترتیب، در این ویراست حتی یک واژه را هم تغییر نداده‌ام مگر با این اطمینان که اگر نویسنده هم زنده بود خود دست به این تغییرات می‌زد. هرگز به فکرم نرسید که در سرمایه از آن زبان نامفهومی استفاده کنم که اقتصاددان‌های آلمانی برای بیان نظرات خود به کار می‌برند — زبانی نامفهوم مانند این که کسی که دیگران کارشان را به ازای پول نقد به او می‌فروشند کاردهنده (Arbeitgeber) و کسی که کارش را به ازای دریافت مزد می‌فروشد کارگیرنده (Arbeitnehmer) نامیده می‌شود. در زبان فرانسه نیز واژه‌ی travail در زندگی روزمره به معنای «شغل» استفاده می‌شود. اما فرانسوی‌ها به‌حق اقتصاددانی که سرمایه‌دار را دهنده‌ی کار (donneur de travail) و یا کارگر را گیرنده‌ی کار (receveur de travail) بنامد احمق می‌دانند.

همچنین به خود اجازه ندادم که پول، اوزان و واحدهای اندازه‌گیری انگلیسی را که در سراسر متن استفاده شده‌اند به معادل جدید آلمانی آن برگردانم. هنگام ویراست نخست سرمایه انواع اوزان و واحدهای اندازه‌گیری گوناگون به تعداد روزهای سال در آلمان رایج بود. علاوه بر این، دو نوع مارک (رایش مارک در آن زمان فقط در تخیل زوتبر، که آن را در اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰ اختراع کرده بود، وجود داشت)، دو نوع گیلدر، و تقریباً سه نوع تالر وجود داشت از جمله تالری که دوسوم جدید نام داشت.^{*} در علوم طبیعی، نظام متریک حاکم بود و در بازار جهانی اوزان و واحدهای اندازه‌گیری انگلیسی. در چنین اوضاع و احوالی، برای کتابی که مستندات واقعی خود را تقریباً به‌طور انحصاری از شرایط حاکم بر صنعت انگلستان می‌گرفت استفاده از واحدهای اندازه‌گیری انگلیسی امری طبیعی بود. حتی امروز هم این دلیل صحیح است، به ویژه از آن جهت که شرایط موجود در بازار جهانی تغییر چندانی نکرده و اوزان و واحدهای انگلیسی تقریباً به‌طور کامل، به‌ویژه در صنایع مهمی چون آهن و پنبه، متداول هستند.

* neues Zweidrittel سکه‌ای نقره‌ای به ارزش دوسوم تالر که در برخی از ایالت‌های آلمان بین سده‌های هفدهم و

سرانجام، چند کلمه‌ای باید درباره‌ی شیوه‌ی مارکس در نقل قول بگوییم که کم‌تر درک شده است. هنگامی که این نقل قول‌ها اظهاراتی درباره‌ی واقعیت‌ها یا توصیف آن‌ها هستند، مثلاً نقل قول‌های برگرفته از کتاب‌های آبی انگلستان، مسلماً به‌عنوان یک مدرک مستند ساده استفاده می‌شوند. اما زمانی که دیدگاه‌های نظری سایر اقتصاددان‌ها نقل می‌شوند چنین نیست. در این موارد قصد از آوردن نقل قول صرفاً بیان این موضوع است که کجا، چه وقت و توسط چه کسی یک ایده‌ی اقتصادی، که در جریان تکامل {اقتصاد} زاده شد، برای نخستین بار صریحاً ابراز شده است. در اینجا تنها ملاحظه این است که مفهوم اقتصادی مورد بحث باید برای تاریخ علم دارای اهمیت بوده و بیش و کم بیان نظری مناسبی از موقعیت اقتصادی دوران خویش باشد. اما این که این مفهوم از نظر نویسنده هنوز اعتباری مطلق یا نسبی دارد و یا این که آیا به تمامی جزئی از تاریخ گذشته است کاملاً بی‌اهمیت است. بنابراین، این نقل قول‌ها فقط تفسیری مستمر برای متن کتاب است که از تاریخ علم اقتصاد وام گرفته شده و بنابر تاریخ آثار و نویسندگان دستاوردهای مهم نظریه‌ی اقتصاد را بیان می‌کنند. و این موضوع در علمی که مورخان تاکنون تنها با جهل مغرضانه‌ی جاه‌طلبان از هم متمایز می‌شدند لازم بود. اکنون می‌توان فهمید که چرا مارکس، همان‌طور که در پی‌گفتار ویراست دوم نوشته، تنها در موارد استثنایی از اقتصاددان‌های آلمانی نقل قول کرده است. امید است جلد دوم در طول سال ۱۸۸۴ انتشار یابد.

فریدریش انگلس

لندن، ۷ نوامبر ۱۸۸۳

پیش‌گفتار ویراست انگلیسی

انتشار سرمایه به زبان انگلیسی نیاز به توضیح ندارد. برعکس، باید توضیح داد که چرا ترجمه‌ی انگلیسی آن تاکنون به تأخیر افتاده است، چنان‌که در چند سال گذشته نظریه‌های مطرح در این کتاب در نشریات ادواری و کتاب‌های منتشرشده هم‌زمان در انگلستان و آمریکا پیوسته نقل می‌شوند، مورد حمله یا دفاع قرار می‌گیرند و تفسیر و سوء تفسیر می‌شوند.

کمی پس از درگذشت نویسنده در سال ۱۸۸۳، وقتی ضرورت ترجمه‌ی انگلیسی این اثر روشن شد، آقای ساموئل مور که سال‌های بسیار دوست مارکس و من بوده است، و شاید بیش از هر کسی با این کتاب آشنایی دارد، مسئولیت ترجمه‌ی آن را که وارثان دست‌نوشته‌های مارکس آرزوی ارائه‌اش را به عموم داشتند پذیرفت. قرار شد من متن دست‌نوشته را با نسخه‌ی اصلی مقایسه کنم، و تغییراتی را که ضروری می‌دانم پیشنهاد دهم. وقتی رفته‌رفته معلوم شد که مشاغل حرفه‌ای آقای مور مانع اتمام سریع ترجمه مطابق با انتظارات ما می‌باشد، از پیشنهاد دکتر اولینگ برای ترجمه‌ی بخشی از اثر با خرسندی استقبال کردیم. در همان حال، خانم اولینگ، کوچک‌ترین دختر مارکس، نیز پیشنهاد کرد که نقل قول‌ها را بررسی و متن اصلی ارجاعات بسیاری را که از نویسندگان انگلیسی و کتاب‌های آبی اخذ شده و مارکس به آلمانی برگردانده بود از نو در ترجمه‌ی انگلیسی بگنجاند. این تصحیحات به جز چند استثنای ناگزیر در سراسر کتاب اعمال شد.

بخش‌هایی از کتاب که توسط دکتر اولینگ ترجمه شده به شرح زیر است: (۱) فصل‌های دهم («کار روزانه») و یازدهم («نرخ و مقدار ارزش اضافی»); (۲) پارهی ششم («مزدها»); شامل فصل‌های نوزدهم تا بیست و دوم; (۳) از فصل بیست و چهارم، پارهی چهارم تا پایان کتاب شامل آخرین قسمت فصل بیست و چهارم، فصل بیست و پنجم و تمام

پاره‌ی هشتم (فصل‌های بیست و ششم تا سی و سوم)، و هر دو پیش‌گفتار نویسنده.^{*} بقیه‌ی کتاب را آقای مور ترجمه کرده است. به این ترتیب در حالی که هر کدام از مترجمان تنها مسئول سهم خود هستند، مسئولیت کل کار به عهده‌ی من است.

ویراست سوم آلمانی، که مبنای کار ما قرار گرفت، توسط من در سال ۱۸۸۳ با کمک یادداشت‌هایی آماده شد که مؤلف باقی گذاشته و در آن‌ها مواردی را مشخص کرده بود که باید تغییر می‌کردند و قسمت‌های مربوط به متن فرانسوی کتاب ویراست سال ۱۸۷۳ جایگزین آن‌ها می‌شدند.^۴ به این ترتیب تغییرات متن ویراست دوم عموماً با تغییراتی منطبق بود که مارکس تقریباً ده سال پیش برای ترجمه‌ی انگلیسی در دست‌نوشته‌ای توصیه کرده بود. قرار بود ترجمه‌ی انگلیسی آن در آمریکا انجام شود اما عمدتاً به دلیل نبود مترجمی توانا و مناسب این وظیفه کنار گذاشته شد. این دست‌نوشته را دوست قدیمی‌مان آقای ف. ی. زورگه که در هوبوکن نیوجرسی زندگی می‌کرد، در اختیار ما قرار داد. در آن اضافات بیشتری وجود داشت که از متن فرانسه گرفته شده بود، اما چون چندین سال از

* [یادداشت مترجم انگلیسی:] انگلس در ویراست انگلیسی سرمایه، تقسیم اولیه‌ی کتاب را به فصل‌ها و پاره‌ها تغییر داد و سه بخش فصل چهارم و هفت بخش فصل بیست و چهارم را به فصل‌های جداگانه‌ای تبدیل کرد. ما برای راحتی خوانندگان انگلیسی، به نظم و ترتیب انگلس وفادار ماندیم. همچنین در ارائه‌ی فصل‌های «به اصطلاح انباشت بدوی» به عنوان پاره‌ی جداگانه‌ی هشتم از نظر انگلس پیروی کرده‌ایم زیرا یقیناً با توجه به موضوع اصلی آن قابل توجه است. جدول زیر رابطه‌ی میان پاره‌ها و فصل‌های چاپ‌های انگلیسی و آلمانی را نشان می‌دهد.*

انگلیسی	آلمانی
۳-۱	۳-۱
۶-۴	۴
۲۵-۷	۲۳-۵
۳۲-۲۶	۲۴
۳۳	۲۵
یک-شش	یک-شش
هفت-هشت	هفت

* ما در ترجمه‌ی فارسی کنونی سرمایه به همان شکل اصلی در ویراست چهارم وفادار باقی ماندیم چراکه «مارکس نه تنها یک پاره‌ی هشتم جداگانه را قابل توجه نمی‌دانست بلکه معتقد بود که منطقی و واقعی به اصطلاح انباشت بدوی سرمایه این نیست که صرفاً خاستگاهی تاریخی شمرده شود، بلکه انباشت سرمایه تداوم منطقی آن است و به همین دلیل هیچ‌کس تردید ندارد که پاره‌ی هشتم جزئی از پاره‌ی هفتم است.» (رایا دونایفسکایا، رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه‌ی انقلاب مارکس، انتشارات دانشگاه ایلی نویز، ۱۹۸۱، ویراست دوم، ۱۹۹۱). م. فا

۴. سرمایه، کارل مارکس، ترجمه‌ی م. ژ. روا، بازبینی کامل توسط مؤلف، پاریس، لاشاتر. این ترجمه، به‌ویژه بخش‌هایی آن، شامل تغییرات چشمگیری است و افزوده‌هایی به متن ویراست دوم آلمانی دارد.

دستور عمل‌های نهایی که برای ویراست سوم تهیه شده بود قدیمی‌تر بود، مجاز ندانستم جز در مواردی معدود و عمدتاً در مواردی که می‌توانست به رفع مشکلات کمک کند، از آن استفاده کنم. به همین ترتیب، در بسیاری از قسمت‌های دشوار به متن فرانسه به‌عنوان شاخصی برای فهم این موضوع رجوع می‌کردیم که خود مؤلف در صورت ترجمه‌ی آن به حذف چه مفاهیم تام و تمامی از متن اصلی حاضر بود.

با این همه، نتوانستیم خواننده را از قید یک دشواری برهانیم، یعنی کاربرد برخی اصطلاحات در مفهومی که نه تنها با معنای آن‌ها در زندگی روزمره بلکه با معنای متداول‌شان در اقتصاد سیاسی رایج نیز متفاوت است. اما این موضوع اجتناب‌ناپذیر بود. هر جنبه‌ی جدیدی از علم با انقلابی در اصطلاحات فنی آن علم همراه است. این موضوع به بهترین وجه در شیمی نشان داده می‌شود که در آن کل واژگان فنی به‌طور ریشه‌ای هر بیست سال یکبار تغییر کرده است و به دشواری می‌توان در آن یک ترکیب آلی را یافت که مجموعه‌ای از نام‌های متفاوت را نگرفته باشد. اقتصاد سیاسی کلاً به این بسنده کرده که اصطلاحات حیات بازرگانی و صنعتی را به همان نحو که هستند بگیرد و به کار بندد، بدون آن که متوجه باشد که با چنین روشی خود را در حلقه‌ی تنگ اندیشه‌هایی که با این اصطلاحات بیان می‌شوند، محدود کرده است. به این ترتیب، {نمایندگان} اقتصاد سیاسی کلاسیک اگرچه کاملاً می‌دانستند که هم سود و هم اجاره فقط اجزا و تقسیمات فرعی همان بخش پرداخت‌نشده‌ای از محصول هستند که کارگر باید در اختیار کارفرمای خود بگذارد (کارفرمایی که هر چند نخستین تصاحب‌کننده آن است اما آخرین مالک و مالک انحصاری آن نیست)، با این همه هرگز از مفاهیم پذیرفته شده درباره‌ی سود و اجاره فراتر نرفتند، هرگز این بخش از محصول را که بابت آن چیزی پرداخت نشده (و مارکس بر آن محصول اضافی نام نهاد) در تمامیت خود به‌عنوان یک کل بررسی نکردند، و همچنین هرگز درباره‌ی خاستگاه و ماهیت محصول اضافی و نیز قانون‌هایی که بر بازتوزیع ارزش آن حاکم است به دریافت روشنی نرسیدند. به همین نحو تمام صنایع نامرتبط به کشاورزی یا پیشه‌وری، بدون تمایز در مقوله‌ی صنایع تولیدی قرار گرفتند و به این ترتیب تفاوت میان دو دوره‌ی مهم و اساساً متفاوت تاریخ اقتصاد، یعنی دوره‌ی تولیدکارگاهی* به معنای خاص که متکی بر تقسیم کار یدی بود، و دوره‌ی صنعت مدرن که به ماشین‌آلات متکی است، زدوده شد. با این همه، روشن است که نظریه‌ای که تولید سرمایه‌داری مدرن را صرفاً مرحله‌ای گذرا در تاریخ اقتصادی نوع بشر می‌داند، ناگزیر باید اصطلاحاتی را به کار برد متفاوت از آنچه که

* manufacture در متن حاضر دو معنای نه چندان متمایز از هم دارد: الف) دوره‌ای تاریخی در شیوه‌ی تولید محصولات ب) مکانی که محصولات با این شیوه تولید می‌شوند. ما هر جا که به این شیوه اشاره شده باشد از اصطلاح تولیدکارگاهی استفاده کرده‌ایم و هر جا که مقصود مکان تولید است مانوفاکتور آورده‌ایم - م. فا.

معمول نویسندگانی است که این شکل از تولید را فناپذیر و نهایی می‌دانند. شاید سخن گفتن از روش نقل قول نویسنده خارج از موضوع نباشد. در بیشتر موارد، از نقل قول‌ها، چنان‌که معمول است، به‌عنوان مدارک مستند در تأیید نظراتی استفاده شده که در متن مطرح شده‌اند. اما در بسیاری موارد، مطالبی از اقتصاددان‌ها نقل شده تا نشان داده شود که مطلب معینی چه وقت، کجا و از جانب چه کسی برای نخستین بار به صراحت بیان شده است. در این موارد مطلب نقل شده به‌عنوان تجلی کم و بیش شایسته‌ی شرایط تولید و مبادله‌ی اجتماعی حاکم بر آن دوره اهمیت دارد و از تأیید یا عدم تأیید اعتبار عمومی آن توسط مارکس مستقل است. بنابراین، نقل قول‌ها متن را با تفسیرهای متناسب با آن، که از تاریخ این علم اخذ شده، کامل می‌کنند.

ترجمه‌ی ما فقط کتاب اول از اثر مارکس را در بر گرفته است. اما این کتاب اول به خودی خود تا حدود زیادی کتابی است کامل و در بیست سال گذشته اثر مستقلی تلقی شده است. کتاب دوم که در سال ۱۸۸۵ توسط من به زبان آلمانی انتشار یافت، مسلماً بدون کتاب سوم که تا اواخر سال ۱۸۸۷ انتشار نخواهد یافت، ناقص است. هنگامی که متن اصلی آلمانی کتاب سوم انتشار یابد، آن‌گاه می‌توان به تدارک ویراست انگلیسی هر دو کتاب اندیشید. اغلب در قاره‌ی اروپا از سرمایه به‌عنوان «کتاب مقدس طبقه‌ی کارگر» یاد می‌کنند: کسانی که با جنبش‌های بزرگ طبقه‌ی کارگر آشنا هستند تأیید می‌کنند که نتایج این کتاب بیش از پیش نه تنها در آلمان و سوئیس بلکه در فرانسه، هلند و بلژیک و آمریکا و حتی در ایتالیا و اسپانیا به اصول بنیادی این جنبش‌ها تبدیل شده و در همه جا طبقه‌ی کارگر بیش از پیش این نتایج را درست‌ترین تجلی وضعیت و آرزوهای خود می‌بیند. و در انگلستان نیز، نظریه‌های مارکس، حتی در لحظه‌ی کنونی، تأثیری قدرتمند بر جنبش سوسیالیستی گذاشته است که در صفوف مردمان «فرهیخته» کمتر از طبقه‌ی کارگر در حال گسترش نیست. اما این تمام مطلب نیست. ما با شتابی بیشتر به زمانی نزدیک می‌شویم که بررسی عمیق جایگاه اقتصادی انگلستان چون ضرورتی ملی ناگزیر می‌شود. کارآیی نظام صنعتی این کشور که بدون بسط و گسترش پیوسته و دائمی تولید و در نتیجه بازار غیرممکن است، اکنون به نقطه‌ی مرگ خود نزدیک می‌شود. تجارت آزاد منابع خود را تحلیل برده است؛ حتی منچستر نیز نسبت به انجیل اقتصادی قدیمی خود دچار تردید شده است.^۵ صنعت

۵. «در گردهمایی سه ماهه‌ی اتاق بازرگانی منچستر که امروز بعد از ظهر برگزار شد، بحث پرحرارتی درباره‌ی موضوع تجارت آزاد در گرفت و قطعنامه‌ای به این مضمون مطرح شد: «پس از چهل سال انتظار بیهوده برای آن که ملت‌های دیگر نمونه‌ی انگلستان را دنبال کنند و تجارت آزاد را به کار بندند، این اتاق معتقد است که زمان بررسی مجدد این نظر فرا رسیده است.» قطعنامه با اکثریت فقط یک نفر رد شد: موافقان ۲۱ نفر و مخالفان ۲۲ نفر بودند» (اوتینگ استاندارد، اول نوامبر ۱۸۸۶).

خارجی، که به سرعت توسعه می‌یابد، همه جا، نه تنها در بازارهای تحت حمایت بلکه در بازارهای بی‌طرف نیز، و حتی در این سوی دریای مانس در مقابل تولید انگلستان قدم‌علم کرده است. در حالی که نیروی تولیدی با نسبت تصاعدی افزایش می‌یابد، بسط و گسترش بازارها در بهترین حالت با نسبت حسابی فزونی می‌یابد. چرخه‌ی ده‌ساله‌ی رکود، رونق، اضافه تولید و بحران، که از ۱۸۲۵ تا ۱۸۶۷ منظم‌اً تکرار می‌شود، ظاهراً مسیر متعارف خود را می‌پیماید اما در حقیقت فقط برای این که ما را در لجن‌زار خالی از امید کساد دائمی و دیرپا رها سازد. دوران رونق حسرت‌بار فرا نخواهد رسید؛ هر بار هم که گمان می‌کنیم نشانه‌های پیام‌آور آن را دریافته‌ایم، بار دیگر دود شده و به هوا می‌رود. در این میان، هر زمستان بار دیگر پرسشی سترگ را مطرح می‌سازد: «با بی‌کاران چه باید کرد؟»؛ با این که شمار بی‌کاران سال به سال فزونی می‌یابد، کسی نیست که به این پرسش پاسخ دهد؛ و می‌توان تقریباً لحظه‌ای را محاسبه کرد که بی‌کاران با از دست دادن صبر و تحمل خود، سرنوشت خویش را به دست بگیرند. یقیناً، در چنین لحظه‌ای، صدای مردی شنیده خواهد شد که تمام نظریه‌اش نتیجه‌ی یک عمر تحقیق درباره‌ی تاریخ و شرایط اقتصادی انگلستان بوده است، تحقیقی که او را به این نتیجه رساند که دست‌کم در اروپا، انگلستان یگانه کشوری است که شاید انقلاب ناگزیر اجتماعی با وسایل مسالمت‌آمیز و قانونی در آن جا تحقق یابد. مسلماً او فراموش نکرد این نکته را اضافه کند که به هیچ وجه انتظار ندارد که طبقات حاکم انگلستان بدون دست زدن به «شورش طرفداران برده‌داری»^{*} به این انقلاب مسالمت‌آمیز و قانونی تسلیم شوند.

فریدریش انگلس

۵ نوامبر ۱۸۸۶

* مارکس و انگلس معمولاً از این اصطلاح برای توصیف جنگ داخلی آمریکا در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ استفاده می‌کردند که با شورش برده‌داران ایالت‌های جنوبی برپا شد. - م. ۱

پیش‌گفتار ویراست چهارم

ویراست چهارم ایجاب می‌کرد که تا حد ممکن هم متن و هم زیرنویس‌ها را در شکل نهایی‌اش تنظیم کنم. اکنون به‌طور مختصر توضیح می‌دهم که چگونه این وظیفه را انجام داده‌ام.

پس از مقایسه‌ی نهایی متن فرانسه و یادداشت‌های مارکس، از نو مطالب دیگری از ترجمه‌ی فرانسه به متن آلمانی آن اضافه کردم. آن‌ها را می‌توان در ص ۱۴۵، صص ۵۳۰-۵۳۱، صص ۶۲۹-۶۳۲، صص ۶۷۳-۶۷۵ و زیرنویس شماره ۷۹ ص ۶۷۸ کتاب حاضر یافت.* همچنین مانند گذشته از نمونه‌ی ویراست‌های فرانسه و آلمانی تبعیت کرده‌ام و زیرنویس طولانی مربوط به معدنچی‌ها را در متن کتاب گنجانده‌ام (صص ۵۳۱-۵۴۰). تغییرات کوچک دیگری که داده‌ام صرفاً جنبه‌ی فنی داشتند.

علاوه بر این، به‌ویژه هر جا که تغییر شرایط تاریخی ایجاب می‌کرد چند یادداشت توضیحی افزوده‌ام. تمام این یادداشت‌های اضافی درون قلاب قرار گرفته‌اند، یا با حرف اول نام و نام‌خانوادگی من، یا با حروف D.H. مشخص شده‌اند.*

هنگام انتشار ترجمه‌ی انگلیسی سرمایه بازبینی کامل نقل‌قول‌های متعدد آن ضرورت یافته بود. برای این منظور، جوان‌ترین دختر مارکس، النور، مسئولیت مقایسه‌ی تمام نقل‌قول‌ها را با اصل مآخذشان به‌عهده گرفت تا آن‌هایی که از منابع انگلیسی نقل شده و بیش‌ترین تعداد را شامل می‌شوند، بار دیگر از زبان آلمانی به انگلیسی ترجمه نشوند بلکه عین متن اصلی انگلیسی به جای آن‌ها آورده شود. بنابراین، هنگام تدارک ویراست چهارم

* در متن کنونی شماره‌ی صفحات به جای ارجاعات انگلس به ویراست‌های سوم و چهارم آلمانی گنجانده شده است. - م. ا.

☆ Der Herausgeber، یعنی ویراستار. در متن حاضر تمام افزوده‌های انگلس، که در متن گنجانده شده‌اند، با نام او مشخص شده‌اند. - م. ا.

لازم دیدم که به ترجمه‌ی انگلیسی نیز رجوع کنم. با این مقایسه من چند بی‌دقتی کوچک را یافتم: شماره‌ی صفحات برخی ارجاعات نادرست بود که بعضاً هنگام رونویسی از دفترهای یادداشت و بعضاً از جمع شدن غلط‌های چاپی سه ویراست قبلی ایجاد شده بود؛ محل بعضی از نقل قول‌ها اشتباه بود، یا گیومه و علامت تعلیق آن‌ها جا افتاده بود که هنگام رونویسی انبوه نقل قول‌ها از دفترهای یادداشت اجتناب‌ناپذیر است؛ این جا و آن جا اصطلاحی بود که معادل خیلی مناسبی برای آن ارائه نشده بود؛ این جا و آن جا فرازهای خاصی از دفترچه‌های پاریس ۱۸۴۳-۱۸۴۵ نقل شده بود* یعنی زمانی که مارکس هنوز زبان انگلیسی نمی‌دانست و آثار اقتصاددان‌های انگلیسی را از ترجمه‌های فرانسه‌ی آن‌ها می‌خواند، ناگزیر ترجمه‌ی دوباره {ی مارکس} تفاوتِ ناچیزی در رنگ و بوی ترجمه به وجود آورده بود، از قبیل مطالبی که از آثار استوارت و یور و غیره نقل کرده بود. اکنون، در این موارد می‌باید از همان متن اصلی انگلیسی استفاده می‌شد؛ و موارد دیگری از بی‌دقتی و خطاهای پیش‌یافته‌ای از این دست نیز به چشم می‌خورد. اما با مقایسه‌ی ویراست چهارم با ویراست‌های پیشین می‌توان یقین داشت که با وجود تمام زحمتی که برای تصحیح کتاب کشیده شده کوچک‌ترین تغییر مهمی که ارزش گفتن داشته باشد در آن به وجود نیامده است. تنها در یک نقل قول - نقل قولی از ریچارد جونز (ص ۶۴۴) - از مآخذ آن اثری پیدا نشد. احتمالاً مارکس در نوشتن عنوان کتاب اشتباه کرده است.☆ انسجام تمام نقل قول‌های دیگر به‌طور کامل حفظ شد و یا در شکل دقیق کنونی بر انسجام‌شان افزوده شده است.

در این جا مجبورم بار دیگر به داستانی قدیمی برگردم. من تنها از یک مورد خبر دارم که در صحت نقل قول‌های مارکس تردید شده است. اما چون این موضوع پس از مرگ او نیز ادامه داشت نمی‌توانم در مقابل آن سکوت اختیار کنم. مجله‌ی برلینی *کونکور دیا*، ارگان اتحادیه‌ی کارخانه‌دارهای آلمان، در هفتم مارس ۱۸۷۲، مقاله‌ای بی‌امضا با عنوان «چگونه کارل مارکس نقل قول می‌کند» انتشار داد. در آن مقاله با ابراز خشم اخلاقی شدید و بیانی خارج از نزاکت، تصریح شده که آن قسمت از سخنرانی گلاستون درباره‌ی بودجه به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۶۳ (که در سخنرانی افتتاحیه‌ی اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران در سال ۱۸۶۴* و بار دیگر در *سرمایه*، جلد اول صص ۶۹۹-۷۰۰ نقل شده) تحریف شده است؛ و حتی یک کلمه از این جمله، که «افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت... یک‌سره منحصر به طبقات صاحب ثروت است»، در گزارش تندنویسی (نیمه‌رسمی) *هانسارد* وجود ندارد. «اما این جمله در هیچ‌کجا از

* مقصود دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴ است. - م. فا

☆ در حقیقت بعدها مآخذ این نقل قول پیدا شد؛ به ص ۶۴۴، یادداشت ۴۷ نگاه کنید - م. ا

* به کارل مارکس، *بین‌الملل اول و پس از آن*، Pelican Marx Library، ۱۹۷۴، ص ۷۵ رجوع کنید - م. ا

سخنرانی گلاستون نیست و دقیقاً عکس آن بیان شده است.» (با حروف پرنرنگ): «این جمله، چه در شکل و چه در محتوا، دروغی است که مارکس اضافه کرده است.»

مارکس، که این شماره از *کونکور دیا* را در ماه مه دریافت کرده بود، در *فولکس اشتات* به تاریخ اول ژوئن به نویسندگی ناشناس پاسخ داد. چون به خاطر نداشت که این قسمت را از گزارش کدام روزنامه نقل کرده است، ابتدا به آوردن نقل قولی مشابه از دو نشریه‌ی انگلیسی اکتفا نمود، و سپس گزارشی را از *تایمز* نقل کرد که بر اساس آن گلاستون می‌گوید:

«جریان اوضاع در باره‌ی ثروت این کشور چنین است. از جانب خود باید بگویم، اگر اعتقاد داشته باشم که این افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت به طبقاتی منحصر است که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند، باید با نگرانی و تشویش به آن توجه کنم. نیازی هم به کسب اطلاع از شرایط زندگی مردم زحمتکش نیست. افزایشی که توصیف کردم و فکر می‌کنم بر مبنای اطلاعات درستی باشد یک‌سره منحصر به طبقات دارای ثروت است.»

پس گلاستون در این جا می‌گوید که اگر چنین باشد نگران می‌شود، اما چنین است: این افزایش مست‌کننده‌ی ثروت و قدرت یک‌سره منحصر به طبقات صاحب ثروت است. و در مورد گزارش نیمه‌رسمی *هانسارد*، مارکس چنین می‌نویسد: «آقای گلاستون در روایتی که بعداً دستکاری کرد، آن قدر زیرک بود که این قسمت را که بی‌گمان بیان آن از زبان وزیر دارایی انگلستان رسوایی است، حذف کند. در ضمن این سنت مرسوم پارلمان انگلستان است و کشف لاسکر حقیر بر ضد بیل نیست.»*

نویسنده‌ی ناشناس خشمگین‌تر می‌شود. وی در پاسخ خود، که در *کونکور دیا* مورخ چهارم ژوئیه‌ی انتشار یافت، منابع دست دوم را کنار گذاشت و با کمرویی استدلال کرد که «رسم» بر این است که سخنرانی‌های پارلمان را از گزارش‌های تندنویسی شده نقل قول می‌کنند؛ با این حال اضافه کرد که گزارش *تایمز* (که شامل جمله‌ی «کذب» بوده) و گزارش *هانسارد* (که آن را حذف کرده) «از نظر محتوا کلاً با هم مطابقت داشته‌اند»؛ همچنین ادعا کرد که گزارش *تایمز* «دقیقاً مخالف آن قسمت رسوایی است که در *سخنرانی افتتاحیه* نقل شده است.» مردک با دقت تمام این واقعیت را پنهان می‌کند که در گزارش *تایمز* آن به اصطلاح «قسمت رسوا» آشکارا کنار آن قسمت «دقیقاً مخالف» آمده است. با این همه، به رغم تمامی این مطالب، نویسندگی ناشناس احساس می‌کند گیر افتاده و تنها با شگردی جدید می‌تواند

* در جلسه‌ی ۸ نوامبر ۱۸۷۱ رایشتاگ، لاسکر، نماینده ناسیونال لیبرال، در جریان بحثی بر ضد بیل سوسیال‌دمکرات تهدید کرد که اگر کارگران بکوشند تا کمون پاریس را سرمشق خود قرار دهند، «شهروندان شریف و مالک، آن‌ها را با چوب و چماق به قصد کشت خواهند زد.» اما در گزارش تندنویس، لاسکر به جای عبارت «آن‌ها را با چوب و چماق به قصد کشت خواهند زد» این عبارت را آورده بود: «آن‌ها را با قدرت خویش تحت سلطه‌ی خود در می‌آورند.» بیل بلافاصله اعلام کرد که عبارت تحریف شده است. - م. ا.

خود را نجات دهد. به این ترتیب، چنان‌که نشان دادیم، هر چند مقاله‌ی نویسنده سرشار از «دروغ‌های وقیحانه» است و با دشنام‌های آموزنده‌ای چون «سوء‌نیت»، «بی‌شرافتی»، «ادعاهای کاذب»، «آن نقل قول جعلی»، «دروغ‌های وقیحانه»، «نقل قولی یکسره دروغ»، «این تحریف»، «صرفاً رسوایی» و غیره درآمیخته است، لازم می‌بیند که موضوع را به عرصه‌ی دیگری بکشد و از این‌رو قول می‌دهد که «در مقاله‌ی دیگری نظر خود را» (یعنی نویسنده‌ی گمنام حقیقت‌گو) «درباره‌ی سخنان گلاستون بیان کنیم». انگار نظر خاص وی، که فاقد صلاحیت است، ارتباطی با موضوع دارد! این مقاله‌ی دوم در **کونکورديا** ۱۱ ژوئیه انتشار یافت.

مارکس بار دیگر در **فولکس‌اشتات** هفتم اوت به آن پاسخ داد و این‌بار گزارش‌های مربوط به قطعه‌ی مورد بحث را از **مورنینگ استار** و **مورنینگ آدورتایزر** هفدهم آوریل ۱۸۶۳ نقل کرد. بنا به هر دو گزارش، گلاستون گفته بود که به این افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت با تشویش توجه می‌کرد اگر باور داشت منحصر به «طبقات برخوردار از شرایط راحتی» است. وی گفته بود اما این افزایش در حقیقت «یکسره منحصر به طبقات صاحب ثروت شده است». بنابراین هر دو گزارش کلمه به کلمه همان جمله‌ای را می‌گفتند که ادعا می‌شد «دروغی است که مارکس اضافه کرده است». مارکس بار دیگر با مقایسه‌ی متن‌های **تایمز** و **هانسارد** ثابت کرد که این جمله، که سه روزنامه با مضمونی یکسان گزارش کرده‌اند و مستقل از هم فردای سخنرانی انتشار یافته بود و در نتیجه حقیقتاً بیان شده، از گزارش **هانسارد** حذف و مطابق با همان «رسم» مألوف جرح و تعدیل شده و به گفته‌ی مارکس، گلاستون «بعداً آن را حذف کرده است». مارکس در خاتمه اعلام کرد که برای بحث‌های بیشتر با نویسنده‌ی گمنام وقت ندارد. ظاهراً نویسنده‌ی فوق نیز خسته شده بود؛ به هر حال مارکس شماره‌های دیگری را از **کونکورديا** دریافت نکرد.

به نظر می‌رسید که ظاهراً ماجرا خاتمه یافته و به خاک سپرده شده است. حقیقت این است که بعدها یکی دو بار از اشخاصی که در تماس با دانشگاه کمبریج بودند شایعات اسرارآمیزی را درباره‌ی جنایت ادبی و حشتناکی، که گویا مارکس در **سرمایه** مرتکب شده است، شنیده بودیم؛ اما با وجود تمام تحقیقاتی که کردیم مطلقاً هیچ چیز دستگیرمان نشد. بعدها، در ۲۹ نوامبر ۱۸۸۳، هشت ماه پس از مرگ مارکس، در روزنامه‌ی **تایمز** نامه‌ای از کالج ترینتی کمبریج به امضای سدلی تایلور انتشار یافت؛ مردک، که از سر تفتن به بزدلانه‌ترین فعالیت‌های تعاونی‌گرا مشغول است، از فرصت به‌دست آمده استفاده کرد و سرانجام نه تنها ما را از منشأ شایعات مبهم کمبریج آگاه کرد بلکه نویسنده‌ی گمنام **کونکورديا** را به ما شناساند.

مردک کالج ترینتی می‌گوید: «آنچه بسیار شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد این است که مقدر بود پروفیسور برنتانو (که در آن زمان استاد دانشگاه برسلاو بود و اکنون استاد دانشگاه

استراسبورگ)... سوء نیت آشکار [مارکس] را در نقل قسمتی از سخنرانی آقای گلاستون در مراسم افتتاحیه‌ی [بین‌الملل اول] نشان دهد. آقای کارل مارکس که... می‌کوشید از این نقل قول دفاع کند، وقاحت را به آن جا رساند که در حالی که با حملات استادانه‌ی برنتانو ریشه‌ی مرگ گریبان‌ش را گرفته بود، ادعا کرد که آقای گلاستون، قبل از انتشار صورت مجلس **هانسارد**، در گزارش سخنرانی‌اش در روزنامه‌ی **تایمز** هفدهم آوریل ۱۸۶۳ دست برده تا قسمتی را که بی‌گمان بیان آن از زبان وزیر دارایی انگلستان "رسوایی است"، حذف کند. هنگامی که برنتانو با مقایسه‌ی دقیق متن‌ها نشان داد که هر دو گزارش **تایمز** و **هانسارد** در این مورد توافق نظر دارند و معنایی را که آن نقل قول زیرکانه و جدا شده از [متن] به سخنان آقای گلاستون نسبت داده کاملاً رد می‌کند، مارکس به‌بهانه‌ی "کمبود وقت" عقب‌نشینی کرد.

این هم از ته و توی ماجرا! و به این ترتیب مبارزه‌ی قلمی بی‌نام آقای برنتانو در **کونکورדיا** با افتخار در خیال تعاونی‌های تولیدی کمبریج انعکاس یافت. پروفیسور برنتانو، این سنت ژرژ اتحادیه‌ی کارخانه‌دارهای آلمان، شمشیر به دست طی «حمله‌ای استادانه» دست به نبرد زد و در همان حال مارکس، این اهریمن دوزخی، در «ریشه‌ی مرگ» از پای درآمد.

حقا که چنین صحنه‌ی نبردی شایسته‌ی آریوستو است! اما کل ماجرا تنها برای پنهان کردن فرار سنت ژرژ ماست. دیگر سخن از «اضافه کردن دروغ» و «تحریف» نیست بلکه صحبت از «نقل قولی» است که «زیرکانه از متن جدا شده». کل موضوع عوض شده است و سنت ژرژ و سپردار کمبریجی او خیلی خوب از علت آن آگاه هستند.

با خودداری روزنامه‌ی **تایمز** از چاپ جواب النور مارکس، وی در مجله‌ی ماهیانه‌ی **تودی** (فوریه‌ی ۱۸۸۴) به این اتهام پاسخ داد. او بار دیگر موضوع را به تنها پرسش مورد بحث کشاند: آیا مارکس جمله‌ای را «به دروغ اضافه کرده بود» یا نه؟ آقای سدلی تایلور پاسخ داد که به عقیده‌ی او در جدل برنتانو - مارکس، «این موضوع که آیا جمله‌ی خاصی در سخنرانی آقای گلاستون آمده یا نه، نسبت به این که نقل قول مورد بحث برای بیان مقصود آقای گلاستون ذکر شده و یا برای تحریف آن، اهمیت بسیار کمتری دارد». سپس تأیید می‌کند که گزارش روزنامه‌ی **تایمز** دچار «تناقض کلامی» بوده است اما اگر مضمون سخنرانی به درستی تفسیر شود، یعنی به معنای لیبرالی گلاستونی، منظور آقای گلاستون را می‌توان درک کرد (**تودی**، مارس ۱۸۸۴). مضحک‌ترین نکته در این جا این است که مردک کمبریجی ما اکنون مایل است که سخنرانی یادشده را نه از **هانسارد**، که به گفته‌ی برنتانوی ناشناس «رسم بر آن بوده که از آن نقل قول شود»، بلکه از گزارش مندرج در **تایمز** نقل کند، یعنی گزارشی که باز به گفته‌ی همان برنتانو «ضرورتاً سرهم‌بندی شده است». این طبیعی است زیرا آن جمله‌ی دردسرافرین در گزارش **هانسارد** وجود ندارد.

النور مارکس بی‌هیچ مشکلی پوچ بودن کل این استدلال را (در همان شماره‌ی تودی) ثابت کرد. یا آقای تایلور موضوع مورد جدل سال ۱۸۷۲ را خوانده است که در این مورد اکنون نه تنها «به‌دروغ نکاتی را اضافه کرده» بلکه «به‌دروغ» مواردی را نیز می‌پوشاند؛ و یا اصلاً آن جدل را نخوانده و بنابراین بهتر است خاموش شود. به هر حال، او یقیناً حتی یک لحظه هم جرأت نکرده بود از اتهام دوستش برنتانو، که مدعی بود مارکس «به‌دروغ چیزی را اضافه کرده است»، دفاع کند. برعکس، اکنون از نظر او مارکس چیزی را «به‌دروغ اضافه نکرده» بلکه جمله‌ی مهمی را از قلم انداخته است. اما همین جمله در ص ۵ *سخنرانی افتتاحیه*، چند خط پیش از آن جمله‌ی به اصطلاح «دروغین» آمده است*، و درباره‌ی تناقض موجود در سخنرانی گلاستون، مگر خود مارکس در *سرمایه* (ص ۷۰۰، یادداشت شماره‌ی ۱۰۵) به «تناقضات فاحش در سخنرانی‌های گلاستون برای تقدیم بودجه در سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴» اشاره نکرده بود؟ اما برخلاف سبک سدلی تایلور در صدد نیست تا تناقضات گلاستون را برای خشنودی احساسات لیبرالی ماست مالی کند. النور مارکس، در پایان جواب خود، مطلب را چنین جمع‌بندی می‌کند:

«مارکس نه چیزی را که شایان ذکر باشد پنهان و نه چیزی را "به‌دروغ" اضافه کرده است. او جمله‌ی خاصی را از یکی از سخنرانی‌های گلاستون، که بی‌شبهه بیان شده اما به طریقی از گزارش مندرج در *هانسارد* ناپدید شده، دوباره زنده و از فراموش شدن آن ممانعت کرد.» این پاسخ برای آقای سدلی تایلور نیز بیش از حد کفایت می‌کرد، و نتیجه‌ی این دسیسه‌ی پروفیسورها، که طی دو دهه و در سطح دو کشور بزرگ به هم بافته شده بود، این شد که از آن به بعد دیگر کسی جرأت نکرد شرافت ادبی مارکس را لکه‌دار کند؛ و در همان حال آقای سدلی تایلور نیز بی‌شک پس از این ماجرا کمتر به بولتن جنگی ادبی آقای برنتانو اعتماد می‌کند، همان‌طور که آقای برنتانو نیز در معصومیت پاپ‌وار *هانسارد* شک خواهد کرد.☆

فریدریش انگلس

لندن، ۲۵ ژوئن ۱۸۹۰

* کارل مارکس، همان‌جا. جمله‌ی مورد نظر این است: شرایط میانگین کارگر انگلیسی تا آنجا بهبود یافته که در تاریخ هر کشور یا هر دورانی خارق‌العاده و بی‌سابقه بوده است. - م. ۱.

☆ در حقیقت این پایان جدل نبود. برنتانو بار دیگر به صحنه بازگشت و انگلس مجبور شد تا ردیه‌ی جامع‌تری را بر اتهامات او همراه با تمام مدارک به شکل جزوه‌ای به نام *برنتانو در مقابل مارکس* منتشر سازد که در مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۲، مجدداً به چاپ رسید. - م. ۱ [با مزه این جاست که پس از گذشت این همه سال بار دیگر مارکس را بر همین اساس متهم به جعل، تحریف و دست بردن در منابع می‌کنند. رجوع کنید به کتاب *روشنفکران*، یال جانسن، ترجمه‌ی جمشید شیرازی، نشر و پژوهش فرزانه، تهران ۱۳۷۶، صص ۱۲۴-۱۲۵. - م. فا]

سرمایه

جلد یکم

فرایند تولید سرمایه



پاره‌ی یکم

کالا و پول

فصل یکم

کالا

۱. دو عامل کالا: ارزش مصرفی و ارزش^۱ (جوهر ارزش، مقدار ارزش)

ثروت جوامعی که شیوهی تولید سرمایه‌داری بر آن‌ها حاکم است، چون «توده‌ی عظیمی از کالاها»^۱ جلوه می‌کند؛ کالای منفرد شکل ابتدایی آن ثروت به شمار می‌رود. بنابراین، کاوش خود را با تحلیل کالا آغاز می‌کنیم.

کالا، پیش از هر چیز شیئی است خارجی، چیزی که با ویژگی‌های خود هر نوع نیاز انسان را برآورده می‌کند. ماهیت این نیازها، چه از شکم ناشی شود چه تخیلی باشد، تغییری در موضوع نمی‌دهد.^۲ چگونگی برآورده شدن این نیازهای انسانی هم در این جا بی‌اهمیت است، خواه مستقیماً در حکم وسیله‌ی معاش، یعنی شیئی مصرفی و خواه نامستقیم به مثابه‌ی وسیله‌ی تولید برآورده شود.

هر چیز مفید، مثلاً آهن، کاغذ و مانند آن‌ها، را می‌توان از دو جنبه، از لحاظ کیفیت و از نظر کمیّت، بررسی کرد. هر چیز مفید کلیتی است متشکل از ویژگی‌های بسیار؛ بنابراین، می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مفید باشد. پی بردن به این جنبه‌های متفاوت و بنابراین کاربردهای گوناگون چیزها، نتیجه‌ی عمل تاریخ است.^۳ ابداع مقیاس‌های اجتماعی برای {سنجش} کمیّت اشیای مفید نیز به همین منوال است. گوناگونی واحدهای اندازه‌گیری کالاها تا حدی ناشی از ماهیت متنوع اشیایی

۱. کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، برلین، ۱۸۵۹، ص ۳.

۲. «دلخواست (le désir) موجب نیاز است؛ اشتهای ذهن است، و همان قدر طبیعی است که گرسنگی برای بدن... بیشتر (چیزها) از آن جهت ارزش دارند که نیازهای ذهن را ارضا می‌کنند» (نیکلاوس باربون، گفتاری درباره‌ی ضرب سکه‌ی The New Money Lighter. در پاسخ به ملاحظات آقای لاک و ...، لندن، ۱۶۹۶، صص ۲ و ۳).

۳. «اشیاء فضیلتی ذاتی دارند» (فضیلت اصطلاح خاص باربون برای ارزش مصرفی است) «و همه جا کیفیتی یکسان دارند؛ چنان‌که آهن‌ریا آهن را جذب می‌کند» (اثر پیش‌گفته، ص ۶). خاصیت جذب آهن توسط آهن‌ریا فقط زمانی سودمند واقع شد که به کشف قطبیت مغناطیسی انجامید.

است که اندازه گیری می شوند و تا حدی هم قراردادی است.

سودمندی شیء آن را به ارزش مصرفی تبدیل می کند.^۴ اما این سودمندی در هوا معلق نیست. این سودمندی ناشی از خواص پیکر کالا است و بدون آن پیکر وجود ندارد. بنابراین، پیکر خود کالا، مثلاً آهن، گندم، الماس و جز آن‌ها ارزش مصرفی یا شیئی مفید به شمار می آید. این سرشت کالا از کم یا زیادی کاری که انسان برای تصاحب و ویژگی‌های مفید آن صرف می کند مستقل است. زمانی که صحبت از ارزش‌های مصرفی است همیشه کمیّت معینی مانند چند دوجین ساعت، چند متر پارچه، یا چند تن آهن و غیره در نظر گرفته می شود. ارزش‌های مصرفی کالاها مواد و مصالح شاخه‌ای از علم یعنی بازارسنجی را فراهم می آورند.^۵ ارزش‌های مصرفی فقط با استفاده یا با مصرف تحقق می یابند. ارزش‌های مصرفی محتوای مادی ثروت را صرف نظر از شکل اجتماعی آن تشکیل می دهند. در آن شکل اجتماعی که ما بررسی می کنیم، ارزش‌های مصرفی در عین حال حاملان مادی ارزش مبادله‌ای را می سازند.

ارزش مبادله‌ای پیش از هر چیز به صورت رابطه‌ای کمی، نسبت، جلوه می کند که بنا بر آن، نوعی ارزش مصرفی با نوع دیگری از آن مبادله می شوند.^۶ این رابطه پیوسته با زمان و مکان تغییر می کند. از این رو، ارزش مبادله‌ای چون چیزی عَرَضی و صرفاً نسبی به نظر می رسد؛ بنابراین، ارزش مبادله‌ای که درونی و درون‌ماننده‌ی کالا باشد (ارزش ذاتی) (valeur intinsèque) تناقضی در تعریف (contradictio in adjecto) به نظر می رسد.^۷ موضوع را دقیق‌تر بررسی می کنیم.

یک کالای معین، مثلاً یک کوارتر* گندم [به ازای x مقدار واکس کفش، y مقدار ابریشم یا z مقدار طلا و غیره مبادله می شود. به طور خلاصه، گندم با کالاهای دیگر با متنوع‌ترین

۴. «ارزش طبیعی هر چیز عبارت از ویژگی آن در برآورده کردن نیازها یا ایجاد آسایش در زندگی آدمی است» (جان لاک، «ملاحظات دربارهی پیامدهای کاهش بهره» (۱۶۹۱) در آثار، لندن، ۱۷۷۷، جلد دوم، ص ۲۸). در آثار نویسندگان انگلیسی سده‌ی هفدهم اغلب به واژه‌ی «worth» برای ارزش مصرفی و «value» برای ارزش مبادله‌ای بر می خوریم. این اصطلاحات با روح زبانی همخوان است که گرایش دارد برای بیان اشیای واقعی از واژه‌های تیوتنی {زبان و نام قبیله‌ای ژرمنی} و برای بازتاب آن در ذهن از واژه‌های رومیایی استفاده کند.

۵. در جامعه‌ی بورژوازی این پندار حقوقی حاکم است که هر شخص در مقام خریدار از کالاها شناختی علامه‌وار دارد.

۶. «ارزش عبارت از رابطه‌ی مبادله‌ای است میان یک چیز با چیز دیگر، میان مقداری معین از یک محصول با مقداری معین از محصول دیگر» (لوترون، منافع اجتماعی در فیزیوکرات‌ها، انتشارات در، پاریس، ۱۸۴۶، ص ۸۸۹).

۷. «هیچ چیز نمی تواند ارزشی ذاتی داشته باشد» (ن. باربون، اثر پیش گفته، ص ۶). یا به بیان باتلر: «ارزش هر چیز، همان مقداری است که از آن عاید می شود.»*

* ساموئل باتلر، هودییراس، بخش دوم، بند ۱، بیت‌های ۴۶۵-۴۶۶، «زیرا مگر ارزش هر چیز پول بیشتری از آن عاید می کند؟» - م. ۱

* واحد وزن معادل ۱۲/۷ کیلوگرم - م. فا

نسبت‌ها مبادله می‌شود. بنابراین، گندم به جای یک ارزش مبادله‌ای منفرد، ارزش‌های مبادله‌ای متعددی دارد. اما x مقدار واکس کفش، y مقدار ابریشم، z مقدار طلا و غیره هر کدام ارزش مبادله‌ای یک کوارتر گندم‌اند. بنابراین، x مقدار واکس کفش، y مقدار ابریشم، z مقدار طلا و غیره به‌عنوان ارزش‌های مبادله‌ای، باید متقابلاً مقادیری جایگزین‌پذیر یا برابر باشند. از این امر نتیجه می‌شود که اولاً، ارزش‌های مبادله‌ای معتبر یک کالای خاص تجلی چیزی برابر هستند، و ثانیاً، ارزش مبادله‌ای فقط می‌تواند شیوه‌ی تجلی، «شکل پدیداری» محتوایی متمایز از خود آن باشد.²

اکنون دو کالای دیگر مانند گندم و آهن را در نظر می‌گیریم. هر نوع رابطه‌ی مبادله‌ای بین آن‌ها را همواره می‌توان به کمک معادله‌ای نشان داد که در آن مقدار معینی گندم با مقداری آهن برابر است؛ مثلاً، یک کوارتر گندم $x =$ هاندرد ویت^{*} آهن. معنای این تساوی چیست؟ عاملی مشترک به مقداری برابر در دو چیز متفاوت، یعنی در یک کوارتر گندم و به همین نحو در x هاندرد ویت آهن، وجود دارد. بنابراین، آن‌ها هر دو با چیز سومی نیز برابرند که در خود و برای خود چیز دیگری است. از این رو، هر کدام از آن دو، تا آنجا که ارزش مبادله‌ای هستند، باید به این چیز سوم³ تبدیل‌پذیر باشند.

یک مثال از هندسه‌ی مقدماتی مطلب را روشن می‌کند. برای تعیین و مقایسه‌ی مساحت تمامی چندضلعی‌ها، آن‌ها را به چند مثلث تقسیم می‌کنند. سپس {مساحت} خود مثلث را به عبارتی ریاضی، کاملاً متفاوت با شکل ظاهری‌اش، تقلیل می‌دهند: نصف حاصل ضرب قاعده و ارتفاع. به همین ترتیب، ارزش‌های مبادله‌ای کالاها باید به عاملی مشترک تبدیل شوند که هر کدام از آن‌ها تجلی کمیّت بیشتر یا کمتری از آن عامل مشترک هستند.

این عامل مشترک نمی‌تواند خواص هندسی، فیزیکی، شیمیایی یا سایر خواص طبیعی کالاها باشد. خواص مادی‌شان فقط تا حدی مورد نظر قرار می‌گیرند که کالاها را مفید یعنی آن‌ها را به ارزش‌های مصرفی تبدیل می‌کنند. [اما از سوی دیگر آشکار است که رابطه‌ی مبادله‌ای کالاها دقیقاً با تجرید ارزش‌های مصرفی‌شان مشخص می‌شود.]⁴ در رابطه‌ی مبادله‌ای، یک ارزش مصرفی به مقدار ارزش مصرفی دیگری می‌ارزد، تنها به این شرط که در قالب کمیّت متناسبی ارائه شوند. به گفته‌ی باربون پیر:

«یک نوع جنس به اندازه‌ی نوع دیگر خوب است، به شرطی که ارزش مبادله‌ای‌شان برابر باشد. در چیزهایی که این ارزش برابر را دارند تفاوت یا تمایزی وجود ندارد... صد پوند سرب یا آهن همان قدر ارزش دارد که صد پوند نقره یا طلا.»⁵

* با علامت اختصاری CW1، واحد وزن و برابر با ۵۰/۸ کیلوگرم در انگلستان - م. فا.
 ۸. ن. باربون، اثر پیش‌گفته، صص ۵۳ و ۷. [نقل قول یادشده در متن آلمانی در زیرنویس و در متن فرانسه و انگلیسی در متن گنجانده شده است - م. فا.]

2. به نسبت‌های بسیار گوناگون با اجناس دیگر مبادله می‌شود. با این همه ارزش مبادله‌ای آن ثابت باقی می‌ماند. آن چنان که آن را در x مقدار واکس کفش، y مقدار ابریشم، z مقدار طلا، و ... نشان می‌دهد. بنابراین، آن کالا باید محتوایی متمایز از این تجلی‌های گوناگون داشته باشد.

3. افزوده به فر: مستقل از دیگری

4. اما از سوی دیگر آشکار است که در مبادله‌ی کالاها ارزش مصرفی‌شان از آن‌ها تجرید و سراسر رابطه‌ی مبادله‌ای کالاها با این تجرید مشخص می‌شود.

کالاها به عنوان ارزش مصرفی بیش از هر چیز از لحاظ کیفیت با هم تفاوت دارند، حال آن که در حکم ارزش مبادله‌ای تنها از لحاظ کمیّت با هم فرق می‌کنند و بنابراین حتی یک ذره ارزش مصرفی هم ندارند.

بنابراین، اگر ارزش مصرفی کالاها نادیده گرفته شود، تنها یک ویژگی باقی می‌ماند و آن این است که جملگی محصول کار هستند. [اما به این ترتیب، محصول کار تغییر یافته در اختیار ما قرار می‌گیرد.]^۵ اگر محصول کار را از ارزش مصرفی‌اش جدا کنیم، آن را از اجزاء و شکل‌های مادی‌یی که آن را به ارزش مصرفی تبدیل می‌کنند نیز جدا کرده‌ایم. محصول کار دیگر میز، خانه، یک تکه نخ یا هر چیز مفید دیگری نیست. تمامی خصوصیت‌های محسوس آن ناپدید می‌شوند. به همین ترتیب، دیگر محصول کار نجار، بنا یا بافنده یا به عبارتی هیچ نوع کار مولد معینی هم نیست. با ناپدید شدن خصوصیت مفید محصولات کار، خصوصیت مفید انواع کار باز نموده در آن‌ها نیز زایل می‌شود؛ [این امر نیز مستلزم ناپدید شدن شکل‌های مشخص و متفاوت کار است. دیگر این شکل‌ها تمیز داده نمی‌شوند بلکه همه‌ی آن‌ها با هم به کار انسانی یکسانی، یعنی به کار مجرد انسانی، تبدیل می‌شوند.]^۶

۵. اما به این ترتیب خود محصول کار بدون اطلاع ما پیش از این تغییر یافته است.

اکنون ته مانده‌ی محصولات کار را بررسی می‌کنیم. در همه‌ی آن‌ها فقط شیئیت شبح‌وار یکسانی باقی مانده است؛ لخته‌ای بی‌پیرایه از کار نامتمایز انسانی، یعنی نیروی کار انسانی صرف شده بدون توجه به شکل مصرف آن. تمامی آنچه در این چیزها مشهود است عبارت از این است که نیروی کار انسانی برای تولید آن‌ها مصرف شده است، یعنی کار انسانی در آن‌ها انباشت شده است. آن‌ها به عنوان تبلور این جوهر مشترک اجتماعی، ارزش یا ارزش کالا به شمار می‌آیند.

۶. غیر از ویژگی کلی این کارها چیزی باقی نمی‌ماند؛ همه‌ی این کارها به کار انسانی یکسانی تبدیل می‌شوند. یعنی صرف کردن نیروی کار انسانی بدون توجه به شکل خاصی که این نیرو تحت آن مصرف شده است.

[در رابطه‌ی مبادله‌ای کالاها به معنای اخص کلمه، ارزش مبادله‌ای آن‌ها چون چیزی کاملاً مستقل از ارزش مصرفی‌شان به نظر ما رسید. اکنون اگر به واقع ارزش مصرفی محصولات کار نادیده گرفته شود، به همان نحوی که بیان شد، ارزش آن‌ها به دست خواهد آمد. بنابراین، عامل مشترکی که در رابطه‌ی مبادله‌ای یا در ارزش مبادله‌ای کالا باز نموده می‌شود، همانا ارزش کالا است. ادامه تحقیق ما را به ارزش مبادله‌ای به عنوان شیوه‌ی تجلی یا شکل پدیداری ضروری ارزش باز می‌گرداند. با این همه، در حال حاضر، باید ماهیت ارزش را مستقل از این شکل بررسی کنیم.]

بنابراین، ارزش مصرفی یا یک شیء مفید تنها از این جهت دارای ارزش است که کار مجرد انسانی در آن شیئیت یا مادیت یافته است.^۷ پس چگونه مقدار این ارزش سنجیده می‌شود؟ با مقدار «جوهر ارزش‌آفرین»، یعنی کار، که در آن گنجانده شده است. کمیّت خود کار با طول زمان آن سنجیده می‌شود، و اجزای معین زمان یعنی ساعت، روز و غیره مقیاس زمان کار هستند.

۷. در نتیجه، آن چیز مشترک که در رابطه‌ی مبادله‌ای یا در ارزش مبادله‌ی کالاها خود را نشان می‌دهد، ارزش آن‌هاست؛ و ارزش مصرفی، یا کالا هر چه باشد، تا جایی ارزش دارد که کار انسانی در آن مادیت یافته باشد.

شاید به نظر رسد که اگر ارزش کالا با مقدار کار صرف شده در جریان تولید آن تعیین می شود، هر قدر انسانی که آن را تولید می کند ناماهرتر و تنبل تر باشد، ارزش آن کالا بیشتر می شود، زیرا زمان بیشتری را برای ساخت آن کالا صرف کرده است. با این همه، کاری که جوهر ارزش را تشکیل می دهد، کار برابر انسانی یعنی مصرف نیروی کار انسانی همانند است. کل نیروی کار جامعه که در ارزش دنیای کالاها باز نموده می شود، در این جا به عنوان نیروی کار واحد و همانند انسانی تلقی می شود، هر چند از بی شمار نیروی کار منفرد تشکیل شده باشد. هر کدام از این نیروهای کار منفرد، تا جایی که واجد خصوصیت میانگین اجتماعی نیروی کار باشد، و به مثابه میانگین اجتماعی نیروی کار عمل کند، همانند دیگری یک نیروی کار است؛ بنابراین، در تولید کالا فقط میانگین زمان کار لازم، یا زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی مورد نیاز است. زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی عبارت است از زمان کاری که برای تولید هر نوع ارزش مصرفی در شرایط متعارف تولید، در جامعه ای معین و با میزان مهارت میانگین و شدت کار رایج در آن جامعه لازم است. مثلاً، پس از رواج ماشین های بافندگی با نیروی بخار در انگلستان، کار لازم برای تبدیل مقدار معینی نخ به پارچه به نصف کاهش یافت. در حقیقت، کارگر پارچه ی دست باف انگلیسی برای تولید همین مقدار پارچه به زمان کاری برابر با گذشته نیاز داشت؛ اما اکنون محصول ساعت کار فردی اش بیانگر نصف ساعت کار اجتماعی است و در نتیجه ارزش آن به نصف ارزش سابق خود کاهش می یابد.

بنابراین، آنچه منحصرأ مقدار ارزش هر کالایی را تعیین می کند، مقدار کار لازم از لحاظ اجتماعی یا زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی برای تولید ارزش مصرفی است.^۹ هر تک کالایی در اینجا فقط نمونه ی میانگین از نوع خود به شمار می آید.^{۱۰} بنابراین، کالاهایی که شامل کمیت کار برابری اند، یا می توانند در زمان یکسانی تولید شوند، مقدار ارزش یکسانی دارند. نسبت ارزش یک کالا به ارزش هر کالای دیگر مانند نسبت زمان کار لازم برای تولید یک کالا به زمان کار لازم برای تولید کالای دیگر است. «تمامی کالاها به عنوان ارزش، صرفاً مقادیر معینی از زمان کار منعقد شده محسوب می شوند.»^{۱۱}

۹. [یادداشت برای ویراست دوم:] «ارزش آن ها» (نیازهای زندگی) «هنگامی که یکی با دیگری مبادله می شود، با کمیت کاری که ضرورتاً مورد نیاز است و عموماً در تولید آن ها به کار برده می شوند، تنظیم می شود» (تأملاتی درباره ی بهره ی پول به طور عام، و به طور خاص درباره ی صندوق های عمومی، لندن، صص ۳۶، ۳۷). این اثر برجسته و بی نام و نشان سده ی هجدهم تاریخ ندارد. با این همه، از محتوای آن روشن است که در زمان سلطنت جورج دوم، حدود ۱۷۳۹ یا ۱۷۴۰ انتشار یافته است.

۱۰. «به طور خاص، تمامی محصولات از یک نوع، توده ی واحدی را تشکیل می دهند و قیمت آن ها به طور کلی و بدون توجه به اوضاع و احوال خاص تعیین می شود» (لوترون، اثر پیش گفته، صص ۸۹۳).

۱۱. کارل مارکس، اثر پیش گفته، صص ۶.

بنابراین، مقدار ارزش یک کالا هنگامی ثابت باقی می ماند که زمان کار لازم برای تولید آن نیز ثابت بماند. اما این زمان با هر دگرگونی در بهره‌وری کار تغییر می کند. بهره‌وری کار را طیف وسیعی از شرایط تعیین می کند که از جمله‌ی آن‌ها می توان میانگین درجه مهارت کارگران، سطح تکامل علم و قابلیت کاربرد فن‌آورانه‌ی آن، ترکیب اجتماعی فرایند تولید، گستره و کارایی وسایل تولید و شرایط طبیعی را برشمرد. مثلاً، مقدار واحدی کار در فصل‌های مساعد در هشت بوشل* گندم باز نموده می شود و در فصل‌های نامساعد فقط در چهار بوشل. با مقدار واحدی کار فلزات بیشتری از معادن غنی استخراج می شود تا از معادن نامرغوب. الماس به ندرت در سطح زمین یافت می شود، و در نتیجه کشف آن به‌طور میانگین به زمان کار زیادی نیاز دارد؛ بنابراین، حجم کوچکی از آن بیانگر کار زیادی است. جاکوب تردید دارد که ارزش کامل طلا هرگز پرداخت شده باشد.^۸ این موضوع در مورد الماس بیشتر صدق می کند. به گفته‌ی اشوگه، کل محصول استخراج شده از معادن الماس برزیل طی هشتاد سال، هنوز در سال ۱۸۲۳ به میانگین قیمت تولید ۱/۴ سال مزارع نیشکر یا قهوه‌ی همان کشور نرسیده بود*، گرچه استخراج الماس کار بسیار بیشتری می برد و بنابراین ارزش بیشتری دارد. همان مقدار کار در معادن غنی تر در الماس بیشتری باز نموده می شود و ارزش آن سقوط می کند. اگر موفق می شدند با کار کم کربن را به الماس تبدیل کنند، ارزش آن شاید از ارزش آجر هم کمتر می شد. به طور کلی، هر چه بهره‌وری کار بیشتر باشد، زمان کار لازم برای تولید یک کالا کمتر، توده‌ی کار متبلور در آن کمتر، و ارزش آن کمتر خواهد بود. برعکس، هر چه بهره‌وری کار کمتر باشد، زمان کار لازم برای تولید یک کالا بیشتر و ارزش آن نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین، مقدار ارزش کالا به نسبت مستقیم با مقدار کار و به نسبت معکوس با بهره‌وری کاری که در کالا تحقق می یابد تغییر می کند.^۸

چیزی می تواند ارزش مصرفی باشد بدون آنکه ارزش باشد: [این موردی است که شیء بدون میانجی کار برای انسان سودمند واقع می شود].^۹ هوا، زمین بکر، چمنزارهای طبیعی، جنگل‌های خودرو و مانند آن‌ها در این مقوله می گنجند. چیزی می تواند مفید و محصول کار آدمی باشد بدون آنکه کالا باشد. کسی که نیاز خود را با محصول کار خویش برآورده می کند، مسلماً ارزش مصرفی به وجود می آورد اما کالا تولید نمی کند. برای تولید کالا، او نه تنها باید ارزش مصرفی بلکه برای دیگران نیز باید ارزش مصرفی یعنی ارزش مصرفی اجتماعی تولید کند. (و نه فقط اصولاً برای دیگران. دهقان سده‌های میانه به‌عنوان بهره‌ی

۸. افزوده به فر: اکنون جوهر ارزش را می شناسیم که کار است. مقیاس اندازه‌گیری آن را می شناسیم که زمان کار است. اشکلی که بر ارزش مهر ارزش مبادله‌ای را می زند، هنوز باید تحلیل شود. اما پیش از آن لازم است تا خصوصیتی را که بیشتر عنوان کرده‌ایم به طرز کامل‌تری بسط و گسترش دهیم. ۱- عبارات داخل کروشه تنها در ویراست اول آلمانی آمده است. م. فا
۹. برای این منظور کافی است شیء برای انسان مفید باشد اما محصول کار او نباشد

* واحد اندازه‌گیری حجم - م. فا

☆ ویلیام جاکوب، پژوهشی تاریخی درباره‌ی تولید و مصرف فلزات گرانبها، لندن، ۱۸۳۱، جلد ۲، ص ۱۰۱-م. ا

* این اطلاعات از هرمن مریوال، سخنرانی‌هایی درباره‌ی استعمار و مستعمره‌نشینان، لندن، ۱۸۴۱ استخراج شده

است. به گروندریسه، ص ۸۳۳ نگاه کنید - م. ا

مالکانه به ارباب گندم و به عنوان عشریه همان را به کشیش می داد. اما نه این گندم بهره مالکانه و نه آن گندم عشریه، صرفاً به این دلیل که برای دیگران تولید شده بودند، کالا تلقی نمی شدند. برای این که محصولی به کالا تبدیل شود، باید به شخص دیگری منتقل شود که برای او به واسطه‌ی مبادله نقش ارزش مصرفی را داشته باشد.^{۱۱} سرانجام، هیچ چیز نمی تواند بدون این که شیئی سودمندی باشد، ارزش داشته باشد. اگر چیزی بی فایده است، کاری را که در بردارد نیز بی فایده است؛ آن کار به عنوان کار شمرده نمی شود و بنابراین ارزشی هم به وجود نمی آورد.

۲. سرشت دوگانه‌ی کاری که در کالاها باز نموده می شود

کالا ابتدا در حکم شیئی با ظاهری دوگانه به نظر می رسد که ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای دارد. [سپس، دیدیم که کار نیز سرشتی دوگانه دارد: تا جایی که کار در ارزش تجلی می کند، دیگر همان خصوصیات را ندارد که به عنوان تولیدکننده‌ی ارزش‌های مصرفی داشت.^{۱۰} من نخستین کسی بودم که این ماهیت دوگانه‌ی کار نهفته در کالاها را آشکار و آن را به نحوی انتقادی بررسی کردم.^{۱۲} چون این نکته برای درک اقتصاد سیاسی اناسی است، توضیح بیشتری لازم است.

دو کالا مانند یک پالتو و ۱۰ یارد پارچه‌ی کتانی را در نظر می گیریم و فرض می کنیم ارزش یک پالتو دو برابر ارزش ۱۰ یارد پارچه‌ی کتانی است. به نحوی که اگر ۱۰ یارد پارچه‌ی کتانی W باشد آن گاه پالتو، ۲W خواهد بود.

پالتو ارزش مصرفی است که نیاز خاصی را برآورده می کند. نوع خاصی از فعالیت تولیدی لازم است تا آن را به وجود آورد. این فعالیت را هدف، طرز عمل، شیء، وسیله و نتیجه‌اش تعیین می کند. [ما از اصطلاح اختصاری «کار مفید» برای توضیح کاری استفاده می کنیم که سودمندی آن در ارزش مصرفی محصول آن یا با این واقعیت که محصول آن یک ارزش مصرفی است، باز نموده می شود. در این رابطه ما فقط اثر مفید آن را در نظر می گیریم.]^{۱۱}

همان طور که پالتو و پارچه‌ی کتانی از لحاظ کیفیت، ارزش‌های مصرفی متفاوتی اند، شکل‌های کاری که میانجی وجود آنها شده، یعنی دوزندگی و بافندگی، نیز از لحاظ کیفیت متفاوت اند. اگر این چیزها، ارزش‌های مصرفی کیفیتاً متفاوتی و در نتیجه محصول کارهای مفید کیفیتاً متفاوتی نبودند، مطلقاً نمی توانستند به عنوان کالا در برابر هم قرار گیرند. پالتو را

۱۰. سپس دیدیم که کل خصوصیات که کار مولد را از ارزش‌های مصرفی متمایز می کنند، به محض آن که در ارزش به معنای مطلق کلمه بیان می شوند، محو می شوند.

۱۱. ما کاری را که در سودمندی یا ارزش مصرفی محصولش تجلی می کند، با بیانی خیلی ساده، کار مفید می نامیم. از این نظر کار مفید همواره نسبت به بازده‌اش در نظر گرفته می شود.

۱۱ الف. [یادداشت انگلس برای ویراست چهارم آلمانی:] من این فراز را داخل هلال گذاشته‌ام زیرا با حذف آن بارها این سوء برداشت پدید آمد که گویا مارکس هر محصولی را که کسی غیر از تولیدکننده مصرف کند، کالا می داند.

۱۲. کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۱۲، ۱۳ و جاهای دیگر.

نمی‌توان با پالتوی دیگری معاوضه کرد؛ یک ارزش مصرفی را نمی‌توان با همان ارزش مصرفی مبادله کرد.

در تمامیت ارزش‌های مصرفی یا کالاهای مادی گوناگون، تمامیت شکل‌های گوناگون کار مفید پدیدار می‌شود که از لحاظ مرتبه، جنس، نوع و گونه با هم متفاوت‌اند: به طور خلاصه، یک تقسیم کار اجتماعی. این تقسیم کار شرط وجودی تولید کالایی است، اگرچه عکس آن درست نیست، یعنی تولید کالایی شرط وجودی تقسیم اجتماعی کار نیست. کار از لحاظ اجتماعی در کمونته‌ی بدوی هندی تقسیم می‌شد، گرچه محصولات به کالا تبدیل نمی‌شدند. و یا مثالی نزدیک‌تر به خودمان، کار در هر کارخانه‌ای به طرز نظام‌مندی تقسیم می‌شود، اما این تقسیم کار را به این دلیل به وجود نیاورده‌اند که کارگران محصول انفرادی خود را با یکدیگر مبادله کنند. تنها محصولات کارهای مستقل از هم، که جداگانه انجام می‌شوند، می‌توانند به عنوان کالا در برابر هم قرار گیرند.

خلاصه می‌کنم: در ارزش مصرفی هر کالا یک نوع فعالیت مشخص، هدف‌مند و مولد، یا کار مفید قرار دارد. ارزش‌های مصرفی نمی‌توانند به عنوان کالا در برابر هم قرار گیرند، مگر این‌که کار مفید نهفته در آن‌ها از لحاظ کیفیت در هر مورد متفاوت باشد. در جامعه‌ای که محصولات آن عموماً به شکل کالا در می‌آیند، یعنی در جامعه‌ای با تولیدکنندگان کالا، این تفاوت کیفی میان شکل‌های مفید کار که به طور مستقل و خصوصی توسط تولیدکنندگان منفرد انجام می‌شود، به نظام پیچیده‌ای تکامل پیدا می‌کند که تقسیم کار اجتماعی است.

به علاوه، این موضوع بی‌اهمیت است که خیاط پالتوی مورد بحث را بپوشد یا مشتری‌اش. در هر دو حالت، پالتو همچون یک ارزش مصرفی عمل می‌کند. به همین ترتیب، رابطه‌ی بین پالتو و کاری که آن را تولید کرده است، با تبدیل خیاطی به یک حرفه‌ی ویژه یعنی به شاخه‌ای مستقل در تقسیم کار اجتماعی، در خود و برای خود ذره‌ای تغییر نمی‌کند.

آدمی هزاران سال تحت اجبار نیاز به پوشیدن لباس می‌دوخت، بی آن‌که حتی یک نفر هم خیاط شود. اما پالتو، پارچه‌ی کتانی و هر عنصری از ثروت مادی که از پیش در طبیعت فراهم نیامده است، همیشه باید به وساطت یک فعالیت مولد خاص و متناسب با هدف آن به وجود می‌آید؛ فعالیتی مولد که مواد طبیعی ویژه‌ای را برای نیازهای مشخص انسانی جذب می‌کرد. بنابراین، کار به عنوان آفریننده‌ی ارزش‌های مصرفی و به عنوان کار مفید، مستقل از تمامی شکل‌های جامعه، شرط حیات انسان است؛ این ضرورتی طبیعی و ابدی است که میانجی ناگزیر رابطه‌ی سوخت و سازی بشر با طبیعت، و بنابراین خودزندگی انسان می‌شود.

ارزش‌های مصرفی، مانند پالتو، پارچه‌ی کتانی و غیره، یعنی به طور خلاصه کالاهای مادی، ترکیبی از دو عنصرند: ماده‌ای که طبیعت فراهم می‌آورد و کار. اگر مجموع انواع متفاوت کار مفیدی را که در پالتو، پارچه‌ی کتانی و غیره نهفته است از آن‌ها کم کنیم، همیشه

شالوده‌ای مادی باقی می‌ماند. این شالوده را طبیعت بدون دخالت انسان فراهم می‌آورد. انسان با مشارکت در تولید فقط می‌تواند مانند خود طبیعت عمل کند، یعنی تنها می‌تواند شکل مواد را تغییر دهد.^{۱۳} علاوه بر این، حتی در این کار جرح و تعدیل، نیروهای طبیعت پیوسته به انسان یاری می‌رسانند. بنابراین، کار تنها منبع ثروت مادی یعنی ارزش‌های مصرفی که تولید می‌کند نیست. به گفته‌ی ویلیام پتی، کار پدر ثروت مادی و زمین مادر آن است.*

اکنون از کالا به عنوان شیء مفید بگذریم و به ارزش - کالا بپردازیم. بنا بر فرض ما، پالتو دو برابر پارچه‌ی کتانی می‌ارزد. اما این یک تفاوت کمی ساده است که در حال حاضر مورد توجه ما نیست. بنابراین، صرفاً در نظر می‌گیریم که اگر ارزش یک پالتو دو برابر ارزش ۱۰ یارد پارچه‌ی کتانی باشد، ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی همان مقدار ارزش یک پالتو را دارد. پالتو و پارچه‌ی کتانی به عنوان ارزش جوهر یکسانی دارند و هر دو تجلی‌های عینی یک نوع کار به شمار می‌آیند. اما خیاطی و بافندگی کارهایی با کیفیتی متفاوت‌اند. با این همه، اوضاع و احوالی اجتماعی وجود دارد که در آن‌ها فردی واحد به نوبت لباس می‌دوزد و می‌بافد. در این مورد، این دو گونه‌ی متفاوت کار تنها تغییرات کار فرد واحدی هستند، نه کارکردهای ثابتی که مختص به افراد متفاوت‌اند؛ درست همان‌طور که خیاط ما برای آن‌که امروز پالتو بدوزد و فردا شلوار، فقط باید کار انفرادی خویش را تغییر دهد. علاوه بر این، با یک نگاه می‌توان دریافت که در جامعه‌ی سرمایه‌داری ما، بخش معینی از کار انسانی مطابق با تغییرات در سمت و سوی تقاضا برای کار، به نوبت به شکل خیاطی و بافندگی عرضه می‌شود. شاید این تغییر در شکل کار بدون برخورد انجام نشود اما باید انجام شود. اگر سرشت معین فعالیت مولد و بنابراین سرشت مفید کار را نادیده بگیریم، آنچه باقی می‌ماند صرف‌کردن نیروی کار انسانی است. اگر چه خیاطی و بافندگی فعالیت‌های مولد کیفیتاً متفاوتی‌اند، آن‌ها هر دو صرف‌کردن بارآور مغز، عضلات، اعصاب و دست‌انسان هستند و به این معنا هر دو کار انسانی شمرده می‌شوند. آن‌ها فقط دو شکل

۱۳. «تمام پدیده‌های عالم را، خواه به دست انسان تولید شده باشند خواه به واسطه‌ی قانون‌های کلی فیزیکی، نباید به عنوان عمل آفرینش تلقی کرد بلکه منحصراً آرایش مجدد ماده به شمار می‌آیند. ترکیب و تفکیک تنها عناصری‌اند که ذهن بشر هنگام تحلیل مفهوم بازتولید در می‌یابد؛ این موضوع در مورد بازتولید ارزش» (مقصود ارزش مصرفی است، هر چند «وری» در این جدل با فیزیوکرات‌ها نمی‌داند از کدام ارزش سخن می‌گوید) «و نیز ثروت صدق می‌کند، خواه زمین، هوا و آب باشند که در مزارع به گندم تبدیل می‌شوند، خواه ماده‌ی ترشح‌شده از حشره‌ای که با دست انسان به ابریشم تبدیل می‌شود، و یا قطعات کوچک فلز که به گونه‌ای کنار هم چیده می‌شوند که از آن‌ها ساعت زنگ‌داری به وجود می‌آید» (پیترو وری، تأمل در باب اقتصاد سیاسی، چاپ نخست ۱۷۷۱، در مجموعه‌ی اقتصاددان‌های ایتالیایی به ویراست کوستودی، بخش مدرن، جلد ۱۵، صص ۲۱، ۲۲).

* رساله‌ای در باب مالیات‌ها و خراج، که ویلیام پتی بدون ذکر نام در ۱۶۶۷ در لندن منتشر کرد، ص ۴۷-۱.

متفاوت از صرف‌شدن نیروی کار انسانی هستند. درست است که نیروی کار انسان^{۱۲} باید به سطح معینی از تکامل رسیده باشد تا بتواند به این یا آن شکل مصرف شود. اما ارزش کالا بازنمود کار خالص و ساده‌ی انسان یعنی صرف‌شدن کار انسان به طور کلی است. و درست همان‌طور که در جامعه‌ی بورژوازی، یک ژنرال یا یک بانکدار اهمیت زیادی دارند اما نقش انسان ساده حقیر تلقی می‌شود^{۱۴}، در اینجا نیز همین موضوع درباره‌ی کار انسان صادق است. کار انسان عبارت است از صرف‌کردن نیروی کار ساده یعنی نیروی کاری که به طور میانگین به سازواری جسمانی هر انسان متعارف تعلق دارد، بدون آن‌که پرورش خاصی یافته باشد. درست است که سرشت کار میانگین ساده در کشورهای مختلف و در اعصار فرهنگی گوناگون فرق می‌کند اما این میانگین در جامعه‌ای مشخص همیشه معلوم است. کار پیچیده‌تر فقط تصاعد هندسی یا دقیق‌تر مضروب کار ساده است، به گونه‌ای که مقدار کوچکی از کار پیچیده با مقدار بزرگ‌تری از کار ساده برابر است. تجربه نشان می‌دهد که این تبدیل پیوسته انجام می‌شود. ممکن است کالایی محصول پیچیده‌ترین کار ممکن باشد، اما ارزشش آن را با محصول کار ساده برابر می‌کند، از این رو فقط بازنمود مقدار مشخصی از آن کار ساده است.^{۱۵} نسبت‌های گوناگونی که بر مبنای آن‌ها انواع متفاوت کار به کار ساده چون واحد اندازه‌گیری خویش تبدیل می‌شوند، براساس فرایندی اجتماعی تعیین می‌شود که در پس تولیدکنندگان جریان می‌یابد و بنابراین، چون سنتی به ارث رسیده در نظر آن‌ها جلوه می‌کند. برای ساده کردن مطلب، از این پس هر نوع نیروی کار را مستقیماً نیروی کار ساده تلقی خواهیم کرد؛ از این طریق خود را از در دسر تبدیل نسبت‌ها خلاص می‌کنیم.

درست همان‌طور که در مورد ارزش‌های پالتو و پارچه‌ی کتانی، تفاوت ارزش‌های مصرفی آن دو را نادیده می‌گیریم، در مورد کارهایی که با این ارزش‌ها بازنموده می‌شوند، تفاوت بین شکل‌های مفید آن‌ها، یعنی تفاوت بین خیاطی و بافندگی، رانیز نادیده می‌گیریم. ارزش‌های مصرفی پالتو و پارچه از یک سو ترکیبی از فعالیت‌های مولد با هدفی معین، و از سوی دیگر ترکیبی از پارچه و نخ، محسوب می‌شوند. با این همه، ارزش پالتو و پارچه‌ی کتانی صرفاً لخته‌های بی‌پیرایه‌ی کاری همگن‌اند. به همین ترتیب، کار نهفته در این ارزش‌ها نه به دلیل رابطه‌ی تولیدی آن با پارچه و نخ، بلکه تنها به‌عنوان صرف‌کردن نیروی

۱۴. نگاه کنید به هگل، فلسفه‌ی حق، برلین، ۱۸۴۰، ص ۲۵۰، بند ۱۹۰.*

* هگل در این بند می‌گوید: «در کل جامعه‌ی مدنی، از نقطه نظر نیازها، آن‌چه با آن مواجه‌ایم، ایده‌ی ترکیبی است که آن را انسان می‌نامیم. به این ترتیب، این نخستین بار و در حقیقت تنها باری است که از انسان به این معنا سخن گفته می‌شود» (فلسفه‌ی حق هگل، ترجمه‌ی تی. ام. ناکس، آکسفورد، ۱۹۵۲، ص ۱۲۷) - م. ا.

۱۵. خواننده باید توجه باشد که ما در اینجا از مرزها یا ارزشی که کارگر (مثلاً) در یک روز کار دریافت می‌کند، سخن نمی‌گوییم بلکه منظورمان ارزش کالایی است که کار روزانه‌ی وی در آن شئیت می‌یابد. در مرحله‌ی کنونی ارائه‌ی موضوع مقوله‌ی مرزها به هیچ وجه مطرح نیست.

کار انسانی مورد توجه قرار می‌گیرد. خیاطی و بافندگی عناصر سازنده‌ی ارزش‌های مصرفی پالتو و پارچه‌ی کتانی هستند، دقیقاً به این دلیل که این دو نوع کار کیفیت‌های متفاوتی دارند؛ اما خیاطی و بافندگی تنها زمانی که از کیفیت‌های ویژه‌ی خود جدا شوند، یعنی تنها تا جایی که هر دو دارای کیفیت یکسانی از کار انسانی هستند، جوهر ارزش‌های دو کالای یاد شده را تشکیل می‌دهند.

با این همه، پالتو و پارچه‌ی کتانی صرفاً به‌طور کلی ارزش نیستند بلکه ارزش‌هایی با مقداری معین‌اند، و بنا بر فرض ما، یک پالتو دو برابر ۱۰ یارد پارچه‌ی کتانی می‌ارزد. چرا در اینجا این اختلاف در مقدار ارزش آن‌ها وجود دارد؟ زیرا پارچه‌ی کتانی فقط شامل نیمی از کار اعمال‌شده در پالتو است، در نتیجه نیروی کار باید به اندازه‌ی دو برابر صرف شود تا پالتو تولید شود.

بنابراین، در حالی که کار گنجیده در کالا در ارتباط با ارزش مصرفی از لحاظ کیفی مورد توجه قرار می‌گیرد، در ارتباط با مقدار ارزش، هنگامی که به کار انسانی ناب و ساده تبدیل می‌شود، از لحاظ کمی اهمیت پیدا می‌کند. در مورد ارزش مصرفی، بحث بر سر «چگونه» و «کدام» کار است؛ در مورد ارزش، «چقدر» و «چه مدت» مطرح است. از آن‌جا که مقدار ارزش یک کالا چیزی جز تجلی مقدار کار گنجیده در آن نیست، پس تمامی کالاها باید به نسبت‌های معینی از لحاظ ارزش با هم برابر باشند.

اگر بهره‌وری تمامی انواع گوناگون کار مفید و مورد نیاز، مثلاً برای تولید یک پالتو، ثابت باقی بماند، مقدار ارزش کل پالتوهای تولیدشده با افزایش کمیّت آن‌ها زیاد خواهد شد. اگر یک پالتو بازنمود x روز کار باشد، دو پالتو بازنمود $2x$ روز کاری خواهد بود. اما اکنون فرض کنید که مدت کار لازم برای تولید پالتو دو برابر یا برعکس نصف شده باشد. در حالت اول، یک پالتو به اندازه‌ی دو پالتوی سابق ارزش دارد؛ در حالت دوم، دو پالتو برابر با یک پالتوی سابق می‌ارزند، هر چند در هر دو مورد پالتو یک کار را انجام می‌دهد و کار مفید گنجیده در آن به همان کیفیت باقی می‌ماند. با این همه، مقدار کار صرف شده برای تولید آن کالا تغییر کرده است.

کمیّت بزرگ‌تری از ارزش مصرفی، در خود و برای خود، ثروت مادی بیشتری را ایجاد می‌کند. دو پالتو بیش از یک پالتو است. دو پالتو را دو نفر می‌توانند بپوشند و یک پالتو را فقط یک نفر و غیره. با این همه، ممکن است افزایش در مقدار کل ثروت مادی با تنزل هم‌زمان در مقدار ارزش آن منطبق باشد. این حرکت متناقض ناشی از سرشت دوگانه‌ی کار است. البته همیشه منظور ما از «بهره‌وری»، بهره‌وری کار مفید مشخص است؛ در عالم واقع، این امر فقط درجه‌ی کارآیی فعالیتی مولد را در مدتی معلوم تعیین می‌کند. بنابراین، کار مفید به نسبت مستقیم افزایش یا کاهش بهره‌وری خود به منبع کم و بیش سرشار

محصولات تبدیل می‌شود. با وجود این، تغییر در بهره‌وری، در خود و برای خود، هیچ نوع تاثیری بر کاری که ارزش باز نمود آن است نمی‌گذارد. از آنجا که بهره‌وری به شکل مفید و مشخص کار تعلق دارد، طبعاً به محض این که شکل مفید و مشخص کار را نادیده بگیریم، هیچ تاثیری بر کار نخواهد گذاشت. به همین دلیل است که کاری یکسان در مدت زمانی واحد، همیشه مقدار یکسانی ارزش را، مستقل از تغییرات در بهره‌وری، ایجاد می‌کند. اما این کار در مدت زمانی واحد، مقادیر متفاوتی از ارزش مصرفی را به وجود می‌آورد، به این صورت که اگر بهره‌وری افزایش یابد ارزش‌های مصرفی بیشتری و اگر بهره‌وری کاهش یابد، ارزش‌های مصرفی کمتری تولید می‌شوند. تغییری مشابه در بهره‌وری که بازده کار و بنابراین حجم ارزش‌های مصرفی تولید شده توسط آن را افزایش می‌دهد، سبب کاهش مقدار ارزش در کل این حجم افزایش یافته نیز می‌شود، مشروط بر این که مجموع زمان کار لازم برای تولید آن‌ها را کاهش دهد. عکس این موضوع نیز صادق است.

^{۱۳} از یک سو، هر کاری عبارتست از صرف‌شدن نیروی کار انسانی به معنای فیزیولوژیک کلمه، و با این خصوصیت کار یکسان انسانی یا کار مجرد انسانی است که ارزش کالاها را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، هر کاری عبارتست از صرف‌شدن نیروی کار انسانی به شکلی خاص و با هدفی معین، و این خصوصیت کار مفید و مشخص است که ارزش‌های مصرفی را تولید می‌کند. ^{۱۴}

۱۳. افزوده به فر: از آنچه گذشت، نتیجه می‌شود که اگر به معنای واقعی کلمه، دو نوع کار در کالا وجود نداشته باشد، همان یک کار نیز با خودش در تضاد است، بسته به این‌که با ارزش مصرفی کالا به‌مثابه‌ی محصول خود در ارتباط باشد یا این‌که با ارزش آن کالا همچون تجلی خالص عینی خود مرتبط باشد.

۱۴. افزوده به فر: ارزش‌های مصرفی یا مفید را تولید کند. همان‌طور که کالا باید بیش از هر چیز مفید واقع شود تا بتواند ارزش باشد، همان‌طور نیز کار باید بیش از هر چیز مفید باشد تا بتواند صرف نیروی انسانی، کار انسانی در معنای مجرد کلمه، فرض شود. جوهر ارزش یا مقدار ارزش اکنون تعیین شده است. به تحلیل شکل ارزش می‌پردازیم.

۱۶. [یادداشت برای ویراست دوم:] آدام اسمیت* برای اثبات این‌که «کار به تنهایی مقیاس نهایی و واقعی است که از رهگذر آن می‌توان ارزش تمامی کالاها را در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ارزیابی یا مقایسه کرد»، می‌گوید: «کمیت‌های برابر کار باید در تمام زمان‌ها و مکان‌ها، ارزش یکسانی برای کارگر داشته باشند. وی در حالت عادی سلامتی، قدرت و فعالیت، با درجه متوسط مهارت و چالاکی، همیشه باید بخش یکسانی از راحتی، آزادی و خوشبختی خود را قربانی کند» (ثروت ملل، پاره‌ی اول، فصل ۵، [صص ۱۰۴-۱۰۵]). از یک سو، آدام اسمیت در اینجا (اما نه همه جا) تعیین ارزش را بر حسب مقدار کار صرف شده در تولید کالاها با تعیین ارزش کالاها بر حسب ارزش کار اشتباه می‌گیرد و در نتیجه می‌کوشد ثابت کند که مقادیر برابر کار همیشه ارزش یکسانی دارند. از سوی دیگر، احساس می‌کند هنگامی که کار در قالب ارزش کالاها بیان می‌شود، تنها صرف‌شدن نیروی کار محسوب می‌شود؛ اما بار دیگر این صرف‌شدن نیروی کار را صرفاً قربانی کردن راحتی، آزادی و خوشبختی می‌داند و نه عمل عادی زندگی انسان. البته در ذهن او یک کارگر مزدبگیر جدید می‌گذرد. سلف گمنام آدام اسمیت، که در زیرنویس ۹ ص ۶۹ کتاب حاضر از او سخن به میان آمد، به هدف نزدیک‌تر می‌زند وقتی می‌گوید: «یک نفر یک هفته وقت صرف می‌کند تا این نیاز زندگی را تأمین کند... و کسی که چیز دیگری به ازای آن به او می‌دهد، جز با محاسبه‌ی این‌که چه چیزی دقیقاً برای او همین مقدار کار و وقت را می‌برد، ارزیابی بهتری ندارد که هم‌ارزش‌شایسته‌ی آن کدامست. در واقع، این چیزی جز مبادله‌ی کار یک نفر در یک چیز برای زمانی معین به ازای کار فرد دیگر در چیز دیگر برای زمانی برابر نیست» (تأملاتی درباره‌ی بهره‌ی پول به‌طور عام...، ص ۳۹). [افزوده‌ی انگلس در ویراست چهارم:] زبان انگلیسی این امتیاز را دارد که دو واژه‌ی جداگانه برای این دو جنبه‌ی متفاوت کار دارد. کاری که ارزش مصرفی خلق می‌کند و از لحاظ کیفی سنجیده می‌شود work نام

۳. [شکل ارزش یا ارزش مبادله‌ای]^{۱۵}

کالاها به شکل ارزش‌های مصرفی یا کالاهای مادی مانند آهن، پارچه‌ی کتانی، گندم و غیره پا به دنیا می‌گذارند. ارزش مصرفی شکل طبیعی و معمولی آنهاست. با این همه، آنها تنها به این دلیل کالا به‌شمار می‌آیند که چیزی دوگانه، یعنی هم‌زمان شیئی مفید و حامل ارزش، هستند. [بنابراین، آنها فقط تا جایی به‌عنوان کالا ظاهر می‌شوند یا فقط شکل کالایی دارند]^{۱۶} که دارای شکلی دوگانه، یعنی شکل طبیعی و شکل ارزش، هستند.

شیئیت ارزش کالاها از این جهت با «بانوی گریزپا»^{*} {ی‌نمایش شکسپیر} تفاوت دارد که «آدم نمی‌داند کجا می‌توان آن را پیدا کرد.»^{*} حتی ذره‌ای ماده نیز به شیئیت ارزش کالاها وارد نمی‌شود؛ و از این لحاظ نقطه‌ی مقابل شیئیت محسوس و زمخت کالاهای مادی است. می‌توان از هر زاویه‌ی دلخواه به یک کالا نگریست اما به‌عنوان چیزی واجد ارزش درک‌ناپذیر است. با این همه، اگر به یاد بیاوریم که کالاها تنها تا جایی که همگی تجلی‌های یک واحد یکسان اجتماعی، یعنی کار انسانی، هستند، شیئیت ارزشی دارند و بنابراین، شیئیت ارزش آنها صرفاً اجتماعی است، آنگاه بدیهی است که ارزش تنها در رابطه‌ی اجتماعی کالا با کالا ظاهر می‌شود. در واقع، ما {بررسی خود را} از ارزش مبادله‌ای یا رابطه‌ی مبادله‌ای کالاها آغاز کردیم تا رد ارزش آنها را که درون این رابطه پنهان شده است بیابیم. اکنون باید به این شکل پدیداری ارزش توجه کنیم.

همه اگر هیچ ندانند دست‌کم این را می‌دانند که کالاها دارای شکل ارزشی مشترکی‌اند و این شکل به نحو بارزی با شکل‌های طبیعی بسیار گونه‌گون ارزش‌های مصرفی آنها مغایرت دارد. مقصودم شکل پولی است. با این همه، اکنون باید وظیفه‌ای را در اینجا به انجام رسانیم که هرگز اقتصاد بورژوازی حتی تلاشی برای آن نکرده است؛ یعنی، تکوین این شکل پولی را نشان دهیم و بنابراین تکامل تجلی ارزش نهفته در رابطه‌ی ارزشی کالاها را از ساده‌ترین و ناپیداترین صورت آن تا شکل گیج‌کننده‌ی پولی دنبال کنیم. به این طریق، معمای پول نیز آشکار خواهد شد.

→ دارد؛ کاری که ارزش خلق می‌کند و فقط از لحاظ کمی اندازه‌گیری می‌شود labour نام دارد. **
* در اینجا همچون برخی فرازهای کتاب، مارکس از مؤلف انگلیسی به زبان آلمانی نقل قول می‌کند. این امر تفاوت‌های جزئی این فرازها را با متن اصلی انگلیسی ثروت ملل توضیح می‌دهد - م. ا.
** متأسفانه، تمایزی که انگلس میان این دو واژه قایل است همیشه در زبان انگلیسی کاربرد ندارد. ما کوشیده‌ایم تا حد امکان این تمایز را به کار ببریم - م. ا.

* یا اشاره به این قطعه: «فالسٹاف: عجب، او نه مار است نه ماهی؛ آدم نمی‌داند کجا می‌تواند او را پیدا کند.
بانوی گریزپا: آدم بی‌انصافی هستی که این را می‌گویی: تو و هر آدم دیگری خوب می‌داند کجا می‌تواند پیدا کنیم، ای آدم رذل!» (شکسپیر، هنری چهارم، پاره‌ی اول، پرده‌ی سوم، صحنه‌ی سوم). - م. ا.

۱۶. بنابراین فقط تا جایی می‌توانند وارد گردش شوند

[ساده‌ترین رابطه‌ی ارزشی آشکارا رابطه‌ی ارزش یک کالا با کالای متفاوتی دیگر (و مهم نیست کدام کالا) است.]¹⁷ به این ترتیب، رابطه‌ی ارزشی بین دو کالا، ساده‌ترین تجلی ارزش برای یک کالا را در اختیار ما می‌گذارد.

17. افزوده به فر: به‌طور کلی، کالاها بین خود رابطه‌ی دیگری جز رابطه‌ی ارزشی ندارند و ساده‌ترین رابطه‌ی ارزشی، آشکارا رابطه‌ی است که کالایی با کالایی از نوعی کاملاً متفاوت برقرار می‌کند.

{ ۳ - الف. شکل ساده، منفرد یا تصادفی ارزش

x مقدار کالای A = y مقدار کالای B؛ یا:

x مقدار کالای A، ارزشی برابر با y مقدار کالای B دارد.

(۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو؛ یا: ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو می‌ارزد)

{ ۳ - الف - ۱. دو قطب تجلی ارزش: شکل نسبی ارزش و شکل هم‌ارز

راز هر شکل ارزش در این شکل ساده‌ی ارزش نهفته شده است. بنابراین، تحلیل همین شکل دشواری ویژه‌ای دارد.

در این جا دو نوع متفاوت کالا A و B، یعنی در مثال ما پارچه‌ی کتان و پالتو، آشکارا دو نقش متفاوت ایفا می‌کنند. ارزش پارچه‌ی کتان در قالب پالتو تجلی می‌کند؛ پالتو چون ماده‌ای عمل می‌کند که این ارزش در آن متجلی می‌شود. کالای اول نقشی فعال و کالای دوم نقشی منفعل دارد. ارزش کالای نخست به‌عنوان ارزش نسبی بازنموده می‌شود؛ به بیان دیگر، این کالا در شکل نسبی ارزش وجود دارد. دومین کالا همچون هم‌ارز عمل می‌کند، یا به بیان دیگر در شکل هم‌ارز وجود دارد.

شکل نسبی ارزش و شکل هم‌ارز دو وجه جدایی‌ناپذیرند که متقابلاً به هم تعلق دارند و در عین حال همدیگر را مشروط می‌کنند؛ اما در همان حال، متقابلاً دو کران رانشی یا متضاد یعنی قطب‌های تجلی ارزش‌اند. این دو شکل همیشه بین کالاهای متفاوتی که تجلی ارزش آن‌ها را در ارتباط با هم قرار می‌دهد تقسیم می‌شوند. مثلاً، ارزش پارچه‌ی کتان نمی‌تواند در قالب پارچه‌ی کتان تجلی کند. ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان، یک تجلی ارزش نیست. برعکس، این معادله فقط این موضوع را بیان می‌کند که ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان چیزی بیش از ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان نیست: مقدار معینی از پارچه‌ی کتان که شیء مفیدی تلقی می‌شود. بنابراین، ارزش پارچه‌ی کتان فقط می‌تواند به‌طور نسبی، یعنی در کالای دیگری، تجلی یابد. از این رو، شکل نسبی ارزش پارچه‌ی کتان مستلزم آن است که کالای دیگری به‌عنوان شکل هم‌ارز در برابر آن قرار گیرد. علاوه بر این، این کالای دیگر که هم‌ارز به‌شمار می‌آید، نمی‌تواند هم‌زمان در شکل نسبی ارزش وجود داشته باشد. این کالای دوم نمی‌تواند ارزش خود را متجلی کند. این کالا فقط ماده‌ای را برای تجلی ارزش کالای دیگر در اختیار می‌گذارد.

البته، عبارت ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو، یا ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی به اندازه‌ی یک پالتو می‌ارزد، عکس آن را نیز شامل می‌شود. اما در این مورد باید معادله را معکوس کرد تا ارزش پالتو را به طور نسبی نشان داد؛ در این حالت، پارچه‌ی کتانی به جای پالتو به هم‌ارز تبدیل می‌شود. بنابراین، یک کالای واحد نمی‌تواند هم‌زمان به دو شکل در یک تجلی ارزش ظاهر شود. این شکل‌ها به عنوان قطب‌های متضاد همدیگر را دفع می‌کنند.

این موضوع که آیا کالا در شکل نسبی ارزش است یا در شکل متضاد آن یعنی شکل هم‌ارز، منحصرأ به جایگاهی که هر بار در تجلی ارزش اشغال می‌کند وابسته است. یعنی، به این موضوع بستگی دارد که آیا کالایی است که ارزش آن تجلی می‌یابد یا کالایی است که ارزش در آن تجلی پیدا می‌کند.

{ ۳- الف - ۲ } شکل نسبی ارزش

{ ۳- الف - ۲ - الف } محتوی شکل نسبی ارزش

برای پی بردن به این‌که چگونه تجلی ساده‌ی ارزش کالا در رابطه‌ی ارزشی بین دو کالا قرار دارد، باید پیش از هر چیز این رابطه را کاملاً مستقل از جنبه‌ی کمی آن بررسی کرد. اغلب به شیوه‌ای دقیقاً معکوس عمل می‌شود و در رابطه‌ی ارزش فقط نسبتی مشاهده می‌شود که بنا به آن مقادیر معینی از دو نوع کالا با هم برابر شمرده می‌شوند. آنچه نادیده گرفته می‌شود این است که این مقادیر از چیزهای متفاوت تنها پس از تبدیل به واحدی یکسان از لحاظ کمی مقایسه‌پذیر می‌شوند. آن‌ها تنها به عنوان تجلی واحدی یکسان مقادیری هم‌نام و بنابراین یک مخرج مشترک دارند و بنابراین مقادیر سنجش‌پذیری هستند.^{۱۷}

خواه ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی با یک پالتو، خواه با ۲۰ پالتو، یا با x پالتو برابر باشد، یعنی مقدار معینی از پارچه‌ی کتانی به تعدادی کم یا زیاد پالتو بیارزد، همه‌ی این نسبت‌ها همیشه حاکی از آن است که پارچه‌ی کتانی و پالتو، به عنوان مقادیر ارزش، با هر نسبتی، تجلی‌هایی از یک واحد یکسان، و چیزهایی با ماهیت یکسان هستند. پارچه‌ی کتانی = پالتو شالوده‌ی این معادله است.

اما این دو کالا که از لحاظ کیفی برابر شمرده شده‌اند، نقش یکسانی را ایفا نمی‌کنند. تنها ارزش پارچه‌ی کتانی است که تجلی می‌یابد. و چگونه؟ [با برقراری رابطه‌ی آن با پالتو]^{۱۸} که به عنوان «هم‌ارز» آن یا «شیء مبادله‌پذیر» با آن تلقی می‌شود. در این رابطه، پالتو شکل

۱۷. تعداد اندکی از اقتصاددان‌ها مانند س. بایلی، که به تحلیل شکل ارزش پرداخته‌اند، نتوانسته‌اند به هیچ نتیجه‌ای برسند، اولاً به این دلیل که شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه می‌گرفتند، و ثانیاً تحت‌تأثیر نفوذ شدید بورژوازی اهل عمل، از همان ابتدا، منحصرأ به جنبه‌ی کمی موضوع توجه می‌کردند. «سلطه‌ی کمیّت... ارزش را تشکیل می‌دهد» (س. بایلی، پول و فراز و نشیب‌های آن، لندن، ۱۸۳۷، ص ۱۱).

۱۸. با مقایسه با کالایی از نوعی متفاوت یعنی پالتو

وجودی ارزش، یعنی شیئی واجد ارزش، محسوب می‌شود، زیرا تنها از این لحاظ است که با پارچه‌ی کتان‌ی یکسان است. از سوی دیگر، وجود پارچه‌ی کتان‌ی به‌عنوان ارزش نمودار می‌شود یا تجلی مستقلی می‌یابد، زیرا تنها به‌عنوان ارزش است که می‌تواند با پالتو به‌عنوان چیزی که ارزشی برابر با آن دارد رابطه برقرار کند و یا با آن مبادله شود. [به همین ترتیب، بوتیریک‌اسید و پروپیل‌فرمات دو ماده‌ی متفاوت‌اند].¹⁹ با این همه، این هر دو ماده از عناصر یکسانی مانند کربن (C)، هیدروژن (H) و اکسیژن (O) ترکیب یافته‌اند. علاوه بر این، این مواد با درصد یکسانی، یعنی با نسبت $C_4H_8O_2$ ، ترکیب شده‌اند. اکنون اگر بوتیریک‌اسید با پروپیل‌فرمات برابر گرفته شود، آن‌گاه در وهله‌ی نخست، پروپیل‌فرمات در این رابطه تنها در حکم شکل وجودی $C_4H_8O_2$ محسوب می‌شود؛ [و در وهله‌ی دوم، تصریح می‌شود که بوتیریک‌اسید شامل $C_4H_8O_2$ است. به این ترتیب، با معادل قرار دادن پروپیل‌فرمات با بوتیریک‌اسید، ترکیب شیمیایی آن‌ها را متمایز از شکل مادی‌شان بیان

19. از قیاس با شیمی کمک می‌گیریم. بوتیریک‌اسید و پروپیل‌فرمات دو ماده‌اند که هم در ظاهر و هم در خواص فیزیکی و شیمیایی متفاوت‌اند.

کرده‌ایم].²⁰

هنگامی که می‌گوییم کالاها به‌عنوان ارزش صرفاً لخته‌های بی‌پیرایه‌ی کار انسانی‌اند، تحلیل‌مان آن‌ها را به ارزشی مجرد تقلیل می‌دهد [اما به آن‌ها شکل ارزشی متمایز از شکل‌های طبیعی‌شان نمی‌دهد].²¹ اما در مورد رابطه‌ی ارزشی یک کالا با کالای دیگر موضوع غیر از این است. [سرشت ارزشی یک کالا در این‌جا از رابطه‌اش با کالای دیگر ناشی می‌شود].²²

20. یعنی جوهری که با بوتیریک‌اسید مشترک است. بنابراین معادله‌ای که در آن پروپیل‌فرمات نقش هم‌ارز بوتیریک‌اسید را ایفا می‌کند، شیوه‌ای است تاحدی ناشیانه برای بیان بوتیریک‌اسید به‌عنوان چیزی که کاملاً از شکل مادی آن متمایز است.

21. اما چون گذشته کالاها فقط یک شکل، یعنی شکل طبیعی اشیاء مفید را دارند.

22. سرشت ارزشی کالا چون ویژگی ذاتی آن که رابطه‌اش را با کالای دیگر تعیین می‌کند، آشکار می‌شود و خود را نشان می‌دهد.

مثلاً، ما با معادل قرار دادن پالتو به‌عنوان شیئی واجد ارزش با پارچه‌ی کتان‌ی، کاری را که در پالتو نهفته است با کار نهفته در پارچه‌ی کتان‌ی معادل قرار داده‌ایم. اکنون درست است که عمل خیاطی که پالتو را درست می‌کند کاری است مشخص و متفاوت با بافندگی که پارچه‌ی کتان‌ی طی آن بافته می‌شود. اما معادل قرار دادن خیاطی با بافندگی، در حقیقت خیاطی را به آن چیزی تبدیل می‌کند که در هر دو نوع کار برابر است، یعنی به سرشت مشترک آن‌ها که کار انسانی است. به این ترتیب، به نحو غیرمستقیمی گفته شده که بافندگی نیز تا جایی که ارزش می‌آفریند هیچ وجه تمایزی با خیاطی ندارد و بنابراین آن هم کار مجرد انسانی است. تنها تجلی هم‌ارزی بین انواع متفاوت کالاهاست که عملاً با تبدیل انواع متفاوت کار نهفته در انواع متفاوت کالاها به آنچه در همه‌ی آن‌ها مشترک است، یعنی به کار انسانی به‌طور کلی، سرشت ویژه‌ی کار ارزش‌آفرین را نشان می‌دهد.¹⁷ الف

17 الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] یکی از نخستین اقتصاددان‌ها، پس از ویلیام پتی، که ماهیت ارزش را درک کرد، فرانکلین مشهور، [می‌نویسد]²³: «تجارت به‌طور کلی چیزی جز مبادله‌ی کار به ازای کار نیست، ارزش همه‌ی چیزها... به دقیق‌ترین شکل توسط کار تعیین می‌شود» (آثار بنجامین فرانکلین و...؛ چاپ اسپارکس، بوستون،

23. می‌تواند یک مثال از روش تحلیل اقتصاد بورژوازی را در اختیار ما بگذارد

با این همه، کافی نیست که سرشت ویژه‌ی کار، که ارزش پارچه‌ی کتانی را می‌سازد، تجلی یابد. نیروی کار انسان در حالت سیال خود، یا کار انسانی، ارزش می‌آفریند اما خود آن ارزش نیست. کار تنها در حالت انعقاد یافته‌ی خود، یعنی در شکل شیء، به ارزش تبدیل می‌شود. [برای این که ارزش پارچه‌ی کتانی به عنوان لخته‌ای از کار انسانی تجلی یابد، کار انسانی باید به عنوان یک «شیئیت» تجلی یابد، که از لحاظ چیز بودن با خود پارچه‌ی کتانی تفاوت دارد]²⁴ و در عین حال وجه مشترک پارچه‌ی کتانی با کالای دیگر است. مسئله دیگر حل شده است.

[هنگامی که پالتو در رابطه‌ی ارزشی با پارچه‌ی کتانی قرار می‌گیرد، از لحاظ کیفی معادل با پارچه‌ی کتانی شمرده می‌شود، یعنی چون چیزی که همان ماهیت را دارد زیرا یک ارزش است.]²⁵ بنابراین در اینجا یک چیز وجود دارد که در آن ارزش ظاهر می‌شود، یا ارزش را در شکل طبیعی ملموس خود بازنمایی می‌کند. با این وجود، خود پالتو، یعنی جسم کالای پالتو، یک ارزش مصرفی ساده است. پالتو {به این معنا} بیش از یک پارچه‌ی کتانی اعلا تجلی ارزش نیست. این امر فقط ثابت می‌کند که پالتو درون رابطه‌ی ارزشی خود با پارچه‌ی کتانی اهمیت بیش‌تری دارد تا بیرون از آن، همان‌طور که بعضی‌ها ملبس به یونیفورم با یراق طلایی آدم مهم‌تری به حساب می‌آیند تا بدون آن.

نیروی کار انسان، به شکل خیاطی، در جریان تولید پالتو در واقع صرف شده است. بنابراین، کار انسان در پالتو انباشته شده است. از این نظر، پالتو «حامل ارزش» است، هر چند حتی اگر می‌توانستیم از لابلای تار و پود نخ‌نماشده‌ی پالتو درونش را ببینیم، هرگز این ویژگی را پیدا نمی‌کردیم. پالتو در رابطه‌ی ارزشی‌اش با پارچه‌ی کتانی، تنها بر مبنای این جنبه، یعنی به عنوان ارزش پیکریافته، به مثابه‌ی پیکر ارزش در نظر گرفته می‌شود. پارچه‌ی کتانی با وجود ظاهر بسته و تودار پالتو، روح زیبای خویشاوند ارزشی خود را در آن تشخیص می‌دهد.²⁶ با این همه، پالتو نمی‌تواند در برابر پارچه‌ی کتانی بازنمود ارزش باشد، مگر آن‌که هم‌زمان ارزش برای پارچه‌ی کتانی شکل پالتو را داشته باشد. به عنوان مثال، فرد الف نمی‌تواند «اعلیحضرت» فرد ب باشد، مگر آن‌که از دید فرد ب، اعلیحضرت شکل فیزیکی فرد الف را پیدا کند؛ و شاید به همین علت است که با تغییر هر پدر جدید ملت، چهره، مو و بسیاری چیزهای دیگر تغییر می‌کنند.

به این ترتیب، در رابطه‌ی ارزشی که پالتو هم‌ارز پارچه‌ی کتانی را تشکیل می‌دهد، شکل

→ ۱۸۳۶، جلد ۲، ص ۲۶۷. ²⁷ [او متوجه نیست که با بیان این که ارزش همه‌ی چیزها با «کار» سنجیده می‌شود، تفاوت کارهای مبادله‌شده را نادیده می‌گیرد و آن‌ها را به کار انسانی برابر تقلیل می‌دهد. او این موضوع را نادانسته بیان می‌کند. ابتدا از «یک کار» و سپس از «کاری دیگر» و سرانجام از «کار»، بدون هیچ‌گونه ویژگی، به عنوان جوهر ارزش هر چیزی سخن می‌گوید.]²⁸

24. به این ترتیب، شرایط لازم برای تجلی ارزش پارچه‌ی کتانی خود متناقض به نظر می‌رسند از یک سو، باید آن را چون تراکم کار مجرد انسانی نشان دهد چرا که کالا به عنوان ارزش واقعیت دیگری ندارد. در همان حال، این تراکم می‌باید شکل چیزی را به خود بگیرد که آشکارا از خود پارچه‌ی کتانی متمایز است.

25. در واقع دیدیم که به محض آن‌که پالتو هم‌ارز قرار گرفت دیگر برای پی بردن به سرشت ارزشی آن به گذرنامه احتیاج ندارد.

26. افزوده به فر: این جنبه‌ی افلاطونی موضوع است.

27. افزوده به فر: فرانکلین همان قدر وجود ارزش اشیاء را طبیعی می‌داند که وزن اجسام را. از نظر او، مسئله صرفاً یافتن این امر است که چگونه این ارزش به دقیق‌ترین شکل تعیین می‌شود.

28. او متوجه این موضوع نیست که با بیان این که «ارزش همه‌ی چیزها... به دقیق‌ترین شکل توسط کار تعیین می‌شود»، با نادیده گرفتن تفاوت کارهای مبادله‌شده آن‌ها را به یک کار برابر انسانی تقلیل داده است. به بیان دیگر، او باید می‌گفت: از آن‌جا که مبادله‌ی چکمه یا کفش با میز چیزی نیست جز مبادله‌ی کفاشی با نجاری، با کار نجار است که به بهترین نحو قیمت چکمه تعیین می‌شود! و با به‌کارگیری واژه‌ی کار به صورت عام دست به تجرید سرشت مفید و شکل مشخص کارهای گوناگون زده است.

29. افزوده به فر: پارچه‌ی کتانی

پالتو به عنوان شکل ارزش²⁹ در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، ارزش کالای پارچه‌ی کتانی در پیکر ارزش کالای پالتو تجلی می‌کند؛ {یا به بیان دیگر} ارزش یک کالا در ارزش مصرفی کالای دیگر تجلی می‌کند. پارچه‌ی کتانی به عنوان ارزش مصرفی چیزی است به طور محسوس متفاوت با پالتو؛ به عنوان ارزش چیزی است «همانند پالتو» و بنابراین مانند پالتو به نظر می‌رسد³⁰. به این ترتیب، پارچه‌ی کتانی شکل ارزشی متفاوتی با شکل طبیعی‌اش به دست می‌آورد. وجود آن به عنوان ارزش در برابری آن با پالتو نشان داده می‌شود، همان طور که سرشت گوسفندوار مسیحی در شباهتش به بره‌ی خدا نشان داده می‌شود.

30. افزوده به فر:، چنان‌که این امر به وضوح از برابری پالتو با آن ثابت شد

بنابراین، می‌بینیم آن‌چه را که تحلیل‌مان از ارزش کالا پیش‌تر به ما نشان داده بود، خود پارچه‌ی کتانی نیز به محض آن‌که در ارتباط با کالای دیگری، پالتو، قرار می‌گیرد، تکرار می‌کند. اما پارچه‌ی کتانی از افکار خود به تنها زبانی که آشناست، یعنی زبان کالاها، پرده بر می‌دارد. برای بیان این‌که کار در ویژگی تجریدی کار انسانی منشاء ارزش آن است، می‌گوید پالتو، تا جایی که با آن برابر شمرده می‌شود، یعنی تا جایی که ارزش است، همان کاری را در بردارد که او نیز در بردارد. برای بیان این‌که شیئیت رفیع آن به عنوان ارزش از وجود خشک و شق و رقی جسمش متمایز است، می‌گوید که ارزش ظاهر پالتو را به خود گرفته است و بنابراین، تا جایی که پارچه‌ی کتانی شیء واجد ارزش است، شباهتش به پالتو به سببی می‌ماند که از وسط دو نیم شده باشد. ضمناً، یادآور می‌شوم که زبان کالاها، علاوه بر زبان عبری، سرشار از لهجه‌های کم و بیش درست است. مثلاً، واژه‌ی آلمانی Wertsein (ارزش داشتن)، کمتر از فعل رومی *valoir, valere, valere* حاکی از آن است که معادل قرار دادن کالای B با کالای A تجلی ارزش خاص کالای A است. **پاریس به یک نماز می‌ارزد** (*Paris vaut bien une messe!*)*.

بنابراین، شکل طبیعی کالای B به وسیله‌ی رابطه‌ی ارزش به شکل ارزش کالای A تبدیل می‌شود، به بیان دیگر، پیکر کالای B به آینه‌ای برای ارزش کالای A تبدیل می‌شود.^{۱۸} کالای A از طریق رابطه‌ای که با کالای B به عنوان کالبد ارزش و مادیت یافتن کار انسانی برقرار می‌کند، ارزش مصرفی B را عامل تجلی ارزش خود قرار می‌دهد. ارزش کالای A که به این ترتیب در ارزش مصرفی کالای B تجلی یافته است، شکل نسبی ارزش را دارد.

* عبارتی منسوب به هانری چهارم هنگامی که در سال ۱۵۹۳ به آیین کاتولیسم رومی گروید - م. ۱

۱۸. به تعبیری انسان در چنین شرایطی مانند کالا است. از آن‌جا که انسان با آینه پا به جهان نمی‌گذارد یا چون فیلسوفی فیخته‌ای مسلک به دنیا نمی‌آید که بتواند بگوید «من، من هستم»، هر انسان ابتدا خود را در انسانی دیگر می‌بیند و می‌شناسد. پیتر به اعتبار رابطه‌ی خویش با شخص دیگر مثلاً پل، که در او مشابهتش را تشخیص می‌دهد، با خود به عنوان یک انسان ارتباط برقرار می‌کند. با این همه، پل همچنین از فرق سر تا نوک پا، در شکل فیزیکی‌اش به عنوان پل، به شکل انسان نوعی برای پیتر تبدیل می‌شود.

{ ۳- الف - ۲ - ب } تعیین کمی شکل نسبی ارزش

هر کالایی که قرار است ارزش آن تجلی یابد شیء مفیدی است با کمی معین؛ مثلاً، ۱۵ بوشل گندم یا ۱۰۰ پوند* قهوه. مقدار معینی از هر کالا شامل مقدار معینی از کار انسانی است. بنابراین، شکل ارزش نه تنها باید تجلی ارزش به طور کلی باشد، بلکه همچنین از لحاظ کمی ارزش متعین یعنی مقدار ارزش را بیان کند. در رابطه‌ی ارزشی کالای A با کالای B، یعنی رابطه‌ی ارزشی پارچه‌ی کتان با پالتو، نه تنها کالای پالتو از لحاظ کیفی به عنوان پیکر ارزش با پارچه‌ی کتان برابر قرار داده شده، بلکه با مقداری متعین از پارچه‌ی کتان برابر گرفته شده است؛ مثلاً ۲۰ یارد از پارچه‌ی کتان با مقدار متعینی از پیکر ارزش یا هم‌ارز مثلاً یک پالتو، برابر قرار داده شده است.

بنابراین، معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو، یا ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان به اندازه‌ی یک پالتو می‌ارزد، حاکی از آن است که در یک پالتو همان قدر جوهر ارزشی قرار دارد که در ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان، و در کمیّت این دو کالا مقدار واحدی کار یا مقدار واحدی زمان کار صرف شده است. اما زمان کار لازم برای تولید ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان یا یک پالتو متناسب با هر تغییری در بهره‌وری بافنده یا خیاط تغییر می‌کند. اکنون باید با دقتی بیشتر تاثیر هر کدام از این تغییرات را بر تجلی نسبی مقدار ارزش بررسی کنیم.

I. ارزش پارچه‌ی کتان تغییر می‌کند^{۱۹} در حالی که ارزش پالتو ثابت می‌ماند. اگر زمان کار لازم برای تولید پارچه‌ی کتان، در نتیجه‌ی مثلاً افزایش سترونی خاکی که کتان در آن کاشته می‌شود، دو برابر شود، ارزش آن نیز دو برابر می‌شود. به جای معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو، باید معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = ۲ پالتو برقرار باشد، زیرا یک پالتو اکنون شامل فقط نیمی از زمان کار لازم برای تولید ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان است. از سوی دیگر، اگر زمان کار لازم برای تولید پارچه‌ی کتان، مثلاً در نتیجه‌ی پیشرفت ماشین بافندگی، به نصف کاهش یابد، ارزش پارچه‌ی کتان نیز به نصف کاهش خواهد یافت. از این رو، اکنون معادله به این صورت در می‌آید: ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = $\frac{1}{2}$ پالتو. اگر ارزش B ثابت بماند، ارزش نسبی کالای A، یعنی ارزش آن که در کالای B تجلی می‌یابد، به نسبت مستقیم با ارزش A افزایش و کاهش می‌یابد.

II. ارزش پارچه‌ی کتان ثابت می‌ماند در حالی که ارزش پالتو تغییر می‌کند. اگر، تحت این شرایط، زمان کار لازم برای تولید پالتو، مثلاً در نتیجه‌ی محصول نامرغوب پشم، دو برابر شود، آن‌گاه به جای معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو،

* واحد وزن معادل ۲۵۴/۰ کیلوگرم - م. فا

۱۹. در اینجا، هم‌چون مواردی در صفحات قبل، از اصطلاح «ارزش» برای بیان ارزش‌هایی که از لحاظ کمی متعین‌اند، یعنی برای بیان مقدار ارزش، استفاده کرده‌ایم.

خواهیم داشت: ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = $\frac{1}{4}$ پالتو. از سوی دیگر، اگر ارزش پالتو نصف شود، آن‌گاه ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = ۲ پالتو. به این ترتیب، اگر ارزش کالای A ثابت بماند، ارزش نسبی آن که در کالای B تجلی می‌یابد، به نسبت معکوس با تغییرات ارزش B افزایش یا کاهش می‌یابد.

اگر موارد متفاوتی را که در عناوین (۱) و (۲) بررسی شد با هم مقایسه کنیم، پی می‌بریم که ممکن است با علت‌هایی کاملاً متضاد تغییر یکسانی در مقدار نسبی ارزش پدید آید. به این ترتیب، اگر معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = ۱ پالتو، به معادله‌ی (۱) ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = ۲ پالتو تبدیل شود، یا به این علت است که ارزش پارچه‌ی کتانی دو برابر شده یا این که ارزش پالتو نصف شده است؛ همان معادله ممکن است به معادله‌ی (۲) ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = $\frac{1}{4}$ پالتو تبدیل شود، از آن جهت که ارزش پارچه‌ی کتانی به نصف سقوط کرده و یا این که ارزش پالتو دو برابر شده است.

III. مقدار کار لازم برای تولید پارچه‌ی کتانی و پالتو هم‌زمان در یک جهت و به یک نسبت تغییر می‌کند. در این حالت، با وجود هر نوع تغییری در ارزش آن‌ها، مانند گذشته همان معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو خواهد بود. تغییر ارزش آن‌ها تنها زمانی آشکار خواهد شد که با کالای سومی که ارزش آن ثابت باقی مانده مقایسه شوند. اگر ارزش تمام کالاها هم‌زمان و به یک نسبت صعود یا نزول یابد، ارزش نسبی آن‌ها تغییر نمی‌کند. افزایش یا کاهش مقدار کالاهای تولیدشده در همان زمان کار، تغییر واقعی ارزش آن‌ها را نشان می‌دهد.

IV. زمان کار لازم برای تولید پارچه‌ی کتانی و پالتو، و در نتیجه ارزش آن‌ها، ممکن است هم‌زمان در یک جهت، اما به درجاتی نابرابر، و یا خلاف جهت یکدیگر، تغییر کند و غیره. تاثیر تمامی ترکیب‌های ممکن و متصور از این قبیل بر ارزش نسبی یک کالا را می‌توان به‌طور ساده با کاربرد موارد I، II و III معلوم کرد.

به این ترتیب، تغییرات واقعی در مقدار ارزش نه آشکارا و نه به‌طور جامع در تجلی نسبی آن‌ها یا، به بیان دیگر، در مقدار نسبی ارزش آن‌ها منعکس نمی‌شود. ارزش نسبی کالا ممکن است با وجود ثابت ماندن ارزش آن، تغییر کند. ارزش نسبی کالا ممکن است ثابت باقی بماند اما ارزش آن تغییر کند؛ و سرانجام، تغییرات هم‌زمان در مقدار ارزش و تجلی نسبی آن مقدار، به هیچ‌وجه لزوماً از همه جهات با هم منطبق نیستند.^{۲۰}

۲۰. [بادداشت برای ویراست دوم:] [اقتصاد عامیانه با زیرکی متعارف خود از این عدم تطابق بین مقدار ارزش و تجلی

نسبی آن بهره‌برداری کرده است.]³¹ مثلاً: «هنگامی که تصدیق می‌کنید A به این دلیل سقوط می‌کند چون B، که با آن مبادله می‌شود، صعود کرده است، بدون آن که در این میان هیچ کاری برای تولید A صرف شود، ناگزیر همان اصل

31. در نوشته‌ای که اساساً علیه نظریه‌ی ارزش ریکاردو است، چنین می‌خوانیم:

{ ۳- الف - } ۳. [شکل هم‌ارز]³²

32. شکل هم‌ارز و ویژگی‌های آن

دیدیم که کالای A (پارچه‌ی کتان) با تجلی ارزش خود در ارزش مصرفی کالای متفاوت B (پالتو)، در عین حال شکل خاصی از ارزش یعنی شکل هم‌ارز را بر آن نقش می‌زند. [کالای پارچه‌ی کتان و وجود ارزشی خود را از این طریق نشان می‌دهد که پالتو می‌تواند با آن هم‌ارز قرار گیرد، بدون آن‌که شکل ارزشی دیگری را غیر از شکل مادی خود بپذیرد.]³³ بنابراین، پارچه‌ی کتان در واقع وجود ارزشی خود را به این ترتیب متجلی می‌کند که پالتو بی‌واسطه با آن مبادله‌پذیر است. در نتیجه، شکل هم‌ارز یک کالا، شکل مبادله‌پذیری بی‌واسطه‌ی آن با سایر کالاهاست.³⁴

چنانچه یک نوع کالا، مثلاً پالتو، به‌عنوان هم‌ارز کالای دیگری، مثلاً پارچه‌ی کتان، عمل و در نتیجه این ویژگی مشخص را کسب کند که در شکلی بی‌واسطه با پارچه‌ی کتان مبادله‌پذیر باشد، هنوز به هیچ‌وجه نسبتی که بر مبنای آن پالتو و پارچه‌ی کتان مبادله‌پذیرند، به دست نیامده است. چون مقدار ارزش پارچه‌ی کتان معین است، این نسبت به مقدار ارزش پالتو بستگی دارد. خواه پالتو به‌عنوان هم‌ارز و پارچه‌ی کتان به‌عنوان ارزش نسبی تجلی یابد، یا برعکس، پارچه‌ی کتان به‌عنوان هم‌ارز و پالتو به‌عنوان ارزش نسبی تجلی یابد، [مقدار ارزش پالتو همیشه توسط زمان کار لازم برای تولید آن، مستقل از شکل ارزش آن، تعیین می‌شود. اما همین‌که کالای پالتو جایگاه هم‌ارز را در تجلی ارزش می‌یابد، مقدار ارزش آن دیگر به صورت مقدار ارزش متجلی نمی‌شود. برعکس، اکنون پالتو در معادله‌ی ارزش فقط به‌عنوان مقدار معینی از یک چیز جلوه می‌کند.]³⁵

مثلاً، ۴۰ یارد پارچه‌ی کتان چقدر... «می‌ارزد»؟ ۲ پالتو. چون کالای پالتو در اینجا نقش هم‌ارز را ایفا می‌کند و ارزش مصرفی پالتو در مقابل پارچه‌ی کتان پیکر ارزش تلقی

→ عمومی ارزش تان را بریاد داده‌اید... اگر او [ریکار دو] می‌پذیرد هنگامی که ارزش A در مقایسه با ارزش B صعود می‌کند، به معنای آن است که ارزش B نسبت به ارزش A سقوط کرده است، آن‌گاه زیر پای فرضیه‌ی بزرگ خود را خالی کرده است، فرضیه‌ای که بر مبنای آن ارزش کالا همیشه با مقدار کار نهفته در آن تعیین می‌شود؛ زیرا در واقع تغییری در هزینه‌ی تولید A نه تنها ارزش خود آن کالا را نسبت به B که با آن مبادله می‌شود تغییر می‌دهد بلکه ارزش نسبی B در رابطه با ارزش A نیز تغییر می‌کند، بی‌آن‌که تغییری در مقدار کاری که B را تولید می‌کند به وجود آمده باشد؛ بنابراین، نه تنها این دکترین که تأکید می‌کند کمیت کار صرف‌شده برای تولید یک کالا ارزش آن را تعیین می‌کند، بلکه همچنین آن دکترینی که معتقد است هزینه‌ی تولید یک کالا ارزش آن را تنظیم می‌کند بی‌پایه می‌شود» (ج. برودهورست، اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۴۲، صص ۱۱ و ۱۴). آقای برودهورست می‌توانست این‌طور هم بگوید: در کسرهای $\frac{1}{100}$ ، $\frac{1}{50}$ ، و $\frac{1}{100}$ ، صورت کسر یعنی عدد ۱۰ تغییر نکرده است ولی مقدار نسبی کسر یعنی مقدار ۱۰ نسبت به اعداد ۲۰، ۵۰، ۱۰۰ پیوسته کاهش یافته است. در نتیجه، این اصل بزرگ بی‌اعتبار می‌شود که مقدار یک عدد صحیح مانند ۱۰ بر حسب تعداد واحدی که در بردارد «تعیین می‌شود».

33. پارچه‌ی کتان خصلت ارزشی خود را به کمک رابطه‌ای نشان می‌دهد که در آن کالای دیگری، با وجود داشتن هر نوع شکل طبیعی، هم‌ارز آن قرار می‌گیرد.

34. افزوده به فر: همه‌ی کالاها به منزله‌ی ارزش، نمودهای برابر واحدی یکسان یعنی کار انسانی هستند و جانشین‌پذیرند. در نتیجه، هرگاه یک کالا شکلی به خود گرفت که آن را چونان ارزش نشان دهد، با کالای دیگر مبادله‌پذیر است.

یک کالا مستقیماً با تمامی کالاها‌ی دیگری که هم‌ارز آن هستند مبادله‌پذیر است، یعنی جایگاهی که هم‌ارز در رابطه‌ی ارزش اشغال می‌کند، شکل طبیعی آن را به شکل ارزشی کالاها‌ی دیگر تبدیل می‌کند. برای این‌که آن کالا چون ارزش در برابر کالای دیگری ظاهر شود و از این‌رو برای ارزش داشتن و در نتیجه برای مبادله‌پذیر بودن با آن، نیازی ندارد که شکلی متفاوت با شکل طبیعی خود داشته باشد. بنابراین، شکل هم‌ارز برای یک کالا شکلی است که تحت آن بی‌درنگ می‌تواند با کالای دیگری مبادله‌پذیر باشد.

35. نسبتی که در آن این مبادله صورت می‌گیرد یکسان باقی می‌ماند. مقدار ارزش مربوط به این دو کالا که به‌وسیله‌ی مدت نسبی کار لازم برای تولید آن‌ها محاسبه می‌شود، تعیینی کاملاً مستقل از شکل ارزش است. کالایی که ارزش آن شکل نسبی می‌یابد، همیشه چون کمیتی از ارزش تجلی می‌یابد، در حالی که برعکس، شکل هم‌ارز که همیشه در معادله در حکم کمیت ساده‌ی شیء مفیدی وجود دارد، به هیچ‌وجه چنین نیست.

می‌شود، کمیّت معینی از پالتو برای تجلی کمیّت معینی از ارزش پارچه‌ی کتانی کفایت می‌کند. بنابراین، دو پالتو می‌توانند مقدار ارزش ۴۰ یارد پارچه‌ی کتانی را تجلی دهند، اما هرگز نمی‌توانند مقدار ارزش خود را تجلی دهند. برداشت سطحی از این واقعیت که هم‌ارز در معادله‌ی ارزش فقط شکل کمیّت ساده‌ای از یک چیز، یک ارزش مصرفی، را دارد، «بایلی» و بسیاری از پیشینیان و پیروان او، را به این امر سوق داد تا در تجلی ارزش تنها یک رابطه‌ی کمی را ببینند* . [برعکس، شکل هم‌ارز کالا هیچ‌نوع تعین کمی ارزش را در بر نمی‌گیرد.]³⁶

نخستین ویژگی که با بررسی شکل هم‌ارز نظر را به خود جلب می‌کند، این است: ارزش مصرفی به شکل پدیداری ضد خود، یعنی ارزش، تبدیل می‌شود.

شکل طبیعی کالا به شکل ارزش آن بدل می‌شود. اما باید متوجه بود که این جایگزینی در مورد کالای B (پالتو، یا ذرت یا آهن و غیره) فقط زمانی پیش می‌آید که کالای دیگر A (پارچه‌ی کتانی و غیره) در چارچوب رابطه‌ی ارزش با آن قرار گیرد و تنها در چارچوب این رابطه باشد.³⁷ چون هیچ کالایی نمی‌تواند به‌عنوان هم‌ارز با خود رابطه برقرار کند، و بنابراین نمی‌تواند پوست طبیعی‌اش را به تجلی ارزش خود تبدیل کند، ناگزیر باید کالای دیگری را به‌عنوان هم‌ارز به کار گیرد یا پوست طبیعی کالای دیگری را به شکل ارزش خود تبدیل کند.

مثالی از یک اندازه‌گیری که در آن پیکر کالا به منزله‌ی جسم کالا، یعنی به منزله‌ی ارزش مصرفی مورد نظر است، موضوع را روشن می‌کند. یک حبه قند چون یک جسم است، سنگین است و بنابراین وزن دارد؛ اما نمی‌توان وزن هیچ نوع قندی را دید یا آن را لمس کرد. اکنون چند قطعه‌ی متفاوت آهن را در نظر می‌گیریم که وزن‌شان از پیش تعیین شده است. شکل جسمانی آهن، به خودی خود، بیش از حبه‌ی قند شکل پدیداری وزن نیست. با این همه، برای این که وزن حبه‌ی قند را بیان کنیم، آن را در رابطه‌ی وزنی با آهن قرار می‌دهیم. در این رابطه، آهن جسمی تلقی می‌شود که بازنمود چیزی جز وزن نیست. بنابراین کمیّت‌هایی از آهن برای اندازه‌گیری وزن قند به کار می‌روند، و در ارتباط با جسم حبه‌ی قند، بازنمود شکل ساده‌ی وزن، یعنی شکل پدیداری وزن هستند. این نقش را آهن فقط در چارچوب این رابطه پیدا می‌کند، یعنی در چارچوب رابطه‌ای که قند یا هر جسم دیگری که وزن آن را باید یافت، با آهن برقرار می‌کند. اگر هر دو شیء وزنی نداشتند، نمی‌توانستند این رابطه را برقرار کنند، از این رو هیچ‌کدام نمی‌توانستند برای تجلی وزن شیء دیگر به کار روند. اگر هر دو شیء را در کفه‌های ترازو بگذاریم، در واقع خواهیم دید که از لحاظ وزن

36. افزوده به فر: حال آن‌که، کالا در شکل هم‌ارز، همچون مقدار ساده‌ای از یک ماده، بدون توجه به مقدار دقیق آن، است زیرا کمیّت ارزش تجلی نمی‌یابد. تناقضاتی که شکل هم‌ارز در بر دارد، اکنون بررسی عمیق‌تر ویژگی‌های آن را ایجاب می‌کند.

37. افزوده به فر: مثلاً، اگر پالتو را جداگانه در نظر بگیریم چیزی جز یک شیء مفید نیست، یک ارزش مصرفی دقیقاً مانند پارچه‌ی کتانی؛ شکل آن چیزی جز شکل طبیعی گونه‌ای خاص از یک کالا نیست. اما

* «سطحی‌ترین شکل ارزش مبادله‌ای، یعنی رابطه‌ی کمی که در آن کالاها با یکدیگر مبادله می‌شوند، بنا به نظر بایلی، ارزش آن‌ها را می‌سازد» (کارل مارکس، نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی سوم، لندن، ۱۹۷۲، ص ۱۲۹) - م. ا.

یکسان‌اند، و بنابراین، به نسبت‌های معینی وزن یکسانی دارند. همان‌طور که جسم آهن به‌عنوان واحد اندازه‌گیری وزن، در رابطه با حبه‌ی قند صرفاً بیانگر وزن است، در تجلی ارزش ما نیز جسم پالتو در مقابل پارچه‌ی کتانی فقط بیانگر ارزش است. با این همه، در اینجا قیاس کارآیی ندارد. در تجلی وزن حبه‌ی قند، آهن بازنمود یک ویژگی طبیعی مشترک بین دو جسم یعنی وزن‌شان است؛ اما در تجلی ارزش پارچه‌ی کتانی، پالتو بازنمود یک ویژگی فراطبیعی این دو چیز، یعنی ارزش آن‌هاست که امری کاملاً اجتماعی به‌شمار می‌آید.

تأخیری که شکل نسبی ارزش یک کالا، مثلاً پارچه‌ی کتانی، وجود ارزشی آن را چون چیزی کاملاً متفاوت از پیکر و ویژگی‌هایش، یعنی چون کیفیتی قیاس‌پذیر با مثلاً پالتو، تجلی می‌بخشد، خود این تجلی نشانگر آن است که رابطه‌ی اجتماعی را پنهان می‌کند. در مورد شکل هم‌ارز عکس این موضوع درست است. شکل هم‌ارز دقیقاً عبارت از این است که خود پیکر کالا، مثلاً پالتو، به‌همان صورت که هست، ارزش را تجلی می‌بخشد، و بنابراین ماهیتاً دارای شکل ارزش است. مسلماً، این موضوع اعتبار خود را فقط در چارچوب رابطه‌ی ارزش حفظ می‌کند، رابطه‌ی که بین کالای پارچه‌ی کتانی و کالای پالتو به‌عنوان هم‌ارز آن برقرار می‌شود.^{۲۱} اما چون خواص یک چیز از روابطش با چیزهای دیگر پدیدار نمی‌شوند، و برعکس این خواص تنها در این نوع رابطه فعال می‌شوند، به‌نظر می‌رسد که طبیعت همان‌طور که خواصی چون سنگینی و گرم‌کردن بدن ما را به پالتو داده، شکل هم‌ارز و ویژگی مبادله‌پذیری بی‌واسطه را نیز به آن بخشیده است. چنین است سرشت اسرارآمیز شکل هم‌ارز، که تنها زمانی بر بینش خام بورژوازی اقتصاددان سیاسی تأثیر می‌گذارد که در شکل کاملاً گسترش‌یافته‌ی خود یعنی پول در برابر او قرار گیرد. تازه آن وقت می‌کوشد برای یافتن توضیح سرشت رازورانه‌ی طلا و نقره، کالاهایی کمتر خیره‌کننده را جایگزین آن‌ها کند، و با خشنودی هر دم تازه‌تری، فهرستی از تمام کالاهای پستی را که در این یا آن زمان نقش هم‌ارز را ایفا کرده‌اند تند تند بخواند. او گمان هم نمی‌برد که حتی ساده‌ترین تجلی ارزش مانند معادله‌ی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو، پیشتر هم معمای شکل هم‌ارز را برای ما گشوده است.

[پیکر کالا که به‌عنوان هم‌ارز به کار می‌رود، همیشه تجسد]^{۳۸} کار مجرد انسانی تلقی می‌شود و همیشه محصول کار مفید و مشخص خاصی است. از این‌رو، این کار

۲۱. به‌طور کلی تعینات بازتابی این نوع رابطه بسیار عجیب است. مثلاً کسی شاه است فقط به این دلیل که دیگران رابطه‌ی متبوع را با او برقرار می‌کنند. از طرف دیگر آن‌ها تصور می‌کنند متبوع هستند چون او شاه است.*

* رجوع کنید به هگل، علم منطق، ترجمه‌ی ای. وی. میلر، لندن، ۱۹۶۹، صص ۴۰۹-۴۱۱، که در آنجا تعینات بازتابی «نه به‌عنوان نوع کیفی... بلکه به‌عنوان تعیناتی» برشمرده شده‌اند «که نوعی رابطه هستند» - م. ا.

۳۸. در تجلی ارزش یک کالا، پیکر هم‌ارز همیشه مظهر مادیت یافتن

مشخص به تجلی کار مجرد انسانی تبدیل می‌شود. اگر مثلاً پالتو تحقق ساده‌ی کار مجرد انسانی باشد، عمل خیاطی که بالفعل در آن تحقق می‌یابد، شکل ساده‌ی تحقق کار مجرد انسانی است. در تجلی ارزش پارچه‌ی کتانی، مفید بودن عمل خیاطی نه تنها شامل دوختن لباس،³⁹ و نیز ساختن مردم است، بلکه در واقع ساختن شیئی را نیز در بر می‌گیرد که فوراً می‌توان آن را به‌عنوان ارزش، یعنی لخته‌ای از کار تشخیص داد که از کار شیئیت یافته در ارزش پارچه‌ی کتانی مطلقاً تشخیص‌پذیر نیست. برای آن که خیاطی بتواند به‌عنوان چنین آینه‌ی ارزشی عمل کند، باید فقط این ویژگی تجریدی خود را که کار انسانی است منعکس کند.

نیروی کار انسانی، چه در شکل خیاطی و چه در شکل بافندگی، صرف می‌شود. بنابراین، آن‌ها هر دو دارای این خصوصیت عام هستند که کار انسانی به‌شمار می‌آیند و در نتیجه می‌توانند، در موارد معینی مانند تولید ارزش، فقط از این نقطه‌نظر بررسی شوند. این موضوع به هیچ‌وجه اسرارآمیز نیست. اما در تجلی ارزش کالا موضوع برعکس است. مثلاً، برای بیان این که بافندگی نه به‌واسطه‌ی شکل مشخص خود به‌عنوان بافندگی، بلکه به‌واسطه‌ی این خصوصیت عام خود که کار انسانی است، ارزش پارچه‌ی کتانی را تشکیل می‌دهد، ما آن را در مقابل کار مشخص دیگری یعنی خیاطی قرار می‌دهیم که هم‌ارز پارچه‌ی کتانی را به وجود می‌آورد [و به منزله‌ی شکل ملموس تحقق کار مجرد انسانی تلقی می‌شود].⁴⁰

40. به مثابه‌ی شکل پدیداری که در آن کار انسانی بروز می‌یابد تلقی می‌شود. کار خیاط به این ترتیب به تجلی ساده‌ی ویژگی انتزاعی آن استحاله می‌یابد.

بنابراین، دومین ویژگی شکل هم‌ارز این است: کار مشخص به شکل پدیداری ضد آن، یعنی کار مجرد انسانی، تبدیل می‌شود.

[اما چون این کار مشخص]⁴¹، یعنی خیاطی، به‌عنوان تجلی ساده‌ی کار نامتمایز انسانی تلقی می‌شود، شکلی یکسان با کار دیگری دارد که در پارچه‌ی کتانی نهفته است. بنابراین، اگرچه کار مشخص مانند سایر کارهای تولیدکننده‌ی کالا، کار افراد منفرد است، با این همه کاری است که شکلی بی‌واسطه اجتماعی دارد. دقیقاً به این دلیل است که این کار در شکل محصولی باز نمود می‌شود که بی‌واسطه با کالای دیگر مبادله‌پذیر است. بدین‌گونه، سومین ویژگی شکل هم‌ارز این است: کار انفرادی به شکل ضد خود، یعنی به کار در شکل بی‌واسطه اجتماعی، تبدیل می‌شود.

41. کار مشخصی که هم‌ارز را تولید می‌کند.

دو ویژگی شکل هم‌ارز که اکنون بیان کردیم، هنگامی آشکارتر می‌شوند که به پژوهشگر بزرگی رجوع کنیم که نخستین کسی بود که شکل ارزش را مانند بسیاری از شکل‌های دیگر اندیشه، جامعه و طبیعت تحلیل کرد؛ مقصودم ارسطو است.

وی ابتدا به نحو کاملاً روشنی بیان می‌کند که شکل پولی کالا فقط صورت

گسترش یافته‌ی شکل ساده‌ی ارزش یعنی تجلی ارزش یک کالا در هر نوع کالای دیگر است، زیرا می‌گوید:

۵ تختخواب = ۱ خانه

(Κλιναι πέντε ἀντὶ οἰκίας)

با معادله‌ی زیر «تفاوتی ندارد»:

۵ تختخواب = مبلغ معینی پول

(κλιναι πέντε ἀντὶ... ὄσου αἱ πέντε χλιναι)

علاوه بر این، وی می‌داند که رابطه‌ی ارزش که تجلی ارزش در آن قرار دارد، نیز ایجاب می‌کند که خانه از لحاظ کیفی با تختخواب برابر گرفته شود، و اگر این چیزهای متفاوت حسی فاقد همانندی ذاتی باشند نمی‌توانند با یکدیگر به‌عنوان مقادیری سنجش‌پذیر ارتباط بگیرند. ارسطو می‌گوید: «بدون برابری، مبادله و بدون سنجش‌پذیری، برابری در کار نخواهد بود» ('ἴσότης μὴ οὐσίης συμμετρίθῃ'). با این همه در این جا دچار تردید می‌شود و از تحلیل بیشتر شکل ارزش دست می‌کشد. می‌گوید: «با این همه، در حقیقت ناممکن است» ('τῇ μὲν οὖν ἀγθεία ἀδύνητον') که چنین چیزهای متفاوتی بتوانند سنجش‌پذیر باشند» یعنی از لحاظ کیفی برابر باشند. این شکل از برابری تنها می‌تواند چیزی خارجی نسبت به ماهیت حقیقی چیزها باشد، و بنابراین فقط «چاره‌ی موقتی برای مقاصد عملی است».*

بنابراین، ارسطو خود به ما می‌گوید که چه چیزی مانع تحلیل بیشتر او شد: او از مفهوم ارزش شناختی نداشت. آن چیز برابر یعنی جوهر مشترکی که در تجلی ارزش تختخواب، باز نمود خانه برای تختخواب است، چیست؟ ارسطو می‌گوید «در حقیقت چنین چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد». چرا؟ خانه در برابر تختخواب باز نمود چیز برابری است، یعنی تا جایی که باز نمود چیزی است که واقعاً هم در رختخواب و هم در خانه برابر است. و آن کار انسانی است.

با این همه، ارسطو نمی‌توانست با کندوکاو در شکل ارزش این واقعیت را استنتاج کند که تمامی کارها، در شکل ارزش کالا، به‌عنوان کار انسانی برابر، و بنابراین به‌عنوان کاری همسنگ متجلی می‌شوند، چرا که شالوده‌ی جامعه‌ی یونان بر کار برده‌ها استوار بود و در نتیجه نابرابری بین آدم‌ها و نیروی کارشان بنیادی طبیعی داشت. راز تجلی ارزش، یعنی برابری و هم‌سنگی تمامی انواع کارها به این دلیل که همه‌ی آن‌ها به‌طور کلی کار انسانی هستند، تا زمانی که مفهوم برابری بشر به یک عقیده‌ی عمومی و رایج تبدیل نشده بود،

* نقل قول یاد شده در این فراز از کتاب ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، بخش پنجم، فصل ۵ (انتشارات لئوب، لندن،

نمی‌توانست کشف شود. با این همه، این امر تنها در جامعه‌ای امکان‌پذیر شد که شکل کالایی شکل عام محصول کار و در نتیجه مناسبات مسلط اجتماعی مناسبات بین انسان‌ها به‌عنوان مالکان کالاها بود. نبوغ ارسطو دقیقاً در کشف رابطه‌ی برابری در چارچوب تجلی ارزش کالاها نهفته است. فقط محدودیت تاریخی ذاتی در جامعه‌ای که او زندگی می‌کرد، مانع وی شد تا دریابد که «در حقیقت» این رابطه‌ی برابری از چه چیزی تشکیل شده است.

{ ۳- الف - } ۴. مجموع شکل ساده‌ی ارزش

شکل ساده‌ی ارزش یک کالا در رابطه‌ی ارزشی آن با کالای متفاوت دیگر یا در رابطه‌ی مبادله‌ای آن با این کالا قرار دارد. ارزش کالای A از لحاظ کیفی با مبادله‌پذیری بی‌واسطه‌ی کالای B با کالای A تجلی می‌یابد. این رابطه از نظر کمی با مبادله‌پذیری کمیّت معینی از کالای B با کمیّت معلومی از کالای A تجلی می‌یابد. به بیان دیگر، ارزش یک کالا از طریق بازنمود آن به‌عنوان «ارزش مبادله‌ای» مستقلاً بیان می‌شود. پس اگر در آغاز این فصل، بنا به رسم رایج، گفتیم کالا هم ارزش مصرفی است و هم ارزش مبادله‌ای، به معنای دقیق کلمه اشتباه است. کالا ارزش مصرفی، یا شیء مفید، و «ارزش» است. به محض آن‌که ارزش کالا شکل ویژه‌ی پدیداری خود را که متمایز از شکل طبیعی‌اش است می‌یابد، آن‌چنان که هست، چون چیزی دوگانه پدیدار می‌شود. این شکل پدیداری ارزش مبادله‌ای است، و هنگامی که کالا به صورت جداگانه نگریسته شود هرگز دارای این شکل نیست، بلکه فقط هنگامی که در رابطه‌ی ارزشی یا رابطه‌ی مبادله‌ای با کالای متفاوت دومی قرار می‌گیرد، این شکل را به دست می‌آورد. یک‌بار که این مطلب را دانستیم، دیگر نحوه‌ی بیان ما مهم نیست و بیشتر در خدمت خلاصه کردن مطلب است.

تحلیل ما نشان داده است که شکل ارزش یا تجلی ارزش کالا از ماهیت ارزشی کالاناشی می‌شود؛ نه این‌که برعکس ارزش و مقدار ارزش از شیوه‌ی تجلی‌شان به‌عنوان ارزش مبادله‌ای ایجاد می‌شوند. با این همه، مرکانتیلیست‌ها و مریدان جدید آن‌ها مانند فریه‌ها و گانیل‌ها و غیره^{۲۲}، و نقطه مقابل آن‌ها، یعنی دوره‌گردهای جدید تجارت آزاد مانند باستیا و شرکاء، چنین توهمی دارند. مرکانتیلیست‌ها تأکید عمده‌ی خود را بر جنبه‌ی کیفی تجلی ارزش و در نتیجه بر شکل هم‌ارز کالا می‌گذارند که شکل تکمیل‌شده‌ی آن پول است. از سوی دیگر، دستفروش‌های جدید تجارت آزاد که باید به هر بهایی از شرکالاهای خود خلاص شوند، بر جنبه‌ی کمی شکل نسبی ارزش تأکید می‌گذارند. بنابراین، از نظر آن‌ها در هیچ‌جا نه ارزش وجود دارد نه مقدار ارزش، جز در تجلی آن از طریق رابطه‌ی مبادله‌ای که

۲۲. [یادداشت برای ویراست دوم:] فرانسوالویی اگوست فریه (معاون بازرس گمرک) بررسی دولت براساس ارتباط‌های آن با تجارت، پاریس، ۱۸۰۵؛ و شارل گانیل، نظام‌های اقتصاد سیاسی، ویراست دوم، پاریس، ۱۸۲۱.

فقط در فهرست روزانه‌ی قیمت‌های جاری دیده می‌شود. مک‌لثود اسکاتلندی که مخدوش‌ترین ایده‌های لمبارد استریت* را به فرهیخته‌ترین زیورها می‌آراید، آمیزه‌ای موفقیت‌آمیز میان مرکانتیلیست‌های خرافاتی و دستفروش‌های روشنفکر تجارت آزاد است.

موشکافی دقیق تجلی ارزش کالای A که در رابطه‌ی ارزشی A با B گنجیده است، نشان می‌دهد که در این رابطه، شکل طبیعی کالای A تنها به‌عنوان قالب ارزش مصرفی ظاهر می‌شود، در حالی که شکل طبیعی B تنها به‌عنوان شکل ارزش یا قالب ارزش تلقی می‌شود. بنابراین، تضاد درونی بین ارزش مصرفی و ارزش که در کالا نهفته است، با تضادی بیرونی یعنی با رابطه‌ی بین دو کالا نشان داده می‌شود؛ به این نحو که یک کالا که ارزش آن قرار است تجلی یابد، مستقیماً فقط ارزش مصرفی به‌شمار می‌آید، در حالی که کالای دیگری که قرار است در آن ارزش تجلی پیدا کند مستقیماً فقط ارزش مبادله‌ای تلقی می‌شود. بنابراین، شکل ساده‌ی ارزش یک کالا، همانا شکل ساده‌ی پدیداری تضاد نهفته در کالا، یعنی تضاد بین ارزش مصرفی و ارزش، است.

محصول کار در تمامی حالات اجتماعی شیئی مصرفی بوده است؛ اما فقط در یک دوره‌ی تاریخی مشخص از تکامل است که کار صرف‌شده در تولید چیزهای مصرفی، چون ویژگی «عینی» آن محصول یعنی چون ارزش آن بازنموده و محصول کار به کالا تبدیل می‌شود.⁴² بنابراین، نتیجه می‌شود که شکل ساده‌ی ارزش کالا در همان حال شکل ساده‌ی ارزش محصول کار است و همچنین تکامل شکل کالایی با تکامل شکل ارزشی متقارن است.

42. افزوده به فر: به محض آن‌که ارزش محصول کار شکل ارزش مبادله‌ای را کسب می‌کند و در نتیجه به محض آن‌که محصول کار چون وحدتی بازنموده می‌شود که بر این تضادها استوار است، شکل کالا را کسب می‌کند.

در نگاه اول می‌توان به نقصان شکل ساده‌ی ارزش، این شکل نطفه‌ای، پی برد که ابتدا پیش از جاافتادن در شکل قیمت، باید دستخوش مجموعه‌ای از استحاله‌ها شود.

در واقع، تجلی ارزش کالای A در هر کالای دیگر B، صرفاً ارزش A را از ارزش مصرفی آن متمایز می‌کند و آن را صرفاً در رابطه‌ی مبادله‌ای با یک نوع کالای دیگر و متمایز از آن قرار می‌دهد، به جای آن‌که برابری کیفی و تناسب کمی آن را با همه‌ی کالاها نشان دهد. شکل نسبی ساده‌ی ارزش یک کالا با شکل هم‌ارز یک کالای دیگر منطبق است. به این ترتیب، در تجلی ارزش نسبی پارچه‌ی کتانی، پالتو تنها در ارتباط با یک کالا یعنی پارچه‌ی کتانی، شکل هم‌ارز یا شکل مبادله‌پذیر بی‌واسطه را دارد.

با این همه، شکل منفرد ارزش خود به خود در داخل شکل کامل‌تری نادیده گرفته می‌شود. مسلماً، این شکل ساده فقط ارزش کالای A را فقط در یک نوع کالای دیگر تجلی می‌بخشد. اما نوع کالای دوم، خواه پالتو، آهن، یا گندم، یکسره بی‌اهمیت است. بنابراین، بنا

به این که یک کالا با این یا آن نوع کالای دیگر در رابطه‌ی ارزشی قرار گرفته است، تجلی‌های متفاوت و ساده‌ی ارزش همان کالا به دست می‌آیند.^{۲۲} تعداد چنین تجلی‌های ممکن تنها با تعداد انواع متفاوت کالاهای متمایز از آن محدود می‌شود. بدین گونه، تجلی منفرد ارزش A به مجموعه‌ای بی‌نهایت بسط‌پذیر از تجلی‌های ساده و متفاوت همان ارزش تبدیل می‌شود.

{ ۳ - ب } شکل تام یا گسترش یافته‌ی ارزش

z مقدار کالای A = u مقدار کالای B، یا v مقدار کالای C، یا w مقدار کالای D، یا x مقدار کالای E و الی آخر.
(۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو، یا ۱۰ پوند چای، یا ۴۰ پوند قهوه، یا یک کوآرتز گندم، یا ۲ اونس طلا، یا نیم تن آهن و الی آخر).

{ ۳ - ب - ۱ } شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش

ارزش کالا، مثلاً پارچه‌ی کتان، اکنون در کمیّت شمارش ناپذیری از عناصر دیگر جهان کالاها تجلی می‌یابد. اکنون پیکر هر کالای دیگر ارزش پارچه‌ی کتان را چون آینه باز می‌تاباند.^{۲۳} [به این ترتیب، ابتدا این ارزش در واقع چون لخته‌ای از کار نامتمایز انسانی جلوه گر می‌شود. زیرا کاری که آن ارزش را به وجود آورده، اکنون تجلی کاری نموده

۲۲ الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] مثلاً به نظر هومر (ایلیاد، هفتم، ۴۷۲-۴۷۵)، ارزش یک چیز در مجموعه‌ای از چیزهای متفاوت بیان می‌شود.

۲۳. به همین دلیل می‌توانیم از ارزش پالتویی پارچه‌ی کتان، هنگامی که ارزش آن در پالتو تجلی می‌یابد، یا از ارزش گندمی آن هنگامی که در گندم متجلی می‌شود، و جز این‌ها سخن بگوییم. هر کدام از این تجلی‌ها به ما می‌گویند که این ارزش پارچه‌ی کتان است که در قالب ارزش‌های مصرفی پالتو، گندم و غیره ظاهر می‌شود. «چون ارزش هر کالا رابطه‌ی آن را در مبادله نشان می‌دهد، می‌توانیم از آن به عنوان... ارزش گندمی، ارزش پارچه‌ای، برحسب کالایی که با آن مقایسه می‌شود، سخن بگوییم؛ همین است که هزاران نوع متفاوت ارزش وجود دارد، یعنی به اندازه‌ی کالاهای موجود می‌توان از انواع مختلف ارزش یاد کرد، و همه‌ی آن‌ها هم واقعی و هم مجازی‌اند» (رساله‌ی انتقادی درباره‌ی طبیعت، مقیاس‌های اندازه‌گیری و دلایل ارزش: عمدتاً با رجوع به نوشته‌های آقای ریکاردو و طرفدارانش. توسط نویسنده‌ی مقالاتی درباره‌ی شکل‌گیری... نظرات، لندن، ۱۸۲۵، ص ۳۹). س. بایلی، مؤلف این اثر ناشناس که هنگام انتشارش سر و صدای زیادی در انگلستان برپا شد، تصور می‌کرد که با اشاره به تنوع تجلی‌های نسبی یک ارزش کالایی واحد، هر نوع امکان تعیین مفهومی ارزش را از بین برده است. اما، با وجود تنگ‌نظری‌اش، توانست بر برخی نواقص جدی نظریه‌ی ریکاردو انگشت گذارد. وی این نواقص را با همان خصومتی نشان داد که طرفداران ریکاردو مثلاً در مجله‌ی وست‌مینستر ریویو* به وی حمله می‌کردند.

* وست‌مینستر ریویو در سال ۱۸۲۴ توسط بننام و باورینگ به عنوان فصل‌نامه‌ای در حوزه‌ی رادیکالیسم ارتدکس تأسیس شد. این مجله در نظریه‌ی اقتصادی طرفدار آرای ریکاردو بود. م. ا.

می شود که با هر نوع کار انسانی دیگر - صرف نظر از شکل طبیعی آن و بنابر این صرف نظر از این که در قالب پالتو، گندم، آهن و طلا شیئت یافته - برابر شمرده می شود. پارچه‌ی کتانی به واسطه‌ی شکل ارزش خود، دیگر فقط با یک نوع کالای منفرد دیگر رابطه‌ی اجتماعی برقرار نمی کند بلکه با کل جهان کالاها نیز مرتبط می شود. پارچه‌ی کتانی به عنوان کالا شهروند آن جهان است. در همان حال، مجموعه‌های بی پایان تجلی‌های ارزشی آن حاکی است که ارزش کالاها نسبت به شکل ویژه‌ی ارزش مصرفی‌یی که در آن ظاهر می شود، بی اعتناست.⁴³

در نخستین شکل، یعنی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو، شاید رویدادی کاملاً تصادفی سبب شده باشد که این دو کالا در قالب یک نسبت کمی متعین مبادله پذیر باشند. برعکس، در دومین شکل، پس زمینه‌ی این ظاهر تصادفی، ضمن آن که اساساً با آن متفاوت است و آن را تعیین می کند، بی درنگ آشکار می شود. ارزش پارچه‌ی کتانی از لحاظ مقدار بی تغییر باقی می ماند، خواه در قالب پالتو، قهوه یا آهن یا بی شمار کالاهای متفاوتی بیان شده باشد که به مالکان بسیار متفاوتی تعلق دارد. رابطه‌ی تصادفی بین مالکان دو کالای متفاوت ناپدید می شود. روشن است که مبادله‌ی کالاها مقدار ارزش آن‌ها را تنظیم نمی کند، بلکه برعکس، مقدار ارزش کالاها رابطه‌ی مبادله‌ای را تنظیم می کند.

{ ۳- ب - ۲ } شکل خاص هم‌ارز

در تجلی ارزش پارچه‌ی کتانی، هر کالایی مانند پالتو، چای، آهن و غیره چون یک هم‌ارز، و در نتیجه چون پیکر ارزش تلقی می شود. اکنون شکل طبیعی خاص هر کدام از این کالاها یک شکل خاص هم‌ارز از میان بسیاری است. به همین ترتیب، بسیاری از انواع معین، مشخص و مفید کار، نهفته در پیکر انواع کالاها، اکنون به عنوان شکل‌های خاص تحقق یا پدیداری کار انسانی تمام عیار شمرده می شوند.

{ ۳- ب - ۳ } نقائص شکل تام یا گسترش یافته‌ی ارزش

اولاً، تجلی ارزش نسبی کالا ناتمام است، زیرا مجموعه‌ی بازنده‌های آن هرگز به پایان نمی رسد. این زنجیره، که هر معادله‌ی ارزش حلقه‌ای از آن است، پیوسته با ورود کالاهای جدید طولانی تر می شود و ماده و مصالح تجلی تازه‌ای از ارزش را فراهم می آورد. ثانیاً، این زنجیره آمیزه‌ای رنگارنگ از تجلی‌های گوناگون و بی ارتباط با هم ارزش را به وجود می آورد. و سرانجام، چنانچه باید هم همین طور باشد، اگر ارزش نسبی هر کالا در این شکل گسترش یافته تجلی یابد، آن گاه شکل نسبی ارزش هر کالا مجموعه‌های بی پایانی از تجلی‌های ارزش خواهند بود که همگی با شکل نسبی ارزش هر کالای دیگری متفاوت

43. هر کار دیگری به هر شکل طبیعی مانند خیاطی، بذرافشانی، استخراج آهن یا طلا و غیره اکنون با کار تثبیت شده در ارزش پارچه‌ی کتانی برابر گرفته می شود و به این ترتیب مبین سرشت نشان کار انسانی است. شکل نسبی تام ارزش یک کالا را در رابطه‌ی اجتماعی با تمامی کالاهای دیگر قرار می دهد. در همان حال، مجموعه‌ی پایان ناپذیر تجلی‌های آن نشان می دهد که ارزش کالاها به یکسان هر شکل ویژه‌ی ارزش مصرفی را به خود می گیرد.

هستند. نقائص شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش در شکل هم‌ارز منطبق با آن منعکس می‌شود. از آنجا که شکل طبیعی هر نوع کالای منفرد در اینجا یک شکل هم‌ارز خاص در میان بی‌شمار شکل‌های هم‌ارز است، فقط شکل‌های هم‌ارز محدودی وجود دارند و هر کدام دیگری را نفی می‌کند. به همین نحو، نوع مفید، مشخص و معین کار نهفته در هر کالای هم‌ارز خاص، فقط شکل خاص پدیداری، و نه شکل فراگیر، کار انسانی است. درست است که کار یادشده در قلمرو کلی شکل‌های پدیداری خاص، دارای شکل پدیداری کامل یا تام است. [اما هیچ نوع شکل پدیداری واحد ندارد.]⁴⁴

44. اما وحدت شکل و نمود را ندارد.

با این همه، شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش چیزی جز مجموع تجلی‌های ارزش نسبی ساده یا معادلات شکل اول نیست، مانند:

$$20 \text{ یارد پارچه‌ی کتانی} = \text{یک پالتو}$$

$$20 \text{ یارد پارچه‌ی کتانی} = 10 \text{ پوند چای و غیره.}$$

اما، هر کدام از این معادلات، به معادله‌ای یکسان در جهت معکوس دلالت می‌کند:

$$\text{یک پالتو} = 20 \text{ یارد پارچه‌ی کتانی}$$

$$10 \text{ پوند چای} = 20 \text{ یارد پارچه‌ی کتانی و غیره.}$$

در واقع، هنگامی که فردی پارچه‌ی کتانی خود را با بسیاری از کالاهای دیگر مبادله و به این ترتیب ارزش آن را در مجموعه‌هایی از سایر کالاها بیان می‌کند، ضرورتاً نتیجه می‌شود که سایر مالکان کالاها آن‌ها را در مقابل پارچه‌ی کتانی مبادله و بنابراین ارزش کالاهای متفاوت خود را در قالب آن کالای سوم، یعنی پارچه‌ی کتانی، تجلی می‌بخشند. پس اگر، ما مجموعه‌های 20 یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو، یا 10 پوند چای و غیره را معکوس کنیم، یعنی رابطه‌ی معکوسی را که پیشتر در این مجموعه‌ها صادق بود، بیان کنیم، آن‌گاه خواهیم داشت:

{ ۳ - } پ - شکل عام ارزش

$$20 \text{ یارد پارچه‌ی کتانی} = \left\{ \begin{array}{l} 1 \text{ پالتو} \\ 10 \text{ پوند چای} \\ 40 \text{ پوند قهوه} \\ 1 \text{ کوارتر گندم} \\ 2 \text{ اونس طلا} \\ \text{نیم تن آهن} \\ x \text{ مقدار کالای A و غیره} \end{array} \right.$$

{ ۳- پ } ۱. سرشت تغییر یافته‌ی شکل ارزش

اکنون کالاها ارزش خود را (۱) به شکل ساده نشان می‌دهند، چون آن را در قالب کالایی یگانه و یکتا بیان می‌کنند؛ و (۲) به شکل یکپارچه نشان می‌دهند چون آن را در قالب یک نوع کالا بیان می‌کنند. شکل ارزش آن‌ها ساده و مشترک و در نتیجه کلی است. شکل‌های اول و دوم تنها می‌توانستند ارزش کالا را به‌عنوان چیزی مجزا از ارزش مصرفی یا پیکر کالایی خود تجلی بخشند.

شکل نخست، معادلاتی از این نوع را ایجاد کرد: یک پالتو = ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی، ۱۰ پوند چای = نیم تن آهن و غیره. ارزش پالتو مانند چیزی سنجش‌پذیر با پارچه‌ی کتانی، و ارزش چای مانند چیزی سنجش‌پذیر با آهن بیان می‌شود. اما سنجش‌پذیری با پارچه‌ی کتانی و با آهن، این تجلی‌های ارزش پالتو و چای، همان‌قدر با هم تفاوت دارند که پارچه‌ی کتانی و آهن با یکدیگر. آشکار است که این شکل در عمل فقط در مراحل اولیه ظاهر می‌شود، یعنی هنگامی که محصولات کار با مبادلات اتفاقی و تصادفی به کالا تبدیل می‌شوند.

شکل دوم، به نحو کامل‌تری از شکل اول، ارزش کالا را از ارزش مصرفی آن متمایز می‌کند، زیرا مثلاً ارزش پالتو متنوع‌ترین شکل‌های ممکن را در مقابل شکل طبیعی آن به خود می‌گیرد، به این معنی که با پارچه‌ی کتانی، آهن، چای و به‌طور خلاصه با همه چیز جز خودش برابر گرفته می‌شود. از سوی دیگر، در این شکل هر تجلی مشترک ارزش کالاها مستقیماً کنار گذاشته می‌شود؛ زیرا اکنون در تجلی ارزش هر کالا، تمامی کالاهای دیگر فقط در شکل هم‌ارز آن ظاهر می‌شوند. شکل گسترش یافته‌ی ارزش برای نخستین بار زمانی وجود بالفعل می‌یابد که محصول خاصی از کار، مانند رمه‌ی گاو، دیگر نه به‌طور استثنایی بلکه بنا به عادت با کالاهای گوناگون دیگر مبادله شود.

[شکل جدیدی که به دست آوردیم، ارزش‌های دنیای کالاها را در فقط یک نوع کالا، که از آن دنیا جدا شده است، مثلاً در پارچه‌ی کتانی، تجلی می‌بخشد و به این ترتیب ارزش تمامی کالاها را از طریق برابری آن‌ها با پارچه‌ی کتانی نشان می‌دهد. اکنون ارزش هر کالایی از طریق برابری با پارچه‌ی کتانی، نه تنها از ارزش مصرفی خود بلکه از همه‌ی ارزش‌های مصرفی متمایز می‌شود و دقیقاً بنا به همین امر، تجلی مشترک همه کالاهاست.]⁴⁵ در این شکل، کالاها برای نخستین بار به واقع به‌عنوان ارزش در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند یا اجازه می‌یابند در مقابل یکدیگر به‌عنوان ارزش‌های مبادله‌ای ظاهر شوند.

دو شکل پیشین ارزش هر کالا را، خواه در یک نوع کالای متفاوت خواه در مجموعه‌ای از کالاهای متفاوت با آن کالا، تجلی می‌بخشند. در هر دو مورد می‌توان گفت این وظیفه‌ی خصوصی هر کالای منفرد است که به خود شکلی از ارزش بدهد و این وظیفه را بدون

45. برعکس، در نمود عام ارزش نسبی، هر کالا مانند پالتو، قهوه، آهن و غیره، فقط و فقط یک شکل ارزش دارد؛ مثلاً، شکل ارزش پارچه‌ی کتانی که از شکل طبیعی آن متفاوت است. اکنون به واسطه‌ی این همانندی با پارچه‌ی کتانی، ارزش هر کالا نه تنها از ارزش مصرفی خود بلکه از ارزش مصرفی تمامی کالاهای دیگر متمایز است، و به همین دلیل، همچون سرشت مشترک و نامتمایز تمامی کالاها ظاهر می‌شود.

دخالت کالاهای دیگر به انجام رساند. این کالاهای دیگر در مقابل آن نقش صرفاً منفعلانه‌ی هم‌ارز را ایفا می‌کنند. برعکس، شکل عام ارزش تنها می‌تواند به‌عنوان اثر مشترک دنیای کالاها پدید آید. کالا فقط زمانی تجلی عام ارزش خود را کسب می‌کند که در همان حال تمام کالاهای دیگر ارزش‌های خود را در همان هم‌ارز تجلی بخشند؛ و هر نوع کالای جدید نوظهور نیز باید عیناً همین کار را انجام دهد. [به این ترتیب، روشن می‌شود که چون شیئیت ارزشی کالا صرفاً «وجود اجتماعی» آن شیء است، فقط می‌تواند در کل گستره‌ی مناسبات اجتماعی اش متجلی شود]⁴⁶ و در نتیجه، شکل ارزش آن‌ها باید اعتباری اجتماعی داشته باشد.

46. علاوه بر این، روشن می‌شود که چون کالاها از لحاظ ارزش چیزهایی صرفاً اجتماعی‌اند، نمی‌توانند این وجود اجتماعی را جز در مجموعه‌ای شامل کلیه‌ی مناسبات متقابل آن‌ها تجلی بخشند.

[در این شکل سنجش‌پذیر با پارچه‌ی کتان، تمامی کالاها به‌طور کلی نه تنها به‌عنوان ارزش‌هایی کیفیّتاً برابر بلکه هم‌زمان به‌عنوان مقادیر کمیّتاً سنجش‌پذیر ارزش ظاهر می‌شوند. چون مقادیر ارزش کالاها در یک نوع ماده‌ی واحد، در پارچه‌ی کتان، منعکس می‌شود، متقابلاً در خود آن‌ها نیز انعکاس می‌یابد.]⁴⁷ مثلاً، ۱۰ پوند چای = ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان؛ و ۴۰ پوند قهوه = ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان. بنابراین، ۱۰ پوند چای = ۴۰ پوند قهوه. به بیان دیگر، در یک پوند قهوه فقط یک چهارم از جوهر ارزش یا کاری نهفته است که در یک پوند چای وجود دارد.

47. اکنون شکل طبیعی کالا که به هم‌ارز مشترک، پارچه‌ی کتان، تبدیل می‌شود، شکل رسمی ارزش‌هاست. به این ترتیب، کالاها در برابر یکدیگر، نه تنها برابری کیفی بلکه هم‌چنین تفاوت‌های کمی ارزش را نشان می‌دهند. مقادیر ارزش گویی بر یک آینه، پارچه‌ی کتان، یکدیگر را متقابلاً منعکس می‌کنند.

شکل نسبی عام ارزش دنیای کالاها، بر کالای هم‌ارز کنار گذاشته‌شده از دنیای کالاها، یعنی پارچه‌ی کتان، سرشت هم‌ارز عام را نقش می‌زند. شکل طبیعی خاص کالای هم‌ارز عبارت است از صورت ارزشی مشترک دنیای کالاها، بنابراین پارچه‌ی کتان بی‌واسطه با تمامی کالاهای دیگر مبادله‌پذیر است. پیکر پارچه‌ی کتان پیکریافتگی مشهود و حالت شفیره‌ای اجتماعی عام هر کار انسانی تلقی می‌شود. در نتیجه، بافندگی یعنی کار خصوصی که پارچه‌ی کتان را تولید می‌کند، هم‌زمان در شکل اجتماعی عام یعنی شکلی برابر با تمام انواع کارهای دیگر قرار دارد. معادلات بی‌شماری که از آن‌ها شکل عام ارزش تشکیل می‌شود، هر یک به ترتیب کار فعلیّت یافته در پارچه‌ی کتان را با کار نهفته در هر کالای دیگر برابر و به این ترتیب، بافندگی را به شکل پدیداری عام کار نامتماز انسانی تبدیل می‌کند. به این ترتیب، کار شیئیت یافته در ارزش کالاها فقط به صورت منفی یعنی به‌عنوان کاری که از تمامی شکل‌های مشخص و ویژگی‌های مفید کار واقعی انتزاع یافته، نموده نمی‌شود. ماهیت مثبت خاص آن نیز به‌طرز بارزی متجلی می‌شود. این ماهیت مثبت همانا تحویل همه‌ی انواع کارهای واقعی به این سرشت مشترک است که کار انسانی و صرف‌شدن نیروی کار انسان هستند.

شکل عام ارزش که همه‌ی محصولات کار را چون لخته‌ای بی‌پیرایه از کار نامتماز انسانی می‌نمایاند، بنا به ساختار خاص خود نشان می‌دهد که تجلی اجتماعی دنیای

کالاهاست. به این طریق آشکار می‌سازد که در چارچوب این جهان، سرشت عام انسانی کار سرشت اجتماعی خاص آن را تشکیل می‌دهد.

{ ۳ - پ } ۲. رابطه‌ی تکاملی شکل نسبی و شکل هم‌ارز ارزش

[درجه‌ی تکامل شکل نسبی ارزش با درجه‌ی تکامل شکل هم‌ارز منطبق است. اما باید توجه داشت که تکامل شکل هم‌ارز فقط تجلی و نتیجه‌ی تکامل شکل نسبی ارزش است.]⁴⁸

شکل نسبی ساده یا منفرد ارزش یک کالا، [کالای دیگری را به هم‌ارزی منفرد تبدیل می‌کند.]⁴⁹ شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش یعنی تجلی ارزش یک کالا در تمامی کالاهای دیگر، بر آن‌ها شکل هم‌ارزهای ویژه و از انواع مختلف را نقش می‌زند. سرانجام، یک نوع کالای خاص، شکل هم‌ارز عام را کسب می‌کند، زیرا سایر کالاها آن را به ماده‌ی شکل یکپارچه و عام ارزش تبدیل می‌کنند.

اما به همان میزان که شکل ارزش به‌طور کلی تکامل می‌یابد، تضاد بین شکل نسبی ارزش و شکل هم‌ارز، یعنی دو قطب شکل ارزش، تکامل می‌یابد.

نخستین شکل، ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو، این تضاد را از پیش در بردارد، اما آن را حل نمی‌کند. بنا بر این که ما این معادله را از راست به چپ یا برعکس بخوانیم، هر کدام از این دو کران کالا، مانند پارچه‌ی کتان و پالتو، به ترتیب در شکل نسبی و شکل هم‌ارز قرار می‌گیرند. در اینجا هنوز به دشواری می‌توان تضاد قطبی را حفظ کرد.

در شکل دوم، همیشه فقط یک نوع کالا می‌تواند به‌طور کامل ارزش نسبی خود را گسترش دهد، یا تنها به این دلیل از شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش برخوردار است چون تمامی کالاهای دیگر در ارتباط با آن در شکل هم‌ارز قرار دارند. در اینجا دیگر نمی‌توان دو طرف معادله‌ی ارزش - مانند ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = یک پالتو یا ۱۰ پوند چای یا = یک کوارتر گندم و غیره - را بدون تغییر کلی سرشت آن و تبدیل آن از شکل تام ارزش به شکل عام ارزش معکوس کرد.

سرانجام، آخرین شکل، شکل سوم، به این دلیل شکل نسبی عام - اجتماعی ارزش را به دنیای کالاها می‌دهد چون از تمامی کالاهای متعلق به این دنیا، به جز از یکی، شکل هم‌ارز عام سلب شده است. بنابراین، یک کالا مانند پارچه‌ی کتان در شکل مبادله‌پذیری بی‌واسطه در مقابل تمامی کالاهای دیگر قرار دارد؛ به بیان دیگر، به این دلیل در شکل اجتماعی بی‌واسطه قرار دارد چون تمامی کالاهای دیگر در این شکل قرار نمی‌گیرند.^{۲۴}

۲۴. به هیچ وجه از این شکل مبادله‌پذیری بی‌واسطه و عام نمی‌توان گفت که این خود یک شکل کالایی متضاد است و از ضد خود، یعنی شکل مبادله‌پذیری با واسطه همان قدر متمایز است که قطب مثبت آهن را از قطب منفی آن. این امر به

48. شکل هم‌ارز هم‌زمان و به تدریج با شکل نسبی تکامل می‌یابد؛ اما، و این چیزی است که باید خوب به آن توجه کرد، تکامل شکل هم‌ارز چیزی جز نتیجه و نمود تکامل شکل نسبی نیست. مسئله از این جا آغاز می‌شود. 49. هر کالای دیگر را هم‌ارزی تصادفی فرض می‌کند.

⁵⁰ برعکس، کالایی که آن را هم‌ارز عام تلقی می‌کنند، از شکل نسبی یکپارچه و بنابراین عام ارزش دنیای کالاها کنار گذاشته می‌شود. اگر پارچه‌ی کتان، یعنی هر نوع کالایی که در شکل هم‌ارز عام قرار می‌گیرد، هم‌زمان شکل نسبی عام ارزش را داشته باشد، باید هم‌ارز خود نیز باشد. بنابراین، خواهیم داشت: ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان = ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان؛ یک همان‌گویی که در آن نه ارزش و نه مقدار ارزش تجلی یافته‌اند. برای تجلی ارزش نسبی هم‌ارز عام، باید در عوض شکل سوم را معکوس کنیم. این هم‌ارز دارای هیچ شکل نسبی ارزش که با سایر کالاها مشترک باشد نیست؛ اما، ارزش آن به طور نسبی در مجموعه‌ای بی‌پایان از تمام پیکرهای کالاها، دیگر تجلی می‌یابد. به این ترتیب، شکل نسبی گسترش یافته‌ی ارزش، یا شکل دوم، به‌عنوان شکل نسبی خاص ارزش کالای هم‌ارز پدید می‌آید.

50. افزوده به فر: بنابراین، در این شکل سوم، جهان کالاها فقط یک شکل نسبی اجتماعی و عام ارزش را دارد زیرا کالاهایی که به آن تعلق دارند شکل هم‌ارز یا شکلی که در آن بی‌واسطه مبادله‌پذیر هستند را کنار می‌گذارند.

{ ۳ - پ } ۳. گذار از شکل عام ارزش به شکل پولی

شکل هم‌ارز عام به‌طور کلی شکلی از ارزش است. بنابراین، هر کالایی می‌تواند این شکل را بپذیرد. از سوی دیگر، کالایی فقط شکل هم‌ارز عام (شکل سوم) را می‌گیرد که از میان تمامی کالاها، دیگر به‌عنوان هم‌ارز کنار گذاشته شده باشد. و فقط از لحظه‌ای که این کنار نهادن به‌طور قطعی به نوع خاصی از کالا محدود شود، شکل نسبی یکپارچه‌ی ارزش دنیای کالاها ثبات عینی و اعتبار عام اجتماعی کسب می‌کند.

نوع خاصی از کالا که شکل هم‌ارز با شکل طبیعی آن از لحاظ اجتماعی در هم تنیده شده باشد، اکنون به کالا - پول تبدیل می‌شود یا در حکم پول عمل می‌کند. کارکرد خاص اجتماعی و بنابراین امتیاز انحصاری اجتماعی آن، همانا ایفای نقش هم‌ارز عام در دنیای کالاهاست. در میان کالاهایی که در شکل دوم هم‌ارزهای خاص پارچه‌ی کتان، قلمداد

→ ایجاد این توهم انجامیده که می‌توان هم‌زمان بر تمام کالاها مهر مبادله‌پذیری بی‌واسطه را نقش زد، به همان نحو که می‌توان تصور کرد که تمام کاتولیک‌ها به مقام پاپی برسند.⁵¹ یقیناً، از دید خرده‌بورژوا که تولید کالاها را چون اوج آزادی انسان و استقلال فردی می‌داند، بسیار مطلوب است که در دسرهای ناشی از عدم امکان تبادل مستقیم کالاها که ذات این شکل است، از بین رود. این خیالبافی نافرمانی در سوسیالیسم پرودون مجسم است که چنان‌که در جای دیگری نشان داده‌ام* حتی مزیت نوآوری را در این مورد نیز ندارد زیرا مدت‌ها قبل از پرودون، گری، بری و دیگران این نظریه را با موفقیت تکامل داده بودند. حتی با وجود این، چنین افکار خردمندانه‌ای هنوز در برخی محافل تحت نام «علم» رایج است. هیچ مکتب اندیشگی بیش از مکتب پرودون چنین بی‌حساب و کتاب از واژه‌ی «علم» استفاده نکرده است، زیرا "wo begriffe fehlen , da stellt zur rechten Zeit ein wort sich ein."**

51. افزوده به فر: اما در واقعیت شکل نسبی عام ارزش و شکل هم‌ارز عام دو قطب مخالف هستند که در یک رابطه‌ی اجتماعی واحد کالاها، متقابلاً همدیگر را جذب و دفع می‌کنند.

* در فصل اول از جلد ۱۸۴۷ مارکس برضد پرودون، فقر فلسفه - م. ۱.
** "زمانی که افکار غایب باشند، واژه‌ها چون جایگزینی سهل‌الوصول پای بر عرصه می‌گذارند"، نقل قول با اندکی تغییر از گوته، فاوست، پاره‌ی اول، صحنه ۴، اطاق مطالعه‌ی فاوست، سطرهای ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ - م. ۱.

می شوند، و در شکل سوم که ارزش های نسبی مشترک آن ها در قالب پارچه‌ی کتان‌ی تجلی می یابند، یک کالای معین این موقعیت ممتاز را از لحاظ تاریخی کسب می کند: طلا. بنابراین، اگر در شکل سوم، ما کالای طلا را جایگزین کالای پارچه‌ی کتان‌ی کنیم خواهیم داشت:

{ ۳ - ج - شکل پولی ⁵²

$$2 \text{ اونس طلا} = \left\{ \begin{array}{l} 20 \text{ یارد پارچه‌ی کتان‌ی} \\ \text{یک پالتو} \\ 10 \text{ پوند چای} \\ 40 \text{ پوند قهوه} \\ \text{یک کوارتر گندم} \\ \frac{1}{4} \text{ تن آهن} \\ x \text{ مقدار کالای A و غیره} \end{array} \right.$$

52. ازیرنویس فقط در متن فرانسه: ترجمه‌ی دقیق واژه‌های آلمانی «Geldform, Geld» (به فرانسه) دشوار است. اصطلاح «شکل پولی» «forme argent» می تواند به طور یکسان در مورد تمامی کالاها، به جز فلزات گرانبها، به کار برده شود. مثلاً نمی توان بدون ایجاد اغتشاش معینی در روح مطلب گفت: «شکل پولی پول» یا «طلا پول می شود». اما اصطلاح «شکل پولی» (forme monnaie) نیز مشکل دیگری را پدید می آورد که ناشی از آن است که واژه فرانسوی «monnaie» همیشه به معنای سکه به کار برده می شود. ما واژه‌های «forme monnaie» یا «forme argent» را بنا به مورد، اما همیشه در همان معنا، به کار خواهیم کرد.

در جریان گذار از شکل اول به شکل دوم، و از شکل دوم به شکل سوم، تغییرات بنیادی رخ داده است. اما این شکل چهارم هیچ تفاوتی با شکل سوم ندارد، جز این که اکنون به جای پارچه‌ی کتان‌ی، طلا شکل هم‌ارز عام را یافته است. طلا در شکل چهارم، همان پارچه‌ی کتان‌ی در شکل سوم، یعنی هم‌ارز عام، است. پیشرفت فقط شامل این است که شکل بی واسطه و عام مبادله پذیری یا شکل هم‌ارز عام اکنون بنا به عادت‌ی اجتماعی سرانجام با شکل طبیعی خاص کالای طلا در هم تنیده شده است.

طلا در حکم پول در مقابل کالاهای دیگر قرار می گیرد، تنها به این علت که پیش تر در مقام یک کالا در مقابل آن ها قرار گرفته بود. طلا همانند کالاهای دیگر همچون یک هم‌ارز نیز عمل می کرد، خواه به صورت هم‌ارز منفرد در مبادلات جداگانه و خواه به عنوان هم‌ارزی خاص در کنار سایر هم‌ارزهای کالایی. طلا به تدریج همچون هم‌ارزی عام در قلمروهایی محدودتر یا گسترده تری به کار گرفته می شد. به محض آن که انحصار این جایگاه را در تجلی ارزش دنیای کالاها به دست آورد، به کالا-پول تبدیل شد؛ و تنها از آن لحظه که به کالا-پول تبدیل شده بود، شکل چهارم از شکل سوم متمایز یا شکل عام ارزش به شکل پولی تبدیل شد.

تجلی نسبی ساده‌ی ارزش یک کالا مانند پارچه‌ی کتان‌ی، در کالایی که پیشتر در مقام کالا-پول عمل می کرد، مانند طلا، عبارت است از شکل قیمت. بنابراین، «شکل قیمت» پارچه‌ی کتان‌ی عبارت است از:

۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = ۲ اونس طلا؛

یا هنگامی که ۲ اونس طلا ضرب زده می‌شود، برابر با ۲ پوند {£} است؛ در این صورت:

۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = ۲ پوند.

تنها دشواری در مفهوم شکل پولی، همانا درک شکل هم‌ارز عام، و در نتیجه شکل عام ارزش به مفهوم دقیق کلمه، یعنی شکل سوم است. شکل سوم می‌تواند با حرکت به عقب به شکل دوم یعنی شکل گسترش‌یافته‌ی ارزش تبدیل شود که شکل اول عنصر تشکیل‌دهنده‌ی آن است؛ یعنی ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی = یک پالتو؛ یا x مقدار کالای $y = A$ مقدار کالای B . بنابراین، شکل ساده‌ی کالایی نطفه‌ی شکل پولی است.

۴. سرشت بتواره‌ی کالا و راز آن*

کالا در نگاه نخست چیزی بدیهی و پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسد. اما تحلیل آن نشان می‌دهد که چیزی است بسیار پیچیده و تو در تو، سرشار از ظرایف متافیزیکی و قلمبه‌بافی‌های پرمدعای یزدان‌شناسانه. تا آن جایی که کالا ارزش مصرفی است، هیچ چیز اسرارآمیزی در آن نیست، خواه آن را از این نظر ملاحظه کنیم که به واسطه‌ی ویژگی‌هایش نیازهای انسان را برآورده می‌کند و خواه از این نظر که این ویژگی‌ها محصول کار انسانی است. کاملاً روشن است که انسان از طریق فعالیت خویش شکل مواد طبیعی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد تا آن‌ها برای او مفید واقع شوند. مثلاً، هنگامی که انسان از چوب میز می‌سازد، شکل چوب تغییر می‌کند. با این همه، میز همان چوب باقی می‌ماند، یعنی شیئی عادی و محسوس. اما به محض آن‌که میز در نقش کالا وارد صحنه می‌شود، به شیئی بدل می‌گردد هم‌هنگام محسوس و فراسوی حواس. میز نه تنها با پایه‌های خود بر زمین قرار نمی‌گیرد، بلکه در برابر تمامی کالاهای دیگر روی سر می‌ایستد و در سر چوبین خود سودهایی می‌پروراند شگفت‌انگیزتر از آن‌که به دلخواه خود به رقص در می‌آید.^{۲۵}

بنابراین، سرشت رازآمیز کالا از ارزش مصرفی آن سرچشمه نمی‌گیرد. از محتوای تعیین‌کننده‌ی ارزش هم ناشی نمی‌شود. زیرا در وهله‌ی نخست، هر قدر هم انواع مفید کارها یا فعالیت‌های مولد تنوع داشته باشند، این حقیقتی فیزیولوژیک است که آن‌ها کارکردهای

* چنان‌که در مقدمه‌ی مترجم توضیح داده شد این بخش توسط آقای کمال خسروی از متن اصلی آلمانی ترجمه شده است. م. فا

۲۵. به یاد داریم که کشور چین و میزها زمانی به رقص در آمدند که به نظر می‌رسید بقیه‌ی جهان دچار سکون شده‌اند.

* pour encourager les autres

* «برای تشویق دیگران». اشاره به شورش دهقانان تایپینگ در چین (۱۸۵۱-۱۸۶۴) و تب احضار ارواح در دهه‌ی ۱۸۵۰ که در طبقات فرادست جامعه‌ی آلمان رایج شده بود. بقیه‌ی جهان در دوران ارتجاع که بلافاصله پس از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ حاکم شد، «دچار سکون» شده بودند. م. ا

آن نمایان می‌شود، مطلقاً هیچ ربطی به ماهیت طبیعی کالا و مناسبات شیءوار برآمده از آن ندارد. تنها رابطه‌ی اجتماعی معین خود انسان‌هاست که در اینجا و نزد آنان، شکل شبیح‌وار رابطه‌ی اشیاء را به خود گرفته است. بنابراین، برای یافتن همانندی‌ها یا تمثیلی از این دست، باید گریزی به وادی مه‌آلود مذهب بزنیم. آنجا آفریده‌های سرانسان، همچون پیکره‌های قائم به ذات نمودار می‌شوند که گویی حیاتی از آن خویش دارند و با یکدیگر و با انسان‌ها در رابطه‌اند. چنین‌اند محصولات دست انسان‌ها در جهان کالا. من این را بتواره گی می‌نامم، سرشتی که به محض تولید محصولات کار به مثابه‌ی کالا، خود را به آن‌ها می‌چسباند و بنابراین از [تولید کالایی]⁵³ جدایی‌ناپذیر است.

53. شیوه‌ی تولید

چنان‌که تحلیل پیش‌گفته نشان داده است، این سرشت بتواره‌ی جهان کالا از سرشت اجتماعی ویژه‌ی کار سرچشمه می‌گیرد؛ کاری که مولد کالا است.

اشیاء سودمند اساساً تنها به این دلیل به کالا تبدیل می‌شوند که محصول کارهای خصوصی‌یی هستند که مستقل از یکدیگر انجام می‌شوند. مجموعه‌ی این کارهای خصوصی {منفک از یکدیگر}، کل کار جامعه را می‌سازد. از آنجا که تولیدکنندگان ابتدا به واسطه‌ی مبادله‌ی محصولات کار خویش با یکدیگر تماس اجتماعی برقرار می‌کنند، سرشت اجتماعی ویژه‌ی کارهای خصوصی {و منفرد} آن‌ها نیز، نخست در چارچوب این بده‌بستان نمایان می‌شود. به بیان دیگر، نخست و در واقع از طریق مناسباتی که مبادله‌ی محصولات کار بین مولدین آن‌ها ایجاد می‌کند، کارهای خصوصی به منزله‌ی فعالیتی که عضو یا حلقه‌ای از کل اجتماعی است تلقی می‌شوند. بنابراین، در نظر تولیدکنندگان، مناسبات اجتماعی میان کارهای خصوصی‌شان به مثابه‌ی همان چیزی جلوه می‌کند که در واقع هست؛ یعنی نه همچون مناسبات بی‌واسطه‌ی اجتماعی بین اشخاص در جریان کارشان، بلکه به مثابه‌ی مناسبات شیءگون بین اشخاص و مناسبات اجتماعی بین اشیاء.

نخست از طریق مبادله است که محصولات کار به مثابه‌ی ارزش شیئیتی اجتماعی و یکسان می‌یابند که از شیئیت محسوس و متنوع آن‌ها به مثابه‌ی شیء مفید متمایز است. این انشقاق محصول کار به شیء مفید و شیء واجد ارزش عملاً هنگامی فعلیت می‌یابد که مبادله پیشاپیش از چنان گسترش و اهمیتی برخوردار شده است که اشیاء مفید با هدف مبادله تولید می‌شوند و در نتیجه سرشت ارزش‌مندی اشیاء پیشاپیش و از همان هنگام تولید مدنظر قرار می‌گیرد. از این لحظه به بعد، کارهای خصوصی تولیدکنندگان، در واقع سرشت اجتماعی مضاعفی کسب می‌کنند. از یک سو، آن‌ها باید همچون نوعی کار مفید و معین، نیاز اجتماعی معینی را برآورده کنند و به این ترتیب به مثابه‌ی حلقه‌ای از کل کار اجتماعی و عضوی از نظام خودپوی تقسیم اجتماعی کار اعتبار یابند. از سوی دیگر، این کار تنها زمانی می‌تواند نیازهای چندجانبه‌ی خود تولیدکنندگان را برآورده کند که همه‌ی

انواع کارهای خاص و مفید با یکدیگر مبادله‌پذیر، یعنی هم‌پایه، باشند. برابری به معنای تام (tuto coelo) میان انواع متفاوت کار تنها می‌تواند نتیجه‌ی تجرید از نابرابری‌های واقعی آن‌ها باشد، یعنی نتیجه‌ی تقلیل آن‌ها به سرشت مشترک‌شان، به سرشتی که آن‌ها به مثابه‌ی صرف‌کردن نیروی کار انسانی، به مثابه‌ی کار انسانی بی‌هرگونه تشخیصی، دارند. مغز تولیدکننده‌ی منفرد، این سرشت اجتماعی مضاعف کار خویش را تنها در شکل‌هایی متجلی می‌بیند که در مرادده‌ی واقعی مبادله‌ی محصولات صورت می‌پذیرند؛ به این ترتیب که سرشت اجتماعاً مفید کار خاصش را زمانی می‌بیند که در محصول کار، آن هم کاری که برای دیگری مفید است، تجلی یافته باشد و سرشت اجتماعی برابر انواع گوناگون کار را هنگامی می‌بیند که در شکل ارزش، در شکل مشترک همه‌ی این اشیای متفاوت مادی، یعنی محصولات کار، ظاهر شده باشد.

بنابراین، اگر انسان‌ها محصولات کار خود را به‌عنوان ارزش در ارتباط با یکدیگر قرار می‌دهند، به این دلیل نیست که آن‌ها این اشیاء را صرفاً پوسته‌ی مادی کار همسان انسانی تلقی می‌کنند. برعکس، انسان‌ها در جریان مبادله‌ی محصولات کار خود، آن‌ها را به منزله‌ی ارزش با یکدیگر برابر قرار می‌دهند و تازه از این طریق است که کارهای خاص و متفاوت تولیدکننده‌ی این محصولات به مثابه‌ی کار انسانی همسان و برابر رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. انسان‌ها خود نمی‌دانند ولی چنین می‌کنند.^{۲۷} بنابراین، روی پیشانی ارزش نوشته شده است که چیست. ارزش همه‌ی محصولات کار را به هیروگلیف اجتماعی تبدیل می‌کند. سپس انسان‌ها می‌کوشند تا رمز این هیروگلیف را بگشایند و به راز محصول اجتماعی خود پی ببرند؛ زیرا تشخیص یافتن اشیاء مفید به مثابه‌ی ارزش، درست مانند زبان، محصول اجتماعی زندگی انسان است. این کشف علمی دیر هنگام که محصولات کار، مادام که ارزش‌اند، صرفاً تجلی شیء‌وار کاری هستند که انسان برای تولید آن‌ها صرف کرده است، البته دوران معینی را در تاریخ تکامل نوع بشر مشخص می‌کند [اما به هیچ وجه شبیح شیئیت یافتن سرشت اجتماعی کار را نمی‌رماند].^{۵۴} تنها چیزی که درباره‌ی این شکل ویژه‌ی تولید - تولید کالایی - صادق است، یعنی این امر که سرشت اجتماعی کارهای منفرد و مستقل از یکدیگر در همسانی‌شان به مثابه‌ی کار انسانی نهفته است و در این دوره به قالب سرشت ارزشی محصولات کار در می‌آید، - چه پیش و چه پس از آن کشف علمی یادشده - [از دیدگاه انسان‌هایی که در تولید کالایی اسیرند، معتبر و قطعی به نظر می‌رسد.

۵۴. اما به هیچ وجه تصاویر وهم‌گونی را از بین نمی‌برد که سبب می‌شود سرشت اجتماعی کار چون سرشت چیزها، خود محصولات، به نظر رسد.

۲۷. [یادداشت برای ویراست دوم:] پس وقتی گالیانی می‌گوید: ارزش رابطه‌ی بین دو شخص است، (La Richezza è unaragione tra due persone) (گالیانی، *Della moneta*، ص ۲۲۱، بخش سوم، به ویراست کومستدی در *Scrittori classici Italiani di Economia politica - Pate moderna*، میلان، ۱۸۰۳)، باید به آن اضافه می‌کرد: رابطه‌ی پنهان زیر پوسته‌ی مادی.

همان‌طور که تجزیه‌ی علمی هوا به عناصر شیمیایی سازنده‌ی آن، مانع از آن‌شد که تصور شکل هوا به مثابه‌ی شکلی از اجسام طبیعی، در نظر آدمیان کماکان باقی بماند.⁵⁵

آن‌چه در وهله‌ی نخست عملاً مرکز توجه مبادله‌کننده‌ی محصول است، این پرسش است که چه مقدار از محصول دیگری را به ازای محصول خود به دست می‌آورد؛ همانا، محصولات به چه تناسبی با یکدیگر مبادله می‌شوند؟ به محض آن‌که این نسبت‌ها به ثبات متعارف و معینی برسند، به نظر می‌رسد که از ماهیت محصولات ناشی شده‌اند؛ [به نحوی که مثلاً یک تن آهن و دو اونس طلا ارزش برابری خواهند داشت؛ چنان‌که یک پوند طلا و یک پوند آهن، با وجود خواص فیزیکی و شیمیایی متفاوت‌شان، وزن برابری دارند].⁵⁶ در واقع، سرشت ارزش‌مند محصولات کار تنها زمانی تثبیت می‌شود که این محصولات به منزله‌ی مقادیر معینی از ارزش کارآیی بیابند. این مقادیر به‌طور پیوسته و مستقل از اراده، پیش‌آگاهی و اعمال مبادله‌کنندگان تغییر می‌کنند. پویش اجتماعی مقادیر ارزش از دید تولیدکنندگان به شکل پویش‌اشیایی جلوه می‌کند [که انسان‌ها را در مهار خویش دارند، به جای آن‌که در مهار انسان باشند].⁵⁷ تولید کالاها باید کاملاً تکامل یافته باشد تا این بصیرت علمی از خود تجربه‌پدیدار شود که انواع متفاوت کار خصوصی - کارهایی که مستقل از هم انجام می‌شوند و با این همه به‌عنوان شاخه‌های تقسیم کار اجتماعی، در موقعیت وابستگی تمام‌عیاری به هم قرار دارند - پیوسته به نسبت‌هایی کمی‌ی تقلیل می‌یابند که تناسب‌شان به لحاظ اجتماعی تعیین شده است. علت این تقلیل‌یابی آن است که زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی برای تولید کالاها، خود را به نحوی قهرآمیز و به مثابه‌ی قانون طبیعی تنظیم روابط اشیاء، بر روابط تصادفی و دائماً در حال نوسان مبادله‌ی محصولات حاکم می‌کند؛ چنان‌که حاکمیت قانون جاذبه را آن‌گاه آشکارا می‌توان دید که بامی بر سر آدمی آوار شده است.²⁸ بنابراین، تعیین مقدار ارزش به وسیله‌ی زمان کار همان راز پنهان در پس حرکات آشکار ارزش‌های نسبی کالاهاست. [کشف این راز نقاب تصادفی بودنِ صرف مقدار ارزش محصولات کار را از چهره‌ی آن‌ها بر می‌دارد اما شی‌وارگی خود این شکل را هرگز زایل نمی‌کند].⁵⁸

تأمل درباره‌ی شکل‌های زندگی انسان، و بنابراین، تحلیل علمی این شکل‌ها، اساساً مسیر و ارونه‌ی حرکت واقعی این شکل‌ها را طی می‌کند. تأملی است *پس از وقوع* (post festum)*، که بنابراین، با در اختیار داشتن نتایج حاضر و آماده‌ی فرایند تکامل آغاز می‌شود.

55. این امر برای فرد درگیر در چرخ‌دنده‌ها و روابط تولید کالاها - پیش و پس از کشف ماهیت ارزش - همان قدر ثابت و طبیعی است که شکل‌گازی هوا پیش و پس از کشف عناصر شیمیایی آن یکسان باقی مانده است.

56. به نظر می‌رسد که در اشیاء خاصیتی وجود دارد که هم چنان که مواد شیمیایی به نسبت‌های ثابتی با هم ترکیب می‌شوند، آن‌ها نیز به نسبت‌های معینی با هم مبادله می‌شوند.

57. پویشی که آن‌ها را بسیار دورتر از آن چیزی می‌برد که می‌توانند آن را هدایت کنند.

58. اما کشف آن با وجود آن‌که نشان می‌دهد که مقدار ارزش، چنان‌که به نظر می‌رسد، به صورت تصادفی تعیین نمی‌شود، به این وسیله شکلی را ناپدید نمی‌کند که این مقدار را به‌عنوان رابطه‌ی کمی بین اشیاء، بین خود محصولات کار، بیان می‌کند - ف

28. «درباره‌ی قانونی که فقط از طریق بحران‌های ادواری می‌تواند بروز عینی یابد، چه باید اندیشید؟ آن نیز قانونی طبیعی است که به فقدان آگاهی مردمی که در معرض آن قرار می‌گیرند وابسته است» (فریدریش انگلس، خطوط کلی در نقد اقتصاد سیاسی در سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی، به سردبیری آرنولد روگه و کارل مارکس، پاریس، ۱۸۴۴).

* «پس از ضیافت»، یعنی اندیشیدن به رویدادها پس از آن‌که اتفاق افتادند - م. ۱

شکل‌هایی که مهر کالا را بر محصولات کار می‌زنند و بنابراین پیش شرط گردش کالایی اند، پیشاپیش از ثبات شکل‌های طبیعی زندگی اجتماعی برخوردارند؛ یعنی، حتی پیش از آن‌که انسان‌ها در جستجوی چند و چون محتوای شان باشند، و نه سرشت تاریخی شان، زیرا انسان‌ها این سرشت تاریخی را خود به خود تحول‌ناپذیر می‌پنداشتند. از همین رو، تنها تحلیل قیمت کالاها بود که به تعیین مقدار ارزش راه برد، و صرفاً تجلی مشترک همه‌ی کالاها در پول بود که به تثبیت سرشت ارزشی آن‌ها انجامید. اما، دقیقاً همین شکل حاضر و آماده‌ی جهان کالاها یعنی شکل پولی آن‌هاست که سرشت کارهای خاص و منفرد و بنابراین مناسبات اجتماعی کارکنان منفرد را شیء وار می‌کند و در پرده‌ی ابهام می‌پیچد، به جای آن‌که از پرده بدر آورد و آشکارشان کند. اگر من بگویم که پالتو و چکمه، پارچه‌ی کتانی را به مثابه‌ی پیکریابی عام کار مجرد انسانی مرجع خویش قرار می‌دهند، معوج بودن این اظهار آشکارا به چشم می‌آید. اما هنگامی که تولیدکنندگان پالتو و چکمه این کالاها را با پارچه‌ی کتانی یا طلا و نقره (که در اینجا هیچ فرقی نمی‌کند {با چه کالایی}) به عنوان هم‌ارز عام در رابطه قرار می‌دهند، رابطه‌ی بین کار خصوصی شان و کل کار اجتماعی دقیقاً همین شکل معوج را دارد و در چشم آنان کاملاً واقعی به نظر می‌آید.

مقوله‌های اقتصاد بورژوازی دقیقاً از همین نوع شکل‌ها هستند. آن‌ها به لحاظ اجتماعی شکل‌هایی معتبر از اندیشه‌اند که برای مناسبات تولیدی متعلق به این شیوه‌ی تولیدی تاریخی معین هستند. بنابراین، کل رمز و راز جهان کالا، همه‌ی سحر و جادویی که محصولات کار در دوران تولید کالایی را در هاله‌ی مه‌آلود خویش پیچانده است ناپدید خواهد شد، آن‌گاه که ما به شکل تولیدی دیگری گریز بزنیم و گذار کنیم. از آنجا که اقتصاد سیاسی رابینسون‌بازی را دوست دارد^{۲۹}، ابتدا سری به رابینسون در جزیره‌اش بزنیم. اگر چه او بنا به عادت آباء و اجدادی‌اش آدم قانعی است، اما نیازهایی دارد که باید آن‌ها را برآورده کند و بنابراین، باید دست به کارهایی مفید بزند: باید ابزار بسازد،

۲۹. [یادداشت برای ویراست دوم:] حتی ریکاردو هم داستان‌های رابینسون کروزوئه‌ای خود را دارد. «ریکاردو ماهیگیر و شکارچی بدوی را به مالکان کالاهایی تبدیل می‌کند که بی‌درنگ ماهی و گوشت شکار خود را به نسبت زمان کار صرف‌شده و مادیت یافته در این ارزش‌های مبادله‌ای داد و ستد می‌کنند. وی در این مورد دچار این نابهنگامی تاریخی می‌شود که ماهیگیر و شکارچی بدوی او ارزش‌های خود را مطابق با جدول‌های درآمد سالیانه‌ی بازار بورس سهام لندن در ۱۸۱۷ محاسبه می‌کنند. ظاهراً به نظر می‌رسد که غیر از جامعه‌ی بورژوازی، «متوازی‌الاضلاع‌های آقای اوئن» تنها شکل جامعه‌ای است که ریکاردو با آن آشنا بوده است»* (کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۳۸-۳۹).

* «متوازی‌الاضلاع‌ها» طرح پیشنهادی رابرت اوئن، سوسیالیست تخیلی، برای مناسب‌ترین شکل آرایش اسکان کارگران بود که در دیدگاهی جدید درباره‌ی جامعه (۱۸۱۳) مطرح شد و بی‌درنگ مورد حمله‌ی منتقدانش قرار گرفت. ارجاعات ریکاردو به آن‌ها بر مبنای کتاب در حمایت از کشاورزی، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱، است. م. ا.

اثاثیه درست کند، لاماها را اهلی کند، ماهی صید کند، به شکار برود و غیره. در اینجا از نیایش‌های وی و اموری از این قبیل سخن نمی‌گوییم، چون رابینسون ما از آن‌ها لذت می‌برد و این قبیل کارها را تفریح و سرگرمی می‌داند. او با وجود تنوع فعالیت‌های تولیدی‌اش، به‌خوبی می‌داند که این اعمال فقط شکل‌های گوناگون فعالیت خود رابینسون، و بنابراین تنها شیوه‌های گوناگونی از کار انسانی هستند. خود ضرورت او را و ادار می‌کند تا اوقات خود را با دقت میان فعالیت‌های متفاوت خویش تقسیم کند. میزان زمانی که فعالیت معینی در میان کل فعالیت‌های او به خود اختصاص می‌دهد، به میزان مشکلاتی بستگی دارد که برای رسیدن به اثری مطلوب باید بر آن‌ها چیره شود. دوست ما، رابینسون، این موضوع را به تجربه درمی‌یابد و با ساعت، دفتر، قلم و جوهری که از کشتی غرق‌شده نجات داده، خیلی زود و مانند یک انگلیسی درست و حسابی، شروع به ثبت وضع خویش می‌کند. سیاهه‌ی او شامل صورت اشیاء مفیدی است که در اختیار دارد، همچنین شامل شیوه‌های گوناگون کاری که برای تولید آن‌ها لازم است و سرانجام زمان کاری که او باید برای تولید کمیت‌های مشخصی از این محصولات به‌طور میانگین صرف کند. تمام روابط بین رابینسون و این اشیاء که ثروت خودآفریده‌ی او را تشکیل می‌دهند، به قدری ساده و روشن‌اند که حتی آقای ماکس ویرث^{۵۹} هم می‌تواند آن‌ها را، بدون تأملات عالمانه‌ی ویژه‌ای، درک کند. و با این همه، این روابط شامل تمام تعینات اصلی ارزش‌اند.

اکنون جزیره‌ی تابناک رابینسون را ترک می‌کنیم و به اروپای تیره و تار سده‌های میانه می‌رویم. در اینجا، به جای انسانی مستقل، همه را وابسته به هم می‌یابیم - سرف و ارباب، خراج‌ده و خراج‌ستان، روحانیون و عوام. وابستگی شخصی به همان میزان که سرشت‌نشان مناسبات اجتماعی تولید مادی است، مشخص‌کننده‌ی سپهرهای زندگی، که بر این مناسبات استوارند، نیز هست. [اما دقیقاً به این دلیل که مناسبات وابستگی‌های شخصی شالوده‌ی جامعه را می‌سازند]^{۵۹}، نیازی نیست که کار و محصولات آن، پیکره‌ای خیالی و متمایز با واقعیت خویش بیابند. آن‌ها به شکل خدمات جنسی و پرداخت‌های جنسی وارد سازوکار جامعه می‌شوند. در اینجا شکل طبیعی کار، یعنی خاص بودن آن - و نه همانند جامعه‌ی متکی بر تولید کالایی، عام بودن آن^{۶۰} - شکل بی‌واسطه‌ی اجتماعی کار است. بیگاری درست همانند کاری که کالاها را تولید می‌کند می‌تواند بر مبنای زمان کار

۵۹. و دقیقاً به این علت که جامعه بر پایه‌ی وابستگی شخصی استوار است، کلیه‌ی مناسبات اجتماعی در حکم مناسبات میان افراد ظاهر می‌شوند.

۶۰. افزوده به فر: سرشت انتزاعی آن

* در متن اصلی آلمانی «آقای ماکس ویرث» آمده که مارکس به عنوان اقتصاددان عامی و مُبلّغی پیش‌پاافتاده برگزیده که برای خوانندگان آلمانی آشنا بوده است. انگلس در ویراست انگلیسی به جای او، «آقای سیدلی تایلور»، عضو هیئت علمی دانشگاه کمبریج، را می‌گذارد که در مقدمه‌ی خود به ویراست چهارم آلمانی سرمایه با او جدل کرده است. به ص ۵۷ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ا

۶۱. افزوده به فر: بدون مراجعه به آدم اسمیت -

اندازه گیری شود، اما هر سرفی^{۶۱} می داند که هر کاری که در خدمت ارباب خویش انجام می دهد، مقدار معینی از نیروی کار شخصی اوست که صرف می شود. عشریه ای که به کشیش داده می شود آشکارتر از دعای خیر کشیش است. بنابراین، داوری ما درباره ی صورتک هایی که انسان ها اینجا در مراوده با یکدیگر بر چهره می زنند، هر چه می خواهد باشد، مناسبات اجتماعی اشخاص در جریان کار، همچون مناسبات شخصی خودشان پدیدار می شود و به لباس مبدل مناسبات اجتماعی اشیاء، یعنی همانا محصولات کار، در نمی آید.

برای مشاهده ی کار مشترک، یعنی کار مستقیماً همبسته، نیازی نیست به گذشته یا به شکل خودپویی از کار باز گردیم که در آغاز تاریخ تمامی ملل متمدن می یابیم.^{۳۰} نمونه ی بسیار نزدیک تر را می توان در صنعت روستایی و پدرسالار خانواده ی دهقانی بیابیم که گندم، دام، نخ، پارچه و لباس برای مصرف خویش تولید می کند. این چیزهای متنوع در برابر خانواده چون محصولات متنوع کار خانوادگی قرار می گیرند، اما در رابطه ی متقابل با یکدیگر کالا نیستند. انواع متفاوت کاری که این محصولات را تولید می کند - مانند شخم زدن زمین، چیدن پشم احشام، ریسندگی، بافندگی، دوختن لباس - در شکل طبیعی خود کارکردهای اجتماعی هستند؛ زیرا خود از زمره ی کارکردهای خانواده به شمار می آیند و خانواده نیز مانند تولید کالایی از ابتدا دارای تقسیم کار خودپو و مخصوص به خود است. تقسیم کار درون خانواده و زمان کار صرف شده توسط اعضای خانواده، بنا به تفاوت های جنسی و سنی و نیز تغییرات فصلی شرایط کار، تنظیم می شود. این امر که صرف نیروهای کار فردی بر مبنای طول مدت کار سنجیده می شود، در اینجا بنا به ماهیت خود چون تعیین اجتماعی کار پدیدار می شود، زیرا نیروهای کار فردی بنا به ماهیت خود، فقط به منزله ی اندام های نیروهای کار مشترک خانواده عمل می کنند.

سرانجام، برای تنوع هم که شده، انجمنی از انسان های آزاد را به تصور در آوریم که با ابزارهای تولید مشترک به کار می پردازند و نیروی کار فردی شان را [آگاهانه]^{۶۲} در حکم یک نیروی کار اجتماعی صرف می کنند. تمامی خصوصیات کار رابینسون در این جا دوباره

۳۰. [یادداشت برای ویراست دوم:] «اخیراً پیش داوری احمقانه ای در خارج گسترش یافته است که شکل طبیعی و خودپویی مالکیت اشتراکی شکلی به ویژه مربوط به قوم اسلاو و در حقیقت منحصر به روس هاست. در واقع، می توان نشان داد که این شکل بدوی در میان رومی ها، تویتون ها و سلت ها وجود داشته و در حقیقت هنوز هم تا به امروز در هندوستان، در قالب الگوهای متنوعی، ولو گاهی فقط بقایای آن، وجود دارد. مطالعه ی دقیق تر شکل های آسیایی، و به ویژه هندی مالکیت اشتراکی نشان می دهد که چگونه شکل های متفاوت مالکیت اشتراکی خودپو و بدوی به شکل های متنوعی انحلال یافته است. به این ترتیب، انواع متفاوت و اولیه ی مالکیت خصوصی رومی و ژرمنی می توانند از این شکل های متفاوت مالکیت اشتراکی هندی نتیجه شده باشند» (کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۰).

۶۲. با برنامه ای مشخص

تکرار می‌شوند، اما تنها به نحوی اجتماعی و نه فردی. همه‌ی محصولات رابینسون منحصرأ محصول کار شخصی‌اش بودند و بنابراین مستقیماً اشیاء مصرفی مفیدی برای وی تلقی می‌شدند. محصول کل انجمن خیالی ما محصولی اجتماعی است. بخشی از این محصول به‌عنوان ابزار تولید دوباره به کار می‌رود و هم‌چنان اجتماعی باقی می‌ماند. اما بخش دیگر آن را اعضای این انجمن به‌عنوان وسایل معاش مصرف می‌کنند و بنا براین باید میان افراد تقسیم شود. شیوه‌ی این تقسیم در هر نوع خاص از سازمان اجتماعی تولید متفاوت خواهد بود و به سطح تکامل تاریخی تولیدکنندگان در تناسب با این سازمان اجتماعی وابسته است. تنها برای این‌که با تولید کالایی توازی برقرار کنیم، فرض می‌کنیم که سهم هر یک از تولیدکنندگان در وسایل زندگی طبق زمان کارش تعیین شده باشد. در این صورت، زمان-کار نقشی دوگانه ایفاء می‌کند. از یک سو، تقسیم اجتماعی کار بر اساس یک برنامه‌ی معین، سهم متناسبی از وظایف اجتماعی مختلف را که باید برای رفع نیازهای متفاوت به آن‌ها اختصاص داده شود، تنظیم می‌کند. از سوی دیگر، زمان-کار همچنین ملاکی است برای تعیین سهمی که فرد در کار مشترک به‌عهده دارد و نیز ملاک سهمی است از کل محصول که به او تعلق می‌گیرد و می‌تواند به مصرف فردی‌اش برسد. مناسبات اجتماعی انسان‌ها با کارشان و با محصول کارشان، چه در تولید و چه در توزیع، شفاف و ساده است.

[برای جامعه‌ی تولیدکنندگان کالا که مناسبات اجتماعی تولیدشان عبارت از این است که محصولات خویش را همچون کالا، همانا همچون ارزش، تلقی می‌کنند و کارهای خصوصی خود را به‌عنوان کار انسانی برابر در این شکل شیء‌وار با یکدیگر در ارتباط قرار می‌دهند]⁶³، مسیحیت با کیش انسان انتزاعی‌اش، به‌ویژه در شکل تکامل یافته‌ی بورژوازی آن یعنی پروتستانیسیم، دئیسم* و غیره، مناسب‌ترین شکل مذهب است. در شیوه‌های تولیدی آسیایی کهن، دوران باستان و غیره، تبدیل محصولات به کالا و بنابراین هستی متعین انسان به‌عنوان تولیدکننده‌ی کالا، نقش فرعی دارد؛ با این همه، هر اندازه که این جماعات پا به مرحله‌ی زوال می‌گذارند، اهمیت این نقش بیشتر می‌شود. در واقع اقوام تاجرپیشه، چونان خدایان اپیکور، تنها در حدفاصل‌های جهان باستان وجود داشتند[☆]، یا مانند یهودیان در منافذ جامعه‌ی لهستان. این سازواره‌های اجتماعی تولید باستانی، به مراتب ساده‌تر و شفاف‌تر از سازواره‌های جامعه‌ی بورژوازی‌اند. اما آن‌ها یا بر ناپختگی بشر

63. جهان مذهبی چیزی جز بازتاب جهان واقعی نیست. در جامعه‌ای که در آن محصول کار به‌طور کلی به شکل کالا در می‌آید و در نتیجه در آن، عام‌ترین رابطه بین تولیدکنندگان شامل مقایسه‌ی ارزش محصولاتشان است و در این پوشش شیء‌واره کارهای خصوصی خود را با عنوان کار انسانی برابر مقایسه می‌کنند، در چنین جامعه‌ای

* deism یا دادارباوری، ایمان به خدا در مقام آفریدگار طبیعت بدون ایمان به وحی و دخالت خدا در گردش طبیعت - م. فا

☆ intermundia، بر اساس نظر اپیکور فیلسوف یونانی (۳۴۱-۲۷۰ پیش از میلاد)، خدایان تنها در intermundia یا فضای بین جهان‌های مختلف زندگی می‌کردند و بر مسائل انسانی تأثیری نداشتند - م. ا

از نظر فردی متکی اند که هنوز بند نafش را از پیوند طبیعی با انسان نوعی نبریده است، و یا به مناسبات مستقیم خدایگانی و بندگی متکی اند. این سازواره‌های اجتماعی به سطح پایین تکامل نیروهای مولد کار مقیدند و به همان نسبت اسیر روابط انسان‌ها در چارچوب فرایند تولید مادی زندگی‌شان، و بنابراین در رابطه‌شان با یکدیگر و با طبیعت، هستند. این اسارت واقعی به شکل مینوی در مذاهب طبیعی و قبیله‌ای قدیم بازتاب می‌یابد. فرانمود مذهبی جهان واقعی تنها هنگامی می‌تواند ناپدید شود که مناسبات عملی انسان‌ها در کار و زندگی روزانه‌شان با یکدیگر، هر روز، و به سادگی و شفافی، رابطه‌ی عقلایی‌شان را با یکدیگر و با طبیعت در برابر چشمان‌شان بگذارد. چهره‌ی فرایند زندگی اجتماعی انسان، همانا فرایند تولید مادی، حجاب مه‌آلود و رازآمیزش را تنها آن‌گاه از هم خواهد درید که همچون محصول انسان آزادانه اجتماعی یافته، در مهار برنامه‌ریزی آگاهانه‌ی او درآید. ولی رسیدن به این مرحله مستلزم شالوده‌ی مادی معینی در جامعه و یا گردآمدن یک سلسله از شرایط مادی در زندگی است که خود محصول خودپوی یک تکامل تاریخی طولانی و پرنج است.

راست است که اقتصاد سیاسی ارزش و مقدار ارزش را، ولو به طور ناقص^{۳۱}،

۳۱. نارسایی تحلیل ریکاردو از مقدار ارزش - البته تحلیل وی به مراتب بهترین تحلیل است - در جلد سوم و چهارم اثر حاضر معلوم خواهد شد. * اقتصاد سیاسی کلاسیک درباره‌ی ارزش به‌طور کلی، در حقیقت هیچ‌جا تمایزی آشکار و آگاهانه بین کار که در ارزش تجلی می‌یابد و همان کار که در ارزش مصرفی محصول‌اش نمود پیدا می‌کند، قایل نمی‌شود. یقیناً این تمایز در عمل انجام می‌شود زیرا با کار گاهی از جنبه‌ی کمی‌اش برخوردار می‌شود و زمانی دیگر از لحاظ کیفی. اما به ذهن این اقتصاددان‌ها خطور نمی‌کند که پیش‌انگاشت تمایز صرفاً کمی بین انواع کارها و حدت یا برابری کیفی آن‌ها و بنابراین تقلیل آن‌ها به کار مجرد انسانی است. به‌عنوان نمونه، ریکاردو اعلام می‌کند که با این سخن دستوت دو تراسی موافق است که می‌گوید: «همان‌طور که مسلماً استعداد‌های جسمانی و اخلاقی ما به تنهایی ثروت راستین ما هستند، به کار گرفتن این استعدادها، نوع معینی از کار، گنجینه‌ی راستین ما به‌شمار می‌آیند و همیشه با همین روند بهره‌گیری از استعدادهاست که تمام چیزهایی خلق می‌شوند که آن‌ها را ثروت می‌نامیم... همچنین مسلماً تمام این چیزها فقط بیانگر کاری هستند که آن‌ها را خلق کرده است، و اگر ارزشی، یا حتی دو ارزش متمایز داشته باشند، تنها می‌توانند از «ارزش» کاری حاصل شده باشند که از آن سرچشمه گرفته‌اند» (ریکاردو، اصول اقتصاد سیاسی، ویراست سوم، لندن، ۱۸۲۱، ص ۳۳۴). ** در اینجا تنها می‌توانیم خاطر نشان کنیم که ریکاردو تفسیر عمیق‌تر خویش را بر واژه‌های دستوت تحمیل کرده است. مسلماً دستوت می‌گوید که تمامی چیزهایی که ثروت را تشکیل می‌دهند «بیانگر کاری‌اند که آن‌ها را به وجود آورده است»، اما از سوی دیگر، وی همچنین می‌گوید که آن‌ها «دو ارزش متفاوت» (ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای) را از «ارزش کار» کسب می‌کنند. به این ترتیب، وی همان خطای پیش‌پافتاده‌ی اقتصاددان‌های عامیانه را مرتکب می‌شود که فرض می‌کنند ارزش یک کالا (در اینجا کار) برای تعیین ارزش کالاهای دیگر به کار گرفته می‌شود. اما ریکاردو گفته‌ی دستوت را چنین تعبیر می‌کند که گویا گفته است کار (نه ارزش کار) در هر دو ارزش مصرفی و ارزش متجلی است. با این همه، ریکاردو خود نیز میان خصلت دوگانه‌ی کاری که به این شیوه‌ی دوگانه جلوه می‌کند چنان تمایز اندکی قایل است که ناگزیر کل فصل «ارزش و ثروت و

تحلیل کرده، و از مضمون پنهان در این شکل‌ها پرده برداشته است. اما هرگز این پرسش را حتی طرح نکرده است که چرا این محتوا این شکل را به خود می‌گیرد و بنابراین، چرا کار در ارزش، و مقدار کار، برحسب مدت آن، در مقدار ارزش بیان می‌شود.^{۳۲} فرمول‌هایی که آشکارا بر پیشانی‌شان نوشته شده است که به یک صورت‌بندی اجتماعی تعلق دارند که در آن، فرایند تولید بر انسان مسلط است و نه انسان بر این فرایند، در آگاهی بورژوازی اقتصاد سیاسی به اندازه‌ی خود کار مولد ضرورتی همچون قهر طبیعت به نظر می‌رسند. بنابراین، اقتصاد سیاسی با شکل‌های پیشابورژوازی سازمان اجتماعی تولید همان رفتاری را می‌کند

→ ویژگی‌های متمایز آن‌ها را در کتاب خود به بررسی شاق مسائل بی‌اهمیت ژان باتیست سه اختصاص می‌دهد و عاقبت خود نیز کاملاً از این موضوع شگفت‌زده می‌شود که پی می‌برد به‌رغم توافق با دستوت در این مورد که کار سرچشمه‌ی ارزش است، وی با «سه» نیز در مورد مفهوم ارزش توافق نظر دارد. ***

* این کتاب‌ها به ترتیب جلد سوم سرمایه و نظریه‌های ارزش اضافی (در ۳ جلد) هستند. - م. ۱.

** دستوت دو تراسی، عناصر ایدئولوژی، بخش‌های ۴ و ۵، پاریس، ۱۸۲۶، صص ۲۵-۳۶. - م. ۱.

*** «متأسفانه مجبورم اضافه کنم که آقای دو تراسی، بنا به تشخیص خود از تعاریفی که آقای سه درباره‌ی واژه‌های "ارزش"، "ثروت" و "مفید بودن" داده است حمایت می‌کند» (ریکار دو، اثر پیش‌گفته، ص ۳۳۴) - م. ۱.

۳۲. یکی از نقایص بنیادی اقتصاد سیاسی کلاسیک این است که هرگز نتوانسته است از تحلیل خود درباره‌ی کالا و به خصوص تحلیل ارزش آن کالا، شکل ارزش را نتیجه بگیرد؛ شکلی که در واقع ارزش مبادله‌ای است. حتی بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک، آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، با شکل ارزش چون چیزی بی‌اهمیت یا چیزی خارجی نسبت به ماهیت خود کالا برخورد می‌کردند. این امر صرفاً از آن‌رو نبود که تحلیل مقدار ارزش یکسره نظر آن‌ها را جلب می‌کرد. دلیل آن عمیق‌تر است. شکل ارزش محصول کار، مجردترین اما عام‌ترین شیوه‌ی تولید بورژوازی است که به واسطه‌ی آن بر کالا مهر این شیوه‌ی تولید به‌عنوان نوع ویژه‌ی تولید اجتماعی با سرشتی تاریخی و گذرا خورده است. اگر مرتکب این اشتباه شویم که شکل ارزش را شکل طبیعی و ابدی تمامی تولید اجتماعی بدانیم، ضرورتاً جنبه‌ی خاص شکل ارزش، سپس شکل کالایی و، در درجاتی متکامل‌تر، شکل پولی و شکل سرمایه‌ای و غیره را نادیده می‌گیریم. این آن چیزی است که توضیح می‌دهد چرا نزد اقتصاددان‌هایی که در مورد واحد اندازه‌گیری کمیّت ارزش بر مبنای مدت کار توافق کامل دارند، می‌توان متنوع‌ترین و متناقض‌ترین نظرات را درباره‌ی بازنمودهای پول یعنی درباره‌ی شکل هم‌ارز عام یافت. این موضوع را به ویژه هنگامی متوجه می‌شویم که مثلاً پرسش‌هایی درباره‌ی بانک مطرح می‌شود زیرا تعاریف معمولی از پول در اینجا دیگر اعتبار ندارد. به این ترتیب در تقابل با اقتصاددان‌های کلاسیک، نظام نومرکانتیلیستی (گانیل و غیره) پدید آمده که در ارزش تنها این شکل اجتماعی یا به بیان دقیق‌تر، ظاهر خیالی‌اش، را می‌بیند. اجازه می‌خواهم یک بار برای همیشه روشن کنم که منظورم از اقتصاد سیاسی کلاسیک، اقتصادی است که از ویلیام پتی به بعد می‌کوشید تا پیوندهای درونی مناسبات تولید بورژوازی را تحلیل کند، و این برخلاف اقتصاد عامیانه است که فقط در میان ارتباطات ظاهری آن مناسبات چرخ می‌خورد و بی‌وقفه مطالبی را نشخوار می‌کند که از مدت‌ها پیش اقتصاد سیاسی علمی آن را فراهم آورده بود، و در آن‌ها برای خام‌ترین پدیده‌ها در جستجوی توضیحاتی موجه است تا نیازهای روزمره‌ی بورژوازی را برآورده کند. علاوه بر این، اقتصاد عامیانه به این بسنده می‌کند که مفاهیم پیش‌پاافتاده و خودپسندانه‌ی عوامل بورژوازی تولید را درباره‌ی جهان خویش، که آن را بهترین جهان ممکن می‌دانند، به طرز فاضل مآبانه‌ای نظام‌مند و همچون حقایق ابدی اعلام کند.

که آباء کلیسا با مذاهب پیشامسیحیت روا می‌دارند.^{۳۳}

مشاجرات کسل‌کننده و ملال‌آور [برخی از]^{۶۴} اقتصاددان‌ها درباره‌ی نقش طبیعت در شکل‌گیری ارزش مبادله‌ای نشان می‌دهد که آن‌ها تا چه میزان فریب بتواره‌گی دوسیده به جهان کالا یا ظاهر شیئیت‌یافته‌ی تعینات اجتماعی کار را می‌خورند. از آنجا که ارزش مبادله عبارت از منش اجتماعی معینی برای کاری است که در تولید یک شیء به کار رفته، نمی‌تواند واجد ماده‌ی طبیعی بیشتری باشد از مثلاً نرخ ارز.

[چون شکل کالایی عام‌ترین و تکامل‌نیافته‌ترین شکل تولید بورژوازی است و ظهور آن به زمان‌های پیش‌تر، هر چند نه به شکل مسلط و بنابراین شاخص امروزی باز می‌گردد، به نظر می‌رسد شناخت سرشت بتواره‌ی آن در شکل‌های پیشین نسبتاً ساده باشد. اما هنگامی

۳۳. «اقتصاددان‌ها شیوه‌ی خاصی در برخورد دارند. از نظر آنان، فقط دو نوع نهاد وجود دارد: مصنوعی و طبیعی. نهادهای فنودالی نهادهای مصنوعی‌اند و نهادهای بورژوازی طبیعی. از این نظر شبیه یزدان‌شناسان هستند که به همین ترتیب دو نوع مذهب را به رسمیت می‌شناسند. هر مذهبی که از آن‌ان نباشد ساخته‌ی بشر است در حالی که مذهب به خصوص آنان تجلی خداوند است... پس بدین سان تاریخی وجود داشته است اما از این پس دیگر وجود نخواهد داشت» (کارل مارکس، فقر فلسفه، ۱۸۴۷، ص ۱۱۳). واقعاً آقای باستیا بامزه است که تصور می‌کند یونانی‌ها و رومی‌های باستان تنها با غارتگری زندگی می‌کردند. زیرا اگر مردم قرن‌ها با غارتگری زندگی می‌کردند، به هر حال همیشه باید چیزی برای غارت کردن وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر، آن‌چه به غارت برده می‌شود باید پیوسته باز تولید شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که حتی یونانیان و رومیان نیز فرایندی از تولید و بنابراین اقتصادی داشتند که پایه‌ی مادی دنیای آن‌ها را می‌ساخت، همچون اقتصاد بورژوازی که پایه‌ی مادی دنیای کنونی را می‌سازد. یا شاید باستیا مقصودش این است که شیوه‌ی تولیدی متکی بر کار برده، نظامی است متکی بر غارتگری؟ در این مورد به عرصه‌ی خطرناکی گام نهاده است. وقتی متفکر غول‌آسایی چون ارسطو در ارزیابی خود از کار برده مرتکب خطا می‌شود، چرا اقتصاددان کوتوله‌ای مانند باستیا در ارزیابی خود از کار مزدبگیری به قضاوت درستی رسیده باشد؟ از این فرصت استفاده می‌کنم تا چند کلمه‌ای درباره‌ی ایرادی بگویم که یک نشریه‌ی آلمانی-آمریکایی در مورد اثرم در نقد اقتصاد سیاسی، ۱۸۵۹ وارد آورده بود. بنا به آن، این نظر من که هر شیوه‌ی تولیدی معین و مناسبات تولیدی متناظر با آن، به عبارت خلاصه، «ساختار اقتصادی جامعه آن بنیاد واقعی است که بر مبنای آن روبنایی حقوقی و سیاسی سر بر می‌آورد و شکل‌های معین آگاهی اجتماعی با آن در انطباق است» و «شیوه‌ی تولید حیات مادی فرایند کلی حیات اجتماعی، سیاسی و فکری را تعیین می‌کند»^{*}، برای دوران کنونی مان کاملاً صدق می‌کند چرا که منافع مادی بر آن غالب است، اما نه برای سده‌های میانه که کاتولیسم بر آن تسلط داشت یا برای آتن و روم که سیاست بر آن غالب بوده است. در وهله‌ی نخست، غریب به نظر می‌رسد که کسی بپندارد این عبارت پردازی‌های شهره‌ی آفاق درباره‌ی سده‌های میانه و دنیای باستان بر دیگران مجهول است. یک چیز روشن است: سده‌های میانه نمی‌توانست از قِبل کاتولیسم و دنیای باستان از قِبل سیاست زندگی کند. برعکس! شیوه‌ی گذران زندگی این اعصار نشان می‌دهد که چرا در یک مورد سیاست و در مورد دیگر کاتولیسم، نقش عمده‌ای را ایفا می‌کردند. از این گذشته، فقط آشنایی مختصری با مثلاً تاریخ جمهوری روم کافی است تا دریابیم که راز تاریخ آن تاریخ مالکیت ارضی است. دون کیشوت هم مدت‌ها پیش تاوان این تصور خطای خود را داد که ماجراجویی سلحشورانه می‌تواند با تمام شکل‌های اقتصادی جامعه سازگار باشد.

* این فرازها از پیشگفتار در نقد اقتصاد سیاسی که در ژانویه‌ی ۱۸۵۹ نوشته شد، برگرفته شده‌اند. م. ۱.

که با شکل‌های مشخص‌تر روبرو می‌شویم، حتی این ظاهر ساده هم از میان می‌رود. توهمات ناظر بر نظام پولی از کجا ناشی می‌شوند؟ طرفداران نظام پولی نمی‌دیدند که طلا و نقره به مثابه‌ی پول شکل تجلی یک رابطه‌ی اجتماعی تولیداند، اما به منزله‌ی اشیایی طبیعی با خصوصیات اجتماعی ویژه. و اقتصاد مدرن که چنین تحقیرآمیز به نظام پولی می‌نگرد؟ آیا بتواره‌گی‌اش بلافاصله ملموس نیست آن‌گاه که می‌خواهد به سرمایه بپردازد؟ مگر از زایل شدن توهم فیزیوکرات‌ها چقدر می‌گذرد که فکر می‌کردند اجاره‌ی زمین از خاک سر باز می‌زند، نه از جامعه؟⁶⁵

اما برای آن‌که پیش‌دستی نکرده باشم، در اینجا تنها به مثال دیگری درباره‌ی خودِ شکل کالایی بسنده می‌کنم. اگر کالاها زبان سخن گفتن می‌داشتند، می‌گفتند: ارزش مصرفی ما شاید مورد علاقه‌ی انسان‌ها باشد، اما دلیل چیز بودن ما نیست. آن‌چه دلیل چیز بودن ماست، ارزش مان است. رد و بدل شدن ما به مثابه‌ی چیزهای کالایی، این را ثابت می‌کند. ما با هم فقط به مثابه‌ی ارزش‌های مبادله‌ای رابطه برقرار می‌کنیم. [حال بشنویم، اقتصاددان چه می‌گوید، چنان‌که گویی روح کالا را به سخن واداشته است]:⁶⁶

«ارزش (یعنی ارزش مبادله‌ای) ویژگی اشیا است؛ ثروت» (ارزش مصرفی)
 «ویژگی انسان است. ارزش به این معنا ضرورتاً واجد مبادله است؛ ثروت اما چنین نیست.»^{۳۴}

«ثروت (ارزش مصرفی) صفت انسان است، ارزش صفت کالاها. یک انسان یا یک جماعت ثروتمند است، مروارید یا الماس ارزش‌مند است... یک مروارید یا یک الماس به‌عنوان مروارید و الماس دارای ارزش است.»^{۳۵}

تاکنون هیچ شیمیدانی هرگز در مروارید یا در الماس ارزش مبادله‌ای را کشف نکرده است. اما اقتصاددان‌هایی که این جوهر شیمیایی را کشف کرده‌اند و مدعی بصیرت ژرف انتقادی نیز هستند، دریافته‌اند که اشیاء، مستقل از خواص مادی‌شان، دارای ارزش مصرفی‌اند، ولی ارزش آن‌ها از شیئیت‌شان سرچشمه می‌گیرد. آن‌چه مؤید آن‌ها در این عقیده است، شرایطی است خودویژه که در آن ارزش مصرفی اشیاء برای انسان بدون مبادله، یعنی در رابطه‌ی بی‌واسطه‌ی بین شیء و انسان تحقق پیدا می‌کند، در حالی که ارزش اشیاء تنها در مبادله، یعنی در یک فرایند اجتماعی متحقق می‌شود. کیست که در اینجا پند داگ‌بری نیک‌نهاد را به سیکول، نگهبان شب، به یاد نیورد*:

65. در جامعه‌ی ما عام‌ترین و ساده‌ترین شکل اقتصادی که وابسته به محصولات کار است - شکل کالایی - آن قدر برای همه آشناست که کسی شرارت آن را نمی‌بیند. شکل‌های پیچیده‌تری را در نظر بگیریم. مثلاً، توهمات مربوط به نظام سوداگری از کجا ناشی می‌شود؟ آشکارا از سرشت بتواره‌گی که شکل پولی بر فلزات گرانبها تحمیل می‌کند. و اقتصاد مدرن که روشن‌بین است و از تکرار حرف‌های پیش‌پاافتاده‌اش علیه بتواره‌پرستی مرکانتیلیست‌ها خسته نمی‌شود، آیا کم‌تر فریب ظواهر را خورده است؟ آیا این یکی از جزم‌های آن نیست که اشیا، مثلاً ابزارهای کار، ماهیتاً سرمایه‌اند و اگر بخواهیم آن‌ها را از این سرشت اجتماعی محروم کنیم جنایتی بر خلاف طبیعت مرتکب شده‌ایم؟ و سرانجام، فیزیوکرات‌ها، با این همه دقتی که داشتند، مگر تصور نمی‌کردند که اجاره بهای زمین خراجی نیست که از افراد گرفته می‌شود بلکه هدیه‌ای است محصول طبیعت برای مالکین؟
 66. باور نمی‌کنیم که اقتصاددان این سخنان را از ذهن خود کالاها وام گرفته باشد وقتی می‌گوید

۳۴. ملاحظاتی درباره‌ی برخی مشاجرات کلامی در اقتصاد سیاسی به ویژه در ارتباط با ارزش، و عرضه و تقاضا،

۳۵. س. بایلی، اثر پیش‌گفته، ص ۱۶۵.

لندن، ۱۸۲۱، ص ۱۶

* در کم‌دی هیاهوی بسیار برای هیچ اثر شکسپیر، پرده سوم، صحنه‌ی سوم. - م. ا.

فصل دوم

فرایند مبادله

کالاها به پای خود نمی‌توانند به بازار بروند و مبادلات را قائم به ذات انجام دهند. بنابراین، باید نگاه‌مان را به نگهبانان آن‌ها یعنی صاحبان کالاها معطوف کنیم. کالاها چیزند و بنابراین در برابر انسان قدرت مقاومت ندارند. اگر مقاومت ورزند، آدمی می‌تواند برای غلبه بر مقاومت آن‌ها از زور استفاده کند؛ به بیان دیگر، می‌تواند آن‌ها را به تصاحب خود درآورد.^{۳۷} برای این‌که بین این اشیا، به‌عنوان کالا، ارتباط برقرار شود، نگهبانان آن‌ها باید به‌عنوان اشخاصی که اراده‌شان در دست این اشیا است با هم رابطه برقرار، و باید چنان رفتار کنند که جز با عملی که دو طرف راضی به آن باشند، کالای دیگری را تصاحب و کالای خود را واگذار نکنند. بنابراین، نگهبانان باید متقابلاً یکدیگر را به‌عنوان مالک خصوصی به رسمیت بشناسند. این رابطه‌ی حقوقی که شکل آن قرارداد است، خواه به‌عنوان بخشی از یک نظام حقوقی تکامل یافته و خواه غیر از آن، رابطه میان دو اراده‌ای است که رابطه‌ی اقتصادی را منعکس می‌کند. محتوای این رابطه‌ی حقوقی یا رابطه‌ی بین دو اراده، خود بر اساس رابطه‌ی اقتصادی تعیین می‌شود.^{۳۸} در این جا اشخاص برای یکدیگر صرفاً در مقام نمایندگان کالا

۱. افزوده به فر: اشخاص با یکدیگر تنها تا آن جا سر و کار دارند که چیزهای خاصی را بین خود هم‌چون کالا در ارتباط قرار می‌دهند.

۳۷. در قرن دوازدهم، که حال و هوای تقوا و پرهیزگاریش زبانزد است، غالباً چیزهای بسیار ظریفی میان کالاها یافت می‌شدند. به‌این‌گونه، شاعری فرانسوی در آن دوره در میان اشیایی که در بازار مکاره‌ی لاندی (Lendit) پیدا می‌شد، در کنار پارچه، کفش، چرم، ادوات کشاورزی، پوست حیوانات، همچنین از *femmes folles de leur corps** یاد می‌کند.

* «زنان نانجیب». این فراز از *Dit du Landit*، شعری طنزآلود از گیو دو پاری، شاعر فرانسوی قرون وسطی، برگرفته شده است - م. ۱

۳۸. پرودون ابتدا آرمان عدالت خود یعنی عدالت ابدی (*justice éternelle*) را از مناسبات حقوقی که منطبق با تولید کالاهاست اقتباس می‌کند: به این ترتیب، وی برای دلداری تمام خرده‌بورژواهای نیک‌نهاد، ثابت می‌کند که تولید کالاها همانند عدالت شکلی ابدی است. سپس عکس این روند را پیش می‌گیرد و می‌کوشد تولید واقعی کالاها و نظام

و از این رو چون مالکان کالاها وجود دارند. با ادامه‌ی تحقیق مان، خواهیم فهمید که به‌طور کلی صورتک‌های اقتصادی اشخاص صرفاً مظهر روابط اقتصادی‌اند و در مقام حاملان* این مناسبات اقتصادی است که آنان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

آنچه به‌ویژه کالا را از مالکش متمایز می‌کند، این است که هر کالای دیگری برای آن فقط شکل پدیداری ارزش آن شمرده می‌شود. کالا که مادرزاد [مساوات‌طلب]☆ و کلبی مسلک است، همیشه آماده است که نه تنها روح بلکه جسم خود را با هر کالای دیگر مبادله کند، حتی اگر کریه‌تر از خود ماریتون باشد. مالک کالا با پنج حس خود یا تعداد بیشتری حس نقیصه‌ی کالا را در تشخیص [پیکر مشخص و مادی کالای دیگر]^۲ جبران می‌کند. کالا برای مالکش هیچ ارزش مصرفی بی‌واسطه‌ای ندارد؛ وگرنه آن را به بازار نمی‌آورد. این کالا برای دیگران ارزش مصرفی دارد. تنها ارزش مصرفی بی‌واسطه‌ی آن برای خود مالک این است که حامل ارزش مبادله‌ای و بنابراین وسیله‌ی مبادله است.^{۳۹} بنابراین، تصمیم می‌گیرد تا آن را به ازای کالاهایی واگذار کند که ارزش‌های مصرفی‌شان مورد نیاز اوست. تمامی کالاها برای مالکان آنها ارزش غیر مصرفی و برای غیر مالکان خود ارزش مصرفی‌اند. همچنین همه‌ی آنها باید دست به دست شوند. اما این دست به دست شدن‌ها مبادله‌ی آنها را به وجود می‌آورد و مبادله‌شان، آنها را به‌عنوان ارزش در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهد و به‌عنوان ارزش تحقق می‌بخشد. به این ترتیب، کالاها باید به‌عنوان ارزش خود را تحقق بخشند پیش از آن‌که بتوانند به‌عنوان ارزش مصرفی خود را تحقق بخشند.

۲. پیکر مشخص خواهرانش

→ حقوقی منطبق با آن را طبق این آرمان از نو شکل دهد. چه فکری باید درباره‌ی شیمیدانی کرد که به جای مطالعه‌ی قانون‌های واقعی حاکم بر برهم‌کنش‌های مولکولی و بر این مبنا حل بعضی مسائل، ادعا می‌کند که این برهم‌کنش‌ها را با «ایده‌های ابدی» ماهیت و میل ترکیبی تنظیم می‌کند؟ آیا هنگامی که می‌گوییم «ریاخواری» در تضاد با «عدالت ابدی»، «برابری ابدی»، «همکاری ابدی» و دیگر «حقایق ابدی» است، واقعاً چیز بیشتری از آباب کلیسا می‌دانیم که می‌گفتند ریاخواری با «فیض ابدی»، «ایمان ابدی» و «اراده‌ی ابدی پروردگار» ناسازگار است؟

* در سرمایه‌ها بارها مفهوم یک شیء (یا شخص) به‌عنوان ظرف، منبع، حامل [träger] چیزی یا گرایشی کاملاً متفاوت با آن تکرار می‌شود و من کوشیده‌ام آن را همه جا یک‌دست به‌عنوان «حامل» ترجمه کنم - م. ا.

† مارکس در متن فرانسه واژه‌ی *débauchée* به معنای فاسد و هرزه را به کار برده است. در متن آلمانی و انگلیسی واژه‌ی *Leveller* (مساوات‌طلب) به کار رفته است. مساوات‌طلبان اعضای حزبی بودند که در ارتش انگلستان به دنبال انقلاب سال ۱۶۴۷ تاسیس شد و خواهان برابری در همه‌ی صفوف ارتش و تشکیل حکومتی دمکراتیک‌تر بودند. شاید در ذهن اروپایی سده‌ی نوزدهم میان واژه‌های فاسد و هرزه و مساوات‌طلب رابطه‌ای ضمنی وجود داشته که مارکس آنها را در این دو متن به کار برده است! - م. فا

۳۹. «زیرا استفاده از هر جنس دو جنبه دارد... یک جنبه فی‌نفسه مختص به خود شیء است و جنبه‌ی دیگر چنین نیست، مانند صندل که می‌تواند پوشیده شود و در همان حال مبادله‌پذیر است. هر دو جنبه‌ی موارد مصارف صندل است زیرا حتی کسی که صندل را با پول یا غذایی که نیاز دارد مبادله می‌کند، صندل را به‌عنوان صندل مورد استفاده قرار می‌دهد. اما نه به شکل طبیعی خود. زیرا صندل را برای مبادله شدن نساخته‌اند» (ارسطو، جمهوری، I, i, c. 9).

از سوی دیگر، کالاها پیش از آن که بتوانند به عنوان ارزش تحقق یابند، باید ارزش مصرفی آنها قابلیت خود را نشان دهد. زیرا کار انسانی صرف شده در تولید آنها فقط تا جایی به حساب می آید که به شکلی صرف شده باشد که برای دیگران مفید است. با این همه، تنها مبادله‌ی آنها می تواند ثابت کند که آیا این کار برای دیگران مفید بوده و در نتیجه محصول آن کار قادر به برآوردن نیازهای دیگران است.

هر مالک کالا فقط به ازای کالاهای دیگری که ارزش مصرفی شان نیاز او را برآورده می کند، آماده است آن را واگذار کند. به این معنا، مبادله برای او صرفاً فرایندی خصوصی بوده است. از سوی دیگر، او تمایل دارد کالای خود را به عنوان ارزش در قالب هر نوع کالای مناسب دیگری با همان ارزش تحقق بخشد. برای او اهمیتی ندارد که آیا کالای او برای مالک کالاهای دیگر ارزش مصرفی دارد یا خیر. به این معنا، مبادله برای او یک فرایند اجتماعی عام است. اما همین فرایند نمی تواند هم زمان برای تمامی مالکان کالاهای دیگر هم منحصراً خصوصی و هم منحصراً اجتماعی و عام باشد.

اندکی موضوع را دقیق تر بررسی می کنیم. از نظر مالک یک کالا، هر کالای دیگر هم ارزش خاص کالای او تلقی می شود. از این رو، کالای او هم ارزش عام برای تمامی کالاهای دیگر است. اما چون این موضوع در مورد هر مالکی صادق است، در واقع هیچ کالایی در حکم هم ارزش عام عمل نخواهد کرد و کالاها دیگر هیچ شکل نسبی عام ارزش را نخواهند داشت که بر اساس آن بتوانند به عنوان ارزش با هم برابر و به عنوان مقادیر ارزش با هم مقایسه شوند. بنابراین، آنها قطعاً نه به عنوان کالا بلکه فقط به عنوان محصولات یا ارزش های مصرفی مقابل هم قرار می گیرند.

مالکان کالاهای ما در تنگناهای خود چون فاوست می اندیشند: «در آغاز عمل بود».* بنابراین آنها پیش از فکر کردن دست به عمل می زنند. قانون های مشتق از ماهیت کالا در غریزه ی طبیعی مالکان کالاها جلوه گر می شود. آنها فقط زمانی می توانند بین کالاهای خود به عنوان ارزش و بنابراین به عنوان کالا رابطه برقرار کنند که آنها را در رابطه ای متقابل با کالای دیگری قرار دهند که به مثابه ی هم ارزش عام به کار می رود. تحلیل کالا این نکته را نشان داده بود. اما فقط عمل اجتماعی می تواند کالای خاصی را به هم ارزش عام تبدیل کند. به همین دلیل است که عمل اجتماعی تمامی کالاهای دیگر کالای خاصی را جدا می کند که در آن تمام

*. "Im Anfang war die Tat" (گوته، فاوست، بخش اول، صحنه ی سوم، اطاق مطالعه فاوست، سطر ۱۲۳۷). م. ا. (فاوست که در تمامی رشته های دانش، و نیز الهیات و سحر و جادو، به درجه ی کمال رسیده بود، در مبدأ آفرینش و این که در آغاز آفرینش عمل یا اندیشه ی خداوند مقدم بوده، دچار تردید می شود و سرانجام در اندیشه های خود درباره ی تورات که در آن گفته شده «ابتدا کلمه بود»، به این نتیجه رسید که ابتدا عمل خداوند تقدم داشته و به همین دلیل می گوید «در آغاز عمل بود» - م. فا.)

آن‌ها ارزش‌های خود را بازنمایی می‌کنند. به این ترتیب، شکل طبیعی این کالا به شکل هم‌ارز معتبر اجتماعی تبدیل می‌شود. در نتیجه‌ی فرایند اجتماعی، هم‌ارز عام بودن به کارکرد اجتماعی خاص کالایی تبدیل می‌شود که به این عنوان کنار گذاشته شده است. به این ترتیب این کالا به پول تبدیل می‌شود.

"Illi unum consilium habent et virtutem et potestatem suam bestiae tradunt... Et ne quis possit emere aut vendere, nisi qui habet characterem aut nomen bestiae, aut numerum nominis eius."^{۴۰}

از فرایند مبادله که در آن محصولات متفاوت کار در واقع با یکدیگر برابر گرفته و بدین‌گونه به کالا تبدیل می‌شوند، ناگزیر پول متبلور می‌شود. گسترش و تعمیق تاریخی مبادله^۳ دامنه‌ی تضاد بین ارزش مصرفی و ارزش را که در ماهیت کالا نهفته است، تکامل می‌دهد. نیاز به باز نمود خارجی این تضاد برای تبادلات تجاری، انگیزه‌ای را در جهت ایجاد شکل مستقل ارزش به وجود می‌آورد که تا زمانی که کالاها نهایتاً به دو جزء کالا و پول تجزیه نشوند، آرام و قرار نمی‌شناسد. آن‌گاه، به همین منوال با تبدیل محصولات کار به کالاها، یک کالای خاص به پول تبدیل می‌شود.^{۴۰}

مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی محصولات از یک لحاظ شکل تجلی ساده‌ی ارزش را دارد اما از لحاظ دیگر هنوز این طور نیست. آن شکل عبارت بود از:

x مقدار کالای $A = y$ مقدار کالای B .

شکل مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی دو محصول این است:

x مقدار شیئی مفید $A = y$ مقدار شیئی مفید B .^{۴۱}

* همگی ایشان یک فکر خواهند داشت و قدرت و نیروی خود را به آن حیوان واگذار خواهند کرد» (مکاشفه، ۱۷:۱۳).
«و هیچ‌کس نمی‌توانست بخرد یا بفروشد مگر این که علامت، یا نام آن حیوان، یا تعداد نام او را داشته باشد» (مکاشفه، ۱۷:۱۳) - م. ۱.

۴۰. از این موضوع می‌توان به یک ارزیابی از حبله‌گری سوسیالیسم خرده‌بورژوازی دست یافت که هم می‌خواهد تولید کالاها را جاودانه سازد و هم زمان «تضاد میان پول و کالاها» را محو کند، یعنی خود پول را محو کند زیرا پول فقط در این تضاد و از طریق آن به وجود می‌آید. * این موضوع مانند آن است که کسی بخواهد مقام پایی را برچیند اما کاتولیسم را به حال خود واگذارد. برای بررسی بیشتر این نکته به اثرم با عنوان در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۶۱ و پس از آن رجوع کنید.

* این انتقاد متوجه پیشنهاد جان‌گری در نظام اجتماعی (۱۸۳۱)، در ارتباط با رواج کار - پول بود که بعدها از سوی پرودون دنبال شد - م. ۱.

۴۱. مادام که توده‌ی درهم و برهمی از اجناس به عنوان هم‌ارز یک قلم کالا عرضه می‌شود (که اغلب در میان اقوام نامتمدن پیش می‌آید) به جای آن‌که دو شیء مفید متمایز با هم مبادله شوند، ما صرفاً در آستانه‌ی شکل‌گیری مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی محصولات هستیم.

۳. افزوده به فر: بیش از پیش سرشت کالاها را بر محصولات کالاها نقش می‌زند و در همان حال

اقلام A و B در این جا هنوز کالاهایی برای مبادله نیستند ولی تنها از راه عمل مبادله به کالا تبدیل می‌شوند. نخستین راه که در آن شیء مفیدی امکان آن را می‌یابد که به ارزش مبادله‌ای تبدیل شود، این است که به‌عنوان یک ارزش نامصرفی وجود داشته باشد یعنی به‌عنوان مقداری ارزش مصرفی که مازاد بر نیاز فوری مالک آن است. اشیا در خود و برای خود نسبت به انسان خارجی و بنابراین انتقال‌پذیر هستند. برای این که این انتقال متقابل باشد، فقط لازم است انسان‌ها تلویحاً با یکدیگر چون مالکان خصوصی آن اشیاء انتقال‌پذیر، و دقیقاً به این دلیل، به‌عنوان اشخاصی مستقل از یکدیگر برخورد کنند. اما این رابطه‌ی خارجی متقابل برای اعضای کمونته‌ی بدوی وجود ندارد، خواه این کمونته شکل خانواده‌ی پدرسالار، کمون هندی باستانی و خواه شکل دولت اینکا^۴ را داشته باشد. مبادله‌ی کالاها در سرحدات میان کمونته‌ها یعنی نقطه‌ی تماس آن‌ها با کمونته‌های دیگر یا با اعضای آن‌ها آغاز می‌شود. با این همه، به محض آن‌که محصولات در رابطه‌ای خارجی با کمونته به کالا تبدیل شوند، متقابلاً در زندگی درونی آن کمونته نیز به کالا تبدیل می‌شوند. ابتدا رابطه‌ی مبادله‌ای کمی آن‌ها صرفاً بر حسب تصادف تعیین می‌شود. محصولات از طریق تمایل متقابل مالکان‌شان برای انتقال آن‌ها مبادله‌پذیر می‌شوند. در این میان، نیاز به اشیاء مفید دیگران به تدریج تثبیت می‌شود. تکرار پیوسته‌ی مبادله در عمل آن را به یک فرایند اجتماعی متعارف تبدیل می‌کند. بنابراین، به مرور زمان، دست‌کم بخشی از محصولات کار باید با قصد قبلی برای مبادله تولید شوند. از آن لحظه، تمایز میان سودمندی اشیا برای مصرف بی‌واسطه و سودمندی آن‌ها برای مبادله به‌طور جدی تثبیت می‌شود. بین ارزش مصرفی آن‌ها با ارزش مبادله‌ای‌شان تمایز به وجود می‌آید. از سوی دیگر، آن نسبت کمی که چیزها بنا به آن مبادله‌پذیرند، به خود تولیدشان وابسته می‌شود. آداب و رسوم آن‌ها را به‌عنوان مقادیر ارزشی تثبیت می‌کند.

هر کالا در مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی محصولات، وسیله‌ی بی‌واسطه‌ی مبادله برای مالک آن و برای کسانی که صاحب آن نیستند، فقط تا جایی که ارزش مصرفی برای آن‌ها داشته باشد، هم‌ارز است. بنابراین، در این مرحله، اجناس مبادله‌شده هنوز شکل ارزشی مستقل از ارزش مصرفی‌شان یا از نیازهای فردی مبادله‌کنندگان را کسب نمی‌کنند. ضرورت وجود این شکل ابتدا با افزایش تعداد و تنوع کالاهایی که وارد فرایند مبادله می‌شوند، رشد می‌کند. مشکل و راه حل آن هم‌زمان بروز می‌کنند. تبادل تجاری که در آن مالکان کالاها اجناس خود را با انواع اجناس دیگر مقایسه و مبادله می‌کنند، هرگز پیش نمی‌آید مگر آن‌که انواع متفاوت کالاهای متعلق به مالکان مختلف، به ازای یک نوع کالای دیگر مبادله و ارزش‌شان با آن برابر گرفته شود. این کالای سوم با تبدیل شدن به هم‌ارز انواع کالاهای دیگر، بی‌واسطه شکل هم‌ارز عام یا اجتماعی را کسب می‌کند، هر چند ممکن است در محدوده‌ی تنگ و

۴. افزوده به فر: در پرو

باریکی باشد. شکل هم‌ارز عام با تماس‌های اجتماعی لحظه‌ای که وجود آن را ایجاب می‌کند، ایجاد می‌شود و از بین می‌رود. به تناوب و به‌طور گذرا بین شکل هم‌ارز عام و این یا آن کالا پیوند برقرار می‌شود. اما با تکامل مبادله‌ی کالا، شکل هم‌ارز به نحو پایدار و منحصر به فردی برای انواع خاصی از کالا تثبیت می‌شود، یعنی به شکل پولی تبلور می‌یابد. نوع خاص کالایی که شکل هم‌ارز در آن جا می‌افتد، در ابتدا تصادفی است. با این همه، به‌طور کلی دو فقره اوضاع و احوال رخ می‌دهد که تاثیری تعیین‌کننده می‌گذارند. شکل پولی به این جا می‌انجامد که یا به مهمترین اجناس مبادله از خارج پیوند می‌خورد که در واقع شکل‌های بدوی و خودپوی پدیداری ارزش مبادله‌ای محصولات محلی‌اند، یا به شیء مفیدی که عنصر اصلی ثروت ذاتی و انتقال‌پذیر را تشکیل می‌دهد، مانند دام. اقوام کوچ‌نشین نخستین کسانی‌اند که شکل پولی را تکامل دادند، زیرا تمامی مایملک این جهانی‌ها در شکلی منقول و بنابراین بی‌واسطه انتقال‌پذیرند و از آنجا که شیوه‌ی زندگی‌شان آن‌ها را پیوسته در تماس با کمونته‌های خارجی قرار می‌دهد، مشوق مبادله‌ی محصولات است. انسان‌ها اغلب خود انسان را به شکل برده به ماده‌ی ابتدایی پول تبدیل کرده‌اند اما هرگز با زمین و خاک این کار را نکرده‌اند. چنین اندیشه‌ای تنها می‌توانست در جامعه‌ی بورژوایی، و آن هم صرفاً تکامل‌یافته، پدید آید. قدمت آن به ثلث آخر سده‌ی هفدهم می‌رسد و نخستین تلاش برای تحقق بخشیدن به این اندیشه در مقیاس ملی، یک سده بعد در جریان انقلاب بورژوایی فرانسه انجام شد.*

به همان نسبت که مبادله‌ی کالا قید و بند صرفاً محلی خود را از میان بر می‌دارد و در نتیجه ارزش کالاها بیش از پیش بیانگر مادیت‌یافتگی کار انسانی به معنای دقیق کلمه می‌شوند، به همان نسبت شکل پولی به کالاهایی منتقل می‌شود که ماهیتاً مناسب اجرای کارکرد اجتماعی یک هم‌ارز عام‌اند. این کالاها فلزات گرانبها هستند.

اکنون این نکته که «اگرچه طلا و نقره ماهیتاً پول نیستند اما پول ماهیتاً طلا و نقره است»^{۴۲}، انطباق ویژگی‌های طبیعی آن‌ها را با کارکردهای پول نشان می‌دهد.^{۴۳} اما ما تاکنون فقط با یکی از کارکردهای پول آشنا شدیم که به‌عنوان شکل پدیداری ارزش کالاها یا به‌عنوان ماده‌ای به کار می‌رود که در آن مقادیر ارزش‌های کالاها از لحاظ اجتماعی تجلی می‌یابند. فقط ماده‌ای که همه‌ی نمونه‌های آن کیفیت یکسانی داشته باشد، می‌تواند شکل مناسب پدیداری ارزش باشد و به کار مجرد، و بنابراین، همسان انسانی مادیت بخشد. از

* پستوانه‌ی نثر اسکناس (assignats) در سال ۱۷۸۹ اراضی مصادره‌شده‌ی کلیسا بود - م. ۱.

۴۲. کارل مارکس، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۵. «فلزات... بنا به ماهیت‌شان پول هستند» (گالیانی، *Della Moneta*، در مجموعه‌ی کوستندی، *Parte Moderna*، جلد ۳، ص ۱۳۷).

۴۳. برای بررسی مفصل‌تر این موضوع به فصل مربوط به «فلزات گرانبها» در اثرم که در بالا نقل شد رجوع کنید.

سوی دیگر، چون تفاوت بین مقادیر ارزش صرفاً کمی است، کالا-پول باید قادر به ایجاد تمایزی صرفاً کمی باشد؛ بنابراین، باید به میل و دلخواه تقسیم‌پذیر و نیز اجزای فرعی آن باید بتوانند دوباره ترکیب شوند. طلا و نقره ماهیتاً چنین ویژگی‌هایی دارند.

کالا-پول ارزش مصرفی مضاعفی کسب می‌کند. علاوه بر ارزش مصرفی ویژه‌ی آن به‌عنوان یک کالا (مثلاً از طلا برای پر کردن دندان استفاده می‌شود، یا به‌عنوان ماده‌ی خام اجناس تجملی به کار می‌رود)، یک ارزش مصرفی ظاهری به‌دست می‌آورد که ناشی از کارکرد اجتماعی خاص آن است.

چون تمام کالاهای دیگر صرفاً هم‌ارزهای خاص پول‌اند و پول هم‌ارز عام آن‌هاست، آن‌ها با پول همان رابطه‌ای را برقرار می‌کنند که کالاهایی خاص با کالایی عام.^{۴۴} دیدیم که شکل پولی^{۴۵} صرفاً [بازتاب ثابت و استوار روابط میان تمام کالاهای دیگر]^{۴۶} بر یک کالا است. این موضوع که خود پول نیز کالا است^{۴۵}، فقط برای کسانی یک کشف محسوب می‌شد که از شکل پایان‌یافته‌ی آن آغاز می‌کردند تا سپس به تحلیل آن پردازند. فرایند مبادله به کالایی که به پول تبدیل کرده است، نه ارزش آن را بلکه شکل ارزشی خاص‌اش را می‌بخشد. خلط کردن این دو تعریف برخی پژوهشگران را به خطا به آنجا رسانده که ادعا کنند ارزش طلا و نقره مجازی است.^{۴۶} این واقعیت که در برخی کارکردها، نمادهای صرف پول می‌توانند جایگزین آن شوند، به مفهوم نادرست دیگری انجامیده،

۵. افزوده به فر: یا پول
۱. بازتاب روابط ارزش تمامی انواع کالاها

۴۴. «پول کالای عام است» (وری، اثر پیش‌گفته، ص ۱۶).

۴۵. «خود نقره و طلا که می‌توان بر آن‌ها نام کلی فلزات گرانبها گذاشت... کالاهایی‌اند... که ارزش‌شان کم و زیاد می‌شود... زمانی که بتوان با وزن کمتری از فلزات گرانبها کمیت بیشتری از محصول یا تولیدات کشور و نظایر آن را خرید، می‌توان برای فلز گرانبها ارزش بیشتری قابل شد» (سیمون کلمنت، گفتاری درباره‌ی مفاهیم عام پول، تجارت و مبادله در روابط آن‌ها با یکدیگر توسط یک تاجر، لندن، ۱۶۹۵، ص ۷). «نقره و طلا، مسکوک یا نامسکوک، هر چند برای اندازه‌گیری تمامی چیزهای دیگر استفاده می‌شوند، مانند شراب، روغن، تنباکو، پارچه یا چیزهای دیگر، کالا شمرده می‌شوند» (ج. شیلد، گفتاری درباره‌ی تجارت و به خصوص تجارت در هند شرقی و...، لندن، ۱۶۸۹، ص ۲). «نه دارایی و ثروت‌های پادشاهی به معنای دقیق کلمه می‌تواند به پول محدود شود و نه باید مانع خرید و فروش طلا و نقره شد» (توماس پاپیون، تجارت هند شرقی پرسودترین تجارت، لندن، ۱۶۷۷، ص ۴).

۴۶. «طلا و نقره قبل از آن‌که پول باشند، به‌عنوان فلز ارزش دارند» (گالیانی، اثر پیش‌گفته، ص ۷۲). لاک می‌گوید: «به دلیل کیفیت‌های نقره که آن را برای تبدیل شدن به پول مناسب کرده، توافق عمومی بشر ارزشی مجازی به آن بخشیده است» (جان لاک، ملاحظات و...، ۱۶۹۱، در آثار، چاپ ۱۷۷۷، جلد ۲، ص ۱۵). از سوی دیگر، لائو می‌گوید که «من نمی‌دانم چگونه ملت‌های متفاوت می‌توانند ارزشی مجازی به یک شیء واحد بدهند... یا این ارزش مجازی چگونه می‌تواند ثابت باقی بماند؟» اما علم و اطلاع خود لائو درباره‌ی این موضوع بسیار اندک است. مثلاً، می‌گوید: «نقره متناسب با ارزش مصرفی که دارد یعنی متناسب با ارزش واقعی‌اش مبادله می‌شود. با انتخاب آن به‌عنوان پول، ارزشی اضافی کسب کرده است (une valeur additionnelle)» (ژان لائو، ملاحظات درباره‌ی پول نقد و تجارت، در مجموعه‌ی اقتصاددان‌های مالی سده‌ی هجدهم، به ویراست یوجین. دیر، صص ۴۶۹-۴۷۰).

مبنی بر این که پول یک نماد صرف است. با این همه، خطای یادشده این پیش آگهی را در برداشت که شکل پولی یک چیز نسبت به آن چیز خارجی است و صرفاً شکل پدیداری مناسبات انسانی پنهان شده در پس آن است. به این معنا، هر کالا یک نماد است زیرا به عنوان ارزش، فقط پوسته‌ی مادی برای کار انسانی است که صرف تولید آن شده است.^{۴۷} اما اگر گفته شود که سرشت‌های اجتماعی پذیرفته شده توسط اشیا، یا سرشت اشیای مادی که تعینات اجتماعی کار را بر پایه‌ی شیوه‌ی معینی از تولید می‌پذیرد نمادهایی صرف‌اند، مانند آن است که بگوییم این سرشت‌ها محصولات [دلبخواه تأملات انسانی هستند].^۷ این از همان نوع توضیحات موردپسند روشنگران (Aufklärer)^{*} سده‌ی هجدهم است [که دست‌کم به این طریق به طور موقت کوشیدند تا ظاهر بیگانگی را از شکل‌های رازآمیز مناسبات انسانی که قادر به کشف تکوین آن نبودند، بزدایند].^۸

پیشتر خاطر نشان شد که شکل هم‌ارز کالا [با تعیین مقدار ارزش آن ملازم نیست].^۹ بنابراین، حتی اگر بدانیم که طلا پول است، و در نتیجه با تمامی کالاهای دیگر بی‌واسطه

۷. پندارهای متعارفی هستند که وفاق به اصطلاح عمومی انسان‌ها بر آن‌ها مهر تأیید می‌زند.

۸. که چون هنوز نمی‌توانستند از خاستگاه و از پیشرفت شکل‌های رمزآلود مناسبات اجتماعی پرده بردارند، با بیان این که آن‌ها اختراع انسانی بوده و از آسمان فرو نیفتاده‌اند، خود را از انجام این کار خلاص می‌کردند.

۹. هیچ اطلاعاتی درباره‌ی میزان کمیت ارزش نمی‌دهد.

۴۷. «پول نماد (کالاها) است» (ورون دو فوربونه، عناصر تجارت، ویراست جدید، لندن، ۱۷۷۶، جلد ۲، ص ۱۴۳). «کالاها پول را به عنوان یک نماد، جذب می‌کنند» (همان منبع، ص ۱۵۵). «پول نماد و مظهر یک چیز است» (متسکیو، روح القوانین، آثار، لندن، ۱۷۶۷، جلد ۲، ص ۳). «پول نماد صرف نیست زیرا خود آن ثروت است؛ مظهر ارزش نیست بلکه هم‌ارز آن است» (لوترون، اثر پیش گفته، ص ۹۱۰). «هنگام بررسی مفهوم ارزش باید به خود شیء چون یک نماد بنگریم؛ پول نه به خودی خود بلکه به عنوان ارزشی که دارد به حساب می‌آید» (هگل، اثر پیش گفته، ص ۹۱۰).^{*} مدت‌ها پیش از اقتصاددان‌ها، حقوق‌دان‌ها این ایده را جا انداخته بودند که پول نمادی صرف و ارزش فلزات گران‌بها صرفاً مجازی است. آنان این کار را برای خدمات چاپلوسانه‌ی خود به قدرت سلطنتی انجام دادند و در تمام سده‌های میانه از حق آنان در قلب مسکوکات دفاع کردند. آنان برای اثبات این حق به سنت‌های امپراتوری روم و برداشت‌های مربوط به پول در «مجموعه‌ی قانون»^{**} استناد کردند. فیلیپ ولوا، شاگرد بااستعداد آن‌ها در فرمانی به سال ۱۳۴۶ می‌گوید: «کسی نباید تردید کند که حرفه، عمل، تهیه و قدرت صدور فرمان در مورد ضرب مسکوکات... منحصرأ به ما و جلال شاهانه‌ی ما تعلق دارد و تعیین نرخ و قیمت آن مطابق با میل و اراده‌ی ماست.» یکی از احکام قانون روم این بود که ارزش پول با فرمان امپراتوری تعیین می‌شود. صراحتاً ممنوع بود که با پول مانند یک کالا برخورد کنند. «Pecunias vero nulli emere fas erit, nam in usu publico constitutas oportet non esse mercem»^{***} بحث جالبی در این مورد از سوی جیووانی فرانسسکو پاگینی در *Saggio sopra il giusto pregio delle cose*، ۱۷۵۱، چاپ در مجموعه‌ی کوستودی، *Parte Moderna*، جلد ۲ مطرح شده است. پاگینی در پاره‌ی دوم اثر خود، جدل خویش را به ویژه علیه آقایان حقوق‌دان معطوف می‌کند.

* اشاره‌ای است به فلسفه‌ی حق، بند ۶۳، افزوده - م. ۱.

** Pandectes مجموعه قانون‌هایی که در زمان امپراتور ژوستینین (سده‌ی ششم میلادی) درباره‌ی قانون‌های مدنی روم در پنجاه کتاب تألیف شد. - ف.

*** «اما هیچ‌کس مجاز نیست پول بخرد، زیرا از آنجا که پول برای مصرف عامه ایجاد شده است، روانیست که با آن چون کالا برخورد شود» (Codex Theodosianus, lib. 9, tit. 23) - م. ۱.

§ اشاره به نمایندگان و فعالان جنبش روشنگری فرانسه. - ف.

مبادله‌پذیر است، هنوز نمی‌دانیم که مثلاً ده پوند طلا چقدر ارزش دارد. پول مانند هر کالای دیگر، نمی‌تواند مقدار ارزش خود را جز به صورت نسبی در کالاهای دیگر تجلی بخشد. این ارزش بر اساس زمان کار لازم برای تولید آن تعیین می‌شود و در کمیّت هر کالای دیگری که همان مقدار زمان کار را در برداشته باشد، تجلی می‌یابد.^{۴۸} تثبیت مقدار ارزش نسبی پول در سرچشمه‌ی تولید آن با مبادله‌ی پایاپای اتفاق می‌افتد. به محض آن‌که پول به‌عنوان پول وارد گردش می‌شود، ارزش آن از پیش تعیین شده است. در واپسین دهه‌های سده‌ی هفدهم، نخستین گام در تحلیل پول، یعنی این کشف که پول کالا است، برداشته شده بود؛ اما این صرفاً نخستین گام بود و نه چیزی بیشتر. فهم این که پول کالا است دشوار نبود بلکه مشکل کشف این نکته بود که چرا و چگونه یک کالا پول است.^{۴۹}

پیش‌تر، به یاری ساده‌ترین تجلی ارزش یعنی: x مقدار کالای $A = y$ مقدار کالای B ، پی بردیم که شیئی که در آن مقدار ارزش شیء دیگر باز نموده می‌شود، چنین جلوه می‌کند که دارای شکل هم‌ارزی است مستقل از این رابطه و این امر به‌عنوان ویژگی اجتماعی طبیعی آن تلقی می‌شود. ما این فرایند را که بر مبنای آن این ظاهر کاذب به نحو پایداری تثبیت شده دنبال کردیم؛ این فرایند زمانی کامل می‌شود که شکل هم‌ارز عام با شکل طبیعی کالایی ویژه یکسان گرفته و به این ترتیب به شکل پولی متبلور می‌شود. در ابتدای امر به نظر نمی‌رسد که چون تمامی کالاها ارزش خود را در کالایی خاص تجلی می‌بخشند، آن کالا به پول بدل شده است. برعکس! این‌طور به نظر می‌رسد که چون آن کالا پول است، ارزش تمامی کالاهای دیگر به‌طور عام در آن تجلی می‌یابد. حرکتی که میانجی این فرایند بود در نتیجه‌ی

۴۸. «اگر کسی بتواند در همان زمانی که یک بوشل گندم تولید می‌کند، یک اونس نقره را از اعماق زمین در پرو استخراج کند و به لندن بیاورد آن‌گاه یکی از آن دو قیمت طبیعی آن دیگری خواهد بود: اکنون، اگر به دلیل کشف یک معدن جدید یا استخراج آسان‌تر، کسی بتواند دو اونس نقره را به همان سهولت پیشین استخراج کند، آن‌گاه قیمت یک بوشل گندم به میزان ۱۰ شلینگ همان قدر ارزان خواهد بود که قبلاً با ۵ شلینگ به نظر می‌رسید. برابری چیزها (caeritis paribus)» (ویلیام بتی، رساله‌ای درباره‌ی مالیات‌ها و خراج‌ها، لندن، ۱۶۶۷، ص ۳۲).

۴۹. آقای پروفیسور روشر پس از آن‌که ابتدا به ما اطلاع می‌دهد که «تعریف‌های نادرست پول را شاید بتوان به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروهی که آن را بیش از یک کالا و گروهی که آن را کمتر از یک کالا تلقی می‌کنند»، فهرست رنگارنگی را از آثار مربوط به ماهیت پول ارائه می‌کند که حتی گوشه‌ی اندکی از تاریخ واقعی این نظریه را روشن نمی‌کند. سپس این نتیجه اخلاقی را می‌گیرد: «در مورد بقیه، نباید انکار کرد که بیشتر اقتصاددان‌های متأخر به نحو بسنده‌ای به آن ویژگی‌هایی که پول را از سایر کالاها متمایز می‌کند توجه نکرده‌اند» (پس سرانجام پول چیزی بیشتر یا کمتر از کالاهای دیگر است!)... «از این جهت، واکنش شبه‌مرکانتیلیستی گانیل در مجموع بی‌پایه نیست» (ویلهم روشر، بنیادهای اقتصاد ملی، ویراست سوم، ۱۸۵۸، صص ۲۰۷-۲۱۰). بیشتر! کمتر! نابسنده! از این جهت! در مجموع! به این می‌گویند روش تعیین مفاهیم! و چنین لاطانات التقاطی پروفیسور مآبانه‌ای را آقای روشر با فروتنی به نام «روش کالبدشناختی - فیزیولوژیکی» اقتصاد سیاسی غسل تعمید می‌دهد! با این همه او به خاطر یک کشف سزاوار احترام است: پول «کالای دلپذیری» است.

خود محو می شود و رد و اثری از خود بر جای نمی گذارد. کالاها بدون هیچ ابتکاری از جانب خویش، قالب ارزشی خود را حاضر و آماده در شکل یک کالای مادی می یابند که خارج از آنها و در عین حال در کنار آنها وجود دارد. این شیء، طلا و نقره در حالت خام خود، بلافاصله پس از استخراجش از اعماق زمین، مظهر بی واسطه‌ی تمامی کار انسانی به شمار می رود. معجزه‌ی پول از اینجا بر می خیزد. از این پس، انسان‌ها در فرایند اجتماعی تولید خود به شیوه‌ای کاملاً اتم‌وار با هم ارتباط برقرار می کنند. بنابراین، مناسبات تولیدی آنها شکلی مادی می یابد که مستقل از کنترل آنها و عمل فردی آگاهانه‌شان است. این وضعیت ابتدا در این واقعیت خود را نشان می دهد که محصولات کار انسان‌ها به طور عمومی شکل کالاها را به خود می گیرد. بنابراین، معمای بتواری پول چیزی جز معمای خیره کننده‌ی بتواری کالا نیست که اکنون روشن شد.

در اینجا به نظر می رسد که این متن در مورد پول و ارزش مبادله‌ای است. این متن به این شکل بیان می کند: ارزش کالای دیگر تبدیل می شود.

فصل سوم

پول یا گردش کالاها

۱. مقیاس ارزش‌ها

[در سراسر این اثر برای آسان‌تر کردن مطلب، فرض می‌کنم که طلا کالا-پول است.]^۱ نخستین کارکرد طلا این است که ماده‌ای در اختیار جهان کالاها می‌گذارد تا ارزش خود را تجلی بخشد، یا ارزش کالاها را به‌عنوان مقادیری هم‌نام، با کیفیتی برابر و از لحاظ کمی مقایسه‌پذیر باز نموده کند. به این ترتیب، طلا در حکم مقیاس عام ارزش‌ها عمل می‌کند و تنها از طریق انجام این کارکرد است که طلا، یعنی کالای هم‌ارز خاص، به پول تبدیل می‌شود.

پول نیست که کالاها را سنجش‌پذیر می‌کند. درست برعکس! چون همه‌ی کالاها به‌عنوان ارزش، کار انسانی شیئیت یافته و بنابراین در خود سنجش‌پذیر هستند، ارزش آن‌ها به‌طور جمعی فقط در قالب یک کالای خاص سنجیده می‌شود و این کالا می‌تواند به مقیاس مشترک ارزش آن‌ها، یعنی به پول، تبدیل شود. پول به‌عنوان مقیاس ارزش، شکل پدیداری ضروری مقیاس ذاتی ارزش کالاهاست، یعنی زمان کار.^{۵۰}

۵۰. این پرسش که چرا پول خود مستقیماً بیانگر زمان کار نیست چنان‌که مثلاً یک ورق کاغذ بیانگر x ساعت کار باشد، مانند این است که بپرسیم چرا بر مبنای تولید کالایی، محصولات کار باید شکل کالاها را به خود بگیرند. دلیل این امر آشکار است، زیرا پذیرش شکل کالایی توسط محصولات حاکی از تفکیک آن‌ها {از یک سو} به کالا و {از سوی دیگر} به کالا-پول است. این سؤال نیز پیش می‌آید که چرا کار خصوصی نمی‌تواند همانند ضد آن یعنی کار مستقیماً اجتماعی تلقی شود. در جای دیگری به‌طور جامع درباره‌ی آرمان‌شهر باوری تو خالی ایده‌ی «کار-پول» در جامعه‌ی مبتنی بر تولید کالاها بحث کرده‌ام (در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۶۱ و پس از آن). درباره‌ی این نکته تنها اشاره می‌کنم که مثلاً «کار-پول» اوئن همان قدر «پول» است که بلیط تئاتر. اوئن کار مستقیماً اجتماعی شده را پیش‌انگاشت قرار می‌دهد، یعنی شکلی از تولید که یک‌سره با تولید کالایی متضاد است. گواهی کار صرفاً مدرک تأیید سهم فرد از کار

۱. برای ساده کردن مطلب فرض می‌کنیم که طلا کالایی است که کارکردهای پول را انجام می‌دهد.

تجلی ارزش کالا در طلا - مقدار کالای $y = Ax$ مقدار کالا - پول - شکل پولی یا قیمت کالا است. اکنون تک معادله‌ای مانند یک تن آهن = ۲ اونس طلا، برای تجلی ارزش آهن کفایت می‌کند و به این تجلی اعتباری اجتماعی می‌دهد. دیگر نیازی نیست که معادله‌ای از این دست را به صورت حلقه‌ای از زنجیره‌ی معادلاتی نشان دهیم که ارزش‌های تمامی کالاهای دیگر را بیان می‌کنند؛ زیرا کالای هم‌ارز، طلا، پیشتر سرشت پول را کسب کرده است. بنابراین، اکنون شکل نسبی عام ارزش کالاها، صورت ابتدایی ساده یا منفرد شکل نسبی ارزش خود را کسب می‌کند. از سوی دیگر، تجلی نسبی گسترش یافته‌ی ارزش یعنی رشته‌ی بی‌پایان تجلی‌های نسبی ارزش، به شکل نسبی خاص ارزش کالا - پول تبدیل شده است. با این همه، اکنون خود این رشته در شکل قیمت کالاها به لحاظ اجتماعی داده شده است. کافی است مطنه‌ی صورت قیمت‌ها را به صورت معکوس بخوانیم تا مقدار ارزش پول بیان شده در تمامی کالاهای ممکن را به دست آوریم. در مقابل، پول خود هیچ قیمتی ندارد. برای این که پول به این شکل نسبی یک پارچه‌ی ارزش کالاهای دیگر تبدیل شود، باید به عنوان هم‌ارز خودش در ارتباط با خود قرار گیرد.

بها یا شکل پولی کالاها، مانند شکل ارزش آن‌ها به طور کلی، از شکل مادی ملموس و واقعی آن‌ها کاملاً متمایز است؛ بنابراین، شکلی کاملاً ذهنی یا مجازی دارد. اگرچه ارزش آهن، پارچه‌ی کتان و گندم نامرئی است اما در بطن این اجناس وجود دارد: این ارزش در برابری آن‌ها با طلا، در رابطه‌شان با طلا، باز نموده می‌شود، حتی اگر این رابطه با طلا صرفاً در مخیله‌شان وجود داشته باشد. بنابراین، نگهبان کالاها باید زبان خود را به آن‌ها قرض دهد یا برچسبی بر آن‌ها بزند تا قیمت‌شان را به جهان خارج اعلام کنند.^{۵۱} از آنجا که تجلی

→ جمعی و نیز حق وی نسبت به بخش معینی از محصول مشترکی است که برای مصرف کنار گذاشته شده است. اما اوئن هرگز این اشتباه را نکرد که با پیش‌انگاشت قرار دادن تولید کالایی و در همان حال با تردستی با پول شرایط ضروری آن شکل از تولید را نادیده بگیرد.

۵۱. اقوام نامتمدن یا نیمه‌تمدن از زبان خود به نحو متفاوتی استفاده می‌کنند. ناخدا پری درباره‌ی اهالی ساحل غربی خلیج بافین چنین می‌گوید: «در این مورد (مورد مبادله‌ی پایاپای)، آن‌ها شیء (شیئی که به آن‌ها ارائه می‌شود) را دو سه بار با زبان خود می‌لیسند که نشانه‌ی رضایت‌شان از معامله است.»* به همین ترتیب، در میان اسکیموهای شرقی، مبادله‌کننده هر جنسی را که دریافت می‌کند، می‌لیسد. به این ترتیب، اگر در شمال از زبان به عنوان اندام تصاحب استفاده می‌شود، عجیب نیست که در جنوب شکم نقش اندام انباشت ثروت را ایفا می‌کند، کافرهای ثروت افراد را با اندازه‌ی شکم آن‌ها ارزیابی می‌کنند. کافرهای دانند چه می‌کنند، زیرا در همان زمان که گزارش رسمی بهداشت انگلستان در سال ۱۸۶۴ از کمبود مواد چربی آور در میان اکثریت طبقه کارگر ابراز تأسف می‌کند، شخصی به نام دکتر هاروی (و نه کاشف گردش خون) با تبلیغ دستورالعمل‌های خود برای کاهش چربی اضافی بورژوازی و اشرافیت، کار و بارش سکه شده بود.

* و. ایو پری، یادداشت‌های روزانه‌ی سفر اکتشافی گذرگاه شمال - غرب، لندن، ۱۸۲۱، ص ۲۲۷ - م. ۱.

ارزش کالاها در طلا، عملی کاملاً ذهنی است، می‌توانیم از طلای مجازی یا ذهنی برای اجرای همین عمل استفاده کنیم. هر نگهبان کالایی می‌داند هنگامی که شکل قیمت یا شکل طلای مجازی را به ارزش کالاهایش می‌دهد، آن‌ها به هیچ وجه در آستانه‌ی تبدیل شدن به طلا نیستند و برای تخمین ارزش میلیون‌ها پوند کالا به طلا نیاز به یک ذره طلای واقعی نیست. بنابراین پول در کارکرد خویش به‌عنوان مقیاس ارزش صرفاً به‌عنوان پول مجازی یا ذهنی به کار گرفته می‌شود. این وضعیت موجب ظهور احمقانه‌ترین نظریه‌ها شده است.^{۵۲} اما، اگرچه صرفاً پول مجازی کارکرد مقیاس ارزش را انجام می‌دهد، قیمت یک‌سره به ماده‌ی واقعی پول وابسته است. ارزش، یعنی مقدار کار انسانی که مثلاً در یک تن آهن گنجیده است، در مقدار مجازی کالا - پولی تجلی می‌یابد که شامل همان مقدار کار است. از این رو، بنا به این که طلا، نقره یا مس کدام یک مقیاس ارزش باشند، ارزش یک تن آهن با قیمت‌های کاملاً متفاوتی متجلی یا توسط کمیته‌های کاملاً متفاوتی از طلا، نقره یا مس بازنموده می‌شود.

بنابراین، اگر دو کالای متفاوت مانند طلا و نقره، هم‌زمان به‌عنوان مقیاس ارزش عمل کنند، تمامی کالاها دو نوع تجلی متفاوت قیمت، یعنی قیمت به طلا و دیگری قیمت به نقره خواهند داشت. این دو قیمت تا زمانی که نسبت ارزش طلا به ارزش نقره، مثلاً ۱ به ۱۵، تغییری نکند، کاملاً هم‌زیستی خواهند داشت. با این همه هر تغییری در این نسبت ارزش، باعث تغییر نسبت قیمت کالاها به طلا به قیمت آن‌ها به نقره می‌شود و به این ترتیب در حقیقت ثابت می‌شود که کارکرد مقیاس ارزش با دوگانه بودن آن ناسازگار است.^{۵۳}

۵۲. به کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، «نظریه‌های پول معیار»، ص. ۵۳ و پس از آن رجوع کنید.

۵۳. [یادداشت برای ویراست دوم:] «هر جا طلا و نقره به‌عنوان پول قانونی، یعنی به‌عنوان مقیاس ارزش کنار هم قرار داشته باشند، معمولاً این تلاش بیهوده انجام شده است که با آن‌ها چون ماده‌ای واحد برخورد شود. اگر فرض کنیم که همواره زمان کار معینی به یک نسبت در نقره و طلا شئیت می‌یابد، پس در حقیقت باید بپذیریم که طلا و نقره از یک ماده‌اند و نقره، فلز کم‌ارزش‌تر، بیانگر کسری ثابت از طلاست. از دوران سلطنت ادوارد سوم تا جورج دوم، تاریخ پول در انگلستان شامل رشته‌ای طولانی از اختلال‌ها بود که از ناسازگاری بین نسبت ثابت قانونی میان ارزش‌های طلا و نقره و نوسان‌های ارزش‌های واقعی آن‌ها ناشی می‌شد. زمانی ارزش طلا خیلی بالاتر بود و زمانی دیگر ارزش نقره. فلزی که نرخش زیر ارزش آن برآورد می‌شد از گردش خارج، ذوب و صادر می‌شد. سپس نسبت میان این دو فلز را بر اساس قانون تغییر می‌دادند اما دیری نمی‌گذشت که این نسبت اسمی جدید نیز با نسبت واقعی مغایرت پیدا می‌کرد. در زمان ما، کاهشی اندک و گذرا در ارزش طلا در مقایسه با نقره که پیامد افزایش تقاضای هندی‌ها و چینی‌ها برای نقره بود، همین پدیده یعنی صدور نقره و خروج آن را از حوزه گردش توسط طلا، در مقیاسی گسترده‌تر در فرانسه به وجود آورد. در سال‌های ۱۸۵۵، ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷، مازاد واردات طلا به صادرات آن در فرانسه به ۴۱,۵۸۰,۰۰۰ پوند بالغ شد در حالی که مازاد صادرات نقره به واردات آن به ۳۴,۷۰۴,۰۰۰ پوند رسید. در حقیقت، در [کشورهایی]^۲ که در آن‌ها هر دو فلز از لحاظ قانونی مقیاس ارزش به‌شمار می‌آیند و بنابراین هر دوی آن‌ها هنگام پرداخت پذیرفته

۲. در کشورهایی مانند فرانسه

کالاهایی که قیمت‌های معینی دارند، همگی در این شکل بازنموده می‌شوند: a مقدار کالای $x = A$ مقدار طلا؛ b مقدار کالای $y = B$ مقدار طلا؛ c مقدار کالای $z = C$ مقدار طلا و غیره که در آن‌ها a, b, c بیانگر کمیت‌های معینی از کالاها A, B, C و x, y, z کمیت‌های معینی از طلا هستند. بنابراین، ارزش این کالاها به کمیت‌های مجازی از طلا با مقادیری متفاوت تبدیل می‌شود. به این ترتیب، با وجود تنوع گیج‌کننده‌ی خود کالاها، ارزش آن‌ها به مقادیری هم‌نام، مقادیر طلا، تبدیل می‌شود. به معنای دقیق کلمه، اکنون آن‌ها می‌توانند با یکدیگر مقایسه و سنجیده شوند و سیر تکامل، ضرورت فنی برقراری رابطه‌ی آن‌ها را با کمیت ثابتی از طلا به عنوان واحد اندازه‌گیری‌شان به وجود می‌آورد. سپس این واحد با تقسیم شدن مجدد به اجزای صحیح، خود نیز به معیار اندازه‌گیری تبدیل می‌شود. طلا، نقره و مس پیش از تبدیل شدن به پول، در وزن فلزی خود دارای چنین معیارهایی اند چنان‌که مثلاً، یک پوند را که یکای اندازه‌گیری است، می‌توان از یک سو به اونس تقسیم کرد و از سوی دیگر از آن یکاهای بزرگ‌تری مانند هاندرد ویت به وجود آورد.^{۵۴} به این دلیل است که در تمامی پول‌های فلزی، نامی که به واحدهای پول یا قیمت داده می‌شود، اساساً از نام‌های از پیش موجود واحدهای وزن برگرفته شده است.

پول به عنوان مقیاس ارزش و به عنوان معیار قیمت، دو کارکرد کاملاً متفاوت دارد. به عنوان مظهر اجتماعی کار انسانی، مقیاس ارزش است؛ به عنوان کمیتی از فلز با وزنی ثابت معیار قیمت است. به عنوان مقیاس ارزش، ارزش تمامی کالاها را به گونه‌ای که به قیمت، یعنی به کمیت‌های مجازی طلا تبدیل می‌کند؛ به عنوان معیار قیمت، [این کمیت‌های طلا را می‌سنجد].^۳ مقیاس ارزش، کالاهایی را که ارزش تلقی می‌شوند می‌سنجد؛ برعکس، معیار قیمت، کمیت‌هایی از طلا را^۴ بر حسب کمیت واحدی از طلا می‌سنجد و نه ارزش یک کمیت از طلا را بر حسب وزن کمیتی دیگر. برای معیار قیمت باید وزن معینی از طلا به عنوان واحد اندازه‌گیری تعیین شود. در این مورد مانند موارد دیگری که باید کمیت‌هایی

۳. این کمیت‌های معین طلا را در مقابل مقداری طلای ثابت و تقسیم‌شده به اجزای صحیح می‌سنجد.
۴. افزوده به فر: فقط.

→ می‌شوند و در نتیجه هر کس امکان پرداخت را با هر کدام از این دو فلز دارد، فلزی که ارزش آن افزایش می‌یابد کمیاب‌تر می‌شود و مانند هر کالای دیگر قیمت‌اش بر حسب فلز گران‌تر سنجیده می‌شود که در واقعیت به عنوان تنها مقیاس ارزش به کار می‌رود. تمامی تجارب تاریخی در این حیطة را می‌توان در این واقعیت ساده خلاصه کرد که هر جا دو کالا بنا به قانون دارای کارکرد مقیاس ارزش شوند، در عمل فقط یکی از آن‌ها عملاً این جایگاه را کسب خواهد کرد. (کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۵۲-۵۳).

۵۴. [یادداشت برای ویراست دوم:] اوضاع و احوال خاصی که باعث شد تا یک اونس طلا به عنوان واحد معیار پول در انگلستان به اجزای صحیح تقسیم نشود، به این شرح است: «واحد پول ما در ابتدا بر مبنای نقره تنظیم شده بود و همین است که اونس نقره همیشه می‌تواند به اجزای صحیح مسکوک تقسیم شود؛ اما چون طلا در نظامی پولی وارد شده بود که منحصراً بر حسب نقره تنظیم شده بود، اونس طلا نمی‌توانست به صورت اجزای صحیحی از مسکوک ضرب زده شود» (مک‌لارن، طرحی از تاریخ پول رایج، لندن، ۱۸۵۸، ص ۱۶).

هم‌نام سنجیده شوند، ثبات اندازه‌گیری اهمیتی تعیین‌کننده دارد. بنابراین، هر چه [واحد اندازه‌گیری (در اینجا کمیّتی از طلا)]^۵ کمتر دستخوش تغییر باشد، معیار قیمت وظیفه‌ی خود را بهتر انجام می‌دهد. اما طلا تنها به این دلیل که خود محصول کار و بنابراین بالقوه از لحاظ ارزش تغییرپذیر است، می‌تواند به‌عنوان مقیاس ارزش عمل کند.^{۵۵}

پیش از هر چیز، روشن است که تغییر در ارزش طلا به هیچ‌وجه موجب اختلال در کارکرد آن به‌عنوان معیار قیمت نمی‌شود. صرف‌نظر از تغییرات ارزش طلا، کمیّت‌های متفاوت طلا همیشه رابطه‌ی ارزشی یکسانی با یکدیگر دارند. اگر ارزش طلا ۱۰۰۰ درصد سقوط کند، ۱۲ اونس طلا همچنان ۱۲ برابر یک اونس طلا ارزش دارد و هنگامی که با قیمت‌ها سر و کار می‌یابیم، تنها رابطه میان کمیّت‌های متفاوت طلا برای مان اهمیت دارد. از سوی دیگر، چون وزن یک اونس طلا با صعود و نزول ارزش آن دستخوش تغییر نمی‌شود، در وزن اجزای صحیح آن تغییری رخ نمی‌دهد. به این ترتیب، طلا همیشه به‌عنوان معیار ثابت قیمت وظیفه‌ی یکسانی را انجام می‌دهد، گرچه ارزش آن ممکن است تغییر کند.

علاوه بر این، تغییر در ارزش طلا مانع از انجام کارکرد آن به‌عنوان مقیاس ارزش نخواهد شد. این تغییر بر همه‌ی کالاها به‌طور هم‌زمان تاثیر می‌گذارد، و بنابراین، در صورتی که سایر شرایط مساوی باقی بمانند، [روابط متقابل میان ارزش‌های آن‌ها را تغییر نمی‌دهد، گرچه اکنون این ارزش‌ها همگی در قیمت‌های بالاتر یا پایین‌تر طلا نسبت به گذشته تجلی می‌یابند].^۶

همان‌طور که ارزش یک کالا در ارزش مصرفی کالای دیگری بازنموده می‌شود، در مورد برآورد ارزش کالاها بر حسب طلا فقط فرض می‌کنیم که برای تولید کمیّت معینی از طلا، در یک دوره‌ی معین، مقدار معینی کار صرف شده است. نوسان‌های قیمت کالاها به‌طور کلی، تابع قانون‌های تجلی نسبی ساده‌ی ارزش هستند که پیش‌تر بررسی کردیم.

افزایش عمومی قیمت کالاها تنها زمانی اتفاق می‌افتد که یا با وجود ثابت ماندن ارزش پول، ارزش کالاها افزایش پیدا کرده باشد، یا با ثابت ماندن ارزش کالاها، ارزش پول کاهش یافته باشد. عکس این روند نیز رخ می‌دهد: کاهش عمومی قیمت‌ها می‌تواند یا نتیجه‌ی کاهش ارزش کالاها باشد، به شرط آن‌که ارزش پول ثابت باقی بماند، یا نتیجه‌ی افزایش ارزش پول باشد، به شرط آن‌که ارزش کالاها ثابت باقی بماند. بنابراین، به هیچ‌وجه از افزایش ارزش پول لزوماً کاهش متناظر قیمت کالاها نتیجه نمی‌شود، یا این‌که کاهش ارزش پول مستلزم افزایش متناظر قیمت‌ها باشد. این موضوع فقط در مورد کالاهایی صدق می‌کند که ارزش‌شان ثابت باقی می‌ماند. اما کالاهایی که مثلاً ارزش‌شان هم‌زمان و متناسب با

۵. کمیّت‌های نسبی ارزش آن‌ها متقابلاً در همان حالت باقی می‌ماند.
 «پول می‌تواند پیوسته به ارزش تبدیل شود و با این همه به‌عنوان مقیاس ارزشی به کار رود که گویی کاملاً ثابت باقی می‌ماند» (بایلی، پول و فراز و نشیب‌های آن، لندن، ۱۸۳۷، ص ۹).

۵۵. [یادداشت برای ویراست دوم:] اغتشاش بین مقیاس ارزش و معیار قیمت («معیار ارزش») در آثار نویسندگان انگلیسی توصیف‌ناپذیر است. پیوسته کارکردها و بنابراین نام آن‌ها جابه‌جا می‌شوند.

ارزش پول افزایش می‌یابد، قیمت یکسانی را حفظ می‌کنند. و اگر ارزش آن‌ها آهسته‌تر یا سریع‌تر از ارزش پول افزایش یابد، کاهش یا افزایش قیمت‌های آن‌ها براساس تفاوت میان نوسان ارزش آن‌ها و نوسان ارزش پول تعیین می‌شود و غیره.

اکنون به عقب بازمی‌گردیم تا شکل قیمت را بررسی کنیم. [به دلایل متعددی، نام پولی وزن فلزات به تدریج از نام وزنی اصلی‌شان جدا شد. دلایل تعیین‌کننده‌ی تاریخی این امر عبارت بودند از:]^{۵۶} رواج پول خارجی در میان مردمان کمتر توسعه‌یافته. این موضوع در روم باستان اتفاق افتاد که مسکوکات طلا و نقره ابتدا به‌عنوان کالاهای خارجی به گردش افتادند. نام این سکه‌های خارجی با نام وزن‌های بومی آن‌ها متفاوت بود. (۲) با تکامل ثروت مادی، فلزات گرانبهاتر کارکرد فلزات کم‌بهاتر را در زمینه‌ی مقیاس ارزش از آن خود کردند. نقره مس و طلا نقره را کنار گذاشت، هر چند که این توالی با وقایع‌نگاری شاعران متضاد باشد.^{۵۶} مثلاً، واژه‌ی پوند، نام پولی داده‌شده به وزن یک پوند نقره‌ی واقعی بود. به محض آن‌که طلا نقره را به‌عنوان مقیاس ارزش کنار نهاد، همان نام مثلاً به یک پانزدهم یک پوند طلا، بنا به نسبت میان ارزش طلا و نقره، داده شد. اکنون پوند به‌عنوان نام پولی و پوند به‌عنوان نام وزنی معمولی طلا، دو چیز متفاوت‌اند.^{۵۷} قرن‌ها قبل مداوم ارزش پول رایج توسط شاهان و شاهزادگان در حقیقت چیزی از وزن اصلی سکه‌های طلا به جز نام آن‌ها باقی نگذاشت.^{۵۸}

این فرایندهای تاریخی، جدایی نام پولی را از نام وزنی به یک سنت تثبیت‌شده‌ی متعارف تبدیل کردند. از آنجا که معیار پول از یک سو کاملاً قراردادی است و از سوی دیگر باید اعتباری عام داشته باشد، در نهایت قانون آن را تنظیم می‌کند. وزن معینی از یکی از فلزات گرانبها، مثلاً یک اونس طلا، رسماً به اجزای صحیح تقسیم می‌شود و قانون آن را به نام‌هایی مانند یک پوند، یک تالر و غیره غسل‌تعمید می‌دهد. این اجزای صحیح که سپس به‌عنوان واحدهای واقعی پول عمل می‌کنند، خود به اجزای صحیح دیگری با نام‌هایی رسمی مانند شیلینگ، پنی و غیره تقسیم می‌شوند.^{۵۹} اما با وجود این، وزن معینی از فلز

۵۶. به هر حال، این وقایع‌نگاری اعتبار تاریخی عام نیافته است.

۵۷. [یادداشت برای ویراست دوم:] به این ترتیب پوند استرلینگ دلالت بر کمتر از یک سوم وزن اصلی آن می‌کند، پوند اسکاتلندی قبل از اتحاد*، فقط یک سی و ششم، لیور* فرانسه یک هفتاد و چهارم، ماراودی* اسپانیا یک هزارم وزن اصلی آن و ری* پرتغال کسری کوچکتر از وزن اصلی آن را دارند.

* اتحاد اسکاتلند با انگلستان در ۱۷۰۷. م.ا.

۵۸. [یادداشت برای ویراست دوم:] «سکه‌هایی که امروزه اسامی آن‌ها صرفاً ذهنی هستند در تمام کشورها قدیمی‌ترین سکه‌ها را تشکیل می‌دهند؛ روزگاری آن‌ها همگی واقعی بودند^۹ و به این دلیل مردمانی واقعی با آن‌ها دست به محاسبه می‌زدند» (گالیانی، Della Moneta، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵۳).

۵۹. [یادداشت برای ویراست دوم:] آقای دیوید ارکارت در «سخنان آشنای...» درباره‌ی غول بی‌شاخ و دم (!) خاطر نشان

۷. دیدیم که معیار کاربرد وزن فلزات با نام خود و تقسیمات جزئی آن نیز در حکم معیار قیمت‌ها به کار می‌رود. با این همه شرایط تاریخی خاصی تغییراتی را به بار می‌آورد.

۸. ازیرنویس افزوده در متن فرانسه: | در کشورهای گوناگون معیار قانونی قیمت‌ها ماهیتاً متفاوت است. برای مثال در انگلستان اونس به‌عنوان وزن فلز به پنی ویت*، گرین** و قیراط تروایی تقسیم می‌شود. اما اونس به‌عنوان واحد اندازه‌گیری پولی به ۳۷ ساورین، هر ساورین به ۲۰ شیلینگ و هر شیلینگ به ۱۲ پنی تقسیم می‌شود به نحوی که ۱۰۰ پوند طلا ۲۲ قیراط (۱۲۰۰ اونس) = ۴۶۷۲ ساورین و ۱۰ شیلینگ است.

* واحد وزن برابر با ۲۴ گرین - م. فا
** واحد وزن برابر با ۰/۶۵ گرم - م. فا

۹. افزوده به فر: این ادعا در چنین مقیاس گسترده‌ای درست نیست

همانا معیار پول فلزی باقی می ماند. آنچه تغییر کرده فقط تقسیمات فرعی و نام گذاری پول بوده است.

بنابراین قیمت ها، یا کمیت هایی از طلا، که ارزش کالاها به صورت ذهنی به آنها تغییر می کنند، اکنون در نام های پولی یا در قالب نام های قانونی و معتبر شمارش معیار طلا تجلی می یابند. از این رو، انگلیسی ها به جای این که بگویند یک کوارتر گندم یک اونس طلا می ارزد می گویند که ارزش آن سه پوند و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی است. به این طریق کالاها با نام های پولی خود بیان می کنند که چقدر می ارزند و هرگاه موضوع بر سر تثبیت ارزش چیزی و بنابراین شکل پولی اش باشد، به عنوان پول محاسبه به کار می رود.^{۶۰}

نام یک چیز نسبت به ماهیت آن کاملاً جنبه‌ی خارجی دارد. اگر فقط بدانم که نام مردی یا کوب است، هنوز چیزی از او نمی دانم. به همین ترتیب، هر رد و اثری از رابطه‌ی ارزشی در نام های پولی مانند پوند، تالر، فرانک، دوکات و غیره ناپدید می شود. اغتشاش حاصل از نسبت دادن معنایی پنهان به این نشانه‌های قبالاتی* با این واقعیت گسترده‌تر می شود که این نام های پولی هم زمان ارزش کالاها و اجزای صحیح وزن فلزی که به عنوان معیار پول به کار می رود را تجلی می بخشند.^{۶۱} از سوی دیگر، ضروری است که ارزش برای تمایز با پیکرهای رنگارنگ جهان کالاها، به این شکل شی‌واره و نامفهوم، که در همان حال یک شکل اجتماعی ساده است، تکامل یابد.^{۶۲}

→ می کند که این روزها یک پوند (لیره استرلینگ)، که واحد پول رایج انگلستان است، تقریباً برابر با یک ربع اونس طلاست. «این دست بردن در یک مقیاس است و نه تثبیت یک معیار».* در این «نامگذاری اشتباه» وزن طلا، همان چیزی را می یابد که در همه جای دیگر پیدا می کند: دست تحریف کننده‌ی تمدن.

* دیوید ارکارت، سخنان آشنا که بر انگلستان و مردم انگلستان تاثیر می گذارد، لندن، ۱۸۵۵، ص ۱۰۵-م. ۱.
۶۰. [یادداشت برای ویراست دوم:] «هنگامی که از آن‌خارسیس می پرسیدند که یونانی ها با پول چه می کنند، پاسخ می داد: برای محاسبه کردن» (Athenaeus, *Deipnosophistae*، کتاب چهارم، ۴۹، جلد دوم، انتشارات Schweighäuser، ۱۹۰۲).

* مربوط به مسلکی فلسفی و تصوفی در یهودیان همانند حروفیون در اسلام که معتقد به کشف اسرار الهی از طریق حروف و اعداد بودند - م. فا

۶۱. [یادداشت برای ویراست دوم:] «از آنجا که طلا به عنوان معیار قیمت، با همان نام هایی محاسباتی بیان می شود که برای محاسبه‌ی قیمت کالاها به کار برده می شوند^{۱۰} - مثلاً، ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی ممکن است نشانه‌ی یک اونس طلا و نیز یک تن آهن باشد - این نام های محاسباتی را قیمت طلای مسکوک می نامند. به این ترتیب، این مفهوم نامتعارف مطرح می شود که [ارزش طلا (و نقره)]، برخلاف تمام کالاهای دیگر، بنا به ماده اش سنجیده می شود»^{۱۱} و قیمت آن را دولت تثبیت می کند. تعیین نام های محاسباتی برای وزن های معینی از طلا با تعیین ارزش این وزن ها اشتباه گرفته می شود» (کارل مارکس، اثر پیش گفته، ص ۵۲).

۶۲. مقایسه کنید با «نظریه های معیار پول» در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۵۳ و پس از آن. برخی از نظریه پردازان مفاهیم

۱۰. افزوده به فر: و علاوه بر این، اجزای صحیح واحد مقیاس، اونس، برحسب نامی که به آنان اطلاق می شود، به پول تبدیل می شوند
۱۱. ارزش طلا می تواند فی نفسه و بدون مقایسه با هیچ کالای دیگری ارزیابی شود و برخلاف تمام کالاهای دیگر بنا به ماده اش سنجیده می شود.

قیمت عبارت است از نام پولی کار شیئیت یافته در کالا. به این ترتیب، هم‌ارزی یک کالا و کمیّتی از پول، که نامش همانا قیمت آن کالا است، یک همان‌گویی است^{۶۳}، همان‌طور که تجلی نسبی ارزش یک کالا تجلی هم‌ارزی دو کالا است. اگرچه قیمت به‌عنوان مظهر مقدار ارزش کالاها، مظهر نسبت مبادله‌ی آن‌ها با پول نیز تلقی می‌شود، اما عکس آن را نمی‌توان نتیجه گرفت، یعنی این‌که مظهر نسبت مبادله با پول ضرورتاً مظهر مقدار ارزش کالاها هم هست. دو کمیّت برابر کار را در نظر بگیرید که از لحاظ کار لازم به لحاظ اجتماعی به ترتیب در قالب یک کوارتر گندم و ۲ پوند (تقریباً ۱/۲ اونس طلا) باز نموده شده باشند. ۲ پوند تجلی پولی مقدار ارزش یک کوارتر گندم یا قیمت آن است. اگر اکنون اوضاع و احوال این امکان را پدید آورد که این قیمت به ۳ پوند افزایش یابد یا ناگزیر به یک پوند کاهش یابد، آن‌گاه اگرچه یک پوند یا ۳ پوند ممکن است به‌عنوان تجلی مقدار ارزش گندم بسیار کوچک یا بسیار بزرگ باشند، با این همه قیمت گندم به‌شمار می‌آیند؛ زیرا آن‌ها، در وهله‌ی نخست، شکل ارزش آن، یعنی پول، و در وهله‌ی دوم، مظهر نسبت مبادله‌ی آن با پول هستند. اگر شرایط تولید، یا بهره‌وری کار، ثابت باقی بماند، همان میزان زمان کار اجتماعی باید برای بازتولید یک کوارتر گندم، هم پیش و هم پس از تغییر قیمت، صرف شود. این وضعیت نه به اراده‌ی تولیدکننده‌ی گندم بستگی دارد و نه به اراده‌ی صاحبان کالاهای دیگر. بنابراین، مقدار ارزش یک کالا تجلی رابطه‌ی ضروری با زمان کار اجتماعی است، رابطه‌ای که ذاتی فرایند تشکیل ارزش کالا است. با تبدیل مقدار ارزش به قیمت، این رابطه‌ی ضروری چون نسبت مبادله بین یک کالا و کالا-پول که خارج از آن وجود دارد جلوه می‌کند. با این همه، در این رابطه ممکن است هم مقدار ارزش کالا و هم کمیّت بیشتر یا کمتر پولی تجلی کند که آن کالا تحت شرایط معینی به ازای آن می‌تواند فروخته شود. بنابراین، امکان عدم تطابق کمی بین قیمت و مقدار ارزش، یعنی این امکان که قیمت از مقدار ارزش فاصله بگیرد، ذاتی خود

→ غربی درباره‌ی افزایش یا کاهش «قیمت مسکوک» پول ابراز می‌کنند. آنان گمان می‌کنند این دولت است که به وزن‌های کمتر و یا بیشتر طلا یا نقره نام‌هایی را نسبت می‌دهد که پیش‌تر از لحاظ قانونی به اوزان ثابت آن فلزات داده شده بود. مثلاً، ۱/۲ اونس طلا می‌تواند در آینده به جای ۲۰ شلینگ سکه، ۴۰ شلینگ سکه زده شود. با این همه، پتی در *Quantulumcunque Concerning Money: To the Lord Marquis of Halifax*، ۱۶۸۲، به نحو جامعی با این نظرات برخورد کرد، دست‌کم در آن مواردی که هدف از بررسی نه عملیات مالی ناشیانه در مقابل طلبکاران خصوصی و عمومی بلکه نسخه‌های قلبی اقتصادی بود. حتی طرفداران بلافصل وی، سر دودی نورث و جان لاک، تنها به تکرار سطحی مطالب وی پرداختند، چه رسد به دیگران. وی خاطرنشان می‌کند: «اگر ثروت یک ملت می‌توانست با بیانیه‌ای ده برابر شود، جای تعجب است که چرا چنین بیانیه‌هایی توسط فرمانداران مان تاکنون صادر نشده است» (پتی، اثر پیش‌گفته، ص ۳۶).

۶۳. «وگرنه در حقیقت باید تصدیق شود که یک میلیون برحسب پول قیمتی بیشتر از همان میزان ارزش برحسب کالا دارد» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۱۹) و بنابراین «یک ارزش بهایی بیش از ارزش دیگری دارد که با آن برابر است».

شکل قیمت است. این نقص نیست، بلکه برعکس سبب می‌شود تا این شکل برای شیوه‌ای از تولید که قانون‌های آن تنها [به صورت میانگین] کوری از بی‌قاعده‌گی‌های ثابت ابراز وجود می‌کنند]^{۱۲}، شکل مناسبی باشد.

۱۲. بر مبنای بازی کور بی‌قاعده‌گی‌ها ابراز وجود می‌کنند که به‌طور میانگین متقابلاً همدیگر را تعدیل، در کار هم اختلال و همدیگر را از بین می‌برند.

با این همه، شکل قیمت نه تنها با امکان عدم انطباق کمی بین مقدار ارزش و قیمت، یعنی بین مقدار ارزش و تجلی پولی آن، سازگار است بلکه ممکن است تضادی کیفی را نیز پنهان کند به نحوی که قیمت به‌طور کلی تجلی ارزش نباشد، هر چند که پول چیزی جز شکل ارزش کالاها نیست. چیزهایی که در خود و برای خود کالا نیستند، چیزهایی مانند وجدان، شرافت و غیره، می‌توانند از سوی دارندگان‌شان برای فروش عرضه شوند و بدین‌گونه به واسطه‌ی قیمت خود شکل کالا را کسب کنند. به این ترتیب، به بیان صریح‌تر، چیزی می‌تواند قیمت داشته باشد بدون آن‌که دارای ارزش باشد. در این مورد، تجلی قیمت مانند کمیت‌های معینی در ریاضیات، مجازی است. از سوی دیگر، شکل مجازی قیمت نیز ممکن است یک رابطه‌ی ارزشی واقعی یا مشتق‌شده از آن را پنهان کند، مثلاً، قیمت زمین‌های کشت‌نشده که فاقد ارزش‌اند زیرا هیچ کار انسانی در آن شیثیت نیافته است.

قیمت، مانند شکل نسبی ارزش به‌طور عام، ارزش یک کالا (مثلاً یک تن آهن) را با تأکید بر این که کمیت معینی از هم‌ارز (مثلاً یک اونس طلا) مستقیماً با آهن مبادله‌پذیر است، تجلی می‌بخشد. اما به هیچ‌وجه از این امر عکس آن نتیجه نمی‌شود یعنی این که آهن با طلا بی‌واسطه مبادله‌پذیر است.^{۱۳} بنابراین، برای این که کالایی عملاً به صورت موثر کارکرد ارزش مبادله‌ای داشته باشد، باید خود را از پیکر طبیعی‌اش آزاد کند و از طلای صرفاً مجازی به طلای واقعی تبدیل شود؛ هرچند ممکن است این استحاله‌ی جوهری برای آن نسبت به گذار «مفهوم» هگلی از ضرورت به آزادی، یا از جدایی خرچنگ از پوسته‌اش، یا از مشقات سنت جروم برای ترک قالب «آدم» کهن سال تلخ و دشوارتر باشد.^{۶۴} اگرچه ممکن است یک کالا در کنار شکل واقعی‌اش (مثلاً، آهن)، دارای یک قالب ذهنی ارزش یا یک قالب مجازی طلا باشد، اما نمی‌تواند هم‌زمان هم آهن واقعی و هم طلای واقعی باشد. برای تثبیت قیمت آن کافی است با طلای مجازی برابر گرفته شود. اما برای این که بتواند نقش هم‌ارز عام را برای دارنده‌ی آن ایفا کند، عملاً طلا باید جایگزین آن شود. اگر مالک آهن نزد صاحب کالای دنیوی دیگری می‌رفت و قیمت آهن را به‌عنوان گواه این که آهن پول است

۱۳. افزوده به فر: در قیمت، یعنی در نام پولی کالاها، هم‌ارزی کالاها با طلا فرض شده اما یک عمل انجام شده نیست.

۶۴. اگر جروم در جوانی با تمایلات نفسانی به شدت دست و پنجه نرم کرد، چنان‌که در نبردش در صحرا با تصاویر زنان زیبا پیداست، در دوران پیری ناگزیر شد با تمایلات معنوی دست به گریبان شود. می‌گوید: «گمان کردم که در قالب روح روبروی داور گیتی هستم. صدایی از من پرسید: "کیستی؟" گفتم: "من یک مسیحی‌ام". داور بزرگ با صدایی رعدآسا فریاد برآورد: "تو دروغ می‌گویی. تو سیسرون‌مآبی {گزافه‌گویی} بیش نیستی." [نامه‌ی Ad XXII]

عرضه می‌کرد، پاسخ آن فرد می‌توانست معادل دنیوی پاسخی باشد که پطرس مقدس در بهشت به دانته داد، آن هنگام که دانته اصول عقیدتی خود را از حفظ می‌خواند:

"Assai bene è trascorsa

D'esta moneta già la lega e il peso

Ma dimmi se tu l'hai nella tua borsa"*

شکل قیمت هم حاکی از مبادله‌پذیری کالاها با پول و هم ضرورت این مبادله است. از سوی دیگر، طلا به‌عنوان مقیاس ذهنی ارزش عمل می‌کند تنها به این دلیل که خود را به‌عنوان کالا-پول در فرایند مبادله تثبیت کرده است. در پس مقیاس ذهنی ارزش سکه‌های پول به کمین نشسته‌اند.

۲. وسیله‌ی گردش

{ ۲ - } الف - استحاله‌های کالاها

همان‌گونه که دیدیم، فرایند مبادله‌ی کالاها روابط متناقض و نافی یکدیگر را در بر می‌گیرد. تکوین کالاها این تناقض‌ها را رفع نمی‌کند بلکه در عوض شکلی را فراهم می‌آورد که این تناقض‌ها درون آن از فضای حرکت برخوردار می‌شوند. به‌طور کلی، این شیوه‌ای است که به واسطه‌ی آن تناقض‌های واقعی حل می‌شوند. مثلاً، توصیف حرکت جسمی که پیوسته در حال سقوط به سوی جسم دیگری است و در همان حال پیوسته از آن دور می‌شود با تناقض روبرو است. بیضی شکلی از حرکت است که درون آن این تناقض هم فعلیت می‌یابد و هم حل می‌شود.

تا جایی که فرایند مبادله کالاها را از دستی که برای آن ارزش نامصرفی محسوب می‌شوند به دستی منتقل می‌کند که برای آن ارزش مصرفی تلقی می‌شوند، این فرایند [ساخت‌وساز اجتماعی]¹⁴ محسوب می‌شود. محصول یک نوع کار مفید جایگزین محصول کار مفید دیگری می‌شود. هنگامی که کالایی به وضعیتی برسد که در آن بتواند چون ارزش مصرفی عمل کند، از قلمرو مبادله به قلمرو مصرف وارد می‌شود. [اما در اینجا فقط قلمرو پیشین مورد توجه ماست. بنابراین، باید کل فرایند را از جنبه‌ی صوری آن بررسی کنیم، یعنی تغییر در شکل یا استحاله‌ی کالاها که به واسطه‌ی آن ساخت‌وساز اجتماعی به وجود می‌آید.]¹⁵

[تاکنون این تغییر شکل به‌نحو بسیار ناقصی درک شده است. این موضوع ناشی از این امر است که به‌غیر از عدم وضوح مفهوم خود ارزش، هر تغییر شکل در کالا از مبادله‌ی دو

* «وزن و عیار این سکه به خوبی آزمایش خود را پس داده است؛ اما به من بگو تو خودت چه در انبان داری؟» (دانته،

کمدی الهی، بهشت، داستان XXIV، سطور ۸۴-۸۵) - م.ا.

دانته به‌شکل‌های مختلف و در زمان‌های مختلف به‌کار رفته است. در اینجا به‌کار رفته است تا ارزش را از کالا جدا کند و نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد. در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد. در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد.

در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد. در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد.

در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد. در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد.

در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد. در اینجا به‌کار رفته است تا نشان دهد که ارزش یک چیز به‌کارش بستگی دارد.

14. گردش اجتماعی مواد

15. اما این گردش مواد تنها از طریق رشته‌ای از تغییرات در شکل یا استحاله‌ی کالا صورت می‌گیرد که اکنون در دست مطالعه داریم.

کالا یعنی یک کالای معمولی و کالا - پول ناشی می شود. اگر فقط به این مرحله‌ی مادی، یعنی مبادله‌ی کالا با طلا توجه کنیم، همان چیزی را نادیده می گیریم که باید مشاهده کنیم، یعنی آنچه بر سر شکل کالا اتفاق افتاده است. این نکته از نظر دور می ماند که طلا، به عنوان کالایی صرف، پول نیست و کالاهای دیگر از طریق قیمت شان خود را با طلا به عنوان شکل پولی شان در ارتباط قرار می دهند.^{۱۶}

[کالاها ابتدا بی زرق و برق، با جامه‌ی هر روزی خود، وارد فرایند مبادله می شوند. اما این فرایند کالاها را به کالا و پول تقسیم می کند و موجب بروز تضادی بیرونی می شود که در آن کالا و پول تضاد ذاتی میان ارزش مصرفی و ارزش را نشان می دهند. در این تضاد، کالاها به عنوان ارزش مصرفی در مقابل پول به عنوان ارزش مبادله‌ای قرار می گیرند. از سوی دیگر، هر دو طرف این تضاد کالا هستند و بنابراین خودشان ارزش مصرفی و ارزش را وحدت می بخشند. اما این وحدت اضداد در دو قطب به شیوه‌ای معکوس دیده می شود و در همان حال رابطه‌ی متقابل شان را نشان می دهد. کالا یک رزش مصرفی واقعی است؛ وجود ارزشی آن فقط به صورت ذهنی در قیمت آن ظاهر می شود؛ و قیمت نیز ارتباط کالا را با صورت ارزشی واقعی خویش یعنی طلا که در مقابل آن قرار گرفته است، برقرار می کند. برعکس، ماده‌ی طلا تنها به عنوان مادیت یافتن ارزش، به عنوان پول، تلقی می شود. بنابراین، در واقعیت ارزش مبادله‌ای است. ارزش مصرفی طلا فقط به صورت ذهنی در رشته‌ای از تجلی‌های نسبی ارزش ظاهر می شود که در آن به عنوان تمامیت صورت‌های واقعی مفیدبودنش در مقابل تمامی کالاهای دیگر قرار می گیرد. این شکل‌های متعارض کالاها همانا شکل‌های واقعی حرکت فرایند مبادله‌ای آنها هستند.]^{۱۷}

۱۶. درک این جنبه‌ی ریخت‌شناسی حرکت کمی دشوار است زیرا کل حرکت شکل یک کالا از طریق مبادله‌ی دو کالا انجام می شود. مثلاً کالایی شکل مصرفی خود را وا می نهد تا شکل پولی اش را کسب کند. این امر چگونه اتفاق می افتد؟ با مبادله‌ی آن کالا با طلا. مبادله‌ی ساده‌ی دو کالا، امری است بسیار ملموس. اما باید آن را با دقت بیشتری بررسی کرد.

۱۷. طلا یک قطب و همه‌ی اجناس مفید قطب متضاد را اشغال می کنند. هر دو سو کالا هستند یعنی وحدت ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای. اما این وحدت اضداد در این دو کران به شکل معکوس ظاهر می شوند. شکل مصرفی کالا شکل واقعی است، حال آنکه ارزش مبادله‌ای صرفاً در طلای مجازی به وسیله‌ی قیمت بیان می شود. شکل طبیعی فلزی طلا برعکس شکل مبادله‌پذیری عام آن است یعنی شکل ارزش، حال آنکه ارزش مصرفی آن صرفاً در یک رشته کالاهایی که هم‌چون هم‌ارز آن به کار می روند بیان می شود. هنگامی که کالایی با طلا مبادله می شود، در عین حال شکل مصرفی اش به شکل ارزش تغییر می کند. هنگامی که طلا با کالایی مبادله می شود، شکل ارزشی آن به شکل مصرفی تغییر می کند.

اجازه دهید با مالک کالایی، مثلاً دوست قدیمی مان بافنده‌ی پارچه‌ی کتانی، در صحنه‌ی عمل یعنی بازار همراه شویم. کالای او، ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی، قیمتی معین مثلاً ۲ پوند دارد. او آن را با ۲ پوند مبادله می کند و چون مردی از نسل قدیم است، این دو پوند را با یک کتاب مقدس خانوادگی به همان قیمت مبادله می کند. پارچه‌ی کتانی که برای او فقط یک کالا یعنی حامل ارزش بود، به ازای طلا که شکل ارزش پارچه‌ی کتانی است، واگذار می شود. سپس از این شکل خارج می شود و بار دیگر به ازای کالای دیگری، کتاب مقدس، واگذار می شود که قرار است به عنوان شیء مفیدی وارد خانه‌ی بافنده شود و در آنجا نیاز خانواده اش را به تهذیب برآورده کند. بنابراین، فرایند مبادله از طریق دو استحاله‌ی متضاد اما متقابلاً مکمل - تبدیل کالا به پول و تبدیل مجدد پول به کالا - انجام می شود.^{۶۵} مراحل

۶۵. ἔχ δὲ τοῦ... πῦρὸς τ'ἀνταμί βεδθαι πάντα, φησὶν ὁ Ἡράκλειτος, καὶ πῦρ ἀπαντων, ὡσπερ χρυσοῦ.

این استحاله، توأمأ هم معامله‌های صاحبان کالاهاست - فروش یا مبادله‌ی کالا با پول، و خرید یا مبادله‌ی پول با کالا - و هم وحدت این دو عمل است: فروختن برای خریدن. نتیجه‌ی نهایی معامله، از منظر بافنده، این است که اکنون به جای آن‌که صاحب پارچه‌ی کتانی باشد، کتاب مقدس دارد؛ به جای کالای اولیه‌ی خود، اکنون دارای کالای دیگری با همان ارزش ولی با فایده‌ی متفاوتی است. وی وسایل دیگر معاش و تولید خود را به همین شیوه تهیه می‌کند. به نظر بافنده، کل این فرایند چیزی جز مبادله‌ی محصول کارش با محصول فرد دیگری، یا به عبارتی چیزی جز مبادله‌ی محصولات نیست. بنابراین فرایند مبادله‌ی کالاها با تغییرات شکلی زیر انجام می‌شود:

کالا - پول - کالا

C-M-C

تا جایی که محتوی مادی این فرایند مورد نظر است، حرکت C-C، یعنی مبادله‌ی یک کالا با کالای دیگری، سوخت و ساز کار اجتماعی است که در نتیجه‌ی آن خود فرایند به پایان می‌رسد.¹⁸

C-M نخستین استحاله‌ی کالا، یا فروش. جهش ارزش از کالبد کالا به کالبد طلا، همان‌طور که در جای دیگری نیز توصیف کرده‌ام*، جهش مرگ‌زای (salto mortale) کالا است. اگر این جهش موفقیت‌آمیز نباشد، نه کالا بلکه در عوض مالک آن مغبون می‌شود. تقسیم اجتماعی کار [ماهیت کار او را یک‌جانبه و نیازهای او را چندجانبه می‌کند].¹⁹ دقیقاً به همین دلیل است که محصول کارش صرفاً به عنوان ارزش مبادله‌ای به درد او می‌خورد. اما این محصول فقط در پول می‌تواند شکل هم‌ارز معتبر اجتماعی و عام را کسب کند. اما آن پول در جیب کس دیگری است. برای بیرون کشیدن این پول، کالا پیش از هر چیز باید برای صاحب پول در حکم ارزش مصرفی باشد و بنابراین کار صرف‌شده در آن کالا در شکل اجتماعی مفیدی صرف شده باشد یا به عنوان حلقه‌ای از تقسیم اجتماعی کار قابلیت خود را نشان دهد. اما تقسیم کار سازواری تولیدی است که به‌طور طبیعی رشد کرده است، تاری است که در پشت سر تولیدکنندگان کالاها بافته شده و همچنان بافته می‌شود. شاید کالا محصول یک نوع کار جدید باشد و ادعا شود که نیاز نوظهوری را برآورده می‌کند یا به ابتکار خود از ابتدا نیاز جدیدی را به وجود می‌آورد. شاید عمل خاصی که دیروز هنوز یکی از اعمال فراوانی بود که برای تولید کالای معینی انجام می‌شد، امروز خود را از این چارچوب جدا کند و

18. افزوده به فر: اکنون باید هر کدام از این استحاله‌های پی در پی را که کالا باید کاملاً از سر بگذراند مورد بررسی قرار دهیم.

19. ظرفیت تولیدی‌اش را محدود می‌کند در حالی که نیازهای او را افزایش داده است.

* χρήματα καὶ χρημάτων χρυσός → (ف. لاسال، فلسفه‌ی هراکلیتی تاریخ‌شدن، برلین، ۱۸۵۸، جلد ۱، ص ۲۲۲).

لاسال در یادداشت خود به این فراز، ص ۲۲۴، یادداشت شماره ۳، به خطا پول را نماد صرف ارزش تلقی می‌کند. * چنان‌که هراکلیت می‌گوید همه‌ی چیزها با آتش مبادله می‌شوند و آتش با همه‌ی چیزها، به همان‌سان طلا با همه‌ی اجناس و همه‌ی اجناس با طلا معاوضه می‌شود» (پلوتارک، «The E at Delphi» Moralia، ۳۳۸ پیش از میلاد) - م.ا.

* به در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۸۸ رجوع کنید - م.ا.

به عنوان شاخه‌ی مستقلی از کار تثبیت شود و جزء مربوط به خود را از آن محصول همچون کالایی مستقل به بازار بفرستد. ممکن است اوضاع و احوال برای چنین فرایند تفکیکی آماده یا نارس باشد. امروز این محصول نیازی اجتماعی را برآورده می‌کند. فردا ممکن است محصول مشابهی بخشاً یا کاملاً جای آن را بگیرد. علاوه بر این، اگرچه ممکن است کار بافنده‌ی ما یکی از شاخه‌های به رسمیت شناخته شده‌ی تقسیم اجتماعی کار تلقی شود، اما به هیچ وجه این امر کافی نیست که مفید بودن ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی او را تضمین کند. اگر نیاز اجتماعی به پارچه‌ی کتانی را محصولات بافندگان رقیب تأمین کرده باشند - و چنین نیازی مانند هر نیاز دیگر محدودیتی دارد - محصول دوست ما بیش از حد نیاز، زائد و در نتیجه بی‌فایده است. هرچند مردم دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمرند، اما دوست ما نیز برای هدیه دادن محصولاتش به بازار نمی‌رود. با این همه، فرض می‌کنیم که ارزش مصرفی محصولات او امتحان خود را پس داده و بنابراین آن کالا پول جذب کرده باشد. اکنون باید پرسیم: چقدر پول؟ بی‌شک پاسخ در قیمت کالا که مظهر مقدار ارزش آن است، پیش‌بینی شده است. در اینجا هر نوع خطای ممکن در محاسبه‌ی ذهنی مالک کالا را که بی‌درنگ به صورت عینی در بازار تصحیح می‌شود، از بررسی خود کنار می‌گذاریم. فرض می‌کنیم که وی تنها میانگین کمیّت لازم زمان کار را به لحاظ اجتماعی برای تولید محصول خویش صرف کرده باشد. بنابراین، قیمت کالا صرفاً نام پولی کمیّتی از کار اجتماعی است که در کالا شیئیت یافته است. اما، اکنون شرایط تثبیت شده‌ی پیشین تولید در بافندگی، بدون کسب اجازه از بافنده‌ی ما و پشت سر او، دستخوش تحوّل شده است. آنچه دیروز بی‌شک زمان کار از لحاظ اجتماعی لازم برای تولید یک یارد پارچه‌ی کتانی بود امروز دیگر صادق نیست، واقعیتی که صاحب پول با دقت تمام بر اساس قیمت‌هایی که رقبای دوست ما ارائه می‌دهند، به اثبات می‌رساند. از بداقبالی دوست ما، بافندگان زیادی در دنیا وجود دارند. سرانجام، فرض می‌کنیم که هر طاقه‌ی پارچه‌ی کتانی در بازار شامل چیزی جز زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی نباشد. با این همه، ممکن است تمام این طاقه‌ها در کل دارای زمان کار صرف شده‌ی مازاد بر نیاز باشند. اگر بازار نتواند کل پارچه‌ی کتانی را به قیمت معمولی ۲ شیلینگ در یارد جذب کند، ثابت می‌شود که بخش بسیار بزرگی از کل زمان کار اجتماعی برای شکل بافندگی صرف شده است. اثر آن دقیقاً مانند موردی است که هر بافنده‌ی منفرد زمان کار بیشتری را برای تولید محصول خویش در مقایسه با نیاز اجتماعی صرف کرده باشد. به قول ضرب‌المثل {آلمانی} *Mitgefangen, Mitgehangen* * . تمامیت پارچه‌ی کتانی در بازار یک جنس تجاری تلقی می‌شود و هر طاقه‌ی پارچه‌ی کتانی جزء صحیحی از آن است. در واقع، ارزش هر یارد از آن چیزی جز مادیت یافتن همان کمیّت متعیّن

* می‌توان آن را به ضرب‌المثل فارسی خشک و تر با هم می‌سوزند ترجمه کرد - م. فا

اجتماعی از کار یکسان انسانی نیست.²⁰

بنابراین می‌بینیم که کالاها دلباخته‌ی پول هستند اما «راه عشق حقیقی هرگز هموار نیست.»* ساختار کمی سازواره‌ی تولیدی جامعه که عناصر پراکنده‌ی (membra disjecta) آن را در نظام تقسیم کار ادغام می‌کند، مانند ساختار کیفی آن بی‌نظم و خودپو است. بنابراین، مالکان کالاها در می‌یابند که همان تقسیم کار که آن‌ها را به تولیدکنندگان خصوصی و مستقل تبدیل می‌کند، فرایند اجتماعی تولید و مناسبات تولیدکنندگان منفرد با یکدیگر در آن فرایند را نیز از خود تولیدکنندگان مستقل می‌کند؛ همچنین پی می‌برند که استقلال افراد از یکدیگر در یک نظام وابستگی مادی فراگیر تکمیل می‌شود.

تقسیم کار محصول کار را به کالا تبدیل و به این ترتیب دگرگونی آن را به پول ناگزیر می‌کند. در همان حال، موفقیت {یا شکست} این استحاله‌ی جوهری را امری تصادفی می‌کند. با این همه، در اینجا باید به این پدیده در شکل ناب آن بنگریم و بنابراین فرض کنیم که روال کار به صورت متعارف انجام شده است. به هر حال، اگر اساساً قرار است که این فرایند انجام شود یعنی فروش کالا ناممکن نباشد، تغییر شکل باید همیشه رخ دهد، هر چند ممکن است کاهش یا افزایشی نامتعارف در ماده یعنی در مقدار ارزش به وجود آید. یکی از فروشندگان کالای خود را با طلا، و دیگری طلای خود را با کالا جایگزین کرده است. پدیده‌ی آشکار در اینجا این است که یک کالا و طلا، ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی و ۲ پوند دست به دست شده و جایشان تغییر کرده است، به عبارت دیگر با هم مبادله شده‌اند. اما کالا با چه چیزی مبادله شده است؟ با شکل عام ارزش خود. و طلا با چه چیزی مبادله شده است؟ با شکل خاص ارزش مصرفی خویش. چرا طلا به عنوان پول در مقابل پارچه‌ی کتانی قرار می‌گیرد؟ زیرا قیمت ۲ پوندی پارچه‌ی کتانی یعنی نام پولی آن، پیش‌تر آن را در رابطه با طلا به عنوان پول قرار داده بود. کالا از شکل اصلی خود از طریق واگذاری آن جدا می‌شود، یعنی از لحظه‌ای که ارزش مصرفی آن عملاً طلا را که پیش‌تر وجودی مجازی در قیمت آن داشت جذب می‌کند. بنابراین، تحقق قیمت کالا یا تحقق شکل ارزش صرفاً ذهنی کالا، هم‌زمان و به‌طور معکوس، تحقق ارزش مصرفی صرفاً ذهنی پول است؛ دگرگونی کالا به پول در همان حال دگرگونی پول به کالا است. این فرایند واحد دوجانبه است: این فرایند از یک قطب، یعنی از قطب مالک کالا، فروش است؛ از قطب مقابل، یعنی از قطب صاحب پول، خرید است. به بیان دیگر، فروش همانا خرید است، C-M همان M-C است.^{۶۶}

* the course of true love never does run smoot عبارتی از شکسپیر در نمایشنامه‌ی رویای یک شب

تابستانی - م. ف.

۶۶. «هر فروش خرید است» (دکتر کنه، گفتارهایی در باره‌ی تجارت و کارهای پیشه‌وران، فیزیوکرات‌ها، انتشارات در،

20. در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۷۸ به ن. ف. دانلیسون، مترجم روسی سرمایه، مارکس تغییر زیر را در این جمله داد: «و در واقع، ارزش هر یارد از آن چیزی جز مادیت یافتن بخشی از کمیت کار اجتماعی نیست که در کل مقدار پارچه کتانی مصرف شده است.» تصحیحی مشابه در نسخه‌ی ویراست دوم آلمانی جلد اول سرمایه که متعلق به مارکس بود، شده است؛ با این همه این تصحیح به خط او نبود. یادداشت از «مؤسسه‌ی مارکسیسم - لنینیسم»

تا این جا، ما فقط یک رابطه‌ی اقتصادی بین انسان‌ها یعنی رابطه بین مالکان کالاها را بررسی کرده‌ایم که در آن صرفاً با واگذاری محصول کارشان، محصول کار دیگران را تصاحب می‌کنند. به این ترتیب، برای این که مالک یک کالا در مقابل مالکی دیگر در شکل صاحب پول قرار گیرد، ناگزیر یا باید محصول صاحب پول بنا به ماهیت خویش شکل پولی داشته باشد یعنی یا باید طلا^{۶۱} باشد. در یک کلام، ماده‌ای که پول از آن تشکیل می‌شود - یا کالای او پیش‌تر پوسته‌ی خود را تغییر دهد و از شکل مصرفی اولیه‌ی خود جدا شود. طلا برای این که کارکردی همچون پول داشته باشد، ناگزیر باید از این یا آن نقطه وارد بازار کالاها شود. این نقطه را می‌توان در سرچشمه‌ی تولید آن یافت که در آنجا طلا به عنوان محصول بی‌واسطه‌ی کار با محصول دیگری به همان ارزش مبادله می‌شود. اما از آن لحظه به بعد، همیشه باز نمودِ قیمت تحقق‌یافته‌ی کالاهاست.^{۶۷} صرف‌نظر از مبادله‌ی طلا با کالاهای دیگر در سرچشمه‌ی تولید، طلا در دست هر مالک کالا، کالای اوست که از شکل اولیه‌ی خود با واگذار شدن، جدا شده است؛ این محصول فروش یا محصول نخستین استحاله‌ی کالا C-M است.^{۶۸} چنان‌که دیدیم، طلا به پول یا مقیاس ذهنی ارزش تبدیل شد، چون تمامی کالاها ارزش خود را در آن می‌سنجیدند و بدین‌گونه آن را به ضد مجازی شکل مفید خود و بنابراین شکل ارزش‌شان تبدیل کردند. طلا به پول واقعی تبدیل می‌شود، چون کالاها، با واگذار شدن کامل‌شان، دستخوش دگرگونی یا از دست دادن شکل واقعی‌شان به عنوان اشیای مفید می‌شوند و بدین‌گونه طلا را به صورت واقعی ارزش‌شان تبدیل می‌کنند. به این ترتیب، کالاها در شکل ارزش خود، هر رد و نشانی از ارزش مصرفی طبیعی خود و نیز کار مفید ویژه‌ای که آفرینش خود را مدیون آن هستند، از دست می‌دهند تا به مادیت یافتگی اجتماعی کار انسانی یکسان و نامتمایز تبدیل شوند. از ظاهر صرف پول نمی‌توان گفت چه نوع کالایی به آن تبدیل شده است. تمامی کالاها در شکل پولی خود مانند هم هستند. بنابراین، پول ممکن است چرک و کثافت باشد اما چرک و کثافت پول نیست. ما فرض می‌کنیم که دو سکه‌ی طلایی که بافنده‌ی ما بابت آن پارچه‌ی کتانی اش را واگذار کرد، شکل استحاله‌یافته‌ی یک کوارتر گندم است. فروش پارچه‌ی کتانی، C-M، در همان حال خرید آن، M-C است. اما این فرایند که به عنوان فروش پارچه‌ی کتانی تلقی می‌شود، حرکتی را

→ پاره‌ی اول، پاریس، ۱۸۴۶، ص ۱۷۰، یا چنان‌که کنه در پندهای عمومی خود می‌گوید: «فروختن همانا خریدن است.»*

* این نقل قول در دوپونت دو نومور، پندهای دکتر کنه، چاپ در فیزیوکرات‌ها، انتشارات در، پاره‌ی اول، پاریس، ۱۸۴۶، ص ۳۹۲ آمده است - م. ۱.

۶۷. «قیمت یک کالا را می‌توان با قیمت کالای دیگری پرداخت کرد» (مرسیه دو لا ریویر، نظم طبیعی و ذاتی جوامع سیاسی، فیزیوکرات‌ها، انتشارات در، پاره‌ی دوم، ص ۵۵۴).

۶۸. «برای کسب این پول، باید فروشی را انجام داد»، (نظم طبیعی و ذاتی...، ص ۵۴۳).

آغاز می‌کند که به ضد آن ختم می‌شود: خرید کتاب مقدس. از سوی دیگر، این فرایند اگر به عنوان خرید پارچه‌ی کتانی در نظر گرفته شود، حرکتی را کامل می‌کند که با ضد آن آغاز شده بود: فروش گندم. C-M (پارچه‌ی کتانی - پول) که نخستین مرحله از C-M-C (پارچه‌ی کتانی - پول - کتاب مقدس) است، همچنین M-C (پول - پارچه‌ی کتانی) یعنی آخرین مرحله‌ی حرکت دیگر C-M-C (گندم - پول - پارچه‌ی کتانی) است. بنابراین، نخستین استحاله‌ی کالای اول یعنی تبدیل آن از شکل کالایی به شکل پولی، همواره دومین استحاله‌ی کاملاً متضاد کالای دیگر یعنی تبدیل مجدد آن از شکل پولی به کالا است.^{۶۹}

M-C دومین یا واپسین استحاله‌ی کالا: خرید. چون پول شکل جداشده‌ی تمامی کالاها یا دیگر یا نتیجه‌ی واگذاری عام آنهاست، خود کالای واگذارپذیر مطلق است. پول تمامی قیمت‌ها را برعکس می‌خواند و بنابراین در پیکر تمامی کالاها به نحوی منعکس می‌شود که گویی آنها مواد و مصالحی هستند که در راه شدایند پول به کالا قربانی آن شده‌اند. در همان حال، قیمت‌ها، آن نگاه‌های دلبرانه‌ای که کالاها به پول می‌اندازند، کران تبدیل‌پذیری آن یعنی کمیّت‌اش را تعریف می‌کنند. از آنجا که هر کالایی که به پول تبدیل می‌شود ناپدید می‌شود، غیرممکن است که از خود پول بتوان گفت که چگونه به دست صاحبش رسیده و یا چه کالایی به آن تبدیل شده است. پول هر خاستگاهی هم که داشته باشد **بو نمی‌دهد** (Non olet)* اگر از یک سو پول باز نمود کالایی باشد که فروخته شده است، از سوی دیگر همچنین باز نمود کالایی است که می‌تواند خریده شود.^{۷۰}

M-C یعنی خرید، در همان حال C-M به معنای فروش است؛ بنابراین، واپسین استحاله‌ی یک کالا در همان حال نخستین استحاله‌ی کالای دیگری است. برای بافنده‌ی ما، سرگذشت زندگی کالایش با کتاب مقدسی خاتمه می‌یابد که وی دو پوند خویش را بار دیگر به آن تبدیل کرده است. اما فرض کنید که فروشنده‌ی کتاب مقدس دو پوند آزاد شده توسط بافنده را به کنیاک تبدیل کند. M-C یعنی واپسین مرحله‌ی C-M-C (پارچه‌ی کتانی - پول - کتاب مقدس)، همچنین C-M یعنی نخستین مرحله‌ی C-M-C (کتاب مقدس - پول - کنیاک) است. [از آنجا که تولیدکننده‌ی کالا تنها یک کالا را عرضه می‌کند، اغلب آن را در کمیّت‌های بزرگ می‌فروشد]^{۲۲}؛ در حالی که این واقعیت که نیازهای بسیاری

۲۲. تقسیم کار اجتماعی هر تولیدکننده - مبادله‌گر را به ساختن یک جنس خاص محدود می‌کند که اغلب آن را به صورت عمده می‌فروشد.

۶۹. چنانکه پیش‌تر بیان کردیم، تولیدکننده‌ی واقعی طلا و نقره یک استثنا است. وی محصول خویش را بدون آن‌که ابتدا فروخته باشد، مبادله می‌کند.

* گفته می‌شود که این پاسخ امپراتور روم، و سپاسیان، به پسرش تیتوس بود. تیتوس وی را به خاطر پول درآوردن از طریق مالیات بستن به توالت‌های عمومی سرزنش کرده بود - م. ۱.

۷۰. «اگر پول در دستان ما بیانگر چیزهایی باشد که مایلیم بخریم، همچنین بیانگر چیزهایی است که ما به ازای این پول فروخته‌ایم» (مرسیه دو لا ریویر، اثر پیش‌گفته، ص ۵۸۶).

دارد، او را ناگزیر می‌کند تا قیمت تحقق‌یافته را تقسیم کند و مبلغ آزادشده را به خریدهای متعددی اختصاص دهد. از همین‌رو، فروش به خریدهای زیاد کالاهای متفاوت می‌انجامد. بدین‌گونه، واپسین استحاله‌ی کالا مجموعه‌ای از نخستین استحاله‌ی کالاهای دیگر را ایجاد می‌کند.

اکنون اگر استحاله‌ی کامل کالایی، مثلاً پارچه‌ی کتانی، را در کل در نظر بگیریم، در وهله‌ی نخست می‌بینیم که از دو حرکت متضاد و مکمل یعنی C-M و M-C تشکیل شده است. این دو استحاله‌ی متضاد کالا از طریق دو فرایند اجتماعی متضاد که در آن مالک کالا شرکت می‌کند، به انجام می‌رسد و در سرشت متضاد اقتصادی این دو فرایند بازتاب می‌یابد. مالک کالا با شرکت در عمل فروش فروشنده می‌شود؛ با شرکت در عمل خرید خریدار می‌شود. اما همان‌طور که در هر استحاله‌ی کالا، دو شکل آن یعنی شکل کالایی و شکل پولی، هم‌زمان ولی در قطب‌های متضاد، وجود دارند، هر فروشنده با خریداری روبرو می‌شود و هر خریداری با یک فروشنده. در حالی که کالایی واحد پی در پی از خلال دو استحاله‌ی معکوس یعنی از کالا به پول و از پول به کالای دیگر دست به دست می‌شود، مالک کالا پی در پی نقش خود را از فروشنده به خریدار تغییر می‌دهد. بنابراین، فروشنده و خریدار بودن نقش‌های ثابتی نیستند بلکه اشخاص پیوسته در جریان گردش کالاها این نقش‌ها را تغییر می‌دهند.

استحاله‌ی کامل کالا، در ساده‌ترین شکل خود، حاکی از چهار **قطعه‌ی نمایشی** (dénouements) و سه **بازیگر** (dramatis personage) است. یکم، کالا در برابر پول به‌عنوان شکل ارزشی آن کالا قرار می‌گیرد؛ اما پول در واقعیت سخت و شی‌واره‌اش در جیب دیگری وجود دارد. به این ترتیب، مالک کالا با مالک پول روبرو می‌شود. اکنون به محض آن‌که کالا به پول تغییر می‌کند، پول به شکل هم‌ارز ناپایدار کالا تبدیل می‌شود، شکلی که ارزش مصرفی‌اش یا محتوایش در آن سوی دیگر، در پیکر کالاها، وجود دارد.²³ پول، مرحله‌ی نهایی نخستین تبدیل، در عین حال نقطه آغاز مرحله‌ی دوم است. بدین‌گونه فردی که در نخستین معامله فروشنده است، در دومین مرحله به خریدار تبدیل می‌شود که در آن سومین مالک کالا با او به‌عنوان فروشنده روبرو می‌شود.^{۷۱}

دو مرحله‌ی معکوس حرکتی که استحاله‌ی کالا را تشکیل می‌دهند، یک دور را به وجود می‌آورند: شکل کالایی، جدایی از این شکل و بازگشت به آن. البته، خود کالا در اینجا دستخوش تعینات متضادی است. در نقطه‌ی شروع یک ارزش نامصرفی و در پایان یک ارزش مصرفی برای مالک آن است. [به همین ترتیب، پول در مرحله‌ی نخست به‌عنوان

23. استحاله‌ی کامل کالا در ساده‌ترین شکل خود چهار عنصر دارد: کالا و پول، مالک کالا و صاحب پول. این دو عنصر اخیر کران‌هایی‌اند که دو بار با هم روبرو می‌شوند. با این همه، یکی از مبادله‌کنندگان ابتدا در نقش خود به‌عنوان فروشنده، مالک کالا، و سپس در نقش خریدار، مالک پول وارد می‌شود. بنابراین، فقط سه بازیگر وجود دارند.

۷۱. «بنابراین... چهار مرحله‌ی نهایی و سه طرف قرارداد وجود دارد که یکی از آنها دو بار مداخله می‌کند» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۰۹).

بلوری سفت و سخت از ارزش ظاهر می شود که کالا به آن تبدیل اما سپس در هم ارز صرف کالا محو می شود.²⁴

این دو مرحله‌ی استحاله که دور یک کالا را تشکیل می دهند، در همان حال دو استحاله‌ی ناقص و معکوس دو کالای دیگر را تشکیل می دهند. [کالایی واحد (پارچه‌ی کتانی) رشته‌ای از استحاله‌های خود را آغاز می کند و استحاله‌ی کالای دیگر (گندم) را به پایان می رساند. در جریان نخستین دگرگونی آن یعنی فروش، پارچه‌ی کتانی این دو نقش را قائم به ذات بازی می کند. اما سپس به سرای باقی می شتابد، و به عنوان طلا وارد حالت سفیره‌ای می شود و به این طریق هم زمان نخستین استحاله‌ی سومین کالا را پایان می دهد.²⁵ از همین رو، این دور که یک کالا در جریان استحاله‌های خویش طی می کند، با دورهای کالاهای دیگر به نحو تنگاتنگی در هم تنیده شده است. کل این فرایند گردش کالاها را به وجود می آورد.

گردش کالاها نه تنها از لحاظ شکل بلکه در ذات خویش نیز با مبادله‌ی بی واسطه‌ی کالاها متفاوت است. برای اثبات این امر کافی است که مسیر رویدادها را در نظر بگیریم. بافنده بی شک پارچه‌ی کتانی را با کتاب مقدس، یعنی کالای خویش را با کالای فرد دیگری مبادله کرده است. اما این پدیده فقط در مورد او صدق می کند. فروشنده‌ی کتاب مقدس که یک گیلان مشروب گرمابخش را به ورقه‌های سرد کاغذ ترجیح می دهد، هیچ قصدی از مبادله‌ی پارچه‌ی کتانی با کتاب مقدس نداشت؛ بافنده نیز احتمالاً هیچ نمی دانست که گندم به ازای پارچه‌ی کتانی اش مبادله شده است و غیره. کالای فرد B جایگزین کالای فرد A می شود، اما A و B متقابلاً کالاهای خود را مبادله نمی کنند. در واقع، ممکن است از قضا A و B از یکدیگر خرید کنند، اما رابطه‌ی ویژه‌ای از این دست به هیچ وجه نتیجه‌ی ضروری شرایط عام گردش کالاها نیست. از یک سو، در اینجا می بینیم که چگونه مبادله‌ی کالاها تمام محدودیت‌های فردی و محلی مبادله‌ی بی واسطه‌ی محصولات را در هم می شکنند و فرایند سوخت و ساز کار انسانی را تکامل می بخشد. از سوی دیگر، شبکه‌ی کاملی از پیوندهای اجتماعی با خاستگاهی طبیعی تکوین می یابد که به تمامی از کنترل عوامل انسانی خارج است. تنها به این دلیل که کشاورز گندم خویش را فروخته است، بافنده می تواند پارچه‌ی کتانی خود را بفروشد، و تنها به این دلیل که بافنده پارچه‌ی کتانی خود را فروخته است، دوست شتابزده و مشروب‌خوار ما می تواند کتاب مقدس خویش را بفروشد، و تنها به این دلیل که وی پیش تر آب زندگی جاوید را در اختیار دارد، عرق کش می تواند آب حیات (eau-de-vie) خود را بفروشد و به همین ترتیب این روند ادامه می یابد.

بنابراین، فرایند گردش، برخلاف مبادله‌ی بی واسطه‌ی محصولات، همین که ارزش‌های مصرفی دست به دست می شوند و جای شان تغییر می کند، ناپدید نمی شود. پول

24. بار دیگر یادآوری می کنیم که پول نیز در این حالت نقشی دوگانه ایفا می کند. در نخستین استحاله‌ی خود در مقابل کالا همچون شکل ارزشی ظاهر می شود که در جای دیگری یعنی در جیب شخص دیگری، واقعیتی سفت و سخت دارد. همین که کالا به تبلور پول تبدیل شد، پول دیگر آن حالت سفت و سخت جامد را ندارد. دیگر شکلی جز شکل گذرای کالا یعنی شکل هم‌ارزی که باید ناپدید و به ارزش مصرفی تبدیل شود، ندارد.

25. مثلاً استحاله‌ی نخست پارچه‌ی کتانی (پارچه‌ی کتانی-پول) دومین و آخرین استحاله‌ی گندم (گندم-پول-پارچه‌ی کتانی) است. آخرین استحاله‌ی پارچه‌ی کتانی (پول-کتاب مقدس) نخستین استحاله‌ی کتاب مقدس (کتاب مقدس-پول) است.

که سرانجام از رشته‌ی استحاله‌هایی که یک کالا دستخوش آن است خارج می‌شود، ناپدید نمی‌گردد. پول همیشه در نقاطی از روند گردش که کالاها از آن آزاد شده‌اند، خود را جا می‌دهد. مثلاً در استحاله‌ی کامل پارچه‌ی کتانی، یعنی پارچه‌ی کتانی - پول - کتاب مقدس، پارچه‌ی کتانی ابتدا از گردش خارج می‌شود و پول جای آن را می‌گیرد. سپس کتاب مقدس از گردش خارج می‌شود و بار دیگر پول جای آن را می‌گیرد. هنگامی که یک کالا جایگزین کالای دیگر می‌شود، کالا - پول در دست شخص سومی قرار می‌گیرد.^{۷۲} گردش پیوسته دنبال پول است.

هیچ چیز احمقانه‌تر از این جزم نیست که چون هر فروشی همانا خرید است و هر خریدی فروش، پس گردش کالاها ناگزیر حاکی از برقراری تعادل بین فرایندهای فروش و خرید است. اگر مقصود این باشد که تعداد فروش‌های واقعی انجام‌شده برابر با تعداد خریدهاست، این گزاره چیزی جز یک همان‌گویی صاف و ساده بیش نیست. اما مقصود واقعی آن این است که نشان دهد هر فروشنده‌ای خریدارش را نیز با خود به بازار می‌آورد. خرید و فروش به‌عنوان رابطه‌ی متغیر بین دو شخص که در دو قطب متضاد قرار دارند، یعنی مالک کالا و مالک پول، همسان است. اما اگر به آن‌ها به‌عنوان معاملات یک شخص واحد بنگریم، خرید و فروش دو عمل را با خصوصیتی قطبی و متضاد تشکیل می‌دهند. به این ترتیب، اگر کالایی که به داخل قرع و انبیق^{۲۶} کیمیاگر گردش ریخته می‌شود و به صورت پول بیرون نیاید، یا به کلام دیگر اگر نتواند توسط مالکش فروخته شود و در نتیجه توسط مالک پول خریداری نشود، آن‌گاه یکسانی خرید و فروش حاکی از آن است که این کالا به‌دردنخور است. همچنین، یکسانی خرید و فروش حاکی از آن است که این فرایند، در صورت کسب موفقیت، یک نوع وقفه یا انقطاع طولانی یا کوتاه، در حیات کالا است. از آنجا که نخستین استحاله‌ی کالا هم‌زمان فروش و خرید است، این فرایند ناقص در همان حال در خود فرایند مستقلی است. خریدار، کالا و فروشنده، پول دارد، یعنی کالا به شکلی باقی می‌ماند که قادر به گردش است و دیر یا زود در بازار از نو ظاهر می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی بفروشد مگر این‌که کس دیگری آن را بخرد. اما هیچ‌کس به این دلیل که تازه فروخته است فوراً نیاز ندارد که بخرد. گردش تمام محدودیت‌های زمانی، مکانی و شخصی تحمیل شده توسط مبادله‌ی مستقیم محصولات را در هم می‌شکند [و این کار را با جدا کردن همانندی بی‌واسطه بین مبادله‌ی محصول خود فرد و تصاحب کالای دیگر و در واقع با ایجاد تضاد بین فروش و خرید انجام می‌دهد.]^{۲۶} این‌که فرایندهای مستقل و متضاد با هم وحدتی درونی را شکل می‌دهند، به آن معنی است که وحدت درونی آن‌ها از طریق

۲۶. اما چگونه؟ هیچ‌کس در مبادله‌ی تجاری نمی‌تواند محصول خود را واگذار کند بدون آن‌که هم‌زمان شخص دیگری محصول خود را واگذار کند. گردش همانندی بی‌واسطه‌ی این دو عمل را با ایجاد تضاد بین خرید و فروش بر هم می‌زند.

۷۲. [یادداشت برای ویراست دوم:] با وجود بدیهی بودن این پدیده، اقتصاددان‌های سیاسی، به ویژه طرفداران معمولی تجارت آزاد، در بیشتر موارد آن را نادیده می‌گیرند. * retort وسایل تقطیر - م. فا

تضادهای بیرونی حاصل می‌شود. این دو فرایند فاقد استقلال درونی‌اند زیرا همدیگر را تکمیل می‌کنند. از این‌رو، اگر استقلال بیرونی آن‌ها از نقطه‌ی تعیین‌کننده‌ی معینی فراتر رود، وحدت آن‌ها با ایجاد بحران به‌شدت خود را نشان می‌دهد. بین ارزش مصرفی و ارزش، بین کار خصوصی که باید هم‌زمان خود را به‌عنوان کار مستقیماً اجتماعی نشان دهد و نوع مشخص و ویژه‌ی کار که هم‌زمان به‌عنوان کار عام صرفاً مجرد تلقی می‌شود، بین تبدیل اشیا به اشخاص و تبدیل اشخاص به اشیا*، تضادی درونی در خود کالا برقرار است؛ مراحل متضاد استحاله‌ی کالا، شکل‌های تکامل‌یافته‌ی حرکت این تضاد درونی است. از این‌رو، این شکل‌ها حاکی از امکان بروز، اما فقط امکان بروز، بحران‌هاست. تکوین این امکان به یک واقعیت مستلزم تحقق یک رشته از شرایط است که هنوز حتی از منظر گردش ساده‌ی کالاها به وجود نیامده است.^{۷۳}

پول به‌عنوان میانجی گردش کالاها کارکرد وسیله‌ی گردش را کسب می‌کند.

{ ۲ - ب - پویه‌ی پول }

تغییر شکلی که از طریق آن سوخت و ساز محصولات کار انجام می‌شود، یعنی C-M-C، مستلزم آن است که یک ارزش معین نقطه‌ی آغاز این فرایند را در هیأت یک کالا تشکیل دهد و در هیأت کالا به همان نقطه بازگردد. بنابراین، حرکت کالاها یک دور است. از سوی دیگر، شکل این حرکت پول را از این دور کنار می‌گذارد. نتیجه‌ی این حرکت دور شدن

* 'Personifizierung der Sachen und Versachlichung der Personen'. به بیان دقیق‌تر، «انسان‌انگاری

اشیاء و شیء‌وارگی انسان‌ها» - م. ۱

۷۳. به ملاحظاتم درباره‌ی جیمز میل در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۷۴-۷۶ رجوع کنید. دو نکته در اینجا وجود دارد که سرشت‌نشان روش توجیه‌گران اقتصاد بورژوازی است. نخست، یکسان دانستن گردش کالاها با مبادله‌ی مستقیم محصولات از طریق نادیده گرفتن ساده‌ی تفاوت‌های این دو. دوم، تلاش برای توجیه تضادهای فرایند تولید سرمایه‌داری با تقلیل روابط بین افراد درگیر در این فرایند تولید به روابط ساده‌ی برآمده از گردش کالاها. با این همه، تولید و گردش کالاها، حتی اگر از لحاظ گستره و اهمیت با هم تفاوت داشته باشند، پدیده‌هایی‌اند که در متنوع‌ترین شیوه‌های تولید یافت می‌شوند. اگر صرفاً با تجربی‌ترین مقوله‌های گردش که در همه‌ی آن‌ها مشترک است آشنا باشیم، نمی‌توانیم چیزی درباره‌ی ویژگی مشخص (differentia specifica) آنان بدانیم و بنابراین نمی‌توانیم درباره‌ی آن‌ها داورى کنیم. در هیچ علمی غیر از اقتصاد سیاسی، چنین ترکیبی از خودبزرگ‌بینی با تکرار طوطی‌وار اصول پیش‌پاافتاده‌ی ابتدایی حاکم نیست. به‌عنوان نمونه، ژان باتیست سه چون می‌داند که کالا محصول است به خود اجازه می‌دهد تا در مورد بحران‌ها حکم صادر کند*.

* برداشتی که ریکاردو از سه‌ی ملال آور کسب کرده یعنی این که اضافه‌تولید ممکن نیست یا دست‌کم اشباع عمومی بازار ممکن نیست، متکی بر این حکم است که محصولات با محصولاتی دیگر مبادله می‌شوند (نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی دوم، ص ۴۹۳). سه در رساله‌ی اقتصاد سیاسی خود، جلد ۲، پاریس، ۱۸۱۴، ص ۳۸۲، می‌نویسد: «محصولات تنها با محصولات می‌توانند خریداری شوند» - م. ۱

مداوم پول از نقطه‌ی آغازش است و نه بازگشت پول به آن نقطه. تا زمانی که فروشنده به پول خود که شکل دگرگون‌شده‌ی کالایش است می‌چسبد، این کالا هنوز در مرحله‌ی نخستین استحاله است؛ به بیان دیگر، فقط نیمه‌ی نخست مسیر گردش خود را طی کرده است. هنگامی که فرایند فروختن برای خریدن کامل شود، پول بار دیگر از دست صاحب اولیه‌اش دور می‌شود.²⁷ البته، اگر بافنده‌ای که کتاب مقدس خریده است، پارچه‌ی کتانی بیشتری بفروشد، پول دوباره به دست او می‌رسد. اما این برگشت نتیجه‌ی گردش آن ۲۰ یارد پارچه‌ی کتانی اولیه نیست؛ آن گردش، پول را از دستان بافنده دور کرد و در اختیار فروشنده‌ی کتاب مقدس گذاشت. بازگشت پول به بافنده تنها ناشی از شروع مجدد یا تکرار همان فرایند گردش با کالایی تازه است، و مانند فرایند پیشین با همان نتیجه خاتمه می‌یابد. از همین رو، شکل حرکتی که بی‌واسطه از طریق گردش کالاها به پول داده می‌شود، همانا دور شدن مداوم آن از نقطه‌ی آغاز و سیر آن از دست یک مالک کالا به دست مالک کالایی دیگر یا پویه‌ی (cours de la monnaie, currency)* آن است.

پویه‌ی پول تکرار دائمی و یکنواخت فرایند واحدی را نشان می‌دهد. کالا همیشه در دست فروشنده است؛ پول، به‌عنوان وسیله‌ی خرید، همیشه در دست خریدار است و همیشه به‌عنوان وسیله‌ی خرید برای تحقق قیمت کالا انجام وظیفه می‌کند. هنگامی که پول قیمت کالا را تحقق بخشید، کالا را از دست فروشنده به دست خریدار منتقل می‌کند و در همان حال خود از دست خریدار دور می‌شود و به دست فروشنده می‌رسد تا در آنجا بار دیگر همین فرایند با کالای دیگری از سر گرفته شود. سرچشمه گرفتن شکل یک‌جانبه‌ی حرکت پول از شکل دو‌جانبه‌ی حرکت کالا از نظرها پنهان است. خود ماهیت گردش کالاها این ظاهر متضاد را ایجاد می‌کند. [نخستین استحاله‌ی یک کالا نه تنها حرکت پول بلکه حرکت خود کالا است؛ اما، دومین استحاله فقط حرکت خود پول است. کالا در نیمه‌ی نخست مسیر گردش خویش جای خود را به پول می‌دهد. به این طریق، در عین حال، کالا در شکل مصرفی‌اش از گردش خارج می‌شود و به مصرف می‌پیوندد.^{۷۴} شکل ارزشی یا صورتک پولی‌اش جای آن را می‌گیرد. سپس کالا نیمه‌ی دوم مسیر گردش خود را می‌پیماید که دیگر نه در شکل طبیعی خود بلکه در پوسته‌ی طلائی‌اش است.]²⁸ به این طریق، تداوم

27. حرکت C-M-C یا استحاله‌ی کامل کالا دایره‌ای است. به این معنا که یک ارزش خاص پس از آن‌که دستخوش تغییرات شکلی شد، به همان شکل اول، شکل کالایی، باز می‌گردد. برعکس، شکل پولی آن همین که سیر گردش آن کامل شد، ناپدید می‌شود. هنگامی که این شکل هم‌ارز را توسط فروشنده پیدا می‌کند هنوز از نخستین نیمه‌ی دور فراتر نرفته است. همین که فروشنده فروش را از طریق خرید تکمیل کرد، پول از دستان او نیز خارج می‌شود. بنابراین، حرکتی که گردش کالاها بر پول نقش می‌زند هنوز دایره‌ای نیست. گردش پول آن را از دست مالکش دور می‌کند بدون آن‌که هرگز به او باز گردد.

28. درست است که در نخستین استحاله، حرکت کالا به اندازه‌ی پولی که با آن مبادله می‌شود آشکار است، اما دومین استحاله بدون آن‌که به چشم بیاید صورت می‌گیرد. وقتی که کالا این حرکت تکمیلی گردش خود را آغاز می‌کند، پیش‌تر هیأت طبیعی خود را به کناری افکنده و جامه‌ی طلائی بر تن کرده است.

* به نظر ما واژه‌های داخل هلال مترادف‌های توضیحی برای واژه‌ی آلمانی Umlauf است، و نه پیشنهادی برای ترجمه‌ی آن. استفاده از واژه‌ی currency به جای circulation of money (پویه‌ی پول) حتی در سال ۱۸۶۷ نیز منسوخ شده بود. م. ۱

۷۴. حتی وقتی کالایی بارها و بارها فروخته می‌شود، وضعیتی که هنوز در اینجا مورد نظر ما نیست، هنگامی که برای آخرین بار به طور قطعی فروخته می‌شود، از قلمرو گردش به قلمرو مصرف وارد می‌شود و در آنجا یا به‌عنوان وسیله‌ی معاش یا به‌عنوان وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حرکت یک سره به پول وابسته می شود و همین حرکت که برای کالا دو فرایند متضاد را در بر می گیرد، هنگامی که به عنوان حرکت پول بررسی شود، همیشه فقط یک فرایند واحد است یعنی تغییر جای پیوسته‌ی کالاها^{۷۵} که هر بار با هم تفاوت دارند. بنابراین، به نظر می رسد که نتیجه‌ی گردش کالاها، یعنی جایگزینی یک کالا با کالای دیگر، از تغییر شکل خود کالاها به دست نمی آید بلکه حاصل عملکرد پول به عنوان وسیله‌ی گردش است. پول به عنوان وسیله‌ی گردش، کالاها را که در خود و برای خود فاقد قدرت حرکت اند، به گردش در می آورد، و آن‌ها را از دست کسانی که برای شان ارزش نامصرفی به شمار می آیند به دست کسانی می رساند که برای شان ارزش مصرفی هستند؛ و این فرایند همیشه جهتی مخالف با سیر خود کالاها در پیش می گیرد. پول پیوسته با گرفتن جای کالاها در گردش و به این طریق با دور کردن پیوسته‌ی آن‌ها از نقطه‌ی شروع خود، کالاها را از قلمرو گردش خارج می کند. بنابراین، اگرچه حرکت پول صرفاً تجلی گردش کالاهاست، برعکس چنین به نظر می رسد که گردش کالاها نتیجه‌ی حرکت پول است.^{۷۵}

از سوی دیگر، پول فقط از آن رو که ارزش استقلال یافته‌ی کالاهاست در حکم وسیله‌ی گردش عمل می کند. از این رو، حرکت آن، به عنوان وسیله‌ی گردش، در واقع صرفاً حرکتی است که کالاها ضمن تغییر شکل خود انجام می دهند. پس این تغییر شکل باید به نحو آشکاری در پویه‌ی پول نیز منعکس شود. [به این ترتیب، مثلاً پارچه‌ی کتانی، پیش از هر چیز شکل کالایی خود را به شکل پولی تغییر می دهد. آخرین مرحله‌ی استحاله‌ی نخست آن یعنی C-M، شکل پولی، سپس به نخستین مرحله‌ی استحاله‌ی نهایی آن، M-C، تبدیل می شود یعنی دگرگونی آن به شکل کتاب مقدس. اما هر کدام از این دو تغییر شکل با مبادله‌ی بین کالا و پول، یعنی با جابه‌جایی متقابل شان، همراه است. سکه‌های پول به عنوان شکل جدا شده‌ی کالا به دست فروشنده می رسد و همان سکه‌ها به عنوان شکل واگذار پذیر مطلق کالا از دست او خارج می شود. سکه‌های پول دو بار جابه‌جا می شوند. نخستین استحاله‌ی پارچه‌ی کتانی این سکه‌ها را به جیب بافنده سرازیر می کند و دومین استحاله آن‌ها را از جیب وی بیرون می کشد. این دو تغییر شکل متضاد یک کالای واحد در جابه‌جایی پول، دو بار اما در جهات مخالف، منعکس می شود.

[برعکس، اگر تنها یک استحاله‌ی یک جانبه‌ی کالا رخ دهد، اگر فقط فروش و یا فقط خرید انجام شود، آن‌گاه مبلغ معینی پول فقط یک بار جای خود را تغییر می دهد. دومین جابه‌جایی آن همیشه دومین استحاله‌ی کالا، یعنی تبدیل مجدد آن از پول به کالا را بیان می کند.]^{۲۹} در جابه‌جایی مکرر سکه‌هایی واحد نه تنها مجموعه‌هایی از استحاله‌های یک کالا بلکه همچنین درهم‌تنیدگی متقابل استحاله‌های بی شمار در کل دنیای کالاها بازتاب

۲۹. اگر کالایی صرفاً استحاله‌ای جزئی را از سر بگذرانند، از یک حرکت صرف که فروش است، به عنوان یک قطب، و فروش به عنوان قطب دیگر، سکه‌هایی واحد تنها یک بار جای خود را عوض می کنند. دومین جابه‌جایی آن‌ها همیشه دومین استحاله‌ی کالا و بازگشت آن از شکل پولی به یک شکل مصرفی را بیان می کند.

۷۵. «پول» حرکت دیگری جز حرکتی ندارد که محصولات به آن بخشیده‌اند» (لوترون، اثر پیش گفته، ص ۸۸۵).

می‌یابد.}* به هر حال روشن است که تمامی این نکات فقط برای گردش ساده‌ی کالاها یعنی شکلی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم، صادق است.

هر کالا، با نخستین گام‌هایش در گردش، با نخستین تغییر شکل‌اش، از گردش که کالاهای تازه‌تری به آن وارد می‌شوند، خارج می‌شود. برعکس، پول به‌عنوان وسیله‌ی گردش، همیشه به قلمرو گردش رفت و آمد دارد و پیوسته درون آن پرسه می‌زند. بنابراین، سوالی که مطرح می‌شود از این قرار است که قلمرو گردش پیوسته چقدر پول جذب می‌کند.

در کشوری مفروض، روزانه و هم‌زمان، گرچه در مکان‌های مختلف، استحاله‌های یک‌جانبه‌ی بیشمار کالاها، یا به بیان دیگر فروش‌های ساده از یک سو و خریدهای ساده از

سوی دیگر رخ می‌دهند. کالاها پیش‌تر در قیمت‌های خود با کمیّت‌های معین اما مجازی پول برابر گرفته شده‌اند. چون در شکل بی‌واسطه‌ی گردش، که در اینجا مورد بررسی است،

پول و کالاها همیشه به‌صورت مادی، یکی در قطب خرید و دیگری در قطب مخالف، یعنی فروش، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، روشن است که مقدار وسیله‌ی گردش موردنیاز

فرایند گردش دنیای کالاها پیشاپیش توسط مجموع قیمت‌های تمامی این کالاها تعیین می‌شود. در واقع، پول به‌صورت واقعی تنها بازنمود مقداری از طلاست که پیش از این به‌صورت

ذهنی در مجموع قیمت کالاها بیان شده است. بنابراین، بدیهی است که این دو مقدار با هم برابرند. با این همه، می‌دانیم که با وجود ثابت ماندن ارزش کالاها، قیمت آن‌ها بنا به ارزش

طلا (ارزش ماده‌ی پول) تغییر می‌کند و به نسبت کاهش آن افزایش می‌یابد و هنگام افزایش ارزش طلا، کاهش می‌یابد. با توجه به این که مجموع قیمت کالاها به این طریق افزایش و

کاهش می‌یابد، نتیجه می‌شود که مقدار پول در گردش باید به همین میزان افزایش یا کاهش یابد. این تغییر در مقدار وسیله‌ی گردش یقیناً ناشی از خود پول است، اما از کارکرد آن

به‌عنوان وسیله‌ی گردش نتیجه نمی‌شود بلکه حاصل کارکرد آن به‌عنوان مقیاس ارزش است. [ابتدا قیمت]³⁰ کالاها به نسبت معکوس ارزش پول و سپس مقدار وسیله‌ی گردش به

نسبت مستقیم قیمت کالاها تغییر می‌کند. دقیقاً همین پدیده در موردی رخ می‌داد که مثلاً به

جای ارزش طلای در حال سقوط، نقره به‌عنوان مقیاس ارزش جایگزین آن می‌شد، یا اگر به

جای ارزش در حال افزایش نقره، طلا کارکرد آن را به‌عنوان مقیاس ارزش به عهده می‌گرفت. در مورد اول، مقدار نقره‌ی در گردش بیش از مقدار طلای پیش‌تر در گردش

می‌بود و در مورد دوم، مقدار طلای در گردش کمتر از مقدار نقره‌ی پیش‌تر در گردش می‌بود. در هر دو مورد، ارزش ماده‌ی پول یعنی ارزش کالایی که به‌عنوان مقیاس ارزش

عمل می‌کند، و بنابراین همچنین تجلی ارزش کالاها، و نیز مقدار پولی که لازم است در

30. در این‌گونه موارد، ابتدا ارزش پول تغییراتی می‌کند. سپس قیمت

* فراز داخل آکلاد از «به این ترتیب، مثلاً پارچه‌ی کتانی...» تا «... در کل دنیای کالاها بازتاب می‌یابد» روایت بسط‌یافته‌ی استدلال اولیه‌ی مارکس است که انگلس آن را به ویراست چهارم آلمانی افزوده است - م. ۱

گردش باشد تا قیمت‌های آن کالاها تحقق یابند، دستخوش تغییر می‌شوند. پیش‌تر دیدیم که در قلمرو گردش کالاها درز و شکافی وجود دارد که از این طریق طلا (یا نقره، یا به طور کلی ماده‌ی پول) به‌عنوان کالایی برخوردار از ارزشی معین وارد می‌شود. به این ترتیب، این ارزش هنگامی که پول به‌عنوان مقیاس ارزش شروع به عمل می‌کند یعنی هنگامی که از آن برای تعیین قیمت‌ها بهره می‌گیرند، مفروض و معلوم است. اکنون، مثلاً اگر ارزش مقیاس ارزش سقوط کند، سقوط آن ابتدا خود را در تغییر قیمت آن دسته از کالاهایی نشان می‌دهد که مستقیماً با فلزات گرانبها در خاستگاه آن‌ها مبادله می‌شوند. به ویژه در مراحل تکامل نیافته‌ی جامعه‌ی بورژوازی، بخش بزرگی از کالاها مدت‌ها همچنان بنا به ارزش پیشین مقیاس ارزش برآورد می‌شوند که دیگر منسوخ و غیرواقعی شده است. [با این همه،³¹ یک کالا کالای دیگر را از طریق رابطه‌ی ارزشی مشترک‌شان آلوده می‌کند به نحوی که قیمت‌شان که در قالب طلا و نقره بیان می‌شود، به تدریج بنا به نسبت‌های تعیین‌شده توسط ارزش‌های خود آن‌ها تعدیل می‌یابد، تا آن‌که سرانجام ارزش تمام کالاها برحسب ارزش جدید پول فلزی برآورد می‌شود. این فرایند برقراری توازن با افزایش مداوم در کمیّت فلزات گرانبهایی همراه است که برای گرفتن جای کالاهای مستقیماً مبادله‌شده با آن‌ها به جریان می‌یابند. بنابراین، به نسبتی که قیمت‌های تعدیلی کالاها عمومی می‌شوند، به نسبتی که ارزش آن‌ها برحسب ارزش جدید فلزی برآورد می‌شود که سقوط کرده و ممکن است تا سطح معینی همچنان سقوط کند، به همان نسبت مقدار افزایش یافته‌ی فلزی که برای تحقق قیمت‌های جدید ضروری است، در دسترس قرار می‌گیرد. مشاهده‌ی یک‌جانبه‌ی رویدادها به دنبال کشف منابع جدید طلا و نقره، برخی را در سده‌ی هفدهم و به ویژه سده‌ی هجدهم به این نتیجه‌گیری غلط هدایت کرد که قیمت کالاها به این دلیل افزایش یافته که طلا و نقره‌ی بیشتری به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کنند. از این پس، ارزش طلا را عاملی معلوم فرض می‌کنیم، زیرا در واقع هنگام برآورد قیمت یک کالا، ارزش آن را معلوم در نظر می‌گیریم.

پس با این فرض، مقدار وسیله‌ی گردش توسط مجموع قیمت کالاهایی که باید تحقق یابند، تعیین می‌شوند. اکنون اگر باز فرض کنیم که قیمت هر کالایی معلوم است، مجموع قیمت کالاها آشکارا به کل مقدار کالاهایی وابسته است که در گردش‌اند. لازم نیست به مغز خود فشار بیاوریم تا بفهمیم اگر یک کوارتر گندم دو پوند می‌ارزد، پس ۱۰۰ کوارتر آن ۲۰۰ پوند و ۲۰۰ کوارتر آن ۴۰۰ پوند ارزش دارد و الی آخر؛ و بنابراین مقدار پولی که هنگام فروش گندم جای خود را با آن عوض می‌کند، با افزایش مقدار گندم باید افزایش یابد.

با فرض ثابت ماندن مقدار کالاها، مقدار پول در گردش بنا به نوسان‌های قیمت کالاها، صعود و نزول می‌کند. علت صعود و نزول آن این است که مجموع قیمت کالاها در نتیجه‌ی

31. این وضعیت می‌تواند کم و بیش برای مدتی طولانی بنا به درجه‌ی تکامل بازار جهانی تداوم داشته باشد. با این همه، رفته رفته

تغییر قیمت‌شان، افزایش یا کاهش می‌یابد. در این مورد به هیچ‌وجه لازم نیست قیمت تمامی کالاها هم‌زمان صعود یا نزول پیدا کند. در یک مورد صعود و در مورد دیگر نزول قیمت شماری از اقلام اصلی کالاها برای افزایش و کاهش مجموع قیمت تمامی کالاها دیگر کافی است و بنابراین پول کمتر یا بیشتری را به گردش می‌اندازد. این تغییر در قیمت کالاها خواه بازتاب تغییر واقعی ارزش و خواه صرفاً ناشی از نوسان‌های قیمت بازار آنها باشد، اثر پدیدآمده بر مقدار وسیله‌ی گردش یکسان باقی می‌ماند.

فرض می‌کنیم تعدادی از موارد فروش یا استحاله‌های ناقص، بی‌ارتباط با هم و هم‌زمان، در مکان‌های مختلف انجام شود؛ مثلاً یک کوارتر گندم، ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان، یک جلد کتاب مقدس و ۴ گالن کنیاک به فروش رفته باشد. اگر قیمت هر قلم کالا ۲ پوند و مجموع قیمت‌هایی که باید تحقق یابد ۸ پوند باشد، نتیجه می‌شود که این ۸ پوند باید به شکل پول وارد قلمرو گردش شود. از سوی دیگر، اگر بین همین اقلام در زنجیره‌ای از استحاله‌ها، به قرار زیر، که از قبل آن را به خوبی می‌شناسیم، رابطه برقرار شود، یعنی یک کوارتر گندم - ۲ پوند - ۲۰ یارد پارچه‌ی کتان - ۲ پوند - یک جلد کتاب مقدس - ۲ پوند - ۴ گالن کنیاک - ۲ پوند، آن‌گاه ۲ پوند باعث می‌شود تا به ترتیب کالاها متفاوت به گردش بیفتند و با تحقق بخشیدن پی در پی به قیمت‌های شان، و بنابراین به مجموع آنها، که ۸ پوند است، سرانجام خود به دست عرق‌کش برسد. این ۲ پوند چهار بار رد و بدل شده و چهار گردش را انجام داده است. این تغییر مکان مکرر سکه‌هایی واحد، بیانگر تغییر شکل دوگانه‌ی کالاها، یعنی حرکت کالاها از طریق دو مرحله‌ی کاملاً متضاد گردش، و در هم تنیده شدن استحاله‌های کالاها متفاوت است.^{۷۶} این مراحل متضاد و متقابلاً مکمل که از طریق آنها فرایند گردش انجام می‌شود، نمی‌توانند از لحاظ مکانی به موازات هم رخ دهند بلکه باید فقط از لحاظ زمانی پشت سر هم انجام شوند. بنابراین، مقیاس مدت فرایند گردش فواصل زمانی است؛ به کلام دیگر، سرعت پویه‌ی پول بر اساس تعداد پویه‌ی سکه‌هایی یکسان در زمانی معین اندازه‌گیری می‌شود. فرض کنید فرایند گردش چهار قلم جنس یک روز طول بکشد. مجموع قیمت‌هایی که باید تحقق یابد ۸ پوند است، تعداد پویه‌ی سکه‌هایی یکسان ۴ بار در طول روز و مقدار پول در گردش ۲ پوند است. بنابراین، برای یک فاصله‌ی زمانی معین فرایند گردش به معادله‌ی زیر می‌رسیم:

$$\text{مقدار پولی که به عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند} = \frac{\text{مجموع قیمت کالاها}}{\text{تعداد پویه‌ی سکه‌های هم‌نام}}$$

۷۶. «محصول است که آن» (پول) «را به حرکت انداخته و باعث گردش آن می‌شود... سرعت حرکت آن» (پول) «کمبود کمیّت‌اش را جبران می‌کند. هنگامی که لازم است، بدون این که لحظه‌ای توقف کند فقط از دستی به دست دیگر می‌لغزد» (لوترون، همان منبع، صص ۹۱۵-۹۱۶).

این قانون همواره صادق است. فرایند گردش در یک کشور در زمانی معین از یک سو از موارد فروش (و موارد خرید) یا استحاله‌های ناقص متعدد، پراکنده، هم‌زمان و از لحاظ مکانی به موازات یکدیگر تشکیل می‌شود که در آن هر سکه جای خود را فقط یک بار عوض می‌کند یا فقط یک پویه را انجام می‌دهد؛ از سوی دیگر، این فرایندهای متعدد استحاله‌های کم و بیش متمایزی را در بر می‌گیرد که برخی به موازات هم و برخی در هم آمیخته‌اند و در آن هر سکه در هر کدام از این زنجیرها کم و بیش چندین پویه را طی می‌کند. بنابراین، از مجموع تعداد پویه‌های تمامی سکه‌های هم‌نام موجود در گردش می‌توان به میانگین تعداد پویه‌های یک سکه یا به میانگین سرعت پویه‌ی پول رسید. البته مقدار پولی که مثلاً در آغاز فرایند گردش روزانه به جریان انداخته می‌شود، طبعاً بر اساس مجموع قیمت تمامی کالاهایی تعیین می‌شود که هم‌زمان و به موازات هم در حال گردش‌اند.³² اما درون این فرایند، سکه‌ها، به تعبیری، نسبت به هم احساس مسئولیت می‌کنند. اگر یک سکه سرعت پویه‌ی خود را افزایش دهد، سکه‌های دیگر سرعت خود را کاهش می‌دهند و یا کاملاً قلمرو گردش را ترک می‌کنند. علت این امر آن است که قلمرو گردش تنها می‌تواند مقدار معینی طلا را جذب کند که با ضرب کردن آن در میانگین تعداد پویه‌های واحد اصلی‌اش، با مجموع قیمت‌هایی که قرار است تحقق یابند برابر می‌شود. از همین رو، اگر تعداد پویه‌های سکه‌های پول افزایش یابد، مقدار سکه‌های در گردش کاهش می‌یابد. اگر تعداد پویه‌ها کاهش یابد، مقدار سکه‌ها افزایش می‌یابد. چون مقدار پولی که می‌تواند به عنوان وسیله‌ی گردش عمل کند به‌ازای میانگین معینی از سرعت گردش معلوم است، برای بیرون کشیدن مقدار معینی ساورین* فقط باید به همان مقدار اسکناس یک پوندی وارد گردش کرد. این حقه را همه‌ی بانک‌ها می‌شناسند.

همان‌طور که پویه‌ی پول در واقع فقط بازتاب فرایند گردش کالاها، یعنی مسیر دورانی آنها از طریق استحاله‌های کاملاً متضاد است، سرعت پویه‌ی پول نیز صرفاً بازتاب سرعت تغییر شکل‌های کالاها، در هم‌تنیدگی مداوم زنجیره‌های استحاله، ماهیت شتاب‌آلود فرایند سوخت‌وسازی جامعه، ناپدید شدن سریع کالاها از قلمرو گردش است و به فوریت (illico) کالاهای تازه جای آنها را می‌گیرد. بنابراین، در سرعت پویه‌ی پول، وحدت سیالِ مراحل متضاد و مکمل، یعنی تبدیل کالاها از شکل {شیء} مفید به شکل ارزش و تبدیل مجدد آنها در جهتی معکوس، یا وحدت دو فرایند فروش و خرید پدیدار می‌شوند. در جهت معکوس، هنگامی که پویه‌ی پول کند می‌شود، این دو فرایند از هم جدا می‌شوند و استقلال و تضاد متقابل خود را به رخ می‌کشند؛ رکود در تغییرات شکلی و بنابراین در فرایند سوخت‌وسازی پدید می‌آید. البته خود گردش هیچ برگه‌ای در ارتباط با خاستگاه این رکود

32. بنابراین، سکه‌های خاصی که مجموع کل پول در گردش را تشکیل می‌دهند، به درجات فعالیت کاملاً متفاوتی را انجام می‌دهند، اما کل سکه‌های هم‌نام در یک دوره‌ی معین مجموع مشخصی از فعالیت‌ها را تحقق می‌بخشند. بدین‌گونه، میانگین پویه‌ی پول حاصل می‌شود. مثلاً، حجم پولی که در لحظه‌ی معینی وارد بازار می‌شود، طبعاً بر مبنای قیمت کل کالاهایی که در کنار یکدیگر به فروش می‌رسند تعیین می‌شود.

در اختیار نمی‌گذارد؛ بلکه صرفاً این پدیده را نشان می‌دهد. افکار عمومی طبعاً گرایش دارد تا این پدیده را به کمبود کمی و سیله‌ی گردش نسبت دهد زیرا می‌بیند که پول متناسب با کند شدن پویه‌ی آن، در تمام نقاط حاشیه‌ای گردش کمتر پدیدار و ناپدید می‌شود.^{۷۷}

مجموع مقدار پولی که در مدتی معین به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند از یک سو از طریق مجموع قیمت کالاهای در گردش و از سوی دیگر با سرعت تناوب فرایندهای متضاد گردش تعیین می‌شود. نسبت مجموع قیمت‌هایی که هر سکه به‌طور میانگین می‌تواند تحقق بخشد، به این سرعت تناوب وابسته است. اما مجموع قیمت کالاهای به مقدار و نیز قیمت هر نوع کالا وابسته است. این سه عامل یعنی حرکت قیمت‌ها، مقدار کالاهای در گردش و سرانجام سرعت پویه‌ی پول، جملگی می‌توانند به نسبت‌های متفاوت و در جهات مختلفی تغییر کنند. بنابراین، تحقق مجموع قیمت‌ها و در نتیجه مقدار وسیله‌ی گردش که تابع آن است، با ترکیب‌های بسیار متفاوت این سه عامل تغییر خواهد کرد. ما در اینجا فقط مهم‌ترین ترکیب‌ها را در تاریخ قیمت کالاهای بیان می‌کنیم.

اگر قیمت‌ها ثابت بمانند، ممکن است مقدار وسیله‌ی گردش به دلیل افزایشی در مقدار کالاهای در گردش، یا در نتیجه‌ی کاهش‌ی در سرعت پویه‌ی پول یا ترکیبی از آن دو افزایش

۷۷. «چون پول... مقیاس عادی خرید و فروش است، هر کس که چیزی برای فروش دارد و نمی‌تواند خریداری برای آن بیابد، فوراً گمان خواهد کرد که نبود پول در کشور یا ناحیه باعث می‌شود تا کالاهای او به فروش نرسند؛ و به این ترتیب، همه فریاد می‌زنند که پول نیست؛ اما این اشتباه بزرگی است... پس آن‌هایی که فریاد پول سر می‌دهند، چه می‌خواهند؟... کشاورز شاکی است... گمان می‌کند که اگر پول بیشتری در کشور بود، وی می‌توانست در مقابل محصولاتش قیمت خوبی دریافت کند. پس به‌نظر می‌رسد که وی نه پول بلکه قیمتی برای غلات و دام خود می‌خواهد تا بتواند آن‌ها را بفروشد اما نمی‌تواند... چرا نمی‌تواند قیمت خوبی را بیابد؟... (۱) یا در روستا بیش از حد غلات و دام وجود دارد و بنابراین بیشتر کسانی که به بازار می‌آیند همانند او نیاز به فروش دارند و تعداد کمی خواهان خریدند؛ یا (۲) بازار فروش عادی صادرات کساد شده است... یا (۳) مصرف کاهش یافته است؛ مثلاً زمانی که مردم به دلیل فقر، مانند گذشته برای زندگی خود زیاد خرج نمی‌کنند؛ بنابراین، افزایش پول نیست که موجب فروخته شدن محصولات کشاورز می‌شود بلکه یکی از این سه علت که حقیقتاً بازار را فلج می‌کند، باید از میان برداشته شود... تاجر و فروشنده نیز به همین نحو به پول نیاز دارند یعنی آنان نیز به دلیل رکود بازار برای کالاهایی که معامله می‌کنند خواهان بازار فروش هستند... [یک ملت] هرگز بهتر از زمانی ترقی نمی‌کند که ثروت‌ها از این دست به آن دست رد و بدل شوند» (سر دادلی نورث، گفتارهایی درباره‌ی تجارت، لندن، ۱۶۹۱، صص ۱۱-۱۵، در جاهای مختلف). مفاهیم عجیب و غریب هرآن‌شوند که این طریق خلاصه می‌شود که تضادهایی که از ماهیت کالاهای برمی‌خیزند و بنابراین در گردش آن‌ها پدیدار می‌شوند، می‌توانند با افزایش مقدار وسیله‌ی گردش از بین بروند. گذرا باید خاطر نشان کنیم که از این توهم عامیانه که رکود در فرایندهای تولید و گردش ناشی از کمبود وسیله‌ی گردش است، به هیچ وجه نتیجه نمی‌شود که کمبود واقعی وسیله‌ی گردش که مثلاً از دخالت ناشیانه‌ی دولت در «تنظیم پویه‌ی پول» (regulation of currency) پدید می‌آید، نیز نمی‌تواند موجب رکود شود.

پیدا کند. برعکس، ممکن است مقدار وسیله‌ی گردش با کاهش مقدار کالاها یا با افزایش سرعت گردش کاهش یابد.

اگر قیمت کالاها به طور کلی صعود کند، مقدار وسیله‌ی گردش هنگامی ثابت می‌ماند که مقدار کالاهای در گردش به نسبت صعود قیمت آنها کاهش پیدا کند، یا اگر سرعت پویه‌ی پول به نسبت افزایش قیمت‌ها افزایش یابد، مقدار کالاهای در گردش ثابت بماند. مقدار وسیله‌ی گردش ممکن است کاهش یابد که این ناشی از کاهش سریع‌تر مقدار کالاها یا افزایش سریع‌تر سرعت گردش پول در مقایسه با نزول قیمت کالاهاست.

اگر قیمت کالاها به طور کلی تنزل یابد، مقدار وسیله‌ی گردش هنگامی ثابت می‌ماند که مقدار کالاها به نسبت تنزل قیمت‌شان افزایش یابد یا از سرعت پویه‌ی پول به نسبت تنزل قیمت‌ها کاسته شود. مقدار وسیله‌ی گردش هنگامی افزایش می‌یابد که مقدار کالاها سریع‌تر از تنزل قیمت‌ها افزایش یابد یا سرعت گردش سریع‌تر از سقوط قیمت‌ها کاهش پیدا کند.

تغییرات عوامل مختلف ممکن است متقابلاً یکدیگر را تعدیل کنند به نحوی که با وجود بی‌ثباتی مداوم‌شان، مجموع قیمت کالاهایی که باید تحقق پیدا کند و نیز مقدار پول در گردش ثابت باقی بمانند؛ بنابراین، به‌ویژه اگر دوره‌های طولانی را در نظر بگیریم، پی می‌بریم که برخلاف آنچه در نظر اول انتظار می‌رود، مقدار پول در گردش در هر کشور از سطح میانگین ثابت‌تری برخوردار است و به استثنای آشوب‌های حادی که به طور متناوب یا از بحران‌های تولیدی و تجاری ناشی می‌شوند و یا از تغییرات در ارزش خود پول که نادر است، انحراف از این سطح میانگین کمتر است.

می‌توان این قانون را که مقدار وسیله‌ی گردش توسط مجموع قیمت کالاهای در گردش و میانگین سرعت پویه‌ی پول تعیین می‌شود^{۷۸}، به ترتیب زیر نیز بیان کرد: چنانچه مجموع

۷۸. «برای به حرکت در آوردن چرخ تجارت یک ملت مقدار و نسبت معینی پول لازم است که کمتر یا بیش‌تر از آن به این تجارت لطمه می‌زند. همان‌طور که در خرده‌فروشی میزان معینی فاردینگ* لازم است تا بتوان پول نقره را خرد و پرداخت‌هایی را به این طریق تسویه کرد که نمی‌توان با سکه‌های کوچک نقره انجام داد... و همان‌طور که نسبت تعداد فاردینگ‌های ضروری در تجارت به تعداد و کثرت مبادلات آنها و اساساً به ارزش کوچک‌ترین سکه‌ی پول نقره بستگی دارد، همان‌طور نیز نسبت پول (طلا یا نقره) لازم برای تجارت ما نیز اساساً به کثرت معاملات و بزرگی پرداخت‌ها وابسته است» (ویلیام پتی، رساله‌ای در باب مالیات و خراج‌ها، لندن، ۱۶۶۷، ص ۱۷). آرتور یانگ در علم حساب سیاسی، لندن، ۱۷۷۴، از نظریه‌ی هیوم** در مقابل حملات ج. استوارت و دیگران دفاع کرد تا آنجا که حتی فصل خاصی را در این کتاب با عنوان «قیمت به مقدار پول وابسته است»، به آن اختصاص داد (ص ۱۱۲ و پس از آن). من در درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۴۹ متذکر شدم که «او» (آدام اسمیت) «کاملاً مسئله‌ی مقدار سکه‌ی در گردش را با توجهی نامناسب به پول به‌عنوان کالایی ساده نادیده می‌گیرد». این موضوع فقط تا آنجا درست است که

ارزش کالاها و میانگین سرعت استحالتهای آنها معلوم باشد، مقدار پول یا ماده‌ی پول در گردش به ارزش آن بستگی دارد. این توهم که برعکس قیمت کالاها توسط مقدار وسیله‌ی گردش تعیین می‌شود و وسیله‌ی گردش نیز به مقدار ماده‌ی پول که در آن کشور^{۷۹} وجود دارد وابسته است، در فرضیه‌ی پوچی ریشه دارد که نمایندگان اصلی این دیدگاه اقتباس کرده‌اند. بنا به این فرضیه، کالاها بدون داشتن قیمت، و پول نیز بدون داشتن ارزش به فرایند گردش وارد می‌شوند و هنگامی که وارد گردش می‌شوند، جزء صحیحی از کل کالاها با جزء صحیحی از انبوه فلزات گرانبها مبادله می‌شوند.^{۸۰}

→ آدم اسمیت هنگام پرداختن نظریه‌های خود به پول برخورد می‌کند. با این همه، گه گاه، مثلاً، هنگام نقد نظام‌های پیشین اقتصاد سیاسی، دیدگاه صحیحی را اتخاذ می‌کند: «مقدار سکه در هر کشوری را ارزش کالاهایی تنظیم می‌کند که پول باید آنها را به گردش در آورد... ارزش کالاهایی که سالانه در هر کشوری خرید و فروش می‌شوند مستلزم مقدار معینی پول است که آنها را به گردش در آورد و میان مصرف‌کنندگان خاص شان توزیع کند و بیشتر از آن نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. مجرای گردش ضرورتاً مبلغ معینی را به خود جذب می‌کند تا آن را پر کند و هرگز بیش از آن قبول نمی‌کند» (ثروت ملل، کتاب چهارم، فصل اول). اسمیت به همین سبک و سیاق، به شیوه‌ای رسمی اثر خود را با تقدیس تقسیم کار آغاز می‌کند. بعدها، در آخرین کتاب، منابع درآمد‌های عمومی^{***}، آن‌چه را که آموزگارش آدم فرگوسن در مذمت تقسیم کار گفته بود، از نو تکرار می‌کند.

* فاردینگ: سکه‌ای قدیمی برابر با یک چهارم پنی - م. فا

** نظریه‌ی هیوم، که نخستین بار در مقالات اخلاقی، سیاسی و ادبی، پاره‌ی دوم، لندن، ۱۷۵۲، مطرح شد، این بود که قیمت کالاها به مقدار پول در گردش وابسته است، نه برعکس. این نظریه در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۱۶۰-۱۶۴ به طور مفصل نقد شده است - م. ا

*** عنوان کتاب چهارم، فصل دوم، ثروت ملل، از این قرار است: «درباره‌ی منابع درآمد عمومی یا عام جامعه» - م. ا
۷۹. «مسئله قیمت اشیا نزد هر ملتی با افزایش میزان طلا و نقره میان مردم ترقی می‌کند؛ و بنابراین، نزد هر ملتی که مقدار طلا و نقره کاهش می‌یابد، قیمت همه چیز باید متناسب با کاهش پول تنزل کند» (یاکوب و اندرلینت، پول به همه چیز پاسخ می‌دهد، لندن، ۱۷۳۴، ص ۵). مقایسه‌ی دقیق این کتاب با مقالات هیوم، برایم شکی باقی نمی‌گذارد که هیوم اثر و اندرلینت را که مسلماً اثر مهمی است، می‌شناخته و از آن استفاده می‌کرده است. همچنین، این نظر که قیمت‌ها را مقدار وسیله‌ی گردش تعیین می‌کند از سوی باریون و نویسندگان قدیمی‌تر نیز تأیید شده بود. به نظر و اندرلینت: «آزادی بی قید و شرط تجارت نه تنها هیچ ایرادی ندارد بلکه مزیت‌های زیادی دارد؛ زیرا اگر نقدینه‌ی ملتی در اثر آن کاهش یابد - که مقرراتی برای جلوگیری از آن وجود دارد - آن ملت‌هایی که این نقدینه را دریافت می‌کنند، مسلماً پی خواهند برد که به تناسب افزایش نقدینه میان آنها، قیمت همه چیز ترقی می‌کند و ... قیمت تولیدات و محصولات دیگر ما فوراً چنان کاهشی می‌یابد که موازنه‌ی بازرگانی به نفع ما تمام خواهد شد و در نتیجه دوباره پول عاید ما می‌شود» (اثر پیش گفته، صص ۴۳ و ۴۴).

۸۰. این موضوع که هر نوع کالا به واسطه‌ی قیمت خود، عنصری را در مجموع قیمت تمامی کالاهای در گردش تشکیل می‌دهد، آشکار و بدیهی است. اما کاملاً غیرقابل درک است که چگونه ارزش‌های مصرفی سنجش‌ناپذیر جمعاً با مجموع طلا و نقره‌ی یک کشور مبادله می‌شوند. اگر بتوان کل کالاها را به یک کالای کلی واحد تقلیل داد به نحوی که هر کالا صرفاً جزء صحیحی از آن باشد، به این نتیجه‌گیری زیبا می‌رسیم:

پول به دلیل کارکردش به عنوان وسیله‌ی گردش، شکل مسکوک را به خود می‌گیرد. وزن طلا که در قیمت یا نام‌های پولی کالاها باز نموده شده است، باید درون گردش به عنوان مسکوک یا قطعاتی هم‌نام از طلا در مقابل کالاها قرار گیرد. ضرب سکه مانند تعیین واحد مقیاس قیمت‌ها، وظیفه‌ی خاص دولت است. لباس‌های متحدالشکل ملی متفاوتی که طلا و نقره به شکل مسکوک در هر کشور بر تن دارند، هنگام حضور در بازار جهانی از تن بیرون آورده می‌شوند و جدایی بین قلمروهای داخلی یا ملی گردش کالا و قلمرو عمومی آنها یعنی بازار جهانی را نشان می‌دهند.

بنابراین، تنها تفاوت میان مسکوک و شمش در هیأت فیزیکی‌شان نهفته است و طلا در هر زمان می‌تواند از یک شکل به شکل دیگر تبدیل شود.^{۸۱} برای سکه، راه خروج از

→ کالای کلی = x هاندرد ویت طلا؛ کالای A = جزء صحیحی از کالای کلی = همان جزء صحیح از x هاندرد ویت طلا. این موضوع را مونتسکیو با جدیت تمام بیان کرده است: «اگر کسی مقدار طلا و نقره در جهان را با مقدار کالاهای در دسترس مقایسه کند، واضح است که هر محصول یا کالا، به تنهایی، می‌تواند با بخش معینی از کل مقدار پول مقایسه شود. فرض کنید که فقط یک محصول یا کالا در جهان وجود داشته باشد، یا تنها یک کالا که بتوان آن را خریداری کرد و این کالا مانند پول تقسیم‌پذیر باشد: آن‌گاه جزء معینی از این کالا با جزئی از کل مبلغ پول منطبق خواهد بود؛ نیمی از کل آن کالا با نیمی از کل مبلغ پول منطبق است و غیره... تعیین قیمت اشیاء همواره و اساساً به نسبت بین کل مقدار چیزها و کل مقدار نمادهای پولی آنها وابسته است» (مونتسکیو، روح القوانین، مجموعه آثار، لندن، جلد سوم، صص ۱۲، ۱۳). درباره‌ی تکامل بعدی این نظریه توسط ریکاردو و شاگردانش، جیمز میل، لرد اورستون و دیگران به در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۱۴۰-۱۴۶ و ص ۱۵۰ و پس از آن رجوع کنید. جان استوارت میل، با منطق التقاطی متعارف خود، می‌داند چگونه هم‌زمان از نظر پدرش، جیمز میل و نظر مخالف با آن دفاع کند. هنگامی که متن کتاب اساسی او، اصول اقتصاد سیاسی، را با پیشگفتار به ویراست اول مقایسه می‌کنیم، آنجا که خود را آدم اسمیت زمانه‌اش اعلام می‌کند، نمی‌دانیم از چه چیزی باید بیشتر تعجب کنیم: از ساده‌لوحی او یا از ساده‌لوحی مردمی که با حسن نیت او را آدم اسمیت جدید می‌دانند، زیرا وی همان قدر به آدم اسمیت شبیه است که ژنرال ویلیامز "کارس" به دوک ولینگتون. تمامی تحقیقات اولیه‌ی آقای ج. س. میل در حیطه‌ی اقتصاد سیاسی را که نه همه جانیه است و نه عمیق، می‌توان در ستون‌های شسته و رفته و منظم جزوه‌ی کوچکش تحت عنوان برخی مسائل حل‌نشده‌ی اقتصاد سیاسی یافت که در سال ۱۸۴۴ منتشر شد. لاک علناً اذعان می‌کند که بین نبود ارزش در طلا و نقره و تعیین ارزش آنها توسط مقدارشان رابطه‌ای وجود دارد: «چون انسان‌ها توافق کرده‌اند که برای طلا و نقره ارزشی مجازی قایل شوند... ارزش ذاتی این فلزات چیزی جز مقدار نیست» (برخی ملاحظات...، ۱۶۹۱، در آثار، چاپ ۱۷۷۷، جلد دوم، ص ۱۵).

۸۱. البته قصدم این نیست که به جزئیاتی مانند حق‌الضرب سکه* بپردازم. با این همه، در پاسخ به آدم مولر، چاپلوس رمانتیک، که از «سعی صدر چشمگیر» حکومت انگلستان که «مفت و مجانی سکه ضرب می‌کند» شگفت‌زده است**، نظر زیر را از سیر دادلی نورث نقل می‌کنم: «طلا و نقره، مانند کالاهای دیگر، جزر و مد خاص خود را دارند. به محض ورود مقداری [طلا و نقره] از اسپانیا، به برج [لندن] انتقال می‌یابند و ضرب زده می‌شوند. چیزی نمی‌گذرد که بار دیگر تقاضای صادرات شمش مطرح می‌شود. اما اگر شمش وجود نداشته باشد، و از قضا همه‌ی طلا و نقره‌ها را

ضرابخانه در عین حال راه ورود به دیگ ذوب است. برخی از مسکوکات در جریان گردش زیاد ساییده می‌شوند برخی کم.³⁴ نام پولی طلا و ماده‌ی آن یعنی محتوای اسمی و محتوای واقعی آن شروع به جدا شدن از هم می‌کنند. ارزش مسکوکات هم نام متفاوت می‌شود زیرا از نظر وزن با هم تفاوت دارند. وزن طلا که به عنوان معیار قیمت تثبیت شده است، از وزنی دور می‌شود که به عنوان وسیله‌ی گردش مورد استفاده قرار می‌گیرد و این وزن آخری، دیگر هم‌ارز حقیقی کالاهایی نخواهد بود که قیمت‌هایشان را تحقق می‌بخشد. تاریخ این مشکلات همانا تاریخ پول مسکوک در سراسر سده‌های میانه و دوران مدرن تا سده‌ی هجدهم است. گرایش طبیعی و خودپوی فرایند گردش به تبدیل مسکوک از وجود فلزی آن به عنوان طلا به ظاهری از طلا، یا تبدیل مسکوک به نماد رسمی محتوای فلزی آن، از طریق جدیدترین قانون‌های مربوط به میزان کسر شدن فلز که مسکوک طلا را از اعتبار می‌اندازد، یعنی آن را از گردش خارج می‌کند، به رسمیت شناخته شده است.

هنگامی که خود پویه‌ی پول محتوای واقعی مسکوکات را از محتوای اسمی‌شان و وجود فلزی آن‌ها را از وجود کارکردی‌شان جدا می‌کند، پس این امکان نهفته را در بر دارد که برای انجام کارکرد مسکوکات، علائمی از مواد دیگر یا نمادهایی را جایگزین پول فلزی کند. موانع فنی در ضرب مسکوکات مقادیر ریز طلا و نقره و شرایطی که طی آن ابتدا فلز بی‌ارزش‌تر به جای فلز گران‌بها تر، مثلاً مس به جای نقره یا نقره به جای طلا، در حکم مقیاس ارزش استفاده می‌شود، و فلزات بی‌ارزش‌تر به عنوان پول به گردش در می‌آیند تا زمانی که توسط فلزات گران‌بها تر خلع مقام شوند؛ همه‌ی این واقعیات نقش نمادهای نقره و مس را به عنوان جایگزین مسکوکات طلا از لحاظ تاریخی توضیح می‌دهند. در حوزه‌هایی از گردش کالا که مسکوکات سریع‌تر دست به دست و بنابراین سریع‌تر ساییده می‌شوند، مسکوکات نقره و مس جای طلا را می‌گیرند. این امر در جایی اتفاق می‌افتد که خرید و فروش در مقیاس کوچکی بی‌وقفه انجام می‌شوند. برای این که این اقمار نتوانند خود را به طور دائمی جایگزین طلا کنند، قانون نسبت‌های بسیار کوچکی را تعیین می‌کند که فقط تا آن حد می‌توانند به عنوان پرداخت جایگزین پذیرفته شوند. طبعاً مسیرهای خاص انواع متفاوت مسکوکات در جریان گردش با هم تلاقی پیدا می‌کنند. پول خرد به موازات طلا

34. افزوده به فر: مثلاً هر گینه، در هر گامی که بر می‌دارد، بخشی از وزنش را از دست می‌دهد، گرچه نام پولی آن حفظ می‌شود.

→ به سکه ضرب کرده باشند، چه خواهد شد؟ دوباره سکه‌ها را ذوب می‌کنند که از این جهت ضرری نمی‌رسد چرا که ضرب سکه برای دارنده‌ی آن هزینه‌ای در بر ندارد. اما از ملت سوء استفاده می‌شود زیرا باید حتی برای دسته‌گاهی که خرها می‌خورند چیزی بپردازد. اگر تاجر «نورث شخصاً یکی از بزرگ‌ترین تجار زمان چارلز دوم بود» قرار بود قیمت ضرب سکه را بپردازد، نقره‌اش را بی حساب و کتاب به برج لندن نمی‌فرستاد؛ و پول مسکوک همواره ارزشی بالاتر از نقره غیر مسکوک می‌داشت «نورث، اثر پیش گفته، ص ۱۸».

* حق الضرب سکه (seigniorage): مبلغی که دولت بابت تبدیل شمش به سکه می‌گیرد - م. فا

** آدام هینریش مولر، *Die Elemente der Staatskunst*، پاره‌ی دوم، برلین، ۱۸۰۹، ص ۲۸۰ - م. ا.

برای پرداخت اجزای کسری کوچکترین سکه‌ی طلا پدیدار می‌شود؛ طلا پیوسته وارد گردش خرده‌فروشی می‌شود، گرچه پیوسته از طریق معاوضه با پول خرد از گردش نیز بیرون رانده می‌شود.^{۸۲}

قانون محتوای فلزی نمادهای نقره و مس را به‌طور دلخواه تعیین می‌کند. آن‌ها در پویه‌ی خود حتی سریع‌تر از سکه‌های طلا ساییده می‌شوند. بنابراین، کارکرد آن‌ها به‌عنوان مسکوک در عمل یکسره از وزن‌شان، یعنی از هرگونه ارزشی، مستقل است. [طلا در این شکل از موجودیت مسکوکی خود، کاملاً از جوهر ارزشی‌اش جدا می‌شود].^{۳۵} بنابراین، اشیاء نسبتاً بی‌ارزش، مانند تکه‌های کاغذ، می‌توانند به جای طلا به‌عنوان مسکوک به کار گرفته شوند. این سرشت کاملاً نمادین هنوز تا حدی در مورد نمادهای فلزی پول پنهان است. اما در پول کاغذی این خصوصیت به‌طرز برجسته‌ای نمایان می‌شود. پس می‌توان دید که همه چیز به برداشتن گام نخست بستگی دارد. (ce n'est que le premier pas qui coûte).

در اینجا، تنها به پول کاغذی دولتی توجه داریم که به اجبار به جریان انداخته می‌شود. این پول [مستقیماً]^{۳۶} از گردش پول فلزی به وجود می‌آید. از سوی دیگر، پول اعتباری مستلزم برقرار بودن روابطی است که از منظر گردش ساده‌ی کالاها، هنوز برای ما کاملاً ناشناخته است. اما گذرا خاطر نشان می‌کنیم که همان‌طور که پول کاغذی حقیقی از کارکرد پول به‌عنوان وسیله‌ی گردش پدید می‌آید، پول اعتباری نیز به‌طور خودپو ریشه در کارکرد پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت دارد.^{۸۳}

۳۵. با این همه، و این نکته‌ای است مهم، همچنان به‌عنوان جایگزین‌های مسکوک طلا عمل می‌کنند. بنابراین، کارکرد مسکوک طلا که به‌طور کامل از ارزش فلزی آن جدا شده است، پدیده‌ای است که به دلیل سایش سکه‌ها در نتیجه‌ی گردش ایجاد می‌شود.

۳۶. به‌طور خودپو

۸۲. اگر هرگز نقره از آن میزانی که برای پرداخت‌های کوچک لازم است بیشتر نشود، نمی‌توان مقدار کافی از آن را برای پرداخت‌های گزاف‌تر جمع‌آوری کرد... استفاده از طلا در پرداخت‌های عمده ضرورتاً مستلزم استفاده از آن در تجارت خرده‌فروشی نیز هست: کسانی که سکه‌های طلا دارند از آن‌ها برای خریدهای کوچک نیز استفاده می‌کنند، و با کالای خریداری شده بقیه‌ی حساب را به صورت پول نقره دریافت می‌کنند؛ به این طریق مازاد نقره که در غیر این صورت دست و پای خرده‌فروش را می‌بست، بیرون کشیده و از نو وارد گردش عمومی می‌شود. اما اگر به آن اندازه نقره وجود داشته باشد که بتوان پرداخت‌های کوچک را مستقل از طلا انجام داد، آن‌گاه خرده‌فروش باید برای خریدهای کوچک نقره دریافت کند، و ضرورتاً باید نزد او انباشت شود» (دیوید بیوکنن، پژوهشی در مالیات‌بندی و سیاست بازرگانی بریتانیای کبیر، ادین‌بورو، ۱۹۴۴، صص ۲۴۸-۲۴۹).

۸۳. یک روز، وان مانو - این، صاحب‌منصب خزانه، به سرش زد که پیشنهادی را تقدیم حضور پسر آسمان کند که مقصود پنهانی آن تبدیل اسکناس‌های امپراتوری چین به اسکناس‌های تبدیل‌پذیر بانکی بود. هیئت مسئول اسکناس‌های خزانه، در گزارش خود به تاریخ آوریل سال ۱۸۵۴، او را به شدت به خاطر این مطلب توبیخ کرد. روشن نیست که آیا وی با چوب خیزران به روش سنتی چینی‌ها کتک خورده است یا خیر. هیئت یادشده در پایان گزارش خود چنین گفته است: «هیئت با دقت پیشنهاد او را بررسی کرد و پی برد که این پیشنهاد کاملاً به نفع تجار است و هیچ امتیاز مهمی برای تاج و تخت ندارد» (تحقیقات سفارت امپراتوری روسیه در پکن درباره‌ی چین، ترجمه از روسی توسط دکتر ک. آبل و ف. ی. مک‌لنبرگ، جلد اول، برلین ۱۸۵۸، ص ۵۴). رییس بانک انگلستان هنگام شهادت در مقابل هیئتی از

دولت تکه‌های کاغذ را که روی آن نام‌های پولی، مانند ۱ پوند، ۵ پوند و غیره، چاپ شده است، از بیرون به فرایند گردش می‌اندازد. تا زمانی که آن‌ها عملاً به جای مقدار یکسانی طلا گردش می‌کنند، حرکت آن‌ها صرفاً بازتاب قانون‌های خود پویه‌ی پول است. قانون ویژه‌ی گردش پول کاغذی تنها می‌تواند از رابطه‌ی بازنمایی آن با طلا پدید آید. و این قانون هم بسیار ساده است: انتشار پول کاغذی باید به کمیّت طلا (یا نقره‌ای) که عملاً در گردش است و به صورت نمادین توسط پول کاغذی باز نموده می‌شود، محدود شود. اکنون درست است که مقدار طلایی که می‌تواند در قلمرو گردش جذب شود، پیوسته در بالا و پایین سطح میانگین معینی نوسان می‌کند، اما با این همه، مقدار وسیله‌ی گردش در هر کشور مفروض هرگز به پایین‌تر از کمینه‌ی معینی نمی‌رسد که به تجربه می‌توان آن را تعیین کرد. این موضوع که همواره اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این مقدار کمینه تغییر می‌کنند یا به عبارتی پیوسته مسکوکات دیگری جای مسکوکات طلا را می‌گیرند، طبعاً هیچ تغییری را در مقدار یا در تداوم جریان آن در قلمرو گردش ایجاد نمی‌کند. بنابراین، نمادهای کاغذی می‌توانند جایگزین این میزان کمینه شوند. با این همه، اگر همین امروز تمام مجراهای گردش تا سرحد ظرفیت خود برای جذب پول با پول کاغذی اشباع شوند، فردا ممکن است به دلیل نوسان در گردش کالاها سرریز کنند. آن‌گاه دیگر معیاری در کار نخواهد بود. اگر پول کاغذی از حد خاص خود یعنی از کمیّت مسکوکات طلایی هم‌نامی تجاوز کند که می‌توانست در گردش باشد، آن‌گاه صرف‌نظر از این خطر که به طور کلی بی‌اعتبار شود، هنوز در دنیای کالاها فقط بیانگر آن مقداری از طلاست که بنا به قانون‌های درونی آن تعیین شده است [یعنی] باز نمود هیچ مقدار بیشتری از طلا نیست. مثلاً اگر مقدار پول کاغذی، باز نمود دو اونس طلا به جای یک اونس طلا باشد، آن‌گاه در عمل ۱ پوند نام پولی نه $\frac{1}{4}$ اونس طلا بلکه $\frac{1}{8}$ اونس است. عیناً مانند آن است که گویی تغییری در کارکرد طلا به عنوان معیار قیمت رخ داده است. ارزش‌هایی که پیش از این با قیمت ۱ پوند بیان می‌شد، اکنون با قیمت ۲ پوند بیان می‌شود.

پول کاغذی، نماد طلا یا نماد پول است. رابطه‌ی آن با ارزش کالاها فقط عبارت از این است که ارزش کالاها به صورت ذهنی در مقادیر معینی طلا تجلی می‌یابد و همین مقادیر به

→ مجلس عوام درباره‌ی قانون‌های بانکی، با توجه به فرسایش سکه‌های طلا در جریان گردش، می‌گوید: «هر سال گونه‌های تازه‌ای از ساورین (نه به معنای سیاسی بلکه «ساورینی» که نام پوند استرلینگ است) بسیار سبک می‌شوند. این سکه‌ها که یک سال با وزن کامل دست به دست می‌شوند، به علت ساییدگی به قدری از وزن‌شان کاسته می‌شود که سال بعد کفه‌ی ترازو به ضررشان عمل می‌کند» (کمیته‌ی مجلس عوام، ۱۸۴۸، ص ۴۲۹).

* sovereign هم به معنای فرمانرواست و نیز همان‌طور که در متن آمده به معنای سکه قدیمی طلاست که معادل یک پوند بود. مارکس در اینجا با بازی با کلمات پادشاه انگلستان را به ریشخند گرفته است - م. فا

صورت نمادین و مادی در قامت پول کاغذی باز نموده می‌شوند. پول کاغذی تا جایی که باز نمود مقداری طلاست، که همانند سایر کالاها ارزش دارد، نماد ارزش تلقی می‌شود.^{۸۴}

سرانجام شاید پرسیده شود که چرا نمادهای ساده و کاملاً بی‌ارزش می‌توانند جایگزین طلا شوند؟ چنان‌که پیش‌تر دیدیم، طلا تنها در صورتی که کارکردش به‌عنوان مسکوک یا وسیله‌ی گردش متمایز و مستقل شده باشد، می‌تواند به این نحو جایگزین پذیر شود. [گرچه این استقلال در مورد گردش مداوم سکه‌های مستعمل ظاهر می‌شود، اما هنگامی که مسکوکات منفرد طلا مورد نظر قرار می‌گیرند از این استقلال در انجام کارکرد وسیله‌ی گردش برخوردار نمی‌شوند.]^{۳۷} سکه‌های طلا تا زمانی که عملاً در گردش‌اند، مسکوک یا وسیله‌ی گردش به‌شمار می‌آیند. اما آنچه در مورد سکه‌های منفرد طلا صادق نیست، برای آن مقدار کمینه‌ی طلائی که پول کاغذی می‌تواند جایگزین‌اش شود صادق است. این مقدار کمینه پیوسته قلمرو گردش را در می‌نوردد، پیوسته به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند و بنابراین منحصراً به‌عنوان حامل این کارکرد وجود دارد. از این‌رو، حرکت آن باز نمود چیزی جز تغییر مداوم مراحل معکوس استحاله‌های C-M-C نیست، مراحل‌ی که در آن کالاها به محض رویارویی با شکل ارزشی خود بی‌درنگ ناپدید می‌شوند. در اینجا باز نمود مستقل ارزش مبادله‌ی یک کالا تنها جنبه‌ی گذرای یک فرایند است. جای این کالا را بی‌درنگ کالای دیگری می‌گیرد. بدین‌گونه، در این فرایند که پیوسته پول را از این دست به آن دست انتقال می‌دهد، وجود نمادین آن کفایت می‌کند. به تعبیری، وجود کارکردی آن وجود مادی‌اش را جذب می‌کند. از آنجا که پول بازتاب شیئیت یافته‌ی گذرای قیمت کالاهاست، تنها به‌عنوان نماد خویش به کار می‌رود و بنابراین نماد دیگری می‌تواند جایگزین آن شود.^{۸۵} با این همه توضیح یک نکته ضروری است: نماد پول باید دارای اعتبار

۸۴ [یادداشت برای ویراست دوم]: فراز زیر از فولرتون، نشان می‌دهد که حتی بهترین نویسندگانی که درباره‌ی پول مطلب نوشته‌اند تا چه حد درباره‌ی کارکردهای متفاوت پول ناروشن‌اند: «در ارتباط با مبادلات داخلی مان، تمامی کارکردهای پولی که معمولاً به واسطه‌ی مسکوکات طلا و نقره انجام می‌شوند، ممکن است با گردش پول‌های کاغذی تبدیل‌ناپذیر که ارزشی ندارند اما دارای ارزش تصنعی و قراردادی‌اند، به همان نحو موثر باشند... واقعیتی که جای چون و چرا ندارد این است که منشأ این پول‌های کاغذی قانون است. ارزشی از این دست می‌تواند پاسخگوی تمام مقاصد ارزشی ذاتی باشد و نیاز به وجود یک معیار را زاید کند، فقط به این شرط که کمیت پول منتشر شده در حدود مناسبی نگهداشته شود» (فولرتون، تنظیم پول‌ها، ویراست دوم، لندن، ۱۸۴۵، ص ۲۱). به بیان دیگر، چون در گردش می‌توان نمادهای صرف ارزش را جایگزین کالا - پول کرد، نقش پول به‌عنوان مقیاس ارزش و معیار قیمت زائد می‌شود!

۸۵ نیکلاوس باربون از این واقعیت که طلا و نقره تا جایی که مسکوک‌اند، خود به نماد خویش تبدیل می‌شوند، یعنی منحصراً دارای کارکرد وسیله‌ی گردش هستند، چنین نتیجه گرفته است که دولت‌ها حق دارند «ارزش پول را افزایش دهند» یعنی این‌که به کمیتی از نقره که یک شیلینگ نامیده می‌شود، نام کمیت بزرگ‌تری مانند کراون* را بدهند و به این

۳۷. درست است که سرشت منحصربه‌فرد این کارکرد در مورد سکه‌های منفرد طلا یا نقره تحقق نمی‌یابد اما خود را در این امر آشکار می‌سازد که سکه‌های مستعمل هم‌چنان به گردش ادامه می‌دهند

اجتماعی عینی خود آن پول باشد. پول‌های کاغذی این اعتبار را با گردش اجباری خود کسب می‌کنند. این عمل اجباری دولت تنها در قلمروی درونی گردش یعنی درون مرزهای جامعه‌ای معین مؤثر است؛ اما همچنین تنها درون این قلمرو است که پول کاملاً در کارکرد خود به‌عنوان وسیله‌ی گردش جذب می‌شود و بنابراین می‌تواند به شکل پول کاغذی از شیوه‌ی وجودی صرفاً کارکردی برخوردار شود که از لحاظ بیرونی از جوهر فلزی خود جدا شده است.

۳. پول

[کالایی که به‌عنوان مقیاس ارزش و بنابراین راساً یا از طریق نماینده‌اش به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند همانا پول است. بنابراین، طلا (یا نقره) پول است. طلا، از یک سو، هنگامی که می‌باید در پیکر طلائی (یا نقره‌ای) خود ظاهر شود، به مثابه‌ی پول عمل می‌کند. آن‌گاه کالا - پول است، نه به صورت صرفاً ذهنی همچون زمانی که مقیاس ارزش است، و نه قابل بازنمایی همچون زمانی که وسیله‌ی گردش است. از سوی دیگر، هنگامی طلا در حکم پول عمل می‌کند که راساً یا از طریق نماینده‌اش باعث شود تا به‌عنوان یگانه شکل ارزش یا به بیان دیگر به‌عنوان تنها وجود مناسب ارزش مبادله‌ای در مقابل سایر کالاهایی که صرفاً ارزش‌های مصرفی تلقی می‌شوند تثبیت شود].³⁸

{ ۳ - الف - احتکار پول }

دور پیوسته‌ی دو استحاله‌ی متضاد کالاها، یا جریان متناوب تکراری خرید و فروش، در پویه‌ی بی‌وقفه‌ی پول و در کارکرد آن به‌عنوان محرک دائمی گردش بازتاب می‌یابد. اما به محض آن‌که گسستی در این رشته از استحاله‌ها پدید آید، به محض آن‌که فروش‌ها را خریدهای بعدی تکمیل نکنند، پول از حرکت باز می‌ایستد. به بیان دیگر، به گفته‌ی بوآگیلبر می‌گوید، از «meuble» به «immeuble»^{*}، از مسکوک به پول تبدیل شده است.

در نخستین مراحل گسترش گردش کالاها، ضرورت و میل پرشور به نگهداری محصول نخستین استحاله نیز رخ می‌نماید. این محصول شکل تغییر یافته‌ی کالا یا شفییره‌ی

38. تا این‌جا ما فلز گران‌بها را از جنبه‌ی دوگانه‌ی مقیاس ارزش‌ها و وسیله‌ی گردش بررسی کرده‌ایم. فلز گران‌بها نخستین کارکرد خود را به‌عنوان پول ذهنی به انجام می‌رساند اما کارکرد دومش از طریق نمادها بازنموده می‌شود. با این همه، کارکردهایی وجود دارند که این فلزات باید در پیکر فلزی خود به‌عنوان هم‌ارز واقعی کالاها یا به‌عنوان کالا - پول نشان دهند. همچنین کارکرد دیگری وجود دارد که آن را می‌توانند راساً یا از طریق جایگزین‌هایی به انجام رسانند. اما همواره این کارکرد را در مقابل کالاهای مصرفی به‌عنوان تجسم منحصر به فرد و مناسب ارزش آن‌ها از خود بروز می‌دهند. به این ترتیب خواهیم گفت که در تمامی این موارد به‌عنوان پول به معنای خاص آن عمل کرده است و این در مقابل کارکردهای آن به‌عنوان مقیاس ارزش و نقدینه است.

→ ترتیب به جای کراون، شیلینگ به طلبکاران بپردازیم. «پول مستعمل و با دست به دست شدن مداوم سبک‌تر می‌شود... این نام پول و گردش پول است که مردم در معامله به آن توجه می‌کنند و نه کمیت نقره... قدرت مقامات دولتی است که فلز را به پول تبدیل می‌کند» (ن. باربون، اثر پیش‌گفته، صص ۲۹، ۳۰، ۲۵).

* سکه‌ی بیست و پنج سنتی - م. فا

* از منقول به نامنقول. (بوآگیلبر، خرده‌فروشی در فرانسه در اقتصاددان‌های مالی سده‌ی هجدهم، انتشارات در، پاریس، ۱۸۴۳، صص ۲۱۳) - م. ا.

39. افزوده به فر: (یا نقره‌ای)

طلائی³⁹ آن است.^{۸۶} بدین گونه کالاها فروخته می‌شوند تا شکل پولی آنها جایگزین شکل کالایی‌شان شود، نه برای این که کالاهای دیگر خریداری شوند. این تغییر شکل به جای آن که صرفاً میانجی فرایندی سوخت و سازی باشد به غایتی در خود تبدیل می‌شود. شکل جداشده‌ی کالا از ایفای نقش به‌عنوان شکل و اگذارپذیر مطلق یا حتی به‌عنوان شکل پولی گذرای آن باز داشته می‌شود. پول به صورت گنج سنگ‌واره و فروشنده‌ی کالا به محاکر پول بدل می‌شود.

در همان ابتدای گردش کالاها، تنها مازاد ارزش‌های مصرفی به پول تبدیل می‌شوند. به این ترتیب، طلا و نقره خود به تجلی‌های اجتماعی و فور یا ثروت تبدیل می‌شوند. این شکل بدوی احتکار پول در میان مردمی پایدار است که شیوه‌ی تولید سنتی و مبتنی بر رفع نیازهای خاص آن‌ها با دامنه‌ی محدود و ثابتی از نیازها منطبق است.⁴⁰ این نکته در مورد آسیایی‌ها، به ویژه هندی‌ها، صادق است. واندربلینت که تصور می‌کند قیمت کالاهای یک کشور بر اساس مقدار طلا و نقره‌ی موجود در آن تعیین می‌شود از خود می‌پرسد چرا کالاهای هندی این قدر ارزان‌اند. خود چنین پاسخ می‌دهد: زیرا هندی‌ها پول خود را مدفون می‌کنند. وی اشاره می‌کند که در سال‌های ۱۶۰۲ تا ۱۷۳۴، هندی‌ها ۱۵۰ میلیون پوند نقره را که اساساً از آمریکا به اروپا آمده بود، زیر خاک کرده بودند.^{۸۷} در سال‌های ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۶، یعنی طی ده سال، انگلستان به هند (و چین، اما بخش بیشتر فلزات صادراتی به چین بار دیگر به هند بازگشت)، ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند نقره صادر کرد که به ازای آن طلای استرالیایی دریافت کرد.

با تولید کالایی پیشرفته‌تر، هر تولیدکننده ناگزیر می‌شود برای خود یک *nexus rerum* (عصب چیزها)^{*} یا «وثیقه‌ی اجتماعی» تأمین کند.^{۸۸} نیازهای او بی‌وقفه تازه‌تر می‌شوند و او را ناگزیر می‌کند تا پیوسته کالاهای مردمان دیگر را بخرد؛ این در حالی است که تولید و فروش کالاهای خودش زمان می‌برد و دستخوش تصادف‌های متعددی است. بنابراین، برای این که بتواند بدون فروختن بخرد، باید پیش‌تر بدون خریدن فروخته باشد. ظاهراً به نظر می‌رسد این عمل که در سطحی عمومی انجام می‌شود، با خود در تضاد است. اما فلزات گران‌بها در سرچشمه‌ی تولید خود مستقیماً با کالاهای دیگر مبادله می‌شوند. در اینجا ما با

۸۶. «ثروت در شکل پول چیزی جز... ثروت در شکل محصولات دگرگون‌شده به پول نیست» (مرسیه دو لا ریویر، اثر پیش‌گفته، ص ۵۷۳). «ارزش در شکل محصول فقط تغییر شکل داده است» (همان منبع، ص ۴۸۶).

۸۷. «به این طریق است که آن‌ها نرخ تمام کالاها و محصولات خود را چنین پایین نگاه می‌دارند» (واندربلینت، اثر پیش‌گفته، صص ۹۵-۹۶).

۸۸. «پول... وثیقه است» (جان بلرز، مقالاتی درباره‌ی فقرا، تولید، تجارت، مزارع و بی‌بندوباری، لندن، ۱۶۹۹، ص ۱۳).

40. افزوده به فر: گردش کالا اندک و گنج‌ها بسیارند.

فروش (توسط صاحبان کالاها) بدون خرید (توسط صاحبان طلا و نقره) مواجه‌ایم.^{۸۹} فروش‌های بعدی، بار دیگر بدون خریدهای بعدی، صرفاً سبب تقسیم بیشتر فلزات گران‌بها در میان تمامی صاحبان کالاها می‌شود. به این طریق، اندوخته‌های طلا و نقره در متنوع‌ترین اندازه‌ها، در تمامی نقاط دادوستدهای تجاری روی هم انباشته می‌شوند. با امکان نگهداری کالا به‌عنوان ارزش مبادله‌ای، یا ارزش مبادله‌ای به‌عنوان کالا، شهوت طلاجویی برانگیخته می‌شود. با گسترش گردش کالا، قدرت پول یعنی شکل کاملاً اجتماعی ثروت که همیشه آماده‌ی مصرف شدن است افزایش پیدا می‌کند.

«طلا چیز شگفت‌انگیزی است! مالک آن صاحب تمام چیزهایی است که آرزو می‌کند. با طلا حتی می‌توان ارواح را وارد بهشت کرد» (کریستف کلمب، در نامه‌اش از جامائیکا، ۱۵۰۳).

از آنجا که پول آشکار نمی‌کند چه چیزی به آن تبدیل شده است، همه چیز - کالا یا غیر از آن - قابل تبدیل به پول است. همه چیز فروختنی و خریدنی می‌شود. گردش همانا به قرع و انبیک بزرگ اجتماعی تبدیل می‌شود که همه چیز را داخل آن می‌اندازند تا بار دیگر به صورت بلورهای پول بیرون آیند. هیچ چیز از این کیمیاگری در امان نیست، استخوان‌های قدیسان هم در برابر آن تاب مقاومت ندارند، چه رسد به چیزهای ظریفی چون اشیای متبرک خارج از تجارت انسانی* (res sacrosanctae, extra commercium hominum).^{۹۰} همان‌طور که تفاوت‌های کیفی بین کالاها در چهره‌ی پول حذف می‌شود، پول نیز به سهم خود در مقام مساوات‌طلبی رادیکال، تمام تمایزات را از بین می‌برد.^{۹۱} اما پول خود یک

۸۹. خرید، به معنای دقیق کلمه، حاکی از آن است که طلا و نقره پیش از این شکل تغییر یافته‌ی کالاها، و به عبارت دیگر محصول فروش هستند. * در این جا مقصود باکره‌های فینیقی است - م.ا.

۹۰. هانری سوم، مسیحی‌ترین پادشاه* فرانسه، اشیای صومعه‌ها را تاراج و به پول تبدیل می‌کرد. می‌دانیم که غارت و چپاول معبد دلفی توسط فوسه‌ای‌ها** چه نقش مهمی در تاریخ یونان ایفا کرده است. مردمان عهد باستان معابد را اقامتگاه خدایان کالاها می‌دانستند. این معابد به منزله‌ی «بانک‌های مقدس» تلقی می‌شدند. فینیقی‌ها که تجارت پیشگانی تمام عیار (par excellence) بودند، پول را شکل استحاله‌یافته‌ی هر چیزی می‌دانستند. بنابراین، کاملاً طبق قاعده بود که دختران باکره‌ای که در جشن رب‌النوع عشق، خویشان را به غریبه‌ها تفویض می‌کردند، و جوهی را که به ازای آن دریافت کرده بودند نثار رب‌النوع می‌کردند.

* roi très chrétien. عنوان رسمی پادشاهان فرانسه - م.ا.

** در سال ۴۵۷ پیش از میلاد، اهالی فوسه در اتحاد با آتنی‌ها، معبد دلفی را تسخیر کردند - م.ا.

۹۱. «طلا؟ طلای گران‌بهای پرتالو؟...»

اندک مایه‌ای از آن

سیاه را سپید می‌کند، زشت را زیبا؛ ناحق را حق می‌کند

کالا است، شیئی خارجی که قادر است به مایملک خصوصی هر فرد تبدیل شود. به این ترتیب، قدرت اجتماعی به قدرت خصوصی اشخاص خصوصی تبدیل می‌شود. از این روست که جامعه‌ی باستانی پول را به دلیل تمایل به نابودی نظم اقتصادی و اخلاقی محکوم می‌کرد.^{۹۲} جامعه‌ی مدرن که پیش‌تر در دوران طفولیت خود با چنگ زدن به موهای سر پلوتون او را از اعماق زمین بیرون کشیده بود^{۹۳}، به طلا چون "جام مقدس" خود و چون جلوه‌ی درخشان درونی‌ترین اصل زندگی‌اش خوشامد می‌گوید.

کالا به عنوان ارزش مصرفی، نیاز ویژه‌ای را برآورده می‌کند و عنصر ویژه‌ای از ثروت مادی را تشکیل می‌دهد. اما ارزش کالا میزان جذابیت آن را برای تمامی عناصر دیگر ثروت مادی و بنابراین ثروت اجتماعی مالک آن می‌سنجد. برای مالک ساده‌ی کالاها در میان بربرها، و حتی برای دهقان اروپای غربی، ارزش از شکل ارزش جداناپذیر است و همین است که افزایشی در اندوخته‌ی طلا و نقره‌اش، افزایشی در ارزش به شمار می‌آید. درست است که ارزش پول، چه در نتیجه‌ی تغییر خودارزش آن و چه به علت دگرگون شدن ارزش کالاها، تغییر می‌کند. اما این امر نه مانع می‌شود که ۲۰۰ اونس طلا همچون گذشته بیش از

→ فرومایه را شریف، سالخورده را جوان، و بزدل را دلاور

...ای خدایان این چیست؟ شگفتا که این طلا

خدمتگزاران و کاهنان شما را از کنار تان دور می‌کند و

بالش دلاوران را از زیر سر ایشان به کناری می‌افکند؛

این برده‌ی زرد

ادیانی به هم می‌ریسد و پنبه می‌کند، لعنت شدگان را آموزش می‌دهد

جذامیان کربیه را به تخت پرستش برمی‌نشانند، دزدان را مورد اعتماد قرار می‌دهد

و به سان برگزیدگان مسندنشین

قرین حرمت و عنوان و تحسین‌شان می‌کند

این همان است که بیوه‌زن فرتوت را دیگر بار به خانه‌ی بخت می‌فرستد

...بیا ای خاک لعنت‌زده

نوای روسپی پست بشریت

(شکسپیر، تیمون آتنی، پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی سوم)*

* ترجمه اشعار از زنده‌یاد احمد شاملو است که پیش از این در کتاب دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ (کارل

مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران ۱۳۷۷، انتشارات آگاه) نقل شده بود - م. فا

۹۲. «شریرتر از پول چیزی نیست که چنین در میان انسان‌ها رایج شده است. شهرها را به حقارت می‌کشاند، انسان‌ها را از

خانه و کاشانه‌شان می‌راند، شریف‌ترین ارواح را به آن چه شرم‌آور است، سوق می‌دهد؛ به مردم می‌آموزد که دست به

تبهکاری زنند و هر کردار کفرآمیزی را بشناسند» (سوفوکل، آنتیگون). [سطرهای ۲۹۵ تا ۳۰۱، صص ۶۴-۶۵، سیر آر.

جب، سوفوکل، نمایشنامه‌ها و قطعات بازمانده، بخش سوم، آنتیگون، کمبریج، ۱۹۲۸ - م. ا]

۹۳. «حرص و آز امیدوارست تا خود پلوتون را از اعماق زمین بیرون کشد» (آتناوس، *Deipnosophistae*). [کتاب

ششم، بند ۲۳۳ - م. ا]

۱۰۰ اونس و ۳۰۰ اونس طلا بیش از ۲۰۰ اونس و غیره ارزش داشته باشد و نه این که شکل طبیعی فلزی این شیء همچنان شکل هم‌ارز عام تمامی کالاهای دیگر و مستقیماً تجلی اجتماعی تمامی کارهای انسانی باشد. گرایش به احتکار پول ماهیتاً نامحدود است. چه از لحاظ کیفی و چه از لحاظ صوری به موضوع بنگریم، پول از هر نوع محدودیتی مستقل است یعنی این که باز نمود عام ثروت مادی است، چرا که بی واسطه به هر نوع کالای دیگری تبدیل پذیر است. اما در همان حال، هر مبلغ واقعی پول از لحاظ مقدار محدود است و بنابراین کارایی محدودی به عنوان وسیله‌ی خرید دارد. تضاد بین محدودیت کمی و نامحدود بودن کیفی پول سبب می‌شود تا محتکر پول را پیوسته به تلاشی سیزیف‌وار در راه انباشت وادارد. وی در وضعیت جهانگشایی قرار دارد که با فتح هر کشور جدیدی مرزهای جدیدی را کشف می‌کند.

برای آن که بتوان طلا را به عنوان پول نگهداری و به یک اندوخته تبدیل کرد، باید از گردش آن و یا از تبدیل شدن آن به واسطه‌ای برای خرید خوشی و لذت جلوگیری کرد. بنابراین، محتکر پول شهوات نفسانی خود را در پیشگاه بتواره‌ی طلا قربانی می‌کند. وی اصول و مرام ریاضت را بسیار جدی تلقی می‌کند. اما از سوی دیگر، می‌تواند بیش از آن چه به شکل کالا در گردش انداخته است، به شکل پول از آن بیرون بکشد. هر چه بیشتر تولید کند، بیشتر می‌تواند بفروشد. بنابراین کار، صرفه‌جویی و حرص و طمع، سه فضیلت اصلی او به شمار می‌آیند و فروش زیاد و خرید اندک مجموعه‌ی اقتصاد سیاسی وی را تشکیل می‌دهند.^{۹۴}

در کنار شکل [مستقیم]^{۴۱} اندوخته، شکل هنری آن یعنی تصاحب کالاهای ساخته شده از طلا و نقره نیز گسترش می‌یابد. این امر با افزایش ثروت جامعه‌ی بورژوازی رشد می‌کند. «ثروتمند شویم یا ثروتمند به نظر برسیم» (Soyons riches ou paraissions riches) (دیدرو). به این طریق، از یک سو بازاری همواره در حال گسترش برای طلا و نقره شکل می‌گیرد که از کارکردهای پولی آن‌ها مستقل است و از سوی دیگر منبع نهفته‌ای از جریان پولی ایجاد می‌شود که به ویژه در دوره‌های تلاطم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. احتکار پول در اقتصادی که گردش فلزات بر آن مسلط است، در خدمت مقاصد متعددی قرار می‌گیرد. نخستین کارکرد آن ناشی از شرایط پویه‌ی مسکوکات طلا و نقره است. دیدیم که چگونه به دلیل نوسان‌های مداوم در دامنه و سرعت گردش کالاها و در قیمت آن‌ها، مقدار پول در گردش بی‌وقفه نوسان می‌کند. بنابراین، این مقدار باید قادر به انبساط و انقباض باشد. در یک زمان پول باید به عنوان مسکوک جذب و در زمان دیگر

۹۴. «محورهایی وجود دارند که کل معیارهای اقتصاد سیاسی پیرامون آن می‌چرخند: بیشینه‌ی افزایش ممکن در تعداد فروشندگان کالا، و بیشینه‌ی کاهش ممکن در تعداد خریداران» (وری، اثر پیش‌گفته، صص ۵۲-۵۳).

مسکوک به عنوان پول دفع شود. برای این که مجموع پول عملاً در گردش همیشه با سطح اشباع قلمرو گردش منطبق باشد، ضرورتاً مقدار طلا و نقره‌ی موجود در کشور باید بیش‌تر از مقداری باشد که برای انجام کارکرد آن به عنوان مسکوک مورد نیاز است. ذخایری که با احتکار پول خلق می‌شوند، چون مجراهایی عمل می‌کنند که از طریق آن پول می‌تواند وارد گردش یا از آن خارج شود، به گونه‌ای که مجرای خود گردش هرگز اشباع نمی‌شود.^{۹۵}

{ ۳ - ب - وسیله‌ی پرداخت

در شکل بی‌واسطه‌ی گردش کالا که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، پی بردیم که مقدار ارزشی معین همواره به شکلی دوگانه، در یک قطب به شکل کالا و در قطب مقابل به شکل پول، به ما عرضه می‌شود. بنابراین، مالکان کالاها به عنوان نمایندگان هم‌ارزهایی که پیش از این در دسترس هر کدام بوده، در تماس با هم قرار می‌گیرند. اما با تکامل گردش، شرایطی به وجود می‌آید که در آن واگذار کردن کالا در یک فاصله‌ی زمانی از تحقق قیمت آن جدا می‌شود.^{*} کافی‌ست به ساده‌ترین این شرایط اشاره کنیم. تولید یک نوع کالا به زمانی طولانی‌تر و تولید کالای دیگر به زمانی کوتاه‌تر نیاز دارد. تولید کالاهای متفاوت به فصل‌های مختلف سال وابسته است. یک کالا شاید به بازار آورده شود و دیگری باید به بازاری دورتر ارسال شود. بنابراین، شاید مالک یک کالا به عنوان فروشنده یا پیش‌گذار قبل از آن که دیگری آماده‌ی خرید باشد. وقتی معاملات یکسانی میان اشخاص یکسانی پیوسته تکرار شود، شرایط فروش کالاها مطابق با شرایط تولیدشان تنظیم می‌شود. از سوی دیگر، استفاده‌ی انواع معینی از کالاها، مثلاً خانه، برای مدت زمان معینی فروخته می‌شود.

۹۵. پیشبرد تجارت یک ملت مستلزم وجود مبلغ معینی پول است که به اقتضای اوضاع و احوال تغییر می‌کند، گاهی کمتر و گاهی بیشتر... این جذر و مد پول بدون کمک سیاست‌مداران خود به خود تأمین و تنظیم می‌شود... پیستونها به تناوب کار می‌کنند: وقتی پول کمیاب است، شمش ضرب می‌شود؛ وقتی شمش کمیاب است، سکه‌های پول ذوب می‌شوند» (سِر دادلی نورث، اثر پیش‌گفته، ضمیمه، ص ۳). جان استوارت میل که مدت‌های طولانی یکی از مقامات کمپانی هند شرقی بود، تصدیق می‌کند که در هند، زیورآلات نقره‌ای هنوز مستقیماً نقش اندوخته را ایفا می‌کنند: «زیورآلات نقره‌ای در زمانی که نرخ بهره بالا باشد بیرون آورده و ضرب زده می‌شوند و بار دیگر هنگامی که نرخ بهره سقوط می‌کند جمع‌آوری می‌شوند» (شهادت جان استوارت میل در گزارش هیئت انتخابی در مورد اقدامات بانکی، ۱۸۵۷، شماره ۲۰۸۴، ۲۱۰۱). بنا به یک سند پارلمانی در سال ۱۸۶۴ درباره‌ی صادرات و واردات طلا و نقره‌ی هند^{*}، در سال ۱۸۶۳، واردات طلا و نقره حدود ۱۹,۳۶۷,۷۶۴ پوند بیش از صادرات آن‌ها بوده است. در خلال هشت سال پیش از ۱۸۶۴، مازاد واردات به صادرات فلزات گرانبها معادل ۱۰۹,۶۵۲,۹۱۷ پوند برابر بود. طی این سده بیش از ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند سکه در هند ضرب زده شده بود.

* (شمش) هند شرقی. گزارش به مجلس عوام، ۸ فوریه‌ی ۱۸۶۴ - م. ۱

کالا می‌تواند واگذار شود یعنی قبل از آن که فروخته شود، از دستان فروشنده جدا شود. این امر زمانی است که قیمت

آن پرداخت شده است - م. ۱

هنگامی که مدت اجاره سر برسد، آنگاه عملاً خریدار ارزش مصرفی آن کالا را دریافت کرده است. بنابراین، او پیش از پرداخت قیمت کالا آن را خریداری کرده است. فروشنده کالایی را می‌فروشد، خریدار به‌عنوان نماینده‌ی صرف پول یا به عبارتی به‌عنوان نماینده‌ی پول آتی آن را می‌خرد. فروشنده به طلبکار و خریدار به بدهکار تبدیل می‌شود. از آنجا که در اینجا فرایندهای استحاله‌ی کالاها، یا تکامل شکل ارزش آنها، دستخوش تغییر شده است، پول نیز کارکرد جدیدی پیدا می‌کند و به وسیله‌ی پرداخت تبدیل می‌شود.^{۹۶}

نقش طلبکار یا بدهکار در این جا ناشی از گردش ساده‌ی کالاهاست. تغییر در شکل آن بر فروشنده یا خریدار این مهر جدید را می‌زند. بنابراین، در ابتدا، این نقش‌های جدید همان قدر گذرا هستند که نقش‌های فروشنده و خریدار که به‌تأویب توسط بازیگران یکسانی انجام می‌شوند. با این همه، این تضاد اکنون نامطبوع‌تر از ابتدای کار به نظر می‌رسد و بنابراین قابلیت تبلور سفت و سخت‌تری را دارد.^{۹۷} با این همه، همین خصوصیات می‌توانند مستقل از گردش کالاها پدیدار شوند. به‌عنوان نمونه، مبارزه‌ی طبقاتی در دنیای باستان عمدتاً شکل جدال بین بدهکاران و طلبکاران را به خود گرفت و در روم به خانه‌خرابی پلین‌های بدهکار انجامید که برده‌ها جای آنها را گرفتند. در سده‌های میانه، این مبارزه به خانه‌خرابی بدهکاران فئودالی انجامید که قدرت سیاسی خود را همراه با پایه‌ی اقتصادی‌شان از دست دادند. در اینجا، در حقیقت، شکل پولی - و مناسبات بین طلبکار و بدهکار شکل رابطه‌ی پولی را دارد - تنها بازتاب تضادی است که در سطحی عمیق‌تر یعنی در پس‌شرایط اقتصادی زندگی نهفته است.

به قلمرو گردش کالاها باز می‌گردیم. دو هم‌ارز، کالاها و پول، دیگر هم‌زمان در دو قطب فرایند فروش ظاهر نمی‌شوند. اکنون پول ابتدا به‌عنوان مقیاس ارزش در تعیین قیمت کالاهای فروخته‌شده عمل می‌کند؛ قیمت تثبیت‌شده بر اساس قرارداد، میزان تعهد خریدار یعنی مبلغی را که در موعد مقرر بدهکار است، مشخص می‌کند. ثانیاً پول در مقام وسیله‌ی ذهنی خرید عمل می‌کند. اگرچه این پول فقط به شکل وعده‌ی خریدار به پرداخت بدهی خود وجود دارد، اما سبب می‌شود تا کالاها دست به دست شوند. تنها در سررسید موعد

۹۶. [یادداشت انگلس بر ویراست چهارم:] لوتر بین پول به‌عنوان وسیله‌ی خرید و وسیله‌ی پرداخت تمایز قایل می‌شود:

«تو به من خسارت دو جانبه‌ای وارد کرده‌ای، زیرا از یک سو نمی‌توانم بپردازم و از سوی دیگر نمی‌توانم بخرم» (مارتین لوتر، *An die Pfarherm, wider den Wucher zu predigen*، ویتن‌برگ، ۱۵۴۰).

* این فراز در متن حمله‌ای به این نظریه طرح شده که: بهره می‌تواند جبران خسارت ناشی از فرصتی باشد که وام‌گیرنده با

پولی که وام گرفته چیزی را خریداری می‌کند. رجوع کنید به نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی سوم، ص ۵۳۵. م. ۱

۹۷. مطلب زیر روابط موجود میان بدهکاران و طلبکاران را بین تجار انگلیسی در آغاز سده‌ی هجدهم نشان می‌دهد: «در میان بازرگانان چنان روحیه‌ی وحشیانه‌ای حاکم است که در هیچ جامعه یا کشور دیگری در جهان یافت نمی‌شود» (مقاله‌ای درباره‌ی قانون طلب و ورشکستگی، لندن، ۱۷۰۷، ص ۲).

پرداخت است که وسیله‌ی پرداخت عملاً وارد گردش می‌شود، یعنی از دست خریدار به دست فروشنده می‌رسد. وسیله‌ی گردش به اندوخته تبدیل می‌شود زیرا فرایند گردش پس از نخستین مرحله قطع شده و شکل دگرگون‌یافته‌ی کالا از گردش کنار گذاشته شده است. وسیله‌ی پرداخت وارد گردش می‌شود اما تنها پس از آن‌که کالا از گردش خارج شده باشد. پول دیگر میانجی این فرایند نیست. با ظهور مستقل پول در حکم شکل مطلق وجود ارزش مبادله‌ای یعنی کالای عام، این فرایند به پایان می‌رسد. فروشنده کالایش را به پول تبدیل می‌کند تا به نیازی پاسخ بگوید؛ محتکر پول برای این‌که شکل پولی کالایش را حفظ کند و خریدار بدهکار برای این‌که قادر به پرداخت بدهی‌اش باشد. اگر او بدهی‌اش را پرداخت نکند، کالاهایش را به اجبار خواهند فروخت. [شکل ارزش کالا، پول، اکنون به مقصود خودبسنده‌ی فروش بدل شده است. این امر ناشی از ضرورتی اجتماعی است که از شرایط فرایند خودگردش ایجاب شده است.]⁴²

42. از این‌رو، تبدیل کالا به شکل ارزش آن، یعنی پول، ضرورتی اجتماعی می‌شود که خود را مستقل از نیازها و میل تولیدکننده‌ی مبادله‌گر به وی تحمیل می‌کند.

[خریدار پیش از تبدیل کالاها به پول، پول را به کالاها تبدیل می‌کند: به بیان دیگر، وی دومین استحاله‌ی کالاها را پیش از نخستین استحاله انجام می‌دهد. کالای فروشنده به گردش می‌افتد و قیمت آن را به پول نقد می‌کند، اما فقط در قالب سندی که برگرفته از قانون‌های مدنی است. این کالا پیش از آن‌که به پول تبدیل شود به ارزش مصرفی تبدیل شده است. تکمیل نخستین استحاله‌ی آن فقط بعداً رخ می‌دهد]⁴³ 98

43. فرض کنیم که کشاورز ۲۰ متر پارچه کتانی را به قیمت دو پوند که هم‌قیمت یک کوآرتز گندم است از بافنده می‌خرد و قیمت آن را یک ماه بعد می‌پردازد. کشاورز گندم خود را پیش از تبدیل آن به پول، به پارچه‌ی کتانی تبدیل کرده است. از این‌رو، وی آخرین مرحله‌ی استحاله‌ی کالای خود را پیش از استحاله‌ی اول انجام داده است. سپس گندم را به قیمت دو پوند می‌فروشد و آن را طبق قرار به بافنده می‌دهد. در اینجا پول واقعی برای وی تنها به‌عنوان میانجی‌یی برای جایگزینی گندم با پارچه عمل کرده است. برعکس، از نظر وی پول کلام آخر معامله به حساب می‌آید چرا که شکل مطلق ارزش، یعنی کالای عام، است که می‌باید به دست آید. در مقابل، کالای بافنده به گردش درمی‌آید و قیمت آن به پول نقد تبدیل می‌شود، اما فقط به‌واسطه‌ی سندی که برگرفته از حقوق مدنی است. کالای وی پیش از تبدیل شدن به پول به مصرف دیگری رسیده است. بنابراین، نخستین استحاله‌ی پارچه به حالت تعلیق در می‌آید و تنها به‌عنوان بدهی کشاورز به پول نقد تبدیل می‌شود.

تعهداتی که موعدهشان در یک دوره‌ی معین فرایند گردش سررسیده، بیانگر مجموع قیمت کالاهایی است که فروش آن‌ها چنین تعهداتی را ایجاب کرده است. مقدار پول لازم برای پرداخت این مجموع در وهله‌ی نخست به سرعت گردش وسیله‌ی پرداخت بستگی دارد. این مقدار به دو عامل مشروط است: نخستین عامل، درهم‌تنیدگی مناسبات میان طلبکاران و بدهکاران است؛ به این طریق که الف پولی را از بدهکار خود، ب، دریافت می‌کند و آن را به طلبکار خود، پ، می‌دهد؛ و عامل دوم، فاصله‌ی زمانی بین موعدهای مختلف پرداخت است. زنجیره‌ی پرداخت‌ها، یا نخستین مراحل استحاله‌ی معوق‌مانده در این فرایند اساساً با درهم‌آمیختگی مجموعه‌ی استحاله‌هایی که پیشتر بررسی شد، متفاوت است. جریان وسیله‌ی گردش صرفاً پیوند بین خریداران و فروشندگان را بیان نمی‌کند؛

98. [یادداشت برای ویراست دوم:] در فراز زیر از کتابم، که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد، می‌توان دید که چرا من در آن متن به شکل متضاد توجه نکردم: «برعکس، در معامله‌ی M-C، ممکن است پول به‌عنوان وسیله‌ی واقعی خرید انتقال داده شود و در نتیجه قیمت کالا را پیش از تحقق ارزش مصرفی پول یا پیش از دست به دست شدن کالا تحقق بخشد. مثلاً، این موردی است که در شکل معروف پیش‌پرداخت رخ می‌دهد. یا در پرداخت‌هایی که حکومت انگلستان برای خرید تریاک از ریوت‌های هندی انجام می‌دهد... با این همه، در این موارد، پول فقط در همان شکل شناخته‌شده‌ی وسیله‌ی خرید عمل می‌کند... البته سرمایه نیز پول پیش‌پرداخته است... اما این جنبه در قلمرو گردش ساده قرار نمی‌گیرد» (در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۱۱۹، ۱۲۰).

خود این پیوند از درون گردش پول پدید می‌آید و از طریق آن وجود دارد. با این همه، حرکت وسیله‌ی پرداخت، پیوندی اجتماعی را بیان می‌کند که پیش‌تر نیز به صورت مستقل وجود داشت.

هم‌زمانی و کنار هم بودن فروش‌ها^{۴۴} دامنه‌ی سرعت پویه‌ی پول را که می‌تواند مقدار مسکوکات موجود را جبران کند، محدود می‌کند. از سوی دیگر، همین واقعیت اهرم جدیدی را برای استفاده‌ی اقتصادی از وسیله‌ی پرداخت ایجاد می‌کند. با تمرکز پرداخت‌ها در یک مکان، نهادها و روش‌های جدیدی برای تصفیه^{*} به‌طور خودجوش رشد می‌کنند. مثلاً، مراکز تصفیه و تسویه (virements) در شهر لیون در سده‌های میانه. سررسید بدهی ب به الف، از پ به ب و از الف به پ و غیره، فقط باید با هم موازنه شوند تا به‌عنوان مقادیر مثبت و منفی یکدیگر را تا میزان معینی حذف کنند. تنها مانده‌ی بدهکار باقی می‌ماند که باید تسویه شود. هر چه تمرکز پرداخت‌ها بیشتر باشد، این مانده در ارتباط با کل مبلغ کمتر خواهد شد و از این‌رو مقدار وسیله‌ی پرداخت در گردش نیز کمتر می‌شود.

[تضادی درون‌ماننده در کارکرد پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت برقرار است.]^{۴۵} هنگامی که موازنه‌ی پرداخت‌ها با یکدیگر برقرار می‌شود، پول به‌صورت ذهنی یعنی به‌عنوان پول محاسبه، مقیاس ارزش، عمل می‌کند. اما هنگام انجام پرداخت‌های واقعی، پول در مقام وسیله‌ی گردش و در شکل صرفاً‌گذرای یک میانجی در سوخت‌وساز اجتماعی وارد صحنه نمی‌شود بلکه به‌عنوان پیکریافتگی انفرادی کار اجتماعی، چون وجود مستقل ارزش مبادله‌ای و به منزله‌ی کالای مطلق ظاهر می‌شود.[☆] این تضاد در آن دوره‌هایی از بحران‌های صنعتی و بازرگانی بروز می‌کند که به بحران‌های پولی معروف‌اند.^{۹۹} چنین بحرانی تنها در جایی رخ می‌دهد که زنجیره‌ی جاری پرداخت‌ها همراه با نظامی مصنوعی برای حل و فصل آن‌ها کاملاً ایجاد شده باشد. هرگاه در این سازوکار اختلالی همه‌جانبه

۴۴. افزوده به فر: و خریدها

۴۵. کارکرد پول هم‌چون وسیله‌ی پرداخت بیانگر تناقضی بدون راه‌حل است.

* liquidation یا نقدینه کردن تبدیل دارایی یا اقلامی از ثروت به دارایی نقد را گویند - م. فا

☆ مارکس در نسخه‌ی اصلی در نقد اقتصاد سیاسی، این ایده‌ی نسبتاً دشوار را با اندکی تفاوت به نحو روشن‌تری تدوین می‌کند: «در زمان بحران‌های واقعی پولی، تضادی ایجاد می‌شود که ذات تکامل پول به‌عنوان وسیله‌ی عام پرداخت است. پول در اینجا نه به‌عنوان مقیاس شمرده می‌شود و نه به‌عنوان مسکوک...؛ اما به‌عنوان ارزش مبادله‌ای که مستقل شده است، به‌عنوان هم‌ارز عام موجود از لحاظ فیزیکی، به‌عنوان مادیت یافتن ثروت مجرد و به‌طور خلاصه یکسره در شکلی که هدف احتکار واقعی است، یعنی پول» (گروندریسه، دفتر ب، ۱۹۵۳، ص ۸۷۶) - م. ا.

۹۹. [یادداشت انگلس برای ویراست سوم:] بحران پولی که در متن به‌عنوان مرحله‌ی خاصی از هر بحران عام صنعتی و بازرگانی تعریف شده است، می‌باید آشکارا از نوع خاصی از بحران که آن را نیز بحران پولی می‌نامند، متمایز شود. این بحران ممکن است مستقل از بقیه ظاهر شود و تنها با پیامدهای ناخواسته‌اش بر صنعت و بازرگانی تاثیر گذارد. محور اصلی این قبیل بحران‌ها را باید در قالب سرمایه‌ی نقدی یافت، و بنابراین قلمرو بی‌واسطه‌ی تاثیر آن‌ها بانکداری، بازار بورس و بخش مالی است.

پدید آید، صرف نظر از علت آن، پول ناگهان و بلافاصله از شکل صرفاً ذهنی آن، یعنی پول محاسبه، به پول نقد تبدیل می شود. کالاهای این جهانی دیگر نمی توانند جایگزین آن شوند. ارزش مصرفی کالاها بی ارزش و ارزش آن‌ها در برابر شکل ارزش پول محو و ناپدید می شود. بورژوا، سرمست از رونق و سرشار از اطمینانی متفرعانه، تازه اعلام کرده بود که پول مخلوقی کاملاً مجازی است. می گفت: «فقط خود کالاها پول هستند». اما اکنون این شعار مخالف که فقط پول کالا است در سراسر بازارهای جهان طنین انداخته است. همان طور که آهو برای نوشیدن آب شیرین نفس نفس می زند، روح بورژوا نیز برای رسیدن به پول یعنی تنها ثروت له له می زند.^{۱۰۰} در شرایط بحران، تضاد میان کالاها و شکل ارزش آن‌ها یعنی پول تا سطح یک تضاد مطلق بالا می رود. به همین دلیل، شکل تجلی پول در اینجا بی اهمیت است. کمبود پول باقی می ماند، چه پرداخت‌ها به طلا، و چه به پول اعتباری مانند اسکناس، انجام شده باشد.^{۱۰۱}

اکنون اگر کل مقدار پول در گردش را در یک دوره‌ی معین در نظر بگیریم، پی خواهیم برد که به ازای سرعت معینی از پویه‌ی وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت، این مقدار برابر است با مجموع قیمت کالاهایی که باید تحقق یابند به اضافه‌ی مجموع پرداخت‌هایی که موعدشان سر رسیده است، منهای پرداخت‌هایی که تراز شده‌اند، و سرانجام منهای تعداد پویه‌هایی که در آن‌ها مقدار معینی مسکوک به نوبت به عنوان وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت عمل می کند. مثلاً، کشاورز گندم خود را دو پوند می فروشد، و به این ترتیب این پول در حکم وسیله‌ی گردش عمل می کند. در روزی که موعد پرداخت‌ها سر برسد، وی این دو پوند را برای پرداخت قیمت پارچه‌ای کتانی که بافنده به او تحویل داده استفاده می کند. اکنون همان دو پوند به عنوان وسیله‌ی پرداخت عمل می کند. بافنده اکنون یک کتاب

۱۰۰. «این دگرگونی ناگهانی نظام اعتباری به نظام پولی ترس و دلهره‌ی نظری را به وحشت موجود می افزاید و عوامل فرایند گردش از راز نفوذناپذیری که مناسبات آن‌ها را در بر گرفته است، مرعوب می شوند» (کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۲۶). «تهیدستان بیکار می مانند چون ثروتمندان پول برای استخدامشان ندارند، هر چند همان زمین‌ها و همان دستانی را دارند که همچون گذشته برایشان خوراک و لباس فراهم می آورد؛... که همان‌ها ثروت‌های حقیقی ملت هستند، و نه پول» (جان بلرز، پیشنهاداتی برای ارتقای کالج صنعتی، لندن، ۱۶۹۶، صص ۳-۴).

۱۰۱. عبارات زیر نشان می دهند که چگونه «دوستان تجارت» از چنین موقعیت‌هایی بهره‌برداری می کنند: «در یک مورد (۱۸۳۹)، بانکداری سالخورده و طماع در اتاق خصوصی اش، کشوی میز تحریری را که مقابلش نشسته بود بلند کرد و به دوستش دسته‌های اسکناس را نشان داد و با شادی زایدالوصفی گفت که این مبلغ ۶۰۰،۰۰۰ پوند است که نزد خود نگهداشته تا کمبود پول احساس شود و پس از سه ساعت دیگر در همان روز تمام پول را به بازار خواهد ریخت» (نظریه‌ی مبادله، منشور قانونی بانک‌ها در سال ۱۸۴۴، لندن، ۱۸۶۴، ص ۸۱) [به قلم ح. روی]. آبزورور، ارگانی نیمه رسمی، در ۲۴ آوریل ۱۸۶۴ خاطر نشان کرد: «شایعات بسیار عجیبی درباره‌ی وسایلی که کمبود اسکناس ایجاد می کند پخش شده است... هر قدر هم در استفاده از این نیرنگ‌ها جای تردید وجود داشته باشد، گزارش چنان عمومی است که حقیقتاً می ارزد به آن توجه کرد.»

مقدس را نقداً می‌خرد. بار دیگر این پول به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند و غیره. بنابراین، حتی وقتی که قیمت‌ها، سرعت گردش پول و صرفه‌جویی در استفاده از وسیله‌ی پرداخت معلوم باشد، مقدار پول در گردش دیگر با مقدار کالاهای در گردش در دوره‌ای معین مانند یک روز منطبق نیست. پول که باز نمود کالاهایی است که مدت‌هاست از گردش کنار گذاشته شده‌اند، خود همچنان به گردش ادامه می‌دهد. کالاها گردش می‌کنند، اما هم‌ارز آن‌ها به پول در آینده ظاهر می‌شود. علاوه بر این، بدهی‌هایی که هر روز جمع می‌شوند، و پرداخت‌هایی که موعد پرداخت‌شان در همان روز سر می‌رسد، یکسره مقادیری سنجش‌ناپذیرند.^{۱۰۲}

پول اعتباری مستقیماً ناشی از کارکرد پول در مقام وسیله‌ی پرداخت است؛ به این صورت که گواهی بدهی برای کالاهای خریداری شده، با هدف انتقال این بدهی‌ها به دیگران، به گردش در می‌آیند. از سوی دیگر، کارکرد پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت به نسبت گسترش نظام اعتباری، گسترده‌تر می‌شود. پول در مقام وسیله‌ی پرداخت، شکل‌های خاص و جودی خویش را به دست می‌آورد و به واسطه‌ی آن‌ها قلمرو معاملات تجاری کلان را تسخیر می‌کند. از سوی دیگر، مسکوکات طلا و نقره عمدتاً به قلمرو معاملات خرده‌فروشی رانده می‌شوند.^{۱۰۳}

۱۰۲. «میزان خریدها و قراردادهایی که طی یک روز معین انجام می‌شوند، بر مقدار پولی که در همان روز در جریان است تاثیر نمی‌گذارند، اما در اکثر موارد، به برات‌های گوناگونی به ازای کمی‌تری از پول تبدیل می‌شوند که ممکن است در تاریخی کم و بیش دور به جریان بیفتند... نیازی نیست که سفته‌های داده‌شده یا اعتبارات باز شده‌ی امروز از نظر مقدار، مبلغ یا مدت با آن‌هایی که فردا یا پس فردا مورد تصدیق یا پذیرش قرار می‌گیرند، شباهت داشته باشند. علاوه بر این، بسیاری از سفته‌ها و اعتباراتی که امروز موعد پرداخت آن‌ها سر رسیده است، با عده‌ی زیادی از تعهداتی مصادف می‌شوند که منشا آن‌ها تاریخ‌های یکسره نامعینی در گذشته است. به این ترتیب، سفته‌های ۱۲، ۶، ۳ ماهه و حتی یک ماهه اغلب چنان با هم مصادف می‌شوند که حجم تعهدات عمومی آن روز خاص را بالا می‌برند...» (بررسی نظریه‌ی پول: نامه‌ای به مردم اسکاتلند. توسط بانکداری در انگلستان، ادین‌بورو، ۱۸۲۵، صص ۲۹ و ۳۰، جاهای مختلف).

۱۰۳. به‌عنوان نمونه‌ای از دخالت اندک پول واقعی در عملیات تجاری واقعی در زیر اظهارات یکی از بزرگ‌ترین بنگاه‌های تجاری لندن (موریسون، دیلون و شرکاء) را درباره‌ی دریافت‌ها و پرداخت‌هایش نقل می‌کنم. معاملات آن بنگاه در سال ۱۸۵۶ که به واقع سر به میلیون‌ها پوند می‌زند، در اینجا به مقیاس یک میلیون کوچک شده است:

دریافت‌ها		پرداخت‌ها	
برات‌های مشکوک‌الوصول بانکداران	۵۳۳,۵۹۶ پوند	برات‌های مشکوک‌الوصول	۳۰۲,۶۷۴ پوند
چک‌های عندالمطالبه‌ی بانکداران	۳۵۷,۷۱۵ پوند	چک‌های صادره برای بانکداران لندن	۶۶۳,۶۷۲ پوند
اسکناس‌های کشور	۹,۶۲۷ پوند	اسکناس‌های بانک انگلستان	۲۲,۷۴۳ پوند

هنگامی که تولید کالاها به سطح و گستره‌ی معینی می‌رسد، پول در مقام وسیله‌ی پرداخت در فراسوی قلمرو گردش کالاها کارکردش را بروز می‌دهد. پول به کالای عمومی قراردادها تبدیل می‌شود.^{۱۰۴} اجاره، مالیات و جز این‌ها از شکل پرداخت‌های جنسی به پرداخت‌های نقدی تبدیل می‌شوند. تجربه‌ی دو شکست مکرر امپراتوری روم در مالیات بستن بر خراج‌های نقدی نشان می‌دهد که تا چه حد این تبدیل به شکل کامل فرایند تولید وابسته است. فلاکت و صف‌ناپذیر جمعیت کشاورز فرانسه در دوران لویی چهاردهم، فلاکتی که بواگیلبر، مارشال و بان و دیگران آن‌ها را به نحو روشنی افشا کرده بودند، صرفاً ناشی از بستن مالیات‌های سنگین نبود، بلکه تبدیل مالیات‌های جنسی به مالیات‌های نقدی را نیز باید یکی از عوامل آن برشمرد.^{۱۰۵} از سوی دیگر در آسیا، شکل جنسی پرداخت اجاره‌ی زمین که در همان حال عنصر اصلی در مالیات‌بندی دولتی شمرده می‌شود، بر آن مناسبات تولیدی استوار است که با تغییرناپذیری شرایط طبیعی خود را بازتولید می‌کند. و این شیوه‌ی پرداخت نیز شکل باستانی تولید را حفظ می‌کند. یکی از اسرار بقای امپراتوری عثمانی همین شیوه‌ی پرداخت است. اگر تجارت خارجی که اروپا بر ژاپن تحمیل کرد بهره‌ی جنسی را به بهره‌ی نقدی تبدیل کند، آنگاه کشاورزی نمونه‌وار این کشور به خاک سیاه خواهد نشست. شرایط اقتصادی بسیار محدود موجودیت آن از هم پاشیده خواهد شد.

در هر کشور موعدهای معینی برای پرداخت‌های عمومی تعیین می‌شود. این موعدهای پرداخت، به استثنای سایر جریان‌های ادواری بازتولید، تا حدی به شرایط طبیعی تولید وابسته‌اند که خود مقید به تناوب فصل‌هاست. آن‌ها همچنین تاریخ پرداخت‌هایی را تنظیم

اسکناس‌های بانک انگلستان	۶۸,۵۵۴ پوند	طلا	۹,۴۲۷ پوند
طلا	۲۸,۰۸۹ پوند	نقره و مس	۱,۴۸۴ پوند
نقره و مس	۱,۴۸۶ پوند		
حواله‌های پستی	۹۳۳ پوند		

جمع کل: ۱,۰۰۰,۰۰۰ پوند جمع کل: ۱,۰۰۰,۰۰۰ پوند

(گزارش هیئت منتخب درباره‌ی فرامین بانکی، ژوئیه‌ی ۱۸۵۸، ص ۱۷۱)

۱۰۴. بدین‌سان، مسیر تجارت به گونه‌ای تغییر یافته است که به جای مبادله‌ی کالاها یا داد و ستد، اکنون فروش و پرداخت انجام می‌شود و تمامی معاملات... در این زمان به معاملات پولی بدل شده است» ([دانیل دوفه]، مقاله‌ای درباره‌ی اعتبار دولتی، ویراست سوم، ۱۷۱، ص ۸).

۱۰۵. «پول دژخیم همه چیز شده است.» مالیه «انبیعی است که مقادیر هنگفتی از اموال و اجناس را تبخیر می‌کند تا این عصاره‌ی نامقدس را از آن‌ها استخراج کند.» «پول به تمام نوع بشر اعلام جنگ داده است» (بواگیلبر، رساله‌ای درباره‌ی ماهیت ثروت، پول و خراج، انتشارات در، اقتصاددان‌های مالی، پاریس، ۱۸۴۳، جلد اول، صص ۴۱۳،

می‌کنند که مستقیماً از گردش کالاها ناشی نمی‌شوند؛ مانند مالیات‌ها، اجاره‌ها و غیره. مقدار پول مورد نیاز برای تحقق این پرداخت‌های پراکنده در سراسر جامعه و موعد سررسید آن‌ها در روزهای معینی از سال، موجب نگرانی‌های ادواری، اما کاملاً سطحی، در نظام اقتصادی وسیله‌ی پرداخت می‌شود.^{۱۰۶} از قانون سرعت پویه‌ی وسیله‌ی پرداخت‌ها، نتیجه می‌شود که مقدار وسیله‌ی پرداخت مورد نیاز برای تمامی پرداخت‌های ادواری، صرف‌نظر از منشأ آن‌ها، نسبت مستقیمی* با طول دوره‌های پرداخت دارد.^{۱۰۷}

تکامل پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت، انباشت آن را برای روزهایی که موعد پرداخت بدهی فرا می‌رسد، ضروری می‌سازد. با این که احتکار پول شکل مستقلی از ثروت‌مند شدن شمرده می‌شد، با رشد جامعه‌ی بورژوازی از بین می‌رود و در همان حال به شکل ذخیره‌ی وسیله‌ی پرداخت گسترش پیدا می‌کند.

۱۰۶. آقای کریگ در برابر هیئت رسیدگی مجلس عوام در سال ۱۸۲۶ گفت: «در هفته‌ی یکشنبه‌ی سفید* سال ۱۸۲۴، تقاضا برای سفته از بانک‌ها در شهر ادین‌بورو چندان زیاد شده بود که ساعت ۱۱ آن روز یک برگ سفته هم نداشتیم. به بانک‌های مختلف سر زدیم تا از آن‌ها قرض بگیریم اما هیچ‌جا موفق نشدیم و بسیاری از معاملات روی یک تکه کاغذ تسویه شد؛ با این همه، تا ساعت سه بعد از ظهر، کل سفته‌ها به همان بانک‌هایی برگشتند که از آن‌ها صادر شده بودند. فقط دست به دست شده بودند.» با این که میانگین گردش موثر اسکناس در اسکاتلند کمتر از ۳ میلیون پوند است، در برخی از روزهای پرداخت در سال کلیه‌ی سفته‌هایی که در دست بانکداران است، یعنی تقریباً ۷ میلیون پوند، به گردش در می‌آیند. در چنین مواقعی، سفته‌ها کارکردی خاص و منحصر به فرد دارند و به محض انجام آن کارکرد به بانک‌های مختلفی که از آنجا صادر شده‌اند، برگشت داده می‌شوند (رجوع کنید به جان فولرتون، تنظیم گردش پول، لندن، ۱۸۴۵، ص ۸۶، یادداشت). باید اضافه کنیم که در اسکاتلند در زمان اثر فولرتون، در ازای سپرده سفته می‌دادند، نه چک.

* عید نازل شدن روح القدس به حواریون - م. فا

* در تمام ویراست‌های قبلی سرمایه به جای مستقیم، واژه‌ی «معکوس» آمده است. اما از خود بحثی که مارکس در یادداشت بعدی‌اش مطرح کرده، مشخص است که منظور مارکس «مستقیم» است. به طور خلاصه، هر چه دوره طولانی‌تر باشد پول بیشتری مورد نیاز است و برعکس - م. ا.

۱۰۷. در برابر این پرسش، «اگر ضرورت اقتضا می‌کرد که سالانه ۴۰ میلیون مبادله شود، آیا برای چنین گردش‌ها و چرخش‌هایی که مورد نیاز تجارت است، شش میلیون (طلا) کفایت می‌کرد؟» پتی به شیوه‌ی استادانه‌ی همیشگی خود پاسخ می‌دهد: «من پاسخ می‌دهم بله: برای مخارج ۴۰ میلیونی، چنان‌که گردش در دایره‌های کوچکی مثلاً هفتگی باشد، همان‌طور که در مورد پیشه‌وران و کارگران فقیر انجام می‌شود یعنی آن‌که هر شنبه پول دریافت و همان روز هم آن را خرج می‌کنند، آن‌گاه $\frac{40}{53}$ یک میلیون کفایت می‌کند؛ اما اگر مواعده‌ها برحسب ربع سال باشند چنان‌که بنا به عادت پرداخت اجاره و گردآوری مالیات به این طریق است، آن‌گاه ۱۰ میلیون لازم است. پس اگر فرض کنیم که موعد پرداخت‌ها ترکیبی از یک هفته و ۱۳ هفته باشد، باید ۱۰ میلیون را به $\frac{40}{53}$ اضافه کنیم که نصف آن به $\frac{1}{53}$ می‌رسد و در نتیجه $\frac{1}{53}$ میلیون برای انجام معاملات لازم است.» (ویلیام پتی، کالبدشناسی ایرلند، ۱۶۷۲، چاپ لندن، ۱۶۹۱، صص ۱۳، ۱۴).*

* آن‌چه مارکس در اینجا نقل می‌کند از مقاله‌ی پتی، *Verbum Sapienti*، است که به‌عنوان ضمیمه‌ی کالبدشناسی

ایرلند، چاپ شد - م. ا.

{ ۳ - پ - پول جهانی

هنگامی که پول قلمرو داخلی گردش را ترک می‌کند، کارکردهای محلی‌اش را که در آنجا کسب کرده بود - مانند معیار قیمت‌ها، مسکوک، پول خرد و نماد ارزش - از دست می‌دهد و به صورت اصلی خود یعنی فلز گران‌بها در شکل شمش برمی‌گردد. [کالاها در تجارت جهانی ارزش خود را در مقیاس جهانی گسترش می‌دهند.]⁴⁶ به این‌گونه، شکل ارزش مستقل آن‌ها در این‌جا در مقام پول جهانی⁴⁷ در برابرشان قرار می‌گیرد. پول در این بازار جهانی پیش از هر چیز به طور کامل در مقام کالایی عمل می‌کند که شکل طبیعی‌اش بی‌واسطه شکل اجتماعی تحقق کار مجرد (in abstracto) انسانی است. شیوه‌ی وجود آن مناسب مفهومش می‌شود.

در قلمرو گردش داخلی تنها یک کالا می‌تواند به‌عنوان مقیاس ارزش به پول تبدیل شود. در بازار جهانی معیار دوگانه‌ای حاکم است: هم طلا و هم نقره.^{۱۰۸}

۱۰۸. از اینجاست بیهودگی تمام قانون‌هایی که حکم می‌کنند بانک‌های کشور باید فقط آن فلز گران‌بهای خاصی را ذخیره کنند که در داخل آن کشور به‌عنوان پول به گردش در می‌آید. «اشکالات بامزه‌ای» که به این طریق بانک انگلستان برای خود به وجود آورد، نمونه‌ی شناخته‌شده‌ای است. درباره‌ی موضوع دوره‌های عمده‌ی تاریخی ارزش نسبی طلا و نقره، رجوع کنید به کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۳۶ و پس از آن. سر رابرت پیل با تدوین قانون بانکی مورخ سال ۱۸۴۴ کوشید این ایراد را به این نحو رفع کند که به بانک انگلستان اجازه داده شود تا اسکناس‌هایی را با پشتوانه‌ی شمش نقره منتشر کنند، به این شرط که ذخیره‌ی نقره هرگز از بیش از یک چهارم ذخیره‌ی طلا تجاوز نکند. به این منظور، ارزش نقره از روی قیمت بازار آن (به طلا) در بازار لندن برآورد می‌شود.

[افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] بار دیگر در دوران پیش آمدن تغییرات پردامنه در رابطه‌ی نسبی میان ارزش طلا و نقره قرار گرفته‌ایم. ۲۵ سال پیش نسبت ارزش طلا به نقره ۱۵/۱ بود ولی امروز تقریباً ۲۲ به ۱ است و ارزش نقره پیوسته نسبت به طلا تنزل می‌یابد. این امر اساساً نتیجه‌ی تحولاتی است که در شیوه‌ی تولید این دو فلز رخ داده است. در گذشته طلا تقریباً به‌طور منحصر به فردی با شستن لایه‌های رسوبی طلا و ساییدن سنگ‌های طلا دار به دست می‌آمد. اکنون این روش دیگر کفایت نمی‌کند و شیوه‌ی استخراج رگه‌های طلا دار کوارتز {در کوهی} کنار گذاشته است. با این‌که این روش را پیشینیان به خوبی می‌شناختند، اما پیش از این اهمیتی فرعی داشت (دیودور، پاره‌ی سوم، ۱۲-۱۴). علاوه بر این، نه تنها کان‌های عظیمی از نقره در آمریکای شمالی، در بخش غربی رشته کوه راکی، کشف شد، بلکه این معادن و معادن نقره‌ی مکزیکی نیز در واقع با احداث خط آهن، آماده‌ی بهره‌برداری شدند که به این ترتیب حمل و نقل ماشین‌آلات جدید و سوخت و در نتیجه استخراج نقره از این معادن در مقیاس کلان و با هزینه‌ای اندک امکان‌پذیر شد. با این همه، تفاوت چشمگیری بین این دو فلز از لحاظ رگه‌های کوارتز وجود دارد. طلا عموماً به‌طور خالص یافت می‌شود اما درون کوارتز به شکل مقادیر جزئی پخش شده است. بنابراین، باید تمام آن رگه را بشکنیم و سپس با شست و شو و یا با استفاده از جیوه طلا را استخراج کنیم. اغلب اوقات از ۱,۰۰۰,۰۰۰ گرم کوارتز به زحمت می‌توان ۱ تا ۳ گرم طلا به دست آورد، و به ندرت ممکن است ۳۰ تا ۶۰ گرم طلا از این میزان کوارتز به دست آید. نقره به ندرت خالص است اما در کوارتزهای خاصی وجود دارد که از رگه‌ی خود نسبتاً به آسانی جدا می‌شوند و عموماً ۴۰ تا ۹۰ درصد نقره هستند و همچنین به صورت مقادیر کوچک‌تری در سنگ‌های مس، سرب و سایر کانه‌ها نیز یافت می‌شوند که به خودی خود ارزشمند است. از این موضوع آشکار می‌شود که کار صرف‌شده در تولید طلا گرایش به

46. در تجارت بین ملت‌هاست که ارزش کالاها به‌طور جهانی تحقق می‌یابد.
47. افزوده به فر: - پول جهانی چنان‌که جیمز استورات می‌نامد، پول جمهوری بزرگ تجار چنان‌که پس از آدام اسمیت نامیده می‌شود -

پول جهانی به عنوان وسیله‌ی پرداخت عام، به عنوان وسیله‌ی خرید عام، و در حکم واسطه‌ی مادیت یافتن مطلق اجتماعی ثروت به طور عام (universal wealth) عمل می‌کند. کارکرد آن به عنوان وسیله‌ی پرداخت در تسویه‌ی ترازنامه‌های بین‌المللی غالب می‌شود. از این رو، شعار نظام مرکانتیلیستی این است: «موازنه‌ی تجاری!»^{۱۰۹} هنگامی که تعادل مرسوم در مبادله‌ی محصولات میان ملت‌های مختلف ناگهان دچار اختلال شود، طلا و نقره اساساً به عنوان وسیله‌ی خرید بین‌المللی عمل می‌کنند. و سرانجام، هرگاه نه خرید نه پرداخت بلکه انتقال ثروت از یک کشور به کشور دیگر مورد نظر باشد، و نیز هرگاه انتقال ثروت در

→ افزایش دارد، در حالی که به وضوح از کار صرف‌شده در تولید نقره کاسته شده است و این نکته به طور کاملاً طبیعی تنزل ارزش نقره را توضیح می‌دهد. اگر قیمت نقره حتی تا به امروز با تدابیر مصنوعی ثابت نگهداشته نشده بود، این کاهش ارزش نقره خود را در کاهشی به مراتب بزرگ‌تر در قیمت آن نشان می‌داد. اما تاکنون از ذخایر غنی نقره‌ی آمریکا به ندرت استفاده شده است و به این ترتیب چشم‌انداز ماجرا از این قرار است که ارزش این فلز تا زمان نسبتاً طولانی همچنان افت کند. در اینجا عامل مهم‌تر، کاهش نسبی تقاضای نقره برای اجناس عمومی و تجملی است که اشیای آب‌داده، آلومینیم و غیره جایگزین آن شده‌اند. اکنون با توجه به این مطالب می‌توان میزان خیالبافی ایده‌ی دوفلزی را سنجید که مدعی است یک نرخ اجباری بین‌المللی ممکن است قیمت نقره را بار دیگر به سطح نسبت قدیمی ۱۵/۱ به ۱ ترقی دهد. احتمال بیشتری می‌رود که نقره کارکرد پولی خود را بیش از پیش در بازار جهانی از دست بدهد.

۱۰۹. مخالفان نظام مرکانتیلیستی، نظامی که تسویه‌ی اضافه تراز تجاری را به طلا و نقره هدف تجارت بین‌المللی می‌داند، به نوبه‌ی خود کارکرد پول جهانی را اساساً نشناخته‌اند. من به طور کامل این مسئله را با بررسی مورد ریکاردو نشان داده‌ام که چگونه برداشت نادرستی از قانون‌های حاکم بر تنظیم کمیّت وسیله‌ی گردش در برداشت نادرست از حرکت بین‌المللی فلزات گران‌بها بازتاب می‌یابد (در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۵۰ و پس از آن). جزم باطل ریکاردو: «موازنه‌ی تجاری نامطلوب تنها از مازاد پول در گردش پدید می‌آید... صادرات مسکوک معلول ارزان بودن آن است و این امر نه معلول بلکه علت موازنه‌ی نامطلوب است»^{*}، پیش از این نزد باربون نیز دیده می‌شود که می‌گوید: «موازنه‌ی تجاری اگر اصلاً وجود داشته باشد، علت صدور پول از کشور نیست بلکه این امر ناشی از تفاوت ارزش شمش در هر کشور است» (ن. باربون، گفتاری درباره‌ی ضرب سکه... صص ۵۹، ۶۰). مک‌کولوچ در کتاب خود، آثار اقتصاد سیاسی: فهرست طبقه‌بندی شده، لندن، ۱۸۴۵، از باربون به خاطر پیشگامی‌اش نسبت به ریکاردو در این مورد ستایش می‌کند اما به طرز عاقلانه‌ای حتی از اشاره به ایراد ساده‌لوحانه‌ای که در آن فرضیات مزخرف «اصل پولی»^{**} در آثار باربون به چشم می‌خورد می‌پرهیزد. ماهیت غیرانتقادی و حتی ناصادقانه‌ی فهرست مک‌کولوچ در بخش‌هایی که به تاریخچه‌ی نظریه‌ی پول اختصاص داده شده، به اوج می‌رسد؛ در آنجا مک‌کولوچ ضمن چابلوسی از لرد اورستون (لوید، بانکدار سابق) وی را «سلطان به رسمیت شناخته‌شده‌ی تاجران» (facil principis argentariorum) می‌نامد.

* دیوید ریکاردو، قیمت بالای شمش، مدرکی در کاهش ارزش اسکناس‌های بانکی، ویراست چهارم، لندن، ۱۸۱۱، صص ۱۱، ۱۲، ۱۴. - م. ۱.

** Currency principle این اصل که در قانون بانکی مورخ ۱۸۴۴ انگلستان به کار بسته شد، حاکی از آن است که مقدار پول در گردش همیشه باید با مقدار طلا در کشور منطبق باشد. رجوع کنید به کارل مارکس، اثر پیش‌گفته، ویراست انگلیسی، ص ۱۸۵. - م. ۱.

شکل کالا ممکن نباشد، چه به دلیل اوضاع اقتصادی بازار و چه به دلیل مقصودی که از این انتقال مدنظر است، پول جهانی به عنوان مادیت یافتن اجتماعی مطلق ثروت عمل می‌کند.^{۱۱۰}

همان‌طور که هر کشوری برای گردش داخلی خود نیازمند یک صندوق ذخیره‌ی پول است، برای گردش پول در بازار جهانی نیز به یک صندوق ذخیره نیاز است. بنابراین، کارکرد اندوخته‌ها تا حدی نتیجه‌ی کارکرد پول به عنوان وسیله‌ی پرداخت و گردش داخلی و تا حدی نتیجه‌ی کارکرد آن به عنوان پول جهانی است.^{۱۱۱} در این نقش اخیر، همواره کالا-پول حقیقی، یعنی طلا و نقره در شکل فیزیکی آن‌ها، مورد نیاز است. به این دلیل، سِر جیمز استوارت صراحتاً طلا و نقره را به عنوان «پول جهانی»[☆] توصیف می‌کند تا آن‌ها را از بازمودهای محلی صرف‌شان متمایز کند.

جریان طلا و نقره حرکتی دوجانبه است. از یک سو، از خاستگاه‌های خود به سراسر بازار جهانی گسترش می‌یابد و در گستره‌های متنوعی در قلمروهای متفاوت ملی گردش جذب و از طریق آن‌ها در مجاری گوناگون پویه‌ی داخلی وارد می‌شود. در آنجا جایگزین سکه‌های طلا و نقره‌ی فرسوده می‌شود، ماده و مصالح لازم را برای اجناس تجملی فراهم می‌آورد و به گنج سنگ‌واره می‌شود.^{۱۱۱} این حرکت نخستین به واسطه‌ی مبادله‌ی مستقیم کار تک تک کشورها که در کالاها تحقق یافته، با کاری که در فلزات گران‌بها توسط کشورهای تولیدکننده‌ی طلا و نقره تحقق پیدا کرده، انتقال می‌یابد. از سوی دیگر، طلا و

۱۱۰. مثلاً، در مورد یارانه‌ها، وام‌های نقدی برای جنگ‌ها یا برای آن‌که بانک‌ها بتوانند پرداخت نقدی را بپذیرند و غیره، ارزش دقیقاً در شکل پولی خود ضرورت پیدا می‌کند.

۱۱۱ الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] «در واقع، برای اثبات شایستگی سازوکار اندوخته‌ها در انجام کلیه وظایف ضروری بین‌المللی، بدون گرفتن کمکی محسوس از گردش عام در کشورهایی که پرداخت‌ها با سکه انجام می‌شود، مدرکی قانع‌کننده‌تر از مورد فرانسه نمی‌توان یافت که به محض رهایی از ضربه‌ی تجاوز ویرانگر خارجی، به آسانی توانست در مدت ۲۷ ماه، تقریباً ۲۰ میلیون پوند را که از طرف کشورهای متحد به عنوان خراج اجباری به آن تحمیل شده بود بپردازد و بخش چشمگیری از آن را نیز نقداً پرداخت کند، بدون آن‌که در پول داخلی خود انقباضی محسوس یا بی‌نظمی پدید آورد و یا حتی نوسان نگران‌کننده‌ای در نرخ مبادلاتش رخ دهد» (فولرتون، اثر پیش‌گفته، ص ۱۴۱). [افزوده‌ی انگلس برای ویراست چهارم:] نمونه‌ی بارزتر دیگری را می‌توان از همین فرانسه آورد که با سهولت قادر شد طی ۳۰ ماه در سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۳ خراجی اجباری را که ده برابر مورد پیشین بود بپردازد که بخش چشمگیری از آن با مسکوک پرداخت شد.

☆ سِر جیمز استوارت، پژوهشی در اصول اقتصاد سیاسی، دوبلین، ۱۷۷۰، جلد ۲، ص ۳۷۰؛ رجوع کنید به در نقد

اقتصاد سیاسی - م. ا. ۱۱۱. «پول میان ملت‌ها بنا به نیازهایشان به آن تقسیم می‌شود... زیرا پول همیشه توسط محصولات جذب می‌شود» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۱۶). «معادنی که پیوسته طلا و نقره تحویل می‌دهند، به آن اندازه غنی هستند که چنین تعادل لازمی را در اختیار هر ملتی قرار دهند» (واندرلینت، اثر پیش‌گفته، ص ۴۰).

نقره پیوسته بین قلمروهای ملی متفاوت در رفت و آمد هستند و این حرکت تابع نوسان‌های بی‌وقفه‌ی نرخ مبادله است.^{۱۱۲}

کشورهایی که تولید بورژوازی تکامل یافته‌تری دارند، ذخایری را که در مخازن بانک‌ها تمرکز یافته است، به کمینه‌ی لازم برای اجرای کارکردهای ویژه محدود می‌کنند.^{۱۱۳} هرگاه این اندوخته‌ها به نحو چشمگیری بیش از سطح میانگین خود باشند، این امر با قید استثنائاتی، شاخص رکود در گردش کالاها یعنی قطع جریان استحاله‌های آنهاست.^{۱۱۴}

۱۱۲. «هر هفته نرخ مبادله بالا و پایین می‌رود. و در برخی اوقات خاص در سال، به ضرر ملت بالا می‌رود و در مواقع دیگر همین بالا رفتن به سود آن ملت است» (ن. باریون، اثر پیش‌گفته، ص ۳۹).

۱۱۳. هرگاه طلا و نقره کارکرد پشتوانه‌ی اسکناس‌های بانکی را نیز داشته باشند، این کارکردهای متفاوت می‌توانند به نحو خطرناکی در تعارض با هم قرار گیرند.

۱۱۴. «مقدار پولی که از ضرورت‌های مطلق تجارت داخلی تجاوز کند، سرمایه‌ی راکدی است... که هیچ سودی برای کشوری که در آن نگهداری می‌شود ندارد، جز آن‌که در تجارت وارد یا صادر شود» (جان بلرز، مقالات و...، ص ۱۳). «اگر بیش از حد مسکوک داشته باشیم، چه پیش خواهد آمد؟ ممکن است سنگین‌ترین آن‌ها را ذوب و به بشقاب و ظروف یا وسایل تجملی از جنس طلا یا نقره تبدیل کنیم؛ یا به‌عنوان کالا به جایی صادر کنیم که مورد نیاز یا طلب است، یا جایی به نزول بگذاریم که نرخ سودش بالاست» (و. پتی، *Quantulumcunque*، ص ۳۹). «پول فقط چربی بدنهی دولت است که اگر خیلی زیاد باشد مانع تحرک آن می‌شود و اگر خیلی کم باشد وی را بیمار می‌کند... همان‌طور که چربی حرکت عضلات را روان می‌کند، و در نبود مواد غذایی به بدن غذا می‌رساند، چاله و چوله‌ها را پر می‌کند و به بدن زیبایی می‌بخشد، به همان ترتیب نیز پول حرکات دولت را سرعت می‌بخشد، هنگام قحطی در کشور از خارج مواد غذایی وارد، حساب‌ها را تسویه... و همه چیز را زیبا می‌کند، به ویژه اشخاص خاصی را که پول زیادی دارند» (و. پتی، کالبدشناسی سیاسی ایرلند، صص ۱۴، ۱۵)*

* در حقیقت، این فراز بخشی از پیوست به *verbum sapienti* بوده است. م. ا.

تبدیل پول به سرمایه

پاره‌ی دوم

تبدیل پول به سرمایه

۱. فرمول
کالاها فصلی آغاز سرمایه است. تولید کالاها و گردش آن‌ها در شکل تکامل یافته‌ی
تجارت، پیش‌تکلیف‌های تاریخی ایجاد سرمایه را تشکیل می‌دهند. تاریخ
سرمایه با تجارت جهانی و بازار جهانی فرسوده‌ی شانزدهم آغاز می‌شود.
محتوای مادی گردش کالاها یعنی مبادله‌ی ارزش‌های مصرفی گوناگون را کنار
هم می‌آورد و تنها آن شکل‌های اقتصادی را بررسی کنیم که این فرایند به وجود می‌آورد، آن‌گاه
می‌توانیم برده‌ی محصول نهایی آن پول باشد. این محصول نهایی گردش کالا نخستین
تبدیلی است که سرمایه به شمار می‌آید.

سرمایه از لحاظ تاریخی، همواره با مالکیت ارضی ابتدا به شکل پول و ثروت نقدی
در جاهای تجاری و سرمایه‌ی واپسی آرزوی می‌شود. تا این حد، بی‌ارزی نیست به تاریخ
سرمایه رجوع کنیم تا مشخص کنیم که پول نخستین شکل تبدیلی آن است. هر
چند ممکن پیش چشم‌مان افق می‌افتد، هر سرمایه‌ی جدیدی که بنا به ضحاک
در بازار می‌شود چه بازار کالا، چه بازار کار و چه بازار پول به در و حالی
در شکل پول است. پولی که باید از طریق فرایندهای معینی به سرمایه تبدیل شود.
پول به عنوان پول و پول به عنوان سرمایه چیزی جز تجارت در شکل
پول نیست.

تبدیل پول به سرمایه
تبدیل پول به سرمایه C-M-C است. یعنی تبدیل کالاها به پول و تبدیل
پول به کالاها. فرآیند برای خرید اما جز کنار این شکل، شکل دیگری را

تبدیل پول به سرمایه
تبدیل پول به سرمایه
Nulla (em) نیست
(L'argenti n'a plus de maître)

فصل چهارم

تبدیل پول به سرمایه

۱. فرمول عام سرمایه

گردش کالاها نقطه‌ی آغاز سرمایه است. تولید کالاها و گردش آنها در شکل تکامل یافته‌ی خود، یعنی تجارت، پیش‌انگاشت‌های تاریخی ایجاد سرمایه را تشکیل می‌دهند. تاریخ زندگی جدید سرمایه با تجارت جهانی و بازار جهانی در سده‌ی شانزدهم آغاز می‌شود. اگر محتوای مادی گردش کالاها یعنی مبادله‌ی ارزش‌های مصرفی گوناگون را کنار بگذاریم و تنها آن شکل‌های اقتصادی را بررسی کنیم که این فرایند به وجود می‌آورد، آنگاه پی خواهیم برد که محصول نهایی آن پول است. این محصول نهایی گردش کالا نخستین شکل پدیداری سرمایه به شمار می‌آید.

سرمایه از لحاظ تاریخی، همواره با مالکیت ارضی ابتدا به شکل پول و ثروت نقدی، یعنی سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربایی، روبرو می‌شود.^۱ با این همه، نیازی نیست به تاریخ تکوین سرمایه رجوع کنیم تا تشخیص دهیم که پول نخستین شکل پدیداری آن است. هر روز همین داستان پیش چشممان اتفاق می‌افتد. هر سرمایه‌ی جدیدی که پا به صحنه می‌گذارد - یعنی وارد بازار می‌شود، چه بازار کالا، چه بازار کار و چه بازار پول - در وهله‌ی نخست به شکل پول است؛ پولی که باید از طریق فرایندهای معینی به سرمایه تبدیل شود. در ابتدا تمایز بین پول به عنوان پول و پول به عنوان سرمایه چیزی جز تفاوت در شکل گردش آنها نیست.

شکل بی‌واسطه‌ی گردش کالاها C-M-C است، یعنی تبدیل کالاها به پول و تبدیل دوباره‌ی پول به کالاها: فروختن برای خریدن. اما در کنار این شکل، شکل دیگری را

۱. تضاد بین قدرت مالکیت ارضی که بر پایه‌ی مناسبات شخصی سلطه و بندگی است، و قدرت پول که غیر شخصی است، آشکارا در قالب این دو ضرب‌المثل فرانسوی بیان می‌شود: هیچ زمینی بدون ارباب نیست (Nulle terre sans seigneur) و پول ارباب ندارد (L'argent n'a pas de maître).

می‌یابیم که کاملاً از شکل نخست متمایز است: $M-C-M$ یعنی تبدیل پول به کالاها و تبدیل دوباره‌ی کالاها به پول: خریدن برای فروختن. پول که در حرکت خویش این گردش اخیر را طی می‌کند، به سرمایه تبدیل می‌شود، یعنی سرمایه می‌شود و از لحاظ کارکردی که دارد، دیگر سرمایه است.

گردش $M-C-M$ را کمی دقیق‌تر بررسی می‌کنیم. این گردش همانند گردش ساده از دو مرحله‌ی متضاد عبور می‌کند. در مرحله‌ی اول، $M-C$ (خرید)، پول به کالا تغییر می‌کند. در مرحله‌ی دوم $C-M$ (فروش)، کالا بار دیگر به پول تغییر می‌کند. این دو مرحله، اگر در وضعیت وحدت‌شان در نظر گرفته شوند، حرکت کاملی را می‌سازند که پول را با کالا مبادله می‌کند و سپس همان کالا را با پول، یعنی کالایی را می‌خرد برای آن‌که آن را بفروشد، یا اگر تفاوت‌های صوری بین خرید و فروش را نادیده بگیریم، با پول کالایی را می‌خرد و سپس پولی را با کالایی می‌خرد.^۲ نتیجه، که کل فرایند به آن منتهی می‌شود، همانا مبادله‌ی پول با پول یعنی $M-M$ است. اگر من ۲۰۰۰ پوند پنبه را به ازای ۱۰۰ پوند بخرم و دوباره این ۲۰۰۰ پوند پنبه را به ازای ۱۱۰ پوند بفروشم، در واقع ۱۰۰ پوند را به ازای ۱۱۰ پوند یعنی پول را با پول مبادله کرده‌ام.

اکنون آشکار است که اگر قصد از طی این بیراهه، مبادله‌ی دو مبلغ یکسان پول، مثلاً ۱۰۰ پوند به ازای ۱۰۰ پوند، می‌بود، فرایند گردش $M-C-M$ بیهوده و توخالی می‌شد. روش آدم مال‌اندوز به مراتب ساده‌تر و مطمئن‌تر است: وی ۱۰۰ پوند خود را نگاه می‌دارد به جای آن‌که آن را در معرض خطرات ناشی از گردش قرار دهد. با این همه، تاجری که ۱۰۰ پوند برای پنبه‌اش پرداخت کرده است آن را چه به ۱۱۰ پوند یا ۱۰۰ پوند یا حتی ۵۰ پوند به فروش برساند، پول او در هر حالت مسیر خاص و بدیعی را پیموده که با مسیر گردش ساده کاملاً تفاوت دارد، مانند دهقانی که گندم می‌فروشد و با پولی که به این ترتیب آزاد شده، لباس می‌خرد. بنابراین، ابتدا باید تمایزات صوری میان این دو مسیر دورانی $M-C-M$ و $C-M-C$ را مشخص کنیم. این امر هم‌زمان تفاوت در محتوای نهفته در این تمایزات صوری را برای ما آشکار خواهد ساخت.

ابتدا وجه اشتراک این دو شکل را بررسی می‌کنیم.

هر دو مسیر گردش را می‌توان به دو مرحله‌ی متضاد مشابه یعنی $C-M$ ، فروش و $M-C$ ، خرید، تقسیم کرد. در هر مرحله، عناصر مادی یکسانی یعنی کالا و پول، و دو شخص با همان صورتک‌های اقتصادی، یعنی خریدار و فروشنده، در مقابل هم قرار می‌گیرند. هر کدام از این دو مسیر گردش، وحدت این دو مرحله‌ی متضاد مشابه است و دو بار این وحدت به واسطه‌ی ظاهر شدن سه طرف معامله پدید می‌آید که از آن‌ها یکی فقط

۲. «با پول کالا، و با کالا پول می‌خریم» (مرسیه دو لاریویر، نظم طبیعی و اساسی جوامع سیاسی، ص ۵۴۳).

می‌فروشد، دیگری فقط می‌خرد و سومی به نوبت می‌خرد و می‌فروشد. آن‌چه پیش و بیش از هر چیز این دو مسیر C-M-C و M-C-M را از یکدیگر متمایز می‌کند، نظم معکوس توالی این دو مرحله‌ی متضاد گردش است. گردش ساده‌ی کالاها با فروش آغاز می‌شود و با خرید پایان می‌یابد، در حالی که گردش پول به‌عنوان سرمایه با خرید آغاز می‌شود و با فروش پایان می‌یابد. در یک مورد کالا و در مورد دیگر پول هم نقطه آغاز و هم نقطه پایان حرکت است. پول در نخستین شکل و برعکس کالا دومین شکل میانجی کل فرایند هستند.

پول در گردش C-M-C سرانجام به کالایی تبدیل می‌شود که به‌عنوان ارزش مصرفی عمل می‌کند؛ بنابراین، پول به‌طور قطعی خرج می‌شود. در شکل معکوس M-C-M، خریدار پول را خرج می‌کند تا به‌عنوان فروشنده دوباره پول را به دست آورد. وی با خرید کالایش پول را به گردش می‌اندازد تا بار دیگر آن را با فروش همان کالا از گردش بیرون آورد. وی پول را آزاد می‌کند فقط با این قصد زیرکانه که دوباره آن را به چنگ آورد. بنابراین، پول صرفاً پیش پرداخت شده است.^۳

در شکل C-M-C، مبلغ یکسانی پول دو بار جابه‌جا می‌شود. فروشنده پول را از خریدار می‌گیرد و آن را به فروشنده‌ی دیگری می‌پردازد. کل فرایند که با دریافت پول به ازای کالا آغاز می‌شود با دادن پول به ازای کالا پایان می‌یابد. در شکل M-C-M برعکس است. در این‌جا، نه مبلغ یکسانی پول بلکه کالای یکسانی دو بار جابه‌جا می‌شود. خریدار آن را از دست فروشنده می‌گیرد و به‌دست خریدار دیگری می‌سپارد. در حالی که در گردش ساده‌ی کالاها، جابه‌جایی دو‌جانبه‌ی مبلغ یکسانی پول بر انتقال قطعی آن از یک دست به دست دیگر تاثیر می‌گذارد، در اینجا جابه‌جایی دو‌جانبه‌ی کالایی یکسان سبب می‌شود تا پول به آغازگاه اولیه‌ی خود بازگردد.

این بازگشت مجدد پول به آغازگاه اولیه‌ی خود به این امر وابسته نیست که کالا گران‌تر از آن‌چه بابت آن پرداخته شده، فروخته شده است. این امر تنها بر مقدار پولی که برگشت داده می‌شود تاثیر می‌گذارد. پدیده‌ی بازگشت مجدد به محض فروش دوباره‌ی کالای خریداری‌شده، یعنی به محض کامل شدن دور M-C-M اتفاق می‌افتد. بنابراین، در اینجا با تفاوتی مشهود بین گردش پول به‌عنوان سرمایه و گردش آن به‌عنوان پول صرف روبرو هستیم.

دور C-M-C هنگامی به نتیجه‌ی خود می‌رسد که پول حاصل از فروش یک کالا دوباره

۳. «وقتی شئی را می‌خرند تا دوباره آن را بفروشند، می‌گویند پول مورد استفاده پیش‌پرداخت است؛ وقتی شئی خریداری‌شده فروخته نمی‌شود، می‌گویند این پول خرج شده است» (جیمز استوارت، آثار و ...، به ویراستاری ژنرال سر جیمز استوارت، پسرش، لندن، ۱۸۰۵، جلد اول، ص ۲۷۴).

با خرید کالایی دیگر از گردش کنار گذاشته شود. برگشت مجدد پول به نقطه‌ی آغاز خود تنها از طریق از سرگیری یا تکرار کل مسیر حرکت می‌تواند پیش بیاید. اگر یک کوارتر گندم را ۳ پوند بفروشم و با این ۳ پوند لباس بخرم، پول تا جایی که به من مربوط می‌شود، قطعاً خرج شده است. کار دیگری ندارم که با آن انجام دهم. این پول از آن فروشنده‌ی لباس شده است. اگر اکنون دومین کوارتر گندم را بفروشم، در حقیقت پول به من برگردانده شده است. اما نه به عنوان نتیجه‌ی معامله‌ی نخست بلکه به دلیل تکرار آن. به محض آن‌که معامله‌ی دوم را با خرید جدیدی کامل کنم، پول بار دیگر از دستم می‌رود. بنابراین، در گردش C-M-C، خرج کردن پول ربطی به برگشت مجدد آن ندارد. از سوی دیگر، در M-C-M، برگشت مجدد پول با شیوه‌ی خرج کردن آن تعیین می‌شود. عملیات بدون برگشت مجدد پول ناکام می‌ماند یا فرایند قطع می‌شود زیرا دومین مرحله‌ی تکمیلی و نهایی خرید یعنی فروش غایب است.

دور C-M-C از کران یک کالا آغاز می‌شود و با کران کالای دیگری پایان می‌یابد که از گردش خارج و به قلمرو مصرف وارد می‌شود. بنابراین، مصرف یعنی تأمین نیازها و به‌طور خلاصه ارزش مصرفی هدف نهایی آن است. برعکس، دور M-C-M از کران پول آغاز می‌شود و سرانجام به همان کران باز می‌گردد. بنابراین، نیروی محرک و هدف تعیین‌کننده‌ی آن ارزش مبادله‌ای است.

این دو کران در گردش ساده‌ی کالاها شکل اقتصادی یکسانی دارند. آن‌ها، هر دو کالا، آن هم کالاهایی با مقدار ارزش یکسانی‌اند. اما از لحاظ کیفی ارزش‌های مصرفی متفاوتی هستند، مانند گندم و لباس. مبادله‌ی محصولات یعنی تبادل بین مواد متفاوتی که بازنمود کار اجتماعی‌اند، محتوای حرکت را تشکیل می‌دهد. در دور M-C-M طور دیگری است. در وهله‌ی نخست، به نظر می‌رسد که این دور فاقد محتوا است، زیرا همان‌گویی است. هر دو کران شکل اقتصادی یکسانی دارند. هر دو پول‌اند و بنابراین کیفیتاً ارزش‌های مصرفی متفاوتی نیستند، زیرا پول دقیقاً شکل تبدیل‌شده‌ی کالاهاست که در آن ارزش‌های مصرفی خاص‌شان کنار گذاشته شده است. مبادله‌ی ۱۰۰ پوند به ازای پنبه، و سپس مبادله‌ی همین پنبه به ازای ۱۰۰ پوند، صرفاً راه نامستقیم مبادله‌ی پول با پول یا چیزی با همان چیز به‌شمار می‌آید و به نظر می‌رسد که عملیاتی بی‌هدف و بیهوده است.^۴ آن‌چه مبلغی پول را از مبلغی

۴. مرسیه دو لا ریویر بر سر مرکانتیلیست‌ها بانگ می‌زند که «پول را نمی‌توان با پول مبادله کرد» (اثر پیش‌گفته، ص ۴۸۶). در اثری که از نظر فنی مدعی است به «تجارت» و «سوداگری» می‌پردازد، با مطالب زیر روبرو می‌شویم: «تمامی تجارت عبارت از مبادله‌ی انواع متفاوت اشیا است؛ و سود» (تجار؟) «از این تفاوت پدیدار می‌شود. مبادله‌ی یک پوند نان با یک پوند نان... هیچ سودی در بر ندارد؛... همین است که تجارت با قمار که فقط عبارت از مبادله‌ی پول با

دیگر متمایز می‌کند، همانا مقدار آن است. بنابراین، محتوای فرایند M-C-M به هیچ تفاوت کیفی میان کران‌های آن وابسته نیست - زیرا آن‌ها هر دو پول‌اند - بلکه صرفاً به تغییرات کمی وابسته است. سرانجام پول بیشتری نسبت به پولی که در آغاز به گردش انداخته شده است، از آن بیرون آورده می‌شود. مثلاً، پنبه‌ای که اساساً ۱۰۰ پوند خریداری شده بود اکنون به قیمت ۱۰۰ + ۱۰ پوند یعنی ۱۱۰ پوند دوباره فروخته می‌شود. بنابراین، شکل کامل این فرایند M-C-M است که در آن M برابر با $M + \Delta M$ است یعنی مبلغ اصلی پیش پرداخت شده به اضافه‌ی یک افزوده. این افزایش یا افزوده بر ارزش اصلی را من ارزش اضافی می‌نامیم.* بنابراین ارزش اولیه‌ی پیش پرداخت شده که نه تنها در گردش دست‌نخورده باقی می‌ماند بلکه مقدار آن تغییر می‌کند، ارزشی اضافی را به خود می‌افزاید یا ارزش افزا[☆] می‌شود و این حرکت آن را به سرمایه تبدیل می‌کند.

مسلماً این امکان نیز وجود دارد که در C-M-C دو کران C و C، مثلاً گندم و لباس، از لحاظ کمی مقادیر متفاوت ارزشی باشند. دهقان ممکن است گندم خود را بالاتر از ارزش آن بفروشد یا ممکن است لباس را پایین‌تر از ارزش آن‌ها بخرد. از سوی دیگر ممکن است فروشنده‌ی لباس نیز به او کلک بزند. با این همه، برای این شکل خاص از گردش، چنین تفاوت‌هایی در ارزش صرفاً تصادفی‌اند. این امر که گندم و پارچه هم‌ارزاند این فرایند را مانند فرایند M-C-M از معنا و مفهوم تهی نمی‌کند. برابری ارزش آن‌ها در عوض شرط ضروری سیر متعارف آن است.

تکرار یا از سرگیری عمل فروش برای خرید، حد و هدف خود را (مانند خود این فرایند) در مقصودی نهایی می‌یابد که خارج از آن نهفته است یعنی در مصرف و برآورده

→ پول است، تفاوت چشمگیری دارد» (کوربت، پژوهشی در علل و روش‌های ثروتمند شدن افراد؛ یا توضیح اصول تجارت و سوداگری، لندن، ۱۸۴۱، ص ۵). اگرچه کوربت درک نمی‌کند که $M-M$ ، مبادله‌ی پول با پول، شکل شاخص گردش نه تنها سرمایه‌ی تجاری بلکه کل سرمایه است، با این همه دست‌کم تصدیق می‌کند که این شکل در قمار و یک گونه از تجارت یعنی سوداگری مشابه است. سپس مک‌کولوچ پا به میدان می‌گذارد و تأکید می‌کند که خریدن برای فروختن سوداگری است و به این ترتیب تمایز میان سوداگری و تجارت از میان می‌رود. «هر معامله‌ای که در آن فرد محصول را برای فروش دوباره‌ی آن می‌خرد، در حقیقت سوداگری است» (مک‌کولوچ، فرهنگ عملی تجارت، لندن، ۱۸۴۷، ص ۱۰۰۹). پینتو، این پیندار بورس سهام آمستردام، با ساده‌لوحی بیشتری اشاره می‌کند: «تجارت یک بازی است» (این عبارت از لاک وام گرفته شده است) «و چیزی را نمی‌توان از گدایان برد. اگر کسی مدت طولانی همه چیز را از همه کس ببرد، ناگزیر باید به اختیار خود بخش بزرگی از سود خویش را پس بدهد تا بازی دوباره از سر گرفته شود» (پینتو، رساله‌ای درباره‌ی گردش و اعتبار، آمستردام، ۱۷۷۱، ص ۲۳۱).

* در متن اصلی هم واژه‌ی آلمانی (Mehrwert) و هم واژه‌ی انگلیسی (surplus value) ارزش اضافی آمده است - م.ا. [☆] در اینجا همراه با مفهوم ارزش اضافی، مفهوم Verwertung برای نخستین بار مطرح می‌شود. از آنجا که معادلی در انگلیسی وجود ندارد که معنای مورد نظر مارکس را به طور کامل انتقال دهد، ما در سراسر متن از واژه‌ی valorization (ارزش‌افزایی) استفاده کرده‌ایم - م.ا.

شدن نیازهای معین. اما برعکس، در خرید برای فروش پایان و آغاز یکسان است یعنی پول یا ارزش مبادله‌ای، و همین امر این حرکت را به حرکتی بی‌پایان تبدیل می‌کند. مسلماً M به $M + \Delta M$ یعنی ۱۰۰ پوند به ۱۱۰ پوند تبدیل می‌شود. اما از لحاظ کیفی ۱۱۰ پوند همانند ۱۰۰ پوند یعنی پول است، در حالی که از نظر کمی ۱۱۰ پوند مانند ۱۰۰ پوند مبلغ ارزشی محدود و معین است. اگر اکنون ۱۱۰ پوند به عنوان پول خرج شود، دیگر نمی‌تواند نقش خود را ایفا کند. دیگر سرمایه نیست. پولی که از گردش بیرون کشیده شود، به اندوخته سنگ‌واره می‌شود و ممکن است تا روز قیامت نیز در همان حالت بماند بی‌آن‌که پیشیزی هم به آن اضافه شود. پس، اگر ارزش‌افزایی ارزش هدف نهایی را تشکیل می‌دهد، برای ۱۱۰ پوند همان نیاز به ارزش‌افزایی وجود دارد که برای ۱۰۰ پوند، زیرا آن‌ها هر دو تجلی‌های محدود ارزش مبادله‌ای‌اند و بنابراین هر دو این گرایش را دارند که با افزایش مقدار خود تا حد امکان به ثروت تمام‌عیار نزدیک شوند. در حقیقت، برای یک لحظه ارزش اولیه‌ی پیش‌پرداخت شده، ۱۰۰ پوند، از ارزش اضافی ۱۰ پوندی که در جریان گردش به آن افزوده شده متمایز است. اما بلافاصله این تمایز از بین می‌رود. در پایان فرایند از یک سو ۱۰۰ پوند اولیه و از سوی دیگر ارزش اضافی ۱۰ پوندی از آن خارج نمی‌شود. آن‌چه از این فرایند خارج می‌شود ارزش ۱۱۰ پوندی است که دقیقاً از همان شکل مناسب ۱۰۰ پوند اولیه برای شروع فرایند ارزش‌افزایی برخوردار است. پول در پایان حرکت، همانند نقطه‌ی آغاز آن، از نو پدیدار می‌شود.^۵ بنابراین، نتیجه‌ی نهایی هر دور جداگانه، که خرید و فروش بعدی در آن کامل می‌شوند، از خود نقطه آغاز جدیدی را برای دور جدید شکل می‌دهد. گردش ساده‌ی کالاها - فروش برای خرید - وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف نهایی یعنی تصاحب ارزش‌های مصرفی و تأمین نیازها که خارج از گردش قرار دارد. در مقابل، گردش پول به عنوان سرمایه غایتی است در خود، زیرا ارزش‌افزایی ارزش تنها درون این حرکت که پیوسته از سرگرفته می‌شود رخ می‌دهد. بنابراین، حرکت سرمایه بی‌حد و حصر است.^۶

۵. «سرمایه به... سرمایه‌ی اولیه و سود تقسیم می‌شود - افزایش سرمایه... اگرچه در عمل سود بلادرنگ با سرمایه یک‌کاسه می‌شود و همراه با آن به حرکت در می‌آید» (ف. انگلس، طرح کلی نقد اقتصادی سیاسی در سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی، به سردبیری آرنولد روگه و کارل مارکس، پاریس، ۱۸۴۴، ص ۹۹).

۶. ارسطو اکونومیک (economics) را در مقابل «خرماتیسستیک» (chrematistics) قرار می‌دهد. وی از اکونومیک آغاز می‌کند. تا جایی که اکونومیک هنر تملک است، به تهیه‌ی اقلام ضروری برای زندگی و سودمند برای خانواده و حکومت محدود می‌شود. «ثروت حقیقی (ὀφελιθινὸς πλοῦτος) عبارت از چنین ارزش‌های مصرفی است؛ زیرا مقدار ثروت لازم برای یک زندگی خوب نامحدود نیست... اما شیوه‌ی دومی برای تملک اشیا وجود دارد که ترجیحاً و به درستی بر آن نام خرماتیسستیک را می‌گذاریم، و در این مورد به نظر می‌رسد که حد و حدودی برای ثروت و دارایی نباشد. تجارت کالاها» ([η χρηματική] به معنای واقعی کلمه تجارت خرده‌فروشی است و ارسطو این شکل را

مالک پول به عنوان حامل آگاه این حرکت به سرمایه‌دار تبدیل می‌شود. شخص او، یا به بیان دقیق‌تر جیب او، هم نقطه حرکت و هم نقطه‌ی بازگشت پول است. محتوی عینی این گردش - ارزش‌افزایی ارزش - هدف ذهنی اوست و تنها تا جایی که تصاحب هر چه بیشتر ثروت مجرد به تنها نیروی محرک در پس اعمال او بدل می‌شود، چون یک سرمایه‌دار یا سرمایه‌ای تشخیص یافته که دارای آگاهی و اراده است، عمل می‌کند. بنابراین، ارزش‌های مصرفی را نباید هدف بی‌درنگ سرمایه‌دار دانست؛^۷ و نیز هدف او نفع فردی اش نیست. در عوض، همواره هدف او حرکت بی‌وقفه‌ی سودآوری است.^۸ این انگیزه‌ی بی‌پایان برای ثروتمند شدن، این تعقیب پرشور ارزش^۹ بین سرمایه‌دار و مال‌اندوز مشترک است؛ در

→ برمی‌گزیند چون ارزش‌های مصرفی در آن غالب‌اند) «ماهیتاً به خرماتیسستیک تعلق ندارد زیرا در اینجا مبادله فقط به چیزی اشاره دارد که برای خود آنان (خریدار و فروشنده) ضروری است.» بنابراین، ارسطو در ادامه نشان می‌دهد که شکل اصلی تجارت معامله‌ی پایاپای بوده است اما با گسترش این نوع معامله ضرورت پول به وجود آمد. با کشف پول، معامله‌ی پایاپای ضرورتاً به داد و ستد کالاها (*χρηλική*) تکامل یافت که این بار دیگر در تضاد با گرایش اولیه‌اش به خرماتیسستیک یعنی هنر پول در آوردن بدل شد. اکنون خرماتیسستیک از این لحاظ از اکونومیک متمایز می‌شود که «از نظر خرماتیسستیک، گردش منبع ثروت (*ποιητική χρημάτων... δια χρημάτων μεταβολή*) است. و به نظر می‌رسد که گردش بر پول استوار است زیرا پول آغاز و پایان این نوع مبادله است (*το γὰρ νόμιμα στοιχείον*) *χαι πέραξ τῆς ἀλλαγῆς ἐστίν*». به همین دلیل، ثروت نیز که خرماتیسستیک برای آن جهد و تلاش می‌کند، نامحدود است. مانند آن که هر هنری که نه وسیله‌ای برای رسیدن به یک غایت بلکه خود غایتی باشد، محدودیتی برای اهداف خود ندارد زیرا پیوسته به آن هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شود. این در حالی است که هنرهایی که در جستجوی وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌اند بی‌حد و مرز نیستند، زیرا خود هدف محدودیتی برای آنها وضع می‌کند؛ بنابراین، خرماتیسستیک هیچ محدودیتی برای اهدافش ندارد و این اهداف به ثروت مطلق تبدیل می‌شوند. اکونومیک برخلاف خرماتیسستیک محدودیت دارد... زیرا هدف اکونومیک چیزی متفاوت با پول است در حالی که مقصود خرماتیسستیک افزایش پول است... درهم آمیختن این دو شکل که همدیگر را می‌پوشانند، برخی را بر آن داشته است که حفظ و افزایش پول را همواره (*ad infinitum*) هدف نهایی اکونومیک تلقی کنند» (ارسطو، جمهوری، ed. Bekker, lib, I, c. 8, 9, در صفحات مختلف).*

* ویراست انگلیسی: آثار ارسطو، جلد ۱۰، آکسفورد، ۱۹۲۱، «سیاست»، ترجمه‌ی ب. جوت، بندهای ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷. ترجمه‌ی مارکس از این نقل قول‌ها به زبان آلمانی تفاوت چشمگیری با متن انگلیسی اثر ارسطو دارد. مارکس به نحوی نقل قول کرده است که معانی مربوط به بحث خود را از آن استنتاج می‌کند. بدین‌گونه «کسب ثروت از طریق مبادله» نزد مارکس به «گردش»، «هنر مدیریت و گرداندن خانواده» به «اکونومیک» و «هنر کسب ثروت» به «خرماتیسستیک» ترجمه شده است. - م. ا.

۷. «کالاها» (در اینجا به معنای ارزش‌های مصرفی) «هدف نهایی سرمایه‌دار تاجر نیستند بلکه پول هدف پایانی اوست» (ت. چارلمرز، درباره‌ی اقتصاد سیاسی و...، ویراست دوم، گلاسکو، ۱۸۳۲، صص ۱۶۵-۱۶۶).

۸. «گرچه تاجر سودی را که تازه کسب کرده به هیچ نمی‌گیرد، با این همه چشمش همواره به سود آینده است» (آنتونیو جنووسی، *Lezioni di economia civile* (۱۷۶۵)، انتشار در کتاب کوستودی درباره‌ی اقتصاددان‌های مدرن، *Parte moderna*، جلد ۸، ص ۱۳۹).

۹. «شور خاموش‌نشدنی برای کسب سود، این حرص نفرت‌انگیز طلا (*auri sacra fames*) همواره هادی

حالی که مال‌اندوز صرفاً سرمایه‌داری دیوانه است، سرمایه‌دار مال‌اندوزی عاقل است. افزایش بی‌وقفه‌ی ارزش که مال‌اندوز می‌کوشد با آزاد کردن^{۱۰} پول خود از کمند گردش به آن دست یابد، توسط سرمایه‌دار زیرک‌تر از طریق به جریان انداختن دوباره و دوباره‌ی پولش به گردش حاصل می‌شود.^{۱۰ الف}

شکل مستقل یعنی شکل پولی که ارزش کالاها در گردش ساده به خود می‌گیرد، تنها به‌عنوان میانجی مبادله‌ی کالاها عمل می‌کند و در نتیجه‌ی نهایی حرکت ناپدید می‌شود. برعکس، در گردش M-C-M، هم پول و هم کالا فقط به‌عنوان شیوه‌های متفاوت وجود خود ارزش عمل می‌کنند، به این نحو که پول شیوه‌ی عام وجود ارزش و کالا شیوه‌ی خاص وجود آن یا به تعبیری شیوه‌ی پوشیده‌ی وجود آن است.^{۱۱} ارزش پیوسته از یک شکل به شکل دیگری در حال تغییر است، بدون آن‌که در این حرکت ناپدید شود و بدین‌سان به سوژه‌ای خودکار تبدیل می‌شود. اگر شکل‌های خاص پدیداری ارزش خود ارزش‌افزارا در سیر زندگی آن به‌دقت تعیین کنیم، به توضیح زیر می‌رسیم: سرمایه پول است، سرمایه کالا است.^{۱۲} اما، در واقع، ارزش در اینجا سوژه‌ی[☆] فرایندی است که در آن در حالی که پیوسته شکل پول و کالا را می‌پذیرد، مقدار خود را تغییر می‌دهد و خود به‌عنوان ارزش اضافی از خودش به‌عنوان ارزش اولیه جدا، و به این ترتیب خود به‌خود ارزش افزا می‌شود. از آنجا که حرکتی که ارزش در جریان آن ارزش اضافی می‌افزاید، همانا حرکت خود ارزش است، بنابراین ارزش‌افزایی آن نیز همانا خود ارزش‌افزایی است. ارزش به دلیل این که ارزش است این ویژگی پنهان را کسب کرده که به خود ارزش بیفزاید. زاد و ولد می‌کند یا دست‌کم تخم‌گذاری می‌گذارد.

ارزش در مقام سوژه‌ی مسلط این فرایند که در آن به تناوب شکل پول و شکل کالاها را

→ سرمایه‌دارها است» (مک‌کولوچ، اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۰، ص ۱۷۹). البته این دیدگاه مانع از آن نیست که همین مک‌کولوچ و امثال او، هنگام مواجهه با مشکلات نظری، مانند مسئله‌ی اضافه تولید، همان سرمایه‌دار را به شهر وندی خوب بدل کنند که تنها نگرانی‌اش ارزش‌های مصرفی است و حتی خود دچار حرص سیری‌ناپذیر تملک کفش و کلاه و تخم‌مرغ و چلووار و سایر اقلام بی‌نهایت لازم ارزش مصرفی می‌شود.

۱۰. Σώζειν [پس انداز] بیان ویژه‌ی یونانی برای احتکار پول است. در انگلیسی نیز واژه‌ی «to save» به معنای retten (نجات دادن) و نیز sparen (پس انداز کردن) است.

۱۰ الف. «اشیاء و ویژگی نامحدودی را در حرکت دورانی به‌دست می‌آورند که در پیشروی در خط مستقیم کسب نمی‌کنند» (گالیانی، همان منبع، ص ۱۵۶).

۱۱. «نه ماده بلکه ارزش آن ماده است که سرمایه را شکل می‌دهد» (ژان باتیست سه، رساله‌ی اقتصاد سیاسی، ویراست سوم، پاریس، ۱۸۱۷، ص ۴۲۹).

۱۲. «پول (!) به کار رفته در تولید اجناس... سرمایه است» (مک‌کولوچ، نظریه و عمل بانکداری، ۱۸۵۵، جلد اول، فصل اول، ص ۵۵). «سرمایه کالا است» (جیمز میل، عناصر اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۲۱، ص ۷۴).

☆ عامل فعال مستقل - م. ۱

می‌پذیرد و از دست می‌دهد اما خود را در تمامی این تغییرات حفظ می‌کند و گسترش می‌دهد، بیش از هر چیز به شکل مستقلی نیاز دارد تا به مدد آن همانندی‌اش با خودش تصدیق شود. ارزش تنها به صورت پول است که دارای چنین شکلی می‌شود. بنابراین، پول نقطه آغاز و پایان هر فرایند ارزش‌افزایی است. ارزش پیش از این ۱۰۰ پوند بود و اکنون ۱۱۰ پوند است و غیره. اما خود پول در اینجا فقط یکی از دو شکل ارزش است زیرا ارزش دارای شکل دوگانه‌ای است. تا زمانی که پول شکل کالایی پیدا نکند به سرمایه تبدیل نمی‌شود.^{۱۱} پول در اینجا برخلاف مورد احتکار نگرش خصمانه‌ای به کالا ندارد. سرمایه‌دار به خوبی می‌داند که تمامی کالاها، هر قدر هم که فرسوده به نظر برسند یا هر قدر هم بدبو باشند، «روحاً و حقیقتاً» پول‌اند، ماهیتاً یهودیانی ختنه‌شده‌اند و مهم‌تر آن‌که وسایل شگفت‌انگیزی برای هر چه بیشتر پول در آوردن از پول به‌شمار می‌آیند.

ارزش کالاها در گردش ساده بیشینه‌ی شکلی مستقل از ارزش مصرفی آن‌ها، یعنی شکل پول را کسب می‌کنند. اما اکنون ارزش {در گردش M-C-M} ناگهان خود را به‌عنوان جوهری خودجانباننده ارائه می‌کند که فرایندی از آن خویش را از سر می‌گذراند و کالاها و پول برای آن فقط شکل‌هایی صرف محسوب می‌شوند. اما از این هم بالاتر: ارزش اکنون به جای این که صرفاً باز نمود ساده‌ی روابط کالاها باشد، به تعبیری با خود رابطه‌ای خصوصی برقرار می‌کند. ارزش خود را به عنوان ارزش اولیه از خویش، در حکم ارزش اضافی متمایز می‌کند، همان‌طور که خداوند پدر خود را از خویش به‌عنوان خدای پسر متمایز می‌کند.* هر چند که آن‌ها هر دو هم‌سن و هم‌شکل و در واقعیت یک شخص هستند؛ زیرا تنها با ارزش اضافی ۱۰ پوندی است که ۱۰۰ پوند پرداخت شده در ابتدا به سرمایه تبدیل شد و به محض آن‌که این امر اتفاق افتاد، به محض آن‌که پسر، و از طریق پسر، پدر خلق شد تفاوت‌های آن‌ها بار دیگر ناپدید و هر دو یکی می‌شوند: ۱۱۰ پوند.

بنابراین، ارزش اکنون به ارزش در حال جریان، پول در حال جریان و به معنای دقیق کلمه، به سرمایه تبدیل می‌شود. ارزش از گردش بیرون می‌آید، دوباره وارد آن می‌شود، خود را درون گردش حفظ و تکثیر، از درون آن با مقداری افزایش ظهور، و همین دور را بارها و بارها آغاز می‌کند.^{۱۳} M-M یعنی «پولی که پول می‌زاید»، همانا توصیفی است که نخستین مترجمان سرمایه یعنی مرکانتیلیست‌ها از آن کرده‌اند. به نظر می‌رسد که M-C-M، خریدن برای فروختن یا به بیان دقیق‌تر، خریدن برای

* مقصود مقوله‌ی تثلیث در مذهب مسیحیت است که آب و این و روح‌القدس ضمن اینکه از یکدیگر متمایزند، یکی هستند. - م. فا

۱۳. «سرمایه... ارزشی پیوسته خودتکثیرشونده... است» (سیسموندی، اصول جدید اقتصاد سیاسی، جلد اول، ص

۱۸۹) - مارکس [در متن اصلی به زبان آلمانی با اندکی تغییر آمده بود - م. ا]

۱. افزوده به فر: در این فرایند، کالایی یکسان دو بار جابه‌جا می‌شود: نخست در خرید که آن کالا به جای پول پرداخت شده می‌نشیند، دوم در فروش که پول دوباره پس گرفته می‌شود؛ تنها این تغییر مکان دوگانه است که موجب می‌شود پول و پول اضافی، که هنوز وارد گردش نشده است، مجدداً به نقطه‌ی آغاز خود برگردد.

فروختن گران‌تر، فقط شکل خاص یک نوع سرمایه یعنی سرمایه‌ی تجاری است. اما سرمایه‌ی صنعتی نیز پولی است که به کالاهایی تبدیل و با فروش این کالاها از نو به پول بیشتری تبدیل می‌شود. اتفاقاتی که خارج از قلمرو گردش، در فاصله‌ی میان خریدن و فروختن، می‌افتند، تاثیری بر شکل این حرکت ندارند. سرانجام، در مورد سرمایه‌ی نزول‌خوار، گردش $M-C-M'$ خود را به صورت خلاصه شده، در نتیجه‌ی نهایی آن و بدون طی کردن مرحله‌ی میانی و به عبارتی در شکل فشرده‌ی $M-M'$ ارائه می‌کند، یعنی پولی که پول بیشتری می‌ارزد، ارزشی که بیش‌تر از خود است.

بنابراین، $M-C-M'$ در حقیقت فرمول عام سرمایه در شکلی است که بی‌واسطه در قلمرو گردش ظاهر می‌شود.

۲. تضادهای فرمول عام

شکل گردش، که درون آن پول به سرمایه تبدیل می‌شود، تمامی قانون‌هایی را که پیش‌تر بر مبنای ماهیت کالا، ارزش، پول و حتی خود گردش تدوین شده بودند، نقض می‌کند. آنچه این شکل را از گردش ساده‌ی کالاها متمایز می‌کند، نظم وارونه‌ی توالی دو فرایند متضاد خرید و فروش است. چگونه این تمایز صرفاً صوری، ماهیت این فرایندها را گویی با معجزه‌ای تغییر می‌دهد؟

و این همه‌ی مطلب نیست. این وارونگی فقط برای یک نفر از سه شخص معامله‌گر که با هم معامله می‌کنند برقرار است. من به‌عنوان سرمایه‌دار کالاهایی را از شخص «الف» می‌خرم و بار دیگر آن‌ها را به شخص «ب» می‌فروشم، اما به‌عنوان مالک ساده‌ی کالاها آن‌ها را به «ب» می‌فروشم و سپس کالاهای دیگری را از «الف» می‌خرم. این تمایز برای دوستان معامله‌گر «الف» و «ب» وجود ندارد. آن‌ها تنها به‌عنوان خریدار یا فروشنده‌ی کالاها وارد معامله می‌شوند. من خودم هر بار صرفاً به‌عنوان صاحب پول یا کالا، در مقام خریدار یا فروشنده با آنان روبرو می‌شوم و علاوه بر این در هر دو ترتیب معامله با یک شخص فقط در مقام خریدار و در برابر شخص دیگر فقط در مقام فروشنده روبرو می‌شوم؛ در برابر یکی از آن‌ها فقط در مقام پول و در برابر دیگری فقط در مقام کالا قرار می‌گیرم؛ اما در برابر هیچ‌کدام از آن‌ها در حکم سرمایه یا سرمایه‌دار، یا در مقام نماینده‌ی چیزی بیش از پول یا کالا، یا چیزی که بتواند تاثیری فراتر از تاثیر پول یا کالا ایجاد کند، قرار نمی‌گیرم. از نظر من، خرید از «الف» و فروش به «ب» بخشی از یک ترتیب معامله است. اما ارتباط بین این دو عمل فقط برای من وجود دارد. «الف» خود را از بابت معامله‌ی من با «ب» به دردمر نمی‌اندازد و «ب» نیز خود را درگیر داد و ستد من با «الف» نمی‌کند و اگر تصادفاً می‌کوشیدم تا شایستگی عمل خود را در معکوس کردن نظم این ترتیب به آن‌ها توضیح دهم، احتمالاً به من خاطر نشان

می‌کردند که نظر من درباره‌ی آن نظم و ترتیب اشتباه است و کل معامله به جای آن‌که از خرید شروع شده و با فروش پایان یافته باشد، برعکس با فروش شروع و با خرید تمام شده است. در واقع، نخستین عمل من یعنی خرید از نظر «الف» فروش است و دومین عمل من یعنی فروش از نظر «ب» خرید است. اگر «الف» و «ب» به این موضوع قانع نباشند اعلام خواهند کرد که کل این نظم و ترتیب زائد است و چیزی بیش از حقه‌بازی نیست. در آینده «الف» مستقیماً از «ب» می‌خرد و «ب» مستقیماً به «الف» می‌فروشد. به این ترتیب کل معامله به یک مرحله‌ی یک‌جانبه‌ی گردش معمولی کالاها یعنی فروش صرف از نظر «الف» و خرید صرف از نظر «ب» تقلیل خواهد یافت. به این ترتیب، معکوس کردن نظم و ترتیب این رشته ما را به خارج از قلمرو گردش ساده‌ی کالاها نخواهد برد و، برعکس، باید بررسی کنیم که آیا این گردش ساده بنا به ماهیت خود ارزش‌افزایی ارزش‌هایی را که وارد آن می‌شوند و سپس تشکیل ارزش اضافی را ممکن می‌کند یا خیر.

فرایند گردش را به شکلی در نظر می‌گیریم که در آن به صورت مبادله‌ی صرف کالاها بازنموده شود. این مورد همیشه زمانی پیش می‌آید که دو مالک کالا از یکدیگر خرید می‌کنند و در روز تسویه حساب مبالغی که به هم بدهکارند کاملاً با هم تراز می‌شوند. در اینجا، پول به مثابه‌ی پول محاسبه ارزش کالاها را در قیمت‌شان تجلی می‌بخشد اما خود به‌عنوان یک چیز در مقابل کالاها قرار نمی‌گیرد. مادام که ارزش‌های مصرفی مورد نظر است، روشن است که هر دو مبادله‌کننده می‌توانند برنده باشند. هر دو طرف کالاهایی را از دست می‌دهند که به‌عنوان ارزش‌های مصرفی مورد استفاده‌ی آنها نیستند و کالاهای دیگری را به دست می‌آورند که نیاز به استفاده از آنها دارند و ممکن است این تنها امتیازی نباشد که کسب می‌کنند. «الف» که شراب می‌فروشد و گندم می‌خرد، شاید بیش از آنچه «ب» یعنی دهقان گندم‌کار در زمان کار واحدی می‌تواند تولید کند شراب بیندازد و از سوی دیگر دهقان گندم‌کار «ب» ممکن است بیش از آن چیزی تولید کند که «الف»، یعنی شراب‌ساز می‌تواند تولید کند. بنابراین، ممکن است گندمی که «الف» و شرابی که «ب» به ازای ارزش مبادله‌ی یکسانی به دست می‌آورند، بیش از مقداری باشد که در صورت عدم انجام مبادله، هر یک از آنان به ترتیب می‌بایست برای خود گندم و شراب تولید کند. بنابراین، با توجه به ارزش مصرفی، در حقیقت می‌توان گفت که «مبادله معامله‌ای است که از طریق آن هر دو طرف برنده‌اند».^{۱۴} اما در مورد ارزش مبادله‌ای موضوع به نحو دیگری است. «کسی که مقدار زیادی شراب دارد و هیچ گندمی ندارد با کسی که گندم زیادی دارد و

۱۴. «مبادله معامله‌ای است ستودنی که از طریق آن هر دو طرف همیشه (۱) سود می‌برند» (دستوت دو تراسی، رساله‌ای در باب اراده و اثرات آن، پاریس، ۱۸۲۶، ص ۶۸). این اثر بعدها به‌عنوان رساله‌ی اقتصاد سیاسی منتشر شد. [در سال ۱۸۲۳؛ نخستین ویراست رساله‌ای در باب اراده در سال ۱۸۱۵ منتشر شد. - م. ا.]

شراب ندارد، داد و ستد می‌کند؛ مبادله‌ای بین آن‌ها بر سر گندمی به ارزش ۵۰ و شرابی به همان ارزش برقرار می‌شود. این عمل ارزش مبادله‌ای را نه برای این و نه برای آن افزایش نمی‌دهد. زیرا هرکدام از آن‌ها، پیش از مبادله، ارزشی برابر با آن ارزشی داشت که توسط این عمل کسب کرده است.^{۱۵}

این وضعیت با قرار دادن پول به‌عنوان وسیله‌ی گردش بین کالاها و تبدیل محسوس فروش و خرید به دو عمل مجزا تغییری نمی‌کند.^{۱۶} ارزش کالا قبل از ورود به گردش در قالب قیمت آن بازنموده می‌شود و بنابراین پیش شرط گردش است، نه نتیجه‌ی آن.^{۱۷}

اگر این موضوع را به صورت تجریدی بررسی کنیم، یعنی آن اوضاع و احوالی را نادیده بگیریم که از قانون‌های درونی گردش ساده‌ی کالاها ناشی نمی‌شود، تمام آنچه در مبادله اتفاق می‌افتد (اگر جابه‌جایی یک ارزش مصرفی را با ارزش مصرفی دیگر کنار گذاریم) یک استحاله و تغییری صرف در شکل کالا است. ارزشی یکسان یعنی کمیّت یکسانی از کار اجتماعی شیئیت‌یافته یکسره در دست مالک کالای واحدی باقی می‌ماند؛ ابتدا به شکل کالای خودش، سپس به شکل پولی که کالا به آن تبدیل شده است و سرانجام در شکل کالایی که پول مجدداً به آن تغییر شکل داده است. این تغییر شکل حاکی از تغییری در مقدار ارزش نیست. اما تغییری که ارزش کالا در این فرایند از سر می‌گذراند، محدود به تغییری در شکل پولی آن است. این شکل ابتدا به‌عنوان قیمت کالایی بروز می‌کند که برای فروش ارائه شده، سپس به‌عنوان مبلغی پول که پیش از این در قیمت تجلی یافته بود و سرانجام به‌عنوان قیمت کالای هم‌ارز. این تغییر شکل در خود و برای خود همان قدر نشانه‌ی تغییر مقدار ارزش است که خرد کردن ۵ پوند به ساورین، نصف ساورین و شیلینگ. بنابراین، تا جایی که گردش کالاها صرفاً عبارت از تغییر شکل ارزش آن‌هاست، ضرورتاً عبارت از مبادله‌ی هم‌ارزهاست، به شرطی که این پدیده در حالت خالص خود بروز کند. اقتصاددان‌های عامیانه عملاً هیچ تصویری از ماهیت ارزش ندارند؛ همین است که هرگاه می‌خواهند این پدیده را در حالت خالص خود به سبک خویش بررسی کنند، فرض می‌کنند که عرضه و تقاضا برابرند یعنی این که اصلاً هیچ تاثیری ندارند. بنابراین، اگر هم خریدار و هم فروشنده در ارتباط با ارزش‌های مصرفی مبادله‌شده می‌توانند به سودی دست یابند، در ارتباط با

۱۵. مرسیه دو لا ریویر، اثر پیش‌گفته، ص ۵۴۴.

۱۶. «خواه یکی از این دو ارزش به پول باشد خواه هر دوی آن‌ها کالایی عادی باشند، در خود موضوعی است کاملاً بی‌اهمیت» (مرسیه دو لا ریویر، اثر پیش‌گفته، ص ۵۴۳).

۱۷. «طرفین یک قرارداد نیستند که درباره‌ی ارزش تصمیم می‌گیرند؛ این تصمیم پیش از قرارداد گرفته شده است» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۰۶).

ارزش‌های مبادله‌ای چنین نیست. در اینجا در عوض باید بگوییم: «هر جا برابری وجود داشته باشد، سودی در کار نیست.»^{۱۸} درست است که کالاها ممکن است به قیمت‌هایی متفاوت با ارزش‌شان فروخته شوند اما این تفاوت به‌عنوان نقض قانون‌های حاکم بر مبادله‌ی کالاها ظاهر می‌شود.^{۱۹} مبادله‌ی کالاها در شکل خالص خود، مبادله‌ی هم‌ارزها و بنابراین راهی برای افزایش ارزش نیست.^{۲۰}

از همین‌رو، در پس تمامی تلاش‌ها برای بازنمایی گردش کالاها به‌عنوان خاستگاه ارزش اضافی، یک جابه‌جایی اشتباه (quidproquo) نهفته است، یعنی اشتباه گرفتن ارزش مصرفی با ارزش مبادله‌ای. مثلاً از نظر کندياک:

درست نیست که در مبادله‌ی کالاها ارزش‌های برابر با هم معاوضه می‌شود. برعکس، هر کدام از دو طرف قرارداد همیشه ارزش کمتری را برای دریافت ارزش بیشتری می‌دهد... اگر ما به راستی ارزش‌های برابر را مبادله می‌کردیم، هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانست سود ببرد. با این همه هر دو سود می‌برند یا می‌باید ببرند. چرا؟ ارزش یک چیز صرفاً عبارت از رابطه‌ی آن با نیازهای ماست. آنچه برای یکی بیشتر است برای دیگری کمتر شمرده می‌شود و برعکس... نباید وانمود کرد که اجناسی را برای فروش عرضه می‌کنیم که برای مصرف ما اساسی است... ما می‌خواهیم شیء بی‌فایده‌ای را از دست بدهیم تا شیء مفیدی را که نیاز داریم به دست آوریم؛ می‌خواهیم کمتر بدهیم تا به بیشتر برسیم... هرگاه اجناس مبادله‌شده از لحاظ ارزش با مقدار یکسانی پول برابر باشند، طبعاً این فکر به ذهن خطور می‌کند که در مبادله ارزش‌های برابر با هم داده و ستانده شده‌اند... اما در محاسبه‌ی خود باید موضوع دیگری را در نظر بگیریم. نکته این است که آیا ما هر دو چیز زایدی را به ازای چیزی ضروری مبادله می‌کنیم یا خیر.^{۲۱}

در این فراز می‌بینیم که چگونه کندياک نه تنها ارزش مصرفی را با ارزش مبادله‌ای اشتباه

۱۸. «Dove è egualità non è lucro» (گالیانی، *Della Moneta*، در کوستودی، *Parte moderna*، جلد ۴، ص ۲۴۴).

۱۹. «مبادله برای یکی از دو طرف زمانی نامطلوب می‌شود که اوضاع و احوالی خارجی باعث کاهش یا افزایش قیمت شود؛ آن‌گاه برابری نقض شده است؛ اما این نقض ناشی از این علت است و نه از خود مبادله» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۰۴).

۲۰. «مبادله بنا به ماهیت خود قراردادی است متکی بر برابری، یعنی جایی را میان دو ارزش برابر پیدا می‌کند. بنابراین، وسیله‌ی ثروتمند شدن نیست زیرا همان اندازه که داده می‌شود، دریافت می‌شود» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۹۰۳).

۲۱. کندياک، تجارت و دولت (۱۷۷۶)، انتشارات در و مولیناری، در ترکیب‌های اقتصاد سیاسی، پاریس، ۱۸۴۷، صص ۲۶۷، ۲۹۱.

گرفته است، بلکه به شیوه‌ای به واقع کودخانه می‌پندارد که در جامعه‌ای که تولید کالاها در آن کاملاً تکامل یافته است، هر تولیدکننده‌ای وسایل معاش خویش را خود تولید می‌کند و تنها آنچه را که مازاد و بیش از نیازهایش است به گردش می‌اندازد.^{۲۲} با این همه، اقتصاددان‌های جدید، به ویژه هر بار که می‌خواهند نشان دهند مبادله‌ی کالاها در شکل تکامل یافته‌ی خود یعنی تجارت موجد ارزش اضافی است، اغلب استدلال کندیاک را تکرار می‌کنند. مثلاً، تجارت... به محصولات ارزش می‌افزاید زیرا همان محصولات در دست مصرف‌کنندگان بیش از زمانی که در دست تولیدکنندگان است می‌ارزد. تجارت را باید اکیداً (strictly) یک عمل تولیدی به حساب آورد.^{۲۳}

اما بابت کالاها دو بار پول پرداخت نمی‌شود، یعنی یک بار به دلیل ارزش مصرفی و بار دوم به دلیل ارزش آن‌ها. با این‌که ارزش مصرفی کالا برای خریدار مفیدتر از فروشنده است، شکل پولی آن برای فروشنده مفیدتر است. آیا مگر در غیراین صورت آن را می‌فروخت؟ بنابراین، به همان ترتیب ممکن است بگوییم که خریدار نیز با تبدیل کردن مثلاً جوراب به پول، آن‌چه را که اکیداً (strictly) «یک عمل تولیدی» است، انجام می‌دهد.

اگر کالاها، یا کالاها و پول، با ارزش مبادله‌ای برابر، و در نتیجه هم‌ارزها، مبادله شوند، آشکارا هیچ‌کس ارزشی بیش از آن‌چه به گردش انداخته است، از آن خارج نخواهد کرد. ارزش اضافی تشکیل نخواهد شد. فرایند گردش در شکل خالص خود، مستلزم مبادله‌ی هم‌ارزهاست اما در واقعیت این چیزها به شکلی خالص دست به دست نمی‌شوند. بنابراین، مبادله‌ی ناهم‌ارزها را فرض می‌کنیم.

به هر صورت، فقط صاحبان کالاها در بازار مقابل هم قرار می‌گیرند و قدرتی که این اشخاص بر یکدیگر اعمال می‌کنند چیزی جز قدرت کالاهای آن‌ها نیست. تفاوت مادی کالاها همانا نیروی محرک مادی در پس مبادله‌ی آن‌هاست، و این امر مالکان کالاها را متقابلاً به هم وابسته می‌کند، زیرا هیچ‌یک از آن‌ها شیء مورد نیاز خود را ندارد و هر کدام شیء مورد نیاز دیگری را در اختیار دارد. صرف‌نظر از تفاوت مادی ارزش‌های مصرفی کالاها،

۲۲. لوترون پاسخ دوستش کندیاک را به نحو کاملاً درستی چنین می‌دهد: «در جامعه‌ای تکامل یافته هیچ چیزی مطلقاً مازاد نیست.» در همان حال وی با این عبارت سر به سر او می‌گذارد «اگر هر دو طرف مبادله کننده به ازای مقداری برابر، زیادتر دریافت می‌کردند و به ازای مقداری برابر کمتر می‌دادند، هر دو یک میزان دریافت می‌کردند.» * به این دلیل که کندیاک کوچک‌ترین تصویری از ماهیت ارزش مبادله‌ای ندارد، آقای پروفوسور ویلهلم روشر وی را حامی شایسته‌ی استحکام مفاهیم کودخانه‌ی خویش انتخاب کرده است، رجوع کنید به بنیادهای اقتصاد سیاسی، ویراست سوم، ۱۸۵۸.

* لوترون، اثر پیش‌گفته، صص ۹۰۷، ۹۰۴-م. ۱.

۲۳. س. پ. نیومان، عناصر اقتصاد سیاسی، آندور و نیویورک، ۱۸۳۵، ص ۱۷۵.

تنها یک وجه تمایز دیگر بین کالاها برقرار است و آن تفاوت بین شکل طبیعی و شکل دگرگون‌شده‌ی آنها، یعنی تفاوت بین کالا و پول است. به همین نحو، مالکان کالاها تنها به‌عنوان فروشندگان یعنی آنها که کالا دارند، و خریداران یعنی آن‌هایی که پول دارند، از هم متمایز می‌شوند.

سپس فرض می‌کنیم که فروشنده بنا به امتیازی توضیح‌ناپذیر می‌تواند کالاهای خود را بالاتر از ارزش آنها بفروشد یعنی آن‌چه را که ۱۰۰ می‌ارزد ۱۱۰ بفروشد، بنابراین، افزایش قیمت اسمی ۱۰ درصد است. در این مورد، فروشنده ارزش اضافی ۱۰ درصد را به جیب می‌زند. اما پس از آن‌که فروخت، به خریدار تبدیل می‌شود. سومین مالک کالا اکنون به‌عنوان فروشنده نزد او می‌آید و او نیز به سهم خود از مزیت فروختن کالاهایش با ۱۰ درصد گران‌تر برخوردار است. دوست ما به‌عنوان فروشنده ۱۰ درصد سود کرده بود فقط برای این که آن را به‌عنوان خریدار از دست بدهد.^{۲۴} در حقیقت، نتیجه‌ی نهایی این است که تمامی مالکان کالاها، کالاهای خود را با ۱۰ درصد بیش از ارزش آنها به یکدیگر می‌فروشند که درست مانند آن است که انگار به همان قیمت واقعی‌شان فروخته باشند. چنین افزایش همگانی و اسمی قیمت، همان اثری را دارد که گویی ارزش کالاها مثلاً به جای طلا با نقره بیان شده باشد. نام پولی یا قیمت کالاها افزایش می‌یابند اما روابط میان ارزش آنها بدون تغییر باقی می‌مانند.

فرض مخالفی می‌کنیم به این معنی که خریدار این امتیاز را داشته باشد که کالاها را به قیمتی پایین‌تر از ارزش آنها بخرد. در این مورد حتی نیازی نیست به یاد آوریم که وی نیز خود فروشنده خواهد شد. وی پیش از آن‌که خریدار شود فروشنده بود؛ وی در مقام خریدار پیش از آن که ۱۰ درصد سود ببرد، در مقام فروشنده ۱۰ درصد ضرر کرده بود.^{۲۵} همه چیز مانند گذشته به همان وضع باقی می‌ماند.

تشکیل ارزش اضافی و بنابراین تبدیل پول به سرمایه، نه با این فرض می‌تواند توضیح داده شود که کالاها بالاتر از ارزش خود فروخته شده‌اند و نه با این فرض که کمتر از ارزش خود خریده شده‌اند.^{۲۶}

۲۴. «با افزایش ارزش اسمی محصول... فروشندگان پولدار [نمی‌شوند] زیرا آن‌چه را که به‌عنوان فروشنده به دست آورده‌اند، دقیقاً بنا به ویژگی خود به‌عنوان خریدار خرج می‌کنند» ([جان‌گری]، اصول اساسی ثروت ملل و...، لندن، ۱۷۹۷، ص ۶۶).

۲۵. «اگر کسی ناگزیر باشد تا کمیتی از محصول معینی را که ۲۴ لیور ارزش دارد به ۱۸ لیور بفروشد، آن‌گاه وقتی همین مبلغ پول را برای خرید می‌پردازد، به ازای ۱۸ لیور همان مقدار محصولی را دریافت می‌کند که قبلاً با ۲۴ لیور می‌توانست بخرد» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۸۹۷).

۲۶. «معمولاً فروشنده فقط زمانی می‌تواند قیمت کالاهای خود را بالا ببرد که بپذیرد خود نیز در مجموع برای کالاهای

این مسئله با وارد کردن قاچاقی روابط خارجی ساده‌تر نمی‌شود، مانند نظری که سرهنگ تورنس می‌دهد:

«تقاضای موثر عبارت از توانایی و گرایش (!) مصرف‌کنندگان است تا با مبادله‌ی با واسطه یا بی‌واسطه،... به ازای کالاها سهمی از سرمایه را بپردازند که بیش از هزینه‌های تولید است.»^{۲۷}

تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، در گردش تنها به‌عنوان فروشنده و خریدار با هم روبرو می‌شوند. این ادعا که منشا ارزش اضافی کسب‌شده توسط تولیدکننده در این است که مصرف‌کنندگان برای کالاها پول بیشتری از ارزش آن‌ها می‌پردازند، تنها به منزله‌ی تغییر شکل دادن این عبارت ساده است: مالک کالاها در مقام فروشنده این امتیاز را دارد که بسیار گران‌تر بفروشد. فروشنده یا خود کالاها را تولید کرده یا نماینده‌ی تولیدکننده‌ی آن‌هاست [اما خریدار نیز به همان ترتیب کالاهایی را تولید کرده که پولش نماینده‌ی آن‌هاست یا نماینده‌ی تولیدکننده‌ی آن کالاهاست. بنابراین، یک تولیدکننده در مقابل تولیدکننده‌ی دیگری قرار می‌گیرد].^{۲۸} تمایز بین آن‌ها این است که یکی می‌خرد و دیگری می‌فروشد. این امر که مالک کالاها تحت عنوان تولیدکننده کالاها را بیش‌تر از ارزش آن‌ها می‌فروشد و تحت عنوان مصرف‌کننده پول بیشتری برای آن‌ها می‌پردازد، ما را حتی یک گام نیز به حل مسئله نزدیک‌تر نمی‌کند.^{۲۸}

۲. اما خریدار نیز یا کالایی را تولید کرده که به پول تبدیل شده است یا جای تولیدکننده را گرفته است. بنابراین، در هر دو قطب تولیدکننده‌ها قرار دارند.

بنابراین، مدافعان پیگیر این نظریه‌ی نادرست که منشا ارزش اضافی افزایش اسمی قیمت‌ها یا امتیازی است که فروشنده با فروش بسیار گران [محصولات] از آن برخوردار می‌شود، چنین فرض می‌کنند که گروهی از خریداران وجود دارند که نمی‌فروشند یعنی گروهی از مصرف‌کنندگان که تولید نمی‌کنند. از منظر کنونی ما یعنی گردش ساده، وجود چنین گروهی توضیح‌ناپذیر است. اما بیایم چنین فرض کنیم. پولی که با آن چنین گروهی پیوسته خرید می‌کند، باید همواره بدون مبادله یعنی به صورت مجانی، چه با زور چه با حق، از جیب خود مالکان کالا به خزانه‌ی آن سرازیر شود. فروش کالاها به چنین گروهی با ارزشی بالاتر از ارزش خود همانا بازگرداندن بخشی از پول، با کلاهبرداری، است که پیش

→ فروشندگان دیگر پول بیشتری بپردازد؛ و به همین دلیل، معمولاً مصرف‌کننده‌ای می‌تواند پول کمتری برای خریدهای خود بپردازد که خود نیز به کاهشی مشابه در قیمت چیزهایی که می‌فروشد، تن دهد» (مرسیه دو لاریویر، اثر پیش‌گفته، ص ۵۵۵).

۲۷. رابرت تورنس، مقاله‌ای در باب تولید ثروت، لندن، ۱۸۲۱، ص ۳۴۹.
 ۲۸. «این نظر که سودها را مصرف‌کنندگان می‌پردازند، مطلقاً باطل است. مصرف‌کنندگان چه کسانی هستند؟» (جورج رامزی، مقاله‌ای درباره‌ی توزیع ثروت، ادین‌بورو، ۱۸۳۶، ص ۱۸۳).

از این بابت هیچ انتقال داده شده بود.^{۲۹} بدین سان شهرهای آسیای صغیر خراج سالیانه‌ی نقدی به روم باستان می‌پرداختند. روم با این پول از آن‌ها کالا می‌خرید و خیلی گران می‌پرداخت. اهالی آن ایالات سر رومی‌ها کلاه می‌گذاشتند و به این شیوه بخشی از خراج را در جریان تجارت از فاتحین باز می‌ستاندند. با این همه، باز هم سر اهالی آسیای صغیر کلاه رفته بود. قیمت کالاهای آنان با پول خودشان پرداخت شده بود. این رسم و راه پولدار شدن یا تشکیل ارزش اضافی نیست.

بنابراین، در محدوده‌های مبادله‌ی کالاها باقی می‌مانیم که در آن فروشندگان خریدار و خریداران فروشنده‌اند. شاید سردرگمی ما ناشی از آن باشد که مردم را نه به صورت افراد بلکه صرفاً به عنوان مقوله‌هایی تشخیص یافته تصور می‌کنیم.

مالک کالای «الف» شاید آن قدر باهوش باشد که از همکاران «ب» و «ج» سوءاستفاده کند بدون آن‌که آنان بتوانند با کمال حسن نیت جبران کنند. «الف» شرابی به ارزش ۴۰ پوند به «ب» می‌فروشد و در ازای آن گندمی به ارزش ۵۰ پوند از او به دست می‌آورد. «الف» ۴۰ پوند خود را به ۵۰ پوند تبدیل کرده و از پولی کمتر پول بیشتری به دست آورده و کالاهای خود را به سرمایه تبدیل کرده است. این موضوع را کمی دقیق‌تر بررسی می‌کنیم. پیش از مبادله ۴۰ پوند شراب در دست «الف» و گندمی به ارزش ۵۰ پوند در دست «ب» بود که کل ارزش آن‌ها ۹۰ پوند می‌شود. پس از مبادله ما هنوز همان کل ارزش ۹۰ پوند را داریم. ارزش در گردش سر سوزنی هم افزایش نیافته است: تنها توزیع آن بین «الف» و «ب» تغییر کرده است. آنچه در یک طرف کاهش ارزش جلوه می‌کند، در طرف دیگر افزایش ارزش به نظر می‌رسد؛ آنچه در یک طرف منهاست، در طرف دیگر اضافه به نظر می‌رسد. اگر «الف»، بدون تغییر شکلی که مبادله ایجاد می‌کند، مستقیماً ۱۰ پوند از «ب» می‌دزدید، همین تغییر رخ می‌داد. مجموع ارزش‌های در گردش آشکارا نمی‌تواند با هیچ تغییری در توزیع آن‌ها زیاد شود، همان‌طور که یک یهودی نمی‌تواند با فروش یک سکه‌ی فاردینگ از زمان ملکه آن به ازای یک گینی*، مقدار فلزات گرانبهای کشوری را افزایش دهد. طبقه‌ی سرمایه‌دار کشوری معین، در کلیت خود، نمی‌تواند سر خود کلاه بگذارد.^{۳۰}

۲۹. «وقتی [کالای] شخصی مورد تقاضا نباشد، آیا مالتوس به او توصیه می‌کند که به شخص دیگری پول بدهد تا کالایش را از او بخرد؟» این پرسش را یکی از طرفداران عصبانی ریکاردو از مالتوس می‌کند، که مانند شاگردش، کشیش چالمرس از لحاظ اقتصادی ستایشگر این گروه از خریداران یا مصرف‌کنندگان ساده است. رجوع کنید به پژوهشی درباره‌ی اصول مربوط به ماهیت تقاضا و ضرورت مصرف که اخیراً مورد حمایت آقای مالتوس قرار گرفت و ... لندن ۱۸۲۱، ص ۵۵. * در انگلستان برابر با ۲۱ شیلینگ یا ۱ پوند و ۵ پنس - م. فا

۳۰. دستوت دو تراسی، اگرچه، یا شاید به این دلیل، که عضو انستیتو* بود، از نظر مخالفی دفاع می‌کرد. وی می‌گوید که سرمایه‌دارهای صنعتی، به این دلیل سود می‌کنند که «همه‌ی آن‌ها بیش از آنچه هزینه‌ی تولید شده است، کالاهای

ما هر قدر هم دور خود بچرخیم، نتیجه‌ی نهایی تغییری نمی‌کند. اگر هم‌ارزها مبادله شوند، هیچ ارزش اضافی نتیجه نمی‌شود و اگر غیرهم‌ارزها مبادله شوند، ما هنوز ارزش اضافی نداریم.^{۳۱} گردش یا مبادله‌ی کالاها هیچ ارزشی نمی‌آفریند.^{۳۲}

اکنون می‌توان درک کرد که چرا در تحلیل خود از شکل اساسی سرمایه، که سازمان اقتصادی جامعه‌ی مدرن را تعیین می‌کند، شکل‌های معروف و یا به عبارت دیگر شکل‌های عهد عتیق آن یعنی سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربایی را موقتاً کنار گذاشته‌ایم.

شکل M-C-M، یعنی خرید برای فروش گران‌تر، در سرمایه‌ی تجاری واقعی به آشکارترین وجه خود بروز می‌کند. از سوی دیگر، کل این حرکت در چارچوب قلمرو گردش اتفاق می‌افتد. با این همه، چون توضیح تبدیل پول به سرمایه و تشکیل ارزش اضافی فقط با استناد به گردش ناممکن است، سرمایه‌ی تجاری تا جایی که هم‌ارزها مبادله می‌شوند امری ناممکن به نظر می‌رسد.^{۳۳} بنابراین، به نظر می‌رسد که سرمایه‌ی تجاری فقط از امتیاز دوگانه‌ای ناشی می‌شود که تاجری نسبت به تولیدکنندگان فروشنده و خریدار کسب می‌کند و انگل وار خود را بین آن‌ها جا می‌دهد. در این معناست که فرانکلین می‌گوید: «جنگ راهزنی و تجارت تقلب است.»^{۳۴} اگر نخواهیم ارزش‌افزایی سرمایه‌ی تجاری را صرفاً با تقلب نسبت به تولیدکنندگان کالا توضیح دهیم، بررسی مجموعه‌ی مطولی از عناصر میانی

→ خود را می‌فروشند. و به چه کسی می‌فروشند؟ در وهله‌ی نخست به یکدیگر» (اثر پیش‌گفته، ص ۲۳۹).

* یعنی عضو انستیتو دو فرانس که انجمنی تحت حمایت مالی دولت بود و در سال ۱۷۹۳ تأسیس شد تا «هنرها و علوم را ارتقاء بخشد» و هنوز نیز پنج فرهنگستان بزرگ ادبی و علمی فرانسه رازیر حمایت خود دارد (فرهنگستان فرانسه، فرهنگستان تمدن‌های انسانی، فرهنگستان علوم، فرهنگستان هنرهای زیبا، فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی). - م. ا. ۳۱. «مبادله‌ی بین دو ارزش برابر، مقدار ارزش‌های موجود در جامعه را نه افزایش می‌دهد و نه از آن می‌کاهد. به همین ترتیب، مبادله‌ی دو ارزش نابرابر... هیچ تغییری در مجموع ارزش‌های اجتماعی نمی‌دهد، گرچه به ثروت یک شخص اضافه می‌کند و از ثروت شخص دیگری می‌کاهد» (ژ. ب. سه، اثر پیش‌گفته، جلد دوم، صص ۴۴۳-۴۴۴). «سه» که البته نگران پیامدهای چنین عبارتی نیست، تقریباً آن را کلمه به کلمه از فیزیوکرات‌ها وام گرفته است. نمونه‌ی زیر نشان خواهد داد که چگونه مسیو «سه»، از نوشته‌های فیزیوکرات‌ها که در روزگار وی به کلی از یاد رفته بودند، برای افزودن بر «ارزش» نوشته‌های خویش سوءاستفاده کرده است. «معروف‌ترین» گفته‌ی وی که «محصولات را فقط می‌توان با محصولات خرید» (اثر پیش‌گفته، جلد دوم، ص ۴۴۱) در اثر اصلی فیزیوکراتی آن چنین بوده است: «محصولات تنها با محصولات می‌توانند پرداخت شوند» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۸۹۹).

۳۲. «مبادله ابدأ هیچ ارزشی به محصولات نمی‌دهد» (ف. ویلند، عناصر اقتصاد سیاسی، بوستون، ۱۸۴۳، ص ۱۶۹).

۳۳. «تجارت تحت حاکمیت هم‌ارزهای ثابت امری ناممکن به نظر می‌رسد» (ج. آپدایک، رساله‌ای درباره‌ی اقتصاد سیاسی، نیویورک، ۱۸۵۱، صص ۶۶-۶۹). «تفاوت بین ارزش واقعی و ارزش مبادله مبتنی بر یک واقعیت است، این که ارزش یک چیز از به اصطلاح هم‌ارز آن در تجارت متفاوت است یعنی این هم‌ارز، هم‌ارز نیست» (ف. انگلس، اثر پیش‌گفته، ص ۹۶).

۳۴. بنجامین فرانکلین، مواضع مورد بررسی درباره‌ی ثروت ملی، در آثار، جلد دوم، انتشارات اسپارکز، ص ۳۷۶.

ضروری است که در این جا هنوز یکسره غایب است زیرا تنها پیش‌انگاشت ما در اینجا گردش کالاها و عناصر ساده‌ی آن است.

آنچه ما با اشاره به سرمایه‌ی تجاری بیان کردیم، در مورد سرمایه‌ی ربایی کاربرد بیشتری دارد. واسطه‌ی دو کران سرمایه‌ی تجاری، یعنی پولی که در بازار ریخته می‌شود و پول افزایش‌یافته‌ای که از بازار بیرون کشیده می‌شود، دست‌کم خرید و فروش و خود حرکت گردش است. در سرمایه‌ی ربایی، شکل $M-C-M$ به کران‌های بی‌واسطه‌ی $M-M$ تقلیل می‌یابد، یعنی پولی که با پول بیشتر مبادله می‌شود، شکلی که با ماهیت پول ناسازگار و بنابراین از لحاظ مبادله‌ی کالاها توضیح‌ناپذیر است. همین است که ارسطو می‌گوید:

«از آنجا که خرماتیستیک دوگانه است، یک بخش آن به تجارت و بخش دیگر به اکونومیک تعلق دارد؛ بخش اخیر ضروری و ستودنی است اما بخش قبلی بر گردش استوار است و به حق مذموم است (زیرانه بر "طبیعت" که بر تقلبی متقابل استوار است). رباخوار به درستی منفور است زیرا خود پول منبع سود اوست و برای مقاصدی که اختراع شده، استفاده نمی‌شود. پول برای مبادله‌ی کالاها ایجاد شده است اما بهره از پول، پول بیشتری در می‌آورد. بدین سبب نام آن چنین است ($\tau\acute{o}\lambda\omicron\varsigma$ بهره و زاد و ولدش). «زیرا بچه‌ها به والدین شان شبیه هستند. اما بهره پولی است که از پول به وجود آمده، بنابراین بیش از تمام شیوه‌های تامین معاش، مخالف طبیعت است.»^{۳۵}

در جریان تحقیق خود پی خواهیم برد که هم سرمایه‌ی تجاری و هم سرمایه‌ی ربایی شکل‌های انشقاقی هستند و در همان حال روشن خواهد شد که چرا از لحاظ تاریخی، این دو شکل پیش از شکل اصلی مدرن سرمایه^۳ پدیدار می‌شوند.

نشان دادیم که ارزش اضافی نمی‌تواند از گردش به وجود آید و بنابراین برای این که تشکیل شود، باید چیزی در پس صحنه رخ دهد که در خود گردش مشهود نیست.^{۳۶} اما آیا ارزش اضافی می‌تواند در جایی غیر از گردش به وجود آید؟ گردش عبارت از مجموع تمامی مناسبات متقابل مالکان کالاهاست. صاحب کالا، خارج از گردش، تنها در ارتباط با کالای خویش قرار می‌گیرد. تا جایی که ارزش آن کالا مورد نظر است، این رابطه محدود به این است که آن کالا شامل مقداری از کار وی است که بنابه قانون‌های اجتماعی معین اندازه‌گیری می‌شود. این مقدار کار در مقدار ارزش کالای وی تجلی می‌یابد و چون مقدار

۳۵. ارسطو، اثر پیش‌گفته، فصل دهم.

۳۶. «سود، در شرایط متعارف بازار، با مبادله ایجاد نمی‌شود. اگر سود پیش از این وجود نداشت، نمی‌توانست پس از معامله به وجود آید» (رامزی، اثر پیش‌گفته، ص ۱۸۴).

۳. افزوده به فر: شکل بنیادی که سازمان اقتصادی جامعه‌ی مدرن را تعیین می‌کند

ارزش در پول به عنوان پول محاسبه باز نموده می شود، این مقدار نیز در قیمت، مثلاً ۱۰ پوند، باز نموده می شود. اما کار او در ارزش کالا و نیز در مقدار مازاد بر آن ارزش باز نموده نمی شود، یعنی نمی تواند هم در قیمت ۱۰ پوندی و هم در قیمت ۱۱ پوندی که ارزشی بیش از ارزش خود آن است باز نموده شود. صاحب کالا می تواند با کار خویش ارزش ایجاد کند اما نمی تواند ارزش هایی ایجاد کند که می توانند خود را افزایش دهند. وی می تواند ارزش کالایی را با افزودن کاری تازه به آن و بنابراین ارزشی بیشتر به ارزش موجود افزایش دهد، مثلاً چرم را به چکمه تبدیل کند. اکنون همین ماده ارزش بیشتری دارد زیرا دارای مقدار بیش تری کار است. بنابراین، چکمه ارزش بیشتری از چرم دارد اما ارزش چرم همانند گذشته باقی می ماند. این ارزش خود را افزایش نداده و در جریان ساختن چکمه ارزش اضافی را به خود منضم نکرده است. بنابراین، ناممکن است که تولیدکننده ی کالاها بتواند خارج از قلمرو گردش، بدون ارتباط با سایر مالکان کالاهای دیگر، ارزش را افزایش دهد [و در نتیجه پول یا کالاها را به سرمایه تبدیل کند].^۴

۴. یا ویژگی ایجاد ارزش اضافی را به آن انتقال دهد.

بنابراین، سرمایه نمی تواند از گردش ایجاد شود و به همین ترتیب ناممکن است که خارج از گردش پدید آید. سرمایه باید هم از گردش سرچشمه بگیرد و هم نگیرد. بنابراین ما با نتیجه ی دوگانه ای روبرو هستیم.

تبدیل پول به سرمایه باید بر پایه ی قانون های درونی مبادله ی کالاها تکامل یابد، به این ترتیب که نقطه ی آغاز مبادله ی هم ارزهاست.^{۳۷} صاحب پول که هنوز صرفاً در شکل

۳۷. خواننده از بحث پیش گفته خواهد دید که معنای این عبارت فقط از این قرار است: تشکیل سرمایه باید حتی در صورت یکسانی قیمت و ارزش کالا امکان پذیر باشد زیرا تشکیل سرمایه را نمی توان با رجوع به تفاوت های بین قیمت و ارزش توضیح داد. اگر قیمت ها عملاً با ارزش ها متفاوت باشند، ما باید قیمت را به ارزش تقلیل دهیم یعنی این وضعیت را چون وضعیتی تصادفی نادیده بگیریم تا بتوانیم پدیده ی تشکیل سرمایه را بر مبنای مبادله ی کالاها در حالت خالص خود مشاهده کنیم و مانع از آن شویم که مشاهدات ما با اوضاع و احوال تصادفی و مختل کننده که ارتباطی با مسیر بالفعل این فرایند ندارد، تداخل یابد. علاوه بر این، می دانیم که این تقلیل به قلمرو علم محدود نیست. نوسان های دائمی در قیمت ها، صعود و نزول آن ها، همدیگر را جبران می کنند و با یکدیگر سر به سر می شوند و موجب می شوند تا به قیمت میانگینی تقلیل یابند که تنظیم کننده ی درونی آن ها است. این قیمت میانگین، پرتو راهنمای تاجر یا تولیدکننده در انجام هر تعهدی است که ماهیتی درازمدت دارد. کارخانه دار می داند که اگر زمان برای یک دوره ی طولانی در نظر گرفته شود، کالاها نه بالاتر و نه پایین تر بلکه در سطح قیمت میانگین به فروش می روند. بنابراین، اگر وی کلاً به تفکری بی غرضانه علاقه مند بود، می توانست مسئله ی تشکیل سرمایه را چنین تدوین کند: چگونه می توانیم منشا سرمایه را با این پیش انگاشت توضیح دهیم که قیمت ها بر اساس قیمت میانگین یعنی نهایتاً با ارزش کالاها تنظیم می شوند؟ می گویم «نهایتاً» زیرا قیمت های میانگین مستقیماً با ارزش کالاها منطبق نیستند، همان طور که آدام اسمیت، ریکاردو و دیگران اعتقاد دارند.*

* «ریکاردو در هم آمیختن یا یکسان دانستن ارزش مبادله ای با قیمت تمام شده یا قیمت طبیعی را از سوی اسمیت

سفیره‌ای سرمایه‌دار است، باید کالاهای خود را به قیمت‌شان بخرد، آن‌ها را به ارزش‌شان بفروشد و با این همه در پایان فرایند، ارزش بیشتری را از آن ارزشی که در ابتدای امر در گردش گذاشته بود بیرون کشد. ظهور او به‌عنوان پروانه باید، و با این همه نباید، در قلمرو گردش اتفاق افتد. شرایط مسئله این‌ها هستند. روداس اینجاست. همین جا و همین الان جست بزن! (Hic Rhodus, hic salta!)*

۳. فروش و خرید نیروی کار

تغییر در ارزش پول که باید به سرمایه تبدیل شود، نمی‌تواند در خود پول اتفاق افتد زیرا پول با کارکرد خود به‌عنوان وسیله‌ی خرید و وسیله‌ی پرداخت فقط قیمت کالایی را که می‌خرد یا پرداخت می‌کند تحقق می‌بخشد. این در حالی است که هنگامی که در شکل خاص خود باقی می‌ماند، به مقدار ارزشی ثابت سنگ‌واره می‌شود.^{۵۳۸} این تغییر نمی‌تواند از دومین عمل گردش، یعنی فروش مجدد کالا، نیز سرچشمه بگیرد، زیرا این عمل بار دیگر صرفاً کالا را از شکل طبیعی خود به شکل پولی آن تبدیل می‌کند. بنابراین، این تغییر باید در کالایی اتفاق افتد که در نخستین عمل گردش، M-C، خریده شده است؛ اما نه در ارزش آن، زیرا هم‌ارزها هستند که مبادله می‌شوند و ارزش کالا کاملاً پرداخت می‌شود. بنابراین، این تغییر فقط می‌تواند از ارزش مصرفی بالفعل کالا یعنی [از مصرف آن ناشی شده باشد].^۶ دوست ما، صاحب پول، [برای این که بتواند با مصرف کردن کالایی ارزش آن را بیرون کشد]^۷، باید چنان خوش اقبال باشد که در قلمرو گردش یعنی در بازار کالایی را بیابد که ارزش مصرفی آن از ویژگی منشأ ارزش بودن برخوردار، و بنابراین، مصرف شدن بالفعل آن همانا شیئیت یافتگی کار و از همین رو آفرینش ارزش باشد. صاحب پول چنین کالای ویژه‌ای را در بازار پیدا می‌کند: توانایی کار کردن یا به بیان دیگر نیروی کار.

ما از نیروی کار یا توانایی کار کردن، مجموع توانایی‌های ذهنی و جسمانی موجود در یک کالبد مادی، شخصیت زنده، یعنی نوع انسان را در نظر می‌آوریم، توانایی‌هایی که هنگام تولید هر نوع ارزش مصرفی به کار انداخته می‌شوند.

→ می‌پذیرد، درهم آمیختنی مبتنی بر این مفهوم که ارزش مبادله‌ای با جمع کردن ارزش مردها، سود و اجاره درست می‌شود (نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی دوم، ص ۲۱۷) - م. ۱

* این پاسخی است که در یکی از قصه‌های ایزوب، به فرد لاف‌زنی داده شد که ادعا می‌کرد زمانی در {جزیره‌ی} روداس پرش چشمگیری کرده بود و برای اثبات حرف خود دنبال شاهد می‌گشت. اما در ضمن اشاره‌ای است به پیشگفتار بر فلسفه‌ی حق هگل، که مارکس در آن با استفاده از این نقل قول نظرش را بیان می‌کند که وظیفه‌ی فلسفه درک و فهم آن چیزی است که هست و نه آن چیزی که باید باشد - م. ۱

۳۸. سرمایه... در شکل پول، مولد هیچ سودی نیست» (ریکار دو، اصول اقتصاد سیاسی، ص ۲۶۷).

۵. افزوده به فر: اسرطرا بنا بر این، تغییر در ارزش که توسط M-C-M بیان می‌شود، یعنی تبدیل پول به کالا و تبدیل دوباره‌ی همان کالا به پولی بیشتر، باید از خود کالا پدید آید.

۶. از کاربرد یا مصرف آن ناشی شده باشد. در حالی که موضوع بر سر تغییری در ارزش مبادله‌پذیر و افزایش آن است.

۷. برای این که بتواند ارزشی مبادله‌پذیر با ارزش معمولی یک کالا را بیرون کشد.

اما ابتدا باید شرایط گوناگونی تحقق یابند تا صاحب پول بتواند در بازار نیروی کار را به عنوان کالا بیابد. مبادله‌ی کالاها، در خود و برای خود، مستلزم هیچ نوع مناسبات وابستگی دیگری نیست جز آن‌ها که از ماهیت خود آن ناشی می‌شوند. با این فرض، نیروی کار فقط هنگامی می‌تواند به عنوان کالا در بازار ظاهر شود که مالک آن یعنی فردی که این نیروی کار از آن اوست، آن را برای فروش عرضه کند یا آن را به عنوان کالا بفروشد. مالک نیروی کار برای این که بتواند آن را به عنوان کالا بفروشد، باید آن را در اختیار داشته باشد و دارنده‌ی آزاد توانایی انجام کار خود و از همین رو شخص خود باشد.^{۳۹} او و صاحب پول همدیگر را در بازار ملاقات می‌کنند و بر مبنایی برابر به عنوان مالکان کالا با هم رابطه برقرار می‌کنند، تنها با این تفاوت که یکی خریدار است و دیگری فروشنده؛ بنابراین از دید قانون هر دوی آن‌ها با هم برابرند. برای تداوم چنین رابطه‌ای، مالک نیروی کار باید همیشه آن را فقط برای دوره‌ی معینی به فروش رساند، چرا که اگر قرار بود آن را کلاً یک بار برای همیشه بفروشد، خود را می‌فروخت و از انسانی آزاد به برده و از مالک کالا به کالا تبدیل می‌شود. وی باید پیوسته با نیروی کارش چون دارایی، در حکم کالایش، برخورد کند و این کار را تنها با واگذار کردن آن به خریدار، یعنی با تسلیم آن به خریدار برای مصرف در یک دوره‌ی معین و به طور موقت، می‌تواند انجام دهد. وی به این طریق می‌تواند هم نیروی کار خویش را واگذار کند و هم از حق مالکیت خود بر آن چشم‌پوشد.^{۴۰}

دومین شرط اساسی که سبب می‌شود صاحب پول نیروی کار را به عنوان کالا در بازار بیابد، این است که مالک نیروی کار به جای آن که بتواند کالاهایی را بفروشد که در آن‌ها

۳۹. در دانشنامه‌های مربوط به عهد عتیق کلاسیک می‌توان چنین عبارات بی‌معنایی را خواند: سرمایه در دنیای باستان به طور کامل تکامل یافته بود، «به استثنای این که کارگر آزاد و نظام اعتباری وجود نداشت». مامسن نیز در تاریخ روم از این لحاظ پی در پی اشتباه می‌کند.

۴۰. همین است که قانون در کشورهای مختلف، زمان پیشینه‌ای را برای قراردادهای کار مقرر می‌کند. هر جا که کار آزاد حاکم است، قانون شرایط فسخ قرارداد را نیز تنظیم می‌کند. در برخی از کشورها، به ویژه در مکزیک (و پیش از جنگ داخلی آمریکا در قلمروهایی که ایالات متحد آمریکا از مکزیک جدا کرده بود، و نیز عملاً در امیرنشین‌های دانوب تا زمان کودتای کوزا) بردگی به شکل خوش‌نشین پنهان است. با پیش پرداخت‌هایی که با کار کردن قابل پرداخت می‌شود و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد، نه تنها خود کارگر بلکه خانواده‌ی او در حقیقت به دارایی اشخاص دیگر و خانواده‌های آنان تبدیل می‌شوند. خوارز خوش‌نشین را برچید اما به اصطلاح امپراتور ماکسیمیلیان آن را از نو طبق فرمانی برقرار ساخت که در مجلس نمایندگان در واشینگتن به درستی به عنوان فرمانی برای رواج مجدد برده‌داری در مکزیک محکوم شد. «من می‌توانم محصولات فردی مهارت‌های خاص جسمانی و ذهنی‌ام و قدرت عمل کردن خود را به شخص دیگری واگذار کنم و به او استفاده از توانایی‌هایم را برای مدت محدودی بدهم، زیرا در نتیجه‌ی قدرت این محدودیت، توانایی‌هایم رابطه‌ای بیرونی با تمامیت و عمومیت وجودم کسب می‌کنند. اما با واگذاری کل زمان خود که در کارم متبلور می‌شود، و هر چیزی که تولید کرده‌ام، ذات هستی‌ام، فعالیت عمومی و فعلیت و شخصیت‌ام را به دارایی دیگری تبدیل می‌کنم» (هگل، فلسفه‌ی حق، برلین، ۱۸۴۰، ص ۱۰۴، بند ۶۷).

کارش شیئیت یافته است، باید همان نیروی کاری را که تنها در پیکر زنده‌ی او وجود دارد، به‌عنوان کالا برای فروش عرضه کند.

انسان برای فروش کالاهایی غیر از نیروی کار خود مسلماً باید صاحب وسایل تولیدی نظیر مواد خام، ابزار کار و مانند آن‌ها باشد. هیچ کس بدون چرم نمی‌تواند چکمه‌ای بسازد. همچنین او به وسایل معاش نیاز دارد. هیچ کس - و حتی نوازنده‌ی موسیقی آینده* - نمی‌تواند با محصولاتش که در آینده تولید می‌شوند یا ارزش‌های مصرفی که تولید آن‌ها هنوز کامل نشده است، زندگی کند؛ انسان همانند نخستین روزی که پا به صحنه‌ی گیتی نهاد، هنوز باید پیش از تولید و در جریان تولید هر روز مصرف کند. اگر محصولات به‌عنوان کالا تولید می‌شوند، باید پس از تولید مصرف شوند و تنها پس از آن‌که فروخته شدند می‌توانند نیازهای تولیدکننده را برآورده کنند. زمان لازم برای فروش نیز باید همانند زمان تولید منظور شود.

بنابراین، صاحب پول برای تبدیل پول به سرمایه باید کارگری آزاد را در بازار کالا بیابد؛ و این کارگر باید از دو لحاظ آزاد باشد: به‌عنوان فردی آزاد نیروی کار خود را به‌عنوان کالای خویش در اختیار داشته باشد و از طرف دیگر هیچ کالای دیگری برای فروش نداشته باشد یعنی به‌طور کامل از آن‌ها خلاص شود و از همه‌ی چیزهایی آزاد باشد که نیازمند تحقق نیروی کار وی هستند.

این پرسش که چرا کارگر آزاد در قلمرو گردش با صاحب پول روبرو می‌شود، علاقه‌ی صاحب پول را بر نمی‌انگیزد زیرا وی بازار کار را شاخه‌ی ویژه‌ای از بازار کالا می‌داند. و در حال حاضر، این موضوع نیز زیاد مورد علاقه‌ی ما نیست. همان‌طور که صاحب پول عملاً خود را به این واقعیت محدود می‌کند، ما نیز از لحاظ نظری خود را به آن محدود می‌کنیم. با این همه، یک چیز روشن است: طبیعت صاحبان پول یا کالاها را از یک سو، و کسانی را که فقط مالک نیروی کار خویش هستند، نیافریده است. این رابطه هیچ بنیادی در تاریخ طبیعی ندارد و همچنین بنیاد اجتماعی مشترک در تمامی دوره‌های تاریخ بشر نیست. این رابطه آشکارا نتیجه‌ی یک تکامل تاریخی گذشته و محصول بسیاری از انقلاب‌های اقتصادی و انقراض مجموعه‌های کاملی از صورت‌بندی‌های قدیمی‌تر تولید اجتماعی است.

مقوله‌های اقتصادی که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، به همین ترتیب حامل مهر و نشان تاریخی هستند. [وجود محصول به‌عنوان کالا با شرایط معین تاریخی تنیده شده است.]^۸ محصول برای آن‌که به کالایی تبدیل شود، نباید به‌عنوان وسیله‌ی معاش مستقیم

۸. شرایط معین تاریخی می‌باید صورت بگیرد تا محصول کار بتواند به کالا تبدیل شود.

* zukunftsmusik به عبارت دیگر خیال‌پردازی یا رویاهایی که ممکن است تحقق یابند یا نیابند. مارکس در اینجا به ریشارد واگنر اشاره می‌کند - م. ۱.

خود تولیدکننده تولید شود. اگر جلوتر می‌رفتیم و تحقیق می‌کردیم که تحت چه اوضاع و احوالی، تمامی محصولات یا حتی اکثر آنها شکل کالا را می‌یابند، پی می‌بردیم که این امر تنها بر پایه‌ی یک شیوه‌ی خاص تولید یعنی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اتفاق می‌افتاد. با این همه، چنین تحقیقی، با تحلیل^۹ کالاها بیگانه می‌بود. [تولید و گردش کالاها می‌توانند حتی زمانی هم رخ دهند که توده‌ی عظیمی از محصولات برای برآورده کردن نیازهای مستقیم تولیدکنندگانشان تولید و به کالا تبدیل نشده باشند به نحوی که ارزش مبادله‌ای به هیچ وجه هنوز بر عرض و طول فرایند تولید اجتماعی مسلط نباشد.]^{۱۰} ظهور محصولات به‌عنوان کالا مستلزم سطحی از تکامل تقسیم کار درون جامعه‌ای است که جدایی ارزش مصرفی از ارزش مبادله‌ای در آن کامل شده باشد، جدایی‌یی که ابتدا با معامله‌ی پایاپای پدید آمد. اما چنین درجه‌ای از تکامل در بسیاری از صورت‌بندی‌های اقتصادی جامعه با متنوع‌ترین خصوصیت‌های تاریخی مشترک است.

۹. افزوده به فر: ساده‌ی

۱۰. تولید و گردش کالا حتی می‌تواند زمانی رخ دهند که بخش اعظم محصولات که توسط خود تولیدکنندگان آنها مصرف می‌شوند، به‌عنوان کالا وارد گردش نشده باشند. در این صورت خیلی مانده است که تولید اجتماعی در گستره و عمق خود تحت حاکمیت ارزش مبادله قرار بگیرد.

اگر پول را نیز بررسی کنیم، وجود آن حاکی است که مرحله‌ی معینی از تکامل مبادله‌ی کالایی حاصل شده است.^{۱۱} شکل‌های گوناگون پول (پول به‌عنوان هم‌ارز صرف کالاها، پول به‌عنوان وسیله‌ی گردش، پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت، پول به‌عنوان اندوخته یا به‌عنوان پول جهانی) بنا بر گستره و تفوق نسبی یک کارکرد بر دیگری، نشانگر سطوح بسیار متفاوتی از فرایند تولید اجتماعی‌اند. با این همه، بنا به تجربه می‌دانیم که تکامل نسبتاً ضعیف گردش کالا برای ایجاد تمامی این شکل‌ها کفایت می‌کند. اما در مورد سرمایه موضوع فرق می‌کند. شرایط تاریخی وجود آن به هیچ‌وجه با گردش صرف پول و کالا مشخص نمی‌شود. سرمایه فقط زمانی پدید می‌آید که مالک وسیله‌ی تولید و معاش، کارگر آزاد را در بازار به‌عنوان فروشنده‌ی نیروی کار خود می‌یابد. و این یگانه پیش شرط تاریخی، تاریخ جهانی را در بر دارد. بنابراین، سرمایه از همان ابتدا عصر جدیدی را در فرایند تولید اجتماعی اعلام می‌کند.^{۴۱}

۱۱. از سوی دیگر، مبادله‌ی محصولات باید قبلاً شکل گردش کالاها را به دست آورده باشد تا پول بتواند وارد صحنه شود.

اکنون باید این کالای ویژه، نیروی کار، را با دقت بیشتری بررسی کنیم. این کالا همانند کالاهای دیگر دارای ارزش است.^{۴۲} این ارزش چگونه تعیین می‌شود؟ ارزش نیروی کار همانند هر کالای دیگر براساس زمان کار لازم برای تولید و بنابراین، بازتولید این کالای ویژه تعیین می‌شود. تا جایی که این کالا واجد ارزش است، چیزی جز

۴۱. بنابراین، خصلت عصر سرمایه‌داری را این واقعیت تعیین می‌کند که نیروی کار، از دید خود کارگر، شکل کالایی را می‌یابد که دارای اوست؛ در نتیجه کارش شکل کار مزدی را می‌گیرد. از سوی دیگر، فقط از این لحظه به بعد است که شکل کالایی محصولات کار عمومی می‌شود.

۴۲. «ارزش انسان همانند چیزهای دیگر قیمت اوست - یعنی آن مقداری که برای استفاده از نیروی او پرداخت می‌شود» (ت. هابز، لویاتان، در آثار، چاپ مولوزورث، لندن، ۱۸۳۹-۱۸۴۴، جلد سوم، ص ۷۶)

باز نمود مقدار معینی از میانگین کار اجتماعی شیئیت یافته در آن نیست. نیروی کار تنها به عنوان توانایی فرد زنده وجود دارد. بنابراین، وجود آدمی پیش‌انگاشت تولید نیروی کار است. تولید نیروی کار، با توجه به وجود فرد، عبارت است از بازتولید او یا حفظ و نگهداری او. انسان برای حفظ و نگهداری خود نیازمند مقدار معینی وسایل معاش است. بنابراین، زمان کار لازم برای تولید نیروی کار همان مدت زمانی است که برای تولید این وسایل معاش ضروری است؛ به بیان دیگر، ارزش نیروی کار همانا ارزش وسایل معاشی است که برای حفظ و نگهداری مالک آن ضروری است. با این همه، نیروی کار تنها با تجلی یافتن خویش به واقعیت تبدیل می‌شود؛ نیروی کار فقط از طریق کار فعال می‌شود. اما در جریان این فعالیت، یعنی کار، مقدار معینی از عضلات، اعصاب، مغز انسان و نظایر آن‌ها مصرف و می‌باید جبران شود. هر چه بیشتر مصرف کند، باید بیشتر دریافت کند.^{۴۳} اگر مالک نیروی کار امروز کار کند، فردا باید بار دیگر قادر به تکرار همان فرایند در همان شرایط تندرستی و قدرت باشد. بنابراین، وسایل معاش او باید برای حفظ و نگهداری‌اش در حالتی متعارف به عنوان فردی کارکن کافی باشد. نیازهای طبیعی او مانند خوراک، پوشاک، سوخت و مسکن متناسب با شرایط آب و هوایی و سایر ویژگی‌های فیزیکی کشورش فرق می‌کند. از سوی دیگر، تعداد و گستره‌ی نیازهای به اصطلاح ضروری او و نیز نحوه‌ی برآورده کردن آن‌ها، خود محصول تاریخ است و بنابراین تا حد زیادی به سطح تمدنی که یک کشور به آن دست یافته، وابسته است؛ به طور خاص آن‌ها به شرایطی وابسته‌اند که طبقه‌ای از کارگران آزاد در آن بر مبنای سنن و توقعات، شکل گرفته است.^{۴۴} بنابراین، برخلاف کالاهای دیگر، تعیین ارزش نیروی کار شامل عنصری تاریخی و اخلاقی است. با این همه، در کشوری معین و در دوره‌ای معین، مقدار میانگین وسایل معاش ضروری برای کارگر داده‌ای است معلوم.

مالک نیروی کار فانی است. پس اگر قرار است حضور او در بازار مداوم باشد، و تبدیل مداوم پول به سرمایه مستلزم چنین فرضی است، آنگاه فروشنده‌ی نیروی کار باید خود را جاودانه سازد، «به همان ترتیب که هر موجود زنده خود را جاودانه می‌کند یعنی با زاد و ولد.»^{۴۵} به جای نیروی کاری که در نتیجه‌ی فرسودگی و مرگ از صحنه‌ی بازار خارج می‌شود، باید پیوسته دست‌کم همان میزان نیروی کار تازه نشانده شود. به همین دلیل،

۴۳. بنابراین در روم باستان، ویلی کوس به عنوان مباشر بردگان زارع «مزد کمتری از کارگران برده» دریافت می‌کرد، «زیرا کار او سبک‌تر بود» (تئودور مامسن، تاریخ روم، ۱۸۵۶، ص ۸۱۰).

۴۴. رجوع کنید به و. ت. ثورنتون، تولید مازاد و درمان آن، لندن، ۱۸۴۶.

مجموع وسایل معاش لازم برای تولید نیروی کار باید شامل وسایل ضروری برای جایگزینی کارگر یعنی فرزندان او باشد تا این تبار از مالکان کالایی خاص بتواند حضور خود را در بازار تداوم بخشد.^{۴۶}

برای این که ماهیت کلی انسان چنان تغییر کند که با کسب مهارت و چیره دستی لازم در شاخه‌ی معینی از صنعت به نیروی کار تکامل یافته و ویژه‌ای تبدیل شود، تعلیم و آموزش ویژه‌ای لازم است و این نیز مستلزم هزینه کردن مبلغ بیشتر یا کمتری از کالاهای هم‌ارز است. هزینه‌های آموزش به تناسب میزان پیچیدگی نیروی کار مورد نیاز تغییر می‌کند. این مخارج کارآموزی (که در مورد نیروی کار معمولی بی‌نهایت ناچیز است) بخشی از کل ارزش مصرف شده در تولید نیروی کار را تشکیل می‌دهد.

ارزش نیروی کار را می‌توان به ارزش مقدار معینی وسایل معاش تجزیه کرد. بنابراین، این ارزش متناسب با تغییر ارزش وسایل معاش، یعنی متناسب با مقدار زمان کار لازم برای تولید آن‌ها تغییر می‌کند.

برخی وسایل معاش مانند خوراک و سوخت روزانه مصرف می‌شوند و بنابراین باید روزانه جایگزین شوند. سایر وسایل معاش، مانند پوشاک و اثاثیه، دوام طولانی تری دارند و در فواصل درازمدت تری باید جایگزین شوند. نوعی از اقلام را می‌توان هر روز خرید و پولش را پرداخت کرد، و وسایل دیگر را هر هفته و برخی را در هر فصل و الی آخر. اما به هر نحو که مجموع مبلغ این هزینه‌ها در طول سال سرشکن شوند، باید با میانگین درآمد روزانه سر به سر شوند. اگر کل کالاهای روزانه برای تولید نیروی کار را با A و کالاهایی که در هفته لازم است با B و کالاهایی که در هر فصل لازم است با C و ... نشان دهیم، آن‌گاه میانگین روزانه‌ی این کالاها عبارت خواهد بود از $\frac{۳۶۵A + ۵۲B + ۴C + \dots}{۳۶۵}$. فرض کنید که این حجم از کالاهای لازم برای یک روز میانگین، شامل ۶ ساعت کار اجتماعی باشد، در این صورت روزانه نیم روز از میانگین کار اجتماعی در نیروی کار شیثیت یافته است، یا به بیان دیگر برای تولید روزانه‌ی نیروی کار، نیم روز کار لازم است. این کمیّت کار، ارزش نیروی کار روزانه، یا ارزش نیروی کاری را که روزانه بازتولید می‌شود، تشکیل می‌دهد. اگر نیم روز میانگین کار اجتماعی در ۳ شیلینگ یا یک تالر باز نموده شود، آن‌گاه ۳ شیلینگ قیمتی است که با ارزش نیروی کار روزانه منطبق است. بنابراین، اگر مالک این نیروی کار آن را به قیمت ۳ شیلینگ در روز برای فروش عرضه کند، قیمت فروش آن برابر با ارزشش خواهد بود، و

۴۶. «قیمت طبیعی آن» (کار) «... شامل چنین کمیّتی از وسایل ضروری و آسایش در زندگی است که براساس اقلیم و عادات یک کشور، برای حفظ و نگهداری کارگر ضروری است و او را قادر می‌سازد تا خانواده‌ای را پرورش دهد که در بازار عرضه‌ی کاستی ناپذیری را از کار فراهم آورد» (ر. تورن، مقاله‌ای در باب تجارت خارجی غلات، لندن، ۱۸۱۵، ص ۶۲). واژه‌ی کار در اینجا به اشتباه به جای نیروی کار آمده است.

بنا به فرض اولیه‌ی ما، صاحب پول که قصد تبدیل ۳ شیلینگ خود را به سرمایه دارد، این ارزش را می‌پردازد.

حد نهایی یا کمینه‌ی ارزش نیروی کار را ارزش کالاهایی تعیین می‌کنند که باید روزانه در اختیار حامل نیروی کار، یعنی انسان، گذاشته شود تا وی بتواند فرایند زندگی خود را تجدید حیات بخشد. به بیان دیگر، این حد را ارزش وسایل معیشتی تعیین می‌کند که از لحاظ فیزیولوژی اجتناب‌ناپذیرند. اگر قیمت نیروی کار تا این مرز کمینه سقوط کند، از ارزش آن پایین‌تر قرار می‌گیرد، زیرا تحت چنین شرایطی نیروی کار فقط در حالتی پژمرده می‌تواند خود را حفظ کند و تکامل دهد. [اما تعیین ارزش هر کالا بر حسب زمان کار مستلزم تهیه‌ی آن کالا با کیفیت متعارف است].^{۱۲}

۱۲. اما ارزش تمامی کالاها بر حسب زمان کار لازم تعیین می‌شود تا بتوانند با کیفیت متعارف عرضه شوند.

سطحی‌ترین نوع تسلیم شدن به احساسات این است که این روش تعیین ارزش نیروی کار را، یعنی روشی که ماهیت موضوع مقرر می‌دارد، وحشیانه بدانیم و همراه با روسی‌عزاداری کنیم که

«درک توانایی کار در جریان تولید، جدا از وسایل معاش کارگران، مانند درک شبیح است. هنگام سخن گفتن از کار یا توانایی کار، از کارگر و وسایل معاش کارگر و مزدش سخن می‌گوییم.»^{۴۷}

هنگامی که از توانایی کار سخن می‌گوییم، از کار سخن نمی‌گوییم، چنان‌که وقتی از توانایی گوارش حرف می‌زنیم، از خود گوارش حرف نمی‌زنیم... همان‌طور که می‌دانیم فرایند گوارش مستلزم چیزی بیش از یک معده‌ی خوب است. هنگامی که از توانایی کار سخن می‌گوییم، آن را از وسایل ضروری معاش جدا نمی‌کنیم. برعکس! ارزش آن وسایل در ارزش آن توانایی تجلی می‌یابد. اگر توانایی کار کارگر به فروش نرود، هیچ فایده‌ای برای او ندارد. کارگر این را ضرورت بی‌رحمانه‌ی طبیعت تلقی می‌کند که توانایی کار او برای تولید خود، مستلزم مقدار معینی وسایل معاش است و برای بازتولید آن همچنان مستلزم آن است. سپس مانند سیسموندی کشف خواهد کرد که «توانایی کار ... هیچ است مگر آن‌که فروخته شود.»^{۴۸}

یکی از پیامدهای ماهیت ویژه‌ی نیروی کار به عنوان کالا از این قرار است که در واقعیت، در نتیجه‌ی قرارداد میان خریدار و فروشنده، مستقیماً به دست خریدار نمی‌رسد. ارزش آن مانند هر کالای دیگر، پیش از آن‌که وارد گردش شود تعیین می‌شود، زیرا مقدار معینی از کار اجتماعی صرف تولید نیروی کار شده است. اما ارزش مصرفی آن شامل به کارگیری بعدی

۴۷. روسی، دوره‌ی اقتصاد سیاسی، بروکسل، ۱۸۴۲، صص ۳۷۰-۳۷۱.

۴۸. سیسموندی، اصول جدید و ...، جلد اول، ص ۱۱۳.

آن نیرو است. واگذاری نیروی کار و تجلی حقیقی آن، یعنی دوره‌ی وجودی آن به‌عنوان ارزش مصرفی، از لحاظ زمانی با هم منطبق نیستند. اما در مواردی که واگذاری صوری از طریق فروش ارزش مصرفی یک کالا با انتقال واقعی آن به خریدار هم‌زمان نیست، پول خریدار چون وسیله‌ی پرداخت عمل می‌کند.^{۴۹} در هر کشوری که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مسلط است، زمانی قیمت نیروی کار پرداخت می‌شود که این نیرو برای یک دوره‌ی مقرر در قرارداد به کار گرفته شده باشد، مثلاً در پایان هر هفته. بنابراین، کارگر همه جا ارزش مصرفی نیروی کار خود را به سرمایه‌دار پیش‌پرداخت می‌کند؛ وی اجازه می‌دهد پیش از آن که قیمت آن را دریافت کند، خریدار این نیروی کار را مصرف کند؛ بنابراین، کارگر همه جا به سرمایه‌دار قرض می‌دهد. نه تنها به باد رفتن گه گاهی مزد مورد مطالبه‌ی کارگران به هنگام ورشکستگی سرمایه‌دار^{۵۰}، بلکه مجموعه‌ای از پیامدهای پایدارتر از آن نشان می‌دهد که این قرض دادن وهم و پندار نیست.^{۵۱}

۴۹. «هر کاری که انجام می‌شود، مزدش پرداخت می‌شود» (پژوهشی در باب اصول مربوط به ماهیت تقاضا و...، ص ۱۰۴). «نظام اعتبار تجاری در آن لحظه‌ای باید آغاز می‌شد که کارگر، خالق اصلی تولید، می‌توانست به دلیل پس‌اندازهایش تا پایان هر هفته، هر دو هفته، هر ماه، هر فصل و غیره، منتظر دریافت مزدش بماند» (سی. گانیل، نظام‌های اقتصاد سیاسی، ویراست دوم، پاریس، ۱۸۲۱، جلد دوم، ص ۱۵۰).

۵۰. استورث می‌گوید «کارگر سعی و تلاش خود را قرض می‌دهد» اما مودیان به این عبارت می‌افزاید که کارگر «چیزی را به خطر نمی‌اندازد» مگر «از دست رفتن مزدش را... کارگر هیچ چیزی که ماهیت مادی داشته باشد تحویل نمی‌دهد» (استورث، دوره‌ی اقتصاد سیاسی، سن پترزبورگ، ۱۸۱۵، جلد دوم، صص ۳۶-۳۷).

۵۱. یک نمونه. در لندن دو نوع نانویی است: آن‌هایی که نان را به ارزش کامل خود می‌فروشند و به «تمام‌قیمت فروش» معروفند و آن‌ها که نان را کمتر از ارزش آن می‌فروشند و به «ارزان‌فروش» معروفند. ارزان‌فروش‌ها بیش از سه چهارم کل نانویی‌ها را شامل می‌شوند (ص ۳۲ در گزارش اچ. اس. ترمن‌هیر، مأمور عالی‌رتبه‌ی دولت برای بررسی شکایات واصله از سوی نانوایان» و غیره، لندن، ۱۸۶۲). ارزان‌فروش‌ها تقریباً بدون استثنا، نان تقلبی را که مخلوطی است از زاج سفید، صابون، آهک، گچ، خاک سنگ دریشایر و مواد خوش‌طعم و خوشگوار می‌فروشند (رجوع کنید به کتاب آبی یادشده و همچنین گزارش هیئت منتخب سال ۱۸۵۵ درباره‌ی تقلب در نان و کتاب کشف تقلبات دکتر هاسال، ویراست دوم، لندن، ۱۸۶۱). سیر جان گوردون نزد هیئت سال ۱۸۵۵ اظهار کرد که «در نتیجه‌ی این تقلبات، آدم‌های فقیری که روزانه با دو پوند نان زندگی می‌کنند، صرف‌نظر از آثار زیان‌باری که این امر بر تندرستی‌شان دارد، اکنون حتی به یک چهارم ماده‌ی مغذی نیز دسترسی ندارند.» ترمن‌هیر (اثر پیش‌گفته ص ۴۸) در بیان این که چرا «بخش کثیری از طبقه‌ی کارگر» به‌رغم آن‌که کاملاً از این تقلب اطلاع دارد، اما زاج، خاک سنگ و غیره را به‌عنوان بخشی از خرید خود قبول می‌کنند، می‌گوید علت این است که برای آن‌ها «خرید چنین نانی از نانوایا بقال به آن شکل که به او می‌دهند حکم اجبار را دارد.» از آنجا که مزد آن‌ها قبل از پایان هفته پرداخت نمی‌شود، در نتیجه نمی‌توانند «قبل از پایان هفته، پول نانی را بدهند که توسط خانواده‌شان در عرض هفته مصرف می‌شود.» و ترمن‌هیر بر مبنای اظهارات شاهدان عینی می‌افزاید: «این امر زبانه‌زد همه است که نانی که از این مواد مخلوط ساخته شده عملاً برای فروش به این شیوه تهیه می‌شود.» در بسیاری از نواحی روستایی انگلستان (و حتی بیش از آن در اسکاتلند) «مزدها چهارده‌روزه و حتی یک ماهه پرداخت می‌شوند؛ با چنین فاصله‌ی طولانی میان پرداخت‌ها، کارگر کشاورزی مجبور

با این همه، پول چه به عنوان وسیله‌ی خرید به کار برده شود و چه به عنوان وسیله‌ی پرداخت، ماهیت مبادله‌ی کالاها را تغییر نمی‌دهد. قیمت نیروی کار با قرارداد تثبیت می‌شود، گرچه همانند اجاره‌ی خانه تا مدتی بعد تحقق نمی‌یابد. نیروی کار فروخته می‌شود، هر چند تنها بعداً قیمت آن پرداخت می‌شود. بنابراین، اگر می‌خواهیم این رابطه را در شکل خالص خود درک کنیم، موقتاً این پیش‌انگاشت مفید است که صاحب نیروی کار، با هر بار فروش آن بی‌درنگ قیمتی را که در قرارداد قید شده است، دریافت می‌کند.^{۱۳}

اکنون شیوه‌ی تعیین ارزش پرداخت شده توسط صاحب پول را به مالک این کالای ویژه، نیروی کار، می‌دانیم. ارزش مصرفی که صاحب پول از این مبادله دریافت می‌کند، خود را فقط در بهره‌برداری بالفعل یعنی در فرایند مصرف نیروی کار نشان می‌دهد. صاحب پول هر چیزی را که برای این فرایند ضروری است، مانند مواد خام، در بازار می‌خرد و قیمت کامل آن را می‌پردازد. فرایند مصرف نیروی کار، هم‌زمان فرایند تولید کالا و تولید ارزش اضافی است. مصرف نیروی کار همانند مصرف هر کالای دیگر، خارج از بازار یا قلمرو گردش کامل می‌شود. بنابراین، همراه با صاحب پول و صاحب نیروی کار این قلمرو شلوغ را که در آن همه چیز در سطح به وقوع می‌پیوندد و در معرض دید کامل همگان است، ترک می‌کنیم و به دنبال آن‌ها وارد [مخفیگاه]^{۱۳} تولید می‌شویم که در آستانه‌ی آن نوشته شده است: «ورود جز برای کسب و کار ممنوع است». در اینجا نه تنها خواهیم دید که چگونه سرمایه تولید می‌کند بلکه پی خواهیم برد که چگونه خود سرمایه تولید می‌شود. سرانجام راز افزون‌گری^{۱۴} باید از پرده بیرون افتد.

در واقع، قلمرو گردش یا مبادله‌ی کالا که در محدوده‌ی آن خرید و فروش نیروی کار

۱۳. آزمایشگاه

۱۴. افزوده به فر:، این راز بزرگ جامعه‌ی مدرن،

→ است نسبه بخرد... و می‌باید قیمت بیشتری را پردازد. او در واقع به فروشگاه‌های وابسته است که او را استعمار و بی‌پول می‌کند. به این ترتیب، مثلاً در هورنینگ‌هام در ولز که مزدها ماهانه پرداخت می‌شوند، همان آردی را که می‌توانست از جای دیگری به قیمت هر استون* یک شیلینگ و ۱۰ پنس بخرد، برای او در هر استون، ۲ شیلینگ و ۴ پنس آب می‌خورد» (بهداشت عمومی، ششمین گزارش مقام بهداشتی شورای پریوی، ۱۸۶۴، ص ۲۶۴). کارگران حروف‌چین پایزلی و کیل مارنوک (اسکاتلند غربی) «با اعتصابی در سال ۱۸۵۳ دوره‌ی پرداخت‌ها را از یک ماه به دو هفته کاهش دادند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۳، ص ۳۴). شیوه‌ای را که بسیاری از صاحبان معادن زغال انگلستان به کار گرفته‌اند، می‌توان تحولی دیگر در روش قرض دادن کارگر به سرمایه‌دار دانست. در این معادن، کارگر تا پایان ماه مزدش را دریافت نمی‌کند و در این فاصله اغلب به شکل اجناس مساعده‌هایی را از سرمایه‌دار دریافت می‌کند که معدنچیان مجبورند بابت آن قیمت بیشتری از قیمت بازار آن پردازند (نظام مزد جنسی). «اربابان معادن این موضوع را روالی متعارف می‌دانند که ماهی یک‌بار مزدها را پردازند و در آخر هر هفته به کارگران خود مساعده بدهند. آن‌ها مساعده‌ی نقدی را در دکان می‌دهند (یعنی مغازه‌های پرداخت مزد جنسی که به ارباب تعلق دارند). کارگران مساعده را از این دست می‌گیرند و از آن دست، از دست می‌دهند (هیئت مربوط به استخدام کودکان، سومین گزارش، لندن، ۱۸۶۴، ص ۳۸. پانویس ۱۹۲).

* stone واحد وزن در بریتانیا معادل با ۶/۳۴۸ کیلوگرم - م. فا

15. افزوده به فر: و شهروند

16. نتیجه‌ی آزادانه‌ای است

ادامه می‌یابد، در واقع همان بهشت حقوق طبیعی بشر¹⁵ است. اینجا قلمرو منحصر به فرد آزادی، برابری، مالکیت و بنثام است. آزادی! زیرا هم خریدار و هم فروشنده‌ی کالا، مثلاً نیروی کار، تنها تابع اراده‌ی آزاد خود هستند. آن‌ها به‌عنوان اشخاصی آزاد که در پیشگاه قانون هم‌پایه‌اند، با هم قرارداد می‌بندند. قرارداد آن‌ها [نتیجه‌ی نهایی است]¹⁶ که در آن اراده‌ی مشترک‌شان تجلی حقوقی مشترکی می‌یابد. برابری! زیرا هر کدام مانند مالکان ساده‌ی کالاها با هم ارتباط می‌گیرند و هم‌ارز را با هم‌ارز مبادله می‌کنند. مالکیت! زیرا هر کدام چیزی را در اختیار دارند که متعلق به خودشان است. و بنثام! زیرا هر کس منافع خویشتن را دنبال می‌کند. تنها نیرویی که آنان را کنار هم می‌آورد و بین‌شان رابطه برقرار می‌کند، خودخواهی، سود و منافع شخصی هر یک است. هر کدام فقط به خود توجه دارد و کسی نگران دیگری نیست. و دقیقاً به همین دلیل، یا در انطباق با هماهنگی از پیش مستقر امور، یا در سایه‌ی حمایت پروردگاری قادر، همه‌ی آن‌ها برای آن‌چه متقابلاً مفید است و سود مشترک و منافع مشترک شمرده می‌شود، با هم کار می‌کنند.

با ترک قلمرو گردش ساده یا مبادله‌ی کالاها که «طرفدار تجارت آزاد» نظرات، مفاهیم و معیارهای **عوام‌پسندان**ی خود را برای قضاوت درباره‌ی جامعه‌ی سرمایه و کار مزدبگیری از آن اقتباس می‌کند، به نظر می‌رسد که تغییرات معینی در سیمای **بازیگران نمایش (dramatis personae)** ما رخ داده است. آن‌که پیش از این صاحب پول بود اکنون به‌عنوان سرمایه‌دار با گام‌های بلند پیشاپیش راه می‌رود؛ مالک نیروی کار به‌عنوان کارگرس به دنبال او روان است. آن یکی خودپسندانه لبخندی از رضایت بر لب دارد و سخت به کارش می‌اندیشد؛ آن دیگری خجول، مردد، همانند کسی که پوست خودش را به بازار آورده باشد و اکنون انتظار دیگری جز آن ندارد که پوست از تنش جدا کنند.

افزاینده کار و افزایش ارزش افزایی پاره‌ی سوم

تولید ارزش اضافی مطلق

تولید ارزش افزایی

تولید ارزش افزایی

در این کتاب همانا خود کار است. خریدار نیروی کار با واداشتن فروشنده‌ی آن به
 نامصرفه می‌کند. [فروشنده‌ی نیروی کار بالفعل به نیروی کار فعال کارگر]
 در حالی که قبلاً فقط بالقوه کارگر بود. وی برای بازتولید کنارش در وجود
 نفسی از هر چیز آن را غیر غالب ارزش‌های مصرفی یعنی چیزهایی که برای
 بازتولید نیازها به کار می‌رود، بازتولید می‌کند. از همین رو، آن‌چیز که سرمایه‌دار
 می‌بخشد و از می‌بازد، یک افزایش مصرفی ویژه یک بخش خاص است. [این
 بخش ارزش‌های مصرفی، یا کالاها، تحت کنترل سرمایه‌دار و از سوی او انجام
 می‌گیرد. مابقی آن تولید بلایند می‌آورد. بنابراین، هر وقتی لغت باید
 از این طریق صورت‌بندی اجتماعی معین بررسی کنیم.]

در این چیز فرایندی بین انسان و طبیعت است. فرایندی که انسان در آن
 سوخت و سوخت‌رسان خود را با طبیعت را تنظیم و کند. وی تا مواد
 طبیعی را بر روی زمین می‌شود. او قوای طبیعی دیگر خود، بازوها و پاها، سر و
 دست خود را می‌آورد تا مواد طبیعی را در شکلی سازگار با نیازهایش
 بسازد. انسان از طریق این حرکت بر طبیعت تعارضی را می‌گذارد و آن
 تعارض را طبیعت خویش را نیز تغییر می‌دهد. وی توانمندی‌هایی را که در
 طبیعت تکامل می‌بخشد و نازی این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش
 می‌کند. هر شکلی‌های اولیه و غیروی کار که در سطح جانوران باقی می‌ماند،
 در این فرایند طبیعی اوضاع و احوالی را که در آن این نیروی کار خود را
 به بازار کار می‌آورد، از وضعیتش جدا می‌کند که در آن کار انسان
 طبیعی خود را از دست نداده است. بنابراین، کنار را در شکلی

در این کتاب همانا خود کار است. خریدار نیروی کار با واداشتن فروشنده‌ی آن به
 نامصرفه می‌کند. [فروشنده‌ی نیروی کار بالفعل به نیروی کار فعال کارگر]
 در حالی که قبلاً فقط بالقوه کارگر بود. وی برای بازتولید کنارش در وجود
 نفسی از هر چیز آن را غیر غالب ارزش‌های مصرفی یعنی چیزهایی که برای
 بازتولید نیازها به کار می‌رود، بازتولید می‌کند. از همین رو، آن‌چیز که سرمایه‌دار
 می‌بخشد و از می‌بازد، یک افزایش مصرفی ویژه یک بخش خاص است. [این
 بخش ارزش‌های مصرفی، یا کالاها، تحت کنترل سرمایه‌دار و از سوی او انجام
 می‌گیرد. مابقی آن تولید بلایند می‌آورد. بنابراین، هر وقتی لغت باید
 از این طریق صورت‌بندی اجتماعی معین بررسی کنیم.]

در این کتاب همانا خود کار است. خریدار نیروی کار با واداشتن فروشنده‌ی آن به
 نامصرفه می‌کند. [فروشنده‌ی نیروی کار بالفعل به نیروی کار فعال کارگر]
 در حالی که قبلاً فقط بالقوه کارگر بود. وی برای بازتولید کنارش در وجود
 نفسی از هر چیز آن را غیر غالب ارزش‌های مصرفی یعنی چیزهایی که برای
 بازتولید نیازها به کار می‌رود، بازتولید می‌کند. از همین رو، آن‌چیز که سرمایه‌دار
 می‌بخشد و از می‌بازد، یک افزایش مصرفی ویژه یک بخش خاص است. [این
 بخش ارزش‌های مصرفی، یا کالاها، تحت کنترل سرمایه‌دار و از سوی او انجام
 می‌گیرد. مابقی آن تولید بلایند می‌آورد. بنابراین، هر وقتی لغت باید
 از این طریق صورت‌بندی اجتماعی معین بررسی کنیم.]

فصل پنجم

[فرایند کار و فرایند ارزش افزایی]¹

1. تولید ارزش مصرفی و تولید ارزش اضافی

1. [فرایند کار]²

2. تولید ارزش مصرفی

3. افزوده به فر: یا به کارگیری

استفاده³ از نیروی کار همانا خود کار است. خریدار نیروی کار با واداشتن فروشنده‌ی آن به کار کردن، آن را مصرف می‌کند. [فروشنده‌ی نیروی کار بالفعل به نیروی کار فعال، کارگر، بدل می‌شود در حالی که قبلاً فقط بالقوه کارگر بود. وی برای باز نمودن کارش در وجود کالاها، باید پیش از هر چیز آن را در قالب ارزش‌های مصرفی یعنی چیزهایی که برای برآورده کردن انواع نیازها به کار می‌رود، بازنمایی کند. از همین رو، آنچه که سرمایه‌دار کارگر را به تولیدش وا می‌دارد، یک ارزش مصرفی ویژه، یک جنس خاص، است.]⁴ این واقعیت که تولید ارزش‌های مصرفی، یا کالاها، تحت کنترل سرمایه‌دار و از سوی او انجام می‌شود، تغییری در ماهیت عام آن تولید پدید نمی‌آورد. [بنابراین، در وهله‌ی نخست باید فرایند کار را مستقل از هر نوع صورت‌بندی اجتماعی معین بررسی کنیم.]⁵

کار پیش از هر چیز فرایندی بین انسان و طبیعت است، فرایندی که انسان در آن به واسطه‌ی اعمال خویش سوخت و ساز خود با طبیعت را تنظیم و کنترل می‌کند. وی با مواد طبیعی چون نیروی طبیعی روبرو می‌شود. او قوای طبیعی پیکر خود، بازوها و پاها، سر و دستان خود را به حرکت در می‌آورد تا مواد طبیعی را در شکلی سازگار با نیازهایش تصاحب کند. [در حالی که انسان از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد، هم‌زمان طبیعت خویش را نیز تغییر می‌دهد. وی توانمندی‌هایی را که در این طبیعت نهفته است تکامل می‌بخشد و بازی این نیروها را تابع قدرت مطلق خویش می‌کند.]⁶ ما در اینجا به آن شکل‌های اولیه و غریزی کار که در سطح جانوران باقی می‌مانند، نمی‌پردازیم. فاصله‌ی زمانی عظیمی اوضاع و احوالی را که در آن آدمی نیروی کار خود را به عنوان کالا برای فروش به بازار کار می‌آورد، از وضعیتی جدا می‌کند که در آن کار انسان هنوز شکل غریزی اولیه‌ی خود را از دست نداده است. بنابراین، کار را در شکلی

4. برای آن‌که فروشنده‌ی نیروی کار بتواند کالا تولید کند، کار او باید مفید باشد، یعنی در قالب ارزش‌های مصرفی تحقق یابد. بنابراین، ارزش مصرفی ویژه‌ای است، یک جنس خاص که سرمایه‌دار به واسطه‌ی کارگرش تولید می‌کند.

5. هم‌چنین، ابتدا باید پویای کار مفید را به طور کلی و جدا از هر نوع مهر خاصی که این یا آن مرحله‌ی پیشرفت اقتصادی جامعه بر آن می‌زند، مطالعه کنیم.

6. در همان زمان که از طریق این حرکت بر طبیعت خارجی اثر می‌گذارد و آن را جرح و تعدیل می‌کند، طبیعت خویش را نیز جرح و تعدیل می‌کند و توانمندی‌های نهفته در آن را نیز تکامل می‌بخشد.

پیش‌انگاشت قرار می‌دهیم که منحصرأ از آن انسان است. عنکبوت اعمالی را انجام می‌دهد که به کار بافنده شبیه است، و زنبور با ساختن خانه‌های مشبکی لانه‌ی خود روی دست بسیاری از معماران بلند می‌شود. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور متمایز می‌کند این است که معمار خانه‌های مشبکی را پیش از آن‌که از موم بسازد در ذهن خود بنا می‌کند. در پایان هر فرایند کار، نتیجه‌ای حاصل می‌شود که از همان آغاز در تصور کارگر بود و بنابراین پیش‌تر به‌طور ذهنی وجود داشت. آدمی نه تنها در شکل مواد طبیعی تغییری پدید می‌آورد بلکه قصد خود را هم‌زمان در این مواد به تحقق می‌رساند. و این قصدی است که او از آن آگاه است و شیوه‌ی فعالیت او را با صلابت قانون تعیین می‌کند و او باید اراده‌ی خود را پیرو آن کند. این پیروی صرفاً یک عمل منفرد و مجزا نیست. [علاوه بر تلاش و تقلای اندام‌هایی که کار می‌کنند، کارکردن اراده‌ای هدفمند است که در سراسر مدت کار در دقت بروز می‌کند. و هر قدر محتوی کار و شیوه‌ی اجرای آن کارگر را کمتر جلب کند و بنابراین هر قدر کارگر از کار به‌عنوان بازی نیروهای جسمانی و روحی خود کمتر لذت ببرد، این دقت بیشتر می‌شود.]⁷

عناصر ساده‌ی فرایند کار⁸ عبارتند از: [فعالیت هدفمند یا خودکار،⁹ ابژه، و ابزار آن. زمین (که از لحاظ اقتصادی آب را هم شامل می‌شود) در حالت ابتدایی خود که نیازمندی‌ها یا وسیله‌ی معاش را آماده در اختیار انسان می‌گذارد¹، بدون کوچک‌ترین دخالتی از جانب وی به‌عنوان ابژه‌ی عام کار انسانی در دسترس است. تمامی چیزهایی که کار صرفاً آن‌ها را از پیوند بی‌واسطه با محیط‌شان جدا می‌کند، ابژه‌های کاری به‌شمار می‌آیند که طبیعت به‌طور خودپو آن‌ها را مهیا می‌کند؛ مانند ماهی که صید و از عنصر طبیعی‌اش یعنی آب جدا می‌شود یا درختانی که در جنگل‌های بکر قطع می‌شوند و سنگ‌های معدنی که از رگه‌های خود استخراج می‌شوند. از سوی دیگر، اگر ابژه‌ی کار، به تعبیری، با کار پیشین پالوده شده باشد، ما آن را ماده‌ی خام می‌نامیم: مثلاً، سنگ معدن که پیش از این استخراج و برای شست و شو آماده می‌شود. تمام مواد خام ابژه‌ی کار هستند، اما هر ابژه‌ی کاری ماده‌ی خام نیست؛ ابژه‌ی کار تنها زمانی ماده‌ی خام برشمرده می‌شود که پیش‌تر به وسیله‌ی کار دستخوش تغییراتی شده باشد.^{*}

ابزار کار یک شیء یا مجموعه‌ای از اشیاست که کارگر بین خود و ابژه‌ی کار میانجی قرار

7. کار در سراسر مدت انجام خود، علاوه بر تلاش و تقلای اندام‌های عمل‌کننده، مستلزم دقتی مداوم است، و این دقت فقط می‌تواند نتیجه‌ی فشار پیوسته‌ی اراده باشد. هر قدر ابژه کار و شیوه‌ی اجرای آن کارگر را کمتر جلب کند، و بنابراین هر قدر کارگر کمتر کار را بازی آزادانه‌ی نیروهای جسمانی و فکری خود احساس کند؛ یا به بیان دیگر، هر قدر کار کمتر جذاب باشد، دقت او نیز ناگزیر بیشتر می‌شود. - ف

8. آیزنویس در متن فرانسه: [به زبان آلمانی Arbeits-Process. واژه‌ی فرایند که تکامل در مجموعه‌ای از شرایط واقعی را بیان می‌کند، از مدت‌ها پیش متعلق به زبان علمی سراسر اروپاست. این واژه در زبان فرانسه با ترس و لرز به شکل لاتینی آن processus وارد شد. پس از رهایی از این لباس مبدل فضل‌فروشانه به کتاب‌های شیمی، فیزیولوژی و مانند آن‌ها و در برخی آثار متافیزیکی وارد شد. سرانجام تابعیت کامل فرانسه را به دست آورد. گذرا اشاره می‌کنیم که آلمانی‌ها نیز مانند فرانسوی‌ها در زبان روزمره واژه‌ی proces را در معنای قضایی آن به کار می‌گیرند.

9. فعالیت فردی انسان یا کار به معنای خاص آن،

۱. «محصولات خودجوش زمین که از لحاظ کمیت اندک و کاملاً مستقل از انسان‌اند، گویی توسط طبیعت به همان شیوه‌ای تهیه می‌شوند که مبلغی اندک در اختیار جوانی گذاشته می‌شود تا آن را به کار گیرد و متمول شود» (جیمز استوارت، اصول اقتصاد سیاسی، دوبلین، ۱۷۷۰، جلد اول، ص ۱۱۶).

* به این ترتیب، مارکس اصطلاح «ماده‌ی خام» را در معنایی فنی به کار می‌برد که از کاربرد متعارف آن در زبان انگلیسی

می‌دهد و از آن چون یک رسانا برای هدایت فعالیت خویش به آن ابژه استفاده می‌کند. وی از خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیایی اشیا بهره می‌گیرد تا بر اشیای دیگر به‌عنوان ابزار نیرویش و مطابق با مقصودش اثر گذارند.^۲ صرف‌نظر از وسایل معاش حاضر و آماده‌ای مانند میوه که هنگام جمع‌آوری آن‌ها اندام‌های بدن انسان به تنهایی چون ابزار کار وی عمل می‌کنند، ابژه‌ای که کارگر آن را مستقیماً به تصاحب خود در می‌آورد، نه ابژه‌ی کار بلکه ابزار کار است. به این‌گونه، خود عنصر طبیعی به یکی از اندام‌های فعالیت انسان تبدیل می‌شود، اندامی که وی با پیوسته کردنش به اندام‌های پیکر خود، بر خلاف آنچه در کتاب مقدس آمده است، کالبد طبیعی خویش را امتداد می‌دهد. همان‌طور که زمین انبار آذوقه‌ی اولیه‌ی آدمی است، زرادخانه‌ی اولیه‌ی ابزارهای او نیز تلقی می‌شود. مثلاً، زمین سنگ‌هایی را برای پرتاب کردن، ساییدن، فشار دادن، قطع کردن و غیره در اختیار انسان می‌گذارد. خود زمین ابزار کار است اما استفاده از آن به همین شکل در کشاورزی، مستلزم مجموعه‌ی کاملی از سایر ابزارها و مرحله‌ی نسبتاً بالایی از تکامل نیروی کار است.^۳ به‌طور کلی، به محض آن‌که فرایند کار دستخوش جزئی‌ترین تکامل شود، به ابزارهایی نیاز دارد که به نحو خاصی آماده شده باشند. به این ترتیب، افزارها و سلاح‌های سنگی را در دیرینه‌ترین غارهایی که انسان در آن‌ها اقامت داشته می‌یابیم. در آغاز تاریخ بشر، حیوانات اهلی شده یعنی حیواناتی که از طریق کار دستخوش تغییراتی شده و به‌طور خاص پرورش داده شده بودند، همراه با سنگ، چوب، استخوان و صدف که روی آن‌ها نیز کاری انجام شده بود، به‌عنوان ابزارهای کار نقش عمده‌ای را ایفا می‌کردند.^۴ اگرچه استفاده و ساخت ابزارهای کار به صورت نطفه‌ای در میان برخی از انواع معین حیوانات نیز وجود دارد، اما سرشت‌نشان ویژه‌ی فرایند کار انسان است، و از همین رو فرانکلین انسان را «حیوان ابزارساز» (A toolmaking animal) تعریف می‌کند. بقایای ابزارهای قدیمی کار همان اهمیتی را برای پژوهش صورت‌بندی‌های منقرض اجتماعی و اقتصادی دارد که استخوان‌های فسیلی برای تعیین ویژگی‌های انواع

۲. «خرد همان قدر که مکار است، توانا نیز هست. شاید بتوان گفت که مکر آن در این عمل میانجی‌گرانه نهفته است که در حالی که به ابژه‌ها اجازه می‌دهد تا براساس ماهیت خود عمل کنند و بر هم اثر گذارند تا تحلیل روند، خود بدون دخالت مستقیم در این فرایند، فقط اهدافش را در این میان عملی می‌کند» (هگل، دانشنامه، پاره‌ی اول، منطق، برلین، ۱۸۴۰، ص ۳۸۲).

۳. گانبل در اثر بی‌مایه‌ی خود نظریه‌ی اقتصاد سیاسی، پاریس، ۱۸۱۵، به شیوه‌ای چشمگیر در تضاد با فیزیوکرات‌ها*، مجموعه‌ای طولانی از فرایندهای کار را برمی‌شمارد که پیش‌انگاشت کار کشاورزی به معنای دقیق کلمه است.

* «از نظر فیزیوکرات‌ها، بهره‌وری کار هدیه‌ی طبیعت، نیروی مولد طبیعت... است و بنابراین ارزش اضافی هدیه‌ی طبیعت است» (نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی اول، صفحات ۴۹-۵۱). م. ا.

۴. تورگو در تأملاتی در باب تشکیل و توزیع ثروت‌ها (۱۷۶۶)، شرح خوبی از اهمیت حیوانات اهلی شده در آغاز تمدن می‌دهد.

حیوانات منقرض. وجه تمایز اعصار متفاوت اقتصادی این نیست که چه چیزی ساخته شده بلکه در این است که چگونه و با چه ابزارهای کاری ساخته شده است.^۵ ابزارهای کار نه تنها معیاری برای تشخیص درجه‌ی تکامل نیروی کار انسان‌اند بلکه مناسبات اجتماعی‌یی را که انسان‌ها در چارچوب آن کار می‌کنند، نیز نشان می‌دهند. ابزارهای مکانیکی در میان ابزارهای کار که در کل می‌توانیم آن‌ها را استخوان و عضله‌ی تولید بنامیم، مدرک تعیین‌کننده‌تری را درباره‌ی سرشت یک عصر اجتماعی معین تولید در اختیار می‌گذارند تا وسایلی مانند لوله، لگن، سبد، تُنگ و غیره که تنها برای نگهداشتن مواد کار از آن‌ها بهره می‌گیرند و شاید مجموعه‌ی آن‌ها را بتوان نظام عروقی تولید نامید. این وسایل به تازگی در صنایع شیمیایی نقش مهمی یافته‌اند.^{۵الف}

در معنایی گسترده، علاوه بر چیزهایی که میانجی اثرات کار بر ابژه‌اش و بنابراین به این یا آن طریق رسانای فعالیت تلقی می‌شوند، تمام شرایط عینی لازم برای اجرای فرایند کار در شمار ابزار کار گنجانده می‌شود. این شرایط مستقیماً در فرایند کار وارد نمی‌شوند بلکه بدون آن‌ها امکان تحقق این فرایند وجود ندارد یا فقط تا حد ناقصی تحقق‌پذیر است. به این تعبیر، خود زمین ابزار کار عام از این دست به‌شمار می‌آید زیرا زمین زیر پای (locus standi) کارگر و میدان عمل (field of employment) فرایند خاص او را در اختیارش قرار می‌دهد. این قبیل ابزارها که پیش از این با میانجی کار گذشته پدید آمده‌اند شامل کارگاه‌ها، کانال‌ها، جاده‌ها و مانند این‌ها هستند.

بنابراین، فعالیت آدمی در فرایند کار از طریق ابزارهای کار، تغییری را در ابژه‌ی کار به وجود می‌آورد که از همان ابتدا مورد نظر بود. این فرایند در محصول پایان می‌یابد. محصول کار یک ارزش مصرفی است، ماده‌ای طبیعی که از طریق تغییری در شکل آن با نیازهای انسان سازگار شده. کار در ابژه‌اش تنیده شده: کار شیئیت یافته، کاری بر ابژه انجام شده. [آنچه نزد کارگر به شکلی ناپایدار ظاهر می‌شد، اکنون از منظر محصول، به شکل یک هستی با مشخصاتی معین و پایدار ظاهر می‌شود.]^{۱۰} کارگر ریسیده است و محصول یک نخ ریسیده شده است.

^{۱۰} آن‌چه از نظر کارگر در حال حرکت بود، اکنون از منظر محصول چون یک ویژگی در حال سکون ظاهر می‌شود.

اگر از نقطه نظر نتیجه‌ی کل فرایند کار، یعنی محصول، به آن بنگریم، هم ابزار کار و هم

۵. برای مقایسه‌ی فن‌آوری اعصار متفاوت تولید، کالاهای تجملی کم‌ترین اهمیت را دارند.

۵الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] تاریخ‌نویسان تاکنون توجه بسیار اندکی به تکامل تولید مادی نشان داده‌اند که پایه‌ی تمامی زندگی اجتماعی و بنابراین پایه‌ی تمامی تاریخ واقعی است. اما دوره‌های پیشاتاریخی در هر حال نه بر مبنای به اصطلاح تحقیق تاریخی بلکه بر اساس پژوهش‌های علوم طبیعی طبقه‌بندی شده‌اند. پیشاتاریخ را بنا به مواد مورد استفاده در ساختن ابزارها و سلاح‌ها به عصر سنگی، عصر برنز و عصر آهن تقسیم کرده‌اند.

ابژه‌ی کار چون وسایل تولید^۶، و خودِ کار چون کار مولد به نظر می‌رسند.^۷ اگر ارزش مصرفی به شکل محصول از فرایند کار بیرون می‌آید، سایر ارزش‌های مصرفی یعنی محصولات کار پیشین به‌عنوان وسایل تولید وارد آن می‌شوند. همان ارزش مصرفی هم که محصول فرایند پیشین است، وسیله‌ی تولید در فرایند بعدی است. بنابراین، محصولات نه تنها نتیجه‌ی فرایند کارند بلکه شرط آن نیز به‌شمار می‌آیند.

به استثنای صنایع استخراجی مانند معدن، شکار، ماهیگیری (و کشاورزی، فقط تا آنجا که در وهله‌ی نخست زمین بکر را آماده‌ی کشت می‌کند) که در آن‌ها ابژه‌ی کار توسط طبیعت مهیا می‌شود، تمامی شاخه‌های صنعت با ماده‌ی خام سروکار دارند یعنی با ابژه‌ی کار که پیش از این از طریق کار پالوده شده و خود محصول کار است. دانه در کشاورزی یک نمونه است. جانوران و گیاهان که معمولاً محصولات طبیعت تلقی می‌شوند، شاید نه تنها محصولات مثلاً کار سال پیش، بلکه در شکل کنونی خود، نتیجه‌ی دگرگونی دائمی هستند که نسل‌های بسیاری تحت کنترل انسان و به وساطت کار انسان پدید آورده‌اند. اما حتی با سطحی‌ترین نگاه هم می‌توان در اکثر موارد رد و اثر کارِ دوران‌های سپری‌شده را به ویژه در ابزارهای کار تشخیص داد.

ممکن است ماده‌ی خام جوهر اصلی یک محصول را بسازد یا صرفاً به‌عنوان ماده‌ی کمکی در ساختن آن نقش ایفا کند. ممکن است چنین ماده‌ی کمکی توسط ابزارهای تولید مصرف شود، مانند زغال سنگی که در ماشین بخار مصرف می‌شود یا روغن چرخ یا یونجه‌ای که اسب بارکش می‌خورد؛ یا ممکن است ماده‌ی کمکی را به ماده‌ی خام اضافه کنند تا تغییرات شیمیایی معینی را در آن ایجاد کند، مانند کلر که برای سفید کردن پارچه اضافه می‌شود، زغال برای آهن، رنگ برای پشم؛ یا ممکن است برای کمک به انجام خود کار ماده‌ی کمکی استفاده شود، مانند موادی که برای گرم کردن و روشنایی خود کارگاه به کار گرفته می‌شود. تفاوت میان جوهر اصلی و ماده‌ی کمکی در صنایع شیمیایی به‌طور خاص از بین می‌رود زیرا در آن‌جا هیچ کدام از مواد خام مورد مصرف، به شکل ترکیب اولیه‌ی خود، در جوهر محصول از نو ظاهر نمی‌شود.^۸

۶. به نظر تناقض است که بگوئیم ماهی صیدنشده مثلاً یک وسیله‌ی تولید در صنعت ماهیگیری است. اما تاکنون هیچ کس هنر صید ماهی را در آب‌هایی که ماهی ندارند کشف نکرده است.

۷. این شیوه‌ی تعیین کار مولد از نقطه نظر فرایند کار ساده، به هیچ وجه فرایند تولید سرمایه‌داری را به‌طور کامل در بر نمی‌گیرد.

۸. استورش میان ماده‌ی خام که *matière* می‌نامد و مواد کمکی که *matériaux* می‌نامد تمایز قایل می‌شود. شربولیه مواد کمکی را مواد ابزاری (*matières instrumentales*) می‌نامد.*

* هینرش استورش، دوره‌ی اقتصاد سیاسی، جلد اول، سن پترزبورگ، ۱۸۱۵، ص ۲۲۸؛ آ. شربولیه، ثروت یا فقر،

هر شیئی ویژگی‌های گونه‌گونی دارد و بنابراین می‌توان آن را برای مصارف متفاوت به کار گرفت. از این‌رو، ممکن است محصولی یکسان ماده خام فرایندهای بسیار متفاوت کار باشد. مثلاً، گندم ماده‌ی خام آسیابان، تولیدکننده‌ی نشاسته، عرق‌کش و دامدار است. همچنین به شکل بذر، ماده‌ی خام تولید محصول خود تلقی می‌شود؛ زغال هم از صنعت معدن به‌عنوان یک محصول خارج و هم به‌عنوان وسیله‌ی تولید وارد آن می‌شود.

ممکن است محصولی خاص، هم به‌عنوان ابزار کار و هم به‌عنوان ماده‌ی خام در فرایند یکسانی به کار گرفته شود. مثلاً، پروار بندی دام را در نظر بگیرید که در آن حیوان هم ماده‌ی خام و در همان حال ابزاری برای تولید کود نیز هست.

گرچه یک محصول می‌تواند در یک شکل خاص برای مصرف فوری حاضر و آماده وجود داشته باشد، اما می‌تواند به‌عنوان ماده‌ی خام برای محصولی دیگر نیز به کار رود، مانند زمانی که انگور به ماده‌ی خام شراب تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، کار ممکن است محصول خود را به‌چنان شکلی ایجاد کند که تنها بتواند به‌عنوان ماده‌ی خام جدیدی استفاده شود. ماده‌ی خام در این شرایط مانند پنبه، نخ قرقره و نخ یک لا، مواد نیمه‌ساخته نامیده می‌شود، اما دقیق‌تر این است که به‌عنوان محصولی که تا سطح معینی ساخته شده، توصیف شود. اگرچه این ماده‌ی خام خود یک محصول است، اما ممکن است دستخوش رشته‌ی کاملی از فرایندهای متفاوت شود و در هر کدام از آن‌ها به‌عنوان ماده‌ی خام عمل کند و پیوسته شکل خود را تغییر دهد تا از آخرین رشته‌ی این فرایندها به شکلی تمام‌شده، یعنی یا به‌صورت [وسیله‌ی معاش]^{۱۱} یا در حکم ابزار کار بیرون آید.

۱۱. ابژه‌ی مصرفی

بدین‌گونه، می‌بینیم تلقی یک ارزش مصرفی به‌عنوان ماده‌ی خام یا ابزار کار یا محصول یک‌سره بر اساس کارکرد ویژه‌ی آن در فرایند کار و جایگاهی که در آن اشغال می‌کند تعیین می‌شود: با تغییر جایگاه آن، این تعینات نیز تغییر می‌کند.

بنابراین، هرگاه محصولات به‌عنوان وسیله‌ی تولید وارد فرایندهای جدید کار شوند، سرشت محصول بودن خود را از دست می‌دهند و تنها به‌عنوان عوامل عینی کار زنده عمل می‌کنند. ریسنده دوک را تنها وسیله‌ای برای رسیدن و پنبه را ماده‌ای می‌داند که می‌ریسد. یقیناً، ریسندگی بدون مصالح و دوک ناممکن است؛ و بنابراین، از همان ابتدای عملیات ریسندگی در دسترس بودن این محصولات مفروض است. اما در خود فرایند، این واقعیت که آن‌ها محصولات کار گذشته‌اند، همان‌قدر نامربوط است که در فرایند هضم این واقعیت که نان محصول کار پیشین کشاورز، آسیابان و نانواست. برعکس، به دلیل عیب و نقص‌های وسایل تولید است که نظر ما در هر فرایندی به این سرشت آن‌ها جلب می‌شود که محصول کار پیشین بوده‌اند. کاردی که نمی‌برد، نخ‌کی که مرتباً پاره می‌شود، ناگزیر ما را به یاد آقای الفِ کاردساز و آقای بِ ریسنده می‌اندازد. نقش

کار پیشین در یک محصول ثمربخش که عامل بروز ویژگی‌های سودمند آن است، به چشم نمی‌آید.

ماشینی که در فرایند کار مورد استفاده نیست، بی‌فایده است. علاوه بر این، تحت تاثیر نیروی مخرب فرایندهای طبیعی قرار می‌گیرد. آهن زنگ می‌زند؛ چوب می‌پوسد. نخ‌های که بافته نمی‌شود یا از آن بافتنی درست نمی‌شود، پنبه‌ی هدر رفته است. کار زنده باید در این اشیاء چنگ زند، آن‌ها را از خواب مرگ بیدار کند و از ارزش‌های مصرفی ممکن به ارزش‌های مصرفی حقیقی و کارآمد تغییرشان دهد. هنگامی که آتش کار به جان آن‌ها می‌افتد و چون بخشی از سازواری خود به تصاحب در می‌آوردشان و برای انجام کارکردهای متناسب با مفهوم وجودی و کشش طبیعی‌شان در این فرایند انرژی حیاتی را با آن‌ها می‌آمیزد، این اشیاء در واقع مصرف می‌شوند، اما برای این مقصود معین که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ارزش‌های مصرفی جدید یعنی محصولات جدیدی باشند که بتوانند به‌عنوان وسیله‌ی معاش به مصرف فردی برسند یا به‌عنوان وسایل تولید در یک فرایند جدید کار وارد شوند.

پس اگر، از یک سو، محصولات تمام‌شده نه فقط نتیجه بلکه شرط وجودی فرایند کار باشند، آن‌گاه از سوی دیگر به کارگرفتن آن‌ها در تولید، تماس آن‌ها با کار زنده، تنها وسیله‌ای است که از طریق آن می‌توانند سرشت خود را به‌عنوان ارزش مصرفی حفظ کنند و تحقق بخشند.

کار عناصر مادی خود، ابژه‌ها و ابزارهایش، را مصرف می‌کند. کار آن‌ها را مصرف می‌کند و بنابراین فرایند مصرف است. این مصرف مولد از مصرف فردی از این جهت متمایز است چون در مصرف فردی محصولات به‌عنوان وسیله‌ی معاش فرد زنده مصرف می‌شوند؛ در حالی که در مصرف مولد محصولات به‌عنوان وسیله‌ی معاش کار یعنی فعالیتی که از طریق آن نیروی کار فرد زنده خود را بروز می‌دهد، مصرف می‌شوند. به این ترتیب، محصول مصرف فردی خود مصرف‌کننده است؛ در حالی که نتیجه‌ی مصرف مولد محصولی متمایز از خود مصرف‌کننده است.

پس تا جایی که ابزارها و ابژه‌های کار خود محصول به‌شمار می‌آیند، کار محصولات را مصرف می‌کند تا محصولات دیگری را بیافریند، یا به بیان دیگر محصولات را به‌عنوان وسایل تولید محصولات دیگر مصرف می‌کند. اما همان‌طور که فرایند کار در ابتدا بین آدمی و زمین (که مستقل از هر نوع کنش انسان در دسترس بود) رخ داد، امروزه نیز هنوز در این فرایند از بسیاری وسایل تولید طبیعی استفاده می‌کنیم که بیانگر هیچ ترکیبی از مواد طبیعی با کار انسانی نیستند.

فرایند کار، چنان‌که در عناصر ساده و مجرد آن نشان دادیم، فعالیتی هدف‌مند در جهت

تولید ارزش‌های مصرفی است. این فرایند همانا تصاحب چیزهای موجود در طبیعت برای تأمین نیازهای انسان است. این شرط عام کنش سوخت و سازی بین انسان و طبیعت، یعنی شرط همیشگی و ناگزیر طبیعی حیات انسان، است و در نتیجه از تمامی شکل‌های آن حیات مستقل، یا به بیان دقیق‌تر بین تمامی شکل‌های جامعه که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند مشترک است. بنابراین، لازم نبود ما کارگر را در اینجا در رابطه‌اش با سایر کارگران بررسی کنیم؛ کافی بود که انسان و کارش را از یک سو و طبیعت و مواد آن را از سوی دیگر بررسی می‌کردیم. همان‌طور که از مزه‌ی گندم نمی‌توان فهمید چه کسی آن را کاشته است، از فرایندی که بررسی کردیم نمی‌توان دریافت که این فرایند تحت چه شرایطی انجام شده است: آیا زیر تازیانه‌ی وحشیانه‌ی برده‌دار انجام شده یا زیر نگاه نگران سرمایه‌دار، آیا سینسیناتوس آن را با کشت و زرع در چند ذرع زمین خود انجام داده یا یک وحشی هنگامی که به ضرب سنگی جانور درنده‌ای را از پای در می‌آورد.^۹

اکنون به سرمایه‌دار امیدوار (in spe) خود باز می‌گردیم. ما او را درست پس از آن‌که در بازاری آزاد تمام عوامل ضروری فرایند کار - عوامل عینی آن یا وسایل تولید و نیز عامل انسانی یا نیروی کار - را خریده بود، ترک کردیم. وی با نگاه تیزبین یک متخصص، وسایل تولید و نوعی از نیروی کار را که به بهترین وجه با حرفه‌اش، چه ریسندگی، چه چکمه‌سازی یا هر نوع دیگر سازگار است انتخاب کرده است. سپس، سرمایه‌دار ما شروع به مصرف این کالا، نیروی کاری، می‌کند که تازه خریده است؛ یعنی کارگر، حامل آن نیروی کار، را وادار می‌کند تا وسایل تولید را با کارش به مصرف برساند. بدیهی است که این امر که کارگر برای سرمایه‌دار کار می‌کند نه برای خود، سرشت عام فرایند کار را تغییر نمی‌دهد؛ علاوه بر این، روش‌ها و عملیات ویژه‌ای که در چکمه‌سازی یا ریسندگی استفاده می‌شود، بی‌درنگ با دخالت سرمایه‌دار تغییر نمی‌کند. وی می‌باید نیروی کار را به همان صورت که در بازار می‌یابد بپذیرد و بنابراین ناگزیر است به آن نوع کاری قناعت کند که در دورانی به وجود آمد که هنوز سرمایه‌داری وجود نداشت. دگرگونی عمیق خود شیوه‌ی تولید که از تبعیت کار از سرمایه نتیجه می‌شود، بعدها اتفاق می‌افتد و بنابراین ما در فصل بعدی به آن می‌پردازیم.

وقتی فرایند کار عبارت از فرایندی باشد که بر اساس آن سرمایه‌دار نیروی کار را

۹. سرهنگ تورن با همین دلیل عالی منطقی است که سرچشمه‌ی سرمایه را در سنگ آن انسان وحشی کشف کرده است. «در نخستین سنگی که انسان وحشی به طرف جانور درنده‌ای که مورد تعقیب اوست پرتاب می‌کند، در نخستین چوبی که به دست می‌گیرد تا میوه‌ای را که از دسترس او دور است به زمین بیفکند، ما تصاحب چیزی را به منظور تملک چیز دیگری مشاهده می‌کنیم و بدین سان سرچشمه‌ی سرمایه را کشف می‌کنیم» (ر. تورن، مقاله‌ای در باب تولید ثروت و ...، صص ۷۰-۷۱). بی‌شک، بر اساس همین «نخستین چوب»* است که می‌توان دریافت چرا در زبان انگلیسی واژه stock مترادف سرمایه است.

* در زبان آلمانی Stock به معنای چوب است. و در زبان انگلیسی stock مترادف سرمایه است. -م. فا

مصرف می‌کند، دو پدیده‌ی سرشت‌نشان را به نمایش می‌گذارد.

نخست، کارگر تحت کنترل سرمایه‌داری کار می‌کند که کارش به او تعلق دارد؛ سرمایه‌دار کاملاً مراقب است که کار به نحو کاملی انجام و وسایل تولید مستقیماً برای مقصود مورد نظر به کار گرفته شود تا مواد خام هدر نرود و ابزار کار خراب نشود، یعنی فقط تا حدی که در کار مورد استفاده قرار می‌گیرند، فرسوده شوند.

دوم، محصول دارایی سرمایه‌دار است، نه دارایی کارگر که تولیدکننده‌ی مستقیم آن به‌شمار می‌رود. مثلاً، سرمایه‌داری ارزش روزانه‌ی نیروی کار را می‌پردازد؛ استفاده از آن مانند هر کالای دیگر، مانند اسبی که برای یک روز کرایه می‌شود، برای یک روز از آن اوست. استفاده از کالا متعلق به خریدارش است، و در واقع مالک نیروی کار با در اختیار قرار دادن کارش فقط ارزش مصرفی بی‌راکه فروخته است می‌دهد. از لحظه‌ای که او پا به کارگاه سرمایه‌دار می‌گذارد، ارزش مصرفی نیروی کارش و بنابراین استفاده از آن که همانا کار است، به سرمایه‌دار تعلق دارد. سرمایه‌دار با خرید نیروی کار، کار را به‌عنوان عامل زنده‌ی تخمیر در اجزای بی‌جان محصول که آن نیز به او تعلق دارد، وارد می‌کند. از دیدگاه او، فرایند کار چیزی بیش از مصرف کالاهای خریداری‌شده یعنی نیروی کار نیست؛ اما او تنها می‌تواند این نیروی کار را با افزودن وسایل تولید به آن مصرف کند. فرایند کار همانا فرایند بین چیزهایی است که سرمایه‌دار خریده است. به این ترتیب، محصول این فرایند به او تعلق دارد، همانند شراب که محصول فرایند تخمیری است که در زیرزمین‌اش اتفاق می‌افتد.^{۱۰}

۱۰. «محصولات پیش از آن‌که به سرمایه تبدیل شوند، به تصاحب در می‌آیند؛ این تبدیل آن‌ها را از قید تملک نمی‌رهاند» (شربولیه، ثروت و فقر، پاریس، ۱۸۴۱، ص ۵۴). «پرولتاریا با فروش نیروی کار خود به ازای کمیّت معینی از وسایل معاش (approvisionnement) * از تمام ادعای خود برای داشتن سهمی در این محصول دست برمی‌دارد. محصولات همچنان مانند گذشته به تصاحب در می‌آیند و به هیچ‌وجه با معامله‌ای که ذکر کردیم تغییری در آن‌ها رخ نمی‌دهد. این محصول منحصرأ به سرمایه‌دار تعلق دارد که مواد خام و وسایل معاش را فراهم آورده است. این امر نتیجه‌ی قطعی قانون مالکیت است، قانونی که اصل بنیادی آن دقیقاً متضمن عکس آن است یعنی این که هر کارگر حق منحصر به فردی بر مالکیت آن‌چه تولید کرده دارد» (همان جا، ص ۵۸). «هنگامی که کارگران به ازای کار خود مزد می‌گیرند... آن‌گاه سرمایه‌دار نه تنها مالک سرمایه است» (یعنی وسایل تولید) «بلکه مالک خود کار نیز هست. چنان‌که رسم بر این است، اگر آن‌چه به‌عنوان مزد پرداخت می‌شود بر حسب سرمایه در نظر گرفته شود، آن‌گاه صحبت کردن از کار جدا از سرمایه بی‌معنی است. واژه‌ی سرمایه بدین‌سان سرمایه و کار هر دو را در بر می‌گیرد» (جیمز میل، عناصر اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۲۱، صص ۷۰-۷۱).

* به بحث درباره‌ی مفهوم مورد نظر شربولیه از approvisionnement در گروندریسه، صص ۲۹۹-۳۰۰ رجوع کنید: «اقتصاددان‌ها، برحسب اتفاق، محصول را به‌عنوان عنصر سوم ماده‌ی سرمایه معرفی کرده‌اند... این محصول است...

یعنی ابژه‌ی مستقیم مصرف فردی؛ approvisionnement همان‌طور که شربولیه آن را می‌نامد... م. ۱.

12. تولید ارزش اضافی

13. افزوده به فر: پارچه‌ی کتانی

14. افزوده به فر: عشق به

15. افزوده به فر: به‌طور کلی

۲. فرایند ارزش‌افزایی¹²

محصول، دارایی سرمایه‌دار، ارزشی مصرفی است؛ مانند نخ¹³، چکمه. اما اگرچه مثلاً چکمه تا حدی پایه‌ی پیشرفت اجتماعی است و سرمایه‌دار ما قاطعانه طرفدار پیشرفت است، اما چکمه را به خاطر¹⁴ خود چکمه تولید نمی‌کند.¹⁵ در تولید کالاها، ارزش مصرفی یقیناً چیزی نیست که به خاطر خودش مورد علاقه باشد (une chose qu'on aime pour lui-même). در اینجا ارزش‌های مصرفی از آن جهت و تا هنگامی تولید می‌شوند که شالوده‌ی مادی و حاملان ارزش مبادله‌ای‌اند. سرمایه‌دار ما دو هدف را دنبال می‌کند: در وهله‌ی نخست، می‌خواهد یک ارزش مصرفی که ارزش مبادله‌ای دارد، یعنی جنسی که باید فروخته شود، به بیان دیگر کالا تولید کند؛ و ثانیاً او می‌خواهد کالایی را با ارزش بیشتری از مجموع ارزش‌های کالاهایی تولید کند که برای تولید آن به کار گرفته شده است، یعنی وسایل تولید و نیروی کاری که با پول عزیزش در بازار آزاد خریده است. هدف او نه تنها تولید ارزش مصرفی بلکه کالا است؛ نه تنها تولید ارزش مصرفی بلکه ارزش است؛ و نه فقط تولید ارزش بلکه ارزش اضافی نیز هست.

[در واقع، چون موضوع بر سر تولید کالا است، ما تا این مقطع آشکارا فقط یک جنبه از این فرایند را بررسی کرده‌ایم. همان‌طور که خود کالا و وحدت ارزش مصرفی و ارزش است، فرایند تولید آن نیز باید و وحدت فرایند کار و فرایند تشکیل ارزش باشد.]¹⁶ اکنون تولید را [به‌عنوان فرایند تشکیل ارزش]¹⁷ بررسی می‌کنیم.

می‌دانیم که ارزش هر کالا را کمیّت کار مادیت‌یافته در ارزش مصرفی آن توسط زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی برای تولید آن تعیین می‌کند. [این قاعده همچنین در مورد محصولی صادق است که در نتیجه‌ی فرایند کار به دست سرمایه‌دار ما می‌رسد. نخست باید کار شیئیت‌یافته در این محصول را محاسبه کنیم.]¹⁸ فرض می‌کنیم این محصول نخ باشد.

برای رسیدن نخ ابتدا مواد خام آن لازم است؛ مثلاً ۱۰ پوند پنبه. در حال حاضر نیازی نیست که درباره‌ی ارزش این پنبه تحقیق کنیم، زیرا سرمایه‌دار آن را به ارزش کامل خود، مثلاً ۱۰ شیلینگ، خریده است. کار لازم برای تولید پنبه پیش از این به‌عنوان کار اجتماعی عام در قیمت آن بازنموده شده است. علاوه بر این، فرض خواهیم کرد که فرسودگی دوک، که برای مقصود کنونی ما بیانگر تمامی ابزارهایی است که کار از آن بهره می‌گیرد، ۲ شیلینگ ارزش داشته باشد. پس اگر ۲۴ ساعت کار یا دو روز کار برای تولید کمیّتی از طلا لازم باشد که به‌واسطه‌ی ۱۲ شیلینگ بازنموده می‌شود، پیش از هر چیز نتیجه می‌شود که دو روز کار در نخ شیئیت یافته است.

این اوضاع و احوال که در آن پنبه شکل خود را تغییر داده و بخش فرسوده‌ی دوک به

16. در واقع، تا اینجا، تولید کالا را تنها از یک نقطه‌نظر — ارزش مصرفی — بررسی کرده‌ایم. اما همان‌طور که کالا در عین حال ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای است، تولید آن نیز در عین حال تکوین ارزش مصرفی و تکوین ارزش است.
17. از نقطه‌نظر ارزش

18. بنابراین، باید کار موجود در محصولی که سرمایه‌دار ما موجب تولید آن شده، مثلاً ده پوند نخ، را محاسبه کنیم.

طور کامل ناپدید شده است، نباید ما را گمراه کند. بنا به قانون عام ارزش، اگر ارزش ۴۰ پوند نخ = ارزش ۴۰ پوند پنبه + ارزش کل دوک، یعنی اگر برای تولید کالاها در دو طرف این تساوی میزان یکسانی زمان کار لازم باشد، آن گاه ۱۰ پوند نخ هم ارز ۱۰ پوند پنبه همراه با ۱/۴ دوک است. در این مورد که ما بررسی می کنیم، میزان یکسانی از زمان کار یک بار در ارزش مصرفی نخ، و بار دیگر در ارزش های مصرفی پنبه یا دوک باز نموده می شود. پس، اهمیتی ندارد که ارزش در پنبه، در دوک یا در نخ ظاهر شده باشد. دوک و پنبه به جای این که آرام کنار هم آر میده باشند، در فرایند ریسندگی به هم می آمیزند، شکل مصرفی شان تغییر می کند و به نخ تبدیل می شوند؛ اما ارزش آن ها از این امر تاثیری نمی پذیرد، همان طور که مبادله ی ساده با مقداری هم ارز از نخ تاثیری بر ارزش آن ها نمی گذارد.

زمان کار لازم برای تولید پنبه، ماده ی خام نخ، بخشی از کار لازم برای تولید نخ است و بنابراین در نخ گنجانده شده است. همین امر در مورد زمان کاری صادق است که در دوک باز نمود یافته که بدون فرسودگی یا مصرف آن پنبه نمی تواند ریسیده شود.^{۱۱}

بنابراین، در تعیین ارزش نخ، یا زمان کار لازم برای تولید آن، می توان تمام فرایندهای ویژه و متفاوتی که اجرای آن ها در زمان های گوناگون و در مکان های متفاوت ضروری است - ابتدا برای تولید پنبه و بخش فرسوده ی دوک و سپس با پنبه و دوک برای رسیدن نخ - در مجموع به عنوان مراحل متفاوت و پی در پی همان فرایند کار تلقی شود. تمام کار نهفته در نخ کار گذشته است؛ و این موضوع کاملاً بی اهمیت است که کار صرف شده برای تولید عناصر سازنده ی آن در زمانی قبل تر، در زمان ماضی بعید، انجام شده باشد و کاری که صرف فرایند نهایی یعنی ریسندگی می شود در زمان حال. اگر کمیّت معینی از کار، مثلاً سی روز کار، برای ساختن خانه ای لازم است، کل میزان کار گنجیده در خانه با این واقعیت تغییر نمی کند که کار آخرین روز، ۲۹ روز پس از کار نخستین روز انجام شده است. بنابراین، می توان به گونه ای به کار نهفته در ماده ی خام و ابزارهای کار برخورد کرد که گویی کاری است که در مراحل اولیه ی فرایند ریسندگی صرف شده است، پیش از آن که سرانجام کار در شکل ریسندگی واقعی اضافه شود.

بنابراین، ارزش وسایل تولید که در قیمت ۱۲ شیلینگ (پنبه و دوک) تجلی می یابد، اجزای سازنده ی ارزش نخ یعنی ارزش محصول هستند.

با این همه، دو شرط باید تحقق یابد. نخست، پنبه و دوک باید واقعاً برای تولید ارزش مصرفی به کار برده شده باشند؛ در مثال ما آن ها باید به نخ تبدیل شوند. از منظر ارزش بی اهمیت است که کدام ارزش مصرفی حامل آن است، اما، به هر حال یک ارزش مصرفی

۱۱. «نه تنها کاری که مستقیماً در مورد کالاها انجام می شود، بلکه کاری که در ابزارها و ساختمان ها اعمال می شود و توسط آن ها چنین کاری صورت می گیرد، بر ارزش آن ها تاثیر می گذارد» (ریکار دو، اثر پیش گفته، ص ۱۶).

باید حامل آن باشد. ثانیاً، زمان کار صرف شده نباید فراتر از آن چیزی شود که تحت شرایط معین اجتماعی تولید لازم است. بنابراین، اگر یک پوند پنبه برای رسیدن یک پوند نخ لازم است، باید فقط یک پوند پنبه در تولید یک پوند نخ مصرف شود. همین امر در مورد دوک صادق است. اگر سرمایه‌دار به هوس افتد که از دوک‌های طلایی به جای دوک‌های آهنی استفاده کند، باز در ارزش نخ فقط همان کاری که از لحاظ اجتماعی لازم است، یعنی زمان کار لازم برای تولید دوک آهنی، حساب می‌شود.

اکنون می‌دانیم کدام بخش از ارزش نخ توسط وسایل تولید، یعنی پنبه و دوک، تشکیل می‌شود. این ارزش ۱۲ شیلینگ است، یعنی مادیت یافتن دو روز کار. نکته‌ی بعدی که باید در نظر داشت این است که کدام بخش از ارزش نخ به واسطه‌ی کار ریسنده به پنبه اضافه شده است.

اکنون باید این کار را از دیدگاهی کاملاً متفاوت با آنچه در مورد تحلیل فرایند کار اختیار کرده بودیم، بررسی کنیم. در آنجا ما فرایند کار را صرفاً به عنوان فعالیتی که قصد تبدیل پنبه به نخ را داشت ملاحظه کردیم؛ در آنجا، در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر [هر

۱۹. هر قدر ارزش یک کار بیشتر باشد، ارزش نخ بیش‌تر می‌شود.

قدر کاری که برای این قصد انجام می‌شد مناسب‌تر بود، کیفیت نخ تولیدی بهتر می‌شد.]^{۱۹} در آن مورد، کار ریسنده به طور مشخص با انواع دیگر کارهای مولد متفاوت بود و این تفاوت خود را هم از لحاظ ذهنی در قصد خاص ریسندگی و هم از لحاظ عینی در سرشت ویژه‌ی عملیات آن، ماهیت خاص وسایل تولید آن و ارزش مصرفی خاص محصول آن آشکار می‌کرد. برای انجام عملیات ریسندگی، وجود پنبه و دوک یک ضرورت است، اما به درد ساختن توپ خان‌دار نمی‌خورند. در اینجا، برعکس، کار ریسنده از آن جهت که ارزش می‌آفریند، یعنی از این لحاظ که سرچشمه ارزش است، به هیچ وجه با کار توپ‌ریز، یا نزدیک‌تر به مثال ما، با کار پنبه کار یا کار دوک‌ساز که در وسایل تولید نخ تحقق پیدا می‌کند، تفاوتی ندارد. [تنها به مدد همسانی یادشده است که پنبه کاری، دوک‌سازی و ریسندگی می‌توانند اجزای سازنده‌ی یک کل، یعنی ارزش نخ، را شکل دهند]^{۲۰} و تنها از لحاظ کمی با یکدیگر متفاوت باشند. ما در اینجا دیگر به کیفیت، خصوصیت و محتوای کار توجه نمی‌کنیم، بلکه فقط کمیّت آن مورد نظر ماست. و این کمیّت را فقط باید محاسبه کرد. فرض می‌کنیم که ریسندگی یک کار ساده و میانگین کار یک جامعه‌ی معین است. بعداً خواهیم دید که فرض مخالف با آن نیز تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

۲۰. اگر این کارها، با وجود تفاوت در شکل‌های مفید خود جوهر یکسانی نداشتند، نمی‌توانستند، بی‌توجه به کیفیت آن‌ها، کل کاری را بسازند که در کالا تحقق یافته است. از این‌رو، ارزش‌های پنبه و دوک بخش‌های سازنده‌ی ارزش کل نخ به‌شمار نمی‌آیند.

در جریان فرایند کار، کار کارگر پیوسته دستخوش دگرگونی و از شکلی ناپایدار به شکل یک هستی پایدار و از یک شکل در حال حرکت به شکل یک شیئیت تبدیل می‌شود. در پایان یک ساعت، حرکت ریسندگی در کمیّت معینی از نخ باز نموده می‌شود؛ به بیان دیگر، کمیّت معینی از کار یعنی کمیّت کار یک ساعت، در پنبه شیئیت یافته است. وقتی می‌گوییم ساعت

کار، مقصودمان صرف شدن نیروی حیاتی ریسنده طی یک ساعت است، زیرا کار ویژه‌ی ریسندگی در اینجا فقط تا جایی در نظر گرفته می‌شود که صرف شدن نیروی کار به طور عام است و نه کار خاص ریسنده.

بسیار اهمیت دارد که طی این فرایند، زمان کار بیش از آنچه تحت شرایط معین اجتماعی لازم است، برای تبدیل پنبه به نخ صرف نشود. اگر در شرایط متعارف اجتماعی تولید یعنی در شرایط میانگین، از x پوند پنبه با یک ساعت کار y پوند نخ حاصل شود، آن‌گاه یک روز کار فقط زمانی یک کار دوازده ساعته شمرده خواهد شد که از $12x$ پوند پنبه $12y$ پوند نخ تولید شده باشد؛ زیرا تنها زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی، برای ایجاد ارزش حساب می‌شود.

اکنون نه تنها خود کار بلکه مواد خام و محصول در پرتو نور کاملاً جدیدی ظاهر می‌شوند، نوری کاملاً متفاوت با آنچه در فرایند کار خالص و ساده دیده بودیم. اکنون مواد خام صرفاً به عنوان جذب‌کننده‌ی کمیّت معینی از کار تلقی می‌شود. در واقع، ماده‌ی خام به واسطه‌ی جذب کار به نخ تبدیل می‌شود، زیرا نیروی کار در شکل رسیدن مصرف و به آن افزوده می‌شود؛ اما اکنون محصول، یعنی نخ، چیزی بیش از وسیله‌ی اندازه‌گیری کاری نیست که جذب پنبه شده است. اگر در یک ساعت $1\frac{2}{3}$ پوند پنبه ریسیده شود یا به $1\frac{2}{3}$ نخ ریسیده شود، آن‌گاه ۱۰ پوند نخ جذب شدن ۶ ساعت کار را نشان می‌دهد. کمیّت‌های معین محصول، کمیّت‌هایی که بنا به تجربه تعیین می‌شوند، اکنون چیزی جز باز نمود کمیّت‌های معین کار، حجم معینی از زمان کار متبلور نیستند. آن‌ها صرفاً مادیت یافتن یک ساعت، دو ساعت، یا یک روز کار اجتماعی‌اند.

این‌که کار دقیقاً همان ریسندگی است، و ماده و مصالح آن پنبه و محصول آن نخ، در این جا همان قدر بی‌اهمیت است که ابژه‌ی کار پیش‌تر خود یک محصول و بنابراین پیشاپیش یک ماده‌ی خام بوده است. اگر کارگر به جای رسیدن در یک معدن زغال سنگ استخدام می‌شد، ابژه‌ی کارش زغال می‌بود که طبیعت خود آن ابژه را در اختیارش می‌گذاشت؛ با این همه، کمیّت معینی از زغال، مثلاً یک سنتنر*، که از رگه‌ی خود استخراج می‌شود، باز نمود کمیّت معینی از کار جذب شده می‌بود.

هنگام فروش نیروی کار فرض کردیم که ارزش روزانه‌ی آن ۳ شیلینگ است و ۶ ساعت کار در این ارزش گنجیده است؛ در نتیجه این مقدار کار برای تولید میانگین وسیله‌ی معاش روزانه‌ی کارگر لازم است. اگر اکنون ریسنده‌ی ما با یک ساعت کار کردن بتواند $1\frac{2}{3}$ پوند پنبه را به $1\frac{2}{3}$ پوند نخ تبدیل کند^{۱۲}، نتیجه می‌شود که در ۶ ساعت ۱۰ پوند پنبه را به ۱۰ پوند نخ تبدیل خواهد کرد. بنابراین، در مدت فرایند ریسندگی، پنبه ۶ ساعت کار را جذب

می‌کند. همین زمان کار نیز در یک قطعه طلا به ارزش ۳ شیلینگ باز نمود می‌شود. بنابراین، کار ریسندگی ارزشی برابر با ۳ شیلینگ به پنبه افزوده است.

اکنون کل ارزش محصول یعنی ۱۰ پوند نخ را بررسی کنیم. دو روز و نیم کار در آن شیئیت یافته است. دو روز از آن در پنبه و بخش فرسوده‌ی دوک، و نیم روز در جریان فرایند ریسندگی جذب شده است. این دو روز و نیم کار در قطعه‌ای طلا به ارزش ۱۵ شیلینگ باز نموده می‌شود. بنابراین، ۱۵ شیلینگ قیمت مناسبی برای ۱۰ پوند نخ است و قیمت یک پوند نخ برابر با یک شیلینگ و ۶ پنی است.

سرمایه‌دار ما حیرت می‌کند. ارزش محصول برابر با ارزش سرمایه‌ای است که از پیش پرداخت شده است. ارزش پرداخت شده نه افزایش یافته و نه ارزش اضافی خلق شده است و در نتیجه پول به سرمایه تبدیل نشده است. قیمت ۱۰ پوند نخ ۱۵ شیلینگ است و ۱۵ شیلینگ در بازار آزاد صرف عناصر سازنده‌ی محصول، یا به عبارت دیگر، صرف عوامل فرایند کار شده است؛ ۱۰ شیلینگ برای پنبه، ۲ شیلینگ برای فرسودگی دوک و ۳ شیلینگ برای نیروی کار پرداخت شده است. افزایش ارزش نخ نیز بی‌فایده است زیرا ارزش آن صرفاً مجموع ارزش‌های پیش از این موجود در پنبه، دوک و نیروی کار است: از چنین افزایش ساده‌ی ارزش‌های موجود، نه اکنون و نه هرگز ارزش اضافی نمی‌تواند پدید آید.^{۱۳} این ارزش‌ها اکنون همگی در یک شیء متمرکز شده‌اند؛ اما آن‌ها از پیش، قبل از آن‌که از طریق خرید کالاها به سه بخش تقسیم شوند، در ۱۵ شیلینگ وجود داشته‌اند.

این نتیجه در خود و برای خود عجیب نیست. ارزش یک پوند نخ یک شیلینگ و ۶ پنی است و بنابراین سرمایه‌دار ما باید ۱۵ شیلینگ برای ۱۰ پوند نخ در بازار بپردازد. روشن است که اگر فردی خانه‌اش را حاضر و آماده بخرد یا بدهد برایش بسازند، هیچکدام از این عملیات مقدار پول در نظر گرفته شده برای خرید خانه را افزایش نخواهد داد.

سرمایه‌دار ما که با اقتصاد عامیانه دمساز است، ممکن است بگوید که وی پول خود را با قصد بیرون کشیدن پول بیشتر از آن، از پیش پرداخت کرده است. راه جهنم با حسن نیت فرش شده است و حتی ممکن بود این قصد را داشته که اصلاً بدون تولید کردن پول

۱۳. این حکم که تمامی کارهای غیرکشاورزی غیرمولد هستند بنیاد آموزه‌های فیزیوکرات‌ها را تشکیل می‌دهد. از نظر اقتصاددان حرفه‌ای این حکم ابطال‌پذیر نیست. «روش اضافه کردن ارزش اشیاء دیگر به یک شیء خاص» (مثلاً، اضافه کردن هزینه‌های زندگی بافنده به کتان) «به نحوی که گویی ارزش‌های گوناگون را لایه به لایه بالای یک ارزش می‌گذارند، این نتیجه را دارد که چنین ارزشی به همان مقدار افزایش پیدا می‌کند... اصطلاح «افزودن» تصویری روشن از روش تشکیل قیمت محصول تولیدشده می‌دهد؛ این قیمت فقط مجموع تعداد ارزش‌هایی است که مصرف شده‌اند و با افزودن به یکدیگر به دست می‌آید؛ با این همه، افزودن همانند ضرب کردن نیست» (مرسیه دو لا ریویور، اثر پیش‌گفته، ص. ۵۹۹).

در آورد.^{۱۴} او تهدید می‌کند که دیگر مچش گرفته نخواهد شد. در آینده به جای این که خود کالایی تولید کند، آن‌ها را از بازار خواهد خرید. اما اگر همه‌ی برادران سرمایه‌دارش همین کار را بکنند، او چه کالایی را می‌تواند در بازار بیابد؟ ولی او که نمی‌تواند پولش را بخورد. شروع به موعظه می‌کند. باید پرهیزگاری او را در نظر بگیریم. او می‌توانست ۱۵ شیلینگ خود را صرف عیاشی کند اما آن‌ها را به صورت تولیدی مصرف کرد و با آن نخ ساخت. بسیار خوب؛ و اکنون به‌عنوان پاداش، به جای وجدانی معذب نخ خوبی دارد. اما سرمایه‌دار نباید در نقش محتکر پول قرار گیرد، که پیش از این دیدیم با ریاضت‌کشی کارش به کجا می‌کشد. علاوه بر این، آنجا که چیزی نیست شاه را نیز حقی نیست؛ هر قدر هم پرهیزگاری وی شایسته باشد، پولی نیست که به او پاداش داده شود زیرا ارزش محصول صرفاً مجموع ارزش‌هایی است که به فرایند تولید انداخته شده است. بنابراین، اجازه دهید وی خود را با این فکر تسلی دهد که پرهیزگاری همانا پاداشی است که نصیب او می‌شود. اما خیر، برعکس، او پافشاری می‌کند. می‌گوید نخ به دردش نمی‌خورد. آن را برای فروش تولید کرده است. در این مورد اجازه دهید برود نخ را بفروشد، یا ساده‌تر از آن، اجازه دهید تا در آینده تنها چیزهایی را تولید کند که خود به آن‌ها نیاز دارد، نسخه‌ای که پیش از این توسط پزشک شخصی‌اش، مک‌کولوچ، به‌عنوان راه‌حلی با کارآیی اثبات شده در مقابل بیماری واگیردار اضافه تولید، تجویز شده بود. اکنون سرمایه‌دار ما گستاخ می‌شود. مگر کارگر می‌تواند کالاها را از هیچ و فقط با استفاده از دست و پای خود تولید کند؟ مگر سرمایه‌دار مواد و مصالح را در اختیار او نگذاشته تا از طریق آن‌ها و تنها از طریق آن‌ها بتواند به کار خود تجسد بخشد؟ و چون بخش بزرگ‌تر جامعه را چنین مخلوقات مفلسی تشکیل می‌دهند، آیا سرمایه‌دار با در اختیار نهادن ابزارهای تولیدش، نخ و دوک‌اش، خدمت بی‌اندازه‌ای به جامعه و نیز خود کارگر نکرده است، زیرا مگر نه اوست که وسیله‌ی معاش کارگر را در اختیارش گذاشته است؟ با این حساب آیا مجاز نیست که به ازای تمامی این خدمات چیزی دریافت کند؟ اما مگر کارگر نیز با تغییر پنبه و دوک به نخ خدمتی هم‌ارز برای او انجام نداده است؟ علاوه بر این، در اینجا مسئله‌ی خدمت در میان نیست.^{۱۵} خدمت چیزی جز اثر

۱۴. به این ترتیب، {سرمایه‌دار ما} از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۷، بخشی از سرمایه‌ی خود را از کارهای تولیدی بیرون کشید تا آن را در بورس سهام راه‌آهن به کار اندازد، و به همین طریق در جریان جنگ داخلی آمریکا، کارخانه‌اش را بست و کارگران را به خیابان‌ها ریخت تا در بورس پنبه‌ی لیورپول دست به قمار زنند.

۱۵. «بگذار هر که خواهد چنین کند زبان به خودستایی بگشاید و جامه‌ی زیبا تن کند و خود را بیارآید [اما به کتاب مقدس توجه نمی‌کند و قاطعانه به آن نمی‌آویزد]... هرکسی که بیش و بهتر از آن چه می‌دهد، می‌ستاند، ربامی‌کند و این خدمت به غیر نیست بلکه به همسایه‌ی خود ضرر می‌رساند همانند آن‌که می‌دزد و غارت می‌کند. هر چه را که خدمت یا نیکوکاری به همسایه می‌نامند، نیکی و خدمت نیست. زن و مرد زناکار به هم خدمت بزرگی می‌کنند و به هم لذت

سودمند یک ارزش مصرفی نیست، چه این اثر یک کالا باشد، چه اثر یک کار.^{۱۶} ما در اینجا با ارزش مبادله‌ای سروکار داریم. سرمایه‌دار به کارگر ارزشی برابر با ۳ شیلینگ پرداخت کرده است و کارگر به او هم‌ارز دقیقی به ارزشی برابر با ۳ شیلینگ که به پنبه افزوده برگردانده است: وی به او ارزشی برابر با همان ارزش داده است. دوست ما که تاکنون تمام خودپسندی سرمایه را به نمایش گذارده است، ناگهان رفتار فروتنانه‌ی یکی از کارگرهای ساده‌ی خود را پیشه می‌کند: مگر خود او کار نکرده؟ مگر او کار سرپرستی را انجام نداده و بر کار ریسنده نظارت نداشته؟ و مگر این کار نیز ارزش خلق نمی‌کند؟ ناظر و مدیرش شانه بالا می‌اندازند. در همین حال، سرمایه‌دار با خنده‌ای صمیمانه بر خود مسلط می‌شود. کل این مرثیه‌خوانی وی صرفاً به قصد آن است که به چشم ما خاک بپاشد. وی برای این حرف‌ها پیشیزی هم ارزش قایل نیست. وی این‌گونه ترفندها و شعبده‌بازی‌ها را به استادان اقتصاد سیاسی واگذار می‌کند که بابت همین کار پول می‌گیرند. خود او مرد عمل است و اگرچه هرگز به آنچه خارج از کسب و کارش می‌گوید فکر نمی‌کند، اما در کسب و کارش خوب می‌داند چه می‌کند.

موضوع را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم. ارزش روزانه‌ی نیروی کار برابر با ۳ شیلینگ است، زیرا نیم‌روز کار در آن شیئیت یافته است، به این دلیل که وسینه‌ی معاش لازم روزانه برای تولید نیروی کار فقط نیم روز کار می‌ارزد. اما کار گذشته‌ای که در نیروی کار نهفته است و کار زنده‌ای که این نیرو می‌تواند اجرا کند، و نیز مخارج روزانه‌ی نگهداری نیروی کار و مصرف روزانه‌ی آن در کار، دو مقدار کاملاً متفاوت‌اند. اولی ارزش مبادله‌ای نیروی کار را تعیین می‌کند و دومی ارزش مصرفی آن را. این امر که نیم روز کار برای زنده نگهداشتن کار طی ۲۴ ساعت لازم است، به هیچ وجه مانع آن نیست که تمام روز را کار کند. بنابراین، ارزش نیروی کار، و ارزش‌افزایی نیروی کار در فرایند کار دو مقدار کاملاً متفاوت‌اند؛ و این تفاوت ارزش همان چیزی است که سرمایه‌دار هنگام خرید نیروی کار در ذهن داشته است. کیفیت سودمند نیروی کار که بنا به آن نخ و چکمه می‌سازد، از نظر سرمایه‌دار صرفاً شرط ضروری برای فعالیت اوست؛ زیرا برای خلق ارزش، کار باید به شکلی سودمند صرف

→ می‌بخشند. سوارکاری که به سارق کمک می‌کند تا در جاده دست به غارت زند و به مردم و کشتزار مردم حمله کند، خدمت بزرگی به او می‌کند. طرفداران پاپ به مردم ما خدمت بزرگی می‌کنند که همه را غرق نمی‌کنند، نمی‌سوزانند و به قتل نمی‌رسانند یا در زندان آن‌ها را نمی‌پوسانند ولی اجازه می‌دهند برخی زنده بمانند و فقط به این اکتفا می‌کنند که پس از توقیف اموالشان آن‌ها را طرد کنند. شیطان نیز به خدمتگذاران خود خدمتی بزرگ و بی‌اندازه می‌کند... خلاصه آن‌که جهان پر از خدمت‌های روزانه‌ی بزرگ و عالی و کردارهای نیک است» (مارتین لوتر، خطاب به کشیشان، موعظه بر ضد رباخواری، ویتن‌برگ، ۱۵۴۰).

۱۶. در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۴، درباره‌ی این نکته چنین اظهار نظر کرده‌ام: «به سادگی می‌توان درک کرد که چه خدمتی را مقوله‌ی "خدمت" باید به اقتصاددان‌هایی چون ژان باتیست سه و ف. باستیا بکند.»

شود. آنچه حقیقتاً برای او تعیین کننده بود، ارزش مصرفی ویژه‌ای بود که این کالا به عنوان سرچشمه‌ی نه تنها ارزش بلکه ارزشی بیشتر از ارزش خود داراست. این خدمت ویژه‌ای است که سرمایه‌دار از نیروی کار توقع دارد. و وی در این مورد طبق قانون‌های ابدی مبادله‌ی کالایی عمل می‌کند. در واقع، فروشنده‌ی نیروی کار مانند فروشنده‌ی هر کالای دیگر، ارزش مبادله‌ای آن را تحقق می‌بخشد و ارزش مصرفی آن را واگذار می‌کند. او نمی‌تواند یکی را داشته باشد بدون آن‌که دیگری را بدهد. ارزش مصرفی نیروی کار، و به بیان دیگر خود کار، همان قدر به فروشنده‌ی آن تعلق دارد که ارزش مصرفی روغن پس از فروش آن به فروشنده‌ی آن. مالک پول ارزش روزانه‌ی نیروی کار را پرداخته است؛ بنابراین، وی استفاده از آن را در طول روز به خود اختصاص داده، یعنی مدت کار روزانه به او تعلق دارد. ارزش وسیله‌ی معاش روزانه‌ی نیروی کار فقط نیم روز کار است، در حالی که همین نیروی کار می‌تواند در کل روز کارآمد باقی بماند و کار کند، و در نتیجه ارزشی که با مصرف نیروی کار در طول یک روز خلق می‌شود دو برابر ارزش روزانه‌ی خود آن نیروی کار است؛ این واقعیت اقبال ویژه‌ای را نصیب خریدار می‌کند اما به هیچ وجه در حق فروشنده بی‌عدالتی نشده است.

سرمایه‌دار ما این وضعیت را پیش‌بینی کرده بود و به همین دلیل هم می‌خندید. * بنابراین، کارگر در کارگاه وسایل تولید لازم را نه برای کاری ۶ ساعته بلکه برای ۱۲ ساعت می‌یابد. چون ۱۰ پوند پنبه می‌تواند ۶ ساعت کار را جذب کند و به ۱۰ پوند نخ تبدیل شود، اکنون ۲۰ پوند پنبه ۱۲ ساعت کار را جذب خواهد کرد و به ۲۰ پوند نخ تبدیل می‌شود. محصول این فرایند کار بسط یافته را بررسی می‌کنیم. اکنون پنج روز کار در این ۲۰ پوند نخ شینیت یافته است؛ چهار روز مربوط به پنبه و دوک مصرف شده است، یک روز باقیمانده در جریان فرایند ریسندگی توسط پنبه جذب شده است. تجلی کار پنج روز به طلا برابر با ۳۰ شیلینگ یا یک پوند و ۱۰ شیلینگ است. بنابراین، این قیمت ۲۰ پوند نخ است. یک پوند نخ مانند گذشته یک شیلینگ و ۶ پنی می‌ارزد. اما مجموع ارزش کالاهایی که به این فرایند وارد شده‌اند برابر با ۲۷ شیلینگ است. ارزش نخ ۳۰ شیلینگ است. بنابراین، ارزش محصول یک نهم بیشتر از ارزشی است که پیش‌تر برای تولید پرداخت شده است؛ ۲۷ شیلینگ به ۳۰ شیلینگ تبدیل شده است: ارزش اضافی به میزان ۳ شیلینگ به وجود آمده است. سرانجام این چشم‌بندی موفقیت‌آمیز از کار در آمد: پول به سرمایه تبدیل شده است.

تمام شرایط صورت مسئله برآورده شده است، و این در حالی است که قانون‌های حاکم بر مبادله‌ی کالاها به هیچ وجه نقض نشده است. هم‌ارز با هم‌ارز مبادله شده است. سرمایه‌دار به عنوان خریدار، کل ارزش هر کالا یعنی پنبه، دوک و نیروی کار را پرداخته

* برگرفته از فاوست، بخش اول، «اتاق مطالعه»، ص. ۲۰۸، (*Der Kasus macht mich lachen!*) - ف.

است. وی سپس همان کاری را انجام داد که هر خریدار کالا انجام می‌دهد: ارزش مصرفی آن‌ها را مورد استفاده قرار داد. فرایند مصرف نیروی کار، که همچنین فرایند تولید کالاها است، به ۲۰ پوند نخ به ارزش ۳۰ شیلینگ انجامید. سرمایه‌دار، که قبلاً به‌عنوان خریدار بازار را ترک کرده بود، اکنون به‌عنوان فروشنده به بازار باز می‌گردد. وی نخ خود را پوندی یک شیلینگ و ۶ پنی می‌فروشد که ذره‌ای هم بالاتر یا پایین‌تر از ارزش آن نیست. و با این همه، وی ۳ شیلینگ بیش از آنچه که ابتدا در گردش انداخته بود از آن بیرون می‌کشد. کل این مسیر، تبدیل پول به سرمایه، هم در قلمرو گردش رخ می‌دهد و هم رخ نمی‌دهد. [این تبدیل به وساطت گردش رخ می‌دهد زیرا مشروط به خرید نیروی کار در بازار است. در گردش رخ نمی‌دهد زیرا آن‌چه آنجا اتفاق می‌افتد فقط فرایند ارزش‌افزایی را که تماماً به قلمرو تولید محدود است به‌راه می‌اندازد.]²¹ و بنابراین «همه چیز در بهترین حالت و در بهترین جهان ممکن» به وقوع می‌پیوندد.*

21. گردش چون واسطه عمل می‌کند، نیروی کار در بازار خریداری می‌شود تا در قلمرو تولید استثمار شود، و در همانجا به سرچشمه‌ی ارزش اضافی تبدیل می‌شود.

سرمایه‌دار با تبدیل پول به کالاهایی که چون مصالح مادی برای محصولی جدید یا چون عواملی در فرایند کار مورد استفاده قرار می‌گیرند، و با آمیختن نیروی کار زنده در شیئیت بیجان آن‌ها، ارزش یعنی کار گذشته، شیئیت یافته و بیجان را به سرمایه تبدیل می‌کند، یعنی به ارزشی که می‌تواند خود ارزش‌افزایی کند، به هیولایی جاندار که شروع به «کارکردن» می‌کند، «تو گویی پیکر آن با عشق تصاحب شده است.»[☆]

اگر اکنون فرایند تشکیل ارزش را با فرایند ارزش‌افزایی مقایسه کنیم، پی خواهیم برد که فرایند ارزش‌افزایی چیزی نیست جز تداوم فرایند تشکیل ارزش، فراتر از نقطه‌ای معین. اگر این فرایند اخیر فراتر از نقطه‌ای انجام نشود که ارزش پرداخت شده توسط سرمایه‌دار برای نیروی کار با هم‌ارزی جدید جایگزین شود، ما فقط با فرایند تشکیل ارزش روبرو هستیم؛ اما اگر فراتر از آن نقطه ادامه یابد، به فرایند ارزش‌افزایی تبدیل می‌شود.

[اگر جلوتر برویم و فرایند تشکیل ارزش را با فرایند کار مقایسه کنیم، پی خواهیم برد که فرایند دوم عبارت از کار مفیدی است که ارزش‌های مصرفی تولید می‌کند. در اینجا حرکت از لحاظ کیفی، با توجه به نوع خاص محصول تولید شده و مطابق با قصد و محتوای حرکت دیده می‌شود. اما اگر این حرکت به‌عنوان فرایند تشکیل ارزش مشاهده شود، همین فرایند کار تنها به صورت کمی بازنموده می‌شود.]²² در اینجا موضوع فقط بر سر زمانی

22. اکنون تولید ارزش را با تولید ارزش‌های مصرفی مقایسه می‌کنیم. تولید ارزش‌های مصرفی مبتنی بر حرکت کار مفید است. فرایند کار در اینجا از نقطه نظر کیفی دیده می‌شود. این فعالیتی است که با هدف برآورده کردن نیازهای متعین، با وسایل تولید منطبق با این هدف انجام می‌شود، روش‌های خاصی به کار گرفته می‌شود و سرانجام به تولید یک محصول سودمند می‌انجامد. برعکس، همین فرایند به‌عنوان تولید ارزش فقط از نقطه نظر کمی ارائه می‌شود.

* Tout pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles جمله‌ی قصار قهرمان کتاب ساده لوح

اثر ولتر - م. فا

☆ گوته، فاوست، پاره‌ی اول، اتاق اوثرباخ در لایپزیگ، سطر ۲۱۴۱ ("als hätt 'es Lieb' im Leibe") - م. ا.

تعیین یافته از لحاظ کارکردی در نظر گرفته نمی شوند که نیروی کار روی آنها با هدفی معین عمل می کند. آنها صرفاً به عنوان کمیته های معین کار شیئیت یافته در نظر گرفته می شوند.²³ کار چه از پیش در وسایل کار گنجیده و چه توسط نیروی کار افزوده شده باشد، تنها برحسب مقدار زمانش در نظر گرفته می شود. این کار برابر با ساعت ها، روزها و غیره است.

23. وسایل تولید اکنون به عنوان وسایل ساده‌ی جذب کار عمل می کنند و خودشان فقط باز نمود کمیته از کار هستند که در آنها تحقق یافته است.

با این همه، زمان صرف شده در تولید تنها تا جایی منظور می شود که از لحاظ اجتماعی برای تولید ارزش مصرفی لازم باشد. این امر پیامدهای گوناگونی دارد. نیروی کار باید تحت شرایط متعارف عمل کند. مثلاً، اگر ماشین نخریسی از لحاظ اجتماعی ابزار غالب کار در ریسندگی باشد، نباید چرخ ریسندگی در اختیار ریسنده قرار بگیرد. پنبه نیز نباید چنان بنجل باشد که هر لحظه پاره شود بلکه باید کیفیت مرغوبی داشته باشد. در غیر این صورت، در هر دو مورد، ریسنده بیش از آنچه از لحاظ اجتماعی برای تولید یک پوند نخ لازم است وقت صرف خواهد کرد، و در این مورد، زمان اضافی نه ارزش می آفریند نه پول. اما خصوصیت متعارف عوامل عینی کار به سرمایه دار بستگی دارد، نه به کارگر. [شرط دیگر این است که خود نیروی کار باید کار آیی متعارف داشته باشد].²⁴ نیروی کار در رشته ای که به کار گرفته می شود، باید صاحب مهارت، چالاکی و سرعت میانگینی باشد که در آن رشته غالب است. اما سرمایه دار ما نیروی کار را با چنین کیفیت متعارفی در بازار کار خریده است. نیروی کار باید با میانگین تلاش متعارف و درجه شدتی که از لحاظ اجتماعی متداول است صرف شود؛ و سرمایه دار همان طور که در این مورد نگران است، می خواهد مطمئن شود که کارگزارش لحظه ای هم بیکار نباشند. وی نیروی کار را برای مدت زمان معینی خریده است و بر این حق پافشاری می کند. وی نمی خواهد از او بدزدند. سرانجام، هر نوع مصرف بیهوده‌ی مواد خام یا ابزارهای کار شدیداً ممنوع است - و برای این مقصود، دوست ما قانون جزایی از آن خود در اختیار دارد. زیرا آنچه به این طریق هدر رفته بیانگر مصرف زائد کمیته هایی از کار شیئیت یافته است و این کار در محصول فرایند تشکیل ارزش گنجانده نمی شود.¹⁷

24. از سوی دیگر، خصوصیت متعارف نیروی کار اجتناب ناپذیر است.

17. این یکی از آن شرایطی است که سبب می شود تولید بر پایه‌ی برده داری گران تر تمام شود. در برده داری بنا به اصطلاح جالب پیشینیان، کارگر تنها به عنوان ابزار ناطق (instrumentum vocale) از حیوان که ابزار نیمه ناطق (instrumentum semi-vocale) و از افزار بی جان که ابزار صامت (instrumentum mutum) است، متمایز می شود. * اما خود او مراقب است که هم حیوان و هم افزار احساس کنند که او هیچ کدام از آنها نیست بلکه موجود انسانی است. برده با رفتار خشن با یکی {حیوانات} و صدمه زدن به دیگری {ابزارها} با تمام حرص خویش، از فهمیدن این که با آنها متفاوت است، احساس خرسندی می کند. به این ترتیب، اصل اقتصادی عام در این شیوه از تولید این است که فقط خشن ترین و سنگین ترین افزارها به کار برده می شود چرا که به خاطر زخمی زیاد، صدمه زدن

اکنون می‌بینیم که تفاوت بین کار که از یک سو ارزش مصرفی و از سوی دیگر آفریننده‌ی ارزش تلقی می‌شود، یعنی تفاوتی که با تحلیل خود از کالا کشف کردیم، خود را در تفاوت بین دو جنبه‌ی مختلف از فرایند تولید بروز می‌دهد.

فرایند تولید به مثابه‌ی وحدت فرایند کار و فرایند تشکیل ارزش، فرایند تولید کالاهاست؛ فرایند تولید به مثابه‌ی وحدت فرایند کار و فرایند ارزش‌افزایی، فرایند تولید سرمایه‌داری یا شکل سرمایه‌دارانه‌ی تولید کالاها است.²⁵

پیش‌تر اظهار کردیم که در فرایند ارزش‌افزایی کاملاً بی‌اهمیت است که کار تصاحب‌شده [توسط سرمایه‌دار کاری ساده با میانگین اجتماعی است یا کاری پیچیده‌تر و به تعبیری با وزن مخصوص بالاتر. تمام کارهایی که از لحاظ میانگین اجتماعی بالاتر یا پیچیده‌ترند، تجلی صرف‌شدن هزینه‌بر نیروی کاری‌اند که تولید آن زمان و کار بیشتری از نیروی کار ناماهر یا ساده برده است و بنابراین، ارزش بالاتری دارد. این نیرو که ارزش بالاتری دارد، خود را در کاری بالاتر نشان می‌دهد و بنابراین در زمان یکسانی، در ارزش‌های به نسبت بالاتری شئیت می‌یابد. هر قدر هم بین کار ریسنده و جواهرساز تفاوت مهارت وجود داشته باشد، آن بخش از کاری که جواهرساز صرفاً جایگزین ارزش نیروی کار خود می‌کند، از لحاظ کیفی با آن بخش اضافی کار که صرف تولید ارزش اضافی

25. می‌بینیم که تفاوت بین کار مفید و کار منشأ ارزش، که ما در ابتدای تحقیق خود با تحلیل کالا مشاهده کردیم، اکنون مانند تفاوت بین دو جنبه از تولید کالایی نمودار می‌شود. تولید کالایی به محض آن که به مثابه وحدت کار مفید و کار آفریننده‌ی ارزش اضافی تجلی می‌یابد، و نه فقط به مثابه‌ی وحدت کار مفید و کار آفریننده‌ی ارزش، به تولید سرمایه‌داری تبدیل می‌شود، یعنی تولید کالایی به شکل سرمایه‌دارانه.

→ به آن‌ها دشوار است. در ایالت‌های برده‌دار هم‌مرز با خلیج مکزیک، تا زمان جنگ داخلی آمریکا، تنها خیش‌های مشابه با مدل چین باستان را به کار می‌بردند که به جای ایجاد شیار روی زمین، مانند خوک یا موش صحرایی زمین را زیر و رو می‌کردند. رجوع کنید به جی. ای. کرنس، قدرت برده، لندن، ۱۸۶۲، صفحات ۴۶ و پس از آن. اولمستاد در کتاب خود با عنوان دولت‌های برده‌دار ساحلی از جمله می‌گوید: «در اینجا ابزارهایی را به من نشان دادند که هیچ آدم عاقلی در میان ما حاضر نیست اجازه دهد به دست کارگری که از او مزد می‌گیرد، داده شود. و به گمان من، این ابزارها با این وزن مفرط و زمختی‌شان کار را ده درصد سنگین‌تر از کاری انجام می‌دهند که ما با ابزارهای متعارف انجام می‌دهیم. به من اطمینان دادند که با توجه به بی‌دقتی و خام‌دستی بردگان در کار با ابزارها، هر وسیله‌ی سبک‌تر یا کمتر زمخت نمی‌تواند باعث صرفه‌جویی بیشتری شود، و آن ابزارهایی که ما پیوسته به کارگران خود می‌دهیم و از دادن آن‌ها سود می‌بریم، حتی یک روز هم در یک گندم‌زار ویرجینیا دوام نخواهد داشت - هر چند زمین‌های آنجا نرم‌تر و کم سنگ‌تر است. همچنین، وقتی می‌پرسم چرا عموماً از قاطر به جای اسب در مزارع استفاده می‌کنند، نخستین دلیلی که ارائه می‌شود، و آشکارا قاطع‌ترین دلیل، این است که اسب‌ها به فوریت توسط برده‌ها لنگ یا چلاق می‌شوند در حالی که قاطرها ضربات چماق را تحمل می‌کنند، بدون آن‌که از لحاظ جسمی آسیب ببینند و اگر یکی دو روز هم علوفه نخورند، ناراحت نمی‌شوند. قاطر سرما نمی‌خورد یا اگر بیمار نشود یا فراموش شود تیمارش کنند مریض نمی‌شود. کافی ست از پنجره‌ی اتاقم که در آن مشغول نوشتن هستم به بیرون نگاهی افکنم تا تقریباً هر زمان شاهد رفتاری بارمه‌ها باشم که بی‌گمان در ایالات شمالی به بیکاری فوری کارگر توسط تقریباً هر کشاورزی می‌انجامد.»**

* برده «ابزار ناطق»، حیوان «ابزار نیمه‌ناطق» و گاواهن «ابزار صامت» است (وارو، *Rerum Rusticarum*، جلد اول،

ص ۱۷) - م. ا.

** فریدریک لائوالمستد، سفری به ایالات برده‌دار ساحلی، نیویورک، ۱۸۵۶، صص ۴۶-۴۷ - م. ا.

می‌کند هیچ تفاوتی ندارد. در هر دو مورد، ارزش اضافی تنها ناشی از افزایش کمی کار یعنی طولانی‌تر شدن همان فرایند کار، در یک مورد فرایند ساختن جواهر و در مورد دیگر فرایند ساختن نخ، است.^{۱۸}[۲۶]

[از سوی دیگر، در هر فرایند تشکیل ارزش، تقلیل نوع بالاتر کار به میانگین کار اجتماعی، مثلاً تقلیل یک روز کار نوع بالاتر به x روز کار نوع ساده‌تر، اجتناب‌ناپذیر است.^{۱۹} بنابراین، با این فرض که کار کارگر مورد استفاده‌ی سرمایه، میانگین اجتماعی کار ساده است، خود را از انجام یک عملیات زائد معاف و تحلیل مان را ساده‌تر می‌کنیم.]^{۲۷}

۲۶. هنگام بررسی تولید ارزش اضافی، فرض کردیم که کار، تصاحب شده توسط سرمایه، میانگین کار ساده است. فرض مخالف در این جا هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. مثلاً، کار جواهرساز مسلماً در مقایسه با کار ریسنده، کاری است با توانایی بالاتر. یکی کار ساده و دیگری کار پیچیده‌ای است بیانگر نیرویی که دشوارتر پرورش می‌یابد و در زمانی برابر ارزش بیشتری را ایجاد می‌کند. اما درجه‌ی تفاوت بین این دو کار هر چه باشد، بخشی از کار که جواهرساز با مهارت خود صرف تولید ارزش اضافی می‌کند، از لحاظ کیفی هیچ تفاوتی با آن بخش از کار که فقط صرف جایگزینی ارزش مزدش می‌شود ندارد. همچون گذشته، ارزش اضافی فقط ناشی از طولانی‌شدن مدت کار، خواه کار ریسنده خواه کار جواهرساز، است.

۲۷. از سوی دیگر، در تولید ارزش، کار بالاتر باید همیشه به میانگین کار اجتماعی تقلیل یابد، مثلاً یک روز کار پیچیده به دو روز کار ساده تبدیل شود. اگر اقتصاددان‌ها علیه این «ادعای دلخواه» فریاد می‌زنند، علت جز این نیست که بنا به یک ضرب‌المثل آلمانی، درختان مانع دیدن جنگل شده‌اند! آن‌چه آنان به نیرنگ در تحلیل نسبت می‌دهند، به‌واقع روندی است که هر روزه در هر گوشه‌ی جهان رخ می‌دهد. همه جا ارزش متنوع‌ترین کالاها بدون تمایز در پول تجلی می‌یابد، یعنی به مقداری معین طلا یا پول. فقط به همین دلیل، تفاوت‌های نوعی کار، که در ارزش‌های آن‌ها بازنموده می‌شوند، با نسبت‌های متفاوت به مقادیر متعین یک نوع کار متعارف، یعنی کاری که طلا یا پول تولید می‌کند، تقلیل می‌یابد.

۱۸. تمایز بین کار بالاتر و ساده‌تر، «کار ماهر» و «کار ناماهر»، تا حدی ناشی از توهم محض است یا دست کم ناشی از تمایزاتی است که مدت‌هاست دیگر واقعی به‌شمار نمی‌آیند و تنها به دلیل رسم و عرف سنتی باقی مانده است؛ و تا حدی هم ناشی از شرایط نومیدانه بخش‌هایی از طبقه کارگر است، شرایطی که مانع می‌شود تا بتوانند مانند بقیه بخش‌های آن ارزش نیروی کار خود را بازستانند. در اینجا شرایط تصادفی چنان نقش بزرگی دارند که این دو شکل کار گاهی جای‌شان را با هم عوض می‌کنند. مثلاً آنجا که کالبد جسمانی طبقه‌ی کارگر ضعیف شده یا نسبتاً تحلیل رفته است، که در تمامی کشورهای صادق است که تولید سرمایه‌داری تکامل زیادی داشته، شکل‌های پایین‌تر کار که مستلزم فعالیت عضلانی بیشتری‌اند، به طور کلی در قیاس با شکل‌های ظریف‌تر کار به‌عنوان شکل‌های بالاتر قلمداد می‌شوند. این کارهای ظریف‌تر به سطح کار ساده سقوط می‌کنند. مثلاً، کار یک آجرچین در انگلستان در سطح بالاتری از بافنده‌ی گل دوزی است. همچنین، اگرچه کار پنبه‌چین به کوشش بدنی زیادی نیاز دارد، و در عین حال غیربهداشتی است، تنها کار ساده تلقی می‌شود. علاوه بر این، نباید تصور کنیم که به اصطلاح کار «ماهر» بخش عمده‌ی کل کار یک کشور را تعیین می‌کند. لینگ تخمین می‌زند که در انگلستان (و ولز) زندگی ۱۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر به کار ساده وابسته است. اگر از کل جمعیت ۱۸,۰۰۰,۰۰۰ نفری که در زمان نگارش او زندگی می‌کردند، ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر اشراف، و ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر فقیر، ولگرد، جانی، روسپی و ۴,۶۵۰,۰۰۰ نفر که طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند کم کنیم، ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر باقی می‌مانند. اما لینگ در طبقه‌ی متوسط خود کسانی که از بهره‌ی سرمایه‌گذاری‌های کوچک گذران می‌کنند، کارمندان، نویسندگان، هنرمندان، آموزگاران و غیره را نیز گنجانده است. وی برای بالا بردن تعداد این ۴,۶۵۰,۰۰۰ نفر، بخشی از «کارگران کارخانه» را که مزد بهتری می‌گیرند در آن می‌گنجانند، و نیز بناها را در شمار کارگران مرفه قرار می‌دهد (س. لینگ، مسکنت ملی و غیره، لندن، ۱۸۴۴). «طبقه‌ی بزرگی که به غیر از کار متعارف چیز دیگری برای تهیه‌ی وسایل زندگی خود ندارد توده‌ی عظیم مردم را تشکیل می‌دهد» (جیمز میل، در «استعمار»، مکمل فرهنگ بریتانیکا، ۱۸۳۱).

۱۹. هر جا که به کار به‌عنوان مقیاس ارزش اشاره می‌شود، ضرورتاً به طور ضمنی به یک نوع کار خاص اشاره می‌شود... نسبت سایر انواع کار به آن به آسانی مشخص می‌شود. [جان کازنو]، طرح کلی اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۲، صص

فصل ششم

سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر

عوامل متفاوت فرایند کار نقش‌های متفاوتی در تشکیل ارزش محصولات دارند.

کارگر با اضافه کردن مقدار معینی کار، [صرف‌نظر از محتوا، مقصود خاص و سرشت فنی کارش]^۱، ارزش تازه‌ای به ابژه‌ی کار می‌افزاید. از سوی دیگر، ما ارزش‌های و وسایل تولید مورد استفاده در این فرایند را به‌عنوان اجزای سازنده‌ی ارزش محصول دوباره باز می‌یابیم؛ مثلاً، ارزش‌های پنبه و دوک بار دیگر در ارزش نخ ظاهر می‌شوند. بنابراین، ارزش وسایل تولید با انتقال آن‌ها به محصول حفظ می‌شود. این انتقال در جریان تبدیل آن وسایل تولید به محصول، یعنی در جریان فرایند کار، اتفاق می‌افتد. کار واسطه‌ی این انتقال است. اما چگونه؟

۱. صرف‌نظر از سرشت مفید آن

کارگر هم‌زمان دو کار انجام نمی‌دهد: یعنی یک‌بار برای این که با کاری که می‌کند ارزش به پنبه ارزش، و بار دوم برای این که ارزش قدیمی کارش حفظ شود، یا به بیان دیگر، برای این که ارزش پنبه‌ای که روی آن کار می‌کند و دوک‌هایی که با آن‌ها کار می‌کند به محصول یعنی نخ انتقال داده شوند. وی فقط با افزودن ارزشی جدید، ارزش قدیمی آن‌ها را حفظ می‌کند. افزودن ارزش جدید به ابژه‌ی کار و حفظ ارزش قدیمی آن دو نتیجه‌ی کاملاً متفاوتی است که کارگر در یک زمان واحد به دست می‌آورد و این در حالی است که در همان زمان فقط یک بار کار می‌کند؛ آشکارا سرشت دوگانه‌ی این نتیجه را تنها می‌توان با سرشت دوگانه‌ی کار کارگر توضیح داد. این کار باید هم‌زمان از طریق یکی از ویژگی‌های ارزش بیافریند و از طریق ویژگی دیگرش ارزش را حفظ کند یا انتقال دهد.

چگونه هر کارگر زمان کار و بنابراین ارزش {به محصول} می‌افزاید؟ این امر همیشه فقط در شکل کار مولد کارگر و به شیوه‌ی خاص خود او انجام می‌شود. ریسنده فقط هنگامی که می‌ریسید، بافنده هنگامی که می‌بافد و آهنگر هنگامی که آهنگری می‌کند زمان کار را می‌افزاید. گرچه این عملیات، به معنای دقیق کلمه کار و در نتیجه ارزش‌های جدیدی

را می‌افزایند، اما تنها به مدد کاری هدف‌مند - یعنی به ترتیب ریسندگی، بافندگی و آهنگری - وسایل تولید یعنی پنبه و دوک، نخ و دستگاه بافندگی، آهن و سندان، به عناصر سازنده‌ی محصول و ارزش مصرفی جدیدی تبدیل می‌شوند.^{۲۰} شکل قدیمی ارزش مصرفی آن‌ها ناپدید می‌شود اما فقط برای این‌که در شکل جدیدی از ارزش مصرفی پدیدار شود. هنگام بررسی فرایند تشکیل ارزش دیدیم که اگر یک ارزش مصرفی به طرز موثری در تولید ارزش مصرفی جدیدی مصرف شود، زمان کار لازم برای تولید آن ارزش مصرفی که مصرف شده است، بخشی از زمان کار لازم را برای تولید ارزش مصرفی جدید تشکیل می‌دهد؛ بنابراین، این بخش زمان کاری است که از وسایل تولید مصرف شده به محصول جدید انتقال می‌یابد. بنابراین، کارگر نه با افزایش کارش به طور کلی بلکه به دلیل سرشت مفید آن کار و شکل مولد ویژه‌ی آن، ارزش وسایل تولید پیش‌تر مصرف شده را حفظ می‌کند یا آن‌ها را به عنوان بخشی از ارزش محصول به آن محصول انتقال می‌دهد. از این رو، کار تا جایی که فعالیت مولد هدف‌مند است، تا جایی که ریسندگی، بافندگی و آهنگری و غیره تلقی می‌شود، با تماس محض با وسایل تولید، آن‌ها را از حالت مرگ بیرون می‌آورد، در آن‌ها روح زندگی می‌دمد تا به عوامل فرایند کار تبدیل شوند و خود با آمیختن با آن‌ها، محصولات جدیدی را به وجود می‌آورد.

اگر ریسندگی کار مولد خاص کارگر نبود، او نمی‌توانست پنبه را به نخ تبدیل کند و بنابراین، نمی‌توانست ارزش‌های پنبه و دوک را به نخ انتقال دهد. فرض کنید که همان کارگر حرفه‌اش را به نجاری تغییر می‌داد؛ وی با یک روز کار به مصالحی که روی آن کار می‌کند، ارزش می‌افزاید. بنابراین، می‌بینیم که افزودن ارزشی جدید نه به واسطه‌ی کار او در مقام ریسنده یا نجار به طور خاص، بلکه به دلیل کاری که به طور عام انجام می‌دهد، یعنی کار مجرد اجتماعی، اتفاق می‌افتد؛ و همچنین می‌بینیم که ارزش افزوده مقداری معین دارد، نه به این دلیل که کار کارگر محتوای ویژه‌ی مفیدی دارد، بلکه از آن رو که در مدت معینی ادامه پیدا می‌کند. از یک سو، کار ریسنده بنا به خصوصیت عام و مجردش یعنی صرف‌شدن نیروی کار انسانی، ارزش جدیدی را به ارزش‌های پنبه و دوک می‌افزاید؛ از سوی دیگر، همان کار ریسندگی به دلیل خصوصیت ویژه‌اش به عنوان فرایندی مشخص و سودمند، هم ارزش‌های وسایل تولید را به محصول انتقال می‌دهد و هم آن‌ها را در آن محصول حفظ می‌کند. به این ترتیب است که سرشت دوگانه‌ی نتیجه‌ی کارش در یک دوره‌ی زمانی واحد پدیدار می‌شود.

با افزودن ساده‌ی کمیّت معینی کار، ارزش جدیدی افزوده می‌شود و با ویژگی این کار

۲۰. «کار مخلوق جدیدی را به جای نابودشده‌ای به وجود می‌آورد» (مقاله‌ای در باب اقتصاد سیاسی ملل، لندن، ۱۸۲۱،

افزوده، ارزش‌های قدیمی وسایل تولید در محصول حفظ می‌شود. این اثر دوگانه که از خصوصیت دوگانه‌ی کار ناشی شده است، در پدیده‌های متفاوتی کاملاً آشکار است. فرض کنیم که اختراعی ریسنده را قادر سازد تا مقدار پنبه‌ای را که پیش‌تر می‌توانست در ۳۶ ساعت بریسد، اکنون در ۶ ساعت بریسد. اینک کارآیی کار او به‌عنوان یک فعالیت مولد مفید و هدفمند، شش برابر گذشته شده است. محصول ۶ ساعت کار، شش برابر شده یعنی از ۶ پوند به ۳۶ پوند افزایش یافته است. اما اکنون این ۳۶ پوند پنبه فقط همان مقدار کاری را جذب می‌کند که پیش‌تر ۶ پوند پنبه جذب می‌کرد. هر پوند پنبه یک ششم از کار جدید را جذب می‌کند و در نتیجه ارزش افزوده توسط کار به هر پوند پنبه فقط یک ششم سابق است. از سوی دیگر، در محصول (۳۶ پوند نخ) ارزش انتقال یافته از پنبه شش برابر بیش از گذشته است. ارزش ماده‌ی خام حفظ شده و انتقال یافته به محصول با ۶ ساعت ریسندگی شش برابر بیشتر از گذشته است، گرچه ارزش جدید افزوده توسط کار ریسنده به هر پوند از همان ماده‌ی خام یک ششم گذشته است. این موضوع دو ویژگی کار را که از لحاظ ماهیت با هم متفاوت‌اند، در فرایند تقسیم‌ناپذیر واحدی نشان می‌دهد. کار به واسطه‌ی این دو ویژگی قادر می‌شود در یک مورد ارزش را حفظ کند و در مورد دیگر ارزش بیافریند. از یک سو، هر چه زمان لازم برای رسیدن وزن معینی از پنبه به نخ طولانی‌تر باشد، مقدار ارزش تازه‌ی افزوده به پنبه بیشتر می‌شود؛ اما از سوی دیگر، هر چه وزن پنبه رسیده در زمانی معین بیشتر باشد، مقدار ارزش قدیمی که در محصول حفظ می‌شود بزرگ‌تر خواهد شد.

اکنون فرض کنیم که بهره‌وری کار ریسنده تغییر نکند. بنابراین، او به همان مقدار زمان نیاز دارد که پیش‌تر برای تبدیل یک پوند پنبه به نخ لازم داشت؛ اما فرض کنیم ارزش مبادله‌ی پنبه، چه با شش برابر کردن ارزش سابق آن چه با سقوط ارزش آن به یک ششم قیمت خود، تغییر کرده باشد. در هر کدام از این دو مورد، ریسنده زمان کار یکسانی، و بنابراین ارزش یکسانی، را به کمیّت یکسانی از پنبه می‌افزاید؛ همچنین در هر دو مورد مقدار یکسانی نخ در زمان یکسانی تولید می‌کند. با این همه، ارزشی که وی از پنبه به نخ منتقل می‌کند یا شش برابر گذشته یا یک ششم گذشته است. همین نتیجه وقتی رخ می‌دهد که ارزش وسایل کار صعود یا نزول پیدا کند اما سودمندی آن‌ها در فرایند کار تغییری نکرده باشد.

اگر شرایط فنی فرایند ریسندگی بدون تغییر باقی بماند، و هیچ تغییری نیز در ارزش وسایل تولید رخ ندهد، ریسنده همچنان در زمان‌های کار برابر، کمیّت‌های برابری از مواد خام و ماشین‌آلاتی را که ارزش‌شان ثابت است مصرف می‌کند. بنابراین، ارزشی که در محصول حفظ می‌کند با ارزش جدیدی که به کالا می‌افزاید نسبت مستقیمی دارد. ریسنده طی دو هفته، دو برابر یک هفته کار و بنابراین دو برابر ارزش می‌افزاید، و در همین زمان دو

برابر مصالح مصرف می‌کند و ارزش فرسودگی ماشین‌آلات دو برابر است؛ بنابراین، در محصول دو هفته‌ی خود دو برابر ارزش محصول یک هفته‌ی خود را حفظ می‌کند. مادام که شرایط تولید تغییر نکند، هر چه کارگر با کار تازه‌ی خود ارزش می‌افزاید، ارزش بیشتری را انتقال می‌دهد و حفظ می‌کند. با این همه، حفظ ارزش بیشتر به این دلیل نیست که وی ارزش بیشتری را اضافه می‌کند بلکه از آن روست که افزایش ارزش جدید تحت شرایط تغییر نیافته و مستقل از کار کارگر انجام می‌شود.

البته به‌طور نسبی می‌توان گفت که کارگر همیشه ارزش قدیمی را متناسب با کمیّت افزوده‌ی ارزش جدید حفظ می‌کند. ارزش پنبه چه از یک شیلینگ به دو شیلینگ افزایش یا به شش پنی کاهش یابد، کارگر، با وجود هر تغییری که رخ دهد، پیوسته در محصول یک ساعت کار، فقط نیمی از ارزش دو ساعت کار را حفظ می‌کند. به همین نحو، اگر بهره‌وری کارش افزایش یا کاهش پیدا کند، وی مثلاً در یک ساعت، پنبه کمتر یا بیشتری را نسبت به گذشته می‌ریسد و بنابراین ارزش کمتر یا بیشتری از پنبه را در محصول یک ساعت کار حفظ خواهد کرد؛ اما به هر حال، با دو ساعت کار وی دو برابر ارزش یک ساعت کار را حفظ خواهد کرد.

اگر باز نمود صرفاً نمادین ارزش را در نشانه‌های ارزشی نادیده بگیریم، ارزش فقط در ارزش مصرفی، در چیزها، حفظ می‌شود. (خود انسان که صرفاً چون وجود محض نیروی کار مشاهده می‌شود، ابژه‌ای طبیعی است، یک چیز است، هر چند چیزی زنده و آگاه از خود، و کار تجلی مادی آن نیرو است). بنابراین اگر کالایی ارزش مصرفی‌اش را از دست دهد، ارزش خود را نیز از دست می‌دهد. وسایل تولید با از دست دادن ارزش مصرفی‌شان ارزش خود را از دست نمی‌دهند، زیرا آن‌ها در فرایند کار شکل اصلی ارزش مصرفی خود را از دست می‌دهند فقط برای این که در محصول، قالب ارزش مصرفی جدیدی را به دست آورند. اما هر قدر هم که برای ارزش مهم باشد که در نوعی ارزش مصرفی وجود داشته باشد، این موضوع کاملاً بی‌اهمیت است که در چه ارزش مصرفی وجود دارد. این نکته را استحاله‌های کالاها نشان داد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در فرایند کار، وسایل تولید ارزش خود را به محصول تنها تا جایی انتقال می‌دهند که ارزش مبادله‌ای خود را همراه با ارزش مصرفی مستقل‌شان از دست بدهند. آن‌ها فقط ارزشی را به محصول انتقال می‌دهند که خود به‌عنوان وسیله‌ی تولید از دست داده‌اند. اما از این جنبه، عوامل عینی فرایند کار همگی به یک شکل رفتار نمی‌کنند.

زغالی که زیر دیگ می‌سوزد، بدون بر جا گذاشتن رد و اثری ناپدید می‌شود؛ همین‌طور روغنی که با آن محور چرخ‌ها را گریسکاری می‌کنند. مواد رنگی و سایر مواد کمی نیز ناپدید می‌شوند اما بار دیگر در خواص محصول پدیدار می‌شوند. مواد خام، جوهر

محصول را تشکیل می دهند اما تنها پس از آن که محصول دستخوش تغییری در شکل خود شود. بنابراین، مواد خام و مواد کمکی شکل مستقل خود را که در لوای آن به عنوان ارزش مصرفی وارد فرایند کار شده بودند از دست می دهند. اما در مورد ابزارهای بالفعل کار موضوع به نحو دیگری است. ابزارها، ماشین‌ها، ساختمان‌ها و تأسیسات کارخانه فقط تا زمانی در فرایند کار مورد استفاده قرار می گیرند که شکل اصلی خود را حفظ کنند و آماده‌ی آن باشند تا امروز به همان شکل دیروز وارد فرایند کار شوند. همان‌طور که در طول حیات خود یعنی در طول فرایند کار، شکل خود را مستقل از محصول حفظ می کنند، حتی پس از مرگشان نیز این شکل را حفظ می کنند. جنازه‌ی ماشین‌ها، ابزارآلات و تأسیسات کارخانه‌ها و غیره همیشه وجودی متمایز از آن محصولی دارند که در به وجود آمدنش کمک کرده‌اند. اگر این نوع ابزار کار را در کل دوران استفاده‌اش، از لحظه‌ی ورود به کارگاه تا روز تبعید آن به انبار آت و آشغال، در نظر بگیریم، پی خواهیم برد که در این دوره ارزش مصرفی آن توسط کار کاملاً مصرف شده و بنابراین ارزش مبادله‌ای آن کاملاً به محصول انتقال یافته است. مثلاً، اگر یک ماشین ریسندگی ده سال عمر کرده باشد، روشن است که در این دوره‌ی کاری، ارزش کامل آن طی ده سال به محصول انتقال یافته است. به این گونه، طول عمر یک ابزار کار در تکرار شمار بیشتر یا کمتر عملیاتی مشابه سپری می شود. ابزار نیز همانند انسان سرنوشت مشابهی دارد. گذشت هر روز انسان را بیست و چهار ساعت به مرگش نزدیک تر می کند، هرچند هیچ کس از ظاهر کسی به دقت نمی تواند بگوید او چند روز دیگر هنوز باید در این جاده ره بسپارد. اما این مشکل مانع نمی شود تا شرکت‌های بیمه‌ی عمر میانگین طول عمر آدمی را با نتایجی بسیار دقیق و از آن بیشتر پرسود بگیرند. همین امر در مورد ابزارهای کار صادق است. بنابه تجربه معلوم می شود که یک ماشین خاص به طور میانگین چه مدت عمر خواهد کرد. فرض کنید که ارزش مصرفی آن در فرایند کار فقط شش روز دوام داشته باشد. پس هر روز به طور میانگین یک ششم از ارزش مصرفی خود را از دست می دهد، و بنابراین یک ششم از ارزش خود را در محصول روزانه‌اش از دست می دهد. بنابراین، به همین نحو فرسودگی تمام ابزارهای کار، مثلاً از دست دادن روزانه‌ی ارزش مصرفی‌شان و در نتیجه از دست دادن کمیته‌ی ارزش که به محصول انتقال می دهند، محاسبه می شود.

به این ترتیب، کاملاً روشن است که وسایل تولید هرگز ارزشی بیش از آنچه خود در جریان فرایند کار با از بین رفتن ارزش مصرفی‌شان از دست می دهند، به محصول انتقال نمی دهند. اگر یک ابزار کار هیچ ارزشی نداشته باشد که از دست بدهد، یعنی اگر محصول کار انسانی نباشد، هیچ ارزشی هم به محصول انتقال نمی دهد. این ابزار بدون آن که نقشی در تشکیل ارزش مبادله‌ای داشته باشد به ایجاد ارزش مصرفی کمک می کند. این موضوع در

مورد تمامی ابزارهای تولیدی که طبیعت بدون کمک انسان در اختیار می‌گذارد، مانند زمین، باد، آب، فلزات در شکل کانی خود و الوارهای چوب در جنگل‌های بکر صادق است. در اینجا با پدیده‌ی جالب دیگری روبرو شده‌ایم. ماشینی را فرض کنید که ۱۰۰۰ پوند ارزش داشته باشد و ظرف ۱۰۰۰ روز مستهلک می‌شود. بنابراین، هر روز $\frac{1}{1000}$ از ارزش آن ماشین به محصول آن روز انتقال پیدا می‌کند. در همان حال، ماشین به‌عنوان یک کل همچنان در فرایند کار شرکت می‌کند، هر چند که نیروی حیاتی‌اش رو به تنزل است. بنابراین، به نظر می‌رسد که یک عامل فرایند کار، وسیله‌ی تولید، پیوسته به‌عنوان یک کل وارد آن فرایند می‌شود، حال آن‌که بخشاً وارد فرایند ارزش‌افزایی شده است. تفاوت بین فرایند کار و فرایند ارزش‌افزایی در اینجا در عوامل عینی آن‌ها منعکس می‌شود، به این صورت که یک وسیله‌ی تولید واحد، به‌عنوان عنصر فرایند کار، در تمامیت خود در نظر گرفته می‌شود، اما به‌عنوان عنصر ارزش‌آفرین به صورت جزء به جزء در همان فرایند تولید منظور می‌شود.^{۲۱}

از طرف دیگر، وسیله‌ی تولید ممکن است به‌عکس به‌عنوان یک کل وارد فرایند ارزش‌افزایی شود، اما جزء به جزء وارد فرایند کار شود. فرض کنید که هنگام رسیدن پنبه، برای هر ۱۱۵ پوند پنبه‌ی مصرفی ۱۵ پوند ضایعات داشته باشیم که نه به نخ بلکه به «گرد و غبار شیطان»^{*} (devil's dust) تبدیل می‌شود. اکنون، اگرچه این مقدار ضایعات، تحت شرایط میانگین حاکم در ریسندگی، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است، ارزش این ۱۵ پوند پنبه

۲۱. در اینجا به مسئله‌ی تعمیرات ابزارهای کار توجه نکرده‌ایم. ماشین در دست تعمیر دیگر ابزار کار نیست بلکه مصالح کار است. دیگر با آن کار انجام نمی‌شود، روی خود آن کار می‌شود تا ارزش مصرفی‌اش مرمت شود. برای مقصود ما کاملاً موجه است که فرض کنیم کار صرف شده در تعمیر ابزارها در کار ضروری برای تولید اولیه‌ی آن‌ها گنجانده شده است. اما در متن سخن از تخریبی است که هیچ دکتری نمی‌تواند آن را معالجه کند و آرام آرام موجب مرگ می‌شود، از «آن نوع فرسایشی که نمی‌توان مرتباً تعمیرش کرد مانند آن چاقویی که نهایتاً به وضعیتی می‌رسد که تراشکار درباره‌ی آن می‌گوید دیگر به درد انداختن تیغه‌ی نو هم نمی‌خورد». در متن نشان دادیم که ماشین به‌عنوان یک کل در هر فرایند کار شرکت می‌کند اما هم‌زمان فقط جزء به جزء وارد فرایند ارزش‌افزایی می‌شود. بنابراین، آشفتگی نظراتی که در گزیده‌ی زیر به نمایش درآمده است، بسیار زیاد است! «آقای ریکاردو می‌گوید بخشی از کار یک مهندس در ساختن ماشین‌های جوراب‌بافی» مثلاً در ارزش یک جفت جوراب نهفته است. «با این همه کل کاری که یک جفت جوراب را تولید می‌کند... شامل کل کار مهندس است نه بخشی از آن؛ زیرا یک ماشین تعداد زیادی جوراب تولید می‌کند و هیچکدام از این جوراب‌ها بدون دخالت ماشین تولید نمی‌شود» (ملاحظات در باب مشاجرات کلامی در اقتصاد سیاسی، به ویژه در ارتباط با ارزش...، ص ۵۴). نویسنده، که یک عقل کل (cuistre) به شدت از خود راضی است، در اغتشاش فکری خود و بنابراین در جدل خود فقط تا این حد محق است که نه ریکاردو و نه هیچ اقتصاددانی تا به حال به نحو درستی میان این دو جنبه‌ی کار تمایز نگذاشته و بنابراین، نقشی را که این جنبه‌ها در تشکیل ارزش ایفا کرده‌اند تحلیل نکرده‌اند.

* نامی است که به توبه‌های پنبه‌ای داده شده بود که با ماشینی به نام «شیطان» تمیز می‌شدند. - م.ا.

یقیناً همان قدر به ارزش نخ انتقال داده شده که ارزش ۱۰۰ پوند پنبه‌ای که ماده‌ی نخ را تشکیل می‌دهد. باید ارزش مصرفی ۱۵ پوند پنبه به گرد و غبار تبدیل شود تا ۱۰۰ پوند نخ ساخته شود. بنابراین، نابودی این پنبه شرط ضروری برای تولید نخ است و چون این شرطی ضروری است، و نه به دلیل دیگر، ارزش آن پنبه به محصول انتقال داده شده است. این موضوع برای تمامی فضولات ناشی از فرایند کار که نمی‌توانند به‌عنوان وسیله در تولید ارزش‌های مصرفی جدید و مستقل به کار گرفته شوند، صادق است. استفاده از چنین فضولاتی را می‌توان در کارخانه‌های بزرگ ماشین‌سازی در منچستر دید که کوهی از تراشه‌های آهن شبانه باگاری به کارگاه‌های ریخته‌گری برده می‌شود فقط برای این که صبح روز بعد به‌عنوان توده‌ی جامد آهن در کارخانه‌ها از نو ظاهر شوند.

دیدیم که وسایل تولید فقط هنگامی که در جریان فرایند کار ارزش خود را در شکل ارزش مصرفی قدیمی‌شان از دست می‌دهند، ارزش را به محصول جدید انتقال می‌دهند. بیشینه‌ی مقدار ارزشی که وسایل تولید می‌توانند در این فرایند کار از دست بدهند، آشکارا با مقدار ارزش اولیه‌ای که با آن وارد این فرایند شده‌اند، یا به بیان دیگر، با زمان کار لازم برای تولید آنها محدود می‌شود. بنابراین، وسایل تولید هرگز نمی‌توانند بیشتر از ارزش خود، مستقل از فرایندی که در آن شرکت می‌کنند، به محصول اضافه کنند. هر قدر هم نوع معینی از یک ماده‌ی خام یا ماشین یا سایر وسایل تولید سودمند باشد، مثلاً حتی اگر ۱۵۰ پوند، یا ۵۰۰ روز کاری، بیارزد، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند ارزشی بیش از ۱۵۰ پوند را به ارزش محصول اضافه کند. ارزش محصول نه با فرایند کاری که آنها به‌عنوان وسایل تولید به آن وارد می‌شوند، بلکه با فرایند کاری تعیین می‌شود که از آن به‌عنوان محصول بیرون آمده‌اند. این وسایل تولید در فرایند کار فقط به‌عنوان ارزش مصرفی، یعنی چیزی که ویژگی‌های سودمندی دارد عمل می‌کنند و بنابراین، نمی‌توانند هیچ ارزشی را به محصول انتقال دهند مگر این که خود پیش از ورود به این فرایند ارزشی را در تصاحب داشته باشند.^{۲۲}

۲۲. این امر بی‌معنایی و پیش‌پافتادگی نظر ژان باتیست سه رانسان می‌دهد که مدعی است ارزش اضافی (بهره، سود و اجاره) را از خدمات تولیدی (services productifs) ناشی از وسایل تولید (زمین، ابزارهای کار، ماده‌ی خام) در فرایند کار و از طریق ارزش‌های مصرفی آنها استنتاج می‌کند. آقای ویلهلم روشر، که به‌ندرت فرصتی را برای روی کاغذ آوردن مدیحه‌سرایی‌های بدیع از دست می‌دهد، نمونه‌ی زیر را می‌آورد: «ژ. ب. سه (رساله، جلد اول، فصل ۴) به‌درستی خاطر نشان می‌کند: ارزش تولیدشده توسط چرخ روغن‌کشی، پس از کسر تمامی هزینه‌ها، چیز جدیدی است، چیزی کاملاً متفاوت از کاری که چرخ روغن‌کشی را ساخته است» (اثر پیش‌گفته، یادداشت ص ۸۲). کاملاً درست است! روغن تولید شده با چرخ روغن‌کشی در حقیقت چیزی متفاوت از کاری است که صرف ساختن چرخ می‌شود! مقصود آقای روشر از «ارزش»، اجناسی مانند «روغن» است زیرا روغن ارزش دارد، صرف نظر از این واقعیت که نفت خام «در طبیعت» یافت می‌شود، هر چند در «کمیت‌های» نسبتاً اندک. وی با اشاره به همین مطلب می‌گوید:

در حالی که کار مولد وسایل تولید را به عناصر سازنده‌ی محصول جدید بدل می‌کند، ارزش آن‌ها دچار تناسخ می‌شود. ارزش پیکر مصرف‌شده را رها می‌کند تا پیکری را که تازه آفریده شده تصاحب کند. اما این تناسخ، به عبارتی، در پس کار بالفعلی که انجام می‌شود رخ می‌دهد. کارگر نمی‌تواند کار جدیدی بیفزاید و بنابراین ارزش جدیدی خلق کند، بدون آن‌که در عین حال ارزش‌های قدیمی را حفظ کند، زیرا کاری که او می‌افزاید همیشه باید در شکل مفید معینی باشد و او نمی‌تواند بدون تبدیل محصولات به وسایل تولید محصولی جدید و بدون انتقال ارزش آن‌ها به محصولی جدید، کار را در شکل مفیدی بیفزاید. بنابراین، این موهبت طبیعی نیروی کار در حال عمل، یعنی کار زنده، است که ضمن افزودن ارزش آن را نیز حفظ می‌کند. این موهبت برای کارگر هزینه‌ای در بر ندارد اما بسیار به نفع سرمایه‌دار است زیرا ارزش موجود سرمایه‌ی او را حفظ می‌کند.^{۲۲} مادام که کسب و کار رونق دارد، سرمایه‌دار چنان غرق کسب سود است که به این موهبت رایگان کار توجه نمی‌کند. گسست‌های وخیم در فرایند کار، یعنی بحران‌ها، سرمایه‌دار را کاملاً از وجود آن آگاه می‌کند.^{۲۳}

→ «طبیعت! به زحمت ارزش مبادله‌ای تولید می‌کند.» [اثر پیش‌گفته، ص ۷۹]. «طبیعت» آقای روش و ارزش مبادله‌ای که تولید می‌کند شبیه به باکره‌ی احمقی است که اعتراف کرد بچه داشته است اما «بچه‌ی بسیار کوچولویی بود.» همین «آدم فاضل» (savant sérieux) درباره‌ی موضوع یادشده چنین ادامه می‌دهد: «مکتب ریکاردو می‌کوشد تا سرمایه به عنوان کار انباشت‌شده تحت تبعیت کار قرار گیرد. این تلاش ماهرانه نیست (!) زیرا (!) در حقیقت صاحب سرمایه (!) بالاخره (!) کاری بیش از صرفاً خلق (؟) و حفظ (؟؟) همان ارزش (کدام ارزش؟) انجام داده است: یعنی (؟؟) پرهیز از لذت بردن از آن انجام داده است، و در عوض به جای آن مثلاً (!!!) خواستار بهره شده است.» [اثر پیش‌گفته [ص ۸۲] نویسنده چقدر در این «روش کالبدشناسی - روان‌شناسی» اقتصاد سیاسی که «خواست» را به منبع ارزش تبدیل می‌کند، ماهرانه عمل کرده است!

۲۲ الف. «از میان تمامی ابزارهای حرفه‌ی کشاورزی، کار انسان... چیزی است که وی باید بیش از همه برای بازپرداخت سرمایه‌اش به آن تکیه کند. دو چیز دیگر... دام و چارپایان کشت و کار و... ارابه، گاو آهن، بیل و نظایر آن است که بدون مصرف شدن قسمت معینی از کار مطلقاً چیزی نیستند» (ادموند بورک، اندیشه‌ها و جزئیاتی در باب کمیابی، تقدیم به ر. هون و. پیت در ماه نوامبر ۱۷۹۵، لندن، ۱۸۰۰، ص ۱۰).

۲۳. در روزنامه‌ی تایمز ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲، کارخانه‌داری که کارخانه‌اش ۸۰۰ کارگر را استخدام کرده است و به طور میانگین سالانه ۱۵۰ عدل پنبه از هند شرقی یا ۱۳۰ عدل از آمریکا مصرف می‌کند، با لحنی غم‌زده از هزینه‌های سربار کارخانه هنگام قطع کار شکایت می‌کرد. وی این سربار را سالانه ۶۰۰۰ پوند تخمین می‌زند. در میان این سربارها اقلامی هستند که به موضوع مورد نظر ما مربوط نیستند مانند اجاره، عوارض، مالیات‌ها، بیمه، حقوق مدیر، حسابدار، مهندس و دیگران. اما در صدر آن‌ها وی از ۱۵۰ پوندی یاد می‌کند که بابت زغالی پرداخت می‌شود که گه‌گاه برای گرم کردن کارخانه و راه انداختن موتور بخار استفاده می‌شود. علاوه بر این، مزد کارگرانی را منظور می‌کند که گاهی برای روبراه کردن ماشین‌آلات استخدام می‌کند. سرانجام ۱۲۰۰ پوند را برای فرسودگی ماشین‌آلات حساب می‌کند زیرا «هوا و قانون‌های طبیعی تخریب به این دلیل که موتورهای بخار نمی‌چرخند دست از تاثیرات خود بر نمی‌دارند.» وی

آنچه به طور کلی از وسایل تولید مصرف می شود ارزش مصرفی شان است، و مصرف این ارزش مصرفی توسط کار به تولید محصول می انجامد. در واقع، ارزش آن ها مصرف نمی شود^{۲۴} و بنابراین نادرست است بگوییم که این ارزش باز تولید شده است. این ارزش حفظ می شود: نه به این دلیل که هیچ عملیاتی را در فرایند کار از سر نگذرانده بلکه به این دلیل که ارزش مصرفی که از ابتدا در آن وجود داشته ناپدید می شود، اگرچه وقتی این ارزش ناپدید می شود، در وجود ارزش مصرفی دیگری ناپدید می شود. همین است که ارزش وسایل تولید از نو در ارزش محصول پدیدار می شود، اما به معنای دقیق کلمه در آن ارزش باز تولید نشده است. آنچه تولید می شود ارزش مصرفی جدیدی است که در آن ارزش مبادله ای قدیمی بار دیگر ظاهر می شود.^{۲۵}

اما در مورد عامل ذهنی فرایند کار یعنی نیروی کار در حال عمل، موضوع به صورت دیگری است. چون کار به هدف خاصی معطوف است، یعنی حفظ و انتقال ارزش وسایل تولید به محصول، در همان حال، در تمام لحظاتی که در جریان است، ارزشی اضافه، ارزشی جدید تولید می کند. فرایند تولیدی را در نظر بگیرید که درست هنگامی که کارگر هم ارزی را برای ارزش نیروی کار خود تولید کرده است، یعنی مثلاً در ۶ ساعت کار ارزشی معادل سه شیلینگ اضافه کرده است، قطع شود. این ارزش عبارت است از فزونی کل ارزش محصول به بخشی از ارزش آن که وسایل تولید در آن سهیم اند. این تنها ارزش جدیدی است که در جریان این فرایند به وجود آمده است، تنها بخشی از ارزش محصول که توسط خود فرایند

→ با صراحت بیان می کند که این مبلغ ۱۲۰۰ پوند را از آن جهت ناچیز برآورده کرده چون ماشین آلاتش تقریباً مستهلک شده اند.

۲۴. «مصرف مولد: هنگامی است که مصرف یک کالا بخشی از فرایند تولید است... در این موارد ارزش مصرف نمی شود» (ساموئل فیلیپ نیومن، اثر پیش گفته، ص ۲۹۶).

۲۵. در کتاب خلاصه شده ای که در آمریکا انتشار یافته و شاید تاکنون به ویراست بیستم رسیده باشد، فرازهای زیر آمده است: «مهم نیست که سرمایه در چه شکلی از نو ظاهر می شود.» سپس، بعد از شمارش مفصل تمام اجزای سازنده تولید که ارزش آن ها بار دیگر در محصول ظاهر می شوند، نویسندگان نتیجه را می گیرند: «انواع متفاوت خوراک، لباس و مسکن که برای زندگی و راحتی انسان ضروری است، نیز تغییر می کنند. این ها گاه مصرف می شوند و ارزش شان بار دیگر در نیروی تازه ای که به جسم و جان او دمیده می شوند از نو ظاهر می شوند و سرمایه ی تازه ای را به وجود می آورند تا بار دیگر در کار تولید به کار گرفته شوند» (فرانسیس وایلند، اثر پیش گفته، صص ۳۱ و ۳۲). صرف نظر از عجایب و غرایب دیگر، فقط می خواهم به عنوان نمونه این نکته را بیان کنم که آنچه در این نیروی تازه از نو ظاهر می شود، قیمت نان نیست بلکه ماده سازنده ی بدن است. از سوی دیگر، آنچه بار دیگر در ارزش آن نیرو پدیدار می شود، نه وسایل معاش بلکه ارزش آن هاست. همین وسایل معاش، به نصف قیمت نیز همان میزان ماهیچه و استخوان و همان نیرو را می سازند، اما نه نیرویی به همان ارزش. اغتشاش میان «ارزش» و «نیرو» همراه با ابهامات زهدفروشانه ی مؤلف، تلاشی، تلاش اجتناب ناپذیر بیهوده ای، را پنهان می کند که بنا به آن می کوشد ارزش اضافی را از طریق ظاهر شدن دوباره ی ارزش های از پیش موجود بیرون بکشد.

کار ایجاد شده است. مسلماً فراموش نمی‌کنیم که این ارزش جدید فقط جایگزین پولی می‌شود که توسط سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار از پیش پرداخت شده است و توسط کار برای تهیه وسایل معاش خرج می‌گردد. در ارتباط با سه شیلینگی که صرف شده است، ارزش جدید سه شیلینگی صرفاً به عنوان یک بازتولید نمودار می‌شود. با این همه، این یک بازتولید واقعی است، نه مانند مورد ارزش وسایل تولید که صرفاً یک بازتولید ظاهری است. جایگزینی یک ارزش با ارزش دیگر در اینجا به واسطه‌ی خلق ارزشی جدید انجام شده است.

با این همه، ما از آن چه که پیش‌تر گذشت می‌دانیم که فرایند کار می‌تواند فراتر از زمان لازم برای بازتولید و گنجاندن هم‌ارز صرف برای ارزش نیروی کار در محصول، انجام شود. برای این منظور فقط ۶ ساعت کار کافی بود؛ اما فرایند مثلاً ۱۲ ساعت ادامه می‌یابد. بنابراین، فعالیت نیروی کار نه تنها ارزش خود را بازتولید می‌کند، بلکه ارزشی بالاتر و بیشتر از آن را تولید می‌کند. این ارزش اضافی عبارت است از فزونی ارزش محصول به ارزش عناصری که در تشکیل محصول مصرف شده‌اند، یعنی ارزش وسایل تولید و نیروی کار.

ما با بیان نقش‌های متفاوت عوامل گوناگون فرایند کار در تشکیل ارزش محصول، در واقع کارکردهای متفاوتی را که به عناصر متفاوت سرمایه در فرایند ارزش‌افزایی آن اختصاص داده می‌شود، مشخص کرده‌ایم. فزونی کل ارزش محصول به مجموع ارزش‌های عناصر سازنده‌ی آن همانا فزونی سرمایه‌ی ارزش‌افزوده به ارزش سرمایه‌ی اولیه‌ی پیش‌پرداخت شده است. از یک سو، وسایل تولید و از سوی دیگر نیروی کار صرفاً شکل‌های متفاوت وجودی ارزش سرمایه‌ی اولیه، هنگام از دست دادن شکل پولی خود و بدل شدن به عوامل متعدد فرایند کار، هستند.

بنابراین، آن بخش از سرمایه که به وسایل تولید یعنی ماده‌ی خام، ماده‌ی کمکی و ابزارهای کار تبدیل می‌شود، دستخوش هیچ تغییر کمی ارزش در فرایند تولید نمی‌شود. به این دلیل، آن را بخش ثابت سرمایه یا به طور خلاصه سرمایه‌ی ثابت می‌نامیم. از سوی دیگر، آن بخش از سرمایه که به نیروی کار تبدیل می‌شود، در فرایند تولید دستخوش تغییری در ارزش می‌شود. این بخش هم هم‌ارز ارزش خود را بازتولید می‌کند و هم مازاد یعنی ارزشی اضافی تولید می‌کند که ممکن است تغییر کند و بنا به اوضاع و احوال کم یا زیاد شود. این بخش از سرمایه پیوسته از مقداری ثابت به مقداری متغیر تبدیل می‌شود. بنابراین، آن را بخش متغیر سرمایه یا به صورتی خلاصه‌تر، سرمایه‌ی متغیر می‌نامیم. همین عناصر سرمایه، که از نقطه نظر فرایند کار می‌تواند به ترتیب به عنوان عوامل عینی و عوامل ذهنی یعنی به عنوان وسایل تولید و نیروی کار از هم متمایز شوند، از نقطه نظر فرایند

ارزش‌افزایی می‌توانند به‌عنوان سرمایه‌ی ثابت و متغیر از هم متمایز شوند.

مفهوم سرمایه‌ی ثابت به هیچ‌وجه امکان تغییر ارزش در عناصر خود را رد نمی‌کند. فرض کنید که قیمت یک پوند پنبه امروز شش شش پنی است و فردا به علت ایرادی در محصول پنبه، هر پوند آن یک شیلینگ باشد. هر پوند پنبه که شش پنی خریداری و پس از افزایش ارزش به کار گرفته شده است، اکنون ارزش یک شیلینگ را به محصول انتقال می‌دهد؛ و پنبه‌ای که پیش از افزایش ارزش آن ریسیده شده و شاید به‌عنوان نخ در بازار به گردش افتاده باشد، به همین ترتیب دو برابر ارزش اصلی خود را به محصول می‌افزاید. با این همه، روشن است که این تغییرات در ارزش از ارزش‌افزایی پنبه در خود فرایند ریسندگی مستقل است. اگر پنبه‌ی کهنه اصلاً وارد فرایند کار نشده بود، می‌توانست پس از افزایش ارزش به جای هر پوند شش پنی، یک شیلینگ فروخته شود. برعکس، هر چه فرایندهایی که پنبه باید از سر بگذراند کوتاه‌تر باشد، نتیجه قطعی‌تر است. بنابراین، این یک قانون سوداگری است که هنگامی که چنین تغییرات حادی در ارزش رخ می‌دهد باید مواد خامی را احتکار کرد که کمترین میزان تغییر در شکل آن انجام شده باشد: بنابر این نخ را به جای پارچه و در حقیقت خود پنبه را به جای نخ احتکار کنند. تغییر ارزش در این جا که مورد بررسی ماست، نه از فرایندی که پنبه در آن نقش ابزار تولید را ایفا و بنابراین در آن چون سرمایه‌ی ثابت عمل می‌کند، بلکه از فرایندی ناشی می‌شود که در آن خود پنبه تولید می‌شود. ارزش کالا یقیناً بر مبنای کمیّت کار نهفته در آن تعیین می‌شود. اما این کمیّت خود از لحاظ اجتماعی تعیین می‌شود. اگر مقدار زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی برای تولید هر کالایی تغییر کند - و مثلاً وزن معینی از پنبه در زمان بدی محصول بازنمود کار بیشتری باشد - این امر بر تمامی کالاهای قدیمی از همان نوع اثر می‌گذارد زیرا آن‌ها صرفاً نمونه‌هایی منفرد از یک نوع جنس هستند^{۲۶} و ارزش آن‌ها همیشه با کار لازم اجتماعی برای تولیدشان یعنی پیوسته براساس کار لازم تحت شرایط اجتماعی موجود سنجیده می‌شود.

همچنین ممکن است ارزش ابزارهای کار، ماشین‌آلات و غیره که در فرایند تولید استفاده می‌شوند، همانند ارزش مواد خام تغییر کند؛ در نتیجه آن بخش از ارزش که از آن‌ها به محصول انتقال یافته است نیز ممکن است تغییر کند. اگر مثلاً در نتیجه‌ی اختراعی جدید، نوع خاصی ماشین با صرف کار کمتری تولید شود، ماشین قدیمی کم و بیش ارزش خود را از دست می‌دهد و بنابراین به تناسب ارزش کمتری را به محصول انتقال می‌دهد. اما در اینجا نیز، تغییر در ارزش از خارج از فرایند تولیدی ناشی می‌شود که در آن این ماشین به‌عنوان وسیله‌ی تولید عمل می‌کند. ماشین در این فرایند هرگز نمی‌تواند ارزشی بیش از آنچه

۲۶. «به طور مشخص، تمامی محصولات از یک نوع یک توده را تشکیل می‌دهند و قیمت آن‌ها به طور عام و بدون توجه به اوضاع و احوال خاص تعیین می‌شود» (لوترون، اثر پیش‌گفته، ص ۸۹۳).

فصل هفتم

نرخ ارزش اضافی

۱. درجه‌ی استثمار نیروی کار

ارزش اضافی ایجاد شده در فرایند تولید توسط سرمایه‌ی پیش‌پرداخت شده، C ، یعنی ارزش‌افزایی ارزش سرمایه‌ی C ، در وهله‌ی نخست چون فزونی ارزش محصول به مجموع ارزش عناصر سازنده‌اش بازنموده می‌شود.

سرمایه‌ی C به دو جزء تقسیم می‌شود، یک جزء مجموع پول c است که برای وسایل تولید صرف شده است و جزء دوم مجموع پول v است که صرف نیروی کار شده است؛ c بازنمود بخشی از ارزش است که به سرمایه‌ی متغیر تبدیل شده است. بنابراین، در ابتدا $C = c + v$ ؛ مثلاً اگر 500 پوند سرمایه از پیش پرداخت شده است، اجزای آن می‌تواند به این صورت باشد که 90 پوند سرمایه‌ی متغیر + 410 پوند سرمایه‌ی ثابت = 500 پوند. هنگامی که فرایند تولید کامل می‌شود، ما کالایی در اختیار داریم که ارزش آن برابر است با $s + (c + v)$ ، که در آن s ارزش اضافی است؛ یا بر مبنای ارقام قبلی مان، ارزش این کالا برابر است با 410 پوند سرمایه‌ی ثابت + 90 پوند سرمایه‌ی متغیر + 90 پوند ارزش اضافی. سرمایه‌ی اولیه اکنون از C به C' یعنی از 500 پوند به 590 پوند تغییر کرده است. تفاوت همانا s یا ارزش اضافی 90 پوند است. چون ارزش عناصر سازنده‌ی محصول برابر با ارزش سرمایه‌ی پیش‌پرداخت شده است، بیان این موضوع که فزونی ارزش محصول به ارزش عناصر سازنده‌ی آن برابر با ارزش‌افزایی سرمایه‌ی پیش‌پرداخت شده یا برابر با ارزش اضافی است، در واقع یک این‌همان‌گویی است.

با این همه، باید این همان‌گویی یاد شده را اندکی عمیق‌تر بررسی کنیم. آنچه با ارزش محصول مقایسه می‌شود، ارزش عناصر سازنده‌ی آن است که در فرایند ایجاد محصول مصرف می‌شوند. چنان‌که دیدیم آن بخش از سرمایه‌ی ثابت که از ابزارهای کار تشکیل

می‌شود، تنها جزئی از ارزش خود را به محصول انتقال می‌دهد، در حالی که باقیمانده‌ی آن ارزش همچنان در شکل وجودی قدیمی‌اش تداوم می‌یابد. از آنجا که این باقیمانده هیچ نقشی در تشکیل ارزش ایفا نمی‌کند، در حال حاضر آن را کنار می‌گذاریم. وارد کردن آن در محاسبه هیچ تفاوتی هم ایجاد نمی‌کند. مثال قبلی خود را در نظر بگیریم، 410 پوند $C =$ ؛ فرض کنید که این مبلغ شامل 312 پوند ماده‌ی خام، 44 پوند ارزش ماده‌ی کمکی و 54 پوند ارزش ماشین‌آلاتی باشد که در فرایند تولید مستهلک می‌شوند؛ و فرض کنید که کل ارزش ماشین‌آلاتی که واقعاً مورد استفاده قرار می‌گیرد 1054 پوند باشد. ما از این مبلغ آخر که برای تولید ارزش محصول از پیش پرداخت شده است، تنها 54 پوند را که ماشین‌آلات ضمن اجرای کارکرد خود در نتیجه‌ی فرسودگی از دست می‌دهند و بنابراین به محصول منتقل می‌کنند، محاسبه می‌کنیم. حتی اگر هم 1000 پوند باقیمانده را که همچنان در شکل قدیمی‌اش مانند ماشین بخار و غیره وجود دارد، محاسبه می‌کردیم، می‌باید آن را در هر دو طرف منظور می‌کردیم، یعنی هم در طرف ارزش پیش پرداخت شده و هم در طرف ارزش محصول.^{۲۶} به این طریق، باید 1500 پوند را در یک طرف و 1590 پوند را در طرف دیگر قرار دهیم. تفاوت بین این دو مبلغ، یا همان ارزش اضافی، باز هم 90 پوند است. بنابراین، هنگامی که به سرمایه‌ی ثابت پیش پرداخت شده برای تولید ارزش اشاره می‌کنیم، همیشه منظورمان ارزش وسایل تولیدی است که عملاً در جریان تولید مصرف شده است، مگر بستر بحث خلاف آن را نشان دهد.

اکنون بر این اساس، به فرمول $C = c + v$ رجوع می‌کنیم که دیدیم به $C = (c + v) + s$ ، یعنی C به C تبدیل شد. می‌دانیم که ارزش سرمایه‌ی ثابت فقط در محصول از نو ظاهر می‌شود. [بنابراین، ارزش به واقع جدیدی که در این فرایند تولید می‌شود با ارزش محصول به دست آمده توسط این فرایند متفاوت است]؛^۱ آن‌طور که ابتدا به نظر می‌رسید، این ارزش برابر با $(c + v) + s$ یا 410 پوند سرمایه‌ی ثابت $+ 90$ پوند سرمایه‌ی متغیر $+ 90$ پوند ارزش اضافی نیست بلکه برابر با $v + s$ یعنی 90 پوند سرمایه‌ی متغیر $+ 90$ ارزش اضافی است. به بیان دیگر، ارزش تولید شده نه 590 پوند بلکه 180 پوند است. اگر c یعنی سرمایه‌ی ثابت صفر می‌بود، به بیان دیگر، اگر شاخه‌هایی از صنعت وجود داشتند که در آن‌ها سرمایه‌دار می‌توانست از تمامی وسایل تولید، چه ماده‌ی خام چه ماده‌ی کمکی یا ابزار که با کار پیشین تولید شده‌اند صرف نظر کند، و فقط نیروی کار و موادی را به کار برد که طبیعت در اختیار او می‌گذاشت، در آن صورت هیچ سرمایه‌ی ثابتی وجود نداشت که به محصول

۱. بنابراین، ارزش به واقع جدیدی که در خود جریان تولید ایجاد می‌شود، با ارزش محصول به دست آمده متفاوت است

۲۶ الف. اگر ارزش سرمایه‌ی پایای مورد استفاده به مثابه‌ی بخشی از سرمایه‌ی پرداخت شده حساب شود، آن‌گاه باید ارزش باقیمانده‌ی چنین سرمایه‌ای در پایان هر سال به عنوان بخشی از درآمد سالانه منظور گردد» (مالتوس، اصول اقتصاد سیاسی، ویراست دوم، لندن، ۱۸۳۶، ص ۲۶۹).

انتقال یابد. این جزء از ارزش محصول یعنی ۴۱۰ پوند در مثال ما حذف می‌شد اما مبلغ ۱۸۰ پوند، یعنی ارزش تولید شده که شامل ۹۰ پوند ارزش اضافی است، همان قدر باقی می‌ماند که حتی اگر c باز نمود بزرگ‌ترین ارزش ممکن می‌بود. آن‌گاه $C = (v + 0) = v$ و C' یعنی سرمایه‌ی افزایش یافته برابر با $v + s$ و بنابراین، مانند گذشته $C' - C = s$ خواهد بود. برعکس، اگر $s = 0$ ، به بیان دیگر، اگر نیروی کاری که ارزش آن به شکل سرمایه‌ی متغیر از پیش پرداخت شده است فقط هم‌ارز خود را تولید می‌کرد، آن‌گاه $C = c + v$ و C' (ارزش محصول) با $(c + v) + 0$ برابر می‌شد، و در نتیجه $C = C'$ می‌بود. در این مورد، سرمایه‌ی پیش پرداخت شده ارزش خود را افزایش نداده است.

از آن‌چه پیش‌تر مطرح شد، می‌دانیم که ارزش اضافی صرفاً نتیجه‌ی تغییری در ارزش v یا آن بخش از سرمایه است که به نیروی کار تبدیل شده است؛ بنابراین، $v + s = v + \Delta v$ (به اضافه‌ی افزایش آن). اما تغییر واقعی ارزش و نسبتی که بنا به آن این ارزش تغییر می‌کند، به این دلیل پنهان می‌ماند که در نتیجه‌ی افزایش جزء متغیر سرمایه، مجموع مبلغ سرمایه‌ی پیش‌پرداخت شده نیز افزایش می‌یابد. سرمایه‌ی اولیه ۵۰۰ پوند بود و اکنون ۵۹۰ پوند شده است. بنابراین، تحلیل ناب فرایند مستلزم آن است که آن بخش از ارزش محصول که در آن سرمایه‌ی ثابت فقط از نو ظاهر می‌شود، نادیده گرفته شود و به این ترتیب سرمایه‌ی ثابت را صفر فرض کنیم یا $c = 0$. این صرفاً کاربرد یکی از قانون‌های ریاضی است که در مورد مقادیر ثابت و متغیری که فقط با جمع و تفریق به هم مربوط می‌شوند، استفاده می‌شود.

مشکل دیگر از شکل اولیه‌ی سرمایه‌ی متغیر ایجاد می‌شود. در مثال ما، $C' = 410$ پوند سرمایه‌ی ثابت + ۹۰ پوند سرمایه‌ی متغیر + ۹۰ پوند ارزش اضافی؛ اما ۹۰ پوند مقداری معین و بنابراین ثابت است و از اینرو بی‌معنی است که آن را چون مقداری متغیر مطرح کنیم. با این همه، ۹۰ پوند یا ۹۰ پوند سرمایه‌ی متغیر در اینجا در واقع صرفاً [نماد فرایندی است که این ارزش از سر می‌گذراند. بخشی از سرمایه که برای خرید نیروی کار پرداخت می‌شود، خود کمیّت معینی از کار شیثیت یافته است؛ بنابراین، همانند ارزش نیروی کار خریداری شده، مقدار ارزشی ثابت است. اما در فرایند تولید، نیروی کاری که به جریان انداخته شده جایگزین این ۹۰ پوند پیش‌پرداخت شده می‌شود]، کار زنده جایگزین کار مرده، مقداری سیال جایگزین مقداری راکد، مقداری متغیر جایگزین مقداری ثابت می‌شود. نتیجه‌ی امر، باز تولید v به اضافه‌ی افزایش v است. بنابراین، از نقطه‌نظر تولید سرمایه‌داری، کل این جریان، حرکت خودپوی ارزش ثابت اولیه‌ای است که به نیروی کار تبدیل شده است. هم این فرایند و هم نتیجه‌اش به این حرکت خودپوی ارزش نسبت داده می‌شود. بنابراین، اگر عباراتی مانند ۹۰ پوند سرمایه‌ی متغیر یا فلان یا بهمان مقدار ارزش

۲. نماد روندی است که این ارزش طی می‌کند. در وهله‌ی نخست، دو ارزش ثابت با یکدیگر مبادله می‌شوند، سرمایه‌ای برابر با ۹۰ پوند در مقابل نیروی کاری که آن نیز ۹۰ پوند می‌ارزد. با این همه، در جریان تولید نه ارزش نیروی کار بلکه حرکت آن جایگزین این ۹۰ پوند پیش‌پرداخت شده می‌شود.

خودافزا متناقض به نظر می‌رسد، تنها به این دلیل است که بیانگر تضاد درون‌مانده‌ی تولید سرمایه‌داری هستند.

در نگاه نخست عجیب به نظر می‌رسد که سرمایه‌ی ثابت را با صفر برابر قرار دهیم. اما ما هر روز این کار را انجام می‌دهیم. مثلاً، اگر بخواهیم مقدار سود انگلستان را از صنعت پنبه محاسبه کنیم، ابتدا باید مبالغ پرداخت‌شده بابت پنبه به ایالات متحد، هندوستان، مصر و کشورهای دیگر را کم کنیم، یعنی مقدار ارزش سرمایه‌ای را که از نو در ارزش محصول ظاهر می‌شود، صفر فرض کنیم.

البته، نه تنها نسبت ارزش اضافی به آن بخش از سرمایه که بی‌واسطه از آن پدید می‌آید و باز نمود تغییر در ارزش است، بلکه همچنین نسبت آن به کل مبلغ سرمایه‌ی از پیش پرداخت‌شده، از لحاظ اقتصادی بسیار حائز اهمیت است. بنابراین، ما در جلد سوم کتاب حاضر به طور مفصل به این نسبت خواهیم پرداخت.^{۲۶} برای این که یک بخش از سرمایه با تبدیل شدن به نیروی کار ارزش‌افزا شود، لازم است بخش دیگر آن به وسایل تولید تبدیل شود. برای این که سرمایه‌ی متغیر کارکرد خود را انجام دهد، سرمایه‌ی ثابت باید به نسبتی متناسب از پیش پرداخت شود، نسبتی که با سرشت فنی معین فرایند کار متناسب است. با این همه، هر چند قرع و سایر ظروف برای فرایندی شیمیایی لازم هستند، اما این امر مانع از آن نمی‌شود که شیمی دان هنگام تجزیه و تحلیل نتایج، آن‌ها را نادیده بگیرد. اگر به تشکیل و تغییر ارزش برای خود، یعنی در شکل خالص خود، بنگریم، آنگاه وسایل تولید، یعنی شکل‌های مادی که سرمایه‌ی ثابت به قالب آن‌ها در می‌آید، صرفاً ماده و مصالحی را فراهم می‌آورند که نیروی کار سیال و ارزش‌آفرین در آن تثبیت می‌شود. ماهیت این ماده اهمیتی ندارد، چه پنبه باشد چه آهن. همچنین ارزش این ماده نیز بی‌اهمیت است. فقط باید به مقدار کافی از آن ماده وجود داشته باشد تا بتواند کمیت کار صرف‌شده در جریان فرایند تولید را جذب کند. هنگامی که این مقدار ماده معلوم باشد، ارزش این ماده چه بالا رود چه پایین آید، یا حتی مانند خشکی و دریا فاقد ارزش باشد، هیچ تأثیری بر فرایند خلق ارزش یا تغییر ارزش نمی‌گذارد.^{۲۷}

بنابراین، ما در وهله‌ی نخست بخش ثابت سرمایه را با صفر برابر قرار می‌دهیم. در نتیجه، سرمایه‌ی پیش پرداخت‌شده از $C + v$ به v تقلیل می‌یابد و به جای ارزش محصول

^{۲۶} نسبتی که مارکس در اینجا تلویحاً به آن اشاره می‌کند، در حقیقت نرخ سود (s/C) است. رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، فصل دوم، «نرخ سود» - م. ۱.

^{۲۷} [یادداشت برای ویراست دوم: به گفته‌ی لوکرس بدیهی است که «*nil posse creari de nihilo*»، از هیچ چیزی خلق نمی‌شود. [لوکرس، *De rerum Natura*، کتاب اول، بیت‌های ۱۵۶-۱۵۷. م. ۱] «خلق ارزش» تبدیل نیروی کار به کار است. نیروی کار، بیش از هر چیز، ماده‌ای طبیعی است که به سازواری انسانی تبدیل می‌شود.

یعنی $(c + v) + s$ اکنون دارای ارزش تولیدشده‌ی $(v + s)$ هستیم. با این فرض که ارزش تولیدشده برابر با ۱۸۰ پوند باشد، یعنی مبلغی که باز نمود کل کار صرف شده در جریان تولید است، اگر از آن که ارزش سرمایه‌ی متغیر تلقی می‌شود ۹۰ پوند کم کنیم، ۹۰ پوند باقی می‌ماند که همانا مقدار ارزش اضافی است. این مبلغ ۹۰ پوند، یا s ، در اینجا تجلی مقدار مطلق ارزش اضافی تولیدشده است. اما آشکارا که مقدار نسبی آن، یا نسبتی که بنا به آن سرمایه‌ی متغیر ارزش خود را افزایش داده است، بنا به نسبت ارزش اضافی به سرمایه‌ی متغیر تعیین و با $\frac{s}{v}$ بیان می‌شود. در مثال بالا این نسبت $\frac{90}{90}$ یا ۱۰۰ درصد است. افزایش نسبی ارزش سرمایه‌ی متغیر یا مقدار نسبی ارزش اضافی را نرخ ارزش اضافی می‌نامیم.^{۲۸}

دیدیم که کارگر در جریان یک بخش از فرایند کار، تنها ارزش نیروی کار خود یعنی ارزش وسیله‌ی معاش خود را تولید می‌کند. چون او در شرایطی تولید می‌کند که متکی بر تقسیم اجتماعی کار است، خود مستقیماً وسایل معاش خویش را تولید نمی‌کند. به جای آن، وی در شکل کالای خاصی، مثلاً نخ، ارزشی را تولید می‌کند که با ارزش وسایل معاشش، یا با ارزش پولی برابر است که با آن این وسایل معاش را می‌خرد. این بخش از کار روزانه که به این قصد اختصاص داده شده، به نسبت ارزش میانگین وسایل معاش روزانه‌ی او، و بنابراین، به نسبت میانگین زمان کار لازم برای تولید آن‌ها، بزرگ‌تر یا کوچک‌تر خواهد بود. اگر ارزش وسایل معاش روزانه‌ی او باز نمود میانگین ۶ ساعت کار شیئیت یافته باشد، کارگر باید به طور میانگین ۶ ساعت کار کند تا آن ارزش را تولید کند. اگر، وی به جای کار برای سرمایه‌دار مستقلاً برای خود کار می‌کرد، در صورت ثابت بودن بقیه‌ی شرایط، وی هنوز مجبور بود برای همین تعداد ساعت کار کند تا ارزش نیروی کار خود را تولید کند و از این طریق وسایل معاش لازم برای حفظ خود یا باز تولید مداوم خویش را به دست آورد. اما چنان‌که دیدیم، در جریان آن بخش از کار روزانه که طی آن ارزش روزانه‌ی نیروی کار خود را تولید می‌کند، مثلاً ۳ شیلینگ، وی تنها هم‌ارزی برای ارزش نیروی کار خود که پیش از این توسط سرمایه‌دار پرداخت شده است، تولید می‌کند.^{۲۸ الف} چون ارزش جدید ایجادشده تنها جایگزین سرمایه‌ی متغیر از پیش پرداخت شده می‌شود، این تولید ارزش چون باز تولید ساده جلوه می‌کند. من این بخش از کار روزانه را که در جریان آن، این باز تولید انجام

۲۸. در زبان انگلیسی از اصطلاحات «نرخ سود»، «نرخ بهره» برای بیان این نسبت استفاده می‌شود. در جلد سوم خواهیم دید که نرخ سود، با دانستن قانون‌های ارزش اضافی، رازی را در بر ندارد.* اما اگر در جهت معکوس عمل کنیم نه این و نه آن (ni l'un ni l'autre) را درک نخواهیم کرد.

* به یادداشت مترجم انگلیسی در صفحه‌ی پیش رجوع کنید. - م. ۱

۲۸ الف. [یادداشت انگلس به ویراست سوم:] در اینجا مؤلف از زبان اقتصادی رایج استفاده می‌کند. باید به خاطر داشت که در ص ۲۰۴ کتاب حاضر نشان داده شد که در واقع کارگر است که به سرمایه‌دار «از پیش پرداخت می‌کند» نه سرمایه‌دار به کارگر.

می‌شود، زمان کار لازم و کار صرف‌شده در این مدت را کار لازم می‌نامم؛^{۲۹} این کار برای کارگر لازم است چون مستقل از شکل اجتماعی خاص کار اوست؛ برای سرمایه و جهان سرمایه‌داری لازم است، چون تداوم حیات کارگر بنیاد چنین جهانی است.

دوره‌ی دوم فرایند کار، که طی آن کارگر بیش از حدود کار لازم جان می‌کند، ایجاب می‌کند که او کار کند و نیروی کار خود را صرف نماید، اما ارزشی را برای خویش تولید نمی‌کند. او ارزش اضافی می‌آفریند که برای سرمایه‌دار تمام جاذبه‌های چیزی را دارد که از هیچ خلق شده است. من این بخش از کار روزانه را زمان کار اضافی و کار صرف شده طی این مدت را کار اضافی می‌نامم. همان‌طور که به‌طور کلی برای درک درست ارزش اهمیت دارد تا آن را در حکم انعقاد محض زمان کار، همچون شیئیت یافتگی محض کار، بشناسیم، به همان نحو برای درک صحیح ارزش اضافی، فهم آن به‌عنوان انعقاد محض زمان کار اضافی یا شیئیت یافتگی محض کار اضافی مهم است. آنچه صورت‌بندی‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی جامعه را از هم متمایز می‌کند - مثلاً تمایز بین جامعه‌ی مبتنی بر برده‌داری و جامعه‌ی مبتنی بر کار مزدبگیری - شکلی است که در آن این کار اضافی در هر مورد از تولیدکننده‌ی بی‌واسطه، یعنی کارگر، بیرون کشیده می‌شود.^{۳۰}

از یک سو، چون ارزش سرمایه‌ی متغیر با ارزش نیروی کار خریداری‌شده توسط آن سرمایه برابر است، و ارزش این نیروی کار بخش لازم کار روزانه را تعیین می‌کند؛ و از سوی دیگر چون ارزش اضافی نیز توسط بخش اضافی کار روزانه تعیین می‌شود، نسبت ارزش اضافی به سرمایه‌ی متغیر مانند نسبت کار اضافی به کار لازم است. به بیان دیگر، نرخ ارزش

۲۹. در این اثر تاکنون از اصطلاح «زمان کار لازم» برای توصیف زمان لازم تحت شرایط اجتماعی معین برای تولید هر کالایی استفاده کردیم. از این به بعد از آن برای توصیف زمان لازم برای تولید کالای خاص نیروی کار نیز استفاده می‌کنیم. استفاده از یک اصطلاح فنی برای مفاهیم متفاوت نامناسب است اما در هیچ علمی نمی‌توان به‌طور کامل از آن اجتناب کرد. به‌عنوان نمونه شاخه‌های عالی‌تر ریاضیات را با شاخه‌های پایین‌تر آن مقایسه کنید.

۳. صرفه‌جویی و اساک

۳۰. آقای ویلهلم توسیدید روشر*، با ابتکاری در خور گوشتد، از یک سو کشف کرده است که اگر امروزه ایجاد ارزش اضافی یا محصول اضافی و در نتیجه انباشت سرمایه، مرهون «صرفه‌جویی»^۳ سرمایه‌دار است، از آن جهت است که «وی در عوض سود خود را مطالبه می‌کند»؛ از سوی دیگر «در پایین‌ترین مراحل تمدن این قوی است که ضعیف را مجبور می‌کند صرفه‌جویی کند» (اثر پیش‌گفته، ص ۷۸). صرفه‌جویی با چه چیزی؟ با کار؟ با محصولات اضافی که حتی در دسترس نیستند؟ چه چیزی باعث می‌شود که انسانی مانند روشر در توضیح خاستگاه ارزش اضافی به توجیهات کم و بیش موجهی تکیه کند که سرمایه‌دار برای تصاحب ارزش اضافی موجود ارائه می‌کند؟ علاوه بر نادانی واقعی آن‌ها، ترس و وحشت از این‌که مبادا با تحلیل علمی ارزش و ارزش اضافی به نتایجی برسند که برای قدرت‌های حاکم خوشایند نباشد در این امر دخالت دارد.

* پرفسور ویلهلم روشر (۱۸۱۷-۱۸۹۴) در مقدمه‌ی کتابش با عنوان بنیاد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۴) ادعا می‌کرد که «توسیدید اقتصاد سیاسی» است. از طرف دیگر مارکس او را «استاد شکل دانشگاهی» و آثار او را «گورستان علم اقتصاد سیاسی» توصیف می‌کرد (نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی سوم، ص ۵۰۲) - م. ۱

اضافی، $\frac{S}{V} = \frac{S}{C}$ کار اضافی. هر دو نسبت رابطه‌ی واحدی را به شکل‌های متفاوتی بیان می‌کنند؛ در یک مورد در شکل کار لازم^{۳۰} [شیثیت یافته]، و در مورد دیگر در شکل کار سیال.

بنابراین، ارزش اضافی تجلی دقیق درجه‌ی استثمار نیروی کار توسط سرمایه یا کارگر توسط سرمایه‌دار است.^{۳۰ الف}

در مثال خود فرض کردیم که ارزش محصول برابر با ۴۱۰ پوند سرمایه‌ی ثابت + ۹۰ پوند سرمایه‌ی متغیر + ۹۰ پوند ارزش اضافی، و سرمایه‌ی پیش پرداخت شده ۵۰۰ پوند است. از آنجا که ارزش اضافی ۹۰ پوند و سرمایه‌ی پیش پرداخت شده ۵۰۰ پوند است، بنا به شیوه‌ی معمول محاسبه، باید به نرخ استثمار (که معمولاً آن را با نرخ سود اشتباه می‌گیرند) ۱۸ درصد برسیم، نرخ بسیار ناچیزی که شاید کاملاً موجب تعجب خوشایند آقای کاری و سایر هماهنگ‌کننده‌ها^{۳۱} شود. اما در واقع، نرخ ارزش اضافی نه $\frac{S}{C}$ یا $\frac{S}{C+V}$ بلکه $\frac{S}{V}$ است؛ از این رو، این نرخ نه $\frac{۹۰}{۵۰۰}$ بلکه $\frac{۹۰}{۹۰}$ یعنی ۱۰۰ درصد است که ۵ برابر بیش از درجه‌ی استثمار ظاهری است. اگرچه در موردی که فرض کردیم نمی‌دانیم مقدار مطلق کار روزانه چقدر است یا چه مدت (روز یا هفته و غیره) فرایند کار به درازا می‌کشد یا چه تعداد کارگر هم‌زمان توسط سرمایه‌ی متغیر ۹۰ پوندی به کار گمارده می‌شوند، نرخ ارزش اضافی $\frac{S}{V}$ با تحویل آن به کار اضافی، به دقت نسبت بین دو بخش کار روزانه را آشکار می‌سازد. این نسبت در اینجا ۱۰۰ درصد است. به این گونه، کارگر در مثال ما نیم‌روز را برای خود کار می‌کند و نیم‌روز دیگر را برای سرمایه‌دار.

بنابراین، به‌طور خلاصه روش محاسبه‌ی نرخ ارزش اضافی، به شرح زیر است: کل ارزش محصول را در نظر می‌گیریم و سرمایه‌ی ثابت را که فقط بار دیگر در آن ظاهر می‌شود صفر فرض می‌کنیم. مجموع ارزشی که باقی می‌ماند به‌واقع در فرایند تولید کالا خلق شده است. اگر مقدار ارزش اضافی معلوم باشد، ما فقط باید آن را از این باقیمانده کم کنیم تا سرمایه‌ی متغیر را بیابیم. اگر سرمایه‌ی متغیر معلوم باشد و بخواهیم ارزش اضافی را معین کنیم، سرمایه‌ی متغیر را از این باقیمانده کم می‌کنیم. اگر هر دو معلوم باشند، ما فقط باید عملیات پایانی یعنی نسبت $\frac{S}{V}$ را محاسبه کنیم، به عبارت دیگر

^{۳۰ الف}. [یادداشت برای ویراست دوم:] اگرچه نرخ ارزش اضافی تجلی دقیق درجه‌ی استثمار نیروی کار است، به هیچ وجه مقدار مطلق این استثمار را بیان نمی‌کند. مثلاً، اگر کار لازم = ۵ ساعت و کار اضافی = ۵ ساعت باشد، درجه‌ی استثمار ۱۰۰ درصد است. مقدار استثمار در اینجا برحسب ۵ ساعت اندازه‌گیری شده است. اما از سوی دیگر، اگر کار لازم = ۶ ساعت و کار اضافی = ۶ ساعت باشد، درجه‌ی استثمار مانند مورد قبل ۱۰۰ درصد است در حالی که مقدار واقعی استثمار ۲۰ درصد، یعنی از ۵ ساعت به ۶ ساعت، افزایش یافته است.

^{۳۱} طرفداران این عقیده که مناسبات تولید در جامعه‌ی بورژوازی ذاتاً هماهنگ است و تضادی که اقتصاددان سیاسی کلاسیک گفته است مصنوعی و اتفاقی است و درون‌زاد نظام نیست. مارکس بخشی از گروندریسه را به نقد «هماهنگ‌کننده‌ها» اختصاص داد. - م. ا.

نسبت ارزش اضافی به سرمایه‌ی متغیر را معین کنیم.

[اگرچه این روش ساده است، بد نیست با تمرین چند مثال خواننده را با مبانی این محاسبه و دیدگاهی نامعمول آشنا کنیم.]^۵

ابتدا یک کارخانه‌ی ریسندگی را در نظر می‌گیریم که ۱۰,۰۰۰ دوک دارد و از پنبه‌ی آمریکایی نخ نمره‌ی ۳۲ می‌ریسد و هر دوک هفته‌ای یک پوند نخ تولید می‌کند. فرض می‌کنیم که ضایعات ۶ درصد باشد: در نتیجه، هفته‌ای ۱۰,۶۰۰ پوند پنبه مصرف می‌شود که از آن میان ۶۰۰ پوند به ضایعات تبدیل می‌شود. قیمت هر پوند پنبه در آوریل ۱۸۷۱ برابر با $7\frac{3}{4}$ پنی بود؛ بنابراین هزینه‌ی ۱۰,۶۰۰ پوند پنبه تقریباً ۳۴۲ پوند می‌شود. فرض می‌کنیم که هزینه‌ی ۱۰,۰۰۰ دوک به اضافه‌ی هزینه‌ی ماشین‌های مقدمات و ماشین بخار، به ازای هر دوک یک پوند، برابر با ۱۰,۰۰۰ پوند می‌شود. هزینه‌ی فرسودگی را ۱۰ درصد یا سالانه ۱۰۰۰ پوند در نظر می‌گیریم که هفته‌ای ۲۰ پوند می‌شود. فرض می‌کنیم اجاره‌ی یک ساختمان سالانه ۳۰۰ پوند یا هفته‌ای ۶ پوند باشد. مقدار زغال مصرفی (برای ۱۰۰ اسب بخار که با درجه‌ی نمایشگر نشان داده می‌شود، ۴ پوند زغال در اسب بخار ساعت طی ۶۰ ساعت، به اضافه‌ی زغال مصرفی برای گرم کردن خود کارخانه) برابر با ۱۱ تن در هفته است که با احتساب هر تن ۸ شیلینگ و ۶ پنی، هزینه‌ی آن هفته‌ای $4\frac{1}{4}$ پوند است. گاز هفته‌ای یک پوند، روغن و غیره هفته‌ای $4\frac{1}{4}$ پوند می‌باشد. کل هزینه‌ی مواد کمکی یادشده ۱۰ پوند در هفته است. بنابراین، جزء ثابت ارزش محصول هفته‌ای ۳۷۸ پوند است. مزدها هفته‌ای ۵۲ پوند است. قیمت نخ هر پوند $12\frac{1}{4}$ پنی است که برای ۱۰,۰۰۰ پوند نخ برابر با ۵۱۰ پوند می‌شود. بنابراین، ارزش اضافی در این مورد ۸۰ پوند = ۴۳۰ پوند - ۵۱۰ پوند است. ما بخش ثابت ارزش محصول را معادل با صفر قرار می‌دهیم چرا که نقشی در تشکیل ارزش ندارد. آنچه باقی می‌ماند ۱۳۲ پوند به عنوان ارزش تولیدشده در هفته است که ۵۲ پوند سرمایه‌ی متغیر + ۸۰ پوند ارزش اضافی است. بنابراین، نرخ ارزش اضافی $\frac{80}{13} = \frac{153}{13}$ درصد است. در یک کار روزانه با میانگین ۱۰ ساعت کار نتیجه این است: کار لازم $= \frac{331}{33}$ ساعت و کار اضافی $= \frac{2}{33}$ ساعت.^{۳۱}

مثالی دیگر. جاکوب محاسبه‌ی زیر را برای سال ۱۸۱۵ انجام داده است. اما با توجه به این که اقلام مختلف را پیش از این تغییر داده است، بسیار ناقص است. با این همه برای مقصود ما کفایت می‌کند. وی در این محاسبه فرض می‌کند که قیمت هر کوارتر گندم ۸۰

۳۱. [یادداشت برای ویراست دوم:] [نمونه‌ای که در ویراست نخست از کارخانه‌ای ریسندگی در سال ۱۸۶۰ نقل شده بود، حاوی پاره‌ای اشتباهات واقعی بود. داده‌هایی که در متن کنونی آورده شده توسط یکی از کارخانه‌دارهای منچستر به من داده شده است.]^۶ لازم به تذکر است که در انگلستان نیروی اسب بخار موتور پیش‌تر برحسب قطر سیلندر محاسبه می‌شد اما اکنون نیروی اسب بخار واقعی برحسب درجه‌ای که نمایشگر نشان می‌دهد سنجیده می‌شود.

۵. اگرچه این روش ساده است، بهتر است خواننده را از طریق چند مثال که کاربرد آن را برای وی سهل و آسان می‌سازد تمرین دهیم.

۶. داده‌های زیر مربوط به سال ۱۸۷۱ هستند و کارخانه‌داری آن را در اختیارم قرار داده است.

شیلینگ است و میانگین بازده محصول در هر آکر ۲۲ بوشل است به نحوی که هر آکر ۱۱ پوند درآمد دارد.*

تولید ارزش در هر آکر			
بذر	۱ پوند و ۹ شیلینگ	عشریه، عوارض و مالیات	۱ پوند و ۱ شیلینگ
کود	۲ پوند و ۱۰ شیلینگ	اجاره مالکانه	۱ پوند و ۸ شیلینگ
مزدها	۳ پوند و ۱۰ شیلینگ	سود و بهره‌ی کشاورز	۱ پوند و ۲ شیلینگ
جمع	۷ پوند و ۹ شیلینگ	جمع	۳ پوند و ۱۱ شیلینگ

در اینجا ارزش اضافی همیشه با این فرض که قیمت محصول برابر با ارزش آن است، تحت عناوینی چون سود، بهره، اجاره‌ی مالکانه و غیره تقسیم شده است. از نظر ما این عناوین خارج از موضوع هستند. ما صرفاً آن‌ها را با هم جمع می‌کنیم که مجموع آن برابر با ارزش اضافی ۳ پوند و ۱۱ شیلینگ است. مبلغ ۳ پوند و ۱۹ شیلینگ که بابت بذر و کود پرداخت شده است را سرمایه‌ی ثابت تلقی می‌کنیم و برابر با صفر قرار می‌دهیم. آنچه باقی می‌ماند کلاً ۳ پوند و ۱۰ شیلینگ است که سرمایه‌ی متغیر از پیش پرداخت شده است. اکنون می‌بینیم به جای آن ارزش جدیدی برابر با ۳ پوند و ۱۰ شیلینگ + ۳ پوند و ۱۱ شیلینگ تولید شده است. بنابراین، $\frac{3 \text{ پوند و } 11 \text{ شیلینگ}}{3 \text{ پوند و } 7 \text{ شیلینگ}} = \frac{5}{7}$ یعنی بیش از ۱۰۰ درصد. کارگر بیش از نیمی از مدت کار روزانه خود را صرف تولید ارزش اضافی می‌کند که سپس افراد متفاوتی به بهانه‌های مختلفی آن را میان خود تقسیم می‌کنند.*

۲. باز نمود ارزش محصول توسط اجزای متناسب محصول

اکنون به مثالی باز می‌گردیم که به ما نشان داد چگونه سرمایه‌دار پول را به سرمایه تبدیل می‌کند. کار لازم کارگر ریسنده‌ی او و کار اضافی‌اش هر دو ۶ ساعت بود، بنابراین درجه‌ی استثمار نیروی کار ۱۰۰ درصد بود.

محصول کار روزانه دوازده ساعته ۲۰ پوند نخ است که ارزشی برابر با ۳۰ شیلینگ دارد.

* ویلیام جاکوب، نامه‌ای به ساموئل وایت‌برد، بررسی پیامدهای مربوط به مراقبت مورد نیاز کشاورزی انگلستان، لندن، ۱۸۱۵، ص ۳۳-۱.

☆ محاسبه‌ی انجام شده در متن فقط برای روشن کردن مطلب بوده است. در واقع ما قیمت را برابر با ارزش فرض کرده‌ایم. با این همه، در جلد سوم خواهیم دید که حتی در مورد میانگین قیمت‌ها این فرض نمی‌تواند به این شیوه‌ی بسیار ساده مطرح شود.*

* به سرمایه، جلد سوم، فصل اول، «قیمت تمام‌شده و سود» رجوع کنید. - م. ۱.

دست کم هشت دهم از این ارزش (۲۴ شیلینگ) از ارزش وسایل تولید (۲۰ پوند پنبه به ارزش ۲۰ شیلینگ و اجزای مستهلک شده‌ی دوک به ارزش ۴ شیلینگ) تشکیل شده که در آن دوباره ظاهر شده‌اند. به کلام دیگر، این بخش شامل سرمایه‌ی ثابت است. دو دهم باقیمانده یا ۶ شیلینگ، ارزش جدیدی است که در فرایند ریسندگی خلق شده است؛ نیمی از آن جایگزین ارزش روزانه‌ی نیروی کار می‌شود که همان سرمایه‌ی متغیر است و نیم دیگر ارزش اضافی برابر با ۳ شیلینگ را شامل می‌شود. بدین سان، کل ارزش ۲۰ پوند نخ به شرح زیر تشکیل شده است:

ارزش ۳۰ شیلینگ نخ = ۲۴ شیلینگ سرمایه‌ی ثابت + ۳ شیلینگ سرمایه‌ی متغیر + ۳

شیلینگ ارزش اضافی.

چون کل این ارزش در ۲۰ پوند نخ تولید شده گنجیده است، نتیجه می‌شود که اجزای

مختلف این ارزش باید در اجزای متناسب محصول باز نموده شوند.

اگر ارزش ۳۰ شیلینگ در ۲۰ پوند نخ گنجیده باشد، آن گاه $\frac{8}{10}$ این ارزش، یا ۲۴ شیلینگ که بخش ثابت آن را تشکیل می‌دهد، در $\frac{8}{10}$ محصول، یا در ۱۶ پوند نخ، گنجیده است. از این مقدار، $13\frac{1}{3}$ پوند باز نمود ارزش ماده‌ی خام، یعنی پنبه رسیده به ارزش ۲۰ شیلینگ، و $2\frac{2}{3}$ پوند باز نمود ارزش مواد کمکی و وسایل کار مصرف شده مانند دوک و غیره به مبلغ ۴ شیلینگ است.

از این رو، کل پنبه‌ی مصرفی، یعنی ماده‌ی خام برای رسیدن ۲۰ پوند نخ فقط در $13\frac{1}{3}$ پوند نخ باز نمود می‌شود و بس. مسلماً $13\frac{1}{3}$ پوند پنبه ارزشی معادل با $13\frac{1}{3}$ شیلینگ دارد؛ اما $6\frac{2}{3}$ شیلینگ ارزش گنجیده در آن، هم ارزش پنبه‌ای است که در جریان رسیدن مابقی $6\frac{2}{3}$ پوند نخ مصرف شده است. بنابراین، گویی این $6\frac{2}{3}$ پوند نخ شامل هیچ پنبه‌ای نیست و کل ۲۰ پوند پنبه در $13\frac{1}{3}$ پوند نخ متراکم شده است. از سوی دیگر، این مقدار نخ شامل هیچ ذره‌ای از ارزش مواد کمکی و ابزارهای کار یا ارزشی که جدیداً در این فرایند تولید شده، نیست.

به همین ترتیب، $2\frac{2}{3}$ پوند نخ که باقیمانده‌ی سرمایه‌ی ثابت (۴ شیلینگ) صرف آن شده است، باز نمود چیزی جز ارزش مواد کمکی و ابزارهای کاری نیست که در تولید ۲۰ پوند نخ مصرف شده‌اند.

$\frac{8}{10}$ محصول، یا ۱۶ پوند نخ، با این که در موجودیت مادی اش چون ارزش مصرفی، چون نخ مشاهده می‌شود و همان قدر نتیجه‌ی کار ریسندگی است که بخش باقیمانده‌ی محصول، در این بستر حاوی هیچ نوع کار ریسندگی نیست، یعنی کاری که در فرایند رسیدن به معنای اخص کلمه جذب شده باشد. گویی پنبه بدون ریسندگی به نخ تبدیل شده است، گویی قالب نخ‌ی آن رویا و فریبی بیش نیست. در واقع، وقتی سرمایه‌دار آن مقدار نخ

را به ازای ۲۴ شیلینگ می‌فروشد و با پول آن وسایل تولید خود را جایگزین می‌کند، معلوم می‌شود که ۱۶ پوند نخ چیزی بیش از شکل تغییر یافته‌ی پنبه، دوک مستهلک شده و زغال و غیره نیست.

از سوی دیگر، دو دهم باقیمانده‌ی محصول یا ۴ پوند نخ، باز نمود چیزی بیش از ارزش جدید ۶ شیلینگ نیست که در جریان ۱۲ ساعت فرایند ریسندگی تولید شده است. تمام ارزشی که از ماده‌ی خام و ابزارهای کار مصرف شده به این ۴ پوند انتقال می‌یابد، به تعبیری از آن برداشته شده است تا در ۱۶ پوندی که ابتدا ریسیده شده گنجیده شود. تمام کار ریسندگی که در ۲۰ پوند نخ پیکر یافته، در $\frac{۲}{۱۰}$ محصول متمرکز شده، گویی ریسنده ۴ پوند نخ را در هوا ریسیده است، یا با پنبه و دوکی کار کرده که بدون دخالت انسان در طبیعت یافت می‌شوند، و بنابراین هیچ ارزشی را به محصول نیفزوده است.

از ۴ پوند نخ که کل ارزش تولید شده در فرایند روزانه‌ی ریسندگی در آن مترکم شده، نیمی از آن باز نمود ارزشی است که جایگزین نیروی کار مصرف شده، یعنی سرمایه‌ی متغیر ۳ شیلینگ، و نیم دیگر باز نمود ۳ شیلینگ ارزش اضافی است.

چون ۱۲ ساعت کار ریسنده در ۶ شیلینگ شیئت می‌یابد، نتیجه می‌شود که ۶۰ ساعت کار در نخ به ارزش ۳۰ شیلینگ شیئت می‌یابد. و این کمیّت زمان کار در واقع در ۲۰ پوند نخ وجود دارد؛ زیرا هشت دهم نخ، یا ۱۶ پوند، همانا مادیت یافتن ۴۸ ساعت کار صرف شده پیش از آغاز فرایند ریسندگی، یعنی کار شیئت یافته در وسایل تولید نخ است؛ دو دهم دیگر، یا ۴ پوند، مادیت یافتن ۱۲ ساعت کار صرف شده در جریان خود فرایند است.

در صفحات قبل^{*}، دیدیم که ارزش نخ با مجموع ارزش جدیدی برابر است که در جریان تولید نخ ایجاد شده، به اضافه‌ی ارزشی که پیش‌تر در وسایل تولید وجود داشته است. اکنون نشان داده شد که چگونه این اجزای متفاوت ارزش محصول، که بنا به کارکرد یا مفهوم‌شان از هم متمایز شده‌اند، مطابق با بخش‌های متناسب خود محصول باز نموده می‌شوند.

به این طریق، این تجزیه‌ی محصول - یعنی تجزیه‌ی نتیجه‌ی فرایند تولید، به مقداری از محصول که صرفاً باز نمود کار گنجیده در وسایل تولید یا بخش سرمایه‌ی ثابت است، و مقدار دیگری که صرفاً باز نمود کار لازمی است که در جریان فرایند تولید افزوده شده یا بخش سرمایه‌ی متغیر، و آخرین مقدار محصول که فقط باز نمود کار اضافی است که در همان فرایند افزوده شده یا ارزش اضافی - همان قدر که ساده است، اهمیت نیز دارد؛ بعداً

* در بحث مربوط به فرایند ارزش افزایی، ص ۲۲۲ کتاب حاضر - م.ا.

کار بست آن را به مسائل پیچیده و تا به امروز لاینحل خواهیم دید. [تاکنون ما با کل محصول به عنوان نتیجه‌ی نهایی ۱۲ ساعت کار روزانه و آماده برای استفاده برخوردار کرده‌ایم. اما همچنین می‌توانیم همپای فرایند تکوین محصول پیش برویم، به این شرط که محصولات جزئی را باز نمود اجزای محصول که کارکردهای متفاوتی دارند در نظر بگیریم.]^۷

۷. به جای تجزیه‌ی کل محصول به دست آمده در یک دوره، مثلاً یک روز، به بخش‌هایی که باز نمود عناصر متنوع ارزش آن هستند، می‌توان به همین نتیجه از طریق بازنمایی محصولات جزئی به عنوان محصول بخش‌هایی از کار روزانه رسید. در نخستین مورد، ما کل محصول را چون داده‌ای معین در نظر می‌گیریم؛ در مورد دوم ما مراحل تکامل آن را تعقیب می‌کنیم.

ریسنده ۲۰ پوند نخ را در ۱۲ ساعت می‌ریسد. بنابراین، $\frac{2}{3}$ پوند را در ۱ ساعت و $\frac{1}{3}$ پوند را در ۸ ساعت تولید می‌کند یعنی محصولی جزئی که از لحاظ ارزش برابر با کل پنبه‌ای است که در کل روز ریسیده شده. به همین نحو، محصول جزئی در ۱ ساعت و ۳۶ دقیقه با $\frac{2}{3}$ پوند نخ برابر است. این مقدار باز نمود ارزش ابزارهای کاری است که در ۱۲ ساعت کار مصرف می‌شود. در ۱ ساعت و ۱۲ دقیقه بعد، ریسنده ۲ پوند نخ به ارزش ۳ شیلینگ تولید می‌کند، یعنی ارزش تولید شده‌ای برابر با کل ارزشی که وی در ۶ ساعت کار لازم خود تولید می‌کند. سرانجام، در $\frac{6}{5}$ ساعت آخر ۲ پوند دیگر نخ تولید می‌کند که ارزش آن برابر با ارزش اضافی تولید شده توسط کار اضافی در طول نیم روز است. این روش محاسبه را کارخانه‌دار انگلیسی برای استفاده‌ی روزانه‌اش انجام می‌دهد: او مثلاً خواهد گفت که این روش نشان می‌دهد که در نخستین ۸ ساعت یا در $\frac{2}{3}$ کار روزانه، وی ارزش پنبه‌ی خود را پس خواهد گرفت و غیره. این فرمول درست است زیرا در واقع همان فرمول قبلی است که فقط از قلمرو مکانی که در آن بخش‌های متفاوت محصول کامل کنار هم قرار دارند، به قلمرو زمانی انتقال یافته است که این بخش‌ها در آن به دنبال یکدیگر تولید می‌شوند. اما همچنین این فرمول می‌تواند با تصورات بسیار بربرواری، به ویژه در مغز افرادی، همراه شود که در عمل از فرایند ارزش‌افزایی کاملاً ذینفع هستند و از لحاظ نظری به ایجاد سوء تفاهم درباره‌ی آن علاقه‌مندند. مثلاً ممکن است چنین تصور شود که ریسنده‌ی ما طی ۸ ساعت نخست کار روزانه ارزش پنبه و در یک ساعت و ۳۶ دقیقه بعد ارزش فرسودگی ابزار تولید و سرانجام در یک ساعت و ۱۲ دقیقه‌ی بعد ارزش مزدش را تولید یا جایگزین می‌کند و سرانجام فقط آن «آخرین ساعت» معروف را به تولید ارزش اضافی برای صاحب کارخانه اختصاص می‌دهد. به این طریق، ریسنده ناگزیرست معجزه‌ی دوگانه‌ای انجام بدهد: وی نه تنها باید پنبه، دوک، موتور بخار و زغال، روغن و غیره را در همان زمانی تولید کند که با استفاده از آن‌ها مشغول رسیدن است، بلکه یک روز کاری را با سطح معینی از شدت کار به پنج روز مشابه تبدیل کند. زیرا در مثالی که مورد بررسی قرار می‌دهیم، تولید ماده‌ی خام و ابزار کار مستلزم $\frac{24}{6}$ یعنی ۴ روز کار دوازده ساعته است و تبدیل آن‌ها به نخ نیز یک روز کاری دوازده ساعته‌ی دیگری را ایجاب می‌کند. مثال مشهور تاریخی زیر نشان می‌دهد که حرص و آز موجب می‌شود چنین معجزه‌ای باور

شود و از نظریه پردازان متملقی چشم‌پوشی نشود که وجود آن را به اثبات می‌رسانند.

۳. «آخرین ساعت» سنیور

در یکی از صبح‌های زیبای سال ۱۸۳۶، ناسو و سنیور که به دلیل دانش اقتصادی و سبک زیبایش معروف بود و شاید بتوان او را کلورن اقتصاددان‌های انگلیسی نامید، از آکسفورد به منچستر فراخوانده شد تا در آنجا اقتصاد سیاسی بخواند، همان اقتصاد سیاسی که در آکسفورد تدریس می‌کرد. کارخانه‌دارها او را به‌عنوان شمشیرزن حرفه‌ای خود نه تنها بر ضد قانون کاری (Factory act) که تازه تصویب شده بود* بلکه علیه تحریکات عمومی مربوط به ۱۰ ساعت کار که قرار بود فراتر هم برود، انتخاب کرده بودند. آنان با تیزهوشی عملی مرسوم خود تشخیص داده بودند که استاد فاضل «به یک روکش کاری درست و حسابی (sérieux polissage) نیاز دارد»؛ به همین دلیل بود که او را به منچستر دعوت کردند. استاد نیز درسی را که از کارخانه‌دارهای منچستر فرا گرفته بود، با انشای زیبایی در جزوه‌ای با عنوان نامه‌هایی درباره‌ی قانون کار و پیامدهای آن بر تولیدکنندگان پنبه (لندن، ۱۸۳۷) گنجانده در این نوشته می‌توانیم از جمله فراز آموزنده‌ی زیر را بیابیم:

«بنا به قانون کنونی، هیچ کارخانه‌ای که در آن اشخاص کمتر از هیجده سال استخدام شده‌اند... نمی‌تواند بیش از $1\frac{1}{4}$ ساعت کار کند، یعنی ۵ روز در هفته به مدت ۱۲ ساعت و شنبه‌ها ۹ ساعت. اکنون تحلیل (!) زیر نشان می‌دهد که در کارخانه‌ای که این چنین کار کند، کل سود خالص از آخرین ساعت ناشی می‌شود. فرض می‌کنم که کارخانه‌داری ۱۰۰,۰۰۰ پوند سرمایه‌گذاری کند: ۸۰,۰۰۰ پوند برای تأسیسات کارخانه و ماشین‌آلات و ۲۰,۰۰۰ پوند برای مواد خام و مزدها. با فرض این که گردش سرمایه سالی یک‌بار و سود ناخالص ۱۵٪ باشد، بازده سالانه باید کالاهایی به ارزش ۱۱۵,۰۰۰ پوند باشد... روزانه هر کدام از ۲۳ نیم‌ساعت کار $\frac{5}{115}$ یا $\frac{1}{23}$ از این ۱۱۵,۰۰۰ پوند را تولید می‌کند... از $\frac{23}{115}$ که کل ۱۱۵,۰۰۰ پوند را در بر می‌گیرد، $\frac{20}{23}$ آن یعنی ۱۰۰,۰۰۰ پوند از ۱۱۵,۰۰۰ پوند صرفاً جایگزین سرمایه می‌شود؛ $\frac{1}{23}$ یا ۵۰۰۰ پوند از ۱۵,۰۰۰ پوند سود ناخالص (!) فرسودگی کارخانه و ماشین‌آلات را جبران می‌کند. $\frac{2}{23}$ باقیمانده یعنی آخرین دو نیم ساعت از ۲۳ نیم‌ساعت هر روز، سود خالص ۱۰٪ را تولید می‌کند. بنابراین، اگر (با فرض ثابت ماندن قیمت‌ها) کارخانه می‌توانست به جای $1\frac{1}{4}$ ، ۱۳ ساعت کار کند، با افزودن تقریباً ۲,۶۰۰ پوند به سرمایه‌ی در گردش، سود خالص دو برابر می‌شد. از سوی دیگر، اگر از ساعات کار

* مقصود قانون کار ۱۸۳۳ است که به طور مفصل در فصل هشتم، بخش ششم کتاب حاضر مورد بحث قرار گرفته

روزانه یک ساعت کم شود (با فرض ثابت ماندن قیمت‌ها)، سود خالص از بین می‌رود - و اگر از مدت کار روزانه یک ساعت و نیم کم شود، حتی سود ناخالص هم از بین می‌رود.^{۳۲}

و این را آقای پروفیسور «تحلیل» می‌نامد! اگر او آه و ناله‌ی کارخانه‌دارها را باور می‌کرد که کارگران بهترین بخش روز را در تولید، یعنی بازتولید یا جایگزینی ارزش ساختمان، ماشین‌آلات، پنبه، زغال و غیره صرف می‌کنند، آن‌گاه کل تحلیل او زائد بود. پاسخ او فقط می‌توانست این باشد: «آقایان! اگر کارخانه‌ی شما به جای $1\frac{1}{3}$ ساعت، ۱۰ ساعت کار کند، در صورتی که سایر شرایط تغییر نکند، مصرف روزانه‌ی پنبه، ماشین‌آلات و غیره به همین نسبت کاهش خواهد یافت. و شما همان قدر که از دست می‌دهید، کسب می‌کنید. کارگران شما در آینده یک ساعت و نیم کمتر از سابق زمان صرف بازتولید یا جایگزینی ارزش سرمایه‌ی از پیش پرداخت شده خواهند کرد.» از سوی دیگر، اگر اظهارات کارخانه‌دارها را قبول نداشت و همانند یک کارشناس در چنین موضوعاتی لازم می‌دانست که دست به تحلیل زند، آن‌گاه باید درباره‌ی موضوعی که منحصرأ به رابطه‌ی سود خالص و طول زمان کار مربوط است، پیش از هر چیز از کارخانه‌دارها می‌خواست ماشین‌آلات، کارگاه، مواد

۳۲. سنور، اثر پیش گفته، صص ۱۲-۱۳. ما از مفاهیم شگفت‌انگیزی که در این جا اهمیتی ندارند می‌گذریم؛ مثلاً، این اظهار نظر که کارخانه‌دارها بخشی از سود خویش را، ناخالص یا خالص، پاک یا ناپاک، مبلغی لازم برای جبران فرسودگی ماشین‌آلات به حساب می‌آورند، یا به عبارت دیگر، جایگزین بخشی از سرمایه می‌کنند. همچنین از موضوع درستی ارقام سنور در می‌گذریم. لئونارد هورنر در نامه‌ای به آقای سنور و ...، لندن، ۱۸۳۷، نشان داده است که این ارقام بیش از آن به اصطلاح «تحلیل»، ارزشی ندارند. لئونارد هورنر یکی از اعضای هیئت تحقیق درباره‌ی کارخانه‌ها در سال ۱۸۳۳ و تا سال ۱۸۵۹ بازرس یا دقیق‌تر مأمور سرشماری کارخانه‌ها بوده است. خدمات او به طبقه‌ی کارگر انگلستان هرگز فراموش نخواهد شد. وی در طول حیات خود نه تنها با کارخانه‌دارهای خشمگین بلکه با هیئت دولت مبارزه کرد که برای آنان تعداد آرا ریخته شده توسط اربابان کارخانه‌دار در مجلس عوام به نفع خود اهمیت بسیار بیشتری داشت تا تعداد ساعاتی که «کارگران» در کارخانه‌ها کار می‌کردند. [افزوده به یادداشت ۳۲:] نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب از سوی سنور، صرف نظر از خطاهایش، مغشوش است. آنچه او به واقع می‌خواست بگوید این بود: کارخانه‌دار کارگر را برای ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ تا نیم ساعت استخدام می‌کند. کار سالیانه‌ی کارگر همانند کار روزانه‌اش از ۱۱ ساعت و نیم یا ۲۳ نیم ساعت تشکیل شده است (ضرب در تعداد روزهای کار سالیانه). بر مبنای این فرض، ۲۳ نیم ساعت بازده سالیانه‌ای برابر با ۱۱۵,۰۰۰ پوند تولید می‌کند؛ نیم ساعت کار، محصولی برابر با $\frac{1}{33} \times 115,000$ پوند تولید می‌کند؛ ۲۰ تا نیم ساعت کار محصولی برابر با $\frac{20}{33} \times 115,000$ پوند = ۱۰۰,۰۰۰ پوند تولید می‌کند، یعنی صرفاً آن‌ها جایگزین سرمایه‌ی از پیش پرداخت شده می‌شوند. ۳ نیم ساعت باقی می‌ماند که $\frac{3}{33} \times 115,000$ پوند = ۱۰,۰۰۰ پوند تولید می‌کند که همان سود ناخالص است. از این ۳ نیم ساعت، یک نیم ساعت $\frac{1}{33} \times 115,000$ پوند = ۵,۰۰۰ پوند تولید می‌کند که جبران فرسودگی ماشین‌آلات می‌شود؛ ۲ نیم ساعت باقیمانده یعنی آخرین ساعت، $\frac{2}{33} \times 115,000$ پوند = ۱۰,۰۰۰ پوند یا سود خالص را تولید می‌کند. در خود متن، سنور آخرین $\frac{2}{33}$ از محصول را به اجزای مدت کار روزانه تبدیل می‌کند.

خام و کار را یک کاسه نکنند، بلکه لطف کنند و سرمایه‌ی ثابتی را که در ساختمان‌ها، ماشین‌آلات، مواد خام و غیره سرمایه‌گذاری کرده‌اند در یک طرف حساب و سرمایه‌ی پیش پرداخت شده برای مزدها را در طرف دیگر آن قرار دهند. آن‌گاه اگر بنا به محاسبه‌ی کارخانه‌دارها ثابت می‌شد که کارگر مزد خود را در دو نیم‌ساعت بازتولید یا جایگزین می‌کند، در این مورد باید به شرح زیر تحلیل خود را ادامه می‌داد: «بنا به ارقام شما، کارگر مزد خود را در ساعت ماقبل آخر و ارزش اضافی یا سود خالص را در ساعت آخر تولید می‌کند. اکنون از آنجا که در فواصل زمانی مساوی ارزش‌های مساوی تولید می‌کند، محصول ساعت ماقبل آخر باید همان ارزشی را داشته باشد که محصول ساعت آخر. علاوه بر این، او اساساً فقط هنگامی که کار می‌کند، ارزش تولید می‌کند و کمیّت کاری که انجام می‌دهد بر حسب زمان کارش سنجیده می‌شود. بنا به اظهار شما، این مدت زمان $1\frac{1}{4}$ ساعت در روز است. وی بخشی از این $1\frac{1}{4}$ ساعت را صرف تولید یا جایگزینی مزدش و بخش باقیمانده را صرف تولید سود خالص شما می‌کند. او غیر از این مطلقاً کار دیگری نمی‌کند. اما بنا به فرض شما، چون مزد او و ارزش اضافی که وی به وجود می‌آورد، ارزش برابری دارند، روشن است که وی مزد خود را در $5\frac{3}{4}$ ساعت تولید می‌کند و سود خالص شما را در $5\frac{3}{4}$ ساعت دیگر. علاوه بر این، چون ارزش نخ تولیدشده در ۲ ساعت برابر با مجموع ارزش مزدش و سود خالص شماست، میزان ارزش این نخ باید $1\frac{1}{4}$ ساعت کار باشد که از این میان $5\frac{3}{4}$ ساعت، ارزش نخ تولیدشده در ساعت ماقبل آخر را می‌سنجد و $5\frac{3}{4}$ ارزش نخ تولیدشده در آخرین ساعت. اکنون به نقطه‌ی حساس موضوع رسیده‌ایم، پس دقت کنید! ساعت ماقبل آخر کار مانند ساعت اول، ساعت متعارف کار است، نه کم نه زیاد (Ni plus ni moins). پس چگونه ریسنده می‌تواند در یک ساعت، در شکل نخ، ارزشی را تولید کند که باز نمود $5\frac{3}{4}$ ساعت کار است؟ در واقع، وی چنین معجزه‌ای نمی‌کند. ارزش مصرفی تولیدشده توسط او در یک ساعت کار کمیّت معینی از نخ است. ارزش این نخ با $5\frac{3}{4}$ ساعت کار سنجیده می‌شود که از آن $4\frac{3}{4}$ ، بدون هیچ کاری از جانب او، پیش از این در قالب وسایل تولید یعنی در پنبه، ماشین‌آلات و غیره صرف شده است؛ او فقط یک ساعت کار باقیمانده را اضافه کرده است. بنابراین، چون مزد او در $5\frac{3}{4}$ ساعت تولید می‌شود و نخ تولیدشده در یک ساعت نیز شامل $5\frac{3}{4}$ ساعت کار است، هیچ سحر و جادویی در این نتیجه‌گیری وجود ندارد که ارزش تولیدشده توسط $5\frac{3}{4}$ ساعت ریسندگی برابر با ارزش محصول ریسیده در یک ساعت است. اگر فکر می‌کنید کارگر حتی یک لحظه از مدت کار روزانه‌اش را در بازتولید یا جایگزین کردن ارزش پنبه، ماشین‌آلات و غیره هدر می‌دهد، سخت در اشتباهید. برعکس، به این دلیل که کار او پنبه و دوک را به نخ تبدیل می‌کند، و چون او می‌ریسد، ارزش پنبه و دوک خود به خود به نخ انتقال می‌یابد. این نتیجه حاصل کیفیت کار اوست، نه کمیّت آن.

درست است که وی در یک ساعت ارزش بیشتری را در شکل پنبه به نخ منتقل می‌کند تا در نیم ساعت. اما این امر فقط به این دلیل است که وی در یک ساعت بیش‌تر از نیم ساعت پنبه می‌ریسد. پس می‌بینید که اظهارات شما مبنی بر این‌که کارگر در ساعت ماقبل آخر ارزش مزد خویش و در ساعت آخر سود خالص شما را تولید می‌کند، برابر با این است که در نخ تولیدشده توسط او در ۲ ساعت کار، چه ۲ ساعت اول کار روزانه‌ی او باشند چه ۲ ساعت آخر آن، $11\frac{1}{4}$ ساعت کار گنجیده است، یعنی دقیقاً همان ساعات کاری که مدت کار روزانه‌ی او را در بر می‌گیرد. و تأکید مبنی بر این‌که در $5\frac{3}{4}$ ساعت نخست، وی مزد خود را تولید می‌کند و در $5\frac{3}{4}$ ساعت آخر سود خالص شما را، فقط به این معناست که شما تنها قیمت $5\frac{3}{4}$ ساعت نخست او را می‌پردازید و نه $5\frac{3}{4}$ ساعت آخر را. من فقط برای این‌که اصطلاحات عامیانه‌ی خودتان را به کار برده باشم از قیمت کار به جای قیمت نیروی کار استفاده می‌کنم. اکنون آقایان! زمان کاری که قیمتش را پرداخت کرده‌اید با زمان کاری مقایسه کنید که قیمتش را نپرداخته‌اید؛ آن‌گاه پی خواهید برد که نسبت آن‌ها به هم عبارت از نصف روز به نصف روز دیگر است؛ این نرخ برابر با ۱۰۰ درصد است که نرخ بسیار عالی است. علاوه بر این، شکی نیست که اگر کاری می‌کردید که «کارگران‌تان» به جای $11\frac{1}{4}$ ساعت، ۱۳ ساعت زحمت بکشند، و چنان‌که از شما انتظار می‌رود، اگر کار انجام شده در این یک ساعت و نیم اضافی را همچون کار اضافی خالص تلقی کنید، آن‌گاه کار اضافی از $5\frac{3}{4}$ ساعت کار به $7\frac{1}{4}$ ساعت کار افزایش خواهد یافت و نرخ ارزش اضافی از ۱۰۰ درصد به $126\frac{2}{3}$ درصد افزایش می‌یابد. بیهوده انتظار دارید که با افزودن $1\frac{1}{4}$ ساعت به مدت کار روزانه، نرخ ارزش اضافی از ۱۰۰ درصد به ۲۰۰ درصد یا بیشتر افزایش یابد، یا به عبارت دیگر «بیش از دو برابر ترقی کند». از سوی دیگر - قلب انسان چیز شگفت‌انگیزی است، به ویژه وقتی آن را در کیف پولش حمل کند - اگر از این می‌ترسید که با کاهش ساعت کار از $11\frac{1}{4}$ ساعت به ۱۰ ساعت کل سود خالص‌تان از بین برود، شما را باید از جمله بدبینان دیوانه خواند و بس. اگر شرایط تغییری نکند، کار اضافی از $5\frac{3}{4}$ ساعت به $4\frac{3}{4}$ ساعت تنزل خواهد کرد، یعنی مدت زمانی که هنوز نرخ ارزش اضافی بسیار پرسودی یعنی $82\frac{14}{33}$ درصد نصیب‌تان می‌کند. [اما این «آخرین ساعت» سرنوشت‌ساز]^{۳۲} که شما درباره‌ی آن داستان‌های بیشتری از شیلیاست‌ها درباره‌ی روز داوری بافته‌اید، سراسر مهمل (de la blague) است. اگر آن را کنار بگذارید، نه به «سود خالص»‌تان ضرری وارد می‌شود و نه به «ذهن بی‌غل و غش» پسران و دخترانی که به کار می‌گمارید.^{۳۲} الف

۸. راز این «ساعت آخر»

۳۲ الف. اگر، از یک سو، سنوور اثبات می‌کند که سود خالص کارخانه‌دار، یعنی حیات صنعت پنبه انگلستان و سلطه‌ی انگلستان بر بازار جهانی به «آخرین ساعت کار» وابسته است، دکتر آندرو بور از سوی دیگر ثابت می‌کند که اگر

هرگاه زنگ «آخرین ساعت» شما با تمام قدرت به صدا درآمد، به استاد آکسفورد فکر کنید. اما اکنون، آقایان! بدرود، شاید همدیگر را بار دیگر در جهانی بهتر ملاقات کنیم، اما نه

→ کو دکان و جوانان زیر ۱۸ سال را به جای این که ۱۲ ساعت کامل در فضای گرم و کاملاً اخلاقی کارخانه نگهدارند، یک ساعت زودتر مرخص و در دنیای سنگدل و سبک‌سریرون رها کنند، تنبلی و فساد آن‌ها را از امید به رستگاری روح‌شان محروم خواهد کرد.* از سال ۱۸۴۸، بازرس‌های کارخانه به‌نحو خستگی‌ناپذیری در گزارش‌های نیم‌ساله‌ی خود درباره‌ی این «ساعت آخر»، این «ساعت سرنوشت‌ساز»، موی دماغ کارخانه‌دارها بوده‌اند. بدین‌سان، آقای هاول در گزارش ۲۱ مه سال ۱۸۵۵ خود می‌گوید: «اگر محاسبه‌ی بدیع زیر» (وی از سنپور نقل می‌کند) «درست می‌بود، هر کارخانه‌ی پنبه در بریتانیای کبیر باید از سال ۱۸۵۰ تاکنون با ضرر کار کرده باشد» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۵، صص ۱۹-۲۰). در سال ۱۸۴۸، پس از تصویب لایحه‌ی ده ساعت کار، صاحبان شماری از کارخانه‌های کتان‌ریسی که در سراسر دهات مرز بین دورست و سومرست پراکنده هستند، عریضه‌ای را علیه این قانون به امضای تعدادی از کارگران‌شان رساندند. یکی از عبارات این عریضه به شرح زیر است: «عرض حال دهندگان شما، به‌عنوان پدر و مادر، معتقدند که یک ساعت فراغت اضافی فقط موجب فساد اخلاق فرزندان خواهد شد، زیرا بر این باورند که تنبلی مادر مفسد است.» گزارش ۳۱ اکتبر سال ۱۸۴۸ کارخانه در این مورد می‌گوید: «هوای کارخانه‌های کتان که در آن‌ها کو دکان این خانواده‌های مهربان و باتقوا کار می‌کنند، چنان از گرد و غبار و الیاف مواد خام اشباع است که حتی ده دقیقه توقف در سالن‌های ریستندگی تنها به قیمت تحمل رنج‌آورترین احساس امکان‌پذیر است. چرا که چشمان، گوش‌ها، سوراخ بینی و دهان بلافاصله از ابری از گرد و غبار کتان پر می‌شود و از آن‌گریزی نیست. خود کار نیز به دلیل حرکت سرسام‌آور ماشین‌ها مستلزم مهارت و حرکت بی‌وقفه‌ای است که تحت نظارت دقیق و خستگی‌ناپذیری قرار دارد. و کمی ظالمانه به‌نظر می‌رسد که به والدین اجازه دهیم کو دکان‌شان را «تنبلی» بدانند، کودکانی که به غیر از وقت نهار، ۱۰ ساعت تمام در چنین شرایط و چنین هوایی مقید شده‌اند... این کو دکان بیش از کارگران دهات مجاور کار می‌کنند... باید بر چنین اظهارات سنگدلانه‌ای درباره‌ی «تنبلی و فساد» به‌عنوان ناب‌ترین زهدفروشی (tartuferie) و ریاکاری شرم‌آور داغ ننگ کوبید... آن بخش از مردم، که حدود دو سال پیش از شنیدن آن‌چه با اطمینان و علناً تحت حمایت مقامات بالا به صورت جدی اعلام شد، یکه خوردند، مبنی بر این که کل سود خالص کارخانه‌دارها از کار آخرین ساعت ناشی می‌شود و بنابراین، کاهش یک ساعت از کار روزانه سود خالص آن‌ها را از بین می‌برد؛ اگر اکنون بفهمند که کشف بدیع فضایل «آخرین ساعت» از آن تاریخ چنان کامل شده که «اخلاق» و «سود» را در بر می‌گیرد و اگر مدت کار کو دکان به ۱۰ ساعت کامل کاهش یابد، اخلاق‌شان همراه با سود خالص کارفرمایان آن‌ها از بین خواهد رفت و هر دوی آن‌ها به این ساعت آخر و سرنوشت‌ساز وابسته است، دیگر به چشمان خود نیز اعتماد نخواهند کرد» (به گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۰۱ رجوع کنید). سپس همین گزارش چند نمونه از اخلاقیات و فضایل همین کارخانه‌دارها را ذکر می‌کند: زد و بند، نیرنگ، تطمیع، تهدید و تقلب‌هایی که کارخانه‌دارها با استفاده از آن‌ها اولاً تعدادی از کارگران بی‌دفاع را ناگزیر می‌سازند تا عریضه‌هایی از این دست را امضا کنند و سپس به‌عنوان عریضه‌ی کل شاخه‌ای از صنعت یا کنت‌نشین‌ها به پارلمان تحمیل می‌کنند. سرشت‌نشان بارز وضعیت کنونی به اصطلاح «علم» اقتصاد این است که نه خود سنپور که بعدها با حرارت تمام از تصویب قانون کار حمایت کرد و همین مایه‌ی اعتبار اوست، و نه مخالفان او در هیچ زمان نتوانستند توضیح بدهند که چرا این «کشف بدیع» به نتایجی کاذب انجامید. آنان به تجربه‌ی واقعی متوسل شدند اما چگونه و چرا (en quoi et pourquoi) همچنان یک راز باقی ماند.

* ی. یور، فلسفه‌ی کارخانه‌دارها، لندن، ۱۸۳۵، ص ۴۰۶-۱.

پیش از آن.^{۳۳} شعار جنگی «آخرین ساعت»، که توسط سنیور در سال ۱۸۳۶ اختراع شد، بار دیگر در اکونومیست ۱۵ آوریل سال ۱۸۴۸ توسط جیمز ویلسون، یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه‌ی اقتصاد، در جدلی علیه قانون ده ساعت کار، سر داده شد.

۴. محصول اضافی

ما آن بخش از محصول را که مظهر ارزش اضافی است (یعنی یک‌دهم ۲۰ پوند یا ۲ پوند نخ را در مثال بالا) محصول اضافی (Mehrproduct, produit net) می‌نامیم. همان‌طور که نرخ ارزش اضافی بنا به نسبت آن با بخش متغیر سرمایه تعیین می‌شود نه با کل آن، به همین ترتیب، مقدار محصول اضافی بنا به نسبت آن با بخشی که کار لازم را در بر می‌گیرد تعیین می‌شود، و نه با بخش باقیمانده از کل محصول. چون تولید ارزش اضافی هدف تعیین‌کننده‌ی تولید سرمایه‌داری است، میزان ثروت نه با کمیت مطلق محصول بلکه با مقدار نسبی محصول اضافی سنجیده می‌شود.^{۳۴}

مجموع کار لازم و اضافی، یعنی مجموع دوره‌های زمانی که طی آن کارگر به ترتیب ارزش نیروی کار خود را جایگزین و ارزش اضافی تولید می‌کند، مقدار مطلق زمان کار او یعنی کار روزانه (working day) را تشکیل می‌دهد.

۳۳. با این همه، استاد فرهیخته تا حدی از سفرش به منچستر سود هم برد. وی در نامه‌هایی درباره‌ی قانون کار، کل درآمد خالص از جمله «سود» و «بهره» و حتی چیز بیشتری (quelque chose) را به یک ساعت کار پرداخت نشده‌ای که کارگر انجام می‌دهد، وابسته کرد. یک‌سال پیش از آن، در طرحی کلی از اقتصاد سیاسی که برای آموزش دانشجویان آکسفورد و بی‌فرهنگان تحصیل‌کرده نوشته بود، و همچنین در تقابل با نظریه‌ی ریکاردو مبنی بر این که ارزش را کار تعیین می‌کند، «کشف کرده بود» که سود از کار سرمایه‌دار و بهره از ریاضت‌طلبی‌اش یا به کلام دیگر از «امساک» او ناشی می‌شود. این ترفندی قدیمی است اما واژه‌ی امساک جدید بود. روش آن را به درستی به واژه‌ی آلمانی Enthaltung (پرهیز) ترجمه کرد. اما برخی از هم‌وطنان او که زیاد به زبان لاتین مسلط نبودند، واژه‌ی Entsaugung (دل‌کندن از دنیا) را ساختند که حال و هوای رهبانی داشت.

۳۴. «برای فردی با سرمایه‌ی ۲۰,۰۰۰ پوندی که سودش سالانه ۲,۰۰۰ پوند است، کاملاً بی‌اهمیت است که آیا سرمایه‌ی او صد یا هزار نفر را استخدام می‌کند، کالایش به ۱۰,۰۰۰ پوند یا ۲۰,۰۰۰ پوند فروخته می‌شود، به شرطی که در تمام موارد سودش کمتر از ۲,۰۰۰ پوند نباشد. آیا منافع واقعی یک ملت مشابه نیست؟ به شرطی که درآمد خالص واقعی آن، عواید و سودش یکسان بمانند، آن‌گاه اهمیتی ندارد که جمعیت آن ملت ۱۰ یا ۱۲ میلیون نفر باشد» (ریکاردو، اثر پیش‌گفته، ص ۴۱۶). سال‌ها قبل از ریکاردو، آرتور یانگ، یکی از طرفداران متعصب محصول اضافی، و غیر از آن، نویسنده‌ای پرت و پلاگو و غیرانتقادی که شهرتش با شایستگی‌هایش نسبت معکوسی دارد، چنین گفت: «در یک کشور مدرن چه سودی دارد که زمین‌های کل یک استان با روش قدیمی رومی میان دهقانان مستقل خرد تقسیم شود، حتی اگر هم به خوبی زراعت شده باشند؟ جز این است که هدف آن فقط تولید انسان است که به خودی خود هدفی بی‌معناست؟» (آرتور یانگ، حساب سیاسی و ...، لندن، ۱۷۷۴، ص ۴۷). بسیار عجیب است که «گرایش قوی‌ای وجود دارد... که درآمد خالص را برای طبقه‌ی کارگر مفید می‌داند»، «اگرچه آشکارا این امر به خاطر خالص بودن نیست» (توماس هاپکینز، درباره‌ی اجاره و ...، لندن، ۱۸۲۸، ص ۱۲۶).

فصل هشتم

کار روزانه

۱. کران‌های کار روزانه

ما با این فرض شروع کردیم که نیروی کار به ارزش خویش خریداری شده و فروخته می‌شود. ارزش آن، مانند هر کالای دیگر، از طریق زمان کار لازم برای تولید آن تعیین می‌شود. اگر ۶ ساعت طول بکشد تا میانگین روزانه‌ی وسایل معاش کارگر تولید شود، باید به طور میانگین ۶ ساعت در روز کار کند تا نیروی کار روزانه‌ی خود را تولید کند، یا ارزشی را بازتولید کند که در نتیجه‌ی فروش آن دریافت می‌کند. بخش لازم این کار روزانه برابر با ۶ ساعت است و بنابراین، با یکسان ماندن سایر شرایط، کمیّت معلومی است. اما با وجود این، مقدار خودکار روزانه هنوز معلوم نیست.

فرض می‌کنیم که خط $A-----B$ بیانگر مدت یا طول زمان کار لازم، مثلاً ۶ ساعت، است. اگر کار فراتر از AB ، مثلاً ۱، ۳ یا ۶ ساعت ادامه یابد، ما سه خط دیگر خواهیم داشت:

کار روزانه‌ی الف $A-----B-----C$

کار روزانه‌ی ب $A-----B-----C$

کار روزانه‌ی پ $A-----B-----C$

این سه خط بیانگر سه کار روزانه‌ی متفاوت ۷، ۹ و ۱۲ ساعته‌اند. پاره‌خط BC که امتداد یافته‌ی خط AB است، بیانگر طول کار اضافی است. از آنجا که کار روزانه $AB+BC$ یا AC است، با مقدار متغیر BC تغییر می‌کند. چون AB معلوم است، همواره می‌توان نسبت BC به AB را محاسبه کرد. این نسبت در کار روزانه‌ی الف یک‌ششم، در کار روزانه‌ی ب سه‌ششم و در کار روزانه‌ی پ شش‌ششم است. علاوه بر این، چون نسبت زمان کار اضافی به AB را تعیین می‌کند، این نرخ یا نسبت BC به AB معلوم می‌شود. این نرخ در این سه کار روزانه‌ی متفاوت به ترتیب برابر با $\frac{1}{3}$ ، $\frac{2}{3}$ و 1 درصد است. از سوی دیگر، نرخ ارزش اضافی به تنهایی مقدار زمان کار را برای ما معلوم نمی‌کند. اگر این نرخ ۱۰۰ درصد

باشد، کار روزانه ممکن است ۸، ۱۰، ۱۲ ساعت یا بیشتر باشد. این نرخ نشان می‌دهد که دو جزء سازنده‌ی کار روزانه، یعنی زمان کار لازم و زمان کار اضافی، از لحاظ مقدار با هم برابرند اما نشان نمی‌دهد که هر کدام از این دو جزء سازنده‌ی چه مقداری است. به این ترتیب، کار روزانه نه مقداری ثابت که متغیر است. یقیناً یکی از اجزای آن از طریق زمان کار لازم برای بازتولید نیروی کار خود کارگر تعیین می‌شود. اما کل مقدار کار روزانه با طول یا مدت کار اضافی تغییر می‌کند. بنابراین، کار روزانه مشخص‌کردنی است، اما در خود و برای خود مشخص نیست.^{۳۵}

اگرچه کار روزانه نه مقداری ثابت بلکه سیال است، تنها می‌تواند درون کران‌های معینی تغییر کند. با این همه، کران کمینه‌ی آن قابل تعیین نیست. البته، اگر پاره‌خط امتدادیافته‌ی BC، یا ارزش اضافی، را با صفر برابر قرار دهیم، کران کمینه داریم، یعنی بخشی از روز که کارگر طی آن باید ناگزیر برای تأمین معاش خود کار کند. اما، در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، این کار لازم تنها می‌تواند بخشی از کار روزانه را تشکیل دهد؛ کار روزانه هرگز نمی‌تواند به این کمینه تقلیل داده شود. برعکس، کار روزانه کران بیشینه دارد. این کران نمی‌تواند از یک نقطه‌ی معین فراتر برود. دو چیز این کران بیشینه را محدود می‌کند: اولاً حد و حدود جسمانی نیروی کار؛ آدمی در ۲۴ ساعت یک روز طبیعی فقط می‌تواند کمیت معینی از نیروی حیاتی‌اش را صرف کند. به همین نحو، اسب‌ها به طور منظم فقط ۸ ساعت در روز می‌توانند کار کنند. نیروی حیاتی باید در بخشی از روز استراحت کند، بخوابد؛ و در بخش دیگری از روز انسان باید نیازهای جسمانی‌اش را برآورده کند، غذا بخورد، خود را بشوید و لباس بپوشد. علاوه بر این محدوده‌های صرفاً جسمانی، گسترش کار روزانه با موانع اخلاقی روبرو است. کارگر نیاز به وقتی دارد تا نیازهای ذهنی و اجتماعی‌اش را برآورده کند، و گستره و شمار این نیازها را وضعیت عمومی [فرهنگ] محدود می‌کند. بنابراین،^{۳۶} تمدن تغییرات کار روزانه در چارچوب محدوده‌های جسمانی و اجتماعی نوسان می‌کند. اما این شرایط محدودکننده ماهیتی انعطاف‌پذیر دارند و آزادی عمل بالایی را ممکن می‌سازند. بنابراین، ما با مدت‌های متفاوتی از زمان کار روزانه مثلاً ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶ و ۱۸ ساعت روبرو هستیم.

سرمایه‌دار نیروی کار را به ارزش روزانه‌ی آن خریده است. ارزش مصرفی نیروی کار در سراسر یک روز کار به او تعلق دارد. به این ترتیب، او این حق را کسب کرده است که کارگر را در طول یک روز به کار برای خود وادار کند. اما کار روزانه چیست؟^{۳۶} در هر حالت

۳۵. کار روزانه مقدار نامشخصی است، ممکن است طولانی یا کوتاه باشد (مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی شامل

ملاحظات دربارهی مالیات و... لندن، ۱۷۷۰، ص ۷۳)

۳۶. این پرسش خیلی مهم‌تر از پرسش مشهور میررابرت پیل از اتاق بازرگانی بیرمنگام است که گفته بود یک پوند

کمتر از یک روز طبیعی است. چقدر کمتر؟ سرمایه‌دار نظرات خاص خود را درباره‌ی این مرز جهان (Ultima Thule)، یعنی مرز لازم کار روزانه دارد. او در مقام سرمایه‌دار صرفاً سرمایه‌ی تشخیص یافته است. روح او روح سرمایه است. اما سرمایه تنها یک انگیزه دارد و آن گرایش به ارزش‌افزایی و خلق ارزش اضافی است، جذب بیشینه‌ی بخش ممکن کار اضافی توسط بخش ثابت آن یعنی وسایل تولید.^{۳۷} سرمایه کار مرده‌ای است که چون خفاشی خون‌آشام تنها با مکیدن کار زنده زندگی می‌کند و هر چه کار بیشتری را می‌مکد، بیشتر زنده می‌ماند. مدت زمانی که کارگر کار می‌کند، مدتی است که طی آن سرمایه‌دار نیروی کاری را که از کارگر خریده است، مصرف می‌کند.^{۳۸} اگر کارگر زمانی را که در اختیار دارد برای خود صرف کند، از سرمایه‌دار سرقت کرده است.^{۳۹}

بنابراین، سرمایه‌دار به قانون مبادله‌ی کالا استناد می‌کند. وی همانند سایر خریداران می‌کوشد تا بیشینه‌ی استفاده‌ی ممکن را از ارزش مصرفی کالایش بکند. با این همه، ناگهان صدای کارگری بلند می‌شود که پیش‌تر در طوفان و خروش فرایند تولید زبانش بند آمده بود:

«کالایی که من به تو فروخته‌ام با مجموعه‌ی کالاهای متعارف از این لحاظ تفاوت دارد که مصرف آن ارزش ایجاد می‌کند، ارزشی که بیش از قیمت آن است. تو به این علت آن را خریدی. آن چیزی که از نظر تو ارزش‌افزایی سرمایه است، از نظر من صرفاً اضافی نیروی کار است. تو و من در بازار فقط یک قانون، یعنی قانون مبادله‌ی کالاها، را می‌شناسیم. و مصرف کالا نه از آن فروشنده‌ای است که آن را از دست می‌دهد، بلکه به خریداری تعلق دارد که آن را به دست می‌آورد. بنابراین، استفاده از نیروی کار روزانه‌ی من به تو تعلق دارد. اما به واسطه‌ی قیمتی که تو هر روز برای خرید آن پرداخت می‌کنی، من باید بتوانم هر روز آن

→ چیست؟ پیل فقط از آن رو این پرسش را مطرح کرده بود که همان قدر از ماهیت پول بی‌اطلاع بود که «خرده شیلینگ‌چی‌ها»^{*} بی‌برمنگام از آن.

* هواداران م. پ. توماس آتوود (۱۷۸۳-۱۸۵۶) بانکدار که از بازپرداخت بدهی به طلبکاران به شیلینگ با ارزش طلای کاهش یافته دفاع می‌کردند و این راه‌حلی برای مشکلات مالی پدیدآمده در اواخر جنگ‌های ناپلئونی می‌دانستند. به در نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه‌ی انگلیسی، صص ۸۱-۸۳ رجوع کنید. م. ا.

۳۷. این هدف سرمایه‌دار است که با سرمایه‌ی صرف‌شده‌ی خود بیشینه‌ی مقدار ممکن کار را به دست آورد (ج. پ. کورسل - سنوی، رساله‌ی نظری و عملی کارفرمایان صنعتی، ویراست دوم، پاریس، ۱۸۵۷، صص ۴۳).

۳۸. «یک ساعت کاری که روزانه از دست برود، خسارتی عظیم برای یک دولت تجاری است... مصرف اشیاء تجملی میان زحمتکشان تهیدست این پادشاهی، به ویژه میان کارگران کارخانه‌ها، بسیار بالاست. آنان برای این منظور وقت خود را نیز مصرف می‌کنند که زیانمندترین نوع مصرف است» (مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی و...، صص ۴۷، ۱۵۳).

۳۹. «اگر کارگر آزاد لحظه‌ای استراحت کند، مدیریت پست و کوتاه‌فکری که با چشمانی نگران او را می‌باید، ادعا می‌کند که او از آن سرقت کرده است» (ن. لینگو، نظریه‌های قانون‌های مدنی و...، لندن، ۱۷۶۷، جلد ۲، صص ۴۶۶).

را باز تولید کنم و به این ترتیب آن را دوباره بفروشم. صرف نظر از فرسودگی طبیعی که ناشی از سن و غیره است، من باید بتوانم فردا نیز مانند امروز با همین وضع متعارف نیرو، سلامتی و طراوت کار کنم. تو همیشه برایم از اصول «صرفه جویی» و «امساک» موعظه می کنی. خیلی خوب. من نیز مانند یک مالک باشعور و صرفه جو، تنها ثروتم، نیروی کارم، را به بهترین وجه مصرف می کنم و از هدر دادن احمقانه‌ی آن خودداری می کنم. هر روز فقط مقداری از نیروی کارم را که با مدت متعارف و تکامل سالم آن سازگار است مصرف می کنم، به جریان می اندازم و به کار منتقل می سازم. شاید با گسترش نامحدود کار روزانه، در یک روز بتوانی مقدار نیروی کار بیشتری از آنچه من ظرف سه روز ترمیم می کنم، مصرف کنی. آنچه در کار کسب می کنی، من در ماده‌ی کار از دست می دهم. استفاده از کارم و چپاول آن، دو چیز کاملاً متفاوت است. اگر میانگین مدت زمانی که یک کارگر متوسط می تواند زندگی کند (در حالی که مقدار معقولانه‌ای کار کند) ۳۰ سال باشد، ارزش نیروی کارم که تو بابت آن روزانه به من پرداخت می کنی، برابر با $\frac{1}{365 \times 30}$ یا $\frac{1}{10,950}$ از ارزش کل آن است. اما اگر تو آن را در ۱۰ سال مصرف کنی، روزانه به من به جای $\frac{1}{3,650}$ ، $\frac{1}{1,095}$ از ارزش کل آن، یعنی یک سوم از ارزش روزانه‌ی آن را پرداخت می کنی و بنابراین، هر روز دو سوم ارزش کالای مرا می دزدی. تو به من قیمت یک روز نیروی کارم را می دهی، حال آن که سه روز از آن استفاده می کنی. این خلاف قرارداد ما و قانون مبادله کالایی است. بنابراین، خواستار کار روزانه با مدت متعارف هستم و این را بدون انگشت گذاشتن بر رحم و مروت تو خواهانم، زیرا در مسائل مالی جایی برای احساسات نیست. شاید تو شهروند نمونه‌ای باشی، شاید عضو انجمن سلطنتی حمایت از حیوانات باشی و ممکن است شهره به تقدس باشی؛ اما چیزی را که هنگام رویارویی با من عرضه می کنی، قلبی در سینه ندارد. آنچه می تپد ضربان قلب من است. خواست من مدت زمان متعارف کار روزانه است، زیرا مانند هر فروشنده‌ی دیگری ارزش کالای خود را می طلبم.^{۴۰}

پس می بینیم که صرف نظر از برخی محدودیت‌های کاملاً انعطاف پذیر، ماهیت مبادله‌ی کالا خود هیچ نوع کرانسی بر کار روزانه و نیز بر کار اضافی تحمیل نمی کند. هنگامی که سرمایه دار می کوشد تا کار روزانه را تا حد ممکن طولانی تر کند، و در جایی

۴۰. در جریان اعتصاب بزرگ کارگران ساختمان سازی لندن (۱۸۶۰ - ۱۸۶۱) برای کاهش کار روزانه به ۹ ساعت، هیئت اعتصابیون بیانیه‌ای صادر کرد که مضمون آن تا حدی شبیه به درخواست کارگر ما بود. بیانیه‌ی فوق بالحنی که خالی از طنز نبود به این موضوع اشاره می کند که سودآورترین دلال ساختمان، آقای بی به نام سیر مورتون پتو، «شهره به تقدس»^{*} است. (همین پتو پس از ۱۸۶۷ عاقبت کارش مانند اشتر و سبرگ شد)^{**}

* پتو با پتیتست به کلیساها کمک می کرد و در ۱۸۴۲ جزوه‌ی خداوند در مرگ حمایت می کند را نوشته بود. - م. ا.
** ورشکستگی شرکت پتو در واقع در سال ۱۸۶۶ اتفاق افتاد؛ اشاره به ورشکستگی محترک و سرمایه دار آلمانی، ب. ح. اشتر و سبرگ در سن پترزبورگ به سال ۱۸۷۵ و اخراج وی از روسیه به اتهام کلاهبرداری - م. ا.

که ممکن باشد، از یک روز کار دو روز کار درآورد، از حق خود به عنوان خریدار دفاع می‌کند. از سوی دیگر، ماهیت ویژه‌ی کالای فروخته‌شده مستلزم اعمال محدودیت در مصرف آن توسط خریدار است، و کارگر نیز هنگامی که خواهان کاهش کار روزانه به میزان متعارف مشخصی است از حق خود به عنوان فروشنده دفاع می‌کند. بنابراین در اینجا تضادی وجود دارد: حق در برابر حق، و مهر قانون مبادله به یکسان بر هر دوی آن‌ها خورده است. میان دو حق برابر زور فرمان می‌راند. همین است که در تاریخ تولید سرمایه‌داری، تثبیت هنجاری برای کار روزانه چون مبارزه‌ای بر سر کاهش کار روزانه جلوه می‌کند، مبارزه‌ای که بین کل سرمایه‌دارها یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و کل کارگران یعنی طبقه‌ی کارگر در جریان است.

۲. ولع برای کار اضافی. کارخانه‌دار و بویار

سرمایه کار اضافی را اختراع نکرده است. هر جا بخشی از جامعه انحصار وسایل تولید را در اختیار داشته باشد، کارگر، آزاد یا بنده، باید به زمان کار لازم برای تأمین زندگی خود، مقداری زمان کار اضافی بیفزاید تا وسیله‌ی معاش صاحب ابزار تولید را ایجاد کند^{۴۱}، چه این مالک *καλὸς ἄγαθός** آتنی، تشوکرات اتروسکانی، **شهروند رومی** (*civis romanus*)، بارون نورماندی، برده‌دار آمریکایی، بویار والاشی و چه زمیندار جدید یا سرمایه‌دار باشد.^{۴۲} با این همه آشکار است که در هر صورت بندی اقتصادی جامعه که ارزش مصرفی و نه ارزش مبادله‌ای محصول غالب است، ارزش اضافی به دایره‌ای کم و بیش تنگ از نیازها محدود می‌شود و از سرشت خود تولید هیچ عطش بی حد و مرزی برای کار اضافی پدید نخواهد آمد. بنابراین، در عهد باستان تنها زمانی زیادکاری و حشمتناکی می‌شود که هدف کسب ارزش مبادله‌ای در شکل مستقل پولی‌اش، یعنی در تولید طلا و نقره، باشد. شکل شناخته‌شده‌ی زیادکاری در این مورد کار اجباری تا هنگام مرگ است. کافی ست کتاب دیودروس سیکولوس را بخوانیم.^{۴۳} با این همه، این‌ها استثناهایی در عهد باستان بوده

۴۱. کسانی که کار می‌کنند... در حقیقت هم جیره‌گیران را، که ثروتمند نامیده می‌شوند، و هم خود را غذا می‌دهند (ادموند بورک، اثر پیش‌گفته، صص ۲-۳).

* کالوس کاگادوس، «جذاب و زیبا»، اصطلاح اشراف در یونان باستان - م. ا.

۴۲. نی‌بور در تاریخ روم خود ساده‌لوحانه چنین اشاره می‌کند: «آشکارا آثار تاریخی مانند بناهای اتروسکان که حتی مخروبه‌هایش حیرت ما را برمی‌انگیزد، مستلزم وجود اربابان و اسال‌ها در دولت‌های کوچک (۱) بوده‌اند.» سیسموندی با بصیرتی عمیق‌تر می‌گوید که «پارچه‌های توری بروکسل» مستلزم وجود اربابان مزدبگیر و برده‌های مزدبگیر بوده است.

۴۳. نمی‌توان این تیره‌بختان (آن‌ها که در معادن طلا میان مصر، اتیوپی و عربستان کار می‌کنند) را دید و نسبت به

است. اما اقوامی که تولیدشان هنوز تحت شکل های پست تر کار بردگی، بیگاری (corvée) و غیره قرار دارد، به محض این که به بازاری جهانی که تحت سلطه ی شیوه ی تولید سرمایه داری است و در آن فروش محصولات برای صادرات منبع اصلی سود است کشیده می شوند، صناعاتِ متمدنانه ی زیادکاری به فجایع بربروار بردگی و نظام سرواژ پیوند زده می شود. به همین دلیل است که کار سیاهان در ایالات جنوبی آمریکا تا زمانی که تولید عمدتاً معطوف به برآورده کردن نیازهای بی واسطه ی محلی بود، سرشتی کمابیش پدرسالارانه داشت. اما به تناسب این که صادرات پنبه به منافع حیاتی آن ایالات تبدیل شد، زیادکاری سیاهان و گاهی تحلیل رفتن زندگی شان طی هفت سال کار، به عاملی در نظامی محاسبه شده و حسابگر تبدیل شد. دیگر موضوع نه کسب کمیّت معینی از محصولات مفید توسط او بلکه تولید خود ارزش اضافی بود. همین موضوع در مورد بیگاری مثلاً در امیرنشین های دانوب صادق است.

مقایسه میان ولع برای کار اضافی در امیرنشین های دانوب و همین ولع در کارخانه های انگلستان موضوعی است به ویژه جالب، زیرا بیگاری کار اضافی را به شکل مستقل و بی واسطه ملموسی نشان می دهد.

فرض کنید که کار روزانه عبارت از ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار مازاد است. بنابراین، کارگر آزاد هر هفته 6×6 ساعت کار اضافی به سرمایه دار می دهد. درست مانند این که ۳ روز در هفته را برای خود کار کند و ۳ روز در هفته را مجانی برای سرمایه دار. اما این واقعیت مستقیماً مشهود نیست. کار لازم و کار اضافی در هم آمیخته اند. بنابراین می توانم همین رابطه را مثلاً به این صورت بیان کنم که کارگر در هر دقیقه ۳۰ ثانیه برای خود و ۳۰ ثانیه برای سرمایه دار کار می کند و غیره. اما در مورد بیگاری موضوع متفاوت است. کار لازمی که دهقان و الاشی برای تأمین معاش خود انجام می دهد به وضوح از کار اضافی که برای بویار انجام می دهد متمایز است. اولی را در زمین خود انجام می دهد و دومی را در ملک اربابی. به این ترتیب، هر دو بخش زمان کار مستقل از هم، در کنار یکدیگر وجود دارند. در بیگاری کار اضافی دقیقاً از کار لازم متمایز است. با این همه، این امر آشکارا چیزی را در رابطه ی کمی کار اضافی با کار لازم تغییر نمی دهد. سه روز کار اضافی در هفته همواره سه روز کاری باقی می ماند که هیچ هم ارزی را برای خود کارگر به بار نمی آورد، چه این سه روز کار اضافی بیگاری نامیده شود چه کار مزدگیری. اما در سرمایه دار این ولع به کار اضافی به شکل گرایش به گسترش نامحدود کار روزانه پدیدار

→ سرنوشت رقت بارشان متأثر نشد. آنان حتی نمی توانند به نظافت بدن خود بپردازند یا برهنگی شان را بپوشانند. هیچ گذشتی در حق بیماران، عاجزان، سالخوردهگان یا ناتوانی زنان نمی شود. همه ی آنها، به زور نازیانه، باید آن قدر کار کنند تا مرگ پایانی بر سیه روزی و رنج شان باشد. (دیودرو سیکولوس، کتابخانه ی تاریخی، کتاب سوم، فصل ۱۳).

می‌شود، حال آن‌که در بویار به طرز ساده‌تری در شکار روزهای بیگاری بروز می‌کند.^{۲۲} در امیرنشین‌های دانوب، بیگاری با بهره‌ی مالکانه‌ی جنسی و سایر متعلقات سرواژ پیوند خورده بود. اما این مهم‌ترین خراجی بود که به طبقه‌ی حاکم پرداخت می‌شد. در جاهایی که چنین وضعی حاکم بود، بیگاری به ندرت از سرواژ ناشی می‌شد؛ در عوض سرواژ به طور معکوس از بیگاری پدید آمد.^{۲۳} این آن چیزی است که در ایالات رومانی رخ داد. شیوه‌ی تولید اصلی آن‌ها مبتنی بر مالکیت اشتراکی بود، اما نه مالکیت اشتراکی در شکل اسلاو یا هندی آن. بخشی از زمین مستقلاً به عنوان مالکیت خصوصی آزاد توسط اعضای کمونته زیر کشت می‌رفت. بخش دیگر - زمین عمومی (ager publicus) - به صورت جمعی توسط آن‌ها کشت می‌شد. بخشی از محصولات این کار جمعی به عنوان صندوق ذخیره در زمان بدی محصول و سایر بداقبالی‌ها حفظ می‌شد و بخش دیگر به عنوان نوعی خزانه‌ی دولت تا هزینه‌های جنگ، مذهب و سایر هزینه‌های جمعی را پیوشاند. با گذشت زمان، مقامات عالی‌رتبه نظامی و مذهبی زمین اشتراکی را غصب کردند و همراه با آن عوارض مرتبط با آن را از آن خویش کردند. کار دهقانان آزاد روی زمین اشتراکی به بیگاری برای دزدانی تغییر یافت که آن زمین را تصاحب کرده بودند. دیری نپایید که این بیگاری عملاً - هر چند نه از لحاظ حقوقی - به رابطه‌ای نوکر مآبانه تبدیل شد تا این که روسیه، این آزادی بخش جهان، آن را تحت عنوان الغای سرواژ تا حد یک قانون ارتقا داد.^{۲۴} قانون بیگاری که ژنرال روسی، کیسلف، در سال ۱۸۳۱ اعلام کرد، یقیناً توسط خود بویارها دیکته شده بود. بدین سان، روسیه به یک ضرب هم اشراف امیرنشین‌های دانوب را تحت سلطه خود در آورد و هم تشویق لیبرال‌های ابله سراسر اروپا را برای خود خرید.

۲۲. آن چه در ادامه‌ی مطلب می‌آید مربوط به وضعیت ایالات رومانی قبل از دگرگونی‌هایی است که پس از جنگ کریمه رخ داده است.*

* اصلاحات ارضی دهه‌ی ۱۸۶۰ که شامل لغو سرواژ بود؛ به نمایی اشخاص، مدخل کوزار جوع کنید - م. فا
 ۲۲ الف. [یادداشت انگلس برای ویراست سوم:] این موضوع در مورد آلمان، و به ویژه برای پروس در ناحیه‌ی شرقی رود الب، نیز صادق است. در سده‌ی پانزدهم دهقان آلمانی اگرچه مجبور به پرداخت خراج به شکل کار و محصول بود، دست‌کم در عمل انسانی آزاد تلقی می‌شد. مهاجرنشین‌های آلمانی در براندنبورگ، پومرانی، سیلزی و پروس شرقی حتی از لحاظ حقوقی هم به عنوان انسان‌هایی آزاد به رسمیت شناخته می‌شدند. پیروزی اشراف در جنگ دهقانی به این وضعیت خاتمه داد. نه تنها دهقانان مغلوب آلمان جنوبی بار دیگر به بندگی کشیده شدند بلکه پس از اواسط سده‌ی شانزدهم، دهقانان پروس شرقی، براندنبورگ، پومرانی و سیلزی به شرایط زندگی صرف‌ها تنزل مقام یافتند. کمی پس از آن، دهقانان آزاد شلزویگ - هولستاین همان راه را طی کردند. (مانورر، Fronhöfe، جلد ۴؛ مایتنر، املاک ایالات پروس؛ هانسن، وابستگی به ارباب در شلزویگ - هولستاین).

* امیرنشین‌های دانوب از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۴ تحت اشغال روسیه بودند. ژنرال پاول دیمیتروویچ کیسلف والی آنجا بود - م. ا

بنا به آیین‌نامه‌ی ارگانیک (Règlement organique) - نام نهاده شده بر قانون بیگاری - هر دهقان والشی علاوه بر انبوهی از پرداخت‌های جنسی که جزء به جزء مشخص شده است، موارد زیر را به این به اصطلاح ارباب، بدهکار است: (۱) ۱۲ روز کار به طور عمومی، (۲) یک روز کار در مزرعه (۳) یک روز حمل چوب. در مجموع (Summa summarum) ۱۴ روز در سال. با این همه، با برداشتی عمیق از اقتصاد سیاسی، کار روزانه به معنای متعارف در نظر گرفته نشده، بلکه به عنوان کار روزانه‌ی لازم برای تولید میانگین محصول روزانه تلقی شده است؛ و این میانگین محصول روزانه با چنان شیوه‌ی زیرکانه‌ای تعیین می‌شود که حتی سیکلوپ هم قادر نیست طی ۲۴ ساعت آن را به انجام رساند. بنابراین، خود آیین‌نامه، با لحنی خشک و طنز واقعی روسی، اعلام می‌کند که از ۱۲ روز کار، باید محصول کار ی‌دی ۳۶ روز، از یک روز کار در مزرعه ۳ روز کار، و به همین نحو از یک روز حمل چوب سه روز را برداشت کرد. در مجموع (Summa) ۴۲ روز بیگاری. به این می‌باید به اصطلاح ژوبازی (jobbaggio) را نیز افزود که عبارت است از خدماتی که برای نیازهای فوری ارباب انجام می‌شود. هر دهکده به نسبت میزان جمعیت خود می‌باید سالیانه سهمیه‌ی معینی را برای ژوبازی تأمین کند. برآورد می‌شود که این بیگاری اضافی برای هر دهقان والاشی ۱۴ روز است. به این ترتیب، بیگاری مقرر برابر با ۵۶ روز کاری در هر سال می‌شود. اما به دلیل آب و هوای بد، سال کشاورزی در والاشی فقط ۲۱۰ روز است که از آن ۴۰ روز مربوط به روزهای یکشنبه و تعطیلات، و ۳۰ روز به طور میانگین بابت هوای نامساعد یعنی ۷۰ روز محاسبه نمی‌شود. ۱۴۰ روز کاری باقی می‌ماند. نسبت بیگاری به کار لازم $\frac{۵۶}{۸۴}$ یا $\frac{۲}{۳}$ درصد است که نرخ ارزش اضافی به مراتب کمتر از آن چیزی است که بر کار کارگر کشاورزی یا کارگر کارخانه‌های انگلستان حاکم است. با این همه، این صرفاً بیگاری قانوناً تعیین شده است. و آیین‌نامه‌ی ارگانیک با روحی «لیبرال‌تر» از قانون‌های کار انگلستان، طریق‌گریز از این مقررات را تسهیل کرده است. پس از آن که آیین‌نامه‌ی یادشده ۱۲ روز را به ۵۶ روز تبدیل کرد، کار صوری روزانه‌ی هر یک از این ۵۶ روز بیگاری بار دیگر به گونه‌ای ترتیب داده می‌شود که بخشی از آن باید روز بعد انجام شود. مثلاً، در یک روز مقداری از زمین باید وجین کاری شود که برای انجام آن به‌ویژه در مزارع ذرت، دو برابر زمان لازم است. کار قانونی روزانه برای برخی امور کشاورزی می‌تواند به گونه‌ای تفسیر شود که روز در ماه مه شروع شود و در ماه اکتبر پایان یابد. در مولداوی این مقررات حتی سخت‌گیرانه‌تر است.

* آیین‌نامه‌ی ارگانیک ۱۸۳۱: نخستین قانون امیرنشین‌های دانوب. این قانون در ترکیب نظام فئودالی، به ویژه در بیگاری، تغییری به وجود نیاورد و تنها به چند اصلاح مدرن اکتفا کرد: لغای حقوق گمرکی داخلی، لغو شکنجه، جدایی قوه‌ی قضاییه از مجریه و غیره. آیین‌نامه‌ی ارگانیک در سال ۱۸۴۸ لغو شد. م. ف.

یکی از بویارها، که از باده‌ی پیروزی مست بود، فریاد زنان می‌گفت: «۱۲ روز بیگاری مقرر در آیین‌نامه‌ی ارگانیک برابر با ۳۶۵ روز در سال است.»^{۴۵}

اگر آیین‌نامه‌ی ارگانیک شاهزاده‌نشین‌های دانوب نمود مثبت ولع به کار اضافی است که هر بند آن به این گرایش صورت قانونی می‌داد، قانون‌های کار انگلستان نمود منفی همین ولع هستند. این قانون‌ها با محدود کردن اجباری کار روزانه به واسطه‌ی اقتدار دولت، بر گرایش سرمایه به خشک کردن نامحدود شیرهی جان نیروی کار لگام می‌زنند، اما این عمل را دولتی انجام می‌دهد که سرمایه‌دار و زمین‌دار بر آن حاکم هستند. صرف‌نظر از پیشروی روزانه و تهدیدآمیز جنبش طبقه‌ی کارگر، محدود کردن کار کارخانه بنا به همان ضرورتی دیکته شده بود که کود دادن مزارع انگلستان را با گوانو ناگزیر ساخته بود. همین گرایش کور به سود، که در یک مورد شیرهی جان زمین را بیرون می‌کشد، در مورد دیگر نیروی حیاتی ملت را تا ریشه تصاحب می‌کند. بیماری‌های همه‌گیر ادواری به همان اندازه گویای این مطلب است که کاهش معیار نظامی برای قد سربازان در فرانسه و آلمان.^{۴۶}

قانون کار سال ۱۸۵۰ که اکنون (۱۸۶۷) اجباری است، ۱۰ ساعت کار در روز را به‌عنوان میانگین کار روزهای هفته مجاز می‌داند، به این ترتیب که پنج روز نخست هفته، ۱۲ ساعت از ۶ صبح تا ۶ بعدازظهر است و نیم ساعت برای صبحانه و یک ساعت برای ناهار را شامل می‌شود؛ به این ترتیب ۱۰ ساعت برای کار روزانه باقی می‌ماند. شنبه‌ها ۸ ساعت از ۶ صبح تا ۲ بعدازظهر و نیم ساعت برای صرف صبحانه را شامل می‌شود. ۶۰ ساعت کار باقی می‌ماند: ۱۰ ساعت برای ۵ روز نخست، ۷ ساعت برای آخرین روز.^{۴۷} برخی از پاسداران این

۴۵. جزئیات بیشتر را می‌توان در اثری. روینو با عنوان تاریخ سیاسی و اجتماعی شاهزاده‌نشین‌های دانوب، پاریس، ۱۸۵۵ (ص ۳۰۴ و پس از آن) یافت.

۴۶. به‌طور کلی و در محدوده‌های معینی، نشانه‌ی پیشرفت موجودات انداموار همانا فرارفتن از قامت متوسط نوع خود است. هنگامی که رشد مقتضی قد انسان در نتیجه‌ی شرایط جسمانی یا اجتماعی دچار اختلال شود، کوتاه می‌گردد. در تمام کشورهای اروپایی که خدمت وظیفه دارند، قد متوسط مردان بالغ و به‌طور کلی تناسب اندام‌شان برای خدمت نظامی از زمانی که این امر باب شده بود، کاهش یافته است. پیش از انقلاب ۱۷۸۹، کمینه‌ی قد برای سربازان پیاده‌نظام ۱۶۵ سانتیمتر بود؛ در سال ۱۸۱۸ (قانون ۱۰ مارس) ۱۵۷ سانتیمتر؛ و با قانون ۲۱ مارس ۱۸۳۲، ۱۵۶ سانتیمتر؛ به‌طور متوسط، در فرانسه بیش از نیمی از سربازان وظیفه به دلیل کوتاهی قد و یا ضعف جسمانی رد شدند. معیار نظامی برای قد در ساکسونی در سال ۱۷۸۰، ۱۷۸ سانتیمتر بود. این معیار اکنون ۱۵۵ سانتیمتر است. در پروس ۱۵۷ سانتیمتر است. بنا به بیانیه‌ی ۹ مه ۱۸۶۲ دکتر مه‌یر در بایریشه تسایتونگ، که میانگین قد را طی نه سال محاسبه کرده است، در پروس، ۷۱۶ نفر از هر ۱۰۰۰ نفر سرباز وظیفه برای خدمت نظامی نامناسب بودند، ۳۱۷ نفر به دلیل کوتاهی قامت، و ۳۹۹ نفر به دلیل نقصان جسمانی... برلین در سال ۱۸۵۸ نمی‌توانست سهمیه‌ی سرباز خود را تأمین کند؛ ۱۵۶ نفر کم بودند» (جی. فون لیپیش، کاربرد شیمی در کشاورزی و فیزیولوژی، ویراست هفتم، جلد اول، صص ۱۱۷-۱۱۸).

۴۷. تاریخ قانون کار سال ۱۸۵۰ بعداً در این فصل بررسی می‌شود.

قانون، بازرسی‌های کارخانه، مستقیماً از سوی وزیر کشور منصوب می‌شوند و گزارش‌های آنان هر ۶ ماه به دستور پارلمان منتشر می‌شود. بنابراین، این بازرسی‌ها آمارهای منظم و رسمی از ولع سرمایه‌دارها به کار اضافی را فراهم می‌آورند.

لحظه‌ای به سخنان بازرسی‌های کارخانه گوش می‌دهیم.^{۴۸}

«صاحب کارخانه‌ی حیل‌گر کار را یک ربع ساعت پیش از ساعت ۶ بامداد (گاهی بیشتر، گاهی کمتر) آغاز می‌کند و یک ربع ساعت پس از ۶ بعدازظهر (گاهی بیشتر، گاهی کمتر) به کار خاتمه می‌دهد. ۵ دقیقه از ابتدا و انتهای نیم‌ساعتی که ظاهراً برای صبحانه خوردن اختصاص داده شده و ۱۰ دقیقه از ابتدا و انتهای ساعتی که برای ناهار خوردن اختصاص داده شده کم می‌کند. شنبه‌ها پس از ساعت ۲ بعدازظهر نیز کار را یک ربع (گاه بیشتر، گاه کمتر) ادامه می‌دهد. به این ترتیب نفع او چنین خواهد بود:

پیش از ۶ بامداد	۱۵ دقیقه
پس از ۶ بعدازظهر	۱۵ دقیقه
در مدت صبحانه	۱۰ دقیقه
در مدت ناهار	۲۰ دقیقه
<hr/>	
جمعاً برای پنج روز	۶۰ دقیقه
شنبه‌ها پیش از ۶ صبح	۳۰۰ دقیقه
در مدت صبحانه	۱۵ دقیقه
پس از ساعت ۲ بعدازظهر	۱۰ دقیقه
	۱۵ دقیقه
	۴۰ دقیقه
جمع هفتگی	۳۴۰ دقیقه

۴۸. من گذرا به دوره‌ی آغازین صنعت مدرن در انگلستان تا سال ۱۸۴۵ اشاره می‌کنم. برای بررسی بیشتر ترجیح می‌دهم خواننده به کتاب *شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان اثر فریدریش انگلس، لایبزیگ، ۱۸۴۵* رجوع کند. انگلس به خوبی روح شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را درک کرده است. برای این امر می‌توان به گزارش‌های کارخانه و گزارش‌های مربوط به معادن که پس از سال ۱۸۴۵ انتشار یافته‌اند رجوع کرد. مقایسه‌ای سطحی اثر او با گزارش‌های رسمی هیئت تحقیق درباره‌ی اشتغال کودکان که هیجده تا بیست سال بعد پس از انتشار اثر او منتشر شد، نشان می‌دهد که وی به چه طرز شگفت‌انگیزی اوضاع را در جزئیات به تصویر کشیده است. این گزارش‌ها به ویژه به شاخه‌هایی از صنعت پرداخته‌اند که در آن‌ها قانون‌های کار تا سال ۱۸۶۲ رواج نیافته بودند و تا حدی تا به امروز نیز مرسوم نشده‌اند. بنابراین، مقامات در اوضاعی که انگلس ترسیم کرده، تغییر چندانی نداده‌اند. من مثال‌های خود را عمدتاً از دوره‌ی تجارت آزاد پس از سال ۱۸۴۸ استنتاج کرده‌ام، یعنی آن دوره‌ی بهشتی که پادوهای دوره‌گرد تجارت آزاد وقیحانه و با جهل کامل از اقتصاد سیاسی داستان‌های حیرت‌انگیزی درباره‌ی آن‌ها برای آلمانی‌ها بافته‌اند. در حاشیه اشاره می‌کنم که انگلستان از آن جهت در اینجا طلا به دار تلقی شده که نماینده‌ی کلاسیک تولید سرمایه‌داری است و تنها کشوری است که دارای آمار رسمی و مداوم درباره‌ی مسائل مورد بحث است.

یا ۵ ساعت و ۴۰ دقیقه در هفته که چنانچه آن را در ۵۰ هفته کاری در سال ضرب کنیم (دو هفته را برای تعطیلات و توقف‌های اتفاقی کنار می‌گذاریم) برابر با ۲۷ روز کاری می‌شود.^{۴۹}

«پنج دقیقه افزایش کار روزانه، ضرب در تعداد هفته برابر با دو روز و نیم افزایش کار روزانه است.^{۵۰} یک ساعت کار اضافی روزانه از طریق افزودن بخش‌های کوچکی از زمان پیش از ۶ صبح، پس از ۶ بعد از ظهر و در شروع و پایان زمان‌هایی که ظاهراً برای صرف غذا تخصیص داده شده، باعث می‌شود که کار سالانه تقریباً به ۱۳ ماه برسد.^{۵۱}

بحران‌هایی که طی آن تولید قطع می‌شود و کارخانه‌ها برای «زمان کوتاهی»، یعنی بخشی از هفته، کار می‌کنند، طبعاً تاثیری بر گرایش به افزایش کار روزانه نمی‌گذارند. هر چه کسب و کار کوچک‌تر باشد، باید سود بیشتری از آن حاصل شود. هر چه زمان کمتری در کار مصرف می‌شود، باید بخش بیشتری از آن زمان به زمان کار اضافی تبدیل شود. این همان چیزی است که بازرس‌های کارخانه‌ها درباره‌ی دوره‌ی بحران سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۸ گزارش می‌کنند:

«به نظر متناقض می‌رسد که هر نوع زیادکاری زمانی رخ می‌دهد که وضع تجارت بسیار بد است؛ اما درست همین اوضاع خراب است که افراد بی‌وجدان را برای کسب سود اضافی به تخلف سوق می‌دهد...» لئونارد هورنر می‌گوید: «در نیم‌سال گذشته، ۱۲۲ کارخانه در ناحیه‌ی من تعطیل شده‌اند؛ ۱۴۳ کارخانه دیگر سرپا هستند، اما همچنان زیادکاری فراتر از ساعات قانونی ادامه دارد.»^{۵۲} آقای هاول می‌گوید: «بسیاری از کارخانه‌ها به دلیل کسادی تجارت به‌طور کامل تعطیل شده‌اند و شمار بزرگ‌تری زمان‌های کوتاهی کار می‌کنند. با این همه، همچنان همان تعداد همیشگی شکایات به دستم می‌رسد که روزانه نیم‌ساعت یا سه‌ربع ساعت، به دلیل حمله به اوقاتی که رسماً به استراحت و خوردن غذا اختصاص داده شده، از زمان کار کارگران دزدیده می‌شود (snatched).»^{۵۳}

۴۹. «پیشنهادات و ... توسط آقای ل. هورنر، بازرس کارخانه‌ها، در قانون‌های مربوط به مقررات کارخانه‌ها که به دستور

مجلس عوام انتشار یافت، ۹ اوت ۱۸۵۹، صص ۴-۵.

۵۰. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها برای نیم سال، اکتبر ۱۸۵۶، صص ۳۵.

۵۱. گزارش‌ها و ... ۳۰ آوریل ۱۸۵۸، صص ۹. ۵۲. اثر پیش‌گفته، صص ۱۰.

۵۳. اثر پیش‌گفته، صص ۲۵.

همین پدیده در سطحی کوچک‌تر در جریان بحران ترسناک پنبه از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ تکرار شد.^{۵۴}

«هنگامی که می‌بینیم کارگرانی در ساعت غذاخوری یا در وقت غیر قانونی دیگری مشغول کار در کارخانه‌ای هستند، گاهی در مقام توجیه به ما می‌گویند که آن‌ها در ساعت مقرر کارخانه را ترک نمی‌کنند و لازم است به زور آن‌ها را به قطع کار (تمیز کردن ماشین‌آلات و غیره) «وادار کرد؛ به ویژه شب‌ها بعد از ظهر. اما اگر کارگران پس از خاموش شدن ماشین‌آلات در کارخانه می‌مانند... [علت آن است که زمان کافی به ویژه برای تمیز کردن ماشین‌آلات و این قبیل کارها پیش از ساعت ۶ صبح یا پیش از ۲ بعد از ظهر شب‌ها کنار گذاشته نمی‌شود.]»^{۵۵}

«سودی که از این طریق کسب می‌شود» (زیادکاری با نقض قانون) «در بسیاری افراد چنان و سوسه‌ای ایجاد می‌کند که نمی‌توانند در برابر آن مقاومت کنند؛ آنان روی این بخت و اقبال حساب باز می‌کنند که گرفتار نمی‌شوند؛ و وقتی میزان ناچیز جریمه‌ها و مخارج دادگاهی را می‌بینند که مجرمان باید بپردازند، پی

۲. متن آلمانی و متن فرانسوی: علت فقط آن است که بین ساعت ۶ صبح تا ۶ بعد از ظهر، یعنی ساعات قانونی کار، به کارگران هیچ نوع فرصتی برای انجام این‌گونه کارها داده نمی‌شود.

۵۴. گزارش‌های ... برای نیم‌سال منتهی به ۳۰ آوریل ۱۸۶۱. همچنین به ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲، مورخ ۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، صص ۵۲، ۵۳ رجوع کنید. نقض قانون در نیمه‌ی آخر ۱۸۶۳ بیشتر شده بود. رجوع کنید به گزارش‌های ... منتهی به ۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، ص ۷.

۵۵. گزارش‌های ...، ۳۱ اکتبر ۱۸۶۰، ص ۲۳. حادثه‌ی شگفت‌انگیز زیر به‌خوبی نشان می‌دهد که بنا به شهادت کارخانه‌دارها در دادگاه، کارگران‌شان با چه تعصبی در مقابل هر نوع وقفه‌ای در کار کارخانه مقاومت می‌کنند. در اوایل ژوئن ۱۸۳۶، اطلاعاتی به رییس دادگاه بخش دیوس بری (بورکشایر) می‌رسد که صاحبان هشت کارخانه‌ی بزرگ در حوالی بتلی قانون کار را نقض کرده‌اند. برخی از این آقایان متهم بودند که پنج پسر بچه‌ی ۱۲ تا ۱۵ ساله را از ساعت ۶ صبح جمعه تا ۴ بعد از ظهر روز شنبه به کار گمارده و به آن‌ها به غیر از زمان غذا خوردن و یکساعت خواب در نیمه‌شب اجازه‌ی استراحت نداده بودند. و این بچه‌ها می‌باید سی ساعت بی‌وقفه در سوراخ کلاف (Shoddy hole)، یعنی بیغوله‌ای که در آنجا پارچه‌های کهنه‌ی پشمی را تکه‌تکه می‌کنند، کار می‌کنند؛ محلی که فضای پر از ذرات گرد و غبار حتی کارگران بزرگ‌سال را مجبور می‌کند دائماً دهان خود را برای حفظ ریه‌های‌شان با دستمال بپوشانند! آقایان متهم بدون سوگند شهادت دادند - آنان به‌عنوان اعضای فرقه‌ی مذهبی کوآکر چنان و سواس مذهبی داشتند که قسم نمی‌خورند - که از روی شفقتی عظیم نسبت به اطفال بی‌توا، به آنان اجازه داده بودند که چهار ساعت بخوابند اما این کودکان لجوج مطلقاً حاضر نشدند بخوابند. آقایان کوآکرها ۲۰ پوند جریمه شدند. دریدن با توجه به نگرش این کوآکرهاست که می‌گوید:

روبای سرپا آراسته به تقدسی ظاهری

که از سوگند می‌هراسید اما مانند شیطان دروغ می‌گفت

با حالتی پرهیزگارانه و نگاهی فروتنانه

جرات ارتکاب گناه! را پیش از نماز خواندن نداشت!*

* دریدن، «خروس و روباه، با داستان یک کشیش تازک دنیا» (۱۷۰۰)، سطرهای ۴۸۰-۴۸۸. «روباه» (Fox) احتمالاً جورج فاکس (۱۶۲۴-۱۶۹۱)، بنیان‌گذار فرقه‌ی کوآکر است. - م. ۱

می‌برند که اگر هم گیر بیفتند باز هم سود چشمگیری خواهند برد...^{۵۶} در مواردی که زمان اضافی با افزایش دزدی‌های کوچک (a multiplication of small thefts) در طول روز کسب می‌شود، بازرس‌ها با مشکلات لاینحلی برای کشف مورد دچار می‌شوند.^{۵۷}

این «دزدی‌های کوچک» سرمایه از وقت غذاخوری و استراحت کارگران را بازرس‌های کارخانه «کش رفتن‌های کوچک دقیقه‌ها»^{۵۸}، «دزدیدن چند دقیقه»^{۵۹} یا به زبان فنی کارگران «ناخنک‌زدن و دله‌دزدی از وقت غذاخوری»^{۶۰} نیز توصیف کرده‌اند. بدیهی است که تشکیل ارزش اضافی از طریق کار اضافی در این اوضاع و احوال مخفیانه نیست.

«یکی از کارخانه‌دارهای محترم به من گفت: «اگر به من اجازه بدهید تا کارگران فقط ده دقیقه در روز اضافه کاری کنند، سالی هزار پوند به جیبم خواهد رفت.»^{۶۱} «ذرات زمان عوامل سود هستند»^{۶۲}

در این رابطه، هیچ چیز بیش از نام‌گذاری کارگران گویا نیست. کارگرانی که تمام وقت کار می‌کنند تمام وقت (full-times) و کودکان زیر ۱۳ سال که اجازه دارند ۶ ساعت کار کنند نیمه‌وقت (half-times) نامیده می‌شوند.^{۶۳} در اینجا کارگر چیزی بیش از زمان کار تشخیص یافته نیست. تمامی تمایزات فردی در تفاوت میان «تمام وقت‌ها» و «نیمه وقت‌ها» محو می‌شود.

۳. شاخه‌هایی از صنعت انگلستان بدون محدودیت قانونی در مورد استثمار

تاکنون، گرایش به گسترش زمان کار و ولع گرگ‌وار به کار اضافی را در عرصه‌ای مشاهده کردیم که تجاوزات عظیم سرمایه، به گفته‌ی یک اقتصاددان بورژوایی انگلیسی، از بی‌رحمی اسپانیایی‌ها نسبت به سرخپوستان هیچ دست‌کمی ندارد.^{۶۴} این تجاوزات

۵۶. گزارش‌های و...، ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۳۴. ۵۷. اثر پیش‌گفته، ص ۳۵.

۵۸. اثر پیش‌گفته، ص ۴۸. ۵۹. اثر پیش‌گفته، ص ۴۶.

۶۰. اثر پیش‌گفته، ص ۴۸. ۶۱. اثر پیش‌گفته، ص ۴۸.

۶۲. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها برای ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۵۶.

۶۳. این اصطلاح رسمی چه در کارخانه‌ها و چه در گزارش‌هاست.

۶۴. «حرص و آز کارخانه‌دارها که بی‌رحمی‌شان در کسب سود به زحمت کمتر از بی‌رحمی‌هایی است که اسپانیایی‌ها هنگام فتح آمریکا برای به چنگ آوردن طلا مرتکب شده‌اند» (جان وید، تاریخ طبقات متوسط و کارگر، ویراست

سرانجام با زنجیر مقررات قانونی محدود شد. اکنون نگاهی به برخی از شاخه‌های تولید می‌اندازیم که در آن‌ها استثمار کار یا هنوز، حتی تا به امروز، بی‌قید و بند است یا تا دیروز چنین بوده است.

«آقای براتون چارلتون، قاضی دادگاه صلح (county magistrate)، به‌عنوان رییس گردهمایی برگزار شده در تالار اجتماعات، ناتینگهام، در ۱۴ ژانویه ۱۸۶۰، عنوان کرد که بخشی از مردمی که در حرفه‌ی توری بافی هستند دچار فقر و غذایی هستند که در سایر نقاط پادشاهی و در حقیقت در دنیای متمدن ناشناخته است... کودکان نه یا ده ساله از تختخواب‌های فلاکت‌بار خود در ساعت دو، سه یا چهار بامداد بیرون کشیده و مجبور می‌شوند برای مزدی بخور و نمیر تا ساعت ده، یازده و دوازده شب کار کنند. اندام‌های‌شان فرسوده است، قامت‌شان خمیده و چهره‌شان به سفیدی می‌زند. وجود انسانی آن‌ها یکسره بدل به لختی سنگ‌آسیا شده است به گونه‌ای که اندیشیدن در این باره ناممکن است... او ادامه داد: جای شگفتی نیست که آقای مالت، یا هر کارخانه‌دار دیگر، قد علم کند و علیه چنین بحث‌هایی سر به اعتراض بردارد... همان‌طور که پدر روحانی، مونتگو والپی، توضیح می‌دهد، این نظام همانا نظام بردگی تمام‌عیار است، چه اجتماعی، چه جسمانی، چه اخلاقی و چه معنوی... درباره‌ی شهری که یک گردهمایی عمومی برگزار می‌کند تا عریضه‌ای بنویسد مبنی بر این‌که زمان کار برای مردان باید به هیجده ساعت در روز کاهش پیدا کند، چه باید اندیشید؟... ما علیه پنبه‌کاران پنبه‌ی ویرجینا و کارولینا داد سخن سر می‌دهیم. اما آیا بازار سیاه آن‌ها، تازیانه و معاملات‌شان بر سر گوشت انسان شرم‌آورتر از قربانی‌ساختن تدریجی بشریت است که در اینجا برای ساختن تور و یقه به نفع سرمایه‌دارها رخ می‌دهد؟»^{۶۵}

سفالگری‌های استافوردشایر در بیست و دو سال گذشته موضوع سه تحقیق پارلمانی بوده‌اند. نتایج این تحقیقات در گزارش سال ۱۸۴۸ آقای اسکریون به «بازرس‌های کار کودکان» و در گزارش سال ۱۸۶۰ دکتر گرین‌هاو آمده که به دستور مسئول پزشکی هیئت مشاورین سلطنتی^{۶۶} انتشار یافته است (بهداشت عمومی، گزارش سوم، ۱، ۱۰۲-۱۱۳) و

→ سوم، لندن، ۱۸۳۵، ص ۱۱۴). بخش نظری این کتاب، که نوعی طرح کلی از اقتصاد سیاسی است، با توجه به زمان انتشار آن، شامل عناصر بدیعی است، به‌عنوان نمونه بحران‌های تجاری. اما بخش تاریخی آن دزدی شرم‌آوری است از کتاب وضعیت فقرا اثر سراف. ام. ایدن، لندن، ۱۷۹۷.

۶۵. دلی تلگراف، ۱۷ ژانویه ۱۸۶۰.

۶۶. Privy Council به معنای شورای مخفیانه که در سده سیزدهم تشکیل شد؛ متشکل از شماری از صاحب‌منصبان

سرانجام در گزارش سال ۱۸۶۲ آقای لونج که در هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول، مورخ ۱۳ ژوئن ۱۸۶۳ چاپ شده است. برای مقصود مورد نظرم کافی ست شهادت چند تن از کودکان استمار شده را از گزارش سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۳ نقل کنم. از وضعیت کودکان می‌توانیم وضعیت بزرگسالان، به ویژه دختران و زنان، را در شاخه‌ای از صنعت استنتاج کنیم که در حقیقت به موازات آن ریسندگی پنبه چون حرفه‌ای مطبوع و بهداشتی جلوه می‌کند.^{۶۶}

ویلیام وود، ۹ ساله، «هنگامی که شروع به کار کرد، ۷ سال و ۱۰ ماه داشت.» وی از همان ابتدا «قالب‌بر» بود (یعنی مواد قالب‌گرفته‌ی آماده را به اتاق خشک‌کن می‌برد و سپس قالب خالی را برمی‌گرداند.) او هر روز در هفته ساعت ۶ صبح سر کار می‌آمد و حدود ساعت ۹ شب دست از کار می‌کشید. «من شش روز هفته تا ساعت ۹ شب کار می‌کنم. هفت هشت هفته‌ی اخیر همینطور کار کردم.» پانزده ساعت کار برای پسری ۷ ساله! ج. موری، ۱۲ ساله می‌گوید:

«من قالب‌بر و چرخ‌گردان هستم. ساعت ۶ صبح میام سر کار. گاهی ساعت ۴ تمام شب گذشته را یک‌سره تا امروز ساعت ۶ صبح کار کرده‌ام. از شب پیش تا به حال نخوابیده‌ام. دیشب هشت یا نه پسر دیگر هم آنجا کار می‌کردند. همه به استثنای یکی امروز صبح آمدند سر کار. ۳ شیلینگ و ۶ پنی می‌گیرم. بابت شب‌هایی که کار می‌کنم چیزی نمی‌گیرم. هفته‌ی پیش دو شب تمام کار کردم.»

فرنی هاو، پسری ده‌ساله، می‌گوید:

«من هیچ‌وقت برای ناهار یک ساعت وقت نداشته‌ام. گاهی فقط نیم‌ساعت وقت ناهاری داشتم: پنجشنبه، جمعه و شنبه.»^{۶۷}

دکتر گرین‌هاو می‌گوید که در نواحی سفالگری استوک - آن - ترنت و ولس‌تتون میانگین عمر فوق‌العاده پایین است. با این که فقط ۳۶/۶ درصد جمعیت مذکر بالای بیست سال در سفالگری‌های ناحیه‌ی استوک کار می‌کنند و ۳۰/۴ درصد در ولس‌تتون، در ناحیه‌ی اول نصف و در ناحیه‌ی دوم تقریباً دو پنجم میزان مرگ و میر مردان در این سن، نتیجه‌ی بیماری‌های ریوی در میان سفالگران است. دکتر بوتروید، پزشک ناحیه‌ی هانلی می‌گوید:

«غیرنظامی و کشیشان و نیز وزیران. این شورا فقط در برابر شاه مسئول بود و تحت کنترل مجلس قرار نداشت. اهمیت

آن در سده‌های هجدهم و نوزدهم بشدت کاهش یافت. - م. ف

۶۶. رجوع کنید به کتاب انگلس، وضعیت طبقه کارگر در انگلستان، صص ۲۲۳-۲۲۴.

۶۷. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول و ...، ۱۸۶۳، ضمیمه‌ها، صص ۱۶، ۱۹، ۱۸.

«هر یک از نسل‌های سفالگر کوتاه‌قدتر و ضعیف‌تر از نسل قبلی هستند.»

به همین نحو پزشک دیگری، آقای مک‌بین، می‌گوید:

«از ۲۵ سال قبل که شروع به کار طبابت در میان سفالگران کردم، شاهد انحطاط شاخص نسل آن‌ها به ویژه از لحاظ کوتاهی قامت و کاهش وزن بوده‌ام.»

این اظهارات از گزارش سال ۱۸۶۰ دکتر گرین‌هاو استخراج شده است.^{۶۸} از گزارش‌های بازرسی‌ها در سال ۱۸۶۳ موارد زیر استخراج شده است: دکتر ج. ت. آریج، سرپزشک بیمارستان نورث استافوردشایر، می‌گوید:

«زنان و مردان سفالگر به‌عنوان یک قشر چه از لحاظ جسمانی و چه از لحاظ معنوی جمعیتی انحطاط یافته‌اند. به‌عنوان یک قاعده آنان دچار وقفه در رشد هستند، بدهیكل اند و اغلب سینه‌های معیوبی دارند؛ پیش از موعد پیر می‌شوند و مسلماً عمر کوتاهی دارند؛ بلغمی مزاج و کم‌خونند و این ضعف خود را با حملات مداوم سوءهاضمه و اختلال کبد و کلیه و رماتیسم نشان می‌دهند. اما از میان این بیماری‌ها، به‌ویژه مستعد بیماری‌های ریوی، ذات‌الریه، سل، برونشیت و آسم‌اند. نوعی آسم در میان آن‌ها شایع است که معروف به آسم یا سل ریوی سفالگران است. خنازیر که به غده‌ها، استخوان‌ها و یا سایر قسمت‌های بدن حمله می‌کند، بیماری دوسوم سفالگران یا بیشتر است... این که "انحطاط" مردم این ناحیه حتی بیش‌تر نیست به این دلیل است که پیوسته از نواحی مجاور کارگر جدید استخدام می‌کنند و با نژادهای سالم‌تر ازدواج می‌کنند.»^{۶۹}

آقای چارلز پارسون که تا این اواخر جراح همین بیمارستان بوده است، در نامه‌ای به بازرسی لانج از جمله می‌نویسد:

«من فقط از مشاهدات شخصی خودم می‌توانم بگویم و نه از داده‌های آماری. اما تردیدی ندارم تصریح کنم که خشم من هر بار از دیدن کودکان فقیری برانگیخته می‌گردید که سلامتی‌شان قربانی می‌شد تا حرص و آز والدین یا کارفرمایان‌شان ارضا شود.»

وی دلایل بیماری‌های سفالگران را بر می‌شمارد و آن‌ها را در این عبارت جمع‌بندی می‌کند: «ساعات طولانی کار». بازرسی‌ها در گزارش خود اظهار امیدواری می‌کنند که

۶۸. بهداشت عمومی، گزارش سوم و ...، صص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵.

۶۹. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول و ...، ۱۸۶۳، صص ۲۲-۲۴ و XI.

«صنعتی که چنین جایگاه برجسته‌ای در کل جهان دارد، بیش از این به این ننگ تن نخواهد داد که موفقیت بزرگ آن همراه با انحطاط جسمانی، رنج و عذاب گسترده و مرگ زودهنگام کارگران بوده است... کارگرانی که با کار و مهارت‌شان به چنین دستاوردهای بزرگی نائل آمده‌اند.»

و هم‌می این نکات درباره‌ی سفالگران انگلستان در مورد سفالگران اسکاتلند نیز صادق است.^{۷۰}

قدمت کبریت‌سازی به سال ۱۸۳۳ برمی‌گردد که نتیجه‌ی کشف روش گذاشتن گوگرد روی خود چوب کبریت بود. از سال ۱۸۴۵، این شاخه‌ی صنعت به سرعت در انگلستان رشد کرد و از مناطق پرجمعیت لندن تا شهرهای منچستر، بیرمنگام، لیورپول، بریستول، نورویچ، نیوکاسل و گلاسکو گسترده شد. این صنعت با خود بیماری تشنج فکین^{۷۱} را به همراه آورد، بیماری‌یی که پزشکی وینی در سال ۱۸۴۵ کشف کرده بود که بیماری کبریت‌سازان است. نیمی از کارگران کودکان زیر ۱۳ سال و نوجوانان زیر ۱۸ سال هستند. کارخانه‌های کبریت‌سازی به دلیل ناسالم بودن و نامطبوع بودن کارشان چنان شهرت بدی دارند که فقط بینواترین بخش طبقه کارگر، بیوه‌زنان نیمه‌گرسنه و غیره، کودکان خود، «کودکان ژنده‌پوش، نیمه‌گرسنه و ناآموخته‌ی» خود را تحویل آنان می‌دهند.^{۷۱} از میان شاهدانی که مورد تحقیق بازرسی وایت قرار گرفتند (۱۸۶۳)، ۲۷۰ نفر زیر ۱۸ سال، پنجاه نفر زیر ۱۰ سال، ده نفر فقط ۸ سال، و پنج نفر فقط ۶ سال داشتند. با ساعت کار روزانه که از ۱۲، ۱۴ تا ۱۵ ساعت متغیر بوده، کار شبانه، وعده‌های نامنظم غذایی و غذایی که بیشتر اوقات در خود اتاق کار، مسموم از بخار گوگرد، خورده می‌شد، دانته در این کارگاه‌ها [فجایی] ^۳را که در دوزخ خیالی خود تصور کرده بود، چندین برابر می‌یافت.

۱. شکنجه‌هایی

در تولید کاغذدیواری، زبرترین انواع آن با ماشین چاپ می‌شود و ظریف‌ترین آن‌ها با دست (چاپ کلیشه) (block printing). از ابتدای اکتبر تا اواخر آوریل ماه‌های پرجنب و جوش کار است. در این زمان کار اغلب بی‌وقفه از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۰ شب و یا بیشتر از آن در شب ادامه دارد.

ج. لیج چنین می‌گوید:

«زمستان گذشته (۱۸۶۲) ۶ نفر از ۱۹ دختر به خاطر این که از زیادکاری بیمار شده بودند به سر کار بازنگشتند. برای این که آن‌ها را بیدار نگهدارم باید بر سرشان داد

۷۰. اثر پیش‌گفته، ص ۴۷۷. XLVII

* Mundsperrه مسمومیت با گوگرد که اساساً بر لثه و دندان‌ها تأثیر می‌گذارد و به بافت‌مردگی فک می‌انجامد. م. ف

۷۱. اثر پیش‌گفته، ص ۴۷۷. LIV

بکشیم. ویلیام دافی می‌گوید: «کودکانی را دیده‌ام که هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توانست چشمان خود را هنگام کار باز نگهدارد. در حقیقت هیچ‌کدام از ما نمی‌توانستیم.» جی. لایت‌بورن می‌گوید: «۱۳ سال دارم... زمستان گذشته تا ساعت ۹ (شب) کار می‌کردیم و زمستان پیش از آن تا ساعت ۱۰. زمستان گذشته تقریباً هر شب از درد زخم پاهایم فریاد می‌زدم.» ج. آپسدن می‌گوید: «آن پسرکم... را زمانی که هفت ساله بود روی کولم می‌گذاشتم تا از میان برف‌ها ببرم یا بیاورم. روزی ۱۶ ساعت کار می‌کرد... اغلب زانو می‌زدم تا موقعی که کنار ماشین می‌ایستاد به او غذا بدهم چرا که نمی‌توانست ماشین را ترک یا آن را خاموش کند.» اسمیت، یکی از مدیران کارخانه‌ای در منچستر می‌گوید: «ما (منظورش «کارگزارانش»^۴ است که برای «ما» کار می‌کنند) بدون این‌که برای خوردن غذا دست بکشیم کار می‌کنیم. در نتیجه کار روزانه‌ی ۱۰ ساعت و نیمه، ساعت ۴:۳۰ بعدازظهر تمام می‌شود و از آن بعد اضافه‌کاری است.»^{۷۲} (آیا این آقای اسمیت هم در این ده‌ساعت و نیم چیزی نمی‌خورد؟) «ما» (همین آقای اسمیت) «به‌ندرت پیش از ساعت ۶ بعدازظهر از کار دست می‌کشیم.» (مقصودش دست کشیدن از مصرف ماشین‌های نیروی کارمان است). «به طوری که ما» (دوباره خود او) (iterum Crispinus) «حقیقتاً تمام سال اضافه‌کاری می‌کنیم... کودکان و بزرگ‌ترها همگی (۱۵۲ کودک و نوجوان و ۱۴۰ بزرگسال)، به‌طور میانگین در ۱۸ ماه گذشته دست‌کم ۷ روز و پنج ساعت یا ۷۸ ساعت و نیم در هفته کار می‌کردند. برای ۶ هفته‌ی منتهی به ۲ مه امسال (۱۸۶۳)، میانگین بالاتر بود ۸ روز یا ۸۴ ساعت در هفته.»

با وجود این واقعیت، همین آقای اسمیت که خیلی به ضمیر جمع شاهانه علاقه‌مند است، با یوزخندی از سررضایت اضافه‌کاری می‌کند: «کار ماشینی سخت نیست.» به همین نحو، کارفرمایان در چاپ‌کلیشه‌ای می‌گویند: «کار یدی سالم‌تر از کار ماشینی است.» در کل، کارخانه‌دارها با خشم تمام مخالف طرح «توقف ماشین‌ها دست‌کم در زمان صرف غذا» هستند. آقای اوتلی، مدیر یک کارخانه‌ی کاغذ دیواری در بورو (ناحیه‌ای در لندن)

۷۲. این عبارت را نباید به همان معنای مورد نظر ما از زمان کار اضافی برداشت کرد. این آقایان ده ساعت و نیم کار را مدت زمان متعارف کار روزانه می‌دانند و این زمان مسلماً شامل کمیّت متعارف کار اضافی است. پس از آن «اضافه‌کاری» آغاز می‌شود که برای آن کمی بیشتر مزد می‌دهند. بعداً خواهیم دید که کار صرف شده در این به اصطلاح مدت زمان متعارف کار روزانه زیر ارزش آن پرداخت می‌شود به طوری که اضافه‌کاری فقط یک نیرنگ سرمایه‌دارانه است تا کار اضافی بیشتری از کارگر بیرون کشیده شود. به هر حال، حتی اگر کل ارزش نیروی کار صرف شده در جریان مدت کار متعارف روزانه نیز پرداخت شود، تغییری در مورد اضافه‌کاری نخواهد داد.

۴. زیرنویس در متن فرانسه: در زبان موقر کارخانه‌دارهای انگلیسی، کارگران Handly نامیده می‌شوند که تحت‌اللفظی به معنای دست است. از آنجا که این کلمه در بسیاری از نقل‌قول‌های ما از متن‌های انگلیسی مورد استناد یافت می‌شود، ما نیز همه جا آن را به Handly (دست) ترجمه می‌کنیم. (ما در ترجمه‌ی فارسی آن، واژه‌ی کارگر را داخل گیومه آورده‌ایم.

می‌گوید: «قانونی که اجازه‌ی کار کردن از ساعت ۶ صبح تا ۹ بعدازظهر را می‌دهد، برای ما بسیار خوشایند است (۱)، اما ساعات کار قانون کار یعنی از ۶ صبح تا ۶ بعدازظهر مناسب ما (۱) نیست. ما همیشه برای ناهار ماشین‌ها را متوقف می‌کنیم.» (چه دست‌دل‌بازی‌یی!) «این توقف موجب اتلاف کاغذ و رنگ نمی‌شود.» سپس همدردانه می‌افزاید: «می‌توانم درک کنم که اتلاف زمان خوشایند نیست.»

در گزارش کمیسیون این نظر ساده‌لوحانه ابراز می‌شود که ترس برخی از «شرکت‌های مهم» درباره‌ی اتلاف زمان یعنی زمانی که صرف تصاحب کار غیر می‌شود^{۷۳}، و از این رهگذر «سودی را که از دست می‌دهند»، «دلیل کافی» برای این‌که «کودکان زیر ۱۳ سال و نوجوانان زیر ۱۸ سال، ۱۲ یا ۱۶ ساعت در روز کار کنند و ناهار نخورند» نیست و نباید با آن‌ها طوری رفتار کنند که انگار زغال به موتور بحار می‌دهند، یا صابون به پشم می‌زنند یا روغن به چرخ می‌زنند - یعنی در خود فرایند تولید صرفاً ماده‌ی کمکی ابزارهای کار تلقی شوند.^{۷۳}

هیچ‌یک از شاخه‌های صنعت انگلستان به اندازه‌ی نانوایی تا به امروز شیوه‌های منسوخ و پیشامسیحی (چنان‌که از شعرای امپراتوری روم در می‌یابیم) تولید را حفظ نکرده است. (ما شیوه‌ی پخت ماشینی نان را نادیده می‌گیریم که تازه دارد راه خود را باز می‌کند.) اما همان‌طور که پیش‌تر گفته بودیم، سرمایه در ابتدا نسبت به سرشت فنی فرایند کار که کنترل آن را در اختیار می‌گیرد بی‌اعتناست. وی آن‌چه را که می‌یابد به همان صورت می‌پذیرد.

تقلب بی‌سابقه در نان، به ویژه در لندن، ابتدا در گزارش هیئت مجلس عوام با عنوان «تقلب در مواد غذایی» (۱۸۵۵-۱۸۵۶) و اثر دکتر هاسل با عنوان **تقلبات کشف‌شده بر ملا** شد.^{۷۴} پیامد چنین افشاگری‌هایی تصویب قانون ۶ اوت سال ۱۸۶۹ با عنوان «جلوگیری از تقلب مواد غذایی و نوشیدنی» بود؛ این قانون ناکارآمد است زیرا طبعاً ملایم‌ترین ملاحظات را نسبت به **تجار آزاد** (freetrader) قایل می‌شود، همان‌ها که تصمیم گرفته‌اند خرید و فروش کالاهای تقلبی را به وسیله‌ای برای کسب پولی **شرافتمندانه** (to turn an honest penny) تبدیل کنند.^{۷۵} خود هیئت به‌نحو کم و بیش ساده‌لوحانه‌ای اعتقاد خویش را

۷۳. fremde Arbeit در اینجا مانند جاهای دیگر از اصطلاح «کار غیر» استفاده کرده‌ایم و نه «کار بیگانه». - م. ا.

۷۴. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول و ...، ۱۸۶۳، ضمیمه، صص ۱۲۳-۱۲۵، ۱۴۰، LXIV.

۷۵. زاجی که یا به پودر نرمی تبدیل یا با نمک مخلوط شده باشد، کالای رایج تجارتنی است که نام پر معنای «مایه‌ی نانوا» را دارد.

۷۶. همه می‌دانند دوده شکل بسیار خالص کربن است و کودی را تشکیل می‌دهد که بخاری پاک‌کن‌های سرمایه‌دار آن را

چنین ابراز کرد که تجارت آزاد اساساً به معنای تجارت همراه با تقلب است یا چنانکه انگلیسی‌ها هوشمندانه می‌گویند، کالاهای «سوفسطایی‌شده». در واقع، این نوع «سوفسطایی» بهتر از پروتاگوراس درک می‌کرد که چگونه سفید را سیاه و سیاه را سفید کند و بهتر از فیلسوفان ایلایی می‌دانست چگونه **جلوی چشمان تان** (ad oculos) نشان دهد که هر چیز حقیقی صرفاً ظاهری است.^{۷۶}

به هر حال هیئت نظر مردم را به «نان روزانه» شان و در نتیجه به نان‌فروشی جلب کرد. در همان حال فریاد شاگرد نانوهای لندن علیه زیادکاری در گردهمایی‌های عمومی و عریضه به پارلمان بلند شد. اعتراض آنان چنان فوری بود که آقای ح. س. ترمن‌هیر که در ضمن عضوی از هیئت یادشده‌ی سال ۱۸۶۳ بود، به مقام بازرس سلطنتی تحقیق انتخاب شد. گزارش او^{۷۷} همراه با شواهد ارائه‌شده، نه قلب مردم بلکه معده‌شان را برانگیخت. انگلیسی‌ها، با تسلطی که بر انجیل دارند، به خوبی می‌دانند که انسان اگر بنا به رحمت الهی سرمایه‌دار، ارباب یا صاحب یک شغل تشریفاتی نباشد، مقدر است نان خود را با عرق جبین خویش به دست آورد، اما نمی‌دانست که روزانه ناگزیر بوده همراه با نان خود مقدار معینی عرق بدن انسان مخلوط با خونابه، تار عنکبوت و سوسک مرده و خمیر ترش فاسد آلمانی بخورد، بگذریم از زاج و شن و سایر افزودنی‌های مطبوع معدنی. بنابراین، بدون هیچ احترامی برای «تجارت آزاد» مقدس، کسب و کار نانوایی که تا آن زمان «آزاد» بود تحت نظارت بازرس‌های دولتی قرار گرفت (در پایان جلسه‌ی پارلمانی ۱۸۶۳)، و بنا به همان قانون پارلمان، کار از ۹ شب تا ۵ صبح برای شاگرد نانوایی‌های زیر ۱۸ سال ممنوع شد. آخرین بند این قانون گویاتر از چندین مجلد کتاب درباره‌ی زیادکاری در این کسب و کار قدیمی و روزمره است.

«کار شاگرد نانوایی‌های لندن معمولاً حدود ساعت یازده شب آغاز می‌شود. ابتدا

→ به مزرعه‌دارهای انگلیسی می‌فروشند. در سال ۱۸۶۲، یک هیئت منصفه‌ی انگلیسی باید در محاکمه‌ای نظر می‌داد که آیا دوده در صورتی که بدون اطلاع خریدار، با ۹۰ درصد خاک و شن مخلوط شده باشد، به معنای «تجاری» آن دوده است یا به معنای «قانونی» آن دوده‌ی «تقلبی». «دوستانان تجارت» نظر دادند که دوده‌ی تجاری دوده‌ی واقعی است و در نتیجه ضمن رد شکایت شاکلی که یک مزرعه‌دار بود وی را به پرداخت هزینه‌ی دادگاه نیز وادار کردند.

۷۶. شیمی‌دان فرانسوی، شوالیه، در رساله‌ی خود درباره‌ی «سوفسطایی کردن کالاها»، با بررسی بیش از ۶۰۰ کالا، ده بیست، سی روش متفاوت تقلب را برمی‌شمارد. وی می‌افزاید تمام روش‌ها را نمی‌شناسد و تمام آن‌هایی را که نیز می‌شناسد ذکر نکرده است. وی ۶ نوع تقلب در شکر، ۹ نوع در روغن زیتون، ۱۰ نوع در کره، ۱۲ نوع در نمک، ۱۹ نوع در شیره، ۲۰ نوع در نان، ۲۳ نوع برای براندی، ۲۴ نوع برای گوشت، ۲۸ نوع برای شکلات، ۳۰ نوع در شراب، ۳۲ نوع در قهوه و غیره را ذکر می‌کند. حتی قادر متعال هم نمی‌تواند از این سرنوشت بگریزد. به روایت دو کار، درباره‌ی تقلب در اشیای مقدس، پاریس، ۱۸۵۶، رجوع کنید.

۷۷. گزارش... در ارتباط با شکایات شاگرد نانوایی‌ها و... لندن، ۱۸۶۲ و گزارش دوم و... لندن، ۱۸۶۳.

وی «خمیر درست می‌کند» - کاری طاقت‌فرسا که بنا به مقدار و نوع چانه از نیم ساعت تا سه ربع ساعت طول می‌کشد. سپس روی تخته‌ی ورزگیری خمیر که در ضمن سرپوش جایی است که خمیر را در آن درست می‌کنند، دراز می‌کشد؛ با کیسه‌ای در زیر و کیسه‌ی دیگری به جای بالش چند ساعتی می‌خوابد. بعد پنج ساعت به کاری پرشتاب و بی‌وقفه مشغول می‌شود - چانه‌گیری خمیر، «ورقه‌ورقه کردن آن»، قالب‌گیری، گذاشتن آن‌ها در تنور، آماده کردن و پختن نان‌های ساندویچی و فانتزی، بیرون آوردن نان‌های پخته‌شده از تنور، و بردن آن‌ها به مغازه و غیره و غیره. دمای داخل نانوايي از ۷۵ تا ۹۰ درجه فارنهایت {۲۴ تا ۳۲ درجه سانتیگراد} است و معمولاً در نانوايي‌های کوچک‌تر به تقریب بالاتر است و نه پایین‌تر. هنگامی که کار پخت نان تمام می‌شود، نوبت توزیع آن آغاز می‌شود. اکنون پس از کار شبانه‌ی سختی که در بالا توصیف شد، عده‌ی زیادی از شاگردان نانوايي‌ها ساعات متمادی در روز سرپا هستند، سبدهای نان را حمل می‌کنند یا چرخ دستی می‌کشند، و گاهی دوباره به نانوايي باز می‌گردند. بنا به فصل یا بنا به میزان کسب و کار ارباب‌شان، در ساعات مختلف از ۱ تا ۶ بعد از ظهر دست از کار می‌کشند؛ این در حالی است که عده‌ای دیگر دوباره در نانوايي تا دیر وقت مشغول "بیرون آوردن" چانه‌های بیشتری هستند.^{۷۸} «در مدتی که "فصل لندن" نامیده می‌شود، کارگران نانوايي‌های "تمام‌قیمت فروش" در انتهای شرقی شهر معمولاً کار را از ساعت ۱۱ شب شروع می‌کنند و با یکی دو وقفه‌ی کوتاه (گاه بسیار کوتاه) برای استراحت، تا ۸ صبح روز بعد به کار پخت نان مشغول می‌شوند. آن‌گاه تمام روز تا ساعت ۴، ۵، ۶ و حتی تا ساعت ۷ شب مشغول بردن نان هستند و گاهی بعد از ظهر دوباره به نانوايي باز می‌گردند و در کار پخت بیسکویت شرکت می‌کنند. پس از این که کار خود را انجام دادند ممکن است ۵ تا ۶ ساعت و گاهی فقط ۴ تا ۵ ساعت پیش از شروع دوباره‌ی کار بخوابند. روزهای جمعه معمولاً کار را زودتر، برخی ساعت ۱۰، شروع می‌کنند و در مواردی چه در پخت و چه در تحویل تا ساعت ۸ شب‌شبه، اما معمولاً تا ساعت ۴ یا ۵ صبح‌شبه، به کار ادامه می‌دهند. روزهای یکشنبه کارگران باید دو یا سه بار در طول روز برای یک ساعت یا دو ساعت در نانوايي حضور یابند تا مقدمات کار پختن روز بعد را آماده کنند... شاگردان نانوايي‌های ارزان‌فروش (که نان را پایین‌تر از "قیمت کامل" آن می‌فروشدند و همان‌طور که اشاره شد سه چهارم نانوايي‌های لندن را تشکیل می‌دهند)، نه تنها به طور میانگین زمان بیشتری را کار می‌کنند بلکه کارشان یکسره در خود نانوايي انجام می‌شود. نانوايي‌های

ارزان فروش معمولاً نان خود را... در مغازه می فروشند. اگر هم در خارج از مغازه بفروشند، که جز به سقطفروشی ها مرسوم نیست، معمولاً کارگرانی را برای این منظور استخدام می کنند. رسم آنها نیست که نان را خانه به خانه تحویل دهند. در پایان هفته... یعنی روز پنجشنبه، کار از ساعت ده شب شروع می شود و تنها با وقفه ای جزئی تا آخر شب شنبه ادامه دارد.^{۷۹}

حتی بورژوا نیز از نقطه نظر خود این موضع «نانوایی های ارزان فروش» را درک کرده است که «کار پرداخت نشده ی شاگردان منبعی است که بر اساس آن رقابت انجام می شود.»^{۸۰} و «نانوایی های تمام قیمت فروش» رقبای «ارزان فروش» خود را به عنوان دزدان کار سایر مردم و متقلب در محصول به هیئت تحقیق معرفی می کنند.

«آنها اولاً فقط به واسطه ی فریب مردم و بعد به واسطه ی ۱۸ ساعت کاری که از کارگران خود به ازای مزدی ۱۲ ساعته بیرون می کشند، وجود دارند.»^{۸۱}

تقلب در نان، و تشکیل قشری از نانوایی ها که نان را ارزان تر از قیمت کامل آن می فروشند، تحولاتی است که در انگلستان از ابتدای سده ی هجدهم آغاز شده است، یعنی به محض آن که خصلت صنفی این حرفه از بین رفت و سرمایه دار تحت عنوان آسیابان و عامل آرد پشت سر ارباب رسمی نانوایی قرار گرفت.^{۸۲} تحولات یادشده، بنیادی را برای تولید سرمایه داری در این حرفه و طولانی شدن بیش از حد مدت کار روزانه و شب کاری به وجود آورد، گرچه شب کاری در لندن فقط از سال ۱۸۲۴ به طور جدی پا گرفت.^{۸۳}

از مطالبی که گفته شد می توان درک کرد که چرا در گزارش هیئت، شاگرد نانوایی ها در میان کارگرانی طبقه بندی شده اند که عمر کوتاهی دارند و اگر هم با خوش اقبالی از چنگال مرگ متعارف کودکان طبقه ی کارگر بگریزند، به ندرت به ۴۲ سالگی می رسند. با این همه داوطلب کار در حرفه ی نانوایی فراوان است. منبع تأمین این «نیروی کار» برای لندن عبارتند از {کارگران اسکاتلند}، نواحی کشاورزی غرب انگلستان و آلمان.

۷۹. اثر پیش گفته، ص ۱۷۱. LXXI. ۸۰. جورج رید، تاریخ نانوایی، لندن، ۱۸۴۸، ص ۱۶.

۸۱. گزارش اول، و... مدارک مربوط به «نانوایی های تمام قیمت فروش»، چیزمان، ص ۱۰۸.

۸۲. جورج رید، اثر پیش گفته. در پایان سده ی هفدهم و اوائل سده ی هجدهم عوامل (یعنی کارگزارانی) که در تمامی کسب و کارهای ممکن خود را جا کرده بودند، هنوز به عنوان «مزاحم عموم» تقبیح می شدند. مثلاً، هیئت منصفه ی بزرگ در نشست سه ماهه ی قضات صلح کنت نشین سومرست، «یادداشتی» را تقدیم مجلس عوام کرد که از جمله در آن بیان شده بود که «این عوامل ناحیه ی بلکول هال در لندن مزاحم عموم اند و به تجارت پارچه و لباس صدمه می زنند و باید به عنوان اخلالگر سرکوب شوند» (مسئله ی پشم انگلستان ما و...، لندن، ۱۶۸۵، صص ۶، ۷).

۸۳. گزارش اول و...، ص VIII.

در سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۶۰ شاگرد نانوائی‌های ایرلند، با هزینه‌ی خود، گردهمایی‌های عظیمی را برای تبلیغ علیه شب‌کاری و کار در روزهای یکشنبه برپا کردند. مردم به‌عنوان نمونه در گردهمایی مه سال ۱۸۶۰ با شور و شوق خاص ایرلندی‌ها از آن‌ها حمایت کردند. در نتیجه‌ی این جنبش، قانون محدودشدن کار در روز با موفقیت در وکس‌فورد، کیل‌کنی، کمنل، واترفورد و غیره به تصویب رسید.

«در لیمریک که بنا بر شهادت عموم رنج و عذاب شاگرد نانوائی‌ها بیش از حد است، جنبش با مخالفت استاد نانوائی‌ها و آسیابانان که بزرگ‌ترین دشمن آن‌ها بودند با شکست مواجه شد. نمونه‌ی لیمریک به عقب‌نشینی در انیس و تیپ‌راری منجر شد. در کورک که قوی‌ترین احساسات ممکن مردم بروز کرد، استادان با اعمال قدرت خود در اخراج کارگران جنبش را شکست دادند. در دوبلین، استادان نانوائی سرسخت‌ترین مخالفت را در برابر جنبش نشان دادند و با پیگرد کارگرانی که جنبش را سازمان می‌دادند، موفق شدند کارگران را برخلاف اعتقادشان به قبول کار در روز یکشنبه و شب‌کاری مجبور کنند.^{۸۴}»

هیئت {منتخب} حکومت انگلستان، یعنی حکومتی که در ایرلند تا دندان مسلح است، صرفاً اعتراضات ملایمی را علیه کارفرمایان سازش‌ناپذیر دوبلین، لیمریک، کورک و غیره ابراز کرد:

«هیئت اعتقاد دارد که ساعات کار بنا بر قانون‌های طبیعی محدود است و نمی‌توان بدون مجازات آن را زیر پا گذاشت. این که کارفرمایان نانوائی‌ها با ترساندن کارگران از این که شغل خود را از دست می‌دهند، آنان را وامی‌دارند که اعتقادات مذهبی و وجدان خود را نقض کنند، قانون‌های کشور را زیر پا گذارند و به افکار عمومی بی‌اعتنا باشند» (همه‌ی این‌ها به کار در روزهای یکشنبه اشاره دارد) «احساس خشم بین کارگران و کارفرمایان را بر می‌انگیزاند... و نمونه‌ی خطرناکی را برای مذهب، اخلاقیات و نظم اجتماعی به وجود می‌آورد... هیئت اعتقاد دارد که کار مداوم فراتر از ۱۲ ساعت در روز به زندگی خانوادگی و خصوصی کارگران دست‌درازی می‌کند و با دخالت در خانواده‌ی آن‌ها و جلوگیری از انجام وظایف خانوادگی مردان به‌عنوان پسر، برادر، شوهر و پدر، به نتایج اخلاقی فاجعه‌باری می‌انجامد. کار بیشتر از ۱۲ ساعت سلامتی کارگران را به خطر می‌اندازد و به پیری و مرگ زودرس می‌انجامد و صدمات زیادی را به خانواده‌های کارگران می‌زند و در

نتیجه آنان را از مراقبت و حمایت سرپرست خانواده در زمان نیاز محروم می‌کند.^{۸۵}

اکنون ایرلند را رها می‌کنیم. در آن سوی کانال، در اسکاتلند، کارگر کشاورزی، یعنی گاوآهن‌ران، علیه ۱۳ تا ۱۴ ساعت کار خود در آب و هوایی بد، و ۴ ساعت کار اضافی در روزهای شنبه (در سرزمین تقدیس‌کنندگان روز سبت!)^{۸۶} اعتراض می‌کند، و این در حالی است که هم‌زمان با آن در لندن ۳ کارگر راه‌آهن - یک نگهبان، یک لوکوموتیوران و یک سوزن‌بان - نزد هیئت منصفه‌ی بزرگ هستند. سانحه‌ای هولناک در راه‌آهن صدها مسافر را به جهان دیگر فرستاد. بی‌مبالاتی کارگران راه‌آهن عامل این مصیبت بود. آنان جملگی نزد هیئت منصفه اعلام کردند که ده یا دوازده سال پیش کار آنان فقط ۸ ساعت در روز بود. می‌گویند در پنج یا شش سال گذشته، تا ۱۴، ۱۸ و ۲۰ ساعت از آنان کار کشیده می‌شد و هنگامی که ازدحام مسافران در روزهای تعطیل به‌ویژه زیاد می‌شود و قطارهای تفریحی را روی خط می‌گذارند، کار آن‌ها اغلب بی‌وقفه ۴۰ تا ۵۰ ساعت ادامه پیدا می‌کند. آنان آدم‌های عادی هستند نه غول. در یک نقطه‌ی معین نیروی کارشان تمام می‌شود. خوابی عمیق سراپایشان را فرا می‌گیرد. مغزشان از اندیشیدن باز می‌ایستد. چشمان‌شان دیگر نمی‌بیند. «هیئت تحقیق بسیار محترم انگلیسی» حکم محاکمه‌ی آنان را در دادگاه جنایی اعلام کرد؛ در حاشیه‌ی ملایمی بر حکم، هیئت تحقیق این آرزوی محال را کرد که اربابان سرمایه‌دار راه‌آهن در آینده در خرید شمار لازمی از «نیروهای کار» سخاوت بیشتری به خرج دهند و در اخاذی از نیروی کار خریداری‌شده «مقتصدانه» تر، «خویش‌نشان» تر و «صرفه‌جویانه» تر عمل کنند.^{۸۷}

۸۵ اثر پیش گفته.

۸۶ گردهمایی عمومی کارگران کشاورزی در لاس‌وید، نزدیک ادین‌بورو، ۵ ژانویه ۱۸۶۶ (به مدافع کارگر، ۱۳ ژانویه ۱۸۶۶، رجوع کنید). تشکیل اتحادیه‌ی کارگری در میان کارگران کشاورزی از اواخر سال ۱۸۶۵، که نخستین بار در اسکاتلند اتفاق افتاد، رویدادی تاریخی است. در یکی از ستم‌دیده‌ترین نواحی کشاورزی انگلستان، بوکینگ‌همشایر، در مارس ۱۸۶۷، کارگران دست به اعتصاب بزرگی زدند تا مزد هفتگی‌شان از ۹-۱۰ شیلینگ به ۱۲ شیلینگ افزایش یابد. (از فرازهای پیشین می‌توان دریافت که جنبش پروتاریای کشاورزی انگلستان، که پس از سرکوب نظاهرات خشونت‌آمیز در سال‌های بعد از ۱۸۳۰ و به ویژه پس از وضع قانون جدید حمایت از مستندان که در دهه‌ی ۱۸۶۰ آغاز شد، کاملاً از پا در آمده بود، تا این‌که سرانجام امروز یعنی در سال ۱۸۷۲ دوران‌ساز شد. من به این موضوع در جلد دوم کتاب رجوع خواهم کرد و در آنجا به کتاب‌های آبی‌بی خواهم پرداخت که از سال ۱۸۶۷ درباره‌ی جایگاه کارگران کشاورزی انگلستان انتشار یافته است. ضمیمه‌ی ویراست سوم.)^{*}

* به نظر می‌رسد که مارکس این ابده را دنبال نکرد چرا که نه در جلد ۲ و نه در جلد ۳ بحثی درباره‌ی این موضوع مطرح نشده است. م. ا.

۸۷ روزنامه‌ی رینولدز، ۲۱ ژانویه ۱۸۶۶. همین روزنامه هر هفته فهرست کاملی از فجایع جدید راه‌آهن را تحت

از میان انبوه رنگارنگ کارگران رشته‌های مختلف، از هر سن و جنس، که سریع‌تر از ارواح کشتگان ادیسه، پیرامون ما جمع می‌شوند و به یک نظر می‌توانیم نشانه‌های زیادکاری را بر آن‌ها ببینیم بی‌آن‌که به کتاب‌های آبی زیر بغل‌شان اشاره کنیم، دو شخصیت - دختری کلاهدوز و یک آهنگر - را انتخاب می‌کنیم که تباین چشمگیر آن‌ها ثابت می‌کند همه‌ی انسان‌ها در مقابل سرمایه یکسان هستند.

در آخرین هفته‌ی ژوئن ۱۸۶۳، تمامی روزنامه‌های لندن خبری با عنوان «احساساتی» «مرگ در اثر زیادکاری ساده» انتشار دادند. این خبر مربوط به دختری کلاهدوز، ماری آن واکلی، ۲۰ ساله، بود که در یکی از محترم‌ترین دوزنگی‌ها استخدام شده بود و بانویی با نام دل‌انگیز الیز آن‌جا را اداره می‌کرد. داستان کهنه‌ای که بارها نقل شده است اکنون بار دیگر به اطلاع همگان می‌رسید.^{۸۸} این دختران به طور میانگین ۱۶ ساعت و نیم در روز بی‌وقفه و در برخی فصل‌ها اغلب ۳۰ ساعت کار می‌کردند و جریان «نیروی کار» رو به سقوط خود را گاه به ضرب جرعه‌ای شری، پورتو و قهوه حفظ می‌کردند. درست اوج کار فصل بود. می‌باید به یک چشم به هم‌زدن، لباس‌های فاخر بانوان نجیب‌زاده‌ای که به افتخار شاهزاده‌ی تازه‌وارد ولز به مجلس رقصی دعوت شده بودند، آماده می‌شد. ماری آن واکلی بی‌وقفه ۲۶ ساعت و نیم همراه با شصت دختر دیگر، هر سی نفر در یک اتاق، کار کرده بود. هوای اتاق‌ها تنها یک سوم مقدار هوای لازم برحسب فوت مکعب بود. دختران شب‌ها، دو نفری روی یک تختخواب، در بیغوله‌های خفقان‌آوری می‌خوابیدند که با تیغه‌ای چوبی از هم جدا شده

→ عنوان احساساتی «دلهره و تصادفات مرگبار»، «تراژدی‌های موحش» و غیره منتشر می‌کند. این پاسخ‌کارگری در خط نورت استاف‌اوردشایر است: «همه می‌دانند که چنین اتفاقاتی ممکن است بیفتد اگر لوکوموتوران و آتشکار موتور لوکوموتیو مدام مراقب نباشند. از آدمی که ساعت‌های طولانی بی‌هیچ وقفه یا لحظه‌ای استراحت در هوای نامساعد سر کار بوده، چه توقعی می‌توان داشت؟ نمونه‌ی زیر از مواردی است که بارها اتفاق می‌افتد: آتش‌کاری کار خود را دوشنبه صبح در ساعات اولیه‌ی روز آغاز کرد. هنگامی که کارش را که یک روز کاری نامیده می‌شود، به پایان رساند، ۱۴ ساعت و ۵۰ دقیقه سر مسئولیت خود بوده است... هنوز جای خود را ننویشیده بود که دوباره برای کار فرا خوانده شد... بار بعد که کارش را تمام کرده بود، ۱۴ ساعت و ۲۵ دقیقه سر مسئولیت خود بود که در مجموع ۲۹ ساعت و ۱۵ دقیقه بدون استراحت کار کرده بود. مابقی کار هفته به شرح زیر انجام شد: چهارشنبه ۱۵ ساعت؛ پنجشنبه ۱۵ ساعت و ۳۵ دقیقه؛ جمعه ۱۴ ساعت و نیم؛ شنبه، ۱۴ ساعت و ۱۰ دقیقه که در مجموع ۸۸ ساعت و ۴۰ دقیقه در هفته کار کرده بود. اکنون، جناب، تعجب او را بابت دریافت مزدی معادل ۶ و یک چهارم روز در مجموع می‌توانید تصور کنید. او که فکر می‌کرد اشتباهی شده است، به مسئول ثبت وقت مراجعه کرد... و پرسید مرادشان از یک روز کاری چیست. به او گفتند که یک روز کاری برای آدمی که خوب کار کند ۱۳ ساعت است، یعنی ۷۸ ساعت در هفته... سپس او اضافه‌کاریش را درخواست کرد که بالاتر از ۷۸ ساعت و پرداخت نشده بود. سرانجام پس از مشاجرات طولانی به او گفتند که ۱۰ پنی اضافه به او می‌دهند» (اثر پیش‌گفته، فوریه‌ی ۱۸۶۶).

۸۸. به ف. انگلس، اثر پیش‌گفته، صص ۲۵۳ - ۲۵۴ رجوع کنید.

بود.^{۸۹} و این یکی از بهترین کلاه‌دوزی‌های لندن بود. ماری آن واکلی روز جمعه بیمار شد و روز شنبه مرد بدون آن‌که آخرین لباسی را که در دست داشت آماده کرده باشد، امری که موجب تعجب بانو الیز شد. پزشک، آقای کیز، که خیلی دیر به بالین مرگ دختر فراخوانده شده بود، در برابر هیئت تحقیق پزشکی با لحنی خشک چنین شهادت داد:

«ماری آن واکلی در نتیجه‌ی ساعت طولانی کار در اتاقی پراز دحام، و اتاق خوابی بسیار کوچک و بدون هوای کافی مرده است.»

هیئت تحقیق برای این‌که درسی در آداب معاشرت به پزشک بدهد، چنین مقرر داشت که

«متوفی در نتیجه‌ی سکنه مغزی مرده است اما بیم آن می‌رود که مرگ او در نتیجه‌ی زیادکاری در یک اتاق کار شلوغ تشدید شده باشد و غیره.»

مورنینگ استار، ارگان آقایان کابدن و برایت طرفدار تجارت آزاد، فریاد برآورد که «برندگان سفید ما که تا دم‌گور زحمت می‌کشند، اکثراً ساکت و خموش تلف می‌شوند و می‌میرند.»^{۹۰}

۸۹ دکتر لیچی، پزشک مشاور هیئت بهداشت اعلام داشت: «کمیته‌ی هوای لازم برای هر بزرگسال در اتاق خواب ۳۰۰ در اتاق نشیمن ۵۰۰ فوت مکعب است.» دکتر ریچاردسون، پزشک ارشد در یکی از بیمارستان‌های لندن می‌گوید: «زنان خیاط در هر بخشی از جمله کلاه‌دوزی، زنانه‌دوزی، و چرخ‌دوزی عادی گرفتار سه نوع مشقت هستند - زیادکاری، هوای ناکافی و غذای کم یا گوارش ناکافی... خیاطی عمدتاً برای زنان بهتر است تا مردان اما نقص اساسی این حرفه، به ویژه در کلان‌شهر {لندن}، این است که در انحصار حدود بیست و شش سرمایه‌دار است که با توجه به قدرت‌شان که از سرمایه برمی‌خیزد، می‌توانند کاری کنند که کارگران از اقتصاد بیرون روند. حرف این قدرت در سراسر طبقه خوانده می‌شود. اگر خیاطی بتواند حلقه‌ی کوچکی از مشتریان را در خانه‌ی خود جمع کند، رقابت به گونه‌ای است که باید تا دم‌مرگ کار کند تا مشتریانش را حفظ کند و همین زیادکاری را ضرورتاً به کسانی منتقل می‌کند که دستیارش هستند. اگر این کار را نکنند، یا نتوانند مستقلانه کار کنند، باید به مؤسسه‌ای بپیوندند که در آنجا کارش کم نیست اما پولش تأمین است. بدین سان هنگامی که در آنجا جا افتاد، به یک برده‌ی صرف تبدیل می‌شود که دستخوش نوسان‌های جامعه است. اکنون در خانه، در یک اتاق، گرسنه یا چیزی نزدیک به آن، ۱۵، ۱۶ و حتی ۱۸ ساعت از ۲۴ ساعت را با هوایی تحمل‌ناپذیر و با غذایی که حتی اگر هم خوب باشد در نبود هوای پاک هضم نمی‌شود، کار می‌کند. سل که اساساً بیماری ناشی از هوای بد است، از این قربانیان تغذیه می‌کند» (دکتر ریچاردسون، «کار و زیادکاری» در مجله‌ی نقد و بررسی علوم اجتماعی، ۱۸ ژوئیه ۱۸۶۳).

۹۰ مورنینگ استار، ۲۳ ژوئن ۱۸۶۳. تایمز با استفاده از این فرصت از برده‌داران آمریکایی در مقابل برایت دفاع کرد. در سرمقاله‌ی ۲ ژوئیه ۱۸۶۳ آمده است که «بسیاری از ما فکر می‌کنیم چون از زنان جوان خود تا دم‌مرگ کار می‌کشیم و به جای تازیانہ - ابزار قهر - از شلاق گرسنگی استفاده می‌کنیم، حق داریم به خانواده‌هایی که برده‌دار زاده شده‌اند تیراندازی کنیم و آن‌ها را به قتل برسانیم؛ آنان دست‌کم به بردگان خود خوب غذا می‌دهند و کار سبکی از آن‌ها

«تا حد مرگ کار کردن نه تنها در کارگاه‌های خیاطی که در هزاران مکان دیگر مرسوم است؛ باید می‌گفتم در هر جایی که «کسب و کاری پررونق» جریان دارد... به‌عنوان نمونه آهنگر را در نظر می‌گیریم. اگر شاعران به حق گفته باشند، هیچ کس نیرومندتر و خوش‌تر از آهنگر نیست؛ او صبح زود برمی‌خیزد و پیش از آفتاب جرقه‌هایش را می‌پراکند. هیچ کس مانند او نمی‌خورد، نمی‌نوشد و نمی‌خوابد. اگر در کار کردن اعتدال را رعایت کند، از لحاظ جسمانی، به واقع، یکی از بهترین جایگاه‌های انسانی را دارد. اما همراه او روانه شهر یا شهرکی می‌شویم و فشار کار را بر این مرد قوی می‌بینیم و به جایگاه او در میزان مرگ در کشورش پی خواهیم برد. در ماری‌لبون، آهنگران سالانه به نسبت ۳۱ در هزار نفر می‌میرند یعنی ۱۱ نفر بیش از میزان میانگین مرگ و میر مردان بزرگ‌سال در کل کشور. در این حرفه، که به طور غریزی بخشی از هنر انسانی است و به‌عنوان شاخه‌ای از صنعت انسان ناخوشایند نیست، افراط در کار مایه نابودی انسان شده است. آهنگر می‌تواند روزانه به گونه‌ای چکش بزند، راه برود و نفس تازه کند که مثلاً به طور میانگین ۵۰ سال عمر کند. اما او را و می‌دانند که چکش بیشتری بزند، بیشتر راه برود و روزانه بیشتر نفس بزند تا در مجموع بازده روزانه‌اش را یک چهارم بیشتر افزایش دهد. او این تلاش را می‌کند؛ نتیجه این است که برای مدت محدودی یک چهارم بیشتر کار تحویل می‌دهد اما به جای ۵۰ سالگی در ۳۷ سالگی می‌میرد.»^{۹۱}

چون می‌کنند. به همین سبک و سیاق، استناد دارد، یکی از روزنامه‌های توری، عالیجناب نیومن هال را چنین توبیخ می‌کند: «وی برده‌داران را تکفیر می‌کند اما با آن نیک‌مردانی دست به دعا می‌شود که با بی‌رحمی، رانندگان و کمک‌رانندگان اتوبوس‌های لندن و غیره را مجبور می‌کنند ۱۶ ساعت در روز برای مزدی بخور و نمیر کار کنند» (استناد دارد، ۱۵ اوت ۱۸۶۳). سرانجام عقل کل، توماس کارلایل سخن گفت که در ۱۸۵۰ درباره‌اش نوشته بودم: «جن و پری به شیطان پیوسته‌اند اما آیین آن‌ها باقی مانده است.»^{*} کارلایل در حکایت تمثیلی کوتاهی یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر یعنی جنگ داخلی آمریکا را تا این سطح تقلیل می‌دهد که پتر شمالی می‌خواهد کله‌ی پل جنوبی را با تمام قدرت بشکند چون پتر شمالی کارگر خود را روزانه استخدام می‌کند ولی پل جنوبی او را برای «تمام عمر» (Ilias Americana in Nuce، مجله‌ی مک‌میلان، اوت ۱۸۶۳). به این ترتیب، جناب همدردی توری‌ها برای کارگران شهری - و به خدا نه برای کارگران روستایی! - سرانجام ترکیب. هسته‌ی آن بردگی است!

* مارکس در اینجا به بررسی خود از کتاب کارلایل با عنوان جزوه‌های امروزی، در نوبه رایتیسه تسایتونگ، بررسی، آوریل ۱۸۵۰ اشاره می‌کند. کل نقل قول این است: «در این جزوه‌ها، آیین جن و پری، که کارلایل با اشتراوس در آن وحدت نظر دارد، آن‌چه را که جن و پری در تصاحب داشته‌اند از دست داده است، اما آیین هنوز باقی مانده است»

(مجموعه آثار مارکس - انگلس، ۷، صفحه‌ی ۲۵۶). - ۱.

۹۱. دکتر ریچاردسون، اثر پیش‌گفته، ص ۲۷۶ و پس از آن.

۴. کار روزانه و کار شبانه. نظام نوبتی

سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسایل تولید، از منظر فرایند ارزش‌افزایی، فقط برای این وجود دارند که کار، و با هر قطره‌ای از کار، کمیّت متناسبی از ارزش اضافی را جذب کنند. هرگاه وسایل تولید نتوانند این عمل را انجام دهند، وجود محض آن‌ها در معنایی منفی برای سرمایه‌دار یک زیان تلقی می‌شود، زیرا در حالی که غیرفعال می‌مانند، بیانگر سرمایه‌ی پیش‌پرداخت‌شده‌ی بیهوده‌ای‌اند. به محض آن‌که وقفه در اشتغال سرمایه‌گذار اضافی را هنگام از سرگیری کار ایجاب می‌کند، این زیان مثبت می‌شود. طولانی کردن کار روزانه فراتر از محدوده‌ی روز طبیعی و امتداد آن به شب‌ها تنها به منزله‌ی مسکنی عمل می‌کند. عطش خفاش را برای مکیدن خون زنده کار اندکی تخفیف می‌دهد. بنابراین، تولید سرمایه‌داری بنا به ماهیت ذاتی‌اش گرایش به تصاحب کار در سراسر ۲۴ ساعت روز دارد. اما چون از لحاظ جسمانی امکان ندارد که بتوان پیوسته نیروی کار واحدی را شبانه‌روز مورد بهره‌کشی قرار داد، سرمایه‌دار ناگزیر است بر این مانع جسمانی چیره شود. نوبتی کردن کار بین نیروهای کاری که روز و شب مصرف می‌شوند، ضروری می‌گردد. به شیوه‌های مختلفی می‌توان این کار را انجام داد: مثلاً، می‌توان طوری ترتیب داد که بخشی از کارکنان یک هفته روزها و هفته‌ی بعد شب‌ها کار کنند. می‌دانیم که این نظام نوبتی، این تناوب کار بین دو مجموعه از کارگران، در دوران شکوفایی صنعت پنبه انگلستان چیره بود و در حال حاضر علاوه بر شاخه‌های دیگر در کارخانه‌های پنبه‌ریسی حکومت^{۹۰} مسکو حاکم است. امروزه این فرایند ۲۴ ساعته‌ی تولید به‌سان یک نظام در بسیاری از رشته‌های «آزاد» صنایع بریتانیای کبیر، در فولادسازی کوره بلند، آهنگری، کارخانه‌های نورد، و سایر کارخانه‌های فلزکاری انگلستان، ولز و اسکاتلند وجود دارد. در اینجا فرایند کار علاوه بر بیست و چهار ساعت ۶ روز هفته، بخش بزرگی از بیست و چهار ساعت یکشنبه‌ها را نیز شامل می‌شود. کارگران شامل مردان و زنان، بزرگسال و کوچک از هر دو جنس هستند. سن کودکان و نوجوانان کلیه درجات از ۸ سال (و در برخی موارد از ۶ سال) تا ۱۸ سال است.^{۹۱} در برخی از شاخه‌های صنعت، دختران و زنان سراسر شب را همراه با کارکنان مرد کار می‌کنند.^{۹۲}

* gubernia به معنای «حکومت»؛ بزرگ‌ترین تقسیم اداری امپراتوری روسیه - م. ۱

۹۲. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، لندن، ۱۸۶۴، صص. IV-VI.

۹۳. هم در استافوردشایر و هم در ولز جنوبی، دختران و زنان جوان در معادن زغال‌سنگ و کک نه تنها روزها بلکه شب‌ها نیز کار می‌کنند. این وضع اغلب در گزارش‌هایی که تسلیم پارلمان شده به‌عنوان عملی که زیان‌های بزرگ و خطرناکی را در بر دارد، مورد توجه قرار گرفته است. این زنان که همراه با مردان استخدام شده‌اند، در حالی که به زحمت به وسیله‌ی لباس از یکدیگر تشخیص داده می‌شوند و سراپا پوشیده از گل و دوده هستند، در معرض فساد

صرف نظر از اثرات زیان بخش عمومی کار شبانه^{۹۴}، مدت فرایند تولید که بی وقفه ۲۴ ساعت ادامه دارد، فرصت های مساعدی را برای فرارفتن از محدودهای کار روزانه فراهم می آورد. نمونه های آن در شاخه هایی از صنعت است که پیش تر ذکر شد و بسیار سخت و توانفرسا هستند؛ کار روزانه معمولاً برای تمامی کارگران ۱۲ ساعت در شب یا در روز است. اما مقدار اضافه کاری انجام شده فراتر از این محدوده در بسیاری موارد، به گفته ی گزارش رسمی انگلیسی ها، به راستی ترسناک (truly fearful) است.^{۹۵}

در گزارش آمده است: «هیچ کس نمی تواند در ذهن خود مقدار کاری را تصور کند که پسرانی در سنین ۹ تا ۱۲ سال انجام داده اند و در فرازهای زیر توصیف شده است... بدون این که ناگزیر به این نتیجه برسد که چنین سوء استفاده های والدین و کارفرمایان دیگر نباید بیش از این مجاز شمرده شود.»^{۹۶}

«به نظر می رسد که کار کردن روز و شب پسران چه در هنگام عادی و چه در شرایط فوق العاده، ناگزیر به کار کردن طولانی آنها می انجامد. در حقیقت، در برخی موارد، این ساعات طولانی کار برای کودکان نه تنها بی رحمانه که باورنکردنی است. یقیناً

اخلاقی قرار دارند زیرا احترام به خود را از دست داده اند که می توان آن را نتیجه ی شغل غیرزنانه شان دانست» (اثر پیش گفته، صص ۱۹۴، XXVI، رجوع کنید به گزارش چهارم (۱۸۶۵)، ۶۱، ص XIII). اوضاع در کارخانه های شیشه سازی نیز به همین منوال است.

۹۴. یکی از کارخانه دارهای صنایع فولاد که از کودکان در کار شبانه استفاده می کند، می گوید: «طبیعی به نظر می رسد که پسرهایی که شب ها کار می کنند نتوانند روزها بخوابند و استراحت کافی داشته باشند چون به پرسه زدن می گذرانند» (گزارش چهارم، ۶۳، ص XIII). یکی از پزشکان درباره ی اهمیت نور آفتاب برای حفظ و رشد بدن چنین می گوید: «نور همچنین بر بافت های بدن تاثیر مستقیم می گذارد و باعث استحکام آنها می شود و انعطاف پذیری شان را حفظ می کند. عضلات حیواناتی که از میزان کافی نور بهره مند نیستند، نرم و انعطاف ناپذیر می شوند، قدرت اعصاب به دلیل محرک ناقص، قوام خود را از دست می دهد و از ساخت و پرداخت تمام چیزهایی که در رشد تاثیر دارند جلوگیری می شود... در مورد کودکان، دسترسی دائمی به مقدار کافی نور در طول روز و نیز به پروتئین خورشید برای تندرستی اهمیت اساسی دارد. نور به ساخت خون تازه کمک می کند و موجب سخت شدن الیافی می شود که به وجود آمده اند. همچنین به عنوان محرک بر اندام های بینایی اثر می گذارد و از این طریق فعالیت بیشتری را در کارکردهای گوناگون مغزی پدید می آورد.» دکتر و. استرنج، پزشک ارشد در بیمارستان عمومی ورسستر که از اثر او به نام تندرستی (۱۸۶۴) این فراز نقل شده است*، در نامه ای به آقای وایت، یکی از اعضای هیئت می نویسد: «من پیش تر در لانتکسایر این امکان را داشتم که اثرات کار شبانه را بر کودکان بررسی کنم. بدون هیچ تردیدی می گویم که برخلاف آنچه برخی از کارفرمایان تأکید می کنند، کسانی که کار شبانه می کنند به سرعت سلامتی شان در معرض خطر قرار می گیرد» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ۲۸۴، ص ۵۵). همین که چنین مسئله ای می تواند موضوع مشاجره ای جدی قرار گیرد، بهتر از هر چیز نشان می دهد که تولید سرمایه داری چگونه بر کارکرد مغزی سرمایه دارها و نوکران آنها اثر می گذارد.

* و. استرنج، هفت منبع سلامتی، لندن، ۱۸۶۴، م. ف ۹۵. اثر پیش گفته، ۵۷، ص XII.

۹۶. اثر پیش گفته، ۵۸، ص XII.

در میان شماری از کودکان، اغلب اتفاق می افتد که به دلایلی برخی از آن‌ها سر کار غیبت کنند. در این وضع، جای آن‌ها را پسرهایی پر می کنند که کار روزانه‌ی خود را به پایان برده اند. از پاسخ یکی از مدیران یک کارخانه‌ی بزرگ نورد... آشکار است که همگان این نظام را می شناسند. وی در پاسخ به این پرسش من که چگونه جای پسرهایی که غیبت می کنند پر می شود، گفت: "آقا، با جرأت می گویم که هم شما و هم من پاسخ را می دانیم" و موضوع را تأیید کرد.^{۹۷}

«در یک کارخانه‌ی نورد که ساعت کار روزانه از ۶ صبح تا ۵:۳۰ بعد از ظهر بود، پسری هر هفته دست کم از ساعت ۴ شب تا ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر کار می کرد... و این وضع ۶ ماه ادامه داشت. پسر دیگری که ۹ سال داشت، گاهی سه نوبت ۱۲ ساعته و در ۱۰ سالگی دو روز و دو شب را پی در پی کار می کرد.» کودک سوم که «اکنون ۱۰ سال دارد... سه شب از ۶ صبح تا ۱۲ شب کار می کرد و شب‌های دیگر را تا ۹ شب.» پسر دیگری که اکنون ۱۳ ساله است... تمام هفته را از ۶ بعد از ظهر تا ۱۲ ظهر روز بعد و گاهی سه نوبت متوالی یعنی از صبح دوشنبه تا شب سه شنبه کار می کرد.»

«کودک دیگری که اکنون ۱۲ ساله است، در یک کارگاه ریخته گری در ناحیه‌ی استاولی، چهارده روز از ۶ صبح تا ۱۲ شب کار می کرد که دیگر نتوانست آن کار را ادامه دهد.» جورج آلینس ورث، ۹ ساله: «جمعه‌ی گذشته اینجا آمدم. روز بعد باید ساعت ۳ صبح کار را شروع می کردیم در نتیجه شب را همانجا ماندم. ۵ مایل دورتر از اینجا زندگی می کنم. روی کف کارگاه خوابیدم. پیشبند چرمی را زیر انداختم و کتی روی خودم کشیدم. قبلاً دو روز تا ساعت ۶ صبح اینجا بودم. بله! اینجا گرم است. پیش از این که اینجا بیایم، تقریباً یک سال در یکی از کارخانه‌های حومه‌ی شهر همین کار را می کردم. آنجا نیز ساعت ۳ صبح‌های شنبه بیدار می شدم. همیشه همین ساعت بیدار می شدم اما خانه‌ام خیلی نزدیک بود و می توانستم در خانه بخوابم. روزهای دیگر ساعت ۶ صبح بیدار می شدم و ساعت ۶ یا ۷ شب کارم تمام می شد» و غیره.^{۹۸}

۹۷. اثر پیش گفته.

۹۸. اثر پیش گفته، ص XIII. سطح آموزش این «نیروهای کار» باید نظیر آن چیزی باشد که در گفتگوی زیر با یکی از مأموران هیئت آمده است: جریمه‌ی هاینس، ۱۲ ساله - «چهار چهار تا می شود هشت تا؛ چهار تا چهار تایی می شود شانزده. تمام پول‌ها و طلاها مال شاه است. ما یک شاه داریم (می گویند ملکه است). او را پرنسس الکساندرا صدا می زنند. می گویند با پسر ملکه ازدواج کرده. پسر ملکه پرنسس الکساندرا است. پرنسس مرد است.» ویلیام تورنر، ۱۲ ساله - «در انگلستان زندگی نمی کنم. فکر می کنم انگلستان یک کشور است اما قبلاً نمی دانستم.» جان موریس، ۱۴ ساله - «شنیده‌ام می گویند خدا جهان را ساخته و همه مردم غرق شدند جز یک نفر؛ شنیده‌ام که می گویند آن

اکنون ببینیم که خود سرمایه این نظام ۲۴ ساعته را چگونه ارزیابی می‌کند. طبعاً شکل‌های افراطی، سوءاستفاده از طولانی کردن «بی‌رحمانه» و «باورنکردنی» کار روزانه را با سکوت برگزار می‌کنند. سرمایه تنها از این نظام در شکل «طبیعی» آن سخن می‌گوید.

آقایان نایلور و ویکرز، صاحبان کارخانه‌های فولادسازی، که بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر را به کار گماشته‌اند و در میان آن‌ها فقط ۱۰ درصد زیر ۱۸ سال هستند و تنها ۲۰ پسر کمتر از ۱۸ سال در نوبت شب کار می‌کنند، چنین اظهار می‌کنند:

«پسرها از گرما اذیت نمی‌شوند. احتمالاً درجه‌ی حرارت ۸۶ تا ۹۰ درجه {فارنهایت} است... در بخش آهنگری و نورد، کارگران شبانه‌روز به نوبت کار می‌کنند اما سایر بخش‌ها در روز کار می‌کنند، یعنی از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۶ بعدازظهر. در بخش آهنگری ساعات کار از ۱۲ تا ۱۲ است. برخی از کارگران

→ یکی پرنده‌ی کوچکی بود، ویلیام اسمیت، ۱۵ ساله - «خدا آدم را آفرید و آدم زن را، ادوارد نایلور، ۱۵ ساله - «از لندن چیزی نمی‌دانم، هنری ماتیومن، ۱۷ ساله - «کلیسا رفته‌ام اما اخیراً خیلی وقت است که پایم را آنجا نگذاشته‌ام. نام کسی که درباره‌اش موعظه می‌کنند عیسی مسیح است. اما چیز دیگری نمی‌دانم و نمی‌توانم چیزی درباره‌ی او بگویم. او کشته شده؛ مثل همه‌ی مردم مرده. مثل بقیه مردم نبود. یک خورده مذهبی بوده اما دیگران نیستند.» اثر پیش گفته، ص ۱۸۶. «شیطان آدم خوبی است. نمی‌دانم کجا زندگی می‌کند.» «مسیح مرد خیلی بدی بوده.» «این دختر کلمه‌ی سگ (dog) را به جای خدا (God) هجی می‌کرد و نام ملکه را نمی‌دانست.» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ۱۸۶۶، ص ۵۵، یادداشت ۲۷۸). نظامی که در کارخانه‌های فلزکاری پیش از این ذکر شد، در کارخانه‌های شیشه‌گری و کاغذسازی نیز حاکم است. در کارخانه‌های کاغذسازی، که ماشین کاغذ را آماده می‌کند، کار شبانه یک قاعده است به استثناء قسمت تفکیک کاغذهای پارچه‌ای. در برخی موارد کار شبانه با نظام نوبتی بی‌وقفه در طول هفته از یکشنبه شب تا نیمه شب شنبه هفته‌ی بعد ادامه می‌یابد. کارگرانی که روزها کار می‌کنند ۵ روز هفته را روزی ۱۲ ساعت و یک روز را ۱۸ ساعت کار می‌کنند؛ شب‌کارها ۵ شب هفته را ۱۲ ساعت و یک روز را ۶ ساعت کار می‌کنند. در موارد دیگر هر گروه یک روز در میان ۲۴ ساعت بی‌وقفه کار می‌کند، یک گروه ۶ ساعت روز دوشنبه و ۱۸ ساعت روز شنبه کار می‌کند تا ۲۴ ساعت پر شود. در موارد دیگر نظام بینابینی مسلط است که بنا به آن همه کارگرانی که با ماشین کاغذسازی کار می‌کنند ۱۵ یا ۱۶ ساعت هر روز هفته را کار می‌کنند. بازرس تحقیق، لرد، می‌گوید این نظام «ظاهراً تمام زبان‌های نظام نوبتی ۲۴ ساعته و ۱۲ ساعته را با هم جمع کرده است.» کودکان زیر ۱۳ سال، نوجوانان زیر ۱۸ سال و زنان در این نظام شبکاری کار می‌کنند. گاهی، در نظام ۱۲ ساعته، به دلیل غیبت افراد دسته مجبور می‌شوند یک نوبت ۲۴ ساعته را به صورت مضاعف کار کنند. مدارک ثابت می‌کند که پسرها و دخترها اغلب اوقات اضافه‌کاری می‌کنند که اغلب ۲۴ ساعت و حتی ۳۶ ساعت کار بی‌وقفه است. در فرایند «دائمی و بدون تغییر» شیشه‌گری، دختران ۱۲ ساله‌ای را می‌توان یافت که ۱۴ ساعت در روز در طول ماه کار می‌کنند، بدون آن‌که استراحت منظم و یا توقیفی غیر از دو یا در نهایت سه وقفه‌ی نیم‌ساعته برای خوردن غذا داشته باشند.» در برخی از کارخانه‌ها که شبکاری منظم یکسره حذف شده است، میزان وحشتناکی اضافه‌کاری گنجانده شده «که اغلب در کثیف‌ترین و گرم‌ترین و یکنواخت‌ترین فرایندهای گوناگون کار اعمال می‌شود» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ۱۸۶۵، صص XXXVIII و XXXIX).

همیشه در شب کار می‌کنند بدون این‌که با کارگران روزکار تعویض شوند... ما هیچ تفاوتی در سلامتی کسانی که منظم‌اً شب‌ها کار می‌کنند و آن‌هایی که روزها کار می‌کنند نمی‌بینیم؛ احتمالاً این افراد می‌توانند با داشتن همان زمان استراحت بهتر بخوابند تا این‌که وقت استراحت تغییر کند... حدود بیست پسر زیر ۱۸ سال در نوبت‌های شب‌کاری کار می‌کنند... کار ما بدون کارکردن پسرهای زیر ۱۸ سال در شب پیش نمی‌رود. ایراد در افزایش هزینه‌های تولید است... پیدا کردن کارگران ماهر و استادکار برای هر قسمت دشوار شده اما هر قدر هم که لازم باشد می‌توانیم پسر بچه پیدا کنیم... اما چون تعداد کمی پسر بچه استخدام می‌کنیم، موضوع» (یعنی موضوع محدود کردن کار شبانه) «برای ما اهمیت ندارد و جالب نیست.»^{۹۹}

آقای ج. الیس از شرکت آقایان جان براون و شرکاء، صاحبان کارخانه‌های فولاد و آهن، که ۳۰۰۰ مرد و پسر بچه را استخدام کرده است و بخشی از کارهای آن یعنی کار سنگین فولادسازی، به نوبت شب‌ها و روزها انجام می‌شود، می‌گوید: «در کار سنگین فولادسازی، یک یا دو پسر به تناسب یک یا دو مرد به کار گمارده می‌شوند.» شرکت آن‌ها ۵۰۰ پسر زیر ۱۸ سال را استخدام کرده است و از میان آن‌ها یک سوم یا ۱۷۰ نفر، کمتر از ۱۳ سال دارند. با توجه به پیشنهاد تغییر قانون، آقای الیس می‌گوید:

«من فکر نمی‌کنم این خواسته که افراد کمتر از ۱۸ سال نباید بیش از ۱۲ ساعت در شبانه‌روز کار کنند ایرادی داشته باشد. اما ما فکر نمی‌کنیم که بتوان محدودهای را برای کار شبانه‌ی افراد بالاتر از ۱۲ سال در نظر گرفت. ما حتی حاضریم ممنوعیت استخدام پسر بچه‌های زیر ۱۳ سال و حتی ۱۴ سال را بپذیریم تا این‌که اجازه نداشته باشیم پسر بچه‌ها را برای کار شبانه استخدام کنیم. آن پسرهایی که در دسته‌ی کار روزانه هستند باید نوبت کار خود را در دسته‌ی شب‌کارها نیز انجام دهند زیرا مردان نمی‌توانند فقط در دسته‌ی شب‌کارها کار کنند؛ سلامتی آن‌ها برهم می‌خورد... با این همه، ما فکر می‌کنیم که کار شبانه به فاصله‌ی یک هفته در میان زیانی نمی‌رساند.»

(از طرف دیگر آقایان نایلور و ویکرز، در راستای منافع شغلی‌شان، دیدگاه متضادی را اتخاذ کردند مبنی بر این‌که تناوب چرخه‌ای کار شبانه و روزانه بیش از کار شبانه‌ی دائمی زیان می‌رساند).

«مردانی را پیدا می‌کنیم که همانند کسانی که فقط روزها کار می‌کنند، کار شبانه

می‌کنند*... اعتراض ما به ممنوعیت کار شبانه‌ی پسران زیر هیجده سال به دلیل افزایش هزینه است و این تنها دلیل ماست.» (چه معصومیت بامزه‌ای!) «ما فکر می‌کنیم این افزایش هزینه بیش از آن است که حرفه‌ی ما با توجه به موفقیتی که در پی آن است، بتواند تحمل کند.» (چه عبارت پردازی دوپهلویی!) «کارگر در اینجا کم است و اگر چنین قانون‌هایی وضع شود شاید دچار کمبود شویم.»

(به کلام دیگر، ایس، یا براون و شرکاء، ممکن است متحمل مشکل مهلک پرداخت تمام ارزش نیروی کار شوند).^{۱۰۰}

«کارخانه‌های فولاد و آهن سیکلوپ» آقایان کامل و شرکاء در همان مقیاس کلان کارخانه‌های جان براون و شرکاء فعالیت می‌کنند. مدیرعامل کارخانه کتباً شهادت خود را به آقای وایت، بازرس تحقیق دولتی، ارائه کرده بود. وی بعداً صلاح دانست که دست‌نوشته‌ی خود را که برای تجدیدنظر به او برگردانده شد، از بین ببرد. اما آقای وایت حافظه‌ی قوی دارد. او آشکارا به یاد می‌آورد که برای این آقایان سیکلوپی ممنوعیت کار شبانه‌ی کودکان و نوجوانان غیرممکن و در حکم تعطیلی مؤسسات آن‌ها بود. این در حالی است که در آن کارخانه‌ها اندکی بیش از ۶ درصد پسرهای زیر ۱۸ سال و کمتر از ۱ درصد زیر ۱۳ سال در استخدام بودند.^{۱۰۱}

آقای ی. ف. ساندرسون از شرکت برادران ساندرسون و شرکاء، صاحب کارخانه‌ی آهن‌گدازی و نورد فولاد، در آترکلیف، می‌گوید:

«جلوگیری از کار شبانه‌ی پسرهای زیر ۱۸ سال مشکلات بزرگی را پدید خواهد آورد. عمده‌ترین آن افزایش هزینه‌ی استخدام مردان به جای کودکان است. نمی‌توانم بگویم این هزینه چه مقدار خواهد شد اما احتمالاً خیلی زیاد نخواهد بود که کارخانه‌دار بتواند قیمت فولاد را بالا ببرد؛ در نتیجه تمام هزینه بر دوش آن‌ها خواهد افتاد، چرا که کارگران از پرداخت آن سرباز خواهند زد» (واقعاً چه آدم‌های لجبازی!)

آقای ساندرسون نمی‌داند چه مقدار به کودکان پرداخت می‌کند اما

«شاید کم سن و سال‌ترین پسرها هفته‌ای ۴ تا ۵ شیلینگ دریافت کنند... کار پسرها طوری است که به‌طور کلی ("به‌طور کلی"، اما "به ویژه" نه همیشه) نیروی‌شان برای اجرای آن کاملاً کافی است، در نتیجه از قدرت بیشتر مردان آن قدر سود به دست

۱۰۰. گزارش چهارم و...، ۱۸۶۵، ص ۸۰، XVI.

* یعنی به همان اندازه سالم هستند - م. ا.

۱۰۱. اثر پیش‌گفته، ص ۸۲، XVII.

نمی‌آید که جبران خسارت کند، مگر فقط در برخی موارد که فلز سنگین است. مردها دوست دارند بچه‌ها زیر دست‌شان باشند زیرا آدم‌های بزرگ‌سال حرف‌شنوی کمتری دارند. علاوه بر این، پسرها باید از کودکی کار کردن را یاد بگیرند. محدود ساختن کار پسرها به روز این هدف را برآورده نمی‌کند.»

و چرا نه؟ چرا پسرها نمی‌توانند حرفه‌ی خود را در طول روز یاد بگیرند؟ دلیل شما چیست؟

«به این دلیل که مردان یک هفته در میان روزها و شب‌ها کار می‌کنند، نیمی از زمان را از پسرها جدا می‌افتند و سودی را که از آنان به دست می‌آورند از دست می‌دهند. آموزشی که آنان به کارآموز می‌دهند عایدی کار پسرها تلقی می‌شود و به این ترتیب موجب می‌شود تا مردان این عایدی را با نرخ ارزان‌تری کسب کنند. هر مرد نیمی از این سود را می‌خواهد.»

به بیان دیگر، آقایان ساندرسون باید بخشی از مزد مردان بزرگ‌سال را از جیب خود بردارند به جای این‌که این مزد از طریق کار شبانه‌ی کودکان پرداخت شود. از سود آقایان ساندرسون کمی کاسته خواهد شد و این دلیل ساندرسونی است که چرا پسرها نمی‌توانند در روز حرفه‌ی خود را یاد بگیرند.^{۱۰۲} جدا از این موضوع، کار شبانه فقط روی دوش مردان می‌افتد که در حال حاضر از کمک پسرها برخوردار هستند و آن‌ها این امر را نخواهند پذیرفت. به‌طور خلاصه، مشکلات چنان بزرگ می‌شود که به احتمال زیاد منجر به نابودی کامل کار شبانه می‌شود. آقای ی. ف ساندرسون می‌گوید: «این ممنوعیت در قسمت تولید فولاد تفاوتی ایجاد نمی‌کند اما»، اما آقایان ساندرسون کار دیگری غیر از تولید فولاد دارند. فولادسازی فقط دستاویزی برای کسب سود است. کوره‌های فولاد، نورد و غیره، تاسیسات، ماشین‌آلات، آهن، زغال، و غیره کار دیگری غیر از تبدیل خود به فولاد دارند. آن‌ها به این دلیل آنجا هستند تا کار اضافی را جذب کنند و آن‌ها طبعاً در ۲۴ ساعت کار بیشتری را جذب می‌کنند تا در ۱۲ ساعت. در واقع، با اجازه‌ی قانون و لطف پروردگار، ساندرسون‌ها این اجازه را یافته‌اند از برخی از کارگران ۲۴ ساعته کار بکشند و به محض این‌که وقفه‌ای در کارکرد آن وسایل و ابزار برای جذب کار بیفتد، خصوصیت خود را به‌عنوان سرمایه از دست می‌دهند و بنابراین خسارت خالصی

۱۰۲. در عصری چنین غنی از تأمل و استدلال همچون عصر ما، باید مخلوق فلک‌زده‌ای بود که نتوان برای بدترین و فاسدترین چیزها، دلیل آورد. هر چیزی که در این دنیا فاسد شده است، دلایل خوبی برای فسادش دارد (هگل، اثر پیش‌گفته، ص ۲۴۹) [منطق، بند ۱۲۱، اضافات، ترجمه‌ی انگلیسی، ص ۱۷۸-۱۰۴].

برای ساندرسون‌ها تلقی خواهد شد.

«اما آن‌گاه به دلیل ماشین‌های گران‌قیمتی که نیمی از زمان متوقف خواهند بود و نیز برای آن مقدار کاری که ما می‌توانیم با نظام کنونی انجام دهیم، دچار خسارت خواهیم شد. در آن صورت ناگزیر خواهیم بود ساختمان‌ها و تأسیسات خود را دو برابر کنیم که سرمایه‌گذاری را دو برابر خواهد کرد.»

اما چرا باید این ساندرسون‌ها وانمود کنند که از مزیتی برخوردارند که سرمایه‌دارهای دیگری که فقط روزها کار می‌کنند و بنابراین ساختمان، ماشین‌آلات و مواد خام‌شان در طول شب «بی‌استفاده» باقی می‌ماند، ندارند؟

ی. ف. ساندرسون به نام همه‌ی ساندرسون‌ها پاسخ می‌دهد: «درست است که این زیان ناشی از بی‌استفاده ماندن ماشین‌آلات مربوط به تمام کارخانه‌هایی است که فقط روزها کار می‌کنند. اما در مورد ما که از کوره استفاده می‌کنیم، این زیان بیشتر است. اگر آن‌ها را گرم نگاه داریم، سوخت هدر می‌رود» (در صورتی که اکنون شیرهی زندگی کارگران هدر می‌رود) «و اگر گرم نمانند، روشن کردن و گرم کردن دوباره‌ی آن‌ها موجب اتلاف وقت می‌شود» (در صورتی که اتلاف وقت خواب کارگران و حتی کودکان ۸ ساله برای طایفه‌ی ساندرسون موجب سود بردن از زمان کار می‌شود)، «و خود کوره‌ها نیز از تغییر دما دچار مشکل می‌شوند» (در حالی که همین کوره‌ها از تناوب کار روزانه و شبانه دچار مشکل نمی‌شوند).^{۱۰۳}

۱۰۳. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ۱۸۶۵، ۸۵، ص XVII. در مورد دغدغه‌های نازک‌دلانه‌ی کارخانه‌دارهای صنایع شیشه‌سازی که اعتقاد داشتند «وقت منظم غذا» برای کودکان غیرممکن است چون به «زیان خالص» و «اتلاف» مقدار معینی گرمای متصاعد شده از کوره‌ها منجر می‌شود، بازرس وایت پاسخ داد: پاسخ او مانند پاسخ پور، سنیور و غیره، و مقلدان دست‌پاچلفتی آلمانی آن‌ها، مانند روشر، نبود که از «اساک»، «ایتار» و «صرفه‌جویی» سرمایه‌دارها در خرج کردن پول‌هایشان و «گشاده‌دستی» تیموروار آن‌ها در مورد زندگی انسان‌ها بکه خورده بودند. پاسخ آقای وایت چنین بود: «ممکن است در نتیجه‌ی تثبیت وقت منظم غذا مقداری گرما بیش از آن‌چه در حال حاضر معمول است هدر رود. اما این امر از لحاظ ارزش بولی، با تلف کردن نیروی حیاتی پسران در حال رشدی که اکنون در کارخانه‌های شیشه‌سازی سراسر پادشاهی مشغول کار هستند و وقت کافی برای این‌که غذای خود را در آرامش بخورند و برای هضم آن سپس اندکی استراحت کنند، قابل مقایسه نیست» (اثر پیش‌گفته، ص XLV). و این در سال ۱۸۶۵ است، «سال پیشرفت»! بدون در نظر گرفتن نیرویی که برای برداشتن و حمل کردن کالاهای اتاقک‌هایی که بطری و بلورآلات در آن‌ها ساخته می‌شوند، این کودکان هر ۶ ساعت ۱۵ تا ۲۰ کیلومتر راه می‌روند و کار خود را بی‌وقفه انجام می‌دهند. و این جریان اغلب ۱۴ تا ۱۵ ساعت به درازا می‌کشد. در بسیاری از این کارخانه‌های شیشه‌سازی، همانند کارخانه‌های ریسندهی مسکو، نظام نوبتی ۶ ساعته اجباری است. «در عرض هفته، ۶ ساعت در هر بار بیشینه‌ی وقت ممتدی است که برای استراحت اختصاص داده می‌شود که باید از آن زمان آمد و رفت به

۵. مبارزه برای کار متعارف روزانه. قانون‌های اجباری برای طولانی کردن کار روزانه، از اواسط سده‌ی چهاردهم تا پایان سده‌ی هفدهم

«کار روزانه چیست؟» مدت زمانی که سرمایه نیروی کاری را مصرف می‌کند که ارزش روزانه‌اش را پرداخت کرده چه اندازه است؟ تا چه حد ممکن است کار روزانه فراتر از مقدار زمان کار لازم برای باز تولید خود نیروی کار طولانی شود؟ چنان‌که دیدیم، سرمایه به این پرسش‌ها چنین پاسخ می‌دهد: کار روزانه شامل ۲۴ ساعت کامل است که از آن باید چند ساعت را برای استراحت کم کرد زیرا بدون آن نیروی کار مطلقاً قادر نیست کار خود را دوباره از سر گیرد. بنابراین، بدیهی است که کارگر در کل زندگی خود چیزی بیش از نیروی کار نیست و در نتیجه، تمام زمانی که در اختیار دارد، بنا به سرشت خود، اصولاً زمان کاری است که باید به خود ارزش افزایی سرمایه اختصاص داده شود. اما اختصاص زمان برای آموزش، رشد ذهنی، انجام وظایف اجتماعی، ارتباطات اجتماعی، فعالیت آزادانه‌ی نیروهای حیاتی جسم و ذهن و حتی زمان استراحت روزهای یکشنبه (آن هم در کشور تقدیس‌کننده روز سبت!)^{۱۰۲}، حماقت محض است. اما سرمایه با شهوت بی حد و حصر و

→ کارخانه، شست‌وشو، لباس پوشیدن و غذا خوردن را کم کرد که در واقع وقت بسیار کمی برای استراحت باقی می‌ماند. هیچ فرصتی برای هوای تازه خوردن و بازی کردن باقی نمی‌ماند، مگر از خواب ضروری باید زد که به ویژه در هوای داغ و کار خسته‌کننده‌ی کارخانه برای پسران جوان بسیار لازم است... حتی این خواب کوتاه نیز قطع می‌شود زیرا این کودکان باید شب‌هنگام خود بیدار شوند و در روز هم سر و صدا آن‌ها را بیدار می‌کند. آقای وایت مواردی را مثال می‌زند که کودکی ۳۶ ساعت متوالی کار کرده بود و موارد دیگری که پسرهای ۱۲ ساله تا ۲ صبح کار کرده بودند و بعد در همان کارخانه تا ۵ صبح خوابیده بودند (۳ ساعت!) تا دوباره کار خود را از سر بگیرند. تومن‌هیر و توفنل که گزارش عمومی را تهیه کرده بودند می‌گویند: «مقدار کار انجام‌شده توسط پسرها، جوانان، دخترها و زنان در جریان کار روزانه یا شبانه، یقیناً شگفت‌انگیز است» (اثر پیش‌گفته، صص XLIII و XLIV). با این همه شاید آقای سرمایه‌دار شیشه‌ساز، شب‌هنگام که سرشار از اسماک و سرمست از شراب پورتو است، دیروقت از باشگاه خود خارج شود و در حالی که تلوخوران روانه خانه می‌شود، احمقانه زیر لب با خود چنین بخواند: «بریتانیایی‌ها هرگز هرگز بنده نخواهند شد!»

۱۰۲. حتی امروزه نیز در نواحی روستایی انگلستان، کارگران را گاهی به دلیل هتک حرمت به روز سبت به واسطه‌ی کار کردن در جلوی باغچه‌شان به زندان محکوم می‌کنند. همین کارگران اگر یکشنبه‌ها به دلیل اعتقاد مذهبی از کارخانه‌ی فلزکاری، کاغذسازی یا شیشه‌گری غیبت کنند، به جرم نقض قرارداد جریمه می‌شوند. پارلمان ارتدکس نیز در صورتی که شکستن روز سبت در جریان «فرایند ارزش‌افزایی» سرمایه رخ دهد، شکایت نخواهد کرد. در عریضه‌ی اوت سال ۱۸۶۳ که در آن کارگران روزکار لندن در مغازه‌های ماهی‌فروشی و پرنده‌فروشی خواستار حذف کار یکشنبه شده بودند، آمده بود که کارگران به طور میانگین روزانه ۱۶ ساعت در ۶ روز نخست کار می‌کنند و ۸ تا ۱۰ ساعت روزهای یکشنبه. همچنین از این عریضه در می‌بایم که شکم‌پرستی ظریفانه‌ی رباکاران آریستوکرات اکسترهال*، به ویژه مشوق «کار در روز یکشنبه» است. این «قدیسان» که مراقب لذت‌های نفسانی** خود هستند، نشان می‌دهند که مسیحیانی‌اند سرشار از تواضع که براساس آن زیادکاری، محرومیت و گرسنگی دیگران را تحمل می‌کنند.

کوره‌ورانه‌ی خود، و با ولع سیری‌ناپذیرش برای کار اضافی، نه تنها از اخلاق بلکه از کران‌های جسمانی کار روزانه نیز تجاوز کرده است. سرمایه‌ی زمان لازم برای رشد، تکامل و سلامتی را غصب می‌کند. سرمایه‌ی زمان لازم را برای مصرف هوای آزاد و نور خورشید می‌رباید. در وقت غذا خوردن چانه می‌زند، و هر جا که امکان داشته باشد آن‌ها را در خود فرایند تولید می‌گنجاند تا غذا به کارگر به عنوان ابزار صرف تولید به همان نحو اضافه شود که زغال به دیگ بخار ریخته و روغن گریس به ماشین زده می‌شود. خواب عمیق را که برای احیا، تجدید و تازه کردن نیروهای حیاتی ضروری است به چند ساعت استراحت تقلیل می‌دهد که برای تجدید حیات هر سازواری کاملاً فرسوده واجب است. در اینجا حفظ متعارف نیروی کار نیست که کران‌های کار روزانه را تعیین می‌کند، بلکه در عوض بیشینه‌ی مصرف ممکن روزانه‌ی نیروی کار - بدون توجه به این‌که تا چه حد ممکن است ناخوشایند، اجباری و عذاب‌آور باشد - حدود زمان استراحت کارگران را تعیین می‌کند. سرمایه‌ی نگران طول عمر نیروی کار نیست، آنچه مورد علاقه‌ی اوست فقط و فقط بیشینه‌ی نیروی کاری است که در مدت کار روزانه می‌تواند به عمل واداشته شود. وی با کوتاه کردن حیات نیروی کار به این هدف می‌رسد، به همان نحو که کشاورز طماع با از بین بردن حاصلخیزی زمین محصول بیشتری را به یغما می‌برد.

بنابراین، تولید سرمایه‌داری که اساساً تولید ارزش اضافی و جذب کار اضافی است، با طولانی کردن کار روزانه نه تنها نیروی کار انسانی را با محروم کردن آن از شرایط اخلاقی و جسمانی متعارف تکامل و فعالیتش به نابودی می‌کشاند بلکه همچنین سبب فرسودگی پیش از موعد و مرگ خود این نیروی کار می‌شود.^{۱۰۵} سرمایه با کوتاه کردن حیات کارگر، زمان تولید او را در یک دوره‌ی معین طولانی‌تر می‌کند.

→ شکمبارگی برای شکم کارگران زیانبار است. ***

* Exeter Hall سالن بزرگی در قسمت شمالی استراند، که در سال ۱۸۳۱ ساخته شد و در سال ۱۹۰۷ تخریب شد. از این سالن برای برگزاری جلسات انواع مؤمنان، به ویژه اعضای کلیسای جامعه‌ی رسالتی، استفاده می‌کردند. «اکسترهال» در زمان مارکس بیان فشرده‌ی این گرایش در طبقات حاکم بود که از گسترش قدرت بریتانیا در آفریقا با این هدف دفاع می‌کردند که «بومیان» را به مسیحیت بکشانند و در همان حال تجارت برده‌گی را ریشه کن کنند. این گرایش با نام ویلبرفورس عجین است. - م. ا.

** in cute curanda (هوراس، رساله، ۲، ۱، ۲۹). - م. ا.

*** کلمات دقیق هوراس این است: *obsequium ventris nihi perniciosius est cur?* (چرا شکمبارگی برای شکم من زیان‌بار است؟) پس در اینجا «شکمبارگی برای شکم‌شان (یعنی شکم کارگران‌شان) زیان‌بار است.» (هوراس، هزلیات، کتاب دوم، طنز ۷، سطر ۱۰۴). - م. ا.

۱۰۵. «در گزارش‌های پیشین خود اظهارات برخی از کارخانه‌دارهای باتجربه را درباره‌ی اثرات ساعات اضافی کار بیان کردیم... که یقیناً پیش از موعد موجب فرسودگی نیروی کار انسان می‌شود» (اثر پیش‌گفته، ص ۶۴، XIII).

اما ارزش نیروی کار شامل ارزش کالاهای لازم برای بازتولید کارگر و تداوم حیات طبقه‌ی کارگر است. پس اگر طولانی کردن غیرطبیعی کار روزانه که سرمایه ضرورتاً با گرایش مهارنشدنش اش برای خودارزش‌افزایی در جهت آن می‌کوشد، زندگی کارگر منفرد و بنابراین مدت نیروی کارش را کوتاه می‌کند، نیروهایی که مصرف شده‌اند باید سریع‌تر جایگزین شوند و بازتولید نیروی کار گران‌تر تمام می‌شود؛ درست همانند ماشینی که هر چه فرسوده‌تر می‌شود بازتولید روزانه بخشی از ارزش آن رشد بیشتری می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که منافع خود سرمایه در جهت کار متعارف روزانه است.

برده‌دار به همان نحو که اسب می‌خرد کارگر خود را نیز خریداری می‌کند. اگر برده‌اش را از دست بدهد، بخشی از سرمایه‌اش را از دست می‌دهد که باید با خرید تازه‌ای از بازار برده‌فروش‌ها جایگزین شود. اما به این موضوع توجه کنید:

«شالیزارهای جورجیا یا مرداب‌های می‌سی‌سی‌پی ممکن است خسارات مهلکی به زندگی انسان‌ها وارد آورده باشند؛ اما اتلاف زندگی انسانی که کشت این نواحی ایجاب می‌کند آن قدر بزرگ نیست که نتوان با مخازن سرشار ویرجینیا و کنتاکی جبران کرد. علاوه بر این، آن ملاحظات اقتصادی که در یک نظام متعارف، با تشخیص منافع ارباب در حفظ برده سبب رفتاری انسانی می‌شود، با استقرار تجارت برده بدل به علتی برای واداشتن برده به بیشترین حد تلاش و زحمت می‌شود؛ زیرا هنگامی که جای او را می‌توان با ذخایر خارجی پر کرد، طول عمرش کمتر از بهره‌وری‌اش اهمیت می‌یابد. بنابراین در کشورهای واردکننده‌ی برده، شعار مدیریت برده این است که کارآمدترین اقتصاد همانا اقتصادی است که بیشترین مقدار زحمت و تلاش را در کوتاه‌ترین فراخنای زمانی از توده‌ی انسانی بیرون بکشد. همین است که در کشاورزی استوایی که سود سالانه اغلب برابر با کل سرمایه‌ی کشتزارهاست، زندگی سیاه‌پوستان با بی‌پروایی قربانی می‌شود. همین است کشاورزی هند غربی که قرن‌هاست موجد ثروتی افسانه‌ای است، زندگی میلیون‌ها برده را که از نژاد آفریقایی هستند بلعیده است. امروزه در کوبا که درآمدش به میلیون‌ها می‌رسد و صاحبان مزارع شاهزاده هستند، طبقه‌ی بردگان دستخوش نامرغوب‌ترین خوراک، خسته‌کننده‌ترین و بی‌وقفه‌ترین تلاش است و حتی بخشی از اعضای آن هر ساله به نابودی کامل کشانده شده‌اند.»^{۱۰۶}

نام‌ها تغییر می‌کند اما این قصه‌ی توست که نقل می‌شود (Mutato nomine de te fabula narratur).[#] به جای تجارت برده بخوانید بازار کار؛ به جای کنتاکی و ویرجینیا بخوانید

۱۰۶. کونس، اثر پیش‌گفته، صص ۱۱۰-۱۱۱. # (هوراس، هزلیات، کتاب ۱، طنز ۱) - م. ۱

ایرلند و مناطق کشاورزی انگلستان، اسکاتلند و ولز؛ به جای آفریقا بخوانید آلمان. پیش از این دیدیم که چگونه زیادکاری صفوف کارگران نانوائی‌های لندن را کوچک کرده است. با این همه، بازار کار لندن همیشه پر از آلمانی‌ها و سایر داوطلبان مرگ نابهنگام در نانوائی است. کوزه‌گری چنان‌که دیدیم یکی از شاخه‌های صنعت است که کارگران در آن کوتاه‌ترین میانگین عمر را دارند. آیا این امر به کمبود کوزه‌گر می‌انجامد؟ جوسیا و ج‌وود، مخترع کوزه‌گری مدرن، که خود اصلاً کارگری ساده بود، در سال ۱۷۸۵ در مجلس عوام گفت که در کل این صنعت از ۱۵,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ نفر مشغول کار هستند.^{۱۰۷} در سال ۱۸۶۱، جمعیت مراکز شهری و فقط همین صنعت در بریتانیای کبیر ۱۰۱,۳۰۲ نفر بود.

«تقریباً نود سال از عمر صنایع پنبه می‌گذرد... این صنعت برای سه نسل از نژاد انگلیسی وجود داشته و من اعتقاد دارم که در این دوره نه نسل از کارگران صنایع پنبه را به نابودی کشانده است.»^{۱۰۸}

مسئلاً بازار کار شکاف‌های چشمگیری را در برخی از دوره‌های تب‌آلود گسترش نشان می‌دهد. مثلاً می‌توان از سال ۱۸۳۴ یاد کرد. اما در آن زمان آقایان کارخانه‌دار به بازرس‌های قانون حمایت از مستمندان پیشنهاد کردند که باید «جمعیت اضافی» نواحی کشاورزی را به شمال بفرستند، با این توضیح که «کارخانه‌دارهای آنجا آن‌ها را جذب کرده و به کار خواهند گمارد.»^{۱۰۹}

«عواملی با توافق بازرس‌های قانون حمایت از مستمندان به کار گمارده شدند... اداراتی در منچستر برپا شدند که فهرست نام کارگرانی را که در مناطق کشاورزی جویای کار بودند برای آن‌ها می‌فرستادند و آن‌ها نیز این نام‌ها را در دفاتر ثبت می‌کردند. کارخانه‌دارها در این ادارات حضور می‌یافتند و افرادی را که می‌خواستند انتخاب می‌کردند؛ هنگامی که چنین افرادی را که «مورد نیازشان» بود انتخاب می‌کردند، به کارگران دستور داده می‌شد تا خود را به منچستر برسانند؛ در آنجا مانند عدل کالا برچسب می‌خوردند و با کالسکه و قایق، برخی پیاده از طریق جاده‌ها، به شمال فرستاده می‌شدند. بسیاری از کارگران راه را گم می‌کردند و از گرسنگی رو به مرگ می‌شدند. این نظام کاریابی کم‌کم به حرفه‌ای منظم تبدیل شد. مجلس نمایندگان این موضوعات را باور نمی‌کند اما من به آن‌ها می‌گویم که این داد و ستد گوشت انسانی ادامه یافت. در حقیقت آنان همان‌طور منظم به این

۱۰۷. جان وارد، تاریخچه‌ی شهرستان استوک آپون ترنت، لندن، ۱۸۴۳، ص ۴۲.

۱۰۸. سخنرانی فراند در مجلس عوام، ۲۷ آوریل ۱۸۶۳.

۱۰۹. «این دقیقاً کلماتی است که کارخانه‌دارهای صنعت پنبه به کار بردند.» (همان منبع).

کارخانه دارها فروخته می‌شوند که برده‌ها به پنبه کارهای ایالات متحد... در سال ۱۸۶۰، تجارت پنبه در اوج خود بود... بار دیگر کارخانه دارها با کمبود کارگر مواجه شدند... به «معامله گران گوشت انسانی» متوسل شدند. این معامله گران به زمین‌های بی‌درخت جنوب انگلستان، مراتع دورست‌شایر، تپه‌های دون‌شایر، به میان مردمی که در ویلت‌شایر گاوداری می‌کردند گسیل شدند اما بیهوده جستجو می‌کردند. اضافه جمعیت "جذب" شده بود.

روزنامه‌ی **بری گاردین** ماتم گرفته بود که پس از انعقاد پیمان تجاری انگلستان - فرانسه، «لانکشایر توانسته بود ۱۰,۰۰۰ کارگر اضافی را جذب کند و به زودی ۳۰,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰ نفر دیگر مورد نیاز خواهند بود.» و این پس از آن بود که معامله گران گوشت انسان و عوامل زیر دست آن‌ها و جب به جب مناطق کشاورزی را بدون رسیدن به نتیجه‌ای جستجو کردند.

«هیئتی از کارخانه دارها به لندن رفت و در دیدار با عالیجناب» (آقای ویلیامس، رئیس اداره‌ی قانون حمایت از مستمندان) «از او تقاضا کردند تا از نو به آن‌ها اجازه دهد کودکان تهیدست و یتیم را از برخی نوانخانه‌ها برای کارخانه‌های لانکشایر جمع‌آوری کنند.»^{۱۱۰}

۱۱۰. اثر پیش‌گفته. آقای ویلیامس به‌رغم حسن نیت خود، «قانوناً» مکلف بود از درخواست کارخانه دارها سرباز زند. با این همه آقایان پادشده با موافقت ادارات محلی قانون حمایت از مستمندان به خواسته‌ی خود رسیدند. آقای الکساندر ردگریو، بازرس کارخانه‌ها، به ما اطمینان می‌دهد که این بار نظامی که در آن با کودکان یتیم و تهیدست «قانوناً» به عنوان نوآموز برخورد می‌شود، «با سؤاستفاده‌هایی مانند گذشته همراه نخواهد بود» (درباره‌ی این «سؤاستفاده‌ها» به انگلس، اثر پیش‌گفته رجوع کنید)، گرچه مسلماً در یک مورد چنین بوده و آن مربوط به «سؤاستفاده‌ی این نظام در ارتباط با شماری از دختران و زنان جوانی بود که از مناطق کشاورزی اسکاتلند به لانکشایر و چشایر آورده شده بودند.» در این «نظام»، کارخانه دار با مقامات نوانخانه برای مدت معینی قرارداد می‌بست. او غذا و لباس و مسکن کودکان را تأمین می‌کرد و مقرری اندکی هم به آن‌ها می‌داد. اظهار نظر زیر از سوی آقای ردگریو بسیار شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد، به ویژه اگر در نظر بگیریم که سال ۱۸۶۰ حتی در میان سال‌های رونق تجارت پنبه‌ی انگلستان بی‌سابقه بوده است و علاوه بر این، مزدها به طرز استثنایی بالا بودند. زیرا این تقاضای نامتعارف برای کار با جمعیت‌زدایی ایرلند و نیز مهاجرت بی‌سابقه از مناطق کشاورزی انگلستان و اسکاتلند به استرالیا و آمریکا و نیز با کاهش بالفعل جمعیت برخی مناطق کشاورزی انگلستان تقارن یافته بود که از یک طرف ناشی از کاهش آگاهانه و موفقیت‌آمیز قدرت تولیدمثل کارگران و از طرف دیگر ناشی از پراکنده کردن کامل جمعیت فعال این مناطق توسط معامله گران گوشت انسان بود. با وجود تمامی این مسائل، آقای ردگریو می‌گوید: «با این همه، این نوع کار» (یعنی کار کودکان نوانخانه‌ها) «چون کاری گران‌قیمت است تنها زمانی جستجو می‌شود که کارگر دیگری را نتوان یافت. مزد معمولی یک پسر ۱۳ ساله حدود ۴ شیلینگ در هفته است اما تهیه مسکن، لباس و خوراکی و مراقبت‌های پزشکی و سرپرستی ۵ یا ۱۰۰ تا پسر بچه از این

آنچه تجربه به طور کلی به سرمایه‌دار نشان می‌دهد، این است که همواره اضافه جمعیتی، یعنی مازادی نسبت به نیاز سرمایه برای ارزش‌افزایی در هر لحظه‌ی معین وجود دارد، اگر چه این فوج جمعیت از نسل‌هایی تشکیل شده‌اند که فرسوده و طول عمر کوتاهی دارند و به سرعت جایگزین هم می‌شوند، یا به بیان دیگر پیش از رسیدن چیده می‌شوند.^{۱۱۱} و از سوی دیگر، به‌راستی تجربه به ناظر باهوش نشان می‌دهد که تولید سرمایه‌داری، که قدمت آن از لحاظ تاریخی به زحمت به دیروز می‌رسد، با چه سرعت و قاطعیتی ریشه‌های نیروهای حیاتی مردم را تصاحب کرده است. تجربه همچنین نشان می‌دهد که نسل‌زدایی جمعیت صنعتی تنها با جذب دائمی عناصر بدوی و طبیعی روستاها کاهش می‌یابد و حتی کارگران کشاورزی، با وجود هوای تازه و «اصل انتخاب طبیعی» که با قوت تمام میان آن‌ها عمل می‌کند و تنها بقای قوی‌ترین افراد را اجازه می‌دهد، یکی پس از دیگری می‌میرند.^{۱۱۲} سرمایه که چنین «دلایل پسندیده‌ای» برای انکار رنج و عذاب انبوه

→ دست و نیز دادن اجرتی به آنان، با سرانه ۴ شیلینگ در هفته امکان‌پذیر نیست» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۲۷). آقای ردگریو فراموش می‌کند به ما بگوید که خود کارگر چگونه می‌تواند از عهده‌ی تمامی این مخارج برای بچه‌های خود با مزد ۴ شیلینگ در هفته‌ی آن‌ها برآید، آن هم زمانی که کارخانه‌دار نمی‌تواند همین کارها را برای ۵۰ تا ۱۰۰ نفر پسر بچه‌ای که مشترکاً یک جا سکونت دارند و با هم سرپرستی می‌شوند انجام دهد. برای آن‌که از این متن نتیجه‌گیری نادرستی نشود، همین جا باید اضافه کنم که صنعت پنبه‌ی انگلستان پس از آن که تحت نظارت قانون کار سال ۱۸۵۰ قرار گرفت، با تنظیم ساعات کار و غیره، باید به عنوان صنعت نمونه‌ی انگلستان قلمداد شود. کارگر صنعت پنبه‌ی انگلستان از هر جنبه در وضعیت بهتری از مردانی قرار دارد که در قاره‌ی اروپا کار می‌کنند. «کارگران کارخانه‌های پروس در هفته دست‌کم ده ساعت بیش از رقیب انگلیسی خود کار می‌کنند و اگر در خانه‌ی خود با ماشین بافتندگی خویش کار کنند، کار او حتی محدود به این ده ساعت اضافی نخواهد بود» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۵۵، ص ۱۰۳). پس از نمایشگاه صنعتی ۱۸۵۱، ردگریو به قاره‌ی اروپا، به ویژه به فرانسه و انگلستان، سفر کرد تا درباره‌ی شرایط کارخانه‌های آنجا تحقیق کند. او درباره‌ی کارگران کارخانه‌های پروس می‌گوید: «اجرتی که دریافت می‌کنند برای تهیه‌ی غذایی ساده و آسایش اندکی که به آن عادت کرده‌اند کفایت می‌کند... او با این غذای ناچیز زندگی و سخت کار می‌کند و جایگاهش پایین‌تر از کارگر انگلیسی است» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۵۳، ص ۸۵).

۱۱۱. کارگرانی که بیش از حد کار می‌کنند «با سرعتی عجیب می‌میرند، اما جای آنانی که از بین می‌روند فوراً پر می‌شود و تغییر دائمی بازبزرگان هیچ تغییری در صحنه ایجاد نمی‌کند» (انگلستان و آمریکا، لندن، ۱۸۳۳، جلد ۱، ص ۵۵، نویسنده ی. ج. ویک‌فیلد).

۱۱۲. به بهداشت عمومی، گزارش ششم مقام پزشکی هیئت مشاورین سلطنتی، ۱۸۶۳، که در سال ۱۸۶۴ در لندن انتشار یافت، رجوع کنید. این گزارش به ویژه به کارگران کشاورزی می‌پردازد. «سوئولند... عموماً به‌عنوان یکی از پیشرفته‌ترین استان‌ها شناخته می‌شود... اما در تحقیقات اخیر کشف شده که حتی در آنجا، در مناطقی که روزگاری به دلیل داشتن مردان خوش‌اندام و سربازان رشید معروف بود، ساکنانش به نژادی تکیده و فرسوده تبدیل شده‌اند. در سالم‌ترین نقاط، روی تپه‌های مشرف به دریا، چهره‌های کودکان گرسنه‌ی آن‌ها چنان رنگ‌پریده است که نظایر آن‌ها را تنها در فضای آلوده‌ی کوچه‌های لندن می‌توان یافت» (و. ت. ثورنتون، اضافه جمعیت و درمان آن، اثر پیش‌گفته،

کارگران پیرامون خود دارد، همان قدر دورنمای انحطاط آتی و نهایی جمعیت‌زدایی نژاد انسانی را برای حرکت خود تعیین‌کننده می‌داند که خطر سقوط محتمل زمین به خورشید. در هر کلاهبرداری ناشی از دلالتی بورس، همه می‌دانند که روزی بازار بورس سقوط می‌کند، اما همه امیدوارند که پس از آن که بارش طلا نصیب او شد و آن را در دستان مطمئنی گذاشت، گریبان همسایه‌اش را بگیرد. **دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب!** (Après moi le déluge!) شعار هر سرمایه‌دار و هر کشور سرمایه‌داری است. بنابراین، سرمایه هیچ اهمیتی به سلامتی و طول عمر کارگر نمی‌دهد مگر جامعه او را مجبور کند.^{۱۱۳} پاسخ سرمایه به شکایات مربوط به انحطاط جسمانی و ذهنی، مرگ زودرس، شکنجه‌ی ناشی از زیادکاری این است: «آن‌گاه که این رنج بر لذت (سود) ما می‌افزاید، چه جای عذاب بردن است؟»^{*} اما به‌طور کلی باید گفت که آشکارا این امر به حسن‌نیت یا سوء‌نیت فرد سرمایه‌دار بازبسته نیست. در رقابت آزاد، قانون‌های درونی تولید سرمایه‌داری چون نیرویی جبری، که نسبت به او خارجی هستند، در مقابل او قرار می‌گیرند.^{۱۱۴}

→ صص ۷۴ و ۷۵). در واقع آنان شبیه به ۳۰،۰۰۰ «هابلندی»^{*} سلحشوری هستند که در کوچه و پس‌کوچه‌های گلاسکو همراه با فواحش و دزدان زندگی می‌کنند.

* اهالی مناطق کوهستانی اسکاتلند. - م. فا

۱۱۳. «با این که سلامتی جمعیت یک عامل مهم سرمایه‌ی ملی است، متأسفانه باید گفت که طبقه‌ی کارفرمایان به هیچ وجه درصدد نیست که از این گنجینه محافظت کند و به آن حرمت بگذارد... رعایت سلامت کارگران به کارخانه‌دارها تحمیل شده است» (تایمز، ۵ نوامبر ۱۸۶۱). «مردان وست‌رایدینگ به پارچه‌سازان نوع بشر تبدیل شده بودند... سلامتی توده‌های کارگر فدا شد و نژاد آنان طی چند نسل باید مضمحل شده باشد. اما واکنشی به وجود آمد. لایحه‌ی لرد شافتزبری ساعت کار کودکان را محدود کرد و غیره» (بیست و دومین سالگرد گزارش رییس ثبت‌احوال، ۱۸۶۱).
* «Sollte jene Qual uns quälen, da sie unsre Lust vermehrt?» (گفته، «به رلیخا» از دیوان غربی - شرقی، دفتر ۷، ۱۸۱۵). - م. ف (این کتاب با همین عنوان توسط محمود حدادی، انتشارات بازتاب‌نگار، تهران ۱۳۸۳ به فارسی ترجمه شده است. - م. فا)

۱۱۴. بنابراین، مثلاً می‌بینیم که در ابتدای سال ۱۸۶۳، ۲۶ شرکت در ناحیه‌ی استافوردشایر که صاحب کوزه‌گری‌های وسیعی هستند، از جمله بنگاه جوسیا و جود و پسران، عریضه‌ای را جهت «تصویب برخی قانون‌ها» تقدیم کرده‌اند. آن‌ها می‌گفتند که رقابت با سایر سرمایه‌دارها به آن‌ها اجازه نمی‌داد تا داوطلبانه ساعات کار کودکان را محدود کنند و غیره. «هر قدر هم از مفاسدی که پیش از این ذکر شد متأسف باشیم، امکان ندارد که با توافقی میان کارخانه‌دارها مانع آن‌ها شویم... با توجه به این نکات، اعتقاد داریم که تصویب برخی قانون‌ها ضروری است» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول، ۱۸۶۳، ص ۳۲۲). نمونه‌ی چشمگیرتری را در همین گذشته‌ی بسیار نزدیک (۱۸۷۳) در اختیار داریم. سطح بالای قیمت پنبه در دوران فعالیت پرتب و تاب صنعت، موجب شد تا کارخانه‌دارهای بلک‌برن ساعات کار را در کارخانه‌های خود برای مدت معینی بر اساس رضایت متقابل کاهش دهند. این دوره در اواخر نوامبر سال ۱۸۷۱ به پایان رسید. با این همه، کارخانه‌دارهای ثروتمندتر که ریسندگی را با بافندگی ترکیب کرده بودند، این کم‌شدن تولید را که نتیجه‌ی توافق یادشده بود، برای گسترش کسب و کار خویش مورد استفاده قرار دادند و در نتیجه

تثبیت کار روزانه‌ی متعارف نتیجه‌ی قرن‌ها مبارزه بین سرمایه‌دار و کارگر است. اما تاریخ این مبارزه دو گرایش متضاد را نشان می‌دهد. مثلاً، قانون کار کنونی انگلستان را با مقررات کار انگلستان از سده‌ی چهاردهم تا اواسط سده‌ی هجدهم مقایسه کنید.^{۱۱۵} در حالی که قانون‌های کار مدرن جبراً کار روزانه را کوتاه کردند، مقررات قدیمی‌تر می‌کوشید تا به اجبار آن را طولانی‌تر کند. یقیناً، دعاوی سرمایه در حالت جنینی خود یعنی در حالت شدائند آن، هنگامی که هنوز نمی‌توانست از نیروی خالص مناسبات اقتصادی برای تضمین حق خود در جذب مقدار مکفی از کار اضافی استفاده کند بلکه نیروی دولت باید به کمک آن می‌آمد، در مقایسه با آنچه که در دوران بلوغ خود، شکوه کتان و از سر اکراه، گذشت کرده است، باید بسیار ناچیز باشد. قرن‌ها باید می‌گذشت تا کارگر «آزاد»، به مدد تکامل بیشتر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، توافقی داوطلبانه بکند، یعنی بنا به شرایط اجتماعی مجبور شود کل زندگی فعال، توانایی انجام کار خود، را به قیمت وسایل متعارف تأمین معاشش، و حق طبیعی خود را به قیمت یک ظرف عدس بفروشد. از همین رو، طبیعی است که کار روزانه‌ی طولانی‌تری که سرمایه از اواسط سده‌ی چهاردهم تا سده‌ی هفدهم می‌کوشید با قدرت دولت بر کارگران بزرگسال تحمیل کند، تقریباً با مدت زمان کار روزانه‌ی کوتاه‌تری در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم برابر است که دولت این‌جا و آن‌جا به‌عنوان مانعی در مقابل تبدیل خون کودکان به سرمایه قرار داد. اکنون آنچه به‌عنوان مقررات محدودکننده‌ی کار کودکان زیر دوازده سال اعلام می‌شود - مثلاً در ایالت ماساچوست که تا همین اواخر آزادترین ایالت جمهوری آمریکای شمالی تلقی می‌شد - در انگلستان حتی در اواسط سده‌ی هفدهم چون کار روزانه‌ی متعارف پیشه‌وران نیرومند، کشتکاران تنومند و آهنگران گول‌پیکر محسوب می‌شد.^{۱۱۶}

→ سود هنگفتی را به ضرر کارفرمایان کوچک‌تر کسب کردند. از این رو، این دسته از کارفرمایان که در تنگنا قرار گرفته بودند، به کارگران کارخانه‌ها متوسل شدند و به آن‌ها اصرار کردند تا دست به تبلیغ وسیعی برای نظام ۹ ساعت کار بزنند و به آنان وعده دادند که برای این منظور به آنان از لحاظ مالی کمک خواهند کرد!

۱۱۵. این مقررات کار (که در همان عصر در فرانسه، هلند و جاهای دیگر همتایانی داشت) برای نخستین بار رسماً در سال ۱۸۱۳ در انگلستان، که مدت‌ها بود مناسبات تولیدی این مقررات را کنار نهاده بود، منسوخ شد.

۱۱۶. هیچ کودکی کمتر از ۱۲ سال نباید در هیچ کارخانه‌ای بیش از ۱۰ ساعت در روز به کار واداشته شود (آیین‌نامه‌ی عمومی ماساچوست، ۶۳، فصل ۱۲. این مقررات بین سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۶ به تصویب رسید.) «کار انجام‌شده در یک زمان ده ساعته در روز در کارخانه‌های پنبه، پشم، ابریشم، کاغذ، شیشه و کتان یا در کارخانه‌های فلزکاری، به‌عنوان مدت زمان قانونی کار روزانه تلقی خواهد شد. و مقرر می‌شود که از این پس هیچ فرد صغیری که در این کارخانه‌ها مشغول به کار است نباید بیش از ده ساعت در روز یا ۶۰ ساعت در هفته در کارخانه نگهداشته یا به کار گماشته شود؛ همچنین از این پس هیچ فرد صغیر کمتر از ۱۰ سال در هیچ کارخانه‌ای در این ایالت به‌عنوان کارگر پذیرفته نخواهد شد» (ایالت نیوجرسی. قانون محدودیت ساعات کار و...، بندهای ۱ و ۲ قانون ۱۸ مارچ ۱۸۵۱).

دستاویز بی‌واسطه‌ی تصویب نخستین «آیین‌نامه‌ی کارگران» (بیست و سومین سال سلطنت ادوارد سوم، ۱۳۴۹) (و نه علت آن، زیرا قانون‌هایی از این دست قرن‌ها پس از نابودی دستاویز اولیه همچنان باقی می‌مانند)، طاعون بزرگی* بود که چنان مردم را نابود کرد که نویسنده‌ای توری چنین می‌نویسد: «یافتن مردانی برای کار با شرایط منطقی» (یعنی به قیمتی که برای کارفرمایان‌شان مقداری منطقی کار اضافی باقی گذارد) «چنان دشوار شده است که کاملاً تحمل‌ناپذیر است»^{۱۱۷} بنابراین مزدهای منطقی و نیز کران‌های کار روزانه توسط قانون تثبیت شد. این نکته‌ی آخر، که تنها چیزی است که در اینجا مورد علاقه ماست، در آیین‌نامه‌ی سال ۱۴۹۶ (هنری هفتم) تکرار شد. کار روزانه برای تمامی پیشه‌وران («استادکاران») و کارگران کشاورزی از مارس تا سپتامبر باید از ۵ صبح تا ۷ یا ۸ شب به درازا می‌کشید، گرچه این قانون هرگز به مرحله‌ی اجرا در نیامد. با این همه، ساعات غذا که شامل یک ساعت برای صبحانه، یک ساعت و نیم برای نهار و نیم ساعت برای «عصرانه‌ی ۴ بعدازظهر» بود، دقیقاً دو برابر مدتی بود که اکنون در قانون کار به اجرا گذاشته است.^{۱۱۸} در زمستان، کار می‌باید از ۵ صبح تا تاریکی شب با همان وقفه‌ها ادامه می‌یافت. آیین‌نامه کار که در زمان الیزابت در سال ۱۵۶۲ وضع شد، طول کار روزانه را برای تمام کارگرانی که «روزانه یا هفتگی اجیر شده‌اند» بدون تغییر باقی گذاشت اما کوشید تا وقفه‌ها را به $2\frac{1}{4}$ ساعت در تابستان و ۲ ساعت در زمستان محدود کند. نهار باید فقط یک ساعت طول بکشد و «نیم ساعت خواب بعدازظهر» فقط بین اواسط ماه مه و اواسط ماه اوت مجاز شمره می‌شد. به ازای هر ساعت غیبت، ۱ شیلینگ از مزد باید کم می‌شد. با این همه، در عمل شرایط کارگران

→ «هیچ فرد صغیری که به سن ۱۲ سالگی رسیده و کمتر از ۱۵ سال دارد، در هیچ کارگاه تولیدی نباید بیش از ۱۱ ساعت در روز، یا بیش از ساعت ۵ صبح یا پس از ساعت ۷:۳۰ شب به کار گمارده شود» (آیین‌نامه‌ی تجدید نظر شده در ایالت رد آیلند و...، فصل ۱۳۹، بند ۲۳، اول ژوئیه‌ی ۱۸۵۷).

* طاعون بزرگ ۱۳۴۷-۱۳۵۰ که نزدیک به ۲۳ میلیون نفر یا یک چهارم جمعیت اروپای غربی را قربانی کرد... م. ف. ۱۱۷. [جان. بارنارد با بلز]، سفسطه‌هایی درباره‌ی تجارت آزاد، ویراست هفتم، لندن، ۱۸۵۰، ص ۲۰۵، ویراست نهم، ص ۲۵۳. همین توری علاوه بر این تأیید می‌کند که «مصوبات پارلمان درباره‌ی تنظیم مزدها که به ضرر کارگران و به نفع اربابان بود، برای یک دوران طولانی ۴۶۴ ساله ادامه داشت. جمعیت رشد کرد و سپس این قانون‌ها غیر ضروری و شاق شدند، اثر پیش گفته، ص ۲۰۶.

۱۱۸. ج. وید به درستی درباره‌ی این آیین‌نامه چنین اظهار نظر می‌کند: «از عبارت پادشده» (یعنی عبارت مربوط به آیین‌نامه سال ۱۴۹۶) «به نظر می‌رسد که در سال ۱۴۹۶ هزینه‌ی غذا معادل یک سوم درآمد یک پیشه‌ور و یک دوم درآمد کارگر کشاورزی حساب می‌شده است؛ این حاکی از آن است که میزان استقلال طبقه‌ی کارگر نسبت به اوضاع کنونی بیشتر بوده است؛ زیرا اکنون غذای پیشه‌وران و کارگران کشاورزی بخش بیشتری از مزد آن‌ها را به خود اختصاص می‌دهد» (جی. وید، تاریخ طبقات متوسط و کارگر، صص ۲۴-۲۵، ۵۷۷). این نظر که تفاوت فوق ناشی از تفاوت میان قیمت‌های نسبی غذا و لباس آن زمان و زمان کنونی است، با نگاهی بسیار سطحی به کتاب Chronicon Preciosum (ویراست اول، لندن، ۱۷۰۷؛ ویراست دوم، لندن، ۱۷۴۵) رد می‌شود.

بهرتر از شرایط مندرج در کتاب آیین‌نامه بود. ویلیام پتی، پدر اقتصاد سیاسی، و تا حدی بنیان‌گذار آمار، در اثری که در ثلث آخر سده‌ی هفدهم انتشار داد، می‌نویسد:

«کارگران» (در آن زمان به معنای «کارگران کشاورزی» بود) «روزانه ده ساعت کار می‌کنند و ۲۰ وعده غذا در هفته می‌خورند به این قرار: سه وعده غذا در هر روز کاری و دو وعده در روزهای یکشنبه؛ از این‌رو روشن است که می‌توانستند شب‌های جمعه روزه بگیرند و ناهارشان را یک ساعت و نیمه بخورند، در حالی که اکنون دو ساعت وقت صرف می‌کنند یعنی از یازده تا یک ظهر؛ در نتیجه $\frac{1}{4}$ بیشتر کار و $\frac{1}{4}$ کمتر مصرف می‌کردند و در نتیجه $\frac{1}{4}$ مالیات یادشده فراهم می‌شد.»^{۱۱۹}

آیا حق با دکتر یور نبود که قانون ۱۲ ساعت کار سال ۱۸۳۳ را به‌سان پسرقتی به دوران تاریکی تقبیح می‌کرد؟ درست است که احکام گنجانده‌شده در آیین‌نامه‌ی کار که پتی به آن اشاره کرده بود، کارآموزان را نیز در بر می‌گرفت. اما وضعیت کارگر کودک، حتی در اواخر سده‌ی هفدهم، با شکایت زیر نشان داده می‌شد:

«جوانان ما در انگلستان، پیش از آن‌که به دوره‌ی کارآموزی بروند، مطلقاً کاری انجام نمی‌دهند و بنابراین، طبعاً به زمان طولانی‌تری - هفت سال - نیاز دارند تا به پیشه‌وری کارآموز موده تبدیل شوند.»^{*}

از سوی دیگر، آلمان مورد ستایش قرار می‌گیرد، زیرا کودکان در آنجا از گهواره به بعد دست‌کم با «چیزی به‌عنوان حرفه» پرورش می‌یابند.^{۱۲۰}

۱۱۹. و. پتی، کالبدشناسی ایرلند، ۱۶۷۲، چاپ ۱۶۹۱، ص ۱۰ [مآخذ این صفحه در واقع متمم متن، Verbum Saipienti است. - م. ا.]

* این به واقع یک نقل قول نیست بلکه روایت فشرده از متنی است که در زیرنویس بعدی آمده است. - م. ا.

۱۲۰. گفتاری در باب ضرورت تشویق صنایع مکانیکی، لندن، ۱۶۹۰، ص ۱۳. مکولی که تاریخ انگلستان را به سود ویگ‌ها و بورژوازی تحریف کرد، با ادا و اصول چنین می‌گوید: «رویه‌ی واداشتن کودکان به کار پیش از موعد... در سده‌ی هفدهم تا آن حد چیره بود که هنگامی با گستره‌ی نظام تولیدکارگاهی مقایسه شود، تقریباً باورنکردنی به نظر می‌رسد. در نورویچ، مرکز اصلی تجارت پارچه، کودکی ۶ ساله نیز برای کار کردن مناسب تشخیص داده می‌شود. بسیاری از نویسندگان آن زمان، و از جمله کسانی که بسیار خیرخواه قلمداد می‌شدند، با شور و شوق این واقعیت را تذکر می‌دهند که در همین شهر، پسران و دختران بسیار کم‌سن ثروتی را تولید کرده‌اند که با دوازده هزار پوند در سال بسیار بیش از آن چیزی است که برای تأمین معاش خود لازم داشته‌اند. هر چه دقیق‌تر تاریخ گذشته را بررسی می‌کنیم، دلیل بیشتری می‌یابیم که با نظر کسانی مخالف کنیم که مدعی‌اند عصر ما سرشار از مفاسد اجتماعی تازه است... آن‌چه جدید است، هوش و انسانی است که آن‌ها را درمان می‌کند» (تاریخ انگلستان، جلد ۱، ص ۴۱۷). مکولی می‌توانست باز هم گزارشی را از حامیان «بسیار با حسن نیت» تجارت در سده‌ی هفدهم نقل کند که با «شور و

در بخش اعظم سده‌ی هجدهم تا دوران صنعت بزرگ، سرمایه در انگلستان هنوز موفق نشده بود که سراسر هفته‌ی کارگر را با پرداخت ارزش هفتگی نیروی کار به کنترل خود درآورد. (با این همه، کارگران کشاورزی استثنا بودند.) این واقعیت که آن‌ها می‌توانستند با مزد چهار روز یک هفته را زندگی کنند، دلیل کافی برای کارگران نبود که دو روز دیگر را برای سرمایه‌دار کار کنند. یک گروه از اقتصاددان‌های انگلیسی، که در خدمت سرمایه بودند، با خشونت تمام این خودسری را محکوم کردند، گروه دیگر از کارگران دفاع کردند. اجازه دهید به عنوان نمونه به جدل میان پُست‌لت‌وایت که فرهنگ تجارت او در آن زمان، همان معروفیت آثار مک‌کولوچ و مک‌گرگور را در زمان کنونی داشت، و مولف *مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی* که پیش‌تر ذکر شد، گوش فرادهیم.^{۱۲۱}

پُست‌لت‌وایت از جمله می‌گوید:

«نمی‌توانم بدون پرداختن به اظهارنظری پیش‌پاافتاده که بر سر زبان‌هاست، به این مشاهدات مختصر پایان دهم. می‌گویند اگر زحمتکش تهیدست بتواند در پنج روز آن اندازه به دست آورد که زندگیش را تأمین کند، تمام شش روز هفته را کار نخواهد کرد. از این رو نتیجه می‌گیرند که ضروری است با مالیات، یا هر وسیله‌ی دیگری،

→ شوق» حکایت می‌کردند که چگونه در نوانخانه‌ای در هلند، پسری چهار ساله به کار گمارده شده بود و این‌که این نمونه از «فضیلت عملی» به عنوان مدرکی کافی در تمامی نوشته‌های انسان‌دوستانی به سبک مکولی تا زمان آدام اسمیت نقل شده است. درست است که با پیدایش تولیدکارگاهی به جای کارگاه‌های پیشه‌وری*، رد و آثار استثمار کودکان آشکار می‌شود. این استثمار همیشه تا حد معینی میان دهقانان وجود داشته است و هر قدر این استثمار تکامل بیشتری می‌یافت، یوغ اسارت دهقانان سنگین‌تر می‌شد. در گرایش سرمایه‌تردیدی وجود ندارد؛ اما این فاکت‌ها هنوز مانند پدیده‌ی نوزادان دوسر استثنایی هستند. برای همین است که «طرفداران» دوراندیش «تجارت» با «شور و شوق» این فاکت‌ها را به‌ویژه به عنوان مدل‌های خاص و چشمگیر مورد توجه قرار داده و برای دوران خود و آینده توصیه می‌کنند. همین چاپلوس اسکاتلندی، همین مکولی زیباگوی، می‌گوید: «امروزه فقط از پسرقت می‌شنویم و فقط پسرقت را می‌بینیم.» زهی چشم و به‌ویژه زهی گوش!

* مارکس میان سه شکل سازمان صنعتی تمایز قابل می‌شود. در یک نظم زمانی، آن‌ها شامل Handwerk (کارگاه پیشه‌وری)، Manufaktur (تولیدکارگاهی) و die grosse Industrie (صنعت بزرگ) هستند. - م. ۱

۱۲۱. یکی از بی‌رحم‌ترین مدعیان کارگران همین نویسنده‌ی ناشناس *مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی*، شامل ملاحظاتی درباره‌ی مالیات و...، لندن، ۱۷۷۰ است که در بالا از آن یاد شده است. وی پیش از این در اثر قدیمی‌تر خود، ملاحظاتی در باب مالیات، لندن، ۱۷۶۵، به این موضوع پرداخته بود. آرتور یانگ، این آمارگر وراج و وصف‌ناپذیر، پولونیوس اقتصاد سیاسی، در این جبهه قرار دارد.* برجسته‌ترین مدافعان کارگران عبارت بودند از باکوب و اندرلینت در پول به همه چیز پاسخ می‌دهد، لندن، ۱۷۳۴؛ ناتانیل فورستر کشیش، دکتر در الهیات، در پژوهشی در علل قیمت بالای آذوقه، لندن، ۱۷۶۷؛ دکتر پرایس، و به ویژه خود پُست‌لت‌وایت، چه در متمم او به فرهنگ عمومی تجارت و بازرگانی و چه در اثرش با عنوان توضیح و بهبود منافع تجاری بریتانیای کبیر، ویراست دوم، لندن، ۱۷۷۵. این فاکت‌ها را بسیاری از نویسندگان آن دوره از جمله جوسیا تاکر تأیید کرده‌اند.

* در علم حساب سیاسی اش، لندن، ۱۷۷۴. - م. ۱

نیازهای زندگی را گران‌تر کرد تا پیشه‌ور و کارگر کارخانه مجبور شوند تمام شش روز هفته را بی‌وقفه کار کنند. مایلم در اینجا نظر متفاوت خودم را با آن سیاست‌مداران بزرگی بیان کنم که به بردگی دائمی زحمتکشان این کشور معتقدند؛ آنان این پند عامیانه را که کار زیاد کردن و تفریح نداشتن مایه‌ی بلاهت است، فراموش کرده‌اند. آیا انگلستان از ابتکار و مهارت پیشه‌وران و کارگران کارخانه‌های خویش که تاکنون به کالاهای انگلیسی در کل اعتبار و معروفیت بخشیده‌اند، بر خود نبالیده است؟ این امر مدیون چه چیز بوده است؟ احتمالاً هیچ چیز دیگری غیر از آسودگی توده‌ی کارگر به شیوه‌ی خاص خود، در این امر دخالت نداشته است. اگر آن‌ها مجبور می‌شدند تمام سال، ۶ روز هفته را، زحمت بکشند و همان کار را تکرار کنند، مسلماً ابتکار خود را از دست می‌دادند و به جای آن‌که هشیار و چابک باشند، احمق و خرفت می‌شدند؛ آیا کارگران ما با چنین بردگی ابدی، به جای آن‌که شهرت خود حفظ کنند آن را از دست نمی‌دادند؟... و چه نوع مهارت هنری را می‌توان از چنین حیواناتی انتظار داشت که به این شدت از آنان کار کشیده می‌شود؟... بسیاری از آن‌ها کاری را در ۴ روز انجام می‌دهند که فرانسوی‌ها در ۵ یا ۶ روز به پایان می‌رسانند. اما اگر قرار باشد انگلیسی‌ها دائماً جان بکنند، بیم آن می‌رود که از فرانسوی‌ها نیز پایین‌تر قرار بگیرند. مگر ما نمی‌گوییم شهرت مردم به دلاوری در جنگ مدیون گوشت کبابی و پودینگ‌های خوب انگلیسی در شکم‌شان و نیز روحیه‌ی مشروطه‌خواهی‌شان برای آزادی است؟ پس چرا نباید نبوغ و مهارت برتر پیشه‌وران و کارگران کارخانه‌های خود را مرهون آن آزادی و آسودگی‌یی بدانیم که آنان به شیوه‌ی خاص خود از آن بهره‌مندند، و من امیدوارم هرگز آنان را از چنین امتیاز و زندگی خوبی محروم نسازیم که به اندازه‌ی شجاعت‌شان منشأ نبوغ‌شان است.^{۱۲۲}

نویسنده‌ی **مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی** در پاسخ به این مطالب چنین می‌گوید:

«اگر فرض بر آن است که تعطیلی هفتمین روز هفته رسمی است آسمانی، این امر حاکی از آن است که شش روز دیگر باید به کار اختصاص داشته باشد» (چنان‌که به زودی خواهیم دید منظورش به سرمایه است) «یقیناً نمی‌توان فکر کرد که اجباری کردن آن سنگدلانه است... این‌که آدمی به طور کلی طبعاً مستعد راحت‌طلبی و تنبلی است، با تجربه‌ی تاسف‌بار رفتار کارگران کارخانه‌های مان تأیید می‌شود که بیش از یک مقدار متوسط، بیش از چهار روز در هفته کار نمی‌کنند، مگر آن‌که خواربار

۱۲۲. پست‌لت‌وایت، اثر پیش‌گفته، «نخستین گفتار مقدماتی»، ص ۱۴. - مارکس

بسیار گران باشد... بر تمام نیازهای تهیدستان یک نام واحد بگذارید، مثلاً همه‌ی آن‌ها را گندم بنامید، یا فرض کنید... یک بوشل گندم پنج شیلینگ ارزش داشته باشد و او «کارگر» یا کار خود روزی یک شیلینگ در بیاورد. آن‌گاه وی نیاز دارد فقط پنج روز در هفته کار کند. اگر یک بوشل گندم فقط چهار شیلینگ ارزش داشته باشد، او فقط باید چهار روز کار کند؛ اما چون مزدها در این کشور بالاتر از قیمت نیازهاست، کارگران [یعنی کارگران کارخانه] که چهار روز کار می‌کنند پول اضافی دریافت می‌کنند که می‌توانند بقیه‌ی هفته را به بطالت بگذرانند... امیدوارم به اندازه‌ی کافی روشن کرده باشم که کار متعارف ۶ روز در هفته بردگی نیست. مردم زحمتکش ما [یعنی کارگران کشاورزی] به همین نحو کار می‌کنند و تمامی ظواهر نشان می‌دهد که زحمتکشان تهیدست ما از همه خوشبخت‌ترند»^{۱۲۳}؛ اما هلندی‌ها در کارخانه‌های خود به همین طریق کار می‌کنند و به نظر می‌رسد مردمی خوشبخت هستند. فرانسوی‌ها نیز زمانی که تعطیلات مانع کارشان نشود، به همین نحو عمل می‌کنند.^{۱۲۴} اما توده‌ی مردم ما عقیده دارند که به‌عنوان انگلیسی از حق طبیعی آزادی و استقلال بیشتری از هر کشوری دیگر در اروپا برخوردارند. اکنون این فکر تا جایی که بر شجاعت سپاهیان ما تاثیر می‌گذارد، ممکن است سودمند باشد؛ اما هر چه کارگران تهیدست کارخانه‌های ما کمتر به این فکر بیفتند، یقیناً برای آنان و حکومت بهتر است. کارگران هرگز نباید خود را مستقل از فرادستان‌شان بدانند... تشویق عوام‌الناس در یک حکومت تجاری چون حکومت ما که شاید هفت از هشت بخش جمعیت آن را مردمی تشکیل می‌دهند که یا کم دارند یا ابداً هیچ ندارند، بی‌نهایت خطرناک است.^{۱۲۵}... تا زمانی که کارگران تهیدست کارخانه‌های ما راضی نشوند که با همین مزدی که اکنون برای چهار روز می‌گیرند شش روز کار کنند، درمان کامل نخواهد شد.^{۱۲۶}

به این منظور و برای «نابودی تنبلی، هرزگی و افراط» و ارتقای روحیه‌ی سعی و کوشش، «پایین آوردن قیمت کار در کارخانه‌های ما و خلاص کردن کشور از زیر بار سنگین

۱۲۳. مقاله‌ای در باب تجارت و... در صفحه‌ی ۹۶ خود او به ما می‌گوید که «خوشبختی» کارگر کشاورزی انگلیسی در سال ۱۷۷۰ عملاً شامل چه چیزی است. «قدرت آن‌ها همواره تحت فشار است. آنان نه می‌توانند بدتر از این زندگی کنند و نه سخت‌تر از این کار کنند.»

۱۲۴. پروتستان‌بسم با تغییر تقریباً تمامی تعطیلات سنتی به روزهای کار، نقش مهمی در تکوین سرمایه‌ی افکارده است.

۱۲۵. مقاله‌ای در باب تجارت و...، صص ۱۵، ۴۱، ۹۶، ۹۷، ۵۵، ۵۷، ۶۹.

۱۲۶. اثر پیش‌گفته. ص ۶۹. پاکوب و اندرلینت پیش از این در سال ۱۷۳۴ اعلام کرده بود که راز شکایت سرمایه‌دارها درباره‌ی تنبلی کارگران فقط این است که می‌خواهند مزد ۴ روز کار را به ۶ روز کار بدهند.

میزان فقرا»، «قهرمان وفادار» به سرمایه، اکارت، روش آزموده‌ی حبس کردن کارگرانی که به حمایت عامه متکی هستند (در یک کلمه، بینوایان) را در یک نوانخانه‌ی ایده‌آل (an ideal workhouse) مطرح می‌کند. چنین نوانخانه‌ی ایده‌آلی باید خانه‌ی وحشت (House of terror) باشد.^{۱۲۷} در این «خانه‌ی وحشت»، در این «نوانخانه‌ی ایده‌آل»، تهیدستان باید ۱۴ ساعت در روز کار کنند که پس از کسر ساعات غذاخوری ۱۲ ساعت کار کامل باقی خواهد ماند.^{۱۲۸}

دوازده ساعت کار روزانه در «نوانخانه‌ی ایده‌آل»، «خانه‌ی وحشت» سال ۱۱۷۷! ۶۳ سال بعد، در سال ۱۸۳۳، هنگامی که پارلمان انگلستان کار روزانه را برای کودکان در چهار شاخه‌ی صنعت از ۱۳ تا ۱۸ ساعت به ۱۲ ساعت کامل کار تقلیل داد، گویی برای صنعت انگلستان روز قیامت فرارسیده بود! در سال ۱۸۵۲، هنگامی که لویی بناپارت می‌خواست با تغییر زمان قانونی کار به بورژوازی رشوه دهد و جایگاه خود را حفظ کند، مردم فرانسه یک صدا فریاد زدند که «قانونی که کار روزانه را به ۱۲ ساعت محدود کرد، تنها چیز خوبی است که از زمان قانونگذاری جمهوری برای ما باقی مانده است.»^{۱۲۹} در زوریخ، کار کودکان زیر ۱۰ سال به ۱۲ ساعت محدود شده است؛ در آرگو در سال ۱۸۶۲، کار کودکان بین ۱۳ تا ۱۶ از ۱۲ ساعت و نیم به ۱۲ ساعت تقلیل یافته است؛ در اتریش در سال ۱۸۶۰، برای کودکان بین ۱۴ تا ۱۶ ساله، همین کاهش انجام شده است.^{۱۳۰} اگر آقای مکولی بود «با شور و شوق» فریاد

۱۲۷. مقاله‌ای...، صص ۲۴۲، ۲۴۳. چنین نوانخانه‌ی ایده‌آلی باید خانه‌ی وحشت باشد، نه پناهگاهی برای تهیدستان که در آن غذای فراوانی بخورند، لباس گرم و آب‌رومندان‌ای بیوشند و کار اندکی هم انجام دهند.

۱۲۸. اثر پیش‌گفته، ص ۲۶. او می‌گوید: «فرانسوی‌ها به افکار شورانگیزمان درباره‌ی آزادی می‌خندند» (اثر پیش‌گفته، ص ۷۸).

۱۲۹. «آنان به ویژه به کار کردن بیش از ۱۲ ساعت در روز معترض بودند، زیرا قانونی که این ساعات کار را تثبیت کرده بود، تنها چیز خوبی است که از قانونگذاری جمهوری برای آنان باقی مانده است» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۵، ص ۸). قانون دوازده ساعت کار فرانسه مورخ ۵ سپتامبر ۱۸۵۵، که نسخه‌ای از قانون ۲ مارس ۱۸۴۸ دولت موقت بود، بدون استثناء شامل تمام کارگاه‌ها می‌شد. پیش از این قانون، کار روزانه در فرانسه محدودیت معینی نداشت. کار در کارخانه‌ها ۱۴، ۱۵ و شاید بیشتر ادامه می‌یافت. رجوع کنید به طبقات کارگر در فرانسه در ۱۸۴۸، اثر آقای بلانکی. آقای بلانکی، اقتصاددان، که با بلانکی انقلابی فرق دارد، از جانب دولت وظیفه‌ی تحقیق درباره‌ی شرایط طبقه‌ی کارگر را بر عهده داشت.

۱۳۰. بلژیک در ارتباط با تنظیم مقررات مربوط به کار روزانه به مدل بورژوازی حکومت تبدیل شده است. لرد هوارد دو والدن، وزیر مختار انگلستان در بروکسل در ۱۲ مه ۱۸۶۲ به وزارت امور خارجه چنین گزارش داده است: «آقای ژرئی‌ی وزیر، به من اطلاع داد که کار کودکان نه با قانونی عمومی و نه با مقررات محلی محدود نشده است؛ و دولت طی سه سال گذشته، در هر جلسه‌ی پارلمان قصد داشت تا لایحه‌ای را درباره‌ی این موضوع عرضه کند اما همواره مخالفت سرسختانه با قانون‌هایی که در تضاد با اصل آزادی کامل کار است، مانعی عبورناپذیر را در مقابل آن ایجاد کرده است!»^۵

۵. افزوده به فر: سوسیالیست‌های خودخوانده‌ی بلژیکی کاری جز تکرار این اسم رمز که بورژوازی مطرح کرده، آن هم به شکلی دوبه‌لوی، نمی‌کنند.

می‌زد: «چه پیشرفتی پس از ۱۷۷۰!»

آن «خانه‌ی وحشت» برای بینوایان که سرمایه‌دار در سال ۱۷۷۰ روپایش را می‌دید، چند سال بعد در شکل «کارگاه» گول‌پیکر برای خود کارگر صنعتی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. نام آن کارخانه بود. و این بار ایده‌آل سایه‌ای کمرنگ در مقایسه با واقعیت داشت.

۶. مبارزه برای کار متعارف روزانه. قانون‌های اجباری برای محدودیت

ساعات کار. قانون‌های کار انگلستان ۱۸۳۳ - ۱۸۶۴

پس از قرن‌ها تلاش سرمایه برای طولانی کردن کار روزانه تا بیشینه‌ی کران متعارف آن و سپس فراتر از آن تا کران متعارف روزی ۱۲ ساعت^{۱۳۱}، بازایش صنعت بزرگ در ثلث آخر سده‌ی هجدهم، به‌منی از تعدیات بی‌رحمانه و بی‌حد و حصر فرو ریخت. تمامی مرزهایی که اخلاقیات و طبیعت وضع کرده بود، سن و جنس، روز و شب، فرو پاشید. حتی مفاهیم روز و شب، که در مقررات قدیمی با سادگی دهقانی بیان شده بود، چنان مغشوش شد که یک قاضی انگلیسی، در اواخر سال ۱۸۶۰، به تیزبینی مفسر تلمود نیاز داشت تا «به لحاظ حقوقی» توضیح دهد که چه چیزی روز است و چه چیزی شب.^{۱۳۲} سرمایه مجلس عیش و عشرت خود را می‌گذرانند.

به محض آن‌که طبقه‌ی کارگر، که ابتدا با هیاهو و آشوب نظام جدید تولید گیج شده بود، تاحدی به خود آمد، شروع به مقاومت کرد. این مقاومت به ویژه در انگلستان، موطن صنعت بزرگ، رخ داد. با این همه، امتیازاتی که طبقه کارگر از چنگ صنعت بیرون کشید، به مدت سه دهه صرفاً امتیازات صوری باقی مانده بود. پارلمان پنج قانون کار را بین سال‌های ۱۸۰۲ تا ۱۸۳۳ تصویب کرد اما آن قدر زیرک بود که حتی یک پنی برای اجرای اجباری آن‌ها و تأمین کارکنان رسمی و ضروری آن و از این قبیل تصویب نکرد.^{۱۳۳} این‌ها قانون‌های از اعتبار افتاده بودند.

۱۳۱. «یقیناً جای تاسف بسیار است که طبقه‌ای از مردم مجبور باشند ۱۲ ساعت در روز زحمت بکشند که اگر ساعت غذا خوردن و رفت و آمد به سر کار را نیز در آن بگنجانیم، در واقع به ۱۴ ساعت از ۲۴ ساعت می‌رسد... بدون آن‌که مسئله‌ی سلامتی را در نظر بگیریم، فکر می‌کنم همه بی‌تردید تصدیق خواهند کرد که از نقطه نظر اخلاقی، جذب چنین زمانی از وقت طبقات زحمتکش، بدون وقفه، از سن ۱۲ سالگی، و حتی از آن کم‌تر در حرفه‌هایی که تابع هیچ محدودیتی نیستند، باید بی‌نهایت زیان‌آور باشد، و شر عظیمی است که باید تقبیح شود... بنابراین، به این منظور، بنا به مصلحت اخلاق عمومی، و پرورش مردمی منضبط، و استفاده‌ی اکثریت مردم از لذت‌های معقول زندگی، باید خواستار آن شد که در تمام حرفه‌ها بخشی از کار روزانه برای استراحت و فراغت اختصاص داده شود» (لئونارد مورنر، در گزارش‌های بازرش‌های کارخانه‌ها... ۳۱ دسامبر ۱۸۴۱).

۱۳۲. به حکم آقای ج. ح. اوتوی، بلغاست، جلسات هیلاری، کنت نشین آنتریم، ۱۸۶۰ رجوع کنید.

۱۳۳. این ویژگی شاخص رژیم لویی فیلیپ، شاه بورژوا، بود که قانون کاری که در رژیم او تصویب شد، یعنی قانون کار ۲۲

«واقعیت این است که پیش از قانون سال ۱۸۳۳، نوجوانان و کودکان تمام شب، تمام روز، یا هر دو به دلخواه، کار می‌کردند.»^{۱۳۴}

قدمت کار متعارف روزانه برای صنعت مدرن فقط به قانون کار سال ۱۸۳۳ برمی‌گردد که شامل کارخانه‌های پنبه، پشم، کتان و ابریشم می‌شد. هیچ چیز خصوصیت روح سرمایه را بهتر از تاریخچه‌ی قانون‌های کار انگلستان از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۶۴ نشان نمی‌دهد.

قانون سال ۱۸۳۳ اعلام می‌کند که کار متعارف روزانه در کارخانه باید ساعت ۵:۳۰ صبح شروع شود و در ساعت ۸:۳۰ شب پایان یابد و در این محدوده‌ی زمانی که شامل ۱۵ ساعت می‌شود به کار گماردن نوجوانان (یعنی افراد بین ۱۳ تا ۱۸ ساله)، در هر زمانی از روز، قانونی است، مشروط بر این که هیچ فرد نوجوانی بیش از ۱۲ ساعت در هر روز کار نکند، مگر در موارد معینی که به‌ویژه پیش‌بینی شده باشد. ماده‌ی ششم قانون مقرر می‌دارد: «که در هر روز وقت غذا خوردن افرادی که مدت کارشان بنا به شرایطی که پیش از این ذکر شد محدود شده است، نباید کمتر از یک ساعت و نیم باشد.» استخدام کودکان زیر ۹ سال، با استثنائاتی که بعداً ذکر شد، ممنوع گردید؛ کار کودکان میان ۹ تا ۱۳ سال به ۸ ساعت در روز محدود شد؛ کار در شب، یعنی بنا به این قانون کاری که بین ۸:۳۰ شب و ۵:۳۰ صبح انجام می‌شود، برای تمامی افراد میان ۹ تا ۱۸ سال ممنوع شد.

قانونگذاران که به‌هیچ‌وجه نمی‌خواستند در آزادی سرمایه در بهره‌کشی از نیروی کار بزرگسالان دخالتی کنند، یا چنان‌که خود بیان می‌کنند «آزادی کار»، با ساختن نظام ویژه‌ای مانع از آن شدند که قانون کار پیامدهای چنین ترسناکی داشته باشد.

در نخستین گزارش شورای مرکزی هیئت در ۲۵ ژوئن ۱۸۸۳ گفته شده است: «بزرگ‌ترین شر نظام کارخانه‌ای به گونه‌ای که اکنون تنظیم شده و به ما ارائه شده است، گویی مستلزم این ضرورت است که کار کودکان تا پیشینه‌ی محدوده‌ی زمانی

→ مارس ۱۸۴۱، هرگز به اجرا گذاشته نشد. و این قانون فقط به کار کودکان می‌پرداخت. ۸ ساعت کار در روز را برای کودکان ۸ تا ۱۲ سال، ۱۲ ساعت کار برای کودکان میان ۱۲ تا ۱۶ و غیره را تثبیت کرد اما با استثناهای زیادی که کار شبانه را حتی برای کودکان ۸ ساله نیز اجازه می‌داد و نظارت و اجرای این قانون، در کشوری که حتی موش‌ها نیز تحت نظر پلیس هستند، به حسن نیت «دوستانان تجارت» واگذار شد. تنها از سال ۱۸۵۳ به بعد، و تنها برای یک استان - استان نورد - بازرسی دولتی حقوق‌بگیر استخدام شد. همچنین ویژگی شاخص تکامل جامعه‌ی فرانسه به طور کلی این واقعیت نیز هست که تا انقلاب ۱۸۴۸، قانون لویی فیلیپ در میان شبکه‌ی فراگیر قانون‌گذاری فرانسه پابرجا باقی مانده بود.

۱۳۴. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۵۰.

کار بزرگسالان تداوم یابد. به نظر می‌رسد تنها راه علاج این نقص، بدون اعمال محدودیت در کار بزرگسالان که به نظر ما شری بزرگ‌تر از آن چیزی می‌آفریند که اکنون در جستجوی یافتن راه‌حلی برای آن هستیم، (ارائه‌ی) طرح کارکردنِ دو مجموعه از کودکان باشد.^{۱۳۴}

بنابراین، این «طرح» به نام «نوبت‌کاری» (relay) در زبان انگلیسی همانند زبان فرانسه به معنای تعویض اسب‌های پستی در هر توقفگاه متفاوت است، به اجرا در آمد تا مثلاً یک مجموعه از کودکان بین ۹ تا ۱۳ ساله از ساعت ۵:۳۰ صبح تا ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر زین و یراق ببندند و دسته‌ی دیگر از ساعت ۱:۳۰ بعدازظهر تا ساعت ۸:۳۰ شب و به همین ترتیب. برای پاداش دادن به کارخانه‌دارهایی که به بی‌شرمانه‌ترین نحو، تمامی قانون‌های مربوط به کار کودکان را که طی بیست و دو سال گذشته تصویب شده بود نادیده می‌گرفتند، قرصی را که به خورد آنان داده بودند زرانود کردند. پارلمان مقرر داشت که پس از اول مارس سال ۱۸۳۴ هیچ کودک زیر ۱۱ سال، پس از اول مارس سال ۱۸۳۵ هیچ کودک زیر ۱۲ سال و پس از اول مارس سال ۱۸۳۶ هیچ کودک زیر ۱۳ سال نباید بیش از ۸ ساعت در کارخانه کار کند. این «لیبرالیسم» که سرشار از ملاحظه نسبت به «سرمایه» بود، از آن جهت بیشتر ارزشمند است که قبل از آن دکتر فار، سر آ. کارلیزل، سر ب. برودی، سر سی. بل. آقای گوتتری و غیره، به یک کلام، برجسته‌ترین پزشکان و جراحان لندن، در شهادت خود در مجلس عوام اعلام کرده بودند که تأخیر در این امر خطرناک است! (periculum in mora) دکتر فار با صراحت بیشتری گفته بود:

«ضروری است قانون‌هایی وضع شوند که از مرگ و میر در تمامی شکل‌هایی که پیش از موعد تحمیل می‌شوند جلوگیری شود، و بی‌گمان این» (روش کارخانه‌ای) «را باید وحشیانه‌ترین شیوه‌ی تحمیل مرگ دانست.»^{۱۳۵}

همین پارلمان «اصلاح‌شده» که در توجه ظریف خود به کارخانه‌دارها، هنوز کودکان کمتر از ۱۳ سال را برای سال‌هایی که در پیش داشتند، به جهنم ۷۲ ساعت کار در کارخانه در هر هفته محکوم کرده بود، همین پارلمان، در «فرمان‌رهایی» (که در آن نیز آزادی را قطره

۱۳۴ الف. هیئت پژوهش کارخانه‌ها. نخستین گزارش شورای مرکزی اعضای هیئت اعلیحضرت. انتشار به دستور مجلس عوام در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۸۳۳، ص ۳۳.

۱۳۵. گزارش هیئت مربوط به لایحه‌ی تنظیم کار کودکان در کارگاه‌ها و کارخانه‌های بریتانیای کبیر: همراه با جزئیات شهادت‌ها به دستور مجلس عوام در تاریخ ۸ اوت سال ۱۸۳۲ انتشار یافت. شهادت دکتر جی. آر. فار، صص

قطره توزیع می‌کرد)، کشتکاران را از همان ابتدا از به کار واداشتن برده‌ی سیاه به بیش از ۴۵ ساعت در هفته ممنوع کرد.

اما سرمایه به جای ابراز ندامت، دست به تبلیغات پرسروصدایی زد و پیکاری را آغاز کرد که سال‌ها به درازا کشید. این تبلیغات پیرامون محدودیت سنی مقوله‌ای از انسان‌ها می‌چرخید که به نام «کودکان» کارشان به ۸ ساعت محدود شده بود و باید از میزان معینی آموزش اجباری برخوردار می‌شدند. بنا به انسان‌شناسی سرمایه‌دارها، سن کودکی در ۱۰ سالگی یا نهایتاً در ۱۱ سالگی به پایان می‌رسد. هر چه مهلت اجرای کامل قانون کار یعنی سال شوم ۱۸۳۶ نزدیک‌تر می‌شد، خشم و غضب اراذل و اوباش کارخانه‌دار وحشیانه‌تر می‌شد. در واقع آنان موفق شدند تا آن حد دولت را مرعوب کنند که در سال ۱۸۳۵، پیشنهاد کاهش محدوددهی سنی کودکی را از ۱۳ سال به ۱۲ سال بدهد. اما «فشار بیرونی» تهدیدکننده‌تر شده بود. مجلس عوام خود را باخت و نپذیرفت که کودکان زیر ۱۳ سال را بیش از ۸ ساعت در روز به زیر چرخ‌های جاگرنات سرمایه بیندازد و قانون سال ۱۸۳۳ به طور کامل اجرا شد. این قانون تا ژوئن ۱۸۴۴ بی‌تغییر باقی ماند.

در طی این دهه که قانون فوق کار کارخانه‌ای را، ابتدا به صورت جزئی و سپس به طور کامل، تنظیم کرد، گزارش‌های رسمی بازرس‌های کارخانه‌ها پر از شکایات درباره‌ی امکان‌ناپذیری اجرای آن بود. قانون سال ۱۸۳۳ عملاً به اربابان سرمایه اختیار داده بود تا در فاصله‌ی ۱۵ ساعت کار از ۵:۳۰ صبح تا ۸:۳۰ شب آزادانه تصمیم بگیرند که کار هر «نوجوان» و هر «کودک» چه زمانی باید آغاز شود، قطع گردد و از نو آغاز شود و یا به ۱۲ یا ۸ ساعت کار آن‌ها خاتمه داده شود؛ به همین ترتیب، قانون همچنین به آن‌ها اجازه داد تا برای اشخاص متفاوت زمان‌های متفاوت غذاخوری را در نظر بگیرند. سرمایه‌دارها به مدد این شرایط به سرعت «نوبت‌کاری» جدیدی را کشف کردند که بنا به آن اسب‌های کارکن در ایستگاه‌های ثابت تعویض نمی‌شدند بلکه همیشه در ایستگاه‌های مختلف از نوزین و یراق می‌کردند. در اینجا نمی‌خواهیم مکث کنیم تا به زیبایی این نظام بیندیشیم چرا که بعداً به آن باز خواهیم گشت. اما همین قدر هم در نگاه اول روشن است که این نظام نه تنها کل قانون کار را از لحاظ روح آن بلکه حتی از جهت ظاهر هم نقض کرده است. چگونه بازرس‌های کارخانه‌ها می‌توانند با این حسابداری پیچیده در ارتباط با هر کودک یا نوجوان، ساعات کار تعیین‌شده‌ی قانونی را اجباری و کارفرمایان را ناگزیر کنند تا زمان غذا خوردن قانونی را اجرا کنند؟ در بسیاری از کارخانه‌ها همان خشونت‌های قدیمی و مفتضحانه، بدون اعمال مجازات، از نو به سرعت رواج یافت. بازرس‌های کارخانه در مصاحبه‌ای با وزیر کشور (۱۸۴۴) عدم امکان هیچ نوع کنترلی را در نوبت‌کاری تازه‌ای که رواج یافته بود نشان

دادند.^{۱۳۶} اما در همین زمان، اوضاع و احوال به شدت تغییر کرده بود. کارگران کارخانه به ویژه از سال ۱۸۳۸، لایحه‌ی ۱۰ ساعت کار را به شعار اقتصادی خود تبدیل کرده بودند، چنان‌که منشور (Chart) را به منزله‌ی شعار سیاسی و انتخاباتی خود پذیرفته بودند. حتی برخی از کارخانه‌دارها که کارخانه‌های خود را مطابق با قانون کار سال ۱۸۳۳ اداره می‌کردند، پارلمان را با عریضه‌های خود درباره‌ی «رقابت» غیراخلاقی «برادران دروغین» خود که قانون را به دلیل وقاحت بیشتر خود یا شرایط مساعد محلی نقض کرده بودند، پر کردند. علاوه بر این، هر قدر هم که کارخانه‌دارهای منفرد علاقه‌مند بودند که لگام از شهوت سودطلبی قدیمی خود بردارند، سخنگویان و رهبران سیاسی طبقه‌ی کارخانه‌دار فرمان دادند تا رفتار و زبان دیگری را نسبت به کارگران در پیش گیرند. آنان به کارزاری برای لغو قوانین غلات دست زده بودند و به پشتیبانی کارگران برای پیروزی در آن نیاز داشتند! بنابراین، وعده دادند که نه تنها اندازه‌ی قرص نان دو برابر خواهد شد^{*}، بلکه لایحه‌ی ۱۰ ساعت کار را در هزاره‌ی تجارت آزاد تصویب خواهند کرد.^{۱۳۷} بدین‌گونه؛ تمایل و نیز توانایی چندانی نداشتند که به مخالفت با اقدامی بپردازند که هدفش فقط تحقق قانون سال ۱۸۳۳ بود. و سرانجام، توری‌ها که مقدس‌ترین منافع‌شان، اجاره‌ی زمین، مورد تهدید قرار گرفته بود، با خشمی نوع دوستانه علیه «اعمال شنیع»^{۱۳۸} دشمنان خود غریبند.

این خاستگاه قانون کار الحاقی ۷ ژوئن سال ۱۸۴۴ بود که در ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۴ به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. این قانون مقوله‌ی جدیدی از کارگران یعنی زنان زیر ۱۸ سال را تحت حمایت خود گرفت. آن‌ها از هر لحاظ با نوجوانان برابر تلقی شدند، ساعات کارشان به ۱۲ ساعت محدود و کار شبانه برای آنان قدغن شد. برای نخستین بار، کنترل مستقیم و رسمی کار بزرگسالان توسط قانون ضروری شناخته شد. گزارش {بازرس‌های} کارخانه‌ها در سال ۱۸۴۴-۱۸۴۵ به طنز بیان می‌کند:

«تاکنون یک مورد هم به اطلاع ما نرسیده است که زنان بزرگسال درباره‌ی این تجاوز به حقوق خود اعتراض کرده باشند.»^{۱۳۹}

۱۳۶. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۹، ص ۶.

* مبلغان بازار آزاد اتحادیه‌ی ضد قوانین غلات وعده داده بودند که در صورت پیروزی خود دو برابر نان بزرگ به مردم می‌دهند و دو قرص نان یکی بزرگ و دیگری کوچک را به عنوان نماد خود روی اعلامیه‌ها و اسناد رسمی‌شان چاپ می‌کردند - م. ف.

۱۳۷. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۹۸.

۱۳۸. گذرا یادآور می‌شویم که لئونارد هورنر در گزارش‌های رسمی خود این اصطلاح را به کار برده است (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۹، ص ۷).

۱۳۹. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴، ص ۱۵.

ساعات کار کودکان زیر ۱۳ سال به $۶\frac{۱}{۴}$ ساعت و در برخی شرایط به ۷ ساعت کاهش یافت. ۱۴۰

قانون برای خلاص شدن از سوءاستفاده‌های «نوبت‌کاری» ساختگی، از جمله مقررات مهم زیر را تصویب کرد:

«ساعات کار کودکان و نوجوانان باید از زمانی محاسبه شود که هر کودک یا نوجوانی صبح شروع به کار می‌کند.»

بنابراین، اگر مثلاً فرد الف ساعت ۸ صبح شروع به کار کند، و ب ساعت ۱۰، کار روزانه‌ی ب باید همان ساعتی پایان یابد که کار الف. «آغاز کار روزانه باید طبق یک ساعت عمومی تنظیم شود» مثلاً ساعت کارخانه باید با نزدیک‌ترین ساعت ایستگاه راه‌آهن تنظیم شود. کارخانه‌دار باید یک اعلان چاپی «خوانا» را که روی آن ساعات شروع و پایان کار و نیز وقت ناهار نوشته شده باشد در کارخانه آویزان کند. کودکانی که کار را پیش از ساعت ۱۲ ظهر آغاز کرده‌اند نمی‌توانند پس از ساعت ۱ بعدازظهر دوباره کار کنند. بنابراین، نوبت بعدازظهر شامل کودکانی غیر از کودکانی است که صبح کار کرده‌اند. از یک ساعت و نیم وقت خوردن غذا، «دست‌کم یک ساعت از آن باید پیش از ساعت سه بعدازظهر... و همواره در یک وقت معین از روز باشد. هیچ کودک یا نوجوانی نباید پیش از ساعت ۱ بعدازظهر، بیش از ۵ ساعت کار کرده باشد، بدون آن‌که وقفه‌ای دست‌کم نیم‌ساعته برای خوردن غذا داشته باشد. در آن موقع (یعنی در وقت غذا) هیچ کودک یا نوجوانی (یا زنی) نباید در اتاقی از کارخانه که تولید در آنجا «انجام می‌شود» کار کند یا اجازه داده شود بماند.

چنان‌که دیدیم، این مقررات بسیار دقیق، که با یکنواختی نظامی وار، اوقات، حدود و وقفه‌های کار را با حرکت عقربه‌ی ساعت تنظیم می‌کنند، به‌هیچ‌وجه محصول خیالات اعضای پارلمان نیستند. آن‌ها به‌تدریج از دل این شرایط چون قانون‌های طبیعی شیوه‌ی تولید مدرن تکامل یافته‌اند. تدوین آن‌ها، شناسایی رسمی و اعلام آن‌ها از سوی دولت نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی طولانی‌یی بوده است. یکی از نخستین پیامدهای این مقررات آن بود که کار روزانه‌ی بزرگسالان مذکور در کارخانه‌ها عملاً تابع همان محدودیت‌ها شد، زیرا در بسیاری از فرایندهای تولید همیاری کودکان و نوجوانان و زنان اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، به‌طور کلی، در دوره‌ی ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۷، ۱۲ ساعت کار روزانه در تمام شاخه‌های صنعت، زیر پوشش قانون کار، همگانی و یک‌دست شد.

۱۴۰. این قانون اجازه می‌دهد که کودکان ۱۰ ساعت در روز کار کنند مشروط بر آن‌که هر روزی در پی کار نکنند و تنها یک روز در میان کار کنند. این بند به‌طور کلی عملی نشد.

با این همه، کارخانه‌دارها زمانی اجازه‌ی این «پیش‌رفت» را دادند که با «پس‌رفتی» آن را جبران کردند. مجلس عوام با تحریک آنان، کمینه‌ی سن برای بهره‌کشی از کودکان را از ۹ به ۸ سال تقلیل داد تا «عرضه‌ی اضافی کودکان کارخانه» که بنا به قانون الهی و آسمانی به سرمایه‌بدهکار بود، تضمین شود.^{۱۴۱}

در تاریخ اقتصادی انگلستان سال‌های ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۷ دوران‌ساز هستند. قوانین غلات لغو شدند؛ حقوق گمرگی پنبه و سایر مواد خام برداشته شدند؛ تجارت آزاد به‌عنوان ستاره‌ی راهنمای قانونگذاری اعلام شد؛ به‌طور خلاصه عصر طلایی آغاز شد. از سوی دیگر، جنبش چارتریستی و تبلیغ برای ده ساعت کار در همان سال‌ها به نقطه‌ی اوج خود رسید. آنان متحدانی در توری‌ها یافتند که تشنه‌ی انتقام بودند. با وجود مخالفت متعصبانه‌ی ارتشی از طرفداران عهدشکن تجارت آزاد، به رهبری برایت و کابدن، لایحه‌ی ده ساعت کار که مدت‌ها برای آن مبارزه شده بود، به تصویب پارلمان رسید.

قانون جدید کار مورخ ۸ ژوئن سال ۱۸۴۷ مقرر می‌داشت که از اول ژوئیه‌ی سال ۱۸۴۷، می‌باید ابتدا کار روزانه‌ی «نوجوانان» (از ۱۳ تا ۱۸ سال) و تمامی زنان به ۱۱ ساعت کاهش یابد، اما از اول مه سال ۱۸۴۸ کار روزانه به‌طور قطعی به ۱۰ ساعت محدود می‌شد. در سایر موارد، این قانون فقط متمرکزی اصلاح‌شده بر قانون‌های سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۴۴ بود. اکنون سرمایه‌دست به پیکاری مقدماتی زد تا مانع اجرای کامل قانون از اول مه سال ۱۸۴۸ شود. و خود کارگران را، با این دستاویز که گویا از تجربه‌ی آموخته‌اند، به نابودی دستاوردهای خویش فراخواندند. لحظه‌ی عمل را هوشمندانه انتخاب کرده بودند.

«همچنین باید به یاد داشت که (در نتیجه‌ی بحران و حشمتاک سال‌های ۱۸۴۶-۱۸۴۷) بیش از دو سال بود که کارگران کارخانه‌ها دستخوش رنج و عذاب عظیمی بودند؛ بسیاری از کارخانه‌ها نیمه‌وقت کار می‌کردند و بسیاری نیز به کلی بسته بودند. بنابراین، شمار چشمگیری از کارگران در تنگدستی به‌سر می‌بردند و متأسفانه بسیاری مقروض بودند. بنابراین واقع‌بینانه می‌توان حدس زد که در آن لحظه ترجیح می‌دادند زمان بیشتری کار کنند تا بتوانند زیان‌های گذشته را جبران کنند، شاید بدهی‌های خود را بپردازند یا اسباب و اثاث خود را از گرو در آورند و یا اثاث جدیدی جایگزین آن‌هایی کنند که فروخته بودند یا برای خود و خانواده‌شان لباس نو تهیه کنند.»^{۱۴۲}

۱۴۱. با توجه به این که کاهش ساعات کار آن‌ها سبب می‌شود که شمار بزرگی «از کودکان» «استخدام شوند، گمان می‌رفت که عرضه‌ی اضافی کودکان ۸ تا ۹ ساله بتواند تقاضای افزایش یافته را جبران کند» (اثر پیش‌گفته، ص ۱۳).

۱۴۲. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۶.

کارخانه‌دارها کوشیدند تا تاثیر طبیعی این اوضاع و احوال را با ۱۰ درصد کاهش عمومی مزدها شدت بخشند. این امر به عبارتی برای تجلیل گشایش عصر جدید تجارت آزاد انجام شد. سپس به محض آن‌که کار روزانه به ۱۱ ساعت تقلیل یافت، حقوق‌ها را $8\frac{1}{3}$ درصد دیگر و زمانی که مدت کار روزانه سرانجام به ۱۰ ساعت تقلیل یافت، دو برابر آن میزان کاهش دادند. بنابراین، هر جا که شرایط اجازه می‌داد، مزدها دست‌کم ۲۵ درصد کاهش یافت.^{۱۴۳} در چنین شرایط مساعدی بود که سرمایه به تبلیغ برای لغو قانون سال ۱۸۴۷ میان کارگران کارخانه پرداخت. هر نوع روش اغوا، وسوسه یا تهدیدی را مورد استفاده قرار دادند؛ اما همه بیهوده بود. در یک مورد با نیم‌دوجین عریضه که در آن‌ها کارگران وادار شده بودند تا از «ظلم و تعدی ناشی از این قانون» شکایت کنند، خود عریضه‌نویسان در تحقیقات شفاهی اظهار داشتند که از آنان به اجبار امضا گرفته‌اند. آن‌ها احساس می‌کردند مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند اما از جانب چیزی متفاوت با قانون کار.^{۱۴۴} اما اگر کارخانه‌دارها موفق نشدند کارگران را وادارند تا مطابق میل آن‌ها سخن بگویند، خودشان با صدایی هر چه بلندتر در مطبوعات و پارلمان به نام کارگران دست به جار و جنجال زدند. بازرس‌های کارخانه‌ها را نوعی کمیسرهای کنوانسیون متهم کردند که بی‌رحمانه کارگران بیچاره‌ی کارخانه‌ها را فدای خیال‌پردازی‌های خود برای بهبود دنیا می‌کنند. این مانور نیز شکست خورد. لئونارد هورنر، که خود بازرس کارخانه بود، شخصاً و به کمک معاونان خویش دست به تحقیقات مفصلی از شاهدان در کارخانه‌های لانکشاير زد. حدود ۷۰ درصد از کارگرانی که مورد تحقیق قرار گرفتند، به نفع ۱۰ ساعت کار اظهار نظر کردند، درصد بسیار کمتری طرفدار ۱۱ ساعت بودند و اقلیت بسیار ناچیزی از ۱۲ ساعت کار قدیمی دفاع کردند.^{۱۴۵}

ترفند «دوستانه»ی دیگر این بود که کارگران بزرگسال را مجبور می‌کردند ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار کنند و سپس اظهار می‌کردند که این امر نشانه‌ی خوبی از تمایل واقعی پرولتاریاست. اما بار دیگر، لئونارد هورنر، بازرس «بی‌رحم» کارخانه، در

۱۴۳. «پی بردم که از افرادی که ۱۰ شیلینگ در هفته دریافت می‌کردند، ۱ شیلینگ بابت کاهش عمومی ۱۰ درصدی مزدها، یک شیلینگ و پنج پنی از ۹ شیلینگ باقی‌مانده بابت کوتاه شدن زمان کار کسر می‌کردند یعنی مجموعاً ۲ شیلینگ و ۶ پنی؛ با این همه بسیاری از کارگران گفتند که ۱۰ ساعت کار را ترجیح می‌دهند» (اثر پیش‌گفته).

۱۴۴. «با این که آن را امضا کردم» (عریضه را) «همان‌موقع به خودم گفتم دارم کار بدی می‌کنم.» «پس چرا امضا کردید؟» «چون اگر این کار را نمی‌کردم بیرونم می‌کردند.» عریضه‌نویس دقیقاً خود را تحت «ظلم و تعدی» می‌دانست اما نه از سوی قانون کار» (اثر پیش‌گفته، ص ۱۰۲).

۱۴۵. اثر پیش‌گفته، ص ۱۷. در ناحیه‌ی آقای هورنر، ۱۰،۲۷۰ کارگر مرد بزرگسال در ۱۸۱ کارخانه مورد تحقیق قرار گرفتند. اظهارات آن‌ها را می‌توان در ضمیمه‌ی گزارش‌های کارخانه‌ها برای نیم‌سال منتهی به اکتبر سال ۱۸۴۸ یافت. این تحقیقات مطالبی را در اختیار می‌گذارد که در زمینه‌های دیگر نیز ارزشمند است.

محل حاضر شد. اکثر «اضافه کاران» اظهار کردند:

«آن‌ها بیشتر ترجیح می‌دادند که به ازای حقوق کمتر ۱۰ ساعت کار کنند، اما چاره‌ی دیگری نداشتند؛ بسیاری بیکارند، بسیاری از ریسندگان که به‌عنوان قطعه‌کار کار می‌کردند و راهی دیگر نداشتند، حقوق بسیار کمی می‌گرفتند، و اگر به‌زمان طولانی‌تر کار تن ندهند، بلافاصله عده‌ی دیگری جای آن‌ها را خواهند گرفت. در نتیجه موضوع برای آنان به این صورت مطرح است که یا با زمان طولانی‌تر کار موافقت کنند یا کلاً از کار بیکار شوند.»^{۱۴۶}

بدین‌سان بیکار مقدماتی سرمایه‌با شکست روبرو شد و لایحه‌ی ۱۰ ساعت کار در اول ماه مه سال ۱۸۴۸ اجرا شد. با این همه، در همین اوضاع شکست فاحش حزب چارティスト که رهبرانش بازداشت و سازمانش متلاشی شده بود، اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر انگلستان را متزلزل کرد. کمی پس از آن قیام ژوئن در پاریس و سرکوب خونین آن، تمامی جناح‌های طبقات حاکم، زمین‌داران و سرمایه‌دارها، زالوهای بورس‌باز و مغازه‌داران خرده‌پا، طرفداران حمایت از صنایع داخلی و تجارت آزاد، دولت و اپوزیسیون، کشیشان و آزاداندیشان، فاحشه‌های جوان و راهبه‌های پیر را در انگلستان و قاره‌ی اروپا، زیر شعار مشترک نجات مالکیت، مذهب، خانواده و اجتماع متحد کرد. همه‌جا طبقه‌ی کارگر مطرود و متمرّد اعلام شد و مشمول **قانون مظنونین** (loi des suspects) قرار گرفت. کارخانه‌دارها دیگر نیازی به خویشن‌داری نداشتند. آن‌ها نه تنها علیه قانون ده ساعت کار بلکه علیه تمامی قانون‌هایی که از سال ۱۸۳۳ به محدود کردن استثمار «آزادانه»ی نیروی کار پرداخته بودند آشکار شوریدند. این شورش «طرفداران برده‌داری»^{*} در مقیاسی کوچک بود که بیش از دو سال بای‌پروایی کلبی‌منشانه و قدرتی مرعوب‌کننده ادامه یافت و به راحتی انجام شد چراکه سرمایه‌دار شورشی چیزی جز پوست کارگرانش را به مخاطره نمی‌افکند.

برای درک آن‌چه که بعدها اتفاق افتاد، باید به یاد داشته باشیم که هر سه قانون کار سال‌های ۱۸۳۳، ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷ تا جایی که یکدیگر را اصلاح نمی‌کردند به قوت خود باقی مانده بودند، هیچ‌کدام از آن‌ها کار روزانه‌ی کارگران مذکور بالاتر از ۱۸ سال را محدود نکرد، و از سال ۱۸۳۳ به بعد، ۱۵ ساعت کار از ۵:۳۰ صبح تا ۸:۳۰ شب «روز» قانونی محسوب

۱۴۶. اثر پیش‌گفته. رجوع کنید به شهادت‌هایی که توسط خود لئونارد هورنر جمع‌آوری شده است، شماره‌های ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳ و مواردی که توسط معاون بازرس، الف، جمع‌آوری شده است، شماره‌های ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۷۰ ضمیمه. کارخانه‌داری نیز در یک مورد حقایق را عریان بیان کرده بود. در همین سند پس از شماره‌ی ۲۶۵ به شماره‌ی ۱۴ رجوع کنید.

* اصطلاح معمول مارکس برای جنگ داخلی آمریکا در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵. - م. ۱

می شد و در چارچوب آن ۱۲ ساعت و بعدها ۱۰ ساعت کار نوجوانان و زنان تحت شرایط مقرر می باید انجام می شد.

کارخانه دارها اینجا شروع به اخراج شماری از کارگران نوجوان و زنانی - در بسیاری موارد نیمی از آنها - کردند که قبلاً استخدام کرده بودند؛ سپس کار شبانه را که تقریباً ناپدید شده بود برای بزرگسالان مذکر از نو بایب کردند. آنان فریاد می زدند که قانون ده ساعت کار راه دیگری برای شان باقی نگذاشته است!^{۱۴۷}

گام دومی که برداشتند به ساعات قانونی توقف کار برای غذا خوردن مربوط بود. به سخنان بازرس های کارخانه ها گوش می دهیم.

«از زمانی که زمان کار به ۱۰ ساعت محدود شده بود، کارخانه دارها با این که هنوز عملاً نظریه ی خویش را تا آخر دنبال نمی کنند، مدعی اند که اگر ساعات کار از ۹ صبح تا ۷ شب باشد، با اجازه دادن به کارگران که یک ساعت پیش از ۹ صبح و نیم ساعت پس از ۷ شب غذا بخورند، مقررات را رعایت کرده اند. اکنون در برخی موارد یک ساعت و یا نیم ساعت را برای خوردن ناهار اختصاص می دهند، و در همان حال تأکید می کنند مجبور نیستند هیچ بخشی از این یک ساعت و نیم را در جریان کار روزانه ی ۱۰ ساعته برای خوردن غذا اختصاص دهند.»^{۱۴۸}

به این ترتیب، کارخانه دارها مدعی بودند که مقررات اکید و دقیق قانون سال ۱۸۴۴ درباره ی وقت غذا فقط به کارگران اجازه داده است که پیش از آمدن به کارخانه و پس از ترک آن یعنی در خانه! بخورند و بیاشامند. و راستی، چرا کارگران نباید ناهار خود را پیش از ساعت ۹ صبح بخورند؟ با این همه، حقوق دان های سلطنتی اعلام کردند که اوقات مقرر برای خوردن غذا

«باید در زمان توقف کار در همان کار روزانه منظور شود و ۱۰ ساعت کار پیوسته، از ۹ صبح تا ۷ شب، بدون هیچ وقفه ای قانونی نیست.»^{۱۴۹}

سرمایه پس از این استدلال های دلپذیر، شورش واقعی را با اقدامی آغاز کرد که در تطابق با نص قانون بود و از این رو قانونی تلقی می شد.

یقیناً قانون سال ۱۸۴۴، کار کودکان ۸ تا ۱۳ ساله ای را که پیش از ظهر کار کرده باشند، پس از ساعت یک بعداز ظهر، ممنوع کرده بود. اما این قانون به هیچ وجه ۶ ساعت و نیم کار

۱۴۷. گزارش های بازرس های کارخانه ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۱۴۸. گزارش های بازرس های کارخانه ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۸، ص ۲۷.

۱۴۹. گزارش های بازرس های کارخانه ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۳۰.

کودکانی را که کار روزانه‌شان از ساعت ۱۲ ظهر یا پس از آن شروع می‌شود، تنظیم نکرده بود. کودکان ۸ ساله اگر سر ظهر کار خود را شروع می‌کردند، ممکن بود از ساعت ۱۲ تا ۱۱ (ساعت)؛ از ۲ تا ۴ در بعدازظهر (۲ ساعت)؛ و از ۵ تا ۸:۳۰ در شب (۳½ ساعت) به کار گمارده شوند. در مجموع هم همان ۶½ قانونی را کار می‌کردند! اما آن‌ها کار حتی بهتری انجام دادند. برای این که کار کودکان با کار کارگران مذکر بزرگسال تا ۸:۳۰ شب هم‌زمان تمام شود، کارخانه‌دارها فقط می‌بایست تا ساعت ۲ بعدازظهر به آنان کاری ندهند؛ سپس می‌توانستند آن‌ها را تا ۸:۳۰ شب در کارخانه یکسره نگاه دارند.

«و اکنون صراحتاً تصدیق می‌شود که در نتیجه‌ی تمایل کارخانه‌دارها به این که ماشین‌آلات‌شان بیش از ۱۰ ساعت در روز کار کنند، این رویه در انگلستان وجود دارد که پس از رفتن کارگران نوجوان و زنان، کودکان را همراه با بزرگسالان مذکر، در صورت خواست کارخانه‌دار تا ساعت ۸:۳۰ سر کار نگهدارند.»^{۱۵۰}

کارگران و بازرسان‌های کارخانه از لحاظ بهداشتی و اخلاقی اعتراض کردند اما سرمایه‌چنین پاسخ داد:

«نتایج کردار من به گردن خودم است. تقاضای صدور حکم را نسبت به شرط مذکور در سند خود دارم.»^{*}

در واقع، بنا به آمارهایی که به مجلس عوام در ۲۶ ژوئیه‌ی سال ۱۸۵۰ ارائه شد، با وجود همه‌ی اعتراضات، تا ۱۵ ژوئیه‌ی سال ۱۸۵۰، ۳,۷۴۲ کودک هنوز تابع این رویه در ۲۵۷ کارخانه بودند.^{۱۵۱} تازه این کافی نبود. چشم تیزبین سرمایه‌کشف کرده بود که قانون سال ۱۸۴۴ اگرچه ۶ ساعت کار پیش از ظهر را بدون وقفه‌ای دست‌کم نیم‌ساعته برای تجدید قوا اجازه نداده، چیزی از این قبیل را برای کار بعدازظهر مقرر نداشته است. از این رو، سرمایه‌همین را خواست و این رضایت‌خاطر را کسب کرد که نه تنها کودکان ۸ ساله را با کار بی‌وقفه از ساعت ۲ تا ۸:۳۰ شب از پا در آورد بلکه آن‌ها را گرسنه روانه‌ی خانه کند.

«آری، قلب او

۱۵۰. اثر پیش‌گفته، ص ۱۴۲.

* این نقل قول، و نقل قول بعدی، از نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی، اثر ویلیام شکسپیر، پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی اول، اقتباس شده است (سخنرانی شایلوک). - م. ا. [مجموعه آثار نمایشی ویلیام شکسپیر، ترجمه‌ی دکتر علاءالدین بازارگادی،

جلد اول، ص ۴۰۷، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۰ - م. فا]

۱۵۱. گزارش‌های بازرسان‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۰، صص ۵-۶.

سند چنین می‌گوید.^{۱۵۲}

با این همه، این چسبیدن شایلوکووار به نص قانون سال ۱۸۴۴ در مورد تنظیم کار کودکان، تنها دستاویزی برای شورش علنی علیه همین قانون کار «نوجوانان و زنان» بود. به یاد داریم که هدف اصلی این قانون الغای «نوبت‌کاری ساختگی» بود و همین محتوای عمده‌ی آن را تشکیل می‌داد. کارخانه‌دارها شورش خود را فقط با این اظهارنظر آغاز کردند که موادی از قانون سال ۱۸۴۴ مبنی بر ممنوعیت استفاده‌ی نامحدود (ad libitum) از نوجوانان و زنان در فواصل کوتاه کار روزانه‌ی ۱۵ ساعته که به میل کارفرما تعیین می‌شد.

تا هنگامی که ساعات کار به ۱۲ ساعت محدود می‌شد نسبتاً بی‌زیان (comparatively harmless) بوده است، اما پس از قانون ده ساعت به درد و رنجی دلخراش (hardship) بدل شده‌اند.^{۱۵۳}

آن‌ها در نهایت خونسردی به بازرس‌ها اطلاع دادند که خود را بالاتر از نص قانون می‌دانند و بار دیگر نظام قدیمی را به نفع خویش باب خواهند کرد.^{۱۵۴} آن‌ها می‌گفتند که این

۱۵۲. سرشت سرمایه چه در شکل‌های تکامل یافته‌اش و چه در شکل‌های تکامل نیافته‌اش همواره یکسان باقی می‌ماند. در مجموعه قانون‌هایی که بر قلمرو مکزیک تحت نفوذ حکومت برده‌داران کمی پیش از شروع جنگ داخلی آمریکا تحمیل شد، تصریح شده است که کارگر «پول» او (سرمایه‌دار) است زیرا سرمایه‌دار نیروی کار او را خریده است. همین نظر در میان پاتریسین‌های رومی حاکم بوده است. بولی راکه به پلبین‌های بدهکار قرض داده بودند از سوی آنان با مصرف وسایل معاش به گوشت و خون‌شان تغییر جوهر داده بود. بنابراین، این «گوشت و خون» «پول آن‌ها» بود. همین است که قانون الواح ده گانه* مورد پسند شایلوکو پدید آمده است. نظریه‌ی لنگه** مبنی بر این که طلبکاران پاتریسین‌گه گاه در آن سوی رودخانه‌ی تیبر با گوشت بدهکاران ضیافت برپا می‌کردند به همان اندازه مورد تردید است که نظریه‌ی داومر درباره‌ی عشای ربانی***

* قانون الواح دوازده گانه (ده لوح به علاوه‌ی دو لوح تکمیلی) ابتدایی‌ترین نظام‌نامه‌ی قانونی رومی‌هاست که در سال ۴۵۰ قبل از میلاد وضع شد. لوح سوم بند ۱۶ اعلام می‌دارد: «در سومین روز بازار، طلبکاران باید سهم خود را ببرند. اگر آن‌ها کم‌تر یا بیش‌تر از سهم خود ببرند، باید بدون غرض ورزی باشد.» تمام نویسندگان عهد باستان که به این فراز پرداخته‌اند، آن را به معنای قطع کردن واقعی بدن بدهکار و نه اموال او تعبیر کرده‌اند و مارکس هم در اینجا (همانند هگل) از آنان پیروی می‌کند - م. ۱

** لنگه نظریه‌ی خود را در کتاب نظریه‌ی قانون‌های مدنی یا اصول بنیادی جامعه، لندن، ۱۷۶۷، جلد ۲، کتاب ۵، فصل ۲۰ بیان می‌کند - م. ۱

*** گئورگ فریدریش داومر (۱۸۰۰-۱۸۷۵)، نویسنده درباره‌ی تاریخ مذهب نظریه‌ای داشت که در رازهای مسیحیت دوران باستان (۲ جلدی، هامبورگ، ۱۸۴۷) آمده که بنا به آن مسیحیان اولیه هنگامی که مراسم عشای ربانی را برگزار می‌کردند، گوشت انسان را می‌خوردند - م. ۱

۱۵۳. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۳۳.

۱۵۴. از آن جمله است نامه‌ی آش‌ورث بشردوست به لئونارد هورنر که به شیوه‌ی کواکر مآبانه‌ی خود مضمّن‌کننده است.

امر به نفع خود کارگرانی است که بد راهنمایی شده‌اند،
 «چرا که مزد بیشتری دریافت خواهند کرد.» «این تنها طرح ممکن برای حفظ
 سیادت صنعتی بریتانیای کبیر در چارچوب قانون ده ساعت کار است.»^{۱۵۵} «بی‌شک
 کشف بی‌نظمی در نوبت‌کاری کمی دشوار است؛ اما چه اهمیتی دارد؟ (What of that?)
 آیا باید با منافع سترگ صنعتی این کشور چون موضوعی بی‌اهمیت برخورد
 کرد تا بازرس‌ها و معاونان کارخانه‌ها زحمت کم‌تری (some little trouble) بکشند؟»^{۱۵۶}

البته این ترندها بی‌فایده بود. بازرس‌های کارخانه‌ها به دادگاه‌ها متوسل شدند. اما
 دیری نپایید که ابرهای گرد و خاک برخاسته از عریضه‌های کارخانه‌دارها چنان آقای جورج
 گری، وزیر کشور، را در بر گرفت که وی در بخشنامه‌ای به تاریخ ۵ اوت سال ۱۸۴۸ به
 بازرس‌ها توصیه کرد که

«از اقامه‌ی دعوا علیه کارخانه‌دارها به خاطر نقض نص قانون، یا به کارگیری
 نوبت‌کاری در مورد نوجوانان بپرهیزند مگر دلیلی برای اثبات این امر وجود داشته
 باشد که چنین نوجوانانی را عملاً برای دوره‌ای طولانی‌تری که قانون مجاز می‌داند
 به کار گرفته باشند.»

ج. استوارت، بازرس کارخانه، بنا به این دستور اجازه داد تا به اصطلاح نوبت‌کاری طی
 کار ۱۵ ساعته‌ی کارخانه در سراسر اسکاتلند از نورواج یابد که به سرعت همچون گذشته
 شکوفا شد. از طرف دیگر، بازرس‌های انگلیسی اعلام کردند که وزیر کشور از هیچ قدرت
 دیکتاتورمآبانه‌ای برخوردار نیست که به او اجازه دهد قانون را ملغی سازد، و به پیگرد
 حقوقی خود علیه «شورش طرفداران برده‌داری» ادامه دادند.

اما از جلب کارخانه‌دارها و کشاندن آن‌ها به دادگاه‌ها چه فایده‌ای به دست می‌آید،
 هنگامی که دادگاه‌ها، و در این مورد **دادرس‌های کنت‌نشین‌ها** (county magistrates)^{۱۵۷}،
 آن‌ها را تبرئه می‌کنند؟ در این دادگاه‌ها کارخانه‌دارها خود به قضاوت خویش می‌پردازند.

→ گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۴.

۱۵۵. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۳۸.

۱۵۶. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۱۴۰.

۱۵۷. این «دادرس‌های کنت‌نشین‌ها» که ویلیام کابت آن‌ها را «حقوق‌نگیران بزرگ» می‌نامد، نوعی از قضات صلح‌اند که
 حقوق نمی‌گیرند و از میان معتمدترین افراد در هر استان انتخاب می‌شوند. آن‌ها در واقع دادگاه‌های قضایی موروثی
 طبقات حاکم را تشکیل می‌دهند.

مثلاً، شخصی به نام اسکریچ، که صاحب شرکت پنبه‌ریسی کرشاوا، لیز و شرکاء است، جزئیات یک نوبت‌کاری را که برای کارخانه‌اش در نظر گرفته بود به بازرس کارخانه‌ی بخش خود پیشنهاد کرد. ابتدا با شنیدن جواب رد بازرس به پیشنهاد خود آرام بود. چند ماه بعد، آدمی به نام رایبسون که او هم کارخانه‌ی ریسنده‌ی پنبه داشت، و اگر چه مرد «جمعه»^{۱۵۸} اسکریچ نبود اما دست‌کم از خویشان او به‌شمار می‌آمد، به جرم استفاده از همان نوبت‌کاری که اسکریچ پیشنهاد کرده بود به دادگاه بخش استوک پورت جلب شده بود. چهار دادرس که سه نفر از آنان صاحب کارخانه‌های ریسنده‌ی پنبه بودند و در رأس آنها هم همان اسکریچ همیشگی قرار داشت، هیئت قضات را تشکیل می‌دادند. اسکریچ رایبسون را تبرئه و اعلام کرد آنچه برای رایبسون حق است برای اسکریچ هم عادلانه است. وی به پشوانه‌ی همان حکم حقوقی که خودش داده بود، بی‌درنگ نوبت‌کاری جدیدی را در کارخانه‌ی خویش باب کرد.^{۱۵۸} یقیناً ترکیب چنین دادگاهی نقض صریح خود قانون است.^{۱۵۹}

بازرس هول فریادزنان می‌گوید: «این مضحکه‌های قضایی به فوریت ایجاب می‌کند که راه‌حلی یافته شود؛ یا این قانون باید به گونه‌ای تغییر کند که با این احکام منطبق باشد یا این که مسئولیت اجرای آن را دادگاه‌هایی به عهده بگیرند که کمتر خطاپذیر باشند و هنگامی که چنین مواردی مطرح می‌شوند حکم‌هایی که می‌دهند با قانون مطابقت داشته باشد... آرزو می‌کنم قضات حقوق‌بگیر باشند!»^{۱۶۰}

حقوق‌دان‌های سلطنتی اعلام کردند که تفسیر کارخانه‌دارها از قانون سال ۱۸۴۸ نامعقول است. اما ناجیان جامعه از هدف خود دست برنداشتند.

لئونارد هورنر گزارش می‌دهد: «پس از آن‌که طی ۱۰ تعقیب کیفری در ۷ بخش قضایی تلاش کردم تا آنان را وادار به اجرای قانون کنم و تنها در یک مورد مورد حمایت دادرس‌ها قرار گرفتم... معتقدم که تعقیب کیفری بیشتر برای نقض قانون بیهوده است. آن بخش از قانون سال ۱۸۴۸ که برای تضمین یکنواختی در ساعات

* اشاره به یکی از شخصیت‌های داستان رایبسون کروزرته اثر دانیل دوفو. جمعه سیاه‌پوستی بود که به کمک رایبسون از هجوم وحشیان نجات یافت و عملاً به خدمتکار او بدل شد. م. فا.

۱۵۸. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، صص ۲۱-۲۲. همچنین رجوع کنید به نمونه‌های مشابه در همان جا، صص ۴، ۵.

۱۵۹. بنا به بخش ۱۰، بندهای ۱ و ۲ بیست و چهارمین قانون تصویب‌شده در دوران سلطنت ویلیام چهارم، معروف به قانون کار پیر جان هاب‌هاوز، مقرر شده بود که هیچ صاحب کارخانه‌ی پنبه‌ریسی یا بافتندگی، یا پلدر، پسر یا برادر چنین مالکی، به‌عنوان قاضی صلح در مسائلی که به قانون کار مربوط است، انجام وظیفه نکند.

۱۶۰. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، صص ۲۲.

کار وضع شده است... دیگر در بخش من (لانکشاير) جاری نیست. نه معاونانم و نه خود من هیچ وسیله‌ای در اختیار نداریم که هنگام بازرسی از کارخانه‌ای که در آنجا به صورت نوبتی کار می‌شود، اطمینان پیدا کنیم که نوجوانان و زنان بیش از ۱۰ ساعت در روز کار نمی‌کنند... در ۳۰ آوریل... شمار کارخانه‌هایی که نوبتی کار می‌کردند به ۱۱۴ مورد می‌رسید و مدتی است که به سرعت در حال افزایش هستند. به طور کلی، ساعت کار در کارخانه از شش صبح به هفت و نیم بعد از ظهر یعنی سیزده ساعت و نیم... و در مواردی به پانزده ساعت یعنی از ساعت پنج و نیم صبح تا ساعت هشت و نیم شب افزایش یافته است.^{۱۶۱}

لئونارد هورنر از دسامبر سال ۱۸۴۸ به بعد فهرست ۶۵ کارخانه‌دار و ۲۹ سرپرست کارخانه را در اختیار داشت که به اتفاق اعلام کرده بودند که هیچ نظام نظارتی نمی‌تواند در چارچوب نوبت‌کاری، مانع از انجام میزان بسیار وسیعی از زیادکاری شود.^{۱۶۲} گاهی کودکان و نوجوانان را که در سالن ریسندهی کار می‌کردند به سالن بافندگی منتقل می‌کردند (shifted) و گاهی در طول ۱۵ ساعت، آن‌ها را از یک کارخانه به کارخانه‌ی دیگر می‌بردند.^{۱۶۳} چگونه امکان داشت نظامی را کنترل کرد که

«تحت پوشش نوبت‌کاری یکی از انواع طرح‌های ممکن را برای بُر زدن "کارگران" در ترکیب‌های پایان‌ناپذیر به کار می‌برد و ساعات کار و استراحت را برای افراد مختلف در سراسر روز چنان تغییر می‌دهد که هرگز با مجموعه‌ی کاملی از کارگرانی روبرو نیستند که همراه با هم در یک زمان در یک سالن کار کنند»^{۱۶۴}

اما حتی اگر زیادکاری بالفعل را نادیده بگیریم، این به اصطلاح نوبت‌کاری زاده‌ی تخیل سرمایه‌داری است که حتی فوریه هم در طرح‌واره‌های بامزه‌ی خود در نشست‌های کوتاه (courtes séances)^{*} نمی‌توانست از آن پیشی بگیرد. جز این که در اینجا «جذابیت کار» تبدیل به جذابیت سرمایه می‌شود. مثلاً، نظری به طرح‌هایی بیندازید که «مطبوعات آبرومند» به عنوان الگوی «آنچه با میزانی خردمندانه‌ای از دقت و روش می‌توان به آن نایل

۱۶۱. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۵.

۱۶۲. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۹، ص ۶.

۱۶۳. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۲۱.

۱۶۴. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۹۵.

* فواصل کوتاه مدت کار که فوریه برای جامعه‌ی آرمانی خود به تصویر کشیده بود. این فواصل مطابق با یازدهمین شور و هیجان انسانی، یعنی شور و هیجان برای تنوع است که بدون آن کار نمی‌تواند «جذاب» باشد. رجوع کنید به جامعه‌ی نوین صنعتی و اجتماع پذیر، ویراست دوم، پاریس، ۱۸۴۵، ص ۶۷-۱.

شد» (what a reasonable degree of care and method can accomplish) از آن‌ها ستایش کرده‌اند. گاهی کارکنان را به دوازده یا پانزده مقوله تقسیم‌بندی می‌کنند و این مقولات نیز پیوسته دستخوش تغییر در ترکیب خود هستند. در طی کار ۱۵ ساعته‌ی کارخانه، سرمایه‌دار کارگر را برای ۳۰ دقیقه، گاهی یک ساعت، می‌پذیرفت و سپس او را دوباره رها می‌کرد تا باز از نو به کارخانه آورد و دوباره بیرون کند؛ پی در پی او را به این سو و آن سو، در فواصل زمانی متفاوت، اعزام می‌کرد و تا زمانی که ۱۰ ساعت کار انجام نشده بود از او دست نمی‌کشید. همانند یک نمایش، اشخاص یکسانی باید به نوبت در صحنه‌های مختلف پرده‌های متفاوت ظاهر شوند. و همان‌طور که یک بازیگر مجبور است در سراسر نمایش در صحنه بماند، کارگران نیز مجبورند تمام ۱۵ ساعت را در کارخانه بمانند بدون این که زمان رفت و آمد را به حساب آورند. به این ترتیب، ساعات استراحت به ساعت بطالت اجباری تبدیل می‌شود و مردان جوان را به میکده و زنان جوان را به فاحشه‌خانه می‌کشاند. هر حیل‌ی جدیدی که روزانه به ذهن سرمایه‌دار خطور می‌کرد تا ماشین‌هایش بی‌وقفه ۱۲ یا ۱۵ ساعت کار کنند بدون آن‌که شمار کارکنان افزایش یابد، به این معنا بود که کارگر باید غذای خود را در بخش‌های متفاوتی از زمان به سرعت بخورد. در دوران تبلیغ برای ۱۰ ساعت کار روزانه، کارخانه‌دارها فریاد می‌زدند که ارادل و اوباش کارگر با این امید که مزد ۱۲ ساعت کار را برای ۱۰ ساعت به دست آورند عریضه می‌نویسند. اکنون آن‌ها صورت مسئله را برعکس کرده‌اند. مزد ۱۰ ساعت کار را در مقابل ۱۲ یا ۱۵ ساعت استفاده از نیروی کار کارگران می‌پرداختند.^{۱۶۵} این بود قلب موضوع، این بود روایت کارخانه‌دارها از قانون ۱۰ ساعت! همین چاپلوسان تجارت آزاد بودند که با دلی آکنده از عطف‌انسانی، ده سال تمام، در جریان تبلیغات علیه قوانین غلات، با محاسباتی دقیق بر حسب پوند، شیلینگ و پنی به کارگران نشان داده بودند که با واردات آزاد غلات، ۱۰ ساعت کار با توجه به وسایل موجود صنعت انگلستان برای ثروتمند کردن سرمایه‌دارها کاملاً کافی است.^{۱۶۶}

سرانجام، پس از دو سال، با حکمی که توسط یکی از چهار دادگاه عالی انگلستان، دیوان محاسبات، داده شد، شورش سرمایه به تاج پیروزی مزین شد. دیوان محاسبات در

۱۶۵. به گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۶ و توضیحات مفصل درباره‌ی «نظام نوبتی» که توسط بازرس‌های کارخانه، هاول و ساندروز در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸ داده‌اند، رجوع کنید. همچنین به عریضه به ملکه از سوی کشیش آشتون* و ویستی، در بهار سال ۱۸۴۹، علیه «نظام نوبتی» رجوع کنید.

* Ashton-under-lyne در لانکشاير، شهر صنعتی کارخانه‌های پنبه‌ریسی و مرکز عمده‌ی تبلیغ که منجر به تصویب قانون کار سال ۱۸۴۷ شد. - م. ۱.

۱۶۶. به عنوان نمونه به ر. ح. کریگ، مسئله‌ی کارخانه و لایحه‌ی ده ساعت، لندن، ۱۸۳۷، رجوع کنید.

مورد یک پرونده که در ۸ فوریه سال ۱۸۵۰ برای بررسی نزد آن فرستاده شده بود، حکم داد که کارخانه‌دارها یقیناً برخلاف مضمون قانون سال ۱۸۴۴ عمل می‌کنند، اما خود این قانون حاوی واژه‌های معینی است که آن را بی‌معنا کرده است. «این تصمیم در حکم ابطال قانون ده ساعت بود.»^{۱۶۷} شمار وسیعی از کارخانه‌دارها که تا آن موقع جرأت نمی‌کردند از نظام نوبتی در مورد نوجوانان و زنان استفاده کنند، اکنون با اشتیاق به آن روی آوردند.^{۱۶۸}

اما این به ظاهر پیروزی قطعی سرمایه‌بی‌درنگ با ضدحمله‌ای روبرو شد. تا آن زمان کارگران منفعلانه، هرچند انعطاف‌ناپذیر و بی‌وقفه، مقاومت می‌کردند. اما اکنون در لانکشر و یورکشایر در گردهمایی‌های تهدیدآمیزی دست به اعتراض می‌زدند. آنان می‌گفتند پس قانون ده ساعت کار شارلاتان‌بازی محض و یک نیرنگ پارلمانی است. این قانون هرگز وجود نداشته است! بازرس‌های کارخانه فوراً به دولت هشدار دادند که تضادهای طبقاتی به تنش بی‌سابقه‌ای رسیده است. برخی از خود کارخانه‌دارها چنین شکایت می‌کردند:

«به دلیل تصمیمات متضاد قضاوت، شرایطی کاملاً نامتعارف و هرج و مرج طلبانه حاکم شده است. یک قانون در یورکشایر حاکم است، قانون دیگری در لانکشر؛ یک قانون در یک بخش از لانکشر جاری است و قانون دیگری در همسایه‌ی نزدیک آن. کارخانه‌دارهای شهرهای بزرگ می‌توانند قانون را زیر پا گذارند، کارخانه‌دارهای مناطق روستایی نمی‌توانند کارگران لازم را برای نوبت‌کاری بیابند، چه رسد به نقل و انتقال کارگران از یک کارخانه به کارخانه‌ی دیگر و غیره.»

«و نخستین بند از حقوق بشر سرمایه‌برابری در استثمار نیروی کار است.»^۶
در چنین اوضاع و احوالی، سازشی بین کارخانه‌دارها و کارگران رخ داد که با قانون مکمل کار مورخ ۵ اوت سال ۱۸۵۰، مهر تصویب پارلمان بر آن خورده بود. کار روزانه برای

۱۶۷. ف. انگلس، «ده ساعت کار در انگلستان»، در نوبه راینش تسانتونگ، مجله‌ی سیاسی-اقتصادی، به سردبیری خودم، ص ۱۳ شماره‌ی آوریل ۱۸۵۰. در جریان جنگ داخلی آمریکا، همین دیوان «عالی» عدالت، ابهامی را در کلمات کشف کرده بود که قانون مقابله با تسلیح کشتی‌های راهزنان دریایی را دقیقاً به عکس خود بدل می‌کرد.^{*}
^{*} این قانون به فرمان کمک‌های خارجی سال ۱۸۱۹ (جورج سوم) مربوط بود. این قانون تجهیز کشتی‌ها را برای دخالت در عملیات نظامی علیه کشورهایی که انگلستان با آن‌ها در جنگ نبود ممنوع می‌کرد. در نوامبر ۱۸۴۳، دیوان محاسبات ادعا کرد که دولت انگلستان هیچ توجیهی در توقیف کشتی الکساندرا که قرار بود به نفع ایالات متحده‌ی جنوب وارد عمل شود ندارد. م. ا.

۱۶۸. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳ آوریل ۱۸۵۰.

«نوجوانان و زنان» از ۱۰ ساعت به ۱۰ $\frac{۱}{۴}$ ساعت در پنج روز نخست هفته افزایش یافت و شنبه‌ها به ۷ $\frac{۱}{۲}$ ساعت کاهش پیدا کرد. کار باید بین ساعت ۶ بامداد تا ۶ بعدازظهر انجام می‌شد^{۱۶۹}، با وقفه‌ای که نباید کمتر از ۱ $\frac{۱}{۴}$ ساعت برای خوردن غذا باشد که آن هم مطابق با مقرراتی که در سال ۱۸۴۴ وضع شده بود دقیقاً باید در زمان واحدی برای همه باشد.^{۱۷۰} به این طریق نوبت‌کاری یک‌بار برای همیشه پایان یافت. در مورد کار کودکان، قانون سال ۱۸۴۴ برقرار باقی ماند.

گروهی از کارخانه‌دارها این بار نیز مانند گذشته برای خود حقوق اربابی بر کودکان پرولتاریا را حفظ کردند. آنان صاحبان صنایع ابریشم بودند. در سال ۱۸۳۳ تهدیدکنان اعلام کرده بودند که «اگر آزادی کار کردن کودکان در هر سنی برای ده ساعت کار سلب شود، کارخانه‌های‌شان تعطیل خواهد شد.» بنا به اظهار آنان، خریدن تعداد کافی از کودکان بالای ۱۳ سال برای آن‌ها غیرممکن است. آنان به زور به امتیازات دلخواه خویش دست یافتند. تحقیقات بعدی نشان داد که دستاویز آنان صاف و ساده دروغ بوده است.^{۱۷۱} با این همه، این امر مانع نشد که در سراسر دهه‌ی بعدی از خون کودکان کوچکی که باید برای انجام کارشان روی صندلی‌های بلندی می‌نشستند، ده ساعت تمام در روز ابریشم بریسند.^{۱۷۲} یقیناً قانون سال ۱۸۴۴ «آزادی» صاحبان صنایع ابریشم را در به کار گرفتن کودکان زیر ۱۱ سال برای مدتی طولانی‌تر از ۶ $\frac{۱}{۴}$ ساعت در روز «سلب کرده بود». اما در مقابل، امتیاز به کار گماردن کودکان ۱۱ تا ۱۳ ساله را به مدت ۱۰ ساعت در روز برای آن‌ها تضمین کرد و در مورد آنان آموزش اجباری مرسوم برای تمامی کودکانی را که در کارخانه‌ها کار می‌کردند، لغو کرده بود. این بار بهانه از این قرار بود

«بافت ظریف منسوجات ابریشمی مستلزم تماس سبک‌بال انگشتان است که تنها در نتیجه‌ی کار در این کارخانه‌ها از زمان کودکی کسب می‌شود.»^{۱۷۳}

کودکان را به سادگی به خاطر انگشتان ظریف‌شان قتل‌عام می‌کردند، درست به همان ترتیب که گاوهای شاخ‌دار را در روسیه‌ی جنوبی برای پوست و چربی‌شان می‌کشند. سرانجام در سال ۱۸۵۰، امتیازات اعطاشده در سال ۱۸۴۴ محدود به بخش‌های ابریشم‌تابی

۱۶۹. در زمستان می‌توانند فاصله‌ی زمانی ۷ صبح تا ۷ شب را جایگزین آن کنند.

۱۷۰. «قانون کنونی» (قانون ۱۸۵۰) «سازشی بود که بنا به آن کارگران از مزایای قانون ده ساعت کار به ازای یکنواخت شدن زمان شروع و پایان کار کسانی که کارشان محدود شده بود، صرف‌نظر کردند» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۲، ص ۱۴).

۱۷۱. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴، ص ۱۳.

۱۷۲. اثر پیش‌گفته.

۱۷۳. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳ اکتبر ۱۸۴۶، ص ۲۰.

و کلاف پیچی شد، اما در اینجا نیز برای جبران عدم «آزادی» سرمایه، ساعات کار کودکان ۱۱ تا ۱۳ ساله را از ۱۰ ساعت به ۱۰½ ساعت افزایش داد. بهانه از این قرار بود: «کار در صنایع ابریشم سبک‌تر از صنایع دیگر است و علاوه بر این از جنبه‌های دیگر نیز برای سلامتی کمتر زیان‌بار است.»^{۱۷۴} پس از آن یک تحقیق رسمی پزشکی ثابت کرد که برعکس «میانگین نرخ مرگ و میر در مناطقی که صنایع ابریشم دارند بیش از اندازه بالاست، و در میان بخش مؤنث جمعیت به مراتب بیش از مرگ و میر در صنایع پنبه‌ی منطقه‌ی لانکشاير است.»^{۱۷۵}

با وجود اعتراض‌های بازرس‌های کارخانه، که هر ۶ ماه تکرار می‌شود، این [تبه‌کاری]^۷ امتیاز ویژه تا به امروز ادامه داشته است.^{۱۷۶}

۱۷۴. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۱، ص ۲۶.

۱۷۵. اثر پیش‌گفته، ص ۲۷. به‌طور کلی، جمعیت کارگری مشمول قانون کار از لحاظ جسمانی بهبود چشمگیری یافته‌اند. تمام گزارش‌های پزشکی در این نکته موافق هستند و مشاهده‌ی شخصی خود من در زمان‌های مختلف مرا به همین نتیجه رسانده است. با این همه، صرف‌نظر از میزان و حشمتناک مرگ و میر کودکان در سال‌های نخست زندگی‌شان، گزارش‌های رسمی دکتر گرین‌هاو شرایط نامطلوب بهداشتی مناطق صنعتی را در مقایسه با «مناطق کشاورزی که دارای وضعیت سلامتی متعارف هستند» نشان می‌دهد. جدول زیر از گزارش ۱۸۶۱ او گواه این مطلب است:

نوع شغل زنان	درصد بزرگسالان زن شاغل در کارخانجات	میزان مرگ و میر ناشی از عفونت‌های ریوی در ۱۰۰۰،۰۰۰ زن	نام مناطق	میزان مرگ و میر ناشی از عفونت‌های ریوی در ۱۰۰۰،۰۰۰ مرد	درصد بزرگسالان مرد شاغل در کارخانجات
صنایع پنبه	۱۷/۰	۶۴۴	ویگان	۵۹۸	۱۴/۹
صنایع پنبه	۲۴/۹	۷۲۴	بلک‌برن	۷۰۸	۳۲/۶
صنایع پشمی	۲۰/۴	۵۶۴	هالیفاکس	۵۴۷	۳۷/۳
صنایع پشمی	۳۰/۰	۶۰۳	بردفورد	۶۱۱	۴۱/۹
صنایع ابریشم	۲۶/۰	۸۰۴	مکلس‌فیلد	۶۹۱	۳۱/۰
صنایع ابریشم	۱۷/۲	۷۰۵	لیک	۵۸۸	۱۴/۹
صنایع سفال	۱۹/۳	۶۶۵	استوک‌این‌ترنت	۷۲۱	۳۶/۶
صنایع سفال	۱۳/۹	۷۲۷	وولرز تانتون	۷۲۶	۳۰/۳
		۲۳۰	هشت ناحیه‌ی کشاورزی سالم	۳۰۵	

۱۷۶. می‌دانیم که «دوستانان تجارت آزاده» با چه اکراهی در مقابل حقوق و عوارض حمایتی کارخانجات ابریشم تسلیم شدند. فقدان حمایت از کودکان انگلیسی شاغل در کارخانه‌ها اکنون به جای حمایت در مقابل واردات از فرانسه عمل می‌کند.

قانون کار سال ۱۸۵۰ فقط برای نوجوانان و زنان دوره‌ی ۱۵ ساعت کار را که از ۶ صبح تا ۸ و نیم شب ادامه داشت به دوره‌ی ۱۲ ساعته از ۶ صبح تا ۶ شب بدل نمود. بنابراین تاثیری به حال کودکان نداشت که همواره نیم‌ساعت پیش از آغاز کار و $2\frac{1}{4}$ ساعت پس از پایان کار، مشروط بر این که کل زمان کارشان بیش از $6\frac{1}{4}$ ساعت نشود، به کار گرفته می‌شدند. هنگامی که لایحه تحت بررسی بود، بازرس‌های کارخانه‌ها آمارهایی را به پارلمان ارائه کردند که به سوءاستفاده‌ی ننگین از این نابهنجاری مربوط می‌شد. اما این کوشش بی‌فایده بود. در پس صحنه، این قصد نهفته بود که با استفاده از کودکان، کار روزانه‌ی مردان بزرگ‌سال را تا ۱۵ ساعت در سال‌های رونق برسانند. تجربه‌ی سه سال پس از آن نشان داد که چنین تلاشی در برابر مقاومت کارگران مرد بزرگ‌سال محکوم به شکست است.^{۱۷۷} بنابراین، قانون سال ۱۸۵۰ سرانجام با منع «به کار گرفتن کودکان در صبح و در عصر پس از نوجوانان و زنان» تکمیل شد. از آن پس، به استثنای مواردی چند، قانون کار سال ۱۸۵۰ کار روزانه‌ی همه‌ی کارگران شاخه‌های صنعت را که مشمول آن بودند، نظم داد.^{۱۷۸} تا آن زمان نیم سده از زمان تصویب نخستین قانون کار سپری شده بود.^{۱۷۹}

با تصویب قانون سال ۱۸۴۵ در مورد کارخانه‌های منسوجات چایی، قانون کار برای نخستین بار از قلمرو اولیه‌ی کاربرد خویش فراتر رفت. هر سطر این قانون نشان می‌دهد که سرمایه با چه اکراهی این «زیاده‌روی» جدید را پذیرفت. کار روزانه را برای کودکان ۸ تا ۱۳ ساله و برای زنان به ۱۶ ساعت از ۶ صبح تا ۱۰ شب محدود ساخته بود بدون این که هیچ وقت قانونی برای خوردن غذا در نظر گرفته باشد. این قانون اجازه می‌داد تا از مردان ۱۳ ساعت در شبانه‌روز به دلخواه کار کشیده شود.^{۱۸۰} این قانون یک شکست کامل پارلمانی بود.^{۱۸۱}

۱۷۷. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۳، ص ۳۰.

۱۷۸. در سال‌های ۱۸۵۹ و ۱۸۶۰ که صنعت پنبه‌ی انگلستان در اوج رونق خود بود، کارخانه‌دارها کوشیدند تا کارگران مرد بزرگ‌سال را با وعده‌ی مردهای بالاتر برای اضافه‌کاری به سازش درباره‌ی افزایش کار روزانه بکشانند. ریسنندگان دستی و سرپرستان خط با ارسال عریضه‌ای به کارفرمایان خویش به این تلاش خاتمه دادند. در آن آمده بود: «صراحتاً می‌گوییم: زندگی مان باری بر دوش است؛ و در حالی که تقریباً دو روز در هفته (۲۰ ساعت) «بیش از سایر کارگران کشور در کارخانه محبوس شده‌ایم، خود را چون رعیت این سرزمین احساس می‌کنیم، و به تداوم نظامی یاری می‌رسانیم که برای ما و نسل‌های آینده زیانبار است... بنابراین، با کمال احترام به شما اطلاع می‌دهیم که ما ۶۰ ساعت در هفته، از ساعت ۶ صبح تا ۶ شب، منهای یک ساعت و نیم [برای خوردن غذا] کار خواهیم کرد و نه بیشتر.» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۳۰).

۱۷۹. درباره‌ی وسایلی که عبارات همین قانون موجب نقض خود را فراهم می‌آورد، رجوع کنید به گزارش پارلمانی قانون‌های نظارتی کار (۶ اوت ۱۸۵۹)، و در آن به گزارش لئونارد هورنر با عنوان «پیشنهاداتی برای اصلاح قانون‌های کار تا بازرس‌ها را قادر سازد مانع کار غیرقانونی شوند که اکنون شایع است» توجه کنید.

۱۸۰. «در ناحیه‌ی من کودکان هشت ساله و بیشتر، در واقع، از ۶ صبح تا ۹ شب در نیمه‌ی نخست سال به کار گمارده می‌شدند» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۳۰).

با این همه، این اصل پیروزی خود را در آن شاخه‌های عمده‌ی صنعت جشن گرفت که نمونه‌وارترین مخلوق شیوه‌ی مدرن تولید را تشکیل می‌دهد. تکامل شگفت‌انگیز آن‌ها از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۰، دوشادوش تجدیدحیات جسمانی و اخلاقی کارگران کارخانه‌ها برای ضعیف‌ترین چشمان هم آشکار بود. خود کارخانه‌دارهایی که محدودیت‌ها و تنظیمات قانونی کار روزانه، قدم به قدم در جریان یک جنگ داخلی، که تقریباً نیم سده ادامه داشت، از آنان بیرون کشیده شده بود، اکنون خودستایانه به تضاد خود با حیطه‌هایی از استثمار که هنوز «آزاد» بود اشاره می‌کردند.^{۱۸۲} ریاکاران «اقتصاد سیاسی» اکنون بینش جدید خود را درباره‌ی ضرورت تنظیم قانونی کار روزانه به عنوان دستاورد شاخص «علم» خویش اعلام می‌کردند.^{۱۸۳} به سادگی می‌توان درک کرد که پس از آن که غول‌های صنعت به امری اجتناب‌ناپذیر گردن نهادند و تسلیم شدند، قدرت مقاومت سرمایه به تدریج ضعیف شد، حال آن‌که در همان حال قدرت حمله‌ی طبقه‌ی کارگر با افزایش شمار متحدانش در آن لایه‌های اجتماعی که مستقیماً به موضوع علاقه‌مند نبودند، رشد کرد. پیشرفت‌های نسبتاً سریع از دهه‌ی ۱۸۶۰ به بعد ناشی از همین موضوع است!

کارخانه‌های رنگرزی و سفیدکاری در سال ۱۸۶۰ و کارخانه‌های توری‌بافی و جوراب‌بافی در سال ۱۸۶۱ تحت شمول قانون سال ۱۸۵۰ قرار گرفتند.^{۱۸۴} در نتیجه‌ی

۱۸۱. «به‌طور کلی تصدیق می‌شود که قانون کارخانه‌های منسوجات چایی با شکست روبرو شده است: هم از لحاظ مقررات آموزشی آن و هم از لحاظ اقدامات حمایتی‌اش» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۵۲).

۱۸۲. به‌عنوان نمونه، نامه‌ی ی. پاتر به روزنامه‌ی تایمز در ۲۴ مارس ۱۸۶۳. تایمز به او شورش کارخانه‌دارها را علیه قانون ۱۰ ساعت کار یادآور شد.

۱۸۳. از جمله آقای ویلیام نیومارچ، همکار و ویراستار کتاب توک با عنوان تاریخ قیمت‌ها. آیا از سر بردلی به افکار عمومی امتیاز دادن یک پیشرفت علمی محسوب می‌شود؟

۱۸۴. قانون مصوب سال ۱۸۶۰ برای رنگرزی و سفیدکاری مقرر می‌داشت که مدت کار روزانه باید موقتاً از اول اوت سال ۱۸۶۱ به ۱۲ ساعت و به‌طور قطعی از اول اوت ۱۸۶۲ به ۱۰ ساعت یعنی ۱۰ $\frac{۱}{۴}$ ساعت برای روزهای متعارف و ۷ $\frac{۱}{۴}$ برای یکشنبه‌ها تثبیت شود. اکنون هنگامی که سال شوم ۱۸۶۲ فرا رسید، همان نمایش مضحک قدیمی تکرار شد. کارخانه‌دارها برای پارلمان عریضه نوشتند تا به آن‌ها اجازه دهد تا نوجوانان و زنان را برای ۱۲ ساعت در روز برای یک سال دیگر به کار بگمارند. «در وضعیت کنونی کسب و کار» (در زمان بحران پنبه) «کاملاً به نفع کارگران است که ۱۲ ساعت در روز کار کنند و مزد بیشتری به‌دست آورند.» لایحه‌ای در این رابطه به پارلمان آورده شد «و عمدتاً به دلیل اقدام کارگران لکه‌گیر در اسکاتلند بود که این لایحه کنار گذاشته شد.» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، صص ۱۴، ۱۵). سرمایه‌که به این طریق توسط همان کارگرانی شکست خورده بود که مدعی بود به نام آنان سخن می‌گوید، با کمک ذره‌بین حقوقی کشف کرد که قانون سال ۱۸۶۰ همانند تمامی قانون‌های دیگر پارلمان

نخستین گزارش هیئت بررسی کار کو دکان (۱۸۶۳)، کارخانه‌دارها محصولات سفالینه (و نه فقط کوزه گری‌ها)، کبریت‌سازی، چاشنی‌سازی، فشنگ‌سازی، پرزگیری فرش و فاستونی نخ و بسیاری از کارفرمایان کارگرانی که در فرایندهای متعددی تحت عنوان پرداخت (finishing) گنجانده می‌شوند با همین سرنوشت روبرو شدند. در سال ۱۸۶۳ سفیدکاری در هوای آزاد^{۱۸۵} و نانوایی تحت قانون‌های ویژه‌ای قرار گرفتند که بر اساس آن

→ در «حمایت از کار» با چنان عبارات مبهمی تحریر یافته است که به آنان بهانه می‌دهد تا «نوردکاران» و «صافکاران» را از شمول قانون کار مستثنی سازند. رویه‌ی قضایی در انگلستان، نوکر همیشه وفادار سرمایه، این نکته‌ی جزئی و بی‌اهمیت را در دادگاه شکایات حقوقی مورد تأیید قرار داد. «کارگران به شدت ناراضی شدند... آنان از زیاده‌کاری شکایت داشتند و این مایه‌ی تأسف بود که قصد روشن قانونگذار باید به بهانه‌ی تعریفی نادرست ناکام بماند» (اثر پیش‌گفته، ص ۱۸).

۱۸۵. «سفیدکاران هر هوای آزاد» قانون سال ۱۸۶۰ را با این دروغ نفخ کرده بودند که هیچ زنی طی شب کار سفیدکاری نمی‌کند. این دروغ را بازرسی‌های کارخانه‌ها بر ملا کردند و در همان حال پارلمان با عریضه‌های کارگران از توهم سفیدکاری در هوای آزاد و دلپذیر مزارع و چمنزارها در آمد. در این سفیدکاری‌های هوای آزاد خشک‌گاه‌هایی با حرارت ۹۰ تا ۱۰۰ درجه‌ی فارنهایت کار گذاشته بودند و کار را در آنجا عمدتاً دخترها انجام می‌دادند. «خنک‌سازی» اصطلاحی است فنی برای گریز گاه‌گاهی آنان از خشک‌گاه‌ها به هوای آزاد. «پانزده دختر در کنار بخاری. درجه حرارت ۸۰ تا ۹۰ درجه برای پارچه کتان، و ۱۰۰ درجه و بیشتر برای پارچه‌ی ململ. دوازده دختر کار اتوکشی و مرمت را در اتاق کوچکی در حدود ۱۰ فوت مربع کار می‌کنند که در مرکز آن بخاری درسته‌ای قرار دارد. دخترها دور بخاری حلقه می‌زنند که گرمای وحشتناکی از خود ساطع می‌کند و به سرعت ململ‌ها را خشک و برای اتوکش‌ها آماده‌شان می‌کند. ساعات کار این کارگران نامحدود است. اگر سرشان شلوغ باشد، از ۹ صبح تا ۱۲ شب چندین شب کار می‌کنند.» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۵۶). پزشکی اظهار می‌دارد: «هیچ ساعت ویژه‌ای برای خنک‌سازی اجازه داده نمی‌شود اما اگر درجه حرارت خیلی بالا رود و یا دست کارگران از عرق خیس شود، به آن‌ها اجازه داده می‌شود چند دقیقه بیرون روند... تجربه‌ی چشمگیر من در مداوای کارگران کنار بخاری، مرا مجبور می‌کند تا این عقیده را بیان کنم که وضعیت بهداشتی آنان به مراتب پایین‌تر از کارگران یک کارخانه‌ی ریسندگی است» (و سرمایه، در عریضه‌های خود به پارلمان، آنان را سرخ‌رو و تپیل جلوه داده بود همانند آثار رویتس!). «مشهودترین بیماری‌ها در میان آن‌ها عبارت است از امراض ربوی، برونشیت، نامنظمی در قاعده‌گی زنان، هیستری در شدیدترین شکل خود و روماتیسم. اعتقاد دارم که تمامی این بیماری‌ها مستقیم یا غیرمستقیم نتیجه‌ی هوای ناخالص و به شدت گرم محیط کار آن‌ها و کمبود لباس کافی و راحت برای محافظت آنان در مقابل آب و هوای سرد و مرطوب در زمستان هنگام مراجعت به خانه‌های خود است.» (اثر پیش‌گفته، صص ۵۶-۵۷). بازرسی‌های کارخانه‌ها درباره‌ی موضوع قانون سال ۱۸۶۳* که از این «سفیدکاران» شاد و بشاش «هوای آزاد» [یعنی کارفرمایان] بیرون کشیده شده است، خاطر نشان می‌کنند که «قانون نه تنها نتوانست آن حمایتی را به کارگران بدهد که ظاهراً قرار بود در اختیارشان بگذارد... اما عبارتی را در بر دارد... با این جمله‌بندی آشکار که تا زمانی که کسی را حین انجام کار پس از ۸ شب کشف نکرده‌اند، آن‌ها تحت پوشش هیچ نوع اقدام حمایتی قرار نمی‌گیرند، و اگر همان کار را انجام دهند، شیوه‌ی اثبات این امر چنان محل تردید است که به هیچ اقدامی منجر نخواهد شد» (اثر پیش‌گفته، ص ۲۲). بنابراین، این قانون از هر لحاظ به عنوان قانونی برای هدف‌های خیرخواهانه یا آموزشی شکست خورده است. زیرا این چه قانون خیرخواهانه‌ای است که اجازه می‌دهد، و این معادل با اجبار است، زنان و کارگران ۱۴ ساعت در روز

در مورد اولی، کار نوجوانان و زنان در شب (از ۸ شب تا ۶ صبح) و در مورد دوم، به کارگیری شاگرد نانوایی‌های زیر ۱۸ سال از ۹ شب تا ۵ صبح ممنوع شد. ما بعداً به پیشنهادهای بعدی همین هیئت بررسی باز خواهیم گشت که تمام شاخه‌های مهم صنایع انگلستان را به غیر از کشاورزی، معدن و حمل و نقل به سلب «آزادی» تهدید می‌کند.^{۱۸۵ الف}

۷. مبارزه برای مدت زمان متعارف کار روزانه. تاثیر قانون‌های کار انگلستان

بر سایر کشورها

خواننده به یاد دارد که تولید ارزش اضافی، یا استخراج کار اضافی، محتوای ویژه و مقصود تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و این صرف‌نظر از هر نوع بازسازی در خود شیوهی تولید است که از تبعیت کار از سرمایه پدیدار می‌شود. همچنین به خاطر دارد که بنا به دیدگاهی که تاکنون بسط داده شده، تنها کارگر مستقل، و بنابراین قانوناً صالح، می‌تواند به‌عنوان فروشنده کالا با سرمایه‌دار قرارداد ببندد. بنابراین، اگر طرح تاریخی ما نقش بارز صنعت ماشینی را از یک‌سو، و کار آن‌هایی را که از لحاظ جسمانی و حقوقی کم‌اهمیت هستند از سوی دیگر، نشان داده است، برای ما اولی تنها به مثابه‌ی بخش ویژه‌ی استثمار کار و دومی تنها به‌عنوان نمونه‌ی برجسته‌ی این استثمار مطرح است. بدون این‌که بخواهیم در بیان مطالب بعدی پیش‌دستی کنیم، فقط با پیوند دادن به واقعیت‌های تاریخی می‌توانیم به نکات زیر برسیم:

یکم. گرایش سرمایه به طولانی کردن نامحدود و بی‌وقفه‌ی کار روزانه ابتدا در صنایعی برآورده می‌شود که با نیروی آب، بخار و ماشین تحول اساسی در آن‌ها ایجاد شد؛ یعنی در نخستین آفریده‌های شیوه‌های مدرن تولید، ریسندگی و بافندگی پنبه، پشم، کتان و ابریشم. تغییر شیوه‌ی مادی تولید و به دنبال آن تغییر مناسبات اجتماعی تولیدکنندگان^{۱۸۶}، ابتدا به خشونت‌های بی‌حد و حصر و سپس در تقابل با آن به کنترل اجتماعی انجامید که قانوناً کار روزانه و وقفه‌های مابین آن را محدود، تنظیم و یکدست می‌کند. بنابراین، این کنترل در

ج. بدون غذا یا با غذا، که اغلب هم اتفاق می‌افتد طولانی‌تر از این نیز باشد، بدون هیچ محدودیتی در ارتباط با سن، جنس و بدون توجه به عادات اجتماعی خانواده‌های مجاور چنین کاری (سفیدکاری یا رنگرزی) را انجام دهند. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، ص ۴۰.

* قانونی که مارکس در اینجا به آن اشاره می‌کند در واقع قانون سفیدکاری در هوای آزاد مورخ آوریل ۱۸۶۲ است که در اول ژانویه ۱۸۶۳ اجباری شد. م. ا.

۱۸۵ الف. [یادداشت برای ویراست دوم: پس از سال ۱۸۶۶ که این فراز را نوشته بودم، ارتجاع از نو برقرار شده است.^۸ ۱۸۶. «رفتار هر کدام از این طبقات» (سرمایه‌دارها و کارگرها) «نتیجه‌ی وضعیت نسبی است که در آن قرار گرفته‌اند» گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۱۳.

* افزوده به فر: سرمایه‌دارها در شاخه‌هایی از صنعت که در معرض شمول قانون‌های کار قرار داشتند، تمام نفوذ پارلمانی خود را برای حفظ «حق شهروندی»شان به کار بستند. آن‌ها طبعاً در کابینه‌ی لیبرال گلاستون، خادمین یا حسن‌نیت خود را یافتند.

نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم صرفاً چون قانون‌هایی برای استثناها پدیدار شد.^{۱۸۷} به محض آن‌که قانون‌های کار قلمرو اصلی شیوه‌ی جدید تولید را فتح کردند، روشن شد که در این فاصله بسیاری از شاخه‌های دیگر تولید تحت به اصطلاح نظام کارخانه‌ای قرار گرفته‌اند؛ و از مدت‌ها قبل تولیدکارگاهی* کم و بیش با شیوه‌های منسوخ خود، مانند کوزه‌گری، شیشه‌گری و غیره و پیشه‌های قدیمی مانند نانواپی و سرانجام حتی صنایع پراکنده به اصطلاح خانگی مانند میخ‌سازی^{۱۸۸} نیز همانند خود کارخانه‌ها به‌طور کامل تحت استثمار سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. بنابراین، قانون کار به تدریج ناگزیر شد تا ویژگی استثنایی بودن خود را کنار گذارد، یا مانند انگلستان که قانون به شیوه‌ی اصول‌شناسان رومی** اجرا می‌شود^{۱۸۹}، اعلام کند که هر مؤسسه‌ای که در آن کار انجام می‌شود، کارخانه (factory) است.

دوم. تاریخچه‌ی مقررات مربوط به کار روزانه در شاخه‌های معینی از تولید، و مبارزه‌ای که هنوز بر سر اجرای این مقررات در شاخه‌های دیگر جریان دارد، به طرز قانع‌کننده‌ای ثابت می‌کند که هنگامی که تولید سرمایه‌داری به مرحله‌ی معینی از پختگی می‌رسد، کارگر منفرد، کارگری که فروشنده‌ی «آزاد» نیروی کار خویش است، بدون مقاومت تسلیم می‌شود. بنابراین، تثبیت کار متعارف روزانه نتیجه‌ی جنگ داخلی طولانی و کم و بیش پنهان بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر است. از آنجا که این مبارزه در حیطه‌ی صنعت مدرن رخ می‌دهد، ناگزیر ابتدا در موطن این صنعت، انگلستان، به وقوع می‌پیوندد.^{۱۹۰} کارگران کارخانه‌های انگلستان، نه تنها قهرمانان طبقه‌ی کارگر انگلستان بلکه

۱۸۷. «نوع کارهایی که با محدودیت روبرو بودند، در ارتباط با تولید منسوجاتی بود که به کمک نیروی بخار یا آب تولید می‌شدند. برای این که کاری تحت حمایت بازرسی قرار گیرد دو شرط لازم بود: استفاده از نیروی بخار یا آب و تولید ایفای خاص» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۴، ص ۸).

* واژه‌ی مصطلح‌تر «صنایع» است اما این‌ها صناعی با شیوه‌های منسوخ بودند و به عصر «تولیدکارگاهی» تعلق داشتند - م. ۱

۱۸۸. آخرین گزارش‌های هیئت بررسی کار کودکان حاوی مطالب بسیار پرارزشی در مورد وضعیت این به اصطلاح کار خانگی است.

** اصول‌شناسان کاتولیک رومی سده‌ی هفدهم، به ویژه ژوزفیت‌ها، به استفاده از استدلال‌های پالوده و پیچیده اشتها داشتند که ضمن حفظ چارچوب رسمی‌دکترین‌های دردسرافرین در همان حال آن‌ها را در اساس نابود می‌کردند. - م. ۱
۱۸۹. «قانون‌های مصوب آخرین جلسه (۱۸۶۴)... مشاغل متنوعی را در بر می‌گیرد که سبک و سیاق آن‌ها کاملاً متفاوت است، و استفاده از نیروی مکانیکی برای کار انداختن ماشین‌ها، همچون سابق، دیگر یکی از عناصر ضروری برای این که مؤسسه‌ای از لحاظ حقوقی «کارخانه» نامیده شود، نیست» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۴، ص ۸)

۱۹۰. بلژیکی، بهشت لیبرالیسم قاره‌ای، هیچ رد و اثری از این جنبش را نشان نمی‌دهد. حتی در معادن زغال و فلزات آن،

به طور کلی قهرمانان طبقه‌ی کارگر مدرن بودند، چنان‌که نظریه‌پردازهای آنان نخستین کسانی بودند که نظریه‌ی سرمایه‌دارها را به چالش طلبیدند.^{۱۹۱} همین است که فیلسوف کارخانه‌ها، یور، اعلام می‌دارد که کارگران در مخالفت با سرمایه که مردانه برای برقراری «آزادی کامل کار» می‌کوشد، با درج عبارت «بردگی قانون‌های کار» روی پرچم‌های خود ننگ ابدی را برای خود خریده‌اند.^{۱۹۲}

فرانسه لنگان لنگان پشت سر انگلستان می‌آید. قانون دوازده ساعت {کار روزانه} به انقلاب فوریه نیاز داشت تا آن را در سراسر دنیا مطرح کند.^{۱۹۳}، قانونی که نقصان بیشتری از مدل انگلیسی‌اش دارد. با این همه روش انقلابی فرانسه مزیت‌های خاص خود را دارد. به یک ضربه محدودیت‌های یکسانی را در مورد کار روزانه بر همه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها بدون استثنا تحمیل می‌کند، در حالی که قانون‌گذاری انگلستان با اکراه به فشار شرایط تن می‌دهد، گاه این مورد و گاه آن مورد را می‌پذیرد و همواره در حال ایجاد توده‌ی درهم و برهمی از قانون‌های متضاد است.^{۱۹۴} علاوه بر این، آنچه را که در انگلستان به نام کودکان،

→ کارگران از هر دو جنس و تمام سنین، با «آزادی» کامل، در هر دوره‌ای، و در هر مقدار زمان، کار می‌کنند. از هر ۱۰۰۰ کارگر، ۷۳۳ نفر مرد و ۳۸ نفر زن، ۱۳۵ نفر پسر و ۴۴ نفر دختر زیر ۱۶ سال هستند؛ در کوره‌های بلند و غیره، از هر ۱۰۰۰ کارگر، ۶۶۸ نفر مرد، ۱۴۹ نفر زن، ۹۸ نفر پسر و ۸۵ نفر دختر زیر ۱۶ سال کار می‌کنند. علاوه بر این، مردهای ناچیزی به ازای استثمار عظیم نیروی کار بالغ و نابالغ پرداخته می‌شود. میانگین پرداخت روزانه به مردان ۲ شیلینگ و ۸ پنی، به زنان یک شیلینگ و ۸ پنی، به پسرها یک شیلینگ و ۲ پنی است. در نتیجه، بلزیک در سال ۱۸۶۳ در مقایسه با سال ۱۸۵۰، صادرات زغال سنگ، آهن و غیره خود را از لحاظ مقدار و ارزش دو برابر کرده است.

۱۹۱. رابرت اوئن، کمی پس از سال ۱۸۱۰، نه تنها از ضرورت محدود شدن کار روزانه در نظریه دفاع می‌کرد، بلکه عملاً نیز ده ساعت کار روزانه را در کارخانه‌اش در نیولانارک رواج داد. این عمل را به‌عنوان آرمان‌شهر کمونیستی مورد تمسخر قرار دادند چنان‌که نظریه‌اش را مبنی بر «ترکیب آموزش کودکان با کار تولیدی» و نیز شرکت‌های تعاونی کارگران را که وی برای نخستین بار تأسیس کرد، ریشخند کردند. اکنون، نخستین آرمان‌شهر همانا قانون کار است؛ دومی به‌عنوان عبارتی رسمی در تمامی قانون‌های کار گنجانده شده است و سومی به‌عنوان پوششی برای شیادی‌های ارتجاعی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱۹۲. یور (ویراست فرانسه)، فلسفه‌ی کارخانه‌های تولیدی، پاریس، ۱۸۳۶، جلد دوم، صص ۳۹، ۴۰، ۶۷، ۷۷ و غیره.

۱۹۳. در گزارش (Compte Rendu) «کنگره‌ی بین‌المللی آمار» که در سال ۱۸۵۵ در پاریس برگزار شد، می‌خوانیم: «قانون فرانسه با وجود محدود کردن کار روزانه در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به ۱۲ ساعت، ساعات تثبیت‌شده‌ی قطعی را برای انجام کار اعلام نمی‌کند. فقط کار کودکان است که زمان انجام آن بین ۵ صبح تا ۹ شب تعیین شده است. بنابراین، برخی از کارخانه‌دارها از حقی که این سکوت ننگین به آن‌ها می‌دهد استفاده می‌کنند تا بی‌وقفه هر روز به استثنای یکشنبه‌ها کار را ادامه دهند. برای این منظور دو گروه متفاوت از کارگران را مورد استفاده قرار می‌دهند که هیچ کدام بیش از ۱۲ ساعت در کارخانه نمی‌مانند، اما کار کارخانه روز و شب ادامه دارد. قانون رضایت می‌دهد اما انسانیت چطور؟» علاوه بر «تأثیر مخرب کار شبانه بر بدن انسان»، نگرانی از بابت «تأثیر شوم ارتباط دو جنس در شب در کارگاه‌هایی که بسیار کم‌نورند» وجود دارد.

۱۹۴. «به‌عنوان نمونه، در منطقه من، کارخانه‌داری در محوطه‌ی خود سفیدگری و رنگرزی دارد که تحت شمول قانون‌های

صغار و زنان به دست آمده است و تازه برای نخستین بار به عنوان حق عمومی مطرح شده است. قانون فرانسه به عنوان یک اصل اعلام می‌کند.^{۱۹۵}

در ایالات متحد آمریکا، تا زمانی که برده‌داری بخشی از جمهوری را لکه‌دار می‌کرد، هرگونه جنبش کارگری مستقل فلج مانده بود. کار نمی‌تواند در جلد پوست سفید خود را رهایی بخشد در حالی که در جلد پوست سیاه داغ بردگی خورده است. اما از پس مرگ برده‌داری حیات جدیدی سر برآورد. نخستین میوه‌ی جنگ داخلی تبلیغ برای هشت ساعت کار بود که با چکمه‌های هفت فرسخ پیمای لوکوموتیو از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، از نیوانگلند تا کالیفرنیا را فرا گرفت. کنگره‌ی عمومی کارگران در بالتیمور^{۱۹۶} (۱۶ اوت سال ۱۸۶۶) اعلام کرد:

«نخستین و بزرگ‌ترین ضرورت زمان کنونی برای رهایی کار این کشور از بردگی سرمایه‌داری، تصویب قانونی است که کار متعارف روزانه در سراسر ایالات متحد آمریکا را ۸ ساعت اعلام کند. ما مصمم هستیم که تمام قدرت خود را به کار بگیریم تا این دستور شکوهمند به بار نشیند.»^{۱۹۶}

در همان حال (اوایل سپتامبر سال ۱۸۶۶)، کنگره‌ی انجمن بین‌المللی کارگران که در ژنو

در کار سفیدگری و رنگرزی هستند، و هم به چاپ پارچه می‌پردازد و در نتیجه تابع قانون کار چاپ پارچه نیز قرار دارد و یک تکمیل دارد که از این حیث نیز تحت قانون کار مربوطه قرار می‌گیرد» (گزارش آقای بیکر، در گزارش‌های بازرس‌های کارخانجات... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۱، ص ۲۰). آقای بیکر پس از برشمردن بندهای متفاوت این قانون‌ها، و پیچیدگی‌های حاصل از آن، می‌گوید: «بدین‌سان به نظر می‌رسد که تأمین اجرای این سه قانون پارلمان در صورتی که صاحب کارخانه بخواهد از آن طفره برود بسیار دشوار است.» اما به این طریق یک چیز تأمین می‌شود: اقامه‌ی دعوی برای آقایان حقوق‌دان.

۱۹۵. «بدین‌سان سرانجام بازرس‌های کارخانه جرأت می‌کنند بگویند: «این اعتراضات» (اعتراضات سرمایه به محدودیت قانونی بر کار روزانه) «باید در برابر اصل گسترده‌ی حقوق کار نادیده گرفته شود... سرانجام زمانی وجود دارد که حق ارباب بر کار کارگرش تمام می‌شود و کارگر، حتی اگر رمقی هم برایش نمانده باشد، صاحب وقت خود می‌شود» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۵۴).

* در کنگره‌ی کارگران آمریکا در بالتیمور (۲۰-۲۵ اوت ۱۸۶۶)، ۶۰ نماینده از طرف ۶۰ هزار کارگر اتحادیه‌ای، مسائل اتحادیه‌ای (هشت ساعت کار روزانه‌ی قانونی، تعاونی‌ها و غیره) و سیاسی را طرح کردند. کنگره به ویژه ایجاد اتحادیه‌ی ملی کارگران را در دستور کار قرار داد. م. ف.

۱۹۶. «ما کارگران دون‌کیبرک اعلام می‌کنیم که طول زمان کاری که در نظام کنونی لازم است به قدری زیاد است که نه تنها برای کارگر وقت استراحت و آموزش باقی نمی‌گذارد بلکه او را تحت شرایط اسارت‌باری قرار می‌دهد که اندکی بهتر از برده‌داری است. به همین دلیل تصمیم گرفته‌ایم که ۸ ساعت برای کار روزانه کافی است و می‌باید از لحاظ قانونی نیز به رسمیت شناخته شود؛ به همین دلیل از مطبوعات که اهم قدرتمندی هستند کمک می‌طلبیم... به همین دلیل تمام کسانی را که از دادن این کمک به ما پرهیز می‌کنند دشمنان اصلاح شرایط کار و حقوق کارگران می‌دانیم» (قطعه‌نامه‌ی کارگران دون‌کیبرک، ایالت نیویورک، ۱۸۶۶).

برگزار شد، قطعنامه‌ی زیر را به پیشنهاد شورای عمومی لندن تصویب کرد: «ما اعلام می‌کنیم که محدودیت کار روزانه شرط مقدماتی است که بدون آن تمام تلاش‌های بیشتر برای بهبود و رهایی محکوم به شکست است... کنگره هشت ساعت کار را به عنوان کران قانونی کار روزانه پیشنهاد می‌کند.»^۹

بدین سان، جنبش طبقه‌ی کارگر در هر دو سوی اقیانوس اطلس، که به طور غریزی از مناسبات تولیدی خودشان پدید آمده بود، مهر تأیید بر اظهارات بازرس انگلیسی، رابرت جورج ساندرز، زدند:

«تا زمانی که ساعات کار محدود و این محدودیت موکداً اجباری نشود، هرگز نمی‌توان گامی در جهت اصلاح جامعه و با امید به موفقیت برداشت.»^{۱۰}

باید تصدیق کنیم که کارگر ما که از فرایند تولید بیرون می‌آید، با زمانی که وارد آن شد، متفاوت به نظر می‌رسد. در بازار، به عنوان مالک کالای «نیروی کار»، با سایر مالکان کالاهای دیگر رو در رو شده بود، یک مالک در برابر مالک دیگر. قراردادی که بنا به آن او نیروی کار خویش را به سرمایه‌دار فروخته بود، [به صورت مکتوب اعلام می‌داشت که وی آزاد بوده که خود را بفروشد.]^۹ اما هنگامی که معامله انجام شد، معلوم شد که او «عاملی آزاد» نبوده است و مدت زمانی که طی آن آزاد بوده تا نیروی کار خویش را بفروشد، مدت زمانی است که طی آن مجبور بوده آن را بفروشد^{۱۰}، و در حقیقت خفاش خون‌آشامی که او را می‌مکد «تا زمانی که وی عضله، زردپی، یا قطره‌ای خون برای استعمار» داشته باشد، رهایش نخواهد کرد.^{۱۱} کارگران برای «حمایت» از خویش در برابر این مار [عذاب‌های شان]^{۱۰}، می‌باید دست به دست هم بدهند و [به عنوان یک طبقه، تصویب قانون را تحمیل کرده و سداجتماعی قدرتمندی را بسازند]^{۱۱} که به مدد آن مانع از فروش خود و خانواده‌شان با قراردادی

۹. به نظر می‌رسید ناشی از توافق دو اراده‌ی آزاد، یعنی اراده‌ی فروشنده و اراده‌ی خریدار، بوده است.

۱۰. ژیرنویس در متن فرانسوی: نقل قول از هایتیش هاینه

۱۱. و به مدد تلاش جمعی عظیم، با فشار طبقاتی، مانعی عبورناپذیر برپا کنند.

۹. پیش‌نویس این قطعنامه را خود مارکس تهیه کرده بود. (رجوع کنید به «دستورالعمل‌هایی برای نمایندگان اعزامی به کنفرانس ژنو»، انتشار در بین‌الملل اول و پس از آن، Pelican Marx Library، ۱۹۷۳، ص ۸۷) - م. ۱

۱۰. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۱۱۲.

۱۱. «علاوه بر این، این توطئه‌ها» (مانورهای سرمایه‌مآلاً از سال ۱۸۴۸ تا سال ۱۸۵۰) «به نحو انکارناپذیری کذب دعاوی را نشان داده‌اند که اغلب تکرار می‌شود، مبنی بر این که کارگران نیازی به حمایت ندارند بلکه باید آنان را عاملان آزاد و اختیاردار تنها مایملکی دانست که دارند - کارستان و عرق جبین‌شان» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۰، ص ۴۵). «کار آزاد» (اگر اصولاً بتوان آن را چنین نامید) حتی در کشوری آزاد، نیاز به دست‌ان قوی قانون برای حمایت از آن دارد» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۴، ص ۳۴). «اجازه دادن و مجبور کردن به یک معناست... زمانی که ۱۴ ساعت در روز بدون صرف غذا و غیره کار می‌کنند» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، ص ۴۰).

۱۲. ف. انگلس، «قانون ده ساعت کار انگلستان»، اثر پیش‌گفته، ص ۵.

داوطلبانه با سرمایه شوند و به اسارت روند.^{۲۰۰} به جای فهرست متفرعانه «حقوق غیر قابل واگذار بشر»، منشور بزرگ (Magna Charta) فروتنانه‌ی زمان کار محدود شده و قانونی گذاشته می‌شود که دست‌کم روشن می‌کند «چه وقت زمانی که کارگر فروخته پایان می‌یابد و چه وقت زمانی که از آن اوست آغاز می‌شود.»^{۲۰۱} چه تغییر عظیمی! (Quantum mutatus ab illo)^{*}

۲۰۰. قانون ۱۰ ساعت کار در شاخه‌هایی از صنعت که تابع آن بودند، به از کارافتادگی پیش از موعد کارگرانی خاتمه داد که پیش‌تر ساعات طولانی کار می‌کردند (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۹، ص ۴۷). «سرمایه» (در کارخانه‌ها) هرگز نمی‌تواند ماشین‌ها را بیش از مدت معینی مورد استفاده قرار دهد، بدون آن‌که آسیب معینی به سلامتی و اخلاق کارگران بزند و آن‌ها نیز در موقعیتی نیستند که بتوانند از خود حمایت کنند» (اثر پیش‌گفته، ص ۸).

۲۰۱. «یکی از بزرگ‌ترین ثمرات این است که سرانجام میان زمانی که از آن خود کارگر است و زمانی که متعلق به ارباب اوست، تمیز گذاشته می‌شود. کارگر اکنون می‌داند چه وقت زمانی را که فروخته پایان می‌یابد و چه وقت زمانی که از آن اوست آغاز می‌شود؛ و با داشتن پیش‌آگاهی قطعی از آن می‌تواند از قبل دقایقی را که از آن خودش است برای مقاصد خویش تنظیم کند» (اثر پیش‌گفته، ص ۵۲). (قانون‌های کار) «با حاکم کردن کارگران بر زمان خویش... به آنان انرژی اخلاقی بی‌داده است که ایشان را در جهت تصاحب محتمل قدرت سیاسی هدایت می‌کند» (اثر پیش‌گفته، ص ۴۷). بازرسی‌های کارخانه باطنی پنهان و استفاده از عباراتی بسیار محتاطانه، اشاره می‌کنند که قانون کنونی ده ساعت کار همچنین سرمایه‌دار را از برخی وحشیگری‌هایی می‌رهاند که برای فردی که فقط مظهر سرمایه است طبیعی می‌باشد و در ضمن به او اوقاتی را برای کسب اندکی «فرهنگ» ارزانی می‌دارد. «پیش‌تر ارباب فقط برای پول وقت داشت و خدمتکار فقط برای کار» (اثر پیش‌گفته، ص ۴۸).

* ویرژیل، آن‌هاید، کتاب دوم، سطر ۲۷۴-م. ۱.

فصل نهم

نرخ و مقدار ارزش اضافی

در این فصل همانند فصل‌های گذشته، ارزش نیروی کار، و بنابراین، آن بخش از کار روزانه که برای بازتولید یا نگهداری نیروی کار لازم است، مقداری معلوم و ثابت فرض شده است. بنابراین، با این پیش‌انگاشت و معلوم بودن نرخ ارزش اضافی، در عین حال مقدار ارزش اضافی که کارگر منفرد در مدت زمان معینی در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارد، مشخص می‌شود. مثلاً، اگر کار لازم ۶ ساعت در روز باشد، و در کمیتی از طلا معادل با ۳ شیلینگ = ۱ تالر تجلی یابد، آن‌گاه ۳ شیلینگ ارزش روزانه‌ی یک نیروی کار یا ارزش سرمایه‌ای است که برای خریدن یک نیروی کار از پیش پرداخت می‌شود. علاوه بر این، اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد باشد، این سرمایه‌ی متغیر به مبلغ ۳ شیلینگ مقدار ارزش اضافی برابر با ۳ شیلینگ تولید می‌کند. به عبارت دیگر، کارگر هر روز مقدار کار اضافی ۶ ساعته را تحویل می‌دهد.

اما سرمایه‌ی متغیر تجلی پولی کل ارزش تمامی نیروهای کاری است که سرمایه‌دار هم‌زمان به کار می‌گیرد. بنابراین، ارزش آن برابر با میانگین ارزش یک نیروی کار ضرب در تعداد نیروهای کاری است که به کار گرفته شده‌اند. از این‌رو، با ارزش نیروی کار معینی، مقدار سرمایه‌ی متغیر به نسبت مستقیم با تعداد کارگرانی که هم‌زمان به کار گرفته شده‌اند تغییر می‌کند. اگر ارزش روزانه‌ی یک نیروی کار ۳ شیلینگ باشد، آن‌گاه باید سرمایه‌ای به مبلغ ۳۰۰ شیلینگ برای استثمار روزانه‌ی ۱۰۰ نیروی کار از پیش پرداخت شود و سرمایه‌ای برابر با $3 \times n$ شیلینگ باید پرداخت شود تا n نیروی کار روزانه استثمار شوند.

به همین ترتیب، اگر سرمایه‌ی متغیری به مبلغ ۳ شیلینگ یعنی ارزش روزانه‌ی یک نیروی کار، روزانه ارزش اضافی معادل با ۳ شیلینگ تولید کند، آن‌گاه سرمایه‌ی متغیری که ۳۰۰ شیلینگ است روزانه ارزش اضافی معادل با ۳۰۰ شیلینگ تولید می‌کند، و هر سرمایه‌ی $3 \times n$ شیلینگی روزانه ارزش اضافی معادل با $3 \times n$ شیلینگ تولید خواهد کرد.

بنابراین، مقدار ارزش اضافی تولیدشده برابر با ارزش اضافی است که یک کارگر در کار روزانه‌ی خود تولید می‌کند ضرب در تعداد کارگرانی که به کار گرفته شده‌اند. اما چون مقدار ارزش اضافی که یک کارگر منفرد تولید می‌کند (با فرض معلوم بودن ارزش نیروی کار) بر اساس نرخ ارزش اضافی تعیین می‌شود، نخستین قانون چنین نتیجه‌گیری می‌شود: مقدار ارزش اضافی تولیدشده برابر است با مقدار سرمایه‌ی متغیر پرداخت شده ضرب در نرخ ارزش اضافی؛ به عبارت دیگر، مقدار ارزش اضافی برابر است با حاصل ضرب تعداد کارگرانی که هم‌زمان توسط سرمایه‌دار واحدی به کار گرفته می‌شوند در درجه‌ی استثمار هر نیروی کار منفرد.

اگر مقدار ارزش اضافی را S ، میانگین ارزش اضافی را که هر کارگر روزانه تولید می‌کند s ، سرمایه‌ی متغیری را که روزانه برای خرید یک نیروی کار پرداخت می‌شود v ، مجموع کل سرمایه‌ی متغیر V ، ارزش میانگین یک نیروی کار را p ، درجه‌ی استثمار او را $\frac{a}{a}$ (کار اضافی) و تعداد کارگران به کار گرفته شده را n بنامیم، آن‌گاه خواهیم داشت:

$$S = \begin{cases} \frac{s}{v} \times V \\ p \times \frac{a}{a} \times n \end{cases}$$

ما همه‌جا نه تنها میانگین ارزش نیروی کار را ثابت فرض می‌کنیم بلکه کارگرانی را که توسط سرمایه‌دار به کار گرفته می‌شوند کارگرانی متوسط در نظر می‌گیریم. در موارد استثنایی، رشد ارزش اضافی تولیدشده متناسب با تعداد کارگرانی که استثمار می‌شوند نیست، اما در آن صورت ارزش نیروی کار نیز ثابت باقی نمی‌ماند.

بنابراین، ممکن است هنگام تولید مقدار معینی از ارزش اضافی کاهش یکی از عوامل با افزایش عامل دیگر جبران می‌شود. اگر سرمایه‌ی متغیر کاهش یابد، و در همان حال نرخ ارزش اضافی به همان نسبت افزایش یابد، مقدار ارزش اضافی بدون تغییر می‌ماند. بر اساس فرض اولیه‌مان، اگر سرمایه‌دار می‌باید ۳۰۰ شیلینگ پرداخت کند تا روزانه ۱۰۰ کارگر را استثمار کند، و اگر نرخ ارزش اضافی برابر با ۵۰ درصد باشد، این سرمایه‌ی متغیر ۳۰۰ شیلنگی ارزش اضافی برابر با ۱۵۰ شیلنگ، یا به عبارت دیگر ۱۰۰×۳ ساعت کار به بار می‌آورد. اگر نرخ ارزش اضافی دو برابر شود، یا کار روزانه به جای این‌که از ۶ ساعت به ۹ ساعت گسترش یابد، از ۶ ساعت به ۱۲ برسد، سرمایه‌ی متغیری که به نصف یعنی ۱۵۰ شیلنگ تقلیل داده شود، باز هم ارزش اضافی برابر با ۱۵۰ شیلنگ یا ۵۰×۳ ساعت کار را تولید می‌کند. بنابراین، کاهش در سرمایه‌ی متغیر ممکن است با افزایشی متناسب در درجه‌ی استثمار نیروی کار، یا به عبارت دیگر با کاهش تعداد کارگران به کار گرفته شده از

طریق طولانی کردن متناسب کار روزانه جبران شود. بنابراین، در چارچوب محدوده‌ای معین، عرضه‌ی کار استثمارپذیر توسط سرمایه، مستقل از عرضه‌ی کارگران است.^{۲۰۲} برعکس، سقوط نرخ ارزش اضافی مقدار ارزش اضافی تولیدشده را بدون تغییر باقی می‌گذارد مشروط بر این که مقدار سرمایه‌ی متغیر یعنی تعداد کارگران به کار گرفته شده به همان نسبت افزایش یابد.

با این همه، محدودیت‌هایی برای جبران کاهش تعداد کارگران به کار گرفته شده یا کاهش مقدار سرمایه‌ی متغیر که نتیجه‌ی افزایش نرخ ارزش اضافی یعنی طولانی کردن کار روزانه است، وجود دارد که نمی‌توان بر آن چیره شد. ارزش نیروی کار هر قدر هم باشد، خواه زمان کار لازم برای حفظ کارگر ۲ ساعت باشد یا ۱۰ ساعت، کل ارزشی که کارگر می‌تواند روزانه تولید کند، همیشه کمتر از ارزشی است که در آن ۲۴ ساعت کار شبیثیت می‌یابد. مثلاً، اگر ۱۲ شیلینگ تجلی پولی ۲۴ ساعت کار شبیثیت یافته باشد، میزان ارزش تولیدشده توسط کارگر کمتر از ۱۲ شیلینگ است. در فرض قبلی خود که بنا به آن روزانه ۶ ساعت کار لازم است تا خود نیروی کار باز تولید شود یا جایگزین ارزش سرمایه‌ای شود که برای خرید آن پرداخت شده است، سرمایه‌ی متغیری با ۱۵۰۰ شیلینگ که ۵۰۰ کارگر را با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد یا ۱۲ ساعت کار روزانه به کار می‌گمارد، روزانه ارزش اضافی برابر با ۱۵۰۰ شیلینگ یا 6×500 ساعت کار تولید می‌کند. سرمایه‌ای معادل با ۳۰۰ شیلینگ که ۱۰۰ کارگر را روزانه با نرخ ارزش اضافی ۲۰۰ درصد یا در طی کار روزانه‌ی ۱۸ ساعته به کار و می‌دارد، فقط مقداری ارزش اضافی برابر با ۶۰۰ شیلینگ یا 12×100 ساعت کار تولید می‌کند؛ و کل ارزش تولیدشده، یعنی هم‌ارز سرمایه‌ی متغیر پرداخت شده به اضافه‌ی ارزش اضافی هرگز نمی‌تواند هر روز به مجموع ۱۲۰۰ شیلینگ یا 24×100 ساعت کار برسد. محدودیت مطلق میانگین کار روزانه که بنا به ماهیت خود همیشه کمتر از ۲۴ ساعت است، محدودیت مطلق در جبران کاهش سرمایه‌ی متغیر از طریق افزایش نرخ ارزش اضافی، یا در جبران کاهش تعداد کارگران استثمارشده از طریق درجه‌ی بالاتر استثمار نیروی کار ایجاد می‌کند. این قانون دوم بدیهی در توضیح بسیاری از پدیده‌ها که از گرایش سرمایه به کاهش هر چه ممکن شمار کارگران مورداستفاده ناشی می‌شود - یعنی کاهش مقدار جزء متغیر سرمایه، بخشی که به نیروی کار تبدیل می‌شود - حائز اهمیت است (ما این گرایش را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد).^{*} این گرایش در تضاد با گرایش

۲۰۲. به نظر می‌رسد که این قانون ابتدایی برای آقایان اقتصاددان عامیانه ناشناخته است. آنان مانند ارشمیدس، اما در جهت معکوس، تصور می‌کنند که در تعیین قیمت بازار کار به وسیله‌ی عرضه و تقاضا، نقطه‌ای را یافته‌اند که با اتکا به آن به جای تکان دادن دنیا می‌توانند آن را در حالت ساکن نگه دارند.

* رجوع کنید به فصل ۲۳، بخش‌های ۲ و ۳ (صص ۶۶۹-۶۸۸) کتاب حاضر - م. ۱.

دیگر سرمایه است که می خواهد تا حد امکان بالاترین مقدار ارزش اضافی را تولید کند. از سوی دیگر، اگر مقدار نیروی کار به کار گرفته شده یا مقدار سرمایه‌ی متغیر افزایش یابد اما این افزایش متناسب با سقوط نرخ ارزش اضافی نباشد، مقدار ارزش اضافی تولید شده کاهش پیدا می کند.

قانون سومی از تعیین مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط دو عامل یعنی نرخ ارزش اضافی تولید شده و مقدار سرمایه‌ی متغیر پرداخت شده نتیجه می شود. چنانچه نرخ ارزش اضافی یعنی درجه‌ی استثمار نیروی کار، و ارزش نیروی کار یعنی مقدار زمان کار لازم معلوم باشد، آن‌گاه بدیهی است که هر چه سرمایه‌ی متغیر بزرگتر باشد مقدار ارزش و مقدار ارزش اضافی تولید شده بزرگتر خواهد بود. اگر کران کار روزانه و نیز کران بخش لازم آن معلوم باشد، مقدار ارزش و مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط سرمایه‌دار منفرد آشکارا منحصرأ به مقدار کاری وابسته است که او به جریان می اندازد. اما با توجه به فرضی که در بالا کرده ایم، این مقدار به مقدار نیروی کار یا تعداد کارگرانی که استثمار می کند وابسته است، و این تعداد به نوبه‌ی خود بنا به مقدار سرمایه‌ی متغیری که پرداخت کرده است تعیین می شود. بنابراین، با معلوم بودن نرخ ارزش اضافی و ارزش نیروی کار، مقادیر ارزش اضافی تولید شده متناسب مستقیم با مقادیر سرمایه‌ی متغیر پرداخت شده دارد. اکنون می دانیم که سرمایه‌دار سرمایه‌ی خود را به دو بخش تقسیم می کند. یک بخش از آن را صرف وسایل تولید می کند. این بخش ثابت سرمایه‌ی او است. بخش دیگر را به نیروی کار زنده تبدیل می کند. این بخش سرمایه‌ی متغیر او را تشکیل می دهد. با وجود یکسان بودن شیوه‌ی تولید، تقسیم سرمایه به بخشی ثابت و بخشی متغیر در شاخه‌های مختلف تولید متفاوت است. این نسبت درون یک شاخه‌ی تولید نیز با تغییر بنیاد فنی و ترکیب اجتماعی فرایند تولید تغییر می کند. اما تقسیم یک سرمایه‌ی معلوم به بخش‌های ثابت و متغیر به هر نحو که باشد، خواه نسبت سرمایه‌ی متغیر به سرمایه‌ی ثابت ۱ به ۲، ۱ به ۱ یا ۱ به x باشد، در قانونی که اکنون مطرح کردیم تاثیری نمی گذارد. زیرا، بنا به تحلیل قبلی مان، ارزش سرمایه‌ی ثابت در ارزش محصول از نو پدیدار می شود اما در ارزشی که تازه تولید شده است گنجانده نمی شود. برای به کار گرفتن ۱۰۰۰ ریسنده، مسلماً موادخام، دوک‌ها و وسایل بیشتری لازم است تا زمانی که ۱۰۰ ریسنده استخدام می شوند. با این همه، ارزش این وسایل تولید اضافی، ممکن است افزایش یابد، کاهش پیدا کند، بی تغییر بماند، بزرگ یا کوچک شود؛ اما کوچک‌ترین تاثیری بر فرایند ارزش‌افزایی نیروهای کاری نمی گذارد که وسایل تولید را به کار می برند. بنابراین، قانونی که در بالا بیان شد این شکل را پیدا می کند: مقدار ارزش و مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط سرمایه‌های متفاوت، در صورتی که ارزش نیروی کار معلوم باشد و درجه‌ی استثمار این سرمایه‌ها برابر، با مقادیر اجزای متغیر این سرمایه‌ها

یعنی بخش‌هایی که به نیروی کار زنده بدل شده‌اند، تناسب مستقیم دارند.^۱

این قانون آشکارا با تمام تجارب مبتنی بر نمودهای بی‌واسطه در تضاد است. همه می‌دانند که با در نظر گرفتن درصد کل سرمایه‌های به کار رفته، ریسنده‌ی پنبه سرمایه‌ی ثابت بیش‌تر و سرمایه‌ی متغیر کم‌تری را به کار می‌برد تا یک نانو که نسبتاً سرمایه‌ی متغیر بیشتر و سرمایه‌ی ثابت کم‌تری را به کار می‌برد. با این همه، ریسنده سود یا ارزش اضافی کم‌تری از نانو به جیب نمی‌زند. برای حل این تضاد ظاهری به حلقه‌های بینابینی بسیاری نیاز داریم، چنانچه در جبر ابتدایی، پیش از درک این که $\frac{0}{0}$ بیانگر مقداری واقعی است به بسیاری از حلقه‌های بینابینی نیاز داریم. اقتصاد کلاسیک به‌طور غریزی به این قانون پای‌بند است هرچند عملاً هرگز آن را تدوین نکرده بود، [زیرا این قانون نتیجه‌ی ضروری قانون ارزش به‌طور کلی است].^۲ اقتصاد کلاسیک می‌کوشد با تجریدی اجباری این قانون را از تضادهای ناشی از تجربه‌ی بی‌واسطه برهاند. ما بعداً خواهیم دید^۳ که چگونه مکتب ریکاردو در برخورد با این مانع از هم پاشید. اقتصاد عامیانه که همانند بوربون‌ها «به واقع چیزی نیاموخته بود» (*n'a vraiment rien appris*)^{*}، اینجا مانند هر جای دیگر، در تضاد با قانون پدیده به ظاهر تکیه می‌کند. اقتصاد عامیانه در تضاد با اسپینوزا، اعتقاد دارد که «نادانی خود دلیل کافی است.» (*l'ignorance est une raison suffisante*)[☆]

می‌توان کاری را که روزانه توسط کل سرمایه‌ی یک جامعه به جریان انداخته می‌شود، به‌عنوان کار روزانه‌ی واحدی تلقی کرد. مثلاً، اگر تعداد کارگران یک میلیون نفر باشد، و میانگین کار روزانه کارگر ۱۰ ساعت باشد، کار روزانه‌ی اجتماعی ۱۰ میلیون ساعت کار است. با معین بودن مدت زمان این کار روزانه، خواه کران‌های آن از لحاظ جسمانی خواه از لحاظ اجتماعی تثبیت شده باشد، مقدار ارزش اضافی تنها با افزایش تعداد کارگران یعنی با افزایش اندازه جمعیت کارگران زیاد می‌شود. در اینجا رشد جمعیت کران ریاضی تولید ارزش اضافی را توسط کل سرمایه‌ی اجتماعی نشان می‌دهد. و به‌طور معکوس، با معلوم

۲۰۳. این نکته با دقت بیشتری در کتاب چهارم* بررسی خواهد شد.

* رجوع کنید به نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی سوم، لندن، ۱۹۷۲، فصل ۲۰، «تجزیه‌ی مکتب ریکاردو» و به ویژه فرمول کاملاً روشنی که در ص ۱۱۷ مطرح شده است: «این مشکل از آن رو پدید می‌آید چون مقادیر برابر سرمایه اما با ترکیب‌های نابرابر... که شامل نسبت‌های نابرابر سرمایه‌های ثابت و متغیر هستند... کمیت‌های نابرابری از... کار پرداخت نشده را به کار می‌گمارند؛ در نتیجه نمی‌توانند کمیت‌های برابر ارزش اضافی را تصاحب کنند... اما سرمایه‌هایی که مقادیر برابر دارند، صرف‌نظر از ترکیب انداموارشان، سودهای برابر می‌دهند» - م. ا.

☆ این گفته‌ی تالیران و مربوط به اشراف مهاجری است که پس از سال ۱۸۱۵ به فرانسه باز می‌گشتند - م. ف.
 ☆ اسپینوزا در ضمیمه‌ای به پاره‌ی اول اخلاقیات خود، استدلال یزدان‌شناسی را در مورد وجود خدا رد می‌کند و می‌گوید نادانی و جهل نسبت به دلایل دیگر، دلیل کافی برای این نظر نیست که خداوند طبیعت را با غایت‌های ویژه‌ای که در معرض دید هستند آفریده است. - م. ا.

۱. در این فصل همانند فصل‌های گذشته، ارزش روزانه‌ی نیروی کار، و بنابراین، آن بخش از روز که کارگر فقط این نیرو را بازتولید یا نگهداری می‌کند، مقداری ثابت فرض شده است. فرض می‌کنیم که ارزش روزانه‌ی یک نیروی کار متوسط ۳ شیلینگ یا یک اکو باشد و روزانه ۶ ساعت برای بازتولید آن لازم باشد. بنابراین، سرمایه‌دار برای خرید چنین نیرویی باید یک اکو از پیش پرداخت کند. این یک اکو چقدر ارزش اضافی برمی‌گرداند؟ این امر به نرخ ارزش اضافی بستگی دارد. اگر این نرخ ۵۰٪ باشد، ارزش اضافی نیم اکو خواهد بود که بازنمود سه ساعت کار اضافی است؛ اگر این نرخ ۱۰۰٪ باشد، به یک اکو بالغ خواهد شد که بازنمود ۶ ساعت کار اضافی است. بنابراین، در صورت معین بودن ارزش نیروی کار کارگر منفرد، نرخ ارزش اضافی مجموع ارزش اضافی تولیدشده توسط او را تعیین می‌کند. سرمایه‌ی متغیر تجلی پولی ارزش تمامی نیروهای کاری است که سرمایه‌دار هم‌زمان به کار می‌گیرد. بنابراین، ارزش آن برابر با میانگین ارزش یک نیروی کار ضرب در تعداد نیروهای کار منفرد است. از این‌رو، مقدار سرمایه‌ی متغیر متناسب با تعداد کارگرانی است که به کار گرفته شده‌اند. اگر سرمایه‌دار روزانه ۱۰۰ نیروی کار را استثمار کند، ارزش سرمایه‌ی متغیر به ۱۰۰ اکو در روز افزایش می‌یابد؛ و اگر n نیروی کار، این ارزش به n اکو افزایش می‌یابد. به همین ترتیب، اگر یک اکو که قیمت یک نیروی کار است، روزانه ارزش اضافی برابر با یک اکو تولید کند، سرمایه‌ی متغیری به مبلغ ۱۰۰ اکو ارزش اضافی به مبلغ ۱۰۰ اکو تولید می‌کند، و سرمایه‌ای برابر با n اکو ارزش اضافی برابر با یک اکو $\times n$ ایجاد می‌کند. بنابراین، مجموع ارزش اضافی تولیدشده توسط یک سرمایه‌ی متغیر براساس تعداد کارگرانی که به آنان پول پرداخت می‌کند ضرب‌در مجموع ارزش اضافی که روزانه توسط کارگر منفرد ایجاد می‌شود؛ و این مجموع، که به‌عنوان ارزش نیروی کار منفرد شناخته می‌شود، به نرخ ارزش اضافی، یا به بیان دیگر، به نسبت کار اضافی کارگر به کار لازم بستگی دارد. در متن، همواره چنین فرض شده که نه تنها ارزش یک نیروی کار میانگین ثابت است بلکه تمام کارگران استخدام‌شده توسط سرمایه‌دار فقط نیروهای کار میانگین هستند. مواردی استثنایی وجود دارد که در آن‌ها ارزش اضافی تولیدشده متناسب با شمار کارگران استثمارشده افزایش نمی‌یابد در این حالت ارزش نیروی کار ثابت باقی نمی‌ماند. بنابراین، به این قانون می‌رسیم: مجموع ارزش اضافی تولیدشده توسط یک سرمایه‌ی متغیر برابر است با ارزش آن سرمایه‌ی پرداخت‌شده ضرب در نرخ ارزش اضافی یا به عبارت دیگر برابر است با ارزش یک نیروی کار ضرب‌در درجه‌ی استثمار وی ضرب در تعداد نیروی کاری که به اتفاق به کار گمارده شده‌اند. اگر مجموع ارزش اضافی را S ، ارزش اضافی را که هر کارگر روزانه تولید می‌کند s ، سرمایه‌ی متغیری را که به یک کارگر

بودن تعداد جمعیت، این کران تنها با امکان طولانی کردن کار روزانه به وجود می آید.^{۲۰۴} با این همه، در فصل بعد خواهیم دید که این قانون فقط برای آن شکل از ارزش اضافی که تاکنون بررسی شده است صادق است.

از بررسی‌یی که تاکنون درباره‌ی تولید ارزش اضافی کرده‌ایم، نتیجه می‌شود که هر مبلغی از پول یا ارزش، نمی‌تواند به دلخواه به سرمایه تبدیل شود. در حقیقت، پیش‌انگاشت این تبدیل آن است که باید کمینه‌ی معینی از پول یا ارزش مبادله در دست صاحب پول یا کالا باشد. کمینه‌ی سرمایه‌ی متغیر قیمت تمام‌شده‌ی نیروی کار واحدی است که در طول سال روزانه برای تولید ارزش اضافی به کار گرفته شده است. اگر این کارگر صاحب وسیله‌ی تولید خویش بود و به این که کارگر باشد تن می‌داد، آن‌گاه می‌توانست به آن مقدار زمان کار لازم برای بازتولید وسیله‌ی معاش خود، مثلاً ۸ ساعت کار، قناعت کند. علاوه بر این، او فقط به وسایل تولید برای ۸ ساعت کار نیاز داشت. از طرف دیگر، سرمایه‌دار که او را وادار می‌کند تا علاوه بر این ۸ ساعت، مثلاً ۴ ساعت کار اضافی بکند، به مبلغ اضافی دیگری پول برای تهیه‌ی وسایل اضافی تولید نیاز دارد. با این همه، بر مبنای فرض ما، او می‌باید نه یک کارگر بلکه دو نفر را به کار گمارد تا بتواند بر مبنای ارزش اضافی‌یی که روزانه تصاحب می‌کند همانند یک کارگر زندگی کند یعنی قادر باشد نیازهای ضروری خود را برآورده کند. در این مورد، هدف وی از تولید فقط تأمین زندگی خویش است و نه افزایش ثروت که از تولید سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیر است. او برای این که فقط دو برابر زندگی یک کارگر عادی را داشته باشد و نیمی از ارزش اضافی تولیدشده را به سرمایه تبدیل کند، باید تعداد کارگران خویش و کمینه‌ی سرمایه‌ی پرداخت‌شده را هشت برابر افزایش دهد. البته او می‌تواند مانند کارگرانی که برای او کار می‌کنند، مستقیماً در فرایند تولید شرکت داشته باشد اما آن‌گاه او فقط یک دورگه، مردی میان سرمایه‌دار و کارگر، یک «استادکار خرد»، خواهد بود. مرحله‌ی معینی از تولید سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که سرمایه‌دار قادر باشد تا کل زمانی را که طی آن همانند یک سرمایه‌دار یعنی سرمایه‌ی تشخیص‌یافته کارکرد دارد، به تصاحب و بنابراین به کنترل کار دیگران، و به فروش محصولات آن کار اختصاص دهد.^{۲۰۵} بنابراین، نظام اصناف

→ پرداخت می‌شود v، مجموع کل سرمایه‌ی متغیر را v، ارزش میانگین یک نیروی کار را p، درجه‌ی استثمار او را $\frac{s}{v}$ (کار اضافی) و تعداد کارگران به کار گرفته شده را n بنامیم، آن‌گاه خواهیم داشت:

$$S = \begin{cases} \frac{s}{v} \times v \\ p \times \frac{s}{v} \times n \end{cases}$$

با این همه، هنگامی که این عوامل هم‌زمان در جهتی معکوس تغییر کنند، حاصل از لحاظ مقدار عددی تغییر نخواهد کرد. در تولید یک مقدار معین ارزش اضافی، کاهش یکی از این عوامل می‌تواند با افزایش دیگری جبران شود. به این ترتیب، تقلیل نرخ ارزش اضافی بر مقدار تولیدشده تأثیری نخواهد گذاشت اگر سرمایه‌ی متغیر یا تعداد کارگران استخدام‌شده به تناسب افزایش پیدا کنند. سرمایه‌ی متغیری به میزان ۱۰۰ اکو که ۱۰۰ کارگر را به نرخ ۱۰۰٪ استخدام می‌کند، ۱۰۰ اکو ارزش اضافی تولید می‌کند. اگر نرخ ارزش اضافی را نصف کنیم، و هم‌زمان سرمایه‌ی متغیر را دو برابر کنیم، مقدار آن تغییری نخواهد کرد.

برعکس، مقدار ارزش اضافی تغییری نخواهد کرد اگر سرمایه‌ی متغیر کاهش یابد و نرخ ارزش اضافی به نسبتی معکوس افزایش یابد. فرض کنید که سرمایه‌دار روزانه ۱۰۰ اکو به ۱۰۰ کارگر می‌دهد که زمان کار لازم آن‌ها ۶ ساعت و زمان کار اضافی ۳ ساعت باشد. سرمایه‌ی پرداخت‌شده‌ی ۱۰۰ اکو با نرخ ۵۰٪ مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و ارزش اضافی به میزان ۵۰ اکو یا 3×100 ساعت کار که برابر با ۳۰۰ ساعت است ایجاد می‌کند. اگر سرمایه‌دار اکنون پیش‌پرداخت خود را به نصف یعنی از ۱۰۰ به ۵۰ اکو، برساند یا فقط ۵۰ کارگر استخدام کند؛ اگر موفق شود در همان حال نرخ ارزش اضافی را دو برابر کند، یا به عبارت دیگر، کار اضافی را از ۳ به ۶ ساعت برساند، همواره همان مقدار ارزش اضافی را به دست خواهد آورد، زیرا $50 \times \frac{100}{100} = 50$ اکو = ۱۰۰ اکو = $50 \times \frac{100}{50}$ اکو. اگر برحسب ساعت کار محاسبه کنیم، خواهیم داشت: ۵۰ نیروی کار $\times 6$ ساعت = ۱۰۰ نیروی کار در ۳ ساعت = ۳۰۰ اکو

بنابراین، کاهش سرمایه‌ی متغیر می‌تواند با افزایش متناسب نرخ ارزش اضافی یا به عبارتی با کاهش کارگران استخدام‌شده از طریق طولانی‌کردن متناسب کار روزانه‌ی آن‌ها جبران شود. به این ترتیب، تا نقطه‌ی معینی، کمیت کار استثمارپذیر باید مستقل از تعداد کارگران باشد. به نظر می‌رسد که این قانون ابتدایی برای آقایان اقتصاددان عامیانه ناشناخته است. این ارشمیدس‌های جدید، اما از جهت معکوس، اعتقاد دارند که در تعیین قیمت بازار کار به وسیله‌ی عرضه و تقاضا، نقطه‌ای را یافته‌اند که با آن‌ها به آن به جای تکان دادن دنیا می‌توانند آن را در حالت ساکن نگه دارند.

۲۰۴. «کار یعنی زمان اقتصادی جامعه، عبارت از مقدار معلومی است. مثلاً ده ساعت کار روزانه‌ی یک میلیون نفر، یا ده میلیون ساعت... افزایش سرمایه حد و مرزی دارد. در هر دوره‌ی مشخصی می‌توان در گستره‌ی واقعی زمان اقتصادی به این حد و مرز دست یافت.» (مقاله‌ای درباره‌ی اقتصاد سیاسی ملل، لندن، ۱۸۲۱، صص ۴۷، ۴۹).

۲۰۵. «کشاورز نمی‌تواند به کار خویش متکی باشد و اگر چنین کند، به عقیده‌ی من او یک بازنده است. پیشه‌ی او می‌باید مراقبت از کل باشد؛ باید مراقب کارگر خرمن‌کوب خود باشد و گرنه تمام مزدی را که می‌دهد در گندم‌های خرمن‌نشده از دست خواهد داد؛ باید مراقب دروگر و خرمن‌کار و غیره باشد؛ او پیوسته باید به ملک خویش سر بزند؛ باید دقت کند که کاری روی زمین نمانده باشد؛ که اگر از جای خود تکان نخورد قاعدتاً رخ می‌دهد» «پژوهشی در

با این همه، این نوع جبران با محدودیت‌هایی لاینحل برخورد می‌کند. روز طبیعی ۲۴ ساعته همیشه بیشتر از میانگین زمانی است که کارگر در طول روز می‌تواند کار کند؛ کار روزانه هرگز نمی‌تواند ارزشی معادل با ۴ اکو تولید کند اگر کارگر متوسط ارزشی به میزان $\frac{1}{2}$ اکو در هر ساعت تولید کند؛ زیرا برای تولید ارزشی برابر با ۴ اکو کارگر باید بیست و چهار ساعت کار کند. در ارتباط با ارزش اضافی، هنوز محدوده‌ی آن بسیار تنگ و باریک است. اگر بخش کار لازم روزانه برای جایگزینی مزد روزانه به ۶ ساعت برسد، آن‌گاه از روز طبیعی فقط ۱۸ ساعت باقی می‌ماند که قانون‌های بیولوژیک ایجاب می‌کند که بخشی برای استراحت نیروی کار کنار گذاشته شود؛ فرض می‌کنیم که ۶ ساعت به‌عنوان حد کمینه‌ی این استراحت باشد؛ با طولانی کردن کار روزانه به حد بیشینه‌ی ۱۸ ساعت، کار اضافی نمی‌تواند بیش از دوازده ساعت باشد و در نتیجه فقط می‌تواند در این مدت ارزشی معادل با ۲ اکو تولید کند.

سرمایه‌ی متغیری به ارزش ۵۰۰ اکو که ۵۰۰ کارگر را با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ یا به‌کاری ۱۲ ساعته می‌گمارد که ۶ ساعت از آن به کار اضافی اختصاص دارد، هر روز ارزشی اضافی برابر با ۵۰۰ اکو یا 6×500 ساعت کار تولید می‌کند. سرمایه‌ای برابر با ۱۰۰ اکو که هر روز ۱۰۰ کارگر را با نرخ ارزش اضافی ۲۰۰ درصد یا به کار روزانه‌ی ۱۸ ساعته می‌گمارد، فقط ارزشی اضافی برابر با ۲۰۰ اکو یا 12×100 ساعت کار تولید می‌کند. کل ارزش تولیدشده‌ی آن با میانگین کار روزانه هرگز نمی‌تواند به ۴۰۰ اکو یا 24×100 ساعت کار برسد. بنابراین، جبران کاهش سرمایه‌ی متغیر از طریق افزایش نرخ ارزش اضافی، یا به عبارت دیگر جبران تقلیل تعداد کارگران استخدام‌شده از طریق افزایش درجه‌ی استثمار، تنها می‌تواند در چارچوب مرزهای فیزیولوژیک کار روزانه و در نتیجه کار اضافی، که کار روزانه شامل آن است، انجام شود.

این قانون، با قطعیتی مطلق، برای درک پدیده‌های پیچیده اهمیت دارد. پیش از این می‌دانیم که سرمایه می‌کوشد بیشینه‌ی ممکن ارزش اضافی تولید کند و بعداً خواهیم دید که در همان حال می‌کوشد تا به نسبت ابعاد فعالیتش، بخش متغیر یا تعداد کارگرانی را که استخدام می‌کند کاهش دهد. این گرایش‌ها به محض آن‌که کاهش یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی مقدار ارزش اضافی نتواند با افزایش عامل دیگر جبران شود، در تناقض با هم قرار می‌گیرند.

چون ارزش فقط کار تحقق یافته است، بدیهی است که مقدار ارزش که یک سرمایه‌دار تولید می‌کند، منحصر به کمیت کاری وابسته است که به جریان می‌اندازد. وی می‌تواند با همان تعداد کارگری که در اختیار دارد بنا به طولانی‌تر کردن یا کوتاه کردن کار روزانه‌شان، کار بیشتر یا کمتری از آن‌ها بکشد. اما با معلوم بودن ارزش نیروی کار و نرخ ارزش اضافی، یا به عبارت دیگر، کران‌های کار روزانه و

سده‌های میانه با محدود کردن بیشینه‌ی تعداد کارگرانی که یک استادکار حق به کار گماردن داشت، به زور می‌کوشید تا مانع تبدیل استادکاران به سرمایه‌دار شود. از این رو، صاحب پول یا کالاها فقط عملاً زمانی به سرمایه‌دار تبدیل می‌شود که کمینه‌ی پول پرداخت شده برای تولید بسیار بیش‌تر از بیشینه‌ی آن در سده‌های میانه باشد. در اینجا مانند علوم طبیعی، درستی قانونی که هگل در منطق خود کشف کرده بود، یعنی این که تفاوت‌های صرفاً کمی در نقطه‌ی معینی به تمایزات کیفی تبدیل می‌شوند، نشان داده می‌شود.^{۲۰۵ الف}

کمینه‌ی کل ارزشی که صاحب پول یا کالاها باید در اختیار داشته باشد تا به سرمایه‌دار استحاله یابد، بنا به درجات متفاوت تکامل تولید سرمایه‌داری تغییر می‌کند و در درجه‌ی معینی نیز بنا به شرایط فنی ویژه در قلمروهای متفاوت تولید، تفاوت پیدا می‌کند. برخی قلمروها، حتی از همان آغاز تولید سرمایه‌داری، مستلزم کمینه‌ای از سرمایه است که هنوز نزد افراد یافت نمی‌شود. این موقعیت تا حدی منجر به اعطای یارانه‌های دولتی به اشخاص خصوصی می‌شود، چنان‌که در فرانسه زمان کلبر و در برخی [ایالات]^۳ آلمان تا دوره‌ی مانیز مشاهده می‌شود، و تا حدی به تشکیل شرکت‌هایی برخوردار از انحصار قانونی تضمین شده برای گرداندن شاخه‌های معینی از صنعت و بازرگانی منجر شده^{۲۰۶} که طلیعه‌داران شرکت‌های سهامی عام هستند.

→ ارتباط میان قیمت کنونی خواربار و مساحت مزارع و ... توسط یک کشاورز [ج. آربوت‌نات]، لندن، ۱۷۷۳، ص ۱۲). این کتاب بسیار جالب است. در آن می‌توان تکوین آن‌چه را که نویسنده صراحتاً «کشاورز سرمایه‌دار» یا «کشاورز تاجر» می‌نامد و تکریم‌شان را در مقابل «کشاورز خرد» که تنها دغدغه‌ی تأمین معاش خویش را دارد، مشاهده کرد. «طبقه‌ی سرمایه‌دار از همان ابتدا به طور جزئی و نهایتاً به طور کامل خود را از ضرورت کار یدی معاف کرد» (درس‌گفتارهای اقتصاد سیاسی ملل، کشیش ریچارد جونز، هرت فور، ۱۸۵۲، سخنرانی سوم، ص ۳۹).

۲۰۵ الف [افزوده انگلس]: نظریه‌ی مولکولی در شیمی جدید که نخستین بار از لحاظ علمی توسط لوران و گرهارد ساخته و پرداخته شد، بر همین قانون متکی است. [افزوده‌ی انگلس به ویراست سوم آلمانی]: برای توضیح این عبارت که برای غیر شیمی‌دان‌ها خیلی روشن نیست، خاطر نشان می‌کنیم که مؤلف در این جا از مجموعه‌های همگون ترکیب‌های کربنی سخن می‌گوید که ابتدا توسط شارل فریدریک گرهاردت در سال ۱۸۲۳ نامگذاری شد. هر مجموعه از ترکیب‌های کربنی، قانون جبری مختص خود را دارد. بدین سان، مجموعه‌های پارافین با C_nH_{2n+2} و مجموعه الکل‌های متعارف با $C_nH_{2n+2}O$ و مجموعه‌ی اسیدهای چرب متعارف با $C_nH_{2n}O_2$ مشخص می‌شود و غیره. در مثال‌های یادشده تنها با افزایش کمی CH_2 به فرمول مولکولی، هر بار یک جسم کیفیتاً متفاوت به وجود می‌آید. در مورد سهم لوران و گرهاردت (که مارکس در آن مبالغه کرده) در تعیین این واقعیت مهم به کتاب کوپ با عنوان تکامل شیمی، مونیخ، ۱۸۷۳، صص ۷۰۹، ۷۱۶ و کتاب شورلمر با عنوان پیدایش و تکامل شیمی آلی، لندن، ۱۸۷۹، ص ۵۴ رجوع کنید.

۲۰۶. مارتین لوتر این نوع مؤسسات را «شرکت مونوپولیا {انحصاری}» می‌نامد.*
* «چه کسی آن قدر احمق است که نبیند که این شرکت‌های تجاری چیزی جز انحصارات خالص نیستند؟» (درباره‌ی خرید و فروش و ربا، ۱۵۲۴، در آثار دکتر مارتین لوتر، نسخه‌ی تجدیدنظر شده، جلد ۱۵، وایمار، ۱۸۹۹، ص

ما به جزئیات تغییراتی نخواهیم پرداخت که بر رابطه‌ی بین سرمایه‌دار و کارگر مزدبگیر در جریان فرایند تولید تأثیر می‌گذارند. همچنین بیش از این تعینات بعدی خود سرمایه را بررسی نخواهیم کرد. در اینجا تنها می‌خواهیم چند نکته‌ی مهم را مورد تأکید قرار دهیم.

سرمایه درون فرایند تولید با تکامل خود به فرمانروای کار تبدیل شد، یعنی بر نیروی کار خودکوش، به بیان دیگر بر خود کار، مسلط شد. سرمایه‌دار، یعنی سرمایه‌ی تشخیص‌یافته، مراقب است که کارگر به‌طور منظم کار خود را به خوبی و با درجه شدتی مناسب انجام دهد.

سرمایه همچنین به رابطه‌ای قهری تکامل یافت و این امر طبقه‌ی کارگر را ناگزیر می‌کند تا بیش از آن‌که دایره‌ی تنگ نیازهای حیاتی‌اش می‌طلبد کار کند. سرمایه به‌عنوان عامل پرکاری دیگران، به‌عنوان استخراج‌کننده‌ی ارزش اضافی و استثمارگر نیروی کار، تمام نظام‌های قدیمی‌تر تولیدی را که مستقیماً بر کار اجباری متکی بوده‌اند، از لحاظ قدرت و توان و زیاده‌روی و کارآیی پشت سر می‌گذارد.

ابتدا سرمایه کار را در آن شرایط فنی به تبعیت خویش و می‌دارد که از لحاظ تاریخی با آن روبرو می‌شود. بنابراین، مستقیماً شیوه‌ی تولید را تغییر نمی‌دهد. از این رو، تولید ارزش اضافی در شکلی که تاکنون بررسی کرده‌ایم، یعنی به وسیله‌ی طولانی کردن ساده‌ی کار روزانه، مستقل از هر تغییری در خود شیوه‌ی تولید پدیدار شد. چنین شیوه‌ای در نانوایی‌های قدیمی به همان اندازه کارآمد بود که در کارخانه‌های مدرن پنبه‌ریسی.

اگر فرایند تولید را از منظر فرایند کار بررسی کنیم، رابطه‌ی کارگر با وسایل تولید نه رابطه با سرمایه بلکه رابطه با ابزاری صرف و ماده و مصالح برای فعالیت تولیدی هدفمند اوست. به‌عنوان نمونه، در دباغی کارگر چرم را ابژه‌ی کارش تلقی می‌کند. برای سرمایه‌دار نیست که چرم را دباغی می‌کند. اما به محض این‌که فرایند تولید را چون فرایند ارزش‌افزایی تلقی کنیم، موضوع متفاوت می‌شود. این وسایل تولید فوراً به وسایلی برای جذب کار دیگران تبدیل می‌شود. دیگر کارگر نیست که وسایل تولید را به کار می‌گیرد بلکه وسایل تولید هستند که کارگر را به کار می‌گیرند. وسایل تولید به جای این‌که به‌عنوان عناصر مادی فعالیت تولیدی او مصرف شوند، او را به‌عنوان خمیرمایه‌ی ضروری برای فرایند حیاتی خاص خود مصرف می‌کنند و فرایند حیاتی سرمایه فقط شامل حرکت آن به‌عنوان ارزشی است که خود ارزش‌افزاست. کوره‌های بلند و کارگاه‌هایی که در شب عاطل و باطلند و هیچ کار زنده‌ای را جذب نمی‌کنند، برای سرمایه‌دار «زیان صرف» (mere loss) هستند. از این رو، کوره‌های بلند و کارگاه‌ها «ادعای قانونی» نیروی کار «بر کار شبانه» هستند. به محض آن‌که مبلغ معینی پول به وسایل تولید یعنی به عوامل عینی فرایند تولید تبدیل شوند، خود وسایل تولید به حق مالکیت بر کار و ارزش اضافی دیگران، چه حقوقی و چه قهری، تبدیل

→ تقسیم آن به کار لازم و اضافی، مقدار کل ارزش که در آن ارزش اضافی نیز گنجانده شده است و سرمایه‌دار می‌تواند تحقق بخشد، منحصرأ برحسب تعداد کارگرانی که استثمار می‌کند تعیین می‌شود و این تعداد خود به مقدار سرمایه‌ی متغیری که پرداخت می‌کند وابسته است.

بنابراین، مقدار ارزش اضافی تولیدشده نسبت مستقیم با مقدار سرمایه‌ی متغیر پرداخت‌شده دارد. اما در شاخه‌های گوناگون صنعت، نسبت تقسیم کل سرمایه به سرمایه‌ی متغیر و سرمایه‌ی ثابت کاملاً متفاوت است. این نسبت درون یک شاخه‌ی تولید نیز مطابق با شرایط فنی و ترکیب اجتماعی کار تغییر می‌کند. اما می‌دانیم که ارزش سرمایه‌ی ثابت در تولید از نو ظاهر می‌شود، در حالی که ارزش افزوده به وسایل تولید فقط ناشی از سرمایه‌ی متغیر است، یعنی از بخشی از سرمایه پرداخت شده که به نیروی کار تبدیل می‌شود. تقسیم یک سرمایه‌ی معلوم به بخش‌های ثابت و متغیر به هر نحو که باشد، خواه نسبت سرمایه‌ی متغیر به سرمایه‌ی ثابت ۱ به ۲، ۱ به ۱۰ و غیره باشد، و این که ارزش وسایل تولید در مقایسه با ارزش نیروهای کار به گرفته‌شده، افزایش یابد، کاهش پیدا کند و یا ثابت باقی بماند، بزرگ باشد یا کوچک، اهمیتی ندارد و کوچکترین تأثیری بر مقدار ارزش تولیدشده نمی‌گذارد. بنابراین، اگر قانونی را که در بالا بیان شد در شاخه‌های مختلف صنعت به کار بندیم، به هر نحو که سرمایه‌ی پرداخت‌شده به بخش‌های ثابت و متغیر تقسیم شده باشد، به قانون زیر می‌رسیم: اگر ارزش میانگین نیروی کار و میانگین درجه‌ی استثمار در صنایع متفاوت برابر فرض شود، مقادیر ارزش اضافی تولیدشده نسبت مستقیمی با مقدار بخش متغیر سرمایه‌ی پرداخت‌شده دارد یعنی نسبت مستقیم با بخشی دارد که به نیروی کار تبدیل می‌شود.

2. چرا که از ماهیت خود ارزش ناشی می‌شود.
3. دوک‌نشین‌های

می شوند.⁴ در پایان، مثالی نشان خواهد داد که چگونه این وارونگی، و در حقیقت انحراف، مناسبات بین کار بی جان و کار زنده، بین ارزش و نیروی موجد ارزش که شاخص و ویژگی تولید سرمایه‌داری است، در آگاهی سرمایه‌دار منعکس می‌شود. در جریان شورش کارخانه‌دارهای انگلیسی در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۰،

«رییس یک کارخانه‌ی ریسندگی نخ کتان و پنبه در پایزلی، یکی از قدیمی‌ترین و محترم‌ترین مؤسسات در غرب اسکاتلند، یعنی شرکت کارلایل و پسران، که از سال ۱۷۵۲ مشغول کار است و چهار نسل از همین خانواده آن را می‌گردانده‌اند...»

همین «آقای متشخص بسیار باهوش» نامه‌ای تحت عنوان «نوبت‌کاری» نوشت که در **گلاسکو دیلی میل**، ۲۵ آوریل ۱۸۴۹ انتشار یافت.^{۲۰۷} از جمله در آن فراز ساده‌لوحانه و مضحک زیر آمده بود:

«اکنون اجازه دهید ببینیم... چه مفاسدی از محدود کردن کار کارخانه از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت پدید می‌آید... این مفاسد جدی‌ترین خسارت را به دورنماها و دارایی مالک کارخانه وارد می‌کند. اگر او» (یعنی کارگزارانش) «پیش از این ۱۲ ساعت کار می‌کرد، و اکنون کارش به ۱۰ ساعت محدود شود، آن‌گاه هر ۱۲ ماشین یا دوک‌های کارخانه‌اش به ۱۰ تا کاهش می‌یابد و اگر قرار بر فروش کارخانه باشد، ارزش آن‌ها برحسب ۱۰ ماشین یا دوک سنجیده می‌شود، در نتیجه یک ششم از ارزش هر کارخانه در کشور کاسته می‌شود.»^{۲۰۸}

برای این مغز سرمایه‌ی اسکاتلند غربی، ارزش وسایل تولید، دوک‌ها و غیره چنان با ویژگی آن وسایل، به عنوان سرمایه، برای ارزش‌افزایی و بلعیدن روزانه‌ی کمیّت معینی از کار پرداخت‌نشده‌ی دیگران در هم تنیده شده است که رییس شرکت کارلایل و پسران [عملاً تصور می‌کند]^۵ که اگر کارخانه‌اش را بفروشد، نه تنها ارزش دوک‌ها بلکه علاوه بر آن قدرت خودارزش‌افزایی آن‌ها به او پرداخت می‌شوند؛ گمان می‌کند که نه تنها کار گنجانده شده در آن‌ها که برای تولید دوک‌هایی از این دست لازم است بلکه ارزش اضافی‌یی که به مدد این

۵. تا حدی این تصور واهی را دارد که

۲۰۷. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۹، ص ۵۹

۲۰۸. همان‌جا، ص ۶۰. بازرس کارخانه استوارت که خود اسکاتلندی است و برخلاف بازرس‌های انگلیسی، کاملاً زندانی طرز فکر سرمایه‌داری است، صراحتاً ابراز می‌کند که این نامه که وی ضمیمه‌ی گزارش خود کرده است، «مفیدترین اطلاعاتی است که از سوی کارخانه‌دارهایی که نوبتی کار می‌کنند، در اختیار کسانی گذاشته شده که در همین حرفه فعالیت می‌کنند، و آگاهانه این هدف را دارد که پیش‌دواری‌ها و دغدغه‌هایی را برطرف سازد که نسبت به هر نوع تغییری در نظم و ترتیب ساعات کار حاکم است.»

۴. افزوده به فر: در این جا، سخن گفتن بیشتر در این باره بیهوده است.

وسایل روزانه از گردهی اسکاتلندی های دلیر پایزلی بیرون کشیده می شود، باید به او پرداخت شوند. به همین دلیل فکر می کند که کوتاه کردن دو ساعتهی کار روزانه، قیمت فروش ۱۲ ماشین ریسندگی را به قیمت فروش ۱۰ ماشین تقلیل می دهد!

سرمایه درون فرایند تولید با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

تولیدات ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۲ در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

تولیدات ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۴ در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

تولیدات ۱۲۲۵ تا ۱۲۲۶ در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

تولیدات ۱۲۲۷ تا ۱۲۲۸ در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

تولیدات ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۰ در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد. سرمایه درون فرایند تولید در صنایع مختلف با تکامل ۵۸۲ تا ۷۲۸۲ در تعرفه های سرمایه گذاری در صنایع مختلف قرار می گیرد.

مفهوم ارزش اضافی نسبی پاره‌ی چهارم

تولید ارزش اضافی نسبی

مباحث قبلی در مورد ارزش اضافی نسبی و رابطه آن با ارزش مطلق، نشان داد که در صورتی که تولید در هر مرحله‌ی میانی از تکامل اقتصادی جامعه خارج نشود، کارگر می‌تواند در هر روز کار لازم $1, 2, 3, 4, 5$ ساعت را بکند. فرض کنیم که در هر روز کار لازم مقدار این طولانی‌تر باشد و بسته به مقدار زمان کار لازم ثابت می‌ماند. فرض کنیم که در هر روز کار کمتر بود. فرض کنیم که با کار روزانه‌ای کارگر که مقدار تولیدش از بین کار لازم و کار اضافی معلوم باشد. مثلاً فرض کنیم که یک خط $A-B-C$ در هر روز 10 ساعت کار روزانه به مدت 12 ساعت باشد. بخش AB باز شود 10 ساعت کار لازم و بخش BC باز شود 2 ساعت کار اضافی است. چگونه تولید ارزش اضافی می‌تواند افزایش یابد. یا به بیان دیگر، چگونه کار اضافی را می‌توان طولانی‌تر کرده بدون آنکه خط AC طولانی‌تر شود. یا این سؤال مستقل از طولانی‌تر کردن خط AC باشد؟

اگر چه در این‌ها کار روزانه AC مشخص است، به نظر می‌رسد بتوان خط BC را طولانی‌تر کرد بدون آنکه از نقطه C که مشخص نقطه پایانی کار روزانه AC است فراتر رفت. می‌توان نقطه آغاز B را در جهت A به عقب برگرداند. فرض کنیم که BB' در خط $B-C$ است. $B-B'$ برابر با نصف BC یا 1 ساعت زمان کار باشد. اکنون اگر در داخل AC کار روزانه‌ی 12 ساعت، نقطه‌ی B' را به B برسانیم، از گام BC به BC' بدل می‌شود. کار اضافی نیم برابر از 2 ساعت به 3 ساعت افزایش می‌یابد. حال آنکه کنار روزانه همانند گذشته 12 ساعت باقی می‌ماند. یا این همه روشن است که طولانی‌تر کردن زمان کار اضافی از BC به BC' یعنی از 2 ساعت به 3 ساعت، همزمان بدون کوتاه کردن کار لازم از AB به AB' یعنی از 10 ساعت به 9 ساعت منتهی است. طولانی‌تر کردن کار اضافی یا کوتاه کردن کار لازم مستلزم است. به بیان دیگر، بخشش از زمان کار که کارگر در واقع پیش از برای خود مصرف می‌کند.

فصل دهم

مفهوم ارزش اضافی نسبی

ما تاکنون آن بخش از کار روزانه را مقدار ثابت تلقی کرده‌ایم که صرفاً هم‌ارز ارزش پرداخت‌شده‌ی نیروی کار توسط سرمایه را تولید می‌کند. در واقع در شرایط معینی از تولید و در مرحله‌ی معینی از تکامل اقتصادی جامعه چنین است. کارگر می‌توانست فراتر از این زمان کار لازم ۲، ۳، ۴، ۶ ساعت یا بیشتر کار کند. نرخ ارزش اضافی و طول کار روزانه به مقدار این طولانی‌شدن وابسته بود. اگر زمان کار لازم ثابت می‌بود، در عوض کل کار روزانه متغیر بود. اکنون فرض کنید که ما کار روزانه‌ای داریم که مقدار و تقسیم‌بندی آن بین کار لازم و کار اضافی معلوم باشد. مثلاً، فرض می‌کنیم که کل خط $A-C$ ، $A-B-C$ ، باز نمود یک کار روزانه به مدت ۱۲ ساعت باشد؛ بخش AB باز نمود ۱۰ ساعت کار لازم و بخش BC باز نمود ۲ ساعت کار اضافی است. چگونه تولید ارزش اضافی می‌تواند افزایش یابد، یا به بیان دیگر، چگونه کار اضافی را می‌توان طولانی‌تر کرد بدون آن‌که خط AC طولانی‌تر شود یا این عمل مستقل از طولانی‌تر کردن خط AC باشد؟

اگرچه کران‌های کار روزانه AC مشخص است، به نظر می‌رسد بتوان خط BC را طولانی‌تر کرد، بدون آن‌که از نقطه C که همچنین نقطه پایانی کار روزانه AC است فراتر رفت؛ می‌توان نقطه آغاز B را در جهت A به عقب برگرداند. فرض کنیم که $B\bar{B}$ در خط $A-B-C$ برابر با نصف BC یا ۱ ساعت زمان کار باشد. اکنون اگر در داخل AC ، کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته، نقطه‌ی B را به $B\bar{B}$ برسانیم، آن‌گاه BC به $B\bar{C}$ بدل می‌شود؛ کار اضافی نیم برابر، از ۲ ساعت به ۳ ساعت افزایش می‌یابد، حال آن‌که کار روزانه همانند گذشته ۱۲ ساعت باقی می‌ماند. با این همه روشن است که طولانی‌تر کردن زمان کار اضافی از BC به $B\bar{C}$ ، یعنی از ۲ ساعت به ۳ ساعت، هم‌زمان بدون کوتاه کردن کار لازم از AB به $A\bar{B}$ یعنی از ۱۰ ساعت به ۹ ساعت ناممکن است. طولانی‌کردن کار اضافی با کوتاه‌شدن کار لازم منطبق است؛ به بیان دیگر، بخشی از زمان کار که کارگر در واقع پیش‌تر برای خود مصرف می‌کرد،

به زمان کاری تبدیل می‌شود که برای سرمایه‌دار صرف می‌شود. تغییر نه در طول کار روزانه بلکه در تقسیم آن به کار لازم و کار اضافی رخ می‌دهد.

از طرف دیگر، بدیهی است که مقدار کار اضافی هنگامی معلوم است که طول کار روزانه و ارزش نیروی کار معلوم باشد. ارزش نیروی کار، یعنی زمان کار لازم برای تولید آن، زمان کار لازم برای بازتولید ارزش نیروی کار را تعیین می‌کند. اگر ۱ ساعت کار در شش پنی باز نموده شود، و ارزش نیروی کار یک روز ۵ شیلینگ باشد، کارگر باید ۱۰ ساعت در روز کار کند تا ارزش پرداخت شده توسط سرمایه را برای نیروی کارش جایگزین کند، یا هم‌ارز ارزش و سایل معاشی را که برای مصرف روزانه‌ی خود نیاز دارد تولید کند. با معلوم بودن ارزش این و سایل معاش، ارزش نیروی کار او را می‌توان محاسبه کرد؛ و با معلوم بودن ارزش نیروی کار او، مدت زمان کار لازم معلوم می‌شود. با این همه، مدت زمان کار اضافی با کم کردن زمان کار لازم از کل زمان کار روزانه به دست می‌آید: ۱۰ ساعت از ۱۲ ساعت می‌شود ۲ ساعت، و به سادگی نمی‌توان دید که چگونه در شرایط معین کار اضافی احتمالاً می‌تواند فراتر از ۲ ساعت به درازا بکشد. بی‌شک، سرمایه‌دار می‌توانست به جای ۵ شیلینگ به کارگر ۴ شیلینگ و ۶ پنی و حتی کمتر از آن بپردازد. زمان کار ۹ ساعته برای بازتولید ارزش کار ۴ شیلینگ و ۶ پنی کافی به نظر می‌رسد. و در نتیجه ۳ ساعت کار اضافی، به جای ۲ ساعت، به سرمایه‌دار می‌رسد و ارزش اضافی از ۱ شیلینگ به ۱ شیلینگ و ۶ پنی می‌رسد. با این همه، می‌توان تنها با پایین آوردن مزد کارگر به زیر ارزش نیروی کارش به همین نتیجه رسید. با ۴ شیلینگ و ۶ پنی که او در ۹ ساعت تولید می‌کند، یک دهم کمتر از گذشته و سیله معاش خواهد داشت، و در نتیجه بازتولید نیروی کارش می‌تواند فقط در شکلی معیوب انجام شود. در این مورد، کار اضافی فقط با فرارفتن از کران‌های طبیعی‌اش طولانی‌تر شد؛ قلمرو آن تنها با غصب بخشی از قلمرو زمان کار لازم گسترش یافت. با وجود نقش مهمی که این شیوه در عمل ایفا می‌کند، ما در اینجا آن را از بررسی خود مستثنی می‌کنیم زیرا فرض کرده‌ایم که تمام کالاها، از جمله نیروی کار، به ارزش کامل خود خرید و فروش می‌شوند.

۱. ارزش میانگین مزد روزانه‌ی کارگر را می‌توان بر اساس آنچه نیاز دارد تا «زنده بماند، کار کند و زاد و ولد کند» تعیین کرد (ویلیام پتی، کالبدشناسی ایرلند، ۱۶۷۲، ص ۶۴). «قیمت کار همیشه برحسب قیمت مایحتاج او تعیین می‌شود... هرگاه مزد انسان زحمتکش نتواند متناسب با رده و جایگاه فرودست خود، به‌عنوان یک زحمتکش، چنین خانواده‌ای را، که اغلب بسیاری از آنها دارند، تأمین کند»، وی مزد مناسب دریافت نمی‌کند» (جی. واندرلینت، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵). «کارگر ساده، که چیزی جز بازوان و کوشش خویش ندارد، به چیزی دست نمی‌باید مگر این‌که بتواند کارش را به دیگران بفروشد... در هر نوع کاری، باید این امر اتفاق بیفتد و در واقع اتفاق هم می‌افتد، که مزد یک کارگر محدود به آن چیزهایی می‌شود که برای تأمین معاش خود نیاز دارد» (تورگو، تأملات، انتشار دیر، جلد ۱، ص ۱۰). «قیمت مایحتاج زندگی در واقع همان هزینه‌ی تولید کار است» (مالتوس، پژوهشی درباره‌ی... اجاره، لندن ۱۸۱۵، ص ۴۸، یادداشت)

اگر این فرض را بپذیریم، آن‌گاه نتیجه می‌شود که زمان کار لازم برای تولید نیروی کار، یا برای بازتولید ارزش آن، نمی‌تواند با تنزل دادن مزد کارگر به پایین‌تر از ارزش نیروی کارش کاهش یابد بلکه این امر تنها با تنزل در خود این ارزش امکان‌پذیر است. با معلوم بودن کار روزانه، طولانی‌کردن کار اضافی ناگزیر ناشی از کوتاه کردن زمان کار لازم است، و نه برعکس آن، یعنی کوتاه کردن زمان کار لازم ناشی از طولانی‌کردن کار اضافی است. در مثالی که انتخاب کردیم، ارزش نیروی کار می‌باید به واقع یک دهم تنزل می‌یافت تا از زمان کار لازم یک دهم کاسته شود یعنی از ۱۰ ساعت به ۹ ساعت برسد و در نتیجه کار اضافی از ۲ ساعت به ۳ ساعت افزایش یابد.

با این همه، چنین کاهش در ارزش نیروی کار به میزان $\frac{1}{10}$ حاکی است که همان مقدار وسایل معاش که پیش‌تر در ۱۰ ساعت تولید می‌شد، اکنون می‌تواند در ۹ ساعت تولید شود. اما این امر بدون افزایش بهره‌وری کار ناممکن است. مثلاً، پینه‌دوزی را در نظر بگیرید که با مجموعه‌ی معینی از افزارها، یک جفت پوتین را در یک کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته تولید می‌کند. اگر قرار باشد در همان زمان دو جفت پوتین تولید کند، بهره‌وری کار او باید دو برابر شده باشد؛ و این امر نمی‌تواند جز با تغییری در افزارهایش یا در شیوه‌ی کارش یا هر دوی آن‌ها انجام شود. از این‌رو، شرایط تولید کارش، یعنی شیوه‌ی تولیدش، و در نتیجه خود فرایند تولید باید به کلی متحول شود. منظور ما از افزایش بهره‌وری کار تغییری در فرایند کار است تا زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی برای تولید کالا کوتاه‌تر شود و کمیت کمتری از کار قدرت تولید کمیت بزرگ‌تری از ارزش مصرفی را داشته باشد.^۲ [در آن شکل از تولید ارزش اضافی که تاکنون بدان پرداخته‌ایم]^۱، فرض کرده‌ایم که شیوه‌ی تولید معلوم است. اما هنگامی که می‌باید ارزش اضافی با تبدیل کار لازم به کار اضافی تولید شود، به هیچ‌وجه برای سرمایه کافی نیست تا کنترل فرایند تولید را در شکل معین آن یا در شکل تاریحاً انتقال یافته‌اش به دست بگیرد و سپس فقط به طولانی‌تر کردن آن رضایت دهد. شرایط فنی و اجتماعی فرایند کار و بنابراین خود شیوه‌ی تولید باید متحول شود تا بهره‌وری کار بتواند افزایش یابد. آن‌گاه با افزایش بهره‌وری کار ارزش نیروی کار کاهش خواهد یافت و بخش زمان کار ضروری روزانه برای بازتولید همان ارزش کوتاه‌تر خواهد شد.

من این ارزش اضافی را که با طولانی‌تر کردن کار روزانه تولید می‌شود، **ارزش اضافی مطلق** می‌نامم. در مقابل، آن ارزش اضافی ناشی از کوتاه کردن زمان کار لازم و در نتیجه تغییر

۲. «کامل‌تر شدن شکل مشاغل چیزی جز کشف راه‌های جدید ساخت یک محصول با تعداد افرادی کمتر یا (به بیان دیگر) در زمان کوتاه‌تری نسبت به گذشته نیست» (گالیانی، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵۹). «صرفه‌جویی در هزینه‌ی تولید تنها می‌تواند به معنای صرفه‌جویی در کمیت کار مورد استفاده در تولید باشد» (سیسموندی، مطالعات، جلد ۱، ص

۱. در آن شکل از تولید ارزش اضافی که از طولانی‌تر کردن مدت کار ناشی می‌شود

همگام با آن در مدت مربوطه‌ی دو جزء زمان کار روزانه را ارزش اضافی نسبی می‌نامم. برای این که ارزش نیروی کار کاهش یابد، افزایش بهره‌وری کار می‌باید بر آن شاخه‌هایی از صنعت تاثیر گذارد که محصولاتش ارزش نیروی کار را تعیین می‌کنند و بنابراین یا به مقوله‌ی وسایل معاش متعارف تعلق دارند و یا قادرند جایگزین آن‌ها شوند. اما، ارزش کالا نه تنها با کمیت کاری که به آن‌ها شکل نهایی را می‌بخشد بلکه همچنین با مقدار کار گنجیده‌شده در وسایل تولید تعیین می‌شود. مثلاً، ارزش یک جفت پوتین نه تنها توسط کار پینه‌دوز بلکه همچنین بر اساس ارزش چرم، پارافین، نخ و غیره تعیین می‌شود. از این رو، کاهش در ارزش نیروی کار هم با افزایش بهره‌وری کار حاصل می‌شود و هم با ارزان شدن همگام قیمت کالاها در صنایعی که عناصر مادی سرمایه‌ی ثابت را فراهم می‌آورند، یعنی صنایعی که وسایل و مواد و مصالح کاری را تولید می‌کنند که برای تولید وسایل معاش لازم است. اما افزایش بهره‌وری کار در آن شاخه‌هایی از تولید که نه وسایل معاش ضروری را تأمین می‌کنند و نه ابزارهایی که با آن‌ها این وسایل معاش تولید می‌شوند، تغییری در ارزش نیروی کار نمی‌دهد.

البته ارزان شدن کالا فقط به اندازه‌ی سهم خود سبب تنزل ارزش نیروی کار می‌شود، یعنی تنزلی که با میزان ورود کالا برای بازتولید نیروی کار متناسب است. مثلاً، پیراهن یک وسیله‌ی ضروری زندگی است اما فقط یک وسیله در میان هزاران وسیله است. ارزان شدن آن فقط هزینه‌ی کارگر را در مورد پیراهن پایین می‌آورد. اما مجموع کل وسایل ضروری زندگی شامل کالاهای گوناگونی است که هر کدام محصول صنعتی متمایز است؛ و ارزش هر کدام از این کالاها همیشه جزء صحیحی از ارزش نیروی کار است. ارزش نیروی کار با کاهش زمان کار لازم برای بازتولید آن کاهش می‌یابد. کاهش کل زمان کار لازم برابر با مجموع تمام کاهش‌های متفاوت در زمان کاری است که در این شاخه‌های متمایز تولید رخ داده است. در اینجا ما به گونه‌ای با این نتیجه‌گیری عام برخورد می‌کنیم که گویا نتیجه و هدف بلاواسطه‌ی هر مورد فردی است. مثلاً، هنگامی که یک سرمایه‌دار منفرد با افزایش بهره‌وری کار، قیمت پیراهن را کاهش می‌دهد، به هیچ وجه ضرورتاً این هدف را ندارد که ارزش نیروی کار را به سهم خود کاهش دهد و بنابراین زمان کار لازم را متناسب با آن کوتاه کند. اما او تا حدی که نهایتاً در این نتیجه نقش داشته، در افزایش نرخ عام ارزش اضافی نیز نقش دارد.^۳ باید گرایشات عام و ضروری سرمایه را از شکل‌های پدیداری آن متمایز کرد. هر چند قصد ما در اینجا بررسی شیوه‌ای نیست که قانون‌های درون‌ماننده‌ی تولید

۳. «فرض می‌کنیم... که محصولات... کارخانه‌دار در نتیجه‌ی بهبود ماشین‌آلات دوبرابر شود... او قادر خواهد بود با بخش کوچک‌تری از کل عایدی‌اش کارگرانش را لباس پوشاند... و بدین‌سان سود او افزایش خواهد یافت. اما به این ترتیب به هیچ طریق دیگری این سود تغییر نخواهد کرد» (رامزی، اثر پیش‌گفته، صص ۱۶۸-۱۶۹).

سرمایه‌داری با نشان‌دادن خود در حرکت خارجی سرمایه‌های فردی، خود را به‌عنوان قانون‌های جبری رقابت بروز می‌دهند و بنابراین در آگاهی سرمایه‌دار منفرد چون انگیزه‌هایی وارد می‌شوند که او را به پیش می‌رانند؛ اما تا همین حد نیز روشن است که تحلیل علمی رقابت تنها زمانی ممکن است که ما سرشت درونی سرمایه را درک کنیم، درست به همان نحو که حرکات ظاهری اجرام آسمانی تنها برای کسی قابل فهم است که با حرکات واقعی آن‌ها آشنا باشد، و برای حواس محسوس نیست. با این همه، برای درک تولید ارزش اضافی نسبی، و صرفاً بر مبنای نتایجی که تاکنون در جریان پژوهش‌مان به آن‌ها دست یافته‌ایم، لازم است نکات زیر را بیفزاییم.

اگر ۱ ساعت کار در ۶ پنی یا نیم شیلینگ باز نمود می‌شود، ارزشی معادل با ۶ پنی در ۱۲ ساعت کار روزانه تولید خواهد شد. فرض کنید که با بهره‌وری کنونی و رایج کار ۱۲ قلم در این ۱۲ ساعت تولید شود و ارزش وسایل تولید مصرف‌شده در هر قلم، مواد خام و غیره، ۶ پنی باشد. در چنین شرایطی، هر قلم کالا ۱ شیلینگ می‌ارزد: ۶ پنی برای ارزش وسایل تولید و ۶ پنی برای ارزشی که هنگام کار با این وسایل افزوده شده است. اکنون فرض می‌کنیم که سرمایه‌دار ترتیبی دهد که بهره‌وری کار دو برابر شود و به جای ۱۲ قلم کالا در جریان ۱۲ ساعت کار روزانه، ۲۴ قلم تولید شود. ارزش وسایل تولید تغییری نخواهد کرد، ارزش هر کدام از اقلام به ۹ پنی سقوط خواهد کرد که از آن میان ۶ پنی برای ارزش وسایل تولید است و ۳ پنی برای ارزشی که جدیداً توسط کار قبلی افزوده شده است. با این که بهره‌وری کار دو برابر شده است، کار روزانه، همچون گذشته، ارزش جدید ۶ پنی خلق می‌کند و نه بیشتر که با این همه اکنون میان محصولات دو برابر شده تقسیم می‌گردد. اکنون هر قلم کالا به جای $\frac{1}{12}$ از این مجموع ارزش، فقط $\frac{1}{24}$ از آن را نصیب می‌شود، ۳ پنی به جای ۶ پنی؛ یا به عبارت دیگر اکنون فقط نیم‌ساعت از زمان کار به جای یک ساعت کار در جریان تبدیل وسایل تولید به این اقلام به آن‌ها افزوده شده است. به این ترتیب، ارزش انفرادی هر کدام از این اقلام^۲ پایین‌تر از ارزش اجتماعی‌شان قرار می‌گیرد؛ به بیان دیگر، برای تولید آن‌ها نسبت به توده‌ی بزرگ همین کالا که تحت شرایط اجتماعی میانگین تولید شده‌اند، زمان کار کمتری صرف شده است. به‌طور میانگین هر کالا ۱ شیلینگ می‌ارزد و باز نمود ۲ ساعت کار اجتماعی است؛ اما تحت شرایط تغییر یافته‌ی تولید فقط ۹ پنی می‌ارزد یا فقط $\frac{1}{4}$ ساعت کار در آن گنجانده شده است. با این همه، ارزش واقعی کالا نه ارزش فردی بلکه ارزش اجتماعی‌اش است. یعنی ارزش آن با زمان کاری سنجیده نمی‌شود که آن کالا برای تولیدکننده در هر مورد فردی در بر دارد بلکه با زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی برای تولید آن تعیین می‌شود. بنابراین، اگر یک سرمایه‌دار که روش جدیدی را مورد استفاده قرار می‌دهد، کالای خود را به ارزش اجتماعی یک شیلینگ بفروشد، ۳ پنی بالاتر از ارزش

۲. افزوده به فر: که در این شرایط استثنایی تولید می‌شوند

انفرادی آن می‌فروشد و به این ترتیب ۳ پنی ارزش اضافی فوق‌العاده کسب می‌کند. از طرف دیگر، کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته اکنون برای او باز نمود ۲۴ قلم کالا است و نه ۱۲ قلم. از این رو، برای فروش محصول یک روز کار، تقاضا باید دو برابر گذشته شود یعنی بازار باید دو برابر گسترده شود. در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر، کالاهای سرمایه‌دار می‌توانند به شرط تقلیل قیمت‌شان بازار گسترده‌تری را در بر بگیرند. بنابراین، او آن‌ها را بالاتر از ارزش انفرادی اما پایین‌تر از ارزش اجتماعی‌شان می‌فروشد، مثلاً هر کدام را ۱۰ پنی می‌فروشد. به این طریق، او همچنان ارزش اضافی فوق‌العاده‌ای معادل با یک پنی از هر قلم را به چنگ می‌آورد. این افزایش ارزش اضافی به جیب سرمایه‌دار می‌رود، خواه کالاهایش و سایل ضروری زندگی باشند خواه نباشند. در صورت اول، این افزایش در تعیین ارزش عمومی نیروی کار نقش دارد. بنابراین، کاملاً مستقل از این اوضاع و احوال، هر سرمایه‌دار منفرد انگیزه دارد که قیمت کالاهای خود را با افزایش بهره‌وری کار ارزان‌تر کند.

با این همه، حتی در این مورد، افزایش تولید ارزش اضافی از کوتاه کردن زمان کار لازم و بنابراین طولانی کردن مدت کار اضافی پدید می‌آید.^۳ فرض می‌کنیم که زمان کار لازم ۱۰ ساعت، ارزش نیروی کار روزانه ۵ شیلینگ، زمان کار اضافی ۲ ساعت و بنابراین ارزش اضافی روزانه ۱ شیلینگ است. اما اکنون سرمایه‌دار ما ۲۴ قلم کالا تولید می‌کند که هر کدام را ۱۰ پنی می‌فروشد که مجموعاً برابر با ۲۰ شیلینگ می‌شود. از آنجا که ارزش و سایل تولید ۱۲ شیلینگ است، $\frac{14}{5}$ از این اقلام صرفاً جایگزین سرمایه‌ی ثابت پرداخت شده می‌شوند. ۱۲ ساعت کار روزانه در آن $\frac{9}{5}$ باقی مانده‌ی اقلام باز نمود می‌شود. چون قیمت نیروی کار ۵ شیلینگ است، زمان کار لازم در ۶ قلم کالا باز نموده می‌شود، و کار اضافی در $\frac{3}{5}$ اقلام. نسبت کار لازم به کار اضافی، که تحت شرایط میانگین اجتماعی ۵ به ۱ بود، اکنون ۵ به ۳ است. می‌توان از طریق دیگری به همین نتیجه رسید: ارزش محصول ۱۲ ساعت کار روزانه ۲۰ شیلینگ است. از این مبلغ، ۱۲ شیلینگ به ارزش و سایل تولید تعلق دارد، یعنی ارزشی که صرفاً از نو در محصول تمام شده ظاهر می‌شود. ۸ شیلینگ باقی می‌ماند که تجلی پولی ارزشی است که در آن کار روزانه باز نموده شده است. این تجلی پولی بیش‌تر از تجلی پولی میانگین کار اجتماعی از همان نوع است که در آن ۱۲ ساعت فقط باز نمود ۶ شیلینگ است. کاری که استثنائاً بار آور است همچون کاری که تصاعد هندسی یافته عمل می‌کند؛ این کار در

^۳ الف «سود یک شخص به سلطه‌ی او بر محصول کار دیگری وابسته نیست بلکه ناشی از سلطه‌ی او بر خود کار است. اگر او بتواند کالاهای خود را به قیمت بالاتری بفروشد در حالی که مزد کارگزارش بدون تغییر باقی بماند، او آشکارا سود برده است... بخش کوچک‌تری از آن چه او تولید می‌کند کافی است تا آن کار را راه بیاندازد، و بنابراین نسبت بزرگ‌تری برای خود او باقی خواهد ماند.» ([جان کازنو] طرح کلی اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۲، صص ۴۹ - ۵۰).

زمان‌های برابر ارزش بیش‌تری از میانگین کار اجتماعی از همین نوع تولید می‌کند.^{۳*} اما سرمایه‌دار ماهنوز مانند گذشته فقط ۵ شیلینگ به‌عنوان ارزش روزانه‌ی نیروی کار می‌پردازد. بنابراین، اکنون کارگر به جای ۱۰ ساعت قبلی فقط باید $7\frac{1}{4}$ ساعت کار کند تا این ارزش را بازتولید کند. بنابراین، کار اضافی او $2\frac{1}{4}$ ساعت افزایش یافته است و ارزش اضافی‌یی که تولید می‌کند از ۱ شیلینگ به ۳ شیلینگ ترقی می‌کند. بنابراین، سرمایه‌داری که روش‌های بهتری را در تولید به کار می‌گیرد، بخش بزرگ‌تری از کار روزانه را به کار اضافی اختصاص می‌دهد تا سرمایه‌دارهای دیگر در این حرفه. او به‌عنوان یک فرد کاری را انجام می‌دهد که سرمایه به‌عنوان یک کلیت هنگامی که درگیر تولید ارزش اضافی نسبی است انجام می‌دهد. اما از طرف دیگر، این ارزش اضافی فوق‌العاده به محض این که این روش جدید تولید عمومیت بیابد از بین می‌رود، زیرا در آن زمان تفاوت میان ارزش فردی کالای ارزان‌شده و ارزش اجتماعی آن از بین می‌رود. قانون تعیین ارزش بر اساس زمان کار را زمانی سرمایه‌دار منفرد احساس می‌کند که شیوه‌ی جدید تولید را به کار می‌برد و مجبور می‌شود تا کالاهای خود را پایین‌تر از ارزش اجتماعی‌شان بفروشد؛ همین قانون که به‌عنوان قانون قهری رقابت عمل می‌کند، رقبای او را مجبور می‌کند تا از روش جدید اقتباس کنند.^۴ بنابراین، نهایتاً فقط هنگامی نرخ عمومی ارزش اضافی تحت تاثیر کل فرایند قرار می‌گیرد که افزایش بهره‌وری کار بر آن شاخه‌های تولید اثر گذاشته و قیمت کالاهایی را کاهش داده باشد که در حیطه‌ی وسایل معاش لازم نقش دارند و بنابراین، عناصر ارزش نیروی کار شمرده می‌شوند.

ارزش کالاهای بهره‌وری کار نسبت معکوس دارد. همین امر در مورد ارزش نیروی کار صادق است زیرا به ارزش کالاهای وابسته است. با این همه، ارزش اضافی نسبی با بهره‌وری کار نسبت مستقیمی دارد و همراه با افزایش و کاهش آن صعود و نزول می‌کند. اگر ارزش پول ثابت فرض شود، میانگین مدت زمان کار اجتماعی ۱۲ ساعته همیشه همان ارزش جدید ۶ شیلینگی را تولید می‌کند، صرف‌نظر از این که چگونه این مبلغ بین هم‌ارز ارزش نیروی کار و ارزش اضافی تقسیم می‌شود. اما اگر در نتیجه‌ی افزایش در بهره‌وری، ارزش وسایل معاش روزمره تنزل یابد، و بنابراین، ارزش نیروی کار روزانه از ۵ شیلینگ به ۳

* برای بررسی نظر مارکس درباره‌ی کار تصاعدی به پاره‌ی دوم از فصل اول (ص ۷۴) کتاب حاضر رجوع کنید. - م. ۱.
 ۴. اگر همسایه‌ی من با کاری کمتر بیش‌تر در می‌آورد و می‌تواند آن را ارزان‌تر بفروشد، من نیز باید راهی بیابم که مانند او ارزان بفروشم. به این ترتیب، هر هنر، حرفه، یا ماشینی که با بازوان کمتر و در نتیجه ارزان‌تر عمل می‌کند، نزد دیگران نوعی ضرورت یا هم‌چشمی به وجود می‌آورد که با استفاده از همان هنر، حرفه، یا ماشین یا با اختراع چیزی مشابه آن بتوانند با او هم‌تراز گردند و کسی نتواند ارزان‌تر از همسایه‌اش بفروشد» (امتیازات تجارت هند شرقی به انگلستان، لندن، ۱۷۲۰، ص. ۶۷).

شیلینگ کاهش یابد، ارزش اضافی از یک شیلینگ به ۳ شیلینگ افزایش می‌یابد. قبلاً ۱۰ ساعت کار برای بازتولید نیروی کار لازم بود؛ اکنون فقط ۶ ساعت لازم است. ۴ ساعت آزاد شده است و می‌تواند به حیطة کار اضافی افزوده شود. بنابراین، انگیزه‌ی درون‌ماننده‌ی سرمایه و گرایش ثابت آن افزایش بهره‌وری کار است تا قیمت کالاها را کاهش دهد و با این کاهش، کار خودکارگر را تنزل دهد.^۵

ارزش مطلق کالا، در خود و برای خود، هیچ اهمیتی برای سرمایه‌داری که آن را تولید می‌کند ندارد. او تنها به ارزش اضافی که در آن وجود دارد و با فروش می‌تواند تحقق یابد علاقه دارد. تحقق ارزش اضافی در خود ضرورتاً متضمن جایگزینی ارزش پرداخت شده است. اکنون چون ارزش اضافی نسبی با نسبتی مستقیم با رشد بهره‌وری کار افزایش پیدا می‌کند و این در حالی است که ارزش کالاها رابطه‌ای معکوس با رشد بهره‌وری دارند؛ و بنابراین چون همین فرایند هم کالاها را ارزان می‌کند و هم ارزش اضافی گنجیده در آنها را افزایش می‌دهد، ما در اینجا راه‌حل معمای زیر را می‌یابیم که چرا سرمایه‌دار که تنها دغدغه‌اش تولید ارزش مبادله‌ای است، پیوسته می‌کوشد تا ارزش مبادله‌ای کالاها را پایین آورد. یکی از بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی، کنه، عادت داشت مخالفان خود را با طرح این پرسش در تنگنا قرار دهد و آنان هم نمی‌توانستند پاسخی برای آن پیدا کنند. کنه می‌گوید:

«آنان تصدیق می‌کنند که هر چه بیشتر بتوان مخارج و هزینه‌های کار را در کارخانه‌ی محصولات صنعتی تقلیل داد، بدون آن که صدمه‌ای به تولید بخورد، به همان اندازه این تقلیل سودمند است زیرا قیمت کالای تمام‌شده را کاهش می‌دهد. و با این همه اعتقاد دارند که تولید ثروت، که ناشی از کار پیشه‌ور است، عبارت از افزایش ارزش مبادله‌ای محصولات‌شان است.»^۶

۵. به هر نسبتی که مخارج کارگر کاهش یابد، به همان نسبت مزد او کاهش پیدا می‌کند، مشروط بر آن که قید و بندهای بسته شده بر صنعت در همان حال برداشته شود» (ملاحظات در باب برداشتن هبه از صادرات غله و ...، لندن، ۱۷۵۳، ص ۷). «منافع صنعت ایجاب می‌کند که غلات و تمامی خواربار تا حد امکان ارزان باشد؛ زیرا هر چه سبب گرانی آنها شود، کار را نیز گران می‌کند... در تمامی کشورهایی که صنعت با محدودیتی روبرو نیست، قیمت خواربار بر قیمت کار تاثیر می‌گذارد. معمولاً هنگامی که مایحتاج زندگی ارزان‌تر می‌شود، کار نیز ارزان می‌شود» (اثر پیش‌گفته، ص ۳). «مزدها به همان نسبت که نیروهای تولید افزایش می‌یابند، کاهش پیدا می‌کنند. درست است که ماشین‌ها مایحتاج زندگی را ارزان می‌کنند، اما همچنین کارگر را ارزان می‌کنند» (مقاله‌ای ممتاز درباره‌ی مقایسه‌ی شایستگی‌های رقابت و همیاری، لندن، ۱۸۳۴، ص ۲۷).

6. "Ils conviennent que plus on peut, sans préjudice, épargner de frais ou de travaux dispendieux dans la fabrication des ouvrages des artisans, plus cette épargne est profitable par la diminution des prix de ces ouvrages, Cependant ils croient que la production de richesse qui résulte des travaux des artisans consiste dans l'augmen-

بنابراین، در تولید سرمایه‌داری صرفه‌جویی در کار از طریق رشد بهره‌وری در کار^۷ به هیچ وجه با هدف کوتاه کردن کار روزانه نیست. هدف تولید سرمایه‌داری فقط کوتاه کردن زمان کار لازم برای تولید کمیّت معینی از کالاهاست. این واقعیت که کارگر هنگامی که بهره‌وری کارش افزایش می‌یابد، مثلاً ده برابر سابق کالا تولید می‌کند و بدین سان برای هر قلم از کالا یک دهم زمان کار مصرف می‌شود، به هیچ وجه مانع از آن نمی‌شود که همچون گذشته ۱۲ ساعت کار کند یا در آن ۱۲ ساعت به جای ۱۲۰ قلم ۱۲۰۰ قلم کالا تولید کند. در حقیقت، کار روزانه‌ی او ممکن است هم‌زمان طولانی‌تر هم بشود تا مثلاً در ۱۴ ساعت ۱۴۰۰ قلم کالا تولید کند. بنابراین، در رساله‌های اقتصاددان‌هایی از جمله مک‌کولوچ، یور، سنیور و از این قبیل، ممکن است در یک صفحه بخوانیم که کارگر باید سپاسگزار سرمایه باشد که بهره‌وری‌اش را رشد داده است زیرا زمان کار لازم از این طریق کوتاه می‌شود، و در صفحه‌ی بعد کارگر باید سپاسگزاری خود را با ۱۵ ساعت کار کردن در آینده به جای ۱۰ ساعت نشان دهد. هدف از رشد بهره‌وری کار درون تولید سرمایه‌داری کوتاه کردن آن بخش از کار روزانه است که در آن کارگر باید برای خود کار کند تا درست از همین رهگذر بخش دیگر روز را که باید مجانی برای سرمایه‌دار کار کند، طولانی‌تر کند. در فصل‌های بعدی روشن خواهیم کرد که این نتیجه تا چه حد می‌تواند بدون ارزان کردن قیمت کالاها کسب شود. در آنجا شیوه‌های ویژه‌ی تولید ارزش اضافی نسبی را بررسی می‌کنیم.

→ tation de la valeur vénale de leurs ouvrages"

(کنه، گفتگوها درباره‌ی تجارت و کار پیشه‌وران، صص ۱۸۸-۱۸۹).

۷. «این سوداگران که در مورد کارگرانی که باید مزد به آن‌ها پرداخت کنند، چنین صرفه‌جو هستند» (جی. ان. نیدو، انحصاری که در هنرهای صنعتی و تجارت خود را تشبیت می‌کند، پاریس، ۱۸۲۸، ص. ۱۳). «کارفرما همیشه در صدد است تا در زمان و کار صرفه‌جویی کند» (داگلاز استیورات، سخنرانی‌هایی درباره‌ی اقتصاد سیاسی، در آثار، ویراسار سرهامیلتون، جلد ۸، ادین‌بورو، ۱۸۵۵، ص. ۳۱۸). «علاقه‌ی آن‌ها» (سرمایه‌داران) «این است که نیروهای تولیدی کارگرانی که استخدام می‌کنند تا حد امکان بزرگ باشد. توجه آن‌ها فقط منحصرأ معطوف به ارتقای این نیرو است» (آر. جونز، اثر پیش‌گفته، سخنرانی سوم [ص. ۱۲۸]).

فصل یازدهم

همیاری

چنان‌که دیدیم، تولید سرمایه‌داری به واقع زمانی [آغاز می‌شود]^۱ که هر [سرمایه‌ی]^۲ منفرد هم‌زمان شمار نسبتاً بزرگی از کارگران را به کار گیرد [و در نتیجه، فرایند کار در مقیاسی گسترده انجام شود و کمیته‌های نسبتاً بزرگی از محصولات را عرضه کند].^۳ شمار بزرگی از کارگران که با هم، در یک زمان، در یک مکان (یا به عبارت دیگر، در قلمرو واحدی از تولید) برای تولید یک نوع کالا تحت فرمان یک سرمایه‌دار کار می‌کنند، نقطه آغاز تولید سرمایه‌داری را به لحاظ تاریخی و نیز به لحاظ مفهومی تشکیل می‌دهند. با توجه به خود شیوه‌ی تولید، مثلاً، تولیدکارگاهی را نمی‌توان در مراحل اولیه‌اش از [پیشه‌های اصناف]^۴ متمایز کرد، جز این‌که در تولیدکارگاهی شمار بزرگ‌تری از کارگران هم‌زمان توسط سرمایه‌دار واحدی به کار گرفته می‌شدند. تنها کارگاه استادکار صنف توسعه یافته بود.

بنابراین، در ابتدا این تفاوت فقط کمی بود. نشان دادیم که مقدار ارزش اضافی تولیدشده توسط سرمایه‌ای معین برابر با ارزش اضافی‌یی است که هر کارگر منفرد در اختیار قرار می‌دهد، ضرب در تعداد کارگرانی که هم‌زمان با هم کار می‌کنند. این تعداد از کارگران در خود و برای خود تأثیری بر نرخ ارزش اضافی یا درجه‌ی استثمار نیروی کار نمی‌گذارد و با توجه به تولید ارزش کالا در کل، هرگونه تغییر کیفی در فرایند کار بی‌تأثیر به‌نظر می‌رسد. این خود پیامد ماهیت ارزش است. اگر یک کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته در ۶ شیلینگ شیئیت پیدا می‌کند، ۱,۲۰۰ کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته در ۶ شیلینگ $\times ۱۲۰۰$ شیئیت می‌یابد. در مورد اول، $۱۲ \times ۱,۲۰۰$ ساعت کار و در مورد دیگر ۱۲ ساعت کار در محصولات گنجانده شده است. [در تولید ارزش همیشه تعداد بسیار برحسب واحدهای بسیار شمارش می‌شوند. بنابراین، در تولید ارزش هیچ تفاوتی ندارد که ۱,۲۰۰ کارگر جداگانه یا

متحداً تحت فرمان یک سرمایه‌دار کار کنند].^۵ با این همه، درون کران‌های معینی تغییری اتفاق می‌افتد. کار شیئیت یافته در ارزش،

۱. برقرار می‌شود
۲. صاحب‌کار
۳. فرایند کار، که در مقیاسی گسترده انجام می‌شود، برای به جریان انداختن محصولات خویش مستلزم بازاری گسترده است.

۴. پیشه‌های قرون وسطی

۵. اگر صد کارگر به صورت انفرادی کار کنند، همان قدر ارزش تولید می‌کنند که تحت مدیریت سرمایه‌ای واحد

کاری است که یک کیفیت اجتماعی میانگین دارد و بنابراین، تجلی نیروی کار میانگین است. با این همه، هر مقدار میانگین صرفاً به عنوان میانگینی از تعدادی مقادیر متفاوت و منفرد از یک نوع حساب می‌شود. در هر شاخه‌ای از صنعت، هر کارگر منفرد، پتر یا پل، کم و بیش با کارگر میانگین تفاوت دارد. این تفاوت‌های فردی، یا «خطا» به زبان ریاضی، همدیگر را جبران می‌کنند و هر گاه تعداد بیشتری کارگر جمع شوند، از میان می‌روند. ادموند بورک، سفسطه‌باز و چاپلوس معروف، بر پایه‌ی تجربه‌ی عملی‌اش به عنوان یک کشاورز از این هم فراتر می‌رود و تأکید می‌کند که در «رسته‌ی کوچکی» متشکل از ۵ کارگر کشاورزی، تمام تفاوت‌های فردی در کار محو می‌شوند و در نتیجه، هر پنج کارگر کشاورزی بزرگ سال انگلیسی در مجموع همان مقدار کار را در همان زمان انجام می‌دهند که هر ۵ کارگر کشاورز دیگر انگلیسی.^۸ اما به هر صورت، روشن است که با تقسیم کار روزانه‌ی جمعی تعداد بزرگی از کارگرانی که هم‌زمان به کار گمارده می‌شوند بر تعداد کارگران، یک روز کار اجتماعی میانگین به دست می‌آید. [مثلاً، فرض کنیم که کار روزانه‌ی هر فرد ۱۲ ساعت باشد. آن‌گاه کار روزانه‌ی جمعی ۱۲ کارگر که هم‌زمان به کار گمارده شده‌اند، ۱۴۴ ساعت است؛ حتی اگر کار هر کدام از این ۱۲ مرد کم و بیش با کار اجتماعی میانگین فاصله داشته باشد، به نحوی که هر کدام از آن‌ها برای انجام عمل واحدی به مقدار کم و بیش متفاوتی زمان نیاز دارد، کار روزانه‌ی هر کدام از آن کارگران دارای همان کیفیت اجتماعی میانگین است چون یک دوازدهم کار روزانه‌ی جمعی ۱۴۴ ساعته است. از نقطه نظر سرمایه‌داری که این دوازده مرد را به کار گمارده، کار روزانه عبارت از کار کل آن دوازده نفر کارگر است. کار روزانه‌ی هر کارگر جزء صحیح کار روزانه‌ی جمعی است، صرف نظر از این که این دوازده نفر در کارشان به هم کمک می‌کنند و یا این که پیوند میان فعالیت‌های‌شان فقط این باشد که برای سرمایه‌دار واحدی کار می‌کنند. اما اگر این دوازده نفر به شش جفت تقسیم و توسط شش «استادکار خرد» به کار گمارده شوند، دیگر این یکسره شانس و اتفاق است که هر کدام از این استادکاران مقدار ارزش برابر تولید کنند و بنابراین نرخ عمومی ارزش اضافی را حفظ نمایند. انحرافات در موارد فردی رخ می‌دهد. اگر یک کارگر برای تولید یک کالا به زمانی بیش از زمان لازم به لحاظ اجتماعی نیاز داشته

۸. بی شک تفاوت چشمگیری بین ارزش کار یک فرد با کار فردی دیگر از نظر قدرت، مهارت و کوشش صادقانه وجود

دارد. اما من بر پایه‌ی مشاهدات دقیق خود اطمینان دارم که هر ۵ نفر مرد در جمع مقداری از کار را ارائه می‌دهند که با مقدار کار هر ۵ نفر دیگر در همان دوره‌ی سنی که بیان کردم برابری می‌کند؛ به عبارت دیگر، در میان چنین ۵ نفر مرد یک نفر همه‌ی ویژگی‌های کارگر خوب را دارد، یکی بد است، و سه نفر دیگر متوسط هستند و بین آن دو قرار می‌گیرند. بنابراین در رسته‌ی کوچکی حتی متشکل از ۵ نفر، تمام آن‌چه را که آن پنج مرد می‌توانند انجام دهند، خواهید یافت» (ی. بروک، اثر پیش‌گفته، صص ۱۵-۱۶)، رجوع کنید به کتبله در مورد فرد میانگین.

۶. چه این ملاحظه دقیق یا نادقیق باشد، کار روزانه‌ی شمار بزرگی از کارگران که هم‌زمان استثمار می‌شوند، کار روزانه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

باشد، زمان کار لازم در مورد او با زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی یعنی زمان کار میانگین اختلاف چشمگیری پیدا می‌کند. بنابراین، کار او به‌عنوان کار میانگین و نیروی کار او به‌عنوان نیروی کار میانگین تلقی نخواهد شد. یا فروش نخواهد رفت یا پایین‌تر از ارزش میانگین نیروی کار به فروش خواهد رفت. بنابراین، کمینه‌ی معینی از کارایی در تمام کارها مفروض است و بعداً خواهیم دید که تولید سرمایه‌داری وسیله‌ی سنجش این کمینه را فراهم می‌آورد. با این همه، این کمینه از میانگین فاصله دارد، گرچه از طرف دیگر سرمایه‌دار باید ارزش میانگین نیروی کار را پردازد. آنگاه از شش استادکار خرد، یکی بیش از نرخ میانگین ارزش اضافی به دست می‌آورد، دیگری کمتر. نابرابری‌ها برای جامعه در کل جبران می‌شود، اما نه برای استادکاران منفرد. بنابراین، به‌طور کلی قانون ارزش‌افزایی برای تولیدکننده‌ی منفرد فقط زمانی کاملاً اعمال می‌شود که به‌عنوان سرمایه‌دار تولید کند و هم‌زمان شماری از کارگران را به کار گمارد، یعنی از همان ابتدا که کار را با سرشت‌نشان میانگین اجتماعی به جریان می‌اندازد.^۹

حتی بدون تغییری در شیوه‌ی کار، اشتغال هم‌زمان شمار بزرگی از کارگران انقلابی را در شرایط عینی فرایند کار ایجاد می‌کند. ساختمان‌هایی که عده‌ی زیادی کارگر در آن کار می‌کنند، انبارهای مواد خام، تجهیزات و اسباب و آلاتی که هم‌زمان یا به نوبت مورد استفاده جمعی قرار می‌گیرند و خلاصه، بخشی از وسایل تولید به‌طور مشترک در فرایند کار مصرف می‌شوند. از یک سو، ارزش مبادله‌ای کالاها، و نیز وسایل تولید، به هیچ‌وجه با افزایش میزان بهره‌برداری از ارزش مصرفی آنها افزایش نمی‌یابد. از سوی دیگر، مقیاس استفاده‌ی مشترک از وسایل تولید گسترش پیدا می‌کند. اتاقی که در آن بیست بافنده با بیست دستگاه بافندگی کار می‌کنند، باید بزرگ‌تر از اتاق یک بافنده با دو دستیار باشد. اما ساختن یک کارگاه برای بیست نفر کار کمتری می‌برد تا ساختن ده کارگاه که هر کدام دو بافنده را جا دهد؛ به این ترتیب، ارزش وسایل تولید که به‌طور متمرکز و مشترکاً و در مقیاس بزرگ و وسیع مورد استفاده قرار می‌گیرند، به نسبت مستقیم با گستره و تاثیر سودمندان افزایش نمی‌یابد. این وسایل هنگامی که مشترکاً استفاده می‌شوند، به هر محصول بخش کوچک‌تری از ارزش خود را انتقال می‌دهند؛ تا حدی به این دلیل که کل ارزشی را که انتقال می‌دهند هم‌زمان بر حجم بیشتری از محصولات تقسیم می‌شوند، و تا حدی به این دلیل که

۹. پروفیسور روشر ادعا می‌کند که کشف کرده خانم خیاطی که زنش برای دو روز استخدام کرده بود، کار بیشتری انجام داده تا دو خانم خیاطی که همان روز با هم استخدام شده بودند. * آقای پروفیسور بهتر است فرایند تولید سرمایه‌داری را در اتاق بچه‌ها مطالعه نکنند. علاوه بر این بهتر است تحت شرایطی که شخص اصلی، سرمایه‌دار، مفقود است به این مطالعه پردازند.

* و. روشر، بنیادهای اقتصاد ملی، ویراست سوم، اشتوتگارت، ۱۸۵۸، صص ۸۸-۸۹-م. ۱.

اگر چه آن‌ها به صورت مطلق مسلماً با ارزش بزرگ‌تری وارد فرایند تولید می‌شوند، اما اگر از زاویه‌ی میدان عمل‌شان نگریسته شود، آن‌گاه به طور نسبی این ارزش کمتر از ارزش وسایل تولیدی انفرادی است. در نتیجه، بخشی از ارزش سرمایه‌ی ثابت کاهش می‌یابد و متناسب با مقدار این کاهش، کل ارزش کالا نیز کاهش پیدا می‌کند. این اثر همانند آن است که گویی وسایل تولید کالا ارزان‌تر تولید شده‌اند. این صرفه‌جویی در استفاده از وسایل تولید تماماً ناشی از مصرف مشترک آن‌ها در فرایند کاری است که تعداد زیادی کارگر انجام می‌دهند. برخلاف وسایل تولید پراکنده و نسبتاً گران‌کارگران منفرد و مستقل یا استادکاران خرد، این وسایل تولید خصوصیت یادشده را به عنوان شرایط کار اجتماعی یا شرایط اجتماعی کار حفظ می‌کنند، حتی زمانی که تعداد زیادی کارگر بدون آن‌که به اتفاق هم کار کنند در یک مکان واحد گرد آیند. بخشی از وسایل تولید این خصوصیت اجتماعی را پیش از آن که خود فرایند تولید چنین خصوصیتی را بیابد کسب می‌کنند.

به طور کلی صرفه‌جویی در وسایل تولید را باید از دو منظر نگریست. از یک سو، از این لحاظ که قیمت کالاها را کاهش و در نتیجه ارزش نیروی کار را نیز تنزل می‌دهد. از سوی دیگر، از این لحاظ که نسبت ارزش اضافی را به کل سرمایه‌ی پرداخت شده، یعنی به مجموع ارزش‌های بخش‌های ثابت و متغیر آن، تغییر می‌دهد. این جنبه‌ی دوم تنها در بخش نخست جلد سوم این اثر بررسی خواهد شد.^{۱۰} به دلیل انسجام مطلب، بسیاری از نکاتی را که در واقع در اینجا باید بررسی شوند به آن مجلد انتقال داده‌ایم. مسیر ویژه‌ای که تحلیل ما در پیش گرفته است چنین پراکندگی را در موضوع تحقیق ناگزیر می‌کند؛ این امر خود با روح تولید سرمایه‌داری منطبق است. در واقع، با توجه به این‌که در اینجا شرایط کار به طور مستقل در برابر کارگر قرار می‌گیرد، صرفه‌جویی در آن نیز چون عملیات ویژه‌ای به نظر می‌رسد که هیچ ارتباطی با او ندارد و بنابراین از روش‌هایی که به مدد آن‌ها کارآیی شخصی‌اش بالا می‌رود، جداست.

هنگامی که شمار زیادی از کارگران طبق یک نقشه کنار هم، یا با هم در یک فرایند تولیدی واحد، یا در فرایندهای متفاوت تولیدی اما مرتبط به هم کار می‌کنند، این شکل از کار را همیاری می‌نامند.^{۱۱}

همان‌طور که نیروی تهاجمی یک گردان سواره‌نظام یا نیروی تدافعی یک هنگ پیاده‌نظام اساساً با مجموع نیروهای تهاجمی و تدافعی هر سواره‌نظام یا پیاده‌نظام منفرد متفاوت است، به همان نحو نیز مجموع کل نیروهای مکانیکی اعمال شده از سوی هر

^{۱۰} رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، فصل ۲، «نرخ سود»، نسبتی که در این متن به آن اشاره شده یعنی $\frac{s}{c+v}$ نرخ سود

است (زیرا $c + v = C$) که با نرخ ارزش اضافی، $\frac{s}{v}$ تفاوت دارد. - م. ا.

^{۱۱} «همیاری نیروها» (دستوت دو تراسی، اثر پیش‌گفته، ص ۸۰).

کارگر منفرد با توانمندی نیروی اجتماعی برآمده از همیاری «کارگران» در یک عملیات یکپارچه نظیر بلندکردن وزنه‌ای سنگین، چرخاندن اهرم، یا برداشتن مانعی از سر راه متفاوت است.^{۱۱} در چنین مواردی، اثر یک کار [ترکیبی]^{۱۲} را نه کار منفرد و جداگانه می‌تواند ایجاد کند، نه صرف زمان طولانی‌تر و نه در مقیاس کوچک‌تر امکان‌پذیر است. ما در اینجا به مدد همیاری نه تنها با بالا بردن نیروی مولد فردی بلکه با ایجاد یک نیروی مولد جدید که ذاتاً جمعی است روبرو هستیم.^{۱۱ الف}

صرف نظر از توانمندی این نیروی جدید که ناشی از درهم آمیختن نیروهای بسیار در یک نیروی جمعی است، تنها تماس اجتماعی در بسیاری از کارهای مولد نوعی روح رقابت، انگیزه با روح حیوانی (animal spirit) به وجود می‌آورد که توان اجرایی هر فرد کارگر را بالا می‌برد به نحوی که تولید ۱۲ کارگر که به اتفاق و هم‌زمان در یک کار روزانه‌ی ۱۴۴ ساعته کار می‌کنند، بیش از تولید ۱۲ مرد منفرد است که هر کدام ۱۲ ساعت کار می‌کند و بسیار بیشتر از یک مرد است که ۱۲ روز پی در پی کار کند.^{۱۲} این امر ناشی از این واقعیت است که انسان، برخلاف آنچه ارسطو می‌اندیشید، نه حیوان سیاسی^{۱۳} اما به هر حال حیوان اجتماعی است.

اگر چه ممکن است تعدادی کارگر هم‌زمان با هم کار مشابه یا یک نوع کار مشابه را انجام

۱۱. «اعمال بسیار ساده‌ای وجود دارند که تقسیم‌ناپذیرند و نمی‌تواند بدون همیاری چندین فرد انجام شوند. مثلاً بلند کردن درختی بزرگ و گذاشتن آن روی قرنیز... به‌طور خلاصه هر چیزی که نمی‌تواند جز به کمک چند نفر که به هم در انجام کاری تقسیم‌ناپذیر و در یک زمان واحد انجام شود» (ی. ج. ویک‌فیلد، نگاهی به هنر استعمار، لندن، ۱۸۴۹، ص ۱۶۸).

۱۱ الف. «هنگامی که برای بلند کردن یک تن بار یک مرد کافی نیست و ده مرد نیز باید تقلا کنند، ۱۰۰ مرد تنها با زور یک انگشت می‌توانند آن کار را انجام دهند» (جان بلرز، پیشنهاداتی برای ایجاد کالج صنعتی، لندن، ۱۶۹۶، ص ۲۱).

۱۲. «همچنین در این مورد» (هنگامی که همان تعداد کارگر توسط یک کشاورز در ۳۰۰ آکر به کار گمارده شوند، به جای این‌که توسط ۱۰ کشاورز در هر ۳۰ آکر مشغول کار شوند) «از لحاظ نسبت خدمتکاران امتیازی وجود دارد که کسانی که دست اندر کار نیستند به آسانی از آن سر در نمی‌آورند؛ زیرا طبیعی است بگوئیم که نسبت ۱ به ۴ همان نسبت ۳ به ۱۲ است؛ اما این موضوع در عمل صادق نیست؛ زیرا در فصل برداشت و بسیاری عملیات دیگر که نیازمند نوعی شتاب است، با دست به دست دادن تعداد زیادی کارگر کار بهتر و با شتاب بیشتری انجام می‌شود؛ مثلاً در فصل برداشت، ۲ گاری‌ران، ۲ بارگیر، ۲ خوشه‌بند، ۲ شانه‌کش و کارگران دیگر کنار خرمن، یا در انبار، سرعت کار را دو برابر زمانی می‌کند که همین تعداد کارگر به دسته‌های مختلف تقسیم‌بندی شوند و در مزارع مختلف کار کنند» (پژوهشی در ارتباط میان قیمت کنونی خواربار و مساحت مزارع و ... توسط یک کشاورز [ج. آربوت‌نات]، لندن، ۱۷۷۳، صص ۷-۸).

۱۳. معنای واقعی تعریف ارسطو این است که انسان ماهیتاً شهروند یک شهر است.* این تعریف به همان اندازه سرشت‌نشان عهد باستان کلاسیک است که تعریف فرانکلین از انسان به‌عنوان حیوانی ابزارساز سرشت‌نشان آمریکاست.

* «بدیهی است که دولت مخلوق طبیعت و انسان ماهیتاً حیوانی سیاسی است» (ارسطو، سیاست، کتاب ۱، ۲). - م. ۱

دهند، با این همه کار هر کدام به عنوان بخشی از کار همگان می‌تواند باز نمود مراحل متفاوت فرایند کار باشد؛ به این ترتیب ابژه‌ی کار به مدد نظام همیاری می‌تواند سریع‌تر از گذشته این مراحل را طی کند. مثلاً، اگر بناها کنار هم زنجیری را بسازند تا آجرها را از پایین نردبان به بالای آن برسانند، همه‌ی آن‌ها یک کار را خواهند کرد، اما اعمال جداگانه‌شان بخش‌های متصل به هم یک عملیات را انجام خواهند داد؛ این اعمال مراحل ویژه‌ای هستند که هر آجر باید طی کند و بدین سان آجرها توسط بیست و چهار دست کارگران سریع‌تر مسیر خود را طی خواهند کرد تا این‌که هر کارگر به تنهایی با بار خود از نردبان بالا و پایین رود.^{۱۴} ابژه‌ی کار همان مسافت را در زمان کوتاه‌تری طی خواهد کرد. از سوی دیگر، ترکیبی از کار در هر زمانی رخ می‌دهد که مثلاً ساختمانی هم‌زمان از جهات مختلف در حال تکمیل باشد؛ اگرچه در اینجا نیز بناهای همکار کار یکسان یا یک نوع کار یکسان را انجام می‌دهند. [در یک کار روزانه ترکیبی ۱۴۴ ساعته که از لحاظ مکانی از زوایای مختلف به ابژه‌ی کار حمله‌ور می‌شوند، مجموع کار زودتر از کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته‌ای به انجام می‌رسد که در آن کارگران کم و بیش به صورت انفرادی مجبورند هر یک کار خویش را از یک سو شروع کنند و به پایان رسانند، زیرا کارگر ترکیبی یا کارگر جمعی هم از روبرو و هم از پشت سر چشم و دست دارد می‌توان گفت که تا حدی سرشتی همه‌جا حاضر دارد.]^{۱۵} به این ترتیب، اجزای متفاوت محصول که از لحاظ مکانی از هم جدا هستند هم‌زمان به بار می‌نشینند.

ما بر این واقعیت تأکید کردیم که شمار بزرگی از کارگران، که یکدیگر را تکمیل می‌کنند، همان کار یا کاری از همان نوع را انجام می‌دهند، چون این ساده‌ترین شکل کار جمعی نقش مهمی در همیاری، حتی در متکامل‌ترین مرحله‌ی آن، ایفا می‌کند. اگر فرایند کار پیچیده باشد، آن‌گاه همین تعدادی که با هم کار می‌کنند، اجازه‌ی تخصیص عملیات متفاوت را میان «کارگران» و بنابراین عملکرد هم‌زمان آن‌ها را می‌دهند. به این طریق، زمان لازم برای تکمیل کل کار کوتاه‌تر می‌شود.^{۱۵}

۱۴. علاوه بر این باید توجه کرد که این تقسیم جزئی کار می‌تواند حتی زمانی اتفاق بیفتد که کارگران در وظیفه‌ی یکسانی درگیر هستند. مثلاً، بناهایی که آجرها را از دستی به دست دیگری در سطح بالاتری از ساختمان می‌رسانند، همه آن‌ها کار واحدی را انجام می‌دهند و با این همه میان آن‌ها نوعی تقسیم کار وجود دارد. در واقع این تقسیم کار عبارت از آن است که هر کدام آجر را به مسافت مشخصی می‌رساند و در مجموع آجر سریع‌تر به نقطه‌ی مورد نیاز می‌رسد تا این‌که هر کدام از کارگران آجرش را جداگانه دست گرفته و به طبقه بالاتر ببرد» (ف. اسکاریک، نظریه‌ی ثروت‌های اجتماعی، ویراست دوم، پاریس، ۱۸۳۹، جلد ۱، صص ۹۷-۹۸).

۱۵. «هنگامی که موضوع بر سر اجرای کار پیچیده‌ای است، چندین چیز باید هم‌زمان انجام شود. یک نفر یک کار را انجام می‌دهد، دیگری کار دیگری و همه آن‌ها برای رسیدن به نتیجه‌ای همیاری می‌کنند که از عهده‌ی یک نفر بر نمی‌آید. یکی پارو می‌زند، در حالی که دیگری سکان را در دست دارد، و سومی تور می‌اندازد یا با قلاب ماهی می‌گیرد؛ به این

۱۴. بنا، در یک کار روزانه‌ی ترکیبی ۱۴۴ ساعته، که هم‌زمان از چندین طرف ساختمان را بنا می‌کنند، پیشرفت بیشتری در کار دارند تا یک بنا که ۱۲ روز یا ۱۴۴ ساعت کار کند. دلیل این امر آن است که کارگر جمعی در جلو و عقب دست و چشم دارد و می‌توان گفت تا حدی همه‌جا حاضر است.

در بسیاری از شاخه‌های تولید لحظاتی حساسی وجود دارد، یعنی دوره‌هایی از زمان که ماهیت خود فرایند کار آن‌ها را تعیین می‌کند و طی آن باید به نتایج معینی دست یافت. مثلاً، هنگامی که قرار است پشم گله‌ی گوسفندی را چید یا گندم‌زاری درو و برداشت شود، کمیّت و کیفیت محصول به آغاز و تکمیل کار در مقاطع معینی از زمان وابسته است. در این موارد، زمانی که فرایند کار می‌تواند انجام دهد پیشاپیش مقرر شده است، همانند صید ماهی هاران. یک فرد در یک روز طبیعی نمی‌تواند مثلاً بیش از ۱۲ ساعت کنده کاری کند، اما همیاری ۱۰۰ نفر می‌تواند کار روزانه را به ۱۲۰۰ ساعت گسترش دهد. کوتاه‌شدن زمان کار با بزرگی مقدار کاری که در لحظه‌ای تعیین‌کننده به میدان تولید وارد می‌شود، جبران می‌شود. تاثیر به‌هنگام در این مورد، به کاربرد هم‌زمان ترکیب کار روزانه‌ی افراد متعدد بازبسته است؛ مقدار نتیجه‌ی سودمند به شمار کارگران وابسته است؛ با این همه، این تعداد همیشه کوچک‌تر از تعداد کارگرانی است که برای انجام همان مقدار کار در همان دوره‌ی زمانی به‌طور انفرادی لازمند.^{۱۶} در نبود این نوع همیاری است که کمیّت بزرگی از غلات هر ساله در بخش غربی ایالات متحد هدر می‌شود و همین موضوع در مورد پنبه‌ی [نواحی شرقی هند]^{۱۷} صادق است که حکومت انگلستان کمونته‌های قدیمی آن را نابود کرده است.^{۱۷}

۹. بخش‌های معینی از هند

از یک سو، همیاری این امکان را فراهم می‌آورد تا قلمرو مکانی کار گسترش یابد. از این رو، پیوستگی مکانی ابژه‌ی کار در برخی از فرایندهای کار ضروری است. نمونه‌های آن عبارتند از زه‌کشی باتلاق‌ها، ساختن سدها، آبیاری، و ساختن کانال‌ها، جاده‌ها و راه‌آهن‌ها. از سوی دیگر، همیاری به تناسب گسترش مقیاس تولید، موجب فشردگی مکان عمل آن می‌شود. این محدودکردن هم‌زمان مکان کار و گسترش میدان کارآیی آن، که سبب صرفه‌جویی در بسیاری از ریخت و پاش‌ها (faux frais)^{*} می‌شود، ناشی از گردآوردن

→ طریق عمل ماهیگیری با موفقیت روبرو می‌شود که بدون این همیاری امکان‌پذیر نیست» (دستوت دو تراسی، اثر پیش‌گفته، ص ۷۸).

۱۶. «انجام آن» (کار کشاورزی) «در لحظه‌ی حساس مهم‌ترین پیامد را دارد» (پژوهشی در ارتباط میان قیمت کنونی خواربار و مساحت مزارع و ... توسط یک کشاورز [جی. آربوت نات]، ص ۷). «در کشاورزی، هیچ عاملی مهم‌تر از زمان نیست» (لیبیش، درباره‌ی نظریه و پراکسیس در کشاورزی، ۱۸۵۶، ص ۲۳).

۱۷. «ایراد بعدی که به زحمت می‌توان انتظار داشت در کشوری یافت شود که بیش از هر کشور دیگر کارگر صادر می‌کند، شاید به استثنای چین و انگلستان، این است که تأمین کارگر به اندازه‌ی کافی برای پاک کردن پنبه غیرممکن است. نتیجه‌ی این امر آن است که مقادیر بزرگ غلات چیده نمی‌شوند، حال آن‌که بخش دیگر زمانی از روی زمین گردآوری می‌شوند که افتاده‌اند و مسلماً تغییر رنگ داده و تا حدی فاسد شده‌اند، در نتیجه به دلیل کمبود کارگر در فصل مورد نظر، کشتکار عملاً ناگزیر است به خسارت بخش بزرگی از غلات تسلیم شود که انگلستان نیاز مبرمی به آن دارد» (بنگال هورکارو، خلاصه‌ی اخبار کشاورزی، ۲۲ ژوئیه ۱۸۶۱).

* ترجمه‌ی مو به موی آن هزینه‌های نادرست است اما در عین حال اصطلاحی فنی است که اقتصاددان فرانسوی در

کارگران، در آمیختن فرایندهای متفاوت کار و نیز تمرکز وسایل تولید است.^{۱۸} کار روزانه‌ی ترکیبی در مقایسه با مقدار برابری از کار روزانه‌ی منفرد، مقدار بیشتری ارزش مصرفی تولید می‌کند و از این‌رو، زمان کار لازم را برای تولید یک اثر مفید و معین کاهش می‌دهد. صرف‌نظر از این‌که کار روزانه‌ی ترکیبی، در موردی معین، این بهره‌وری افزایش‌یافته را به دلیل افزایش نیروی مکانیکی کار کسب می‌کند یا دلیل آن گسترش میدان عمل کار در فضایی بزرگ‌تر است، یا ناشی از این امر است که قلمرو مکانی تولید نسبت به مقیاس تولید کوچک‌تر شده، یا در لحظات تعیین‌کننده مقدار زیادی کار در زمان کوتاهی آزاد می‌شود، یا سبب آن ایجاد روح رقابت در افراد یا برانگیختن نیروی حیاتی‌شان است، یا بر عملیات مشابهی که توسط شماری از کارگران انجام می‌شود ماهر تداوم و چندجانبه‌گی می‌زند، یا عملیات متفاوتی هم‌زمان انجام یا در وسایل تولید به دلیل استفاده‌ی مشترک از آن صرفه‌جویی می‌شود یا کار انفرادی خصوصیت کار اجتماعی میانگین را می‌یابد - در هر صورت، دلیل افزایش نیروی مولد که مختص به کار روزانه‌ی ترکیبی است، همانا نیروی مولد اجتماعی کار یا نیروی مولد کار اجتماعی است. این نیرو از خود همیاری پدیدار می‌شود. هنگامی که کارگر به شیوه‌ای برنامه‌ریزی شده با دیگران همیاری می‌کند، خود را عاری از قیود فردیت خویش می‌کند و توانایی‌های نوع خویش را تکامل می‌دهد.^{۱۹}

به‌عنوان یک قاعده‌ی عام، کارگران بدون کنار هم قرار گرفتن نمی‌توانند همیاری کنند؛ گردآمدن آن‌ها در یک مکان شرط لازم برای همیاری‌شان است. از همین‌رو، کارگران مزدبگیر نمی‌توانند همیاری کنند مگر این‌که هم‌زمان سرمایه‌ای یکسان، سرمایه‌داری یکسان، آن‌ها را به کار گرفته و بنابراین نیروی کارشان را هم‌زمان خریداری کرده باشد. کل

→ اوایل سده‌ی نوزدهم (به‌عنوان نمونه گارنیه و سه) استفاده می‌کردند تا به هزینه‌هایی اشاره کنند که مستقیماً از تولید ناشی نمی‌شود. اندیشه‌ی نهفته در *faux frais de production* از تمایزی بر گرفته شده که آدام اسمیت بین کار مولد و نامولد قایل بود. رجوع کنید به نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی اول، ص ۱۶۷-م. ۱.

۱۸. با پیشرفت کار زراعت، «تمامی سرمایه و کاری که زمانی ۱۵۰۰ آکر زمین را اشغال می‌کرد، اکنون شاید حتی بیش از آن برای کشت ۱۰۰ آکر زمین متمرکز شده.» اگر چه «مساحت زمین به نسبت مقدار سرمایه و کار مورد استفاده، فشرده شده است، اما در مقایسه با قلمرویی که پیش‌تر در اختیار تولیدکننده‌ی مستقل بود و به وسیله‌ی او کشت می‌شد، قلمرو بزرگی را در بر می‌گیرد» (ریچارد جونز، مقاله‌ای در باب توزیع ثروت، پاره‌ی اول، «درباره‌ی اجاره»، لندن، ۱۸۳۱، ص ۱۹۱).

۱۹. «نیروی یک فرد بسیار ناچیز است اما اتحاد تعدادی از این نیروهای بسیار کوچک نیرویی جمعی تولید می‌کند که بزرگ‌تر از مجموع تمام نیروهای جزئی است، چنان‌که این نیروها با پیوستن به هم می‌توانند زمان لازم را کاهش و میدان عمل خویش را گسترش بدهند» (جیووانی رینالدو کارلی، یادداشت بر پی. وری، اثر پیش‌گفته، جلد ۱۵، ص

۱۰. افزوده به فر: [ادامه زیرنویس:] «کار جمعی نتایجی را به بار می‌آورد که کار فردی هرگز نمی‌تواند فراهم آورد. بنابراین، به همان نسبت که شمار انسان‌ها افزایش پیدا می‌کند، محصولات مجموع صنایع از جمع ساده‌ی حاصل از این افزایش فراتر می‌رود... در فعالیت‌های مکانیکی و نیز در فعالیت‌های علمی، یک فرد عملاً می‌تواند در طول یک روز کاری بیش از آن‌چه که یک فرد منزوی در سراسر زندگی‌اش انجام می‌دهد بکند. اصل بدیهی ریاضیات که کل برابر با اجزای آن است در این مورد صادق نیست. درباره‌ی کار، این ستون زندگی انسان، می‌توان گفت که محصول تلاش‌های انباشته‌شده فراتر از آن چیزی است که تلاش‌های فردی و جداگانه می‌تواند به بار آورد» (ت. سادلر: قانون جمعیت، لندن، ۱۸۳۰)

ارزش این نیروهای کار، یا مقدار مزدهای این کارگران برای یک روز یا یک هفته، بنا به مورد، باید پیش از این که کارگران آماده‌ی آغاز فرایند کار باشند، در جیب سرمایه‌دار حاضر باشد. پرداخت یکباره‌ی مزد ۳۰۰ کارگر، حتی برای یک روز هم، مستلزم وجود مبالغ زیادتری سرمایه است تا پرداخت هفتگی مزد شمار کمتری از کارگران در طول یک سال. از این رو، شمار کارگرانی که با یکدیگر همیاری می‌کنند، یا به بیان دیگر میزان همیاری، در وهله‌ی نخست به مقدار سرمایه‌ای بستگی دارد که فرد سرمایه‌دار می‌تواند برای خرید نیروی کار بپردازد؛ به بیان دیگر، منوط به این است که یک سرمایه‌دار تا چه حد وسایل معاش شماری از کارگران را در اختیار دارد.

سرمایه‌ی ثابت نیز همان وضعیت سرمایه‌ی متغیر را دارد. مثلاً، مبلغی که صرف خرید مواد خام می‌شود برای سرمایه‌داری که ۳۰۰ کارگر را استخدام می‌کند، ۳۰ برابر بیشتر از مخارج هر یک از ۳۰ سرمایه‌داری است که ۱۰ کارگر را استخدام می‌کنند. درست است که حجم ارزش و کمیت ابزارهای مورد مصرف مشترک به همان میزان افزایش تعداد کارگران بیشتر نمی‌شود، اما به نحو چشمگیری افزایش پیدا می‌کند. از همین رو، تمرکز مقدار بزرگی از وسایل تولید در دستان سرمایه‌دارهای منفرد شرط مادی برای همیاری کارگران مزدبگیر است، و میزان همیاری، یا مقیاس تولید، به میزان این تمرکز بازبسته است.

[ما در فصل پیش دیدیم که مقدار کمینه‌ی معینی از سرمایه لازم است تا شماری از کارگران را به‌طور هم‌زمان استخدام کرد و در نتیجه مقداری ارزش اضافی تولید شود که برای آزاد کردن خود سرمایه‌دار از قید کار یدی کافی باشد و او را از استادکار خرد به سرمایه‌دار تبدیل کرده و بدین‌سان رسماً مناسبات سرمایه‌داری استقرار یابد. اکنون می‌بینیم که مقدار کمینه‌ی معینی سرمایه شرط مادی برای تبدیل شمار زیادی از فرایندهای منفرد و مستقل به یک فرایند کار اجتماعی ترکیبی است.]¹¹

همچنین دیدیم که در ابتدا، [فرمانبرداری کار از سرمایه تنها پیامد صوری این واقعیت بود که کارگر به جای آن که برای خود کار کند، برای سرمایه‌دار و بنابراین تحت فرمان او کار می‌کند.]¹² با همیاری شماری از کارگران مزدبگیر، فرمانروایی سرمایه به شرط لازم اجرای خود فرایند کار و شرط واقعی تولید تبدیل می‌شود. فرمان‌های سرمایه‌دار در میدان تولید همان قدر اجتناب‌ناپذیر است که فرمان‌های ژنرالی در میدان نبرد.

تمامی کارهای بی‌واسطه اجتماعی یا اشتراکی که در مقیاس نسبتاً بزرگی انجام می‌شوند، کم و بیش مستلزم مدیریتی مستقیم است تا فعالیت‌های انفرادی را هماهنگ کند و آن عملکردهای عمومی را به انجام رساند که از حرکت کل سازواری تولیدی ناشی می‌شوند و از حرکت اندام‌های جداگانه‌ی آن متمایز است. یک نفر نوازنده‌ی ویلن خود رهبر خویش است؛ یک ارکستر به رهبر نیاز دارد. از همان لحظه که کار تحت کنترل سرمایه

11. ما در فصل پیش دیدیم که مقداری ارزش یا پول، برای این که به سرمایه تبدیل شود باید کمینه‌ی معینی باشد تا به صاحب آن امکان دهد از کارگران به آن اندازه بهره‌کشی کند تا خود از کار یدی رها شود. در چنین شرایطی استاد صنف یا کارفرمای خرد می‌تواند به سرمایه‌دار تبدیل شود و تولید می‌تواند خصلت رسمی تولید سرمایه‌داری را به خود بگیرد. اکنون مقدار کمینه‌ی سرمایه در دستانی خاص از جنبه‌ی دیگری ظاهر می‌شود؛ این مقدار کمینه‌ی تمرکز ثروت‌های ضروری برای تبدیل کار انفرادی و جداگانه به کار اجتماعی ترکیبی است؛ چنین سرمایه‌ای پایه‌ی مادی تغییراتی می‌شود که شیوه‌ی تولید دستخوش آن می‌گردد.

12. کار سرشتی کاملاً صوری و تقریباً تصادفی دارد. بنابراین، کارگر فقط به این دلیل که نیروی خود را به سرمایه فروخته است، تحت فرمان او کار می‌کند؛ فقط به این دلیل برای او کار می‌کند که دارای وسایل مادی نیست تا بتواند برای خویش کار کند.

جنبه‌ی همیاری پیدا می‌کند، این وظیفه‌ی مدیریت، نظارت و وساطت به کارکرد سرمایه بدل می‌شود. کارکرد مدیریتی به منزله‌ی کارکرد ویژه‌ی سرمایه مشخصات خاص خود را کسب می‌کند.

در ابتدا انگیزه‌ی محرک و هدف تعیین‌کننده‌ی فرایند تولید سرمایه‌داری بیشینه‌سازی خودارزش‌افزایی سرمایه تا سرحد امکان^{۲۰}، یعنی تولید بیشترین ارزش اضافی تا حد امکان و از این رو بیشترین میزان استثمار نیروی کار توسط سرمایه‌دار است. با افزایش شمار کارگرانی که هم‌زمان به کار اشتغال دارند، مقاومت آن‌ها نیز بیشتر می‌شود و ضرورتاً فشاری که سرمایه برای چیرگی بر این مقاومت اعمال می‌کند افزایش می‌یابد. مدیریت اعمال‌شده از سوی سرمایه‌دار نه تنها کارکرد ویژه‌ای است که از ماهیت فرایند کار اجتماعی پدیدار می‌شود و خاص این فرایند است، بلکه در عین حال کارکرد استثمار فرایند کار اجتماعی نیز هست و بنابراین، بنا به تضاد اجتناب‌ناپذیر بین استثمارگر و ماده‌ی خام استثمارش تعیین می‌شود. به همین ترتیب، با گسترش وسایل تولید که کارگر مزدبگیر با آن‌ها در حکم دارایی غیر روبرو می‌شود، ضرورت کنترل نحوه‌ی استفاده‌ی شایسته از آن‌ها افزایش پیدا می‌کند.^{۲۱} علاوه بر این، همیاری کارگران مزدبگیر تنها در اثر وجود سرمایه‌ای است که آن‌ها را هم‌زمان استخدام کرده است. اتحاد آنان به منزله‌ی پیکری مولد و ایجاد پیوند بین کارکردهای فردی‌شان، خارج از توانایی آن‌هاست و در سرمایه‌ای نهفته است که آن‌ها را کنار هم گرد می‌آورد و در آن وضعیت نگه می‌دارد. از همین رو، پیوند متقابل میان کارهای گوناگون کارگران، در قلمرو اندیشه در حکم نقشه‌ای است که سرمایه‌دار کشیده، و در عرصه‌ی عمل چون اقتدار سرمایه‌دار است که مانند قدرت اراده‌ای غیر که فعالیت آن‌ها را تابع هدف خود می‌سازد، در مقابل آن‌ها جلوه‌گر می‌شود.

به این ترتیب، به دلیل دو جانبه بودن فرایند تولید که از یک سو فرایند کار اجتماعی برای

۲۰. سود... تنها غایت کسب و کار است» (جی. واندرلینت، اثر پیش‌گفته، ص ۱۱)

۲۱. در ۲۶ مه ۱۸۶۶، یک گاهنامه‌ی نافرهیخته‌ی انگلیسی، اسپکتاتور، گزارش داد که پس از باب شدن نوعی شراکت بین سرمایه‌دار و کارگران در «شرکت سیم‌سازی منچستر»، «نخستین نتیجه‌ی آن کاهش ناگهانی ضایعات بود چرا که کارگران مانند هر ارباب دیگری دلیلی نمی‌دیدند که دارایی خود را هدر دهند و ضایعات شاید طلب‌های سوخته‌ای باشند که منشأ زیان‌های شرکت‌های تولیدی است.» همان روزنامه کشف می‌کند که نقص عمده‌ی تجربه‌ی شرکت تعاونی روج‌دال* این است: «آن‌ها نشان دادند که مجامع کارگری می‌توانند شرکت‌ها، کارخانه‌ها و تقریباً هر شکلی از صنعت را با موفقیت اداره کنند و به فوریت شرایط کارگران را بهبود بخشند اما جایگاه روشنی برای اربابان قایل نبودند.» چه وحشتناک! (Quelle horreur!)

* نخستین انجمن تعاونی توسط کارگران روج‌دال در سال ۱۸۴۴، تحت تاثیر اندیشه‌های سوسیالیستی آرمان‌شهری تشکیل شد. در ابتدا این انجمن تعاونی فقط یک انجمن مصرف‌کنندگان بود اما بعدها به نفع خود وارد تولید هم

تولید محصول است و از سوی دیگر فرایند ارزش‌افزایی سرمایه، مضمون مدیریت سرمایه‌داری دوجانبه و شکل آن مستبدانه است. با گسترش همیاری در مقیاسی بزرگ‌تر، این استبداد شکل‌های ویژه‌ی خود را تکامل می‌بخشد. همان‌طور که در ابتدا سرمایه‌دار هنگامی از کار عملی خلاص می‌شود [که سرمایه‌اش به مقدار کمینه‌ای برسد که تولید سرمایه‌داری به معنای دقیق کلمه با آن می‌تواند آغاز شود]^{۲۱}، اکنون نیز نظارت مستقیم و پیوسته بر کار فرد کارگران و گروه‌های معینی از کارگران را از گردن خود باز می‌کند و به نوع خاصی از کارگران مزدبگیر محول می‌سازد. توده‌ی کارگران صنعتی که زیر فرمان سرمایه با هم کار می‌کنند، همانند یک ارتش واقعی به افسران (مدیران) و درجه‌داران (سرپرستان و سرکارگران) نیاز دارد که در جریان فرایند کار به نام سرمایه فرمان می‌دهند. کار نظارت به کارکرد انحصاری و دائمی آن‌ها بدل می‌شود. اقتصاددان سیاسی هنگام مقایسه‌ی شیوه‌ی تولید دهقانان منفرد یا پیشه‌وران مستقل با اقتصاد کشتمانی بر پایه‌ی برده‌داری، کار نظارت را بخشی از ریخت و پاش تولید (faux frais de production) برمی‌شمرد.^{۲۱} اما برعکس هنگام بررسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، کارکرد مدیریتی برآمده از ماهیت فرایند کار جمعی را با آن کارکرد مدیریتی یکسان می‌داند که از سرمایه‌داری و تضاد آشتی‌ناپذیر آن فرایند ناشی شده است.^{۲۲} سرمایه‌دار به این دلیل که مدیر صنعتی است سرمایه‌دار تلقی نمی‌شود؛ برعکس، چون سرمایه‌دار است فرماندهی صنعتی می‌شود. سرفرماندهی صنعت به همان نحو ویژگی سرمایه‌دار است که در زمان فئودالی سرفرماندهی در جنگ و محاکمات ویژگی مالک زمین بود.^{۲۲}

کارگر تا زمانی که به‌عنوان فروشنده‌ی نیروی کار خود مشغول معامله بر سر آن با سرمایه‌دار است، صاحب آن است و نمی‌تواند بیش از آنچه دارد - یعنی نیروی کار شخصی و منفرد خود - به فروش رساند. این رابطه میان سرمایه و کار به هیچ‌وجه با این واقعیت تغییر نمی‌کند که سرمایه به جای خرید نیروی کار یک نفر، نیروی کار ۱۰۰ نفر را بخرد و به جای یک نفر با ۱۰۰ نفر مستقل از هم قرارداد ببندد. می‌تواند ۱۰۰ نفر را به کار

۱۳. هنگامی که سرمایه‌اش و همراه با آن، نیروی جمعی که مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، بزرگ شود

۲۱ الف. پروفیسور کرنس پس از بیان این که «نظارت بر کار» ویژگی شاخص تولید توسط بردگان در ایالات جنوبی آمریکا است، ادامه می‌دهد: «دهقانان مالک» (ایالات شمالی) «که کل محصول زمین را تصاحب می‌کنند نیازی به هیچ انگیزه‌ی دیگری ندارند. نظارت در اینجا کاملاً غیر ضروری است.» (کرنس، اثر پیش‌گفته، صص ۴۸-۴۹)

۲۲. سر جیمز استوارت، نویسنده‌ای روی هم‌رفته برجسته که با چشمان نیزبین خود تمایزات اجتماعی خاص شیوه‌های متفاوت تولیدی را تشخیص می‌دهد، می‌نویسد: «آیا علت این که مؤسسات بزرگ صنعتی خصوصی را نابود می‌کنند غیر از این است که به سادگی کار بردگان نزدیک‌تر می‌شوند؟» (اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۷۶۷، جلد ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸).

۲۲ الف. از این رو، آگوست کنت و مکتبش همان قدر می‌توانستند ضرورت ابدی اربان سرمایه را نشان دهند که توانستند ضرورت ابدی اربابان فئودالی را اثبات کنند.

گمارد بی آن که به آن‌ها اجازه‌ی همیاری بدهد. او به آن‌ها ارزش ۱۰۰ نیروی کار مستقل را می‌پردازد اما برای نیروی کار ترکیب‌شده‌ی ۱۰۰ نفری مزدی نمی‌دهد. کارگران مستقل از یکدیگر، منفرد هستند. آن‌ها همگی با سرمایه‌داری واحد رابطه برقرار می‌کنند اما نه با یکدیگر. همیاری آن‌ها تنها در فرایند کار آغاز می‌شود، اما در فرایند کار به خود تعلق ندارند. هنگام ورود به فرایند کار، در سرمایه‌گنجانده می‌شوند. آنان به‌عنوان کارگران همکار و اعضای یک سازواری فعال، صرفاً شیوه‌ی وجود ویژه‌ی سرمایه‌اند. از همین رو، نیروی مولدی که کارگر به‌عنوان کارگر اجتماعی پدید می‌آورد، نیروی مولد سرمایه است. هنگامی که کارگران در شرایط معینی قرار می‌گیرند - و این سرمایه است که آنان را تحت این شرایط قرار می‌دهد - نیروی مولد کار رایگان تحول پیدا می‌کند. چون نیروی مولد اجتماعی کار هیچ هزینه‌ای برای سرمایه ندارد و از سوی دیگر چون کارگر تا زمانی که کارش از آن سرمایه نشده باشد این نیرو را تکامل نمی‌بخشد، نیروی یادشده چون نیروی مولدی جلوه می‌کند که سرمایه بنا به ماهیت خود در تصاحب دارد، چون نیروی مولدی که درون مانده‌ی سرمایه است.

آثار غول‌آسای همیاری ساده را می‌توان در ساختمان‌های عظیمی دید که اهالی باستانی آسیا، مصری‌ها، اتروسکان‌ها و غیره بنا کرده‌اند.

«در دوران‌های گذشته چنین بود که این دولت‌های شرقی، پس از تأمین هزینه‌های نهادهای مدنی و نظامی خود، مالک مازادی بودند که می‌توانستند آن را به مصرف آثار خیره‌کننده یا سودمند برسانند و در این جریان فرمانروایی آن‌ها بر دست و بازوی تقریباً تمامی جمعیت غیرکشاورز، بناهای عظیمی را به وجود آورد که هنوز نشانه‌ی قدرت‌شان است. دره‌ی عظیم نیل... انبوه جمعیت غیرکشاورز را غذا می‌داد و این غذا که به شاهان و روحانیون تعلق داشت، امکان احداث بناهای عظیمی را فراهم می‌کرد که آن سرزمین را پر کرده بود... برای حرکت دادن این مجسمه‌های غول‌آسا و اجسام عظیم که حمل و نقل‌شان موجب شگفتی است، تقریباً تنها کار انسان بود که سخاوتمندانه مصرف می‌شد... شمار کارگران و تلاش متمرکزشان کافی بود. آبسنگ‌های عظیم مرجانی را می‌بینیم که از ژرفای اقیانوس چون جزایر و سرزمین‌هایی مستحکم سر بر می‌آورند، در حالی که هر یک از رسوبات ته‌نشین شده ضعیف، ناچیز و کوچک هستند. کارگران غیرکشاورز حکومت‌های پادشاهی آسیایی جز اعمال نیروی فردی خود کاری در تحقق این امور انجام نداده‌اند اما تعداد آن‌ها قدرت‌شان را تشکیل می‌دهد و قدرت هدایت این توده‌ها به ظهور کاخ‌ها و معابد، و اهرامی انجامید که بقایای انبوه این مجسمه‌های غول‌پیکر شگفت‌زده و متحیرمان می‌کند. تمرکز درآمدهایی که زندگی‌شان را تأمین می‌کرد،

در دست یک یا چند نفر، انجام چنین کارهایی را امکان‌پذیر ساخت.^{۲۳}

قدرت شاهان آسیایی و مصری، دین‌سالاران اتروسکانی و غیره در جامعه‌ی مدرن به سرمایه‌دار انتقال یافته است، خواه سرمایه‌داری منفرد باشد خواه مانند شرکت‌های سهامی چون مجموعه‌ای از سرمایه‌دارها جلوه کند.

همیاری در فرایند کار، چنان‌که در آغاز تمدن بشر میان اقوام شکارچی^{۲۳ الف} یا به‌عنوان ویژگی غالب کشاورزی کمونته‌های هندی می‌بینیم، از یک سو بر مالکیت اشتراکی شرایط تولید متکی است، و از سوی دیگر بر این واقعیت که در این‌گونه موارد فرد هنوز بند ناف خود را از قبیله یا کمونته‌ی خویش نبریده و چون زنبور به کندوی خود وابسته است. هر دو خصوصیت، این شکل از همیاری را از همیاری سرمایه‌داری متمایز می‌کند. کاربرد هرازگاهی همیاری در مقیاس کلان در عهد باستان، در سده‌های میانه، و در مستعمرات جدید، بر مناسبات مستقیم سلطه و بندگی و در بیشتر موارد بر بردگی متکی است. در مقابل، شکل سرمایه‌دارانه‌ی همیاری از همان ابتدا کارگر مزدبگیر آزاد را پیش‌انگاشت خود قرار می‌دهد که نیروی کار خود را به سرمایه می‌فروشد. با این همه، از لحاظ تاریخی این شکل در تضاد با اقتصاد دهقانی و کارگاه مستقل پیشه‌وری، چه به صورت اصناف و چه غیر آن، تکامل یافته است.^{۲۴} از دیدگاه دهقان و پیشه‌ور، همیاری از نوع سرمایه‌داری فقط به‌عنوان یک شکل تاریخی خاص از همیاری تجلی نمی‌کند بلکه خود همیاری چون شکلی که ویژه‌ی فرایند تولید سرمایه‌داری است پدیدار می‌شود و به آن شکل متمایز و خاص تاریخی‌اش را می‌بخشد.

همان‌طور که نیروی مولد اجتماعی کار که توسط همیاری تکامل می‌یابد چون نیروی مولد سرمایه‌دار جلوه می‌کند، به همان نحو خود همیاری نیز چون نیروی خاص فرایند تولید سرمایه‌داری در مقابل فرایند تولید کارگران مستقل منفرد یا استادکار خرد جلوه‌گر می‌شود. این نخستین تغییری است که فرایند عملی کار در نتیجه‌ی فرمانبرداری از سرمایه

۲۳. ریچارد جونز، در سنامه‌ی سخنرانی‌ها و ...، صص ۷۷-۷۸. مجموعه‌های آثار باقیمانده از آشوری‌ها و مصری‌های باستانی و نیز اقوام مشابه در لندن و سایر پایتخت‌های اروپایی اجازه می‌دهد تا با چشمان خود شاهد فرایندهای همیاری‌شان باشیم.

۲۳ الف. شاید حق با لنگه در اثر خویش نظریه‌ی قانون‌های مدنی باشد که شکار را به‌عنوان نخستین شکل همیاری و شکار انسان (جنگ) را چون نخستین شکل شکار توضیح می‌دهد.

۲۴. اقتصاد دهقانی در مقیاس خرد و تولید توسط پیشه‌وران مستقل، که هر دو از یک سو بنیاد شیوه‌ی تولید فئودالی را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر پس از انحلال شیوه‌ی تولید فئودالی در کنار تولید سرمایه‌داری پدیدار می‌شوند، به یکسان بنیاد اقتصادی جوامع کلاسیک باستانی را در دوران اوج آن تشکیل می‌دهند، یعنی پس از آن‌که نظام شرقی بدوی مالکیت مشاع زمین ناپدید گردید، و پیش از آن‌که برده‌داری با قدرت تمام بر تولید مسلط شود.

دستخوش آن می‌شود. این تغییر خودپو و طبیعی رخ می‌دهد. استخدام هم‌زمان شمار وسیعی کارگر مزدبگیر در [فرایند کاری واحد، که شرط لازم برای این تغییر است، همچنین نقطه آغاز تولید سرمایه‌داری است. این نقطه آغاز با هستی خود سرمایه‌مقارن است.]^{۱۴} پس اگر از سویی، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یک شرط ضروری تاریخی برای دگرگونی فرایند کار به فرایند اجتماعی است، آن‌گاه از سوی دیگر، این شکل اجتماعی فرایند کار شیوه‌ای است که سرمایه برای استثمار سودآورتر کار از طریق افزایش نیروی مولد آن به کار می‌بندد. همیاری در ساده‌ترین پیکربندی خود که تاکنون مورد بررسی ما بوده است، ملازم ضروری تولید در مقیاس کلان است اما در خود شکل ثابتی را که سرشت‌نشان دوران ویژه‌ای در تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری باشد، نشان نمی‌دهد. همیاری بیشینه در سرآغازهای پیشه‌ورگونه‌ی تولیدکارگاهی^{۲۵} و در آن نوع کشاورزی کلان که منطبق با دوره‌ی تولیدکارگاهی است چنین تجلی می‌کند، با این همه از اقتصاد دهقانی عمدتاً به دلیل شمار کارگرانی که هم‌زمان استخدام شده‌اند و مقدار وسایل تولید متمرکز برای استفاده متمایز می‌شود.

همیاری ساده همیشه شکل مسلط در آن شاخه‌های تولید بوده، و همچنان خواهد بود، که سرمایه در آن‌ها در مقیاس کلان عمل می‌کند اما تقسیم کار و ماشین نقش مهمی ندارد. همیاری شکل بنیادی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری خواهد ماند، گرچه در شکل ساده‌ی آن همچنان به‌عنوان شکلی ویژه در کنار شکل‌های پیچیده‌تر پدیدار خواهد شد.

۲۵. «آیا مهارت، کوشش و رقابت یکپارچه‌ی عده‌ی بسیاری با هم در کاری واحد، شیوه‌ی پیش‌برد آن کار نیست؟ و در غیر از این صورت، آیا انگلستان می‌توانست کارخانه‌های پشم‌بافی خود را به چنین درجه‌ای از کمال برساند؟» (برکلی، پرسشگر، لندن، ۱۷۵۰، ص ۵۶، پرسش شماره‌ی ۵۲۱).

۱۴. پایه‌ی آن، یعنی استخدام هم‌زمان شمار معینی کارگر مزدبگیر در یک کارگاه واحد، با حیات خود سرمایه به وجود می‌آید و به‌عنوان نتیجه‌ی تاریخی اوضاع و احوال و حرکت‌هایی تلقی می‌شود که به مدد آن‌ها سازواری تولید فئودالی مضمحل شده است.

فصل دوازدهم

تقسیم کار و تولیدکارگاهی

۱. خاستگاه دوگانه‌ی تولیدکارگاهی

[همیاری]^۱ که بر پایه‌ی تقسیم کار است، شکل کلاسیک خود را در تولیدکارگاهی ایجاد می‌کند. همیاری به‌عنوان شکل شاخص فرایند تولید سرمایه‌داری، در سراسر دوره‌ی تولیدکارگاهی به معنای اخص کلمه چیره بود. این دوره تقریباً از اواسط سده‌ی شانزدهم تا ثلث آخر سده‌ی هجدهم تداوم داشت.

تولیدکارگاهی به دو شیوه پدید می‌آید:

یا کارگران پیشه‌های متفاوت و مستقلی، که باید محصول معینی در مسیر تکمیل خود میان آن‌ها دست به دست شود، در یک کارگاه و تحت فرمان یک سرمایه‌دار جمع می‌شوند. مثلاً، کالسکه پیش از این محصول کار شمار زیادی از پیشه‌وران مستقلی مانند چرخ‌ساز، سراج، خیاط، قفل‌ساز، رویه‌دوز، خراط، تودوز، شیشه‌بر، نقاش، صیقل‌زن، تذهیب‌کار و غیره بود. اما **تولیدکارگاهی** کالسکه، تمام این پیشه‌وران متفاوت را در یک ساختمان جمع می‌کند که در آن‌جا هم‌زمان کار می‌کنند و هر کس بقیه‌ی کار دیگری را انجام می‌دهد. البته کالسکه را نمی‌توان پیش از ساخته‌شدن تذهیب کرد. اما اگر تعدادی کالسکه هم‌زمان ساخته شوند، برخی از آن‌ها ممکن است در دست تذهیب‌کاران و برخی دیگر در مراحل اولیه‌ی فرایند ساخت آن باشند. تا این‌جا ما هنوز در قلمرو همیاری ساده هستیم که مصالح انسانی و شیئی خود را آماده در دسترس دارد. با این همه، خیلی زود تغییر مهمی رخ می‌دهد. اکنون خیاط،^۲ قفل‌ساز و سایر صنعتکاران که فقط در ساخت کالسکه فعالیت دارند، رفته‌رفته عادت و بنابراین توانایی انجام فن و حرفه‌ی خود را برای تمامی شاخه‌های آن از دست می‌دهند. اما از سوی دیگر، مهارت [یک‌سویه‌ی آن‌ها]^۳ مناسب‌ترین شکل را برای این قلمرو عمل محدودشده کسب می‌کند. ابتدا، تولیدکارگاهی کالسکه چون ترکیب پیشه‌های مستقل جلوه می‌کند. اما به تدریج تولید کالسکه به انواع عملیات ویژه‌ای تقسیم می‌شود که

۱. این نوع همیاری

۲. افزوده به فر: رویه‌دوز

۳. آن‌ها که محدود به یک تخصص است

هر کدام از آنها جداگانه در کارکرد انحصاری یک کارگر تبلور می‌یابد و کلیت کار توسط مجموع این کارگران متخصص به اجرا در می‌آید. به همین نحو، تولید کارگاهی پارچه و نیز مجموعه‌های کاملی از تولیدات کارگاهی دیگر از ترکیب پیشه‌های متفاوت تحت فرمان یک سرمایه‌دار منفرد پدیدار می‌شود.^{۲۶}

اما تولید کارگاهی همچنین می‌تواند به شیوه‌ی کاملاً معکوسی پدیدار شود. یک سرمایه‌دار هم‌زمان در یک کارگاه شمار زیادی از [پیشه‌وران]^۴ را که کاری یکسان یا نوع یکسانی از کار را انجام می‌دهند، مثلاً کاغذ یا حروف چاپ یا سوزن درست می‌کنند، استخدام می‌کند. این همیاری در ساده‌ترین شکل آن است. هر کدام از این [پیشه‌وران]^۵ (شاید به کمک یک یا دو [کارآموز]^۶) کل کالا را می‌سازند و بنابراین به ترتیب عملیات متفاوت و لازم برای تولید آن را انجام می‌دهند. پیشه‌ور هنوز به شیوه‌ی قدیمی پیشه‌وری خود کار می‌کند. اما شرایط خارجی به سرعت موجب می‌شود تا از تمرکز کارگران در یک محل و هم‌زمانی کارشان استفاده‌ی متفاوتی بشود. مثلاً، شاید لازم شود کمیّت زیادی از کالاها در مدت معینی تحویل داده شود. بنابراین، کار تقسیم می‌شود. به جای این‌که یک پیشه‌ور تمام عملیات گوناگون را پشت سر هم انجام دهد، این عملیات به عملیاتی منفصل و جدا از هم تغییر می‌کند و کنار هم انجام می‌شود؛ هر کدام از این عملیات را به پیشه‌ور متفاوتی محول می‌کنند و کل آنها را هم‌زمان همه‌ی کسانی که با هم کار می‌کنند انجام می‌دهند. این تقسیم اتفاقی کار تکرار می‌شود، امتیازات خود را تکامل می‌بخشد و به تدریج در تقسیم کاری نظام‌مند تثبیت می‌شود. کالا از محصول انفرادی پیشه‌وری مستقل که عملیات متعددی را انجام می‌دهند، به محصول اجتماعی گروهی از پیشه‌وران تبدیل می‌شود که هر کدام پیوسته یک و فقط یک عملیات جزئی را انجام می‌دهد. همان عملیاتی

۲۶. برای این که نمونه‌ی جدیدتری از این شیوه‌ی تشکیل تولید کارگاهی را ارائه کنیم، فراز زیر را نقل می‌کنیم: «ابریشم‌ریسی و بافندگی شهرهای لیون و نیم کاملاً پدرسالارانه است؛ تعداد زیادی زن و کودک در آنها کار می‌کنند بدون آن که شیرهی جان‌شان کشیده شود یا آنها را به فساد بکشانند؛ به آنها اجازه می‌دهند تا در دره‌های زیبای دروم، وار، ایزر و وکلوز، به پرورش کرم ابریشم پردازند و پيله‌ها را از آنها جدا کنند؛ هرگز چنین تولیدی به یک صنعت کارخانه‌ای واقعی تبدیل نخواهد شد. با این همه، اصل تقسیم کار خصلت ویژه‌ای پیدا می‌کند... تا بتواند در سطوح بالاتری که در اینجا مورد نیاز است به کار بسته شود. در واقع در اینجا پيله کش، ابریشم‌تاب، رنگرز، چسب‌کار و سرانجام بافنده وجود دارد؛ اما آنان در یک کارگاه جمع نشده‌اند و همچنین به یک استادکار وابسته نیستند؛ همه‌ی آنها مستقل‌اند» (آ. بلانکی، *در سنامه‌ی اقتصاد صنعتی، گردآوری توسط آ. بلز، پاریس، ۱۸۳۸-۱۸۳۹*، ص ۷۹). از زمانی که بلانکی این مطالب را نوشته است، بخشی از کارگران مستقل در کارخانه‌ها مجتمع شده‌اند. [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] و از زمانی که مارکس سطور فوق را نوشت، ماشین‌های بافندگی مکانیکی این کارخانه‌ها را به اشغال خود در آورده و اکنون به سرعت دستگاه‌های بافندگی دستی را کنار نهاده است. صنعت ابریشم کرفلد (از شهرهای آلمان در کنار رودخانه‌ی رن) داستان‌هایی دارد که تعریف کند.

که چون کارهای پی در پی کاغذساز صنفی آلمان انجام می‌شد، در تولیدکارگاهی کاغذسازی هلند به عملیات مستقل، جزئی و در کنار هم عده‌ی زیادی از کارگران همکار تبدیل شده است. سوزن‌ساز صنف شهر نومبرگ عنصر بنیادی تولیدکارگاهی سوزن‌سازی انگلستان را بنا نهاد. اما در حالی که در نومبرگ آن پیشه‌ور منفرد مجموعه‌ای از شاید ۲۰ عملیات را یکی پس از دیگری انجام می‌داد، در انگلستان ۲۰ سوزن‌ساز کنار هم، هر کدام فقط یکی از آن ۲۰ عملیات را انجام می‌دادند. سرانجام، با کسب تجربه هر کدام از این ۲۰ عملیات بار دیگر تجزیه، مجزا و مستقل شدند تا آنجا که به کارکرد اختصاصی کارگری مشخص تبدیل گردیدند.

بنابراین، نحوه‌ی پیدایش تولیدکارگاهی و سربرآوردن آن از پیشه‌وری از دو طریق است. از سویی، تولیدکارگاهی از ترکیب پیشه‌های مستقل و متفاوت زاده می‌شود. این پیشه‌ها در نقطه‌ی معینی استقلال خود را از دست می‌دهند و یک‌سویه می‌شوند تا آنجا که فقط به عملیاتی جزئی و مکمل در فرایند تولید یک کالای ویژه بدل می‌گردند. از سوی دیگر، از همیاری پیشه‌وران یک پیشه‌ی خاص پدیدار می‌شود؛ تولیدکارگاهی آن پیشه را به عملیات جزئی و گوناگون تجزیه و منفرد می‌سازد و تا آنجا آن‌ها را مستقل می‌کند که هر کدام به کارکرد اختصاصی کارگری مشخص بدل می‌شوند. بنابراین، از سویی تولیدکارگاهی تقسیم کار را یا در فرایند تولید رواج می‌دهد، یا آن تقسیم کار را بیش از گذشته تکامل می‌بخشد؛ از سوی دیگر پیشه‌هایی را که پیش‌تر از هم مجزا بودند ترکیب می‌کند. به هر حال، نقطه شروع ویژه‌ی آن هرچه باشد، پیکربندی نهایی آن همواره یک چیز است: سازوکار تولیدی که اندام‌هایش انسان‌ها هستند.

7. دو نکته‌ی زیر

برای درک صحیح تقسیم کار در تولیدکارگاهی، به خاطر سپردن [نکات زیر]⁷ ضروری است. یکم، تحلیل فرایند تولید از طریق مراحل ویژه‌ی آن در این‌جا کاملاً با تجزیه‌ی فعالیت پیشه‌وری به عملیات جزئی و متفاوت آن آمیخته است. هر عملیات، چه پیچیده و چه ساده، خصوصیت پیشه‌ورانه‌ی خود را حفظ می‌کند و بنابراین به قدرت، مهارت، چالاکی و اطمینانی که هر کارگر منفرد ابزارش را به کار می‌برد وابسته است. کار پیشه‌ورانه پایه‌ی آن باقی می‌ماند، پایه‌ای از لحاظ فنی تنگ و محدود که هر گونه تحلیل به واقعی علمی از فرایند تولید را برمی‌تابد، زیرا هر کدام از این فرایندهای جزئی که محصول طی می‌کند باید به عنوان کار جزئی از نوع پیشه‌وری انجام‌پذیر باشد. دقیقاً به این دلیل که مهارت پیشه‌ور همچنان بنیاد فرایند تولید است، به هر کارگر منحصرأ یک کارکرد جزئی محول و نیروی کارش به اندام همیشگی این کارکرد جزئی تبدیل می‌شود. سرانجام، این تقسیم کار کارگاهی نوع ویژه‌ای از همیاری است و بسیاری از امتیازات آن از ماهیت عمومی همیاری پدیدار می‌شود و نه از شکل خاص آن.

۲. کارگر متخصص و افزار او

اگر اکنون به جزئیات بیشتری پردازیم، بیش از همه این نکته روشن می‌شود که کارگری که عملیات ساده‌ی یکسانی را برای سراسر زندگیش انجام می‌دهد، پیکر خود را به ابزار خودکار و یک‌سویه‌ی آن عملیات تبدیل می‌کند. به همین نحو، وی زمان کم‌تری را برای انجام آن لازم دارد تا پیشه‌وری که مجموعه‌ی کاملی از عملیات را پی در پی به اجرا در می‌آورد. کارگر جمعی که سازوکار زنده‌ی تولیدکارگاهی را می‌سازد، صرفاً از همین نوع کارگران متخصص و یک‌سویه تشکیل شده است. به این ترتیب، در مقایسه با حرفه‌های مستقل پیشه‌وری، در زمانی کمتر محصول بیشتری تولید می‌شود، یا به بیان دیگر، بهره‌وری کار افزایش می‌یابد.^{۲۷} علاوه بر این، هنگامی که این کار جزئی به‌عنوان کارکرد انحصاری یک شخص تثبیت شود، شیوه‌ی کار جزئی کامل می‌شود. تکرار مداوم همان عمل محدود از سوی کارگر و تمرکز توجه او بر آن، بنا به تجربه به او می‌آموزاند که چگونه با صرف کمینه‌ی نیرو به اثر مطلوب دست یابد. اما چون همیشه نسل‌های گوناگونی از کارگران در یک زمان زندگی و با هم در تولید یک کالای معین کار می‌کنند، مهارت فنی، فوت و فن‌های آن حرفه که به این نحو کسب می‌شود، تثبیت و انباشت و دست به دست می‌شود.^{۲۸}

[تولیدکارگاهی در واقع چیره‌دستی کارگر متخصص را با بازتولید و به‌نهایت رساندن نظام‌مندانه‌ی تمایزات طبیعی و تکامل‌یافته‌ی اجتماعی موجود در یک کارگاه ایجاد می‌کند.]^{۲۹} از سوی دیگر، میل به تبدیل یک وظیفه‌ی جزئی به حرفه‌ی همیشگی انسان با گرایش منطبق است که در جوامع بدوی‌تر به سمت موروثی کردن حرفه‌ها وجود داشت. حرفه‌ها یا به کاست‌ها منجمد می‌شدند، یا بنا به اقتضای شرایط تاریخی معین تنوعی را از افراد ایجاد می‌کردند که وجودشان با نظام کاستی ناسازگار بود و در صنوف سنگواره می‌شدند. کاست‌ها و صنوف از کنش همان قانون طبیعی پدیدار می‌شوند که تمایز میان گیاهان و جانوران را به انواع و گونه‌ها سبب می‌شود، با این تفاوت که هنگام رسیدن به درجه‌ی معینی از تکامل، موروثی بودن کاست‌ها یا انحصاری بودن صنوف به‌عنوان قانون‌های اجتماعی مقرر می‌شود.^{۲۹}

۲۷. هر قدر کار در یک تولیدکارگاهی با تنوع بیشتری تقسیم و به پیشه‌وران متفاوتی محول شود، ضرورتاً باید بهتر انجام شود و بازده آن بیشتر، و اتلاف زمان و کار کمتر خواهد بود» (امتیازات تجارت هند شرقی، لندن، ۱۷۲۰، ص ۷۱).

۲۸. کار آسان مهارت انتقال‌یافته است» (توماس هاجسکین، اقتصاد سیاسی مردم‌پسند، ص ۴۸).

۲۹. همچنین هنرها... در مصر به درجه‌ی بایسته‌ی کمال رسیده‌اند. زیرا این تنها کشوری است که در آن پیشه‌وران مطلقاً حق دخالت در امور طبقات دیگری از شهرنشینان ندارند، بلکه قانوناً مجبورند به حرفه‌ای پردازند که به‌طور موروثی به طایفه‌ی آنان تعلق دارد... در نزد اقوام دیگر دیده می‌شود که پیشه‌وران دقت خود را به موارد گوناگون معطوف

۸. تولیدکارگاهی با بازتولید و به‌نهایت رساندن تمایز پیشه‌ها، آن‌گونه که در شهرهای قرون وسطی یافت می‌شدند، چیره‌دستی کارگر متخصص را ایجاد کرد.

«هرگز از حیث ظرافت بهتر از پارچه‌ی ململ شهر داکا، و از حیث رنگ‌های درخشان و ثبات رنگ چشم‌نوازتر از چلووار و سایر منسوجات ناحیه کورو ماندل دیده نشده است. اما این پارچه‌ها بدون سرمایه، ماشین‌آلات، تقسیم کار یا آن وسایلی تولید می‌شوند که امکانات فراوانی را در اختیار صنایع تولیدی اروپا قرار می‌دهند. بافنده صرفاً فرد منفردی است که بنا به سفارش مشتری روی تار کار می‌کند، آن هم با ابتدایی‌ترین دستگاه بافندگی که گاهی از چند تخته چوب ساخته شده که به هم سرهم‌بندی شده‌اند. حتی وسیله‌ای برای لوله کردن چله ندارد؛ بنابراین، دستگاه بافندگی باید به اندازه‌ی تمام طول خود در حالت کشیده باقی بماند و چنان بی‌قواره و دراز است که در کلبه‌ی تولیدکننده جانمی‌گیرد و در نتیجه وی ناگزیر می‌شود تا کسب و کار خود را در هوای آزاد انجام دهد، اما هر تغییر هوایی در آن وقفه ایجاد می‌کند.»^{۳۰}

فقط مهارت ویژه‌ای که نسل به نسل انباشته شده و از پدر به پسر انتقال یافته است، بافنده‌ی هندو را مانند عنکبوت چیره‌دست می‌کند. با این همه، کار بافنده‌ی هندو در مقایسه با کار کارگران در نظام تولیدکارگاهی بسیار پیچیده‌تر است.

پیشه‌وری که [عملیات متنوع]^۹ جزئی را در تولید یک کالای تمام‌شده یکی پس از دیگری انجام می‌دهد، باید یک بار جایش را عوض کند و بار دیگر افزایش را گذار از یک عملیات به عملیات دیگر جریان کارش را قطع می‌کند و به بیان دیگر در کار روزانه‌اش خلا ایجاد می‌کند. هنگامی که در تمام طول روز همین عملیات را انجام دهد این خلاها کمتر می‌شوند؛ به همان نسبت که تغییرات در کارش کاهش یابد، این وقفه کمتر می‌شود. افزایش بهره‌وری در این جا یا نتیجه‌ی افزایش مصرف نیروی کار در زمانی معین است - یعنی شدت فزاینده‌ی کار - یا ناشی از کاهش در مقدار نیروی کاری است که به صورت نامولد مصرف می‌شود. در واقع، مصرف اضافی نیرو که ملازم هر گذار از سکون به حرکت است، یک‌بار که سرعت متعارف کار مشخص شد، با تداوم طولانی‌تر آن جبران می‌شود. از سوی دیگر، تداوم کاری یکنواخت، توان و نیروی محرک موجود در جوهر حیاتی را که نفس

۹. فرایندهای متفاوت

→ می‌سازند. [آن‌ها در آن واحد به دو یا سه حرفه مشغول می‌شوند. آنان در کشورهای آزاد اغلب به مجامع عمومی می‌روند...]^{۱۰} در مصر، برعکس، هر پیشه‌وری که در کار دولتی مداخله کند یا هم‌زمان به چند حرفه اشتغال داشته باشد به شدت مجازات می‌شود. به این ترتیب هیچ چیز نمی‌تواند مزاحم فعالیت حرفه‌ای آن‌ها بشود... به علاوه چون آن‌ها از اسلاف خود شیوه‌های بسیاری آموخته‌اند با اشتیاق می‌کوشند تا خود نیز راه‌های سودمندتری را برای انجام آن بیابند» (دیودرو سیکولوس، کتابخانه‌ی تاریخی، کتاب ۱، فصل ۷۴).

۳۰. چ. مورای و ج. ویلسون و غیره، شرح تاریخی و توصیفی هند انگلستان و...، ادین‌بورو ۱۸۸۳، جلد ۲، صص ۴۴۹-۴۵۰. دستگاه بافندگی هندی‌ها عمود قرار می‌گیرد یعنی چله به‌طور قائم امتداد می‌یابد.

۱۱. گه‌گاه به کشاورزی می‌پردازند، گاهی به تجارت و زمانی در آن واحد به حرفه‌های متعدد مشغول می‌شوند.

تغییر فعالیت موجب استراحت و جذابیت آن می شود نابود می کند. بهره‌وری کار تنها به چیره‌دستی کارگر بستگی ندارد بلکه همچنین به کیفیت افزارهایش بازبسته است. ممکن است افزارهایی از یک نوع مانند چاقو، مته، مته‌ی چوب، چکش، و غیره را در فرایندهای متفاوتی به کار برد؛ و برعکس، ممکن است که یک ابزار در یک فرایند واحد مقاصد متنوعی را برآورده کند. اما به محض آن‌که عملیات متفاوت یک فرایند کار از هم جدا شوند، و هر عملیات جزئی در دست کارگر متخصص شکل مناسبی را که مختص به آن است پیدا کند، در افزارهایی که پیش‌تر در خدمت بیش از یک مقصود بوده‌اند، تغییراتی ضرورت پیدا می کند. جهتی که این تغییر شکل طی می کند براساس تجربه از مشکلات و ویژه‌ای تعیین می شود که در نتیجه‌ی عدم تغییر شکل ابزار کهنه به وجود می آید. سرشت‌نشان تولیدکارگاهی ایجاد تمایز در ابزارهای کار - تمایزی که براساس آن افزارهایی از یک نوع شکل ثابت و ویژه‌ای می یابند و با کاربردی خاص انطباق می یابند - و تخصصی شدن این ابزارهاست که امکان می دهد تا ابزاری خاص فقط در دست یک نوع خاص کارگر تاثیر کامل خود را نشان دهد. فقط در بیرمنگام، ۵۰۰ نوع چکش تولید می شود و نه تنها هر کدام از آن‌ها با فرایندی خاص انطباق یافته است، بلکه گونه‌های متعدد آن اغلب منحصرأ با کار عملیاتی متفاوتی در فرایندی یکسان سازگار هستند. دوره‌ی تولیدکارگاهی، با انطباق افزارهای کار با کارکردهای خاص و منحصر به فرد هر نوع کارگر، آن‌ها را ساده و بهتر می کند و کثرت می بخشد.^{۳۱} بدین گونه، هم‌زمان شرایط مادی وجود ماشین آفریده می شود که همانا ترکیب ابزارهای ساده است.

کارگر متخصص و افزارهای او ساده‌ترین عناصر تولیدکارگاهی اند. اکنون نگاهی به تولیدکارگاهی در کل خواهیم کرد.

۳. [دو شکل بنیادی تولیدکارگاهی:]^{۱۱} تولیدکارگاهی نامتجانس و تولیدکارگاهی انداموار

تقسیم‌بندی تولیدکارگاهی مشتمل بر دو شکل بنیادی است که اگر چه گاهی در هم آمیخته می شوند، اما اساساً دو نوع متفاوت هستند و علاوه بر این نقش‌های بسیار متفاوتی در

۳۱. داروین در اثر دوران‌ساز خود منشاء انواع، با اشاره به اندام‌های طبیعی گیاهان و جانوران خاطر نشان می کند: «هنگامی که اندام واحدی وظایف متنوعی را انجام می دهد، می توان علت تغییر آن را درک کرد، یعنی می توانیم درک کنیم که چرا هنگامی که اندامی در خدمت یک هدف خاص است، انتخاب طبیعی نباید انحرافات کوچک از شکل اصلی را به دقت حفظ یا رد کند. درست مانند این که چاقویی که برای بریدن همه نوع چیز ساخته می شود، می تواند تقریباً هر شکلی داشته باشد اما ابزاری که برای هدف خاصی ساخته می شود می باید شکل خاصی هم داشته باشد».

[چارلز داروین، منشاء انواع، فصل ۵، «قانون‌های تغییر» - م. ۱]

۱۱. سازوکار عام تولیدکارگاهی - دو شکل بنیادی آن: تولیدکارگاهی نامتجانس و تولیدکارگاهی زنجیره‌ای

دگرگونی بعدی تولیدکارگاهی به صنعت بزرگ ماشینی ایفا می‌کنند. این خصوصیت دوگانه از سرشت خود محصول تولیدکارگاهی پدیدار می‌شود که یا ناشی از سوار کردن قطعات جزئی است که مستقلاً ساخته شده‌اند یا شکل کامل خود را مدیون مجموعه‌ای از فرایندها و عملیات متصل به هم است.

مثلاً، یک لوکوموتیو از بیش از ۵۰۰۰ قطعه‌ی^{۱۲} مستقل ساخته شده است. با این همه نمی‌توان آن را نمونه‌ای برای نوع نخست تولیدکارگاهی واقعی دانست زیرا لوکوموتیو محصول صنعت بزرگ است. در عوض، می‌توان ساعت را که ویلیام پتی برای نشان دادن تقسیم کار در تولیدکارگاهی استفاده کرده بود، مثال زد. ساعت که پیش‌تر محصول پیشه‌وران نومبرگ بود، به محصول اجتماعی شمار عظیمی از کارگران متخصص مانند شاه‌فتر ساز، صفحه‌ساز، فنر حلزونی‌ساز، سنگ‌ساعت‌ساز، سنگ‌یاقوت‌ساز، عقربه‌ساز، قاب‌ساز، دسته‌کوک‌ساز، آب‌طلاکار، تبدیل شده است. سپس تقسیمات فرعی دیگری مانند چرخ‌ساز (که خود باز به سازندگان چرخ‌های فولادی و برنجی تقسیم می‌شود)، کوک‌ساز، عقربه‌ران‌ساز، کوک‌سوارکن (که چرخ‌ها را روی محور سوار می‌کند و روی ساعت را جلا می‌دهد)، محورساز، چرخ‌نصب‌کن (که چرخ‌ها و فنرها را در ساعت نصب می‌کند)، دندان‌ساز (که چرخ‌ها را دندانه می‌کند، به اندازه‌ی لازم سوراخ می‌کند و فنر و ضامن را محکم می‌کند)، فن‌دول‌ساز، سیلندر ساز برای سیلندرها، فن‌دول‌ها، چرخ‌ساز فن‌دول، رقاصک‌ساز، کسی که ناظم حرکت ساعت را می‌سازد (ابزاری برای تنظیم ساعت)، چرخ و دنگ‌ساز؛ سپس کسی که جعبه‌ی فنر را تکمیل می‌کند، فولاد صیقل‌ده، چرخ صیقل‌ده، پیچ صیقل‌ده، عددنگار، میناگر (کسی که مینا را روی مس ذوب می‌کند)، کسی که آویز قاب ساعت را می‌سازد، کسی که قشر قلع را به محل اتصال قاب ساعت می‌ریزد، حکاک، قلم‌کار، صیقل‌کار درون ساعت و غیره و سرانجام کسی که تمام قطعات ساعت را سوار می‌کند و در حال کار کردن تحویل می‌دهد. فقط بخش‌های کوچکی از ساعت دست به دست می‌شوند و تمام این اجزای منفصل (membra disjecta) برای نخستین بار زیر دست کسی می‌آیند که آن‌ها را در یک کلیت مکانیکی به هم متصل می‌کند. این رابطه‌ی^{۱۳} خارجی بین محصول تمام‌شده و عناصر گوناگون و متنوع آن موجب می‌شود که در این مورد چون تمام محصولات تمام‌شده‌ی مشابه، گرد هم آمدن کارگران متخصص در یک کارگاه امری تصادفی باشد. عملیات فرعی را ممکن است مانند بسیاری از پیشه‌های مستقل انجام داد چنان‌که در کانتون‌های وو (Vaud) و نوشاتل (Neuchâtel) چنین است؛ در حالی که مثلاً در ژنو، کارخانه‌های بزرگ ساعت‌سازی وجود دارند، یعنی تأسیساتی که در آن‌ها کارگران متخصص مستقیماً تحت فرمان یک سرمایه‌دار با یکدیگر همکاری می‌کنند. حتی در این مورد نیز صفحه، فنرها و قاب به‌ندرت در خود کارخانه ساخته می‌شود. انجام این حرفه به

۱۲. افزوده به فر: کاملاً

۱۳. افزوده به فر: کاملاً

صورت تولیدکارگاهی با تمرکز کارگران، فقط تحت شرایط استثنایی سودآور است زیرا رقابت میان کارگرانی که مایلند کار را در خانه انجام دهند شدید است و تجزیه‌ی کار به شماری از فرایندهای نامتجانس به زحمت اجازهی استفاده از ابزارهای کار مشترک برای همگان را می‌دهد، و این که سرمایه‌دار، با پراکنده کردن کار، در هزینه‌های کارگاه و غیره صرفه‌جویی می‌کند.^{۳۲} با این همه، جایگاه این کارگران متخصص، که در خانه کار می‌کنند، برای سرمایه‌دار (کارخانه‌دار، بنگاه‌دار (établisser)) بسیار متفاوت از پیشه‌ور مستقلی است که برای مشتریان خود کار می‌کند.^{۳۳}

نوع دوم تولیدکارگاهی، یعنی شکل کامل‌تر آن، محصولات را تولید می‌کند که مراحل تکامل به هم پیوسته را گام به گام از طریق مجموعه‌ای از فرایندهای طی می‌کند، مانند تولیدکارگاهی سوزن که در آن مفتول فلزی از دستان هفتاد و دو و گاهی نود و دو کارگر متخصص متفاوت می‌گذرد.

با توجه به این که چنین تولیدکارگاهی پیشه‌های پراکنده را به هم می‌پیوندد، جدایی مکانی مراحل گوناگون تولید را از هم کاهش می‌دهد. زمان گذار از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر کوتاه می‌شود، و همین امر در مورد کاری صادق است که به وسیله‌ی آن این گذارها انجام می‌شود.^{۳۴} بهره‌وری در مقایسه با کار پیشه‌وری افزایش می‌یابد و این افزایش ناشی از جنبه‌ی همیاری عمومی تولیدکارگاهی است. از سوی دیگر، تقسیم کار، که اصل ویژه‌ی تولیدکارگاهی است، مستلزم جدا شدن مراحل متفاوت تولید و استقلال آنها از یکدیگر است. استقرار و حفظ ارتباط بین کارکردهای مجزا مستلزم آن است که محصول پیوسته از

۳۲. در سال ۱۸۵۴، ژنو ۸۰,۰۰۰ عدد ساعت تولید کرد که حتی یک پنجم ساعت‌هایی که در کانتون نوشاتل ساخته می‌شود نبود. فقط شو دو فون (Le Chaux-de-Fonds) که می‌توان آن را یک کارخانه‌ی ساعت‌سازی بزرگ دانست سالانه دو برابر ژنو ساعت می‌سازد. از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۱ ژنو ۷۲۰,۰۰۰ عدد ساعت تولید کرده است. رجوع کنید به «گزارشی از ژنو درباره‌ی حرفه‌ی ساعت‌سازی» در گزارش‌های نمایندگان اعلیحضرت در سفارت و هیئت‌های سیاسی درباره‌ی کارخانه‌ها، تجارت و ...، شماره‌ی ۶، ۱۸۶۳. ضمن آن که تولید محصولات که شامل اجزاء پراکنده‌اند به فرایندهای متفاوتی تقسیم می‌شود، به خودی خود نبود پیوند میان این فرایندها تبدیل این قبیل کارگاه‌های تولیدی را به کارخانه‌های ماشینی صنعت بزرگ بسیار دشوار می‌کند؛ اما در مورد ساعت‌سازی دو عامل دیگر مانع این امر می‌شوند که عبارتند از کوچکی و ظرافت اجزاء و جنبه‌ی تجملی این کالا. در نتیجه‌ی تنوع آن، مثلاً در بهترین کارگاه‌های لندن سالیانه به زحمت یک دو جین ساعتی که کاملاً به هم شبیه باشند ساخته می‌شود. در کارخانه‌ی ساعت‌سازی آقایان واچرون و کنستانتین، که با موفقیت از ماشین‌آلات استفاده می‌شود، در نهایت بیش از ۳ یا ۴ نوع ساعت که از حیث اندازه و شکل متفاوت باشند تولید نمی‌شود.

۳۳. در ساعت‌سازی که نمونه‌ی کلاسیک تولیدکارگاهی نامتجانس است، می‌توان با دقت زیاد تمایز یادشده و تخصصی شدن ابزارهای کار را که از تجزیه‌ی فعالیت پیشه‌ور ناشی می‌شود مطالعه کرد.

۳۴. «هنگامی که مردم بسیار نزدیک یکدیگر کار می‌کنند، زمان حمل و نقل ضرورتاً کاهش می‌یابد» (امتیازات تجارت هند شرقی، ص ۱۰۶).

یک دست به دست دیگر و از یک فرایند به فرایند دیگر انتقال داده شود. [از منظر صنعت بزرگ، این شرط به عنوان محدودیت ویژه و هزینه‌بری پدیدار می‌شود که درون‌مانده‌ی اصل تولیدکارگاهی است.]^{۳۵} ۱۴

۱۴. این منبع ریخت و پاش یکی از جنبه‌های فروتر بودن تولیدکارگاهی در مقایسه با صنعت ماشینی است.

اگر توجه خود را به کمیّت معینی از ماده‌ی خام مثلاً توده‌ای کهنه‌پارچه در کاغذسازی یا طولی از مفتول در سوزن‌سازی معطوف کنیم درک می‌کنیم که این ماده‌ی خام در دست‌ان کارگران متخصص مراحل متفاوتی را پی‌در پی طی می‌کند تا شکل نهایی خود را بیابد. از سوی دیگر، اگر به کارگاه به عنوان سازوکاری کلی بنگریم، ماده‌ی اولیه را در تمام مراحل تولید آن هم‌زمان خواهیم یافت. کارگر جمعی، که از ترکیب کارگران متخصص ایجاد شده است، با مجموعه‌ای از دست‌های خویش که مجهز به افزار کار است، مفتول را می‌کشد، با مجموعه‌ای دیگر از دست‌ان مفتول را راست می‌کند، و در حالی که مجهز به افزارهای دیگر است با مجموعه‌ای دیگر آن را قطع می‌کند، و با دست‌ان دیگر آن را تیز می‌کند و غیره. مراحل متفاوت فرایند، که پیش‌تر در طی زمان پی‌در پی انجام می‌شد، اکنون از لحاظ مکانی هم‌زمان و متصل به هم می‌شوند. به همین دلیل، در زمان یکسانی کمیّت بزرگ‌تری از کالاهای تمام‌شده تولید می‌شود.^{۳۶} بی‌شک این هم‌زمانی از شکل عمومی همیاری در فرایند تولید پدیدار می‌شود اما تولیدکارگاهی نه تنها شرایط را برای همیاری آماده می‌یابد بلکه همچنین تا حدی آن را با تقسیمات فرعی کار پیشه‌وری به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، با میخ‌کوب کردن هر کارگر به یک کارکرد خاص، سازمان اجتماعی فرایند کار را تحقق می‌بخشد.

از آنجا که محصول جزئی هر کارگر متخصص در همان حال فقط مرحله‌ی ویژه‌ای از تکامل فراورده است، هر کارگر یا مجموعه‌ای از کارگران، ماده‌ی خام را برای کارگر یا گروه دیگری از کارگران آماده می‌کند. نتیجه‌ی کار یکی نقطه آغاز کار دیگری است. بنابراین، یک کارگر زمینه را برای کار دیگری آماده می‌کند. زمان کار لازم برای دست‌یابی به اثر دلخواه در هر فرایند جزئی بنا به تجربه تثبیت می‌شود و سازوکار تولیدکارگاهی در کل، متکی بر این پیش‌انگاشت است که نتیجه‌ای معین در زمان کار معینی به دست خواهد آمد. تنها بر مبنای این شرایط است که فرایندهای متفاوت کار می‌توانند بی‌وقفه، هم‌زمان و کنار هم آغاز

۳۵. «جدایی مراحل متفاوت تولیدکارگاهی، که نتیجه‌ی جبری استفاده از کار یدی است، هزینه‌ی تولید را به مقدار بسیار زیادی بالا می‌برد؛ این هزینه عمدتاً ناشی از جابه‌جایی از یک فرایند به فرایند دیگر است» (صنعت ملل، لندن، ۱۸۵۵، پاره‌ی دوم، ص ۲۰۰).

۳۶. «همچنین (تقسیم کار) با تجزیه‌ی کار به شاخه‌های متفاوت به نحوی که همه‌ی آن‌ها در یک لحظه‌ی واحد انجام می‌شوند، در زمان صرفه‌جویی می‌کند... با اجرای هم‌زمان تمامی فرایندهای متفاوتی که یک فرد باید جداگانه انجام دهد، تولید تعداد زیادی سوزن کاملاً پرداخت‌شده در همان مدتی امکان‌پذیر شد که برای بریدن و تیز کردن فقط یک سوزن لازم بود» (دوگالد استیوارت، آثار، به ویراستاری سِر ویلیام همیلتون، ادین‌بورو، ۱۸۵۵، جلد سوم، ص ۳۱۹).

شوند. بی شک وابستگی متقابل و مستقیم بخش های متفاوت کار و بنابراین کارگران، هر کدام از آنها را ناگزیر می کند تا بیش از زمان لازم وقت بر سر کار خود نگذارند. این امر تداوم، یکنواختی، انتظام و ترتیب^{۳۷} و حتی شدت کاری را به وجود می آورد که کاملاً با کار پیشه‌ور مستقل یا حتی همیاری ساده متفاوت است. این که زمان کار صرف شده برای یک کالا نباید بیش از مقدار زمان کار لازم به لحاظ اجتماعی برای تولید آن باشد، اجباری خارجی است که به طور کلی در تولید کالایی به واسطه‌ی رقابت بر آن تحمیل می شود؛ اگر به طور سطحی بخواهیم بگوییم، هر تولیدکننده‌ی منفرد مجبور است کالای خود را به قیمت بازار آن بفروشد. در تولیدکارگاهی، برعکس، شرط تولید مقدار معینی محصول در زمان معینی کار، قانون فنی خود فرایند تولید است.^{۳۸}

با این همه، عملیات متفاوت مستلزم مدت‌های نابرابر زمان است و بنابراین، در مدت‌های برابر، کمیت‌های نابرابری از محصولات جزئی ایجاد می کند. به این ترتیب، اگر کارگری واحد باید یک عملیات را هر روز انجام دهد، برای انجام عملیات مختلف به تناسب به تعداد متفاوتی کارگر نیاز است؛ به عنوان نمونه، در تولیدکارگاهی حروف چاپی، چهار ریخته‌گر، دو سرب‌شکن و یک صیقل‌کار لازم است؛ ریخته‌گر در هر ساعت ۲۰۰۰ حرف قالب‌ریزی می کند، سرب‌شکن ۴۰۰۰ سرب را می شکند، و صیقل‌کار ۸۰۰۰ قطعه را صیقل می دهد. در اینجا ما بار دیگر با اصل همیاری در ساده‌ترین شکل خود روبرو هستیم یعنی استفاده هم‌زمان از تعداد بسیاری افراد که کار یکسانی را انجام می دهند؛ اما با این تفاوت که عمل یادشده بیان رابطه‌ای انداموار است. تقسیم کار تحت نظام تولیدکارگاهی نه تنها اجزای کیفیتاً متفاوت کارگر جمعی اجتماعی را ساده و مضاعف می کند، بلکه رابطه‌ای ریاضی با نسبت ثابتی را می آفریند که گستره‌ی کمی آن اجزاء - یعنی شمار نسبی کارگران یا میزان نسبی گروه کارگران برای هر کارکرد خاص - را تنظیم می کند. به این گونه، تولیدکارگاهی ضمن گسترش درهم‌تنیدگی کیفی فرایند کار اجتماعی، قاعده‌ی کمی و تناسب آن را نیز تکامل می دهد.

هنگامی که بنا به تجربه مناسب‌ترین نسبت برای تعداد کارگران متخصص در گروه‌های مختلف جهت مقیاس معینی از تولید تثبیت شود، آن‌گاه می توان آن مقیاس را تنها با استفاده از ضرایبی از هر گروه خاص از کارگران گسترش داد.^{۳۹} علاوه بر آن، یک فرد می تواند انواع

۳۷. «هر قدر در تولیدکارگاهی انواع مختلف پیشه‌وران کار کنند... به همان نسبت ترتیب و نظم کار بیشتر است. این کار باید ضرورتاً در کمینه‌ی زمان انجام شود و کار نیز باید تقلیل یابد» (امتیازات تجارت هند شرقی، ص ۶۸).

۳۸. با این همه، نظام کارگاهی در بسیاری از شاخه‌های تولید به‌طور ناقص به این نتیجه می‌رسد زیرا از دانش لازم برای کنترل قطعی شرایط شیمیایی و فیزیکی فرایند تولید برخوردار نیست.

۳۹. «هنگامی که» (بنا به ماهیت خاص محصولات هر تولیدکارگاهی) «سودمندترین نحوه‌ی تقسیم فرایند کار به کارهای

معینی از کار را در هر مقیاسی، خواه کوچک خواه بزرگ، انجام دهد؛ مثلاً کار مراقبت، انتقال محصولات جزئی از یک مرحله از تولید به مرحله‌ی بعدی و غیره. جداسازی این کارکردها و محول ساختن آنها به یک کارگر متخصص، تنها با افزایش تعداد کارگران استخدام شده مقرون به صرفه است؛ اما این افزایش باید به همان نسبت شامل همه‌ی گروه‌ها شود.

گروه مجزایی از کارگران که کارکردهای تخصصی ویژه‌ای به آنها محول می‌شود، از عناصر همگونی تشکیل می‌شود و این یکی از اجزای ویژه‌ی کل سازوکار است. با این همه، در بسیاری از تولیدات کارگاهی، [خود گروه یک پیکر سازمان‌یافته‌ی کار است و]^{۱۵} کل سازوکار، تکرار یا چندبرابر شدن این سازواره‌های اولیه‌ی تولید است. مثلاً، تولید کارگاهی بطری‌های شیشه‌ای را در نظر می‌گیریم. این تولید را شاید بتوان به سه مرحله‌ی اساساً متفاوت تقسیم کرد. یکم، مرحله‌ی مقدماتی که شامل آماده کردن اجزای شیشه، آمیختن شن و آهک و غیره، و ذوب کردن آنها به صورت مایع شیشه است.^{۴۰} کارگران متخصص گوناگونی در این مرحله و نیز در مرحله‌ی نهایی که شامل بیرون آوردن بطری‌ها از کوره‌های خشک‌کننده، مرتب‌سازی و بسته‌بندی و غیره است، به کار گمارده می‌شوند. در مرحله‌ی میانی، ذوب خود شیشه‌ی مایع و تغییر شکل آن رخ می‌دهد. در دهانه‌ی هر کوره گروهی به نام «سوراخ‌کاران» فعالیت می‌کنند که شامل یک بطری‌ساز یا تمام‌کننده، یک فوت‌گر، یک گردآورنده، یک تحویل‌گیر یا جلادهنده و یک نفر پادو است. این پنج کارگر متخصص اجزای ویژه‌ی یک پیکره‌ی کار هستند که فقط می‌تواند به صورت کل و بنابراین فقط در صورت همیاری مستقیم این ۵ نفر اجرا شود. هنگامی که فقط یکی از اعضای این پیکره غیبت کند، کل آن فلج می‌شود. اما یک کوره‌ی شیشه‌سازی دهانه‌های مختلفی دارد (در انگلستان از چهار تا شش دهانه) که هر کدام از آنها شامل یک بوته‌ی گلی مخصوص شیشه مذاب است و گروه‌های مشابه ۵ نفره‌ی کارگران کنار آن کار می‌کنند. ترکیب هر گروه منفرد در اینجا بی‌واسطه متکی بر تقسیم کار است، اما پیوند میان گروه‌های متفاوت از همان نوع همیاری ساده است که امکان استفاده‌ی مشترک از یکی از وسایل تولید مثلاً کوره سبب می‌شود تا با صرفه‌تر به مصرف رسد. چنین کوره‌ای با چهار یا شش گروه یک کارگاه شیشه‌گری را به وجود می‌آورند و یک کارخانه‌ی شیشه‌سازی مشتمل بر تعداد زیادی از این

۱۵. کارگر جمعی کاملاً سازمان‌یافته است در حالی که

→ جزء مشخص شود و نیز معلوم گردد که چه تعداد کارگر لازم را باید استخدام کرد، آن‌گاه تمامی مانوفاکتورهایی که ضریب مستقیمی از این تعداد را به کار نمی‌برند با هزینه‌ی تولید بیشتری محصولات خود را تولید خواهند کرد... همین امر یکی از علل گسترش عظیم مؤسسات تولید کارگاهی است» (س. بابیج، درباره‌ی اقتصاد ماشین‌آلات، ویراست اول، لندن، ۱۸۳۲، فصل ۲۱، صص ۱۷۲-۱۷۳).

۴۰. در انگلستان کوره‌ی ذوب از کوره‌ی شیشه‌گری که به وسیله‌ی آن خود شیشه آماده می‌شود، جدا است. ولی مثلاً در بلژیک همان کوره برای انجام هر دو فرایند به کار می‌رود.

کارگاه‌هاست، به اضافه‌ی دستگاه‌ها و کارگرانی که برای مراحل مقدماتی و نهایی تولید لازمند.

سرانجام، همان‌طور که تولیدکارگاهی تا حدی از ترکیب پیشه‌های متفاوت پدیدار می‌شود، می‌تواند ترکیبی از انواع متفاوت تولیدکارگاهی را به وجود آورد. مثلاً، شیشه‌سازی‌های بزرگ انگلستان خود بوته‌های گلی خویش را می‌سازند زیرا موفقیت یا عدم موفقیت محصولات تا حد زیادی به کیفیت آن‌ها وابسته است. تولیدکارگاهی یکی از وسایل تولید در اینجا با تولیدکارگاهی آن محصول گره خورده است. از طرف دیگر، تولیدکارگاهی محصول ممکن است با تولیدکارگاهی محصول دیگری گره خورده باشد که همین محصول به نوبه‌ی خود به‌عنوان ماده‌ی خام آن عمل می‌کند یا محصول یادشده با محصولات مانوفاکتور در هم می‌آمیزد. بدین‌سان، تولیدکارگاهی بلور با تولیدکارگاهی الماسه و قالب‌ریزی برنج ترکیب می‌شود زیرا برنج برای تجهیزات فلزی اجناس گوناگون شیشه‌ای لازم است. تولیدات کارگاهی متنوع که با هم به این نحو ترکیب می‌شوند، کم و بیش بخش‌های مجزای یک تولیدکارگاهی کامل را تشکیل می‌دهند اما در همان حال فرایندهای مستقلی هستند که هر کدام تقسیم کار خود را دارند. با وجود مزیت‌های فراوانی که این نوع ترکیب تولیدات کارگاهی دارد، هرگز با تکیه بر بنیاد خویش به یک وحدت فنی کامل نمی‌رسد. این وحدت فقط هنگامی که تولیدکارگاهی به صنعت ماشینی دگرگون می‌شود به دست می‌آید.

در دوره‌ی تولیدکارگاهی که خیلی زود اصل کاهش زمان کار لازم برای تولید کالاها آگاهانه تدوین و بیان شد^{۴۱}، از ماشین‌ها نیز گه‌گاه، به‌ویژه برای فرایندهای ساده‌ی اولیه‌ای که باید در مقیاسی بزرگ و با کاربرد نیرویی زیاد انجام گردد، استفاده می‌شد. به این‌گونه، مثلاً در تولیدکارگاهی کاغذ، با دستگاه‌های کاغذخردکن کهنه‌پاره‌ها را خمیر می‌کردند؛ و در فلزکاری از سنگ آردکن برای خرد کردن سنگ معدن استفاده می‌کردند.^{۴۲} امپراتوری روم شکل ابتدایی تمامی ماشین‌آلات را با چرخ آبی در اختیار قرار داد.^{۴۳} دوره‌ی پیشه‌وری اختراعات بزرگی چون قطب‌نما، باروت، چاپ و ساعت خودکار برای ما به ارث گذاشته

۴۱. این موضوع را می‌توان از جمله در آثار ویلیام پتی، جات بلرز، آندرو یارانتون، نویسنده‌ی گمنام امتیازات تجارت هندشرقی، و ج. واندرلینت یافت.

۴۲. در اواخر سده‌ی شانزدهم، هنوز در فرانسه از هاون و الک برای خرد کردن و شست و شوی سنگ معدن استفاده می‌کردند.

۴۳. کل تاریخ تکامل ماشین را می‌توان قدم به قدم در تاریخ آسیای گندم دنبال کرد. هنوز کارخانه (factory) را در زبان انگلیسی mill (آسیا) می‌نامند. در نوشته‌های فنی آلمانی نخستین دهه‌ی سده‌ی نوزدهم، از اصطلاح Mühle {آسیا} نه تنها برای تمامی ماشین‌هایی که با نیروی طبیعت به حرکت در آورده می‌شوند، بلکه برای تمامی مانوفاکتورهایی که در آن‌ها دستگاهی ماشینی به کار گرفته می‌شد، استفاده می‌کردند.^{۱۶}

۱۶. افزوده به فر: در فرانسه، واژه‌ی moulin که ابتدا برای آسیا کردن گندم به کار می‌رفت، بعدها برای نامیدن ماشین‌هایی که به وسیله‌ی نیروی خارجی به حرکت در می‌آیند و اثری شدید بر جسم می‌گذارند به کار رفت مانند دستگاه آردکنی، دستگاه کاغذ خردکنی، آسیای دباغی، ماشین نمدمالی، دستگاه نخ‌ریسی، دم آهنگری، و آسیای پولی و غیره.

است. اما به طور کلی، ماشین همان نقش تبعی را که آدام اسمیت در کنار تقسیم کار به آن محول کرده بود ایفا می‌کند.^{۴۴} در سده‌ی هفدهم، استفاده‌ی پراکنده از ماشین اهمیت زیادی داشت زیرا [مبانی عملی]^{۱۷} و انگیزه‌ی لازم را برای خلق مکانیک مدرن در اختیار برجسته‌ترین ریاضی‌دانان آن زمان قرار داد.

کارگر جمعی برآمده از ترکیب شماری از کارگران متخصص منفرد همانا ماشین خاص دوره‌ی تولیدکارگاهی است. عملیات متفاوتی که تولیدکننده‌ی کالا به تناوب انجام می‌دهد و در کل فرایند کار در آمیخته می‌شوند، انواع خواست‌ها را بر سر او می‌ریزد. او در یک عملیات باید نیروی بیشتری را اعمال کند، در دیگری مهارت و در عملیاتی متفاوت توجه بیشتر؛ و یک فرد همه‌ی این ویژگی‌ها را به یک میزان ندارد و پس از جدایی و ایجاد استقلال در انواع عملیات، کارگران تقسیم و بنا به کیفیت‌های غالب‌شان طبقه‌بندی و گروه‌بندی می‌شوند. اگر استعدادهای طبیعی آن‌ها بنیادی است که بر مبنای آن تقسیم کار ایجاد می‌شود، تولیدکارگاهی نیز هنگامی که پدید می‌آید نیروهای کار جدیدی را تکامل می‌دهد که بنا به ماهیت خود فقط برای کارکردهای محدود و ویژه‌ای جفت و جور هستند. اکنون کارگر جمعی دارای تمامی کیفیت‌هایی است که برای تولید با درجه‌ی یکسانی از مهارت ضروری است و آن‌ها را به صرفه‌جویانه‌ترین نحو به مصرف می‌رساند؛ به این طریق که تمامی اندام‌هایش را که در کارگرانی خاص یا گروه‌هایی از کارگران فردیت یافته، منحصرأً برای اجرای کارکردهای خاصی به کار می‌گیرد.^{۴۵} یک سویه‌گی و حتی نواقص کارگر متخصص منفرد، هنگامی که جزئی از کارگر جمعی می‌شود، از بین می‌رود و کامل می‌شود.^{۴۶} عادت به انجام فقط یک کار، کارگر را به اندامی^{۱۸} تبدیل می‌کند که با قطعیت یک نیروی طبیعی انجام وظیفه می‌کند، حال

۴۴. چنان‌که به طور مفصل در جلد چهارم این کتاب خواهید دید، آدام اسمیت نکته‌ی تازه‌ای را درباره‌ی تقسیم کار نگفته است. در عوض، ویژگی او به عنوان اقتصاددان سیاسی برجسته‌ی دوره‌ی تولیدکارگاهی این است که بر تقسیم کار تأکید می‌کند. نقش تبعی که وی برای ماشین قایل است، لودردال را در اوایل دوره‌ی صنعت بزرگ و یور را در مراحل تکامل یافته‌ی این صنعت به جدال با او کشاند.* اسمیت نیز تمایزیابی ابزار کار را که در آن خود کارگران متخصص دوره‌ی تولیدکارگاهی نقشی فعال دارند، با اختراع ماشین اشتباه می‌گیرد. در این مورد آخر نه کارگران بلکه دانشمندان، پیشه‌وران و حتی دهقانان (بریندلی) نقش عمده دارند.

* جدل لودردال علیه اسمیت در گروندریسه، صص ۶۸۸-۶۸۹ نقل شده است؛ جدل یور را در فلسفه‌ی مانوفاکتورها، ص ۱۹، می‌توان یافت. لودردال در سال ۱۸۰۴ و یور در سال ۱۸۳۵ مطالب خود را نوشتند. - م. ۱

۴۵. «مسئول کارگاه با تقسیم کار به فرایندهای متفاوتی که هر کدام از آن‌ها مستلزم به‌کارگیری درجات متفاوتی از مهارت یا نیروست، دقیقاً می‌تواند مقدار دقیق مهارت و نیرویی که برای هر فرایند لازم است بخرد؛ این در حالی است که اگر قرار بود کل کار را یک کارگر انجام دهد، آن شخص باید دارای مهارت کافی برای انجام دقیق‌ترین کارها و نیروی کافی برای اجرای دشوارترین عملیات‌ها باشد» (سی. بایبیج، اثر پیش‌گفته، فصل ۱۹) [صص ۱۷۵-۱۷۶ - م. ۱]

۴۶. به عنوان نمونه، رشد نامتعارف عضلات و تغییر شکل استخوان‌ها و غیره و غیره.

آن که پیوندش با کل سازوکار او را ناگزیر می‌کند تا با نظم یک قطعه ماشین کار کند.^{۴۷} از آنجا که کارکردهای گوناگونی که کارگر جمعی انجام می‌دهد، می‌تواند ساده یا پیچیده، عالی یا پست باشد، نیروهای کار* منفرد، ارگان‌های او، مستلزم درجات متفاوتی از آموزش هستند و بنابراین ارزش‌های متفاوتی دارند. بنابراین، تولیدکارگاهی سلسله‌مراتبی از نیروهای کار را تکامل می‌بخشد که درجه‌بندی میزان مردها با آن منطبق است. اگر از یک سو، کارکردی یک‌سویه کارگر منفرد را به تصاحب خود در می‌آورد و او را برای تمام عمر به خود ضمیمه می‌کند، به همان ترتیب کارهای متفاوت با این سلسله‌مراتب مهارت‌های طبیعی و اکتسابی انطباق می‌یابند.^{۴۸} با این همه، هر فرایند تولید مستلزم شمار معینی عملیات ساده است که هر انسانی قادر به انجام آن است. اکنون این اعمال نیز از ارتباط سیالی که با جنبه‌های پر محتوی‌تر فعالیت دارند جدا و در کارکردهای انحصاری افرادی خاص منجمد می‌شوند.

بنابراین، تولیدکارگاهی در هر حرفه‌ای که چیره می‌شود، طبقه‌ای از به اصطلاح کارگران نامتخصص را به وجود می‌آورد که کارگاه‌های پیشه‌وری آنها را یک‌سره کنار گذاشته بودند. پس اگر تولیدکارگاهی تخصص یک‌سویه‌ای را تا حد چیره‌دستی به زیان کل توانایی کارکردن انسان تکامل می‌دهد، می‌کوشد تا نبود هر نوع تکاملی را به یک تخصص تبدیل کند. همراه با درجات سلسله‌مراتب، تقسیم ساده‌ی کارگران به ماهر و ناماهر نیز رخ می‌دهد. هزینه‌های کارآموزی برای کارگران ناماهر از بین می‌رود و برای کارگران ماهر این هزینه در قیاس با پیشه‌وران، به دلیل سادگی کارکردهای شان کاهش می‌یابد. در هر دو مورد

۴۷. آقای ویلیام مارشال، مدیر کل یک کارخانه‌ی شیشه‌سازی به پرسش یکی از ماموران تحقیق که «چگونه نوجوانان به طور ثابت به کارشان چسبیده‌اند؟» به درستی چنین پاسخ داد: «آنان به هیچ وجه نمی‌توانند از کار خود غفلت کنند: هنگامی که کار را شروع می‌کنند، مجبورند به کار همچنان ادامه دهند، آنان نیز جزئی از ماشین هستند» (کمیسون اشتغال کودکان، چهارمین گزارش، ۱۸۶۵، ص ۲۴۷).

* *Arbeitskräfte* در واقع همان کارگران هستند اما اصطلاح نیروهای کار عامدانه اینجا به کار برده شده تا نشان دهد که برای سرمایه کارگر صرفاً انبار نیروی کار است - م. ا.

۴۸. دکتر یور در تقدیس خود از صنعت بزرگ، خصوصیت ویژه‌ی تولیدکارگاهی را برجسته‌تر از اقتصاددان‌های قدیمی نشان می‌دهد که علاقه‌ی جدل‌آمیز او را به این موضوع نداشتند. وی حتی در این زمینه از هم‌عصران خود نظیر بابیج نیز فراتر رفته است که با وجود برتری‌اش بر دکتر یور از لحاظ دانش ریاضی و مکانیک، صنعت بزرگ را تنها از نقطه‌نظر تولیدکارگاهی مورد توجه قرار داده است. یور متذکر می‌شود: «هر کارگر با ارزش و هزینه‌ای مناسب به یک کار تعلق دارد؛ این تعلق ماهیت تقسیم کار را تشکیل می‌دهد؛ از سوی دیگر وی این تقسیم کار را همچون «انطباق کار با استعدادهای متفاوت انسان‌ها» تلقی می‌کند و سرانجام کل نظام تولیدکارگاهی را چون «نظامی برای تقسیم درجات کار» و چون «تقسیم کار به درجات مهارت» و غیره توصیف می‌کند (یور، همان اثر پیش‌گفته، صص ۱۹-۲۳، در جاهای متعدد).

ارزش نیروی کار سقوط می‌کند.^{۴۹} استثنائات زمانی رخ می‌دهد که تجزیه‌ی فرایند کار به کارکردهای جدید و جامعی بیانجامد که یا ابداً در کارگاه پیشه‌وری پدیدار نمی‌شود یا دست‌کم به این وسعت نبوده است. کاهش ارزش نسبی نیروی کار در نتیجه‌ی ناپدید شدن یا تقلیل هزینه‌های کارآموزی، مستقیماً حاکی از درجه‌ی بالاتر ارزش‌افزایی سرمایه است؛ زیرا هر چیزی که زمان کار لازم برای بازتولید نیروی کار را کاهش دهد،^{۱۹} بر میزان کار اضافی می‌افزاید.

۱۹. افزوده به فر: به خودی خود

۴. تقسیم کار درون تولیدکارگاهی و تقسیم کار درون جامعه

[ما ابتدا خاستگاه تولیدکارگاهی و^{۲۰} سپس عناصر ساده‌ی آن یعنی کارگر متخصص و افزارهای او و سرانجام کل سازوکار آن را مورد بررسی قرار دادیم. اکنون می‌خواهیم به‌طور خلاصه به رابطه‌ی بین تقسیم کار در تولیدکارگاهی و تقسیم کار اجتماعی که بنیاد تمام تولید کالایی را تشکیل می‌دهد بپردازیم.

۲۰. دیدیم که چگونه تولیدکارگاهی از همبازی پدید آمد

اگر فقط خود کار را مورد نظر قرار دهیم، آن‌گاه می‌توانیم تفکیک تولید اجتماعی را به بخش‌های عمده‌ی آن مانند کشاورزی، صنعت و غیره به‌عنوان تقسیم کار عام، و تجزیه‌ی این گونه‌های اصلی را به گونه‌ها و گونه‌های فرعی در حکم تقسیم کار خاص تلقی کنیم. سرانجام، ممکن است تقسیم کار در کارگاه را چون تقسیم کار جزئی تلقی کنیم.^{۵۰} تقسیم کار درون جامعه و به دنبال آن محدود شدن افراد به حرفه یا پیشه‌ای خاص، مانند تقسیم کار درون یک تولیدکارگاهی، از مبدهای متضادی تکامل می‌یابد. درون یک خانواده^{۵۰ الف}، و پس از تکامل بیشتر، درون یک قبیله، تقسیم کاری طبیعی بر مبنای

۴۹. «هر پیشه‌وری... که بتواند با انجام یک عمل در یک مورد خود را کامل کند... کارگر ارزانی خواهد شد» (یور، اثر پیش‌گفته، ص ۱۹).

۵۰. «تقسیم کار از تجزیه‌ی متفاوت‌ترین حرفه‌ها آغاز می‌شود و به تقسیمی منجر می‌شود که در آن کارگران بسیاری در فراهم ساختن محصول واحدی شرکت می‌کنند. مانند تولیدکارگاهی» (استورش، در *سنامه‌ی اقتصاد سیاسی*، چاپ پاریس، جلد ۱، ص ۱۷۳). «در میان اقوامی که به مرحله‌ی معینی از تمدن رسیده‌اند با سه نوع تقسیم کار مواجه می‌شویم: در نخستین تقسیم کار که ما آن را نوع عام می‌نامیم، تولیدکنندگان به کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان تقسیم می‌شوند که با سه شاخه‌ی اصلی کار ملی انطباق دارد؛ دومین تقسیم کار که می‌توان آن را نوع خاص نامید، تقسیم هر شاخه از کار به انواع آن است... و سومین نوع تقسیم کار که می‌توان آن را تقسیم وظایف یا تقسیم کار به معنای دقیق آن برشمرد، تقسیمی است که درون حرفه‌ها و صنایع انجام می‌گیرد... که در اغلب کارگاه‌ها و کارخانه‌ها معمول است» (اسکاریک، اثر پیش‌گفته، صص ۸۴-۸۵).

۵۰ الف. [یادداشت انگلس برای ویراست سوم:] [مطالعات بسیار عمیق‌تر بعدی درباره‌ی شرایط بدوی انسان، نویسنده‌ی کتاب را به این نتیجه رساند که در ابتدا خانواده نبود که به قبیله تکامل یافت بلکه برعکس قبیله شکل ابتدایی و خودجوش اجتماع بشری است که بر پایه‌ی همخونی قرار داشت، به نحوی که با نخستین تلاشی مناسبات قبیله‌ای شکل‌های متنوع و مختلف خانواده تکامل یافت.

تفاوت‌های جنس و سن پدیدار شد و بنابراین متکی بر بنیادی کاملاً فیزیولوژیک بود. سپس ماده و مصالح بیشتر برای این تقسیم کار با گسترش کمونته، افزایش جمعیت آن و به‌طور خاص جدال بین قبایل متفاوت و انقیاد یک قبیله توسط قبیله‌ی دیگر فراهم آمد. از سوی دیگر، چنان‌که پیشتر خاطر نشان کردم^{*}، مبادله‌ی محصولات در نقاطی پدیدار شد که خانواده‌ها و قبایل یا کمونته‌های متفاوت با هم تماس گرفتند. زیرا در سرآغاز تمدن نه افراد بلکه خانواده‌ها، قبایل و غیره هستند که چون هستی مستقلی در برابر هم قرار می‌گیرند. کمونته‌های متفاوت وسایل تولید و وسایل معاش متفاوتی را در محیط طبیعی خود می‌یابند. به همین دلیل، شیوه‌های تولید و زیست و نیز محصولات آنان متفاوت است. همین تفاوت طبیعی خودپو، هنگام تماس کمونته‌های متفاوت با یکدیگر، مبادله‌ی متقابل محصولات و از پی آن دگرگونی تدریجی آن محصولات را به کالاها ایجاب می‌کند. مبادله تفاوت میان قلمروهای تولید را به وجود نمی‌آورد بلکه قلمروهای متفاوت را در رابطه با هم قرار می‌دهد و به این‌گونه آن‌ها را به شاخه‌های کم و بیش وابسته به هم کل تولید اجتماعی دگرگون می‌کند. در این مورد، تقسیم اجتماعی کار از مبادله بین قلمروهای تولید که اساساً مجزا ولی مستقل از یکدیگرند سر بر می‌آورد. در مورد دیگر، هنگامی که تقسیم فیزیولوژیک کار نقطه آغاز قرار می‌گیرد، اندام‌های خاص و متفاوت یک کلیت همگن از یکدیگر جدا و مجزا می‌شوند. مبادله‌ی کالاها با کمونته‌های خارجی نیروی محرک اصلی این فرایند تجزیه است. پس از آن، این اندام‌ها به چنان درجه‌ای از استقلال می‌رسند که تنها پیوندی که هنوز انواع گوناگون کار را به هم وصل می‌کند، مبادله‌ی محصولات به‌عنوان کالاهاست. در مورد اول، آن‌چه که پیش از این مستقل بود وابسته می‌شود؛ در مورد دوم آن‌چه پیش‌تر وابسته بود مستقل می‌شود.

بنیاد هر تقسیم کاری که به درجه‌ی معینی از تکامل دست یافته و با مبادله‌ی کالاها پدید آمده است، جدایی شهر از روستاست.^{۵۱} شاید بتوان گفت که کل تاریخ اقتصادی جامعه در حرکت این تضاد خلاصه می‌شود. اما در حال حاضر به این موضوع نخواهیم پرداخت. همان‌طور که پیش شرط مادی تقسیم کار درون تولید کارگاهی، شمار معینی از کارگران است که هم‌زمان با هم به کار گمارده می‌شوند، پیش شرط تقسیم کار درون جامعه تعداد و

* به صفحه‌ی ۱۱۸ متن حاضر رجوع کنید - م. ۱

۵۱. سر جیمز استوارت با این موضوع بهتر از هر کس دیگری برخورد کرده است. کتاب وی که ۱۰ سال پیش از ثروت ملل* انتشار یافت، حتی امروز نیز چندان شناخته شده نیست. این را از آنجا می‌توان دریافت که ستایشگران مالتوس حتی نمی‌دانند وی در نخستین چاپ نوشته‌اش درباره‌ی جمعیت، صرف‌نظر از بخش پرطمطراق آن، و غیر از آن‌چه از والاس و تاون سند گرفته، تقریباً یک‌سره از استیورات رونویسی کرده است.

* پژوهشی درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی استوارت برای نخستین بار در سال ۱۷۶۷ و ثروت ملل در ۱۷۷۶ منتشر

تراکم جمعیت است که در این جا با مجموعه‌ی کارگران در یک کارگاه منطبق است^{۵۲}، با این همه، این تراکم کم و بیش نسبی است. کشوری با جمعیتی نسبتاً اندک ولی برخوردار از وسایل ارتباطی پیشرفته، تراکم جمعیتی بیشتری از کشوری دارد که جمعیتی پر شمار اما وسایل ارتباطی آن تکامل یافته نیست. به این معناست که مثلاً ایالات شمالی ایالات متحد آمریکا از لحاظ جمعیت متراکم‌تر از هندوستان است.^{۵۳}

از آنجا که تولید و گردش کالاها پیش شرط‌های عام شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هستند، تقسیم کار در تولیدکارگاهی مستلزم آن است که تقسیم کار اجتماعی می‌باید پیش‌تر به درجه‌ی معینی از تکامل دست یافته باشد. برعکس، تقسیم کار در تولیدکارگاهی به تکامل و چندبرابر شدن آن تقسیم کار اجتماعی می‌انجامد. با تمایز یافتن ابزارهای کار، پیشه‌هایی که این ابزارها را تولید می‌کنند، خود بیش از پیش متمایز می‌شوند.^{۵۴} اگر نظام تولیدکارگاهی یک حرفه را در برگیرد که پیش از این در پیوند با حرفه‌های دیگر، خواه به‌عنوان یک حرفه‌ی اصلی خواه به‌عنوان یک حرفه‌ی فرعی و تابع، توسط یک تولیدکننده انجام می‌شد، این حرفه‌ها بلافاصله پیوند خود را می‌گسلند و استقلال خود را از یکدیگر نشان می‌دهند. اگر تولیدکارگاهی مرحله‌ی خاصی از تولید یک کالا را در برگیرد، مراحل متفاوت تولید آن به حرفه‌ها مستقل دیگری تبدیل می‌شوند. پیش از این گفتیم که هنگامی که فرآورده‌ای فقط شامل تعدادی قطعه باشد که کنار هم جفت و جور می‌شوند، ممکن است کارهای تخصصی مربوط به آن اجزا به‌عنوان پیشه‌های مجزا و خاص مستقل شوند. برای این که تقسیم کار در یک تولیدکارگاهی کامل‌تر شود، یک شاخه از تولید بنا به تنوع مواد خام آن، یا بنا به شکل‌های گوناگونی که این مواد خام می‌توانند پیدا کنند، به تولیدات کارگاهی متعدد و تا حدی کاملاً جدید تجزیه می‌شوند. بدین‌سان فقط در خود فرانسسه، در نیمه‌ی نخست سده‌ی هجدهم، بیش از ۱۰۰ نوع پارچه‌ی ابریشمی بافته می‌شد و مثلاً در شهر آوینیون، قانون این بود که «هر کارآموزی باید خود را وقف آموختن یک نوع بافت کند و نباید تهیه و تدارک انواع دیگر پارچه را در آن واحد بیاموزد.» تقسیم منطقه‌ای کار، که شاخه‌های ویژه‌ای

۵۲. «تراکم معینی از جمعیت، خواه برای تبادلات اجتماعی و خواه برای ترکیب نیروهایی که به وسیله‌ی آن محصول کار افزایش می‌یابد، ضروری است» (جیمز میل، اثر پیش‌گفته، ص ۵۰). «هرگاه تعداد کارگران افزایش یابد، نیروی تولیدی جامعه نیز به نسبت مرکب همین افزایش ضرب در تاثیرات تقسیم کار، بالا می‌رود» (توماس هاجسکین، اثر پیش‌گفته، صص ۱۲۵-۱۲۶).

۵۳. از سال ۱۸۶۱، به‌دنبال افزایش تقاضای پنبه، در چندین ناحیه‌ی پرجمعیت و متراکم هند شرقی تولید پنبه را به زیان تولید برنج افزایش دادند. در نتیجه در برخی از نقاط قحطی شد زیرا نبود وسایل ارتباطی و در نتیجه نبود پیوندهای ارتباطی بین نواحی مختلف، کمبود برنج یک ناحیه با وارد کردن آن از نواحی دیگر جبران نشد.

۵۴. به این‌گونه، تولیدکارگاهی ماسوره‌ی بافندگی در هلند شاخه‌ی ویژه‌ای از صنعت است که قدمت آن به سده‌ی هفدهم می‌رسد.

از تولید را به نواحی خاصی از یک کشور محدود می‌کند، از نظام تولید کارگاهی که تمامی تخصص‌ها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد محرک تازه‌ای کسب می‌کند.^{۵۵} علاوه بر این، نظام استعماری و گسترش بازار جهانی، که هر کدام از آنها بخشی از شرایط وجودی عام دوره‌ی تولید کارگاهی هستند، مواد و مصالح غنی‌تری را برای تقسیم کار در جامعه در اختیار قرار می‌دهند. با این همه، جای آن نیست که نشان دهیم چگونه تقسیم کار نه تنها قلمرو اقتصادی بلکه تمامی قلمروهای دیگر جامعه را در بر می‌گیرد و در همه‌جا بنیادهای رشد حرفه‌ها، تخصص و ذره‌ذره شدن آدمی بر جا می‌گذارد؛ همان پدیده‌ای که سبب شد تا آدام فرگوسن، استاد آدام اسمیت، فریاد برآورد: «ما ملتی از هیولت‌ها را به وجود می‌آوریم و هیچ‌گونه شهروند آزادی میان ما وجود ندارد.»^{۵۶}

اما با وجود شباهت‌ها و پیوندهای متعددی که بین تقسیم کار درون جامعه و تقسیم کار داخل یک کارگاه وجود دارد، این دو نه تنها از لحاظ میزان بلکه از لحاظ ماهیت نیز با هم تفاوت دارند. این شباهت به بارزترین شکل زمانی پدیدار می‌شود که پیوندی درونی بین شاخه‌های گوناگون صنعت وجود داشته باشد. مثلاً گاوپرور پوست تولید می‌کند، دباغ پوست‌ها را به چرم و کفاش چرم‌ها را به چکمه تبدیل می‌کند. در اینجا محصول هر کدام در این مورد فقط مرحله‌ای از محصول را تولید می‌کند و آخرین صورت آماده، محصولی مرکب از کارهای تخصصی آنهاست. علاوه بر این، باید همه‌ی شاخه‌هایی که وسایل تولید را برای گاوپرور، دباغ و کفاش فراهم می‌کند، در نظر گرفت. اکنون کاملاً امکان دارد مانند آدام اسمیت تصور کنیم که تفاوت بین تقسیم کار اجتماعی و تقسیم کار در تولید کارگاهی امری فقط ذهنی است و صرفاً از دیدگاه ناظری وجود دارد که در تولید کارگاهی به یک نگاه تمام‌انواع عملیاتی را که در یک نقطه اجرا می‌شود از نظر می‌گذرانند، حال آن‌که در مورد تقسیم کار اجتماعی پراکندگی کار در مناطقی وسیع و تعداد وسیع مردمی که در رشته‌های خاصی کار می‌کنند، مانع از مشاهده‌ی این پیوند می‌شود.^{۵۷} اما چه چیز پیوند میان کارهای

۵۵. «آیا کارگاه‌های تولیدی پشم انگلستان به بخش یا شاخه‌هایی تقسیم نشده‌اند که هر کدام محل ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و منحصرأ یا عمدتاً یک محصول خاص را می‌سازند: پارچه‌های ظریف در سامرست‌شایر، پارچه‌های زیر در یورک‌شایر، پارچه‌های دولاً پهن در اگزتر، پارچه سرزه در سادبری، کرب در نورویچ، پارچه‌های نیمه پشم در کندال، پتو در وینتی و غیره؟» (برکلی، پرسشگر، ۱۷۵۰، پرسش شماره ۵۲۰).

۵۶. آدام فرگوسن، تاریخ جامعه مدنی، ادین‌بورو، ۱۷۶۷، پاره‌ی چهارم، فصل دوم، ص ۲۸۵.

۵۷. اسمیت می‌گوید که در تولید کارگاهی به معنای واقعی کلمه، تقسیم کار به این دلیل بزرگ‌تر جلوه می‌کند چون «اغلب می‌توان آن‌هایی را که در هر یک از شاخه‌های متفاوت به کار گماشته شده‌اند در کارگاه واحدی گرد آورد و همه را زیر نگاه یک ناظر قرار داد. برعکس، در تولید کارگاهی بزرگ (!) که برای تأمین نیازهای اساسی توده‌های عظیم مردم درست شده‌اند، هر یک از شاخه‌های جداگانه کار چنان تعداد زیادی را به کار می‌گمارند که ممکن نیست بتوان همه‌ی

مستقل گاوپرور، دباغ و کفاش را شکل می‌دهد؟ این واقعیت که محصولات هر یک از آن‌ها کالا است. از سوی دیگر، چه چیزی سرشت‌نشان تقسیم کار در تولیدکارگاهی است؟ این واقعیت که کارگر متخصص هیچ نوع کالایی را تولید نمی‌کند.^{۵۸} تنها محصول مشترک تمامی کارگران متخصص است که به کالا بدل می‌شود.^{۵۸ الف} میانجی تقسیم کار اجتماعی، خرید و فروش محصولات شاخه‌های متفاوت کار است، در حالی که میانجی پیوند بین کارهای جزئی گوناگون در یک کارگاه، فروش نیروهای متفاوت کار به سرمایه‌دار واحدی است که آن‌ها را به عنوان نیروی کار ترکیبی به کار می‌گمارد. تقسیم کار درون تولیدکارگاهی مستلزم تمرکز وسایل تولید در دستان یک سرمایه‌دار است؛ و تقسیم کار اجتماعی مستلزم پراکندگی آن وسایل بین تولیدکنندگان مستقل از هم کالاهاست. در حالی که درون کارگاه، قانون آهنین تناسب عددی یا نسبت توده‌های معین، کارگر را تابع کارکردهای معینی می‌کند، در جامعه، بازی اتفاق و تصادف به الگوی رنگارنگ توزیع تولیدکنندگان و وسایل تولیدشان میان انواع شاخه‌های کار اجتماعی می‌انجامد. بی‌شک قلمروهای متفاوت تولید

→ آن‌ها را در کارگاه واحدی جمع نمود... تقسیم به هیچ وجه آشکار نیست» (آدام اسمیت، ثروت ملل، کتاب اول، فصل اول). آن فراز مشهور که در همین فصل با کلمات زیر آغاز می‌شود «به اثاث یک پیشه‌ور عادی یا یک کارگر روزمزد در کشوری متمدن و شکوفا بنگرید» و غیره و سپس آن عبارات که به ترسیم این امر می‌پردازند که چگونه پیشه‌های بی‌شمار و گوناگون برای رفع نیازهای یک کارگر ساده نقش دارند، تقریباً کلمه به کلمه از «ملاحظات»، که بی. دو ماندویل، به کتاب خود با عنوان قصه‌ی زنبورها یا شرهای خصوصی، منافع عمومی (ویراست نخست بدون ملاحظات، ۱۷۰۶، با ملاحظات ۱۷۱۴) اضافه کرده، رونویسی شده است.

۵۸. «دیگر چیزی که بتوان آن را پاداش طبیعی کار انفرادی تلقی کرد، وجود ندارد. هر کارگر فقط یک جزء از کل را می‌سازد و بنابراین چون هر یک از این اجزاء در خود بی‌ارزش و بی‌فایده است، چیزی نیست که کارگر آن را بردارد و بگوید: این محصول من است و من می‌خواهم آن را برای خود نگاه دارم» (دفاعیه کار از خود در برابر ادعاهای سرمایه، لندن، ۱۸۲۵، ص ۲۵). مولف این نوشته‌ی تحسین‌برانگیز همان توماس هاجسکین است.

۵۸ الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] این تمایز میان تقسیم کار اجتماعی و تولیدکارگاهی در عمل به یانکی‌ها نشان داده شد. یکی از مالیات‌های تازه‌ای که در جنگ داخلی در واشینگتن اختراع شده بود، ۶٪ عوارض بر «تمام تولیدات صنعتی» بود. آن‌گاه این پرسش مطرح شد که تولید صنعتی چیست؟ پاسخ قانونگذار این بود: یک چیز هنگامی تولید شده تلقی می‌شود که «ساخته شده باشد» و هنگامی ساخته شده تلقی می‌شود که برای فروش آماده باشد. اکنون نمونه‌ای را از میان نمونه‌های بسیار می‌آوریم. پیش‌تر کارگاه‌های تولیدی نیویورک و فیلادلفیا چتر را با کلیه متعلقات آن یک جا «می‌ساختند». اما چون چتر آمیزه‌ای مرکب از اجزاء کاملاً ناهمگونی است، تدریجاً این اجزاء به محصولات صنایع گوناگون و مستقلی تبدیل و در نقاط مختلف به وسیله‌ی شاخه‌های دیگری از صنعت ساخته شدند. این کالاها به عنوان محصولات جزء وارد تولیدکارگاهی چتر شدند، بنابراین کل کاری که تولیدکنندگان کارگاهی چتر باید انجام می‌دادند جفت و جور کردن این اجزا بود. یانکی‌ها چنین مصنوعاتی را با نام «اقلام مونتاژ شده» غسل تعمید دادند، نامی که به مناسبت مرکز تجمع مالیات‌ها برای آن‌ها برزندگی داشت. از این رو بدو چتر «مونتاژ شده» شامل عوارضی به میزان ۶٪ بابت قیمت هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی خود می‌شد و سپس مالیات ۶٪ دیگری از قیمت کل آن می‌گرفتند.

به دلیل زیر پیوسته گرایش به تعادل دارند. از یک سو، هر تولیدکننده‌ی کالا مجبور است یک ارزش مصرفی تولید کند، یعنی او باید یک نیاز اجتماعی ویژه را برآورده کند (گرچه گستره‌ی این نیازها از لحاظ کمی تفاوت دارند و پیوندی درونی سطوح متفاوت نیازها را به نظامی وصل می‌کند که به طور خودپو رشد می‌کند)؛ از سوی دیگر، قانون ارزش کالاها نهایتاً تعیین می‌کند که چه مقدار زمان کاری که در اختیار جامعه است می‌تواند صرف ساختن نوع خاصی کالا شود. اما این گرایش مداوم به تعادل از سوی قلمروهای متفاوت تولید، تنها چون واکنشی در مقابل برهم خوردن این تعادل نقش بازی می‌کند. نظام برنامه‌ریزی شده و تنظیم‌شده‌ی پیشینی که بر اساس آن تقسیم کار درون کارگاه انجام می‌شود، در تقسیم کار درون جامعه به یک ضرورت طبیعی پسینی و تحمیلی تبدیل می‌شود که بوالهوسی‌های بی‌قاعده‌ی تولیدکنندگان را تحت کنترل در می‌آورد و در نوسان‌های فشارسنج قیمت‌های بازار ملموس است. تقسیم کار درون کارگاه مستلزم اقتدار بی‌چون و چرای سرمایه بر انسان‌هایی است که صرفاً اعضای یک سازوکار تام و تمام هستند که به او تعلق دارد. تقسیم کار درون جامعه تولیدکنندگان مستقل کالاها را در تماس با هم قرار می‌دهد، تولیدکنندگانی که هیچ اقتداری را جز اقتدار رقابت و قهری که با فشار منافع متقابل بر آنها اعمال می‌شود به رسمیت نمی‌شناسند، درست به همان نحو که در قلمرو جانوران «جنگ همه علیه همه» (Bellum omnium contra omnes)²¹ کم و بیش شرایط حیات هر نوعی را حفظ می‌کند. [همان آگاهی بورژوازی که تقسیم کار در کارگاه، الصاق دائمی کارگر به عملیات جزئی و تبعیت کامل کارگر متخصص از سرمایه را چون سازمانی از کار می‌ستاید که نیروی مولدش را افزایش می‌دهد، با همان شدت هر تلاش آگاهانه برای کنترل و تنظیم فرایند اجتماعی تولید را چون تجاوز به حقوق خدشه‌ناپذیر مالکیت، آزادی و «نبوغ» خودمختار سرمایه‌دارهای منفرد تقبیح می‌کند. این نکته بسیار گویاست که توجه‌گران پرشور نظام کارخانه‌ای در مقابل خواست سازماندهی عام کار اجتماعی فقط این جنبه‌ی نفرت‌انگیز را می‌بینند که چنین عملی تمام جامعه را به یک کارخانه تبدیل می‌کند.]²¹

اگر هرج و مرج در تقسیم کار اجتماعی و خودکامگی در تقسیم کار کارگاهی شرط متقابل جامعه‌ی مبتنی بر نظام تولید سرمایه‌داری است، برعکس در آن شکل‌های ابتدایی‌تر جامعه که در آن جدایی حرفه‌ها از هم به طور خودپو تکامل می‌یابد و سپس متبلور و سرانجام به صورت نهادینه تثبیت می‌شود، از یک سو تصویر سازماندهی برنامه‌ریزی شده و اقتدارگرایی کار اجتماعی را می‌بینیم، و از سوی دیگر شاهد طرد کامل تقسیم کار کارگاهی

21. همان آگاهی بورژوازی که تقسیم کار در تولید کارگاهی، محکوم‌شدن ابدی کارگر به عملیاتی جزئی و تبعیت منفعلانه‌ی او را از سرمایه‌دار ستایش می‌کند، هر گاه از کنترل و تنظیم اجتماعی فرایند تولید سخن گفته می‌شود، دانش به هوا می‌رود و بیهوش می‌شود؛ هر نوع تلاشی از این نوع را چون حمله به حقوق مالکیت، آزادی و نبوغ سرمایه‌دار محکوم می‌کند. با این همه، توجه‌گران پرشور نظام کارخانه‌ای روزه می‌کشند: «می‌خواهید جامعه را به یک کارخانه تبدیل کنید؟» رژیم کارخانه‌ای فقط برای پرولتاریا خوب است!

یا دست کم تکامل آن در مقیاسی خُرد، پراکنده و تصادفی هستیم.^{۵۹}

مثلاً، آن کمونته‌های کوچک و بسیار کهن هندی که برخی از آن‌ها همچنان تا به امروز به حیات خود ادامه می‌دهند، متکی بر تملک اشتراکی زمین، امتزاج کشاورزی و پیشه‌وری و تقسیم کار تغییرناپذیری هستند که هنگامی که کمونته‌ی جدیدی شکل می‌گیرد، چون طرحی ثابت و مبنایی برای عمل مورد استفاده قرار می‌گیرند. کمونته‌ها مساحتی از صد تا چند هزار آکر را به اشغال خود در می‌آورند و هر کدام از آن‌ها واحد کاملی را تشکیل می‌دهند که مایحتاج خود را تولید می‌کند. بیشتر محصولات برای مایحتاج بی‌واسطه‌ی خود کمونته در نظر گرفته می‌شوند و کالا محسوب نمی‌شوند. از این رو، تولید در اینجا مستقل از آن تقسیم کاری است که در نتیجه‌ی مبادله کالاها در کل جامعه‌ی هندی حاکم است. فقط مازاد محصول به کالا بدل می‌شود، و بخشی از آن مازاد تا زمانی که به دست دولت نرسد تبدیل به کالا نمی‌شود زیرا از زمان‌های کهن مقدار معینی از تولید کمونته به‌عنوان بهره‌ی جنسی به دولت داده می‌شود. کمونته در نواحی متفاوت هندوستان شکل‌های متفاوتی دارد. در ساده‌ترین کمونته‌ها، زمین را مشترکاً کشت و محصول را میان اعضای آن تقسیم می‌کنند. در همان حال، ریسندگی و بافندگی در هر خانواده به‌عنوان کار خانگی جنبی انجام می‌شوند. به این‌گونه، در کنار توده‌ی مردم که به همین طریق به کار مشغولند، افراد زیر دیده می‌شوند: «کدخدا» که به‌تنهایی قاضی، پلیس و مأمور وصول مالیات است؛ حسابدار که حساب‌های زراعت را می‌نویسد و تمامی موارد مربوط به آن را ثبت می‌کند؛ مأمور دیگری که مجرمان را تحت پیگرد قرار می‌دهد، مراقب مسافران بیگانه است و آن‌ها را از دهی به ده دیگر همراهی می‌کند؛ مرزبان که از مرز کمونته در مقابل کمونته‌های همسایه مراقبت می‌کند؛ آبیاری که مسئول تقسیم آب از آب‌انبارهای مشترک برای آبیاری است؛ برهمن که انجام مناسک مذهبی را برعهده دارد؛ آموزگار که خواندن و نوشتن را به کودکان روی شن آموزش می‌دهد، برهمن گاه‌شمار یا اخترشناس که روزهای خوش‌یمن و بدیمن برای کشت و درو و نیز هر کار کشاورزی دیگر را تعیین می‌کند؛ آهنگر و نجار که تمامی افزارهای کشاورزی را می‌سازند و تعمیر می‌کنند؛ کوزه‌گر که همه نوع ظروف دهکده را می‌سازد؛ سلمانی، رختشور که لباس‌ها را می‌شوید، زرگر، و گه گاه شاعر که در برخی کمونته‌ها جایگزین زرگر و در برخی دیگر جایگزین آموزگار می‌شود. هزینه‌ی زندگی این ده دوازده نفر را کل کمونته می‌پردازد. اگر جمعیت افزایش پیدا کند،

۵۹. «می‌توان... به صورت قاعده‌ای عام چنین حکم کرد که هرچه قدرتی که درون جامعه بر تقسیم کار حاکم است کمتر باشد، همان قدر تقسیم کار در داخل کارگاه بیشتر تحول می‌یابد و بیشتر تابع اراده‌ی یک فرد قرار می‌گیرد. بنابراین، در رابطه با تقسیم کار، اقتدار در کارگاه و اقتدار در جامعه نسبت معکوس با هم دارند» (کارل مارکس، فقر فلسفه، صص

کمونته‌ی جدیدی بر پایه‌ی همان الگو در زمینی بایر ایجاد می‌شود. کل این سازوکار تقسیم کار برنامه‌ریزی شده را آشکار می‌سازد؛ اما در اینجا تقسیم کاری مانند تولیدکارگاهی غیرممکن است زیرا آهنگر، نجار و غیره با بازاری تغییرناپذیر روبرو هستند و در نهایت بنا به اندازه‌ی دهکده، دو یا سه آهنگر یا نجار به جای یک نفر به این کارها می‌پردازند.^{۶۰} قانون حاکم بر تقسیم کار در کمونته با قدرت تخطی‌ناپذیر یک قانون طبیعی عمل می‌کند؛ این در حالی است که هر پیشه‌ور، آهنگر، نجار و غیره در کارگاه خود تمام عملیات حرفه‌ی خویش را به‌طور سنتی اما مستقلاً بدون به رسمیت شناختن هیچ اقتداری پیش می‌برد. سادگی سازوکاره‌ی مولد در این کمونته‌های خودبسند که پیوسته خود را به یک شکل بازتولید می‌کنند و هنگامی که برحسب تصادف نابود شوند، بار دیگر در همان نقطه و با همان نام‌ها سر بر می‌آورند^{۶۱}، کلید معمای تداوم جوامع آسیایی را در اختیار می‌گذارند. این جوامع تضاد چشمگیری با تجزیه‌ی پیوسته و شکل‌گیری مجدد دولت‌های آسیایی و تغییرات بی‌وقفه خاندان‌ها دارند. ساختار عناصر بنیادی اقتصادی جامعه در طوفان‌هایی که مناطق ابری سیاست را در بر گرفته بی‌تغییر مانده است.

22. افزوده به فر: قرون وسطی

قانون‌های صنوف²²، چنان‌که پیش‌تر گفتیم، عامدانه با اعمال محدودیت شدید بر تعداد کارآموزانی که استادکار می‌توانست به کار گمارد، مانع دگرگونی ارباب به سرمایه‌دار می‌شدند. علاوه بر این، او فقط می‌توانست کارآموزان را از آن پیشه‌ای استخدام کند که خود او در آن استاد بود. اصناف با شدت تمام هر نوع دست‌اندازی سرمایه‌ی تجاری یعنی تنها شکل آزاد سرمایه را که با آن مواجه بودند، را دفع می‌کردند. تاجر می‌توانست هر نوع کالایی را بخرد اما نمی‌توانست کار را به‌عنوان کالا بخرد. او را از سر اکراه تحمل می‌کردند زیرا محصولات پیشه‌ها را توزیع می‌کرد. اگر اوضاع و احوال خارجی تقسیم بیشتر کار را ایجاد می‌کرد، صنوف موجود به بخش‌های فرعی‌تری تقسیم یا در کنار صنوف قدیمی صنوف جدیدی تأسیس می‌شدند. اما این کار را بدون تمرکز پیشه‌های متفاوت در یک کارگاه انجام می‌دادند. از این‌رو، سازمان صنفی هر قدر هم با جدایی، انفراد و تکمیل پیشه‌ها

۶۰. سرهنگ دوم، مارک ویلکس، نمای کلی از جنوب هندوستان، لندن، ۱۸۱۰-۱۸۱۷، جلد اول، صص ۱۱۸-۱۲۰. در کتاب جورج کمپل با عنوان هندوستان جدید، لندن، ۱۸۵۲، شرح خوبی از شکل‌های گوناگون کمونته‌های هندی یافت می‌شود.

۶۱. «ساکنان کشور از زمان‌های بسیار دور تحت این شکل ساده زندگی می‌کرده‌اند. مرزهای دهکده‌ها به‌ندرت تغییر کرده‌اند و با این‌که خود این دهکده‌ها گاهی گرفتار جنگ، قحطی و بیماری بوده و حتی ویران شده‌اند، با این همه نسل در نسل همان نام‌ها، همان مرزها، همان منافع و حتی همان خانواده‌ها را حفظ کرده‌اند. مردم نگران سقوط و تقسیم پادشاهی‌ها نیستند. تا آن هنگام که دهکده کاملاً پابرجاست نگران نیستند که قدرت به دست چه کسی افتاده و یا به تسلط کدام حاکم در آمده. اقتصاد درونی بدون تغییر باقی می‌ماند» (توماس استامفورد رافلز، جانشین فرماندار فقید جاوه، «تاریخ جاوه»، لندن، ۱۸۱۷، جلد اول، صص ۲۸۵).

در ایجاد شرایط مادی دوره‌ی تولیدکارگاهی نقش داشته باشد، ویژگی تقسیم کار آن را نداشت. در مجموع، در صنوف، کارگر و وسایل تولید او همانند حلزون به صدفش کاملاً بهم وابسته بودند، و بنابراین فاقد پایه‌ی اساسی تولیدکارگاهی یعنی استقلال وسایل تولید به عنوان سرمایه در برابر کارگر بود.

در حالی که تقسیم کار در کل یک جامعه، چه به وساطت مبادله‌ی کالاها انجام شده یا نشده باشد، می‌تواند در متنوع‌ترین صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی وجود داشته باشد، تقسیم کار به شیوه‌ی تولیدکارگاهی یکسره آفریده‌ی ویژه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است.

۵. سرشت سرمایه‌دارانه‌ی تولیدکارگاهی

تجمع تعداد زیادی کارگر تحت‌کنترل یک سرمایه‌دار نقطه‌آغاز طبیعی برای همیاری^{۲۳} به‌طور عام و نیز برای تولیدکارگاهی به‌طور خاص است. اما تقسیم کار در تولیدکارگاهی افزایش شمار کارگران را به یک ضرورت فنی تبدیل می‌کند. کمینه‌ی تعداد کارگرانی که یک سرمایه‌دار ملزم به استخدام است توسط تقسیم کار از پیش موجود تعیین می‌شود. از سوی دیگر، مزیت‌های تقسیم بعدی کار تنها با افزودن بر تعداد کارگران حاصل می‌شود [و این تنها با افزایش چندبرابر کارگران تحقق می‌یابد].^{۲۴} با این همه، افزایش جزء متغیر سرمایه مستلزم افزایش جزء ثابت آن نیز هست؛ یعنی علاوه بر گستره‌ی موجود شرایط عام تولید مانند کارگاه‌ها، ابزارها و غیره، مواد خام نیز به ویژه باید سریع‌تر از شمار کارگران افزایش یابند. این مقدار که در زمانی معین توسط مقدار معینی کار مصرف می‌شود، به نسبت مستقیم با افزایش نیروی مولد آن کار از طریق تقسیم آن افزایش پیدا می‌کند. از این رو، رشد مقدار کمینه‌ی سرمایه‌ای که سرمایه‌دارهای منفرد در دست دارند، یا به عبارت دیگر، افزایش تبدیل وسایل تولید و وسایل معاش اجتماعی به سرمایه، قانونی است که از سرشت فنی تولیدکارگاهی ناشی می‌شود.^{۶۲}

[در تولیدکارگاهی همانند همیاری ساده، سازواری جمعی کارکننده یک شکل وجودی سرمایه است. سازوکار اجتماعی تولید که از تعداد زیادی کارگر متخصص ساخته

۲۳. افزوده به فر: ساده

۲۴. اما افزایش عده‌ی کارگران با تضارب آن‌ها، یعنی افزایش ناگهانی کارگران در تمامی گروه‌های متنوع در کارگاه با نسبت‌های ثابت.

۶۲. «کافی نیست که سرمایه‌ی لازم» (او باید می‌گفت وسایل لازم معاش و تولید) «برای تقسیمات فرعی پیشه‌ها در جامعه موجود باشد. علاوه بر آن ضروری است که سرمایه‌ی مزبور در کمیت چشمگیری در دست کارفرمایان انباشته شده باشد تا آن‌ها بتوانند عملیات خود را در مقیاس بزرگی انجام دهند... هر چه تقسیم بیشتر شود گماردن دائمی شمار معینی کارگر مستلزم صرف سرمایه‌ی بیشتری برای ابزارها، مواد خام و غیره خواهد بود» (استورش، درنامه‌ی اقتصاد سیاسی، چاپ پاریس، جلد اول، صص ۲۵۰-۲۵۱). «تمرکز ابزارهای تولید و تقسیم کار همان‌قدر از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند که در قلمرو سیاست تمرکز اقتدار عمومی و تقسیم منافع خصوصی از هم تفکیک‌ناپذیرند» (کارل مارکس، فقر فلسفه، ص ۱۳۴).

۲۵. پیکر کار که در تولید کارگاهی عمل می‌کند و اعضای آن کارگران متخصص هستند، به سرمایه‌دار تعلق دارد؛ این پیکر فقط شکل وجودی سرمایه است. بنابراین، نیروی مولد که از ترکیب کارها به وجود می‌آید، به نظر می‌رسد که از سرمایه زاده شده است.

شده است، به سرمایه‌دار تعلق دارد.^{۲۵} از این رو، نیروی مولدهی برآمده از ترکیب انواع گوناگون کار چون نیروی مولد سرمایه جلوه می‌کند. تولید کارگاهی به معنای خاص نه تنها کارگر پیش‌تر مستقل را تابع انضباط و فرمان سرمایه می‌کند، بلکه علاوه بر این ساختاری سلسله‌مراتبی میان خود کارگران به وجود می‌آورد. در حالی که همیاری ساده شیوهی کار افراد را عمدتاً بدون تغییر باقی می‌گذارد، تولید کارگاهی یکسره آن را زیر و رو و نیروی کار فردی را از ریشه تصاحب می‌کند. تولید کارگاهی در حالی که با تقویت مهارت خاص کارگر او را به غولی بی‌شاخ و دم تبدیل می‌کند، همانند کاری که در گلخانه‌ها می‌کنند، دنیایی از انگیزه‌ها و استعدادهای بارآور را در او سرکوب می‌کند، چنان‌که در ایالات لاپلاتا، حیوانی را فقط به خاطر پوست یا پیه آن می‌کشند. نه تنها کارهای تخصصی میان افراد متفاوت تقسیم می‌شود بلکه خود فرد نیز تکه‌تکه و به موتور خودکار یک عملیات جزئی تبدیل می‌شود.^{۶۳} و بدین سان داستان مزخرف منه‌نیوس آگریپا که انسان را صرفاً چون بخشی از پیکرش نشان می‌دهد، تحقق پیدا می‌کند.^{۶۴} اگر ابتدا کارگر نیروی کارش را به سرمایه فروخته است چون فاقد وسایل مادی برای تولید کالا است، اکنون نیروی کار فردی او تا هنگامی که به سرمایه فروخته نشده باشد، از انجام وظیفه‌ی خود سر باز می‌زند. نیروی کارش فقط در نظام به هم پیوسته‌ای که تنها پس از فروش آن وجود دارد، یعنی کارگاه سرمایه‌دار، همچنان به کارکرد خویش ادامه می‌دهد. کارگر تولید کارگاهی که بنا به ماهیت خود در انجام هرگونه کار مستقلی ناتوان است، فعالیت مولد خود را فقط به عنوان لوازم آن کارگاه انجام می‌دهد.^{۶۵} هم‌چنان‌که بر پیشانی قوم برگزیده این نشان زده شده بود که ملکِ طلقِ یهوه هستند، تقسیم کار بر کارگر تولید کارگاهی داغ ملکِ طلقِ سرمایه را می‌زند.

آن دانش، بینش و اراده‌ای که دهقان یا پیشه‌ور مستقل، هر چند به‌طور ناچیز، تکامل می‌بخشد، همانند انسان وحشی که کل هنر جنگ را چون حيله‌گری شخصی به اجرا در می‌آورد، اکنون فقط برای کل کارگاه مورد نیاز است. به این دلیل، زمانی گسترش توانمندی‌های ذهنی تولید در یک جهت امکان دارد که جهات دیگر آن از بین رفته‌اند. آنچه را که کارگران متخصص از دست می‌دهند، در سرمایه‌ای که رویاروی آن‌ها قرار دارد

۶۳. دوگالد استیورات کارگران تولید کارگاهی را «آدم‌های ماشینی زنده‌ای می‌داند... که به صورت اجزای یک کار مورد استفاده قرار می‌گیرند» (اثر پیش‌گفته، ص ۳۱۸).

۶۴. در میان مرجان‌ها، هر مرجان در واقع شکم کل گروه است؛ اما به جای آن‌که مانند پاتریسین رومی غذای گروه را از آن خود کند، برای آن‌ها غذا تهیه می‌کند.

۶۵. «کارگری که در یک حرفه استاد تمام و کمال است می‌تواند همه جا کار کند و وسایل معاش خود را تأمین کند ولی دیگری» (کارگر تولید کارگاهی) «تنها یک اسباب است که هنگامی که از همقطاران خود جدا شود هیچ‌گونه استعداد یا استقلال ندارد و ناگزیر هر قاعده و قانونی را که صلاح بدانند به وی تحمیل کنند می‌پذیرد» (استورش، درسنامه‌ی اقتصاد سیاسی، چاپ سنت پترزبورگ، ۱۸۱۵، جلد اول، ص ۲۰۴).

متمرکز می‌شود.^{۶۶} یکی از نتیجه‌های تقسیم کار در تولیدکارگاهی این است که کارگر با توانمندی‌های ذهنی فرایند مادی تولید چون دارایی غیر و نیرویی که بر او حاکم است، روبرو می‌شود. این فرایند جدایی از همیاری ساده شروع می‌شود که در آن سرمایه‌دار بازنمود وحدت و اراده‌ی کل پیکر کار اجتماعی در مقابل کارگران منفرد است. و در تولیدکارگاهی که کارگر را تکه‌تکه و او را به جزئی از خویش تبدیل می‌کند تکامل می‌یابد. در صنعت بزرگ، که با جدا کردن علم به منزله‌ی نیرویی توانمند و خودمختار از کار آن را در خدمت سرمایه قرار می‌دهد، این فرایند کامل می‌شود.^{۶۷}

در تولیدکارگاهی، غنی شدن کارگر جمعی، و از این رو سرمایه، از لحاظ نیروی مولد اجتماعی ناشی از تحلیل رفتن نیروی مولد فردی کارگر است.

«جهل مانند خرافات مادر صنعت است. اندیشه و خیال دستخوش خطاست؛ اما عادت به تکان دادن دست یا پا از آن دو مستقل است. در نتیجه، مانوفاکتورها جایی بیشتر رونق می‌یابند که اندیشه کمتر مورد مشورت قرار گیرد و کارگاه چون موتور و اجزای آن انسان‌ها هستند.»^{۶۸}

در واقع، در اواسط سده‌ی هجدهم برخی از صاحبان مانوفاکتورها برای پاره‌ای از عملیات ساده‌ی خود که جزء اسرار کارشان محسوب می‌شد، ترجیح می‌دادند آدم‌های نیمه‌دیوانه را استخدام کنند.^{۶۹}

آدام اسمیت می‌گوید: «ذهن بیشتر انسان‌ها را ضرورتاً کار روزمره‌شان شکل می‌دهد. انسانی که تمام زندگی‌اش صرف اجرای چند عمل ساده می‌شود... فرصتی برای استفاده از خرد خویش و به کارگیری تخیل‌اش ندارد... به طور کلی، تا جایی که برای انسان امکان‌پذیر باشد احمق و نادان می‌شود.»

وی پس از توصیف [حماقت]^{۲۶} کارگر متخصص ادامه می‌دهد:

«یکنواختی زندگی ایستای وی طبعاً جسارت روحی‌اش را تباه می‌کند... حتی فعالیت بدنی‌اش را تباه و او را به موجودی تبدیل می‌کند که از اعمال قدرت خویش

۶۶. «آنچه را که دیگری از دست داده، او به دست می‌آورد» (آدام فرگوسن، اثر پیش‌گفته، ص ۲۸۱).

۶۷. «دانشمند و کارگر مولد کاملاً از هم جدا شده‌اند و علم به جای این‌که نیروهای مولد کارگر را برای او افزایش دهد... تقریباً همه جا در مقابل کار قرار گرفته است.» «دانش» به «وسیله‌ای تبدیل می‌شود که مستعد جدایی از کارست و در مقابل آن قرار می‌گیرد» (ویلیام تامپسون، پژوهشی در اصول توزیع ثروت، لندن، ۱۸۲۴، ص ۲۷۴).

۶۸. آدام فرگوسن، اثر پیش‌گفته، ص ۲۸۰.

۶۹. ج. د. توکت، تاریخ وضعیت گذشته و حال مردمان زحمتکش، لندن، ۱۸۴۶، جلد ۱، ص ۱۴۸.

با میزانی از شدت و ثبات مرسوم در حرفه‌های دیگری غیر از آنچه در آن پرورش یافته ناتوان می‌شود. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که چیره‌دستی او در حرفه‌ی خاص خویش به بهای از دست دادن ویژگی‌های ذهنی، اجتماعی و رزمی است. اما در هر جامعه‌ی پیشرفته و متمدن، این وضعیتی است که **تهیدستان زحمتکش** (the labouring poor) یعنی اکثر مردم، ضرورتاً دچار آن می‌شوند.^{۷۰}

آدام اسمیت برای جلوگیری از تباهی کامل توده‌های عظیم مردم در نتیجه‌ی تقسیم کار، آموزش مردم توسط دولت را پیشنهاد می‌کند اما با مقادیر محتاطانه‌ی هومئوپاتی. ج. گارنیه، مترجم فرانسوی و مشاور او، که در دوران نخستین امپراتوری فرانسه طبعاً سناتور شد، با انسجامی کامل به مخالفت با این نظر اسمیت پرداخت. او می‌گوید آموزش مردم نخستین قانون تقسیم کار را نقض می‌کند و همراه با آن «کل نظام اجتماعی مانفی خواهد شد.»

«مانند هر نوع تقسیم کاری، تقسیم کار میان کاریدی و کار فکری^{۷۱} به تناسب غنی‌تر شدن جامعه» (گارنیه به درستی این واژه را برای توصیف سرمایه، مالکیت ارضی و دولتی که از آن‌هاست به کار می‌برد) «بارزتر و قطعی‌تر می‌شود. تقسیم کار مانند هر نوع تقسیم کار دیگر، معلول پیشرفت گذشته و علت پیشرفت آینده است... آیا آن‌گاه حکومت باید در مخالفت با این تقسیم کار عمل کند و حرکت طبیعی آن را به تأخیر اندازد؟ آیا باید بخشی از درآمد عمومی را برای این تلاش صرف کند که دو طبقه از کار را که خود به دنبال تقسیم و جدایی هستند، در هم مخلوط کند و بیامیزد؟»^{۷۲}

میزان معینی از فلج جسمی و ذهنی حتی از تقسیم کار در کل جامعه جدایی‌ناپذیر است. با این همه، چون دوره‌ی تولیدکارگاهی این جدایی اجتماعی شاخه‌های کار را وسعت می‌بخشد و همچنین از سوی دیگر به دلیل تقسیم‌بندی ویژه‌ی خویش به فرد و ریشه‌های

۷۰. آدام اسمیت، ثروت ملل، بخش چهارم، فصل اول، [قسمت سوم]، مقاله‌ی دوم. نظر آدام اسمیت به‌عنوان شاگرد آدام فرگوسن که اثرات زیانبار تقسیم کار را خاطر نشان کرده بود، در این مورد کاملاً روشن است. او در مقدمه‌ی اثر خود که آشکارا تقسیم کار را ستایش می‌کند، گذرا خاطر نشان می‌سازد که تقسیم کار منشاء نابرابری اجتماعی است. تازه در کتاب پنجم، آنجا که سخن بر سر درآمد دولت است وی عیناً نظریات فرگوسن را می‌آورد. من در کتاب فقر فلسفه آن‌چه را که درباره‌ی رابطه‌ی تاریخی میان فرگوسن، آدام اسمیت، لومونتی و سه در ارتباط با نقدشان از تقسیم کار لازم بود گفته‌ام و برای نخستین بار نشان دادم تقسیم کار در تولیدکارگاهی، شکل خاص شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است (کارل مارکس، فقر فلسفه، پاریس، ۱۸۷۴، ص ۱۲۲ و پس از آن).

۷۱. فرگوسن پیش‌تر در کتاب تاریخ جامعه مدنی، ص ۲۸۱ گفته بود که «و اندیشیدن خود، در عصر انفکاک حرفه‌ها، ممکن است به یک حرفه‌ی خاص تبدیل شود.»

۷۲. ج. گارنیه، جلد ۵ از ترجمه‌اش از آدام اسمیت، صص ۴-۵.

زندگیش حمله‌ور می‌شود، این نخستین نظامی است که زمینه‌ی مادی و انگیزه‌های لازم را برای آسیب‌شناسی صنعتی فراهم می‌آورد.^{۷۳}

«بخش‌بخش کردن انسان، در صورتی که شایسته‌ی حکم مرگ باشد، همانا به معنای اعدام اوست؛ و اگر مستحق چنین حکمی نباشد به منزله‌ی قتل اوست... بخش‌بخش کردن کار همانا قتل یک ملت است.»^{۷۴}

همیاری مبتنی بر تقسیم کار، و به بیان دیگر تولیدکارگاهی، از همان ابتدا یک صورت‌بندی خودپو^{۲۷} است. به محض آن‌که به درجه‌ای از انسجام و گسترش دست می‌یابد، به شکل آگاهانه، روش‌مند و نظام‌مند تولید سرمایه‌داری بدل می‌شود. تاریخ تولیدکارگاهی به معنای خاص کلمه نشان می‌دهد که چگونه تقسیم کار که سرشت‌نشان آن است، مناسب‌ترین شکل را ابتدا بنا به تجربه و تا حدی بدون آگاهی بازیگران آن کسب می‌کند، و سپس همانند پیشه‌وری صنوف، می‌کوشد این شکل را حفظ کند و گاهی موفق می‌شود آن را طی سده‌ها نگهداری کند. هر نوع تغییر در این شکل، به استثنای موارد پیش‌پاافتاده، تنها منجر به دگرگونی کامل ابزارهای تولید می‌شود. تولیدکارگاهی جدید - مقصودم در اینجا صنعت بزرگ نیست که متکی بر به‌کارگیری ماشین است - یا عوامل پراکنده‌ی لازم (Disjecta membra poetae)^{*} را دست به نقد پیدا می‌کند و تنها منتظر می‌ماند که آن‌ها را کنار هم گرد آورد، همانند مورد تولیدکارگاهی پارچه در شهرهای بزرگ، یا به راحتی می‌تواند اصل تقسیم کار را صرفاً از طریق محول کردن انواع عملیات یک تولید پیشه‌ورانه (مانند صحافی کاغذ) به افرادی خاص پیاده کند. در چنین مواردی، فقط با یک هفته

۷۳. رامازینی، استاد طب عملی در دانشگاه پادوا در سال ۱۷۱۳ اثر خود را با عنوان De morbis artificum انتشار داد. این کتاب در سال ۱۸۴۱ به زبان فرانسه ترجمه شد و دوباره در سال ۱۸۷۷ در فرهنگ علوم پزشکی، بخش هفتم، نویسندگان کلاسیک انتشار یافت. طبیعتاً دوران صنعت بزرگ بر این فهرست بیماری‌های کارگری افزوده است. از جمله به کتاب بهداشت جسمانی و اخلاقی کارگر در شهرهای بزرگ به‌طور عام و در شهر لیون به‌طور خاص، تألیف دکتر آ. ل. فونتوره که در سال ۱۸۵۸ در پاریس منتشر شده است و نیز به کتاب Die Krankheiten, welche verschiedenen Ständen, Altern, und Geschlechtern eigenthümlich sind، اولم، ۱۸۶۹، جلدی، ۶، [توسط ر. ج. روهاتچل] رجوع کنید. در سال ۱۸۵۴ انجمن مشاغل و حرفه‌ها هیئت تحقیقی را در مورد آسیب‌شناسی صنعتی تعیین کرد. فهرست مدارک جمع‌آوری شده توسط این هیئت را می‌توان در بروشور موزه‌ی اقتصادی توینک‌هام مشاهده کرد. مهم‌ترین مدرک گزارش‌هایی درباره‌ی سلامت عامه است. همچنین به ادوارد رایش، دکتر طب، درباره‌ی زوال انسان‌ها، ارلانگن، ۱۸۶۸، رجوع کنید.

۷۴. د. ارکارت، کلمات آشنا، لندن، ۱۸۵۵، ص ۱۱۹. هگل نظرات بدعت‌آمیزی درباره‌ی تقسیم کار داشت. در فلسفه‌ی حق می‌گوید: «مقصود ما از انسان فرهیخته بدوآکسانی است که... می‌توانند کارهایی را که دیگران می‌کنند انجام بدهند.» [فلسفه‌ی حق، بند ۱۸۷، اضافات. - م. ا.]

* اصل عبارت از هوراس، مطایبات، جلد اول، مطایبه‌ی ۴ است. - م. فا

تجربه می توان نسبت میان تعداد کارگران لازم برای انجام کارکردهای متنوع را تعیین کرد.^{۷۵} تقسیم کار در تولیدکارگاهی با تجزیه‌ی فعالیت پیشه‌وری به اجزایش، با تخصصی کردن ابزارهای کار، با ایجاد کارگران متخصص و با گروه‌بندی و ترکیب کارگران متخصص در یک ساز و کار کلی، درهم‌تنیدگی کیفی و تناسب کمی فرایند اجتماعی تولید را به وجود می آورد، به بیان دیگر، نوع معینی از سازماندهی کار اجتماعی را به وجود می آورد و در همان حال نیروهای مولد جدید و اجتماعی کار را رشد می دهد. تقسیم کار در تولیدکارگاهی به منزله‌ی شکل ویژه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی فرایند تولید اجتماعی - که بر مبنای بنیادهای از پیش موجود نمی تواند شکل دیگری جز شکل سرمایه‌دارانه داشته باشد - صرفاً روش خاصی برای ایجاد ارزش اضافی نسبی یا افزایش خودارزش‌افزایی سرمایه به زیان کارگر است، یعنی همان چیزی که معمولاً به عنوان ثروت اجتماعی، «ثروت ملل» و غیره از آن یاد می شود. تولیدکارگاهی نه تنها بر نیروی مولد اجتماعی کار به نفع سرمایه، و نه کارگر، می افزاید بلکه این کار را با مثله کردن فرد کارگر انجام می دهد. تولیدکارگاهی شرایط جدیدی را برای سلطه‌ی سرمایه بر کار می آفریند. بنابراین، اگر از سویی چون پیشرفتی تاریخی و مرحله‌ای ضروری در فرایند اقتصادی تشکیل جامعه پدیدار می شود، از سوی دیگر وسیله‌ای پالوده‌تر و متمدنانه‌تر برای استثمار است.

اقتصاد سیاسی که ابتدا به عنوان علمی خاص در دوره‌ی تولیدکارگاهی پدیدار شد، تقسیم کار اجتماعی را فقط بر حسب تقسیم کار در تولیدکارگاهی بررسی می کند.^{۷۶} یعنی به عنوان وسیله‌ای که با کمیت واحدی از کار کالاهای بیشتری تولید می کند و در نتیجه با ارزان کردن کالاها به انباشت سرمایه شتاب می بخشد. دیدگاه نویسندگان دوران کلاسیک باستان که منحصرأ به کیفیت و ارزش مصرفی اهمیت می دادند، تضاد چشمگیری با این ازدیاد کمیت و ارزش مبادله‌ای دارد.^{۷۷} {بنا به نظر آنان} کالاها در نتیجه‌ی جدایی

۷۵. این اعتقاد [خوشایند]^{۲۸} به نبوغ خلاقانه که سرمایه‌دارهای منفرد پیشاپیش در تقسیم کار از خود نشان می دهند، تنها در نزد پروسورهای آلمانی مانند آقای روشر یافت می شود. وی در عوض به آن سرمایه‌دار که از مغز ژوپیتروارش تقسیم کار حاضر و آماده‌ای بیرون می جهد، «انواع مزدهای متفاوت را تقدیم می کند. استفاده‌ی زیاد و کم از تقسیم کار به بزرگی کیسه بستگی دارد نه به مقدار نبوغ.

۷۶. نویسندگان قدیمی تری مانند ویلیام پتی و نویسنده‌ی گمنام امتیازات تجارت هند شرقی، سرشت سرمایه‌دارانه‌ی تقسیم کار در تولیدکارگاهی را روشن‌تر از آدام اسمیت نشان داده‌اند.

۷۷. در میان نویسندگان جدید چند نویسنده در سده‌ی هجدهم مانند بکاریا و جیمز هریس به طور استثنا در مورد تقسیم کار تقریباً مانند پیشینیان صحبت کرده‌اند. بکاریا می گوید: «هرکس بنا بر تجربه‌ی شخصی خویش می داند که اگر دست و عقل همواره وقف یک نوع کار یا محصول شود، این کار را آسان‌تر، غنی‌تر و با کیفیت بهتری انجام می دهد تا آن‌که هر فرد همه‌ی نیازمندی‌های خود را شخصاً آماده سازد... از اینروست که انسان‌ها به سود عموم و به نفع خویش

شاخه‌های تولید اجتماعی بهتر ساخته می‌شوند، گرایش‌ها و استعداد‌های گوناگون انسانی میدان عمل مناسبی را به دست می‌آورند^{۷۸} و اگر انسان نتواند خود را محدود کند در هیچ کجا نمی‌توان نتایج مهمی کسب کرد.^{۷۹} از اینرو، تقسیم کار هم محصول و هم تولیدکننده را بهتر می‌کند. اگر گاهی رشد کمیّت تولید شده را ذکر می‌کنند، فقط در رابطه با فراوانی بیشتر ارزش‌های مصرفی است. آنان هیچ اشاره‌ای به ارزش مبادله‌ای یا ارزان شدن کالاها نمی‌کنند. این دیدگاه یعنی دیدگاه مبتنی بر ارزش مصرفی بر اندیشه‌ی افلاطون نیز حاکم بود که تقسیم کار را بنیادی برای تقسیم جامعه به طبقات می‌دانست^{۸۰}، همچنین گزنفون^{۸۱}

→ به طبقات و مشاغل مختلف تقسیم می‌شوند» (چکاره بکارها، Elementi di economia pubblica، با ویرایش کوستندی، بخش مدرن، جلد ۲، ص ۲۸). جیمز هریس که بعدها کنت مالسبری شد و با کتاب خاطرات خود درباره‌ی سفارتش در پترزبورگ شهرت یافت، ضمن نگارش یادداشتی برگفتگویی درباره‌ی خوشبختی، لندن، ۱۷۴۱* که بعدها در سه رساله و... ویراست سوم، لندن، ۱۷۷۲ از نو انتشار یافت، می‌نویسد: «تمام استدلال‌ها برای اثبات طبیعی بودن جامعه (یعنی با تقسیم کارها و مشاغل)... از کتاب دوم جمهوری افلاطون برداشت شده است.»
* این یادداشت رانه جیمز هریس دیپلمات (۱۷۴۶ - ۱۸۲۰) بلکه پدرش، جیمز هریس فیلسوف (۱۷۰۹ - ۱۷۸۰) نوشته است. نقل قول فوق از سه رساله و...، ص ۲۹۲ است - م.ا

۷۸. مثلاً در ادیسه، XIV، ص ۲۲۸، 'ἀλλοξ γὰρ τὰλλοτιον ἀνὴρ ἐπιτέρπεται ἐργοιζ' و عبارت آرخیلوخوس که سکتوس امپریکوس نقل کرده است 'ἀλλοξ ἄλλω ἐπ' ἐργω χαρδὴν ἱαίνεται' **
* «آدم‌های متفاوت از کارهای متفاوت لذت می‌برند» - م.ا

** «آدم‌ها از این لحاظ که چه چیز قلبشان را شاد می‌کند با هم تفاوت دارند» (Adversus mathematicos، بخش یازدهم، بند ۴۴) - م.ا

۷۹. 'ἀλλ' ἡπίστατο ἔργα χαρῶξ δ' ἡπίστατο πάντα'. [کسی که هر نوع کاری را بداند، همه را بد می‌داند]. آتنی‌ها به عنوان تولیدکننده‌ی کالا خود را برتر از اسپارت‌ها می‌دانستند زیرا اینان در زمان جنگ مردان زیادی را در اختیار داشتند اما پول نداشتند چنان‌که توسیدید ضمن نقل نطقی از پریکلس که طی آن آتنی‌ها را به جنگ پلوپونزی تشویق می‌کند، از قول او چنین می‌گوید: 'ἀσωμασι τε ἐτοιμότεροι οἱ ἀν' τουργοὶ τῶν ἀνθρώπων ἢ χρήμασι'. [آنها که نیازمندی‌های خویش را خود تولید می‌کنند بیشتر آماده‌اند که جنگ را با پیکرهای خویش پیش برند تا با پول] [توسیدید، تاریخ جنگ پلوپونزی، پاره‌ی اول، بند ۱۴۱]. با این همه، حتی در ارتباط با تولید مادی، ἀν'ταρχεία [خودبسندگی] که نقطه مقابل تقسیم کار است آرمان آتنی‌ها باقی ماند، 'παρ' ὧν γὰρ τὸ εἶν, παρὰ ἀν'ταρχεία [خودبسندگی] [زیرا از اینجا به‌روزی بر می‌خیزد ولی از آنجا استقلال تأمین می‌شود]. باید به این نکته توجه کرد که حتی در زمان سقوط سی مستبد (در ۴۰۴ قبل از میلاد، در پایان جنگ پلوپونزی - م.ا) از میان آتنی‌ها کمتر از ۵۰۰۰ نفر زمیندار نبودند.

۸۰. از نظر افلاطون، تقسیم کار درون اجتماع بر پایه‌ی چندجانبه بودن احتیاجات افراد و یک جانبه بودن استعداد‌های افراد تکامل می‌یابد. نقطه نظر اصلی او این است که کارگر باید خویشتن را با کار تطبیق دهد نه کار با کارگر؛ این امر از آن جهت اجتناب‌ناپذیر است که اگر کارگر در آن واحد به چند کار اشتغال داشته باشد، ناگزیر یکی از کارها جنبه‌ی فرعی پیدا می‌کند. 'Οὐ γάρ... ἐθέλει τὸ πραττόμενον τὴν τοῦ πράττοντος σχολὴν περιμένειν ἀλλ' ἐπαχαλευθεῖν μὴ ἐν παρέργου μέρει. 'Ανάγκη. Ἐχ δὴ τούτων πλείω τε ἔχαστα γίνεται καὶ χαλλίον καὶ

که با غریزه‌ی بورژوازی بارز خود به تقسیم کار درون کارگاه نزدیک‌تر شده است. جمهوری افلاطون، تا جایی که به تقسیم کار چون اصل سازنده‌ی دولت پرداخته است*، صرفاً یک نوع آرمانی کردن آتنی نظام کاستی مصری است که بنا به آن مصر الگوی کشوری صنعتی

→ *ἀνάγκη τὸν πράττοντα τῷ πραττομένῳ ἔαον εἶς ἐν χατὰ φύσιν καὶ ἐν χαίρῳ, σχολὴν τῶν ἄλλων ἄγων, πράττει* (افلاطون، جمهوری، کتاب دوم، بند ۲). توسیدید نیز در اثر پیش‌گفته، بند ۱۴۲ نیز همین را می‌گوید: «دریانوردی مانند هر هنر دیگر در هیچ اوضاع و احوالی نمی‌تواند به‌عنوان یک کار جنبی انجام شود؛ به عبارت دقیق‌تر حقیقت این است که هیچ کار دیگری نیز نمی‌تواند همراه با آن انجام شود.» افلاطون می‌گوید اگر قرار باشد کار منتظر کارگر بماند، اغلب نقطه‌ی حساس در فرایند تولید از دست می‌رود و محصول هدر می‌شود. *εὐργον*** *χαίρῳ διόλλυται* همین اندیشه‌ی افلاطونی را می‌توان در اعتراض سفیدگران انگلیسی علیه ماده‌ای از قانون کار مشاهده کرد که ساعات غذای ثابتی را برای همه‌ی کارگران مقرر داشته است. به گفته‌ی آن‌ها کسب و کارشان را نمی‌توان بنا به میل کارگران تنظیم کرد زیرا «هیچ‌کدام از عملیات مختلف، از قبیل گرم کردن، شستن، سفید کردن، آهار زدن و رنگ کردن را نمی‌توان بدون ایجاد ضرر در لحظه‌ی معینی متوقف کرد... این اجبار که همه‌ی کارگران در ساعت واحدی غذا بخورند احتمالاً می‌تواند اجناس ارزشمند را به دلیل عدم خاتمه‌ی فرایند کار به خطر بیندازد. Le platonisme où va-t-il se nicher!***»

* «زیرا... کار نمی‌تواند منتظر وقت آزاد کارگر باشد بلکه کارگر باید کار را موضوع اصلی خود بداند و به آن به گونه‌ای بپردازد که با بی‌دقتی انجام نشود.» «در واقع باید چنین کند.» «از آنجا نتیجه می‌شود که وقتی انسان فقط به یک کار می‌پردازد که با استعداد طبیعی او منطبق است و با فراغت از امور دیگر، زمان لازم را در اختیار دارد، اشیاء بیشتر، بهتر و آسان‌تر تولید می‌شوند.» - م. ۱

** «اگر کسی غفلت کند، زمان لازم برای کار هدر می‌رود.» - م. ۱

*** «بین مکتب افلاطون در کجاها لانه می‌کند!» - م. ۱

۸۱. گزنفون می‌گوید که غذا خوردن سر سفره‌ی پادشاه ایران نه تنها یک افتخار است بلکه این غذاها به مراتب لذیذتر از هر غذاهای دیگر هستند. «و این به هیچ‌وجه شگفت‌انگیز نیست زیرا چنان‌که به ویژه در شهرهای بزرگ هنرهای دیگر به کمال می‌رسند، به همان ترتیب نیز غذاهای شاهانه به نحو خاصی آماده می‌شوند. زیرا در شهرهای کوچک یک نفر هم تختخواب، و هم در و میز و هم گاو آهن می‌سازد؛ علاوه بر آن بسیاری اوقات خانه می‌سازد و کاملاً قانع است که برای تأمین معاش خود به قدر کافی مشتری داشته باشد. مطلقاً امکان ندارد فردی که این همه کار را انجام می‌دهد از پس همه‌ی این کارها به خوبی برآید. ولی در شهرهای بزرگ که هر کس مشتری‌های بسیار دارد، پرداختن به یک کسب و کار برای تأمین معاش کسی که آن کار را انجام می‌دهد کفایت می‌کند. در واقع، حتی اغلب نیز نیازی به یک پیشه‌ی کامل نیست بلکه یکی کفش مردانه و دیگری کفش زنانه می‌دوزد. در برخی جاها یک نفر فقط از راه دوختن و دیگری از راه بریدن کفش زندگی می‌کند، یکی فقط لباس می‌برد و دیگری تنها قطعات را به هم متصل می‌کند. از این رو ضرورت اقتضا می‌کند که آنکه ساده‌ترین کارها را انجام می‌دهد حتماً آن را به بهترین وجه انجام دهد. همین امر در مورد هنر آشپزی نیز صدق می‌کند» (گزنفون، *Cyropaedia*، بخش هشتم، فصل ۲). در اینجا گزنفون منحصراً خوبی و کیفیت ارزش مصرفی را مورد تأکید قرار می‌دهد در حالی که وی به خوبی می‌داند که درجه‌ی پیشرفت تقسیم کار به وسعت بازار بازیسته است.

* افلاطون، جمهوری، پاره‌ی دوم، بند ۲-م. ۱ [در جمهوری آرمانی افلاطون فیلسوف‌ها حکومت می‌کنند. این در حالی

است که کاستی جنگجویان از دارایی و زندگی شهروندان مراقبت می‌کند. - م. ف]

برای دیگر معاصران وی مانند ایزوکرآتس^{۸۲} تلقی می شده است. حتی یونانی های دوران امپراتوری روم این اهمیت را برای مصر قایل بوده اند.^{۸۳}

در دوره ی تولیدکارگاهی به معنای خاص کلمه، یعنی دورانی که در آن تولیدکارگاهی باز نمود شکل مسلط تولید سرمایه داری بود، موانع گوناگونی در مقابل تحقق کامل گرایش های ویژه ی آن قرار گرفت. اگر چه پیش از این دیدیم که در تولیدکارگاهی، در کنار سلسله مراتب موجود بین کارگران، یعنی تقسیم ساده ی کارگران به ماهر و ناماهر، شمار کارگران ناماهر به دلیل نفوذ غالب کارگران ماهر بسیار محدود باقی می ماند. اگر چه این گرایش در تولیدکارگاهی عملیات متفاوت و ویژه را با درجات گوناگون پختگی، قدرت و تکامل ابزارهای زنده ی کار منطبق می کند و بدین سان به استثمار زنان و کودکان در تولید متمایل است، اما عمدتاً در نتیجه ی عادات و مقاومت کارگران مرد شکست می خورد. اگر چه تجزیه ی فعالیت پیشه وری هزینه ی ایجاد کارگران را پایین می آورد و بدین وسیله ارزش آن ها را کاهش می دهد، همیشه دوره ی طولانی از کارآموزی برای کارهای تخصصی دشوارتر ضرورت دارد؛ علاوه بر این، حتی هنگامی که این امر زائد به نظر می رسد، باز کارگران با حسادت تمام آن را حفظ می کنند. مثلاً در انگلستان، **قانون های کارآموزی** (lois d'apprentissage) با هفت سال دوره ی آزمایشی تا پایان دوران تولیدکارگاهی به قوت خود باقی مانده بود و فقط در دوران صنعت بزرگ یکسره کنار گذاشته شدند. از آنجا که مهارت پیشه ورانه بنیاد تولیدکارگاهی است، و چون سازوکار کلی تولیدکارگاهی هیچ چارچوب عینی مستقل از خود کارگران را ندارد، سرمایه پیوسته ناگزیر است با سرپیچی کارگران دست و پنجه نرم کند.

دوست ما یور می گوید: «ضعف طبیعت انسانی چنان بزرگ است که هر قدر کارگر ماهرتر باشد، بیشتر مستعد آن است که خودسر و سرکش شود و در نتیجه هر قدر که یک جزء یک نظام مکانیکی با آن جفت و جور نباشد... امکان صدمه زدن به کل بیشتر می شود.»^{۸۴}

۸۲ «وی» (بوزیریس) «تمام شهروندان را به کاست های ویژه ای تقسیم کرد... و دستور داد که هر کس باید همواره به یک کار واحد پردازد زیرا وی می دانست آنانی که فعالیت های خود را تغییر می دهند نمی توانند به طور جدی و عمیق عمل کنند اما برعکس آنان که همیشه خود را وقف فعالیت واحدی کنند آن چه مربوط به شغل آن هاست به کامل ترین نحو انجام می دهند. و ما هم چنین خواهیم دید که مصری ها در مورد پیشه ها و هنرها به مراتب بیش از آن چه استاد را از سرهم بند کار جدا می سازد بر رقبای خویش پیشی گرفته اند. و نیز در مورد سازمان ها و مقرراتی که به وسیله ی آن حکومت پادشاهی و قانون دولت را حفظ می کنند به چنان حدی از کمال رسیده اند که مشهورترین فیلسوفان هنگامی که خواسته اند درباره ی این مسائل سخن بگویند همواره قانون دولت مصر را برتر از دیگران قرار می دهند» (ایزوکرآتس، بوزیریس، بند ۱۵)

۸۳ دیودرو سیکولوس، اثر پیش گفته [پاره ی اول، فصل ۷۴].

۸۴ یور، اثر پیش گفته، ص ۲۰.

از این رو، در سراسر دوره‌ی تولید کارگاهی فریاد شکایت از بی‌انضباطی کارگران بلند بود.^{۸۵} حتی اگر شهادت نویسندگان آن زمان را در اختیار نداشتیم، همین واقعیت ساده که تلاش سرمایه در فاصله‌ی سده‌ی شانزدهم تا دوره‌ی صنعت بزرگ برای تصاحب کامل زمان کاری که در دسترس کارگران مانوفاکتورها بود با شکست مواجه شد، و این واقعیت که تولید کارگاهی عمر کوتاهی دارد، و با درون‌کوچی یا برون‌کوچی کارگران از این کشور به آن کشور تغییر مکان می‌دهد، به اندازه‌ی یک کتابخانه حرف می‌زند. نویسنده‌ی *مقاله‌ای در باب تجارت و بازرگانی* که بارها از او نقل کرده‌ایم، در سال ۱۷۷۰ می‌گوید: «نظم باید به این یا آن شکل برقرار شود.» ۶۶ سال پس از آن از زبان دکتر آندرو یور می‌شنویم که «نظم» در نظام کارگاهی متکی بر «جزم مدرسی تقسیم کار» وجود نداشت و «آرکرایت نظم را آفرید.»

29. افزوده به فر: باید افزود که

در همان حال،²⁹ که تولید کارگاهی نه می‌توانست تولید اجتماعی را در کل گستره‌اش در اختیار خود بگیرد و نه آن را از ریشه زیر و رو کند. تولید کارگاهی چون یک اثر هنری اقتصادی بر بنیاد پیشه‌های شهری و صنایع خانگی روستایی سر به آسمان کشیده بود. در مرحله‌ی معینی از تکامل آن، پایه‌ی فنی محدودی که تولید کارگاهی بر آن استوار بود، در تضاد با نیازهای تولیدی که خود آن آفریده بود قرار گرفت.

یکی از کامل‌ترین محصولات تولید کارگاهی، کارگاه برای تولید ابزارهای کار، و به ویژه قطعات پیچیده‌ی دستگاه‌های مکانیکی مورد استفاده بود.

30. در دوران طفولیت مکانیک

یور می‌گوید: «³⁰ چنین کارخانه‌ی ماشینی، تقسیم کار را در درجات چندجانبه‌ی آن نشان می‌دهد - مته، کمان، قلم و چرخ هر کدام کارگران خاص خود را داشتند که بنا به درجه‌ی مهارت به صورت سلسله‌مراتبی سازماندهی شده بودند.»*

این کارگاه، محصول تقسیم کار در تولید کارگاهی، به نوبه‌ی خود ماشین‌ها را آفرید. ماشین‌ها فعالیت پیشه‌ورانه را به منزله‌ی اصل تنظیم‌کننده‌ی تولید اجتماعی از بین بردند. به این ترتیب، از یک سو پایه‌ی فنی برای انضمام تمام عمر کارگر به کارکردهای جزئی از میان برداشته شد؛ از سوی دیگر، محدودیت‌هایی رفع گردید که همین اصل {تنظیم‌کننده} در مقابل سلطه‌ی سرمایه قرار می‌داد.

۸۵. این موضوع در مورد انگلستان بیشتر صدق می‌کند تا در مورد فرانسه و بیشتر برای فرانسه صادق است تا برای هلند.
* یور، اثر پیش‌گفته، ص ۲۱. «کارخانه‌ی ماشینی» مورد اشاره یور همان چیزی است که مارکس «کارگاه تولید ابزارهای کار می‌نامد» - م. ۱

ماشین آلات و صنعت بزرگ

۱. تکامل ماشین آلات^۱

۱. تکامل ماشین آلات و تولید مکانیکی

جان استیورات میل در اصول علم اقتصاد خود می نویسد:

«جای تردید است که آیا تمامی اختراعات مکانیکی که تا به امروز انجام شده، به نحوی از رنج روزمره‌ی هیچ انسانی کاسته باشد.»^{۸۶}

اما کاربرد ماشین آلات در سرمایه‌داری به هیچ وجه چنین هدفی نداشته است. ماشین آلات مانند هر نوع تحول دیگری در بهره‌وری کار، باید کالاها را ارزان و آن بخش از کار روزانه را که کارگر برای خود انجام می‌دهد کوتاه‌تر کند تا آن بخش دیگر از کار روزانه که به رایگان به سرمایه‌دار می‌دهد، طولانی‌تر شود. ماشین آلات وسیله‌ای برای تولید ارزش اضافی^۲ هستند.

۲. برای تولید ارزش اضافی نسبی

در تولیدکارگاهی نقطه آغاز دگرگونی شیوه‌ی تولید، نیروی کار است. در صنعت بزرگ وسایل کار، بنابراین، در وهله‌ی نخست باید این موضوع را بررسی کنیم که چگونه وسایل کار از افزار به ماشین تبدیل می‌شوند، یا چگونه ماشین از افزار پیشه‌وری متمایز شد. توجه ما در اینجا فقط به ویژگی‌های عام و بسیط است زیرا دوران‌های تاریخ جامعه را مانند دوران‌های زمین‌شناسی نمی‌توان با مرزهای دقیق و انتزاعی از هم جدا ساخت.

ریاضی‌دان‌ها و متخصصان ماشین آلات، افزار را ماشین ساده و ماشین را افزاری پیچیده می‌دانند، و این نظری است که برخی از اقتصاددان‌های انگلیسی اینجا و آنجا تکرار کرده‌اند. اینان بین این دو تفاوت اساسی قایل نیستند و حتی وسایل ساده‌ی مکانیکی مانند اهرم،

۸۶ میل باید چنین می‌گفت: «رنج روزمره هیچ انسانی که از کار مردم دیگر زندگی نمی‌کند» زیرا بدون شک ماشین آلات بر تعداد بی‌کاره‌های مشخص بسیار افزوده است.

سطح شیب‌دار، پیچ، گوه و غیره را ماشین می‌نامند.^{۸۷} در واقع هر ماشین، صرف‌نظر از هر لباس تبدیلی که می‌پوشد یا ترکیبی که می‌یابد، از این نیروهای ساده‌ی مکانیکی تشکیل شده است. اما این تعریف از نقطه‌نظر [اقتصادی]^۳ بی‌ارزش است زیرا فاقد عنصر تاریخی است. ^۳ اجتماعی از سوی دیگر عده‌ای می‌کوشند تا تفاوت میان افزار و ماشین را به این طریق توضیح دهند که انسان نیروی محرکِ افزار است، اما در مورد ماشین نیروی طبیعی متفاوتی از نیروی انسان، مانند حیوان، آب، باد و غیره، عمل می‌کند.^{۸۸} بنا به این نظر، خیشی که ورز می‌کشد و به متفاوت‌ترین دوران‌های تولید تعلق دارد ماشین است؛ اما دستگاه بافندگی دوار کلاوسن که دقیقه‌ای ۹۶۰۰۰ پود می‌زند، چون با دست یک کارگر به حرکت انداخته می‌شود فقط یک افزار است. در حقیقت همین دستگاه بافندگی هنگامی که با دست کار می‌کند یک افزار است اما اگر با بخار کار کند ماشین است. و چون استفاده از نیروی حیوان یکی از ابتدایی‌ترین اختراعات بشر است، پس تولید ماشینی مقدم بر تولید پیشه‌وری است. هنگامی که جان ویات در سال ۱۷۳۵ اختراع ماشین ریسندگی خود را اعلام کرد و بدین‌گونه انقلاب صنعتی سده‌ی هجدهم آغاز شد، هیچ‌جا کلمه‌ای ذکر نکرد که خر به جای انسان نیروی محرک ماشین است، با این همه این نقش بر گردن خرافت افتاد. وی در معرفی ماشین ریسندگی‌اش چنین نوشت: «ماشینی برای «ریسیدن بدون استفاده از انگشتان».^{۸۹}

۸۷ مثلاً به کتاب درس ریاضیات اثر هیوتون رجوع کنید.

۸۸ «از این نظر نیز میان افزار و ماشین مرز روشنی کشیده می‌شود: بیل، جکش، قیچی، پیچ و اهرم که هر قدر هم پیچیده باشند، نیروی محرک آن‌ها انسان است... تمامی این‌ها تحت مقوله‌ی افزار قرار می‌گیرند، اما خیش که با نیروی حیوان کشیده می‌شود، آسیای بادی و آسیاهای دیگر را باید ماشین به شمار آورد» (ویلهم شولتز، حرکت تولید، زوریخ، ۱۸۴۳، ص ۳۸). این کتاب از بسیاری جهات ارزشمند است.

۸۹ ماشین‌های ریسندگی، اگرچه به صورت بسیار ناقص، پیش از اختراع او به کار گرفته شده بودند و احتمالاً ابتدا در ایتالیا. تاریخ انتقادی فن‌آوری می‌توانست نشان دهد که هر کدام از اختراعات سده‌ی هجدهم تا چه اندازه‌ی اندکی نتیجه‌ی کار یک فرد بوده است. اما هنوز چنین اثری وجود ندارد. داروین توجه را به تاریخ فن‌آوری طبیعی یعنی تکوین اندام‌های گیاهان یا حیوانات جلب کرد که در حکم ابزارهای تولید زندگی‌شان عمل می‌کرد. آیا تاریخ تکوین اندام‌های مولد انسان اجتماعی، اندام‌هایی که پایه‌ی مادی هر سازمان اجتماعی ویژه است، شایسته‌ی توجه یکسانی نیست؟ و آیا چنین تاریخی را به نحو ساده‌تری نمی‌توان گردآوری کرد، زیرا به گفته‌ی ویکو، تاریخ بشر از این جهت با تاریخ طبیعی متفاوت است که ما تاریخ بشر را می‌سازیم و نه تاریخ طبیعی را؟ فن‌آوری رابطه‌ی فعال بشر با طبیعت و فرایند بی‌واسطه‌ی تولید زندگی او را نشان می‌دهد و بنابراین، فرایند تولید مناسبات اجتماعی زندگی‌اش و مفاهیم معنوی برآمده از چنین روابطی را آشکار می‌سازد. حتی تاریخ مذهب که به گونه‌ای انتزاعی از این پایه‌ی مادی نوشته شده، غیرانتقادی است. در واقع، بسیار ساده‌تر است که از طریق تحلیل هسته‌ی زمینی آفریده‌های مه‌آلود مذهب را کشف کرد تا عکس آن، یعنی از طریق تحلیل مناسبات بالفعل و موجود زندگی تکوین شکل‌هایی را نشان داد که این آفریده‌ها در آن‌ها فداست می‌یابند. این روش دوم تنها روش ماتریالیستی و بنابراین، تنها روش علمی است. ضعف ماتریالیسم انتزاعی علوم طبیعی، یعنی ماتریالیسمی که فرایند تاریخی را کنار می‌گذارد، به محض آن‌که سخنگویان آن از حیطه‌ی تخصص خویش خارج می‌شوند، در مفاهیم انتزاعی و ایدئولوژیکی آنان دیده می‌شود.

هر ماشین پیشرفته‌ای از سه بخش اساساً متفاوت تشکیل می‌شود: دستگاه موتور، دستگاه انتقال دهنده و سرانجام ماشین ابزار یا ماشین کار. دستگاه موتور همچون نیروی محرک کل سازوکار عمل می‌کند. یا خود نیروی محرک خویش را تولید می‌کند مانند ماشین بخار، ماشین حرارتی^{۸۰}، ماشین الکترومغناطیسی و غیره، یا تکانه‌ی خود را از یک نیروی طبیعی از پیش موجود کسب می‌کند، مانند چرخ آب که از سقوط جریان آب نیرو می‌گیرد و آسیای بادی که باد آن را به حرکت در می‌آورد و غیره. دستگاه انتقال دهنده که از چرخ طیار، بازوهای نقله، چرخ‌های دندانه‌دار، قرقره، تسمه، بند، نوار، چرخ دندانه جناغی و انواع چرخ دنده‌ها ترکیب شده است، حرکت را تنظیم کرده و شکل آن را هر جا که لازم باشد تغییر می‌دهد، مثلاً حرکت خطی را به حرکت دورانی تبدیل و آن را میان ماشین ابزار تقسیم و توزیع می‌کند. این دو بخش از کل سازوکار فقط برای این منظور است که حرکت به ماشین ابزار انتقال داده شود؛ ماشین کار با استفاده از این حرکت ابژه‌ی کار را می‌گیرد و آن‌طور که می‌خواهد آن را تغییر می‌دهد. انقلاب صنعتی سده‌ی هجدهم با این بخش آخر ماشین یعنی ماشین ابزار آغاز شد. و تا به امروز نیز همیشه هر جا که پیشه‌وری یا تولیدکارگاهی به صنعت ماشینی تبدیل می‌شود، نقطه آغاز است.

با بررسی دقیق‌تر ماشین ابزار یا ماشین کار به معنای اخص کلمه، به عنوان یک قاعده‌ی کلی همان دستگاه‌ها و افزارهایی را از نو مشاهده خواهیم کرد که مورد استفاده‌ی پیشه‌ور یا کارگر مانوفاکتور^{۸۱} بوده است، هر چند اغلب تغییر شکل بسیاری پیدا کرده‌اند؛ اما با این تفاوت که به جای این که افزار انسان باشند، افزار دستگاه یا افزارهای مکانیکی‌اند. یا کل ماشین فقط نسخه‌ی مکانیکی کم و بیش تغییر یافته‌ی وسیله‌ی پیشه‌وری قدیمی است مانند دستگاه بافندگی مکانیکی^{۹۰}، یا قطعات موثری که در بدنه‌ی ماشین کار گذاشته شده‌اند همان قطعات آشنای قدیمی است، مانند دوک در ماشین نخ‌تابی، میل در دستگاه جوراب‌بافی، تیغه‌ی اره در ماشین اره و تیغه در چرخ‌گوشست. تمایز میان این افزارها و پیکر بالفعل ماشین کارها از لحظه‌ی پیدایش آن‌ها وجود داشته است زیرا آن‌ها در واقع به شیوه‌ی پیشه‌ورانه یا تولیدکارگاهی ساخته شده‌اند و بعدها در پیکر ماشین که خود به نحو ماشینی

^{۸۰} ماشین حرارتی، ماشینی که متکی بر اصل انبساط و انقباض حجم معینی از هوا از طریق گرم‌کردن و سردکردن است. این ماشین در مقایسه با ماشین بخار سنگین‌تر است و بازده کمتری دارد. در سده‌ی نوزدهم ساخته شد اما عملاً تا پایان سده مورد استفاده قرار نگرفت. - م. ف.

^{۸۱} در اینجا مانند جاهای دیگر، اصطلاح «کارگر مانوفاکتور» را برای ایجاد تمایز بین کارگری که در نظام تولیدکارگاهی کار می‌کند و کارگر صنعتی دوران جدید به کار برده‌ایم. - م. ا.

^{۹۰} به‌ویژه در شکل اولیه‌ی دستگاه بافندگی مکانیکی است که با یک نگاه می‌توان چرخ بافندگی قدیمی را باز شناخت. دستگاه بافندگی مکانیکی در شکل جدید خود دستخوش تغییرات اساسی شده است.

ساخته می‌شود، کار گذاشته شده‌اند.^{۹۱} بنابراین، ماشین ابزار دستگاهی است که پس از انتقال حرکت، با افزارهای خود همان عملیاتی را انجام می‌دهد که پیش‌تر کارگر با افزارهایی مشابه انجام می‌داد. در اینجا هیچ تفاوتی ندارد که این نیروی محرک از انسان ناشی شده باشد یا بار دیگر از ماشین. پس از انتقال افزار از انسان به یک دستگاه، ماشین جایگزین افزار ساده می‌شود. تفاوت بین این دو بسیار چشمگیر است، حتی زمانی که خود انسان هنوز نخستین محرک اصلی باقی بماند. شمار ابزارهایی که انسان می‌تواند هم‌زمان مورد استفاده قرار دهد، برحسب شمار ابزارهای طبیعی تولید خویش، یعنی اندام‌های جسمانی‌اش، محدود می‌شود. در آلمان^{۹۴} ابتدا کوشیدند تا یک ریسنده با دو چرخ ریسنده کار کند، یعنی هم‌زمان با هر دو دست و هر دو پا کار کند. اما معلوم شد که این کار طاقت‌فرساست. بعدها، چرخ ریسنده‌گی پدالی را با دو دوک اختراع کردند اما ریسنده‌گان چیره‌دستی که بتوانند در آن واحد دو نخ را بریسند همان‌قدر نادر بودند که آدم‌های دو سر. از سوی دیگر، ماشین ریسنده‌گی جنی^{۹۵}، از همان ابتدا، با دوازده تا هجده دوک کار می‌کرد و دستگاه جوراب‌بافی در آن واحد چند هزار میل می‌بافت. تعداد افزارهایی که یک ماشین ابزار می‌تواند هم‌زمان به کار گیرد از همان ابتدا مستقل از محدودیت‌های جسمانی است که ابزارهای دستی کارگر را محدود می‌کند.

در بسیاری از افزارهای دستی، تفاوت بین انسان در مقام یک نیروی محرک ساده و انسان در مقام کارگر یا به اصطلاح متصدی، در یک وجود متمایز جسمانی جلوه می‌کند. مثلاً، پا در چرخ ریسنده‌گی فقط نیروی محرک است، در حالی که این دست است که با دوک کار می‌کند، نخ را می‌کشد، آن را تاب می‌دهد و عملیات ریسنده‌گی به معنای اخص کلمه را انجام می‌دهد. دقیقاً همین نوع افزار پیشه‌وری است که انقلاب صنعتی پیش از هر چیز بر آن دست می‌گذارد و برای انسان، علاوه بر کار جدیدش، یعنی مشاهده‌ی ماشین با چشم و تصحیح خطاهای آن با دست، از همان ابتدا نقش صرفاً مکانیکی نیروی محرک را باقی گذاشت. از سوی دیگر، ابزارهایی که انسان همواره نقش نیروی محرک ساده را برای آن‌ها ایفا کرده است، مانند چرخاندن دسته‌ی آسیا^{۹۲}، تلمبه زدن، بالا و پایین بردن بازوی

۹۱. تقریباً از سال ۱۸۵۰ بخش بیشتری از این ماشین ابزارها با ماشین‌آلات در انگلستان ساخته می‌شوند، هر چند نه توسط کارخانه‌هایی که ماشین‌ها را می‌سازند. ماشین‌هایی که این قبیل افزارهای مکانیکی را می‌سازند، به‌طور نمونه عبارتند از ماشین خودکار قرقره‌ساز، افزارسازی برای ماشین بافندگی خاردار، ماشین‌های نخ‌تابی، ماشین‌هایی که برای دستگاه‌های ریسنده‌گی و بافندگی دوک می‌سازند.

* ماشین ریسنده‌گی جنی توسط مخترع انگلیسی، جیمز هارگریوز، در سال‌های ۱۷۶۴ تا ۱۷۶۷ اختراع شد و وی نام دخترش جنی را بر آن گذاشت. - م. ۱

۹۲. موسی^۵ می‌گوید: «نباید بوزه‌ی ورزایی را که غله می‌کوبد ببندی» [کتاب تثنیه، ۴:۲۵]. اما نیکوکاران مسیحی آلمان^۶

۴. افزوده به فر: در سده‌ی هفدهم

۵. افزوده به فر: مصری
۶. افزوده به فر: برای مطابقت با دستورات کتاب مقدس

دم آهنگری، کوبیدن با هاون و غیره، نخستین ابزارهایی هستند که نیاز به استفاده از حیوانات، آب و باد^{۹۳} به عنوان نیروی محرک در آنها مطرح می شود. این ابزارها در دوره ی تولیدکارگاهی، و به شکل پراکنده، مدت ها پیش از آن، تا حدی به ماشین تبدیل شده بودند، اما در شیوه ی تولید انقلابی برپا نکردند. در دوران صنعت بزرگ است که روشن می شود این ابزارها، حتی در شکل افزارهای پیشه وری، پیش از این نیز ماشین بوده اند. مثلاً، تلمبه هایی که با آن هلندی ها دریاچه ی هارلم را در سال ۱۸۳۶-۱۸۳۷ خالی کردند، بر اساس تلمبه های معمولی ساخته شده بود، تنها با این تفاوت که به جای بازوان انسان ماشین های غول پیکر بخار پیستون های آن را به حرکت در می آوردند. در انگلستان، دم های معمولی و بسیار ناقص آهنگری که گاه با اتصال بازوی آن به یک ماشین بخار به یک موتور هوادهنده ی مکانیکی تبدیل می شود. خود ماشین بخار، به آن ترتیبی که در اواخر سده ی هفدهم در دوره ی تولیدکارگاهی اختراع شد و تا سال ۱۷۸۰ به همان شکل به حیات خود ادامه داد^{۹۴}، منجر به هیچ انقلاب صنعتی نشد. برعکس، اختراع ماشین ابزارها بود که انقلابی را در شکل ماشین های بخار ضروری ساخت. به محض آن که انسان به جای عمل کردن با یک افزار روی ابژه ی کار صرفاً به نیروی محرک یک ماشین ابزار تبدیل شود، دیگر وجود نیروی محرک در شکل و شمایل عضلات انسان امری تصادفی است؛ باد، آب و بخار و غیره می توانند جای انسان را بگیرند. یقیناً این امر مانع از آن نمی شود که چنین تغییرشکلی دگرگونی های بزرگ فنی را در سازوکاری به وجود آورد که از ابتدا بر این اساس ساخته شده بود که انسان نیروی محرک آن باشد. در زمان ما، تمام ماشین هایی که بیش از هر چیز باید در زمینه های جدیدی کار کنند، مانند چرخ خیاطی، دستگاه نان ماشینی و غیره، به نحوی ساخته می شوند که هم با نیروی محرک انسان و هم با نیروی محرک صرفاً مکانیکی به کار

→ صفحه ی چوبین بزرگی را به گردن رعیت های خود که به عنوان نیروی محرک آسیاکنی به کار گرفته می شدند، می انداختند تا آنان نتوانند با استفاده از دستان خود اندکی آرد در دهان خود بگذارند.

۹۳. نبودن آبشارهای طبیعی از یک سو، و مبارزه علیه وفور آب از سوی دیگر، هلندی ها را وادار کرد که از باد به عنوان نیروی محرک استفاده کنند. خود آسیای بادی به معنای دقیق کلمه از آلمان به آن ها رسید. در آلمان اختراع فوق این جدال را میان نجیب زادگان، روحانیون و امپراتور برپا کرده بود که باد به کدامیک از آن سه «تعلق» دارد. در آلمان می گفتند که «هوا اسارت آور است» در صورتی که باد هلند را آزاد ساخته بود. * آن چه باد در هلند تسخیر کرد نه مردم هلند بلکه زمین هایی بود که در اختیار هلندی ها قرار داشت. در سال ۱۸۳۶ بیش از ۱۲۰۰۰ آسیای بادی به قدرت ۶۰۰۰ اسب بخار در هلند مورد استفاده قرار می گرفت تا مانع بازگشت دوسوم کشور به حالت مردابی شود.

* «هوا اسارت آور است»، نوعی بازی با کلمات این ضرب المثل قرون وسطایی آلمان است که می گوید: «هوای شهر آدم را آزاد می کند». این ضرب المثل از این قانون برآمده بود که اگر سرفی می توانست از پیش اربابش فرار کند و در شهری به مدت یک سال زندگی کند به مردی آزاده تبدیل می شد. - م. ا.

۹۴. در واقع این ماشین بخار توسط نخستین ماشین وات که به اصطلاح موتور تک ضربه ای نامیده می شد، به نحو چشمگیری بهبود یافته بود، اما در این شکل نیز فقط ماشین ساده ای برای کشیدن آب شور و شیرین باقی مانده بود.

افتند، مگر آن‌که برای هدفی ساخته شده باشند که مانع از استفاده از آن‌ها در مقیاس کوچک می‌شود.

ماشین که انقلاب صنعتی از آن سرچشمه می‌گیرد، جایگزین کارگری می‌شود که با یک افزار کار می‌کند. این جایگزینی از طریق سازوکاری انجام می‌شود که هم‌زمان با شماری از افزارها یا افزارهایی از یک نوع عمل می‌کند، و یک نیروی محرک واحد، صرف‌نظر از شکل آن نیرو، آن را به حرکت وامی‌دارد.^{۹۵} در اینجا ما دارای ماشین هستیم اما هنوز چون عنصری ساده در تولید ماشینی نقش ایفا می‌کند.

افزایش اندازه‌ی ماشین و ازدیاد تعداد افزارهای آن، که هم‌زمان عمل کنند، مستلزم سازوکار بزرگ‌تری برای به حرکت واداشتن آن است؛ و این سازوکار برای غلبه بر مقاومت ماشین، نیاز به نیروی محرکِ عظیم‌تری از انسان دارد، بگذریم از این واقعیت که انسان عامل بسیار ناقصی برای ایجاد حرکتی یکنواخت و مداوم است. با این فرض که انسان صرفاً به‌عنوان یک نیروی محرک ساده عمل می‌کند و ماشین ابزار جایگزین ابزار او شده است، روشن است که نیروهای طبیعی نیز می‌توانند جایگزین او به‌عنوان نیروی محرک شوند. از میان تمامی نیروهای محرک بزرگی که از دوره‌ی تولیدکارگاهی برای ما به‌جا مانده، نیروی اسب از همه بدتر است، تا حدی به این دلیل که اسب سری از آن خویش دارد، و تا حدی به این دلیل که هزینه‌بر است و گستره‌ی استفاده‌ی آن در کارخانه‌ها بسیار محدود است.^{۹۶} با

۹۵. «وحدت کلیه‌ی این ابزارهای ساده که توسط یک موتور واحد به حرکت واداشته می‌شوند، ماشین را می‌سازد.» (بایبیج، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۶).

۹۶. در ژانویه‌ی ۱۸۶۱، جان چالمرس مورتون گزارشی را درباره‌ی «نیروهای مورد استفاده در کشاورزی» در انجمن هنرها قرائت کرد. وی در آن‌جا چنین گفت: «هر اقدام بهبودبخشی که به منظور یک‌دست کردن زمین انجام می‌شود استفاده از ماشین بخار را برای ایجاد نیروی خالص مکانیکی تسهیل می‌کند... استفاده از نیروی اسب آنجا ضرورت پیدا می‌کند که وجود پرچین‌های پرپیچ و خم و سایر موانع از اقدامات یک‌دست‌کننده جلوگیری می‌کنند. این موانع هر روز کمی بیشتر از بین می‌روند. در عملیاتی که بیشتر به اعمال اراده نیاز است تا به نیروی واقعی، تنها نیروی سودمند عبارت از نیروی اسب است که هر لحظه با ذهن انسانی هدایت می‌شود، یعنی نیروی خود انسان.» سپس آقای مورتون نیروی بخار، نیروی اسب و نیروی انسان را به واحد مقیاس متعارف ماشین بخار، یعنی نیروی که بتواند ۳۳۰۰۰ پوند را در یک دقیقه به ارتفاع یک ۳۰ سانتیمتر بلند کند، تقلیل می‌دهد و آن‌گاه هزینه‌ی یک اسب بخار را برای ماشین بخار به ۳ پنی در ساعت و برای اسب به ۵ پنی در ساعت تخمین می‌زند. علاوه بر این، یک اسب برای این‌که سلامتی‌اش حفظ شود فقط می‌تواند ۸ ساعت در روز مورد استفاده قرار گیرد. در یک زمین زراعی استفاده از نیروی بخار امکان می‌دهد که طی یک سال دست‌کم سه اسب از ۷ اسب صرفه‌جویی شود و هزینه‌ی آن بیش از مخارج اسب‌های حذف شده طی ۳ یا ۴ ماهی که واقعاً به کار مشغولند نخواهد بود. سرانجام، نیروی بخار در آن دسته از کارهای کشاورزی که به کار برده می‌شود، کیفیت کار را نسبت به نیروی اسب بهبود می‌بخشد. برای کاری که ماشین بخار انجام می‌دهد ۶۶ نفر کارگر که مجموعاً ساعتی ۱۵ شیلینگ مزد می‌گیرند لازم است و برای انجام کار اسب‌ها باید ۳۲ نفر که مجموعاً ۸ شیلینگ در ساعت دریافت می‌کنند به کار گماشته شوند.

این همه، اسب به نحو گسترده‌ای در دوران طفولیت صنعت بزرگ استفاده می‌شده است. گواه این موضوع هم شکایات کارشناس‌های کشاورزی آن زمان است و هم استفاده از اصطلاح «اسب بخار» برای بیان نیروی مکانیکی که تا به امروز مرسوم است. باد نیرویی بسیار بی‌ثبات و کنترل آن مشکل بود، و غیر از این در انگلستان، یعنی محل زایش صنعت بزرگ، استفاده از نیروی آب حتی در دوره‌ی تولیدکارگاهی چیره بود. در سده‌ی هفدهم تلاش‌هایی شده بود تا با یک چرخ آبی دو سنگ آسیا را به حرکت در آورند. اما بزرگ شدن اندازه‌ی دستگاه انتقالی آن را با نیروی آب که ناکافی است در تضاد قرار می‌دهد. این یکی از عواملی بود که سبب تحقیق دقیق‌تر در قانون‌های اصطکاک شد. به همین ترتیب، بی‌نظمی نیروی محرک در آسیاهایی که با ضربه و کشش یک اهرم به حرکت در می‌آیند، منجر به ارائه‌ی نظریه و کاربرد چرخ‌طیار شد^{۹۷} که بعدها در صنعت بزرگ نقش مهمی ایفا کرد. به این طریق، دوره‌ی تولیدکارگاهی نخستین عناصر علمی و فنی صنعت بزرگ را تکامل داد. دستگاه ریسندگی آرکرایت از همان ابتدا با آب حرکت می‌کرد. با این همه، استفاده^۷ از نیروی آب به‌عنوان نیروی محرک مسلط اشکالات گوناگونی را به همراه داشت. جریان آب رانه می‌شد به دلخواه افزایش داد و نه امکان داشت که کمبود آن را جبران کرد؛ گاه آب جریان نداشت و از آن مهم‌تر ماهیتی یکسره محلی داشت.^{۹۸} با اختراع دومین ماشین بخار و به اصطلاح دو ضربه‌ای وات، نخستین موتوری که نیروی محرک خود را از مصرف زغال و آب کسب می‌کرد در دسترس قرار گرفت. این موتور تحت کنترل انسان، متحرک و وسیله‌ی حمل و نقل بود، خصوصیت شهری داشت و برخلاف چرخ آب جنبه‌ی روستایی نداشت، و این امکان را می‌داد تا تولید به جای این‌که مانند چرخ‌های آبی در سراسر روستا پراکنده شود^{۹۹} در شهرها متمرکز شود؛ سرانجام کاربرد فنی آن همگانی و انتخاب محل استقرار آن کمتر تحت تاثیر اوضاع و احوال محلی بود. عظمت نبوغ وات خود را در مشخصات

۷. افزوده به فر: تقریباً انحصاری

۹۷. فول‌هاپر، ۱۶۲۵؛ دوکوس ۱۶۸۸.

۹۸. اختراع جدید توربین‌ها موانع بسیاری را که در برابر استفاده‌ی صنعتی از نیروی آب به‌عنوان نیروی محرک قرار داشت، برطرف ساخت.

۹۹. در زمان‌های اولیه تولیدکارگاهی نساجی، محل کارخانه به وجود جریان آب و آبشار وابسته بود که بتواند چرخ آبی را به حرکت در آورد. و با این‌که استقرار چرخ‌های آبی آغاز فروپاشی نظام تولیدکارگاهی خانگی* محسوب می‌شود، اما این ریسندگی‌ها، که ضرورتاً در اطراف رودخانه‌ها قرار می‌گرفتند و اکثراً مسافت‌های زیادی آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کرد، بیشتر جنبه‌ی روستایی داشتند تا خصلت شهری. تنها پس از آن‌که نیروی بخار جانشین جریان آب شد کارخانه‌ها در شهرها و نقاطی که به قدر کافی زغال و آب برای تولید بخار وجود داشت مجتمع شدند. موتور بخار [مادر]^۸ شهرهای صنعتی است؛ (الکساندر ردگریو در گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۳۶).

اختراعش نشان می‌دهد که در آوریل سال ۱۷۸۴ به ثبت رسانده بود. در این مشخصات، ماشین بخار او نه به عنوان اختراعی برای مقصودی خاص بلکه به عنوان اصل عمومی صنعت بزرگ توصیف شده است. بسیاری از کاربردهایی که وی اشاره می‌کند، مثلاً چکش بخار، تازه نیم سده بعد رواج یافتند. با این‌که وات در کاربرد نیروی بخار در دریانوردی شک کرده بود، اما جانشینانش یعنی شرکت بولتون و وات موتورهای بخار غول‌پیکر برای اقیانوس‌پیماها را به نمایشگاه بزرگ صنعتی سال ۱۸۵۱ فرستادند.

به محض آن‌که افزارها از افزار اندامواری انسان به افزار یک دستگاه مکانیکی یعنی ماشین‌ابزار بدل شدند، موتور محرک نیز شکل مستقلی یافت که از همه‌ی محدودیت‌های نیروی انسانی کاملاً آزاد بود. بنابراین، ماشین‌ابزار که تاکنون مورد بررسی ما بود، در تولید ماشینی صرفاً به یک عنصر ساده تنزل مقام می‌یابد. اکنون موتور محرک می‌تواند هم‌زمان ماشین‌های بسیاری را به حرکت آورد. با افزایش شمار ماشین‌هایی که هم‌زمان به حرکت در می‌آیند، موتور محرک رشد می‌کند و سازوکار انتقال‌دهنده به دستگاه عظیمی تبدیل می‌شود.

اکنون باید بین همیاری ماشین‌های متعدد و مشابه و نظام ماشین‌ها تمایز قایل شویم. در مورد اول، کل محصول را یک ماشین می‌سازد. این ماشین تمام عملیات متفاوتی را انجام می‌دهد که قبلاً توسط یک پیشه‌ور با افزارش، مثلاً بافنده با دستگاه بافندگی‌اش، یا توسط چند پیشه‌ور مستقل از هم یا اعضای یک تولیدکارگاهی، پشت سر هم انجام می‌شد.^{۱۰۰} مثلاً، در تولیدکارگاهی جدید پاکت‌سازی، یک کارگر با یک تیغه، کاغذ را تا می‌کرد، دیگری چسب می‌مالید، سومی در پاکت راکه روی آن علامتی باید چاپ شود بر می‌گرداند، چهارمی علامت را برجسته می‌کرد و غیره؛ در هر مورد پاکت باید دست به دست می‌شد. امروزه یک ماشین پاکت‌سازی تمامی این عملیات را هم‌زمان انجام می‌دهد و بیش از ۳۰۰۰ پاکت و بیشتر را در یک ساعت می‌سازد. در نمایشگاه صنعتی سال ۱۸۶۲ لندن، یک ماشین آمریکایی برای ساختن کاغذ قیفی به نمایش گذاشته شد. این ماشین در هر دقیقه ۳۰۰ کاغذ را می‌برید، چسب می‌زد، تا می‌کرد و تحویل می‌داد. در اینجا کلیت فرایند که در تولیدکارگاهی به مجموعه‌ای از عملیات تقسیم و به دنبال هم انجام می‌شد، اکنون توسط

۱۰۰. از نقطه نظر تقسیم کار در تولیدکارگاهی، بافندگی به هیچ وجه کار ساده‌ای نبود بلکه کار صنعتگرانه‌ی پیچیده‌ای تلقی می‌شد و به همین جهت دستگاه بافندگی مکانیکی ماشینی است که عملیات بسیار متنوعی را انجام می‌دهد. خطای محض است که تصور شود ماشین‌آلات جدید در آغاز امر بر آن عملیاتی چنگ انداخته بودند که تقسیم کار در تولیدکارگاهی آن را ساده کرده بود. در دوره‌ی تولیدکارگاهی بافندگی و ریسندگی دچار تقسیمات تازه‌ای شده و ابزارهای مربوط به این دو پیشه تغییر و بهبود یافته بودند؛ ولی خود فرایند کار به معنای اخص کلمه به هیچ وجه تفکیک نشده و همچنان بر شیوه‌ی پیشه‌وری استوار بود. ماشین نه از کار بلکه از وسیله‌ی کار سرچشمه می‌گیرد.

فقط یک ماشین که ترکیبی از افزارهای مختلف را به کار می‌اندازد تکمیل و اجرا می‌شود. خواه چنین ماشینی فقط بازسازی مکانیکی افزارهای دستی پیچیده‌ی پیشه‌وری باشد، یا ترکیبی از ابزارهای ساده و گوناگونی که برای کار در تولیدکارگاهی تخصصی شده است، در هر دو مورد این همیاری ساده است که از نو در کارخانه پدید می‌آید، یعنی در کارگاهی که متکی بر استفاده از ماشین‌هاست؛ و این همیاری (در اینجا کارگر را کنار گذاشته‌ایم) در وهله‌ی نخست به شکل تراکم مکانی ماشین‌های مشابه است که هم‌زمان با هم عمل می‌کنند. به این‌گونه، کارخانه‌ی بافندگی از کنار هم قرار گرفتن تعدادی دستگاه بافندگی تشکیل می‌شود، و کارخانه‌ی دوزندگی از کنار هم قرار گرفتن تعدادی ماشین دوزندگی در یک ساختمان ساخته می‌شود. اما در اینجا وحدتی فنی وجود دارد به این معنا که در آن همه‌ی ماشین‌های مشابه هم‌زمان به نحو یکنواختی تکانه‌ی اولیه‌ی خود را به مقداری برابر از ضربه‌های موتور محرک و مشترک دریافت می‌کنند؛ این تکانه‌ها را سازوکار انتقال‌دهنده به آن‌ها می‌رساند؛ و این سازوکار تا حد معینی برای همه‌ی آن‌ها مشترک است زیرا از آن فقط شاخه‌های ویژه‌ای به هر یک از ماشین‌ابزارهای جدا از هم منشعب می‌شود. همان‌طور که چند افزار اندام‌های یک ماشین را تشکیل می‌دهند، چند ماشین از یک نوع نیز اندام‌های همانند یک سازوکار حرکتی را می‌سازند.

اما نظام ماشینی به معنای اخص کلمه فقط زمانی جایگزین این ماشین‌های مستقل و جدا از هم می‌شود که ابژه‌ی کار مجموعه‌ای پیوسته از فرایندهای متفاوت و درجه‌بندی شده را از سر بگذراند که توسط زنجیره‌ای از ماشین‌ابزارهای متفاوت اما مکمل هم انجام می‌شود. ما در اینجا نیز با همیاری خاص تولیدکارگاهی از طریق تقسیم کار روبرو هستیم اما اکنون این همیاری چون ترکیبی از ماشین‌هایی جلوه می‌کند که کارکردهای خاصی دارند. افزارهای خاص کارگران متخصص متفاوت مثلاً پشم‌زن، شانه‌زن، پشم‌چین، ریسنده و غیره در تولیدکارگاهی پشم‌ریسی اکنون به افزارهای ماشین‌های تخصصی تبدیل می‌شوند که در آن هر ماشین یک اندام ویژه را با کارکردی ویژه در این نظام سازوکار افزارهای ترکیب‌شده تشکیل می‌دهد. خود تولیدکارگاهی در آن شاخه‌هایی که نظام ماشینی رواج یافت، به‌طور کلی پایه‌ی طبیعی تقسیم کار و بنابراین سازمان فرایند تولید را در اختیار قرار می‌دهد.^{۱۰۱} با این همه، بی‌درنگ تفاوتی اساسی دیده می‌شود. در تولیدکارگاهی،

۱۰۱. در انگلستان پیش از دوره‌ی صنعت بزرگ، تولیدکارگاهی پشم مسلط بود. به همین سبب است که اغلب تجربیات نخستین نیمه‌ی سده‌ی هجدهم در این صنعت انجام می‌شد. تجربیاتی که روی پشم گوسفند انجام شده بود، مورد استفاده‌ی پنبه قرار گرفت که دگرگونی مکانیکی آن مقدمات چندان دقیقی را نیاز ندارد؛ بعدها به همین ترتیب، صنعت ماشینی روی پشم بر پایه‌ی پنبه‌ریسی و پنبه‌بافی مکانیکی توسعه یافت. برخی از عناصر تولیدکارگاهی پشم،

کارگران، انفرادی یا گروهی، می‌باید هر فرایند خاص را با افزار دستی خود انجام دهند. اما اگر فرایند کار کارگر را با خود منطبق می‌کند، ناگزیر خود فرایند کار پیش‌تر با کارگر منطبق شده است. این اصل ذهنی تقسیم کار دیگر در تولید ماشینی وجود ندارد. در اینجا کل فرایند به‌طور عینی تحلیل، و در خود و برای خود بررسی و به مراحل سازنده‌اش تجزیه می‌شود. مسئله‌ی چگونگی اجرای هر کدام از این فرایندهای خاص و ترکیب کردن فرایندهای جزئی متفاوت در یک کلیت، به کمک مکانیک، شیمی و غیره حل می‌شود.^{۱۰۲} اما در این مورد نیز مسلماً باید مفهوم نظری از طریق تجربه‌اندوزی عملی در مقیاس وسیع کامل شود. هر ماشین خاص مواد خام را برای ماشین بعدی در خط تولید آماده می‌کند؛ و چون همه‌ی آن‌ها هم‌زمان کار می‌کنند، محصول همیشه مراحل گوناگون تکوین خود را طی می‌کند و پیوسته نیز در حال گذار از یک مرحله‌ی تولید به مرحله‌ی دیگر است. همان‌طور که در تولیدکارگاهی، همیاری بی‌واسطه‌ی کارگران متخصص تناسب عددی معینی را میان گروه‌های مختلف کارگران ایجاد می‌کند، در یک نظام درهم‌تنیده از ماشین‌آلات که یک ماشین پیوسته توسط ماشین دیگر به کار گرفته می‌شود، رابطه‌ای معین از لحاظ تعداد آن‌ها، اندازه‌ی آن‌ها و سرعت‌شان پدید می‌آید. ماشین‌کار مرکب که اکنون نظام درهم‌تنیده‌ای از انواع گوناگون ماشین‌کارهای منفرد و گروه‌های ماشین‌های منفرد است، هنگامی کامل‌تر می‌شود که فرایند کلی آن تداوم بیشتری داشته باشد، یعنی ماده‌ی خام در مسیر گذار خود از نخستین مرحله به واپسین مرحله کمتر دچار وقفه شود، به بیان دیگر دست انسان در گذار ماده‌ی خام از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر کمتر از خود سازوکار دخالت داشته باشد. در تولیدکارگاهی، جدایی هر فرایند خاص اصلی است که خود تقسیم کار تحمیل می‌کند در حالی که در یک کارخانه‌ی پیشرفته، تداوم فرایندهای ویژه اصل تنظیم‌کننده است.

نظامی از ماشین‌آلات، خواه مبتنی بر همیاری ساده‌ی ماشین‌های مشابه همانند

۱۰۲. مانند شانه‌زنی، فقط طی دهه‌های اخیر [یعنی تا سال ۱۸۶۷ م. ا.] در نظام کارخانه‌ای وارد شده است. «به کاربردن نیروی مکانیکی در فرایند ترکیب پشم... از زمانی به مقیاس گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفت که ماشین شانه‌زنی، و به ویژه ماشین شانه‌زنی لیستر، رواج یافت... و بی‌تردید این تأثیر را داشته که عده‌ی کثیری از کارگران از کار رانده شدند. پیش‌تر پشم با دست و معمولاً در کلبه‌ی شانه‌زن شانه می‌شد. اکنون عموماً پشم را در کارخانه شانه می‌زنند و کار پدی زائد شده است. به استثنای برخی کارهای ویژه که هنوز در مورد آن‌ها شانه‌زنی دستی پشم ترجیح داده می‌شود. بسیاری از شانه‌زن‌های دستی در کارخانه‌ها کار پیدا کردند، ولی محصول شانه‌زنی دستی نسبت به محصول ماشینی به قدری اندک است که برای تعداد بسیاری از شانه‌زنان امکان اشتغال به کار از بین رفته است» (گزارش‌هایی از بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۱۶).

۱۰۲. پس اصل نظام کارخانه‌ای عبارت است از... «جایگزینی تقسیم یا مرحله‌بندی کار میان پیشه‌وران با تقسیم فرایند کار به اجزای تشکیل دهنده‌ی آن» (آندرو پور، فلسفه‌ی تولیدکارگاهی، لندن، ۱۸۳۵، ص ۲۰).

بافندگی، خواه مبتنی بر ترکیب ماشین‌های متفاوت همانند ریسندگی، همین‌که با یک موتور محرک خودگردان اصلی به حرکت واداشته شود، در خود و برای خود ماشین خودکار عظیمی* را به وجود می‌آورد. اما اگرچه کل نظام مثلاً ممکن است با یک ماشین بخار به حرکت درآمده است، حرکت برخی از ماشین‌بزارهای منفرد نیاز به کمک کارگر داشته باشد (چنین کمکی برای جا انداختن نقاله‌ی ماشین نخ‌تابی پیش از اختراع ماشین **نخ‌تاب خودگردان** (self-acting mule) لازم بود و هنوز در کارخانه‌های ظریف‌ریسی لازم است). به همین ترتیب، ممکن است بعضی از بخش‌های معین ماشین مانند افزاری دستی توسط کارگر کنترل شود. این همانا مورد کارگاه‌های ماشین‌ساز پیش از تبدیل slide rest (دستگاه تکیه‌گاه دورانی) به یک وسیله‌ی خودکار (self-actor) بود. به محض آن‌که ماشین‌کار بتواند بدون کمک انسان تمام حرکات لازم را برای تبدیل ماده‌ی خام اجرا کند و تنها به کمک‌های جنبی کارگر نیاز داشته باشد، ما یک نظام ماشینی خودکار تمام‌عیاری داریم که پیوسته می‌توان جزئیات آن را بهبود بخشید. چنین بهبودهایی مانند ساخت دستگاهی که ماشین فتیله را به هنگام پاره‌شدن رشته‌های الیاف از کار می‌اندازد یا دستگاه **تومر خودکار** (self-acting stop) که ماشین بافندگی بخار را به محض خالی شدن ماسوره از پود متوقف می‌کند، اختراعات کاملاً جدیدی هستند. می‌توان یک کارخانه‌ی کاغذسازی مدرن را به‌عنوان نمونه‌ای از تداوم تولید و نیز کاربرد اصل خودکارسازی مثال زد. علاوه بر این، در صنعت کاغذسازی به طور کلی می‌توانیم نه تنها تمایزات بین شیوه‌های تولید متکی بر وسایل متفاوت تولید بلکه همچنین پیوند بین مناسبات اجتماعی تولید و آن شیوه‌های تولید را در جزئیات مورد بررسی قرار دهیم. کاغذسازی قدیم آلمان نمونه‌ای از تولید پیشه‌ورانه است؛ هلند در سده‌ی هفدهم و فرانسه در سده‌ی هجدهم نمونه‌های تولیدکارگاهی به معنای دقیق کلمه هستند؛ و انگلستان جدید نمونه‌ی تولید خودکار را در اختیار قرار می‌دهد. علاوه بر این‌ها، در هندوستان و چین نیز دو شکل متفاوت کهن آسیایی همین صنعت وجود دارد.

یک نظام در هم تنیده از ماشین‌کارها که حرکت خود را از یک مرکز خودکار به واسطه‌ی دستگاهی انتقال‌دهنده می‌گیرد، پیشرفته‌ترین پیکربندی تولید ماشینی است. در اینجا به جای یک ماشین منفرد با هیولایی مکانیکی روبرو هستیم که پیکرش تمام کارخانه را پر می‌کند و قدرت اهریمنی آن که ابتدا در حرکات آهسته و منظم اندام‌های پرهیبت آن پنهان است، سرانجام در چرخش پرشتاب و تب‌آلود تمام اندام‌های بی‌شمار فعالش خود را نشان می‌دهد.

پیش از آن‌که هیچ کارگری منحصرأ کارش ساختن ماشین نخ‌تابی و ماشین بخار باشد،

* عبارت «ماشین خودکار عظیم» از کتاب یور برداشته شده است. به ص ۴۵۴ کتاب حاضر نگاه کنید - م. ۱

ماشین‌های نخ‌تابی و ماشین‌های بخار وجود داشته‌اند، به همان ترتیب که پیش از آن‌که خیاطی وجود داشته باشد انسان‌ها لباس می‌پوشیدند. با این همه، اختراعات و کانسون، آرکرایت، وات و دیگران تنها به این دلیل می‌توانست جامه عمل بپوشد که این مخترعان شمار زیادی از کارگران مکانیک ماهر را در اختیار داشتند که دوره‌ی تولیدکارگاهی پرورش‌شان داده بود. برخی از این کارگران پیشه‌وران مستقل حرفه‌های گوناگون بودند و عده‌ای دیگر در مانوفاکتورها گرد هم آمده بودند که چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، بر آن‌ها تقسیم کار با سخت‌گیری ویژه‌ای حاکم بود. با افزایش اختراعات و رشد تقاضا برای ماشین‌آلاتی که تازه اختراع شده بودند، صنعت ماشین‌سازی بیش از پیش به شاخه‌های مستقل گوناگون تقسیم شد و به همان نسبت تقسیم کار درون هر کدام از این مانوفاکتورهای ماشین‌سازی گسترش یافت. بنابراین،^۹ در تولیدکارگاهی بنیاد فنی بی‌واسطه‌ی صنعت بزرگ را شاهد هستیم. تولیدکارگاهی ماشین را تولید کرد که صنعت بزرگ با آن صنعت پیشه‌ورانه و نظام تولیدکارگاهی را در قلمروهایی از تولید نابود کرد که ابتدا به تصاحب خود آورده بود. بنابراین، نظام تولید ماشینی به‌طور خودپو بر آن بنیاد مادی رشد کرد که نامتناسب با آن بود. هنگامی که این نظام به درجه‌ی معینی از تکامل دست یافت، ناگزیر این بنیاد حاضر و آماده را برانداخت که در این میان دستخوش تکامل بیشتر در شکل کهنه‌ی خود شده بود و برای خود بنیادی جدید متناسب با شیوه‌ی تولید خویش خلق کرد. ماشین منفرد تازمانی که فقط با نیروی انسان کار می‌کرد، خصوصیت مینیاتوری خود را حفظ کرده بود. و هیچ نظامی از ماشین‌آلات، پیش از آن‌که ماشین بخار جایگزین نیروهای محرک ابتدایی‌تر یعنی حیوانات، باد و حتی آب شود، نمی‌توانست به‌طور خاص تکامل یابد. به همین ترتیب، کل تکامل صنعت بزرگ نیز تازمانی فلج بود که وسایل تولیدی نمونه‌وار آن یعنی ماشین وجود خود را مدیون نیرو و مهارت انسانی بود و بنابراین به رشد نیروی عضلانی، تیزی و چالاکی دستان کارگران متخصص در تولیدکارگاهی و پیشه‌وران خارج از آن هنگام کار با افزارهای مینیاتوری خویش وابسته بود. به این‌گونه، صرف‌نظر از هزینه‌ی بالای ماشین‌هایی که به این طریق ساخته شد - یعنی عاملی که سرمایه را چون نیروی محرکی آگاه مسلط می‌سازد - گسترش صنایع توسط ماشین و نفوذ ماشین‌آلات در شاخه‌های جدید تولید، به رشد گروهی از کارگران وابسته بود که به مدد ماهیت نیمه‌هنری حرفه‌شان می‌توانستند شمار خود را نه جهش‌وار بلکه تنها به صورت تدریجی افزایش دهند. اما علاوه بر این، صنعت بزرگ در مرحله‌ی معینی از تکامل خود از لحاظ فنی با بنیاد پیشه‌ورانه و تولیدکارگاهی خود در تضاد قرار گرفت. گسترش ابعاد موتورهای محرک، دستگاه انتقال‌دهنده و ماشین‌ابزارها، افزایش پیچیدگی، تنوع و نظم دقیق‌تر اجزای آن‌ها تا حدی بود که ماشین‌ابزار از مدل پیشه‌ورانه‌ای که بر ساخت آن از ابتدا حاکم بود جدا شد و

۹. افزوده به فرناز لحاظ تاریخی

پیکربندی آزادی را یافت که تنها براساس وظیفه‌ی مکانیکی‌اش تعیین می‌شد.^{۱۰۳} تکامل نظام خودکار و استفاده‌ی بیش از پیش اجتناب‌ناپذیر از موادی که کار کردن با آنها دشوار بود، مثلاً آهن به جای چوب، مسائل خودپویی را مطرح می‌کرد که حل تمامی آنها طبعاً همه جا با محدودیت‌های انسانی برخورد می‌کرد، چنان‌که حتی کارگر جمعی تولیدکارگاهی تنها به‌طور نسبی، و نه از بن و ریشه، از پس آنها بر می‌آمد. ساخت ماشین‌هایی مانند پرس چاپ، ماشین بافندگی جدید با بخار و ماشین‌شانه‌زنی جدید در دوره‌ی تولیدکارگاهی هرگز امکان‌ناپذیر نبود.

دگرگونی شیوه تولید در یک قلمرو از صنعت همین دگرگونی را در قلمروهای دیگر پدید می‌آورد. ابتدا این امر در شاخه‌هایی از صنعت رخ می‌دهد که به‌واسطه‌ی تقسیم کار اجتماعی از هم جدا شده‌اند به نحوی که هر کدام از آنها کالایی مستقل تولید می‌کنند، اما با این همه به‌سان مراحل یک فرایند کلی در هم تنیده شده‌اند. به این ترتیب، ماشین ریسندگی ساخت ماشین بافندگی را ضروری ساخت و هر دوی آنها با هم یک انقلاب مکانیکی-شیمیایی را در سفیدگری، چاپ و رنگرزی ناگزیر ساختند. از سوی دیگر، انقلاب در ریسندگی پنبه اختراع «جین»، یعنی ماشینی برای جدا کردن الیاف پنبه از پنبه‌دانه، را ناگزیر ساخت؛ و به مدد این اختراع تولید پنبه به مقیاس عظیمی که اکنون مورد نیاز است امکان‌پذیر شد.^{۱۰۴} اما علاوه بر این، انقلاب در شیوه‌های تولید صنعت و کشاورزی، انقلاب در شرایط عمومی فرایند اجتماعی تولید، یعنی در وسایل ارتباطی و حمل و نقل، را ضروری ساخت. در جامعه‌ای که به گفته‌ی فوریه^{*} محورش کشاورزی خُرد با کار خانگی جنبی و پیشه‌وری شهری‌اش بود، وسایل ارتباطی و حمل و نقل چنان نامناسب بود که نمی‌توانست به نیازهای تولید در دوره‌ی تولیدکارگاهی، با آن تقسیم بسط‌یافته‌ی کار

۱۰۳. ماشین بافندگی مکانیکی در شکل اولیه‌اش عمدتاً از چوب ساخته شده بود، در حالی که در شکل بهبودیافته و جدید خود از آهن ساخته شده است. چند مقایسه‌ی سطحی نشان می‌دهد که شکل قدیم وسایل تولید تا چه حد در شکل جدید آنها موثر است: دستگاه جدید نساجی که با بخار کار می‌کند و دستگاه قدیمی آن؛ دم‌افزارهای جدید در آهن‌گذاری‌ها و نخستین دم مکانیکی که چیزی جز رونوشت مکانیکی ساده‌ای از دم آهنگری معمول نبود. و شاید از همه چشم‌گیرتر لوکوموتیوی باشد که پیش از اختراع لوکوموتیوهای گتونی ساخته شده بود. لوکوموتیو یادشده دو پا داشت که مانند اسب به‌نوبت بلند می‌کرد. تنها پس از تحول بیشتر علم مکانیک و گردآمدن مجموعه‌ای از تجارب عملی، شکل یک ماشین می‌تواند کاملاً مطابق با اصول مکانیک در افکنده شود و از قید شکل سنتی افزارهایی که از آن پدیدار شده رها شود.

۱۰۴. دستگاه پنبه‌چین الی وایت‌نی آمریکایی، تا همین اواخر کمتر از هر ماشین دیگر سده‌ی هجدهم دچار تغییرات اساسی شده است. تازه در دهه‌ی پیش (یعنی پیش از ۱۸۶۷) یک آمریکایی دیگر، آقای امری از آلبانی نیویورک، با تکمیل ساده، و در عین حال موثر، موفق شد ماشین وایت‌نی را از رده خارج کند.

* در جدول «ویژگی‌های متوالی تمدن» فوریه (اثر پیش‌گفته، صص ۳۸۶-۳۸۷)، وی چهار «مرحله» را توصیف می‌کند، هر کدام از آنها پیرامون یک «محور» مانند «انحصار دریاها» و «فئودالیزم صنعتی» می‌گردند - م. ۱

اجتماعی و تمرکز ابزارهای کار و کارگران و بازارهای مستعمراتی‌اش، پاسخگو باشد و از این رو زیر و رو گردید. به همین نحو، دیری نپایید که وسایل ارتباطی و حمل و نقل که از دوره‌ی تولیدکارگاهی به ارث رسیده بود، در برابر صنعت بزرگ با آن سرعت تب‌آلودی که در مقیاس عظیم تولید می‌کند، حرکت بی‌امان توده‌های وسیع کارگر و سرمایه از یک قلمرو به قلمرو دیگر تولید و پیوندهای جدیدی که در مقیاس بازار جهانی خلق می‌شود، به مانعی تحمل‌ناپذیر تبدیل شد. صرف‌نظر از دگرگونی عظیمی که در ساخت کشتی‌های بزرگ بادی رخ داد، نظام ارتباطی و حمل و نقل به‌واسطه‌ی ایجاد نظامی از کشتی‌های بخار، راه‌آهن، اقیانوس‌پیماهای بخار و تلگراف، به تدریج خود را با شیوه‌ی تولید صنعت بزرگ انطباق دادند. اما مقادیر عظیمی از آهن که اکنون کوبیدن، جوش دادن، بریدن، سفتن و شکل دادن آن‌ها لازم بود، نیز به ماشین‌های غول‌پیکری نیاز داشتند که [حرفه‌های ماشین‌سازی دوره‌ی تولیدکارگاهی از ساخت آن‌ها ناتوان بودند].¹⁰

10. که تولید در مانوفاکتور متنوع بود.

بنابراین، صنعت بزرگ باید خود ماشین، یعنی ابزار نمونه‌وار این نوع تولید، را زیر سیطره‌ی خود در می‌آورد و ماشین را توسط ماشین تولید می‌کرد. به این طریق، صنعت بزرگ توانست بنیاد فنی مناسب خود را ایجاد کند و روی پای خود بایستد. بار شد به کارگیری ماشین‌ها در نخستین دهه‌های سده‌ی نوزدهم، به تدریج ساخت ماشین‌ابزارها را عملاً تحت سیطره‌ی خویش درآورد. اما تنها در طی چند دهه‌ی اخیر است که ساختمان عظیم خطوط آهن و کشتی‌های بخار اقیانوس‌پیما در مقیاسی وسیع ماشین‌های غول‌پیکری را به وجود آوردند که اکنون برای ساخت موتورهای اولیه به کار می‌رفتند.

اساسی‌ترین شرط برای تولید ماشین توسط ماشین، موتور محرکی بود که قادر به اعمال هر میزان نیرو باشد و در همان حال کنترل کامل آن را در اختیار داشته باشد. ماشین بخار پیش از این چنین شرطی را برآورده کرده بود. اما در همان حال لازم بود تا اجزای ماشین از لحاظ هندسی با خطوط، سطوح، دوایر، استوانه‌ها، مخروط‌ها و کره به صورت دقیق تولید شوند. هانری مودسلی این مسئله را در نخستین دهه‌ی سده‌ی نوزدهم با اختراع دستگاه تکیه دورانی (slide rest) حل کرد. این ابزار به سرعت خودکار شد و در شکلی تغییر یافته از دستگاه خراطی، که در اصل برای آن ساخته شده بود، به ماشین‌های دیگری که سازنده‌ی ماشین بودند انتقال یافت. این ابزار مکانیکی جایگزین افزار خاصی نمی‌شود بلکه جای خود دست انسان را می‌گیرد، که با گرفتن و هدایت ابزار برش در مقابل یا بر روی ماده‌ی کار، مثلاً آهن، شکل معینی را ایجاد می‌کند. به این ترتیب، امکان تولید قطعات ماشین به شکل‌های هندسی

«با چنان سهولت، دقت و سرعتی فراهم می‌آید که دست هیچ کارگر ماهری با

انبوهی تجربه نمی تواند ایجاد کند.^{۱۰۵}

اگر اکنون آن بخشی از ماشین را مورد توجه قرار دهیم که در ساخت ماشین آلات به کار برده می شود، یعنی آن بخشی که ماشین ابزار به معنای اخص کلمه را می سازد، در می یابیم که بار دیگر ابزارهای پیشه‌ورانه ظاهر می شوند اما در ابعادی غول آسا. مثلاً، بخش عمل‌کننده‌ی مته‌ی مکانیکی، مته‌ی عظیمی است که با یک ماشین بخار به حرکت در می آید؛ از سوی دیگر، بدون این ماشین، سیلندره‌های ماشین‌های بزرگ بخار و پرس‌های هیدرولیکی نمی‌توانستند ساخته شوند. ماشین تراش مکانیکی فقط بازسازی غول‌آسای چرخ خراطی معمولی است که با پا کار می‌کند؛ ماشین‌رنده نجاری آهنی است که با همان افزارهای نجار چوب تراش روی آهن کار می‌کند؛ وسیله‌ای که در کارگاه‌های کشتی‌سازی لندن ورقه‌های فلزی را می‌برد تیغ غول‌پیکری است؛ افزار ماشین‌برش که آهن را به همان سادگی می‌برد که قیچی خیاط پارچه را، فقط یک قیچی غول‌آساست؛ و پتک بخار با یک سر چکش معمولی کار می‌کند اما با چنان وزنی که خود ثور هم نمی‌تواند آن را بلند کند.^{۱۰۶} این پتک‌های بخار که اختراع نس میث است، بیش از ۶ تن وزن دارد و به طور عمودی از فاصله‌ی تقریباً ۲ متری بر روی سندان‌ی به وزن ۳۶ تن فرود می‌آید. پودر کردن بلوکی از گرانیت برای آن بازی بچگانه‌ای است و در عین حال قادر است میخی را در قطعه‌ای از چوب نرم با ضربات سبک وارد کند.^{۱۰۷}

ابزار کار در شکل ماشین آلات آن شیوه‌ی وجود مادی را می‌پذیرد که مستلزم جایگزینی نیروی انسان با نیروهای طبیعی و جایگزینی قاعده‌ی تجربی با کاربرد آگاهانه‌ی علوم طبیعی است. در تولیدکارگاهی در هم‌تنیدگی فرایند کار اجتماعی کاملاً ذهنی است؛ ترکیبی است از کارگران متخصص از سوی دیگر، صنعت بزرگ در نظام ماشینی تمامی سازمان عینی تولید را که در مقابل کارگر به عنوان شرط مادی از پیش موجود تولید قرار می‌گیرد، به تصاحب در می‌آورد. در همیاری ساده، و حتی در شکل تخصص‌یافته‌تر آن که مبتنی بر تقسیم کار است، جایگزینی کارگر ساده با

۱۰۵. صنعت ملل، لندن، ۱۸۵۵، پاره‌ی دوم، ص ۲۳۹. در همان صفحه اشاره شده است: «هر قدر این افزوده‌ی دستگاه تراش، ساده و ظاهراً بی‌اهمیت به نظر رسد، اعتقاد داریم گزافه نیست که بگوییم تاثیر آن در بهبود و گسترش استفاده از ماشین آلات به اندازه‌ی اقدامات تکمیلی وات در ماشین بخار، بزرگ بوده است. رواج آن بلافاصله موجب تکمیل و ارزان شدن تمامی ماشین آلات شد و به اختراعات و بهبودهای دیگری انجامید.»

۱۰۶. یکی از این ماشین‌ها که در لندن برای ساختن میله‌های چرخ پژه‌دار به کار می‌رود، «ثور» نامیده شده است. ماشین یادشده میله‌هایی به وزن ۱۶/۵ تن را با همان سهولت می‌سازد که آهنگری نعل اسب را.

۱۰۷. ماشین‌های صنایع چوبی [که می‌توانند در مقیاس کوچک‌تری نیز مورد استفاده قرار گیرند]، اکثراً اختراع آمریکایی‌ها هستند.

۱۱. که می‌توانند در کارهای پیشه‌وری نیز مورد استفاده قرار گیرند.

کارگر اجتماعی هنوز کم و بیش امری تصادفی است. ماشین‌آلات، با چند استثنا که بعداً ذکر خواهد شد، تنها توسط کار اجتماعی یا کار مشترک به حرکت واداشته می‌شود. بنابراین، سرشت همیاری فرایند کار در این مورد ضرورتی فنی است که خود ماهیت ابزار کار دیکته می‌کند.

۲. ارزش انتقال داده شده توسط ماشین‌آلات به محصول

دیدیم که نیروهای مولد ناشی از همیاری و تقسیم کار برای سرمایه هزینه‌ای در بر ندارد. آن‌ها نیروهای طبیعی کار اجتماعی هستند. سایر نیروهای طبیعی تخصیص داده شده به فرایندهای تولید نظیر بخار، آب و غیره نیز هزینه‌ای ندارند. اما همان‌طور که انسان برای تنفس به شش نیاز دارد، برای این‌که بتواند نیروهای طبیعت را به نحو کارآمدی مصرف کند نیاز به چیزی دارد که «ساخته‌ی دست انسان است». چرخ آب برای بهره‌برداری از نیروی محرک آب ضروری است، ماشین بخار برای بهره‌برداری از خاصیت کشسانی بخار آب لازم است. از این‌رو، در علم نیز مانند نیروهای طبیعی چنین است. یک‌بار که قانون انحراف سوزن مغناطیسی در میدان یک جریان الکتریکی کشف شد، یا قانون آهن‌ربایی شدن آهن توسط الکتریسته روشن شد، دیگر مطلقاً هزینه‌ای ندارد.^{۱۰۸} اما بهره‌برداری از این قانون‌ها در تلگراف و غیره مستلزم دستگاه‌های هزینه‌بر و عریض و طویل است. چنان‌که دیدیم، ماشین افزار را حذف نمی‌کند. در عوض ابعاد و تعداد افزار را از یک وسیله‌ی مینیاتوری سازواری انسان به وسیله‌ی یک سازوکار ساخته‌شده توسط انسان تغییر می‌دهد. اکنون سرمایه‌کارگر را نه با افزار پیشه‌ورانه‌اش بلکه با ماشینی به کار و می‌دارد که خود افزارهایش را به کار می‌گیرد. بنابراین، اگرچه در وهله‌ی نخست آشکار است که صنعت بزرگ با گنجاندن نیروهای عظیم طبیعت و نیز علوم طبیعی در فرایند تولید، بهره‌وری کار را به میزان خارق‌العاده‌ای افزایش می‌دهد، [اما به هیچ‌وجه روشن نیست که این افزایش در بهره‌وری تولید از سوی دیگر با افزایش در میزان کار مصرف‌شده حاصل نشده باشد].^{۱۲} ماشین‌آلات، مانند هر جزء دیگر سرمایه‌ی ثابت، هیچ ارزشی خلق نمی‌کند بلکه ارزش خود را به محصولی انتقال می‌دهد که در خدمت تولید آن است. تا جایی که ماشین ارزش دارد و در نتیجه ارزش را به محصول انتقال می‌دهد، عنصری در ارزش آن محصول تلقی

۱۰۸. علم به طور کلی برای سرمایه‌دار «هیچ» هزینه‌ای ندارد، واقعیتهایی که در عین حال به هیچ‌وجه مانع استفاده‌ی وی از آن نیست. علم «بیگانه» همانند کار غیر در سرمایه‌گنجیده می‌شود. ولی تملک «سرمایه‌داری» و تملک «شخصی»، خواه در مورد علم باشد و خواه درباره‌ی ثروت مادی، دو چیز کاملاً متفاوتند. دکتر یور خود با جار و جنجال افسوس می‌خورد که کارخانه‌دارهای عزیزش، که از ماشین استفاده می‌کنند، مطلقاً از علم مکانیک بربویی نبرده‌اند، و لیبیش می‌تواند از نادانی حیرت‌انگیز برخی صاحبان صنایع شیمی از علم شیمی داستان‌ها نقل کند.

۱۲. اما چنانچه با استفاده از ماشین‌آلات بیش از آن‌چه صرف ساخت و نگهداری از آن می‌شود در کار صرفه‌جویی نشود، به هیچ‌وجه روشن نیست که آن‌چه از یک سو به دست آمده، از سوی دیگر از دست نرفته باشد.

می‌شود. ماشین به جای آن‌که محصول را ارزان‌تر کند، آن را به نسبت ارزش خود گران‌تر می‌کند. و مسلم است که ارزش ماشین و ماشین‌آلاتی که به‌نحو نظام‌مندی تکامل یافته‌اند، یعنی آن‌چه سرشت‌نشان ابزارهای کار در صنعت بزرگ است، نسبت به وسایل کار در کارگاه‌های پیشه‌وری و تولیدکارگاهی رشد فزاینده‌ای داشته‌اند.

اکنون ابتدا باید متذکر شویم که ماشین‌آلات در فرایند کار همیشه در کلیت خود، و در فرایند ارزش‌افزایی همیشه به‌طور جزئی وارد می‌شوند. ماشین در نتیجه‌ی فرسایش هرگز ارزشی بیش از ارزشی که به‌طور میانگین از دست می‌دهد اضافه نمی‌کند. از این‌رو، تفاوت بزرگی است بین ارزش ماشین و بخشی از ارزش که توسط ماشین متناوباً به محصول انتقال داده می‌شود. تفاوت بزرگی است بین ماشین به‌عنوان عامل تشکیل ارزش، و ماشین به‌عنوان عامل تشکیل محصول. هر چه دوره‌ای که طی آن ماشین واحدی در فرایند کار واحدی به کار گرفته می‌شود طولانی‌تر باشد، این تفاوت‌ها بیشتر است. بی‌شک، چنان‌که دیدیم، درست است که هر وسیله‌ی کار به معنای اخص کلمه و هر ابزار تولید همیشه در کلیت خود وارد فرایند کار می‌شود، و همیشه فقط به‌طور جزئی، متناسب با میانگین فرسایش روزمره‌ی خود، وارد فرایند ارزش‌افزایی می‌گردد. اما این تفاوت میان بهره‌داری و فرسایش، در مورد ماشین‌آلات بسیار بیشتر از همین تفاوت در مورد ابزارهاست؛ زیرا ماشین، که از مواد پرموام‌تری ساخته می‌شود، عمر طولانی‌تری دارد؛ زیرا کاربرد آن که براساس قانون‌های کاملاً علمی تنظیم می‌شود، امکان صرفه‌جویی بسیار زیادی را از لحاظ مصرف اجزای آن و وسایل مصرفی می‌دهد؛ و سرانجام، به این دلیل که گستره‌ی تولید ماشینی بی‌اندازه بزرگ‌تر از ابزار است. در هر دو مورد، ماشین و ابزار، در می‌یابیم که پس از کسر هزینه‌های میانگین روزانه‌ی آن‌ها، یعنی پس از کسر آن جزء از ارزش که در نتیجه‌ی فرسایش میانگین روزمره و نیز مصرف مواد کمکی مانند روغن، زغال و غیره، به محصول افزوده می‌شود، در واقع هر دوی آن‌ها به ازای هیچ دارند کار می‌کنند؛ درست مانند نیروهای طبیعی که بدون دخالت کار انسان از پیش موجود هستند. هر چه کارآیی تولیدی ماشین‌آلات در قیاس با کارآیی ابزار بیشتر باشد، خدمت مجانی آن نیز فزون‌تر خواهد بود. انسان تنها در صنعت بزرگ توانسته است محصول کار گذشته‌ی خود را که پیش از این شیئیت یافته است، به‌سان نیروی طبیعت و در سطح کلان مجانی به کار بگیرد.^{۱۰۹}

۱۰۹. ریکاردو چنان تأکیدی بر این اثر ماشین می‌گذارد (هرچند در موقعیت‌های دیگر، به ماشین همان‌قدر بی‌توجه است که به تفاوت عمومی بین فرایند کار و فرایند ارزش‌افزایی) که آن بخش از ارزش را که ماشین به محصول منتقل می‌سازد فراموش می‌کند و آن را کاملاً با نیروهای طبیعت برابر می‌داند. مثلاً می‌گوید: «آدام اسمیت هیچ‌گاه خدماتی را که نیروهای طبیعی و ماشین‌آلات برای ما انجام می‌دهند دست کم نمی‌گیرد اما وی به درستی ماهیت ارزشی را که

هنگامی که همیاری و تولیدکارگاهی را بررسی می‌کردیم، دریافتیم که برخی شرایط عمومی تولید، مانند ساختمان‌ها، در مقایسه با شرایط تولید پراکنده‌ی پیشه‌وران منفرد، امکان صرفه‌جویی را به دلیل مصرف جمعی می‌دهد و بنابراین محصول ارزان‌تر تولید می‌شود. در نظام ماشین‌آلات، نه تنها پیکر ماشین‌کار به صورت مشترک توسط افزارهای بی‌شمار آن مصرف می‌شود بلکه خود موتور محرک همراه با بخشی از دستگاه انتقال‌دهنده، مشترکاً توسط تعداد زیادی از ماشین‌کارها مصرف می‌شود.

با معلوم بودن تفاوت بین ارزش یک ماشین و بخشی از ارزش که روزانه به محصول انتقال داده می‌شود، درجه‌ی گران شدن این محصول توسط آن بخش ارزش، ابتدا به میزان محصول، یا به عبارت دیگر حیطه‌ی تولید محصول، وابسته است. آقای بینس اهل بلک‌برن، در سخنرانی خود در سال ۱۸۵۷، برآورد می‌کند که

«هر نیروی واقعی^{۱۰۹} اسب بخار ۴۵۰ دوک بافندگی خودکار را با تمام مقدمات آن، یا ۲۰۰ دوک ریسندگی یا ۱۵ ماشین بافندگی را برای پارچه‌ای به عرض ۴۰ اینچ با تجهیزاتی برای تاب دادن، آهار زدن و غیره، به حرکت در می‌آورد.»^{۱۱۰}

→ ماشین‌آلات به کالاها می‌افزایند تشخیص می‌دهد... چون آن‌ها مجاناً کار خود را انجام می‌دهند... کمکی که به ما می‌دهند چیزی به ارزش مبادله نمی‌افزاید» (ریکاردو، اثر پیش‌گفته، صص ۳۳۶-۳۳۷). طبعاً این اظهارنظر ریکاردو در برابر نظر ژان باتیست سه، که مدعی است ماشین‌آلات «خدمت» آفریدن ارزش را انجام می‌دهند و بخشی از «سود» را می‌سازند، درست است.

۱۰۹ الف. [یادداشت انگلس برای ویراست سوم:] یک «اسب بخار» برابر با نیروی ۳۳۰۰۰ فوت پوند در دقیقه است یعنی نیرویی که ۳۳۰۰۰ پوند را در یک دقیقه به اندازه‌ی یک فوت یا یک پوند را ۳۳۰۰۰ فوت بلند می‌کند. این همان نیروی اسب بخار است که در متن ذکر شده است. اما در زبان معمولی و در برخی از نقل قول‌های این کتاب، میان نیروی اسب بخار «متعارف» یا «تجاری» یا «بر حسب درجه‌ی نمایشگر فشارسنج» یک ماشین تمایز گذاشته می‌شود. نیروی اسب بخار قدیمی یا اسمی صرفاً بر اساس طول حرکت پیستون و قطر سیلندر محاسبه می‌شود و فشار بخار و سرعت پیستون در نظر گرفته نمی‌شود. آنچه در این تعریف عملاً بیان می‌شود این است: یک ماشین مثلاً زمانی ۵۰ اسب بخار دارد که با همان فشار پایین بخار و همان سرعت اندکی که پیستون در زمان بولتون و وات داشت، به حرکت واداشته شود. اما از آن زمان به بعد این دو عامل اخیر به نحو چشمگیری افزایش یافته است. امروزه برای اندازه‌گیری نیروی مکانیکی یک ماشین، فشارسنج، را اختراع کرده‌اند که فشار بخار را در سیلندر نشان می‌دهد. تعیین سرعت پیستون بسیار ساده است؛ بدین‌گونه، نیروی اسب بخار «بر حسب درجه‌ی نمایشگر فشارسنج» ماشین با فرمولی ریاضی بیان می‌شود که هم‌زمان شامل قطر سیلندر، طول حرکت، سرعت پیستون و فشار بخار است و نشان می‌دهد که ماشین به واقع در هر دقیقه چند بار ۳۳۰۰۰ پوند را بلند می‌کند. از این‌رو، یک اسب بخار «اسمی» ممکن است سه، چهار یا حتی پنج برابر اسب بخار «بر حسب درجه‌ی نمایشگر فشارسنج» یا «واقعی» باشد. این تذکر در توضیح نقل قول‌های متفاوت صفحات بعدی داده شده است.

ج. ب. بینس، تجارت پنبه. دو سخنرانی درباره‌ی این موضوع نزد نهاد ادبی، علمی و مکانیکی بلک‌برن، بلک‌برن،

هزینه‌ی روزانه‌ی یک اسب بخار و فرسودگی ماشین‌آلاتی که با این نیرو به حرکت در می‌آیند، در مورد نخست بر محصول روزانه‌ی ۴۵۰ دوک بافندگی خودکار، و در مورد دوم، بر محصول روزانه‌ی ۲۰۰ دوک ریسندگی، و در مورد سوم بر محصول روزانه‌ی ۱۵ ماشین بافندگی سرشکن می‌شود. از این رو، این فرسودگی فقط بخش بسیار کوچکی از ارزش را به یک پوند نخ یا یک یارد پارچه انتقال می‌دهد. همین امر در مورد پتک بخار که پیش‌تر ذکر شد، صادق است. از آنجا که فرسودگی روزانه‌ی پتک بخار، مصرف زغال سنگ آن و غیره بر توده‌ی عظیمی از آهن که روزانه کوبیده می‌شود سرشکن می‌شود، فقط بخش کوچکی از ارزش به یک هاندر دویت آهن اضافه می‌شود؛ اما اگر این ابزار غول‌پیکر برای کوبیدن میخ‌های کوچک به کار می‌رفت، آن‌گاه این ارزش بسیار زیاد می‌شد.

با معلوم بودن ظرفیت کار ماشین یعنی تعداد افزارهای عمل‌کننده‌ی آن، یا، هنگامی که مسئله‌ی نیرو در میان است، ابعاد آن، مقدار محصول آن به سرعت قطعات کارکننده‌ی آن وابسته می‌شوند، یعنی مثلاً به سرعت چرخش دوک‌ها یا تعداد ضرباتی که یک پتک در دقیقه وارد می‌آورد. بسیاری از این پتک‌های غول‌پیکر هفتاد بار در دقیقه ضربه می‌زنند و ماشینی که به نام ریدر ثبت شده و برای تولید دوک با پتک‌های کوچک بخار به کار می‌رود در هر دقیقه ۷۰۰ ضربه وارد می‌کند.

با معلوم بودن نسبت انتقال ارزش ماشین به محصول، مقدار این بخش از ارزش به مقدار ارزش خود ماشین‌آلات وابسته می‌شود.^{۱۱۰} هر چه ماشین کار کمتری را شامل باشد، ارزش کمتری را به محصول انتقال می‌دهد. هر چه ارزش کمتری را انتقال دهد، بارآورتر است و کاربرد آن به کاربرد نیروهای طبیعت نزدیک‌تر می‌شود. اما تولید ماشین‌آلات به وسیله‌ی ماشین‌آلات، ارزش آن‌ها را متناسب با گستره و تاثیرشان کاهش می‌دهد.

تحلیل تطبیقی قیمت کالاهای تولیدشده توسط پیشه‌وری یا تولیدکارگاهی و قیمت همان کالاها که توسط ماشین تولید می‌شود، نشان می‌دهد که به طور کلی در محصول ساخت ماشین‌آلات آن بخش از ارزش که از وسیله‌ی کار انتقال می‌یابد، به طور نسبی افزایش اما به طور مطلق کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، مقدار مطلق آن کاهش می‌یابد اما

۱۱۰. خواننده‌ای که اسیر برداشت‌های سرمایه‌داری است، طبعاً به نبود «بهره‌ای» که ماشین به نسبت ارزش سرمایه‌ای خود به محصول می‌افزاید دقت می‌کند. ولی درک این نکته آسان است که ماشین، از آن جهت که مانند هر یک از اجزای دیگر سرمایه‌ی ثابت هیچ‌گونه ارزش جدیدی نمی‌آفریند، نمی‌تواند هیچ ارزشی را تحت عنوان «بهره» بیفزاید. و نیز این مطلب روشن است که در این مرحله، هنگامی که سخن بر سر تولید ارزش اضافی است، هیچ جزئی از ارزش را نمی‌توان به طور پیشینی زیر نام «بهره» پیش‌انگاشت خود قرار داد. شیوه‌ی محاسباتی سرمایه‌داری که از همان ابتدای کار پوچ و در تضاد با قانون‌های تشکیل ارزش به نظر می‌رسد، در جلد سوم این اثر توضیح داده خواهد شد.

مقدار آن در رابطه با کل ارزش محصول - مثلاً ارزش کل یک پوند نخ - افزایش پیدا می‌کند.^{۱۱۱}

بدیهی است که هرگاه برای تولید یک ماشین مقدار معینی کار صرف شود و در صورت به کار گرفتن آن ماشین همان مقدار کار صرفه‌جویی شود، آن‌گاه فقط یک جابه‌جایی ساده‌ی کار رخ داده است، به بیان دیگر، کل کار لازم برای تولید کالا کاهش، یا بهره‌وری کار افزایش نیافته است. با این همه، تفاوت بین کاری که برای ماشین هزینه دارد و کاری که صرفه‌جویی می‌کند، به بیان دیگر درجه‌ی بهره‌وری ماشین، برحسب ظاهر به تفاوت بین ارزش آن و ارزش افزاری که ماشین جایگزین آن می‌شود وابسته نیست. این تفاوت تا زمانی پایدار است که هزینه‌های کار صرف‌شده برای ماشین و در نتیجه، قسمتی از ارزش که ماشین به محصول می‌افزاید، کم‌تر از ارزشی باشد که کارگر با افزار خود به ابژه‌ی کار می‌افزاید. بنابراین، بهره‌وری ماشین با درجه‌ی جایگزینی آن با نیروی کار انسانی سنجیده می‌شود. بنا به محاسبات آقای بینس،^{۱۱۲} ۲۱ کارگر لازم است تا ۴۵۰ دوک بافندگی شامل ماشین‌های مقدمات با یک اسب بخار به حرکت در آیند.^{۱۱۲} هر دوک ریسنده‌ی خودکار در یک کار

۱۱۱. هرگاه ماشین جانشین اسب یا به‌طور کلی حیواناتی شود که نه به‌عنوان ماشین سوخت‌وساز بلکه فقط به‌عنوان نیروی محرک استفاده می‌شوند، آن‌گاه آن بخش از ارزش که توسط ماشین اضافه می‌شود، هم به‌طور مطلق و هم به‌طور نسبی کاهش می‌یابد. ضمناً این نکته را نیز در اینجا متذکر می‌شویم که دکارت با تعریف حیوانات به‌عنوان ماشین‌های ساده دیدگاه دوره‌ی تولیدکارگاهی را در نظر داشت. از سوی دیگر، دیدگاه قرون وسطایی این بود که حیوانات کمک انسان‌ها هستند، و این دیدگاهی است که بعدها آقای فون هالر در اثرش با عنوان *تجدیدحیات علوم سیاسی* اتخاذ کرده است. دکارت مانند بیکن می‌اندیشید که تغییر پیکربندی تولید و استیلای عملی انسان بر طبیعت نتیجه‌ی تغییر در روش‌های تفکر است. این موضوع در فرازی از اثرش با عنوان *گفتارهای در باب روش آشکار است*: «ممکن است» (با این روش جدید که وی در فلسفه وارد کرده است) «به دانشی که برای زندگی بسیار سودمند است دست یافت و به جای فلسفه‌ی نظرورزان که در مدارس می‌آموزند، فلسفه‌ای عملی یافت که به وسیله‌ی آن با شناخت نیروها و تاثیرات آتش، آب، هوا و ستارگان و تمامی اجرام دیگری که ما را احاطه کرده‌اند، به همان دقت و کمالی که ما انواع فنون مختلف پیشه‌وران خود را می‌شناسیم، بتوانیم دانش مزبور را برای تمامی فوایدی که در خور آن می‌باشند به کار ببریم و به این طریق خویش را مالک و فرمانروای طبیعت سازیم»، و از این راه «در تکامل زندگی انسانی شرکت داشته باشیم».* در مقدمه‌ی کتاب سر دادلی نورث با عنوان *گفتارهایی درباره‌ی تجارت* (۱۶۹۱)، گفته می‌شود که اعمال روش دکارت در اقتصاد سیاسی، آن را از قید افسانه‌های کهن و مفاهیم خرافی درباره‌ی پول، تجارت و غیره رها کرده است. با وجود این، اکثر اقتصاددان‌های اولیه‌ی انگلیسی پیروان بیکن و هابز در مقام فیلسوف آنان بوده‌اند، حال آن‌که در دوره‌ی بعد لاک به «فیلسوف» *χατ'ε'ε'οχη'ν* * اقتصاد سیاسی در انگلستان، فرانسه و ایتالیا تبدیل شد.

* دکارت، *گفتارهایی در باب روش* (۱۶۳۷)، بخش ۶-م. ۱.

** تمام عبار - م. ۱.

۱۱۲. بنا به گزارش سالنامه‌ی اتاق بازرگانی شهر اسن (اکتبر ۱۸۶۳) کارخانه‌ی فولاد کروپ در سال ۱۸۶۲ با ۱۶۱ کوره، ۳۲ ماشین بخار (در سال ۱۸۵۰ مجموع ماشین‌های بخار که در شهر منچستر به کار می‌رفت تقریباً همین میزان بود) و ۱۴

روزانه‌ی ۱۰ ساعته، ۱۳ اونس نخ (با شماره نخ متوسط) تولید می‌کند؛ و بنابراین $2\frac{1}{4}$ کارگر $365\frac{5}{8}$ پوند نخ در هفته می‌ریسند. بنابراین، اگر با نادیده گرفتن ضایعات کار محاسبه را آسان‌تر سازیم، تقریباً ۳۶۶ پوند پنبه فقط ۱۵۰ ساعت کار، یا به بیان دیگر ۱۵ روز کار ۱۰ ساعته را در جریان تبدیل آن‌ها به نخ جذب می‌کند. اما با چرخ نخ‌ریسی، با این فرض که ریسنده ۱۳ اونس نخ را در ۶۰ ساعت تولید می‌کند، همین مقدار پنبه ۲۷۰۰ روز کار ۱۰ ساعته، یا به بیان دیگر ۲۷،۰۰۰ ساعت کار را جذب می‌کند.^{۱۱۳} در حالی که چاپ با سمه‌ای، یعنی روش قدیمی چاپ کرباس با دست، توسط ماشین چاپ منسوخ شده است، یک ماشین به کمک یک مرد یا حتی یک پسر بچه می‌تواند در یک ساعت همان قدر کرباس ۴ رنگ را چاپ بزند که پیش‌تر ۲۰۰ مرد آن را انجام می‌داد.^{۱۱۴} پیش از اختراع ماشین پنبه‌پاک‌کنی (cotton gin) توسط الی وایت‌نی در سال ۱۷۹۳، جدا کردن پنبه‌دانه از یک پوند پنبه به‌طور میانگین به یک روز کار نیاز داشت. با اختراع او یک زن سیاهپوست می‌توانست ۱۰۰ پوند پنبه را روزانه پاک کند و از آن پس کارآیی ماشین پنبه‌پاک‌کنی به نحو چشمگیری افزایش یافته است. یک پوند پنبه خام که هزینه‌ی تولید آن در گذشته ۵۰ سنت بود، بعدها به ۱۰ سنت فروخته می‌شد، آن هم با سود بزرگی ناشی از انضمام کاری که مزد آن پرداخت نشده بود. در هندوستان از وسیله‌ای به نام شورکا که نیمه ماشین است، برای جدا کردن الیاف پنبه از پنبه‌دانه استفاده می‌شود؛ با آن یک مرد و یک زن می‌توانند روزانه ۲۸ پوند پنبه را پاک کنند. با شورکایی که چند سال قبل دکتر فوربس اختراع کرد، یک مرد و یک پسر روزانه می‌توانند ۲۵۰ پوند الیاف پنبه تولید کنند. اگر گاو، بخار یا آب به‌عنوان نیروی محرک آن به کار روند، فقط چند پسر و دختر به‌عنوان پادو (یعنی کسانی که مواد را برای ماشین آماده می‌کنند) برای انجام این کار لازم است. شانزده ماشین از این نوع که توسط گاو به حرکت در می‌آیند، در هر روز همان قدر کار انجام می‌دهند که پیش‌تر به‌طور میانگین ۷۵۰ نفر انجام می‌دادند.^{۱۱۵}

چنان‌که پیش از این ذکر شد*، خیش بخار با هزینه‌ای برابر با ۳ پنی یا $\frac{1}{4}$ شیلینگ، در یک ساعت همان قدر کار انجام می‌دهد که ۶۶ مرد با هزینه‌ای برابر با ۱۵ شیلینگ در یک ساعت.

* پتک بخار (در مجموع ۱۲۳۶ نیروی اسب بخار)، ۴۹ دم آهن‌گری، ۲۰۳ ماشین ابزار و نزدیک به ۲۴۰۰ کارگر، ۱۳ میلیون پوند فولاد گداخته تولید کرد. در این مورد برای هر اسب بخار حتی دو کارگر هم نمی‌افتاد.

۱۱۳. بایج برآورد می‌کند که در جاوه با کار ریسنده‌گی به تنهایی ۱۱۷ درصد به ارزش پنبه افزوده می‌شود. در همان دوره (۱۸۳۲)، در انگلستان کل ارزش افزوده به پنبه توسط ماشین‌آلات و کار ریسنده‌گی تقریباً معادل ۳۳ درصد ارزش مواد خام بود (درباره‌ی صرفه‌جویی ماشین‌آلات، صص ۱۶۵-۱۶۶).

۱۱۴. علاوه بر این ماشین چاپ در مقدار رنگ مصرفی صرفه‌جویی می‌کند.

۱۱۵. رجوع کنید به مقاله‌ای که دکتر واتسون، گزارشگر محصولات به دولت هندوستان، نزد انجمن هنرها قرائت کرد.

* به صفحه‌ی ۴۰۹ کتاب حاضر رجوع کنید. - م. ۱

۱۷ آوریل ۱۸۶۰.

برای روشن کردن مفهومی خطا به این مثال باز می‌گردم. این ۱۵ شیلینگ به هیچ وجه تجلی کاری نیست که توسط ۶۶ نفر در یک ساعت افزوده شده است. اگر نسبت کار اضافی به کار لازم ۱۰۰ درصد باشد، این ۶۶ نفر در یک ساعت ارزشی برابر با ۳۰ شیلینگ تولید می‌کنند، [گرچه ۳۳ ساعت در یک هم‌ارز یعنی مزد ۱۵ شیلینگی برای آن‌ها باز نموده می‌شود].^{۱۳} اجازه دهید فرض کنیم که یک ماشین به اندازه‌ی مزدهای یک سال کار ۱۵۰ کارگری که جایگزین آن‌ها شده است، مثلاً ۳,۰۰۰ پوند، بیارزد. این ۳,۰۰۰ پوند به هیچ وجه تجلی پولی کاری نیست که این مردان انجام داده و به ابژه‌ی کار افزوده‌اند، بلکه صرفاً تجلی آن بخش از کار سالانه‌ی آن‌هاست که برای آن‌ها در مزدشان باز نمود می‌یابد. از سوی دیگر، صرف‌نظر از نسبت بین کاری که مزد را برای کارگر و ارزش اضافی را برای سرمایه‌دار تشکیل می‌دهد، ارزش پولی ماشین، ۳,۰۰۰ پوند، تمامی کار صرف‌شده در هنگام تولید آن را بیان می‌کند. بنابراین، حتی اگر ماشین به اندازه‌ی نیروی کاری که جایگزین آن می‌شود بیارزد، مقدار کار شیئیت یافته در آن همیشه از کار زنده‌ای که جایگزین آن می‌شود، کم‌تر است.^{۱۱۶}

اگر ماشین‌الات صرفاً در حکم وسیله‌ای برای ارزان کردن محصول در نظر گرفته شوند، [استفاده از آن‌ها با این محدودیت روبرو است که تولید خود ماشین باید کمتر از کاری ارزش داشته باشد که کار بست ماشین جایگزین آن می‌شود].^{۱۴} با این همه، این محدودیت برای سرمایه‌دار به شیوه‌ی تنگ‌تری تجلی می‌کند. چون سرمایه‌دار نه ارزش کار مورد استفاده بلکه ارزش نیروی کار به کار گرفته شده را می‌پردازد، بنابراین استفاده از ماشین‌ها برای او براساس تفاوت میان ارزش ماشین و ارزش نیروی کاری که ماشین جایگزین آن‌ها می‌شود، محدود می‌شود. چون تقسیم کار روزانه به کار لازم و کار اضافی بنا به کشورها متفاوت است، و حتی در یک کشور واحد در دوره‌های متفاوت و در شاخه‌های مختلف صنعت تفاوت پیدا می‌کند؛ و از سوی دیگر چون مزد واقعی کارگر گاهی به پایین‌تر از ارزش نیروی کار او تنزل می‌یابد و گاهی به بالاتر از آن، این امکان وجود دارد که تفاوت بین قیمت ماشین‌الات و قیمت نیروی کاری که جایگزینش شده دستخوش تنوعات زیادی شود، حتی اگر تفاوت بین کمیّت کار لازم برای تولید ماشین و کل کمیّت کاری که ماشین جایگزین آن می‌شود، ثابت باقی می‌ماند.^{۱۱۶} الف اما فقط نخستین تفاوت است که هزینه‌ی تولید کالا را برای سرمایه‌دار تعیین می‌کند و از طریق قانون‌های اجباری رقابت بر او تاثیر می‌گذارد. از این رو، ماشین‌هایی که امروز در انگلستان اختراع می‌شود، فقط در آمریکای

۱۳. اگرچه، مزدشان، فقط نیمی از این کار را تشکیل می‌دهد. ماشین نه جایگزین مزدشان بلکه جایگزین کارشان می‌شود.

۱۴. استفاده از آن‌ها با یک محدودیت روبرو می‌شود. کار صرف‌شده در تولید آن باید کمتر از کاری باشد که جای آن را می‌گیرد.

۱۱۶. «این کارگزاران لال» (ماشین‌ها) «همواره محصول کاری کمتر از آن چیزی هستند که جایگزینش می‌شوند، حتی زمانی هم که همان ارزش پولی را داشته باشند» (ریکاردو، اثر پیش گفته، ص ۴۰).
 ۱۱۶ الف. [یادداشت برای ویراست دوم:] بنابراین، میدان عمل ماشین‌الات در جامعه‌ی کمونیستی کاملاً با آنچه در جامعه‌ی بورژوازی است، تفاوت خواهد داشت.

شمالی به کار برده می‌شوند؛ همان‌طور که ماشین‌هایی که در سده‌های شانزدهم و هفدهم در آلمان اختراع می‌شدند، منحصرأ در هلند استفاده می‌شدند؛ و یا بسیاری از اختراعات فرانسوی‌ها در سده‌ی هجدهم فقط در انگلستان به کار برده می‌شد. در کشورهای توسعه‌یافته‌ی قدیمی، استفاده از ماشین در شاخه‌های معینی از صنعت، چنان‌که کار فراوانی (ریکار دو آن را «کار مازاد بر نیاز» نامید^{۱۱۶}) در شاخه‌های دیگری خلق می‌کند که سقوط مزدها به پایین‌تر از ارزش نیروی کار، مانع از استفاده از ماشین‌آلات می‌شود، و از دیدگاه سرمایه‌دار استفاده از ماشین را زائد و گاهی غیرممکن می‌کند، زیرا سود او از کاهش کاری که مزدش را پرداخت کرده پدیدار می‌شود، نه از کاهش کاری که استخدام کرده است. در برخی از شاخه‌های صنعت پشم انگلستان، کار کودکان در سال‌های اخیر به شدت کاهش یافته و در برخی موارد عملاً محو شده است. چرا؟ چون قانون کار استخدام دو دسته از کودکان را جایز می‌داند: یک دسته که شش ساعت و دسته‌ی دوم که چهار ساعت کار می‌کنند، یا هر دو دسته که پنج ساعت کار می‌کنند. اما والدین نمی‌خواستند «نیمه‌وقت‌ها» را ارزان‌تر از «تمام‌وقت‌ها» بفروشند. از این رو، ماشین‌آلات جایگزین «نیمه‌وقت‌ها» شده‌اند.^{۱۱۷} پیش از اعلام ممنوعیت کار زنان و کودکان (زیر ۱۰ سال) در معادن، سرمایه‌دار استفاده از زنان و دختران جوان برهنه و اغلب با مردان در معادن زغال و سایر معادن را به قدری با اصول اخلاقی‌اش، و به ویژه با دفتر کل حسابداری‌اش، در انطباق می‌دید که تنها پس از این ممنوعیت به ماشین‌آلات روی آورد. آمریکایی‌ها، ماشین سنگ‌شکن را اختراع کرده‌اند. انگلیسی‌ها از آن استفاده می‌کنند، زیرا آن «تیره‌بختی»^{۱۱۷} که این کار را انجام می‌دهد، چنان سهم ناچیزی از کارش را به‌عنوان مزد دریافت می‌کند که استفاده از ماشین‌آلات هزینه‌ی تولید را برای سرمایه‌دارها بالا می‌برد.^{۱۱۸} در انگلستان هنوز گه‌گاه از

* ریکاردو از «مردم مازاد بر نیاز» سخن می‌گوید (اثر پیش‌گفته، ص ۴۷۲)، البته از فحوای کلام او روشن است که منظور او مازاد بر نیاز بودن کارگران است. م. ا.

۱۱۷. «کارفرمایان نمی‌خواستند بیهوده دو دسته کودکان زیر ۱۳ سال را حفظ کنند... در حقیقت یک قشر از کارخانه‌دارها، یعنی پشم‌ریس‌ها، اکنون به‌ندرت کودکان زیر ۱۳ سال، یعنی نیمه‌وقت‌ها، را استخدام می‌کنند. آنان ماشین‌های کامل‌تر و جدیدی را در انواع گوناگون به کار می‌برند که در نتیجه‌ی آن استخدام کودکان (یعنی کودکان زیر ۱۳ سال) «به کلی کنار گذاشته شده است. به‌عنوان نمونه‌ی این کاهش در شمار کودکان، یک فرایند را ذکر می‌کنم که در آن با افزودن دستگاهی به نام دستگاه قطعه‌زنی به ماشین‌های موجود، کار شش یا چهار کارگر نیمه‌وقت، بنا به خصوصیت هر ماشینی، می‌تواند توسط یک نوجوان (یعنی بالای ۱۳ سال) «انجام شود... نظام کار نیمه‌وقت "محرك" اختراع ماشین قطعه‌زنی بوده است» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۸) [صص ۴۲-۴۳].

۱۱۷ الف. واژه‌ی "wretch" اصطلاح فنی اقتصاد سیاسی انگلستان برای نامیدن کارگر کشاورزی است.

۱۱۸. «اغلب ماشین‌آلات تا زمانی که کار» (منظورش مزد است) «افزایش نیابد، نمی‌توانند به کار گرفته شوند.» (ریکار دو، همان منبع پیش‌گفته، ص ۴۷۹).

زنان به جای اسب برای کشیدن بلم استفاده می‌کنند^{۱۱۹}، زیرا کار مورد نیاز برای تولید اسب و ماشین کمیّت معین دقیقی است، در حالی که کار لازم برای حفظ زنان در شرایط اضافه جمعیت پایین‌تر از هر محاسبه‌ای است. از این‌رو در هیچ‌کجا مانند انگلستان، سرزمین ماشین‌آلات، چنین اتلاف بی‌شماره‌ای از نیروی کار انسانی را برای مقاصد نفرت‌انگیز نمی‌یابیم.

۳. تاثیرات بی‌واسطه‌ی تولید ماشینی بر کارگران

چنان‌که نشان داده شد، انقلاب در وسایل کار آغازگاه صنعت بزرگ است و این وسایل کار دگرگون‌شده تکامل‌یافته‌ترین شکل خود را در درهم‌تنیدگی نظام ماشین‌آلات کارخانه پیدا می‌کند. پیش از بررسی این که چگونه مصالح انسانی در این سازواری عینی گنجانده می‌شوند، برخی از اثرات عمومی این انقلاب را بر خود کارگر بررسی می‌کنیم.

{ ۳ - الف - تصاحب نیروهای کار اضافی توسط سرمایه. کار زنان و کودکان

تا جایی که ماشین‌آلات نیروی عضلانی را زائد می‌کند، به وسیله‌ای برای به کار گرفتن کارگرانی تبدیل می‌شود که نیروی عضلانی اندکی دارند یا رشد جسمانی‌شان ناقص است، اما اندام‌های‌شان انعطاف بیشتری دارد. بنابراین نخستین نتیجه‌ی کاربرد سرمایه‌دارانه‌ی ماشین‌آلات کار زنان و کودکان است! آن وسیله‌ی عظیم جایگزینی کار و کارگران یعنی ماشین، زیر سلطه‌ی مستقیم سرمایه به فوریت با فراخواندن تمام اعضای خانواده‌ی کارگر بدون تمایز سنی و جنسی، به وسیله‌ای برای افزایش تعداد کارگران مزدبگیر تبدیل می‌شود. کار اجباری برای سرمایه‌دار نه تنها جایگزین بازی کودکان شد بلکه بر کار آزادی هم که در چارچوب خانواده، در محدوده‌های اخلاقی، برای خود خانواده انجام می‌شود چنگ انداخت.^{۱۲۰}

۱۱۹. به گزارش کنگره‌ی علوم اجتماعی در ادین‌بورو، اکتبر ۱۸۶۳، رجوع کنید.

۱۲۰. در بحران پنبه‌ای که همراه با جنگ داخلی آمریکا پیش آمد، دکتر ادوارد اسمیت از طرف دولت انگلستان به لانکشاير و چشایر و مناطق دیگر اعزام شد تا گزارشی از وضع بهداشتی کارگران پنبه تهیه کند. وی از جمله گزارش داد که از نقطه‌نظر بهداشتی و صرف‌نظر از این واقعیت که کارگران از محیط کارخانه دور شده‌اند، این بحران فواید بسیاری دارد. زنان کارگر اکنون فراغت کافی دارند که پستان به دهان نوزادان خود بگذارند و آن‌ها را با «شربت گادفری» (یک ماده‌ی مخدر) مسموم نکنند. این زن‌ها همچنین فرصت پیدا کرده‌اند که آشپزی بیاموزند. بدبختانه آموختن این هنر مصادف با زمانی بود که چیزی برای پختن نداشتند. ولی از همین نکته بر می‌آید که سرمایه تا چه حد برای ارزش‌افزایی خود، کارهایی را که برای معاش خانواده الزامی است، غصب نموده است. به همین ترتیب، بحران یادشده از این جهت مورد استفاده قرار گرفت که در آموزشگاه‌های خیاطی به دختران کارگر دوخت و دوز بیاموزند.

ارزش نیروی کار نه تنها بر اساس زمان کار لازم برای حفظ کارگر منفرد بزرگسال بلکه همچنین برای حفظ خانواده‌اش تعیین می‌شود. ماشین با پرتاب اعضای خانواده‌ی کارگر به بازار کار، ارزش نیروی کار انسان را به کل خانواده‌اش تقسیم می‌کند. بدین‌گونه، از ارزش نیروی کار آن می‌کاهد. خرید نیروی کار خانواده‌ای متشکل از ۴ کارگر ممکن است بیشتر از زمانی تمام شود که در گذشته برای خرید نیروی کار رییس خانواده هزینه می‌شد، اما، به نوبه‌ی خود، چهار روز کار جایگزین یک روز کار می‌شود و قیمت آن به نسبت افزایش کار اضافی چهار کارگر به کار اضافی یک نفر کاهش می‌یابد. اکنون خانواده برای این که بتواند زندگی کند، هر چهار نفر آن نه تنها باید برای سرمایه‌دار کار کنند بلکه کار اضافی نیز فراهم آورند. به این ترتیب، می‌بینیم که ماشین آلات، در حالی که با افزایش مصالح انسانی استثمارپذیر که شاخص‌ترین قلمرو استثمار سرمایه را شکل می‌دهد^{۱۲۱}، در همان حال درجه‌ی استثمار را بالا می‌برد.

ماشین همچنین آن میانجی‌ صوری مناسبات سرمایه‌دارانه، قرارداد بین کارگر و سرمایه‌دار، را از بنیاد زیر و رو می‌کند. بر پایه‌ی مبادله‌ی کالاها، نخستین شرط مقدم این بود که سرمایه‌دار و کارگر به‌سان اشخاصی آزاد با یکدیگر مواجه می‌شوند، یعنی به‌عنوان دارندگان مستقل کالاها که طی آن یکی پول و وسایل تولید و دیگری نیروی کار دارد. اما اکنون سرمایه‌دار کودکان و نوجوانان را می‌خرد. پیش‌تر، کارگر نیروی کارش را می‌فروخت، نیرویی که کارگر به‌سان شخصی به‌ظاهر آزاد در اختیار داشت. اکنون او همسر و بچه‌اش را می‌فروشد. او به دلال برده تبدیل می‌شود.^{۱۲۲} تقاضا برای کار کودکان از جهت

→ پس، گویا انقلابی در آمریکا و بحرانی در جهان لازم بود تا دختران کارگرانی که برای سراسر جهان می‌ریسند، دوختن بیاموزند!

۱۲۱. «چون کار زنان بیش از پیش جایگزین کار مردان می‌شود، و به‌ویژه کار کودکان جای کار افراد بزرگسال را می‌گیرد، شمار عددی کارگران بسیار افزایش یافته است. ۳ دختر ۱۳ ساله، با دستمزدی معادل ۶ تا ۸ شیلینگ در هفته، جای مرد بالغی را که دستمزدی بین ۱۸ تا ۴۵ شیلینگ داشت، گرفته‌اند» (توماس دو کینسی، منطق اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۴۴، یادداشت ص ۱۴۷). با توجه به این که برخی از کارکردهای خانواده مانند پرستاری کودک و شیر دادن به نوزادان و غیره را نمی‌توان کاملاً حذف کرد، مادران خانواده که از طرف سرمایه‌دار مصادره شده‌اند، ناگزیرند کم و بیش جایگزینی بیابند. کارهای خانگی از قبیل دوخت و دوز، رفو و غیره نیز باید از راه خرید کالاهای آماده جبران شود. پس، تقلیل هزینه‌های کار خانگی با افزایش هزینه‌های پولی همراه است. بنابراین، هزینه‌ی تولید خانواده‌ی کارگری بالا می‌رود و درآمد اضافی را جبران می‌کند. این نکته نیز باید افزوده شود که مصرف و آماده ساختن وسایل معاش با صرفه‌جویی نیز غیرممکن می‌شود. درباره‌ی این واقعیات که اقتصاد سیاسی رسمی پنهان می‌کند، می‌توان اطلاعات فراوانی را از گزارش‌های بازرسی کارخانه‌ها، گزارش‌های هیئت بررسی کار کودکان و به‌ویژه از گزارش‌های مربوط به بهداشت عمومی به دست آورد.

۱۲۲. کوتاه کردن ساعات کار برای زنان و کودکان در کارخانه‌های انگلیسی را کارگران مرد بزرگسال به زور از سرمایه

ظاهر به تقاضا برای بردگان سیاه شباهت دارد که پیش‌تر در آگهی‌های مجلات آمریکایی یافت می‌شد.

یکی از بازرس‌های کارخانه‌های انگلستان می‌گوید: «توجه‌ام به یک آگهی در یک روزنامه‌ی محلی یکی از مهم‌ترین شهرهای صنعتی منطقه‌ی ما جلب شد. رونوشت آن به این شرح است: ۱۲ تا ۲۰ نوجوان که چهره‌ی آن‌ها کمتر از ۱۳ سال نشان ندهد، مورد نیاز است. مزد ۴ شیلینگ در هفته. به آدرس... رجوع کنید.»^{۱۲۳}

عبارت «چهره‌ی آن‌ها کمتر از ۱۳ سال نشان ندهد» به این موضوع مربوط است که بنا به قانون کار، کودکان زیر ۱۳ سال فقط می‌توانند ۶ ساعت در روز کار کنند. یک پزشک متخصص رسمی («پزشک جوازدهنده») باید سن آن‌ها را تأیید کند. بنابراین، کارخانه‌دار دنبال کودکانی است که بالاتر از ۱۳ سال نشان دهند. بنا به شواهد بازرس‌های کارخانه‌ها، کاهش پرنوسان شمار کودکان زیر ۱۳ سالی که در کارخانه‌ها استخدام می‌شوند و به نحو حیرت‌انگیزی در آمارهای بیست سال گذشته‌ی انگلستان خود را نشان داده، عمدتاً با حمایت پزشکان جوازدهنده است که برای ارضای حرص و طمع سرمایه‌دار برای استثمار و نیاز والدین به شرکت در این قاچاق، سن کودکان را بیشتر گزارش می‌دهند. در بدنام‌ترین محله‌ی لندن، بثنال گرین، صبح‌های دوشنبه و سه‌شنبه بازار عامی برپا می‌شود که در آن کودکان از هر دو جنس، از ۹ سال به بالا، شخصاً خود را برای کار در کارخانه‌های ابریشم‌ریسی لندن عرضه می‌کنند. کودکی می‌گوید: «شرایط معمولی عبارت است از ۱ شیلینگ و ۸ پنی در هفته» (که این به والدین کودک تعلق می‌گیرد) و «۲ پنی برای خودم به علاوه‌ی چای.» این قراردادها فقط برای یک هفته اعتبار دارند. صحنه‌ها و زیبایی که در جریان این بازار دیده و شنیده می‌شود، کاملاً فضاحت‌بار است.^{۱۲۴} هنوز در انگلستان اتفاق

می‌ستاندند. در تضاد با این واقعیت بزرگ، در گزارش سال‌های اخیر هیئت بررسی کار کودکان در می‌پایم که والدین کارگر در ارتباط با کار قاچاقی کودکان ویژگی‌هایی را از خود بروز داده‌اند که به واقع تکان‌دهنده است و کاملاً مانند دلالت برده است. اما سرمایه‌دار ریاکار، چنان‌که از گزارش‌ها مشهود است، این ددمنشی را که خود می‌آفریند، تداوم می‌بخشد و از آن بهره‌برداری می‌کند، و علاوه بر این به نام «آزادی کار» غسل تعمید می‌دهد. «به کار کودکان متوسل شدند... حتی برای این که برای نان روزانه‌ی خود کار کنند. آن‌ها بدون آن‌که طاقت تحمل چنین زحمت نامتناسبی را داشته باشند، بدون کوچکترین آموزشی برای اداره‌ی زندگی آتی خود، از موقعیتی سر در آورده‌اند که از لحاظ مادی و معنوی فاسد است. مورخ یهودی درباره‌ی نابودی اورشلیم از سوی تیتوس خاطر نشان کرده بود که اگر این شهر با چنین شدتی ویران گردید جای شگفتی ندارد زیرا مادری ظالم فرزند خویش را برای ارضای گرسنگی بی‌حد و حصر قربانی کرد» (اقتصاد عمومی متمرکز، کارلیزل، ۱۸۳۳، ص ۶۶).

۱۲۳. الکساندر ردگریو، در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۸، صص ۴۰-۴۱.
 ۱۲۴. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، لندن، ۱۸۶۶، ص ۸۱، زیرنویس ۳۱. افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم

می‌افتد که زنان «کودکان را از کارگاه بیرون بیاورند و به خریداری بدهند که بابت آن‌ها هفته‌ای ۲ شیلینگ و ۶ پنی می‌دهد.»^{۱۲۵} با وجود قوانین، در بریتانیای کبیر شمار پسرانی که توسط والدین‌شان فروخته می‌شوند تا به‌سان ماشین‌های زنده‌ی بخاری پاک‌کن کار کنند (هرچند ماشین‌هایی هست که جایگزین آن‌ها شود)، دست‌کم ۲۰۰۰ نفر است.^{۱۲۶} انقلابی که تحت‌تاثیر ماشین‌آلات در روابط حقوقی بین خریدار و فروشنده‌ی نیروی کار به وجود آمد و سبب شد که کل این معامله شکل و ظاهر قرارداد بین اشخاص آزاد را از دست بدهد، بهانه‌ی قضایی را برای دخالت دولت در امور کارخانه به پارلمان انگلستان داد. هر بار که قانون کار کودکان را در شاخه‌هایی از صنعت که پیش از این تحت شمول آن قرار نگرفته‌اند به ۶ ساعت محدود می‌کند، گلایه‌ها و شکایات کارخانه‌دارها از نو در همه جا می‌پیچد. آنان ادعا می‌کنند که تعدادی از والدین کودکان خود را از صنایعی که تحت شمول قانون قرار دارند بیرون می‌آورند تا آن‌ها را به جایی بفروشند که هنوز «آزادی کار» حاکم است، به بیان دیگر صنایعی که در آن‌ها کودکان زیر ۱۳ سال مجبور می‌شوند همانند بزرگسالان کار کنند و می‌توانند به قیمت بالاتر فروخته شوند. اما چون سرمایه بنا به ماهیت خود هم‌سطح‌کننده است، و بر برابری در شرایط استثمار کار در هر قلمرو تولید به‌عنوان حق ذاتی خود پای می‌فشارد، محدودیت قانونی کار کودکان در یک شاخه از صنعت توسط قانون منجر به محدودیت آن در شاخه‌های دیگر می‌شود.

پیش از این به‌طور ضمنی درباره‌ی نابودی جسمانی کودکان و نوجوانان و نیز زنان کارگر سخن گفتیم که ماشین‌آلات آن‌ها را ابتدا مستقیماً در کارخانه‌های ماشینی که مانند قارچ سبز می‌شوند و بعد به‌طور غیرمستقیم در تمامی شاخه‌های باقیمانده‌ی صنعت تابع استثمار سرمایه می‌کند. در اینجا تنها می‌خواهیم بر یک نکته یعنی مرگ و میر عظیم کودکان کارگران در نخستین سال‌های زندگی‌شان تأکید کنیم. در ۱۶ ناحیه‌ی ثبتي که انگلستان را تقسیم کرده‌اند، به ازای هر ۱۰۰،۰۰۰ کودک زیر یک سال زنده، به‌طور میانگین ۹،۰۸۵ مرگ در سال (در یک منطقه فقط ۷،۰۴۷ مورد) گزارش شده است. در ۲۴ ناحیه آمار مرگ و میر بیش از ۱۰،۰۰۰ و کمتر از ۱۱،۰۰۰ مورد است؛ در ۳۹ ناحیه بیش از ۱۱،۰۰۰ و کمتر از ۱۲،۰۰۰ مورد است؛ در ۴۸ ناحیه بیش از ۱۲،۰۰۰ و کمتر از ۱۳،۰۰۰ مورد است؛ در ۲۲ ناحیه بیش از ۲۲،۰۰۰ مورد؛ در ۲۵ ناحیه بیش از ۲۱،۰۰۰ مورد؛ در ۱۷ ناحیه بیش از ۲۲،۰۰۰ مورد؛ در ۱۱ ناحیه بیش از ۲۳،۰۰۰؛ در هوو، ولورهامپتون، اشتون‌اندرلاین و پرستون بیش از ۲۴،۰۰۰ مورد؛ در ناتینگهام، استوک‌پورت و برادفورد بیش از ۲۵،۰۰۰

→ آلمانی: [صنعت ابریشم بنال‌گرین اکنون تقریباً از بین رفته است.

۱۲۵. هیت بررسی کار کودکان. گزارش سوم، لندن، ۱۸۶۴، ص ۵۳، زیرنویس ۱۵.

۱۲۶. همان منبع، گزارش پنجم، ص ۲۲، زیرنویس ۱۳۷.

مورد؛ در ویس بیچ ۲۶،۰۰۱ مورد و در منچستر ۲۶،۱۲۵ مورد.^{۱۲۷} چنان‌که یک تحقیق رسمی پزشکی در سال ۱۸۶۱ نشان داده است، میزان بالای مرگ و میر، صرف‌نظر از شرایط محلی، اساساً ناشی از کار مادران در خارج از خانه و بی‌توجهی و عدم مراقبت ناشی از غیبت آنان است که شامل مواردی مانند تغذیه‌ی ناکافی، غذای نامناسب و استفاده از مواد مخدر و غیره می‌باشد؛ علاوه بر این، این وضع موجب دوری غیرطبیعی مادر از فرزند و در نتیجه موجب گرسنگی دادن عمدی و زهر دادن به کودکان می‌شود.^{۱۲۸} برعکس، در آن نواحی کشاورزی «که اشتغال زنان به کمترین حد رسیده است، میزان مرگ و میر بسیار پایین است.»^{۱۲۹} با این همه، هیئت تحقیق سال ۱۸۶۱ به این نتیجه‌ی نامنتظره رسید که در برخی نواحی صرفاً کشاورزی در کنار دریای شمال، میزان مرگ و میر کودکان زیر یک سال تقریباً با میزان مرگ و میر بدترین نواحی صنعتی برابر است. بنابراین، به دکتر جولین هانتز مأموریت دادند که این پدیده را در محل مورد تحقیق قرار دهد. گزارش او در ششمین گزارش بهداشت عمومی گنجانده شده است.^{۱۳۰} تا آن زمان گمان می‌رفت که کودکان در نتیجه‌ی مالاریا و سایر بیماری‌های خاص نواحی پست و مرداب‌زار تلف می‌شوند. اما این تحقیق خلاف آن را نشان داد:

«درست همان دلیل که مالاریا را ریشه‌کن می‌سازد، یعنی تبدیل زمین از مرداب‌زار در زمستان و نیز چراگاه لخت به گندم‌زار پرحاصل، موجب بالا بودن استثنایی میزان مرگ و میر کودکان بوده است.»^{۱۳۱}

هفتاد پزشک که دکتر هانتز در آن نواحی مورد تحقیق قرار داد، در این مورد «به‌نحو شگفت‌انگیزی هم‌رأی بودند». در واقع، انقلاب در زراعت منجر به رواج نظام صنعتی شده است.

«زنان متاهل، که در یک دسته با پسران و دختران کار می‌کنند، توسط مردی که «سردسته» نام دارد و دسته‌ها را یک‌جا اجاره می‌دهد، در مقابل مبلغ معینی در اختیار

۱۲۷. بهداشت عمومی، گزارش ششم، لندن، ۱۸۶۴، ص ۳۴-۱۵

۱۲۸. «سند فوق» (تحقیق ۱۸۶۱) «... علاوه بر این نشان داد که در حالی که اطفال تحت شرایطی که توصیف شد به دلیل غفلت و عدم مراقبتی که ناشی از کار کردن مادرانشان است از بین می‌روند، خود مادران به قدری با فرزندان خود خشن و غیرطبیعی رفتار می‌کنند که معمولاً از مرگ آن‌ها غم چندانی ندارند و حتی گاهی... خود دست به اقدامات مستقیمی برای نابود کردن آن‌ها می‌زنند.» (همان منبع)

۱۲۹. همان منبع، ص ۵۴۵.

۱۳۰. صص ۴۵۴-۴۶۳. «گزارش‌های دکتر هنری جولین هانتز درباره‌ی مرگ و میر زیاد اطفال در برخی مناطق روستایی انگلستان».

۱۳۱. بهداشت عمومی، گزارش ششم، لندن، ۱۸۶۴، صص ۳۵، ۴۵۵-۴۵۶.

۱۵. [افزوده به زیرنویس در متن فرانسه:] در روستاهای کشاورزی فرانسه، مرگ و میر کودکان کارگر زیر یک سال بین ۲۰ تا ۲۲ درصد است (میزان مرگ و میر در شهر روبه). در شهر مول هاوس این رقم در سال ۱۸۶۳ به ۳۳ درصد رسید. نرخ مرگ و میر در آن شهر همیشه ۳۰ درصد بوده است. آقای دوپلر در اثری که به فرهنگستان پزشکی ارائه کرده نشان داده است که مرگ و میر کودکان در خانواده‌های صرفه ۱۰ درصد و در میان کودکان کارگر ریسنده دست کم ۲۵ درصد بوده است (سخنرانی آقای بوده در فرهنگستان پزشکی، جلسه‌ی ۲۷ نوامبر ۱۸۶۶). در بولتن شماره ۲۸ جامعه‌ی صنعتی مول‌هاوس پسر «تحلیل‌رفتن دهشتاک قوای طبقه‌ی کارگر» تأکید شده است.

کشاورز قرار می‌گیرند. گاهی این دسته‌ها فرسنگ‌ها از دهکده‌ی خود دور می‌شوند؛ آنان را می‌توان صبح‌ها و عصرها در جاده‌ها دید؛ دامن‌هایی کوتاه، ژاکت و چکمه‌های مناسب و گاهی شلوار می‌پوشند، فوق‌العاده قوی و سالم به نظر می‌رسند اما به اخلاقیات رایج آلوده شده‌اند و به نتایج و خیمی بی‌اعتنا هستند که عشق‌شان به این کار و زندگی مستقل برای فرزندان بدبخت‌شان که در خانه تحلیل می‌روند همراه می‌آورد.^{۱۳۲}

تمامی پدیده‌های مربوط به نواحی صنعتی، از جمله کودکان کشتی پنهان و منگ کردن کودکان با تریاک در اینجا با درجاتی بالاتر باز تولید می‌شود.^{۱۳۳}

دکتر سیمون، مقام پزشکی هیئت مشاوران سلطنتی و سرپرست اصلی گزارش‌هایی درباره‌ی بهداشت عمومی، می‌گوید: «شناخت من از چنین مفاسدی شاید توجیه‌گر شک و تردید عمیق من به استخدام صنعتی گسترده‌ی زنان بزرگسال باشد.»^{۱۳۴} آقای بیکر، بازرس کارخانه‌ها، در گزارش رسمی خود فریاد می‌کشد: «اگر زنان متاهلی که خانواده‌ای دارند از کار کردن در هر نوع صنایع نساجی ممنوع بشوند، به واقع برای نواحی صنعتی انگلستان شادی‌بخش خواهد بود.»^{۱۳۵}

انحطاط اخلاقی که ناشی از استثمار کار زنان و کودکان توسط سرمایه‌داری است، توسط فریدریش انگلس در کتابش با عنوان **شرایط طبقه‌ی کارگر در انگلستان** و دیگر نویسندگان چنان جامع مطرح شده است که من فقط به نام بردن از آن‌ها اکتفا می‌کنم. اما این انحطاط فکری که نتیجه‌ی دگرگونی تصنعی انسان‌های نابالغ به ماشین‌های صرف جهت تولید ارزش اضافی است (و تمایز روشنی میان این وضعیت و حالت نادانی طبیعی وجود دارد که در آن ذهن را کد می‌ماند بدون آن‌که توانایی خود را برای تکامل و باروری طبیعی از دست دهد)، سرانجام حتی پارلمان انگلستان را ناگزیر ساخت تا آموزش ابتدایی را در تمامی صنایعی که تابع قانون کار هستند، شرط قانونی استفاده‌ی «بارآور» از کودکان کمتر از ۱۴ سال قرار دهد. روح تولید سرمایه‌داری از تنظیم مضحک مواد به اصطلاح آموزشی

۱۳۲. همان منبع، ص ۴۵۶.

۱۳۳. در مناطق کشاورزی مانند کارخانه‌های انگلستان مصرف تریاک میان کارگران بزرگسال، چه مرد و چه زن، روزانه گسترش می‌یابد. «گسترش فروش تریاک... هدف بزرگ برخی از بازرگانان عمده است. دارو فروش‌ها آن را رایج‌ترین قلم می‌دانند.» (همان منبع، ص ۴۵۹) کودکانی که تریاک به خوردشان می‌دهند «مانند انسان‌های پیر چروکیده می‌شوند» یا «مانند میمون‌های کوچک خشکیده و فرتوت می‌شوند» (همان منبع، ص ۴۶۰) در اینجا می‌بینیم که هند و چین انتقام خود را از انگلستان می‌گیرند. ۱۳۴. همان منبع، ص ۲۷.

۱۳۵. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۵۹. این بازرس کارخانه پیش‌تر دکتر بوده است.

قانون کار، از نبودن کوچکترین سازوکار اجرایی که سبب می‌شود تا این آموزش اجباری بار دیگر خیالی شود، از مخالفت خود کارفرمایان با این مواد آموزشی و از نیرنگ‌ها و ترفندهایی که برای طفره رفتن از آن به کار می‌بندند، آشکارا سر برمی‌آورد.

«در این مورد تنها قانونگذار شایسته‌ی سرزنش است چرا که قانونی گمراه‌کننده تصویب کرده که ظاهراً بر مبنای آن کودکانی که در کارخانه‌ها استخدام شده‌اند، آموزش خواهند دید اما شامل هیچ مقرراتی نیست که به موجب آن این هدف ادعایی را تضمین نماید. در این قانون چیزی جز این وجود ندارد که کودکان در روزهای معینی از هفته، و برای ساعات معینی در روز (سه ساعت)، درون چهار دیوار محلی که مدرسه نامیده می‌شود، محبوس شوند و کارفرمای کودک هر هفته تأییدیه‌ای در این مورد دریافت خواهد کرد که شخصی به‌عنوان معلم یا معلمه آن را امضا کرده است.»^{۱۳۶}

پیش از تصویب اصلاحیه‌ی قانون کار سال ۱۸۴۴، اغلب اتفاق می‌افتاد که تأییدیه‌ی حضور کودک در مدارس توسط معلم یا معلمه با یک ضربدر امضا شده بود چرا که خود آن‌ها نیز قادر به خواندن نبودند.

«در یک مورد، هنگام بازدید از محلی که مدرسه نامیده و از آنجا تأییدیه‌ی حضور در مدرسه صادر می‌شد، از نادانی معلم چنان شگفت‌زده شدم که به او گفتم: «ببخشید آقا، شما می‌توانید بخوانید؟» و او چنین پاسخ داد: «ای، یک کم!» و در توجیه این که چرا تأییدیه‌ها را صادر می‌کند چنین افزود: «به هر حال، بیش از شاگردانم می‌دانم.»

هنگامی که لایحه‌ی سال ۱۸۴۴ آماده می‌شد، بازرس‌ها وضعیت شرم‌آور مکان‌هایی را که مدرسه نامیده می‌شدند و تأییدیه‌هایی که آنان بنا به قانون مجبور بودند مورد تصدیق قرار دهند، فاش ساختند؛ اما تنها موفقیتی که کسب کردند این بود که از زمان تصویب قانون ۱۸۴۴،

«اعداد مندرج در تأییدنامه‌های مدارس باید با دست خط معلم مدرسه باشد که در ضمن نام و نام خانوادگی‌اش را به‌طور کامل امضا کند.»^{۱۳۷}

سیر جان کین‌کید، بازرس کارخانه‌های انگلستان، تجارب رسمی مشابهی را نقل می‌کند:

۱۳۶. لئونارد هورنر، در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۷، ص ۱۷.

۱۳۷. لئونارد هورنر در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۵، صص ۱۸-۱۹.

«نخستین مدرسه‌ای که بازدید کردیم توسط خانمی به نام آن کیلین (Ann Killin) اداره می‌شد. هنگامی که از او خواستیم نامش را هجی کند، بلافاصله خطا کرد و نام خود را با C هجی کرد اما فوراً آن را تصحیح کرد و گفت نامش با K شروع می‌شود. با این همه، هنگامی که به امضای او در پای دفتر ثبت تأییدنامه‌ها نگاه کردیم، متوجه شدم که وی نام خود را به حروف مختلف نوشته است، علاوه بر این خط او جای تردیدی در مورد عدم صلاحیتش برای تدریس باقی نمی‌گذاشت. وی خود نیز اعتراف کرد که نمی‌تواند دفتر ثبت را تنظیم کند... در دومین مدرسه اتاق درس ۴/۵ متر طول و ۳ متر عرض داشت و در این فضا ۷۵ کودک چیز نامفهومی را زمزمه می‌کردند.»^{۱۳۸} «اما فقط در این محیط‌های فلک‌زده نیست که کودک تأییدنامه حضور در مدارس را بدون هیچ آموزش باارزشی دریافت می‌کنند، زیرا در بسیاری از مدارس که آموزگار باصلاحیتی دارند تلاش‌های او تأثیر اندکی بر انبوه کودکان سردرگمی دارد که از همه سنین، از ۳ ساله تا سنین بالاتر، در آن شرکت می‌کنند؛ درآمد وی که در بهترین حالت ناچیز است، به پنی‌هایی وابسته است که از بیشترین تعداد کودکانی دریافت می‌کند که امکان چپیدن در کلاس درس را دارند. به این وضعیت باید اثاث محقر مدرسه، کمبود کتاب و سایر مواد آموزشی و نیز تأثیر دلسردکننده‌ای را افزود که فضای بسته و مشمئزانگیز بر کودکان بیچاره می‌گذارد. من در بسیاری از این مدارس بوده‌ام و ردیف‌هایی از کودکان را دیده‌ام که مطلقاً کاری انجام نمی‌دهند، و این کودکان همان کسانی هستند که حضورشان در مدرسه مورد تأیید قرار می‌گیرد و در آمارها به‌عنوان آموزش دیده قلمداد می‌شوند.»^{۱۳۹}

در اسکاتلند، کارفرمایان تا حد امکان تلاش می‌کنند تا مانع استخدام کودکانی شوند که مکلف به حضور در مدارس هستند.

[«همین کافی‌ست که دشمنی عظیم کارخانه‌دارها را با مواد آموزشی قانون کار نشان دهد.»^{۱۴۰}]^{۱۶}

این وضعیت در کارخانه‌های چاپ چیت که تابع قانون کار ویژه‌ای هستند^{*}، به مضحک‌ترین و منزجرکننده‌ترین حالت جلوه می‌کند. طبق مقررات:

16. م. فا؛ این فراز در متن اصلی انگلیسی سند چنین است: «نیازی به استدلال بیشتر نیست که ثابت کند بندهای آموزشی قانون کار، که در میان کارخانه‌دارها چنین مورد بی‌مهری قرار گرفته، در ابعاد وسیعی منجر به آن شده که این دسته از کودکان به یکسان از کار کردن و مزایای آموزش که توسط این قانون در نظر گرفته شده بازداشته شوند.»

۱۳۸. میر جان کین کید، در گزارش‌های بازرش‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۸، صص ۳۱-۳۲.

۱۳۹. لئونارد هورنر، در گزارش‌های بازرش‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۷، صص ۱۷-۱۸.

۱۴۰. سر جان کین کید، در گزارش‌های بازرش‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، صص ۶۶.

* قانون کارخانه‌های چاپ ۱۸۲۵، رجوع کنید به صفحه‌ی ۳۲۸ کتاب حاضر - م. ا.

«هر کودک، پیش از استخدام در یکی از کارخانه‌های چاپ، در مدت ۶ ماهی که مقدم بر روز نخست اشتغالش است، باید دست‌کم به مدت ۳۰ روز و ۱۵۰ ساعت در مدرسه حضور یافته باشد. وی در ادامه‌ی کارش در کارخانه‌ی چاپ، در هر دوره‌ی ۶ ماهه باید یک دوره‌ی ۳۰ روزه برابر با ۱۵۰ ساعت به مدرسه برود... حضور در مدارس از ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر مقرر شده است. در صورتی که حضور در مدرسه کمتر از $2\frac{1}{3}$ ساعت و بیش از ۵ ساعت باشد، بخشی از ۱۵۰ ساعت محسوب نمی‌شود. در شرایط متعارف، کودکان صبح‌ها و بعدازظهرها به مدت ۳۰ روز، دست‌کم ۵ ساعت در هر روز به مدرسه می‌روند و پس از انقضای ۳۰ روز، در صورت کسب ۱۵۰ ساعت مطابق آیین‌نامه‌ی حضور در مدرسه، [یا اگر بخواهیم به زبان خودشان صحبت کنیم، هنگامی که "کتاب" شان تمام شده باشد،] ۱۷ به کارخانه‌های چاپ باز می‌گردند تا ۶ ماه کار کردن تمام شود و در این هنگام مهلت آموزشی جدیدی فرامی‌رسد و از نو به مدرسه می‌روند تا باز کتاب‌شان تمام شود... بسیاری از پسرهایی که در تعداد ساعت لازم در مدرسه حضور داشته‌اند و پس از پایان ۶ ماه کار در کارخانه‌ی چاپ دوباره به مدرسه باز می‌گردند، در همان شرایطی قرار دارند که برای نخستین بار در مدرسه به‌عنوان کارگران چاپچی حضور یافته بودند، [و من یقین دارم] ۱۸ که تمام آموزشی که در دوره‌ی پیشین حضور خود در مدرسه فراگرفته بودند، از یاد می‌برند... در سایر کارخانه‌های چاپ مدرسه رفتن کودکان کاملاً به مقتضیات کار در این کارخانه‌ها وابسته است. تعداد ساعات آموزشی مقرر در هر دوره‌ی شش ماهه با تقسیم زمان‌های ۳ تا ۵ ساعته در هر بار که شاید به کل شش ماه گسترش یابد، کسب می‌شود... به‌عنوان نمونه، ممکن است یک روز کودک از ساعت ۸ تا ۱۱ صبح و روز دیگر از ۱ بعدازظهر تا ۴ بعدازظهر به مدرسه برود و دوباره برای چند روز در مدرسه پیدا نشود و بعد از ۳ بعدازظهر تا ۶ بعدازظهر به مدرسه بیاید. سپس ممکن است ۳ یا ۴ روز متوالی یا یک هفته در مدرسه حضور یابد و بعد ۳ هفته یا یک ماه در مدرسه نباشد تا این که کارفرمایی که او را استخدام کرده در روزهای بیکاری یا ساعات بیکاری به او نیاز نداشته باشد؛ بدین سان، کودک به واقع از مدرسه به کار و از کار به مدرسه پرتاب می‌شود تا مجموع ۱۵۰ ساعت پر شود.» ۱۴۱

۱۷. م. فاه این جمله در متن اصلی انگلیسی سند نیست.

۱۸. م. فاه این جمله در متن اصلی انگلیسی سند نیست.

۱۴۱. الکساندر ردگریو، در گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۵۷، صص ۴۱-۴۲. در آن صنایعی که از مدتی پیش قانون واقعی کار (و نه قانون کار منسوجات چاپی که در متن بدان اشاره شده) حکمفرما شده، موانع روبرو با اجرای بندهای آموزشی قانون کار در سال‌های اخیر تا حدودی برطرف شده است. در صنایعی که قانون کار

نظام ماشینی با افزودن عظیم زنان و کودکان به ترکیب کارکنان، سرانجام مقاومت کارگران مرد را که همچنان در مقابل استبداد سرمایه در دوره‌ی تولیدکارگاهی مقاومت می‌کردند، در هم می‌شکند.^{۱۴۲}

{ ۳ - } ب - طولانی‌شدن کار روزانه

علاوه بر این که ماشین قدرتمندترین وسیله برای افزایش بهره‌وری کار، یعنی کوتاه کردن زمان کار لازم برای تولید کالاهاست، همچنین به‌عنوان حامل سرمایه، در ابتدا در صناعی که بی‌واسطه تحت‌تاثیر آن قرار گرفتند، قدرتمندترین وسیله برای طولانی‌کردن کار روزانه فراتر از حدود طبیعی است. از یک سو، ماشین شرایط جدیدی را به وجود می‌آورد که به سرمایه اجازه می‌دهد تا عنان از این گرایش پایدار خود بردارد، و از سوی دیگر انگیزه‌ی جدیدی را به وجود می‌آورد که ولع سرمایه را برای تصاحب کار غیر تشدید می‌کند.

در وهله‌ی نخست، حرکت و عمل و وسایل کار در ماشین آلات از کارگر مستقل می‌شود. وسایل کار در خود و برای خود به متحرک همیشگی (perpetuum mobile) صنعتی تبدیل می‌شوند که اگر با محدودیت‌های طبیعی معینی از نوع ضعف جسمانی و اراده‌ی دستیاران انسانی‌اش روبرو نمی‌شدند، برای همیشه به تولید ادامه می‌دادند. به این ترتیب، ماشین خودکار به‌عنوان سرمایه، و به‌عنوان سرمایه‌ای که در وجود سرمایه‌دار آگاهی و اراده دارد، با کششی درونی جان می‌گیرد تا حدود طبیعی مقاومت انسانی را، که سرشار از عدم‌تمایل اما انعطاف‌پذیر است، به اجبار به کمترین حد کاهش دهد.^{۱۴۳} این مقاومت خودبه‌خود در نتیجه‌ی آسانی ظاهری کار ماشینی و وجود عناصر مطیع و

→ حاکم نیست، هنوز افکار آقای گدس، یک کارفرمای شیشه‌ساز، به نحو‌گسترده‌ای تسلط دارد. وی به وایت، یکی از بازرس‌های هیئت تحقیق چنین گفته بود: «تا آنجا که من درک می‌کنم این مقدار آموزش زیادی که از چند سال پیش به بخشی از طبقه‌ی کارگر داده شده، زیان‌آور است. خطرناک است زیرا موجب استقلال طبقه‌ی کارگر می‌شود» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، لندن، ۱۸۶۵، ص ۲۵۳).

۱۴۲. «آقای ی. که کارخانه‌دار است، به من گفت که برای دستگاه‌های بافندگی خودکارش فقط زنان را استخدام می‌کند... وی زن‌های متأهل را ترجیح می‌دهد، به ویژه آن‌هایی که خانواده‌ای دارند و از جهت تأمین معاش خود به آنان وابسته‌اند. به گفته‌ی وی، اینان دقیق‌تر و مطیع‌تر از زنان مجردند و مجبورند تا سر حد امکان تلاش چشمگیری کنند تا معاش خود را تأمین کنند. به این طریق، آن فضايل که شخصیت زنانه را مشخص می‌کند، به یک پیش‌داوری درباره‌ی آنان تبدیل می‌شود - تمامی اخلاق و ظرافتی که در نهاد زنانه است، وسیله‌ی بردگی و آزارشان می‌شود» (لایحه‌ی ده ساعت کار در کارخانه. سخنرانی لرد اسلی، ۱۵ مارس، لندن، ۱۸۴۴، ص ۲۵).

۱۴۳. «از زمان رواج عمومی ماشین‌های گران‌قیمت، طبیعت انسانی مجبور شد بیش از قدرت متوسط خویش نیرو صرف کند» (رابرت اوئن، ملاحظاتی درباره‌ی اثرات نظام تولیدی، ویراست دوم، ۱۸۱۷، ص ۱۶).

انعطاف‌پذیری چون زنان و کودکان کاهش می‌یابد.^{۱۴۴}

چنان‌که دیدیم، بهره‌وری ماشین‌الات با مقدار ارزش انتقال‌داده شده توسط آن به محصول نسبت معکوسی دارد. هر چه دوره‌ی کارکرد آن طولانی‌تر باشد، توده‌ی محصولی که ارزش اضافه‌شده‌ی ماشین بر آن تقسیم می‌شود بیشتر خواهد بود، و بخشی از آن ارزش که به هر کالای منفرد اضافه می‌شود کم‌تر می‌گردد. با این همه، دوره‌ی فعال حیات ماشین‌الات آشکارا برحسب طول کار روزانه یا مدت فرایند کار روزانه ضرب در تعداد روزهایی که طی آن این فرایند تکرار می‌گردد، تعیین می‌شود.

فرسودگی یک ماشین به هیچ‌وجه با زمان بهره‌برداری از آن انطباق دقیق ریاضی ندارد. و حتی اگر هم چنین چیزی را فرض کنیم، ماشینی که ۱۶ ساعت در روز به مدت $7\frac{1}{4}$ سال کار می‌کند دوره‌ی کارکردش برابر با حالتی است که فقط روزی ۸ ساعت به مدت ۱۵ سال کار می‌کند و ارزش بیشتری را به کل محصول انتقال نمی‌دهد. با این همه، در مورد اول ارزش ماشین دو برابر سریع‌تر از مورد دوم باز تولید می‌شود، و سرمایه‌دار با استفاده از همان ماشین طی $7\frac{1}{4}$ سال همان قدر ارزش اضافی جذب می‌کند که در مورد دوم طی ۱۵ سال.

فرسایش مادی ماشین دو علت دارد. از یک سو، ناشی از بهره‌برداری از آن است، مانند سکه‌های پول که در نتیجه‌ی گردش فرسوده می‌شوند، و از سوی دیگر ناشی از عدم بهره‌برداری از آن است، مانند شمشیری که در غلاف است و زنگ می‌زند. در این مورد، ماشین توسط عناصر طبیعی خورده می‌شود. فرسایش از نوع اول کم و بیش نسبت مستقیم با میزان بهره‌برداری از ماشین و فرسایش از نوع دوم تا حد معینی نسبت معکوس با آن دارد.^{۱۴۵}

اما علاوه بر فرسایش مادی، ماشین دستخوش چیزی می‌شود که شاید بتوان آن را

۱۴۴. انگیزی‌ها گرایش دارند نخستین شکل پدیداری تجربی یک چیز را علت آن بدانند. به همین دلیل، اغلب کودکان دزدی سرمایه را در آغاز پیدایش نظام کارخانه‌ای در نوانخانه‌ها و پرورشگاه‌ها، که این هاروت جدید به مدد آن توده‌ای از مصالح بی‌اراده و مطیع انسانی را جذب کرد، علت طولانی شدن زمان کار در کارخانه‌ها تلقی می‌کنند. مثلاً فیلدن که خود یک کارخانه‌دار انگلیسی است، می‌گوید: «بدیهی است که زمان کار طولانی در شرایطی به وجود آمد که تعداد کودکان بینوای بخش‌های مختلف کشور به قدری زیاد شد که کارفرمایان را از استخدام کارگران بی‌نیاز ساخت؛ آنان سپس به کمک این مصالح بینوای انسانی به دست آمده از این راه، طولانی شدن زمان کار را به یک رسم تبدیل ساختند و به آسانی توانستند آن را به همسایگان خود نیز تحمیل کنند» (جان فیلدن، مسیر نظام کارخانه‌ای، لندن، ۱۸۶۳، ص ۱۱). ساوندرس، بازرسی کارخانه‌ها، در گزارش سال ۱۸۴۴ خود درباره‌ی کار زنان می‌گوید: «میان زنان کارگر کسانی هستند که فقط به استثنای چند روز، هفته‌های متوالی، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۲ شب به کار مشغولند و کمتر از ۲ ساعت برای خوردن غذا و وقت در اختیار دارند، چنان‌که طی ۵ روز در هفته از هر ۲۴ ساعت فقط ۶ ساعت برای آن‌ها می‌ماند تا به خانه بروند و استراحت کنند و باز گردند».

۱۴۵. [کارگران هنگامی که اعتصاب می‌کنند - م.] با کار نکردن باعث... خسارت دیدن بخش‌های متحرک و حساس سازوکار فلزی دستگاه می‌شوند» (بور، اثر پیش‌گفته، ص ۲۸).

فرسودگی معنوی نامید. ماشین ارزش مبادله از دست می‌دهد، خواه به این علت که ماشین‌هایی از همان نوع ارزان‌تر از گذشته تولید می‌شوند خواه به این دلیل که ماشین‌های بهتری به رقابت با آن می‌پردازند.^{۱۴۶} با این همه در هر دو مورد، هر قدر هم ماشین تازه و پر قدرت باشد، ارزش آن دیگر نه بر اساس زمان کار لازم عملاً شیثیت یافته در آن بلکه با زمان کار لازم برای بازتولید آن یا بازتولید ماشین بهتری تعیین می‌شود. بنابراین، کم و بیش دچار کاهش ارزش می‌شود. هر چه دوره‌ی بازتولید کل ارزش آن کوتاه‌تر شود، خطر فرسودگی معنوی کمتر می‌شود؛ و هر چه کار روزانه طولانی‌تر باشد، آن دوره کوتاه‌تر است. هنگامی که ماشین در شاخه‌ی خاصی از تولید برای نخستین بار وارد می‌شود، روش‌های جدیدی برای بازتولید ارزان‌تر آن پی در پی ایجاد می‌شوند^{۱۴۷}، و همین امر نه تنها در مورد بهبود اجزای منفرد یا دستگاه‌های جزئی ماشین بلکه در ارتباط با کل ساختمان آن صادق است. بنابراین، در روزهای نخست عمر ماشین است که این انگیزه‌ی ویژه برای طولانی کردن زمان کار روزانه به شدت احساس می‌شود.^{۱۴۸}

در صورت ثابت ماندن همه‌ی شرایط و معلوم بودن زمان کار روزانه، بهره‌کشی از دو برابر عده‌ی کارگران نه تنها مستلزم دو برابر کردن آن بخش از سرمایه‌ی ثابتی است که صرف ماشین‌آلات و تأسیسات می‌شود، بلکه آن بخش از سرمایه‌ی ثابت که برای خرید مواد خام و مواد کمکی صرف می‌شود نیز باید دو برابر شود. با طولانی‌تر کردن کار روزانه مقیاس تولید گسترش می‌یابد، و این در حالی است که آن بخش از سرمایه که برای ماشین‌آلات و تأسیسات صرف شده است، بدون تغییر باقی می‌ماند.^{۱۴۹} بنابراین، نه تنها

۱۴۶. همان «ریسنده‌ی منجستری» که پیش از این به او اشاره شد* (تایمز مورخ ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲) در شمارش هزینه‌های مربوط به ماشین‌آلات چنین محاسبه می‌کند: «این (یعنی هزینه‌ی فرسودگی ماشین‌آلات)» به منظور جبران زیانی است که پیوسته از کنار گذاشتن ماشین‌آلات پیش از فرسودگی کامل آن‌ها و جایگزینی‌شان با ماشین‌های نو و ساخت بهتر ناشی می‌شود.»

* به صفحه‌ی ۲۳۷ کتاب حاضر رجوع کنید. - م. ۱.

۱۴۷. «به‌طور تخمینی برآورد می‌شود که ساخت نخستین نمونه از ماشینی که جدیداً اختراع می‌شود، ۵ برابر بیشتر هزینه دارد تا ساخت دومین نمونه از آن» (بابیج، اثر پیش‌گفته، صص ۲۱۱-۲۱۲).

۱۴۸. «از چند سال پیش، به دلیل نوآوری‌های مهم و متعدد در توربافی، یک ماشین که از شرایط خوبی برخوردار بوده، با قیمت اولیه‌ی ۱۲۰۰ پوند پس از چند سال به مبلغ ۶۰ پوند به فروش رفته است... نوآوری‌ها با چنان سرعتی پی‌درپی انجام می‌شوند که حتی برخی ماشین‌هایی که هنوز تمام نشده‌اند روی دست سازندگان خود باقی می‌مانند، زیرا ماشین‌های جدید باعث می‌شوند که آن‌ها کهنه تلقی شوند» (بابیج، اثر پیش‌گفته، صص ۲۳۳). بنابراین، در این دوره‌ی «توفان و فشار»، کارخانه‌دارهای توربافی به سرعت با استخدام دو برابر تعداد کارگران موجود زمان کار ۸ ساعته را به ۲۴ ساعت رساندند.

۱۴۹. «بدیهی است که در میان جزر و مد بازار و انبساط و انقباض پی در پی تقاضا، همواره مواردی پیدا می‌شود که

ارزش اضافی افزایش پیدا می‌کند بلکه هزینه‌های لازم برای این بهره‌کشی نیز کاهش می‌یابد. مسلماً چنین وضعیتی کم و بیش با هر طولانی‌کردن کار روزانه اتفاق می‌افتد، اما در اینجا این جنبه از اهمیت بسیار تعیین‌کننده‌ای برخوردار می‌شود زیرا کفهی آن بخش از سرمایه که به وسایل کار تبدیل شده، اکنون سنگین‌تر می‌شود.^{۱۵۰} تکامل بهره‌برداری از ماشین در واقع بخش همیشه رو به رشدی از سرمایه را به شکلی پیوند می‌زند که در آن، از یک سو، پیوسته قادر به ارزش‌افزایی است و از سوی دیگر، هم ارزش مصرفی و هم ارزش مبادله‌ای را هنگام محرومیت از تماس با کارزنده از دست می‌دهد. آقای اش‌ورث، یکی از سلاطین پنبه‌ی انگلستان، درس زیر را به پروفیسور ناسو و سنیور می‌آموزاند:

«هنگامی که کشاورزی بیل خود را زمین می‌گذارد، سرمایه‌ای به ارزش هیجده پنی را طی آن مدت بی‌فایده ساخته است. هنگامی که یکی از آدم‌های ما» (کارگران کارخانه‌ی ما) «کارخانه را ترک می‌کند، سرمایه‌ای به ارزش ۱۰۰,۰۰۰* پوند را بی‌فایده ساخته است.»^{۱۵۱}

فقط به این موضوع فکر کنید! سرمایه‌ای را که ۱۰۰,۰۰۰ پوند می‌ارزد، حتی برای یک لحظه «بی‌فایده» کنند! واقعاً بی‌شرمانه است که یک نفر از آدم‌های ما کارخانه را ترک کند! همان‌طور که سنیور از اش‌ورث آموخته است، استفاده‌ی فزاینده از ماشین‌آلات طولانی‌شدن فزاینده‌ی کار روزانه را «دلپذیر» می‌سازد.^{۱۵۲} ماشین نه تنها به‌طور مستقیم با کاهش ارزش نیروی کار و ارزان‌کردن غیرمستقیم آن از طریق کاهش قیمت کالاهایی که برای بازتولید آن لازم است، بلکه همچنین هنگامی که

→ کارخانه‌دار می‌تواند سرمایه‌ی شناور اضافی را به کار ببرد بدون آن‌که بر سرمایه‌ی ثابت خود بیفزاید... این در صورتی است که بتوان بدون صرف هزینه‌های اضافی برای تأسیسات و ماشین‌آلات، مقادیر اضافی مواد خام را فراهم آورد» (ر. تورن، درباره‌ی مردها و ترکیب، لندن، ۱۸۳۴، ص ۶۴).

۱۵۰. در اینجا این موضوع فقط برای بیان جامعیت موضوع بیان شده است، زیرا در جلد سوم کتاب است که به نرخ سود، یعنی نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه‌ی پرداخت‌شده، می‌پردازم.

* در متن سنیور ۱۰۰ پوند - م. ف.

۱۵۱. سنیور، نامه‌هایی درباره‌ی قانون کار، لندن، ۱۸۳۷، صص ۱۳-۱۴.

۱۵۲. نسبت بالای سرمایه‌ی ثابت به سرمایه‌ی در گردش... موجب آن می‌شود که ساعات طولانی‌کار دلپذیر شود. با استفاده‌ی فزاینده از ماشین‌آلات و غیره، «انگیزه‌های طولانی‌کردن ساعات کار بیشتر می‌شود زیرا تنها وسیله‌ای است که به مدد آن بخش بزرگی از سرمایه‌ی ثابت می‌تواند سودآور شود» (همان منبع، صص ۱۱-۱۳). «در یک کارخانه هزینه‌هایی هست که هر قدر هم کارخانه زمان کمتر یا بیشتری را کار کند، ثابت باقی می‌ماند. مثلاً اجاره‌ی تأسیسات، مالیات‌ها، بیمه در برابر آتش‌سوزی، مزد کارکنان دائمی، خراب شدن ماشین‌آلات همراه با انواع هزینه‌هایی که یک بنگاه تولیدی دارد. نسبت آن‌ها به سود با کاهش تولید افزایش می‌یابد» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۱۹).

نخست به طور پراکنده در شاخه‌ای از صنعت به کار گرفته می‌شود، با دگرگونی کار مورد استفاده توسط صاحب آن ماشین به کاری چند برابر، و نیز با ارتقای ارزش اجتماعی محصول ماشین به بالاتر از ارزش انفرادی آن، و بدین‌سان قادر ساختن سرمایه‌دار به جایگزینی بخش کوچک‌تری از ارزش محصول روزانه با ارزش روزانه‌ی نیروی کار، ارزش اضافی نسبی ایجاد می‌کند. طی این دوره‌ی گذار، در حالی که بهره‌برداری از ماشین‌آلات نوعی انحصار باقی می‌ماند، سودها فوق‌العاده هستند و سرمایه‌دار برای بهره‌برداری هر چه کامل‌تر از این «دوران طلایی عشق خود» می‌کوشد کار روزانه را تا حد امکان طولانی‌تر کند. مقدار سودی که کسب می‌کند و لغ او را برای سود بیشتر برمی‌انگیزد.

با عمومیت یافتن ماشین‌آلات در شاخه‌ی ویژه‌ای از تولید، ارزش اجتماعی محصول ماشین به ارزش انفرادی آن تنزل می‌کند و در همان حال قانون زیر ابراز وجود می‌کند: ارزش اضافی از نیروی کاری که ماشین جایگزین آن شده به وجود نمی‌آید بلکه از نیروی کاری ایجاد می‌شود که عملاً برای کار با ماشین استخدام کرده است. ارزش اضافی فقط از بخش متغیر سرمایه پدید می‌آید، و دیدیم که مقدار ارزش اضافی را دو عامل تعیین می‌کند: نرخ ارزش اضافی و تعداد کارگرانی که هم‌زمان با هم به کار گرفته می‌شوند.^{*} با معلوم بودن مدت کار روزانه، نرخ ارزش اضافی بر حسب نسبت تقسیم کار روزانه به کار لازم و کار اضافی به دست می‌آید. تعداد کارگرانی که هم‌زمان به کار گمارده می‌شوند به نوبه‌ی خود به نسبت بین بخش متغیر و بخش ثابت سرمایه وابسته است. بهره‌برداری از ماشین، هر قدر هم که به وسیله‌ی بالابردن نیروی مولد کار، کار اضافی را به زیان کار لازم گسترش دهد، آشکارا تنها با کاهش تعداد کارگران به کار گمارده توسط مقدار معلومی سرمایه به این نتیجه می‌رسد. ماشین بخشی از سرمایه‌ای را که پیش‌تر متغیر بود، یعنی به کار زنده تبدیل شده بود، به ماشین یعنی به سرمایه ثابتی تبدیل می‌کند که هیچ‌گونه ارزش اضافی تولید نمی‌کند. مثلاً امکان‌ناپذیر است که با استثمار ۲ کارگر همان‌قدر ارزش اضافی استخراج کرد که با استثمار ۲۴ کارگر. اگر هر کدام از این ۲۴ کارگر فقط یک ساعت کار اضافی در ۱۲ ساعت در اختیار گذارند، ۲۴ ساعت کار اضافی در مجموع خواهند داد، در حالی که ۲۴ ساعت کل کاری است که دو کارگر انجام می‌دهند. از این رو، در بهره‌برداری از ماشین‌آلات برای تولید ارزش اضافی تضادی درون‌ماننده وجود دارد، زیرا از دو عامل خلق ارزش اضافی توسط مقدار معینی سرمایه، یکی، یعنی نرخ ارزش اضافی، نمی‌تواند بدون کاهش دیگری، یعنی تعداد کارگران، افزایش یابد. این تضاد به محض تعمیم بهره‌برداری از ماشین‌آلات در شاخه‌ی معینی از صنعت بارز می‌شود، زیرا ارزش کالای تولیدشده توسط ماشین به ارزش

* به ص ۳۴۰ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱.

اجتماعی تنظیم‌کننده‌ی تمامی کالاهای دیگر از آن نوع تبدیل می‌شود؛ و این تضاد است که سرمایه‌دار را نیز بدون آن که خود از آن آگاه باشد^{۱۵۳} به بی‌رحمانه‌ترین و افراطی‌ترین شکل طولانی‌کردن کار روزانه سوق می‌دهد تا بتواند کاهش شمار نسبی کارگران تحت‌استثمار را با افزایش نه تنها کار اضافی نسبی بلکه با افزایش کار اضافی مطلق به نحو مطمئنی جبران کند.

بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین‌آلات از یک سو، انگیزه‌ی جدید و قدرتمندی را برای طولانی‌کردن بی‌حد و مرز کار روزانه فراهم می‌آورد و چنان انقلابی را در شیوه‌ی کار کردن و نیز سرشت سازواری اجتماعی کار باعث می‌شود که می‌تواند تمام مقاومت‌ها را در برابر این گرایش در هم بشکند. اما از سوی دیگر، ماشین تا اندازه‌ای با قرار دادن لایه‌های جدیدی از طبقه‌ی کارگر در اختیار سرمایه‌دارها که پیش از این در دسترس نبودند و تا اندازه‌ای هم با آزادساختن کارگرانی که جایشان را گرفته است، یک مازاد جمعیت‌کارگری به وجود می‌آورد^{۱۵۴}، که ناگزیر است تسلیم فرامین سرمایه‌شود. از این جاست که آن پدیده‌ی چشمگیر تاریخ صنعت مدرن بروز می‌کند که طی آن ماشین تمام محدودیت‌های اخلاقی و طبیعی کار روزانه را در هم می‌ریزد. و نیز از این جاست که این تناقض اقتصادی سر برمی‌آورد که قدرتمندترین وسیله برای کاهش زمان کار^{۱۹} به مؤثرترین وسیله برای دگرگون کردن اوقات زندگی کارگر و خانواده‌اش به زمان کار در دسترس برای ارزش‌افزایی سرمایه تبدیل می‌شود. ارسطو، بزرگ‌ترین اندیشمند عهد باستان، در این رؤیا بود که

«اگر هر افزاری می‌توانست بنا به فرمان یا به‌طور غریزی کاری را که وظیفه‌اش است انجام دهد و مانند شاهکارهای ددال به خودی خود بجنبند، یا همچون سه‌پایه‌های هفستوس خود به خود به کار مقدس خویش پردازند؛ و بنابراین، اگر دوک‌های بافندگان خودشان می‌بافتند، آن‌گاه استادکار نه به دستگیری نیاز داشت و نه ارباب به بنده.»^{۱۵۵}

۱۵۳. در فصل‌های نخست جلد سوم * نشان داده خواهد شد که چرا این تضاد درون‌ماننده به ذهن سرمایه‌دار منفرد یا اقتصاددان سیاسی که دیدگاه مشترکی با او دارد، نمی‌رسد.

* به سرمایه، جلد سوم، فصل پانزدهم، بخش دوم، «تضاد بین گسترش تولید و تولید ارزش اضافی» رجوع کنید. م. ا. ۱۵۴. این یکی از برجسته‌ترین شایستگی‌های ریکاردو است که ماشین‌آلات را نه تنها وسیله‌ی تولید کالاها بلکه منشأ «جمعیت مازاد بر نیاز» دانسته است.*

* ریکاردو، درباره اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌بندی، ویراست سوم، لندن، ۱۸۲۱، ص ۴۷۸-م. ا.

۱۵۵. فرائنس بیزه، فلسفه‌ی ارسطو، جلد ۲، برلین، ۱۸۴۲، ص ۴۰۸.*

* این فواز از کتاب سیاست ارسطو، جلد اول، فصل ۴ (ص ۱۰ از ترجمه‌ی ی. بارکر، آکسفورد، ۱۹۴۶) نقل شده

و آنتی پاترون، شاعر یونانی هم عهد سیسرون، چرخ آبی برای آسیا کردن غله را که ابتدایی ترین شکل تمامی ماشین آلات تولیدی بوده است، به سان ناجی بردگان مونث و احیاکننده عصر طلایی می ستود! ^{۱۵۶} «آه از دست این کافران!» که همان طور که باستیای فرهیخته و پیش از او مک کولوج خردمندتر کشف کرده اند، هیچ چیز از اقتصاد سیاسی و مسیحیت درک نکرده اند. از جمله درک نکردند که ماشین مؤثرترین وسیله برای طولانی کردن کار روزانه است. آن ها شاید بندگی گروهی از مردم را چون وسیله ای برای تکامل کامل انسانی گروهی دیگر توجیه کرده باشند اما آن شمشخص مسیحی را نداشتند که با موعظه ی بندگی توده ها، تعدادی تازه به دوران رسیده ی زمخت یا نیمچه باسواد را به «ریسندگان بلند آوازه»، «کالباس سازان کلان» و «بازرگانان متنغد و اکس کفش» ارتقای مقام بدهند.

{ ۳ - پ - تشدید کار

چنان که دیدیم، طولانی کردن بی اندازه ی کار روزانه توسط ماشین آلاتی که در دست سرمایه هستند، بعداً به واکنش جامعه ای که بنیادهای حیاتش مورد تهدید قرار گرفته، و در نتیجه به محدودیت قانونی کار روزانه ی متعارف می انجامد. آنچه ما پیش تر به آن پرداخته بودیم، یعنی تشدید کار، بر چنین بنیادی به پدیده ای با اهمیت تعیین کننده تبدیل می شود. تحلیل ما از ارزش اضافی مطلق بر مبنای معلوم بودن شدت کار، اساساً با مقدار کار بسط یافته، یعنی مدت آن، سر و کار داشت. اکنون تبدیل مقدار کار بسط یافته را به مقدار کار شدت یافته یا به مقدار درجه ی آن بررسی می کنیم.

۱۵۶. من در اینجا ترجمه ی این شعر توسط اشتولبرگ را از آن جهت می آورم چون همانند نقل قول های گذشته ی ما درباره ی تقسیم کار*، تفاوت برداشت عهد باستان و برداشت مدرن را درباره ی این موضوع روشن می سازد:

«ای دختران آسیاگر، دست از آرد کردن بکشید و راحت بخوابید!

بگذار بانگ خروس سحر را بیهوده بشارت دهد!

دنو کار دختران را به ایزد دخت ها سپرده است،

و اینک آنان سبک بال روی چرخ ها پرواز می کنند،

محورهای لوزان با پره های خود به گردش درآمده اند،

و بار سنگ های جنبان را به گرد خویش می گردانند.

بگذارید همانند پدران خود زندگی کنیم

و از موهبت بیکاری که بخشش ایزدبانو است، لذت ببریم.»

(ترجمه ی اشعار یونانی توسط کریستیان گراف اشتولبرگ، هامبورگ، ۱۷۸۲)**

* به صفحه های ۳۹۹-۴۰۰ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱

** ترجمه ی انگلیسی از روایت مور - اولینگ نقل شده است. منبع اصلی به زبان یونانی درگزیده های یونانی، کتاب نهم،

شماره ۴۱۸ یافت می شود. - م. ۱

بدیهی است که سرعت و در نتیجه شدت کار با پیشرفت صنعت ماشینی و گرد آمدن تجربه نزد طبقه‌ای خاص از کارگران - ماشین‌چی‌ها - به طور طبیعی افزایش پیدا می‌کند. به این‌گونه، در انگلستان، طی نیم سده، طولانی شدن کار روزانه پا به پای افزایش شدت کار کارخانه‌ای بوده است. با این همه، می‌توان درک کرد که در کاری که نه با تشدیدهای ناگهانی و گذرا بلکه با نظمی یکنواخت هر روز تکرار می‌شود، ناگزیر به یک نقطه‌ی گرهی می‌رسیم که در آن بسط کار روزانه و تشدید کار یکدیگر را نفی می‌کنند، به نحوی که طولانی کردن کار روزانه فقط با درجه‌ی پایین‌تر شدت کار، و برعکس درجه‌ی بالاتر شدت کار تنها با کوتاه کردن کار روزانه ممکن است. به محض آن‌که افزایش تدریجی شورش طبقه کارگر [دولت]²⁰ را وادار کرد تا ساعات کار را جبراً کوتاه و کار روزانه‌ی متعارف را بر کارخانه‌ها به معنای اخص کلمه تحمیل کند، یعنی از لحظه‌ای که برای همیشه غیرممکن شده بود که ارزش اضافی را با طولانی کردن کار روزانه افزایش دهد، سرمایه با تمام قدرت خویش و با آگاهی کامل از وضعیت، به تولید ارزش اضافی نسبی از طریق شتاب دادن به سرعت تکامل نظام ماشینی روی آورد. در همان زمان، تغییری در سرشت ارزش اضافی نسبی رخ داد. به طور کلی، روش تولید ارزش اضافی نسبی عبارت است از بالا بردن بهره‌وری کار که به این طریق کارگر را قادر می‌سازد در زمانی معین با صرف همان مقدار کار تولید بیشتری کند. مقدار زمان کار یکسان، همچنان همان ارزش را به کل محصول می‌افزاید اما این مقدار ارزش مبادله‌ای در ارزش‌های مصرفی بیشتری بدون تغییر باز نموده می‌شود و از این‌رو، ارزش هر کالا سقوط می‌کند. با این همه، به محض کوتاه کردن اجباری کار روزانه، با وضعیت دیگری روبرو می‌شویم. تکانه‌ی عظیمی که کوتاه کردن اجباری کار روزانه به تکامل بهره‌وری و صرفه‌جویی از شرایط تولید می‌دهد، در همان حال بر کارگر وضعیتی را تحمیل می‌کند که طی آن باید در زمانی یکسان به نحو فزاینده‌تری کار صرف کند؛ فشار نیروی کار بیشتر و تمام خلل و فرج زمان کار پر می‌شود، به بیان دیگر تراکم کار کارگر را به چنان درجه‌ای {از شدت کار} وادار می‌کند که تنها در چارچوب کار روزانه‌ی کوتاه‌شده دست‌یافتنی است. فشردگی حجم بزرگ‌تری از کار در زمانی معین، آن چنان‌که به واقع است، افزایش در کمیّت کار به شمار می‌آید. اکنون علاوه بر مقیاس «مقدار بسط‌یافته»¹⁵⁷ی زمان کار، مقیاس درجه‌ی تراکم کار نیز مطرح می‌شود.¹⁵⁷ یک کار روزانه‌ی ده ساعته‌ی تشدید یافته، کار بیشتر، یعنی نیروی کار

20. م. ف. در متن انگلیسی «پارلمان» آمده است.

157. البته همیشه از لحاظ شدت میان کارهایی که در شاخه‌های مختلف تولید انجام می‌شود، تفاوت‌هایی وجود دارد. چنان‌که آدام اسمیت نشان داده است، این تفاوت‌ها تا حدی توسط عواملی جنبی که مختص به هر نوع کار است، جبران می‌شود. اما در این مورد، زمان کار به مثابه‌ی مقیاس ارزش فقط تا آن حد از این تفاوت‌ها تاثیر می‌پذیرد که مقدار شدت کار و مقدار بسط کار تجلی‌های متقابل و متغیّی از یک کمیّت کار واحد باشند.

صرف شده‌ی بیشتری را از کار روزانه‌ی دوازده ساعته‌ی خلل و فرج‌دار در بر دارد. به این ترتیب، محصول یکی از این ده ساعت کار همان قدر، یا حتی بیشتر، ارزش دارد که محصول $1\frac{1}{5}$ دوازده ساعت کار کمتر متراکم. صرف‌نظر از افزایش مقدار ارزش اضافی نسبی که ناشی از افزایش بهره‌وری کار است، همان حجم ارزشی که قبلاً با ۴ ساعت کار اضافی و ۸ ساعت کار لازم برای سرمایه‌دار ایجاد می‌شد، اکنون با $3\frac{1}{3}$ کار اضافی و $6\frac{2}{3}$ کار لازم ایجاد می‌شود.

اکنون این پرسش مطرح است که کار چگونه تشدید می‌شود؟

نخستین اثر کوتاه کردن کار روزانه متکی بر این قانون، آشکارا این است که کارآیی نیروی کار نسبتی معکوس با مدت زمان عمل آن دارد. از این رو، در محدوده‌ای معین، آنچه با کوتاه کردن مدت کار از دست می‌رود با افزایش میزان نیروی واردشده به دست می‌آید. علاوه بر این، سرمایه‌دار با روش پرداخت خود مطمئن می‌شود که کارگر به واقع نیروی کار بیشتری را مصرف می‌کند.^{۱۵۸} در مانوفاکتورها، مثلاً کوزه‌گری، که ماشین آلات نقش اندکی دارند یا اصلاً ندارند، اعمال قانون کار به نحو چشمگیری نشان داد که صرف کوتاه کردن کار روزانه به میزان شگفت‌انگیزی انضباط، یکنواختی، نظم، تداوم و انرژی کار را بالا می‌برد.^{۱۵۹} با این همه، دست یافتن به چنین اثری در کارخانه به معنای اخص کلمه، تردیدآمیز به نظر می‌رسد، زیرا وابستگی کارگر به حرکت مداوم و یکنواخت ماشین در آنجا از مدت‌ها پیش سخت‌ترین انضباط را به وجود آورده است. به همین دلیل است که هنگامی که در سال ۱۸۴۴ کاهش کار روزانه به کمتر از ۱۲ ساعت مورد بحث قرار گرفت، کارخانه‌دارها تقریباً به اتفاق اعلام کردند که:

«نگهبانان آن‌ها در سالن‌های مختلف کار کاملاً مراقب بوده‌اند که «کارگران» وقتی را تلف نکنند»؛ و «به زحمت می‌توان درجه‌ی هشجاری و توجه کارگران را بالاتر برد» و بنابراین با فرض ثابت ماندن سرعت ماشین و سایر شرایط، «انتظار این که در یک کارخانه با مدیریتی با کفایت بتوان از افزایش توجه کارگران و غیره به نتیجه‌ی مهمی دست یافت، بیهوده است».^{۱۶۰}

تجارب مختلف خلاف این ادعا را نشان داده است. آقای رابرت گاردنر در هر دو کارخانه‌ی بزرگش در پرستون، ساعات کار را از ۲۵ آوریل ۱۸۴۴، از ۱۲ ساعت به ۱۱ ساعت در روز کاهش داد. نتیجه‌ی کار یکساله با این نظام این بود که:

۱۵۸. به ویژه با کارمزدی که شکلی است که مادر بخش ششم این کتاب بررسی خواهیم کرد.

۱۵۹. رجوع شود به گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵.

۱۶۰. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها برای سال ۱۸۴۴ و فصل منتهی به ۳۰ آوریل ۱۸۴۵، صص ۲۰-۲۱.

«همان مقدار محصول با همان هزینه به دست آمد و کارگران در مجموع در ۱۱ ساعت به اندازه‌ی ۱۲ ساعت پیشین مزد دریافت کردند.»^{۱۶۱}

من در این جا از آزمایش‌هایی که در سالن‌های ریستدگی و حلاجی انجام شده ذکر نمی‌کنم، زیرا این آزمایش‌ها با افزایش ۲ درصد در سرعت ماشین‌ها همراه بوده است. اما در واحد بافندگی که بسیاری از انواع منسوجات نقش‌دار و زیستی در آن بافته می‌شوند، هیچ‌گونه تغییری در شرایط عینی تولید به وجود نیامد. نتیجه این بود:

«از ۶ ژانویه تا ۲۰ آوریل ۱۸۴۴، با ۱۲ ساعت کار روزانه، میانگین مزد هفتگی هر کارگر ۱۰ شلینگ و $1\frac{1}{4}$ پنی؛ از ۲۰ آوریل تا ۲۹ ژوئن ۱۸۴۴، با ۱۱ ساعت کار روزانه، میانگین مزد هفتگی ۱۰ شلینگ و $3\frac{1}{4}$ پنی بود.»^{۱۶۲}

در اینجا طی ۱۱ ساعت بیش از ۱۲ ساعت پیشین تولید شده است که تماماً نتیجه‌ی کار منظم‌تر کارگران و صرفه‌جویی بیشتر کارگران از وقت خود بوده است. در حالی که کارگران همان مزد را دریافت می‌کردند و یک ساعت وقت آزاد به دست آوردند، سرمایه‌دار همان مقدار محصول را دریافت کرد و در هزینه‌ی زغال، گاز و سایر چیزها برای یک ساعت صرفه‌جویی می‌کرد. آزمایش‌های موفقیت‌آمیز مشابهی در کارخانه‌های آقایان هوروکس و جکسون انجام شده بود.^{۱۶۳}

به محض آن‌که کوتاه کردن کار روزانه - که در ابتدا شرایط ذهنی را برای تراکم کار ایجاد کرد، یعنی توانایی کارگران در اعمال نیروی کار بیشتر در زمانی معین - طبق قانون اجباری می‌شود، ماشین در دست سرمایه‌به و سیله‌ای عینی بدل می‌شوند که با بهره‌برداری نظام‌مندانه از آن برای استخراج کار بیشتر در زمانی واحد به کار گرفته می‌شود. این امر به دو شیوه انجام می‌شود: از طریق افزایش سرعت ماشین‌ها، و از طریق گسترش تعداد ماشین‌آلاتی که یک کارگر واحد بر آن‌ها نظارت می‌کند یا از طریق گسترش میدان کار او. بهبود ساختمان ماشین‌آلات از یک سو برای اعمال فشار بیشتر به کارگر ضروری است، و از سوی دیگر برای این که به خودی خود ملازم تشدید کار است، چون محدودیت کار روزانه

۱۶۱. همان منبع، ص ۱۹. چون دستمزد کارمزدی ثابت مانده بود، مزد هفتگی به میزان محصول تولیدشده وابسته بود.

۱۶۲. همان منبع، ص ۲۰.

۱۶۳. همان منبع، ص ۲۱. عنصر اخلاقی در آزمایش‌های یادشده نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. کارگران به بازرس کارخانه گفته بودند: «ما با روحیه‌ی بهتری کار می‌کنیم، از این پاداش برخورداریم که شب‌ها زودتر می‌رویم و در تمام کارخانه، از جوان‌ترین کارگر کارمزدی تا سالخورده‌ترین کارگر، روحیه‌ای فعال و شاد حاکم است و می‌توانیم به یکدیگر خیلی کمک کنیم.» (همان منبع)

سرمایه‌دار را به اعمال شدیدترین صرفه‌جویی در هزینه‌های تولید ناگزیر می‌کند. بهبود ماشین‌های بخار سرعت پیستون را در دقیقه افزایش داد، و در همان حال به مدد صرفه‌جویی بیشتر در انرژی این امکان به وجود آمد تا با یک ماشین بخار ماشین‌آلات بیشتری به حرکت در آورده شوند، این در حالی بود که همان مقدار زغال یا حتی کمتر مصرف می‌شد. بهبود در سازوکار انتقال اصطکاک را کاهش داد و قطر و وزن شافت‌های بزرگ و کوچک را پیوسته کم و کم‌تر کرد - و این همان چیزی است که ماشین مدرن را به نحو چشمگیری از نوع قدیمی آن متمایز می‌کند. سرانجام، بهبود در ماشین‌کارها با کاهش اندازه‌ی آن‌ها سرعت و کارایی‌شان را افزایش داده، همانند دستگاه‌های جدید بافندگی بخار؛ یا با افزایش اندازه‌ی چارچوب ماشین، دامنه و تعداد قطعات متحرک آن‌ها را افزایش داده، مانند ماشین‌های نخ‌تابی؛ یا با تغییرات جزئی و نامحسوس بر سرعت قطعات متحرک افزوده است، مانند تغییراتی که در پانزده سال گذشته سرعت دوک‌ها را در ماشین‌های نخ‌تابی $\frac{1}{8}$ افزایش داده.

قدمت کاهش کار روزانه به ۱۲ ساعت در انگلستان به سال ۱۸۳۲ باز می‌گردد. در سال ۱۸۳۶، کارخانه‌داری انگلیسی اعلام کرد:

«اکنون کاری که در کارخانه‌ها انجام می‌شود... در مقایسه با [گذشته] * به دلیل توجه و فعالیت بیشتری که ناشی از افزایش شدید سرعت ماشین‌آلات است... بسیار بالا رفته است.»^{۱۶۴}

در سال ۱۸۴۴، لرد اشلی، و اکنون لرد شافتزبری، در مجلس عوام عبارات مستند زیر را بیان کرد:

«کاری که اکنون کارگران در فرایند تولید کارخانه‌ای انجام می‌دهند سه برابر بیش از زمانی است که چنین عملیاتی آغاز شده بود. بی‌تردید ماشین‌آلات کاری را انجام داده‌اند که نیاز به عضلات و زردپی میلیون‌ها انسان دارد؛ اما به طرز سرسام‌آوری کار آن‌هایی را افزایش داده‌اند که تابع حرکات ترسناک ماشین‌ها هستند... در سال ۱۸۱۵، مسافتی که یک کارگر هنگام کار روی یک جفت ماشین نخ‌تابی پنبه برای تابیدن نخ نمره ۴۰ طی دوازده ساعت کار روزانه می‌پیمود، با ۸ مایل پیاده‌روی برابر بود. در سال ۱۸۳۲، مسافت طی شده هنگام کار با یک جفت ماشین نخ‌تابی پنبه برای تابیدن همان نمره نخ، ۲۰ مایل یا اغلب بیش از آن بود.^{۲۱} در سال ۱۸۲۵، ریسنده روزانه باید طی ۱۲ ساعت، ۸۲۰ بار نخ را از روی هر کدام از این ماشین‌های

21. از رینویس در متن فرانسه: [ماشین نخ‌ریسی که کارگر باید دنبال کند بی در پی جلو و عقب می‌رود. زمانی که جلو می‌رود کلاف به صورت نخ‌نی دراز باز می‌شود. کارگر وصل‌کننده باید آن را لحظه‌ای در دست بگیرد که قسمت متحرک نزدیک دستگاه است تا بتواند نخ‌های قطع‌شده را وصل یا نخ‌های نامناسب را قطع کند این محاسبات ریاضی‌دانی که به این منظور به منجستر فرستاده شده انجام داده و لرد اشلی آن‌ها را نقل کرده است.

* در هر دو متن انگلیسی به ترجمه‌های بن‌فاکس و مور - آولینگ «سی‌چهل سال گذشته» آمده است. - م. فا

۱۶۴. جان فیلدن، اثر پیش‌گفته، ص ۳۲.

نخ تابی می‌کشید که برای دو دستگاه ماشین در مجموع ۱۶۴۰ بار می‌شد. در سال ۱۸۳۲، ریسنده می‌باید ۲۲۰۰ بار نخ را از روی ماشین نخ‌تابی طی ۱۲ ساعت کار روزانه می‌کشید که در مجموع ۴۴۰۰ بار می‌شد. در سال ۱۸۴۴، ۲۴۰۰ بار کشیدن که در مجموع ۴۸۰۰ بار می‌شد؛ و در برخی موارد، مقدار کار لازم حتی بیشتر است.^{۲۲} من سند دیگری در دست دارم که مربوط به سال ۱۸۴۲ است؛ در آن نقل شده که کار به تدریج افزایش می‌یابد - نه تنها به این دلیل که مسافتی که باید پیموده شود افزایش یافته بلکه به این خاطر که کمیّت کالاهای تولیدی چند برابر شده حال آن‌که تعداد کارگران به نسبت گذشته کمتر شده است؛ و علاوه بر این، به این دلیل که اکنون اغلب انواع پست‌تر پنبه ریسیده می‌شود و در نتیجه کار با آن دشوارتر است... در سالن حلّاجی نیز مقدار کار افزایش زیادی یافته است. اکنون کاری را که پیش‌تر میان دو نفر تقسیم می‌شد، یک نفر انجام می‌دهد... در سالن بافندگی، شمار وسیعی از افراد، به ویژه زنان، به کار گمارده شده‌اند... طی چند سال گذشته به دلیل افزایش سرعت ماشین‌آلات در ریسنده‌گی، مقدار کار ۱۰ درصد افزایش یافته است. در سال ۱۸۳۸، شمار کلاف‌هایی که در هفته ریسیده می‌شد ۱۸,۰۰۰ عدد بود؛ در سال ۱۸۴۳ این رقم بالغ بر ۲۱,۰۰۰ عدد بود. در سال ۱۸۱۹ تعداد قلاب‌های یک ماشین بافندگی بخار در دقیقه ۶۰ عدد بود، در سال ۱۸۴۲ تعداد قلاب‌ها ۱۴۰ عدد بود که نشان از افزایش عظیم کار دارد.^{۱۶۵}

با توجه به سطح چشمگیر شدت کار در سال ۱۸۴۴ که با قانون کار دوازده ساعت در روز به آن دست یافته شد، به نظر می‌رسد که این توضیح کارخانه‌دارهای انگلیسی که هر نوع پیشرفت بیشتر در آن جهت ناممکن بود و بنابراین هر نوع کاهش بیشتر در ساعات کار ضرورتاً موجب کاهش تولید می‌شد، در آن زمان موجه بوده است. درستی ظاهری استدلال آن‌ها را به بهترین وجهی می‌توان با اظهار اخیر لئونارد هورنر، بازرس کارخانه و سانسورچی خستگی‌ناپذیر کارخانه‌دارها، دریافت:

«اکنون چون کمیّت تولید شده عمدتاً با سرعت ماشین‌آلات تنظیم می‌شود، منافع کارخانه‌دار باید این باشد که آن‌ها را با رعایت شرایط زیر به بیشینه‌ی درجه‌ی سرعت برساند: جلوگیری از خرابی بسیار سریع ماشین‌آلات؛ حفظ کیفیت کالای تولید شده و توانایی کارگر برای تعقیب حرکت ماشین بدون صرف تلاش زیاد تا بتواند این عمل را پیوسته انجام دهد. بنابراین، یکی از مهم‌ترین مسائلی که کارخانه‌دار باید حل کند، یافتن بیشینه‌ی سرعتی است که می‌تواند با توجه به

۲۲. با احتساب خستگی‌های یک روز کار، باید رفت و برگشت چهار یا پنج هزار بار در جهات متقابل و همچنین تلاش‌های مداوم برای خم کردن و نصب کردن را در نظر گرفت.
* در مورد ریسنده‌ای که هم‌زمان روی دو ماشین ریسنده‌گی کار می‌کند، این کار را در مقابل هم انجام می‌دهد.

شرایط یادشده، ماشین‌ها را به حرکت اندازد. بسیار اتفاق می‌افتد که وی متوجه می‌شود بیش از حد تاخته است ولی شکستن ماشین و کیفیت پایین محصولات این سرعت زیاد از حد را خنثی می‌کند و او ناگزیر می‌شود تا سرعت ماشین آلات را کند کند. بنابراین، با توجه به این‌که یک کارخانه‌دار فعال و باهوش می‌تواند پی برد که بیشینه‌ی سرعت مطمئن چه خواهد بود، به این نتیجه رسیدم که غیرممکن است بتوان در ۱۱ ساعت به اندازه‌ی ۱۲ ساعت محصول تولید کرد. علاوه بر این، متوجه شدم که کارگری که براساس کارمزدی دستمزد می‌گیرد، بیشینه‌ی کوشش خود را به کار می‌برد تا همان آهنگ کار را پیوسته حفظ کند.^{۱۶۶}

بنابراین، هورنر با وجود آزمایش‌های گاردنر و دیگران، به این نتیجه رسید که کاهش بیشتر کار روزانه به پایین‌تر از ۱۲ ساعت ناگزیر کمیت محصول را کاهش خواهد داد.^{۱۶۷} اما ده سال بعد عقیده‌ی خود را در سال ۱۸۴۵ نقل می‌کند تا نشان دهد که در آن زمان چقدر انعطاف‌پذیری ماشین‌آلات و نیروی کار انسان را دست‌کم گرفته بود، حال آن‌که کوتاه کردن اجباری کار روزانه هر دو آن‌ها را تا حد امکان بسط داده بود.

اکنون به دوره‌ی پس از سال ۱۸۴۷ یعنی دوره‌ی پس از اعمال قانون ۱۰ ساعت کار در کارخانه‌های انگلیسی پنبه، پشم، ابریشم و کتان می‌رسیم.

«سرعت دوک‌ها در ماشین تروستل، ۵۰۰ دور در دقیقه و در ماشین‌های نخ‌تابی خودکار ۱۰۰۰ دور در دقیقه افزایش یافته است، یعنی سرعت دوک‌های ماشین تروستل که در سال ۱۸۳۹، ۴۵۰۰ دور در دقیقه بود، اکنون» (در سال ۱۸۶۲) «به ۵۰۰۰ دور رسیده و سرعت دوک‌های ماشین نخ‌تابی خودکار که در آن زمان ۵۰۰۰ دور بود اکنون به ۶۰۰۰ دور در دقیقه افزایش یافته است؛ افزایش سرعت در مورد اول $\frac{1}{10}$ و در مورد دوم $\frac{1}{6}$ ^{۱۶۷} بوده است.»^{۱۶۸}

جیمز نسیمیت، مهندس برجسته‌ی راه و ساختمان از پاتری کرافت، نزدیک منچستر، در نامه‌ای به لئونارد هورنر که در سال ۱۸۵۲ نوشته است، ماهیت پیشرفت‌هایی را که در ماشین بخار در سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ حاصل شد توضیح داده است. وی پس از اشاره به این‌که نیروی اسب بخار که همواره در گزارش‌های رسمی کارخانه‌ها بر مبنای اثر آن در سال

۱۶۶. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها، سه ماهه‌ی دوم تا ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴ و از اول اکتبر ۱۸۴۲ تا ۳۰ آوریل ۱۸۴۵، ص ۲۰. ۱۶۷. همان منبع، ص ۲۲.

۱۶۷ الف. در ویراست‌های اول تا چهارم سرمایه این نسبت به نادرست ذکر شده بود، در حالی که $\frac{1}{6}$ درست است. م. ف. ۱۶۸. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۶۲.

۱۸۲۸ برآورد می‌شود^{۱۶۹}، صرفاً نیروی اسمی بوده است و تنها می‌تواند به‌عنوان شاخص نیروی واقعی آن‌ها در نظر گرفته شود، می‌افزاید:

«اطمینان دارم که ما اکنون از ماشین‌های بخار که همان وزن را دارند، دست‌کم به‌طور متوسط ۵۰ درصد بیشتر از گذشته کار به دست می‌آوریم و در بسیاری موارد ماشین‌های بخار مشابه که در دوران محدودیت سرعت ۲۲۰ پا در دقیقه، ۵۰ نیروی اسب بخار تحویل می‌دادند، اکنون بیش از ۱۰۰ اسب بخار بازده دارند... ماشین‌های بخار جدید با نیروی ۱۰۰ اسب بخار در نتیجه‌ی اصلاحات در ساخت آن‌ها، ظرفیت و ساختار دیگ‌های بخار و غیره، با قدرتی بیشتر از گذشته به حرکت در می‌آیند... اگرچه همچون گذشته همان تعداد کارگران متناسب با نیروی اسب بخار اسمی به کار گرفته می‌شوند، اما تعداد کارگر کمتری نسبت به ماشین‌آلات به کار اشتغال دارند.»^{۱۷۰}

در سال ۱۸۵۰، کارخانه‌های پادشاهی انگلستان از ۱۳۴،۲۱۷ نیروی اسب اسمی برای به حرکت در آوردن ۲۵،۶۳۸،۷۱۶ دوک و ۳۰۱،۴۴۵ دستگاه بافندگی استفاده می‌کردند. تعداد دوک‌ها و دستگاه‌های بافندگی در ۱۸۵۶ به ترتیب ۳۳،۵۰۳،۵۸۰ و ۳۶۹،۲۰۵ بود که اگر می‌خواستیم نیروی اسب اسمی مورد نیاز برای به حرکت انداختن آن‌ها برابر با سال ۱۸۵۰ باشد آن‌گاه کل نیروی اسب لازم ۱۷۵،۰۰۰ می‌شد. اما بنا به گزارش رسمی سال ۱۸۵۶ نیروی اسب واقعی ۱۶۱،۴۳۵ بود، به بیان دیگر بیش از ۱۰،۰۰۰ نیروی اسب کمتر از نتیجه‌ای است که بر مبنای گزارش ۱۸۵۰ محاسبه شده است.^{۱۷۱}

«به این‌گونه، واقعیت‌های برگرفته از آخرین گزارش رسمی» (سال ۱۸۵۶) «نشان می‌دهد که نظام کارخانه‌ای با سرعت در حال گسترش است؛ و اگرچه تعداد "کارگران" استخدام شده نسبت به نیروی اسب همانند دوره‌های گذشته است،

۱۶۹. این وضع با «گزارش پارلمانی» سال ۱۸۶۲ تغییر کرده است. * در این گزارش نیروی اسب بخار واقعی ماشین‌های جدید بخار و چرخ‌های آبی جایگزین نیروهای اسمی شده است. ** و نیز در این گزارش دیگر دوک‌های دویل با دوک‌های ریسندگی واقعی مخلوط نشده‌اند (مانند «گزارش‌های» سال‌های ۱۸۳۹، ۱۸۵۰، ۱۸۵۶). همچنین در مورد کارخانه‌های پشم تعداد دستگاه‌های پشم‌بافی گیسس اضافه شده است؛ کارخانه‌های کشف و شاهده‌بافی از کارخانه‌های کتان متمایز شده‌اند و سرانجام برای نخستین بار از جوراب‌بافی در گزارش ذکر شده است.

* عنوان کامل: کارخانه‌ها. گزارش برای سخنرانی در مجلس معظم عوام، مورخ ۲۴ آوریل ۱۸۶۱. به فرمان مجلس عوام در ۱۱ فوریه ۱۸۶۲ چاپ شده است. - م. ۱

** برای تمایز بین نیروی اسب اسمی و نیروی اسب واقعی به صفحه‌ی ۴۲۲، زیرنویس ۱۰۹ الف، رجوع کنید. - م. ۱

۱۷۰. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، صص ۱۳-۱۴، ۲۰ و ۱۸۵۲، صص ۲۳.

۱۷۱. همان منبع، صص ۱۴-۱۵.

نسبت به ماشین آلات تعداد کمتری "کارگر" مشغول کار هستند؛ و ماشین بخار قادر است وزن بیشتری از ماشین آلات را با صرفه‌جویی در نیرو و سایر روش‌ها به حرکت وادارد و با بهبود ماشین آلات، روش‌های تولید و افزایش سرعت آن‌ها و نیز به دلایل گوناگون دیگر می‌توان مقدار محصول را فزونی بخشید.^{۱۷۲}

«پیشرفت‌های بزرگی که در انواع ماشین‌ها شده است، نیروی مولد آن‌ها را بسیار بالا برده است. بی‌شک، کوتاه کردن ساعات کار... انگیزه‌ی این پیشرفت‌ها بوده است. این پیشرفت‌ها همراه با تلاش شدیدتر کارگر، این اثر را داشته که در روز کار کوتاه‌شده» (به میزان دو ساعت یا یک ششم ساعت) «دست‌کم به همان اندازه‌ی گذشته، یعنی در دوره‌ی طولانی‌تر کار روزانه، محصول تولید شده است.»^{۱۷۳}

میانگین سالانه‌ی افزایش کارخانه‌های پنبه و سایر کارخانه‌ها در سال‌های ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۰ در انگلستان، ۳۲ (واحد) و از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶، ۸۶ (واحد) بوده است. همین واقعیت نشان می‌دهد که ثروت کارخانه‌دارها با تشدید استثمار نیروی کار تا چه حد افزایش یافته است.*

اما هر قدر هم پیشرفت صنایع انگلستان تحت تاثیر کار روزانه‌ی ده ساعته در هشت سال بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۶ بزرگ بوده باشد، دوره‌ی شش ساله‌ی بعدی از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲ از آن پیشی گرفت. مثلاً، در صنایع ابریشم‌بافی در سال ۱۸۵۶ تعداد دوک‌ها ۱,۰۹۳,۷۹۹ بود؛ در سال ۱۸۶۲، ۱,۳۸۸,۵۴۴ دوک؛ در سال ۱۸۵۶ تعداد دستگاه بافندگی ۹,۲۶۰ و در سال ۱۸۶۲، ۱۰,۷۰۹ دستگاه بوده است. با این همه، تعداد کارگران در سال ۱۸۵۶ بالغ بر ۵۶,۱۳۷ نفر و در سال ۱۸۶۲ بالغ بر ۵۲,۴۲۹ نفر بوده است. بنابراین، افزایش تعداد دوک‌ها ۲۶/۹ درصد و افزایش دستگاه‌های بافندگی ۱۵/۶ درصد بوده، حال آن‌که هم‌زمان تعداد کارگران ۷ درصد کاهش یافته است. در سال ۱۸۵۰، تعداد ۸۷۵,۸۳۰ دوک در کارخانه‌های فاستونی‌بافی مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ در سال ۱۸۵۶ این رقم ۱,۳۲۴,۵۴۹ (یعنی افزایشی معادل ۵۱/۲ درصد) و در سال ۱۸۶۲، ۱,۲۸۹,۱۷۲ (یعنی کاهشی معادل ۲/۷ درصد) بود. اما اگر ما دوک‌های دوبل را که در کل محاسبه‌ی سال ۱۸۵۶ گنجانده شده اما در محاسبه‌ی سال ۱۸۶۲ نیامده کنار گذاریم، پی خواهیم برد که پس از سال ۱۸۵۶ تعداد دوک‌های باقیمانده تقریباً

۱۷۲. همان منبع، ص ۲۰.

۱۷۳. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۸، صص ۹-۱۰. با گزارش‌های ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، ص ۳۰ و پس از آن مقایسه کنید.

* رجوع کنید به گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۱۲. این افزایش بر حسب درصد نیست، بلکه رقمی است که با تقسیم افزایش مطلق تعداد کارخانه‌ها (در یک مورد ۳۸۳ و در مورد دیگر ۵۱۷ واحد) بر تعداد سال‌های بین هر گزارش به دست آمده است - م. ا.

ثابت است. از سوی دیگر، سرعت دوک‌ها و دستگاه‌های بافندگی در بسیاری موارد پس از سال ۱۸۵۰ دو برابر شده است. شمار دستگاه‌های بافندگی بخار در صنایع پشم‌بافی در سال ۱۸۵۰ برابر با ۳۲,۶۱۷ دستگاه، در سال ۱۸۵۶ برابر با ۳۸,۹۵۶ دستگاه و در سال ۱۸۶۲ بالغ بر ۴۳,۰۴۸ دستگاه بوده است. تعداد کارگران در سال ۱۸۵۰ برابر با ۷۹,۷۳۷ نفر، در سال ۱۸۵۶ برابر با ۸۷,۷۹۴ و در سال ۱۸۶۲ برابر با ۸۶,۰۶۳ نفر بوده است. اما شمار کودکان زیر ۱۴ سال که در این ارقام گنجانده شده، در سال ۱۸۵۰ برابر با ۹,۹۵۶ نفر، در سال ۱۸۵۶ برابر با ۱۱,۲۲۸ نفر و در سال ۱۸۶۲ بالغ بر ۱۳,۱۷۸ نفر بود. به این ترتیب، با وجود افزایش بسیار زیاد دستگاه‌های بافندگی در سال ۱۸۶۲ در مقایسه با سال ۱۸۵۶، از مجموع کارگران شاغل کاسته و بر شمار کودکان استثمار شده افزوده شده است.^{۱۷۴}

آقای فراند در ۲۷ آوریل سال ۱۸۶۳، در مجلس عوام چنین بیان کرد:

«نمایندگان کارگران شانزده ناحیه‌ی لانکشر و چشایر که من به نام آن‌ها سخن می‌گویم، به من اطلاع داده‌اند که کار در کارخانه‌ها در نتیجه‌ی بهبود ماشین‌آلات، پیوسته رو به افزایش است. برخلاف گذشته که یک نفر با دو وردست دو دستگاه بافندگی را به کار می‌انداخت، اکنون یک نفر سه دستگاه را بدون وردست به کار می‌اندازد و نامتعارف هم نیست که یک نفر چهار دستگاه را به کار اندازد. چنان‌که از شواهد پیداست، اکنون ۱۲ ساعت کار در کمتر از ۱۰ ساعت فشرده شده است. بنابراین، بدیهی است که خستگی کارگران کارخانه‌ها در ۱۰ سال گذشته به چه نسبت عظیمی افزایش یافته است.»^{۱۷۵}

با این‌که بازرس‌های کارخانه‌ها بی‌وقفه و کاملاً به درستی نتایج قانون‌های کار سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۵۰ را مورد ستایش قرار می‌دهند، اما اعتراف می‌کنند که کوتاه‌کردن کار روزانه چنان‌که خود کار شتاب بخشیده است که برای سلامتی کارگر و بنابراین برای خود نیروی کار نیز زیان‌آور است. «من بعید نمی‌دانم که در بسیاری از کارخانه‌های پنبه‌ریسی، پشم‌بافی و ابریشم‌تابی، آن وضعیت توانفرسای هیجانی که لازمه‌ی مراقبت رضایت‌بخش

۱۷۴. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، صص ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۹-۱۳۰.

۱۷۵. اکنون یک بافنده، که با دو ماشین جدید بافندگی بخار کار می‌کند، در یک هفته طی ۶۰ ساعت می‌تواند ۲۶ قطعه از یک نوع، طول و عرض معین تولید کند، در حالی که با ماشین بافندگی قدیمی نمی‌توانست بیش از چهار قطعه مشابه ببافد. هزینه‌ی بافت چنین قطعه‌ای از ۲ شیلینگ و ۹ پنی به ۵ پنی در اوایل دهه‌ی ۱۸۵۰ کاهش یافته بود. [افزوده به ویراست دوم: «سی سال پیش» (در سال ۱۸۴۱) «از یک ریسنده با سه کارگر کارمزدی فقط خواسته می‌شد که از یک جفت دستگاه ریسنده‌ی خودکار با ۳۰۰ تا ۳۲۴ دوک مراقبت کند. اکنون» (اواخر سال ۱۸۷۱) «از او یا داشتن ۵ کارگر کارمزدی می‌خواهند ۲۲۰۰ دوک را مراقب باشد و دست‌کم هفت برابر محصول سال ۱۸۴۱ را تولید کند» (الکساندر ردگریو، بازرس کارخانه، در مجله‌ی انجمن صنایع، ۵ ژانویه ۱۸۷۲).

کارگران از ماشین آلات است، و حرکت آن ظرف چند سال اخیر شدت زیادی یافته، یکی از علل مرگ و میر فراوان در نتیجه‌ی بیماری ریوی باشد که دکتر گرین لاو در گزارش اخیر خود درباره‌ی این موضوع به آن اشاره کرده است.^{۱۷۶}

بی شک، هنگامی که طولانی کردن ساعات کار برای همیشه ممنوع اعلام می‌شود، گرایش سرمایه این است که با افزایش نظام‌مند شدت کار و تبدیل هر نوع بهبودی در ماشین آلات به ابزاری کامل‌تر برای جذب نیروی کار آن را جبران کند. دیری نمی‌پاید که این فرایند ناگزیر به نقطه‌عطفی می‌انجامد که تقلیل بیشتر ساعات کار اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.^{۱۷۷} از سوی دیگر، پیشرفت سریع صنایع انگلستان از سال ۱۸۴۸ تا به امروز، یعنی در دوره‌ی کار روزانه‌ی ۱۰ ساعته، از پیشرفتی که در سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۷، یعنی در دوره‌ی کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته حاصل شده بود پیشی گرفته است. این پیشرفت حتی از پیشرفتی که طی نیم سده پس از آغاز نظام کارخانه‌ای یعنی در دوره‌ی کار روزانه‌ی نامحدود حاصل شده بود، پیشی گرفته است.^{۱۷۸}

۱۷۶. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۱، صص ۲۵-۲۶.

۱۷۷. از هم‌اکنون (سال ۱۸۶۷) تبلیغ برای کار روزانه‌ی ۸ ساعته در لانکشاير میان کارگران کارخانه‌ها شروع شده است.

۱۷۸. ارقام زیر پیشرفت «کارخانه‌های» واقعی را در انگلستان از سال ۱۸۴۸ نشان می‌دهد:

جدول ۱

مقدار صادرات ۱۸۶۵	مقدار صادرات ۱۸۶۰	مقدار صادرات ۱۸۵۱	مقدار صادرات ۱۸۴۸	
				پنبه
				نخ پنبه‌ای (پوند)
۱۰۳,۷۵۱,۴۵۵	۱۹۷,۳۳۲,۶۵۵	۱۴۳,۹۹۶,۱۰۶	۱۳۵,۸۳۱,۱۶۲	
۲,۶۴۸,۶۱۱	۶,۲۹۷,۵۵۴	۲,۳۹۲,۱۷۶		نخ دوزندگی (پوند)
۲,۰۱۵,۳۳۷,۸۵۱	۲,۷۷۶,۳۱۸,۴۳۷	۱,۵۴۶,۱۶۱,۷۸۹	۱,۰۹۱,۳۳۳,۹۳۰	پارچه‌ی پنبه‌ای (یارد)
				کتان و کتف
۲۶,۷۷۷,۳۳۴	۳۱,۳۱۰,۶۱۲	۱۸,۸۴۱,۳۳۶	۱۱,۷۳۲,۱۸۲	نخ (پوند)
۲۴۷,۰۲۱,۵۲۹	۱۴۳,۹۹۶,۷۷۳	۱۲۹,۱۰۶,۷۵۳	۸۸,۹۰۱,۵۱۹	پارچه (یارد)
				ابریشم
۸۱۲,۵۸۹	۸۹۷,۴۰۲	۲۶۲,۵۱۳	* ۲۶۶,۸۲۵	نخ (پوند)
** ۲,۸۶۹,۸۳۷	۱,۳۰۷,۲۹۲	۱,۱۸۱,۴۵۵		پارچه (یارد)
				پشم
۳۱,۶۶۹,۲۶۷	۲۷,۵۳۳,۹۶۸	۱۴,۶۷۰,۸۸۰		نخ پشمی و فاستونی (پوند)
۲۷۸,۸۳۷,۳۱۸	۱۹۰,۳۷۱,۵۲۷	۱۵۱,۳۳۱,۱۵۳		پارچه‌ی پشمی و فاستونی (یارد)

* ۱۸۴۶. ** به یارد.

۴. کارخانه

در آغاز این فصل پیکر کارخانه، جزء سازنده‌ی نظام ماشینی، را بررسی کردیم. سپس دیدیم که چگونه ماشین‌الات با تصاحب کار زنان و کودکان، بر مصالح انسانی استثمار سرمایه می‌افزایند؛ چگونه کل زمان زندگی کارگر را با گسترش بی‌اندازه‌ی کار روزانه مصادره می‌کنند و سرانجام چگونه پیشرفت آن‌ها، که افزایش عظیم محصول را در زمانی همواره کوتاه‌تر ممکن می‌سازد، چون وسیله‌ای نظام‌مند برای به جریان انداختن کار بیشتری در هر لحظه از زمان، یا به بیان دیگر استثمار شدیدتر نیروی کار، مورد استفاده قرار می‌گیرد. اکنون کارخانه را در کلیت خود و در واقع در پیشرفته‌ترین شکل آن مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دکتر یور، این پیندار کارخانه‌ی خودکار، از یک سو آن را چنین توصیف می‌کند:

«همیاری طبقات مختلف کارگران، بزرگسال و نوجوان، که با چیره‌دستی و

جدول ۱

ارزش صادراتی	ارزش صادراتی ۱۸۶۰	ارزش صادراتی ۱۸۵۱	ارزش صادراتی ۱۸۴۸ *	
				پنبه
۱۰,۳۵۱,۰۴۹	۹,۸۷۰,۸۷۵	۶,۶۳۴,۰۲۶	۵,۹۲۷,۸۳۱	نخ
۴۶,۹۰۳,۷۹۶	۳۲,۱۴۱,۵۰۵	۲۳,۳۵۴,۸۱۰	۱۶,۷۵۳,۳۶۹	پارچه
				کتان و کتف
۲,۵۰۵,۳۹۷	۱,۸۰۱,۳۷۲	۹۵۱,۴۲۶	۴۹۳,۴۴۹	نخ
۹,۱۵۵,۳۱۸	۴,۸۰۴,۸۰۳	۳,۱۰۷,۳۹۶	۲,۸۰۲,۷۸۹	پارچه
				ابریشم
۷۶۶,۰۶۴	۸۲۶,۱۰۷	۱۹۶,۳۸۰	۷۷,۷۸۹	نخ
۱,۴۰۹,۳۲۱	۱,۵۸۷,۳۰۳	۱,۱۳۰,۳۹۸		پارچه
				پشمی
۵,۴۲۴,۰۱۷	۲,۸۴۳,۴۵۰	۱,۴۸۴,۵۴۴	۷۷۶,۹۷۵	نخ
۳۰,۱۰۲,۳۵۹	۱۲,۱۵۶,۹۹۸	۸,۳۷۷,۱۸۳	۵,۷۳۳,۸۲۸	پارچه

(به دو دفتر آبی، «گزیده آماری انگلستان» شماره ۸ و شماره ۱۳، لندن، ۱۸۶۱ و ۱۸۶۶ رجوع کنید).

در لانکشاير تعداد کارخانه‌ها بین سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۰ فقط ۴ درصد؛ بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶، ۱۹ درصد و بین سال‌های ۱۸۵۶ و ۱۸۶۲، ۳۳ درصد افزایش یافت. در حالی که در دو دوره‌ی ۱۱ ساله‌ی یادشده تعداد کارگران شاغل به‌طور مطلق افزایش، ولی به‌طور نسبی کاهش یافته است (رجوع کنید به گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ کتبر ۱۸۶۲، ص ۶۳). در لانکشاير صنایع پنبه‌ریسی برتری دارند. اما نقش بسیار مهم این صنعت را در کل صنایع نساجی می‌توان با مقایسه ارقام زیر دریافت: صنایع پنبه‌ی لانکشاير به‌تنهایی ۴۵/۲ درصد از مجموع این شاخه از صنعت را در انگلستان تشکیل می‌دهند. ۸۳/۳ درصد از دوک‌ها، ۸۱/۴ درصد از دستگاه‌های بافندگی بخار، ۷۲/۶ درصد از نیروی اسب که آن‌ها را به حرکت در می‌آورد و ۵۸/۲ درصد از کل تعداد شاغلین به این رشته اختصاص یافته است (همان منبع، صص ۶۲-۶۳).

سخت‌کوشی بر نظامی از ماشین‌های مولد، که پیوسته با نیرویی مرکزی (موتور اولیه) به حرکت واداشته می‌شوند، نظارت می‌کنند».

و از سوی دیگر چون:

«ماشین خودکار عظیمی مرکب از بی‌شمار اندام‌های گوناگون مکانیکی و خودآگاه، که به اتفاق و بی‌وقفه برای تولید یک و فقط همان شیء عمل می‌کنند؛ همه‌ی این اندام‌ها تابع نیروی محرکه‌ای خودتنظیم هستند.»*

این دو تعریف به هیچ‌وجه یکسان نیستند. در یکی، کارگر جمعی ترکیبی یا پیکر اجتماعی کار چون سوژه‌ی مسلط ظاهر می‌شود و دستگاه خودکار مکانیکی چون ابژه؛ در دیگری، خود دستگاه خودکار سوژه و کارگران فقط اندام‌هایی آگاه هستند که با اندام‌های ناآگاه دستگاه خودکار هماهنگ و همراه با آن تابع نیروی محرک مرکزی شده‌اند. نخستین تعریف در مورد تمام بهره‌برداری‌های ممکن از ماشین‌آلات در سطح کلان کاربرد دارد، دومین تعریف سرشت‌نشان بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین‌آلات و بنابراین نظام کارخانه‌ای مدرن است. به همین دلیل است که یور ترجیح می‌دهد ماشین مرکزی را که حرکت از آن پدیدار می‌شود، نه تنها به عنوان یک دستگاه خودکار بلکه همچون خودکامه‌ای معرفی کند.

«در این سالن‌های وسیع، نیروی پر مهر بخار انبوهی از خدمتکاران مشتاق خویش را پیرامون خود گرد می‌آورد.»^{۱۷۹}

همراه با افزار کار، چیره‌دستی کارگر در کار با آن به ماشین انتقال داده می‌شود. قابلیت‌های تولید افزار از محدودیت‌های شخصی نیروی کار انسانی رهایی می‌یابد. به این‌گونه، آن بنیاد فنی را که تقسیم کار در تولیدکارگاهی بر آن استوار بود، نابود می‌کند. بنابراین، گرایش به برابری و هم‌سطح کردن هر نوع وظیفه‌ای که مراقبان ماشین انجام می‌دهند، جایگزین سلسله‌مراتب کارگران متخصص می‌شود که سرشت‌نشان تولیدکارگاهی است؛^{۱۸۰} به جای تمایزات مصنوعی میان کارگران متخصص، تفاوت‌های طبیعی سن و جنس غالب می‌شود.

هنگامی که تقسیم کار از نو در کارخانه‌ی خودکار پدیدار می‌شود، عمدتاً شکل تقسیم

* این نقل قول‌ها از کتاب فلسفه‌ی مانوفاکتورها، ص ۱۳، اقتباس شده است. - م. ا.

۱۷۹. یور، اثر پیش‌گفته، ص ۱۸.

۱۸۰. همان منبع، ص ۲۰. رجوع کنید به کارل مارکس، فقر فلسفه، صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

کارگران میان ماشین‌های تخصصی، و نیز تقسیم‌توده‌ی کارگران، که دیگر گروه‌های درهم‌تنیده‌ای را تشکیل نمی‌دهند، میان واحدهای گوناگون کارخانه را به خود می‌گیرد. کارگران در هر کدام از این واحدها روی ماشین‌ابزارهای مشابه که کنار هم چیده شده‌اند، کار می‌کنند و بنابراین تنها همیاری ساده میان آن‌ها وجود دارد. ارتباط بین سرکارگر و چند دستیارش جایگزین گروه درهم‌تنیده‌ی تولیدکارگاهی می‌شود. تفکیک اصلی بین کارگرانی که عملاً روی ماشین‌ابزارها کار می‌کنند (که چند کارگر برای نظارت یا تغذیه‌ی موتور محرک به آن‌ها افزوده می‌شوند) و پادوهای ساده‌ی ماشین‌چی‌ها (که اغلب منحصرأکودک هستند) رخ می‌دهد. کم و بیش تمامی «خوراک‌رسان‌ها» (که کارشان رساندن مواد اولیه به ماشین است) پادو محسوب می‌شوند. علاوه بر این دو گروه اصلی، گروه بی‌اهمیتی از لحاظ عددی وجود دارد که مسئول مراقبت از کل ماشین‌الات و تعمیر دائمی آن است. این گروه شامل مهندسان، مکانیک‌ها و نجاران و غیره است. آنان قشر بالاتر کارگران را تشکیل می‌دهند، چنان‌که بعضی از آن‌ها از لحاظ علمی آموزش دیده‌اند و برخی دیگر در پیشه‌وری پرورش یافته‌اند؛ این گروه خارج از حلقه‌ی کارگران کارخانه قرار می‌گیرند و فقط به آنان الحاق شده‌اند.^{۱۸۱} این تقسیم‌کار فقط جنبه‌ی فنی دارد.

[هر کار روی ماشین مستلزم آموزش زودهنگام کارگران است تا انطباق حرکات خود را با حرکت یکنواخت و بی‌وقفه‌ی دستگاه خودکار بیاموزند.]^{۲۳} از آنجا که کل ماشین‌الات نظامی از ماشین‌های متفاوت را تشکیل می‌دهد که هم‌زمان و به صورت ترکیبی کار می‌کنند، همیاری بر چنین پایه‌ای مستلزم تقسیم‌گروه‌های متفاوت کارگران میان ماشین‌های متفاوت است. اما بهره‌برداری از ماشین ضرورت تثبیت این تقسیم‌بندی به سبک و سیاق تولیدکارگاهی، یعنی تخصیص دائمی کارگرانی واحد به کارکردی واحد، را از بین می‌برد.^{۱۸۲} از آنجا که حرکت کل کارخانه نه از کارگر بلکه از ماشین آغاز می‌شود، می‌توان پیوسته بدون ایجاد وقفه‌ای در فرایند کار افراد را جابه‌جا کرد. ثبوت‌کاری که در جریان

۲۳. هر کودکی به‌سادگی می‌آموزد که حرکات خود را با حرکت مداوم و یکنواخت دستگاه خودکار منطبق سازد.

۱۸۱. استفاده از آمار برای فریب دادن، که در موارد دیگری نیز می‌توان با ذکر جزئیات نشان داد، در این است که قانونگذاری صنعتی انگلستان از یک سو آشکارا کارگران یادشده را به‌عنوان «افراد غیرکارگر» از شمول قانون کار مستثنی می‌کند و از طرف دیگر در «گزارش‌های» انتشاریافته‌ی پارلمان به همان وضوح نه تنها مهندسان، مکانیک‌ها و غیره بلکه مدیران، فروشندگان، نامه‌رسان‌ها، انباردارها، بسته‌بندها و غیره و خلاصه همه کس جز خود کارخانه‌دار را در مقوله‌ی کارگران کارخانه می‌گنجاند.

۱۸۲. پور این نکته را تأیید می‌کند. می‌گوید کارگران را «در صورت نیاز» می‌توان بنا به میل و اراده‌ی مسئولان از ماشین‌های به ماشین دیگری جابه‌جا کرد و پیروزمندانه فریاد می‌زند که «چنین تغییری با رویه‌ی قدیمی تقسیم‌کار، که یک کارگر را مسئول ساختن سرسنجاق و دیگری را مسئول تیز کردن نوک آن می‌کند، آشکارا در تضاد قرار می‌گیرد.» او بهتر بود از خود می‌پرسید چرا این «رویه‌ی قدیمی» را در کارخانه‌های خودکار فقط در «صورت لزوم» کنار می‌گذارند.

* پور، اثر پیش‌گفته، ص ۲۲-م. ۱

شورش ۱۸۴۸-۱۸۵۰ کارخانه‌دارهای انگلیسی به بوته‌ی عمل گذاشته شد قانع‌کننده‌ترین مدرک را در این مورد در اختیار می‌گذارد.* سرانجام آن سرعت عملی که کارگر از سنین نوجوانی کارکردن با ماشین را می‌آموزد، ضرورت پرورش قشر خاصی از کارگران را، که منحصرأ ماشین‌کار هستند، منتفی می‌سازد.^{۱۸۳} استفاده از ماشین در کارخانه می‌تواند تا حد معینی جایگزین کار افرادی شود که صرفاً پادوی ساده هستند.^{۱۸۴} علاوه بر این، همین ساده شدن کار اجازه‌ی تعویض سریع و پیوسته‌ی افرادی را می‌دهد که زیر فشار چنین کارهای خسته‌کننده‌ای قرار دارند.^{۲۴}

اما با این‌که ماشین‌آلات نظام قدیمی تقسیم کار را به لحاظ فنی کنار گذاشته است، این نظام به‌عنوان سنتی که از تولیدکارگاهی به ارث رسیده همچنان در کارخانه به حیات خود ادامه می‌دهد، و سپس سرمایه نظام‌مندانه آن را به‌عنوان وسیله‌ی استثمار نیروی کار به شکل نفرت‌انگیزتری باز تولید می‌کند و تحکیم می‌بخشد. اکنون تخصص همیشگی کارکردن با ابزاری واحد به تخصص همیشگی خدمت کردن به ماشینی واحد بدل می‌شود. از ماشین‌آلات سوءاستفاده می‌شود تا کارگر را از دوران کودکی اش به جزئی از یک ماشین تخصصی دگرگون سازند.^{۱۸۵} به این شیوه، نه تنها هزینه‌های لازم برای بازتولید او به‌طرز

۲۴. در ارتباط با مشاغل که در کارخانه با عملیاتی ساده انجام می‌شوند، ماشین عمدتاً می‌تواند جای آن‌ها را بگیرد، و به دلیل ساده بودن آن عملیات، این مشاغل اجازه می‌دهند تا افرادی که آن‌ها را انجام می‌دهند به طور آدواری و به سرعت جایگزین شوند.

* رجوع کنید به صص ۳۱۹-۳۲۶ کتاب حاضر - م. ۱.

۱۸۳. هنگامی که کارگر کمیاب است، مثلاً در جریان جنگ داخلی آمریکا، بورژواکارگر کارخانه را به‌طور استثنایی به سخت‌ترین کارها مانند راه‌سازی و غیره وامی‌دارد. «کارگاه‌های ملی» (ateliers nationaux) انگلستان در سال ۱۸۶۲ و سال‌های پس از آن، که برای کارگران بیکار صنایع پنبه تأسیس شده بود، از آن جهت با کارگاه‌های ملی فرانسوی سال ۱۸۴۸ متفاوت بودند که در کارگاه‌های فرانسوی کارگر به هزینه‌ی دولت کارهای نامولد انجام می‌داد، اما در کارگاه‌های انگلیسی، کارگران باید کارهای مولد شهری را به نفع بورژوا انجام می‌دادند که در حقیقت بسیار ارزان‌تر از کار کارگران متعارف که به رقابت با آنان پرداخته بودند تمام می‌شد. «وضع جسمانی کارگران پنبه بی‌گمان بهتر شده است. من در مورد مردان این را... ناشی از اشتغال آنان به کارهای عمومی در هوای آزاد می‌دانم» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، ص ۵۹). در اینجا منظور کارگران کارخانه‌های شهر پرستون است که به کار در «مرداب پرستون» واداشته شده بودند.

۱۸۴. مثلاً: دستگاه‌های مکانیکی مختلفی که در کارخانه‌های پشم‌بافی پس از تصویب قانون سال ۱۸۴۴ جایگزین کار کودکان شد. هنگامی که کودکان آقایان کارخانه‌دار نیز مجبور شوند «کلاس‌های درس» خود را به‌عنوان پادوهای کارخانه بگذرانند، مسلماً این عرصه‌ی کشف‌نشده‌ی مکانیک پیشرفت‌های محسوسی خواهد کرد. «دستگاه ریسندگی خودکار شاید خطرناک‌ترین نوع ماشین باشد. بیشتر سوانح ناشی از آن‌ها مربوط به کودکان کوچکی است که هنگام کارکردن ماشین باید برای جاروکردن زمین به زیر آن بخرزند. بسیاری از «کارگران مراقب» دستگاه ریسندگی در دادگاه» (از سوی بازرسی‌های کارخانه‌ها) «مورد پیگرد قرار گرفته و به این خاطر جریمه شده‌اند اما این امر هیچ فایده‌ای به حال عموم نداشت. اگر ماشین‌سازان فقط می‌توانستند جاروی خودکاری اختراع کنند که استفاده از آن به کار کودکان کوچک در زیر ماشین‌ها پایان می‌داد، کمک مناسبی به اقدامات حمایتی ما محسوب می‌شد» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، ص ۶۳).

۱۸۵. از اینجا می‌توان قدر اندیشه‌ی بی‌نظیر پرودون را دانست که معتقد بود ماشین‌آلات نه به‌عنوان ترکیبی از وسایل کار

چشمگیری کاهش می‌یابد، بلکه در همان حال وابستگی یک‌سویه‌ی او به کل کارخانه و بنابراین به سرمایه‌دار کامل می‌شود. در اینجا نیز مانند هر جای دیگری، باید میان افزایش بهره‌وری ناشی از تکامل فرایند اجتماعی تولید و افزایش بهره‌وری ناشی از بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از آن فرایند تمایز قایل شویم.

در تولیدکارگاهی و پیشه‌وری، کارگر افزارِ کار را به خدمت خود در می‌آورد؛ در کارخانه، وی به خدمت ماشین در می‌آید. در مورد اول حرکت وسیله‌ی کار از او آغاز می‌شود، در مورد دوم او باید حرکت وسیله‌ی کار را دنبال کند. در تولیدکارگاهی، کارگران اجزای سازوکاری زنده هستند. در کارخانه سازوکاری بی‌جان و مستقل از کارگران وجود دارد که آن‌ها را به‌عنوان زائنده‌های زنده در خود گنجانده است.

«جریان یأس‌آور کار زجرآور و بی‌پایانی که در آن فرایند مکانیکی واحدی بی‌وقفه تکرار می‌شود، همانند کار سیزیف است؛ بار کار، همچون تخته‌سنگ، بی‌وقفه بر دوش کارگر از پای در آمده فرو می‌ریزد.»^{۱۸۶}

کار کارخانه‌ای در همان حال که نظام عصبی را بی‌اندازه از پا می‌اندازد، مانع حرکات پیچیده‌ی عضلات می‌شود و فعالیت آزاد جسمانی و فکری را از آن خود می‌کند.^{۱۸۷} حتی سبک‌کردن کار به ابزار شکنجه تبدیل می‌شود، چراکه ماشین کارگر را از کار رها نمی‌سازد بلکه در عوض خود کار را از هر محتوایی تهی می‌سازد. هر نوع تولید سرمایه‌داری از آن جهت که فقط فرایند کار نیست بلکه در همان حال فرایند ارزش‌افزایی سرمایه است، این خصوصیت عمومی را دارد: کارگر نیست که شرایط کار را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد بلکه برعکس این شرایط کار است که از کارگر بهره‌برداری می‌کند. با این همه، تنها با ظهور ماشین‌آلات است که این وارونگی واقعی فنی و ملموس می‌یابد. ابزار کار به دلیل این که به دستگاهی خودکار بدل شده، در جریان فرایند کار در مقابل کارگر به‌عنوان سرمایه، به‌عنوان

* بلکه [به‌عنوان ترکیبی از کارهای جزئی کارگران] ساخته می‌شود.»^{۲۵}

* رجوع کنید به مارکس، فقر فلسفه، صص ۱۱۶-۱۱۷. م.ا.

۱۸۶. ف. انگلس، وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان، ص ۲۱۷. * حتی آقای مولیناری که یک طرفدار کاملاً معمولی و خوشبین تجارت آزاد است، می‌نویسد: «انسانی که ۱۵ ساعت در روز مراقب حرکت پکتواخت یک دستگاه است بیش از آن کسی که نیروهای جسمانی خود را در همین مدت صرف می‌کند، فرسوده می‌شود. این کار نظارت که اگر زیاد از حد ادامه نداشته باشد ممکن است ورزش فکری مفیدی باشد، با تداوم بیش از حد هم جان و هم تن را نابود می‌کند» (گوستاو مولیناری، آموزش‌های اقتصادی، پاریس، ۱۸۴۶، [ص ۴۹].

* در واقع این نقل قولی است از کتابی که انگلس در زیرنویس‌ها به آن اشاره کرده بود: دکتر ج. پ. کی، شرایط اخلاقی و

جسمانی طبقات کارگر شاغل در صنایع تولیدی پنبه در منچستر (۱۸۳۲). م.ا.

۱۸۷. ف. انگلس، اثر پیش‌گفته، ص ۲۱۶.

۲۵. «شیوه‌ای برای ترکیب کارهای جزئی می‌داند که تقسیم کار از هم جدا کرده است.» علاوه بر این، این کشف تاریخی و آموزشی را می‌کند که دوره‌ی ماشین‌آلات با یک ویژگی خاص متمایز می‌شود و آن مزدگیری است

کار بی‌جان‌ی قرار می‌گیرد که بر نیروی کار زنده مسلط می‌شود و آن را جذب خود می‌کند. چنان‌که پیش‌تر نشان دادیم، جدایی توانمندی‌های ذهنی فرایند کار از کار یدی، و به این‌گونه دگرگونی این توانمندی‌ها به نیروهایی که سرمایه بر کار اعمال می‌کند، سرانجام توسط صنعت بزرگ که بر بنیاد ماشین‌آلات استوار است، تکمیل می‌شود. در مواجهه با علم، نیروهای عظیم طبیعی و توده‌ی کار اجتماعی که در نظام ماشینی تجسم یافته و همراه با آن سه نیرو، نیروی «ارباب» را تشکیل می‌دهد، چیره‌دستی موشکافانه و منحصر به فردی که ماشین‌کار از آن تهی است، به‌عنوان خصوصیتی ناچیز محو و نابود می‌شود. بنابراین، این «ارباب» که در مغزش ماشین‌آلات و انحصاری که بر آن اعمال می‌کند به‌طرز جدایی‌ناپذیری وحدت یافته‌اند، هنگام اختلاف با «کارگران»^{۱۸۸}، به نحو تحقیرآمیزی آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

«کارگران کارخانه‌ها باید به‌طور کامل به یاد بسپارند که کار آن‌ها به واقع از نوع بسیار پست کار تخصصی است؛ و آموختن آن از هر کاری ساده‌تر و مزد آن نسبت به کیفیت آن از هر کار دیگری بالاتر است، و هیچ کار دیگری را نمی‌توان در این زمان کوتاه با دادن چنین آموزش‌های مختصری به افرادی با کمترین تجربه، آموزند... ماشین‌آلات ارباب در واقع نقش بسیار مهم‌تری را در امور تولید ایفا می‌کنند، نه کار و مهارت کارگرانی که با شش ماه کارآموزی هر عملی می‌تواند آن را یاد بگیرد.»^{۱۸۸}

فرمانبری فنی کارگر از حرکت یکنواخت وسایل کار، و ترکیب ویژه‌ی پیکر کار که شامل افرادی از هر دو جنس و با سنین متفاوت می‌باشد، با ایجاد انضباط سربازخانه‌ای رژیم کامل کارخانه‌ای را به وجود می‌آورد و به تکامل کامل وظیفه‌ی سرپرست‌ها، که پیش‌تر از آن یاد شد، می‌انجامد و به این‌گونه هم‌زمان کارگران را به کارگران یدی و مراقبان، سربازان و درجه‌داران ارتش صنعتی تبدیل می‌کند.

«مشکل عمده در کارخانه‌ی خودکار پیش از هر چیز ... ایجاد نظم لازمی است که طی آن انسان‌ها عادت به بی‌انضباطی در کار را ترک کنند و خود را با نظم ثابت دستگاه بزرگ وفق دهند. اما ابداع مجموعه قانون‌های انضباطی مناسب با نیازها و سرعت نظام خودکار و سپس اجرای موفقیت‌آمیز آن، عملی هرکول‌وار بود که دستاورد ارزشمند آرکرایت است! حتی اکنون نیز که نظام کارخانه‌ای کاملاً سازمان

۱۸۸. دفاعیه‌ی استادکاران ریسنده و کارخانه‌دارها. گزارش کمیته، منچستر، ۱۸۵۴، ص ۱۷. بعداً خواهیم دید که همین «ارباب» به محض این‌که خطر از دست دادن ماشین‌های خودکار «زنده» اش را احساس می‌کند، آهنگ دیگری سر می‌دهد.

یافته، تقریباً ناممکن است که در میان کارگرانی که سن بلوغ را سپری کرده‌اند، دستیاران مفیدی برای نظام خودکار یافت.^{۱۸۹}

قانون‌های کارخانه که سرمایه‌دار در آن بی‌اعتنا به تقسیم قوای محبوب بورژوازی و نیز بی‌توجه به نظام نمایندگی محبوب‌تر از آن، قدرت خودکامه‌ی خود را بر کارگران چون یک قانونگذار خصوصی و بنا به میل خویش بیان می‌کند، صرفاً کاریکاتور سرمایه‌داری از قانون‌های اجتماعی فرایند کار است که در روند همیاری در مقیاس کلان و بهره‌برداری از وسایل مشترک کار، و به ویژه ماشین‌آلات، ضرورت می‌یابد. آیین‌نامه‌ی تنبیهی سرپرست جای تازیه‌ی نگهبان برده‌ها را می‌گیرد. تمامی مجازات‌ها طبعاً به جرایم نقدی و کسر مزد تبدیل می‌شود و استعداد قانونگذاری این لیکورگ کارخانه چنان است که تخطی از قانون‌های او سودآورتر از رعایت آن‌هاست.^{۱۹۰}

۱۸۹. یور، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵. کسی که زندگی‌نامه‌ی آرکرایت را بدانند، بعید است واژه‌ی «ارزشمند» را درباره‌ی این این سلمانی نابغه به کار برد. وی بی‌چون و چرا بزرگ‌ترین دزد اختراعات دیگران و از همه پست‌تر بوده است.

۱۹۰. «زنجیر بردگی بی‌که بورژوازی به گردن پرولتاریا افکنده در هیچ‌جا روشن‌تر از نظام کارخانه‌ای آشکار نمی‌شود. هرگونه آزادی در اینجا طبق قانون و در عمل لغو می‌شود. کارگر باید صبح ساعت پنج و نیم در کارخانه باشد؛ اگر چند دقیقه دیر برسد جریمه می‌شود. اگر ده دقیقه دیر کند او را تا وقتی که صبحانه تمام نشده به داخل کارخانه راه نمی‌دهند و به این ترتیب یک ربع از مزد کار روزانه‌اش به باد می‌رود... وی باید طبق فرمان بخورد، بنوشد و بخوابد... زنگ مستبدانه او را وادار می‌کند تا از خواب و صبحانه و ناهار دست بکشد. اما در خود کارخانه چه می‌گذرد؟ در اینجا کارفرما قانونگذار مطلق است. وی بنا به اراده‌ی خویش مقررات وضع می‌کند و قانون‌های خود را بنا به دلخواه خویش تغییر می‌دهد یا مقررات تازه‌ای به آن اضافه می‌کند؛ و حتی اگر احمقانه‌ترین چیزها را در آن بگنجاند، دادگاه‌ها به کارگر خواهند گفت: چون شما آزادانه این قرارداد را پذیرفتید، اکنون نیز باید از آن پیروی کنید... این کارگران محکوم به آن هستند که از ۹ سالگی تا زمان مرگ، زیر تازیانه‌ی روحی و جسمانی او زندگی کنند.» (ف. انگلس، اثر پیش‌گفته، ص ۲۱۷). می‌خواهم با دو نمونه نشان دهم که «دادگاه‌ها چه می‌گویند». مورد اول در شفیلد و اواخر سال ۱۸۶۶ رخ داد. در آن شهر کارگری به مدت دو سال در کارخانه‌ی فلزکاری کار می‌کرد. در نتیجه‌ی جر و بحث با کارفرما، کارخانه را ترک و اعلام کرد که دیگر تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهد برای آن کارفرما کار کند. او را به اتهام نقض قرارداد به ۲ ماه زندان محکوم کردند. (اگر کارخانه‌دار قرارداد را نقض کند فقط در محاکم حقوقی می‌توان از او شکایت کرد و تنها خطر محکومیت به جریمه‌ی نقدی برای او وجود دارد.) پس از انقضای ۲ ماه زندان همان کارخانه‌دار به کارگر یادشده حکم کرد که بنا به قرارداد قدیمی کارش را در کارخانه از سر بگیرد. کارگر نپذیرفت و می‌گوید مجازات نقض قرارداد را کشیده است. کارخانه‌دار از نو از او شکایت کرد، و دادگاه، با این‌که یکی از قضات، آقای شی، این رسوایی قضایی را علناً افشا کرد که شخصی را تمام عمر برای یک جرم به‌طور ادواری پیوسته محکوم کنند، از نو او را محکوم کرد. این حکم را دادگاه ایالتی که قضات آن‌ها افتخاری‌اند و حقوق‌بگیر نیستند نداده (حقوق‌نگیران بزرگ)* بلکه یکی از عالی‌ترین دادگاه‌های لندن آن را صادر کرده است. [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] اکنون دیگر این وضع از بین رفته است. امروزه به استثنای برخی موارد نادر، مثلاً کارخانه‌های گاز، کارگران در انگلستان از لحاظ نقض قرارداد دارای همان حقوق کارفرما هستند و چنین دعاوی فقط در دادگاه‌های حقوقی قابل

ما در اینجا فقط اشاره‌ای به شرایط مادی‌یی می‌کنیم که تحت آن کار کارخانه‌ای انجام می‌شود. تمام اندام‌های حسی به دلیل بالا بودن مصنوعی دما، هوای انباشته از ذرات مواد خام، سر و صدای کرکننده آسیب می‌بینند، بگذریم از خطر مرگ که در میان این ماشین‌های به هم چسبیده هر لحظه در کمین است، خطری که با نظم فصول، فهرست کشتگان و

→ طرح است.]

مورد دوم در ولت‌شایر، اواخر نوامبر ۱۸۶۳ اتفاق افتاده است. تقریباً ۳۰ بافنده که با دستگاه بافندگی بخار در کارخانه‌ی شخصی به نام هاروپ، پارچه‌باف بوئرمل، وست‌بری لی، کار می‌کردند دست به اعتصاب زدند زیرا همین هاروپ این عادت نیک را داشت که از مزد کارگرانی که صبح دیر می‌آمدند برای ۲ دقیقه ۶ پنی، برای ۳ دقیقه ۱ شیلینگ و برای ۱۰ دقیقه ۱ شیلینگ و ۶ پنی کم می‌کرد. با این حساب با نرخ ساعتی ۹ شیلینگ جریمه‌ی مزبور به روزی ۴ پوند و ۱۰ شیلینگ بالغ می‌شد؛ در حالی که مزد متوسط سالیانه‌ی کارگران مزبور از ۱۰ تا ۱۲ شیلینگ در هفته تجاوز نمی‌کرد. هاروپ در همان حال پسر بچه‌ای را مامور کرده بود که با یک سوت ساعت شروع کار را اعلام کند و بعضی اوقات این کار را خود او پیش از ساعت ۶ صبح انجام می‌داد و اگر کارگران به هنگامی که او دست از سوت زدن می‌کشید حاضر نبودند دستور می‌داد درهای کارخانه را ببندند، و آن‌ها که بیرون در مانده بودند جریمه می‌شدند. و چون هیچ ساعتی در ساختمان کارخانه نبود کارگران بدبخت در اختیار کودکی بودند که تحت حکم هاروپ عمل ساعت را انجام می‌داد. کارگران اعتصابی، مادران خانواده و دختران جوان، اظهار می‌کردند هنگامی حاضر به بازگشت به کار هستند که به جای مراقب وقت ساعتی نصب و تعرفه‌ی عاقلانه‌تری برای جرائم تنظیم شود. هاروپ ۱۹ زن و دختر را به دلیل نقض قرارداد نزد قاضی جلب کرد. در میان اعتراضات تماشاچیان حاضر، هر یک از آنان محکوم به پرداخت ۶ پنی جریمه و ۲ شیلینگ و ۶ پنی خسارت دادگاه شدند. هاروپ در میان هوی مردم از دادگاه خارج شد. یکی از کارهای بسیار محبوب کارفرمایان این است که در برابر عیوب مصالحی که به آن‌ها داده می‌شود از مزد کارگران جریمه کم کنند. این روش موجب اعتصاب عمومی کارخانه‌های کوزه‌گری انگلستان در سال ۱۸۶۶ شد. گزارش‌های هیئت بررسی کار کودکان (۱۸۶۳-۱۸۶۶) مواردی را ذکر می‌کنند که کارگر به جای دریافت مزد خود، در نتیجه‌ی قانون‌های تنبیهی چیزی هم به ارباب نیکوکارش بدهکار می‌شود. بحران اخیر صنایع پنبه نیز شواهد آموزنده‌ای درباره‌ی زیرکی‌های کارفرمایان خودرأی در مورد کسر دستمزد در اختیار می‌گذارد. ر. بیکر، بازرس کارخانه‌ها، می‌گوید: «چندی پیش مجبور شدم یکی از صاحبان صنعت پنبه را در دادگاه مورد تعقیب قرار دهم، زیرا وی در این روزگار سخت و پررنجی که زندگی می‌کنیم از برخی از کارگران «نوجوان» مبلغ ۱۰ پنی بابت هزینه‌ی تصدیق سن کم کرده بود (در حالی که تصدیق مزبور برای خود او ۶ پنی تمام می‌شد)؛ حال آن‌که قانون کم‌کردن فقط ۳ پنی را مجاز می‌داند و عرفاً کم‌کردن چنین پولی مجاز نیست... کارخانه‌دار دیگری برای این که بدون دردسر قانونی به همین هدف برسد، به هر یک از کودکان بیچاره‌ای که نزد او کار می‌کنند، مبلغ یک شیلینگ تحمیل می‌کند، به این عنوان که به محض وصول تصدیق پزشکی دایر بر حدنصاب سنی، به آن‌ها هنر و اسرار حرفه‌ی ریسنده‌ی را بیاموزانند. بنابراین، برای درک اتفاقات شگفت‌انگیزی مانند اعتصاب باید عوامل پنهان آن را شناخت، و این نه تنها برای هر زمانی است که چنین چیزهایی اتفاق می‌افتند بلکه به ویژه در زمان‌هایی مانند امروز است که دلایل امر توضیح داده نمی‌شوند و برای عامه قابل فهم نیستند» (اشاره به اعتصاب کارگران بافنده‌ی ماشینی دارون در ژوئن سال ۱۸۶۳ است.) (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، صص ۵۰-۵۱). گزارش‌ها همواره از حدود تاریخ رسمی خود تجاوز می‌کنند.

مجر و حان در نبرد صنعتی را تنظیم می‌کند.^{۱۹۰} صرفه‌جویی در وسایل اجتماعی تولید، که ابتدا در نظام کارخانه‌ای تسریع و اجباری می‌شود، در همان حال در دست سرمایه به ریودن نظام‌مند شرایط لازم برای زندگی کارگران هنگام کار یعنی فضا، نور، هوا و مراقبت از آنان در برابر موارد خطرناک و ناسالم فرایند کار می‌انجامد، بگذریم از صرفه‌جویی در تجهیزات مربوط به آرامش و راحتی کارگران.^{۱۹۱} آیا فوریه حق نداشت

۱۹۰ الف. قانون‌های کار در ارتباط با حمایت از کارگران در برابر ماشین‌های خطرناک نتایج سودمندی به همراه داشتند. «اما... اکنون منابع تازه‌ای برای سوانح پیدا شده که ۲۰ سال پیش وجود نداشته است، به ویژه می‌توان به افزایش سرعت ماشین‌ها اشاره کرد؛ چرخ‌ها، غلتک‌ها، دوک‌ها و دستگاه‌های خودکار اکنون با شتابی بیشتر و قدرت روزافزونی حرکت می‌کنند. انگشتان باید سریع‌تر و مطمئن‌تر نخ‌های پاره‌شده را بگیرند، زیرا با کمترین تردید و کوچک‌ترین بی‌احتیاطی قطع می‌شوند... بسیاری از سوانح در نتیجه‌ی کوشش کارگران برای انجام سریع کارهاست. باید به خاطر داشت که برای کارخانه‌دارها حرکت بی‌وقفه‌ی ماشین‌ها، یعنی به‌طور خلاصه تولید نخ و منسوجات، بیشترین اهمیت را دارد. هر توقف یک دقیقه‌ای نه تنها به معنای هدر رفتن نیروی محرک است بلکه به تولید نیز ضرر می‌رساند. از این روست که چون مراقبان به کمیت محصول تولیدی علاقه‌مندند، کارگران را وادار می‌کنند پیوسته ماشین را در حال حرکت نگه دارند؛ و این برای کارگرانی که بر حسب وزن یا قطعه‌ی مزد می‌گیرند امر کم‌اهمیتی نیست. با این‌که در کارخانه‌ها، یا به عبارتی در بیشتر کارخانه‌ها، رسماً ممنوع است که ماشین‌ها را در حال حرکت تمیز کنند اما عموماً، حال نه همه‌جا، هنگامی که ماشین در حال حرکت است، آشغال‌ها را بر می‌دارند، غلتک و چرخ را تمیز می‌کنند و غیره. همین امر به تنهایی طی ۶ ماه اخیر ۹۰۶ سانحه به وجود آورد... با این‌که تمیز کردن ماشین‌الات کاری همه‌روزه است اما عموماً روز شنبه برای پاک کردن کامل ماشین‌ها تعیین شده و این عمل به‌طور عمده هنگامی که ماشین‌ها در حال حرکت هستند انجام می‌شود... این کاری است که در مقابل آن مزدی پرداخت نمی‌شود و به همین سبب کارگران می‌کوشند تا هر چه زودتر از شر آن خلاص شوند... از این رو تعداد سوانح در روزهای جمعه و به‌ویژه روزهای شنبه خیلی بیشتر از روزهای دیگر هفته است. روزهای جمعه‌ی مازاد سوانح نسبت به میانگین ۴ روز نخست هفته تقریباً ۱۲ درصد و روزهای شنبه مازاد سوانح نسبت به میانگین ۵ روز پیشین ۲۵٪ است. اما اگر در نظر بگیریم که شنبه‌ها ساعات کار روزانه فقط ۷¼ ساعت است در حالی که روزهای دیگر هفته کارگران ۱۰ ساعت کار می‌کنند، آنگاه مازاد سوانح در شنبه‌ها به بیش از ۶۵٪ می‌رسند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، لندن، ۱۸۶۷، صص ۹، ۱۵-۱۷).

۱۹۱. در پاره‌ی اول جلد سوم کتاب حاضر درباره‌ی کارزار تازه‌ای صحبت خواهم کرد که کارخانه‌دارهای انگلیسی بر ضد موادی از قانون کار راه انداخته‌اند که می‌کوشد از کارگران در برابر ماشین‌های خطرناک محافظت کند. * در اینجا کافی است که از گزارش رسمی لئونارد هورنر نقل قول کنیم: «از برخی از کارخانه‌دارها شنیدم که با فراغتی نابخشودنی درباره‌ی بعضی سوانح صحبت می‌کردند. مثلاً می‌گفتند از دست دادن یک انگشت چیز مهمی نیست. زندگی و آینده‌ی یک کارگر چنان به انگشتانش وابسته است که حادثه‌ای از این دست برای وی پیشامد بسیار جدی تلقی می‌شود. هنگامی که چنین مزخرفاتی را می‌شنوم این پرسش را طرح می‌کنم: فرض کنید که شما به یک کارگر اضافی احتیاج پیدا کرده‌اید و دو نفر داوطلب انجام این کار نزد شما می‌آیند که از هر لحاظ به‌طور یکسان شایسته‌ی آن کارند ولی یکی از آن‌ها فاقد انگشت شست یا سبابه است، کدام‌یک را انتخاب می‌کنید؟ آن‌ها حتی یک لحظه هم برای انتخاب کارگر سالم و کامل تردید نکردند... این کارخانه‌دارها بر ضد آن‌چه خود قانون‌گذاری شبه‌بشر دوستانه می‌نامند پیش‌داوری‌های نادرستی دارند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۵). این کارخانه‌دارها «آدم‌های

که کارخانه را «زندان‌های ملایم‌شده» (bagnes mitigés)* می‌نامید؟^{۱۹۲}

۵. مبارزه بین کارگر و ماشین

مبارزه بین سرمایه‌دار و کارگر مزدبگیر با پیدایش خود مناسبات سرمایه‌ای آغاز می‌شود. این مبارزه در سراسر دوره‌ی تولیدکارگاهی شدت می‌گیرد.^{۱۹۳} اما تنها از زمان رواج ماشین‌آلات است که کارگر علیه خود و وسایل کار، یعنی شیوه‌ی مادی وجود سرمایه دست به مبارزه زده است. کارگر بر ضد این شکل خاص از وسایل تولید به عنوان بنیاد مادی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری طغیان می‌کند.

در سده‌ی هفدهم، تقریباً تمامی اروپا دستخوش شورش کارگران علیه ماشین روبان‌بافی شده بود که از آن برای بافتن روبان و تورهای تزیینی استفاده می‌کردند و به آلمانی به آن Bandmühle می‌گویند (برابر با Schnurmühle یا Mühlenstuhl).^{۱۹۴} در پایان

→ دوراندهی هستند. بی‌دلیل نیست که از شورش برده‌داران {در آمریکا} برانگیخته شدند. **

* رجوع کنید به سرمایه، جلد ۳، پاره‌ی اول، فصل ۵، قسمت ۲-م. ۱

** مقصود جنگ داخلی آمریکا است - م. ۱

* این نقل قول از کتاب فوریه با عنوان

La Fausse Industrie morcelée, répugnante, mensongère, et l'antidote, l'industrie naturelle, combinée, attrayante, véridique, donnant quadruple produit, Paris, 1835, p. 59

است. - م. ۱

۱۹۲. در کارخانه‌هایی که مدت‌های طولانی تابع قانون‌های کار همراه با محدودیت اجباری ساعات کار و قانون‌های دیگر بوده‌اند، بسیاری از سوءاستفاده‌های قدیمی از میان برداشته شده است. بهبود ماشین‌آلات به خودی خود تا حدی مستلزم بهبود ساختمان کارخانه‌هاست و این به نفع کارگران است. به گزارش‌های بازرسان‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، ص ۱۰۹ رجوع کنید.

۱۹۳. از جمله به منابع زیر رجوع کنید: جان هیوتون، بهبود صرفه‌جویی و تجارت، لندن، ۱۷۲۷؛ امتیازات تجارت هندشرقی، ۱۷۲۰؛ و جان بلرز، مقالاتی درباره‌ی تهیدستان، لندن، ۱۶۹۹. متأسفانه اربابان و کارگران‌شان در جنگی دائمی درگیرند. هدف تغییرناپذیر اولی‌ها این است که تا حد امکان کار ارزان‌تر تمام شود و برای نیل به این منظور از هیچ نیروی فروگذار نیستند، در حالی که دومی‌ها این دغدغه را دارند که در هر فرصتی کارفرمایان خود را به انجام بالاترین مطالبات خویش وادار سازند. (تحقیقی درباره‌ی علل گرانی کنونی خواروبیار، ۱۷۶۷، صص ۶۱-۶۲. نویسنده‌ی این اثر، کشیش ناتانیل فورستر است که کاملاً از کارگران دفاع می‌کند.)

۱۹۴. ماشین روبان‌بافی در آلمان اختراع شد. لانجلوتی، کشیش ایتالیایی، در اثری که به سال ۱۶۳۶ در ونیز انتشار یافت، اما در ۱۶۲۳ نوشته شده بود، می‌نویسد: «آنتون مولر اهل دانسیگ، تقریباً در ۵۰ سال پیش ماشین بدیعی را در آن شهر دیده بود که ۴ تا ۶ قطعه پارچه را هم‌زمان می‌بافت. ولی چون شورای آن شهر می‌ترسید که این اختراع عده‌ی زیادی از کارگران را از کار بیکار کند ماشین یادشده را نابود، و مخترع آن را خفه یا در آب غرق کرد.»* همین ماشین ابتدا در شهر لایپن در سال ۱۶۲۹ به کار افتاد. طغیان‌های توری‌بافان شورای شهر را مجبور کرد آن ماشین را ممنوع اعلام کند. قانون‌های چندی از طرف مجلس صنوف هلند طی سال‌های ۱۶۲۳ و ۱۶۳۹ و غیره دایر بر محدودیت استفاده از آن

دهه‌ی ۱۶۳۰، یک دستگاه چوب‌بری بادی که یک هلندی در حومه‌ی لندن نصب کرده بود، دستخوش خشم مردم شد. حتی در انگلستان در اوایل سده‌ی هجدهم، به زحمت توانستند بر مخالفت مردم با ماشین‌های چوب‌بری آبی که مورد حمایت پارلمان نیز بودند، چیره شوند. هنگامی که اورت در سال ۱۷۵۸ نخستین ماشین پشم‌پاک‌کنی را که با نیروی آب کار می‌کرد ساخت، ۱۰۰،۰۰۰ کارگری که از کار بیکار شده بودند، آن را به آتش کشیدند. ۵۰،۰۰۰ کارگر که تا آن زمان با شانه‌زدن پشم زندگی خود را می‌گرداندند، عریضه‌ای علیه ماشین‌های پشم‌پاک‌کنی و پشم‌شانه‌زنی آرکرایت تقدیم مجلس کردند. تخریب گسترده‌ی ماشین‌الات در مناطق صنعتی انگلستان در پانزده سال نخست سده‌ی نوزدهم، که عمدتاً ناشی از به کارگیری دستگاه‌های بافندگی بخار بود و به جنبش لودیت‌ها معروف است، به دولت‌های ضدژاکوبینی افرادی مانند سیدماوٹ و گستلری بهانه را برای اعمال خشن‌ترین و ارتجاعی‌ترین اقدامات داد. گذشت زمان و کسب تجربه لازم بود تا کارگران بیاموزند که بین ماشین‌الات و کاربرد سرمایه‌دارانه‌ی آن تمایز قایل شوند و بنابراین، حملات خود را از وسایل مادی تولید به آن شکل از جامعه‌ای متوجه سازند که از این وسایل بهره‌برداری می‌کرد.^{۱۹۵}

مبارزاتی که برای بالا بردن مرزها درون نظام تولیدکارگاهی انجام می‌شد،

صادر شد و سرانجام بنا به قانون ۱۵ دسامبر ۱۶۶۱ کار با آن تحت شرایط معینی مجاز شمرده شد. بوکسهورن (در *Inst. Pol.* ۱۶۶۳)^{**} درباره‌ی استفاده از این ماشین در شهر لایدن چنین نوشت: «تقریباً ۲۰ سال پیش در این شهر برخی اشخاص افزاری را برای بافندگی اختراع کرده بودند که یک کارگر توسط آن می‌توانست بیشتر و آسان‌تر از چند نفر در همان مدت پارچه بیافد. این اختراع اغتشاش‌ها و منازعاتی را بین بافندگان به وجود آورد تا آن جا که سرانجام شورای شهر استفاده از این افزار را ممنوع اعلام کرد.» همین ماشین در سال ۱۶۷۶ در شهر کلن ممنوع شد و رواج آن در همان زمان در انگلستان موجب ناآرامی کارگران شد. استفاده از این ماشین بنا به قانون سلطنتی مورخ ۱۹ فوریه ۱۶۸۵ در سراسر آلمان ممنوع شد. در هامبورگ به دستور شورای شهر ماشین یادشده را در جلوی عموم سوزاندند. کارل ششم در ۹ فوریه ۱۷۱۹ از نو قانون سال ۱۶۸۵ را تأیید کرد و حوزه‌ی ساکس استفاده‌ی عمومی از آن را تا سال ۱۷۶۵ اجازه نمی‌داد. این ماشین که این همه سر و صدا در جهان برانگیخته بود، در واقع طلیعه‌ی ماشین‌های بافندگی و ریسندگی و بنابراین پیشقدم انقلاب صنعتی سده‌ی هجدهم بود. ماشین یادشده حتی به جوانی که هیچ تجربه‌ای در بافندگی نداشت، امکان می‌داد که صرفاً با یالا و پایین بردن میله‌ای تمام دستگاه را با همه‌ی تجهیزاتش به حرکت در آورد و در شکل تکمیل شده‌اش هم‌زمان ۴۰ تا ۵۰ قطعه پارچه تحویل می‌داد.

* مارکس در اینجا از اثر سسندو لانجلوتی، *L'Hoggetti ovvero gl'ingegni non inferiori a' passati*، پاره‌ی دوم، ونیز، ۱۶۳۷، بر اساس کتاب یوهان بکمان، *Beiträge zur Geschichte der Erfindungen*، جلد اول، لایپزیگ، ۱۷۸۶، صص ۱۲۵-۱۳۲ نقل می‌کند - م. ۱

** نام کامل مرجع، م. ز. بوکسهورن، *Marci Zuerii Boxhornii institutionum politicarum liber primus*، آمستردام، ۱۶۶۳ - م. ۱

۱۹۵. در بسیاری از مانوفاکتورهای قدیمی، شورش کارگران علیه ماشین‌الات، حتی تا به امروز، گه گاه این شکل خشن را به خود می‌گیرد، مثلاً می‌توان از مورد طغیان سوهانگرهای شقیلد در سال ۱۸۶۵ یاد کرد.

تولیدکارگاهی را پیش‌انگاشت خود قرار می‌داد و به هیچ‌وجه علیه وجود آن برپا نمی‌شد. مخالفت با تشکیل مانرفاکتورها از سوی صاحبان صنوف و شهرهای امتیازدار بود و نه کارگران مزدبگیر. به همین دلیل، نویسندگان دوره‌ی تولیدکارگاهی عمدتاً تقسیم‌کار را وسیله‌ای تلقی می‌کردند که بالقوه می‌توانست جایگزین کارگران شود و نه وسیله‌ای که عملاً آن‌ها را کنار زند. این تمایز بسیار روشن است. اگر گفته شود که مثلاً ۱۰۰ میلیون نفر در انگلستان لازم است تا با چرخ‌های ریسندگی قدیمی پنبه‌ای را ببرینند که اکنون با ماشین‌های ریسندگی توسط ۵۰۰,۰۰۰ نفر ریسیده می‌شود، به معنای آن نیست که ماشین‌های ریسندگی جای آن میلیون‌ها نفری را گرفته‌اند که هرگز وجود نداشته‌اند. تنها این معنا را می‌دهد که به میلیون‌ها کارگر نیاز است تا جایگزین ماشین‌های ریسندگی شوند. اما از سوی دیگر، اگر بگوییم که در انگلستان، دستگاه‌های بافندگی بخار ۸۰۰,۰۰۰ بافنده را به خیابان ریخته است، درباره‌ی ماشین‌های موجودی حرف نمی‌زنیم که می‌باید شمار معینی از کارگران جایگزین آن‌ها شوند، بلکه به تعداد عملاً موجود کارگرانی اشاره می‌کنیم که در واقع توسط دستگاه‌های بافندگی جایگزین یا از کار بیکار شده‌اند. کار پیشه‌ورانه، حتی با این‌که به اجزای متعددی تقسیم شده بود، همچنان در سراسر دوره‌ی تولیدکارگاهی پایه‌ی صنعت را تشکیل می‌داد. شمار نسبتاً قلیل کارگران شهری که از سده‌های میانه باقی مانده بودند نمی‌توانستند تقاضای بازارهای مستعمراتی جدید را برآورده کنند و تولیدکارگاهی به ویژه قلمروهای جدیدی را به روی جمعیت روستایی که با فروپاشی نظام فئودالی از زمین خود رانده شده بودند گشود. بنابراین، در آن زمان، این جنبه‌ی مثبت تقسیم کار و همیاری در کارگاه‌ها بود که به وضوح نمایان گشت، یعنی این واقعیت که تقسیم کار سبب شد تا کارگران به نحو کارآمدتری به کار گرفته شوند.^{۱۹۶} در بسیاری از کشورها،

۱۹۶. بر جیمز استرووات نیز تاثیر ماشین‌آلات را کاملاً به همین معنا درک می‌کند که می‌نویسد: «بنابراین، من ماشین را چون وسیله‌ای تلقی می‌کنم که بالقوه عده‌ی شاعران را افزایش می‌دهد، بدون آن‌که اجباری در ازدیاد تعداد نان‌خورها باشد... پس از چه بابت تاثیر ماشین از تاثیر پیدایش ساکنان جدید متفاوت است؟» (ترجمه‌ی فرانسه، جلد اول، کتاب یکم، فصل نوزدهم). پتی با ساده‌لوحی بیشتری می‌گوید که ماشین جانشین چند همسری* می‌شود. این نقطه‌نظر را می‌توان در نهایت برای برخی از مناطق ایالات متحد صادق دانست. از سوی دیگر گفته شده است: «به ندرت می‌توان ماشین را با موفقیت برای کاهش کارهای فرد به کار برد؛ زمانی که برای ساختن ماشین از دست می‌رود بیش از آن زمانی است که هنگام استفاده از آن ماشین صرفه‌جویی می‌شود. ماشین فقط هنگامی واقعا مفید است که بتواند به عباس و سید نمود استفاده قرار گیرد، هنگامی که بتواند به کار هزاران نفر کمک کند. بنابراین ماشین‌آلات همواره و در اکثر موارد در کشورهای بی‌کار خراش رفت که دارای متراکم‌ترین جمعیت‌ها باشند و عده‌ی بیکاران در آنجا زیاد باشد... ماشین نه به جهت کمبود کارگر بلکه به علت سهولتی که برای اشتغال توده‌ی وسیع کارگر به وجود می‌آورد استفاده می‌شود» (پرسی راون‌ستون، اندیشه‌های درباره‌ی نظام ذخیره‌سازی و اثرات آن، لندن، ۱۸۲۴، ص ۲۵).

مدت‌ها پیش از دوره‌ی صنعت بزرگ، همیاری و ترکیب و وسایل کار در دست عده‌ای محدود هنگامی که در کشاورزی اعمال می‌شد، سبب بروز دگرگونی‌های بزرگ، ناگهانی و اجباری در شیوه‌ی تولید و در نتیجه در شرایط زندگی و وسایل اشتغال جمعیت روستایی شد. اما در اینجا مبارزه ابتدا بیشتر بین مالکان بزرگ و خرد زمین رخ می‌داد تا بین سرمایه و کار مزدگیری؛ از سوی دیگر، هنگامی که وسایل کار، گوسفندها و اسب‌ها و غیره موجب بیرون راندن کارگران می‌شدند، در این مورد، در وهله‌ی نخست اقدامات خشونت‌آمیز بی‌واسطه پیش شرط انقلاب صنعتی بود. ابتدا کارگران را از زمین بیرون می‌کردند و سپس گوسفندان جای آنان را می‌گرفتند. دزدی گسترده‌ی زمین، چنان‌که به‌عنوان نمونه در انگلستان رخ داد، وسایلی بودند که با آن کشاورزی بزرگ میدان عمل یافت.^{۱۹۶} به همین دلیل این دگرگونی در کشاورزی در ابتدا ظاهر یک انقلاب سیاسی را به خود گرفت.

وسایل کار هنگامی که شکل ماشین را به خود می‌گیرند، بی‌درنگ به رقیبی برای خود کارگر تبدیل می‌شوند.^{۱۹۷} خودارزش‌افزایی سرمایه توسط ماشین با شمار کارگرانی که شرایط زندگی‌شان توسط آن نابود شده، نسبت مستقیم دارد. کل نظام تولید سرمایه‌داری بر فروش نیروی کار کارگر به‌عنوان کالا استوار است. تقسیم کار این نیروی کار را با تقلیل آن به مهارتی بسیار ویژه در به‌کارگیری افزاری خاص، به شیوه‌ای یک‌جانبه تکامل می‌دهد. به محض آن‌که هدایت فنی این افزار به ماشین سپرده می‌شود، ارزش مصرفی نیروی کار کارگر و همراه با آن ارزش مبادله‌ای آن از بین می‌رود. کارگر غیرقابل فروش می‌شود، همانند اسکناسی کاغذی که با حکمی قانونی از گردش کنار گذاشته می‌شود. به این‌گونه، بخشی از طبقه کارگر توسط ماشین مازاد بر نیاز می‌شود، یعنی به بخشی از جمعیتی تبدیل می‌شود که دیگر برای خودارزش‌افزایی سرمایه بی‌واسطه مورد نیاز نیست. از یک سو در مبارزه‌ی نابرابر بین صنایع پیشه‌ورانه‌ی قدیمی یا تولیدکارگاهی با صنایعی که از ماشین استفاده می‌کنند نابود می‌شود، و از سوی دیگر تمامی شاخه‌های دسترس‌پذیرتر صنعت را در بر می‌گیرد، بازارهای کار را اشباع می‌کند، و در نتیجه قیمت نیروی کار را به پایین‌تر از ارزش آن می‌رساند. تسلی خاطر بزرگ کارگران فقیر شده این است که یا رنج و عذاب آن‌ها صرفاً «گذرا» است («رنجی گذرا»)، یا ماشین‌الات صرفاً به تدریج کنترل کل قلمرو تولید را

* «با تولید خوراک و مایحتاج برای کل مردم یک سرزمین، توسط تعدادی محدود؛ بارواج ناز و تنعم که با آنچه مردم بیهوده از چند همسری انتظار دارند» (*Verbum Sapienti*، لندن، ۱۶۹۱، ص ۲۲). - م. ا. ۱۹۶ الف. [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] این جریان در مورد آلمان نیز صادق است. در کشور ما کشاورزی بزرگ، به‌ویژه در شرق آلمان، تنها در نتیجه‌ی سلب مالکیت دهقانان امکان‌پذیر شده است. عملی که از سده شانزدهم و به‌ویژه از سال ۱۶۴۸ به بعد گسترش یافته است.

۱۹۷. «ماشین‌الات و کارگر در رقابتی پیوسته قرار دارند» (ریکاردو، اثر پیش‌گفته، ص ۴۷۹).

به دست می‌گیرند و در نتیجه گستره و شدت اثر تخریبی آن کم می‌شود. اما هر کدام از این دو تسلی خاطر دیگری را نفی می‌کند. آنجا که ماشین‌آلات به تدریج بر شاخه‌ای از صنعت مسلط می‌شوند، در میان اقشاری از کارگران که با آن رقابت می‌کنند فقر مزمینی را ایجاد می‌کنند. و آنجا که گذار به سرعت انجام می‌شود، اثری وخیم و عظیم بر جا می‌گذارد. تاریخ جهان صحنه‌ای موحش‌تر از اضمحلال تدریجی بافندگان دستی انگلیسی را به خود ندیده است؛ اضمحلالی که دهه‌های متمادی ادامه داشت و سرانجام در سال ۱۸۳۸ به پایان رسید. بسیاری از بافندگان از گرسنگی مردند و عده‌ی زیادی همراه با خانواده‌ی خود زندگی گیاه‌وار خویش را برای دوره‌ای طولانی با روزی $2\frac{1}{4}$ پنی گذراندند.^{۱۹۸} [از سوی دیگر، ماشین‌آلات پنبه‌بافی انگلستان پیامدهای بی‌رحمانه‌ای در هند شرقی داشته است.]^{۲۶} فرماندار کل در سال‌های ۱۸۳۴-۱۸۳۵ چنین گزارش داد:

۲۶. از سوی دیگر، در هند، واردات چلوار کارخانه‌های ماشینی انگلیسی بحرانی متناوب به وجود آورده است.

«در تاریخ تجارت نظیر این فلاکت رانمی‌توان یافت. استخوان‌های پنبه‌بافان دشت‌های هند را سفیدپوش کرده است.»

[البته ماشین‌آلات با خارج ساختن بافنده‌ها از این دنیای «زودگذر»، «رنجی گذرا» برای آنان به به وجود آوردند.^{۲۷} اما به هر حال، چون ماشین‌آلات پیوسته قلمروهای جدیدی از تولید را در چنگ خود می‌گیرد، اثر «گذرا»ی آن به واقع دائمی است. به این دلیل، قالب مستقل و بیگانه‌شده‌ای که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از شرایط کار و محصول کار در برابر کارگر ایجاد می‌کند، با پیدایش ماشین‌آلات به تضادی کامل و تمام‌عیار بسط می‌یابد.^{۱۹۹} به

۲۷. ماشین‌آلات بافندگی با پرتاب کردن بافنده‌ها به دامن ابدیت، آشکارا تنها «رنجی گذرا» برای آنان به وجود آوردند. * پرتاب کردن کسی به دامن ابدیت (to launch somebody into eternity) اصطلاحی است خوش‌آهنگ که روزنامه‌های انگلیسی برای واقعه‌های مهم می‌نویسند.

۱۹۸. پیش از اجرای قانون حمایت از مستمندان مصوب سال ۱۸۳۴، رقابت میان بافندگی دستی و بافندگی ماشینی در انگلستان به این دلیل طولانی شد که مزدها که به طرز چشمگیری پایین‌تر از کمینه بودند، با کمکی که کلیسا می‌داد جبران می‌شد. «پدر روحانی آقای تورنر، در سال ۱۸۲۷، کشتی بخش ویدلسلو در چشایر بود که ناحیه‌ای صنعتی شمرده می‌شد. پرسش‌های کمیته‌ی مهاجرت و پاسخ‌های آقای تورنر، نشان می‌دهد که چگونه رقابت میان کار انسانی و ماشین حفظ می‌شود. سؤال: آیا استفاده از دستگاه بافندگی مکانیکی جایگزین دستگاه بافندگی دستی نشده است؟ پاسخ: بدون شک جایگزین شده است و اگر بافندگان دستی قادر نبودند کاهش مزدها را تحمل بکنند، بیش از این‌ها جایگزین می‌شد. سؤال: اما آیا کارگران با تحمل این اوضاع و احوال به مزدی قناعت نمی‌کنند که برای زندگی آن‌ها کافی نیست و در نتیجه برای تأمین کسری هزینه‌ی معیشت خود به کمک کلیسا متوسل می‌شوند؟ پاسخ: بله و در واقع ادامه‌ی رقابت دستگاه بافندگی دستی با دستگاه مکانیکی راهمین اعانه‌ی فقر ممکن ساخته است. بنابراین، امتیازی که از رواج ماشین‌آلات نصیب کارگران شده همانا فقر خوارکننده یا مهاجرت بوده است. آنان به جای آن که پیشه‌ورانی محترم و تا حدودی مستقل باشند، به بردگان حقیری تقلیل می‌یابند که باید از نان پست خیریه زندگی کنند. این همان چیزی است که رنج گذرا نامیده می‌شود» (مقاله‌ای در باب مقایسه‌ی امتیازهای رقابت و همیاری، لندن، ۱۸۳۴، ص ۲۹).

* بازی با کلمه‌ی zeitlich که هم به معنای زودگذر است هم به معنای گذرا. م. ف.

۱۹۹. «همان علت که می‌تواند درآمد [خالص] کشوری را افزایش دهد» (یعنی چنان‌که ریکاردو خود در همانجا توضیح

همین دلیل است که هنگامی که ماشین‌الات وارد صحنه می‌شود، کارگران به طغیانی بی‌رحمانه علیه وسایل کار دست می‌زنند.

وسایل کار کارگر را از پای در می‌آورد. هر بار ماشین‌الاتی تازه با شیوه‌ی بهره‌برداری سنتی پیشه‌ورانه یا تولیدکارگاهی به رقابت می‌پردازد، تضاد مستقیم میان این دو به بارزترین وجه نمایان می‌شود. اما درون خود صنعت بزرگ نیز بهبود پیوسته‌ی ماشین‌الات و تکامل نظام خودکار تاثیراتی مشابه بر جا می‌گذارد.

«هدف همیشگی بهبود ماشین‌الات این است که کار یدی را کاهش دهد یا حلقه‌ای از زنجیر تولید کارخانه را از طریق جایگزینی ابزارهای انسانی با ابزارهای آهنی کامل کند.»^{۲۰۰} «کاربرد نیروی بخار یا نیروی آب در ماشین‌الاتی که تاکنون با دست حرکت می‌کردند، رخدادی روزمره است... بهبودهای ناچیز در ماشین‌الاتی که هدفشان صرفه‌جویی در نیروی محرک، بهبود کار، و در همان حال افزایش محصول، یا حذف یک کودک، یک زن یا یک مرد است، امری ثابت است و اگرچه گاهی ظاهر آن مهم جلوه نمی‌کنند، با این همه نتایج بسیار مهمی در بر دارند.»^{۲۰۱} «هر بار که عملیاتی مستلزم مهارت و چیره‌دستی خاصی است، می‌کوشند هر چه زودتر آن را از کارگر کارکشته‌ای خارج سازند که مستعد انواع بی‌نظمی‌هاست، و به سازوکار ویژه‌ای بسپارند که چنان خودتنظیم است که کودکی نیز می‌تواند بر آن نظارت داشته باشد.»^{۲۰۲} «در نظام خودکار، مهارت کارگر به تدریج از دور خارج

→ می‌دهد، درآمد زمیندارها و سرمایه‌دارها که ثروت‌شان از نظر اقتصادی با ثروت ملت برابر است) «می‌تواند در همان حال جمعیت مازاد بر نیازی را ایجاد کند و وضع کارگران را بدتر کند» (ریکاردو، اثر پیش‌گفته، ص ۴۶۹). «در واقع هدف دائمی و گرایش هر بهبودی در ماشین عبارت از این است که یک‌باره خود را از هر کار انسانی بی‌نیاز سازد یا با جایگزینی کار بزرگسالان با کار زنان و کودکان یا با جایگزینی کارگران ماهر با کارگران ناماهر، قیمت کار را پایین آورد» (بور، اثر پیش‌گفته، ص ۲۳).

۲۰۰. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانجات... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۸، ص ۴۳.

۲۰۱. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۱۵.

۲۰۲. بور، اثر پیش‌گفته، ص ۱۹. «بزرگترین امتیاز ناشی از کاربرد ماشین‌الات در آجرپزی این است که کارفرما کاملاً از قید کارگران ماهر آزاد می‌شود» (هیئت کار کودکان، گزارش پنجم، لندن، ۱۸۶۶، ص ۱۳۰، شماره ۴۶). «افزوده به ویراست دوم: [آقای ا. استیوروک، مدیر کل اداره‌ی ماشین‌الات راه‌آهن گریث نورتن، در مورد ساختن ماشین‌الات (لوکوموتیو و غیره) چنین می‌گوید: «هر روز کمتر از گذشته از کارگران انگلیسی پر هزینه استفاده می‌شود. محصول کارگاه‌های انگلستان با استفاده از افزارهای تکامل یافته افزایش می‌یابد و این افزارها را نوع پستی از کار مورد استفاده قرار می‌دهد... پیش‌تر کارگر متخصص ضرورتاً تمام اجزای ماشین بخار را می‌ساخت. همین اجزا را اکنون کاری با مهارت کمتر اما با افزاری بهتر تولید می‌کند... مقصودم از افزار دستگاه‌های تراش، ماشین‌های برنامه‌ریز، دریل‌ها و غیره است» (هیئت سلطنتی درباره‌ی راه‌آهن، صورت‌جلسات شهود، شماره ۱۷۸۶۲ و شماره ۱۷۸۶۳، لندن،

می شود.^{۲۰۳} «بهبود ماشین آلات نه تنها این اثر را دارد که استخدام کمیّت واحدی از کارگران بزرگسال برای رسیدن به نتیجه‌ی معینی همچون گذشته ضرورت ندارد بلکه با جایگزینی نوعی از کار انسانی با نوعی دیگر - کارگرانی که مهارت اندکی دارند به جای کارگرانی که مهارت بیشتری دارند، نوجوانان به جای افراد بزرگسال، زنان به جای مردان - مقدار مزد دستخوش نوسان‌های دائمی می شود.»^{۲۰۴}

[«ماشین آلات بی وقفه بزرگسالان را از کارخانه بیرون می اندازد.»^{۲۰۵} | 28]

28. م. فاو در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «تأثیر جایگزینی نخ‌تابی معمولی با نخ‌تابی خودکار این است که بخش بزرگی از ریسندگان مرد را بیکار می‌کند و نوجوانان و کودکان را حفظ می‌کند»

انعطاف‌پذیری چشمگیر نظام ماشینی برای گسترش خود نتیجه‌ی انباشت تجربه‌ی عملی، گسترده‌گی ابزارهای مکانیکی موجود و پیشرفت دائمی فن آوری است؛ این امر نشان داده است که این نظام تحت فشار کوتاه‌شدن کار روزانه چه گام‌های غول‌آسایی می‌تواند بردارد. اما چه کسی در سال ۱۸۶۰، یعنی سال اوج صنعت پنبه‌ی انگلستان، سرعت چهارنعل بهبود ماشین آلات و در نتیجه کنار گذاشتن کار یدی را به خواب می‌دید، که سه سال پس از آن تحت تأثیر جنگ داخلی آمریکا این صنعت را زیر و رو کرد؟ نقل چند نمونه از گزارش‌های بازرسان‌های کارخانه‌ها برای این موضوع کافی است. یک کارخانه‌دار منچستری می‌گوید:

«ما پیش از این هفتاد و پنج ماشین شانه‌زنی داشتیم... اکنون دوازده ماشین داریم که همان کمیّت را با همان کیفیت خوب، اگر نگویم بهتر، در اختیار می‌گذارند... و کار را با تعداد کمتری کارگر چهارده‌ساله انجام می‌دهیم و هفته‌ای ۱۰ پوند در مرزدها صرفه‌جویی می‌کنیم. صرفه‌جویی تقریبی ما در ضایعات حدود ۱۰ درصد در مقدار پنبه‌ی مصرفی است.»

در یکی دیگر از کارخانه‌های ظریف‌ریسی منچستر،

«به مدد افزایش سرعت و استفاده از فرایندهای متفاوت خودکار، در یک بخش یک چهارم و در بخش دیگر بیش از نیمی از کارگران کاهش یافته است و استفاده از ماشین شانه به جای شانه‌زنی دوم، به نحو چشمگیری از تعداد کارگرانی که پیش‌تر در سالن شانه‌زنی مشغول کار بودند کاسته است.»

در یک کارخانه‌ی ریسندگی دیگر، کارفرما صرفه‌جویی در «کارگران» خود را تا ۱۰ درصد برآورد کرده است. آقایان گیل‌مور، از ریسندگان منچستری، چنین اظهار می‌کنند:

«بنا به برآورد ما، با ورود ماشین‌های جدید در بخش پنبه‌پاک‌کنی، از هزینه‌ی مرزدها

۲۰۴. بور، اثر پیش‌گفته، ص ۳۲۱.

۲۰۳. بور، اثر پیش‌گفته، ص ۲۰.

۲۰۵. همان منبع، ص ۲۳.

و تعداد کارگران یک سوم کم شده است... در سالن‌های فتیله‌پیچی و فتیله‌کشی، هزینه‌ها یک سوم کم شده و به همین ترتیب تعداد کارگران نیز یک سوم کاهش داشته است؛ در سالن ریسندگی هزینه‌ها یک سوم کاهش داشته. اما این تمام مطلب نیست؛ هنگامی که نخ‌های ما نزد نساج می‌رود، به دلیل کاربرد ماشین‌های جدیدمان، کیفیت چنان بهتر شده که کمیت بیشتری پارچه از آن‌ها تولید می‌شود و ارزان‌تر از پارچه‌هایی تمام می‌شود که با نخ‌های تولیدشده توسط ماشین‌الات قدیمی ساخته شده‌اند.^{۲۰۶}

آقای ردگریو، بازرس کارخانه، در ارتباط با این مطلب خاطر نشان می‌کند:

«کاهش تعداد کارگران در حالی که تولید افزایش می‌یابد، در حقیقت، پیوسته رخ می‌دهد؛ کاهش جدید کارگران در کارخانه‌های پشم‌بافی از چند مدت پیش آغاز شده و هنوز ادامه دارد؛ چند روز پیش، مدیر مدرسه‌ای در حوالی روچدیل زندگی می‌کند به من گفت که کاهش شدید شاگردان در دبستان‌های دخترانه فقط ناشی از تنگدستی نیست بلکه نتیجه‌ی تغییراتی است که در کارخانه‌های پشم‌بافی رخ داده است که به دنبال آن به طور میانگین ۷۰ کارگر نیمه‌وقت از کار برکنار شدند.»^{۲۰۷}

جدول صفحه‌ی بعد نتیجه‌ی نهایی بهبود در ماشین‌الات صنعت پنبه انگلستان را که ناشی از جنگ داخلی آمریکا است، نشان می‌دهد*:

۲۰۶. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، صص ۱۰۸-۱۰۹. همان منبع، ص ۱۰۹. بهبود سریع ماشین‌الات در زمان بحران صنایع پنبه، به کارخانه‌دارهای انگلستان این امکان را داد که بلافاصله پس از پایان یافتن جنگ داخلی آمریکا و به یک چشم برهم زدن از نو بازار جهانی را اشباع کنند. طی ۶ ماه آخر سال ۱۸۶۶، پارچه تقریباً غیرقابل فروش شده بود. از این رو، ارسال کالا به صورت امانی به مقصد چین و هندوستان شروع شد و این امر صرفاً موجب تشدید «اشباع» شد. در آغاز سال ۱۸۶۷ کارخانه‌دارها به راه خروج خود از مشکلات متوسل شدند، یعنی ۵ درصد از مزد کارگران را پایین آوردند. کارگران مخالفت و اعلام کردند که تنها مسکن عبارت است از کوتاه کردن مدت کار به ۴ روز در هفته که از لحاظ تئوریک نیز کاملاً درست بود. سرانجام فرماندهان خودگردماری صنعت پس از مقاومتی طولانی ناچار به این نتیجه رسیدند که همین راه حل را گاهی با کسر ۵ درصد از مزد و گاهی بدون این کسر بپذیرند.

* این جدول از سه گزارش پارلمانی گردآوری شده است: گزارش درباره‌ی خطایبه به مجلس محترم عوام، ۱۵ آوریل ۱۸۵۶؛ گزارش درباره‌ی خطایبه به مجلس محترم عوام، ۲۴ آوریل ۱۸۶۱؛ گزارش درباره‌ی خطایبه به مجلس محترم عوام، ۵ دسامبر ۱۸۶۷. م. ۱.

تعداد کارخانه‌ها

۱۸۶۸	۱۸۶۱	۱۸۵۸	
۲۴۰۵	۲۷۱۵	۲۰۴۶	انگلستان و ولز
۱۳۱	۱۶۳	۱۵۲	اسکاتلند
۱۳	۹	۱۲	ایرلند
۲۵۴۹	۲۸۸۷	۲۲۱۰	بریتانیا

تعداد دستگاه‌های بافندگی بخار

۱۸۶۸	۱۸۶۱	۱۸۵۸	
۳۳۴,۷۱۹	۳۶۸,۱۲۵	۲۷۵,۵۹۰	انگلستان و ولز
۳۱,۸۶۴	۳۰,۱۱۰	۲۱,۶۳۴	اسکاتلند
۲۷۴۶	۱۷۵۷	۱۶۳۳	ایرلند
۳۷۹,۳۲۹	۳۹۹,۹۹۲	۲۹۸,۸۴۷	بریتانیا

تعداد دوک‌ها

۱۸۶۸	۱۸۶۱	۱۸۵۸	
۳۰,۴۷۸,۲۲۸	۲۸,۳۵۲,۱۵۲	۲۵,۸۱۸,۵۷۶	انگلستان و ولز
۱,۳۹۷,۵۴۶	۱,۹۱۵,۳۹۸	۲,۰۴۱,۱۲۹	اسکاتلند
۱۲۴,۲۴۰	۱۱۹,۹۴۴	۱۵۰,۵۱۲	ایرلند
۳۲,۰۰۰,۰۱۴	۳۰,۳۸۷,۴۹۴	۲۸,۰۱۰,۲۱۷	بریتانیا

تعداد شاغلان

۱۸۶۸	۱۸۶۱	۱۸۵۸	
۳۵۷,۰۵۲	۴۰۷,۵۹۸	۳۴۱,۱۷۰	انگلستان و ولز
۳۹,۸۰۹	۴۱,۲۲۷	۳۴,۶۹۸	اسکاتلند
۴,۲۰۳	۲,۷۳۴	۳,۳۴۵	ایرلند
۴۰۱,۰۶۴	۴۵۱,۵۶۹	۳۷۹,۲۱۳	بریتانیا

از این رو، بین سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۸۶۸، ۳۳۸ کارخانه‌ی پنبه‌بافی تعطیل شدند، به کلام دیگر، ماشین‌آلات بارآورتر و عالی‌تر در دست شمار کمتری از سرمایه‌دارها متمرکز شد. تعداد دستگاه‌های بافندگی بخار به ۲۰,۶۶۳ عدد کاهش یافت؛ اما چون محصولات آن‌ها در همین دوره افزایش یافت، یک دستگاه بافندگی تکمیل شده بیش از یک دستگاه قدیمی تولید می‌کرد. سرانجام، شمار دوک‌ها به ۱,۶۱۲,۵۴۱ عدد افزایش یافت، در حالی که تعداد کارگران شاغل به ۵۰,۵۰۵ کارگر کاهش یافت. بنابراین، بنوایی «گذرا»یی که در نتیجه‌ی بحران پنبه به کارگران تحمیل شده بود، عمیق‌تر و به واسطه‌ی پیشرفت سریع و پیوسته‌ی ماشین‌آلات تحکیم شد.

اما ماشین‌آلات نه تنها چون رقیبی مقتدرتر همیشه کارگر مزدبگیر را «مازاد بر نیاز» می‌کند بلکه نیرویی است دشمن کارگر که سرمایه‌دار این را با صدای بلند اعلام و عامدانه نیز از آن استفاده می‌کند. ماشین‌آلات قدرتمندترین سلاح برای سرکوب اعتصابات و شورش‌های ادواری طبقه‌ی کارگر علیه خودکامگی سرمایه است.^{۲۰۸} بنا به نظر گاسکل، ماشین بخار از همان ابتدا دشمن «نیروی انسان» بود، دشمنی که به سرمایه‌دارها امکان داد تا مطالبات روزافزون کارگران را، که نظام نوپای کارخانه را به بحران تهدید می‌کردند، زیر پا گذارند.^{۲۰۹} می‌توان تاریخ کاملی از اختراعات پس از سال ۱۸۳۰ را نوشت و نشان داد که تنها هدف آن‌ها گذاشتن سلاح‌هایی در اختیار سرمایه برضد شورش‌های کارگران بوده است. ما بیش از هر چیز به ماشین ریسندگی خودکار اشاره می‌کنیم، چون این ماشین عصر جدیدی را در نظام خودکار گشود.^{۲۱۰}

ناسمیث، مخترع پتک بخار، در شهادت خود در مقابل هیئت اتحادیه‌ها گزارش زیر را درباره‌ی بهبودهایی ارائه کرد که خود وی در ماشین‌آلات در نتیجه‌ی اعتصابات گسترده و طولانی ماشین‌سازها در سال ۱۸۵۱ به وجود آورده بود:

«ویژگی شاخص بهبودهای مکانیکی دوران جدید ما، کاربرد ماشین‌ابزارهای خودکار است. اکنون آنچه را که هر کارگر مکانیک باید انجام دهد و هر پسر بچه‌ای می‌تواند از عهده‌ی آن برآید، این نیست که خود کارگر کار کند بلکه نظارت و

۲۰۸. «در کارگاه‌های بلورسازی و بطری‌سازی مناسبات بین صاحبان کارگاه و کارگران مترادف با اعتصابی مزمن است» همین است که تولید شیشه‌ی فشرده یعنی تولیدی که در آن عملیات اصلی با ماشین انجام می‌شود، گسترش یافت. در یکی از کارگاه‌های نزدیک نیوکاسل که پیش‌تر سالانه ۳۵۰,۰۰۰ پوند شیشه‌ی دمیده تولید داشت، اکنون به جای آن در سال ۲,۰۰۰,۵۰۰ پوند شیشه‌ی فشرده تولید می‌کند (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ۱۸۶۵، صص ۲۶۱-۲۶۲).

۲۰۹. گاسکل، جمعیت تولیدکننده‌ی انگلستان، لندن، ۱۸۳۳، صص ۱۱-۱۲.

۲۱۰. آقای فریرن در نتیجه‌ی اعتصابات در کارخانه‌ی ماشین‌سازی خویش کاربردهای بسیار مهمی از ماشین‌آلات را برای ساخت ماشین‌آلات دیگر کشف کرد.

مراقبت از کار زیبای ماشین است. اکنون تمامی آن قشری از طبقه‌ی کارگر که منحصرأ به مهارت خود وابسته‌اند، کنار گذاشته‌اند. پیش از این، من برای کمک به هر مکانیک چهار پسر بچه استخدام می‌کردم. با استفاده از ترکیب‌های تازه‌ی مکانیکی، تعداد کارگران بزرگسال را از ۱۵۰۰ به ۷۵۰ نفر کاهش داده‌ام. در نتیجه سودم افزایش چشمگیری یافت.^{۲۹}

یور درباره‌ی ماشین رنگرزی در چاپ چیت چنین می‌گوید:

«سرانجام سرمایه‌دارها کوشیدند با مدد گرفتن از منابع علمی خود را از این بندگی تحمل‌ناپذیر (یعنی شرایط دست‌وپاگیر قراردادهای‌شان با کارگران) «خلاص کنند و به سرعت به حقوق مشروع خود یعنی حقوقی که سر نسبت به اندام‌ها دارد، دست یافتند.»^{۲۹}

۲۹. افزوده به فر: امروزه در تمامی نگاه‌های بزرگ، ماشین‌های چهار یا پنج رنگ وجود دارد که به روشی سریع و مؤثر روی چلوار چاپ می‌زنند.

سپس درباره‌ی اختراعی در آهارزنی که دلیل مستقیم آن یک اعتصاب بود، می‌گوید: «گروه ناراضیان که گمان می‌کرد پشت خطوط قدیمی تقسیم کار به نحو شکست‌ناپذیری سنگربندی کرده است، با تاکتیک‌های ماشینی جدید از جناحین مورد حمله قرار گرفت و وسایل دفاعی‌اش بی‌فایده از کار درآمد و ناگزیر بی‌قید و شرط تسلیم شد.»

اوی درباره‌ی اختراع ماشین ریسندهی خودکار می‌گوید:

«این ماشین با هدف تثبیت نظم میان طبقات کارگر ساخته شد»^{۳۰}... این اختراع تأییدی بر دکترینی است که پیش از این مطرح کردیم: هنگامی که سرمایه علم را به خدمت خویش فرامی‌خواند، همواره روح سرکش کار را به اطاعت و اداری می‌کند.^{۳۱}

۳۰. یور درباره‌ی ماشین ریسندهی خودکار که دوران نوینی را در نظام ماشینی رقم زد می‌گوید: «این آفریده انسان آهنی، که کارگران آن را به درستی چنین می‌نامند، با هدف تثبیت نظم میان طبقات صنعتی اختراع شد. خبر ظهور این ریسندهی هرکول‌وار موجب بهت و حیرت انجمن‌های مقاومت شد؛ و مدت‌ها پیش از آن‌که از گهواره‌ی خود خارج شود مار نه سر آشوب و بلوا را سرکوب کرده بود.»

اگر چه کتاب یور در سال ۱۸۳۵ انتشار یافت، یعنی زمانی که نظام کارخانه‌ای هنوز پیشرفت نسبتاً ضعیفی داشت، اما بیان کلاسیک روح حاکم بر کارخانه به شمار می‌رود، نه تنها به دلیل کلبی‌مسلمکی شاخص آن بلکه به این خاطر نیز که ساده‌دلانه تضادهای احمقانه‌ی اندیشه‌ی سرمایه‌دارها را بر ملا کرده است. مثلاً، پس از توضیح این «دکترین» که سرمایه، به کمک علم که حقوق‌بگیر خود کرده است، «همواره روح سرکش کار را به اطاعت و اداری می‌کند»، از این موضوع خشمگین می‌شود که:

۳۱. دهمین گزارش اعضای هیئت تحقیقات درباره‌ی سازمان و قوانین اتحادیه‌ها و سایر مجامع: همراه با جزئیات شواهد، لندن، ۱۸۶۸، صص ۶۳-۶۴. م. ۱. ۲۱۱. یور، کتاب پیش‌گفته، صص ۳۶۷-۳۷۰.

«علوم فیزیک و مکانیک... را متهم کرده‌اند که خود را در اختیار خودکامگی ثروتمندان سرمایه‌دار گذاشته و ابزار سرکوب طبقات فقیر شده‌اند.»

یور پس از یک موعظه‌ی طولانی درباره‌ی این که رشد سریع ماشین‌الات به نفع کارگران است، به آن‌ها هشدار می‌دهد که با شورش‌ها و اعتصابات خویش و غیره به این رشد شتاب می‌بخشند. او می‌گوید:

«این قبیل شورش‌های خشونت‌آمیز، انسان کوتاه‌نظر را در زشت‌ترین خصلت خود نشان می‌دهد که خود دژخیم خویش می‌شود.»

اما چند صفحه پیش از آن خلاف این موضوع را می‌گوید:

«بدون کشمکش‌ها و وقفه‌های خشونت‌آمیزی که نتیجه‌ی افکار احمقانه‌ی کارگران است، نظام کارخانه‌ای برای همه‌ی کسانی که از آن بهره‌مند هستند سریع‌تر و سودمندانه‌تر رشد می‌کرد.»

سپس بار دیگر فریاد می‌زند:

«برای مردم نواحی صنعت پنبه‌بافی بریتانیا جای خوشبختی است که بهبود در ماشین‌الات آهسته انجام می‌شود.» می‌گوید: «نادرست است که ماشین را متهم کنیم که با کنار گذاشتن بخشی از کارگران و بالا رفتن تعداد کارگران از میزان مورد نیاز موجب کاهش حقوق بزرگسالان شده است. برعکس، ماشین‌الات تقاضا برای کار کودکان را رشد و مزد آن‌ها را افزایش داده است.»³¹

31. م. فاء در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «گفته می‌شود که بهبود ماشین‌الات به این دلیل که جایگزین بخشی از کارگران بزرگسال می‌شوند و در نتیجه تعداد کارگران را بیش از تقاضا برای کار آن‌ها می‌کنند، میزان درآمد آن‌ها را کاهش داده است. بی‌گمان، بهبود ماشین‌الات تقاضا برای کار کودکان و میزان مزد آن‌ها را افزایش می‌دهد.»

از طرف دیگر، همین نسخه‌پیچ تسلی و دل‌داری از ناچیز بودن مزد کودکان دفاع می‌کند، به این دلیل که «مانع از آن می‌شود تا والدین آن‌ها را در ابتدای کودکی به کارخانه بفرستند.» کل کتاب او توجیه کار روزانه‌ی بی‌حد و مرز است؛ و هنگامی که پارلمان کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته را برای کودکان سیزده ساله ممنوع می‌کند، روح لیبرال او را به یاد تاریک‌ترین روزهای سده‌های میانه می‌اندازد. اما این امر مانع از آن نمی‌شود که وی کارگران کارخانه را دعوت کند تا از پروردگار تشکر کنند که به مدد ماشین‌الات به آنان «مجالی داده که به منافع ابدی خویش بیندیشند.»^{۲۱۲}

۶. نظریه‌ی جبران در مورد کارگرانی که توسط ماشین از کار رانده شده‌اند

مجموعه‌ی کاملی از اقتصاددان‌های سیاسی بورژوازی مانند جیمز میل، مک‌کولوچ، تورن، سنور و جان استوارت میل و غیره ادعا می‌کنند که هر ماشینی که کارگران را از کار بیکار می‌کند، هم‌زمان و ضرورتاً مقدار کافی سرمایه برای استخدام دقیقاً همان کارگران بیکار شده آزاد می‌کند.^{۲۱۳}

فرض می‌کنیم که سرمایه‌داری ۱۰۰ کارگر را مثلاً در یک کارخانه‌ی فرش‌بافی به قیمت هر کارگر ۳۰۰ پوند در سال استخدام می‌کند. بنابراین، سرمایه‌ی متغیر سالیانه‌ای که پرداخت کرده برابر با ۳۰۰۰ پوند است. سپس فرض می‌کنیم که ۵۰ کارگر را اخراج می‌کند و ۵۰ نفر بقیه را با ماشین‌آلاتی که برای او ۱۵۰۰ پوند هزینه برداشته به کار می‌گیرد. برای ساده کردن مطلب، هزینه‌های تأسیسات، زغال و غیره را در نظر نمی‌گیریم. علاوه بر این، فرض می‌کنیم که مواد خام مصرفی در هر سال ۳۰۰۰ پوند^{۳۲} بیارزد.^{۲۱۴} آیا با چنین استحالته‌ای هیچ‌گونه سرمایه‌ای «آزاد شده است»؟ پیش از تغییر، کل مبلغ صرف‌شده ۶۰۰۰ پوند بود که نیمی از آن سرمایه‌ی ثابت و نیم دیگر سرمایه‌ی متغیر بود. پس از این تغییر، سرمایه‌ی ثابت ۴،۵۰۰ پوند (۳۰۰۰ پوند مواد خام و ۱،۵۰۰ پوند ماشین‌آلات) و سرمایه‌ی متغیر ۱۵۰۰ پوند بود. بخش متغیر سرمایه، یعنی بخشی که به نیروی کار زنده تبدیل شده به جای یک‌دوم فقط یک‌چهارم از کل سرمایه است. سرمایه به جای آن که آزاد شود، برعکس مقید به شکلی است که نمی‌تواند با نیروی کار مبادله شود؛ بنابراین، سرمایه‌ی متغیر به سرمایه‌ی ثابت تبدیل شده است. در صورت ثابت ماندن کلیه شرایط، سرمایه‌ی ۶۰۰۰ پوندی اکنون فقط می‌تواند پنجاه کارگر را به کار گمارد. با هر بهبودی در ماشین‌آلات، تعداد افراد کمتری می‌توانند استخدام شوند. اگر ماشین‌آلات جدیدی که به کار گرفته می‌شوند، کمتر از مبلغی که صرف نیروی کار و افزارهایی که جانشین آن‌ها شده بیارزند، مثلاً اگر به جای ۱،۵۰۰ پوند اکنون ۱۰۰۰ پوند بیارزد، سرمایه‌ی متغیر ۱۰۰۰ پوندی به سرمایه‌ی ثابت تبدیل یا از حرکت بازداشته و یک سرمایه‌ی ۵۰۰ پوندی آزاد می‌شود. این سرمایه‌ی اخیر، با فرض ثابت ماندن مزد سالانه، دست‌مایه‌ای را تشکیل می‌دهد که با آن می‌توان ۱۶ کارگر را به کار بگمارد، در حالی که ۵۰ نفر اخراج شده‌اند. اما حتی از ۱۶ نفر هم کمتر می‌توان استخدام کرد، زیرا این ۵۰۰ پوند برای تبدیل شدن به سرمایه باید بخشاً از نو به سرمایه‌ی ثابت تبدیل شود، و بنابراین فقط بخشی از آن می‌تواند برای خرید نیروی کار مصرف شود.

با این همه، فرض می‌کنیم که ساختن ماشین‌آلات جدید مستلزم به کار گرفتن شمار

۳۲. افزوده به فرد، پیش و پس از چنین تغییری.

۲۱۳. ریکاردو در ابتدا این نظر را قبول داشت اما بعداً با همان بی‌طرفی علمی و عشق به حقیقت که سرشت‌نشان اوست، به

صراحت آن را رد کرد. رجوع کنید به ریکاردو، اثر پیش‌گفته، فصل ۱۳، «درباره‌ی ماشین‌آلات».

۲۱۴. توجه شود: من این مثال را کاملاً بر مبنای شیوه‌ی اقتصاددان‌های نامبرده طرح کرده‌ام.

بیشتری مکانیسین باشد. آیا باید این را جبران قالی بافانی برشمرد که به کوچه و خیابان انداخته شده‌اند؟ در بهترین حالت، تعداد کارگرانی که برای ساختن ماشین آلات به کار گرفته می‌شود از تعداد کارگرانی کمتر است که در نتیجه‌ی استفاده از ماشین از کار بیکار شده‌اند. مبلغ ۱,۵۰۰ پوند که پیش از این باز نمود مزدهای فرش بافان اخراجی است، اکنون در شکل ماشین آلات باز نمود (۱) ارزش و وسایل تولید ضروری برای ساخت آن ماشین، (۲) مزد مکانیسین‌هایی که ماشین را می‌سازند و (۳) ارزش اضافی که به «ارباب» باز می‌گردد. علاوه بر این، یک بار که ماشین ساخته شد، نیازی نیست که آن‌ها را تا زمان فرسودگی کامل‌شان تعویض کرد. بنابراین، برای این که عده‌ی اضافی مکانیسین‌ها به طور دائمی به کار اشتغال داشته باشند، کارخانه‌دارهای فرش بافی، یکی پس از دیگری، باید ماشین‌ها را جایگزین کارگرها کنند.

در واقع، این نوع آزادی سرمایه مورد نظر توجیه‌گران یادشده نیست. آن‌ها بیشتر به وسایل معاش کارگران آزادشده فکر می‌کنند. نمی‌توان انکار کرد که مثلاً در مورد بالا، ماشین آلات نه تنها ۵۰ کارگر را آزاد ساخته و بدین سان آن‌ها را در «دسترس» سایر سرمایه‌دارها قرار داده‌اند، بلکه در همان حال پیوند آن‌ها را با وسایل معاشی به ارزش ۱,۵۰۰ پوند قطع کرده و این وسایل معاش را «آزاد» ساخته است. [این واقعیت ساده، و به هیچ وجه نه جدید، که ماشین آلات کارگران را از وسایل معاش آزاد می‌سازد، به زبان اقتصادی چنین تعبیر می‌شود که ماشین آلات و وسایل معاش را برای کارگران آزاد می‌سازد یا آن وسایل معاش را به سرمایه‌ای تبدیل می‌کند که با آن کارگران را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.]^{۳۳} می‌توان دید که همه چیز به طرز بیان بستگی دارد. **بدی‌ها را می‌توان با کلمات سبک کرد (Nominibus mollire licet mala).**^{*}

بنا به این نظریه، وسایل معاشی به ارزش ۱,۵۰۰ پوند سرمایه‌ای بود که با کار ۵۰ کارگر اخراجی ارزش افزایی شد. به محض آن که کارگران تعطیلات اجباری‌شان را شروع کنند، بنابراین سرمایه دیگر به کار گرفته نمی‌شود و هرگز آرام و قرار نمی‌گیرد مگر این که «محل» جدیدی را بیابد که در آن پنجاه کارگر یادشده بتوانند از نو آن را به نحو بارآوری به مصرف رسانند. بنابراین، سرمایه و کارگران دیر یا زود باید همدیگر را بیابند و این زمانی است که جبران انجام می‌شود. از این رو، درد و رنج کارگران بیکار شده توسط ماشین آلات همانند ثروت‌های این جهان گذراست.

اما هرگز وسایل معاشی به ارزش ۱,۵۰۰ پوند به عنوان سرمایه رویاروی کارگران اخراجی قرار نمی‌گیرد. آنچه به عنوان سرمایه در مقابل آنان قرار می‌گیرد، ۱,۵۰۰ پوندی است که از این پس به ماشین آلات تبدیل شده است. اگر دقیق‌تر بنگریم، این ۱,۵۰۰ پوند

۳۳. این است واقعیت غم‌انگیز آن! آقایان گرد و قلابه وسایل معاش را از کارگران دریغ می‌کنند و آن را «آزادکردن» وسایل معاش برای کارگران در بستر جدیدی از کار در صنعتی دیگر عنوان می‌کنند.

فقط باز نمود بخشی از محصول فروش‌هایی است که سالانه توسط این ۵۰ کارگر اخراجی تولید می‌شود و از کارفرمای خود به‌عنوان مزد، تحت شکل پولی و نه جنسی، دریافت کردند. آنان با فروش‌های بدل‌شده به ۱۵۰۰ پوند، وسایل معاش خود را به همان مبلغ خریدند. بنابراین، این وسایل معاش برای آن‌ها نه سرمایه بلکه کالا بوده است و آن‌ها در ارتباط با این کالاها نه کارگران مزدبگیر بلکه خریدار بودند. همان واقعیتی که قرار بود ماشین‌آلات آن‌ها را از وسایل خریدشان «آزاد کند»، آنان را از خریدار به غیر خریدار تبدیل کرده است. از این‌روست که تقاضا برای این کالاها کاهش می‌یابد. **کل ماجرا این است (Voilà tout).** در صورتی که این کاهش تقاضا با افزایش تقاضا از سوی دیگری جبران نشود، قیمت بازار کالاها سقوط می‌کند. اگر این پدیده مدتی دوام داشته باشد و تا حد معینی گسترش یابد، نتیجه‌ی آن بیکار شدن کارگران شاغل در تولید آن کالاهاست.³⁴ بخشی از سرمایه، که پیش‌تر وسایل معاش ضروری را تولید می‌کرد، اکنون به شکل دیگری باز تولید می‌شود. در حالی که قیمت‌های بازار سقوط می‌کند و سرمایه انتقال می‌یابد، کارگران شاغل در تولید وسایل معاش ضروری نیز از بخشی از مزدهای خود «آزاد می‌شوند». بنابراین، آقایان توجیه‌گر، به جای این‌که ثابت کنند که ماشین‌آلات، با آزاد کردن کارگران از وسایل معاش خود، هم‌زمان این وسایل را به سرمایه‌ای برای بهره‌برداری از آن‌ها تبدیل می‌کنند، با قانون عرضه و تقاضای‌شان که آزمون خود را به خوبی پس داده، عکس آن را ثابت می‌کنند یعنی ماشین‌آلات نه تنها در آن شاخه از تولید که به کار گرفته شده بلکه حتی در شاخه‌هایی که مورد استفاده قرار نگرفته کارگران را به کوچه و خیابان می‌ریزد.

34. آیا این تصادفاً دلیلی است بر استنتاج این مطلب که سرمایه‌ی به‌کار رفته در تولید این وسایل معاش مستلزم آن است که فروش‌یافتن، چون کارگران اضافی از کار بیکار شوند؟ کاملاً برعکس، اگر کاهش قیمت‌ها مدتی به درازا بکشد و کمبود جریان تأمین وسایل معاش تحکیم شود، مزد کارگران این بخش شروع به کاهش می‌کند.

واقعیتی که با خوش‌بینی این اقتصاددان‌ها تحریف شده این است: کارگران هنگامی که از کارگاه توسط ماشین از کار بیکار می‌شوند به بازار کار ریخته می‌شوند و در آنجا بر تعداد نیروی کاری که در اختیار استثمار سرمایه‌داری است، می‌افزایند. در بخش هفتم کتاب حاضر خواهیم دید که این اثر ماشین‌آلات، که در اینجا چون جبرانی برای طبقه کارگر جلوه می‌کند، برعکس هولناک‌ترین بلایی است که بر سر کارگر نازل می‌شود. در حال حاضر تنها به این نکته اشاره می‌کنم: کارگرانی که از یک شاخه‌ی صنعت بیرون انداخته شده‌اند، بی‌تردید در شاخه‌ای دیگر دنبال کار خواهند بود. در صورتی که کاری بیابند و بنابراین از نو پیوند آن‌ها با وسایل معاش آزاد شده برقرار شود، این امر تنها به واسطه‌ی سرمایه‌ی اضافی جدیدی است که دنبال سرمایه‌گذاری است، اما به هیچ‌وجه نتیجه‌ی سرمایه‌ای نیست که پیش از این عمل می‌کرده و اکنون به ماشین‌آلات تبدیل شده است. و تازه پس از یافتن چنین کاری، کارگران با چه دورنمای رقت‌انگیزی مواجه خواهند شد! این موجودات مفلوک که پیش‌تر در نتیجه‌ی تقسیم کار فلج شده بودند، خارج از حرفه‌ی خویش به قدری کم‌ارزشند

که جز در برخی از رشته‌های پست، که پیوسته با اضافه عرضه و مزد اندک روبرو هستند، پذیرفته نخواهند شد.^{۲۱۵} علاوه بر این، سالانه هر شاخه‌ای از صنعت با جذب جریان جدیدی از کارگران سهمیه‌ی آن شاخه را پر می‌کند و منبع ذخیره‌ای را برای گسترش بعدی آن فراهم می‌آورد. به محض آن‌که ماشین‌آلات بخشی از کارگران شاغل در شاخه‌ی معینی از صنعت را آزاد می‌کند، کارگران ذخیره به مجراهای تازه‌ای از کار سوق داده و در شاخه‌های دیگر جذب می‌شوند؛ در همین حال، بخش اصلی قربانیان اصلی در این دوران گذار، تباه و نابود می‌شوند.

این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که ماشین فی‌نفسه مسئول «آزادشدن» کارگران از وسیله‌ی معاش خود نیست. ماشین در شاخه‌ای که بر آن چیره می‌شود، محصول را ارزان‌تر می‌کند و کمیت آن را افزایش می‌دهد، بدون آن‌که در وهله‌ی نخست مقدار وسایل معاش تولیدشده در شاخه‌های دیگر را تغییر دهد. از این‌رو، جامعه پس از به کار گرفتن ماشین‌آلات، همچون گذشته یا بیشتر وسایل معاش کارگرانی را در اختیار دارد که از کار بیکار شده‌اند، بگذریم از سهم عظیم محصولات سالانه که توسط افراد غیرکارگر هدر می‌شود. و این همان نکته‌ی موردنظر توجیه‌گران اقتصادی است!^{۳۵} تناقض‌ها و تضادهایی که از بهره‌برداری سرمایه‌دارانه‌ی ماشین جدایی‌ناپذیر است، وجود خارجی ندارد زیرا چنین تضادها و تناقض‌هایی نه از خود ماشین‌آلات بلکه از بهره‌برداری سرمایه‌دارانه‌ی آن‌ها ایجاد می‌شود! بنابراین، ماشین فی‌نفسه زمان کار را کوتاه می‌کند اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین کار روزانه را طولانی می‌کند؛ ماشین فی‌نفسه کار را سبک می‌کند اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین شدت کار را افزایش می‌دهد؛ ماشین فی‌نفسه پیروزی انسان بر نیروهای طبیعت است اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین انسان را برده‌ی آن نیروها می‌کند؛ ماشین فی‌نفسه ثروت تولیدکننده را افزایش می‌دهد، اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین او را تهیدست می‌کند و غیره. به همین دلایل اقتصاددان بورژوا به سادگی بیان می‌کند که غوررسی ماشین‌آلات در خود، دقیقاً ثابت می‌کند که تمامی این تناقضات آشکار نمود صرف واقعیتی متعارف است، اما فی‌نفسه، و بنابراین از لحاظ تئوری

۲۱۵. یکی از هواداران ریکاردو در پاسخ به یاه‌سرای‌های ژان باتیست سه درباره‌ی این موضوع چنین می‌گوید: «با تکامل تقسیم کار، از مهارت کارگران فقط در شاخه‌های خاصی که در آن‌ها پرورش یافته‌اند بهره‌برداری نمی‌شود؛ آنان خود نوعی ماشین هستند. همین است که تکرار طوطی‌وار مطالبی از این قبیل که اشیا گرایش به یافتن سطح خود دارند، مطلقاً بی‌معنی است. با نگاه به پیرامون خود می‌بینیم که اشیا قادر نیستند مدت مدیدی به سطح خود برسند و هر گاه سطح خود را یافتند آن سطح پایین‌تر از آن چیزی است که در آغاز این فرایند وجود داشت» (پژوهشی درباره‌ی اصول مربوط به ماهیت تقاضا و غیره، لندن، ۱۸۲۱، ص ۷۲).

* این فراز جمله‌ای است به نظرانی که سه در رساله‌ی اقتصاد سیاسی، جلد اول، چاپ چهارم، ص ۶۰ بیان کرده بود. سه معتقد بود که کارگران به‌عنوان مصرف‌کننده از رواج ماشین‌ها بهره‌مند شده‌اند. م. ۱

نیز، اصلاً وجود ندارند. به این گونه، او گریبان خود را از چنگ اندیشیدن بیشتر رها می‌کند، و علاوه بر این، به مخالف خود این حماقت را نسبت می‌دهد که گویا نه با بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین بلکه با خود ماشین مبارزه می‌کند.

بی‌شک، اقتصاددان بورژوا منکر آن نیست که بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین مشکلات گذرایی را پیش می‌آورد. اما کدام سکه است که پشت رو نداشته باشد! از نظر او هر نوع بهره‌برداری دیگری از ماشین غیر از بهره‌برداری سرمایه‌دارانه ناممکن است. بنابراین، از نظر او بهره‌برداری از کارگر توسط ماشین مشابه با بهره‌برداری از ماشین توسط کارگر است. بنابراین، هر کس که واقعیت بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین آلات را فاش کند، متهم می‌شود که نمی‌خواهد اصلاً از ماشین استفاده شود و در نتیجه، او دشمن پیشرفت اجتماعی است!^{۲۱۶} این دقیقاً استدلال بیل سایکس، آدمکش معروف، است^{۲۱۷} که خطاب به دادگاه می‌گفت:

«آقایان هیئت منصفه، بی‌تردید گلوی این فروشنده‌ی سیار بریده شده است. اما این امر مسلم تقصیر من نیست. تقصیر چاقوست. آیا ما باید به خاطر چنین گرفتاری گذرایی، استفاده از چاقو را ممنوع کنیم؟ کمی فکر کنید! بدون چاقو امورات کشاورزی و صنعت چگونه می‌گذشت؟ آیا استفاده از چاقو در جراحی آموزنده و در کالبدشناسی استادانه نیست؟ و آیا در مهمانی‌های مسرت‌بخش یار غار ما نیست؟ اگر استفاده از چاقو را ممنوع کنید، ما را به اعماق بربریت باز خواهید گرداند.»^{۲۱۸}

اگرچه ماشین ضرورتاً در صناعی که وارد می‌شود کارگران را از کار بیکار می‌کند، با این همه، می‌تواند در صنایع دیگر افزایشی را در مشاغل به وجود می‌آورد. اما این اثر ماشین هیچ وجه اشتراکی با به اصطلاح نظریه‌ی جبران ندارد. از آنجا که هر کالایی که با ماشین

۲۱۶. مک‌کولاج از جمله کسانی است که این نابخردی خودپسندانه را به درجه‌ی اعلی رسانده است. مثلاً با ساده‌لوحی کودکی هشت ساله می‌گوید: «اگر مفید است که مهارت کارگری را بیش از پیش چنان گسترش داد که بتواند با صرف مقدار کاری واحد یا کمتر از آن پیوسته مقادیر زیادتری کالا تولید کند، به همان‌سان باید برای او سودمند باشد که این قبیل ماشین‌آلات را به یاری خود فرا بخواند تا وی را در کسب این نتیجه به بهترین وجه یاری دهند» (مک‌کولاج، اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۰، ص ۱۸۲)

* این سخنرانی منسوب به بیل سایکس، هجو مارکس است بر اولیور توئیست چارلز دیکنز. بیل سایکس آن زمان از چنین قوه‌ی استدلالی برخوردار نبود. - م. ا.

۲۱۷ الف. «مخترع ماشین ریستدگی هندوستان را نابود کرده است و واقعیتی که با این همه برای ما زیاد مهم نیست» (آدولف تی‌یر، درباره‌ی مالکیت، ص ۲۷۵). آقای تی‌یر ماشین ریستدگی را با دستگاه بافندگی بخار اشتباه گرفته است، «واقعیتی که با این همه برای ما زیاد مهم نیست».

تولید می‌شود، مثلاً یک یارد پارچه، ارزان‌تر از تولید همان کالا با دست است، قانون مطلق زیر را استنتاج می‌کنیم: اگر مجموع کمیّت کالای تولیدشده توسط ماشین برابر با مجموع کمیّت کالایی باشد که پیش از این پیشه‌ورانه یا در تولیدکارگاهی تولید می‌شد و اکنون با ماشین ساخته می‌شود، آن‌گاه مجموع کار صرف‌شده کاهش می‌یابد. افزایش کاری که برای تولید خود وسایل کار، ماشین‌آلات، زغال و غیره لازم است، باید کمتر از کاهش کاری باشد که با بهره‌برداری از ماشین‌آلات حاصل می‌شود؛ در غیر این صورت، محصول ماشین به اندازه محصول کار یدی گران یا گرانتر تمام خواهد شد. اما در واقع، مجموع کمیّت کالای تولیدشده توسط ماشین‌آلات با شمار تقلیل‌یافته‌ای از کارگران، به جای این که برابر با مجموع کمیّت کالای دست‌سازی باشد که جایگزین آن شده، بسیار بیشتر از آن می‌شود. فرض کنید که ۴۰۰,۰۰۰ یارد پارچه توسط دستگاه‌های بافندگی بخار با تعداد کمتری از کارگرانی بافته شود که می‌توانستند با دست ۱۰۰,۰۰۰ یارد پارچه ببافند. در محصولی که چهار برابر شده است، چهار برابر مواد خام وجود دارد. بنابراین، تولید مواد خام باید چهار برابر شود. اما در مورد وسایل کار که مصرف شده‌اند، مانند تأسیسات، زغال، ماشین‌آلات و غیره موضوع متفاوت است؛ محدوده‌ی افزایش ممکن در میزان کار اضافی لازم برای تولید آن‌ها متناسب با تفاوت بین کمیّت کالای ساخت ماشین و کمیّت همان کالا که همان تعداد کارگران می‌توانستند با دست بسازند، تغییر می‌کند.^{۳۶}

۳۶. و کمیّت همان پارچه که کارگر می‌تواند با دست در همان میانگین زمان تحویل دهد، تغییر می‌کند. با این همه، این کار اضافی هر قدر هم که باشد، همیشه پایین‌تر از کاری است که با کاربرد ماشین تحقق پیدا می‌کند.

از این رو، با گسترش بهره‌برداری از ماشین در شاخه‌ای از صنعت، اثر بی‌واسطه‌ی آن نخست افزایش تولید در شاخه‌های دیگری است که برای آن صنعت وسایل تولید را آماده می‌کنند. بنابراین، افزایش اشتغال کارگران، با توجه به مدت کار روزانه و شدت کار، به ترکیب سرمایه‌ای که به کار گرفته شده، یعنی به نسبت جزء ثابت آن به جزء متغیر آن بازبسته است.^{۳۷} این نسبت به نوبه‌ی خود متناسب با میزان نفوذ ماشین یا در حال نفوذ در صنایع یادشده به نحو چشمگیری تغییر می‌کند. با پیشرفت تولید ماشینی در انگلستان، بر تعداد انسان‌هایی که محکوم به کار در معادن زغال‌سنگ و فلزات هستند، بسیار افزوده شد، گرچه در طی چند دهه‌ی گذشته این افزایش با بهره‌برداری از ماشین‌آلات جدید در صنایع معدن روبه‌کاستی گرفت.^{۳۷} همراه با ماشین‌آلات، نوع جدیدی از کارگران یعنی ماشین‌سازان به

* این نخستین اشاره به مفهوم «ترکیب (انداموار) سرمایه» است که بعداً نقش مهمی در سرمایه‌ایفا می‌کند. برای تعریف کامل‌تر به ص ۶۵۹ کتاب حاضر رجوع کنید. - م. ۱

۳۷. بنابر سرشماری سال ۱۸۶۱ (جلد ۲، لندن، ۱۸۶۳)، تعداد کارگران شاغل در معادن زغال در انگلستان و ولز به ۲۴۶,۶۱۳ نفر بالغ می‌شد. از این تعداد ۷۳,۵۴۶ نفر زیر ۲۰ سال و ۱۷۳,۰۶۷ بیش از ۲۰ سال داشتند. در گروه اول ۸۳۵ نفر بین ۵ تا ۱۰ سال، ۳۰,۷۰۱ نفر بین ۱۰ تا ۱۵ سال و ۴۲,۰۱۰ نفر بین ۱۵ تا ۱۹ سال سن داشتند. تعداد افراد شاغل در معادن آهن، مس، روی، سرب و فلزات دیگر ۳۱۹,۲۲۲ نفر بوده است.

وجود آمدند. پیش از این دانستیم که ماشین آلات حتی بر این شاخه‌ی تولید در مقیاسی فزاینده تسلط یافته است.^{۲۱۸} درباره‌ی مواد خام^{۲۱۹}، تردیدی نیست که پیشرفت خیره‌کننده‌ی ریسندگی پنبه نه تنها موجب پیشرفت کشت پنبه در ایالات متحد و همراه با آن رشد تجارت بردگان افریقایی شده، بلکه همچنین پرورش بردگان را به کسب و کار اصلی به اصطلاح ایالات برده‌دار مرزی^{۳۷} تبدیل کرده است. در سال ۱۷۹۰ که نخستین سرشماری بردگان در ایالات متحد انجام شد، تعداد آنان ۶۹۷,۰۰۰ نفر بود؛ در سال ۱۸۶۱ این رقم تقریباً به چهار میلیون نفر رسید. از سوی دیگر، به یقین رشد کارخانه‌های پشم‌ریسی انگلستان همراه با دگرگونی تدریجی زمین‌های زراعتی به مراتع گوسفندان، موجب شد تا کارگران کشاورزی به «آدم‌های اضافی» تبدیل شوند و دسته‌جمعی از آن زمین‌ها اخراج شوند. جمعیت ایرلند که در [سال ۱۸۴۵]^{۳۸} تقریباً نصف شده بود، اکنون هنوز دستخوش فرایند کاهش بیشتر تعداد ساکنان آن به سطحی است که دقیقاً با نیازهای اربابان و کارخانه‌دارهای پشم‌ریسی انگلیسی مطابقت کند.

۳۷. ژیرنویس در متن فرانسه: ایالات برده‌دار بین ایالات شمالی و ایالات جنوبی آمریکا را گویند که در آن بردگان سیاه‌گرا ن قیمت را با کالاهای صادراتی چون دام معاوضه می‌کردند.

۳۸. «طی بیست سال گذشته»

هنگامی که ماشین آلات بر هر کدام از مراحل اولیه یا میانی فرایندی حاکم شوند که ابژه‌ی کار هنگام رسیدن به شکل نهایی خود باید از آن عبور کند، با افزایش مصالح کار، تقاضا برای کار در آن دسته از صنایع پیشه‌ورانه و مانوفاکتورهایی که محصول ماشینی در آن‌ها رسوخ کرده است، افزایش می‌یابد. مثلاً، ریسندگی با ماشین آلات به قدری نخ ارزان و به مقدار زیاد فراهم می‌آورد که بافندگان دستی در ابتدا می‌توانستند تمام وقت بدون افزایش هزینه‌های خود کار کنند. در نتیجه درآمد آن‌ها افزایش یافت.^{۲۲۰} به همین دلیل جریانی از کارگران به حرفه‌ی پارچه‌بافی سرازیر شد تا آنجا که سرانجام ۸۰۰,۰۰۰ بافنده‌ای که در انگلستان با ماشین‌های ریسندگی جنی، تروستل و مول جان گرفته بودند، با دستگاه‌های بافندگی بخار از پا درآمدند. به همین ترتیب، به دلیل فراوانی تولید پارچه توسط ماشین،

۲۱۸. در انگلستان و ولز در سال ۱۸۶۱، تعداد کل شاغلان در تولید ماشین آلات ۶۰,۸۰۷ نفر بود. این رقم شامل کارخانه‌دارها و دستیاران آن‌ها و غیره و نیز نمایندگان و عواملان تجاری مرتبط با این صنعت می‌شود اما از آن سازندگان ماشین‌های کم‌اهمیت‌تر مانند ماشین‌های خیاطی و غیره و نیز آن تولیدکنندگان افزارهای ماشین‌کارها، دوک و غیره، کنار گذاشته شده‌اند. تعداد کل مهندسان عمران ۳,۳۲۹ نفر بوده است.

۲۱۹. چون آهن یکی از مهم‌ترین مواد خام است، همین‌جا متذکر شوم که در سال ۱۸۶۱، در انگلستان و ولز، ۱۲۵,۷۷۱ نفر در آهن‌گذاری کار می‌کردند که از آن میان ۱۲۳,۴۳۰ نفر مرد و ۲,۳۴۱ نفر زن بودند. از مردان، ۳۰,۸۱۰ نفر زیر ۲۰ سال و ۹۲,۶۲۰ نفر بالای ۲۰ سال داشتند.

۲۲۰. «خانواده‌ای مرکب از ۴ نفر بزرگسال (بافنده‌ی پارچه‌ی نخی) با دو بچه به‌عنوان کلاف پیچ، در پایان سده‌ی گذشته و آغاز سده‌ی حاضر، با ده ساعت کار روزانه، ۴ پوند در هفته درآمد داشتند؛ اگر کار خیلی اضطراری بود، می‌توانستند بیشتر درآمد داشته باشند... پیش از این، همواره با مشکل کمبود نخ روبرو بودند» (گاسکل، اثر پیش‌گفته، صص ۲۵-۲۷).

تعداد خیاطان، دوزندگان زن، گل‌دوزان و غیره تا هنگام پیدایش ماشین خیاطی افزایش یافت.

متناسب با افزایش مقدار مواد خام، محصولات نیمه‌ساخته و وسایل کار و غیره توسط ماشین‌آلاتی که با تعداد نسبتاً اندکی از کارگران کار می‌کنند، تبدیل این مواد خام و محصولات نیمه‌ساخته به بی‌شمار زیرشاخه‌ها تقسیم می‌شود و تنوع شاخه‌های اجتماعی تولید افزایش می‌یابد. تولید ماشینی تقسیم کار اجتماعی را به طرز نابرابری نسبت به تولید کارگاهی پیش می‌راند، زیرا نیروی مولد صناعی را که بر آن‌ها مسلط می‌شود به درجه‌ی بسیار بالاتری افزایش می‌دهد.

نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی ماشین‌آلات افزایش ارزش اضافی و در همان حال افزایش مقدار محصولاتی است که در آن‌ها این ارزش اضافی بازنمود شده است. همچنین ماشین‌آلات با افزایش جوهر مادی که سرمایه‌دارها و وابستگان‌شان مصرف می‌کنند، سبب رشد این اقشار اجتماعی می‌شوند. ثروت رو به افزایش آن‌ها، و شمار رو به کاهش کارگران لازم برای تولید وسایل اولیه‌ی معاش با آهنگی نسبتاً ثابت، هم نیازمندی‌های تجملی تازه‌ای را پدید می‌آورد و هم وسایل تازه‌ی ارضای آن‌ها را. بخش نسبتاً بزرگ‌تری از محصول اجتماعی به محصول اضافی تبدیل و بخش نسبتاً بزرگ‌تری از این محصول اضافی در شکل‌های متنوع و پالوده‌تری بازتولید و مصرف می‌شود. به بیان دیگر، تولید محصولات تجملی افزایش می‌یابد.^{۲۲۱} همچنین این پالودگی و این تنوع از مناسبات جدیدی ناشی می‌شود که صنعت بزرگ در بازار جهانی آفریده است. نه تنها کمیت‌های بزرگی از کالاهای تجملی خارجی با محصولات محلی دادوستد می‌شود، بلکه مقدار عظیمی از مواد خام خارجی، ترکیب‌ها و کالاهای نیمه‌ساخته و غیره به‌عنوان وسایل تولید در صنایع بومی استفاده می‌شوند. به نسبت افزایش این مناسبات با بازار جهانی، تقاضا برای کار در صنعت حمل و نقل افزایش پیدا می‌کند و این صنعت خود نیز به زیرشاخه‌های بی‌شمار تازه‌ای تقسیم می‌شود.^{۲۲۲}

افزایش وسایل تولید و وسایل معاش، همراه با کاهش نسبی تعداد کارگران، محرک گسترش کار در شاخه‌ای از صنعت است که محصولات آن مانند کانال‌ها، انبارهای کالاهای تونل‌ها و پل‌ها و غیره فقط در آینده‌ای دور ثمر می‌دهد. شاخه‌های یک‌سره جدیدی از تولید و بنابراین عرصه‌های جدیدی از کار، یا مستقیماً بر پایه‌ی ماشین‌آلات یا بر پایه‌ی تغییرات صنعتی عمومی منطبق با آن‌ها، به وجود می‌آیند. اما جایگاه این شاخه‌ها در کل

۲۲۱. ف. انگلس، در وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان، به شرایط فلاکت‌بار شمار وسیعی از همین کارگران سازنده‌ی کالاهای تجملی اشاره می‌کند. همچنین شواهد تازه‌ی بسیاری درباره‌ی این موضوع در گزارش‌های هیئت بررسی کار کودکان یافت می‌شود.

۲۲۲. در سال ۱۸۶۱، در انگلستان و ولز، ۹۴،۶۶۵ ملوان در ناوگان بازرگانی اشتغال داشتند.

تولید، حتی در پیشرفته‌ترین کشورها، به هیچ‌وجه مهم نیست. افزایش تعداد کارگرانی که در این شاخه‌ها به کار گمارده می‌شوند، نسبت مستقیم با تقاضایی دارد که این صنایع برای زمخت‌ترین شکل کار ییدی آفریده‌اند. در حال حاضر کارخانه‌های گاز، تلگراف، عکاسی، کشتیرانی بخار و راه‌آهن از این دست صنایع عمده است. بنا به سرشماری سال ۱۸۶۱ (انگلستان و ولز)، شاغلان در صنعت گاز (شامل کارخانه‌های گاز، تولید دستگاه‌های مکانیکی، کارکنان شرکت‌های گاز و غیره) ۱۵,۲۱۱ نفر؛ تلگراف ۲,۳۹۹ نفر؛ عکاسی ۲,۳۶۶ نفر؛ کشتیرانی بخار ۳,۵۷۰ نفر و راه‌آهن ۷۰,۵۹۹ نفر هستند. در راه‌آهن تعداد خاک‌بردارهای «ناماهر» که کم و بیش به طور دائمی کار می‌کنند و کل کارکنان بخش اداری و تجاری حدود ۲۸,۰۰۰ نفر را تشکیل می‌دهند. بنابراین، مجموع شاغلان در این پنج صنعت جدید برابر با ۹۴,۱۴۵ نفر است.

سرانجام، افزایش فوق‌العاده‌ی بهره‌وری در قلمرو صنعت بزرگ که طبعاً با استثمار شدیدتر و گسترده‌تر نیروی کار در تمامی قلمروهای دیگر تولید همراه است، این امکان را می‌دهد که بخش رو به رشدی از طبقه‌ی کارگر به نحو نامولدی به کار گرفته شود. به همین دلیل، بردگان خانگی قدیمی تحت عنوان «طبقه‌ی خدمتکار»، نوکر، کلفت، پیش‌خدمت و غیره، در مقیاسی رو به گسترش باز تولید می‌شوند. بنا به سرشماری سال ۱۸۶۱، جمعیت انگلستان و ولز ۲۰,۰۶۶,۲۲۴ نفر بود؛ ۹,۷۷۶,۲۵۹ نفر از آن‌ها مرد و ۱۰,۲۸۹,۹۶۵ نفر زن بودند. اگر از این جمعیت ابتدا تمام کسانی که برای کار کردن بسیار جوان یا بسیار پیر هستند، سپس تمام زنان، نوجوانان و کودکان «نامولد» و نیز گروه‌های «ایدئولوژیک» مانند [اعضای دولت، کشیش‌ها، وکلا، سربازان و غیره]^{۳۳} را کم کنیم، و آن‌گاه تمامی مردمی که منحصرأ کار دیگران را در شکل بهره‌ی زمین، بهره‌ی پول و غیره تصاحب می‌کنند کنار بگذاریم، و سرانجام گدایان، ولگردان و جنایتکاران را کم کنیم، رقم سرراستی حدود هشت میلیون نفر از هر دو جنس و در سنین مختلف به دست می‌آید. این رقم شامل تمام سرمایه‌دارهایی است که به نحوی در تولید، بازرگانی و امور مالی درگیرند. این هشت میلیون نفر به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

کارگران کشاورزی (شامل چوپانان، خدمتکاران مرد و زنی که در خانه‌های کشاورزان زندگی می‌کنند ۱,۰۹۸,۰۲۶)

کسانی که در کارخانه‌های پنبه، پشم، فاستونی، کتان، کنف، ابریشم و کارخانه‌های ماشینی گونی‌بافی، جوراب‌بافی و توری‌بافی کار می‌کنند ۶۴۲,۶۰۷^{۳۳}

کسانی که در معادن زغال و فلزات کار می‌کنند ۵۶۵,۸۳۵

کسانی که در کارخانه‌های فلزکاری (کوره‌های بلند، نورد و غیره) و انواع کارگاه‌های

۳۳. مانند دولت، پلیس، کشیش، قاضی، ارتش، دانشمند، هنرمند و غیره

تولیدی فلزکاری کار می‌کنند
 طبقه خدمتکار

۳۹۶,۹۹۸^{۲۲۴}
 ۱,۲۰۸,۶۴۸^{۲۲۵}

تمامی افراد شاغل در کارخانه‌های نساجی و معادن در مجموع برابر با ۱,۲۰۸,۴۴۲ نفر هستند؛ تمامی افراد شاغل در کارخانه‌های نساجی و کارخانه‌های فلزکاری در مجموع برابر با ۱,۰۳۹,۶۰۵ نفر هستند؛ در هر دو مورد، کمتر از تعداد بردگان مدرن خانگی هستند. این است پیامدهای درخشان استثمار سرمایه‌داری با ماشین‌آلات!^{۴۰}

۷. دفع و جذب کارگران با تکامل تولید ماشینی. بحران در صنعت پنبه

تمامی نمایندگان مسئول اقتصاد سیاسی می‌پذیرند که ورود ماشین‌آلات بر کارگران صنایع سنتی پیشه‌ورانه و تولیدکارگاهی که در آغاز با آن‌ها رقابت می‌کنند، تاثیری همچون طاعون می‌گذارد. تقریباً تمامی آن‌ها برای بردگی کارگر کارخانه مویه و زاری می‌کنند. و برگ برنده‌ای که همه‌ی آن‌ها با آن بازی می‌کنند چیست؟ این که ماشین‌آلات پس از خوف و وحشت دوران ورود آن به تولید و تکاملش، در تحلیل نهایی، شمار بردگان کار را به جای کاهش افزایش می‌دهد! بله، اقتصاد سیاسی با خوشی و سرور این حکم نفرت‌انگیز را اعلام می‌کند - نفرت‌انگیز برای هر «انسان‌دوستی» که به ضرورت ابدی و طبیعی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اعتقاد دارد - که پس از یک دوره‌ی معین رشد و «گذار» کم و بیش طولانی، و حتی پس از پایه‌گذاری تولید ماشینی، نظام کارخانه‌ای بیش از آن‌چه در ابتدا کارگران را به خیابان انداخته، شیرهی جان آنان را خواهد کشید!^{۲۲۶}

۲۲۴. از این تعداد، ۳۰,۵۰۱ نفر زن هستند.

۲۲۵. از این تعداد، ۱۳۷,۴۴۷ نفر مذکر هستند. تمامی کسانی که در خانه‌های شخصی کار نمی‌کنند از کل رقم، ۱,۲۰۸,۶۴۸ مستثنی شده‌اند. از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۰ تعداد خدمتکاران مذکر تقریباً دو برابر شده و به ۲۶۷,۶۷۱ نفر بالغ شده است. در سال ۱۸۴۷ بالغ بر ۲,۶۹۴ نفر شکاربان وجود داشته است (برای حفظ شکارگاه‌های اشرافی) و در سال ۱۸۶۹ این رقم به ۴,۹۲۱ رسیده است. دختران جوانی که نزد اقشار پایینی طبقات متوسط کار می‌کردند در زبان عامه «کنیز کوچولو» نامیده می‌شوند.

۲۲۶. گانبل بر عکس نتیجه‌ی قطعی بهره‌برداری از ماشین را کاهش شمار مطلق تعداد بردگان کار می‌داند که به حساب آنان عده‌ی روزافزونی از مردم شرافتمند (gens honnêtes) زندگی می‌کنند و آن «کمال‌پذیری کمال‌پذیر»^{۴۱} معروف خود را تکامل می‌دهند. وی گرچه از حرکت تولید کم سر در می‌آورد، دست‌کم این نکته را حس می‌کند که ماشین باید نهاد بسیار مهلکی باشد که ورودش موجب فقر و تیره‌روزی کارگرانی می‌شود که در آن هنگام مشغول به کارند و تکامل آن سبب می‌شود بردگانی بیش از آن‌چه قبلاً هستی‌شان را ساقط کرده به وجود آید. جنبه‌ی ناپسندانه‌ی نظریه‌ی گانبل را فقط می‌توان با کلمات خودش بیان کرد: «طبقات محکوم به تولید و مصرف کوچک‌تر می‌شوند و طبقاتی که کار راهبری می‌کنند و برای تمام مردم آسودگی، تسلی خاطر و روشنگری می‌آورند، افزایش پیدا

۴۰. ازیرنویس در متن فرانسه: «نسبت مردم یک کشور به منزله‌ی مستخدمان طبقات مرفه، شاخص پیشرفت ثروت ملی و تملک آن است» (رابرت موتنگمری مارتین؛ «اپرلند پیش و پس از اتحاد»، ویراست سوم، لندن، ۱۸۴۸، ص ۱۷۹).

۴۱. افزوده به فر: «که قوریه آن را با بلاغت به سخره می‌گیرد»

درست است که در برخی موارد، همان‌طور که از نمونه‌ی صنایع پشم‌بافی و ابریشم‌بافی انگلستان دیدیم، توسعه‌ی استثنایی بخش‌های معینی از صنعت ممکن است در مرحله‌ی معینی از تکامل آن، نه تنها با کاهش نسبی بلکه با کاهش مطلق در شمار کارگران شاغل همراه باشد.^{۲۲۶} در سال ۱۸۶۰، هنگامی که بنا به فرمان پارلمان سرشماری ویژه‌ای از تمامی کارخانه‌های بریتانیای کبیر انجام شد، کارخانه‌های بخش‌های لانکشر، چشایر و یورکشایر که در حوزه‌ی مسئولیت‌های آقای ر. بیکر، بازرس کارخانه، قرار داشت، ۶۵۲ واحد بودند. از این تعداد ۵۷۰ کارخانه شامل ۸۵٬۶۲۲ دستگاه بافندگی بخار و ۶٬۸۱۹٬۱۴۶ دوک (صرف‌نظر از دوک‌های دوبل)، ۲۷٬۴۳۹ نیروی اسب در ماشین‌های بخار و ۱٬۳۹۰ نیروی اسب در چرخ‌های آبی بود و ۹۴٬۱۱۹ نفر در استخدام بودند. در سال ۱۸۶۵، همین کارخانه‌ها شامل ۹۵٬۱۶۳ دستگاه بافندگی و ۷٬۰۲۵٬۰۳۱ دوک بودند، از ۲۸٬۹۲۵ نیروی اسب در موتورهای بخار و ۱٬۴۴۵ نیروی اسب در چرخ‌های آبی استفاده می‌کردند و ۸۸٬۹۱۳ نفر را استخدام کرده بودند. بنابراین، بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۵ افزایش دستگاه بافندگی ۱۱ درصد، دوک‌ها ۳ درصد و موتور بخار ۳ درصد بود، در حالی که شمار افراد مشغول به کار ۵۱ درصد کاهش یافته بود.^{۲۲۷} بین سال‌های ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۲، رشد چشمگیری در صنایع پشم انگلستان رخ داد، در حالی که تعداد کارگران شاغل در این صنایع تقریباً ثابت باقی مانده بود.

«این امر نشان می‌دهد که رواج ماشین‌های جدید در چه مقیاس وسیعی از کار در دوران‌های قبل پیشی گرفته است.»^{۲۲۸}

→ می‌کنند... و تمام امتیازات ناشی از کاهش مخارج کار، فراوانی محصولات و کاهش قیمت مواد مصرفی را به تصرف خویش در می‌آورند. نوع بشر تحت چنین رهبری، به بالاترین قله‌ی نبوغ صعود می‌کند، به ژرفای رازآمیز مذهب پی می‌برد و اصول نجات‌بخش اخلاقی (از جمله «تصرف همه‌ی امتیازات و غیره»)، «قانون‌های حافظ آزادی» (آزادی برای طبقاتی که محکوم به تولید کردن هستند؟)، «قدرت، فرمان‌برداری و عدالت، وظیفه و انسانیت را استوار می‌سازد.» تمامی این اراجیف را می‌توان در کتاب او با عنوان *نظام‌های اقتصاد سیاسی و...* ویراست دوم، پاریس، ۱۸۲۱، جلد اول، صفحه‌ی ۲۱۲ یافت. * به صفحات ۴۲۹-۴۵۰ کتاب حاضر رجوع کنید. م. ۱.

۲۲۷. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صفحه‌ی ۵۸ و پس از آن. با این همه، در همان حال، بنیاد مادی برای اشتغال شمار رو به رشدی از کارگران در ۱۱۰ کارخانه‌ی جدید، با ۱۱٬۶۲۵ دستگاه بافندگی، ۶۲۸٬۵۷۶ دوک و ۲٬۶۹۵ نیروی اسب در شکل ماشین بخار و چرخ‌های آبی، فراهم شده بود (همان منبع).

۲۲۸. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، صفحه‌ی ۷۹. [افزوده به ویراست دوم:] در اواخر دسامبر ۱۸۷۱، آقای الکساندر ردگریو، بازرس کارخانه، در شهر برادفورد طی یک سخنرانی در انجمن مکانیک‌های جدید چنین گفت: «آنچه از چندی پیش نظرم را به ویژه جلب کرد ظاهر متفاوت کارخانه‌های پشم‌بافی بود. پیش‌تر این کارخانه‌ها پر از زن و بچه بود. اکنون به نظر می‌رسد که ماشین‌ها همه‌ی کارها را انجام می‌دهند. یکی از کارخانه‌دارها در پاسخ سوال من در این باره چنین توضیح داد: «در نظام قدیم، من ۶۳ کارگر را استخدام کرده بودم، پس از رواج

در برخی موارد، افزایش در تعداد کارگران کارخانه فقط ظاهری است، یعنی ناشی از گسترش کارخانه‌هایی نیست که متکی بر تولید ماشینی‌اند بلکه نتیجه‌ی الحاق تدریجی شاخه‌های فرعی صنعت است. مثلاً، افزایش تعداد دستگاه‌های بافندگی و کارگران کارخانه‌ها بین سال‌های ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۶ در صنایع پنبه (انگلستان) فقط ناشی از گسترش این شاخه از صنعت بود؛ اما در صنایع دیگر نتیجه‌ی کاربرد نیروی بخار در ماشین بافندگی قالی، روبان و کتان بود که پیش از این نیروی محرک آن‌ها نیروی عضلانی انسان بود.^{۲۲۹} از این‌رو، افزایش تعداد کارگران در این صنایع فقط تجلی کاهش مجموع تعداد کارگران شاغل بود. سرانجام، ما این موضوع را به طور کامل جدا از این واقعیت بررسی کرده‌ایم که در همه جا، به جز صنایع فلزکاری، نوجوانان (زیر ۱۸ سال)، زنان و کودکان عنصر غالب در کارکنان کارخانه را تشکیل می‌دهند.

با این همه، می‌توان درک کرد که با این‌که ماشین‌الات عملاً انبوهی از کارگران را از کار بیرون انداخته و بالقوه جای‌شان را گرفته است، پیشرفت آن که در افزایش تعداد کارخانه‌های مشابه یا در توسعه‌ی ابعاد کارخانه‌های موجود تجلی می‌یابد، سرانجام می‌تواند موجب شود که تعداد کارگران کارخانه‌ها بیش از کارگران مانوفاکتورها و پیشه‌وران صنوف گردد. مثلاً، فرض کنیم که با شیوه قدیمی کار، سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ پوند، که دو پنجم آن سرمایه‌ی ثابت و سه پنجم آن سرمایه‌ی متغیر است، هفتگی به کار انداخته شود؛ به بیان دیگر، ۲۰۰ پوند برای وسایل تولید و ۳۰۰ پوند برای نیروی کار پرداخت شده باشد، با این حساب که برای هر کارگر ۱ پوند صرف شده باشد. با بهره‌برداری از ماشین‌الات، ترکیب کل سرمایه تغییر می‌کند. فرض می‌کنیم که مثلاً اکنون کل سرمایه شامل چهار پنجم سرمایه ثابت و یک پنجم سرمایه‌ی متغیر باشد که به معنای آن است اکنون فقط ۱۰۰ پوند صرف نیروی کار شده است. بنابراین، دو سوم از کارگران شاغل اخراج شده‌اند. اگر این کارخانه بخواهد توسعه یابد و مجموع سرمایه مورد استفاده از ۵۰۰ به ۱،۵۰۰ پوند افزایش یابد، در صورت ثابت ماندن سایر شرایط تولید، تعداد کارگران شاغل به ۳۰۰ نفر افزایش می‌یابد، یعنی درست به همان تعداد قبل از ورود ماشین‌الات می‌رسیم. اگر سرمایه به کاررفته رشد بیشتری کند و به ۲،۰۰۰ پوند افزایش یابد، ۴۰۰ نفر کارگر استخدام می‌شوند، یا به عبارتی یک سوم بیش‌تر از نظام قدیمی خواهد شد. در واقع به طور مطلق ۱۰۰ نفر بر تعداد کارگران اضافه شده است، اما به‌طور نسبی، یعنی به نسبت کل سرمایه‌ی پرداخت شده، ۸۰۰ کارگر کنار گذاشته‌اند، زیرا برای ۲،۰۰۰ پوند سرمایه در روش

→ ماشین‌های جدید تعداد کارگران را به ۳۳ نفر کاهش داد و به نازگی، در نتیجه‌ی چند تغییر مهم و گسترده توانستم که آن ۳۳ نفر را به ۱۳ نفر کاهش بدهم.

۲۲۹. رجوع کنید به گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۱۶.

قدیمی، به جای ۴۰۰ کارگر ۱۲۰۰ کارگر استخدام می‌شد. از همین رو، افزایش نسبی در تعداد کارگران استخدامی با افزایش مطلق تعداد آن‌ها سازگار است.^{۲۲} در بالا پذیرفتیم که با افزایش کل سرمایه ترکیب آن ثابت باقی می‌ماند، زیرا شرایط تولید ثابت باقی می‌ماند. اما پیش از این دیدیم که هر پیشرفتی در ماشین‌افزایی را در بخش ثابت سرمایه یعنی آن بخشی که شامل ماشین‌آلات، مواد خام و غیره است، در پی دارد؛ در حالی که بخش متغیر یعنی بخشی که برای نیروی کار پرداخت شده کاهش می‌یابد. همچنین می‌دانیم که در هیچ نوع نظام تولیدی دیگری بهبود و پیشرفت تا این حد مستمر نیست و بنابراین، ترکیب سرمایه‌ی مورد استفاده تا این حد تابع تغییر در نظام کارخانه‌ای نیست. با این همه، این تغییر مستمر با وقفه‌های دائمی و مراحل توسعه‌ی کمی پایه‌ی فنی موجود گسسته می‌شود. در چنین دوره‌هایی تعداد کارگران استخدامی افزایش پیدا می‌کند. به این ترتیب، در سال ۱۸۳۵، تعداد کل کارگران شاغل در کارخانه‌های پنبه، پشم، فاستونی، کنف و ابریشم بریتانیا فقط ۳۵۴،۶۸۴ نفر بود؛ حال آن‌که در سال ۱۸۶۱ تعداد بافندگان دستگاه‌های بافندگی بخار (از هر دو جنس و در تمامی سنین، از ۸ سال به بالا) به تنهایی ۲۰۳،۶۵۴ نفر بود. مسلماً هنگامی که در نظر بگیریم که در سال ۱۸۳۸ بافندگان دستی و خانواده‌هایشان (که خود بافندگان آن‌ها را به کار می‌گرفتند) بالغ بر ۸۰۰،۰۰۰ نفر بود^{۲۳}، چه رسد به آن‌هایی که در آسیا و قاره‌ی اروپا از کار بیکار شده بودند، این رشد چندان مهم جلوه نخواهد کرد.

در چند نکته‌ای که باید در مورد این موضوع بگویم، به برخی از مناسبات که ماهیتی صرفاً عملی دارند و موجودیت آن‌ها هنوز در بیان نظری ما آشکار نشده است، می‌پردازم. تا زمانی که تولید ماشینی در شاخه‌ی معینی از صنعت به زیان پیشه‌وری قدیمی یا مانوفاکتورها گسترش می‌یابد، نتیجه‌ی آن همان قدر قطعی است که مثلاً نتیجه‌ی رویارویی ارتشی مجهز به تفنگ‌های تهر با سپاهی مجهز به تیر و کمان. این دوره‌ی نخست که طی آن ماشین‌آلات میدان عمل خویش را فتح می‌کند، بسیار تعیین‌کننده است، زیرا سودهای هنگفتی را عاید می‌کند. این سودها نه تنها در خود و برای خود منبعی از انباشت شتابانی را تشکیل می‌دهند بلکه همچنین بخش بزرگی از سرمایه‌ی اجتماعی اضافی را که پیوسته به سرمایه‌ی قدیمی افزوده می‌شود و همواره قلمروهای جدیدی از سرمایه‌گذاری را جستجو می‌کند، به این قلمرو ممتاز می‌کشانند. امتیازهای ویژه‌ی این نخستین دوره‌ی «توفان و

۲۲. افزوده به فر: و در نظام ماشینی، تعداد آن‌ها هرگز به‌طور مطلق بدون کاهش نسبی مقدار سرمایه‌ی به‌کار رفته و کاهش نسبی مقدار محصول تولیدشده افزایش نمی‌یابد.

۲۳. «درد و رنج بافندگان دستی» (پارچه‌های پنبه‌ای یا مخلوط با پنبه) «موضوع تحقیقی بود که یک هیئت سلطنتی مأمور انجام آن شد. با این‌که فقر و فلاکت آنان مورد تصدیق و همدردی قرار گرفت، بهبود وضع‌شان، احتمالاً بنا به ضرورت، به قضا و قدر و مرور زمان سپرده شد. می‌توانیم امیدوار باشیم که اکنون این رنج‌ها در روزگار ما» (۲۰ سال پس از آن!) «تقریباً (nearly) از بین رفته باشند. به احتمال بسیار قوی گسترش شگرف دستگاه بافندگی بخار در زمان کنونی به این بهبود کمک شایانی کرده است» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳ اکتبر ۱۸۵۶، ص ۱۵).

فشار، در تمامی آن شاخه‌هایی از تولیدی که ماشین تازه به آن‌ها راه پیدا کرده است، تکرار می‌شود. با این همه، به محض آن‌که نظام کارخانه‌ای پایه‌ی وجودی قطعی می‌یابد و به درجه‌ی معینی از پختگی می‌رسد، به ویژه به محض آن‌که بنیان فنی خاص آن، یعنی ماشین‌آلات خود توسط ماشین تولید می‌شود، به محض آن‌که استخراج زغال و آهن، و نیز تبدیل فلزات و وسایل حمل و نقل دستخوش انقلاب می‌شوند؛ به‌طور خلاصه، به محض آن‌که شرایط عمومی تولید متناسب با صنعت بزرگ ایجاد می‌شود، این شیوه‌ی تولید دارای چنان انعطاف و ظرفیتی برای گسترش و جهش ناگهانی می‌شود که دیگر فقط دسترس‌پذیری مواد خام و گستره‌ی بازار فروش حد و مرز آن را تعیین می‌کند. از یک سو، اثر بی‌درنگ ماشین‌آلات افزایش عرضه‌ی مواد خام است؛ به این‌گونه، مثلاً، اختراع ماشین پنبه‌پاک‌کنی تولید پنبه را افزایش داد.^{۲۳۱} از سوی دیگر، ارزان شدن محصولات ماشینی و انقلاب در وسایل حمل و نقل و ارتباطات سلاحی برای فتح بازارهای خارجی است. ماشین‌آلات با نابودی تولید پیشه‌ورانه‌ی کشورهای دیگر، به ناگزیر آن‌ها را به قلمرو تولید مواد خام خود تبدیل می‌کند. به این ترتیب، هند شرقی ناگزیر شد پنبه، پشم، کف، کتان و نیل برای بریتانیای کبیر تولید کند.^{۲۳۲} صنعت بزرگ با «مازاد بر نیاز» کردن پیوسته‌ی کارگران در تمامی کشورهایی که ریشه دوانده است، موجب افزایش سریع مهاجرت و استعمار سرزمین‌های بیگانه می‌شود و از این رهگذر آن‌ها را به مهاجرنشین‌هایی برای تأمین مواد خام برای کشور مادر می‌کند؛ مثلاً، استرالیا به مستعمره‌ای برای تأمین و تهیه‌ی پشم انگلستان تبدیل شده است.^{۲۳۳} تقسیم کار بین‌المللی جدیدی که با نیازمندی‌های کشورهای عمده‌ی صنعتی منطبق است، پدید می‌آید و بخشی از جهان را عمدتاً به قلمرو تولید کشاورزی برای تأمین نیازهای بخش دیگری کرده که اساساً در قلمرو صنعتی باقی مانده است. این انقلاب با تغییرات همه‌جانبه در کشاورزی گره خورده که در این جا هنوز زمان بحث بیشتر آن فرا نرسیده است.^{۲۳۴}

۲۳۱. شیوه‌های دیگری که ماشین‌آلات بر تولید مواد خام اثر می‌گذارد، در جلد سوم ذکر خواهد شد.*

* با انتشار جلد سوم سرمایه، مشخص شد که در این رابطه نکته‌ای گفته نشده است، هر چند فصل‌های ۴۰-۴۴ (درباره‌ی شکل دوم بهره‌ی تفاضلی) به موضوع تأثیر سرمایه‌گذاری مستقیم سرمایه‌ی اضافی بر زمین می‌پردازد. - م. ا. ۲۳۲. صادرات پنبه از هند شرقی به بریتانیای کبیر: ۱۴۳، ۳۴،۵۴۰ پوند در سال ۱۸۴۶؛ ۱۶۸، ۱۴۱، ۲۰۴ پوند در سال ۱۸۶۰؛ ۴۴۵، ۹۴۷، ۶۰۰ پوند در سال ۱۸۶۵. صادرات پشم از هند شرقی به بریتانیای کبیر: ۴،۵۷۰، ۵۸۱ پوند در سال ۱۸۴۶؛ ۲۰، ۲۱۴، ۱۷۳ پوند در سال ۱۸۶۰؛ ۲۰، ۶۷۹، ۱۱۱ پوند در سال ۱۸۶۵.

۲۳۳. صادرات پشم از دماغه‌ی امید نیک به بریتانیای کبیر: ۲، ۹۵۸، ۴۷۵ پوند در سال ۱۸۴۶؛ ۱۶، ۵۷۴، ۳۴۵ پوند در سال ۱۸۶۰؛ ۲۹، ۹۲۰، ۶۲۳ پوند در سال ۱۸۶۵. صادرات پشم از استرالیا به بریتانیای کبیر: ۲۱، ۷۸۹، ۳۴۶ پوند در سال ۱۸۴۶؛ ۵۹، ۱۶۶، ۶۱۶ پوند در سال ۱۸۶۰؛ ۱۰۹، ۷۳۴، ۲۶۱ پوند در سال ۱۸۶۵.

۲۳۴. پیشرفت اقتصادی ایالات متحد خود نتیجه‌ی صنعت بزرگ اروپا یا به عبارت دقیق‌تر انگلستان است. ایالات متحد

بنا به پیشنهاد آقای گلاستون، مجلس عوام در ۱۷ فوریه ۱۸۶۷ فرمان داد که گزارشی از مقدار کل انواع گندم، غلات و آرد وارداتی و صادراتی بریتانیا بین سال‌های ۱۸۳۱ تا ۱۸۶۶ تهیه شود. در صفحه‌ی بعد خلاصه‌ای از آن را آورده‌ام. آرد در این جدول برحسب کوارتر غله محاسبه شده است. تهیه شود. در صفحه‌ی بعد خلاصه‌ای از آن را آورده‌ام.*

ظرفیت عظیم نظام کارخانه‌ای در گسترشی که با جهش‌های عظیم ناگهانی همراه است، و وابستگی آن به بازار جهانی، ضرورتاً چرخه‌ی زیر را پدید می‌آورد: تولید تب‌آلود، اشباع همگام بازار، سپس انقباض بازار که به فلج شدن تولید می‌انجامد. زندگی صنعت به مجموعه‌ای از دوره‌های فعالیت متوسط، رونق، اضافه تولید، بحران و رکود بدل می‌شود. عدم قطعیت و بی‌ثباتی که ماشین‌آلات مشاغل و به دنبال آن شرایط زندگی کارگران را دستخوش آن می‌کنند، به حالت متعارف امور تبدیل می‌شود که نتیجه‌ی تغییر ادواری چرخه‌ی صنعتی است. به جز در دوره‌ی رونق، شدیدترین مبارزه بین سرمایه‌دارها برای

→ در شکل کنونی خود (۱۸۶۶) را باید یکا مستعمره‌ی اروپایی تلقی کرد. [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] ایالات متحد از آن زمان به بعد به کشوری تبدیل شده است که صنایع آن دومین رده را در جهان دارد، بدون این که به‌طور کامل خصلت مستعمراتی خود را از دست بدهد.

صادرات پنبه از ایالات متحد به بریتانیای کبیر

۱۸۴۶: ۱,۹۴۹,۳۹۳ پوند
 ۱۸۵۹: ۹۶۱,۷۰۷,۲۶۴ پوند
 ۱۸۵۲: ۷۶۵,۶۳۰,۵۴۴ پوند
 ۱۸۶۰: ۱,۱۱۵,۸۹۰,۶۰۸ پوند

صادرات غلات و غیره از ایالات متحد به بریتانیای کبیر (۱۸۵۰ و ۱۸۶۲) بر حسب هانفرد ویت انگلیسی

۱۸۶۲	۱۸۵۰	
۲۱,۰۳۳,۵۰۳	۱۶,۲۰۲,۳۱۲	گندم
۶,۶۲۴,۸۰۰	۳,۶۶۹,۶۵۳	جو
۴,۴۲۶,۹۹۴	۳,۱۷۳,۸۰۱	جو سیاه
۷,۱۰۸	۳۸۸,۷۳۹	چاودار
۷,۲۰۷,۱۱۳	۳,۸۱۹,۳۴۰	آرد گندم
۱۹,۵۷۱	۱,۰۵۴	گندم سیاه
۱۱,۶۹۴,۸۱۸	۵,۴۷۳,۱۶۱	ذرت
۷,۶۷۵	۲,۰۳۹	جو (درجه‌ی عالی)
۱,۰۲۴,۷۲۲	۸۱۱,۶۲۰	نخود
۲,۰۳۷,۱۲۷	۱,۸۲۲,۹۷۲	لوبیا
۷۴,۰۸۳,۲۴۱	۳۵,۳۶۵,۸۰۱	کل صادرات غله

* شاخص‌های مطرح شده در گزارش پارلمانی: غلات، حبوبات و گوشت. گزارش به دستور مجلس محترم عوام،

مورخ ۱۸ فوریه‌ی ۱۸۶۷. م. ف

دوره‌های پنج ساله و سال ۱۸۶۶

میانگین سالانه	۱۸۳۵-۱۸۳۱	۱۸۴۰-۱۸۳۶	۱۸۴۵-۱۸۴۱	۱۸۵۰-۱۸۴۶	۱۸۵۵-۱۸۵۱	۱۸۶۰-۱۸۵۶	۱۸۶۵-۱۸۶۱	۱۸۶۶
واردات	۱,۰۹۶,۳۷۳	۲,۳۸۹,۷۳۹	۲,۸۳۳,۸۶۵	۸,۷۷۶,۵۵۲	۸,۳۳۵,۳۳۷	۱۰,۹۱۳,۶۱۲	۱۵,۰۰۹,۸۷۱	۱۶,۴۵۷,۴۴۰
صادرات	۲۲۵,۲۶۳	۲۵۱,۷۷۰	۱۳۹,۰۵۶	۱۵۵,۳۶۱	۳۰۷,۴۹۱	۳۳۱,۱۵۰	۳۰۲,۷۵۴	۲۱۶,۲۱۸
فروزی واردات برصادرات	۸۱,۱۱۰	۲,۱۳۷,۹۵۹	۲,۷۰۴,۸۰۹	۸,۶۲۱,۰۹۱	۸,۰۲۷,۷۴۴	۱۰,۵۷۲,۴۶۲	۱۳,۷۰۷,۱۱۷	۱۶,۲۴۱,۱۲۲
جمعیت: میانگین سالانه در هر دوره	۲۴,۲۶۱,۱۰۷	۲۵,۹۲۹,۵۰۷	۲۷,۲۶۲,۵۶۹	۲۷,۷۹۷,۵۹۸	۲۷,۵۷۲,۹۳۳	۲۸,۳۹۱,۵۴۴	۲۹,۳۸۱,۴۶۰	۲۹,۹۳۵,۴۰۴
مقدار میانگین سرنانه‌ی سالیانه‌ی گندم و غیره که مازاد بر تولید داخلی مصرف می‌شود	-/۰۳۶	-/۰۰۸۲	-/۰۰۹۹	-/۰۳۱۰	-/۰۳۹۱	-/۰۳۷۲	-/۰۵۰۱	-/۰۵۳۳

سهم فردی خود در این بازار برپا می‌شود. این سهم تناسب مستقیمی با ارزانی قیمت محصول دارد. صرف نظر از این که مبارزه‌ی یادشده به رقابت برای بهره‌برداری از ماشین‌های بهتری منجر می‌شود که جای نیروی کار را می‌گیرند، هر بار در چرخه‌ی صنعتی زمانی فرا می‌رسد که برای ارزان کردن کالاها به اجبار مزدها را به پایین‌تر از ارزش نیروی کار تقلیل می‌دهند.^{۲۳۵} بدین سان، شرط لازم برای رشد تعداد کارگران کارخانه رشد بسیار سریع‌تر

۲۳۵. در ژوئیه ۱۸۶۶، کفاشان لیستر، که در نتیجه‌ی راه‌اندادن به کارخانه به کوچ و خیابان ریخته شده بودند، در عریضه‌ای به «انجمن‌های اتحادیه‌ای انگلستان» اعلام کردند: «بیست سال پیش کار کفاشی در لیستر در نتیجه‌ی استفاده از میخ پرچ به جای دوخت زیر و رو شد. در آن زمان امکان دریافت مزدهای خوب وجود داشت. اما دبری نباید که رقابتی شدید میان شرکت‌های مختلف در مورد تحویل جنس بهتر و مرغوب‌تر در گرفته بود. با این همه، کمی بعد نوع زشتی از رقابت آغاز شد و آن رقابت برای پایین آوردن قیمت‌های یکدیگر در بازار بود. پیامدهای زیان‌آور این امر به زودی در کاهش مزدها آشکار شد و این کاهش چنان سریع انجام گرفت که هنوز هم بسیاری از شرکت‌ها تنها نیمی از دستمزد سابق را می‌پردازند. و هنوز با این که مزدها روز به روز کاهش می‌یابند، به نظر می‌رسد که سودهای کارفرمایان به دنبال هر تغییری که در تعرفه‌های کار رخ می‌دهد افزایش می‌یابد.» کارخانه‌داران حتی از دوران بد صنعت برای کسب سودهای فوق‌العاده از طریق تقلیل شدید دستمزد استفاده می‌کنند، یا به بیان دیگر از وسایل معاش ضروری کارگران مستقیماً دزدی می‌کنند. مثالی می‌آوریم که به بحران در حرفه‌ی رویان‌بافی کاونتری مربوط است: «از اطلاعاتی که کارگران و کارخانه‌داران به من داده‌اند بی‌تردید چنین برمی‌آید که از مزدها در مقیاسی به مراتب بیشتر از آنچه رقابت تولیدکنندگان خارجی یا اوضاع و احوال دیگری ایجاب می‌کرد کاسته شده است... اکثر بافندگان با کاهشی حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد مزدهای خود کار می‌کنند. یک قطعه رویان که ۵ سال پیش هر بافنده در برابر آن ۶ یا ۷ شیلینگ دریافت می‌کرد، اکنون فقط ۳ شیلینگ و ۳ پنی یا ۳ شیلینگ و ۶ پنی برای وی درآمد دارد. کار دیگری که پیش‌تر ۴ شیلینگ یا ۴ شیلینگ و ۳ پنی مزد داشت، اکنون فقط ۲ شیلینگ یا ۲ شیلینگ و ۳ پنی می‌ارزد. کاهش مزدها بیش از آن است که ضرورت تحریک تقاضا می‌طلبد. در واقعیت، کاهش مزدها، در بسیاری از انواع رویان‌ها، حتی یک بار با کاهش در قیمت فروش محصول تولیدشده همراه نبوده است» (گزارش آقای ف. د. لانج، در

سرمایه‌ی ریخته‌شده در کارخانه‌هاست. اما این فرایند فقط در چارچوب فراز و نشیب‌های چرخه‌ی صنعتی رخ می‌دهد. علاوه بر این، پیشرفت فنی که گاه بالقوه جایگزین کارگران اضافی می‌شود و گاه بالفعل کارگران را از کار بیکار می‌کند، پیوسته در این فرایند وقفه ایجاد می‌کند. این تغییر کیفی در تولید ماشینی پیوسته کارگران را از کارخانه‌ها دور می‌کند یا در آن‌ها را به روی جریان داوطلبان تازه می‌بندد. این در حالی است که گسترش صرفاً کمی کارخانه‌ها نه تنها کارگران اخراج‌شده از کار بلکه نیروهای تازه‌ای از کارگران را جذب می‌کند. به این‌گونه، کارگران پیوسته جذب و دفع می‌شوند، به جلو و عقب رانده می‌شوند و در همان حال تغییرات دائمی در جنس، سن و مهارت سربازان صنعتی رخ می‌دهد.

بررسی سریع تحولات صنعت پنبه‌ی انگلستان به بهترین وجهی سرنوشت کارگران کارخانه‌ها را نشان می‌دهد.

در سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۸۱۵، صنایع پنبه به مدت پنج سال دستخوش کساد می‌شود. در این دوره‌ی نخست چهل و پنج ساله کارخانه‌دارهای انگلیسی انحصار ماشین‌آلات و بازار جهانی را داشتند. در سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۱ دوره‌ی کساد و در سال‌های ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۳ دوره‌ی رونق بود. سال ۱۸۲۴، لغو قوانین ضد اتحادیه‌ها* و گسترش عظیم و عمومی کارخانه‌ها؛ سال ۱۸۲۵، بحران؛ سال ۱۸۲۶، فقر عظیم و شورش بین کارگران کارخانه‌های پنبه؛ سال ۱۸۲۷، بهبود جزئی؛ سال ۱۸۲۸، رشد عظیم دستگاه‌های بافندگی بخار و افزایش صادرات؛ سال ۱۸۲۹، صادرات، به ویژه به هندوستان، تمامی سال‌های قبل را پشت سر می‌گذارد؛ سال ۱۸۳۰، اشباع بازارها و فقر و فلاکت عظیم؛ سال‌های ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳، تداوم کساد؛ تجارت با آسیای شرقی (هند و چین) از انحصار کمپانی هند شرقی خارج می‌شود؛ سال ۱۸۳۴، رشد عظیم کارخانه‌ها و ماشین‌آلات، کمبود کارگر. قانون جدید مربوط به مستمندان مهاجرت کارگران کشاورزی را به نواحی صنعتی تقویت می‌کند. نواحی روستایی خالی از کودکان می‌شود. تجارت بردگان سیاه؛ سال ۱۸۳۵، رونق عظیم و هم‌زمان گرسنگی بافندگان دستی؛ سال ۱۸۳۶، رونق عظیم؛ سال‌های ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸، کساد و بحران؛ سال ۱۸۳۹، علائم رونق؛ سال ۱۸۴۰ کساد بزرگ، طغیان، مداخله‌ی نیروهای

→ هیئت کار کودکان، پنجمین گزارش، ص ۱۱۴، شماره ۱.

* کساد جدی در حرفه‌ی روبان‌بافی کاونتری در سال ۱۸۵۷ تحت تاثیر بحران عمومی صنعت و تجارت در آن سال آغاز شد و از سال ۱۸۶۰ به دلیل پیمان تجاری انگلستان - فرانسه که راه را برای رقابت با شهر لیون باز کرد، تشدید شد. ضربه‌ی بعدی به این حرفه را کشمکش حاد سال ۱۸۶۰ بین سرمایه‌داران و کارگران بر سر تلاش سرمایه‌داران برای جایگزینی «کارگاه‌های دستی» با کارخانه به معنای دقیق کلمه زد. م. ۱

* پارلمان انگلستان در سال‌های ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ قانون‌هایی را وضع کرد که به موجب آن‌ها تمام سازمان‌های کارگری و تمامی فعالیت‌های این طبقه ممنوع اعلام شد. این قانون‌ها در سال ۱۸۲۴ لغو شدند اما با شروطی محدودکننده که بنا به آن تبلیغ به نفع انجمن‌های کارگری و اعتصاب مجرمانه تلقی می‌شد. م. ف

نظامی؛ سال‌های ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲، تیره‌روزی وحشتناک کارگران کارخانه‌ها؛ سال ۱۸۴۲ کارخانه‌دارها کارگران خود را از کارخانه‌ها بیرون می‌کنند تا دولت را وادار به لغو قوانین غلات کنند؛ نیروهای نظامی موج ده‌ها هزار نفری کارگران را که به شهر یورکشایر سرازیر شده بودند، به عقب می‌رانند و رهبران‌شان را به دادگاه در لانکستر می‌آورند؛ سال ۱۸۴۳، بینوایی عظیم؛ سال ۱۸۴۴، علائم رونق؛ سال ۱۸۴۵، رونق عظیم؛ سال ۱۸۴۶، ابتدا بهبود مداوم و سپس دوره‌ی رکود. لغو قوانین غلات؛ سال ۱۸۴۷، بحران، کاهش عمومی مزدها تا ۱۰ درصد یا بیشتر به افتخار «نان بزرگ»^{۴۳}؛ سال ۱۸۴۸، تداوم کساد؛ منچستر تحت حفاظت نیروهای نظامی قرار می‌گیرد؛ سال ۱۸۴۹، علائم رونق؛ سال ۱۸۵۰، رونق؛ سال ۱۸۵۱، سقوط قیمت کالاها، مزدهای اندک، اعتصاب‌های مکرر؛ سال ۱۸۵۲، اوضاع رو به بهبودی می‌رود، اعتصابات ادامه می‌یابد، کارخانه‌دارها تهدید می‌کنند که از خارج کارگر وارد می‌کنند؛ سال ۱۸۵۳، افزایش صادرات، اعتصاب هشت ماهه و فقر و فلاکت عظیم در پرستون؛ سال ۱۸۵۴، رونق، اشباع بازارها؛ سال ۱۸۵۵، پخش اخبار مربوط به ورشکستگی‌های جدید از ایالات متحد، کانادا و بازارهای خاور دور؛ سال ۱۸۵۶، رونق عظیم؛ سال ۱۸۵۷، بحران؛ سال ۱۸۵۸ بهبود؛ سال ۱۸۵۹، رونق عظیم، افزایش تعداد کارخانه‌ها؛ سال ۱۸۶۰، دوران اوج صنعت پنبه‌ی انگلستان، بازارهای هند، استرالیا و مناطق دیگر چنان از کالاها اشباع شده بود که حتی در سال ۱۸۶۳ نیز کل آن جذب نشده است؛ پیمان بازرگانی با فرانسه، رشد عظیم کارخانه‌ها و ماشین‌آلات؛ سال ۱۸۶۱، ادامه‌ی رونق برای مدتی، سپس دوره‌ی رکود، جنگ داخلی آمریکا، کمبود پنبه، سال‌های ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳ فروپاشی کامل.

تاریخچه‌ی کمبود پنبه چنان نمونه‌ی بارزی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. از شاخص‌های مربوط به اوضاع بازار جهانی در سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱، در می‌یابیم که کمبود پنبه به موقع به کمک کارخانه‌دارها آمد و تا حدی برای آنان مفید بود. این واقعیت در گزارش‌های اتاق بازرگانی منچستر تصدیق شد و پالمرستون و دربی در پارلمان آن را اعلام کردند و روند رویدادها نیز بر آن مهر تأیید زد.^{۲۳۶} بی‌تردید در سال ۱۸۶۱ میان ۲,۸۸۷ کارخانه‌ی پنبه در بریتانیا، تعداد زیادی کارخانه‌ی کوچک نیز وجود داشت. بنا به گزارش آقای الکساندر ردگریو، بازرس کارخانه، ۳۹۲ کارخانه از ۲,۱۰۹ کارخانه — یا ۱۹ درصد — که در بخش او قرار داشتند، هر کدام کمتر از ۱۰ اسب بخار مصرف می‌کردند؛ ۳۴۵ کارخانه، یا ۱۶ درصد، بین ۱۰ تا ۲۰ اسب بخار استفاده می‌کردند؛ در حالی که ۱,۳۷۲ کارخانه بیش از ۲۰ اسب بخار مورد استفاده قرار می‌دادند.^{۲۳۷} بیشتر این کارخانه‌های کوچک در دوران

۲۳۶. به گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۲، ص ۳۰ رجوع کنید.

۲۳۷. همان منبع، ص ۱۹.

۴۳. (نان بسیار بزرگی که آقایان طرفدار تجارت آزاد در جریان کار تهیه‌چی خود علیه قانون غله نوید داده بودند.

روث پس از سال ۱۸۵۸، عمدتاً توسط محترکان تأسیس شده بودند. برخی از این محترکان نخ و برخی ماشین آلات فراهم می‌کردند، و عده‌ای ساختمان در اختیار می‌گذاشتند و تحت نظر سرکارگران سابق یا اشخاصی که سرمایه‌ی اندکی داشتند، اداره می‌شدند. اکثر این کارخانه‌دارهای کوچک ورشکسته شدند. به هر حال، همین سرنوشت در بحران اقتصادی که تنها «کمبود پنبه» از آن جلوگیری کرد، برای آن‌ها پیش می‌آمد. اگرچه آن‌ها یک سوم از کل کارخانه‌دارها را تشکیل می‌دادند، کارخانه‌های آن‌ها بسیار کمتر از یک سوم سرمایه‌ی ریخته‌شده در صنعت پنبه را جذب خود کرده بودند. در مورد دامنه‌ی توقف کار، بنا به برآوردهای موثق در اکتبر سال ۱۸۶۲، ۶۰/۳ درصد از دوک‌ها و ۵۸ درصد از دستگاه‌های بافندگی متوقف شده بودند. این ارزیابی مربوط به کل صنعت پنبه است و بی‌تردید برای مناطق مختلف نیازمند جرح و تعدیل است. تعداد بسیار کمی از کارخانه‌ها تمام وقت (۶۰ ساعت در هفته) و بقیه به تناوب کار می‌کردند. حتی در آن مواردی که کارگران تمام وقت با مزد مرسوم کار می‌کردند، مزدهای هفتگی ضرورتاً کاهش یافت چون پنبه‌ی خوب با پنبه‌ی بد، پنبه‌ی سی‌آیلند با پنبه‌ی مصری (در کارخانه‌های ظریف‌ریسی)، پنبه‌ی آمریکایی و مصری با پنبه‌ی سورات (هندی) و پنبه‌ی خالص یا مخلوطی از ضایعات و پنبه‌ی سورات جایگزین شده بود. الیاف کوتاه پنبه‌ی سورات و کیفیت نازل آن، شکنندگی نخ، استفاده از انواع ترکیب‌های سنگین به جای آرد برای تنظیم تار، همگی آن‌ها سرعت ماشین را کاهش می‌داد یا از تعداد دستگاه‌های بافندگی که تحت نظارت یک نفر قرار می‌گرفت می‌کاست، و در نتیجه مقدار کار و هم‌زمان با آن اشکالات ماشین را افزایش می‌داد و با کاهش مقدار محصولی که عملاً از کارخانه خارج می‌شد، مزد کارگران کارمزدی کاهش یافت. هر جا که از پنبه‌ی سوراتی استفاده می‌شد، خسارات وارده به کارگران تمام وقت حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد و یا بیشتر بود. اما از همه مهم‌تر، بیشتر کارخانه‌دارها نرخ کارمزدی را تا ۵، ۷ $\frac{1}{4}$ و ۱۰ درصد کاهش دادند. بنابراین، می‌توان وضعیت این کارگران را درک کنیم که فقط برای ۳، ۳ $\frac{1}{4}$ یا ۴ روز در هفته، یا فقط برای ۶ ساعت در روز استخدام می‌شدند. حتی پس از بهبودی نسبی در سال ۱۸۶۳، مزدهای هفتگی ریسندگان و بافندگان ۳ شیلینگ و ۴ پنی؛ ۳ شیلینگ و ۱۰ پنی؛ ۴ شیلینگ و ۶ پنی و ۵ شیلینگ و ۱ پنی بوده است.^{۲۳۸} با این همه، حتی در این وضعیت فلاکت‌زده روح مبدع کارخانه‌دارها متوقف نماند و برای کم کردن مزد به کار افتاد. بخشی از این کاهش مربوط به جریمه‌های مربوط به نقایص کالاهای تمام‌شده‌ای بود که به واقع از پنبه‌ی بد و ماشین‌آلات نامناسب کارخانه‌دار ناشی می‌شد. علاوه بر این، در مناطقی که کارخانه‌دار مالک خانه‌های کارگری بود، اجاره‌شان را با کم کردن مبالغی از این مزدهای ناچیز برداشت می‌کرد. آقای ردگریو از مراقبانی (کارگران

مستول یک جفت دستگاه ریسندگی خودکار) سخن می‌گوید که
 «در پایان چهارده روز کامل ۸ شیلینگ و ۱۱ پنی درآمد دارند، و... کارخانه‌دار از آن
 مبلغی را برای اجاره برمی‌دارد و نیمی از اجاره را به عنوان انعام به آن‌ها برمی‌گرداند.
 کل مبلغ دریافتی مراقبان ۶ شیلینگ و ۱۱ پنی است. در اواخر سال ۱۸۶۲ در بسیاری
 کارخانه‌ها، مزد مراقبان دستگاه ریسندگی از ۵ تا ۹ شیلینگ در هفته بود و بافندگان
 از ۲ تا ۶ شیلینگ دریافت می‌کردند.»^{۲۳۹}

حتی هنگامی که کارگران تمام وقت کار نمی‌کردند، اجاره‌ی خانه اغلب از مزدشان
 برداشته می‌شد.^{۲۴۰} عجیب نیست که در بخش‌هایی از لانکشر، نوعی تب ناشی از
 گرسنگی بروز کرد! اما شاخص‌تر از همه، انقلابی بود که در فرایند تولید به زیان کارگران
 برپا شد. عملاً در این کارخانه‌ها آزمایش‌هایی روی پیکره‌های بی‌ارزش (Experimenta in
 corpore vili) مانند آزمایش‌های کالبدشکافان روی قورباغه انجام شد. آقای ردگریو
 می‌گوید:

«اگرچه من درآمد واقعی کارگران را در کارخانه‌های گوناگون مشخص کرده‌ام، اما
 از این امر نتیجه نمی‌شود که هر هفته همین درآمد را دریافت می‌کردند. کارگران به
 دلیل آزمایش‌های دائمی کارخانه‌دارها دستخوش نوسان‌های قدرتمندی هستند...
 درآمد کارگران با کیفیت مخلوط پنبه بالا و پایین می‌رود؛ گاهی این درآمدها ۱۵
 درصد درآمد گذشته‌شان است، و یک یا دو هفته بعد به ۵۰ یا ۶۰ درصد می‌رسد.»^{۲۴۱}

فقط و سایل معاش کارگران نیست که باید هزینه‌های این آزمایش‌ها را بپردازد. هر پنج
 حس او نیز باید جریمه بپردازد.

«کارگران مستول بسته‌بندی پنبه‌ی سورات بسیار شکایت می‌کنند. آن‌ها به من خبر
 دادند که هنگام بازکردن عدل‌های پنبه، بوی تحمل‌ناپذیری به مشام می‌رسد که
 سبب بیماری می‌شود... در سالن‌های مخلوط، شانه‌زنی و کاردینگ، گرد و خاک و
 کثافت که در هوا معلق هستند، با تحریک منافذ هوا موجب سرفه و ایراد در تنفس
 می‌شوند. بیماری پوستی که بی‌شک ناشی از کثافات درون پنبه‌ی سورات است، نیز
 رایج است... چون الیاف کوتاه هستند، از میزان زیادی آهار حیوانی و گیاهی استفاده
 می‌شود... برونشیت به دلیل گرد و غبار رایج است. و به همان دلیل تورم عفونی گلو
 نیز امری مرسوم است. کارگر به دلیل پاره‌شدن مکرر بود، مجبور است از طریق

۲۳۹. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، صص ۴۱-۴۲.

۲۴۱. همان منبع، صص ۵۰-۵۱.

۲۴۰. همان منبع، ص ۵۷.

روزنه‌ی ماسوره سر آن را با زبان بگیرد که همین امر موجب تهوع و سوءهاضمه می‌شود.»

از طرف دیگر مواد جانشین آرد یک نوع کیف فورتوناتوس برای آقایان کارخانه‌دار است چون وزن نخ را زیاد می‌کند. آن‌ها باعث می‌شدند که «وزن ماده‌ی خام ۱۵ پوندی پس از بافته شدن به ۲۶ پوند برسد.»^{۲۴۲} در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۴، چنین می‌خوانیم:

«اکنون صنعت این منبع سود را در چنان مقیاسی مورد استفاده قرار می‌دهد که شرم‌آور است. از منبع موثقی شنیده‌ام که پارچه‌ای به وزن ۸ پوند از ۵ $\frac{1}{4}$ پوند پنبه و ۲ $\frac{3}{4}$ پوند آهار ساخته شده است؛ پارچه‌ی دیگری به وزن ۵ $\frac{1}{4}$ پوند، ۲ پوند آن آهار بوده است. این پارچه‌های پیراهنی عادی برای صادرات بوده‌اند. در انواع دیگر پارچه‌ها، گاهی تا ۵۰ درصد آهار اضافه می‌شود؛ بنابراین کارخانه‌دارها می‌توانند به خود بی‌بالند - و در واقع هم می‌بالند - که با فروش پارچه‌هایی ثروتمند شده‌اند که قیمت آن‌ها کمتر از پولی بوده که بابت نخ مصرف‌شده پرداخته‌اند.»^{۲۴۳}

اما کارگران فقط از آزمایش‌های کارخانه‌دارها در داخل کارخانه و شهرداری‌ها خارج از کارخانه‌ها، و کاهش مزد و نبود کار، نیازمندی و صدقه‌گیری، مداخله‌ها و نمایندگان مجلس عوام رنج نمی‌بردند.

[«زنان بدبخت که به دلیل کمبود پنبه بیکار شدند، به صفوف مطرودان جامعه پیوستند و به همان حال باقی ماندند... اکنون افزایش تعداد روسپی‌های جوان بیش از ۲۵ سال گذشته است.»^{۲۴۴}]

بنابراین، در می‌یابیم که در ۴۵ سال نخست صنعت پنبه‌ی انگلستان، یعنی در سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۸۱۵، فقط پنج سال بحران و رکود بوده است؛ اما این دوره‌ی انحصار آن بوده است. دومین دوره در سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۳، طی چهل و هشت سال خود، فقط ۲۰ سال بهبود و رونق و ۲۸ سال کساد و رکود داشته است. از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰، رقابت اروپای قاره‌ای با ایالات متحد آغاز می‌شود. پس از سال ۱۸۳۳، گسترش بازارهای

۴۴. م. فا: این فراز در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته: «زنان بدبخت، به دنبال کمبود پنبه، از ابتدای آن از کار بیکار و به مطرودان جامعه تبدیل شدند و اکنون با وجود تجدیدحیات صنعت و فراوانی کار، اعضای آن طبقه‌ی بدبخت همچنان مطرودند و احتمالاً مطرود باقی خواهند ماند. در شهرستان‌ها تعداد روسپی‌های جوان بیش از آن سیزانی است که در بیست و پنج ساله‌ی گذشته دیده‌ام.»

۲۴۲. همان منبع، صص ۶۲-۶۳.

۲۴۳. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۴، ص ۲۷.

۲۴۴. از نامه‌ی ف. بولتون، رییس شهربانی بولتون، در گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صص

آسیایی با «نابودی نژاد انسانی» به زور اجرا می‌شود.^۳ پس از لغو قانون‌های غله، از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۳، ۸ سال فعالیت متوسط و رونق در مقابل ۹ سال کساد و رکود داشته‌ایم. شاید بتوان وضعیت کارگران بزرگسال مرد را حتی در سال‌های رونق، از یادداشت زیر درک کرد.^{۲۲۵}

۸. تاثیر انقلابی صنعت بزرگ بر تولیدکارگاهی پیشه‌وری و کار خانگی

{ ۸ - الف - از بین رفتن همیاری برپایه‌ی صنایع و تقسیم کار

دیدیم که چگونه ماشین‌آلات، همیاری بر پایه‌ی پیشه‌وری و تولیدکارگاهی بر پایه‌ی تقسیم کار پیشه‌ورانه را از بین برد. نمونه‌ای نوع اول ماشین درو است که جایگزین همیاری میان دروگران شد. نمونه‌ی برجسته‌ی نوع دوم ماشین سوزن‌سازی است. بنا به نظر آدام اسمیت، ۱۰ مرد در زمان او، با استفاده از نظام تقسیم کار، روزانه ۴۸,۰۰۰ سوزن تولید می‌کردند. با این همه، فقط یک ماشین سوزن‌سازی در یک روز کار ۱۱ ساعته، ۱۴۵,۰۰۰ سوزن

* اشاره به تجارت تریاک با چین که مجموعه‌ای از اقدامات آن را تحمیل کرد. سرآغاز آن انتصاب نماینده‌ی انگلستان در کانتون در سال ۱۸۳۳ و اوج آن جنگ تریاک در سال‌های ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بود که پس از آن بازار چین بنا به معاهده‌ی نانکنینگ به روی کالاهای انگلیسی گشوده شد. - م. ۱

۲۲۵. در بیانیه‌ای که از سوی تعدادی از کارگران صنایع پنبه در بهار سال ۱۸۶۳ برای تشکیل انجمن مهاجرت صادر شده بود، عبارات زیر را می‌یابیم: «کم‌کسانی انکار خواهند کرد که مهاجرت عظیم کارگران کارخانه‌ها اکنون یک ضرورت اساسی برای خارج ساختن آن‌ها از شرایط توانفرسای کنونی است. اما برای آن که نشان دهیم که جریان پیوسته‌ی مهاجرت در همه‌ی مواقع لازم است و بدون آن کارگران نمی‌توانند موقعیت خود را در شرایط متعارف حفظ کنند. استدعا داریم به واقعیات زیر توجه کنید: در سال ۱۸۱۴ ارزش رسمی منسوجات پنبه‌ای صادراتی بالغ بر ۱۷,۶۶۵,۳۷۸ پوند بود در حالی که ارزش واقعی آن در بازار بالغ بر ۲۰,۰۷۰,۸۲۴ پوند بود. در سال ۱۸۵۸ ارزش رسمی منسوجات پنبه‌ای صادراتی ۱۸۲,۲۲۱,۶۸۱ پوند بود در حالی که ارزش واقعی یا ارزش آن در بازار فقط ۲۳,۰۰۱,۳۲۲ پوند بود یعنی در برابر کمیته‌ی ۱۰ برابر شده معادلی به دست آمده که کمی بیش از ۲ برابر است. علل مختلفی در این نتایج زیان‌بار برای کشور به طور کلی و برای کارگران کارخانه به طور خاص نقش داشته‌اند، که اگر امکان آن وجود داشت، می‌توانستیم به نحو مشهودی مورد توجه شما قرار دهیم؛ در حال حاضر همین قدر کافی است بگوییم که یکی از موجبات عمده‌ی این امر آن است که صنعت یادشده باید پیوسته مازاد بر میزان احتیاج خود کارگر در اختیار داشته باشد تا با توسعه‌ی دائمی بازار از نابودی خویش جلوگیری کند. کارخانه‌های پنبه‌ی ما ممکن است در نتیجه‌ی رکود ادواری معاملات یعنی پدیده‌ای که در نظام کنونی مانند خود مرگ اجتناب‌ناپذیر است، مجبور به تعطیل شوند. ولی قوه‌ی ابتکار انسان خاموش نمی‌شود. با این که می‌توان عده‌ی کسانی را که طی ۲۵ سال اخیر این کشور را ترک کرده‌اند دست کم به ۶,۰۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زد، با این همه در نتیجه‌ی بیرون راندن پیوسته‌ی کارگران برای ارزان کردن محصول، درصد بزرگی از مردان بالغ، حتی در دوران بالاترین رونق، قادر نیستند هیچ نوع کاری تحت هیچ شرایطی در کارخانه به دست آورند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، صص ۵۱-۵۲). در یکی از فصل‌های بعدی خواهیم دید چگونه کارخانه‌دارها در دوران بحران صنایع پنبه کوشیدند تا از مهاجرت کارگران کارخانه با هر نوع وسیله و حتی با مداخله‌ی دولت جلوگیری کنند.

می‌سازد. یک زن یا یک دختر با نظارت بر کار چهار ماشین می‌تواند تقریباً ۶۰۰,۰۰۰ سوزن در روز و بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ سوزن در هفته تولید کند.^{۲۴۶} هنگامی که یک ماشین جایگزین همیاری یا تولیدکارگاهی می‌شود، می‌تواند خود پایهی صنعتی جدید با خصوصیت پیشه‌ورانه شود. اما این بازتولید نظام پیشه‌وری بر پایهی ماشین‌آلات فقط گذار به سوی نظام کارخانه‌ای است که به‌عنوان قاعده‌ای عام هنگامی پدیدار می‌شود که نیروی محرک مکانیکی، بخار یا آب، برای به حرکت در آوردن ماشین‌آلات جایگزین نیروی عضلانی انسان می‌شوند. گه‌گاه، اما به هر حال برای مدتی معین، ممکن است صنعتی در مقیاسی خرد از نیروی مکانیکی استفاده کند؛ مثلاً ماشین‌های بخار را اجاره کنند چنان‌که در برخی از کارخانه‌های بیرمنگام متداول است؛ یا از ماشین‌های کوچک حرارتی استفاده کنند چنان‌که در برخی از شاخه‌های بافندگی معمول است.^{۲۴۷} در حرفه‌ی روبان‌بافی کاونتری، تجربه‌ی «کارگاه‌های خانگی» تحولی طبیعی و خودپو داشت. «موتورخانه‌ای» در مرکز میدانی محصور در میان ردیف کلبه‌ها ساخته شده بود و از طریق میله‌ای ارتباط ماشین بخار را با دستگاه‌های بافندگی در کلبه‌ها برقرار می‌کردند. در تمامی موارد بخار را مثلاً به قیمت $\frac{1}{2}$ شیلینگ برای هر دستگاه اجاره می‌کردند. صرف‌نظر از این که دستگاه‌های بافندگی کار می‌کردند یا نه، اجاره‌ها هفتگی پرداخت می‌شدند. هر کلبه ۲ تا ۶ دستگاه داشت؛ تعدادی از آن‌ها به بافنده تعلق داشت و تعدادی با وام خریداری یا اجاره شده بودند. مبارزه میان این کارگاه‌های خانگی و کارخانه‌های واقعی ۱۲ سال طول کشید. سرانجام کار با نابودی کامل این ۳۰۰ کارگاه خانگی به پایان رسید.^{۲۴۸} هر جا که ماهیت این فرایند تولید در مقیاس کلان را ایجاد نکرده، صنایع جدید که در چند دهه‌ی گذشته سر برآورده‌اند، مانند پاکت‌سازی، تولید سر قلم فولادی و غیره، به‌عنوان قاعده‌ای کلی، ابتدا مرحله‌ی پیشه‌وری و سپس تولیدکارگاهی را به‌عنوان مراحل کوتاه گذار به مرحله‌ی کارخانه‌ای طی کرده‌اند. این استحاله در مواردی دشوار می‌شود که تولید کارگاهی محصولات نه مجموعه‌ای از فرایندهای متوالی بلکه شمار زیادی از فرایندهای از هم گسیخته را شامل می‌شود. همین امر مثلاً برای تثبیت کارخانه‌های سر قلم‌سازی موانع بزرگی ایجاد کرده است. با این همه، حدود پانزده سال پیش، ماشینی اختراع شد که به طور خودکار ۶ فرایند جداگانه را به یک ضربه انجام می‌داد. نخستین سر قلم فولادی توسط نظام تولیدکارگاهی در سال ۱۸۲۰ به

۲۴۶. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ۱۸۶۴، ص ۱۰۸، شماره ۴۲۷.

۲۴۷. در ایالات متحد این نوع تجدید حیات پیشه‌وری بر پایهی ماشین متداول است. دقیقاً به همین دلیل است که در گذار اجتناب‌ناپذیر به نظام کارخانه‌ای، فرایند تمرکز در مقایسه با اروپا و حتی انگلستان، با گام‌هایی غول‌آسا پیش می‌رود.

۲۴۸. مقایسه شود با گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها ... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، ص ۶۴.

قیمت ۷ پوند و ۴ شیلینگ تهیه شد؛ در سال ۱۸۳۰، کارخانه‌دارها آن‌ها را با قیمت ۸ شیلینگ عرضه می‌کردند و امروزه نظام کارخانه‌ای آن را به قیمت عمده‌فروشی از ۲ تا ۶ پنی می‌فروشد.^{۲۴۹}

{ ۸ - } ب - تأثیر نظام کارخانه‌ای بر تولید کارگاهی و کار خانگی

با تکامل نظام کارخانه‌ای و همراه با آن انقلاب در کشاورزی، تولید در تمامی قلمروهای دیگر صنعت نه تنها گسترش یافته بلکه خصوصیت آن را نیز تغییر داده است. اصل تولید ماشینی یعنی تقسیم فرایند تولید به مراحل تشکیل دهنده‌ی آن، و حل مسائل برخاسته از آن به کمک ماشین‌آلات، شیمی و کل علوم طبیعی، اکنون در همه جا نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. از اینرو، ماشین‌آلات در تولید کارگاهی گاه در این و گاه در فرایندهای تخصصی نفوذ می‌کند. سلسله‌مراتب سنگ‌واره‌شده‌ی فرایندهای تخصصی که ناشی از تقسیم کار قدیمی است، تجزیه می‌شود و راه را برای تغییرات دائمی باز می‌کند. صرف‌نظر از این، در ترکیب کارگر جمعی یا به عبارتی ترکیب کارگران دگرگونی بنیادی رخ می‌دهد. برخلاف دوره‌ی تولید کارگاهی، اکنون هر جا که ممکن باشد، نقشه‌ی تقسیم کار بر پایه‌ی بهره‌برداری از کار زنان و کودکان از هر طیف سنی و نیز کارگران فاقد مهارت، و به‌طور خلاصه، بنا به توصیف گویای انگلیسی‌ها، «کارگر ارزان» است. این موضوع نه تنها در تولید بزرگ، صرف‌نظر از این که از ماشین‌آلات استفاده می‌شود یا نه، بلکه در به اصطلاح کار خانگی، چه در خانه‌ی خصوصی کارگران چه در کارگاه‌های کوچک، صادق است. این کار خانگی به اصطلاح مدرن جز در نام، هیچ وجه اشتراکی با کار خانگی منسوخ‌شده‌ای ندارند که پیشه‌وری شهری خودمختار، اقتصاد دهقانی مستقل و بیش از هر چیز، وجود خانه‌ای متعلق به کارگر و خانواده‌اش را پیش‌انگاشت قرار می‌دهد. اکنون این نوع کار به واحد خارج از کارخانه، یعنی تولید کارگاهی یا انبار آن تبدیل شده است. سرمایه علاوه بر این که توده‌های انبوه کارگران کارخانه، کارگران تولید کارگاهی و پیشه‌وری را متمرکز می‌کند و مستقیماً بر آن‌ها فرمان می‌راند، ارتش دیگری از کارگران مشغول در کار خانگی را که در شهرهای بزرگ یا در حومه‌ی شهرها پراکنده‌اند، با رشته نخ‌های نامرئی نیز به حرکت وامی‌دارد. کارخانه‌ی پیراهن‌بافی آقایان تیلی و لوندون‌دری^{۴۵} ۱۰۰۰ کارگر را در خود

۴۵. افزوده به فر: در ایرلند

۲۴۹. آقای جیلوت نخستین کارخانه‌ی تولیدی بزرگ سازنده‌ی سرفلم فولادی را در بیرمنگام بنا کرد. این کارخانه در سال ۱۸۵۱ تقریباً بیش از ۱۸۰,۰۰۰,۰۰۰ سرفلم تولید و سالانه ۱۲۰ تن فولاد مصرف می‌کرد. بیرمنگام که این صنعت را در انگلستان به انحصار خود در آورده است، اکنون میلیاردها سرفلم فولادی تولید می‌کند. بنا به آمار سال ۱۸۶۱، تعداد افراد شاغل در این رشته ۱۲۲۸ نفر است که از این میان ۱۲۶۸ نفر زنان کارگری هستند که از ۵ سالگی به این کار جلب شده‌اند.

کارخانه، و مثلاً، ۹۰۰۰ کارگر خانگی پراکنده در مناطق روستایی به کار گرفته است.^{۲۵۰} استثمار نیروی کار ارزان و بسیار جوان در مانوفاکتورهای جدید به نحو شرم‌آورتری از کارخانه به معنای اخص کلمه انجام می‌شود. چرا که بنیاد فنی نظام کارخانه‌ای، یعنی جایگزینی نیروی عضلانی با ماشین‌آلات، و سبکی کار، تقریباً در تولیدکارگاهی غایب است و در همان حال، زنان و کودکان بسیار کوچک بی‌هیچ ملاحظه‌ای در معرض مواد سمی هستند. این استثمار در به‌اصطلاح کار خانگی حتی شرم‌آورتر از تولیدکارگاهی جدید است زیرا نیروی مقاومت کارگران به دلیل پراکندگی آن‌ها کاهش می‌یابد؛ زیرا مجموعه‌ی کاملی از انگل‌های چپاولگر خود را بین کارفرما به معنای اخص کلمه و کارگر قرار می‌دهند؛ زیرا کار خانگی همیشه باید همه جا با نظام کارخانه‌ای یا دست‌کم با تولیدکارگاهی در همان شاخه از صنعت رقابت کند؛ چون فقر کارگر را از ابتدایی‌ترین شرایط کار مانند مکان، نور و تهویه و غیره محروم می‌سازد؛ چون استخدام کارگران بیش از پیش بی‌قاعده می‌شود و سرانجام چون در این واپسین پناهگاه برای توده‌هایی که صنعت و کشاورزی بزرگ آن‌ها را «مازاد بر نیاز» کرده، رقابت برای یافتن کار ضرورتاً به اوج خود می‌رسد. استفاده‌ی صرفه‌جویانه از وسایل تولید، که ابتدا نظام‌مندانه در کارخانه‌ها انجام می‌شد و در همان حال با بی‌پروایی تمام نیروی کار را حیف و میل و شرایط متعارف اجرای کارش را سلب می‌کرد، اکنون جنبه‌ی تناقض‌آمیز و بی‌رحمانه‌ی خود را در آن شاخه‌هایی از صنعت که بهره‌وری اجتماعی کار و بنیاد فنی فرایندهای کار ترکیب یافته تکامل کمتری یافته است، بیشتر به رخ می‌کشد.

{ ۸ - } پ - تولیدکارگاهی مدرن

اکنون می‌خواهم اصول یادشده را با بیان چند نمونه روشن کنم. در واقع، خواننده پیش‌تر در بخش مربوط به کار روزانه با انبوهی مدارک آشنا شده است. در تولیدکارگاهی فلزات بیرنگام و ناحیه‌ی آن، ۳۰،۰۰۰ کودک و نوجوان و ۱۰،۰۰۰ زن عمدتاً برای کارهای بسیار سنگین به کار گمارده شده‌اند. آن‌ها را می‌توان در انواع کارهای غیربهداشتی مانند برنج‌گذاری، دگمه‌سازی، لعاب‌کاری، گالوانیزه کردن و جلاکاری یافت.^{۲۵۱} برخی از چاپخانه‌های لندن که کتاب و روزنامه چاپ می‌کنند به دلیل کار زیاد از حدی که از کارگران خود، بالغ و نابالغ، می‌کشند، به لقب «کشتارگاه» مفتخر شده‌اند. تعدیات مشابهی را می‌توان

۲۵۰. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ۱۸۶۴، صفحه‌ی LXVIII، شماره ۴۱۵.

۲۵۱. و اکنون کودکان را حتی برای صیقل دادن سوهان در شغله به کار می‌گیرند.

۲۵۰ الف. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ۱۸۶۶، ص ۳، شماره ۲۴؛ ص ۶، شماره‌ی ۵۵، ۵۶؛ ص ۷، شماره‌ی

در صحافی یافت که قربانیان شان عمدتاً زنان، دختران و کودکان هستند؛ نوجوانان باید کارهای شاقی را در طناب‌بافی‌ها انجام دهند و در معادن نمک، شمع‌سازی‌ها و کارگاه‌های شیمی به کار شبانه بپردازند؛ از نوجوانان تا حد مرگ برای چرخاندن دستگاه‌های بافندگی ابریشم در کارگاه‌هایی که با ماشین کار نمی‌کنند، استفاده می‌شود.^{۲۵۲} یکی از شرم‌آورترین، کثیف‌ترین و بدترین کارهای مزدی، کاری که ترجیحاً از زنان و دختران جوان استفاده می‌شود، کهنه‌چینی است. می‌دانیم که بریتانیای کبیر، علاوه بر انبارهای عظیم ژنده‌پاره‌هایش، مرکز تجاری داد و ستد ژنده‌پاره با کل جهان است. انواع پارچه‌های کهنه از ژاپن، دورافتاده‌ترین کشورهای آمریکای جنوبی و از جزایر قناری به این کشور سرازیر می‌شوند. اما منبع اصلی عرضه‌ی آن‌ها آلمان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، مصر، ترکیه، بلژیک و هلند هستند. از این ژنده‌پارها برای ساخت کود، لایه تشک، پارچه‌ی نامرغوب و یا ماده‌ی خام کاغذسازی‌ها استفاده می‌شود. کهنه‌چین‌ها عامل شیوع آبله و سایر بیماری‌های واگیردار هستند و خود از جمله نخستین قربانیان آن به شمار می‌آیند.^{۲۵۳} نمونه‌ی کلاسیک کار زیاد، کار سخت و نامناسب و اثرات آن که کارگران را از همان ابتدای کودکی خشن بار می‌آورد، نه تنها در معادن زغال سنگ و معادن دیگر بلکه در آجرپزی یافت می‌شود که در آن از ماشین‌های تازه‌ای که به تازگی برای این کار در انگلستان ساخته شده، به ندرت استفاده می‌شوند. بین ماه‌های مه تا سپتامبر، کار از ۵ صبح تا ۸ شب ادامه دارد و در کارگاه‌هایی که عمل خشک کردن آجرها در هوای باز انجام می‌شود، معمولاً کار از ۴ صبح تا ۸ شب طول می‌کشد. کاری را که از ساعت ۵ صبح تا ۷ شب انجام می‌شود کار «کوتاه‌شده» و «ملایم» می‌دانند. پسرها و دخترهای ۶ ساله و حتی ۴ ساله به کار گرفته می‌شوند. آنان نیز مانند افراد بزرگسال همان تعداد ساعات و اغلب نیز بیشتر کار می‌کنند. کار دشوار است و گرمای تابستان نیز آن‌ها را از پا در می‌آورد. مثلاً، در یک آجرپزی در موکسلی، زن جوان ۲۴ ساله‌ای به کمک دو دختر کوچک که خاک رس برای او می‌آوردند و آجرها را می‌چیدند، روزانه ۲۰۰۰ آجر می‌ساخت. هر روز این دخترها ۱۰ تن خاک رس را از سطح لغزنده‌ی گودال‌هایی به عمق ۳۰ فوت و مسافتی به طول ۲۱۰ فوت حمل می‌کردند.

«تقریباً محال است کودکی بدون انحطاط اخلاقی عظیم آزمون دشوار کار در آجرپزی‌ها را بگذراند... زبان سخیفی که از لطیف‌ترین دوره‌های زندگی خود عادت می‌کنند بشنوند؛ عادات هرزه، ناشایسته و شرم‌آوری که موجب می‌شود از

۲۵۲. همان منبع، صص ۱۱۴-۱۱۵، شماره ۶، ۷. عضو هیئت به درستی می‌گوید که اگر به عنوان یک قاعده ماشین جای انسان را می‌گیرد، در اینجا نوجوانان به معنای کامل جایگزین ماشین می‌شوند.

۲۵۳. به گزارش درباره‌ی تجارت کهنه‌پاره و اسناد بیشماری در این مورد، در هشتمین گزارش بهداشت عمومی، لندن، ۱۸۶۶، صص ۱۹۶-۲۰۸، رجوع کنید.

همه جا بی خبر و نیمه و حشی بار بیایند و آن‌ها را تمام عمر متمرّد، هرزه و بی‌بند و بار می‌سازد... یکی از سرچشمه‌های وحشت‌انگیز فساد اخلاقی شیوه‌ی زندگی است. هر قالب‌ریز، که همیشه کارگری متخصص و رهبر گروه است، در کلیه‌ی خویش به هفت نفر زیر دست خود جا و غذا می‌دهد. این افراد چه اعضای خانواده‌ی او باشند چه نباشند، مردان، پسران و دختران همگی در این بیغوله‌ها می‌خوابند که عموماً دو و استثنائاً سه اتاق دارند و همه‌ی آن‌ها در طبقه‌ی هم‌کف جای گرفته‌اند و از تهویه‌ی بدی برخوردارند. این افراد پس از کار دشوار روزانه‌ی خود چنان از پا در می‌آیند که نه قواعد بهداشت و پاکیزگی را رعایت می‌کنند و نه آداب معاشرت را. بسیاری از این آلودگی‌ها نمونه‌ی بی‌نظمی، کثافت و خاک‌آلودگی هستند... بزرگ‌ترین عیب نظامی که دختران جوان را برای این نوع کار استخدام می‌کند، این است که به‌عنوان یک قاعده آن‌ها را از کودکی برای تمام عمرشان با عنان‌گسیخته‌ترین اراذل و اوباش دم‌ساز می‌کند. پیش از آن‌که طبیعت زن بودن را به آنان بیاموزد، مانند پسرانی خشن و بددهن رفتار می‌کنند. تکه‌پاره‌های کثیفی می‌پوشند، پاهایشان تا بالای زانو لخت و عریان است، موها و صورت آغشته به گل است و یاد می‌گیرند هر نوع احساس شرم و حیا را تحقیر کنند. در موقع صرف غذا به پشت در میان سبزه‌زارها دراز می‌کشند یا پسرهایی را تماشا می‌کنند که در نهر مجاور مشغول آب‌تنی‌اند. وقتی کار سنگین روزانه‌شان تمام می‌شود، لباس‌های بهتری می‌پوشند و همراه مردان به میکده می‌روند.»

باده‌گساری مفرطی، که از دوران کودکی به بعد در میان این طبقه رواج دارد، بسیار طبیعی است.

«بدتر از همه، آجرسازان از خود نومیدند. مثلاً یکی از بهترین آن‌ها به کشیش ساوت‌هال‌فیلد گفت: «جناب، بهتر است تلاش کنید شیطان را سر راه بیاورید و درست کنید تا آجرپزها را!»^{۲۵۴}

در چهارمین و ششمین گزارش‌های بهداشت عمومی (۱۸۶۲ و ۱۸۶۴) مجموعه‌ای غنی از مدارک رسمی در مورد صرفه‌جویی در شرایط کار توسط سرمایه در تولیدکارگاهی مدرن (تمام کارگاه‌های بزرگ به غیر از کارخانه به معنی اخص کلمه) یافت می‌شود. توصیف این کارگاه‌ها، به ویژه چاپخانه‌ها و خیاطی‌های لندن، وحشتناک‌ترین

۲۵۴. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ۱۸۶۶، صفحات XVI-XVIII، شماره‌ی ۸۶-۹۷ و صص ۱۳۰-۱۳۳، شماره‌ی ۳۹-۷۱. همچنین به گزارش سوم، ۱۸۶۴، صص ۴۸-۵۶ رجوع کنید.

خیال‌پردازی‌های رمان‌نویسان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اثرات این شرایط بر سلامتی کارگران آشکار است. دکتر سیمون، مسئول اصلی پزشکی هیئت مشاوران سلطنتی و نویسنده‌ی رسمی گزارش‌های بهداشت عمومی، از جمله می‌گوید:

«در چهارمین گزارش خود (۱۸۶۱) [انتشار در ۱۸۶۲ م. ۱] نشان دادم که چگونه عملاً برای کارگران محال است که بر حقوق اولیه‌ی بهداشتی خود پافشاری کنند، یعنی این حق که کارفرما، صرف‌نظر از نوع کاری که به خاطر آن کارگران را گرد هم آورده، موظف است کار را عاری از همه‌ی عوامل ناسالمی که می‌توان از آن‌ها اجتناب کرد مبراکند. خاطر نشان کردم که در حالی که کارگران عملاً قادر نیستند به این عدالت بهداشتی دست یابند، از هیچ حمایت موثر ماموران حقوق‌بگیر بهداشت بر خوردار نیستند... زندگی انبوه کارگران مرد و زن به دلیل رنج‌های بی‌پایان جسمانی ناشی از شغل‌شان بیهوده در شکنجه است و کوتاه می‌شود»^{۲۵۵}.

دکتر سیمون برای نمایش تاثیر محل کار بر وضعیت سلامتی کارگران، جدول مرگ و میر زیر را ارائه می‌کند:^{۲۵۶}

تعداد شاغلین در سنین مختلف در کارخانه‌ها	مقایسه صنایع از لحاظ بهداشتی	میزان مرگ و میر در هر ۱۰۰,۰۰۰ نفر در صنایع مربوط میان سنین اعلام شده
۹۵۸,۲۶۵	کشاورزی در انگلستان و ولز خیاطان لندن	۷۴۳ ۸۰۵ ۱,۱۴۵
{ مرد ۲۲,۳۰۱ زن ۱۲,۳۷۹ ۱۳,۸۰۳	چاپچی‌های لندن	۸۹۴ ۱,۷۴۷ ۲,۳۶۷

۲۵۵. بهداشت عمومی، ششمین گزارش، لندن، ۱۸۶۴، صص ۲۹، ۳۱.

۲۵۶. همان منبع، ص ۳۰. دکتر سیمون متذکر می‌شود که مرگ و میر خیاطان و چاپچی‌های لندن بین ۲۵ تا ۳۵ سال در واقع به مراتب بیشتر از آن است [که به نظر می‌رسد] زیرا کارفرمایان عده‌ی کثیری از جوانان تا حدود ۳۰ سال را به عنوان «کارآموز» و «تکمیل‌کننده‌ی» مهارت خود در حرفه‌ی خویش از نواحی روستایی می‌آورند. این افراد در سرشماری‌ها به عنوان ساکنان لندن تلقی می‌شوند و بر عده‌ی کسانی که نسبت مرگ و میر لندن بر حسب آن‌ها حساب می‌شود می‌افزایند بدون این که به همان نسبت به مرگ و میر لندن بیفزایند. در واقع بخش زیادی از این افراد به ویژه هنگامی که گرفتار بیماری‌های سخت می‌شوند به روستای خود مراجعت می‌کنند (همان‌جا).

{ ۸ - ج - کار خانگی مدرن }

اکنون به اصطلاح کار خانگی مدرن را بررسی می‌کنم. برای این که تصویری از این قلمرو استثمار سرمایه‌داری، که در پس زمینهی صنعت بزرگ ایجاد شده، و دهشت آن داشته باشیم، می‌توانیم مثلاً حرفه‌ی ظاهراً ساده و باصفایی چون میخ‌کوبی را در چند دهکده‌ی دورافتاده‌ی انگلستان مورد توجه قرار دهیم.^{۲۵۷} با این همه، در این مورد کافی است چند نمونه از رشته‌هایی مانند توری‌بافی و حصیربافی آورده شود که در برخی از آن‌ها هنوز ماشین‌آلات رواج نیافته یا با محصولات ماشینی و کارخانه‌ای رقابت نکرده‌اند.

از ۱۵۰،۰۰۰ نفری که در انگلستان در تولید تور کار می‌کنند، تقریباً ۱۰،۰۰۰ نفر تحت قانون کار سال ۱۸۶۱ قرار می‌گیرند. تقریباً بقیه‌ی ۱۴۰،۰۰۰ از زنان، نوجوانان و کودکان، از هر دو جنس، تشکیل شده‌اند، هر چند نسبت جنس مذکر در اینجا کم است. وضعیت سلامتی این ماده‌ی «ارزان‌قیمت» برای استثمار را می‌توان از جدول زیر که دکتر ترومن، پزشک درمانگاه عمومی ناتینگهام، تهیه کرده است دریافت. از ۶۸۶ بیمار مونث که توری‌باف و اغلب بین ۱۷ تا ۲۴ سالگی هستند، عده‌ی مسلولان به شرح زیر است:

۱۸۵۲ - ۱ در هر ۴۵ نفر	۱۸۵۷ - ۱ در هر ۱۳ نفر
۱۸۵۳ - ۱ در هر ۲۸ نفر	۱۸۵۸ - ۱ در هر ۱۵ نفر
۱۸۵۴ - ۱ در هر ۱۷ نفر	۱۸۵۹ - ۱ در هر ۹ نفر
۱۸۵۵ - ۱ در هر ۱۸ نفر	۱۸۶۰ - ۱ در هر ۸ نفر
۱۸۵۶ - ۱ در هر ۱۵ نفر	۱۸۶۱ - ۱ در هر ۸ نفر ^{۲۵۸}

این پیشرفت در میزان مسلولان باید برای خوش‌بین‌ترین طرفداران پیشرفت یا برای دروغ‌پردازترین پادوهای تجارت آزاد در آلمان کفایت کند.

قانون کار سال ۱۸۶۱ توری‌بافی را تا جایی که توسط ماشین انجام می‌شود، تحت مقررات خود می‌آورد و، به‌عنوان یک قاعده، توری‌بافی در انگلستان توسط ماشین‌آلات انجام می‌شود. شاخه‌هایی که ما به‌طور موزج در اینجا بررسی می‌کنیم، مربوط به کارگرانی نیست که در تولید کارگاهی و مغازه‌ها متمرکز شده‌اند بلکه فقط شاخه‌هایی مورد توجه قرار می‌گیرند که کارگران‌شان را به اصطلاح کارگر خانگی می‌نامند. این شاخه‌ها به دو مقوله تقسیم می‌شوند: (۱) تکمیل (بخشی که کار پرداخت را روی توری‌های ساخت ماشین انجام

۲۵۷. در اینجا میخ‌کوبی با چکش موردنظر است نه میخ‌هایی که با ماشین بریده و ساخته می‌شوند. رجوع کنید به هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، صص XI، XIX، شماره‌ی ۱۲۵ - ۱۳۰، ص ۵۲، شماره ۱۱؛ صص ۱۱۳ - ۱۱۴، شماره ۴۸۷؛ ص ۱۳۷، شماره ۶۷۴.

۲۵۸. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، صص XXII، شماره‌ی ۱۶۶.

می‌دهند و شامل تقسیمات فرعی می‌شود، ۲. قلاب‌دوزی.*

تکمیل توربافی در خانه، یا در به اصطلاح «منزل استادبانو» یا توسط زنان در خانه‌های خودشان با کمک یا بدون کمک بچه‌های‌شان، انجام می‌شود. زنانی که «منزل استادبانو» را اداره می‌کنند خود فقیر هستند. اتاق کار در یک خانه‌ی شخصی واقع است. خانم خانه از کارفرماها یا فروشگاه‌ها سفارش می‌پذیرد و تا جایی که ظرفیت اتاق‌هایش و تقاضای پرنوسان بازار اجازه دهد، تعداد زیادی زن، دختر و نوجوان استخدام می‌کند. شمار زنان استخدامی در برخی موارد در این اتاق‌های کار از ۲۰ تا ۴۰ نفر و در موارد دیگر از ۱۰ تا ۲۰ نفر تغییر می‌کند. میانگین سنی کودکانی که شروع به کار می‌کنند ۶ سال است؛ اما در مواردی کمتر از ۵ سال است. ساعات متعارف کار از ۸ صبح تا ۸ شب است. $1\frac{1}{4}$ ساعت وقت غذاست و غذا را در فواصل نامنظم و اغلب در گوشه و کنار اتاق کار می‌خورند. هنگام رونق بازار، کار اغلب از ساعت ۸ صبح (یا حتی ۶ صبح) شروع می‌شود و تا ساعت ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شب ادامه دارد. در پادگان‌های انگلیسی فضای مقرر برای هر سرباز انگلیسی ۵۰۰ تا ۶۰۰ فوت مکعب و در بیمارستان‌های نظامی ۱،۲۰۰ فوت مکعب است. اما در این خوکیدانی‌های تکمیل توری، فضای اختصاص داده شده به هر فرد ۶۷ تا ۱۰۰ فوت مکعب است. در همان حال اکسیژن هوا را چراغ‌های گاز مصرف می‌کنند. برای تمیز نگهداشتن توری‌ها، اغلب کودکان را مجبور می‌کنند تا کفش‌های خود را حتی در زمستان، با وجود این که کف زمین از سنگ یا آجر فرش شده است، در آورند.

«در ناتی‌نگهام دیدن منظره‌ی ۱۵ تا ۲۰ کودک که در اتاقی کوچک و شاید با فضایی حدود ۱۲ فوت مربع کنار هم فشرده شده‌اند و ۱۵ ساعت در ۲۴ ساعت کار می‌کنند، آن هم کاری که به دلیل یکنواختی و تکراری بودنش بسیار خسته‌کننده است و در ناسالم‌ترین شرایط انجام می‌شود، امری نامعمول نیست... حتی کوچک‌ترین کودکان هم با دقت و سرعتی شدید کار می‌کنند که شگفت‌آور است. هرگز به انگشتان خود استراحت نمی‌دهند یا از سرعت خود نمی‌کاهند. اگر سؤالی از آن‌ها پرسیده شود، از ترس این که مبادا یک لحظه را هم از دست بدهند، چشمان خود را از کار بر نمی‌دارند.»

استادبانو با طولانی شدن زمان کار بیش از پیش از «چوب بلندی» به عنوان وسیله‌ی محرک استفاده می‌کند.

«کودکان رفته رفته خسته می‌شوند، و در پایان حبس طولانی خود در کاری که

* Spitzenklöppeln در این نوع قلاب‌دوزی که به طور سنتی در اروپا رواج دارد، عمدتاً از دوک‌های کوچکی برای

جدا کردن نخ‌ها استفاده می‌شود که با شیوه‌ی قلاب‌دوزی در ایران متفاوت است. - م. فا

یکنواخت است و چشمان را تحت فشار می‌گذارد و به خاطر ثابت ماندن وضعیت بدن توان فرساست، همچون پرنده‌ای در قفس بی‌قرار می‌شوند. کار آن‌ها مانند بردگی است.^{۲۵۹}

هنگامی که زنان و کودکان‌شان در خانه کار می‌کنند، که این روزها به معنای اتاقی است اجاره شده و اغلب زیر شیروانی، وضعیت آنان تا حد امکان از این هم بدتر است. این نوع کار در فاصله‌ی ۸۰ مایلی پیرامون ناتینگهام رواج دارد. هنگامی که کودکان ساعت ۹ یا ۱۰ شب کارگاه را ترک می‌کنند، اغلب بسته‌ای تور به آن‌ها می‌دهند تا با خود به خانه ببرند و آماده کنند. ریاکاری سرمایه‌دار از این جا روشن است که یکی از نوکران مزدورش، همراه با دادن بسته با زبانی چرب و نرم به او می‌گوید: «این برای مادرت است»، با این همه به خوبی می‌داند که این کودکان بیچاره باید خود بیدار بمانند و کمک کنند.^{۲۶۰}

قلاب‌دوزی عمدتاً در دو منطقه‌ی کشاورزی انگلستان انجام می‌شود: یکی در منطقه‌ای توری‌بافی هونیتون که تقریباً در ۲۰ تا ۳۰ مایلی امتداد ساحل جنوبی دون‌شایر است و چند منطقه رانیز در دون شمالی در بر می‌گیرد. دیگری بخش بزرگی از کنت‌نشین‌های باکینگهام، بدفورد، نورثامپتون و نیز نواحی مجاور آکسفوردشایر و هانتینگ‌دن‌شایر را شامل می‌شود. معمولاً کار قلاب‌دوزی را در کلبه‌های کارگران کشاورزی انجام می‌دهند. برخی از کارخانه‌دارها بیش از ۳۰۰۰ نفر از این کارگران خانگی را که عمدتاً کودک و نوجوان و منحصرأ از جنس مؤنث هستند استخدام کرده‌اند. شرایطی را که پیش از این در مورد حرفه‌ی تکمیل توری‌بافی توصیف کردیم، در اینجا نیز حاکم است، به جز این که به جای «خانه‌های استادبانو» با به اصطلاح «مدارس توری‌بافی» روبرو هستیم که زنان تهیدست در کلبه‌های خود آن‌ها را اداره می‌کنند. کودکان از پنج‌سالگی یا حتی کوچک‌تر تا دوازده‌سالگی یا پانزده‌سالگی در این مدارس کار می‌کنند؛ خردسال‌ترین کودکان در نخستین سال ورود خود از چهار تا هشت ساعت و پس از آن از ۶ صبح تا ۸ یا ۱۰ شب کار می‌کنند.

«اتاق‌هایی که در آن‌ها کار می‌کنند اتاق‌های نشیمن کلبه‌های کوچکی هستند که برای جلوگیری از کوران باد سوراخ بخاری را کور می‌کنند؛ و ساکنان اتاق حتی گاهی در زمستان نیز تنها با حرارت تن خود گرم می‌شوند؛ در موارد دیگر این به اصطلاح اتاق‌های درس شبیه به سالن‌های انباری کوچکی اند که بخاری ندارند... گاهی از دحام افراد در این اتاق‌ها و تعفن هوا تحمل ناپذیر می‌شود. علاوه بر این باید تاثیر زیان‌بار فاضلاب‌ها، گنداب‌روها، و مواد فاسدشدنی و کثافات دیگری که

۲۵۹. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ۱۸۶۲، صص XIX, XX, XXI.

۲۶۰. همان منبع، صص XXII, XXI.

معمولاً در اطراف این کلبه‌های کوچک جمع می‌شوند، در نظر گرفت.»

در ارتباط با فضایی که کارگران در اختیار دارند:

«در یکی از مدارس توری‌بافی که ۱۸ دختر و یک خانم آموزگار دارد، به هر فرد ۳۳ فوت مکعب جا اختصاص می‌یابد؛ در محل دیگری که بوی تعفن تحمل‌ناپذیری از آن به مشام می‌رسد، ۱۸ نفر کار می‌کنند که به هر کدام $24\frac{1}{3}$ فوت مکعب جا می‌رسد. در این صنعت گاهی کودکان دو ساله یا دو سال و نیمه به کار گرفته می‌شوند.»^{۲۶۱}

در کنت‌نشین‌های روستایی باکینگهام و بدفورد که صنعت قلاب‌دوزی رواج ندارد، با حصیربافی روبرو هستیم که در بخش بزرگی از هرت‌فوردشایر و مناطق غربی و شرقی اسکس گسترده است. در سال ۱۸۶۱، ۴۰،۰۴۳ کارگر در حصیربافی و کلاه‌حصیری کار می‌کردند؛ ۳،۸۱۵ نفر از این تعداد مرد و در تمام سطوح سنی بودند، بقیه زن بودند و ۱۴۹۱۳ نفر، از آنان که ۷۰۰۰ کودک را شامل می‌شدند، کمتر از ۲۰ سال سن داشتند. در این جا به جای مدارس توری‌بافی، «مدارس حصیربافی» را می‌یابیم. کودکان عموماً از چهار سالگی به بعد، و گاهی بین ۳ تا ۴ سالگی، برای آموختن حصیربافی به این مدارس وارد می‌شوند. مسلماً هیچ نوع پرورشی هم نمی‌بینند. خود کودکان مدارس ابتدایی را «مدارس طبیعی» می‌نامند و به این طریق آن‌ها را از این مؤسسات خونخوار متمایز می‌کنند که آن‌ها را آن‌قدر سرکار نگه می‌دارند تا اغلب اوقات روزانه ۳۰ یارد حصیر را که مادران نیمه‌گرسنه‌شان دستور داده‌اند، به پایان رسانند. همین مادران آن‌ها را وادار می‌کنند پس از پایان مدرسه در خانه تا ساعت ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شب کار کنند. حصیر انگشتان و دهان‌شان را می‌برد چون باید پیوسته با دهان آن را تر کنند. دکتر بالارد در بیان نظر عمومی مقامات پزشکی لندن می‌گوید که کمین‌های فضای مناسب برای هر شخص هنگام خواب و کار ۳۰۰ فوت مکعب است. اما در مدارس حصیربافی صرفه‌جویی در فضای اختصاص داده‌شده بیش از مدارس توری‌بافی است: «به طوری که به هر نفر $17\frac{2}{3}$ ، $17\frac{2}{3}$ و $18\frac{1}{3}$ و خلاصه کمتر از ۲۲ فوت مکعب می‌رسد.»

آقای وایت، یکی از اعضای هیئت بررسی کار کودکان، می‌گوید:

«کوچکترین این ارقام کمتر از نصف فضایی است که کودکی چپانده‌شده در یک جعبه به طول و عرض و ارتفاع ۳ فوت می‌تواند اشغال کند.»

این است لذتی که این کودکان تا دوازده یا چهارده سالگی از زندگی می‌برند. والدین نیمه‌گرسنه و مفلوک آن‌ها به چیز دیگری جز کسب بیشینه‌ی بهره‌برداری از کودکان خود نمی‌اندیشند. کودکان نیز به محض آن‌که بزرگ می‌شوند، طبعاً ذره‌ای به والدین خود اهمیت نمی‌دهند و آن‌ها را ترک می‌کنند.

«شگفت‌انگیز نیست که جهل و تباهی در مردمانی که چنین پرورش یافته‌اند، موج می‌زند... اخلاقیات آن‌ها در پایین‌ترین سطح است... شمار زیادی از زنان دارای فرزندان نامشروع هستند، و برخی از این مادران چنان خردسالند که حتی مطلع‌ترین افراد از آمارهای جنایی را نیز شگفت‌زده می‌کند.»^{۲۶۲}

و زادگاه این خانواده‌های نمونه، به گفته‌ی کنت مونتالامبرت، کارشناس بسیار برجسته‌ی مسیحیت، خود یک کشور نمونه‌ی مسیحی اروپاست!
مزدها در صنایع یادشده که بسیار ناچیز و فلاکت‌بار است (بیشینه‌ی مزد یک کودک در مدارس حصیربافی در مواردی نادر به ۳ شیلینگ می‌رسد)، به دلیل رواج نظام پرداخت جنسی* در همه جا، به ویژه در مناطق توری‌بافی، پایین‌تر از مقدار اسمی آن است.^{۲۶۳}

{ ۸ - } چ - گذار از تولیدکارگاهی و کار خانگی مدرن به صنعت بزرگ.

شتاب‌گرفتن این انقلاب با اعمال قانون کار در این صنایع

ارزان شدن قیمت نیروی کار با سوءاستفاده‌ی عریان از کار زنان و کودکان، با تاراج آشکار تمامی شرایط متعارف مورد نیاز برای کار و زندگی، و قساوت محض ناشی از زیادکاری و شب‌کاری، سرانجام به موانع طبیعی گذرناپذیر برخورد می‌کند. همین موضوع در مورد ارزان شدن کالاها و به طور کلی استثمار سرمایه‌داری که بر این بنیادها استوار است، صادق است. سرانجام همین که این لحظه فرا می‌رسد - و این سال‌ها به درازا می‌کشد - ساعت به کار گرفتن ماشین‌آلات به صدا در می‌آید و پس از آن کار خانگی و نیز مانوفاکتورهای پراکنده به سرعت به صنایع کارخانه‌ای تبدیل می‌شوند.

بارزترین نمونه‌ی این روند را می‌توان در تولید «تن‌پوش» یافت. این صنعت، بنا به طبقه‌بندی هیئت بررسی کار کودکان، شامل کلاه حصیری دوزی، کلاه زنانه دوزی و شب‌کلاه دوزی، خیاطی، کلاه تزئینی دوزی و زنانه دوزی^{۲۶۴}، پیراهن دوزی، کرسه دوزی،

۲۶۲. همان منبع، صص XL-XLI. # truck system دادن محصول به جای مزد - م. فا

۲۶۳. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول، ۱۸۶۳، ص ۱۸۵.

۲۶۴. millinery* به معنای احص کلمه فقط به کارهایی اطلاق که می‌شود که Kopfputz** نامیده می‌شوند اما پالتو و

دستکش‌دوزی، کفش‌دوزی و علاوه بر آن بسیاری از شاخه‌های فرعی مانند کروات و یقه‌دوزی و غیره را شامل می‌شود. در سال ۱۸۶۱، تعداد زنان شاغل در این صنایع، در انگلستان و ولز، ۵۸۶،۲۹۸ نفر بود که از میان آن‌ها ۱۱۵،۲۴۲ نفر زیر ۲۰ سال داشتند و ۱۶،۶۵۰ نفر زیر ۱۵ سال. در سال ۱۸۶۱ تعداد این زنان کارگر در بریتانیا ۷۵۰،۳۳۴ نفر بود. در همان زمان، تعداد مردان شاغل در انگلستان و ولز، در کلاه‌دوزی، کفش‌دوزی، دستکش‌سازی و خیاطی ۴۳۷،۹۶۹ نفر بود. از این تعداد، ۱۴،۹۶۴ نفر زیر ۱۵ سال، ۸۹،۲۸۵ نفر بین ۱۵ تا ۲۰ و ۳۳۳،۱۱۷ نفر بالاتر از ۲۰ سال داشتند. آمار بسیاری از شاخه‌های کوچک‌تر در این صنعت منظور نشده است. اما اگر ارقام مزبور را به همین صورت بپذیریم، آن‌گاه فقط در خود انگلستان و ولز، بنا به سرشماری سال ۱۸۶۱، مجموعاً ۱،۰۲۴،۲۶۷ نفر، در این صنعت مشغول به کار بودند که این برابر با تعداد کسانی است که جذب کشاورزی و دامپروری شده بودند. رفته‌رفته این نکته را درک می‌کنیم که ماشین‌آلات با چه هدفی چنین کمیت عظیمی از کالا را معجزه‌آسا تولید و چنین توده‌ی عظیمی از کارگران را «آزاد می‌کند».

تولید «تن‌پوش» تا حدی در مانوفاکتورها انجام می‌شود که درون آن‌ها صرفاً تقسیم‌کاری بازتولید می‌شود که عناصر پراکنده‌اش در دسترس است؛ و تا حدی نیز توسط استادان پیشه‌ور خردی که با این همه مانند گذشته نه برای مشتری‌های شخصی خود بلکه برای کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها کار می‌کنند، به نحوی که بیشتر اوقات تمامی یک شهر و نواحی روستایی آن در یک رشته‌ی معین، مانند کفش‌سازی، به منزله‌ی حرفه‌ی تخصصی‌شان مشغول به کار می‌شوند؛ سرانجام، در سطح کلان، تولید تن‌پوش توسط به‌اصطلاح کارگران خانگی انجام می‌شود که واحد خارجی کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها و حتی کارگاه‌های استادان خرد را تشکیل می‌دهند.^{۲۶۵} توده‌ی مصالح کار، مواد خام و مواد نیمه‌ساخته و غیره را صنعت بزرگ فراهم می‌کند، و مصالح انسانی ارزان‌قیمت (مالیات‌ده به لطف و خواست ارباب (taillable à merci et miséricorde))^{*} را افرادی که صنعت بزرگ و کشاورزی «آزاد کرده

→ روسری هم می‌دوزند، اما dressmaker *** ها همان Putzmacherin **** های خودمان هستند.

* کلاه‌تزیینی دوزی به زبان انگلیسی - م. فا

** کلاه‌تزیینی دوزی به زبان آلمانی - م. فا

*** زنانه‌دوزی به زبان انگلیسی - م. فا

**** زنانه‌دوزی به زبان آلمانی - م. فا

۲۶۵. در انگلستان، کلاه‌تزیینی دوزی و زنانه‌دوزی عمدتاً در مکان کارفرما توسط زنان کارگری که در آنجا زندگی می‌کنند،

و گاهی توسط کارگران روزمزدی که جای دیگری زندگی می‌کنند، انجام می‌شود.

* این اصطلاحی بود که در فرانسه‌ی سده‌های میانه به دهقانان اطلاق می‌شد و بعدها از آن برای بیان نبود حقوق قانونی

آن‌ها استفاده می‌کردند - م. ا.

است». به طور عمده، نیاز سرمایه‌دارها به در اختیار داشتن ارتشی که آماده‌ی پاسخ‌گویی به افزایش تقاضا باشد، خاستگاه پیدایش مانوفاکتورها در این قلمرو تولیدی است.^{۲۶۶} با این همه، مانوفاکتورها این امکان را فراهم آوردند که پیشه‌وری و کار خانگی پراکنده به حیات خود در سطحی گسترده ادامه دهند. تولید عظیم ارزش اضافی در این شاخه‌های کار، و ارزانی تدریجی قیمت اجناس آن‌ها، عمدتاً نتیجه‌ی مزدهای کمینه‌ای بوده و هست که فقط برای گذران یک زندگی فلاکت‌بار و گیاه‌وار کفایت می‌کند و با طولانی کردن ساعات کار تا پیشینه‌ی زمان قابل تحمل توسط اندامورهای انسان در آمیخته‌اند. در واقع، ارزانی عرق و خون انسان است که به کالاها تبدیل شدند و گسترش پیوسته‌ی بازار را امکان‌پذیر ساختند؛ این موضوع به ویژه در باره‌ی بازار مستعمراتی انگلستان صادق است که در آن‌جا نیز عادات و سلیق انگلیسی حاکم است. سرانجام، لحظه‌ی تعیین‌کننده فرا رسید. پایه‌ی شیوه‌ی قدیمی، یعنی قساوت ناب در استعمار کارگران، همراه با تقسیم کم و بیش نظام‌مندانه‌ی کار، دیگر برای گسترش بازارها و رشد سریع تر رقابت سرمایه‌دارها کافی نبود. نوبت ماشین فرا رسیده بود. ماشین دوخت* آن ماشین انقلابی تعیین‌کننده‌ای است که تمامی شاخه‌های بی‌شمار این قلمرو تولیدی همچون زانه دوزی، مردانه دوزی، کفش دوزی، خیاطی، کلاه دوزی و غیره را به یک‌سان دربرگرفت.

تأثیر بی‌درنگ ماشین دوخت بر کارگران مانند تأثیر تمامی ماشین‌هایی بود که در دوران صنعت بزرگ شاخه‌های جدیدی را به تسخیر خود در می‌آوردند. خردسال‌ترین کودکان از کار بیکار شدند. مزد کارگرانی که با این ماشین کار می‌کردند در مقایسه با مزد کارگران خانگی، که بسیاری از آن‌ها به «تهیدست‌ترین تهیدستان» تعلق داشتند، ترقی کرد. اما مزد بهترین پیشه‌وران که ماشین دوخت با آن‌ها در رقابت بود، سقوط کرد. کارگران جدید این ماشین فقط دختران و زنان جوان بودند. آن‌ها به کمک نیروی ماشین، انحصار کار مردانه را در فعالیت‌های سنگین و دشوار در هم شکستند و پیرزنان و کودکان بسیار خردسال را از فعالیت‌های سبک‌تر بیرون راندند. رقابت مقاومت‌ناپذیر ضعیف‌ترین کارگران یدی را در هم می‌شکند. رشد ترسناک مرگ در اثر گرسنگی در ده سال اخیر در لندن به موازات گسترش استفاده از چرخ دوخت بوده است.^{۲۶۷} زنان کارگر جدیدی که ماشین‌های دوخت

۲۶۶. بازرس وایت از کارخانه‌ای که لباس‌های نظامی می‌دوخت بازدید کرد. در این کارخانه ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر، تقریباً همه زن، مشغول کار بودند. وی همچنین از کارخانه‌ی کفش دوزی با ۱۳۰۰ کارگر بازدید کرد که از میان آن تقریباً یک سوم کودک و نوجوان بودند (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ص ۴۷، شماره ۳۱۹).

* sewing machine باید توجه داشت که این نوع ماشین طیف گسترده‌ای را از چرخ خیاطی معمولی تا چرخ‌های صنعتی مورد استفاده در کارگاه‌های بزرگ و غیره را در برمی‌گیرد. در هر شاخه نام این ماشین تغییر می‌کند. در اینجا از ماشین دوخت برای در بر گرفتن تمامی موارد استفاده کرده‌ایم - م. فا

۲۶۷. یک نمونه. در گزارش هفتگی متوفیات ثبت احوال کل، در ۲۶ فوریه سال ۱۸۶۴، ۵ مورد مرگ بر اثر گرسنگی ثبت

را با دست و پا یا فقط با دست به حرکت در می‌آورند و بنا به وزن و اندازه و نوع ساخت ماشین گاهی می‌نشینند و گاهی می‌ایستند، نیروی کار زیادی صرف می‌کنند. فعالیت آن‌ها به دلیل ساعات طولانی کار زیانبار است، گرچه در بسیاری موارد به اندازه نظام قدیمی طولانی نیست. هر جا که بالای ماشین دوخت بر سر کارگاه‌های تنگ و پرازدحامی مانند کفش‌دوزی، کرس‌دوزی، کلاه‌دوزی و غیره نازل می‌شود، تاثیرات غیربهداشتی آن بیشتر می‌گردد. بازرس لرد می‌گوید:

«هنگام ورود به اتاقی سقف کوتاه، که در آن ۳۰ تا ۴۰ کارگر با هم روی ماشین‌ها کار می‌کنند، با وضعیت طاقت‌فرسایی روبرو می‌شویم... گرمای این کارگاه‌ها که تا حدی ناشی از استفاده از اجاق گاز برای گرم کردن اتوهاست، کشنده است... حتی اگر هم زمان کار در حد میانگین باشد، یعنی از ۸ صبح تا ۶ شب کار کنند، به طور منظم ۳ یا ۴ نفر روزانه در چنین مکان‌هایی از حال می‌روند.»^{۲۶۸}

انقلاب در شیوه‌ی تولید اجتماعی که نتیجه‌ی ضروری تحول و سایل تولید است، از طریق آمیزه‌ی متنوعی از شکل‌های گذار حاصل می‌شود. این شکل‌ها بنا به میزان چیرگی ماشین دوخت در این یا آن شاخه از صنعت، مدت زمان لازم برای چیره شدن بر آن شاخه‌ها، شرایط پیشین کارگران، میزان نفوذ تولیدکارگاهی، پیشه‌وری یا کار خانگی، میزان اجاره‌ی کارگاه‌ها^{۲۶۹} و غیره تغییر می‌کنند. مثلاً، در لباس‌دوزی زنانه، که کار عمدتاً از طریق همیاری ساده سازمان می‌یابد، ماشین دوخت در ابتدا فقط عاملی تازه در نظام موجود تولیدکارگاهی بود. در لباس‌دوزی مردانه، پیراهن‌دوزی، کفش‌دوزی و غیره، تمامی این شکل‌ها در هم آمیخته‌اند. در اینجا، نظام کارخانه‌ای به معنای اخص کلمه را شاهد هستیم. گاه دلالت‌ها مواد خام را از سرمایه‌دار اصلی دریافت می‌کنند و سپس در «سالن‌ها» و «اتاق‌های زیرشیروانی» گروه‌های ۱۰ تا ۵۰ نفره از کارگران زن را برای کار با ماشین‌های دوخت گرد هم می‌آورند. سرانجام، همچون مواردی که ماشین‌آلات نظام خاصی را به وجود نمی‌آورند و در مقیاسی خرد مورد استفاده قرار می‌گیرند، پیشه‌وران و کارگران خانگی، همراه با خانواده‌های خود،

→ شده است. در همان روز، تایمز یک مورد دیگر را گزارش کرد. ۶ قربانی گرسنگی طی یک هفته!

۲۶۸. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ۱۸۶۴، ص ۱۸۶۴، LXXVII، شماره‌ی ۴۰۶-۴۰۹، ص ۸۴، شماره‌ی ۱۲۴؛ ص LXXIII، شماره‌ی ۴۴۱؛ ص ۶۸، شماره‌ی ۶؛ ص ۸۴، شماره‌ی ۱۲۶؛ ص ۷۸، شماره‌ی ۷۵؛ ص ۷۶، شماره‌ی ۶۹؛ ص LXXII، شماره‌ی ۲۳۸.

۲۶۹. «به نظر می‌رسد که اجاره‌ی چنین کارگاه‌هایی عاملی است که در نهایت تاثیر تعیین‌کننده‌ای گذاشته و در نتیجه در کلان‌شهرهاست که نظام قدیمی سفارش‌دهی به کارفرمایان خرد و خانواده‌ها عمر طولانی داشته و زودتر تجدید حیات یافته است» (همان منبع، ص ۸۳، شماره ۱۲۳). آخرین بخش نقل قول فقط منحصرأ به کفش‌دوزی مربوط است.

یا با کمک چند کارگر اضافی از خارج، از ماشین‌های دوخت خویش استفاده می‌کنند.^{۲۷۰} در واقع در نظامی که اکنون در انگلستان چیره است، سرمایه‌دار تعداد زیادی ماشین را در ساختمان‌های متعلق به خود قرار می‌دهد و سپس محصول این ماشین‌ها را میان ارتش کارگران خانگی تقسیم می‌کند تا روی آن‌ها کارهای تکمیلی انجام دهند.^{۲۷۱} با این همه، تنوع این شکل‌های گذار گرایش به دگرگونی آن‌ها را به نظام کارخانه‌ای خاص پنهان نمی‌کند.^{۴۶} این گرایش به دلیل ویژگی‌های خود ماشین دوخت تسریع می‌شود چرا که استفاده‌های چندجانبه از آن سبب تمرکز شاخه‌هایی از آن حرفه زیر یک سقف و یک مدیریت می‌شود که پیش از این پراکنده بودند. همچنین به این دلیل که کارهای سوزن‌کاری مقدماتی و برخی عملیات دیگر در همان مکان‌هایی که ماشین‌ها مستقرند راحت‌تر انجام می‌شود، و نیز به دلیل سلب مالکیت ناگزیر از پیشه‌وران و کارگران خانگی که با ماشین‌های خود کار می‌کنند، این تمرکز مطلوب شمرده می‌شود. امروزه چنین سرنوشتی را باید تا حدی انجام‌شده تلقی کرد. افزایش پیوسته‌ی سرمایه‌گذاری در ماشین‌های دوخت^{۲۷۲} مشوق تولید و محرک اشباع بازار است؛ از این طریق به کارگران خانگی علامت داده می‌شود که باید ماشین‌های دوخت خود را بفروشند. اضافه تولید خود این ماشین‌ها، تولیدکنندگان آن‌ها را که نیاز دارند به هر قیمتی به وجوه خویش دست یابند، ناگزیر می‌کند ماشین‌ها را هفتگی اجاره دهند و به این‌گونه رقابتی مهلک صاحبان خرد ماشین‌های دوخت را از پا در می‌آورد.^{۲۷۳} تغییرات دائمی در ساخت ماشین‌ها و ارزانی روزافزون آن‌ها سبب می‌شود تا روزانه از قیمت مدل‌های کهنه‌تر کاسته و صاحبان آن‌ها ناگزیر شوند در حجمی انبوه و با قیمتی اندک آن‌ها را به سرمایه‌دارهای بزرگ بفروشند که اکنون تنها کسانی هستند که می‌توانند آن‌ها را به‌طور سودآوری مورد استفاده قرار دهند. سرانجام، جایگزینی انسان با نیروی بخار همچون تمام فرایندهای مشابه زیر و رو کننده ضربه‌ی نهایی را وارد می‌کند. استفاده از نیروی بخار در ابتدا با مشکلات صرفاً فنی برخورد می‌کند، مانند لرزش ماشین‌ها، دشواری در کنترل سرعت آن‌ها، فرسودگی سریع ماشین‌های سبک و غیره. اما به مدد تجربه به سرعت بر این مشکلات فائق می‌آیند.^{۲۷۴} از یک سو، هر چند تمرکز تعداد زیادی ماشین ابزار در کارخانه‌های بزرگ به استفاده از نیروی بخار می‌انجامد، اما از سوی

۴۶. افزوده به فرز و مشاغل و کار خانگی که در آن عامل جدید ماشینی راه یافته است

۲۷۰. در دستکش‌دوزی و صنایع دیگر، [که شرایط زندگی کارگران به زحمت از تنگدستان متفاوت است،] ^{۴۷} چنین چیزی مطرح نیست. ۲۷۱. همان منبع، ص ۸۳، شماره ۱۲۲.

۲۷۲. فقط در چکمه‌دوزی و کفش‌دوزی‌های لایمستر که برای عمده‌فروشی تولید می‌کردند، ۸۰۰ ماشین دوخت در سال ۱۸۶۴ مورد استفاده بود. ۲۷۳. همان منبع، ص ۸۴، شماره ۱۲۲.

۲۷۴. در انبار ارتشی پیم‌لیکوی لندن، و در کارخانه‌ی پیراهن‌دوزی تیلی و هندرسون در لوندن‌دری و نیز در کارخانه‌ی لباس‌دوزی شرکت تیت در لیمریک که حدود ۱۲۰۰ «کارگر» مشغول کار بوده‌اند، وضع به همین ترتیب بوده است.

۴۷. که در آن‌ها کارگران به زحمت از تنگدستان متمایز می‌شوند و امکان تهیه‌ی ماشین‌های دوخت را ندارند، چنین چیزی مطرح نیست. - انگلیسی‌ها با واژه‌ی تنگدست (pauper) فقرائی را که به آن‌ها کمک می‌کنند از خیریه‌ی عمومی متمایز می‌کنند

دیگر رقابت بین بخار و نیروی عضلانی انسان به تمرکز کارگران و ماشین‌ابزارها در کارخانه‌های بزرگ سرعت می‌بخشد. به این ترتیب، انگلستان در حال حاضر نه تنها در صنایع عظیم «لباس‌دوزی» بلکه در بیشتر صنایع دیگری که از آن یاد شد، دستخوش دگرگونی تولیدکارگاهی، پیشه‌وری و کار خانگی به نظام کارخانه‌ای است. این تحول هنگامی صورت می‌گیرد که تمامی این شکل‌های تولید که تحت تاثیر صنایع بزرگ کاملاً تغییر یافته، تجزیه و کژدیده شده‌اند، برای مدت‌های طولانی تمامی مصائب نظام کارخانه‌ای را بازتولید کرده و حتی از آن فراتر رفته‌اند، بدون آن‌که هیچ‌کدام از جنبه‌های مثبت این تحول را بازتولید کرده باشند.^{۲۷۵}

این انقلاب صنعتی، که به‌طور طبیعی و خودپو پیش می‌رود، به کمک بسط قانون‌های کار در تمامی شاخه‌های صنعت که زنان و نوجوانان و کودکان در آن‌ها کار می‌کنند، به‌طور تصنیعی گسترش یافت. قانون‌های اجباری درباره‌ی کار روزانه، مدت آن، وقفه‌ها، شروع و پایان، رواج نوبت‌کاری برای کودکان، حذف تمامی کودکان زیر سن معینی از تمامی کارخانه‌ها و غیره، از یک سو افزایش ماشین‌الات^{۲۷۶} و جایگزینی نیروی محرک عضلانی با نیروی محرک بخار را ضروری ساخت.^{۲۷۷} از سوی دیگر، برای این‌که آن‌چه را در زمان از دست می‌رفت در مکان به دست آورند، وسایل تولیدی که مشترکاً استفاده می‌شوند مانند کوره‌ها، تأسیسات و غیره گسترش یافت؛ به‌طور خلاصه، تمرکز وسایل تولید و متناسب با آن تراکم کارگران افزایش یافت. اعتراض اساسی هر کارگاه تولیدی که مورد تهدید قانون کار قرار می‌گرفت و با شور و حرارت آن را تکرار می‌کرد در واقع این بود که برای تداوم کسب و کار در مقیاس گذشته، سرمایه‌گذاری بیشتری لازم است. اما در ارتباط با کار در به

۲۷۵. «گرایش به نظام کارخانه‌ای» (همان منبع، ص ۱۷۷). «کل این حرفه اکنون در مرحله‌ی گذار قرار دارد و همان تغییراتی را از سر می‌گذراند که بر توری‌بافی، بافندگی و غیره اثر گذاشته است» (همان منبع، شماره ۴۰۵). «یک انقلاب کامل» (همان منبع، ص ۱۷۶، شماره‌ی ۳۱۸). در زمان گزارش سال ۱۸۴۰ هیئت بررسی کار کودکان، هنوز در صنعت جوراب‌بافی با دست کار می‌شد. از سال ۱۸۴۶ انواع مختلف ماشین‌الات در آن وارد شد که اکنون با قوه‌ی بخار حرکت می‌کنند. در سال ۱۸۶۲، تعداد شاغلین از هر دو جنس و در سنین مختلف از سه سال به بالا در صنایع جوراب‌بافی انگلستان تقریباً بالغ بر ۱۲۹,۰۰۰ نفر می‌شدند. بنا بر گزارش پارلمانی یازدهم فوریه سال ۱۸۶۲ از میان این عده فقط ۴۰۶۳ نفر مشمول قانون کار بودند.

۲۷۶. مورد زیر نمونه‌ای است که از صنعت ظروف سفالی اخذ شده است. آقایان کوشران، از کوزه‌گری بریتانیای گلاسکو، چنین گزارش می‌دهد: «برای حفظ میزان تولید خود اکنون در مقیاس گسترده‌ای از ماشین استفاده می‌کنیم. این ماشین‌ها را کارگرانی ناماهر هدایت می‌کنند و هر روز بیشتر متقاعد می‌شویم که می‌توانیم مقدار بیشتری از گذشته، با روش قدیمی، تولید کنیم» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، شماره ۱۳). «تاثیر قانون کار این است که استفاده از ماشین‌الات بیشتر شده است» (همان منبع، صص ۱۳-۱۴).

۲۷۷. به این‌گونه، پس از گسترش قانون کار به کوزه‌گری‌ها، استفاده از چرخ‌های مکانیکی به جای چرخ‌های دستی افزایش چشمگیری یافته است.

اصطلاح صنایع خانگی و شکل‌های مابین آن‌ها و تولیدکارگاهی، اعمال محدودیت در مدت کار روزانه و کار کودکان این صنایع را نابود خواهد کرد. استعمار نامحدود نیروی کار ارزان در واقع بنیاد منحصربه‌فرد قدرت رقابتی آن‌هاست.

یکی از شرایط اساسی وجود نظام کارخانه‌ای، به ویژه از زمانی که مدت کار روزانه تحت مقررات قرار می‌گیرد، قطعیت متعارف در کسب نتیجه است، یعنی تولید کمیّت معینی از کالاها یا رسیدن به اثری سودمند در مدت زمانی معین. علاوه بر این، وقفه‌های قانونی در کار روزانه، مستلزم این فرض است که توقف‌های ادواری و ناگهانی در کار به اقلامی که دستخوش فرایند تولید هستند آسیب نمی‌رساند. این یقین در نتیجه، و این امکان در ایجاد وقفه در کار، بی‌شک در صنایع صرفاً مکانیکی بهتر حاصل می‌شود تا در صنایعی که فرایندهای شیمیایی و فیزیکی در آن نقش دارند: مثلاً در سفالگری، سفیدگری، رنگریزی، نان‌پزی و در بیشتر صنایع فلزکاری. هر جا که مدت کار روزانه محدود نشده باشد، هر جا که کار شبانه و اتلاف نامحدود زندگی انسانی وجود داشته باشد، کوچکترین مانعی که از ماهیت کار ایجاب می‌شود و نیاز به تغییر را برای بهتر شدن ایجاد می‌کند، چون «مانع طبیعی» جاویدانی تلقی می‌شود که ذاتی تولید است. هیچ سمی نمی‌تواند با قطعیتی که قانون‌های کارخانه چنین «موانع طبیعی» را از میان برمی‌دارند حشرات موزی را نابود کند. هیچ‌کس بیشتر از صاحبان کارخانه‌های سفالگری علیه این «عدم امکان» داد و فریاد نکرد. با این همه، در سال ۱۸۶۴، همین صنایع تحت پوشش قانون کار قرار گرفت و طی ۱۶ ماه هر نوع «عدم امکان» از بین رفت.

«اصلاح روش» در نتیجه‌ی اعمال قانون کار «که شامل ساخت لعاب توسط فشار به جای تبخیر، ساخت کوره‌های جدید برای خشک کردن ظروف در حالت نپخته و موارد دیگر بود، رویدادهای مهمی در هنر کوزه‌گری به‌شمار می‌آمدند و پیشرفتی را رقم می‌زدند که سده‌ی پیشین قادر به رقابت با آن نبود... با کاهش چشمگیر درجه‌ی حرارت کوره‌ها در مصرف سوخت صرفه‌جویی شدیدی رخ داده و این در حالی است که تاثیر آن بر ظروف سریع‌تر شده است.»^{۲۷۸}

با وجود تمامی پیشگویی‌ها، قیمت تمام‌شده‌ی اجناس سفالی افزایش نیافت اما بر کمیّت محصول تولید شده تا آن حد افزوده شد که صادرات آن برای ۱۲ ماه بین دسامبر سال ۱۸۶۴ تا دسامبر ۱۸۶۵ از لحاظ ارزش ۱۳۸,۶۲۸ پوند بالاتر از میانگین سه سال پیش از آن بوده است. در کبریت‌سازی این یک قانون طبیعی شده بود که پسران کوچک حتی هنگام خوردن ناهار خود باید چوب کبریت‌ها را در گوگرد مذاب که بخار مسموم آن به

صورت‌شان می‌خورد، فرو کنند. قانون کار (۱۸۶۴) ضرورت صرفه‌جویی در وقت را ایجاب کرد و در نتیجه ماشین غوطه‌ورکننده‌ای اختراع شد که بخار آن تماسی با کارگران نداشت.^{۲۷۹} به همین ترتیب، در حال حاضر، در آن شاخه‌هایی از توری‌بافی که تحت پوشش قانون کار قرار نگرفته‌اند، از این نظر دفاع می‌شود که وقت غذا نمی‌تواند منظم شود چون خشک‌کردن انواع مختلف توری مستلزم دوره‌های زمانی متفاوتی است که از سه دقیقه تا بیش از یک ساعت یا بیشتر در تغییر است. پاسخ اعضای هیئت بررسی کار کودکان به این موضوع چنین است:

«این شرایط دقیقاً مشابه با مورد کاغذخشک‌کن است که در نخستین گزارش به آن پرداختیم. برخی از کارخانه‌دارهای اصلی این صنعت ابراز می‌کردند که به دلیل ویژگی مواد مورد استفاده، و فرایندهای متنوع آن، قادر نیستند بدون ضرر و زیان جدی کار را هر لحظه برای اوقات غذاخوری متوقف کنند. اما از شواهد روشن است که با دقت مناسب و ترتیبات قبلی، این مشکل را می‌توان برطرف کرد؛ و بنا به بند ۶ بخش ۶ قانون مکمل قانون کار مصوبه‌ی پارلمان، از زمان تصویب این قانون مهلتی ۱۸ ماهه به آنان داده شد تا خود را با آنچه در قانون کار مقرر شده تطبیق دهند.»^{۲۸۰}

این قانون تازه به تصویب پارلمان رسیده بود که خود کارخانه‌دارها نیز کشف زیر را کردند:

«خوشحالیم اعلام کنیم که اشکالاتی که انتظار داشتیم از اجرای قانون کار در شاخه‌ی تولید ما رخ دهد، به وقوع نپیوسته است. ما به هیچ وجه از این بابت متوجه اختلالی در تولید نشدیم؛ به طور خلاصه، ما در همان مدت بیشتر تولید می‌کنیم.»^{۲۸۱}

بدیهی است که پارلمان انگلستان که هیچ‌کس مدعی نیست دارای نبوغ زیادی است، بنا به تجربه به این نتیجه رسیده است که تصویب یک قانون ساده اجباری برای از میان برداشتن تمامی آن به اصطلاح موانع طبیعی که در مقابل اعمال محدودیت و مقررات کار روزانه ادعا می‌شود، کافی است. از این رو، با اعمال قانون کار در یک شاخه‌ی صنعتی معین، یک دوره‌ی

۲۷۹. ورود این ماشین و برخی ماشین‌آلات دیگر به کبریت‌سازی موجب شد که تنها در یک بخش از این کار ۳۲ پسر و دختر ۱۴ تا ۱۷ ساله، جای ۲۳۰ نفر کارگر بالغ را بگیرند. همین صرفه‌جویی در تعداد کارگران در سال ۱۸۶۵ با استفاده از نیروی بخار باز هم ادامه یافت.

۲۸۰. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ۱۸۶۴، ص IX، شماره ۵.

۲۸۱. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، ص ۲۲.

زمانی ۶ تا ۱۸ ماهه مقرر می‌گردد که طی آن کارخانه‌دارها موظف می‌شوند تمام موانع فنی در مقابل اعمال قانون را برطرف کنند. این عبارت میرابو: «غیرممکن! هرگز این کلمه‌ی احمقانه را به من نگویند!» (Impossible! ne me dites jamais ce bête mot!) به ویژه در ارتباط با فن‌آوری مدرن به ویژه مصداق دارد. اما اگرچه قانون کار به این ترتیب به صورت گلخانه‌ای عناصر مادی لازم برای دگرگونی نظام تولیدکارگاهی به نظام کارخانه‌ای را آماده کرد، با این همه در همان حال، چون این دگرگونی مستلزم سرمایه‌گذاری بیشتری بوده است، اضمحلال استادکاران خرد و تمرکز سرمایه را سرعت بخشیده است.^{۲۸۲}

صرف‌نظر از موانع صرفاً فنی که با وسایل فنی می‌توان آن‌ها را از میان برداشت، قاعده‌مند کردن کار روزانه با عادات بی‌نظمی خود کارگران برخورد می‌کند، به ویژه در جاهایی که کارمزدی حاکم است یا در جاهایی که اتلاف زمان طی یک روز یا یک هفته می‌تواند با کار اضافی یا شب‌کاری جبران شود، روشی که کارگر بزرگسال را خشن بار می‌آورد و زندگی همسر و فرزندانش را تباہ می‌کند.^{۲۸۳} اگر چه این بی‌نظمی در صرف‌کردن نیروی کار واکنش طبیعی و ناپخته به یکنواختی کاری شاق و ملال‌آور است، اما همچنین تا حد زیادتری از هرج و مرج در خود تولید ناشی می‌شود که پیش‌انگاشت آن نیز استثمار عنان‌گسیخته‌ی نیروی کار توسط سرمایه است. به موازات تغییرات عمومی و ادواری در چرخه‌ی صنعتی و نوسان‌ها در بازارهای خاص هر صنعت، می‌توان عامل دیگری که «فصل رونق» نامیده می‌شود در نظر گرفت. این عامل یا به گاه‌مندی فصول مساعد سال برای کشتیرانی، یا به مد، یا به فوریت سفارش‌های مهمی وابسته است که باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن اجرا شود. با گسترش راه‌آهن و تلگراف، عادت به چنین سفارش‌هایی بیش از پیش مرسوم می‌شود. مثلاً یکی از کارخانه‌دارهای لندن می‌گوید:

گسترش نظام راه‌آهن در سراسر کشور مشوق سفارش‌های کوتاه‌مدت بوده است.

۲۸۲. [در بسیاری از مانوفاکتورهای قدیمی نمی‌توان اصلاحات ضروری را... بدون سرمایه‌گذاری لازمی که فراتر از امکانات مالکان کنونی است به اجرا در آورد... اعمال قانون‌های کارناگیر با نوعی آشفتگی سازمانی گذرا همراه است که دامنه‌ی آن نسبت مستقیم با بزرگی بی‌نظمی‌هایی دارد که باید رفع شود] (همان منبع، صص ۹۶-۹۷)^{۴۸۲}

۲۸۳. مثلاً در کوره‌های بلند، «زمان کار عموماً در آخر هفته بسیار طولانی است زیرا کارگران عادت دارند روزهای دوشنبه را به بطالت بگذرانند و گاه بخشی از روز سه‌شنبه را بیکار بگردند» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ص ۷۱، [شماره‌ی ۱۵]). «استادکاران خرد عموماً زمان کار بسیار نامنظمی دارند. آنان ۲ یا ۳ روز را از دست می‌دهند و سپس تمام شب‌ها کار می‌کنند تا زمان از دست رفته را جبران کنند... اگر بچه داشته باشند اغلب آن‌ها را نیز به کار وا می‌دارند» (همان منبع، ص ۷۷، [شماره‌ی ۱۹]). «امکان و عادت به کار طولانی‌تر برای جبران زمان از دست رفته، مشوق نبود نظم در آمدن به سر کار است» (همان منبع، ص XVIII، [شماره‌ی ۱۱۵]). «در بیرمنگام... وقت زیادی هدر می‌رود... بخشی از کارگران اوقات خود را به بطالت می‌گذرانند و بخش دیگر سخت کار می‌کنند» (همان منبع، ص XI، [شماره‌ی ۶۱]).

۴۸. م. فا: این فراز در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «اما باید به خاطر داشت که هر چند این پیشرفت‌ها در برخی از بنگاه‌ها به تمامی اجرا شده است، اما به هیچ‌وجه عمومی نیست و نمی‌تواند در بسیاری از کارگاه‌های قدیمی بدون سرمایه‌گذاری لازمی که فراتر از قدرت صاحبان آن است به کار برده شود.» دستیار بازرس، می، می‌نویسد: «تنها می‌توانم ابراز شادمانی کنم که با وجود آشفتگی موقت سازمانی که ناگزیر نتیجه‌ی این اقدام است» (قانون بسط قانون‌های کار) «در حقیقت نشانه‌ی مستقیم اشکالاتی است که این قانون قصد رفع آن‌ها را دارد، و غیره» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صص ۹۶-۹۷).

اکنون خریداران از گلاسکو، منچستر و ادین‌بورو هر دو هفته یا همین حدود به عمده‌فروشی‌های بزرگ شهر لندن که ما آن‌ها را تأمین می‌کنیم می‌روند و به جای آن‌که مانند گذشته از انبارها خرید کنند سفارش‌های کوچکی می‌دهند که فوراً باید اجرا شود. سال‌های پیش همیشه می‌توانستیم در ایام رکود کار کنیم تا تقاضاهای فصل بعد را برآورده کنیم اما اکنون کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که تقاضا در آینده چگونه خواهد بود.^{۲۸۴}

در کارخانه‌ها و مانوفاکتورهایی که هنوز تحت پوشش قانون کار قرار نگرفته‌اند، زیادکاری و حشمتناکی به طور ادواری در ایام به اصطلاح فصل رونق به دلیل افزایش ناگهانی سفارش‌ها حاکم می‌شود. در بخش‌های خارجی کارخانه، کارگاه و انبارهای کالا، در قلمرو کار خانگی بی‌نظمی به‌طور کامل حاکم است، زیرا مواد خام و سفارش آن‌ها یکسره تابع بوالهوسی سرمایه‌دار است که در این صنعت هیچ نوع نگرانی از بابت کاهش ارزش تأسیسات و ماشین‌آلات خود ندارد و با توقف کار چیزی جز پوست خود کارگران را به خطر نمی‌اندازد. در اینجا وی به‌طور منظم یک ارتش ذخیره‌ی صنعتی به وجود می‌آورد که آماده دریافت سفارشات لحظه‌ای است؛ در بخشی از سال این نیرو را با غیرانسانی‌ترین کار اجباری از پا در می‌آورد و در بخش دیگر آن‌ها را به دلیل نبود کار به گرسنگی می‌کشاند. هیئت بررسی کار کودکان می‌گوید:

«کارخانه‌دارها... از بی‌نظمی مرسوم در کار خانگی کمال استفاده را می‌کنند تا هنگامی که کار اضافی با عجله خواسته می‌شود کار تا ۱۱ و ۱۲ شب یا ۲ صبح یا به عبارت معمولی "تمامی ساعات" ادامه داشته باشد»، آن‌هم در محل‌هایی که «بوی گند به حدی است که آدم را بیهوش می‌کند؛ شاید دم در بروید و آن را هم باز کنید، اما لرزه به تن‌تان می‌افتد که جلوتر بروید.»^{۲۸۵} یکی از شهود که کفاش است درباره‌ی آقایان کارفرما چنین می‌گفت: «آن‌هایی که ما را استخدام می‌کنند جفدهای عجیب و غریبی هستند؛ فکر می‌کنند عیبی ندارد که پسر جوانی نیمی از سال را تا دم مرگ جان بکند و نیم دیگر آن را در خیابان‌ها ول بگردد.»^{۲۸۶}

۲۸۴. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ص ۳۳۲، [شماره‌ی ۲۰۲]. «ظاهراً توسعه‌ی خطوط راه‌آهن نقش بزرگی در ایجاد عادت به دادن سفارش‌های فوری و به دنبال آن شتاب در کار، غفلت از وقت غذا و کار طولانی مدت کارگران دارد» (همان منبع، ص ۳۳۱، [شماره‌ی ۲۰۲]).

۲۸۵. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش چهارم، ص ۳۳۷، شماره‌ی ۲۳۵، ۲۳۷.

۲۸۶. همان منبع، ص ۱۲۷، شماره‌ی ۵۶.

همانند موانع فنی، این روال‌های به اصطلاح «آمیخته با کسب و کار» («کاربردهایی که همراه با رشد صنعت رشد کرده‌اند» (usages which have grown with the growth of trade) از سوی سرمایه‌دارهای ذینفع چون «محدودیت‌های طبیعی» تولید قلمداد شده و می‌شود. این همان نغمه‌ای است که اربابان صنعت پنبه، هنگام تهدید شدن از سوی قانون کار سر دادند. اگر چه صنعت آنان بیش از هر صنعتی به بازار جهانی و در نتیجه به دریانوردی متکی است، تجربه نشان داده که آن‌ها دروغ می‌گفتند. از آن زمان به بعد، بازرس‌های کارخانه‌های انگلیسی توسط به «موانع آمیخته با کسب و کار» را فقط یاوهای پیش‌پافتاده می‌دانستند.^{۲۸۷} تحقیقات یکسره با وجدان هیئت بررسی کار کودکان ثابت می‌کند که نظم در ساعات کار، در برخی از صنایع، این اثر را داشته که حجم کار مورد استفاده را به نحو موزون‌تری در کل سال تقسیم می‌کند.^{۲۸۸}؛ و این نظم نخستین لگام منطقی بر بوالهوسی‌های کشته و توخالی ناشی از مد^{۲۸۹}، بوده است، بوالهوسی‌هایی که با نظام صنعت بزرگ مغایر است؛ و تکامل اقیانوس‌پیمایی و وسایل ارتباطی به طور کلی بنیاد فنی واقعی کار فصلی را نابود کرده است.^{۲۹۰} و تمامی به اصطلاح شرایط غیرقابل کنترل را با وسعت بخشیدن به ساختمان‌ها، از دیاد ماشین‌آلات و افزایش شمار کارگرانی که هم‌زمان کار می‌کنند^{۲۹۱}، از میان برداشته و همراه با آن تأثیر خودکار تمامی این تغییرات را بر شیوه‌ی

۲۸۷. به یاد دارم که در سال‌های ۱۸۳۲-۱۸۳۳، مهم‌ترین استدلال کارخانه‌دارها همین زبان‌هایی بود که در نتیجه‌ی تأخیر در اجرای سفارش‌ها به داد و ستد آن‌ها وارد می‌آمد. هیچ یک از ایرادات کنونی نمی‌تواند ارزش ایرادهای آن زمان را داشته باشد که هنوز نیروی بخار مسافت‌ها را نصف نکرده و مقررات جدیدی برای حمل و نقل به وجود نیامده بود. این نظریه در آن دوره هنگامی که به بوته‌ی آزمون گذاشته شد تاب شواهد را نیاورد و امروزه نیز مسلماً اگر به آزمون گذاشته شود شکست خواهد خورد» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ کتبر ۱۸۶۲، صص ۵۴-۵۵).

۲۸۸. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، صص XVIII، شماره ۱۱۸.

۲۸۹. جان بلرز مدت‌ها پیش در ۱۶۹۹ خاطرنشان کرده بود: «ناپایداری مدها تعداد بینوایان محتاج را افزایش می‌دهد. این وضعیت دو زیان عمده دارد: (۱) کارگران متخصص در زمستان از جهت نبود کار سخت دچار مشکل می‌شوند، زیرا پارچه‌فروش‌ها و استادان بافندگی جرأت نمی‌کنند پیش از فرارسیدن بهار و دانستن این‌که چه مدی در آن زمان باب خواهد بود، سرمایه‌ی خود را برای استخدام کارگران متخصص به کار اندازند (۲) در بهار تعداد کارگران متخصص کافی نیست اما استادان بافندگی ناگزیرند تعداد زیادی کارآموز جلب کنند تا در یک فصل یا یک نیم‌سال تقاضای تمام کشور پادشاهی را تأمین کنند. این وضع «کارگران» را از مزارع بیرون می‌کشد، روستا را از کارگر خالی می‌سازد و تا حد زیادی شهرها را از گدایان پر می‌کند و در زمستان کسانی را که از گدایی شرم دارند از گرسنگی می‌کشد» (مقالات درباره‌ی فقر، مانوفاکتور و...، ص ۹).

۲۹۰. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، صص ۱۷۱، شماره‌ی ۳۴.

۲۹۱. شهادت برخی از مراکز صادراتی برادفورد به شرح زیر است: «در این شرایط، بدیهی است که هیچ پسر بچه‌ای را نباید طولانی‌تر از ساعت هشت صبح تا هفت یا هفت و نیم شب به کار واداشت. این مسئله فقط یک خرج فوق‌العاده یا کارگر اضافی است. اگر برخی از صاحبکاران تا این حد حریص نبودند، پسر بچه‌ها تا دیروقت کار نمی‌کردند. یک

هدایت تجارت عمده حذف کرده است.^{۲۹۲} با این همه، سرمایه هرگز با چنین تغییراتی خود را سازگار نکرده - و این موضوع را بارها و بارها نمایندگانش تأکید کرده‌اند - و تنها «تحت فشار قانون عمومی پارلمان» به نظم اجباری در ساعات کار روزانه تن داده است.^{۲۹۳}

۹. قانون کار (بندهای بهداشتی و آموزشی).

گسترش عمومی قانون‌های کار در انگلستان

همان‌طور که دیدیم، قانون کار، که نخستین واکنش آگاهانه و روشمندان‌هی جامعه به شکل خودجوش فرایند تولید آن محسوب می‌شد، همان‌قدر محصول ضروری صنعت بزرگ بود که نخ پنبه‌ای، ماشین‌های خودکار و تلگراف. پیش از ادامه‌ی بررسی خود درباره‌ی گسترش این قانون در انگلستان به طور خلاصه به برخی از بندهای قانون کار که به ساعات کار مربوط نمی‌شوند توجه می‌کنیم.

صرف‌نظر از طرز بیان آن که ظفره رفتن از آن را برای سرمایه‌دار ساده می‌کند، بندهای مربوط به بهداشت بی‌نهایت ضعیف و در واقع محدود به تمهیداتی برای سفیدکردن دیوارها، تمیزی در برخی موارد، تهویه و مراقبت در مقابل ماشین‌آلات خطرناک است. ما در جلد سوم^{*} به مخالفت متعصبانه‌ی کارخانه‌دارها در برابر این بندها خواهیم پرداخت که هزینه‌ی مختصری را برای محافظت دست‌ها و پاهای «کارگران» شان بر آن‌ها تحمیل کرده بود. در این جا از نو یکی دیگر از جزم‌های تجارت آزاد به نحو حیرت‌انگیزی به اثبات می‌رسد که در جامعه‌ای با منافع آشتی‌ناپذیر، هر فرد با تعقیب سود شخصی خویش منافع عموم را پیش می‌برد. یک نمونه کافی است. این واقعیت را می‌دانیم که در بیست سال گذشته، صنعت کتان‌بافی به نحو چشمگیری گسترش یافته و همراه با این گسترش، تعداد کارخانه‌های حلاجی در ایرلند افزایش یافته است. در سال ۱۸۶۴، در آن کشور ۱۸۰۰

→ ماشین اضافی فقط ۱۶ یا ۱۸ پوند قیمت دارد... بسیاری از این زیادکاری‌ها ناشی از عدم کفایت دستگاه‌ها و کمبود جاست» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ص ۱۷۱، شماره‌ی ۳۵، ۳۶، ۳۸).

۲۹۲. همان منبع (ص ۸۱ شماره ۳۲). یک کارخانه‌دار لندنی که تنظیم اجباری ساعات کار را وسیله‌ای برای مراقبت از کارگران در مقابل کارخانه‌دارها و وسیله‌ی مراقبت از کارخانه‌دارها در مقابل تجار عمده می‌داند، اظهار می‌کند: «فشار بر کسب و کار ما ناشی از تمایل بنگاه‌های حمل و نقل است که مثلاً می‌خواهند کالا را به وسیله‌ی کشتی بادبانی بفرستند تا در فصل خاصی بتوانند به موقع در مقصد باشند و در عین حال تفاوت بین کرایه‌ی کشتی بخار و کشتی بادبانی را به جیب بزنند، یا این که بازو در رسیدن به محل در بازار خارجی از رقبای خود پیش بیفتند.»

۲۹۳. کارخانه‌داری می‌گوید: «می‌توان این اشکالات را با گسترش کارگاه‌ها تحت فشار قانون عمومی پارلمان بر طرف کرد» (همان منبع، ص X، شماره‌ی ۳۸).

* رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، پاره‌ی اول، فصل پنجم، قسمت دوم، «صرفه‌جویی در شرایط کار به ضرر

کارخانه از این دست وجود داشت. به طور منظم، در پاییز و زمستان، زنان و «نوجوانان»، همسران، پسران و دختران کشاورزان خرد، گروه‌هایی از مردم که تماماً با کار با ماشین ناآشنا هستند، از کار در مزارع بیرون آورده می‌شوند تا غلتک‌های کارخانه‌ی حلاجی را پر از کتان کنند. تعداد و نوع سوانحی که در این غلتک‌ها رخ داده در تاریخ ماشین‌آلات بی‌سابقه است. در یک کارخانه‌ی حلاجی در کیلدینان (نزدیک کورک)، در سال‌های ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۶، ۶ سانحه‌ی مرگبار و ۶۰ مورد سانحه منجر به نقص عضو رخ داده بود. از هر کدام از این سوانح می‌توانستند با وسایل ساده‌ای که چند شیلینگ هزینه بر نمی‌داشت جلوگیری کنند. دکتر و. ایت، جراح رسمی کارخانه‌های دان‌پاتریک، در گزارش رسمی خود مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۶۵ اظهار می‌کند:

«سوانح جدی در کارخانه‌های حلاجی بسیار وحشتناک هستند. در بسیاری موارد، یک چهارم بدن از تنه قطع می‌شود که یا به مرگ می‌انجامد یا به آینده‌ای نکبت‌بار و جانکاه. بی‌شک افزایش کارخانه‌ها در کشور به گسترش این پیامدهای وحشتناک می‌انجامد و اگر تحت نظارت قانون قرار گیرند بسیار سودمند خواهد بود. معتقدم که با نظارت بر کارخانه‌های حلاجی، می‌توان بخش زیادی از این قربانی‌ها و نقص عضوها را مانع شد.»^{۲۹۴}

چه چیزی بیش از این واقعیت می‌تواند سرشت‌نشان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری باشد که برای کاربرد ساده‌ترین وسایل جهت بهداشت و سلامتی قانون پارلمان ضروری است تا سرمایه‌دارها را مجبور کند؟ قانون کار سال ۱۸۶۴

«بیش از ۲۰۰ کارگاه سفالگری را مجبور به سفیدکردن دیوارها و پاکیزگی کرد، و این پس از دوره‌ای پرهیز از انجام چنین اقداماتی بود که در بسیاری موارد ۲۰ سال طول کشیده بود و در مواردی اساساً انجام نشده بود.» (این است «پرهیز» سرمایه‌ها) «در این کارگاه‌ها ۲۷،۸۰۰ کارگر به کار گمارده شده بودند که تا آن زمان طی کار طولانی شبانه‌روز هوای متعفن را استشمام می‌کردند که کار نسبتاً بی‌زیان آن‌ها را بیماری‌زا و مرگبار می‌کرد. قانون کار وضعیت تهویه را بسیار بهبود بخشید.»^{۲۹۵}

در همان حال، این بخش از قانون کار به نحو بارزی نشان می‌دهد که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بنا به ماهیت خود، هر گونه بهبود عاقلانه‌ای را از نقطه‌ی معینی رد می‌کند. بارها تکرار شده که پزشکان انگلیسی متفقاً این نظر را دارند که کمترین فضای ممکن برای

۲۹۴. همان منبع، ص ۱۷۷، شماره‌ی ۷۲ و پس از آن.

۲۹۵. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، ص ۱۲۷.

کسی که کاری مداوم انجام می‌دهد ۵۰۰ فوت مکعب است. اکنون، همان‌طور که قانون کار به دلیل مقررات اجباری خویش به طور غیرمستقیم تبدیل کارگاه‌های کوچک به کارخانه‌ها را شتاب بخشید، و در نتیجه به طور غیرمستقیم با حمله به حقوق مالکیت سرمایه‌دارهای کوچک امتیاز انحصاری برای سرمایه‌دارهای بزرگ کسب کرد، به همین ترتیب اگر فضای لازم برای هر کارگر در هر کارخانه را اجباری کند، به یک ضربه از هزاران کارفرمای خرد مستقیماً سلب مالکیت می‌کند. این مقررات به ریشه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یعنی به خود ارزش‌افزایی سرمایه، خواه در سطحی خرد یا کلان، از طریق خرید و مصرف «آزادانه»ی نیروی کار، ضربه وارد می‌کند. بنابراین، قانونگذار در مقابل این ۵۰۰ فوت مکعب فضای تنفس قبض روح می‌شود. مأموران بهداشت، اعضای هیئت تحقیق صنایع، بازرس‌های کارخانه‌ها همگی بارها تکرار می‌کنند که هم ۵۰۰ فوت مکعب برای کارگران امری ضروری است و هم تحمیل این قانون بر سرمایه ناممکن است. آنان در واقع اعلام می‌کنند که بیماری سل و سایر امراض ریوی کارگران از شروط ضروری هستی سرمایه است.^{۲۹۶}

اگر چه بندهای آموزشی قانون کار در مجموع ناکافی به نظر می‌رسند، اما آموزش ابتدایی را پیش شرط اجباری اشتغال کودکان قرار داده‌اند.^{۲۹۷} موفقیت این بندها برای نخستین بار امکان ترکیب کردن آموزش و ورزش^{۲۹۸} را با کار یدی و در نتیجه ترکیب کار یدی را با آموزش و ورزش نشان داد. بازرس‌های کارخانه با تحقیق از آموزگاران به فوریت فهمیدند که کودکان کارگر، اگر چه فقط نیمی از آموزش دانش‌آموزان عادی را دیده بودند، با این همه، همان اندازه و اغلب بیشتر آموخته بودند.

۲۹۶. آزمایشات نشان می‌دهد که یک آدم متوسط و سالم در هر دمی که با شدت متوسط می‌زند تقریباً ۲۵ اینچ مکعب هوا فرو می‌دهد و در هر دقیقه تقریباً ۲۰ بار نفس می‌کشد. بنابراین مصرف هوای یک نفر طی ۲۴ ساعت تقریباً بالغ بر ۷۲۰،۰۰۰ اینچ مکعب یا ۴۱۶ فوت مکعب می‌شود. ولی روشن است که هوایی که فرو داده می‌شود نمی‌تواند برای همین فرایند مورد استفاده قرار گیرد مگر در کارگاه بزرگ طبیعت تصفیه شده باشد. بنابر آزمایشات والانتین و برونر یک انسان سالم در هر ساعت تقریباً ۱۳۰۰ اینچ مکعب گاز کربنیک از خود بیرون می‌دهد. بنابراین، طی ۲۴ ساعت معادل ۸ اونس کربن جامد از ریه‌ها بیرون می‌آید. هر انسانی باید دست کم ۸۰۰ فوت مکعب در اختیار داشته باشد» (هاکسلی). [درس‌هایی درباره‌ی فیزیولوژی مقدماتی، لندن، ۱۸۶۶، ص ۱۰۵]

۲۹۷. بنابر قانون کار والدین نمی‌توانند کودکان زیر ۱۴ سال خود را به کارخانه‌های تحت شمول قانون کار بفرستند مگر هم‌زمان به آنان اجازه دهند تا آموزش ابتدایی فرا بگیرند. کارخانه‌دار مسئول اجرای این قانون است. «آموزش در کارخانه اجباری است و این از شرایط کار است» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، ص ۱۱۱).
۲۹۸. درباره‌ی نتایج ترکیب ورزش (و نیز تمرین‌های نظامی برای پسران جوان) و آموزش اجباری کودکان در کارخانه‌ها و دبستان‌های فقرا به نطق و... سنوور در هفتمین کنگره‌ی انجمن ملی ارتقای علوم اجتماعی در گزارش صورت‌جلسات و... لندن، ۱۸۶۳، صص ۶۳-۶۴ و نیز گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صص ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶ و صفحات پس از آن رجوع کنید.

«علت آن ساده است. چون آن‌ها فقط نیمی از روز را در مدرسه می‌مانند ذهن‌شان تر و تازه است و تقریباً همیشه پذیرای آموزش هستند. نظامی که آن‌ها در آن کار می‌کنند، نیمی کار یدی و نیمی در مدرسه، هر یک از این دو کار را نسبت به دیگری به استراحت و تفریح تبدیل می‌کند و در نتیجه برای کودک بسیار مطلوب‌تر از حالتی است که پیوسته یکی از این دو کار را انجام دهد. کاملاً روشن است که پسری که از اولین ساعات روز در مدرسه حضور داشته باشد (به ویژه در هوای گرم) نمی‌تواند با کودکی که تر و تازه از سر کار خود می‌آید رقابت کند.»^{۲۹۹}

سخنرانی سنیور در کنگره‌ی علوم اجتماعی در ادینبورو در سال ۱۸۶۳ اطلاعات بیشتری را در این مورد در اختیار می‌گذارد. وی در آنجا از جمله نشان می‌دهد که چگونه روزهای یکنواخت، بی‌ثمر و طولانی‌یی که دانش‌آموزان کلاس‌های متوسط و بالا در مدرسه می‌گذرانند، کار آموزگار را زیاد می‌کند، «این در حالی است که آموزگار نه تنها به نحوی بی‌ثمر بلکه به نحو کاملاً زیان‌باری سلامتی، انرژی و وقت کودکان را هدر می‌دهد.»^{۳۰۰} چنان‌که رابرت اوئن به‌طور مفصل نشان داده است، نطفه‌ی آموزش آینده در نظام کارخانه‌ای حضور دارد؛ این آموزش که در مورد تمامی کودکان بالاتر از سن معینی، کار مولد را با آموزش و ورزش در هم می‌آمیزد، نه تنها یکی از روش‌های ارتقای تولید اجتماعی است بلکه تنها روش ایجاد انسان‌هایی است که از همه ابعاد تکامل یافته هستند. صنعت بزرگ، چنان‌که دیدیم، تقسیم کار از نوع تولیدکارگاهی را که بنا به آن یک انسان برای تمام عمر خود ضمیمه‌ی یک عملیات تخصصی می‌شود، از لحاظ فنی از میان برمی‌دارد. در همان حال، شکل سرمایه‌داری صنعت بزرگ همین تقسیم کار را به شیوه‌ای

۲۹۹. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صص ۱۱۸-۱۱۹. صاحب یک کارخانه‌ی ابریشم‌بافی ساده‌لوحانه به اعضای هیئت بررسی کار کودکان گفته بود: «من کاملاً یقین دارم که راز حقیقی به وجود آوردن کارگران کارآمد در ایجاد وحدت میان آموزش و کار از همان دوران کودکی است. البته کار باید نه خیلی دشوار، نه آزارنده و ناسالم باشد اما در مزیت این وحدت شکمی ندارم. آرزویم این است که کودکانم بتوانند برای ایجاد تنوع در کار مدرسه، هم کار و هم بازی داشته باشند» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ص ۸۲، شماره‌ی ۳۶).

۳۰۰. سنیور، اثر پیش‌گفته، ص ۶۶. مقایسه‌ی نطق سال ۱۸۶۳ ن. و سنیور با خطابه‌ی تعرض آمیزش علیه قانون کار سال ۱۸۳۳ به نحو بارزی این نکته را نشان می‌دهد که چگونه صنعت بزرگ در نقطه‌ی معینی با زیر و رو کردن شیوه‌ی مادی و مناسبات اجتماعی تولید، اندیشه‌ها را نیز زیر و رو می‌کند. و نیز همین مطلب را می‌توان از مقایسه‌ی عقاید کنگره‌ی مورد بحث با واقعیت‌های برخی از نواحی روستایی انگلستان دریافت که در آن‌ها والدین کودکان همیشه با تهدید به مرگ در اثر گرسنگی، از آموزش کودکان خود ممنوع می‌شوند. مثلاً بنا به گزارش آقای اسنل در سامرست‌شایر، رسم رایج این است که اگر شخص بی‌چیزی از کلیسای محل تقاضای کمک کند، مجبور است کودکان خویش را از دبستان بیرون آورد. آقای ولستون، کشیش فلت‌هام، مواردی را برمی‌شمارد که از هر گونه کمک به خانواده‌های معینی خودداری شده است، به دلیل این که فرزندان خود را به مدرسه فرستاده بودند!

مخوف‌تر در کارخانه به معنای اخص کلمه باز تولید می‌کند، به این ترتیب که کار را به زائده‌ی خود آگاه یک ماشین جزء تبدیل می‌کند؛ و علاوه بر این، همه جا با استفاده‌ی پراکنده از ماشین‌آلات و کار ماشینی^{۳۰۱}، و با رواج کار زنان، کودکان و کارگران ناماهر به عنوان پایه‌ی جدیدی برای تقسیم کار، به همین نتیجه می‌رسد. تضاد بین تقسیم کار در تولیدکارگاهی و ذات صنعت بزرگ به ناگزیر محسوس می‌شود. یکی از هولناک‌ترین جلوه‌های این تضاد این است که بخش بزرگی از کودکان شاغل در کارخانه‌ها و مانوفاکتورهای مدرن، از همان لطیف‌ترین ایام کودکی گویی به ساده‌ترین فعالیت یدی می‌خکوب می‌شوند و سال‌های طولانی آن‌ها را استثمار می‌کنند، بدون آن‌که هیچ نوع مهارتی را بیاموزند که بعدها حتی در همان کارخانه نیز سودمند واقع شود. مثلاً، در چاپخانه‌های انگلستان پیش‌تر نظامی بود منطبق با نظام تولیدکارگاهی و پیشه‌وری قدیمی که طی آن کارآموز را رفته رفته از کار ساده به کار پیچیده‌تر پیش می‌بردند. این کارآموزان با طی کردن دوره‌ی آموزش به چاپچی ورزیده‌ای تبدیل می‌شدند. خواندن و نوشتن برای همه کس از شرایط ضروری این حرفه به‌شمار می‌آمد. تمامی این‌ها با ماشین چاپ تغییر کرد. اکنون ماشین چاپ دو نوع کارگر را به کار می‌گیرد: کارگری بزرگسال که ناظر ماشین است، و دستیاران نوجوان که عمدتاً ۱۱ تا ۱۷ ساله هستند. تنها فعالیت آن‌ها گذاشتن یک دسته کاغذ در ماشین چاپ یا بیرون آوردن صفحات چاپ‌شده است. آن‌ها، به‌ویژه در لندن، این وظیفه‌ی ملال‌آور را به مدت ۱۴، ۱۵، ۱۶ ساعت بی‌وقفه طی روزهای هفته و اغلب به مدت ۳۶ ساعت پشت سر هم انجام می‌دهند و تنها ۲ ساعت برای خوردن غذا و چرت کار را متوقف می‌کنند!^{۳۰۲} بسیاری از آن‌ها نمی‌توانند بخوانند، و معمولاً وحشی و غیرطبیعی هستند.

«آن‌ها برای انجام کار خود به هیچ آموزش ذهنی نیاز ندارند؛ فرصتی برای فراگیری

۳۰۱. هر زمان که ماشین‌های پیشه‌وری که نیروی محرک آن‌ها نیروی انسانی است، با ماشین‌آلات پیشرفته‌تری که نتیجه‌ی استفاده از نیروی مکانیک است، مستقیم یا غیرمستقیم، در رقابت قرار می‌گیرند، تغییرات بزرگی برای کارگری که ماشین‌های یادشده را به حرکت در می‌آورد رخ می‌دهد. در ابتدا ماشین بخار جانشین این کارگر می‌شود. اکنون این کارگر است که باید جای ماشین بخار را بگیرد. بنابراین، شدت و مقدار نیروی کار صرف‌شده به سطح وحشتناکی می‌رسد، به‌ویژه برای نوجوانانی که محکوم به این شکنجه می‌شوند! یکی از اعضای هیئت، آقای لانج، در کوانتری و حوالی آن پسر بچه‌های ۱۰ تا ۱۵ ساله‌ای را دیده که برای چرخاندن ماشین‌های روبان‌بافی استخدام شده بودند، بگذریم از کودکان خردسال‌تری که باید دستگاه‌های کوچک‌تری را به حرکت وامی‌داشتند. «این کار فوق‌العاده خسته‌کننده است. کودک فقط یک جایگزین برای نیروی بخار است» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ۱۸۶۶، ص ۱۱۴، شماره‌ی ۶). درباره‌ی پیامدهای مهلک این «نظام بردگی»، چنان‌که این گزارش رسمی می‌نامد [ص ۱۱۵، شماره‌ی ۶۳] به همان منبع، صص ۱۱۴ و پس از آن رجوع شود.

۳۰۲. همان منبع، ص ۳، شماره ۲۴.

مهارت و کمتر از آن برای قضاوت ندارند؛ مزد آن‌ها، اگر چه برای نوجوانان بالاست، متناسب با بالا رفتن سن شان افزایش نمی‌یابد. بسیاری از آن‌ها نمی‌توانند انتظار حقوق‌های بهتر و مقام‌های مسئولیت‌دارتری را به عنوان مراقب ماشین داشته باشند زیرا هر ماشین فقط یک مراقب و دست‌کم دو و گاهی چهار پسر بچه دستیار دارد.^{۳۰۳}

به محض آن‌که این پسرها بزرگ‌تر از آن شوند که این کار کودکانه را انجام دهند، یعنی در نهایت در حدود ۱۷ سالگی، از چاپخانه‌ها اخراج می‌شوند. آنان آماده‌ی انجام کارهای خلاف می‌شوند. تلاش‌های متعدد آنان برای یافتن کار به دلیل نادانی، ستیزه‌جویی و انحطاط جسمانی و ذهنی شان بی‌نتیجه باقی می‌ماند.

آن‌چه درباره‌ی تقسیم کار به شیوه‌ی نظام تولیدکارگاهی گفتیم، برای تقسیم کار در جامعه هم صدق می‌کند. مادامی که پیشه‌وری و تولیدکارگاهی پایه‌ی عمومی تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند، وابستگی تولیدکننده به یک شاخه‌ی منفرد و بخش بخش شدن فعالیت متنوع اولیه‌ی او^{۳۰۴}، عنصر ضروری فرایند تکامل است. بر این پایه است که هر شاخه‌ی ویژه‌ی تولید از لحاظ تجربی پیکربندی متناسب فنی خود را به دست می‌آورد و آهسته آهسته آن را تکامل می‌دهد. سپس به محض آن‌که به درجه‌ی خاصی از پختگی دست یافته شد، به سرعت آن پیکربندی متبلور می‌شود. آن‌چه گه‌گاه موجب تغییر می‌شود، صرف‌نظر از مصالح و مواد جدیدی که از داد و ستد ناشی می‌شود، دگرگونی تدریجی وسایل کار است. اما شکل آن‌ها نیز هنگامی که بنا به تجربه به طور قطعی تعیین شود، دستخوش فرایندی از سنگ‌واره گی می‌شود؛ انتقال مستمر آن‌ها از نسلی به نسلی دیگر، بدون کوچک‌ترین تغییری، طی هزاران سال این موضوع را نشان می‌دهد. ویژگی این موقعیت تا سده‌ی هجدهم این بود که حرفه‌های متفاوت را «سری» می‌نامیدند^{۳۰۵} و فقط

۳۰۳. همان منبع، ص ۷، شماره ۶۰.

۳۰۴. «بنابر گزارش‌های آماری... در برخی از نواحی مرتفع اسکاتلند... در زمانی نه چندان دور هر دهقان خود کفش‌هایش را از چرم دباغی کرده‌ی خویش می‌دوخت. بیشتر دامداران و جوانان، همراه با همسر و فرزندان خود، بالباس‌هایی به کلیسا می‌آوردند که هیچ دستی غیر از دست خود آن‌ها را لمس نکرده بود و پارچه‌ی آن لباس‌ها را نیز از پشم گوسفندان خویش که خودشان چیده و با از کتانی که خودشان کاشته بودند بافته بودند. اگر ما درفش، سوزن، انگشترانه و آهن‌آلات بسیار نادری را که به کار بافندگی می‌خورد نادیده بگیریم، در آماده ساختن پوشاک یادشده هیچ شینی خریداری شده دیده نخواهد شد. رنگ‌ها را نیز زنان خود از درخت‌ها، بوته‌ها و علف‌هایی گرفتند» (دوگلاذ استوارت، آثار، انتشارات همیلتون، جلد ۸، ص ۳۲۷-۳۲۸).

۳۰۵. در اثر مشهور اتین بوالو با عنوان پیشه‌نامه، از جمله آمده است که یک همکار، پس از پذیرفته شدن میان استادان، باید

کسانی که از لحاظ حرفه‌ای و تجارب عملی مطلع بودند می‌توانستند به رموز آن پی ببرند. صنعت بزرگ حجابی را درید که فرایند اجتماعی تولید را از دید انسان‌ها پنهان می‌کرد و شاخه‌های متفاوت تولید را که به‌طور خودجوش از هم جدا شده بودند، نه تنها برای بیگانه‌ها بلکه برای کسانی که در آن تولید درگیر بودند، به معمای تبدیل می‌کرد. اصل صنعت بزرگ، یعنی دیدن تمامی فرایند در خود و برای خود، و تجزیه‌ی آن به عناصر سازنده‌ی اش بدون آن‌که نخست توانایی دست انسان را برای اجرای این فرایندهای جدید در نظر بگیرد، علم کاملاً جدیدی یعنی فن‌آوری را آفریده است. شکل‌های متنوع و به‌ظاهر ناپیوسته و سنگ‌واره‌شده‌ی فرایند تولید اجتماعی در کاربردهای آگاهانه و روش‌مندانه‌ی علوم طبیعی حل می‌شوند که به‌نحو نظام‌مندی بنا به اثر مفید خاصی که در هر مورد مدنظر بود، تقسیم شده بودند. همان‌طور که علم مکانیک به‌رغم پیچیدگی عظیم ماشین‌آلات آن‌ها را چیزی جز تکرار مداوم نیروهای ساده‌ی مکانیکی ساده نمی‌داند، به همین نحو نیز فن‌آوری چند شکل بنیادی و اساسی حرکت را کشف کرد که به‌رغم تمامی تنوع ابزارهای مورد استفاده، ضرورتاً در هر عمل تولیدی بیکر انسان به کار بسته می‌شد. صنعت مدرن هرگز شکل بالفعل یک فرایند تولیدی را شکلی قطعی تلقی نمی‌کند. به همین دلیل است که پایه‌ی فنی آن انقلابی است، در حالی که تمامی شیوه‌های پیشین تولید اساساً محافظه‌کارانه بوده‌اند.^{۳۰۶} صنعت بزرگ به وسیله‌ی ماشین‌آلات، فرایندهای شیمیایی و روش‌های دیگر، پیوسته نه تنها پایه‌ی فنی تولید بلکه کارکردهای کارگران و ترکیب‌های اجتماعی فرایند کار را زیر و رو می‌کند. به این‌گونه، تقسیم کار درون جامعه را پیوسته زیر و رو و بی‌وقفه توده‌های سرمایه و کارگران را از این شاخه به آن شاخه‌ی دیگر تولید پرتاب می‌کند. از همین رو، ماهیت صنعت بزرگ مستلزم تغییر در کار، سیالیت کارکرد و تحرک همه‌جانبه‌ی

→ سوگند یاد کند که «برادران خود را با عشقی برادرانه دوست داشته باشد، از آنان در انجام پیشه‌ی خود حمایت کند. همچنین باید قسم بخورد که به دلیل منافع مشترک صنف، هیچ‌گاه برای خوب جلوه دادن کالاهای خود، خریدار را از نقص‌های کالاهایی که بد ساخته شده‌اند آگاه نسازد.»

۳۰۶. بورژوازی بدون انقلاب دائمی در ابزارهای تولید، و از این رهگذر بدون ایجاد انقلاب در مناسبات تولید، و همراه با آن‌ها کل مناسبات جامعه، نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. برعکس، نخستین شرط هستی تمامی طبقات صنعتی پیشین حفظ شیوه‌های کهن تولید به شکل ثابت بوده است. ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفتنگی بی‌وقفه‌ی تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بی‌قراری بی‌پایان دوران بورژوازی را از تمامی دوران‌های پیشین متمایز می‌کند. تمام مناسبات تثبیت‌شده و سخت منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدس، فرو می‌پاشند، و هر آن‌چه به تازگی شکل گرفته پیش از آن که قوام گیرد منسوخ می‌شود. هر آن‌چه سفت و سخت است دود می‌شود و به هوای رود، آن‌چه مقدس است نامقدس می‌شود و سرانجام آدمی ناگزیر می‌شود با دیدگانی هشیار با شرایط واقعی زندگی و مناسبات خویش با نوع خود روبرو شود (ف. انگلس و کارل مارکس، مانیفست حزب کمونیست، لندن، ۱۸۴۸، ص ۵).

کارگران است. از سوی دیگر، تقسیم کار قدیمی را در شکل سرمایه‌داری، با تمامی ویژگی‌های سنگ‌واره‌شده‌اش بازتولید می‌کند. ما پیش از این دیدیم که چگونه [این تضاد مطلق^{۴۹}، هر گونه آرامش، ثبات و امنیت را در وضعیت زندگی کارگر از بین می‌برد] و پیوسته او را با بیرون کشیدن ابزار کار به ربودن و سایل معاش از دستش تهدید می‌کند.^{۳۰۷} و با بی‌اثر کردن کارکردهای تخصصی‌اش او را مازاد بر نیاز می‌کند؛ [همچنین دیدیم که چگونه این تناقض به قربانی شدن بی‌وقفه‌ی طبقه‌ی کارگر، اتلاف بی‌محابای نیروی کار و اثرات خانمان‌برانداز ناشی از هرج و مرج اجتماعی می‌انجامد.]^{۵۰} این جنبه‌ی منفی است. اما اگر دگرگونی کار چون قانون طبیعی قاهره‌ی جلوه‌گر می‌شود، همچون کنش ویرانگر و کورکورانه‌ی قانونی طبیعی که در همه جا به موانعی برخورد می‌کند،^{۳۰۸} صنعت بزرگ، برعکس با فجایعی که می‌آفریند، سبب می‌شود تا مسئله‌ی دگرگونی کار، و از این‌رو ضرورت همه‌جانبه شدن هر چه بیشتر کارگر چون قانون عام تولید اجتماعی، و انطباق مناسبات موجود برای تحقق عادی این قانون، به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شود. صنعت بزرگ جایگزین کردنِ آمدگی مطلق انسان برای رفع خواست‌های متغیر کار را با این تیره‌روزی بی‌شرمانه که سرمایه‌جمعی از کارگران در دسترس و بی‌نوا را برای نیازهای متغیر استثمار خود ذخیره می‌کند، به مسئله‌ی مرگ و زندگی تبدیل کرده است؛ به همین ترتیب، فرد کاملاً تکامل یافته‌ای، که کارکردهای متنوع اجتماعی برایش حکم شیوه‌های متفاوت فعالیت را دارند که به نوبت پیشه می‌کند، جایگزین فرد ناقصی می‌کند که فقط حامل یک کارکرد اجتماعی تخصصی است. یک جنبه از این فرایند زیر و روکننده، که به‌طور خودپو از بنیادی تکامل یافت که صنعت بزرگ فراهم کرده بود، تأسیس مدارس فنی و کشاورزی است. جنبه‌ی دیگر تأسیس مدارس آموزش حرفه‌ای (écoles d'enseignement)

۴۹. تضاد مطلق بین ضرورت‌های فنی صنعت بزرگ و خصوصیت اجتماعی آن تحت نظام سرمایه‌داری به نابودی تمامی تضمین‌های زندگی کارگر می‌انجامد.

۵۰. همچنین دیدیم که این تناقض به ایجاد یک ارتش ذخیره‌ی صنعتی هولناک که در فقر و فلاکت نگهداشته می‌شود تا همواره در دسترس تقاضای سرمایه‌دار باشد، به قتل عام دوره‌های طبقه‌ی کارگر، به حیف و میل لگام‌گسیخته‌ی نیروی کار و به پیامدهای مخرب ناشی از هرج و مرج اجتماعی منجر می‌شود، چنان‌که هر پیشرفت اقتصادی یک فاجعه‌ی عمومی به بار می‌آورد.

* یعنی تضاد میان پایه‌ی فنی انقلابی صنعت بزرگ و شکل سرمایه‌داری آن. در این جا عمدتاً بخش سوم همین فصل مورد اشاره است - م. ۱

۳۰۷. «وقتی وسیله‌ی زندگی‌ام را می‌گیرید جانم را گرفته‌اید (شکسپیر، تاجر ونیزی، پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی اول) [ترجمه‌ی فارسی، مجموعه‌ی آثار نمایشی ویلیام شکسپیر، جلد اول، ترجمه‌ی دکتر علاء‌الدین پنازگادی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۰، ص ۴۱۱ - م. فا]

۳۰۸. کارگری فرانسوی پس از بازگشت خود از سانفرانسیسکو چنین می‌نویسد: «هرگز باور نمی‌کردم بتوانم از عهده‌ی کارهایی برآیم که در کالیفرنیا انجام داده‌ام. عمیقاً اعتقاد داشتم که به جز کار چاپخانه کار دیگری را نمی‌توانم انجام دهم... اما زمانی که در محیط آن ماجراجویانی قرار گرفتم که حرفه‌ی خود را آسان‌تر از پیراهن‌شان عوض می‌کنند، خب دیگر! من هم مانند آن‌ها شدم. در معدن به من پول کافی نمی‌دادند. آن را رها کردم و به شهر آمدم. در آنجا گاهی حروف چینی و گاهی سفال چینی می‌کردم. حرفه‌ی سرب‌گذاری کمتر از همه به‌کارم ربط داشت. این تجربه به من این اعتماد به نفس را داد که در هیچ اوضاع و احوالی پریشان نخواهم شد، حتی اگر حرفه‌ای باشد که در آن تبحری نداشته باشم. اکنون خود را کمتر نرم‌تن و بیشتر یک انسان می‌دانم» (آ. کورین، دریاره‌ی آموزش شغلی، ویراست دوم، ص

(professionnel) است که در آن کودکان کارگران برخی از اصول فن‌آوری و کار عملی با انواع مختلف ابزار را می‌آموزند. اگرچه قانون کار، که نخستین امتیازی است که از سرمایه بیرون کشیده شده، محدود به ترکیب آموزش ابتدایی با کار در کارخانه است، شکی نیست که با تسخیر اجتناب‌ناپذیر قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر، آموزش فن‌آوری، چه نظری و چه عملی، جایگاه خاص خود را در مدارس کارگران خواهد یافت. همچنین شکی نیست که آن غلیان‌های انقلابی که هدف‌شان محور تقسیم کار قدیمی است، با شکل سرمایه‌داری تولید و موقعیت اقتصادی کارگران که منطبق با این شکل است، در تضادی مطلق قرار دارند. با این همه، تکامل تضادهای یک شکل تاریخی معین تولید تنها راه تاریخی است که به تجزیه و پیکربندی مجدد آن می‌انجامد.^{۵۱} از لحظه‌ای که وات ساعت‌ساز موتور بخار را اختراع و آرک‌رایت سلمانی ماشینی نساجی تروستل، و فولتون جواهر تراش کشتی بخار را اختراع کرد، این عبارت که اوج قله‌ی حکمت پیشه‌وری است یعنی **کفش دوز تو کفشت را بدوز (Ne sutor ultra crepidam)*** به یاوه‌ای محض بدل شد.^{۳۰۹}

۵۱. افزوده به فر: این راز حرکت تاریخی است که جزمیات، چه خوش‌بینانه چه سوسیالیستی، نمی‌خواهند درک کنند.

مادامی که قانون کارخانه محدود به تنظیم کار در کارخانه‌ها و مانوفاکتورها و غیره است، صرفاً مداخله در حقوق استثمار سرمایه تلقی می‌شود. اما هنگامی که کار به نظارت و تنظیم به اصطلاح «کار خانگی» می‌گردد^{۳۱۰}، بی‌درنگ حمله‌ی مستقیم به patria potestas، یا به زبان مدرن، اقتدار پدری، تلقی می‌شود. پارلمان رحیم‌القلب انگلستان مدت‌ها از برداشتن چنین گامی اکراه داشت. اما قدرت واقعیت سرانجام آن را مجبور کرد تصدیق کند که صنعت بزرگ با زیر و رو کردن بنیاد اقتصادی نظام خانوادگی قدیمی و کار خانوادگی ملازم با آن، مناسبات قدیمی خانواده را نیز فرو پاشیده است. حقوق کودکان باید اعلام

* گمان می‌رود این پاسخ نقاش یونانی، آپلس، به کفاشی باشد که از یکی از آثار او انتقاد کرده بود. این عبارت توسط پلینی ارشد، در تاریخ طبیعی، کتاب سی و پنج، بند ۸۴ نقل شده است. - م. ۱.

۳۰۹. جان بلرز، که به راستی پدیده‌ای در تاریخ اقتصاد سیاسی است، حتی در پایان سده‌ی هفدهم با وضوح تمام ضرورت حذف آموزش دوره‌ی خود و تقسیم کار را دریافته بود که سبب هیپوترافی (رشد غیرطبیعی) و آتروفی (توقف رشد) در دو سر جامعه می‌شود. از جمله او می‌گوید که «ارزش دانشی تن‌آسان بیش از علم تن‌آسای نیست... کار جسمانی را خداوند از روز نخست در انسان به ودیعه نهاده است... کار همان اندازه برای سلامت بدن لازم است که خوردن برای زنده ماندن بدن، زیرا آن رنج‌هایی که تن‌آسای موجب اجتناب از آن‌هاست، در نتیجه‌ی بیماری حاصل می‌شود... کار به چراغ زندگی روغن می‌افزاید ولی اندیشیدن آن را روشن می‌سازد... آن مشغولیتی که نابخردی کودکان دارد» (هشدار ی پیش‌گویانه علیه بیسود و مقلدان جدید وی) «ذهن کودک را نابخردانه نگه می‌دارد» (پیشنهاداتی برای ایجاد کالجی صنعتی از تمام حرفه‌ها و کشاورزی، لندن، ۱۶۹۶، صص ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸).

۳۱۰. این نوع کار عمدتاً در کارگاه‌های کوچک نیز معمول است، نظیر آن‌چه در توری‌بافی و حصیربافی مشاهده شد* ولی به نحو بارزتری می‌توان در تولیدکارگاهی فلزکاری شفیلد، بیرمنگام و غیره مشاهده کنیم.

* رجوع کنید به صفحات ۵۰۲-۵۰۶ کتاب حاضر - م. ۱.

می‌شد. گزارش نهایی هیئت بررسی کار کودکان در سال ۱۸۶۶ می‌گوید:

«متأسفانه، از مجموعه‌ی شهادت‌ها چنین بر می‌آید که کودکان، از هر دو جنس، بیش‌تر نیاز به مراقبت در مقابل والدین خود دارند تا کس دیگر.» نظام استثمار نامحدود از کار کودکان به طور کلی و کار خانگی به طور خاص، تنها به این دلیل «تداوم می‌یابد که والدین بدون هیچ کنترل یا نظارتی قادرند قدرتی خودسرانه و بی‌حساب را بر فرزندان خردسال و لطیف خود اعمال کنند... والدین نباید چنین قدرت مطلق داشته باشند که کودکان خود را به ماشین‌هایی صرف برای کسب مزد هفتگی تبدیل کنند... بنابراین، کودکان و نوجوانان حق دارند از حمایت قانونگذار در مقابل سوءاستفاده‌ای که والدین از قدرت خود می‌کنند و نیروی جسمانی آن‌ها را نابه‌هنگام نابود و آن‌ها را از لحاظ وجود ذهنی و اخلاقی خوار می‌کنند، بهره‌مند شوند.»^{۳۱۱}

با این همه، سوءاستفاده از قدرت والدین نیست که استثمار مستقیم یا غیرمستقیم نیروهای کار بسیار جوان را توسط سرمایه ایجاد کرده، بلکه برعکس، شیوه‌ی استثمار سرمایه‌داری است که قدرت والدین را، با از میان برداشتن پایه‌های اقتصادی‌اش، به سوءاستفاده از آن بدل کرده است.^{۳۱۲} هر قدر هم که فروپاشی نهاد قدیمی خانواده^{۳۱۳} در چارچوب نظام سرمایه‌داری وحشتناک و تکان‌دهنده باشد، صنعت بزرگ با نقش تعیین‌کننده‌ای که به زنان، نوجوانان و کودکان هر دو جنس در فرایندهای سازمان‌یافته‌ی تولید اجتماعی خارج از قلمرو خانگی داده، پایه‌ی اقتصادی جدیدی برای شکل بالاتری از خانواده و مناسبات بین جنس‌ها پدید آورده است. یقیناً مطلق‌انگاشتن شکل ژرمنیک مسیحی خانواده همان‌قدر احمقانه است که شکل خانواده در روم باستان یا یونان باستان یا شکل‌های شرقی خانواده را مطلق بدانیم، که در ضمن میان خودرشته‌ای از تکامل تاریخی را تشکیل می‌دهند. همچنین روشن است که اگرچه گروه‌کاری جمعی مرکب از افراد هر دو جنس و تمام سنین در شکل خودپرو و وحشی خود، یعنی در شکل سرمایه‌دارانه‌اش - که در آن کارگر برای فرایند تولید وجود دارد و نه فرایند تولید برای کار - خاستگاه فساد و تباهی است، در شرایط مناسب می‌تواند به خاستگاه تکامل انسانی تبدیل شود.^{۳۱۲}

همان‌طور که دیدیم، ضرورت تعمیم قانون‌های کار که آن‌ها را از قانون‌های استثنایی

52. افزوده به فر: علاوه بر این، آیا قانون کار رضایت رسمی به این امر نیست که صنعت بزرگ استثمار زنان و کودکان توسط سرمایه، این راه‌حل رادیکال تجزیه‌ی خانوادگی پیشین کارگران، را به یک ضرورت اقتصادی تبدیل کرده است، رضایتی که بر مبنای آن اقتدار والدین را به یک سازوکار اجتماعی دگرگون کرده و مستقیم یا غیرمستقیم کودکان پرلتاریا را با تهدید مرگ در اختیار سرمایه‌دارها قرار می‌دهد، و به این طریق نقش خود را به‌عنوان میانجی و تاجر برده ایفا می‌کند؟ همچنین تمامی تلاش‌های این قانون با این ادعا همراه است که مانع زیاده‌روی‌های این نظام بردگی است.
53. افزوده به فر: [زیرنویس در متن فرانسوی:] رجوع کنید به فیه انگلس، کتاب یادشده، ص ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۳.

۳۱۱. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ص ۲۲۷، شماره ۱۶۲ و گزارش دوم، ص XXXVIII، شماره‌ی ۲۸۵.

۳۱۲. ص ۲۸۹، XXV، XXVI، XXV، شماره‌ی ۱۹۱.

۳۱۳. «کار در کارخانه می‌تواند به اندازه‌ی کار خانگی مناسب و عالی باشد و حتی شاید بیشتر از آن» (گزارش‌های

بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، ص ۱۲۹).

مربوط به ریسندهی و بافندگی مکانیکی - نخستین شکل‌های مشخص صنعت ماشینی - به قانون عام تمامی تولید اجتماعی بدل می‌کند، از مسیر تکامل تاریخی خود صنعت بزرگ پدیدار می‌شود؛ زیرا، با ظهور آن، شکل سنتی تولیدکارگاهی، پیشه‌وری و کار خانگی به تمامی زیر و رو شد؛ پیوسته تولیدکارگاهی به نظام کارخانه‌ای، و پیشه‌وری به تولیدکارگاهی در حال گذار است؛ و سرانجام، قلمروهای پیشه‌وری و کار خانگی، به نحو شگفت‌انگیزی در زمان نسبتاً کوتاهی، به خلوتگاه فقر و فلاکتی تبدیل می‌شوند که در آن‌ها استثمار سرمایه‌داری آزادی عمل می‌یابد تا وحشتناک‌ترین رذالت‌ها را مرتکب شود. نهایتاً دو عامل نهایی تعیین‌کننده شدند: در وهله‌ی نخست، تجارب مکرر و مداومی که نشان می‌داد سرمایه به محض آن که در برخی از نقاط حاشیه‌ای جامعه توسط دولت کنترل شود، در نقاط دیگر به نحو بی‌قاعده‌ای آن را جبران می‌کند؛^{۳۱۳} و دوم، این واقعیت که خود سرمایه‌دارها برای برابری در شرایط رقابت یعنی برابری در میزان قید و بند در استثمار کار داد و فغان می‌کنند.^{۳۱۴} به جوش و خروش صمیمانه‌ی دو نفر درباره‌ی این موضوع گوش می‌دهیم. آقایان و. کوکسلی (صاحب کارخانه‌ی میخ و زنجیرسازی در بریستول) داوطلبانه مقررات مربوط به قانون کار را در کارخانه‌ی خویش برقرار کردند.

«از آنجا که نظام بی‌قاعده‌ی قدیمی هنوز در کارخانه‌های مجاور برقرار بود، آقایان کوکسلی متحمل این خسارت می‌شوند که پسر بچه‌های آن‌ها پس از ساعت ۶ بعدازظهر برای ادامه‌ی کار جلب کارخانه‌های دیگری می‌شوند.» طبقاً آن‌ها می‌گویند که «این یک بی‌عدالتی و ضرر در حق ماست، چرا که بخشی از نیروی پسر بچه‌ها که ما باید از آن بهره ببریم، از بین می‌رود.»^{۳۱۵}

آقای ج. سیمپسون (صاحب کارخانه‌ی کارتن‌سازی در لندن) نزد اعضای هیئت بررسی کار کودکان ابراز کرد که

«آماده است تا هر نوع عریضه‌ای را در این مورد امضا کند» (برقراری مقررات قانونی)... «چرا که در اوضاع کنونی، شب‌ها پس از بستن در کارخانه‌ی خود آرام و قرار ندارد، زیرا می‌بیند که دیگران بیشتر از او به کار ادامه می‌دهند و سفارش می‌گیرند.»^{۳۱۶} اعضای هیئت در جمع‌بندی خود چنین اعلام می‌کنند: «این بی‌عدالتی است که کارخانه‌های کارفرمایان بزرگ باید تحت مقررات قرار گیرند،

۳۱۳. گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۵، صص ۲۷-۳۲.

۳۱۴. در گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها انبوهی از مدارک در این مورد وجود دارد.

۳۱۵. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ص X، شماره‌ی ۳۵.

۳۱۶. همان منبع، ص IX، شماره‌ی ۲۸.

در حالی که ساعات کار در کارگاه‌های کوچک‌تر در همان حرفه‌ی آنان مشمول هیچ نوع مقررات قرار نمی‌گیرند. و علاوه بر بی‌عدالتی ناشی از شرایط ناعادلانه رقابت در ارتباط با ساعات کار و معافیت کارگاه‌های کوچک‌تر از مقررات، خسارت دیگری که به کارخانه‌دارهای بزرگ وارد می‌شود این است که ذخیره‌ی کارگران نوجوان و زن آنان به کارگاه‌هایی معطوف می‌شوند که از اعمال مقررات معاف شده‌اند. و سرانجام این وضعیت انگیزه‌ای برای ازدیاد کارگاه‌های کوچک‌تری می‌شود که تقریباً بی‌استثنا برای سلامتی، آسایش، آموزش و بهبود وضع مردم نامطلوب‌ترند.^{۳۱۷}

هیئت بررسی کار کودکان در گزارش نهایی^{۳۱۴} خود پیشنهاد می‌کند که بیش از ۱,۴۰۰,۰۰۰ کودک، نوجوان و زن که نیمی از آن‌ها در کارگاه‌های کوچک و در کار خانگی است شمار می‌شوند، تحت شمول قانون کار قرار گیرند.^{۳۱۸} در این گزارش آمده است:

«اما اگر پارلمان مناسب بداند که این شمار زیاد کودکان، نوجوانان و زنان را تحت شمول مقررات حمایتی قرار دهد که در بالا به آن رجوع شد... بی‌شک چنین قانونی سودمندترین تاثیر را نه تنها بر جوانان و اشخاص ضعیفی خواهد گذاشت که موضوع بی‌واسطه‌ی آن هستند، بلکه بر بخش بزرگ‌تر کارگران بزرگسالی تاثیر خواهد داشت که در تمام مشاغل خود، چه مستقیم و چه غیرمستقیم بی‌درنگ تحت شمول آن قرار خواهند گرفت. قانون بر آن‌ها ساعات کار منظم و متعارف تحمیل خواهد کرد؛ سبب خواهد شد تا محل کار آن‌ها بهداشتی و تمیز بماند؛ بنابراین ذخیره‌ی قدرت جسمانی که هم سلامت و هم سعادت کشور به آن بازبسته است، هدر نخواهد رفت و بهبود می‌یابد؛ نسل بالنده را از مصرف زیاد نیروی خود در ابتدای زندگی که به ساختمان بدنی‌شان صدمه می‌زند و به تباهی زودرس آنان

۳۱۷. همان منبع، ص ۲۲۷، شماره ۱۶۵-۱۶۷. درباره‌ی مزایای صنعت بزرگ در مقایسه با صنایع خرد، به هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ص ۱۳، شماره‌ی ۱۴۴، ص ۲۵، شماره ۱۲۱، ص ۲۶، شماره ۱۲۵، ص ۲۷، شماره ۱۴۰ و غیره رجوع کنید.

۳۱۸. صنایعی که می‌باید مشمول قانون می‌شدند عبارت بودند از توری‌بافی، کتبیافی، حصیربافی، مانوفاکتورهای لباس و انواع بی‌شمار آن، گل‌مصنوعی‌سازی، کفافی، کلاه و دستکش‌سازی، خیاطی، کلیه کارخانه‌های فلزکاری، از کوره‌های کوره بلند تا سوزن‌سازی و غیره، کاغذسازی، شیشه‌گری، توتون، کتانو، گل‌دوزی (برای بافندگی)، قالبیافی دستی، چترسازی، دوک و فرقه‌سازی، چاپ کتاب، صحافی، نوشت‌افزار (شامل قوطی کاغذی، ورق، رنگ کاغذ و غیره)، طناب‌بافی، زیورآلات از عقیق، آجرپزی، ابریشم دستباف، رویان ابریشمی، کارگاه‌های نمک، شمع، سیمان، قند تصفیه‌شده، بیسکویت‌سازی، صنایعی که با چوب و نخته سر و کار دارند.

می‌انجامد باز می‌دارد؛ سرانجام، چنین قانونی این اطمینان را به آن‌ها می‌دهد - دست‌کم تا ۱۳ سالگی - که از فرصت دستیابی به آموزش ابتدایی برخوردار خواهند شد و به این جهل مطلق... که با صداقت در گزارش‌های اعضای همکار هیئت نشان داده شده، و نمی‌توان بدون دردی عمیق و احساس ژرف تحقیر ملی به آن توجه نشان داد، خاتمه داده شود.^{۳۱۹}

دولت توری در ۵ فوریه ۱۸۶۷، در نطق سالانه‌ی * خود اعلام داشت که پیشنهادات هیئت بررسی کار کودکان را در لوایحی تنظیم کرده است.^{۳۱۹} بیست سال دیگر لازم بود تا آزمایشاتی بر این پیکر بی‌ارزش (in corpore vili) انجام شود. در سال ۱۸۴۰، یک هیئت پارلمانی برای تحقیق درباره‌ی کار کودکان تعیین شد. گزارش آن که در ۱۸۴۲ انتشار یافت، به کلام ناسو، و. سنور «خوفناک‌ترین تصویر را از حرص و آز، خودخواهی و قساوت اربابان و والدین، از فقر و فلاکت کودکان و جوانان، از انحطاط و تباهی که تاکنون بشر به خود دیده» فاش نمود.

«... گویی این گزارش به توصیف زشتی‌های سده‌ی گذشته پرداخته است. اما شواهد ناخوشایندی هست که نشان می‌دهد این زشتی‌ها به همان شدت گذشته ادامه دارند. جزوهای [درباره‌ی صنعت توری بافی و قانون کار - م.ا] که هاردویک در سال ۱۸۶۰ انتشار داد نشان می‌دهد که سوءاستفاده‌های مورد شکایت در سال ۱۸۴۲ در زمان حاضر [۱۸۶۳ - م.ا] به شکوفایی کامل رسیده است. این امر گواه شگفت‌انگیزی است بر غفلت عمومی از اخلاقیات و سلامتی کودکان طبقه کارگر و این که گزارش فوق به مدت بیست سال مورد توجه قرار نگرفت، یعنی در زمانی که کودکان * بدون کوچکترین نشانی از درک آن‌چه اخلاق نامیده می‌شود، بدون دانش،

۳۱۹. همان منبع، ص XXV، شماره‌ی ۱۶۹.

* Speech from the Thorne در کشورهای مشترک‌المنافع ملکه‌ی انگلستان یا رییس دولت آن کشور نطقی را که شامل رئوس کلی سیاست‌های آن دولت طی سال یا دوره‌ی حکومت خود است، در برابر اعضای مجلس یا پارلمان یا کنگره (بنا به ساختار سیاسی کشور مربوطه) قرائت می‌کند که به صورت آیینی برابر با اعلام کار دولت است. - م. فا
۳۱۹ الف. قانون بسط قانون کار در ۱۲ اوت ۱۸۶۷ تصویب شد. قانون مزبور کلیه‌ی ریخته‌گری‌ها، آهن‌گری‌ها و فلزکاری‌ها شامل کارگاه‌های ماشین‌سازی و همچنین شیشه‌گری‌ها، کاغذسازی‌ها، صمغ، کائوچو، کارخانه‌های توتون‌سازی، چاپ کتاب، صحافی و سرانجام کلیه‌ی کارگاه‌هایی را که بیش از ۵۰ نفر در استخدام داشته باشند مشمول مقررات قانونی قرار می‌دهد. قانون تنظیم ساعات کار* که در ۱۷ اوت ۱۸۶۷ به تصویب رسید، کارگاه‌های کوچک و کارخانگی را تحت قاعده درآورد. درباره‌ی این قانون‌ها و قانون جدید معدن مصوب سال ۱۸۷۲ در جلد دوم باز سخن خواهم گفت.

* این فقط شکل دیگری در توصیف قانون مقررات کارگاه‌هاست که در ص ۵۳۰ کتاب حاضر آمده است. - م. ا

مذهب و عاطفه‌ی طبیعی، بزرگ شده بودند، و اجازه داده شد تا به والدین نسل کنونی تبدیل شوند.^{۳۲۰}

در همین حال، اوضاع اجتماعی دستخوش تغییر شده بود. پارلمان جرأت نداشت در سال ۱۸۶۳ خواست‌های هیئت را مانند سال ۱۸۴۰ به بایگانی بسپارد. از این‌رو، در سال ۱۸۶۴، هنگامی که هیئت هنوز فقط بخشی از گزارش خود را انتشار داده بود، صنایع سفالگری (شامل کوزه‌گری)، کارخانه‌های کاغذ دیواری‌سازی، کبریت‌سازی، فشنگ‌سازی، چاشنی‌سازی، و نیز فاستونی‌بافی مشمول اجباری قانون کار در صنعت نساجی قرار گرفتند. به این ترتیب، دولت توری در نطق سالانه‌ی خود در ۵ فوریه‌ی ۱۸۶۷ لوائح دیگری را که بر پایه‌ی پیشنهادات نهایی هیئت طرح‌ریزی و در سال ۱۸۶۶ تکمیل شده بود، اعلام کرد.

قانون مربوط به بسط قانون‌های کار در ۱۵ اوت ۱۸۶۷، قانون مقررات کارگاه‌ها در ۲۱ اوت ۱۸۶۷ به امضای مقام سلطنتی رسید. قانون اول کارخانه‌های بزرگ و قانون دوم کارخانه‌های کوچک را تحت پوشش قرار می‌داد.

قانون مربوط به بسط قانون‌های کار کوره‌های بلند، کارخانه‌های آهنگری و مسگری، فلزگذاری‌ها، ماشین‌سازی‌ها، فلزکاری‌ها، چسب‌سازی، کاغذسازی، شیشه‌گری، کارخانه‌های توتون، چاپخانه‌ها، صحافی‌ها و به‌طور خلاصه تمامی کارگاه‌های صنعتی را در بر می‌گرفت که در آن‌ها پنجاه نفر یا بیشتر هم‌زمان مشغول کارند و دست‌کم ۱۰۰ روز در سال کار می‌کنند.

برای این که بتوان تصویری از گستره‌ی قلمرویی داد که قانون مقررات کارگاه‌ها در آن‌ها اجرا می‌شود، برخی از تعاریف را در زیر نقل می‌کنیم:

«پیشه‌وری» (در این قانون) «به معنای هر نوع کار یدی است که به صورت حرفه‌ای یا به قصد کسب منافع انجام می‌شود و لازمه‌ی آن ساختن هر نوع کالا یا جزئی از یک کالا یا تغییر، تعمیر، تزئین، تکمیل و یا به هر نحوی آماده ساختن آن برای فروش است.»

«کارگاه هر جا یا مکانی سرپوشیده یا سرباز است که در آن "کارهای پیشه‌ورانه" توسط کودک، نوجوان یا زن انجام می‌شود و کسانی که چنین کودک، نوجوان و زنی را استخدام کرده‌اند، حق ورود به آن محل و نظارت بر آن‌ها را دارند.»

«شاغل به کسی اطلاق می‌شود که در هر حرفه‌ای از "کارهای پیشه‌ورانه"، خواه با مزد و خواه بی‌مزد، زیر نظر یک استاد یا یکی از والدین که در زیر تعریف می‌شود کار می‌کند.»

«والدین به پدر، مادر، سرپرست یا کسی که حضانت و نظارت بر هر... کودک یا نوجوانی را دارد، اطلاق می‌شود.»

ماده ۷ که شامل اعمال مجازات برای نقض مقررات قانون کار مربوط به استخدام کودکان، نوجوانان و زنان است، نه تنها صاحب کارگاه، خواه والدین و خواه غیر از آنها، بلکه

«والدین یا افرادی را که مستقیماً از کار کودک، نوجوان یا زن بهره‌مند می‌شوند یا سرپرستی آن‌ها را برعهده دارند، مشمول جریمه‌ی نقدی می‌کند.»

قانون مربوط به بسط قانون‌های کار که به کارخانه‌های بزرگ مربوط می‌شود، به دلیل مجموعه‌ای از استثنائات اسف‌بار و سازش‌های جیونانه با سرمایه‌دارها پسرقتی نسبت به قانون کار محسوب می‌شود.

قانون مقررات کارگاه‌ها، که از سر و روی اجزاء آن فلاکت و درماندگی می‌بارد، در دست مقامات شهرداری و محلی که مسئول اجرای آن بودند، ورق‌پاره‌ای باطل باقی ماند. هنگامی که در سال ۱۸۷۱ پارلمان با سلب این قدرت از آنها، اجرای آن را به بازرسی‌های کارخانه‌ها واگذار کرد، یک‌باره بیش از ۱۰۰،۰۰۰ کارگاه و نیز ۳۰۰ آجرپزی را به حیضی مسئولیت آن‌ها افزود اما تنها هشت دستیار به کارکنان بسیار ناچیز آن اضافه کرد.^{۳۲۱}

بنابراین، آنچه در مورد قانون‌گذاری سال ۱۸۶۷ انگلستان نظر را جلب می‌کند، این است که از یک‌سو، ضرورت تحمیلی بر پارلمان طبقات حاکم سبب می‌شود تا در اصول چنین اقدامات شگفت‌انگیز و گسترده‌ای را علیه زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری بپذیرد و از سوی دیگر، این مقررات را عملاً با تردید، اکراه و سوءنیت به اجرا گذارد.^{*}

هیئت تحقیق سال ۱۸۶۲ همچنین مقررات جدیدی را درباره‌ی صنعت معدن پیشنهاد کرد، {صنعتی که به دلیل انطباق منافع مالک زمین با منافع سرمایه‌دار از تمام صنایع دیگر متمایز است. تضاد منافع این دو برای قانون‌گذاری در کارخانه مطلوب بود و نبود چنین تضادی برای توضیح علت تأخیر و موانعی که در مقابل اجرای قانون‌های مربوط به معادن گذاشته می‌شد کفایت می‌کند.

۳۲۱. کارکنان اداره‌ی بازرسی کارخانه‌ها شامل ۲ بازرس، ۲ دستیار و ۴۱ معاون بود. در سال ۱۸۷۱، ۸ معاون دیگر به آن اضافه شد. مجموع هزینه‌ی اجرای قانون کار در انگلستان، اسکاتلند و ایرلند در سال مالی ۱۸۷۱-۱۸۷۲ فقط بالغ بر ۲۵،۳۴۷ پوند بود که مخارج محاکمات علیه متخلفین از قانون را نیز در بر می‌گرفت.

* این بند که از «در همین حال» {ص ۵۳} شروع و با «این مقررات را عملاً با تردید، اکراه و سوءنیت به اجرا گذارد» پایان می‌یابد، توسط انگلس به ویراست چهارم افزوده شده است. -م.ا

هیئت تحقیق در سال ۱۸۴۰ چنان افشاگری‌های وحشتناک و تکان‌دهنده‌ای کرد و در سراسر اروپا چنان رسوایی به‌بار آورد که پارلمان برای تسکین وجدان خویش قانون مربوط به معادن سال ۱۸۴۲ را تصویب کرد. اما این قانون فقط به ممنوعیت استخدام مخفیانه‌ی کودکان کمتر از ده سال و زنان قناعت کرد.

سپس در سال ۱۸۶۰، قانون بازرسی معادن تصویب شد. به موجب آن معادن باید توسط مقامات دولتی که به ویژه برای این منظور تعیین می‌شوند بازرسی گردند و پسران ۱۰ تا ۱۲ ساله نباید استخدام شوند، مگر این‌که گواهی‌نامه از مدرسه داشته باشند یا برای ساعت معینی به مدرسه بروند. اجرای این قانون به دلیل ناچیز بودن احمقانه‌ی بازرس‌ها، محدودیت اختیارات آنان و علل دیگری که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت، کاملاً روی کاغذ باقی ماند.

یکی از جدیدترین کتاب‌های آبی درباره‌ی معادن با عنوان *گزارشی از کمیته‌ی منتخب درباره‌ی معادن، همراه با... شواهد، ۲۳ ژوئیه‌ی ۱۸۶۶* است. این گزارش اثر یک هیئت پارلمانی منتخب از سوی مجلس عوام است که اجازه‌ی دعوت شهود و تحقیق از آن‌ها را داشته است. این کتاب قطوری است اما خود گزارش فقط ۵ سطر است به این مضمون که هیئت چیزی نمی‌تواند بگوید و از شاهدان بیشتری باید تحقیق کند!

شیوه‌ی تحقیق از شاهدان یادآور بازجویی شاهدان در دادگاه‌های انگلستان است که در آن وکیل می‌کوشد با طرح پرسش‌های وقیحانه، گیج‌کننده و نامنتظره شاهد را بترساند و از پا درآورد و بدین‌سان به پاسخ‌هایی که بدین‌سان بیرون کشیده شده معنایی دلخواه دهد. در این تحقیق، خود اعضای کمیته بازرس هستند و در میان آن‌ها می‌توان هم صاحبان معادن و هم استثمارگران را یافت: شاهدان کارگران معادن و عمدتاً کارگران معادن زغال هستند. کل این نمایش مضحک چنان خصوصیت سرمایه را نشان می‌دهد که نمی‌توان گزیده‌هایی را از این گزارش نقل نکرد. برای درک بهتر، من آن‌ها را تحت عناوینی تقسیم‌بندی کرده‌ام. باید یادآوری کنم که پرسش و پاسخ اجباری آن نیز در کتاب‌های آبی انگلستان شماره‌بندی شده‌اند و شاهدانی که اظهارات آنان در اینجا نقل می‌شود، همگی از کارگران معادن زغال هستند.

۱. **اشتغال پسران ۱۰ ساله و بیشتر در معادن.** در معادن، کار که شامل رفت و آمد اجباری نیز هست، معمولاً ۱۴ یا ۱۵ ساعت و در موارد استثنایی حتی بیشتر ادامه دارد و از ساعت ۳، ۴، ۵ صبح تا ۵ و ۶ در شب طول می‌کشد (شماره‌ی ۶، ۴۵۲، ۸۳). کارگران بزرگسال در دو نوبت، هر کدام ۸ ساعت، کار می‌کنند اما در مورد پسران، برای کم کردن مخارج، چنین نوبت کاری وجود ندارد (شماره‌ی ۸۰، ۲۰۳، ۲۰۴). کار پسران خردسال‌تر عمدتاً باز کردن و بستن دریچه‌های تهویه در بخش‌های مختلف معدن است؛ پسران بزرگ‌تر برای کارهای

سنگین‌تر مانند حمل زغال و غیره استخدام می‌شوند (شماره‌ی ۱۲۲، ۷۳۹، ۷۴۰). آنان این ساعات طولانی را در زیرزمین تا ۱۸ سالگی یا ۲۲ سالگی که به کار واقعی معدنچیان مشغول می‌شوند، ادامه می‌دهند (شماره‌ی ۱۶۱). در حال حاضر با کودکان و نوجوانان بدتر و سخت‌تر از هر دوره‌ای در گذشته رفتار می‌شود (شماره‌ی ۱۶۶۳-۱۶۶۷). معدنچیان تقریباً به اتفاق خواستار تصویب قانونی از سوی پارلمان هستند که اشتغال کودکان زیر ۱۴ سال را در معادن ممنوع اعلام کند. و اکنون آقای هوسی و یویان (که خود صاحب معدن است) می‌پرسد:

«آیا این خواست کارگران کم و بیش به فقر والدین بستگی ندارد؟» - آقای بروس می‌پرسد: «آیا بی‌رحمی نیست که کودکی ۱۲ تا ۱۴ ساله را، با پدری مصدوم، یا بیمار یا مرده و تنها با یک مادر، از کسب درآمد ۱ شیلینگ و ۷ پنی در روز محروم کنیم... آیا باید قانونی عمومی وضع کرد؟... آیا واقعاً می‌خواهید به قانونگذار توصیه کنید که از اشتغال کودکان ۱۲ تا ۱۴ ساله، در شرایطی که خانواده‌های‌شان دارند، جلوگیری کند؟» پاسخ: «بله، تحت هر شرایطی» (شماره‌ی ۱۰۷-۱۱۰). و یوان می‌پرسد: «فرض کنید قانونی تصویب شود که مانع از اشتغال کودکان زیر ۱۴ سال شود. آیا این احتمال وجود ندارد که... خانواده‌های این کودکان در جهات دیگری دنبال کار برای کودکان خود باشند، مثلاً در کارخانه‌ها و غیره؟» - «قاعدتاً خیر» (شماره‌ی ۱۷۴). [یک کارگر: «بستن و باز کردن دریاچه‌ها ساده به نظر می‌رسد. اما بی‌نهایت زجرآور است. بدون در نظر گرفتن جریان هوای دائمی، درست مانند این است که پسر بچه‌ی مسئول این کار در سیاهچالی تاریک باشد.» و یویان بورژوا می‌پرسد: «اگر این پسر بچه چراغ داشته باشد، نمی‌تواند هنگام مراقبت از دریاچه‌ها کتاب بخواند؟» - «اولاً باید شمع بخرد. اما علاوه بر این، اجازه‌ی این کار را به او نمی‌دهند. او را برای این کار آنجا گذاشته‌اند. وظیفه‌ای دارد که باید انجام دهد. من هرگز پسری را ندیده‌ام که آن پایین چیز بخواند.» (شماره‌های ۱۳۹، ۱۴۱-۱۶۰) 55

۲. آموزش. کارگران معدن خواهان تصویب قانون آموزش اجباری برای کودکان خود همانند کارخانه‌ها هستند. آن‌ها می‌گویند که ماده‌ی قانون ۱۸۶۰ که گواهینامه‌ی مدرسه را پیش شرط استخدام پسران ۱۰ تا ۱۲ دانسته، کاملاً خیال باطل است. بازجویی «دردناک» قضات تحقیق سرمایه‌داری درباره‌ی این موضوع کاملاً مسخره است.

(شماره‌ی ۱۱۵) «آیا (این قانون) بیشتر بر ضد کارفرمایان است یا بر ضد والدین؟» - «فکر می‌کنم بر ضد هر دو است.» (شماره‌ی ۱۱۶) «آیا نمی‌توانید بگویید که بیشتر بر ضد این است یا آن؟» - «چه می‌خواهید بگم؟» 56. «آیا هیچ نوع تمایلی از سوی

55. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «کنایه‌ی «آیا برخی از پسرها مراقب دریاچه‌ها هستند؟» - «بله». «آیا کلاً هر بار که دری را باز می‌کنید یا می‌بندید، جریان هوای زیادی می‌آید؟» - «کلاً این‌طور است.» «به نظر کار بسیار ساده‌ای می‌آید؛ اما در واقع کار دشواری است؟» - «آدم در آنجا گویی که در سیاهچال حبس شده.» و یویان بورژوا می‌گوید: «هر گاه پسری چراغی داشته باشد، آیا نمی‌تواند چیز بخواند؟» «چرا، می‌تواند بخواند، اگر برای خود شمع پیدا کند (یعنی اگر برای خود شمع بخرد. م. ا). - فکر می‌کنم اگر موقع خواندن او را ببینند، مقصرش می‌دانند. او را آنجا گذاشته‌اند تا مراقب کارش باشد. او وظیفه‌ای دارد که باید انجام دهد. و در وهله‌ی نخست باید مراقب آن باشد فکر نمی‌کنم در آن پایین به او چنین اجازه‌ای بدهند.» (شماره‌ی ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۰)

56. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «نه، نمی‌توانم به این پرسش پاسخ دهم.»

کارفرمایان به چشم نمی‌خورد که بخواهند ساعات کار را طوری تنظیم کنند که پسر بچه‌ها بتوانند به مدرسه بروند؟» - «نه، هرگز» (شماره‌ی ۲۱۱). [۵۷] «آیا منظور شما این است که کارگران معادن عموماً وضعیت آموزشی خود را بهبود می‌بخشند؟» [۵۸] - «معمولاً بدتر می‌شوند؛ بهتر نمی‌شوند. عادات زشتی کسب می‌کنند؛ به مشروب‌خواری و قمار و نظایر آن روی می‌آورند و به کلی سقوط می‌کنند» (شماره‌ی ۴۵۴). [۵۹] «چرا بچه‌ها را به مدارس شبانه نمی‌فرستند؟» [۵۹] «در بیشتر این مناطق زغال‌سنگ‌دار مدرسه‌ی شبانه وجود ندارد. [۶۰] اما اصل ماجرا این است که بچه‌ها چنان در نتیجه‌ی کار طاقت‌فرسا از تاب و توان می‌افتند که [چشمانشان از فرط خستگی بسته می‌شود. [۶۱] بورژوازی ما چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «پس شما مخالف آموزش هستید؟» - «ابتداً به هیچ‌وجه، اما» و غیره (شماره‌ی ۴۴۳). [۶۲] «اما آیا کارفرمایان معدن بنا به قانون سال ۱۸۶۰ موظف نیستند که گواهینامه‌ی مدرسه را هنگام استخدام بچه‌های ۱۰ تا ۱۲ ساله بخواهند؟» [۶۲] - «بنا به قانون مؤظفند؛ اما نمی‌دانم که کارفرمایان این کار را بکنند.» (شماره‌ی ۴۴۴) «پس به عقیده‌ی شما این ماده‌ی قانون که باید گواهینامه را خواست، به‌طور عمومی در معادن زغال اجرا نمی‌شود؟» - «نه، اصلاً اجرا نمی‌شود.» (شماره‌ی ۷۱۷) «آیا معدنچی‌ها به این موضوع (آموزش) علاقه‌ی زیادی نشان می‌دهند؟» - «بیشتر آن‌ها به این موضوع علاقه دارند.» (شماره‌ی ۷۱۸) «آیا کارگران برای اجرای این قانون شور و حرارت به‌خرج می‌دهند؟» - «بله، بیشتر آن‌ها.» (شماره‌ی ۷۲۰) [۶۳] «پس چرا این ماده‌ی قانونی اجرا نمی‌شود؟» [۶۳] - «بسیاری از کارگران مایلند به استخدام پسران‌شان بدون گواهی‌نامه‌ی مدرسه اعتراض کنند اما ممکن است به این دلیل نشان شوند.» (شماره‌ی ۷۲۱) «از سوی چه کسی نشان بشوند؟» - «از سوی ریسی که آن‌ها را استخدام کرده.» (شماره‌ی ۷۲۲) «آیا شما عقیده دارید که کارفرمایان از آدمی که از قانون اطاعت می‌کند ایراد می‌گیرند...؟» - «بله، معتقدم ایراد می‌گیرند.» (شماره‌ی ۷۲۳) [۶۴] «چرا کارگران به استخدام پسر بچه‌ها اعتراض نمی‌کنند؟» [۶۴] - «کارگران نیستند که انتخاب می‌کنند.» [۶۵] (شماره‌ی ۱۶۳۴) «آیا خواستار دخالت پارلمان شده‌اید؟» - «فکر می‌کنم اگر قرار باشد اقدام مؤثری برای آموزش کودکان کارگران معدن صورت بگیرد، این است که اجرای قانون پارلمان اجباری شود.» (شماره‌ی ۱۶۳۶) «آیا اعتقاد دارید که این اجبار فقط باید در مورد کارگران معدن انجام شود یا تمامی کارگران بریتانیای کبیر را شامل شود؟» - «من اینجا آمده‌ام تا به نمایندگی از کارگران معدن صحبت کنم.» (شماره‌ی ۱۶۳۸) «شما چرا کودکان کارگران معدن را از بقیه جدا می‌کنید؟» - «چون فکر می‌کنم آن‌ها

57. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «نه، هرگز ساعت کار را برای این منظور کم نکرده‌اند.» (شماره‌ی ۱۲۷).

58. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: آیا شما نمونه‌هایی از کارگرانی دارید که از زمانی که شروع به کار کرده‌اند، به نحو چشمگیری آموزش خود را بهتر کرده باشند یا برعکس پسرفت می‌کنند و امتیازاتی را که ممکن است به دست آورده باشند از دست می‌دهند؟»

59. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «آیا هیچ تلاشی از این دست نمی‌کنند که» (برای دیدن آموزش) «مثلاً به مدارس شبانه بروند؟»

60. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «در تک و توک معادن زغال مدارس شبانه برگزار می‌شود، و شاید در این معادن چندتایی هم به این مدارس بروند؛»

61. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «رفتن‌شان به آن مدارس بیهوده است.» (شماره‌ی ۵۴۵)

62. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «اما آیا آن‌ها» (کارفرمایان) «موظف نیستند که آن» (گواهی‌نامه مدرسه) «را بخواهند؟»

63. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «آیا فکر می‌کنید در این کشور قانونی که تصویب می‌شود، بدون کمک مردم برای اجرای آن می‌تواند به‌واقع انجام شود؟»

64. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «آیا هرگز شنیده‌اید هیچ کارگری به استخدام پسر بچه‌ای ۱۰ تا ۱۲ ساله که نمی‌تواند بنویسد یا بخواند اعتراض کرده باشد؟»

65. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «جایی برای ابراز نظر وجود ندارد.»

استثنایی بر قاعده هستند.» (شماره‌ی ۱۶۳۹) «از چه لحاظ؟» - «از لحاظ جسمانی.» (شماره‌ی ۱۶۴۰) «چرا باید آموزش برای آن‌ها ارزشمندتر از فرزندان طبقات دیگر باشد؟» - «من نمی‌دانم ارزشمندتر است یا نه؛ اما پسرهایی که در آن‌جا مشغول کار هستند، شانس کمی دارند که به علت کار زیاد از حدی که در معادن می‌کنند آموزش ببینند، خواه در مدارس روزانه خواه یکشنبه‌ها.» (شماره‌ی ۱۶۴۴) «آیا موافقت می‌کنید که به این گونه مسائل نمی‌توان به‌طور مطلق پرداخت؟» (شماره‌ی ۱۶۴۶) «آیا در این مناطق تعداد مدارس کافی است؟» - «نه.» (شماره‌ی ۱۶۴۷) «اگر دولت بخواهد تمامی کودکان به مدرسه بروند، آیا مدارس موجود برای این کودکان کفایت می‌کنند؟» - «نه؛ اما فکر می‌کنم اگر اوضاع و احوال مساعد شود، مدارس به وجود خواهند آمد.»^{۶۶} «بیشتر بچه‌ها نمی‌توانند... بیشتر کارگرها هم خودشان نمی‌توانند بخوانند و بنویسند.» (شماره‌ی ۷۰۵، ۷۲۵)

۶۶. افزوده به متن انگلیسی: «فکر می‌کنم برخی از آن‌ها» (پسرها) «نمی‌توانند بخوانند و بنویسند»

۳. **اشتغال زنان.** از سال ۱۸۴۲ زنان در زیرزمین کار نمی‌کنند اما در روی زمین به کار بارگیری زغال و غیره، کشیدن بشکه‌ها به سمت کانال‌ها و واگن‌های قطار، جدا کردن زغال‌ها و غیره مشغول هستند. در سه یا چهار سال گذشته تعداد آن‌ها به نحو چشمگیری رو به افزایش بوده است (شماره‌ی ۱۷۲۷). اغلب آنان همسران، دختران و بیوه‌های کارگران معدن هستند و دامنه‌ی سنی آن‌ها از ۱۲ تا ۵۰ یا ۶۰ سالگی است (شماره‌ی ۶۴۷، ۱۷۷۹، ۱۸۸۱).

(شماره‌ی ۶۴۸) «کارگران معدن نسبت به استخدام زنان چه فکری می‌کنند؟» - «فکر می‌کنم عموماً آن‌ها را محکوم می‌کنند.» (شماره‌ی ۶۴۹) «چرا؟» - «فکر می‌کنم این کار را برای زنان حقارت‌بار می‌دانند.» «... آنان نوعی لباس مردانه تن می‌کنند. در بسیاری موارد هر گونه شرم و حیایی زایل می‌شود. بعضی از زن‌ها سیگار می‌کشند. کار به همان اندازه‌ی پایین کثیف است. میان آن‌ها زنان متاهل زیادی هستند که نمی‌توانند وظایف خانوادگی‌شان را انجام دهند.»^{۶۷} (شماره‌های ۶۵۱ به بعد) (شماره‌ی ۷۰۹) «آیا فکر می‌کنید که آن بیوه‌ها می‌توانستند جای دیگری با همین مزد کار به دست آورند؟» (هفته‌ای ۸ تا ۱۰ شیلینگ) - «من چیزی در این مورد نمی‌توانم بگویم.» (شماره‌ی ۷۱۰) «با این همه، شما حاضرید که با این اقدامات آن‌ها را از این وسیله‌ی معاش محروم کنید؟» (ای آدم سنگدل!) - «بله، حاضرم.» (شماره‌ی ۱۷۱۵) «چرا این احساس را دارید؟» - «ما کارگران معدن به قدری به جنس لطیف احترام می‌گذاریم که نمی‌خواهیم آنان را محکوم به کار کردن

۶۷. ج. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «لباس خاصی می‌پوشند؟» - «بله. لباس‌شان مردانه است و به اعتقاد من در برخی موارد هر گونه شرم و حیایی را زایل می‌کند.» «آیا زنان سیگار می‌کشند؟» - «برخی می‌کشند.» «و فکر می‌کنم که کارشان بسیار کثیف است؟» - «خیلی کثیف است.» «چرک و سیاه می‌شوند؟» - «به همان اندازه‌ی کسانی که داخل معدن کار می‌کنند سیاه می‌شوند. به اعتقاد من زنی که بچه دارد (و بسیاری از آن‌ها بچه دارند) نمی‌توانند وظایف بچه‌داری خود را انجام دهند»

در معدن زغال ببینیم...⁶⁸ این کار همیشه خیلی سخت است؛ بسیاری از این دخترها روزانه ۱۰ تن زغال بلند می‌کنند. (شماره‌ی ۱۷۳۲) «آیا فکر می‌کنید زنان شاغل در معادن از زنانی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند، کمتر اخلاقی هستند؟» — «درصد زنان بد در معادن بسیار بیش‌تر از دختران شاغل در کارخانه‌ها است.» (شماره‌ی ۱۷۳۳) «شما از وضعیت اخلاقی در کارخانه‌ها نیز راضی نیستید؟» — «خیر.» (شماره ۱۷۳۴) «آیا می‌خواهید اشتغال زنان نیز در کارخانه‌ها ممنوع اعلام شود؟» — «خیر، من چنین چیزی نمی‌خواهم.» (شماره‌ی ۱۷۳۵) «چرا نه؟» — «کار در کارخانه‌ها برای زنان شرافتمندانه‌تر و مناسب‌تر است.» (شماره ۱۷۳۶) «با این همه عقیده دارید که برای اخلاق آن‌ها زیانبار است؟» — «نه به اندازه‌ی کار در معادن؛ علاوه بر این فقط به دلیل اخلاقی نگفتم بلکه به دلیل جسمانی و اجتماعی هم هست. تحقیری که از لحاظ اجتماعی بر دختران اعمال می‌شود بی‌نهایت نفرت‌انگیز است. وقتی⁶⁹ همسر معدنچی‌ها می‌شوند، شوهران آن‌ها از این حقارت عمیقاً رنج می‌برند و این امر سبب می‌شود تا خانه را ترک کنند و به مشروب‌خوری روی آورند.» (شماره‌ی ۱۷۳۷) «اما مگر همین موضوع برای زنان شاغل که در کارگاه‌های آهنگری کار می‌کنند صادق نیست؟»⁷⁰ — «من از رشته‌های دیگر نمی‌توانم صحبت کنم.» (شماره ۱۷۴۰) «مگر تفاوتی میان زنان شاغل در کارگاه‌های آهنگری و زنان شاغل در معادن وجود دارد؟» — «من در این مورد تحقیقی نکرده‌ام.» (شماره‌ی ۱۷۴۱) «آیا می‌توان میان این طبقه و طبقه‌ی دیگر تفاوتی قایل شد؟» — «من با یقین نمی‌توانم چیزی درباره‌ی این موضوع بگویم اما در نتیجه‌ی بازدید خانه به خانه، به این وضعیت دلخراش در منطقه‌مان پی برده‌ام...» (شماره‌ی ۱۷۵۰) «آیا در هر موردی که اشتغال زنان حقارت‌بار باشد، [تعمایل ندارید که آن را از بین ببرید؟]»⁷¹ «چرا... بهترین احساسات کودکان فقط از تربیت مادر سرچشمه می‌گیرد.»⁷² (شماره‌ی ۱۷۵۱) «آیا همین وضع درباره‌ی زنان شاغل در کار کشاورزی صادق نیست؟» — «بله، اما کار کشاورزی فقط برای دو فصل است ولی در معادن هر چهار فصل را کار می‌کنند... شبانه‌روز کار می‌کنند، رطوبت در پوست‌شان نفوذ می‌کند، جسم‌شان تحلیل می‌رود و سلامتی‌شان نابود می‌شود.» (شماره‌ی ۱۷۵۳) «شاید شما درباره‌ی این موضوع (یعنی استخدام زنان - م.ا) به‌طور کلی تحقیق نکرده باشید؟» — «من هنگام بررسی این موضوع کاملاً دقت داشته‌ام و قاطعانه می‌گویم چیزی مشابه با اثرات ناشی از استخدام زنان در معادن ندیده‌ام» (شماره‌های ۱۷۹۳، ۱۷۹۴، ۱۸۰۸) — «این کار مردهاست... مردان قوی.» — «بهترین طبقه‌ی معدنچیان که می‌خواهند خود را

68. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «احساس عمومی در منطقه... نسبت به اشتغال زنان چیست؟» — «احساس عمومی این است که این امر حقارت‌بار است و ما به‌عنوان معدنچی آرزو داریم که به جنس مؤنث احترام زیادی گذاشته شود، نه این که آن‌ها را در حین کار کردن در معادن زغال ببینیم...»

69. م. فا: افزوده به متن انگلیسی: این ۴۰۰ یا ۵۰۰ دختر

70. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «اگر کار زنان را در معادن متوقف کنیم، آیا مجبور نخواهیم بود که مانع از اشتغال آنان در کارگاه‌های آهنگری بشویم؟»

71. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «دخالت خواهید کرد؟»
72. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «من فکر می‌کنم به این طریق توهین‌آمیز خواهد شد؛ بهترین احساسات مردان انگلیسی از آموزش و تربیت مادر ناشی بوده است...»

ارتقاء بدهند و انسان شوند، به جای این که مورد تأیید همسران خویش قرار گیرند، توسط آن‌ها به پستی سوق داده می‌شوند.»⁷³

73. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «آیا احساسات شما درباره‌ی این موضوع احساسات قشر بهتری از معدنچیان نیست که مایلند خود را ارتقا دهند و شخصیت انسانی‌تر بیابند، اما به جای حمایت زنان خود توسط آنان از پا در می‌آیند؟» - «بله همین طور است.»

پس از این که آقایان بورژوا چپ و راست پرسش‌های جورواجور طرح کردند، سرانجام راز «همدردی» شان با بیوه‌زنان، خانواده‌های تهیدست و نظایر آن آشکار شد. «صاحب معدن زغال عالی‌جنابانی را برای کار نظارت منصوب می‌کند و سیاست آقایان این است که برای جلب نظر توسط ارباب، تا جایی که بتوانند می‌کوشند به صرفه‌جویانه‌ترین شکل عمل کنند: دختران را با مزدی از یک تا یک شیلینگ و ۶ پنی در روز استخدام می‌کنند، آن هم برای کاری که مردان با مزد ۲ شیلینگ و ۶ پنی در روز باید انجام دهند» (شماره‌ی ۱۸۱۶).

۴. هیئت تحقیق پزشکی قانونی.

(شماره‌ی ۳۶۰) «در ارتباط با تحقیقات پزشکی قانونی در ناحیه‌ی شما، آیا کارگران از این رویه‌های تحقیقاتی هنگام وقوع سانحه راضی هستند؟» - «نه؛ راضی نیستند.» (شماره‌های ۳۶۱-۳۷۵) «و چرا؟» - «اساساً به این دلیل که آدم‌هایی که برای این هیئت انتخاب می‌شوند، مطلقاً چیزی درباره‌ی معادن و مسائل آن نمی‌دانند. [آنان هرگز به کارگران به‌عنوان شاهد رجوع نمی‌کنند. به‌طور کلی، معازده‌داران را که تحت تأثیر مالکان معدن هستند - و در ضمن مشتریانشان هستند - برای شهادت فرا می‌خوانند. اعضای هیئت به هیچ‌وجه از اصطلاحات فنی سر در نمی‌آورند. ما درخواست می‌کنیم بخشی از اعضای تحقیق معدنچی باشند. به‌طور میانگین رأی صادره با اظهارات شهود در تضاد است.»⁷⁴ (شماره‌ی ۳۷۸) «آیا هیئت تحقیق نباید بی‌طرف باشد؟» - «بله، باید باشد.» (شماره‌ی ۳۷۹) «آیا کارگران بی‌طرف خواهند بود؟» - «دلیلی نمی‌بینم که کارگران بی‌طرف نباشند. آنان با شناخت قضاوت می‌کنند.» (شماره‌ی ۳۸۰) «اما آیا این گرایش در کارگران نیست که به نفع کارگران قضاوت‌های غیرعادلانه کنند؟» - «نه، چنین چیزی فکر نمی‌کنم.»⁷⁵

74. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «آیا این هیئت‌ها کارگران را نزد خود فرا نخوانده‌اند؟» - «معمولاً معازده‌داران اطراف - که به دلیل اوضاع و احوال‌شان گاهی مستعد آن هستند که تحت‌تأثیر صاحب‌کاران خود... صاحبان معادن قرار بگیرند فراخوانده می‌شوند. اعضای هیئت معمولاً نامطلع هستند و به زحمت می‌توانند حرف شهودی را که فرا خوانده شده‌اند و نیز اصطلاحاتی را که به کار گرفته می‌شود و نظایر آن را بفهمند.» «آیا هیئت تحقیق از کسانی تشکیل می‌شود که در معدن کار می‌کرده‌اند؟» - «بله، تاحدی... آن‌ها» (کارگران) «فکر می‌کنند که حکم هیئت تحقیق معمولاً با شواهدی که ارائه می‌شود خوانایی ندارد.»

75. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «یکی از اهداف مهم تشکیل هیئت بی‌طرفی آن بوده است، آیا چنین است؟» - «بله، فکر می‌کنم باید چنین باشد.» «آیا شما فکر می‌کنید اگر اعضای هیئت‌ها عمدتاً از کارگران تشکیل شود، بی‌طرف خواهند بود؟» - «دلیلی نمی‌بینم که کارگران جانبدارانه عمل کنند. آن‌ها ضرورتاً شناخت بهتری از عملیات معدن دارند.» «شما فکر نمی‌کنید که گرایش در کارگران وجود دارد که احکامی کاملاً ناعادلانه صادر کنند؟» - «نه، فکر نمی‌کنم.»

۵. وزن و اندازه‌های تقلبی. خواست کارگران این است که به جای ۱۵ روز، هر هفته یک بار مزدشان پرداخت شود. می‌خواهند سطل‌های زغال برحسب وزن اندازه‌گیری شوند، نه بر حسب حجم مکعب؛ هم‌چنین می‌خواهند در مقابل وزن‌های تقلبی و غیره از آنان حمایت شود...

(شماره‌ی ۱۰۷۱) «اگر وزن سطل‌ها به دروغ افزایش پیدا کنند، آیا کارگری می‌تواند کار را با دادن اطلاع قبلی ۱۴ روزه ترک کند؟» - «اما اگر به مکان دیگری هم برود، باز همین وضعیت در آنجا در انتظار اوست.» (شماره‌ی ۱۰۷۲) «اما آیا او می‌تواند این محل را که مرتکب بی‌عدالتی شده ترک کند؟» - «بی‌عدالتی همه‌جا حاکم است.»⁷⁶ (شماره ۱۰۷۳) «اما مگر کارگران نمی‌توانند محل کار خود را با دادن اطلاع قبلی ۱۴ روزه ترک کنند؟» - «بله، می‌توانند.» این هم از این!

76. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «این وضعیت عمومی است؛ هر جا برود، مجبور است تسلیم شود.»

۶. **بازرسی معادن.** تلفات ناشی از انفجار گاز تنها چیزی نیست که کارگران از آن رنج می‌برند.

(شماره ۲۳۴ و پس از آن). «ما همچنین از تهویه‌ی بد معادن زغال شکایت داریم که به قدری بد است که کارگران به زحمت می‌توانند نفس بکشند و پس از مدتی قدرت انجام هر نوع کاری را از دست می‌دهند؛ مثلاً، در آن بخش از معدن که کار می‌کنم، هوای متعفن سبب شده تعدادی از کارگران هفته‌ها در بستر بیماری باشند. عموماً در راهروهای اصلی هوای کافی هست اما مشکل این جاست که هوا در محل‌هایی که ما کار می‌کنیم جریان نمی‌یابد.» «اگر کسی نزد بازرس از بدی هوا شکایت کند، بیرونش می‌کنند. "نشان‌دار" می‌شود و علاوه بر این کاری پیدا نمی‌کند. قانون بازرسی معادن در سال ۱۸۶۰ ورق پاره‌ای بیش نیست. بازرسان که تعدادشان بسیار اندک است، شاید هر هفت سال یک بار از معادن بازرسی رسمی کنند. بازرس ما آدم کاملاً ناتوانی است؛ او در سن ۷۰ سالگی مسئولیت بیش از ۱۳۰ معدن زغال را بر عهده دارد. علاوه بر عده‌ی بیشتری بازرس به کمک بازرس‌های زیادتری نیاز داریم.»⁷⁷ (شماره‌ی ۲۸۰) «آیا فکر می‌کنید دولت باید ارتشی از بازرس‌ها تشکیل دهد تا تمام خواست‌های شما را انجام دهند، بدون آن‌که اطلاعاتی از کارگران دریافت کند؟» - «غیرممکن است اما آن‌ها باید بیایند و اطلاعات را مستقیماً از داخل معدن دریافت کنند.»⁷⁸ (شماره‌ی ۲۸۵) «آیا فکر نمی‌کنید که وجود بازرس‌هایی که معادن را به طور مرتب بازرسی کنند، سبب می‌شود که مسئولیت (!) تأمین تهویه و غیره از صاحبان معادن به مقامات دولتی انتقال یابد؟» - «ابدأ نه؛ وظیفه‌ی آن‌ها باید این باشد که آن‌ها را وادار به اجرای قانون موجود کنند.» (شماره ۲۹۴) «آیا منظورتان از کمک بازرس‌ها افرادی است که حقوق کمتری می‌گیرند و در رده‌ی پست‌تر از بازرس‌های کنونی هستند؟» - «من به هیچ وجه آرزو نمی‌کنم که آن‌ها در رده‌ی پست‌تری باشند اگر بتوانید آن‌ها را در رده‌ی بالاتری قرار دهید.»⁷⁹ (شماره‌ی ۲۹۵) «آیا شما فقط بازرس بیشتری

77. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «چرا به بازرس‌ها رجوع نمی‌کنید؟» - «حقیقت را بگم بسیاری از کارگران می‌ترسند؛ مواردی بوده که کارگرانی قربانی شده و کار خود را از دست داده‌اند چون به بازرس رجوع کرده‌اند» «چرا؟ چون شکایت کرده‌اند اسمش سر زبان‌ها می‌رود؟» - «بله.» «و نمی‌توانند در معدن دیگری کار پیدا کنند؟» - «بله.» «آیا فکر می‌کنید معادن مجاور شما طبق مواد قانون کار به اندازه‌ی کافی تحت بازرسی قرار دارند؟» - «نه؛ ابدأ بازرسی نمی‌شوند. بازرسی فقط یک بار به معدن سر زده بود و الان هفت سال از آن زمان می‌گذرد. در منطقه‌ای که من کار می‌کنم بازرس به تعداد کافی نیست. ما یک بازرس پیر داریم که هفتاد سال بیشتر دارد و می‌باید ۱۳۰ معدن را بررسی کند.» «آیا مایلید دستیاران بازرس داشته باشید؟» - «بله.»

78. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «نه؛ من فکر می‌کنم که این امر تقریباً محال است.» - «آیا مطلوب‌تر می‌دانید بازرس‌ها زود به زود بیایند؟» - «بله، بدون این‌که دنبال‌شان بفرستند.»

79. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «من آن‌ها را پایین‌تر نمی‌دانم، مگر این که شما این‌طور بدانید.»

می‌خواهید یا طبقه پایین‌تری از بازرس‌ها را می‌خواهید؟» - «ما به افرادی نیاز داریم که به معادن سر بزنند؛ کسانی که ترسی از جان خود نداشته باشند.» (شماره‌ی ۲۹۷) «اگر شما به خواست خودتان یعنی بازرس‌هایی بارده‌ی پایین‌تر برسید، فکر نمی‌کنید این خطر وجود داشته باشد که آن‌ها نیز فاقد مهارت باشند؟» - «نه، این بر عهده‌ی دولت است که افراد شایسته‌ای را برای این مقام منصوب کند.»

سرانجام این نوع بررسی حتی برای رییس هیئت تحقیق تحمل‌ناپذیر شد و گفتگو را به این‌گونه قطع کرد:

«شما افراد کاردانی را می‌خواهید که تمام سوراخ و سنبه‌های معدن را جستجو کنند، به داخل معدن و سالن‌هایش بروند. با حقایق آشنا شوند... آنان به بازرس اصلی گزارش خواهند کرد و سپس او این شناخت علمی خود را بر داده‌هایی استوار کند که آنان بیان کرده‌اند؟» (شماره‌ی ۵۳۱) «اگر قرار باشد که تمام معادن قدیمی به تهویه مجهز شوند، هزینه‌ی زیادی لازم نخواهد بود؟» - «بله، شاید هزینه بالا رود، اما زندگی آدم‌ها حفظ می‌شود.»

یک معدنچی به بخش ۱۷ قانون سال ۱۸۶۰ اعتراض می‌کند؛ او می‌گوید:

«در حال حاضر، اگر بازرس معادن متوجه شود که بخشی از معدن مناسب استخراج نیست، باید به صاحب معدن و وزارت کشور اطلاع دهد. پس از این اقدام، به صاحب معدن ۲۰ روز وقت داده می‌شود تا موضوع را حل و فصل کند؛ در پایان ۲۰ روز او قدرت دارد که از هر نوع تغییری در معدن خودداری کند؛ اما صاحب معدن پس از آن نامه‌ای به وزارت کشور می‌نویسد و در همان حال ۵ مهندس را پیشنهاد می‌کند، و [وزارت کشور داوران را انتخاب می‌کند. ما اعتقاد داریم که در این مورد صاحب معدن عملاً داوران خودش را انتخاب می‌کند.]⁸⁰»

(شماره ۵۸۶) بازرس بورژوا که خود صاحب معدن است می‌گوید:

«اما این اعتراض فقط بر مبنای حدس و گمان است.» (شماره‌ی ۵۸۸) «آیا به این ترتیب، به صداقت مهندسان معدن کم بها نمی‌دهید؟» - «من می‌گویم که این وضع نامنصفانه و ناعادلانه است.» (شماره‌ی ۵۸۹) «آیا مهندسان معدن دارای نوعی شخصیت اجتماعی نیستند و آیا فکر نمی‌کنید که شخصیت آن‌ها بالاتر از آن است که چنین تصمیمات مغرضانه‌ای بگیرند که شما از آن‌ها می‌ترسید؟» - «مایل نیستم به سوالاتی از این دست که به خصوصیت شخصی مردم مربوط می‌شود پاسخ دهم.

80. م. فا: در متن اصلی انگلیسی سند چنین نوشته شده: «وزارت کشور یک نفر را از میان این ۵ مهندس، فکر می‌کنم به‌عنوان داور، یا از میان آن‌ها چند نفر را به‌عنوان داور انتخاب می‌کند؛ اکنون ما فکر می‌کنیم که در این مورد صاحب معدن عملاً داور خود را انتخاب می‌کند.»

اعتقاد دارم که در واقع آن‌ها در بسیاری موارد بسیار مغرضانه عمل کرده‌اند و زمانی که جان انسان‌ها مطرح است، چنین قدرتی نباید در دست آنان باشد.»

همان بورژوا چنان بی‌شرم بود که این سؤال را مطرح کرد:

«آیا فکر نمی‌کنید که صاحب معدن نیز از انفجار خسارت می‌بیند؟»

و سرانجام (شماره‌ی ۱۰۴۲):

«آیا شما کارگران لانکشایر می‌توانید از منافع خود بدون گرفتن کمکی از دولت دفاع کنید؟» - «نه».

در سال ۱۸۶۵، ۳،۲۱۷ معدن زغال در بریتانیای کبیر و... دوازده بازرس وجود داشت. یک صاحب معدن یورکشایر خود محاسبه کرده است (تایمز، ۲۶ ژانویه‌ی ۱۸۶۷) که صرف‌نظر از وظایف صرفاً اداری که کل وقت بازرس‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، آن‌ها فقط هر ده سال یک‌بار می‌توانند از هر معدن بازدید کنند. تعجبی ندارد که سوانح معادن در سال‌های گذشته (به‌ویژه در سال‌های ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۷)، چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ دامنه (گاهی با ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر تلفات)، به تدریج افزایش یافته است. این‌ها زیبایی‌های تولید سرمایه‌داری «آزاد» است!*

{قانون مصوب سال ۱۸۷۲ هر قدر هم که ناقص است، نخستین قانونی است که ساعات کار کودکان شاغل در معادن را تنظیم می‌کند و استثمارگران و صاحبان را تا حد معینی در برابر این به اصطلاح حوادث مسئول کرده است.

هیئت سلطنتی که در سال ۱۸۶۷ برای تحقیق درباره‌ی کار کودکان، نوجوانان و زنان در کشاورزی منصوب شده بود، گزارش‌های بسیار مهمی انتشار داده است. تلاش‌های فراوانی شده تا اصول قانون‌های کار به شکلی تعدیل شده، در کشاورزی اعمال گردد، اما تاکنون این تلاش‌ها به تمامی شکست خورده‌اند. اما در اینجا علاقه‌مندم توجه را به این موضوع جلب کنم که گرایش مقاومت‌ناپذیری برای کار بست عام این اصول وجود دارد.*

اگر بسط عمومی قانون‌های کارخانه به تمامی رشته‌ها با هدف مراقبت از ذهن و جسم طبقه‌ی کارگر اجتناب‌ناپذیر شده است، از سوی دیگر، همان‌طور که خاطر نشان کردیم،

* بندهای بالا که از «صنعتی که به دلیل...» (ص ۵۳۱) شروع می‌شود و با «این‌ها زیبایی‌های تولید سرمایه‌داری «آزاد»

است» پایان می‌یابد، توسط انگلس در ویراست چهارم از زیرنویس به متن اصلی آورده شده‌اند. - م. ا.

† دو بند بالا را انگلس به ویراست چهارم کتاب افزود و جایگزین جمله‌ی زیر کرد: «سرانجام پروفیسور فالوایت

پیشنهادات مشابهی را برای کارگران کشاورزی در مجلس عوام (۱۸۶۷) مطرح کرد» - م. ا.

همین امر موجب تسریع استحاله‌ی عمومی بی‌شمار صنایع خرد منفرد به چند صنعت ترکیب‌شده در مقیاسی کلان می‌شود؛ بنابراین، تمرکز سرمایه و سلطه‌ی انحصاری نظام کارخانه‌ای را شدت می‌بخشد. هم‌شکل‌های قدیمی و گذرای را نابود می‌کند که در پس آن سلطه‌ی سرمایه هنوز تا حدی پنهان است، و سلطه‌ای را جایگزین می‌کند که مستقیم و آشکار است. اما همین امر نیز سبب تعمیم مبارزه‌ی مستقیم با سلطه‌ی آن می‌شود. در حالی که این روند در هر کارگاه منفرد یکنواختی، نظم و ترتیب و صرفه‌جویی را تحمیل می‌کند، محدودیت و نظم کار روزانه با شتاب عظیمی که به بهبود فنی می‌دهد موجب افزایش هرج و مرج و آمادگی برای وقوع فاجعه در کل تولید سرمایه‌داری، تشدید کار و رقابت ماشین با کارگر می‌شود. با نابودی صنایع خرد و کارخانگی، آخرین پناه امید یعنی «جمعیت مازاد بر نیاز» از بین می‌رود و از این رهگذر آنچه که پیش‌تر سوپاپ اطمینان برای کل سازوکار اجتماعی شمرده می‌شد از میان می‌رود. این قانون‌ها با تکامل و پخته کردن شرایط مادی و ترکیب اجتماعی فرایند تولید، تضادها و تناقضات شکل سرمایه‌دارانه‌ی آن روند را نیز کامل و پخته می‌کند و در نتیجه هم عناصر شکل‌گیری جامعه‌ای جدید و هم نیروهایی را که گرایش به واژگونی جامعه‌ی کهنه دارند رسیده و پخته می‌گرداند.^{۳۲۲}

۳۲۲. رابرت اوئن، پدر کارخانه‌ها و فروشگاه‌های تعاونی، چنان‌که پیش از این متذکر شدیم، به هیچ وجه در پندارهای پیروان خود درباره‌ی میزان کارآیی این عوامل منفرد دگرگونی شریک نیست؛ او نه تنها عملاً نظام کارخانه‌ای را نقطه‌ی آغاز تلاش‌های خود قرار داد بلکه از لحاظ نظری نیز نظام یادشده را نقطه‌ی آغاز انقلاب اجتماعی تلقی می‌کرد. آقای ویسپرینگ، استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه لید، گویا از این مطلب اخیر کشف و شهودی دارد که در کتاب خود با عنوان *Handboek van Praktische Staatshuishoudkunde*، ۱۸۶۰-۱۸۶۲ با طرح مطالب بی‌روح اقتصاد عامیانه به شکل خاص خود، با شور و علاقه از پیشه‌وری در برابر صنعت بزرگ دفاع می‌کند. [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] «توده‌ی درهم و برهمی از قانون‌های متضاد» (ص ۴۱۴) که قانونگذار انگلیسی از رهگذر قانون‌های متضادی چون قانون کار، قانون بسط قانون‌های کار و قانون کارگاه‌ها به وجود آورده بود سرانجام تحمل ناپذیر شد و از این‌رو در قانونی به نام قانون کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مصوب سال ۱۸۷۸ تمامی قانون‌های مربوط به این مسائل را یک‌جا بدون گردید. البته در این جا امکان نقد مفصل از مجموعه‌ی قانون‌های صنعتی انگلستان که اکنون اجرامی شود ممکن نیست. موارد زیر باید کافی باشند. شمول این قانون عبارت است از:

۱. کارخانه‌های نساجی. در این مورد همه چیز تقریباً مانند گذشته باقی مانده است: کودکان بیش از ۱۰ سال ممکن است روزانه ۵½ ساعت یا ۶ ساعت، در صورت تعطیلی روز شنبه، کار کنند. نوجوانان و زنان ۱۰ ساعت در ۵ روز هفته و در نهایت ۶½ ساعت در روز شنبه.
۲. کارخانه‌های غیرنساجی. در این مورد مقررات بیش از گذشته به آنچه در شماره‌ی یک آمده، نزدیک می‌شود ولی هنوز استثنائاتی به نفع سرمایه‌دارها باقی است که در موارد معینی می‌توانند با اجازه‌ی مخصوص وزارت کشور بسط یابند.

۳. کارگاه‌ها. تقریباً مانند قانون گذشته تعریف شده است. در آن کارگاه‌هایی که کودکان، نوجوانان و زنان به کار گماشته می‌شوند تقریباً وضع مانند کارخانه‌های غیرنساجی است ولی در موارد خاص مقررات سفت و سخت گرفته

۱۰. صنعت بزرگ و کشاورزی

انقلابی که صنعت بزرگ در کشاورزی و مناسبات اجتماعی عاملان تولید کشاورزی پدید آورد، بعداً بررسی خواهد شد. در اینجا صرفاً می‌خواهیم پیشاپیش به برخی نتایج اشارات کوتاهی بکنیم. اگر استفاده از ماشین‌آلات در کشاورزی به‌طور عمده از تأثیرات جسمانی که بر کارگر کارخانه می‌گذارد مبراست،^{۳۳} اثرات آن در این زمینه که کارگران را «مازاد بر نیاز» می‌کند شدید است و چنان‌که بعداً به‌طور مفصل خواهیم دید، با مقاومت کمتری روبرو شده است. مثلاً، در کنت‌نشین‌های کمبریج‌شایر و سوفولک، مساحت زمین‌های زیر کشت طی بیست سال گذشته^{۳۴} گسترش زیادی داشته، در حالی که در همان دوره از جمعیت روستایی نه تنها به‌طور نسبی بلکه به‌طور مطلق کاسته شده است. اکنون در ایالات متحده آمریکا ماشین‌آلات کشاورزی فقط به‌طور بالقوه جایگزین کارگران می‌شوند، یعنی ماشین‌هایی که این امکان را به تولیدکننده می‌دهند تا مساحت بزرگ‌تری را زیر کشت ببرد اما کارگرانی را که مشغول کار کشاورزی هستند به واقع بیکار نمی‌کنند.^{۳۵} تعداد افرادی که در انگلستان و ولز در سال ۱۸۶۱ به ساختن ماشین‌آلات کشاورزی اشتغال داشتند ۱۰۳۴ نفر بود، در حالی که تعداد کارگران کشاورزی شاغل در ساختن ماشین‌بخار و ماشین‌ابزار فقط ۱۰۲۵ نفر بود.

۳۱. افزوده به فر: در انگلستان روستاها از جمعیت خالی شدند. این اشتباه عجیبی است که گمان کنیم کارهای جدید کشاورزی با ماشین می‌تواند آن را جبران کند.

→ نمی‌شود.

۴. کارگاه‌هایی که در آن‌ها کودکان و نوجوانان کار نمی‌کنند بلکه فقط افرادی از هر دو جنس بالاتر از ۱۸ سالگی به کار مشغول هستند. برای این قبیل مؤسسات قانون کمتر رعایت می‌شوند.

۵. کارگاه‌های خانگی که در آن‌ها تنها اعضا خانواده در محل اقامت خانواده به کار اشتغال دارند. در این مورد مقررات انعطاف‌پذیرتری وجود دارد و در عین حال بازرسی نیز به این طریق محدود شده است که بدون اجازه‌ی ویژه‌ی وزارت و یا قرار قاضی تنها در این اماکن به اتاق‌هایی وارد شود که محل سکونت نیستند. و سرانجام آزادی بی‌قید و شرط برای حصیربافی، توری‌بافی و دستکش‌سازی خانوادگی. این قانون، با وجود کلیه‌ی نقایص، همراه با قانون کار فدرال سوییس، مصوب ۲۳ مارس ۱۸۷۷، این افتخار را دارد که در این عرصه تاکنون بهترین قانون بوده است. مقایسه‌ی قانون انگلستان با قانون فدرال سوییس به خصوص سودمند است زیرا شایستگی‌ها و ناشایستگی‌های دو شیوه‌ی قانون‌گذاری را نشان می‌دهد: قانون‌گذاری انگلستان که دارای شیوه‌ی «تاریخی» است و هنگام لزوم دخالت می‌کند و روش قانون‌گذاری قاره اروپا که مبتنی بر سنت‌های انقلاب فرانسه است و می‌کوشد تا مقررات عمومی بیشتری را تدوین کند. متأسفانه مجموعه قانون‌های انگلستان، به‌طور عمده، در ارتباط با کاربرد آن در کارگاه‌ها هنوز روی کاغذ مانده است زیرا تعداد بازرسی‌ها کافی نیست.

۳۳. توصیف تفصیلی ماشین‌آلات مورد استفاده در کشاورزی در انگلستان را می‌توان در کتاب دکتر و. هام، ابزارآلات کشاورزی و ماشین‌های انگلیسی، ویراست دوم، ۱۸۵۶، یافت. نویسنده در طریحی که از مسیر توسعه‌ی کشاورزی انگلستان ارائه می‌کند، از لئون دو لاورنی، بی‌هیچ انتقادی پیروی می‌کند. * [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] البته این کتاب اکنون کهنه شده است.

* لئون دو لاورنی، اقتصاد زراعی انگلستان، اسکاتلند و ایرلند، لندن، ۱۸۵۵، کتابی است که مارکس در اینجا مدنظر

صنعت بزرگ در قلمرو کشاورزی بیش از هر جای دیگری تاثیر انقلابی گذاشته است، به این دلیل که سنگر جامعه‌ی کهنه یعنی «دهقان» را نابود و کارگر مزدبگیر را جایگزین او کرده است. به این ترتیب، نیاز به دگرگونی اجتماعی و تضاد طبقاتی در قلب جامعه‌ی روستایی با شهر هم‌سطح می‌شود. کاربرد آگاهانه و فن‌آورانه‌ی علوم جایگزین روش قدیمی و سنتی کار می‌شود که بسیار غیرعقلانی و کاهلانه بوده است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری گسست پیوند خانوادگی بدوی که کشاورزی و تولیدکارگاهی را به هم وصل می‌کرد - آن هم در حالی که هر دوی آن‌ها در مرحله‌ی نامتکامل و طفولیت خود بودند - تکمیل می‌کند. اما در همان حال، این گسست پیش‌شرط مادی ترکیب جدید و بالاتری را می‌آفریند، یعنی اتحاد کشاورزی و صنعت [بر پایه‌ی شکل‌هایی که در دوران انفراد تضادمندشان تکامل داده بودند].^{۳۲۱} تولید سرمایه‌داری با تفوق فزاینده‌ی جمعیت شهری که در مراکز بزرگ متراکم می‌شوند، از یک‌سو نیروی محرک تاریخی جامعه را متمرکز می‌کند و از سوی دیگر، در کنش متقابل سوخت‌وسازی انسان با زمین اختلال ایجاد می‌کند، یعنی مانع از بازگشت عناصر سازنده‌ی زمین که بشر به شکل غذا و پوشاک مصرف کرده بود، به آن می‌شود؛ بدین‌سان، مانع از کارکرد شرط طبیعی و جاویدان حاصلخیزی پایدار زمین می‌شود. از این‌رو، در همان حال سلامتی جسمانی کارگران شهری و حیات ذهنی کارگران کشاورزی را نابود می‌کند.^{۳۲۲} اما سرمایه‌داری با نابودی عوامل صرفاً طبیعی این سوخت‌وساز، در همان حال ناگزیر می‌شود تا بازسازی نظام‌مند آن را چون قانون تنظیم‌کننده‌ی تولید اجتماعی، در شکلی متناسب با تکامل کامل نوع انسان، به اجرا درآورد. در کشاورزی همانند تولیدکارگاهی، دگرگونی سرمایه‌دارانه‌ی فرایند تولید چون مصیبت‌نامه‌ی تولیدکننده پدیدار می‌شود؛ وسیله‌ی کار همچون وسیله‌ای برای به‌بردگی‌کشاندن، استثمار و فقیرکردن کارگر ظاهر می‌شود؛ ترکیب اجتماعی فرایندهای کار همچون سرکوب سازمان‌یافته‌ی سرزندگی، آزادی و خودمختاری فردی جلوه می‌کند. پراکندگی کارگران کشاورزی در مناطقی وسیع در همان حال قدرت مقاومت آن‌ها را در هم می‌شکند، در حالی که تمرکز مقاومت کارگران شهری را افزایش می‌دهد. در کشاورزی مدرن همانند صنعت شهری، افزایش در بهره‌وری و درجه‌ی بالاتر تحرک کار به قیمت هدر دادن و از پانداختن خود نیروی کار به دست می‌آید. علاوه بر این، هر نوع پیشرفت در

^{۳۲۱} بر پایه‌ی تکاملی که هر کدام از آن‌ها در دوره‌ی جدایی کامل‌شان از یکدیگر کسب کرده بودند

۳۲۲. شما مردم را به دو اردوگاه دشمن هم تقسیم می‌کنید: از یک‌سو دهاتی‌های دلفک‌مآب و کوتوله‌های اخته. خدای من! ملتی که بر حسب منافع کشاورزی و تجاری تقسیم می‌شود خود را سالم و حتی روشن‌اندیش و متمدن می‌داند و آن‌هم نه به رغم بلکه به دلیل این تقسیم و حشتناک و غیرطبیعی! (دیوید اربارت، اثر پیش‌گفته، ص ۱۱۹). این فراز هم قوت‌ها و هم ضعف‌های این نوع نقد را نشان می‌دهد که می‌داند چگونه حال را دآوری و نقد کند اما نمی‌داند چگونه آن را درک کند.

کشاورزی سرمایه‌دارانه نه تنها پیشرفت در هنر غارت کارگر بلکه در همان حال پیشرفت در تاراج زمین است؛ تمامی پیشرفت‌ها در افزایش حاصلخیزی زمین برای زمانی معین، پیشرفتی است در جهت تخریب منابع پایدار این حاصلخیزی. هر چه بیشتر یک کشور، همانند ایالات متحد آمریکا، صنعت بزرگ را پیش‌زمینه‌ی تکامل آن قرار دهد، این فرایند تخریبی سریع‌تر انجام می‌شود.^{۳۲۵} بنابراین تولید سرمایه‌داری فنون و میزان ترکیب فرایند اجتماعی تولید را تنها با نابودی هم‌زمان سرچشمه‌ی تمامی ثروت‌ها، زمین و کارگر، تکامل می‌بخشد.

۳۲۵. به اثر لیپش با عنوان کاربردهای شیمی در کشاورزی و فیزیولوژی، ویراست هفتم، ۱۸۶۲ و به ویژه «مقدمه‌ای بر قانون‌های طبیعی کشاورزی» در جلد اول رجوع کنید. یکی از شایستگی‌های جاویدان لیپش، آشکار ساختن جنبه‌ی منفی کشاورزی جدید از نقطه‌نظر علوم طبیعی است. علاوه بر این، تفاسیر مختصر وی از تاریخ کشاورزی، با وجود این که خالی از خطاهای فاحش نیست، محتوی تالوهایی از بصیرت است. با این همه، جای تأسف است که وی با جسارت تمام مطالبی از قبیل آن‌چه در زیر آورده می‌شود، بیان می‌کند: «ریز کردن هر چه بیشتر خاک و شخم‌های مکرر سبب جریان یافتن هوا درون قسمت‌های متخلخل زمین قابل کشت می‌شود و سطح فوقانی زمین که در معرض کنش هواست، بزرگ‌تر و احیاء می‌شود. اما به آسانی می‌توان دید که بازده افزایش یافته‌ی زمین مزروعی نمی‌تواند متناسب با افزایش کاری باشد که در روی آن انجام می‌گیرد. این بازده به نسبت بسیار ضعیفی افزایش پیدا می‌کند.» سپس لیپش اضافه می‌کند: «این قانون برای نخستین بار توسط استوارت میل در کتاب اصول علم اقتصاد، جلد اول، صفحه‌ی ۱۷ به صورت زیر بیان شده است: "در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، این قانون که بازده زمین به نسبت معکوس از دیاد عده‌ی کارگران افزایش می‌یابد، قانون عمومی صنعت کشاورزی است."» (میل در اینجا قانونی را که مکتب ریکاردو تدوین کرده بود، به شکل غلطی تکرار کرده است. از آنجا که در انگلستان همواره «کاهش عده‌ی کارگران شاغل» بارشد کشاورزی همراه بوده است، می‌توان گفت قانونی که در انگلستان و برای انگلستان کشف شده است، در خود این کشور هیچ‌گونه کاربردی نیافته است.) در ادامه لیپش می‌افزاید: «این موضوع بسیار جالب است چون میل از علت این قانون آگاهی نداشت» (لیپش، اثر پیش گفته، جلد اول، ص ۱۲۳ و زیرنویس). صرف نظر از تفسیر اشتباه لیپش از واژه‌ی «کار» که آن را به نحو دیگری و غیر از آن‌چه اقتصاد سیاسی می‌فهمد درک می‌کند، «بسیار جالب است» که وی جان استوارت میل را نخستین کاشف نظریه‌ای می‌داند که جیمز آندرسون در زمان آدم اسمیت برای نخستین بار آن را انتشار داده بود، و در آثار بسیاری تا آغاز سده‌ی نوزدهم نیز تکرار شده است؛ نظریه‌ای که مالتوس، که به‌طور کلی استاد سرفت ادبی است (تمام نظریه‌ی جمعیت او یک سرفت ادبی بی‌شرمانه است)، در سال ۱۸۱۵ ضمیمه‌ی مطالب خود نمود. * و ست ** در زمان زندگی آندرسون و مستقل از او نظریه مزبور را بیان کرد و ریکاردو در سال ۱۸۱۷ آن را در ارتباط با نظریه‌ی عمومی ارزش آورده و سپس تحت نام نظریه‌ی ریکاردو *** در سراسر جهان به گردش افتاد؛ و در سال ۱۸۲۰ توسط جیمز میل، پدر استوارت میل، عامیانه تبلیغ شد؛ و سرانجام این نظریه که دیگر به صورت یک آیین مکتبی در آمده و مبتذل شده بود، از جمله توسط استوارت میل تکرار شد. تردیدی نیست که استوارت میل اقتدار «جالب» خود را تقریباً به تمامی مدیون چنین خطاهایی است.

* پژوهشی درباره‌ی ماهیت و تکامل اجاره، و اصول ناظر بر آن، لندن، ۱۸۱۵. م. ۱

** سر ادوارد وست، مقاله‌ای درباره‌ی کاربرد سرمایه در زمین، لندن، ۱۸۱۵. م. ۱

*** برای بررسی مفصل‌تر این موضوعات به کتاب مارکس، نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی دوم، فصل ۹، «تاریخ

قانون اجاره‌ی ریکاردویی» رجوع کنید. م. ۱

فصل چهاردهم

ارزش اضافی مطلق و نسبی

اما ابتدا فرایند کار را به طور مجرد و مستقل از شکل های تاریخی اش، چون فرایندی میان انسان و طبیعت بررسی کردیم (به فصل ۵ رجوع کنید). در آنجا بیان کردیم: «اگر از نقطه نظر نتیجه‌ی کل فرایند کار، یعنی محصول، به آن بنگریم، هم ابزار کار و هم ابژه‌ی کار چون وسائل تولید، و خود کار چون کار مولد به نظر می‌رسند.»^{*} و در یادداشت شماره‌ی ۷ همان صفحه‌ی ۲۱۳ اضافه کردیم: «این شیوه‌ی تعیین کار مولد از نقطه نظر فرایند کار ساده، به هیچ وجه فرایند تولید سرمایه‌داری را به طور کامل در بر نمی‌گیرد.» اکنون باید این نکته را بسط بیشتری دهیم.

مادامی که فرایند کار صرفاً فرایندی انفرادی است، کارگری واحد تمام کارکردهایی را که بعدها از هم جدا می‌شوند در خود گرد می‌آورد. هنگامی که یک فرد ابژه‌های طبیعی را برای معاش خود تصاحب می‌کند، به تنهایی بر فعالیت خویش کنترل دارد. بعدهاست که دیگران بر او کنترل اعمال می‌کنند. انسان منفرد نمی‌تواند بدون به کار گرفتن عضلات خود تحت کنترل مغز خویش بر طبیعت اثر بگذارد. به همان ترتیب که در نظام طبیعت سر و دست به هم تعلق دارند، کار ذهنی و کار یدی نیز در فرایند کار وحدت می‌یابند. بعدهاست که آن‌ها از هم جدا می‌شوند و این جدایی به تضادی خصمانه تکامل می‌یابد. محصول بی‌واسطه‌ی تولیدکننده‌ی منفرد به محصول اجتماعی مشترک کارگر جمعی، یعنی به محصول مجموعه‌ی ترکیب‌شده‌ی کارگران دگرگون می‌شود که هر کدام از اعضای آن کنترل کم و بیش مستقیمی بر ابژه‌ی کار دارند. همین است که همراه با سرشت همیارانه‌ی فرایند کار، مفهوم کار مولد، یا مفهوم حامل آن، یعنی مفهوم کارگر مولد، بسط می‌یابد. دیگر برای انجام کاری مولد لازم نیست تا دست خود فرد به کار گرفته شود؛ کافی است اندام یک کارگر جمعی باشد و یکی از کارکردهای فرعی آن را انجام دهد. تعریف یادشده و اولیه‌ی

* به صص ۲۱۲-۲۱۳ کتاب حاضر رجوع کنید. - م. ۱

کار مولد، که از ماهیت خود تولید مادی مشتق شده، در مورد کارگر جمعی، به عنوان یک کلیت، درست است. اما برای هر کدام از اعضای آن، به صورت انفرادی، مصداق ندارد. با این همه، مفهوم کار مولد محدودتر می شود. تولید سرمایه داری صرفاً تولید کالا نیست بلکه ذات آن تولید ارزش اضافی است. کارگر برای خود تولید نمی کند بلکه برای سرمایه تولید می کند. بنابراین دیگر کافی نیست فقط تولید کند. او باید ارزش اضافی تولید کند. فقط کارگری مولد است که برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید می کند یا در خود ارزش افزایی سرمایه نقش دارد. اگر بتوان نمونه ای از خارج از قلمرو تولید مادی آورد، می توان گفت هنگامی آموزگار کارگری مولد است که کارش علاوه بر تربیت ذهن دانش آموزان برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه مورد استفاده قرار گیرد. این که صاحب مدرسه به جای به کار انداختن سرمایه اش در یک کارخانه ی کالباس سازی آن را در یک کارخانه ی آموزشی به کار می اندازد، در این رابطه هیچ تغییری نمی دهد. بنابراین، مفهوم کارگر مولد به هیچ وجه تنها رابطه ی بین فعالیت و اثر مفید آن، بین کارگر و محصول کار، را در بر نمی گیرد بلکه هم زمان نشانه ی یک رابطه ی تولیدی اجتماعی ویژه با خاستگاهی تاریخی است که بر کارگر مهر وسیله ی مستقیم ارزش افزایی سرمایه زده است. بنابراین، کارگر مولد بودن خوشبختی نیست بلکه بدبختی است. در جلد چهارم این اثر که به تاریخ نظریه می پردازد*، نشان خواهیم داد که چگونه اقتصاد سیاسی کلاسیک همواره تولید ارزش اضافی را ویژگی متمایز کارگر مولد تلقی می کرد. از همین رو، تعریف آن از کارگر مولد بنا به برداشتی که از ماهیت ارزش اضافی داشت تغییر می کرد. مثلاً، فیزیوکرات ها توضیح می دادند که کار کشاورزی مولد است زیرا تنها کاری است که ارزش اضافی ایجاد می کند. در حقیقت، از نظر فیزیوکرات ها، ارزش اضافی منحصرأ در شکل اجاره ی زمین وجود دارد.

طولانی شدن کار روزانه فراتر از نقطه ای که در آن کارگر هم ارز دقیق ارزش نیروی کار خود را تولید و آن کار اضافی را سرمایه تصاحب می کند، فرایند تولید ارزش اضافی مطلق است. این فرایند بنیاد عمومی نظام سرمایه داری و نقطه ی آغاز تولید ارزش اضافی نسبی را می سازد. پیش انگاشت ارزش اضافی نسبی این است که کار روزانه به دو بخش تقسیم می شود: کار لازم و کار اضافی. برای طولانی کردن کار اضافی، کار لازم را با شیوه هایی برای تولید هم ارز مزد کار در زمانی کمتر، کوتاه تر می کنند. تولید ارزش اضافی مطلق منحصرأ به

* جلد چهارمی که مورد نظر بود هرگز توسط مارکس یا انگلس انتشار نیافت، بلکه دست نوشته های مربوط به تاریخ نظریه ی ارزش اضافی که مارکس میان ژانویه ۱۸۶۲ و ژوئیه ی ۱۸۶۳ نوشته بود، توسط کائوتسکی در فاصله ی سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ حفظ و منتشر شد. نخستین ترجمه ی کامل انگلیسی آن در سه جلد بین سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ توسط لارنس و ویشارت تحت عنوان نظریه های ارزش اضافی انتشار یافت - م. ا.

مدت کار روزانه بستگی دارد، در حالی که تولید ارزش اضافی نسبی فرایندهای فنی کار و گروه‌بندی‌هایی که جامعه به آن‌ها تقسیم می‌شود، به تمامی زیر و رو می‌کند. بنابراین، ارزش اضافی نسبی مستلزم وجود شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری است، شیوه‌ای از تولید که همراه با روش‌ها، وسائل و شرایط، به‌طور خودپو بر پایه‌ی تبعیّت صوری کار از سرمایه پدید می‌آید و تکامل می‌یابد. سپس تبعیّت واقعی جایگزین تبعیّت صوری می‌شود.

درباره‌ی شکل‌های دوگانه‌ای که در آن‌ها کار اضافی با قهر مستقیم از تولیدکننده مکیده نمی‌شود و تولیدکننده هنوز به صورت صوری تحت تبعیّت سرمایه قرار نگرفته، اشاره‌ای کافی است. در این شکل‌ها، سرمایه هنوز بر فرایند کار کنترل مستقیمی ندارد. به موازات تولیدکنندگان مستقلی که کار پیشه‌وری خود را انجام می‌دهند و یا کار کشاورزی خود را به شیوه‌ی سنتی و موروثی پیش می‌برند، رباخوار یا بازرگان با سرمایه‌ی ربایی و سرمایه‌ی تجاری پا پیش می‌گذارد و چون انگلی از آنان تغذیه می‌کند. چیرگی این شکل از استثمار در یک جامعه شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را کنار می‌گذارد، گرچه می‌تواند گذار به سرمایه‌داری را همانند اواخر سده‌های میانه شکل دهد. سرانجام همانند مورد «کار خانگی» مدرن، برخی از شکل‌های دوگانه، اینجا و آنجا در بستر صنعت بزرگ، هر چند با چهره‌ای کاملاً تغییر یافته، باز تولید می‌شوند.

برای تولید ارزش اضافی مطلق فقط تبعیّت صوری کار از سرمایه کافی است. مثلاً، کافی است پیشه‌ورانی که پیش‌تر برای خود کار می‌کردند، و یا شاگرد یک استادکار بودند، تحت کنترل مستقیم سرمایه‌دار به کارگران مزدبگیر تبدیل شوند. اما دیدیم که روش‌های تولید ارزش اضافی نسبی در همان حال روش‌های تولید ارزش اضافی مطلق نیز هستند. در حقیقت، طولانی کردن نامحدود کار روزانه به محصول بسیار شاخص صنعت بزرگ تبدیل می‌شود. به‌طور کلی، شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری به محض آن‌که بر تمامی یک شاخه صنعت مسلط می‌شود، دیگر فقط وسیله‌ی برای تولید ارزش اضافی نسبی به‌طور عام نیست؛ این گرایش هنگامی قدرتمندتر بروز می‌کند که تمامی شاخه‌های مهم تولید را به تسخیر خویش در می‌آورد؛ آنگاه به شکل همگانی و از لحاظ اجتماعی مسلط فرایند تولید تبدیل می‌شود. علاوه بر این، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به‌عنوان روش ویژه‌ی تولید ارزش اضافی نسبی در دو جنبه عمل می‌کند: نخست هنگام تسخیر صنایعی که پیش از این فقط به صورت صوری تحت تبعیّت سرمایه بوده‌اند، یعنی زمانی که در حال رشد و گسترش است. دوم، هنگامی که صنایع تحت کنترل آن با تغییرات در شیوه‌های تولید پیوسته دچار دگرگونی می‌شوند.

از یک نقطه نظر، تفاوت بین ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی کاملاً موهومی به

نظر می‌رسد. ارزش اضافی نسبی مطلق است زیرا مستلزم طولانی شدن مطلق کار روزانه فراتر از زمان کار لازم برای زندگی خود کارگر است. و ارزش اضافی مطلق نسبی است زیرا مستلزم رشد بهره‌وری کار است که اجازه می‌دهد تا زمان کار لازم به بخشی از کار روزانه محدود شود. اما اگر حرکت ارزش اضافی را به دقت در نظر بگیریم، این همسانی ظاهری ناپدید شود. به محض تبدیل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به شیوه‌ی تثبیت‌شده و همگانی تولید، تفاوت بین ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی زمانی بارز می‌شود که مسئله‌ی افزایش نرخ ارزش اضافی مطرح می‌گردد. با این فرض که قیمت نیروی کار مطابق با ارزش آن پرداخت شده است، با بدیل زیر روبرو می‌شویم: از یک سو، اگر بهره‌وری کار و درجه‌ی متعارف شدت آن معلوم باشد، نرخ ارزش اضافی را تنها می‌توان با طولانی کردن مطلق کار روزانه افزایش داد؛ از سوی دیگر، اگر مدت کار روزانه معلوم باشد، نرخ ارزش اضافی را تنها با تغییر نسبی مقادیر اجزای سازنده‌ی کار روزانه، یعنی کار لازم و کار اضافی، می‌توان افزایش داد، و اگر مزدها پایین‌تر از ارزش نیروی کار قرار نگیرند، این تغییر مستلزم تغییری در بهره‌وری یا تغییری در شدت کار است.

اگر لازم باشد تا کارگر تمامی وقت خویش را برای تولید وسائل معاش ضروری خود و خانواده‌اش صرف کند، دیگر زمانی برای او باقی نمی‌ماند که بدون دریافت مزد برای دیگران کار کند. کارگر بدون دست یافتن به سطح معینی از بهره‌وری، از وقت آزاد برای خود برخوردار نیست و بدون وقت آزاد کار اضافی وجود نخواهد داشت و در نتیجه سرمایه‌داری هم در کار نخواهد بود، چنان‌که برده‌دار یا ارباب فئودالی، و به عبارت دیگر، هیچ طبقه‌ای از مالکان ارضی بزرگی وجود نخواهد داشت.^۱

به این ترتیب، می‌توان از پایه‌ای طبیعی برای ارزش اضافی سخن گفت، اما تنها به این معنای بسیار عام که مطلقاً هیچ مانع طبیعی مطلق و وجود ندارد که کسی بار کار لازم را برای تأمین معاش خویش از دوش خود بردارد و بر دوش دیگری بگذارد، همان‌طور که هیچ مانع طبیعی فتح‌ناشدنی در مقابل خوردن گوشت انسان توسط دیگری وجود ندارد.^{الف} اشتباه محض است که این مفاهیم اسرارآمیز را با بهره‌وری کار پیوند زد که به‌طور خودپو تکامل می‌یابد. فقط هنگامی که انسان‌ها از شرایط ابتدایی حیوانی خود خارج می‌شوند و بنابراین هنگامی که کار آن‌ها تا حدی اجتماعی می‌شود، موقعیتی ایجاد می‌گردد که در آن کار اضافی یک فرد به شرط هستی دیگری تبدیل می‌شود. در طلوع تمدن، نیروهای مولدی که کار

۱. «حتی وجود طبقه‌ی متمایز اربابان سرمایه‌دار به بهره‌وری صنعت وابسته است» (رامزی، اثر پیش‌گفته، ص ۲۰۶).

«هرگاه کار هرکس فقط برای تأمین خوراکش کفایت می‌کرد آن‌گاه هیچ‌گونه ثروتی وجود نمی‌داشت» (راون‌ستون، اثر پیش‌گفته، صص ۱۴، ۱۵).

الف. بنا بر یک ارزیابی اخیر، هنوز دست‌کم ۴ میلیون نفر آدم‌خوار در بخش‌های کشف‌شده‌ی زمین وجود دارد.

کسب می‌کند کوچک است، اما نیازها که هم‌زمان با وسایل برآورده کردن آن‌ها تکامل می‌یابد نیز کوچک است. علاوه بر این، در آن دوران اولیه، نسبت بخشی از جامعه که با کار غیر زندگی می‌کند، به توده‌ی تولیدکنندگان مستقیم بی‌نهایت ناچیز است. این نسبت با پیشرفت بهره‌وری اجتماعی کار، هم به طور مطلق و هم به طور نسبی، افزایش پیدا می‌کند.^۲ علاوه بر این، رابطه‌ی سرمایه‌داری از بستری اقتصادی سر بر می‌آورد که خود محصول فرایند طولانی تکامل است. بهره‌وری موجود کار که پایه‌ی این رابطه است، نه موهبت طبیعت بلکه نتیجه‌ی تاریخی است که هزاران سده را در می‌نوردد.

صرف نظر از پیکربندی کم و بیش متکاملی که تولید اجتماعی کسب می‌کند، بهره‌وری کار به شرایط طبیعی وابسته است. تمامی این شرایط را می‌توان تا خود ماهیت انسان و عواملی چون نژاد و غیره و ابژه‌های طبیعی که او را در بر گرفته، جستجو کرد. شرایط طبیعی خارجی را می‌توان از لحاظ اقتصادی به دو طبقه‌ی بزرگ تقسیم کرد: (۱) ثروت طبیعی از لحاظ وسایل معاش مانند زمین حاصلخیز، آب‌های پر از ماهی، و غیره و (۲) ثروت طبیعی از لحاظ وسایل کار نظیر آبشارها، رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی، چوب، فلز، زغال و غیره. در طلوع تمدن، نوع نخست ثروت و در مرحله‌ی بالاتر تکامل، نوع دوم ثروت چیره بود. مثلاً، انگلستان را با هند، یا در عهد باستان آتن و کرننت را با کشورهای ساحلی دریای سیاه مقایسه کنید.

هر چه شمار نیازمندی‌های طبیعی که برآورده کردن آن‌ها کاملاً ضروری است کمتر و حاصلخیزی زمین و مساعد بودن آب و هوا بیشتر باشد، میزان کار لازم برای حفظ و نگهداری و بازتولید تولیدکننده کمتر است. از این رو، کمیّت کار اضافی‌یی که تولیدکننده می‌تواند برای دیگران انجام دهد، علاوه بر کاری که برای خودش انجام می‌دهد، بیشتر است. این موضوع را مدت‌ها پیش دیودرو هنگام بحث درباره‌ی ساکنان مصر باستان مطرح کرده بود:

«از هر لحاظ میزان زحمت و هزینه‌ی اندکی که آنان برای پرورش کودکان خود خرج می‌کنند باورکردنی نیست. برای فرزندان خود ساده‌ترین غذای موجود را می‌پزند؛ قسمت پایین ساقه‌ی پاپیروس را که می‌توان سرخ کرد و ریشه و ساقه‌ی گیاهان باتلاقی، گاه خام گاه پخته و گاه سرخ کرده، به آن‌ها می‌دهند. بسیاری از کودکان بدون کفش و لباس راه می‌روند چرا که هوا بسیار مطبوع است. از این رو کودکان تا زمان بلوغ خود مجموعاً بیش از بیست درهم برای والدین خود خرج بر نمی‌دارند. عمدتاً به همین دلیل است که جمعیت مصر به این زیادی است و

۲. «در میان سرخپوست‌های وحشی آمریکا، تقریباً همه چیز از آن کارگر است، ۹۹ سهم از ۱۰۰ سهم را باید به حساب کار گذاشت. در انگلستان، سهم کارگر شاید به دو سوم هم نرسد» (امتیازات تجارت هند شرقی و ...، صص. ۷۲، ۷۳).

بنابراین، این همه بناهای عظیم می‌تواند ساخته شود.^۳

با این همه، احداث ساختمان‌های غول‌آسا در مصر باستان کمتر ناشی از وسعت جمعیت است و بیشتر نتیجه‌ی در دسترس بودن آزادانه‌ی نسبت عظیمی از آنهاست. همان‌طور که در مورد کارگر منفرد هر چه زمان کار لازم او کمتر باشد، کار اضافی‌یی که می‌تواند در اختیار قرار دهد بیشتر است، به همان ترتیب هر قدر تعداد مردمی که برای تولید وسائل معاش مورد نیاز کار می‌کنند کمتر باشد، بخش قابل دسترس برای انجام کارهای دیگران بیشتر خواهد بود.^۱

با مفروض قرار دادن سرشت سرمایه‌دارانه‌ی تولید و ثابت ماندن شرایط دیگر و معلوم بودن مدت کار روزانه، کمیّت کار اضافی بنا به شرایط طبیعی که کار در چارچوب آن انجام می‌شود، به ویژه حاصلخیزی زمین، متغیر است. اما برعکس، به هیچ‌وجه از این امر نتیجه نمی‌شود که حاصلخیزترین زمین‌ها مساعدترین شرایط برای رشد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مستلزم سلطه‌ی انسان بر طبیعت است. هر جا که طبیعت با موهبت‌هایش بیش از حد سخاوتمند باشد، «او را چون کودکی در اختیار خود می‌گیرد». در این مورد، تکامل خود انسان ضرورتی برآمده از طبیعت نیست.^۴ مام میهن سرمایه‌دارانه، با رستنی‌های سرسبز و انبوه آن نیست بلکه منطقه‌ی معتدل است. نه حاصلخیزی مطلق زمین، بلکه میزان تفاوت و تنوع محصولات طبیعی است که پایه‌ی طبیعی تقسیم کار اجتماعی را شکل می‌دهد و انسان را برمی‌انگیزد که با ایجاد تغییرات در محیط طبیعی، نیازها، توانایی‌ها و ابزارها و شیوه‌های کار خود را از دیاد بخشد. ضرورت کنترل اجتماعی نیروی طبیعی، صرفه‌جویی در انرژی آن و تصاحب یا تسلیم آن در مقیاسی بزرگ توسط کارستان انسان است که تعیین‌کننده‌ترین نقش را در تاریخ صنعت

۱. با بررسی فرایند کار در ساده‌ترین جنبه‌ی خود که در تمامی شکل‌های تاریخی‌اش مشترک است، یعنی چون عملی که میان انسان و طبیعت رخ می‌دهد، دیدیم که «اگر کل این حرکت را از نقطه‌نظر نتیجه‌اش، محصول، بررسی کنیم، هم وسائل و هم ابژه‌ی کار چون وسائل تولید، و خود کار چون کار مولد، به نظر می‌رسند» انسان با مطابقت دادن ابژه‌ی خارجی با نیازهایش محصولی را به وجود می‌آورد و در این عمل کار یدی و کار ذهنی با پیوندهای جدایی‌ناپذیر وحدت می‌یابند، چنان‌که سر و دست در نظام طبیعت از هم جدایی‌ناپذیرند. با این همه، به محض آن‌که محصول فردی به محصول اجتماعی تبدیل می‌شود، یعنی به محصول کارگر جمعی که اعضای متفاوت آن به درجاتی متفاوت، از دور یا نزدیک، با حتی به هیچ‌وجه، در کار روی آن ماده شرکت دارند، تعریف کار مولد، کارگر مولد، ضرورتاً بسط می‌یابد. برای مولد بودن دیگر لازم نیست خود دست به کار گرفته شود؛ کافیست اندام کارگر جمعی باشد یا یکی از کارکردهای پیش‌یافتاده آن را انجام دهد. تعریف ابتدایی کار مولد، که ناشی از خود ماهیت تولید مادی است، همیشه در ارتباط با کارگر جمعی به‌عنوان یک فرد واحد درست است، اما دیگر در مورد کسی از اعضای آن به صورت منفرد صادق نیست. اما این چیزی نیست که شیوه‌ی خاص کار مولد را در نظام سرمایه‌داری مشخص می‌سازد. در آنجا هدف تعیین‌کننده‌ی تولید، ارزش اضافی است. بنابراین، فقط کارگری مولد شمرده می‌شود که به سرمایه‌دار ارزش اضافی تحویل می‌دهد یا کارش سرمایه را بارور می‌کند. مثلاً آموزگار کارگر مولد است، نه به این دلیل که ذهن شاگردانش را پرورش می‌دهد بلکه از آن‌رو که سکه‌های صد سویی را به جیب رییس خود سرازیر می‌کند. این دیگر به رییس مربوط است که به جای گذاشتن سرمایه‌اش در کارخانه‌ی کالباس‌سازی، آن را در کارخانه‌ی آموزشی بگذارد از این پس مفهوم کار مولد دیگر فقط رابطه‌ی بین انجام فعالیت و گذاشتن اثری سودمند، بین تولیدکننده و محصول، را در برنمی‌گیرد بلکه هم‌زمان و به‌ویژه رابطه‌ی اجتماعی را شامل می‌شود که کار را به ابزار بی‌واسطه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه ←

۳. دیودرو سیکولوس، اثر پیش‌گفته، جلد اول، ص ۸۰.

۴. «با توجه به این‌که اولی» (ثروت طبیعی) «سخاوتمندتر و پرثمرتر است، مردم را بی‌غم، خودخواه و آماده برای هر گونه زیاده‌روی می‌کند. اما برعکس، دومی» (ثروت کسب‌شده از کار) «هشیاری، ادبیات، هنر و سیاست‌ورزی را برمی‌انگیزاند» (خزانه‌ی انگلستان با تجارت خارجی. یا توازن در تجارت خارجی ما قانون خزانه‌ی ماس، اثر توماس مون اهل لندن، بازرگان، که برای منافع عمومی توسط پسرش سیر جان مون انتشار یافته است، لندن، ۱۶۶۹، صص ۱۸۱، ۱۸۲). «همچنین نمی‌توانم برای گروهی از مردم، نفرینی بالاتر از این تصور کنم که در قطعه‌ای از زمین قرار گرفته باشند که در آنجا تولید وسائل معاش و خوراک، به‌طور عمده، خودرو باشد و آب و هوا چنان باشد که پوشاک و مسکن مسئله‌ای ایجاد نکنند... امکان دارد در جهت مقابل نیز تفریطی وجود داشته باشد. زمینی که با وجود کار نتواند ثمری دهد به همان اندازه‌ی زمینی که بدون تلاش حاصل می‌دهد بد است» (پژوهشی درباره‌ی علل قیمت بالایی کنونی خواربار، لندن، ۱۷۶۷، ص ۱۰).

→ تبدیل می‌کند.

همچنین، اقتصاد سیاسی کلاسیک همیشه، گاهی به طور غریزی و گاهی آگاهانه، از این موضوع دفاع می‌کند که آنچه کار مولد را خصلت‌بندی می‌کند، ایجاد ارزش اضافی است. تعاریف آن‌ها از کار مولد متناسب با تغییری که در تحلیل خود از ارزش اضافی می‌دادند، تغییر می‌کرد. مثلاً، فیزیوکرات‌ها بیان می‌کردند که فقط کار کشاورزی مولد است. و چرا؟ به این دلیل که فقط این کار ارزش اضافی ایجاد می‌کند و به نظر آن‌ها، فقط در شکل اجاره‌ی زمین وجود دارد.

طولانی‌شدن کار روزانه فراتر از زمان ضروری که کارگر طی آن هم‌ارز وسیله‌ی معاش خود را تولید و کار اضافی را به سرمایه تخصیص می‌دهد، تولید ارزش اضافی مطلق است. این فرایند پایه‌ی عمومی نظام سرمایه‌داری و نقطه آغاز تولید ارزش اضافی نسبی را تشکیل می‌دهد. در آنجا کار روزانه به دو بخش تقسیم می‌شود: کار لازم و کار اضافی. برای طولانی‌کردن کار اضافی، کار لازم را با روش‌هایی کوتاه می‌کنند که هم‌ارز مزد را در زمانی کمتر ایجاد می‌کند. تولید ارزش اضافی مطلق فقط بر مدت کار روزانه اثر می‌گذارد، تولید ارزش اضافی نسبی فرایندهای فنی کار و ترکیب‌های اجتماعی را یکسره دگرگون می‌کند.

با تثبیت و تعمیم شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، تفاوت بین ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی زمانی ملموس می‌شود که مسئله‌ی افزایش نرخ ارزش اضافی مطرح می‌شود. با این فرض که قیمت نیروی کار مطابق با ارزش آن پرداخت شده است، آشکارا با این بدیل روبرو می‌شویم: اگر حدود کار روزانه معلوم باشد، نرخ ارزش اضافی را تنها می‌توان با افزایش شدت کار یا افزایش بهره‌وری کار افزایش داد. برعکس، اگر شدت و بهره‌وری کار تغییری نکند، نرخ ارزش اضافی فقط می‌تواند با طولانی شدن بیشتر کار روزانه افزایش یابد.

با این همه، مدت کار هر چه باشد، بدون داشتن حداقل بهره‌وری که کارگر را وادار می‌کند تا تنها بخشی از کار روزانه‌اش را برای وسیله معاش خود اختصاص دهد ارزش اضافی ایجاد نمی‌شود. بنابراین، این سؤال برای ما مطرح می‌شود که آیا آن‌چنان‌که ادعا می‌شود، پایه‌ی طبیعی برای ارزش اضافی وجود ندارد؟

فرض کنید که کار لازم برای تأمین معاش تولیدکننده و خانواده‌اش تمام وقت موجود او را به خود جذب کند، از کجا می‌تواند مجانی برای غیر کارکنند بدون سطح معینی از بهره‌وری کار، وقت اضافی در اختیار نخواهد داشت؛ بدون وقت اضافی کار اضافی وجود نخواهد داشت و در نتیجه ارزش اضافی، محصولی خالص و سرمایه‌داری هم در کار نخواهند بود، چنان‌که برده‌دار یا ارباب فئودالی، و به عبارت دیگر، هیچ طبقه‌ی از مالکان ارضی بزرگ وجود نخواهد داشت.

طبیعت مانع خوردن گوشت انسان توسط ←

ایفا کرده است. مثلاً، می‌توان از تنظیم جریان آب در مصر^۵، لمباردی، هلند و غیره نام برد. یا آبیاری در هند، ایران و غیره که قنات‌های مصنوعی نه تنها آب مورد نیاز زمین را تأمین می‌کنند بلکه کودهای معدنی را از تپه‌ها به شکل رسوب به زمین‌ها می‌رسانند. راز شکوفایی صنعت در اسپانیا و سیسیل در دوران سلطه‌ی اعراب در همین قنات‌های آبیاری نهفته است.^۶

شرایط مساعد طبیعی می‌توانند به خودی خود امکان کار اضافی، و بنابراین ارزش اضافی و محصول اضافی را فراهم آورند اما هرگز آن را تحقق نمی‌بخشند. نتیجه‌ی وجود تفاوت در شرایط طبیعی کار این است که کمیت واحدی از کار میزان متفاوتی از نیازها^۷ را در کشورهای متفاوت برآورده می‌کند، و در نتیجه با ثابت ماندن شرایط دیگر، کمیت زمان کار لازم متفاوت است. این شرایط طبیعی بر کار اضافی تنها به‌عنوان یک محدودیت طبیعی اثر می‌گذارند، یعنی با تعیین این که در چه نقطه‌ای کار برای غیر می‌تواند آغاز شود. به نسبتی که صنعت پیشرفت می‌کند، این محدودیت‌های طبیعی عقب می‌نشینند. [در جامعه‌ی اروپای غربی^۸ ما که کارگر تنها می‌تواند حق کار کردن را برای تأمین معاش خود از

۵. ضرورت پیش‌بینی زمان طغیان و فروکش رود نیل اخترشناسی مصر را به وجود آورد و همراه با آن سیادت کاست کاهنان را در حکم گردانندگان کشاورزی برقرار ساخت. «انقلاب تابستانی زمانی از سال است که رود نیل شروع به بالا آمدن می‌کند و زمانی است که مصریان می‌باید به دقت هر چه تمامتر مراقب آن باشند... همین تحول سال استوایی بود که آنان باید دقیقاً تعیین می‌کردند تا بتوانند بر حسب آن اعمال کشاورزی خود را هدایت کنند. بنابراین، ناگزیر بودند در آسمان نشانه‌ی مشهود بازگشت آن انقلاب تابستانی را جستجو کنند» (کویه، گفتاری درباره‌ی حرکات انتقالی جهان، هوفر، پاریس، ص ۱۴۱)

۶. در هندوستان تنظیم توزیع آب یکی از بنیادهای مادی قدرت دولت بر سازواره‌های تولیدی کوچک و پراکنده بود. حکمرانان مسلمان هند بهتر از جانشینان انگلیسی خود به این موضوع پی برده بودند. فقط کافی ست قحطی سال ۱۸۶۶ را به یاد آوریم که بیش از یک میلیون نفر هندی در ناحیه‌ی اوريسا در ولایت بنگال جان سپردند.

۷. «هیچ دو کشوری یافت نمی‌شوند که با صرف مقدار مساوی کار نیازهای زندگی را از لحاظ تعداد و فراوانی به یکسان تولید کنند. نیازهای انسان بنا به سختی یا اعتدال آب و هوایی که در آن زندگی می‌کند افزایش یا کاهش می‌یابد؛ بنابراین نسبت کاری که ساکنان کشورهای مختلف ضرورتاً موظفند انجام دهند نمی‌تواند یکسان باشد و درجه‌ی این نوع را هم نمی‌توان جز از درجه‌ی گرما و سرما به طریق دیگری بیان کرد. بنابراین، می‌توان به‌طور کلی چنین نتیجه گرفت که مقدار کاری که برای تأمین معاش عده‌ی معینی از انسان‌ها لازم است در نقاط سردسیر بیشترین و در مناطق گرمسیر کمترین مقدار است. زیرا در مناطق سردسیر نه تنها مردم به پوشاک بیشتری احتیاج دارند بلکه زمین نیز باید بهتر از مناطق گرمسیر کشت شود» (مقاله‌ای درباره‌ی علل حاکم بر نرخ طبیعی بهره، لندن، ۱۷۵۰، ص ۵۹). نویسنده‌ی این نوشته‌ی بی‌نام و دوران‌ساز ژوزف ماسی* است. هیوم نظریه‌ی خود را درباره‌ی بهره از او اقتباس کرده است.

* مقاله‌ی هیوم با عنوان «درباره‌ی بهره» در سال ۱۷۵۲ انتشار یافت. وی در آن نظر را مطرح کرد که نرخ بهره به «سطح سود تجارت» باز بسته است. این را ماسی در اثر یادشده پیشتر گفته بود. رجوع کنید به نظریه‌های ارزش اضافی،

طریق انجام کار اضافی برای دیگران کسب کند، تصور می شود که این کیفیت ذاتی کار است که محصول اضافی ایجاد می کند.^۸ اما مثلاً، اهالی جزایر هند شرقی را در نظر بگیرید که در آن جا درخت نخل ساگو در جنگل ها خودرو رشد می کند:

«هنگامی که اهالی با کندن سوراخی در تنه‌ی درخت مطمئن می شوند که مغز درخت رسیده است، تنه‌ی درخت قطع و به تکه‌های متعددی تقسیم می شود. مغز درخت را بیرون می آورند، با آب مخلوط و از صافی رد می کنند؛ آنگاه این عصاره به عنوان آرد ساگو آماده‌ی استفاده است. معمولاً یک درخت ساگو ۳۰۰ پوند و گاهی ۵۰۰ تا ۶۰۰ پوند آرد می دهد. بنابراین، در آنجا مردم به جنگل ها می روند و نان خویش را می بُرند، چنان که نزد ما مردم هیزم خویش را می بُرند.»^۹

اکنون فرض کنید که چنین نان‌بری از اهالی هند شرقی برای برآورده کردن تمامی نیازهای خود به ۱۲ ساعت کار در هفته نیاز داشته باشد. موهبت مستقیم طبیعت به او، وقت فراغت فراوانی است که در اختیار دارد. مجموعه‌ی کاملی از اوضاع و احوال تاریخی لازم است تا او بتواند این وقت فراغت را به نحو کارآمدی صرف خود کند؛ اقدامات قهرآمیز خارجی لازم است تا او این وقت را صرف کار اضافی برای دیگران کند. اگر تولید سرمایه‌داری پا به آن جا گذارد، رفیق نازنین ما شاید ناگزیر شود ۶ روز در هفته کار کند تا محصول یک روز کار را برای خود تصاحب کند. در این مورد، سخاوت طبیعت گره‌گشای این موضوع نخواهد بود که چرا وی اکنون باید هفته‌ای ۶ روز کار کند و پنج روز از آن را به کار اضافی پردازد. تنها این نکته را روشن می سازد که چرا زمان کار لازم او به یک روز در هفته محدود می شود. [اما در هیچ مورد این محصول اضافی از خصلت ذاتی و پنهان در کار انسان پدید نمی آید.

به این ترتیب، نیروهای مولد کار که مولود شرایط طبیعی اند، به عنوان نیروهای مولد اجتماعی و از لحاظ تاریخی تکامل یافته، چون نیروهای مولد خاص سرمایه که در آن آمیخته شده‌اند، جلوه گر می شوند.]^۳

ریکار دو هرگز دغدغه‌ی خاستگاه ارزش اضافی را به خود راه نداد. وی به آن چون امر ذاتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می پردازد که از نظر او شکل طبیعی تولید اجتماعی است. هرگاه درباره‌ی بهره‌وری کار بحث می کند، آن رانه در علت و جوددی ارزش اضافی بلکه در علتی می جوید که مقدار آن ارزش را تعیین می کند. از سوی دیگر، مکتب او آشکارا اعلام

→ دیگری نمی شود؛ به همان نحو هیچ مانع طبیعی فتح ناشدنی وجود ندارد که کسی برای عده‌ای دیگر کار کند یا بار سنگین کار را از دوش خود بردارد اما تلاش برای توضیح بهره‌وری ذاتی - بهره‌وری همیشه حاضری که طبیعت با پا به صحنه گذاشتن انسان به جهان به او اعطا می کند - به شیوه‌ای مدرسی یعنی از طریق کیفیات «غیبی» کار، این واقعیت طبیعی به چیزی اسرارآمیز تبدیل می شود.

برعکس استعدادهای انسان بدوی، که هنوز نطفه‌ای و زیر لایه‌ی حیوانی اش پنهان است، فقط تدریجاً تحت فشار نیازهای جسمانی اش شکل می گیرد هنگامی که انسان‌ها به مدد تلاشی دشوار موفق می شوند از حالت ابتدایی حیوانی خود خارج می شوند، و بنابراین کارشان تا حد معینی اجتماعی می شود، آنگاه، و فقط آنگاه، شرایطی ایجاد می شود که در آن کار اضافی یک فرد به منبع هستی دیگری تبدیل می گردد، و این شرایط هرگز بدون کمک نیرویی که یکی را بر دیگری مسلط می کند رخ نمی دهد.

در ابتدای زندگی اجتماعی، نیروهایی که کار کسب می کند یقیناً کوچک است، اما نیازها نیز، که هم‌زمان با وسائل برآورده کردن آن‌ها تکامل می یابند، کوچک است. علاوه بر این، آن بخش از جامعه که با کار غیر زندگی می کند، به نسبت توده‌ی تولیدکنندگان مستقیم بی‌نهایت ناچیز است. این بخش به نسبتی که کار اجتماعی مولدتر می شود، به‌طور مطلق و به‌طور نسبی، بزرگ می شود. علاوه بر این، تولید سرمایه‌داری در زمینی ریشه می گیرد که مجموعه‌ای مطول از تحولات و دگرگونی‌های اقتصادی آن را آماده کرده است. بهره‌وری کار که نقطه آغاز آن قرار می گیرد، محصول تکاملی تاریخی است که دوره‌های آن نه بر مبنای سده‌ها بلکه بر پایه‌ی هزاران سده محاسبه می شود.

صرف‌نظر از واقعیت جهان اجتماعی تولید، بهره‌وری کار به شرایط طبیعی محیطی بستگی دارد که در آن کامل می شود. تمامی این شرایط را می توان تا خود ماهیت انسان، نژادش و غیره و طبیعتی که او را در بر گرفته جستجو کرد. شرایط طبیعی خارجی را می توان از لحاظ اقتصادی به دو طبقه‌ی بزرگ تقسیم کرد: ثروت طبیعی از لحاظ وسائل معاش مانند حاصلخیزی، آب‌های پر از ماهی، و غیره و ثروت طبیعی از لحاظ وسائل کار نظیر آبشارها، رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی، چوب، فلزات، زغال و غیره. در خاستگاه تمدن، نوع نخست ثروت طبیعی و بعدها در جامعه‌ای پیشرفته‌تر نوع دوم ثروت چیره بود. مثلاً انگلستان را با هند، یا در عهد باستان آتن و کورنت را با کشورهای ساحلی دریای سیاه مقایسه کنید هر چه شمار نیازمندی‌های طبیعی که برآورده کردن آن‌ها کاملاً ضروری است کمتر و حاصلخیزی زمین و مساعد بودن آب و هوا بیشتر باشد، میزان کار لازم برای حفظ و نگهداری و بازتولید تولیدکننده کمتر است. از این رو، کار اضافی برای غیر می تواند فراتر از کاری باشد که برای خود انجام می دهد»

۸ «هر کار باید مازادی باقی بگذارد» (پرودون) (ظاهراً این بخشی از «حقوق و وظایف شهروند است.»)

* پرودون، نظام تضادهای اقتصادی یا فلسفه‌ی فقر، جلد اول، پاریس، ۱۸۴۶، ص ۷۳-م. ۱.

۹. ف. شوو، زمین، کشاورز و انسان، ویراست دوم، لایپزیگ، ۱۸۵۴، ص ۱۴۸.

→ این موضوع را مدت‌ها پیش دیودروی سیسیلی هنگام بحث درباره‌ی ساکنان مصر باستان مطرح کرده بود:

«از هر لحاظ میزان زحمت و هزینه‌ی اندکی که آنان برای پرورش کودکان خود خرج می‌کنند باورکردنی نیست. برای فرزندان خود ساده‌ترین غذای موجود را می‌پزند؛ قسمت پایین ساقه‌ی پایپروس را که می‌توان سرخ کرد و ریشه و ساقه‌ی گیاهان بائنالقی، گاه خام گاه پخته و گاه سرخ کرده، به آن‌ها می‌دهند بسیاری از کودکان بدون کفش و لباس راه می‌روند چرا که هوا بسیار مطبوع است. از این‌رو کودکان تا زمان بلوغ خود مجموعاً بیش از بیست درهم برای والدین خود خرج بر نمی‌دارند. عمدتاً به همین دلیل است که جمعیت مصر به این زیادی است و بنابراین این همه بناهای عظیم می‌تواند ساخته شود.»

با این همه، احداث ساختمان‌های غول‌آسا در مصر باستان کمتر ناشی از وسعت جمعیت است و بیشتر نتیجه‌ی در دسترس بودن آزادانه‌ی نسبت عظیمی از آن‌هاست. همان‌طور که در مورد کارگر منفرد هر چه زمان کار لازم او کمتر باشد، کار اضافی‌یی که می‌تواند در اختیار قرار دهد بیشتر است، به همان ترتیب هر قدر تعداد مردمی که برای تولید وسائل معاش موردنیاز خود کار می‌کنند کمتر باشد، بخش قابل دسترس برای انجام کارهای دیگران بیشتر خواهد بود.

2. در جامعه‌ی اروپایی ما
3. [سر سطر] بنابراین، کار باید دارای درجه‌ی معینی بهره‌وری باشد تا فراتر از زمان لازمی که تولیدکننده طی آن برای تأمین معاش خود کار می‌کند طولانی شود؛ اما هرگز این بهره‌وری، به هر میزانی، علت ارزش اضافی نیست. علت آن همیشه کار اضافی است که به هر شیوه‌ای از کارگر بیرون کشیده می‌شود.
4. به زبان مطمئن آقای گیزو «خطر حاد و حدت‌پرمخاطره‌ای» است.

کرده است که نیروی مولد کار علت وجودی سود (بخوان: ارزش اضافی) است. به هر حال، این نظر دست‌کم نسبت به مرکانتیلیست‌ها که فزونی قیمت محصول به هزینه‌ی تولید را از عمل مبادله و فروش محصول بالاتر از ارزش آن نتیجه می‌گیرند، یک پیشرفت به‌شمار می‌آید. با این همه، مکتب ریکاردو نیز صرفاً به جای حل مسئله دور آن چرخیده است. در واقع، این اقتصاددان‌های بورژوا به‌غریزه و به درستی دریافته بودند که رسوخ بیش از حد عمیق در سوال مبرم خاستگاه ارزش اضافی [بسیار خطرناک است].⁴ اما درباره‌ی جان استورات میل چه باید گفت که نیم سده پس از ریکاردو، با وقار تمام برتری خود را بر مرکانتیلیست‌ها، صرفاً با تکرار ناشیانه‌ی تجاهل حقارت‌بار عامه‌پسندکنندگان اولیه‌ی ریکاردو، اعلام می‌کند؟

میل می‌گوید:

«علت وجود سود این است که کار بیش از آنچه برای نگهداری آن لازم است، تولید می‌کند.»

این چیزی جز همان داستان قدیمی نیست: اما میل که علاقه دارد چیزی از خود به آن بیفزاید، در ادامه چنین می‌گوید:

«برای این که شکل قضیه را تغییر دهیم چنین می‌گوییم: دلیل این که چرا سرمایه سود می‌دهد این است که خوراک، پوشاک، مواد و افزار، بیش از زمانی که صرف تولید آن‌ها شده‌اند، عمر می‌کنند.»

در اینجا میل مدت زمان کار را با طول عمر محصولات آن اشتباه می‌گیرد. بنا به این نظر، یک نانوا، که محصولش فقط یک روز دوام دارد، نمی‌تواند همان سود را از کارگران خویش استخراج کند که یک ماشین‌ساز کسب می‌کند زیرا محصولات این ماشین‌ساز بیست سال یا بیش‌تر عمر می‌کند. یقیناً درست است که اگر دوام لانه‌ی یک پرنده بیش از زمانی نباشد که صرف ساختن آن می‌کند، پرندگان ناگزیر بی‌آشیانه سر می‌گردند. آنگاه که این حقیقت بنیادی تثبیت گردید، میل برتری خود را بر مرکانتیلیست‌ها به این ترتیب به اثبات می‌رساند:

«به این ترتیب می‌بینیم که سود نه از وقوع مبادله بلکه از نیروی مولد کار پدید می‌آید؛ و سود عمومی کشور را همیشه نیروی مولد کار تعیین می‌کند، خواه مبادله‌ای صورت بگیرد یا نه. اگر هیچ تقسیم‌مشاغلی وجود نداشته باشد، خرید و فروشی در کار نخواهد بود اما سود هنوز وجود دارد.»

بنابراین، از نظر میل، مبادله، خرید و فروش، یعنی شرایط عمومی تولید سرمایه‌داری، فقط یک رویداد تصادفی است و سود همیشه حتی بدون خرید و فروش نیروی کار وجود دارد!

میل در ادامه می‌گوید:

«اگر کارگران کشور مجموعاً ۲۰ درصد بیش از مزدهای خود تولید کنند، صرف‌نظر از این که قیمت کالاها چه باشد، سودها ۲۰ درصد خواهند بود.»

از یک جنبه این یک همان‌گویی بی‌نظیر است؛ زیرا اگر کارگران ارزش اضافی به میزان ۲۰ درصد برای سرمایه‌دارهای خود تولید کنند، نسبت سود او به کل مزد کارگران، ۲۰ به ۱۰۰ خواهد بود. با این همه، کاملاً نادرست است بگوییم که «سودها ۲۰ درصد خواهند بود.» این سودها همیشه کمتر خواهند بود زیرا بر مبنای کل مجموع سرمایه‌ی پرداخت شده محاسبه شده‌اند. مثلاً، اگر سرمایه‌دار ۵۰۰ پوند پرداخت کرده که ۴۰۰ پوند آن به وسائل تولید و ۱۰۰ پوند به مزدها مربوط است و نرخ ارزش اضافی همانند اینجا ۲۰ درصد باشد، نرخ سود ۲۰ به ۵۰۰ خواهد بود یعنی نه ۲۰ درصد بلکه ۴ درصد است.

دنباله‌ی مطلب نمونه‌ی درخشانی از روش برخورد میل با شکل‌های تاریخی متفاوت تولید اجتماعی است:

«من همواره اوضاع و احوال کنونی، [که در آن کارگرها و سرمایه‌دارها طبقات جداگانه‌ای هستند]* را، که به استثنای موارد نادری همه جا حاکم است، در نظر می‌گیرم؛ یعنی این که سرمایه‌دارها همه‌ی هزینه‌ها از جمله کل مزد کارگران را پرداخت می‌کنند.»

خطای دید عجیبی است که در همه جا موقعیتی را ببینیم که فقط به طور استثنایی روی کره‌ی زمین وجود داشته است! اما اجازه دهید ادامه دهیم. میل تا این حد لطف دارد که این تخفیف را می‌دهد: «ضرورت مطلقى ندارد که او چنین کند.»* برعکس،

* جمله‌ی داخل کروشه تنها در چاپ اول آلمانی و در متن فرانسه آمده و در ویراست‌های بعدی حذف شده است. به زیرنویس بعدی رجوع شود - م. فا

* اگر مارکس فرصت داشت، یقیناً این فراز را تغییر می‌داد. افزوده‌ی داخل قلاب یعنی «که در آن کارگران و سرمایه‌دارها طبقات جداگانه‌ای هستند» که مارکس سهواً آن را حذف کرده بود، میل را، دست‌کم به ظاهر، از اتهام «خطای دید» مبرا می‌سازد. همین است که مارکس در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۷۸ خطاب به ن. ف. دانیلسون، مترجم روسی، از او خواست تا که فراز زیر را جایگزین فرازی کند که با «خطای دید عجیبی» شروع می‌شود: «آقای میل مایل است بپذیرد مطلقاً ضروری نیست چنین باشد، حتی در نظامی اقتصادی که کارگرها و سرمایه‌دارها به‌عنوان طبقاتی جداگانه در مقابل هم قرار می‌گیرند.» [این یادداشت کاملاً به اطلاعاتی متکی است که در MEW 23، ص ۵۴۰ آمده است.] - م. ا

«کارگر ممکن است تا زمانی که کار تولید کامل نشده برای دریافت بخشی از مزد خویش که فراتر از احتیاجات محض اش است، و یا حتی برای تمام آن صبر کند؛ به شرط این که اندوخته‌ای در اختیار داشته باشد که برای وسیله‌ی معاش موقت اش کفایت کند. اما در این حالت، کارگر از این لحاظ که بخشی از اندوخته‌ی خود را که برای ادامه‌ی آن کار لازم است تأمین کرده، به واقع تا حد معینی سرمایه‌دار است.»

میل به جای این حتی می‌توانست بگوید که کارگری که نه تنها وسائل معاش بلکه وسیله‌ی تولید را نیز برای خود پرداخت کرده، در واقع کارگر مزدبگیر خود است؛ یا در حقیقت می‌توانست بگوید که دهقان آمریکایی بنده‌ی خویش است زیرا به جای این که برای کسی که ارباب اوست بیگاری کند، برای خود کار می‌کند.

بدین سان، میل پس از این که آشکارا اثبات می‌کند که تولید سرمایه‌داری حتی اگر وجود نداشته باشد باز همچنان وجود دارد، اکنون به نحو کاملاً یک‌دستی می‌کوشد نشان دهد که تولید سرمایه‌داری حتی اگر وجود داشته باشد، وجود ندارد.

«و حتی در مورد پیشین» (که کارگر همانا کارگر مزدبگیر سرمایه‌داری است که از پیش وسائل معاش او را پرداخت کرده است) «او» (کارگر) «را می‌توان با همان دید» (یعنی مانند سرمایه‌دار) «نگریست زیرا کارگر با تقدیم کردن کار خویش به قیمتی پایین‌تر از قیمت بازار (!) می‌تواند به‌عنوان کسی تلقی شود که مابه‌التفاوت (؟) را به کارفرمای خویش قرض داده‌است و آن را با بهره دریافت می‌کند و غیره.»^۹

در واقعیت، کارگر کار خود را مجانی در طی، مثلاً، یک هفته پرداخت کرده تا قیمت بازار آن را در پایان هفته دریافت کند، و غیره: بنا به نظر میل، این امر کارگر را سرمایه‌دار می‌کند! هر پشته‌ی ساده‌ای در دشت هموار، تپه‌ای به‌نظر می‌رسد؛ و کم‌مایگی بورژوازی کنونی ما را می‌توان با منزلت «متفکران بزرگ» آن سنجید.

فصل پنزدهم

تغییرات مقدار در قیمت نیروی کار و ارزش اضافی

ارزش نیروی کار با ارزش وسائل معاشی تعیین می‌شود که به‌طور متعارف مورد نیاز کارگری متوسط است. مقدار این وسائل معاش که شکل آن می‌تواند تغییر کند، برای جامعه‌ای معین و در دوره‌ای معین معلوم است و در نتیجه باید مقداری ثابت تلقی شود. آنچه تغییر می‌کند، ارزش این مقدار است. علاوه بر این دو عامل دیگر در تعیین ارزش نیروی کار نقش دارند. از یک‌سو، هزینه‌های رشد این نیرو و بنا به شیوه‌ی تولید تغییر می‌کند. از سوی دیگر، در نیروی کار تفاوت‌های طبیعی وجود دارد، یعنی نیروی کار مردان و زنان، کودکان و بزرگسالان متفاوت از هم است. استفاده از این نیروهای کار متفاوت، که خود نیز توسط شیوه‌ی تولید مشروط می‌شوند، تفاوت بزرگی را در هزینه‌ی بازتولید خانواده‌ی کارگر و ارزش کارگران مرد بزرگسال به وجود می‌آورد. با این همه، این دو عامل در تحقیق زیر کنار گذاشته شده‌اند.^۹

فرض می‌کنیم که (۱) کالاها مطابق با ارزش خود فروخته می‌شوند، (۲) قیمت نیروی کار گاهی به بالاتر از ارزش آن ارتقا می‌یابد اما هرگز به پایین‌تر از آن تنزل نمی‌کند. بر مبنای این فرض‌ها روشن می‌شود که مقادیر نسبی ارزش اضافی و قیمت نیروی کار بر اساس سه عامل تعیین می‌شوند: (۱) مدت کار روزانه یا مقدار بسط‌یافته‌ی کار؛ (۲) [شدت متعارف کار یا مقدار متراکم آن به نحوی که کمیّت معینی از کار در زمان معینی مصرف می‌شود]^۱ و (۳) سرانجام بهره‌وری کار به نحوی که برحسب درجه‌ی تکامل شرایط تولید، کمیّت واحدی از کار در زمانی واحد کمیّتی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از محصول را تولید می‌کند. آشکارا ترکیب‌های بسیار متفاوتی ممکن است، چرا که یکی از سه عامل یادشده می‌تواند ثابت و دو عامل دیگر متغیر باشند، یا دو عامل می‌توانند ثابت و عامل سوم متغیر

۱. درجه‌ی شدت آن که بنا به آن کمیّت‌های متفاوت کار در زمانی واحد مصرف می‌شوند.

۹ ب. [یادداشت انگلس بر ویراست سوم]: طبعاً موردی که در صص ۳۵۳-۳۵۵ کتاب حاضر بیان شده نیز در اینجا کنار گذاشته شده است.

باشد و سرانجام ممکن است هر سه عامل هم‌زمان متغیر باشند. علاوه بر این، تعداد ترکیب‌های ممکن بر اساس این واقعیت افزایش می‌یابند که وقتی همه‌ی این عوامل هم‌زمان با هم تغییر کنند، مقدار و جهات تغییرات مربوطه ممکن است متفاوت باشد. در ادامه‌ی مطلب فقط ترکیب‌های اصلی را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱. مدت کار روزانه و شدت کار ثابت.

بهره‌وری کار متغیر

با این فرض‌ها، ارزش نیروی کار و مقدار ارزش اضافی بنا به سه قانون تعیین می‌شوند: یکم آن‌که، کار روزانه با مدتی معین همواره در مقدار واحدی ارزش باز نموده می‌شود، صرف‌نظر از این‌که بهره‌وری کار و همراه با آن حجم محصول و بنابراین قیمت هر کدام از کالاهای تولیدشده ممکن است تغییر کند.

[اگر ارزش تولیدشده در یک کار روزانه ۱۲ ساعته، مثلاً، ۶ شیلینگ باشد،]^۲ آنگاه اگر چه ممکن است حجم ارزش‌های مصرفی تولیدشده متناسب با بهره‌وری کار تغییر کند، این ارزش ۶ شیلینگ صرفاً بر شمار بزرگ یا کوچکی از کالاها تقسیم می‌شود.

دوم آن‌که، ارزش نیروی کار و ارزش اضافی در جهات مخالف یکدیگر تغییر می‌کنند. تغییری در بهره‌وری کار، افزایش یا کاهش آن، موجب می‌شود که ارزش نیروی کار در جهتی معکوس حرکت کند، این در حالی است که ارزش اضافی در همان جهت حرکت می‌کند.

ارزش تولیدشده توسط کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته کمیّتی ثابت، مثلاً ۶ شیلینگ، است. این کمیّت ثابت برابر با مجموع کل ارزش اضافی به اضافه‌ی ارزش نیروی کار است که کارگر هم‌ارزی را جایگزین آن کرده است. بدیهی است که اگر این کمیّت ثابت از دو بخش ثابت تشکیل شده باشد، هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌تواند بدون کاهش دیگری افزایش یابد.^۳ ارزش نیروی کار نمی‌تواند از ۳ به ۴ شیلینگ افزایش یابد بدون آن‌که ارزش اضافی از ۳ به ۲ شیلینگ نزول کند؛ و برعکس، ارزش اضافی نمی‌تواند از ۳ به ۴ شیلینگ افزایش پیدا کند بدون آن‌که ارزش نیروی کار از ۳ به ۲ شیلینگ تنزل یابد. در چنین اوضاع و احوالی، هیچ نوع تغییری در مقدار مطلق ارزش اضافی یا ارزش نیروی کار، بدون تغییری هم‌زمان در مقادیر نسبی آن‌ها ممکن نیست. غیرممکن است که هر دوی آن‌ها هم‌زمان افزایش یا کاهش یابند.

علاوه بر این، ارزش نیروی کار نمی‌تواند کاهش، و بنابراین ارزش اضافی نمی‌تواند افزایش یابد، بدون این‌که بهره‌وری کار افزایش یافته باشد. به‌عنوان نمونه، در مورد یادشده، ارزش نیروی کار نمی‌تواند از ۳ به ۲ شیلینگ برسد، مگر آن‌که افزایش در بهره‌وری کار این امکان را به وجود آورده باشد که در ۴ ساعت همان مقدار وسائل معاشی تولید شود که پیش

۲. اگر یک ساعت کار با شدت متعارف ارزشی به اندازه‌ی نیم فرانک تولید کند، کار روزانه دوازده ساعته فقط ارزشی به اندازه‌ی شش فرانک تولید می‌کند.^{*}
^{*} همیشه فرض می‌کنیم که ارزش پول بدون تغییر می‌ماند.

۳. افزوده به فرض می‌کنیم ارزش نیروی کار ۳ شیلینگ و ارزش اضافی نیز ۳ شیلینگ باشد.

از این فقط با ۶ ساعت کار می توانست تولید شود. و برعکس، ارزش نیروی کار نمی تواند از ۳ به ۴ شیلینگ برسد بدون آن که کاهش در بهره‌وری کار رخ داده باشد به نحوی که برای تولید همان مقدار وسائل معاش که پیش از این طی ۶ ساعت تولید می شد، اکنون ۸ ساعت کار مورد نیاز باشد. [از این امر]^۴ نتیجه می شود که افزایش بهره‌وری کار موجب کاهش ارزش نیروی کار و به دنبال آن افزایش ارزش اضافی می شود، حال آن که برعکس، کاهش بهره‌وری کار سبب افزایش ارزش نیروی کار و کاهش ارزش اضافی می شود.

۴. افزوده به فر: اسر سطر: اسر انجام، چون مقادیر ارزش نیروی کار و ارزش اضافی در جهت معکوس یکدیگر تغییر می کنند

ریکار دو در تدوین این قانون*، یک عامل را نادیده گرفت: اگرچه تغییر در مقدار ارزش اضافی یا کار اضافی تغییری را در جهت مخالف در مقدار نیروی کار یا کار لازم به وجود می آورد، اما به هیچ وجه نتیجه نمی شود که به یک نسبت تغییر می کنند. درست است که مقدار افزایش یا کاهش آن‌ها یکسان است. اما پیش از آن که تغییری در بهره‌وری کار رخ دهد، افزایش یا کاهش نسبی آن‌ها به مقدار اولیه آن‌ها، باز بسته است. فرض می کنیم ارزش نیروی کار ۴ شیلینگ یا زمان کار لازم ۸ ساعت باشد، و ارزش اضافی ۲ شیلینگ یا ارزش اضافی ۴ ساعت باشد. اگر به دلیل افزایش بهره‌وری کار، ارزش نیروی کار به ۳ شیلینگ سقوط کند، یا به عبارت دیگر زمان کار لازم به ۶ ساعت کاهش یابد، ارزش اضافی به ۳ شیلینگ خواهد یافت، یا به عبارت دیگر کار اضافی به ۶ ساعت می رسد. همان کمیت، ۱ شیلینگ یا ۲ ساعت، در یک مورد افزوده و در مورد دیگر کسر شده است. اما تغییر نسبی مقدار در این دو مورد متفاوت است. ارزش نیروی کار از ۴ به ۳ شیلینگ تنزل کرده، یعنی به نسبت $\frac{1}{4}$ یا ۲۵ درصد کاهش یافته اما ارزش اضافی از ۲ به ۳ شیلینگ افزایش پیدا کرده، یعنی به نسبت $\frac{1}{2}$ یا ۵۰ درصد افزایش یافته است. [بنابراین، نتیجه می شود]^۵ که افزایش یا کاهش نسبی ارزش اضافی ناشی از تغییری در بهره‌وری کار، به مقدار اولیه آن بخش از کار روزانه باز بسته است که در ارزش اضافی باز نمود یافته است؛ هر چه این بخش کوچک تر باشد، تغییر نسبی بیش تر است؛ هر چه این بخش بزرگ تر باشد، تغییر نسبی کم تر است.

۵. افزوده به فر: اسر سطر: اسر به طور کلی، با معلوم بودن مدت کار روزانه و نیز تقسیم کار به دو بخش، بخش کار لازم و بخش کار اضافی، نتیجه می شود

سوم این که، افزایش یا کاهش ارزش اضافی، همیشه معلول و نه علت کاهش یا به دنبال آن افزایش ارزش نیروی کار است.^{۱۰}

* رجوع کنید به ریکاردو، درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی، ص ۳۱ که در آن فرمول زیر مطرح شده است: «هیچ افزایشی در ارزش کار بدون کاهش سود ممکن نیست». این فرمول را می توان به بیان مارکسیستی چنین تدوین کرد: «هیچ افزایشی در ارزش نیروی کار بدون کاهش ارزش اضافی ممکن نیست». کل مسئله‌ی نظریه‌ی ارزش اضافی ریکاردو به طور مفصل تر در نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی دوم، لندن، ۱۹۶۹، صص ۳۷۳-۴۲۵ مورد بحث قرار گرفته است - م.ا.

۱۰. مک کولوچ درباره‌ی این قانون سوم از جمله این افزوده‌ی احمقانه را آورده است که ارزش اضافی می تواند بدون

از آنجا که کار روزانه مقدار ثابتی است [و در مقدار ثابتی از ارزش باز نموده می شود]^۶، و چون با هر تغییری در مقدار ارزش اضافی، تغییری معکوس در ارزش نیروی کار به وجود می آید، و چون ارزش نیروی کار تنها در نتیجه‌ی تغییری در بهره‌وری کار تغییر می‌کند، [آشکارا نتیجه می‌شود که در چنین شرایطی هر تغییر مقدار در ارزش اضافی ناشی از تغییری معکوس در ارزش نیروی کار است.]^۷ بنابراین چنان‌که پیش از این ملاحظه کردیم، اگر هیچ‌گونه تغییری در مقدار مطلق ارزش نیروی کار و ارزش اضافی بدون تغییری در مقادیر نسبی آن‌ها ممکن نیست، اکنون نتیجه می‌گیریم که هیچ تغییری در مقادیر نسبی آن‌ها بدون تغییری در مقدار مطلق ارزش نیروی کار ممکن نیست.

بنا به این قانون سوم، تغییر در مقدار ارزش اضافی مستلزم تغییری در ارزش نیروی کار است که خود نتیجه‌ی تغییری در بهره‌وری کار است. حدود این تغییر با محدوده‌ی جدید ارزش نیروی کار معین می‌شود. با این همه، حتی وقتی اوضاع و احوال اجازه می‌دهد تا این قانون عمل کند، تغییرات حاشیه‌ای هم ممکن است رخ دهد. مثلاً، اگر در نتیجه‌ی افزایش بهره‌وری کار، ارزش نیروی کار از ۴ به ۳ شیلینگ نزول کند، یا زمان کار لازم از ۸ به ۶ ساعت برسد، قیمت نیروی کار نیز ممکن است فقط به ۳ شیلینگ و ۸ پنی، ۳ شیلینگ و ۳ پنی، یا ۳ شیلینگ و ۲ پنی تنزل یابد، و به این ترتیب، امکان دهد تا مقدار ارزش اضافی فقط به ۳ شیلینگ و ۴ پنی، ۳ شیلینگ و ۶ پنی یا ۳ شیلینگ و ۱۰ پنی افزایش پیدا کند. مقدار این تنزل، که کمترین حدود آن ۳ شیلینگ است (ارزش جدید نیروی کار)، به وزن نسبی‌ی وابسته است که نتیجه‌ی فشار سرمایه روی یک کفهی ترازو و مقاومت کار روی کفهی دیگر است.

ارزش نیروی کار بر حسب ارزش کمیّت معینی از وسائل معاش تعیین می‌شود. این ارزش است، و نه حجم وسائل معاش، که با بهره‌وری کار تغییر می‌کند. با این همه، امکان دارد که در نتیجه‌ی افزایش بهره‌وری کار، هم کارگر و هم سرمایه‌دار هم‌زمان بتوانند کمیّت بزرگ‌تری از وسائل معاش را به خود اختصاص دهند، بدون آن‌که هیچ تغییری در قیمت نیروی کار یا ارزش اضافی به وجود آید. فرض می‌کنیم که ارزش نیروی کار ۳ شیلینگ و زمان کار لازم برابر با ۶ ساعت باشد. همچنین فرض می‌کنیم که ارزش اضافی نیز به همین

→ کاهش ارزش نیروی کار افزایش یابد، مشروط بر آن‌که مالیات‌هایی که پیش‌تر سرمایه‌دار می‌پرداخت حذف شود. اما حذف این قبیل مالیات‌ها مطلقاً هیچ‌گونه تغییری در کمیّت ارزش اضافی نمی‌دهد که سرمایه‌دار مستقیماً از کارگر بیرون می‌کشد. فقط نسبت تقسیم ارزش اضافی بین جیب او و اشخاص ثالث را تغییر می‌دهد. بنابراین، حذف مالیات به هیچ‌وجه تغییری در رابطه‌ی بین ارزش نیروی کار و ارزش اضافی ایجاد نمی‌کند. بنابراین استثنای مک‌کولاج فقط این نکته را ثابت می‌کند که وی قاعده را نفهمیده است. این بداقبالی اغلب گریبان او را هنگام عامه‌پسند کردن نظریه‌های ریکاردو می‌گیرد و این همان بلایی است که سر‌زان باتیست سه هنگام عامه‌پسند کردن نظریه‌های آدام اسمیت آمده است.

۶. و پیوسته ارزش واحدی را ایجاد می‌کند که به هم‌ارز نیروی کار و ارزش اضافی تقسیم می‌شود.

۷. روشن است که تغییر بهره‌وری کار است که در وهله‌ی نخست ارزش نیروی کار را افزایش یا کاهش می‌دهد، در صورتی که حرکت صعودی یا نزولی آن به‌نوبه‌ی خود حرکت ارزش اضافی را در جهتی معکوس باعث می‌شود.

نحو ۳ شیلینگ و کار اضافی ۶ ساعت باشد. اکنون اگر بهره‌وری کار بدون هیچ تغییری در نسبت میان کار لازم و کار اضافی دو برابر شود، آنگاه هیچ تغییری در مقدار ارزش اضافی یا قیمت نیروی کار رخ نخواهد داد. تنها در چنین حالتی هر کدام از آن‌ها دو برابر گذشته باز نمود ارزش‌های مصرفی هستند و هر کدام از این دو ارزش مصرفی دو برابر گذشته ارزان‌تر خواهند بود. اگرچه قیمت نیروی کار تغییر نکرده، اما ارزش آن دو برابر شده است. با این همه، اکنون فرض می‌کنیم که قیمت نیروی کار نه به ۱ شیلینگ و ۶ پنی، یعنی پایین‌ترین حد ممکن که با ارزش جدید آن سازگار است، بلکه به ۲ شیلینگ و ۱۰ پنی یا ۲ شیلینگ و ۶ پنی تنزل یابد. این قیمت پایین‌تر هنوز باز نمود افزایشی در کمیّت و سائل معاش است. به این طریق، با توجه به افزایش بهره‌وری کار، کاهش پیوسته‌ی قیمت نیروی کار و رشد پیوسته‌ی حجم و سائل معاش کارگر امکان‌پذیر است. اما به طور نسبی، یعنی در مقایسه با ارزش اضافی، ارزش نیروی کار به کاهش خود ادامه می‌دهد و به این ترتیب شکاف میان وضعیت زندگی کارگر و سرمایه‌دار همچنان گسترده‌تر می‌شود.^{۱۱}

ریکار دو نخستین کسی بود که فرمول صحیحی از این سه قانونی که بیان کردیم ارائه کرد. اما شرح او دچار نقایص زیر است: (۱) وی شرایط ویژه‌ای که این قانون‌ها مصداق دارند، شرایط بدیهی، همگانی و منحصر به فرد تولید سرمایه‌داری تلقی می‌کند. وی تغییری را در مدت کار روزانه یا در شدت کار تشخیص نمی‌دهد به نحوی که از نظر او بهره‌وری کار به تنها عامل متغیر تبدیل می‌شود؛ (۲) و این خطا بنیان تحلیل او را بسی بیش از نقص (۱) سست می‌کند؛ او نیز مانند دیگر اقتصاددان‌ها ارزش اضافی را به معنای مطلق کلمه یعنی مستقل از شکل‌های ویژه‌ی آن مانند سود، بهره‌ی زمین و غیره، مورد بررسی قرار نداده است. [بنابراین او قادر نیست میان قانون‌های حاکم بر نرخ ارزش اضافی و قانون‌های حاکم بر نرخ سود تمایزی قایل شود.]^۸ چنان‌که پیش‌تر گفتیم، نرخ سود نسبت ارزش اضافی به کل سرمایه‌ی پرداخت شده است؛ نرخ ارزش اضافی نسبت ارزش اضافی به بخش متغیر آن سرمایه است. فرض کنید که سرمایه‌ی C به مبلغ ۵۰۰ پوند، از مواد خام، ابزار کار و غیره که ما در مجموع آن را c و برابر با ۴۰۰ پوند، و مزدهای v که برابر با ۱۰۰ پوند است، تشکیل شده باشد؛ علاوه بر این فرض کنید که ارزش اضافی s برابر با ۱۰۰ پوند باشد. آنگاه نرخ ارزش اضافی برابر با $\frac{s}{C} = \frac{100}{500} = 20\%$ است. اما نرخ سود $\frac{s}{v} = \frac{100}{400} = 25\%$ است. علاوه بر این بدیهی است که نرخ سود می‌تواند به عواملی باز بسته باشد که به هیچ وجه بر

۸. او نرخ ارزش اضافی را با نرخ سود اشتباه می‌گیرد و در نتیجه به نرخ سود به گونه‌ای می‌پردازد که گویی مستقیماً نرخ استثمار کار را بیان می‌کند.

۱۱. «هنگامی که در بهره‌وری صنعت تغییری رخ می‌دهد، به نحوی که با کمیّت معینی از کار و سرمایه بیشتر یا کمتر تولید شود، ممکن است سهم مزد آشکارا تغییر کند، در حالی که کمیّتی که این سهم باز نمود آن است ثابت باقی بماند و یا ممکن است این کمیّت تغییر کند اما در سهم مزد تغییری رخ ندهد» [جان کازنو]، طرح کلی اقتصاد سیاسی و ... ص (۶۷).

نرخ ارزش اضافی تأثیری نداشته باشد. من در جلد سوم این اثر نشان خواهم داد که همین نرخ ارزش اضافی می تواند در متنوع ترین نرخ های سود، و نرخ های متفاوت ارزش اضافی، تحت شرایط معینی، می تواند در نرخ سود واحدی باز نموده شوند.*

۲. مدت کار روزانه ی ثابت، بهره وری کار ثابت،

شدت کار متغیر.

افزایش شدت کار مستلزم افزایش مصرف کار در مدتی واحد است. از این رو، هر گاه مدت کار روزانه ثابت باقی بماند، در ساعاتی برابر، کار روزانه ی تشدید یافته در محصولات بیشتری مادیت می یابد تا کار روزانه ای که شدت کمتری دارد. مسلماً با افزایش بهره وری کار، کار روزانه ی واحد محصولات بیشتری را به وجود می آورد. اما در این حالت، با توجه به این که هر محصول منفرد نسبت به گذشته کار کمتری در بردارد ارزش آن کاهش می یابد؛ در حالی که در مورد اول، با توجه به این که همان مقدار کار گذشته در محصول گنجانده شده ارزش آن دست نخورده باقی می ماند. ما در اینجا با افزایش شمار محصولات روبرو هستیم بدون آن که قیمت منفرد آن ها کاهش یابد: با افزایش تعداد آن ها، قیمت مجموع آن ها بیشتر می شود. اما در مورد دیگر هنگامی که بهره وری افزایش می یابد، همان مجموع ارزش بر شمار بزرگ تری از محصولات تقسیم می شود. از این رو، اگر مدت کار روزانه ثابت بماند، کار روزانه ی شدت یافته در مقدار بیشتری ارزش تولید شده، و با فرض ثابت بودن ارزش پول، در مقدار بیشتری پول گنجانده خواهد شد. ارزش تولید شده متناسب با دامنه ی انحراف شدت کار از هنجار اجتماعی آن تغییر می کند. بنابراین، همان کار روزانه دیگر چون گذشته نه در ارزش تولید شده ی ثابت بلکه در ارزشی متغیر باز نموده می شود؛ مثلاً کار روزانه ی ۱۲ ساعته با شدت متعارف در ۶ شیلینگ، اما با افزایش شدت کار، در ۷ یا ۸ شیلینگ باز نموده می شود. روشن است که اگر ارزش تولید شده ی یک روز، مثلاً از ۶ به ۸ شیلینگ تغییر کند، آنگاه دو بخش این ارزش تولید شده، یعنی قیمت نیروی کار و ارزش اضافی، ممکن است هر دو، به یک نسبت یا با نسبتی نابرابر، افزایش یابند. اگر ارزش تولید شده از ۶ به ۸ شیلینگ افزایش یابد، ممکن است قیمت نیروی کار و ارزش اضافی هر دو هم زمان از ۳ به ۴ شیلینگ افزایش یابند. در اینجا افزایش قیمت نیروی کار ضرورتاً مستلزم آن نیست که قیمت نیروی کار فراتر از ارزش آن قرار گیرد. برعکس، این افزایش در قیمت نیرو کار ممکن است با کاهش ارزش آن همراه باشد. این موضوع همیشه زمانی اتفاق می افتد که افزایش در قیمت نیروی کار نتواند فرسودگی سریع تر آن را جبران کند.

می دانیم که به استثنای مواردی که کاملاً موقتی هستند، تغییر در بهره وری کار سبب

* رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، «نسبت نرخ سود به نرخ ارزش اضافی». - م. ۱

می‌شود که مقدار ارزش نیروی کار و بنابراین مقدار ارزش اضافی تغییر کند، مگر آن‌که تغییر یادشده در شاخه‌ای از صنعت باشد که کالاهای آن معمولاً مورد مصرف کارگران است. اما این محدودیت در این جا از بین می‌رود. خواه مقدار کار از لحاظ دامنه یا از لحاظ شدت تغییر کند، بنابراین همیشه در مقدار ارزش تولیدشده تغییری به وجود می‌آید که مستقل از ماهیت کالایی است که این ارزش در آن بازنموده می‌شود.

اگر قرار بود شدت کار به طور هم‌زمان و یکسان در تمام شاخه‌های صنعت افزایش یابد، آنگاه درجات جدید و بالاتر شدت کار به هنجار متعارف اجتماعی تبدیل می‌شد، و بنابراین مقداری بسط‌یافته تلقی نمی‌شد. اما حتی در این حالت هم، شدت میانگین کار همچنان در کشورهای مختلف متفاوت می‌بود و در نتیجه کاربرد قانون ارزش بر کار روزانه‌ی کشورهای مختلف جرح و تعدیل می‌یافت. کار روزانه‌ی شدت‌یافته‌ی یک ملت نسبت به کار روزانه‌ی کشوری که شدت کمتری دارد، در تجلی پولی بیشتری بازنمود می‌یابد.^{۱۲}

۳. بهره‌وری و شدت کار ثابت

مدت کار روزانه‌ی متغیر

[کار روزانه می‌تواند در دو جهت تغییر کند. می‌تواند کوتاه یا طولانی شود:]

(۱) کوتاه شدن کار روزانه در شرایط یادشده، یعنی هنگامی که بهره‌وری و شدت کار ثابت است، ارزش نیروی کار و بنابراین زمان کار لازم را همچون گذشته دست‌نخورده باقی می‌گذارد. کار اضافی و ارزش اضافی را کاهش می‌دهد. در همان حال، با کاهش مقدار مطلق ارزش اضافی مقدار نسبی آن نیز کاهش می‌یابد، یعنی مقدار آن نسبت به مقدار ارزش نیروی کار که ثابت باقی می‌ماند، کاهش می‌یابد. سرمایه‌دار فقط با کاهش قیمت نیروی کار به پایین‌تر از ارزش آن می‌تواند این کاهش را جبران کند.

تمام استدلال‌های مرسوم بر ضد کوتاه کردن کار روزانه متکی بر این فرض است که این پدیده تحت شرایطی که در این جا فرض گردید رخ می‌دهد. اما در واقعیت، عکس آن صادق است: تغییر در بهره‌وری و شدت کار یا پیش از کاهش کار روزانه یا بلافاصله پس از آن رخ داده است.^{۱۳}

۱۲. «در صورتی که تمامی شرایط برابر باشند، کارخانه‌دار انگلیسی می‌تواند در زمانی معین مقدار کار چشمگیرتری نسبت به کارخانه‌دار خارجی تحویل دهد، تا آنجا که تفاوت بین مدت زمان کار روزانه که اینجا ۶۰ ساعت در هفته و در جاهای دیگر ۷۲ تا ۸۰ ساعت است جبران کند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۵۵، ص ۶۵). قطعی‌ترین وسیله برای کاهش تفاوت بین محصول ساعات کار کشورهای قاره‌ی اروپا و انگلستان همانا قانونی است که مدت زمان کار روزانه را در کارخانه‌های اروپا کاهش دهد.

۱۳. «این‌ها عوامل جبران‌کننده‌ای است... که اجرای قانون ده ساعت کار روزانه روشن ساخته است» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۴۸، ص ۷).

(۲) طولانی کردن کار روزانه. فرض می‌کنیم که کار لازم ۶ ساعت یا ارزش نیروی کار ۳ شیلینگ باشد؛ همچنین فرض می‌کنیم که کار اضافی ۶ ساعت یا ارزش اضافی ۳ شیلینگ باشد. آنگاه کل کار روزانه بالغ بر ۱۲ ساعت است و در ارزش تولیدشده معادل ۶ شیلینگ باز نموده می‌شود. اگر کار روزانه دو ساعت طولانی‌تر شود و قیمت نیروی کار ثابت بماند، مقدار ارزش اضافی هم به‌طور مطلق و هم به‌طور نسبی افزایش پیدا می‌کند. اگرچه در مقدار ارزش نیروی کار هیچ نوع تغییری رخ نمی‌دهد، اما به‌طور نسبی کاهش پیدا می‌کند. تحت شرایط فرض شده در مورد اول^۹، مقدار نسبی ارزش نیروی کار بدون تغییری در مقدار مطلق آن نمی‌تواند رخ دهد. در اینجا، برعکس، تغییر مقدار نسبی ارزش نیروی کار نتیجه‌ی تغییر مقدار مطلق ارزش اضافی است.

از آنجا که ارزش تولیدشده، که در آن کار روزانه باز نموده شده، با طولانی شدن کار روزانه افزایش پیدا می‌کند، ممکن است هم‌زمان ارزش اضافی و قیمت نیروی کار، خواه در کمیت‌هایی برابر یا نابرابر، افزایش پیدا کند. بنابراین، این افزایش هم‌زمان در دو مورد ممکن است. مورد اول طولانی کردن مطلق کار روزانه است و مورد دوم افزایش شدت کاری است که با طولانی کردن کار روزانه همراه نیست.

هنگامی که کار روزانه طولانی می‌شود، قیمت نیروی کار ممکن است به پایین‌تر از ارزش آن سقوط کند، هرچند قیمت فوق به‌طور اسمی بی‌تغییر باقی می‌ماند و یا حتی افزایش می‌یابد. چنان‌که به یاد داریم، ارزش روزانه‌ی نیروی کار در واقع بر مبنای مدت میانگین متعارف یا مدت متعارف زندگی کارگر، و نیز بر مبنای چرخش جوهرهای حیاتی به حرکتی متعارف که با طبیعت آدمی سازگار است، برآورد می‌شود.^{۱۴} تا نقطه‌ی معینی، افزایش فرسودگی نیروی کار که از طولانی کردن کار روزانه جدایی‌ناپذیر است، می‌تواند در شکل مزدهای بالاتر جبران شود. اما فراتر از آن نقطه، فرسودگی به صورت تصاعد هندسی افزایش پیدا می‌کند و تمامی شرایط لازم برای بازتولید و کارکرد نیروی کار از حرکت باز می‌ایستد. قیمت نیروی کار و درجه‌ی استثمار آن دیگر مقادیری سنجش‌پذیر با یکدیگر نیستند.^۹

۹. بر مبنای اطلاعات کنونی ما، و در چارچوب محدوده‌های فرض‌هایی که در صص ۵۵۹-۵۶۳ کتاب حاضر مطرح کرده‌ایم، با قانون‌های زیر روبرو هستیم:

۱. کار روزانه به نسبت مستقیم با مدت آن، ارزش بیش‌تر یا کمتری ایجاد می‌کند - از این‌رو، کمیتی متغیر و نه ثابت از ارزش را خلق می‌کند.

۲. هر تغییری در رابطه میان مقدار ارزش اضافی و ارزش نیروی کار ناشی از تغییری در مقدار مطلق ارزش اضافی و در نتیجه در ارزش اضافی است.

۳. ارزش مطلق نیروی کار تنها می‌تواند در نتیجه‌ی واکنش ناشی از طولانی شدن کار اضافی نسبت به فرسودگی نیروی کار، افزایش یابد بنابراین، هر تغییری در این ←

* اشاره به موردی است که در صص ۵۵۹-۵۶۳ کتاب حاضر مورد بررسی قرار گرفت یعنی وقتی که مدت کار روزانه و شدت کار ثابت می‌ماند و بهره‌وری کار تنها عامل متغیر است - م.ا.

۱۴. «مقدار کاری را که یک شخص در جریان ۲۴ ساعت انجام داده، می‌توان به‌طور تقریبی با بررسی دگرگونی‌های شیمیایی که در بدن وی رخ داده تعیین کرد، تا آن حد که شکل‌های تغییر یافته در ماده نشانه‌ی کاربرد قبلی نیروی دینامیکی است» (گرو، درباره‌ی همبستگی نیروهای فیزیکی [صص ۳۰۸-۳۰۹]).

۴. تغییرات هم‌زمان در مدت، بهره‌وری و شدت کار

در اینجا آشکارا ترکیب‌های زیادی امکان‌پذیر است. هر بار دو عامل می‌تواند تغییر کنند و عامل سوم ثابت باقی بماند، یا هر سه عامل با هم تغییر کنند. ممکن است به درجاتی برابر یا نابرابر، در یک جهت یا جهات معکوس تغییر کنند و این نتیجه را داشته باشند که چنین تغییراتی همدیگر را در کل یا به طور جزئی خنثی کنند. با این همه، تمامی موارد ممکن را می‌توان با استفاده از نتایج به دست آمده در بخش‌های ۱، ۲ و ۳ به آسانی تحلیل کرد. برای یافتن نتیجه‌ی هر ترکیب ممکن می‌توان یک عامل را متغیر فرض کرد و دو عامل دیگر را ثابت دانست. بنابراین، خود را در اینجا به بحث مختصری درباره‌ی دو مورد مهم محدود می‌کنیم.

{ ۴ - ۱ } کاهش بهره‌وری کار هم‌زمان با طولانی شدن کار روزانه

هنگامی که در اینجا از کاهش بهره‌وری کار سخن می‌گوییم، منظورمان به ویژه آن بخش‌هایی است که محصولاتشان ارزش نیروی کار را تعیین می‌کنند؛ مثلاً بهره‌وری کاری که در نتیجه‌ی کاهش حاصل‌خیزی زمین و در پی آن افزایش قیمت، قیمت محصولات آن کاهش می‌یابد. فرض می‌کنیم که کار روزانه ۱۲ ساعت باشد و ارزش تولیدشده ۶ شیلینگ باشد که نیمی از آن جایگزین ارزش نیروی کار و نیم دیگر ارزش اضافی را تشکیل دهد. بنابراین، کار روزانه به ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار اضافی تقسیم می‌شود. فرض می‌کنیم که در نتیجه‌ی افزایش قیمت محصولات زمین، ارزش نیروی کار از ۳ به ۴ شیلینگ می‌رسد و بنابراین زمان کار لازم از ۶ به ۸ ساعت افزایش می‌یابد. اگر مدت کار روزانه تغییر نکند، کار اضافی از ۶ به ۴ ساعت و ارزش اضافی از ۳ به ۲ شیلینگ تنزل می‌کند. اگر کار روزانه ۲ ساعت طولانی‌تر شود، یعنی از ۱۲ به ۱۴ ساعت افزایش یابد، کار اضافی همان ۶ ساعت و ارزش اضافی ۳ شیلینگ باقی خواهد ماند، اما مقدار ارزش اضافی در مقایسه با ارزش نیروی کار که بر حسب زمان کار لازم سنجیده می‌شود، کاهش می‌یابد. [اگر کار روزانه ۴ ساعت طولانی‌تر شود، یعنی از ۱۲ به ۱۶ ساعت برسد، نسبت مقادیر ارزش اضافی و ارزش نیروی کار، کار اضافی و کار لازم تغییر نمی‌کند اما مقدار مطلق ارزش اضافی] ^{۱۰} از ۳ به ۴ شیلینگ، و مقدار مطلق کار اضافی از ۶ به ۸ ساعت افزایش پیدا می‌کند، یعنی $\frac{1}{3}$ یا $\frac{33}{100}$ درصد ترقی کرده است. بنابراین، با کاهش بهره‌وری کار و هم‌زمان طولانی کردن کار روزانه، مقدار مطلق ارزش اضافی می‌تواند تغییر نکند و با این همه مقدار نسبی آن کاهش یابد؛ مقدار نسبی آن می‌تواند بدون تغییر بماند و با این همه مقدار مطلق آن افزایش پیدا کند ^{۱۱}، و سرانجام، بر حسب میزان طولانی شدن کار روزانه، هر دو می‌توانند افزایش یابند.

→ ارزش مطلق معلول است اما هرگز علت تغییر در مقدار ارزش اضافی نیست. ما در این فصل، همانند فصل‌های دیگر، فرض می‌کنیم که کار روزانه که اساساً دوازده ساعت در نظر گرفته می‌شود - ۶ ساعت کار لازم و ۶ ساعت کار اضافه - ارزشی برابر با ۶ فرانک ایجاد می‌کند که نیمی از آن به کارگر و نیم دیگر به سرمایه‌دار می‌رسد. ما با موردی آغاز می‌کنیم که در آن کار روزانه کوتاه می‌شود، فرض می‌کنیم از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت برسد. با توجه به این امر فقط ارزشی برابر با ۵ فرانک تولید می‌شود. کار اضافی از ۶ به ۴ ساعت، ارزش اضافی از ۳ به ۲ فرانک کاهش می‌یابد. این کاهش در مقدار مطلق ارزش اضافی موجب کاهش در مقدار نسبی آن می‌شود. نسبت ارزش اضافی به ارزش نیروی کار قبلاً ۳ به ۲ بود و اکنون دیگر فقط ۲ به ۳ است. در نتیجه، در صورت ثابت ماندن تمامی شرایط، ارزش نیروی کار به طور نسبی افزایش پیدا می‌کند؛ اکنون نسبت آن به ارزش اضافی ۲ به ۳ است درحالی که قبلاً ۳ به ۲ بود. سرمایه‌دار فقط می‌تواند با دادن مزدی پایین‌تر از ارزش نیروی کار این کاهش را جبران کند. در گشته نطق‌های آتشین مرسوم علیه کوتاه کردن ساعات کار این فرض نهفته است که این پدیده تحت شرایطی که در این‌جا فرض گردید رخ می‌دهد. اما در واقعیت، عکس آن صادق است: تغییر در بهره‌وری و شدت کار یا پیش از کاهش کار روزانه یا بلافاصله پس از آن رخ داده است. در صورت طولانی کردن کار روزانه، مثلاً از ۱۲ به ۱۴ ساعت، و ساعات اضافی به کار اضافی ضمیمه شود، ارزش اضافی از ۳ به ۴ فرانک افزایش می‌یابد. ارزش اضافی هم به‌طور مطلق و هم به‌طور نسبی افزایش پیدا می‌کند، گرچه نیروی کار با وجود آن که ارزش اسمی آن مانند گذشته باقی می‌ماند به صورت نسبی ارزش از دست می‌دهد اکنون نسبت آن به ارزش اضافی فقط ۳ به ۴ است. تحت شرایط فرض شده، یعنی افزایش مجموع ارزش روزانه‌ی تولیدشده با افزایش مدت کار روزانه، دو بخش این مجموع - ارزش اضافی و هم ارز نیروی کار - هم‌زمان می‌توانند به‌صورت برابر یا نابرابر افزایش یابند، به همان ترتیب که در مورد تشدید کار افزایش می‌یافتند. با طولانی شدن کار روزانه، قیمت نیروی کار ممکن است به پایین‌تر از ارزش آن سقوط کند، هرچند قیمت فوق به‌طور اسمی بی‌تغییر باقی می‌ماند و یا حتی افزایش می‌یابد. تا حد معینی، درآمد بالاتر می‌تواند مصرف بالای نیروی حیاتی که طولانی شدن کار بر کارگر تحمیل می‌کند را جبران کند اما همیشه زمانی فرا می‌رسد که طولانی شدن بیشتر کار روزانه موجب کوتاه شدن عمر متوسط کارگر می‌شود و شرایط متعارف بازتولید و فعالیت او را برهم می‌زنند از آن پس، قیمت نیروی کار و ←

→ درجه‌ی استثمار دیگر مقادیری سنجش پذیر با یکدیگر نیستند.

10. [سر سطر:] اگر کار روزانه به ۱۶ ساعت یا کار اضافی به ۸ ساعت افزایش یابد، ارزش اضافی به چهار فرانک خواهد رسید و نسبت آن به ارزش نیروی کار ۴ به ۴ خواهد بود، یعنی به همان نسبتی می‌رسد که قبل از کاهش ناشی از بهره‌وری کار بود زیرا ۴ به ۴ برابر با ۳ به ۳ است. با این همه، با این‌که به این ترتیب مقدار نسبی به حالت اول باز می‌گردد، مقدار مطلق آن یک سوم افزایش یافته و

11. افزوده به فر: [سر سطر:] همین نتایج را می‌توان به سرعت گرفت مشروط بر این‌که شدت کار همزمان با مدت آن افزایش یابد.

در دوره‌ی بین سال‌های ۱۷۹۹ و ۱۸۱۵، افزایش قیمت و سائل معاش در انگلستان سبب افزایش اسمی مزدها شد، این در حالی بود که مزدهای واقعی که در سائل معاش تجلی می‌یابند، کاهش یافته بودند. وست و ریکاردو از این واقعیت نتیجه گرفتند که کاهش در بهره‌وری کار کشاورزی موجب سقوط نرخ ارزش اضافی شده و این فرضیه را، که صرفاً محصول پندار آن‌ها بود، به نقطه عزیمت تحلیل‌های مهم درباره‌ی رابطه‌ی نسبی مقدار مزدها، سود و بهره‌ی زمین تبدیل کردند.* اما در واقع به دلیل افزایش شدت کار و طولانی‌شدن اجباری کار روزانه، ارزش اضافی هم به طور مطلق و هم به طور نسبی، در آن دوره افزایش پیدا کرده بود. این دوره‌ای است که در آن طولانی‌کردن نامحدود کار روزانه به‌عنوان حقوق اساسی شهروند پذیرفته شده بود^{۱۵}، دوره‌ای که به ویژه از یک سو با رشد سریع سرمایه و از سوی دیگر با رشد سریع بینوایی مشخص می‌شود.^{۱۶}

* وست، مقاله‌ای درباره‌ی کاربرد سرمایه در زمین، لندن، ۱۸۱۵؛ ریکاردو، مقاله‌ای درباره‌ی تاثیر قیمت پایین غله بر

سودهای سهام، لندن، ۱۸۱۵. این مقالات در مجادله‌ی سال ۱۸۱۵ درباره‌ی قوانین غلات تاثیر زیادی داشتند. - م. ا. ۱۵. «نان و کار به ندرت پا به پای هم حرکت می‌کنند؛ اما مرز آشکاری وجود دارد که فراتر از آن نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد. کوشش‌های خارق‌العاده‌ی طبقات زحمتکش در دوران‌های گرانی که موجب سقوط مزدها می‌شوند و در مدارک هم به آن توجه شده» (یعنی مدارکی که به هیئت پارلمانی تحقیق در سال‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ ارائه شد) «از لحاظ فردی بسیار پسندیده و یقیناً به نفع رشد سرمایه است. ولی هیچ کس که از احساسات انسانی بویی برده باشد حاضر نخواهد بود آن‌ها را ثابت و بی‌تغییر ببیند. البته این کوشش‌ها به مثابه‌ی راه‌حل‌های مقطعی بی‌اندازه ستودنی هستند؛ اما چنانچه پیوسته به آن‌ها عمل شود اثراتی به‌بار خواهد آمد مشابه با واکنش مردم کشوری که آن‌ها را تا آخرین سطح امکانات غذایی‌شان تحت فشار قرار داده باشند» (مالتوس، پژوهشی درباره‌ی ماهیت و تکامل اجاره، لندن، ۱۸۱۵، ص ۴۸. یادداشت). این‌که مالتوس بر طولانی‌کردن ساعات کار تأکید می‌کند، واقعیتی است که در قسمت‌های دیگر نوشته‌اش نیز مستقیماً توجه را به آن جلب می‌کند، افتخار زیادی را برای به او به ارمغان می‌آورد. این در حالی است که ریکاردو و دیگران، با این‌که در برابر واقعیت‌های بدنام‌تری قرار داشتند، تمامی تحقیقات خود را بر مقدار ثابت کار روزانه‌ی کار استوار ساخته‌اند. با این همه، منافع محافظه‌کارانه‌ای که مالتوس به آن خدمت می‌کرد مانع از آن بود که ببیند طولانی‌کردن نامحدود کار روزانه توأم با رشد فوق‌العاده‌ی ماشین‌آلات و استثمار کار زنان و کودکان، ناگزیر بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر را، به‌ویژه پس از پایان یافتن تقاضاهای دوران جنگ و پایان انحصار انگلستان در بازار جهانی «زائد» ساخت. مسلماً برای طبقات حاکم که مالتوس چون کشیشی راستین آن را می‌پرستد، مطلوب‌تر و با منافع‌شان سازگارتر است که این «اضافه جمعیت» را با قانون‌های ابدی طبیعت توضیح دهند تا صرفاً با قانون‌های تاریخی ناشی از ماهیت تولید سرمایه‌داری.

۱۶. «علت اصلی افزایش سرمایه در جریان جنگ، ناشی از کار و کوشش بیشتر و شاید ناشی از محرومیت‌های بیشتر طبقات زحمتکش بود که پرشمارترین افراد هر جامعه‌اند. زنان و کودکان بیشتری مجبور شدند تحت فشار روزگار کار بگیرند و آنان که پیش‌تر کارگر بودند، به همین دلایل، ناگزیر شدند تا بخش بزرگ‌تری از وقت خود را به افزایش تولید اختصاص دهند» (مقاله‌ی درباره‌ی اقتصاد سیاسی که در آن علل اصلی مسکنت ملی کنونی روشن می‌شود،

{ ۴ - ۲ } - افزایش شدت و بهره‌وری کار هم‌زمان با کوتاه‌شدن کار روزانه

از یک سو بالا رفتن بهره‌وری کار و افزایش شدت کار هر دو در یک جهت اثر می‌گذارند. هر دو مقدار کالاهای تولیدشده را در زمانی معین زیاد می‌کنند. بنابراین هر دوی آن‌ها آن بخش از کار روزانه را که کارگر برای تولید وسائل معاش یا هم‌ارز آن نیاز دارد کوتاه‌تر می‌کنند. این جزء ضروری، حداقل مطلق کار روزانه را تثبیت می‌کند که با این همه می‌تواند فشرده‌تر شود. اگر قرار بود کل کار روزانه تا این سطح فشرده شود، کار اضافی از بین می‌رفت، چیزی که در رژیم سرمایه امکان‌ناپذیر است. تنها نابودی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری امکان می‌دهد تا کار روزانه به اندازه‌ی کار لازم کاهش یابد. اما حتی در این حالت نیز، اگر تمامی شرایط دیگر ثابت بمانند، زمان کار لازم گسترش می‌یافت تا بخش بیشتری از روز را به خود اختصاص دهد. از یک سو، به این دلیل که شرایط زندگی کارگر فراخ‌تر و چشمداشت‌های او از زندگی بلندپروازانه‌تر می‌شود. از سوی دیگر، بخشی از کار اضافی کنونی به‌عنوان کار لازم تلقی خواهد شد، یعنی کاری که برای تشکیل دست‌مایه‌ی اجتماعی جهت ذخیره و انباشت ضروری است.¹²

12. افزوده به فر: و مقدار واقعی این کار لازم فقط برحسب هزینه‌ی نگهداری طبقه‌ی مزدبگیر تعیین می‌شود، طبقه‌ای که باید ثروت اربابان خود را تولید کند.

هر چه بهره‌وری کار افزایش بیشتری پیدا کند، کار روزانه را کوتاه‌تر می‌توان کرد. و هر چه کار روزانه کوتاه‌تر شود، شدت کار می‌تواند افزایش بیشتری پیدا کند. از دیدگاه اجتماعی، بهره‌وری کار همچنین با صرفه‌جویی در آن رشد می‌کند. این امر فقط مستلزم صرفه‌جویی در وسائل تولید نیست بلکه اجتناب از هر کار بی‌فایده را نیز در بر می‌گیرد. با این‌که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری [بر هر کسب و کار فردی صرفه‌جویی را تحمیل می‌کند]¹³، اما با نظام پرهرج و مرج رقابتی خود موجب بی‌بندوبارترین اتلاف نیروی کار و وسائل تولید اجتماعی می‌شود، بگذریم از ایجاد گسترده‌ی کارکردهایی که امروزه اجتناب‌ناپذیرند اما به خودی خود زایدند.

13. صرفه‌جویی وسائل تولید را بر هر کسب و کار تحمیل می‌کند؛ اما نه تنها با مصرف دیوانه‌وار نیروی کار آن را به یک وسیله‌ی اقتصادی برای استثمارگر تبدیل می‌کند.

با معلوم بودن شدت و بهره‌وری کار، هر قدر بخش لازم از کار روزانه‌ی اجتماعی برای تولید مادی کوتاه‌تر شود، زمان برای فعالیت آزاد اجتماعی و ذهنی فرد بیشتر می‌شود، و متناسب با تقسیم‌یکنواخت‌تر کار میان تمامی اعضای توانمند جامعه، یک قشر اجتماعی ویژه بیش از پیش از امکان انداختن ضرورت طبیعی بار کار از دوش خود به دوش قشر اجتماعی دیگر محروم می‌شود. از این چشم‌انداز، مرز مطلق کوتاه‌شدن کار روزانه همانا همگانی‌شدن کار است. وقت آزاد برای یک طبقه در جامعه‌ی سرمایه‌داری از طریق تبدیل زمان زندگی توده‌ها به زمان کار ایجاد می‌شود.

فصل شانزدهم

فرمول های متفاوت برای نرخ ارزش اضافی

چنانچه دیدیم نرخ ارزش اضافی در فرمول های زیر باز نموده می شود:

$$I. \text{ کار اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{ارزش نیروی کار}} = \frac{s}{v} \text{ ارزش اضافی}$$

دو فرمول نخست باز نمود نسبت ارزش هاست، فرمول سوم باز نمود نسبت زمان هایی است که طی آن این ارزش ها تولید می شوند. این فرمول ها که جایگزین هم می شوند از لحاظ مفهومی دقیق هستند. به همین دلیل است که در اقتصاد سیاسی کلاسیک، اساساً، اما نه به شیوه ای آگاهانه، یافت می شوند. در مقابل، در اقتصاد سیاسی به فرمول های مشتق زیر بر می خوریم:

$$II. \text{ محصول اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{ارزش محصول}} = \frac{\text{کار اضافی}}{\text{کل محصول}}$$

در اینجا یک نسبت واحد به نوبت در شکل زمان کار، ارزش هایی که در آن ها زمان های کار گنجانده شده، و محصولاتی که در آن ها این ارزش ها وجود دارند تجلی یافته است. طبعاً باید فرض کرد که مقصود اقتصاد سیاسی از ارزش محصول فقط ارزش تولید شده ی کار روزانه است و بخش ثابت ارزش محصول در نظر گرفته نمی شود.

در تمام این فرمول ها، نرخ واقعی استثمار کار یا نرخ ارزش اضافی، به غلط تجلی یافته است. فرض می کنیم که کار روزانه ۱۲ ساعت باشد. آنگاه بر اساس همان فرض هایی که پیش تر پذیرفته ایم، نرخ واقعی استثمار کار در این مورد با نسبت های زیر باز نموده می شود:

$$\text{درصد } 100 = \frac{\text{ارزش اضافی معادل } 3 \text{ شیلینگ}}{\text{ساعت کار لازم}} = \frac{\text{۶ ساعت کار اضافی}}{\text{۶ ساعت کار لازم}}$$

1. افزوده به فر: لایرنویس در متن فرانسه: ما این فرمول نخست را میان هلال می گذاریم چون مفهوم کار اضافی به طور آشکار در اقتصاد سیاسی بورژوازی یافت نمی شود.

برعکس بنا به فرمول‌های بخش II خواهیم داشت:

$$\text{درصد } 50 = \frac{\text{ارزش اضافی معادل } 3 \text{ شیلینگ}}{\text{ارزش تولیدشده معادل } 6 \text{ شیلینگ}} = \frac{6 \text{ ساعت کار اضافی}}{\text{کار روزانه } 12 \text{ ساعته}}$$

این فرمول‌های مشتق در واقعیت تنها تجلی نسبتی‌اند که در آن کار روزانه یا ارزش تولیدشده توسط آن، بین سرمایه‌دار و کارگر تقسیم می‌شود. اگر آن‌ها تجلی مستقیم درجه‌ی خودارزش‌افزایی سرمایه باشند، آنگاه قانون نادرست زیر را خواهیم داشت: کار اضافی یا ارزش اضافی هرگز نمی‌تواند به ۱۰۰ درصد برسد.^{۱۷} از آنجا که کار اضافی تنها جزء صحیح کار روزانه یا ارزش اضافی جزء صحیح ارزش تولیدشده است، کار اضافی ضرورتاً همیشه کمتر از کار روزانه یا ارزش اضافی همیشه کمتر از کل ارزش تولیدشده است، در حالی که برای رسیدن به نسبت $\frac{100}{100}$ ، آن‌ها باید برابر باشند. برای این که کار اضافی کل کار روزانه را جذب کند (یعنی میانگین کار روزانه در هفته یا سال و غیره)، کار لازم باید صفر شود. اما اگر کار لازم حذف شود، کار اضافی هم حذف خواهد شد زیرا کار اضافی تابعی از کار لازم است. بنابراین، تناسب $\frac{\text{کار اضافی}}{\text{کار روزانه}} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{ارزش تولیدشده}}$ هرگز به مرز $\frac{100}{100}$ نمی‌تواند برسد و در نتیجه نمی‌تواند به $\frac{100+x}{100}$ نیز افزایش یابد. اما، نرخ ارزش اضافی یا درجه واقعی استثمار کار، قادر است به این نسبت برسد. مثلاً، بنا به برآورد لئونس دولاورنی، کارگران کشاورزی انگلستان فقط $\frac{1}{4}$ محصول یا ارزش آن را دریافت می‌کنند.^{۱۸}

۱۷. مثلاً در نوشته‌ی رودبروتوس، نامه‌ی اجتماعی به فون کیرشمان، سومین نامه: رد نظریه‌ی ریکاردویی اجاره‌ی زمین و بنیاد یک نظریه‌ی جدید اجاره، برلین، ۱۸۵۱. من بعداً به این نامه برمی‌گردم که با وجود نظریه‌ی خطایش درباره‌ی اجاره به ماهیت تولید سرمایه‌داری پی برده است. [افزوده‌ی انگلس به ویراست سوم:] از این مورد می‌توان دریافت که چگونه مارکس به محض این که نزد پیشینیان خود پیشرفت واقعی یا اندیشه‌های جدید و درستی می‌یافت، با حسن نیت درباره‌ی آن‌ها قضاوت می‌کرد. در این میان، انتشار نامه‌های رودبروتوس به رودلف مه‌یر نشان داد که تصدیق یادشده را باید تا حدودی محدود کرد. در این نامه‌ها فراز زیر آمده است: «باید سرمایه را نه تنها از کار بلکه از خودش نیز نجات داد و این در واقع هنگامی به بهترین وجه امکان‌پذیر است که فعالیت‌های سرمایه‌دار صنعتی را کارکردهایی اقتصادی و سیاسی تلقی کنیم که به لحاظ مالکیت سرمایه به وی تفویض شده است، و سود وی را شکلی از حقوق بدانیم، زیرا ما هنوز هیچ سازمان اجتماعی دیگری را نمی‌شناسیم. اما حقوق در صورتی که از مزدها بیش از حد برداشت کند باید تنظیم و همچنین تقلیل داده شود. همچنین بهترین وسیله‌ای است که با آن می‌توان هجوم مارکس به جامعه - مایلم کتاب وی را چنین بنامم - دفع کرد... کلاً، کتاب مارکس نه تحقیقی درباره‌ی سرمایه بلکه بیشتر جدلی است علیه شکل کنونی سرمایه که وی آن را با مفهوم خود سرمایه اشتباه می‌گیرد» (نامه‌ها و ... از رودبروتوس یا گتسوف، ناشر دکتر رودلف مه‌یر، برلین، ۱۸۸۱، جلد ۱، ص ۱۱۱، چهل و هشتمین نامه از رودبروتوس). سرانجام حمله‌ی جسورانه‌ی رودبروتوس در «نامه‌های اجتماعی» اش به ابتدالات ایدئولوژیکی از این دست تقلیل می‌یابد.

۱۸. یقیناً آن قسمت از محصول که صرفاً جایگزین سرمایه‌ی ثابت پرداخت شده می‌شود در این محاسبه نیامده است.

در حالی که کشاورز سرمایه‌دار $\frac{3}{4}$ از آن را به دست می‌آورد، صرف‌نظر از این که این غنیمت بعداً چگونه میان سرمایه‌دار، مالک زمین و دیگران تقسیم می‌شود. بر مبنای این محاسبه، نسبت کار اضافی کارگر کشاورزی انگلیسی به کار لازم ۳ به ۱ است که برابر با نرخ استثمار ۳۰۰ درصدی است.

روش [مکتبی]^۲ که کار روزانه را مقداری ثابت تلقی می‌کند، با استفاده از فرمولی که در شماره II داده شده کاربردی تثبیت شده یافت، زیرا در این فرمول‌ها کار اضافی همیشه با کار روزانه با مدتی معین مقایسه می‌شود. همین موضوع هنگامی که منحصراً تقسیم ارزش تولید شده مورد نظر قرار گیرد صادق است. کار روزانه‌ای که در ارزش محصول شیئیت می‌یابد، همیشه کار روزانه با کرانی معلوم است.

باز نمود ارزش اضافی و ارزش نیروی کار چون کسری از ارزش تولید شده - شیوه‌ی باز نمودی که در مجموع از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری برآمده و اهمیت آن را بعداً در خواهیم یافت - خصوصیت ویژه‌ی مناسبات سرمایه‌داری را پنهان می‌کند، یعنی این واقعیت که سرمایه‌ی متغیر با نیروی کار زنده مبادله می‌شود [و کارگر را بنابراین از محصول محروم می‌سازد].^۳ به جای آشکار کردن رابطه‌ی سرمایه، جلوه‌ی کاذبی از رابطه‌ی همبسته‌ای نشان داده می‌شود که در آن کارگر و سرمایه‌دار محصول را به نسبت عناصر متفاوت تشکیل دهنده‌ی آن تقسیم می‌کنند.^{۱۹}

اما به هر حال، فرمول‌های شماره‌ی II همواره می‌توانند به فرمول‌های اصلی برگردانده شوند. مثلاً، اگر داشته باشیم: $\frac{۶ \text{ ساعت کار اضافی}}{\text{کار روزانه } ۱۲ \text{ ساعته}} = \text{آنگاه زمان کار لازم} = \text{کار روزانه } ۱۲ \text{ ساعته}$ منهای ۶ ساعت کار اضافی و بنابراین چنین خواهیم داشت:

$$\frac{۶ \text{ ساعت کار اضافی}}{۶ \text{ ساعت کار لازم}} = \frac{۱۰۰}{۱۰۰}$$

→ آقای لئونس دولورنی که ستایشگر چشم‌پسته‌ی انگلستان است، سهم سرمایه‌دار را نه بسیار زیاد بلکه بسیار کم برآورد می‌کند.*

* لئونس دولورنی، اقتصاد روستایی انگلستان، اسکاتلند و ایرلند، لندن، ۱۸۵۵، ص. ۸۷. «ما در می‌یابیم که در انگلستان فقط یک چهارم از تولید ناخالص به پرداخت دستمزدها اختصاص می‌یابد، حال آنکه در فرانسه و ایرلند یک دوم داده می‌شود» - م. ۱

۱۹. چون تمامی شکل‌های پیشرفته‌ی فرایند تولید سرمایه‌داری شکل‌هایی از همیاری هستند، طبعاً هیچ چیز آسان‌تر از این نیست که از خصلت تضادمند ویژه‌ی آن صرف‌نظر کرد و صرفاً با تغییری در کلام کاری کرد که مانند شکل‌های همیاری آزاد به نظر رسند. این همان کاری است که کنت الکساندر دو لا بورد در نوشته‌ی خود با عنوان روح همیاری در تمامی منافع جامعه، پاریس، ۱۸۱۸، انجام داده است. ح. کاری آمریکایی گاهی همین نیرنگ شعبده‌بازانه را با موفقیتی مشابه حتی در مورد مناسبات مسلط در نظام برده‌داری انجام داده است.

۲. مکتب کلاسیک

۳. واقعیتی که حاکی از آن است که محصول به غیر تولیدکننده می‌رسد.

من در اینجا فرمول سومی را پیشاپیش مطرح می‌کنم:

$$\text{III. کار بی‌مزد} = \text{کار اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کار لازم}} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{ارزش نیروی کار}}$$

پس از تحلیلی که در بالا ارائه شد، دیگر سوء تفاهمی که با فرمول $\frac{\text{کار بی‌مزد}}{\text{کار با مزد}}$ ممکن بود گرفته و از آن نتیجه شود که سرمایه‌دار برای کار مزد می‌دهد نه به نیروی کار، بر طرف می‌شود. فرمول $\frac{\text{کار بی‌مزد}}{\text{کار با مزد}}$ فقط یک تجلی رایج برای فرمول $\frac{\text{کار اضافی}}{\text{کار لازم}}$ است. [سرمایه‌دار ارزش نیروی کار یا قیمت انحراف‌یافته‌ی آن از این ارزش را می‌پردازد و به ازای آن حق اختیار بر نیروی کار زنده را به دست می‌آورد.]⁴ مدت زمانی که طی آن او از این نیروی کار استفاده می‌کند به دو دوره تقسیم می‌شود. طی یک دوره، کارگر فقط ارزشی را تولید می‌کند که با ارزش نیروی کارش برابر است، و بنابراین هم‌ارز آن را تولید می‌کند. به این ترتیب، سرمایه‌دار به ازای قیمتی که برای نیروی کار پرداخت کرده، محصولی با همان بها دریافت می‌کند. این مانند آن است که وی محصول یادشده را حاضر و آماده در بازار خریده باشد. برعکس، در دوره‌ی دوم، دوره‌ی ارزش اضافی، استفاده از نیروی کار ارزشی را برای سرمایه‌دار خلق می‌کند بدون آن‌که به ازای آن هزینه‌ای کرده باشد.^{۲۰} به این ترتیب، او قادر می‌شود تا نیروی کار را بدون پرداخت قیمتی برای آن به کار وادارد. در این مفهوم است که [کار اضافی]^۵ را می‌توان کار پرداخت نشده نامید.

4. سرمایه‌دار با خرید این نیروی کار برای یک روز، یک هفته و غیره، حق بهره‌برداری از آن را برای یک روز، یک هفته و غیره به دست می‌آورد.

5. کار اضافی که ارزش اضافی را استخراج می‌کند

بنابر این، برخلاف نظر آدام اسمیت، سرمایه فقط فرمانروایی بر کار نیست. سرمایه اساساً فرمانروایی بر کاری است که ارزش آن پرداخت نشده است. تمامی ارزش اضافی، به هر شکل ویژه‌ای که بعداً در آن متبلور شود (سود، بهره، یا اجاره‌ی زمین) در جوهر خود مادیت یافتن زمان کاری است که ارزش آن پرداخت نشده است. راز خودارزش‌افزایی سرمایه به این صورت آشکار می‌شود که سرمایه کمیته‌ی معین از کار غیر را در اختیار دارد که ارزش آن پرداخت نشده است.

۲۰. با این‌که فیزیوکرات‌ها نمی‌توانستند به راز ارزش اضافی پی ببرند، تا این اندازه برایشان روشن بود که «ثروت مستقل و تصرف‌پذیری است که وی» (صاحب ارزش اضافی) «آن را خریداری نکرده و با این همه آن می‌فروشدش» (تورگو، تأملاتی درباره‌ی تشکیل و توزیع ثروت، ص ۱۱).

دگرگونی ارزش نیروی کار و قیمت متناسب آن به مزد

در سطح جامعه‌ی بورژوازی، مزد کارگر مانند قیمت کار جلوه می‌کند، همچون کمیّت معینی از پول که برای کمیّت معینی از کار پرداخت می‌شود. به این ترتیب، در جامعه از ارزش کار سخن می‌گویند و تجلی پولی آن را قیمت ضروری یا قیمت طبیعی کار می‌نامند. از سوی دیگر، از قیمت‌های بازار کار سخن می‌گویند، یعنی قیمت‌هایی که بالاتر یا پایین‌تر از قیمت ضروری آن نوسان می‌کنند.

اما ارزش کالا چیست؟ شکل عینی کار اجتماعی که برای تولید کالا صرف شده است. و مقدار این ارزش را چگونه اندازه‌گیری می‌کنیم؟ با مقدار کاری که در آن گنجانده شده است. بنابراین، مثلاً ارزش کار روزانه‌ی دوازده ساعته چگونه تعیین می‌شود؟ با ۱۲ ساعت کاری که در یک کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته گنجانده شده است. این یک همان‌گویی بی‌معنی است.^{۲۱} کار برای آن که بتواند مانند یک کالا در بازار به فروش برسد، باید پیش از آن که فروخته شود وجود داشته باشد. اما اگر کارگر می‌توانست به کار و جود مستقل و جدا از خود آن ببخشد، آنگاه آن کالا را می‌فروخت، نه کار.^{۲۲}

۲۱. «آقای ریکاردو، با هشیاری کافی، از مشکلی اجتناب می‌کند که در نگاه نخست، دست و پای دکتترین او را می‌بندد. بنابر دکتترین او، ارزش به کمیّت کاری وابسته است که در تولید به کار گرفته شده. اگر بخواهیم به این اصل کاملاً وفادار باشیم، چنین نتیجه می‌شود که ارزش کار به مقدار کاری وابسته است که در تولید آن به کار گرفته شده است - که آشکارا بی‌معنی است. بنابراین، آقای ریکاردو با چرخش ماهرانه‌ای ارزش کار را به کمیّت کاری وابسته می‌کند که برای تولید مزد لازم است؛ یا اگر بخواهیم با کلمات خود او سخن گوئیم، او معتقد است که ارزش کار را باید بنا به کمیّت کاری که برای تولید مزد لازم است ارزیابی کرد. مقصود وی عبارت از کمیّت کاری است که برای تولید پول یا کالاهایی لازم است که به کارگر داده شود. این دقیقاً مانند آن است که بگوئیم ارزش پارچه نه با کمیّت کاری که برای تولید خود پارچه مصرف شده بلکه با کمیّت کار مصرف‌شده در تولید نقره‌ای که پارچه با آن مبادله می‌شود، ارزیابی می‌گردد» [س. بیل، (رساله‌ای انتقادی درباره‌ی ماهیت و ... ارزش، صص ۵۰-۵۱)].

۲۲. «اگر کار را کالا بنامید، در هر صورت مانند کالایی نیست که ابتدا به منظور مبادله تولید و سپس به بازار آورده می‌شود

صرف نظر از این تضادها، مبادله‌ی مستقیم پول، یعنی کار شیئیت یافته، با کار زنده به این نتیجه می‌انجامد که یا قانون ارزش که فقط بر پایه‌ی تولید سرمایه‌داری آزادانه بسط می‌یابد، یا خود تولید سرمایه‌داری که بر کار مزدبگیری استوار است، از بین می‌رود. کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته در ارزش پولی مثلاً ۶ شیلینگ باز نموده می‌شود. هم‌ارزها مبادله می‌شوند و سپس کارگر ۶ شیلینگ برای ۱۲ ساعت کار دریافت می‌کند؛ قیمت کار او برابر با قیمت محصول اوست. در این مورد، او برای خریدار نیروی کارش هیچ‌گونه ارزش اضافی تولید نمی‌کند، ۶ شیلینگ به سرمایه تبدیل نمی‌شود و پایه‌ی تولید سرمایه‌داری از بین می‌رود. یا دقیقاً بر همین پایه است که کارگر کار خویش را می‌فروشد و کارش کار مزدبگیری است. یا این که او به ازای ۱۲ ساعت کار، کمتر از ۶ شیلینگ دریافت می‌کند یعنی کمتر از ۱۲ ساعت کار. ۱۲ ساعت کار با ۱۰ یا ۶ ساعت کار مبادله می‌شود. اما به این طریق، برابر گرفتن دو کمیّت نابرابر مسئله‌ی تعیین ارزش را حل نمی‌کند. چنین تضادی که خود را نفی می‌کند به هیچ وجه حتی نمی‌تواند به‌عنوان یک قانون بازنمایی یا تدوین شود.^{۲۳}

توضیح مبادله بین کار بیشتر و کار کمتر، بر مبنای تفاوت در شکل که در یک سو کار شیئیت یافته و در سوی دیگر کار زنده قرار دارد، نیز بی‌فایده است.^{۲۴} در واقع، این راه خروج از آن جهت بی‌معناترست که ارزش کالا نه تنها بر مبنای کمیّت کاری که عملاً در آن شیئیت می‌یابد بلکه بر مبنای کمیّتی از کار زنده‌ی لازم برای تولید آن تعیین می‌شود. فرض می‌کنیم یک کالا مثلاً باز نمود ۶ ساعت کار است. اگر اختراعی بشود که بتوان آن کالا را در ۳ ساعت تولید کرد، [ارزش کالاهایی که پیش از این تولید شده‌اند]،^۱ به نصف تقلیل پیدا می‌کند. اکنون این کالا به جای ۶ ساعت، باز نمود ۳ ساعت کار اجتماعی لازم است. بنابراین، کمیّت کار لازم برای تولید کالا، و نه شکل شیئیت یافته‌ی آن، مقدار ارزش کالا را تعیین می‌کند. در واقع، در بازار کالا نه کار بلکه کارگر در مقابل صاحب پول قرار می‌گیرد. آنچه کارگر

۱. ارزش کالایی که پیش‌تر تولید شده و در بازار به گردش افتاده

→ تا با کالاهای دیگر، مطابق با کمیّت‌های معینی از هر کدام که در آن موقع در بازار وجود دارند مبادله شود؛ کار در آن لحظه که به بازار آورده می‌شود خلق می‌شود؛ حتی می‌توان گفت که کار را پیش از آن که خلق شود به بازار می‌آورند» (ملاحظات در باره‌ی برخی مشاجرات کلامی و ...، صص ۷۵-۷۶).

۲۳. «چنانچه کار مانند کالا و سرمایه که محصول کار است مانند هر کالای دیگری تلقی شود و اگر ارزش‌های این دو کالا با کمیّت‌های برابری از کار تعیین شوند، آنگاه مقدار معینی از کار... باید در برابر کمیّتی از سرمایه که با همان مقدار کار به وجود آمده است مبادله شود. کار پیشین... همانند کار کنونی با مقداری واحد مبادله می‌شود اما ارزش کار در رابطه با سایر کالاها... با کمیّت‌های برابری از کار تعیین نمی‌شود» (ی. ج. ویک‌فیلد، در ویراست جدیدش از ثروت ملل آدم اسمیت، جلد اول، لندن، ۱۸۳۵، صص ۲۳۰، ۲۳۱، یادداشت).

۲۴. «این توافق ضرورت یافت» (باز هم نسخه‌ی دیگری از قرارداد اجتماعی!) «که هر گاه کار کامل شده با کاری که هنوز باید انجام شود مبادله گردد، شخص یادشده» (سرمایه‌دار) «ارزشی بالاتر از اولی» (کارگر) «دریافت می‌کند» سیموند (یعنی سیموندی)، در ثروت تجاری (جلد اول، ژنو، ۱۸۰۳، ص ۳۷).

می‌فروشد [نیروی کار خویش است]^۲. هنگامی که کار او واقعاً آغاز می‌شود دیگر به او تعلق ندارد؛ بنابراین دیگر نمی‌تواند توسط او به فروش برود. کار جوهر و مقیاس درون‌مانده‌ی ارزش است، اما خود هیچ ارزشی ندارد.^{۲۵}

در اصطلاح «ارزش کار»، مفهوم ارزش نه تنها یکسره حذف شده بلکه به عکس خود برگردانده شده است. این اصطلاح همانند مثلاً ارزش زمین [مجازی]^۳ است. [با این همه، این اصطلاحات مجازی از خود مناسبات تولید به معنای اخص کلمه پدید می‌آیند. آن‌ها مقولاتی منطبق با شکل‌های پدیداری مناسبات اساسی هستند. در تمامی علوم، به غیر از اقتصاد سیاسی^{۲۶}، این نکته به خوبی شناخته شده که اشیاء در شکل پدیداری خود به نحو وارونه‌ای ارائه می‌شوند.]^۴

اقتصاد سیاسی کلاسیک مقوله‌ی «قیمت کار» را بدون [هیچ انتقادی]^۵ از زندگی روزمره وام گرفت و سپس از خود پرسید چگونه این قیمت تعیین می‌شود؟ دیری نپایید که تشخیص داد تغییر در رابطه‌ی عرضه و تقاضا در مورد قیمت کار، همچون هر کالای دیگر، چیزی را جز خود آن تغییر، یعنی نوسان قیمت بازار در بالا و پایین مقداری معین توضیح نمی‌دهد. اگر عرضه و تقاضا توازن داشته باشند، و علاوه بر این تمام شرایط دیگر تغییر نکنند، نوسان قیمت از بین می‌رود. اما در این حالت، عرضه و تقاضا نیز چیزی را توضیح نمی‌دهند. [هنگامی که عرضه و تقاضا توازن دارند، قیمت کار قیمت طبیعی آن است که

۲. خود اوست، نیروی کارش.
۳. غیرعقلانی
۴. با این همه، ریشه‌ی این اصطلاحات غیرعقلانی در مناسبات تولیدی است و این اصطلاحات بازتاب شکل‌های پدیداری آن هستند. علاوه بر این، می‌دانیم که در تمامی علوم، به غیر از اقتصاد سیاسی، باید میان نمود چیزها و واقعیت‌شان تمایز قایل شد.
۵. هیچ واریسی از پیش، ساده‌لوحانه

۲۵. کار مقیاس انحصاری ارزش... آفریننده‌ی همه‌ی ثروت‌ها و کالاها نیست» (توماس هاجسکین، اقتصاد سیاسی عمومی، ص ۱۸۶).

۲۶. از طرف دیگر، تلاش برای توضیح این قبیل اصطلاحات صرفاً براساس تعبیری شاعرانه فقط نشانه‌ی ناتوانی در تحلیل است. از همین رو، در پاسخ به این عبارت پرودون «کار رانه از آن جهت که فی‌نفسه کالا است، بلکه از آن‌رو که تصور می‌کنند بالقوه در آن ارزش‌هایی نهفته است، دارای ارزش می‌خوانند. ارزش کالا بیانی استعاری است» و غیره، چنین متذکر شده‌ام: «در کالا-کار، که واقعیت و حشنتا کی است، وی [پرودون] فقط حذف به فرینهی دستوری را می‌بیند. پس کل جامعه‌ی موجود که بر پایه‌ی کالا-کار بنا شده است از این پس بر تعبیری شاعرانه و بیانی استعاری بنا می‌شود. خوب، اگر جامعه می‌خواهد «کلیه‌ی دشواری‌هایی را برطرف سازد» که آزارش می‌دهد باید تمامی اصطلاحات ناموزون را حذف کند، زبان را تغییر دهد؛ و برای این منظور فقط باید به فرهنگستان مراجعه کند و چاپ جدیدی از فرهنگ آن را بخواهد» (کارل مارکس، فقر فلسفه، صص ۴۹-۵۰). البته راحت‌تر این است که اصلاً از ارزش چیزی درک نکند. آنگاه، بی‌هیچ دردسری می‌توان همه چیز را در این مقوله بگنجانند. بدین سان، مثلاً ژان باتیست سه می‌پرسد: «ارزش چیست؟» پاسخ: «آن‌چه که یک چیز می‌ارزد.» «قیمت چیست؟» «ارزش یک شیء» که با پول بیان شده است. و چرا «کار روی زمین... ارزش دارد؟» «چون برای آن قیمتی تعیین کرده‌اند.» بنابراین، ارزش چیزی است که می‌ارزد و زمین «ارزش» دارد چون ارزش آن «با پول بیان شده است.» به هر حال، این هم یک نوع راه ساده توضیح چون (why) و چرا (wherefore) اشیاء است.*

* ژان باتیست سه، رساله‌ی اقتصاد سیاسی، ویراست چهارم، پاریس، ۱۸۱۹، جلد ۲، صص ۴۸۶، ۵۰۷ (این نقل قول‌ها از

مستقل از رابطه‌ی عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. بنابراین، پی برده شد که قیمت طبیعی موضوعی است که عملاً باید تحلیل شود.⁶ یا آن که یک دوره‌ی طولانی‌تر نوسان در قیمت بازار، مثلاً یک سال، در نظر گرفته و مشاهده شد که صعودها و نزولها همدیگر را در مقداری میانگین، مقداری ثابت، خنثی می‌کنند. طبعاً به این نتیجه رسیدند که این مقدار ثابت را چیز دیگری غیر از نوسان‌هایی تعیین می‌کند که متقابلاً یکدیگر را جبران می‌کنند. این قیمت میانگین کار که سرانجام بر قیمت‌های تصادفی بازار کار حاکم می‌شود و آن را تنظیم می‌کند، همان «قیمت لازم» (بنا به نظر فیزیوکرات‌ها) یا «قیمت طبیعی» کار (بنا به نظر آدام اسمیت)، تنها می‌تواند ارزش آن باشد که همانند تمامی کالاهای دیگر در پول تجلی می‌یابد.⁷ به این طریق، اقتصاد سیاسی بر این باور بود که توانسته از طریق قیمت‌های تصادفی کار به درون ارزش کار نفوذ کنند. سپس این ارزش را همانند تمامی کالاهای دیگر توسط هزینه‌های تولید تعیین می‌کردند. اما هزینه‌ی تولید... کارگر یعنی هزینه‌ی تولید یا بازتولید خود کارگر چیست؟ [اقتصاد سیاسی ناآگاهانه این پرسش را جایگزین پرسش اصلی کرد زیرا تحقیق درباره‌ی هزینه‌ی تولید کار به معنای دقیق کلمه دچار بن‌بست شده بود و به آنان اجازه نمی‌داد که کوچک‌ترین پیشرفتی کنند.]⁸ بنابراین، آن چه را که ارزش کار می‌نامیدند، در واقع ارزش نیروی کار بود که در شخص کارگر وجود دارد و با کارکرد آن یعنی کار تفاوت دارد، همان‌طور که ماشین با اعمالی که انجام می‌دهد متفاوت است. از آن جا که اقتصاددان‌های سیاسی به تفاوت بین قیمت بازار کار و به اصطلاح ارزش آن، و نیز به رابطه‌ی این ارزش با نرخ سود و ارزش‌های کالاهای تولید شده توسط کار توجه می‌کردند، هرگز کشف نکردند که این مسیر تحلیل، نه تنها از قیمت بازار کار [به ارزش مفروض آن]⁹ انجامیده بلکه خود ارزش کار به [ارزش نیروی کار تجزیه شده است]¹⁰. ناآگاهی اقتصاد سیاسی از این نتیجه‌ی تحلیل خود و پذیرش غیرانتقادی مقولات «ارزش کار»، «قیمت طبیعی کار» و غیره، به عنوان تجلی نهایی و کافی رابطه‌ی ارزشی مورد تحقیق، چنان که بعداً خواهیم دید^{*}، آن را به اغتشاشات و تضادهای غامضی سوق داد، این در حالی بود که برای اقتصاد عامیانه پایه‌های مطمئن عملیاتی را به وجود آورد، که در پیش‌پاافتادگی خویش، پرستش فقط نموده‌ها را به اصل خویش بدل ساختند.

[ابتدا ببینیم که چگونه ارزش و قیمت‌های نیروی کار در شکل تغییر یافته‌ی خود

به عنوان مزد باز نموده می‌شوند.]¹¹

می‌دانیم که ارزش روزانه‌ی نیروی کار بنا به مدت معینی از زندگی کارگر محاسبه می‌شود و آن هم نیز با مدت معینی از کار روزانه منطبق است. فرض کنیم که کار روزانه‌ی

۶. هنگام تعادل عرضه و تقاضا، قیمت کار، دیگر به عمل آن‌ها وابسته نیست و بنابراین، باید طوری تعیین شود که گویی عرضه و تقاضا وجود نداشته‌اند. این قیمت، که مرکز ثقل قیمت بازار است، بدینسان چون ابژه‌ی واقعی تحلیل علمی عرضه می‌شود

۷. افزوده به فر: آدام اسمیت می‌گوید: «کالا دقیقاً همان قدر که ارزش دارد فروخته می‌شود»

۸. بنابراین، نتیجه‌ای که از تحلیل گرفته شد، نه تنها مسئله‌ای را که به این نحو در ابتدای بحث مطرح شده بود حل نکرد بلکه آن را یکسره تغییر داد.

۹. به قیمت لازم آن یا ارزش آن
۱۰. افزوده به فر: به گونه‌ای که از این پس با ارزش کار تنها به عنوان شکل پدیداری ارزش نیروی کار برخورد می‌شد.

۱۱. مزد، پرداخت ارزش کار یا قیمتی است که از آن ارزش انحراف می‌یابد. بنابراین، مستلزم آن است که ارزش و قیمت تصادفی نیروی کار پیش‌تر متحمل تغییری در شکل شده باشد که چون ارزش و قیمت خود کار به نظر رسد، اکنون این دگرگونی را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

* اشاره به جلد چهارم معروف به نظریه‌های ارزش اضافی - م. ۱

12. افزوده به فر: زیرنویس در متن فرانسه: با تعیین ارزش روزانه‌ی نیروی کار توسط ارزش کالاهایی که به وجود می‌آورد، در یک روز متوسط و در شرایط متعارف یک کارگر، تلویحاً روشن است که مصرف نیروی کارگر باید متعارف باشد، یا مدت کار روزانه از مرزهای سازگار با طول عمر متوسط کارگر فراتر نمی‌رود.

13. افزوده به فر: زیرنویس در متن فرانسه: همانند پاره‌ی پنجم، فرض می‌کنیم که ارزش تولیدشده در یک ساعت کار برابر با نیم فرانک خواهد بود.

14. اکنون با اشتباه‌گرفتن ارزش نیروی کار با ارزش کارکرد آن، یعنی کاری که انجام می‌دهد.

15. اگر قیمت نیروی کار بالا یا پایین ارزش آن باشد، خواه چهار خواه دو فرانک، قیمت جاری کار دوازده ساعت برابر با چهار یا دو فرانک خواهد بود. چیزی جز شکل تغییر نکرده است. ارزش کار فقط بازتاب ارزش نیروی کاری است که کار کارکرد آن است و قیمت بازار کار از به اصطلاح ارزش آن به همان نسبت انحراف می‌یابد که قیمت بازار نیروی کار از ارزش آن.

16. اما این امر در افق دید جامعه‌ی سرمایه‌داری مشهود نیست. برعکس، در این جامعه، ارزش سه فرانک،

17. چون ارزش کار دوازده ساعته، یعنی کل کار روزانه، به نظر می‌رسد کارگر با دریافت مزد روزانه‌ی ۳ فرانک، گویی تمام ارزش کار خود را دریافت کرده است، و دقیقاً به همین دلیل است که اضافه ارزش محصول او نسبت به مزدش، شکل ارزش اضافی سه فرانکی را می‌گیرد که گویی توسط سرمایه ایجاد شده است و نه توسط کار او.

18. شکل مزد، یا پرداخت مستقیم به کار
19. تمامیت کار کارگر آزاد

معمولی ۱۲ ساعت¹² و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شیلینگ است که تجلی پولی ارزشی است که در ۶ ساعت کار باز نموده شده است.¹³ اگر کارگر ۳ شیلینگ دریافت کند، آنگاه او ارزش نیروی کارش را که طی ۱۲ ساعت عمل می‌کند دریافت کرده است. [اگر اکنون این ارزش روزانه‌ی نیروی کار به عنوان خود ارزش کار روزانه تجلی کند]¹⁴، فرمول زیر را خواهیم داشت: کار ۱۲ ساعته ارزشی برابر با ۳ شیلینگ دارد. [بنابراین، ارزش نیروی کار ارزش کار را تعیین می‌کند، یا اگر در پول تجلی یابد، قیمت لازم آن را تعیین می‌کند. از سوی دیگر، اگر قیمت نیروی کار با ارزش آن تفاوت داشته باشد، قیمت کار به همین شیوه نیز از به اصطلاح ارزش آن تفاوت خواهد داشت.]¹⁵

از آنجا که ارزش کار فقط تجلی غیر عقلانی برای ارزش نیروی کار است، به خودی خود نتیجه گرفته می‌شود که ارزش کار باید همیشه کمتر از ارزش تولیدشده‌ی آن باشد، زیرا سرمایه‌دار همیشه نیروی کار را وادار می‌کند طولانی‌تر از آن چه برای بازتولید ارزش آن لازم است کار کند. در مثال یادشده، ارزش نیروی کاری که طی ۱۲ ساعت عمل می‌کند ۳ شیلینگ است، یعنی ارزشی که مستلزم ۶ ساعت کار برای بازتولید آن است. با این همه، ارزشی که نیروی کار تولید می‌کند ۶ شیلینگ است زیرا در واقع طی ۱۲ ساعت عمل می‌کند و ارزش تولیدشده‌ی آن نه به ارزش خود نیروی کار بلکه به مدت زمانی که در حال عمل است وابسته است. به این گونه، ما به نتیجه‌ای می‌رسیم که در نگاه اول بی‌معنی است: کاری که ارزشی برابر با ۶ شیلینگ تولید می‌کند، دارای ارزشی برابر با ۳ شیلینگ است.^{۲۷}

[علاوه بر این می‌بینیم که ارزش ۳ شیلینگ]¹⁶ که باز نمود بخش پرداخت شده‌ی کار روزانه است، یعنی ۶ ساعت کار، [همچون ارزش یا قیمت کل کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته به نظر می‌رسد که ۶ ساعت کاری را در بر می‌گیرد که ارزش آن پرداخت نشده است.]¹⁷ به این ترتیب، [شکل مزد]¹⁸ هر نوع رد و اثری را از تقسیم کار روزانه به کار لازم و کار اضافی، به کاری که ارزش آن پرداخت شده و کاری که ارزش آن پرداخت نشده محو می‌کند. [تمامیت کار]¹⁹ مانند کاری به نظر می‌رسد که ارزش آن پرداخت شده است. در نظام بیگاری و وضعیت به گونه‌ی دیگری است. در آنجا کار سرف برای خودش و کار اجباری برای ارباب زمین‌دار، از لحاظ زمان و مکان هر دو کاملاً متمایز شده است. در کار بردگی، حتی آن بخش از کار روزانه که برده طی آن فقط ارزش و سائل معاش خود را جبران می‌کند، و بنابراین عملاً تنها برای خود کار می‌کند، چون کار برای اربابش به نظر می‌رسد. تمامی کار او چون کاری به

۲۷. رجوع کنید به در نقد اقتصاد سیاسی، ص ۴۰. در آنجا اعلام کرده‌ام که در تحلیلیم از سرمایه، باید مسئله‌ی زیر را حل کنم: «چگونه تولید بر پایه‌ی ارزش مبادله‌ای که صرفاً به وسیله‌ی زمان کار تعیین می‌شود، به چنین نتیجه‌ای می‌انجامد که ارزش مبادله‌ی کار کم‌تر از ارزش مبادله‌ی محصول آن است؟»

نظر می‌رسد که ارزش آن پرداخت نشده است.^{۲۸} برعکس، در کار مزدبگیری حتی کار اضافی یا کاری که ارزش آن پرداخت نشده، همچون کاری به نظر می‌رسد که ارزش آن پرداخت شده است. در یک مورد مناسبات مالکیت این واقعیت را پنهان می‌کند که برده برای خود کار می‌کند؛ در مورد دیگر مناسبات پولی این واقعیت را پنهان می‌کند که کارگر مزدبگیر رایگان کار می‌کند.

[بنابراین، می‌توانیم اهمیت تعیین‌کننده‌ی تبدیل ارزش و قیمت نیروی کار را به شکل مزد، یا به بیان دیگر به ارزش و قیمت خودکار درک کنیم.]^{۲۰} [بر پایه‌ی این شکل پدیداری که رابطه‌ی واقعی نامشهود]^{۲۱} و درست عکس آن نشان داده می‌شود، تمامی بازنمودهای حقوقی کارگر و نیز سرمایه‌دار، تمامی رازآمیزگری‌های شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، تمامی توهمات آن درباره‌ی آزادی و تمامی یاوه‌سرایی‌های توجیه‌گرانه‌ی اقتصاد عامیانه بر آن استوار است.

اگر زمان زیادی لازم بوده تا تاریخ جهان به راز مردها پی ببرد، برعکس هیچ چیز آسان‌تر از آن نیست که ضرورت، یعنی دلیل وجودی (raison d'être)، این شکل پدیداری را درک کنیم.

مبادله بین سرمایه و کار در ابتدا دقیقاً همانند خرید و فروش تمامی کالاهای دیگر در معرض ادراک ما قرار می‌گیرد. خریدار مبلغ معینی پول می‌دهد و فروشنده کالای معینی غیر از پول تحویل می‌دهد. ذهن حقوقی در اینجا حداکثر تفاوتی مادی را تشخیص می‌دهد که در فرمول‌های برابر^{۲۲} از لحاظ حقوقی، متجلی می‌شود: می‌دهم به ازای آنچه تو می‌دهی؛ می‌دهم به ازای آنچه تو انجام می‌دهی؛ انجام می‌دهم به ازای آنچه تو می‌دهی؛ انجام می‌دهم به ازای آنچه تو انجام می‌دهی (Do ut des, do ut facias, facio ut des, facio ut facio).

علاوه بر این، از آنجا که ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی در خود مقادیری سنجش‌ناپذیرند، اصطلاحات «ارزش کار» یا «قیمت کار» غیر عقلانی‌تر از اصطلاحاتی مانند «ارزش پنبه»، «قیمت پنبه» به نظر نمی‌رسند. افزون بر این، به کارگر پس از انجام کارش مزد پرداخت می‌شود. اما پول در کارکرد خویش به منزله‌ی وسیله‌ی پرداخت، ارزش یا قیمت کالایی را که پیش‌تر تحویل داده شده — در این مورد ویژه، ارزش یا قیمت کاری که تحویل داده شده — بعداً تحقق می‌بخشد. سرانجام، «ارزش مصرفی» که کارگر برای سرمایه‌دار فراهم می‌کند، در واقع نه نیروی کار [بلکه کارکرد آن است، کار مفید متعین مانند

۲۰. اکنون می‌توان در عمل اهمیت عظیم این تغییر شکل را هنگامی که مزد نیروی کار چون مزد کار، قیمت نیروی کار چون قیمت کارکرد آن پدیدار می‌شود را درک کنیم.
۲۱. این شکل، که فقط نمود کاذب کار مزدبگیری را بیان می‌کند، رابطه‌ی واقعی بین سرمایه و کار را نامشهود و عکس آن را نشان می‌دهد.

۲۲. افزوده به فر: در هر قرارداد دیگر

۲۸. روزنامه‌ی مورنینگ استار، ارگان لندن تجارت آزاد، که ساده‌لوحی را تا سر حد بلاهت رسانده است، بارها و بارها در جریان جنگ داخلی آمریکا، با تمام نفرت و انزجار اخلاقی که یک انسان می‌تواند داشته باشد، اعلام کرد که در «ایالات متحد جنوب» سیاه‌پوستان کاملاً رایگان کار می‌کنند. بد نبود این روزنامه مخارج روزانه‌ی سیاه‌پوستان را در ایالات جنوبی با مخارج کارگر آزاد در محله‌ی ایست‌اند لندن مقایسه می‌کرد.

کار خیاطی، کفاشی، ریسندگی، و غیره. از طرف دیگر، این که همین کار عنصر عام ارزش آفرین است و بدین سان به دلیل ویژگی‌یی که دارد از تمامی کالاهای دیگر متفاوت است، نکته‌ای است که خارج از آگاهی متعارف قرار می‌گیرد.²³

از منظر کارگری نگاه می‌کنیم که برای ۱۲ ساعت کار، مثلاً ارزش تولیدشده‌ی ۶ ساعت کار یعنی به فرض ۳ شیلینگ دریافت می‌کند. در واقع، از نظر او ۱۲ ساعت کارش وسیله‌ی خرید ۳ شیلینگ است. ارزش نیروی کار او ممکن است هم‌زمان با ارزش وسائل معاش معمولی‌اش از ۳ به ۴ شیلینگ، یا از ۳ به ۲ شیلینگ تغییر پیدا کند؛ یا اگر ارزش نیروی کار ثابت باقی بماند، قیمت آن ممکن است تا ۴ شیلینگ افزایش یابد، یا در نتیجه‌ی تغییر در رابطه‌ی عرضه و تقاضا تا ۲ شیلینگ کاهش یابد: با این همه، او همیشه ۱۲ ساعت کار تحویل می‌دهد. بنابراین، از نظر او هر تغییر در مقدار هم‌ارزی که دریافت می‌کند ضرورتاً به‌عنوان تغییری در ارزش یا قیمت ۱۲ ساعت کارش به‌نظر می‌رسد. همین عامل، آدام اسمیت را که کار روزانه را کمیته‌ی ثابت تلقی می‌کرد²⁹، به این تأکید مخالف سوق داد که ارزش کار ثابت است، هر چند ارزش وسائل معاش ممکن است تغییر کند و بنابراین کار روزانه‌ی واحد می‌تواند بازنمود پول بیشتر یا کمتری برای کارگر باشد.²⁴

از سوی دیگر از منظر سرمایه‌دار نگاه می‌کنیم. او بسیار مایل است که به ازای کمترین مقدار ممکن پول بیشترین مقدار کار را دریافت کند. بنابراین، در عمل تنها چیزی که مورد علاقه‌ی اوست، تفاوت بین قیمت نیروی کار و ارزشی است که کارکرد آن ایجاد می‌کند. او فقط می‌کوشد کالاها را تا حد امکان ارزان بخرد، و در همه‌ی موارد توضیحی که درباره‌ی منشاء سود می‌دهد این است که نتیجه‌ی یک عمل زیرکانه‌ی ساده است، یعنی پایین‌تر از ارزش می‌خرد و بالاتر از آن می‌فروشد. بنابراین، او هرگز نمی‌تواند متوجه این موضوع شود که اگر چیزی چون ارزش نیروی کار به واقع وجود می‌داشت، و او واقعاً ارزش آن را می‌پرداخت، هیچ سرمایه‌ای در کار نمی‌بود و [پول او هرگز به سرمایه تبدیل نمی‌شد].²⁵

علاوه بر این، حرکت واقعی مزدها پدیده‌هایی را به منصفی ظهور می‌رساند که ظاهراً دلالت بر آن دارند که نه ارزش نیروی کار بلکه ارزش کارکرد آن، یعنی خود کار، پرداخته می‌شود. می‌توان این پدیده‌ها را به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم کرد: ۱. تغییر در مزد هم‌زمان ناشی از تغییرات در مدت کار روزانه است. از این امر می‌توان نتیجه گرفت که نه ارزش ماشین بلکه کارکرد آن پرداخت می‌شود زیرا هزینه‌ی به کارگرفتن یک ماشین طی یک هفته بیش از یک روز است. ۲. تفاوت‌های فردی بین مزدهای کارگران متفاوتی که یک کار واحد

29. آدام اسمیت تغییرات کار روزانه را فقط به طور تصادفی مورد توجه قرار می‌دهد، آن هم هنگامی که به کارمزدی می‌پردازد.*

* در ثروت ملل، دفتر اول، فصل ۸، «درباره‌ی مزد کار» - م. ۱

23. بلکه مصرف این نیرو، یعنی کارکرد آن، کار است. براساس ظواهر، آنچه سرمایه‌دار پرداخت می‌کند، ارزش مصرفی است که کارگر می‌دهد، ارزش کار - و نه ارزش نیروی کار که کارگر می‌فروشد. صرف تجربه‌ی زندگی عملی، مفید بودن دوگانه‌ی کار را آشکار نمی‌کند، یعنی ویژگی برآورده کردن یک نیاز که در آن تمامی کالاهای دیگر مشترک است و ویژگی ایجاد ارزش که نیروی کار را از تمامی کالاهای دیگر متمایز و به‌عنوان عنصر تشکیل‌دهنده‌ی ارزش این امکان را از آن‌ها سلب می‌کند

24. ارزش کار هرگز تغییر نمی‌کند. او می‌گوید: «مواد غذایی که کارگر به ازای کارش دریافت می‌کند هر مقداری که باشد، قیمتی که او می‌پردازد، همیشه یکسان است. کارگر با این قیمت، در واقع، گاهی می‌تواند مقدار بسیار زیادی مواد غذایی بخرد و گاهی بسیار کم؛ اما این ارزش آن‌هاست که تغییر می‌کند و نه کاری که آن‌ها را می‌خرد... کمیت‌های برابر کار همیشه ارزشی برابر دارند.»
آدام اسمیت، ثروت ملل... ترجمه‌ی ج. گارنیه، پاریس، ۱۸۰۲، جلد اول، صص ۶۵-۶۶

25. و پول او این ویژگی پنهانی را از دست می‌داد که بچه بزاید.

را انجام می دهند. این تفاوت های فردی را می توان بدون هیچ توهمی در نظام بردگی نیز دید که نیروی کار به معنای اخص کلمه و آزادانه و صراحتاً در آن به فروش می رسد. اما در نظام برده داری، سود بر خورداری از نیروی کاری بالاتر از میانگین و زیان بر خورداری از نیروی کاری پایین تر از میانگین، تنها بر برده دار تاثیر می گذارد؛ در حالی که در نظام کار مزدبگیری این امر بر خود کارگر هم اثر می گذارد، زیرا در این مورد اوست که نیروی کارش را می فروشد و در مورد نظام برده داری شخص ثالثی آن را می فروشد.

علاوه بر این، آنچه درباره ی تمامی شکل های پدیداری و پیش زمینه ی پنهان آنها صادق است، در مورد شکل پدیداری «ارزش و قیمت کار» یا «مزد» که در تباین با رابطه ی اصلی خود یعنی ارزش و قیمت نیروی کار نمود می یابد، صادق است. شکل های پدیداری مستقیماً و به طور خودپو همچون ایده های مقبول و شکل های متعارف اندیشه باز تولید می شوند اما رابطه ی اصلی را ابتدا علم باید کشف کند. اقتصاد سیاسی کلاسیک بر خورد نزدیکی با کنه چیزها می یابد اما آن را آگاهانه فرمول بندی نمی کند. مادامی که در پوسته ی بورژوازی خود باقی می ماند، قادر به چنین عملی نیست.

در این مورد، ما باید به یاد داشته باشیم که در نظام برده داری، سود بر خورداری از نیروی کاری بالاتر از میانگین و زیان بر خورداری از نیروی کاری پایین تر از میانگین، تنها بر برده دار تاثیر می گذارد؛ در حالی که در نظام کار مزدبگیری این امر بر خود کارگر هم اثر می گذارد، زیرا در این مورد اوست که نیروی کارش را می فروشد و در مورد نظام برده داری شخص ثالثی آن را می فروشد.

در این مورد، ما باید به یاد داشته باشیم که در نظام برده داری، سود بر خورداری از نیروی کاری بالاتر از میانگین و زیان بر خورداری از نیروی کاری پایین تر از میانگین، تنها بر برده دار تاثیر می گذارد؛ در حالی که در نظام کار مزدبگیری این امر بر خود کارگر هم اثر می گذارد، زیرا در این مورد اوست که نیروی کارش را می فروشد و در مورد نظام برده داری شخص ثالثی آن را می فروشد.

در این مورد، ما باید به یاد داشته باشیم که در نظام برده داری، سود بر خورداری از نیروی کاری بالاتر از میانگین و زیان بر خورداری از نیروی کاری پایین تر از میانگین، تنها بر برده دار تاثیر می گذارد؛ در حالی که در نظام کار مزدبگیری این امر بر خود کارگر هم اثر می گذارد، زیرا در این مورد اوست که نیروی کارش را می فروشد و در مورد نظام برده داری شخص ثالثی آن را می فروشد.

در این مورد، ما باید به یاد داشته باشیم که در نظام برده داری، سود بر خورداری از نیروی کاری بالاتر از میانگین و زیان بر خورداری از نیروی کاری پایین تر از میانگین، تنها بر برده دار تاثیر می گذارد؛ در حالی که در نظام کار مزدبگیری این امر بر خود کارگر هم اثر می گذارد، زیرا در این مورد اوست که نیروی کارش را می فروشد و در مورد نظام برده داری شخص ثالثی آن را می فروشد.

فصل هجدهم

مزد زمانی

مزد نیز شکل‌های متعددی پیدا می‌کند. این مطلب در رساله‌های اقتصادی دیده نمی‌شود. آن‌ها از شدت دل‌بستگی به خود موضوع، تمامی تفاوت‌های شکلی را نادیده می‌گیرند. باز نمود تمامی این شکل‌ها به مطالعه‌ی ویژه‌ای درباره‌ی کار مزدبگیری تعلق دارد، و بنابراین جای آن در این اثر نیست. با این همه، در اینجا باید به طور مختصر دو شکل بنیادی آن را که غالب است توصیف کنیم.

به یاد داریم که فروش نیروی کار همیشه برای دوره‌های معینی از زمان انجام می‌شود. از این رو، شکل دگرگون‌شده‌ای که باز نمود بی‌واسطه‌ی ارزش روزانه، ارزش هفتگی و غیره‌ی نیروی کار است، مزد زمانی یعنی مزد روزانه و غیره است. ابتدا این نکته را متذکر می‌شویم که قانون‌هایی که در فصل پانزدهم درباره‌ی تغییرات مقدار قیمت نیروی کار و ارزش اضافی مطرح کردیم، می‌تواند با تغییر ساده‌ای به قانون‌های مزد دگرگون شود. به همین ترتیب، تفاوت بین ارزش مبادله‌ی نیروی کار و مجموع وسائل معاش که این ارزش به آن‌ها تبدیل می‌شود، اکنون چون تفاوت بین مزد اسمی و مزد واقعی ظاهر می‌شود. تکرار آن چه پیش‌تر درباره‌ی شکل اساسی {مزد} گفتیم، در مورد این شکل پدیداری زاید است. بنابراین، خود را به چند نکته محدود می‌کنیم که مشخصه‌ی مزد زمانی است.

مجموع پولی^{۳۰} را که کارگر برای کار روزانه یا هفتگی و غیره‌ی خود دریافت می‌کند، مقدار کل مزد اسمی‌اش یا مزدی است که به ارزش برآورد شده است. اما روشن است که بنا به مدت کار روزانه، یعنی بنا به مقدار کاری که کارگر در هر روز انجام می‌دهد، مزد روزانه، هفتگی و غیره‌ی واحد ممکن است باز نمود قیمت‌های بسیار متفاوت کار باشد، یعنی مبالغ

۳۰. در اینجا همیشه ارزش خود پول را ثابت فرض می‌کنیم.

پول بسیار متفاوتی برای کمیّت واحدی از کار وجود داشته باشد.^{۳۱} بنابراین، باید در بررسی مزد زمانی، بین مقدار کل مزدها، خواه روزانه خواه هفتگی و غیره، و قیمت کار تمایز قایل شویم. اما چگونه می توان این قیمت، یعنی ارزش پولی کمیّت معینی از کار را یافت؟ قیمت میانگین کار از تقسیم ارزش میانگین روزانه‌ی نیروی کار بر تعداد میانگین ساعات کار روزانه حاصل می شود. مثلاً اگر ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شیلینگ، یعنی ارزش تولیدشده در ۶ ساعت و کار روزانه ۱۲ ساعت باشد، قیمت یک ساعت کار $\frac{3}{12}$ شیلینگ یعنی ۳ پنی است. قیمت ساعت کاری که به این گونه به دست می آید، همچون واحد مقیاس برای قیمت کار استفاده می شود.

بنابراین، نتیجه می شود که مزدهای روزانه و هفتگی و غیره ممکن است یکسان باقی بمانند، گرچه قیمت کار پیوسته کاهش یابد. مثلاً، اگر مدت کار روزانه‌ی متعارف ۱۰ ساعت و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ پنی باشد، قیمت یک ساعت کار $\frac{3}{10}$ پنی می شود. به محض آن که کار روزانه به ۱۲ ساعت افزایش پیدا کند به ۳ پنی و هنگامی که مدت کار روزانه به ۱۵ ساعت برسد به $\frac{2}{5}$ پنی کاهش خواهد یافت. با این همه، مزدهای روزانه و هفتگی بی تغییر باقی خواهند ماند. برعکس، ممکن است مزدهای روزانه یا هفتگی افزایش یابند اما قیمت نیروی کار ثابت باقی بماند یا حتی کاهش یابد. مثلاً، اگر مدت کار روزانه ۱۰ ساعت و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شیلینگ باشد، قیمت یک ساعت کار $\frac{3}{10}$ پنی است. اگر کارگر به دلیل افزایش تعداد سفارش‌ها ۱۲ ساعت کار کند و قیمت کار ثابت باقی بماند، مزد روزانه‌اش به ۳ شیلینگ و $\frac{1}{5}$ پنی می رسد، بدون آن که تغییری در قیمت کار رخ داده باشد. همین نتیجه در حالتی نیز به دست می آید که به جای مقدار بسط یافته‌ی کار، مقدار شدت یافته‌ی آن افزایش یابد.^{۳۲} بنابراین، افزایش مزدهای روزانه یا هفتگی اسمی ممکن است با ثبات یا حتی کاهش قیمت کار همراه باشد. همین امر برای درآمدهای خانوادگی کارگر صادق است که کمیّت کاری که توسط رئیس خانواده تحویل داده می شود با کار اعضای خانواده افزایش می یابد. [بنابراین، روش‌هایی برای کاهش قیمت کار وجود دارد که از هر گونه کاهشی در مزد روزانه یا هفتگی اسمی مستقل است.^{۳۳}]

۱. بنابراین، می بینیم که کاهش مستقیم مزد روزانه یا هفتگی تنها روش کاهش قیمت کار نیست.

۳۱. «قیمت کار مبلغی است که برای کمیّت معینی از کار پرداخت می شود» (سر ادوارد وست، قیمت غلات و مزدهای کار، لندن، ۱۸۲۶، ص ۶۷). وست نویسنده‌ی اثری دوران‌ساز در تاریخ اقتصاد سیاسی است که به صورت گمنام تحت عنوان مقاله‌ای در باب کاربرد سرمایه در زمین نوشته‌ی یک استاد دانشگاه آکسفورد، لندن، ۱۸۱۵ انتشار یافت.

۳۲. «مزدهای کار به قیمت کار و کمیّت کار انجام شده وابسته هستند... افزایشی در مزدهای کار ضرورتاً مستلزم افزایش قیمت کار نیست. در صورت اشتغال کامل تر و شدت بیشتر کار، ممکن است مزدهای کار به طرز چشمگیری ترقی کنند حال آن که قیمت کار ممکن است همچنان ثابت باقی بماند» (وست، اثر پیش گفته، صص ۶۷-۶۸، ۱۱۲). با این همه، وست از این مسئله‌ی عمده که «قیمت کار» چگونه تعیین می شود؟ با بیان عباراتی پیش پا افتاده می گذرد.

۳۳. این نکته را متعصب‌ترین نماینده‌ی منافع بورژوازی صنعتی سده‌ی هجدهم، نویسنده‌ی کتاب مقاله‌ای درباره‌ی

با این همه، به عنوان یک قاعده‌ی عمومی می‌توان چنین نتیجه گرفت: با معلوم بودن مقدار کار روزانه، هفتگی و غیره، مزد روزانه یا هفتگی به قیمت کار وابستگی دارد که خود آن یا با ارزش نیروی کار تغییر می‌کند یا با انحراف بین قیمت و ارزش آن. از سوی دیگر، اگر قیمت کار معلوم باشد، مزد روزانه یا هفتگی به کمیّت کاری که روزانه یا هفتگی مصرف می‌شود وابسته است.

واحد اندازه‌گیری مزد زمانی، یعنی قیمت ساعت کار، همانا حاصل تقسیم ارزش نیروی کار روزانه بر تعداد ساعات کار روزانه متعارف است. فرض می‌کنیم کار روزانه‌ی متعارف ۱۲ ساعت و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شیلینگ باشد که ارزش تولیدشده در ۶ ساعت خواهد بود. در چنین شرایطی قیمت یک ساعت کار ۳ پنی و ارزش تولیدشده ۶ پنی است. اگر اکنون کارگر برای کمتر از ۱۲ ساعت کار در روز استخدام شود (یا برای کمتر از ۶ روز در هفته)، مثلاً فقط برای ۶ یا ۸ ساعت، وی به قیمت کاری که در بالا ذکر شد، فقط ۲ یا $1\frac{1}{4}$ شیلینگ در روز دریافت می‌کند.^{۳۴} بر اساس فرضیه‌ی ما، اگر او باید به طور میانگین ۶ ساعت در روز کار کند تا فقط [مزد یک روز خود را تولید کند که با ارزش نیروی کارش منطبق است]^۲، و نیز بر اساس همان فرضیه، چون او تنها نیمی از هر ساعت را برای خودش و نیمی را برای سرمایه‌دار کار می‌کند، روشن است که اگر وی برای کمتر از ۱۲ ساعت کار استخدام شده باشد نمی‌تواند ارزش تولیدشده در ۶ ساعت را برای خودش به دست آورد. در فصل‌های پیشین پیامدهای مخرب زیادکاری را مشاهده کردیم؛ اما در اینجا به منشأ درد و رنجی می‌رسیم که در نتیجه‌ی اشتغال ناکافی برای کارگر ایجاد می‌شود.

اگر مزد ساعتی به نحوی تثبیت شود که سرمایه‌دار خود را مؤظف به پرداخت مزد روزانه یا هفتگی نداند بلکه مزدها را برای ساعاتی پرداخت کند که کارگران را بنا به میل خود

→ تجارت و بازرگانی، که پیش‌تر بارها از او نقل قول کرده‌ایم، به درستی درک کرده است، اگرچه او موضوع را به طرز آشفته‌ای مطرح می‌کند: «این کمیّت کار است و نه قیمت آن» (مقصودش مزد روزانه و هفتگی اسمی است) «که توسط قیمت مواد غذایی و سایر نیازهای اولیه تعیین می‌شود: قیمت نیازهای اولیه را به نحو چشمگیری کاهش دهید، آنگاه قطعاً کمیّت کار نیز به همان نسبت کاهش خواهد یافت... کارخانه‌دارها می‌دانند که علاوه بر تغییر دادن مبلغ اسمی قیمت کار شیوه‌های مختلفی برای افزایش یا کاهش آن وجود دارد» (همان اثر صص ۴۸ و ۶۱). ن. و. سننور در سه درس‌گفتار درباره‌ی نرخ مزدها، لندن، ۱۸۳۰، که در آن‌ها از نوشته‌ی وست استفاده کرده، بی‌آن‌که نامی از او ببرد، چنین می‌گوید: «کارگر به طور عمده به مبلغ مزد علاقه‌مند است» (ص ۱۵). یعنی کارگر اساساً به آن‌چه دریافت می‌کند، یعنی مبلغ اسمی مزد، علاقه‌مند است نه به آن‌چه می‌دهد یعنی کمیّت کار!

۳۴. اثر چنین اشتغال ناکافی با اثر کاهش عمومی و اجباری مدت کار روزانه کاملاً متفاوت است. اشتغال ناکافی به هیچ‌وجه با مدت مطلق کار روزانه ارتباطی ندارد و می‌تواند هم در کار روزانه‌ی ۱۵ ساعته و هم در کار روزانه‌ی ۶ ساعته رخ دهد. قیمت متعارف کار در مورد اول بر پایه‌ی کار میانگین روزانه‌ی ۱۵ ساعته حساب می‌شود، در مورد دوم بر پایه‌ی کار میانگین روزانه‌ی ۶ ساعته. بنابراین، اگر کارگر در مورد اول فقط برای هفت و نیم ساعت و در مورد دوم فقط ۳ ساعت به کار اشتغال داشته باشد، آثار آن یکسان خواهد بود.

۲. مزدی را تولید کند که منطبق با ارزش نیروی کارش، یا به بیان دیگر، منطبق با ارزش وسائل معاش ضروری‌اش باشد.

به کار می‌گمارد، می‌تواند وی را برای مدتی کوتاه‌تر از آنچه اساساً پایه‌ی محاسبه‌ی مزد ساعتی یا واحد اندازه‌گیری قیمت کار است، به کار وادار کند. از آنجا که این واحد برحسب نسبت ارزش روزانه‌ی نیروی کار است، به‌طور طبیعی تمام معنای خود را به محض کار روزانه با تعداد ساعات معین این‌که کار روزانه دیگر شامل ساعات معینی نباشد از دست خواهد داد. پیوند میان کاری که ارزش آن پرداخت شده و کاری که ارزش آن پرداخت نشده از میان می‌رود. اکنون سرمایه‌دار می‌تواند کمیّت معینی کار اضافی را از کارگر بیرون بکشد، بدون آن‌که به او زمان کار لازمی را که برای تامین معاش خویش نیاز دارد بدهد. وی می‌تواند تمامی قاعده و نظم را در مورد اشتغال از بین ببرد و بنا بر میل و هوس خود و منافع لحظه‌ای اش هولناک‌ترین زیادکاری را با وقفه‌های نسبی یا مطلق به تناوب برقرار سازد. او می‌تواند تحت عنوان پرداخت «مزد متعارف کار» به نحو نامتعارف کار روزانه را طولانی‌تر کند، بدون این‌که کوچکترین جبرانی در حق کارگر کند. شورش کاملاً معقولانه‌ی کارگران ساختمان‌سازی لندن در سال ۱۸۶۰* در مقابل تلاش‌های سرمایه‌دارها برای تحمیل این نوع مزد ساعتی از همین جاست. محدودیت قانونی کار روزانه‌ی نقطه‌ی پایانی بر این سوءاستفاده‌هاست، گرچه مانع کاهش مشاغل ناشی از رقابت ماشین‌آلات، [تغییرات در کیفیت کارگران استخدام‌شده]^۳ و بحران‌های جزئی یا عمومی نیست.

۳. جایگزین کردن کار ناماهر به جای کار ماهر و کار کودکان و زنان به جای مردان و غیره

با افزایش مزدهای روزانه یا هفتگی، قیمت کار ممکن است برحسب ارزش اسمی ثابت بماند و با این وجود به پایین‌تر از سطح متعارف آن تنزل کند. هر زمان که کار روزانه فراتر از مدت متعارف آن طولانی‌تر شود و قیمت کار یا قیمت ساعت کار ثابت باقی بماند، این امر رخ می‌دهد. اگر در کسر ارزش روزانه‌ی نیروی کار کار روزانه مخرج کسر افزایش یابد، صورت کسر با سرعت بیشتری افزایش می‌یابد. میزان فرسودگی نیروی کار و بنابراین ارزش آن، با افزایش مدت کارکرد آن، و آن هم با نسبتی سریع‌تر از افزایش این مدت، بالا می‌رود. به همین دلیل است که در بسیاری از شاخه‌های صنعت که مزد زمانی غالب است و محدودیت قانونی در مورد مدت کار روزانه وجود ندارد، این عادت رفته رفته به‌طور خودپو رشد کرده است که کار روزانه فقط تا نقطه‌ی معینی، مثلاً تا پایان دهمین ساعت کار متعارف تلقی می‌شود («کار روزانه‌ی متعارف»؛ «کار روزانه»؛ «ساعات معمولی کار»). زمان کار فراتر از این حد، اضافه‌کاری تلقی می‌شود و نرخ پرداخت ساعتی آن بیشتر است («پرداخت اضافی»). هر چند اغلب این پرداخت اضافی به طرز مضحکی ناچیز است.^{۳۵} کار روزانه‌ی متعارف در

* این اعتصاب در واقع در ژوئیه‌ی سال ۱۸۵۹ آغاز شد و در فوریه‌ی سال ۱۸۶۰ پایان یافت - م. ۱.

۳۵. «نرخ پرداخت مزد برای اضافه‌کاری» (در توری باقی‌ها) به قدری ناچیز است - نیم پنی در ساعت - که در مقابل زیان بی‌اندازه‌ای که به سلامتی و نیروی حیاتی کارگران وارد می‌آورد، تباین دلخراشی را به وجود می‌آورد... علاوه بر این

اینجا کسری از کار روزانه‌ی واقعی است و پس از گذشت سال‌ها این کار واقعی مرسوم‌تر از کار روزانه تلقی می‌شود.^{۳۶} هنگامی که کار روزانه از نقطه‌ی متعارف معینی فراتر می‌رود، افزایش قیمت کار در بسیاری از شاخه‌های صنایع انگلستان به نحوی است که کارگران به دلیل قیمت اندک کار در زمان به اصطلاح متعارف ناگزیر می‌شوند تا به اضافه کاری که مزد بهتری را برای آن پرداخت می‌کنند تن دهند و در مجموع مزد کافی به دست آورند.^{۳۷} محدودیت قانونی در مورد کار روزانه به این سرور و شادی‌ها پایان داد.^{۳۸}

این واقعیتی است شناخته شده که هر چه کار روزانه در شاخه‌ای از صنعت طولانی‌تر

→ مبلغ ناچیزی که به این طریق به دست می‌آید، اغلب باید صرف وسائل خنک‌کننده شود» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ص ۱۶، شماره ۱۱۷).

۳۶. مثلاً در تولید کارگاهی کاغذدیواری، پیش از اجرای قانون کار اخیر در این شاخه، «ما بدون آن‌که برای صرف غذای خود وقفه‌ای داشته باشیم کار می‌کنیم، به نحوی که کار روزانه‌ی ده و نیم ساعته، ساعت چهار و نیم بعد از ظهر پایان می‌یابد و هر چه پس از آن کار می‌کنیم اضافه کاری است که به ندرت پیش از ساعت ۸ شب تمام می‌شود، چنان‌که در واقع ما تمام سال اضافه کاری می‌کنیم» (شهادت آقای اسمیت در هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول، ص ۱۲۵).

۳۷. مثلاً، در سفیدگری‌های اسکاتلند. «در برخی از نواحی اسکاتلند این صنعت» (پیش از اجرای قانون کار سال ۱۸۶۲) «بنا بر شیوه‌ی اضافه کاری اداره می‌شد، یعنی ۱۰ ساعت را مدت زمان کار متعارف تلقی و بابت آن مزد اسمی یک شیلینگ و ۲ پنی را به کارگر پرداخت می‌کردند. ولی هر روز ۳ یا ۴ ساعت اضافه کاری بود که با نرخ ساعتی ۳ پنی پرداخت می‌شد. نتیجه‌ی این روش» (به شرح زیر بود): «کارگری که فقط زمان متعارف به کار مشغول بود فقط می‌توانست در هفته ۸ شیلینگ مزد بگیرد... و بدون اضافه کاری نمی‌توانست مزدی مناسب دریافت کند» (گزارش های بازرسی‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، ص ۱۰). «مزدهای بالاتر برای واداشتن کارگران مذکور بزرگسال به اضافه کاری انگیزه‌ای است بسیار قوی که نمی‌توان در برابر آن مقاومت کرد» (گزارش های بازرسی‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ آوریل ۱۸۴۸، ص ۵). صحافی‌های شهر لندن عده‌ی بسیار زیادی دختر جوان ۱۴ تا ۱۵ ساله را تحت شرایط قرارداد کارآموزی که ساعات محدودی را برای کار مقرر می‌دارد استخدام می‌کنند. با این همه، آنان در آخرین هفته‌ی هر ماه تا ساعت ۱۰، ۱۱، ۱۲ شب و ۱ صبح همراه با کارگران مرد مسن‌تر و در جمع بسیار نامتجانسی کار می‌کنند. «استادان آنان را با اضافه مزد و شامی اغوا می‌کنند» که در یکی از میکده‌های نزدیک می‌خورند. هرزگی و فساد بزرگی که به این نحو بین این «جوانان همیشگی» به وجود می‌آید (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش پنجم، ص ۴۴، شماره ۱۹۱) به این طریق جبران می‌شود که آنان ضمن کارهای دیگر تعداد زیادی کتاب مقدس و کتب اخلاقی دیگر را جلد می‌کنند.

۳۸. به گزارش های بازرسی‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ آوریل ۱۸۶۳، منبع یادشده رجوع کنید. کارگران ساختمان‌سازی لندن به هنگام اعتصاب و راه‌ندادن کارگران به کارخانه در سال ۱۸۶۰* با درک کاملاً درستی از اوضاع اعلام داشتند که فقط به دو شرط حاضر به قبول مزد ساعتی هستند: ۱) همراه با قیمت ساعت کار، مدت زمان کار روزانه متعارف به میزان ۹ تا ۱۰ ساعت معین شود و قیمت ۱۰ ساعت کار روزانه بالاتر از کار روزانه‌ی ۹ ساعته باشد؛ و ۲) هر ساعتی که از کار روزانه‌ی متعارف تجاوز کند چون زمان اضافی تلقی و متناسب با آن مزد بالاتری پرداخت شود.

* به ص ۵۸۶ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱

باشد، مزدها پایین ترند.^{۳۹} الکساندر ردگریو، بازرس کارخانه، این امر را با بررسی تطبیقی یک دوره‌ی بیست ساله، از ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۹، نشان داد. بنا به این بررسی مزدها در کارخانه‌هایی که تحت پوشش قانون ده ساعت کار بودند افزایش پیدا کردند، این در حالی است که در کارخانه‌هایی که مدت کار ۱۴ یا ۱۵ ساعت در روز است، مزدها کاهش می‌یابند.^{۴۰} از قانونی که در بالا عنوان شد*، یعنی این که در صورت معلوم بودن قیمت کار، مزد روزانه یا هفتگی به کمیّت کار مصرف شده وابسته است، پیش از هر چیز نتیجه می‌شود که هر چه قیمت کار پایین تر باشد، کمیّت کار باید بزرگ تر یا کار روزانه طولانی تر باشد تا کارگر اطمینان خاطر بیابد که می‌تواند دست کم مزد میانگین ناچیزی را کسب کند.^{۴۱} سطح پایین قیمت کار در اینجا چون محرکی برای طولانی کردن زمان کار عمل می‌کند.^{۴۱}

۴. اگر قیمت کار ۱۲ سانتیم باشد، یعنی اگر ساعت کار با این نرخ پرداخت شود، کارگر باید سیزده و یک سوم ساعت در روز کار کند تا مزد روزانه یک فرانک و ۶۰ سانتیم را دریافت کند. اگر قیمت کار ۲۵ سانتیم است، یک کار روزانه‌ی ۱۲ ساعتی کافی ست تا مزد روزانه ۳ فرانک به دست آورد.

با این همه، طولانی تر شدن زمان کار نیز موجب کاهش قیمت کار می‌شود و همراه با آن مزد روزانه یا هفتگی تنزل می‌کند. تعیین قیمت کار با استفاده از نسبت ارزش روزانه‌ی نیروی کار نشان می‌دهد که [فقط طولانی کردن کار روزانه، مشروط به کار روزانه با ساعاتی معین] عدم دخالت هیچ عامل تعدیل کننده، قیمت کار را کاهش می‌دهد.^{۴۲} اما همین عوامل که به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد تا کار روزانه را در درازمدت طولانی کند، سرانجام او را مجبور می‌سازد تا قیمت اسمی کار را تنزل دهد تا آنجا که کل قیمت ساعات افزوده شده و بنابراین مزد روزانه و هفتگی کاهش یابد. در اینجا فقط کافی ست به دو عامل اشاره کنیم. [اگر مردی] کار $\frac{1}{4}$ یا ۲ نفر را انجام دهد، عرضه‌ی کار افزایش پیدا می‌کند، گرچه عرضه‌ی نیروی کار در بازار ثابت باقی می‌ماند. به این ترتیب، رقابت ایجاد شده میان کارگران به سرمایه‌دارها امکان می‌دهد تا قیمت کار را پایین آورد، در حالی که از سوی دیگر کاهش در قیمت کار به او اجازه می‌دهد تا قیمت کار را باز هم بالاتر ببرد.^{۴۲} [با این همه، دیری نمی‌پاید که]^{۴۳} این تسلط بر

۵. فقط طولانی کردن کار روزانه به طور واقعی قیمت کار را کاهش می‌دهد، حتی اگر نرخ متعارف آن تنزل نکرده باشد.

۶. اگر، به مدد طولانی کردن کار روزانه، مردی

۷. افزوده به فر: بنابراین، از کاهش قیمت متعارف کار و مدت نامتعارف آن سودی مضاعف می‌برد. با این همه، در صنایع ویژه که ارزش اضافی به این گونه صعود می‌کند،

۳۹. «همچنین بسیار جالب است که هر جا ساعات طولانی کار قاعده است، مزدها نیز کمترند» (گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، ص ۹). «بیشتر اوقات کاری که مزد ناچیزی دارد، بی اندازه طولانی است» (بهداشت عمومی، گزارش ششم، ۱۸۶۳، ص ۱۵).

۴۰. گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها ... ۳۰ آوریل ۱۸۶۰، صص ۳۱-۳۲.

* به ص ۵۸۵ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱.

۴۱. مثلاً به دلیل ناچیز بودن قیمت کار میخ‌سازان انگلیسی، آنها باید روزانه ۱۵ ساعت کار کنند تا بتوانند حقیرترین مزد هفتگی را به دست آورند. «باید در ساعاتی بسیار طولانی (۶ صبح تا ۸ شب) و در تمام این مدت به شدت کار کنند تا ۱۱ پنی یا یک شیلینگ به دست آورند و بابت فرسودگی ابزار، هزینه سوخت و اتلاف آهن $\frac{1}{4}$ یا ۳ پنی از آن کسر می‌شود» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ص ۱۳۶، یادداشت ۶۷۱). زنان نیز اگر چه همین مدت را کار می‌کنند فقط مزد هفتگی معادل ۵ شیلینگ به دست می‌آورند (همانجا، ص ۱۳۷، یادداشت ۶۷۴).

۴۲. مثلاً، اگر کارگر کارخانه‌ای از کار کردن برای ساعات طولانی که مرسوم است امتناع کند، «خیلی زود شخص دیگری

کمیت‌های نامتعارف کاری که ارزش آن پرداخت نشده، یعنی کمیت‌های بالاتر از مقدار میانگین اجتماعی، به منبعی از رقابت بین خود سرمایه‌دارها می‌انجامد. بخشی از قیمت کالاها شامل قیمت کار است. بخش پرداخت نشده‌ی قیمت کار لازم نیست به‌عنوان بخشی از قیمت کالا به حساب آید. این بخش را می‌توان به خریدار هدیه کرد. این نخستین گامی است که تحت تاثیر رقابت انجام می‌شود. گام دوم نیز که به دلیل رقابت ناگزیر می‌شود، حذف دست‌کم بخشی از ارزش اضافی نامتعارف ناشی از گسترش کار روزانه از قیمت فروش کالا است. به این طریق، قیمت فروش بسیار نازل کالا [ابتدا به طور پراکنده]^۸ ایجاد ولی به تدریج تثبیت می‌شود؛ از این پس، این قیمت فروش پایین‌تر به پایه‌ی ثابت [مزد ناچیز برای ساعات اضافی کار تبدیل می‌شود، همان طور که از ابتدا محصول همین عوامل بود]^۹. ما درباره‌ی این حرکت به همین اشاره اکتفا می‌کنیم، چون تحلیل رقابت به این بخش از تحقیق تعلق ندارد. با این همه اجازه دهید لحظه‌ای رشته‌ی سخن را به سرمایه‌دار بسپاریم.

«در بیرم‌نگام رقابت بین صاحبکاران به قدری زیاد است که بسیاری از آن‌ها مجبورند به‌عنوان کارفرما کارهایی را انجام دهند که در غیر این صورت از آن‌ها شرم‌منده می‌شدند؛ و با این همه پول بیشتری عاید نمی‌شود و فقط عامه‌ی مردم از آن نفع می‌برند.»^{۴۳}

خواننده به یاد دارد که در لندن دو نوع نانوایی وجود دارد که یکی از آن‌ها نان را به تمام قیمت خود (نانوایی‌های «تمام قیمت فروش») و دیگری پایین‌تر از قیمت متعارف آن («ارزان فروش»؛ «نازل فروش») می‌فروشند.^{*} تمام قیمت‌فروش‌ها رقبای خود را نزد هیئت تحقیق پارلمان چنین متهم می‌کردند:

«آن‌ها نخست فقط با فریب دادن مردم به کار خود ادامه می‌دهند و سپس با ۱۸ ساعت کار کشیدن از کارگران خود که برای مزد ۱۲ ساعته استخدام شده‌اند... کار پرداخت نشده‌ی این کارگران... منبعی است که موجب شد این رقابت انجام شود و تا به امروز نیز همچنان ادامه داشته باشد... رقابت بین استادان نانوا علت مشکلاتی است که حذف کار شبانه در پیش دارد. نانوای نازل‌فروشی که نان خود را پایین‌تر از

→ که حاضر است تا هر زمانی کار کند، جای او را می‌گیرد و به این طریق او بی‌کار می‌شود» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۴۸، شواهد، ص ۳۹، یادداشت ۵۸). «اگر کسی کار دو نفر را انجام دهد... عموماً نرخ سود بالا می‌رود... زیرا عرضه‌ی اضافی کار قیمت آن را پایین آورده است» (سنیور، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵).

۴۳. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ص ۶۶، یادداشت ۲۲.

* رجوع کنید به ص ۲۰۴ کتاب حاضر - م. ۱.

۸. برای محصولات صناعی که این حرکت در آن‌ها رخ داده است و به تدریج خود را مستقر می‌کند و تثبیت می‌شود.
۹. با مزدی ناچیز که مقدار آن رابطه‌ای معکوس با مزد کار دارد، تبدیل می‌شود

قیمت تمام شده، بنا به قیمت آرد، می فروشد باید با کشیدن کار بیشتر از کارگران آن را جبران کند... اگر من تنها ۱۲ ساعت کار از کارگران خود بکشم و همسایه ام ۱۸ یا ۲۰ ساعت، قیمت فروش او ناگزیر گوی سبقت را از من خواهد ربود. اگر کارگرانم بر پرداخت اضافه کاری تأکید کنند، آنگاه این جریان خاتمه می یابد... شمار وسیعی از کارگرانی که در این نانوایی های نازل فروش استخدام می شوند، خارجی و جوان هستند که مجبورند تقریباً به هر مزدی که به آنان می دهند تن دهند.^{۴۴}

این مصیبت نامه از آن جهت نیز جالب است که نشان می دهد چگونه فقط ظاهر مناسبات تولیدی در مغز سرمایه دار منعکس می شود. او نمی داند که قیمت متعارف کار همچنین شامل کمیّت معینی از کاری است که ارزش آن پرداخت نشده و همین کار پرداخت نشده منبع متعارف سود اوست. مقوله ی زمان کار اضافی اصلاً برای او وجود خارجی ندارد، زیرا در کار روزانه ی متعارف گنجانده شده و او فکر می کند که وی قیمت آن را در مزدهای روزانه پرداخت کرده است. اما اضافه کاری، یعنی طولانی شدن کار روزانه فراتر از محدوده ای که منطبق با قیمت متعارف کار است، مسلماً برای او وجود دارد. وی هنگامی که با رقیب نازل فروش خود روبرو می شود، حتی برای پرداخت اضافی در قبال این اضافه کاری پافشاری می کند. اما بار دیگر وی نمی داند که این پرداخت اضافی نیز شامل کاری است که ارزش آن پرداخت نشده، همان طور که قیمت ساعت متعارف کار شامل آن است. مثلاً، قیمت یک ساعت از کار روزانه ی ۱۲ ساعته ۳ پنی است، یعنی ارزش تولید شده نیم ساعت کار است، در حالی که قیمت یک ساعت کار اضافی ۴ پنی یا ارزش تولید شده در $\frac{2}{3}$ ساعت کار است. در مورد نخست، سرمایه دار یک دوم و در مورد دوم یک سوم ساعت کار را به خود اختصاص می دهد، بدون آن که به ازای آن ها پرداختی کرده باشد.

۴۴. گزارش ... در رابطه با شکایات کارگران نانوایی ها، لندن، ۱۸۶۲، ص ۵۲ و در همان جا شواهد، یادداشت های ۴۷۹، ۳۵۹، ۲۷. به هر حال، چنان که در بالا اشاره شد، «نانوایی های تمام قیمت فروش» و چنان که سخنگوی آنان، بهنت، خود نیز معترف است، تمام کارگران خود را وادار می کنند «معمولاً از ساعت ۱۱ شب کار را شروع کنند ... که تا ۸ صبح روز بعد ادامه می یابد... سپس تمام روز را کار می کنند... که تا ۷ شب ادامه دارد» (همانجا، ص ۲۲).

فصل نوزدهم

کارمزدی

کارمزدی چیزی جز شکل دگرگون شده‌ی کار زمانی نیست، همان طور که کار زمانی چیزی جز شکل دگرگون شده‌ی ارزش یا قیمت نیروی کار نیست.

در نگاه اول به نظر می‌رسد که در کارمزدی ارزش مصرفی فروخته شده توسط کارگر کارکرد نیروی کارش، یعنی کار زنده، نیست^{۴۵} بلکه کاری است که پیش از این در محصول شیئیت یافته و گویا قیمت این کار نه مانند مزدهای زمانی براساس نسبت ارزش روزانه‌ی نیروی کار بلکه با بازده تولیدکننده تعیین می‌شود.^{۴۵}

این واقعیت که این دو شکل مزدکنار هم در شاخه‌ی واحدی از صنعت هم‌زیستی دارند، ناگزیر باید به اعتماد کسانی که به این نمود باور دارند، ضربه‌ی سختی وارد کرده باشد. مثلاً: «حروف چینان لندن به عنوان یک قاعده کارمزدی می‌کنند، در حالی که مزد زمانی نزد آنان استثنا است. در حالی که در مورد حروف چینان شهرستان‌ها برعکس است، به بیان دیگر مزد زمانی قاعده و کارمزدی استثنا است. کارگران کشتی‌سازی بندر لندن به ازای کارشان مزد می‌گیرند در حالی که کارگران بنادر دیگر انگلستان براساس زمان کار مزد می‌گیرند.»^{۴۶}

۴۵. نظام کارمزدی مشخصه‌ی دوره‌ای از تاریخ کارگران است: این نظام بین وضعیت کارگر ساده که به اراده‌ی سرمایه‌دار وابسته است و پیشه‌ور نظام همیاری قرار دارد که نوید می‌دهد در آینده‌ی نه چندان دور پیشه‌ور و سرمایه‌دار را در شخص خود ترکیب کند. کارگران کارمزد در واقع استاد خود هستند، حتی هنگامی که با سرمایه‌ی کارفرما کار می‌کنند (جان واتس، جوامع تجاری و اعتصابات، ماشین آلات و جوامع متکی بر همیاری، منچستر، ۱۸۶۵، صص ۵۳-۵۲). من از این اثر کوچک به این دلیل نقل قول می‌کنم چون زباله‌دان تمامی ابتذالات توجیه‌گرانه‌ای است که مدت‌هاست رنگ باخته‌اند. همین آقای واتس پیش‌تر به صورت تفننی به مکتب اوئن می‌پرداخت و جزوه‌ی دیگری را در سال ۱۸۴۲ منتشر ساخت با عنوان واقعیت‌ها و دروغ‌های اقتصاد سیاسی که در آن از جمله اعلام کرد که «مالکیت دزدی است» اما مدت‌هاست آن زمان سپری شده است.

۴۶. توماس ژوزف دانیلینگ، اتحادیه‌های کارگری و اعتصابات، لندن، ۱۸۶۰، صص ۲۲.

۱. آن‌چه به کارگر پرداخت می‌شود نه ارزش نیروی کارش بلکه ارزش کاری است که پیش از این در محصول تحقق یافته است

در مغازه‌های سراجی لندن، اغلب برای یک کار واحد، با کارگران فرانسوی به شیوه‌ی کارمزدی و با کارگران انگلیسی برحسب زمان کار حساب می‌کنند. در کارخانه‌هایی که کارمزدی عموماً غالب است، برخی از عملیات مشخص به دلایل فنی از این شکل محاسبه مستثنی هستند و بنابراین بر حسب زمان حساب می‌شوند.^{۴۷} با این همه، به خودی خود روشن است که تفاوت شکل پرداخت مزدها به هیچ وجه تغییری در ماهیت اصلی آن نمی‌دهد، گرچه ممکن است یک شکل برای تکامل تولید سرمایه‌داری مطلوب‌تر از شکل دیگر باشد.

فرض می‌کنیم که کار روزانه‌ی متعارف ۱۲ ساعت باشد که ارزش ۶ ساعت آن پرداخت شده و ارزش ۶ ساعت آن پرداخت نشده است. و نیز فرض می‌کنیم که ارزش تولیدشده ۶ شیلینگ باشد؛ بنابراین، ارزش تولیدشده در یک ساعت کار ۶ پنی خواهد بود. علاوه بر این، فرض می‌کنیم که بنا به تجربه، کارگری که با شدت و مهارت میانگین کار می‌کند و بنابراین برای تولید یک کالا فقط مقدار زمان لازم از لحاظ اجتماعی را اختصاص می‌دهد، طی ۱۲ ساعت ۲۴ قطعه تولید می‌کند که یا قطعات مجزایی هستند یا قطعات سنجش‌پذیر یک ساختار یکپارچه. ارزش این ۲۴ قطعه، پس از کسر مقدار سرمایه‌ی ثابت موجود در آن‌ها، ۶ شیلینگ و بنابراین ارزش یک قطعه ۳ پنی خواهد بود. کارگر $1\frac{1}{4}$ پنی برای هر قطعه دریافت می‌کند و به این ترتیب ۳ شیلینگ در ۱۲ ساعت درآمد دارد. درست مانند مزدهای زمانی که اهمیت ندارد فرض کنیم کارگر ۶ ساعت برای خود و ۶ ساعت برای سرمایه‌دار، یا در هر ساعت نیمی برای خود و نیمی برای سرمایه‌دار کار می‌کند، در اینجا نیز اهمیتی ندارد که بگوییم نیمی از هر قطعه پرداخت شده و نیم دیگر پرداخت نشده، یا بگوییم فقط قیمت ۱۲ قطعه با ارزش نیروی کار هم‌ارز است، در حالی که ارزش اضافی در ۱۲ قطعه‌ی دیگر گنجانده شده است.

شکل کارمزدی همان قدر غیر عقلانی است که شکل مزدهای زمانی. مثلاً، اگر دو کالا، دو قطعه، پس از کسر ارزش و سائل تولید مصرف شده در آن‌ها، به‌عنوان یک ساعت کار ۶

۴۷. نمونه‌ی زیر نشان می‌دهد تا چه اندازه هم‌زیستی این دو شکل مزد، کار کارخانه‌دارها را در تقلب کردن آسان می‌کند: «کارخانه‌ای ۴۰۰ نفر را استخدام کرده است که نیمی از آن‌ها به صورت کارمزدی کار می‌کنند و نفع مستقیمی دارند که مدت طولانی‌تری کار کنند. ۲۰۰ نفر دیگر که روزانه مزد می‌گیرند مانند دیگران زمان طولانی کار می‌کنند، بدون آن‌که برای اضافه کاری خود پولی دریافت کنند... کاری که این ۲۰۰ نفر طی نیم‌ساعت اضافه در روز انجام می‌دهند با کار یک نفر در ۵۰ ساعت یا با $\frac{5}{6}$ کاری برابر است که یک نفر طی یک هفته انجام می‌دهد و این خود سود چشمگیری برای کارفرماست» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۰، ص ۹). «زیادکاری هنوز در مقیاس بزرگی حاکم است؛ و در اغلب موارد با احساس امنیت در مقابل کشف و مجازاتی همراه است که قانون وضع می‌کند. من در بسیاری از گزارش‌های پیشین خود نشان داده‌ام... تا چه حد همه‌ی کارگرانی که کارمزد نیستند و مزد هفتگی دریافت می‌کنند زیان می‌بینند» (لئونارد هورنر، گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۹، ص ۹۸).

پنی ارزش داشته باشند، کارگر برای آن قطعات قیمتی معادل ۳ پنی دریافت می‌کند. در واقع، کارمزدی بیان مستقیم هیچ رابطه‌ی ارزشی نیست. بنابراین، موضوع بر سر سنجش ارزش یک قطعه با زمان کار نهفته در آن نیست. برعکس: کاری که کارگر مصرف می‌کند باید برحسب تعداد قطعاتی که تولید کرده است سنجیده شود. در مزدهای زمانی، کار مستقیماً از طول زمان آن، و در کارمزدی بر اساس کمیّت محصولات سنجیده می‌شود که در آن‌ها کار در زمانی معین متراکم شده است.^{۴۸} سرانجام، قیمت زمان نیروی کار با این معادله تعیین می‌شود: ارزش کار روزانه = ارزش روزانه‌ی نیروی کار. بنابراین، کارمزدی فقط شکل تغییر یافته‌ی کار زمانی است.

اکنون کمی دقیق‌تر به ویژگی‌های شاخص شیوه‌ی کارمزدی بنگریم.

کیفیت کار در اینجا توسط خود محصول کنترل می‌شود که باید کیفیت میانگین خوبی داشته باشد تا قیمت قطعه به‌طور کامل پرداخت شود. از این زاویه، کارمزدی به ثمربخش‌ترین منبع برای کسرکردن از مزد و تقلب‌های سرمایه‌دار تبدیل می‌شود.

کارمزدی مقیاس دقیقی را درباره‌ی شدت کار در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌دهد. تنها زمان کاری که از پیش و بنابر تجربه در کمیّتی از کالاها گنجیده و تثبیت شده است، زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی تلقی و به این عنوان ارزش آن پرداخت می‌شود. به همین دلیل است که در کارگاه‌های بزرگ خیاطی لندن، قطعه‌ی معینی از کار، مثلاً یک جلیقه، یک ساعت، یا نیم‌ساعت و غیره نامیده می‌شود و هر ساعت ۶ پنی ارزش دارد. از روی تجربه می‌دانند که میانگین محصول طی یک ساعت چقدر است. با رواج مدهای جدید، تعمیرات و غیره، بین کارفرما و کارگر اختلاف پیدا می‌شود که مثلاً فلان قطعه‌ی ویژه‌ی کار برابر با یک ساعت و غیره است یا نه، تا این که در این‌جا نیز تجربه تعیین می‌کند. در کارگاه‌های مبل‌سازی لندن و نظایر آن موضوع به همین نحو است. اگر کارگر دارای بازده میانگین نباشد و بنابراین نتواند روزانه حداقل معینی از کار تعیین شده را انجام دهد، اخراج می‌شود.^{۴۹}

از آنجا که کیفیت و شدت کار در اینجا با خود شکل مزد کنترل می‌شود، نظارت بر کار تا حد زیادی زائد می‌شود. همین است که کارمزدی پایه‌ی کار خانگی مدرن را که پیش‌تر توصیف کرده بودیم* و نیز نظام سازمان‌یافته‌ی سلسله‌مراتبی استعمار و ستم را تشکیل

۴۸. «مزدها را به دو طریق می‌توان سنجید: یا با مدت کار یا با محصول آن» (خلاصه‌ی مقدماتی اصول اقتصاد سیاسی، پاریس ۱۷۹۶، ص ۳۲) نویسنده‌ی این اثر بی‌نام و نشان ج. گارنیه است.

۴۹. «وزن معینی از پنبه به او» (ریسنده) «تحويل داده می‌شود و او باید در مدت مشخصی به جای آن وزن معینی نخ یا پنبه‌ی تابیده با درجه‌ی مشخصی از ظرافت تحويل دهد و مزد وی بنا به پوندهایی که تحويل می‌دهد پرداخت می‌شود. هرگاه کار وی از لحاظ کیفیت نقص داشته باشد جریمه می‌شود و اگر از لحاظ کمیّت تحويل داده‌شده کمتر از حداقلی باشد که برای زمان معینی مشخص شده است، وی را اخراج می‌کنند و کارگر ماهرتری را به جای او برمی‌گمارند» (بور، اثر پیش‌گفته، صص ۳۱۶-۳۱۷). * به صص ۵۰۱ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ا.

می‌دهد. این نظام اخیر دو شکل بنیادی دارد. از یک سو، کارمزدی کار دلال‌ها را برای رخنه بین سرمایه‌دار و کارگر مزدبگیر ساده می‌کند و بدین سان به «باز اجاره‌دادن کار» (subletting of labour) می‌انجامد. سود این واسطه‌ها منحصرأ ناشی از تفاوت قیمت کاری است که سرمایه‌دار می‌پردازد با بخشی از آن قیمت که آن‌ها عملاً اجازه می‌دهند کارگر دریافت کند.^{۵۰} این نظام را در انگلستان به‌طور مشخص «نظام عرق‌ریزی»^۲ (sweating system) می‌نامند. از سوی دیگر، کارمزدی به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد تا قراردادی را با کارگر اصلی - در مانوفاکتور با رییس گروه، در معادن با مسئول استخراج زغال، در کارخانه با مکانیسین - از قرار فلان مقدار قطعه به فلان قیمت ببندد، به نحوی که کارگر اصلی خود مسئولیت استخدام و پرداخت به دستیارانش را بر عهده می‌گیرد. در اینجا استثمار کارگران توسط سرمایه به واسطه‌ی استثمار کارگر از کارگر انجام می‌شود.^{۵۱}

۲. ژیرنویس در متن فرانسه: در واقع، اگر کسی که پول قرض می‌دهد، بنا به اصطلاح زبان فرانسه، آکوه‌ای خود را به باد می‌دهد (faire suer ses écus)، خود کار است که واسطه مستقیماً به باد می‌دهد.
* م. فا: پول نقره‌ی سابق که معمولاً معادل سه لیور و گاهی هم شش لیور بود. در این جا به معنای پول است.

طبعاً با وجود نظام کارمزدی نفع شخصی کارگر در این است که تا حد امکان نیروی کار خود را با شدت بیشتری به کار اندازد؛ این امر نیز به سرمایه‌دار امکان می‌دهد با سهولت بیشتری درجه‌ی متعارف شدت کار را بالا ببرد.^{۵۱} علاوه بر این، اکنون طولانی‌کردن کار روزانه به نفع شخصی کارگر است، زیرا از این راه مزد روزانه یا هفتگی‌اش افزایش می‌یابد.^{۵۲}

۵۰. «وقتی محصول کار از دست‌های بسیاری می‌گذرد، هر کدام از آن‌ها می‌خواهند سهم سود خود را بردارند درحالی‌که فقط نفر آخر است که کار را انجام می‌دهد؛ پولی که سرانجام به دست همسر کارگر می‌رسد بی‌اندازه نامتناسب است» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش دوم، ص ۷۰، یادداشت ۴۲۴).

۵۱. حتی توجیه‌گری چون واتس خاطر نشان می‌کند: «اگر به جای یک نفر که علاقه‌مند است همکاری‌اش برای نفع او زیادکاری کنند، تمامی کارگرانی که در یک مؤسسه به کار مشغولند، هر یک بنا بر درجه‌ی مهارت خود در قرارداد شرکت می‌جستند، اصلاح بزرگی در نظام کارمزدی به وجود می‌آید» (اثر پیش‌گفته، ص ۵۳). درباره‌ی ماهیت رذیلانه‌ی نظام کارمزدی رجوع کنید به هیئت بررسی کار کودکان، گزارش سوم، ص ۶۶، یادداشت ۲۲، ص ۱۱، شماره‌ی ۱۲۴؛ ص ۱۱، شماره‌ی ۱۳-۵۳-۵۹ و...

۵۱ الف. این نتیجه‌ی طبیعی اغلب به صورت تصنعی به دست می‌آید. مثلاً در لندن، در صنعت ماشین‌سازی، این نیرنگ مرسوم است «که مردی نیرومند از لحاظ جسمانی و چالاک راریس عده‌ای از کارگران می‌کنند. به این شخص هر فصل یک بار یا در مواقع دیگری اضافه‌ی مزد می‌دهند، به این شرط که نهایت تلاش خود را به کار بندد تا کارگران دیگر را که فقط مزد متعارف دریافت می‌کنند برانگیزانند... بی‌هیچ تفسیری، این امر توضیح‌دهنده‌ی شکایت بسیاری از سرمایه‌دارها درباره‌ی مضایقه‌ی کارگران از انجام کار یا نشان دادن مهارت برتر یا نیروی کار خود است» (یعنی هنگامی که در اتحادیه‌های کارگری متشکل می‌شوند) (دانینگ، اثر پیش‌گفته، صص ۲۲-۲۳). چون نویسنده‌ی این اثر خود کارگر و دبیر یکی از اتحادیه‌های کارگری است، ممکن است این مطلب مبالغه‌آمیز جلوه کند. ولی مثلاً به مقاله‌ی «کارگر» در فرهنگ کشاورزی «بسیار معتبر» تالیف جان چالمرس مورتون مراجعه کنید که در آنجا این روش به عنوان روشی مؤثر به مزرعه‌دارها توصیه شده است.

۵۲. «تمامی کسانی که به شیوه‌ی کارمزدی به آن‌ها پرداخت می‌شود... در تجاوز از محدوده‌های قانونی زمان کار سود می‌برند. این تمایل به اضافه‌کاری را به ویژه می‌توان در میان زنانی مشاهده کرد که به عنوان بافنده و کلاف‌کار استخدام

این امر به تدریج واکنشی مشابه با آنچه که پیش از این در مورد مزدهای زمانی توصیف کردیم به وجود می‌آورد، صرف‌نظر از این واقعیت که طولانی‌شدن کار روزانه، حتی اگر کارمزد ثابت باقی بماند، ضرورتاً شامل تنزل قیمت کار است.

در مزد زمانی، به جز چند مورد استثنا، مزدی واحد برای کارکردی واحد پرداخت می‌شود، در حالی که در کارمزدی با این که قیمت نیروی کار برحسب کمیّت معینی از محصول سنجیده می‌شود، مزد روزانه یا هفتگی بنا به تفاوت‌های فردی بین کارگران متفاوت است: یکی در زمان معینی فقط حداقل محصول، دیگری میانگین و سومی بالاتر از سطح میانگین را تولید می‌کند. بنابراین، به دلیل میزان متفاوت مهارت، قدرت، انرژی و پایداری کارگران، تفاوت‌های زیادی در درآمد واقعی‌شان وجود دارد.^{۵۳} البته، این امر تغییری در رابطه‌ی عمومی سرمایه و کار مزدگیری نمی‌دهد. یکم آن‌که، تفاوت‌های فردی همدیگر را در کارگاه تعدیل و نفی می‌کنند و به این ترتیب، کارگاه محصول میانگین را در زمان معینی از کار تولید می‌کند و کل مزدی که پرداخت می‌شود عبارت از مزد میانگین آن شاخه‌ی مشخص از صنعت است. دوم آن‌که، نسبت بین مزد و ارزش اضافی بدون تغییر باقی می‌ماند زیرا مقدار کار اضافی که هر کارگر تولید می‌کند منطبق با مزدی است که دریافت می‌کند. اما میدان عمل فراخ‌تری که کارمزدی برای بروز فردیت در اختیار می‌گذارد گرایش به آن دارد که از یک‌سو فردیت، و به واسطه‌ی آن احساس آزادی، استقلال و خودداری کارگر، و از سوی دیگر رقابت کارگران با یکدیگر را رشد دهد. بنابراین، کارمزدی گرایی است که ضمن افزایش مزد افراد به بالاتر از سطح میانگین، خود این سطح میانگین را تنزل می‌دهد. با این همه، در جایی که نرخ کارمزدی برای مدت طولانی به طریق سنتی تثبیت شده است و بنابراین کاهش آن مشکلات خاصی به همراه دارد، ارباب‌ها به‌طور استثنایی گاهی به تغییر اجباری شیوه‌ی کارمزدی به مزدهای زمانی متوسل می‌شوند. مثلاً، در سال ۱۸۶۰ این اقدام اعتصاب بزرگی را میان روبان‌بافان کاونتری برانگیخت.^{۵۴}

→ شده‌اند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۸، ص. ۹). «این نظام» (کارمزدی) «که تا این اندازه برای سرمایه‌داران سودمند است... مستقیماً معطوف به آن است که کوزه‌گر جوان را طی چهار یا پنج سالی که بر اساس نظام کارمزدی دریافت می‌کند به اضافه کاری چشمگیری بکشانند اما با مزد اندک... این خود یکی از علل مهمی است که زوال جسمانی کوزه‌گران را باید از آن دانست» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش اول، ص. ۱۳).

۵۳. در هر صنعتی که کار برحسب کارمزدی پرداخت می‌شود... مزدها ممکن است از لحاظ مبلغ با یکدیگر بسیار متفاوت باشند... ولی برای مزد روزانه، به‌طور کلی نرخ یکنواختی وجود دارد... که از جانب کارفرما و کارگر به مثابه‌ی ملاک مزد برای عموم کارگران آن صنعت شناخته می‌شود» (دانیلینگ، اثر پیش‌گفته، ص. ۱۷).

۵۴. «کار شاگردان پیشه‌ورها برحسب روز یا قطعه تنظیم می‌شود... استادکاران پیشه‌ور تقریباً می‌دانند که روزانه شاگرد چه مقدار کار در هر حرفه می‌تواند انجام دهد و همیشه به نسبت کاری که انجام داده‌اند به آنان مزد می‌پردازد. به این

سرانجام، کارمزدی یکی از پایه‌های نظام ساعت‌مزدی است که در فصل پیشین توصیف شد.^{۵۵}

از آن‌چه تاکنون بیان شد، روشن است که کارمزدی متناسب‌ترین شکل مزد برای نظام تولید سرمایه‌داری است. اگرچه کارمزدی به هیچ وجه شکل جدیدی نیست - مثلاً به‌طور رسمی در آیین‌نامه‌های کار کشورهای فرانسه و انگلستان در سده‌ی چهاردهم کنار مردهای زمانی قید شده‌اند - تنها در دوره‌ی تولیدکارگاهی به معنای اخص کلمه میدان عمل و سיעی پیدا کرد. در دوره‌ی «توفان و فشار» صنعت بزرگ، یعنی از ۱۷۹۷ تا ۱۸۱۵، کارمزدی همچون اهرمی در خدمت طولانی‌کردن زمان کار و کاهش مردها عمل می‌کرد. در دو کتاب *آبی‌گزارش و شواهدی از کمیته‌ی منتخب درباره‌ی عرایض مربوط به قوانین غلات* (نشست پارلمانی ۱۸۱۳-۱۸۱۴) و *گزارشی از کمیته‌ی لردها درباره‌ی وضعیت رشد، تجارت و مصرف‌گندم و تمام قانون‌های مربوط به آن* (نشست ۱۸۱۴-۱۸۱۵) می‌توان مطالب بسیار مهمی را درباره‌ی تحول مردها در این دوره یافت. در این کتاب‌ها تمام مدارکی را می‌یابیم که کاهش دائمی قیمت کار را از آغاز جنگ ضدژاکوبینی نشان می‌دهد. مثلاً، در صنعت بافندگی کارمزد چنان کاهش یافته بود که با وجود طولانی‌کردن چشمگیر کار روزانه، [مزد روزانه]^۳ در آن زمان نسبت به پیش از آن بسیار پایین بود.

۳. مزد روزانه یا هفتگی در سال ۱۸۱۴ کمتر از پایان سده‌ی هجدهم بود.

→ ترتیب، شاگردان هر قدر که می‌توانند برای نفع شخصی خود کار می‌کنند، بدون آنکه نظارت دیگری لازم باشد» ([ریچارد] کانتیلون، *مقاله‌ای درباره‌ی ماهیت تجارت به‌طور کلی*، آمستردام، ۱۷۵۶، صص. ۱۸۵، ۲۰۲. نخستین ویراست آن در سال ۱۷۵۵ انتشار یافت). بنابراین کانتیلون، که کنه، سر جیمز استورات و آدام اسمیت به‌طور مفصل از نظرات او استفاده کرده‌اند، در اینجا کارمزدی را صرفاً به‌منزله‌ی شکل ساده‌ی تغییر یافته‌ی مزد زمانی ارائه می‌کند. ویراست فرانسوی کتاب کانتیلون در عنوان خود عبارت ترجمه از متن انگلیسی را دارد ولی ویراست انگلیسی آن با عنوان *تحلیلی از تجارت، بازرگانی و ... توسط فیلیپ کانتیلون*، تاجر و ساکن قبلی شهر لندن، نه تنها دارای تاریخ جدیدتری است (۱۷۵۹) بلکه محتوی آن نیز نشان می‌دهد که این کتاب ویراست جدید و تجدیدنظر شده‌ای است. مثلاً در ویراست فرانسه‌ی آن هنوز اسمی از هیوم برده نشده، در حالی که برعکس در ویراست انگلیسی از پتی به‌ندرت یاد شده است. ویراست انگلیسی اهمیت نظری اندکی دارد ولی در عوض شامل انواع اطلاعات، به‌ویژه درباره‌ی تجارت انگلستان، داد و ستد شمش و غیره است که در ویراست فرانسه یافت نمی‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد عباراتی که در صفحه‌ی عنوان ویراست انگلیسی کتاب وجود دارد و بنا به آن این اثر «به‌طور عمده از دست‌نویس نجیب‌زاده‌ی صاحب‌نظر و فقید برداشته و اقتباس شده است و غیره» چیزی بیش از جعل ناب باشد که در آن زمان بسیار متداول بوده است.*

* مؤلف *مقاله‌ای درباره‌ی ماهیت تجارت به‌طور کلی*، ریچارد کانتیلون است. ویراست انگلیسی این اثر بی‌گمان توسط یکی از والدین وی، فیلیپ کانتیلون، نگارش یافته که دستکاری‌های مهمی در آن کرده است. - م. ف. ۵۵. «مگر چند بار ندیده‌ایم که در کارگاه‌های مشخصی بیش از آنچه کار واقعاً ایجاب می‌کند کارگر استخدام شده است؟ کارگران را همیشه برای کاری نامعلوم و حتی کاری کاملاً تخیلی استخدام می‌کنند: چون مزد را بنابر کار می‌پردازند، کارفرمایان به خود می‌گویند که خطر نمی‌کنند زیرا هر گونه اتلاف وقت کار به گردن کارگرانی می‌افتد که به کاری مشغول نیستند» (ح. گریگوار، *حروف‌چین‌ها در مقابل دادگاه جنحه‌ی بروکسل*، ۱۸۶۵، ص ۹).

«درآمدهای واقعی بافنده‌ی پنبه اکنون بسیار کمتر از گذشته است؛ برتری او بر کارگر عادی که در ابتدا بسیار زیاد بود، تقریباً یکسره از میان رفته است. در واقع... تفاوت مزدهای کارگران ماهر و کارگران عادی اکنون کمتر از دوره‌های گذشته است.»^{۵۶}

فراز زیر، که برگرفته از جزوه‌ای است که به نفع مالکان بزرگ و مزرعه‌دارها نگارش یافته، نشان می‌دهد که تشدید و طولانی‌کردن کار از طریق کارمزد چقدر کم به نفع پرولتاریای روستایی تمام شده است:

«تاکنون بخش بزرگی از عملیات کشاورزی توسط مردمی انجام می‌شود که به طور روزمزدی یا به شکل کارمزدی اجیر می‌شوند. مزد هفتگی آنها تقریباً ۱۲ شیلینگ است؛ و اگرچه گمان می‌رود که کارگری که انگیزه‌های بیشتری برای کار کردن دارد از طریق کارمزدی یک شیلینگ یا شاید ۲ شیلینگ بیش از مزدهای هفتگی درآمد داشته باشد، با این همه با محاسبه‌ی کل درآمد او مشخص می‌شود که زیان سالانه‌اش به دلیل نداشتن کار بیش از سودی است که می‌برد... علاوه بر این، در کل معلوم شده که مزدهای این کارگران با قیمت و سائل معاش ضروری نسبت معینی دارد، به نحوی که کارگری که دو فرزند دارد قادر است خانواده‌ی خود را بدون توسل به صدقه‌ی کلیسا اداره کند.»^{۵۷}

مالتوس در آن زمان با اشاره به واقعیت‌هایی که پارلمان انتشار داده بود، خاطر نشان کرد: «اعتراف می‌کنم که نسبت به گسترش وسیع شیوه‌ی کارمزدی دچار شک و تردید هستم. انجام چنین کار به واقع دشواری طی ۱۲ یا ۱۴ ساعت در روز، یا برای هر زمان طولانی‌تر دیگری، فراتر از طاقت هر انسانی است.»^{۵۸}

در آن دسته از کارگاه‌هایی که تحت شمول قانون کار هستند، شیوه‌ی کارمزدی به یک قاعده‌ی عمومی تبدیل می‌شود زیرا سرمایه تنها با تشدید کار می‌تواند بازده کار روزانه را افزایش دهد.^{۵۹}

۵۶. نکاتی درباره‌ی سیاست تجاری بریتانیای کبیر، لندن، ۱۸۱۵، ص ۴۸.

۵۷. دفاع از زمین‌دارها و مزرعه‌دارهای بریتانیای کبیر، لندن، ۱۸۱۴، صص ۴-۵.

۵۸. مالتوس، پژوهشی درباره‌ی ماهیت و تکامل اجاره، لندن، ۱۸۱۵ [ص ۴۹، یادداشت].

۵۹. «کارگران کارمزدی... به احتمال قوی $\frac{1}{4}$ تمامی کارگران کارخانه‌ها را تشکیل می‌دهند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۰ آوریل ۱۸۵۸، ص ۹).

۴. افزوده به فر: اگر این مرد سه بچه داشت، محکوم به دریافت جیره از خیریه‌ی عمومی بود.

کمیت واحدی از یک محصول معین بازنمود زمان کاری است که با بهره‌وری کار تغییر می‌کند. بنابر این، کار مزد هم تغییر می‌کند زیرا کار مزد تجلی قیمت مقدار معینی از زمان کار است. در مثال پیشین ما، ۲۴ قطعه در ۱۲ ساعت تولید می‌شد، ارزش تولیدشده در ۱۲ ساعت کار ۶ شیلینگ، ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۳ شیلینگ، قیمت یک ساعت کار ۳ پنی و مزد یک قطعه $1\frac{1}{4}$ پنی بود. هر قطعه نیم ساعت کار جذب کرده بود. اگر اکنون بهره‌وری کار دو برابر شود به نحوی که در همان مدت کار روزانه به جای ۲۴ قطعه ۴۸ قطعه تولید شود، با ثابت ماندن سایر شرایط، آنگاه کار مزد از $1\frac{1}{4}$ به $\frac{3}{4}$ پنی کاهش خواهد یافت، زیرا هر قطعه به جای نیم ساعت فقط بازنمود ربع ساعت کار است. ۳ شیلینگ = $\frac{1}{4}$ پنی $\times 24$ ، چنان‌که 3 پنی = $\frac{3}{4}$ پنی $\times 48$. به بیان دیگر، کار مزد به همان نسبت افزایش تعداد قطعات تولیدشده در زمانی واحد^{۶۰} و بنابراین به همان نسبت کاهش مقدار زمان کار مورد استفاده برای تولید همان قطعه کاهش می‌یابد. این تغییر کار مزد مادامی که اسمی است، منجر به مبارزات مداوم بین سرمایه‌دار و کارگران می‌شود؛ یا به این دلیل که سرمایه‌دار از این تغییر به‌عنوان دستاویزی برای کاهش واقعی قیمت کار سود می‌جوید یا به این خاطر که افزایش در بهره‌وری کار با افزایش در شدت آن همراه است و یا به این دلیل که کارگر نمود خارجی کار مزد را جدی تلقی می‌کند، یعنی فکر می‌کند که بابت محصولش به او مزد پرداخت می‌کنند و نه بابت نیروی کارش و بنابراین، در برابر هر نوع کاهشی در مردها که همراه با کاهش قیمت فروش کالا نباشد مقاومت می‌کند.

«کارگران به دقت قیمت مواد خام و قیمت کالاهای تولیدشده را در نظر دارند و به این ترتیب می‌توانند برآورد صحیحی از سود ارباب‌های خود داشته باشند.»^{۶۱}

سرمایه‌دار به درستی چنین ادعاهایی را اشتباهاتی فاحش درباره‌ی ماهیت مزد می‌داند و

۶۰. «نیروی بارآور ماشین ریسندگی بسیار دقیق اندازه‌گیری می‌شود و هم‌زمان با افزایش نیروی بارآور آن، نرخ پرداخت کاری که به وسیله‌ی آن انجام شده کاهش می‌یابد، هر چند با آن برابر نیست» (یور، اثر پیش‌گفته، ص ۳۱۷). یور خود این قسمت توجیه‌گرانه آخر را بعداً نقض می‌کند. وی تصدیق می‌کند که مثلاً افزایش طول دستگاه ریسندگی موجب افزایش کار اضافی شده است. بنابراین، مقدار کار به نسبت افزایش نیروی بارآور آن کاهش نمی‌یابد. سپس وی می‌گوید: «با این افزایش، نیروی بارآور ماشین به مقدار یک‌پنجم ترقی می‌کند. در این صورت، دیگر ریسنده به همان نرخ گذشته برای کاری که می‌کند مزد نمی‌گیرد، ولی چون این نرخ به نسبت یک‌پنجم کاهش نمی‌یابد، بهبود ماشین درآمدهای پولی او را طی همان تعداد ساعات مشخص می‌افزاید» - اما، اما... «بیان فوق مستلزم تعدیل معینی است... ریسنده باید از شش پنی اضافی خود کمی به دستیاران جوانش بپردازد» (همانجا، ص ۳۲۱). بهبود در ماشین آلات همچنین «بخشی از کارگران بزرگسال را بیرون می‌اندازد» (همانجا) و این یقین معطوف به افزایش مردها نیست.

۶۱. هنری فالوایت، جایگاه اقتصادی کارگر انگلیسی، کمبریج و لندن، ۱۸۶۵، ص ۱۷۸.

فصل بیستم

اختلاف بین مزدهای متفاوت

[در فصل پانزدهم ترکیب‌های گوناگونی را مورد توجه قرار دادیم که می‌توانند تغییری را در مقدار مطلق یا نسبی (یعنی در مقایسه با ارزش اضافی) ارزش نیروی کار پدید آورند، در حالی که از سوی دیگر، کمیّت و سائل معاش که قیمت نیروی کار در آن تحقق پیدا می‌کند ممکن است بار دیگر دستخوش تحولاتی مستقل از تغییرات در این قیمت^{۶۴} یا متفاوت با آن شود. چنان‌که پیش‌تر بیان کردیم، تحویل ساده‌ی ارزش یا قیمت نیروی کار به این شکل ظاهری مزد، تمامی این قانون‌ها را به قانون‌های حاکم بر تکامل مزدها دگرگون می‌سازد. آنچه در داخل این حرکت تکاملی چون ترکیبی متغیر ظاهر می‌شود، ممکن است برای کشورهای متفاوت همچون تفاوت هم‌زمان مزدهای ملی ظاهر شود. بنابراین، هنگام مقایسه‌ی مزدهای ملی باید تمامی عواملی را در نظر بگیریم که تغییر در مقدار ارزش نیروی کار، قیمت و گستره‌ی نیازهای حیاتی اولیه‌ی طبیعی و تاریخیاً تکامل یافته، هزینه‌ی آموزش کارگر، نقش کار زنان و کودکان، بهره‌وری کار، درجه‌ی بسط و شدت آن را تعیین کرد.]^۱

[سطحی‌ترین مقایسه‌ها نیز مستلزم تحویل میانگین مزد روزانه برای رشته‌های همانند در کشورهای متفاوت به کار روزانه‌ی هم‌مقداری است. پس از برقراری چنین معادله‌ای بین مزدهای روزانه، باید مزد زمانی بار دیگر به کارمزدی تبدیل شود، زیرا تنها کارمزدی می‌تواند مقیاس بهره‌وری و نیز مقدار شدت کار باشد.]^۲

[در هر کشوری شدت میانگینی از کار وجود دارد که پایین‌تر از آن کاری که برای تولید یک کالا می‌شود، مستلزم صرف زمانی بیش از زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی است و بنابراین به‌عنوان کاری که کیفیت متعارف دارد شمرده نمی‌شود. در کشوری معین، فقط

۱. هنگام مقایسه‌ی نرخ مزد ملت‌های متفاوت، باید پیش از هر چیز در هر کدام از آن‌ها اوضاع و احوالی را در نظر بگیریم که ارزش نیروی کار، خواه مطلق خواه نسبی، گستره‌ی نیازهای معمولی، قیمت و سائل معاش، تعداد میانگین خانواده‌ی کارگر، هزینه‌های آموزش کارگر، نقش کار زنان و کودکان، و سرانجام بهره‌وری، مدت و شدت کار به آن وابسته است.

* یعنی ارزش آن در مقایسه با ارزش اضافی.

۲. در رشته‌های همانند صنعت، مدت روزانه‌ی کار از این به آن کشور متفاوت است، اما با تقسیم مزد روزانه به تعداد ساعات کار روزانه می‌توان در هر کشور قیمت پرداخت‌شده برای کمیّت معینی از کار، ساعت، را یافت. با فرض معلوم بودن این دو عامل، قیمت و مدت کار، می‌توان نرخ‌های ملی مزد زمانی را مقایسه کرد.

۶۴. «درست نیست بگوییم که مزدها» (در اینجا مقصود او قیمت آن‌هاست) «به این دلیل افزایش پیدا کرده‌اند چون با آن می‌توان مقدار زیادی اجناس ارزان‌تر خریداری کرد» (دیوید بیوکنن، در ویراست کتاب ثروت ملل اثر آدام اسمیت، ۱۸۱۴، جلد ۱، ص ۴۱۷، یادداشت).

سپس باید مزد زمانی را به کارمزدی تبدیل کرد، زیرا کارمزدی تنها می‌تواند درجات متفاوت شدت و بهره‌وری کار را مشخص کند.

درجه‌ی شدتی که بالاتر از میانگین ملی باشد می‌تواند اندازه‌ی ارزش را صرفاً با مدت زمان کار تغییر دهد. در بازار جهانی، که کشورهای منفرد اجزای ادغام شده‌ی آن هستند، وضع به گونه‌ی دیگری است. میانگین شدت کار کشور به کشور تفاوت می‌کند؛ در جایی بیشتر است و در جایی کمتر. این میانگین‌های ملی مدرجی را تشکیل می‌دهند که واحد اندازه‌گیری آن واحد میانگین کار جهانی است. بنابراین کار ملی شدیدتر در قیاس با کار کم‌شدت‌تر در زمانی واحد، ارزش بیشتری تولید می‌کند که در پول بیشتری بازنموده می‌شود.³

اما قانون ارزش هنوز باید در کاربرد بین‌المللی آن جرح و تعدیل یابد، زیرا در بازار جهانی کار ملی بارآورتر کار شدیدتر تلقی می‌شود تا آنجا که کشور بارآورتر ناگزیر نیست به دلیل رقابت قیمت فروش کالاهای خود را به سطح ارزش آن‌ها پایین آورد.

به نسبتی که تولید سرمایه‌داری در یک کشور تکامل می‌یابد، شدت و بهره‌وری ملی کار در آنجا بالاتر از سطح بین‌المللی قرار می‌گیرد.^{۶۴} بنابراین، کمیته‌های متفاوت یک نوع کالا که در کشورهای متفاوت با زمان کار واحد تولید می‌شوند، ارزش‌های بین‌المللی نابرابری دارند که در قیمت‌های متفاوتی بازنموده می‌شوند، یعنی در مبالغی پول که بنا به ارزش‌های بین‌المللی با هم تفاوت دارند. از این رو، ارزش نسبی پول در کشورهای که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پیشرفته‌تری دارند کمتر از کشوری است که سرمایه‌داری در آنجا تکامل کمتری یافته است. پس نتیجه می‌شود که مزدهای اسمی، یعنی هم‌ارز نیروی کار که در پول بازنموده می‌شود، در کشور اول بالاتر از کشور دوم است؛ اما این امر به هیچ وجه به معنای آن نیست که همین حکم در مورد مزدهای واقعی صادق است، یعنی آن وسائل معاشی که در اختیار کارگر قرار می‌گیرد.

[اما، حتی صرف‌نظر از این تفاوت‌های نسبی در ارزش پولی کشورهای متفاوت]⁴، اغلب مزدهای روزانه یا هفتگی و غیره در کشور اول بالاتر از کشور دوم است اما قیمت نسبی کار، یعنی قیمت کار در مقایسه با ارزش اضافی و نیز با ارزش محصول، در کشور دوم بالاتر از کشور اول است.^{۶۵}

۶۴ الف. در جای دیگری بررسی خواهیم کرد که چه عوامل مستعدی در رابطه با بهره‌وری می‌توانند این قانون را در شاخه‌های خاص تولید تغییر دهند.

۶۵. جیمز آندرسون در جدلی با آدام اسمیت متذکر می‌شود: «همچنین شایسته است خاطر نشان کرد که اگر چه قیمت ظاهری کار معمولاً در کشورهای فقیرتر، که محصولات کشاورزی و عموماً گندم ارزان است، پایین‌تر است اما در واقع قیمت کار اغلب در این نواحی از کشورهای دیگر بالاتر است. زیرا مزدی که به یک کارگر برای یک روز داده می‌شود قیمت واقعی کار نیست، اگرچه قیمت ظاهری آن شمرده می‌شود. قیمت واقعی آن کمیته معینی از کار است که انجام آن برای کارفرما هزینه دربردارد. و از این نقطه نظر، تقریباً در همه‌ی موارد، کار در کشورهای ثروتمند ارزان‌تر

3. در هر کشوری شدت میانگین، متعارفی، وجود دارد که در صورت فقدان آن کاری که برای تولید یک کالا می‌شود، بیش از زمان کار لازم از لحاظ اجتماعی است و بنابراین، به منزله‌ی کاری که کیفیت متعارف دارد شمرده نمی‌شود. در کشوری معین، فقط درجه‌ی شدتی که بالاتر از میانگین ملی باشد می‌تواند اندازه‌ی ارزش را صرفاً با مدت زمان کار تغییر دهد. اما در بازار جهانی، که هر کشور تنها اجزای ادغام شده‌ی آن است، وضع به گونه‌ی دیگری است. شدت میانگین یا متعارف کار در کشورهای متفاوت یکسان نیست؛ در جایی بیشتر است و در جایی کمتر. این میانگین‌های ملی مدرجی را تشکیل می‌دهند که واحد اندازه‌گیری آن شدت متعارف کار جهانی است. بنابراین کار ملی شدیدتر در مقایسه با کار کم‌شدت‌تر در زمانی واحد، ارزش بیشتری را تولید می‌کند که در پول بیشتری بازنموده می‌شود.

4. اما، حتی صرف‌نظر از این نابرابری‌ها در ارزش نسبی پولی کشورهای متفاوت،

5. افزوده به فر: [سر سطر:] جیمز آندرسون، یکی از اقتصاددان‌های معاصر آدام اسمیت، می‌گوید: «باید خاطر نشان کرد که اگر چه قیمت ظاهری کار معمولاً در کشورهای فقیرتر، که محصولات کشاورزی و عموماً گندم ارزان است، پایین‌تر است، اما در واقعیت اغلب از کشورهای دیگر بالاتر است. در واقع، مزدی که به یک کارگر داده می‌شود قیمت واقعی کار نیست، اگرچه قیمت ظاهری آن شمرده می‌شود. قیمت واقعی آن کمیته معینی از کار است که انجام آن برای کارفرما هزینه دربردارد. از این نقطه نظر، تقریباً در همه‌ی موارد، کار در کشورهای ثروتمند ارزان‌تر از کشورهای فقیرتر است، هرچند قیمت غلات و سایر اوراق معمولاً در کشورهای فقیر به مراتب پایین‌تر از کشورهای ثروتمند است... کار برحسب مزد روزانه در اسکاتلند ارزان‌تر از انگلستان است... برحسب کارمزدی به‌طور کلی در انگلستان ارزان‌تر است.»*

* (جیمز آندرسون، ملاحظاتی درباره‌ی وسائل برانگیختن روحیه‌ی تلاش ملی و ...، ادین‌بورو، ۱۷۷۷، صص ۳۵۰-۳۵۱). هیئت سلطنتی که مسئولیت تحقیقی را درباره‌ی راه‌آهن برعهده دارد، خلاف این مطلب را می‌گوید: «کار در ایرلند گران‌تر از انگلستان می‌شود چون مزدها در آنجا بسیار پایین‌ترند» (هیئت سلطنتی درباره‌ی راه‌آهن، ۱۸۶۷، صورت‌جلسات، شماره‌ی ۲۰۴۷).

ج. و. کوول، عضو هیئت تحقیق کارخانه‌ها در سال ۱۸۳۳، پس از تحقیقات بسیار موشکافانه درباره‌ی صنعت ریسندگی به این نتیجه رسید که:

«در انگلستان مزدها عملاً برای کارگران نسبت به کشورهای قاره‌ی اروپا بالاتر است، اما برای سرمایه‌دار پایین‌تر است» (یور، ص ۳۱۴).

الکساندر ردگریو، بازرس انگلیسی، در گزارش درباره‌ی کارخانه‌ها، ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶ با مقایسه‌ی آمارهای کشورهای قاره‌ی اروپا ثابت می‌کند که با وجود مزدهای پایین‌تر و زمان کار طولانی‌تر، کار در قاره‌ی اروپا نسبت به [محصول] ^۶گران‌تر از کار در انگلستان است. مدیر انگلیسی یک کارخانه‌ی پنبه در اولدنبورگ اظهار داشت که در آنجا زمان کار از ۵:۳۰ صبح تا ۸ شب، به اضافه‌ی شنبه‌ها، ادامه دارد و کارگران هنگامی که زیر نظر مراقبان انگلیسی کار می‌کنند اندکی کم‌تر از محصول ۱۰ ساعت کار کارگران در انگلستان تولید می‌کنند، اما اگر تحت نظارت مراقبان آلمانی باشند بسیار کمتر از آن تولید می‌کنند. بنا به نظر او، در انگلستان مزدها بسیار پایین‌تر است، در موارد زیادی پایین‌تر از ۵۰ درصد اما تعداد کارگران نسبت به ماشین‌آلات بسیار بیشتر و در بخش‌های معینی به نسبت پنج به سه است. [آقای ردگریو همچنین جزئیات بسیار دقیقی را درباره‌ی کارخانه‌های پنبه‌ی روسیه ارائه می‌کند. مدیری انگلیسی که تا همین اواخر در آنجا مشغول به کار بود این اطلاعات را به او داده است. در خاک روسیه که مستعد هر نوع کار ننگینی است، دهشت‌های قدیمی روزهای آغازین کارخانه‌های انگلستان در اوج خود است. طبعاً مدیران انگلیسی هستند زیرا سرمایه‌دار بومی روسی از اداره‌ی کارخانه خود ناتوان است. با وجود تمامی زیادکاری‌ها که روز و شب ادامه دارد، با وجود شرم‌آورترین مزدشکنی، صنایع تولیدی روسیه به یمن ممنوعیت محصولات خارجی تنها می‌تواند به زندگی گیاه‌وار خود ادامه دهد.] ^۷ [در پایان جدول تطبیقی آقای ردگریو را درباره‌ی تعداد میانگین دوک‌ها بر حسب کارخانه و ریسنده در کشورهای متفاوت اروپا می‌آورم.] ^۸ خود او متذکر می‌شود که این ارقام [چند سال پیش] ^۹ گردآوری شده است و از آن زمان تعداد کارخانه‌ها و تعداد دوک‌ها بر حسب کارگر در انگلستان افزایش یافته است. با این حال وی بر آن است که پیشرفت تقریباً

۶. ارزش محصول

۷. [زیرنویس:] در روسیه کارخانه‌های ریسندگی تحت مدیریت انگلیسی‌ها کار می‌کنند، زیرا سرمایه‌دار بومی صلاحیت این کار را ندارد. بنا به اطلاعات دقیق آقای ردگریو که یکی از این مدیران انگلیسی در اختیار او گذاشته بود، مزدها بسیار پایین، اتلاف کار بی‌اندازه، و تولید بی‌وقفه روز و شب ادامه دارد. با این همه، این کارخانه‌ها تنها به مدد نظام ممنوعیت {ورود محصولات خارجی} به زندگی گیاه‌وار خود ادامه می‌دهند.

۸. آقای ردگریو جدول زیر را درباره‌ی مقایسه‌ی شدت کار در کارخانه‌های ریسندگی انگلستان و کشورهای قاره ارائه می‌کند:

۹. چند سال پیش از ۱۸۶۶، تاریخ تهیه‌ی گزارش وی،

→ از کشورهای فقیرتر است، هرچند قیمت غلات و سایر ارزاق معمولاً در کشورهای فقیر به مراتب پایین‌تر از کشورهای ثروتمند است... کار بر حسب مزد روزانه در اسکاتلند ارزان‌تر از انگلستان است... بر حسب کارمزدی به‌طور کلی در انگلستان ارزان‌تر است» (جیمز آندرسون، ملاحظاتی درباره‌ی وسایل برانگیختن روحیه‌ی تلاش ملی و...، ادین‌بورو، ۱۷۷۷، صص ۳۵۰-۳۵۱). در واقع، فرایند معکوسی نیز رخ می‌دهد: سطح پایینی از مزدها نیز سبب گران شدن کار می‌شود. «کار در ایرلند گران‌تر از انگلستان می‌شود... چون مزدها در آنجا بسیار پایین‌ترند» (شماره‌ی ۲۰۷۴، در صورت جلسه‌ی هیئت سلطنتی برای راه آهن، ۱۸۶۷).

برابری در کشورهای قاره‌ی اروپا، رخ داده است چنان که ارقام ارائه شده هنوز برای مقایسه ارزش خود را حفظ کرده‌اند.

تعداد میانگین دوک‌ها بر حسب کارخانه

انگلستان	۱۲,۶۰۰
سوئیس	۸,۰۰۰
اتریش	۷,۰۰۰
ساکسونی	۴,۵۰۰
بلژیک	۴,۰۰۰
فرانسه	۱,۵۰۰
پروس	۱,۵۰۰

تعداد میانگین دوک‌ها بر حسب کارگر

فرانسه	یک کارگر برای ۱۴ دوک
روسیه	یک کارگر برای ۲۸ دوک
پروس	یک کارگر برای ۳۷ دوک
باواریا	یک کارگر برای ۴۶ دوک
اتریش	یک کارگر برای ۴۹ دوک
بلژیک	یک کارگر برای ۵۰ دوک
ساکسونی	یک کارگر برای ۵۰ دوک
ایالات کوچک	
آلمان	یک کارگر برای ۵۵ دوک
سوئیس	یک کارگر برای ۵۵ دوک
بریتانیای کبیر	یک کارگر برای ۷۴ دوک

آقای ردگریو می گوید:

«علاوه بر دلایل دیگری که ما از آن صرف نظر می کنیم، این مقایسه به ویژه برای بریتانیای کبیر نامطلوب است، زیرا در این کشور تعداد بسیار زیادی کارخانه وجود دارد که در آن‌ها بافندگی ماشینی همراه با ریسندگی انجام می شود، در حالی که در جدول فوق بافنده‌ها از آن کسر نشده‌اند. در عوض، کارخانه‌های خارجی عمدتاً کارخانه‌های ریسندگی هستند. اگر می توانستیم نظیر به نظیر مقایسه کنیم، می توانستیم بسیاری از کارخانه‌های پنبه‌ریسی ناحیه‌ام را برشمارم که در آن‌ها ماشین‌های ریسندگی با ۲۲۰۰ دوک فقط توسط یک مرد («مراقب») و دو دستیار زن

مراقبت می‌شود و روزانه ۲۲۰ پوند نخ به طول ۴۰۰ مایل تولید می‌گردد»
(گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، صص ۳۱-۳۷، و صفحات
دیگر).^{۱۰}

۱۰. اما بنا به نظر او، این جدول برتری کار در انگلستان را نشان نمی‌دهد زیرا در این کشور تعداد بسیار زیادی کارخانه بافندگی ماشینی را با ریسندگی ترکیب کرده‌اند، در حالی که در جدول یادشده هیچ بافنده‌ای از آن کسر نشده است. در عوض، کارخانه‌های خارجی عمدتاً کارخانه‌های ریسندگی هستند.*

* گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، صص ۳۱-۳۷. آقای ردگریو در ادامه می‌گوید: «من می‌توانستم بسیاری از کارخانه‌های ریسندگی ناحیه‌ام را برشمارم که در آن‌ها ماشین‌های ریسندگی با ۲۲۰۰ دوک فقط توسط یک مرد («مراقب») و دو دستیار زن مراقبت می‌شود و روزانه ۲۲۰ پوند نخ به طول ۴۰۰ مایل تولید می‌گردد.»

می‌دانیم که در اروپای شرقی و نیز در آسیا، شرکت‌های انگلیسی مسئولیت احداث راه‌آهن را به عهده گرفته و در کنار کارگران بومی تعدادی کارگر انگلیسی را نیز استخدام کرده‌اند. به این‌گونه ضرورت عملی آنان را ناگزیر کرده تا تفاوت‌های ملی در شدت کار را به حساب آورند اما این امر هیچ زیانی برای آنان نداشته است. تجربه‌ی آن‌ها به ما نشان می‌دهد که حتی اگر سطح مزدها کم و بیش با شدت میانگین کار منطبق باشد، قیمت نسبی کار (در رابطه با محصول) عموماً در جهت معکوس تغییر می‌کند.

هانری کری در یکی از نخستین آثار اقتصادی خود با عنوان **مقاله‌ای درباره‌ی نرخ مزد**^{۶۶}

می‌کوشد اثبات کند که تفاوت در سطوح ملی مزدها نسبت مستقیمی با درجه‌ی بهره‌وری کار روزانه در هر کشوری دارد و از این نسبت بین‌المللی نتیجه می‌گیرد که مزد در همه جا متناسب با بهره‌وری کار بالا و پایین می‌رود. حتی اگر کری به جای زیرورو کردن انبوه مغشوشی از مطالب آماری، آن‌هم به شیوه‌ی معمولی غیرانتقادی و سطحی‌اش، احکام خود را ثابت می‌کرد، کل تحلیل ما از تولید ارزش اضافی نشان می‌دهد که چنین استنتاجی باطل است. بهتر از همه این است که وی اصرار نرزد که چیزها عملاً همان هستند که بنا به نظریه‌ی او باید باشند. {بنا به نظر او} دخالت دولت رابطه‌ی اقتصادی طبیعی را باطل کرده است. بنابراین، مزدهای ملی متفاوت را باید بر مبنای این فرض محاسبه کرد که بخشی از آن که در شکل مالیات به دولت پرداخت می‌شود توسط خود کارگر دریافت شده است. آیا آقای کری نباید این موضوع را در نظر بگیرد و از خود بپرسد که این «هزینه‌های دولتی» نیز «ثمرات طبیعی» تکامل سرمایه‌داری نیستند؟ شیوه‌ی استدلال او سزاوار مردی است که ابتدا اظهار می‌کند مناسبات تولید سرمایه‌داری قانون‌های ابدی طبیعت و خرد هستند و کارکرد آزادانه و هماهنگ آن‌ها فقط با دخالت دولت برهم می‌خورد، و سپس کشف می‌کند که دخالت دولت، یعنی دفاع دولت از آن قانون‌های طبیعت و خرد، یا به عبارت دیگر نظام حمایتی، با نفوذ شیطان‌ی انگلستان در بازار جهانی ضرورت یافته است، نفوذی که، برخلاف آن‌چه جلوه می‌کند، از [قانون‌های طبیعی]^{۱۱} تولید سرمایه‌داری ناشی نشده است. سپس کشف می‌کند که احکام ریکاردو و دیگران که در آن‌ها تضادها و تناقض‌های اجتماعی موجود تدوین شده‌اند، نتایج ذهنی حرکت واقعی اقتصاد نیستند بلکه برعکس تضادهای واقعی تولید سرمایه‌داری در انگلستان و هر جای دیگری نتیجه‌ی نظریه‌های ریکاردو و

۱۱. قانون‌های طبیعی رقابت

۶۶. مقالاتی درباره‌ی نرخ مزد: با بررسی دلایل تفاوت در شرایط کارگران سراسر جهان، فیلادلفیا، ۱۸۳۵.

دیگران است! سرانجام کشف می‌کند که در تحلیل نهایی این تجارت است که زیبایی‌ها و هماهنگی‌های ذاتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را نابود می‌کند. شاید گامی دیگر کشف کند که تنها یک شر در تولید سرمایه‌داری وجود دارد و آن خود سرمایه است. فقط چنین فردی که تا این حد از استعداد نقادی تهی است و چنین **تبحر جعلی** (de faux aloi) دارد، شایسته است، که با وجود ارتدادِ خویش در دفاع از حمایت‌گرایی، سرچشمه‌ی پنهانِ فرزانگیِ هماهنگِ شخصی به نام باستیا و سایر خوش‌بینانِ تجارت آزاد در دوران کنونی باشد.

پاره‌ی هفتم

فرایند اثبات سرمایه

پاره‌ی هفتم

فرایند انباشت سرمایه

این فصلی بول به مسائل تولید و تیروی کار، نخستین مرحله از حرکت میدان روزی
که برای است به عنوان سرمایه عمل می‌کند. این تبدیل در بازار در قلمرو گردش
در همین مرحله از این حرکت، یعنی فرایند تولید، زمانی شامل می‌شود که زمانی
کالاها تبدیل شوند که ارزش این کالاها از اجزای تشکیل دهنده‌شان باقی‌مانده بیان
گردد. کالایی که شامل سرمایه‌ی اولیه‌ی پرداخت شده به اصنافی ارزش اضافی است
این کالاها باید به علم و گردش بازگردند. فروخته شوند، ارزش آن‌ها در پول نقد
شود. این پول باز دیگر به سرمایه تبدیل و همین فرایند مکرراً تکرار شود. این دور که
بوسیله مراحل پی‌درپی یکسانی می‌گذرد، گردش سرمایه را تشکیل می‌دهد.
نخستین شرط انباشت این است که سرمایه‌دار باید موفق شود کالاهای خود را بفروشد
و همین بیشتر پولی را که از فروش آن‌ها دریافت کرده، باز دیگر به سرمایه تبدیل کند. در
اصولاً بعد، فرض خواهیم کرد که سرمایه‌دار گردش خود را به نحو عادی طی کرده
است. تحلیل دقیق‌تر این فرایند در چند دوم یافت می‌شود.
سرمایه‌داری که ارزش اضافی تولید می‌کند، یعنی کاری که ارزش آن را به جهت آنکه
تولیدکننده کالاها می‌کند و آن را در کالاها تثبیت می‌کند، مستقیماً متعلق
به صاحب‌کنندگی این ارزش اضافی است. اما به هرچه آخرین مالک آن نیست، تولیدکننده
یا سرمایه‌دارهایی که کارکردهای دیگری در کل تولید اجتماعی دارند، یعنی با مالکیت زمین
و غیره شریک شود. بنابراین، ارزش اضافی به نسبت‌های متفاوتی تقسیم می‌شود.
بخش‌هایی از آن به گروه‌های مختلفی از افراد می‌رسد و شکل‌های گوناگون و مستقل از
یکدیگر پیدا می‌کند. مانند سود، بهره، سود بانکی و اجاره‌ی زمین و غیره. در چند سوم
می‌توانیم به این شکل‌های دیگر گوناگونی ارزش اضافی بپردازیم.
بنابراین، در اینجا فرض می‌کنیم که از یک سو سرمایه‌داری، که کالا تولید می‌کند، آن را

در هر مرحله، پول به کالای قابل فروش یا خدمات قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله اول، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله دوم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله سوم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله چهارم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله پنجم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله ششم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله هفتم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله هشتم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله نهم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله دهم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود.

در مرحله اول، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله دوم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله سوم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله چهارم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله پنجم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله ششم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله هفتم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله هشتم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود. در مرحله نهم، پول به کالای قابل فروش تبدیل می‌شود. در مرحله دهم، کالای قابل فروش به پول تبدیل می‌شود.

۱. افزوده به فر: اسر سطر | مقدمه

¹ تبدیل مبلغی پول به وسائل تولید و نیروی کار، نخستین مرحله از حرکت مقدار ارزشی است که قرار است به عنوان سرمایه عمل می‌کند. این تبدیل در بازار، در قلمرو گردش، رخ می‌دهد. دومین مرحله از این حرکت، یعنی فرایند تولید، زمانی کامل می‌شود که وسائل تولید به کالایی تبدیل شوند که ارزش آن بالاتر از اجزای تشکیل دهنده‌اش باشد، به بیان دیگر، به کالایی که شامل سرمایه‌ی اولیه‌ی پرداخت شده به اضافه‌ی ارزش اضافی است. سپس این کالاها باید به قلمرو گردش بازگردند، فروخته شوند، ارزش آن‌ها در پول تحقق پیدا کند، این پول بار دیگر به سرمایه تبدیل و همین فرایند مرتباً تکرار شود. این دور که پیوسته از مراحل پی‌درپی یکسانی می‌گذرد، گردش سرمایه را تشکیل می‌دهد.

نخستین شرط انباشت این است که سرمایه‌دار باید موفق شود کالاهای خود را بفروشد و بخش بیشتر پولی را که از فروش آن‌ها دریافت کرده بار دیگر به سرمایه تبدیل کند. در صفحات بعد، فرض خواهیم کرد که سرمایه فرایند گردش خود را به نحو عادی طی کرده است. تحلیل دقیق‌تر این فرایند در جلد دوم یافت می‌شود.

سرمایه‌داری که ارزش اضافی تولید می‌کند، یعنی کاری که ارزش آن را پرداخت نکرده مستقیماً از کارگران بیرون می‌کشد و آن را در کالاها تثبیت می‌کند، مسلماً نخستین تصاحب‌کننده‌ی این ارزش اضافی است، اما به هیچ‌وجه آخرین مالک آن نیست. او باید آن را با سرمایه‌دارهایی که کارکردهای دیگری در کل تولید اجتماعی دارند، یعنی با مالک زمین و غیره شریک شود. بنابراین، ارزش اضافی به قسمت‌های متفاوتی تجزیه می‌شود. بخش‌هایی از آن به گروه‌های مختلفی از افراد می‌رسد و شکل‌های گوناگون و مستقل از یکدیگر پیدا می‌کند، مانند سود، بهره، سود بازرگانی و اجاره‌ی زمین و غیره. در جلد سوم می‌توانیم به این شکل‌های دگرگون‌شده‌ی ارزش اضافی بپردازیم.

بنابراین، در اینجا فرض می‌کنیم که از یک سو سرمایه‌داری، که کالا تولید می‌کند، آن را

مطابق با ارزشش می فروشد و به بازگشت دوباره‌ی او به بازار کالاها، یا به شکل‌های جدیدی که سرمایه در قلمرو گردش پیدا می‌کند، یا به شرایط مشخص بازتولید در پس این شکل‌ها توجه نمی‌کنیم. از سوی دیگر، تولیدکننده‌ی سرمایه‌دار همچون صاحب کل ارزش اضافی، یا به بیان بهتر، به منزله‌ی نماینده‌ی تمامی کسانی که همراه با او در این غنیمت سهیم هستند، مورد توجه ماست. بنابراین، ابتدا انباشت را از دیدگاهی مجرد، یعنی صرفاً به منزله‌ی مرحله‌ای ساده‌ای از فرایند بی‌واسطه‌ی تولید مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مادامی که انباشت رخ می‌دهد، سرمایه‌دار در فروش کالای خود و بازتبدیل پول به دست آمده از آن به سرمایه، موفق بوده است. علاوه بر این، تقسیم ارزش اضافی به بخش‌های متفاوت نه بر ماهیت آن اثر می‌گذارد و نه بر شرایط لازمی که تحت آن به عنصری از انباشت تبدیل می‌شود. نسبت ارزش اضافی که تولیدکننده‌ی سرمایه‌دار برای خود برمی‌دارد یا به دیگران تسلیم می‌کند، هر چه باشد، همیشه او کسی است که [در وهله‌ی نخست آن را تصاحب می‌کند].² بنابراین، آنچه را که ما در شرح خود از انباشت فرض کردیم، در فرایند واقعی خود انباشت مفروض است. از سوی دیگر، شکل ساده و بنیادی فرایند انباشت، هم با تقسیم‌بندی ارزش اضافی و هم با حرکت واسطه‌ای گردش تیره و تار می‌شود. [بنابراین، برای تحلیل دقیق این فرایند باید موقتاً تمام پدیده‌هایی که کارکرد

2. که در وهله‌ی نخست آن را یکسره به خود اختصاص می‌دهد و فقط اوست که آن را به سرمایه تبدیل می‌کند

درونی این سازوکار را پنهان می‌کنند، نادیده بگیریم].³

3. بنابراین، برای ساده‌کردن تحلیل، باید پیشاپیش تمامی پدیده‌هایی که کارکرد درونی سازوکار آن را پنهان می‌کنند، نادیده بگیریم و انباشت را از نقطه‌نظر تولید مطالعه کنیم.

فصل بیست و یکم

باز تولید ساده

فرایند تولید هر شکل اجتماعی داشته باشد، باید مداوم باشد یا مرتباً مراحل و احادی را از نو طی کند. همان طور که جامعه‌ای نمی‌تواند از مصرف کردن دست بکشد، به همان نحو نیز نمی‌تواند از تولید کردن سر باز زند. بنابراین، اگر هر فرایند اجتماعی تولید در یک به هم پیوستگی مستمر و در جریان بی وقفه‌ی تجدید حیات خود در نظر گرفته شود، آنگاه در همان حال فرایند باز تولید هم تلقی می‌شود.

شرایط تولید در همان حال شرایط باز تولید است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند پیوسته تولید کند، یا به بیان دیگر، هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند باز تولید کند مگر پیوسته بخشی از محصولات خود را به وسائل تولید یا به عناصر محصولی جدید تبدیل کند. در صورت ثابت ماندن تمامی عوامل، آنگاه جامعه تنها وقتی می‌تواند ثروت خود را در همان سطح موجود باز تولید یا حفظ کند که وسائل تولید مصرف شده‌ی سالیانه‌ی خود را مانند وسائل کار، مواد خام و مواد کمکی، طبیعتاً (in natura) با کمیت برابری از اقلام جدید جایگزین کند. این اقلام باید از مقدار محصول سالانه جدا و بار دیگر در فرایند تولید گنجانده شوند. از این رو، کمیت معینی از هر محصول سالانه به قلمرو تولید تعلق دارد. این کمیت که از همان ابتدا برای مصرف مولد اختصاص داده شده، عمدتاً در شکل‌هایی طبیعی وجود دارد که بنا به ماهیت خود امکان مصرف فردی را نمی‌دهد.

اگر تولید شکل سرمایه دارانه دارد، باز تولید نیز همین شکل را دارد. همان طور که در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری فرایند کار تنها به عنوان وسیله‌ای در جهت فرایند ارزش افزایی ظاهر می‌شود، فرایند باز تولید نیز تنها به عنوان وسیله‌ای برای باز تولید ارزش پرداخت شده به عنوان سرمایه ظاهر می‌شود، یعنی همچون ارزشی که خود ارزش افزاست. نقاب اقتصادی فرد سرمایه دار تنها زمانی با چهره‌اش جفت و جور می‌شود که پولش پیوسته چون سرمایه عمل کند. مثلاً، اگر امسال مبلغ ۱۰۰ پوندی را که پرداخت کرده به سرمایه تبدیل

شده و ارزش اضافی به مبلغ ۲۰ پوند تولید کرده باشد، باید در سال بعد و سال‌های بعد هم این عمل تکرار شود. ارزش اضافی به منزله‌ی افزایش ادواری ارزش سرمایه، یا ثمره‌ی ادواری فرایند سرمایه، شکل درآمدی را می‌یابد که از سرمایه پدیدار می‌شود.^۱

اگر این درآمد برای سرمایه‌دار فقط چون دست‌مایه‌ی مصرفش به کار رود یا به همان نحو که به نحو ادواری به دست آمده مصرف شود، در صورت ثابت ماندن سایر عوامل، [باز تولید ساده رخ داده است.]^۱ و اگر چه بر مبنای همان مقیاس قبلی این بازتولید فقط تکرار ساده‌ی فرایند تولید است، این تکرار ساده یا پیوسته مشخصه‌های جدیدی را بر این فرایند تحمیل می‌کند یا به بیان دیگر سبب ناپدید شدن برخی از مشخصه‌های آشکار این فرایند به صورت منفرد می‌شود.^۲

فرایند تولید با خرید نیروی کار برای دوره‌ای معین به جریان انداخته می‌شود و هنگامی که این دوره‌ی زمانی که برای آن کار فروخته شده است به پایان رسد، یعنی دوره‌ی معینی از تولید مانند هفته یا ماه طی شود، این به جریان افتادن {فرایند تولید} پیوسته تجدید می‌شود. [اما زمانی به کارگر مزد پرداخت می‌شود که نیروی کارش به فعلیت افتاده و ارزش خود و نیز ارزش اضافی را در شکل کالا تحقق بخشیده است.]^۳ بنابراین، او نه تنها ارزش اضافی، که ما در حال حاضر آن را دست‌مایه‌ای می‌دانیم که به مصرف سرمایه‌دار می‌رسد، بلکه دست‌مایه‌ای، یعنی سرمایه‌ی متغیر، را تولید می‌کند که پیش از آن که به شکل مزد به او بازگردد، پرداخت از طریق آن انجام می‌شود؛ و مادامی که این دست‌مایه را بی‌وقفه بازتولید می‌کند به کار اشتغال دارد. فرمول اقتصاددان‌ها مبنی بر این که مزد سهمی از خود محصول است و ما آن را در بخش دوم فصل شانزدهم متذکر شدیم از همین جا ناشی می‌شود.^۴ مزد آن بخش از محصول است که پیوسته توسط خود کار کارگر بازتولید و پیوسته در شکل مزد به او باز می‌گردد. درست است که سرمایه‌دار ارزش کالا را به وی به پول باز می‌گرداند [اما این پول صرفاً شکل استحال یافته‌ی محصول کار است.]^۴ هنگامی که کارگر مشغول تبدیل بخشی از وسائل تولید به محصول است، [بخشی از محصول سابق او به پول تبدیل

۱. بازتولید ساده رخ داده است یا به بیان دیگر، سرمایه بدون این که بزرگ‌تر شود همچنان عمل می‌کند

۲. افزوده به فر: [سر سطر] ابتدا این بخش از سرمایه را در نظر می‌گیریم که به صورت مزد یا سرمایه‌ی متغیر پرداخت می‌شود.

۳. اما زمانی به کارگر مزد را پرداخت می‌کند که وی پیش‌تر کارش را انجام داده و نیروی کارش و ارزش اضافی را به محصول افزوده باشد.

۴. اما پول چیزی جز شکل ارزشی کالا نیست

۱. «ثروتمندانی که محصولات کار دیگران را مصرف می‌کنند، فقط می‌توانند از راه مبادله» (فروش کالاها) «آن‌ها را به دست آورند... بنابراین، به نظر می‌رسد که گویا آنان به زودی مجموع ذخایر خویش را به اتمام می‌رسانند...^۵ اما در نظام اجتماعی، ثروت این ویژگی را به دست آورده که خود را با کار غیر بازتولید کند... ثروت، مانند کار و از طریق کار، سالیانه ثمره می‌دهد. این ثمره می‌تواند هر سال نابود شود بدون آن که ثروتمند فقیرتر شود. این ثمره همانا درآمدی است که از سرمایه زاده می‌شود» (سیسموندی، اصول جدید اقتصاد سیاسی، پاریس، ۱۸۱۹، جلد ۱، صص ۸۱-۸۲).

۲. «هم مردها و هم سودها را باید چون بخشی از محصول تمام شده تلقی کرد» (رامزی، اثر پیش گفته، ص ۱۴۲).
«سهمی از محصول که به کارگر در شکل مزد می‌رسد» (جیمز میل، عناصر و... ترجمه‌ی پاریسو، پاریس، ۱۸۲۳، صص ۳۳-۳۴).

۵. می‌گفتیم: آن‌ها کار نمی‌کنند و حتی نمی‌توانند کار کنند؛ از این رو باور می‌کردیم که هر روز باید ثروت‌های قدیمی آن‌ها کاهش یابد و از آنجا که چیزی برایشان باقی نمی‌ماند، چیزی هم به ازای آن به کارگرانی که فقط برای آن‌ها کار می‌کنند داده نمی‌شد.

می شود.^۶ با کار هفته‌ی گذشته یا نیم‌سال گذشته‌ی اوست که کار امروز یا نیم‌سال آینده‌ی او پرداخت می‌شود. اگر به جای سرمایه‌دار منفرد و کارگر منفرد کل طبقه‌ی سرمایه‌دار و کل طبقه‌ی کارگر را در نظر بگیریم، [توهم ایجادشده توسط شکل پولی]^۷ فوراً از بین می‌رود. طبقه‌ی سرمایه‌دار پیوسته به شکل پول حواله‌ای به طبقه‌ی کارگر برای قسمتی از محصول می‌دهد که توسط طبقه‌ی کارگر تولید و توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار تصاحب می‌شود. کارگران نیز این حواله‌ها را پیوسته به سرمایه‌دارها باز می‌گردانند و به این نحو سهم اختصاص داده‌شده به خود را از محصول‌شان پس می‌گیرند. شکل کالایی محصول و شکل پولی کالا این معامله را پنهان می‌کند.

بنابراین، سرمایه‌ی متغیر^۸ فقط شکل پدیداری تاریخی و ویژه‌ای از دست‌مایه‌ی وسایل معاش یا دست‌مایه‌ی کار^۹ است که کارگر برای حفظ و بازتولید خویش به آن نیاز دارد و در تمامی نظام‌های تولید اجتماعی همیشه ناگزیر است آن را تولید و بازتولید کند. اگر دست‌مایه‌ی کار پیوسته فقط [در شکل وسیله‌ی پرداخت کارش]^{۱۰} به او باز می‌گردد، به این دلیل است که محصول‌اش پیوسته از او در شکل سرمایه دور می‌شود. اما این شکل پدیداری دست‌مایه‌ی کار هیچ تغییری در این امر نمی‌دهد که آنچه سرمایه‌دار به کارگر پرداخت می‌کند، کار شیئیت‌یافته‌ی خود کارگر است.^۳ دهقانی را در نظر بگیریم که بیگاری می‌دهد. او روی زمین خود با وسایل تولید خویش برای مثلاً سه روز در هفته کار می‌کند. سه روز دیگر به بیگاری روی ملک ارباب اختصاص می‌یابد. وی [پیوسته دست‌مایه‌ی کارش را بازتولید می‌کند]^{۱۱} و هرگز در مورد او شکل وسیله‌ی پرداخت کارش را از طرف شخص دیگر به خود نمی‌گیرد. اما در عوض، کار بیگاری و پرداخت‌نشده‌ی او برای ارباب هرگز شکل داوطلبانه و پرداخت‌شده را نمی‌یابد. اگر یک روز مالک زمین مزرعه، دام، بذر و خلاصه وسایل تولید دهقان را تصاحب کند، دهقان از آن پس ناگزیر است نیروی کارش را به ارباب بفروشد. در صورتی که شرایط دیگر تغییری نکند، او ۶ روز هفته را مانند گذشته کار خواهد کرد، ۳ روز برای خودش و ۳ روز هم برای ارباب سابقش که از این به بعد به ارباب مزدهنده تبدیل می‌شود. مانند گذشته او وسایل تولید را به‌عنوان وسایل تولید مصرف می‌کند و ارزش آن‌ها را به محصول انتقال می‌دهد. مانند گذشته بخش معینی از محصول به بازتولید اختصاص خواهد یافت. اما از لحظه‌ای که بیگاری به کار مزدبگیری تبدیل می‌شود، دست‌مایه‌ی کار که توسط خود دهقان بیگاری‌ده همچون گذشته تولید و بازتولید می‌شود شکل کمیّتی از سرمایه را می‌گیرد که توسط مالک زمین به او پرداخت

۳. «هنگامی سرمایه پیشاپیش برای پرداخت مزد به کارگران به کار رود، چیزی به دست‌مایه برای نگهداری کار نمی‌افزاید» (کازنو، در یادداشتی به ویراست‌اش از کتاب تعاریف در اقتصاد سیاسی اثر مالتوس، لندن، ۱۸۵۳، ص ۲۲).

۶. محصول کار گذشته‌اش در بازار به گردش می‌افتد و در آنجا به پول تبدیل می‌شود.

۷. توهم ایجادشده توسط گردش کالاها

۸. افزوده به فر: زیرنویس در متن فرانسه: سرمایه‌ی متغیر در اینجا فقط به‌عنوان دست‌مایه‌ی پرداخت مزد در نظر گرفته می‌شود. می‌دانیم که در واقعیت، از لحظه‌ای که نیروی کاری که سرمایه‌دار خریده و در فرایند تولید به کار می‌افتد، متغیر نیست.

۹. افزوده به فر: زیرنویس در متن فرانسه: انگلیسی‌ها آن را دست‌مایه‌ی کار می‌نامند که در فرانسه معادل مشابهی دارد.

۱۰. تحت شکل مزد، یعنی وسیله‌ی پرداخت کارش

۱۱. وی پیوسته دست‌مایه‌ی کارش را برای خود تولید می‌کند و تنها مالک آن باقی می‌ماند

می شود. اقتصاددان بورژوا که ذهنیت محدودش قادر نیست بین شکل پدیداری و آن چیزی که این شکل پدیداری را به خود می گیرد تمایز قایل شود، چشمان خود را به این واقعیت می بندد که حتی در لحظه‌ی کنونی نیز دست‌مایه‌ی کار استثنائاً [روی کره زمین]^{۱۲} در شکل سرمایه پدیدار می شود.^۴

۱۲. نزد کشتکاران قاره‌ی اروپا و آمریکای شمالی

درست است که سرمایه‌ی متغیر خصوصیت خود را به عنوان ارزش پرداخت شده از دست‌مایه‌ی سرمایه‌دار فقط زمانی از دست می دهد^{۴ الف} که ما فرایند تولید سرمایه‌داری را در جریان تجدیدحیات پیوسته‌ی آن ببینیم. [اما این فرایند باید به نوعی آغازگاهی داشته باشد].^{۱۳} بنابراین، [از دیدگاه کنونی ما متحمل به نظر می رسد که سرمایه‌دار روزی روزگاری از طریق شکلی از انباشت بدوی* که مستقل از کار پرداخت نشده‌ی غیر رخ داده است، صاحب پول شده و بنابراین امکان یافته به عنوان خریدار نیروی کار به بازار رفت و آمد کند].^{۱۴} با این همه، [تداوم صرف فرایند تولید سرمایه‌داری یا بازتولید ساده]^{۱۵}، دگرگونی‌های چشمگیر دیگری را به وجود می آورد که نه تنها بر بخش متغیر سرمایه بلکه بر کل سرمایه تاثیر می گذارد.

۱۳. این فرایند پیش از تجدیدشدن، باید شروع و برای مدت زمان معینی ادامه داشته باشد که در خلال آن نه به کارگر ارزش محصولش پرداخت می شد و نه او می توانست با باد هوا زندگی کند.

اگر ارزش اضافی به مبلغ ۲۰۰ پوند به طور مرتب با استفاده از سرمایه‌ای به مبلغ ۱،۰۰۰ پوند ایجاد شود، و اگر این ارزش اضافی هر سال مصرف شود، روشن است که با تکرار این فرایند برای ۵ سال، ارزش اضافی مصرف شده برابر با ۲۰۰ پوند $\times 5$ یا ۱۰۰۰ پوند سرمایه پرداخت شده‌ی اولیه خواهد بود. اگر فقط بخشی از ارزش اضافی سالیانه مصرف شود، مثلاً یک دوم از آن، همین نتیجه در پایان ده سال گرفته خواهد شد زیرا $1000 = 100 \times 10$ پوند $\times 10$. به طور کلی: ارزش سرمایه‌ی پرداخت شده تقسیم بر ارزش اضافی مصرف شده‌ی سالیانه، تعداد سال‌ها، یا تعداد [دوره‌های بازتولید]^{۱۶} را نشان می دهد که با انقضای آن سرمایه‌ای که ابتدا پرداخت شده توسط سرمایه‌دار مصرف و ناپدید می شود. سرمایه‌دار فکر می کند که وی محصول کار پرداخت نشده‌ی غیر، یعنی ارزش اضافی، را مصرف می کند و ارزش سرمایه‌ی اولیه‌اش را دست نخورده نگاه می دارد؛ اما آن چه او می اندیشد نمی تواند تغییری در خود واقعیت بدهد. پس از سپری شدن چند سال معین، ارزش سرمایه‌ای که او در تصاحب دارد برابر با مجموع

۱۴. پس آیا نمی باید نخستین باری که کارگر خود را در بازار کار عرضه کرد، طبقه‌ی سرمایه‌دار به واسطه‌ی کارهای خاص خود و نیز پس‌اندازهایش از گنج‌هایش در موقعیتی قرار گرفته باشد که وسائل معاش کارگر را به شکل پول پرداخت کند؟ در حال حاضر ما این راه حل را می پذیریم تا بعداً با دقت بیشتری در فصل مربوط به انباشت بدوی به آن بپردازیم.

۱۵. بازتولید مستمر با صرف تداوم بخشیدن به عملکرد همان سرمایه یا تکرار بی وقفه فرایند تولید بر مبنای دائمی یعنی بازتولید مداوم

۱۶. دوره‌های تولید

۴. «امروزه هنوز فقط وسائل معاش یک چهارم از کارگران جهان توسط سرمایه‌دارها پرداخت می شود» (ریچارد جونز، درس‌گفتارهای اقتصاد سیاسی ملل، هرت فور، ۱۸۵۲، ص ۳۶).

۴ الف. «با این که مزد تولیدکننده (یعنی کارگر مانوفاکتور) از جانب اربابش پرداخت می شود، اما در حقیقت این عمل برای ارباب هیچ هزینه‌ای در بر ندارد زیرا ارزش این مزدها، معمولاً به اضافه‌ی یک سود، در افزایش ارزش آن چیزی که کار کارگر بر آن اعمال می شود، از نو احیا می شود» (آدام اسمیت، اثر پیش گفته، پاره‌ی دوم، فصل ۳).

* ما اصطلاح «انباشت بدوی» (primitive accumulation) را به «انباشت اولیه» (original accumulation) ترجیح داده‌ایم چرا که این عبارت در حال حاضر در زبان انگلیسی رایج شده است - م. ا.

مبلغ ارزش اضافی می شود که وی طی این سالها تصاحب کرده است، و کل ارزشی که مصرف کرده برابر با ارزش سرمایه اولیهاش است. درست است که همیشه سرمایه ای را در اختیار دارد که مقدارش ثابت بوده، و بخشی از آن مانند تأسیسات، ماشین آلات و غیره، پیش از راه انداختن کسب و کارش نیز وجود داشته است. اما ما در اینجا نه به اجزای مادی تشکیل دهنده این سرمایه بلکه به خود ارزش آن توجه می کنیم. هنگامی که فردی کل دارایی خویش را با ایجاد بدهی هایی برابر با ارزش آن دارایی مصرف می کند، روشن است که دارایی او باز نمود چیزی جز مجموع مبلغ بدهی هایش نیست. و این موضوع نیز در مورد سرمایه داری صادق است که هم ارز سرمایه ای را که پرداخته مصرف می کند: ارزش سرمایه کنونی اش باز نمود چیزی جز مجموع مبلغ ارزش اضافی نیست که رایگان تصاحب کرده است. حتی ذره ای هم از ارزش سرمایه ی پیشین او وجود ندارد.

بنابر این، صرف نظر از هر گونه انباشتی، تداوم صرف فرایند تولید، به بیان دیگر بازتولید ساده، دیر یا زود، تمام سرمایه را ناگزیر به سرمایه انباشته یا ارزش اضافی سرمایه شده تبدیل می کند. حتی اگر این سرمایه در هنگام ورود خود به فرایند تولید، دارایی حاصل از کار شخصی استفاده کننده آن باشد، دیر یا زود به ارزشی تبدیل می شود که بدون هم ارز تصاحب شده، یا در شکل پولی یا در شکلی دیگر، مادیت یافتن کار پرداخت شده ی غیر است.

در فصل چهارم دیدیم که برای تبدیل پول به سرمایه چیزی بیش از تولید و گردش کالاها لازم است. [ابتدا باید مالک ارزش یا پول از سویی و مالک ماده ی ارزش آفرین از سوی دیگر، از سویی مالک وسائل تولید و معاش و از سوی دیگر آن که مالک چیزی جز نیروی کارش نیست، به عنوان خریدار و فروشنده در مقابل یکدیگر قرار گیرند.]¹⁷ بنابراین، جدایی بین محصول کار و خود کار، بین شرایط عینی کار و نیروی کار ذهنی، بنیاد واقعی و نقطه آغاز فرایند تولید سرمایه داری است.

اما آنچه در ابتدا صرفاً نقطه آغاز بود، فقط با تداوم این فرایند، یعنی بازتولید ساده، پیوسته از نو ایجاد و به نتیجه ی شاخص تولید سرمایه داری تبدیل می شود. از سویی، فرایند تولید بی وقفه ثروت مادی را به سرمایه، به وسیله ی ارزش افزایی و خوشی سرمایه دار تبدیل می کند. از سوی دیگر، کارگر همیشه این فرایند را به همان حالتی که به آن وارد شده ترک می کند - منبع شخصی ثروت، اما محروم از هر وسیله ای که این ثروت را برای او واقعیت بخشد. از آنجا که کارگر پیش از ورودش به این فرایند از او جدا شده، به تصاحب سرمایه دار در آمده و در سرمایه گنجانده شده است، این کار پیوسته در جریان این فرایند به محصول غیر، بیگانه، شیئیت می یابد. و چون فرایند تولید در همان حال فرایند مصرف نیروی کار توسط سرمایه دار نیز هست، محصول کارگر نه تنها پیوسته به کالا بلکه

17. پس هنوز می باید صاحب پول در بازار انسان های دیگری را بیابد که آزادند اما مجبورند به خواست خود نیروی کارشان را بفروشند، زیرا برای فروش چیز دیگری در اختیار ندارند.

به سرمایه نیز تبدیل می‌شود، یعنی به ارزشی که نیروی ارزش آفرین کار را جذب می‌کند، به وسیله‌ی معاشی که انسان‌ها را می‌خرد، به وسائل تولیدی که [تولیدکننده‌ها را به کار می‌گمارد].^{۱۸} بنابراین، خود کارگر پیوسته ثروت عینی را به منزله‌ی سرمایه تولید می‌کند، چون قدرتی بیگانه که بر او مسلط می‌شود و او را استثمار می‌کند؛ و سرمایه‌دار نیز پیوسته نیروی کار را چون منبع ثروت ذهنی، انتزاعی، تولید می‌کند که تنها در پیکر کارگر، جدا شده از وسائل خاص عینیت‌یابی و تحقق خود، وجود دارد؛ در یک کلام سرمایه‌دار کارگر را چون کارگر مزدبگیر تولید می‌کند.^{۱۹} [این بازتولید یا تداوم پیوسته‌ی کارگر شرط مطلقاً

۱۸. که بر تولیدکننده مسلط است

ضروری (sine qua non) تولید سرمایه‌داری است.^{۱۹}

۱۹. بنابراین، صرف استمرار یا تکرار ادواری تولید سرمایه‌داری، پایه‌ی آن یعنی کارگر با ویژگی مزدبگیری‌اش، را بازتولید و تداوم می‌بخشد.

مصرف کارگر بر دو نوع است. او در خود تولید، و وسائل تولید را با کارش مصرف و آن‌ها را به محصولات تبدیل می‌کند که ارزشی بالاتر از سرمایه‌ی پرداخت شده دارند. این مصرف مولد اوست. در همان حال، این مصرف نیروی کارش توسط سرمایه‌داری است که آن را خریده است. از سوی دیگر، کارگر پول پرداخت شده برای نیروی کارش را صرف خرید وسائل معاش می‌کند؛ این مصرف فردی اوست. بنابراین، مصرف مولد و مصرف فردی کارگر کاملاً متفاوت هستند. در مصرف مولد کارگر چون نیروی محرک سرمایه عمل می‌کند و به سرمایه‌دار تعلق دارد. در مصرف فردی او به خودش تعلق دارد و کارکردهای حیاتی ضروری خارج از فرایند تولید را اجرا می‌کند. نتیجه‌ی نوع نخست مصرف این است که [سرمایه‌دار]^{۲۰} به زندگی خود ادامه می‌دهد و نتیجه‌ی نوع دوم مصرف این است که خود کارگر به زندگی‌اش ادامه می‌دهد.

۲۰. سرمایه

هنگام بررسی «کار روزانه» و [غیره]^{۲۱} دیدیم که کارگر اغلب مجبور می‌شود تا مصرف فردی‌اش را به بخش اضافی فرایند تولید تبدیل کند. در چنین موردی وسائل معاش را برای خود تأمین می‌کند تا نیروی کارش را به جریان اندازد، درست به همان نحو که زغال و آب را به موتور بخار می‌افزایند و به چرخ‌ها روغن می‌زنند. بنابراین، وسائل مصرف او صرفاً وسائل مصرف یک وسیله‌ی تولید است؛ مصرف فردی او مستقیماً مصرف مولد است. با

۲۱. «صنعت بزرگ»

۵. «این ویژگی مصرف مولد به خصوص چشمگیر است. آنچه به نحوی مولد مصرف می‌شود سرمایه است، و با این مصرف به سرمایه تبدیل می‌شود» (جیمز میل، اثر پیش گفته، ص ۲۴۲). با این همه جیمز میل نتوانست این «ویژگی به خصوص چشمگیر» را کشف کند.

۶. «در واقع، درست است که تأسیس یک مانوفاکتور به بسیاری از تهیدستان کار می‌دهد، اما آنان همچنان تهیدست باقی می‌مانند و تداوم فعالیت آن مانوفاکتور نیز تهیدستان بیشتری را ایجاد می‌کند» (دلایلی برای صادرات محدود پشم، لندن، ۱۶۷۷، ص ۱۹). «مزرعه‌دار بیهوده مدعی است که از تهیدستان نگهداری می‌کند. در واقعیت، آن‌ها در فقر و فلاکت نگهداری می‌شوند» (دلایلی برای افزایش اخیر مالیات فقرا: یا دیدگاه مقایسه‌ای قیمت کار و خواربار، لندن، ۱۷۷۷، ص ۳۱).

این همه، این امر یکی از سوءاستفاده‌ی غیرذاتی فرایند تولید سرمایه‌داری به نظر می‌رسد.^۷ به محض آن‌که نه سرمایه‌دار و کارگر منفرد بلکه طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، نه فرایند منفرد تولید کالا بلکه تولید سرمایه‌داری را در اوج فعالیت خود و در مقیاس اجتماعی آن موردنظر قرار دهیم، موضوع جنبه‌ی دیگری پیدا می‌کند. سرمایه‌دار با تبدیل بخشی از سرمایه‌اش به نیروی کار، دست به ارزش‌افزایی کل سرمایه‌ی خود می‌زند. او با یک تیر دو نشان می‌زند. نه تنها از آن‌چه از کارگر دریافت می‌کند بلکه از آن‌چه به او می‌دهد، سود می‌برد. سرمایه‌ی داده‌شده به ازای نیروی کار، به وسائل معاشی تبدیل می‌شود که مصرف آن‌ها در خدمت بازتولید عضلات، اعصاب، استخوان‌ها و مغز کارگرانی است که در اختیار دارد و باید کارگران جدیدی به وجود آورد. بنابراین، در چارچوب محدوده‌هایی که کاملاً ضروری است، مصرف فردی طبقه‌ی کارگر همانا بازتبدیل و وسائل معاش داده‌شده توسط سرمایه در مقابل نیروی کار به نیروی کار تازه‌ای است که سرمایه بتواند بازاستثمار کند؛ تولید و بازتولید ضروری‌ترین وسیله‌ی تولید سرمایه‌دار یعنی خود کارگر است. بنابراین، مصرف فردی کارگر، چه در داخل و چه در خارج از کارگاه و کارخانه، داخل یا خارج فرایند تولید، همواره مرحله‌ای از تولید و بازتولید سرمایه باقی می‌ماند، درست همانند تمیز کردن ماشین که می‌تواند در جریان فرایند کار انجام شود یا در هنگام توقف کار. این موضوع هیچ اهمیتی ندارد که کارگر مصرف فردی را برای خویش انجام می‌دهد و نه برای خوشایند سرمایه‌دار. مصرف خوراک توسط حیوان بارکش، به این دلیل که حیوان از آن‌چه می‌خورد لذت می‌برد، سبب نمی‌شود که به جنبه‌ی ضروری فرایند تولید تبدیل نشود. نگهداری و بازتولید پیوسته‌ی طبقه کارگر شرط ضروری بازتولید سرمایه است. اما سرمایه‌دار از این بابت هیچ نگرانی ندارد: با خیال راحت می‌تواند به غریزه‌ی کارگران^{۲۲} برای محافظت از خود و تولیدمثل اعتماد کند. برای سرمایه‌دار فقط این مهم است که مصرف فردی کارگر را به حداقل ضروری برساند، و این بازمختی آن آمریکایی‌های جنوبی از زمین تا آسمان فاصله دارد که کارگران خود را مجبور می‌کنند تا به جای غذای کم‌مایه غذای مغذی‌تری را بخورند.^۸

۲۲. افزوده به فر: آزاد

۷. [اگر روسی واقعاً به راز «مصرف مولد» پی برده بود، چنین با آب و تاب درباره‌ی این نکته سخن‌سرای می‌کرد.]*^{۲۳}
 * رجوع کنید مثلاً به ادوارد روسی، دوره‌ی آموزشی اقتصاد سیاسی، بروکسل، ۱۸۴۳، ص ۳۷۰: «فهم توانایی کارکردن جدا از وسائل معاش کارگران در جریان فرایند تولید فهم یک شیخ است» - م. ا.
 ۸. «کارگران معادن آمریکای جنوبی که وظیفه‌ی روزانه‌شان (شاید سنگین‌ترین وظیفه در جهان) عبارت از این است که باری از سنگ معدن به وزن ۱۸۰ تا ۲۰۰ پوند را از عمق ۴۵۰ فوتی روی شانه‌های خود بالا آورند، فقط با نان و لوبیا زنده‌اند. خود آنان ترجیح می‌دهند فقط نان خالی بخورند، ولی اربابان‌شان که دریافته‌اند این مردان با نان نمی‌توانند سخت کار کنند، با آن‌ها مانند اسب رفتار و مجبورشان می‌کنند لوبیا بخورند. مقدار فسفات موجود در لوبیا به نسبت بیش از نان است» (لیبیش، اثر پیش‌گفته، جلد ۱، ص ۱۹۴، یادداشت).

۲۳. اقتصاددان‌هایی که تقارن مصرف فردی و مصرف مولد را عادی می‌دانند، لزوماً باید نیازمندی‌های کارگران را در زمره مواد کمکی مانند روغن، زغال و غیره قرار دهند که به مصرف ابزارهای کار می‌رسند و در نتیجه عنصری از سرمایه‌ی مولد را تشکیل می‌دهند. روسی در مقابل این طبقه‌بندی از کوره در می‌رود و فراموش می‌کند که نیازهای کارگر در سرمایه‌ی مولد وارد می‌شود و خود کارگر به آن تعلق دارد.

از اینروست که سرمایه‌دار و ایدئولوگ او، یعنی اقتصاددان سیاسی، فقط آن بخش از مصرف فردی کارگر را مولد می‌دانند که برای تداوم طبقه‌ی کارگر لازم است، و بنابراین باید انجام شود تا سرمایه‌دار بتواند نیروی کار را مصرف کند. آنچه کارگر بیشتر و بالاتر از این حداقل [برای لذت خویش]^{۲۴} مصرف می‌کند، مصرف نامولد تلقی می‌شود.^۹ اگر انباشت سرمایه موجب افزایش مزدها و افزایش وسائل مصرف کارگر شود بدون آن‌که مصرف نیروی کار را توسط سرمایه افزایش دهد، سرمایه‌ی اضافی به نحو غیربهره‌ورانه مصرف شده است.^{۱۰} در واقعیت، مصرف فردی کارگر حتی برای خود او نیز غیربهره‌ورانه است زیرا فقط فرد محتاجی را بازتولید می‌کند؛ اما این مصرف برای سرمایه‌دار و دولت بهره‌ورانه است زیرا تولید نیروی آفریننده‌ی ثروت برای غیر است.^{۱۱}

۲۴. برای خوشی خود چه مادی و چه معنوی

بنابراین، از دیدگاه اجتماعی، طبقه‌ی کارگر، حتی هنگامی که خارج از فرایند بی‌واسطه‌ی کار قرار دارد، همان قدر زائده‌ی سرمایه است که ابزارهای بی‌جان کار. حتی مصرف فردی آن در محدوده‌ی معینی، فقط مرحله‌ای است از فرایند بازتولید سرمایه. با این همه، این فرایند ضمن آن که پیوسته محصول کارگران را از یک قطب به قطب متضاد دیگر که سرمایه است جابه‌جا می‌کند، کاملاً مراقب است که کارگران، این ابزارهای آگاه تولید، از چنگش فرار نکنند. از یک سو، مصرف فردی و وسائل نگهداری و بازتولید کارگران را تأمین می‌کند، و از سوی دیگر، با نابودی پیوسته‌ی وسائل معاش شرایط را برای پدیدار شدن مستمر آن‌ها در بازار کار فراهم می‌آورد. برده‌ی رومی با زنجیر به صاحبش وابسته بود؛ کارگر مزدبگیر با رشته‌های نامرئی [به صاحب خود بسته شده است].^{۲۵} صورت ظاهر استقلال کارگر با تغییر دائمی شخص کارفرما و فرض قانونی {مندرج در} قرارداد حفظ می‌شود.

۲۵. افزوده به فر: به مالک خود بسته شده است. فقط این مالک نه سرمایه‌دار منفرد بلکه طبقه‌ی سرمایه‌دار است.

در گذشته سرمایه هرگاه لازم می‌دید، برای عملی کردن حقوق مالکیت خود بر کارگر آزاد به قانون متوسل می‌شد. مثلاً در انگلستان تا سال ۱۸۱۵ مهاجرت ماشین‌چی‌ها با تهدید به مجازات‌های سنگین ممنوع بود.

بازتولید طبقه‌ی کارگر در عین حال مستلزم انباشت مهارت و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر است.^{۱۲} این که سرمایه‌داری وجود چنین طبقه‌ی کارگر ماهری را یکی از شرایط

۹. جیمز میل، اثر پیش‌گفته، صص ۲۳۸، و پس از آن.

۱۰. «اگر قیمت کار چنان بالا می‌رفت که با وجود افزایش سرمایه دیگر امکان استفاده از کار بیشتر نبود، می‌گفتم چنین افزایش سرمایه‌ای به طرز غیربهره‌ورانه مصرف شده است» (ریکار دو، اثر پیش‌گفته، صص ۱۶۳).

۱۱. «تنها مصرف مولد به معنای اخص کلمه همانا مصرف یا نابودی ثروت» (مقصودش مصرف کردن وسائل تولید است) «توسط سرمایه‌دارها به منظور بازتولید است... کارگر... برای شخصی که او را به کار می‌گمارد و برای دولت مصرف‌کننده‌ی مولد است اما، به معنای دقیق کلمه، برای خودش چنین نیست» (مالتوس، تعاریف و...، صص ۳۵).

۱۲. «مهارت کارگر تنها چیزی است که می‌توان گفت پیشاپیش ذخیره و آماده شده است... انباشت و ذخیره‌سازی کار

تولیدی می‌داند که متعلق به اوست و در واقع آن را مانند شکل وجود واقعی سرمایه‌ی متغیر خویش تلقی می‌کند، زمانی کاملاً آشکار می‌شود که بحرانی او را به از دست دادن این نیرو تهدید می‌کند.^{۲۶} چنان‌که می‌دانیم، به دنبال جنگ داخلی آمریکا و کمبود پنبه که به دنبال آن به وجود آمد، بیشتر کارگران پنبه‌ریسی لانکشاير و غيره از کار بيکار شدند. هم طبقه‌ی کارگر و هم ساير اقشار اجتماعی خواستار کمک دولتی یا اعانات ملی داوطلبانه شدند تا امکان مهاجرت کسانی که «مازاد بر نیاز» بودند به مستعمرات انگلستان یا ایالات متحد فراهم شود. در آن زمان روزنامه‌ی *تایمز* نامه‌ای را به تاریخ ۲۴ مارس ۱۸۶۳ از ادموند پوتر، رییس سابق اتاق بازرگانی منچستر، منتشر کرد. این نامه را به درستی در مجلس عوام به‌عنوان «بیانیه‌ی کارخانه‌دارها» توصیف کردند.^{۱۳} ما در اینجا برخی از فرازهای شاخص این نامه را نقل می‌کنیم که در آن به‌صراحت بر حقوق مالکیت سرمایه بر نیروی کار تأکید شده است:

«می‌توان به آن‌ها» (کارگران پنبه‌ریسی) «گفت که عرضه‌ی آن‌ها بسیار زیاد شده است... و... باید به یک سوم کاهش یابد تا برای دوسوم باقی مانده تقاضای سالم ایجاد شود... افکار عمومی... بر مهاجرت پافشاری می‌کند... اما کارفرما» (یعنی کارخانه‌دارهای پنبه‌ریسی) «نمی‌تواند با رضایت خاطر شاهد آن باشد که عرضه‌کنندگان کارش از او دور شوند؛ او ممکن است فکر کند و شاید هم به حق این فکر را می‌کند که این عمل هم نادرست است و هم ظالمانه... اما اگر قرار است صندوق‌های عمومی برای کمک به مهاجرت اختصاص داده شوند، او حق دارد که نظراتش را اعلام و حتی اعتراض کند.»

سپس همین پوتر خاطر نشان می‌کند که چقدر صنعت پنبه مفید است، چطور «این صنعت بی‌تردید جمعیت اضافی ایرلند و مناطق کشاورزی انگلستان را به خود جذب کرده است»، چقدر وسعت دامنه‌ی آن عظیم است، چگونه $\frac{۵}{۱۳}$ از کل صادرات انگلستان را در سال ۱۸۶۰ تأمین می‌کرده است و چطور پس از چند سال با گسترش بازار، به ویژه بازار هندوستان، با «عرضه‌ی فراوان پنبه به قیمت پوندی ۶ پنی» از نو بسط خواهد یافت. سپس ادامه می‌دهد:

[نباید انکار کرد که] زمان — یک، دو و شاید سه سال — این مقدار ضروری را تولید

۱۳. «این نامه را می‌توان بیانیه‌ی کارخانه‌دارها تلقی کرد» (فراند، *پیشنهاد درباره‌ی کمبود پنبه*، جلسه‌ی ۲۷ آوریل ۱۸۶۳ (هاجسکین، *دفاع از کار و...*، ص ۱۳).

۲۶. «این نامه را می‌توان بیانیه‌ی کارخانه‌دارها تلقی کرد» (فراند، *پیشنهاد درباره‌ی کمبود پنبه*، جلسه‌ی ۲۷ آوریل ۱۸۶۳ (مجلس عوام).

خواهد کرد... بنابراین، من این پرسش را مطرح می‌کنم: آیا حفظ این صنعت ارزش دارد؟ آیا ارزش دارد که ماشین‌ها (منظور او ماشین‌چی‌های زنده است) «را منظم و مرتب نگاه داریم و آیا از دست دادن این صنعت بزرگ‌ترین حماقت نیست؟ من فکر می‌کنم که چنین است. قبول دارم که کارگران نه مال و منال هستند و نه مال و منال لانکشایر و کارفرماها؛ اما زور و قوت هر دوی آنها هستند؛ آنان نیروی ذهنی و تربیت‌شده‌ای هستند که طی یک نسل جایگزین نمی‌شوند؛ ممکن است طی ۱۲ ماه بسیاری از ماشین‌آلاتی را که آنان با آنها کار می‌کنند با سود جابه‌جا کرد یا بهبود بخشید.^{۱۴} اگر مهاجرت نیروی کار را تشویق کنید یا اجازه دهید (!) چه بر سر سرمایه‌دار می‌آید؟»

این اعتراض صمیمانه آدم را به یاد مسئول خزانهداری، کالب، می‌اندازد.*
 «بهترین‌های کارگران را بردارید، آنگاه سرمایه‌ی ثابت به شدت ارزش خود را از دست می‌دهد و سرمایه‌ی جاری نیز خود را در معرض مبارزه با عرضه‌ی ضعیف کار پست‌تر قرار نخواهد داد... به ما می‌گویند که کارگران خود مایل به آن هستند (مهاجرت). «بسیار طبیعی است که آنان چنین تمایلی داشته باشند... صنعت پنبه را با بودن نیروی کارش و تقلیل مخارج مزدش مثلاً تا یک سوم یا پنج میلیون کوچک و فشرده کنید آنگاه ببینید چه بر سر طبقه‌ای که مستقیماً بالاتر از آنان قرار گرفته یعنی مغازه‌داران خرد می‌افتد؟ و اجاره‌ی زمین و اجاره‌ی کلبه‌ها چه می‌شود؟... اثرات آن را بر مزرعه‌دارهای خرد، خانوارهای مرفه و... مالکان زمین تصور کنید و بعد بگویید که آیا پیشنهادی زیان‌آورتر از این برای تمامی طبقات کشور می‌تواند

۱۴. فراموش نمی‌شود که همین سرمایه‌دار در شرایط متعارف، هنگامی که موضوع بر سر کاهش مزد است، با آهنگ دیگری آواز می‌خواند. سپس «استادکاران» یک صدا بانگ می‌زنند (به ص ۴۵۸ کتاب حاضر رجوع کنید): «کارگران کارخانه‌ها باید به‌طور کامل به یاد بسپارند که کار آنها به واقع از نوع بسیار پست کار تخصصی است؛ و آموختن آن از هر کاری ساده‌تر و مزد آن نسبت به کیفیت آن از هر کار دیگری بالاتر است، و هیچ کار دیگری رانمی‌توان در این زمان کوتاه با دادن چنین آموزش‌های مختصری به افرادی با کمترین تجربه، آموزاند... ماشین‌آلات ارباب» (که اکنون در می‌یابیم که می‌توانند ۱۲ ماهه به نحو باصرفه‌ای جایگزین و تکمیل شوند) «در واقع نقش بسیار مهم‌تری را در امور تولید ایفا می‌کنند، نه کار و مهارت کارگرانی» (که اکنون نمی‌توانند در کمتر از سی سال جایگزین شوند) «که باشش ماه کارآموزی هر عمله‌ای می‌تواند آن را یاد بگیرد.»

* کالب یکی از شخصیت‌های تراژدی شیلر *Kabale und Liebe* است. در پرده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم، کالب که مسئول خزانهداری یک دربار امپرنشین کوچک آلمانی است، تصمیم ریس (یکی دیگر از مقامات دربار) را برای استعفا می‌شنود که او را نیز ساقط می‌کند. کالب در حالی که ریس را مورد خطاب قرار می‌دهد می‌گوید: «اما من چی؟ شما دست کم می‌توانید خوب حرف بزنید. شما آدم فاضلی هستید. اما اگر به دلیل عظمت او من نادیده گرفته شوم چه به سرم می‌آید؟» - م. ۱

وجود داشته باشد که با صدور بهترین جمعیت کارگران صنعتی و کاهش ارزش بخشی از مولدترین سرمایه و ثروتش ملت را تضعیف کند؟... «پیشنهاد می‌کنم وامی حدود پنج با شش میلیون پوند... به مدت ۲ یا ۳ سال، زیر نظر هیئت ویژه‌ای در اختیار بنیاد کمک به بینوایان در مناطق پنبه‌ریسی گذاشته و طبق قانون‌های خاصی تنظیم شود، و برای حفظ ارزش‌های اخلاقی گیرندگان این وام دست‌کم مقدار معینی کار اجباری در نظر گرفته شود... آیا چیزی می‌تواند برای مالکان یا کارفرمایان بدتر از این باشد که بهترین کارگران خود را از دست بدهند و باقیمانده‌ی آن‌ها را با مهاجرت²⁷ گسترده و تحلیل‌برنده‌ی سرمایه و ارزش در سراسر یک ایالت دلسرد و نومید کنند؟»

27. افزوده به فر: ازیرنویس در متن فرانسه: در زمان‌های عادی سرمایه‌دار برعکس می‌گوید که اگر کارگران شعور داشتند که با کاهش شمار خود قیمت‌ها را افزایش دهند، نه گرسنه می‌مانند، نه نومید می‌شدند و نه ناراضی می‌بودند.

پوتر، بلندگوی برگزیده‌ی کارخانه‌دارهای صنایع پنبه، میان دو نوع «ماشین» تمایز قایل می‌شود. هر دوی آن‌ها به سرمایه‌دار تعلق دارند، اما یکی در کارخانه قرار دارد در حالی که دیگری در کلبه‌های خارج از کارخانه، شب‌ها و یکشنبه‌ها، به سر می‌برد. یکی بی‌جان است و دیگری جان‌دار. ماشین بی‌جان نه تنها مستهلک می‌شود و ارزش خود را روز به روز از دست می‌دهد بلکه همچنین بیشتر بخش‌های آن به دلیل پیشرفت مستمر فنی کهنه می‌شوند و می‌توان پس از چند ماه با سود، ماشین جدیدی را جایگزین آن کرد. در مورد ماشین زنده عکس این مطلب صادق است؛ هر چه بیشتر ماشین جان‌دار کار کند بهتر می‌شود و به همین نسبت مهارت کسب‌شده از یک نسل به نسل دیگر انباشت می‌شود. در اینجا پاسخ روزنامه‌ی **تایمز** را به غول‌های صنعت پنبه می‌آوریم:

«آقای ادموند پوتر چنان تحت تأثیر اهمیت استثنایی و مطلق کارفرمایان صنعت پنبه قرار گرفته است که برای حفظ این طبقه و تداوم حرفه‌ی آن‌ها، می‌خواهد نیم میلیون نفر از طبقه‌ی کارگر را برخلاف میل‌شان در یک کارگاه بزرگ اخلاقی به بند کشد. آقای پوتر می‌پرسد: "آیا حفظ این صنعت ارزش دارد؟" ما پاسخ می‌دهیم: مسلماً، با تمام وسائل شرافتمند باید آن را حفظ کرد. بار دیگر آقای پوتر می‌پرسد: "آیا ارزش دارد که ماشین‌ها را منظم و مرتب نگاه داریم؟" در اینجا ما تردید می‌کنیم. منظور آقای پوتر از "ماشین‌ها" ماشین‌های انسانی است زیرا به ما اطمینان می‌دهد که مقصودش این نیست که با آن‌ها چون مایملکی مطلق برخورد شود. باید اعتراف کنیم که ما فکر نمی‌کنیم "ارزش دارد" یا حتی ممکن باشد ماشین انسانی را منظم و مرتب نگاه داریم - یا به بیان دیگر آن را جای امنی بگذاریم و روغن کاری‌اش کنیم تا دوباره به آن احتیاج پیدا کنیم. ماشین انسانی اگر کار نکند، هر قدر روغن بزنند و جلایش بدهند، زنگ می‌زند. علاوه بر این، ماشین انسانی همان‌طور که دیدیم قادر

است خود به خود بخار کند، منفجر شود و در شهرهای بزرگ ما عنان اختیار از دست دهد. چنان که آقای پوتر می گوید، مسلماً بازتولید کارگران زمان می برد اما با داشتن ماشین چینی ها و پول همیشه می توانیم مردان ماهر، سخت کوش و ساعی بی را بیابیم که از آنها بیش از آنچه ما نیاز داریم استادکار پدید می آید. آقای پوتر از تجدید حیات این صنعت "طی یک، دو یا سه سال" سخن می گوید و از ما می خواهد که "مهاجرت نیروی کار را تشویق" نکنیم یا اجازه ندهیم! می گوید بسیار طبیعی است که کارگران مایل به مهاجرت باشند اما فکر می کند که برخلاف این تمایل کشور موزون است این نیم میلیون کارگر با ۷۰۰,۰۰۰ نفر از وابستگان آنها را در مناطق پنبه ریزی زندانی کند؛ و به عنوان پیامد طبیعی آن، مسلماً باید این فکر را هم کرده باشد که کشور موزون است نارضایتی آنان را به زور خاموش و آنها را با صدقه و خیرات تامین کند - با این امید که ممکن است روزی کارفرمایان صنایع پنبه به آنها نیاز داشته باشند... زمان آن فرا رسیده که افکار عمومی با عظمت این جزیره دست به اقداماتی بزند تا "نیروی کار" را از شر کسانی نجات دهد که با آنها همان رفتاری را می کنند که با آهن، زغال و پنبه در پیش می گیرند.^{۱۵}

این مقاله چیزی بیش از یک **بذله گویی** (jeu d'esprit) نبود. «افکار عمومی با عظمت» در واقعیت طرفدار افکار آقای پوتر است که کارگران کارخانه را متعلقات منقول کارخانه ها تلقی می کند. از مهاجرت آنان جلوگیری کردند.^{۱۶} کارگران را در آن «کارگاه های اخلاقی» مناطق پنبه ریزی حبس کردند و آنان همچون گذشته «زور و قوت کارفرمایان صنایع پنبه ای لانکشایر» هستند.

بنابراین، تولید سرمایه داری در جریان فرایند خویش جدایی نیروی کار و شرایط کار را بازتولید می کند. از این رهگذر شرایط استثمار کارگر را بازتولید می کند و استمرار می بخشد. کارگر را بی وقفه مجبور می کند نیروی کارش را برای زنده ماندن بفروشد و

۱۵. تایمز، ۲۴ مارس ۱۸۶۳.

۱۶. پارلمان یک پنی هم برای کمک به مهاجرت تصویب نکرد بلکه فقط قانونی وضع کرد که طبق آن به شهرداری ها قدرت داده شد تا کارگران را بین مرگ و زندگی نگهداری کنند، یعنی بدون پرداخت مزد متعارف آنان را استثمار کنند. از سوی دیگر، هنگامی که سه سال بعد طاعون گاوی شیوع یافت، پارلمان با شتاب حتی رسوم متعارف پارلمانی خود را نقض کرد و بی درنگ برای دفع ضرر از زمین دارهای میلیونر میلیون ها پوند بودجه تصویب کرد، در حالی که مزرعه دارهای همین زمین دارها به هر حال با بالا بردن قیمت گوشت، بدون کوچکترین خسارتی از این بحران بیرون آمدند. عربده های حیوانی مالکان زمین به هنگام افتتاح پارلمان در سال ۱۸۶۶ ثابت کرد که لازم نیست انسان هندو باشد تا ماده گاو سابالا را بپرستد و نیازی نیست ژوپیتر باشد تا به گاو نر تبدیل شود.

سرمایه‌دار را پیوسته قادر می‌سازد تا برای ثروتمند ساختن خویش نیروی کار را بخرد.^{۱۷} دیگر تصادف محض نیست که سرمایه‌دار و کارگر با یکدیگر به‌عنوان خریدار و فروشنده در بازار کار روبرو می‌شوند. تنگنای خود این فرایند آن است که همواره یکی را به‌عنوان فروشنده‌ی نیروی کار خود به بازار پرتاب و محصول‌اش را به وسیله‌ای تبدیل می‌کند که به کمک آن انسان دیگری بتواند او را بخرد. در واقعیت، کارگر پیش از آن‌که خود را به سرمایه‌دار بفروشد، به سرمایه‌دار تعلق دارد. تبعیت اقتصادی^{۱۸} او با بازفروش ادواری خود، با تغییرات اربابان مزده‌اش و با نوسان‌های قیمت بازار کار هم‌زمان تضمین و پنهان می‌شود.^{۱۹}

بنابراین، اگر فرایند تولید سرمایه‌داری در به‌هم‌پیوستگی خود، یعنی فرایند بازتولید، بررسی شود، نه فقط کالا، نه فقط ارزش اضافی بلکه همچنین خود مناسبات سرمایه‌ای را تولید و بازتولید می‌کند: از یک سو سرمایه‌دار و از سوی دیگر کارگر مزدبگیر.^{۲۰}

۱۷. «کارگر وسایل معاش می‌خواست تا زندگی کند؛ ارباب کار می‌خواست تا سود ببرد» (سیسموندی، اثر پیش‌گفته، ص. ۹۱).

۱۸. شکل خام روستایی این شکل از بندگی در کنت‌نشین دورهام وجود دارد. این یکی از کنت‌نشین‌های نادری است که شرایط آن برای مزرعه‌دار حق مالکیت بی‌چون و چرای کارگران کشاورزی را به وجود نیاورده است. صنعت معدن به کارگران اجازه‌ی انتخاب می‌دهد. بنابراین، در اینجا برخلاف قاعده‌ی معمول، مزرعه‌دار فقط زمین‌هایی را اجاره می‌کند که دارای کلبه‌های روستایی برای کارگران باشند. اجاره‌ی این کلبه‌ها بخشی از مزد را تشکیل می‌دهد. این کلبه‌ها را «خانه‌های هیندها {کارگران کشاورزی}» می‌نامند. این کلبه‌ها را به ازای انجام برخی تکالیف فئودالی تحت قراردادی که «بندگی» نام دارد به کارگران اجاره می‌دهند. مثلاً این قرارداد کارگر را متعهد می‌کند که طی مدتی که خود در جای دیگری کار می‌کند، فرد دیگری، مثلاً دخترش یا غیره، را به جای خود گذارد. خود کارگر «بنده» نامیده می‌شود. این مناسبات از زاویه‌ی کاملاً جدیدی همچنین نشان می‌دهد که چگونه مصرف فردی کارگر، مصرفی است به نمایندگی از سوی سرمایه، یا به عبارت دیگر مصرفی مولد است: «شایان توجه است که مدفوع هینده یا بنده از جمله عواید ارباب حساب‌گر اوست... مزرعه‌دار در تمامی آن حوالی هیچ دستشویی را جز آن‌چه مال خود اوست اجازه نمی‌دهد و حاضر است اینجا و آنجا به باغچه‌ای کود بدهد اما در این مورد از هیچ قسمتی از حق اربابی خود نمی‌گذرد» (بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۴، ص ۱۸۸).

۱۹. به یاد داریم که در مورد کار کودکان و غیره، حتی این تشریفات فروش اختیاری نیز ناپدید می‌شود.

۲۰. «پیش‌فرض سرمایه وجود کار مزدبگیری است؛ پیش‌فرض کار مزدبگیری وجود سرمایه است. این دو متقابلاً شرط وجودی یکدیگرند و متقابلاً یکدیگر را به وجود می‌آورند. آیا کارگر در کارخانه‌ی پنبه‌بافی صرفاً پارچه‌ی پنبه‌ای تولید می‌کند؟ خیر، او سرمایه نیز تولید می‌کند. وی ارزش‌هایی را تولید می‌کند که برای تسلط بر کار او از نوبه کار گرفته می‌شوند و به وسیله‌ی آن‌ها ارزش‌های جدیدی ایجاد می‌شوند» (کارل مارکس، کار مزدبگیری و سرمایه، در نویه راینیشه تسایتونگ، شماره ۲۶۶، ۷ آوریل ۱۸۴۹). مقالاتی که تحت این عنوان در نویه راینیشه تسایتونگ انتشار یافت، قسمت‌هایی از سخنرانی‌های من است که در این زمینه در سال ۱۸۴۷ در اتحادیه‌ی کارگران آلمانی* در بروکسل ایراد کردم. انتشار آن‌ها با انقلاب فوریه قطع شد.

* اتحادیه‌ی کارگران آلمانی (Deutscher Arbeiter Verein) در اوت سال ۱۸۴۷ توسط مارکس و انگلس در بروکسل با هدف آموزش اصول کمونیسم به کارگران آلمانی مقیم آن شهر تأسیس شد. در فوریه‌ی سال ۱۸۴۸، مقامات بلژیکی با دستگیری بیشتر اعضای رهبری این اتحادیه آن را منحل کردند - م. ا.

فصل بیست و دوم

دگرگونی ارزش اضافی به سرمایه

۱. فرایند تولید سرمایه داری در مقیاسی گسترش یابنده. دگرگونی

قانون‌های مالکیت تولیدکالایی به قانون‌های مالکیت سرمایه داری

پیش تر به این موضوع پرداختیم که چگونه ارزش اضافی از سرمایه پدید می آید؛ اکنون باید ببینیم که سرمایه چگونه از ارزش اضافی پدید می آید. [به کار بردن ارزش اضافی به عنوان

سرمایه یا بازتبدیل ارزش اضافی به سرمایه را انباشت سرمایه می نامند.]^{۲۱}

ابتدا از دیدگاه از سرمایه دار منفرد به این فرایند می پردازیم. فرض می کنیم که ریسنده‌ای سرمایه‌ای به مبلغ ۱۰,۰۰۰ پوند پرداخت می کند که از آن چهار پنجم [۸,۰۰۰ پوند - م.ا] را صرف خرید پنبه، ماشین آلات و غیره می کند و یک پنجم [۲,۰۰۰ پوند - م.ا] را صرف مزد فرض می کنیم که او سالانه ۲۴۰,۰۰۰ پوند نخ تولید کند و ارزش این نخ ۱۲,۰۰۰ پوند باشد. اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد باشد، ارزش اضافی در محصول اضافی یا محصول خالصی برابر با ۴۰,۰۰۰ پوند گنجانده شده که یک ششم محصول ناخالص است و دارای ارزشی برابر با ۲,۰۰۰ پوند است که با فروش آن تحقق می یابد. مبلغ ۲,۰۰۰ پوند، مبلغی به ارزش ۲,۰۰۰ پوند است. با دیدن یا بوکردن آن نمی توان فهمید که این مبلغ پول ارزش اضافی است. سرشت یک ارزش به عنوان ارزش اضافی نشان می دهد که چگونه به دست صاحبش رسیده است، اما این امر به هیچ وجه در ماهیت ارزش یا پول تغییری نمی دهد.

برای این که این مبلغ ۲,۰۰۰ پوندی، که تازه افزوده شده، را به سرمایه تبدیل کنیم، ریسنده، در صورتی که تمامی شرایط مانند گذشته باشد، چهار پنجم از آن را [۱,۶۰۰ پوند - م.ا] برای خرید پنبه و غیره و یک پنجم [۴۰۰ پوند - م.ا] را برای خرید کارگران اضافی

۱. اگر ارزش اضافی به جای صرف شدن همانند سرمایه پرداخت و به کار گرفته شود، سرمایه‌ای جدیدی شکل گرفته و به سرمایه‌ای قبلی افزوده می شود. بنابراین، با سرمایه کردن ارزش اضافی انباشت رخ می دهد.

۲۱. «انباشت سرمایه: به کار بردن قسمتی از درآمد به عنوان سرمایه» (مالتوس، تعاریف و ...، ویراست کازنو، ص ۱۱).

«تبدیل درآمد به سرمایه» (مالتوس، اصول اقتصاد سیاسی، چاپ دوم، لندن، ۱۸۳۶، ص ۳۲).

اختصاص می‌دهد. این کارگران در بازار و سائل معاشی را می‌بایند که ارزش آن را ریسند و پرداخت کرده است. سرمایه‌ی جدید ۲۰۰۰ پوندی در کارخانه‌ی ریسندگی به کار می‌افتد و به نوبه‌ی خود ارزش اضافی ۴۰۰ پوندی ایجاد می‌کند.

ارزش سرمایه‌ای که در اصل پرداخت شده بود به شکل پول بود. برعکس، ارزش اضافی از همان ابتدا چون ارزش بخش معینی از محصول ناخالص وجود دارد. اگر این محصول ناخالص به فروش برود و به پول تبدیل شود، ارزش سرمایه شکل اولیه‌ی خود را کسب می‌کند. از این لحظه به بعد، ارزش سرمایه و ارزش اضافی هر دو مبلغی پول‌اند و باز تبدیل مجدد آن به سرمایه دقیقاً به همین شیوه انجام می‌شود. سرمایه‌دار هم این و هم آن را برای خرید کالاهایی صرف می‌کند که او را در موقعیتی قرار دهد که بتواند ساختن محصولات خود را از نو، اما این بار در مقیاس گسترده‌تری، آغاز کند. اما او برای خرید این کالاها باید آن‌ها را در بازار بیابد.

نخ‌های او فقط به این جهت در گردش قرار می‌گیرند چون محصول سالانه‌ی خود را به بازار می‌آورد، همان طور که سایر سرمایه‌دارها نیز همین عمل را با کالاهای خود انجام می‌دهند. اما این کالاها پیش از وارد شدن به بازار، بخشی از دست‌مایه‌ی تولید سالانه بودند، یعنی بخشی از کل توده‌ی اشیای گوناگونی که کل سرمایه‌های انفرادی یا کل سرمایه‌ی اجتماعی سالانه به آن تبدیل می‌شوند، و هر سرمایه‌دار منفرد جزء صحیحی از آن را در اختیار دارد. تمام معاملات که در بازار انجام می‌شوند، فقط جابه‌جایی و انتقال اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این محصول سالانه از دستی به دست دیگر است. آن‌ها نه می‌توانند کل تولید سالانه را افزایش دهند و نه می‌توانند ماهیت اشیایی را که تولید شده‌اند تغییر دهند. از این رو، استفاده‌ای که از کل محصول سالانه می‌تواند برده شود، یکسره به ترکیب خاص آن بستگی دارد و به هیچ وجه به گردش آن ارتباطی ندارد.

تولید سالانه باید در وهله‌ی نخست تمام اشیایی (ارزش‌های مصرفی) را فراهم آورد که برای جایگزین کردن اجزای مادی تشکیل‌دهنده‌ی سرمایه که طی یک سال مصرف شده‌اند، ضروری است. پس از کسر این بخش، آنچه باقی می‌ماند محصول خالص یا محصول اضافی است که ارزش اضافی را در بر گرفته است. و این محصول اضافی از چه چیزی تشکیل شده است؟ آیا فقط از چیزهایی تشکیل می‌شوند که قصد برآورده کردن نیازها و دل‌خواست‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار را دارند، و بنابراین در دست‌مایه‌ی مصرف سرمایه‌دارها وارد می‌شوند؟ اگر چنین می‌بود فنان ارزش اضافی تا ته آن سرکشیده می‌شد و چیزی جز بازتولید ساده رخ نمی‌داد.

انباشت مستلزم تبدیل بخشی از محصول اضافی به سرمایه است. اما جز به مدد معجزه نمی‌توان هیچ چیز را به سرمایه تبدیل کرد مگر اجناسی که در فرایند کار مورد استفاده قرار

می‌گیرند، یعنی وسائل تولید و اشیایی که از رهگذر آنها کارگر می‌تواند خود را حفظ کند، یعنی وسائل معاش. در نتیجه، علاوه بر کمیتی از این وسائل که برای جایگزین کردن سرمایه‌ی پرداخت شده لازم است، بخشی از کار اضافی سالانه باید در تولید وسائل تولید و وسائل معاش اضافی به کار برده شود. به یک کلام، ارزش اضافی فقط به این دلیل به سرمایه تبدیل می‌شود، چون محصول اضافی که ارزش آن همانا ارزش اضافی است، اجزای تشکیل دهنده‌ی مادی کمیت جدیدی از سرمایه را دربرمی‌گیرد.^{۲۱}

اکنون برای این که این اجزای تشکیل دهنده عملاً کارکردی چون سرمایه داشته باشند، طبقه‌ی سرمایه‌دار نیاز به کار اضافی دارد. اگر استثمار کارگرانی که پیش از این استخدام بوده‌اند افزایش نیابد - چه از لحاظ گسترش مدت و چه از لحاظ شدت - باید نیروهای کار جدیدی استخدام شوند. ساز و کار تولید سرمایه‌داری با بازتولید طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه‌ی وابسته به مزد، که مزد عادی اش نه تنها برای حفظ خود بلکه برای افزایش تعداد آن کافی است، پیشاپیش چاره‌ی این امر را در اختیار دارد. تمام آن چه سرمایه باید انجام دهد این است که این نیروی کار اضافی را که طبقه‌ی کارگر در شکل نیروهای کار سالانه از سنین متفاوت تأمین می‌کند، با وسائل اضافی تولید که پیش‌تر در محصول سالانه گنجانده شده، در هم بیامیزد و به این طریق دگرگونی ارزش اضافی به سرمایه را به انجام رساند. اگر به طور مشخص موضوع را بررسی کنیم، انباشت در بازتولید سرمایه در مقیاسی گسترش‌یافته می‌تواند تعیین شود. چرخه‌ی بازتولید ساده شکل خود را تغییر می‌دهد و، به بیان سیستمونندی، به یک مارپیچ دگرگون می‌شود.^{۲۲}

اکنون به مثال خود باز می‌گردیم. این یک داستان قدیمی است: ابراهیم اسحاق را به وجود آورد، اسحاق یعقوب را به وجود آورد و غیره و غیره. سرمایه‌ی اولیه‌ی ۱۰,۰۰۰ پوندی ارزش اضافی ۲,۰۰۰ پوندی را به وجود می‌آورد که به سرمایه تبدیل می‌شود. این سرمایه‌ی جدید ۲,۰۰۰ پوندی ارزش اضافی ۴۰۰ پوندی را به وجود می‌آورد که این نیز به سرمایه تبدیل می‌شود و بنابراین، به دومین سرمایه‌ی اضافی دگرگون می‌شود که به نوبه‌ی خود ارزش اضافی تازه‌ای برابر با ۸۰ پوند تولید می‌کند. و این فرایند به همین شیوه ادامه می‌یابد.

۲۱ الف. در اینجا از تجارت صادراتی که به واسطه‌ی آن کشوری می‌تواند اجناس تجملی را با به وسائل تولید یا به وسیله‌ی معاش و یا برعکس تبدیل کند، صرف نظر کرده‌ایم. برای این که موضوع مورد بحث را در خلوص خود، رها از تمامی اوضاع و احوال فرعی و آشفته‌کننده، بررسی کنیم، باید کل جهان بازرگانی را چون یک کشور در نظر بگیریم و فرض کنیم که تولید سرمایه‌داری در همه جا استقرار یافته و بر تمام رشته‌های صنعت مسلط شده است.

۲۱ ب. تحلیل سیستمونندی درباره‌ی انباشت دچار این خطای بزرگ است که وی خیلی ساده به فرمول تبدیل درآمد به سرمایه* بسنده کرده است، بدون آن که بکوشد درباره‌ی شرایط مادی این عمل تحقیق کند.

* سیستمونندی، اصول جدید اقتصاد سیاسی، جلد اول، پاریس، ۱۸۱۹، ص ۱۱۹-۱۲۰.

ما در اینجا آن قسمت از ارزش اضافی را که سرمایه‌دار مصرف می‌کند کنار می‌گذاریم. همچنین در حال حاضر به این موضوع علاقه‌مند نیستیم که آیا این سرمایه‌های اضافی به سرمایه‌ی اولیه پیوسته یا از آن جدا شده است، به نحوی که می‌تواند مستقلاً بر ارزش خود بیفزاید. همچنین به این موضوع توجه نمی‌کنیم که آیا سرمایه‌داری که از آن‌ها استفاده می‌کند همان کسی است که آن را در ابتدا انباشت کرده یا آن را به دیگری داده است. تمام چیزی که باید به یاد داشته باشیم این است: در کنار سرمایه‌ای که به تازگی تشکیل می‌شود، سرمایه‌ی اولیه همچنان به بازتولید خود ادامه می‌دهد و ارزش اضافی می‌آفریند و این امر برای تمامی سرمایه‌ی انباشت‌شده نسبت به سرمایه‌ی اضافی که از آن پدید آمده صادق است.

سرمایه‌ی اولیه‌ای با ۱۰,۰۰۰ پوند تشکیل شده است. صاحب آن این مبلغ را از کجا آورده است؟ پاسخ سخنگویان اقتصاد سیاسی به اتفاق این است: «از کار خویش و از کار اجداد خویش»^{۳۶} و در واقع، پاسخ آن‌ها یگانه فرضیه‌ای است که با قانون‌های تولید کالایی سازگار است.

اما در مورد سرمایه‌ی اضافی ۲۰۰۰ پوندی مطلب به گونه‌ی دیگری است. ما کاملاً از پیدایش آن مطلع هستیم. ارزش اضافی تبدیل شده به سرمایه است. یک ذره از ارزش آن نیست که ناشی از کار غیر پرداخت‌نشده نباشد. وسایل تولید که با آن نیروی کار اضافی در هم می‌آمیزد، و نیز وسایل معاشی که به مدد آن کارگران حفظ و نگهداری می‌شوند، چیزی جز اجزای تشکیل‌دهنده‌ی محصول اضافی نیستند، اجزای خراج سالانه‌ای که توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار از طبقه‌ی کارگر بیرون کشیده می‌شود. حتی اگر طبقه‌ی سرمایه‌دار بخشی از این خراج را به خرید نیروی کار اضافی اختصاص دهد - آن هم به بهای کامل چنان‌که هم‌ارز به ازای هم ارز مبادله می‌شود - تازه همان عمل دیرینه‌ی فاتحانی را انجام می‌دهد که کالاها را از ملل فتح‌شده با پول دزدیده شده از آن‌ها می‌خرند.

اگر سرمایه‌ی اضافی تولیدکننده‌ی خاص خود را به کار بگمارد، این تولیدکننده نه تنها باید همچنان به ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اصلی ادامه دهد بلکه باید ثمرات کار سابق خود را با کاری بیشتر از آنچه خرج آن شده بخرد. اگر این را معامله‌ای بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کار تلقی کنیم آنگاه در این موضوع تغییری داده نمی‌شود که کارگران اضافی به مدد کار پرداخت‌نشده‌ی کارگرانی که پیش‌تر استخدام بودند، استخدام شده‌اند. سرمایه‌دار حتی ممکن است سرمایه‌ی اضافی را به ماشین‌آلات تبدیل کند که خود تولیدکنندگان آن سرمایه را از کار بیرون می‌اندازد و دو یا سه کودک را جایگزین او می‌کند. در کلیه‌ی موارد، طبقه‌ی کارگر با کار اضافی امسال سرمایه‌ای را ایجاد می‌کند که برای استخدام کار اضافی در سال

بعد در نظر گرفته شده است.^{۲۲} و این آن چیزی است که ایجاد سرمایه به وسیله خود سرمایه نامیده می‌شود.

پیش‌انگاشت انباشت نخستین سرمایه‌ی اضافی ۲۰۰۰ پوندی، یک ارزش ۱۰,۰۰۰ پوندی است که توسط سرمایه‌دار پرداخت شده و به حکم «کار بدوی» خویش به او تعلق دارد. برعکس، دومین سرمایه‌ی اضافی ۴۰۰ پوندی، فقط انباشت اولیه‌ی ۲۰۰۰ پوندی را پیش‌انگاشت قرار می‌دهد که از آن ۴۰۰ پوند ارزش اضافی به سرمایه بدل شده است. از این پس، تنها شرط برای تصاحب کار زنده‌ی پرداخت‌نشده در مقیاسی گسترش‌یافته، مالکیت کار پرداخت‌نشده‌ی پیشین است. هر چه سرمایه‌دار بیشتر انباشت کرده باشد، بیشتر می‌تواند انباشت کند.^{۲۳}

ارزش اضافی که سرمایه‌ی اضافی شماره‌ی یک را به وجود می‌آورد نتیجه‌ی خرید نیروی کار با بخشی از سرمایه‌ی اولیه است، خریدی که با قانون‌های مبادله‌ی کالایی مطابقت دارد و از دیدگاه حقوقی فقط مستلزم آن است که کارگر آزادانه اختیار صرف‌کردن نیروی خویش را داشته باشد و صاحب پول یا دارنده‌ی کالا آزادانه اختیار صرف‌کردن ارزش‌هایی را داشته باشد که متعلق به اوست؛ به همین ترتیب، سرمایه‌ی شماره ۲ فقط نتیجه‌ی سرمایه‌ی شماره یک است و بنابراین، پیامد مناسباتی است که در بالا توصیف شد؛ از اینرو هر کدام از این معاملات منفرد همچنان با قانون‌های مبادله کالایی منطبق هستند، به این ترتیب که سرمایه‌دار همیشه نیروی کار را می‌خرد و کارگر همیشه آن را به ارزشی می‌فروشد که فرض می‌کنیم ارزش واقعی آن است. از این‌جا کاملاً روشن است که قانون‌های تصاحب یا قانون مالکیت خصوصی که بر تولید و گردش کالاها استوار است، از طریق دیالکتیک درونی و اجتناب‌ناپذیر خویش به ضد مستقیم خود بدل می‌شوند. مبادله‌ی هم‌ارزها که هم‌چون عملیات اصلی ظاهر می‌شود، به قدری چرخانده می‌شود که دیگر فقط ظاهری از مبادله از آن باقی می‌ماند: اولاً، بخشی از سرمایه‌ی مبادله‌شده با نیروی کار چیزی جز بخشی از محصول کار غیر نیست که بدون هم‌ارز تصاحب شده است؛ ثانیاً، تولیدکننده‌ی آن، یعنی کارگر، نه تنها باید جایگزین این سرمایه شود بلکه باید با افزودن مازاد جدیدی به آن جایگزین شود. بنابراین، رابطه‌ی مبادله بین سرمایه‌دار و کارگر دیگر فقط ظاهری است که به فرایند گردش تعلق دارد، شکلی بی‌پیرایه که با محتوی خود بیگانه است و تنها آن را در هاله‌ای از ابهام می‌پیچاند. شکل همانا خرید و فروش دائمی نیروی کار است؛ محتوی همانا این واقعیت است که سرمایه‌دار همیشه بخشی از کار غیر را که پیش‌تر شیئیت یافته و آن را بی‌وقفه بدون هم‌ارز تصاحب می‌کند، به کمیّت بزرگ‌تری از کار زنده‌ی

۲. به بیان دیگر: هر چه سرمایه در گذشته کار غیر پرداخت‌نشده را بیشتر تصاحب کرده باشد، در زمان حال بیشتر می‌تواند آن را به خود اختصاص دهد. مبادله‌ی هم‌ارزها، ثمرات کار مبادله‌کنندگان، در اینجا فقط چون ظاهری فریبنده به نظر می‌رسد.

۲۲. کار سرمایه می‌آفریند، پیش از آن‌که سرمایه کار را استخدام کند (ی. ج. ویک فیلد، انگلستان و آمریکا، لندن، ۱۸۳۳،

غیر تبدیل می‌کند. در اصل به نظر ما می‌رسید که حق مالکیت بر پایه‌ی کار شخصی استوار است. دست کم چنین فرضی ضروری می‌رسید، زیرا تنها مالکان کالاهایی با حقوق برابر در مقابل هم قرار گرفته بودند و تنها وسیله‌ی تصاحب کالاهای غیر، واگذار کردن کالاهای خود بود، کالاهایی که با این همه فقط می‌توانست توسط کار تولید شود. اما اکنون مالکیت از جانب سرمایه‌دار به حق تصاحب کار پرداخت نشده‌ی غیر یا محصول آن کار، و از جانب کارگر به عدم امکان تصاحب محصول خود بدل می‌شود. بدین سان، جدایی بین مالکیت و کار به پیامد ضروری قانونی تبدیل می‌شود که ظاهراً از همسانی آن‌ها سرچشمه گرفته بود.^{۲۳}

اگر قدر هم که شیوه‌ی تصاحب سرمایه‌داری با قانون‌های اولیه‌ی تولید کالایی متباین به نظر می‌رسد، به هیچ وجه نه از نقض این قانون‌ها بلکه برعکس از کاربرد آن‌ها نتیجه می‌شود. بررسی مجدد و کوتاه این مراحل پیاپی حرکت که نقطه‌ی اوج آن انباشت سرمایه‌داری است، این مسئله را بار دیگر روشن تر می‌کند.

ابتدا دیدیم که دگرگونی اولیه‌ی مبلغی ارزش به سرمایه در تطابق کامل با قانون‌های مبادله است. یکی از طرفین قرارداد نیروی کار خود را می‌فروشد و طرف دیگر آن را می‌خرد. طرف اول ارزش کالای خود را دریافت می‌کند که ارزش مصرفی آن کار - از این طریق به نفر دوم واگذار می‌شود. سپس نفر دوم و سائل تولید را که پیش تر از آن او بوده، به مددکاری که به همین سان به او تعلق دارد، به محصول جدیدی دگرگون می‌کند که باز از لحاظ حقوقی از آن اوست.

ارزش این محصول شامل اولاً ارزش وسائل تولید مصرف شده است. کار مفید نمی‌تواند بدون انتقال این ارزش به محصول جدید این وسائل تولید را مصرف کند؛ اما نیروی کار برای این که قابل فروش باشد باید بتواند کار مفید را در شاخه‌ای از صنعت که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد فراهم کند.

علاوه بر این، ارزش این محصول جدید شامل هم‌ارز ارزش نیروی کار و یک ارزش اضافی است. زیرا ارزش نیروی کاری که برای مدت معینی از زمان مثلاً یک روز، یک هفته و غیره فروخته می‌شود، کمتر از ارزشی است که مصرف این نیرو در همین زمان ایجاد می‌کند. اما کارگر ارزش مبادله‌ای نیروی کارش را دریافت کرده است و به این طریق از ارزش مصرفی‌اش جدا می‌شود - و این در هر مورد خرید و فروش رخ می‌دهد.

۲۳. مالکیت سرمایه‌دار بر محصول کار غیر «پیامد روشن قانون تصاحب است که اصل بنیادی آن برعکس عبارت بود از حق مالکیت انحصاری هر کارگر بر محصول کار خودش» (شربولیه، ثروت یا فقر، پاریس، ۱۸۴۱، ص ۵۸. با این همه، در اثر فوق این وارونگی دیالکتیکی به درستی بسط داده نشده است).

این واقعیت که این کالای خاص، یعنی نیروی کار، دارای ارزش مصرفی یگانه‌ای برای تأمین کار است، و بنابراین ارزش می‌آفریند، نمی‌تواند بر قانون عام تولید کالایی تأثیر بگذارد. بنابراین، اگر همان مقدار ارزشی که برای مزدها پرداخت شده بار دیگر در محصول یافت نمی‌شود بلکه با یک ارزش اضافی افزایش یافته روبرو هستیم، به این دلیل نیست که سر فروشنده کلاه رفته زیرا وی به واقع ارزش کالایش را دریافت کرده؛ علت این امر صرفاً مصرف این کالا توسط خریدار است.

قانون مبادله فقط مستلزم برابری بین ارزش‌های مبادله‌ای کالاهایی است که با یکدیگر داد و ستد می‌شوند. در حقیقت، از همان ابتدا این قانون تفاوتی را بین ارزش‌های مصرفی آن‌ها پیش‌انگاشت قرار می‌دهد و مطلقاً کاری به مصرف آن‌ها ندارد، که تازه پس از عقد و اجرای قرارداد آغاز می‌شود.

به این ترتیب، دگرگونی اولیه‌ی پول به سرمایه به دقیق‌ترین وجه با قانون‌های اقتصادی تولید کالایی و حق مالکیت که از آن‌ها مشتق شده انطباق دارد. با این همه، نتایج آن عبارت است از:

۱. محصول از آن سرمایه‌دار است و نه از آن کارگر؛
۲. ارزش این محصول، صرف‌نظر از ارزش سرمایه‌ی پرداخت شده، شامل ارزش اضافی است که کارگر برای آن کار مصرف کرده ولی برای سرمایه‌دار هزینه‌ای در بر نداشته، و با این همه به دارایی مشروع سرمایه‌دار تبدیل می‌شود؛
۳. کارگر نیروی کارش را حفظ کرده و می‌تواند با یافتن خریدار دیگری آن را از نو بفروشد.

باز تولید ساده تنها تکرار ادواری همین عملیات اولیه است؛ هر بار پول به سرمایه تبدیل و باز تبدیل می‌شود. بنابراین، این قانون نقض نمی‌شود بلکه برعکس این امکان را کسب می‌کند که پیوسته عمل کند.

«چندین عمل پی در پی مبادله فقط موجب می‌شوند که آخرین عمل نماینده‌ی نخستین عمل باشد» (سیسموندی، اثر پیش‌گفته، جلد ۱، ص ۷۰).

با این همه دیدیم که باز تولید ساده برای آن‌که خصلت کاملاً تغییر یافته‌ای به این عمل نخست بدهد کافی است، و این تا جایی است که این عمل به منزله‌ی فرایندی منفرد درک شود.

«در میان آن‌هایی که درآمد ملی را میان خود تقسیم می‌کنند، یک طرف» (کارگران) «هر ساله حق تازه‌ای از این سهم را با کار تازه‌ی خود کسب می‌کند؛ دیگری» (سرمایه‌دارها) «با کار اولیه‌ی خود، پیش از این از حقی دائمی نسبت به سهم خود

برخوردار شده است.» (سیسموندی، اثر پیش گفته، صص ۱۱۰، ۱۱۱).

در حقیقت این واقعیتی است کاملاً معلوم که قلمرو کار تنها قلمرویی نیست که در آن حق نخست‌زادگی معجزه می‌کند.

همچنین اگر باز تولید در مقیاسی گسترش یابنده توسط انباشت جایگزین باز تولید ساده شود، تغییری حاصل نمی‌شود. در مورد پیشین، سرمایه‌دار کل ارزش اضافی را با ولخرجی هدر می‌دهد، در مورد اخیر تقوای بورژوازی خود را با مصرف بخشی از آن و تبدیل بقیه به سرمایه نشان می‌دهد.

ارزش اضافی دارایی اوست و هرگز به غیر تعلق نداشته است. اگر وی آن را در راه تولید پرداخت کند، دقیقاً مانند نخستین باری که وارد بازار شده بود، از دست‌مایه‌ی او فراهم شده است. این امر که دست‌مایه از کار پرداخت‌نشده‌ی کارگران فراهم شده، مطلقاً تغییری در موضوع نمی‌دهد. اگر کارگر B با ارزش اضافی تولیدشده توسط کارگر A به کار گمارده شود، آنگاه اولاً کارگر A آن ارزش اضافی را بدون این که حتی یک پنی از قیمت عادلانه‌ی کالا پیش کاسته شده باشد تولید کرده؛ ثانیاً این معامله هیچ ربطی به کارگر B ندارد. آنچه کارگر B ادعا می‌کند و حق دارد هم ادعا کند، این است که سرمایه‌دار باید به او ارزش نیروی کارش را بپردازد:

«هر دو سود برده‌اند: کارگر به این دلیل که ثمره‌ی کارش پرداخت شده است» (باید می‌گفت: از کار پرداخت‌نشده‌ی کار کارگران دیگر) «پیش از این که کار را انجام دهد» (باید می‌گفت: پیش از آن که کار خودش ثمره‌ای بدهد)؛ «کارفرما به این دلیل که کار این کارگر ارزشی بیش از مزدش دارد» (باید می‌گفت: ارزشی بیشتر از ارزش مزدش تولید کرده است) (سیسموندی، همان منبع، ص ۱۳۵).

یقیناً اگر تولید سرمایه‌داری را در جریان بی‌وقفه‌ی تجدیدحیات آن در نظر بگیریم و به جای سرمایه‌دار منفرد و کارگر منفرد آن‌ها را در تمامیت خود ببینیم، یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر در مقابل هم قرار گیرند، موضوع کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد. اما به این ترتیب باید معیاری را به کار ببریم که برای تولید کالایی کاملاً بیگانه است.

در تولید کالایی تنها فروشنده و خریداری که مستقل از یکدیگرند در برابر هم قرار می‌گیرند. مناسبات متقابل آن‌ها در سررسید مدت قراردادی که میان آن‌ها منعقد شده به پایان می‌رسد. اگر معامله تکرار شود، در نتیجه قرارداد جدیدی بسته می‌شود که ارتباطی با قرارداد قبلی ندارد و تنها برحسب تصادف است که بار دیگر همان فروشنده در مقابل همان خریدار قرار می‌گیرد.

بنابراین، اگر بخواهیم تولید کالایی، یا یکی از فرایندهای وابسته به آن را بنا به قانونهای اقتصادی آن مورد قضاوت قرار دهیم، باید هر عمل مبادله را به خودی خود و جدا از هر پیوند با عمل مبادله‌ای پیش از آن و پس از آن مورد بررسی قرار دهیم. و چون خرید و فروش‌ها تنها بین افراد خاصی انجام می‌شود، جایز نیست در اینجا در جستجوی مناسبات بین کل طبقات اجتماعی باشیم.

بنابراین، هر قدر هم رشته‌ی بازتولیدهای ادواری و انباشت‌های پیشینی که سرمایه‌ی دست‌اندرکار امروزی سپری کرده طولانی باشد، این سرمایه همواره بکارت اولیه‌ی خود را حفظ می‌کند. مادامی که قانونهای مبادله در هر عمل مبادله - که به صورت منفرد در نظر گرفته می‌شود - رعایت می‌شود، شیوه‌ی تصاحب می‌تواند به طور کامل زیر و رو شود بدون این که به هیچ وجه تاثیری بر حق مالکیتی گذارد که منطبق با تولید کالایی است. این حق هم در ابتدا که محصول به تولیدکننده‌ی آن تعلق دارد و هم‌ارز را با هم‌ارز مبادله می‌کند و می‌تواند خود را با کار خویش ثروتمند کند معتبر بود، و هم در دوره‌ی سرمایه‌داری که ثروت اجتماعی به نسبت هر دم فزاینده‌ای به مالکیت کسانی تبدیل می‌شود که در موقعیتی هستند که کار پرداخته‌نشده‌ی دیگران را بی‌وقفه از آن خود می‌کنند.

این نتیجه از آن لحظه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌شود که خود کارگر نیروی کار خویش را به عنوان کالا آزادانه می‌فروشد. اما از زمانی نیز آغاز می‌شود که تولید کالایی عمومی می‌یابد و به شکل نمونه‌وار تولید تبدیل می‌شود؛ فقط از این زمان به بعد است که هر محصول از ابتدا برای فروش تولید می‌شود و تمامی ثروت تولیدشده قلمرو گردش را طی می‌کند. تنها در جایی که کار مزدگیری پایه‌ی آن است، تولید کالایی خود را بر سراسر جامعه تحمیل می‌کند؛ اما این نیز درست است که فقط در آنجاست که تولید کالایی تمامی توانمندی‌های نهفته‌اش را آشکار می‌سازد. بیان این مطلب که دخالت کار مزدگیری تولید کالایی را قلب می‌کند، مانند آن است که بگوییم تولید کالایی برای قلب‌نشدن نباید تکامل پیدا کند. به همان میزان که تولید کالایی در انطباق با قانونهای درون‌ماننده‌ی خود به تولید سرمایه‌داری بدل می‌شود، قانونهای مالکیت تولید کالایی نیز باید به قانونهای تصاحب سرمایه‌داری بدل شوند.^{۲۴*}

دیدیم که حتی در مورد بازتولید ساده، تمامی سرمایه پرداخت‌شده، [با هر منشاء

۲۴. بنابراین چقدر باید از هوشمندی پرودون حیرت کرد که می‌خواهد با قانونهای جاودانه‌ی تولید کالایی... مالکیت سرمایه‌داری را براندازد!

* انگلس فرازهای داخل آکلاد را، از عبارت «هر قدر هم که شیوه‌ی تصاحب سرمایه‌داری» (ص ۶۲۹ کتاب حاضر) نا عبارت «به قانونهای تصاحب سرمایه‌داری بدل شوند»، به ویراست چهارم بر مبنای فرازی مشابه که مارکس در ترجمه‌ی فرانسوی ۱۸۷۲ سرمایه گنجانده بود، افزوده است. م. ا.

اولیه‌ای^{۲۳}، به سرمایه‌ی انباشته یا ارزش اضافی سرمایه‌شده تبدیل می‌شود. اما به‌طور کلی در جریان تولید، کل سرمایه‌ای که ابتدا پرداخت شده، در مقایسه با سرمایه‌ای که مستقیماً انباشت شده، یعنی ارزش اضافی یا محصول اضافی که از نو به سرمایه تبدیل شده، چه توسط کسی که خود انباشت را انجام داده و چه توسط دیگری، به مقدار بسیار ناچیزی (مقدار بی‌نهایت کوچک (magnitudo evanescens) در مفهوم ریاضی) بدل می‌گردد. همین است که اقتصاد سیاسی سرمایه را به‌طور کلی چون «ثروت انباشته‌ای» (ارزش اضافی دگرگون‌شده یا درآمد) ارائه می‌کند که «از نو در تولید ارزش اضافی به کار گرفته می‌شود»^{۲۵} یا سرمایه‌دار را چون «صاحب محصول اضافی» توصیف می‌کند.^{۲۶} همین برداشت به شکل دیگری در این عبارت بیان می‌شود که تمامی سرمایه‌ی موجود همانا بهره‌ی انباشت‌شده یا سرمایه‌شده است زیرا بهره چیزی جز بخشی از ارزش اضافی نیست»^{۲۷}.

۲. برداشت اشتباه اقتصاد سیاسی

درباره‌ی بازتولید در مقیاسی گسترش‌یافته

پیش از توصیف دقیق‌تر انباشت یا بازتولید ارزش اضافی به سرمایه، باید ابهام ساخته و پرداخته‌ی اقتصاد سیاسی را از میان برداشت.

همان‌طور که کالاهایی که سرمایه‌دار با بخشی از ارزش اضافی برای مصرف خویش می‌خرد، به‌عنوان وسائل تولید یا وسائل ارزش‌افزایی^{۲۸} به کار برده نمی‌شوند، به همین نحو کاری که او برای برآورده ساختن نیازهای طبیعی و اجتماعی خود می‌خرد کار مولد شمرده نمی‌شود. [وی با خرید آن کالاها و آن کار]^{۲۹} به جای تبدیل ارزش اضافی به سرمایه، آن‌ها را برعکس به منزله‌ی درآمد مصرف یا خرج می‌کند. برخلاف طرز فکر [اشرافیت قدیمی، که چنان‌که هگل به درستی می‌گوید «مصرف هر آنچه در دسترس است»]^{۳۰} و از جمله خود را در تجمل داشتن خدمتکاران خصوصی نشان می‌داد، برای اقتصاد بورژوازی این نکته اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت که انباشت سرمایه را به‌عنوان نخستین تکلیف هر شهروند اعلام و به‌نحو خستگی‌ناپذیری موعظه کند: اگر به جای این‌که قسمت مهمی از درآمد را

۲۵. «سرمایه، به‌بیان دیگر، ثروت انباشت‌شده‌ای است که با هدف کسب سود به کار گرفته می‌شود» (مالتوس، اثر پیش‌گفته [ص. ۲۶۲] سرمایه... عبارت از ثروتی است که از پس‌انداز درآمد پدید آمده، و برای کسب سود استفاده می‌شود» (ر. جونز، درس‌گفتارهای اقتصاد سیاسی ملل، هرت‌فورد، ۱۸۵۲، ص. ۱۶).

۲۶. «صاحبان محصول اضافی یا سرمایه» (منشاء و درمان مشکلات ملی. نامه‌ای به لرد جان راسل، لندن، ۱۸۲۱، [ص. ۴]).

۲۷. «سرمایه، با بهره‌ی مرکب برای هر بخش سرمایه‌ی پس‌اندازشده، چنان جذاب است که مدت‌هاست تمام ثروت‌های جهان که درآمد از آن‌ها مشتق می‌شود، به بهره‌ی سرمایه تبدیل شده است» (اکونومیست، لندن، ۱۹ ژوئیه‌ی ۱۸۵۱).

۲۸. هگل، فلسفه‌ی حق، بند ۲۰۳، افزوده - م. ۱

۳. حتی وقتی متحصراً ناشی از کار صاحب آن باشد

۴. افزوده به فر: اکونومیست واقعاً بیش از اندازه میانه‌رو است. با تبعیت از گام‌های دکتر پرایس، می‌توانست با محاسبات دقیق ثابت کند که برای سرمایه‌کردن آن‌چه سرمایه‌شده است، می‌باید سیارات دیگر را به این جهان زمینی ضمیمه کرد

۵. [زیرنویس در متن فرانسه:] به نظر ما می‌رسد که واژه‌ی ارزش‌افزایی به دقیق‌ترین شکلی حرکتی را بیان می‌کند که یک ارزش را به وسیله‌ی تضارب خاص آن بدل می‌کند.

۶. خرید این کالاها و این کار به جای پولدار کردن او را به همان اندازه فقیر می‌کند.

۷. فتودال اشراف‌زاده، که بی‌قرار است تا بیش از آن‌چه دارد با ولع مصرف کند.

برای استخدام کارگران مولدِ اضافی صرف کنیم که بیش از آنچه هزینه دارند حاصل می‌دهند، همه‌ی آن را مصرف کنیم، انباشت ناممکن است. از سوی دیگر، اقتصاد بورژوازی همچنین باید با این پیش‌داوری عامه‌پسند می‌ستیزد که تولید سرمایه‌داری را با احتکار پول اشتباه می‌گرفت^{۲۸} و بنابراین، گمان می‌کردند که ثروت انباشته، ثروتی است که در شکل طبیعی موجود آن از نابودی نجات یافته و بنابراین از مصرف کنار گذاشته شده، یا ثروتی است که از گردش رهایی یافته. کنارگذاشتن پول از گردش دقیقاً متضاد با ارزش‌افزایی آن به عنوان سرمایه است و انباشت کالاها به معنای احتکار فقط یک حماقت محض است.^{۲۸} در واقع، انباشت توده‌ی عظیمی از کالاها یا نتیجه‌ی وجود تنگنایی در گردش است یا ناشی از اضافه‌تولید.^{۲۹} [البته، از یک سو در برداشت عامه این انگاره وجود دارد که کالاها در دست‌مایه‌ی مصرفی ثروتمندان گرد می‌آیند و به تدریج مصرف می‌شوند و از سوی دیگر ذخیره‌سازی می‌شوند، پدیده‌ای که در تمام شیوه‌های تولید مشترک است و ما ضمن تحلیل فرایند گردش کمی به آن می‌پردازیم.]^{۳۰}

بنابراین، اقتصاد کلاسیک کاملاً حق دارد که بر این واقعیت تأکید می‌کند که مصرف محصول اضافی توسط کارگران مولد به جای کارگران نامولد ویژگی شاخص فرایند انباشت است. اما در این جا نیز خطای آن آغاز می‌شود. از زمان آدام اسمیت به بعد مرسوم بوده که انباشت ساده را مصرفِ محصول اضافی توسط کارگران مولد، یا تبدیل ارزش اضافی به سرمایه را تبدیل ارزش اضافی به نیروی کار تلقی می‌کرده‌اند. مثلاً بیینیم ریکاردو چه می‌گوید:

«باید دانست که تمامی محصولات یک کشور مصرف می‌شوند؛ اما بزرگ‌ترین تفاوت قابل‌تصور این است که آیا این محصولات را کسانی مصرف کرده‌اند که ارزش دیگری باز تولید می‌کنند، یا توسط کسانی مصرف شده که ارزش دیگری باز تولید نمی‌کنند. هنگامی که می‌گوییم درآمد پس‌انداز و به سرمایه اضافه خواهد شد، موردنظر ما این است که بخشی از درآمد که به سرمایه افزوده شده،

* زبان زندگی روزمره نیز انباشت سرمایه‌داری را که یک فرایند تولید است با دو پدیده‌ی دیگر اقتصادی مخدوش می‌کند یعنی افزایش اموال که در دست‌مایه‌ی مصرف ثروتمندان یافت می‌شود و رفته رفته تحلیل می‌رود* و تشکیل ذخیره یا ملزومات که امری است مشترک در تمامی شیوه‌های تولید

* در این معناست که نکر از «لجاناس باشکوه و باعظمتی» سخن می‌گوید که «انباشت آن‌ها با گذشت زمان افزایش می‌یابد» و «قانون مالکیت در دست یک طبقه از جامعه گرد آمده است» (نثار، م. نکر، پاریس و لوزان، ۱۷۸۹، جلد ۲، درباره‌ی حکومت مالی فرانسه، ص ۲۹۱)

۲۸. هیچ اقتصاددان سیاسی در روزگار ما نمی‌تواند پس‌انداز را با احتکار اشتباه کند. و فراتر از این اقدام محدود و ناکافی، هیچ گونه استفاده‌ی دیگری از این اصطلاح در مورد ثروت ملی نمی‌توان تصور کرد، مگر در معنایی ناشی از کاربرد متفاوت با آنچه پس‌انداز می‌شود، و این مبتنی بر تمایز واقعی بین انواع متفاوت کاری است که با این پس‌انداز اداره می‌شود» (مالتوس، اثر پیش‌گفته، صص ۳۸-۳۹).

۲۸ الف. به اینگونه است که بالزاک، که تمام وجوه ریز و درشت حرص و آز را تمام و کمال مطالعه کرده، [در کتابش -گبسک رباخوار- نشان می‌دهد که چگونه] رباخوار پیر، گبسک، هنگامی که از کالاهای کپه‌شده گنجی برای خود می‌سازد، به یک کودک بدل می‌شود.

۲۹. «انباشت دست‌مایه‌ها ... عدم مبادله ... اضافه‌تولید» (توماس کوربه، اثر پیش‌گفته، ص ۱۰۴).

* به سرمایه، جلد دوم، فصل دوم، بخش چهارم «دست‌مایه‌ی ذخیره» رجوع کنید -م. ا.

توسط کارگران مولد مصرف شده است و نه توسط کارگران نامولد. خطایی بزرگتر از این نمی تواند باشد که فرض کنیم سرمایه از راه عدم مصرف افزایش می یابد.^{۳۰}

خطایی بزرگتر از این نمی تواند باشد که این نظر آدام اسمیت، ریکاردو و سایر اقتصاددان های سیاسی بعدی را تکرار کنیم که

«بخشی از درآمد افزوده به سرمایه توسط کارگران مولد مصرف شده است.»

بنا به این تصور، تمامی ارزش اضافی بدل شده به سرمایه، [سرمایه‌ی متغیر می شوند]^۹ اما برعکس، ارزش اضافی مانند ارزش پرداخت شده‌ی اولیه به سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر، به وسائل تولید و نیروی کار تقسیم می شود. [نیروی کار شکلی است، که به واسطه‌ی آن سرمایه‌ی متغیر درون فرایند تولید وجود دارد. در این فرایند است که خود نیروی کار توسط سرمایه‌دار مصرف می شود. نیروی کار از طریق کارکرد خویش، یعنی کار، و وسائل تولید را مصرف می کند. در همان حال، پول پرداخت شده برای خرید نیروی کار به وسائل معاش تبدیل می شود که نه توسط «کار مولد» بلکه توسط «کارگر مولد» مصرف می گردد.]^{۱۰} اما آدام اسمیت در پایان تحلیلی یکسره نادرست به این نتیجه‌ی احمقانه می رسد که حتی اگر هر سرمایه‌ی انفرادی به دو بخش ثابت و متغیر تقسیم شود، سرمایه‌ی اجتماعی فقط در سرمایه‌ی متغیر حل می شود، یعنی این سرمایه منحصرأ برای پرداخت مزدها خرج می شود.^{۱۱} مثلاً، یک کارخانه‌دار پارچه‌بافی را در نظر بگیرید که ۲,۰۰۰ پوند را به سرمایه تبدیل می کند. یک بخش از این پول را صرف استخدام بافندگان و بخش دیگر را صرف خرید نخ پشمی، ماشین آلات و غیره می کند. [اما افرادی که وی از آن‌ها نخ و ماشین آلات می خرد، خود نیز بخشی از پول دریافت شده را برای پرداخت کار صرف می کنند تا این که کل ۲,۰۰۰ پوند برای پرداخت مزدها خرج می شود،]^{۱۲} یا کل محصولی که باز نمود ۲,۰۰۰ پوند است توسط کارگران مولد مصرف می شود. بدیهی است که تمام قدرت این استدلال در کلمات «تا این که» است که ما را مثل توپ دست به دست می کند (Pontius zu Pilatus)^{۱۳} * در واقع، آدام اسمیت درست در جایی که تازه مشکلات

۳۰. ریکاردو، اثر پیش گفته، ص ۱۶۳، یادداشت.

* آدام اسمیت، ثروت ملل، کتاب دوم، فصل اول. البته اسمیت نه به سرمایه‌ی ثابت و متغیر بلکه به سرمایه‌ی پایا و در گردش اشاره می کند - م. ا.

† اصل ضرب المثل در متن آلمانی این بوده است: «ما را از پونتوس به پیلاتوس حواله می دهد.» پونتوس پیلاتوس یا پونس پیلات فرماندار رومی یهودیه بود که در زمان وی مسیح مصلوب شد. بنا به روایات مسیحی وی با وجود عدم تمایل خود به کشتن مسیح وی را از ترس بلوای یهودیان تسلیم قیغه خاخام بزرگ یهود کرد که به اشاره‌ی وی مسیح محکوم و مصلوب شد. پیلاتوس در برابر آنان دست خود را با آب شست یعنی در قتل عیسی مسئولیتی نداشته - م. فا

۹. که سرمایه‌ی متغیر می شوند، فقط در شکل مزد پرداخت می شوند.

۱۰. محصول خالص برای تبدیل شدن به نیروی کار اضافی، باید مازادی از مواد اولیه‌ی ضروری را در برداشته باشد اما برای آن که این نیرو قابل استثمار باشد، باید در عین حال وسائل تولید اضافی را نیز نهفته داشته باشد، وسائلی که نه در مصرف شخصی کارگرها بلکه در مصرف شخصی سرمایه‌دارها گنجانده می شوند.

۱۱. هنگامی که مجموع ارزش های مازاد ناشی از اثبات به همان شیوه‌ی مجموع سایر ارزش‌ها به سرمایه تبدیل می شود، آشکار است که دکتربین اشتباه آدام اسمیت درباره‌ی اثبات صرفاً به خطای بنیادی در تحلیل تولید سرمایه‌داری بدل می شود. در واقع، وی تأکید می کند که با آن که سرمایه‌ی متغیر به بخش ثابت و بخش متغیر، یعنی به ارزش وسائل تولید و مزدها، تقسیم می شود این گونه نیست که مجموع سرمایه‌های متغیر با سرمایه‌ی اجتماعی یکی است. برعکس، ارزش سرمایه‌ی اجتماعی برابر با مجموع مزدهایی است که پرداخت می کند، به بیان دیگر سرمایه‌ی اجتماعی چیزی جز سرمایه‌ی متغیر نیست.

۱۲. پولی که به این گونه به تولیدکننده‌ی نخ، ماشین آلات و غیره انتقال می یابد، ابتدا ارزش اضافی نهفته در کالاهای آن‌ها را می پردازد، اما، با وجود این کسر، این پول به نوبه‌ی خود صرف پرداخت مزد کارگران و خرید وسائل تولیدی می شود که سایر کارخانه‌دارها تولید کرده‌اند و به همین ترتیب بنابراین، ۲۰۰۰ پوندی که توسط تولیدکننده‌ی پارچه پرداخت شده است، به تدریج در شکل حقوق‌ها صرف می شود.

۱۳. افزوده به فر: بی آن که به ما اجازه دهد ببینیم که سرمایه‌ی ثابت یعنی ارزش وسائل تولید، سرانجام ناپدید می شود.

آغاز می‌شود تحقیق را قطع می‌کند.^{۳۱}

مادامی که فقط به دست‌مایه‌ی مجموع تولید سالانه توجه می‌کنیم، فرایند سالانه‌ی باز تولید به سادگی درک می‌شود. اما تمام اجزای سازنده‌ی این محصول سالانه باید به‌عنوان کالا به بازار آورده شوند و در آنجاست که مشکلات آغاز می‌شود. حرکات سرمایه‌های انفرادی و درآمدهای شخصی ضمن تلاقی با یکدیگر در هم می‌آمیزند و در جابه‌جایی عمومی، یعنی در گردش ثروت اجتماعی، گم می‌شوند. این امر چشم‌انداز را آشفته و تحقیق را با مسائل بسیار پیچیده‌ای روبرو می‌سازد که باید حل شوند. در پاره‌ی سوم از جلد دوم، تحلیلی از نحوه‌ی پیوند واقعی کل نظام ارائه خواهیم کرد. یکی از شایستگی‌های بزرگ فیزیوکرات‌ها این بود که در «جدول اقتصادی»^{*} خود، نخستین کسانی بودند که کوشیدند تا تولید سالانه را در شکلی که از گردش پدیدار می‌شود توصیف کنند.^{۱۴۳۲}

۱۴. افزوده به فر: شرح آن‌ها از بسیاری لحاظ به حقیقت نزدیک‌تر است تا شرح جانشینان‌شان.

در مورد بقیه‌ی مسائل، ناگفته پیداست که اقتصاد سیاسی موفق شد تا به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار از قضیه‌ی آدام اسمیت بهره‌برداری کند، که بنا به آن تمام آن بخش از محصول خالص که به سرمایه تبدیل می‌شود، توسط طبقه‌ی کارگر مصرف می‌گردد.

۳۱. آقای جان استورات میل، با وجود «منطق» خود هرگز نمی‌تواند چنین خطاهایی را در تحلیل‌های پیشینیان خود کشف کند، حتی وقتی که از دیدگاهی صرفاً فنی، که یکسره در چارچوب دیدگاه بورژوازی است، خواهان تصحیح می‌شود. او همواره با جزمیت یک دانش‌آموز پریشان‌گویی‌های استادان خویش را تکرار می‌کند. در این مورد نیز چنین است: «خود سرمایه در درازمدت یکسره به مزد و هنگامی که به وسیله‌ی فروش جایگزین محصول می‌گردد بار دیگر به مزد تبدیل می‌شود».

* مارکس جدول اقتصادی که راهم در سرمایه، جلد ۲، فصل ۱۹ و هم در نظریه‌های ارزش اضافی، پاره‌ی اول، فصل ۲، «فیزیوکرات‌ها» مورد بحث قرار داده است - م. ۱

۳۲. آدام اسمیت در تحلیل خود از فرایند باز تولید، و بنابراین در مورد انباشت نیز نه تنها نسبت به پیشینیان خود به ویژه فیزیوکرات‌ها پیشرفتی نکرده بلکه در بسیاری جهات هم به نحو چشمگیری پس‌رفت داشته است. توهمی که ما در متن از آن سخن گفتیم پیوند تنگاتنگی با جزم واقعاً شگفت‌انگیزی دارد که وی برای اقتصاد سیاسی به ارث گذاشته و بنا به آن قیمت کالاها از مزد، سود (بهره)، و اجاره‌ی زمین یعنی فقط از مزد و ارزش اضافی تشکیل شده است.^{*} استورس، که از این مبنا آغاز می‌کند، دست‌کم ساده‌لوحانه اعتراف می‌کند که «امکان ندارد که قیمت ضروری را به ساده‌ترین عناصرش تجزیه کرد» (استورس، اثر پیش‌گفته، سنت پترزبورگ، ۱۸۱۵، جلد ۲، ص ۱۴۱). چه علم اقتصاد زیبایی که اعلام می‌کند تجزیه‌ی قیمت کالا به ساده‌ترین عناصرش غیرممکن است! در این باره در پاره‌ی سوم جلد دوم و پاره‌ی هفتم از جلد سوم مفصل‌تر سخن خواهد رفت.

* «کل قیمت کالاها سالانه... طبعاً به سه بخش تقسیم می‌شود: اجاره‌ی زمین، مزد کار و سود موجودی» (ثروت ملل، پاره‌ی اول، فصل ۱۱، نتیجه‌گیری) - م. ۱

۳. تقسیم ارزش اضافی به سرمایه و درآمد. نظریه‌ی پرهیز

در فصل گذشته به ارزش اضافی، یا محصول اضافی، فقط به‌عنوان دست‌مایه‌ای برای برآورده کردن مصرف فردی سرمایه‌دار پرداختیم و در این فصل تاکنون به آن چون دست‌مایه‌ای برای انباشت پرداخته‌ایم. اما در واقع، نه این است نه آن، بلکه هم‌زمان هر دو است. یک‌بخش از ارزش اضافی توسط سرمایه‌دار به‌عنوان درآمد مصرف می‌شود^{۳۳}، بخش دیگر به‌عنوان سرمایه به کار گرفته یا انباشت می‌شود.

بنابراین، با معین‌بودن حجم ارزش اضافی، هرگاه یک بخش بزرگ‌تر باشد، بخش دیگر کوچک‌تر است. در صورت ثابت ماندن عوامل دیگر، نسبتی که بنا به آن این تقسیم‌بندی انجام می‌شود مقدار انباشت را تعیین می‌کند. اما این مالک ارزش اضافی، سرمایه‌دار، است که این تقسیم‌بندی را انجام می‌دهد. بنابراین، این عمل بنا به اراده‌ی اوست. آن بخش از خراجی که وی می‌ستاند و صرف انباشت می‌کند، به این دلیل پس‌انداز وی نامیده می‌شود که آن را مصرف نمی‌کند، یعنی به این دلیل که کارکرد خود به‌عنوان سرمایه‌دار، یعنی کارکرد ثروتمندشدن، را انجام می‌دهد.

سرمایه‌دار تا جایی که سرمایه‌ی تشخیص‌یافته است، ارزش تاریخی دارد و از حق وجود تاریخی برخوردار است، حقی که به گفته‌ی لیش نوفسکی نکته‌سنج «هیچ سررسیدی هم ندارد.» (Keinen Datum nicht hat)^{۳۴} تنها از این جهت است که ضرورت وجود گذرای سرمایه‌دار حاکی از ضرورت گذرای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. اما تا حدی که وی سرمایه‌ی تشخیص‌یافته است، نیروی محرک او نه کسب ارزش مصرفی و لذت بردن از آن بلکه کسب ارزش مبادله‌ای و افزایش آن‌هاست. وی متعصبانه مصمم به [ارزش‌افزایی]^{۳۵} انباشت است؛ بنابراین بی‌رحمانه نوع انسان را ناگزیر می‌کند تا به خاطر تولید دست به تولید زند. به این طریق، وی محرک تکامل نیروهای تولیدی جامعه و ایجاد آن دسته از شرایط مادی تولید است که به تنهایی می‌تواند پایه‌ی واقعی شکل بالاتری از جامعه را تشکیل بدهد؛ جامعه‌ای که اصل بنیادی آن تکامل کامل و آزادانه‌ی هر فرد است. سرمایه‌دار به‌عنوان سرمایه‌ی تشخیص‌یافته قابل احترام است. او به معنای مطلق کلمه در گرایش مطلق به توانگر شدن با

۳۳. خواننده توجه خواهد کرد که واژه «درآمد» به دو معنی متفاوت به کار برده می‌شود: نخست برای نامیدن ارزش اضافی به‌عنوان ثمره‌ای که به تناوب از سرمایه زاده می‌شود، و دوم برای نامیدن آن بخش از این ثمره که به تناوب توسط سرمایه‌دار مصرف یا به دست‌مایه‌ی مصرفی‌اش افزوده می‌شود. من این معنای دوگانه را به این دلیل حفظ کرده‌ام که با زبان اقتصاددان‌های انگلیسی و فرانسوی هماهنگی دارد.

۳۴ این عبارت در مجلس ملی فرانکفورت در ۳۱ اوت ۱۸۴۸ از زبان زمین‌دار ارتجاعی سپیزی، شاهزاده فیلیکس ماریا لیش نوفسکی، در جریان نطقی که حق تاریخی استقلال لهستان را مورد حمله قرار داده بود، بیان شد. لیش نوفسکی ظبعاً مظهر تنگ‌نظری و عقب‌ماندگی اشراف قدیمی پروس تلقی شد؛ اکثریت مجلس با خنده از او استقبال کردند. کل این صحنه را انگلس در نوبه راینیشه تسایتونگ، MEW، جلد ۵، صص ۳۵-۳۵۳ توصیف کرده است. م. ا.

زراندوز شریک است. اما آنچه در زراندوز به عنوان شیدایی فردی نمود می‌یابد در سرمایه‌دار اثرات سازوکاری اجتماعی است که در آن وی صرفاً یک چرخ دنده به‌شمار می‌آید. علاوه بر این، تکامل تولید سرمایه‌داری افزایش پیوسته‌ی مقدار سرمایه‌ای که در یک فعالیت صنعتی سرمایه‌گذاری شده است را ضروری، و رقابت هر سرمایه‌دار منفرد را تابع قانون‌های درون‌مانده‌ی تولید سرمایه‌داری چون قانون‌هایی بیرونی و قهری می‌کند. او را ناگزیر می‌کند تا پیوسته سرمایه‌ی خود را افزایش دهد تا بتواند آن را نگهدارد؛ و او فقط با انباشت تدریجی می‌تواند آن را گسترش دهد.

بنابراین تا جایی که اعمال او تابعی صرف از سرمایه هستند که به‌عنوان سرمایه در شخص او از آگاهی و اراده برخوردار است، وی مصرف شخصی خود را مانند [سرقتی]^{۱۶} می‌داند که بر ضد انباشت سرمایه‌اش مرتکب شده است، چنان‌که در دفترداری ایتالیایی^{۱۷}، هزینه‌های شخصی سرمایه‌دار در ستون بدهی حساب او در مقابل سرمایه‌اش قید می‌شود. انباشت، فتح دنیای ثروت اجتماعی است؛ انباشت، گسترش حیطه‌ی ماده‌ی انسانی استثمارشده و در همان حال گسترش سلطه‌ی مستقیم و غیرمستقیم سرمایه‌دار است.^{۳۴}

۱۶. سرقت، یا دستکم قرض گرفتن.

* در متن انگلیسی دفترداری دوبل آمده است - م. فا.

۳۴. لوتر در متن خود با انتخاب رباخوار به‌عنوان نمونه‌ی سرمایه‌دار، این شکل منسوخ سرمایه‌دار، اما همواره در حال تجدید، به‌خوبی نشان می‌دهد که یکی از عوامل گرایش به ثروتمند شدن عشق به قدرت است: «مشرکان با نور عقل توانسته بودند پی ببرند که رباخوار دزد و آدمکشی تمام عیار است. ولی ما مسیحیان به خاطر پولش کاملاً او را می‌پرستیم... آن کس که روزی دیگری را می‌خورد، می‌دزد یا می‌رباید، همان‌قدر مرتکب قتل نفس می‌شود که (در حدود اختیار خود) کسی را گرسنگی بدهد یا کاملاً او را نابود کند. رباخوار چنین عملی را مرتکب می‌شود و بر صندلی خود با اطمینان خاطر می‌نشیند، در حالی که می‌باید به چوبه‌ی دار آویخته می‌شد یا انبوه کلاغ‌ها او را به همان اندازه که پول دزدیده است می‌خوردند، به شرط آن‌که گوشت نشن به حدی باشد که به هریک از این کلاغ‌ها لقمه‌ای برسد. در این میان، دزدان کوچک را به دار می‌آویزیم... دزدان کوچک را به بند می‌کشند اما دزدان بزرگ در جامه‌ی طلایی و ابریشمی خودنمایی می‌کنند... پس انسان در روی زمین (بعد از شیطان) دشمنی بزرگ‌تر از پول‌پرست و رباخوار ندارد زیرا چنین آدمی می‌خواهد بر تمامی مردم خدایی کند. ترک‌ها، سربازان و مستبدان نیز مردم زشتکاری هستند ولی ناچارند که بگذارند مردم زندگی و اعتراف کنند که زشتکار و دشمن‌اند و حتی گه‌گاه می‌توانند - نه ناگزیرند - نسبت به برخی رحم داشته باشند. ولی رباخوار و پول‌پرست می‌خواهد همه جهان از گرسنگی، عطش، فقر و فلاکت بمیرد، و تا جایی که امکان دارد همه چیز از آن او شود، و همه کس هر چه می‌خواهد مانند خداوند از او بخواد و تا ابد غلام او باشد [این چیزی است که قلب او را شاد می‌کند، و همچنین - م. ا] تا قبای فخر بر تن کند، دست‌بند زرین و انگشتر و نگین داشته باشد، دهان خود را پاک کند و خویش را چون مردی شریف و پاکدامن عرضه کند... ربا هیولای بزرگ عظیمی است که چون گرگی درنده و بدتر از هر کاکوس، زریون و آنتوس همه چیز را ویران می‌کند. وی خود را آرایش می‌کند و خویش را پرهیزکار جلوه می‌دهد تا کسی نتواند پناهگاه گاوانی را که او عقب عقب به کنام می‌کشد ببیند. لیکن هرکول صدای گاووان و فریاد اسیران را خواهد شنید و کاکوس را حتی میان پرتگاه‌ها و صخره‌ها می‌یابد و گاووان را از چنگ آن نابکار نجات خواهد داد. کاکوس به آن نابکاری می‌گویند

اما گناه نخستین همه جا تاثیر خود را می‌گذارد. با تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، با رشد انباشت و ثروت، سرمایه‌دار تجسم محض سرمایه نیست. او در خود «عاطفه‌ای انسانی»^{۱۷} نسبت به نفس خویش احساس می‌کند و تعلیم و تربیت‌اش او را رفته رفته قادر می‌سازد تا به شور و اشتیاق پیشین خود نسبت به ریاضت‌طلبی و پیش‌داوری لثیمانه و منسوخ شده‌اش لبخند زند. در حالی که سرمایه‌دار نوع کلاسیک بر مصرف شخصی به‌عنوان گناهی بر ضد کارکرد خویش و به منزله‌ی «پرهیز» از انباشت داغ‌نگ می‌زند، سرمایه‌دار مدرن شده انباشت را «انصراف» از لذت‌جویی خویش می‌داند.^{۱۷} «افسوس، دو جان در سینه‌اش سکنی گزیده است. این یک می‌خواهد از آن دیگری گسسته شود!»^{۱۸}

در آغازگاه تاریخی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حرص و آز و انگیزه برای توانگر شدن شهواتی یکسره غالب بودند و هر سرمایه‌دار نوکیسه‌ای باید این مرحله‌ی تاریخی را به‌طور فردی طی می‌کرد. اما پیشرفت تولید سرمایه‌داری نه تنها جهانی از لذات خلق می‌کند بلکه با بورس‌بازی و نظام اعتباری هزاران سرچشمه‌ی ناگهانی را برای ثروتمند شدن می‌گشاید. هنگامی که به سطح معینی از تکامل می‌رسیم، درجه‌ی متعارفی از و لخرجی که همچنین نمایشی از ثروت و بنابراین منشاء اعتبار است، بدل به ضرورت کسب و کار سرمایه‌دار «بدبخت» می‌شود. تجمل^{۱۸} جزء هزینه‌های معرفی سرمایه قرار می‌گیرد. علاوه بر این، سرمایه‌دار [مانند زراندوز]^{۱۹} متناسب با کار شخصی‌اش و محدودکردن مصرف خود ثروتمند نمی‌شود بلکه به میزان چلانیدن نیروی کار غیر و وادارکردن کارگر به انصراف از تمامی لذت‌های زندگی توانگر می‌شود. به این ترتیب، اگر چه و لخرجی‌های سرمایه‌دار هرگز خصوصیت صادقانه‌ی (bona fide) دست‌ودل‌بازی ارباب فنودال خودنما را ندارد بلکه برعکس در پس آن همیشه حرص و آزی نفرت‌انگیز و محاسبه‌ای دلوپسانه نهفته است، با این همه این و لخرجی‌ها همراه با انباشت وی رشد می‌کند بدون آن‌که هیچ کدام ضرورتاً دیگری را محدود کند. همین است که در سینه‌ی سرمایه‌دار هم‌زمان جدالی فلوستی بین شهوت انباشت و انگیزه‌ی لذت‌جویی در می‌گیرد.

دکتر ایکین در اثری که در سال ۱۷۹۵ انتشار یافت، می‌نویسد:

→ که رباخواری پرهیزگار است و همه چیز را می‌رباید، می‌دزد و می‌خورد، با این وجود اعتراف نمی‌کند که خود او چنین کرده است و گمان می‌کند هیچ کس او را نخواهد یافت چراکه گاوان را عقب عقب به کنام خود کشانده است و می‌خواهد که با اثر وارونه‌ی پای آن‌ها چنین انگارند که آن گاوان از غار بیرون آمده‌اند. بدین سان، رباخوار جهان را می‌فریبد، گویی مفید فایده‌ای است و به جهان گاو می‌دهد، در حالی که وی آن‌ها را تنها برای خود احتکار می‌کند و به تنهایی می‌بلعد... و ما که راهزنان و آدمکشان و حرامیان راشقه می‌کنیم و سر می‌بریم، چقدر بیشتر لازم است تمامی رباخوران راشقه کنیم... لعنت کنیم و سر ببریم (مارتین لوتر، اثر پیش گفته).

^{۱۷} شیلر، ضمانت‌نامه؛ سروده‌ای که در سال ۱۷۹۹ در *Musenahnanach* انتشار یافت م. ف.

^{۱۸} رجوع کنید به گوته، فلوست، پاره‌ی اول، «مقابل دروازه‌ی شهر»، سطرهای ۱۱۱۲-۱۱۱۳ م. ا.

۱۷. افزوده به فر: اولی می‌گوید مصرف‌کردن همانا «پرهیز» از انباشت است. دومی می‌گوید انباشت‌کردن «چشم‌پوشی» از لذت و خوشی است.

۱۸. افزوده به فر: به یک امر ضروری حرفه و شغل و
۱۹. مانند دهقان و پیشه‌ور مستقل

«صنعت منچستر را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد. در نخستین دوره کارخانه‌دارها مجبور بودند برای تأمین زندگی خود سخت کار کنند.»

آن‌ها عمدتاً با دزدی از والدینی پولدار شدند که فرزندان‌شان به‌عنوان کارآموز نزد آنان کار می‌کردند؛ والدین مبالغ‌گزافی می‌پرداختند در حالی که کارآموزان گرسنگی می‌کشیدند. از سوی دیگر، سود میانگین نازل و انباشت مستلزم پرهیز زیادی بود. آنان مانند زراندوزان زندگی می‌کردند و حتی بهره‌ی سرمایه‌ی خود را مصرف نمی‌کردند.

«در دومین دوره شروع کردند ثروت کوچکی دست و پا کنند اما مانند گذشته سخت کار می‌کردند» (برای این که استثمار مستقیم کار نیازمند کار است و این را هر برده‌داری می‌داند) «و چون گذشته ساده و در قناعت زندگی می‌کردند... در دوره‌ی سوم تجمل آغاز شد و کسب و کار با اعزام نمایندگان تجاری به بازار شهرها در کشور پادشاهی برای گرفتن سفارش رشد کرد... احتمالاً پیش از سال ۱۶۹۰ سرمایه اندک بود یا از کسب و کار هیچ سرمایه‌ای بیش از ۳۰۰۰ یا ۴۰۰۰ پوند به دست نمی‌آورد. اما، در همان دوره، یا شاید کمی بعد، صنعتگران پولی انباشته بودند و شروع به ساختن خانه‌های آجری جدید به جای خانه‌های چوبی و کاه‌گلی کردند... حتی در اوایل سده‌ی هجدهم، اگر یکی از کارخانه‌دارهای منچستر پیاله‌ای شراب خارجی به میهمانان خود تعارف می‌کرد، همسایگانش پشت سر او حرف می‌زدند و سر تکان می‌دادند.»

پیش از پیدایش ماشین آلات، هزینه‌های شبانه‌ی کارخانه‌دارها در میکده‌هایی که دور هم جمع می‌شدند هرگز از شش پنی برای یک گیلاس مشروب و یک پنی برای یک بسته توتون تجاوز نمی‌کرد. تازه در سال ۱۷۵۸ هستیم، و این سالی است تاریخی، که «افزادی که عملاً کسب و کاری داشتند با کالسکه‌ی شخصی!» دیده می‌شدند. «دوره‌ی چهارم»، یعنی سی سال آخر سده‌ی هجدهم، «دوره‌ی است که ریخت و پاش و تجمل رشد زیادی داشت و به توسعه‌ی کسب و کار از طریق نمایندگان و عاملان فروش در سراسر اروپا متکی بود.»^{۳۵} اگر دکتر ایکین نیک‌نهاد می‌توانست از گور برخیزد و منچستر امروز را می‌دید چه می‌گفت؟ انباشت کنید! انباشت کنید! این است موسی و پیامبرانش!^{۳۶} «صنعت ماده‌ای را در اختیار می‌گذارد که صرفه‌جویی آن را انباشت می‌کند.»^{۳۶} بنابراین پس‌انداز کنید، پس‌انداز کنید یعنی بزرگ‌ترین بخش ممکن از ارزش اضافی یا محصول اضافی را از نو به سرمایه تبدیل

۲۱. صرفه‌جویی، و نه صنعت، علت بی‌واسطه‌ی افزایش سرمایه است. در واقع باید گفت

۳۵. دکتر ایکین، توصیف روستاهای سی تا چهل مایلی اطراف منچستر، لندن، ۱۷۹۵، صص. ۱۸۲ و پس از آن [و نیز

۳۶. آدام اسمیت، اثر پیش‌گفته، پاره‌ی دوم، فصل ۳.

صص. ۱۸۱، ۱۸۸.]

کنید! انباشت برای انباشت، تولید برای تولید: با این فرمول است که اقتصاد کلاسیک رسالت تاریخی بورژوازی را در دوره‌ی سلطه‌ی خویش بیان کرد و حتی لحظه‌ای هم خود را در ارتباط با ماهیت درد زایمان ثروت فریب نداد.^{۳۷} اما مویه و زاری در مواجهه با ضرورتی تاریخی چه سودی دارد؟ اگر از نگاه اقتصاد کلاسیک، پرولتاریا صرفاً ماشینی برای تولید ارزش اضافی است، سرمایه‌دار نیز ماشینی برای دگرگونی این ارزش اضافی به سرمایه‌ی اضافی است. اقتصاد کلاسیک کارکرد تاریخی سرمایه‌دار را بسیار جدی تلقی می‌کند. برای دورساختن کشمکش مهیب میان تمایل به خوشگذرانی و تمایل به توانگری، مالتوس تقریباً در اوایل دهه‌ی ۱۸۲۰^{۲۱}، از تقسیم کاری دفاع کرد که کار انباشت را به سرمایه‌داری محول می‌ساخت که عملاً درگیر تولید بود و وظیفه‌ی خرج کردن آن را به دیگر شرکاء در ارزش اضافی، یعنی اشرافیت زمین‌دار، صاحب‌منصبان، روحانیون ذینفع و غیره سپرد. او می‌گوید بسیار مهم است که «شور و لخرجی و شهوت انباشت را از یکدیگر جدا سازیم».^{۳۸} آقایان سرمایه‌دار که از مدت‌ها پیش به مردمانی خوشگذران و اهل دنیا تبدیل شده‌اند، فریاد و فغان سر می‌دهند. یکی از سخنگویان آنان که طرفدار ریکاردو است، می‌گوید عجب! آقای مالتوس درباره‌ی افزایش اجاره‌ی زمین، افزایش مالیات [و غیره]^{۲۲} موعظه می‌کند تا فشار مصرف‌کنندگان نامولد سبب ترغیب صنعتگران سخت‌کوش شود! البته تولید، تولید در مقیاسی پیوسته گسترش یابنده، شعار نظم ماست اما

«تولید با چنین فرایندی، بیشتر مهار می‌شود تا برانگیخته. به این ترتیب، به هیچ وجه عادلانه نیست تا شماری از افراد را در بطالت حفظ کنیم تا دیگرانی به وجود آیند که احتمالاً بنا به شخصیت‌شان در صورت اجبار با موفقیت کار می‌کنند».^{۳۹}

با این‌که همین سخنگو نا عادلانه می‌داند که سرمایه‌دار صنعتی را با محروم کردن کره از نانش به انباشت ترغیب کرد، اما ضروری می‌داند که مزد کارگران به حداقل ممکن رسانده شود «تا سخت‌کوش و ساعی باقی بمانند» او حتی لحظه‌ای این واقعیت را کتمان نمی‌کند که تصاحب کاری که ارزش آن پرداخت نمی‌شود راز افزون‌گری است.

۳۷. حتی ژان باتیست سه می‌گوید: «پس انداز ثروتمندان به حساب فقرا انجام می‌شود.» * پرولتر رومی... تقریباً به تمامی به خرج جامعه می‌زیست... می‌توان گفت که جامعه‌ی جدید به خرج پرولترها زندگی می‌کند، یعنی از بخشی از مزد کار که از جیب آن‌ها برمی‌دارد» (سیسموندی، مطالعات و...، جلد ۱، ص ۲۴).

* ژان باتیست سه، رساله‌ی اقتصاد سیاسی، چاپ پنجم، جلد ۱، پاریس، ۱۸۲۶، صص ۱۳۰-۱۳۱. م. ۱.

۳۸. مالتوس، اثر پیش‌گفته، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۳۹. تحقیقی درباره اصول مربوط به ماهیت تقاضا و...، ص ۶۷.

۲۱. چند سال پس از کنگره‌ی وین

۲۲. مقرری‌های آب و نان‌دار

«افزایش تقاضا از سوی کارگران معنایی جز این ندارد که آنان رضایت دارند که از محصول خود کمتر دریافت کنند و بخش بزرگ‌تر آن را به کارفرمایان خود واگذار کنند؛ و اگر گفته شود که با کاهش مصرف» (از سوی کارگران) «بازار اشباع» می‌شود، تنها می‌توانم پاسخ دهم که اشباع بازار مترادف با سودهای چشمگیر است.^{۴۰}

این بحث فاضلانیه بین سرمایه‌دار صنعتی و زمین‌دار بیعاری ثروتمند درباره‌ی این‌که چگونه غنیمت به چنگ آمده از کارگر به سودمندترین شکل برای هدف انباشت تقسیم شود، با انقلاب ژوئیبه به فراموشی سپرده شد. کمی پس از آن، پرولتاریای شهری زنگ خطر انقلاب را در لیون به صدا در آورد [و در انگلستان پرولتاریای روستا خروس سرخ را به پرواز در آورد].^{۴۱} در این سوی کانال مانس مکتب اوئن شروع به گسترش کرد؛ در آن سو مکتب سنت سیمون و فوریه رشد کرد. اجل اقتصاد عامیانه فرا رسیده بود. دقیقاً یک سال پیش از آن‌که ناسو و سنور در منچستر کشف کند که سود سرمایه (شامل بهره) محصول «آخرین ساعت» پرداخت‌نشده «از دوازده ساعت کار» است،^{۴۲} کشف دیگری را به جهان اعلام کرده بود. او با افتخار گفت: «من به جای واژه‌ی سرمایه که به منزله‌ی ابزار تولید پنداشته می‌شود واژه‌ی پرهیز را پیشنهاد می‌کنم.»^{۴۳} چه نمونه‌ی بی‌نظیری از «کشفیات»

۴۰. همان منبع، ص ۵۹.

* در متن اصلی آلمانی و فرانسه همین عبارت نقل شده است اما در متن انگلیسی و ترجمه لوفور چنین نوشته شده است: «و در انگلستان پرولتاریای روستا مزارع و محصولات را به آتش کشید.» - م. فا

۴۱. به صص ۲۵۴-۲۵۹ کتاب حاضر، «آخرین ساعت سنور» رجوع کنید - م. فا

۴۲. سنور، اصول بنیادی اقتصاد سیاسی، ترجمه‌ی آریوانه، پاریس، ۱۸۳۶، ص ۳۰۹. ولی این دیگر برای طرفداران مکتب کلاسیک قدیم بیش از حد بود. «آقای سنور به جای آن» (اصطلاحات کار و سود) «اصطلاحات کار و پرهیز» را قرار می‌دهد... [پرهیز نفی محض است.]^{*} این نه پرهیز بلکه استفاده‌ی مولد از سرمایه است که منشاء سود شمرده می‌شود (جان کازنو، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۰، یادداشت). جان استورات میل، برعکس، هم از نظریه‌ی ریکاردو درباره‌ی سود و نوشتن برمی‌دارد و هم نظریه‌ی «پاداش پرهیز» سنور را به آن ملحق می‌سازد. او همان قدر که با تضادهای بوج احساس راحتی می‌کند با «تضاد» هگلی که سرچشمه‌ی تمامی دیالکتیک است احساس بیگانگی می‌کند. [افزوده به ویراست دوم:] اقتصاددان عامی هرگز این اندیشه‌ی ابتدایی را درک نکرده است که هر عمل انسانی می‌تواند به مثابه‌ی «پرهیز» از عمل ضد آن تلقی شود. خوردن، «پرهیز» از روزه گرفتن است، راه رفتن پرهیز از ایستادن است، کار کردن پرهیز از تنبلی، تنبلی پرهیز از کار کردن و غیره است. این آقایان خوب بود گاهی درباره‌ی این حکم اسپینوزا می‌اندیشیدند که می‌گوید «تعیین نفی است» (Determinatio est negatio).^{**}

* در متن اصلی انگلیسی نقل قول چنین آمده: «کسی که درآمد خویش را تبدیل می‌کند، از لذت‌هایی پرهیز می‌کند که خرج کردن آن درآمد برای او دربردارد.» - م. فا

اقتصاد عامیانه! در این کشف عبارتی تملق‌آمیز جایگزین مقوله‌ای اقتصادی می‌شود. فقط همین (Voilà tout). سنپور می‌گوید: «وقتی یک وحشی کمان می‌سازد، تلاش می‌کند اما پرهیز نمی‌کند.» از این طریق قرار است توضیح داده شود که چرا و چگونه در دوران‌های پیشین جامعه، افزارهای کار «بدون پرهیز» سرمایه‌دار ساخته می‌شدند.^{۲۳} «هرچه جامعه پیشرفت بیشتری می‌کند، پرهیز بیشتری لازم است»^{۲۲}، یعنی از سوی کسانی که کسب و کارشان تصاحب تلاش غیر و محصولات اوست. تمام شرایط لازم برای فرایند کار اکنون به اعمال پرهیزکارانه‌ی سرمایه‌دار تبدیل می‌شود. اگر تمام گندم خورده نمی‌شود بلکه بخشاً زیرکشت هم برده می‌شود، ناشی از پرهیز سرمایه‌دار است! اگر زمان می‌برد تا شراب به‌طور کامل تخمیر شود، نتیجه‌ی پرهیز سرمایه‌دار است!^{۲۳} هرگاه سرمایه‌دار «ابزارهای تولید را به کارگر قرض می‌دهد!» از شخص خود سرقت می‌کند، به بیان دیگر، هرگاه سرمایه‌دار ارزش ماشین بخار، پنبه، راه‌آهن، کود، اسب و غیره را به جای این‌که بالا بکشد، یا بنا به‌تصور کودکانه‌ی [اقتصاددان عامی]^{۲۴}، به جای هدر دادن «ارزش آن‌ها» در تجملات و کالاهای مصرفی، به مثابه‌ی سرمایه با نیروی کار درهم‌آمیزد و ارزش‌افزایی کند، مرتکب سرقتی از خود شده است.^{۲۴} این‌که چگونه طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌تواند این شاهکار را انجام دهد، رازی است که اقتصاد عامیانه تاکنون لُجوجانه از افشای آن سرباز زده است. کافی است بدانیم که اگر جهان همچنان پابرجا مانده، صرفاً ناشی از ریاضتی است که این توبه‌کار جدید ویشنو، سرمایه‌دار، بر خود روا می‌دارد. نه تنها انباشت بلکه «حفظ ساده‌ی سرمایه مستلزم کوششی پیوسته برای مقاومت در برابر وسوسه‌ی مصرف آن است»^{۲۵}. بنابراین ندای

۲۳. نظریه‌پردازهای نظریه‌ی پرهیز

۹

** اسپینوزا این عبارت را در نامه‌ای به تاریخ ۲ ژوئن ۱۶۷۴ به ج. جزلز آورده است. اما باید متذکر شد که هگل بارها این عبارت را نقل و تفسیر کرده است. نحوه‌ی تدوین این عبارت در منطق به‌ویژه در این مورد مناسب است: «بنیاد تمامی تعینات نفی است» (منطق، بند ۹۱، افزوده). در این حالت، خوردن همانا روزه‌نگرفتن است، کارکردن همانا تنبلی‌نبودن است و غیره - م. ا. ۴۲. سنپور، اثر پیش‌گفته، صص ۳۴۲-۳۴۳.

۴۳. «اگر کسی امید نداشته باشد که ارزش بیشتری به دست آورد و غیره... مثلاً گندم خود را نمی‌کارد و یک سال آن را در دل زمین باقی نمی‌گذارد یا شراب خود را سال‌های دراز در سردابی حبس نمی‌کند و به جای این‌کار آن‌ها با نظارشان را فوراً مصرف می‌کند» (اسکروپ، اقتصاد سیاسی، ویراست آلونزو پوتر، نیویورک، ۱۸۴۱، صص ۱۳۳-۱۳۴)*

* در واقع این اشاره‌ای است به کتاب آ. پوتر، اقتصاد سیاسی: اهداف، کاربردها و اصول، نیویورک، ۱۸۴۱، که بخش بزرگی از ده فصل نخست کتاب اسکروپ را با عنوان اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۳، همراه با تغییراتی، از نو منتشر کرد - م. ا.

۴۴. «محرومی که سرمایه‌دار با فرض دادن وسایل تولیدش به کارگر بر خود تحمیل می‌کند» (قرض دادن تعبیر زیبایی است که اقتصاد عامیانه مطابق با روش مورد تأیید به کار می‌برد تا کارگر مزدبگیر استنمار شده توسط سرمایه‌دار صنعتی راه‌مسان آن سرمایه‌دار صنعتی کند که از سرمایه‌دارهای دیگر پول قرض می‌کند!) «به جای آن‌که با تبدیل این وسایل به اشیا سودمند یا مایعی لذت، آن‌ها را به استفاده‌ی شخصی خود تخصیص دهد» (گوستاو دو مولیناری، اثر پیش‌گفته، ص ۳۶).
۴۵. کورسل - سنوی، اثر پیش‌گفته، ص ۲۰.

ساده‌ی انسانیت حکم می‌کند که سرمایه‌دار را از این عذاب الیم و این وسوسه به همان نحو برهانیم که برده‌داران جورجیای ایالات متحد آمریکا اخیراً با تسلیم شدن به الغای برده‌داری خود را از شر این تنگنای عذاب‌آور رها ساختند که آیا باید محصول اضافی را که به ضرب تازیانه از برده‌های سیاه خود بیرون کشیده‌اند یکسره صرف نوشیدن شامپانی کنند یا باید بخشی از آن را صرف به دست آوردن سیاه‌پوستان بیشتر و زمین‌های بیشتری کنند.

در متنوع‌ترین صورت‌بندی‌های اقتصادی جامعه نه تنها باز تولید ساده رخ می‌دهد بلکه همچنین به درجات متغیر باز تولید در مقیاسی گسترش‌یافته انجام می‌شود. به تدریج تولید و مصرف بیشتر می‌شوند و بنابراین، محصولات بیشتری به وسائل تولید تبدیل می‌شوند. با این همه، مادامی که وسیله‌ی تولید کارگر و بنابراین، محصول و وسائل معاش او [به شکل سرمایه در مقابل او قرار نگرفته‌اند]^{۲۵}، این فرایند همچون انباشت سرمایه و بنابراین به منزله‌ی کارکرد سرمایه‌دار پدیدار نمی‌شود.^{۲۶} ریچارد جونز که چند سال پیش درگذشت و جانشین مالتوس در کرسی اقتصاد سیاسی دانشکده‌ی هند شرقی در هایلندی بود، این موضوع را در پرتو دو نکته‌ی مهم توضیح داده است. چون قسمت اعظم مردم هند دهقانانی هستند که خود زمین‌شان را کشت می‌کنند، محصول آن‌ها یعنی وسائل کار و وسائل معاش آن‌ها هرگز «شکل دست‌مایه‌ای را نمی‌گیرد که از درآمد غیر پس‌انداز شده باشد و بنابراین دستخوش فرایند انباشت قبلی نمی‌شود».^{۲۷} از سوی دیگر، در آن استان‌هایی که سلطه‌ی انگلستان کمتر از همه نظام قدیمی را تخریب کرده، کارگران غیرکشاورزی مستقیماً توسط اربابان بزرگ استخدام می‌شوند و بخشی از محصول اضافی کشاورزی در شکل خراج یا اجاره‌ی زمین به آنان داده می‌شود. بخشی از این محصول در شکل طبیعی خود توسط اربابان بزرگ مصرف می‌شود و بخش دیگر توسط کارگران به اقلام تجملی و سایر کالاهای مصرفی برای استفاده‌ی اربابان تبدیل می‌شود و بقیه‌ی محصول مزد کارگران را تشکیل

۲۵. هنوز رد و نشانی اجتماعی از این که به سرمایه بدل شده‌اند از خود بجا نمی‌گذارند.

۲۶. «انواع خاص درآمد که بیش از عواید دیگر به پیشرفت سرمایه‌ی ملی یاری می‌رسانند، در مراحل مختلف پیشرفت خویش تغییر می‌کنند و بنابراین نزد کشورهای که جایگاه‌های مختلفی در این پیشرفت دارند کاملاً متفاوتند... سود... در مراحل پیشین جامعه در مقایسه با مزد و اجاره، منبع ناچیزی برای انباشت شمرده می‌شد... هنگامی که به واقع نیروهای صنعت ملی رشد قابل توجهی یافتند، سودها به عنوان منبع انباشت اهمیت به نسبت بیش‌تری یافتند» (ریچارد جونز، در ستاره و...، صص ۱۶، ۲۱).

۲۷. همان منبع، صص ۳۶ و پس از آن. [یادداشت انگلس بر ویراست چهارم:] «باید اشتباهی شده باشد زیرا ماخذ این فراز را نمی‌توان یافت»*

* برعکس این فراز در همان صفحه‌ی ۳۶ است اما نقل قول مارکس بسیار فشرده است. متن کامل آن چنین است: «مزدهای کارگران کشاورزی از دست‌مایه‌ای پرداخت نمی‌شوند که از درآمدها پس‌انداز و انباشت شده باشد» (به بیان دیگر) «دستخوش هیچ فرایند انباشتی نمی‌شوند... بلکه توسط خود کارگران ایجاد می‌شوند و هرگز در شکل دیگری، جز دست‌مایه‌ای برای مصرف مستقیم خویش وجود ندارند»-م. ۱

می‌دهد که صاحب افزارهای کار خود هستند. در اینجا تولید و بازتولید در مقیاسی گسترش‌یافته بدون هیچ دخالتی از سوی قدیسی خاص، این شهسوار پریشان‌منظر، سرمایه‌دار «پرهیزجو»، راه خود را پی می‌گیرد.

۴. عواملی که مستقل از نسبت تقسیم ارزش اضافی به سرمایه و درآمد، گستره‌ی انباشت را تعیین می‌کنند، یعنی درجه‌ی استثمار نیروی کار، بهره‌وری کار، تفاوت رو به رشد در مقدار سرمایه‌ی به کاررفته و سرمایه‌ی مصرف‌شده و مقدار سرمایه‌ی پرداخت شده

اگر نسبت تقسیم ارزش اضافی به سرمایه و درآمد را به عنوان عاملی معلوم در نظر بگیریم، روشن است که مقدار سرمایه‌ی انباشت‌شده به مقدار مطلق ارزش اضافی وابسته است. فرض کنید ۸۰ درصد ارزش اضافی به سرمایه تبدیل و ۲۰ درصد آن مصرف شده باشد؛ آنگاه بر حسب این که میزان کل ارزش اضافی ۳,۰۰۰ پوند یا ۱,۵۰۰ پوند باشد، سرمایه‌ی انباشت‌شده ۲,۴۰۰ پوند یا ۱,۲۰۰ پوند خواهد بود. از همین رو، تمامی عواملی که مقدار ارزش اضافی را تعیین می‌کنند مقدار انباشت را نیز تعیین می‌کنند. در اینجا باز دیگر این عوامل را تنها از این لحاظ که نکات تازه‌ای را در ارتباط با انباشت در اختیارمان می‌گذارند، جمع‌بندی می‌کنیم.

به یاد داریم که نرخ ارزش اضافی در وهله‌ی نخست به درجه‌ی استثمار نیروی کار وابسته است. اقتصاد سیاسی چنان تأکید زیادی بر این نکته می‌گذارد که گاهی تشدید انباشت را که ناشی از افزایش بهره‌وری کار است با تشدید نااشی از افزایش استثمار کارگران است یکسان تلقی می‌کند.^{۴۸} در بخش‌های مربوط به تولید ارزش اضافی، همواره فرض کردیم که مردها دست‌کم برابر با ارزش نیروی کار هستند. اما کاهش اجباری مزد به پایین‌تر از این ارزش چنان نقش مهمی در پراتیک ایفا می‌کند که نمی‌توان به این پدیده نپرداخت. در واقع، این کاهش اجباری، دست‌مایه‌ی مصرفی ضروری کارگر را در محدوده‌های معینی به دست‌مایه‌ی انباشت سرمایه بدل می‌کند.

جان استوارت میل می‌گوید:

۴۸. ریکاردو می‌گوید: «در مراحل مختلف جامعه، انباشت سرمایه یا وسیله‌ی به کارگماردن» (یعنی استثمار) «کار کم و بیش سریع است و در همه‌ی موارد لزوماً به بهره‌وری کار بستگی دارد. نیروهای مولد کار عموماً در جایی به حداکثر می‌رسند که زمین‌های حاصلخیز به وفور یافت می‌شوند.» اگر در جمله‌ی نخست مقصود از بهره‌وری کار ابعاد ناچیز سهمی از هر محصولی باشد که به آنانی می‌رسد که با کار بیدی خود آن را تولید کرده‌اند آنگاه این جمله تقریباً همان‌گویی است، زیرا سهم باقی‌مانده دست‌مایه‌ای است که در صورت تمایل مالک آن، می‌تواند سرمایه‌ی انباشت‌شده شود. ولی در نقاطی که زمین حاصل‌خیزتر است چنین نیست» (ملاحظاتی درباره‌ی برخی معادلات لفظی و...، صص ۷۴، ۷۵).

«مزدها هیچ نوع نیروی مولدی ندارند. آنها قیمت یک نیروی مولد هستند. مزدها در کنار کار هیچ سهمی در تولید کالاها ندارند، [چنانکه قیمت ماشین آلات نقشی در این مورد ندارد.]^{۴۹} اگر می‌شد کار را بدون خریدن در اختیار داشت، آنگاه مزد زاید می‌شد.»^{۴۹}

اما اگر کارگران می‌توانستند با باد هوا زندگی کنند، با هیچ قیمتی امکان خرید آنها نبود. بنابراین، بهای صفر کارگر یک حد به مفهوم ریاضی است که هر چند می‌توان همیشه به آن نزدیک شد اما هرگز به آن نمی‌توان رسید. گرایش مستمر سرمایه این است که هزینه‌ی کار را به این صفر مطلق تقلیل دهد. نویسنده‌ای سده‌ی هجدهمی که بارها از او نقل قول کرده‌ایم، مؤلف *مقاله‌ای درباره‌ی تجارت و بازرگانی*، عملاً درونی‌ترین راز سرمایه‌ی انگلیسی را با این بیان فاش می‌کند که رسالت تاریخی انگلستان کاهش اجباری مزد انگلیسی‌ها تا سطح مزد فرانسوی‌ها و هلندی‌هاست.^{۵۰} او ساده‌لوحانه چنین می‌گوید:

«اما اگر فقرای ما» (اصطلاحی فنی برای کارگران) «بخواهند با تجمل زندگی کنند... آنگاه یقیناً کار آنها باید گران شود... فقط کافی است به حجم باورنکردنی مواد زائدی که کارگران کارخانه‌های ما مصرف می‌کنند مانند براندی، جین، چای، شکر، میوه‌های خارجی، آبجوی قوی، پارچه‌ی کتان، نقش دار، انقیه، توتون و غیره توجه کرد.»^{۵۱}

وی از نوشته‌ی کارخانه‌داری اهل نورث‌همپتون‌شایر نقل می‌کند که با دستانی رو به آسمان چنین ناله و فغان می‌کند:

«کار در فرانسه یک‌سوم از انگلستان ارزان‌تر است؛ زیرا تهیدستان آنها سخت‌تر کار می‌کنند و خوراک و پوشاک‌شان حقیرانه است. خوراک اصلی‌شان نان، میوه، سبزی‌جات، ریشه‌های گیاهان و ماهی خشک‌کرده است؛ خیلی به ندرت گوشت

* در متن اصلی انگلیسی چنین نوشته شده: چنانکه بهای افزارکار نقشی در خود افزاز ندارد. م. فا

۴۹. جان استوارت میل، *مقالاتی درباره‌ی برخی مسائل حل‌نشده‌ی اقتصاد سیاسی*، لندن، ۱۸۴۴، صص ۹۰ و ۹۱.
۵۰. *مقاله‌ای درباره‌ی تجارت و بازرگانی*، لندن، ۱۷۷۰، ص ۴۴. در دسامبر ۱۸۶۶ و ژانویه‌ی ۱۸۶۷، روزنامه‌ی *تایمز* شکایات مشابهی از سوی معدن‌داران انگلیسی منتشر ساخت که در آن وضعیت خوب کارگران معدن بلژیک توصیف شده بود. بنا به این نوشته، کارگران پادشده بیش از آن‌چه برای زنده‌بودن به سود «ارباب‌شان» لازم است نه می‌خواهند و نه دریافت می‌کنند. کارگران بلژیکی بسیار صبورند ولی نه تا این حد که در روزنامه‌ی *تایمز* به‌عنوان کارگران نمونه ذکر شوند! پاسخ در آغاز فوریه‌ی سال ۱۸۶۷ با اعتصاب معدنچیان بلژیکی در نزدیکی مارشین داده شد که به ضرب باروت و سرب سرکوب شدند. ۵۱. همان منبع، صص ۴۴، ۴۶.

می خورند و هنگامی که گندم گران است نان هم بسیار کم مصرف می کنند.»^{۵۲}

مقاله نویس ما ادامه می دهد:

«علاوه بر این، نوشابه‌ی آن‌ها یا آب است یا لیکورهای سبک، در نتیجه پول بسیار کمی خرج می کنند... البته رسیدن به چنین وضعیتی بسیار دشوار است اما همان‌طور که در فرانسه و هلند امکان پذیر شده، غیرممکن هم نیست.»^{۵۳}

^{۲۶} بیست سال بعد، شارلاتانی آمریکایی، یک یانکی که در زمهری اشراف درآمده بود، بنجامین تامپسون (مشهور به کنت رامفورد)، برای رضای خدا و مردم همین راه بشر دوستانه را ادامه داد. **مقالات** او کتاب آشپزی است با انواع دستورات غذا تا خوراک‌های گران‌قیمت کارگران با بدل‌های متنوع جایگزین شوند. یکی از دستورات غذایی این «فیلسوف» شگفت‌آور که از قضا موفقیت‌آمیز از کار درآمده چنین است:

«۵ پوند جو $\frac{1}{4}$ پنی؛ ۵ پوند ذرت هندی، $\frac{1}{4}$ پنی؛ ۳ پنی ماهی شور؛ یک پنی نمک؛ یک پنی سرکه؛ ۲ پنی فلفل و سبزیجات معطر - با $\frac{3}{4}$ پنی می توان سوپی برای ۶۴ نفر پخت و با قیمت متوسط جو و ذرت هندی ... می توان این سوپ را برای هر نفر به قیمت $\frac{1}{4}$ پنی تهیه کرد.»^{۵۴}

^{۲۶} افزوده به فر: [سرسطر]: امروزه ما از بسیاری از این ارزوها به دلیل رقابت چند جانبه {جهانی} که در آن تکامل تولید سرمایه‌داری کارگران کل جهان را درگیر ساخته فراتر رفته‌ایم. دیگر فقط موضوع بر سر این نیست که مزد انگلیسی‌ها به سطح مزد قاره‌ی اروپا تقلیل یابد بلکه در آینده‌ای کم و بیش نزدیک سطح مزد اروپایی‌ها به سطح مزد چینی‌ها کاهش باید این همان دورنمایی است که آقای استاپلتن، نماینده‌ی پارلمان انگلستان، در یک سخنرانی درباره‌ی قیمت کار در آینده با رأی دهندگان خود در میان گذاشته است. او می‌گوید: «اگر چین به یک کشور بزرگ تولیدکننده تبدیل شود، نمی‌دانم چگونه جمعیت صنعتی اروپا می‌تواند بدون کاهش {مزد} تا سطح رقیب خود به مبارزه ادامه دهد.»
تایمز، ۹ سپتامبر ۱۸۷۳ -

^{۵۲} کارخانه‌دار تورث هامپتون‌شایر مر نکب ثقلب پرهیزکارانه‌ای می‌شود که بخشودنی است چون از هیچ‌جانات فلیبی برخاسته است. وی مدعی است زندگی کارگران کارخانه‌های انگلستان و فرانسه را با هم مقایسه کرده است؛ ولی چنان‌که خود او نیز به طریق خاص خویش اعتراف می‌کند، مطالبی که از او نقل شده مربوط به کارگران کشاورزی فرانسه بوده است!

^{۵۳} همان منبع، صص ۷۰-۷۱. [یادداشت انگلس برای ویراست سوم]: امروزه به مدد رقابتی که در بازار جهانی پس از آن تاریخ رخ داده، پیشرفت زیادی کرده‌ایم. آقای استاپلتن، نماینده‌ی پارلمان، به رأی دهندگان خود می‌گوید: «اگر چین به یک کشور صنعتی بزرگ تبدیل شود، نمی‌دانم توده‌های کارگر اروپایی چگونه می‌توانند بدون کاهش {مزد} تا سطح رقیب خود، رقابت با آن‌ها را حفظ کنند» (تایمز، ۹ سپتامبر ۱۸۷۳). اکنون دیگر هدف موردنظر سرمایه‌ی انگلستان {کاهش مردها به سطح} مزد کشورهای قاره‌ی اروپا نیست. خیر، هدف {رسیدن به سطح} مزد چینی‌هاست.

^{۵۴} بنجامین تامپسون، مقالات سیاسی، اقتصادی و فلسفی و ...، ۳ جلدی، لندن، ۱۷۹۶-۱۸۰۲، جلد اول، صص ۲۹۴-۲۹۵. ف. م. ایدن در کتاب خود با عنوان وضعیت فقرا؛ یا تاریخچه‌ی طبقات زحمتکش در انگلستان و ...، قویاً همین آش گدایی رامفوردی را به سرپرست‌های کارگاه‌ها توصیه می‌کند و با سرزنش به کارگران انگلیسی هشدار می‌دهد: «خانواده‌های فقیر بسیاری هستند، به ویژه در اسکاتلند، که ماه‌های طولانی با بلغور و آرد جو که فقط با نمک و آب مخلوط می‌شود خیلی راحت زندگی می‌کنند» (جلد اول، پاره‌ی اول، فصل دوم، صص ۵۰۳). از این قبیل توصیه‌ها در سده‌ی نوزدهم فراوان است. از جمله مثلاً چارلز اچ پری در مسئله‌ی ضرورت بررسی قانون‌های موجود غله (لندن،

تقلب در کالاهای خوراکی که هم‌پای پیشرفت تولید سرمایه‌داری به وجود آمده، آرمان‌های زیبای تامپسون را زائد ساخته است.^{۵۵}

در پایان سده‌ی هجدهم و نخستین دهه‌های سده‌ی نوزدهم، مزرعه‌دارها و مالکان انگلیسی حداقل مطلق مزدها را به این طریق تحمیل کردند که به کارگران کشاورزی کمتر از حداقل در شکل مزد می‌پرداختند و بقیه را به شکل اعانه‌ی کلیسایی به آن‌ها می‌دادند. در اینجا نمونه‌ای از لودگی این انگلیسی‌های مهمل و جاهل را در جان‌داختن «قانونی» تعرفه‌های مزد نقل می‌کنیم:

«آقای بورک می‌گوید که ارباب‌های نورفولک پس از صرف شام خود نرخ مزدها را تثبیت کردند؛ اربابان برکس هنگامی که نرخ مزدها را در اسپین‌هاملند در سال ۱۷۹۵ تثبیت می‌کردند آشکارا فکر می‌کردند کارگران نیازی به خوردن ندارند... آن‌ها تصمیم گرفتند تا زمانی که بهای یک قرص نان به وزن ۸ پوند و ۱۱ اونس یک شیلینگ است، "درآمد (هفتگی) باید ۳ شیلینگ برای هر مرد باشد" و مرتباً افزایش یابد تا زمانی که بهای نان به یک شیلینگ و ۵ پنی می‌رسد؛ به محض این‌که قیمت نان از این مبلغ بیشتر می‌شود، مزد باید مرتباً کاهش داده شود تا به ۲ شیلینگ برسد؛ از آن پس خوراک افراد باید $\frac{1}{5}$ کمتر از گذشته شود.»^{۵۶}

از آقای بی به نام ا. بنت که هم مزرعه‌داری بزرگ، هم قاضی و هم مدیر نوانخانه و داور مزدها بود، در هیئت تحقیق مجلس اعیان (۱۸۱۴) چنین پرسیده شد:

«آیا هیچ بخشی از ارزش کار روزانه‌ی کارگران با اعانه‌ی کلیسایی مربوط به فقرا تکمیل می‌شود؟» پاسخ: «بله. درآمد هفتگی هر خانواده با یک قالب نان (۸ پوند و ۱۱ اونس) و ۳ پنی برای هر نفر تکمیل می‌شود!... به نظر ما یک قالب نان در هفته برای نگهداری هر کدام از اعضای خانواده کافی است؛ ۳ پنی برای تهیه‌ی لباس است

→ ۱۸۱۶، ص ۶۹) می‌گوید: «کارگر کشاورزی انگلستان) دیگر مزخرف‌ترین مخلوط آرد را نمی‌خورد... در اسکاتلند که آموزش بهتر است، احتمالاً این پیش‌داوری شناخته‌شده نیست. با این وجود همین پُری شکایت دارد که اکنون (۱۸۱۵) کارگر انگلیسی در مقایسه با زمان آیدن (۱۷۹۷) در شرایط به مراتب بدتری است.

۵۵. گزارش‌های آخرین هیئت پارلمانی تحقیق درباره‌ی تقلب در وسائل معاش* نشان می‌دهد که در انگلستان حتی تقلب در داروهای استثنای قاعده است. مثلاً آزمایش ۳۴ نمونه‌ی تریاک که از داروخانه‌های مختلف لندن خریداری شده بود، نشان می‌دهد که در ۳۱ مورد از آن‌ها، با مخلوطی از پوست خشخاش، آرد گندم، صمغ، خاک رس، شن و غیره تقلب شده است. در بسیاری از آن‌ها حتی ذره‌ای مرفین وجود نداشت.

* این گزارش هیئت انتخابی درباره‌ی کارکرد قانون تقلب در مواد غذایی (۱۸۷۲)، ۱۸۷۴، است - م. ۱.
۵۶. جورج لوپز نیون‌هام (وکیل دعاوی)، بررسی شواهد نزد هیئت دو مجلس درباره‌ی قانون‌های غله، لندن، ۱۸۱۵، ص ۲۰، یادداشت.

و اگر کلیسا بخواهد خودش لباس تهیه کند، این ۳ پنی کسر می‌شود. این روش نه تنها در سراسر بخش غربی ویلت‌شایر رایج است، بلکه گمان می‌کنم که در سراسر کشور مرسوم است.^{۵۷}

نویسنده‌ای بورژوا در همان دوران فریاد می‌زند:

«سال‌هاست که آن‌ها (مزرعه‌دارها) طبقه‌ی محترمی از هم‌ولایتی‌های خود را با اجبار به رجوع به نوانخانه‌ها به انحطاط کشانده‌اند... مزرعه‌دارها در حالی که سودهای خود را افزایش می‌دادند، مانع انباشت ضروری‌ترین دست‌مایه مصرفی از سوی زیردستان زحمتکش خود می‌شدند.»^{۵۸}

مثلاً «کار خانگی» نقش دزدی مستقیم از دست‌مایه‌ی مصرفی ضروری کارگر را در شکل‌گیری ارزش اضافی و بنابراین در شکل‌گیری دست‌مایه برای انباشت سرمایه نشان داد.^{*} در همین بخش موارد دیگری از همین موضوع را ارائه خواهیم کرد.

اگرچه این بخش از سرمایه‌ی ثابت که شامل وسائل کار^{۲۷} است، باید در تمامی شاخه‌های صنعت برای شمار معینی از کارگران کافی باشد (این شمار برحسب بزرگی بنگاه تعیین می‌شود)، اما به هیچ وجه ضرورت ندارد که به همان نسبت کمیت کاری که استفاده می‌شود افزایش یابد. فرض می‌کنیم که ۱۰۰ کارگر، ۸ ساعت در روز در کارخانه‌ای معین کار می‌کنند و ۸۰۰ ساعت کار تحویل می‌دهند. اگر سرمایه‌دار بخواهد مجموع ساعت کار را به اندازه‌ی یک‌دوم افزایش دهد، می‌تواند ۵۰ کارگر جدید را استخدام کند؛ اما آنگاه باید نه تنها برای مزدها بلکه برای ابزارهای کار سرمایه‌ی بیشتری پرداخت کند. اما می‌تواند همان ۱۰۰ کارگر را وادار کند که به جای ۸ ساعت ۱۲ ساعت کار کنند و آنگاه ابزارهای کار موجود کفایت می‌کند. آن‌ها سریع‌تر از گذشته فرسودگی می‌یابند. به این ترتیب، کار اضافی که ناشی از استفاده‌ی بیشتر از نیروی کار است، می‌تواند محصول اضافی و ارزش اضافی را که جوهر انباشت است بدون افزایشی متناسب در بخش ثابت سرمایه بالا ببرد.

در صنایع استخراجی، مثلاً معادن و غیره، مواد خام بخشی از سرمایه‌ی پرداخت شده را

۵۷. همان منبع، صص ۱۹-۲۰

۵۸. سن. ایچ. پری، اثر پیش‌گفته، صص ۷۷، ۶۹. مالکان زمین نیز نه تنها از بابت جنگ ضدزاکوبینی که خود آن را به نام انگلستان دنبال می‌کردند، «خسارت» گرفتند بلکه به نحو چشمگیری بر ثروت خود افزودند. «درآمد آن‌ها از اجاره در یک دوره‌ی زمانی ۱۸ ساله دو، سه و چهار برابر و در یک مورد استثنایی شش برابر افزایش یافت» (همان منبع، صص

* رجوع کنید به صص ۵۰۸-۵۱۱ کتاب حاضر - ۱.

۲۷. افزوده به فر: [زیرنویس در متن فرانسه:] منظور ما از «outillage» کل وسائل کار، ماشین‌آلات، دستگاه‌ها، ابزارها، تاسیسات، ساختمان‌ها، راه‌های حمل و نقل و ارتباطات و غیره است

تشکیل نمی دهند. ابژه‌ی کار در این مورد نه محصول کار پیشین بلکه موهبتی است که طبیعت به رایگان در اختیار قرار داده، مانند سنگ‌های فلزی، مواد معدنی، زغال سنگ، سنگ و غیره. در اینجا سرمایه‌ی ثابت تقریباً منحصراً شامل وسائل کار است که به آسانی می‌تواند کمیّت فزاینده‌ای از کار (مثلاً دسته‌های روزکار و شب‌کار) را جذب کند. اما در صورت ثابت ماندن تمامی شرایط، مقدار و ارزش محصول به نسبت مستقیم با کار مصرف‌شده افزایش می‌یابد. انسان و طبیعت یعنی دو آفریننده‌ی اصلی محصولات، اکنون نیز همانند روز اول تولید، [آفریننده‌ی عناصر مادی سرمایه هستند.]²⁸ به مدد انعطاف‌پذیری نیروی کار، قلمرو انباشت بدون افزایشی پیشاپیش در اندازه‌ی [سرمایه‌ی ثابت]²⁹ گسترش می‌یابد.

28. همانند منابع اولیه‌ی ثروت تاثیر مشخصی برجا می‌گذارند
29. سرمایه‌ی پرداخت‌شده

در کشاورزی، نمی‌توان مقدار زمین زیرکشت را بدون ریختن بذر و کود بیشتر افزایش داد. اما هنگامی که چنین شد، عمل صرفاً مکانیکی شخم‌زدن اثری معجزه‌آسا بر میزان محصول می‌گذارد. به این‌گونه، کمیّت بزرگ‌تری از کار که توسط شمار واحدی از کارگران همچون گذشته انجام می‌شود، حاصل‌خیزی زمین را بدون نیاز به افزایش ابزارهای کار بالا می‌برد. بار دیگر عمل مستقیم انسان بر طبیعت، بدون دخالت سرمایه‌ای جدیدتر، به منبع بلاواسطه‌ای برای انباشت بیشتر تبدیل می‌شود.

سرانجام، [در صنعت به معنای اخص کلمه]³⁰، هر صرف کار اضافی مستلزم صرف اضافی مواد خام است، اما در مورد وسائل کار الزاماً چنین نیست. و همان‌طور که صنایع تولیدی مواد خام و نیز وسائل تولید موردنیاز خود را از صنایع استخراجی و کشاورزی تأمین می‌کنند، از محصولات اضافی این دو شاخه نیز که بدون پرداخت سرمایه‌ی بیشتر تولید شده‌اند بهره‌مند می‌شوند.

30. در بنگاه‌های تولیدی، کارگاه‌ها، کارخانه‌ها

بنابراین، می‌توان یک نتیجه‌گیری کلی کرد: سرمایه با درخودگنجاندن دو آفریننده‌ی اصلی ثروت، یعنی نیروی کار و زمین، از قدرت گسترشی برخوردار می‌شود که به آن اجازه می‌دهد تا عناصر انباشت خود را فراتر از محدوده‌هایی پیش‌برده که ظاهراً بنا به مقدار آن سرمایه تعیین شده بود، یعنی بنا به ارزش و مقدار وسائل تولیدی که پیش از این تولید شده و در آن‌ها وجود دارد.

عامل مهم دیگر در انباشت سرمایه درجه‌ی بهره‌وری کار اجتماعی است.

[با افزایش بهره‌وری کار مقدار محصولاتی که در آن ارزشی معین و بنابراین مقداری معین ارزش اضافی باز نمود می‌یابد، تغییر می‌کند. اگر نرخ ارزش اضافی ثابت بماند (یا حتی اگر کاهش یافت مشروط به این باشد که تنزل آن آهسته‌تر از رشد بهره‌وری کار باشد)، مقدار محصول اضافی افزایش می‌یابد. اگر تقسیم این محصول به درآمد و سرمایه‌ی اضافی ثابت بماند، مصرف سرمایه‌دار ممکن است بدون کاهش دست‌مایه‌ی انباشت افزایش یابد.

مقدار نسبی دست‌مایه‌ی انباشت حتی ممکن است به زیان دست‌مایه‌ی مصرف افزایش یابد و این در حالی است که ارزان شدن قیمت کالاها و سائل لذت‌جویی را همانند گذشته یا حتی بیشتر از آن در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارد.³¹ اما چنان‌که دیدیم، افزایش بهره‌وری کار همراه با ارزان شدن قیمت کارگر و بنابراین همراه با نرخ بالاتر ارزش اضافی است، حتی زمانی که مزدهای واقعی بالا می‌روند. مزدهای واقعی هرگز متناسب با بهره‌وری کار بالا نمی‌روند. بنابراین، همان مقدار ارزش سرمایه‌ی متغیر نیروی کار بیشتری و در نتیجه کار بیشتری را به جریان می‌اندازد. همان مقدار ارزش سرمایه‌ی ثابت در وسائل تولید بیشتری، یعنی در وسائل کار، مواد و مصالح کار و مواد کمکی بیشتری باز نموده می‌شوند. بنابراین، هم عوامل محصول‌آفرین و هم عوامل ارزش‌آفرین بیشتری را تامین می‌کند، به بیان دیگر عوامل جذب‌کننده‌ی کار را افزایش می‌دهد. بنابراین، حتی اگر ارزش سرمایه‌ی اضافی ثابت باقی بماند یا حتی کاهش یابد، تسریع انباشت هنوز امکان‌پذیر است. نه تنها میزان بازتولید از لحاظ مادی گسترش می‌یابد، بلکه تولید ارزش اضافی سریع‌تر از ارزش سرمایه‌ی اضافی رخ می‌دهد.³²

[رشد بهره‌وری کار همچنین بر سرمایه‌ی اولیه، یعنی سرمایه‌ای که پیش از این در فرایند تولید دخالت دارد، تأثیر می‌گذارد. بخشی از سرمایه‌ی ثابت دست‌اندرکار شامل وسائل کار مانند ماشین‌آلات و غیره هستند که مصرف نشده‌اند، و بنابراین تا زمانی که زمان‌های طولانی‌تری سپری نشود، بازتولید نمی‌شوند یا نمونه‌های تازه‌تری جایگزین آن‌ها نمی‌شوند. با این همه، هر سال بخشی از این وسائل کار از بین می‌روند یا به حد نهایی کارکرد تولیدی خود می‌رسند. آنگاه هر سال، مرحله‌ی بازتولید ادواری ماشین‌آلات و جایگزینی آن‌ها با نمونه‌های تازه‌تری از همان نوع فرا می‌رسد.³³ اگر بهره‌وری کار در همان بخشی افزایش یابد که این وسائل کار ساخته می‌شوند، و به دلیل پیشرفت بی‌وقفه‌ی علم و فن‌آوری به‌واقع پیوسته نیز پیشرفت می‌کنند،³⁴ ماشین‌ها، افزارها، دستگاه‌های کهنه و غیره کنار گذاشته می‌شوند و جای آن‌ها را ماشین‌های کارآمدتر و ارزان‌تری با توجه به کارایی افزایش‌یافته‌شان می‌گیرند. صرف نظر از این‌که عملاً وسائل کار پیوسته در جزئیات بهبود می‌یابند، سرمایه‌ی قدیمی تحت شکلی بارآورتر بازتولید می‌شود. بخش دیگر سرمایه‌ی ثابت، مواد خام و مواد کمکی [در طول سال پیوسته بازتولید می‌شوند؛ آن بخش از سرمایه‌ی ثابت تولیدشده توسط کشاورزی کلاً سالانه بازتولید می‌شود.³⁵ بنابراین، هر بار که از شیوه‌های بهتری استفاده می‌شود، تأثیری تقریباً هم‌زمان بر سرمایه‌ی جدید و سرمایه‌ی گذشته می‌شود که پیش از این به کار انداخته شده بود. هر پیشرفتی در علم شیمی نه تنها تعداد مواد سودمند و کاربردهای مفید موادی را که پیش از این شناخته شده‌اند چند برابر می‌کند بلکه همراه با رشد سرمایه‌ی قلمرو سرمایه‌گذاری را گسترش می‌دهد؛ همچنین

31. با معلوم بودن ارزش اضافی، افزایش محصول خالص که ارزش اضافی {بازنمود} ارزش آن است، منطبق با بهره‌وری کاری است که انجام می‌شود. بنابراین، به میزانی که کار نیروی مولد خود را رشد می‌دهد، محصول خالص وسائل لذت و انباشت بیشتری را در بر می‌گیرد. در این صورت بخشی از ارزش اضافی که به سرمایه تبدیل می‌شود می‌تواند حتی به زیان بخش دیگر که شامل درآمد است افزایش یابد، بدون آن‌که مصرف سرمایه‌دار به خودی خود کاهش یابد زیرا از این پس ارزشی اندک در مقدار بالاتری وسائل مفید تحقق می‌یابد.

32. [میانگین] با کسر درآمد، بقیه‌ی ارزش اضافی چون سرمایه‌ی اضافی عمل می‌کند. با ارزان کردن وسائل معاش، رشد بهره‌وری کار موجب می‌شود که مزد کارگران کاهش یابد. این امر بر کارایی، فراوانی و قیمت وسائل کار اثر می‌گذارد. با این همه، انباشت تهابی که سرمایه‌ی جدید به نوبه‌ی خود ایجاد می‌کند، نه بر مبنای ارزش مطلق این سرمایه بلکه بر مبنای کمیت نیروهای کار، وسائل کار و مواد اولیه و کمکی که در اختیار دارد تنظیم می‌شود.

33. سرمایه‌ی قبلی شامل بخشی از وسائل کار است که به تدریج مصرف شده و فقط پس از مدت زمانی طولانی باید بازتولید شود. با این همه، هر سال، شمار قابل‌ملاحظه‌ای از آن‌ها به پایان کار خود می‌رسند، همان‌طور که سالانه تعدادی سالخورده در اثر قوتی می‌میرند.

34. آنگاه به دلیل پیشرفت علمی و فنی که در دوران خدمت فعال آن‌ها به دست می‌آید

35. عمدتاً دست‌کم سالانه بازتولید می‌شود، خواه از کشاورزی در فواصل زمانی بسیار کوتاه ناشی شده باشد خواه از معادن و غیره

به سرمایه شیوهی استفادهی دوباره از ضایعات ناشی از فرایندهای تولید و مصرف را در پویهی فرایند بازتولید می آموزاند و بدین سان [بدون هیچ گونه پرداخت سرمایه‌ای از قبل مواد تازه‌ای برای سرمایه به وجود می آورد].³⁶ [همانند بهره‌کشی فراینده از ثروت طبیعی که ناشی از عمل ساده‌ی افزایش فشار بر نیروی کار است،]³⁷ علم و فن آوری به سرمایه قدرت گسترشی را می دهند که مستقل از مقدار سرمایه‌ای است که به کار انداخته شده است. در همان حال، آن بخش از سرمایه‌ی اولیه‌ای که از نو به کار گرفته شده، تحت تاثیر این قدرت قرار می گیرد. سرمایه‌ی یادشده در زمان گذار به شکلی جدید، پیشرفت‌های اجتماعی ایجادشده را به هنگام مصرف کردن شکل کهنه‌ی آن، به رایگان در اختیار می گیرد. درست است که این تکامل بهره‌وری با کاهش جزئی [سرمایه‌ای که به کار انداخته شده همراه است]؛³⁸ اما تا جایی که این ارزش‌کاهی در میدان رقابت به نحو بارزی محسوس می شود بار اصلی آن به دوش کارگر می افتد زیرا سرمایه‌دار [می‌کوشد با افزایش استثمار وی خسارت خویش را جبران کند].³⁹

36. بدون هیچ گونه مساعدت سرمایه، این مواد بی ارزش را به عناصر اضافی انباشت تبدیل می کند.
37. [سرسطره] به همان اندازه‌ی انطاف پذیری نیروی کار

38. سرمایه‌ای اداجیه می باید که با شکل قدیمی خود عمل می کند مثلاً سرمایه‌ای که برای ماشین‌های پرداخت شده، ارزش خود را با ورود ماشین‌های بهتر از همان نوع از دست می دهد.
39. می‌کوشد آن را با کاهش مزد جبران کند

کار ارزش و سائل تولید را که مصرف کرده، به محصول انتقال می دهد. از سوی دیگر، ارزش و مقدار سائل تولید که توسط کمیّت معینی از کار به جریان می افتد با مولدتر شدن کار افزایش می یابد. بنابراین، اگر چه کمیّت یکسانی از کار فقط ارزش یکسان جدیدی را به محصولات خود می افزاید، با این همه ارزش سرمایه‌ی پیشین که توسط کار به محصولات انتقال داده شده، همچنان هم راستا [با رشد بهره‌وری]⁴⁰ افزایش می یابد.

40. با تکامل صنعت

مثلاً، یک ریسنده‌ی انگلیسی و یک ریسنده‌ی چینی ممکن است تعداد ساعت واحدی را با شدت واحدی کار کنند؛ بنابراین، هر دوی آن‌ها ارزش‌های برابری را طی یک هفته تولید می کنند. اما با وجود این برابری، تفاوت چشمگیری بین ارزش محصول هفتگی ریسنده‌ی انگلیسی که با ماشین خودکار نیرومندی کار می کند با ارزش محصول چینی که فقط یک چرخ ریسنده‌ی دارد، وجود دارد. در همان زمان که ریسنده‌ی چینی یک پوند نخ می ریسد، ریسنده‌ی انگلیسی [صدها پوند نخ می ریسد]⁴¹. مجموع ارزش‌های پیشین که صدها بار بزرگتر است، ارزش محصول او را بیشتر می کند زیرا در این محصول ارزش‌های پیشین از نو در شکل مصرفی جدیدی ظاهر می شوند و به این ترتیب از نو به عنوان سرمایه به کار می افتند. همان طور که فریدریش انگلس به ما اطلاع می دهد «اگر در سال ۱۷۸۲ ماشین‌هایی که تازه اختراع شده بودند به یاری نمی آمدند و محصول پشم سه سال قبل از آن را» (در انگلستان) «نمی رسیدند، این محصول که در این مدت به دلیل کمبود کارگر استفاده نشده بود همچنان استفاده نشده باقی می ماند.»^{۵۹} مسلماً کاری که در شکل ماشین آلات شینیت یافته بود، مستقیماً باعث نشد که انسان‌ها را از زمین سبز کند اما این

41. صدها پوند نخ به مدد بهره‌وری بالاتر کار مکانیکی می ریسد

امکان را به وجود آورد که شمار کوچکتری از کارگران با افزودن کار زنده‌ی نسبتاً اندکی نه تنها به نحو مولدتری پشم را مصرف کنند و ارزش جدیدی به آن بیفزایند بلکه همچنین ارزش قدیمی آن را در شکل نخ و غیره حفظ کنند. در همان حال، وسیله و مشوق را برای بازتولید فزاینده‌ی پشم فراهم آورند. این ویژگی طبیعی کار زنده است که ارزش قدیمی موجود را هنگام خلق ارزش نو حفظ کند. بنابراین، کار با افزایش کارآیی، گستره و ارزش وسائل تولید آن و بنابراین با انباشتی که ملازم با رشد بهره‌وری آن است، ارزش سرمایه‌ای را که همواره در حال افزایش است در شکل همیشه بازسازی‌شده‌ای حفظ می‌کند و تداوم می‌بخشد.^{۴۲} این قدرت طبیعی کار چون قدرت گنجانده‌شده در سرمایه برای نگهداری

۴۲. افزوده به فر: اما در نظام مزدگیری

۶۰ اقتصاد کلاسیک به دلیل نارسایی‌های تحلیل خود در مورد فرایند کار و فرایند ارزش‌افزایی، هرگز به معنای واقعی کلمه نتوانست این جنبه‌ی مهم بازتولید را درک کند. مثلاً نزد ریکاردو این تقیصه را می‌توان مشاهده کرد. وی می‌گوید که با هر نوع تغییر در بهره‌وری، همیشه یک میلیون نفر ارزش یکسانی را در کارخانه تولید می‌کنند.^{*} این حکم صحیح است مشروط بر این‌که گستره و درجه‌ی شدت کار آن‌ها ثابت باشد. با وجود این، آن‌چه ریکاردو در برخی از نتیجه‌گیری‌های خود نادیده می‌گیرد، این است که واقعیت یادشده مانع از آن نمی‌شود که یک میلیون نفر با درجعات متفاوت بهره‌وری کارشان، مقادیر بسیار متفاوتی از وسائل تولید را به محصول تبدیل کنند و در نتیجه مقادیر ارزشی بسیار متفاوتی در محصول آن‌ها حفظ شود؛ بنابراین، ممکن است ارزش‌های تولیدشده تفاوت چشمگیری داشته باشند. گذرا متذکر شویم که ریکاردو تلاش بیهوده‌ای کرد تا با همین مثال برای ژان باتیست سه تفاوت بین ارزش مصرفی (که وی در اینجا آن را ثروت با ثروت‌های مادی می‌نامد) و ارزش مبادله‌ای را روشن سازد. سه پاسخ می‌دهد: «در مورد مشکلی که ریکاردو مطرح می‌کند منی بر این‌که یک میلیون نفر با استفاده از شیوه‌های بهتر می‌توانند بدون تولید ارزشی زیاده‌تر، دو یا سه برابر بیشتر ثروت تولید کنند، اگر، چنان‌که بایسته است، در نظر بگیریم که تولید مبادله‌ای است که در آن شخص خدمات مولد کار، زمین و سرمایه‌های خود را می‌دهد تا در قبال آن محصولات به دست آورد، آنگاه مشکل مزبور رفع می‌شود. به وسیله‌ی همین خدمات مولد است که ما تمام فرآورده‌های موجود جهان را به دست می‌آوریم... بنابراین... هر قدر خدمات مولد ما در جریان مبادله‌ای که تولید خوانده می‌شود مقدار بیشتری از اشیای سودمند را به دست آورد، به همان اندازه ما ثروتمندتریم و به همان قدر خدمات مولد ما ارزش بیشتری دارند.» (ژ. ب. سه، نامه‌ها به مالتوس، پاریس، ۱۸۲۰، صص ۱۶۸-۱۶۹). مشکلی که سه می‌خواهد توضیح دهد - البته این مشکل برای او وجود دارد، نه برای ریکاردو - این است: چرا هنگامی که کمیت ارزش‌های مصرفی در نتیجه‌ی افزایش بهره‌وری کار رشد می‌کند بر ارزش آن‌ها افزوده نمی‌شود؟ پاسخ: این مشکل به این طریق بر طرف می‌شود که بنا به دلخواه خود ارزش مصرفی را ارزش مبادله‌ای بخوانیم. ارزش مبادله‌ای چیزی است که به این یا آن طریق با مبادله بیوند خورده است. بنابراین، اگر تولید را «مبادله‌ای کار و وسائل تولید با محصول بدانیم آنگاه کاملاً روشن است که هر قدر تولید بیشتر ارزش مصرفی تحویل بدهد به همان اندازه ارزش مبادله‌ای بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر، هر قدر ارزش‌های مصرفی بیشتری، مثلاً جوراب، طی یک روز کار روزانه به صاحب جوراب‌بافی تحویل داده شود، به همان اندازه او از لحاظ جوراب ثروتمندتر است. با این همه، ناگهان «سه» به یاد می‌آورد که «با کمیت بیشتر»ی از جوراب، «قیمت» آن‌ها (که حتماً ربطی به ارزش مبادله‌ای‌شان ندارد!) کاهش پیدا می‌کند «زیرا رقابت آن‌ها (تولیدکنندگان) را وادار می‌کند تا محصولات خود را به قیمتی که برایشان تمام شده بفروشند.» ولی اگر سرمایه‌دار کالاها را به قیمتی بفروشد که برای او تمام شده‌اند، سود از کجا ناشی می‌شود؟ بگذریم.

خود جلوه می‌کند، همان‌طور که بهره‌وری کار اجتماعی همچون [ویژگی آن]^{۴۳} ظاهر می‌شود؛ همان‌طور که تصاحب مستمر کار اضافی توسط سرمایه‌دار همچون خود ارزش‌افزایی پیوسته‌ی سرمایه تجلی می‌کند. تمامی نیروهای کار چون نیروهای سرمایه نشان داده می‌شود، چنان‌که تمامی شکل‌های ارزش کالا چون پول جلوه می‌کند.

[رشد سرمایه]^{۴۴} با افزایش تفاوت بین سرمایه‌ی به کار رفته و سرمایه‌ی مصرف‌شده همراه است. به بیان دیگر، ارزش و مقدار مادی وسائل کار افزایش پیدا می‌کنند، مانند تأسیسات، ماشین‌آلات، مجاری فاضلاب، حیوان بارکش، انواع دستگاه‌هایی که در زمان‌های کوتاه و طولانی در فرایندهای بی‌وقفه‌ی تکراری تولید یکسره به کار برده می‌شوند یا برای دستیابی به اثرات مفید خاصی استفاده می‌شوند، هر چند به تدریج فرسودگی می‌یابند و بنابراین ارزش خود را به طور جزئی از دست می‌دهند و آن ارزش را جزء به جزء به محصول انتقال می‌دهند.^{۴۵} چنان‌که پیش‌تر ملاحظه کردیم، به نسبتی که این وسائل کار برای شکل دادن به محصولات به کار گرفته می‌شوند بی‌آنکه ارزشی به آنها بیفزایند، و بنابراین یکسره به کار گرفته می‌شوند اما به‌طور جزئی مصرف می‌شوند، همانند نیروهای طبیعت مانند آب، بخار، هوا و برق و غیره همان خدمت‌رایگان را انجام می‌دهند. این خدمت‌رایگان کار گذشته که توسط کار زنده تصرف می‌شود و جان می‌گیرد، [همبسته با رشد میزان انباشت انباشته می‌شود].^{۴۶}

چون کار گذشته، یعنی بدهی‌های کار «الف»، «ب»، «پ» و غیره همیشه ظاهر سرمایه را می‌گیرد، یعنی چون موجودی یک غیرکارگر «ج» ظاهر می‌شود، بورژواها و اقتصاددان‌های سیاسی عاشقان سینه‌چاک خدماتی هستند که محصول کار گذشته‌اند؛ بنا

۴۴. افزوده به فر: [سرسطر]: این بخش از سرمایه‌ی ثابت که تحت شکل وسائل تولید پرداخت می‌شود و آدم اسمیت آن را «سرمایه‌ی پایا» می‌نامد، همیشه به طور کامل در فرایند تولید ادواری عمل می‌کند در حالی که برعکس، فقط به تدریج مصرف می‌شود و ارزش خود را جزء به جزء به کالاهایی منتقل می‌کند که در ساخت آن‌ها بی‌دری نقش دارد. افزایش واقعی پیشرفت نیروهای مولد، از دید آن‌ها،

۴۵. مثلاً می‌توان ارزش راه‌آهن اروپا را که هر روزه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد با مجموع ارزشی که روزانه از دست می‌دهد مقایسه کرد؛ بنابراین، این وسائل که توسط انسان ایجاد شده، همانند نیروهای طبیعی چون آب، بخار، الکتریسته و غیره خدماتی را به رایگان در اختیار می‌گذارند و بدون افزایش هزینه، به نسبتی که در تولید سهم دارند تأثیر مفیدی ایجاد می‌کنند.

۴۶. با رشد نیروهای مولد و انباشت سرمایه ملزم با آن انباشته می‌شوند.

→ سه اعلام می‌کند که در نتیجه‌ی افزایش بهره‌وری هرکس در ازای هم‌ارز معینی به جای یک جفت جوراب سابق اکنون دو جفت جوراب به دست می‌آورد. به این طریق نتیجه‌گیری وی درست همان حکم ریکاردو است که قصد داشت آن را رد کند. وی پس از این کوشش فکری عظیم پیروزمندانه مالتوس را خطاب قرار می‌دهد: «بله آقا، این است دکتربین مستدلی که به صراحت اعلام می‌کند بدون آن غیرممکن است دشوارترین مسائل اقتصاد سیاسی را توضیح داد، به ویژه این نکته که چگونه ملتی می‌تواند توانگرتر شود در حالی که ارزش محصولانش کاهش می‌یابد، حتی با این‌که ثروت خود ارزش است» (همان منبع، ص ۱۷۰). یک اقتصاددان انگلیسی درباره‌ی شعبده‌بازی‌های مشابه در نامه‌های سه چنین اظهار نظر می‌کند: «این شیوه‌های مظاهرانه در گفتار به‌طور کلی همان چیزی است که آقای سه مایل است دکتربین خود بنامد و با حرارت به مالتوس اصرار می‌کند که آن را همان‌طور که اکنون در بسیاری از نقاط اروپا معمول است در هر تفرود نیز درس بدهد. وی به مالتوس می‌گوید: چنانچه شما در تمامی این احکام تناقض می‌بینید، به مسائلی توجه کنید که آن احکام بیان می‌کنند و به خود اجازه می‌دهم که این مسائل را بسیار ساده و بسیار منطقی بدانم. بی‌شک چنین است، اما در ادامه‌ی این فرایند، این احکام همه چیز تلقی می‌شوند جز احکامی بدیع و مهم» (پژوهشی در اصول مربوط به ماهیت تقاضا و ...، صص ۱۱۶، ۱۱۰).

* ریکاردو، درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۲۱، ص ۳۲۰.

به گفته‌ی نابغه‌ی اسکاتلندی، مک کولوچ، کار گذشته در حقیقت باید پاداش ویژه‌ی به شکل بهره، سود و غیره دریافت کند.^{۶۱} به این‌گونه، اهمیت فزاینده‌ی کار گذشته که در شکل و سائل تولید در فرایند کار تاثیر می‌گذارد، به آن پیکربندی از کار نسبت داده می‌شود که با کارگر بیگانه است، یعنی آن که ارزش کار گذشته‌اش پرداخت نشده و به منزله‌ی سرمایه است. عوامل عملی تولید سرمایه‌داری و متملقان ایدئولوژیک آن همان قدر نمی‌توانند به سائل تولید جدا از آن نقاب اجتماعی تضادمندی که امروزه بر چهره‌ی خود دارند بیندیشند که برده‌دار نمی‌تواند به کارگر با خصوصیات متمایز از برده فکر کند.

^{۴۷} در درجه‌ی معینی از استثمار نیروی کار، مقدار ارزش اضافی توسط تعداد کارگرانی تعیین می‌شود که هم‌زمان استثمار می‌شوند، و این امر، اگر چه به نسبت‌های متغیر، با مقدار سرمایه منطبق است. به این ترتیب، هر چه بیشتر سرمایه با انباشت‌های پیاپی افزایش یابد، مجموع ارزشی که به دست‌مایه‌ی مصرفی و دست‌مایه‌ی انباشت تقسیم می‌شود افزایش می‌یابد. بنابراین، سرمایه‌دار می‌تواند زندگی دلپذیری داشته باشد و در همان حال «پرهیز» بیشتری کند. و سرانجام، هر چه مقیاس تولید بنا به مقدار سرمایه‌ی پرداخت‌شده گسترده‌تر شود، نیروهای محرک تولید با قدرت بیشتری عمل خواهند کرد.

۵. به اصطلاح «دست‌مایه‌ی کار»

[در جریان این تحقیق نشان داده شد که سرمایه مقدار ثابتی نیست بلکه بخش انعطاف‌پذیری از ثروت اجتماعی است که پیوسته با تقسیم ارزش اضافی به درآمد و سرمایه‌ی اضافی نوسان پیدا می‌کند.]^{۴۸} [علاوه‌براین، دیدیم که حتی با مقدار معینی از سرمایه‌ی دست‌اندر کار، نیروی کار، علم و زمین تنیده‌شده در آن (که از لحاظ اقتصادی به معنای تمامی ابزارهای کاری است که به‌طور طبیعی وجود دارد، بدون آن‌که انسان هیچ چیز به آن اضافه کند) قدرت‌های انعطاف‌پذیر سرمایه را به وجود می‌آورند و به آن اجازه می‌دهند تا در محدوده‌های معینی، میدان عملی مستقل از مقدار خود به وجود آورد.]^{۴۹} [در این تحقیق ما تمامی مناسبات برخاسته از فرایند گردش را نادیده گرفتیم، چرا که ممکن است درجات بسیار متفاوتی از کارآیی را در همین مقدار از سرمایه ایجاد کند.

۶۱. مک‌کولوچ مدت‌ها پیش از آن‌که سنوور امتیاز بهره‌داری از نظریه‌ی «مزدهای پرهیز» را بگیرد، امتیاز «مزدهای ساعت آخر» را گرفته بود.*

* ج. ر. مک‌کولوچ، اصول اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۲۵، ص ۲۹۱. «سودهای سرمایه تنها نام دیگری برای مزدهای کار انباشته هستند» - م. ا.

۴۷. افزوده به فر: [سرسطر: سرانجام، از جمله شرایطی که مستقل از تقسیم متناسب ارزش اضافی به درآمد و سرمایه، به‌شدت بر گستره‌ی انباشت اثر می‌گذارد، باید به مقدار سرمایه‌ی پرداخت‌شده اشاره کرد.

۴۸. سرمایه‌دارها، همگان زمین‌دار، اربابان و دولت‌هایشان بخش چشمگیری از تولید خالص سالانه را به هدر می‌دهند علاوه بر این، در دست‌مایه‌ی مصرفی خود انبوه اشیایی را حفظ می‌کنند که آهسته فرسوده می‌شوند و کاربرد بازتولیدی دارند. همچنین برای خدمات شخصی خود بخشی از نیروهای کار را مجزا می‌کنند. بنابراین، سهم ثروتی که به سرمایه تبدیل می‌شود، هرگز آن قدر که می‌تواند بزرگ نیست، نسبت مقدار آن به کل ثروت اجتماعی همراه با کل تغییر در نسبت تقسیم ارزش اضافی به درآمد شخصی و سرمایه‌ی اضافی تغییر می‌کند، و نسبت این تقسیم بی‌وقفه تحت تاثیر اوضاع و احوالی که ما نمی‌توانیم در اینجا مکتب کرده و توضیح‌شان دهیم، تغییر می‌کند. کافی‌ست متوجه باشیم که سرمایه به جای این‌که نسبت صحیح و از پیش‌تعیین‌شده‌ای از ثروت اجتماعی باشد، فقط جزئی متغیر و پرنوسان از آن است.
۴۹. در ارتباط با سرمایه‌ای که پیش از این انباشت شده و به کار افتاده است، اگرچه ارزش آن بر مبنای مقدار کالاهایی که در بردار تعیین می‌شود، فقط باز نمود نیروی مولد ثابتی است که به شیوه‌ی یک‌دست عمل می‌کند. ما برعکس دیدیم که این سرمایه از آزادی عمل بزرگی نسبت به شدت، کارآیی و گستره‌ی عمل خود برخوردار است.

محدوده‌ی تولید سرمایه‌داری و نیز شکل ناب طبیعی فرایند تولید اجتماعی را پیش‌انگاشت خود قرار دادیم، هر نوع ترکیب عقلانی‌تری را که می‌تواند مستقیماً و روش‌مندانه با وسایل تولید و نیروهای کار موجود تحقق یابد، نادیده گرفتیم.⁵⁰ اقتصاد سیاسی کلاسیک همیشه مایل بوده [سرمایه‌ی اجتماعی را مقداری ثابت با یک درجه‌ی کارایی ثابت تلقی کند].⁵¹ اما این پیش‌داوری نخستین بار توسط جرمی بنتام، سرآمد نافر هیختگان و عقل کل فضل‌فروش و ملال‌آور «عقل سلیم» بورژوازی سده‌ی نوزدهم، به یک جزم تبدیل شد.⁵² بنتام همان مقام را میان فیلسوفان دارد که مارتین توپر در میان شاعران. [هر دوی آن‌ها فقط می‌توانستند در انگلستان سرهم‌بندی شوند].⁵³ [جزم آن]⁵⁴ عادی‌ترین پدیده‌های فرایند تولید، مثلاً انبساط و انقباض ناگهانی آن، و حتی خودانباشت را کاملاً نامفهوم می‌کند.⁵⁵ این جزم را خود بنتام و نیز مالتوس، جیمز میل، مک‌کولوچ و غیره

50. ما علل این پدیده را از نقطه‌نظر تولید بررسی کرده‌ایم اما نباید فراموش کرد که درجات گوناگون سرعت گردش نیز به میزان چشمگیری در کنش سرمایه‌ی مورد بررسی نقش دارد.

51. در سرمایه فقط بخش از پیش‌تعیین‌شده‌ی ثروت اجتماعی، یعنی مقدار معلومی از کالاها و نیروهای کار را که تقریباً به شیوه‌های یک‌دست عمل می‌کنند، ببیند.

52. بستر مشترک تعقل آن‌ها در یکی فلسفه و در دیگری شعر است.

53. جزم وجود کمیت ثابتی از سرمایه‌ی اجتماعی در هر لحظه‌ی معین

۶۲. از جمله فرازهای دیگر به جرمی بنتام، نظریه‌ی تلاش‌ها و پاداش‌ها، ترجمه‌ی اتین دومون، ویراست سوم، پاریس، ۱۸۲۶، جلد ۲، پاره‌ی ۴، فصل ۲، رجوع کنید.

۶۳. بنتام یک پدیده‌ی خالص انگلیسی است. در هیچ دوره و هیچ کشوری، هیچ کس، حتی در میان فیلسوفان، حتی نزد کریستیان ولف، تا این درجه پیش‌پافتاده‌ترین مبتذلات را به چنین سبک خودپسندانه‌ای نیافته است. اصل سودمندی به هیچ‌وجه کشف بنتام نیست. وی فقط آن‌چه را که هلوئیوس و فرانسوی‌های دیگر سده‌ی هجدهم با ذکاوت و ظرافت بیان کرده بودند خشک و بی‌روح تکرار می‌کند. مثلاً هر گاه بخواهیم بدانیم برای یک سنگ چه چیزی مفید است باید طبیعت سنگ‌ها را مورد تحقیق قرار دهیم. خود طبیعت رانمی‌تواند بر پایه‌ی «اصل سودمندی» استنتاج کرد. در مورد انسان نیز اگر بخواهیم تمامی اعمال، حرکات، مناسبات و غیره را بنا به این اصل مورد قضاوت قرار دهیم، باید ابتدا به ماهیت انسان به‌طور کلی و سپس به ماهیت انسان آن‌گونه که هر دوره از لحاظ تاریخی تغییر می‌کند بپردازیم. بنتام خود را با این موضوعات به دردمر نمی‌اندازد. وی ساده‌لوحانه با کسل‌آورترین حالت، خرده‌بورژوازی جدید، به‌ویژه خرده‌بورژوازی انگلیسی، را نمونه‌ی انسان عادی معرفی می‌کند. هر چیزی که برای این نوع ویژه‌ی انسان عادی و جهان او سودمند است، در خود و برای خود سودمند است. سپس این چوب خط را در مورد گذشته، حال و آینده به کار می‌بندد. مثلاً مذهب مسیحی «سودمند» است، «زیرا همان اعمالی را که قانون جزا به نام حقوق محکوم می‌کند، این یک به نام مذهب ممنوع می‌کند، انتقاد هنری «زبان‌آور» است زیرا مزاحم اشخاص مشخص هنگام لذت‌بردن از اشعار مارتین توپر می‌شود و غیره. با چنین یاده‌گویی‌هایی است که مردک دلیر با شعار هیچ روزی بی‌نوشته میباد (Nulla dies sine linea)*، کوه‌هایی از کتاب ساخته است. اگر جسارت من به اندازه‌ی دوستم هاینریش هاینه بود، جناب آقای جرمی رانابغه‌ای در حماقت بورژوازی می‌نامیدم.

* این عبارت را در یونان باستان به نقاشی به نام آپلس نسبت می‌دهند و می‌گویند روزی نبود که بدون اضافه کردن خطوطی به نقاشی‌اش بیرون برود. (پلینی، تاریخ طبیعی، بخش ۳۵، بند ۸۴) م. ۱

۶۴. «گرایش اقتصاددان‌های سیاسی تا حد زیادی این است که کمیت مشخصی از سرمایه و تعداد معینی کارگر را ابزارهای تولید با قدرتی یکنواخت می‌دانند که با شدت معین و یکسان عمل می‌کنند... آن‌ها... که معتقدند... کالاها یگانه عوامل تولید هستند... ثابت می‌کنند تولید هرگز نمی‌تواند کاملاً گسترش یابد زیرا چنین رشدی مستلزم این شرط اجتناب‌ناپذیر است که وسایل معاش، مواد خام و افزارها از پیش افزایش یافته باشند؛ و این در واقع به معنای آن است که هیچ افزایشی در تولید بدون افزایش پیشین آن امکان‌پذیر نیست، یا به بیان دیگر، هر افزایشی غیرممکن

۵۴. با انگیزه‌های «فایده‌باوری»

[برای اهدافی توجیه‌گرانه]^{۵۴} به کار گرفتند، [به ویژه برای این‌که بخشی از سرمایه یعنی سرمایه‌ی متغیر یا آن بخش که به نیروی کار قابل تبدیل است، را چون مقدار ثابتی جلوه دهند].^{۵۵} [وجود مادی سرمایه‌ی متغیر، یعنی آن مقدار که باز نمود و سائل معاش یا به اصطلاح «دست‌مایه‌ی کار» برای کارگر است، با این جعل به بخش ویژه‌ای از ثروت اجتماعی تبدیل و با زنجیرهای طبیعی غیر قابل عبوری محصور شده است].^{۵۶} [برای به جریان انداختن آن بخش از ثروت اجتماعی که قرار است چون سرمایه‌ی ثابت، یا به بیانی مشخص‌تر، چون وسائل تولید، به کار گرفته شود، مقدار معینی کار زنده مورد نیاز است. این مقدار را فن آوری در اختیار می‌گذارد. اما تعداد کارگران مورد نیاز برای این‌که این مقدار کار در حالتی سیال قرار گیرد معلوم نیست زیرا با درجه‌ی استثمار نیروی کار منفرد تغییر می‌کند. همچنین بهای این نیروی کار معلوم نیست بلکه تنها حد کمینه‌ی آن روشن است که بسیار انعطاف‌پذیر می‌باشد].^{۵۷} [واقعیتی که این جزم بر آن‌ها استوار است این موارد است: از یک سو کارگر حقیقی برای دخالت در تقسیم ثروت اجتماعی به وسائل لذت‌جویی برای غیر کارگر و وسائل تولید ندارد. از سوی دیگر، تنها در مواردی مطلوب و استثنایی است که کارگر می‌تواند به اصطلاح «دست‌مایه‌ی کار» را به زیان «درآمد» ثروتمندان افزایش دهد.^{۵۸}]

این‌که چگونه تلاش برای جلوه‌دادن محدوده‌های سرمایه‌داری دست‌مایه‌ی کار به جای محدوده‌های اجتماعی و طبیعی آن به یک همان‌گویی بیهوده می‌انجامد، از جمله در گفتار پروفیسور فالوایت پیدا است.^{۶۶} او می‌گوید:

«سرمایه‌ی در حال گردش یک کشور دست‌مایه‌ی مزد آن است. به همین دلیل برای محاسبه‌ی میانگین پولی که هر کارگر بابت مزد خود دریافت می‌کند، کافی است

→ است» (س. بیلی، پول و فراز و نشیب‌های آن، صص ۵۸، ۷۰). بیلی جزم مزبور را به طور عمده از نظر فرایند گردش مورد انتقاد قرار می‌دهد.

۶۵. جان استورات میل در کتاب خود اصول اقتصاد سیاسی (جلد دوم، فصل اول) [چاپ ۱۸۶۸، صص ۱۲۸-۱۳۰] می‌گوید: «امروزه محصول کار به نسبت معکوس کار توزیع می‌شود. بزرگ‌ترین بخش آن به کسانی می‌رسد که هرگز کار نمی‌کنند، سهم بعدی که کم‌تر است از آن کسانی است که کارشان تقریباً صوری است، و به همین ترتیب هر قدر کار رفته رفته نامطبوع‌تر و پرزحمت‌تر می‌شود پاداش آن نیز کمتر می‌شود تا جایی که با خسته‌کننده‌ترین و توان‌فراستارترین کار جسمانی هم حتی نمی‌توان به تأمین نیازمندی‌های اولیه‌ی زندگی خود اطمینان داشت.» برای رفع سوء تفاهم اعلام می‌کنم که اگرچه باید از کسانی چون جان استورات میل به دلیل تضادی که بین جزم‌های اقتصادی پیشین آن‌ها و گرایش‌های جدیدشان وجود دارد انتقاد کرد، اما کاملاً ناعادلانه است که آن‌ها را با دار و دسته‌ی توجیه‌گران اقتصاد عامیانه به یک چوب راند.

۶۶. هنری فالوایت، استاد اقتصاد سیاسی در کمبریج، جایگاه اقتصادی کارگر انگلیسی، لندن، صص ۱۲۰.

۵۵. آنان برای این بخش از سرمایه که در مقابل نیروی کار مبادله می‌شود رجحان قایل می‌شوند و آن را به‌طور یکسان «دست‌مایه‌ی مزد»، «دست‌مایه‌ی کار» می‌نامند.

۵۶. بنا به نظر آن‌ها، این بخش ویژه‌ای از ثروت اجتماعی است، ارزش کمیت معینی از وسائل معاش که ماهیت آن در هر لحظه حدود مرزهای تعیین‌کننده‌ای ایجاد می‌کند که طبقه‌ی کارگر بیهوده می‌کوشد از آن عبور کند.

۵۷. بدین‌سان با معلوم شدن مجموع مبلغی که باید میان مزدبگیران توزیع شود، ادامه‌ی مسیر به این ترتیب است که اگر سهم هر یک از سهم‌برها خیلی کم باشد، به این دلیل است که شمار آنان خیلی زیاد است و در تحلیل نهایی فقر آن‌ها نه واقعیتهای برآمده از نظم اجتماعی بلکه ناشی از یک نظم طبیعی است.

۵۸. در وهله‌ی نخست، حد و مرزی که نظام سرمایه‌داری بر مصرف تولیدکننده تحمیل می‌کند، فقط در بستر خاص این نظام «طبیعی» است، همان‌طور که تازه‌تازان صرفاً در بستر نظام برده‌داری چون محرکی «طبیعی» جلوه‌گر می‌شود در واقع طبیعت نظام سرمایه‌داری است که سهم تولیدکننده را به آن حدی که برای حفظ نیروی کارش ضروری است محدود و مازاد محصولش را به سرمایه‌دار اعطا می‌کند. همین‌طور در طبیعت این نظام است که محصول خالص، که به سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد، توسط او به درآمد و سرمایه‌ی اضافی تقسیم شود؛ در حالی که به‌ندرت ممکن است کارگر بتواند دست‌مایه‌ی مصرفی‌اش را با تجاوز به دست‌مایه‌ی غیرکارگر افزایش دهد. سیستم‌بندی می‌گوید: «ثروتمند برای فقرا قانون وضع می‌کنند. زیرا خودش تولید سالانه را تقسیم می‌کند، یعنی آن‌چه را که درآمد می‌نماید برای مصرف خود نگاه می‌دارد و آن‌چه را که سرمایه می‌نماید به فقرا می‌دهد تا درآمدش را بدهد.» (بخوان: تا او درآمد اضافی‌اش را به او دهد، جان استورات میل می‌گوید: «امروزه محصول کار به نسبت معکوس کار توزیع می‌شود - بزرگ‌ترین بخش آن به کسانی می‌رسد که هرگز کار نمی‌کنند، سهم بعدی که کم‌تر است از آن کسانی است که کارشان تقریباً صوری است، و به همین ترتیب هر قدر کار رفته رفته نامطبوع‌تر و پرزحمت‌تر می‌شود پاداش آن نیز کمتر می‌شود تا جایی که با خسته‌کننده‌ترین و توان‌فراستارترین کار جسمانی هم حتی نمی‌توان به تأمین نیازمندی‌های اولیه‌ی زندگی خود اطمینان داشت.»

آن‌چه وی می‌خواست ثابت کند این بود که شیوه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی تولید اجتماعی با ریشه‌ی معاصرش، شیوه‌ای تغییرناپذیر و «طبیعی» است، اما حتی بر اساس داده‌های نظام سرمایه‌داری نادرست است که «دست‌مایه‌ی مزد» پیشاپیش یا بر اساس

مقدار این سرمایه را بر تعداد جمعیت کارگری تقسیم کنیم.^{۶۷}

یعنی ما ابتدا مزدهای منفرد را که عملاً پرداخت شده‌اند با هم جمع می‌کنیم و سپس تأکید می‌کنیم که این حاصل جمع کل ارزش «دست‌مایه‌ی کار» است که به لطف خداوند و طبیعت به ما اعطا شده. سرانجام، این مبلغ را که به این ترتیب به دست آمده [بر تعداد کارگران]^{۶۹} تقسیم می‌کنیم تا بفهمیم که به هر نفر چه مقدار از این میانگین می‌رسد. واقعاً چه روش هوشمندانه‌ای! این امر مانع از آن نیست که آقای فاوست در همان حال بگوید:

«مجموع ثروتی که سالانه در انگلستان پس‌انداز می‌شود، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ یک بخش در انگلستان برای حفظ صنعت ما به کار انداخته می‌شود. بخش دیگر به کشورهای دیگر صادر می‌گردد... آن بخشی که در صنایع ما به کار گرفته می‌شود بخش مهمی از ثروتی نیست که سالانه در این کشور انباشت می‌شود.»^{۶۸}

→ مقدار ثروت اجتماعی یا بر اساس سرمایه‌ی اجتماعی تعیین می‌شود.

از آن‌جا که سرمایه‌ی اجتماعی چیزی جز بخش متغیر و سیال ثروت اجتماعی نیست، دست‌مایه‌ی مزد که چیزی جز بخش صحیحی از این سرمایه نیست، نمی‌تواند بخشی ثابت و از پیش تعیین‌شده‌ی ثروت اجتماعی باشد: از سوی دیگر، مقدار نسبی دست‌مایه‌ی مزد به نسبتی بستگی دارد که بر اساس آن سرمایه‌ی اجتماعی به سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر تقسیم می‌شود و این نسبت، چنان‌که دیدیم و در فصل‌های آینده مفصل‌تر نشان خواهیم داد، در جریان انباشت یک‌سان باقی نخواهد ماند.

^{۶۷} سیموندی، منبع پیش‌گفته، صص ۱۰۷، ۱۰۸.

^{۶۸} ج. س. میل، اصول اقتصاد سیاسی.

^{۶۹} نه بر تعداد کارگران استخدام‌شده بلکه بر تعداد کل جمعیت کارگران

بنابراین، بخش بزرگ‌تر محصول اضافی که سالانه کسب می‌شود و از کارگران انگلیسی بدون هیچ جبرانی ربوده می‌شود، نه در انگلستان بلکه در کشورهای خارجی به سرمایه تبدیل می‌شود. اما همراه با سرمایه‌ی اضافی که به این ترتیب صادر می‌شود، طبعاً بخشی از «دست‌مایه‌ی کار»، که توسط خداوند و بنیاد ایجاد می‌شود، از کشور خارج می‌گردد.^{۶۹}

^{۶۷} در اینجا به یاد خواننده می‌آورم که من نخستین کسی بودم که مقولات «سرمایه‌ی متغیر» و «سرمایه‌ی ثابت» را به کار برده‌ام. اقتصاد سیاسی از زمان آدام اسمیت به بعد مضامین تعیین‌کننده در این مقولات را با تفاوت‌های صرفاً صوری که بین سرمایه‌ی پایا و سرمایه‌ی در گردش وجود دارد و ناشی از فرایند گردش است درهم آمیخته. در این باره در کتاب دوم، پاره‌ی دوم، به طور مفصل بحث خواهد شد.

^{۶۸} فاوست، اثر پیش‌گفته، صص ۱۲۲-۱۲۳.

^{۶۹} ممکن بود گفته شود که نه تنها سرمایه بلکه کارگران نیز سالانه، به شکل مهاجرت، از انگلستان صادر می‌شوند. یا این همه، در متن به هیچ وجه سخن بر سر اموال اختصاصی (Peculium)* مهاجران که اکثراً غیر کارگرند نیست. پسران مزرعه‌دارها بخش بیشتر این مهاجران را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌ی اضافی که سالانه به منظور کسب بهره به خارج صادر می‌شود نسبت به انباشت سالانه، بسیار بزرگ‌تر از نسبت مهاجرت سالانه به افزایش سالانه‌ی جمعیت است.

* در قانون رومی، اموال ناچیزی که پدر به فرزند خود یا ازباب به برده‌ی خود اجازه می‌دهد در تملک داشته باشد. در اینجا مقصود بخشی از دست‌مایه‌ی کاری است که مهاجران قاعدتاً باید پشت سر خود باقی گذاشته باشند و به این‌گونه خسارت سرمایه‌ی صادرشده یا به بیان دقیق‌تر خسارت ناشی از آن بخش از سرمایه‌ی صادرشده جبران شود که در صورت باقی ماندن در کشور در دست‌مایه‌ی کار نقش می‌داشت م.ا.

فصل بیست و سوم

قانون عام انباشت سرمایه

۱. اگر ترکیب سرمایه ثابت باقی بماند، انباشت موجب رشد تقاضا برای

نیروی کار می‌شود

در این فصل ما تاثیر رشد سرمایه را بر سرنوشت طبقه‌ی کارگر بررسی خواهیم کرد. مهم‌ترین عامل در بررسی این جنبه، ترکیب سرمایه و تغییراتی است که این ترکیب در جریان فرایند انباشت دستخوش آن می‌شود.

ترکیب سرمایه را باید در معنایی دوگانه درک کرد. از لحاظ ارزش، ترکیب سرمایه بنا به نسبتی تعیین می‌شود که مطابق با آن سرمایه به سرمایه‌ی ثابت، یا ارزش وسائل تولید، و سرمایه‌ی متغیر، یا ارزش نیروی کار یعنی کل مبلغ مزدها تقسیم می‌شود. از لحاظ مادی، یعنی آن‌گونه که ترکیب سرمایه در فرایند تولید عمل می‌کند، هر سرمایه‌ای به وسائل تولید و نیروی کار زنده تقسیم می‌شود. این ترکیب خود بنا به نسبت بین مقدار وسائل تولید به کاررفته از یک سو، و کمیت کار لازم برای به کارگیری آن‌ها تعیین می‌شود. ترکیب نخست را ترکیب ارزشی سرمایه، و ترکیب دوم را ترکیب فنی سرمایه می‌نامیم. همبستگی نزدیکی میان این دو وجود دارد. برای بیان این همبستگی، ترکیب ارزشی سرمایه را تا آنجا که بر حسب ترکیب فنی آن تعیین می‌شود و بازتاب تغییرات آن است، ترکیب انداموار سرمایه می‌نامیم. هرگاه به ترکیب سرمایه بدون ذکر ویژگی‌های دیگر اشاره می‌کنم، همیشه مقصودم ترکیب انداموار آن است.

سرمایه‌های منفرد متعددی که در شاخه‌ی معینی از تولید سرمایه‌گذاری می‌شوند،^۱ دارای ترکیباتی هستند که کم و بیش با هم تفاوت دارند. میانگین ترکیب فردی آن‌ها، ترکیب کل سرمایه را در آن شاخه از تولید مشخص می‌کند. سرانجام، میانگین تمامی ترکیبات میانگین در تمامی شاخه‌های تولید، ترکیب سرمایه‌ی اجتماعی یک کشور را مشخص می‌کند، و در تحلیل نهایی، فقط همین ترکیب است که در اینجا مورد توجه ماست.

۱. افزوده به فر؛ و در دستان تعدادی سرمایه‌دار مستقل از یکدیگر

رشد سرمایه مستلزم رشد جزء متغیر آن، یعنی جزئی است که به نیروی کار تبدیل می‌شود. بخشی از ارزش اضافی که به سرمایه‌ی اضافی تبدیل شده، باید همیشه به سرمایه‌ی متغیر یا دست‌مایه‌ی کار اضافی بازتبدیل شود. اگر فرض کنیم که با ثابت ماندن تمامی شرایط دیگر، ترکیب سرمایه نیز ثابت باقی بماند، یعنی مقدار معینی از وسائل تولید یا سرمایه‌ی ثابت همواره به مقدار واحدی نیروی کار برای به جریان انداختن آن نیاز داشته باشد، آنگاه روشن است که تقاضای کار و دست‌مایه‌ی معاش کارگران به همان نسبت رشد سرمایه و به همان سرعت افزایش می‌یابند.² از آنجا که سرمایه هر سال ارزش اضافه‌ای تولید می‌کند و هر سال یک بخش از آن به سرمایه‌ی اصلی منضم می‌شود؛ و از سوی دیگر، چون خود این افزایش هر سال با ازدیاد مقدار سرمایه‌ای که پیش از این به کار انداخته شده رشد می‌کند؛ و سرانجام به این دلیل که در شرایطی که به ویژه مستعد برانگیختن انگیزه برای خودتوانگری است - مانند گشایش بازارهای جدید، یا قلمروهای جدید برای به کار انداختن سرمایه که ناشی از ظهور نیازمندی‌های اجتماعی جدید است و غیره - میزان انباشت ممکن است [ناگهان صرفاً با تغییری ساده در نسبت تقسیم ارزش اضافی یا محصول اضافی به سرمایه و درآمد گسترش یابد]³؛ به همی این دلایل ممکن است نیازهای انباشت سرمایه از رشد نیروی کار یا از تعداد کارگران فراتر رود؛ ممکن است تقاضا برای کارگران از عرضی آن پیشی گیرد و در نتیجه مرزها بالا رود. اگر شرایطی که در بالا فرض کردیم همچنان دست بالا را داشته باشد، در نهایت باید چنین شود. زیرا از آنجا که در هر سال کارگران بیشتری نسبت به سال پیش از آن استخدام می‌شوند، دیر یا زود مقطعی فرا خواهد رسید که در آن نیازهای انباشت از عرضی متعارف کار فراتر خواهند رفت و بنابراین افزایشی در مرزها رخ خواهد داد. در سراسر سده‌ی پانزدهم و نیمه‌ی نخست سده‌ی هجدهم شکایاتی از این دست در انگلستان شنیده می‌شد. اوضاع و احوال کم و بیش مساعدی که طی آن [کارگران مزدبگیر]⁴ به حفظ و ازدیاد نسل خود مبادرت می‌کنند، به هیچ وجه سرشت بنیادی [تولید]⁵ سرمایه‌داری را تغییر نمی‌دهد. همان‌طور که بازتولید ساده پیوسته خود مناسبات سرمایه‌داری یعنی از سویی سرمایه‌دارها و از سوی دیگر کارگران مزدبگیر را بازتولید می‌کند، بازتولید در مقیاسی گسترش‌یابنده، یعنی انباشت، مناسبات سرمایه‌داری را در مقیاسی گسترش‌یابنده با سرمایه‌دارهایی بیشتر یا سرمایه‌دارهایی بزرگ‌تر در یک قطب، و کارگران مزدبگیر در قطب دیگر، بازتولید می‌کند. بازتولید نیروی کار، که باید بی‌وقفه در سرمایه‌به‌عنوان وسیله‌ی ارزش‌افزایی آن گنجانده شود و نمی‌تواند از سرمایه جدا شود و تعلق‌اش به سرمایه فقط با تغییرات سرمایه‌دارهای منفردی پنهان می‌شود که وی خود را به آنان می‌فروشد، در واقع عنصری را در بازتولید خود سرمایه

2. افزوده به فر: [سر سطر] براساس این داده‌ها، رشد ثابت انباشت باید دیر یا زود سبب رشد تدریجی مرزها شود. در واقع،

3. ناگهان با قدرت بیشتری بخش‌هایی از محصول خالص را به دستمایه‌ی بازتولید سرازیر کند

4. طبقه‌ی کارگر
5. بازتولید

تشکیل می‌دهد. بنابراین، انباشت سرمایه در همان حال افزایش پرولتاریاست.^{۷۰}
 [اقتصاد کلاسیک این قضیه را چنان کامل درک کرده است که چنان‌که پیش‌تر ذکر کردیم،
 آدام اسمیت، ریکاردو و غیره]^۶ به خطا انباشت را با مصرف کل بخش سرمایه‌شده‌ی
 محصول اضافی توسط کارگران مولد، یعنی با دگرگونی محصول اضافی به کارگران
 مزدبگیر اضافی یکسان می‌پنداشتند. جان بلرز حتی در سال ۱۶۹۶ چنین می‌گوید:

«اگر کسی صد هزار آکر زمین و همان اندازه پول و دام داشت، آیا چنین مردی بدون
 کارگر می‌توانست توانگر باشد و آیا خود او غیر از کارگر چیزی دیگری می‌بود؟ و از
 آنجا که کارگران مردم را توانگر می‌کنند، هر چه کارگران بیشتر باشند مردم بیشتری
 توانگر می‌شوند... کار فقیر همانا معدن طلای ثروتمند است.»^{۷۱}

همچنین برنارد دو ماندویل در آغاز سده‌ی هجدهم می‌گفت:

«آنجا که از مالکیت به‌اندازه‌ی کافی حمایت می‌شود، زندگی بدون پول آسان‌تر از
 زندگی بدون فقر است؛ چون چه کسی کار خواهد کرد؟... همان‌طور که باید مانع
 شد تا آنان [فقرا] گرسنگی بکشند، به‌همان نحو نباید چیزی دریافت کنند که ارزش
 پس‌انداز را داشته باشد. اگر گاه فردی از پایین‌ترین طبقه به‌دلیل تلاش نامتعارف
 و خویش‌داری خود را به بالاتر از شرایطی برساند که در آن پرورش یافته است،
 هیچ‌کس نباید مانع او شود؛ اما بی‌تردید قناعت خردمندانه‌ترین راه برای هر فرد و
 هر خانواده در جامعه است؛ به نفع تمامی ملل ثروتمند است که بیشترین تعداد از
 فقرا تقریباً هرگز نباید عاطل و باطل باشند و تمامی آن‌چه را که به دست می‌آورند
 پیوسته خرج کنند... آنان که با کار روزانه زندگی خویش را تأمین می‌کنند... برای

۷۰. کارل مارکس، «کار مزدبگیری و سرمایه». * «اگر توده‌ها را به یکسان مورد ستم قرار دهند، کشوری که پرولتاریای
 بیشتری داشته باشد ثروتمندتر خواهد بود» (کالینز، اقتصاد سیاسی، خاستگاه انقلاب‌ها و آرمان‌شهرهای دروغین
 سوسیالیست‌ها، پاریس، ۱۸۵۷، جلد ۳، ص ۳۳۱). از لحاظ اقتصادی، پرولتر، معنای دیگری جز «کارگر مزدبگیر»ی
 ندارد که «سرمایه» را تولید و آن را ارزش‌افزایی می‌کند؛ و به محض آن‌که برای ارزش‌افزایی آن‌کسی که پکور «آقای
 سرمایه» می‌نامد مازاد بر نیاز گردد، به خیابان‌ها ریخته می‌شود. «پرولتر رنجور جنگل‌های بدوی» یک خیال‌پردازی
 خوشدلانه به قلم مسیو روشراست. جنگل‌نشین بدوی مالک جنگل است و مانند اورانگوتان بی‌هیچ‌گونه تعارفی با
 آن چون دارایی خویش برخوردار می‌کند. بنابراین، جنگل‌نشین پرولتر نیست. اگر به جای آن‌که وی از جنگل
 بهره‌برداری می‌کرد جنگل از او بهره‌برداری می‌کرد، شاید چنین چیزی را می‌توانستیم بگوییم. اما درباره‌ی وضع
 سلامتی وی باید گفت که او نه تنها با پرولتر جدید بلکه با «مردم شرافتمند» سفلیسی و خنازیری نیز قابل مقایسه
 نیست. با این همه، مقصود آقای ویلهلم روشراست از «جنگل بدوی» بی‌شک همانا یوتونه‌زار زادگاهش در لونه‌بورگ است.

* کارل مارکس و فریدریش انگلس، منتخب آثار، جلد ۱، ص ۱۶۲-م. ۱.

۷۱. جان بلرز، اثر پیش‌گفته، ص ۲.

۶ این همسانی - دو شرایط به ظاهر متضاد -
 را آدام اسمیت، ریکاردو و دیگران چنان
 خوب درک کرده‌اند که

خدمتگزاری جز کمبودهای خود محرک دیگری ندارند. کاهش این کمبودها عاقلانه است اما رفع آن‌ها دیوانگی است. تنها چیزی که می‌تواند مرد زحمتکش را به کارکردن برانگیزاند، مقدار معقولی پول است، چرا که مقدار بسیار اندک آن بنا به خُلق و خوی او یا دلسردش می‌کند یا نومید؛ و مقدار بسیار زیاد آن او را گستاخ و تنبل بار می‌آورد... از آن‌چه گفته شد روشن می‌شود که در کشوری آزاد که بردگی در آن مجاز نیست، مطمئن‌ترین ثروت عبارت از وجود تعداد کثیری زحمتکشان فقیر است، زیرا علاوه بر این که همیشه نیروی تأمین‌کننده‌ی ناوگان و ارتش‌اند، بدون آن‌ها بر خورداری از هیچ لذتی ممکن نیست و هیچ محصولی از کشور ارزشمند نخواهد بود. برای این که جامعه «(که البته عبارت از غیر کارگران است)» شاد باشد و مردم را در معقولانه‌ترین شرایط نگهداشت، لازم است که شمار زیادی از آن‌ها هم نادران و هم فقیر باقی بمانند؛ دانش خواست‌های ما را هم گسترش و هم افزایش می‌دهد و هر چه خواست‌های شخص کمتر باشد، نیازهای او سریع‌تر برآورده می‌شوند.»^{۷۲}

آن‌چه ماندویل، با وجود صداقت و ذهن روشنش، هنوز درک نکرده، این واقعیت است که سازوکار خود فرایند انباشت نه تنها مقدار سرمایه را افزایش می‌دهد بلکه بر توده‌ی «زحمتکشان فقیر» می‌افزاید، یعنی بر تعداد کارگران مزدبگیری که نیروی کار خود را به نیرویی برای افزایش ارزش‌افزایی سرمایه‌ی در حال رشد تبدیل می‌کنند، و از این طریق ناگزیر می‌شوند تا رابطه‌ی وابستگی خود را به محصول خویش که در وجود سرمایه‌دار تشخص یافته است، به رابطه‌ای ابدی تبدیل کنند. سِر. ف. م. ایدن در کتاب خود با عنوان **وضعیت تهیدستان یا تاریخچه‌ی طبقات کارگر در انگلستان**، با اشاره به این [رابطه‌ی

۷. این حالت وابستگی چون ضرورت مسلم وابستگی] متذکر می‌شود: نظام سرمایه‌داری

«محصول طبیعی خاک ما یقیناً برای تأمین معاش ما کفایت نمی‌کند، ما بدون کار پیشین نه می‌توانیم لباس بر تن کنیم، نه جایی اقامت کنیم و نه غذایی بخوریم. دست‌کم بخشی از جامعه باید به نحو خستگی‌ناپذیری کار کنند... افراد دیگری هستند که اگر چه نه زحمت می‌کشند و نه نخ می‌ریسند» با این همه بر تولید

۷۲. برنارد دو ماندویل، افسانه‌ی زنبورها، چاپ پنجم، لندن، ۱۷۲۸، ملاحظات، صص ۲۱۲-۲۱۳، ۳۲۸. زندگی با اعتدال و کار دائمی برای فقرا جاده‌ی مستقیم به سوی خوشبختی عقلانی (که مقصود نویسنده از آن طولانی‌ترین مدت زمان کار روزانه و کمترین مقدار وسائل معاش است) «و برای دولت» (یعنی برای زمین‌دارها، سرمایه‌دارها و مقامات سیاسی و کارگزاران آن‌ها) «ثروت و قدرت است» (مقاله‌ای درباره‌ی تجارت و بازرگانی، لندن، ۱۷۷۰، ص ۵۴).

صنعت فرمان می‌رانند، اما آن‌ها معافیت خود را از کارکردن فقط مرهون تمدن و کار هستند... آنان به ویژه مخلوقات نهادهای مدنی هستند^{۷۳} که تشخیص داده‌اند افراد می‌توانند از طرق دیگری غیر از کار کردن به دارایی دست یابند... اشخاص برخوردار از مکنت مستقل... امتیازات برتر خود را نه به مدد توانایی‌های برتر خود بلکه تقریباً... با تلاش و کوشش دیگران کسب کرده‌اند. نه تملک زمین یا پول بلکه فرمانروایی بر کار است که متمول را از بخش زحمتکش جامعه متمایز می‌سازد... این [طرح مورد قبول ایدن] به مردمان متمول نفوذ و اقتدار کافی بر کسان را می‌دهد که... برای آن‌ها کار می‌کنند؛ و این امر چنین کارگرانی را نه در شرایط خفت‌بار یا نوکر مآب بلکه در چنان وابستگی آسوده و آزادمنشانه‌ای قرار می‌دهد که هر کس که با ماهیت انسان و تاریخ آن آشنا باشد، می‌داند چنین شرایطی برای راحتی خود آنان ضروری است.^{۷۴}

گذرا خاطر نشان می‌کنیم که سیر ف. م. ایدن، تنها مرید آدام اسمیت بود که در سده‌ی هجدهم کار مهمی انجام داده است.^{۷۵}

۷۳. ایدن باید می‌پرسید که «نهادهای مدنی» آفریده‌ی کیستند. از دیدگاه او، یعنی دیدگاه توهمات حقوقی، قانون به‌عنوان محصول مناسبات مادی تولید مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه برعکس است: وی مناسبات تولید را محصول قانون می‌انگارد. لنگه روح القوانین (*esprit des lois*) خیالی متسکیو را با یک کلمه سرنگون ساخت: «مالکیت، روح قوانین است» (*L'esprit des lois, c'est la propriété*).*

* مسمون لنگه، نظریه‌های قانون‌های مدنی یا اصول بنیادی جامعه، جلد اول، لندن، ۱۷۶۷، ص ۲۳۶-م. ۱.

۷۴. ایدن، اثر پیش‌گفته، جلد اول، پاره‌ی اول، فصل اول، صص ۱-۲ و پیشگفتار صص XX.

۷۵. اگر در اینجا خواننده مالتوس را به یاد من می‌آورد که اثرش با عنوان مقاله‌ای درباره‌ی جمعیت در سال ۱۷۸۹ انتشار یافت، من نیز یادآور می‌شوم که این کتاب در شکل نخست خود، چیزی جز سرقت ادبی کودکانه و سطحی از آثار دوغو، سر جیمز استورات، تاون‌سند، فرانکلین، والاس و دیگران نیست که موعظه‌وار بازگو شده است اما حتی یک حکم بدیع در آن نیست که ثمره‌ی اندیشه‌ی خود مالتوس باشد. جاروجنجال زیادی که این جزوه برپا کرد تنها ناشی از این واقعیت بود که با منافع گروه خاصی سازگار بود. انقلاب فرانسه مدافعان پرشوری در پادشاهی انگلستان یافته بود. «اصل جمعیت» مشهور که به تدریج طی سده‌ی هجدهم ساخته و پرداخته شده بود و سپس در میان بحران اجتماعی بزرگی با طبل و شیپور به مثابه‌ی پادزهر مؤثری علیه دکتربین‌های کندورسه و دیگران اعلام شد، از طرف الیگارشی انگلستان با شادی تمام به منزله‌ی نابودکننده‌ی بزرگ هر گونه آرزو برای پیشرفت انسانی پذیرفته شد. مالتوس که خود از موفقیت خویش شگفت‌زده شده بود، بعدها کوشید تا چارچوب قدیمی کتابش را با مطالب گوناگونی که به‌طور سطحی گرد آورده بود پر کند و موضوعات جدیدی را به آن بیفزاید؛ اما هیچ‌کدام از آن‌ها توسط مالتوس کشف نشده بود بلکه صرفاً به کتاب اضافه شده بودند. گذرا متذکر می‌شوم که با آن‌که مالتوس خدمتگزار خداوند در کلیسای انگلستان بود، تجرد اختیار کرد. در واقع، این یکی از شرایط عضویت در دانشگاه پروتستان کمبریج بوده و هست. در آیین‌نامه‌ی آن چنین آمده است: «تأهل اعضای کالج را مجاز نمی‌دانیم و کسی که همسر

→ اختیار کند از عضویت این کالج خلع می‌شود* (گزارش‌های هیئت دانشگاه کمبریج، ص ۱۷۲). این اوضاع و احوال به نحو مساعدی مالتوس را از کشیش‌های پروتستان متمایز می‌سازد که بویغ رهبانیت مذهب کاتولیک را دور افکنده‌اند و اجرای امر «بارور باشید و تکثیر کنید» را تا آن حد جزو مأموریت انجیلی و بیزه‌ی خویش تلقی کرده‌اند که به طور کلی در افزایش جمعیت در سطحی به واقع نازیبنده نقش داشته‌اند و در همان حال «اصل جمعیت» را برای کارگران موعظه می‌کنند. نکته‌ی بارز این است که نمایندگان الهیات پروتستانی یا به عبارت دقیق‌تر کلیسای پروتستان مسئله‌ی ظریف هبوط انسان را که از لحاظ اقتصادی به هزل خوردن سبب توسط آدم تعبیر شده، همان «میل فوری» یا چنان که کشیش تاون‌سند با لحن بامزه‌ای می‌گوید: «موانعی که تیر کوپیدون را کند می‌سازد»، به خود منحصر ساخته و اکنون نیز در انحصار دارند. به استثنای راهب و نیزی، اورتس، که نویسنده‌ای بدیع و هوشمند است، بیشتر نظریه‌پردازان مسئله‌ی جمعیت کشیش‌های پروتستان هستند. مثلاً بروکنر که در اثر خویش با عنوان نظریه‌ی نظام حیوانی (لیدن، ۱۷۶۷) به نظریه‌ی جدید جمعیت به طور مفصل پرداخته و برخی از اندیشه‌هایش در جدل موقت بین کت و شاگردش میرابو (پدر)** مورد استفاده قرار گرفته بود؛ سپس می‌توان از کشیش والاس، کشیش تاون‌سند، کشیش مالتوس و شاگردش سرکشیش توماس چالمرز نام برد، از جوجه کشیش‌های قلم‌به‌دست این قافله چیزی نمی‌گوییم. در ابتدا فلاسفه‌ای چون هابز، لاک، هیوم و سیاست‌مداران و تاجران چون توماس مور، تمپل، سولی، دو ویت، نورث، لائو، اندرلینت، کانتیلون و فرانکلین به مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی پرداختند و جنبه‌های تئوریک آن به ویژه و با موفقیت فراوان توسط پزشکانی چون پتی، باریون، ماندویل و کت نیز مورد بررسی قرار گرفت. حتی در اواسط سده‌ی هجدهم، پدر روحانی آقای توکر، که برای آن زمان اقتصاددان برجسته‌ای شمرده می‌شد، از این‌که به مسائل مربوط به مأمون {بت طلا} پرداخته است طلب بخشایش می‌کند. بعدها و در واقع با ورود «اصل جمعیت» است که دوران مداخله‌ی کشیش‌های پروتستان فرا می‌رسد. پتی که جمعیت را پایه‌ی ثروت می‌دانست و مانند آدام اسمیت، دشمن صریح کشیش‌ها بود، گویی که دلواپس دخالت ناشیانه‌ی آن‌ها باشد، می‌گفت: «هرگاه کشیش‌ها ریاضت بیشتری می‌کشند دین شکوفاتر است، چنان‌که قانون زمانی شکوفاتر است که وکلای مدافع کاری ندارند انجام دهند.» بنابراین به کشیش‌های پروتستان توصیه می‌کند که اگر هم نمی‌خواهند دستور پل حواری را به کار بندند و با تجرد «ریاضت» بکشند، «دست کم بیش از آنچه عواید موجود کلیسایی امکان جذب دارد کشیش تولید نکنند. یعنی اگر فرضاً در انگلستان و ولز فقط ۱۲,۰۰۰ نفر کشیش درآمددار وجود دارد، تخم و ترکه‌ای کشیشی را به ۲۴,۰۰۰ نفر رساندن کمال بی احتیاطی است، زیرا این ۱۲,۰۰۰ نفر بدون امکانات می‌کوشند درآمدی برای معشیت خود دست و پا کنند و از این برای آنان آسان‌تر نخواهد بود که به میان مردم بروند و به آن‌ها تلقین کنند که ۱۲,۰۰۰ نفر کشیش درآمددار روح‌ها را مسموم می‌کنند، روان‌ها را گرسنه نگه می‌دارند و آن‌ها را از راهی که به بهشت می‌رود منحرف می‌سازند» (پتی، رساله‌ای درباره‌ی مالیات‌ها و اعانه‌ها، لندن، ۱۶۶۷، ص ۵۷). موضع آدام اسمیت در مورد روحانیت پروتستان زمان خود در آنچه در ادامه مطلب می‌آوریم نشان داده می‌شود. دکتر هورن، اسقف نورویچ، در نامه‌ای از سوی مسیحیان به آدام اسمیت، دکترای حقوق، درباره‌ی زندگی، مرگ و فلسفه‌ی دوستش، دیوید هیوم، چاپ چهارم، آکسفورد، ۱۷۸۴، آدام اسمیت را سرزنش می‌کند زیرا وی در نامه‌ای سرگشوده خطاب به آقای استراهان «دوست خود دیوید» (یعنی هیوم) «را تطهیر می‌کند، زیرا به مردم گفته است که چگونه «هیوم در بستر مرگ خود را با خواندن آثار لوسین و بازی حکم سرگرم کرده بوده و حتی جسارت را به جایی که طبیعت ضعیف‌النفس انسان اجازه می‌دهد، به ابده‌آل انسانی که کمال خردمندی و پرهیزکاری است نزدیک یافته‌ام.» آنگاه اسقف خشمگینانه فریاد می‌زند: «آقا، آیا صحیح است که شما شخصیت و کردار مردی را نمونه‌ای از کمال خردمندی و پرهیزگاری به ما معرفی می‌کنید که ظاهراً خصوصیتی

در آن شرایطی از انباشت که ما تاکنون فرض کرده‌ایم، یعنی شرایطی که برای کارگران از همه مطلوب‌تر است، رابطه‌ی وابستگی آنان با سرمایه به شکل‌هایی تحمل‌پذیر، یا چنان‌که ایدن می‌گوید، «آسوده و آزادمنشانه» تبدیل می‌شود. این رابطه‌ی وابستگی به جای آن‌که با رشد سرمایه تشدید شود، فقط گسترده‌تر می‌گردد، یعنی قلمرو استثمار و سلطه‌ی سرمایه صرفاً ابعاد خود و نیز شمار افراد تابع خویش را گسترش می‌دهد. بخش بزرگ‌تر محصول اضافی خود کارگر که همواره افزایش می‌یابد و پیوسته [به سرمایه‌ی اضافی تبدیل می‌شود]، در شکل وسیله‌ی پرداخت به آنان باز می‌گردد، به نحوی که می‌توانند دایره‌ی لذت‌های خود را فراخ‌تر کنند، بر دست‌مایه‌ی مصرفی خود در زمینه‌ی لباس و اثاث‌خانه و غیره بیفزایند و پول ناچیزی هم پس‌انداز کنند. اما این چیزها همان‌قدر نمی‌تواند استثمار کارگر مزدبگیر و وضعیت وابستگی‌اش را نابود کند که پوشاک، غذا و رفتار بهتر و «اموال

8. به تدریج به سرمایه تبدیل می‌شود و

→ علاج ناپذیر با آن‌چه دین نامیده می‌شود داشت و به هر طریق ممکن می‌کوشید تا روح آن را میان مردم از هم بیاشانند، نابود کند و از بیخ و بن برکند و حتی اگر می‌توانست نام مذهب را نیز از یاد و ذهن مردم بیرون آورد؟» (همان منبع، ص ۸) «ولی، شما ای دوستانان حقیقت‌نومید نشوید، خدانشناسی نمی‌تواند دوامی طولانی داشته باشد» (ص ۱۷). آدام اسمیت «این تبه‌خویی سنگدلانه را دارد که خدانشناسی را در این سرزمین تبلیغ می‌کند» (یعنی با کتابش تحت عنوان نظریه‌ی احساسات اخلاقی) «در مجموع، آقای دکتر! شما قصد بدی ندارید، ولی فکر می‌کنم این بار موفق نشوید. شما می‌خواهید ما را با مثال جناب دیوید هیوم متقاعد سازید که خدانشناسی یگانه شریعت مقوی علیه نومیثی‌ها و یگانه نوثدارو در برابر هراس از مرگ است... بر ویرانه‌های بابل بخندید و به فرعون سنگدل در سرنگونی‌اش در دریای سرخ درود بفرستید!» (همان منبع، صفحه‌ی ۲۱-۲۲). یکی از راست‌گیشان که از دوستان دانشگاهی آدام اسمیت بود پس از مرگ او می‌نویسد: «دوستی اسمیت با هیوم... مانع از آن شد که وی یک نفر مسیحی باشد... هنگامی که با آدم‌های شریفی که آن‌ها را دوست می‌داشت نشست و برخاست می‌کرد... تقریباً هر چه را که می‌گفتند باور می‌کرد. اگر دوست نابغه‌ی ارزشمند هوروکس بود، باور می‌کرد که گاهی ماه در آسمان صاف بدون آن‌که زیر آبری برود ناپدید می‌شود... در اصول سیاسی خود به جمهوری خواهی گرایش داشت» (زنبور، جیمز آندرسون، ۱۸ جلدی، ادین‌بورو، ۱۷۹۱-۱۷۹۳، جلد ۳، صص ۱۶۶، ۱۶۵). کشیش توماس چالمرز آدام اسمیت را متهم می‌کند که از سر بدخواهی مقوله‌ی «کارگران نامولده» رایه خصوص علیه کشیش‌های پروتستان درست کرده است تا بتواند آن‌ها را در آن بگنجانند، و این با وجود کار پربرکتی است که در تانکستان خداوند انجام می‌دهند.

* *Socios collegiorum maritos esse non permittimus, sed statim postquam quis uxorem duxerit, socius collegii desinat esse*

** ویکتور ریکوتی، مارکیز دو میرابو (۱۷۱۵-۱۷۸۹)، اقتصاددان فرانسوی از مکتب فیزیوکرات‌ها. در اثر خویش با عنوان دوست انسان‌ها یا رساله‌ی درباره‌ی جمعیت (آوینیون، ۱۷۵۶)، تأکید می‌کرد که سطح جمعیت همیشه با کمیت وسائل معاش محدود می‌شود. وی از این لحاظ با کنته تفاوت داشت که معتقد بود کاهش جمعیت فرانسه را می‌توان با تجزیه و تقسیم املاک بزرگ و تبدیل فرانسه به سرزمین مالکان خرد که مقتصدانه و خودکفا زندگی خواهند کرد درمان نمود. از سوی دیگر، کنته از کشاورزی بزرگ دفاع و به این مسئله از زاویه‌ی تولید کشاورزی نگاه می‌کرد و نه از زاویه‌ی جمعیت. جدال آن دو موقتی بود زیرا میرابو در سال ۱۷۶۳ در کتاب خود با عنوان فلسفه‌ی روستایی تمام نظرات کنته را پذیرفت و «خطاهای گذشته‌ی خود را رد کرد» م. ۱

اختصاصی» (peculium)^{۹۶} بزرگ‌تر تغییری در وضعیت برده نمی‌دهد. افزایش قیمت کار در نتیجه‌ی پیامد انباشت سرمایه تنها به این معناست که طول و وزن زنجیر طلائی کارگر مزدبگیر که برای خود ساخته این اجازه را به او می‌دهد که اندکی شل‌تر شود. در جریان مجادلاتی که بر سر این موضوع برپا شد، عموماً این واقعیت اساسی یعنی **ویژگی مشخص (differentia specifica)** تولید سرمایه‌داری نادیده گرفته شده است. نیروی کار در این نظام با این هدف خریداری نمی‌شود که با خدمتی که می‌کند یا از طریق محصولی که به وجود می‌آورد، نیازهای شخصی خریدار را برآورده کند. هدف خریدار ارزش‌افزایی سرمایه‌اش است، یعنی تولید کالاهایی که دربرگیرنده‌ی کاری است که ارزش آن پرداخت نشده، بنابراین دربرگیرنده‌ی بخشی از ارزش است که برای او {خریدار} هیچ هزینه‌ای در بر ندارد و با این همه از طریق فروش این کالاها تحقق می‌یابد. تولید ارزش اضافی، یا کسب سود، قانون مطلق این شیوه‌ی تولید است. نیروی کار تنها به این جهت فروختنی است که وسائل تولید را به‌عنوان سرمایه حفظ و نگهداری می‌کند، ارزش خود را به‌عنوان سرمایه بازتولید می‌کند و [منبعی از سرمایه‌ی اضافی را در شکل کار پرداخت‌نشده فراهم می‌آورد.^{۹۷}] بنابراین، شرایط فروش آن، چه برای کارگر مساعد باشد چه نامساعد، ضرورتاً مستلزم بازفروش پیوسته‌ی آن و بازتولید گسترده و دائمی ثروت به منزله‌ی سرمایه است، چنان‌که دیدیم، مزد بنا به ماهیت خود مستلزم آن است که کارگر همواره کمیّت معینی از کار پرداخت‌نشده را فراهم آورد. حتی اگر این مورد را کنار گذاریم که افزایش مزدها با کاهش در قیمت کار همراه است، روشن است که در بهترین حالات هم افزایشی در مزدها فقط به معنای کاهش کمی در مقدار کار پرداخت‌نشده‌ای است که کارگر باید فراهم کند. این کاهش هرگز نمی‌تواند تا آن حد پیش رود که خود نظام را تهدید کند. صرف‌نظر از کشمکش‌های شدید در بازه‌ی نرخ مزد و آدام اسمیت پیش از این نشان داده که در چنین کشمکشی ارباب به هر حال همواره ارباب باقی می‌ماند — [افزایش در قیمت کار، که ناشی از انباشت سرمایه است، همیشه مستلزم یکی از بدیل‌های زیر است]^{۱۰}:

۹۶. علاوه بر آن، برای سرمایه‌دار دست‌مایه‌ی مصرفی و سرمایه‌ی اضافی خلق می‌کند.

۱۰. بنا به داده‌های ماه‌ترخ مزدها به مدد رشد سرمایه، بالاتر از رشد کار افزایش می‌یابد این امر مستلزم یکی از این بدیل‌هاست:

یا قیمت کار همچنان افزایش می‌یابد به این دلیل که ترقی آن اختلالی در پیشرفت انباشت ایجاد نمی‌کند. در این موضوع نکته‌ی چشمگیری نیست چرا که به گفته‌ی آدام اسمیت:

* به یادداشت شماره ۶۹ (ص ۶۵۸ کتاب حاضر) در همین بخش رجوع کنید. م. ف.

۷۶. [یادداشت برای ویراست دوم:] «با این همه، حدود اشتغال کارگران صنعتی و کشاورزی یکسان است: یعنی مشروط به این امکان که کارفرما سودی را از محصول تلاش آنان تحقق بخشد. اگر سطح مزد به قدری بالا رود که نفع ارباب پایین‌تر از سود متوسط قرار گیرد، آنگاه وی از به کار گماردن آن‌ها صرف‌نظر می‌کند و یا آن‌ها را به این شرط می‌پذیرد که به کاهش مزدها تن دهند» (جان وید، اثر پیش‌گفته، ص ۲۴۱).

«پس از آن که این‌ها» (سودها) «تنزل پیدا کنند، سرمایه نه تنها افزایش می‌یابد بلکه سریع‌تر از گذشته رشد می‌کند... سرمایه‌ای بزرگ، هر چند با سودی اندک، عموماً سریع‌تر از سرمایه‌ای کوچک با سودی بزرگ افزایش می‌یابد» (اثر پیش‌گفته، جلد اول، ص ۱۸۹).

در این مورد روشن است که کاهش در مقدار کار پرداخت‌نشده [به‌هیچ‌وجه در گسترش سلطه‌ی سرمایه تداخل نمی‌کند].^{۱۱} بدلیل دیگر این است که انباشت در نتیجه‌ی افزایش قیمت کار کند می‌شود، زیرا محرک‌های منافع سرمایه‌کند شده است. انباشت کاهش می‌یابد، اما این به معنای آن است که دلیل اصلی این کاهش که همانا عدم تناسب بین سرمایه و نیروی کار استثمارپذیر است از بین رفته است. بنابراین، سازوکار فرایند تولید سرمایه‌داری هرگونه مانعی را که موقتاً خلق کرده از میان برمی‌دارد. قیمت کار بار دیگر به سطحی کاهش می‌یابد که منطبق با نیازهای سرمایه برای خودارزش‌افزایی است، خواه این سطح پایین‌تر، برابر یا بالاتر از سطح عادی پیش از افزایش مزدها باشد. [بنابراین، می‌بینیم که در حالت اول تنزل نرخ رشد مطلق یا نسبی نیروی کار یا جمعیت‌کارگری موجب اضافه‌کمیت سرمایه نمی‌شود بلکه عکس آن صادق است: افزایش در سرمایه سبب می‌شود نیروی کار استثمارپذیر کفایت نکند. در حالت دوم، افزایش نرخ رشد مطلق یا نسبی نیروی کار یا جمعیت‌کارگری موجب نمی‌شود که سرمایه‌کند بلکه عکس آن صادق است؛ کاهش نسبی در مقدار سرمایه سبب می‌شود تا نیروی کار استثمارپذیر یا دقیق‌تر قیمت آن زیاد از حد شود. این‌ها تغییرات مطلق انباشت سرمایه است که در تغییرات نسبی مقدار نیروی کار استثمارپذیر بازتاب می‌یابد، و بنابراین به نظر می‌رسد که توسط تغییرات مستقل نیروی کار ایجاد شده است].^{۱۲} از لحاظ ریاضی می‌توان گفت که مقدار انباشت متغیر مستقل، و مقدار مزد متغیر وابسته است و نه برعکس. به این ترتیب، وقتی که چرخه‌ی صنعتی در مرحله‌ی بحران خود است، تنزل عمومی در قیمت کالاها چون افزایش ارزش نسبی پول، و در مرحله‌ی رونق، افزایش عمومی قیمت کالاها چون تنزل ارزش نسبی پول تجلی می‌یابد.^{۱۳} به اصطلاح مکتب پولی* از این امر نتیجه می‌گیریم که با بالا رفتن قیمت‌ها پول زیادی و با پایین آمدن قیمت‌ها پول اندکی به گردش می‌افتد. ^{۱۴} نادانی و عدم درک کامل آن‌ها از واقعیت‌ها^{۱۵} قرینه‌ی شایسته‌ی خود را در اقتصاددان‌هایی می‌یابد که در تفسیر

۱۱. به‌هیچ‌وجه مانع گسترش قلمرو سلطه‌ی سرمایه نمی‌شود. برعکس، این حرکت، کارگر را عادت می‌دهد که بخت و اقبال خود را در استقبال از توانگر شدن اربابش ببیند.

۱۲. باید پیوند بین حرکات سرمایه‌ی در حال انباشت و همبستگی‌های پرفراز و نشیب نرخ مزدها را درک کرد. گاهی اضافه سرمایه‌ای وجود دارد که ناشی از تشدید انباشت است و کار ارائه‌شده را به‌طور نسبی ناکافی می‌کند و در نتیجه گرایش به بالا بردن قیمت دارد. گاهی کنشدن انباشت کار ارائه‌شده را به‌طور نسبی مازاد بر نیاز می‌کند و موجب رکود قیمت می‌شود.

بنابراین حرکت انبساط و انقباضی سرمایه‌ی در حال انباشت به تناوب کمبود یا مازاد نسبی کار ارائه‌شده را ایجاد می‌کند، اما نه کاهش مطلق یا متناسب تعداد جمعیت کارگری است که در مورد اول سرمایه اضافی به وجود می‌آورد، و نه افزایش مطلق یا متناسب تعداد جمعیت کارگری است که در مورد دیگر کمبود سرمایه ایجاد می‌کند.

۱۳. افزوده به فرز، هر چند که در هر دو مورد ارزش واقعی کوچکترین تغییری نمی‌کند.

* برای برداشت کلی از دکترین مکتب پولی یا طرفداران، اصل پولی به ص ۱۷۲ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ا.

^{۱۴} در ویراست سوم و چهارم چنین آمده است: «با بالا رفتن قیمت‌ها پول اندکی و با پایین آمدن قیمت‌ها پول زیادی به گردش می‌افتد. - م. ف.

۱۵. رجوع کنید به کارل مارکس، در نقد اقتصاد سیاسی، صص ۱۶۵ و پس از آن.

پدیده‌ی انباشت یادشده، در یک مورد به تعداد اندک کارگران مزدبگیر و در مورد دیگر به تعداد زیاد آن‌ها استناد می‌کنند.

قانون تولید سرمایه‌داری که به‌واقع در بنیاد به‌اصطلاح «قانون طبیعی جمعیت» نهفته است، می‌تواند به‌سادگی به این عبارت تقلیل یابد: «رابطه‌ی بین سرمایه، انباشت و نرخ مزد چیزی نیست جز رابطه‌ی بین کار پرداخته‌نشده‌ای که به سرمایه تبدیل شده با کار پرداخت‌شده‌ی اضافی که برای به جریان انداختن این سرمایه‌ی اضافی ضروری است. بنابراین، این رابطه به هیچ وجه رابطه بین دو مقدار مستقل نیست، یعنی بین مقداری سرمایه از یک سو و تعداد جمعیت کارگران از سوی دیگر؛ برعکس، این رابطه در ریشه‌ی خود فقط رابطه بین کار پرداخت‌نشده و کار پرداخت‌شده‌ی این جمعیت کارگری است. اگر کمیت کار پرداخت‌نشده که توسط طبقه کارگر عرضه شده و توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار انباشت می‌شود، چنان سریع افزایش یابد که تبدیل آن به سرمایه مستلزم کار پرداخت‌شده‌ی اضافی فوق‌العاده‌ای باشد، آنگاه مرزها افزایش می‌یابند، و در صورت ثابت ماندن تمامی شرایط دیگر، کار پرداخت‌نشده به‌طور نسبی کاهش می‌یابد. اما، به محض آن‌که این کاهش به نقطه‌ای برسد که در آن کار اضافی که سرمایه را تغذیه می‌کند، دیگر در کمیتی متعارف عرضه نشود، واکنشی آغاز می‌شود: بخش کوچکی از درآمد به سرمایه تبدیل می‌شود، انباشت فلج می‌شود، و حرکت صعودی مرزها به مانع برخورد می‌کند. بنابراین، افزایش قیمت کار محکوم می‌شود که در محدوده‌هایی باقی بماند که نه تنها بنیادهای نظام سرمایه‌داری را دست نمی‌زند بلکه بازتولید آن را در مقیاسی گسترش‌یابنده تضمین می‌کند. قانون انباشت سرمایه‌داری که چون یک قانون طبیعی رازآمیز می‌شود، در این واقعیت تجلی می‌یابد که ماهیت انباشت نافی هر نوع کاهشی در نرخ استثمار کار، یا هر نوع افزایشی در قیمت کار است که بتواند بازتولید مداوم مناسبات سرمایه‌داری و بازتولید آن را در مقیاسی گسترش‌یابنده به‌طور جدی به مخاطره بیفکند. [در آن شیوه‌ی تولیدی که ثروت مادی به جای آن‌که نیازهای کارگر را برای تکاملش برآورده کند، کارگر فقط نیازهای ارزش‌افزایی ارزش‌های موجود را برآورده می‌کند، جز این هم نمی‌تواند باشد.]^{۱۴} همان‌طور که در مذهب انسان زیر سلطه‌ی محصولات مغز خویش است، در تولید سرمایه‌داری نیز زیر سلطه‌ی محصولات دست خویش قرار دارد.^{۱۷}

۱۴. و در جایی که کارگر فقط برای این وجود دارد که ثروت غیر را که خود آفریده افزایش دهد، چگونه می‌تواند جز این باشد؟

۱۷ الف. اگر اکنون به تحقیق اولیه‌ی خود برگردیم... که در آنجا نشان دادیم که سرمایه فقط محصول کار انسان است... آنگاه کاملاً غیر قابل درک است که انسان تحت استیلای آفریده‌ی خویش یعنی سرمایه قرار گیرد و تابع آن شود؛ و چون در حقیقت چنین وضعیتی انکارناپذیر و عملاً انجام می‌شود، ناگزیر این پرسش مطرح می‌شود: چگونه کارگری که خود صاحب سرمایه - چون آفریننده‌ی آن - است برده‌ی سرمایه شده است؟ (فون تونن، دولت منزوی، پاره‌ی

۲. کاهش نسبی بخش متغیر سرمایه به میزان رشد سرمایه و تراکم همگام با آن

بنا به نظر خود اقتصاددان‌ها، نه حجم ثروت اجتماعی موجود و نه مقدار سرمایه‌ای که پیش‌تر کسب شده، بلکه فقط رشد مداوم انباشت و درجه‌ی سرعت این رشد منجر به افزایش مزد می‌شود (آدام اسمیت، کتاب اول، فصل ۸). تاکنون ما فقط یک مرحله‌ی ویژه از این فرایند را بررسی کرده‌ایم، یعنی مرحله‌ای که در آن افزایش سرمایه هنگامی رخ می‌دهد که ترکیب فنی سرمایه ثابت باقی می‌ماند. اما فرایند انباشت از این مرحله فراتر می‌رود. با مفروض بودن پایه‌های عمومی نظام سرمایه‌داری، همیشه در جریان انباشت مرحله‌ای فرا می‌رسد که تکامل بهره‌وری کار اجتماعی به قدرتمندترین اهرم انباشت تبدیل می‌شود. آدام اسمیت می‌گوید:

«همان علت که مردها را بالا می‌برد، یعنی افزایش سرمایه، گرایش به افزایش ظرفیت بهره‌وری کار دارد و سبب می‌شود تا کمیت کوچکی از کار کمیت بزرگی از محصولات را تولید کند.»*

|صرف نظر از شرایط طبیعی مانند حاصل خیزی زمین و غیره، و مهارت تولیدکنندگان مستقل و منفرد که بیشتر در کیفیت محصولات‌شان به نمایش در می‌آید تا در کمیت آن‌ها، درجه‌ی اجتماعی بهره‌وری کار در حجم نسبی وسایل تولیدی باز نموده می‌شود که کارگر در زمانی معین با درجه شدت واحدی از نیروی کار به محصول تبدیل می‌کند. مقدار وسایل تولید که وی با آن کار می‌کند، همراه با بهره‌وری کارش افزایش پیدا می‌کند. [15] این وسایل تولید در اینجا نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کنند. [افزایش برخی از آن‌ها نتیجه‌ی افزایش بهره‌وری کار و افزایش برخی دیگر شرط افزایش بهره‌وری است. مثلاً، با تقسیم کار در تولید کارگاهی و به کارگرفتن ماشین، مواد اولیه‌ی بیشتری در زمانی واحد مصرف می‌شوند، و بنابراین مقدار بیشتری مواد اولیه و مواد کمکی در فرایند تولید وارد می‌شوند. این امر پیامد افزایش بهره‌وری کار است. از سوی دیگر، توده‌ی ماشین‌آلات، حیوانات بارکش، کودهای شیمیایی، لوله‌های فاضلاب و غیره شرط افزایش بهره‌وری کار هستند. این موضوع همچنین درباره‌ی وسایل تولیدی که در ساختمان‌ها، کوره‌های بلند، وسایل حمل و نقل و غیره متراکم‌اند صادق است. [16] اما افزایش مقدار وسایل تولید، خواه نتیجه‌ی بهره‌وری کار باشد یا شرط آن، در مقایسه با نیروی کاری که در آن‌ها گنجانده شده، باز نمود بهره‌وری فزاینده‌ی کار است. به این‌گونه، افزایش بهره‌وری کار خود را در کاهش مقدار کار

* دوم، قسمت دوم، روستوک، ۱۸۶۳، صص ۵-۶. تونن از شایستگی بزرگی برخوردار است که چنین پرسشی را مطرح می‌کند. اما پاسخ وی کاملاً کودکانه است.

* آدام اسمیت، ثروت ملل، کتاب اول، فصل ۸ (ص ۱۴۲ از جلد ۱ در ویراست ۱۸۱۴) - م. ۱

15. اما از چه طریق این نتیجه گرفته می‌شود؟ از مجموعه‌ای از تغییرات در شیوه‌ی تولید که مجموع معینی از نیروهای کار را برای به جریان انداختن مقدار رو به رشدی از وسایل تولید به کار می‌گیرد.

16. بعضی از آن‌ها، مانند ماشین‌آلات، ساختمان‌ها، کوره‌ها، دستگاه‌های زهکشی، کودهای شیمیایی و غیره برای مولدتر کردن کار از نظر تعداد افزایش می‌یابند، گسترده‌تر می‌شوند و با کارایی بیشتری مورد استفاده قرار می‌گیرند و این در حالی است که دسته‌ی دیگر، یعنی مواد اولیه و مواد کمکی، افزایش می‌یابند تا کار با مصرف بیشتر آن‌ها در زمانی معین مولدتر شود.

۱۷. افزوده به فرزند آغاز صنعت بزرگ، روشی برای تبدیل آهن گداخته با کک به آهن کوبش‌پذیر در انگلستان کشف شد. این شیوه که غالگیری نامیده می‌شود و عبارت از خالص کردن چدن در کوره‌هایی با ساخت ویژه است، موجب شد تا کوره‌های بلند به مقیاس عظیمی توسعه یابند و همچنین دستگاه‌های دم گرم و غیره استفاده شوند و سرانجام در احوات و مصالحی که با همان مقدار کار استفاده می‌شدند، چنان افزایشی حاصل شد که دیری نپایید که آهن به مقدار فراوان و به نسبت ارزان عرضه شد، تا آنجا که در بسیاری از کارها سنگ و چوب را کنار گذاشت. چون آهن و زغال اهرم‌های بزرگ صنعت جدید هستند، نمی‌توان تأکید بر اهمیت این نوآوری را مبالغه دانست.

با این همه، پالایشگر یعنی کارگری که به پالایش چدن اشتغال دارد، این عملیات را به صورت دستی انجام می‌دهد. تعداد کوره‌هایی که وی می‌تواند به آن‌ها پردازد محدود به توانایی‌های شخصی اوست و همین سد در حال حاضر مانع رونق شوگرف و قابل‌تحسینی است که صنعت متالورژی از سال ۱۷۸۰ به بعد یعنی از تاریخ غالگیری به‌دست آورده است. انجینیرینگ، یکی از شریکات مهندسان انگلیسی بانگ می‌زند: «واقعیت این است که شیوه‌ی منسوخ غالگیری دستی چیز دیگری جز باقیمانده‌ی بربریت نیست. گرایش کنونی صنعت ما این است که در مراحل مختلف تولید با مصالح بیش از پیش گسترده‌تری کار کند. همین است که تقریباً هر سال شاهد پیدایش کوره‌های بلند وسیع‌تر، پتک‌های بخار سنگین‌تر، نوره‌های نیرومندتر و افزایش عظیم‌تری هستیم که در بسیاری از شاخه‌های صنعت فلزکاری به کار می‌روند در میان این افزایش عمومی - یعنی افزایش وسائل تولید نسبت به کار مورد استفاده - شیوه‌ی غالگیری تقریباً متوقف شده است و امروزه موانع غیرقابل‌تحملی را در برابر جنبش صنعتی قرار می‌دهد. به همین سبب است که در عموم کارخانه‌های بزرگ درصددند که به جای آن کوره‌های گردان خودکاری را قرار دهند که می‌توانند ریخته‌های عظیمی را که کاملاً خارج از حیطه‌ی کار دستی است در خود جای دهند».

به این‌گونه، غالگیری پس از دگرگونی در صنعت آهن و رشد عظیم افزارها و مصالح مورد استفاده کمیّت معینی کار، خود در جریان انباشت به مانعی اقتصادی درآمد، به طوری که در صدد برآمده‌اند محدودیت‌هایی را که این مانع هر سر افزایش باز هم بیشتر وسائل مادی تولید نسبت به کار قرار داده، با شیوه‌های تازه‌تری از میان بردارند. این تاریخچه‌ی تمام کشفها و اختراعاتی است که به دنبال انباشت به وجود آمده و ما ضمن ترسیم تکوین تولید جدید، از خاستگاه آن تا دوران کنونی، به اثبات رسانده‌ایم.^{۱۸}

بنابراین، با پیشرفت انباشت فقط رشد کمی و هم‌زمان رشد عوامل مختلف سرمایه رخ نمی‌دهد؛ تکامل بهره‌وری کار اجتماعی که معلول این پیشرفت است، خود را در

متناسب با مقدار وسائل تولیدی که با آن به جریان می‌افتند، یا نیز در کاهش مقدار عامل ذهنی فرایند کار در قیاس با عوامل عینی نشان می‌دهد.^{۱۷}

این تغییر در ترکیب فنی سرمایه، این رشد در مقدار وسائل تولید در مقایسه با مقدار نیروی کاری که به آن حیات می‌بخشد، در ترکیب ارزشی سرمایه، یعنی در افزایش بخش ثابت ارزش سرمایه به زیان بخش متغیر آن، بازتاب می‌یابد. مثلاً، اگر در ابتدا ۵۰ درصد از سرمایه‌ای صرف وسائل تولید شده باشد و ۵۰ درصد صرف نیروی کار، پس از رشد درجه‌ی بهره‌وری کار، ممکن است ۸۰ درصد از سرمایه صرف وسائل تولید و ۲۰ درصد [صرف نیروی کار شود و غیره].^{۱۸} این قانون رشد صعودی بخش ثابت سرمایه نسبت به بخش متغیر (چنان‌که نشان داده شد) در هر گام با تحلیل تطبیقی قیمت‌های کالاها تأیید می‌شوند، خواه دوره‌های متفاوت اقتصادی در یک کشور واحد را در نظر بگیریم خواه کشورهای متفاوت را در یک دوره‌ی واحد مقایسه کنیم. مقدار نسبی عنصری از قیمت که فقط باز نمود ارزش وسائل تولید مصرف‌شده یا بخش ثابت سرمایه است، نسبت مستقیم با رشد انباشت دارد؛ این در حالی است که مقدار نسبی عنصر دیگر قیمت که بابت کار پرداخت می‌شود یا باز نمود بخش متغیر سرمایه است، به‌طور کلی با رشد انباشت نسبت معکوس دارد.

با این همه، کاهش بخش متغیر سرمایه نسبت به بخش ثابت آن، یا تغییر در ترکیب ارزشی سرمایه، فقط شاخصی تقریبی از تغییر در ترکیب عناصر مادی تشکیل‌دهنده‌ی آن^{۱۹} است. مثلاً اگر ارزش سرمایه‌ای که امروزه در یک کارخانه‌ی ریسندگی سرمایه‌گذاری می‌شود به این نسبت باشد که $\frac{7}{8}$ آن ثابت و $\frac{1}{8}$ آن متغیر باشد، در آغاز سده‌ی هجدهم $\frac{1}{4}$ ثابت و $\frac{3}{4}$ متغیر بوده است.^{۲۰} برعکس، مقدار مواد اولیه، و وسائل کار و غیره که امروزه کمیّت معینی از کار ریسنده را به‌طرز مولدی مصرف می‌کند، صدها برابر بیشتر از آغاز سده‌ی هجدهم است. علت این امر ساده است. [با افزایش بهره‌وری کار، فقط حجم وسائل تولیدی که بهره‌برداری می‌شوند افزایش نمی‌یابد بلکه ارزش آن‌ها نسبت به حجم‌شان کاهش می‌یابد].^{۲۰} بنابراین، ارزش آن‌ها به‌طور مطلق بالا می‌رود اما با افزایش حجم آن‌ها متناسب نیست. از این رو، افزایش تفاوت بین سرمایه‌ی متغیر و سرمایه‌ی ثابت، از تفاوت بین مقدار وسائل تولیدی که سرمایه‌ی ثابت به آن تبدیل می‌شود و مقدار نیروی کاری که سرمایه‌ی متغیر به آن تبدیل می‌شود، بسیار کمتر است. تفاوت قبلی همراه با این تفاوت آخری افزایش می‌یابد اما به درجاتی کوچک‌تر.

علاوه‌براین، رشد انباشت مقدار نسبی بخش متغیر سرمایه را کم می‌کند، اما این امر به هیچ وجه نافی امکان افزایش مقدار مطلق آن نیست. فرض کنید سرمایه‌ای با ارزشی معین * این نسبت‌ها فرضی هستند و برای شرح مطلب آورده شده است - م. ا.

در ابتدا به ۵۰ درصد سرمایه‌ی ثابت و ۵۰ درصد سرمایه‌ی متغیر تقسیم شود، و بعد به ۸۰ درصد سرمایه‌ی ثابت و ۲۰ درصد سرمایه‌ی متغیر. اگر در همین حال، سرمایه‌ی اولیه، مثلاً ۶,۰۰۰ پوند، به سرمایه‌ای به مبلغ ۱۸,۰۰۰ پوند افزایش یابد، جزء متغیر آن نیز در واقع $\frac{1}{5}$ افزایش یافته است. پیش‌تر ۳,۰۰۰ پوند بود و اکنون ۳,۶۰۰ پوند است. اما در حالی که پیش‌تر افزایش سرمایه به میزان ۲۰ درصد کافی بود تا تقاضا برای کار را ۲۰ درصد افزایش دهد، اکنون سرمایه‌ی اولیه باید سه برابر شود تا افزایشی برابر با ۲۰ درصد را در تقاضا برای کار تضمین کند.

در پاره‌ی چهارم کتاب حاضر نشان دادیم که چگونه تکامل بهره‌وری اجتماعی کار مستلزم همیاری در مقیاس بزرگ است؛ و چگونه فقط برپایه‌ی این پیش‌انگاشت است که تقسیم و ترکیب کار می‌تواند سازمان داده شود و با تراکم و وسائل تولید در مقیاسی وسیع می‌توان در وسائل تولید صرفه‌جویی کرد؛ چگونه وسائل کار از لحاظ مادی تنها به صورت مشترک قابل بهره‌برداری است و دستگاه‌هایی مانند ماشین‌ها یا به عرصه‌ی وجود گذارند؛ چگونه نیروهای عظیم طبیعی می‌توانند به خدمت تولید درآورده شوند و چگونه فرایند تولید را می‌توان به کاربرد فن‌آوری علم تبدیل کرد. [بر پایه‌ی تولید کالایی که در آن وسائل تولید مایملک اشخاص خصوصی است و بنابراین، کارگر یدی یا کالاها را به صورت انفرادی و مستقل از افراد دیگر تولید می‌کند یا نیروی کار خود را به عنوان کالا می‌فروشد چون فاقد وسائل‌ی است که به طور مستقل تولید کند،]²¹ پیش‌انگاشت یادشده یعنی همکاری در مقیاسی بزرگ را می‌توان تنها از طریق افزایش سرمایه‌های منفرد و فقط به تناسب دگرگونی وسائل تولید اجتماعی و وسائل معاش به مایملک خصوصی سرمایه‌دارها تحقق بخشید. هنگامی که بنیاد تولید کالاها باشد، تولید بزرگ فقط می‌تواند به شکل سرمایه‌دارانه‌ی آن رخ دهد. بنابراین، انباشت معینی از سرمایه در دست تولیدکنندگان منفرد کالاها به پیش‌شرط شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. به همین دلیل ناگزیر بودیم که در گذار از پیشه‌وری به صنعت سرمایه‌داری چنین پیش‌انگاشتی را قابل شویم. می‌توان این گذار را انباشت بدوی²² نامید زیرا به جای آن که نتیجه‌ی تاریخی شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری باشد، بنیاد تاریخی آن است. در اینجا لازم نیست این موضوع را تحلیل کنیم که خود انباشت بدوی چگونه به وجود آمده است. فعلاً آن را به عنوان نقطه‌ی آغاز در نظر می‌گیریم. اما تمامی شیوه‌های افزایش بهره‌وری اجتماعی کار که بر این پایه رشد کرده، در همان حال شیوه‌هایی برای تولید فزاینده‌ی ارزش اضافی یا محصول اضافی است که عنصر شکل‌دهنده‌ی انباشت را نیز تشکیل می‌دهند. بنابراین، آن‌ها در ضمن روش‌های تولید سرمایه توسط سرمایه، یا روش‌هایی برای تشدید انباشت آن هستند. اکنون باز تبدیل پیوسته‌ی ارزش اضافی به سرمایه در شکل مقدار فزاینده‌ی سرمایه‌ای باز نمود می‌یابد که

→ تغییرات کیفی، در تغییرات تدریجی در ترکیب فنی سرمایه نشان می‌دهد. به بیان دیگر، عامل عینی به‌تدریج از لحاظ مقدار نسبی نسبت به عامل ذهنی بزرگ‌تر می‌شود، یا مقدار ابزار و مصالح بیش از پیش نسبت به کل کاری که برای به راه انداختن و استفاده از آن‌ها لازم است، افزایش پیدا می‌کند. بنابراین، به‌تدریج که افزایش سرمایه کار را مولدتر می‌کند، تقاضای کار را نسبت به مقدار خود کاهش می‌دهد.

* اینجینیرینگ، ۱۲ ژوئن، ۱۸۷۳.

** به پاره چهارم از این مجلد رجوع کنید.
18. افزوده به فر: صرف کار می‌شود، مسلماً نه تمام سرمایه بلکه فقط بخش متغیر آن است که در مقابل نیروی کار تغییر می‌کند و دست‌سایه‌ای را برای تقسیم شدن میان مزدها شکل می‌دهد.

19. ترکیب فنی آن

20. همان پیشرفت نیروی کار که در رشد ابزارها و مواد مورد استفاده، خود را در مقدار کم‌تر کار نشان می‌دهد، سبب می‌شود تا ارزش بیشتر محصولاتی که چون وسائل تولید عمل می‌کنند کاهش یابد.

21. بر پایه‌ی مزد

22. [زیرنویس در متن فرانسه: «قدرت کار نمی‌تواند بدون انباشت بدوی سرمایه‌ها چنین گسترش عظیمی یابد» (آدام اسمیت، اثر پیش‌گفته)]

وارد فرایند تولید می‌شود. این مقدار فزاینده نیز پایه‌ای برای مقیاس گسترده‌ی تولید و روش‌های بالابردن بهره‌وری کار است که ملازم با آن است. همچنین پایه‌ای است برای تشدید تولید ارزش اضافی. بنابراین، اگر درجه‌ی معینی از انباشت سرمایه چون پیش شرط شیوه‌ی تولید خاص سرمایه‌داری جلوه می‌کند، این شیوه‌ی تولید با واکنش نشان‌دادن سبب تشدید انباشت سرمایه می‌شود. در نتیجه، شیوه‌ی تولید خاص سرمایه‌داری با انباشت سرمایه، و انباشت سرمایه با شیوه‌ی تولید خاص سرمایه‌داری تکامل می‌یابد. این دو عامل اقتصادی بنا به نسبت ترکیبی انگیزه‌هایی که متقابلاً به هم می‌دهند، تغییری را در ترکیب فنی سرمایه به وجود می‌آورند که سبب می‌شود جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن بیش از پیش کوچک‌تر شود.

[هر سرمایه‌ی منفرد تراکمی است کم و بیش بزرگ از وسائل تولید، که متناسب با آن ارتشی کم و بیش بزرگ از کارگران زیر فرمان قرار می‌گیرند.]²³ هر انباشتی به وسیله‌ای برای انباشت جدید بدل می‌شود. [با افزایش مقدار ثروت که چون سرمایه عمل می‌کند]²⁴، انباشت آن ثروت را در دست سرمایه‌دارهایی منفرد تراکم‌تر می‌کند، و بنابراین پایه‌ی تولید و روش‌های تولید خاص سرمایه‌داری را در مقیاسی بزرگ‌گسترش می‌دهد. [رشد سرمایه‌ی اجتماعی از طریق رشد بی‌شمار سرمایه‌های منفرد حاصل می‌شود.]²⁵ [با ثابت ماندن سایر شرایط، سرمایه‌های منفرد رشد می‌کنند و با رشد آن‌ها تراکم وسائل تولید به نسبت وسائل تولید، که جزء صحیح کل سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند، افزایش پیدا می‌کند. در همان حال، بخش‌های جانبی از سرمایه‌های اصلی جدا می‌شوند و به‌عنوان سرمایه‌های جدید و مستقل شروع به عمل می‌کنند. صرف‌نظر از علل دیگر، تقسیم‌داری در خانواده‌های سرمایه‌دار در اینجا نقش بزرگی ایفاء می‌کند.]²⁶ به همین دلیل است که با انباشت سرمایه، شمار سرمایه‌دارها کم و بیش افزایش پیدا می‌کند. [این نوع تراکم که مستقیماً بر انباشت استوار، یا حتی با آن یکسان است، با دو ویژگی مشخص می‌شود]²⁷: نخست آن‌که: با ثابت ماندن شرایط دیگر، تراکم فزاینده‌ی وسائل اجتماعی تولید در دست سرمایه‌دارهای منفرد، با درجه‌ی افزایش ثروت اجتماعی تعیین می‌شود. [دوم آن‌که، بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی که در هر مرحله‌ی خاصی از تولید قرار دارد، در میان سرمایه‌دارهایی باز تقسیم می‌شود که مستقلاً و به‌صورت تولیدکنندگان رقیب کالاها در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.]²⁸ [بنابراین، انباشت و تراکم ملازم با آن نه تنها در نقاط مختلف بخش می‌گردد،]²⁹ بلکه تشکیل سرمایه‌های جدید و تقسیمات فرعی سرمایه‌ی قدیمی مانع از افزایش هر کدام از سرمایه‌های به‌کار افتاده می‌شود. [بنابراین، اگر انباشت از یک سو چون تراکم فزاینده‌ی وسائل تولید و سلطه بر کار باز نموده می‌شود، از سوی دیگر چون واکنش

23. هر کدام از سرمایه‌های منفردی که سرمایه‌ی اجتماعی از آن ترکیب شده است، پیش از هر چیز باز نمود تراکم معینی از وسائل تولید و وسائل معاش کار در دست سرمایه‌دار است که با انباشت آن، این تراکم گسترده می‌شود.

24. با افزایش عناصر بازتولید ثروت [اوسطاً] چون مجموع افزایش سرمایه‌های منفرد در اثر انباشت به همان میزان سرمایه‌ی اجتماعی رشد می‌کند، تراکم نسبی که این سرمایه‌ها باز نمود آن هستند به‌طور میانگین نمی‌تواند بدون رشد هم‌زمان سرمایه‌ی اجتماعی - ثروت اجتماعی که وقف بازتولید شده است - رشد کند. این نخستین محدودیت تراکمی است که پیامد انباشت است.

25. اوسطاً! فقط همین نیست، انباشت سرمایه‌ی اجتماعی نه تنها از افزایش تدریجی سرمایه‌های منفرد بلکه از افزایش تعداد آن‌ها، خواه ارزش‌های نهفته‌ای که به سرمایه تبدیل شده‌اند خواه قلمه‌هایی از سرمایه‌های پیشین که از آن جدا شده تا مستقل از منشاء خود ریشه بدوانند نتیجه می‌شود. سرانجام سرمایه‌های ناخالصی که به‌کندی انباشت می‌شوند، در لحظه‌ای معین به سرمایه‌های مجزایی تقسیم می‌شوند، مثلاً در زمانی که در میان خانواده‌های سرمایه‌دار تقسیم آرت می‌شود. با این همه، این نوع تراکم که پیامد اجباری انباشت است، بین مرزهایی کم و بیش تنگ تغییر می‌کند.

26. سرمایه‌ی اجتماعی که میان قلمروهای متفاوت تولید تقسیم شده است، در اینجا شکل کثرتی از سرمایه‌های اجتماعی را به خود می‌گیرد که یکی در کنار دیگری، حرکت انباشت خود را طی می‌کنند، به بیان دیگر در مقیاسی تدریجی بازتولید می‌شوند این حرکت ابتدا عناصر اضافی تشکیل‌دهنده‌ی ثروتی را ایجاد می‌کند که به مجموعه‌هایی می‌پیوندد که پیش‌تر ترکیب شده و نقش سرمایه را می‌گیرند. هر کدام از این مجموعه‌ها، هر سرمایه‌ای، به تناسب مقداری که پیش‌تر به‌دست آورده‌اند و به میزان درجه‌ی قدرت بازتولیدی خود، از این عناصر مکمل غنی می‌شود و به این ترتیب، با سرزندگی موجودیت متمایز خود را حفظ می‌کند و افزایش می‌دهد، و میدان عمل دیگران را محدود می‌کند.

27. بنابراین، حرکت تراکمی نه تنها در نقاط انباشت بخش می‌شود بلکه تقسیم سرمایه‌ی اجتماعی به کثرتی از سرمایه‌های منفرد دقیقاً تکمیل می‌یابد زیرا هر سرمایه‌ی منفرد چون کانون تراکم نسبی عمل می‌کند.

متقابل شمار بزرگی از سرمایه‌های منفرد به نظر می‌رسد.³⁰

در مقابل این پراکندگی کل سرمایه‌ی اجتماعی و تبدیل آن به سرمایه‌های منفرد، یعنی در مقابل وازنشی که اجزای آن را از یکدیگر دور می‌کند، اثر معکوس جذب آن‌ها عمل می‌کند. [جذب سرمایه‌ها دیگر به معنای تراکم ساده‌ی وسایل تولید و سلطه بر کار که با انباشت یکسان تلقی می‌شود نیست].³¹ [تراکم سرمایه‌هایی است که پیش‌تر تشکیل شده‌اند، نابودی استقلال فردی آن‌هاست، سلب مالکیت سرمایه‌دار توسط سرمایه‌دار است، تبدیل بسیاری از سرمایه‌های کوچک به چند سرمایه‌ی بزرگ‌تر است].³² [این فرایند از این لحاظ با فرایند نخست تفاوت دارد که مستلزم تغییری در بازتوزیع سرمایه‌ی از پیش موجود و در حال کار است. بنابراین، میدان عمل آن با رشد مطلق ثروت اجتماعی، یا به بیان دیگر با مرزهای مطلق انباشت محدود نمی‌شود].³³ [سرمایه به این دلیل در دست شخصی واحد به مقدار عظیمی گرد می‌آید چون دست‌های بسیاری در مکان دیگری آن را از کف داده‌اند. این تمرکز به معنای اخص کلمه است که از انباشت و تراکم متمایز است].³⁴

در اینجا نمی‌توانیم قانون‌های این تمرکز سرمایه‌ها یا قانون‌های جذب سرمایه توسط سرمایه را بسط دهیم. چند اشاره‌ی کوتاه و اقعیت‌مند کافی است. رقابت با ارزان کردن کالاها برپا می‌شود. ارزانی کالاها، اگر همه چیز همچنان باشد (caeteris paribus)، به بهره‌وری کار و این نیز به میزان تولید وابسته است. بنابراین، سرمایه‌های بزرگ‌تر سرمایه‌های کوچک‌تر را مغلوب می‌کنند. علاوه بر این، به یاد داریم که با تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مقدار کمینه‌ی سرمایه‌ی منفرد لازم برای به‌راه‌انداختن یک کسب و کار در شرایط متعارف افزایش پیدا می‌کند. به همین دلیل است که سرمایه‌های کوچک‌تر به قلمروهایی از تولید سرآزیر می‌شوند که صنعت بزرگ کنترل آن‌ها را هنوز به‌طور پراکنده یا ناقص به دست گرفته است. در اینجا، رقابت به نسبت مستقیم با تعداد و به نسبت معکوس با مقدار سرمایه‌های رقیب شعله‌ور می‌شود. این رقابت همیشه به نابودی بسیاری از سرمایه‌دارهای خرد می‌انجامد که بخشی از سرمایه‌شان به فاتحان انتقال می‌یابد و بخشی به‌طور کامل از بین می‌رود. مستقل از این موضوع، نیروی کاملاً جدیدی با³⁵ تولید سرمایه‌داری پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد: نظام اعتباری. [این نظام در مراحل اولیه‌ی خود در خفا چون دستیار حقیر انباشت شاخه می‌دواند و سپس با رشته‌های نامریبی منابع پولی را در اختیار سرمایه‌دارهای منفرد یا جمعی قرار می‌دهد. این وسایل پرداخت در مقادیر کم و زیاد در سطح جامعه پراکنده‌اند اما دیری نمی‌گذرد که به اسلحه‌ای تازه و مهیب در رقابت و سرانجام به سازوکار اجتماعی عظیمی برای تمرکز سرمایه‌ها تبدیل می‌شوند.

رقابت و اعتبار که قدرتمندترین اهرم‌های تمرکز هستند، متناسب با تکامل تولید سرمایه‌داری و انباشت، تکامل می‌یابند. در همان حال، پیشرفت انباشت موجب افزایش

30. [سرسطر:] بنابراین، حرکت انباشت اجتماعی از یک سو، چون تراکم فزاینده در دستان کارفرمایان خصوصی، یا چون عناصر بازتولیدی ثروت، جلوه می‌کند، و از سوی دیگر، پراکندگی و تکثیر کانون‌های انباشت و تراکم نسبی که متقابلاً همدیگر را از مدارهای خاص خود دفع می‌کنند.

31. علاوه بر این، تراکم نیست که با انباشت درهم آمیخته می‌شود.

32. جذب سرمایه‌هاست که کانون‌های متفاوت انباشت و تراکم را متحد می‌کند، و تمرکز سرمایه‌ها شکل می‌گیرد.

33. اما این یک فرایند اساساً متمایز است.

34. استخراج شمار بالاتری از سرمایه‌ها در تعدادی کمتر، یا به یک کلام، تمرکز به معنای اخص کلمه.

35. افزوده به فر: تکامل

مصالح پذیرای تمرکز یعنی سرمایه‌های منفرد می‌شوند، این در حالی است که گسترش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از یک سو نیاز اجتماعی و از سوی دیگر وسائل فنی برای بنگاه‌های صنعتی عظیم را به وجود می‌آورد که مستلزم تمرکز قبلی سرمایه برای فعالیت‌های خویش هستند. بنابراین، نیروی کششی که سرمایه‌های منفرد را جذب هم می‌کند و گرایش به تمرکز هرگز قوی‌تر از امروز نبوده است. اما اگر گسترش و انرژی نسبی حرکت تمرکز یابنده تا درجه‌ی معینی توسط مقدار ثروت سرمایه‌دار و تفوق آن سازوکار اقتصادی که از پیش به آن دست یافته‌شده تعیین می‌گردد، پیشرفت تمرکز به هیچ وجه به رشد مثبت مقدار سرمایه‌ی اجتماعی وابسته نیست. و این چیزی است که به‌ویژه تمرکز را از تراکم، که فقط نام دیگری است برای بازتولید در مقیاسی گسترش‌یابنده، متمایز می‌کند. تمرکز ممکن است از تغییری صرف در بازتوزیع سرمایه‌های از پیش موجود، یعنی از تغییری ساده در گروه‌بندی کمی اجزای سرمایه اجتماعی، ناشی شده باشد. سرمایه می‌تواند در مقادیر عظیمی در دست یک شخص گرد آید، چون در جاهای دیگر از دست اشخاص بسیاری بیرون کشیده شده است. اگر سرمایه‌های منفردی که در هر شاخه‌ی معینی از صنعت سرمایه‌گذاری شده در یک سرمایه‌ی واحد درآمیخته شوند، تمرکز در آنجا به حد و مرز نهایی خود می‌رسد.^{۳۷} در یک جامعه‌ی معین، این حد و مرز فقط در لحظه‌ای فرامی‌رسد که کل سرمایه‌ی اجتماعی در دستان یک سرمایه‌دار واحد یا شرکت سرمایه‌داری واحد متمرکز شده باشد.

تمرکز با دادن این امکان به سرمایه‌دارهای صنعتی که میزان عملیات خود را گسترش دهند، کار انباشت را تکمیل می‌کند. این گسترش خواه نتیجه‌ی انباشت باشد خواه معلول تمرکز، چه تمرکز با روش‌های قهری الحاق باشد - که طی آن سرمایه‌های معینی به چنان مراکز ثقل مهمی برای جذب سرمایه‌های دیگر تبدیل می‌شوند که انسجام فردی آن‌ها را بر هم می‌زند و سپس بخش‌های جداگانه را جذب خود می‌کند - و چه با ادغام شماری از سرمایه‌های از پیش شکل‌گرفته یا در حال شکل‌گیری توسط فرایند نرم‌تر ایجاد شرکت‌های سهامی، تاثیر اقتصادی یکسانی را بر جا می‌گذارد. گسترش فزاینده‌ی تأسیسات صنعتی در همه جا نقطه‌ی آغازی است برای سازماندهی فراگیر کار جمعی بسیاری افراد و تکامل وسیع‌تر نیروهای محرک مادی آن‌ها، یعنی دگرگونی تدریجی فرایندهای منفرد تولید که با روش‌های متعارف انجام می‌شوند، به فرایندهای تولید که از لحاظ اجتماعی ترکیب‌شده و به صورت علمی نظم و ترتیب یافته‌اند.

۳۷ ب. [یادداشت انگلس برای ویراست چهارم:] تازه‌ترین «تراست‌های» انگلیسی و آمریکایی هم اکنون به دنبال چنین هدفی هستند و می‌کوشند دست‌کم مجموع بنگاه‌های بزرگ را در یک شاخه‌ی صنعت به یک شرکت سهامی بزرگ که عملاً انحصاری است متحد سازند.

اما انباشت، یعنی افزایش تدریجی سرمایه با بازتولید که از شکل حرکت دایره‌وار به حرکت مارپیچی می‌رسد، آشکارا سرعت بسیار کندتری در مقایسه با تمرکز دارد که فقط کافیست گروه‌بندی‌های کمی اجزای سازنده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را تغییر دهد. اگر قرار بود منتظر بمانیم تا انباشت سرمایه‌های منفرد را تا آن حد گرد آورد که برای ساختن راه‌آهن کفایت کند، جهان هنوز بدون راه‌آهن سر می‌کرد. با این همه، تمرکز این کار را با ایجاد شرکت‌های سهامی به یک چشم برهم‌زدن انجام داد. و در حالی که تمرکز به این شیوه اثرات انباشت را تشدید می‌کند و شتاب می‌دهد، هم‌زمان سبب توسعه و تشدید دگرگونی‌های ترکیب فنی سرمایه می‌شود که به افزایش بخش ثابت آن به زیان بخش متغیر می‌انجامد و به این‌گونه تقاضای نسبی برای کار را کاهش می‌دهد.

توده‌های سرمایه که یک شبه در نتیجه‌ی تمرکز در هم ادغام می‌شوند، همانند سرمایه‌های دیگر بازتولید و تکثیر می‌شوند، اما فقط این فرایند را سریع‌تر به انجام می‌رسانند و از این طریق به اهرم‌های تازه و قدرتمند انباشت اجتماعی بدل می‌شوند. بنابراین، امروزه هنگامی که از پیشرفت انباشت اجتماعی سخن می‌گوییم، تلویحاً باید اثرات تمرکز را در آن بگنجانیم.

سرمایه‌های اضافی که در جریان عادی انباشت تشکیل می‌شوند (به فصل ۲۲، بخش اول رجوع کنید) بیش از هر چیز چون وسیله‌ای برای بهره‌برداری از اختراعات و کشفیات جدید و به طور کلی بهبود صنعتی عمل می‌کنند. اما سرانجام سرمایه‌ی پیشین نیز خود به لحظه‌ای می‌رسد که می‌باید یکسره بازسازی شود، یعنی زمانی که باید پوست بیفکند و همانند سرمایه‌های دیگر در شکل فنی کاملی، که در آن کمیّت کوچکی از کار برای به جریان انداختن کمیّت بزرگ‌تری از ماشین‌آلات و مواد خام کفایت می‌کند، از نو زاده شود. آشکارا سرمایه‌هایی که این فرایند نوسازی را از سر می‌گذرانند هر قدر بیشتر در نتیجه‌ی حرکت به سمت تمرکز در هم ادغام شوند، [کاهش مطلق در عرضه‌ی کار که ضرورتاً ناشی از این امر است]³⁶، بیشتر خواهد بود.³⁷

36. در تقاضا برای کار که این استحالته‌ی فنی رخ می‌دهد

* [انگلس فراز داخل آکلاد از «ابن نظام در مراحل اولیه‌ی خود» تا «بیشتر خواهد بود» (ص ۶۷۳ کتاب حاضر) را به ویراست چهارم کتاب بر مبنای ترجمه‌ی فرانسه آن در سال ۱۸۷۲ افزود. این فراز جایگزین فراز زیر شده است که مارکس نوشته و در سه چاپ نخست آلمانی به همین شکل حفظ شده بود: «نه تنها این نیروی جدید به خودی خود سلاحی تازه و قدرتمند در مبارزه‌ی رقابت است بلکه بارشته‌های نادیدنی پول قابل مصرف را که در حجمی کم یا زیاد در سطح جامعه پخش شده در اختیار سرمایه‌دارهای منفرد یا جمعی می‌گذارد. این ماشین خاصی برای تمرکز سرمایه‌هاست. تمرکز سرمایه‌ها یا فرایند جذب آن‌ها به تناسب تکامل شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری همراه با انباشت شدیدتر می‌شود. تمرکز نیز به یکی از بزرگ‌ترین اهرم‌های این تکامل تبدیل می‌شود. این اهرم دگرگونی فرایندهای مجزای تولید را به فرایندی که از لحاظ اجتماعی ترکیب و در مقیاسی بزرگ جریان می‌یابد، کوناه می‌کند و

بنابراین، از یک سو سرمایه‌ی اضافی که در جریان انباشت شکل می‌گیرد، کارگران کمتر و کمتری را نسبت به مقدار خویش جذب می‌کند. از سوی دیگر، سرمایه‌ی پیشین که به‌طور ادواری با ترکیب تازه‌ای باز تولید می‌شد، بیش از پیش کارگران را که پیش‌تر توسط آن به کار گرفته شده بودند دفع می‌کند.

۳. تولید فزاینده‌ی اضافه جمعیت نسبی یا ارتش ذخیره‌ی صنعتی

[انباشت سرمایه، که در ابتدا فقط به‌عنوان گسترش کمی آن به نظر می‌رسید، چنان‌که دیدیم، از طریق تغییر کیفی پیوسته‌ی ترکیب خود، یعنی از طریق افزایش دائمی جزء ثابت آن به زیان جزء متغیر آن تحقق می‌یابد.^{۳۷}]

شیوه‌ی خاص تولید سرمایه‌داری، تکامل بهره‌وری کار که ملازم با آن است و تغییرات در ترکیب انداموار سرمایه که از آن نتیجه می‌شوند، تنها با پیشرفت انباشت یا رشد ثروت اجتماعی همگام نیستند. آن‌ها با آهنگ به مراتب سریع‌تری تکامل می‌یابند، زیرا انباشت ساده، یا گسترش مطلق کل سرمایه‌ی اجتماعی، با تمرکز عناصر فردی آن همراه است و زیر و رو شدن سرمایه‌ی اضافی دوشادوش زیر و رو شدن ترکیب فنی سرمایه‌ی اولیه انجام

→ سرعت می‌بخشد. حجم فزاینده‌ی سرمایه‌های منفرد به پایه‌ی مادی انقلابی بی‌وقفه در خود شیوه‌ی تولید تبدیل می‌شوند. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پیوسته شاخه‌های صنعت را که هنوز به‌تمامی به تسلیم در برابر خود وادار نکرده یا به شکلی پراکنده یا صوری تسخیر کرده فتح می‌کند. در همان حال، در بستر آن شاخه‌های جدیدی از صنعت رشد می‌کند که بدون آن نمی‌توانست به وجود آید. سرانجام در شاخه‌هایی از صنعت که پیش از این بر بنیاد سرمایه‌داری به کار خود ادامه می‌دهند، بهره‌وری کار را گویی چون میوه‌ای در گرم‌خانه رسیده می‌کند. در همه‌ی این موارد، تعداد کارگران به نسبت مقدار وسائل تولیدی که مصرف می‌کنند کاهش می‌یابد. بخشی از سرمایه که همواره در حال افزایش است به وسائل تولید و بخش دیگری از آن که همواره در حال کاهش است به نیروی کار تبدیل می‌شود. آن میزان از وسائل تولید که برای کارگران وسیله‌ی اشتغال تلقی می‌شود به تدریج با گسترش، تمرکز و رشد کارایی فنی این وسائل کاهش می‌یابد. شخم‌زن بخار وسیله‌ی تولید بی‌نهایت کارآمدتری از شخم‌زن عادی است اما ارزش سرمایه‌ای که در آن نهفته است برای اشتغال کارگران وسیله‌ی بی‌نهایت کوچکی است در مقایسه با زمانی که همین ارزش صرف شخم‌زن عادی می‌شد. در ابتدا، فقط افزودن سرمایه‌ی جدید به سرمایه‌ای قدیمی است که موجب می‌شود شرایط عینی فرایند تولید گسترش یابد و دستخوش دگرگونی‌های فنی شود و سلطه‌ی کم و بیش کاملی بر تمامی آن سرمایه‌ی قدیمی پیدا کند که به انقضای دوره‌ی بازتولید خود رسیده و بنابراین باید جایگزین شود. این استحاله‌ی سرمایه‌ی قدیمی تا حد معینی از رشد مطلق سرمایه‌ی اجتماعی و به همین ترتیب از تمرکز آن مستقل است. اما این تمرکز، که صرفاً سرمایه‌ی اجتماعی موجود را بازتوزیع و شماری از سرمایه‌های قدیمی را در یک سرمایه ذوب می‌کند، نیز به‌عنوان عاملی قدرتمند در استحاله‌ی سرمایه‌ی قدیمی تأثیر می‌گذارد. م. ا.

۷۷ پ. [بادداشت انگلس برای ویراست سوم:] در نسخه‌ی شخصی مارکس این یادداشت در حاشیه نوشته شده بود:

«برای بررسی مفصل‌تر در آینده به این نکته توجه شود: اگر گسترش فقط کمی باشد آنگاه سود سرمایه‌ی کم و بیش بزرگ در یک شاخه‌ی صنعت به نسبت مقدار سرمایه‌های پرداخت شده خواهد بود. اگر گسترش کمی تأثیری کیفی داشته باشد، آنگاه هم‌زمان نرخ سود سرمایه‌ی بزرگ‌تر ترقی خواهد کرد.»

۳۷. تقاضا برای کار مطلق که سرمایه‌ای ایجاد می‌کند، نه با مقدار مطلق آن بلکه با بخش متغیر آن نسبت دارد که تنها با نیروی کار مبادله می‌شود. تقاضا برای کار نسبی که سرمایه‌ای ایجاد می‌کند، یعنی نسبت بین مقدار آن و کمیت کاری که جذب می‌کند، توسط مقدار نسبی جزء متغیر تعیین می‌شود. نشان دادیم که انباشت که سبب بزرگ‌شدن سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود، در همان حال مقدار نسبی بخش متغیر خود را کاهش می‌دهد و به همین‌سان تقاضا برای کار نسبی را کم می‌کند. اکنون، می‌خواهیم بینیم اثر این حرکت بر سرنوشت طبقه‌ی مزدبگیر چیست؟

برای حل این مسئله، بدیهی است که ابتدا باید بررسی کنیم که به چه ترتیب کاهش می‌بخشد متغیر سرمایه در حال انباشت متحمل می‌شود بر مقدار مطلق این بخش تأثیر می‌گذارد و در نتیجه به چه شیوه‌ای کاهش پدیدآمده در تقاضا برای کار نسبی، بر تقاضا برای کار مطلق یا مؤثر تأثیر می‌گذارد؟ تا زمانی که مقدار سرمایه تغییر نکرده است، هر نوع کاهش نسبی در بخش متغیر آن در همان حال موجب کاهش مطلق آن می‌شود. در غیراین‌صورت، کاهش نسبی یا افزایشی در کل مجموع ارزش سرمایه‌ی پرداخت‌شده جبران می‌شود. بنابراین، بخش متغیر که چون دست‌مایه‌ی مزد عمل می‌کند به نسبت مستقیم با کاهش مقدار نسبی و به نسبت معکوس با افزایش هم‌زمان کل سرمایه کاهش می‌یابد بر مبنای این فرض، ترکیب‌های زیر را خواهیم داشت:

یک: اگر مقدار نسبی سرمایه‌ی متغیر به نسبت معکوس با افزایش کل سرمایه کاهش پیدا کند، مقدار مطلق دست‌مایه‌ی مزد تغییر نخواهد کرد. مثلاً، همیشه ۴۰۰ فرانک خواهد بود که دویستم سرمایه‌ای به مبلغ ۲۰۰۰ فرانک یا یک‌پنجم سرمایه‌ای به مبلغ ۲۰۰۰ فرانک است.

دوم: اگر مقدار نسبی سرمایه‌ی متغیر به نسبتی بالاتر از افزایش کل سرمایه کاهش یابد، دست‌مایه‌ی مزد دستخوش کاهش مطلق می‌شود، هرچند که ارزش سرمایه پرداخت‌شده افزایش مطلق یافته باشد. سوم: اگر مقدار نسبی سرمایه‌ی متغیر به نسبت پایین‌تر از افزایش کل سرمایه کاهش یابد، دست‌مایه‌ی مزد دستخوش افزایش مطلق می‌شود، هرچند که مقدار نسبی آن کاهش پیدا کرده باشد.

می‌شود. به این‌گونه، [با پیشرفت انباشت نسبت سرمایه‌ی ثابت به سرمایه‌ی متغیر تغییر می‌کند؛ اگر مثلاً ابتدا]³⁸ یک به یک بود، اکنون به ترتیب ۲ به ۱، ۳ به ۱، ۴ به ۱، ۵ به ۱، ۷ به ۱ و غیره است، به نحوی که با رشد سرمایه، به جای $\frac{1}{3}$ کل ارزش آن، فقط $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{5}$ ، $\frac{1}{6}$ و غیره از ارزش آن به نیروی کار و از طرف دیگر $\frac{2}{3}$ ، $\frac{3}{4}$ ، $\frac{4}{5}$ ، $\frac{5}{6}$ و غیره به وسائل تولید تبدیل می‌شوند.³⁹ چون تقاضا برای کار نه برحسب حجم کل سرمایه بلکه فقط با جزء متغیر آن تعیین می‌شود، بنابراین برخلاف فرضیه‌ی پیشین ما که تقاضای کار متناسب با رشد کل سرمایه افزایش می‌یابد، این تقاضا به نحو فزاینده‌ای با رشد این سرمایه کاهش می‌یابد. تقاضای کار در رابطه با مقدار کل سرمایه به‌طور نسبی و هنگامی که این مقدار افزایش می‌یابد با آهنگی شتاب یافته سقوط می‌کند. [مسلماً با رشد مقدار کل سرمایه، جزء متغیر آن یعنی نیروی کار تنیده شده در آن، افزایش می‌یابد، اما به نسبتی که پیوسته در حال کاهش است.]⁴⁰ وقفه‌های بینابینی [که طی آن انباشت چون گسترش ساده‌ی تولید بر پایه‌ی فنی معینی عمل می‌کند،]⁴¹ کوتاه‌تر می‌شوند. [موضوع فقط این نیست که انباشت شتاب یافته‌ی کل سرمایه، که همواره با تصاعدی فزاینده همراه است، برای جذب تعداد بیشتری کارگر لازم است، یا استحالی پیوسته‌ی سرمایه‌ی پیشین مستلزم حفظ همان تعداد کارگری است که پیش‌تر به کار گرفته شده بودند. این انباشت و تمرکز فزاینده همچنین به نوبه‌ی خود به منبع تغییرات جدیدی در ترکیب سرمایه، یا به بیان دیگر، به منبع کاهش شتاب جدیدی از جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن تبدیل می‌شوند.]⁴² [این کاهش نسبی جزء متغیر، که با افزایش کل سرمایه شتاب می‌گیرد و سریع‌تر از این افزایش حرکت می‌کند، از سوی دیگر، به‌طور معکوس چنین باز نموده می‌شود که افزایش مطلق جمعیت کارگران همیشه سریع‌تر از افزایش سرمایه‌ی متغیر، یا افزایش وسائل اشتغال است.]⁴³ [اما در واقع این انباشت سرمایه‌داری است که پیوسته و به نسبت مستقیم با انرژی و گستره‌ی خویش یک جمعیت نسبتاً مازاد کارگری ایجاد می‌کند، یعنی جمعیتی که بیش از نیازهای میانگین سرمایه برای ارزش‌افزایی‌اش است و بنابراین جمعیتی مازاد تلقی می‌شود.]⁴⁴

اگر ما کل سرمایه‌ی اجتماعی را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که گاهی حرکت انباشت آن سبب تغییری ادواری می‌شود و گاهی مراحل گوناگون آن حرکت را هم‌زمان در قلمروهای متفاوت تولید پخش می‌کند. در برخی از قلمروهای تولید در نتیجه‌ی تراکم ساده، ترکیب سرمایه تغییر می‌کند بدون آن‌که مقدار مطلق آن افزایش یافته باشد؛ در قلمروهای دیگر، رشد مطلق سرمایه با کاهش مطلق جزء متغیر آن، یعنی نیروی کاری که این جزء جذب کرده، پیوند دارد؛ و نیز در قلمروهای دیگر گاهی سرمایه همچنان بر پایه‌ی

38. کاهش نسبی در مقدار بخش سرمایه‌ی متغیر در جریان انباشت و گسترش هم‌زمان نیروهای کار، تصاعدی است. مثلاً، اگر نسبت بین سرمایه‌ی متغیر و سرمایه‌ی ثابت در ابتدا

39. با این‌که مجموع کل سرمایه در این رشته سه برابر، چهار برابر، شش برابر، هفت برابر و غیره شده است، برای افزایش تعداد کارگران شاغل کافی نبوده است. برای ایجاد چنین انرژی، باید توان نسبی که بنا به آن مقدار سرمایه‌ی اجتماعی افزایش می‌یابد، بالاتر از توان نسبی باشد که بنا به آن مقدار نسبی دست‌مایه‌ی مزد کاهش پیدا می‌کند.

40. [مسطره]: بنابراین، به محض آن‌که صنعت ماشینی مسلط می‌شود، رشد انباشت انرژی نیروهای را که گرایش به کاهش مقدار نسبی سرمایه متغیر دارند مضاعف می‌کند، و انرژی نیروهای را کاهش می‌دهد که گرایش به افزایش مقدار مطلق دارند. انباشت که بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی است افزایش می‌یابد اما به نسبتی کندتر از آن.

یک نمونه‌ی چشمگیر از این افزایش به نسبت کاهش در مورد تغییرات صنعت کتان‌بافی رنگی است. ارقام را مقایسه می‌کنیم: در انگلستان این صنعت در سال ۱۸۵۱، ۵۷۷۶۸۷،۲۲۹ یارد (یارد برابر با ۰/۹۱۴ متر است) به ارزش ۱۰،۲۵۹،۶۲۱ پوند صادر کرد، اما در سال ۱۸۶۱، ۱۴،۲۱۱،۵۷۲ یارد به ارزش ۱۴،۲۱۱،۵۷۲ پوند صادر کرد. تعداد کارگران مزدبگیر که در سال ۱۸۵۱، ۱۲،۰۹۸ بود، در سال ۱۸۶۱ به ۱۲،۵۵۶ نفر رفت که معادل با افزایشی حدود ۴۵۸ نفر است و یا به بیان دیگر در تمام دوره‌ی ده‌ساله، افزایشی حدود ۴ درصد داشته است.

41. که در آن انباشت تقاضای بیشتر برای کار را امکان‌پذیر می‌کند.

42. [مسطره]: سرانجام، وقفه‌هایی وجود دارد که طی آن تحولات فنی کم‌تر به چشم می‌خورد و علاوه بر این انباشت چون حرکت گسترش کمی بر پایه‌ی جدید فنی باز نموده می‌شود. در این زمان، ترکیب بالفعل سرمایه هر چه باشد، قانونی که بنا به آن تقاضای کار به همان نسبت سرمایه افزایش می‌یابد کم و بیش شروع به عمل می‌کند. اما در همان حال که تعداد کارگران جذب شده توسط سرمایه به حداکثر خود می‌رسد، محصولات چنان زیاد می‌شوند که با کمترین مانع در جریان آن، به نظر می‌رسد که سازوکار اجتماعی متوقف شده است؛ در این حالت واژنش کار توسط سرمایه ناگهانی، و در مقیاسی وسیع و به شیوه‌ای خشونت‌بار انجام خواهد شد. این وضعیت آشفته حتی سرمایه‌دارها را وادار می‌کند تا به تلاش‌های شدیدی برای صرفه‌جویی در کار بپردازند. سپس، اصلاحات جزئی که به‌تدریج انباشته شده،

فنی گذشته به رشد خود ادامه می‌دهد و متناسب با افزایش خود نیروی کار اضافی جذب می‌کند، و گاهی دستخوش تغییری انداموار می‌شود که جزء متغیرش را کاهش می‌دهد؛ در تمامی این قلمروها، رشد بخش متغیر سرمایه، و بنابراین، افزایش تعداد کارگران به کار گرفته شده توسط آن، همواره با نوسان‌های شدید و تولید موقت اضافه جمعیت همراه است، خواه این امر شکل چشمگیر اخراج کارگران شاغل را به خود گیرد خواه به شکل غیرباززتر افزایش دشواری در جذب جمعیت اضافی کارگران از طریق مجاری عادی اش جلوه کند که تاثیرش کمتر نیست.^{۷۸} [میزان جذب بیشتر کارگران توسط سرمایه که ملازم با دفع آن‌هاست، با مقدار سرمایه‌ی اجتماعی دست اندر کار و درجه‌ی رشد آن، با گسترش میزان تولید و توده‌ی عظیم کارگرانی که به کار گرفته می‌شوند، با تکامل بهره‌وری کار آن‌ها، با گستره و غنای جریان‌های برآمده از تمامی منابع ثروت، همبسته است؛ آهنگ تغییرات در ترکیب انداموار سرمایه و در شکل فنی آن بیش از پیش سریع‌تر می‌شود و تعداد فزاینده‌ای از قلمروهای تولید، گاه هم زمان و گاه به نوبت، درگیر می‌شوند.]^{۷۹} بنابراین، با انباشت سرمایه که خود را تولید می‌کند، جمعیت کارگری هم حجم فزاینده‌ای از ابزارهای ایجاد مازاد نسبی خود را ایجاد می‌کند.^{۷۹} این قانون خاص جمعیت در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است،

→ تحت این فشار بالا متراکم می‌شوند؛ آن‌ها در تغییرات فنی‌ی تجسم می‌یابند که ترکیب سرمایه را در تمامی محیط پیرامون قلمروهای بزرگ تولید دگرگون می‌کنند. به این ترتیب، جنگ داخلی آمریکا ریسندگان انگلیسی را ناگزیر کرد تا کارگاه‌های خود را با ماشین‌های قوی‌تری پر کنند و کارگران خود را بیرون بریزند.

۴۳. (سرسطره) از این‌رو، هر چه تعداد نسبی آنان کمتر باشد، رشد افزایش سرمایه‌ی اجتماعی سریع‌تر است؛ اما خود این رشد به منبع تغییرات جدید فنی تبدیل می‌شود که میزان کار نسبی را باز هم کاهش می‌دهد. بنابراین، بازی پیش‌تر آغاز شده است.

۴۴. (سرسطره) تقاضای کار موثر نه تنها توسط مقدار سرمایه‌ی متغیری که آن را به جریان انداخته بلکه براساس میانگین افزایش مداوم آن تنظیم می‌شود. عرضه‌ی کار تا زمانی که این روند را دنبال می‌کند عادی باقی می‌ماند اما هنگامی که سرمایه‌ی متغیر به پایین‌تر از سطح میانگین افزایش آن تنزل می‌کند، همان عرضه‌ی کار که تا آن زمان عادی بود از آن پس غیرعادی و مازاد بر نیاز می‌شود به گونه‌ای که جزئی کم و بیش چشمگیر از طبقه‌ی مزدبگیر، دیگر برای ارزش‌افزایی سرمایه ضروری نیستند و از این‌رو علت وجودی خود را از دست می‌دهند و اکنون به کار مازاد و اضافی تبدیل می‌شوند. هنگامی که این بازی همراه با حرکت صعودی انباشت تکرار می‌شود انباشت یک اضافه جمعیت رو به رشد را به دنبال خود می‌کشد.

۴۵. از نقطه‌نظر انباشت اجتماعی، این ترکیب‌های متفاوت بر شکل و مراحل متوالی تقسیم مقادیر سرمایه‌ی اجتماعی بین قلمروهای متفاوت و همواره در جهات متنوع تولید که یکی پس از دیگری سربرمی‌آورند، و نیز بر شرایط متنوعی که هم‌زمان توسط قلمروهای متفاوت تولید ارائه می‌شود تاثیر می‌گذارد. در فصل مربوط به صنعت بزرگ ما این دو جنبه از حرکت را بررسی کرده‌ایم.

مثلاً، کارخانه‌هایی را به یاد داریم که در آن‌ها شمار واحدی کارگر برای به جریان انداختن مقدار فزاینده‌ای ابزارها و مصالح کافی است. در آنجا رشد سرمایه فقط از گسترش بخش ثابت سرمایه به میزان کاهش مقدار متناسبی از بخش متغیر آن یا از مقدار متناسبی از نیروی کار استثمارپذیر ناشی می‌شود، اما مقدار مطلق تغییری نمی‌کند.

به‌عنوان نمونه‌های کاهش مطلق شمار کارگران شاغل در برخی شاخه‌های بزرگ صنعت و افزایش هم‌زمان آن در بخش‌های دیگر، با وجود برابر بودن رشد سرمایه دست‌اندرکار و پیشرفت بهره‌وری کارگاه، در اینجا اشاره می‌کنیم که در انگلستان از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱، افراد شاغل در کشاورزی از ۲,۰۱۱,۴۴۷ به ۱,۹۲۴,۱۱۰ نفر کاهش یافت. تعداد شاغلان در تولید پشم بلند از ۱۰۲,۷۱۴ به ۷۹,۲۴۲ نفر رسید؛ شاغلان در کارخانه‌های ابریشم از ۱۱۱,۹۴۰ به

۷۸. سرشماری انگلستان و ولز به‌عنوان مثال چنین نشان می‌دهد: تمامی اشخاص مشغول به کار کشاورزی (شامل زمین‌دارها، مزرعه‌دارها، باغدارها، چوپان‌ها و غیره) در سال ۱۸۵۱: ۲,۰۱۱,۴۴۷ نفر و در سال ۱۸۶۱: ۱,۹۲۴,۱۱۰ نفر بوده‌اند، بنابراین ۸۷,۳۳۷ نفر کاهش یافته است. کارخانجات پشمبافی، سال ۱۸۵۱: ۱۰۲,۷۱۴ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۷۹۲۴۲ نفر؛ ابریشم‌بافی، سال ۱۸۵۱: ۱۱۱,۹۴۰ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱۰۱,۶۷۸ نفر. چاپ چیت، سال ۱۸۵۱: ۱۲,۰۹۸ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱۲,۵۵۶ نفر؛ افزایش کوچکی که با وجود گسترش عظیم این صنعت پیدا شده، حاکی از کاهش نسبی بزرگی در تعداد کارگران مشغول به کار است. کلاه‌دوزی در سال ۱۸۵۰: ۱۵,۹۵۷ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱۳,۸۱۴ نفر. کلاه حصیری و صنعت کشبافی، سال ۱۸۵۱: ۲۰,۳۹۳ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱۸,۱۷۶ نفر؛ آجوسازی سال ۱۸۵۱: ۱۰,۵۶۶ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱۰,۶۷۷ نفر؛ شمع‌سازی سال ۱۸۵۱: ۹,۴۹۹ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۴,۶۸۶ نفر. علت این کاهش از جمله مربوط به افزایش استفاده از روش‌نایب گاز است؛ شانه‌سازی سال ۱۸۵۱: ۲,۰۳۸ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۱,۴۷۸ نفر؛ اره‌کشی سال ۱۸۵۱: ۳۰,۵۵۲ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۳۱,۶۴۷ نفر. افزایش ناچیزی که ناشی از رواج ماشین‌های اره‌کشی بود. سوزن‌سازی سال ۱۸۵۱: ۲۶,۹۴۰ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۲۶,۱۳۰ نفر؛ کاهش در نتیجه‌ی رقابت با ماشین‌آلات روی داده است. کارگران معادن قلع و مس سال ۱۸۵۱: ۳۱,۳۶۰ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۳۲,۰۴۱ نفر؛ در عوض کارخانجات پنبه‌ریسی و پنبه‌بافی سال ۱۸۵۱: ۳۷۱,۷۷۷ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۴۵۶,۶۴۶ نفر؛ معادن زغال‌سال ۱۸۵۱: ۱۸۳,۳۸۹ نفر؛ سال ۱۸۶۱: ۲۴۶,۶۱۳ نفر. عموماً افزایش عده‌ی کارگران از سال ۱۸۵۱ به بعد در آن شاخه‌های صنعت پدید آمده که تا زمان کنونی هنوز ماشین‌آلات با موفقیت در آن‌ها به کار گرفته نشده‌اند؛ (سرشماری انگلستان و ولز برای سال ۱۸۶۱، جلد ۳، لندن، ۱۸۶۳، ص ۳۶).

۷۹. (برخی از اقتصاددان‌های برجسته‌ی مکتب کلاسیک، قانون کاهش تدریجی مقدار نسبی سرمایه‌ی متغیر و نیز اثر آن را بر وضعیت طبقه‌ی کارگران مزدبگیر بیشتر حدس زده بودند تا درک کنند. از این لحاظ برجسته‌ترین شایستگی آن جان بارتون است، گرچه او هم مانند دیگران، سرمایه‌ی ثابت را با سرمایه‌ی پایا و سرمایه‌ی متغیر را با سرمایه‌ی در گردش در هم می‌آمیزد. او می‌گوید: «تقاضا برای کار به افزایش سرمایه‌ی در گردش وابسته است، و نه به افزایش

چنان‌که هر شیوه‌ی تولید تاریخی خاص قانون‌های ویژه‌ی جمعیت خود را دارد که از لحاظ تاریخی در چارچوب آن قلمرو ویژه معتبر است. قانون انتزاعی جمعیت فقط برای گیاهان و حیوانات وجود دارد و آن هم فقط تا زمانی که بشر از نظر تاریخی هیچ نوع دخالتی نداشت.

اما اگر اضافه جمعیت کارگران محصول ضروری انباشت یا رشد ثروت بر پایه‌های سرمایه‌دارانه است، برعکس، همین اضافه جمعیت به اهرم انباشت سرمایه‌داری و در حقیقت، به شرط وجودی [شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری]⁴⁷ بدل می‌شود. ارتش ذخیره‌ی صنعتی آماده‌ای را شکل می‌دهد که چنان یکسره و به‌طور مطلق به سرمایه تعلق دارد که گویی خود آن را به هزینه‌ی خویش پرورش داده است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، مستقل از مرزهای افزایش واقعی جمعیت، توده‌ای از مصالح انسانی را خلق می‌کند که همیشه جهت استثمار شدن توسط سرمایه برای نیازهای متغیر ارزش‌افزایی آن حاضر و آماده است. با انباشت و رشد بهره‌وری کار ملازم با آن، توانایی و قدرت گسترش ناگهانی سرمایه نیز رشد می‌کند؛ رشد این قدرت صرفاً به این دلیل نیست که انعطاف‌پذیری سرمایه‌ی دست‌اندر کار، یا ثروت مطلق جامعه که سرمایه فقط بخش انعطاف‌پذیری از آن را تشکیل می‌دهد، افزایش می‌یابد، یا اعتبار به واسطه‌ی انگیزه‌های ویژه به فوریت بخش نامعمول

→ سرمایه‌ی پایا. اگر درست بود که نسبت بین این دو نوع سرمایه در همه‌ی زمان‌ها و در هر اوضاع و احوالی یکسان است، آنگاه همیشه این نتیجه حاصل می‌شد که تعداد کارگران شاغل متناسب با ثروت کشور است. ولی چنین تناسبی ظاهراً محتمل نیست. به میزانی که از علوم طبیعی بهره‌برداری می‌شود و تمدن گسترش می‌یابد، سرمایه‌ی پایا سهم بیش از پیش بیشتری از سرمایه‌ی در گردش پیدا می‌کند. مقدار سرمایه‌ی پایایی که برای تولید یک قطعه پارچه‌ی موسلین بافت انگلستان به کار می‌رود، دست‌کم ۱۰۰ بار و احتمالاً ۱۰۰۰ بار بزرگ‌تر از سرمایه‌ی پایایی است که برای تولید همان قطعه پارچه‌ی موسلین بافت هندوستان مورد استفاده قرار می‌گیرد. و سهم سرمایه‌ی در گردش ۱۰۰ بار یا ۱۰۰۰ بار کوچک‌تر است... چنانچه مجموع پس‌اندازهای سالانه به سرمایه‌ی پایا افزوده می‌شد آنگاه هیچ‌گونه تأثیری در افزایش تقاضا برای کار به وجود نمی‌آمد (جان بارتون، ملاحظاتی درباره‌ی اوضاع و احوالی که بر وضعیت زندگی طبقات زحمتکش جامعه اثر می‌گذارد، لندن، ۱۸۱۷، صص ۱۶-۱۷) «همان‌علتی که موجب افزایش درآمد خالص یک کشور می‌شود، ممکن است هم‌زمان اضافه جمعیتی را به وجود آورد و وضع کارگران را بدتر کند» (ریکاردو، اثر پیش‌گفته، ص ۴۶۹). «تقاضا» (برای کار) «متناسب» با افزایش سرمایه «کاهش پیدا خواهد کرد» (همان منبع، ص ۴۸۰ یادداشت). «مبلغ سرمایه‌ای که برای نگهداری کار تخصیص داده شده، می‌تواند مستقل از هرگونه تغییری در کل میزان سرمایه تغییر کند... به تدریج که خود سرمایه بیشتر می‌شود ممکن است بیش از پیش نوسان‌های بزرگی در میزان فعالیت رخ دهد و فقر چشمگیری به وجود آید» (ریچارد جونز، گفتار مقدماتی درباره‌ی اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۳۳، ص ۱۲). «تقاضا» (برای کار) «ترقی می‌کند... اما نه متناسب با انباشت کل سرمایه... بنابراین، هر افزایشی در موجودی ملی که برای بازتولید تخصیص یافته است، در جریان پیشرفت جامعه همواره تأثیری کوچک و کوچک‌تری بر وضعیت کارگر خواهد گذاشت» (رامزی، اثر پیش‌گفته، صص ۹۰-۹۱).

* براساس تغییراتی که مارکس در چاپ فرانسه داده بود، فراز داخل آکلاذ توسط انگلس به ویراست چهارم افزوده شد. در واقع کل این زیرنویس در متن اصلی ویراست فرانسوی آمده است. م.ا

→ ۱۰۱۶۷۸ نفر رسید در حالی که در همان دوره شاغلان در کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی نخب از ۲۷۱،۷۷۷ به ۲۵۶۶۴۶ نفر افزایش یافت، و شاغلان در صنایع تولیدی آهن از ۶۸،۰۵۳ به ۱۲۵،۷۱۱ نفر رسید.
46. سرانجام، تاریخچه‌ی تحولاتی که صنعت پنبه‌بافی دستخوش آن شده نمونه‌ای در خور توجه از جنبه‌ی دیگر انباشت اجتماعی در اختیار ما می‌گذارد که طی آن در همان شاخه از صنعت رشد می‌کند که پی در پی بر تعداد کارگران شاغل در آن افزوده و از آن کاسته می‌شود یا وضعیتی ثابت پیدا می‌کند. با بررسی دوره‌ای چند ساله، مثلاً یک دوره‌ی دهساله، به‌طور کلی در می‌یابیم که با رشد انباشت اجتماعی، تعداد کارگران استثمارشده نیز افزایش می‌یابد، هر چند سال‌های متفاوت در درجات کاملاً متفاوت این نتیجه نقش دارد یا برخی سال‌ها هیچ نقشی در آن ندارند بنابراین، درست است که وضعیت ثابت، یا کاهش تعداد مطلق جمعیت کارگری شاغل، که در ابتدای بررسی در کارخانه‌هایی چند در کنار افزایش چشمگیر سرمایه‌ی دست‌اندر کار در آن‌ها وجود داشته با صنایع دیگری کاملاً جبران می‌شود که در آن‌ها افزایش نیروی کار بهره‌برداری شده قطعاً حرکات سرمایه را در جهات دیگری انتقال می‌دهد. اما این نتیجه‌گیری فقط در محیط‌های پر فراز و نشیب و در شرایطی که بیش از پیش از عهده‌ی آن به دشواری می‌توان برآمد گرفته می‌شود.

47. تولید سرمایه‌داری در وضعیت تکامل یکپارچه‌ی آن

[این ثروت]⁴⁸ را به عنوان سرمایه‌ی اضافی در اختیار تولید قرار می‌دهد؛ [رشد این قدرت از آن جهت نیز هست که خود شرایط فنی فرایند تولید، یعنی ماشین‌آلات، وسایل حمل و نقل و غیره، اکنون تبدیل بسیار سریع محصول اضافی را در مقیاس بسیار بزرگی به وسایل اضافی تولید ممکن می‌سازد.]⁴⁹ [توده‌ی ثروت اجتماعی که با پیشرفت انباشت سرریز شده است و می‌تواند به سرمایه‌ی اضافی تبدیل شود، دیوانه‌وار راه خود را در شاخه‌های قدیمی تولید که بازارشان ناگهان گسترش یافته، یا در شاخه‌هایی باز می‌کند که مانند راه آهن و غیره تازه شکل گرفته و اکنون به عنوان نتیجه‌ی رشد بیشتر شاخه‌های قدیمی ضرورت یافته‌اند. در تمامی این موارد، باید بتوان توده‌های وسیعی از مردم را به مناطق حساس‌تر ریخت، بدون آن‌که تأثیری بر مقیاس تولید در قلمروهای دیگر گذاشته شود. اضافه جمعیت این توده‌های انسانی را تأمین می‌کند.]⁵⁰ پیشینه‌ی شاخص صنعت مدرن، یعنی چرخه‌های ده‌ساله‌ای که با نوسان‌های سبک‌تر دچار وقفه می‌شوند، دوره‌های فعالیت متوسط، مراحل تولید پر رونق، بحران‌ها و رکود، بر پایه‌ی تشکیل دائمی ارتش ذخیره‌ی صنعتی و جذب کم و بیش بزرگ آن استوار است. [مراحل متغیر چرخه‌ی صنعتی به نوبه‌ی خود این اضافه جمعیت را به خدمت خود فرا می‌خواند و به یکی از فعال‌ترین عوامل بازتولید آن بدل می‌شوند.]⁵¹

این پیشینه‌ی خاص صنعت مدرن، که در هیچ یک از دوره‌های پیشین تاریخ بشر مشاهده نشده، در دوره‌ی طفولیت تولید سرمایه‌داری نیز ناممکن بود. [ترکیب سرمایه در آن زمان فقط دستخوش تغییرات بسیار تدریجی بود.]⁵² [بنابراین، به طور کلی رشد متناسب تقاضا برای کار با انباشت سرمایه منطبق بود.]⁵³ حتی با این که پیشرفت انباشت سرمایه در آن دوران در مقایسه با دوران مدرن کندتر بود، به موانع طبیعی جمعیت‌کارگری استثمارپذیر برخورد کرد؛ این مانع فقط می‌توانست با رویه‌های خشونت‌آمیزی که بعداً مورد بحث قرار خواهیم داد، از میان برده شود. گسترش گاه به گاه و ناگهانی مقیاس تولید پیش شرط انقباض آن است؛ این انقباض به نوبه‌ی خود بار دیگر گسترش را پدید می‌آورد اما گسترش مقیاس تولید بدون در اختیار داشتن مصالح انسانی، بدون افزایش شمار کارگران، که باید مستقل از رشد مطلق جمعیت رخ دهد، ناممکن است. افزایش شمار کارگران در فرایند ساده‌ای پدید می‌آید که پیوسته بخشی از طبقه‌ی کارگر را با روش‌هایی «آزاد می‌کند» که طی آن شمار کارگران شاغل متناسب با افزایش تولید کاهش می‌یابد. بنابراین، کل شکل حرکت صنعت مدرن ناشی از تبدیل دائمی بخشی از جمعیت‌کارگری به کارگران بیکار یا نیمه‌بیکار است. سرشت سطحی اقتصاد سیاسی از آنجا پیداست که گسترش و انقباض اعتبار را دلیل مراحل تغییر در چرخه‌ی صنعتی می‌داند، حال آن‌که این‌ها چیزی جز نشانه نیستند. همان‌طور که جرم آسمانی با آغاز حرکت معینی همیشه آن حرکت

48. این ثروت اجتماعی رو به رشد، این سرمایه‌های جدید که صاحبان آن‌ها، با بی‌قراری می‌خواهند از آن بهره‌برداری کنند و بی‌وقفه منتظر فرصت هستند:

49. از سوی دیگر، نیروهای فنی صنعت بزرگ اجازه می‌دهند تا ناگهان محصولات اضافی و عظیم به وسایل تولید اضافی تبدیل شوند و با سرعت بیشتری کالاها را از یک گوشه‌ی دنیا به گوشه‌ی دیگری انتقال دهند.

50. اگر قیمت پایین این کالاها موجب می‌شود تا ابتدا بازارهای جدیدی را بگشایند و بازارهای پیشین را گسترش دهند، فراوانی آن‌ها به تدریج بازار عمومی را تا نقطه‌ای تحت فشار می‌گذارد که ناگهان از آن بیرون انداخته می‌شوند. به این‌گونه، فرازونشیب‌های تجاری با تحولات بی‌دری سرمایه‌ی اجتماعی ترکیب می‌شوند که در جریان انباشت خود، گاهی دستخوش دگرگونی‌های در ترکیب خود می‌شود و گاه بر آن پایه‌ی فنی که کسب کرده رشد می‌کند. تمامی این تأثیرات دست در دست هم سبب گسترش سرمایه و تناقض‌های ناگهانی در مقیاس تولید می‌شوند.

51. صرفاً در نظام صنعت بزرگ است که تولید اضافه جمعیت به یک محرک منظم تولید ثروت تبدیل می‌شود.

52. در آن زمان، پیشرفت فنی بطئی بود و حتی تغییرات در ترکیب سرمایه بطئی‌تر از آن تصمیم می‌یافت.

53. گسترش بازار مستعمراتی اخیر هم‌زمان با تکثیر نیازها و وسایل برآورده‌کردن آن‌ها، زایش شاخه‌های جدید صنعت و همراه با انباشت، تقاضا برای کار را فعال کرد.

54. افزوده به قره بنا به ضرورتی مکانیکی

55. و تحولات نامنتظره ابتدا نامنظم و با ظاهری اتفاقی.

56. افزوده به قره: اما فقط در دوره‌ای که صنعت ماشینی عمیقاً ریشه دواند، تاثیری تعیین‌کننده بر کل تولید ملی اعمال کرد؛ تنها پس از آن که تجارت خارجی به مدد صنعت ماشینی بر تجارت داخلی چیره شد؛ تنها پس از آن که بازار جهانی بی در پی مناطق گسترده‌ای از دنیای نو، آسیا و استرالیا را به خود الحاق کرد؛ و سرانجام تنها پس از آن که شمار کافی از کشورهای صنعتی پا به صحنه گذاشتند - تنها در این دوره است که می‌توان تاریخ چرخه‌های خودتداومی بخش تکراری را مشخص کرد، چرخه‌هایی که مراحل پیاپی آن شامل سال‌هاست و همیشه اوج آن بحرانی عمومی، و پایان هر چرخه نقطه آغاز چرخه‌ی دیگری است. تاکنون مدت این چرخه‌ها ده یا یازده سال است اما دلیلی در دست نیست که این مدت را ثابت بدانیم. برعکس، باید نتیجه بگیریم که بر مبنای قانون‌های تولید سرمایه‌داری که ما شرح داده‌ایم این مدت متغیر است و طول این چرخه‌ها رفته رفته کاهش خواهد یافت. 57. که سرمایه هم نمی‌تواند از ارتش ذخیره‌اش که توسط پست‌ترین عوام (infima plebs) از کارگران اضافی تشکیل شده، چشم‌پوشی کند.

را تکرار می‌کند، تولید اجتماعی نیز با آغاز حرکت متناوب گسترش و انقباض⁵⁴ به تکرار آن می‌پردازند. معلول‌ها به نوبه‌ی خویش به علت‌ها بدل می‌شوند و [فراز و نشیب‌های کل فرایند که همواره شرایط خاص خویش را باز تولید می‌کنند،]⁵⁵ شکل ادواری به خود می‌گیرند.⁵⁶ هنگامی که این شکل ادواری تحکیم یافت، حتی اقتصاد سیاسی نیز در می‌یابد که [تولید اضافه جمعیت نسبی، یعنی جمعیتی مازاد بر نیازهای میانگین سرمایه برای ارزش‌افزایی، شرط وجودی صنعت مدرن است].⁵⁷

آقای هرمن مریوال، استاد پیشین اقتصاد سیاسی در آکسفورد و بعدها شاغل در اداره‌ی مستعمرات می‌گوید:

«فرض کنید که هنگام وقوع این بحران‌ها، ملت مجبور شود به خود فشار آورد تا با مهاجرت صدها هزار کارگر اضافی از شر آن‌ها خلاص شود، پیامد چنین امری چه خواهد بود؟ به مجرد نخستین بازگشت تقاضا برای کار، کمبودی به وجود خواهد آمد. اگرچه ممکن است زاد و رود سریع باشد، اما به هر حال یک نسل طول می‌کشد تا کارگران بزرگسال جایگزین شوند. اکنون سودهای کارخانه‌دارهای ما عمدتاً به این قدرت متکی است که از لحظه‌ی مساعدی که تقاضا برای کار پر رونق است بهره می‌گیرند و به این‌گونه فواصلی را که طی آن تقاضا کساد بوده جبران می‌کنند. این قدرت تنها به واسطه‌ی سلطه بر ماشین و کار یدی برای آنان تضمین شده است. آن‌ها باید کارگرانی حاضر و آماده در اختیار داشته باشند، باید بتوانند فعالیت خود را هنگام نیاز، بنا به وضعیت بازار افزایش و بار دیگر کاهش دهند، وگرنه نمی‌توانند در این تعقیب و گریز که رقابت نام دارد، تفوق خود را که ثروت این کشور بر پایه‌ی آن استوار است حفظ کنند.»^{۸۰}

حتی مالتوس نیز تشخیص می‌دهد که اضافه جمعیت برای صنعت مدرن ضرورت دارد، هر چند این مطلب را به شیوه‌ی تنگ‌نظرانه‌ی خود ناشی از رشد مطلق جمعیت کارگری می‌داند و نه بخشی از جمعیت کارگری که به طور نسبی مازاد بر نیاز شده‌اند و ضرورت صنعت مدرن است. او می‌گوید:

«اگر در میان طبقه‌ی کارگر یک کشور که عمدتاً به کارخانه‌ها و بازرگانی متکی‌اند، عادت به احتیاط در زمینه‌ی ازدواج به حد چشمگیری برسد، ممکن است به آن کشور صدمه زند... بنا به ماهیت جمعیت، نمی‌توان به دلیل تقاضای ویژه‌ی کارگران بیشتری را به بازار آورد، مگر آن‌که ۱۶ یا ۱۸ سال بگذرد؛ و تبدیل درآمد به سرمایه از طریق پس‌انداز ممکن است سریع‌تر انجام شود؛ برای یک کشور همیشه

این خطر وجود دارد که افزایش کمیّت دست‌مایه‌ها برای حفظ و نگهداری کار سریع‌تر از افزایش جمعیت باشد.^{۸۱}

بدین‌سان، پس از آن که اقتصاد سیاسی اظهار کرد که تولید مستمر اضافه جمعیت نسبی کارگران یک ضرورت برای انباشت سرمایه‌داری است، با ساده‌لوحی کاملاً برآزنده‌ی یک پیردختر، کلمات زیر را در دهان معشوق ایده‌آل (beau idéal) خود، سرمایه‌دار، می‌گذارد تا به کارگران «مازاد»ی که آفریننده‌ی سرمایه‌ی اضافی‌اند و توسط آن به خیابان‌ها انداخته می‌شوند چنین بگوید:

«اما کارخانه‌دارها هر کاری که بتوانیم برای شما انجام خواهیم داد، سرمایه‌ای را افزایش می‌دهیم که بر مبنای آن باید زندگی خود را بگذرانید و شما نیز باید با تطبیق تعداد خود با وسائل معاش بقیه‌ی کار را انجام دهید.»^{۸۲}

[کمیّت نیروی کار قابل دسترس که افزایش طبیعی جمعیت در اختیار می‌گذارد، در هیچ مورد برای تولید سرمایه‌داری کفایت نمی‌کند. سرمایه‌داری برای فعالیت آزاد و نامحدود خویش به ارتش ذخیره‌ی صنعتی نیاز دارد که مستقل از این حدود طبیعی باشد.]^{۵۸}

[تاکنون فرض کرده‌ایم که افزایش یا کاهش سرمایه‌ی متغیر دقیقاً با افزایش یا کاهش تعداد کارگران شاغل منطبق است.]^{۵۹}

[ممکن است تعداد کارگران زیر فرمان سرمایه ثابت بماند یا حتی کاهش پیدا کند اما سرمایه‌ی متغیر افزایش پیدا کند. این در صورتی است که کارگر منفرد کار بیشتری در اختیار گذارد و بدین‌سان مزدش با وجود ثابت ماندن یا تنزل قیمت کار افزایش پیدا کند اما این افزایش کندتر از افزایش مقدار کار باشد. در این مورد، افزایش سرمایه‌ی متغیر به شاخص کار بیشتر بدل می‌شود، و نه اشتغال تعداد بیشتری از کارگران. نفع مطلق هر سرمایه‌دار این است که کمیّت معینی از کار را از تعداد کمتری کارگر بیرون کشد، به جای آن که آن را به همان قیمت یا حتی ارزان‌تر از تعداد بیشتری کارگر به دست آورد. در این مورد آخر، پرداخت سرمایه‌ی ثابت متناسب با مقدار کاری که به جریان انداخته می‌شود، افزایش می‌یابد؛ در مورد اول، این افزایش به مراتب آهسته‌تر است. هر چه مقیاس تولید بیشتر باشد،

۵۸. قانون نزول نسبی سرمایه‌ی متغیر، و به دنبال آن کاهش تقاضای کار نسبی، این پیامد را به همراه دارد که سرمایه‌ی متغیر و تقاضا برای کار به دنبال کاهش نسبی، افزایش مطلق پیدا می‌کند و سرانجام یک اضافه جمعیت نسبی به وجود می‌آید. به این دلیل می‌گوییم «نسبی»، چون ثابت می‌شود که این نه افزایش مثبت در جمعیت کارگران که از حدود ثروت در حال انباشت بگذرد، بلکه برعکس افزایش شتاب‌یافته‌ی سرمایه‌ی اجتماعی است که از بخش کم و بیش چشمگیری از کارگران پدیده‌ی خود چشم‌پوشی می‌کند. از آنجا که این اضافه جمعیت فقط در رابطه با نیازهای لحظه‌ای استثمار سرمایه‌داری وجود دارد، می‌تواند متورم و به شیوه‌ای غیرمترقیه ذخیره شود.

۵۹. در فصل مربوط به صنعت بزرگ، ما به‌طور مفصل به دلایلی پرداختیم که با وجود گرایش‌های معکوس، گسترده‌ی مزد همراه با رشد انباشت افزوده می‌شود. در اینجا به‌طور خلاصه آن‌چه را که به موضوع ما مربوط می‌شود یادآوری خواهیم کرد.

۸۱. مالتوس، اصول اقتصاد سیاسی، صص ۲۱۵، ۳۱۹-۳۲۰. در این اثر است که مالتوس سرانجام، به مدد سیسموندی، تثلیث زیبای تولید سرمایه‌داری را کشف می‌کند: اضافه تولید، اضافه جمعیت و اضافه مصرف. در واقع سه دیو بسیار ظریف! رجوع کنید به فریدریش انگلس، طرح کلی انتقاد از اقتصاد ملی، اثر پیش‌گفته، ص ۱۰۷ و پس از آن.

۸۲. هریت مارتینو، اعتصاب منچستر، ۱۸۳۲، ص ۱۰۱.

این انگیزه نقش قاطع تری می‌یابد. اهمیت و تاثیر آن با انباشت سرمایه افزایش می‌یابد.⁶⁰ دیدیم که تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و بهره‌وری کار - که هم زمان علت و معلول انباشت است - سرمایه‌دار را قادر می‌سازد که با پرداخت سرمایه‌ی متغیر یکسانی کار بیشتری را با استثمار گسترده‌تر یا شدیدتر نیروهای منفرد کار به جریان اندازد. علاوه بر این دیدیم که سرمایه‌دار با همان ارزش سرمایه نیروی کار بیشتری را می‌خرد و به نحو فزاینده‌ای کارگران ماهر را با کارگران ناماهر، کارگران بالغ را با نابالغ، مردان را با زنان و نیروی کار بزرگسالان را با نیروی کار نوجوانان یا کودکان جایگزین می‌کند.

بنابراین، از یک سو، با پیشرفت انباشت سرمایه‌ی متغیر بزرگ‌تر کار بیشتری را بدون استخدام کارگران بیشتر به جریان می‌اندازد؛ از سوی دیگر، همان مقدار سرمایه‌ی متغیر کار بیشتری را با همان مقدار نیروی کار به حرکت می‌اندازد؛ و سرانجام با کنار نهادن نیروی کار ماهر شمار بزرگ‌تری از نیروی کار ناماهر را به کار می‌گمارد.⁶¹

بنابراین، تولید اضافه جمعیت نسبی، یا آزاد کردن شمار معینی از کارگران، باز هم سریع‌تر از دگرگونی فنی فرایند تولید که ملازم با پیشرفت انباشت است و توسط آن شدید می‌شود، پیش می‌رود و سرعت آن بیش از کاهش بخش متغیر سرمایه نسبت به بخش ثابت آن است. اگر وسائل تولید، به میزانی که از لحاظ حجم و کارایی افزایش یافته‌اند، به درجات کمتری به وسیله‌ی اشتغال کارگران تبدیل می‌شوند، خود این رابطه نیز بنا به این واقعیت دستخوش تغییر می‌شود که به نسبت افزایش بهره‌وری کار، سرمایه کار را با سرعتی بیش از تقاضا برای کارگران عرضه می‌کند.⁶² زیادکاری بخش شاغلی طبقه‌ی کارگر، صفوف بخش ذخیره‌ی آن را متورم می‌کند، در حالی که برعکس، فشار بیشتری که بخش ذخیره با رقابت خود بر کارگران شاغل وارد می‌آورد، آن‌ها را ناگزیر می‌کند تا به کار اضافی تن دهند و [تسلیم فرمان‌های سرمایه شوند].⁶³ محکومیت یک بخش از طبقه‌ی کارگر به بیکاری اجباری به دلیل زیادکاری بخش دیگر، و برعکس وسیله‌ی توانگری سرمایه‌دارهای منفرد می‌شود⁶⁴، و در همان حال ایجاد ارتش ذخیره‌ی صنعتی را در مقیاسی

۸۳ [حتی هنگام بحران پنبه در سال ۱۸۶۳، در جزوای از سوی ریسندگان پنبه‌ی بلک‌برن، زیادکاری که البته بنا به قانون کار فقط شامل کارگران مرد بزرگسال می‌شد، به‌شیدت تقبیح شده است].⁶⁴ در این کارخانه از کارگران بزرگسال ۱۲ تا ۱۳ ساعت کار روزانه خواسته می‌شود، در حالی که صدها نفر هستند که بیکاری به آن‌ها تحمیل شده ولی با میل و رغبت حاضرند پاره‌وقت کار کنند تا بتوانند خانواده‌ی خود را تامین کنند و برادران کارگر خود را از مرگ زودرسی که نتیجه‌ی زیادکاری است نجات دهند. سپس در ادامه گفته می‌شوند: «ما می‌خواهیم بدانیم آیا چنین زیادکاری هیچ احساس خوبی را بین اربابان و مستخدمان امکان‌پذیر می‌سازد؟ قربانیان زیادکاری به‌اندازه‌ی محکومین به بطالت اجباری احساس بی‌عدالتی می‌کنند. در این ناحیه، به شرط تقسیم عادلانه به قدر کافی کار هست که می‌توان همه را به صورت پاره‌وقت شاغل کرد. ما فقط حق خود را مطالبه می‌کنیم و از کارفرمایان می‌خواهیم به جای آن‌که بخشی از ما

60 همین تکامل بهره‌وری کار که موجب کاهش نه تنها نسبی بلکه اغلب مطلق تعداد کارگران شاغل در شاخه‌های بزرگ صنعت می‌شود، امکان می‌دهد تا این شاخه‌ها مقدار همیشه رو به رشدی از محصولات ارزان را تحویل دهند به این ترتیب، محرک صنایع دیگری می‌شوند که وسائل تولید را فراهم می‌آورند یا صنایع دیگری که مواد و ابزارآلات و غیره تولید می‌کنند این شاخه‌ها موجب گسترش این صنایع می‌شوند. اگر کارگران یدی در آن بازارها غالب باشند تاثیر ایجادشده بر بازار کار این صنایع بسیار چشمگیر است.

61 پیشرفت صنعتی که روند انباشت را دنبال می‌کند نه فقط بیش از پیش تعداد کارگران لازم برای به جریان انداختن مقدار فزاینده‌ای از وسائل تولید را کاهش می‌دهد بلکه در همان حال بر کمیت کاری که کارگر منفرد باید فراهم آورد می‌افزاید. به همان میزان که نظام سرمایه‌داری بهره‌وری کار را تکامل می‌بخشد و بنابراین، محصولات بیشتری را از کار کمتری بیرون می‌کشد، وسائل کشیدن کار بیشتر از مزدگیران را تکامل می‌بخشد؛ خواه با طولانی‌کردن کار روزانه، خواه با شدت بخشیدن به کارش یا با افزایش ظاهری تعداد کارگران شاغل از طریق جایگزینی کارگران متخصص و گران‌تر با تعداد زیادی نیروهای ناماهر و ارزان، زن به جای مرد نوجوانان و کودکان به جای بزرگسالان، سه چینی به جای یک یانکی، چنین است شیوه‌های کاهش تقاضا برای کار و ایجاد عرضه اضافی و به یک کلام ایجاد کارگران اضافی.

62 شاخه‌های جدید تولید که پیشرفت اقتصادی در آن‌ها رخ می‌دهد، بازارهای فروش اضافی برای کار را ایجاد می‌کند. در خاستگاه خود، این بازارها شکل یک حرفه، یک مانوفاکتور، یا سرانجام شکل صنعت بزرگ را پیدا می‌کنند در دو مورد نخست، باید دستخوش دگرگونی ماشینی شوند و در مورد آخر تمرکز سرمایه به این بازارها اجازه می‌دهد ارتش عظیم صنعتی که چشم را حیرت‌زده می‌کند و گویی از زیر زمین سر برآورده‌اند، به راه اندازند اما هر چند نیروی کاری که استخدام می‌شود عظیم به نظر می‌رسد، تعداد نسبی آن‌ها، در مقایسه با مقدار سرمایه به کار انداخته شده بسیار ناچیز است و دیری نمی‌پاید که با ریشه‌گرفتن این صنایع کاهش می‌یابد.

63 رام و مطیع تسلیم فرمان‌های سرمایه شوند. از این لحاظ، بسیار آموزنده است که انتقادهای کارخانه‌دارهای انگلیسی در سده‌ی گذشته، در آستانه‌ی انقلاب ماشینی، را با انتقادهای کارگران کارخانه‌های انگلیسی در بحبوحه‌ی سده‌ی نوزدهم مقایسه کنیم.

64 افزوده به فرد امروزه، به مدد تکامل صنعت ماشینی، اوضاع بسیار تغییر کرده است. هیچ‌کس جرأت ندارد بیش از این در پادشاهی انگلستان وانمود کند که به دلیل کمبود کارگران آنان عاطل و باطل شده‌اند! در گرم‌گرم کمبود پنبه، هنگامی که -

تشدید می‌کند که با پیشرفت این انباشت اجتماعی منطبق است. نمونه‌ی انگلستان نشان می‌دهد که تا چه حد این عامل در شکل‌گیری اضافه جمعیت نسبی اهمیت داشته است. وسائل فنی این کشور برای «صرفه‌جویی» در کار عظیم است. با این همه، اگر فردا صبح قرار شود که کار به طور کلی به مقدار معقولی تقلیل داده و میان بخش‌های متفاوت طبقه‌ی کارگر، بنا به سن و جنس تقسیم شود، جمعیت کارگری موجود برای تداوم تولید ملی در مقیاس کنونی مطلقاً ناکافی خواهد بود. اکثریت چشمگیر این کارگران «نامولد» امروزی باید به کارگران «مولد» تبدیل شوند.

به طور کلی، تغییرات عمومی مزد منحصرأ با مراحل گسترش و انقباض ارتش ذخیره‌ی صنعتی تنظیم می‌شوند که خود نیز با تغییرات ادواری چرخه‌ی صنعتی منطبق هستند. بنابراین، نوسان‌های شمار مطلق جمعیت کارگری این تغییرات را تعیین نمی‌کنند بلکه آن‌ها معلول تغییر نسبت تقسیم طبقه‌ی کارگر به ارتش فعال و ارتش ذخیره، یعنی افزایش یا کاهش در مقدار نسبی اضافه جمعیت هستند، تا آن حد که گاهی جذب گاهی آزاد می‌شوند. قانون مناسب برای صنعت مدرن - با مراحل ادواری ده‌ساله که علاوه بر این با پیشرفت انباشت توسط نوسان‌های نامنظمی پیچیده‌تر می‌شوند و پی در پی با آهنگی همیشه سریع‌تر رخ می‌دهند - در واقع قانونی خواهد بود که عرضه و تقاضای کار را بنا به گسترش و انقباض سرمایه تنظیم نکند، و بنابراین تابع نیازهای ارزش‌افزایی سرمایه نباشد، یعنی به این نحو که هنگام گسترش سرمایه بازار کار به طور نسبی با عرضه‌ی نامکفی روبرو می‌شود و هنگام انقباض سرمایه به طور نسبی با عرضه‌ی اضافی آن؛ بلکه برعکس، حرکت سرمایه را به حرکت مطلق توده‌های مردم وابسته کند. با این همه این جزم اقتصاددان‌ها است. همیشه بنا به این جزم، مزد در نتیجه‌ی انباشت سرمایه ترقی می‌کند. بالارفتن مرزها جمعیت کارگری را برمی‌انگیزاند تا با سرعت بیشتری افزایش یابند، و این جریان تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که بازار کار اشباع و بنابراین، سرمایه نسبت به عرضه‌ی کار به طور نسبی ناکافی می‌شود. مزد سقوط می‌کند و اکنون ما با آن روی سکه روبرو می‌شویم. جمعیت

→ را با زیادکاری از پای درآورند، در حالی که بخش دیگر در نتیجه‌ی نبود کار مجبور است زندگی خود را از راه خیریه بگذراند، دست‌کم تا زمانی که اوضاع بهتر شود، زمان کار را تقلیل دهند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها، ۳۱ اکتبر ۱۸۶۳، ص ۸). نویسنده‌ی مقاله‌ای درباره‌ی تجارت و بازرگانی، با شرم متعارف و خطاناپذیر بورژوازی خود، تاثیر اضافه جمعیت نسبی را بر کارگران شاغل درک می‌کند. «علت دیگر بطالت در این پادشاهی کمبود کارگران کافی است... هرگاه در نتیجه‌ی تقاضای غیرعادی کارخانه‌ها تعداد کارگران ناکافی می‌شود، کارگران اهمیت ویژه‌ی خود را درک می‌کنند و می‌خواهند کارفرماهای خود نیز این موضوع را حس کنند. این موضوع شکفت‌انگیز است ولی طرز فکر این آدم‌ها چنان منحط است که در چنین مواردی گروه‌هایی از کارگران با هم وحدت می‌کنند تا با یک روز تمام کار نکردن کارفرما را تحت فشار گذارند» (مقاله‌ای...، صص ۲۷-۲۸). [آدم‌های مورد بحث در واقع خواهان افزایش مزد بوده‌اند.]⁶⁵

→ کارخانه‌های انگلیسی بخش بیشتر زحمتکشان خود را بیرون کردند و مابقی فقط چهار یا شش ساعت کار در روز داشتند. برخی از کارخانه‌دارهای انگلیسی بولتون ساعات کار اضافی بر ریسندگان خود تحمیل می‌کردند

⁶⁵ این آدم‌های «محروم» تصور می‌کردند که قیمت کالاها بنا بر قانون «مقدس» عرضه و تقاضا تنظیم می‌شود.

کارگری رفته رفته تحت تاثیر سقوط مزد تحلیل می‌رود، به نحوی که سرمایه بار دیگر نسبت به کارگران بیشتر می‌شود؛ یا بنا به توضیح عده‌ای دیگر، سقوط مزد و از پی آن افزایش استثمار کارگر بار دیگر انباشت را تشدید می‌کند، این در حالی است که هم زمان، مزد پایین‌تر مانع رشد طبقه‌ی کارگر می‌شود. به این‌گونه، بار دیگر زمان آن فرا می‌رسد که عرضه‌ی کار پایین‌تر از تقاضا می‌شود، مزد بالا می‌رود و غیره. و این است شیوه‌ی زیبای تکامل تولید سرمایه‌داری پیشرفته! پیش از آن‌که در نتیجه‌ی افزایش مزد هیچ افزایش مثبتی در جمعیت واقعاً مناسب برای کار پدید آید، موعد مقرری که طی آن باید کارزار صنعتی انجام شود و به نتیجه‌ی قطعی برسد، سپری شده است.

بین سال‌های ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹، افزایش در مرزها که در عمل فقط جنبه‌ی صوری داشت، همراه با سقوط بهای غله در مناطق کشاورزی انگلستان به وقوع پیوست. مثلاً، در ویلت‌شایر، مزد هفتگی از ۷ شیلینگ به ۸ شیلینگ افزایش یافت؛ در دورست‌شایر، از ۷ یا ۸ شیلینگ به ۹ شیلینگ رسید و غیره. این افزایش نتیجه‌ی کاهش نامعمول اضافه جمعیت کشاورزی بود که در اثر تقاضای جنگی* و گسترش وسیع راه‌آهن، کارخانجات و معادن و غیره پدید آمده بود. هر قدر مرزها پایین‌تر باشد، هر افزایشی در آن، حتی افزایشی ناچیز، در درصدی بالاتر باز نمود می‌یابد. مثلاً، اگر مزد هفتگی ۲۰ شیلینگ باشد و به ۲۲ شیلینگ افزایش یابد، ما با ۱۰ درصد افزایش روبرو هستیم؛ اما اگر مزد هفتگی فقط ۷ شیلینگ باشد و به ۹ شیلینگ افزایش یابد، $\frac{28}{7}$ درصد افزایش یافته که بسیار چشمگیر به نظر می‌رسد. با این همه، مزرعه‌دارها هیاهو راه انداختند و مجله‌ی *اکنونیست* لندن با اشاره به این مرزهای بخور و نمیر به طور کاملاً جدی زبان به ستایش از این «ترقی چشمگیر عمومی» گشود.^{۸۴} مزرعه‌دارها چه کردند؟ آیا منتظر ماندند تا کارگران کشاورزی در نتیجه‌ی این مزد درخشان چنان افزایش پیدا کنند که مرزهایشان دوباره تنزل کند، یعنی همان چیزی که بنا به مغز جزمی اقتصاددان قرار بود رخ دهند؟ نه، آن‌ها از ماشین بیشتری استفاده کردند و به یک چشم به هم زدن کارگران تا آن درجه «مازاد بر نیاز» شدند که رضایت خاطر مزرعه‌دارها را فراهم کرد. اکنون «سرمایه‌ی بیشتری» نسبت به گذشته و در شکلی مولدتر در کشاورزی سرمایه‌گذاری شده بود. به این طریق، تقاضا برای کار نه به طور نسبی بلکه به طور مطلق کاهش یافت.

این پندار اقتصادی، قانون‌های ناظم بر حرکت عمومی مزد یا ناظم بر رابطه‌ی بین طبقه‌ی کارگر - یعنی مجموع کل نیروی کار - با کل سرمایه‌ی اجتماعی را با قانون‌هایی

* اشاره به جنگ کریمه از سال ۱۸۵۴ تا سال ۱۸۵۶، جنگ با چین (۱۸۵۶-۱۸۵۸ و ۱۸۵۹-۱۸۶۰) و جنگ با ایران (۱۸۵۶-۱۸۵۷) و نیز دخالت سپاهیان انگلیسی در هندوستان در ۱۸۵۷-۱۸۵۹ برای عملیات «برفراری نظم» - م. ف. ۸۴/اکنونیست، ۲۱ ژانویه ۱۸۶۰.

اشتباه می‌گیرد که جمعیت کارگر را در قلمروهای متفاوت تولید تقسیم می‌کند. مثلاً، اگر به دلیل اوضاع و احوالی مساعد، انباشت در قلمرو خاصی از تولید تحرک ویژه‌ای پیدا کند و در آنجا سود بیشتر از سطح میانگین شود و سرمایه‌های اضافی را جذب کند، آنگاه مسلماً تقاضا برای کار و نیز مزدها بالاتر خواهد رفت. مزدهای بالاتر بخش بزرگ‌تری از جمعیت کارگری را به این قلمرو مطلوب جذب می‌کند تا این که قلمرو یادشده از نیروی کار اشباع می‌شود و مزدها سرانجام بار دیگر به سطح میانگین می‌رسد، یا چنانچه فشار واردشده بیش از حد باشد به پایین‌تر از آن سطح تنزل می‌کند. در این نقطه جریان ورودی کارگران به این شاخه از صنعت موردنظر نه تنها قطع می‌شود بلکه جای خود را به جریان خروجی کارگران می‌دهد. در اینجا اقتصاددان سیاسی فکر می‌کند درک کرده است که «کجا و چگونه» افزایش مطلق تعداد کارگران ملازم با افزایش مزدها، و برعکس، [کاهش مزدها]⁶⁶ ملازم با افزایش مطلق کارگران است. اما او در واقع فقط نوسان‌های موضعی بازار کار در قلمرو ویژه‌ای از تولید، یعنی فقط پدیده‌ی توزیع جمعیت کارگری را در قلمروهای متفاوت سرمایه‌گذاری سرمایه، بنا به نیازهای متغیر آن می‌بیند.

66. کاهش مزدها، و این یک موجب کاهش کارگران می‌شود

ارتش ذخیره‌ی صنعتی در دوره‌های رکود و رونق متوسط بر ارتش فعال کارگری فشار وارد می‌کند و در دوره‌های اضافه‌تولید و فعالیت تب‌آلود بر خواست‌های آن‌ها لگام می‌زند. بنابراین، اضافه جمعیت نسبی پیش‌زمینه‌ای است که بر پایه‌ی آن قانون عرضه و تقاضای کار می‌چرخد. اضافه جمعیت نسبی میدان عمل این قانون را به مرزهایی محدود می‌کند که کاملاً با گرایش به استثمار و سلطه‌جویی سرمایه سازگار است. در این جا باید به یکی از شاهکارهای برجسته‌ی [توجیه‌گران اقتصادی]⁶⁷ بازگردیم. به یاد داریم که هرگاه به واسطه‌ی رواج ماشین‌های جدید یا گسترش ماشین‌های قدیمی بخشی از سرمایه‌ی متغیر به سرمایه‌ی ثابت تبدیل می‌شود، توجیه‌گر اقتصادی این عمل را که دست و پای سرمایه را «می‌بندد» و درست به همین سبب کارگران را «آزاد می‌سازد»، به نحو معکوسی تفسیر می‌کند و توضیح می‌دهد که این عمل [سرمایه را برای کارگر آزاد می‌کند].⁶⁸ تنها در این جاست که سرانجام می‌توان [حدود بی‌شرمی این توجیه‌گران]⁶⁹ را ارزیابی کرد. نه تنها کارگرانی که مستقیماً توسط ماشین‌آلات کنار گذاشته شده‌اند، بلکه جانشینان آن‌ها و آن دسته از کارگران اضافی که منظمأ به دلیل مراحل عادی توسعه‌ی کسب و کار بر پایه‌ی قدیمی جذب می‌شوند، شامل این «آزادسازی» نیز می‌شوند. اکنون همگی «آزاد شده‌اند» و هر سرمایه‌ی جدیدی که بخواهد وارد عمل شود می‌تواند از آن‌ها استفاده کند. اگر این سرمایه‌ی جدید به آن اندازه کافی باشد که از بازار همان تعداد کارگری را جذب کند که ماشین‌آلات به بازار می‌ریزد، خواه همین کارگران یا کارگران دیگری باشند، تاثیر آن بر تقاضای عمومی برای کار هیچ است. اگر تعداد کمتری را استخدام کند، شمار «کارگران

67. آرمان شهریاورهای اقتصاد سیاسی

68. در همان حال سرمایه‌ی را به همان مقدار برای استخدام آتی آنان در این یا آن شاخه‌ی صنعت آزاد می‌کند. پیش از این نشان دادیم (به «نظریه‌ی جریان» فصل ۱۳، بخش ۶ رجوع کنید) که این نظریه بوج است؛ هیچ بخشی از سرمایه‌ی پیشین به این ترتیب برای کارگران جایه‌جاشده آزاد نمی‌شود، بلکه همین کارگران برای سرمایه‌های جدید آزاد می‌شوند.
69. تمام بیهودگی «نظریه‌ی جریان»

مازاد» افزایش می‌یابد؛ اگر تعداد بیشتری را استخدام کند، تقاضای عمومی برای کار فقط با نسبت کارگران شاغل اضافی به کارگرانی که «آزاد شده‌اند» افزایش می‌یابد. بنابراین، آن محرکی که این سرمایه‌ی اضافی جوایز سرمایه‌گذاری، به تقاضای کلی برای کار می‌داد، در هر حالت تا زمانی که عرضه‌ی کارگران بیرون‌ریخته توسط ماشین به پایان نرسیده باشد، خنثی می‌شود. به بیان دیگر، سازوکار تولید سرمایه‌داری مراقب است که افزایش مطلق سرمایه با افزایشی متناسب با آن در تقاضای عمومی کار همراه نباشد. و توجیه‌گر این را جبران فقر، رنج و عذاب، مرگ احتمالی کارگران جابه‌جاشده در دوران گذار می‌نامد، یعنی در دورانی که آن‌ها را محکوم به آن می‌کند که ارتش ذخیره‌ی صنعتی را بزرگ‌تر کنند! [تقاضا برای کار و افزایش سرمایه هم‌سان نیستند، چنان‌که عرضه‌ی کار با افزایش طبقه‌ی کارگر هم‌سان نیست، یعنی آن نوع همسانی که دو نیروی مستقل بر یکدیگر تاثیر متقابل می‌گذارند.]⁷⁰ **تاس‌ها تقلبی‌اند** (Les dés sont pipés). سرمایه هم‌زمان در هر دو جهت عمل می‌کند. اگر انباشت سرمایه از یک سو تقاضا برای کار را افزایش دهد، از سوی دیگر بر عرضه‌ی کارگران با «آزادکردن آن‌ها» می‌افزاید، و در همان حال فشار بیکاران شاغلان را وادار می‌کند تا مقدار کار بیشتری را در اختیار گذارند و بنابراین، موجب می‌شوند عرضه‌ی کار تا حد معینی از عرضه‌ی کارگران مستقل گردد. حرکت قانون عرضه و تقاضای کار بر این پایه، استبداد سرمایه را کامل می‌کند. در نتیجه، به محض این که کارگران راز این موضوع را درمی‌یابند که چرا هر چه بیشتر کار می‌کنند ثروت بیشتری را برای غیر تولید می‌کنند؛ و هر چه بهره‌وری کارشان افزایش می‌یابد، کارکرد آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای ارزش‌افزایی سرمایه ناپایدارتر می‌شود؛ به محض آن که کشف می‌کنند که درجه‌ی شدت رقابت میان خود آن‌ها یکسره به فشار اضافه جمعیت نسبی وابسته است؛ به محض آن‌که می‌کوشند با تشکیل مثلاً اتحادیه‌های کارگری و غیره همکاری برنامه‌ریزی شده‌ای را میان کارگران شاغل و بیکار برای نابودی یا تضعیف اثرات مخرب این قانون طبیعی تولید سرمایه‌داری بر طبقه‌ی خود را سازمان دهند، سرمایه و اقتصاد سیاسی متعلق آن در مقابل زیر پا گذاشتن قانون «ابدی» و گویا «مقدس» عرضه و تقاضا سر به اعتراض بر می‌دارند. هر اتحادی میان کارگران شاغل و بیکار در عمل «ناب» این قانون اختلال به وجود می‌آورد. اما از سوی دیگر، به محض این که (مثلاً در مستعمرات) اوضاع و احوال نامساعد مانع از ایجاد ارتش ذخیره‌ی صنعتی می‌شود و از وابستگی مطلق طبقه‌ی کارگر به طبقه‌ی سرمایه‌دار جلوگیری می‌کند، سرمایه همراه با سانچو پانزهای مبتذل خود، علیه قانون «مقدس» عرضه و تقاضا سر به شورش بر می‌دارد و می‌کوشد با وسائل قهرآمیز نارسایی‌های آن را جبران کند.

70. و این تاثیر عمومی تمامی روش‌هایی است که دست به دست هم می‌دهند تا کارگر را مازاد بر نیاز کنند. به مدد این روش‌ها، عرضه و تقاضای کار دیگر حرکت‌هایی نیستند که از دو قطب متضاد یعنی قطب سرمایه و قطب نیروی کار، سرچشمه بگیرند.

۴. شکل‌های وجودی متفاوت اضافه جمعیت نسبی قانون عمومی انباشت سرمایه

اضافه جمعیت نسبی در شکل‌های متنوعی وجود دارد. هر کارگر نیمه‌بیکار یا کلاً بیکار به آن تعلق دارد. صرف‌نظر از شکل‌های عمده‌ی ادواری که تغییر مراحل چرخه‌ی صنعتی بر اضافه جمعیت نسبی تاثیر می‌گذارند به نحوی که گاه در زمان بحران حاد و گاه در زمان کسادِ کسب و کار مزمین است، می‌توان [سه شکل دائمی]⁷¹ اضافه جمعیت نسبی را تشخیص داد: شناور، پنهان و راکد.

71. چند مقوله‌ی بزرگ، چند شکل متفاوت کاملاً برجسته.

در مراکز صنعت مدرن - کارخانه‌ها، کارگاه‌های تولیدی، شرکت‌ها و معادن و غیره - گاهی کارگران دفع می‌شوند و گاهی در حجمی وسیع از نو جذب می‌شوند.⁷² تا آنجا که شمار استخدام‌شدگان در کل افزایش پیدا می‌کند، هر چند این افزایش نسبت به مقیاس تولید پیوسته در حال کاهش است. در اینجا اضافه جمعیت به شکل شناور وجود دارد.

72. اما به‌طور کلی جذب در درازمدت بر دفع چیره می‌شود.

هم در کارخانه‌ها به معنای اخص کلمه و هم در کارگاه‌های بزرگ که [ماشین‌آلات به‌عنوان یک عامل منفرد نقش دارد یا حتی در جایی که فقط تقسیم کار از نوع جدید عملی شده است]⁷³، شمار بزرگی از کارگران جنس مذکر تا سن بلوغ - اما نه پس از آن - به کار گمارده می‌شوند. هنگامی که آن‌ها بالغ می‌شوند، فقط بخش بسیار کوچکی از آن‌ها همچنان مشاغلی را در همان شاخه‌های صنعت پیدا می‌کنند در حالی که اکثریت منظمأ اخراج می‌شوند. این اکثریت عنصری از اضافه جمعیت نسبی را تشکیل می‌دهند که با گسترش شاخه‌های صنعت رشد می‌کند. برخی از این اکثریت مهاجرت می‌کنند و در واقع آنان به دنبال سرمایه‌ای می‌روند که خود نیز مهاجرت کرده است. یکی از پیامدهای آن این است که جمعیت مؤنث سریع‌تر از جمعیت مذکر رشد می‌کند: انگلستان نمونه‌ی این امر است. این که افزایش طبیعی شمار کارگران [نیازهای انباشت سرمایه را برآورده نمی‌کند، اما در همان حال سرمایه از این نیازها فراتر می‌رود]⁷⁴، تضاد همین حرکت سرمایه است. سرمایه [بیشتر به کارگران جوان]⁷⁵ و کمتر به مردان بزرگسال نیاز دارد. این تضاد فاحش‌تر از تضادهای دیگر نیست، مانند شکایت از کمبود «کارگران» و در همان حال بیکاری عده‌ی وسیعی، زیرا تقسیم کار آنان را به شاخه‌ی ویژه‌ای از صنعت زنجیر می‌کند.⁸⁵

73. که در آن‌ها ماشین‌آلات فقط یک نقش کمکی در کنار تقسیم جدید کار دارد.

74. که برای نیازهای انباشت ملی کافی نیست و با این همه از قابلیت جذب بازار ملی فراتر می‌رود.

75. نسبت بزرگ‌تری از زنان، کودکان، و نوجوانان.

علاوه بر این، مصرف نیروی کار توسط سرمایه چنان سریع است که کارگرانی که نیمی از زندگی‌شان را طی کرده‌اند، کم و بیش به پایان راه می‌رسند. به صفوف اضافه جمعیت در

85. طی ۶ ماه آخر سال ۱۸۶۶ در لندن، ۸۰ تا ۹۰ هزار کارگر از کار بیرون انداخته شده‌اند. در گزارش کارخانجات مربوط به همین ۶ ماه گفته شده است: «این که می‌گویند تقاضا همواره عرضه را درست به موقع هنگامی که لازم است ایجاد می‌کند، مطلقاً درست به نظر نمی‌رسد. این امر دست کم در مورد کارگران چنین نیست زیرا در سال اخیر بسیاری از ماشین‌ها ناگزیر به دلیل کمبود کارگر از کارکردن باز ایستاده‌اند» (گزارش‌های بازرسی‌های کارخانه‌ها، ۱۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، ص ۸۱).

می‌غلتنند یا از رده‌ای بالاتر به رده‌ای پایین‌تر رانده می‌شوند. دقیقاً در میان کارگران صنعت بزرگ است که ما به کوتاه‌ترین متوسط عمر برمی‌خوریم.

«دکتر لی، مسئول پزشکی امور بهداشتی منچستر، اظهار کرده است که متوسط سن طبقه‌ی متوسط مرفه منچستر ... ۳۸ سال است، در حالی که متوسط سن طبقه‌ی کارگر ۱۷ سال است؛ در لیورپول این ارقام ۳۵ در برابر ۱۵ سال است. به این ترتیب به نظر می‌رسد که طول عمر طبقات مرفه دو برابر طول عمر شهروندان بدبخت‌تر است.»^{۸۵}

در چنین اوضاع و احوالی، افزایش مطلق این بخش از پرولتاریا با وجود فرسودگی سریع عناصر فردی‌اش مستلزم آن است که بر تعداد آن‌ها افزوده شود. از این رو، به سرعت نسلی از کارگران با نسلی دیگر جایگزین می‌شوند (این قانون برای طبقات دیگر جمعیت صادق نیست). این نیاز اجتماعی با ازدواج‌های زودهنگام برآورده می‌شود که پیامد ضروری شرایطی است که کارگران صنعت بزرگ در آن زندگی می‌کنند و نیز اهمیت خاصی است که به استثمار کودکان کارگران در تولید داده می‌شود.

به محض سلطه‌ی تولید سرمایه‌داری بر کشاورزی، و به نسبتی که این سلطه کم و بیش برقرار می‌شود، رشد انباشت سرمایه‌ی به کارگرفته در کشاورزی سبب می‌شود تا تقاضا برای جمعیت کارگر کشاورزی به‌طور مطلق کاهش پیدا کند، بدون این که همانند صنایع غیرکشاورزی این وازنش با جذب بیشتر کارگران همراه باشد. بنابراین، بخشی از جمعیت کشاورزی پیوسته در حال گذار به پرولتاریای شهری یا صنعتی هستند و دنبال فرصت‌هایی می‌گردند تا این دگرگونی را کامل کنند. (در اینجا از اصطلاح «صنعتی» استفاده شده تا تمام صنایع غیرکشاورزی را دربرگیرد).^{۸۶} به این ترتیب، جریانی پیوسته از این منبع اضافه جمعیت نسبی جاری است. اما حرکت پیوسته به سوی شهرها مستلزم وجود یک اضافه جمعیت پنهان در خود روستاهاست که گستره‌ی آن فقط در آن زمان‌های استثنایی آشکار می‌شود که مجرای توزیع آن کاملاً گشوده باشند. بنابراین، مزد کارگر کشاورزی به حداقل

۸۵ الف. [افزوده‌ی انگلس به ویراست سوم:] [خطابه‌ی گشایش کنفرانس بهداشتی بیرمنگام، ۱۴ ژانویه‌ی ۱۸۷۵، توسط ج. چمبرلین شهردار آن زمان و اکنون (۱۸۸۳) رییس اتاق بازرگانی.

۸۶ در سرشماری سال ۱۸۶۱ برای انگلستان و ولز، جمعیت ۷۸۱ شهر ۱۰,۹۶۰,۹۹۸ نفر و جمعیت روستاها و بخش‌ها فقط ۹,۱۰۵,۲۲۶ نفر شمارش شده است. در سرشماری سال ۱۸۵۱، ۵۸۰ شهر با جمعیتی تقریباً برابر با مناطق روستایی اطراف آن‌ها ذکر شده بود. اما در حالی که جمعیت روستایی طی ۱۰ سال بعد فقط نیم میلیون نفر افزایش یافته، در «۵۸ شهر جمعیت در حدود یک و نیم میلیون نفر (۱,۵۵۴,۰۶۷ نفر) رشد کرده است. رشد جمعیت در روستاها ۶/۵ درصد و در شهرها ۱۷/۳ درصد است. تفاوت درصد رشد ناشی از مهاجرت از روستاها به شهرهاست. سه چهارم مجموع رشد جمعیت مربوط به شهرهاست» (سرشماری ... جلد ۳، صص ۱۱-۱۲).

تقلیل داده می‌شود و همیشه یک پایش در باتلاق فقر و بینوایی قرار دارد.

سومین مقوله‌ی اضافه جمعیت نسبی، جمعیت راكد است. این مقوله بخشی از ارتش فعال کارگری را تشکیل می‌دهد اما اشتغال آن‌ها کاملاً نامنظم است. از این‌رو، مخزن پایان‌ناپذیری از نیروی کار قابل دسترسی را در اختیار سرمایه می‌گذارد. [شرایط زندگی آن‌ها پایین‌تر از سطح میانگین متعارف طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد]⁷⁶ و دقیقاً همین امر موجب می‌شود تا به پایه‌ای گسترده برای استثمار در شاخه‌های خاصی از سرمایه تبدیل شوند. مشخصه‌ی آن حداکثر زمان کار و حداقل مزد است. ما پیش‌تر با [شکل عمده‌ی آن]⁷⁷

76. آن‌ها به بینوایی مزم، به شرایط زندگی که کاملاً ناپایدار و شرمسارانه پایین‌تر از سطح عادی زندگی طبقه کارگر است، خو می‌کنند

77. نمونه‌ی هولناک آن

در سرفصل «کار خانگی» آشنا شده‌ایم. این گروه پیوسته از کارگران صنعت بزرگ و کشاورزی که مازاد بر نیاز شده‌اند، و به ویژه از شاخه‌های رو به زوال صنعت که پیشه‌وری جای خود را به تولیدکارگاهی و تولیدکارگاهی جای خود را به تولید ماشین می‌دهد، سربازگیری می‌کند. همراه با رشد دامنه و نیروی انباشت، بر تعداد این گروه به همان نسبت رشد اضافه جمعیت نسبی افزوده می‌شود. اما در همان حال عنصری خودتکثیر و خودابدی‌ساز از طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهد که در قیاس با سایر عناصر، نقش نسبتاً مهمی در رشد این طبقه دارد. در واقع، نه تنها شمار تولدها و مرگ‌ها [بلکه اندازه‌ی مطلق خانواده‌ها]⁷⁸ نسبتی معکوس با سطح مردها و بنابراین با مقدار وسائل معاشی دارد که در دسترس گروه‌های متفاوت کارگران است. [این قانون جامع‌ی سرمایه‌داری از دید وحشی‌ها یا حتی مستعمره‌نشینان متمدن نابخردانه به نظر می‌رسد].⁷⁹ این قانون یادآور باز تولید گسترده‌ی گونه‌هایی از حیوانات است که به طور انفرادی ضعیف‌اند و بسیار شکار می‌شوند.⁸⁰

78. اما گروه‌های متنوع این اضافه جمعیت در حالت رکود

79. نه وحشی‌ها نه مستعمره‌نشینان متمدن با چنین پدیده‌ای روبرو نشده‌اند.

سرانجام، پایین‌ترین رسوبات اضافه جمعیت نسبی در قلمرو فقر و بینوایی زندگی می‌کنند. صرف‌نظر از ولگردان، بزهکاران، روسپیان، و به‌طور خلاصه لمپن‌پرولتاریا به معنای اخص کلمه، این قشر اجتماعی خود شامل سه گروه زیر است. نخست: آن‌ها که قادرند کار کنند. فقط کافی‌ست نظری سطحی به آمارهای بینوایان انگلیسی بیندازیم و دریابیم که کمیّت آنان با هر [بحران تجاری]⁸⁰ افزایش و با هر تجدیدحیات کسب و کار کاهش پیدا می‌کند. دوم: یتیمان و کودکان بینوا. این‌ها داوطلبان ورود به ارتش ذخیره‌ی

80. بحران و در مرحله‌ی رکود

87. به نظر می‌رسد که فقر برای زاد و رود مساعد است «آدام اسمیت، ثروت ملل، پاره‌ی اول، فصل ۸». در حقیقت حتی بنا به عقیده‌ی کشیش مبادای آداب و شوخ طبعی چون گالیانی، این خود یکی از موهبات خاص الهی است. «مشیت خداوند بر این قرار گرفته که آنان که به سودمندترین پیشه‌ها اشتغال دارند فراوان زاده شوند» (گالیانی، اثر پیش‌گفته، ص ۷۸). «فقر حتی اگر تا آخرین سرحد قحطی و شیوع بیماری برسد به جای جلوگیری از رشد جمعیت، گرایش به افزایش جمعیت داشته است» (س. لینگ، فقر و فلاکت ملی، ۱۸۴۴، ص ۶۹). پس از آن‌که لینگ این مطلب را با آمار نشان می‌دهد، چنین ادامه می‌دهد: «اگر مردم همه در شرایط راحتی زندگی می‌کردند، آنگاه جهان به زودی خالی از سکنه می‌شد.»

صنعتی هستند. و در دوره‌های رونق چشمگیر، مثلاً در سال ۱۸۶۰، با سرعت و در شماری انبوه به ارتش کارگران فعال فراخوانده می‌شوند. سوم: وازدگان، ژنده‌پوشان و کسانی که قادر به کار نیستند. آنان عمدتاً [افرادی‌اند که در نتیجه‌ی تقسیم کار در برابر ناتوانی خود به انطباق با سایر رشته‌های صنعتی، سر تسلیم فرود آورده‌اند]^{۸۱}؛ افرادی که فراتر از مدت حیات میانگین کارگران زنده مانده‌اند؛ و سرانجام قربانیان صنعت که شمارشان با رشد ماشین آلات خطرناک، کار در معادن و کارخانجات شیمیایی و غیره، معلول، بیمار، بیوه شده‌اند. بینوایی نوانخانه‌ی ارتش کار فعال و سایه‌ی شوم ارتش ذخیره‌ی صنعتی است. تولید آن ملازم با تولید ارتش ذخیره‌ی صنعتی است، ضرورت آن ملازم با ضرورت آن یکی است؛ همراه با جمعیت مازاد، بینوایی یکی از شرایط وجودی تولید سرمایه‌داری و رشد ثروت است. بخشی است از ریخت و پاش (faux frais) تولید سرمایه‌داری؛ اما سرمایه معمولاً می‌داند که چگونه بخش بزرگی از آن را از دوش خود بردارد و به گردن طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی کوچک متوسط بیندازد.

هر چه ثروت اجتماعی، سرمایه‌ی دست اندر کار، گستره و نیروی رشد آن، و بنابراین هر چه تعداد مطلق پرولتاریا و بهره‌وری کار آن بیشتر باشد، ارتش ذخیره‌ی صنعتی بزرگ‌تر است. همان علت‌هایی که نیروی گسترش‌یابنده‌ی سرمایه را تکامل می‌دهد، نیروی کار در دسترس را نیز تکامل می‌دهد. بنابراین، مقدار نسبی ارتش ذخیره‌ی صنعتی با توانمندی ثروت افزایش پیدا می‌کند. اما هر چه این ارتش ذخیره نسبت به ارتش فعال کار بزرگ‌تر می‌شود، اضافه جمعیت که فقر و فلاکت آن با مقدار عذاب و شکنجه‌ای که در شکل کار باید از سر بگذرانند نسبت معکوس دارد، تثبیت یافته‌تر می‌شود. سرانجام، هر چه لایه‌های مستمندشده‌ی طبقه‌ی کارگر و ارتش ذخیره‌ی صنعتی گسترده‌تر می‌شوند، بینوایی رسمی بیشتر می‌شود. این قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری است. مانند تمام قانون‌های دیگر، عوامل بسیاری هنگام کاربرد مشخص این قانون آن را جرح و تعدیل می‌کنند که جای تحلیل آن‌ها در اینجا نیست.

اکنون می‌توان به حماقت خرد اقتصادی پی برد که برای کارگران موعظه می‌کند که باید تعداد خود را با نیازهای ارزش‌افزایی سرمایه سازگار کنند. خود سازوکار تولید و انباشت سرمایه‌داری پیوسته این تعداد را با نیازهای ارزش‌افزایی تنظیم می‌کند. نخستین کلام در این تنظیم، ایجاد اضافه جمعیت نسبی، ارتش ذخیره‌ی صنعتی است. واپسین کلام آن فقر و فلاکت قشرهای پیوسته در حال گسترش ارتش فعال کار و سایه‌ی شوم بینوایی است.

این قانون که بنا به آن [مقدار همواره فزاینده‌ای از وسائل تولید]^{۸۲}، به مدد پیشرفت بهره‌وری کار اجتماعی با مصرف همواره کاهنده‌ی نیروی انسانی به حرکت انداخته می‌شود، [بر پایه‌ی سرمایه‌داری، که در آن کارگر و وسائل تولید را به کار نمی‌گیرد بلکه وسائل

^{۸۱} کارگران مرد و زنی، که به اصطلاح تکامل اجتماعی، آن‌ها را با محروم کردن از کار تخصصی‌شان کنار گذارده است، کاری که تقسیم کار آن را به تنها منبع‌شان تبدیل کرده است؛

^{۸۲} مقداری همواره فزاینده از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ثروت

تولید کارگر را به کار می‌گیرد، چنین تجلی می‌کند که هر چه بهره‌وری کار بیشتر باشد، فشار کارگران بر وسائل اشتغال بیشتر، و بنابراین شرایط ادامه‌ی زندگی‌شان یعنی فروش نیروی کارشان برای افزایش ثروت غیر یا ارزش‌افزایی سرمایه، متزلزل‌تر می‌شود.⁸³ بنابراین، این واقعیت که وسائل تولید و بهره‌وری کار سریع‌تر از جمعیت مولد افزایش می‌یابند، به زبان سرمایه‌داری در فرمولی معکوس بیان می‌شود، یعنی جمعیت کارگری همیشه سریع‌تر از نیاز ارزش‌افزایی سرمایه رشد می‌کند.

در پاره‌ی چهارم هنگام تحلیل تولید ارزش اضافی نسبی دیدیم که در چارچوب نظام سرمایه‌داری، تمام روش‌ها برای بالابردن بهره‌وری اجتماعی کار به زیان کارگر منفرد به اجرا گذاشته می‌شوند؛ تمامی وسائل تکامل تولید به وسائل سلطه و استثمار تولیدکنندگان تبدیل می‌شوند؛ این وسائل کارگر را به تکه‌پاره‌هایی از انسان مثله می‌کند، او را به سطح زائده‌ای از یک ماشین تنزل مقام می‌دهد، (هر نوع جذباتی را در کار او نابود)⁸⁴ و آن را به زحمتی نفرت‌انگیز تبدیل می‌کند؛ این وسائل به همان نسبت که علم را چون نیرویی مستقل در فرایند کار گنجانده است، کارگر را با توانمندی‌های ذهنی این فرایند بیگانه می‌سازد؛ شرایطی را که در آن کار می‌کند کژدیسه و در جریان فرایند کار او را تابع فرومایه‌ترین و منفورترین استبداد می‌کند؛ زمان زندگی او را به زمان کار بدل می‌سازد و همسر و فرزندش را به زیر چرخ‌های جاگرنات سرمایه می‌اندازد. اما تمامی روش‌های تولید ارزش اضافی در همان حال روش‌های انباشت نیز هستند، و هر گسترش انباشت به‌طور معکوس به وسیله‌ای برای تکامل آن روش‌ها بدل می‌شود. بنابراین، نتیجه می‌شود که به نسبتی که سرمایه انباشت می‌شود، وضعیت کارگران، خواه آن‌چه که به آنان پرداخت می‌شود کم یا زیاد باشد، باید بدتر شود. سرانجام، قانونی که پیوسته بین اضافه جمعیت نسبی، یا ارتش ذخیره‌ی صنعتی، و گستره و نیروی انباشت توازن برقرار می‌کند، کارگر را به سرمایه محکم‌تر از میخ‌های هفتوس که پرومته را به صخره دوخته بود، زنجیر می‌کند. قانون یادشده مستلزم انباشت فقری متناسب با انباشت ثروت است. بنابراین، انباشت ثروت در یک قطب، در همان حال انباشت فقر، زجر و عذاب ناشی از کار، بردگی، نادانی، خشونت و خوارشدن اخلاقی در قطب مخالف یعنی در طبقه‌ای است که محصول خاص خود را به‌عنوان سرمایه تولید می‌کند.

این سرشت تضادمند انباشت سرمایه^{8۸} به شکل‌های مختلفی توسط اقتصاددان‌های

83. این قانون که سبب می‌شود تا انسان اجتماعی با کاری کمتر تولید بیشتری داشته باشد، در محیط سرمایه‌داری - که در آن وسائل تولید در خدمت کارگر نیست بلکه کارگر است که در خدمت وسائل تولید است - به قانونی متضاد بدل شود یعنی هر چه کار امکانات و توانایی بیشتری پیدا کند فشار کارگران بر وسائل اشتغال‌شان بیشتر می‌شود، شرایط وجودی کارگر مزدبگیر، فروش نیروی کارش، ناپایدارتر می‌شود.

84. کار اجباری را جایگزین کار جناب می‌کند.

8۸. به این‌گونه، روز به روز روشن‌تر می‌شود که مناسبات تولیدی که بورژوازی در آن تغییر می‌کند، خصوصیتی یگانه و ساده ندارد بلکه برعکس خصوصیتی دوگانه دارد، به نحوی که در همان مناسباتی که ثروت را تولید می‌کند فقر نیز تولید می‌شود، در همان مناسباتی که نیروهای تولید رشد می‌کنند نیروی مولد سرکوب نیز رشد می‌کند؛ این مناسبات

سیاسی بیان شده است، گرچه آن را با سایر پدیده‌هایی در هم می‌آمیزند که تا حدودی مشابه‌اند اما چون به شیوه‌های پیش‌سرمایه‌داری تولید مربوط هستند اساساً متمایزند.

اورتس، راهب و نیزی، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان اقتصادی سده‌ی هجدهم، این تضاد تولید سرمایه‌داری را قانون طبیعی عام ثروت اجتماعی می‌داند.

«سود و زیان اقتصادی در یک کشور همیشه در توازن هستند»

(il bene ed il male economico in una nazione sempre all'istessa misura)

«و فور ثروت نزد برخی همیشه برابر با نبود ثروت نزد عده‌ی دیگری است»

(la copia dei beni in alcuni sempre eguale alla mancanza di essi in altri).

«ثروت زیاد تعدادی قلیل پیوسته با محرومیت مطلق عده‌ای کثیر از نیازهای اساسی

است. ثروت یک کشور با جمعیت آن تناسب دارد و فقر و فلاکت آن با ثروت‌اش.

تلاش و همت عده‌ای بیکاری و بطلت دیگران را ناگزیر می‌کند. فقیر و بیکاره پیامد

ضروری توانگر و زحمتکش است» و غیره.^{۸۹}

^{۸۵} اما، اگر اورتس عمیقاً از این تقدیر اقتصادی بینویان غمگین است ده سال پس از او

تقریباً [۱۰ سال پس از اورتس]^{۸۵}، کشیش پروتستان کلیسای اعلی، تاون‌سند، با قساوت

تمام از فقر و فلاکت به‌عنوان شرط ضروری ثروت تجلیل کرد:

«قیود قانونی» (در برابر کار) «با دردسر، خشونت و سر و صدای فراوان همراه

هستند... در حالی که گرسنگی نه تنها فشاری مسالمت‌آمیز، بی‌صدا و بی‌وقفه است

بلکه به‌عنوان طبیعی‌ترین انگیزه برای سعی و کار، نیرومندترین تلاش‌ها را

برمی‌انگیزاند.»

^{۸۶} تنها بند مهم قانون کار او این است

[بنابراین، همه چیز به این وابسته است]^{۸۶} که طبقه کارگر را پیوسته گرسنه نگهداریم و

بنا به نظر تاون‌سند اصل جمعیت، که به ویژه در مورد تهیدستان کاربرد دارد، زمینه را برای

این امر فراهم می‌آورد:

«به نظر می‌رسد این قانون طبیعت است که فقیر باید تا حد معینی عاقبت‌نیندیش

باشد» (یعنی آن قدر عاقبت‌نیندیش که بدون قاشقی طلائی در دهان به دنیا بیاید) «تا

→ فقط ثروت بورژوازی، یعنی ثروت طبقه‌ی بورژوا، را در حالی به وجود می‌آورد که پیوسته ثروت اعضای همین طبقه را نابود می‌سازد و همواره پرولتاریای رشد‌یابنده‌ای را ایجاد می‌کند» (کارل مارکس، فقر فلسفه، ص ۱۱۶).

^{۸۹} ج. اورتس، *Della Economia Nazionale libri sei 1777*، به ویراست کوستندی، دوران جدید، جلد ۲۱،

صص ۹، ۲۲، ۲۵ و غیره. اورتس در اثر پیش‌گفته، ص ۳۲ می‌گوید: «به جای تنظیم نظام‌های بی‌ثمر برای دستیابی به

خوشبختی مردم، ترجیح می‌دهم خودم را به پژوهش درباره‌ی دلایل بدبختی آنان محدود سازم.»

همیشه عده‌ای وجود داشته باشند که نوکر مآب‌ترین، نکبت‌بارترین و فرومایه‌ترین مشاغل جامعه را انجام دهند. به این طریق مایه‌ی شادی انسانی بسیار افزایش خواهد یافت و این در حالی است که ظریف‌ترین آدم‌ها نه تنها از کار شاق خلاص می‌شوند... بلکه می‌توانند در کمال آزادی بی‌وقفه به مشاغلی بپردازند که با استعدادهای گوناگون آن‌ها متناسب است... این «قانون حمایت از مستمندان» گرایش به نابودی هماهنگی و زیبایی، تقارن و نظم آن نظامی دارد که پروردگار و طبیعت در این دنیا مستقر کرده‌اند.^{۹۰}

اگر راهب و نیزی در سرنوشت منحوسی که فقر و فلاکت را ابدی می‌سازد دلیل وجودی نیکوکاری، تجرد، صومعه و بنیادهای دین‌داری را می‌جوید، کشیش پروتستان مفتخور در آن برعکس دستاویزی برای محکوم کردن قانون‌هایی می‌جوید که بنا به آن تهیدستان صاحب حقی بر اعانات بسیار ناچیز عمومی می‌شوند. استورش می‌گوید:

«پیشرفت ثروت اجتماعی این طبقه‌ی مفید را در جامعه به وجود می‌آورد... که کسل‌کننده‌ترین، پیش‌پاافتاده‌ترین و منفورترین اعمال را انجام دهد؛ به یک کلام تمامی آنچه در زندگی نامطبوع و بنده‌وار است بر دوش آن‌ها می‌افتد و به این‌گونه برای طبقات دیگر فراغت، صفا و آرامش ذهنی و شأن و منزلت قراردادی به وجود می‌آورد.» (عالی است!) (c'est bon!)^{۹۱}

سپس استورش از خود می‌پرسد که این تمدن سرمایه‌داری با فقر و فلاکت و خوار کردن

۹۰. رساله‌ای درباره‌ی قانون‌های کمک به مستمندان، توسط یک خیرخواه نوع بشر (پدر روحانی ج. تاوان‌سند)، ۱۷۸۶، بازچاپ در لندن ۱۸۱۷، صص ۱۵، ۳۹، ۴۱. این کشیش «ظریف» که مائوس از اثر یادشده و همچنین از سفر به اسپانیای وی اغلب صفحات کاملی را رونویسی کرده، خود قسمت بزرگی از دکترین خویش را از سِر جیمز استورات وام گرفته است، هر چند در این جریان نظرات استورات را قلب کرده است. مثلاً استورات می‌گوید: «در دوران برده‌داری شیوه‌ی قهرآمیزی برای کوشا کردن انسان‌ها وجود داشت» (به نفع کسانی که کار نمی‌کردند)... «در آن زمان انسان‌ها مجبور بودند کار کنند» (یعنی مجبور بودند برای کسانی که کار نمی‌کنند به رایگان کار کنند) «زیرا برده‌ی دیگران بودند؛ اکنون مردم مجبورند کار کنند» (یعنی مجبورند برای غیرکارگران به رایگان کار کنند) «زیرا برده‌ی احتیاجات خویش اند.»* از این روست که وی برخلاف موقوفه‌خوار چاق و قربه ما از این موضوع نتیجه نمی‌گیرد که باید کارگر مزدبگیر را پیوسته در حال روزه نگه داشت. برعکس او مایل است بر نیازهای آن افزوده شود و تعداد فرایندهای این نیازها به محرکی برای کار به نفع «افراد ظریف‌تر» تبدیل شود.

* سِر جیمز استورات، پژوهشی در اصول اقتصاد سیاسی، جلد اول، دویلین، ۱۷۷۰، صص ۳۹، ۴۰، م. ۱.

۹۱. استورش، اثر پیش‌گفته، جلد ۳، ص ۲۲۳.

توده‌ها چه برتری واقعی بر بربریت دارد. او فقط یک پاسخ می‌یابد: امنیت!

سیسموندی می‌گوید:

«به مدد پیشرفتِ صنعت و علم، هر کارگری می‌تواند روزانه بیش از آنچه برای مصرف نیاز دارد تولید کند. اما در همان حال، اگرچه کار او ثروت خلق می‌کند، اما اگر قرار می‌شد آن ثروت را برای خود مصرف کند، آنگاه برای کارکردن دیگر مناسب نبود.» به نظر او، «اگر قرار بود انسان‌ها» (یعنی غیرکارگرها) «تمام کمالات هنری و تمام لذت‌هایی را که صنعت برای ما ایجاد می‌کند، همانند کارگران با کار و زحمتی دائمی به دست آورند، احتمالاً ترجیح می‌دادند از آن‌ها چشم‌پوشند... امروزه زحمت و کوشش از پاداش آن جدا شده؛ آن کس که کار می‌کند همان کسی نیست که استراحت می‌کند؛ بلکه کسی کار می‌کند تا دیگری بیاساید... بنابراین، از دیاد نامحدود بهره‌وری کار نمی‌تواند نتیجه‌ی دیگری جز این داشته باشد که بر تجمل و لذت‌های ثروتمندان بیکار بیفزاید.»^{۸۷۹۲}

^{۸۷} افزوده به فر: شربولیه، مرید سیسموندی، این مطلب را چنین کامل می‌کند: «کارگران خود... با همکاری در انباشت سرمایه‌های مولد، در این پیامد نقش دارند که دیر یا زود به ناگزیر آن‌ها را از بخشی از مزدشان محروم می‌کند.» شربولیه، همان منبع، ص ۱۴۶.

و سرانجام، دستوت دو تراسی، نظریه‌پرداز خونسرد بورژوازی نکته‌ی زیر را به بی‌رحمانه‌ترین شکل اظهار می‌کند:

«کشورهای فقیر جایی هستند که مردم راحت‌اند، و کشورهای ثروتمند آنجاست که مردم به‌طور معمول فقیرند.»^{۹۳}

۵. بازنمایی قانون عام انباشت سرمایه

{ ۵ - } الف - انگلستان از ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۶

برای مطالعه‌ی انباشت سرمایه‌داری هیچ دوره‌ای از جامعه‌ی مدرن مناسب‌تر از دوره‌ی بیست ساله‌ی^{۸۸} گذشته نیست. گویی کیف فورتوناتوس کشف شده بود. اما همچنین در میان تمامی کشورها، انگلستان نمونه‌ای است کلاسیک از انباشت، چراکه جایگاه نخست را در بازار جهانی دارد و تنها در این کشور است که تولید سرمایه‌داری کاملاً تکامل یافته و سرانجام به این دلیل که آغاز هزاره‌ی بازار آزاد از ۱۸۴۶ اقتصاد عامیانه را از آخرین پناهگاه خویش بیرون رانده است. ما پیش‌تر پیشرفت عظیم تولید را در پاره‌ی چهارم به‌طور کافی بیان کرده‌ایم؛ در واقع، در نیمه‌ی آخر این دوره‌ی بیست ساله‌ی موردبحث پیشرفت تولید بسیار فراتر از پیشرفت آن در نیمه‌ی نخست بوده است.

اگرچه رشد مطلق جمعیت انگلستان در نیم سده‌ی گذشته بسیار عظیم بوده، افزایش

^{۸۸} افزوده به فر: ازیرنویس؛ این مطلب در مارس ۱۸۶۷ نوشته شده است.

نسبی یا آهنگ رشد آن پیوسته تنزل داشته است؛ این موضوع در جدول زیر که از سرشماری رسمی برگرفته شده، دیده می شود.

درصد افزایش سالانه جمعیت انگلستان و ولز طی دوره های ده ساله

درصد	
%۱/۵۳۳	۱۸۲۱ - ۱۸۱۱
%۱/۴۴۶	۱۸۳۱ - ۱۸۲۱
%۱/۳۲۶	۱۸۴۱ - ۱۸۳۱
%۱/۲۱۶	۱۸۵۱ - ۱۸۴۱
%۱/۱۴۱	۱۸۶۱ - ۱۸۵۱

اکنون از سوی دیگر افزایش ثروت را مورد بررسی قرار می دهیم. در اینجا تحول سودها، اجاره ی زمین و غیره که مشمول مالیات بر درآمد است، مطمئن ترین پایه را برای تحقیق در اختیار ما می گذارد. افزایش سودهای مشمول مالیات بر درآمد در بریتانیای کبیر از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ (به غیر از مزرعه دارها و برخی گروه ها) بالغ بر ۵۰/۴۷ درصد (یا به طور میانگین ۴/۵۸ درصد در سال)^{۹۴} بوده، در حالی که خود جمعیت، در همین دوره، حدود ۱۲ درصد افزایش یافته است. افزایش اجاره ی زمین مشمول مالیات (شامل خانه، راه آهن، معادن، شیلات و غیره) برای سال های ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ بالغ بر ۳۸ درصد یا $3\frac{5}{12}$ درصد در سال بوده است. مقولات زیر بیشترین افزایش را نشان می دهند:^{۹۵}

افزایش درآمد سالانه در ۱۸۶۴ بر درآمد سالانه ی ۱۸۵۳ درصد افزایش سالانه

خانه	%۳۸/۶۰
معادن سنگ	%۸۴/۷۶
معادن	%۶۸/۸۵
ذوب آهن	%۳۹/۹۲
شیلات	%۵۷/۳۷
کارخانه های گاز	%۱۲۶/۰۲
راه آهن	%۸۳/۲۹
	%۳/۵۰
	%۷/۷۰
	%۶/۲۶
	%۳/۶۳
	%۵/۲۱
	%۱۱/۴۵
	%۵/۵۷

اگر ما سال های بین ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ را در سه دوره ی چهار ساله با هم مقایسه کنیم، آنگاه

۹۴. دهمین گزارش اعضای هیئت درآمد داخلی، لندن، ۱۸۶۶، ص ۳۸

۹۵. همان منبع.

خواهیم دید که افزایش این درآمدها پیوسته شتاب گرفته است. مثلاً، درآمدهای ناشی از سود بین سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ سالانه ۱/۷۳ درصد افزایش داشته است؛ بین سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۱، ۲/۷۴ درصد، و بین سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۴، ۹/۳۰ درصد در سال. مجموع درآمدهای بریتانیای کبیر که مشمول مالیات بر درآمد بوده‌اند، در سال ۱۸۵۶ برابر با ۳۵۱,۷۴۵,۲۴۱ پوند؛ در سال ۱۸۵۹، ۳۲۸,۱۲۷,۴۱۶ پوند؛ در سال ۱۸۶۲، ۳۵۱,۷۴۵,۲۴۱ پوند؛ در سال ۱۸۶۳، ۱,۴۲,۸۹۷,۳۵۹ پوند؛ در سال ۱۸۶۴، ۱,۸۶۴,۲۷۹,۴۶۲ پوند و در سال ۱۸۶۵، ۳۸۵,۵۳۰,۰۲۰ پوند بود.^{۹۶}

انباشت سرمایه هم زمان با تراکم و تمرکز آن همراه بوده است. اگرچه هیچ آمار رسمی کشاورزی برای انگلستان وجود نداشت (برای ایرلند وجود داشت)، ولی از سوی ۱۰ کنت‌نشین داوطلبانه ارائه شده است. از این آمار چنین نتیجه می‌شود که بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱، شمار مزارع کمتر از ۱۰۰ آکر از ۳۱,۵۸۳ به ۲۶,۵۶۷ مزرعه رسید و به این ترتیب ۵,۰۱۶ به مزارع بزرگ پیوسته است.^{۹۷} در سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۵ هیچ ملک شخصی به ارزشی بالاتر از ۱,۰۰۰,۰۰۰ پوند مشمول مالیات بر ارث نشد؛ با این همه از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ تعداد این گونه املاک به هشت واحد رسید؛ و از ۱۸۵۶ تا ژوئن ۱۸۵۹ یعنی طی چهار سال و نیم، ۴ ملک مشمول مالیات بر ارث شد.^{۹۸} اما تمرکز را به بهترین شکل می‌توان از تحلیلی کوتاه بر مالیات بر درآمد صورت D (سودها به استثنای مزارع و غیره) در سال‌های ۱۸۶۴ تا ۱۸۶۵ مشاهده کرد. پیشاپیش این نکته را متذکر می‌شوم که درآمدهای حاصل از این منبع فقط هنگامی که بیش از ۶۰ پوند باشند مشمول مالیات بر درآمد می‌شوند. این درآمدهای مشمول مالیات در انگلستان، ولز و اسکاتلند در سال ۱۸۶۴ بالغ بر ۹۵,۸۴۴,۲۲۲ پوند و در سال ۱۸۶۵ بالغ بر ۱۰۵,۴۳۵,۵۷۹ پوند بوده است.^{۹۹} در سال ۱۸۶۴ از ۲۳,۸۹۱,۰۰۹ نفر جمعیت کشور ۳۰۸,۴۱۶ نفر و در سال ۱۸۶۵ از ۲۴,۱۲۷,۰۰۳ نفر جمعیت کشور ۳۳۲,۴۳۱ نفر مؤدی مالیاتی بودند. جدول صفحه‌ی بعد توزیع این درآمدها را در دو سال نشان می‌دهد:

۹۶. این ارقام برای مقایسه کافی هستند، اما اگر به‌طور مطلق در نظر گرفته شوند نادرست هستند زیرا سالانه شاید ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ پوند از درآمد مسکوت باقی می‌ماند. شکایات ماموران هیئت درآمدهای داخلی درباره‌ی تقلب منظم، به‌ویژه از سوی بازرگانان و صاحبان صنایع، در هر یک از گزارش‌های آنان تکرار می‌شوند. مثلاً می‌توان چنین خواند: یک شرکت سهامی سودهای مشمول مالیات خود را ۶۰,۰۰۰ پوند اعلام کرد، برآورد ممیز ۸۸,۰۰۰ پوند بود و سرانجام بر پایه‌های همین مبلغ مالیات پرداخت شد. شرکت دیگری کارکرد خویش را ۱۹۰,۰۰۰ پوند اعلام کرد اما سرانجام مجبور شد اعتراف کند که مبلغ واقعی کارکرد آن ۲۵۰,۰۰۰ پوند بوده است (همان منبع، ص ۴۲).

۹۷. سرشماری و... اثر پیش‌گفته، ص ۲۹. نظر جان برایت مبنی بر این که ۱۵۰ مالک نیمی از زمین‌های انگلستان را در اختیار دارند و ۱۲ تن نیمی از اراضی اسکانلند را، هرگز رد نشده است.

۹۸. چهارمین گزارش اعضای هیئت درآمد داخلی، لندن، ۱۸۶۰، ص ۱۷.

۹۹. این‌ها درآمد خالصی هستند که مبالغ معینی از آن‌ها بنا بر قانون کسر شده است.

سال منتهی به ۱۵ آوریل ۱۸۶۵		سال منتهی به ۱۵ آوریل ۱۸۶۴		مجموع درآمدها
بر حسب افراد	درآمدهای ناشی از سود (£)	بر حسب افراد	درآمدهای ناشی از سود (£)	
۳۳۲,۴۳۱	۱۰۵,۴۳۵,۷۳۸	۳۰۸,۴۱۶	۹۵,۸۴۴,۲۲۲	از آن
۲۴,۲۶۵	۶۴,۵۵۴,۲۹۷	۲۳,۳۳۴	۵۷,۰۲۸,۲۸۹	از آن
۴,۲۰۱	۴۲,۵۳۵,۵۷۶	۳,۶۱۹	۳۶,۴۱۵,۲۲۵	از آن
۹۷۳	۲۷,۵۵۵,۳۱۳	۸۳۲	۲۲,۸۰۹,۷۸۱	از آن
۱۰۷	۱۱,۰۷۷,۲۳۸	۹۱	۸,۷۴۴,۷۶۲	از آن

در سال ۱۸۵۵ در بریتانیای کبیر ۶۱,۴۵۳,۰۷۹ تن زغال به ارزش ۱۶,۱۱۳,۲۶۷ پوند؛ در سال ۱۸۶۴، ۹۲,۷۸۷,۸۷۳ تن به ارزش ۲۳,۱۹۷,۹۶۸ پوند؛ در سال ۱۸۵۵، ۳,۲۱۸,۱۵۴ تن آهن خام به ارزش ۸,۰۴۵,۳۸۵ پوند و در سال ۱۸۶۴، ۴,۷۶۷,۹۵۱ تن به ارزش ۱۱,۹۱۹,۸۷۷ پوند تولید شده است. در سال ۱۸۵۴ طول خط آهن مورد استفاده در بریتانیای کبیر ۸,۰۵۴ مایل با سرمایه‌ی پرداخت شده‌ای به ارزش ۲۸۶,۰۶۸,۷۹۴ پوند بود؛ در سال ۱۸۶۴ طول این خط ۱۲,۷۸۹ مایل با سرمایه‌ی پرداخت شده‌ای به ارزش ۴۲۵,۷۱۹,۶۱۳ پوند بود. در سال ۱۸۵۴، مجموع صادرات و واردات بریتانیای کبیر ۲۶۸,۲۱۰,۱۴۵ پوند و در سال ۱۸۶۵ ۴۸۹,۹۲۳,۲۸۵ پوند بود. جدول زیر تغییرات صادرات را نشان می‌دهد:

۱۸۴۷	۵۸,۸۴۲,۳۷۷ پوند
۱۸۴۹	۶۳,۵۹۶,۰۵۲ پوند
۱۸۵۶	۱۱۵,۸۲۶,۹۴۸ پوند
۱۸۶۰	۱۳۵,۸۴۲,۸۱۷ پوند
۱۸۶۵	۱۶۵,۸۶۲,۴۰۲ پوند
۱۸۶۶	۱۸۸,۹۱۷,۵۶۳ پوند

از همین چند نمونه می‌توان فریادهای پیروزمندانه‌ی رییس ثبت احوال انگلستان را درک کرد:

۱۰۰. هم اکنون (مارس ۱۸۶۷) بازار هندوچین در نتیجه‌ی صدور کالاهای کارخانه‌های پنبه‌ی انگلستان از نو کاملاً اشباع شده است. در سال ۱۸۶۶ مرد کارگران کارخانه‌های پنبه به میزان ۵ درصد کاهش یافت. در سال ۱۸۶۷ در نتیجه‌ی اقدامی مشابه اعتصاب ۲۰,۰۰۰ نفری در شهر پرستون به وقوع پیوست. [افزوده‌ی انگلس به چاپ چهارم آلمانی:] این پیش‌درآمد بحرانی بود که بی‌درنگ پس از آن رخ داد.*
* مقصود بحران مالی و اقتصادی سال‌های ۱۸۶۶-۱۸۶۸ بود. م. ا.

«افزایش جمعیت یا وجود سرعت خود با پیشرفت صنعت و ثروت همگام نبوده است.»^{۱۰۱}

اکنون به کارگزاران مستقیم این صنعت، تولیدکنندگان این ثروت، یعنی طبقه‌ی کارگر توجه می‌کنیم. گلاستون می‌گوید:

«این یکی از غم‌انگیزترین ویژگی‌های وضعیت اجتماعی این کشور است، که بی‌هیچ انکاری، شاهدیم که در حالی که نیروهای مصرفی مردم کاهش می‌یابد، بر فشار محرومیت و تیره‌روزی» (بر طبقه‌ی کارگر) «افزوده می‌شود و این در همان حال با انباشت پیوسته‌ی ثروت طبقات بالا و افزایش عادات تجملی و وسائل لذت‌طلبی‌شان» (و افزایش پیوسته‌ی سرمایه) «همراه است.»^{۱۰۲}

چنین بود اظهارات وزیر چاپلوس در مجلس عوام در ۱۳ فوریه‌ی ۱۸۴۳. بیست سال بعد در ۱۶ آوریل ۱۸۶۳، وی در سخنرانی خود برای تقدیم بودجه‌اش چنین بیان کرد:

«از ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۲، درآمدهای مشمول مالیات کشور ۶ درصد افزایش پیدا کرده بود... طی هشت سال از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۱، این درآمدها با پایه قراردادن سال ۱۸۵۳، ۲۰ درصد افزایش داشته است! این واقعیت چنان شگفت‌انگیز است که تقریباً باورنکردنی به نظر می‌رسد... این افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت... که یکسره منحصر به طبقات صاحب ثروت است... باید غیرمستقیم به نفع مردم زحمتکش باشد، زیرا قیمت کالاهایی را که مصرف عمومی دارند ارزان‌تر می‌کند. در حالی که ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند، فقرا کمتر فقیر می‌شوند. به هر حال، به خود اجازه نمی‌دهم بگویم نهایت فقر کمتر شده است.»^{۱۰۳}

چه سقوط زیبایی! اگر طبقه‌ی کارگر «فقیر» باقی مانده، و به نسبتی که برای طبقه‌ی ثروتمند «افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت» تولید می‌کند خود نیز فقط «کمتر فقیر» شده، آنگاه باز نسبتاً فقیر باقی مانده است. اگر از نهایت‌های فقر کاسته نشده پس بر آن افزوده شده، زیرا نهایت‌های ثروت افزایش داشته است. آمارهای رسمی در ارتباط با ارزان‌تر شدن قیمت و مسائل معاش، مثلاً اطلاعات ارائه‌شده از

۱۰۱. سرشماری و... اثر پیش‌گفته، ص ۱۱.

۱۰۲. گلاستون، سخنرانی در مجلس عوام در ۱۳ فوریه‌ی ۱۸۴۳، گزارش شده در تایمز، ۱۴ فوریه‌ی ۱۸۴۳.

۱۰۳. گلاستون، سخنرانی در مجلس عوام، ۱۶ آوریل ۱۸۶۳، گزارش در مورنینگ استار، ۱۷ آوریل ۱۸۶۳. [برای

یادداشت قبلی و یادداشت کنونی به مقدمه‌ی انگلس بر ویراست چهارم آلمانی رجوع کنید. -م.ف.]

سوی پرورشگاه یتیمان لندن با مقایسه‌ی میانگین سه ساله‌ی ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۲ با میانگین ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۳، ۲۰ درصد افزایش قیمت را در ۱۰ سال گذشته نشان می‌دهد. طی ۳ سال از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ قیمت گوشت، کره، شیر، شکر، نمک، زغال، و شماری از وسائل ضروری معاش افزایش تدریجی داشته است.^{۱۰۴} سخنرانی بعدی گلاستون درباره‌ی بودجه، مورخ ۷ آوریل ۱۸۶۴، سروده‌ای است پرشور به سبک پیندار در وصف پیشرفت استخراج ارزش اضافی و خوشبختی مردم که «فقر» آن را تعدیل کرده است. او از توده‌هایی سخن می‌گوید «که بربل پر تگاه بینوایی ایستاده‌اند»، از شاخه‌هایی از صنعت که در آن‌ها «مزدها افزایش نداشته‌اند»، و سرانجام سعادت و بهروزی طبقه‌ی کارگر را در این کلمات خلاصه می‌کند:

«زندگی آدمی در نه مورد از ده مورد مبارزه‌ای است برای زیستن».^{۱۰۵}

پروفسور هنری فاوویت، که مانند گلاستون ملاحظات رسمی را رعایت نمی‌کند، با صراحت می‌گوید:

«مسلماً انکار نمی‌کنم که با این افزایش سرمایه مزدهای پولی نیز ترقی کرده است» (در ۱۰ سال گذشته) «اما این امتیاز ظاهری تا حد زیادی از دست رفته زیرا بسیاری از نیازهای زندگی گران‌تر شده است» (او گمان می‌کند که علت این امر کاهش ارزش فلزات گران‌بهاست) ... «ثروتمندان به سرعت ثروتمندتر می‌شوند، در حالی که هیچ پیشرفت محسوسی در وسائل راحتی و آسایش طبقات صنعتی به چشم نمی‌خورد... آن‌ها» (کارگران) «تقریباً برده‌ی دکاندارانی شده‌اند که طلبکار ایشان هستند».^{۱۰۶}

۱۰۴. رجوع کنید به اطلاعات رسمی مندرج در کتاب آبی، آمارهای گوناگون بریتانیای کبیر، بخش ششم، لندن ۱۸۶۶، صص ۲۶۰-۲۷۳ و صفحات دیگر. به جای آمارهای پرورشگاه‌های یتیمان و غیره می‌توان به افاضات روزنامه‌های وزارتخانه در مورد توجیه جهیزیه‌ی کودکان خاندان سلطنت نیز استناد جست. در این روزنامه‌ها هرگز گران‌تر شدن وسائل معاش زندگی فراموش نشده است.

۱۰۵. گلاستون، در مجلس عوام، ۷ آوریل ۱۸۶۴. روایت هانسارد از جمله‌ی آخر این است: «بار دیگر، به‌طور کلی باید گفت که زندگی انسان در اکثر موارد چیزی جز مبارزه برای زیستن نیست». تناقض‌های فاحش در سخنرانی‌های گلاستون برای تقدیم بودجه در سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴ را نویسنده‌ای انگلیسی^{۸۹} با نقل قولی از بوالو نشان داده:

چنین است انسان، از سیاه به سپیدی می‌رسد،

سپیده‌دم احساسات شبانه‌اش را محکوم می‌کند،

برای همه دردسر می‌آفریند، برای خود ناراحتی

رأی و نظرش را همچون لباسش به سادگی عوض می‌کند ([ح. روی] نظریه‌ی مبادله و ...، لندن، ۱۸۶۴).

۱۰۶. هنری فاوویت، اثر پیش‌گفته، صص ۶۷-۸۲. در مورد وابستگی فزاینده کارگران به دکانداران باید گفت که این امر پیامد نوسان‌ها و وقفه‌های مکرری است که [در اشتغال آن‌ها اتفاق می‌افتد].^{۹۰}

۸۹. افزوده به فر: که زیاد هم بالورزش نیست

۹۰. [آن‌ها را مجبور به خرید نسبه می‌کند.

در فصل‌های مربوط به «کار روزانه» و «ماشین‌آلات»، شاهد اوضاع و احوالی بودیم که طی آن طبقه‌ی کارگر انگلستان این «افزایش سرمست‌کننده‌ی ثروت و قدرت» را برای طبقات مالک ایجاد کرد. توجه ما در آن فصل‌ها عمدتاً به کارگر هنگام اجرای کارکرد اجتماعی بود. اما برای روشن‌تر کردن قانون انباشت، باید به شرایط او خارج از محیط کار یعنی به خوراک و مسکن او نیز دقت کرد. محدودیت‌های این کتاب ما را ناگزیر می‌کند تا به آن بخش از پرولتاریای صنعتی و کارگران کشاورزی که بدتر از دیگران مزد می‌گیرند و در مجموع اکثریت طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند توجه کنیم.

اما پیش از پرداختن به این مطلب چند کلمه‌ای درباره‌ی بینوایی رسمی، یا درباره‌ی آن بخش از طبقه‌ی کارگر می‌گوییم که شرایط هستی خود، فروش نیروی کار، را از دست داده و از طریق صدقه‌های عمومی به زندگی گیاه‌وار خود ادامه می‌دهد. فهرست رسمی مستمندان در انگلستان^{۱۰۷}، ۸۵۱،۳۶۹ نفر را در سال ۱۸۵۵؛ ۸۷۷،۸۶۷ نفر را در سال ۱۸۵۶ و ۹۷۱،۴۳۳ نفر را در سال ۱۸۶۵ در زمره‌ی این گروه مشخص کرده است. در نتیجه‌ی کمبود پنبه ۱،۰۷۹،۳۸۲ نفر در سال ۱۸۶۳ و ۱،۰۱۴،۹۷۸ نفر در سال ۱۸۶۴ به این فهرست رسمی وارد شدند. بحران سال ۱۸۶۶ که بیش از همه بر لندن تاثیر گذاشت، افزایش فقر و فلاکت در آنجا یعنی در مرکز بازار جهانی، در شهری که بیش از پادشاهی اسکاتلند جمعیت دارد، در سال ۱۸۶۶، ۱۹/۵ درصد بیش از سال ۱۸۶۵ و ۲۴/۴ درصد بیش از سال ۱۸۶۴ بوده و هنوز برای ماه‌های نخست سال ۱۸۶۷ نسبت به سال ۱۸۶۶ در حال افزایش است. هنگام تحلیل آمارهای بینوایی دو نکته آشکار می‌شوند. از یک سو، افزایش و کاهش شمار فقرا بازتاب تغییرات ادواری چرخه‌ی صنعتی است. از سوی دیگر، آمارهای رسمی درباره‌ی گستره‌ی واقعی بینوایی با رشد انباشت سرمایه، تکامل مبارزه‌ی طبقاتی و از این رو آگاهی طبقاتی کارگران، بیش از پیش گمراه‌کننده می‌شوند. به‌عنوان نمونه، رفتار وحشیانه‌ای که با فقرا می‌شوند و مطبوعات انگلیسی (تایمز و پال مال گازت و غیره) طی دو سال گذشته درباره‌ی آن داد و فریاد راه‌انداخته‌اند، در واقع مسبوق به سابقه است. فریدریش انگلس در ۱۸۴۴ دقیقاً همین جنبه‌های نفرت‌انگیز و همین فریادهای گذرا و سالوسانه‌ی «مطبوعات احساساتی» را نشان داده است.^{*} اما افزایش ترسناک شمار کسانی که طی ده سال گذشته در لندن از گرسنگی مرده‌اند، بی‌هیچ تردیدی انزجار رو به رشد

۱۰۷. ولز همیشه در انگلستان گنجانده شده است. در بریتانیای کبیر، ولز و اسکاتلند و در پادشاهی بریتانیا هر سه کشور به علاوه ایرلند گنجانده می‌شوند.

* کتاب وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت اما بین سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ نوشته شده

کارگران را از بندگی در نوانخانه‌ها^{۱۰۸}، این محل مجازات فقر و فلاکت، به اثبات می‌رساند.

{ ۵ - } ب - اقشاری از طبقه‌ی کارگر صنعتی انگلستان که بدتر از دیگران مزد می‌گیرند

اکنون به بررسی اقشاری از [طبقه‌ی کارگر صنعتی] می‌پردازیم که بدتر از دیگران مزد می‌گیرند. در دوران کمبود پنبه در سال ۱۸۶۲ [۱۸۶۳ - م.ا] دکتر ادوارد اسمیت از سوی هیئت مشاوران سلطنتی مسئول تحقیق درباره‌ی شرایط غذایی کارگران بی‌چیز پنبه‌ی لانکسایر و چسایر شد. بررسی‌های وی در سال‌های بعدی او راه این نتیجه‌گیری رساند که «برای پرهیز از گرسنگی» خوراک روزانه‌ی یک زن معمولی باید دست‌کم شامل ۳۹۰۰ گرین^{*} کربن و ۱۸۰ گرین نیتروژن باشد؛ خوراک روزانه‌ی یک مرد معمولی دست‌کم باید شامل ۴۳۰۰ گرین کربن و ۲۰۰ گرین نیتروژن باشد. برای زنان، همین مواد غذایی در ۲ پوند نان گندم مرغوب وجود دارد و برای مردان $\frac{1}{9}$ بیشتر؛ میانگین هفتگی برای زنان و مردان بالغ، دست‌کم ۲۸،۶۰۰ گرین کربن و ۱،۳۳۰ گرین نیتروژن است. محاسبه‌ی وی عملاً به نحو شگفت‌آوری تأیید شد؛ مقدار ناچیز مواد غذایی مورد مصرف کارگران پنبه که در نتیجه‌ی وضعیت اضطراری تقلیل یافته بود با این میزان مطابقت داشت. در دسامبر ۱۸۶۲، کارگران ۲۹،۲۱۱ گرین کربن و ۱،۲۹۵ گرین نیتروژن مصرف می‌کردند.

هیئت مشاوران سلطنتی در سال ۱۸۶۳ دستور داد تا درباره‌ی وضعیت اسفناک بخشی از طبقه‌ی کارگر که دچار سوء تغذیه شده بودند تحقیق شود. دکتر سیمون، مقام پزشکی این هیئت، برای این مأموریت دکتر اسمیت یادشده را برگزید. تحقیق او از یک سو کارگران کشاورزی را در بر می‌گرفت و از سوی دیگر بافندگان ابریشم، زنان خیاط، دوزندگان دستکش چرمی، جوراب‌باف‌ها، دستکش‌دوزها و کفاش‌ها را شامل می‌شد. این گروه آخر، به غیر از جوراب‌باف‌ها، فقط در شهرها زندگی می‌کنند. قاعده‌ی تحقیق این بود که در هر گروه تندرست‌ترین خانواده و آن‌هایی که نسبتاً در بهترین اوضاع و احوال بودند، انتخاب می‌شدند. نتیجه‌ی عمومی این تحقیق نشان داد که

«تنها در یکی از گروه‌های کارگران شهری بررسی شده، میانگین مصرف نیتروژن اندکی بالاتر از مقدار حداقل بود، در حالی که در گروه دیگر به زحمت به این

۱۰۸. این نکته که آدم اسمیت گه‌گاه از کلمه‌ی نوانخانه (workhouse) در معنایی مترادف با کلمه‌ی کارخانه (manufactory) استفاده می‌کرده، پرتو خاصی بر پیشرفت‌هایی می‌افکند که از آن زمان به بعد رخ داده است. مثلاً، وی در آغاز فصلی که به تقسیم کار تخصص داده شده می‌نویسد: «آن‌هایی را که در شاخه‌های مختلف کار مشغولند اغلب می‌توان در همان نوانخانه گرد آورد.»*

* آدم اسمیت، ثروت ملل، جلد اول، ادین‌بورو، ۱۸۱۴، ص ۶-م.ا.

^{*} واحد وزن برابر با ۰/۶۵ گرم - م. فا

حداقل می‌رسید که کمتر از آن بیماری‌های ناشی از گرسنگی بروز می‌کرد. هر دو گروه دچار کمبود - در یک گروه کمبود شدید - نیتروژن و کربن بودند. علاوه بر این، در مورد خانواده‌های کارگران کشاورزی که مورد بررسی قرار گرفته بودند، به نظر می‌رسید که بیش از یک پنجم از آنان کمتر از میزان حداقل غذای کربن‌دار و بیش از یک سوم کمتر از میزان حداقل غذای نیتروژن‌دار مصرف می‌کردند. در سه کنت‌نشین (برکشایر، آکسفوردشایر و سومرست شایر) کمبود غذای نیتروژن‌دار در میانگین رژیم غذایی آن‌ها وجود داشت.^{۱۰۹}

وضع غذایی کارگران کشاورزی که ثروتمندترین بخش در پادشاهی انگستان را تشکیل می‌دهند، از همه بدتر است.^{۱۱۰} تغذیه‌ی ناکافی در میان کارگران کشاورزی به‌عنوان یک قاعده عمدتاً شامل زنان و کودکان می‌شوند زیرا «مرد باید غذا بخورد تا بتواند کارش را انجام دهد.» دکتر اسمیت بیشتر فقر فلاکت‌بار کارگران شهری را مورد بررسی قرار داد. «آنان چنان دچار سوء تغذیه هستند که یقیناً باید دچار محرومیت‌های شدید و از بین برنده‌ی سلامتی شده باشند.»^{۱۱۱} (همه‌ی این‌ها «پرهیز» سرمایه‌دار است. زیرا با همین «پرهیز» است که از پرداخت وسائل معاش مطلقاً ضروری برای زندگی گیاه‌وار «کارگرنش» خودداری می‌کند.) جدول زیر وضع غذایی گروه‌های یادشده‌ی کارگران ساکن شهرها را با مقایسه با حداقل مفروض دکتر اسمیت و جیره‌ی غذایی کارگران پنبه در زمان بدترین دوران فلاکت خویش نشان می‌دهد:^{۱۱۲}

هر دو جنس	میانگین مصرف هفتگی کربن (گرمین)	میانگین مصرف هفتگی نیتروژن (گرمین)
پنج رشته از صنایع شهری	۲۸,۶۷۶	۱,۱۹۲
کارگران بیکار لانکشایر	۲۸,۲۱۱	۱,۲۹۵
حداقل مقدار جیره‌ی لانکشایر به نسبت مساوی مردان و زنان	۲۸,۶۰۰	۱,۳۳۰

کمتر از یک دوم ($\frac{۶۰}{۱۲۵}$) از گروه‌های کارگران صنعتی مورد تحقیق مطلقاً آبجو به دست نمی‌آوردند و ۲۸ درصد به شیر دسترسی نداشتند. میانگین هفتگی مواد غذایی مایع در

۱۰۹. بهداشت عمومی، گزارش ششم، ۱۸۶۳، لندن، ۱۸۶۴، ص ۱۳.

۱۱۰. همان منبع، ص ۱۷.

۱۱۱. همان منبع، ص ۱۳.

۱۱۲. بهداشت عمومی، گزارش ششم، ۱۸۶۳، لندن، ۱۸۶۴، ص ۲۳۲.

خانواده‌ها از هفت اونس در مورد زنان خیاط، تا $24\frac{3}{4}$ اونس در مورد جوزاب بافان تغییر می‌کرد. اکثر آن‌هایی که شیر به دست نمی‌آوردند زنان خیاط لندن بودند. مقدار مصرف هفتگی نان از $7\frac{3}{4}$ پوند برای زنان خیاط، تا $11\frac{1}{4}$ پوند برای کفاش‌ها تغییر می‌کرد که به طور میانگین به $9\frac{1}{9}$ پوند برای هر بزرگسال در هفته بالغ می‌شد. شکر (چغندر و غیره) از ۴ اونس در هفته برای دوزندگان دستکش چرمی، تا ۱۱ اونس برای جوزاب بافان تغییر می‌کرد؛ و کل میانگین هفتگی برای تمام گروه‌ها و برای هر فرد بزرگسال در هفته ۸ اونس بود. میانگین هفتگی مصرف کره (چربی و غیره) ۵ اونس برای هر بزرگسال بود. میانگین هفتگی مصرف گوشت (ژامبون و غیره) از $7\frac{1}{4}$ اونس برای ابریشم بافان، تا $18\frac{1}{4}$ اونس برای دوزندگان دستکش چرمی تغییر می‌کرد؛ میانگین مصرف گوشت برای همه گروه‌ها $13\frac{1}{6}$ اونس بود. هزینه‌ی هفتگی مواد غذایی به ازای هر فرد در ارقام زیر بیان می‌شوند: بافندگان ابریشم ۲ شیلینگ و $2\frac{1}{4}$ پنی، زنان خیاط ۲ شیلینگ و ۷ پنی، دوزندگان دستکش چرمی ۲ شیلینگ و $9\frac{1}{4}$ پنی، کفاش‌ها ۲ شیلینگ و $7\frac{3}{4}$ پنی، جوزاب باف‌ها ۲ شیلینگ و $6\frac{1}{4}$ پنی. این میانگین برای بافندگان ابریشم ماکلس فیلد فقط ۱ شیلینگ و $8\frac{1}{4}$ پنی بود. زنان خیاط، بافندگان ابریشم و دوزندگان دستکش چرمی بدترین گروه‌ها از لحاظ تغذیه بودند.^{۱۱۳}

دکتر سیمون در گزارش بهداشتی عمومی خود درباره وضع غذایی چنین اظهار نظر می‌کند:

«تمامی کسانی که به کار پزشکی در میان فقرا، یا در بخش‌ها و اتاق‌های بیماران سرپایی بیمارستان‌ها می‌پردازند این نکته را تأیید می‌کنند که در بسیاری موارد کمبود تغذیه علت یا عامل تشدید بیماری‌هاست... با این همه به عقیده‌ی من باید به این نظر زمینه‌های بهداشتی بسیار مهمی را افزود. باید به یاد داشت که محرومیت از غذا با اکراه تحمل می‌شوند و به‌عنوان یک قاعده فقر شدید در رژیم غذایی فقط به دنبال محرومیت‌های دیگری اتفاق می‌افتد. مدت‌ها پیش از آن‌که کمبود رژیم غذایی به‌عنوان یک موضوع موجب دغدغه‌ی بهداشتی قرار گیرد، مدت‌ها پیش از آن‌که فیزیولوژیست به فکر شمردن گرین‌های نیتروژن و کربن‌ها بیافتد که در زندگی و مرگ از گرسنگی دخالت دارد، هر گونه راحتی مادی از کانون خانوادگی رخت بر بسته است؛ پوشاک و سوخت حتی از غذا ناچیزتر شده‌اند - در برابر سختی آب و هوا هیچ نوع دفاع کافی وجود ندارد - فضای مسکونی چنان تنگ شده است که شلوغی خود موجب بیماری یا عامل افزایش آن است؛ به زحمت اثری از اسباب و وسائل خانه دیده می‌شوند - حتی پاکیزه‌گی یا هزینه‌بر است یا دشوار و اگر به دلیل حفظ آبروی خود برای نظافت تلاش‌هایی می‌کنند، هر کدام از این

تلاش‌ها بیانگر عذاب بیشتری از گرسنگی است. خانه نیز در محلی واقع است که به ارزان‌ترین وجه تهیه می‌شود؛ در محلاتی که معمولاً کمترین میزان مراقبت بهداشتی وجود دارد، کمترین میزان فاضلاب، کمترین میزان جمع‌آوری زباله، کمترین ممانعت از ریختن کثافات، کمترین میزان آب جاری یا بدترین آن و اگر این خانه در شهر باشد کمترین میزان نور و هوارا دارد. این‌هاست آن خطرات بهداشتی که اگر فقر به درجه‌ی گرسنگی برسد مسلماً اجتناب‌ناپذیر می‌شوند. و در حالی که مجموع همه‌ی این‌ها زندگی را به طرز وحشتناکی مورد تهدید قرار می‌دهد، غذا نداشتن صرف به خودی خود عامل بسیار خطیری است... این اندیشه‌ها دردناک هستند، به ویژه هنگامی که یاد آورده شود که این فقر و تنگدستی فقر ناشی از تنبلی و بطالت نیست. در تمامی موارد، این فقر مردمان کارگر است. در حقیقت در مورد کارگران شهری آن کاری که با آن می‌توان غذای ناچیزی تهیه کرد، اغلب به نحو بسیار زیادی طولانی می‌شود. اما آشکار تنها به معنایی محدود می‌توان گفت که این کار می‌تواند از نظر مالی آن‌ها را تأمین کند... و در مقیاس بسیار گسترده این تأمین مالی ظاهری خود فقط می‌تواند گریزگاهی کوتاه یا بلندمدت به بینوایی باشد.^{۱۱۴}

۹۲. زحمتکش‌ترین لایه‌های جامعه

پیوند درونی بین رنج گرسنگی که [کوشاترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر]^{۹۲} دستخوش آن هستند و مصرف افراطی، ناپالوده یا پالوده، ثروتمندان که پایه‌ی آن انباشت سرمایه‌داری است، تنها زمانی آشکار می‌شود که قانون‌های اقتصادی شناخته شوند. در مورد وضع مسکن موضوع به گونه‌ی دیگری است. هر ناظر بی‌غرضی می‌داند که با تمرکز بیشتر و مسائل تولید و به دنبال آن تمرکز بیشتر کارگران در فضایی معین، و بنابراین انباشت هرچه سریع‌تر سرمایه، وضعیت مسکن طبقه‌ی کارگر فلاکت‌بارتر می‌شود. «بهسازی» شهرها که همراه با پیشرفت ثروت است، مانند ویران‌کردن محلاتی که بد ساخته شده‌اند، ساختن کاخ‌هایی برای مؤسسات بانکی، انبارها و غیره، عریض‌کردن خیابان‌ها برای رفت و آمدهای تجاری و استفاده از ترامواها آشکارا تهیدستان را به محلاتی بدتر و پرازدحام‌تر می‌راند. از سوی دیگر، همه می‌دانند که گرانی خانه‌ها نسبت معکوسی با کیفیت آن‌ها دارد و بورس‌بازان املاک معادن فقر و فلاکت را با سودهای بیشتر و هزینه‌های کم‌تری از معادن پوتوزی مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. سرشت تضادمند انباشت سرمایه‌داری و بنابراین، مناسبات مالکیت سرمایه‌داری به طور کلی^{۱۱۵}، در این مورد چنان آشکار است که حتی

۱۱۴. همان منبع، صص ۱۴-۱۵.

۱۱۵. در هیچ بخشی به اندازه‌ی شرایط سکونت طبقه‌ی کارگر حقوق فرد چنین آشکار و بی‌شرمانه به پای حقوق مالکیت

گزارش‌های رسمی انگلیسی درباره‌ی این موضوع مملو از حملات بدعت‌آمیز به «مالکیت و حقوق آن» است. این مصیبت همراه با تکامل صنعت، انباشت سرمایه و «بهسازی» شهرها چنان رشد کرده که ترس محض از بیماری‌های واگیردار که حتی «مردمان آبرودار» را نیز در امان نمی‌گذارد، در سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۶۴ موجب شد پارلمان فقط ۱۰ قانون در مورد بهداشت تصویب کند و طبقات متوسط هراسیده‌ی شهرهایی مانند لیورپول، گلاسکو و نظایر آن از طریق شهرداری‌های خود اقدامات جدی برای مقابله با آن انجام دهند. با این همه، دکتر سیمون در گزارش سال ۱۸۶۵ خود می‌گوید: «به طور کلی می‌توان گفت که وضعیت‌های بحرانی در انگلستان تحت نظارت نیست.» به فرمان هیئت مشاوران سلطنتی در سال ۱۸۶۴ پژوهشی درباره‌ی شرایط مسکن کارگران کشاورزی و در سال ۱۸۶۵ تحقیقی مشابه درباره‌ی طبقات فقیرتر شهرها انجام شد. نتایج کار ستایش‌انگیز دکتر جولین هانترا می‌توان در هفتمین (۱۸۶۵) و هشتمین (۱۸۶۶) گزارش درباره‌ی بهداشت عمومی یافت. من بعداً به موضوع کارگران کشاورزی باز خواهم گشت. اما پیش از بررسی شرایط مسکن کارگران شهرها، در ابتدا، نکته‌ای عام را از دکتر سیمون نقل می‌کنم. او می‌گوید:

«اگرچه دیدگاه رسمی من منحصرأ جنبه‌ی پزشکی دارد، اما طبیعت عمومی بشر نیازمند این است که جنبه‌ی دیگر این مصیبت نادیده گرفته نشود... درجات بالاتر آن «جمعیت زیاد» ضرورتاً متضمن نفی هر نوع ظرافت، درهم آمیختگی ناپاک بدن‌ها و وظایف جسمانی و نمایش برهنگی حیوانی و جنسی است که جنبه‌ی حیوانی آن بر جنبه‌ی انسانی‌اش می‌چربد. کسانی که تحت تاثیر چنین شرایطی هستند به انحطاطی درمی‌غلتنند که با تداوم آن شرایط عمیق‌تر می‌شود. چنین محیط نفرین شده‌ای برای کودکانی که در آن زاده می‌شوند باید اغلب غسل تعمید ورود به بدن‌نامی باشد. و این آرزوی بسیار عبثی است که افرادی که در چنین شرایطی هستند از جهات دیگر سودای محیطی از تمدن را دارند که اساس آن پاکی جسمانی و اخلاقی است.»^{۱۱۶}

لندن در صدر شهرهایی است که با ازدحام جمعیت روبروست و مطلقاً شایسته‌ی سکونت انسانی نیست. دکتر هانترا می‌گوید: «دو نکته برای روشن است: نخست آن‌که، در لندن ۲۰ محله‌ی بزرگ وجود دارد که در هر کدام حدود ۱۰,۰۰۰ نفر ساکن هستند و شرایط فلاکت‌بار آن‌ها فراتر از هر چیزی است که تاکنون در مناطق دیگر انگلستان

→ قربانی نشده است. هر یک از شهرهای بزرگ قربانگاه انسانی و محرابی است که در برابر آن همه ساله هزاران نفر به افتخار مولوخ آذ قربانی می‌شوند (س. لینگ، پریشانی ملی، ص ۱۵۰)
۱۱۶. بهداشت عمومی، گزارش هشتم، ۱۸۶۶، ص ۱۴، یادداشت.

دیده‌ام و این فلاکت به تمامی نتیجه‌ی مسکن بد آن‌هاست؛ و دوم آن‌که، وضعیت خانه‌های شلوغ و زهوار در رفته‌ی این محلات بدتر از بیست سال پیش است.^{۱۱۷} گرافه نیست که بگوییم زندگی در شماری از محلات لندن و نیوکاسل جهنمی است.^{۱۱۸}

علاوه بر این، به همان نسبتی که «بهسازی» پیشرفت می‌کند و همراه با آن خانه‌ها و خیابان‌های قدیمی خراب می‌شوند، به همان نسبتی که کارخانه‌ها از زمین سبز می‌شوند و هجوم مردم به سوی پایتخت فزونی می‌گیرد و سرانجام به همان نسبتی که کرایه‌ی خانه به دلیل افزایش اجاره‌ی زمین شهری بالاتر می‌رود، بخش مرفه‌تر طبقه‌ی کارگر همراه با کسبه‌ی خُرد و سایر اقشار پایینی طبقه‌ی متوسط، در لندن بیش از پیش تحت تاثیر شرایط تهوع‌آور مسکن قرار می‌گیرند.

«اجاره‌ها چنان سنگین شده‌اند که تعداد اندکی از کارگران امکان پرداخت کرایه‌ی بیش از یک اتاق را دارند.»^{۱۱۹}

در لندن تقریباً هیچ مالکیت مستغلاتی نیست که عده‌ای دلال بر سر آن خراب نشده باشند. در لندن قیمت زمین همیشه نسبت به درآمد سالانه‌ی آن بسیار بالاتر است، و بنابراین خریداران زمین دست به سفته‌بازی می‌زنند تا دوباره با «قیمت کارشناسی» (یعنی طبق نرخ‌ی که کارشناسان رسمی برای ارزش زمین ضبط‌شده تعیین می‌کنند) از شر آن خلاص شوند، یا به دلیل همجواری آن با مستغلات بزرگ از بالا رفتن خارق‌العاده‌ی ارزش آن سود هنگفتی ببرند. در نتیجه، همواره «اجاره‌نامه‌های نزدیک به انقضا» در معرض خرید و فروش قرار دارد.

«از آقایانی که به این کسب و کار مشغولند جز این نمی‌توان انتظار داشت که تا می‌توانند مستأجرها را بدوشند و سپس خانه را به بدترین وضع ممکن در اختیار مستأجرهای بعدی قرار دهند.»^{۱۲۰}

اجاره‌ها هفتگی پرداخت می‌شوند و این آقایان هیچ خطری را متقبل نمی‌شوند. به دنبال

۱۱۷. همان منبع، ص ۸۹. دکتر هانتز دریاره‌ی کودکان این مناطق می‌گوید: «اکنون کسی زنده نیست به ما بگوید قبل از دوران ازدحام فقرا، کودکان چگونه تربیت می‌شده‌اند و کسی که بتواند رفتار آینده‌ی این کودکان را بنا به وضعیت کنونی‌شان، که احتمالاً در این کشور پیش از این هرگز سابقه نداشته به ما بگوید، پیامبری جسور است. این کودکان اکنون آموزش خود را برای رفتار و عمل آینده‌شان به عنوان «طبقات خطرناک» کامل می‌کنند. آن‌ها نیمی از شب را با اشخاصی از هر سن و سال که مست و نیمه‌برهنه و بی‌عفت و پرخاشجو هستند می‌گذرانند» (همان منبع، ص ۵۶).

۱۱۸. همان منبع، ص ۶۲. گزارش مقام بهداشتی سنت‌مارتین در مزارع، ۱۸۶۵.

۱۲۰. بهداشت عمومی، گزارش هشتم، ۱۸۶۶، ص ۹۱.

کشیدن خط آهن به درون شهر

«به تازگی در پایانه‌ی شرقی لندن دیده شده که عده‌ای از خانواده‌هایی که از خانه‌های خود رانده شده بودند، با مختصر اثاثی بر دوش، شب شنبه را آواره در اطراف می‌گشتند و هیچ جای توفقی جز نوانخانه به دست نیاوردند.»^{۱۲۱}

این نوانخانه‌ها پیش از این پر شده‌اند و «بهسازی» مصوب پارلمان، تازه در ابتدای راه است. اگر کارگران در نتیجه‌ی خراب‌شدن خانه‌های خود از مسکن خویش بیرون رانده شوند، یا کشیش‌نشین خود را ترک نمی‌کنند یا در نهایت تا حد امکان نزدیک به مرزهای آن اقامت می‌کنند.

«آن‌ها طبعاً می‌کوشند تا حد امکان جایی نزدیک به محل کار خود برای سکونت بیابند. خانواده‌هایی که به کشیش‌نشین بعدی نمی‌روند ناگزیر می‌شوند به جای دو اتاق به یک اتاق قناعت کنند... و حتی با پرداخت اجاره‌ای گران‌تر در شرایطی بدتر از محل سکونت پیشین خود زندگی کنند... نیمی از کارگران... استراند... برای رسیدن به محل کار خود دو مایل راه می‌روند.»

همین استراند که کوی اصلی آن تاثیر باعظمتی از ثروت لندن بر غریبه‌ها می‌گذارد، می‌تواند نمونه‌ای از چپاندن انسان‌ها در این شهر محسوب شود. در یکی از کشیش‌نشین‌های آن، بنا به محاسبه‌ی بازررس بهداشت، در هر آکر ۵۸۱ نفر زندگی می‌کردند. در حالی که نیمی از بستر رودخانه‌ی تیمز جزء این بخش محاسبه می‌شود. البته بدیهی است که تمام اقداماتی که برای بهبودی وضع بهداشت عمومی می‌شود، چنان‌که تاکنون در لندن عمل کرده‌اند و با تخریب خانه‌های غیر مسکونی کارگران را از محله‌ای می‌رانند، تنها موجب می‌شود که کارگران باز هم انبوه‌تر در محله‌ی دیگری گرد آیند. دکتر هانتز می‌گوید:

«تمامی این اقدامات باید به منزله‌ی اعمالی بیهوده کاملاً قطع شود و یا همدردی عمومی (۱) به امری جلب شود که اکنون بی‌گزاره می‌توان آن را وظیفه‌ای ملی نامید، یعنی یافتن سرپناه برای کسانی که خود به دلیل نداشتن سرمایه نمی‌توانند آن را تهیه کنند اما می‌توانند با پرداخت قسطی بدهی‌شان را به صاحبخانه بپردازند.»^{۱۲۲}

به راستی باید به این عدالت سرمایه‌داری آفرین گفت! به مالک زمین و خانه، تاجر، هنگامی که با «بهسازی» نظیر راه آهن و ساختن خیابان‌های جدید و غیره سلب مالکیت

می شوند، فقط به طور کامل خسارت پرداخت نمی شود بلکه باید او را به خاطر قانون انسانی و الهی با دادن سودی هنگفت به ازای این که به اجبار «انصراف» داده است تسلی داد. اما کارگر را بازن و بچه و داروندارش به کوچه و خیابان می اندازند و اگر در شماری انبوه به محلاتی هجوم آورند که مقامات محلی در آبروی آن کوشا هستند، به نام بهداشت عمومی تحت پیگیری قرار می گیرند!

در آغاز سده نوزدهم، به غیر از لندن، هیچ شهری در انگلستان بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر سکنه نداشت. فقط پنج شهر بیش از ۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. اکنون بیست و هشت شهر بیش از ۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارند.

«نتیجه‌ی این تغییر فقط افزایش چشمگیر جمعیت شهرنشین نبود بلکه اکنون شهرهای کوچک و درهم فشرده قدیمی به مراکزی تبدیل شده‌اند که در هر گوشه و کنار پیرامون آن‌ها ساختمان‌هایی ساخته شده که از هیچ طرف به هوای آزاد دسترسی ندارند. آن‌ها دیگر باب طبع ثروتمندانی نیستند که آن مناطق را ترک و به حومه‌ی خوشایندتر شهرها نقل مکان می‌کنند. زندگی جانشینان این ثروتمندان در خانه‌های بزرگ‌تر به این شکل است که هر خانواده در یک اتاق زندگی می‌کند... و برای دو سه مستاجر هم جا تهیه می‌کنند... و به این ترتیب، جمعیتی انبوه، در خانه‌هایی که برای آن‌ها در نظر گرفته نشده و مناسب هم نیستند گرد می‌آیند؛ با محیطی که به راستی برای بزرگسالان حقارت‌بار و برای کودکان مخرب است.»^{۱۲۳}

هر چه سرمایه با سرعت بیشتری در شهرهای صنعتی و تجاری انباشت می‌شود، با سرعت بیشتری جریان مصالح انسانی استثمارپذیر جاری و مسکن سرهم‌بندی‌شده‌ی کارگران فلاکت‌بارتر می‌شوند. نیوکاسل - آن - تاین، مرکز ناحیه‌ای که معادن زغال و آهن آن بیش از پیش فعال و سودمند شده، پس از لندن دومین مقام را از لحاظ دارا بودن مساکن دوزخی اشغال کرده است. در این شهر دست‌کم ۳۴,۰۰۰ نفر در یک اتاق زندگی می‌کنند. اخیراً تعداد زیادی از خانه‌ها را به دستور مقامات در نیوکاسل و گیتس‌هد، به دلیل خطر زیادی که برای جامعه دارند، کوبیده‌اند. احداث خانه‌های جدید به کندی، اما کار و کاسبی با سرعت زیادی پیشرفت می‌کند. شهر یادشده در سال ۱۸۶۵ شلوغ‌تر از گذشته بود و به زحمت اتاقی برای اجاره کردن پیدا می‌شد. دکتر امپلتون از بیمارستان امراض عفونی نیوکاسل می‌گوید:

«بی شک علت اصلی تداوم و گستره‌ی تیفوس ازدحام بیش از حد انسان‌ها و تمیز نبودن محل سکونت آن‌هاست. در بسیاری موارد، خانه‌هایی که کارگران در

آن‌ها زندگی می‌کنند، در بن‌بست و حیاط‌های تنگ و بسته واقع و از لحاظ فضا، نور و هوا نمونه‌هایی از نقصان و عدم‌سلامتی هستند که برای هر کشور متمدنی شرم‌آور است؛ در آنان مردان، زنان و کودکان شب‌ها کنار هم می‌خوابند؛ بی‌وقفه مردان شب‌کار جای مردان روزکار را می‌گیرند و روزکارها جای شب‌کارها، به‌نحوی که بستر خواب‌شان فرصت خنک‌شدن نمی‌یابد؛ وضع آب‌خانه‌ها بسیار بد است و از آن بدتر وضع توالت‌ها؛ کثیف، بدون تهویه‌ی هوا و متعفن.^{۱۲۴}

بهای هفتگی چنین مسکنی از ۸ پنی تا ۳ شیلینگ است. دکتر هانتر می‌گوید:

«شهر نیوکاسل - آن - تاین نمونه‌ای است از این‌که چگونه زیباترین بخش از هموطنان ما تحت تاثیر عوامل بیرونی مانند مسکن و خیابان به وضعیت تحقیرآمیز یک وحشی در غلتیده‌اند.»^{۱۲۵}

ممکن است در نتیجه‌ی جذر و مد سرمایه و کار وضعیت مسکن شهرهای صنعتی امروز تحمل‌پذیر، فردا ترسناک و وحشتناک شود. یا ممکن است مقامات شهرداری‌ها سرانجام دست به اقداماتی بزنند و تصمیم بگیرند فاحش‌ترین زیاده‌روی‌ها را از میان بردارند. اما فردای آن روز، توده‌های ژنده‌پوش ایرلندی یا دهقانان رو به زوال انگلیسی چون دسته‌های ملخ هجوم می‌آورند. آن‌ها را در زیرزمین‌ها و انبارها می‌چپانند و ساختمان‌های مسکونی آبرومند طبقه‌ی کارگر را به منزلگاهی تبدیل می‌کنند که ساکنان آن چون اتراقگاه‌های سربازان در جنگ سی ساله به سرعت تغییر می‌یابند. مثلاً برادفورد را در نظر می‌گیریم. شهردار بی‌فرهنگ آن به تازگی درگیر بهسازی شهر شده است. علاوه بر این، در سال ۱۸۶۱ هنوز ۱۷۵۱ خانه‌ی غیرمسکونی در شهر برادفورد وجود داشت. اما اکنون کسب و کار رونق گرفته و آقای فورستر، این لیبرال خوش‌قلب و دوست سیاهان، اخیراً با لحنی پرلطف و باوقار درباره‌ی آن سخنوری فرموده‌اند. رونق کسب و کار در آن شهر طبعاً منجر به سرریز شدن «ارتش ذخیره»^{۱۲۶} همواره در حال نوسان یا «جمعیت اضافی نسبی» شد. ساکنان زیرزمین‌های وحشتناک و اتاق‌هایی که در فهرست زیر آمده است^{۱۲۴} و دکتر هانتر

۱۲۴. بهداشت عمومی، گزارش هشتم، ۱۸۶۶، ص ۱۴۹.

۱۲۵. همان منبع، ص ۵۰.

۱۲۶. فهرست یک عامل تحصیلدار بیمه در برادفورد

(۱) خانه‌ها

خیابان ولکان، شماره‌ی ۱۲۲	یک اتاقه	۱۶ نفر
خیابان لوملی، شماره‌ی ۱۳	یک اتاقه	۱۱ نفر

آن را از یک عامل شرکت بیمه تهیه کرده، اغلب مسکن کارگرانی بود که از جمله کسانی هستند که خوب مزد می‌گیرند. آنان اظهار می‌کردند که اگر خانه‌های بهتری پیدا شود با کمال میل حاضرند اجاره‌ی آن‌ها را پرداخت کنند. اما در این میان، همه‌ی آن‌ها باید در این زاغه‌ها خوار و خفیف شوند و به بیماری تن دهند و در همان حال فورستر، این لیبرال خوش‌قلب و نماینده‌ی پارلمان، در ستایش [آزادی تجارت]^{۹۳} و منافع اشخاص صاحب‌نام برادفورد که به کار پشم‌بافی مشغولند اشک شوق بریزد. در گزارش ۵ سپتامبر ۱۸۶۵، دکتر بل، یکی از پزشکان مربوط به قانون حمایت از مستمندان شهر برادفورد، مرگ و میر وحشتناک بیماران عفونی در منطقه‌ی خود در اناشی از شرایطی دانست که در آن زندگی می‌کنند. «در یک زیرزمین کوچک به حجم ۱۵۰۰ فوت مکعب... ده نفر زندگی می‌کنند... در

۹۳. آزادی تجارت، laissez faire laissez passer

۱۱ نفر	یک اتاقه	→ خیابان باوکر، شماره‌ی ۴۱
۱۰ نفر	یک اتاقه	خیابان پورت‌لند، شماره‌ی ۱۱۲
۱۰ نفر	یک اتاقه	خیابان هاردی، شماره‌ی ۱۷
۱۶ نفر	یک اتاقه	خیابان نورث، شماره‌ی ۱۸
۱۳ نفر	یک اتاقه	خیابان نورث، شماره‌ی ۱۷
۸ بزرگسال	یک اتاقه	خیابان وای‌مر، شماره‌ی ۱۹
۱۲ بزرگسال	یک اتاقه	خیابان جوت، شماره‌ی ۵۶
۳ خانواده	یک اتاقه	خیابان جورج، شماره‌ی ۱۵۰
۱۱ نفر	یک اتاقه	رایفل کورت، مری گیت، شماره‌ی ۱۱
۱۰ نفر	یک اتاقه	خیابان مارشال، شماره‌ی ۲۸
۳ خانواده	سه اتاقه	خیابان مارشال، شماره‌ی ۳۹
۱۸ نفر	یک اتاقه	خیابان جورج، شماره‌ی ۱۲۸
۱۶ نفر	یک اتاقه	خیابان جورج، شماره‌ی ۱۳۰
۱۷ نفر	یک اتاقه	خیابان ادوارد، شماره‌ی ۴
۲ خانواده	یک اتاقه	خیابان جورج، شماره‌ی ۴۹
۲ خانواده	یک اتاقه	خیابان یورک، شماره‌ی ۳۳
۲۶ نفر	دو اتاقه	خیابان سالت‌بی (انتها)

(۲) زیرزمین

۸ نفر	یک زیرزمین	خیابان ریجنت
۷ نفر	یک زیرزمین	خیابان اپکر
۷ نفر	یک زیرزمین	رابرتز کورت، ۳۳
		خیابان یک‌پت، مورد استفاده
۷ نفر	یک زیرزمین	برای کارگاه برنج‌کاری
۶ نفر	یک زیرزمین	خیابان ابن‌زر

خیابان وین سنت، میدان گرین ایر و لیس، ۲۲۳ خانه وجود دارد که در آن‌ها ۱۴۵۰ نفر با ۴۵۳ تختخواب و ۳۶ مستراح زندگی می‌کنند... تختخواب‌ها - که هر تکه پاره‌ی کثیف یا تراشه‌ای چوب را به این معنا در نظر گرفته‌ام - به‌طور میانگین به هر ۳/۳ نفر تعلق دارد و ممکن است گاهی از هر کدام ۵ یا ۶ نفر استفاده کنند و به من گفته‌اند که برخی مطلقاً رختخوابی ندارند: مرد و زن جوان، متاهل و مجرد، همگی با هم با همان لباس عادی خود روی زمین لخت می‌خوابند. لازم نمی‌دانم اضافه کنم که بسیاری از این خانه‌ها بیغوله‌های تاریک، مرطوب، کثیف و متعفن هستند که برای سکونت انسان یکسره نامناسبند؛ این بیغوله‌ها مراکزی هستند که بیماری و مرگ را میان کسانی پخش می‌کنند که اوضاع و احوال بهتری دارند، یعنی همان کسانی که به این نحو اجازه دادند چنین عفونتی در میان ما سر باز کند.^{۱۲۷}

شهر بریستول پس از لندن از لحاظ فقر و بینوایی مسکن جایگاه سوم را به خود اختصاص داده است:

«در بریستول که یکی از ثروتمندترین شهرهای اروپاست، عمیق‌ترین فقر و فلاکت محلی به چشم می‌خورد.»^{۱۲۸}

{ ۵ } - پ - مردم خانه‌به‌دوش

اکنون به [گروهی از مردم]^{۹۴} می‌پردازیم که خاستگاه‌شان روستایی است اما به‌طور عمده به کار صنعتی مشغول هستند. آنان پیاده‌نظام سرمایه را تشکیل می‌دهند که بنا به نیازهای آن از این سو به آن سو پرتاب می‌شوند. هنگامی که این پیاده‌نظام در حال حرکت نباشند «اردو» می‌زنند. از کار خانه‌به‌دوشان در امور مختلف ساختمانی و فاضلاب، آجرپزی، آهک‌پزی، کشیدن راه‌آهن و غیره استفاده می‌شود. این کارگران چون ستون عفونت‌آمیز و متحرکی آبله، تیفوس، وبا و تب مخملک را به ناحیه‌ای گسترش می‌دهند که در مجاورت آن اردو می‌زنند.^{۱۲۹} در اموری که سرمایه‌گذاری زیادی لازم است، مانند راه‌آهن و غیره، پیمانکار خود کلبه‌های چوبی و نظایر آن را در اختیار ارتش خویش می‌گذارد و به این‌گونه دهات سرهم‌بندی‌شده‌ای را به وجود می‌آورد که فاقد هر گونه نظم و ترتیب بهداشتی است و از آن جهت که خارج از کنترل مقامات محلی است برای آقایان پیمانکار پرمفعت می‌باشد زیرا کارگران خود را در آن واحد از دو جهت استثمار می‌کنند - به‌عنوان سربازان صنعت و به‌عنوان مستأجر. بنا به این که این کلبه‌های چوبی یک، دو یا سه سوراخ داشته باشند، ساکنان

۹۴. آوارگان پرولتاریا

۱۲۷. بهداشت عمومی، گزارش هشتم، ۱۸۶۶، ص ۱۱۴.

۱۲۸. همان منبع، ص ۵۰.

۱۲۹. بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۵، ص ۱۸.

آن‌ها، عمله یا هر چه که باشند، باید دو، سه یا چهار شیلینگ در هفته پردازند.^{۱۳۰} ذکر یک نمونه کافی است. دکتر سیمون گزارش می‌دهد که در سپتامبر ۱۸۶۴ رییس کمیته‌ی نگهداری بهداشت بخش سون‌اکس شکایت زیر را به سر جورج گری، وزیر کشور فرستاد.

«تا دوازده ماه پیش از موارد آبله در این بخش خبری نبود. اندکی پیش از آن، کار احداث راه آهن از لیویزهام به تانبریج در این شهر آغاز شد. علاوه بر کارهای اصلی در منطقه‌ی مجاور شهر، در این جانیز انباری برای مجموعه‌ی کار ساخته شد و به این سبب افراد زیادی ضرورتاً در این ناحیه مشغول کار شدند. از آنجا که امکان نداشت همه‌ی آن‌ها در خانه‌های روستایی اقامت کنند، پیمانکار، آقای جی، در طول خط آهن در نقاط مختلف کلبه‌هایی برای سکونت آنان ساخت. این کلبه‌ها فاقد تهویه و توالت، و علاوه بر این، طبعاً مملو از جمعیت بودند زیرا هر مستأجر کلبه ناگزیر بود بدون توجه به تعداد اعضای خانواده‌ی خود و با این که هر کلبه فقط ۲ اتاق داشت، مستأجرهای دیگری را نیز جا دهد. بنا به گزارش پزشکی که ما دریافت کردیم، پیامدهای این امر آن بود که این مردمان بدبخت مجبور بودند برای اجتناب از بوی تعفن که از آب‌های کثیف راکد بر می‌خاست و آبریزهایی که درست زیر پنجره‌شان قرار داشت، در طول شب ترس و وحشت از نفس‌تنگی را تحمل کنند. سرانجام یکی از پزشکان که امکان بازدید از این کلبه‌ها را یافته بود، شکایتی را به کمیته‌ی نگهداری بهداشت ارسال کرد و از شرایط مسکونی آن‌ها به تلخی سخن گفته و ترس خویش را در مورد پیامدهای بسیار جدی آن در صورت عدم انجام اقدامات بهداشتی ابراز کرده بود. حدود یک سال پیش، آقای جی وعده کرد تا کلبه‌هایی را آماده سازد تا اشخاص شاغل نزد خود را که دچار بیماری‌های واگیردار شده بودند فوراً به آنجا انتقال دهد. وی این وعده را در ۲۳ ماه ژوئیه گذشته تکرار کرد اما اگرچه از تاریخ آخرین وعده‌ی وی موارد متعددی از آبله در کلبه‌هایش بروز کرده و دو مورد مرگ از این بیماری مشاهده شده بود، با این همه وی هنوز هیچ نوع اقدامی برای اجرای وعده‌اش نکرد. در نهم سپتامبر، آقای کلسون، جراح، موارد بیشتری را از آبله در همین کلبه‌ها به من گزارش و شرایط آن‌ها را وحشتناک ارزیابی کرد. برای استحضار شما» (استحضار وزیر) «باید اضافه کنم که خانه‌ای منفرد و جدا معروف به خانه‌ی جذامیان در بخش ما برای کسانی در نظر گرفته شده است که دچار بیماری‌های همه‌گیر می‌شوند. از چند ماه گذشته به‌طور مداوم این خانه مملو از چنین بیمارانی است و اکنون نیز پر از بیمار است. تنها در یک خانواده پنج کودک از آبله و تب مردند؛ از اول آوریل تا اول سپتامبر

امسال که دوره‌ای است پنج ماهه، در این بخش دست‌کم ده نفر از آبله مرده‌اند، چهار نفر از آنان در کلبه‌هایی زندگی می‌کردند که پیش از این به آن اشاره شده بود؛ تعیین دقیق افرادی که دچار این بیماری شده‌اند ناممکن است چرا که خانواده‌ها این موضوع را تا حد امکان پنهان می‌کنند، با این همه گفته می‌شود تعداد این گونه بیماران زیاد است.^{۱۳۱}

کارگرانی که در معادن زغال یا معادن دیگر کار می‌کنند، جزء گروه‌هایی از پرولتاریای انگلستان به شمار می‌آیند که بهترین مزدها را دریافت می‌کنند. بهایی که بابت مزدهای خود می‌پردازند در صفحات پیشین نشان داده شد.^{۱۳۲} در اینجا فقط می‌خواهم نگاهی اجمالی به شرایط مسکونی آن‌ها بیندازم. استثمارگر معدن چه مالک باشد چه آن را اجاره کرده باشد، به عنوان یک قاعده برای کارگران خود تعدادی کلبه می‌سازد. کارگران این کلبه‌ها و زغال را برای سوخت «مجانی» دریافت می‌کنند، یعنی این اقلام بخشی از مزد آن‌ها را به شکل پرداخت جنسی تشکیل می‌دهد. کسانی که نمی‌توانند به این طریق سکنی یابند به جبران آن سالانه ۴ پوند دریافت می‌کنند. مناطق معدن خیز به سرعت جمعیت زیادی از معدنچی‌ها، پیشه‌ورها، مغازه‌دارها و غیره را که در اطراف آن‌ها جمع می‌شوند، جذب می‌کنند که شامل معدنچی‌ها و صنعتگران، مغازه‌داران و غیره هستند که در اطراف آن جمع می‌شوند. اجاره‌ی زمین در این مناطق، همانند هر جایی که جمعیت زیادی گرد می‌آیند، بالاست. بنابراین، کارفرما می‌کوشد تا در کمترین فضای ممکن در مدخل ورودی به معدن، دقیقاً همان تعداد کلبه‌های لازمی را احداث کند که کارگران و خانواده‌هایشان را جا دهد. اگر معادن جدیدی در مناطق مجاور گشوده شوند یا معادن قدیمی دوباره مورد استفاده قرار گیرند، این فشار شدت بیشتری پیدا می‌کند. در هنگام ساختن این کلبه‌ها تنها یک موضوع اهمیت دارد: «پرهیز» سرمایه‌دار از تمامی مخارجی که مطلقاً ضروری نیست. دکتر جولیان هانتز می‌گوید:

۱۳۱. بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۵، ص ۱۸. سرپرست مستمندان شاپل - آن - لو - فریت - پونیون به مدیرکل چنین گزارش می‌دهد: «در دو هولس تعدادی گودال کوچک در تپه‌ی آهکی کنده شده است. این گودال‌ها برای افرادی که برای کشیدن راه‌آهن در آن منطقه کار می‌کنند به منزله‌ی مسکن مورد استفاده قرار می‌گیرد. این گودال‌ها کوچک و مرطوبند. نه چاهی برای دفع مدفوع دارند و نه آبریزگاهی؛ هیچ‌گونه وسیله‌ی تهویه‌ای وجود ندارد مگر روزنه‌ای که در سقف تعبیه شده و به جای دودکش به کار می‌رود. به دلیل این کمبود، مدتی است که بیماری آبله غوغا می‌کند و موجب مرگ و میر متعددی» (بین این انسان‌های غارنشین) «شده است» (همان منبع، یادداشت ۲).

۱۳۲. جزئیاتی که در صص ۵۳۲ - ۵۴۰ کتاب حاضر داده شد، به ویژه درباره‌ی کارگرانی است که در معادن زغال کار می‌کنند. درباره‌ی وضع کارگران معادن فلزات که از آن هم بدتر است به گزارش بسیار منصفانه‌ی هیئت سلطنتی سال ۱۸۶۴ رجوع کنید.

«محل سکونت معدنچیان و کارگران معادن زغال نورت آمبرلند و دورهام، شاید به استثنای بخش‌های مون‌ماووث‌شایر در کل بدترین و گرانترین خانه‌هایی باشد که نمونه‌ی آن‌ها را در انگلستان یافت... بدترین جنبه‌ی آن تعداد زیاد آدم‌هایی است که در یک اتاق کنار هم زندگی می‌کنند، محدود بودن مساحت محلی که در آن توده‌ی عظیمی از خانه‌ها کنار هم چپانده شده‌اند، کمبود آب، نبود توالت و روی هم‌قرارگرفتن خانه‌ها یا تقسیم آن‌ها به آپارتمان‌ها... موجران طوری رفتار می‌کنند که گویی کل این جمعیت در آنجا اقامت ندارند بلکه اردو زده‌اند.»^{۱۳۳} دکتر استیونس می‌گوید: «در اجرای مأموریت از بیشتر روستاهای بزرگ معدن‌خیز دورهام یونیون بازدید کرده‌ام... به استثنای چند مورد می‌توان گفت که از هر گونه وسیله‌ای برای تأمین سلامت ساکنان غفلت شده است... همه‌ی کارگران معدن به اجاره‌دار یا مالک معدن دوازده ماهه "وابسته‌اند" (bound اصطلاحی است مانند bondage که قدمت آن به دوران سرواژ برمی‌گردد). اگر کارگران نارضایتی خود را ابراز یا "ناظر" را عصبانی کنند، علامتی کنار نام آن‌ها گذاشته می‌شود و هنگام "تجدید قرارداد" سالانه چنین افرادی را بیرون می‌کنند... به نظر من هیچ بخشی از "نظام مبادله‌ی جنسی" نمی‌تواند از آنچه در این مناطق پرازدحام حکمفرماست بدتر باشد. کارگر ناگزیر است به‌عنوان سهمی از دستمزد خود خانه‌ای را بپذیرد که گند و کثافت اطراف آن را فرا گرفته. او نمی‌تواند مشکلات خویش را حل کند و بعید است کس دیگری جز مالک بتواند به او یاری برساند (کارگر معدن به تمام معنی یک سرف است) و این مالک نیز بیش از هر چیز به ترازنامه‌ی خود رجوع می‌کند و نتیجه تقریباً قطعی است. علاوه‌براین، کارگر از صاحب معدن، آب خود را نیز دریافت می‌کند که چه این آب تمیز یا کثیف باشد، باید قیمت‌اش را بپردازد، یا بهتر بگوییم به کسر مقداری از مزد خود تن دهد.»^{۱۳۴}

سرمایه در درگیری خود با «افکار عمومی» یا حتی با مقامات بهداشت به آسانی می‌تواند شرایط خطرناک و ننگینی که کارگران را از لحاظ کار و مسکن به آن محکوم ساخته، «توجیه کند» و بگوید که این وضع برای استعمار سودآور کارگر ضروری است. همان‌طور که سرمایه از هر اقدام حفاظتی در مقابل برخی ماشین‌آلات خطرناک در کارخانه و نصب وسائل ایمنی و تهویه در معادن و غیره امتناع می‌کند، در مورد محل سکونت معدنچیان نیز همان روش را دارد. دکتر سایمون، مقام پزشکی هیئت مشاوران سلطنتی، در گزارش رسمی خود می‌نویسد:

«در توجیه وضعیت فلاکت‌بار منازل ... به این مطلب استناد می‌شود که معمولاً معادن به صورت استیجاری مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و مدت قرارداد (که در معادن زغال عموماً ۲۱ ساله است) به قدری کوتاه است که برای اجاره‌دار صرف نمی‌کند و سائل خوب مسکن را برای کارگران و پیشه‌وران و غیره که به کار جذب می‌شوند آماده سازد؛ و حتی اگر اجاره‌دار شخصاً در این مورد آزادمنشانه عمل کند با مخالفت صاحب معدن روبرو می‌شود که در مقابل امتیاز ایجاد دهی آبرومند و راحت در ملک خویش برای سکونت کارگرانی که زیر زمین ملکش کار می‌کنند، مبلغ اضافی گزافی را علاوه بر اجاره‌ی زمین خود مطالبه می‌کند. این قیمت بازدارنده، اگرچه خود مستقیماً بازدارنده نیست، در هر حال کسان دیگری را که حاضر به ساختن هستند منصرف می‌کند. خارج از هدف این گزارش است که به بحث درباره‌ی ارزش این توجیه پردازم و نیز حتی لازم نمی‌دانم در مورد این که مخارج اضافی لازم برای ایجاد مساکن آبرومند را سرانجام چه کسی باید تقبل کند - مالک، اجاره‌دار معدن، کارگر و یا مردم - سخنی بگویم. ولی در مقابل این اوضاع و احوال شرم‌آور، چنان‌که از گزارش‌های پیوسته (گزارش‌های دکتر هانتز، استیونس و غیره) «برمی‌آید، ناچار باید چاره‌ای اندیشید... به این‌گونه از عنوان مالکیت زمین استفاده می‌کنند تا در حق مردم خطای بزرگی را مرتکب شوند. مالک زمین در مقام صاحب معدن، جمعیتی صنعتی را برای کار در ملک خویش دعوت می‌کند و به عنوان مالک سطح زمین مانع از آن می‌شوند تا کارگرانی را که گرد آورده محل سکونت شایسته‌ای را برای زندگی بیابند. اجاره‌دار معدن» (سرمایه‌دار استثمارگر معدن) «هیچ‌گونه انگیزه‌ی مادی برای مقاومت در برابر چنین معامله‌ای ندارد چون به خوبی می‌داند که گرچه این وضعیت طاقت‌فرساست، عواقبش دامن او را نمی‌گیرد و کارگرانی که پیامدهای مزبور را متحمل می‌شوند، ناآگاه‌تر از آنند که ارزش حقوق مربوط به بهداشت و سلامت خود را باز شناسند و هنوز دیده نشده که شرم‌آورترین خانه‌ها و کثیف‌ترین آب آشامیدنی انگیزه‌ی ملموسی برای برپایی یک اعتصاب باشد.»^{۱۳۵}

{ ۵ - } ت - تأثیر بحران‌ها بر بخشی از طبقه‌ی کارگر که بهتر مزد می‌گیرد

پیش از آن‌که به کارگران کشاورزی پردازم، با یک مثال نشان خواهم داد که چگونه بحران‌ها حتی بر بخشی از طبقه‌ی کارگر که بهتر از دیگران مزد می‌گیرد، یا به بیان دیگر بر اشرافیت

۱۳۵. بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۵، ص ۱۶.

کارگری تاثیر می‌گذارد. به یاد داریم که در سال ۱۸۵۷ شاهد یکی از بزرگ‌ترین بحران‌هایی بودیم که با آن هر بار چرخه‌ی صنعتی به انجام می‌رسد. بحران بعدی به سال ۱۸۶۶ افتاد. بحران یادشده که از مدتی پیش در نواحی خاص صنعتی احساس شده بود، به دنبال کمبود پنبه موجب شد تا مقادیر زیادی سرمایه از قلمروهای عادی خود بیرون آمده و به مراکز بزرگ بازار پولی رانده شوند. این بار این بحران به طور بارز سرشتی مالی داشت. آغاز آن در ماه مه ۱۸۶۶ با اعلام ورشکستگی یکی از بانک‌های بسیار بزرگ لندن و به دنبال آن سقوط شمار زیادی از شرکت‌های کلاهدار بود. یکی از شاخه‌های بزرگ صنعت لندن که گرفتار این فاجعه شد صنعت ساخت کشتی‌های زره‌دار بود. سرجنبانان این صنعت در ابتدای رونق بازار^{۳۶} نه تنها بیش از حد لازم تولید کرده بودند بلکه به حساب این که اعتبارات با همان قدرت سابق از سرچشمه‌ی خود جریان خواهند داشت، سفارش‌های بسیاری را متعهد شده بودند. واکنش هولناکی پدید آمد که تا به امروز (پایان مارس ۱۸۶۷) همچنان صنعت کشتی‌سازی و هم صنایع دیگر لندن را در بر گرفته است.^{۱۳۶} برای این که وضعیت کارگران را نشان دهیم قسمتی از گزارش مفصل یکی از خبرنگاران *مورنینگ استار* را که در آغاز سال ۱۸۶۷ از مناطق عمده‌ی این فلاکت و تیره‌روزی دیدن کرده بود در زیر می‌آوریم:

«در پایانه‌ی شرقی لندن یعنی در بخش‌های پوپلار، میل‌وال، گرینویچ، دپت‌فورد، لایم‌هاوس و کانینگ‌تاون، دست‌کم ۱۵,۰۰۰ نفر کارگر با خانواده‌های خود در نهایت فقر و فلاکت به سر می‌برند که در میان آن‌ها بیش از ۳۰۰۰ نفر از جمله مکانیک‌های ماهری حضور دارند که در حیاط نوانخانه مشغول سنگ‌شکنی بودند (پس از ۶ ماه بدبختی)... با کوشش فراوانی توانستم خود را به درب نوانخانه‌ی پوپلار برسانم، زیرا انبوه عظیمی از گرسنگان آن را احاطه کرده بودند... این جماعت در انتظار کوپن‌های نان بودند ولی هنوز موقع تقسیم آن‌ها نرسیده بود. حیاط مکان مربع‌شکل بزرگی بود با سایبانی که دورادور آن را فرا گرفته بود. در

* اشاره به دوره‌ی بورس‌بازی نامطمئن که پیش از سقوط اوراند و گارنی در ۱۸۶۶ رخ داده بود - م. ۱

۱۳۶. گرسنگی فراگیر نهدستان لندن!... در چند روز گذشته پوسترهای بزرگی با اعلان‌های عجیب زیر به دیوارهای لندن چسبانده شده بودند: "گاوه‌های فربه، مردم گرسنه! گاوه‌های فربه کاخ‌های بلورین خود را ترک کرده‌اند تا ثروتمندان را در خانه‌های پر تجمّل شان فربه‌تر سازند، در حالی که مردم گرسنه در زاغه‌های فلاکت‌بار خود از دست می‌روند و می‌میرند." اعلانات مزبور با چنین کلمات تهدیدآمیزی در فواصل معینی چسبانده می‌شدند. تا قسمتی از آن‌ها پاک با اعلان دیگری پوشانده می‌شدند، فوراً پوستر جدیدی در همان محل یا محل‌های عمومی دیگری از نو چسبانده می‌شوند... این وضع... یادآور انجمن‌های مخفی انقلابی است که ملت فرانسه را برای وقایع سال ۱۷۸۹ آماده می‌ساختند... در این لحظه که کارگران انگلیسی با همسران و فرزندان خود از سرما و گرسنگی می‌میرند میلیون‌ها طلای انگلیسی که نتیجه‌ی کار انگلیسی است در شرکت‌های روسی، اسپانیایی، ایتالیایی و سایر شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذاری می‌شوند (روزنامه‌ی ریولندز، ۲۰ ژانویه ۱۸۶۷).

وسط حیاط توده‌های ضخیم برف سنگ‌فرش‌ها را می‌پوشاندند. محوطه‌های کوچکی با چپرهای حصیری چون آغل گوسفند درست کرده‌اند که افراد در هوای بهتر درون آن کار می‌کنند. در روز باز دیدم، برف این آغل‌ها را چنان پوشانده بود که هیچ‌کس نمی‌توانست در آن بنشیند. اما، افرادی در پناه سایبان سرگرم کوبیدن سنگ‌فرش‌ها و تبدیل آن‌ها به خرده‌سنگ بودند. هر یک از آن‌ها روی سنگ قطوری نشسته بود و با چکشی سنگین آن‌قدر روی سنگ منجمد می‌کوبید تا ۵ بوشل از آن را جدا کند! پس از پایان کار روزانه سه پنی و یک کوپن نان دریافت می‌کردند. در گوشه‌ی دیگری از حیاط خانه‌ی چوبی محقری جا گرفته بود. در خانه را که باز کردیم جمعیتی را دیدیم که شانه به شانه هم نشسته بودند تا از تماس بدن و نفس هم گرم شوند. طناب کشتی می‌ساختند و با یکدیگر بحث می‌کردند که کدامیک با حداقل غذا می‌تواند طولانی‌تر از دیگری کار کند، زیرا میزان کار نشانه‌ی شرف و حیثیت‌شان (point d'honneur) بود. فقط در همین نوانخانه ... ۷۰۰۰ نفر کارگر یارانه می‌گرفتند... و صدها نفر از میان آن‌ها... تا همین ۶ یا ۸ ماه پیش بالاترین مزد کارگران ماهر این کشور را دریافت می‌کردند... اگر بسیاری از کارگرانی که تمام پس‌انداز خود را به پایان می‌رسانند و تا هنگامی که چیزی برای گرو گذاشتن دارند از مراجعه به کلیسا برای گرفتن خیریه خودداری نکنند، مسلماً تعداد این افراد دو برابر می‌شود... پس از ترک نوانخانه در کوچه‌های پوپلار قدم زدیم که خانه‌های یک طبقه در آن بسیار است. راهنمای من عضو کمیته‌ی کمک به بیکاران بود. ... نخستین خانه‌ای که وارد شدیم خانه‌ی کارگری فلزکار بود که از ۲۷ هفته پیش بیکار بود. کنار خانواده‌اش در پستویی نشسته بود. اتاق هنوز کاملاً از اسباب و وسایل خالی نبود و آتشی نیز روشن کرده بودند. گرما برای جلوگیری از یخ‌زدن پاهای عریان کودکان لازم بود زیرا در آن روز هوا به شدت سرد شده بود. ظرفی رو بروی آتش با مقداری الیاف کتان گذاشته بودند که زن و بچه‌های کارگر آن را می‌ریسیدند تا نان نوانخانه را به ازای آن دریافت کنند. مرد روزانه در یکی از حیاط‌های سنگی نوانخانه در ازای یک کوپن نان و ۳ پنی کار می‌کرد. چنان‌که خود او با لبخندی تلخ می‌گفت از شدت گرسنگی برای خوردن ناهار به خانه آمده و ناهارش چند قطعه نان و ژامبون و فنجان‌ی چای بی‌شیر بود... در خانه‌ی دوم را که زدیم، زن میانه‌سالی آن را باز کرد. بدون گفتن کلمه‌ای ما را به پستویی هدایت کرد که در آنجا تمام اعضای خانواده‌اش نشسته و ساکت چشم به آتشی که رو به خاموشی بود دوخته بودند. چنان محیط یأس و افسردگی بر این مردم و اتاق کوچک‌شان حاکم بود که هرگز آرزو ندارم چنین صحنه‌ای را دوباره شاهد باشم. زن در حالی که پسرانش را

نشانم می داد می گفت: «آقا، ۲۶ هفته است که این‌ها نتوانسته‌اند هیچ پولی در بیاورند و تمام پول ما، یعنی پولی که من و پدرشان در اوضاع بهتری برای روز مبادا صرفه‌جویی کرده بودیم تمام شده. خودتان ملاحظه کنید.» این جمله را با فریادی تقریباً وحشیانه گفت و دفترچه‌ی پس‌اندازی را نشان داد که تمام پرداخت‌ها و دریافت‌ها پشت سر هم در آن قید شده بود، به طوری که می‌توانستیم ببینیم چگونه این دارایی کوچک از نخستین سپرده‌ی ۵ شیلینگ آغاز شده بود و رفته رفته به ۲۰ پوند رسید و سپس دوباره پوندها به شیلینگ و آخرین باقیمانده‌ی پول دفترچه‌ی پس‌انداز را به ورق‌پاره‌ای بی‌محتوی تبدیل کرده بود. این خانواده از نوانخانه خیریه می‌گرفت و این خیریه فقط غذای بخور و نمیری را روزانه برای آن‌ها تأمین می‌کرد... بازدید بعدی ما از زن یک کارگر فلزکار بود که شوهرش در حیاط نوانخانه کار می‌کرد. زن را در حالی دیدیم که از بی‌غذایی با لباس روی تشکی دراز کشیده بود. تنها یک تکه فرش زیر تشک بود چرا که تمام وسایل بستر را فرو گذاشته بودند. دو کودک فلک‌زده از او مراقبت می‌کردند، در حالی که خود نیز همانند مادرشان نیاز به پرستاری داشتند. نوزده ماه بیکاری اجباری آنان را به چنین وضعیتی رسانده بود. هنگامی که مادر داستان رنج‌های گذشته‌اش را تعریف می‌کرد، چنان آه و ناله می‌کرد که گویی امید به آینده‌ی بهتر بیهوده است... هنگام خروج از خانه مرد جوانی دنبال ما دوید و خواهش کرد به خانه او برویم و ببینیم آیا کاری می‌شود برای او کرد. زنی جوان، با دو کودک زیبا، یک دسته رسیدگرویی و اتاقی خالی تمام چیزی بود که باید به ما نشان می‌داد.^{۱۳۶ الف}

درباره‌ی پیامدهای دردناک پس از بحران ۱۸۶۶ گزیده‌ای را از یک روزنامه‌ی توری نقل می‌کنیم. نباید فراموش کرد که پایانه‌ی شرقی لندن که در اینجا به آن پرداخته می‌شود، [تنها مکان ساخت کشتی‌های زره‌داری که در بالا از آن یاد شد نیست، بلکه همچنین محل صنعت خانگی نیز هست که همیشه در آن مزدی کمتر از حداقل پرداخت می‌شود].^{۹۵}

«دیروز بخشی از پایتخت شاهد منظره‌ای ترسناک بود. اگرچه هزاران بیکار بخش شرقی با پرچم‌های سیاه خود به صورت انبوه راه نیفتاده بودند، اما سیل مردم به‌اندازه‌ی کافی پرصلاطت بود. رنج و عذاب این مردم را به یاد داشته باشیم. آن‌ها از گرسنگی می‌میرند. این واقعیتی ساده و وحشتناک است. آن‌ها ۴۰،۰۰۰ نفرند... در دوران ما، در یکی از محلات این پایتخت شگفت‌انگیز،

^{۹۵} محل ساخت کشتی‌های زره‌دار و سایر شاخه‌های صنعت بزرگ نیست بلکه همچنین جایگاه انبوه جمعیت مازاد بر احتیاج است که در حالتی راکد، بین بخش‌های متنوع کار خانگی تقسیم می‌شوند.

درست کنار عظیم‌ترین انباشت ثروتی که جهان به خود دیده، ۴۰,۰۰۰ نفر انسان گرسنه و نومید حضور دارند. این هزاران انسان اکنون به محلات دیگر روی می‌آورند؛ آنان که همیشه نیمه گرسنه‌اند درد و رنج خویش را با فریاد به گوش‌های ما می‌رسانند، به آسمان‌ها فریاد برمی‌آورند؛ از خانه‌های فلک‌زده‌ی خود، از این که نمی‌توانند کار بیابند و بیهوده است گدایی کنند برای ما سخن می‌گویند. حتی ساکنان این محلات که مؤظف به پرداخت مالیات فقرا هستند، خود در نتیجه‌ی مطالبات کلیساها به لبه‌ی پرتگاه بینوایی رانده می‌شوند. (استاندارد، ۵ آوریل ۱۸۶۷).

از آنجا که میان سرمایه‌دارهای انگلیسی رسم شده که از بلژیک به‌عنوان بهشت کارگران یاد کنند، زیرا در آنجا «آزادی کار» یا به عبارت دیگر «آزادی سرمایه» نه با استبداد اتحادیه‌های کارگری و نه با قانون‌های کار محدود شده، می‌خواهیم چند کلمه‌ای در اینجا درباره‌ی «بخت و اقبال» کارگر بلژیکی سخن بگوییم. یقیناً هیچ کس بهتر از آقای دوک‌پتیوی فقید، بازرس کل زندان‌ها و نهادهای خیریه‌ی بلژیک، و عضو هیئت آمار مرکزی بلژیک به رازهای این «بخت و اقبال» پی نبرده است. بیاید اثر او را با عنوان **بودجه‌های اقتصادی طبقات کارگری در بلژیک** (بروکسل، ۱۸۵۵) بررسی کنیم. در این اثر، از جمله بحثی را درباره‌ی خانواده‌های کارگران عادی بلژیکی می‌یابیم که در آن درآمد و مخارج سالانه‌ی آن‌ها بر مبنای داده‌های بسیار دقیق محاسبه و سپس وضع تغذیه‌شان با سربازان، ملوانان و زندانیان مقایسه شده است. خانواده «شامل پدر، مادر و چهار فرزند است». از این شش نفر «چهار نفر می‌توانند به طور مفید تمام سال کار کنند». چنین فرض شده که «هیچ کدام از آن‌ها بیمار یا عاجز از کارکردن نیست»، «هیچ کدام «هزینه‌ای برای کارهای مذهبی، اخلاقی و فکری صرف نمی‌کنند، مگر مبلغی جزئی که برای نیمکت‌های کلیسا پرداخت می‌کنند». هیچ کمکی هم به صندوق‌های پس‌انداز یا خیریه نمی‌کنند. «هیچ هزینه‌ای هم صرف تجملات و مخارج اضافی نمی‌شود». با این همه، پدر و پسر ارشد به خود اجازه می‌دهند «تنباکو بکشند» و یکشنبه‌ها نیز به «میکده بروند» که بابت آن هفته‌ای ۸۶ سانتیم هزینه می‌شود:

«با بررسی عمومی مزدهایی که به کارگران در رشته‌های متفاوت داده می‌شوند، نتیجه می‌شود که بالاترین میانگین مزد روزانه یک فرانک و ۵۶ سانتیم برای مردان، ۸۹ سانتیم برای زنان، ۵۶ سانتیم برای پسر بچه‌ها و ۵۵ سانتیم برای دختر بچه‌هاست. با این نرخ منابع مالی خانواده حداکثر ۱۰۶۸ فرانک در سال می‌شود... در خانواده‌ای که ما به‌عنوان نمونه در نظر گرفتیم، تمام درآمدهای

پادشاه و پسر او در هر یک از شرف‌های آن،
 در آن کشور ما به نسبت پادشاهان
 بر آنکه نیمه‌ی همه‌ی مالکین و بچه
 بود مگر آنکه به خدا نگاه و آنجا
 بسند بر آنکه پایتخت و در آنجا
 آنجا.

ممکن در نظر گرفته شده است. با این همه، هنگامی که برای مادر مزدی در نظر بگیریم مدیریت زندگی خانوادگی را از او سلب کرده ایم. اما چه کسی به خانه می رسد و از بچه ها مراقبت می کند؟ چه کسی غذا را آماده می کند، ظرف ها را می شوید و دوخت و دوز می کند؟ این تنگنایی است که کارگران هر روزه با آن مواجه هستند.»

بنا به این محاسبه، بودجه ی این خانواده به شرح زیر است:

پدر ۳۰۰ روز کار می کند از قرار روزی ۱/۵۶ فرانک	۴۶۸ فرانک
مادر ۳۰۰ روز کار می کند از قرار روزی ۰/۸۹ فرانک	۲۶۷ فرانک
پسر ۳۰۰ روز کار می کند از قرار روزی ۰/۵۶ فرانک	۱۶۸ فرانک
دختر ۳۰۰ روز کار می کند از قرار روزی ۰/۵۵ فرانک	۱۶۵ فرانک
جمع	۱,۰۶۸ فرانک

اگر این خانواده همانند گروه های زیر غذا می خورد، هزینه های سالانه ی آن با کسری زیر روبرو می شد:

ملوان در ناوگان ۱,۸۲۸ فرانک	کسری ۷۶۰ فرانک
سرباز ۱,۴۷۳ فرانک	کسری ۴۰۵ فرانک
زندانی ۱,۱۱۲ فرانک	کسری ۴۴ فرانک

«می بینیم نه تنها کمتر خانواده ی کارگری می تواند به میانگین خوراک ملوان ها یا سربازها برسد بلکه حتی به پای زندانی ها هم نمی رسد. در بلژیک، از ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۹، میانگین عمومی هزینه ی زندانی ها در زندان های متفاوت ۶۳ سانتیم بود. این رقم در مقایسه با هزینه ی زندگی کارگران تفاوتی برابر با ۱۳ سانتیم را نشان می دهد. علاوه بر این، باید خاطر نشان کرد که اگرچه در مورد زندان باید هزینه های مدیریت و مراقبت در نظر گرفته شود اما از سوی دیگر زندانیان نباید بابت مسکن خود هزینه ای بپردازند... پس چگونه تعداد زیادی از کارگران و حتی می توان گفت اکثریت عظیم آن ها با صرفه جویی بیشتری زندگی می کنند؟ این ناشی از تدابیری است که رازش را فقط کارگران می دانند: آن ها جیره ی غذای روزانه شان را کاهش می دهند؛ نان جو را جایگزین نان گندم می کنند؛ گوشت کمتری می خورند یا اصلاً گوشت نمی خورند و از کره و چاشنی غذا هم صرف نظر می کنند؛ به یک یا دو اتاق قناعت می کنند که خانواده در آن چپانده می شوند به نخوی که دخترها و پسرها کنار

هم و اغلب روی یک تشک می خوابند؛ در پوشاک، شست و شو، و نظافت صرفه جویی می کنند؛ از تفریحات روز یکشنبه صرف نظر می کنند؛ به طور خلاصه به بدترین محرومیت ها تن می دهند. هنگامی که کارگرانی به چنین مرزی می رسند، کوچکترین افزایش در وسائل معاش، کمترین مدت بیکاری، خفیف ترین بیماری، تیره روی کارگر را بیشتر می کند و او را به فلاکت کامل می کشاند؛ بدهی ها افزایش پیدا می کنند؛ نسبه داده نمی شود؛ ضروری ترین لباس ها و اسباب و اثاث گرو گذاشته می شوند و سرانجام خانواده ناگزیر می شود تا در فهرست مستمندان نام نویسی کند.^{۱۳۷}

در واقع، در این «بهشت سرمایه دارها» کوچکترین تغییر در قیمت ضروری ترین وسائل معاش موجب تغییر شمار مرگ و میر و جرم و جنایت می شود! (رجوع کنید به بیانیه‌ی مات شاپی، «به پیش فلاندرها!»، بروکسل، ۱۸۶۰، صص ۱۵-۱۶)*

در بلژیک ۹۳۰,۰۰۰ خانوار زندگی می کنند که بنا به آمارهای رسمی ۹۰,۰۰۰ خانواده ثروتمند هستند و در فهرست رأی دهندگان قرار می گیرند یعنی ۴۵۰,۰۰۰ نفر؛ ۳۹۰,۰۰۰ خانواده به طبقه‌ی متوسط پایین در شهرها و دهات تعلق دارند. بخش بزرگی از آن‌ها پیوسته جذب پرولتاریا می شوند یعنی ۱,۹۵۰,۰۰۰ نفر. سرانجام ۴۵۰,۰۰۰ نفر از خانواده‌های کارگری یعنی ۲,۲۵۰,۰۰۰ نفر وجود دارند که از میان آن‌ها خانواده‌های نمونه‌ای که دوک پتیو توصیف کرده بود، از بخت و اقبال بهره می برند. از این تعداد خانواده بیش از ۲۰۰,۰۰۰ نفر وارد فهرست مستمندان شده‌اند!

(۵- ث) - پرولتاریای کشاورزی انگلستان

سرشت تضادمند تولید و انباشت سرمایه داری در هیچ جا خشن تر از پیشرفت کشاورزی (و دامپروری) انگلستان و پسرفت کارگر کشاورزی این کشور، خود را نشان نمی دهد. پیش از پرداختن به وضعیت کنونی آن، نگاهی سریع به گذشته می کنیم. سابقه‌ی کشاورزی مدرن در انگلستان به اواسط سده‌ی هجدهم می رسد، گرچه دگرگونی مناسبات مالکیت ارضی که پایه‌ی شیوه‌ی جدید تولید است، بسیار پیش از این تاریخ اتفاق افتاده بود.

اگر به اطلاعاتی که آرتور یانگ، ناظری دقیق اما متفکری سطحی، درباره‌ی کارگر کشاورزی سال ۱۷۷۱ داده مراجعه کنیم، خواهیم دید که کارگر یادشده در مقایسه با

۱۳۷. دوک پتیو، اثر پیش گفته، صص ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵-۱۵۶.

* این بیانیه‌ی گروه «به پیش، فلاندرها!» است که از نخستین گروه‌های ناسیونالیستی فلاندر شمرده می شدند. م. ا.

پیشینیان خود در اواخر سده‌ی چهاردهم نقش بسیار ناچیزی ایفا می‌کرد، یعنی «هنگامی که کارگر... می‌توانست غرق در ثروتی فراوان و انباشته زندگی کند»^{۱۳۸}، چه رسد به سده‌ی پانزدهم یعنی «عصر طلایی کارگران انگلیسی در شهر و روستا». با این همه نیازی نیست که تا این حد به عقب برگردیم. در کتابی بسیار آموزنده که در سال ۱۷۷۷ انتشار یافته چنین می‌خوانیم:

«مزرعه‌دار بزرگ تقریباً به سطح» (نجیب‌زادگان) «رسیده»؛ «در حالی که کارگر بینوای کشاورزی تقریباً به خاک سیاه نشسته است. وضع نابسامان او با مقایسه‌ی چهل سال پیش و امروز به وضوح آشکار می‌شود... ارباب و مزرعه‌دار... دست در دست هم کارگر را عقب نگهداشته‌اند.»^{۱۳۹}

سپس در جزئیات اثبات می‌شود که در سال‌های ۱۷۳۷ تا ۱۷۷۷، مزدهای واقعی کشاورزی تقریباً یک چهارم یعنی ۲۵ درصد تنزل داشته است. دکتر ریچارد پرایس در همان زمان می‌گوید:

«سیاست جدید در حقیقت بیشتر به نفع طبقات داراست؛ دیر یا زود پیامد این امر آن خواهد بود که کل پادشاهی فقط شامل نجبا و گدایان، بزرگان و بندگان خواهد شد.»^{۱۴۰}

با این همه، جایگاه کارگر کشاورزی انگلستان بین سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰ از لحاظ غذا و مسکن، و نیز شأن و کرامت و تفریحات و غیره، چنان مطلوب است که هرگز از آن زمان به بعد آن را به دست نیاورده است. میانگین مزد وی برحسب پاینت^۴ گندم از ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۱

۱۳۸. جیمز ادوین تورولد راجرز (استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه آکسفورد)، تاریخ کشاورزی و قیمت‌ها در انگلستان، آکسفورد، ۱۸۶۶، جلد اول، ص ۶۹۰. این اثر که ثمره‌ی کاری است دقیق و جدی، در دو جلدی که تاکنون از آن انتشار یافته فقط سال‌های ۱۲۵۹ تا ۱۴۰۰ را در بر می‌گیرد. جلد دوم فقط شامل اطلاعات آماری است. این نخستین «تاریخ واقعی قیمت‌های» آن دوران است که در اختیار داریم.

۱۳۹. دلایل افزایش اخیر مالیات فقرا: یا بررسی تطبیقی قیمت‌های کار و خواربار، لندن، ۱۷۷۷، صص ۵، ۱۱.
۱۴۰. دکتر ریچارد پرایس، ملاحظاتی درباره‌ی پرداخت‌های تجدیدنظرشده، ویراست ششم، توسط و. مورگان، لندن، ۱۸۰۳، جلد ۲، صص ۱۵۸-۱۵۹. پرایس در ص ۱۵۹ اثر خویش متذکر می‌شود: «قیمت اسمی کار روزانه در این لحظه بیش از ۴ یا حداکثر ۵ بار بالاتر از آن چه در سال ۱۵۱۴ بود نیست. ولی قیمت گندم ۷ بار، قیمت گوشت و لباس تقریباً ۱۵ بار بالاتر از آن زمان است. بنابراین قیمت کار به نسبت افزایش هزینه‌ی زندگی چنان عقب افتاده است که اکنون به نظر نمی‌رسد حتی بتواند نیمی از آن چه را در گذشته می‌خرید به دست آورد.»

^۴ واحد قدیمی اندازه‌گیری مایعات و حبوبات معادل ۵/۵۶۸ لیتر در انگلستان - م. فا

برابر با ۹۰ پاینت، در زمان ایدن فقط ۶۵ پاینت و در سال ۱۸۰۸ معادل با ۶۰ پاینت بوده است.^{۱۴۱}

وضعیت کارگر کشاورزی در اواخر جنگ ضدژاکوبین^{۹۶}، که طی آن مالکان زمین، مزرعه‌دارها، کارخانه‌دارها، بازرگان‌ها، بانکدارها، کارگزارهای بورس، پیمانکارهای ارتش و غیره به نحو چشمگیری ثروتمند شدند، پیش‌تر بیان شده است. مزد اسمی افزایش یافت که تا حدی ناشی از کاهش ارزش اسکناس‌ها و تا حدی ناشی از افزایش قیمت و سائل اولیه‌ی معاش بود که مستقل از این کاهش ارزش انجام شد. اما حرکت واقعی مزدها را می‌توان به نحو کاملاً ساده‌ای بدون ورود به جزئیاتی که در اینجا غیر ضروری است، نشان داد. قانون حمایت از مستمندان و نحوه‌ی اجرای آن در سال‌های ۱۷۹۵ و ۱۸۱۴ یکسان بود. به یاد داریم که این قانون در مناطق روستایی چگونه به اجرا گذاشته شد: هر کشیش نشین مزد اسمی را فقط تا مبلغی صورتی که برای زندگی بخورونمیر کارگر کفایت می‌کرد با صدقه تکمیل می‌کرد. نسبت بین مزد پرداخت‌شده از سوی مزرعه‌دارها و کسری مزد که کشیش نشین جبران می‌کرد، دو نکته را به ما نشان می‌دهد: نخست این واقعیت که مزدها به پایین‌تر از حداقل آن تنزل کرده بودند؛ دوم این که کارگر کشاورزی تا چه میزان ترکیبی از کارگر مزدبگیر و یک بینوا بوده است، یا تا چه میزان به سرف کشیش نشین خود تبدیل شده بود. اجازه می‌خواهم یک کنت‌نشین را در نظر بگیرم که بیانگر وضعیت میانگین در تمامی کنت‌نشین‌های دیگر است. در سال ۱۷۹۵، میانگین مزد هفتگی در نورثامپتون شایر ۷ شیلینگ و ۶ پنی بود؛ کل مخارج سالیانه‌ی یک خانواده‌ی شش نفره، ۳۶ پوند و ۱۲ شیلینگ و ۵ پنی بود؛ کل درآمد آن‌ها ۲۹ پوند و ۱۸ شیلینگ بود؛ کسری جبران‌شده توسط کشیش نشین ۶ پوند و ۱۴ شیلینگ و ۵ پنی بود. در سال ۱۸۱۴، در همین کنت‌نشین مزد هفتگی به ۱۲ شیلینگ و ۲ پنی افزایش یافت، مخارج سالانه خانواده‌ی پنج نفره به ۵۴ پوند، ۱۸ شیلینگ و ۴ پنی و کل درآمد به ۳۶ پوند و ۲ شیلینگ و جبران کسری توسط کشیش نشین به ۱۸ پوند و ۶ شیلینگ و ۴ پنی افزایش یافت.^{۱۴۲} در سال ۱۷۹۵ این کسری کمتر از یک چهارم مزد و در ۱۸۱۴ بیش از نیمی از مزد بود. بدیهی است که در چنین شرایطی آن و سائل راحتی ناچیزی که ایدن هنوز در کلبه‌ی کارگر کشاورزی می‌یافت در سال ۱۸۱۴ از بین رفته بود.^{۱۴۳} از این پس، از میان تمامی حیواناتی که مزرعه‌دار نگهداری می‌کرد، کارگر یعنی ابزار ناطق (instrumentum vocale)^{۹۷} بیش از همه مورد آزار قرار می‌گرفت، از همه بدتر تغذیه می‌شد و بیش از همه با او به خشونت رفتار می‌کردند.

۹۶. افزوده به فر: (نامی که ویلیام کایت به جنگ علیه انقلاب فرانسه داده بود)

۱۴۱. بارتون، اثر پیش‌گفته، ص ۲۶. برای اطلاعات مربوط به اواخر سده‌ی هجدهم رجوع کنید به ایدن، اثر پیش‌گفته.

۱۴۲. بری، اثر پیش‌گفته، ص ۸۰. ۱۴۳. اثر پیش‌گفته، ص ۲۱۳.

* به ص ۲۲۷ زیرنویس ۱۷ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ا.

این وضعیت به آرامی ادامه داشت تا این که

«شورش‌های سوینگ در سال ۱۸۳۰ بر ما» (یعنی بر طبقات حاکم) «در پرتو شعله‌های خرمن‌های سوزانی آشکار کرد که آن فقر سیاه و مخالفت عصیان‌گرانه، نهفته در کشاورزی و صنعت انگلستان، با خشونت تمام شعله‌ور است.»^{۱۴۴}

در این زمان است که سادلر، در مجلس عوام، کارگران کشاورزی را «برندگان سفید» نامید و اسقفی نیز همین لقب را در مجلس اعیان تکرار کرد. برجسته‌ترین اقتصاددان سیاسی آن دوره سی. ج. ویک‌فیلد می‌گوید:

«کشاورز جنوب انگلستان ... نه آزاد است نه برده؛ او فقیر (pauvre) است.»^{۱۴۵}

این زمان که درست پیش از لغو قوانین غلات است، پرتو تازه‌ای بر وضعیت کارگران کشاورزی می‌افکند. از یک سو، [به نفع مبلغ‌های طبقه متوسط بود]^{۹۷} که نشان دهند قوانین غلات چه حمایت اندکی از تولیدکنندگان واقعی غلات می‌کند. از سوی دیگر، بورژوازی صنعتی از این که می‌دید اشرافیت زمین‌دار نظام کارخانه‌ای را نکوهش می‌کند و چنین افراد یکسره فاسد، بی‌رحم و بی‌کاره‌های موقر خود را همدرد رنج‌های کارگران کارخانه نشان می‌دادند و [برای تصویب قانون‌های کار با «شور و شوقی دیپلماتیک» عمل می‌کردند]^{۹۸}، سخت به خشم آمده بود. یک ضرب‌المثل قدیمی انگلیسی می‌گوید هر گاه دزدها یقه‌ی هم را بگیرند آدم‌های شریف جای خود را پیدا می‌کنند. و در واقع مشاجره‌ی پرهیاهو و پرشور میان دو جناح از طبقه‌ی حاکم بر سر این که کدامیک از آن دو کارگر را بی‌شرمانه‌تر است شمار می‌کند، از دو طرف قابله‌ی حقیقت بود. کنت شافتزبری، و بعدها لرد اشلی، چهره‌ی اصلی پیکار انسان‌دوستانه‌ی اشرافیت علیه کارخانه‌دارها بود. بنابراین، هدف مطلوبی برای افشاگری‌های **مورنینگ کرونیکل** در سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ درباره‌ی وضع کارگران کشاورزی به‌شمار می‌آمد. این روزنامه، که در آن زمان مهم‌ترین ارگان لیبرال‌ها بود، گزارشگران خاصی به مناطق کشاورزی فرستاد، گزارشگرانی که فقط به توصیف‌ها و آمارهای کلی کفایت نمی‌کردند بلکه هم نام خانواده‌های کارگران مورد بررسی و هم نام زمین‌دارها را انتشار می‌دادند. فهرست زیر مردهای پرداختی در سه دهکده در حوالی بلندفورد، ویم‌بورن و پوول را در اختیار می‌گذارد. این دهکده‌ها مایملک آقای ج. بنکس و کنت شافتزبری بود. جالب توجه است که پاپ کلیسای ادنی (Low Church) و رهبر پیتیست‌ها، همانند بنکس، بخش زیادی از مردهای ناچیز کارگران را به بهانه‌ی کرایه به جیب می‌زند.

۹۷. مبلغان طرفدار آغای برده‌داری به همدردی مردمی متوسل شدند تا

۹۸. و با صدای بلند از دخالت قانونگذار شکایت می‌کردند

دهکده اول ۱۴۶

(الف) کودکان	(ب) تعداد اعضای خانواده	(ب) مزد هفتگی مردان	(ج) مزد هفتگی کودکان	(د) درآمد هفتگی کودکان	(د) اجاره خانه‌ی هفتگی	(ز) کل مزد پس از کسر اجاره	(ز) سرانه‌ی درآمد هفتگی
۲	۴	۰ ۸	-	۰ ۸	۰ ۲	۰ ۶	۶ ۱
۳	۵	۰ ۸	-	۰ ۸	۰ ۶	۰ ۶	۳/۵ ۱
۲	۴	۰ ۸	-	۰ ۸	۰ ۱	۰ ۷	۹ ۱
۲	۴	۰ ۸	-	۰ ۸	۰ ۱	۰ ۷	۰/۲۵ ۱
۶	۸	۰ ۷	۲/۱۰ ۱/۶	۶ ۱۰	۰ ۲	۰ ۸	۰/۲۵ ۱
۳	۵	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۵	۱/۵ ۱

دهکده دوم

۶	۸	۰ ۷	۱/۶ ۱/۶	۰ ۱۰	۰ ۱	۰ ۸	۰/۷۵ ۱
۶	۸	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۵	۸/۵ ۰
۸	۱۰	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۵	۷ ۰
۴	۶	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۵	۱۱ ۱
۳	۵	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۵	۱ ۱

دهکده سوم

۲	۶	۰ ۷	-	۰ ۷	۰ ۱	۰ ۶	۰ ۱
۳	۵	۰ ۷	۲/۱۰ ۲/۱۰	۶ ۱۱	۰ ۰	۰ ۱۰	۱/۵ ۲
۰	۲	۰ ۵	-	۰ ۵	۰ ۱	۰ ۴	۰ ۲

لغو قانون غلات تکانه‌ی چشمگیری به کشاورزی انگلستان داد. ایجاد فاضلاب در گسترده‌ترین سطح^{۱۴۷}، روش‌های جدید تغذیه‌ی دام و پرورش مصنوعی علوفه، رواج دستگاه کود ماشینی، شیوه‌های جدید در کشت زمین‌های خاک رُس دار، استفاده‌ی فزاینده از کودهای معدنی، استفاده از ماشین بخار و انواع جدیدی از ماشین آلات، به‌طور کلی کشت متراکم، ویژگی‌های این دوره را به‌تمامی نشان می‌دهد. آقای پوسی، رییس انجمن کشاورزی سلطنتی، اعلام کرد که با رواج ماشین‌های جدید مخارج (نسبی) کشاورزی تقریباً ۵۰ درصد کاهش یافته است. از سوی دیگر، بازده تولیدی و عملی این خاک به سرعت رشد می‌کرد. سرمایه‌گذاری بیشتر در هر آکر، و در نتیجه تمرکز سریع‌تر مزارع، شرط

۱۴۶. اکونومیست لندن، ۲۹ مارس ۱۸۴۵، ص ۲۹۰.

۱۴۷. به این منظور اشراف زمین‌دار مساعده‌ای از صندوق قرضه‌ی ملی - و البته با تصویب پارلمان - با نرخ بهره‌ی بسیار ناچیزی به خود دادند که مزرعه‌دارها باید آن سرمایه‌ها را با نرخ بهره‌ای مضاعف به آنان برمی‌گرداندند.

اساسی اعمال روش جدید بود.^{۱۴۸} در همان حال، مساحت زمین زیرکشت در سال‌های ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۶ به ۴۶۴,۱۱۹ آکر افزایش یافت و این بدون احتساب منطقه‌ی عظیمی از استان‌های شرقی است که از خرگوش‌زارها و مراتع فقیر به گندم‌زارهایی خیره‌کننده تبدیل شده‌اند. پیش‌تر دیدیم که هم‌زمان با این امر، تعداد کل افرادی که در کشاورزی کار می‌کنند تنزل می‌کند. تعداد کارگران کشاورزی واقعی از هر دو جنس و هم‌هی سنین از ۱,۲۴۱,۳۹۶ نفر در سال ۱۸۵۱ به ۱,۱۶۳,۲۱۷ نفر در سال ۱۸۶۱ تنزل یافت.^{۱۴۹} رییس ثبت احوال انگلستان به درستی متذکر می‌شود: «افزایش شمار مزرعه‌دارها و کارگران کشاورزی از سال ۱۸۰۱ هیچ تناسبی... با افزایش محصولات کشاورزی ندارد»^{۱۵۰}، و این بی‌تناسبی برای [دوره‌ی اخیر]^{۹۹} مشهودتر بوده است، دوره‌ای که کاهش مثبت جمعیت کارگران کشاورزی با گسترش زمین‌های زیرکشت، افزایش شدت کار زراعی، انباشت سرمایه‌ای که در خود زمین به کار رفته و سرمایه‌ای که به کار روی زمین تخصیص داده شده، افزایش بی‌سابقه‌ی محصول زراعی در تاریخ کشاورزی انگلستان، و اجاره‌ی سنگین زمین مالکان و ثروت فزاینده‌ی مزرعه‌دارهای سرمایه‌دار همراه بوده است. اگر همه‌ی این‌ها را با گسترش سریع و مداوم بازارهای فروش شهری و سلطه‌ی تجارت آزاد در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان گفت که کارگر کشاورزی سرانجام پس از این همه فراز و نشیب (post tot discrimina rerum) در موقعیتی قرار گرفت که بنا به قواعد اهل فن (secundum artem) می‌باید از شدت خوشبختی مست می‌شد.

اما پروفیسور راجرز به این نتیجه‌ی معکوس رسیده که وضعیت امروزی کارگر کشاورزی انگلستان در مقایسه با پیشینیان خود در دوره‌ی ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰ — چه رسد با مقایسه با پیشینیانش در آخرین نیمه‌ی سده‌ی چهاردهم و پانزدهم — چنان وخیم شده که «دهقان بار دیگر به سرف بدل شده است»، آن هم سرفی که غذای بدتر و پوشاک بدتری

۱۴۸. زوال مزرعه‌دارهای متوسط را به‌ویژه می‌توان در گروه سرشماری پسر، نوه‌ی پسر، برادر، برادرزاده، دختر، نوه‌ی دختری، خواهر و خواهرزاده‌ی مزرعه‌دار و خلاصه از اعضای خانواده‌اش که توسط وی به کار گمارده شده‌اند دریافت. این گروه در سال ۱۸۵۱ بالغ بر ۲۱۶,۸۵۱ نفر بودند و در سال ۱۸۶۱ فقط ۱۷۶,۱۵۱ نفر. از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۱ در انگلستان، از تعداد مزارعی که کمتر از ۲۰ آکر مساحت داشتند بیش از ۹۰۰ مزرعه کاسته شده است. و تعداد مزارعی که بین ۵۰ تا ۱۷۵ آکر مساحت داشته‌اند از ۸۲۵۳ مزرعه به ۶۳۷۰ مورد تقلیل یافته است. همین پدیده در مورد تمامی مزارع کمتر از ۱۰۰ آکر نیز مشهود است. از سوی دیگر، در همین ۲۰ سال، تعداد مزارع بزرگ افزایش یافته است؛ آن‌هایی که از ۳۰۰ تا ۵۰۰ آکر مساحت داشتند از ۷۷۱ به ۸۴۱۰ مزرعه رسیده‌اند و تعداد مزارعی که بیش از ۵۰۰ آکر داشته‌اند از ۲۷۵۵ به ۳۹۱۴ واحد ترقی کرده و تعداد آن‌هایی که بیش از ۱۰۰۰ آکر مساحت داشتند از ۴۹۲ به ۵۸۲ ترقی کرده‌اند.

۱۴۹. تعداد چوپان‌ها از ۱۲,۵۱۷ نفر به ۲۵,۵۵۹ نفر افزایش یافت.

۱۵۰. سرشماری و ... اثر پیش‌گفته، ص ۳۶.

دارد.^{۱۵۱} دکتر جولیان هانتز در گزارش تاریخی خود درباره‌ی شرایط محل سکونت کارگر کشاورزی انگلیسی می‌گوید:

«هزینه‌ی زندگی هیند» (نامی که از دوران سرواژ به کارگر کشاورزی داده شده بود) در پایین‌ترین سطحی که با آن می‌تواند زندگی کند تعیین می‌شود... مقدار مزد و مسکنش با سودی که از او بیرون می‌کشند محاسبه نمی‌شود. او در محاسبات کشاورزی به هیچ گرفته می‌شود.^{۱۵۲} «وسائل» (معاش) «او همواره کمیّت ثابتی فرض می‌شود.»^{۱۵۳} «چنانچه درآمد او کاهش بیشتری یابد، می‌تواند بگوید: "هیچ چیز ندارم و غم چیزی را هم نمی‌خورم" (nihil habeo nihil curo). هیچ دلواپس آینده نیست زیرا اکنون فقط چیزهای کاملاً ضروری برای ادامه‌ی زندگیش را در اختیار دارد. او به نقطه صفری رسیده که از آنجا محاسبات مزرعه‌دار تاریخ زده می‌شود. هر چه می‌خواهد بشود، خوشبخت یا بدبخت، به آن اهمیتی نمی‌دهد.»^{۱۵۴}

در سال ۱۸۶۳ پژوهشی رسمی درباره‌ی وضعیت غذایی و فعالیت محکومان به تبعید یا اعمال شاقه انجام شد. نتایج این پژوهش در دو کتاب آبی حجیم ثبت شده است. از جمله چنین می‌خوانیم:

«بررسی دقیق بین رژیم غذایی مجرمان در زندان‌های انگلستان و رژیم غذایی بینوایان در نوانخانه‌ها و کارگران آزاد کشاورزی در این کشور... بی‌تردید نشان می‌دهد که مجرمان بهتر از دو گروه دیگر تغذیه می‌شوند»^{۱۵۵} در حالی که «مقدار کار لازم محکوم به اعمال شاقه تقریباً نصف کاری است که کارگر عادی انجام می‌دهد.»^{۱۵۶}

در اینجا اظهارات شاخص چند شهود را می‌آوریم. جان اسمیت، رئیس زندان

۱۵۱. راجرز، اثر پیش گفته، صص ۶۹۳، ۱۰. آقای راجرز به مکتب لیبرال تعلق دارد و دوست شخصی کابدن و برایت است.

بنابراین به هیچ وجه ستایشگر دوران گذشته (laudator tempor acti) نیست.

* هوراس، *Ars poetica* بیت ۱۷۳-م. ۱

۱۵۲. بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۵، صص ۲۴۲. بنابراین، به هیچ وجه نامتعارف نیست که مالک زمین به محض

این که بفهمد درآمد کارگر کمی بیشتر شده بر کرایه‌ی خانه می‌افزاید یا مزرعه‌دار مزد کارگر را پایین می‌آورد، به این

دلیل که همسرش کاری پیدا کرده (همان منبع). همان منبع، ۱۵۳. همان منبع، ۱۳۵.

۱۵۴. همان منبع، ۱۳۴.

۱۵۵. گزارش اعضای هیئت ... در ارتباط با حمل و نقل و محکومان به اعمال شاقه، لندن، ۱۸۶۳، صص ۴۲، ۵۰.

۱۵۶. همان منبع، صص ۷۷، یادداشت رئیس دیوان عدالت.

ادین بورو، به تحقیقات پرداخته است.

شماره‌ی ۵۰۵۶: «رژیم غذایی زندان‌های انگلستان بهتر از رژیم غذایی کارگران عادی کشاورزی است.» شماره‌ی ۵۰۵۷: «واقعیت این است که ... کارگران ساده‌ی کشاورزی در اسکاتلند به ندرت گوشت از هر نوع به دست می‌آورند.» پاسخ شماره‌ی ۳۰۴۷: «آیا دلیلی دارد که چرا ضرورتاً به مجرمان خیلی بهتر از کارگران عادی غذا می‌دهند؟ یقیناً نه.» شماره‌ی ۳۰۴۸: «آیا به نظر شما باید تجربیات دیگری به دست آورد تا اطمینان یابیم که رژیم غذایی زندانیانی که کارهای عمومی می‌کنند تقریباً نزدیک به رژیم غذایی کارگران آزاد شود؟»^{۱۵۷} «او» (کارگر کشاورزی) «ممکن است بگوید: "من سخت کار می‌کنم اما غذای کافی برای خوردن ندارم. پس بهتر است دوباره زندان بروم تا آزاد باشم.»^{۱۵۸}

از جدول‌های ضمیمه‌ی جلد نخست گزارش جدول مقایسه‌ای زیر را تهیه کرده‌ام:

میزان تغذیه‌ی هفتگی^{۱۵۸ الف}

مقدار مواد	مقدار مواد بدون	مقدار مواد معدنی	مجموع	
نیترژن دار	نیترژن)	(اونس)	(اونس)	
۲۸/۹۵	۱۵۰/۰۶	۲/۶۸	۱۸۳/۶۹	زندان‌ی) پورتلند
۲۹/۶۳	۱۵۲/۹۱	۴/۵۲	۱۸۷/۰۶	ملوان در ناوگان
۲۵/۵۵	۱۱۴/۴۹	۳/۹۴	۱۴۳/۹۸	سرباز
۲۴/۵۳	۱۶۲/۰۶	۴/۲۳	۱۹۰/۸۲	کالسکه‌ساز
۲۱/۲۴	۱۰۰/۸۳	۳/۱۲	۱۳۵/۱۹	حروف‌چین
۱۷/۷۲	۱۱۸/۰۶	۳/۳۹	۱۳۹/۰۸	کارگر کشاورزی

نتیجه‌گیری عمومی پژوهش هیئت پزشکی سال ۱۸۶۳ درباره‌ی وضعیت غذایی طبقاتی که بدتر از همه تغذیه می‌کنند پیش‌تر به خواننده اطلاع داده شده است. به یاد داریم که رژیم غذایی بخش بزرگی از خانواده‌های کارگران کشاورزی پایین‌تر از حداقل ضروری برای «اجتناب از بیماری‌های ناشی از گرسنگی» است. این وضع به ویژه در تمام مناطق یک‌سره روستایی کورن‌وال، دژن، سامرست، ویلت‌شایر، استافوردشایر، آکسفوردشایر،

۱۵۷. همان منبع، جلد ۲، صورت جلسه‌ی شهود. ۱۵۸. همان منبع، جلد ۱، ضمامم، ص ۲۸۰.

۱۵۸ الف. همان منبع، صص ۲۷۴، ۲۷۵.

برکشایر و هرت فوردشایر صادق است. دکتر ادوارد اسمیت می گوید: «غذایی که به کارگر کشاورزی می رسد، بیش از آن چیزی است که مقدار میانگین نشان می دهد زیرا وی نسبت به بقیه ی اعضای خانواده سهم بیشتری می خورد... این امر برای آن که کارش را انجام دهد ضروری است. در مناطق فقیرتر او تقریباً تمام گوشت و ژامبون را می خورد... کمیت غذایی همسر و نیز کودکانی که در سن رشد سریع هستند، در بسیاری موارد و تقریباً در هر کنت نشینی ناکافی است، و به ویژه دچار کمبود نیتروژن است.»^{۱۵۹}

خدمتکارهای مرد و زن که در خانه ی خود مزرعه دار زندگی می کنند به اندازه ی کافی غذا می خورند. تعداد آن ها از ۲۸۸،۲۷۷ نفر در سال ۱۸۵۱ به ۲۰۴،۹۶۲ نفر در سال ۱۸۶۱ تنزل یافت. دکتر اسمیت می گوید:

«کار زن ها در مزرعه هر قدر هم زیان بخش باشد... در اوضاع و احوال کنونی امتیاز بزرگی برای خانواده محسوب می شود، زیرا درآمد اضافی ایجاد می کند که... با آن کفش و لباس تهیه و کرایه پرداخت می شود و به این ترتیب خانواده غذای بهتری می خورد.»^{۱۶۰}

یکی از چشمگیرترین یافته های این تحقیق این بود که نشان داد وضعیت غذایی کارگران کشاورزی انگلستان در مقایسه با سایر مناطق پادشاهی «از همه بدتر است.» این امر را جدول زیر نشان می دهد:

مصرف هفتگی کربن و نیتروژن مصرفی یک کارگر کشاورزی به طور متوسط

نیتروژن (گرین)	کربن (گرین)	
۱،۵۹۴	۴۰،۶۷۳	انگلستان
۲،۰۳۱	۴۸،۳۵۴	ولز
۲،۳۴۸	۴۸،۹۸۰	اسکاتلند
۱۶۱۲،۴۳۴	۴۳،۳۶۶	ایرلند

۱۵۹. بهداشت عمومی، گزارش ششم، ۱۸۶۴، صص ۲۴۹، ۲۳۸، ۲۶۱-۲۶۲.

۱۶۰. بهداشت عمومی، گزارش ششم، ۱۸۶۴، ص ۲۶۲.

۱۶۱. همان منبع، ص ۱۷. کشاورز انگلیسی فقط یک چهارم کشاورز ایرلندی شیر و یک دوم او نان به دست می آورد. پیش از آن، در آغاز سده ی حاضر، آرتور یانگ، در اثرش با عنوان «بازدید از ایرلند»، وضع غذایی بهتر کشاورز ایرلندی را متذکر شده بود.* علت آن به طور ساده این است که مزرعه دار فقیر ایرلندی بسیار انسان تر از مزرعه دار ثروتمند

دکتر سایمون در گزارش رسمی بهداشتی خود می نویسد:

«هر صفحه‌ی گزارش دکتر هانتز گواهی است درباره‌ی کمیّت ناکافی و کیفیت

انگلیسی است. آن چه در متن درباره‌ی ولز گفته شده **، در مورد جنوب غربی آن صادق نیست. «همه‌ی پزشکان این منطقه معتقدند که افزایش درصد مرگ و میر ناشی از سل، خنازیر و غیره با بدتر شدن وضعیت جسمانی مردم ارتباط دارد و همگی آن را به فقر نسبت می دهند. مزد روزانه‌ی او^۱ (کارگر کشاورزی) «را در آن نواحی حدود ۵ پنی نهمین می زنند، اما مزرعه دار» (که خود فقیر است) «در بسیاری از مناطق حتی کمتر از این مبلغ را می پردازد... کمی گوشت نمک سود ... که به سختی چوب ماهون و خشک شده است و عملاً ارزش هضم شدن را ندارد یا قدری پیه‌ی خوک ... چاشنی مقدار زیادی سوپ سبزی یا جوشیر، بلغور یا تره فرنگی می شود و این ناهاری است که کارگر همه روزه می خورد.» نتیجه‌ای که از پیشرفت صنعت برای وی حاصل شده این است که در این آب و هوای سخت و مرطوب، «پارچه‌های ارزان و به اصطلاح پنبه‌ای جای پارچه‌های محکم خانه بافت را گرفته» و جای نوشابه‌های قوی را چیزی که ظاهراً جای به شمار می آید گرفته است. «کشاورز پس از ساعت‌ها باد و باران خوردن به کلبه‌ی خود باز می گردد تا نزدیک آتش برافروخته از زغال سنگ نارس یا گلوله‌هایی که از خاک و غبار زغال درست شده و ابرهایی از اسید کربنیک و جوهر گوگرد را به هوا متصاعد می کنند، کمی استراحت کند. دیوارهای کلبه‌ی وی از گل و سنگ ساخته شده و کف آن همان خاکی است که پیش از ساخته شدن کلبه نیز وجود داشت، بام کلبه توده‌ای از کاه سل و خیس است. هر سوراخ و شکافی را برای حفظ حرارت می گیرند و در چنین هوای متعفن، پای در گل و اغلب با یکتا لباسی که بر تن او خشک می شود، با زن و فرزندش شام می خورد و می خوابد. قابله‌هایی که پاسی از شب را در این قبیل کلبه‌ها گذرانده‌اند نقل کرده‌اند که چگونه پاهای شان در گل کف اتاق فرو می رفت و چگونه مجبور بوده‌اند دیوار را سوراخ کنند - کاری آسان! - تا برای خود راه نفس باز کنند. شهود بسیاری از سطوح مختلف جامعه شهادت داده‌اند که دهقان دچار سوء تغذیه هر شب در معرض این تاثیرات غیر بهداشتی است و در نتیجه برای آن که مردمی ناتوان و خنازیری به وجود آیند، با کمبود دلیل روبرو نیستیم... اظهارات کارمندان خیریه‌ی کارمارتن شایر و کاردیگان شایر به نحو بارزی همین اوضاع و احوال را نشان می دهد. علاوه بر این، هنوز مصیبت‌های هولناک تری وجود دارد و آن شمار وسیع ابله و کودن است.» و اکنون چند کلمه‌ای درباره‌ی شرایط آب و هوایی منطقه. «سالانه ۸ تا ۹ ماه بادهای قوی جنوب غربی در سراسر این سرزمین می وزند و با خود باران‌های سیل آسا می آورند که به طور عمده بر شیب‌های تپه‌های غربی باریده می شوند. درخت جز در مکان‌های محفوظ نادر است و در جاهای غیر محفوظ باد چنان درختان را تکان می دهد که از شکل می افتند. کلبه‌ها عموماً در پس کوهی پنهانند و یا اغلب در دره‌ها و معادن سنگ قرار دارند. تنها کوچک ترین گوسفندان و دام‌های بومی می توانند در چراگاه‌ها زیست کنند... جوانان به بخش‌های معدنی شرقی یعنی به گلامورگان و مون‌ماوت مهاجرت می کنند... کارمارتن شایر محل پرورش معدنچی‌ها و اتراقگاه آنان است. بنابراین نمی تواند تعداد خود را حفظ کند. مثلاً وضع جمعیت در کاردیگان شایر به شرح زیر است:

۱۸۵۱	۱۸۶۱	
۴۵,۱۵۵	۴۴,۴۴۶	مردان
۵۲,۴۵۹	۵۲,۹۵۵	زنان
۹۷,۶۱۴	۹۷,۴۰۱	مجموع

(گزارش دکتر هانتز، در بهداشت عمومی، گزارش هفتم، ۱۸۶۴، لندن، ۱۸۶۵، صص ۲۹۲-۵۰۲ و در صفحات دیگر).

* در واقع آرتور یانگ در سال‌های ۱۷۷۶ تا ۱۷۷۹ از ایرلند بازدید کرد. کتاب او نخستین بار در «۱۷۸۰ انتشار یافت - م. ا.

** مقصود اشاره‌ای است که در متن به این موضوع شده که کارگران کشاورزی ولز مرفه‌تر از کارگران کشاورزی انگلستان هستند - م. ا.

اسفناک خانه‌های کارگران کشاورزی ما. و سال‌های بی‌شماری است که وضعیت آنان از این لحاظ رفته رفته بدتر شده است. اکنون یافتن مسکنی برای آنان بسیار دشوارتر شده است و خانه‌ای هم که می‌یابند شاید برای برآورده کردن نیازهای آنان کمتر از سده‌های پیش مناسب باشد. به‌ویژه، طی بیست یا سی سال گذشته، این وضعیت اسفناک به سرعت رشد کرده و شرایط مسکن دهقان اکنون در بدترین حالت است. جز در مواردی که کسانی که با کار او تروتمند شده‌اند مناسب بدانند که با او رفتاری ترحم‌آمیز داشته باشند، خود کارگر در این مورد مطلقاً چاره‌ای ندارد. خواه در روی زمینی که کشت می‌کند مسکنی بیابد، مسکنی سزاوار انسان یا خوک، خواه خانه‌ی یادشده باغچه‌ی کوچکی داشته باشد که فشار فقر او را کاهش دهد - تمامی این‌ها به اراده و توانایی او در پرداخت کرایه‌ی مناسب برای مسکنی آبرومند بستگی ندارد بلکه منحصرأ مشروط به این است که دیگران از این حق "که به دلخواه خود می‌توانند با مال و دارایی خویش هر کاری را انجام دهند"، چگونه استفاده می‌کنند. هر قدر هم مزرعه‌ای بزرگ باشد، قانونی وجود ندارد که تعداد معینی خانه‌ی مسکونی برای کارگران - چه رسد به خانه‌ای آبرومند - بر آن بنا شود؛ و نیز قانون برای کارگران در زمینی که سعی و کوشش وی به همان اندازه‌ی باران و آفتاب ضروری است کوچکترین حقی قایل نیست ... عنصری بیرونی دیگری نیز تعادل را به‌شدت علیه آنان بر هم می‌زند... و آن تاثیر قانون حمایت از مستمندان و مقررات آن درباره‌ی محل سکونت و هزینه‌هایی است که در ارتباط با مالیات فقرا از آنان گرفته می‌شود.^{۱۶۲} تحت تاثیر این قانون، هر کشیش نشین مایل است تعداد کارگران کشاورزی مقیم در منطقه‌ی خود را به حداقل برساند: زیرا متأسفانه کار روی زمین، به جای تأمین استقلال و مطمئن و دائمی برای کارگر سخت‌کوش و خانواده‌اش، بخش اعظم آن‌ها را فقط از مسیری طولانی‌تر به بینوایی سوق می‌دهد - بینوایی‌یی که در تمام این مسیر چنان قریب‌الوقوع است که کوچک‌ترین بیماری یا کمترین ناکامی در به دست آوردن شغل رجوع فوری به اعانه‌ی کشیش نشین را ضروری می‌سازد - و به این‌گونه سکونت جمعیت کشاورز در یک کشیش نشین به وضوح میزان مالیات پرداختی بابت فقرای آن حوزه را افزایش می‌دهد... مالکان بزرگ^{۱۶۳} ... فقط با این تصمیم که خانه‌های کارگران نباید

۱۶۲. در سال ۱۸۶۵ قانون کمی بهبود یافته است. * تجربه به زودی خواهد آموخت که این گونه سرهم‌بندی‌ها بی‌فایده است.

* با قانون ۷۹ مصوب در بیست و هشتمین و بیست و نهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا - م. ۱۶۳. برای فهم بهتر ادامه‌ی مطلب باید به خاطر داشته باشیم که دهکده‌های بسته به آن دهکده‌هایی گفته می‌شود که یک

در ملک آنان بنا شود، عملاً از نیمی از مسئولیت خویش در قبال حمایت از مستمندان رها می‌شوند. این که قانون اساسی و مقررات انگلستان تا چه حد در نظر داشته‌اند که این نوع مالکیت بلا شرط بر زمین قابل حصول است و زمین‌داری که "حق دارد به دلخواه خود با مال و دارایی خویش هر کاری را انجام دهد" بتواند با کشتکاران زمین همچون بیگانه‌ای رفتار کند که او را از قلمرو خویش بیرون راند، موضوعی است که قصد ندارم در اینجا مورد بحث قرار دهم... زیرا این قدرت خلع‌ید... فقط در تئوری وجود ندارد. در عمل در مقیاسی بسیار گسترده نیز حاکم است. این قدرت... یکی از عواملی است که بر وضعیت سکونت کارگران کشاورزی حاکم است... دامنه‌ی این ایراد را می‌توان با شواهدی بررسی کرد که دکتر هانتز از آخرین سرشماری تهیه کرده است. بنا به این سرشماری با وجود افزایش تقاضاهای محلی برای مسکن، ویران‌ساختن خانه‌های مسکونی طی ده سال گذشته در ۸۲۱ بخش یا شهرهای مختلف انگلستان به حدی افزایش یافته که صرف‌نظر از افرادی که ناگزیر در آن مناطق ساکن نیستند (یعنی در ارتباط با کشیش‌نشین‌هایی که کار می‌کنند) «این بخش‌ها و شهرها در سال ۱۸۶۱ در مقایسه با سال ۱۸۵۱، جمعیتی به میزان $\frac{۵}{۳}$ درصد بیشتر در مساحتی $\frac{۱}{۳}$ درصد کمتر متراکم شده‌اند... دکتر هانتز می‌گوید: "به محض تکمیل فرایند جمعیت‌زدایی، نتیجه‌ی امر دهکده‌ای است نمایشی (show-village) که در آن کلبه‌های روستایی به تعداد کمی تقلیل یافته‌اند و در آن کلبه‌ها هیچ کس حق سکونت ندارد، مگر گوسفندچرانان، باغبانان، شکاربانان و خدمتکاران دائمی که معمولاً از الطاف ارباب برخوردار هستند.^{۱۶۴} اما زمین احتیاج به کشت و کار دارد و از این رو دیده می‌شود که کارگران اجاره‌نشین صاحب‌زمین نیستند بلکه از یکی از دهکده‌های باز مجاور، که شاید سه مایل با محل کار فاصله دارد، می‌آیند. این‌ها کسانی هستند که پس از ویرانی کلبه‌های‌شان در دهکده‌های بسته توسط تعداد زیادی از خرده‌مالکان پذیرفته شده‌اند. اغلب ظاهر فلاکت‌بار و

→ با دو ارباب بزرگ مالک آن هستند و «دهکده‌های باز» آن‌هایی هستند که زمین‌شان به خرده‌مالکان بسیاری تعلق دارد. دلال‌های ساختمانی در دهکده‌های باز می‌توانند کلبه و خانه‌های اجاره‌ای بسازند.

۱۶۴. یک چنین دهکده‌ی نمایشی بسیار زیباست، اما به همان اندازه‌ی دهکده‌هایی که کاترین دوم هنگام مسافرت خود به کریمه دیده بود غیر واقعی است. در دوران اخیر حتی چوپانان نیز اغلب از این دهکده‌های نمایشی رانده می‌شوند؛ مثلاً در نزدیکی مارکت هاربوو، چراگاه گوسفندانی است که تقریباً ۵۰۰ آکر مساحت دارد و تنها یک نفر در آن کار می‌کند. برای کم‌کردن راه‌پیمایی‌های طولانی در این دشت‌های وسیع و چمنزارهای زیبای لایسستر شایر و نورثامپتون شایر، به چوپان کلبه‌ای در مزرعه داده بودند. اکنون هفته‌ای یک سیزدهم شیلینگ برای مسکن به او می‌دهند و وی در نتیجه باید در فاصله‌ای دور در «دهکده‌ای باز» برای خود جایی پیدا کند.

توسری خورده‌ی کلبه‌های روستایی مسیری را که به آن سمت روان هستند نشان می‌دهد، انقضای که سرنوشت محتوم‌شان است. این کلبه‌ها در مراحل مختلف ویرانی طبیعی قرار دارند. تا هنگامی که این پناهگاه سرپاست، کارگر مجاز است آن را اجاره کند و اغلب بسیار خوشحال است که از این حق برخوردار است، حتی اگر قیمتی که می‌پردازد برابر با اجاره‌بهای خانگی خوبی باشد. با این همه، هیچ‌گونه تعمیر، هیچ نوع اصلاحی انجام نمی‌شود، مگر آن‌چه مستأجر بی‌پول می‌تواند انجام دهد. وقتی سرانجام خانه پس از مدتی به کلی غیرمسکونی می‌شود، تنها یک کلبه‌ی مخروبه‌ی روستایی بر کلبه‌های ویران دیگر افزوده شده و به این ترتیب، در آینده مالیات مربوط به اعانه‌ی فقرا کمتر می‌شوند. در حالی که زمین‌داران بزرگ به این‌گونه با کاهش جمعیت زمین‌ها و املاک تحت‌اختیار خویش مالیات فقرا را از گردن خویش باز می‌کنند، نزدیک‌ترین شهرهای کوچک یا دهکده‌های باز، کارگران بیرون ریخته را می‌پذیرند. وقتی می‌گویم نزدیک‌ترین شهرها و دهکده‌ها باید توجه داشت که این «نزدیک‌ترین» تقریباً ۳ تا ۴ مایل از کشتزاری که کارگر هر روز باید در آنجا به کار پرزحمت خود سپردارد فاصله دارد. به این‌گونه، ضرورت یک راه‌پیمایی ۶ تا ۸ مایلی را چنان‌که به کار روزانه‌اش برای نان در آوردن می‌افزایند که گویی ابداً امر مهمی نیست. تمام کارهای کشاورزی نیز که توسط زن یا کودکان کارگر انجام می‌شوند، تحت همین شرایط نامساعد است. ولی مشکلاتی که از دوری مسافت ناشی می‌شوند منحصر به این نیست. در دهکده‌های باز سوداگران قطعه زمین‌هایی را می‌خرند و تا آنجا که امکان داشته باشد زاغه‌های فلک‌زده‌ای را تنگاتنگ هم می‌سازند که ارزان است. کارگران کشاورزی انگلستان در این قبیل خانه‌های فلک‌زده روی هم چپانده می‌شوند، که اگر به صحرای باز نیز مشرف باشند وحشتناک‌ترین ویژگی‌های بدترین منازل شهری را نیز دارند.^{۱۶۵} ... اما به‌ویژه نباید چنین تصور کرد که کارگری

۱۶۵. «خانه‌های کارگران» (در روستاهای باز که آشکارا همیشه پرازدحام است) «معمولاً کنار هم ساخته می‌شوند، به طوری که عقب خانه‌های مزبور در انتهای قطعه زمینی قرار می‌گیرد که دلال آن را ملک خود می‌نامد. به این دلیل، هیچ راهی برای نفوذ روشنایی و هوا جز از سمت جلو نیست» (گزارش دکتر هانتز، اثر پیش گفته، ص ۱۳۵). اغلب آبجو فروش یا بقال دهکده خود این خانه‌ها را اجاره می‌دهد. در این‌گونه موارد کارگر کشاورزی علاوه بر مزرعه‌دار ارباب دیگری هم پیدا می‌کند. وی باید مشتری بقال نیز باشد. «هیند با ۱۰ شیلینگ در هفته، منهای اجاره بهایی معادل ۴ پوند در سال ... موظف است مقدار ناچیزی چای، شکر، آرد، صابون، شمع و آبجوی خویش را به قیمت دلخواه بقال یادشده از وی خریداری کند» (همان منبع، ص ۱۳۴). در واقع این روستاهای باز «اقامتگاه تأدیبی» پروتئاریای کشاورزی انگلستان هستند. بسیاری از این کلبه‌ها مسافر خانه‌هایی هستند که همه جور اراذل و اوباش محل به آن

که در ملک مورد کشت و کار خویش ساکن است خانه‌ای شایسته‌ی زندگی فعال و بار آور خود به دست می‌آورد. حتی در املاک شاهزادگان ... کلبه‌ی وی ... اغلب از فلاکت‌بارترین نوع است. اربابانی هستند که طویله‌ای را برای زندگی کارگر خویش و خانواده‌اش کافی می‌دانند و با وجود این ابایی ندارند که تا حد امکان از آن به پول نقد اجاره بگیرند.^{۱۶۶} حتی اگر مسکن کارگر کلبه‌ای ویران با یک اتاق خواب، بی‌اجاق و توالت و بی‌پنجره باشد و مجرای آبی جز چاه در آن نباشد و باغچه‌ای هم نداشته باشد، او هیچ چاره‌ای در برابر این همه بی‌عدالتی ندارد... و قانون‌های مربوط به مراقبت‌های بهداشتی (قانون جمع‌آوری زباله‌ها) فقط قانونی از اعتبار افتاده است... و تا حد زیادی اجرای آن به عهده‌ی همان مالکان کلبه‌هایی است که به کارگران خویش چنین بیغوله‌هایی را اجاره می‌دهند... به نام عدالت ضروری است که چشم از موارد خیره‌کننده اما استثنایی برداریم و بار دیگر توجه خود را به واقعیت‌های قاطع و چشمگیری معطوف کنیم که برای تمدن انگلستان مایه‌ی سرافکنندگی است. به واقع اوضاع باید به شدت اسفناک باشد چرا که با وجود تمامی چیزهایی که در ارتباط با کیفیت مسکن کنونی آشکار است، ناظران باصلاحیت عموماً این نظر را دارند که و خامت عمومی وضعیت مسکن ایرادی است که اضطراب آن کمتر از کمبود عددی محض آن است. سالیان دراز است که ازدحام بیش از حد محل سکونت کارگران کشاورزی مورد توجه عمیق بوده است، نه تنها برای

→ رفت و آمد می‌کنند. روستایی و خانواده‌اش که استحکام و پاکی اخلاقی خود را اغلب به نحو واقعاً شگفت‌انگیزی در فسادانگیزترین شرایط حفظ کرده بود، در این مسافرخانه‌ها به تباهی کشیده می‌شوند. البته بین شایلوک‌های اشراف رسم است که هرگاه از دلال‌های ساختمانی، مالکان خرد و روستاهای باز سخن گفته می‌شود، شانه‌ها را ریاکارانه بالا بیندازند. آنان به خوبی می‌دانند که «دهکده‌های بسته» و «دهکده‌های نمایشی» آنها منشاء پیدایش «دهکده‌های باز» هستند و بدون چنین دهکده‌هایی نمی‌توانند زندگی کنند. بدون مالکان خرد دهکده‌های باز... بیشتر کارگران مجبور بودند زیر درختان مزارعی که در آن به کار مشغول هستند بخوابند» (همان منبع، ص ۱۳۵) نظام دهکده‌های «بسته» و «باز» در سراسر کنت‌نشین‌های میدلند» [مناطق مرکزی انگلستان] و سرتاسر شرق انگلستان رواج دارد.

۱۶۶. کارفرما... مستقیم یا غیرمستقیم... از کارگرانی سود به جیب می‌زند که هفته‌ای ۱۰ شیلینگ دریافت می‌کنند و سپس از همین هیندهای فقیر سالانه ۴ یا ۵ پوند اجاره‌ی خانه‌هایی را پس می‌گیرد که در یک بازار واقعاً آزاد ۲۰ پوند هم ارزش ندارند، ولی قیمت مصنوعی آنان فقط به زور مالک زمین تحمیل می‌شود که می‌گوید: «یا خانه مرا بپذیر یا برو جای دیگری کار بگیر، اما بدون تصدیق کار از جانب من»... اگر کسی بخواهد وضعیت خود را بهبود بخشد و در راه آهن به عنوان ریل‌گذار یا در معدن سنگی به کار مشغول شود، همان قدرت هنگام بیرون آمدن او دوباره حاضر است و به وی می‌گوید: «یا برای من با همین مزد ناچیز کار کن، یا ظرف هشت روز اخراجت می‌کنم. اگر خوکی داری آن را با خودت ببر، و بین چقدر از سبب زمینی‌هایی که در باغچه‌ات در حال رویدن است می‌توانی ببری.» ولی چنانچه وی نفع خود را رفتن به جای دیگری بداند، آنگاه چه بسا مالک (یا در بیشتر موارد مزرعه‌دار) «بر میزان اجاره به عنوان ترک خدمت می‌افزاید» (دکتر هانتز، اثر پیش گفته، ص ۱۳۲).

افرادی که به مسائل بهداشتی اهمیت می‌دهند بلکه برای کسانی که زندگی شریف و اخلاقی را مهم می‌دانند. زیرا، بارها و بارها در عبارتی چنان مشابه که قالبی به نظر می‌رسند، تمامی نویسندگان گزارش‌هایی درباره‌ی شیوع بیماری همه‌گیر در مناطق روستایی، بر اهمیت فوق‌العاده‌ی ازدحام بیش از حد تأکید داشته و آن را علتی دانسته‌اند که تلاش برای محدودکردن رواج هر نوع بیماری عفونی را کاملاً بی‌فایده می‌کند. و بارها و بارها اشاره شده است که با وجود تأثیرات فرح‌بخش فراوانی که در زندگی روستایی وجود دارد، انبوهی جمعیت که در گسترش بیماری‌های واگیردار چنین موثر است، در بروز بیماری‌هایی که واگیردار نیستند تأثیر دارد. و کسانی که وضعیت ازدحام بیش از حد جمعیت روستایی ما را مورد انتقاد قرار داده‌اند، درباره‌ی فساد بزرگ‌تر سکوت نکرده‌اند. حتی زمانی که نگرانی اصلی آنان فقط زیان‌های وارده به سلامتی بوده، تقریباً مجبور بوده‌اند و جوه دیگر این موضوع را مورد بررسی قرار دهند. گزارش آنان با نشان دادن این امر که اغلب اشخاص بزرگسال از هر دو جنس، مجرد و متأهل، در اتاق‌های کوچک خواب بر هم تلنبار می‌شوند، ناگزیر این اعتقاد را در خود نهفته دارد که در چنین شرایطی که آنان توصیف کرده‌اند، شرم و حیا باید اغلب زیر پا گذاشته شود، و ضرورتاً اخلاقیات باید پایمال گردد.^{۱۶۷} به این‌گونه، مثلاً در ضمیمه‌ی آخرین گزارش سالانه‌ام، دکتر آرد، از شیوع بیماری عفونی در وینگ از توابع باکینگهام‌شایر گزارش می‌دهد و متذکر می‌شود که چگونه مرد جوانی از اهالی وین‌گریو با تن تب‌دار به آنجا آمد و «در نخستین روزهای بیماریش با ۹ نفر دیگر در یک اتاق می‌خوابید. طی ۲ هفته افراد مختلفی مبتلا شدند و در عرض چند هفته ۵ نفر از آنان دچار تب شدند و یک نفر درگذشت...» در همان زمان، از دکتر هاروی، پزشک بیمارستان سنت جورج، که برای معالجات خصوصی خودش به وینگ رفته بود، اطلاعاتی دقیقاً مشابه با گزارش یادشده دریافت کردم... "زن جوانی که مبتلا به تب بود شب در اتاقی به اتفاق پدر، مادر، فرزند نامشروعش، دو مرد جوان

۱۶۷. زوج‌های جوان به هیچ‌وجه نمی‌توانند برای برادران و خواهران بالغ خود که در همان اتاق می‌خوابند، سرمشق اخلاقی باشند. و با این که کسی اجازه ندارد مواردی را ثبت کند، داده‌های کافی در تأیید این موضوع وجود دارد که افسردگی عظیم و گاهی مرگ سرنوشت زبانی است که در زنی محارم شرکت داشته‌اند (دکتر هانتر، همان منبع، ص ۱۳۷). یکی از مأموران پلیس روستایی که سال‌های دراز در یکی از بدترین محلات لندن کار می‌کرد، درباره‌ی دختران دهکده‌ی خود چنین می‌گوید: «وقاحت و بی‌شرمی این دختران را هرگز طی سال‌های زندگی پلیسی و کارآگاهی خودم جز در بدترین محلات لندن ندیده‌ام... آنان مانند خوک زندگی می‌کنند. پسران و دختران بزرگ، مادران و پدران، در موارد بسیاری، همگی در یک اتاق می‌خوابند» (هیئت بررسی کار کودکان، گزارش ششم، ۱۸۶۷، ضمیمه، ص ۷۷، یادداشت ۱۵۵).

(برادرانش) و دو خواهرش که هر کدام نوزادی نامشروع داشتند یعنی مجموعاً ۱۰ نفر خوابیده بود. چند هفته قبل از آن سیزده نفر در آن اتاق می خوابیدند.^{۱۶۸}

دکتر هانتز ۵,۳۷۵ کلبه‌ی کارگران کشاورزی را نه تنها در مناطق زراعی بلکه در همه‌ی کنت‌نشین‌های انگلستان مورد بررسی قرار داد. از میان این ۵,۳۷۵ کلبه فقط ۲,۱۹۵ کلبه یک اتاق خواب داشتند (که اغلب به‌عنوان اتاق نشیمن نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت)، ۲,۹۳۰ کلبه دو اتاق و ۲۵۰ کلبه بیش از دو اتاق داشتند. در زیرگزیده‌ی کوتاهی از نمونه‌های فراهم آمده از ۱۲ کنت‌نشین را ارائه می‌کنم:

۱. بدفوردشایر

ورست لینگ فورث. اتاق خواب‌ها به طول ۱۲ فوت و عرض ۱۰ فوت، گرچه بسیاری از این هم کوچک‌ترند. کلبه‌های کوچک یک طبقه اغلب با تیغه‌ای به دو اتاق خواب تقسیم شده‌اند، اغلب یک تختخواب در آشپزخانه‌ای جا داده‌اند که ارتفاع آن ۵ فوت و ۶ اینچ است. اجاره سالانه ۳ پوند است. مستأجرها باید خود توالت خویش را بسازند، صاحب‌خانه فقط سوراخی در اختیار آن‌ها می‌گذارد. به محض آن‌که یکی از مستأجرها توالتی می‌سازد، مورد استفاده‌ی تمام همسایه‌ها قرار می‌گیرد. یک خانه، متعلق به خانواده‌ای به نام ریچارلسون، زیبایی کم‌نظیری داشت. «دیوارهای گچی آن مانند لباس زنان به هنگام تعظیم باد کرده بود. یکی از شیروانی‌های دوشیبه‌ی آن محدب بود و دیگری مقعر و در روی این یکی متأسفانه دودکشی کار گذاشته بودند، لوله‌ای کج و معوج از گل رُس و چوب که به خرطوم فیل شبیه بود. چوب درازی کار شمع را می‌کرد تا مانع سقوط دودکش شود. درها و پنجره‌ها لوزی شکل بودند.» از هفده خانه‌ای که بازدید شد، فقط چهار خانه بیش از یک اتاق خواب داشتند و آن چهار خانه پر از آدم بود. کلبه‌های یک خوابه سرپناه سه بزرگسال و سه کودک، یک زن و شوهر با ۶ کودک و غیره بود.

دنتون. اجاره‌ها سنگین از ۴ پوند تا ۵ پوند، مزد هفتگی مردان ۱۰ شیلینگ. امیدوارند اجاره را از راه حصیربافی خانواده تأمین کنند. هر چه اجاره بالاتر باشد، تعداد افراد بیشتری باید کار کنند تا آن را پردازند. شش بزرگسال، همراه با چهار کودک در یک اتاق خواب زندگی می‌کنند که بابت آن باید ۳ پوند و ۱۰ شیلینگ پردازند. ارزان‌ترین خانه در دنتون، که از بیرون طول آن ۱۳ فوت و عرض آن ۱۰ فوت است، ۳ پوند اجاره داده می‌شد. فقط یکی از خانه‌های مورد تحقیق دو اتاق خواب داشت. کمی خارج از دهکده، خانه‌ای بود که «در اثر ریختن زباله‌ها کنار آن توسط مستأجرها، کثافت دیواره‌های بیرونی آن را فرا گرفته بود، ۹

اینچ از قسمت پایینی در پوسیده و خورده شده بود؛ در ورودی، یعنی منفذی که شب‌ها با چند آجر بسته می‌شد، مبتکرانه با حصیری پوشانده و مسدود می‌شد. نیمی از پنجره با چارچوب و شیشه به کلی ناپدید شده بود. در این خانه سه بزرگسال و پنج کودک بدون هیچ گونه وسائلی در هم می‌لولیدند. دوتون بدتر از نقاط دیگر بیگلس وید یونیون نیست.

۲. برکشایر

بین‌هام. در ژوئن سال ۱۸۴۸ مردی با همسر و چهار فرزندش در کلبه‌ای (یک طبقه) زندگی می‌کرد. دختر که در جایی کار می‌کرد با تب مخملک به خانه برگشت و مرد. یکی از بچه‌ها مریض شد و مرد. هنگامی که دکتر هانتر به بالین آن‌ها فراخوانده شد، مادر و یک کودک تیفوس گرفته بودند. پدر و یک کودک بیرون از خانه می‌خوابیدند اما مشکل جدا کردن مبتلایان در اینجا نیز دیده شد، زیرا در بازار شلوغ دهکده‌ی فلک‌زده، شستن لباس‌های این خانواده‌ی مبتلا به تب به دراز می‌کشید. اجاره‌ی خانه‌ی H یک شیلینگ در هفته است؛ یک اتاق خوابه، بدون پنجره، بخاری، در یا روزنه‌ای به جز به راهرو. باغچه‌ای در کار نیست. مردی با ۲ دختر بالغ و یک پسر بالغ مدت کوتاهی در اینجا زندگی می‌کرد. پدر و پسر روی تخت می‌خوابیدند و دخترها در راهرو. تا هنگامی که خانواده در اینجا زندگی می‌کرد، هر کدام از دخترها صاحب یک بچه شده بودند. اما یکی از آنان برای زایمان به نوانخانه رفته بود و سپس به خانه برگشت.

۳. باکینگهام شایر

در این ناحیه، ۳۰ کلبه - در زمینی به مساحت ۱۰۰۰۰ آکر - دارای جمعیتی حدود ۱۳۰-۱۴۰ نفر هستند. بخش برادنهام که ۱۰۰۰۰ آکر مساحت دارد در سال ۱۸۵۱ شامل سی و شش خانه و جمعیتی شامل ۸۴ مرد و ۵۴ زن است. این نابرابری میان جنس‌ها تا حدی در سال ۱۸۶۱ بهبود یافت. در این هنگام جمعیت آن به ۹۸ مرد و ۸۷ زن بالغ شدند؛ افزایشی معادل ۱۴ مرد و ۳۳ زن طی ده سال. در این مدت یک واحد از خانه‌ها کم شده بود.

وین سلو. بخش بزرگی از آن جدید و با سبک خوبی ساخته شده است؛ به نظر می‌رسد تقاضا برای خانه چشمگیر است زیرا در اینجا کلبه‌های بسیار محقر از یک شیلینگ تا ۳ شیلینگ در هفته اجاره داده می‌شوند.

واتر ایتون. در اینجا مالکان خانه‌ها با توجه به افزایش جمعیت، تقریباً ۲۰ درصد از خانه‌های موجود را خراب کرده‌اند. کارگر فقیری که باید ۴ مایل برای رسیدن به کار خویش پیاده‌روی کند، در پاسخ به این پرسش که آیا نمی‌تواند کلبه‌ای نزدیک‌تر برای سکونت پیدا کند، گفت: «نه؛ آن‌ها مسلماً مردی مانند من را که چنین خانواده‌ی بزرگی دارم نمی‌پذیرند.»

تینکرس اند، نزدیک وین سلو، اتاق خوابی که در آن چهار بزرگسال و چهار کودک زندگی می‌کنند؛ طول آن ۱۱ فوت و عرض آن ۹ فوت است؛ بلندترین نقطه‌ی آن ۶ فوت و ۵ اینچ ارتفاع دارد؛ اتاق دیگر به طول ۱۱ فوت و ۳ اینچ و عرض ۹ فوت و ارتفاع ۵ فوت و ۱۰ اینچ سرپناه ۶ نفر است. هر کدام از این خانواده‌ها از فضای کمتری که برای یک زندانی لازم تلقی می‌شود برخوردارند. هیچ خانه‌ای بیش از یک اتاق خواب ندارد؛ هیچ کدام یک در پشتی ندارند؛ آب نادر است، اجاره‌ی هفتگی از ۱ شیلینگ و ۴ پنی تا ۲ شیلینگ است. در شانزده خانه‌ای که بازدید شد، تنها یک نفر ۱۰ شیلینگ در هفته درآمد کسب می‌کرد. کیفیت هوا برای هر نفر در چنین شرایطی که توصیف شد شبیه به آن است که وی را تمام شب در یک قوطی به ابعاد ۴ فوت محبوس کنند. اما کلبه‌های قدیمی ناخواسته وسایل تهویه دارند.

۴. کمبریج‌شایر

گملینگی به مالکان مختلفی تعلق دارد. این ناحیه دارای محقرترین کلبه‌هایی است که در جایی ممکن است یافت شود. حصیرآبادهای آن فراوان است. «بی‌اعتنایی مرگبار، تسلیمی نومیدانه به چرک و کثافت» بر گملینگی حاکم است. فراموشی در مرکز آن به شرمساری در نواحی کناری آن، شمال و جنوب، تبدیل شده است. در این کناره‌ها خانه‌ها در حال ریزش هستند. زمین داران غایب خون این زیستگاه فلک‌زده را تارگ و پی می‌مکند. اجاره‌ها بسیار زیاد است. ۸ تا ۹ نفر در اتاق خوابی در هم چیده‌اند، در ۲ مورد ۶ شخص بزرگسال که هر کدام دارای یک یا دو فرزند هستند در اتاق خواب کوچکی جا گرفته بودند.

۵. اسکس

در بسیاری از کشیش‌نشین‌های این کنت‌نشین کاهش تعداد افراد با کاهش تعداد کلبه‌ها همراه است. اما در ۲۲ بخش، ویرانی خانه‌ها نه مانع از افزایش جمعیت شده و نه موجب اخراجی شده که در همه جا تحت نام «مهاجرت به شهرها» جریان دارد. در سال ۱۸۵۱ در فینگرینگ‌هو، کشیش‌نشینی با مساحت ۳۴۴۵ آکر، تعداد خانه‌ها ۱۴۵ دستگاه بود. در ۱۸۶۱ این تعداد به ۱۱۰ دستگاه رسید ولی با وجود این مردم نمی‌خواستند از آنجا بروند و حتی در چنین شرایطی تعدادشان افزایش یافت. در رمسدن کریس، در سال ۱۸۵۱ تعداد ۲۵۲ نفر در ۶۱ خانه سکونت داشتند ولی در سال ۱۸۶۱ تعداد ۲۶۲ نفر در ۴۹ خانه چپانده شده بودند. در کشیش‌نشین بزیلدن در سال ۱۸۵۱، ۱۵۷ نفر در مساحتی به میزان ۱۸۲۷ آکر در ۳۵ خانه می‌زیستند، در پایان ۱۰ سال بعد، ۱۸۰ نفر در ۲۷ خانه زندگی می‌کردند. در کشیش‌نشین‌های فینگرینگ‌هو، ساوث فمبریج، ویدفورد، بزیلدن و رمسدن کریس در سال ۱۸۵۱ در مساحتی به میزان ۸۴۴۹ آکر، ۱۳۹۲ نفر در ۳۱۶ خانه زندگی می‌کردند، اما در سال ۱۸۶۱ در همین مساحت ۱۴۷۳ نفر در ۲۴۹ خانه می‌زیستند.

۶. هر فور د شایر

این کنت نشین کوچک بیش از هر ناحیه‌ی دیگر انگلستان به آنچه «روحیه‌ی خلع‌ید» نامیده‌اند دچار است. در مدلی، کلبه‌های شلوغ، عموماً فقط با دو اتاق خواب، عمدتاً به مزرعه‌دارها تعلق دارد. آنان بدون زحمت هریک از این کلبه‌ها را ۳ تا ۴ پوند در سال به کسانی اجاره می‌دهند که خود به ایشان بیش از هفته‌ای ۹ شیلینگ مزد نمی‌دهند.

۷. هانتینگ دون شایر

هرت فور در سال ۱۸۵۱ دارای ۸۷ خانه بود. کمی پس از آن، ۱۹ کلبه را در این کشیش نشین کوچک با ۱۷۲۰ آکر مساحت خراب کردند. این دهکده در سال ۱۸۳۱ دارای ۴۵۲ نفر جمعیت بود؛ در سال ۱۸۵۲، ۸۳۲ نفر و در ۱۸۶۱، ۳۴۱ نفر بود. ۱۴ کلبه با یک اتاق خواب مورد بازدید قرار گرفت. در یکی از آن‌ها یک زن و شوهر، ۳ پسر بزرگسال، یک دختر بزرگسال، ۴ کودک، یعنی مجموعاً ۱۰ نفر زندگی می‌کردند. در کلبه‌ی دیگری ۳ نفر بزرگسال و ۶ کودک زندگی می‌کردند. یکی از این اتاق‌ها که ۸ نفر در آن می‌خوابیدند ۱۲ فوت و ۱۰ اینچ طول، ۱۲ فوت و ۲ اینچ عرض، ۶ فوت و ۹ اینچ ارتفاع داشت: میانگین هوای سرانه، بدون کسر برجستگی‌های اتاق، تقریباً به ۱۳۰ فوت مکعب بالغ می‌شد. در ۱۴ اتاق خواب مورد بازدید ۳۴ بزرگسال و ۳۳ کودک زندگی می‌کردند. در این کلبه‌ها به ندرت باغچه‌ای وجود داشت ولی بسیاری از ساکنان می‌توانند قطعات کوچکی را از قرار هر رود* به قیمت ۱۰ یا ۱۲ شیلینگ اجاره کنند. این قطعه زمین‌ها فاصله‌ی زیادی از خانه‌ها دارند که فاقد توالت هستند. خانواده «ناگزیر است برای رفع حاجت یا به قطعه زمین خود برود» یا چنان‌که اینجا مرسوم است، با عذرخواهی از خواننده، «کشوی یکی از گنج‌ها را به مدفوعات اختصاص دهد و آنگاه که کشوی مزبور پر شد هر هفته آن را بیرون آورد و در قطعه زمین خود به جای کود خالی کند.» در ژاپن چرخه‌ی شرایط زندگی انسان به مراتب پاکیزه‌تر و آبرومندانه‌تر از این جا انجام می‌شود.

۸. لینکلن شایر

لنگ تافت. اینجا در خانه‌ی راییت مردی با همسر خود، مادر زنش و ۵ کودک زندگی می‌کند. خانه دارای آشپزخانه‌ای در جلو، پستویی در عقب برای زباله و اتاق خوابی روی آشپزخانه است. آشپزخانه و اتاق خواب ۱۲ فوت و ۲ اینچ طول و ۹ فوت و ۵ اینچ عرض دارند؛ مجموع بنا ۲۱ فوت و ۲ اینچ طول و ۹ فوت و ۵ اینچ عرض دارد.

اتاق خواب بالاخانه‌ای است که دیوارهای آن مانند کلبه قندی به سقف می‌پیوندند و در جلوی اتاق روزنه‌ای باز می‌شود. «چرا این سرد در چنین جایی زندگی می‌کنند؟ شاید به خاطر باغچه؟ نه، باغچه بسیار کوچک است. اجاره؟ اجاره هم زیاد است؛ هفته‌ای یک شیلینگ و ۳ پنی. چون نزدیک محل کار اوست؟ نه، خانه تا محل کار او ۶ مایل فاصله دارد، طوری که هر روز برای رفت و برگشت باید ۱۲ مایل راه برود. وی در این خانه سکونت داشت زیرا این کلبه استیجاری بود و او می‌خواست به هر قیمت هم که شده، در هر جا که ممکن باشد، و در هر وضعیتی، کلبه‌ای تنها از آن خرد داشته باشد. در زیر آمارهای دوازده خانه در لنگ تافت با دوازده اتاق خواب، سی و هشت بزرگسال و سی و شش کودک ذکر می‌شوند:

۱۲ خانه در لنگ تافت

خاندها	اتاق خوابها	بزرگسالان	کودکان	تعداد افراد
شماره ۱	۱	۳	۵	۸
شماره ۲	۱	۴	۳	۷
شماره ۳	۱	۴	۴	۸
شماره ۴	۱	۵	۴	۹
شماره ۵	۱	۲	۲	۴
شماره ۶	۱	۵	۳	۸
شماره ۷	۱	۳	۳	۶
شماره ۸	۱	۳	۲	۵
شماره ۹	۱	۲	۰	۲
شماره ۱۰	۱	۲	۳	۵
شماره ۱۱	۱	۳	۳	۶
شماره ۱۲	۱	۲	۴	۶

۹. کنت

کنینگتون، در سال ۱۸۵۹ هنگامی که دیفتری مشاهده شد و به پزشک کشیش نشین رسماً مأموریت دادند تا وضعیت طبقات فقیر را بررسی کند، به شدت پرجمعیت بود. پزشک مزبور پی برد که در این ناحیه که کارگران زیادی به کار مشغول بودند، کلبه‌های بسیاری را خراب کرده‌اند و هیچ خانه‌ای تازه‌ای بنا نشده است. در یک ناحیه چهار خانه بود که آن‌ها را قفس پرنده می‌نامیدند. هر کدام از این خانه‌ها ۲ اتاق با ابعاد زیر بر حسب فوت و اینچ داشت.

آشپزخانه: ۹ فوت و ۱۵ اینچ در ۸ فوت و ۱۱ اینچ در ۶ فوت و ۶ اینچ

زباله دان: ۸ فوت و ۶ اینچ در ۴ فوت و ۶ اینچ در ۶ فوت و ۶ اینچ
 اتاق خواب: ۸ فوت و ۵ اینچ در ۵ فوت و ۱۰ اینچ در ۶ فوت و ۳ اینچ
 اتاق خواب: ۸ فوت و ۳ اینچ در ۸ فوت و ۴ اینچ در ۶ فوت و ۳ اینچ

۱۰. نور تمپتون شایر

بریکس ورث، پیتس فورد و فلور: در این دهکده‌ها، هنگام زمستان، بیست تا سی نفر به دلیل بی‌کاری در خیابان‌ها سرگردانند. مالک زمین نیز همیشه به اندازه‌ی کافی زمین‌های غلات و شلغم را آماده‌ی کشت نمی‌کند و سودمند می‌داند که زمین‌های مورد اجاره‌ی خود را در ۲ یا ۳ قسمت یک‌کاسه کند. از این رو کمبود اشتغال به وجود آمده است. در حالی که در آن سوی دیوار زمین‌ها فریاد می‌زنند که روی آن‌ها کار شود، در این سو کارگران محروم نگاه‌های حسرت‌باری به آن می‌افکنند. جای تعجب ندارد که کنارگرانی که در تابستان کار طاقت‌فرسایی را عجلولانه انجام می‌دهند و در زمستان نیمه‌گرسنه‌اند، با لهجه‌ی محلی خود بگویند: «گویا کشیش‌ها و نجیب‌زاده‌ها کمر به قتل ما بسته‌اند.»

در فلور نمونه‌هایی وجود دارد که زن و شوهرهایی با چهار، پنج یا شش بچه در اتاق خواب بسیار تنگی سر می‌کرده‌اند؛ ۳ بزرگسال با ۵ کودک؛ زن و شوهری با پدر بزرگ و ۶ کودک مبتلا به مخملک در یک اتاق و غیره. در دو خانه، هر یک با دو اتاق خواب، دو خانواده‌ی هشت و نه نفره به ترتیب زندگی می‌کرده‌اند

۱۱. ویلت شایر

استراتون. ۳۱ خانه بازدید شد، ۸ دستگاه از آن‌ها فقط یک اتاق خواب دارند. پن‌هیل در همین کشیش‌نشین است. یک کلبه به چهار نفر بزرگسال و چهار کودک هفته‌ای یک شیلینگ و ۳ پنی اجاره داده شده بود. از کف اتاق که از سنگ نیمه‌تراشیده مفروش است تا سقف پوشالی پوسیده‌ی آن، به جز دیوار، هیچ چیز باارزشی دیده نمی‌شد.

۱۲. وورستر شایر

خانه‌های ویران در اینجا زیاد نیستند؛ با این همه، در سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱، جمعیت خانه‌ها به طور میانگین از ۴/۲ نفر به ۴/۶ نفر افزایش یافته است. بدسی. در اینجا کلبه‌های روستایی و باغچه‌های کوچک فراوانی وجود دارد. برخی از مزرعه‌دارها اظهار می‌کنند که این کلبه‌ها «مایه‌ی دردسر زیادی هستند زیرا بسیاری از فقرا را جلب می‌کنند.» بنا به اظهار یک آقای متخصص:

«برای فقرا بهتر از این نمی‌شود. اگر ۵۰۰ کلبه هم ساخته شود به سرعت اجاره‌اش می‌کنند. در واقع هر قدر بیشتر بسازند باز هم بیشتر لازم دارند.»

آقای یادشده فکر می‌کند خانه‌ها جمعیت را جلب می‌کنند و آن نیز مانند قانون طبیعی بر «وسائل اسکان‌گزینی» تاثیر می‌گذارد. دکتر هانتز پاسخ زیر را می‌دهد:

«به هر حال، این فقرا باید از جایی بیایند و چون هیچ‌گونه عامل جذاب و ویژه‌ای مانند اعانات نیکوکاری در بدسی وجود ندارد، ناگزیر باید علت آن دافعه‌ای باشد که از جانب محل ناراحت‌کننده‌تری وارد می‌شود و آن‌ها را به این جا می‌راند تا مستقر شوند. اگر هر کارگر می‌توانست کلبه یا قطعه زمین کوچکی نزدیک محل کار خود بیابد، یقیناً آن را به بدسی ترجیح می‌داد که برای هر وجب زمین آن باید دو برابر بیشتر از آنچه مزرعه‌دار برای زمین مورد اجاره‌اش می‌دهد بپردازد.*»

مهاجرت پیوسته به شهرها، تشکیل دائمی اضافه جمعیت در روستاها از طریق تمرکز کشتزارها، تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه‌ها، استفاده از ماشین‌آلات و غیره و خلع‌ید مستمر جمعیت روستایی از طریق ویرانی کلبه‌های آن‌ها در کنار هم پیش می‌روند. هر چه ناحیه‌ای کم جمعیت‌تر باشد، «اضافه جمعیت نسبی» آن بیشتر و فشار این اضافه جمعیت بر وسائل اشتغال شدیدتر، فزونی مطلق جمعیت روستایی بر وسائل سکونت آن بزرگ‌تر و بنابراین، اضافه جمعیت محلی در دهکده‌ها بیشتر و گردآمدن آزارنده‌ی انسان‌ها زیاده‌تر می‌شود. ایجاد گروه‌های متراکم از توده‌های انسانی در دهکده‌های کوچک و شهرک‌های پراکنده با تهی‌ساختن اجباری زمین‌های زراعی از مردم منطبق است. تبدیل مستمر کارگران کشاورزی به «جمعیتی مازاد»، با وجود کاهش شمار آن‌ها و افزایش مقدار محصولات‌شان منشاء بینوایی آن‌هاست. فقر و بینوایی کارگران کشاورزی در نهایت دلیل خلع‌ید آن‌ها و نیز سرچشمه‌ی اصلی وضعیت فلاکت‌بار سکونت‌شان است، امری که آخرین نیروی مقاومت آن‌ها را درهم می‌شکند و آنان را به بردگان ساده‌ی ملاکان زمین^{۱۶۹} و

* توصیف‌های یادشده درباره‌ی وضعیت مسکن از گزارش دکتر هانتز، اثر پیش‌گفته، صص ۱۴۸-۳۰۲، گزیده شده - م. ۱۶۹. «شغل هیندها که خداوند به او اعطا کرده به جایگاه او منزلت می‌بخشد. او برده نیست بلکه سرباز صلح است و شایسته‌ی آن است که جایش در منزل همانند مردان متاهل باشد و ارباب زمین که برای خود این حق را قایل شده که وی را به کاری شبیه آنچه کشور به سرباز تحمیل می‌کند و ادار کند، مؤظف است چنین منزلی را برای او فراهم کند. وی نیز مانند سرباز مزد واقعی کارش را دریافت نمی‌کند. مانند سرباز او را در آغاز جوانی و در عین نادانی می‌گیرند در حالی که وی فقط حرفه و موطن خود را می‌شناسد. ازدواج زودرس و قانون‌های مختلف محل اقامت همان قدر در او

مزرعه‌دارها بدل می‌کند. بدین سان حداقل مزد به یک قانون طبیعی برای آن‌ها تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، زمین‌های زراعی با وجود «اضافه جمعیت نسبی» دائمی خود، در همان حال جمعیت کافی در اختیار ندارند. این تضاد تنها به صورت محلی در نقاطی نمایان نمی‌شود که جریان انسان‌ها به سوی شهرها، معادن، راه‌آهن‌سازی و غیره روان است. همه جا این پدیده مشهود است، چه به هنگام برداشت و چه در بهار و تابستان، در آن لحظات پرشماری که کشاورزی دقیق و متراکم انگلستان نیازمند «کارگر» اضافی است. کارگران کشاورزی همیشه برای انجام کارهای ضروری عادی کشت بیش از حد در دسترس‌اند و برای کارهای ضروری استثنایی یا موقتی کشت و کار کافی نیستند.^{۱۷۰} همین است که در اسناد رسمی شکایات کاملاً متناقضی ثبت شده که در محلی واحد هم از کمبود کارگر و هم از مازاد کارگر شکایت شده است. کمبود فصلی یا محلی کار تأثیری در افزایش مزدها ندارد بلکه ناگزیر زنان و کودکان را به مزارع می‌کشاند و پیوسته درجه‌ی سنی این قبیل کارگران را

→ موثرند که قانون سربازگیری و قانون‌های مربوط به نمرد در مورد سرباز (دکتر هانتز، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۲). گاهی زمین‌داری دل‌رحم از این تنهایی خودآفریده متأثر می‌شود. کنت لیستر در حضور عده‌ای که برای تریک پایان کار ساختمان کاخ هولکام پیش او آمده بودند گفت: «واقعاً دلخراش است که انسان در ملک خود تنها باشد. به اطراف خود نگاه می‌کنم و هیچ خانه‌ای جز منزل خود نمی‌بینم. من غول آن درّی هستم که همسایگان خود را بلعبده است.»^{*}

* دکتر هانتز، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۵، یادداشت - م. ۱

۱۷۰. در فرانسه طی دهه‌های اخیر که به تدریج تولید سرمایه‌داری بر کشاورزی تسلط می‌یابد و جمعیت «زاید» روستایی را به شهرها می‌راند، تحولات مشابه انگلستان رخ می‌دهد. در آنجا نیز بدتر شدن شرایط مسکن و شرایط دیگر نتیجه‌ی همین «زایدشدن» هاست. درباره‌ی پرولتاریای صاحب زمین (proletariat foncier) به معنای اخص یعنی پرولتاریایی که در اثر قطعه‌قطعه شدن زمین به وجود آمده، به اثر کولن که پیش از این ذکر شد و نیز به اثر کارل مارکس، مجدداً برومولویی بنایارت، چاپ دوم، هامبورگ، ۱۸۶۹، صص ۸۸ و پس از آن رجوع کنید. جمعیت شهرنشین فرانسه در سال ۱۸۴۶، ۲۴/۴۲ درصد و جمعیت روستایی ۷۵/۵۸ درصد بود. در سال ۱۸۶۱ جمعیت شهرنشین به ۲۸/۸۶ درصد و جمعیت روستایی به ۷۱/۱۴ درصد بالغ شد. طی ۵ سال اخیر کاهش میزان جمعیت روستایی باز هم بیشتر شده است. در سال ۱۸۴۶ پی‌یر دوپون، در شعر خویش با عنوان آواز کارگران (*Le Chant des ouvriers*) چنین سرود:

«زنده‌پوش و زاغه‌نشین

زیر خرابای شیروانی و در خرابه‌ها

با جغد‌ها و دزدها زندگی می‌کنیم

همدم و یار ظلمت و تیرگی هستیم.»^{*}

* *Mal vêtus, logés dans des trous,*

Sous les combles, dans les décombres,

Nous vivons avec les hiboux

Et les larrons, amis des ombres

به پایین‌ترین حد می‌رساند. به محض این که استعمار از کار زنان و کودکان آزادی عمل اندکی می‌یابد، آنگاه خود نیز به وسیله‌ی جدیدی برای «زاید ساختن» کارگران کشاورز مذکر و کاهش مزد آن‌ها به آستانه‌ی حداقل می‌شود. ثمره‌ی این دور باطل (cercle vicieux) در غرب انگلستان، به اصطلاح «نظام دسته‌ای» بوده که در اینجا به اختصار از آن سخن می‌گوییم.^{۱۷۱}

نظام دسته‌ای تقریباً منحصرأ در لینکلن‌شایر، هانتینگ‌دون‌شایر، کمبریج‌شایر، نورفولک، سوفولک و ناتینگهام‌شایر عمومیت دارد و در کنت‌نشین‌های مجاور نورثمپتون، بدفورد و روتلند نیز به‌طور پراکنده دیده می‌شود. در اینجا لینکلن‌شایر را به‌عنوان نمونه مورد بررسی قرار می‌دهیم. بخش بزرگی از این کنت‌نشین تازه است؛ پیش‌تر زمین‌های آن باتلاقی بود، یا مانند سایر کنت‌نشین‌های غربی یادشده، به تازگی از دریا گرفته شده است. ماشین بخار برای زه‌کشی معجزه کرده است. آن زمین‌هایی که پیش‌تر باتلاقی و شنزار بودند اکنون دریای مواجی از گندم سبز و خرم است و بالاترین اجاره‌ی زمین را دارد. همین وضعیت در زمین‌های آبرفتی که با تلاش و کوشش انسان ایجاد شده، مانند جزیره‌ی اکس‌هولم و دیگر دهکده‌های واقع در ساحل رودخانه‌ی ترنت، به چشم می‌خورد. نه تنها هیچ کلبه‌ی تازه‌ای بنا نشده بلکه به نسبتی که کشتزارهای جدید به وجود آمده، کلبه‌های قدیمی نیز ویران شده‌اند و کارگر مورد احتیاج از دهکده‌های باز می‌آیند که فرسنگ‌ها از محل کار دور هستند و در جاده‌های درازی قرار دارند که تپه‌ها را دور می‌زنند. آنجا یگانه پناهگاهی بود که مردم در گذشته برای حفظ خود از طغیان بی‌وقفه‌ی آب در زمستان یافته بودند. کارگرانی که در خود کشتزارهای ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ آکری زندگی می‌کنند (آن‌ها را در اینجا «کارگران محبوس» می‌نامند) منحصرأ به کارهای زراعتی دائمی و دشواری می‌پردازند که به کمک اسب انجام می‌شود. در هر ۱۰۰ آکر، به زحمت به‌طور میانگین می‌توان یک کلبه یافت. مثلاً، یکی از مالکان مرداب‌زار، در برابر هیئت تحقیق چنین شهادت داد:

«مزرعه‌ی من ۳۲۰ آکر مساحت دارد و همه‌ی آن گندم‌زار است. در این مزرعه هیچ کلبه‌ای نیست. فعلاً فقط یک کارگر نزد من سکونت دارد. چهار سوارکار دارم که در آن اطراف خانه دارند. کارهای سبک و آسان را که به تعداد زیادی

۱۷۱. ششمین و آخرین گزارش* هیئت بررسی کار کودکان، که در پایان مارس ۱۸۶۷ انتشار یافته است، فقط به نظام دسته‌های سیار کشاورزی می‌پردازد.

* هیئت بررسی کار کودکان پنجمین و آخرین گزارش خود را در سال ۱۸۶۶ انتشار داد. با این همه از آن هیئت درخواست شده بود تا گزارش اضافی دیگری در مورد نظام دسته‌ای ارائه دهد. - م. ۱

کارگر نیاز دارد به دسته‌ها می‌دهیم انجام بدهند.»^{۱۷۲}

زمین نیازمند انجام کارهای آسان بسیاری است. از قبیل و جین کاری، شیارزنی، کارهای مربوط به کوددهی، کلوخ برداری و غیره. این کارها را دسته‌ها یا گروه‌های منظمی انجام می‌دهند که در دهکده‌های باز سکونت دارند.

دسته مرکب از ده تا چهل یا پنجاه نفر است و از زنان، نوجوانان هر دو جنس (۱۳ تا ۱۸ ساله، گرچه پسران اغلب پس از ۱۳ سالگی از آنان جدا می‌شوند) و کودکان از هر دو جنس (از ۶ تا ۱۳ سال) تشکیل می‌شود. در رأس دسته، سردسته قرار دارد که همیشه یک کارگر کشاورزی عادی است و معمولاً از جمله کسانی است که آدم ناباب نامیده می‌شوند؛ و لگرد، الواط و بدمست است اما مدیریت و **کاردانی** (savoir-faire) دارد. هم‌اوست که افراد دسته را انتخاب می‌کند و آنان که زیر نظارت او کار می‌کنند زیر فرمان مزرعه‌دار نیستند. مزرعه‌دار با این آدم قرارداد کارمزدی می‌بندد و درآمد وی به‌طور میانگین بسیار بیشتر از یک کارگر کشاورز عادی نیست^{۱۷۳} و تا حدی کاملاً به مهارتی وابسته است که برای بیرون کشیدن بیشترین کار ممکن از دسته‌اش در کوتاه‌ترین زمان ممکن از خود بروز می‌دهد. مزرعه‌دارها دریافته‌اند که زنان تنها تحت‌هدایت مردان به‌طور منظم کار می‌کنند و هنگامی که زنان و کودکان به کار می‌افتند، همچنان که فوریه هم پیش‌تر در زمان خود می‌دانست، بادل و جان انرژی حیاتی خود را صرف می‌کنند، در حالی که کارگران بزرگسال جنس مذکر آن‌قدر زرنگ هستند که تا حد امکان در نیروی خود صرفه‌جویی کنند. سردسته از یک مزرعه به مزرعه‌ی دیگری می‌رود و به این طریق از شش تا هشت ماه در سال دسته‌ی خود را به کار و ادار می‌کند. به همین سبب مشتری سردسته شدن برای خانواده‌های کارگری به مراتب سودآورتر و مطمئن‌تر از به کار گمارده شدن توسط خود مالک است که فقط گاه کودکان را استخدام می‌کند. این عامل نفوذ سردسته را در دهکده‌ی باز به حدی تحکیم کرده که اغلب پیدا کردن کودکان کارگر فقط به وساطت وی امکان‌پذیر است. اجاره‌ی انفرادی کودکان، جدا و مستقل از دسته، خودکسب و کاری فرعی برای سردسته است.

«روی دیگر سکه‌ی» این نظام عبارت است از کار طاقت‌فرسای کودکان و جوانان، راه‌پیمایی و حشنتناکی که روزانه از این مزرعه به آن مزرعه انجام می‌دهند که ۵، ۶ و گاه ۷ مایل از هم دورند و سرانجام فساد اخلاقی «دسته». اگر چه سردسته، که در برخی از نواحی

۱۷۲. هیئت بررسی کار کودکان، گزارش ششم، شاهدان، ص ۳۷، یادداشت ۱۷۳.

۱۷۳. با این همه برخی از این سردسته‌ها موفق شده‌اند به مزرعه‌دارهایی صاحب ۵۰۰ آکر زمین تبدیل شوند یا مالک چند ردیف خانه‌ی تمام و کمال گردند.

«راهنما» نامیده می‌شود، به چوب بلندی مسلح است اما به ندرت از آن استفاده می‌کند و شکایت درباره‌ی رفتار بد و خشونت‌آمیز وی جنبه‌ی استثنایی دارد. او امپراتوری دمکرات یا نوعی افسونگر موش‌هاست که در افسانه‌ی موش‌گیر هاملن آمده است. بنابراین، وی نیاز دارد که بین اتباع خویش محبوب باشد و آنان را با زندگی کولی‌واری که زیر نظر او شکوفاست به خود جلب کند. آزادی ناهنجار، سرخوشی پریهاو و گستاخی مستهجن به گروه سیار جذابیت می‌بخشد. سردسته مزد افراد را اغلب در میکده پرداخت می‌کند و سپس در رأس اعضای دسته، تلوتلوخوران در حالی که از چپ و راست به بازوی زنان نیرومندی تکیه می‌کند و کودکان و نوجوانان، پایکوبان و سرمست به دنبال وی به هزل‌گویی و خواندن آوازهای رکیک مشغولند، به خانه برمی‌گردد. در مسیر بازگشت آنچه راکه فوریه **فانروگامی** (phanérogamie) می‌نامد اجرا می‌شود. مواردی که دختران سیزده یا چهارده ساله توسط همسالان جوان‌شان آبیستن شده‌اند، فراوان است. دهکده‌های باز که سربازگیری افراد دسته در آنجا انجام می‌شوند به انواع سودم و عموره تبدیل می‌شوند^{۱۷۴} و دو برابر بقیه‌ی پادشاهی انگلستان فرزند نامشروع تحویل می‌دهند. پیش‌تر درباره‌ی اصول اخلاقی دختران پرورش‌یافته در چنین مکتبی، هنگامی که متأهل می‌شوند، سخن گفته‌ایم.^{۱۰۰} فرزندان آن‌ها، اگر تریاک کارشان را یکسره نسازد، برای سربازگیری در این دسته‌ها زاده می‌شوند.

دسته در شکل کلاسیکی که توصیف شد، به نام‌های دسته‌ی عمومی، دسته‌ی مشترک یا سیار خوانده می‌شوند زیرا دسته‌های خصوصی نیز وجود دارد. آنان نیز مانند دسته‌های عمومی از همان عناصر تشکیل می‌شوند ولی شمار اعضای آن‌ها کمتر است و به جای سردسته تحت نظر یکی از خدمتکاران سالخورده‌ی مزرعه کار می‌کنند که مزرعه‌دار کار بهتری نمی‌تواند برایش پیدا کند. آنجا سرانجام اخلاق کولی‌وار پایان می‌یابد، ولی بنا به گفته همه‌ی شاهدان، مزد کمتری به کودکان داده می‌شود و رفتاری که با آن‌ها می‌شود بدتر است.

نظام دسته‌ای که در سال‌های اخیر بی‌وقفه گسترش یافته^{۱۷۵}، آشکارا برای خوشگذرانی سردسته ایجاد نشده است. نظام مزبور برای ثروتمندکردن مزرعه‌دارهای بزرگ^{۱۷۶} و

۱۷۴. «نیمی از دختران لودفورد به دلیل این طرف و آن طرف رفتن» (با دسته‌ها) «خراب شده‌اند» (اثر پیش‌گفته، ص ۶، زیرنویس ۳۲).

۱۷۵. «در سال‌های اخیر آن‌ها» (دسته‌ها) «بسیار افزایش یافته‌اند. در برخی نواحی تازه برقرار شده و در نواحی دیگری ... که قدمت آن بیشتر است ... بیش از پیش کودکان خردسال به آن جلب می‌شوند» (همان منبع، ص ۷۹، یادداشت ۱۷۴).

۱۷۶. «مزرعه‌دارهای ثُرد دسته‌ها را استخدام نمی‌کنند»، «این نوع کار در زمین‌های فقیر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه در زمین‌هایی به کار می‌رود که هر آکر آن از ۲ پوند تا ۲ پوند و ۱۰ شیلینگ اجاره داده می‌شود و بیشترین تعداد زنان و کودکان در آن‌ها استخدام می‌شوند» (همان منبع، صص ۱۷، ۱۴).

۱۰۰. افزوده به فر: زیرنویس؛ رجوع کنید به صص ۲۳۱-۲۳۲ کتاب حاضر

غیرمستقیم مالکان زمین است.^{۱۷۷} برای مزرعه‌دار مبتکرانه‌تر از این روش وجود ندارد که کارگران خود را در سطحی کاملاً پایین‌تر از سطح عادی نگهدارد و با این همه همیشه برای کارهای اضافی کارگر حاضر و آماده در اختیار داشته باشد و با کمترین پول بیشترین کار ممکن را بیرون بکشد.^{۱۷۸} و کارگران بزرگسال مذکر را «زاید» سازد. با توجه به تمامی این توضیحات، آشکارا می‌توان تشخیص داد که چگونه از یک سو به بیکاری زیاد یا کم کارگران کشاورزی اعتراف می‌شود و در همان حال از سوی دیگر تحت عنوان کمبود کار کارگران مرد بزرگسال و مهاجرت آن‌ها به شهرها، وجود نظام دسته‌ای «ضروری» اعلام می‌شود.^{۱۷۹} زمین‌های پاکیزه و وجین‌شده و علف‌های هرز و کثیف انسانی لینکلن‌شایر و غیره، دو قطب مثبت و منفی تولید سرمایه‌داری به شمار می‌روند.^{۱۸۰}

۱۷۷. یکی از آقایان چنان لذت اجاره‌ها زیر دندانش مژه کرده که با عصبانیت به هیئت تحقیق اظهار کرد که همه‌ی این سر و صداها تنها به دلیل نامی است که به این نظام داده‌اند. به نظر وی اگر به جای کلمه‌ی «دسته» عنوان «شرکت خودکفای صنعتی و کشاورزی جوانان» به آن می‌دادند همه چیز درست می‌شد.

۱۷۸. یکی از سردسته‌های سابق می‌گوید: «کار دسته‌ای ارزان‌تر از انواع کار دیگر است؛ همین است که مورد استفاده قرار می‌گیرد» (همان منبع، ص ۱۷، یادداشت ۱۴). یکی از مزرعه‌دارها می‌گوید: «نظام دسته‌ای بی‌گمان برای مزرعه‌دارها ارزان‌ترین وسیله است و در همان حال حتماً برای کودکان بدترین نظام است» (همان منبع، ص ۱۶، یادداشت ۳).

۱۷۹. «بی‌شک بخش بزرگی از کارهایی که اکنون توسط کودکان دسته‌ها انجام می‌شود، پیش‌تر توسط مردان و زنان انجام می‌شد. اکنون نسبت به گذشته مردان بیشتر از زنان و کودکان بیکار هستند» (همان منبع، ص ۴۳، یادداشت ۲۰۲). از سوی دیگر «مسئله‌ی کار در برخی مناطق کشاورزی و به‌ویژه در مناطق قابل‌کشت، در اثر مهاجرت و در نتیجه امکاناتی که راه‌آهن برای نقل مکان به شهرهای بزرگ به وجود آورده به قدری جدی شده که من» (این «من» مباحث یکی از اربابان بزرگ است) «فکر می‌کنم کار کودکان کاملاً ناگزیر است» (همان منبع، ص ۸۰، یادداشت ۱۸۰). «مسئله‌ی کار» در مناطق کشاورزی انگلستان، برخلاف بقیه‌ی جهان متمدن، به معنای مسئله‌ی «مالک زمین» و مزرعه‌دار برداشت می‌شود و آن مسئله این است که چگونه می‌توان با وجود کاهش فزاینده و پیوسته‌ی جمعیت روستایی یک اضافه‌جمعیت نسبی و کافی در روستا پدید آورد و به مدد آن حداقل دستمزد را برای کارگران کشاورزی استمرار بخشید؟

۱۸۰. آن نقل قولی که من پیش‌تر از گزارش بهداشت عمومی آوردم و هنگام بررسی مرگ و میر کودکان گذرا به نظام دسته‌ای اشاره کردم، برای مطبوعات و بنابراین برای مردم انگلستان مجهول باقی ماند. اما آخرین گزارش هیئت بررسی کار کودکان، خوراک خوبی برای جازو جنجال مطبوعاتی فراهم کرد. در حالی که مطبوعات لیبرال می‌پرسیدند چگونه این همه آقایان و خانم‌های متخصص و این کشیش‌های پردرآمد کلیسای دولتی، که لینکلن‌شایر لیریز از آن‌هاست، و همان کسانی‌اند که آشکار هیئت‌های مبلغ‌های مذهبی را «برای اصلاح اخلاق و حشی‌های اقیانوسینه» به آن سر دنیا اعزام می‌کنند، اجازه داده‌اند چنین نظامی در املاک و در برابر چشم آنان رشد و گسترش یابد، مطبوعات بافرهنگ‌تر توجه خود را به فساد چشمگیر مردم روستایی معطوف کرده‌اند که می‌توانند فرزندان خود را برای چنین بردگی بفروشند! در شرایط نکبت‌باری که این اربابان «ظریف» کارگران کشاورزی را به آن محکوم کرده‌اند، حتی اگر کودکان خود را می‌بلعیدند باز قابل‌درک بود. آنچه واقعاً شگفت‌آور است، پاک‌ی اخلاقی است که در قسمت بزرگی از آنان باقی مانده است. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهند که حتی در مناطق دسته‌خیز، پدر و مادرها خود از این نظام

{-۵-} ج ایرلند

در پایان این بخش باید به ایرلند نگاهی بیفکنیم. ابتدا واقعیت‌های مهم آن را بیان می‌کنیم.

جمعیت ایرلند در سال ۱۸۴۱ بالغ بر ۸,۲۲۲,۶۶۴ نفر بود. در سال ۱۸۵۱ جمعیت یادشده به ۶,۶۲۳,۹۸۵ نفر؛ در سال ۱۸۶۱ به ۵,۸۵۰,۳۰۹ نفر و در سال ۱۸۶۶ به ۵,۵۰۰,۰۰۰ نفر، یعنی تقریباً به سطح آن در سال ۱۸۰۱ کاهش پیدا کرد. این کاهش با قحطی سال ۱۸۴۶ آغاز شد چنان‌که طی کمتر از ۲۰ سال بیش از $\frac{۵}{۱۶}$ توده‌ی جمعیت خود را از دست داد. ۱۸۱ از ماه مه سال ۱۸۵۱ تا ژوئیه سال ۱۸۶۵ مجموع تعداد مهاجران آن بالغ بر ۱,۵۹۱,۴۸۷ نفر بود. طی سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ بیش از نیم میلیون نفر مهاجرت کردند. تعداد خانه‌های مسکونی از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ تا حدود ۵۲,۹۹۰ دستگاه کاهش یافت. در سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ تعداد مزارع ۱۵ تا ۳۰ آکری به ۶۱,۰۰۰ واحد و مزارع بیش از ۳۰ آکر به ۱۰۹,۰۰۰ واحد افزایش یافتند، در حالی که ۱۲۰,۰۰۰ واحد از تعداد مجموع کشتزارها کاسته شده بود. بنابراین، کاهش یادشده منحصراً نتیجه‌ی نابود شدن کشتزارهای کمتر از ۱۵ آکر بود، به بیان دیگر تمرکز آنها سبب این امر بود.

طبعاً کاهش توده‌های جمعیت به‌طور کلی با کاهش مقدار محصولات همراه بود. برای بحث ما کافی است که ۵ ساله‌ی ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ را مورد مطالعه قرار دهیم، یعنی سال‌هایی که طی آن بیش از نیم میلیون نفر مهاجرت کردند و تعداد مطلق جمعیت تا حدود یک‌سوم میلیون تنزل یافته است (به جدول A نگاه کنید).

→ دسته‌ای بیزارند. «شواهد بسیاری نشان می‌دهد که والدین کودکان در بسیاری موارد خوشحال می‌شوند مقررات قانونی به کمک آنان بشتابند تا بتوانند در برابر فشارها و وسوسه‌هایی که اغلب در معرض آن قرار می‌گیرند مقاومت کنند. گاهی مأمور کلیسا، گاهی کارفرما با تهدید به اخراج خود آن‌ها از کار و ادارشان می‌کند تا فرزندان خود را در سنی به کار بفرستند... که حضور در مدرسه آشکارا به نفع آنان تمام می‌شود... تمام آن اتلاف وقت و نیرو؛ تمام رنج و زحمت ناشی از خستگی فوق‌العاده و بی‌ثمری که نصیب کارگر و فرزندان می‌شود؛ هر موردی که پدر و مادرهای این کودکان فساد اخلاقی فرزندان خود را نتیجه‌ی شلوغی کلبه‌های روستایی و نفوذ آلوده‌کننده‌ی دسته‌ها می‌شمارند، باید در ذهن این زحمتکش‌ان فقیر احساساتی را برانگیخته باشد که قابل درک است و احتیاجی به ذکر جزئیات نیست. آنان باید بر این نکته واقف باشند که بخش بیشتر فشار جسمانی و روحی که به این شکل به آنان وارد می‌شود از شرایطی ناشی می‌شود که خود آن‌ها به هیچ وجه پاسخگوی آن نیستند و اگر در اختیار آن‌ها می‌بود هرگز زیر بار آن نمی‌رفتند و مقابله و رفع آن شرایط نیز از قدرت آن‌ها خارج است» (همان منبع، ص ۲۰، یادداشت ۸۲ و ص ۲۳، یادداشت ۹۶).

۱۸۱. جمعیت ایرلند در سال ۱۸۰۱: ۵,۳۱۹,۸۶۷ نفر؛ در سال ۱۸۱۱: ۶,۰۸۴,۹۹۶ نفر؛ در سال ۱۸۲۱: ۶,۸۶۹,۵۴۴ نفر؛ در سال ۱۸۳۱: ۷,۸۲۸,۳۴۷ نفر؛ در سال ۱۸۴۱: ۸,۲۲۲,۶۶۴ نفر.

جدول A. دام‌ها

گاو		اسب‌ها		سال
میزان افزایش	میزان کاهش	تعداد کل	میزان کاهش	
		۳,۶۰۶,۳۷۴		۱۸۶۰
	۱۳۸,۳۱۶	۳,۴۷۱,۶۸۸	۵,۹۹۳	۱۸۶۱
	۲۱۶,۷۹۸	۳,۲۵۴,۸۹۰	۱۱,۳۳۸	۱۸۶۲
	۱۱۰,۶۹۵	۳,۱۴۴,۲۳۱	۲۲,۹۱۶	۱۸۶۳
۱۱۸,۰۶۳		۳,۲۶۲,۲۹۴	۱۷,۸۲۰	۱۸۶۴
۲۳۱,۱۲۰		۳,۴۹۳,۴۱۴	۱۴,۲۹۱	۱۸۶۵

خوک		گوسفند			سال
میزان افزایش	میزان کاهش	تعداد کل	میزان افزایش	میزان کاهش	
		۱,۲۷۱,۰۷۲			۱۸۶۰
	۱۶۹,۰۳۰	۱,۱۰۲,۰۴۲	۱۳,۹۷۰		۱۸۶۱
۵۲,۲۸۲		۱,۱۵۴,۳۲۴		۹۹,۸۱۹	۱۸۶۲
	۸۶,۸۶۶	۱,۰۶۷,۴۵۸		۱۴۷,۹۸۲	۱۸۶۳
	۸,۹۷۸	۱,۰۵۸,۴۸۰	۵۸,۷۳۷		۱۸۶۴
۲۴۱,۴۱۳		۱,۲۹۹,۸۹۳	۳۲۱,۸۰۱		۱۸۶۵

از جدول فوق ارقام زیر نتیجه می‌شوند: کاهش مطلق ۷۱,۹۴۴ در شمار اسب‌ها، کاهش مطلق ۱۱۲,۹۶۰ در شمار گاوها، افزایش مطلق ۱۴۶,۶۶۲ در شمار گوسفندها و افزایش مطلق ۲۸,۸۲۱ در شمار خوک‌ها.^{۱۸۲}

اکنون به محصولات خاص کشاورزی توجه می‌کنیم که وسائل معاش دام و انسان را فراهم می‌آورد. در جدول زیر کاهش یا افزایش هر سال، در مقایسه با سال قبلی جداگانه محاسبه شده. غلات شامل گندم، جو سیاه، جو، چاودار، لوبیا، نخود سبز و سبزیجات شامل سیب‌زمینی، شلغم، ترب، چغندر قرمز، کلم پیچ، هویج، هویج سفید، ماشک و غیره است.

۱۸۲. اگر به عقب‌تر برگردیم نتیجه نامطلوب‌تر خواهد بود: شمار گوسفندان در سال ۱۸۶۵ معادل با ۳,۶۸۸,۷۴۲ رأس است اما در سال ۱۸۵۶ بالغ بر ۳,۶۹۴,۲۹۴ رأس بود. شمار خوک‌ها در سال ۱۸۶۵ معادل با ۱,۲۹۹,۸۹۳ رأس است اما در سال ۱۸۵۸ بالغ بر ۱,۴۰۹,۸۸۳ رأس بود.

جدول B. افزایش یا کاهش سطح زیرکشت برحسب آکر در غلات و چراگاهها

سال	غلات		سبزیجات		علوفه وشبدر		کتان		کل زمین زیر کشت	
	کاهش	افزایش	کاهش	افزایش	کاهش	افزایش	کاهش	افزایش	کاهش	افزایش
۱۸۶۱	۱۵,۷۰۱	۳۶,۹۷۴			۴۷,۹۶۹				۸۱,۸۷۳	
۱۸۶۲	۷۲,۷۳۴	۷۴,۷۸۵			۶,۶۲۳				۱۳۸,۸۴۱	
۱۸۶۳	۱۴۴,۷۱۹	۱۹,۳۵۸			۷,۷۲				۹۲,۴۳۱	
۱۸۶۴	۱۲۲,۴۳۷	۲,۳۱۷			۴۷,۴۸۶				۱۰,۴۹۳	۸۷,۷۶۱
۱۸۶۵	۷۲,۴۵۰	۲۵,۲۴۱			۶۸,۹۷۰	۵۰,۱۵۹			۲۸,۲۱۸	
۱۸۶۱-۵	۴۲۸,۰۴۱	۱۰۷,۹۸۴			۸۲,۸۳۴				۳۳۰,۸۶۰	۱۲۲,۸۵۰

در سال ۱۸۶۵ به ستون «علوفه»، ۱۲۷,۴۷۰ آکر افزوده شد، عمدتاً به این دلیل که از زمین‌های تحت عنوان «لم یزرع و باتلاقی» ۱۰۱,۵۴۳ آکر مساحت کاسته شده است. با مقایسه‌ی سال ۱۸۶۵ با سال ۱۸۶۴ کاهش در غلات به میزان ۲۴۶,۶۶۷ کوارتر دیده می‌شود که از آن مقدار کاهش گندم ۴۸,۹۹۹؛ جو سیاه ۱۶۶,۶۰۵ و جو ۲۹,۸۹۲ بوده است؛ همچنین کاهش سیب‌زمینی ۴۴۶,۳۹۸ تن بوده، هر چند زمین اختصاص داده‌شده به کشت آن در سال ۱۸۶۵ افزایش یافته است (به جدول C رجوع کنید).

اکنون پس از تحولات جمعیت و تولید کشاورزی در ایرلند به تحولاتی که در درآمدهای مالک‌ها، مزرعه‌دارهای بزرگ و سرمایه‌دارهای صنعتی آن رخ داده می‌پردازیم. این تحولات در افزایش و کاهش مالیات بر درآمد منعکس می‌شوند. برای فهم جدول D که در زیر آمده، این تذکر لازم است که ریز مالیاتی ردیف D در این جدول (سودها به استثنای سود مزرعه‌دارها) در عین حال مشتمل بر سودهای به اصطلاح «مشاغل» نیز هست، یعنی درآمد وکلای دادگستری، پزشکان و غیره؛ و ریز مالیاتی ردیف‌های C و E در جدول یادشده که هیچ جزئیاتی درباره‌ی آنها داده نشده، درآمد کارمندان، افسران، مستمری‌بگیران دولتی، بستانکاران دولت و غیره را در بر می‌گیرند.

جدول C. افزایش یا کاهش در مساحت زمین‌های زیر کشت در بازده برحسب آکر و در

محصول کل ۱۸۶۵ در مقایسه با سال ۱۸۶۳

محصول	زمین زیر کشت		افزایش یا کاهش ۱۸۶۵		محصول	برحسب افزایش یا آکر کاهش		کل محصول	
	۱۸۶۴	۱۸۶۵	۱۸۶۴	۱۸۶۵		۱۸۶۴	۱۸۶۵	۱۸۶۴	۱۸۶۵
گندم	۲۷۶,۴۸۳	۲۶۶,۹۸۱	۱۳۰	۱۳۳ (CWT)	۹,۴۹۴	۲۶۶,۹۸۱	۸۷۵,۷۸۲	۸۲۶,۷۸۳	-۴۸,۹۹۹
جو سیاه	۱,۸۱۴,۸۸۶	۱,۷۴۵,۳۳۸	-۷۲	۱۲۱ (CWT)	۶۹,۶۵۸	۱,۷۴۵,۳۳۸	۷,۸۲۶,۳۳۲	۷,۶۵۹,۷۷۷	-۱۶۶,۶۵۵
جو	۱۷۳,۷۰۰	۱۷۷,۱۰۲	۳	۱۴/۵	۴,۴۰۲	۱۷۷,۱۰۲	۷۶۱,۹۰۹	۷۳۲,۰۱۷	-۲۹,۸۹۲
شبه برنج	۸,۸۹۴	۱۰,۰۹۱	۱,۱۹۷	۱۴/۸	۱۶/۲ (CWT)	۱۰,۰۹۱	۱۵,۱۶۰	۱۳,۹۸۹	-۱,۱۷۱
چاودار	۱,۰۳۹,۷۳۴	۱,۰۶۶,۲۶۰	۲۶,۵۲۶	۸/۵ (CWT)	۱۰,۱۴	۱,۰۶۶,۲۶۰	۱۲,۶۸۰	۱۸,۲۶۴	۱۵,۶۸۴
سیبزمینی	-۲۴۶,۳۹۸			۳/۱ تن				۲,۳۱۲,۳۸۸	۲,۸۶۵,۹۹۰
شلغم	۳۳۷,۳۵۵	۳۳۲,۲۱۲	-۵,۱۴۳	۱۰/۳ تن	۳,۳۱۴	۳۳۲,۲۱۲	۳,۲۶۷,۶۵۹	۳,۳۰۱,۶۸۳	-۱۶۵,۹۷۶
ترب	۱۴,۰۷۳	۱۴,۸۳۹	۷۶۶	۱۰/۵ تن	۳۱۶	۱۴,۸۳۹	۱۴۷,۲۸۴	۱۹۱,۹۳۷	۱۴۴,۶۵۳
کلم	۳۱,۸۲۱	۳۳,۶۲۳	۱,۸۰۲	۹/۳ تن	۱,۸۰۱	۳۳,۶۲۳	۲۹۷,۳۷۵	۳۵۰,۲۵۲	۱۵۲,۸۷۷
کتان	۳۰۱,۶۹۳	۲۵۱,۴۳۳	-۵۰,۲۶۰	۳۳/۲ (Sl)	۵۰,۲۶۰	۲۵۱,۴۳۳	۶۴,۵۰۶	۳۹,۵۶۱	-۲۲,۹۴۵
پونجه	۱,۶۰۹,۵۶۹	۱,۶۷۸,۳۹۲	۶۸,۹۲۳	۱/۶ تن		۱,۶۷۸,۳۹۲	۲,۶۰۷,۱۵۲	۲,۰۶۸,۷۰۷	-۴۶۱,۵۵۴

جدول D: درآمدهای مشمول مالیات بر درآمد برحسب پوند. ۱۸۴

۱۸۶۵	۱۸۶۴	۱۸۶۳	۱۸۶۲	۱۸۶۱	۱۸۶۰	
۱۳,۸۰۱,۶۱۶	۱۳,۴۷۰,۷۰۰	۱۳,۴۹۴,۰۹۱	۱۳,۳۹۸,۹۳۸	۱۳,۰۰۳,۵۵۴	۱۳,۸۹۳,۸۲۹	ریز A اجاره‌ی زمین
۲,۹۴۶,۰۷۴	۲,۹۳۰,۸۷۴	۲,۹۳۸,۹۲۳	۲,۹۳۷,۸۹۹	۲,۷۷۳,۶۴۲	۲,۷۶۵,۳۸۷	ریز B سود مزرعه‌دارها
۴,۸۵۰,۱۹۹	۴,۵۴۶,۱۴۷	۴,۸۴۶,۴۹۷	۴,۸۵۸,۸۰۰	۴,۸۳۶,۲۰۳	۴,۸۹۱,۶۵۲	ریز D سود صنعتی
۲۳,۹۳۰,۳۴۰	۲۳,۲۴۶,۲۹۸	۲۳,۶۵۸,۶۳۱	۲۳,۵۹۷,۵۷۴	۲۲,۹۹۸,۳۹۴	۲۲,۹۶۴,۸۸۵	کل ریز از E تا A

۱۸۳. داده‌های متن از اطلاعات مربوط به آمارهای کشاورزی، ایرلند، گزیده‌های عمومی، دویلین، برای سال ۱۸۶۰ به بعد و آمارهای کشاورزی، ایرلند، جدول‌های مربوط به میانگین تقریبی محصولات و ... دویلین، ۱۸۶۶ گردآوری شده است. این آمارها رسمی هستند و همه ساله به پارلمان عرضه می‌شوند. [افزوده به ویراست دوم:] آمار رسمی برای سال ۱۸۷۲ در مقایسه با سال ۱۸۷۱ کاهشی برابر با ۱۳۴,۹۱۵ آکر را در زمین‌های زیر کشت را نشان می‌دهد. در مورد کشت سبزیجات، شلغم، چغندر، علوفه و غیره «افزایشی» دیده می‌شود و در مقابل «کاهشی» را به میزان ۱۶,۰۰۰ آکر در مورد زمین‌های گندم‌کاری، ۱۴,۰۰۰ آکر برای جو سیاه، ۴۰۰۰ آکر برای جو و چاودار، ۱۶۶,۶۳۲ آکر برای سیبزمینی، ۳۴,۶۶۷ آکر برای زمین‌های مخصوص کشت کتان و ۳۰,۰۰۰ آکر کمتر از سابق در مورد زمین‌های مختص چمن‌کاری، شبدر، ماشک، ترب و مند آب نشان می‌دهد. زمین‌های زیر کشت گندم طی ۵ سال اخیر به میزان زیر کاشت یافته‌اند: ۱۸۶۸، ۲۸۵,۰۰۰ آکر - ۱۸۶۹، ۲۸۰,۰۰۰ آکر - ۱۸۷۰، ۲۵۹,۰۰۰ آکر - ۱۸۷۱، ۲۴۴,۰۰۰ آکر - ۱۸۷۲، ۲۲۸,۰۰۰ آکر. برای سال ۱۸۷۲ کاهشی به میزان ۲۶۰۰ اسب، ۸۰,۰۰۰ دام شاخدار، ۶۸,۶۰۹ رأس گوسفند و ۲۳۶,۰۰۰ خوک دیده می‌شود.

۱۸۴. گزارش دهم اعضای هیئت مربوط به درآمد ایرلند، لندن، ۱۸۶۶.

در مورد ردیف D میانگین افزایش درآمد سالانه از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ فقط ۰/۹۳ درصد در ایرلند بوده است، در حالی که در همین دوره در خود بریتانیای کبیر ۴/۵۸ درصد بود. جدول E توزیع سودها (به استثنای سود مزرعه دارها) را برای سال‌های ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نشان می‌دهد.

جدول E: ریز ردیف D درآمدهای ناشی از سود (بیش از ۶۰ پوند) در ایرلند^{۱۸۵}

۱۸۶۴		۱۸۶۴		
توزیع میان افراد	پوند	توزیع میان	پوند	
نفر ۱۸,۰۸۱	۴,۶۶۹,۹۷۹	نفر ۱۷,۴۶۷	۴,۳۶۸,۶۱۰	درآمد کل سالانه
نفر ۴,۷۰۳	۴۲۲,۵۷۵	نفر ۵,۰۱۵	۲۳۸,۶۲۶	درآمد سالانه بین ۶۰ تا ۱۰۰ پوند
نفر ۱۲,۱۸۴	۲,۰۲۸,۴۷۱	نفر ۱۱,۳۲۱	۱,۹۷۹,۰۶۶	از درآمد کل سالانه
نفر ۱,۱۹۴	۲,۴۱۸,۹۳۳	نفر ۱,۱۳۱	۲,۱۵۰,۸۱۸	مانده از درآمد کل سالانه
نفر ۱,۰۴۴	۱,۰۹۷,۹۳۷	نفر ۹۱۰	۱,۰۸۳,۹۰۶	
نفر ۱۸۶	۱,۳۲۰,۹۹۶	نفر ۱۲۱	۱,۰۶۶,۹۱۲	
نفر ۱۲۲	۵۸۴,۴۵۸	نفر ۱۰۵	۲۳۰,۵۲۵	از این مبالغ
نفر ۲۸	۷۳۶,۳۴۸	نفر ۲۶	۶۴۶,۳۷۷	
نفر ۳	۲۷۲,۵۲۸	نفر ۳	۲۶۲,۶۱۰	

اگر انگلستان، کشوری با تولید سرمایه‌داری پیشرفته و به ویژه صنعتی، مانند ایرلند دستخوش تحلیل رفتن منابع انسانی خود می‌شد، مسلماً شاه‌رگ حیاتی آن قطع می‌گردید. اما ایرلند در حال حاضر صرفاً یک ناحیه‌ی کشاورزی انگلستان است که با باریکه‌ی گسترده‌ای از آب از کشوری جدا می‌شود که برای صنعت و ارتش آن غله، پشم، دام و سرباز تهیه می‌کند.

جمعیت‌زدایی در ایرلند بسیاری از زمین‌های زراعی را متروکه کرده، محصول کشاورزی را به شدت کاهش داده^{۱۸۶} و با وجود آن که مناطق وسیعی به دامپروری اختصاص داده شده، برخی از شاخه‌های مربوط به آن دچار انحطاط مطلق شده و در شاخه‌های دیگر پیشرفت ناچیزی را شاهدیم که حتی شایسته‌ی ذکر کردن نیستند و پیوسته با پسرقت‌های بی‌درپی قطع می‌شوند. با این همه، اجاره‌ی زمین و سود مزرعه‌دارها پیوسته با کاهش جمعیت در حال افزایش بود، هر چند افزایش سود مزرعه‌دارها به اندازه‌ی اجاره‌ی زمین ثابت و پایدار نبود. علت این امر را به آسانی می‌توان درک کرد. از یک سو، در نتیجه‌ی تمرکز

۱۸۵. درآمد کل سالانه که در ریز ردیف D ذکر شده کمی با جدول پیشین تفاوت پیدا کرده و این به جهت برخی تخفیف‌هایی است که قانون مجاز شمرده.

۱۸۶. اگرچه محصول بر حسب آکر نیز به طور نسبی تقلیل یافته، نباید فراموش کرد که از یک سده و نیم پیش انگلستان به طور غیرمستقیم خاک ایرلند را صادر می‌کرده است، بدون آن که حتی به کشاورزان آن اجازه دهد وسائل جایگزینی عوامل اساسی زمین تحلیل‌رفته را فراهم آورند.

املاک خرد و تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه، بخش بزرگی از کل محصول به محصول اضافی بدل می‌شود. محصول اضافی افزایش می‌یابد، هر چند کل محصول که محصول اضافی بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، کاهش یافته است. از سوی دیگر، طی ۲۰ سال اخیر و به‌ویژه طی ۱۰ سال گذشته، ارزش پولی این محصول اضافی سریع‌تر از کمیت واقعی خود ترقی می‌کرد و در نتیجه قیمت گوشت، پشم و غیره در بازار انگلستان را بالا برده بود.

همان‌طور که محصولی که تولیدکننده‌اش آن را مصرف می‌کند کالا شمرده نمی‌شود، و سائل تولید پراکنده‌ای که برای تولیدکننده هم وسیله اشتغال است و هم وسیله معاش، بدون ارزش افزایی از طریق جذب کار غیر سرمایه تلقی نمی‌شود. پس اگر مقدار و سائل تولید به کاررفته در کشاورزی همراه با کاهش توده‌های جمعیت تقلیل یابد، مقدار سرمایه به کاررفته در کشاورزی افزایش پیدا می‌کند، زیرا بخشی از سائل تولید که پیش‌تر پراکنده بود اکنون به سرمایه بدل شده است.

کل سرمایه‌هایی که در ایرلند، خارج از محیط کشاورزی، در صنعت و بازرگانی به کار گرفته شده بود، طی دو دهه‌ی اخیر آهسته و بانوسان‌های بزرگ و دائمی انباشت می‌شدند. اما تمرکز اجزای سازنده‌ی سرمایه‌ی یادشده با سرعت بیشتری انجام می‌شد. و سرانجام، هر چند افزایش مطلق آن اندک بود، افزایش ارزش نسبی آن در رابطه با تعداد شدیداً کاهش یافته‌ی جمعیت عظیم بود.

بنابراین، در برابر دیدگان ما، و در مقیاسی کلان، فرایندی آشکار می‌شود که اقتصاد ارتدکس برای تأیید جزم خود بهتر از این نمی‌توانست آرزو کند: این جزم که فقر و فلاکت ناشی از اضافه مطلق جمعیت است و تعادل در نتیجه‌ی جمعیت‌زدایی حاصل می‌شود. این تجربه‌ای است [به مراتب مهم‌تر]^{۱۰۱} از شیوع طاعون در اواسط سده‌ی چهاردهم* که این همه مورد تجلیل هواداران مالتوس قرار گرفت. در ضمن گذرا متذکر می‌شویم که اگر کاربرد معیارهای سده‌ی چهاردهم به مناسبات تولیدی مسلط در سده‌ی نوزدهم و مناسبات جمعیتی متناسب با آن، مستلزم ساده‌اندیشی فضل‌فروشانه است، این ساده‌اندیشی با نادیده گرفتن تفاوت بین پیامدهای این طاعون در انگلستان و فرانسه تشدید می‌شود. در این سوی کانال مانس، یعنی در انگلستان، طاعون و کشتاری که در پی آن رخ داد موجب اعطای حق رأی و ثروتمند شدن جمعیت دهقانی شد؛ در حالی که در آن سوی مانس، یعنی در فرانسه، همین واقعه به بندگی شدیدتر و فقر و فلاکت بیشتر مردم انجامید.^{۱۸۶ الف}

۱۰۱. افزوده به فقر: از نقطه‌نظر اقتصادی به مراتب مهم‌تر

* منظور مرگ سیاه سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ میلادی در اروپاست - م. ۱

۱۸۶ الف. از آنجا که ایرلند سرزمین موعود «اصل جمعیت» تلقی شده است، توماس سدلر، بیش از انتشار اثر خویش درباره‌ی جمعیت*، کتاب معروف خود را با عنوان ایرلند: مشکلات و درمان آن‌ها (ویراست دوم، لندن، ۱۸۲۹)

قحطی ایرلند در سال ۱۸۴۶ بیش از ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر را کشت اما فقط مردم فقیر را از بین برد. این قحطی هیچ خسارتی به ثروت کشور وارد نکرد. مهاجرتی که ۲۰ سال متوالی به دنبال قحطی یادشده ادامه یافت و هنوز هم پیوسته رو به افزایش است، همانند جنگ سی ساله، و سائل تولید و به همراه آن انسان‌ها را نابود نساخت. نبوغ ایرلندی با انتقال ملتی فقیر به هزاران مایل فاصله از کانون تیره روزی‌اش، شیوه‌ی یکسره جدیدی را کشف کرد. آن مهاجرینی که در ایالات متحد آمریکا مستقر شده‌اند هر ساله مبالغی پول به کشور می‌فرستند که خرج سفر بازماندگان آن‌ها را تأمین می‌کند. هر دسته‌ای که امسال مهاجرت می‌کند سال بعد دسته‌ی دیگری را به دنبال خویش می‌کشاند. به این‌گونه، مهاجرت به جای تحمیل هزینه‌ای به ایرلند، خود یکی از سودآورترین شاخه‌های صادرات آن را تشکیل می‌دهد. سرانجام، مهاجرت فرایند نظام‌مندی است که صرفاً شکاف موقتی در جمعیت به وجود نمی‌آورد بلکه هر ساله بیش از آنچه زاد و رود بر شمار جمعیت می‌افزاید، از آن بیرون می‌کشد، به نحوی که سطح مطلق جمعیت هر ساله کاهش پیدا می‌کند.^{۱۸۶}

پیامدهای این امر برای آن دسته از کارگرانی که در ایرلند باقی ماندند و از قید اضافه جمعیت رها شدند، چه بود؟ نتیجه آن شد که اضافه جمعیت نسبی امروز به همان اندازه‌ی سال ۱۸۴۶ است؛ مزدها در همان سطح پایین است؛ فشار بر کارگران بیشتر شده است؛ فقر و فلاکت روستاها کشور را بار دیگر به بحران تازه‌ای سوق می‌دهد. علل این امر ساده است. انقلاب کشاورزی همگام با مهاجرت بود. تولید اضافه جمعیت نسبی سریع‌تر از تهی شدن مطلق جمعیت پیش رفت. نگاهی به جدول B نشان می‌دهد که تا چه اندازه تبدیل زمین‌های مزروعی به چراگاه ضرورتاً در ایرلند تاثیر شدیدتری از انگلستان گذاشته است. در انگلستان با رشد دامپروری، کشت سبزیجات نیز گسترش می‌یابد ولی در ایرلند تنزل می‌کند. در حالی که مقدار زیادی از زمین‌هایی که پیشتر کشت شده بودند به آیش گذاشته شده یا به چراگاه دائمی تبدیل شده بود، بخش بزرگی از زمین‌های بایر و مرداب‌زارها که پیش‌تر مورد استفاده نبودند اکنون به منظور توسعه‌ی دامپروری مورد استفاده قرار می‌گیرند. مزرعه‌دارهای خرد و متوسط - من همه‌ی آن‌هایی را که بیش از ۱۰۰ آکر کشت نمی‌کنند در این مقوله برمی‌شمارم - هنوز تقریباً $\frac{1}{10}$ مجموع مزرعه‌دارها را تشکیل می‌دهند.^{۱۸۶}

→ منتشر کرده بود. وی در این کتاب با مقایسه‌ی آمارهای هریک از استان‌ها و کنت‌نشین‌های هر استان ثابت کرد که در ایرلند، برخلاف آنچه مالتوس مدعی شده، نه تنها فقر نسبت مستقیمی با جمعیت ندارد بلکه با آن نسبت معکوس دارد.

* حمله‌ی سدلر به نظریه‌ی مالتوس در سال ۱۸۳۰ با عنوان قانون جمعیت (۲ جلدی) انتشار یافت - م. ۱
۱۸۶ ب. تعداد کل مهاجران بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۴ بالغ بر ۲,۳۲۵,۹۲۲ نفر شده بود.

۱۸۶ پ [یادداشت برای ویراست دوم]: بنا بر جدولی در کتاب مورفی با عنوان ایرلند، شرایط صنعتی، سیاسی و

اینان رفته رفته با قدرتی بیش از گذشته، در نتیجه‌ی رقابت در کشاورزی سرمایه‌داری پایمال می‌شوند و بنابراین پیوسته اعضای تازه‌ای به طبقه‌ی کارگر مزدبگیر اضافه می‌شود. تنها صنعت بزرگ ایرلند، تولید کتان، به نسبت احتیاج کمتری به مردان بزرگسال دارد و به‌طور کلی با وجود گسترش این صنعت پس از بالا رفتن قیمت پنبه طی سال‌های ۱۸۶۱-۱۸۶۶، فقط برای بخش نسبتاً ناچیزی از جمعیت کار ایجاد می‌کند. این صنعت مانند هر صنعت بزرگ دیگری در نتیجه‌ی نوسان‌های دائمی که در قلمرو خاص خود بروز می‌کند، با وجود افزایش مطلق تعداد افراد جذب‌شده، پیوسته اضافه جمعیت نسبی تولید می‌کند. فقر و فلاکت دهقانان پایه‌ی کارخانجات عظیم پیراهن‌دوزی و غیره را تشکیل می‌دهد که قسمت اعظم سپاه کارگران آن‌ها در روستاها پراکنده‌اند. در اینجا باز با همان نظام «کار خانگی» روبرو می‌شویم که پیش‌تر توصیف شده است، یعنی نظامی که وسایل نظام‌مند خاص خود را برای «ایجاد کارگران مازاد» از طریق کم‌مزد دادن و زیاد کارکشیدن در اختیار دارد. سرانجام، با این که جمعیت‌زدایی همان پیامدهای خانمان‌برانداز کشوری با تولید سرمایه‌داری پیشرفته را ندارد، اما تاثیری پیوسته بر بازار داخلی می‌گذارد. شکافی که مهاجرت در اینجا ایجاد می‌کند، نه تنها تقاضای محلی کار را محدود می‌سازد بلکه از درآمد کاسب‌کاران خرد، پیشه‌وران و به‌طور کلی صاحبان صنعت خرد نیز می‌کاهد. کاهشی که در جدول E در مورد درآمدهای بین ۶۰ تا ۱۰۰ پوند مشاهده می‌شود از همین جاست.

گزارش‌های بازرسی‌های قانون حمایت از مستمندان ایرلند (سال ۱۸۷۰)^{۱۸۶}، شرح
 واضحی از وضعیت کارگران کشاورزی در ایرلند را در اختیار می‌گذارد. بازرسی‌های یادشده به‌عنوان مقامات حکومتی که تنها به زور سرنیزه و حکومت نظامی، گاه آشکار و گاه پنهان، سرپا نگهداشته شده است، مجبور به رعایت احتیاط‌هایی در گفتار خود هستند که همکاران انگلیسی آن‌ها کسر شأن خود می‌دانند. با این همه، اجازه نمی‌دهند که حکومت آن‌ها در میان اوهام تسلی یابد. بنا به پژوهش آنان، سطح مردها که همیشه در روستا بسیار پایین است، طی ۲۰ سال اخیر ۵۰ تا ۶۰ درصد افزایش یافته و اکنون به‌طور میانگین ۶ تا ۹ شیلینگ در هفته است. اما این افزایش ظاهری کاهش واقعی مردها را پنهان کرده است زیرا افزایش یادشده به‌هیچ‌وجه افزایش قیمت وسایل معاش ضروری را که در این فاصله رخ داده، جبران نمی‌کند. آمار زیر که از محاسبات رسمی یکی از نوانخانه‌های ایرلندی استخراج شده، گواه این امر است.

→ اجتماعی [لندن] ۱۸۷۰، ۹۴/۶ درصد از مزارع کمتر از ۱۰۰ آکر بودند، در حالی که ۴/۵ درصد مزارع بالاتر از ۱۰۰ آکر مساحت داشتند.

۱۸۶ ج. گزارش‌های بازرسی‌های قانون حمایت از مستمندان درباره‌ی مردهای کارگران کشاورزی در ایرلند، دوبلین، ۱۸۷۰. همچنین رجوع کنید به کارگران کشاورزی (ایرلند). درآمد و ... ۸ مارس ۱۸۶۱، لندن، ۱۸۶۲.

هزینه‌ی متوسط نگهداری سرانه در هفته

سال	خوراک و مایحتاجات	پوشاک	جمع
از ۲۹ سپتامبر ۱۸۴۸ تا ۲۹ سپتامبر ۱۸۴۹	۱ شیلینگ و ۳/۴ پنی	۳ پنی	۱ شیلینگ و ۱/۴ پنی
از ۲۹ سپتامبر ۱۸۶۸ تا ۲۹ سپتامبر ۱۸۶۹	۲ شیلینگ و ۷/۴ پنی	۶ پنی	۳ شیلینگ و ۱/۴ پنی

بنابراین، قیمت و سائل معاش تقریباً دو برابر و بهای پوشاک دقیقاً دو برابر ۲۰ سال پیش شده است.

حتی اگر این بی تناسبی را نادیده بگیریم، با مقایسه‌ی ساده سطح مردها که در پول تجلی می‌یابد، نمی‌توان به نتیجه‌ی درستی رسید. پیش از قحطی بخش بیشتر مردهای کشاورزی طبعاً به‌طور جنسی و فقط بخش ناچیزی از آن به پول پرداخت می‌شد. اما امروزه پرداخت نقدی قاعده است. از این نتیجه می‌شود که با وجود هر تغییری در مزد واقعی، نرخ پولی آن باید افزایش بیابد.

«پیش از قحطی، کارگر کلبه‌ای داشت... با قطعه زمینی به مساحت یک رود {یک چهارم آکر} یا نیم آکر یا یک آکر و امکاناتی برای... کاشتن سیب زمینی. می‌توانست خوک و مرغ پرورش دهد... اما امروزه وی باید نان خود را خریداری کند، و دیگر نمی‌تواند غذای خوک و مرغش را بدهد و در نتیجه از فروش خوک و مرغ و تخم مرغ نیز عایدی ندارد.»^{۱۸۷}

در واقع، پیش‌تر کارگران کشاورزی از خُردترین مزرعه‌دارهای خُرد غیر قابل تشخیص بودند و در اغلب موارد نوعی عقب‌دار مزرعه‌های متوسط و بزرگ به‌شمار می‌آمدند که در آنجا کاری به دست می‌آوردند. تنها پس از فاجعه‌ی سال ۱۸۴۶ است که اینان نیز به بخشی از طبقه‌ی کارگر مزدبگیر محض تبدیل شده‌اند، یعنی قشر ویژه‌ای که اکنون فقط از طریق مناسبات پولی با اربابان خود پیوند دارد.

از وضعیت مسکن آن‌ها در سال ۱۸۴۶ آگاه شده‌ایم. از آن تاریخ به بعد این وضعیت باز هم بدتر شده است. بخشی از کارگران روزمزد کشاورزی، که روز به روز از تعداد آن‌ها کاسته می‌شود، هنوز در املاک مزرعه‌دارها، در کلبه‌هایی شلوغ، زندگی می‌کنند که شناخت آن‌ها بسی فراتر از بدترین مواردی است که در مناطق کشاورزی انگلستان یافت می‌شوند. این اوضاع و احوال، به استثنای برخی از نقاط اولستر، در همه جا عمومیت دارد؛ در جنوب، در کنت نشین‌های کورک، لیمریک، کیل‌کنی و غیره؛ در شرق در کنت نشین‌های ویلکو،

وکس فورد و غیره؛ در مرکز در کنت نشین های کینگز و کویین، دوبلین و غیره؛ در شمال در کنت نشین های داون، آنتریم، تایرون و غیره؛ و در غرب در کنت نشین های سلیگو، روسکومون، مایو، گالوی و غیره. بازرسی فریاد برمی آورد که «کلبه های کارگران کشاورزی برای مذهب و تمدن این کشور خجالت آور است.»^{۱۸۷} برای دلپذیرتر شدن سکونت کارگران مزدبگیر در این بیغوله ها، تکه زمین هایی را که از زمان های بسیار قدیم به آنان تعلق داشته منظمأ مصادره می کنند.

«آگاهی از این نوع ممنوعیت بر مایملک خود که از جانب اربابان و مباشران شان وضع شده... احساسات خصومت انگیز و نارضایتی را در کارگران علیه کسانی برمی انگیزد که با آنان همچون نژادی فاقد حقوق رفتار می کنند.»^{۱۸۷}

نخستین اقدام انقلاب در کشاورزی رویدن کلبه هایی بود که در محل کار زراعتی قرار داشتند. این اقدام را در سطحی گسترده، گویی در اطاعت از فرمانی صادر شده از بالا، به اجرا در آوردند. به این گونه، بسیاری از کارگران مجبور شدند در دهکده ها و شهرها برای خود پناهگاهی جستجو کنند. در این نقاط آنان را مانند تفاله ای به انبارهای زیر سقف، بیغوله ها، سرداب ها و گوشه و کناره های پست ترین زاغه ها افکندند. هزاران خانواده ی ایرلندی، که حتی به شهادت خود انگلیسی ها که غرق در پیش داوری های ناسیونالیستی خود هستند، به دلیل تعلق خاطر نادرشان به میهن خویش و سرزندگی و پاکی زندگی بومی شان زیان زدند، یکباره به گرمخانه های شرارت انتقال یافتند. اکنون مردان باید از مزرعه دارهای مجاور برای خود کار می جستند و فقط به صورت روزمزدی یعنی تحت ناپایدارترین شکل مزد به کار گمارده می شوند. به این گونه:

«اکنون باید مسافت های طولانی را برای رفت و آمد از خانه به مزرعه طی کنند، سراپا خیس شوند و در معرض انواع مشکلات و سختی های دیگری قرار بگیرند که اغلب به بیماری و تهیدستی که ملازم با آن است می انجامد.»^{۱۸۷}

«هر سال شهرها باید پذیرای آن تعداد از کارگرانی شوند که در مناطق روستایی کارگر اضافی تلقی می شوند»^{۱۸۷}، و با این همه هنوز عده ای شگفت زده اند «که در شهرها و روستاها مازاد کارگر و در برخی مناطق دیگر کمبود یا خطر کمبود "کارگر" وجود دارد.»^{۱۸۷} حقیقت این است که کمبود کارگر فقط «در زمان کارهای فوری کشاورزی در

۱۸۷ الف. همان منبع، ص ۱۲.

۱۸۷ ب. همان منبع، ص ۱۲.

۱۸۷ پ. همان منبع، ص ۲۵.

۱۸۷ ج. همان منبع، ص ۲۷.

۱۸۷ د. همان منبع، ص ۲۶.

بهار یا پاییز» محسوس می‌شود؛ «در بقیه‌ی سال بسیاری از کارگران چنان بیکارند»^{۱۸۷} که «پس از برداشت سیب‌زمینی در ماه اکتبر تا اوایل بهار سال بعد... برای آن‌ها کاری نیست»^{۱۸۷} و علاوه‌براین، هنگامی هم که کار دارند «اکثراً تمام روز کار نمی‌کنند و یا به وقفه‌های گوناگون تن می‌دهند»^{۱۸۷}.

این پیامدهای انقلاب کشاورزی - یعنی تبدیل زمین‌های زیرکشت به چراگاه‌ها، استفاده از ماشین‌آلات و شدیدترین صرفه‌جویی‌ها در کار و غیره - در اثر وجود مالکان نمونه که به جای صرف اجاره‌های زمین خویش در کشورهای دیگر، لطف کرده‌اند در ایرلند در ملک خصوصی خویش زندگی می‌کنند، بیشتر تشدید شد. برای آن‌که به قانون عرضه و تقاضا آسیبی وارد نشود، این آقایان متشخص

«اکنون تقریباً... تمام منبع کار خود را عمدتاً از مزرعه‌دارهای خُرد خود تأمین می‌کنند. اینان مجبورند در برابر نرخ مزدی که در بسیاری موارد به‌نحو چشمگیری پایین‌تر از سطحی است که به کارگران عادی پرداخت می‌شود، برای مالکان زمین کار بکنند، بدون آن‌که به ناراحتی‌ها و زیان‌هایی توجه داشته باشند که به مزرعه‌داری وارد می‌شود که ناگزیر کارهای زمین خود را در مواقع حساس بذرافشانی یا درو نادیده می‌گیرد»^{۱۸۷}.

بنابراین، عدم امنیت و بی‌نظمی در اشتغال، ظهور مجدد و تکراری عرضه‌ی بیش از حد کار و مدت طولانی آن؛ همه‌ی آن‌ها نشانه‌های اضافه جمعیت نسبی هستند و بنابراین، در گزارش‌های بازرسی‌های قانون حمایت از مستمندان به‌عنوان دشواری‌ها و مشکلات پرولتاریای کشاورزی ایرلند ثبت شده است. به یاد داریم که در مورد پرولتاریای کشاورزی انگلستان نیز به پدیده‌های مشابهی برخورد کرده بودیم، اما با این تفاوت که در انگلستان، یعنی یک کشور صنعتی، ذخیره‌ی کارگران صنعتی از میان روستاییان جبران می‌شود، در حالی که در ایرلند، یعنی یک کشور زراعی، ذخیره‌ی کارگران کشاورزی از شهرها که پناهگاه کارگران رانده‌شده‌ی کشاورزی از روستاهاست، تأمین می‌شود. در انگلستان، کارگران اضافی مناطق روستایی به کارگران کارخانه تبدیل می‌شوند؛ در ایرلند، رانده‌شدگان اجباری به شهرها، ضمن این‌که با فشار آوردن به مزد کارگران شهری سبب کاهش آن می‌شوند، همچنان کارگر کشاورزی باقی می‌مانند و پیوسته در جستجوی کار به روستا فرستاده می‌شوند.

۱۸۷. همان منبع، ص ۳۲.

۱۸۷. همان منبع، ص ۱.

۱۸۷. ز. همان منبع، ص ۲۵.

۱۸۷. س. گزارش‌های بازرسی‌های قانون کمک به مستمندان ... ص ۳۰.

بازرس‌های رسمی وضعیت مادی کارگران کشاورزی را به شرح زیر جمع‌بندی می‌کنند:

«با این‌که آنان با قناعت زیادی زندگی می‌کنند، مزد آنان برای تأمین خوراک یک خانواده‌ی معمولی و پرداخت اجاره کافی نیست و برای پوشاک خود، همسر و کودکانش به منابع دیگری متوسل می‌شوند... فضای این کلبه‌ها، همراه با سایر محرومیت‌هایی که دستخوش آن هستند، این طبقه را به ویژه مستعد ابتلا به تیفوس و سل کرده است.»^{۱۸۷} ش

با توجه به همه‌ی این اوضاع، شگفت‌آور نیست که بنا به شهادت یک‌رأی بازرسان، نارضایتی نگران‌کننده‌ای در صفوف این طبقه جریان دارد، تا آن‌حد که آرزوی بازگشت به گذشته را دارند، از حال متنفرند و نسبت به آینده بی‌امیدند، به «نفوذ شیطانی مبلغان» تن می‌دهند و تنها یک اندیشه‌ی ثابت دارند و آن هم مهاجرت به آمریکاست. جمعیت‌زدایی، این نوشداروی سترگ مالتوسی، ازین سرسبز و خرم را به کشور ناز و نعمت بدل کرده است.

مثالی کافی ست تا زندگی راحت و خوش کارگر صنعتی ایرلند را نشان دهد. رابرت بیکر، بازرس انگلیسی کارخانه‌ها، چنین می‌گوید:

«هنگام دیدار اخیرم از ایرلند شمالی با شواهدی از تلاش‌هایی که یک کارگر ماهر ایرلندی برای تربیت کودکان خویش متحمل می‌شود، روبرو شدم؛ اظهارات او را درست همان‌طور که از زبانش شنیده‌ام نقل می‌کنم. برای این که معلوم شود که او کارگر بامهارتی است می‌گویم که وی را به تهیه‌ی کالاهای باب بازار منچستر گماشته بودند. "جانسن: من پارچه کوبیم (beetler)* و از ۶ صبح تا ۱۱ شب از دوشنبه تا جمعه کار می‌کنم. شنبه‌ها کار ما ساعت ۶ عصر تمام می‌شود و ۳ ساعت برای غذا و استراحت در اختیار داریم. ۵ فرزند دارم. برای این کار هفته‌ای ۱۰ شیلینگ و ۶ پنی دریافت می‌کنم. همسر من نیز کار می‌کند و هفته‌ای ۵ شیلینگ مزد می‌گیرد. دختر بزرگم که ۱۲ ساله است خانه را می‌چرخاند. آشپز و تنها کمک ماست. بچه‌های کوچک‌تر را برای رفتن به مدرسه آماده می‌کند. همسر من با من از خواب بیدار می‌شود و با هم از خانه بیرون می‌رویم. دختری که از جلوی منزل ما می‌گذرد ساعت پنج و نیم صبح از خواب بیدارم می‌کند. پیش از رفتن به سر کار غذایی

۱۸۷ ش. همان منبع، صص ۲۱، ۱۳.

* کسی که برای ایجاد نفوس برجسته روی پارچه زیر فشار مجموعه‌ای از غلنک‌های ماشین پارچه‌کوب استفاده می‌شود - م. ا.

نمی‌خوریم. کودک دوازده ساله تمام روز از بچه‌های کوچک‌تر مراقبت می‌کند. ساعت ۸ صبحانه می‌خوریم و به این منظور به خانه باز می‌گردیم. هفته‌ای یک بار جای می‌نوشیم. روزهای دیگر جوشانده‌ای می‌خوریم که بنا بر امکانات مان گاه از آرد جو و گاه از آرد ذرت درست می‌شود. در زمستان کمی قند و آب به جوشانده‌ی ذرت خود اضافه می‌کنیم. در تابستان مقداری سیب‌زمینی از تکه زمینی که خود کاشته‌ایم برداشت می‌کنیم و هنگامی که سیب‌زمینی‌ها تمام می‌شود باز به جوشانده‌ی خود برمی‌گردیم. گاهی کمی شیر گریمان می‌آید. تمام سال ما، هر روز، یکشنبه‌ها و روزهای کار، به همین ترتیب می‌گذرد. شب‌ها که کار تمام می‌شود، همیشه بسیار خسته‌ام. به‌طور استثنایی تکه‌ای گوشت هم می‌خوریم اما این بسیار نادر است. ۳ تا از بچه‌ها مدرسه می‌روند و برای هر کدام هفته‌ای یک پنی می‌پردازیم. اجاره خانه‌ی ما هفته‌ای ۹ پنی است. هر دو هفته یک بار هزینه‌ی زغال و سوخت مان دست‌کم یک شیلینگ و ۶ پنی می‌شوند.^{۱۸۸}

این است مزد ایرلندی؛ این است زندگی ایرلندی!

و در واقع فقر و بینوایی در ایرلند از نو به سوژه‌ای بدل شده که در انگلستان مورد بحث قرار می‌گیرد. در اواخر سال ۱۸۶۶ و اوایل سال ۱۸۶۷، یکی از زمین‌دارهای بزرگ ایرلند، لرد دافرین، در ستون‌های روزنامه‌ی *تایمز* به راه‌حل این موضوع پرداخت. «چه انسانیستی از چنین ارباب بزرگی!» (Wie menschlich von solch grossem Herrn!)*

از جدول E دیدیم که طی سال ۱۸۶۴ از کل سود به مبلغ ۴,۳۶۸,۶۱۰ پوند، سه نفر از مال‌اندوزها فقط ۲۶۲,۶۱۰ پوند به جیب زده‌اند؛ در حالی که برعکس همین ۳ نفر که از قهرمانان «پرهیز» هستند در سال ۱۸۶۵ از کل سود به مبلغ ۴,۶۶۹,۹۷۹ پوند، ۲۷۴,۵۲۸ پوند به‌دست آورده‌اند؛ ۲۶ نفر در سال ۱۸۶۴ مبلغ ۶۴۶,۳۷۷ پوند؛ ۲۸ نفر در سال ۱۸۶۵ مبلغ ۷۳۶,۴۴۸ پوند؛ ۱۲۱ نفر در سال ۱۸۶۴ مبلغ ۱,۰۶۶,۹۱۲ پوند؛ ۱۵۰ نفر در سال ۱۸۶۵ مبلغ ۱,۳۲۰,۹۰۶ پوند؛ ۱۱۳۱ نفر در سال ۱۸۶۴ مبلغ ۲,۱۵۰,۸۱۸ پوند که تقریباً نیمی از کل سود سالانه است، و ۱۱۹۴ نفر در سال ۱۸۶۵ مبلغ ۲,۴۱۸,۸۳۳ پوند بیش از نصف کل سود سالانه را برداشت کرده‌اند. ولی بیشترین سهم، که تعداد بسیار اندکی از زمین‌دارهای بزرگ در

102. «چنین است زندگی ایرلندی‌ها و چنین است مزد ایرلندی‌ها» بازرس بیکر این اظهارنظر را به فراز نقل شده اضافه می‌کند: «چگونه می‌توان این پیشه‌ور ماهر با روحیه‌ای بیمارگونه را با غالیگران جنوب استافوردشایر مقایسه نکرد که سرحال، با عضلاتی قوی و دارای حقوق هفتگی برابر و گاهی بیش از درآمد نجیب‌زادگان و دانشمندان هستند، اما با این همه، همچون آدم‌های باهوش و هدایت‌کننده در سطح گداها باقی می‌مانند» (گزارش بازرس‌های کارخانه‌ها، ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، لندن، ۱۸۶۷، صص ۹۶-۹۷).

۱۸۸. [گزارش‌های بازرس‌های کارخانه‌ها... ۳۱ اکتبر ۱۸۶۶، ص ۹۶] 102

* این نقل قول در شکل تغییر یافته‌ی خود از کتاب *فلاوست* گوته برگرفته شده، آنجا که مفیستوفلس در «پیش‌برده در آسمان» (سطرهای ۳۵۲-۳۵۳) می‌گوید: Es ist gar hübsch von einem Herrn, So grossen menschlich mit dem Teufel selbst zu sprechen (به راستی که خداوند عظیم به ذات خویش با چنین مهر و نرم‌خویی با اهریمن سخن می‌گوید). - م. ا.

انگلستان، اسکاتلند و ایرلند از کل اجاره‌ی سالیانه‌ی زمین برداشت می‌کنند، چنان شرم‌آور است که دولت انگلستان نامناسب می‌داند تا آمارهایی را که در مورد توزیع سودها ارائه می‌دهد در مورد اجاره‌های زمین منتشر نکند. لرد دافرین یکی از این زمین‌دارهای بزرگ است. البته امکان این که اجاره‌ی زمین و سودهای دیگر بتوانند «بیش از اندازه» باشند، یا زیادی اجاره‌ی زمین یا سودها رابطه‌ای با کثرت فقر و فلاکت مردم داشته باشد، برای وی تصویری است همان‌قدر «توهین‌آمیز» که «ناسالم». دافرین به واقعیت‌ها متکی است. واقعیت این است که با کاهش جمعیت ایرلند اجاره‌های زمین در آن کشور متورم می‌شوند؛ واقعیت این است که جمعیت‌زدایی «به نفع» مالک زمین، و بنابراین به نفع زمین و زراعت و بنابراین به نفع مردمی است که فقط ملحقات زمین تلقی می‌شوند. بنابراین، ایرلند هنوز برای او پرجمعیت است، و سیل مهاجرت هنوز هم بسیار به کندی جریان دارد. به نظر وی، برای این که خوشبختی تحقق یابد، ایرلند باید هنوز دست‌کم از شش تا نهم میلیون نفر از جمعیت کارگری خود خلاص شود. مبادا فکر کنید که این لرد، که علاوه بر این شاعر است، پزشکی از مکتب سانگراو است که هنگامی که بیمارهای خود را رو به بهبود نمی‌دید حجامت تجویز می‌کرد و این حجامت را آن قدر تکرار می‌کرد تا بیمار با از دست‌دادن تمام خون خود از قید مریض بودن نیز نجات می‌یافت. لرد دافرین به جای دو میلیون نفر برای شش میلیون نفر درخواست حجامت جدیدی دارد که بدون خلاص شدن از آن‌ها هزاره‌ی موعود به آریین سرسبز نخواهد آمد. دلیل این امر به سادگی داده شده است.

تعداد و وسعت مزارع در ایرلند در ۱۸۶۴^{۱۸۸۸} الف

مزارع	تعداد	آکر
۱. مزارع کمتر از یک آکر	۴۸,۶۵۳	۲۵,۳۹۴
۲. مزارع بین یک تا ۵ آکر	۸۲,۰۳۷	۲۸۸,۹۱۶
۳. مزارع بین ۵ تا ۱۵ آکر	۱۷۶,۳۶۸	۱,۸۳۶,۳۱۰
۴. مزارع بین ۱۵ تا ۳۰ آکر	۱۲۶,۵۷۸	۳,۰۵۱,۳۳۳
۵. مزارع بین ۳۰ تا ۵۰ آکر	۷۱,۹۶۱	۲,۹۰۶,۳۷۴
۶. مزارع بین ۵۰ تا ۱۰۰ آکر	۵۴,۲۴۷	۳,۹۸۳,۸۸۰
۷. مزارع بیش از ۱۰۰ آکر	۳۱,۹۲۷	۸,۲۲۷,۸۰۷
۸. مساحت کل		۲۰,۳۱۹,۹۲۴

تمرکز از سال ۱۸۵۱ تا سال ۱۸۶۱ به‌طور عمده مزارع سه گروه اول را که از یک آکر کمتر و بیش از ۱۵ آکر نبودند، از بین برد. نتیجه‌ی آن این بود که ۳۰۷,۰۵۸ مزرعه‌دار «زائد» شدند و اگر به‌طور میانگین هر خانواده را دست‌کم چهار نفر فرض کنیم، این تعداد

۱۸۸ الف. مساحت کل شامل «ماندباها و زمین‌های بایر» نیز هست.

۱,۲۲۸,۲۳۲ نفر را در بر می‌گیرد. با این فرض نامعقول که پس از تکمیل انقلاب ارضی یک چهارم از این عده از نو بتوانند جذب شوند، آنگاه ۹۲۱,۱۷۴ نفر باقی می‌مانند که باید مهاجرت کنند. چنان‌که از مدت‌ها پیش در انگلستان روشن شده است، گروه‌های ۴، ۵ و ۶ یعنی مزارع بین ۱۵ تا ۱۰۰ آکر برای کشت سرمایه‌داری غلات خیلی کوچک هستند و حتی نمی‌توانند برای پرورش گوسفند نیز به کار روند. بنابراین، بنا به همان فرض یادشده، ۷۸۸,۷۶۱ نفر دیگر نیز باید مهاجرت کنند. یعنی جمعاً ۱,۷۰۹,۵۳۲ نفر. با توجه به این که **اشتها با خوردن بیشتر می‌شود** (comme l'appétit vient en mangeant)، چشمان اجاره‌گیر به زودی کشف می‌کند که ایرلند با ۳,۵۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت خود همچنان فقیر است و فقر آن نتیجه‌ی زیادی جمعیت است. بنابراین، جمعیت‌زدایی آن باید باز هم ادامه یابد تا این کشور سرانجام به رسالت واقعی خود پاسخ دهد، یعنی چراگاه گوسفندها و مرتع‌زار گاوهای انگلستان شود.^{۱۸۸}

اما این روش سودآور، مانند همه‌ی چیزهای خوب این جهان، نقص‌هایی نیز دارد.

۱۸۸ ب. فحطی و پیامدهای آن عامدانه از سوی مالکان منفرد و نیز پارلمان انگلستان از طریق تصویب قانونی مورد بهره‌برداری قرار گرفت تا انقلاب کشاورزی را با زور عملی سازند و جمعیت ایرلند را به نسبت مورد نیاز مالکان تقلیل دهند. من در جلد سوم این کتاب، در بخش مالکیت ارضی، با جزئیات بیشتری نشان خواهم داد که این امر چگونه اتفاق افتاد. در آنجا همچنین به وضعیت مزرعه‌دارهای خرد و کارگران کشاورزی خواهم پرداخت. * اکنون فقط به یک نقل قول اکتفا می‌کنم. ناسو و سنپور در اثری که پس از مرگش با عنوان روزنامه‌ها، گفتگوها و مقالات مربوط به ایرلند (دو جلدی، لندن، ۱۸۶۸) انتشار یافته، از جمله چنین می‌گوید: «همچنان که دکتر ج. به درستی متذکر می‌شود، ما قانون کمک به مستمندان را داریم و این قانون ابزار نیرومندی برای پیروز ساختن مالکان است. وسیله‌ی قدرتمندتر دیگر مهاجرت است... [هیچ دوستدار ایرلند]^{۱۰۳} نمی‌تواند آرزو کند که جنگ طولانی شود» (میان مالکان و مزرعه‌دارهای خرد سلنی) «... و باید با پیروزی مزرعه‌دارها خاتمه یابد. هر قدر این جنگ سریع‌تر تمام شود، ایرلند زودتر به سرزمینی مرتع‌زار تبدیل می‌شود، با تعداد نسبتاً اندکی مردم که کشوری مرتع‌زار به آن نیازمند است، و این برای همه‌ی طبقات بهتر است» (اثر پیش‌گفته، جلد ۲، ص ۲۸۲). قوانین غلات انگلستان در سال ۱۸۱۵ انحصار واردات آزاد غلات را به بریتانیای کبیر برای ایرلند تضمین می‌کرد. به این ترتیب، قانون‌های یادشده به‌طور مصنوعی کشت غلات را تشویق می‌کرد. با لغو قوانین غلات در سال ۱۸۴۶، این انحصار نیز ناگهان از بین رفت. صرف‌نظر از شرایط دیگر، همین حادثه به تنهایی کافی بود تا برای تبدیل زمین‌های زیرکشت ایرلند به چراگاه، تمرکز مزارع و رانده‌شدن دهقانان خرد، محرک قدرتمندی شود. پس از آن‌که این همه در سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۶ از حاصل‌خیزی زمین‌های ایرلند ستایش کردند و به‌طور علنی گفتند که این زمین‌ها بنا به ماهیت خود مخصوص کشت گندم است، ناگهان متخصص‌های کشاورزی، اقتصاددان‌ها و سیاست‌مدارهای انگلیسی کشف کردند که این اراضی برای تولید چیزی جز علوفه‌ی دام مناسب نیست! آقای لئونس دولورنی از آن سوی کانال مانش، با عجله همین مطالب را تکرار کرد. ** البته این شایسته‌ی مردی «جدی» به سبک دولورنی است که به دام این قبیل مطالب کودکانه بیفتد.

* در جلد سوم سرمایه به آن شکلی که سرانجام انتشار یافت، نکات بسیار اندکی درباره‌ی ایرلند وجود دارد اما فصل‌های

۳۷ و ۴۷ آن شامل تفسیرهایی درباره‌ی وضعیت مزرعه‌دارهای خرد است. م. ۱

** در کتابش با عنوان اقتصاد روستایی انگلستان (پاریس، ۱۸۵۴) م. ۱

انباشت اجاره‌های زمین در ایرلند با انباشت ایرلندی‌ها در آمریکا توأم است. ایرلندی‌هایی که گاو و گوسفند آنان را از خانه‌شان رانده است، در آن سوی اقیانوس به صورت فانیان‌ها* از نو ظهور می‌کنند. و در برابر ملکه‌ی فرتوت دریاها جمهوری عظیم جوانی هرچه مهیب‌تر و ترساننده‌تر برپا می‌خیزد:

رومی‌ها گرفتار سرنوشت شومی‌اند

و آن گناه برادرکشی است.

☆ (Acerba fata Romanos agunt, Scelusque fraternal necis)

گنجه‌ی فانیان‌ها در سال ۱۸۶۷ در انگلستان به اوج خود رسید.

* جنبش فانیان‌ها درست در همان سال‌های نگارش سرمایه، به ویژه در سال ۱۸۶۷، در انگلستان به اوج خود رسید. مارکس و انگلس از نزدیک این جنبش ناسیونالیستی ایرلندی‌ها را زیر نظر داشتند و برای مدتی به تنها امید آنان برای آنکه جنبش کارگری انگلستان از انفعال خود خارج شود تبدیل شده بود. م. ف. هوراس، کتاب ایودس، بند هفتم، «خطاب به رومی‌ها»، م. ۱.

فصل بیست و چهارم

به اصطلاح انباشت بدوی

۱. راز انباشت بدوی

دیدیم که چگونه پول به سرمایه تبدیل می‌شود؛ چگونه ارزش اضافی از طریق سرمایه، و از ارزش اضافی سرمایه‌ی بیشتری به وجود می‌آید. اما، پیش‌انگاشتِ انباشتِ سرمایه ارزش اضافی است، و پیش‌انگاشتِ ارزش اضافی نیز تولید سرمایه‌داری است؛ و پیش‌انگاشتِ تولید سرمایه‌داری نیز وجود مقدار زیادی سرمایه و نیروی کار در دست تولیدکنندگان کالا است. بنابراین، به نظر می‌رسد که کل این حرکت چرخش به دور دایره‌ای باطل است. تنها در صورتی می‌توان از آن خارج شد که انباشتی مقدم بر انباشت سرمایه‌داری («انباشت پیشین» از نظر آدام اسمیت^{*})، یعنی انباشت بدوی را مفروض قرار دهیم؛ انباشتی که نتیجه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیست بلکه آغازگاه آن است.

این انباشت بدوی در اقتصاد سیاسی تقریباً همان نقش گناه نخستین را در یزدان‌شناسی ایفا می‌کند. آدم سیب را گاز زد و از آن به بعد گناه دامنگیر نوع انسان شد. خاستگاه آن نیز با نقل حکایتی درباره‌ی گذشته توضیح داده می‌شود. در زمان‌های بسیار پیشین، از یک سو، نخبگانی کوشا، باهوش و به ویژه صرفه‌جو، و از سوی دیگر، لمپن‌های تن‌پروری بودند که دار و ندار خود را خرج خوشگذرانی می‌کردند. درست است که افسانه‌ی گناه نخستین در یزدان‌شناسی به ما توضیح می‌دهد که چگونه انسان محکوم شد تا نان خود را با عرق جبین‌اش بخورد؛ برعکس، تاریخ گناه نخستین اقتصادی روشن می‌سازد که چرا انسان‌هایی هستند که به هیچ وجه چنین چیزی برای آن‌ها لازم نیست. بگذریم!... پس این طور شد که دسته‌ی اول ثروت انباشتند و دسته‌ی دوم سرانجام چیزی جز پوست خود برای فروش نداشتند. و از این گناه نخستین است که فقر اکثریت عظیم مردم آغاز می‌شود که تاکنون با وجود تمام کار و کوشش خود چیزی جز فروش خود ندارند، و ثروت آن دسته‌ی اندک، که

* «انباشت ذخیره باید بنا به ماهیت امور مقدم بر تقسیم کار باشد» (آدام اسمیت، ثروت ملل، پاره‌ی دوم، مقدمه) - م. ۱

مدت‌هاست دیگر کار نمی‌کنند، پیوسته افزوده می‌شود.^۱ چنین یاوه‌های کودکانه‌ای را مثلاً آقای تی‌یر با تمام صلابت یک دولت‌مرد، [در دفاع از مالکیت (propriété)]، برای مردم فرانسه که روزگاری سرشار از شوخ‌طبعی بوده‌اند، تکرار می‌کند.^۲ اما به محض آن که پای مالکیت به میان می‌آید، وظیفه‌ی مقدس این می‌شود که چنین نقطه‌نظری که بر این داستان کودکانه استوار است، برای تمام گروه‌های سنی و تمامی مراحل تکامل معتبر اعلام شود.^۳ واقعیت رسوا در تاریخ واقعی این است که کشورگشایی، استیلا، راهزنی، قتل و غارت، و در یک کلام زور مهم‌ترین نقش را {در این امر} داشته است. در وقایع‌نامه‌های دلپذیر اقتصاد سیاسی، همیشه دورانی پر صلح و صفا حاکم بوده است. حق و «کار» همواره و سائل یگانه‌ی ثروتمندشدن بوده است، البته همیشه «امسال» مستثنی شمرده می‌شود. در واقعیت، روش‌های انباشت بدوی به هر چیزی شباهت دارد جز به دورانی پر صلح و صفا.

[پول و کالا به خودی خود همان قدر سرمایه نیستند که وسائل تولید و وسائل معاش. آن‌ها باید به سرمایه تبدیل شوند. اما این تبدیل خود فقط می‌تواند در اوضاع و احوالی معین رخ دهد. آن اوضاع و احوال خاص به شرح زیر است: باید مالکان دو نوع کالای بسیار متفاوت با هم روبرو شوند و در تماس با هم قرار بگیرند؛ از یک سو، مالکان پول، و وسائل تولید و وسائل معاش که برای ارزش‌افزایی مجموع ارزش‌های در تصاحب خود نیروی کار غیر را می‌خرند. از سوی دیگر، کارگران آزاد، فروشندگان نیروی کار خود و بنابراین فروشندگان کار. کارگران به دو معنا آزاد هستند: نه مانند بردگان، سرف‌ها و غیره بخشی از وسائل تولید هستند، و نه مانند دهقان مستقل و غیره صاحب وسائل تولید؛ برعکس، آزاد، رها و فارغ‌البال. با این قطبی شدن بازار کالایی است که شرایط بنیادی تولید سرمایه‌داری وجود می‌یابد.]^۴ [مناسبات سرمایه‌داری جدایی کامل بین کارگران و مالکان را پیش‌انگاشت شرایط تحقق کار قرار می‌دهد. به محض آن‌که تولید سرمایه‌داری جایگاهی خودمختار می‌یابد، نه تنها این جدایی را حفظ می‌کند بلکه آن را در مقیاسی همواره گسترش‌یابنده باز تولید می‌کند.]^۵ [بنابراین، این فرایند که مناسبات سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند، نمی‌تواند چیزی جز فرایند جدایی بین کارگر و مالکیت بر شرایط کارش باشد؛ فرایندی که از یک سو، وسائل معاش و وسائل تولید اجتماعی را به سرمایه و از سوی دیگر تولیدکنندگان بی‌واسطه را به کارگران مزدبگیر تبدیل می‌کند. بنابراین، به اصطلاح انباشت بدوی، چیزی جز فرایند تاریخی جدایی تولیدکننده از وسائل تولید نیست. این فرایند از آن جهت همچون فرایندی «بدوی» ظاهر می‌شود زیرا پیشاتاریخ سرمایه و شیوه‌ی تولید منطبق با آن را شکل می‌دهد.]^۶

ساختار اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری از ساختار اقتصادی جامعه‌ی فئودالی سر

۱. افزوده به فر: [سرسطر:] درست است که تاریخ گناه یزدان‌شناسی به ما به خوبی نشان می‌دهد که انسان توسط خداوند محکوم شده است که نان خود را با عرق جبین خود کسب کند، اما تاریخ گناه اقتصادی خلایق اسفانگیز را پر می‌کند که بر ما آشکار می‌سازد انسان‌هایی هستند که از این فرمان پرودگار می‌گریزند.

۲. برای مردم فرانسه که روزگاری سرشار از شوخ‌طبعی بوده‌اند، تکرار و این‌گونه وانمود می‌کند که حملات حرمت‌شکنانه‌ی سوسیالیسم علیه مالکیت را نابود کرده است.

۳. [زیرنویس:] گوته، خشمگین از این یاوه‌ها، آن‌ها را در گفتگوی زیر به ریشخند می‌گیرد: «معلم مدرسه: پس به من بگو ثروت پدرت از کجا آمده؟ دانش‌آموز: از پدر بزرگ. معلم مدرسه: و او؟ دانش‌آموز: از پدرش؟ معلم مدرسه: و او از چه کسی؟ افزوده به فر: دانش‌آموز: آن را تصاحب کرده.»

۴. رابطه‌ی رسمی بین سرمایه‌دار و مزدبگیر سرشتی صرفاً سوداگرانه دارد. اگر سرمایه‌دار نقش ارباب را ایفا می‌کند، مزدبگیر نقش بنده را برعهده می‌گیرد. این امر ناشی از یک قرارداد است که بنا به آن مزدبگیر نه تنها به خدمت فراخوانده شده و بنابراین در وابستگی به سرمایه‌دار قرار می‌گیرد، بلکه به همین دلیل فاقد هر حقی نسبت به مالکیت محصول خودش می‌شود. اما چرا مزدبگیر به این معامله تن می‌دهد؟ زیرا صاحب چیزی جز نیروی شخصی‌اش، کار به‌عنوان یک توانایی، نیست؛ در حالی که تمام شرایط بیرونی مستلزم آن است که به این توانایی پیکر مادی، ماده و مصالح و ابزارهای لازم برای اجرای مفید کار، توانایی در اختیار داشتن وسائل معاش ضروری برای حفظ نیروی کارگر و تبدیل آن به حرکتی مولد را بدهد. همه‌ی این‌ها جنبه‌ی دیگری می‌یابند.

۵. بنابراین، در بنیاد نظام سرمایه‌داری جدایی ریشه‌ای بین تولیدکننده و وسائل تولید وجود دارد. به محض آن‌که نظام سرمایه‌داری استقرار می‌یابد، این جدایی در مقیاسی گسترش‌یابنده بازتولید می‌شود؛ اما چون این جدایی پایه‌ی نظام سرمایه‌داری را شکل می‌دهد، نمی‌تواند بدون آن تثبیت شود.

۶. بنابراین، برای آن‌که سرمایه‌داری زاده شود، می‌باید دست‌کم به صورت ناقص، وسائل تولید صراحتاً از تولیدکنندگان جدا شود. — یعنی وسائل‌ی که آنان برای تحقق‌بخشیدن به کارشان موردبهربرداری قرار می‌دهند — و توسط تولیدکنندگان کالایی که آن‌ها را برای سوداگری با کار غیر موردبهره‌داری قرار می‌دهند، به بند کشیده شوند. بنابراین، آن حرکت تاریخی که کار را از شرایط بیرونی‌اش جدا می‌کند، در آخرین کلام انباشت «بدوی» است زیرا به دوره‌ی پیشاتاریخ جهان بورژوازی تعلق دارد.

برآورده است. انحلال ساختار جامعه‌ی فئودالی است که عناصر ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری را آزاد ساخته است.

تولیدکننده‌ی بی‌واسطه، کارگر، تنها زمانی می‌توانست صاحب اختیار خود شود که وابستگی‌اش به زمین پایان یافته باشد و بنده یا سرفِ فرد دیگر نباشد. و نیز برای آن که به فروشنده‌ی آزاد نیروی کاری بدل شود که بتواند کالایش را هر جا که بازاری برای آن بیابد با خود حمل کند، باید از سلطه‌ی قید و بند صنوف، قواعد آن برای کارآموزی و استادکاری و مقررات محدودکننده‌ی کاری آن آزاد می‌شد. از همین رو، آن جنبش تاریخی که تولیدکنندگان را به کارگران مزدبگیر تغییر می‌دهد، از یک سو، به‌عنوان رهایی آن‌ها از بندگی و نیز قانون صنوف جلوه می‌کند، و این جنبه‌ای است که فقط برای مورخان بورژوازی ما وجود دارد. اما از سوی دیگر، این انسان‌های تازه آزادشده تنها زمانی به فروشنده‌گان خودشان تبدیل می‌شوند که وسائل تولید و تمامی ضمانت‌های زندگی که نهادهای فئودالی پیشین ارائه می‌کردند از کف رفته باشد. و تاریخ این سلب مالکیت، در وقایع‌نامه‌های بشری با حروفی از خون و آتش نوشته شده است.

سرمایه‌دارهای صنعتی، این فرمانروایان مطلق جدید، نیز نه تنها باید جایگزین استادکاران پیشه‌ور صنوف می‌شدند بلکه باید اربابان فئودالی را که مالکان منابع ثروت تلقی می‌شدند کنار می‌زدند. از این لحاظ، صعود سرمایه‌دارهای صنعتی چون ثمره‌ی نبردی پیروزمند هم علیه قدرت فئودالی و حقوق انحصاری تنفربرانگیز آن و هم علیه صنوف و قیودی که با آن تکامل آزادانه‌ی تولید و استثمار آزاد انسان توسط انسان را محدود کرده بودند، جلوه می‌کند. با این همه، سلحشوران صنعت فقط با استفاده از رویدادهایی که در آن هیچ نقشی نداشتند توانستند ریشه‌های سلحشوران شمشیر به‌دست را برکنند. آن‌ها با همان وسائل پست و فرومایه‌ای صعود کردند که زمانی آزادمردان رومی با توسل به آن‌ها بر ارباب‌های حامی خود چیره شدند.

آغازگاه این تکامل که به ظهور کارگر مزدبگیر و سرمایه‌دار انجامید، همانا به بردگی کشاندن کارگر بود. این فرایند با تغییری در شکل این بندگی یعنی با دگرگونی استثمار فئودالی به استثمار سرمایه‌داری حاصل شد. برای درک مسیر این تکامل، نیازی نیست خیلی به عقب بازگردیم. اگرچه در سده‌های چهاردهم و پانزدهم در برخی از شهرهای مدیترانه به نخستین آثار جسته و گریخته‌ی تولید سرمایه‌داری بر می‌خوریم، اما قدمت عصر سرمایه‌داری به سده‌ی شانزدهم می‌رسد. سرمایه‌داری در هر جا که ظاهر شده است، مدت‌ها پیش از آن کار نابودی سرواژ کامل شده و دولت-شهرهای مستقل، درخشان‌ترین دستاورد قرون وسطی، مدت مدیدی بود که رو به افول گذاشته بودند.

در تاریخ انباشت بدوی، تمامی دگرگونی‌هایی دوران‌ساز هستند که چون اهرم طبقه‌ی

سرمایه‌دار در جریان تکوین آن عمل می‌کنند؛ اما این امر به‌ویژه برای آن لحظاتی صادق است که توده‌های عظیم مردم ناگهان و به اجبار از [وسائل معاش]^۷ خود جدا و چون پرولتاریایی آزاد و بی‌حقوق^۸، به بازار کار پرتاپ می‌شوند. سلب مالکیت زمین از تولیدکننده‌ی کشاورزی یعنی دهقانان، پایه‌ی کل این فرایند است. [تاریخ این سلب مالکیت در کشورهای مختلف جنبه‌های مختلفی پیدا، و مراحل متنوعی را با ترتیباتی متفاوت در دوره‌های تاریخی متفاوت طی می‌کند. این سلب مالکیت تنها در انگلستان شکلی کلاسیک داشته است، و به این دلیل ما آن را به‌عنوان نمونه‌ی خود برمی‌گزینیم.]^{۸۱۸۹}

۸. اما پایه‌ی کل این تکامل سلب مالکیت از دهقانان است. انگلستان تاکنون تنها کشوری است که این امر به‌طور کامل در آنجا انجام شده است؛ بنابراین، این کشور ضرورتاً نقش اول را در طرح کلی ما خواهد داشت. اما همه‌ی کشورهای دیگر اروپای غربی همین تکامل را طی خواهند کرد، هر چند این حرکت بنا به محیط خویش رنگ محلی به خود خواهد گرفت یا در دایره‌ای تنگ فشرده خواهد شد، یا سرشتی کم‌تر مشخص از خود بروز خواهد داد، یا توالی دیگری را در پیش خواهد گرفت.

۲. سلب مالکیت روستاییان از ملک و زمین

سرواژ در انگلستان عملاً در واپسین سال‌های سده‌ی چهاردهم رخت بر بسته بود. بخش اعظم مردم^{۱۹۰} در آن زمان، و در حد گسترده‌تری در سده‌ی پانزدهم، از مالکان دهقانی آزاد تشکیل شده بود، هر چند کبکبه و دبدبه‌ی فئودالی ممکن است مالکیت مطلق آنان را از نظر پوشیده دارد. در املاک بزرگ اربابی، مباشر (bailiff) سابق که خود نیز سرف بود، جایش را به مزرعه‌دار آزاد داده بود. بخشی از کارگران مزدبگیر کشاورزی دهقانانی بودند که وقت فراغت خود را با کارکردن در املاک بزرگ می‌گذراندند و بخش دیگر از کارگران مزدبگیر

* مارکس در اینجا و جاهای دیگری از این متن واژه‌ی Vogelfrei را به کار می‌برد که ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آن «آزاد همچون یک پرنده» می‌شود، یعنی آزاد و رها اما خارج از جامعه‌ی انسانی و بنابراین بی‌دفاع و بی‌حقوق قانونی - م. ۱۸۹. در ایتالیا که تولید سرمایه‌داری زودتر از کشورهای دیگر گسترش یافت، تجزیه‌ی مناسبات سرواژ نیز زودتر از جاهای دیگر رخ داد. در آنجا سرف‌ها را پیش از آن که حق آب و گل بر زمین به دست آورند، آزاد می‌کردند. بنابراین، رهایی از سرواژ به‌فوریت آن‌ها را مبدل به پرولتاریای «آزاد و بی‌حقوق» کرد که اغلب در شهرهای باقیمانده از دوران رومی‌ها، ارباب‌های حاضر و آماده‌ای به دست می‌آوردند. هنگامی که انقلاب در بازار جهانی* در اواخر سده‌ی پانزدهم سیادت بازرگانی ایتالیای شمالی را نابود ساخت، حرکتی در جهت معکوس به وجود آمد. کارگران شهرها به صورت توده‌ای به طرف روستا رانده شدند و در آنجا به کشاورزی تُرد که به شکل باغداری برای بازار انجام می‌گرفت، تکان بی‌سابقه‌ای دادند.

* مارکس در اینجا پیامدهای اقتصادی اکتشافات بزرگ جغرافیایی اواخر سده‌ی پانزدهم را مد نظر دارد، از جمله پایان یافتن انحصار ونیز، صعود پرتغال، هلند، اسپانیا و انگلستان - م. ف

۱۹۰. «در آن زمان تُرد مالکینی که باستان خود مزارع خویش را کشت می‌کردند و قدرت مالی متوسطی داشتند... بخش بسیار مهم‌تری از ملت را نسبت به امروز تشکیل می‌دادند. اگر به بهترین نویسندگان آمارگیر آن دوره اعتماد کنیم، دست کم ۱۶۰,۰۰۰ مالک، همراه با خانواده‌های خود، باید پیش از ۱۷۰۰ کل جمعیت را تشکیل می‌دادند و معاش خود را از ملک طلق کوچک خود تأمین می‌کردند. میانگین درآمد این مالکان تُرد... بین ۶۰ تا ۷۰ پوند در سال برآورد می‌شد. حساب شده است که تعداد افرادی که زمین شخصی خود را کشت می‌کردند بیشتر از کسانی بودند که زمین‌های دیگران را زراعت می‌کردند» (مکولی، تاریخ انگلستان، ویراست دهم، لندن، ۱۸۵۴، جلد ۱، صص ۳۳۳، ۳۳۴). حتی در ثلث آخر سده‌ی هفدهم، ۴/۵ از مردم انگلستان کشاورز بوده‌اند (اثر پیش‌گفته، ص ۴۳۱). من به این علت از مکولی نقل می‌کنم چون وی به‌عنوان یک تحریف‌گر دقیق تاریخ، واقعیت‌هایی از این دست را تا حد امکان نادیده می‌گیرد.

مستقلی تشکیل شده بود که هم از لحاظ نسبی و هم از لحاظ مطلق کم‌شمار بودند. در واقع، این بخش اخیر نیز دهقانانی بودند که برای خود روی زمین‌های شان کار کشاورزی می‌کردند، زیرا علاوه بر مزد خود، زمینی زراعی به مساحت ۴ آکر یا بیشتر کنار کلبه‌ها به آنان اختصاص داده می‌شد. علاوه بر این، آنان مانند دهقانان دیگر، حق استفاده از زمین‌های مشترک را برای چراندن دام‌های خود داشتند و می‌توانستند از آنجا برای خود چوب جنگلی، هیزم، زغال و غیره برای خود تهیه کنند.^{۱۹۱} در تمامی کشورهای [اروپایی]،^۹ مشخصه‌ی تولید فئودالی، تقسیم زمین میان بیشترین تعداد ممکن از خرده‌تول‌داران است. قدرت ارباب فئودال، همانند هر حاکمی، نه با درازی طومار اجاره‌هایش بلکه با تعداد زیردستانش سنجیده می‌شد و قدرت تابعان او نیز به تعداد دهقانانی وابسته بود که خود زمین‌شان را بهره‌برداری می‌کردند.^{۱۹۲} به این‌گونه، اگرچه خاک انگلستان، پس از استیلای نورماندی، به بارون‌نشین‌های عظیمی تقسیم شده بود که یکی از آنها شامل ۹۰۰ ارباب‌نشین قدیم انگلوساکسون بود، با این همه سراسر آن از خرده‌مالکان دهقانی پوشیده شده بود که تنها اینجا و آنجا املاک اربابان بزرگ قرار داشت. چنین شرایطی، همراه با رونق زندگی شهری، که ویژگی شاخص سده‌ی پانزدهم بود، رشد همان ثروت عمومی را امکان‌پذیر ساخت که فور تسکوی دبیر، آن را با فصاحت تمام در اثرش با عنوان *Laudibus Legum Angliae* مجسم ساخته بود، اما همین شرایط نافی ثروت سرمایه‌داری بود.

۹. قاره‌ی اروپا

پیش‌درآمد دگرگونی‌هایی که پایه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را ایجاد کرد، در ثلث آخر سده‌ی پانزدهم و نخستین دهه‌های سده‌ی شانزدهم به نمایش درآمد. توده‌ای از پرولتاریای آزاد و بی‌حقوق، با تجزیه‌ی رشته‌های پیوند خدمتکاران خانه‌زاد فئودالی، که بنا به گفته‌ی درست سر جیمز استورات «عاطل و باطل همه جا، خانه و زندگی را پر کرده بودند»^{*}، به بازارهای کار پرتاب شدند. اگر چه قدرت سلطنتی خود محصول تکامل بورژوازی بود و در تلاش و کوشش خویش برای حاکمیت مطلق انحلال و تجزیه‌ی این رشته‌های پیوند را با خشونت شدت بخشید، اما نمی‌توان آن را یگانه علت این پدیده

۱۹۱. هرگز نباید فراموش کنیم که حتی سرف هم نه تنها مالک قطعه‌ی زمین چسبیده به خانه‌اش بود - هر چند به یقین یک مالک خراج‌ده بوده است - بلکه مالک زمین اشتراکی نیز بود. [«دهقان» (در سیلزی) «یک سرف است.»]^{۱۰} با این همه، این سرف‌ها مالک زمین‌های مشترک هستند. «هنوز نتوانسته‌اند مردمان سیلزی را به تقسیم زمین‌های مشترک قانع کنند، در حالی که در مارک جدید به ندرت دهکده‌ای یافت می‌شود که این تقسیم زمین با موفقیت بسیار زیاد عملی نشده باشد» (میرابو، درباره‌ی سلطنت پروس، لندن، ۱۷۸۸، صص ۱۲۵-۱۲۶).

۱۹۲. ژاپن با سازمان مالکیت ارضی خالص فئودالی و اقتصاد خرده‌پای روستایی متکامل خود، تصویر به مراتب واقعی‌تری از قرون وسطای اروپایی به دست می‌دهد تا تمامی کتاب‌های تاریخی ما که اغلب با پیش‌داوری‌های بورژوازی نگارش شده‌اند. «لیبرال» بودن به حساب قرون وسطی کار ساده‌ای نیست.

* جیمز استورات، پژوهشی در اصول اقتصاد سیاسی، جلد ۱، دویلین، ۱۷۷۰، ص ۵۲-م. ۱

۱۰. مثلاً، هنگامی که میرابو کتاب خود را با عنوان درباره‌ی سلطنت پروس انتشار داد، سرواژه‌ها هنوز در بخش‌هایی از ایالت‌های پروس، از جمله سیلزی، وجود داشت.

دانست. برعکس، ارباب‌های فئودالی بزرگ، در مخالفت گستاخانه‌ی خود با شاه و پارلمان، با راندن قهری دهقانان از زمینی که آنان نیز مانند خودشان همان حق فئودالی را به آن داشتند، و با غصب زمین‌های مشترک، پرولتاریای به‌مراتب بزرگ‌تری را آفریدند. به‌ویژه شکوفایی کارگاه‌های تولیدی پشم‌بافی در فلاندرز و به دنبال آن افزایش قیمت پشم، محرک بی‌واسطه‌ی این فرایند در انگلستان بود. [جنگ‌های بزرگ فئودالی]^{۱۱} اشراف قدیمی فئودالی را بلعید و اشراف جدید فرزند زمانه‌ی خود بودند که پول در آن قدرتی برتر از همه‌ی قدرت‌ها بود. بنابراین، شعار آن‌ها تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه‌های گوسفندان بود. هریسون در کتاب خود با عنوان *توصیف انگلستان. مقدمه بر وقایع‌نامه‌ی هولینشد* توصیف می‌کند که چگونه سلب مالکیت از دهقانان خرد روستاها را به ویرانی کشاند: «غاصبان بزرگ ما را چه باک؟» خانه‌های محل سکونت دهقانان و کلبه‌های کارگران را با خشونت با خاک یکسان یا آن‌ها را محکوم به ویرانی کردند. هریسون می‌گوید:

«اگر در سوابق پیشین املاک اربابی جستجو شود... فوراً روشن خواهد شد که در برخی املاک هفده، هجده یا بیست خانه ناپدید شده‌اند... و انگلستان کنونی جمعیت کمتری نسبت به گذشته دارد... شهرها و شهرک‌ها یا به کلی در حال نابودی هستند یا بیش از یک چهارم یا نصف از آن‌ها کاسته شده است، گرچه این جا و آن جا شهرهای تازه‌ای اضافه شده‌اند؛ می‌توانم از شهرهایی که به چراگاه‌های گوسفندان تبدیل شده و اکنون فقط خانه‌های اربابی در آن‌ها برقرار باقی مانده‌اند... داستان‌ها بگویم.»^{۱۲}

شکایت‌های این قبیل وقایع‌نگارها همیشه مبالغه‌آمیز است اما تاثیری را که انقلاب در مناسبات تولیدی بر معاصران آن گذاشته است، دقیقاً منعکس می‌سازند. مقایسه بین نوشته‌های فورتسکوی دبیر و توماس مور، شکاف میان سده‌های پانزدهم و شانزدهم را آشکار می‌سازد. چنان‌که تورنتون به‌درستی می‌گوید طبقه‌ی کارگر انگلستان بدون هیچ مرحله‌ی گذاری از عصر طلایی خود به عصر آهن سقوط کرد.^{۱۳}

قانونگذار از این دگرگونی عظیم وحشت کرد. هنوز به آن سطح بالایی از تمدن نرسیده بود که **ثروت ملل**، یعنی تشکیل سرمایه و استثمار بی‌پروا و فقیرکردن توده‌های مردم، چون **بالاترین حد (ultima Thule)** کشورداری تلقی شود. بیکن در تاریخ هنری هفتم خود می‌گوید:

«در این زمان» (۱۴۸۹) «حصارکشی‌ها بیش از پیش فزونی می‌یافت و از این طریق

۱۱. جنگ بزرگ بین دو رز

۱۲. افزوده به فر: [زیرنویس در متن فرانسه:] چاپ اصلی وقایع‌نامه هولینشد در سال ۱۵۷۷ در دو جلد بوده است. این کتابی است کمیاب؛ نسخه‌ای از آن که در بریتیش میوزیوم یافت می‌شود ناقص است. عنوان آن چنین است: «نخستین جلد از وقایع‌نامه‌ی انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند... که به نحو وفادارانه توسط رافائل هولینشد گردآوری و ارائه می‌شود، چاپ در لندن برای جان هریسون.» اما این عنوان را نیز داشت: آخرین مجلد. ویراست دوم در سه جلد که تا سال ۱۵۸۶ افزایش و ادامه یافته بود، توسط ج. هوکر در سال ۱۵۸۷ چاپ شد.

* ویلیام هریسون، *توصیف انگلستان*، فصل ۱۹، «درباره‌ی باغ‌ها و چراگاه‌ها»، به ویراست ج. ادلن، اینتاکا، نیویورک، ۱۹۶۸، صص ۲۵۷-۲۵۸. م. ا. ☆ ویلیام توماس تورنتون، اثر پیش‌گفته، ص ۱۸۵-م. ا.

زمین زراعی که بدون مردم و خانواده‌هایشان نمی‌توانست کشت شود، به چراگاه تبدیل شد که چند شبان به آسانی می‌توانستند از آن مراقبت کنند؛ و مزارعی که به شکل مدت‌دار، مادام‌العمر و یا به دلخواه اجاره داده می‌شد و بسیاری از یه‌اومن‌ها زندگی خود را از این راه تأمین می‌کردند، به املاک خصوصی ارباب تبدیل شد. این امر موجب زوال مردم شد و در نتیجه انحطاط شهرها، کلیساها، عشیره‌ها و غیره را به دنبال داشت.... خرد شاه و در همان حال پارلمان برای حل این معضل ستودنی بود. آنان روش معینی را در پیش گرفتند تا مانع جمعیت‌زدایی در زمین‌های حصاردار و چراگاه‌ها شوند.*

هنری هفتم در سال ۱۴۸۹ در قانونی، بند ۱۹، تخریب تمامی «خانه‌های دهقانانی» را که دست‌کم ۲۰ آکر زمین دارند ممنوع اعلام کرد. همین قانون در فرمانی دیگر مربوط به بیست و پنجمین سال سلطنت هنری هشتم [بند ۱۳-م.ا] تجدید شده است. در این فرمان از جمله چنین گفته شده است که:

«بسیاری از مزارع و گله‌های بزرگ دام‌ها، به ویژه گوسفندان، در دست عده‌ای ناچیز متمرکز شده و به این دلیل اجاره‌ی زمین افزایش بسیاری یافته و کشت و کار سقوط کرده است؛ کلیساها و خانه‌ها ویران شده و شمار گسترده‌ای از مردم قادر به تأمین زندگی خود و خانواده‌های خویش نیستند.»

بنابراین، قانون فرمان می‌دهد تا از نو خانه‌های ویران کشاورزان بنا، و بین زمین‌های غلات و چراگاه‌ها و غیره تناسبی برقرار شود. در قانونی به سال ۱۵۳۳ بیان می‌شود که برخی از مالکان صاحب ۲۴,۰۰۰ رأس گوسفند هستند و تعداد گوسفندان را به ۲۰۰۰ رأس محدود می‌کند.^{۱۹۳} اما قانون‌هایی که علیه سلب مالکیت از مزرعه‌داران کوچک و دهقانان وضع می‌شد، قانون‌هایی که به مدت ۱۵۰ سال پس از هنری هفتم متداول بود، همان قدر بی‌اثر بود که شکوه و شکایت مردم. بیکن راز عدم موفقیت آن‌ها را ناآگاهانه برای ما فاش می‌کند. او در بیست و نهمین بخش مقالات، مدنی و اخلاقی خود می‌گوید:

«قانون هنری هفتم از آن جهت که هنجاری برای مزرعه‌ها و خانه‌های کشاورزها قایل شد عمیق و ستودنی بود؛ یعنی نسبتی از زمین را برای آنان حفظ کرد تا بتوانند اتباعی را به دنیا آورند که از ثروتی کافی بهره‌مند باشند و در شرایط بندگی قرار

* ف. بیکن، سلطنت هنری هفتم، بازچاپ دقیق از کتاب «انگلستان» کنت، ویراست ۱۷۱۹، لندن، ۱۸۷۰، ص ۳۰۷-م.ا.
 ۱۹۳. توماس مور در کتاب خود آرمان‌شهر از سرزمین عجیبی سخن می‌گوید که در آن «گوسفندها... انسان‌ها را می‌خورند» (آرمان‌شهر، ترجمه‌ی رابینسون، ویراست آربر، لندن، ۱۸۶۹، ص ۴۱).

نگیرند، و گاو آهن در دستان کسانی قرار بگیرد که مالک باشند نه مزدبگیر.»^{۱۹۳ الف}

اما برعکس آنچه نظام سرمایه‌داری طلب می‌کرد، وضعیت حقارت‌بار و تقریباً بنده‌وار توده‌های مردم، تبدیل آن‌ها به اجیرشدگان و دگرگونی وسائل کار آن‌ها به سرمایه بود. در این دوران گذار، قانون همچنین می‌کوشید تا ۴ آکر زمین متعلق به کلبه‌ی کارگر مزدبگیر کشاورزی را حفظ کند و از این‌رو وی را از پذیرش مستأجر در کلبه‌ی خویش ممنوع ساخت. در سلطنت چارلز اول، در سال ۱۶۲۷، راجر کروکر اهل فونت‌میل به این دلیل محکوم شد که در ملک اربابی بدون آن‌که ۴ آکر زمین ملحقه‌ی دائمی آن باشد کلبه‌ای ساخته بود. در سال ۱۶۳۸، چارلز اول هیئتی سلطنتی را برای اجرای قهری همان قانون‌های قدیمی، به‌ویژه قانونی که مربوط به ۴ آکر زمین بود، منصوب کرد. حتی کرامول نیز ساختن خانه را تا فاصله‌ی ۴ مایلی لندن ممنوع اعلام کرد، مگر آن‌که دارای چهار آکر زمین باشند. در نیمه‌ی نخست سده‌ی هجدهم، اگر کلبه‌ی کارگر کشاورز دارای زمینی به مساحت یک یا ۲ آکر نبود، از آن شکایت می‌شد. امروزه اگر کارگر کشاورزی کنار خانه‌ی خود باغچه‌ی کوچکی داشته باشد یا بتواند چند رود {یک چهارم آکر} زمین در فاصله‌ی بسیار دوری از کلبه‌اش اجاره کند، خوش اقبال است. دکتر هانتز می‌گوید:

«زمین‌دارها و مزرعه‌دارها در این مورد هم‌رأی‌اند که اختصاص چند آکر زمین به کلبه، کارگران را بیش از حد مستقل می‌کند.»^{۱۹۴}

۱۹۳ الف. در جای دیگری، بیکن پیوند میان دهقان مرفه و آزاد و پیاده‌نظام خوب را مورد بحث قرار می‌دهد. «برای قدرت و رفتار استوار پادشاهی بسیار مهم بود که دارای مزارعی باشد با مساحت‌هایی کافی تا مردان توانا را از احتیاج رها سازد و در حقیقت بخش بزرگی از زمین‌های پادشاهی را به اقساط در اختیار و تصرف به‌اومن‌ها یا طبقه‌ی متوسط قرار داد که وضعیتی میان نجیب‌زاده‌ها، کلبه‌نشین‌ها و دهقان‌ها دارند. زیرا این نظر مردانی بوده که در جنگ‌ها بهترین داوری را داشته‌اند... که قدرت اصلی یک ارتش در پیاده‌نظام آن است. و تربیت پیاده‌نظام خوب مستلزم مردمانی است که نه در بندگی یا احتیاج بلکه به شیوه‌ای آزادانه و در رفاه پرورش یافته باشند. بنابراین، اگر دولتی اکثراً از نجیب‌زاده‌ها و متخصص‌ها تشکیل شده باشد و برزگرها و شخم‌کارها فقط از جماعت کارگر یا کلبه‌نشین (که گدایانی هستند منزل‌نشین) باشند، ممکن است سواره نظام خوبی داشته باشید اما هرگز یک لشکر پیاده‌ی خوب و استوار نخواهید داشت... و این را می‌توان در فرانسه، ایتالیا و برخی از کشورهای خارجی دیگری دید که در واقع همگی نجیب‌زاده و دهقان هستند... تا جایی که ناگزیرند از سویس و نظایر آن دسته‌های مزدور برای گردان‌های پیاده‌ی خویش استخدام کنند؛ از اینجاست که این ملت‌ها مردم زیاد و سربازان کمی دارند» (ف. بیکن، اثر پیش‌گفته، ص ۳۰۸).

۱۹۴. دکتر هانتز، اثر پیش‌گفته، ص ۱۳۴. «مقدار زمینی که» (در قانون‌های پیشین) «مقرر شده است، امروزه برای کارگران بیش از حد بزرگ تلقی می‌شود و احتمالاً آنان را به مزرعه‌دارانی خرد تبدیل خواهد کرد» (جورج رابرتسون، تاریخ اجتماعی مردم کنت‌نشین‌های جنوبی انگلستان در سده‌های پیشین، لندن، ۱۸۵۶، صص ۱۸۴-۱۸۵).

جنبش دین‌پیرایی {رفرماسیون} و به دنبال آن چپاول عظیم اموال کلیسا در سده‌ی شانزدهم به فرایند سلب مالکیت قهرآمیز مردم تکانه‌ی جدید و هولناکی داد. کلیسای کاتولیک در زمان جنبش دین‌پیرایی مالک فئودالی بخش اعظم خاک انگلستان بود. فروپاشی صومعه‌ها و غیره ساکنان آن‌ها را به پرولتاریا تبدیل ساخت. املاک کلیسا در سطح گسترده‌ای به نورچشمی‌های حریص دربار واگذار شد یا به ثمن بخش به مزرعه‌دارها و شهرنشین‌های سوداگر فروخته شد که اینان نیز مستأجرهای موروئی و قدیمی این املاک را در شمار وسیعی بیرون و زمین‌های زراعی آنان را یک‌کاسه و حق مالکیت تضمین شده‌ی قانونی روستاییان بی‌چیز را بر قسمتی از عشریه‌ی کلیسا بی‌سروصدا مصادره کردند.^{۱۹۵} ملکه الیزابت پس از سفری به سراسر انگلستان فریاد برآورد: «همه جا فقرا هستند.» (Pauper ubique jacet)* سرانجام در چهل و سومین سال سلطنت او ناگزیر شدند با تعیین عوارضی به نفع فقرا بینوایی را به‌طور رسمی بپذیرند.

«ظاهراً نویسندگان این قانون از بیان دلایل آن شرم داشتند زیرا» (برخلاف سنت‌های دیرینه) «آن را بدون هیچ‌گونه مقدمه‌ای تنظیم کردند.»^{۱۹۶}

قانون یادشده در شانزدهمین سال سلطنت چارلز اول، بند ۴، دائمی اعلام شد اما در واقع فقط در سال ۱۸۳۴ شکل جدید و جدی‌تری پیدا کرد.^{۱۳۱۹۷} این نتایج بی‌درنگ

۱۳. افزوده به فر: در آن زمان، آنچه اساساً به‌عنوان غرامت سلب مالکیت به آن‌ها اعطا می‌شد، نوعی تنبیه برای فقرا به شمار می‌آمد.

۱۹۵. «حق تهیدستان برای سهم‌بردن از عشریه بر مبنای مقررات کهن تعیین می‌شود» (تاکت، اثر پیش‌گفته، جلد ۲، صص. ۸۰۴-۸۰۵).

* اوید، فاستس، کتاب اول، بیت ۲۱۸-م. ف.

۱۹۶. ویلیام کابِت، تاریخ دین‌پیرایی پروتستانی، بند ۴۷۱.

۱۹۷. [از جمله، نمونه‌ی زیر روح پروتستانی را به خوبی نشان می‌دهد.]^{۱۴} در جنوب انگلستان برخی از مالکان و مزرعه‌دارهای مرفه عقل‌های خود را روی هم گذاشتند و درباره‌ی تفسیر درست قانون کمک به مستمندان الیزابت، ده پرسش مطرح کردند. آنان این پرسش‌ها را برای نظرخواهی با گروه‌بان سنیگ، حقوق‌دان معروف آن زمان (و بعدها قاضی در زمان جیمز اول) در میان گذاشتند. «پرسش نهم - برخی از مزرعه‌دارهای ثروتمندتر کشیش‌نشین شیوه‌ی استادانه‌ای را طرح‌ریزی کرده‌اند که بنا به آن می‌توان از تمامی مشکلات اجرای این قانون اجتناب کرد. آنان پیشنهاد کرده‌اند که ما در این کشیش‌نشین یک زندان تأسیس و به بخش‌های مجاور اعلام کنیم که هرگاه کسانی برای کار زراعت مایل به استفاده از فقرای این کشیش‌نشین هستند، در روز معینی پیشنهادهای مهر و موم شده‌ی خود را با پایین‌ترین قیمتی که بنا به آن شر این فقرا را از سر ما کم خواهند کرد، ارائه کنند. اگر هر فقیری از کار در چنین مزارعی سر باز زند، در زندان یادشده محبوس خواهد شد. پیشنهاددهندگان این طرح تصور می‌کنند که در کنت‌نشین‌های مجاور کسانی هستند که نمی‌خواهند کار کنند و فاقد دارایی یا اعتباری هستند که به وسیله‌ی آن مزرعه یا کشتی‌بی بخرند و بتوانند بدون کارکردن با آن زندگی کنند. حتماً چنین کسانی مایلند پیشنهادهای مفیدی به کشیش‌نشین تقدیم کنند. چنانچه فقیری که تحت سرپرستی پیمانکار است بمیرد، گناه آن به گردن او خواهد افتاد زیرا کشیش‌نشین وظایف خود را در برابر آن فقیر انجام داده است. با این همه می‌ترسیم که قانون کنونی اجازه‌ی چنین اقدام سنجیده‌ای

۱۴. پروتستانسِم اساساً یک مذهب بورژوازی است. یک مثال برای نشان دادن «روح» آن کافی است. در زمان الیزابت

دین‌پیرایی پایدارترین آن‌ها به شمار نمی‌رود. مالکیت کلیسا دژ مذهبی مناسبات قدیمی مالکیت بر زمین بود. با سقوط این دژ حفظ این مناسبات ناممکن بود.^{۱۹۸} حتی در واپسین دهه‌های سده‌ی هفدهم، تعداد یه‌اومانی‌ها که [دهقانان مستقل]^{۱۵} بودند، از طبقه‌ی مزرعه‌دارها بیشتر بود. آنان ستون فقرات قدرت کرامول را تشکیل می‌دادند و به اعتراف خود مکولی، به طرز چشمگیری در تضاد با ارباب‌ها، خدمتکارهای مست و کشیش روستا که باید «خدمتکاران سوگلی» ارباب‌های خود را به خانه‌ی شوهر می‌فرستاد، قرار داشتند. در حدود سال ۱۷۵۰، یه‌اومانی‌ها ناپدید شدند^{۱۹۹} و به همین ترتیب در آخرین دهه‌های سده‌ی هجدهم، آخرین آثار زمین‌های مشترک کارگران کشاورزی از بین رفت. ما در اینجا از بررسی نیروهای محرک صرفاً اقتصادی در پس انقلاب کشاورزی خودداری می‌کنیم و فقط به ابزارهای خشونت‌آمیزی که به کار گرفته شد می‌پردازیم.

۱۵. طبقه‌ای از دهقانان مستقل، دهقان مغرور شکسپیر

→ راندهد؛ ولی شما باید بدانید که بقیه‌ی مالکان آزاد این کنت‌نشین و کنت‌نشین‌های مجاور آن به ما ملحق خواهند شد تا به نمایندگان خود دستور دهند قانونی را دایر بر مجاز شمردن حبس و کار اجباری فقرا توسط کشیش‌نشین‌ها تقدیم کنند، به نحوی که هرکس در برابر زندانی شدن و کارکردن مخالفت کند، از هرگونه دریافت اعانه محروم خواهد شد. ما امیدواریم که این اقدام مانع آن شود که اشخاص فقیر خواهان دریافت اعانه شوند و این امر به وسیله‌ای برای پایین آوردن هزینه‌های بخش‌ها شود» (ر. بلکی، تاریخ آثار سیاسی از قدیمی‌ترین ایام، لندن، ۱۸۵۵، جلد ۲، صص ۸۴-۸۵). در اسکاتلند الغای سرواژ چند سده پس از انگلستان رخ داد. در سال ۱۶۹۸ فلچر از سالتون در پارلمان اسکاتلند اعلام کرد: «تعداد گدایان در اسکاتلند کمتر از ۲۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زده نمی‌شود. تنها درمانی که من، یک جمهوری خواه در اصول، می‌توانم پیشنهاد کنم این است که وضع قدیمی سرواژ از نو مستقر شود و تمامی کسانی که نمی‌توانند معاش خود را تأمین کنند به بردگی کشیده شوند.» ایدن (اثر پیش‌گفته، پاره‌ی اول، فصل اول، صص ۶۰-۶۱) می‌نویسد: «به نظر می‌رسد الغای نظام رعیتی ضرورتاً خاستگاه آغاز عصر فقرا است. کارخانه‌ها و بازرگانی پدر و مادر واقعی فقرای ملت ما هستند.» اشتباه ایدن، مانند آن اسکاتلندی در اصول جمهوری خواه، فقط در این است که نه الغای نظام رعیتی بلکه الغای مالکیت کارگر کشاورزی بر زمین خود، آن‌ها را پرولتر و سرانجام بی‌نوا ساخت. در فرانسه که سلب مالکیت به شیوه‌ی دیگری انجام شد، قانون مولن در سال ۱۵۷۱ و حکم ۱۶۵۶، با قانون‌های کمک به مستمندان انگلستان تطبیق می‌کند.

۱۹۸. با این‌که آقای راجرز در آن دوران استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه آکسفورد، مرکز ارتدوکسی پروتستان، بود، در مقدمه‌ی خود بر کتابش با عنوان تاریخ کشاورزی بی‌نواکردن توده‌ی مردم را توسط دین‌پیرایی مورد تأکید قرار می‌دهد.

۱۹۹. نامه‌ای به سیر توماس چارلز بان‌بری درباره‌ی قیمت بالای خواروبار توسط یک متخصص سوفولکی، ایپسویچ، ۱۷۹۵، ص ۴. حتی مدافع متعصب نظام مزارع بزرگ، نویسنده‌ی پژوهشی درباره‌ی ارتباط بین قیمت کنونی خواروبار و بزرگی مزارع و... لندن، ۱۷۷۳ [ج. آربوتنات - م. ف.] در ص ۱۳۹ می‌گوید: «من عمیقاً از ناپدید شدن یه‌اومانی‌ها یعنی گروهی از انسان‌ها که به واقع استقلال این ملت را حفظ کردند متأثرم؛ و از این تأسف می‌خورم که اکنون زمین‌های آنان در دست لردهای انحصارگر است و به مزرعه‌دارهای خردی اجاره داده شده که مورد اجاره‌ی خود را در شرایطی نگهداری می‌کنند که اندکی بهتر از و اسال‌هایی است که حاضرند در هر حادثه‌ی بدی به فرامین گوش دهند.»

با بازگشت مجدد خاندان استوارت به سلطنت، مالکان زمین با وسایل قانونی دست به اقدامی غاصبانه زدند که در همه جای قاره‌ی اروپا بدون تشریفات قانونی انجام شد. آنان مقررات فئودالی زمین را برچیدند، یعنی خود را از شر همه‌ی تعهدهای ناشی از مالکیت فئودالی به دولت خلاص کردند و با تحمیل مالیات بر دهقانان و بقیه‌ی مردم به «جبران خسارت» به دولت پرداختند، و در حالی که فقط حق تیولداری فئودالی داشتند برای خویش حقوق مالکیت خصوصی مدرن را در املاک برقرار ساختند، و سرانجام قانون‌های مربوط به محل اقامت را تصویب کردند که [با تغییراتی] (mutatis mutandis) همان اثری را بر کارگر کشاورزی انگلستان گذاشت که حکم بوریس گودونف تاتار بر دهقانان داشت.¹⁶*

«انقلاب شکوهمند» (Glorious revolution) با سلطنت ویلیام سوم اورانژ^{۲۰۰}، مالکان و سرمایه‌دارهای سوذجو را به قدرت رساند. آنان با دزدی زمین‌های دولتی در مقیاسی بی‌سابقه که تا آن زمان به‌نحو ناچیزی انجام می‌دادند، عصر جدیدی را گشایش کردند. این املاک [یا بخشیده]¹⁷، یا به قیمت بسیار ناچیزی خریداری، یا حتی با تصرف مستقیم به املاک خصوصی ضمیمه می‌شدند.^{۲۰۱} تمامی این‌ها بدون کوچک‌ترین رعایت تشریفات قانونی اتفاق افتاد. به این‌گونه املاک سلطنتی که مزورانه تصرف شده بود، همراه با املاک به سرقت رفته‌ی کلیسا که در دوران انقلاب جمهوری خواه به تاراج نرفته بود، پایه‌ی املاک شاهزادگان الیگارشی کنونی انگلستان را تشکیل می‌دهد.^{۲۰۲} [سرمایه‌دارهای بورژوا به این

* مقصود قانون سال ۱۵۹۷ است که بنا به آن دهقانانی که از نزد اربابان خود می‌گریختند، به مدت ۵ سال تحت پیگرد قرار می‌گرفتند و هنگام دستگیری به زور برگردانده می‌شدند. م. ۱.

۲۰۰. درباره‌ی اخلاقیات خصوصی این قهرمان بورژوایی از جمله قول زیر را می‌آوریم: «اعطای اراضی بزرگ در ایرلند به لیدی اورکنی در سال ۱۶۹۵، نشانه‌ی آشکاری از محبت شاه و نفوذ این بانوست... خدمات ارزشمند لیدی اورکنی قاعدتاً باید از نوع انجام خدمات پست بال‌ها (foeda labiorum ministeria) باشد» (از مجموعه نسخ خطی سلوانه، بریتیش میوزیوم، شماره‌ی ۴۲۲۴. عنوان این نسخه‌ی خطی چنین است: خصوصیت و رفتار شاه ویلیام، سوندرلند و... منعکس در نامه‌های اصلی به دوک شروزبری از سامرز، هالیفاکس، آکسفورد، ورنون دیبر و... این نسخه‌ی خطی سرشار از غرایب است).

۲۰۱. «واگذاری غیرقانونی املاک سلطنتی، قسمتی با فروش و قسمتی با هدیه، فصل شرم‌آوری در تاریخ انگلستان است... کلاهداری عظیم از ملت» (فرانسیس ویلیام نیومن، سخنرانی‌هایی درباره‌ی اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۵۱، صص ۱۲۹-۱۳۰). [افزوده‌ی انگلس به ویراست چهارم:] در مورد جزئیات این که چگونه زمین‌داران بزرگ کنونی انگلستان به مایملک خود دست یافتند به کتاب اشرافیت کهن ما. اقتضای اشراف‌زادگی (ن. ح. اوانس)، لندن، ۱۸۷۹ رجوع کنید.

۲۰۲. مثلاً، جزوه‌ی ادmond بورک* را درباره‌ی خاندان شاهزادگان بدفورد که لرد جان راسل، «پرنده‌ی سرآبی لیبرالیسم»** از نوادگان آن بود، بخوانید.

16. که آنان را متعلق به کشیش‌نشین خود می‌دانست، درست مانند قانون مشهور بوریس گودونف تاتار که دهقان روس را متعلق به زمین می‌دانست.

17. به زور از شاه نخواست به‌عنوان رشوه به همدستان سابق وی اخذ می‌گردید

اقدامات یاری رساندند، از جمله با این هدف که زمین را به یک کالای تجاری محض تبدیل کنند، قلمرو تولید کشاورزی بزرگ را گسترش دهند و عرضه‌ی پرولتاریای آزاد و فاقد حق را که از زمین‌های خود رانده شده بود، افزایش دهند. صرف‌نظر از این، اشراف زمین‌دار جدید متحد طبیعی بانک‌سالاری جدید، سرمایه‌ی مالی تازه رشدیافته و کارخانه‌دارهای بزرگی شمرده می‌شدند که در آن زمان به تعرفه‌های گمرکی وابسته بودند.^{۱۸} بورژوازی انگلستان برای حفظ منافع خود همانند بورگرهای سوئدی کاملاً عاقلانه عمل کرد؛ بورگرهای سوئدی برعکس دست در دست مدافعان قدرت اقتصادی‌اش، یعنی دهقانان، به شاهان در بازستاندن قهری املاک سلطنتی از الیگارشی (در سال‌های پس از ۱۶۰۴ و بعدها در زمان سلطنت کارل دهم و کارل یازدهم) یاری رساندند.

۱۸. سرمایه‌دارهای بورژوا به این اقدامات یاری رساندند. با این هدف که زمین را به یک کالای تجاری تبدیل کنند، عرضه‌ی پرولتاریای روستایی را افزایش دهند، قلمرو کشاورزی بزرگ را گسترش دهند و غیره. علاوه بر این، اشرافیت مالی جدید متحد طبیعی بانک‌سالاری جدید، کارگران مالی جدید و نوشکفته در سطوح بالا و کارخانه‌داران بزرگ و از این پس عاملان نظام حمایتی بودند.

املاک اشتراکی - که یکسره با آن املاک دولتی یادشده متفاوت است - یک نهاد قدیمی ژرمنی است که تحت پوشش فنودالیسم بود. دیدیم که چگونه غصب قهری زمین‌های اشتراکی، که عموماً با تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه همراه بود، در اواخر سده‌ی پانزدهم آغاز و در سده‌ی شانزدهم دنبال شد. اما در آن زمان، این فرایند به واسطه‌ی اقدامات خشونت‌آمیز فردی تحقق می‌یافت که قانون به مدت ۱۵۰ سال بیهوده علیه آن مبارزه کرده بود. پیشرفتی که در سده‌ی هجدهم رخ داد عبارت از این است که در آن زمان خود قانون به ابزاری تبدیل می‌شود که با آن زمین‌های مردم دزدیده می‌شود، گرچه مزرعه‌دارهای بزرگ از شیوه‌های حقیر خود نیز در کنار آن استفاده می‌کردند.^{۲۰۳} شکل پارلمانی این دزدی همانا «لایحه‌های مربوط به حصارکشی زمین‌های اشتراکی» بود، به بیان دیگر قانون‌هایی که به مالکان اجازه می‌داد تا زمین‌های مردم را به‌عنوان دارایی خصوصی به خود هدیه دهند، به

* → این جزوه‌ای است از بورک در سال ۱۷۹۶ با عنوان نامه‌ای از جناب ادموند بورک به یک لرد عالی‌مقام به مناسبت حملات دوک بدفورد و کنت لودردال به او و مقرری‌اش در مجلس عوام در جریان جلسه‌ی اخیر پارلمان. بورک در این نامه به متحدان سابقش در حزب ویگ حمله کرده بود. وی از آن‌ها به خاطر مسئله‌ی جنگ با فرانسه جدا شد و نشان داد که خانواده‌ی راسل در طی قرون به زور از مردم انگلستان شمار «کاملاً باورنکردنی» از املاک را غصب کرده‌اند - م. ۱

** کابت، لرد جان راسل را با پرنده‌ی سر آبی {چرخ ریسک} مقایسه کرد که «می‌کوشد چوب بلوط قدیمی قانون اساسی انگلستان را با نوک‌زدن به سوراخی بسیار ریز در پوسته‌ی نیمه‌پوسیده‌ی یکی از بی‌ارزش‌ترین شاخه‌هایش مرتب کند». مارکس این طعنه را که مشخصه‌ی تلاش‌های راسل در اصلاحات پارلمانی از ۱۸۱۳ تا ۱۸۳۰ بود، به‌عنوان نکته‌ی اصلی مقاله‌اش، «لرد جان راسل»، در نیویورک دیلی تریبون، ۲۸ اوت ۱۸۵۵، مورد استفاده قرار داد - م. ۱

۲۰۳. «مزرعه‌دارها ممنوع کرده بودند که کلبه‌نشین‌ها هیچ موجود زنده‌ای را غیر از خودشان و کودکان‌شان نگهداری کنند، با این دستاویز که برای تأمین خوراک حیوان یا مرغ و پرنده‌ی خود از انبارهای مزرعه‌دارها دزدی می‌کنند؛ همچنین می‌گویند کلبه‌نشین‌ها را فقیرتر نگهدارید تا سخت‌کوش‌تر شوند. اما واقعیت به عقیده‌ی من این است که مزرعه‌دارها به این طریق تمامی حقوق مربوط به زمین‌های مشترک را برای خود غصب می‌کنند» (پژوهشی سیاسی درباره‌ی پیامدهای حصارکشی زمین‌های بایر، لندن، ۱۷۸۵، ص ۷۵).

طور خلاصه قانون‌های سلب مالکیت مردم. سر ف. م. ایدن هنگامی که خواستار صدور «قانون عام پارلمان برای حصارکشی زمین‌های اشتراکی» شد، در واقع دفاعیات مودیان و خاص خود را رد می‌کند که براساس آن‌ها می‌کوشد مالکیت اشتراکی را چون مالکیت خصوصی اربابان بزرگی تلقی کند که جانشین اربابان فئودالی شده بود. وی به این طریق ضرورت کودتای پارلمانی را برای تبدیل مالکیت اشتراکی به مالکیت خصوصی تأیید کرد، هر چند از قوه‌ی مقننه [خواستار "جبران خسارت" به تهیدستان سلب مالکیت شده گردید. ۲۰۴] ۱۹

در حالی که جای یه‌اومن مستقل را مستأجرهای آزاد، یعنی مزرعه‌دارهای خرد با اجاره‌های یک‌ساله، گرفته و نوکر مابانه به اراده و میل دلبخواه اربابان وابسته بودند، دزدی نظام‌مند از املاک اشتراکی همراه با دزدی از املاک دولتی سبب افزایش مساحت آن دسته از مزارع بزرگی گردید که در سده‌ی هجدهم «مزارع سرمایه»^{۲۰۵} یا «مزارع تجار»^{۲۰۶} نامیده می‌شدند، و نیز جمعیت کشاورزی را به‌عنوان پرولتاریا برای رفع نیازهای صنعت «آزاد» می‌کرد.

با این همه، در سده‌ی هجدهم همانند سده‌ی نوزدهم، این‌همانی ثروت کشور و فقر مردم به‌طور کامل به رسمیت شناخته نشده بود. به همین سبب در نوشته‌های اقتصادی آن زمان مجادله‌ی بسیار شدیدی درباره‌ی «حصارکشی زمین‌های اشتراکی» دیده می‌شود. از میان انبوه مدارکی که نزد من است، تنها چند فراز زیر را نقل می‌کنم که اوضاع و احوال آن زمان را به نحو بارزی روشن می‌کند. نویسنده‌ای خشمگین می‌نویسد:

«در بسیاری از کشیش‌نشین‌های هرت‌فوردشایر، ۲۴ مزرعه که به‌طور میانگین ۵۰ تا ۱۵۰ آکر مساحت داشتند در سه مزرعه ادغام شدند.»^{۲۰۷} «در نورث‌هامپتون‌شایر و لیسسترشایر، حصارکشی زمین‌های اشتراکی در مقیاس وسیعی صورت گرفته و بیشتر زمین‌های اربابی جدید که از این حصارکشی به وجود آمده، به چراگاه تبدیل شده و در نتیجه‌ی این اقدام اکنون در بسیاری از املاک اربابی ۵۰ آکر زمین هم سالانه زیر کشت نمی‌رود، در حالی که پیش از این ۱۵۰۰ آکر زمین شخم زده می‌شد. ویرانه‌های خانه‌های مسکونی پیشین، انبارها، اصطبل‌ها و غیره» تنها رد و اثر به جامانده از ساکنان پیشین آن‌هاست. «در برخی از مزارع باز صد خانه و

۲۰۴. ایدن، اثر پیش‌گفته، پیشگفتار [صص XVII و XIX].²⁰

۲۰۵. دو نامه درباره‌ی تجارت آرد و گرانی غلات توسط فردی که در تجارت دست دارد، لندن، ۱۷۶۷، صص ۱۹ - ۲۰.

۲۰۶. پژوهشی درباره‌ی علل قیمت بالای فعلی خواروبار، لندن، ۱۷۶۷، ص ۱۱۱، یادداشت. این اثر خوب که بی‌نام انتشار یافته بود اثر پدر روحانی ناتانیل فورستر است.

۲۰۷. توماس رایت، خطایی کوتاه به عموم درباره‌ی انحصار مزارع بزرگ، ۱۷۷۹، صص ۲، ۳.

۱۹. وی با تأکید بر پرداخت خسارت به کشاورزان فقیر، حرف خود را رد می‌کند. اگر سلب مالکیتی نباشد، آشکارا شخصی هم نیست که به او خسارت پرداخت شود.

۲۱. افزوده به فر: قانون‌های مربوط به حصارکشی زمین‌های اشتراکی چنان در جزئیات اجرا شد که بنا به درخواست چند مالک، مجلس عوام به لایحه‌ای در مجازات حصارکشی در چنین محل‌هایی رأی داد.

خانواده... به هشت یا ده خانه تقلیل یافته‌اند... تعداد مالکان در بیشتر کشیش‌نشین‌هایی که فقط پانزده یا بیست سال پیش محصور شده‌اند، در مقایسه با تعداد کسانی که جایگزین آن‌ها در شرایط باز مزرعه‌ها شده‌اند بسیار اندک است. اکنون بسیار عادی است که چهار یا پنج دامدار ثروتمند املاک حصارکشی شده‌ی بزرگی را که پیش از این در اختیار ۲۰ یا ۳۰ مزرعه‌دار و شمار زیادی مستأجر و مالک خرد بودند، به تصرف خویش در آورند. تمام آن مالکان خرد با خانواده‌های خود همراه با خانواده‌های دیگری که عمدتاً توسط آن‌ها به کار گماشته و تأمین می‌شدند از املاک خویش بیرون رانده شده بودند.^{۲۰۸}

نه تنها زمین‌های بایر بلکه اغلب زمین‌هایی نیز که یا به صورت اشتراکی یا در مقابل پرداخت اجاره‌ی معینی به جماعت روستایی آن منطقه کشت می‌شد، به بهانه‌ی حصارکشی توسط مالکان همسایه تصرف می‌شد.

«من در این جا از حصارکشی مزارع باز و زمین‌هایی سخن می‌گویم که پیش‌تر زیر کشت بوده‌اند. حتی نویسندگان مدافع حصارکشی تصدیق می‌کنند که این دهات ویرانه‌شده انحصار مزارع و قیمت و سائل معاش را افزایش می‌دهند و سبب جمعیت‌زدایی می‌شوند... و حتی حصارکشی زمین‌های بایر همانند امروز، با ربودن بخشی از وسائل معاش آن‌ها از مردم فقیر فقط موجب بزرگ شدن مزارعی می‌شود که پیش از این هم بزرگ بوده‌اند.»^{۲۰۹} دکتر پرایس می‌گوید: «هنگامی که این زمین‌ها به چنگ چند مزرعه‌دار بزرگ می‌افتد، مزرعه‌دارهای خرد» (که پیش‌تر آن‌ها را «جماعتی از مالک‌ها و مستأجرهای خرد» توصیف می‌کند که «زندگی خود و خانواده‌شان از محصول زمینی که می‌کارند و از گوسفندان، طیور، خوک‌های مشترک‌شان تأمین می‌شود به نحوی که بسیار کم و سائل معاش خود را می‌خرند») «به مردمی تبدیل می‌شوند که وسائل معاش خود را با کارکردن برای غیر تأمین می‌کنند و برای خرید تمامی چیزهایی که نیاز دارند روانه‌ی بازار می‌شوند... شاید در آنجا کار بیشتری وجود داشته باشد زیرا فشار و اجبار بیشتری وجود دارد... شهرها و کارخانه‌ها افزایش پیدا می‌کنند چون تعداد بیشتری برای یافتن کار و محل

۲۰۸. پدر روحانی آدینگتون، پژوهشی درباره‌ی علل موافق یا مخالف حصارکشی مزارع باز، لندن، ۱۷۷۲، صص ۳۷-۴۳ و جاهای دیگر.

۲۰۹. دکتر ریچارد پرایس، اثر پیش‌گفته، جلد ۲، صص ۱۵۵-۱۵۶. آثار فورستر، آدینگتون، کنت، پرایس و جیمز آندرسون را باید خواند و با پرگویی‌های حقیر مک‌کولوج چاپلوس در جزوه‌ای که با عنوان نوشته‌های اقتصاد سیاسی، لندن، ۱۸۴۵ انتشار داده مقایسه کرد.

سکنی به آن‌ها رانده می‌شوند... این شیوه‌ای است که عملاً مزارع را متمرکزتر می‌کند، و سال‌های طولانی است که به همین شیوه در این پادشاهی عمل می‌شود.^{۲۱۰}

وی اثرات حصارکشی را به این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

«در مجموع، وضعیت طبقات پایین‌تر مردم از هر لحاظ بدتر شده است. مالکان خرد و مزرعه‌دارهای خرد به وضعیت کارگران مزدبگیر و اجیرشدگان سقوط کرده‌اند؛ و در همان حال تأمین معاش آن‌ها در این شرایط دشوارتر می‌شود.»^{۲۱۱}

در واقع، غصب زمین‌های اشتراکی و به دنبال آن انقلاب در کشاورزی چنان تاثیر و خیمی بر کارگران کشاورزی گذاشت که حتی بنا به نظر ایدن، مزد آن‌ها بین سال‌های ۱۷۶۵ تا ۱۷۸۰ به پایین‌تر از حداقل مزد سقوط کرد و با اعانه‌ی رسمی قانون حمایت از مستمندان تکمیل می‌شد. او می‌گوید که مزد آن‌ها «حتی به اندازه‌ای نبود که حیاتی‌ترین نیازهای آن‌ها را برآورده کند.»

اجازه دهید لحظه‌ای به سخنان یکی از مدافعان حصارکشی و مخالف دکتر پرایس گوش

۲۱۰. پرایس، اثر پیش‌گفته، ص ۱۴۷.

۲۱۱. پرایس، اثر پیش‌گفته، ص ۱۵۹. انسان به یاد روم باستان می‌افتد. «ثروتمندان بخش بزرگ‌تر زمین‌های تقسیم‌نشده را متصرف شده بودند. امیدوار بودند که اوضاع و احوال آن دوره مانع شود که آن زمین‌ها را از آنان بازپس بگیرند. بنابراین، قطعه زمین‌های مجاور زمین‌های خود را که از آن فقرا بود، با رضایت آنان خریدند و بقیه را به زور تصرف کردند، به نحوی که به جای مزارع منفرد املاک بسیار گسترده‌ای را کشت می‌کردند. سپس بردگان را برای کار کشاورزی و دامپروری به کار گرفتند، زیرا آزادمردان را برای خدمت نظام از مزرعه برده بودند. تصاحب برده‌ها سود سرشاری را نصیب آن‌ها کرد، زیرا برده‌ها به دلیل معافیت خود از خدمت نظام می‌توانستند بی‌دغدغه زاد و ولد کنند و بنابراین تعداد زیادی بچه داشته باشند. به این‌گونه، قدرتمندان تمام ثروت‌ها را به سوی خود آوردند و سراسر کشور پر از برده شد. از سوی دیگر، بیش از پیش از تعداد ایتالیایی که همیشه گرفتار فقر و مالیات و خدمت نظام بودند، کاسته می‌شد. آنان حتی در زمان صلح هم کاملاً بیکار بودند، زیرا ثروتمندان زمین‌ها را در تصاحب داشتند و به جای آزادمردان از بردگان برای کشت و کار استفاده می‌کردند» (آپین، جنگ‌های داخلی روم، پاره‌ی اول، فصل ۷). این فراز به دوران پیش از قانون لیسینی* مربوط است. خدمت نظام که تا حد زیادی موجب تسریع در اضمحلال پلین‌های روم شد، همچنین وسیله‌ی اساسی بود که شارلمانی با استفاده از آن موجب تسریع تبدیل دهقانان آزاد آلمانی به سرف و بنده شد.

* قانون لیسینی که در سال ۳۶۷ پیش از میلاد تصویب شد، تلاشی برای درمان این نابرابری‌ها بود. آپیان می‌گوید این قانون مقرر می‌داشت که «هیچ کس نباید بیش از ۵۰۰ جوگرا (واحد مساحت) زمین عمومی داشته باشد یا نباید روی آن بیش از ۱۰۰ گاو یا ۵۰۰ گوسفند به چرا برود» (جنگ‌های داخلی روم، پاره‌ی اول، فصل ۸) - م. ا.

فرا دهیم:

«نادرست است که از این امر کاهش جمعیت نتیجه گیری شود، زیرا در سایر مزارع باز دیده نمی شود که آدم‌ها وقت خود را به بطلت بگذرانند... اگر تبدیل دهقانان خرد به افرادی که مجبورند برای غیر کار کنند، سبب می شود تا کار بیشتری تولید شود، این فایده‌ای است که ملت» (که البته افرادی که «تبدیل شده‌اند» به آن تعلق ندارند) «باید از آن خشنود باشد... هنگامی کار مشترک کارگران در یک مزرعه به کار گرفته می شود تولید بیشتر خواهد شد: به این گونه محصول اضافی برای کارخانه‌دار به وجود خواهد آمد و از این طریق کارخانه‌ها که یکی از منابع زرخیز این ملت هستند، به نسبت کمیّت غلات تولید شده افزایش خواهند یافت.»^{۲۱۲}

سیراف. م. ایدن، که در رنگ آمیزی نوشته‌های سیاسی اش توری و نیز «انسان دوست» است، همان آرامش روحی رواق‌منشانه‌ی اقتصاددان سیاسی را در نظاره‌ی شرم‌آورترین نقض «حقوق مقدس مالکیت» و خشونت‌آمیزترین اقدامات علیه اشخاص، هنگامی که برای بنیاد نهادن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ضروری باشد، از خود نشان می‌دهد. مجموعه‌ی کاملی از غارتگری‌ها، تعدیات و فلاکت عمومی که با سلب مالکیت قهرآمیز مردم از ثلث آخر سده‌ی پانزدهم تا اواخر سده‌ی هجدهم انجام شد، فقط او را به این نتیجه گیری «آرام بخش» می‌رساند که

«می‌باید تناسب صحیحی میان زمین‌های زراعی و چراگاه‌ها برقرار می‌شد. در سراسر سده‌ی چهاردهم و بخش بیشتر سده‌ی پانزدهم، در برابر یک آکر چراگاه، ۲، ۳ و حتی ۴ آکر زمین زراعی وجود داشت. در اواسط سده‌ی شانزدهم این نسبت به ۲ آکر چراگاه در مقابل ۲ زمین زراعی و بعدها به ۲ آکر چراگاه در مقابل یک آکر زمین زراعی تبدیل شد، تا سرانجام تناسب درست ۳ آکر چراگاه به یک آکر زمین زراعی به دست آمد.»

البته در سده‌ی نوزدهم، همین خاطره‌ی پیوند بین کارگر کشاورزی و زمین اشتراکی نیز از بین رفت. از گذشته‌ها سخن نمی‌گوییم اما آیا به جمعیت کشاورز در برابر ۳،۵۱۱،۷۷۰ آکر زمین اشتراکی اش که بین سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۳۱ از آن‌ها دزدیدند و به وساطت پارلمان از

۲۱۲. [ج. آبتنات] «پژوهشی درباره‌ی ارتباط بین قیمت کنونی خواروبار... صص ۱۲۴، ۱۲۹. در اینجا استدلالی مشابه اما با گرایشی مخالف وجود دارد: «کارگران از کلبه‌های خویش رانده و مجبور می‌شوند در شهرها برای خود شغلی دست و پا کنند؛ ولی در آن صورت سود بزرگتری به دست می‌آید و سرمایه افزایش می‌یابد» ([رابرت بتون سیلی] خطرانی که ملت با آن مواجه است، ویراست دوم، لندن، ۱۸۴۳، صص XIV).

ارباب‌ها به ارباب‌ها داده شد، یک پیشیز برای جبران این خسارت داده شد؟^{۲۱} سرانجام، آخرین فرایند بزرگ سلب مالکیت زمین از جمعیت کشاورز، همان به اصطلاح «پاک‌سازی املاک» یعنی بیرون‌راندن انسان‌ها از آن‌هاست.^{۲۱} تمام شیوه‌های انگلیسی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته، به همین «پاک‌سازی» می‌انجامد. چنان‌که در بخش پیشین در توصیف شرایط جدید مشاهده کردیم، هنگامی که دیگر دهقان مستقلی نباشد که از شرش خلاص شد، «پاک‌سازی» کلبه‌ها آغاز می‌شود؛ به نحوی که کارگران کشاورزی دیگر روی زمینی که کشت می‌کنند حتی جای کافی برای سکونت خود پیدا نمی‌کنند. اما معنای واقعی و ویژه‌ی «پاک‌سازی املاک» را فقط در هایلندز اسکاتلند، سرزمین موعود رمان‌های رمانتیک مدرن، می‌توان آموخت. این فرایند در آنجا از لحاظ سرشت نظام‌مند آن، یعنی از جهت گستره‌ی مقیاسی که به یک ضرب تحقق یافت (در ایرلند ارباب‌ها موفق شدند به یک‌باره بسیاری از دهکده‌ها را بروبند، اما این عملیات در هایلندز در مناطقی به بزرگی امیرنشین‌های آلمانی انجام شد)، و سرانجام به دلیل شکل خاص مالکیت اراضی بالا کشیده شده، متمایز است.

سلتی‌های هایلندز از **طوایفی** (clan) تشکیل شده‌اند که هر کدام از آن‌ها صاحب زمینی بودند که در آن استقرار داشتند. نماینده‌ی طایفه، رئیس یا «بزرگ مرد» این طوایف فقط مالک تشریفاتی این املاک بود، درست به همان نحو که ملکه‌ی انگلستان مالک ظاهری تمام زمین‌های کشور است. هنگامی که دولت انگلستان موفق شد به جنگ‌های داخلی این «بزرگ مردان» و یورش‌های دائمی‌شان به دشت‌های لولندز خاتمه دهد، روسای طوایف به هیچ وجه از شغل دیرینه‌ی راهزنی خود دست بر نداشتند؛ صرفاً شکل آن را تغییر دادند. آن‌ها با تکیه بر اقتدار خویش، حق صوری خویش را بر زمین به حق مالکیت خصوصی تغییر دادند، و هنگامی که با مقاومت بخشی از اعضای طایفه‌ی خویش روبرو شدند، مصمم شدند که آنان را آشکارا و به قهر از زادگاه خویش بیرون برانند. پروفیسور نیومن می‌گوید: «به این ترتیب شاه انگلستان نیز با همان حق می‌توانست اتباع خویش را به دریا بریزد.»^{۲۱۳} می‌توان مراحل نخستین این انقلاب را که در اسکاتلند پس از واپسین قیام مدعیان سلطنت* آغاز شد، در نوشته‌های سرجمیز استوارت^{۲۱۴} و جیمز آندرسون^{۲۱۵} دنبال کرد.^{۲۲} در سده‌ی

۲۱۳. فرانسیس ویلیام نیومن، اثر پیش‌گفته، ص. ۱۳۲.

* در سال ۱۷۴۵-۱۷۴۶، «استوارت‌تیس‌ها» امیدوار بودند مدعی جوان سلطنت، «چارلز ادوارد» را با قیامی به قدرت برسانند. در این قیام مخالفت اشرار روستایی اسکاتلند و انگلستان با مالکان زمین نیز نشان داده شد. این قیام به شدت سرکوب شد و نظام طایفه‌ای اسکاتلند ادامه نیافت. -م. ف

۲۱۴. استوارت می‌گوید: اگر اجاره‌ی این زمین‌ها (وی این مقوله‌ی اقتصادی را به خطا در مورد خراجی به کار می‌برد که اعضای طایفه* به رئیس طایفه پرداخت می‌کنند) «را با گستره‌ی آن‌ها مقایسه کنید، بسیار ناچیز به نظر می‌رسند. اما

۲۱. افزوده به فر: در زبان فرانسه به آن می‌گویند: «شُک کردن جنگل». اما «پاک‌سازی» در معنای انگلیسی‌اش به معنای عملیات فنی کشاورزی نیست؛ مجموعه اقدامات قهرآمیزی است که به وسیله‌ی آن کشاورزان بیرون رانده و خانه‌هایشان خراب می‌شوند، به نحوی که زمین‌ها به نظام کشاورزی بزرگ انتقال داده یا به چراگاه تبدیل می‌شوند.

۲۲. افزوده به فر: سرجمیز استوارت می‌گوید که در زمان او، ثلث آخر سده هجدهم، هایلندز به ایجاز نقشه‌ی اروپای ۴۰۰ سال پیش را نشان می‌دهد.

هجدهم گائل ها هم از زمین های خود رانده و هم از حق مهاجرت ممنوع شدند تا آنها را به زور به سمت گلاسکو و سایر شهرهای صنعتی برانند.^{۲۱۶} به عنوان نمونه ای از روش مورد استفاده در سده ی نوزدهم^{۲۱۷} کافیسیت از «پاک سازی» دوشس سو ترلند در اینجا یاد کنیم. این شخص که اقتصاد را به خوبی آموخته بود، هنگامی به ریاست طایفه رسید، تصمیم گرفت تا دست به یک درمان اقتصادی رادیکال بزند و کل کنت نشین سو ترلند را که جمعیت آن پیش از این با فرایندهای مشابهی به ۱۵,۰۰۰ نفر سکنه تقلیل یافته بود به چراگاه گوسفند تبدیل کند. بین سال های ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۰، این ۱۵,۰۰۰ نفر سکنه که حدود ۳۰۰۰ خانواده می شدند، به طور منظم رانده و ریشه کن شدند. تمامی دهکده های آنها را نابود کردند و سوزاندند، تمامی مزارع شان به چراگاه تبدیل شد. سر بازان انگلیسی برای اجرای این برنامه اعزام شدند و میان آنان با اهالی بومی درگیری های رخ داد. پیرزنی که از ترک کلبه ی خویش

→ در مقایسه با تعداد کسانی که با کار در مزرعه ی خود تأمین می شوند، خواهید دید که قطعه زمینی در هایلندز، شاید ده برابر بیشتر مردم رانان می دهد تا زمینی به همان ارزش در استانی غنی و حاصل خیز^{۲۳} (اثر پیش گفته، پاره ی اول، جلد اول، فصل ۱۶، ص ۱۰۴).

* taksmen اتباع مستقیم مالک یا «بزرگ مرد» طایفه را گویند که در رأس آن قرار داشت. آنها صاحبان واقعی زمین ها بودند و مبلغی به رییس می دادند تا تیولداری آنها را به رسمیت بشناسد - م. ۱

۲۳. افزوده به فر: این زمین همانند صومعه هایی هستند که گدایان کمی دارند. هر چه دهان بیشتری برای خوردن در کار باشد، بهتر زندگی می کنند.

۲۱۵. جیمز آندرسون، ملاحظاتی درباره ی وسایل انگیزش روحیه ی صنعت ملی...، ادین بورو، ۱۷۷۷.
۲۱۶. در سال ۱۸۶۰ برخی از کسانی که به زور سلب مالکیت شده بودند، با وعده های دروغین به کانادا اعزام شدند. برخی از آنها به کوهستان ها و جزایر مجاور گریختند. مامورین پلیس به تعقیب آنها پرداختند؛ با آنان درگیر شدند و سرانجام فرار کردند.

۲۱۷. بیوکنن، در تفسیر خود بر آدم اسمیت، در سال ۱۸۱۴ می گوید: «در هایلندز اسکاتلند شرایط پیشین مالکیت هر روز بر هم خورده می شود... ارباب زمین دار، بدون توجه به مستأجر موروثی» (این هم یکی از مقولاتی است که به خطا به کار برده شده است) «اکنون زمین خود را به بالاترین قیمت به مزایده می گذارد، و چنانچه پیشنهاددهنده فرد مبتکری باشد، فوراً نظام کشت و کار تازه ای به راه می اندازد. زمینی که پیش تر آکنده از مستأجرهای خرد یا کارگران بود، به تناسب محصول خود جمعیت داشت، اما در نظام جدید کشاورزی بهبود یافته و افزایش اجاره، بزرگترین محصول ممکن باید با کمترین هزینه تأمین شود؛ و با این نظر، «کارگران» بی فایده کنار گذاشته می شوند و جمعیت کاهش می یابد، و این نه به تناسب میزان محصولی است که زمین به مدد آن می تواند آنها را تأمین کند بلکه متناسب با کاری است که می توانند روی آن انجام دهند... مستأجرهای خلع ید شده... برای جستجوی معاش خود به شهرهای مجاور می روند، و غیره» (دیوید بیوکنن، ملاحظاتی درباره ی... ثروت ملل آدم اسمیت، ادین بورو، ۱۸۱۴، جلد ۴، ص ۱۴۴). «بزرگان اسکاتلند چنان از خانواده ها سلب مالکیت کردند که گویی علف های هرز را و جین می کنند. آنان با دهکده ها و ساکنان آن همان رفتاری را کردند که سرخپوست های به ستوه آمده از جانوران وحشی با جنگل ببرها می کنند... در برابر یک چین پشم گوسفند یا یک ران بره، و حتی کمتر از آن، انسانی را می فروشند... مگر این امر چقدر بدتر از قصد مغول هایی است که هنگام هجوم به ایالات شمالی چین، در شورای خود پیشنهاد کردند که ساکنان را نیست و نابود کنند و زمین شان را به چراگاه بدل سازند. این پیشنهاد را بسیاری از مالک های زمین دار هایلندز در کشور خود و علیه هم وطنان خویش اجرا کردند» (جورج انسور، پژوهشی درباره ی جمعیت ملت ها، لندن، ۱۸۱۸، صص ۲۱۳-۲۱۶).

سر باز زده بود، در میان شعله‌ها سوخت. به این‌گونه این بانو ۷۹۴،۰۰۰ آکر از زمین‌هایی را که از گذشته‌های دور به طایفه تعلق داشت تصاحب کرد. وی به بومیان طردشده حدود ۶۰۰۰ آکر زمین، یعنی ۲ آکر به هر خانواده، در کنار دریا داد. این ۶۰۰۰ آکر تا آن زمان را که باقی مانده بود و درآمدی برای صاحبان خود نداشت. دوشس، در شدت ایثار خود چنان فراتر رفت که هر آکر از این زمین‌های بایر را به طور میانگین به مبلغ ۲ شیلینگ و ۶ پنی به افراد طایفه که قرن‌ها خون خود را برای خانواده‌اش ریخته بودند، اجاره داد. وی سراسر زمین‌های دزدیده‌شده‌ی طایفه را به ۲۹ مزرعه‌ی بزرگ پرورش گوسفند تقسیم کرد، که در هریک از آن‌ها بیش از یک خانواده، آن‌هم اغلب از خدمتکاران مزارع انگلیسی، سکونت نداشت. در سال ۱۸۲۵، جای ۱۵،۰۰۰ گائل را ۱۳۱،۰۰۰ گوسفند گرفته بودند. آن بومیانی که به کنار سواحل دریا رانده شده بودند، کوشیدند با ماهیگیری زندگی خود را تأمین کنند. دوزیستی شدند و چنان‌که نویسنده‌ی انگلیسی می‌گوید نیمی در خشکی و نیمی در آب زندگی می‌کردند و با این همه در هر دو حالت نیمه‌جان می‌زیستند.^{۲۱۸}

اما اکنون گائل‌های باشکوه می‌باید برای این‌که «بزرگ مردان» طایفه را با شیوه‌ی رمانتیک کوهستانی خود چون بت پرستیده بودند، سخت‌تر کیفر ببینند. بوی ماهی آن‌ها به مشام بزرگ مردان رسید. آنان احساس کرده بودند که در این هم سودی خوابیده است و کنار دریا را به ماهی‌فروشان لندن اجاره دادند. گائل‌ها برای بار دوم رانده شدند.^{۲۱۹}

با این همه، سرانجام، بخشی از چراگاه‌های گوسفندها بدل به شکارگاه گوزن شد. همه می‌دانند که در انگلستان جنگل‌های واقعی وجود ندارد. گوزن در قرق‌گاه‌های بزرگان نوعی دام خانگی پیش‌پاافتاده است که مانند اعضای انجمن شهر لندن چاق و چله‌اند. همین است که اسکاتلند و اسپین پناهگاه این **هوس نجیبانه** (noble passion) است. سامرز در سال ۱۸۴۸

۲۱۸. هنگامی که دوشس کنونی سوترلند، خانم بیچر - استو، نویسنده‌ی کلبه‌ی عموتوم، را با شکوه و جلال در لندن پذیرایی می‌کرد تا [همدردی خویش را با بردگان سیاه‌پوست جمهوری آمریکا نشان دهد]^{۲۴} - همان همدردی که همراه با همپالکی‌های اشراف خویش در زمان جنگ داخلی یعنی هنگامی که قلب هر «نجیب‌زاده»ی انگلیسی برای برده‌دارها می‌تپید، با دوران‌دیشی دریغ می‌کردند - من در روزنامه‌ی نیویورک تریبون واقیعت‌هایی را درباره‌ی بردگان سوترلند مطرح کردم.* (گزیده‌هایی از آن را کوری در تجارت برده، فیلادلفیا، ۱۸۵۳، صص ۲۰۲-۲۰۳ منتشر کرد). مقاله‌ی من در یک روزنامه‌ی اسکاتلندی باز چاپ شد و جدل بامزه‌ای را بین روزنامه‌ی یادشده و چاپلوسان سوترلندی برانگیخت.

* «دوشس سوترلند و بردگی»، نیویورک دیلی تریبون، ۹ فوریه ۱۹۵۳. این مقاله در شکلی تقریباً مشابه در ۱۲ مارس ۱۸۵۳ در روزنامه‌ی مردم ارگان چارترست‌ها انتشار یافت و سپس در مقالاتی درباره‌ی بریتانیا، کارل مارکس و فریدریش انگلس، مسکو، ۱۹۷۱، صص ۱۴۳-۱۴۹ باز چاپ شد - م.ا.

۲۱۹. درباره‌ی این تجارت ماهی مطالب جالبی رامی‌توان در کتاب دیوید ارکارت، *مجموعه‌ی آثار*، دوره‌ی جدید، یافت. ناسو و. سنپور در اثر پیش‌گفته‌ی خود که پیش از مرگش انتشار یافته، «جریان‌ات سوترلند شایر» را «یکی از سودمندترین پاکسازهای به‌یادماندنی بشر» برمی‌شمارد. (همان منبع، ص ۲۸۲)

چنین می نویسد:

«در هایلندز جنگل کاری مانند قارچ رشد کرده است. در این سوی گائیک، جنگل های تازه ی گلن فشی و در سوی دیگر آن جنگل تازه ی آردوریک را می بینید. در همین مسیر به بلاک ماونت بر می خورید که منطقه ی بایر عظیمی است که به تازگی ساخته شده است. از غرب به شرق، از حوالی آبردین تا صخره های اوبان، اکنون خط جنگلی ممتدی را می بینید؛ در حالی که در بخش های دیگر هایلندز، جنگل های جدید لوک آرشایگ، گلن گاری، گلن مورستون و غیره به وجود آمده اند. گوسفندان را به دره هایی آوردند که محل سکونت جماعات کشاورزهای خرد بود؛ و این کشاورزان برای یافتن وسیله ی معاش به نواحی پست تر و لم یزرع رانده شدند. اکنون گوزن جانشین گوسفند می شود و بار دیگر از مستأجرهای خرد بیشتر سلب مالکیت می کنند و ناگزیر آن ها را به سرزمین های نا حاصل خیزتر و فقر و فلاکتی توان فرساتر سوق می دهند. شکارگاه های گوزن^{۲۱۹} الف و مردم نمی توانند هم زیستی داشته باشند. این یا آن دیگری باید تسلیم شود. بگذارید جنگل ها از لحاظ تعداد و وسعت خود در بیست و پنج سال آینده مانند ربع سده ی گذشته افزایش یابد، آنگاه دیگر یک نفر گائل را هم در زاد و بوم خویش نخواهید یافت... این فعالیت در میان مالک های هایلندز از سویی ناشی از جاه طلبی... عشق به شکار... است ولی از سوی دیگر، از لحاظ عملی، صرفاً سودای تجارت گوزن و چشمداشت سود آنان را به این کار سوق می دهد. زیرا واقعیت این است که در موارد بسیار، یک قطعه زمین کوهستانی در جنگل که به شکار اختصاص داده می شود سود بیشتری نصیب مالک آن می کند تا به صورت چراگاه گوسفند اجاره داده شود... هیچ محاسبه ی دیگری جز اندازه ی جیب شکارچی خواستار شکارگاه محدودش نمی کند^{۲۵}... رنج و دردی که بر سر هایلندز فرو ریخت از حیث سببیت کمتر از بلاهایی نیست که سیاست شاهان نورماندی وارد ساختند. در حالی که انسان ها در دایره ای که بیش از پیش تنگ تر می شود در هم فشرده شده اند، گوزن ها فضای بیش از پیش گسترده در اختیار دارند... مردم شاهد بوده اند که آزادی های شان یکی پس از دیگری رفته رفته می شود... و روز به روز ستم فزونی می یابد... همچنان که در آمریکا و استرالیا درخت ها و خار و خاشاک را از زمین های بایر می روبند، مالکان نیز پاکسازی و راندن مردم را

۲۵. افزوده به فر: [زیرنویس:] و جیب علاقه مند انگلیسی دراز است! نه فقط اشراف بلکه تازه به دوران رسیده های ثروتمند که خود را مکالوم مور می دانند از این شکارگاه ها تمجید می کنند چرا که می توانند به کنایه بگویند که «مسکن» آن ها در هایلندز است.

۲۱۹ الف. در «جنگل گوزن» اسکاتلند حتی یک درخت هم وجود ندارد. گوسفند های روستاها را بیرون می کنند و سپس به جای آن گوزن ها را در تپه های لخت رها می کنند و آن جا را «جنگل گوزن» می نامند. بنابراین، حتی نمی توان گفت که در آنجا جنگل کاری می کنند!

اصلی تخطی ناپذیر و ضرورت کشاورزی تلقی می‌کنند، و این عملیات به شیوه‌ای تجاری و در آرامش انجام می‌شوند.^{۲۲۰}

۲۲۰. رابرت سامرز، نامه‌هایی از هایلندز؛ یا قحطی سال ۱۸۴۷، لندن، ۱۸۴۸، صص ۱۲-۲۸، جاهای مختلف. این نامه‌ها ابتدا در روزنامه‌ی تایمز انتشار یافتند. البته اقتصاددان‌های انگلیسی قحطی گائل‌ها را در سال ۱۸۴۷ با نسبت دادن آن به اضافه جمعیت توضیح دادند. به هر حال، همین اضافه جمعیت برای تأمین خوراک خود «فشار می‌آورد.» «پاکسازی املاک»، یا چنان‌که در آلمان Bauernlegen {اخته کردن دهقان} نامیده می‌شود، به ویژه پس از جنگ‌های سی‌ساله در آلمان مرسوم گردید و حتی در سال ۱۷۹۰ در ناحیه‌ی انتخاباتی ساکسونی به قیام‌های دهقانی انجامید. Bauernlegen به ویژه در ناحیه‌ی شرقی آلمان حاکم بود. فریدریک دوم برای نخستین بار حقوق مالکیت را برای دهقانان در بیشتر ایالات پروس تأمین کرد. پس از تسخیر سیلزی، مالکان زمین‌ها را وادار کرد تا کلبه، انبار و غیره را بسازند و دام و ابزار در اختیار دهقانان قرار دهند. فریدریک برای سپاه خود سرباز می‌خواست و برای خزانه‌ی خود مالیات‌دهنده. اما بقیه‌ی مسائل، یعنی زندگی دلپذیر دهقانان در نظام مالی فریدریک که آمیزه‌ای از استبداد، دیوان‌سالاری و فنودالیسم بود، را می‌توان در نقل‌قولی مشاهده کرد که در ادامه از ستایشگر او یعنی میرابو آورده می‌شود: «بنابراین، کتان یکی از بزرگ‌ترین منابع ثروت دهقانان در آلمان شمالی است. از تیره‌بختی نژاد آدمی، کتان فقط وسیله‌ای است علیه فقر و نه وسیله‌ای برای رسیدن به رفاه. مالیات‌های مستقیم، کار اجباری و خدمات گوناگون، دهقان آلمانی را خرد می‌کند، به ویژه این‌که باید برای هر چه می‌خرد مالیات غیرمستقیم بپردازد... و برای آن‌که بدبختی‌اش کامل شود اجازه ندارد محصول خویش را هر جا که می‌خواهد و یا به هر نحوی که مایل است بفروشد؛ جرأت ندارد نیازهای خود را از بازرگانانی بخرد که ممکن است آن‌ها را به ارزان‌تر بفروشند. تمام این علل آرام آرام وی را به نیستی سوق می‌دهند، و هنگامی که موعد پرداخت مالیات مستقیم فرا می‌رسد، بدون چرخ ریسندگی‌اش خود را از پرداخت آن عاجز می‌بیند؛ ریسندگی آخرین علاج اوست، در صورتی که شغل سودمندی را برای زن، فرزندان، خدمتکاران و کارگران مزرعه و خود او فراهم می‌آورد. با این همه، با وجود این منبع درآمد اضافی چه زندگی طاقت‌فرسایی دارد! تابستان‌ها مانند محکومان به اعمال شاقه، هنگام شخم و درو کار می‌کند. ساعت ۹ شب به رختخواب می‌رود و ساعت ۲ صبح برمی‌خیزد تا به کارهایش برسد. در زمستان باید با خوابی طولانی‌تر قوای خود را تجدید کند؛ اما اگر محصولات خود را بفروشد تا مالیات‌ها را بپردازد ناگزیر برای نان خود و غله‌ی سال بعد دچار کمبود خواهد شد. بنابراین، باید برسد تا این‌خارا را پر کنند... و در واقع وی باید با پشتکار فراوان کار کند. به این ترتیب، در زمستان دهقان نیمه شب یا ساعت یک صبح به رختخواب می‌رود و ساعت ۵ یا ۶ صبح برمی‌خیزد؛ یا این‌که ساعت ۹ می‌خوابد و ساعت ۲ صبح بیدار می‌شود و تمام روزهای زندگیش به غیر از یکشنبه چنین می‌گذرد. این کم‌خوابی شدید و ساعات طولانی کار قدرت انسان را تحلیل می‌برد و همین است که در روستا مردان و زنان خیلی زودتر از شهر پیر می‌شوند» (میرابو، اثر پیش‌گفته، جلد ۳، صص ۲۱۲ و پس از آن).

[افزوده به ویراست دوم:] در مارس ۱۸۶۶، ۱۸ سال پس از انتشار نوشته‌ی یادشده‌ی رابرت سامرز، پروفیسور لثونه لوی در انجمن هنرها درباره‌ی تبدیل گوسفندچراها به شکارگاه گوزن‌ها سخنرانی کرد و تحولات بیشتر در نابودی هایلندز اسکاتلند را توصیف کرد. وی از جمله می‌گوید: «جمعیت‌زدایی و تبدیل زمین‌های زراعی به چراگاه راحت‌ترین وسیله برای کسب درآمدی بدون هزینه بود... شکارگاه گوزن به جای چراگاه گوسفندان تغییری عادی در هایلندز بود... مالکان زمین گوسفندان را بیرون راندند، چنان‌که پیش‌تر انسان‌ها را از املاک‌شان بیرون رانده بودند و به مستأجرهای جدید خوشامد گفتند: جانوران وحشی و پرنده‌ها... می‌توان املاک کنت دال‌هاوزی در فورفارشایر را تا املاک جان اوگروتس طی کرد، بدون آن‌که از جنگل خارج شد... در بسیاری از این جنگل‌ها روباه، گربه‌ی وحشی،

چپاول املاک کلیسا، واگذاری مزورانه‌ی املاک دولتی، دزدی از اراضی اشتراکی، غصب مالکیت فئودالی و طایفه‌ای و تبدیل آن به مالکیت خصوصی جدید با اربابی بی‌شرمانه، جملگی روش‌های دل‌انگیز و گوناگون انباشت بدوی هستند. روش‌های یادشده زمین را برای کشاورزی سرمایه‌داری تسخیر کرد، زمین را در سرمایه‌گنجانند و برای صنایع شهری پرولتاریای آزاد و بی‌حقوق ضروری را تأمین کرد.

۳. قانونگذاری سفاکانه علیه سلب مالکیت‌شدگان از پایان سده‌ی پانزدهم.

تصویب قانون برای کاهش اجباری مردها

پرولتاریایی که با تلاشی دسته‌های خدمتکاران خانه‌زاد فئودالی و سلب مالکیت قهرآمیز زمین از مردم ایجاد شده بود، این پرولتاریای آزاد و بی‌حقوق، نمی‌توانست با همان سرعتی که ایجاد می‌شد، جذب کارخانه‌های نو بنیاد شود. از سوی دیگر، این انسان‌ها که ناگهان از شیوه‌ی مرسوم زندگی خود کنده شده بودند، نمی‌توانستند بی‌درنگ خود را با انضباط این شرایط جدید وفق دهند. گروه عظیمی از آن‌ها، برخی بنا به گرایش خود و در بسیاری موارد تحت فشار شرایط به گدا، راهزن و ولگرد تبدیل شدند. از همین رو، در پایان سده‌ی پانزدهم و در سراسر سده‌ی شانزدهم، قانون‌های سفاکانه‌ای علیه ولگردی در سراسر اروپای غربی وضع شد. پدران طبقه‌ی کارگر کنونی را به این دلیل که به اجبار به

→ سمور، راسو، خز و خرگوش کوهی زیاد و فراوان است، در حالی که خرگوش، سنجاب و موش تازه به این جاره یافته‌اند. پهنه‌های عظیمی که در آمار اسکاتلند به مثابه‌ی مراتع حاصل خیز و گسترده معرفی می‌شدند اکنون از هرگونه زراعت و کشت و کار عاری هستند و فقط به محل ورزش عده‌ای معدود برای دوره‌ی کوتاهی در سال تخصیص یافته‌اند.»

اکنون میست لندن، مورخ ۲ ژوئن ۱۸۶۶ می‌نویسد: «در میان اخبار یکی از روزنامه‌های اسکاتلندی در هفته‌ی گذشته، چنین می‌خوانیم... «یکی از بهترین گوسفندچراهای سوترلندشایر که به تازگی برای آن اجاره‌ای به مبلغ ۱۲۰۰ پوند در سال پیشنهاد شده است، هنگام انقضای اجاره‌ی کنونی در سال جاری، قرار است به یک شکارگاه گوزن تبدیل شود.» در اینجا شاهد غرایز فئودالی مدرن هستیم... که درست مانند زمان فاتحان نورمن عمل می‌کند... سی و شش دهکده را ویران کردند تا جنگل جدیدی احداث کنند... دو میلیون آکر... از حاصل خیزترین زمین‌های اسکاتلند به کلی ویران شده‌اند. علوفه‌ی طبیعی گلن تیلت مغذی‌ترین علوفه در کنت نشین پرث به شمار می‌آید، شکارگاه گوزن بن اولدر بهترین مرتع منطقه‌ی گسترده‌ی بادنوج محسوب می‌شد؛ بخشی از جنگل بلاک ماونت بهترین چراگاه اسکاتلند برای گوسفندان سیاه‌پشم بود. زمینی که به این ترتیب برای اهداف ورزشی در انگلستان اتلاف شده، مساحتی بزرگ‌تر از کل کنت نشین پرث را در بر می‌گیرد. منابع جنگل بن اولدر می‌تواند میزان خسارت ناشی از این ویرانی اجباری را نشان دهد. ۱۵,۰۰۰ گوسفند می‌توانستند در این مرتع چرا کنند، و این فقط یک سی‌ام از کل زمین‌های جنگلی اسکاتلند را تشکیل می‌دهد... (میزان اتلاف مراتع را می‌توان حدس زد)... تمام این اراضی جنگلی چنان بی‌حاصل شده‌اند... که گویی زیر آب‌های دریای شمال غرق شده‌اند... باید با دخالت قاطعانه‌ی قانونگذار به این صحراها و کویرهای خودساخته پایان بخشید.»

ولگرد و مستمند تبدیل کرده بودند به کیفر رساندند. قانون با آنان چون تبهکارانی «خودخواسته» رفتار کرد و فرض را بر این نهاد که یکسره در ید قدرت آنهاست که تحت شرایط کهنه‌ای که در واقع دیگر وجود نداشت، سر کار بروند.

در انگلستان این قانون‌ها در زمان سلطنت هنری هفتم آغاز شد. هنری هشتم، سال ۱۵۳۰: به گدایان سالخورده و عاجز از کارکردن پروانه‌ی گدایی داده می‌شود. در عوض، ولگردان سالم و تنومند شلاق می‌خورند و زندانی می‌شوند. آنان را باید پشت اربه‌ای ببندند و آن قدر شلاق بزنند تا خون از پیکرشان جاری شود، سپس باید سوگند یاد کنند که به زادگاه خویش یا به محلی باز می‌گردند که سه سال اخیر را در آنجا سکونت داشته‌اند و «خود را به کار مشغول کنند.» چه طنز بی‌رحمانه‌ای! در بیست و هفتمین سالگرد هنری هشتم (قانون ۲۵) قانون پیشین تکرار، اما با مواد جدیدی تشدید می‌شود. هر گاه کسی برای بار دوم برای ولگردی دستگیر شود، مجازات شلاق تکرار و نیمی از گوش او بریده می‌شود؛ اما در صورت تکرار برای سوم، متخلف به‌عنوان تبهکار و دشمن جامعه اعدام می‌شود.

ادوارد ششم: قانون نخستین سال سلطنت او، ۱۵۴۷^{۲۶}، مقرر می‌دارد که اگر کسی از کارکردن سر باز زند، محکوم به بردگی برای شخصی می‌شود که او را به‌عنوان آدم عاطل و بیکار متهم کرده است.^{۲۶} ارباب آب و نان، سوپ رقیق و آشغال‌گوشتی را که خود صلاح بدانند به برده‌ی خویش خواهد داد. حق دارد به زور شلاق و زنجیر، برده‌ی خود را به هر کاری، هر قدر هم نفرت‌انگیز باشد، وادار کند. اگر برده چهارده روز غیبت داشته باشد، به بردگی برای تمام عمر محکوم و بر پیشانی یا پشتش علامت S داغ زده می‌شود؛ اگر سه بار فرار کند، به‌عنوان خائن به دولت اعدام خواهد شد. ارباب می‌تواند او را بفروشد، به ارت گذارد، و به‌عنوان برده، درست مانند سایر اموال منقول و دام، اجاره بدهد. اگر بردگان کوچک‌ترین اقدامی علیه اربابان خود بکنند، اعدام خواهند شد. قضات صلح بنا به اطلاعات دریافتی باید این افراد پست‌فطرت را شکار کنند. اگر معلوم شود که ولگردی به مدت سه روز عاطل و باطل بوده است، او را باید به زادگاهش ببرند، با میله‌ی آهنی گداخته روی سینه‌اش علامت V داغ بزنند و زنجیر شده برای تمیزکردن جاده‌ها یا هر نوع تکلیف دیگر به کار وادارند. اگر ولگرد در مورد زادگاهش دروغ بگوید، برای تمام عمر برده‌ی آن محل، یا ساکنان آن، یا رسته‌ی آن می‌شود و علامت S بر او داغ زده خواهد شد. تمامی افراد حق دارند تا فرزندان ولگردان را از آنها بگیرند و مردان جوان‌شان را تا سن ۲۴ سالگی و دختران را تا سن ۲۰ سالگی به‌عنوان کارآموز نزد خود نگهدارند. اگر آنان فرار کنند، تا زمانی که به این سنین برسند، برده‌های ارباب‌های خود خواهند بود که می‌توانند به دلخواه

۲۶. افزوده به فر: به این‌گونه، برای این که بتوان از کار یک بدبخت فقیر سود برد، فقط باید او را چون فردی نافرمان که به کار تن نمی‌دهد، لو دهد.

خود آنها را به غل و زنجیر بکشند، شلاق بزنند و غیره. هر اربابی حق دارد حلقه‌ای آهنی دور گردن، بازو و پاهای برده‌ی خود بگذارد تا به این طریق آنها را با سهولت بیشتری بشناسد و اطمینان بیشتری داشته باشد.^{۲۲۱} بخش آخر این قانون مقرر می‌دارد که برخی از فقرا را می‌توان توسط کشیش‌نشین یا افرادی به کار گمارد که مایلند به آنها خوراک و آشامیدنی بدهند و کار برایشان بیابند. بردگان کشیش‌نشین‌هایی از این نوع هنوز تا اواسط سده‌ی نوزدهم در انگلستان تحت عنوان **توزیع‌کننده (roundsmen)** یافت می‌شدند.

الیزابت، ۱۵۲۷^{*}: گدایان بی‌پروانه و بالاتر از چهارده سال در صورتی که کسی آنان را به مدت دو سال به خدمت خویش نبرد، به شدت تازیانه می‌خورند و روی گوش چپ‌شان داغ زده می‌شود؛ در صورت تکرار تخلف، اگر بالای ۱۸ سال داشته باشند، اعدام خواهند شد مگر این که کسی آنها را به مدت دو سال به خدمت خویش ببرد؛ اما برای سومین بار تخلف به‌عنوان خائن به کشور بی‌رحمانه اعدام می‌شوند. قانون‌های مشابه: در سال هجدهم سلطنت الیزابت، بند ۱۳ و دیگری در سال ۱۵۹۷.[☆]

۲۲۱. نویسنده‌ی مقاله‌ای درباره‌ی تجارت ...، ۱۷۷۰، می‌نویسد: «در واقع به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها در زمان سلطنت ادوارد ششم به‌طور جدی از کارخانه‌ها و کار دادن به فقرا حمایت می‌کردند. این موضوع را از آیین‌نامه‌ی جالبی در می‌یابیم که در آن چنین آمده: «تمامی ولگردان باید با داغ نشانه‌گذاری شوند و غیره.» (ص ۵)

* قانون مجازات ولگردان، پنجمین قانون مصوب در سال چهاردهم سلطنت الیزابت اول - م. ۱

☆ [توماس مور در کتاب آرمان‌شهر خود می‌نویسد]^{۲۷}: «به این‌گونه، شکم‌باره‌ای سیری‌ناپذیر، بلای نفرین‌شده‌ی زادگاه خود، این مزرعه را به آن مزرعه وصل می‌کند و هزاران آکر زمین را با یک نرده محصور می‌سازد و کشاورزان اجاره‌دار را خلع‌ید می‌کند. برخی از آنها، یا با توسل به تیرنگ و حیل، یا با زور و ستمگری حتی از دارایی خود محروم می‌شوند، یا با اقدامات ناعادلانه تحت فشار قرار می‌گیرند و ناگزیر می‌شوند همه چیز را بفروشند. به هر طریقی که شده، فقرای بدبخت - مردان و زنان، شوهران و همسران، یتیمان و بیوه‌زنان، پدر و مادرانی با کودکانی خردسال، با تمام اهالی خانه که هر چند فقیر اما پرشمارند زیرا کار زراعت به بازوان بسیاری نیازمند است، ناچار می‌شوند خانه‌ی خود را ترک کنند. باید بروند و از تنها خانه و کاشانه‌ای که می‌شناسند و برای ایشان آشنا بوده دل بکنند بدون آن‌که بتوانند پناهگاهی برای آسایش خود بیابند. با این‌که تمام اثاث خانه‌ی آنها ارزش چندانی ندارد اما اگر منتظر می‌مانند تا خریداری بیابند شاید در کارشان گشایشی می‌شد. اما چون بیرون‌شان انداخته‌اند آنها را به بهایی ناچیزی می‌فروشند. و آنگاه که مدتی سرگردانی کشیدند و تا آخرین پیشیز این پول را خرج کردند چه کار دیگری می‌توانند انجام دهند جز این‌که دزدی کنند و به دار آویخته شوند - می‌توانید بگویید به حق - یا آن‌که سرگردان باشند و گدایی کنند؟ و تازه در این مورد هم آنان را به‌عنوان ولگرد به زندان می‌افکنند زیرا کار نمی‌کنند هر چند آنان بیش از همه مشتاق عرضه‌ی کار خود هستند، اما یک نفر هم پیدا نمی‌شود تا آنان را به کار گمارد.» از همین آواره‌های فقیر که توماس مور می‌گوید ناگزیر به دزدی روی می‌آورند، در زمان سلطنت هانری هشتم «۷۲,۰۰۰ نفر دزد بزرگ و کوچک اعدام شدند» (هولینشد، توصیف انگلستان، جلد اول، ص ۱۸۶).^{*} در زمان الیزابت «ولگردان دسته دسته به دار آویخته شدند و سالی نبود که ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از آنان را با چوبه‌ی دار نیست و نابود نکنند» (استرایپ، سالنامه‌های فرماسیون و استقرار مذهب، و سایر اتفاقات گوناگون در کلیسای انگلستان در دوران

۲۷. صدراعظم توماس مور در کتاب ارمان‌شهر خود به نحو گویایی موقعیت بدبختانی را توصیف کرده که دچار این قانون‌های سفاکانه شده‌اند.

جیمز اول: هر کس بی هدف پرسه زند و گدایی کند مزاحم و ولگرد تلقی می شود. [قضات صلح مجازند در جلسات دادگاه صلح (Petty Sessions)*] 28 آنان را در ملاء عام شلاق بزنند و برای نخستین بار تخلف آنان را به شش ماه زندان محکوم کنند و برای بار دوم به دو سال. در زندان نیز هر چند بار و هر مقدار که قاضی صلح صلاح بداند باید آنان را شلاق بزنند... بر شانه‌ی چپ مزاحمان اصلاح‌ناپذیر و خطرناک باید علامت R را داغ زد و آنان را به کار شاق واداشت و اگر دوباره هنگام گدایی دستگیر شوند بدون هیچ ترحمی باید اعدام شوند. این احکام به لحاظ قانونی تا اوایل سده‌ی هجدهم اجباری بود و تنها در قانون ۲۳ در دوازدهمین سال سلطنت ملکه آن لغو شد.

در کشور فرانسه نیز که در اواسط سده‌ی هفدهم پادشاهی ولگردان (royaume des truands) در پاریس تاسیس شده بود، قانون‌های مشابهی وضع شد. حتی در اوایل سلطنت لویی شانزدهم (قانون ۱۳ ژوئیه ۱۷۷۷) مقرر می‌کرد که هر فرد سالم ۱۶ تا ۶۰ ساله در صورتی که فاقد وسائل معاش باشد و به حرفه‌ای هم اشتغال نوزد باید برای پارو زنی به کشتی‌های دولتی اعزام شود. قانون کارل پنجم در هلند (اکتبر ۱۵۳۷) و نخستین منشور دولت‌ها و شهرهای هلند (۱۹ مارس ۱۶۱۴) و اعلامیه‌ی استان‌های متحد (۲۶ ژوئن ۱۶۴۹) نمونه‌های دیگری از همین نوع قانون‌ها هستند.

به این‌گونه، توده‌های روستایی را که ابتدا از زمین‌شان سلب مالکیت کرده، از خانه‌های خود بیرون رانده و به ولگردی کشانده بودند، اکنون با قانون‌هایی به شدت ارباب‌آور، به ضرب شلاق و داغ و درفش و شکنجه به پذیرش انضباطی وادار کردند که برای نظام مزدگیری ضرورت داشت.

کافی نیست شرایط کار در شکل سرمایه در یک قطب جامعه متمرکز شود، در حالی که در قطب دیگر توده‌های انسانی چیزی جز فروش نیروی کار خویش نداشته باشند. همچنین کافی نیست که آنان داوطلبانه وادار به فروش نیروی کارشان شوند. پیشرفت تولید سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگری را رشد می‌دهد که از حیث آموزش، سنت و عادت نیازهای

→ سلطنت سعادت‌مند ملکه الیزابت، ویراست دوم، ۱۷۲۵، جلد ۲). بنا به گفته‌ی همین استرایپ تنها در سامرست‌شایر طی یک سال ۴۰ نفر اعدام شدند، دست ۳۵ سارق را داغ زدند، ۳۷ نفر را شلاق زدند و ۱۸۳ نفر را به عنوان «ولگرد اصلاح‌ناپذیر» آزاد ساختند. با این همه او معتقد است که این تعداد زیاد زندانیان «حتی یک پنجم جانپان واقعی را شامل نمی‌شود زیرا قضات سهل‌انگاری می‌کنند و مردم دلسوزی احمقانه‌ای از خود بروز می‌دهند» و در ادامه می‌افزاید که کنت‌نشین‌های دیگر انگلستان از این لحاظ به هیچ‌وجه وضع بهتری نسبت به سامرست‌شایر ندارند و حتی بسیاری از آن‌ها در وضع بدتری هستند.

* در حقیقت این توصیف انگلستان اثر ویلیام هریسون، فصل ۱۱، «انواع مختلف مجازات جنایتکاران»، ص ۱۹۳، است. م. ۱.

* مقصود جلسات عادی دادگاه صلح است که عموماً به مسائل بی‌اهمیت‌تر می‌پرداخت. م. ف.

28. قضات صلح (همگی قطعاً مالک زمین، کارخانه‌دار، کشیش و غیره که در دادگاه جنحه منصوب شده‌اند) در جلسات معمولی خود مجازند

این شیوه‌ی تولید را چون قانون‌های طبیعی بدیهی تلقی می‌کند. سازمان فرایند تولید سرمایه‌داری هنگامی که کاملاً پیشرفته است هر نوع مقاومتی را در هم می‌شکند. ایجاد دائمی اضافه جمعیت نسبی، قانون عرضه و تقاضای کار و در نتیجه مزدها را در چارچوب محدوده‌های تنگی که با مقتضیات ارزش‌افزایی سرمایه منطبق است حفظ می‌کند. اجبار خاموش مناسبات اقتصادی، سلطه‌ی سرمایه‌دار را بر کارگر تثبیت می‌کند. البته هنوز از قهر فوق‌اقتصادی استفاده می‌شود اما این امر فقط جنبه‌ی استثنایی دارد. در وضعیت عادی امور می‌توان کارگر را به «قانون‌های طبیعی تولید» و انهاد یعنی می‌توان به وابستگی او به سرمایه که از شرایط خود تولید سرچشمه می‌گیرد و تداوم این وابستگی را تضمین می‌کند تکیه کرد. در جریان تکوین تاریخی تولید سرمایه‌داری وضع به نحو دیگری است. بورژوازی نوحاسته به قدرت دولتی نیازمند است و از آن برای «تنظیم» مزدها استفاده می‌کند، یعنی مزدها را در حدودی که برای کسب سود مناسب است محدود می‌کند، مدت زمان کار روزانه را افزایش می‌دهد و خود کارگر را در درجه‌ی عادی وابستگی نگه می‌دارد. این خود یک جنبه‌ی اساسی از آن به اصطلاح انباشت بدوی است.

طبقه‌ی کارگران مزدبگیر، که در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهاردهم پدید آمد، در آن زمان و در سده‌ی بعدی فقط بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌داد و در روستاها از طریق مالکان دهقانی مستقل و در شهرها به وسیله‌ی سازمان صنفی جایگاه محفوظ و مستحکمی داشت. هیچ فاصله‌ی اجتماعی بزرگی استادکاران و پیشه‌وران را در روستا و شهر از هم جدا نمی‌کرد. تبعیت کار از سرمایه فقط صوری بود، یعنی [خود شیوه‌ی تولید]^{۲۹} هنوز خصوصیت ویژه‌ی سرمایه‌دارانه نداشت. عنصر متغیر سرمایه هنوز عمدتاً بر عنصر ثابت آن چیره بود. بنابراین، تقاضا برای کار مزدبگیری با هر انباشت سرمایه به سرعت رشد می‌کرد، در حالی که عرضه‌ی کار آهسته به دنبال آن می‌آمد. بخش بزرگی از محصول ملی که بعدها به دست‌مایه‌ی انباشت سرمایه تبدیل شد، هنوز در آن زمان به دست‌مایه‌ی مصرف کارگران وارد می‌شد.

قانونگذاری درباره‌ی کار مزدبگیری، که از همان ابتدا هدفش استثمار کارگر بود و با رشد آن استثمار، همواره در دشمنی با او باقی ماند^{۲۲}، در انگلستان با آیین‌نامه‌ی کارگران ادوارد سوم در سال ۱۳۴۹ آغاز شد. مشابه آن قانون سال ۱۳۵۰ در فرانسه است که به نام شاه ژان صادر شد. قانون‌های انگلستان و فرانسه مشابه‌اند و محتوای یکسانی دارند. به مواردی که در

۲۲۲. آدام اسمیت می‌گوید: «هر جا قانونگذار می‌کوشد اختلافات بین ارباب‌ها و کارگران‌شان را حل و فصل کند، همواره

مشاورش ارباب‌ها هستند.» * لنگه می‌گوید: «مالکیت، روح قوانین است.» **

* آدام اسمیت، ثروت ملل، جلد اول، ادین‌بورو، ۱۸۱۴، ص ۱۴۲-م. ۱.

** سیمون نیکلا هانری لنگه، نظریه‌های قانون‌های مدنی یا اصول بنیادی جامعه، جلد اول، لندن، ۱۷۶۷، ص ۲۳۶-م. ۱.

آن‌ها آیین‌نامه‌های کارگران می‌کوشند تا طولانی‌شدن کار روزانه را تحمیل کنند، نخواهم پرداخت، زیرا این موضوع پیش‌تر مورد بحث قرار گرفته است (در فصل هشتم، بخش پنجم).

این آیین‌نامه‌های کارگران با شکایت‌های مبرم مجلس عوام³⁰ تصویب شد. یک نماینده‌ی توری ساده‌لوحانه می‌گوید:

«پیش‌تر فقرا چنان مزدهای بالایی را درخواست می‌کردند که صنعت و ثروت را مورد تهدید قرار می‌داد. اکنون مزد آن‌ها چنان پایین است که باز هم صنعت و ثروت را، شاید بیشتر و به شیوه‌ی دیگری، مورد تهدید قرار می‌دهد.»^{۲۳۳}

تعرفه‌ی قانونی مزدها در شهر و روستا، برای کارمزدی و کار روزانه، تثبیت شد. کارگران کشاورزی می‌باید سالانه و کارگران شهری نیز به همین منوال «در بازاری آزاد» استخدام می‌شدند. پرداخت مزدهای بالاتر از مزد مقرر در آیین‌نامه ممنوع بود و کیفر زندان را داشت. اما گرفتن مزدهای بالاتر با مجازات بیشتری روبرو بود تا دادن آن‌ها. به این‌گونه، در بخش‌های ۱۸ و ۱۹ آیین‌نامه‌ی کارآموزان مصوب الیزابت، برای کسی که مزد بالاتری می‌داد ده روز زندان اما برای کسی که آن را دریافت می‌کرد بیست و یک روز زندان در نظر گرفته شده بود.³¹ آیین‌نامه‌ی ۱۳۶۰ مجازات را افزایش و به استادکاران اجازه داد تا با توسل به تنبیه بدنی طبق تعرفه‌ی قانونی مزدها از شاگردان خود کار بکشند. هر گونه دسته‌بندی، قرارداد، قسم‌نامه و غیره که بنا به آن بناها و نجارها متقابلاً متعهد می‌شدند، باطل و بی‌اعتبار اعلام گردید. از سده‌ی چهاردهم تا ۱۸۲۵ یعنی سالی که قوانین ضد اتحادیه‌ها لغو شد، با اتحادیه‌های کارگری چون جنایتی عظیم برخورد می‌کردند.* روح آیین‌نامه‌ی کارگران ۱۳۴۹ و نتایج جنبی آن به وضوح این واقعیت را روشن می‌کند که در حالی که دولت بی‌شک حداکثر مزد را حکم کرده بود، هیچ حداقلی را تعیین نمی‌کرد.

چنان‌که می‌دانیم وضعیت کارگران در سده‌ی شانزدهم وخیم‌تر شد. مزد پولی افزایش یافت اما نه به تناسب ارزش‌کاهی پول و به دنبال آن افزایش قیمت کالاها. بنابراین، مزدهای واقعی کاهش یافت. با این همه، قانون‌هایی که این کاهش را حفظ می‌کردند، لازم‌الاجرا باقی ماندند و گوش‌بریدن و داغ‌زدن کسانی که «هیچ کس میل نداشت آن‌ها را به خدمت خود بگیرد» ادامه یافت. در سال پنجم سلطنت الیزابت، بنا به بند چهارم آیین‌نامه‌ی کارآموزان، قضات صلح³² از این قدرت برخوردار شدند تا مزدهای معینی را مقرر دارند و در آن‌ها بنا به فصل و قیمت جاری کالاها تغییراتی بدهند. جیمز اول بافنده‌ها، ریسنده‌ها و در واقع تمامی

۲۲۳. [ج. ب. بایل] سفسطه‌گرایی‌ها در تجارت آزاد، توسط یک وکیل مدافع، لندن، ۱۸۵۰، ص ۲۰۶. وی مودیانه می‌افزاید: «ما همواره آماده‌ی مداخله به نفع کارفرما بوده‌ایم. آیا اکنون نمی‌توان اقدامی به نفع کارکنان انجام داد؟»

* به یادداشت ص ۴۹۰ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ف.

30. افزوده به فر: قانون که خشنود نبود فقط محدودیت‌هایی را بر کارفرمایان تحمیل کند که به نفع جمعی آنان تبدیل شود، در صورت تخطی با کارفرما چون شریک جرم و با کارگر چون یاغی برخورد می‌کرد.

32. افزوده به فر: ، و باید همیشه به یاد داشت که آنان قضات به معنای دقیق کلمه نبودند بلکه مالک‌ها، کارخانه‌دارها، کشیش‌ها و سایر اعضای طبقه‌ای بودند که کارکرد قضات را انجام می‌دادند.

گروه‌های ممکن کارگران را مشمول این مقررات کار قرار داد.^{۲۲۴} جورج دوم قانون ممنوعیت اتحادیه‌های کارگران را به تمامی کارخانجات گسترش داد.* در دوره‌ی تولیدکارگاهی به معنای اخص کلمه، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به آن اندازه قوی شده بود که مقررات قانونی مزدها را هم غیر عملی و هم زائد سازد؛ اما طبقات حاکم مایل نبودند زرادخانه‌ی قدیمی خود را برای شرایط اضطراری از دست بدهند. به همین دلیل حتی در سده‌ی هجدهم، بند ۱۳ قانون مصوب سال هفتم سلطنت جورج اول، مزد روزانه‌ی بالاتر از ۲ شیلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی را برای شاگرد خیاط‌های لندن و حومه ممنوع اعلام کرد، جز در هنگام عزاداری عمومی؛ به موجب بند ۶۸ قانون مصوب سال سیزدهم سلطنت جورج سوم وظیفه‌ی تنظیم مزدهای بافندگان ابریشم به قضات صلح سپرده شد؛ در سال ۱۷۹۶ دو حکم از دادگاه‌های عالی لازم بود تا در این مورد تصمیم گرفته شود که آیا احکام قضات صلح در مورد مزدها شامل کارگران غیرکشاورزی هم می‌شود یا نه؛ و در سال ۱۷۹۹ پارلمان تصویب کرد که مزدهای کارگران معادن در اسکاتلند باید همچنان براساس آیین‌نامه‌ی الیزابت و دو قانون اسکاتلند مصوب سال‌های ۱۶۶۱ و ۱۶۷۱ تنظیم شود. در این میان واقعه‌ای بی‌سابقه در مجلس عوام ثابت کرد که وضعیت تا چه اندازه به کلی تغییر کرده است. در مجلسی که بیش از ۴۰۰ سال قانون‌هایی را برای تعیین حداکثر مزدی که مطلقاً نباید از آن فراتر رفت تعیین می‌کرد، وایت‌برد در سال ۱۷۹۶ حداقل قانونی مزدها را برای کارگران کشاورزی پیشنهاد کرد. پیت با این پیشنهاد مخالفت کرد اما اعتراف کرد که «وضعیت زندگی فقرا بی‌رحمانه است.» سرانجام در سال ۱۸۱۳، قانون‌های تنظیم مزدها

۲۲۴. از یک بند در آیین‌نامه‌ی ششمین قانون مصوب در دومین سال سلطنت جیمز اول، دیده می‌شود که برخی از صاحبان پارچه‌بافی‌ها این حق را برای خویش قابل بودند که مانند قضات صلح تعرفه‌ی رسمی مزدها را در کارگاه‌های خود تحمیل کنند. در آلمان، به ویژه پس از جنگ‌های سی‌ساله، آیین‌نامه‌های متعددی برای پایین‌نگهداشتن مزدها صادر شده. «کمبود خدمتکاران و کارگران برای مالکان زمین در مناطق خالی از جمعیت بسیار مشکل‌آفرین بود. تمامی ساکنان دهکده‌ها را از اجاره‌دادن اتاق به مردان و زنان مجرد ممنوع کرده بودند. تمامی این افراد را در صورتی که مایل نبودند خدمتکار شوند، حتی اگر به هر کار دیگری از قبیل بذرآشانی برای دهقانان با مزدی روزانه مشغول بودند، یا حتی غلات خرید و فروش می‌کردند، به مقامات دولتی معرفی می‌کردند و به زندان می‌انداختند (امتیازات امپراتور و قانون‌های جزایی سیلزی، ۱، ص ۱۲۵). یک سده تمام، قانون‌های شاهزاده‌های آلمانی سرشار از شکوه‌های تلخ و تکراری از ولگردان شرور و گستاخی بوده که به شرایط سخت تن نمی‌دادند و به مزدی که قانون مقرر داشته قانع نبودند. زمین‌دارها مجاز نبودند مزدی بیش از تعرفه‌ی مقرر دولت بپردازند. با این همه، پس از جنگ شرایط خدمتگذاری در برخی موارد بهتر از شرایط ۱۰۰ سال پس از آن بود؛ در سال ۱۶۵۲ خدمتکاران مزارع سیلزی هفته‌ای دو بار گوشت می‌خوردند، در حالی که حتی در سده‌ی ما مناطقی هست که اهالی آن فقط سه بار در سال گوشت می‌خورند. علاوه بر این، مزدها پس از جنگ از سده‌های بعدی بالاتر بود» (گوستاو فریتاگ)*

* گوستاو فریتاگ، تصویری جدید از زندگی مردم آلمان، لایپزیگ، ۱۸۶۲، صص ۳۵-۳۶-م. ۱.

* بنا به بیست و هفتمین قانون مصوب در بیست و دومین سال سلطنت جورج دوم - م. ۱.

لغو شد. به محض آن که سرمایه‌دار کارخانه‌ی خود را براساس قانون خاص خویش نظم بخشید و توانست با قانون عوارض فقرا مزد کارگر کشاورزی را به حداقل اجتناب‌ناپذیر برساند، چنین قانون‌هایی به نحو احمقانه‌ای خلاف قاعده بود. مقررات آیین‌نامه‌ی کارگران در ارتباط با قراردادهای بین استادکار و کارگر، اخراج و نظایر آن که در صورت زیرپا گذاشتن آن‌ها توسط استادکار فقط مراجعه به محاکم حقوقی را جایز می‌داند اما در مورد کارگری که قراردادش را زیر پا می‌گذاشت، دعوی جنایی را روا می‌داند، هنوز تا این لحظه به طور کامل به قوت خود باقی است.*

قانون‌های وحشیانه علیه اتحادیه‌ی کارگران در سال ۱۸۲۵ در مقابل برخورد تهدیدآمیز پرولتاریا فسخ شد. با این همه، این قانون‌ها به نحو ناقصی کنار گذاشته شدند. برخی از بقایای ظریف آیین‌نامه‌های قدیمی تا سال ۱۸۵۹ از بین نرفتند. سرانجام قانون ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱ ادعا می‌کرد که واپسین آثار این قانون‌های طبقاتی را با به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری زدوده است.^{۳۳} اما قانون دیگری در همان تاریخ (قانون اصلاح مقررات جزایی درباره‌ی خشونت، تهدید و آزار)^{*} در واقع وضعیت قدیمی را در شکلی جدید از نو برقرار کرد. این نیرنگ (escamotage) پارلمانی و سائلی را که کارگران می‌توانستند هنگام اعتصاب یا راه‌اندادن کارگران به کارخانه مورد استفاده قرار دهند از حقوق عرفی بازپس گرفت و تحت مقررات کیفری فوق‌العاده قرار داد و تفسیر آن مقررات را به خود کارخانه‌دارها در مقام قضات صلح و اگذار کرد. دو سال پیش از آن، همین مجلس عوام، و همین آقای گلاستون^{۳۳}، به سبک شرافتمندانه‌ی مرسوم خود، لایحه‌ای را برای حذف تمامی مقررات کیفری فوق‌العاده علیه طبقه‌ی کارگر پیشنهاد کرده بودند. اما این لایحه هرگز فراتر از شور دوم مجلس نرفت و موضوع به این طریق چنان طولانی شد که سرانجام «حزب بزرگ لیبرال»^{۳۴} با ایجاد ائتلافی با توری‌ها، جسارت یافت تا قاطعانه مخالف همان پرولتاریایی شود که آن را به قدرت رسانده بود. «حزب بزرگ لیبرال» به این خیانت اکتفا نکرد و به قضات انگلیسی که همواره آماده‌ی دم تکان‌دادن برای طبقات حاکم هستند، اجازه داد قانون‌های قدیمی را علیه «توطئه‌چینی» نبش قبر کنند و برضد اتحادیه‌های کارگری به کار بندند. بدیهی است که پارلمان انگلستان پس از آن که خود در سراسر پنج سده‌ی گذشته با خودخواهی نقش اتحادیه‌ی دائمی سرمایه‌دارها را علیه کارگران ایفا کرده بود، برخلاف میل خویش و تحت فشار توده‌ها از قانون‌های ضداعتصاب و اتحادیه‌های کارگری صرف‌نظر کرد.

۳۳. افزوده به فر: که بنا به قانون سال ۱۸۷۱، جرایم جدیدی را درباره‌ی کارگران اختراع کرده بود.

۳۴. افزوده به فر: حزب لیبرال، همیشه تحت شرایط مساعد رییس ملایمش،

* تا تصویب قانون کارفرمایان و کارگران در سال ۱۸۷۵ (نودمین قانون مصوب در سال‌های سی و هشتم و سی و نهم سلطنت ویکتوریا - م. ۱)

† قانون اتحادیه‌ی کارگری، سی و یکمین قانون مصوب در سال سی و چهارم و سی و پنجم سلطنت ویکتوریا - م. ۱

** قانون اصلاح مقررات جزایی، قانون سی و دوم مصوب در سال‌های سی و چهارم و سی و پنجم سلطنت ویکتوریا - م. ۱

بورژوازی فرانسه درست هنگام توفان‌های نخستین انقلاب جرأت کرد تا حق تشکیل را که کارگران تازه کسب کرده بودند از آنان بازپس گیرد. به موجب قانون ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱، بورژوازی تشکیل هر اتحادیه‌ی کارگری را «تجاوز به آزادی و اعلامیه‌ی حقوق بشر» اعلام و مجازات آن را ۵۰۰ لیور همراه با محرومیت از حقوق شهر وند فعال به مدت یک سال تعیین کرد.^{۲۲۵} این قانون که با استفاده از قهر دولتی مبارزه بین سرمایه و کار را درون مرزهای مطلوب سرمایه محدود می‌کرد، انقلاب و تغییر سلسله‌ها را از سر گذراند. حتی حکومت وحشت نیز آن را دست‌نخورده باقی گذاشت. این مواد تازه از **قانون کیفری (Code Pénal)** کنار گذاشته شده است. برای این کودتای بورژوایی هیچ چیز شاخص‌تر از دستاویز آن نیست. شاپلیه، گزارشگر هئیت مربوط به این قانون می‌گوید: «با قبول این نکته که مزدها باید اندکی از آن‌چه اکنون است بالاتر باشد... و باید آن قدر افزایش یابد تا کسی که آن را دریافت می‌کند از حالت وابستگی مطلق که نتیجه‌ی نبود نیازهای زندگی است و تقریباً همان حالت بردگی شمرده می‌شود، آزاد شود»، با این همه با قبول این نکته، کارگران نباید اجازه یابند از منافع همدیگر اطلاع یابند، یا اقدامی مشترک کنند و از این طریق «وابستگی مطلق» خود را که «تقریباً همان حالت بردگی شمرده می‌شود» کاهش دهند، زیرا به این طریق به «آزادی ارباب‌های سابق (ci-devant maîtres) خود که اکنون کارفرمایان آن‌ها هستند» لطمه می‌زنند و نیز به این علت که تشکیل اتحادیه علیه خودکامگی استادکاران سابق صنوف - حدس بزنید چی! - احیای صنوفی است که با قانون اساسی فرانسه برچیده شد!^{۲۲۶}

۴. تکوین مزرعه‌دار سرمایه‌دار

اکنون که ایجاد اجباری طبقه‌ای از پرولترهای آزاد و بی حقوق و انضباط خونینی که آن‌ها را به کارگران مزدبگیر تبدیل کرد، بررسی کردیم و اقدامات فضاحت‌بار دولت را دیدیم که برای تشدید انباشت سرمایه از طریق افزایش درجه‌ی استثمار کار روش‌های پلیسی را مورد استفاده قرار می‌داد، این پرسش مطرح می‌شود: سرمایه‌دارها خود نخست از کجا پدید آمده‌اند؟ زیرا سلب مالکیت مردم روستا بی واسطه فقط مالکان بزرگ زمین را ایجاد می‌کند.

۲۲۵. ماده‌ی اول این قانون تصریح می‌کند: «چون یکی از بنیادهای قانون اساسی فرانسه الغای هر شکلی از پیوند میان شهروندان یک پیشه و حرفه است، تأسیس مجدد آن‌ها به هر بهانه و به هر شکلی ممنوع است.» ماده‌ی چهارم اعلام می‌کند که اگر «شهروندان متعلق به یک حرفه، پیشه و کسب و کار بحث‌های مشترکی بکنند و تصمیم‌های مشترکی بگیرند، با این قصد که کارهای خود را به قیمت معینی انجام دهند و یا به قیمت مشخصی خدمات خود را ارائه دهند یا کار خود را عرضه کنند، این بحث‌ها و موافقت‌ها... ناقض قانون اساسی و تخطی از آزادی و اعلامیه‌ی حقوق بشر تلقی خواهد شد و غیره»؛ بنابراین دقیقاً مانند آیین‌نامه‌های قدیمی کارگران، این‌گونه اعمال جنایت به‌شمار می‌آمد. (انقلاب‌های پاریس، پاریس، ۱۷۹۱، جلد ۳، ص ۵۲۳).

۲۲۶. بوشه و رو، تاریخ پارلمانی، جلد ۱۰، صص ۱۹۳-۱۹۵، جاهای مختلف.

با این همه، تا جایی که تکوین مزرعه‌دارها مورد نظر است، می‌توانیم به اصطلاح آن را با دست لمس کنیم، زیرا این فرایند آهسته‌ای است که طی چند سده تکامل یافته است. سرف‌ها به معنای اخص کلمه، و نیز همراه با آن‌ها برخی مالکان خرد آزاد، در مناسبات مالکیت بسیار متفاوتی بودند و بنابراین، تحت شرایط اقتصادی بسیار متفاوتی رهایی یافتند.

نخستین شکل مزرعه‌دار (Pächter)، در انگلستان ناظر (Bailiff) است که خود نیز سرف است. جایگاه او شبیه جایگاه مباشر املاک (villicus) در روم باستان است، اما با میدان عمل محدودتری. در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهاردهم مزرعه‌داری جایگزین او می‌شود که بذر، دام و تجهیزات کشاورزی را از مالک زمین دریافت می‌کند. وضعیت مزرعه‌دار خیلی متفاوت از دهقان نیست، بلکه کار مزدبگیر بیشتری را مورد استثمار قرار می‌دهد. دیری نمی‌پاید که به مضارعه‌کار (métayer) تبدیل می‌شود، که نیمه مزرعه‌دار است. وی بخشی از سرمایه‌ی کشاورزی را فراهم می‌کند و مالک زمین بخشی دیگر. کل محصول را به نسبتی که در قرارداد تعیین شده است میان خود تقسیم می‌کنند. [این شکل]³⁵ در انگلستان به سرعت ناپدید شد و جای خود را به شکل مزرعه‌دار به معنای اخص کلمه سپرد که سرمایه‌ی خود را با به کارگماردن کارگران مزدبگیر ارزش‌افزایی می‌کند، و بخشی از محصول سازاد را به صورت نقدی یا جنسی به عنوان اجاره‌ی زمین به مالک زمین می‌پردازد.

طی سده‌ی پانزدهم، دهقان مستقل و کارگر کشاورز، هم برای خود کار می‌کردند و هم به ازای مزد، به مدد کار خویش پولدار می‌شدند؛ و تا هنگامی که چنین بود هم اوضاع و احوال مزرعه‌دار و هم قلمرو تولیدش میان مایه باقی ماند. اما انقلاب کشاورزی که در ثلث آخر سده‌ی پانزدهم آغاز شد، و تقریباً در تمام سده‌ی شانزدهم ادامه یافت (به استثنای واپسین دهه‌های آن)، او را به همان سرعتی ثروتمند ساخت که توده‌های روستایی را فقیر کرد.³⁶

غصب مراتع اشتراکی و غیره به مزرعه‌دار امکان داد تا بدون هزینه‌ای بر موجودی دام‌های خود بیفزاید و [این در حالی بود که دام‌ها منبع غنی‌یی از کود برای کشت زمین فراهم می‌کردند].³⁶

عامل دیگری که اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت به این شرایط سده‌ی شانزدهم افزوده شد. در آن زمان مدت قراردادهای اجاره‌ی مزارع طولانی و اغلب ۹۹ ساله بود. سقوط فزاینده‌ی ارزش فلزات گران‌بها، و بنابراین، پول برای مزرعه‌دارها میوه‌ای زرین به بار آورد.

۲۲۷. هریسون در کتابش با عنوان توصیف انگلستان می‌گوید: «اگرچه بی‌شک اجاره‌ی زمین که پیش‌تر ۴ پوند بود، اکنون به ۴۰، ۵۰ یا ۱۰۰ پوند ترقی کرده است، با این همه مزرعه‌دار ... فکر می‌کند که اگر در پایان قرارداد خود به اندازه‌ی ۶ تا ۷ سال اجاره پس‌انداز نکرده باشد سودش بسیار ناچیز بوده است.»*

* فصل ۱۲، «درباره‌ی شیوه‌ی ساختمان‌سازی و تزئین اثاث خانه‌های مان»، ص. ۲۰۲-۱.م.

35. افزوده به فر: این شیوه‌ی اجاره‌ی مزرعه که مدت‌های طولانی در فرانسه، ایتالیا و غیره حفظ می‌شد

36. دام‌هایی که با فروش، به‌کارگیری آن‌ها همچون حیوان بارکش و سرانجام با کود فراوانی که تأمین می‌کردند، سود عظیمی می‌دادند

[صرف نظر از تمامی اوضاع و احوالی که در بالا مورد بحث قرار گرفت، این امر مزدها را تنزل داد.]³⁷ بخشی از این مزدها اکنون به سود مزرعه‌دار افزوده شد. افزایش پیوسته‌ی قیمت گندم، پشم، گوشت و به‌طور خلاصه تمام محصولات کشاورزی، سرمایه‌ی پولی مزرعه‌دار را بدون هیچ عملی متورم ساخت، و این در حالی بود که آن‌چه باید به‌عنوان اجاره‌ی زمین می‌پرداخت کاهش یافته بود، زیرا قرارداد آن بر مبنای ارزش‌های پولی قدیمی تنظیم شده بود.^{۲۲۸} این‌گونه وی به زیان کارگران و نیز مالک زمین ثروتمند شد. بنابر این، عجیب نیست که انگلستان در پایان سده‌ی شانزدهم، طبقه‌ای از مزرعه‌دارهای سرمایه‌دار داشت که نسبت به اوضاع و احوال آن زمان ثروتمند تلقی می‌شدند.^{۲۲۹}

۳۷. این امر در شهر و روستا نرخ مزدها را که دوردور از افزایش سایر کالاهای دیگر پیروی می‌کرد، کاهش داد.

۲۲۸. درباره‌ی تأثیری که ارزشگاهی پول در سده‌ی شانزدهم بر طبقات مختلف جامعه گذاشته است، به کتاب چکیده یا بررسی کوتاه برخی شکایات مرسوم انواع هم‌وطنان ما در روزگار کنونی، اثر و. س. جنتلمن، لندن، ۱۵۸۱ رجوع کنید. شکل گفت و شنود این اثر موجب شد تا مدتی طولانی آن را به شکسپیر نسبت دهند و در سال ۱۷۵۱ با نام وی انتشار یافت. نویسنده‌ی این کتاب ویلیام استفورد است، در بخشی از این کتاب شوالیه چنین استدلال می‌کند:

«شوالیه: شما کشاورز همسایه‌ی من، شما استاد پارچه‌فروش و شما رفیق مسگر، مانند سایر پیشه‌وران می‌دانید چگونه امورات خود را بگذرانید. هر قدر هم چیزها گران‌تر از گذشته شوند، به همان اندازه نیز قیمت اجناس تان و کاری را که می‌فروشید بالا می‌برید. اما ما چیزی برای فروش نداریم تا به جبران چیزهایی که گران‌تر می‌خریم بتوانیم قیمت آن را افزایش بدهیم.» در جای دیگری شوالیه از پزشک می‌پرسد: «خواهشمندم بفرمایید منظور شما از گروه‌هایی که نام می‌برید چه کسانی هستند و ابتدا بفرمایید به نظر شما آنانی که هیچ ضرر نمی‌کنند چه کسانی هستند؟ دکتر: مقصودم تمام کسانی هستند که از خرید و فروش زندگی می‌کنند زیرا گران‌تر از آن‌چه می‌خرند می‌فروشند. شوالیه: و به نظر شما چه کسان دیگری نیز سود می‌برند؟ دکتر: بسیار خوب، تمام آن کسانی که مزرعه یا کشتزاری برای کشت با اجاره‌ی قدیم در اختیار دارند، زیرا آنان بنا به نرخ قدیم می‌پردازند و به نرخ جدید می‌فروشند، یعنی آنانی که برای زمین خود بسیار کم می‌پردازند و هر چه در آن می‌روید بسیار گران می‌فروشند... شوالیه: پس به نظر شما چه گروهی است که در اینجا زیان بیشتری را نسبت به این افرادی که چنین سودی دارند، متحمل می‌شود؟ دکتر: تمامی اشراف، ارباب‌ها و تمام کسانی که با درآمدشان از اجاره‌ای ثابت تأمین می‌شود یا با یک مستمری زندگی می‌کنند یا آن‌که خود در زمین کشت و کار نمی‌کنند یا آن‌هایی که به کار خرید و فروش مشغولند.»

۲۲۹. در فرانسه رؤسور (regisseur) یا مباشر که عواید ارباب‌های فئودال را در دوران اولیه‌ی قرون وسطی جمع‌آوری می‌کرد، چیزی نگذشت که به فوریت به پیشکار (homme d'affaires) یا بازرگانی تبدیل شد که با اخاذی، تقلب و غیره خود را تا جایگاه سرمایه‌دار بالا کشید. گاه این رؤسورها خود اربابانی و الامقام بوده‌اند. مثلاً در یکی از اسناد چنین می‌خوانیم: «این صورت حسابی است که آقای ژاک دو تورس، سلحشور و لرد ملک اربابی نزدیک بزاتسون خدمت جنابی که در دیژون متصدی حسابداری و الاحضرت دوک و کنت بورگوندی است، درباره‌ی وصول عواید متعلق به ملک اربابی یادشده از ۲۵ دسامبر ۱۳۵۹ تا ۲۸ دسامبر ۱۳۶۰ تقدیم داشته است» (آلکسیس مونتای، رساله‌ای درباره‌ی انواع مختلف نسخه‌های خطی تاریخی، جلد اول، پاریس، ۱۸۳۵، صص ۲۳۴-۲۳۵). در اینجا کاملاً روشن است که چگونه در تمامی قلمروهای زندگی اجتماعی، بیشترین سهم نصیب واسطه‌ها می‌شود. مثلاً در عرصه‌ی اقتصادی کارگزاران امور مالی، دلان بازار بورس و سهام، بازرگانان و دکانداران، سرشیر معاملات را برای خود برمی‌دارند؛ در شکایات حقوقی وکیل مشتریان خود را می‌دوشد؛ در سیاست نمایندگان مجلس مهم‌تر از

۵. تاثیر انقلاب کشاورزی بر صنعت. تشکیل بازاری داخلی برای سرمایه‌ی صنعتی سلب مالکیت دائمی و اخراج ادواری و مداوم مردم روستایی، توده‌های پرولتری را که یک سره خارج از مناسبات اصناف بودند، پیوسته در اختیار صنعت شهری قرار می‌داد؛ همین اوضاع و احوال مساعد سبب شد که آ. آندرسون فقید (با جیمز آندرسون اشتباه گرفته نشود) در کتاب **تاریخ بازرگانی** خود اعتقاد داشته باشد این امر نتیجه‌ی مستقیم خواست خداست. باید باز لحظه‌ای در مورد این عامل انباشت بدوی درنگ کنیم. کاهش دهقانان مستقلی که از زمین خود بهره‌برداری می‌کردند فقط با تراکم پرولتاریای صنعتی منطبق نیست، یعنی به آن نحو که ژئوفروی سن هیلر رقیق شدن ماده‌ی کیهانی را در یک نقطه با غلیظ شدن آن در نقطه‌ی دیگری توضیح می‌دهد.^{۲۳۰} با وجود کاهش تعداد کشتکاران، زمین همچون گذشته، و حتی بیشتر، محصول می‌داد زیرا انقلاب در مناسبات مالکیت در زمین با بهبود روش‌های کشت، همیاری بیش‌تر، تمرکز وسائل تولید و غیره همراه بود، و از سوی دیگر کارگران مزدبگیر کشاورزی نه تنها با شدت بیشتری کار می‌کردند^{۲۳۱} بلکه قلمرو تولیدی که روی آن‌ها کار و برای خود تولید می‌کردند، کوچک و کوچک‌تر می‌شد.^{۳۸} بنابراین، با «آزادکردن» بخشی از جمعیت کشاورزی، وسائل قدیمی معاش آنان نیز آزاد شد. اکنون آن‌ها به عناصر مادی سرمایه‌ی متغیر تبدیل شده بودند. دهقان، سلب مالکیت شده و دستخوش امواج، می‌باید ارزش و وسائل معاش خود را از ارباب جدید خویش، سرمایه‌دار صنعتی، در شکل مزد بخرد. مواد خام صنعت که به کشاورزی بومی وابسته بود، همانند وسائل معاش، دستخوش همین وضعیت شدند. آن‌ها نیز به عنصری از سرمایه‌ی ثابت تبدیل شدند.

۳۸. افزوده به فر: و به این‌گونه مزرعه‌دار بیش از پیش زمان کار آزاد آن‌ها را به خود اختصاص می‌داد.

→ رأی دهندگان و وزیر مهم‌تر از حاکم است. در مذهب خدا توسط «میانجی»^{*} به پشت صحنه رانده می‌شود و کشیش‌ها نیز آن‌ها را پس می‌زنند و خود بین شبان نیک و رمه‌اش همچون میانجی‌های اجتناب‌ناپذیری قرار می‌گیرند. در فرانسه، مانند انگلستان اما در شرایط به مراتب نامساعدتری، اراضی بزرگ فئودالی به قطعات کوچک بی‌شماری تقسیم شده بودند. در سده‌ی چهاردهم «مزارع» (fermes یا terriers) به وجود آمدند. تعداد آن‌ها پیوسته رو به افزایش بود و از ۱۰۰،۰۰۰ تجاوز کرد. آن‌ها اجاره‌های متفاوتی از یک دوازدهم تا یک‌پنجم محصول را به صورت نقدی یا جنسی می‌پرداختند. بسیاری از این مزارع که بر حسب ارزش و گستره‌ی خود اقطاع (fiefs) یا خرده‌اقطاع (arrière-fiefs) و غیره بودند، گاهی فقط چند آکر مساحت داشتند. اما همه‌ی این مزرعه‌دارها به درجات معینی حق قضاوت نسبت به کسانی داشتند که در زمین آن‌ها زندگی می‌کردند؛ چهار رتبه وجود داشت. ستمی که به کشاورزان از جانب تمام این خرده‌ستمگران وارد می‌شد قابل درک است. مونتای می‌گوید که در فرانسه‌ی آن زمان ۱۶۰،۰۰۰ دادگاه وجود داشت در حالی که امروز ۴،۰۰۰ دادگاه (شامل دادگاه‌های محلی) کافی است.

* در الهیات مسیحی، عیسی مسیح میانجی خدا و انسان است - م. ۱.

۲۳۰. در کتابش با عنوان مفاهیم فلسفه‌ی طبیعی، پاریس، ۱۸۳۸.

۲۳۱. نکته‌ای که سر جیمز استورات مورد تأکید قرار می‌دهد.*

* در تحقیقی درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی، جلد اول، دوبلین، ۱۷۷۰، پاره‌ی اول، فصل ۱۶. م. ۱.

مثلاً، تصور کنید که بخشی از دهقانان و ستفالی، که در زمان فریدریش دوم همگی کتان می‌ریسیدند، به اجبار خلع‌ید و از زمین خویش رانده، و بخش دیگری که باقی مانده بودند به کارگران روزمزد مزرعه‌دارهای بزرگ تبدیل می‌شدند. در همان حال کتان‌ریسی‌ها و بافندگی‌های بزرگ به وجود آمده باشند و در آن‌ها دهقانان «آزادشده» از این پس چون کارگر مزدبگیر کار کنند. کتان دقیقاً به همان صورتی است که در گذشته بود. یک رشته از الیاف آن هم تغییر نکرده، اما روح جدید اجتماعی در پیکر آن دمیده شده است. اکنون کتان بخشی از سرمایه‌ی ثابت ارباب کارخانه‌دار را تشکیل می‌دهد. پیش‌تر الیاف میان انبوهی از تولیدکنندگان خردی تقسیم می‌شد که خود آن را کشت می‌کردند و همراه با خانواده‌های خود در مقادیر کم می‌ریسیدند. اکنون کتان در دست یک سرمایه‌دار متمرکز شده که دیگران را به ریسیدن و بافتن آن برای خود وامی‌دارد. کار اضافی که در کتان‌ریسی صرف می‌شود، در گذشته به صورت درآمد اضافی عده‌ی بی‌شماری از خانواده‌های دهقانی تحقق می‌یافت یا شاید در زمان فریدریش دوم به مالیات‌هایی برای **شاه پروس (pour le roi Prusse)**^{*} تبدیل می‌شد. اکنون این درآمد اضافی به شکل سود برای چند سرمایه‌دار تحقق می‌یابد. دوک‌های ریسندگی و دستگاه‌های بافندگی که در گذشته در سطح کشور پراکنده بودند، اکنون در چند کارخانه‌ی پادگان‌مانند همراه با کارگران و مواد خام گرد آمده‌اند. و دوک‌ها و دستگاه‌های بافندگی و مواد خام از وسیله‌ای برای زندگی مستقل ریسنده‌ها و بافنده‌ها به وسیله‌ای برای فرمان‌دادن^{۲۳۲} به آنان و بیرون کشیدن کار پرداخت‌نشده از آنان تبدیل شده‌اند. از ظاهر کارخانه‌ها و مزارع بزرگ نمی‌توان فهمید که آن‌ها از ترکیب بسیاری مراکز تولید خرد سرچشمه گرفته و در نتیجه‌ی سلب مالکیت از بسیاری از تولیدکنندگان مستقل خرد ایجاد شده‌اند. با این همه، ناظر بی‌غرض گول نمی‌خورد. در زمان میرابو، شیر انقلاب[☆]، هنوز کارخانه‌های بزرگ را **کارگاه‌های تولیدی مجتمع (manufactures réunies)** یا کارگاه‌های یک‌کاسه می‌نامیدند، چنان‌که ما از زمین‌های یک کاسه سخن می‌گوییم. میرابو می‌گوید:

«ما فقط به کارخانه‌های بزرگ توجه می‌کنیم که در آن صدها نفر زیر نظر یک مدیر کار می‌کنند و معمولاً **کارگاه‌های تولیدی مجتمع** نامیده می‌شوند. آن کارگاه‌هایی که

* به عبارت دیگر برای کسی که به ازای آن چیزی نمی‌دهد. در اینجا البته مفهوم تحت‌اللفظی آن نیز مورد نظر بوده است. م. ا.

۲۳۲. سرمایه‌دار می‌گوید: «من به شما اجازه می‌دهم این افتخار را داشته باشید که به من خدمت کنید، مشروط بر این‌که در برابر زحمتی که برای فرمان‌دادن به شما می‌کشم، همان چیز کمی که برای شما باقی می‌ماند به من بدهید» (ژ. ژ. روسو، گفتاری درباره‌ی اقتصاد سیاسی، ژنو، ۱۷۶۰، ص ۷۰).

☆ این میرابوی جوانتر است (اونوره گابریل ویکتور ریکوتی کنت دو میرابو (۱۷۴۹-۱۷۹۱) که نقش بزرگی در سال‌های نخست انقلاب فرانسه ایفا کرد. م. ا.

تعداد بسیار زیادی از کارگران جداگانه و هر کس به حساب خود کار می‌کنند به زحمت مورد توجه قرار می‌گیرند. آن‌ها را یکسره در پشت صحنه گذاشته‌اند. این اشتباه بسیار بزرگی است زیرا چنین کارگاه‌هایی به تنهایی جزء به واقع مهمی در ثروت ملی هستند... کارگاه مجتمع یکی دو کارفرما را به نحو چشمگیری ثروتمند می‌کند، اما کارگران فقط مزدبگیرانی هستند که [بنابه اوضاع و احوال -م.ا] کم یا زیاد می‌گیرند و هیچ سهمی در موفقیت بنگاه ندارند. برعکس، در کارگاه‌های مجزا، هیچ کس ثروتمند نمی‌شود بلکه بسیاری از کارگران در رفاه‌اند...³⁹ تعداد کارگران سخت‌کوش و صرفه‌جو رشد خواهد کرد، زیرا متوجه می‌شوند که کردار نیک و فعالیت وسیله‌ای برای بهبود اساسی وضع زندگی‌شان است، و نه برای به دست آوردن افزایشی ناچیز در مزدشان که هرگز نمی‌تواند برای آینده هیچ اهمیتی داشته باشد و تنها نتیجه‌ی آن این است که انسان‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که اندکی بهتر زندگی کنند، آن هم از امروز به فردا⁴⁰... بیشتر کارگاه‌های منفرد و مجزا در ارتباط با کشت و کاری خُرد، تنها کارگاه‌های آزاد هستند.»^{۲۳۳}

39. افزوده به فر: کارگران صرفه‌جو و سخت‌کوش می‌توانند سرمایه‌ای کوچک برای خود گرد آورند، منابعی را برای تولد کودکی، درمان بیماری، چه برای خود و چه برای دیگران تدارک ببینند.

40. افزوده به فر: کارخانه‌های مجتمع، بنگاه‌های خاصی که مزد روزانه به کارگران خود می‌دهند تا برای آنان کار کنند، می‌توانند این ویژگی‌ها را برای سعادت خویش به کار بندند اما هرگز موضوع در خور توجه دولت‌ها نخواهند بود.

سلب مالکیت و اخراج بخشی از جمعیت روستایی نه تنها کارگران، و سائل معاش و مواد کارشان را برای سرمایه‌ی صنعتی آزاد ساخت بلکه بازار داخلی را هم ایجاد کرد. در واقع، رویدادهایی که دهقانان خُرد را به کارگران مزدبگیر و سائل معاش و کارشان را به عناصر مادی سرمایه تبدیل کرد، در همان حال، بازاری داخلی برای سرمایه به وجود آورد. در گذشته، خانواده‌ی دهقانی و سائل معاش و مواد خام را خود به وجود می‌آورد و بیشتر آن را خود مصرف می‌کرد. این مواد خام و سائل معاش اکنون به کالا تبدیل شده‌اند؛ مزرعه‌دار بزرگ آن‌ها را می‌فروشد و بازار خود را در کارخانه‌ها پیدا می‌کند. مواد نخی، کتان، پشمی - تمامی چیزهایی که مواد خام آن‌ها در دسترس هر خانواده‌ی دهقانی بود و توسط خانواده برای مصرف خویش ریسیده و بافته می‌شد - اکنون به اجناس کارخانه تبدیل می‌شوند که دقیقاً همان مناطق روستایی بازار آن را تشکیل می‌دهند. در گذشته، توده‌ای از تولیدکنندگان خُرد که برای خود کار می‌کردند، هم‌تایان طبیعی خود را در شمار بزرگی از مشتریان پراکنده می‌یافتند؛ اما اکنون این مشتریان در بازاری بزرگ متمرکز

۲۳۳. میرابو، کتاب پیش‌گفته، جلد ۳، صص ۲۰-۱۰۹، جاهای مختلف. این که میرابو کارگاه‌های منفرد را صرفه‌جویانه‌تر و مولدتر از کارگاه‌های «مجتمع» ارزیابی می‌کند و این کارگاه‌های اخیر را محصول مصنوعی و درون‌زاد مراقبت فشرده‌ی دولت می‌داند، به این صورت قابل توضیح است که این وضعیت موقتی بخش بزرگی از کارگاه‌های تولیدی قاره‌ی اروپا بوده است.

شده‌اند که توسط سرمایه‌ی صنعتی تأمین می‌شود.^{۲۳۴} به این‌گونه، سلب مالکیت دهقانانی که پیش‌تر زمین را برای خود مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند و جدایی آنان از وسائل تولید خود، دست در دست نابودی صنعت کمکی روستا و فرایند جدایی کارخانه از کشاورزی پیش می‌رود. و تنها نابودی کارخانگی روستایی است که می‌تواند موجب گسترش بازار داخلی یک کشور و ثبات و قوامی شود که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به آن نیاز دارد.

با این همه، دوران تولیدکارگاهی، به معنای اخص کلمه، قادر به اجرای بنیادی و کامل این دگرگونی نیست. به یاد داریم که تولیدکارگاهی قلمرو تولید ملی را به صورت بسیار پراکنده‌ای فتح می‌کند و اغلب بر پیشه‌وری گسترده و پشت صحنه‌ی شهرها و صنایع کمکی خانگی مناطق روستایی متکی است. اگر تولید کارگاهی این صنایع را در شاخه‌های ویژه‌ای و در مناطق معینی نابود می‌کند، بار دیگر آن‌ها را در جای دیگری احیا می‌کند، زیرا به آن‌ها تا درجه‌ی معینی برای آماده کردن مواد خام نیاز دارد. بنابراین، طبقه‌ی جدیدی از روستاییان خرد می‌آفریند که کار کشت زمین را به عنوان شغل جنبی خود انجام می‌دهند اما شغل عمده‌ی خود را در کار صنعتی می‌یابند و محصولات آن را مستقیماً، یا از طریق تاجران، به کارخانه‌دارها می‌فروشند. [این یکی از دلایل پدیده‌ای است، هر چند نه دلیل اصلی،]^{۴۱} که در نگاه نخست پژوهنده‌ی تاریخ انگلستان را سرگردان می‌کند. از ثلث آخر سده‌ی پانزدهم با شکایت‌های مداومی درباره‌ی استیلای مزرعه‌داری سرمایه‌داری در مناطق روستایی و نابودی تدریجی زندگی دهقانی روبرو هستیم که فقط در فواصل معینی قطع می‌شد. از سوی دیگر، همواره سر و کله‌ی این دهقانان از نو، هر چند در شماری کاهش یافته‌تر و در وضعیتی به تدریج وخیم‌تر، پیدا می‌شود.^{۲۳۵} علت عمده‌ی آن چنین است: انگلستان در دوران‌های معینی عمدتاً کشوری پرورش‌دهنده‌ی غلات و در دوره‌های دیگر عمدتاً دامپرور بوده است. این دوره‌ها متناوب و تناوب آن با نوسان‌هایی در دامنه‌ی زراعت دهقانان همراه است. تنها صنعت بزرگ می‌تواند بنیاد پایدار کشاورزی سرمایه‌دارانه را در قالب ماشین فراهم آورد؛ صنعت بزرگ است که به طور ریشه‌ای از اکثریت عظیم جمعیت

۴۱. به این‌گونه، این علت کشت کتان در اواخر سلطنت الیزابت بود. این یکی از اوضاع و احوالی بود که

۲۳۴. «بیست پوند پشمی که بی‌سر و صدا با کوشش خود افراد خانواده در خلال کارهای دیگر به پوشاک سالانه‌ی مورد نیاز خانواده‌ای کارگری تبدیل می‌شد، چندان چشمگیر نیست. اما پشم را به بازار ببرید، آن را به کارخانه بفرستید، سپس به دلال و به بازرگان بدهید، آنگاه عملیات بازرگانی بزرگی خواهید داشت، و سرمایه‌ی اسمی درگیر در آن بیست برابر بزرگ‌تر از ارزش آن خواهد بود... و بدین سان طبقه‌ی زحمتکش* غارت می‌شود تا جماعت تیره‌بخت کارگران کارخانه، طبقه‌ی انگلی مغازه‌دار و نظام دروغین بازرگانی، پولی و مالی را سرپا نگهدارد.» (دیوید ارکارت، کتاب پیش‌گفته، ص ۱۲۰).

* مقصود ارکارت از «طبقه‌ی زحمتکش» مردمی هستند که روی زمین کار می‌کنند - م. ا. ۲۳۵. دوره‌ی کرامول یک استثناست. تا هنگامی که جمهوری ادامه داشت، تمامی اقشار مردم انگلستان خود را از انحطاط و تباهی ناشی از سلطه‌ی خاندان تودور بیرون آوردند.

کشاورز سلب مالکیت و جدایی کشاورزی و کار خانگی روستایی را کامل می‌کند و ریشه‌های این صنعت را که ریسندگی و بافندگی است از بین می‌برد.^{۲۳۶} [بنابراین، صنعت بزرگ است که برای نخستین بار سراسر بازار داخلی را برای سرمایه‌ی صنعتی فتح می‌کند.^{۲۳۷} 42]

۶. تکوین سرمایه‌دار صنعتی

تکوین سرمایه‌دار صنعتی^{۲۳۸} به همان شیوه‌ی تدریجی تکوین مزرعه‌دار رخ نداد. بی‌شک بسیاری از استادکاران خُرد اصناف و شمار بزرگ‌تری از پیشه‌ورهای خُرد مستقل یا حتی کارگران مزدبگیر به سرمایه‌دارهای خُرد، و سپس با استثمار گسترده‌تر کار مزدبگیری و به دنبال آن انباشت به سرمایه‌دارهای تمام‌عیاری (sans phrase) تبدیل شدند. در دوران نوباوگی تولید سرمایه‌داری، اوضاع به همان منوال دوران نوباوگی شهر سده‌های میانه پیش می‌رفت. در آنجا حل این مسئله که از میان سرف‌های فراری کدام استادکار است و کدام پیرو، تا حد زیادی بر اساس قدمت فرار آنان تعیین می‌شد. اما آهنگ حرکت حلزون‌وار این

۲۳۶. تاکت می‌دانست که صنعت بزرگ پشم با رواج ماشین از تولیدکارگاهی به معنای اخص کلمه و از نابودی کارگاه‌های روستایی یا خانگی پدید آمده است (تاکت، کتاب پیش‌گفته، جلد اول، صص ۱۳۹-۱۴۴). «خیش، یوغ، اختراع خدایان بوده است و پهلوانان آن را به کار می‌برده‌اند. آیا تبار دستگاه بافندگی، دوک، فرموک اصالت کمتری دارد؟ شما فرموک و خیش، دوک و یوغ را از هم جدا می‌کنید و به کارخانه و نوانخانه، اعتبار و موج وحشت، دو ملت متخاصم کشاورز و تاجر دست می‌یابید» (دیوید ارکارت، کتاب پیش‌گفته، ص ۱۲۲). اما اکنون کوری به میدان می‌آید و انگلستان را، البته نه بی‌دلیل، متهم می‌کند که می‌کوشد تا هر کشور دیگری را به ملتی صرفاً کشاورزی تبدیل کند و کارخانه‌دار آن انگلستان باشد. او معتقد است که ترکیه به همین طریق نابود شد چون «به مالکان و کشاورزان زمین هرگز از سوی انگلستان اجازه داده نشد تا نیروی خود را با ایجاد اتحاد طبیعی میان خیش و دستگاه بافندگی، میان چکش و کلوخ‌کوپ تقویت کنند» (تجارت برده، ص ۱۲۵). به نظر او ارکارت خود یکی از عاملین اصلی ویرانی ترکیه بود چون در آنجا به نفع منافع انگلستان تجارت آزاد را تبلیغ می‌کرد. طنز ماجرا در اینجا این است که کوری (که از قضا نوکر فرومایه‌ی روس‌هاست)^{*} می‌خواهد مانع فرایند جدایی بین کشاورزی و کار خانگی به وسیله‌ی همان نظام حمایتی شود که خود به آن شتاب داده است.

* این فراز به مجادله‌ای اشاره دارد که در دهه‌ی ۱۸۵۰ بین طرفداران ترک‌ها (مانند ارکات) و طرفداران روس‌ها درباره‌ی مسئولیت برپایی جنگ کریمه و کلاً درباره‌ی احتمال شکل‌گیری مجدد امپراتوری عثمانی، درگرفته بود - م. ا. ۲۳۷. اقتصاددان‌های نوع دوست انگلیسی مانند میل^{*}، راجرز، گلدوین اسمیت، فاوست و غیره و کارخانه‌دارهای لیبرالی مانند جان برایت و شرکاء، همان‌طور که خدا از قابیل درباره‌ی هابیل پرسید، از زمین‌دارهای انگلیسی می‌پرسند: «هزاران دهقان آزاد ما کجا رفته‌اند؟» اما آخر خودتان از کجا آمده‌اید؟ از نابودی همان دهقانان آزاد. چرا جلوتر نمی‌روید و نمی‌پرسید چه بر سر بافنده‌ها، ریسنده‌ها و پیشه‌ورهای مستقل آمده است؟

* از فحوای متن می‌توان فهمید که مقصود جان استورات میل است نه جیمز میل - م. ا.

۲۳۸. در اینجا «صنعتی» در مقابل «کشاورزی» قرار گرفته است. مزرعه‌دار به معنای «مطلق» کلمه به اندازه‌ی کارخانه‌دار، سرمایه‌دار صنعتی تلقی می‌شود.

42. اما این جدایی مرگبار، تکامل ضروری قدرت‌های جمعی کار و دگرگونی تولید پراکنده و پیش‌یافته را به تولید ترکیبی و علمی مشخص می‌کند. صنعت ماشینی این جدایی را به انجام می‌رساند، و برای نخستین بار تمامی بازار داخلی را به سرمایه تسلیم می‌کند.

شیوه به هیچ وجه با نیازهای تجاری بازار جهانی جدید منطبق نبود، بازاری که با کشف‌های بزرگ او آخر سده‌ی پانزدهم ایجاد شده بود. اما سده‌های میانه دو شکل متمایز از سرمایه را به ارث گذاشته بود که در متنوع‌ترین صورت‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی جامعه بالیده بودند و با این همه (quand même)، پیش از عصر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، سرمایه تلقی می‌شده‌اند. این دو شکل عبارتند از سرمایه‌ی ربایی و سرمایه‌ی تجاری.

«[در حال حاضر]⁴³، تمامی ثروت جامعه در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌گیرد... او اجاره‌ی زمین‌دار را می‌پردازد، به کارگر مزدش را می‌دهد، به مؤدی مالیات و عشریه طلبش را می‌پردازد و سهمی بزرگ، در واقع بزرگ‌ترین سهم، از محصول سالانه‌ی کار را که روز به روز بر آن افزوده می‌شود، برای خود حفظ می‌کند. امروزه شاید بتوان سرمایه‌دار را مالک دست اول تمامی ثروت‌های جامعه دانست، گرچه هیچ قانونی چنین حقی را درباره‌ی این مالکیت به او تفویض نکرده است... این تغییر در مالکیت با گرفتن بهره نصیب سرمایه شده است... و عجیب‌تر آن که تمامی قانونگذاران اروپا می‌کوشیدند تا با وضع قانون‌هایی، به عبارت دیگر قانون‌هایی بر ضد رباخواری، مانع آن شوند... قدرت سرمایه‌دار بر تمامی ثروت کشور دگرگونی کاملی در حق مالکیت ایجاد کرده است، اما با کدام قانون یا مجموعه قانون این قدرت اعمال شده است؟»^{۲۳۹}

43. نویسنده‌ی انگلیسی که توجه ناچیزی به نقش سرمایه‌ی تجاری دارد، می‌گوید در حال حاضر

نویسنده باید به خود می‌گفت که انقلاب‌ها با قانون انجام نمی‌شوند.

سازمان فتودالی روستا و سازمان اصناف شهرها مانع از آن بودند که سرمایه‌ی پولی که به مدد ربا و تجارت شکل گرفته بود به سرمایه‌ی صنعتی تبدیل شود.^{۲۴۰} با تجزیه‌ی پیوندهای فتودالی خدمتکارهای خانه‌زاد و سلب مالکیت و تا حدودی اخراج جمعیت روستایی این مانع فرو ریخت.⁴⁴ مانوفاکتورهای جدیدی در شهرهای بندری، یا در مناطقی از روستا که خارج از کنترل شوراهای قدیمی شهر و اصناف آن بودند تأسیس شدند. از همین روست که مبارزه‌ی تلخ شهرهای امتیازدار با این قلمستان‌های صنعتی برپا شد.⁴⁵

44. افزوده به فر: اما می‌توان براساس این واقعیت درباره‌ی موانع رویاروی تجار هنگام دگرگونی به تولیدکننده قضاوت کرد
45. افزوده به فر: در کشورهای دیگر، مثلاً در انگلستان، این مورد تحت حمایت اجتماعی ویژه‌ی شاهان انجام می‌شد.

کشف طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع، برده‌سازی و به گورسپاری جمعیت بومی در معادن، آغاز فتح و چپاول هند شرقی، تبدیل آفریقا به شکارگاهی برای به دام‌انداختن سیاه‌پوست‌ها به منظور تجارت، مبشر سپیده‌دم سرخ‌فام عصر تولید سرمایه‌داری بود. این

۲۳۹. تباین حقوق مالکیت طبیعی و تصنعی، لندن، ۱۸۳۲، صص ۹۸-۹۹. مؤلف این نوشته‌ی بی‌نام توماس هاجسکین است.

۲۴۰. حتی در سال ۱۷۹۴ نیز پارچه‌باف‌های خرد شهر لیدز یک هیئت نمایندگی به پارلمان اعزام کردند و خواستار وضع قانونی شدند تا کارخانه‌دار شدن بازرگانان را ممنوع اعلام کند (دکتر آیکین، همان منبع [صص ۵۶۴-۵۶۵])

فرایندهای ساده و باصفا مراحل اصلی انباشت بدوی بودند. درست به دنبال این اقدامات جنگ تجاری کشورهای اروپایی اتفاق افتاد که سراسر جهان را میدان نبرد خود می دانست. شروع آن با شوریدن هلند علیه اسپانیا بود که در جنگ ضدژاکوبینی انگلستان ابعاد غول آسایی گرفت و هنوز هم در شکل جنگ‌های تریاک علیه چین و غیره ادامه دارد.

مراحل متفاوت انباشت بدوی را می توان به لحاظ نظم کم و بیش زمانی میان اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و انگلستان تقسیم کرد. در انگلستان، این مراحل متفاوت در پایان سده‌ی هفدهم به نحو نظام‌مندی در نظام مستعمراتی، نظام قرضه‌ی ملی، نظام مالیاتی مدرن و نظام حمایتی ادغام می شوند. این روش‌ها تا حدی بر پایه‌ی خشن‌ترین اعمال زور استوار است، مثلاً نظام مستعمراتی. اما همه‌ی آن‌ها نیروی دولتی، قدرت متمرکز و سازمان‌یافته‌ی جامعه را به کار می‌گیرند تا به طریق گلخانه‌ای فرایند دگرگونی شیوه‌ی فنودالی تولید را به شیوه‌ی سرمایه‌داری شتاب بخشند و این گذار را کوتاه سازند. قدرت قابله‌ی هر جامعه‌ی کهنه‌ای است که آبستن جامعه‌ای نو است. قدرت خود یک توانایی اقتصادی است. ویلیام هویت، که مسیحی بودن را به تخصصی برای خود بدل ساخته درباره‌ی نظام مستعمراتی مسیحی چنین می‌گوید:

«خشونت‌های بربروار و عنان‌گسیخته‌ی به اصطلاح نژادهای مسیحی در هر منطقه از جهان و بر ضد مردم هر کشوری که به تسخیر درآورده‌اند، در هیچ دورانی از تاریخ جهان و نزد هیچ نژادی، هر قدر هم وحشی و عقب‌افتاده و هر اندازه هم که بی‌رحم و بی‌شرم بوده‌اند، نظیر ندارد.»^{۲۴۱}

تاریخ اقتصاد استعماری هلند - و هلند الگوی کشور سرمایه‌داری سده‌ی هفدهم است - «در جلوی دیدگان ما تابلویی بی‌همتا از خیانت‌ها، فسادها، قتل‌عام‌ها و فرومایگی‌ها را به نمایش می‌گذارد.»^{۲۴۲} هیچ چیزی بیش از دستگاه آدم‌دزدی‌شان در سلب برای گرفتن برده برای جاوه و یژگی آن را مشخص نمی‌کند. آدم‌دزدها را برای این هدف تربیت می‌کردند. دزد، مترجم و فروشنده کارگزاران اصلی و شاهزادگان بومی فروشندگان اصلی در این تجارت بودند. نوجوانان ربوده‌شده را در زندان‌های مخفی سلب پنهان

۲۴۱. ویلیام هویت، استعمار و مسیحیت: تاریخ عمومی رفتار اروپایی‌ها با بومی‌ها در تمام مستعمرات خود، لندن، ۱۸۳۸، ص ۹. درباره‌ی رفتار با بردگان، در کتاب شارل کنت، رساله‌ی قانون، ویراست سوم، بروکسل، ۱۸۳۷، مطالب خوبی گردآوری شده است. این موضوع را باید در جزئیات آن مورد بررسی قرار داد تا معلوم شود بورژواهر چاکه بی‌مانع و رادع بتواند دنیا را مطابق تصویر خویش بسازد، چه بر سر خود و کارگر می‌آورد.

۲۴۲. توماس استامفورد رافلز، جانشین فرماندار فقید آن جزیره، تاریخ جاوه، لندن، ۱۸۱۷ [جلد دوم، صص ۱۹۰-۱۹۱].

می‌کردند تا برای فرستادن آنها به کشتی برده‌ها آماده شوند. در گزارشی رسمی چنین آمده است: «مثلاً شهر ماکاسار پر از زندان‌های مخفی است که یکی از دیگری وحشتناک‌تر و مملو از تیره‌روزانی است که قربانی حرص و آز و ستمگری شده و در زنجیراند و به زور از خانواده‌های خود جدا شده‌اند.»

هلندی‌ها برای تصرف مالاکا به حاکم پرتغالی آن رشوه دادند. وی آنان را در سال ۱۶۴۱ به شهر راه داد. مستقیماً به خانه‌اش رفتند و او را به قتل رساندند تا از پرداخت ۲۱,۸۷۵ پوند رشوه به او «معاف» شوند. هر جا که پا گذاشتند، ویرانی و کاهش جمعیت را به دنبال داشتند. استان بان‌یوانگی در جاوه، در سال ۱۷۵۰ بیش از ۸۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشت و در سال ۱۸۱۱ فقط ۱۸,۰۰۰ نفر. این است **تجارت صلح‌آمیز (le doux commerce)**!

می‌دانیم که کمپانی هند شرقی انگلستان علاوه بر سلطه‌ی سیاسی بر هندوستان، انحصار اختصاصی تجارت چای، و نیز به‌طور کلی تجارت با چین و حمل و نقل کالاها به اروپا و برعکس را در اختیار داشت. اما تجارت با سواحل پیرامون هندوستان و میان جزایر* و نیز تجارت داخلی هندوستان نیز در انحصار مقامات عالی‌رتبه‌ی کمپانی بود. انحصارات نمک، تریاک، فلفل و سایر کالاها منابع پایان‌ناپذیر ثروت بودند. خود این مقامات قیمت را تعیین و به دلخواه خود هندی‌های بدبخت را غارت می‌کردند. فرماندار کل در این قاچاق خصوصی شرکت داشت. سوگلی‌های او قراردادهایی را با شرایطی دریافت می‌کردند که به وسیله‌ی آنها هوشمندانه‌تر از کیمیاگرها از هیچ طلا می‌ساختند. ثروت‌های شگرفی چون قارچ یک روزه می‌رویدند؛ انباشت اولیه بدون پرداخت یک شیلینگ انجام می‌شد. دادگاه وارن هاستینگز سرشار از چنین مواردی بود. یکی از این موارد را ذکر می‌کنیم: قراردادی برای تحویل تریاک به شخصی به نام سولیوان در زمانی داده شد که وی عازم ماموریتی رسمی به منطقه‌ای از هندوستان بود که از ناحیه‌ی تریاک‌خیز بسیار دور بود. وی قرارداد خویش را به مبلغ ۴۰,۰۰۰ پوند به شخصی به نام بین فروخت؛ بین نیز در همان روز این قرارداد را به ۶۰,۰۰۰ پوند فروخت و خریدار نهایی که قرارداد را اجرا کرد اظهار داشت که خود از آن سود هنگفتی کسب کرده است. بنا به یکی از فهرست‌هایی که به پارلمان ارائه شد، کمپانی هند شرقی و مقامات آن بین سال‌های ۱۷۵۷ تا ۱۷۶۶ از هندیان ۶,۰۰۰,۰۰۰ پوند در شکل هدیه اخاذی کردند! بین سال‌های ۱۷۶۹ تا ۱۷۷۰، انگلیسی‌ها با خریدن تمامی برنج‌ها که جز به قیمت‌های سرسام‌آور حاضر به فروش آن نبودند، قحطی ایجاد کردند.^{۲۴۳}

* یعنی جزایر هند شرقی - م.ا.

۲۴۳. در سال ۱۸۶۶ تنها در ایالت اوريسا بیش از یک میلیون نفر هندی از گرسنگی جان سپردند. با این همه، از کوشش

طبعاً در کشتزارهای مستعمراتی که منحصرأ برای صادرات برپا شده بودند⁴⁶، مانند هند غربی و کشورهای ثروتمند و پرجمعیتی مانند مکزیک و هند شرقی که به تاراج رفته بودند، رفتار با جمعیت بومی هولناک بود. اما حتی در مستعمرات به معنای اخص کلمه، سرشت مسیحی انباشت بدوی نادیده گرفته نشد. در سال ۱۷۰۳، طرفداران هوشمند پروتستانیسم، پیوریتن‌های نیوانگلند، به فرمان شورای (assemblée) خود جایزه‌ای به مبلغ ۴۰ پوند برای پوست سر هر سرخپوست و هر سرخپوست اسیر شده تعیین کردند؛ در سال ۱۷۲۰، جایزه‌ای به مبلغ ۱۰۰ پوند برای هر پوست سر تعیین شد؛ سپس در سال ۱۷۴۴، پس از آن‌که «ماساچوست بی» یکی از قبایل رایاگی اعلام کرد، قیمت‌های زیر تعیین شد: برای پوست سر ذکور ۱۲ ساله و بالاتر ۱۰۰ پوند به نرخ جدید، برای هر اسیر مذکر ۱۰۵ پوند، برای زنان و کودکان اسیر ۵۰ پوند و برای پوست سر زنان و کودکان ۵۰ پوند! چند دهه بعد، نظام استعماری انتقام خود را از اخلاف پدران زائری (pilgrim) گرفت که در آن زمان آشوب کرده بودند. آنان به تحریک و پول انگلیسی با تبرزین جنگی سرخپوستان قصابی شدند. پارلمان انگلستان سگ‌های درنده و پوست سرکندن را از جمله «وسائلی که خداوند و طبیعت در دست او نهاده است» اعلام کرد.

نظام استعماری تجارت و دریانوردی را به طریق گلخانه‌ای پرورش داد. «شرکت‌های موسوم به مونوپولیا {انحصاری}» (به تعبیر لوتر)^{*} اهرم‌های قدرتمندی برای تمرکز سرمایه‌دارانه بودند. مستعمرات برای کارخانه‌های نوپا بازار و افزایش عظیمی را در انباشت فراهم آوردند که با انحصار بازار توسط کشور مادر تضمین شده بود. گنج‌هایی که مستقیماً در خارج از اروپا با چپاول آشکار، برده‌سازی و قتل و کشتار و غیره تصرف شده بودند، به کشور مادر سرازیر و در آنجا به سرمایه تبدیل می‌شدند. هلند که مقدم بر همه نظام استعماری را به درجات کاملی رشد داده بود، در سال ۱۶۴۸ به اوج عظمت تجاری خود رسید. این کشور

«تقریباً به طور انحصاری تجارت هند شرقی و بازرگانی بین جنوب شرقی و شمال غربی اروپا را در اختیار داشت. صید ماهی، ناوگان دریایی و کارخانه‌های آن تمامی کشورهای دیگر را پشت سر گذاشته بود. احتمالاً مجموع سرمایه‌ی جمهوری از مجموع سرمایه‌ی تمام کشورهای دیگر اروپا بیشتر بوده است.»[☆]

→ برای پر کردن خزان‌های دولت هند از طریق گران فروختن وسائل معاش لازم به مردم بدبختی که از گرسنگی در حال مرگ بودند دریغ نورزیدند. # به ص ۳۴۴، زیر نویس ۲۰۶ کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱

☆ ج. فون گولیش، شرح تاریخی تجارت، صنعت و کشاورزی برجسته‌ترین دولت‌های تجاری دوران ما، جلد اول، پنا، ۱۸۳۰، ص ۳۷۱. یکی از نخستین آثار اقتصادی که مارکس خوانده و بر آن حاشیه نوشته بود - م. ف

46. افزوده به فر: [زیرنویس:] با این همه، در بحرانی‌ترین لحظه‌ی دومین جنگ فلاخن‌ها، بوسی رابوتین خواستار وضع مقرراتی برای تخصیص «وجوه مالیاتی شهر نیورنوا» و نمک آن شد، مازارین پاسخ داد: «خدا می‌داند که این شدنی است اما تمامی این‌ها با هدف کسب درآمد از عمارات شهری است. و چنین مقرراتی پیامدهای غریبی دارد. نباید نه علیه من نه علیه شما عایدی‌یگیران را اذیت کرد» (خاطرات کنت دو بوسی رابوتین، امستردام، ۱۷۵۱، جلد اول، ص ۱۶۵)
* جنگ داخلی در فرانسه (۱۶۴۸ - ۱۶۵۳) بین پارلمان و اشراف - م. فا

گولیش فراموش می‌کند اضافه کند که توده‌های مردم هلند در سال ۱۶۴۸ زیر فشار کار فرسوده‌تر، تهیدست‌تر و به‌طرز بی‌رحمانه‌ای ستمدیده‌تر از تمامی کشورهای اروپایی در مجموع بودند.

امروزه سلطه‌ی صنعتی است که با خود سلطه‌ی تجاری را به همراه می‌آورد. در دوره‌ی تولیدکارگاهی به مفهوم اخص کلمه برعکس بود: سلطه‌ی تجاری بود که سیادت صنعتی را ایجاد می‌کرد. از همین روست که نظام استعماری در آن زمان نقش غالبی داشت. «خدای بیگانه» ای بود که در کنار ایزدان کهن اروپا در محراب جای گرفته بود و یک روز دل‌انگیز همه‌ی آن‌ها را به یک ضربه بیرون انداخت و کسب سود را هدف بیگانه و غایی بشر اعلام کرد.

نظام اعتبار عمومی، یعنی قرضه‌ی ملی، که خاستگاه‌های آن را باید در سده‌های میانه در جنوا جست، در دوره‌ی تولیدکارگاهی سراسر اروپا را فرا گرفت. نظام استعماری، با تجارت دریایی و جنگ‌های تجاری‌اش، چون گرم‌خانه‌ای برای نظام اعتباری عمل کرد. به این‌گونه، این نظام نخست در هلند ریشه دوآند. قرضه‌ی ملی یعنی واگذاری دولت - خواه استبدادی باشد خواه مشروطه یا جمهوری - مهر و نشان خود را بر عصر سرمایه‌داری زده است. تنها بخشی از به اصطلاح ثروت ملی که عملاً در دارایی جمعی ملت مدرن وارد می‌شود همانا قرضه‌ی ملی‌اش است.^{۲۴۳} از این روست که بنا به نظر دکترین مدرن، با انسجام کامل خود، هر چه کشوری ثروتمندتر شود بدهی آن بیشتر است. اعتبارات عمومی مرامنامه‌ی سرمایه می‌شود. و با افزایش قرضه‌سازی ملی، عدم اعتماد به آن جایگزین انکار روح القدوس می‌شود که برای آن استغفاری در کار نیست.

بدهی دولتی به یکی از قدرتمندترین اهرم‌های انباشت اولیه تبدیل می‌شود. گویی به یک ضربه‌ی عصای سحرآمیز، به پول نامولد قدرت آفرینش اعطا و آن را به سرمایه بدل می‌کند، بی آن‌که نیازی باشد آن را در معرض مشکلات و خطراتی قرار دهد که ملازم با به کارگرفتن آن در صنعت یا حتی رباست. در واقعیت، طلبکارهای دولت چیزی نمی‌دهند، زیرا مبلغ بدهی به اوراق قرضه‌ی عمومی تبدیل می‌شود که به آسانی قابل واگذاری است و در دست آن‌ها همانند پول نقد انجام وظیفه می‌کند. اما علاوه بر این، و صرف نظر از طبقه‌ی عاطل و باطل دارندگان قرضه‌ی ملی* که به این‌گونه ایجاد می‌شود، و نیز جدا از ثروت بادآورده‌ی کارگزارهای مالی که نقش واسطه را میان دولت و ملت ایفا می‌کنند، و

۲۴۳ الف. ویلیام کابت این نکته را متذکر می‌شود که در انگلستان تمامی نهادهای عمومی تحت عنوان «پادشاهی»

نامگذاری می‌شوند؛ اما برای جبران، بدهی دولتی را بدهی «ملی» می‌نامند.

* rentiers کسانی که درآمد خود را از بهره‌ی بدهی‌های دولتی تأمین می‌کنند - م. فا

مقاطععه کارهای مالیات[☆] و تجار و کارخانه‌دارهای خصوصی که از هر قرضه‌ی ملی تکه‌ای چرب و نرم چون سرمایه‌ای که از آسمان نازل شده باشد نصیب‌شان می‌شود، صرف‌نظر از همه‌ی این افراد، قرضه‌ی ملی به‌ویژه به پیدایش شرکت‌های سهامی عام، معاملات هرگونه سهام انتقال‌پذیر و سفته‌بازی می‌انجامد: به یک کلام، به بورس‌بازی و بانک‌سالاری مدرن انجامید.

بانک‌های بزرگ که با عناوین ملی آراسته شده‌اند، از ابتدای زایش خود تنها مؤسسه‌ای از سفته‌بازان خصوصی بودند که خود را کنار حکومت‌ها جای داده و به مدد امتیازاتی که دریافت می‌کردند، در موقعیتی بودند که پول را در اختیار آن حکومت‌ها قرار دهند. از همین روست که برای سنجش انباشت قرضه‌ی ملی، شاخصی مطمئن‌تر از افزایش متوالی سهام این بانک‌ها، که تکامل کامل آن‌ها به بنیان‌گذاری بانک انگلستان (۱۶۹۴) می‌رسد، وجود ندارد. بانک انگلستان کار خویش را با قرض دادن پول به دولت با بهره‌ی ۸ درصد آغاز کرد؛ در همان زمان پارلمان به آن اختیار ضرب سکه را با همان سرمایه داد و همان پول را برای بار دوم در شکل اسکناس به مردم قرض دهد. بانک انگلستان اجازه یافت تا با استفاده از این اسکناس‌ها به تنزیل سفته و برات پردازد، بابت کالاها پیش‌پرداخت بدهد و فلزات گرانبها را خریداری کند. کمی بعد، بانک انگلستان با همین پول اعتباری خود ساخته به دولت وام می‌داد و از طرف دولت بهره‌ی قرضه‌ی ملی را می‌پرداخت. کافی نبود که بانک با یک دست پولی بدهد و با دست دیگر پول بیشتری را دریافت کند؛ بانک انگلستان، حتی هنگامی که پول دریافت می‌کرد، تا آخرین پنی که پرداخت کرده بود طلبکار ابدی ملت باقی ماند. بانک یادشده رفته رفته به مخزن اجتناب‌ناپذیر گنجینه‌های فلزی کشور و نیز مرکز ثقل تمامی اعتبارات تجاری بدل شد. در آن دوره که در انگلستان سوزاندن ساحران متوقف شده بود، دار زدن جاعلان اسکناس آغاز شد. نوشته‌های آن زمان، مثلاً بولینگ‌بروک، به‌خوبی نشان می‌دهد که ظهور ناگهانی این جماعت بانک‌سالار، کارگزار مالی، دارندگان قرضه‌ی ملی، دلال‌ها، بورس‌بازها چه تاثیری بر معاصران خود گذاشته است.^{*}

هم‌هنگام با قرضه‌ی ملی، نظام اعتباری بین‌المللی به وجود آمد که اغلب یکی از منابع انباشت اولیه را در این یا آن کشور می‌پوشاند. به این‌گونه، اقدامات جنایتکارانه‌ی نظام غارتگری و نیز یکی از بنیادهای مخفی ثروت سرمایه‌ای هلند را تشکیل می‌داد، زیرا و نیز در سال‌های زوال خود مبلغ عظیمی پول به هلند قرض داده بود. رابطه‌ای مشابه بین هلند و

☆ tax-farmers کسانی که مالیات و درآمد ملک یا بنگاهی را به دیگری به صورت مقطوع یا درصد واگذار

می‌کنند - م. فا

* «اگر در روزگار ما تاتارها اروپا را تسخیر می‌کردند، فهماندن به آن‌ها که منظور ما از کارگزار مالی چیست، بسیار دشوار

بود» (مونتسکیو، روح القوانین، جلد ۴، ص ۳۳، لندن، ۱۷۶۹).

انگلستان وجود دارد. در اوایل سده‌ی هجدهم، مانوفاکتورهای هلند به شدت عقب افتادند. هلند سلطه‌ی خود را در تجارت و صنعت از دست داده بود. بنابراین، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های اقتصادی این کشور در سال‌های ۱۷۰۱ تا ۱۷۷۶، عبارت بود از قرض دادن حجم عظیمی سرمایه، به ویژه به رقیب بزرگ خود یعنی انگلستان. امروزه، همین پدیده بین انگلستان و ایالات متحد جریان دارد. حجم عظیمی از سرمایه که امروز بدون هیچ گواهی تولد به ایالات متحد ریخته می‌شود، دیروز در انگلستان با خون کودکان به سرمایه تبدیل شده بود.

از آنجا که پشتوانه‌ی قرضه‌ی ملی همانا درآمد دولت است که باید پرداخت‌های بهره‌ی سالانه و غیره را پوشش دهد، نظام مدرن مالیات مکمل ضروری نظام قرضه‌های ملی شده است. قرضه‌ها حکومت را قادر می‌سازند تا مخارج فوق‌العاده‌ی خود را تأمین کنند، بدون این‌که مالیات‌دهندگان بی‌درنگ آن را احساس کنند، اما پیامد ضروری آن افزایش مالیات است. از سوی دیگر، افزایش مالیات که نتیجه‌ی انباشت بدهی‌هایی است که پی‌در پی بالا آورده شده است، حکومت را همیشه ناگزیر می‌کند تا به قرضه‌های جدیدی برای مخارج فوق‌العاده‌ی جدید متوسل شود. نظام مالی جدید که محور آن را مالیات بر ضروری‌ترین وسائل معاش (و بنابراین افزایش قیمت آن‌ها) تشکیل می‌دهد، درون خود حاوی نطفه‌ی یک تصاعد خودکار است. اضافه‌ی مالیات یک رخداد عَرَضی نیست بلکه یک اصل است. بنابراین، در هلند که این نظام برای نخستین بار باب شد، میهن پرست بزرگ، «دو ویت»، آن را در **پندنامه*** خویش به عنوان بهترین نظامی می‌ستاید که کارگر مزدبگیر را مطیع، قانع و کوشا می‌سازد... و کار بیشتری را بر دوش او می‌افکند. با این همه، در اینجا، تاثیر مهلک آن بر وضعیت کارگر مزدبگیر کمتر مورد توجه ماست تا سلب مالکیت اجباری دهقانان و پیشه‌ورها و به‌طور خلاصه تمامی اجزای اقشار پایینی طبقه متوسط، که ناشی از کار بست این نظام است. در این مورد حتی میان اقتصاددان بورژوا اختلاف نظری وجود ندارد. نظام حمایتی، که یکی از اجزای مکمل آن است، کارآیی آن را به عنوان عامل سلب مالکیت شدت بیشتری می‌بخشد.

نقش بزرگ قرضه‌ی عمومی و نظام مالی مطابق با آن در تبدیل ثروت به سرمایه و سلب مالکیت از توده‌ها، بسیاری از نویسندگان مانند کوبت[☆]، دابل دی^{*} و دیگران را به

* دو لاکور، پندنامه‌ی سیاسی درباره‌ی دولت هلند، ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۷۴۳، پاره‌ی اول، فصل ۲۴، ص ۹۲: «تمام روش‌های یادشده برای افزایش پول، عوام را مطیع، قانع و کوشا می‌سازد.» - م. ا.

☆ در جزوه‌ای منتشرشده در لندن در سال ۱۸۱۷ با عنوان «پول کاغذی در برابر طلا: شامل تاریخ و راز بانک انگلستان، دست‌مایه‌ها، بدهی، وجوه استهلاک بدهی... و نمایش این امر که مالیات، بینوایی، فقر، فلاکت و جنایات با چنین نظام مالی باید که افزایش یابد.» - م. ا.

* توماس دابل دی، تاریخ مالی، آماری و پولی انگلستان از سال ۱۶۸۸، لندن، ۱۸۴۷ - م. ا.

آنجا سوق داده که به نادرست در اینجا علت بنیادی فقر و فلاکت مردم دوران جدید را بجویند. نظام حمایتی وسیله‌ی مصنوعی برای ایجاد کارخانه‌دارها، سلب مالکیت از کارگران مستقل، تبدیل وسائل تولید و معاش ملی به سرمایه و کوتاه کردن قهرآمیز گذار از یک شیوه‌ی تولیدی منسوخ به شیوه‌ی تولیدی جدید بود. دولت‌های اروپایی با مشاجره با یکدیگر می‌کوشیدند تا حق بهره‌برداری انحصاری از این اختراع را به خود اختصاص دهند، و هنگامی که به خدمت سودورزان درآمدند، در تعقیب این هدف تنها خود را به چپاول مردم خویش، چه غیر مستقیم از طریق حقوق و عوارض حمایتی و چه مستقیم از طریق پاداش‌های صادراتی، محدود نکردند بلکه به زور تمامی صنایع را در کشورهای وابسته‌ی مجاور ریشه کن کردند، همانند کاری که انگلستان با صنایع پشم ایرلند انجام داد. این فرایند در قاره‌ی اروپا با سرمشق‌گرفتن از کولبر ساده‌تر شد. [سرمایه‌ی اصلی صنعت در اینجا تا حدی مستقیماً از خزانه‌ی دولت تأمین می‌شد.]^{۴۷} میرابو فریادزنان می‌گوید:

«چرا برای جستجوی علت شکوه و جلال صنایع ساکسونی پیش از جنگ [هفت‌ساله - م. ف] این همه راه دور برویم؟ مگر نه این است که شاهان صد و هشت میلیون بدهی بالا آورده‌اند!»^{۲۴۴}

نظام استعماری، بدهی دولتی، مالیات‌های سنگین، حمایت‌گرایی، جنگ‌های تجاری و غیره، تمامی این جوانه‌های دوره‌ی تولیدکارگاهی به معنای اخص کلمه، در دوران طفولیت صنعت بزرگ به نسبتی غول‌آسا رشد می‌کنند. زایش صنعت بزرگ را هاروت‌وار با قتل عام گسترده‌ی بی‌گناهان جشن گرفتند. کارخانه‌ها همانند ناوگان سلطنتی از طریق ماموران سربازگیری جلب نیرو می‌کردند. اگرچه سِر. ف. م. ایدن نسبت به شناخت سلب مالکیت زمین از جمعیت کشاورز که از ثلث آخر سده‌ی پانزدهم تا زمان وی ادامه داشت، بی‌اعتناست؛ اگرچه وی خودستایانه به کشور خود از بابت این فرایند تبریک می‌گوید که برای تثبیت کشاورزی سرمایه‌داری و «تناسب صحیح میان زمین‌های زراعی و چراگاه‌ها»، «امری ضروری» بود؛ با این وصف، همان بینش اقتصادی را درباره‌ی ضرورت کودک‌ربایی و بردگی کودکان برای دگرگونی تولیدکارگاهی به تولید کارخانه‌ای و استقرار مناسبات حقیقی بین سرمایه و نیروی کار از خود نشان نمی‌دهد. او می‌گوید:

«شاید جلب توجه عموم به این موضوع ارزش باشد که آیا مانوفاکتورها که برای موفقیت در اجرای کار خود کلبه‌ها و نوانخانه را زیر و رو می‌کنند تا کودکان فقیر را بیابند و آن‌ها را به نوبت در بخش اعظم شب به کار گمارند و از استراحتی، که هر چند برای همه اجتناب‌ناپذیر است اما بیش از همه برای نوجوانان ضروری است،

۴۷. آن منبع جادویی که سرمایه‌ی او دست تولیدکنندگان می‌رسد، تحت پرداختی و یا حتی به شکل مجانی، از خزانه‌ی دولتی تأمین می‌شد.

محروم سازند؛ و توده‌هایی از هر دو جنس را با سنین و تمایلات متفاوت در یک جا گرد می‌آورند به گونه‌ای که موجب اشاعه‌ی فساد و هرزگی می‌شود، به میزان بهروزی فردی و ملی می‌افزایند؟»^{۲۴۵}

فیلدن می‌گوید: «در کنت‌نشین‌های دربی‌شایر، ناتینگهام‌شایر و به‌ویژه در لانک‌شایر، ماشین‌هایی که به‌تازگی اختراع شده‌اند در کارخانه‌های بزرگ مورد استفاده قرار گرفتند. این کارخانه‌ها را چسبیده به رودخانه‌هایی احداث کرده‌اند که توان چرخاندن چرخ آبی را داشته باشند. ناگهان این مناطق دور از شهر به هزاران "کارگر" نیاز یافتند؛ و به‌ویژه لانک‌شایر که تا آن زمان جمعیت به نسبت اندکی داشت و کم‌حاصل بود، اکنون بیش از هر چیز به جمعیت احتیاج داشت. چون بیش از همه انگشت‌های ریز و چالاک خردسالان مورد نیاز بود، فوراً این رسم پا گرفت که کارآموزان (!) را از نوانخانه‌های کشیش‌نشین‌های مختلف لندن، بیرمنگام و مناطق دیگر پیدا کنند. هزاران هزار تن از این موجودات تیره‌بخت و کوچک، از ۷ تا ۱۳ یا ۱۴ ساله، را به شمال فرستادند. رسم بر این بود که استاد» (یعنی کودک‌دزد) «پوشاک و خوراک کارآموز خود را تأمین کند و آنان را در "خانه‌ی کارآموزی" که نزدیک کارخانه بود جا دهد؛ مراقبانی را برای نظارت بر کار کودکان تعیین می‌کردند. نفع آنان این بود که تا سر حد امکان از کودکان کار بکشند زیرا مزدشان متناسب با مقدار کاری بود که می‌توانستند از کودکان بیرون بکشند. البته بی‌رحمی پیامد این امر بود... در بسیاری از مناطق صنعتی، به ویژه متأسفانه در بخش صنفی که من به آن تعلق دارم (لانک‌شایر) دل‌خراش‌ترین خشونت‌ها نسبت به این موجودات بی‌دفاع و بی‌یاور که به این‌گونه به صاحبان کارخانه‌ها واگذار شده بودند اعمال می‌شد؛ آن‌ها را از شدت کار تا دم مرگ آزار می‌دادند... با خشونت بی‌رحمانه و بی‌نقص آنان را شلاق می‌زدند، به غل و زنجیر می‌کشیدند و شکنجه می‌دادند؛ ... در بسیاری موارد هنگامی که به ضرب شلاق به کار واداشته می‌شدند، تا مغز استخوان گرسنه بودند... حتی در برخی موارد... آنان را به خودکشی می‌کشاندند... دره‌های زیبا و رمانتیک دربی‌شایر، ناتینگهام‌شایر و لانک‌شایر، که از انظار عموم دور بود، به خلوتگاه‌های شوم شکنجه و چه بسا آدم‌کشی تبدیل شده بود. سودهای کارخانه‌دارها هنگامت بود؛ اما این امر تنها اشتهای آنان را برانگیخت و باید ارضا می‌شدند؛ بنابراین، کارخانه‌دارها به تدبیری دست زدند که به نظر می‌رسید سودهایی نامحدود را برای ایشان تضمین می‌کند. شیوه‌ای را به کار بستند که "شب‌کاری" نام گرفته است، یعنی هنگامی که گروهی از کارگران را با کار کشیدن در طول روز از پا می‌انداختند،

مجموعه‌ی دیگری را در سراسر شب روانه‌ی کار می‌کردند؛ گروه روزکار به بسترهایی پناه می‌برد که تازه گروه شب کار آن را ترک کرده بود، و دوباره شب‌کارها زمانی به بستر می‌رفتند که روزکارها آماده‌ی رفتن به کار می‌شدند. در لانکشاير نقل است که رختخواب‌ها هرگز سرد نمی‌شوند.^{۲۴۶}

با تکامل تولید سرمایه‌داری در دوره‌ی تولیدکارگاهی، افکار عمومی اروپا آخرین بقایای شرم و وجدان خود را از دست داد. ملت‌ها با خودخواهی از هر عمل ننگینی که وسیله‌ی انباشت سرمایه قرار می‌گرفت به خود می‌بالیدند. مثلاً، سالنامه‌های بازرگانی ساده‌لوحانه‌ای را که آ. آندرسون محترم* نوشته است، بخوانید. در این اثر، با بوق و کرنا این موضوع را پیروزی دولت مردان انگلستان می‌داند که انگلستان هنگام انعقاد صلح اوترشت و با پیمان آزیتو امتیاز تجارت بردگان رانه تنها بین آفریقا و جزایر هند غربی انگلستان - که پیش از این هم به آن مبادرت کرده بود - بلکه بین آفریقا و آمریکای اسپانیایی‌زبان، به زور از اسپانیا کسب کرده بود. به این‌گونه، انگلستان این حق را کسب کرد که تا سال ۱۷۴۳، سالانه ۴,۸۰۰ سیاه‌پوست را در اختیار آمریکای اسپانیایی‌زبان قرار دهد. در همان حال، این قرارداد پوششی رسمی برای قاچاق انگلستان فراهم آورد. لیورپول بر مبنای تجارت برده پروتق شد. این تجارت روش آن برای انباشت بدوی بود. و حتی تا به امروز، «مردمان والامرتبه‌ی» لیورپول همچنان پیندارهای تجارت برده

۲۴۶. جان فیلدن، کتاب پیش‌گفته، صص ۵-۶. درباره‌ی شناخت‌های اولیه‌ی نظام کارخانه‌ای به دکتر آیکین (۱۷۹۵) کتاب پیش‌گفته، ص ۲۱۹، و گیسبورن، پژوهشی درباره‌ی وظایف انسان‌ها، ۱۷۹۵، جلد دوم رجوع کنید. هنگامی که ماشین بخار کارخانه‌ها را از نقاط آب‌خیز روستایی به مراکز شهری برنشانند، آنگاه دیگر سودطلب «پرهیزکار» مصالح مورد نیاز خود را از جانب کودکان حاضر و آماده یافت و نیازی نمی‌دید که با زور از نوانخانه‌ها برده بگیرد. هنگامی که سررابرت پیل (پدر «وزیر توجیهات») در سال ۱۸۱۵ لایحه‌ی خود را در حمایت از کودکان تقدیم می‌کرد، فرانسیس هورنر، چشم و چراغ انجمن بولیون و دوست صمیمی دیوید ریکاردو، در مجلس عوام چنین گفت: «معروف است که دار و دسته‌ای از بچه‌های کارخانه، چنانچه مجاز باشم چنین اصطلاحی را به کار ببرم، همراه با اثاث یک نفر ورشکسته مانند جزئی از دارایی وی به مزایده‌ی عمومی گذاشته و حراج شدند. دو سال پیش، مورد ننگینی در برابر دادگاه پادشاهی مطرح شد. این مورد مربوط به تعدادی از این پسر بچه‌ها بود که یکی از کشیش‌نشین‌های لندن آنان را برای کارآموزی به کارخانه‌داری سپرده بود. وی نیز آن‌ها را از نو به کارخانه‌دار دیگری واگذار کرده بود. سرانجام، این کودکان را چند نودوست در شرایطی یافتند که دچار گرسنگی مطلق بودند. زشت‌تر از آن موردی است که هنگامی که عضو هیئت بازرسی پارلمانی بودم از آن مطلع شدم ... چند سال پیش بین یکی از کشیش‌نشین‌های لندن و کارخانه‌داری در لانکشاير قراردادی بسته شد که بنابه آن او متعهد شده بود در برابر هر ۲۰ طفل سالمی که خریداری می‌کند یک کودک ابله نیز تحویل بگیرد.» [سخنرانی هورنر در ۶ ژوئن ۱۸۱۵].

* به ص ۷۹۷ و نمایه‌ی اشخاص در کتاب حاضر رجوع کنید - م. ۱

باقی مانده‌اند[☆] و چنان که پیش از این از اثری از دکتر آیکین در سال ۱۷۹۵ نقل کردیم این تجارت برده «با روح ماجراجویی گستاخانه‌ای منطبق است که مشخصه‌ی تجارت لیورپول بود و به سرعت آن را به وضعیت کنونی پررونق آن رساند؛ موجب شد تا اشتغال گسترده‌ای برای دریانوردان و ملاحان به وجود آید و تقاضا برای کارخانه‌دارهای کشور به نحو چشمگیری افزایش یابد.»^{۲۴۷} لیورپول در سال ۱۷۳۰، ۱۵ کشتی را به تجارت برده اختصاص داده بود؛ در سال ۱۷۵۱، ۵۳ کشتی؛ در سال ۱۷۶۰، ۷۴ کشتی؛ در سال ۱۷۷۰، ۹۶ کشتی و در سال ۱۷۹۲، ۱۳۲ کشتی.

در حالی که صنایع پنبه بردگی کودکان را در انگلستان رواج داد، در ایالات متحد محرک دگرگونی برده‌داری کم و بیش پدرسالارانه‌ی قدیمی به نظام بهره‌برداری تجاری بود. در واقع، بردگی پوشیده‌ی کارگران مزدبگیر در اروپا به بردگی تمام‌عیار دنیای نو به‌عنوان ستون پایه‌ی آن نیاز داشت.^{۲۴۷}

چنین عظیم بود کوشش‌هایی که لازم آمد (Tantae molis erat) ☆ تا «قانون‌های طبیعی ابدی» شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری فرایند جدایی بین کارگران و شرایط کارشان را کامل کند و در یک قطب و سائل اجتماعی تولید و معاش را به سرمایه و در قطب متضاد آن توده‌های مردم را به کارگران مزدبگیر، به «فقرای زحمتکش» آزاد، این محصول تصنعی تاریخ مدرن، تبدیل کند.^{۲۴۸} اگر به گفته‌ی اوژیه^{۲۴۹} پول «بالکه خونی مادرزادی بر گونه، پا به عرصه جهان

☆ Pindar (۵۲۲-۴۴۲ پیش از میلاد)، شاعر غزل‌سرای یونانی که به‌ویژه از جهت قصیده‌هایی که برای پیروزی قهرمانان مسابقات المپیک می‌سرایید معروف است؛ از همین رو در اینجا مقصود مارکس این است که بورژوازی لیورپول همچنان پیروزی‌های خود را در عصر تجارت برده می‌ستاید - م. ۱.

☆ آیکین، کتاب پیش‌گفته، ص ۳۳۹-۱.

۲۴۷. در سال ۱۷۹۰ در جزایر هند غربی انگلستان در مقابل ۱۰ برده یک نفر آزاد بود، در هند غربی فرانسه این نسبت چهارده به یک و در هند غربی هلند بیست و سه به یک بود (هنری بورگام، پژوهشی درباره سیاست استعماری قدرت‌های اروپایی، ادین‌بورو، ۱۸۰۳، جلد ۲، ص ۷۴).

☆ متن کامل نقل قول این است: «چنین عظیم بود کوششی که برای بنیان‌گذاری نژاد رومی لازم آمد» (Tantae molis erat Romanam condere gentem)، ویرژیل، آن‌هاید، پاره‌ی اول، سطر ۳۳-م. ف.

۲۴۸. اصطلاح «فقرای زحمتکش» (labouring poor) از آن زمان که طبقه‌ی کارگران مزدبگیر قابل توجه شدند، در قانون‌های انگلستان پدیدار می‌شود. این اصطلاح از یک سو در برابر «فقرای تنبل»، گدایان و غیره قرار داده می‌شود و از سوی دیگر در مقابل آن دسته از کارگرانی که هنوز مانند مرغ پرکنده نشده و مالک و سائل کار خود هستند. این اصطلاح از کتاب قانون به اقتصاد سیاسی راه یافت و توسط کول‌پیر، جوسیا چایلد و غیره به آدام اسمیت و ایدن رسید. از این رو، می‌توان به حسن‌نیت ادموند بورک، «این سیاست‌باز ریاکار نفرت‌انگیز» پی برد که اصطلاح «فقرای زحمتکش» را یک «ریاکاری نفرت‌انگیز سیاسی» اعلام می‌کند. این مردک چاپلوس که جیره‌خوار الیگارشی انگلستان بود، نقش مخالف رمانتیک انقلاب فرانسه را ایفا می‌کرد؛ همچنان که در آغاز آشوب‌های آمریکا، ضمن آن‌که

می‌گذارد»، سرمایه در حالی زاده می‌شود که از فرق سر تا نوک پا و از تمام منافذش، خون و کثافت بیرون می‌زند.^{۲۵۰}

۷. گرایش تاریخی انباشت سرمایه

انباشت بدوی سرمایه، یعنی تکوین تاریخی آن، به چه چیزی می‌انجامد؟ تا آنجا که این انباشت تبدیل مستقیم برده‌ها و سرف‌ها به کارگران مزدبگیر، و به بیان دیگر فقط یک تغییر شکل محض نباشد، چیز دیگری جز سلب مالکیت از تولیدکنندگان بی‌واسطه، یعنی تجزیه‌ی مالکیت خصوصی بر پایه‌ی کار مالک آن نیست.

مالکیت خصوصی به‌عنوان آنتی‌تزی مالکیت اجتماعی و اشتراکی فقط در جایی وجود دارد که وسائل کار و شرایط خارجی کار به افراد تعلق داشته باشند. اما بنا به این که این افراد کارگر یا غیرکارگر باشند، مالکیت خصوصی نیز سرشت متفاوتی دارد. و تفاوت‌های ظریف بی‌شماری را که مالکیت خصوصی در وهله‌ی نخست نشان می‌دهد، فقط بازتاب موقعیت‌های بینابینی میان این دو کران هستند.

[مالکیت خصوصی کارگر بر وسائل تولیدش بنیاد صنعت خرد است]^{۴۸}؛ و صنعت خرد شرط ضروری برای تکامل تولید اجتماعی و فردیت آزاد خود کارگر است. مسلماً این

۴۸. مالکیت خصوصی کارگر بر وسائل تولیدش نتیجه‌ی منطقی صنعت خرد است.

→ جیره‌خوار مهاجرنشین‌های آمریکای شمالی بود نقش یک لیبرال را در مقابل الیگارشی انگلستان ایفا می‌کرد؛ اما در واقع همیشه یک بورژوازی مبتذل بود. وی می‌گوید: «قانون‌های تجارت قانون‌های طبیعی و بنابراین قانون‌های پروردگار هستند» (۱. بورک، کتاب پیش‌گفته، صص ۳۱-۳۲). هیچ جای شگفتی نیست که آدم وفاداری چون او به پروردگار و طبیعت، همواره خویشش را در بهترین بازارها می‌فروخت! در نوشته‌های پدر توکر که او نیز اگرچه هم‌کشیش بود و هم توری اما مرد شرافتمند و اقتصاددان سیاسی شایسته‌ای به‌شمار می‌آمد، درباره‌ی این آدموند بورک در زمان لیبرال بودنش تصویر بسیار خوبی ارائه شده است. در برابر بزدلی اخلاقی ننگینی که در روزگار ما حاکم است و خالصانه به «قانون‌های تجارت» ایمان دارد، وظیفه‌ی خود می‌دانیم که بارها و بارها کسانی چون بورک را در این دنیا که با جانشینان خود فقط از یک لحاظ یعنی استعداد! متفاوت هستند، افشا کنیم.

۲۴۹. ماری اوزیه، درباره‌ی اعتبارات عمومی، پاریس، ۱۸۴۲، ص ۲۶۵.

۲۵۰. «در یک فصل‌نامه‌ی انتقادی گفته شده که سرمایه از ناآرامی و ستیزه‌جویی می‌گریزد و ترسو است که به جای خود سخن بسیار درستی است، اما این تمام حقیقت نیست. سرمایه از نبود سود، یا سود بسیار کم، متنفر است، به همان نحو که در گذشته می‌گفتند طبیعت از خلاء بیزار است. سرمایه با سودی کافی بسیار جسور است. با ۱۰ درصد سود مطمئن می‌توان آن را در همه جا به کار برد؛ ۲۰ درصد سود مطمئن بی‌قراری به وجود می‌آورد؛ ۵۰ درصد سود به تهور کامل می‌انجامد؛ با ۱۰۰ درصد سود آماده می‌شود تا تمام قانون‌های انسانی را لگدمال کند، در برابر ۳۰۰ درصد سود هیچ جنایتی نیست که از ارتکاب آن رویگردان باشد و هیچ خطری نیست که به آن تن ندهد، حتی اگر احتمال رود که صاحب آن به دار آویخته شود. اگر ناآرامی و ستیزه‌جویی سودآور باشند، آزادانه مشوق هر دوی آن‌ها می‌شود. قاچاق و تجارت برده به قدر کفایت آن‌چه را که در اینجا بیان شد اثبات می‌کند» (توماس ژوزف دانینگ، کتاب پیش‌گفته،

شیوه‌ی تولید همچنین در برده‌داری، سرواژ و سایر مناسبات متکی بر وابستگی وجود دارد. اما این شیوه فقط در جایی شکوفا می‌شود و تمام انرژی خود را رها می‌سازد و شکل کلاسیک متناسب خویش را کسب می‌کند که کارگر مالک خصوصی و آزاد شرایط کار خویش است، و خود آن‌ها را به جریان می‌اندازد: آنجا که دهقان مالک زمینی است که کشت می‌کند یا پیشه‌ور مالک افزاری است که با آن چون هنرمندی چیره‌دست ایفای نقش می‌کند. پیش‌انگاشت [این شیوه‌ی تولید]⁴⁹ بخش‌بخش شدن زمین و سایر وسائل تولید است.

49. این رژیم صنعتی تولیدکنندگان خرد مستقل، که برای خود کار می‌کنند،

چون شیوه‌ی یادشده مانع تمرکز وسائل تولید می‌شود، [از همیاری، تقسیم کار در چارچوب همان فرایند تولید، کنترل و تنظیم اجتماعی نیروهای طبیعت، و تکامل آزادانه‌ی نیروهای تولیدی اجتماعی نیز جلوگیری می‌کند].⁵⁰ این شیوه‌ی تولید فقط با مرزهای تنگ طبیعی تولید و جامعه سازگار است. چنان‌که پکور به درستی می‌گوید خواست ابدی ساختن آن به منزله‌ی آن است که «فرمان میان‌مایگی عمومی را صادر کنیم».* این شیوه‌ی تولید در مرحله‌ی معینی از تکامل، وسائل مادی نابودی خویش را به وجود می‌آورد. از همان لحظه،

50. مانع همیاری بر پایه‌ی مقیاس بزرگ، تقسیمات فرعی کار در کارگاه و مزرعه، ماشینیسیم، سلطه‌ی دانش انسان بر طبیعت، تکامل آزادانه‌ی نیروهای اجتماعی کار، اتحاد و وحدت اهداف، و وسائل و تلاش‌های فعالیت جمعی می‌شود

نیروهای جدید و شور و شوق‌های تازه از قلب جامعه سر برمی‌آورند، نیروها و شور و شوق‌هایی که خویشتن را در غل و زنجیر آن جامعه احساس می‌کنند. این شیوه‌ی تولید باید نابود شود و نابود می‌شود. نابودی آن، تبدیل وسائل تولید فردی و پراکنده به وسائل تولید

متمرکز به لحاظ اجتماعی، بنابر این تبدیل مالکیت‌های خرد عده‌ای کثیر به مالکیت عظیم عده‌ای ناچیز و سلب مالکیت زمین، یعنی وسائل معاش و ابزار کار از توده‌ی عظیم مردم، سلب مالکیت و حشتناک و مشقت‌بار توده‌های مردم پیشاتاریخ سرمایه را شکل می‌دهد. این

پیشاتاریخ شامل مجموعه‌ی کاملی از روش‌های خشونت‌باری است که از میان آن‌ها تنها مواردی را بررسی کرده‌ایم که به‌عنوان شیوه‌های انباشت سرمایه دوران‌ساز بوده‌اند. سلب مالکیت از تولیدکنندگان بی‌واسطه با بی‌رحمانه‌ترین بربریت و تحت تاثیر بی‌شرمانه‌ترین، نکبت‌بارترین، پست‌ترین و نفرت‌انگیزترین شهوات انجام یافته است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی یعنی مالکیتی که می‌توان گفت فرد زحمتکش منفرد و مستقل را با شرایط کارش در هم می‌آمیخت، توسط مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که متکی بر استثمار کار غیر اما رسماً آزاد است، از میدان به در شده است.²⁵¹

به محض این‌که این دگرگونی به حد کفایت سراسر جامعه را در ژرفا و پهنای آن تجزیه کند، به محض این‌که کارگران به پرولتاریا و وسائل کارشان به سرمایه تبدیل شود، به محض این‌که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری روی پای خود استوار شود، اجتماعی شدن بیشتر کار و

* کنستانتین پکور، نظریه‌ی جدید اقتصاد اجتماعی و سیاسی، پاریس، ۱۸۴۲، ص ۲۳۵-م. ۱

251. «ما در وضعیتی هستیم که یکسره برای جامعه جدید است... ما می‌کوشیم هر نوع مالکیتی را از هر نوع کاری جدا

کنیم» (سیسموندی، اصول جدید اقتصاد سیاسی، جلد ۲، ص ۴۳۴).

دگرگونی بیشتر زمین و سایر وسائل تولید به وسائل تولیدی که به نحو اجتماعی بهره‌برداری و بنابر این به وسائل تولید اشتراکی بدل می‌شوند، شکل جدیدی به خود می‌گیرد. اکنون آن‌که باید سلب مالکیت شود، نه کارگری که برای خود کار می‌کند بلکه سرمایه‌داری است که تعداد وسیعی از کارگران را استثمار می‌کند.

این سلب مالکیت از طریق عمل خود قانون‌های درون‌مانده‌ی تولید سرمایه‌داری، از طریق تمرکز سرمایه‌ها، انجام می‌پذیرد. این یا آن سرمایه‌دار، سرمایه‌دارهای دیگر را از پا در می‌آورد. پایه‌پای این تمرکز یا این سلب مالکیت از بسیاری از سرمایه‌دارها توسط تعدادی اندک، تحولات دیگری در مقیاسی فزاینده رخ می‌دهد، مانند رشد شکل همیاری فرایند کار، کاربرد فنی آگاهانه‌ی علم، بهره‌برداری روشمندانه از زمین، تبدیل وسائل کار به شکل‌هایی که تنها می‌توانند به صورت جمعی به کار بسته شوند، صرفه‌جویی در تمامی وسائل تولید از طریق استفاده از آن‌ها به صورت وسائل تولیدی کار اجتماعی و به هم پیوسته، درگیرکردن تمامی مردم در شبکه‌ی بازار جهانی و همراه با آن رشد سرشت بین‌المللی رژیم سرمایه‌داری. با کاهش منظم تعداد سرمایه‌دارهای کلانی که تمامی امتیازات این فرایند دگرگونی را غصب کرده و به انحصار خود در می‌آورند، حجم فقر، ظلم و سرکوب، بردگی، تباهی و استثمار رشد می‌کند؛ اما همراه با آن شورش طبقه‌ی کارگر افزایش می‌یابد، طبقه‌ای که پیوسته از لحاظ تعداد بزرگ‌تر می‌شود و توسط همین سازوکار فرایند تولید سرمایه‌داری آموزش می‌بیند، متحد می‌شود و سازمان می‌یابد. انحصار سرمایه به غل و زنجیری بر دست و پای شیوه‌ی تولیدی بدل می‌شود که همراه با آن و تحت تاثیر آن شکوفا شده است. تمرکز وسائل تولید و اجتماعی شدن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پوسته‌ی سرمایه‌داری آن‌ها سازگار نیست. این پوسته می‌ترکد. ناقوس مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به صدا در می‌آید. سلب مالکیت‌کنندگان سلب مالکیت می‌شوند.

شیوه‌ی تملک سرمایه‌داری که از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سر بر می‌آورد، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند. این نخستین نفی مالکیت خصوصی فردی است که بر پایه‌ی کار مالک آن استوار است. اما تولید سرمایه‌داری نیز، با ضرورت یک فرایند طبیعی، نفی خویش را به وجود می‌آورد. این نفی نفی است. این مالکیت خصوصی را از نو برقرار نمی‌کند بلکه در واقع مالکیت فردی را بر پایه‌ی دستاوردهای عصر سرمایه‌داری، یعنی همیاری و مالکیت اشتراکی زمین و وسائل تولیدی، استوار می‌سازد که خود زاده‌ی کارند.

طبعاً تبدیل مالکیت خصوصی پراکنده و متکی بر کار شخصی خود افراد به مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، فرایند بی‌اندازه طولانی‌تر، خشونت‌آمیزتر و دشوارتر از تبدیل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی است، زیرا در واقع مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر پایه‌ی نظام تولید اجتماعی استوار است. در مورد اول، موضوع بر سر

فصل بیست و پنجم

نظریه‌ی جدید استعمار^{۲۵۳}

اقتصاد سیاسی اساساً دو نوع بسیار متفاوت مالکیت خصوصی را در هم می‌آمیزد، یکی که بر کار خود تولیدکننده و دیگری که بر استثمار کار غیر استوار است. فراموش می‌کند که نوع دوم مالکیت خصوصی نه تنها آنتی‌تز مستقیم نوع اول است، بلکه تنها بر گور نوع اول رشد می‌کند.

در اروپای غربی، زادگاه اقتصاد سیاسی، فرایند انباشت بدوی کم و بیش به انجام رسیده است. در آنجا رژیم سرمایه‌داری یا کل تولید ملی را تحت سلطه‌ی مستقیم خویش در آورده، یا هر جا که مناسبات اقتصادی کمتر تکامل یافته، دست‌کم به‌طور غیرمستقیم کنترل آن اقشار اجتماعی را در اختیار دارد که با وجود تعلق به شیوه‌ی تولیدی منسوخ همچنان پهلو به پهلو آن در وضعیتی رو به زوال به هستی خویش ادامه می‌دهند. در جهان حاضر و آماده‌ی سرمایه، اقتصاددان سیاسی مفاهیم حقوق و مالکیت دنیای پیشاسرمایه‌داری را با شور و شوقی بی‌قرارت‌تر و چاپلوسی بیشتر به کار می‌بندد، حال آن‌که واقعیت‌ها با صدایی رساتر ایدئولوژی او را نفی می‌کنند.

اما در مستعمرات وضع به گونه‌ی دیگری است. در آنجا رژیم سرمایه‌داری پیوسته با این مانع از سوی تولیدکننده برخورد می‌کند که به‌عنوان مالک شرایط کار خویش، به جای توانگر ساختن سرمایه‌دار، با کارش خویشتن را توانگر می‌سازد. تضاد بین این دو نظام اقتصادی یکسره متضاد، عملاً در مبارزه‌ی آن دو تجلی می‌یابد. در جایی که سرمایه‌دار پشت سر خود قدرت کشور مادر را دارد، می‌کوشد با استفاده از زور، شیوه‌ی تولید و تصاحب متکی بر کار شخصی تولیدکننده‌ی مستقل را از سر راه خود بردارد. همان منافعی

۲۵۳. ما در اینجا به مستعمره‌نشین‌های حقیقی می‌پردازیم، یعنی اراضی بکری که توسط مهاجران آزاد مستعمره شد. ایالات متحد، از لحاظ اقتصادی، هنوز مستعمره‌ی اروپا محسوب می‌شود. غیر از این، آن کشتزارهای قدیمی که الغای برده‌داری مناسبات قبلی آن‌ها را یک سره دگرگون کرده، به این بحث تعلق دارد.

که در کشور مادر، اقتصاددان سیاسی، چاپلوس سرمایه، را ناگزیر می‌کند [تا در تئوری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را خلاف آنچه هست توضیح دهد]^۱، در مستعمرات او را و می‌دارد تا «به همه چیز اعتراف» و با صدای بلند [تضاد بین دو شیوه‌ی تولید]^۲ را اعلام کند. برای این منظور می‌کوشد نشان دهد که تکامل بهره‌وری اجتماعی کار، همیاری، تقسیم کار، کاربرد ماشین در مقیاسی بزرگ و غیره بدون سلب مالکیت از کارگران و از این‌رو تبدیل وسائل تولید آنان به سرمایه ناممکن است. وی در چارچوب منافع به اصطلاح ثروت ملی، در جستجوی وسائلی است تا به‌طور مصنوعی مردم را فقیر کند. در اینجا زره توجیه گرانه‌اش چون چوب پوسیده‌ای تکه تکه فرو می‌ریزد.

شایستگی بزرگ ی. ج. ویک‌فیلد کشف نکته‌ای جدید درباره‌ی مستعمرات نیست^{۲۵۴} بلکه در مستعمرات حقیقت را درباره‌ی مناسبات و واقعیت‌های سرمایه‌داری کشور مادر دریافته است. همان‌طور که نظام حمایتی در ابتدا^{۲۵۵} این هدف را داشت که به‌طور مصنوعی سرمایه‌دارها را در کشور مادر ایجاد کند، نظریه‌ی استعمار ویک‌فیلد نیز، که انگلستان تا مدتی کوشید با قانون پارلمان آن را به اجرا گذارد، این هدف را دارد که کارگران مزدبگیر را در مستعمرات پدید آورد. این همان چیزی است که خود او «استعمار نظام‌مند» می‌نامد. ویک‌فیلد پیش از هر چیز کشف کرد که مالکیت بر پول، وسائل معاش، ماشین آلات و سایر وسائل تولید در مستعمرات برای این که بر کسی مهر سرمایه‌دار زده شود کافی نیست، اگر مکمل اساسی آن‌ها، کارگر مزدبگیر، یعنی انسان دیگری که مجبور باشد داوطلبانه خود را بفروشد، مفقود باشد. وی کشف کرد که سرمایه چیز نیست، بلکه رابطه‌ای است اجتماعی که به میانجی‌گری چیزها بین افراد برقرار می‌شود.^{۲۵۶} ویک‌فیلد شکوه‌کنان می‌گوید که آقای به نام پیل هنگام سفر از انگلستان به منطقه‌ی سوان ریور در استرالیای غربی، همراه خود وسائل معاش و وسائل تولیدی به مبلغ ۵۰,۰۰۰ پوند آورده بود. این آقای پیل حتی این دوران‌دیشی را داشت که علاوه بر این ۳,۰۰۰ نفر از مردان، زنان و کودکان طبقه کارگر را همراه خود برده بود. هنگامی که به مقصد رسیدند «حتی یک نفر از خدمتکاران برای آقای

۲۵۴. حتی آن روشنگری‌های اندکی که ویک‌فیلد درباره‌ی ماهیت مستعمرات می‌کند، پیش‌تر به‌طور کامل توسط میرابوی پدر، که فیزیوکرات نیز بود*، و پیش از او نیز توسط اقتصاددان‌های انگلیسی^۳ مطرح شده بود.

* در دوست انسان (۱۷۵۶) - م. ۱

۲۵۵. این نظام بعدها در میدان رقابت بین‌المللی به یک ضرورت گذرا تبدیل شد. ولی انگیزه‌های آن هر چه باشد پیامدهایش یکسان باقی می‌ماند.

۲۵۶. «سیاه‌پوست سیاه‌پوست است، او در مناسبات معینی برده می‌شود. ماشین پنبه‌ریسی ماشینی است برای رسیدن پنبه. فقط در مناسبات معینی به سرمایه تبدیل می‌شود. خارج از این شرایط سرمایه نیست، چنان‌که طلا به خودی خود پول نیست و شکر برابر با قیمت شکر... سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی تولید است. یک رابطه‌ی تولیدی تاریخی است» (کارل مارکس، «کار مزدبگیری و سرمایه»، نوبه راینیشه تسایتونگ، شماره ۲۶۶، ۷ آوریل ۱۸۴۹).

۱. هویت نظری مالکیت سرمایه‌داری و ضد آن تأیید کند

۲. ناسازگاری این دو نظم اجتماعی

۳. افزوده به فر: سده‌ی هجدهم مانند کول‌پیر؛ چایلد و غیره.

پیل باقی نمانده بود که رختخوابش را پهن کند یا از رودخانه آبی بیاورد.^{۲۵۷} بیچاره آقای پیل که فکر همه چیز را کرده بود جز این که مناسبات تولیدی انگلستان را به سوان ریور بیاورد!

برای کمک به درک سایر کشف‌های ویک‌فیلد، دو نکته‌ی مقدماتی را بیان کنم: می‌دانیم که وسائل معاش و تولید هنگامی که دارایی تولیدکننده‌ی مستقیم باشند، سرمایه‌تلقی نمی‌شوند. آن‌ها تنها تحت شرایطی به سرمایه تبدیل می‌شوند که در آن هم‌زمان وسائل استثمار از کارگر و سلطه بر وی باشند. اما در ذهن اقتصاددان سیاسی، روح سرمایه‌دارانه‌ی آن‌ها چنان با جوهر مادی‌شان در هم تنیده شده که آن‌ها را در هر اوضاع و احوالی، حتی هنگامی که دقیقاً خلاف آن است، سرمایه می‌نامد. ویک‌فیلد هم به این طریق عمل می‌کند. علاوه بر این، وی تکه‌پاره‌شدن وسائل تولید به دارایی‌های فردی بسیاری از کارگران مستقل و خودفرما را چون تقسیم برابر سرمایه توصیف می‌کند. اقتصاددان سیاسی مانند حقوق‌دان فئودالی است که عادت دارد برچسب‌های حقوق فئودالی را حتی به مناسبات خالص پولی بزند.

ویک‌فیلد می‌گوید:

«اگر فرض کنیم تمامی اعضای جامعه سهم برابری از سرمایه داشته باشند... هیچ کس انگیزه‌ای برای انباشت سرمایه‌ای بیش از آن که بتواند با دست‌ان خود مورد استفاده قرار دهد نخواهد داشت. تا حدی همین وضع در مهاجرنشین‌های آمریکا حاکم است که شهوت داشتن زمین مانع از آن است که طبقه‌ی کارگران مزدبگیر به وجود آید.»^{۲۵۸}

بنابر این، تا زمانی که کارگر می‌تواند برای خود انباشت کند - و او تا زمانی می‌تواند برای خود انباشت کند که مالک وسائل تولید خویش باشد - انباشت سرمایه‌داری و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ناممکن است. طبقه‌ی کارگران مزدبگیری که برای آن لازم و ضروری است وجود ندارد. پس چگونه در اروپای کهن سلب مالکیت کارگر از شرایط کارش رخ داد؟ به کلام دیگر، چگونه سرمایه و کار مزدبگیری به وجود آمدند؟ با قرارداد اجتماعی کاملاً بدیع.

«انسان‌ها روش ساده‌ای... را برای تحقق انباشت سرمایه پذیرفته‌اند»، که البته از زمان آدم چون هدف غایی و نهایی زندگی‌شان جلوی چشم تاب می‌خورده است، «آن‌ها خود را به صاحبان سرمایه و صاحبان کار تقسیم کرده‌اند... این تقسیم نتیجه‌ی تفاهم و اتحادی آزادانه بوده است.»^{۲۵۹}

۲۵۷. ج. ویک‌فیلد، انگلستان و آمریکا، جلد دوم، ص ۳۳.

۲۵۸. همان منبع، جلد اول، ص ۱۷.

۲۵۹. همان منبع، جلد اول، ص ۱۸.

به طور خلاصه: توده‌های انسانی به افتخار «انباشت سرمایه» از خود سلب مالکیت کرده‌اند. اکنون باید گمان کنیم که این غریزه‌ی از خودگذشتگی متعصبانه به ویژه در مستعمرات افسارگسیخته می‌شود، تنها مناطقی که در آن انسان‌ها و شرایطی وجود دارند که می‌توانند **قرارداد اجتماعی** (contrat social) را از رؤیا به واقعیت تحقق بخشند. پس چرا باید «استعمار نظام‌مند» بر ضد استعمار خودجوش به کار گرفته شود؟ بله، اما:

«در ایالات شمالی اتحادیه‌ی آمریکا، جای تردید است که حتی یک دهم مردم در زمره‌ی کارگران مزدبگیر قرار بگیرند... در انگلستان... طبقه‌ی کارگر توده‌ی عظیم مردم را تشکیل می‌دهد.»^{۲۶۰}

در حقیقت، گرایش به سلب مالکیت از خود برای شکوه و افتخار سرمایه، چنان در انسان کارگر ناچیز است که به گفته‌ی خود ویک فیلد برده‌داری تنها پایه‌ی طبیعی ثروت استعماری است. استعمار نظام‌مند او نیز یک **چاره‌ی موقت** (pis aller) صرف و ناشی از این واقعیت است که او نه با برده‌ها بلکه با انسان‌های آزاد سر و کار دارد.

«نخستین مهاجرنشین‌های اسپانیایی در سن دومینکن کارگران را با خود از اسپانیا نیاوردند. اما بدون کارگران» (یعنی بدون بردگی) «سرمایه‌شان باید نابود می‌شد یا دست‌کم خیلی زود به مبلغ ناچیزی تقلیل می‌یافت که هر فرد می‌توانست به بازوی خویش تأمین کند. عملاً همین وضع در مورد آخرین مهاجرنشین که انگلیسی‌ها بنیان نهادند - مهاجرنشین **سوان ریور** - اتفاق افتاد. در آنجا حجم عظیمی از سرمایه، بذر، افزار کار و دام به دلیل نبود کارگرانی که آن‌ها را به کار گیرند نابود شد و هیچ مهاجرنشینی بیش از آنچه خود می‌تواند با بازوی خود به کار گیرد، سرمایه حفظ نکرده است.»^{۲۶۱}

دیدیم که سلب مالکیت زمین از توده‌ی مردم بنیاد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. برعکس، جوهر یک مهاجرنشین آزاد این است که مجموع زمین‌ها هنوز در مالکیت عمومی است و بنابر این هر مهاجرنشین می‌تواند بخشی از آن را به مالکیت خصوصی خود و به وسائل تولید انفرادی خود تبدیل کند بدون آن که مانع از آن شود که مهاجرنشین‌های بعدی همان عمل را انجام دهند.^{۲۶۲} راز رونق مستعمرات و نیز درد و رنج سرطانی آن‌ها، مقاومت در برابر استقرار سرمایه است.

«آنجا که زمین بسیار ارزان است و همه‌ی مردم آزاد، آنجا که هرکس می‌تواند به

۲۶۰. همان منبع، صص ۴۲-۴۴.

۲۶۱. همان منبع، جلد دوم، ص ۵.

۲۶۲. «برای آن‌که زمین به یک عنصر استعمار بدل شود، نه تنها باید بایر و دست‌نخورده بلکه ملک عمومی باشد تا بتواند به مالکیت خصوصی بدل شود» (همان منبع، جلد ۲، ص ۱۲۵).

دلخواه خود به آسانی قطعه زمینی را تهیه کند، کار نه تنها از جهت سهم کارگر در محصول بسیار گران است بلکه مشکل این است که به هیچ قیمتی نمی‌توان کار ترکیبی یافت.»^{۲۶۳}

چون در مستعمرات جدایی کارگر از شرایط کارش و ریشه‌های آن، یعنی زمین، هنوز وجود ندارد، یا فقط به طور پراکنده یا در مقیاس بسیار محدودی وجود دارد، جدایی کشاورزی از صنعت نیز هنوز به وجود نیامده و صنایع خانگی روستایی نابود نشده است. پس بازار داخلی برای سرمایه از کجا باید به وجود آید؟

«هیچ بخشی از جمعیت آمریکا منحصراً کشاورز نیست، به استثنای بردگان و کارفرمایان آن‌ها که سرمایه و کار را برای کارهای بزرگ در هم می‌آمیزند. آمریکایی‌های آزاد که در زمین کشت و کار می‌کنند، به انواع مشاغل دیگر نیز می‌پردازند. آنان معمولاً خود قسمتی از اثاث و افزارهای مورد استفاده‌ی خویش را می‌سازند. همیشه خود خانه‌های خویش را می‌سازند و خود محصول تلاش خویش را به بازارهای دور و نزدیک می‌برند. ریسنده و بافنده‌اند، صابون و شمع می‌سازند، و در بسیاری موارد خود کفش و لباس مورد نیاز خویش را درست می‌کنند. در آمریکا کشت زمین فعالیت فرعی آهنگر، آسیابان یا مغازه‌دار است.»^{۲۶۴}

در میان چنین شخصیت‌های عجیب و غریبی «میدان پرهیز» سرمایه‌دارها چه جایی دارد؟

زیبایی برجسته‌ی تولید سرمایه‌داری این است که نه تنها پیوسته کارگران مزدبگیر را به عنوان کارگران مزدبگیر تولید می‌کند بلکه همواره متناسب با انباشت سرمایه یک اضافه جمعیت نسبی از کارگران مزدبگیر می‌آفریند. به این ترتیب، قانون عرضه و تقاضای کار در خط صحیحی نگه داشته می‌شود، نوسان‌های مزد به مرزهایی که مطلوب استثمار سرمایه‌داری است محدود و سرانجام وابستگی اجتماعی گریزناپذیر کارگر به سرمایه‌دار تضمین می‌شود. در داخل، در کشور مادر، فریبکاری خودبینانه‌ی اقتصاددان سیاسی می‌تواند این رابطه‌ی وابستگی مطلق را به قراردادی آزادانه بین خریدار و فروشنده، بین صاحبان به یکسان مستقل کالاها، صاحب کالای سرمایه از یک سو و صاحب کالای کار، از سوی دیگر تبدیل کند. اما در مستعمرات این توهم زیبا نقش بر آب می‌شود. در آنجا شمار مطلق جمعیت بسیار سریع‌تر از کشور مادر افزایش پیدا می‌کند زیرا بسیاری از کارگران چون بزرگسالانی دست به نقد وارد جهان استعماری می‌شوند و با این همه بازار کار

همواره کمبود دارد. قانون عرضه و تقاضای کار کاملاً از هم می‌پاشد. از یک سو، جهان کهنه پیوسته سرمایه‌ی استثمارگر و پرهیزخواه را وارد صحنه می‌کند و از سوی دیگر بازتولید منظم کارگر مزدبگیر به‌عنوان کارگر مزدبگیر، به نامطبوع‌ترین موانع که قسمتی از آن‌ها ناگزیر است برخورد می‌کند. و تازه از تولید مزدبگیرانی که متناسب با انباشت سرمایه زائد می‌شوند خبری هم نیست! کارگر مزدبگیر امروزی فردا یک دهقان یا پیشه‌ور مستقل می‌شود که برای خود کار می‌کند. وی از بازار کار ناپدید می‌شود ولی به نوانخانه روانه نمی‌شود. این تبدیل پیوسته‌ی کارگران مزدبگیر به تولیدکنندگان مستقل که برای خود کار می‌کنند و نه برای سرمایه، و بر ثروت خود می‌افزایند و نه بر ثروت عالیجنابان سرمایه‌دار، تاثیر بسیار منفی بر شرایط بازار کار می‌گذارد. نه تنها درجه‌ی استثمار کارگر مزدبگیر شدیداً پایین باقی می‌ماند بلکه همراه با مناسبات وابستگی احساس وابستگی خود را به سرمایه‌دار مقتصد و پرهیزجو از دست می‌دهد. تمام مشکلات و دردسرهایی که دوست ما، ی. ج. ویکفیلد، با این همه صداقت و فصاحت و به این طرز تکان‌دهنده به تصویر می‌کشد از همین جانشی می‌شود.

وی شکایت می‌کند که عرضه‌ی کار مزدبگیری نه ثابت است نه منظم و نه کافی. «عرضه‌ی کار نه تنها همیشه کم بلکه نامطمئن نیز است.»^{۲۶۵}

«با این که محصول تقسیم‌شده بین سرمایه‌دار و کارگر بزرگ است، کارگر چنان سهم بزرگی نصیب می‌برد که به سرعت به سرمایه‌دار تبدیل می‌شود... و برعکس، فقط عده‌ای اندک، حتی اگر به نحو غیرعادی عمر درازی داشته باشند، می‌توانند حجم وسیعی ثروت را انباشت کنند.»^{۲۶۶}

کارگران با قاطعیت تمام مانع می‌شوند تا سرمایه‌دار از پرداخت بخش اعظم کار آنان سرباززند. حتی اگر سرمایه‌دار با زرنگی کارگران مزدبگیر خود را با سرمایه‌ی خویش از اروپا وارد کند، گره‌ای از کار او باز نمی‌شود. دیری نمی‌گذرد که آنان «... از مزدبگیر بودن دست برمی‌دارند... و به مالک مستقل زمین تبدیل می‌شوند، و گرنه در بازار کار رقیب اربابان سابق خود می‌شوند.»^{۲۶۷}

چه چیز چندانش آوری! سرمایه‌دار شجاع با پول نازنینش رقبای خویش را از اروپا وارد کرده! دنیا به آخر رسیده! جای شگفتی نیست که ویکفیلد برای [نبود مناسبات وابستگی]^۴ و احساس وابستگی از سوی کارگران مزدبگیر در مستعمرات عزاداری می‌کند.

۲۶۶. همان منبع، جلد اول، ص ۱۳۱.

۲۶۵. همان منبع، جلد دوم، ص ۱۱۶.

۲۶۷. همان منبع، جلد دوم، ص ۵.

شاگرد او، مریوال می‌گوید در مستعمرات به دلیل مزدهای بالا تمایلی اضطراری برای دستیابی به کارگرانی ارزان‌تر و مطیع‌تر وجود دارد، طبقه‌ای از مردم که سرمایه‌دار به جای این که شرایط او را آن‌ها دیکته کنند خود شرایط خویش را به آن‌ها تحمیل می‌کند... اگر چه کارگر در کشورهای متمدن قدیمی آزاد است، بنا به قانونی طبیعی به سرمایه‌دار وابسته است؛ در مستعمرات این وابستگی باید با وسائل مصنوعی ایجاد شود.^{۲۶۸}

اکنون ببینیم که بنا به نظر ویک‌فیلد، پیامدهای این وضعیت اسفانگیز در مستعمرات چیست؟ «گرایش بربروار به پراکندگی» تولیدکنندگان و ثروت ملی.^{۲۶۹} بخش‌بخش شدن وسائل تولید میان تعداد بی‌شماری مالک که برای خود کار می‌کنند، همراه با تمرکز سرمایه، تمامی بنیادهای کار ترکیبی را نابود می‌کند. از انجام هر تعهد درازمدتی که سال‌ها طول می‌کشد و نیازمند هزینه کردن سرمایه‌ی ثابت است جلوگیری می‌کند. در اروپا، سرمایه‌ی یک لحظه هم در این مورد تردید نمی‌کند زیرا طبقه‌ی کارگر ضمیمه‌ی زنده‌ی اوست و همیشه به حد افراط وجود دارد و همیشه هم در دسترس اوست. اما نه در مستعمرات! ویک‌فیلد حکایت فوق‌العاده دردناک زیر را نقل می‌کند. وی با چند سرمایه‌دار کانادایی و ایالت نیویورک، یعنی مناطقی که موج مهاجرت اغلب رسوبات کارگران «مازاد» را در آنجا به جا می‌گذارد، گفتگو کرده بود. یکی از این شخصیت‌های این نمایش ملودرام می‌گوید:

«سرمایه‌ی ما آماده انجام اقدامات زیادی بود که تکمیل آن‌ها به زمان طولانی نیاز داشت؛ اما ما نمی‌توانستیم چنین اموری را با کاری آغاز کنیم که می‌دانستیم به

۲۶۸. مریوال، اثر پیش‌گفته، جلد دوم، صص ۲۳۵-۳۱۴. جاهای مختلف. حتی اقتصاددان عامی ملایم و هوادار تجارت آزادی چون مولیناری می‌نویسد: «در مستعمراتی که بردگی لغو شده است، بدون آن‌که کمیته‌ی هم‌ارز با کار آزاد جایگزین کار اجباری شده باشد، همه روزه خلاف آن چیزی که در برابر دیدگان ما جریان دارد رخ می‌دهد. دیده می‌شد که کارگران ساده نیز کارفرمایان صنعتی را استثمار و از آن‌ها مزدی طلب می‌کردند که به هیچ وجه با سهم مشروع آنان در محصولی که می‌باید دریافت کنند متناسب نبود. کشت‌کاران نمی‌توانستند قیمت مناسبی برای شکر خود بگذارند که این افزایش مزدها را جبران کند؛ ناگزیر بودند مبلغ اضافی را ابتدا از سودها و سپس از سرمایه‌ی خود تأمین کنند. در نتیجه، شمار وسیعی از کشت‌کاران ورشکسته شدند، درحالی که عده‌ی دیگری از آن‌ها برای جلوگیری از ورشکستگی که تهدیدشان می‌کرد کار و کاسبی خود را تعطیل کردند... بی‌تردید نابودی این سرمایه‌های انباشته بهتر از آن است که نسل‌هایی از انسان‌ها از بین بروند» (چقدر آقای مولیناری بخشنده است!) «ولی آیا بهتر نبود که هر دو باقی می‌ماندند؟» (مولیناری، اثر پیش‌گفته، صص ۵۱-۵۲). آقای مولیناری! آقای مولیناری! اگر در اروپا کارفرما می‌تواند از «سهم مشروع» (part légitime) کارگر و در هند غربی کارگر می‌تواند از «سهم مشروع» کارفرما بزند، آنگاه چه بر سر ده فرمان موسی، بیغمبران و عرضه و تقاضا می‌آید؟ خواهشمند است لطف بفرمایید بگویید این «سهم مشروعی» که بنا به تصدیق خود شما در اروپا همه روزه سرمایه‌دار پرداخت آن را نادیده می‌گیرد چیست؟ آقای مولیناری تمایل زیادی دارد که در مستعمرات، همان جا که کارگران این قدر «ساده» هستند که سرمایه‌دارها را «استثمار می‌کنند»، قانون عرضه و تقاضا را که در جاهای دیگر به صورت خودکار عمل می‌کند، با شیوه‌های پلیسی در مسیر درستی به جریان اندازد.

۲۶۹. ویک‌فیلد، اثر پیش‌گفته، جلد ۲، ص ۵۲.

زودی ما را ترک می‌کند. اگر یقین داشتیم که می‌توان کار چنین مهاجرانی را در اختیار گرفت، خوشحال می‌شدیم که فوراً و با قیمت‌های بالایی دست به کار شویم؛ حتی با وجودی که مطمئن بودیم آنان ما را ترک خواهند کرد کار را شروع می‌کردیم، مشروط به این که اطمینان می‌یافتیم که هر گاه نیاز داشته باشیم منبع تازه‌ای از کار در اختیار خواهیم داشت.»^{۲۷۰}

ویک فیلد پس از آن که کشاورزی سرمایه‌داری انگلیسی و کار «ترکیبی» آن را در مقابل کشت و کار پراکنده‌ی دهقانان آمریکایی قرار داد، نادانسته آن روی سکه را به ما نشان می‌دهد. او توده‌های مردم آمریکا را چون افرادی مرفه، مستقل، بلندپرواز و نسبتاً با فرهنگ توصیف می‌کند، در حالی که

«کارگر کشاورزی انگلستان موجود فلک‌زده‌ی بینوایی است، یک تهیدست... در کدام کشور به استثنای آمریکای شمالی و چند مهاجرنشین جدید، مزدکارگر آزادی که به کشاورزی مشغول می‌شود، تا این حد بالاتر از ابتدایی‌ترین وسیله معاش کارگر است؟... بی‌شک، اسب‌های مزارع در انگلستان که ثروتی پرارزش تلقی می‌شوند، بهتر از دهقانان انگلیسی تغذیه می‌شوند.»^{۲۷۱}

اما مهم نیست، ثروت ملی و فقر مردم طبعاً یکسان تلقی می‌شود.

پس چگونه می‌توان سرطانِ ضدسرمایه‌داری مهاجرنشین‌ها را درمان کرد؟ اگر بخواهند به یک ضربه کل زمین‌ها را از مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی تبدیل کنند، یقیناً ریشه‌ی شرکنده خواهد شد، اما در همان حال تیشه به ریشه‌ی مهاجرنشین زده می‌شود. شگرد کار این است که با یک تیر دو نشان زده شود. می‌گذاریم تا حکومت قیمتی مصنوعی برای اراضی بکر تعیین کند، قیمتی مستقل از قانون عرضه و تقاضا که مهاجر را ناگزیر می‌کند پیش از آن که پول کافی برای خرید زمین به دست آورد^{۲۷۲} و خود را به دهقانی مستقل تبدیل کند، به صورت کارگر مزدبگیر کار کند. دست‌مایه‌ی ناشی از فروش زمین به قیمتی که [برای کارگر مزدبگیر]^۵ نسبتاً بازدارنده است، به بیان دیگر وجه پولی که با نقض

۵. برای کارگر مهاجر

۲۷۰. همان منبع، جلد ۲، صص ۱۹۱-۱۹۲. ۲۷۱. همان منبع، جلد ۱، صص ۴۷، ۲۴۶.

۲۷۲. «علاوه بر این شما می‌فرمایید که در نتیجه‌ی تصاحب زمین و سرمایه، انسانی که جز قدرت بازوی خود چیزی ندارد، کار پیدا می‌کند و درآمدی برای خود به وجود می‌آورد... اما عکس آن درست است، همین تصاحب خصوصی زمین است که سبب می‌شود انسان‌هایی وجود داشته باشند که فقط صاحب قدرت بازوان خود هستند... هرگاه شما شخصی را در خلاء رها کنید گویی هوای او را رها کرده‌اید. به این‌گونه، وقتی شما زمینی را تصاحب می‌کنید همین کار را انجام می‌دهید... زیرا شما وی را در خلاء کاملی از ثروت قرار داده‌اید تا امکان نداشته باشد از راه دیگری جز مطابق با اراده‌ی شما زندگی کند» (کولین، اثر پیش‌گفته، جلد ۳، صص ۲۶۷-۲۷۱).

قانون مقدس عرضه و تقاضا از مزد کار بیرون کشیده می‌شود، به نسبت رشد آن، توسط دولت برای واردات بینوایان از اروپا به مهاجرنشین‌ها به کار گرفته می‌شود تا بازار برای سرمایه‌دارها مملو از کار مزدبگیری شود. در چنین اوضاع و احوالی همه چیز به بهترین وجه در بهترین [دنیای] ^۶ ممکن خواهد بود (tout sera pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles).^۶ این است راز بزرگ «استعمار نظام‌مند». و یک فیلد پیروزمندانه بانگ می‌زند که:

«عرضه‌ی کار، طبق این برنامه، ناگزیر باید ثابت و منظم باشد، زیرا اولاً از آنجا که هیچ کارگری قادر نیست پیش از آن‌که برای پول کار کرده باشد زمینی را به دست آورد، تمام کارگران مهاجری که به صورت ترکیبی برای مزد کار می‌کنند، سرمایه‌ای را برای کارفرما تولید می‌کنند که به وی اجازه می‌دهد تا کارگران بیشتری را به کار بگمارد؛ ثانیاً، تمام کسانی که از کار مزدبگیری دست می‌کشند و مالک زمین می‌شوند، با خرید زمین دست‌مایه‌ای را برای آوردن کار تازه‌ای به مهاجرنشین‌ها تأمین می‌کنند.»^{۲۷۳}

مسلماً قیمت زمین که توسط دولت تعیین می‌شود باید «مکفی» باشد، یعنی آن قدر بالا باشد که «تا زمانی که کارگران دیگر جای کارگران پیشین را نگرفته باشند، مانع از آن شود که آنان به مالکان مستقل زمین تبدیل شوند.»^{۲۷۴} این «قیمت مکفی» برای زمین چیزی جز توصیف محترمانه‌ی باجی نیست که کارگر باید به سرمایه‌داری بپردازد تا به او اجازه دهد از بازار کار خارج شود و به کار روی زمین بپردازد. نخست آن‌که، او باید برای سرمایه‌دار «سرمایه» ای بیافریند که او را قادر به استثمار کارگران بیشتری کند؛ سپس به هزینه‌ی خود، باید «جایگزینی» در بازار کار بیابد که توسط حکومت، باز هم به خرج کارگر، برای ارباب قدیمی‌اش، سرمایه‌دار، از آن سوی آب اعزام شود.

نکته‌ی بسیار شاخص این است که حکومت انگلستان از این روش «انباشت بدوی»، که آقای ویک فیلد به صراحت برای استفاده در کشورهای مستعمراتی توصیه کرده، سال‌ها استفاده می‌کرده است. البته شکست این روش مانند سرنوشت قانون بانکی پیل مفتضحانه بود.^{۲۷۵} صرفاً جریان مهاجرت از مستعمرات انگلستان به ایالات متحد معطوف شد. در این

^۶ عبارتی از پانگلو، قهرمان خوش‌بین کتاب کاندید اثر ولتر - م. فا

^{۲۷۳} ویک فیلد، اثر پیش‌گفته، جلد ۲، ص ۱۹۲. ^{۲۷۴} همان منبع، ص ۴۵.

^{۲۷۵} به ابتکار رابرت پیل، در سال ۱۸۴۴، حکومت انگلستان قانون اصلاح نظام بانکی انگلستان را با هدف از میان برداشتن مشکلات مربوط به تبدیل اسکناس‌های بانکی رایج به طلا را صادر کرد. بنا به این قانون سقفی معادل با ۱۴ میلیون

میان، پیشرفت تولید سرمایه‌داری در اروپا، همراه با افزایش فشار حکومت، نسخه‌ی ویک‌فیلد را بی‌فایده ساخت. از یک‌سو، جریان عظیم و مستمر انسان‌هایی که همه ساله به سواحل آمریکا رانده می‌شدند، پشت سر خود رسوباتی ثابت در شرق ایالات متحد باقی می‌گذاشت، زیرا موج مهاجرت از اروپا انسان‌ها را با سرعتی بیش از آن‌که موج مهاجرت به غرب بتواند آن‌ها را با خود ببرد، روانه‌ی بازار کار می‌کرد. از سوی دیگر، جنگ داخلی آمریکا از پی خود یک بدهی ملی عظیم و همراه با آن بار مالیاتی سنگین، رذیلانه‌ترین نوع اشرافیت مالی و اهدای بخش عظیمی از اراضی عمومی به شرکت‌های سوداگر برای بهره‌برداری از راه‌آهن‌ها، معادن و غیره را به بار آورد؛ به طور خلاصه، تمرکز بسیار سریع سرمایه را به همراه داشت. بنابراین، جمهوری بزرگ دیگر سرزمین موعود کارگران مهاجر نبود. تولید سرمایه‌داری در آنجا با گام‌هایی غول‌آسا پیشرفت می‌کند، حتی اگر پایین آوردن مزدها و وابستگی کارگر مزدبگیر هنوز شروع به آن نکرده باشد که به سطح معمولی اروپا برسد. واگذاری بی‌شرمانه‌ی زمین‌های بایر مستعمراتی به اشراف و سرمایه‌دارها توسط حکومت انگلستان، به ویژه در استرالیا^{۲۷۵} که حتی ویک‌فیلد نیز به صراحت آن را محکوم کرده است، همراه با جریان انسان‌هایی که معادن طلا جذب‌شان کرده است، و رقابت با کالاهای وارداتی انگلستان که همه کس تا خردترین پیشه‌ور را تحت‌تاثیر خود قرار داده، [«اضافه جمعیت نسبی کارگران» را در چنان سطح وسیعی ایجاد کرده که] تقریباً هر کشتی حامل محمولات پستی، خبرهای شومی درباره‌ی «اشباع بازار کار استرالیا» می‌آورد و این‌که در برخی از مناطق آن روسپیگری به اندازه‌ی هی‌مارکت لندن رشد کرده است. با این همه، موضوع مورد نظر ما در اینجا شرایط مهاجرنشین‌ها نیست. تنها چیزی که مورد علاقه‌ی ماست رازی است که در دنیای نو توسط اقتصاد سیاسی دنیای کهنه کشف شد و با صدایی رسا آن را چنین اعلام کرد: شیوه‌ی تولید و انباشت سرمایه‌داری، و بنابراین مالکیت خصوصی سرمایه‌داری نیز، مستلزم نابودی آن مالکیت خصوصی است که بر کار خود فرد استوار است؛ به بیان دیگر مستلزم سلب مالکیت از کارگر است.

۷. اضافه جمعیت نسبی را که بسیار نامنجم‌تر از اروپا اما به اندازه‌ی کافی چشم‌گیر است ایجاد کرده تا آن حد که در دوره‌های معین

→ پوند برای انتشار اسکناس بدون پشتوانه‌ی طلا تعیین شد. اما همواره جریان پول و بحران‌های اقتصادی این قانون را زیر سوال می‌برد. -م. ف مقصود از «افتضاح» در اینجا تعلیق این قانون در سال ۱۸۵۷ به دلیل بحران تجاری آن سال است. به درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۸۵ رجوع کنید -م. ا.

۲۷۵. به محض آن‌که استرالیا از نظر قانونگذاری خودمختار شد، طبعاً قانون‌هایی را به سود مهاجرنشینان وضع کرد، اما ائتلاف زمین‌ها که پیش از این توسط دولت انگلستان انجام شده بود، مانع آن شد. «نخستین و عمده‌ترین هدفی که قانون ارضی جدید سال ۱۸۶۲ تعقیب می‌کند عبارت از ایجاد حداکثر تسهیلات برای استقرار مردم است» (قانون زمین ویکتوریا، توسط وزیر محترم اراضی عمومی، چارلز گاوان دافی، لندن، ۱۸۶۲ [ص ۳].

واژه‌نامه

آلمانی	فرانسه	انگلیسی	فارسی
Mittel	moyen	instrument	ابزار
rente	rente	rent	اجاره
Grundrente	rente foncière	ground rent	اجاره‌ی زمین
Schatzbildung	thesaurisation	hoarding	احتکار پول
Nominalwert	valeur nominale	nominal value	ارزش اسمی
Mehrwert	plus-value	surplus-value	ارزش اضافی
Extramehrgwert	extraplus-value	surplus-value-extra	ارزش اضافی فوق‌العاده
Mehrwert absoluter	plus-value absolute	absolute surplus-value	ارزش اضافی مطلق
relativer Mehrwert	plus-value relative	relative surplus-value	ارزش اضافی نسبی
Verwertung	valorisation	valorization	ارزش‌افزایی
verkörperter wert	valeur incorporée	embodied value	ارزش پیکریافته
Wertprodukt	le produit de valeur	value-product	ارزش تولیدشده
Tauschwert	valeur d'échange	exchange-value	ارزش مبادله‌ای
Productenwert	value du produit	value of product	ارزش محصول
Gebrauchwert	valeur d'usage	use-value	ارزش مصرفی
relativer Wert	valeur relative	relative value	ارزش نسبی
Realwert	value réelle	real value	ارزش واقعی
entäußeren	extérioriser	divesture	از دست دادن
Metamorphose	metamorphose	metamorphosis	استحاله
transsubstantiation	transsubstantiation	transubstantiation	استحاله‌ی جوهری
Überproduction	surproduction	overproduction	اضافه تولید
Überzeit	temps supplémentaire	overtime	اضافه کاری
Werkzeug	outil	tool	افزار
Plusmacherei	faiseurs de plus	profit-making	افزون‌گری
Vulgärökonomie	économie vulgaire	vulgar economies	اقتصاد عامیانه
Plantagenwirtschaft	plantation économie	plantation economy	اقتصاد کشتمانی
Ursprüngliche Akkumulation	accumulation primitive	primitive accumulation	انباشت بدوی
veräßerlich	aliénable	alienable	انتقال‌پذیر
Schatz	trésor	hoard	(پول) اندوخته
geronnenem	coagulé	coagulated	انعقاد یافته
Einfache Reproduktion	reproduction simple	simple reproduction	بازتولید ساده
Erweiterte Reproduktion	reproduction élargie	extended reproduction	بازتولید گسترده

آلمانی	فرانسه	انگلیسی	فارسی
jährliche Umsatz	chiffre d'affair annuel	annual return	بازده سالانه
Darstellung	représentation	representation	بازنمود
bankokratic	bancocratie	bankocracy	بانکسالاری
Fetischismus	fétichisme	fetishism	بتواره گی
Krise	crise	crisis	بحران
Zinsen	intérêt	intrest	بهره
productivität	productivité	productivity	بهره‌وری
Naturalrente	rent en nature	rent in kind	بهره‌ی مالکانه‌ی جنسی
Frohnarbeit	corvée	corvee	بیگاری
Pauperismus	paupérisme	pauperism	بینوایی
Naturallieferungen	prestations en nature	payments in kind	پرداخت‌های جنسی
Geldzahlungen	paiement d'argent	payments in money	پرداخت‌های نقدی
Abstinenz	abstinence	abstinence	پرهیز
Kreditgeld	monnaie de crédit	credit money	پول اعتباری
Papiergeld	papier-monnaie	paper money	پول کاغذی
Rechengeld	monnais decompte	money of account	پول محاسبه
Umlauf	parcours	circulation	پویه
Handwerker	artisan	craftsman	پیشه‌ور
Wertkörper	corps de valeur	body of value	پیکر ارزش
Inkarnation	incarnation	incarnation	پیکریافتگی
Unterordnung	soumission	subsumption	تبعیت
Kristallisation	crystallisation	crystallization	تبلور
kristallisirte	crystallisé	crystallized	تبلور یافته
verkörperung	incorporé	embodiment	تجسد
Ausdruck	expression	expression	تجلی - عبارت
Verwirklichung	réalisation	realization	تحقق
Konzentration	concentration	concentration	تراکم
Wertzusammensetzung	composition-valeur	value-composition	ترکیب ارزشی سرمایه
des Kapitals	du capital	of capital	
organische	composition	organic	ترکیب انداموار سرمایه
Komposition des Kapitals	organique du capital	composition of capital	
technische Zusammensetzung	composition technique	technical composition	ترکیب فنی سرمایه
des Kapitals	du capital	of capital	
personificirte	personifié	personified	تشخص یافته
Zentralisation	centralisation	centralization	تمرکز
Manufaktur	manufacture	manufacture	تولیدکارگاهی - مانوفاکتور
Übervölkerung	surpopulation	surplus population	جمعیت اضافی
Wertsubstanz	substance de la valeur	substance of value	جوهر ارزش
wertbildenden	substance constitutive	value-forming	جوهر ارزش‌آفرین
Substanz	de valeur	substance	
Ding	chose	thing	چیز
Eigenschaft	caractéristique	property	خاصیت - ویژگی
Vassll	vassal	vassal	خراج‌ده
Lehnsgeber	suzerain	suzerain	خراج‌ستان
Selbstverwertung	autovalorisation	self-valorization	خودارزش‌افزایی
selbst bewegend		self-moving	خودجنباننده
immanente	immanente	immanent	درون‌ماننده

آلمانی	فرانسه	انگلیسی	فارسی
innerlich	intérieure	intrinsic	درونی
fond	fond	fund	دست‌مایه
Warenwelt	monde des marchandises	world of commodities	دنیای کالاها
Kreislauf	circuit	circuit	دور
Wertverhältniß	rapport de valeur	value-relation	رابطه‌ی ارزشی
Mystifikation	mystification	mystification	رازآمیزگری
Konkurrenz	concurrence	competition	رقابت
Stagnation	stagnation	stagnation	رکود
Prosperität	prosperité	prosperity	رونق
Surplusarbeitszeit	temps de travail en surplus	surplus labour-time	زمان کار اضافی
notwendige Arbeitszeit	temps de travail nécessaire	necessary labour-time	زمان کار لازم
Überarbeit	travail supplémentaire	over-work	زیادکاری
Organismus	organisme	organism	سازواره
übertoll	engorgé	over-full	سرریز
Charakter	caractère	character	سرشت
vorgeschossenes Kapital	capital avancé	advanced capital	سرمایه‌ی پرداخت‌شده
Fixes Kapital	capital fixe	fixed capital	سرمایه‌ی پایا
Kaufmannskapital	le capital commercial	merchant's capital	سرمایه‌ی تجاری
Konstantes Kapital	capital constan	constant capital	سرمایه‌ی ثابت
cirkulirenden Kapital	capital circulant	circulating capital	سرمایه‌ی در گردش
Wucherkapital	le capital usuraire	usurer's capitl	سرمایه‌ی ربایی
variables Kapital	capital variable	variable capital	سرمایه‌ی متغیر
kommensurable	commensurable	commensurable	سنجش‌پذیری
versteinern	pétrifier	petrify	سنگواره‌شدن
Stoffwechsel	métabolisme	metabolism	سوخت‌وساز
profit	profit	profit	سود
Reingewinn	gain net	net profit	سود خالص
Bruttogewinn	gain brut	gross profit	سود ناخالص
Intensität der Arbeit	intensité de travail	intensity of labour	شدت کار
Wertform	forme de la valeur	value-form	شکل ارزش
Erscheinungsform	form phénoméntale	form of appearance	شکل پدیداری
Geldform	forme monnaie	money-form	شکل پولی
Preisform	forme-prix	price form	شکل قیمت
Aequivalentform	form-équivalent	equivalant form	شکل هم‌ارز
Gegenständlichkeit	objectivité	objectivity	شیئیت - عینیت
vergegenständlichung	objectivation	objectification	شیئیت‌یافتگی
Existenzweise	mode d'existence	modes of existence	شیوه‌ی وجود
Gegenstand	objet	object	شیء - ایزه
Wertding	chose-valeur	object of value	شیء واجد ارزش
Zunft	corporation	corporation-gild	صنف
Preis	price	prix	قیمت
Mehrarbeit	surtravail	surplus labour	کار اضافی
Sklavenarbeit	travail des esclaves	slave-labour	کار بردگی
Arbeitstag	journée de travail	working day	کار روزانه
vergegenständlichten arbeit	travail objectifé	objecified labour	کار شیئیت‌یافته
Gesamtarbeiter	travailleur global	collective worker	کارگر جمعی
Lohnarbeiter	travailleur salarié	wage labouraor	کارگر مزدبگیر

آلمانی	فرانسسه	انگلیسی	فارسی
notwendige Arbeit	travail nécessaire	necessary labour	کار لازم
Lohnarbeit	travail salarié	wage labour	کار مزدبگیری
Stücklohn	salaire aux pièces	piece-wages	کارمزدی
nützliche Arbeit	travail utile	useful labour	کار مفید
produktiven Arbeit	travail productif	productive labour	کار مولد
Geldware	marchandise-monnaie	money commodity	کالا - پول
Depreziation	dépréciation	depreciation	کاهش ارزش
Extrem	extrême	extreme	کران
Gemeinwesen	communauté	community	کمونته
Kapital schlage	capital tourne	capital turn	گردش سرمایه
Rohmaterial	matière première	raw material	ماده‌ی خام
Hilfsstoff	matière auxiliaire	accessory	ماده‌ی کمکی
Werkzeugmaschine	machine-outil	tool machine	ماشین ابزار
Arbeitsmaschine	machine de travail	working machine	ماشین کار
Grundeigentum	propriété foncière	landed property	مالکیت ارضی
Gemeineigentum	propriété commune	communal property	مالکیت اشتراکی
Natur	nature	nature	ماهیت
austauschbar	échangeable	exchangeable	مبادله پذیر
Austauschbarkeit	échangeabilité	exchangeability	مبادله پذیری
Schatzbildner	thesaurisateur	hoarder	محتکر - زراندوز
sinnlich	sensible	sensous	محسوس
Produkt	produit	product	محصول
Mehrproduct	surproduit	surplus product	محصول اضافی
Zeitlohn	salaire au temps	time-wage	مزد زمانی
Konkret	concrète	concrete	مشخص
produktive Konsumtion	consommation productive	productive consumption	مصرف مولد
Maßstab	unité étalon	standard of measurement	معیار اندازه گیری
Maßstab der Preise	étalon de prix	standard of price	معیار قیمت
nützlich	util	useful	مفید - سودمند
Wertgröße	quantité de la valeur	magnitude of value	مقدار ارزش
Maß der Werte	mesure des valeurs	measure of value	مقیاس ارزشها
Titel	titre	denomination	نام پولی
Rate des Mehrwerts	taux de survaleur	rate of surplus-value	نرخ ارزش اضافی
Profirate	taux de profit	rate of profit	نرخ سود
Ablösungssystem	système du travail paréquipes	shift system	نظام نوبتی
Zeichen	signe	symbol	نماد - علامت
Relaissystem	système des relais	relay system	نوبت کاری
Arbeitskraft	force de travail	labour-power	نیروی کار
Veräußern	aliénation	alienation	واگذار کردن
Zahlungsmittle	moyen de paiement	means of payment	وسیله‌ی پرداخت
Produktionsmittle	moyen de production	means of production	وسیله‌ی تولید
Arbeitsmittle	moyen de travail	means of labour	وسیله‌ی کار
Zirkulationsmittle	moyen de circulation	means of circulation	وسیله‌ی گردش
Lebensmittle	moyen de subsistance	means of subsistence	وسیله‌ی معاش
tautologie	tautologie	tautology	همانگویی
Kooperation	cooperation	co-operation	همکاری - همکاری
Maßeinheit	unité de mesure	unit of measurement	یکای اندازه گیری

کتابنامه

I. Arbeiten von Marx und Engels

1. Drucke

- Marx, Karl: Der achtzehnte Brumaire des Louis Bonaparte. 2. Ausg. Hamburg 1869. 624
- [Marx, Karl:] Address and Provisional Rules of the Working Men's International Association, established September 28, 1864, at a public meeting held at St. Martin's Hall, Long Acre, London. [London] 1864. 23–26 355
- Adresse du Conseil Général de l'Association Internationale des Travailleurs. Aux membres et aux sociétés affiliées et à tous les travailleurs. [Flugbl. London, Juli 1867.] 10
- Marx, Karl: An die Redaktion des „Volksstaat“. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 44, 1. Juni 1872. 23 24
- An die Redaktion des „Volksstaat“. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 63, 7. August 1872. 24 25
- Capital: a critical analysis of capitalist production. Transl. from the 3rd German ed., by Samuel Moore and Edward Aveling and ed. by Frederick Engels. Vol. 1. 2. London 1887. 22 23
- Le capital. Trad. de M. J. Roy, entièrement rev. par l'auteur. Paris [1872–1875]. 19 22 465
- Elections—Financial clouds—The Duchess of Sutherland and slavery. In: New-York Daily Tribune. Nr. 3686, 8. Februar 1853. 655 656
- [Marx, Karl:] [Instruktionen für die Delegierten des Provisorischen Zentralrats zu den einzelnen Fragen.] In: Der Vorbote. Genf. Jg. 1. Nr. 10, Oktober 1866. 271
- Marx, Karl: Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie. Bd. 1. Buch 1: Der Produktionsprozess des Kapitals. Hamburg 1867. 5–10 197
- Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie. Bd. 1. Buch 1: Der Produktionsprozess des Kapitals. 2., verb. Aufl. Hamburg 1872. 11–18 41 48 52 56 61 62 71 73 75 77 92 93 95 96 106 119 126 131 133 164 194 196 197 268 320 353 389 402 534 555 630 634 658
- Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie. Bd. 1. Buch 1: Der Produktionsprozess des Kapitals. 3., verm. Aufl. Hamburg 1883. 19–21 127 195 213 227 278 317 349 466 476 564
- Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie. Bd. 2. Buch 2: Der Cirkulationsprozess des Kapitals. Hrsg. von Friedrich Engels. Hamburg 1885. 443 505 529 548

[Marx, Karl:] (Lohnarbeit und Kapital.) In: Neue Rheinische Zeitung. Köln. Nr. 264, 5. April 1849; Nr. 265, 6. April 1849; Nr. 266, 7. April 1849; Nr. 267, 8. April 1849; Nr. 269, 11. April 1849. 518 550 687

Marx, Karl: Misère de la philosophie. Réponse à la Philosophie de la misère de M. Proudhon. Paris, Bruxelles 1847. 68 80 322 324 327 378 481 580
 – Zur Kritik der politischen Oekonomie. H. 1. Berlin 1859. 7 12 14 15 37 42 43 75 77 80 85 90–92 96 100 107 115 116 126 128 131 132 175 483 556

[Marx, Karl, Friedrich Engels:] Manifest der Kommunistischen Partei. Veröffentlicht im Februar 1848. London [1848]. 438 685

– [Rezension zu:] Latter-day pamphlets. Edited by Thomas Carlyle. No. 1: The present time.—No. 2: Model prisons.—London, 1850. In: Neue Rheinische Zeitung. Politisch-ökonomische Revue. Red. von Karl Marx. London, Hamburg, New-York. 1850. H. 4. 229

Engels, Friedrich: Die englische Zehnstundenbill. In: Neue Rheinische Zeitung. Politisch-ökonomische Revue. Red. von Karl Marx. London, Hamburg, New-York. 1850. H. 4. 263 272

– Die Lage der arbeitenden Klasse in England. Nach eigener Anschauung und authentischen Quellen. Leipzig 1845. [Auszüge von Marx im Heft VII, London 1859–1863.] 215 219 228 241 250 352 359 380 382 400 543 587 588

– Umriss zu einer Kritik der Nationaloekonomie. In: Deutsch-Französische Jahrbücher. Paris. 1844. Lfg. 1/2. [Auszüge von Marx in einem Pariser Heft von 1844.] 74 139 150 569

Марксъ, Карлъ: Капиталь. Критика политической экономии. Переводъ съ нѣмецкаго. Т. 1. Кн. 1: Процессъ производства капитала. С.-Петербургъ 1872. 14

2. Manuskripte

Marx, Karl: Das Kapital (Ökonomisches Manuskript 1861–1863). 277 314

– Das Kapital (Ökonomisches Manuskript 1863–1865). Drittes Buch. 193 194 198 293 384 406 433 470 505 529 640

– Zur Kritik der Hegelschen Rechtsphilosophie. 17

II. Arbeiten anderer Autoren

An act against pulling down of towns and houses. [1488.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 646

An act concerning farms and sheep. [1533.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 647

An act concerning the employment of children in manufacturing establishments. In: Supplements to the revised statutes. General laws of the Commonwealth of Massachusetts ... Vol. 1. Boston 1854. Nach: Children's employment commission (1862). First report ... London 1863. 244

An act directing how aged, poor, and impotent persons, compelled the live by alms, shall be ordered; and how vagabonds and beggars shall be punished. [1530.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 659 660

An act for preventing the adulteration of articles of food or drink. (6th August 1860.) Nach: Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home De-

- partment, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 223
- An act for punishment of rogues, vagabonds, and sturdy beggars. [1597.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 660
- An act for punishment of sturdy vagabonds and beggars. [1535.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 661
- An act for reducing the laws relating to rogues, vagabonds, sturdy beggars and vagrants, into one act of Parliament; and for the more effectual punishing such rogues, vagabonds, sturdy beggars and vagrants, and sending them whither they ought to be sent. [1713.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 662
- An act for regulating the hours of labour for children, young persons, and women employed in workshops; and for other purposes relating thereto. (21st August 1867.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 30 & 31 Victoria, 1867. London 1867. 443-445
- An act for the amendment and better administration of the laws relating to the poor in England and Wales. [4 and 5 William IV, Cap. 76], 1834. In: A collection of the public general statutes passed in the fourth and fifth year of the reign of His Majesty King William the Fourth. London 1834. 227 388 410 607 614 648
- An act for the extension of the factory acts. (25th July 1864.) In: A collection of the public general statutes passed in the twenty-seventh and twenty-eighth years of the reign of Her Majesty Queen Victoria: being the sixth session of the eighteenth Parliament of the United Kingdom of Great Britain and Ireland. London 1864. 429 430 434
- An act for the extension of the factory acts. (15th August 1867.) In: The law reports. The public general statutes, with a list of the local and private acts, passed in the thirtieth and thirty-first years of the reign of Her Majesty Queen Victoria ... Vol. 2. London 1867. 443-445
- An act for the further relief of His Majesty's army, and the northern parts of the Kingdom. [1640.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 648
- An act for the punishment of vagabonds, and for relief of the poor and impotent. [1572.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 661
- An act for the punishment of vagabonds, and for the reliefe of the poore and impotent persons. [1547.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 660
- An act for the regulation and inspection of mines. (28th August 1860.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 23 & 24 Victoria, 1860. London 1860. 446 450 451
- An act for the regulation of bakehouses. (13th July 1863.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 26 & 27 Victoria, 1863. London 1863. 224 267
- An act for the setting of the poor on work, and for the avoiding of idleness. [1576.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 661
- An act further to regulate the employment of children in factories. (20th August 1853.) In: A collection of the public general statutes, passed in the sixteenth and seventeenth year of the reign of Her Majesty Queen Victoria: being the first session of the sixteenth Parliament of the United Kingdom of Great Britain and Ireland. London 1853. 265
- An act made for the explanation of the statute made in the fifth year of the late Queen Elizabeth's reign, concerning labourers. [1603.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 664
- An act to amend the acts relating to labour in factories. (5th August 1850.) In: The statutes

- of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 13 & 14 Victoria, 1850. London 1850. 215 241 263–265 267 375 428 429 489
- An act to amend the criminal law relating to violence, threats, and molestation. (29th June 1871.) In: The law reports. The public general statutes, passed in the thirty-fourth and thirty-fifth years of the reign of Her Majesty Queen Victoria ... Vol. 6. London 1871. 665
- An act to amend the law relating to Trades Unions. (29th June 1871.) In: The law reports. The public general statutes, passed in the thirty-fourth and thirty-fifth years of the reign of Her Majesty Queen Victoria ... Vol. 6. London 1871. 665
- An act to amend the laws relating to labour in factories. (6th June 1844.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 7 & 8 Victoria, 1844. London 1844. 254 255 257–259 263 264 353 360 370 375 379
- An act to consolidate and amend the acts relating to the regulation of coal mines and certain other mines. (10th August 1872.) In: The public general acts passed in the thirty-fifth and thirty-sixth years of the reign of Her Majesty Queen Victoria ... London 1872. 443 450
- An act to consolidate and amend the law relating to factories and workshops. In: The factory and workshop act, 1878, with introduction ... by Alexander Redgrave. 2. ed. London 1879. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 453
- An act to empower the magistrates therein mentioned to settle and regulate the wages of persons employed in the silk manufacture within their respective jurisdictions. [1773.] In: The statutes at large, of England and of Great-Britain ... Vol. 13. London 1811. Cap. 68. Nach: On combinations of trades. New ed. London 1834. 664 665
- An act to limit the hours of labour, and to prevent the employment of children in factories under ten years of age. Approved March 18, 1851. In: Acts of the seventy-fifth legislature of the state of New Jersey. Trenton 1851. Nach: Children's employment commission (1862). First report ... London 1863. 244
- An act to limit the hours of labour of young persons and females in factories. (8th June 1847.) In: A collection of the public general statutes, passed in the tenth and eleventh year of the reign of Her Majesty Queen Victoria: being the seventh session of the fourteenth Parliament of the United Kingdom of Great Britain and Ireland. London 1847. 255–257
- An act to place the employment of women, young persons, and children in bleaching works and dyeing works under the regulations of the factories acts. (6th August 1860.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 23 & 24 Victoria, 1860. London 1860. 267 447
- An act to place the employment of women, young persons, youths, and children in lace factories under the regulations of the factories acts. (6th August 1861.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 24 & 25 Victoria, 1861. London 1861. 267 420
- An act to prevent the employment of women and children during the night in certain operations connected with bleaching by the open-air process. (11th April 1862.) In: A collection of the public general statutes passed in the twenty-fifth and twenty-sixth years of the reign of Her Majesty Queen Victoria: being the fourth session of the eighteenth Parliament of the United Kingdom of Great Britain and Ireland. London 1862. 267 490
- An act to prohibit the employment of women and girls in mines and collieries, to regulate the employment of boys, and to make other provisions relating to persons working therein. (10th August 1842.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 5 & 6 Victoria, 1842. London 1842. 354 446
- An act to regulate the labour of children and young persons in the mills and factories of

- the United Kingdom. (29th August 1833.) In: A collection of the public general statutes passed in the third and fourth year of the reign of His Majesty King William the Fourth, 1833. London 1833. 201 251 253 255 257 360 432 435
- An act to regulate the labour of children, young persons, and women, in print works. (30th June 1845.) In: The statutes of the United Kingdom of Great Britain and Ireland, 8 & 9 Victoria, 1845. London 1845. 266 361 362
- An act to repeal the laws relating to apprentices and other young persons employed in cotton factories and in cotton mills, and to make further provisions in lieu thereof. (15th October 1831.) Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half-year ending 30th April 1849 ... London 1849. 261 262
- An act touching divers orders for artificers, labourers, servants of husbandry and apprentices. [1562.] In: The statutes at large, of England and of Great Britain: from Magna Carta to the Union of the Kingdom of Great Britain and Ireland. In 20 vol. Vol. 4. London 1811. 245
- An acte for the reliefe of the poore. [43 Elizabeth, Cap. 2], 1601. In: The statutes of the realm. Vol. 4, pt. 2. o. O. 1819. 388
- Addington, Stephen: An inquiry into the reasons for and against inclosing open-fields. 2. ed. Coventry 1772. Nach: Richard Price: Observations on reversionary payments ... 6. ed. Vol. 2. London 1803. 652
- Agricultural labourers and Trades' Unions. In: The Workman's Advocate. London. Nr. 149, 13. Januar 1866. 227
- Agricultural labourers (Ireland). Return to an order of the Honourable The House of Commons, dated 8 March 1861. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 6 February 1862. 635
- Agricultural progress and wages. In: The Economist. London. Vol. 18. Nr. 856, 21. Januar 1860. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 338 573
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts showing the acreage under the several crops and the number of live stock, in each county and province, for the year 1860. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 1st September, 1860. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1860. 630
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1861. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, 1861. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1861. 629 630
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1862. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, 1862. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1862. 629 630
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1863. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, 1863. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1863. 629 630
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1864. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, in 1863 and 1864. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1864. 629 630
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1865. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, in 1864 and 1865. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1865. 628–631
- Agricultural statistics, Ireland. General abstracts ... for the year 1872. Also, the emigration from Irish ports from 1st January to 31st July, in 1871 and 1872, and the number of scutching mills in each province in 1871. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1873. 631

- Agricultural statistics, Ireland. Tables showing the estimated average produce of the crops for the year 1865; and the emigration from Irish ports, from 1st January to 31st December, 1865; also, the number of mills for scutching flax in each county and province. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1866. 631
- Agricultural statistics, Ireland. Tables showing the estimated average produce of the crops for the year 1866; and the emigration from Irish ports, from 1st January to 31st December, 1866; also, the number of mills for scutching flax in each county and province. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1867. 629
- Aikin, John: A description of the country from thirty to forty miles round Manchester. London 1795. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 532 533 673 681
- [Anderson, Adam:] An historical and chronological deduction of the origin of commerce, from the earliest accounts to the present time. Containing, an history of the great commercial interests of the British Empire. With an app. In 2 vol. London 1764. 669 681
- Anderson, James: The bee, or literary weekly intelligencer. Vol. 3. Edinburgh 1791. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 554
- [Anderson, James:] An enquiry into the nature of the corn-laws; with a view to the new corn-bill proposed for Scotland. Edinburgh 1777. [Auszüge in den Beiheften F und G.] 456
- Anderson, James: Essays. Relating to agriculture and rural affairs. Vol. 1–3. Edinburgh 1775–1796. [Auszüge im Heft XII, London 1851.] 456
- An inquiry into the causes that have hitherto retarded the advancement of agriculture in Europe: with hints for removing the circumstances that have chiefly obstructed its progress. Edinburgh 1779. [Auszüge im Heft XII, London 1851, und im Heft VII, London 1859–1863.] 456
 - Observations on the means of exciting a spirit of national industry; chiefly intended to promote the agriculture, commerce, manufactures, and fisheries of Scotland. In a ser. of letters to a friend. Written in the year 1775. Edinburgh 1777. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 502 652 655
 - Recreations in agriculture, natural-history, arts, and miscellaneous literature. Vol. 1–6. London 1799–1802. 456
- [Appianus] Appian von Alexandrien: Römische Geschichten. Übers. von Ferdinand L. J. Dillenius. Bd. 7. Stuttgart 1830. 653
- Arbeiten der Kaiserlich Russischen Gesandtschaft zu Peking über China, sein Volk, seine Religion, seine Institutionen, socialen Verhältnisse etc. Aus dem Russ. nach dem in St. Petersburg 1852–57 veröff. Orig. von Carl Abel und F. A. Mecklenburg [vielm. Mekkelburg]. Bd. 1. Berlin 1858. 118
- [Arbuthnot, John:] An inquiry into the connection between the present price of provisions, and the size of farms. With remarks on population as affected thereby. To which are added, proposals for preventing future scarcity. By a farmer. London 1773. [Auszüge im Beiheft B.] 278 294 295 649 653 654
- Aristoteles: De republica libri VIII et œconomica. (Politica.) Oxonii 1837. (Opera. Ex rec. Immanuelis Bekkeri. T. 10.) [Auszüge in einem Londoner Heft von 1858.] 80 83 139 140 150
- Ethica Nicomachea. In: Opera. Ex rec. Immanuelis Bekkeri. T. 9. Oxonii 1837. [Auszüge in einem Londoner Heft von 1858.] 59 60 294
 - Politik in acht Büchern. Der Urtext nach Imm. Bekkers Textesrec. auf's Neue berichtet und in's Deutsche übertr., so wie mit vollst. krit. Apparate und einem Verz. der Eigennamen vers. von Adolf Stahr. Leipzig 1839. [Paralleltitel: lat.; Text: griech., dt.] 139 140

- Ashley, [Anthony]: Ten hours' factory bill. The speech ... in the House of Commons, on Friday, March 15th, 1844. London 1844. 362 364 371 372
- Athenaeus: Deipnosophistae. In: Athenaeus: Deipnosophistarum libri quindecim. Ex optimis codicibus nunc primum collatis emendavit ac supplevit nova latina versione ... [Hrsg.:] Johannes Schweighaeuser. T. 2. Argentorati (1802). [Auszüge in einem undatierten und unnummerierten Heft, das 1857/1858 in London entstand.] 95 123
- Augier, Marie: Du crédit public et de son histoire depuis les temps anciens jusqu'à nos jours. Paris 1842. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1846/1847 und im Heft „Bullion. Das vollendete Geldsystem“.] 682
- Babbage, Charles: On the economy of machinery and manufactures. 1. ed. London 1832. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 312 337 352 364
- On the economy of machinery and manufactures. 2. ed., enl. London 1832. 315
- Traité sur l'économie des machines et des manufactures. Trad. de l'anglais sur la 3. éd., par Éd. Biot. Paris 1833. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 315 364
- Bacon, Francis: The essays or counsels, civil and moral. Nach: Richard Price: Observations on reversionary payments ... 6. ed. Vol. 2. London 1803. 646 647
- Neues Organon. Aus dem Lat. übers. von George Wilhelm Bartoldy. Mit Anm. von Salomon Maimon. Bd. 1.2. Berlin 1793. 351
- The reign of Henry VII. Verbatim reprint from Kennet's England, ed. 1719. London 1870. 646 647
- [Bailey, Samuel:] A critical dissertation on the nature, measures, and causes of value; chiefly in reference to the writings of Mr. Ricardo and his followers. By the author of essays on the formation and publication of opinions. London 1825. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 63 81 82 479
- A letter to a political economist; occasioned by an article in the Westminster Review on the subject of value. By the author of The critical dissertation on value therein reviewed. London 1826. 63
- Money and its vicissitudes in value; as they affect national industry and pecuniary contracts: with a postscript on joint-stock banks. London 1837. [Auszüge im Heft V, London 1851.] 51 547
- Balzac, Honoré de: Gobseck. 527
- Barbon, Nicholas: A discourse concerning coining the new money lighter. In answer to Mr. Lock's considerations about raising the value of money. London 1696. [Auszüge in den Beiheften E und F.] 37–40 115 120 132 133
- Barton, John: Observations on the circumstances which influence the condition of the labouring classes of society. London 1817. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 566 567 606
- Bastiat, Frédéric: Harmonies économiques. 2. éd., augm. des manuscrits laissés par l'auteur. Paris 1851. 80 368
- Baynes, [John]: The cotton trade. Two lectures on the above subject, delivered before the members of the Blackburn Literary, Scientific and Mechanics' Institution, ... Blackburn, London 1857. Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 31st October 1858 ... London 1858. 349
- Beccaria, Cesare: Elementi di economia pubblica. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 11. Milano 1804. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 329
- Beckmann, Johann: Beyträge zur Geschichte der Erfindungen. 2., etwas verb. Ausg. Bd. 1–4. Bd. 1. Leipzig 1786. [Auszüge im Heft XV, London 1851, und im Beiheft C.] 385

- Beecher-Stowe, Harriet: Uncle Tom's cabin; or, Negro life in the slave states of America. 656
- Beesly, Edward Spencer: The International Working Men's Association. In: The Fortnightly Review. London. Nr. 47, 1. November 1870. 23
- Bellers, John: Essays about the poor, manufactures, trade, plantations, and immorality ... London 1699. [Auszüge im Beiheft D.] 121 134 432
- Proposals for raising a colledge of industry of all useful trades and husbandry, with profit for the rich, a plentiful living for the poor, and a good education for youth. London 1696. [Auszüge im Beiheft D.] 128 293 385 440 551
- Bentham, Jérémie: Théorie des peines et des récompenses, ouvrage extrait des manuscrits. Par Ét. Dumont. 3. éd. T. 1.2. T. 2. Paris 1826. 546 547
- [Bentley, Thomas:] Letters on, the utility and policy of employing machines to shorten labour; occasioned by the late disturbances in Lancashire; ... London 1780. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 164 294
- Berkley [vielm. Berkeley], George: The querist, containing several queries, proposed to the consideration of the public. London 1750. [Notiz im Heft VII, London 1859–1863, und Auszüge im Beiheft A.] 302 319
- Die Bibel.
- Das Alte Testament. 128
1. Buch Mose (Genesis). 195 224 244 552 641 672 674
2. Buch Mose (Exodus). 248
5. Buch Mose (Deuteronomium). 336
- Psalmen. 128
- Apokryphen. Buch Jesus Sirach. 174
- Das Neue Testament.
- Evangelium des Matthäus. 163 363 520 553 676
- Evangelium des Lukas. 139 163 529
- Evangelium des Johannes. 53
- Offenbarung (Apokalypse) des Johannes. 73 79 84 253 325
- Die Bibel (Vulgata). Das Neue Testament. Offenbarung (Apokalypse) des Johannes. 84
- Bidaut, J.N.: Du monopole qui s'établit dans les arts industriels et le commerce, au moyen des grands appareils de fabrication. Livr. 2: Du monopole de la fabrication et de la vente. Paris 1828. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 289
- Biese, Franz: Die Philosophie des Aristoteles, in ihrem inneren Zusammenhange, mit besonderer Berücksichtigung des philosophischen Sprachgebrauchs, aus dessen Schriften entwickelt. Bd. 2: Die besonderen Wissenschaften. Berlin 1842. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 367
- Blakey, Robert: The history of political literature from the earliest times. Vol. 1.2. Vol. 2. London 1855. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 648 649
- Blanqui, [Jérôme-Adolphe]: Cours d'économie industrielle. Recueilli et ann. par Ad. Blaise. Paris 1838–1839. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 303
- Des classes ouvrières en France, pendant l'année 1848. Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 31st October 1855 ... London 1856. 249
- Block, Maurice: Les théoriciens du socialisme en Allemagne. Extrait du Journal des Économistes (Numéros de juillet et d'août 1872). Paris 1872. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 14 15
- Boileau, Étienne: Règlements sur les arts et métiers de Paris, rédigés au XIII^e siècle, et connus sous le nom du Livre des métiers ... Avec des notes et une introd. par G.-B. Depping. Paris 1837. 438

- Boileau-Despréaux, Nicolas: Satire VIII. 586
- Boisguillebert [vielm. Boisguilbert], [Pierre]: Le détail de la France. In: Économistes financiers du XVIII^e siècle. Préc. de notices historiques sur chaque auteur, et accomp. de comm. et de notes explicatives, par Eugène Daire. Paris 1843. (Collection des principaux économistes. T. 1.) [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 121 130
- Dissertation sur la nature des richesses, de l'argent et des tributs, ... In: Économistes financiers du XVIII^e siècle. Préc. de notices historiques sur chaque auteur, et accomp. de comm. et de notes explicatives, par Eugène Daire. Paris 1843. (Collection des principaux économistes. T. 1.) [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 130
- Bombay Chamber of Commerce. Report for 1859–1860. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 352
- [Boxhorn] Boxhornius, Marcus Zuerius: Institutionum politicarum. In: Boxhornius: Varii tractatus politici. Amstelodami 1663. Nach: Johann Beckmann: Beyträge zur Geschichte der Erfindungen. 2., etwas verb. Ausg. Bd. 1. Leipzig 1786. 385
- Boxhorn, Marcus Zuerius: Institutionum politicarum libri duo, ... Accessit explanatio ab eodem auctore profecta, nunc ab interitu vindicata. Ed. sec., cui accessit index rerum. Lipsiae 1665. Nach: Johann Beckmann: Beyträge zur Geschichte der Erfindungen. 2., etwas verb. Ausg. Bd. 1. Leipzig 1786. 385
- Brassey, Thomas: Work and wages practically illustrated. London 1872. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 391 392
- [Brentano, Lujo:] Wie Karl Marx citirt. In: Concordia. Berlin. Jg. 2. Nr. 10, 7. März 1872. 23
- Wie Karl Marx sich vertheidigt. I. In: Concordia. Berlin. Jg. 2. Nr. 27, 4. Juli 1872. 24
- Wie Karl Marx sich vertheidigt. II. In: Concordia. Berlin. Jg. 2. Nr. 28, 11. Juli 1872. 24
- Broadhurst, John: Political economy. London 1842. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 56
- Brougham, Henry: An inquiry into the colonial policy of the European powers. In 2 vol. Vol. 2. Edinburgh 1803. [Auszüge in einem Heft, das 1851 entstand.] 682
- [Bruckner, John:] Theorie du système animal. Leide 1767. 553
- Buchanan, David: Inquiry into the taxation and commercial policy of Great Britain; with observations on the principles of currency, and of exchangeable value. Edinburgh 1844. [Auszüge im Beiheft B.] 117
- Notes, and an additional volume to Smith's Wealth of nations *siehe* Smith, Adam: An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations
- Observations on the subjects treated of in Dr. Smith's Inquiry into the nature and causes of the wealth of nations. Edinburgh 1814. [Auszüge im Heft IX, London 1851, und im Beiheft C.] 500 655 656
- Buchez, Philippe-Joseph-Benjamin, Pierre-Célestin Roux[-Lavergne]: Histoire parlementaire de la Révolution française, ou Journal des Assemblées Nationales, depuis 1789 jusqu'en 1815. T. 1–40. T. 10. Paris 1834. 666
- The budget. In: The Times. London. Nr. 24 535, 17. April 1863. 585
- Buret, Eugène: De la misère des classes laborieuses en Angleterre et en France ... In: Cours d'économie politique. Bruxelles 1843. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 649 662
- Burke, Edmund: A letter from the Right Honourable Edmund Burke to a Noble Lord, on the attacks made upon him and his pension, in the House of Lords, by the Duke of Bedford and the Earl of Lauderdale, early in the present session of Parliament. London 1796. 650
- Thoughts and details on scarcity, originally presented to the Right Hon. William Pitt, in the month of November, 1795. London 1800. [Auszüge im Beiheft B.] 178 187 211 290 291 682

- Butler, Samuel: Hudibras. Vol. 1. London 1835. 40
- [Byles, John Barnard:] Sophisms of free-trade and popular political economy examined. By a barrister. 7. ed., with. corr. and add. London 1850. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 244 663
- Cairnes, John Elliot: The slave power: its character, career, & probable designs: being an attempt to explain the real issues involved in the American contest. London 1862. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 178 179 239 240 299
- Cambridge university commission. Report of Her Majesty's commissioners appointed to inquire into the state, discipline, studies, and revenues of the university and colleges of Cambridge: together with the evidence, and an appendix. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1852. 553
- Campbell, George: Modern India: a sketch of the system of civil government. To which is prefixed, some account of the natives and native institutions. London 1852. 323
- Cantillon, Philip: The analysis of trade, commerce, coin, bullion, banks and foreign exchanges. Wherein the true principles of this useful knowledge are fully but briefly laid down and explained, to give a clear idea of their happy consequences to society, when well regulated. Taken chiefly from a manuscript of a very ingenious gentleman [d. i. vermutlich Richard Cantillon] deceas'd, and adapted to the present situation of our trade and commerce. London 1759. 497
- [Cantillon, Richard:] Essai sur la nature du commerce en général. Trad. de l'anglois. Londres 1755. 497
- Essai sur la nature du commerce en général. Trad. de l'anglois. In: Discours politiques. T. 3. Amsterdam 1756. [Auszüge im Beiheft G.] 497
- Carey, Henry Charles: Essay on the rate of wages: with an examination of the causes of the differences in the condition of the labouring population throughout the world. Philadelphia, London 1835. [Auszüge im Heft X, London 1851.] 504
- The slave trade, domestic and foreign: why it exists, and how it may be extinguished. Philadelphia 1853. 478 656 672
- Carli, Gian-Rinaldo: Annotazioni *siehe* Verri, Pietro: Meditazioni sulla economia politica ...
- Carlyle, Thomas: (The American illiad in a nutshell.) In: Macmillan's Magazine. London, Cambridge. Vol. 8. Nr. 46, August 1863. 229
- Chartism. London 1840. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 430
- The case of the millowners. In: The Times. London. Nr. 24 413, 26. November 1862. 185 187 364
- [Cazenove, John:] Outlines of political economy; being a plain and short view of the laws relating to the production, distribution, and consumption of wealth; ... London 1832. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 180 286 469
- Cazenove, John: Preface, notes, and supplementary remarks *siehe* Malthus, Thomas Robert: Definitions in political economy ...
- Census of England and Wales for the year 1861. London 1863. [Auszüge im Beiheft H.] 399–402 415 454 566 577 583 584 609 611
- Cervantes Saavedra, Miguel de: El ingenioso hidalgo Don Quijote de la Mancha. 80 83 536 575
- Chalmers, Thomas: On political economy in connexion with the moral state and moral prospects of society. 2. ed. Glasgow 1832. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 140
- Chamberlain, Joseph: [Eröffnungsrede.] Sanitary conference at Birmingham. In: The Manchester Guardian. 15. Januar 1875. 576
- The character and behaviour of King William, Sunderland, Somers etc. as represented in

- original letters to the Duke of Shrewsbury, from Somers, Halifax, Oxford, secretary Ver-
non etc. [Handschrift in der Sloane Manuscript Collection des Britischen Museums,
Nr. 4224.] 650
- Chaucer, [Geoffrey]: The cock and the fox: or, the tale of the nun's priest. In: [John] Dry-
den: Fables ancient and modern. Transl. into verses from Homer, Ovid, Boccaci, and
Chaucer: with original poems. London 1713. 217
- Cherbuliez, Antoine: Richesse ou pauvreté. Exposition des causes et des effets de la distri-
bution actuelle des richesses sociales. Paris 1841. [Nachdruck der Ausgabe von 1840,
von Marx auch zitiert unter dem Titel „Riche ou pauvre“. Auszüge in einem nicht über-
lieferten Heft, das zwischen 1844 und 1847 entstand.] 165 169 523
- Chevallier, Alphonse: Dictionnaire des altérations et falsifications des substances alimen-
taires, médicamenteuses et commerciales ... T. 1.2. Paris 1850–1852. 223 224
- [Child, Josiah:] A discourse concerning trade, and that in particular of the East-Indies. Lon-
don 1689. 87
- Children's employment commission (1862). [Reports.] 215 219 356 383 400 424
– First report of the commissioners. With app. Presented to both Houses of Parliament by
command of Her Majesty. London 1863. 219–223 240 243 244 249–252 267 268 423 489
496
– Second report ... London 1864. 416 420–429 440–443 489 495
– Third report ... London 1864. 231 233 269 357 414 417 418 430 432 442 490 491 496
– Fourth report ... London 1865. 231–237 239 312 315 362 392 431
– Fifth report ... London 1866. 233 357 389 408 414 417 418 432–437 440–443 490
– Sixth report ... London 1867. 617 624–627
- [Clarke, George:] The case of our English wool, and the manufacture thereof truly
stated ... As also the presentment of the Grand Jury of the county of Sommerset
thereon. Humbly offered to the High Court of Parliament. o. O. [1685]. [Auszüge im Bei-
heft E.] 225
- [Clement, Simon:] A discourse of general notions of money, trade, and exchanges, as
they stand in relation each to other. By a merchant. London 1695. [Auszüge im Bei-
heft C.] 87
- Cobbett, William: A history of the Protestant "Reformation", in England and Ireland. Show-
ing how that event has impoverished and degraded the main body of the people in
those countries. In a ser. of letters, addressed to all sensible and just Englishmen. Lon-
don 1824. 648 677
- Code pénal, ou code des délits et des peines. 666
- Colins, [Jean-Guillaume-César-Alexandre-Hippolyte]: L'économie politique. Source des
révolutions et des utopies prétendues socialistes. T. 1–3. T. 1.3. Paris 1856–1857. [Aus-
züge im Heft VII, London 1859–1863.] 481 533 550 624 692
- Columbus, Christoph: [Brief aus Jamaika.] 122
- Comte, Auguste: Cours de philosophie positive. T. 1–6. Paris 1830–1842. 300
- Comte, Charles: Traité de législation ou exposition des lois générales, suivant lesquelles
les peuples prospèrent, dépérissent, ou restent stationnaires. 3. éd., rev. et corr.
Bruxelles 1837. 674
- Condillac, [Étienne Bonnot de]: Le commerce et le gouvernement. In: Mélanges d'écono-
mie politique. Préc. de notices historiques sur chaque auteur, et accomp. de comm. et
de notes explicatives, par Eugène Daire et Gustave de Molinari. Pt. 1. Paris 1847. (Col-
lection des principaux économistes. T. 14.) [Auszüge im Beiheft G.] 145 146
- Considerations concerning taking off the bounty on corn exported. In some letters to a
friend. [London 1753.] [Auszüge im Beiheft H.] 288

- Considerations upon the corn bill; suggested by a recent declaration from high authority. London 1815. 498
- Corbet, Thomas: An inquiry into the causes and modes of the wealth of individuals; or the principles of trade and speculation explained. Pt. 1.2. London 1841. [Auszüge im Heft XVI, London 1851.] 138 527
- Corbon, Anthime: De l'enseignement professionnel. 2. éd. Paris 1860. 439
- Corn, grain, and meal. Return to an order of the Honourable The House of Commons, dated 18 February 1867. [London 1867.] 407 409
- Corpus iuris civilis. 484
- Correspondence with Her Majesty's missions abroad, regarding industrial questions and Trades Unions. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. 1867. London 1867. 10
- The cotton famine. In: The Times. London. Nr. 24 544, 28. April 1863. 240 241 375 388 399 408 413 514
- Courcelle-Seneuil, Jean-Gustave: Traité théorique et pratique, des entreprises industrielles, commerciales & agricoles ou manuel des affaires. 2. éd., rev. et augm., Paris 1857. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 209 535
- Creed, H. Herries, Walter Williams: Foreign competition with British manufactures. To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 25 678, 11. Dezember 1866; Nr. 25 682, 15. Dezember 1866; Nr. 25 689, 24. Dezember 1866; Nr. 25 692, 27. Dezember 1866; Nr. 25 695, 31. Dezember 1866; Nr. 25 708, 15. Januar 1867. 269 270 538
- [Cunningham, John:] Considerations on taxes, as they are supposed to affect the price of labour in our manufactories. In a letter to a friend. London 1765. [Auszüge im Beiheft G.] 246
- An essay on trade and commerce; containing observations on taxes, as they are supposed to affect the price of labour in our manufactories: together with some interesting reflections on the importance of our trade to America. London 1770. [Auszüge in den Beiheften F und G.] 208 209 246–249 332 487 538 552 571 660 679
- The currency theory reviewed; in a letter to the Scottish people on the menaced interference by government with the existing system of banking in Scotland. By a banker in England. Edinburgh 1845. [Auszüge im Heft VII, London 1851.] 129
- Cuvier, [Georges]: Discours sur les révolutions du globe avec des notes et un appendice d'après les travaux récents de MM. de Humboldt, Flourens, Lyell, Lindley, etc. Réd. par Hoefler. Paris 1863. 462
- A cyclopedia of agriculture, practical and scientific, in which the theory, the art, and the business of farming, are thoroughly and practically treated. By upwards of fifty of the most eminent practical and scientific men of the day. Ed. by John Chalmers Morton [u. a.]. In 2 vol. Vol. 2. Glasgow, Edinburgh, London 1855. 496
- Dante Alighieri: La divina commedia. 10 98 221
- Darwin, Charles: Über die Entstehung der Arten im Thier- und Pflanzen-Reich durch natürliche Züchtung, oder Erhaltung der vervollkommneten Rassen im Kampfe um's Daseyn. Nach der 3. engl. Aufl. ... aus dem Engl. übers. und mit Anm. vers. von H. G. Bronn. 2., verb. und sehr verm. Aufl. Stuttgart 1863. 307 308
- Daumer, Georg Friedrich: Die Geheimnisse des christlichen Alterthums. Bd. 1.2. Hamburg 1847. 259
- The debate in the House of Commons on Tuesday night represents ... In: The Times. London. Nr. 24 600, 2. Juli 1863. 229
- Décret relatif aux assemblées d'ouvriers et artisans de même état et profession. 14–17 juin

1791. Art. 1.4. In: Révolutions de Paris. Paris. 3. année de la liberté française. 8. trimestre. 1791. Nr. 101. 666
- [Defoe, Daniel:] An essay upon publick credit: being an enquiry ... London 1710. [Auszüge im Beiheft E.] 129
- Defoe, Daniel: The life and strange surprising adventures of Robinson Crusoe of York, mariner. 75–77
- De Quincey, Thomas: The logic of political economy. Edinburgh, London 1844. [Auszüge im Heft X, London 1851.] 355 356
- De Roberty, Eugène: [Rezension zu:] Karl Marx. Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie ... In: La Philosophie Positive. Revue. Paris. 2. année. Nr. 3, November/Dezember 1868. 14
- Descartes, René: De homine. Leyden 1664. 350 351
- Discours de la méthode pour bien conduire sa raison, et chercher la vérité dans les sciences. Paris 1668. 351
- Destutt de Tracy, [Antoine-Louis-Claude]: Élémens d'idéologie. Pt. 4.5. Traité de la volonté et de ses effets. Paris 1826. [Auszüge in einem Pariser Heft von 1844.] 79 144 149 295
- Traité d'économie politique. Paris 1823. 582
- Dickens, Charles: Oliver Twist. 398
- Diderot, Denis: Le neveu de Rameau. 676
- Le salon de 1767, à mon ami M. Grimm. 124
- Dietzgen, Joseph: Die bürgerliche Gesellschaft. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 75, 18. September 1872; Nr. 77, 25. September 1872. 14
- National-Oekonomisches. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 1, 1. Januar 1870; Nr. 2, 5. Januar 1870; Nr. 24, 23. März 1870; Nr. 25, 26. März 1870; Nr. 26, 30. März 1870. 14
- Offener Brief an Heinr. v. Sybel. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 31, 17. April 1872. 14
- Die Religion der Sozial-Demokratie. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 65, 13. August 1870; Nr. 66, 17. August 1870; Nr. 67, 20. August 1870; Nr. 37, 6. Mai 1871; Nr. 38, 10. Mai 1871. 14
- Dietzgen, [Joseph]: Die Religion der Sozial-Demokratie. In: Der Volksstaat. Leipzig. Nr. 62, 2. August 1871; Nr. 63, 5. August 1871. 14
- Dietzgen, Joseph: [Rezension zu:] Das Kapital. Kritik der politischen Oekonomie von Karl Marx. Hamburg 1867. In: Demokratisches Wochenblatt. Leipzig. Nr. 31, 1. August 1868. Beil.; Nr. 34, 22. August 1868; Nr. 35, 29. August 1868; Nr. 36, 5. September 1868. 14
- [Dilke, Charles Wentworth:] The source and remedy of the national difficulties, deduced from principles of political economy, in a letter to Lord John Russell. London 1821. [Auszüge im Heft XII, London 1851.] 526
- [Diodorus] Diodor von Sicilien: Historische Bibliothek. Übers. von Julius Friedrich Wurm. Bd. 1–19. Bd. 1.3. Stuttgart 1827–1829. 132 211 306 331 461
- A discourse of the necessity of encouraging mechanick industry. London 1690. [Auszüge im Beiheft C.] 245 246
- Doubleday, Thomas: The true law of population shewn to be connected with the food of the people. London 1842. 679
- Ducpétiaux, Édouard: Budgets économiques des classes ouvrières en Belgique. Subsistances, salaires, population. Bruxelles 1855. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 604 605
- Dufferin, Frederick: Irish emigration. To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 25 678, 11. Dezember 1866; Nr. 25 691, 26. Dezember 1866; Nr. 25 696, 1. Januar 1867; Nr. 25 719, 28. Januar 1867. 639

- Duffy, Gavan: Guide to the land law of Victoria. London 1862. 694
- Dunning, Thomas Joseph: Trades' Unions and strikes: their philosophy and intention. London 1860. [Auszüge im Beiheft A.] 493 496 682
- Dupont, Pierre: Le chant des ouvriers. Nach: Public health. Seventh report ... London 1865. 624
- Dupont de Nemours, Pierre-Samuel: Maximes du Docteur Quesnay, ou résumé de ses principes d'économie sociale. In: Physiocrates. Quesnay, Dupont de Nemours, Mercier de la Rivière, L'Abbé Baudeau, Le Trosne, avec une introd. sur la doctrine des physiocrates, des comm. et des notices historiques par Eugène Daire. Pt. 1. Paris 1846. (Collection des principaux économistes. T. 2.) [Auszüge im Beiheft C.] 102
- East India (Bullion). Return to an address of the Honourable The House of Commons, dated 8 February 1864. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 16 March 1864. [London 1864.] 124
- Eden, Frederic Morton: The state of the poor: or, an history of the labouring classes in England, from the conquest to the present period; ... with a large app. In 3 vol. Vol. 1. London 1797. [Auszüge in einem Heft von Engels, das 1845 in Manchester entstand.] 218 245 539 552 553 645–649 651 653 654 659–664 667 679 680 682
- The eight-hours movement in the United States. In: The Commonwealth. [London.] Nr. 153, 10. Februar 1866. 271
- Ensor, George: An inquiry concerning the population of nations: containing a refutation of Mr. Malthus's Essay on population. London 1818. [Auszüge im Beiheft C.] 656
- An essay, in answer to the question, whether does the principle of competition, with separate individual interests; or, the principle of united exertions, with combined and equal interests; form the most secure basis for the formation of society? London 1834. [Auszüge im Beiheft A.] 288 388
- An essay on credit and the Bankrupt Act. With some reflections on the Escape-Act. London 1707. [Auszüge im Beiheft E.] 125
- An essay on the political economy of nations: or, a view of the intercourse of countries, as influencing their wealth. London 1821. [Auszüge im Beiheft A.] 180 277
- [Evans, Howard:] Our old nobility. By noblesse oblige. 2. ser. London 1879. 650
- Every government has its traditions ... In: The Times. London. Nr. 24082, 5. November 1861. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 243
- Factories. Return to an address of the Honourable The House of Commons, dated 15 April 1856. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 4 February 1857. [London 1857.] 374
- Factories. Return to an address of the Honourable The House of Commons, dated 24 April 1861. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 11 February 1862. [London 1862.] 373 379 402 405 428
- Factories inquiry commission. First report of the central board of His Majesty's commissioners. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 28 June 1833. [London 1833.] Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half-year ending 31st October 1848 ... London 1849. 251 252
- Factories regulation acts. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 9 August 1859. [London 1859.] [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 215 266
- Faulhaber, Johann: Mechanische Verbesserung einer Alten Roszmühlen, welche vor diesem der Königliche Ingenieur Augustinus Ramellus an tag geben ... Ulm 1625. 338

- Fawcett, Henry: *The economic position of the British labourer*. Cambridge, London 1865. [Auszüge in einem Heft, das 1868 entstand.] 499 548 586 587
- Ferguson, Adam: *An essay on the history of civil society*. Edinburgh 1750. 319
– *An essay on the history of civil society*. Edinburgh 1767. 326 327
- Ferrier, François-Louis-Auguste: *Du gouvernement considéré dans ses rapports avec le commerce*. Paris 1805. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 61
- Feudalism and deer forests. In: *The Economist*. London. Vol. 24. Nr. 1188, 2. Juni 1866. 658 659
- Fielden, John: *The curse of the factory system; or a short account of the origin of factory cruelties; ...* London [1836]. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 363 371 680 681
- First report from the select committee on adulteration of food, etc.; with the minutes of evidence, and app. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 27 July 1855. [London 1855.] 159 223
- Fleetwood, [William]: *Chronicon preciosum: or, an account of English gold and silver money; the price of corn and other commodities; and of stipends, salaries, wages, jointures, portions, day-labour, etc. in England, for six hundred years last past*. London 1745. 245
- [Fleetwood, William:] *Chronicon preciosum: or, an account of English money, the price of corn, and other commodities, for the last 600 years*. London 1707. 245
- Fonteret, Antoine-Louis: *Hygiène physique et morale de l'ouvrier dans les grandes villes en général et dans la ville de Lyon en particulier*. Paris 1858. Nach: Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 328
- [Forbonnais, François Véron-Duverger de:] *Éléments du commerce*. Nouv. éd. Pt. 2. Leyde 1766. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 88
- [Forster, Nathaniel:] *An enquiry into the causes of the present high price of provisions*. Pt. 1.2. London 1767. [Auszüge im Beiheft B.] 246 247 385 461 651 652
- Fortescue, John: *De laudibus legum Angliae*. [London 1537.] 645
- Fourier, Charles: *La fausse industrie morcelée, répugnante, mensongère, et l'antidote, l'industrie naturelle, combinée, attrayante, véridique, donnant quadruple produit ...* Sect. 1.2. Paris 1835–1836. 384 625
– *Le nouveau monde industriel et sociétaire, ou invention du procédé d'industrie attrayante et naturelle distribuée en séries passionnées*. Paris 1829. 626
– *Théorie de l'unité universelle*. 2. éd. Vol. 2. Paris 1841. (Œuvres complètes. T. 3.) 345
- Fourth report of the commissioners of Her Majesty's inland revenue on the inland revenue. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1860. 584
- Franklin, Benjamin: *A modest inquiry into the nature and necessity of a paper currency*. In: *The works*. With notes and a life of the author. By Jared Sparks. Vol. 2. Boston 1836. 52
– *Positions to be examined, concerning national wealth*. In: *The works*. With notes and a life of the author. By Jared Sparks. Vol. 2. Boston 1836. 150
- Freytag, Gustav: *Neue Bilder aus dem Leben des deutschen Volkes*. Leipzig 1862. 658 664
- Fullarton, John: *On the regulation of currencies; being an examination of the principles, on which it is proposed to restrict, within certain fixed limits, the future issues on credit of the Bank of England, and of the other banking establishments throughout the country*. 2. ed. With corr. and add. London 1845. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Londoner Heft von 1851.] 119 130 133

- The funds. – City, Saturday, April 23. In: The Observer. London. Nr. 3806, 24. April 1864. 128
- Galiani, Ferdinando: Della moneta. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 3.4. Milano 1803. [Auszüge im Heft XX, London 1853, und im Heft VII, London 1859–1863.] 73 86 87 95 141 145 283 578
- Ganilh, Charles: Des systèmes d'économie politique, de la valeur comparative de leurs doctrines, et de celle qui paraît la plus favorable aux progrès de la richesse. 2. éd. T. 1.2. Paris 1821. [T. 2 in der persönlichen Bibliothek von Marx.] 61 163 403
- La théorie de l'économie politique, fondée sur les faits résultans des statistiques de la France et de l'Angleterre. T. 1.2. Paris 1815. [Auszüge im Beiheft G.] 163
- [Garnier, Germain:] Abrégé élémentaire des principes de l'économie politique. Paris 1796. [Auszüge im Beiheft G.] 494
- Garnier, Germain: Notes du traducteur *siehe* Smith, Adam: Recherches ...
- Gaskell, Peter: Artisans and machinery: the moral and physical condition of the manufacturing population considered with reference to mechanical substitutes for human labour. London 1836. [Auszüge in den Heften XI und XII, London 1851.] 392 400
- The manufacturing population of England, its moral, social, and physical conditions, and the changes which have arisen from the use of steam machinery; with an examination of infant labour. London 1833. [Auszüge in den Heften XI und XII, London 1851.] 392 400
- Genovesi, Antonio: Lezioni di economia civile. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 8. Milano 1803. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 140
- Geoffroy Saint-Hilaire, [Étienne]: Notions synthétiques, historiques et physiologiques de philosophie naturelle. Paris 1838. 669
- German literature. In: The Saturday Review of Politics, Literature, Science, and Art. London. Nr. 638, 18. Januar 1868. 14
- Gisborne, Thomas: An enquiry into the duties of men in the higher and middle classes of society in Great Britain. 2. ed., corr. In 2 vol. Vol. 2. London 1795. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 681
- Gladstone, [William Ewart]: [Rede im House of Commons, 16. April 1863.] In: The Morning Advertiser. London. Nr. 22418, 17. April 1863. 24
- [Rede im House of Commons, 16. April 1863.] In: The Morning Star. London. Nr. 2219, 17. April 1863. 24
- [Rede im House of Commons, 16. April 1863.] In: The Times. London. Nr. 24535, 17. April 1863. 23–26
- Goethe, Johann Wolfgang von: Epigrammatisch. Katechisation. 642
- Erikönig. 82
- Faust. Der Tragödie erster Teil. 25 68 70 84 176 177 262 263 531 639
- Natur und Kunst. 330
- v. Krüdenen. Jena, den 4. April 1818. 257
- Westöstlicher Diwan. An Suleika. 243
- [Gray, John:] The essential principles of the wealth of nations, illustrated, in opposition to some false doctrines of Dr. Adam Smith, and others. London 1797. [Auszüge im Beiheft H.] 147
- [Greg, Robert Hyde:] The factory question, considered in relation to its effects on the health and morals of those employed in factories. And the "Ten Hours Bill", in relation to its effects upon the manufactures of England, and those of foreign countries. London

1837. Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half-year ending 31st October 1848 ... London 1849. 263
- Gregoir, Henri: Les typographes devant le Tribunal correctionnel de Bruxelles. Bruxelles 1865. [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 497
- Grove, William Robert: The correlation of physical forces. 5. ed. Followed by a discourse on continuity. London 1867. 472
- Gülich, Gustav von: Geschichtliche Darstellung des Handels, der Gewerbe und des Ackerbaus der bedeutendsten handeltreibenden Staaten unsrer Zeit. Bd. 1–5. Bd. 1.2. Jena 1830. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Brüsseler Heft von etwa 1846/1847.] 11 676 678
- Haller, Carl Ludwig von: Restauration der Staats-Wissenschaft oder Theorie des natürlich-geselligen Zustands; der Chimäre des künstlich-bürgerlichen entgegengesetzt. Bd. 1–6. Bd. 1. Winterthur 1816. 351
- Hamm, Wilhelm: Die landwirthschaftlichen Geräte und Maschinen Englands. Ein Handbuch der landwirthschaftlichen Mechanik und Maschinenkunde, mit einer Schilderung der britischen Agricultur. 2., gänzl. umgearb. und bed. verm. Aufl. Braunschweig 1856. [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 454 609
- Hansard's parliamentary debates, third series, commencing with the accession of William IV. Vol. 66. Comprising the period from the second day of February, to the twenty-seventh day of February, 1843. London 1843. 585
- Vol. 170. Comprising the period from the twenty-seventh day of March, to the third day of May, 1863. London 1863. 23–27 585
- Vol. 174. Comprising the period from the fifteenth day of March, to the third day of May, 1864. London 1864. 586
- Hansemann, David: [Rede vor dem Vereinigten Preußischen Landtag, 8. Juni 1847.] In: Reden und Redner des ersten Vereinigten Preußischen Landtags. Hrsg. von R. Haym. Berlin 1847. 210
- Hanssen, Georg: Die Aufhebung der Leibeigenschaft und die Umgestaltung der gutsherrlich-bäuerlichen Verhältnisse überhaupt in den Herzogthümern Schleswig und Holstein. St. Petersburg 1861. [In der persönlichen Bibliothek von Engels. – Auszüge in einem Heft, das mit „London, begonnen 12. November 1878“ datiert ist.] 213
- [Harlow, John, Thomas Barber Wright:] The currency question. The Gemini letters. London 1844. [Auszüge im Heft III, London 1850.] 208
- Harris, James: A dialogue concerning happiness. London 1741. 329
- Dialogue concerning happiness. In: Harris: Three treatises ... 3. ed., rev. and corr. London 1772. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 329
- Harris, Earl of Malmesbury, James: Diaries and correspondence; containing an account of his missions to the courts of Madrid, Frederick the Great, Catherine the Second, and the Hague; and his special missions to Berlin, Brunswick, and the French Republic. Ed. by his grandson, the Third Earl. Vol. 1–4. London 1844. 329
- Harrison, William: The description of England. Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 646 661 667
- Hassall, Arthur Hill: Adulterations detected or plain instructions for the discovery of frauds in food and medicine. 2. ed. London 1861. 159 223
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich: Encyclopädie der philosophischen Wissenschaften im Grundrisse. Th. 1: Die Logik. Hrsg. von Leopold von Henning. Berlin 1840. (Werke. Vollst. Ausg. durch einen Verein von Freunden des Verewigten ... Bd. 6.) 163 236
- Grundlinien der Philosophie des Rechts, oder Naturrecht und Staatswissenschaft im

- Grundrisse. Hrsg. von Eduard Gans. 2. Aufl. Berlin 1840. (Werke. Vollst. Ausg. durch einen Verein von Freunden des Verewigten ... Bd. 8.) 46 88 153 328 527
- Wissenschaft der Logik. Th. 1.2. Th. 1: Die objektive Logik. Abth. 1: Die Lehre vom Seyn. Hrsg. von Leopold von Henning. Berlin 1833. (Werke. Vollst. Ausg. durch einen Verein von Freunden des Verewigten ... Bd. 3.) 119 278
- Heine, Heinrich: Heinrich. Zeitgedicht. 272
- Kobes I. 547
- Heron Alexandrinus: Buch von Lufft- und Wasser-Kuensten, welche von Friderich Commandino von Urbin aus dem Griegischen in das Lateinische uebersetzt ... Und mit einem Anhang von allerhand Muehl-, Wasser- und Grotten-Wercken aus Salomon De Cous ... Ingenieurn und Baumeistern, auch anderen beruehmt- und erfahrenen Autoribus zusammen getragen. Franckfurt 1688. 338
- Hieronymus: Epistula XXII. Ad Eustochium. 97
- The Highlands of Scotland. In: The Portfolio. Diplomatic Review. (New ser.) London. Nr. 15, 1. Oktober [1844]. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 657
- Historical and descriptive account of British India, from the most remote period to the present time. By Hugh Murray [u. a.]. In 3 vol. Vol. 2. Edinburgh 1832. [Auszüge im Heft XXII, London 1853.] 306
- Hobbes, Thomas: De cive. In: Hobbes: Opera philosophica. Amstelodami 1668. 321
- Leviathan: or, the matter, form, and power of a commonwealth, ecclesiastical and civil. In: Hobbes: The English works. Now first coll. and ed. by Sir William Molesworth. Vol. 3. London 1839. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 155
- Leviathan, sive de materia, forma, et potestate civitatis ecclesiasticae et civilis. In: Hobbes: Opera philosophica. Amstelodami 1668. 321
- [Hodgskin, Thomas:] Labour defended against the claims of capital; or, the unproductiveness of capital proved. With reference to the present combinations amongst journeymen. By a labourer. London 1825. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 320 481 514
- The natural and artificial right of property contrasted. A ser. of letters, addressed without permission, to H. Brougham ... By the author of "Labour defended against the claims of capital". London 1832. [Auszüge im Beiheft A.] 673
- Hodgskin, Thomas: Popular political economy. Four lectures delivered at the London Mechanics' Institution. London, Edinburgh 1827. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 306 318 481
- Homerus: Ilias. 62 367
- Margites. 330
- Odysseia. 228 330
- Hopkins, Thomas: On rent of land, and its influence on subsistence and population: with observations on the operating causes of the condition of the labouring classes in various countries. London 1828. [Auszüge im Heft XII, London 1851.] 206
- Horatius Flaccus, Quintus: De arte poetica. 610
- Epistulae. 641
- Saturae. 8 101 240 309 328 424
- [Horne, George:] A letter to Adam Smith LL. D. on the life, death, and philosophy of his friend David Hume. By one of the people called Christians. 4. ed. Oxford 1784. [Auszüge im Beiheft H.] 553 554
- Horner, Leonard: Letter from Mr. Horner to Mr. Senior. Leeds, May 23, 1837. In: Nassau William Senior: Letters on the factory act ... London 1837. 202
- Suggestions for amending the factory acts to enable the inspectors to prevent illegal

- working, now become very prevalent. In: *Factories regulation acts*. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 9 August 1859. [London 1859.] 215 216 266
- Houghton, John: *Husbandry and trade improv'd: being a collection of many valuable materials relating to corn, cattle, coals, hops, wool etc. ...* Vol. 1–4. London 1727–1728. 385
- House of Commons. In: *The Morning Star*. London. Nr. 2219, 17. April 1863. 585
- Howitt, William: *Colonization and Christianity: a popular history of the treatment of the natives by the Europeans in all their colonies*. London 1838. [Auszüge im Heft XIV, London 1851.] 674 675
- Hume, David: *Essays and treatises on several subjects*. A new ed. In 2 vol. London 1764. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 115
- Hutton, Charles: *A course of mathematics*. 4. ed., enl. and corr. In 2 vol. Vol. 2. London 1804. 333
- Huxley, Thomas Henry: *Lessons in elementary physiology*. London 1866. [Auszüge in einem Notizbuch, das 1867/1868 entstand.] 434 435
- In the House of Lords ... [Korrespondenz aus:] London, Tuesday, March 24, 1863. In: *The Times*. London. Nr. 24514, 24. März 1863. 266
- Industrial partnership. In: *The Spectator*. London. 26. Mai 1866. 298
- The industry of nations. A survey of the existing state of arts, machines, and manufactures. Pt. 2. London 1855. 307 310 334–340 344–346 350 375 392 415
- An inquiry into those principles, respecting the nature of demand and the necessity of consumption, lately advocated by Mr. Malthus, from which it is concluded, that taxation and the maintenance of unproductive consumers can be conducive to the progress of wealth. London 1821. [Auszüge im Heft XII, London 1851, und im Heft VII, London 1859–1863.] 148 396 533 534 544
- The international exhibition. In: *The Standard*. London. Nr. 11889, 19. September 1862. 340 344
- [Isocrates] Isokrates: *Busiris*. In: *Werke*. Übers. von Adolph Heinrich Christian. Bd. 4. Stuttgart 1835. 331
- Iuvenalis, Decimus Iunius: *Satirae*. 222 247
- Jacob, William: *An historical inquiry into the production and consumption of the precious metals*. In 2 vol. Vol. 2. London 1831. [Auszüge in den Heften III und IV, London 1850, und im Heft V, London 1851.] 42
- A letter to Samuel Whitbread, Esq. M. P. being a sequel to considerations on the protection required by British agriculture; ... London 1815. [Auszüge im Heft IV, London 1850.] 198
- Jahresbericht der Handelskammer für Essen, Werden und Kettwig pro 1862. Essen 1863. 351
- Jones, Richard: *An essay on the distribution of wealth, and on the sources of taxation*. London 1831. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 296
- An introductory lecture on political economy, delivered at King's College. London, 27th February 1833. To which is added a syllabus of a course of lectures on the wages of labor. London 1833. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 567
- Text-book of lectures on the political economy of nations, ... Hertford 1852. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 278 289 300 301 509 526 536
- Kent, Nathaniel: *Hints to gentlemen of landed property*. London 1776. 652
- Kopp, Hermann: *Die Entwicklung der Chemie in der neueren Zeit*. München 1873. (Geschichte der Wissenschaften in Deutschland. Neuere Zeit. Bd. 10.) 278

- Laborde, Alexandre de: De l'esprit d'association dans tous les intérêts de la communauté, ou essai sur le complément du bien-être et de la richesse en France par le complément des institutions. Paris 1818. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 478
- Labour and wages. Overworked and underpaid railway servants. In: Reynolds's Newspaper. London. Nr. 808, 4. Februar 1866. 227 228
- Labour and wages. Strike amongst cloth weavers at Westbury. In: Reynolds's Newspaper. London. Nr. 694, 29. November 1863. [Auszüge im Beiheft H.] 383
- The labour question. An address to capitalists, and employers, of the building trades, being a few reasons in behalf of a reduction of the hours of labour. London 1861. 210
- Laing, Samuel: National distress; its causes and remedies. London 1844. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 180 578 591 607
- Lancellotti, Secondo: L'hoggi, ovvero gl'ingegni non inferiori a'passati. Pt. 2. Venetia 1636. Nach: Johann Beckmann: Beyträge zur Geschichte der Erfindungen. 2., etwas verb. Ausg. Bd. 1. Leipzig 1786. 385
- Lassalle, Ferdinand: Herr Bastiat-Schulze von Delitzsch, der ökonomische Julian, oder: Capital und Arbeit. Berlin 1864. 7
- Die Philosophie Herakleitos des Dunklen von Ephesos. Nach einer neuen Sammlung seiner Bruchstücke und der Zeugnisse der Alten dargestellt. Bd. 1.2. Bd. 1. Berlin 1858. 99
- Lauderdale, [James Maitland]: Recherches sur la nature et l'origine de la richesse publique, et sur les moyens et les causes qui concourent à son accroissement. Trad. de l'anglais, par E. Lagentie de Lavaisse. Paris 1808. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 314
- Lavergne, Léonce de: The rural economy of England, Scotland, and Ireland. Transl. from the French with notes by a Scottish farmer. Edinburgh, London 1855. [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 454 477 641
- Law, Jean: Considérations sur le numéraire et le commerce. Mémoires et lettres sur les banques, opusculus divers. In: Économistes financiers du XVIII^e siècle. Préc. de notices historiques sur chaque auteur, et accomp. de comm. et de notes explicatives, par Eugène Daire. Paris 1843. (Collection des principaux économistes. T. 1.) [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 87 88
- Leicester look-out of 300. To the Trade Societies of England. In: The Commonwealth. [London.] Nr. 174, 7. Juli 1866. 407 408
- Lenau, Nicolaus: Die Albigenser. 10
- Lesage, Alain-René: Histoire de Gil Blas de Santillane. 639
- Le Trosne, Guillaume-François: De l'intérêt social par rapport à la valeur, à la circulation, à l'industrie et au commerce intérieur et extérieur. 1777. In: Physiocrates. Quesnay, Dupont de Nemours, Mercier de la Rivière, L'Abbé Baudeau, Le Trosne, avec une introd. sur la doctrine des physiocrates, des comm. et des notices historiques, par Eugène Daire. Pt. 2. Paris 1846. (Collection des principaux économistes. T. 2.) [Auszüge in den Beiheften D und E.] 38 39 41 42 88 96 104 108 111 133 144–147 149 190
- A letter to Sir T.C. Bunbury, Bart., one of the Members of Parliament for the County of Suffolk on the poor rates, and the high price of provisions. With some proposals for reducing both. By a Suffolk gentleman. Ipswich 1795. [Auszüge im Beiheft B.] 649
- Levi, Leone: One deer forests and Highland agriculture in relation to the supply of food. In: The Journal of the Society of Arts, and on the Institutions in Union. London. Vol. 15. 23. März 1866. 658
- Liebig, Justus von: Die Chemie in ihrer Anwendung auf Agricultur und Physiologie.

7. Aufl. In 2 Th. Th. 1. Braunschweig 1862. [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 214 215 347 455 456 512
- Einleitung in die Naturgesetze des Feldbaues. Braunschweig 1862. [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 347
- Ueber Theorie und Praxis in der Landwirthschaft. Braunschweig 1856. [Auszüge im Beiheft D.] 295
- [Linguet, Simon-Nicolas-Henri:] *Théorie des loix civiles, ou principes fondamentaux de la société.* T. 1.2. Londres 1767. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 209 259 301 552 663
- Livius, Titus: *Ab urbe condita libri.* 252
- Locke, John: *Some considerations of the consequences of the lowering of interest, and raising the value of money* (1691). In: *The works*, 8. ed. In 4 vol. Vol. 2. London 1777. [Auszüge im Beiheft E.] 38 116
- Lucretius Carus, Titus: *De rerum natura.* 194
- Luther, Martin: *An die Pfarrherrn wider den Wucher zu predigen. Vermanung.* Wittenberg 1540. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 125 175 531
- *Von Kauffshandlung und Wucher.* In: *Der sechste Teil der Bücher des Ehrnwirdigen Herrn Doctoris Martini Lutheri ... Wittenbergk* 1589. [Auszüge in einem Londoner Heft von 1856.] 279 676
- Macaulay, Thomas Babington: *The history of England from the accession of James the Second.* 10. ed. Vol. 1. London 1854. 644 649
- *The history of England from the accession of James the Second.* Vol. 1. Nach: *Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 31st October 1855 ...* London 1856. 246 249
- MacCulloch, John Ramsay: *A dictionary, practical, theoretical, and historical, of commerce and commercial navigation.* Ill. with maps and plans. A new ed., corr., enl., and improved; with a suppl. London 1847. [Auszüge im Heft XVI, London 1851.] 138
- *The literature of political economy: a classified catalogue of select publications in the different departments of that science, with historical, critical, and biographical notices.* London 1845. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845, im Heft IX, London 1851, und im Heft XXI, London 1853.] 132 652
- *The principles of political economy: with a sketch of the rise and progress of the science.* Edinburgh, London 1825. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 368 397 398 468 545
- *The principles of political economy: with a sketch of the rise and progress of the science.* 2. ed., corr. and greatly enl. London 1830. 140 397 398
- Maclaren, James: *A sketch of the history of the currency: comprising a brief review of the opinions of the most eminent writers on the subject.* London 1858. 93
- Macleod, Henry Dunning: *The theory and practice of banking: with the elementary principles of currency; prices; credit; and exchanges.* Vol. 1.2. Vol. 1. London 1855. [Auszüge in einem Londoner Heft von 1857.] 141
- Malthus, Thomas Robert: *Definitions in political economy, preceded by an inquiry into the rules which ought to guide political economists in the definition and use of their terms; with remarks on the deviation from these rules in their writings. A new ed., with a pref., notes, and suppl. remarks by John Cazenove.* London 1853. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 508 518 534
- [Malthus, Thomas Robert:] *An essay on the principle of population, as it affects the future improvement of society, with remarks on the speculations of Mr. Godwin, M. Condor-*

- cet, and other writers. London 1798. [Auszüge im Heft XIII, London 1851.] 317 552 553
- Malthus, Thomas Robert: An inquiry into the nature and progress of rent, and the principles by which it is regulated. London 1815. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 282 456 474 498
- Principles of political economy considered with a view to their practical application. 2. ed., with considerable add. from the author's own manuscript and an orig. memoir. London 1836. [Auszüge im Heft X, London 1851.] 192 518 526 527 533 569
- [Mandeville, Bernard de:] The fable of the bees: or, private vices, publick benefits. London 1714. 320
- The fable of the bees: or, private vices, publick benefits. 3. ed. London 1724. 320
- The fable of the bees: or, private vices, publick benefits. 5. ed. London 1728. [Auszüge im Beiheft H.] 551 552
- The grumbling hive: or, knaves turn'd honest. London 1705. 320
- Manifest der Maatschappij De Vlamingen Vooruit! Gerigt tot alle de voorstanders van de eerlijke en regtzinnige uitvoering der belgische Grondwet, gestemd door het National Congres van 1830. Brussel 1860. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 604 605
- Martineau, Harriet: A Manchester strike. A tale. London 1832. (Martineau: Illustrations of political economy. Vol. 3. No. 7.) 570
- [Martyn, Henry:] The advantages of the East-India trade to England, consider'd. London 1720. [Auszüge im Beiheft D.] 287 305 310 311 313 329 385 460
- Marx, Eleanor: Gentlemen, Mr. Sedley Taylor disputes ... In: To-Day. London. Vol. 1. Nr. 3, März 1884. 26 27
- There is so much ... In: To-Day. London. Vol. 1. Nr. 2, Februar 1884. 26
- [Massie, Joseph:] An essay on the governing causes of the natural rate of interest; wherein the sentiments of Sir William Petty and Mr. Locke, on that head, are considered. London 1750. [Auszüge im Beiheft A.] 462
- The Master Spinners' & Manufacturers' Defence Fund. Report of the Committee appointed for the receipt and apportionment of this fund, to the Central Association of Master Spinners and Manufacturers. Manchester 1854. Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 31st October 1856 ... London 1857. 381 515
- Maurer, Georg Ludwig von: Einleitung zur Geschichte der Mark-, Hof-, Dorf- und Stadt-Verfassung und der öffentlichen Gewalt. München 1854. [Auszüge in einem Heft, das 1868 entstand.] 71
- Geschichte der Fronhöfe, der Bauernhöfe und der Hofverfassung in Deutschland. Bd. 1–4. Bd. 4. Erlangen 1863. 213
- Meitzen, August: Der Boden und die landwirtschaftlichen Verhältnisse des Preussischen Staates nach dem Gebietsumfange vor 1866. Bd. 1–4. Berlin 1868–1871. 213
- Mercier de la Rivière, [Paul-Pierre]: L'ordre naturel et essentiel des sociétés politiques. T. 1.2. Londres 1767. In: Physiocrates. Quesnay, Dupont de Nemours, Mercier de la Rivière, L'Abbé Baudeau, Le Trosne, avec une introd. sur la doctrine des physiocrates, des comm. et des notices historiques, par Eugène Daire. Pt. 2. Paris 1846. (Collection des principaux économistes. T. 2.) [Auszüge im Beiheft E.] 102 103 121 135 138 144 147 174
- Merivale, Herman: Lectures on colonization and colonies. Delivered before the University of Oxford in 1839, 1840, and 1841. Vol. 1.2. London 1841–1842. [Auszüge im Heft XIV, London 1851.] 42 569 690 691

- [Mill, James:] Colony. In: Supplement to the fourth, fifth and sixth editions of the Encyclopædia Britannica. Edinburgh 1824. Nach: [Edward Gibbon Wakefield:] England and America. In 2 vol. Vol. 2. London 1833. 180
- Mill, James: Éléments d'économie politique. Trad. de l'anglais par J. T. Parisot. Paris 1823. [Auszüge in zwei Pariser Heften von 1844.] 507 511
- Elements of political economy. London 1821. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 141 169 318 456
- Mill, John Stuart: Essays on some unsettled questions of political economy. London 1844. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 116 529 537 538
- Principles of political economy with some of their applications to social philosophy. In 2 vol. Vol. 2. London 1848. [Auszüge im sog. Kleinen Heft, das nicht überliefert ist, und im Heft I, London 1850.] 116 333 455 456 547 548
- Principles of political economy with some of their applications to social philosophy. In 2 vol. Vol. 2. London 1868. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 464 465
- A system of logic, ratiocinative and inductive, being a connected view of the principles of evidence, and the methods of scientific investigation. In 2 vol. London 1843. 529
- Mirabeau, [Honoré-Gabriel-Victor Riqueti] de: De la monarchie prussienne, sous Frédéric le Grand. Avec un app., cont. des recherches sur la situation actuelle des principales contrées de l'Allemagne. T. 1–8. T. 2.3.6. Londres 1788. 645 658 670 679
- Miscellaneous statistics of the United Kingdom. (Part. VI.) Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1866. 585 586
- Molinari, Gustave de: Études économiques. Paris 1846. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 380 535 691
- Mommsen, Theodor: Römische Geschichte. 2. Aufl. Bd. 1–3. Berlin 1856–1857. 153 156
- Monteil, Amans-Alexis: Traité de matériaux manuscrits de divers genres d'histoire. T. 1.2. T. 1. Paris 1835. 668
- Montesquieu, [Charles-Louis de Secondat] de: De l'esprit des loix. Nouv. éd., revue, corr., & considérablement augm. par l'auteur. Londres 1767. (Œuvres. T. 2.) [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 115 116
- De l'esprit des loix. Nouv. éd., revue, corr., & considérablement augm. par l'auteur. Londres 1769. (Œuvres. T. 1.3.) [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 552 678
- More, Thomas: Utopia. Originally printed in Latin, 1516. Transl. into English by Ralph Robinson ... Carefully ed. by Edward Arber. London 1869. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 647 661
- Morton, John Chalmers: On the forces used in agriculture. In: The Journal of the Society of Arts, and of the Institutions in Union. London. Nr. 368, 9. Dezember 1859. Nach: The Economist. London. Vol. 18. Nr. 856, 21. Januar 1860. [U. d. T.:] Agricultural progress and wages. 338
- Mr. Edmund Potter, in another part of our paper ... In: The Times. London. Nr. 24 514, 24. März 1863. 516 517
- Müller, Adam Heinrich: Die Elemente der Staatskunst. Oeffentliche Vorlesungen, vor Sr. Durchlaucht dem Prinzen Bernhard von Sachsen-Weimar und einer Versammlung von Staatsmännern und Diplomaten, im Winter von 1808 auf 1809, zu Dresden, gehalten. Th. 1–3. Th. 2. Berlin 1809. [Auszüge in einem Londoner Heft von 1858.] 116
- Mun, Thomas: England's treasure by forraign trade. Or, the ballance of our forraign trade is the rule of our treasure. Now publ. for the common good by his son John Mun. London 1669. [Auszüge im Beiheft H.] 461
- Murphy, John Nicholas: Ireland industrial, political, and social. London 1870. 634
- Murray, Hugh *siehe* Historical and descriptive account of British India ...

- The National Association for the Promotion of Social Science. Report of proceedings at the seventh annual congress, held in Edinburgh, October 1863. Edinburgh, London 1863. 354 435 443 444
- National Labor Congress. Grand industrial demonstration in Baltimore. In: The International Journal. Vol. 1. Nr. 6, September 1866. [Auszüge in einem Heft, das 1867/1868 entstand.] 271
- Newman, Francis William: Lectures on political economy. London 1851. [Auszüge im Heft XXI, London 1853.] 650 655
- Newman, Samuel Philips: Elements of political economy. Andover, New York 1835. [Auszüge im Heft XVI, London 1851, und im Heft XVII, London 1851/1852.] 146 187
- Newmarch, William: Address. In: Report of the thirty-first meeting of the British Association for the Advancement of Science. London 1862. 266
- Newmarch, William *siehe* Tooke, Thomas, William Newmarch: A history of prices ...
- Newnham, Georges Lewes: A review of the evidence before the committees of the two Houses of Parliament, on the corn laws. London 1815. [Auszüge im Beiheft E.] 540
- Niebuhr, Barthold Georg: Römische Geschichte. Berichtigte Ausg. in einem Bd. Berlin 1853. 211
- [North, Dudley:] Discourses upon trade: principally directed to the cases of the interest, coynage, clipping, increase of money. London 1691. [Auszüge im Beiheft C.] 113 116 124 351
- Observations on certain verbal disputes in political economy, particularly relating to value, and to demand and supply. London 1821. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 81 82 185 480 537
- Olmsted, Frederick Law: A journey in the seaboard slave states, ... New York, London 1856. Nach: John Elliot Cairnes: The slave power: its character, career, & probable designs: being an attempt to explain the real issues involved in the American contest. London 1862. 178 179
- On combinations of trades. New ed. London 1834. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 243 500 664 665
- On his last circuit ... In: The Daily Telegraph. London. Nr. 1422, 17. Januar 1860. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 218 219
- Opdyke, George: A treatise on political economy. New York 1851. [Auszüge im Heft XXI, London 1853.] 150
- The opening of Parliament. In: The Times. London. Nr. 25727, 6. Februar 1867. 443 444
- Ortes, Giammaria: Della economia nazionale. Lib. 6: Veneziano. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 21. Milano 1804. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 553 580 581
- Otway, John Hastings: Judgment of J. H. Otway, Chairman of County Sessions. – Belfast. Hilary Sessions, 1860. In: Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 30th April 1860 ... London 1860. 250
- Our white slaves ... In: The Morning Star. London. Nr. 2276, 23. Juni 1863. 228–230
- Ovidius Naso, Publius: Ars amatoria. 395
– Fasti. 648
- Owen, Robert: Observations on the effect of the manufacturing system: with hints for the improvement of those parts of it which are most injurious to health and morals. 2. ed. London 1817. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 363

- Pagnini, Giovanni Francesco: Saggio sopra il giusto pregio delle cose, la giusta valuta della moneta e sopra il commercio dei romani. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 2. Milano 1803. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 88
- A painful spectacle ... In: The Standard. London. Nr. 13311, 5. April 1867. 603
- [Papillon, Thomas:] The East-India-trade a most profitable trade to the Kingdom. And best secured and improved in a company, and a joint-stock. Represented in a letter written upon the occasion of two letters lately published, insinuating the contrary. London 1677. [Auszüge im Beiheft D.] 87
- Parry, Charles Henry: The question of the necessity of the existing corn laws, considered, in their relation to the agricultural labourer, the tenantry, the landholder, and the country. London 1816. [Auszüge im Beiheft E.] 539 540 607
- Parry, William Edward: Journal of a voyage for the discovery of a north-west passage from the Atlantic to the Pacific; performed in the years 1819–20, in His Majesty's ships Hecla and Griper under the orders of William Edward Parry. 2. ed. London 1821. 91
- Pecqueur, Constantin: Théorie nouvelle d'économie sociale et politique, ou études sur l'organisation des sociétés. Paris 1842. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 551 683
- Petty, William: An essay concerning the multiplication of mankind ... In: Petty: Several essays in political arithmetick ... London 1699. [Auszüge in einem Heft, das mit „Manchester, Juli 1845“ datiert ist.] 308
- The political anatomy of Ireland. ... To which is added Verbum sapienti. ... London 1691. [Auszüge im Beiheft A.] 131 134 245 282 387
- Quantulumcunque concerning money. To the Lord Marquess of Halifax. Anno 1682. London 1760. [Auszüge im Beiheft A.] 96 134
- [Petty, William:] A treatise of taxes, and contributions ... London 1667. [Auszüge im Beiheft A.] 45 88 89 114 115 553
- [Pinto, Isaac de:] Traité de la circulation et du crédit. Amsterdam 1771. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 138
- Plato: De republica. In: Opera quae feruntur omnia. Recogn. Georgius Baiterus, Caspar Orellius, Augustus Guilielmus Winckelmannus. Vol. 13. Turici 1840. 330
- Plinius Secundus, Gaius: Naturalis historia. 440
- A political enquiry into the consequences of enclosing waste lands, and the causes of the present high price of butchers meat. Being the sentiments of a society of farmers in -shire. Holborn 1785. [Auszüge im Beiheft B.] 651
- Poppe, Johann Heinrich Moritz: Geschichte der Technologie seit der Wiederherstellung der Wissenschaften bis an das Ende des achtzehnten Jahrhunderts. Bd. 1–3. Göttingen 1807–1811. [Auszüge im Heft XV, London 1851.] 303 314 318 319 334–336 342 385 386
- Postlethwayt, Malachy: Great-Britain's commercial interest explained and improved ... 2. ed. Vol. 1.2. London 1759. 247
- The universal dictionary of trade and commerce: with large additions and improvements ... Nach: [John Cunningham:] An essay on trade and commerce ... London 1770. 247
- Potter, Alonzo: Political economy: its objects, uses, and principles: considered with reference to the condition of the American people. New-York 1841. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 535
- Potter, Edmund: The cotton districts and emigration. In: The Times. London. Nr. 24514, 24. März 1863. 266 514–517
- Potter, George: The working classes. To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 27790, 9. September 1873. 538 539

- Price, Richard: Observations on reversionary payments; on schemes for providing annuities for widows, and for persons in old age; on the method of calculating the values of assurances on lives; and on the national debt. 6. ed. By William Morgan. Vol. 1.2. Vol. 2. London 1803. [Auszüge im Beiheft B.] 606 646 647 652 653
- Programme du Congrès International Statistique, tenu à Paris le 10 Septembre 1855. Nach: Reports of the inspectors of factories ... for the half year ending 31st October 1855 ... London 1856. 270
- The progress of the nation. In: The Journal of the Society of Arts, and of the Institutions in Union. London. Nr. 998, 5. Januar 1872. 375 402 404
- Proudhon, Pierre-Joseph: Système des contradictions économiques, ou philosophie de la misère. T. 1.2. Paris 1846. 380 463 481 526
- Système des contradictions économiques, ou philosophie de la misère. Nach: Karl Marx: Misère de la philosophie. Réponse à la Philosophie de la misère de M. Proudhon. Paris, Bruxelles 1847. 481
- Public economy concentrated; or, a connected view of currency, agriculture, and manufactures. By an enquirer into first principles. Carlisle 1833. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 356 *۴
- Public health. [Reports.] 9 328 356 359 419
- Third report of the medical officer of the Privy Council. 1860. <Presented pursuant to act of Parliament.> Ordered, by the House of Commons, to be printed, 15 April 1861. [London 1861.] 219 220
- Fourth report ... with app. 1861. <Presented pursuant to act of Parliament.> Ordered, by the House of Commons, to be printed, 11 April 1862. [London 1862.] 419
- Sixth report ... with app. 1863. Presented pursuant to act of Parliament. London 1864. 91 242 357–359 419 490 587–590 611 612 627
- Seventh report ... with app. 1864. Presented pursuant to act of Parliament. London 1865. 517 592 597–600 610–623 648
- Eighth report ... with app. 1865. Presented pursuant to act of Parliament. London 1866. 417 592–596
- The punishment of labourers, &c. departing from their service into another county. [1360.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 663
- Quesnay, François: Analyse du tableau économique. In: Physiocrates. Quesnay, Dupont de Nemours, Mercier de la Rivière, L'Abbé Baudeau, Le Trosne, avec une introd. sur la doctrine des physiocrates, des comm. et des notices historiques, par Eugène Daire. Pt. 1. Paris 1846. (Collection des principaux économistes. T. 2.) [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845/1846 und im Beiheft C.] 529
- Dialogues sur le commerce et sur les travaux des artisans. In: Physiocrates. Quesnay, Dupont de Nemours, Mercier de la Rivière, L'Abbé Baudeau, Le Trosne, avec une introd. sur la doctrine des physiocrates, des comm. et des notices historiques, par Eugène Daire. Pt. 1. Paris 1846. (Collection des principaux économistes. T. 2.) [Auszüge im Beiheft C.] 102 288 289 482
- Quételet, Adolphe: A treatise on man and the development of his faculties. Now first transl. into English. Edinburgh 1842. [Auszüge im Heft XVI, London 1851.] 291
- Rabelais, François: Gargantua et Pantagruel. 640
- Raffles, Thomas Stamford: The history of Java. With a map and plates. In 2 vol. London 1817. [Auszüge im Heft XXII, London 1853.] 322 323 674
- Ramazzini, Bernardino: De morbis artificum diatriba. Mutinae 1700. Nach: Report ad-

- dressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 327
- Essai sur les maladies des artisans. Trad. du latin. Paris 1777. 327
- Essai sur les maladies des artisans. In: Encyclopédie des sciences médicales; ou traité général, méthodique et complet des diverses branches de l'art du guérir. 7. div. Auteurs classiques. Paris 1841. Nach: Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 327 328
- Ramsay, George: An essay on the distribution of wealth. Edinburgh, London 1836. [Auszüge in den Heften IX und X, London 1851.] 148 151 285 459 507 567
- Ravenstone, Piercy: Thoughts on the funding system, and its effects. London 1824. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 387 459
- Read, George: A brief history of the bread baking trade, from the earliest period to the present time. London 1848. Nach: Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 225
- Real-Encyclopädie der classischen Alterthumswissenschaft in alphabetischer Ordnung. Hrsg. August Pauly. Bd. 1–6. Stuttgart 1837–1852. 183
- Reasons for a limited exportation of wooll. [London] 1677. [Auszüge im Beiheft E.] 511
- Reasons for the late increase of the poor-rates: or a comparative view of the price of labour and provisions, humbly addressed to the considerations of the legislature. London 1777. [Auszüge im Beiheft F.] 511 605
- Regnault, Élias: Histoire politique et sociale des principautés danubiennes. Paris 1855. [Auszüge in einem Heft, das Anfang 1857 entstand, im Beiheft D und im Heft VII, London 1859–1863.] 213 214
- Reich, Eduard: Ueber die Entartung des Menschen, ihre Ursachen und Verhütung. Erlangen 1868. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Notizbuch, das 1869 entstand.] 328
- Remarks on the commercial policy of Great Britain, principally as it relates to the corn trade. London 1815. [Auszüge im Beiheft B.] 498
- Rent no robbery ... In: The Economist. London. Vol. 9. Nr. 412, 19. Juli 1851. 526
- Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers; with app. of evidence. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1862. 223–226 327 328 491 492
- Report from the committee on the "Bill to regulate the labour of children in the mills and factories of the United Kingdom": with the minutes of evidence. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 8 August 1832. [London 1832.] 252
- Report from the Secret Committee of the House of Lords appointed to inquire into the causes of the distress which has for some time prevailed among the commercial classes, and how far it has been affected by the laws for regulating the issue of bank notes payable on demand. Together with the minutes of evidence, and an app. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 28 July 1848. (Reprinted 1857.) [London 1857.] 118
- Report from the select committee on bank acts; together with the proceedings of the committee, minutes of evidence, app. and index. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 30 July 1857. Pt. 1: Report and evidence. [London 1857.] [Auszüge in einem Heft, das 1865/1866 entstand.] 124 129
- Report from the select committee on mines; together with the proceedings of the commit-

- tee, minutes of evidence, and app. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 23 July 1866. [London 1866.] 446–452
- Report from the select committee on petitions relating to the corn laws of this Kingdom: together with the minutes of evidence, and an app. of accounts. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 26 July 1814. [London 1814.] 498
- Report from the select committee on the bank acts; together with the proceedings of the committee, minutes of evidence, app. and index. Ordered, by the House of Commons, to be printed, 1 July 1858. [London 1858.] 129
- Report of the commissioners appointed to inquire into the condition of all mines in Great Britain to which the provisions of the act 23 & 24 Vict. cap. 151 do not apply. With reference to the health and safety of persons employed in such mines; with app. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1864. 598
- Report of the commissioners appointed to inquire into the operation of the acts (16 & 17 Vict. c. 99 and 20 & 21 Vict. c. 3) relating to transportation and penal servitude. Vol. 1: Report and appendix. Vol. 2: Minutes of evidence. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1863. 611
- Report of the committee on the baking trade in Ireland for 1861. Nach: Second report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeyman bakers ... London 1863. 224 226 227
- Report of the officer of health of St. Martin's-in-the-Fields. 1865. Nach: Public health. Eighth report ... London 1866. 593
- Reports by Her Majesty's secretaries of embassy and legation, on the manufactures, commerce, &c., of the countries in which they reside. No. 6. London 1863. 309
- Reports from poor law inspectors on the wages of agricultural labourers in Ireland. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. Dublin 1870. 635–638
- Reports of the inspectors of factories for the half year ending the 31st December 1841: also, the joint report of the inspectors of factories for the same period. (Presented by command of Her Majesty.) Ordered, by the House of Commons, to be printed, 16 February 1842. [London 1842.] 250
- Reports of the inspectors of factories to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department ... 215 227 228 356 442
- for the quarter ending 30th September, 1843. Nach: [Anthony] Ashley: Ten hours' factory bill. The speech ... in the House of Commons, on Friday, March 15th, 1844. London 1844. 363
 - for the quarter ending 30th September, 1844; and from 1st October, 1844, to 30th April, 1845. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1845. 254 264 370–373
 - for the half-year ending 31st October 1846 ... London 1847. 264
 - for the half-year ending 31st October 1847 ... London 1848. 256
 - for the half-year ending 30th April 1848 ... London 1848. 251 254 258 490
 - for the half-year ending 31st October 1848 ... London 1849. 205 251 253–260 262 263 269 271 472 491
 - for the half-year ending 30th April 1849 ... London 1849. 260–262 280
 - for the half-year ending 31st October 1849 ... London 1850. 253 261
 - for the half-year ending 30th April 1850 ... London 1850. 263 272
 - for the half-year ending 31st October 1850 ... London 1851. 259 263 264
 - for the half year ending 30th April 1852 ... London 1852. 264
 - for the half year ending 30th April 1853 ... London 1853. 265

- Reports of the inspectors of factories to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department ...
- for the half year ending 31st October 1853 ... London 1854. 159 241
 - for the half year ending 30th April 1855 ... London 1855. 205
 - for the half year ending 31st October 1855 ... London 1856. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 241 246 249–251 270 360 384 471
 - for the half year ending 31st October 1856 ... London 1857. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 216–218 341 361 373 374 381 389 404 405
 - for the half year ending 30th April 1857 ... London 1857. 360 361
 - for the half year ending 31st October 1857 ... London 1857. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 266 361 362
 - for the half year ending 30th April 1858 ... London 1858. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 216 217 496 499
 - for the half year ending 31st October 1858 ... London 1858. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 218 349 351 354 356 360 374 389
 - for the half year ending 30th April 1859 ... London 1859. 493
 - for the half year ending 31st October 1859 ... London 1860. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 254 272
 - for the half year ending 30th April 1860 ... London 1860. 218 241 250 251 266 339 374 490
 - for the half year ending 31st October 1860 ... London 1860. 217 493 494
 - for the half year ending 30th April 1861 ... London 1861. 217
 - for the half year ending 31st October 1861 ... London 1862. 264 265 270 278 330 365 375 376
 - for the half year ending 31st October 1862 ... London 1863. 217 266–268 271 359 373 377 404 410 411 432
 - for the half year ending 30th April 1863 ... London 1863. 268 272 383 413 414 490
 - for the half year ending 31st October 1863 ... London 1864. 217 379 384 390 411 412 490 571
 - for the half year ending 30th April 1864 ... London 1864. 412 413
 - for the half year ending 31st October 1864 ... London 1865. 269 272
 - for the half year ending 31st October 1865 ... London 1866. 370 403 413–415 428–430 435 441 442
 - for the half year ending 31st October 1866 ... London 1867. 379 380 383 384 502 503 576 638 639
- Reports respecting grain, and the corn laws: Viz: First and second reports from The Lords Committees, appointed to enquire into the state of the growth, commerce, and consumption of grain, and all laws relating thereto; ... Ordered, by the House of Commons, to be printed, 23 November 1814. [London 1814.] 498
- The Reverend Newman Hall ... [Korrespondenz aus:] London, Saturday, August 15. In: The Standard. London. Nr. 12 172, 15. August 1863. 229
- The revised statutes of the state of Rhode Island and Providence plantations: to which are prefixed, the constitutions of the United States and of the state. Providence 1857. Nach: Children's employment commission (1862). First report ... London 1863. 244
- Ricardo, David: The high price of bullion, a proof of the depreciation of bank notes. 4. ed. London 1811. [Auszüge im Heft VII, London 1851.] 132
- On protection to agriculture. 4. ed. London 1822. [Auszüge im Heft XII, London 1851.] 75
 - On the principles of political economy, and taxation. London 1817. 456
 - On the principles of political economy, and taxation. 3. ed. London 1821. [Auszüge im

- Heft IV, London 1850, und im Heft VIII, London 1851.] 79 152 170 206 349 353 354 367 387 394 513 528 544 567
- Richardson, [Benjamin]: Work and overwork. In: The Social Science Review. London. Vol. 2. Nr. 58, 18. Juli 1863. 228–230
- Roberts, George: The social history of the people of the southern counties of England in past centuries; illustrated in regard to their habits, municipal bye-laws, civil progress, etc. London 1856. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 648
- [Robertson, George:] Essays on political economy: in which are illustrated the principal causes of the present national distress; with appropriate remedies. London 1830. [Auszüge im Beiheft H.] 474
- Rodbertus-Jagetzow, [Karl Heinrich]: Briefe und socialpolitische Aufsätze. Hrsg. von Rudolf Meyer. Bd. 1. Berlin [1881]. [Auszüge von Engels in einem Heft, das 1879–1881 entstand.] 476 477
- Rodbertus, [Karl Heinrich]: Sociale Briefe an von Kirchmann. Dritter Brief: Widerlegung der Ricardo'schen Lehre von der Grundrente und Begründung einer neuen Rententheorie. Berlin 1851. 476
- Rogers, James Edwin Thorold: A history of agriculture and prices in England from the year after the Oxford Parliament (1259) to the commencement of the continental war (1793). Compiled entirely from original and contemporaneous records. Vol. 1.2. Oxford 1866. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 606 610 649
- Rohatzsch, R. H.: Die Krankheiten, welche verschiedenen Ständen, Altern und Geschlechtern eigenthümlich sind. Bd. 1–6. Ulm 1840. Nach: Report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeymen bakers ... London 1862. 328
- Roscher, Wilhelm: Die Grundlagen der Nationalökonomie. 3., verm. und verb. Aufl. Stuttgart, Augsburg 1858. (Roscher: System der Volkswirtschaft. Bd. 1.) [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 81 89 146 186 195 196 292 551
- Rossi, Pellegrino: Cours d'économie politique. Année 1836–1837. (Cont. les deux vol. de l'éd. de Paris.) In: Cours d'économie politique. Bruxelles 1843. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 158
- Rouard de Card, Pie-Marie: De la falsification des substances sacramentelles. Paris 1856. 224
- Rousseau, Jean-Jacques: Discours sur l'économie politique. Nouv. éd. Genève 1760. 670
- Roux[-Lavergne], Pierre-Célestin *siehe* Buchez, Philippe-Joseph-Benjamin, Pierre-Célestin Roux[-Lavergne]: Histoire parlementaire ...
- [Roy, Henry:] The theory of the exchanges. The bank charter act of 1844. The abuse of the metallic principle to depreciation. London 1864. 23 128 585 586
- Royal commission on railways. Report of the commissioners. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1867. [Auszüge in einem Heft, das 1868 entstand.] 389 502
- Rumford, Benjamin [Thompson], Count of: Essays, political, economical, and philosophical. Vol. 1–3. London 1796–1802. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 539
- Sadler, Michael Thomas: Ireland; its evils, and their remedies: being a refutation of the errors of the emigration committee and others, touching that country. To which is prefixed, a synopsis of an original treatise about to be published on the law of population; developing the real principle on which it is universally regulated. 2. ed. London 1829. 633
- The law of population: A treatise, in six books; in disproof of the superfecundity of hu-

- man beings, and developing the real principle of their increase. In 2 vol. Vol. 2. London 1830. 633
- Say, Jean-Baptiste: Lettres à M. Malthus, sur différens sujets d'économie politique, notamment sur les causes de la stagnation générale du commerce. Paris 1820. 544 545
- Traité d'économie politique, ou simple exposition de la manière dont se forment, se distribuent et se consomment les richesses. Paris 1802. Nach: Wilhelm Roscher: Die Grundlagen der Nationalökonomie. 3., verm. und verb. Aufl. Stuttgart, Augsburg 1858. (Roscher: System der Volkswirtschaft. Bd. 1.) 186
 - Traité d'économie politique, ou simple exposition de la manière dont se forment, se distribuent et se consomment les richesses. 3. éd. T. 1.2. Paris 1817. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge in einem Pariser Heft von 1844.] 107 141 149 349 481
- Schiller, Friedrich von: Die Bürgschaft. 128 531
- Kabale und Liebe. 515
 - Kastraten und Männer. 229
 - Das Lied von der Glocke. 347 366 438 690
- Schorlemmer, Carl: The rise and development of organic chemistry. London 1879. [In der persönlichen Bibliothek von Engels. – Auszüge in einem Heft mit Exzerpten zur Chemie von 1882.] 278
- Schouw, Joakim Frederik: Die Erde, die Pflanzen und der Mensch. Naturschilderungen. Aus dem Dän. unter Mitw. des Verf. von H. Zeise ... 2. Aufl. Leipzig 1854. 463
- Schulz, Wilhelm: Die Bewegung der Production. Eine geschichtlich-statistische Abhandlung zur Grundlegung einer neuen Wissenschaft des Staats und der Gesellschaft. Zürich, Winterthur 1843. 333 334
- Scrope, George Poulett: Principles of political economy, deduced from the natural laws of social welfare, and applied to the present state of Britain. London 1833. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 535
- Second report addressed to Her Majesty's Principal Secretary of State for the Home Department, relative to the grievances complained of by the journeyman bakers. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1863. 224 226 227
- [Seeley, Robert Benton:] The perils of the nation. An appeal to the legislature, the clergy, and the higher and middle classes. 2. ed., rev. London 1843. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 586 654
- Senior, Nassau William: Address. In: The National Association for the Promotion of Social Science. Report of proceedings at the seventh annual congress, held in Edinburgh, October 1863. Edinburgh, London 1863. 435 436 443 444
- Journals conversations and essays relating to Ireland. In 2 vol. Vol. 2. London 1868. 640 657
 - Letters on the factory act, as it affects the cotton manufacture ... To which are appended, a letter to Mr. Senior from Leonard Horner, and minutes of a conversation between Mr. Edmund Ashworth, Mr. Thompson and Mr. Senior. London 1837. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 201–206 365
 - An outline of the science of political economy. London 1836. 206
 - Principes fondamentaux de l'économie politique, tirés de leçons éd. et inéd. de N.-W. Senior, par Jean Arrivabene. Paris 1836. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 534
 - Three lectures on the rate of wages, delivered before the University of Oxford, in Easter term, 1830. With a pref. on the causes and remedies of the present disturbances. London 1830. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 487 491

- Sextus Empiricus: *Adversus mathematicos*. 330
- Shakespeare, William: *As you like it*. 153
- *King Henry IV*. 25 49
 - *The merchant of Venice*. 259 439 616
 - *A midsummer-night's dream*. 101
 - *Much ado about nothing*. 81
 - *Timon of Athens*. 122
- Sismondi, Jean-Charles-Léonard Simonde de: *De la richesse commerciale, ou principes d'économie politique, appliqués à la législation du commerce*. T. 1.2. T. 1. Genève 1803. [Auszüge im Beiheft C.] 480
- *Études sur l'économie politique*. T. 1.2. Bruxelles 1837-1838. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 283 533 656
 - *Nouveaux principes d'économie politique, ou de la richesse dans ses rapports avec la population*. 2. éd. T. 1.2. Paris 1827. [Auszüge in einem nicht überlieferten Heft, das zwischen 1844 und 1847 entstand.] 142 211 507 517 520 521 524 525 582 684
- Skarbek, Frédéric: *Théorie des richesses sociales. Suivie d'une bibliographie de l'économie politique*. 2. éd. T. 1.2. T. 1. Paris 1839. [Auszüge in einem Pariser Heft von 1845.] 294 316
- Smith, Adam: *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations*. In 2 vol. London 1776. 317 326 327 369 485 554
- *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations. A careful reprint ...* In 3 vol. London 1812. 142
 - *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations ... With notes, and an add. vol., by David Buchanan*. In 3 vol. Vol. 1. Edinburgh 1814. [Auszüge im Beiheft C.] 500 509 557 588 641 655 656 663
 - *An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations. With a commentary, by the author of "England and America" [d. i. Edward Gibbon Wakefield]*. In 6 [vielm. 4] vol. Vol. 1-3. London 1835-1836. [Auszüge in den Heften VII und VIII, London 1851.] 48 115 319 320 480 533 578
 - *Recherches sur la nature et les causes de la richesse des nations. Trad. nouv., avec des notes et observations; par Germain Garnier*. T. 1-5. T. 1.5. Paris an X. - 1802. [Auszüge in zwei Pariser Heften von 1844 und im Heft VII, London 1859-1863.] 115 142 304 327 414 478 555
 - *The theory of moral sentiments*. London 1759. 554
- Some thoughts on the interest of money in general, and particularly in the publick funds. London [1738]. [Auszüge im Beiheft F.] 41 48
- Somers, Robert: *Letters from the Highlands; or, the famine of 1847*. London, Edinburgh, Glasgow 1848. [Auszüge im Heft XIII, London 1851.] 657 658
- Sophokles: *Antigone*. 123
- Spinoza, Benedictus de: *Briefwechsel*. 534
- S[tafford], William: *A compendious or briefe examination of certayne ordinary complaints, of divers of our country men in these our dayes, etc*. London 1581. 668
- Statistical abstract for the United Kingdom in each of the last fifteen years, ...
- No. 8: From 1846 to 1860. London 1861. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 376 377 406 407 584
 - No. 12: From 1850 to 1864. London 1865. 407
 - No. 13: From 1851 to 1865. London 1866. 376 377 406 407 584 587
 - No. 15: From 1853 to 1867. London 1868. 584

- The statute of labourers confirmed, altered, and enforced. [1360.] Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 663
- Statutum de servientibus. <The statute of labourers.> [1349.] In: The statutes at large, of England and of Great-Britain: from Magna Carta to the Union of the Kingdoms of Great Britain and Ireland. Vol. 1. London 1811. 244
- Steuart, James: An inquiry into the principles of political oeconomy: being an essay on the science of domestic policy in free nations. In 2 vol. Vol. 1. London 1767. 299 317
- An inquiry into the principles of political oeconomy: being an essay on the science of domestic policy in free nations. In 3 vol. Vol. 1.2. Dublin 1770. [Auszüge im Heft VIII, London 1851.] 133 162 581 645 655 669
- An inquiry into the principles of political oeconomy ... In: The works, political, metaphysical, and chronological. Now first collect. by James Steuart, his son, from his father's corr. copies, to which are subjoined anecdotes of the author. In 6 vol. Vol. 1. London 1805. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 136
- Steuart, [James] Jacques: Recherche des principes de l'économie politique, ou essai sur la science de la police intérieure des nations libres. T. 1–5. T. 1. Paris 1789. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 386 387
- Stewart, Dugald: Lectures on political economy. Vol. 1. Edinburgh 1855. (The collected works. Ed. by William Hamilton. Vol. 8.) [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 289 310 325 437 649
- Stolberg, Christian Graf zu: Gedichte. Aus dem Griech. übers. Hamburg 1782. 367
- Stolberg, Friedrich Leopold Graf zu: An die Natur. 461
- Storch, Henri: Cours d'économie politique, ou exposition des principes qui déterminent la prospérité des nations. T. 1–6. T. 1.2. St-Petersbourg 1815. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845 und in den Beiheften E und G.] 159 316 325 529 581
- Cours d'économie politique, ou exposition des principes qui déterminent la prospérité des nations. Avec des notes explicatives et critiques par J.-B. Say. T. 1–4. T. 1.3. Paris 1823. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 165 316 324 581
- Strange, William: The seven sources of health. London 1864. Nach: Children's employment commission <1862>. Fourth report ... London 1865. 231
- Strype, John: Brief annals of the church and state. Nach: Frederic Morton Eden: The state of the poor ... Vol. 1. London 1797. 661
- Taylor, Sedley: To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 30990, 29. November 1883. 25
- To the Editor of "To-Day". In: To-Day. London. Vol. 1. Nr. 3, März 1884. 26
- Tenth report of the commissioners appointed to inquire into the organization and rules of Trades Unions and other associations: together with minutes of evidence. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. 28th July 1868. London 1868. 392
- Tenth report of the commissioners of Her Majesty's inland revenue on the inland revenue. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1866. 583 584 631
- Thiers, Adolphe: De la propriété. Paris 1848. 398 642
- Thompson, Benjamin *siehe* Rumford, Benjamin [Thompson], Count of: Essays ...
- Thompson, William: An inquiry into the principles of the distribution of wealth most conducive to human happiness; applied to the newly proposed system of voluntary equality of wealth. London 1824. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 326
- Thornton, William Thomas: Over-population and its remedy: or, an inquiry into the extent

- and causes of the distress prevailing among the labouring classes of the British Islands, and into the means of remedying it. London 1846. [Auszüge im Heft XIII, London 1851.] 242 606 645
- Thucydides: De bello Peloponnesiaco libri octo. Lipsiae 1831. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 330
- Thünen, Johann Heinrich von: Der isolirte Staat in Beziehung auf Landwirthschaft und Nationalökonomie. Th. 2. Abth. 2. Rostock 1863. 557
- Tooke, Thomas, William Newmarch: A history of prices, and of the state of the circulation, during the nine years 1848–1856. In 2 vol.; forming the 5. and 6. vol. of the History of prices from 1792 to the present time. Vol. 5.6. London 1857. [Auszüge in einem Londoner Heft von 1857.] 266
- Torrens, Robert: An essay on the external corn trade; containing an inquiry into the general principles of that important branch of traffic; an examination of the exceptions to which these principles are liable; and a comparative statement of the effects which restrictions on importation and free intercourse, are calculated to produce upon subsistence, agriculture, commerce, and revenue. London 1815. [Auszüge im Beiheft G.] 157
- An essay on the production of wealth; with an app., in which the principles of political economy are applied to the actual circumstances of this country. London 1821. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 147 148 167 168
- On wages and combination. London 1834. [Auszüge im Heft XI, London 1851.] 364 365
- Townsend, Joseph: A dissertation on the poor laws. By a well-wisher to mankind. 1786. Republished. London 1817. [Auszüge im Heft XIII, London 1851.] 553 581
- A journey through Spain in the years 1786 and 1787. In 3 vol. London 1791. 581
- Tucker, Josiah: A brief essay on the advantages and disadvantages which respectively attend France and Great Britain, with regard to trade. 3. ed. London 1753. [Auszüge im Beiheft C.] 553
- Four tracts, together with two sermons, on political and commercial subjects. Gloucester 1774. [In der persönlichen Bibliothek von Marx. – Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 553
- Tuckett, John Debell: A history of the past and present state of the labouring population, including the progress of agriculture, manufactures, and commerce ... Vol. 1.2. London 1846. [Auszüge im Heft IX, London 1851.] 314 326 334 648 672
- Turgot, [Anne-Robert-Jacques]: Réflexions sur la formation et la distribution des richesses. In: Œuvres. Nouv. éd., ... par Eugène Daire. T. 1. Paris 1844. (Collection des principaux économistes. T. 3.) [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 163 282 478
- Twenty-second annual report of the Registrar-General of births, deaths, and marriages in England. Presented to both Houses of Parliament by command of Her Majesty. London 1861. Nach: Every government has its traditions ... In: The Times. London. Nr. 24082, 5. November 1861. 243
- Two letters on the flour trade, and dearness of corn ... By a person in business. London [1767]. [Auszüge im Beiheft B.] 651
- Ure, Andrew: Philosophie des manufactures ou économie industrielle de la fabrication du coton, de la laine, du lin et de la soie ... Trad. sous les yeux de l'auteur ... T. 2. Paris 1836. [Auszüge in einem Brüsseler Heft von 1845.] 245 270 314 332
- The philosophy of manufactures: or, an exposition of the scientific, moral, and commercial economy of the factory system of Great Britain. 2. ed., corr. London 1836. 205 315 316 331 332 334 341 364 377–379 382 388 389 392 393 495 499

- Ure Andrew: Technisches Wörterbuch oder Handbuch der Gewerbskunde. In alphabetischer Ordnung. Bearb. nach Andrew Ure's Dictionary of arts, manufactures and mines von Karl Karmarsch und Friedrich Heeren. Bd. 1–3. Bd. 1. Prag 1843. [Auszüge im Heft XV, London 1851.] 337 344
- Urquhart, David: Familiar words, as affecting the character of Englishmen and the fate of England. London 1855. 95 246 328 455 657 671 672
- Vanderlint, Jacob: Money answers all things: or, an essay to make money sufficiently plentiful amongst all ranks of people, and increase our foreign and domestick trade. London 1734. [Auszüge im Beiheft E.] 115 121 133 246 248 282
- Varro, Marcus Terentius: De re rustica. 178
- Vauban, [Sébastien le Prestre de]: Projet d'une dîme royale. In: Économistes financiers du XVIII^e siècle. Préc. de notices historiques sur chaque auteur, et accomp. de comm. et de notes explicatives, par Eugène Daire. Paris 1843. (Collection des principaux économistes. T. 1.) 130
- Vergilius Maro, Publius: Aeneis. 140 272 682
– Georgica. 209
- Verri, Pietro: Meditazioni sulla economia politica ... con annotazioni di Gian-Rinaldo Carli. In: Scrittori classici italiani di economia politica. [Hrsg. Pietro Custodi.] Parte moderna. T. 15. Milano 1804. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 45 124 297
- Vico, [Giovanni]: La science nouvelle. Trad. par l'auteur de l'essai sur la formation du dogme catholique. Paris 1844. 334
- Vissering, Simon: Handboek van praktische staathuishoudkunde. Delen 1–3. Amsterdam 1860–1862. 453
- Voltaire: Candide, ou l'optimisme. 177 692
- Wade, John: History of the middle and working classes; with a popular exposition of the economical and political principles which have influenced the past and present condition of the industrious orders. Also an app. ... 3. ed. London 1835. [Auszüge in einem Manchester-Heft von 1845.] 218 245 555 664
- Wages of agricultural labourers. (From the Morning Chronicle.) In: The Economist. London. Vol. 3. Nr. 13, 29. März 1845. 608 609
- Wagner, Richard: Das Kunstwerk der Zukunft. Leipzig 1850. 154
- Wakefield, Edward Gibbon: A commentary to Smith's Wealth of nations siehe Smith, Adam: An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations
[Wakefield, Edward Gibbon:] England and America. A comparison of the social and political state of both nations. In 2 vol. Vol. 2. London 1833. [Auszüge im Beiheft H.] 180 242 521 607 686–694
- Wakefield, Edward Gibbon: A view of the art of colonization, with present reference to the British Empire; in letters between a statesman and a colonist. London 1849. [Auszüge im Heft XIV, London 1851.] 293 693
- Warburton, John: Inspection of mines. To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 25 718, 26. Januar 1867. [Auszüge in einem Heft, das 1867/1868 entstand.] 452
- Ward, John: The borough of Stoke-upon-Trent, in the commencement of the reign of Her Most Gracious Majesty Queen Victoria. London 1843. Nach: Children's employment commission (1862). First report ... London 1863. 240
- Watson, John Forbes: [Diskussion zu:] John Crawford: On the cotton supply. [Bericht.] In: The Journal of the Society of Arts, and of the Institutions in Union. London. Vol. 10. 19. April 1861. 352

- Watts, John: The facts and fictions of political economists: being a review of the principles of the science, separating the true from the false. Manchester, London 1842. [Auszüge in einem Heft, das um 1846 entstand.] 493
- Robert Owen, "The Visionary", a lecture, on the third anniversary of the opening of the Manchester Hall of Science. Manchester 1843. 493
- Trade societies and strikes: their good and evil influences on the members of Trades Unions, and on society at large. Machinery; its influences on work and wages, and co-operative societies, productive and distributive, past, present, and future. Manchester [1865]. 493 496
- Wayland, Francis: The elements of political economy. Boston 1843. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 149 188
- We are afraid ... In: The Bengal Hurkaru. Calcutta. Vol. 60. Nr. 153, 22. Juli 1861. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 296
- [West, Edward:] Essay on the application of capital to land, with observations shewing the impolicy of any great restriction of the importation of corn, and that the bounty of 1688 did not lower the price of it. By a fellow of University College, Oxford. London 1815. [Auszüge im Beiheft B.] 456 486
- West, Edward: Price of corn and wages of labour, with observations upon Dr. Smith's, Mr. Ricardo's, and Mr. Malthus's doctrines upon those subjects; and an attempt at an exposition of the causes of the fluctuation of the price of corn during the last thirty years. London 1826. [Auszüge im Heft XII, London 1851.] 486 487
- Whiteing, Richard: The distress at Millwall. To the Editor of the "Star". In: The Morning Star. London. Nr. 3385, 7. Januar 1867. 601–603
- The wholesale starvation of the London poor. In: Reynolds's Newspaper. London. Nr. 858, 20. Januar 1867. 601
- Wilks, Mark: Historical sketches of the South of India, in an attempt to trace the history of Mysoor from the origin of the Hindoo Government of that state, to the extinction of the Mohammedan Dynasty in 1799. Vol. 1–3. Vol. 1. London 1810. [Auszüge im Heft XXII, London 1853.] 322
- Williams, Walter *siehe* Creed, H. Herries, Walter Williams: Foreign competition with British manufactures
- Wirth, Max: Grundzüge der National-Oekonomie. 3., verb. Aufl. Bd. 1.2. Bd. 1. Köln 1861. 76
- Worked to death. To the Editor of The Times. In: The Times. London. Nr. 24 597, 29. Juni 1863. 228
- The working of the factory act. In: The Economist. London. Vol. 6. Nr. 242, 15. April 1848. 206
- The workrooms of Madame Elise. To the Editor of the "Star". In: The Morning Star. London. Nr. 2281, 29. Juni 1863. 228–230
- Wright, Thomas: A short address to the public on the monopoly of small farms, a great cause of the present scarcity and dearness of provisions. With the plan of an institution to remedy the evil: and for the purpose of increasing small farms throughout the Kingdom. London 1795. [Auszüge im Beiheft B.] 652
- Wright, Thomas Barber *siehe* [Harlow, John, Thomas Barber Wright:] The currency question
- Xenophon: Cyropaedia. Ed. E. Poppo. Lipsiae 1821. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 330 331

Young, Arthur: Political arithmetic. Containing observations on the present state of Great Britain; and the principles of her policy in the encouragement of agriculture. London 1774. [Auszüge im Heft VII, London 1859–1863.] 115 206
 – A tour in Ireland: with general observations on the present state of that Kingdom ... 2. ed. In 2 vol. London 1780. 612

Зиберь, Николай [Иванович]: Теорія цѣнности и капитала Д. Рикардо въ связи съ позднѣйшими дополненіями и разъясненіями. Опытъ критико-экономическаго изслѣдованія. Кіевъ 1871. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 14

К[ауфманъ], Иларіонъ [Игнатъевич]: Точка зрѣнія политико-экономической критики у Карла Маркса. [Rezension zu:] Капиталь. Т. 1. Спб. 1872. In: Вѣстникъ Европы. Санкт-петербургъ. 1872. Т. 3. [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 15 16

П[окровскій], Василій [Иванович]: [Rezension zu:] Капиталь. Изд. Н. П. Полякова. 1872. In: С.-Петербургскія Вѣдомости. Nr. 97, 8.(20.) April 1872. 14

Чернышевскій, Николай [Гаврилович]: Очерки изъ политической экономіи (по Миллю). Изд. Михаила Эллидина и компаниі. Genève, Bâle 1870. (Сочиненія. Т. 4.) [In der persönlichen Bibliothek von Marx.] 13

III. Periodica

The Bengal Hurkaru. Overland summary of news (Calcutta) – Tageszeitung, erschien von 1795 bis 1866. 296

The Bury Guardian – Tageszeitung, gegründet 1857. 241

The Commonwealth (London) – Wochenblatt, erschien von Februar 1866 bis Juli 1867; 1866 aus der Zeitung "The Workman's Advocate" hervorgegangen; Organ des Zentral- bzw. Generalrats der IAA, geriet im September 1866 unter den Einfluß der radikalen Bourgeoisie. 271 407 408

Concordia. Zeitschrift für die Arbeiterfrage (Berlin) – erschien von 1871 bis 1876. 23–25

The Daily News (London) – bürgerlich-liberale Tageszeitung, erschien von 1846 bis 1930. 228

The Daily Telegraph (London) – Tageszeitung, erschien von 1855 bis 1937, zuerst bürgerlich-liberaler, seit den achtziger Jahren konservativer Richtung; führt seit 1937 den Titel "Daily Telegraph and Morning Post". 218 219 228

Demokratisches Wochenblatt (Leipzig) – erschien von Januar 1868 bis September 1869 einmal wöchentlich, ab 28. August 1869 zweimal in der Woche unter der Redaktion von Wilhelm Liebknecht; zunächst Organ der Deutschen Volkspartei, ab 5. Dezember 1868 zugleich Organ des Verbandes Deutscher Arbeitervereine; Marx und Engels veröffentlichten darin wichtige Beiträge; nach dem Eisenacher Kongreß 1869 wurde es Organ der SDAP und in „Der Volksstaat“ umbenannt. 14

Deutsch-Französische Jahrbücher (Paris) – unter der Redaktion von Marx und Arnold Ruge in deutscher Sprache herausgegeben; es erschien nur die erste Doppellieferung im Februar 1844. 74 139 150 569

The Economist, Weekly Commercial Times, Bankers' Gazette, and Railway Monitor: a political, literary, and general newspaper (London) – Wochenblatt, gegründet 1843;

- Organ der Großbourgeoisie für Wirtschaftsfragen und Politik. 206 338 526 573 609 658
- The Evening Star** *siehe* **The Morning Star**
- The Fortnightly Review** (London). 23
- The Glasgow Daily Mail**. 280
- The International Courier** (London) – Wochenzeitung, erschien von 1864 bis Juli 1867 in englischer und französischer Sprache (Le Courier International); 1867 Organ der IAA; herausgegeben von Joseph Collet. 271
- The International Journal** – Organ der "International Ironmolders' Union". 271
- The Journal of the Society of Arts, and of the Institutions in Union** (London) – Wochenblatt, gegründet 1852; Zeitschrift der Kunst- und Altertumswissenschaft. 338 352 375 402 404 658
- Macmillan's Magazine** (London, Cambridge) – 1859 gegründet von David Masson. 229
- The Manchester Guardian** – Tageszeitung, erschien von 1821 bis 24. August 1959; in den fünfziger Jahren des 19. Jahrhunderts Organ der Anhänger des Freihandels, später Organ der liberalen Partei. 576
- The Morning Advertiser** (London) – Tageszeitung, erschien von 1794 bis 1936; in den fünfziger und sechziger Jahren des 19. Jahrhunderts Organ der radikalen Bourgeoisie. 24
- The Morning Chronicle** (London) – Tageszeitung, erschien von 1769 bis 1865, Organ der Whigs in den vierziger und der Peeliten in den fünfziger Jahren des 19. Jahrhunderts; später Organ der Konservativen. 607
- The Morning Star** (London) – Tageszeitung, erschien von 1856 bis 1869, als Abendausgabe unter dem Titel "The Evening Star"; Organ der Freihändler. 24 228–230 483 601–603
- Neue Rheinische Zeitung. Organ der Demokratie** (Köln) – erste selbständige Tageszeitung des Proletariats; herausgegeben unter Leitung von Marx vom 1. Juni 1848 bis 19. Mai 1849; Redakteure waren Engels, Wilhelm und Ferdinand Wolff, Georg Weerth, Ernst Dronke, Ferdinand Freiligrath u. a. 518 550 687
- Neue Rheinische Zeitung. Politisch-ökonomische Revue** (London, Hamburg, New York) – erschien von Januar bis Oktober 1850 in sechs Heften; herausgegeben von Marx und Engels. 229 263 272
- New-York Daily Tribune** – Tageszeitung, erschien von 1841 bis 1924, gegründet von Horace Greeley; bis Mitte der fünfziger Jahre Organ des linken Flügels der amerikanischen Whigs, danach Organ der Republikanischen Partei; veröffentlichte von August 1851 bis März 1862 regelmäßige Korrespondenzen von Marx und Engels; später vertrat die Zeitung immer mehr eine rechtsgerichtete Position. 654 656
- The Observer** (London) – konservatives Wochenblatt, erscheint seit 1791; ältestes englisches Sonntagsblatt. 128
- The Pall Mall Gazette. An Evening Newspaper and Review** (London) – konservative Tageszeitung, erschien von Februar 1865 bis 1920; von Juli 1870 bis Juni 1871 standen

- Marx und Engels mit ihr in Verbindung; die zunehmenden Angriffe der Zeitung auf die Pariser Kommune nach deren Niederlage veranlaßten beide, jegliche Verbindung zu diesem Blatt abzubrechen. 587
- La Philosophie Positive. Revue** (Paris) – erschien vom 1. Juli 1867 bis 1883; herausgegeben von Émile Littré und Georgi Nikolajewitsch Wyrubow. 14
- Révolutions de Paris, dédiées à la Nation et au district des Petits Augustins** (Paris) – Wochenblatt, erschien vom 12. Juli 1789 bis 28. Februar 1794; herausgegeben von Louis-Marie Prudhomme; redigiert bis September 1790 von dem Republikaner Élisée Loustalot. 666
- Reynolds's Newspaper. A Weekly Journal of Politics, History, Literature, and General Intelligence** (London) – Wochenblatt, gegründet im August 1850 als "Reynolds's Weekly Newspaper" von dem kleinbürgerlichen Demokraten George William MacArthur Reynolds. 227 228 383 601
- The Saturday Review of Politics, Literature, Science, and Art** (London) – konservatives Wochenblatt, erschien von 1855 bis 1938. 14
- The Social Science Review** (London). 228–230
- The Spectator** (London) – Wochenblatt, gegründet 1828; vertrat liberale Ansichten, später konservativ. 298
- The Standard** (London) – konservative Tageszeitung, erschien von 1857 bis etwa 1917, hervorgegangen aus dem "Evening Standard". 229 340 344 500 603
- The Times** (London) – Tageszeitung, gegründet am 1. Januar 1785 unter dem Titel "Daily Universal Register", erscheint seit dem 1. Januar 1788 unter dem Namen "The Times"; größte englische Zeitung konservativer Richtung. 23–26 185 187 228 229 240 241 243 266 269 270 364 375 388 399 408 413 425 443 444 452 490 514–517 538 539 585 587 639 658
- To-Day** (London). 26 27
- Der Volksstaat** (Leipzig) – sozialdemokratische Zeitung, erschien vom 2. Oktober 1869 bis 29. September 1876, anfangs zweimal, ab Juli 1873 dreimal wöchentlich, zunächst mit dem Untertitel „Organ der sozial-demokratischen Arbeiterpartei und der Gewerksgenossenschaften“, ab 2. Juli 1870 als „Organ der sozial-demokratischen Arbeiterpartei und der Internationalen Gewerksgenossenschaften“ und ab 11. Juni 1875 als „Organ der Sozialistischen Arbeiterpartei Deutschlands“ herausgegeben; widerspiegelte die Ansichten der revolutionären Richtung in der deutschen Arbeiterbewegung; Leiter der Redaktion war Wilhelm Liebknecht; Marx und Engels waren Mitarbeiter des „Volksstaats“ seit seiner Gründung. 14 23–25
- Der Vorbote** (Genf) – Monatsschrift, erschien von Januar 1866 bis Dezember 1871, zunächst mit dem Untertitel „Organ der Internationalen Arbeiter-Association“, ab Januar 1867 mit dem Untertitel „Politische und sozial-ökonomische Monatsschrift. – Zentralorgan der Sektionsgruppe deutscher Sprache der Internationalen Arbeiterassoziation“; redigiert von Johann Philipp Becker; publizierte Arbeiten von Marx. 271
- The Westminster Review** (London) – liberale Zeitschrift für Politik, Volkswirtschaft, Religion und Literatur; erschien von 1824 bis 1887 vierteljährlich, von 1887 bis 1914 monatlich; gegründet von Jeremy Bentham und John Bowring, später geleitet von James und John Stuart Mill. 63

The Workman's Advocate (London) – Arbeiterwochenblatt; ab September 1865 offizielles Organ des Generalrats der IAA; Marx gehörte neben anderen Mitgliedern des Generalrats der Verwaltung der Zeitung an, die im Februar 1866 reorganisiert und in "The Commonwealth" umbenannt wurde. 227

Вѣстникъ Европы. Журналь исторіи, политики, литературы (Санктпетербургъ) – Monatschrift, erschien von 1866 bis 1918; Organ des gemäßigten bürgerlichen Liberalismus. 15 16

С.-Петербургскія Вѣдомости. Газета политическая и литературная – Tageszeitung, erschien unter diesem Titel von 1728 bis 1914, offizielles Regierungsorgan. 14

نمایه‌ی اشخاص

آ

آپلس (Apelles) (سال ۴ پیش از میلاد)، نقاش یونانی
 آپین (آپیانوس) (Appien) سال ۲ میلادی، افسر و
 کسارگزار رسمی رومی و مصری - یونانی نبار.
 نویسنده‌ی کتاب تاریخ روم.
 آدینگتون، استفن (Addington, Stephen)
 (۱۷۲۹ - ۱۷۶۹)، پردازش‌شناس و اقتصاددان انگلیسی.
 آربوتنات، جان (Arbuthnot, John)، سده هجدهم،
 مزرعه‌دار انگلیسی.
 آرخیلوخوس (Archilochos) (سده‌ی هفتم پیش از
 میلاد)، غزل‌سرای یونانی
 آرکرایت، ریسر ریچارد (Arkwright, Sir Richard)
 (۱۷۳۲ - ۱۷۹۲)، ابتدا کارش را با سلمانی آغاز کرد و
 رفته‌رفته از گفتگو با مشتریان خود دانش مکانیک را
 کسب کرد. با این همه، در سال ۱۷۶۹ اختراع یک
 ماشین ریسندگی را به نام خود ثبت کرد. بعدها ادعا
 شد که وی اختراع شخصی به نام توماس هابز را
 دزدیده است. سپس، در سال ۱۷۷۵، اختراعات
 دیگری را به نام خود ثبت کرد که هیچ‌کدام را خود
 اختراع نکرده بود. اگر چه در سال ۱۷۸۱ از حق ثبت
 آن‌ها محروم شد و دادگاهی در سال ۱۷۸۵ این
 تصمیم را مورد تأیید قرار داد، اما همچنان
 کارخانه‌های جدیدی تأسیس کرد و پس از مرگ
 ۵۰۰،۰۰۰ پوند از خود به جا گذاشت.
 آریوابنه، جیووانی (Arrivabene, Giovanni)

(۱۷۸۷ - ۱۸۸۱)، اقتصاددان ایتالیایی؛ مؤسس
 کنگره‌ی اقتصادی در بروکسل در سال ۱۸۴۷، مترجم
 آثار اقتصادی به زبان فرانسه.
 آریوستو، لودویکو (Ariosto, Lovico) (۱۴۷۴ - ۱۵۳۳)
 شاعر دوره‌ی تجدد ایتالیا که در اثر معروف خود به
 نام «زلاند خشمناک» با بیانی پرطنز دوران فنودالی و
 ترکانازی اشراف را مورد انتقاد قرار می‌دهد.
 آگریپا، منهنیوس (Agrippa, Menenius) (مرگ ۴۹۳
 پیش از میلاد) پاتریسین رومی که بنا به افسانه‌ها، با
 مقایسه‌ی دولت و بدن انسان‌ها پلیسین‌ها را قانع
 ساخت که از واژگونی حکومت پاتریسین‌ها
 خودداری کنند. به نظر او، پاتریسین‌ها بیانگر شکم و
 پلیسین‌ها نماینده‌ی دست‌ها بودند؛ دست‌ها برای غذا
 دادن به شکم لازم است و برعکس اگر شکم غذا
 نخورده باشد، دست‌ها زود از بین خواهند رفت.
 آن (Anne) (۱۶۶۵ - ۱۷۱۴) ملکه‌ی انگلستان، اسکاتلند
 و ایرلند از سال ۱۷۰۲. در سال ۱۷۰۷ انگلستان و
 اسکاتلند را به بریتانیا ملحق کرد.
 آنآخارسیس (Anacharsis) (سال ۶ ق.م.) فیلسوف
 یونانی
 آنتی‌پاترون سالونیکایی (Antipater of
 Thessalonica)، هجونیویس نه‌چندان معروف
 یونانی سده‌ی اول پیش از میلاد.
 آندرسون، آدام (Anderson, Adam) (۱۶۹۲ - ۱۷۶۵)،
 مورخ اسکاتلندی. او که فقط یک کتاب با نام
 «استنتاج تاریخی و گاه‌شمارانه‌ی خامسگاه تجارت»

آپلس (Apelles) (سال ۴ پیش از میلاد)، نقاش یونانی
 آپین (آپیانوس) (Appien) سال ۲ میلادی، افسر و
 کسارگزار رسمی رومی و مصری - یونانی نبار.
 نویسنده‌ی کتاب تاریخ روم.
 آدینگتون، استفن (Addington, Stephen)
 (۱۷۲۹ - ۱۷۶۹)، پردازش‌شناس و اقتصاددان انگلیسی.
 آربوتنات، جان (Arbuthnot, John)، سده هجدهم،
 مزرعه‌دار انگلیسی.
 آرخیلوخوس (Archilochos) (سده‌ی هفتم پیش از
 میلاد)، غزل‌سرای یونانی
 آرکرایت، ریسر ریچارد (Arkwright, Sir Richard)
 (۱۷۳۲ - ۱۷۹۲)، ابتدا کارش را با سلمانی آغاز کرد و
 رفته‌رفته از گفتگو با مشتریان خود دانش مکانیک را
 کسب کرد. با این همه، در سال ۱۷۶۹ اختراع یک
 ماشین ریسندگی را به نام خود ثبت کرد. بعدها ادعا
 شد که وی اختراع شخصی به نام توماس هابز را
 دزدیده است. سپس، در سال ۱۷۷۵، اختراعات
 دیگری را به نام خود ثبت کرد که هیچ‌کدام را خود
 اختراع نکرده بود. اگر چه در سال ۱۷۸۱ از حق ثبت
 آن‌ها محروم شد و دادگاهی در سال ۱۷۸۵ این
 تصمیم را مورد تأیید قرار داد، اما همچنان
 کارخانه‌های جدیدی تأسیس کرد و پس از مرگ
 ۵۰۰،۰۰۰ پوند از خود به جا گذاشت.
 آریوابنه، جیووانی (Arrivabene, Giovanni)

(۱۷۶۴) نوشت، چهل سال کارمند یک دفتر تجارتي بود.

آندرسون، جیمز (Anderson, James) (۱۷۳۹-۱۸۰۸)،
کشاورز و اقتصاددان اسکاتلندی.
آیکن، جان (Aikin, John) (۱۷۴۷-۱۸۲۲)، پزشک و
تاریخ‌نویس انگلیسی.

۱

اپیکور (Epikuros) (حدود ۳۴۲ تا حدود ۲۷۱ پیش از
میلاد)، فیلسوف یونانی.

ادوارد سوم (Edward III) (۱۳۱۲-۱۳۷۷) شاه
انگلستان و ایرلند از ۱۳۲۷.

ادوارد ششم (Edward VI) (۱۵۳۷-۱۵۵۳) شاه
انگلستان از ۱۵۴۷.

ارسطو (Aristoteles) (۳۸۴-۳۲۲ پیش از میلاد)،
فیلسوف یونانی، دانش‌مند، بنیان‌گذار تاریخ فلسفه.

ارشمیدس (Archimedes) (حدود ۲۸۷-۲۱۲ پیش از
میلاد)، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و طراح یونانی.

ارکارت، دیوید (Urquhart, David) (۱۸۰۵-۱۸۷۷)،
دیپلمات، روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار انگلیسی،
توری و نماینده‌ی پارلمان.

اسپارکس، جارد (Sparks, Jared) (۱۷۸۹-۱۸۶۶)
مورخ آمریکایی.

اسپینوزا، بندیکتوس دو (Spinoza, Benedictus de)
(۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف هلندی.

استافورد، ویلیام (Stafford, William) (۱۵۵۴-۱۶۱۲)،
اقتصاددان انگلیسی.

استراخان، ویلیام (Strahan, William) (۱۷۱۵-۱۷۵۸)
چاپخانه‌دار و ناشر انگلیسی آثار هیوم و اسمیت.

استوارت، سر جیمز (Steuart, Sir James)
(۱۷۱۲-۱۷۸۰)، اقتصاددان اسکاتلندی، یکی از
آخرین طرفداران مکتب مرکانتلیست.

استوارت، دوگلد (Stewart, Duglad) (۱۷۵۳-۱۸۲۸)،
فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندی.

استورس، هنریش فریدریش فون (Storch, Heinrich)
Friedrich von (۱۷۶۶-۱۸۳۵)، اقتصاددان روسی
با تبار آلمانی، آمارشناس و مورخ.

اسکاربک، فریدریک (Skarbek, Fryderyk)

(۱۷۹۲-۱۸۶۶)، اقتصاددان لهستانی.

اسکروپ، جورج (Scrope, George) (۱۷۹۷-۱۸۷۶)،
اقتصاددان و زمین‌شناس انگلیسی.

اسمیت، آدام (Smith, Adam) (۱۷۲۳-۱۷۹۰)،
اقتصاددان اسکاتلندی، یکی از بنیان‌گذاران اقتصاد
سیاسی.

اسمیت، گلدوین (Smith, Goldwin) (۱۸۲۳-۱۹۱۰)،
مورخ و اقتصاددان انگلیسی.

اش-ستولبرگ، کریستیان (Stolberg, Christian)
(۱۷۴۸-۱۸۲۱)، مترجم آثار یونانی.

اش‌ورث، هنری (Ashworth, Henry) (۱۷۹۴-۱۸۸۰)،
کارخانه‌دار پنبه‌ریسی انگلیسی و مدافع کابدن و از
مؤسسان اتحادیه‌ی ضد قانون غلات

اشوگه، ویلهلم لودویگ فون (Eschwege, Wilhelm)
(Ludwig von) (۱۷۷۷-۱۸۵۵)، زمین‌شناس آلمانی و
رییس معادن پرتغال.

افلاطون (Platon) (۴۲۷-۳۴۷ پیش از میلاد)، فیلسوف
یونانی.

الکساندرا (Alexandra) (۱۸۴۴-۱۹۲۵)، دختر پادشاه
دانمارک، کریستین نهم، از ۱۸۶۳ به همسری آلبرت
ادوارد، شاهزاده ولز، در آمده بود.

المستد، فریدریک لائو (Olmsted, Frederick Law)
(۱۸۲۲-۱۹۰۳)، متخصص کشاورزی و باغبانی

الیزابت اول (Elizabeth I) (۱۵۳۳-۱۶۰۳)، ملکه‌ی
انگلستان و ایرلند از ۱۵۵۸.

امری، چارلز ادوارد (Emery, Charles Edward)
(۱۸۳۸-۱۸۹۸)، مخترع آمریکایی.

انسور، جورج (Ensor, George) (۱۷۶۹-۱۸۴۳)،
روزنامه‌نگار انگلیسی و مخالف مالٹوس.

اوشن، رابرت (Owen, Robert) (۱۷۷۱-۱۸۵۸)،
سوسیالیست آرمان شهری انگلیسی.

اورتس، جیاماریا (Ortes, Giammaria)
(۱۷۱۳-۱۷۹۰)، یکی از مهم‌ترین اقتصاددان‌های
ایتالیایی و از پیشقدمان اقتصاد سیاسی.

اوزیه، ماری (Augier, Marie) سده‌ی نوزدهم،
روزنامه‌نگار فرانسوی و مولف مقالات و آثار دیگری
درباره‌ی مسائل اقتصادی.

ایدن، سر فردریک مورتون (Eden, Sir Frederic)

بری، جان فرانسیس (Bray John, Francis) ۱۸۰۹-۱۸۹۷)، اقتصاددان انگلیسی، سوسیالیست آرمان شهر و طرفدار اوئن.

بریندلی، جیمز (Brindley, James) (۱۷۱۶-۱۷۷۲)، مهندس معمار، پسر کشاورزی خرد در دربی شایر. وی مسئول ساخت نخستین آبراه مهم در انگلستان میان ورسلی و منچستر، و نیز آبراه‌های دیگر در دهه‌ی ۱۷۶۰ است.

بکاریا، چکاره بوناسانا (Beccaria, Cesare Bonesana) (۱۷۳۸-۱۷۹۴)، حقوق‌دان، مفسر و اقتصاددان ایتالیایی؛ طرفدار روشنگری

بکمان، یوهان (Beckmann, Johann) (۱۷۳۹-۱۸۱۱)، دانشمند آلمانی؛ بنیان‌گذار علم فن‌آوری، نویسنده‌ی آثاری در فن‌آوری، اقتصاد، کشاورزی و شاخه‌های دیگر دانش.

بلانکی، لویی-آگوست (Blanqui, Louis-Auguste) (۱۸۰۵-۱۸۸۱)، کمونیست آرمان‌شهری فرانسوی، فعال در انقلاب‌های ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، ۱۸۷۱

بلانکی، جروم-آدولف (Blanqui, Jérôme-Adolphe) (۱۸۱۱-۱۸۸۶)، اقتصاددان فرانسوی.

بلرز، جان (Bellers, John) (۱۶۵۴-۱۷۲۵)، اقتصاددان و نویسنده‌ی انگلیسی

بلیز، آدولف-گوستاو (Blaise, Adolphe-Gustave) (۱۸۱۱-۱۸۸۶)، اقتصاددان فرانسوی.

بلوک، موریس (Block, Maurice) (۱۸۱۶-۱۹۰۰)، آمارشناس و اقتصاددان فرانسوی

بلیکی، رابرت (Blakey, Robert) (۱۷۹۵-۱۸۷۸)، فیلسوف انگلیسی

بناپارت، شارل-لویی-ناپلئون (Bonaparte, Charles-Louis-Napoléon) (۱۸۰۸-۱۸۷۳)، پس از انقلاب قوریه‌ی ۱۸۴۸ نماینده‌ی مجلس ملی مؤسسان و مقننه، رئیس جمهور دوم

(۱۸۴۸-۱۸۵۲)، با عنوان ناپلئون سوم امپراتور فرانسه (۱۸۵۲-۱۸۷۰)، برادرزاده‌ی ناپلئون اول

بنثام، جرمی (Bentham, Jeremy) (۱۷۴۸-۱۸۳۲)، حقوق‌دان معروف انگلیسی و مؤسس مکتب اصالت‌فایده.

بنکس، جورج (Bankes, George) (۱۷۸۸-۱۸۵۶)،

(Morton) (۱۷۶۶-۱۸۰۹)، اقتصاددان انگلیسی و از پیروان معروف مکتب آدام اسمیت. ایزوپ (Aisopos) (سده‌ی ششم پیش از میلاد) نویسنده یونانی.

ب

بابیج، چارلز (Babbage, Charles) (۱۷۹۲-۱۸۷۱)، ریاضی‌دان، مکانیسین و اقتصاددان انگلیسی
باتلر، ساموئل (Butler, Samuel) (۱۶۱۲-۱۶۸۰)، نویسنده‌ی طنزپرداز انگلیسی.

باربون، نیکلاوس (Barbon, Nicholas) (حدود ۱۶۴۰-۱۶۹۸)، اقتصاددان انگلیسی، واضع نظریه‌ی نومیالیستی پول.

بارتون، جان (Barton John) (اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده نوزدهم)، اقتصاددان انگلیسی.

باستیا، فردریک (Bastiat, Frédéric) (۱۸۰۱-۱۸۵۰) اقتصاددان فرانسوی.

بالارد، ادوارد (Ballard, Edward) (۱۸۲۰-۱۸۹۷)، پزشک انگلیسی

بانبری، سر توماس چارلز (Banbury, Sir Thomas Charles)، اقتصاددان انگلیسی، عضو پارلمان.

بایلز، سر جان بارنارد (Bytes, Sir John Barnard) (۱۸۰۱-۱۸۸۴)، حقوق‌دان انگلیسی، عضو شورای سلطنتی، توری؛ نویسنده‌ی آثار حقوقی و اقتصادی.

بدفورد (Bedford)، خانواده‌ی اشرافی انگلیسی
برایت، جان (Bright, John Francis) (۱۸۱۱-۱۸۸۹)،

کارخانه‌دار انگلیسی، سیاست‌مدار لیبرال، طرف‌دار تجارت آزاد، بنیان‌گذار اتحادیه‌ی ضد قانون غلات، چندین بار وزیر کابینه‌های لیبرال.

برکلی، جورج (Berkeley, George) (۱۶۸۵-۱۷۵۳)، فیلسوف و یزدان‌شناس انگلیسی، واضع ایده‌آلیسم ذهنی، منتقد مکتب مرکانتیلیست

برنتانو، لوجو (Brentano, Lujjo) (۱۸۴۴-۱۹۳۱)، «پروفسور سوسیالیست»، طرفدار لیبرال اصلاحات اجتماعی و استاد در دانشگاه‌های مختلف آلمان از ۱۸۷۲ تا ۱۹۱۴.

بروکنر، جان (Bruckner, John) (۱۷۲۶-۱۸۰۴)، کشیش پروتستان انگلیسی؛ نویسنده‌ی آثار فلسفی.

بپکن، فرانسویس (Bacon Francis) (۱۵۶۱-۱۶۲۶)
فیلسوف، دولت‌مرد و حقوق‌دان انگلیسی؛ بنیان‌گذار
ماتریالیسم انگلیسی؛ روشنگری انگلیسی را آغاز کرد.
بیلی، ساموئل (Bailey, Samuel) (۱۷۹۱-۱۸۷۰)،
اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی
بیوکن، دیوید (Buchanan, David) (۱۷۷۹-۱۸۴۸)،
مفسر اقتصاددان انگلیسی، پیرو و مفسر آثار اسمیت.

پ

پاپیون، توماس (Papillon, Thomas) (۱۶۲۳-۱۷۰۲)،
بازرگان و سیاست‌مدار انگلیسی، نماینده‌ی پارلمان،
یکی از روسای کمیته‌ی هندشرفی.
پاریسو، ژاک (Parisot, Jacques) (تولد ۱۷۸۳)، افسر
نیروی دریایی و روزنامه‌نگار، مترجم آثار اقتصادی
به زبان فرانسه.

پاگنی، فرانسیسکو پاگینی (Pagnini, Giovanni)
(Francesco) (۱۷۱۵-۱۷۸۹)، اقتصاددان ایتالیایی.
پالمرستون، لرد هنری (Palmerston, Lord Henry)
(۱۷۸۴-۱۸۶۵) دولت‌مرد انگلیسی، ابتدا توری و از
۱۸۳۰ وگ، وزیر امور خارجه، وزیر کشور و
نخست‌وزیر.

پتو، سِر مورتون (Peto, Sir Morton) (۱۸۰۹-۱۸۸۹)،
کارخانه‌دار انگلیسی و نماینده‌ی پارلمان.

پتی، سِر ویلیام (Petty, Sir William) (۱۶۲۳-۱۶۸۷)،
اقتصاددان انگلیسی و متخصص آمار که مارکس او را
بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی مدرن می‌شناسد. «پتی کار را
سرچشمه‌ی ثروت مادی می‌داند اما درباره‌ی
سرچشمه‌ی ارزش مبادله‌ای به بیراهه می‌رود» (کارل
مارکس، «درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی»، صص.
۵۲-۵۴).

پرایس، ریچارد (Price, Richard) (۱۷۲۳-۱۷۹۱)
روزنامه‌نگار رادیکال انگلیسی، اقتصاددان و
فیلسوف اخلاق.

پروتاگوراس (Protagoras) (۴۸۱-۴۱۱ پیش از میلاد)
یکی از فیلسوفان سوفسطایی یونان.

پروودون، پی‌یر ژوزف (Proudhon, Pierre-Joseph)
(۱۸۰۹-۱۸۶۵) نویسنده، جامعه‌شناس و اقتصاددان
فرانسوی.

حقوق‌دان و سیاست‌مدار انگلیسی، عضو حزب توری.
بوآگیلیر، پی‌یر (Boisguilber, Pierre) (۱۶۴۶-۱۷۱۴)
اقتصاددان فرانسوی و پیشاهنگ عقاید
فیزیوکرات‌ها.

بوالو، ائین (Boileau, Étienne) (۱۲۰۰-۱۲۷۰)،
رئیس اصناف پاریس در زمان پادشاهی سن لویی؛
نویسنده‌ی کتاب راهنمایی که صنف صنعت‌گر
پاریس در آن درج شده است.

بوالو، نیکلا (Boileau Nicolas) (۱۶۳۶-۱۷۱۱)، منتقد
و شاعر فرانسوی

بودریار، هنری - جوزف - لئون (Baudrillard,
Henri-Joseph-Léon) (۱۸۲۱-۱۸۹۲)، اقتصاددان
فرانسوی، سرویراستار «مجله‌ی اقتصاددان‌ها».

بورک، ادموند (Burke, Edmund) (۱۷۲۹-۱۷۹۷)،
مفسر و سیاست‌مدار انگلیسی، مخالف انقلاب
فرانسه، از افکلو فیزیوکرات‌های پیروی می‌کرد.

بوسی - رابوتین، روزه، کنت (Bussy-Rabutin, Roger)
(۱۶۱۸-۱۶۹۳)، نویسنده‌ی فرانسوی، عضو آکادمی.

بوشه، فیلیپ - ژوزف - بنیامین (Buche,
Philippe-Joseph-Benjamin) (۱۷۹۶-۱۸۶۵)،

سیاست‌مدار و تاریخ‌دان فرانسوی، جمهوری خواه
بورژوازی، نظریه‌پرداز سوسیالیسم مسیحی.

بولینگبروک، هنری سن جان (Bolingbroke, Henry
Saint John) (۱۶۷۸-۱۷۵۱) سیاست‌مدار و
نویسنده‌ی انگلیسی منتسب به حزب توری.

بیچر - استو، هریت الیزابت (Beecher-stowe, Harriet
Elizabeth) (۱۸۱۱-۱۸۹۶)، نویسنده‌ی آمریکایی

بیزه، فرانسیس (Biese Franz) (۱۸۰۳-۱۸۹۵)، معلم و
انسان‌شناس آلمانی و مولف کتابی درباره‌ی ارسطو.

بیسدو، یوهان برنهارد (Basedow, Johann Bernhard)
(۱۷۲۴-۱۷۹۰)، نظریه‌پرداز آلمانی در امور آموزشی

که تلاش هایش برای اصلاح نظام آموزشی تحت
تاثیر روسو و کومنیوس بوده است. وی مدرسه‌ای را

اداره می‌کرد که کودکان در آن درس زبان لاتین
نمی‌آموختند و با فعالیت‌های عملی ارتباط

نزدیک‌تری با واقعیات برقرار می‌کردند.

بیکر، روبرت (Baker Robert) بازرگ کارخانه‌های
انگلیسی تا ۱۸۷۸

دانشگاه گلوستر، بیشگام آدام اسمیت در اقتصاد سیاسی بود و به نفع استقلال آمریکا و تجارت آزاد مطلب می‌نوشت.

تامپسون، ویلیام (Thompson, William) (حدود ۱۷۸۵-۱۸۳۳)، اقتصاددان ایرلندی، سوسیالیست آرمان‌شهر، پیرو اوئن.

تاوان‌سند، ژوزف (Townsend, Joseph) (۱۷۳۹-۱۸۱۶)، کشیش متدیویست که در «گفتاری درباب قوانین فقر» (۱۷۸۶) نظریه‌ی جمعیتی را که مورد استفاده‌ی مائوس قرار گرفته طرح کرد.
تایلور، بروک (Taylor, Brook) (۱۶۸۵-۱۷۳۱)، ریاضی‌دان انگلیسی.

تایلور، سدلی (Taylor, Sedley) (۱۸۳۴-۱۹۲۰)، تحصیل‌کرده‌ی کالج تربیتی کمبریج و مؤلف کتابی با عنوان «سود مشترک میان سرمایه و کار» (۱۸۸۴).

تمپل، سر ویلیام (Tempel, Sir William) (۱۶۲۸-۱۶۹۹)، دیپلمات انگلیسی و سیاست‌مدار، مؤلف یک نوشته‌ی اقتصادی و سیاسی.

توپر، مارتین (Tupper, Martin) (۱۸۱۰-۱۸۸۹)، ادیب و شاعر انگلیسی. شهرت او در دوران ویکتوریایی متکی بر کتاب «فلسفه‌ی ضرب‌المثلی» (۱۸۳۸-۱۸۶۷) است که مجموعه‌ای است از اشعار بی‌قافیه و حاوی پندهای اخلاقی مرسوم.

تورگو، ژاک (Turgot, Jacques) (۱۷۲۷-۱۷۸۱)، دولت‌مرد فرانسوی، اقتصاددان و فیلسوف، فیزیوکرات.

تورنتون، ویلیام توماس (Thornton, William Thomas) (۱۸۱۳-۱۸۸۰)، نویسنده و اقتصاددان انگلیسی، پیرو جان استورات میل.

تورنس، رابرت (Torrens, Robert) (۱۷۸۰-۱۸۶۴)، افسر و اقتصاددان ایرلندی، هوادار مکتب آزادی تجارت و از عمده‌ترین نمایندگان مکتب پولی.

توسیدید (Thukysises) (حدود ۴۶۰- تا حدود ۴۰۰ پیش از میلاد)، مورخ یونانی و مؤلف کتاب «تاریخ جنگ پلوپونزی».

توک، توماس (Tooke, Thomas) (۱۷۷۴-۱۸۵۸)، اقتصاددان انگلیسی.

توئن، یوهان هینریش فون (Thünen, Johann Heinrich)

بری، سر ویلیام ادوارد (Parry, Sir William Edward) (۱۷۹۰-۱۸۵۵)، سیاح و پژوهشگر قطب.

پریکلز (Perikles) (حدود ۴۹۵-۴۲۹ پیش از میلاد)، دولت‌مرد آتنی، رهبر دمکراسی آتنی در شکوفاترین دوران اقتصادی و فرهنگی آن.

پستلت‌وایت، مالاچی (Postlethwayt, Malachy) (۱۷۰۷-۱۷۶۷)، اقتصاددان انگلیسی.

پکسور، کونستانتین (Pecqueur, Constantin) (۱۸۰۱-۱۸۸۷)، اقتصاددان فرانسوی و سوسیالیست تخیلی.

پلینی سکوندوس (Plinius Secundus) (۲۳-۷۹)، دولت‌مرد و نویسنده‌ی رومی.

پوتر، آلونزو (Potter, Alonzo) (۱۸۰۰-۱۸۶۵)، اسقف، فیلسوف و اقتصاددان آمریکایی.

پوتر، ادmond (Potter, Edmund) (۱۸۶۳)، کارخانه‌دار و سیاست‌مدار انگلیسی.

پوس، فیلیپ (Pusey, Philipp) (۱۷۹۹-۱۸۵۵) سیاست‌مدار انگلیسی، توری.

پیت، ویلیام (Pitt, William) (۱۷۵۹-۱۸۰۶) یکی از مرتجع‌ترین رجال سیاسی انگلستان.

پیل، سر رابرت (Peel, Sir Robert) (۱۷۵۰-۱۸۳۰)، کارخانه‌دار، توری، نماینده‌ی پارلمان، پدر سر رابرت پیل.

پیل، سر رابرت (Peel, Sir Robert) (۱۷۸۸-۱۸۵۰)، دولت‌مرد و اقتصاددان انگلیسی، وزیر کشور، نخست‌وزیر.

پیلاتوس (Pilatus) (مرگ ۳۹ میلادی)، والی رومی یهودیه.

پینتو، ایساک دو (Pinto, Issac de) (۱۷۱۵-۱۷۸۷)، سوداگر و تاجر ثروتمند آمستردامی که کتاب‌هایی در ستایش از نظام مالی کشورش نوشت.

پیندار (Pindaros) (۵۲۲-۴۲۲ پیش از میلاد) شاعر بزمی و غزل‌سرای معروف یونانی.

ت

تاکت، جان دی‌بیل (Tucker, John Debell) (۱۷۸۶-۱۸۶۴)، روزنامه‌نگار انگلیسی.

تاکر، جوسیا (Tucker, Josiah) (۱۷۱۲-۱۷۹۹)، رییس

نوشته است. «توماس چالمرس (استاد الهیات) نظریه‌ی مالتوس را اغراق‌آمیزتر و حتی مهیوع‌تر از خود او بیان کرده است» (نظریه‌های ارزش اضافی» بخش سوم، ص. ۵۶).

چایلد، سر جوسیا (Child, Sir Josiah) (۱۶۳۰-۱۶۹۹)، بازرگان و اقتصاددان انگلیسی، مرکانتلیست.

چرنیشفسکی، نیکلای گاوریلویچ (Tschernyschewski, Nikolai Gawrilowitsch) (۱۸۰۴-۱۸۸۹)، نویسنده‌ی روسیه و منتقد ادبی، اقتصاددان، فیلسوف ماتریالیست و دمکرات انقلابی.

خ

خوارز، بنیتو پابلو (Juárez Benito Páblo) (۱۸۰۶-۱۸۷۲)، دولت‌مرد مکزیک، رهبر حزب لیبرال در زمان جنگ داخلی (۱۸۵۸-۱۸۶۰) و مداخله‌ی فرانسه در مکزیک (۱۸۶۱-۱۸۶۷)، رئیس‌جمهور مکزیک (۱۸۵۸-۱۸۷۲).

د

دابلیو، توماس (Doubleday, Thomas) (۱۷۹۰-۱۸۷۰) سیاست‌مدار و اقتصاددان انگلیسی و از مخالفان مالتوس.

داروین، چارلز رابرت (Darwin, Charles Robert) (۱۸۰۹-۱۸۸۲)، طبیعی‌دان انگلیسی، پایه‌گذار آموزه‌ی اصل انتخاب در نظریه‌های جدید تکامل.

دافی، چارلز گاون (Duffy, Charles Gaven) (۱۸۱۶-۱۹۰۳) روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار ایرلندی.

دانته آلیگیری (Dante Alighieri) (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، شاعر ایتالیایی.

دانینگ، توماس ژوزف (Dunning, Thomas Joseph) (۱۷۹۹-۱۸۷۳) نظریه‌پرداز جنبش سندیکایی انگلستان، رئیس اتحادیه‌ی کارگران صحاف.

داومر، گئورگ فریدریش (Daumer, Georg Friedrich) (۱۸۰۰-۱۸۷۵)، نویسنده‌ی آلمانی، مؤلف آثارى درباره‌ی تاریخ مذهب.

دریسی، ادوارد (Derby, Edward) (۱۷۹۹-۱۸۶۹)، دولت‌مرد و نخست‌وزیر انگلستان.

(von) (۱۷۸۳-۱۸۵۰)، زمین‌دار، اقتصاددان آلمانی. تسییر لویسی-آدولف (Thiers, Louis-Adolphe) (۱۷۹۷-۱۸۷۷)، مورخ و سیاست‌مدار فرانسوی، نماینده‌ی تمام‌عیار بورژوازی فرانسه که هر کدام از شکل‌های حکومتی فرانسه را در سده‌ی نوزدهم می‌پذیرفت، به شرط آنکه مضمونی بورژوازی داشته باشد. وی سرانجام به‌عنوان رئیس دولت فرانسه مسئول سرکوب کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ شد.

ج

جاکوب، ویلیام (Jacob, William) (۱۷۶۲-۱۸۵۱)، آمارشناس انگلیسی.

جنووسی، آنتونیو (Genovesi, Antonio) (۱۷۱۲-۱۷۶۹)، اقتصاددان و فیلسوف ایتالیایی، مرکانتیلیست.

جورج دوم (George II) (۱۶۸۳-۱۷۶۰)، شاه بریتانیای کبیر و ایرلند از ۱۷۲۷.

جورج سوم (George III) (۱۷۳۸-۱۸۲۰)، شاه بریتانیای کبیر و ایرلند از ۱۷۶۰.

جونز، ریچارد (Jones, Richard) (۱۷۹۰-۱۸۵۵)، اقتصاددان انگلیسی.

جیمز اول (James I) (۱۵۶۶-۱۶۲۵)، شاه انگلستان و ایرلند از ۱۵۶۷ و از ۱۶۰۳ به‌عنوان جیمز ششم شاه اسکاتلند.

چ

چارلز دوم (Charles II) (۱۶۳۰-۱۶۸۵)، پادشاه انگلستان، اسکاتلند و ایرلند از ۱۶۶۰.

چارلز اول (Charles I) (۱۶۰۰-۱۶۴۹)، پادشاه انگلستان، اسکاتلند و ایرلند از ۱۶۲۵، در انقلاب بورژوازی انگلستان به دار آویخته شد.

چارلز ادوارد لویی فیلیپ استوارت (Charles Edward Loui Philip Stuart) (۱۷۲۰-۱۷۸۸)، مدعی سلطنت انگلستان.

چالمرس، توماس (Chalmers, Thomas) (۱۷۸۰-۱۸۴۷)، روحانی اسکاتلندی عضو کلیسای پرسبیتی که فلسفه‌ی اخلاقی و الهیات آموزش می‌داد و کتاب‌هایی نیز درباره‌ی اقتصاد سیاسی

رافلز، سیر توماس استامفورد (Raffles, Sir Thomas Stamford) (1781-1826)، مقام مستعمراتی انگلستان، فرماندار جاوه.

رامزی، جورج (Ramsay, Sir George) (1800-1871)، اقتصاددان انگلیسی.

رامسفورد، بنجامین تامپسون (Rumford, Benjamin Thompson) (1753-1814) در ماساچوست به دنیا آمد، در جنگ استقلال آمریکا به نفع انگلستان مبارزه کرد (که برای او مقام شوالیه را در برداشت)، سپس سال‌های بین 1784 تا 1795 را در خدمت دولت باوریا گذراند. نهایتاً به مقام وزیر جنگ رسید. در 1790 دولت به او عنوان کنت فون رامسفورد را در اشراف سلطنتی آلمان داد. و از این عنوان تا پایان عمر خود که در انگلستان و فرانسه سپری شد استفاده کرد.

راونستون، پیرسی (Ravenstone, Piercy) (مرگ 1830) اقتصاددان انگلیسی و پیرو ریکاردو و مخالف مالتوس.

رایت، توماس (Wright, Thomas) عالم طبیعی انگلیسی.

رایت، توماس باربر (Wright, Thomas Barber) (اواسط سده نوزدهم)، اقتصاددان انگلیسی، پیرو «خرده شیلینگ‌چی‌های» مکتب بولی بیرمنگام.

ردگریو، الکساندر (Redgrave, Alexander) (سده نوزدهم)، بازرس کارخانه‌های انگلیسی تا 1878. رول، ژوزف (Roy, Joseph) (1830-1916)، آموزگار و مترجم فرانسوی، مترجم آثار فویرباخ و جلد اول «سرمایه».

روبنس، پتر پل (Rubens, Peter Paul) (1577-1640)، نقاش فنلندی.

رودبرتوس، کارل هینریش (Rodbertus, Karl Heinrich) (1805-1875)، اقتصاددان آلمانی، وزیر فرهنگ دولت پروس.

روسو، ژان ژاک (Rousseau, Jean-Jacques) (1712-1778)، نویسنده و فیلسوف فرانسوی.

روسی، ادواردو (Rossi, Edoardo) (1848-1878)، اقتصاددان و سیاست‌مدار ایتالیایی.

روشر، ویلهلم گئورگ فریدریش (Rosher, Wilhelm)

دریدن، جان (Dryden, John) (1631-1700)، شاعر انگلیسی.

دستوت دو تراسی، آنتوان لویی کلود (Destutt de Tracy, Antoine-Louis-Claude) (1754-1836)، اقتصاددان فرانسوی، فیلسوف حس‌باور.

دکارت، رنه (Descartes, René) (1596-1650)، فیلسوف دوگانه‌نگار فرانسوی، ریاضی‌دان و عالم طبیعی.

دو کینسی، توماس (De Quincey, Thomas) (1785-1859)، نویسنده و اقتصاددان انگلیسی.

دوپون، پی‌یر (Dupont, Pierre) (1820-1870) شاعر فرانسوی و مغضوب ناپلئون سوم.

دوفو، دانیل (Defoe, Daniel) (حدود 1660-1731)، نویسنده‌ی انگلیسی.

دومون، پی‌یر اتین (Dumont, Pierre-Étienne) (1759-1829)، کشیش سوییسی و منشی میرابو و بنام ناشر آثار بنتام.

دیتسگن، ژوزف (Dietzgen, Joseph) (1828-1888)، نویسنده و کارگر آلمانی.

دیدرو، دنی (Diderot, Denis) (1713-1784)، فیلسوف فرانسوی، آناه‌ایست، از اصحاب دایرة‌المعارف.

دیبر، لویی - فرانسوا - یوجین (Daire, Louis-François-Eugène) (1798-1847)، اقتصاددان فرانسوی، ناشر آثار اقتصاد سیاسی.

دیودوروس (Diodoros)، مورخ مشهور یونانی نیمه‌ی دوم سده‌ی اول پیش از میلاد، معاصر امپراتور روم، اوگوست.

ر

رابرتسون، جورج (Robertson, George) (حدود 1750-1832)، نویسنده‌ی اسکاتلندی.

راجرز، جیمز ادوین ثورولد (Rogers, James Edwin Thorold) (1823-1890)، اقتصاددان و مورخ اقتصاد انگلیسی.

راسل، جان (Russell, John) (1792-1878)، دولت‌مرد انگلیسی، رهبر ویگ‌ها، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه.

سکستوس امپیریکوس (Sextus Empiricus) (نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم میلادی) پزشک و فیلسوف یونانی.

سنت جروم (Saint Jerome)، یکی از علمای مذهب کلیسای لاتین (حدود سال‌های ۳۴۰ و ۳۸۰ تا ۴۲۰)، ترجمه‌ی تورات به زبان لاتین از اوست.

سین سیمون، کلود هاتری (Saint-Simon, Claude-Henri) (۱۷۶۰-۱۸۲۵) — سوسیالیست آرمان‌شهری فرانسوی.

سین هیلر، ژئوفروی (Saint-Hilaire, Geoffroy) (۱۷۷۲-۱۸۴۴)، دانشمند و طبیعت‌شناس فرانسوی، دارای مطالعات و تحقیقات مهمی در زیست‌شناسی و بنیان‌گذار جنین‌شناسی.

سنیور، ناسو ویلیام (Senior, Nassau William) (۱۷۹۰-۱۸۶۴)، اقتصاددان انگلیسی.

سوترلند، الیزابت (Sutherland, Elizabeth) (۱۷۶۵-۱۸۳۹)، زمیندار بزرگ اسکاتلند.

سولی، ماکزیمیلیان دو بتون (Sully, Maximilien de) (۱۵۶۰-۱۶۴۱) دولت‌مرد فرانسوی در زمان هنری چهارم، مرکانتیلیست.

سه، ژان باپتیست (Say, Jean-Baptiste) (۱۷۶۷-۱۸۳۲)، اقتصاددان فرانسوی.

سیدماوث، هنری ادینگتون (Sidmouth, Henry Addington) (۱۷۵۷-۱۸۴۴)، دولت‌مرد انگلیسی، توری، نخست‌وزیر و خزانه‌دار، وزیر کشور.

سیسرو، مارکوس تولیوس (Cicero, Marcus Tullius) (۱۰۶-۴۳ پیش از میلاد)، سیاست‌مدار، سخن‌ران و نویسنده‌ی رومی.

سیموندی، ژان شارل لئونارد سیموند دو (Aismondi, Jean-Charles-Léonard Simonde de) (۱۷۷۳-۱۸۴۲)، اقتصاددان سیاسی و مورخ سوییسی، در ۱۸۰۷ کلمات دو سیموندی را به نام خود افزود، زیرا کشف کرده بود که بیوندی ضعیف با یک خانواده‌ی اشرافی ایتالیایی دارد که مدت‌ها در بیزانیه اقامت داشتند.

سیلی، رابرت بنتون (Seeley, Robert Benton) (۱۷۹۸-۱۸۸۶)، ناشر و روزنامه‌نگار انگلیسی.

سینسیناتوس، لوکیوس کوینکتیوس (Cincinnatus, Lucius Quinctius) (سده‌ی پنجم پیش از میلاد)،

Georg Friedrich (1817-1894) اقتصاددان آلمانی، نماینده واپسن مکتب تاریخی اقتصاد سیاسی.

روگه، آرنولد (Ruge, Arnold) (۱۸۰۲-۱۸۸۰)، روزنامه‌نگار آلمانی، از هگلی‌های جوان، همراه با مارکس سردبیر «سالنامه‌ی آلمانی-فرانسوی» و همکار وی در «راینیشه تسایتونگ»، سپس لیبرال شد.

ریکاردو، دیوید (Ricardo, David) (۱۷۷۲-۱۸۲۳)، اقتصاددان انگلیسی.

ز

زوتبر، گئورگ آدولف (Soetbeer, Georg Adolf) (۱۸۱۴-۱۸۹۲)، اقتصاددان و آمارشناس آلمانی.

زورگه، فریدریش آدولف (Sorge, Friedrich Adolf) (۱۸۲۸-۱۹۰۶) کمونیست آلمانی که در قیام ۱۸۴۹ ایالت بادن شرکت کرد و از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۴ دبیر بین‌الملل اول بود.

زیبر، نیکلای ایوانوویچ (Sieber, Nikolai Iwanowitsch) (۱۸۴۴-۱۸۸۸) اقتصاددان روسی.

ژ

ژان دوم (Jean II) (۱۳۱۹-۱۳۶۴)، پادشاه فرانسه و جانشین فیلیپ ششم که از ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۴ سلطنت کرد.

س

سامرز، رابرت (Somers, Robert) (۱۸۲۲-۱۸۹۱) روزنامه‌نگار و ناشر انگلیسی که بیشتر به مطالعه‌ی مسائل مربوط به پول و بانکداری پرداخته بود.

ساندرز، رابرت جان (Saunders, Robert John)، بازرس کارخانه‌های انگلیسی.

سدلر، مایکل توماس (Sadler Micheal Thomas) (۱۷۸۰-۱۸۳۵)، سوسیالیست اصلاح‌طلب انگلیسی، نماینده‌ی مجلس عوام، یکی از مخالفان سرسخت مالتوس و سیاست درهای باز.

سقراط (Sokrates) (۴۷۰-۳۹۹ پیش از میلاد)، فیلسوف یونانی.

فراند، ویلیام باسفیلد (Ferrand, William Busfield) از اهالی کبگلی در پورکشاير (۱۸۰۸-۱۸۸۹). از نمایندگان حزب توری که علیه قانون حمایت از مستمندان در سال ۱۸۳۴ و به نفع قانون کار تبلیغ می‌کرد. او نقش مهمی در تصویب قانون کار سال ۱۸۴۷ داشت. نماینده‌ی پارلمان در سال ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۷ و از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۶ بود.

فرانکلین، بنجامین (Franklin, Benjamin) (۱۷۰۶-۱۷۹۰) دولت‌مرد، اقتصاددان، نویسنده و دانشمند. علوم طبیعی آمریکایی.

فسربیرن، بیسر بیستیر (Fairbairn, Sir William) (۱۷۸۹-۱۸۷۴)، کارخانه‌دار، مهندس و مخترع انگلیسی. وی یک کارخانه‌ی ماشین‌سازی را در شهر لیدز در سال ۱۸۲۸ تأسیس کرد.

فسرگوسن، آدام (Ferguson, Adam) (۱۷۲۳-۱۸۱۶)، مورخ اسکاتلندی، فیلسوف اخلاق و جامعه‌شناس، هوادار هیوم و معلم اسمیت.

فریتاگ، گوستاو (Freitag, Gustav) (۱۸۱۶-۱۸۹۵)، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار آلمانی.

فسریدریش دوم (Friedrich II) (۱۷۱۲-۱۷۸۶)، شاه پروس از ۱۷۴۰.

فریه، فرانسوا لویی اگوست (Ferrier, François Louis Auguste) (۱۷۷۷-۱۸۶۱)، اقتصاددان و طرفدار نظام حمایتی و پیر و مرکزگرایان.

فساچر، آندرو (Fletscher, Andrew) (۱۶۵۶-۱۷۱۶) سیاست‌مدار اسکاتلندی و مالک زمین و نماینده در پارلمان اسکاتلند.

فسوربون، ورون دو (Forbonnais, Véron) (۱۷۷۲-۱۸۰۰)، کارگزار مالی و اقتصاددان فرانسوی، مخالف فیزیوکرات‌ها.

فسورتسکو، سر جان (Fortescue, Sir John) (۱۳۹۴-۱۴۷۶)، حقوق‌دان و قاضی بزرگ انگلستان.

فسوریه، شارل (Fourier, Charles) (۱۷۷۲-۱۸۳۷)، سوسیالیست آرمان‌شهر فرانسوی.

فسورمتر، ویلیام ادوارد (Foster, William Edward) (۱۸۱۸-۱۸۸۶)، بیسر یک وزیر کسواکر مذهب و کارخانه‌دار انگلیسی اهل برادفورد و نماینده‌ی لیبرال آن شهر در پارلمان از ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۶. وی در سال‌های

دیکتاتور روم از ۴۵۸ تا ۴۳۹ پیش از میلاد، براساس افسانه‌ی زندگی ساده و بی‌آلایشی داشت و شخصاً در مزرعه‌ی کوچک خود کشت و زرع می‌کرد.

ش

شارلمانی (Charlemagne) (۷۴۲-۸۱۴)، شاه فرانسه از ۷۶۸، امپراتور روم از سال ۸۰۰ میلادی.

شافتزبری، آنتونی اشلی کوپر (Shaftesbury, Anthony Ashley Cooper) (۱۸۰۱-۱۸۸۵)، سیاست‌مدار محافظه‌کار و زمیندار بزرگ انگلیسی در سده‌ی نوزدهم.

شربولیه، آنتوان الیزه (Cherbuliez, Antoine-Élisée) (۱۷۹۳-۱۸۷۹)، اقتصاددان سوئیس؛ نظریه‌ی سبسموندی را با عناصری از آموزه‌ی ریکاردو به هم پیوند داد.

شروزبری، چارلز تالبوت (Shrewsbury, Charles Talbot) (۱۶۶۰-۱۷۱۸)، دولت‌مرد انگلیسی، توری.

شکسپیر، ویلیام (Shakespeare, William) (۱۵۶۴-۱۶۱۶)، نماینده‌نامه‌نویس و غزل‌سرای انگلیسی.

شوالیه، ژان باپتیست آلفونس (Chevallier, Jean-Baptiste-Alphonse) (۱۷۹۳-۱۸۷۹) شیمی‌دانی که درباره‌ی قلب مقلب زیادی نوشت. اثر عمده‌ی او فرهنگ تغییرات و تقلبات مواد غذایی، دارویی، تجاری همراه با روش‌های شناخت آن‌ها (۱۸۵۰-۱۸۵۲) است.

شولتز، ویلهلم (Schultz, Wilhelm) (۱۷۹۷-۱۸۶۰)، روزنامه‌نگار آلمانی، شرکت‌کننده در انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹.

شیلر، فریدریش فون (Schiller, Friedrich von) (۱۷۵۹-۱۸۰۵)، شاعر آلمانی، همراه با گوته از بنیان‌گذاران ادبیات کلاسیک آلمان.

ف

فساوست، هنری (Fawcett, Henry) (۱۸۳۳-۱۸۸۴)، استاد اقتصاد سیاسی در کمبریج، عضو ویگ، شاگرد جان استوارت میل.

کارلی، جیووانی رینالدو (Carli, Giovanni Rinaldo) (۱۷۹۵-۱۷۲۰) دانشمند ایتالیایی، نویسنده‌ی اثری درباره‌ی پول و خرید و فروش غلات.

کازنو، جان (Cazenove, John) (۱۷۸۸-۱۸۷۹)، اقتصاددان انگلیسی، طرفدار مائتوس.

کافمن، ایلاریون ایگناتیویچ (Kaufmann, Illarion Ignatjewitsch) (۱۸۴۸-۱۹۱۶)، اقتصاددان روسی.

کانتیلون، فیلیپ (Cantillon, Philip)، اقتصاددان انگلیسی، در سال ۱۷۵۹ ویراست انگلیسی «درباره‌ی ماهیت تجارت به‌طور کلی» اثر ریچارد کانتیلون را منتشر ساخت.

کانتیلون، ریچارد (Cantillon, Richard) (۱۶۸۵-۱۷۳۴)، بازرگان و اقتصاددان انگلیسی، پیش‌گام فیزیوکرات‌ها و پیش‌از اسمیت.

کنتله، ژاک (Quételet Jacques) (۱۷۹۶-۱۸۷۴)، آمارشناس و ستاره‌شناس بلژیکی. در دهه‌ی ۱۸۴۰ وی بر پایه‌ی تحقیقات آماری خود این نظریه را پروراند که «انسان میانگینی» وجود دارد که از کاربرد نظریه‌ی احتمالات در داده‌های آماری نتیجه می‌شود. رجوع کنید به ویژه به «درباره‌ی نظام اجتماعی و قانون‌های ناظر بر آن»، پاریس، ۱۸۴۸.

کرامول، الیور (Cromwell, Oliver) (۱۶۵۸-۱۵۹۹)، دولت‌مرد انگلیسی، رهبر بورژوازی در انقلاب انگلستان، لرد محافظ انگلستان، اسکاتلند و ایرلند از ۱۶۵۳.

کری، هنری چارلز (Carey, Henry Charles) (۱۷۹۳-۱۸۷۹)، اقتصاددان آمریکایی؛ مخالف نظریه‌ی ریکاردو، یکی از بنیان‌گذاران نظریه‌ی هم‌آهنگی طبقاتی.

کلاورن، هاینریش (Clauren, Heinrich) (۱۷۷۱-۱۸۵۴) نام مستعار کارل هوبن، نویسنده‌ی آلمانی رمان‌ها و داستان‌های کوتاه احساساتی. کلاوسن، پیتر (Claussen, Pieter)، مخترع انگلیسی دستگاه بافندگی دوار.

کولبرت، ژان-باتیست (Colbert, Jean-Baptists) (۱۶۱۹-۱۶۸۳)، دولت‌مرد فرانسوی، مرکانتلیست و از سال ۱۶۶۱ بازرس ارشد مالی.

کلمنت، سیمون (Clement, Simon) (پایان سده‌ی

دهه‌ی ۱۸۵۰ درباره‌ی موضوع بردگان آمریکایی بینکارهای فراوانی را برپا کرده و به شدت مدافع ایالات شمالی در جنگ داخلی بود.

فورستر، ناتانیل (Foster, Nathaniel) (حدود ۱۷۲۶-۱۷۹۰)، کشیش انگلیسی، مؤلف آثار اقتصادی.

فولرتون، جان (Fullarton, John) (۱۷۸۰-۱۸۴۹)، اقتصاددان انگلیسی.

فولتون، رابرت (Foulton, Robert) (۱۷۶۵-۱۸۱۵)، مهندس و مخترع آمریکایی.

فولهابر، یوهان (Faulhaber, Johann) (۱۵۸۰-۱۶۳۵)، ریاضی‌دان و مهندس آلمانی.

فیخته، یوهان گوتلیب (Fichte, Johann Gottlieb) (۱۷۶۲-۱۸۱۴)، فیلسوف آلمانی.

فیلدن، جان (Filden, John) (۱۷۸۴-۱۸۴۹)، کارخانه‌دار و انسان‌دوست انگلیسی، نماینده‌ی پارلمان.

فیلیپ ششم دو ولوآ (Philippe VI de Valois) (۱۲۹۳-۱۳۵۰)، شاه فرانسه از ۱۳۲۸.

ک

کایت، ویلیام (Cobbett, William) (۱۷۶۳-۱۸۳۵) سیاست‌مدار بزرگ انگلیسی و از پیشگامان چارنیست‌ها.

کابدن، ریچارد (Cobden, Richard) (۱۸۰۴-۱۸۶۵)، کارخانه‌داری در منچستر، لیبرال، طرفدار تجارت آزاد، بنیان‌گذار اتحادیه‌ی ضد قانون غلات، عضو پارلمان.

کاترین دوم (Catherine II) (۱۷۲۹-۱۷۹۶) ملکه روسیه از ۱۷۶۲.

کارل پنجم (Karl V) (۱۵۰۰-۱۵۵۸)، امپراتور رومی-آلمانی، کارلوس اول شاه اسپانیا از ۱۵۱۶ تا ۱۵۵۶.

کارل ششم (Karl VI) (۱۶۸۵-۱۷۴۰)، امپراتور رومی-آلمانی.

کارلایل، توماس (Carlyle Thomas) (۱۷۹۵-۱۸۸۱)، نویسنده، تاریخ‌دان و فیلسوف انگلیسی، توری؛ پس از ۱۸۴۸ مخالف جنبش کارگری.

اقتصاددان ایتالیایی، ناشر اثر چابی چند جلدی نوشته‌های اقتصاددانان ایتالیایی از اواخر سده‌ی شانزدهم تا اوایل سده‌ی نوزدهم.

کـوگلمان، لودویگ (Kugelmann, Ludwig) (۱۸۲۸-۱۹۰۲)، یکی از پزشکان معروف هاننور و عضوین الملل اول.

کولبر (Colbert, Jean Baptiste) (۱۶۱۹-۱۶۸۳)، سیاست‌مدار معروف فرانسه و وزیر دارایی لویی چهاردهم.

کولپر، سر توماس (Culpeper Sir Thomas) (۱۵۷۸-۱۶۶۲) اقتصاددان انگلیسی، مرکانتلیست

کولینز، ژان-گیوم (Colins, Jean-Guillaume) (۱۷۸۳-۱۸۵۹)، اقتصاددان انگلیسی بلژیکی تبار؛ جمع‌آوری مالیات زمین را به وسیله‌ی دولت آغاز کرد.

کویه، ژرژ لئوپولد (Cuvier, Georges-Léopold) (۱۷۶۹-۱۸۳۲)، طبیعی‌دان فرانسوی، جانورشناس و دیرین‌شناس.

کیرشمان، یولیوس هرمان فون (Kirchmann, Julius Hermann von) (۱۸۰۲-۱۸۸۴)، حقوق‌دان، فیلسوف و روزنامه‌نگار آلمانی.

کیسلف، پاول دیسمیتروویچ (Kisseleff, Pawel Dmitrijewitsch) (۱۷۸۸-۱۸۷۲)، دولت‌مرد و دیپلمات، ژنرال و والی.

گ

گارنیه، گرمان (Garnier, Germain) (۱۷۵۴-۱۸۲۱)، سیاست‌مدار و اقتصاددان فرانسوی، منشی دختر لویی پانزدهم در دهه‌ی ۱۷۸۰، در ۱۷۹۲ مهاجرت کرد، در ۱۷۹۵ به فرانسه بازگشت، طرفدار بناپارت شد و در ۱۷۹۹ کنت و در ۱۸۰۴ سناتور گردید. و در ۱۸۰۹ به ریاست سنا منصوب شد. ترجمه‌ی او از کتاب آدام اسمیت در سال ۱۸۰۲ منتشر شد.

گالیانی، فردیناندو (Galliani, Ferdinando) (۱۷۲۸-۱۷۸۷)، اقتصاددان ایتالیایی، مخالف فیزیوکرات‌ها.

گائیل، شارل (Ganilh, Charles) (۱۷۵۸-۱۸۳۶)، سیاست‌مدار و اقتصاددان فرانسوی، طرفدار مکتب مرکانتیلیسم.

هفدهم)، تاجر انگلیسی، نویسنده‌ی آثار اقتصادی. کنت، فرانسوا-شارل-لویی (Comte, François-Charles-Louis) (۱۷۸۲-۱۸۳۷)، مفسر و اقتصاددان لیبرال فرانسوی.

گنت، اگوست (Comte, Auguste) (۱۷۹۸-۱۸۵۷)، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، بنیان‌گذار پوزیتیویسم.

کینت، وایت (Kennet, White) (۱۶۶۰-۱۷۲۸)، اسقف و مورخ انگلیسی.

کنت، ناتانیل (Kent, Nathaniel) (۱۷۳۷-۱۸۱۰)، متخصص کشاورزی.

کندورسه، ماری-ژان (Condorcet, Marie-Jean) (۱۷۳۳-۱۷۹۴)، فیلسوف حسن‌باور، ریاضی‌دان و سیاست‌مدار فرانسوی، شرکت‌کننده در انقلاب فرانسه.

کندیاک، اتین بونو دو (Condillac, Étienne Bonnot de) (۱۷۱۵-۱۷۸۰)، اقتصاددان و فیلسوف دنیست فرانسوی، بنیان‌گذار حسن‌باوری

کنه، فرانسوا (Quesnay, François) (۱۶۹۴-۱۷۷۴)، پزشک و اقتصاددان فرانسوی و مؤسس مکتب فیزیوکرات.

کوربن، کلاود-آنتیم (Corbon, Claude-Anthime) (۱۸۰۸-۱۸۹۱)، سیاست‌مدار، جمهوریخواه فرانسوی

کوربه، توماس (Corbet, Thomas) (سده‌ی ۱۹)، اقتصاددان انگلیسی، طرفدار ریکاردو.

کوزا، الکساندرو (Cuza, Alexandru) (۱۸۲۰-۱۸۷۳)، سیاست‌مدار رومانیایی، از باب ناحیه‌ی دانوب (رومانی) از سال ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۶؛ در آوریل سال ۱۸۶۴ اصلاحات ارضی را طرح‌ریزی کرد که مجلس زیر سلطه‌ی قدرتمندان، آن را رد کرد. در مه سال ۱۸۶۴، مجلس رامنحل و قانون اساسی جدیدی را منتشر کرد که مورد حمایت اکثریت مردم قرار گرفت. این حمایت به او اجازه داد تا قانون زراعی اوت سال ۱۸۶۴ را بر کشور تحمیل کند. براساس این قانون، تمام عوارض و خراج‌های فئودالی برچیده شد (البته با غرامتی چشمگیر) و سرف‌ها قانوناً دارای حق رأی شدند.

کوستدی، پیتر (Custodi, Pietro) (۱۷۱-۱۸۴۲)،

لاساله، فریدیناند (Lassalle, Ferdinand) (۱۸۲۵-۱۸۶۴)، نویسنده‌ی آلمانی و نظریه‌پرداز سوسیالیست، شرکت‌کننده در انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹، نخستین رهبر سازمان کارگری سراسری آلمان.

لاشتر، کلود موريس (La Châtre, Claude-Maurice) (۱۸۱۴-۱۹۰۰)، نویسنده و روزنامه‌نگار، ناشر و کتابفروش، سوسیالیست آرمان‌شهر، شرکت‌کننده در کمون پاریس ۱۸۷۱، ناشر ترجمه‌ی فرانسوی جلد اول «سرمایه».

لاک، جان (Locke, John) (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی.

لانچلوتی، سکوندو (Lancellotti, Secondo) (۱۵۷۵-۱۶۴۳)، روحانی، باستان‌شناس و مورخ ایتالیایی.

لاو، ژان (Law, Jean) (۱۶۷۱-۱۷۲۹)، اقتصاددان و کارگزار مالی اسکاتلندی، مسئول امور مالی در فرانسه از ۱۷۱۹-۱۷۲۰.

لاورتی، لویی دو (Laurent, Louis de) (۱۸۰۹-۱۸۸۰)، اقتصاددان و سیاست‌مدار فرانسوی.

لسینگ، گوت‌هولد (Lessing, Gotthold) (۱۷۲۹-۱۷۸۱)، شاعر و درام‌نویس آلمانی و یکی از منتقدان ادبی معروف سده‌ی هجدهم.

لنگه، سیمون (Linguet, Simon) (۱۷۳۶-۱۷۹۴)، وکیل، روزنامه‌نگار، مورخ و اقتصاددان فرانسوی.

لوشاپلیه، ايساک (Le Chapelier, Issac) (۱۷۵۴-۱۷۹۴) وکیل دعاوی و سیاست‌مدار فرانسوی.

لوترون، گئیوم (Le Trosne, Guillaume) (۱۷۲۸-۱۷۸۰)، اقتصاددان فرانسوی، فیزیوکرات.

لودردال، جیمز (Lauderdale, James) (۱۷۵۹-۱۸۳۹)، سیاست‌مدار و اقتصاددان انگلیسی، مخالف اسمیت.

لوران، آگوست (Laurent, Auguste) (۱۸۰۷-۱۸۵۳)، شیمی‌دان فرانسوی.

لوسین (Lucien) (حدود ۱۲۰ تا ۱۸۰ میلادی)، نویسنده‌ی یونانی که انتقاد درباره‌ی عقاید رایج را با طنز درآمیخته بود.

لوکرسوس کاروس یا لوکرس (Lucretius Carus) (۹۸-۵۵ پیش از میلاد) شاعر رومی که به مناسبت

گهرهات، شارل فریدریک (Gerhardt, Charles-Frédéric) (۱۸۱۶-۱۸۵۶)، شیمی‌دان فرانسوی.

گری، جان (Gray, John) (۱۷۹۸-۱۸۵۰)، سوسیالیست آرمانشهر و پیرو رابرت اوتن.

گزنفون (Xenophon) (حدود ۴۳۰-۳۵۴ پیش از میلاد)، سیاست‌مدار، مورخ، نویسنده و فیلسوف یونانی، یکی از شاگردان سقراط.

گلاستون، ویلیام اوارت (Gladstone, William Ewart) (۱۸۰۹-۱۸۹۸)، دولت‌مرد انگلیسی، و نخست‌وزیر در دوره‌های مختلف.

گوتشد، یوهان کریستف (Gottsched, Johann Cristoph) (۱۷۰۰-۱۷۶۶)، منتقد ادبی، که به دلیل عدم‌اصالت ترجمه‌هایش از اندیشه‌های روشنگری فرانسه معروف است. با این همه، وی به همین دلیل جایگاه مهمی در تاریخ ادبی آلمان دارد.

گوته، یوهان ولفگانگ فون (Goethe, Johann Wolfgang von) (۱۷۴۹-۱۸۳۲)، شاعر و نماینده‌ی اصلی مکتب کلاسیک آلمان.

گودونوف، بوریس (Godunow, Boris) (۱۵۵۲-۱۶۰۵) تزار روسیه از سال ۱۵۹۸ تا سال ۱۶۰۵. وی برای تمرکز قدرت با اشراف بزرگ زمیندار و کلیسا در افتاد، املاک مخالفان را مصادره و قسمتی از آنها را به درباریان خود واگذار کرد. فرمان‌های وی درباره‌ی دهقانان سبب تشدید وابستگی آن‌ها به زمین و نظام سرواژ شد.

گولیش، گوستاو فون (Güllich, Ludwig Gustav von) (۱۷۹۱-۱۸۴۷)، مقاطعه‌کار و بازرگان آلمانی.

گیزیو، فرانسوآ پییر گیوم (Guizot, François-Pierre-Guillaume) سیاست‌مدار و مورخ فرانسوی، اورلئانیست، وزیر خارجه و نخست‌وزیر.

گیسبورن، توماس (Gisborne, Thomas) (۱۷۵۸-۱۸۴۶) کشیش و فیلسوف اخلاق انگلیسی.

ل

لابورد، الکساندر دو (Laborde, Alexandre de) (۱۷۸۰-۱۸۴۲)، باستان‌شناس و سفرنامه‌نویس فرانسوی.

م

مائورر، گئورگ لودویک ریتر فون (Maurer, Georg)
 (Ludwig Ritter von) (۱۷۹۰-۱۸۷۲)، مورخ و
 حقوق‌دان آلمانی.

مارتین، هنری (Martyn, Henry) (مرگ ۱۷۲۱)،
 حقوق‌دان و سیاست‌مدار انگلیسی.

مارتین، رابرت مونتگمری (Martin, Robert)
 (Montgomery) (حدود ۱۸۰۳-۱۸۶۸)،
 روزنامه‌نگار، اقتصاددان سیاسی و آمارشناس
 ایرلندی.

مارتینو، هاریت (Martineau, Harriet)
 (۱۸۰۲-۱۸۷۶)، نویسنده‌ی انگلیسی و مبلغ نظریات
 مالتوس

مازارین، ژول (Mazarin, Jules) (۱۶۰۲-۱۶۶۱)،
 دولت‌مرد فرانسوی یا تبار ایتالیایی.

ماسی، ژوزف (Massie, Joseph) (مرگ ۱۷۸۴)،
 اقتصاددان انگلیسی.

ماکسیمیلیان فون هابسبورگ (Maximilian von
 Habsburg) (۱۸۳۲-۱۸۷۶)، دوک بزرگ اطریش،
 امپراتور مکزیک از ۱۸۶۴.

مالتوس، توماس رابرت (Malthus, Thomas Robert)
 (۱۷۶۶-۱۸۳۴)، کشیش و اقتصاددان انگلیسی،
 واضع نظریه‌ی اضافه جمعیت.

مالمسبری، جیمز هریس (Malmesbury, James)
 (Harris) (۱۷۴۶-۱۸۲۰)، دیپلمات و آمارشناس
 انگلیسی، ویگ، سفیرکبیر انگلستان در
 سن پترزبورگ.

مامسن، تئودور (Mommsen, Theodor)
 (۱۸۱۷-۱۹۰۳)، مورخ و حقوق‌دان آلمانی.

ماندویل، برنارد دو (Mandeville, Bernard de)
 (۱۶۷۰-۱۷۳۵)، پزشک و طنزنویس انگلیسی.

مرسیه دولا ریویر، پل پی‌یر (Mercier de la Rivière,
 Paul-Pierre) (۱۷۲۰-۱۷۹۳)، اقتصاددان فرانسوی،
 فیزیوکرات.

میریوال، هرمن (Merivale, Herman) (۱۸۰۶-۱۸۷۴)،
 اقتصاددان انگلیسی و دولتمرد لیبرال.

مک‌کولوچ، جان رمزی (MacCulloch, John Ramsay)

منظومه‌اش به نام «درباره‌ی طبیعت» شهرت یافته
 است.

لومونتئو، گئیوم (Lemontey, Guillaume)
 (۱۷۶۲-۱۸۲۶)، مورخ، اقتصاددان و سیاست‌مدار
 فرانسوی.

لونج، فرانسیس داوی (Longe, Francis Davy)
 (۱۸۳۱-۱۹۱۰) حقوق‌دان انگلیسی.

لوی، لئونه (Levi, Leone) (۱۸۲۱-۱۸۸۸)، اقتصاددان،
 آمارشناس و حقوق‌دان انگلیسی.

لوید، ساموئل جونز (Lloyd, Samuel Jones)
 (۱۷۹۶-۱۸۸۳)، بانکدار پولدار و منتقد، شاهد دو
 هیئت پارلمانی درباره‌ی بانکداری (هیئت بررسی در
 سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۴۰)، مدافع اصلی اصل پول که
 در سال ۱۸۶۰ به مقام بارونتی اورستون تایل شد.

لویی چهاردهم (Louis XIV) (۱۶۳۸-۱۷۱۵)، شاه
 فرانسه از ۱۶۴۳.

لویی شانزدهم (Louis XVI) (۱۷۵۴-۱۷۹۳)، شاه
 فرانسه (۱۷۷۴-۱۷۹۲).

لویی فیلیپ اول (Louis Philipper I) (۱۷۷۳-۱۸۵۰)
 شاه فرانسه (۱۸۳۰-۱۸۴۸).

لیبیش، یوستوس فون (Leibig, Justus) (۱۸۰۳-۱۸۷۳)،
 طبیعی‌دان و شیمی‌دان آلمانی.

لیستر، توماس ویلیام (Leicester, Thomas William)
 (۱۷۵۲-۱۸۴۲)، مزرعه‌دار سرمایه‌دار بسیار موفق در
 کنت‌نشین نورفولک.

لیش‌نوفسکی، فیلیکس ماریا (Lichnowski, Felix)
 (Maria) (۱۸۱۴-۱۸۴۸)، یکی از مالکان بزرگ در
 ایالت سیلزی؛ نویسنده و عضو مجلس ملی
 فرانکفورت.

لیکورگ (Lycurgu) (نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم قبل از
 میلاد)، نویسنده‌ی افسانه‌ای قانون اسپارت که
 قوانینی را برای تنظیم و تقسیم عادلانه‌ی مخارج
 جنگ به تناسب ثروت افراد و درجه‌ی شرکت آن‌ها
 در خدمات نظامی وضع کرد.

لینگ، ساموئل (Laing, Samuel) (۱۷۸۰-۱۸۶۸)،
 نویسنده و جهانگرد انگلیسی، مؤلف چند کتاب
 درباره‌ی شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی
 کشورهای اروپایی.

مولیناری، گوستاو دو (Molinari, Gustave de) (۱۸۱۹-۱۹۱۲)، اقتصاددان بلژیکی.

مون، توماس (Mun, Thomas) (۱۵۷۱-۱۶۴۱)، بازرگان و اقتصاددان انگلیسی، مرکانتیلیست.

مونتالامبرت، چارلز فوربس (Montalembert, Charles Forbes) (۱۸۱۰-۱۸۷۰)، سیاستمدار و روزنامه‌نگار فرانسوی.

مونته‌ای، الکسیس (Monteil, Alexis) (۱۷۶۹-۱۸۵۰)، مورخ فرانسوی و مدافع انقلاب فرانسه.

مونتسکیو، شارل لویی (Montesquieu, Charles-Louis) (۱۶۸۹-۱۷۵۵)، فیلسوف، جامعه‌شناس، اقتصاددان و نویسنده فرانسوی، از اصحاب دایرةالمعارف.

مهر، رودلف هرمان (Meyer, Rudolf Herman) (۱۸۳۹-۱۸۹۹)، اقتصاددان آلمانی.

میرابو، انوره گابریل ویکتور ریکوتی (Mirabeau, Honoré-Gabriel-Victor Riqueti) (۱۷۴۹-۱۷۹۱)، سیاستمدار، اقتصاددان و روزنامه‌نگار فرانسوی.

میرابو، ویکتور ریکوتی (Mirabeau, Victor Riqueti) (۱۷۱۵-۱۷۸۹)، اقتصاددان فرانسوی، فیزیوکرات، پدر انوره گابریل ویکتور ریکوتی کنت دو میرابو.

میل، جان استوارت (Mill, John Stuart) (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، اقتصاددان انگلیسی و فیلسوف پوزیتیویست، پسر جیمز میل.

میل، جیمز (Mill, James) (۱۷۷۳-۱۸۳۶)، فیلسوف، مورخ و اقتصاددان انگلیسی.

ن

نس‌میث، جیمز (Nasmyth, James) (۱۸۰۸-۱۸۹۰)، مهندس انگلیسی و مخترع پتک بخار.

نکسر، ژاک (Necker, Jacques) (۱۷۳۲-۱۸۰۴)، سیاستمدار، اقتصاددان و بانکدار فرانسوی.

نورث، سر دادلی (North, Sir Dudley) (۱۶۴۱-۱۶۹۱)، اقتصاددان انگلیسی و پیرو ویلیام پتی.

نی‌بور، برتولد گئورگ (Niebuhr, Barthold Georg) (۱۷۷۶-۱۸۳۱)، محقق آلمانی دوران باستان.

(۱۷۸۹-۱۸۶۴)، اقتصاددان و آمارشناس اسکاتلندی.

مک‌گرگور، جان (MacGregor, John) (۱۷۹۷-۱۸۵۷)، آمارشناس اسکاتلندی، نماینده پارلمان.

مکلئود، هنری دانینگ (MacLeod, Henry Dunning) (۱۸۲۱-۱۹۰۲)، مخالف اقتصاددانان کلاسیک.

مارکس درباره‌ی او می‌گوید، «وی تا آن حد درباره‌ی ابتدایی‌ترین مناسبات اقتصادی دچار اشتباه است که تصریح می‌کند پول به طور کلی از پیشرفته‌ترین شکل خود یعنی وسیله‌ی پرداخت پدیدار می‌شود» (کارل مارکس، «درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی»، صفحه‌ی ۱۲۳).

مکلارن، جیمز (MacLaren, James) (سده‌ی نوزدهم)، اقتصاددان انگلیسی.

مک‌اولی، توماس (Macaulay, Thomas) (۱۸۰۰-۱۸۵۹)، مورخ و سیاستمدار انگلیسی، ویگ، نماینده پارلمان.

مندلسون، موزس (Mendelssohn, Moses) (۱۷۲۹-۱۷۷۶) فیلسوف و دوست لستینگ که اندیشه‌های جنبش روشنگری را در آلمان عامه‌فهم کرد.

مودسلی، هنری (Maudslay, Henry) (۱۷۷۱-۱۸۳۱)، مهندس و مخترع انگلیسی.

مور، سر توماس (More, Sir Thomas) (۱۴۷۸-۱۵۳۵)، انسان‌گرا، دولت‌مرد، و نویسنده‌ی انگلیسی، بنیان‌گذار سوسیالیسم آرمان‌شهری

مورتون، جان چالمرس (Morton, John Chalmers) (۱۸۲۱-۱۸۸۸)، متخصص کشاورزی

مورفی، جان نیکولا (Morphy, John Nicolas) (سده‌ی نوزدهم)، روزنامه‌نگار انگلیسی.

مورگان، ویلیام (Morgan, William) (۱۷۵۰-۱۸۳۳)، اقتصاددان انگلیسی و نویسنده.

مولر، آدام هاینریش (Müller, Adam Heinrich) (۱۷۷۰-۱۸۲۹)، روزنامه‌نگار و اقتصاددان آلمانی، طرفدار مکتب رمانتیک در اقتصاد سیاسی.

مولیر، جان باپتیست پکولن (Molière, Jean Baptiste Poquelin) (۱۶۲۲-۱۶۷۳)، شاعر و کمدی‌نویس فرانسوی.

سیاست‌مدار انگلیسی، ونگ، نماینده‌ی پارلمان.
وایت‌نی، الی (Whitney, Eli) (۱۷۶۵-۱۸۲۵)، مخترع
آمریکایی.

وایلند، فراتیس (Wayland, Francis) (۱۷۹۶-۱۸۶۵)
کشیش آمریکایی و مؤلف نوشته‌ای درباره‌ی اخلاق،
اقتصاد سیاسی و علوم دیگر.

وبان، سباستیان (Vauban, Sébastien) (۱۶۳۳-۱۷۰۷)
مهندس و مارشال ارتش، اقتصاددان، پایه‌گذار
مهندسی نظامی فرانسه.

وجوود، جوسیا (Wedgewood, Josiah)
(۱۷۳۰-۱۷۹۵)، مخترع، سفالگر و کارخانه‌دار
انگلیسی.

وری، پیتر و (Verri, Pietro) (۱۷۲۸-۱۷۹۷)، اقتصاددان
ایتالیایی و یکی از نخستین منتقدان فیزیوکرات‌ها.

وسپاسیان، تیتوس فلاویوس (Vespasianus Titus
Flavius) (۹-۷۹)، امپراتور روم از سال ۶۹ میلادی.

وست، سیر ادوارد (West, Sir Edward)
(۱۷۸۲-۱۸۲۸)، اقتصاددان انگلیسی.

وکسانسون، ژاک دو (Vaucanson, Jacques de)
(۱۷۰۹-۱۷۸۲)، مکانیسین فرانسوی و مخترع یکی
از انواع ماشین‌های نساجی.

ولتر (Voltaire) (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، فیلسوف، مورخ و
نویسنده‌ی فرانسوی، نماینده‌ی اصلی روشنگری.

ولف، کریستیان (Wolff, Christian) (۱۶۷۹-۱۷۵۴)
فیلسوف، ریاضی‌دان آلمانی و شاگرد لایبنیتس.

فلسفه‌ی او در حقیقت اقتباس از عقل سلیم و
رقبقت‌کردن اندیشه‌های لایبنیتس بود و از دهه‌ی
۱۷۳۰ تا زمان کانت مواضع خود را کنار نگذاشت.

ولینگتون، آرتور وسلی، دوک (Wellington, Arthur
Duke of Wellesley) (۱۷۶۹-۱۸۵۲)، ژنرال
انگلیسی و فاتح جنگ واترلو با ناپلئون در سال ۱۸۱۵

و نخست‌وزیر انگلستان در سال‌های ۱۸۲۸-۱۸۳۰.
ویت، یوهان دو (Witt, Johan de) (۱۶۲۵-۱۶۷۲)،
دولت‌مرد هلندی و رهبر بورژوازی آن.

وید، بنجامین فرانکلین (Wade, Benjamin Franklin)
(۱۸۰۰-۱۸۷۸)، دولت‌مرد آمریکایی، معاون
رییس‌جمهور.

وید، جان (Wade, John) (۱۷۸۸-۱۸۷۵)،

نیومارچ، ویلیام (Newmarch, William)
(۱۸۲۰-۱۸۸۲)، اقتصاددان و آمارشناس انگلیسی.

نیومن، فرانسیس ویلیام (Newman, Francis William)
(۱۷۹۶-۱۸۴۲) اقتصاددان انگلیسی.

نیومن، ساموئل فیلیپ (Newman, Samuel Philips)
(۱۷۹۲-۱۸۴۲) فیلسوف، لغت‌شناس و اقتصاددان
آمریکایی.

نیومن هال، کریستوفر (Newman Hall, Christopher)
(۱۸۱۶-۱۹۰۲)، وزیر شورای کلیساهای مستقل، از
لحاظ سیاسی لیبرال، طرفدار برجسته‌ی آرمان
ایالات شمالی در زمان جنگ داخلی آمریکا.

نیونهام، جورج لویس (Newnham, George Lewes)
(۱۸۱۵)، وکیل دعاوی انگلیسی.

و

وات، جیمز (Watt, James) (۱۷۳۶-۱۸۱۹)، بازرگان،
مهندس و مخترع انگلیسی، سازنده‌ی ماشین بخار.

واتس، جان (Watts, John) (۱۸۱۸-۱۸۸۷)،
روزنامه‌نگار انگلیسی و سوسیالیست آرمان‌شهر،
پیر و اوئن، بعدها لیبرال شد.

واتسون، جان فوربس (Watson, John Forbes)
(۱۸۲۷-۱۸۹۲)، پزشک و روزنامه‌نگار انگلیسی،
به‌عنوان یکی از کارکنان نظامی بریتانیا سال‌های
طولانی در هند اقامت داشت و اثری را درباره‌ی
کشاورزی و تولیدات نساجی هند نوشت.

واگنر، ریشارد (Wagner, Richard) (۱۸۱۳-۱۸۸۳)،
آهنگساز و نویسنده‌ی آلمانی.

والاس، رابرت (Wallace, Robert) (۱۶۹۷-۱۷۷۱)
یزدان‌شناس و آمارشناس اسکاتلندی و عضو
کلیسای پرسبیتی، نویسنده‌ی چند رساله درباره‌ی
جمعیت که گفته می‌شود بر مالتوس تأثیر گذاشته‌اند
مانند گفتاری درباره تعداد انسان‌ها در عصر عتیق و
جدیده (۱۷۵۳) و جنبه‌های گوناگون بشر، طبیعت و
مشیت الهی (۱۷۶۱).

واندرلینت، جاکوب دو (Vanderlint, Jacob) (مرگ در
۱۷۴۰)، اقتصاددان نیمه‌ی اول سده‌ی هیجدهم و
طرفدار تقسیم عادلانه‌ی ثروت.

وایت‌برد، ساموئل (West, Samuel) (۱۷۸۵-۱۸۱۵)،

روزنامه‌نگار، اقتصاددان و مورخ انگلیسی.

ویرث، ماکس (Wirth, Max) (۱۸۲۲-۱۹۰۰)، اقتصاددان آلمانی.

ویرژیل مارو، پوپلیوس (Vergilius Maro, Publius) (۷۰-۱۹ پیش از میلاد)، شاعر رومی.

ویسرینگ، سیمون (Vissering, Simon) (۱۸۱۸-۱۸۸۸)، اقتصاددان و آمارشناس هلندی.

ویکتوریا (Victoria) (۱۸۱۹-۱۹۰۱)، ملکه‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند از ۱۸۳۷

ویک‌فیلد، ادوارد گیبون (Wakefield, Edward Gibbon) (۱۷۹۶-۱۸۶۲) سیاست‌مدار و اقتصاددان انگلیسی و یکی از هواداران سیاست مستعمراتی.

ویکو، جیووانی باتیستا (Vico, Giovanni Battista) (۱۶۶۸-۱۷۴۴)، فیلسوف و جامعه‌شناس ایتالیایی.

ویلسون، جیمز (Wilson, James) (۱۸۰۵-۱۸۶۰)، بینانگزار اکونومیست در سال ۱۸۴۳ که ارگان

قدرتمند تجارت آزاد بود. وی با قانون بانکی مورخ ۱۸۴۴ مخالفت کرد و از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۹ نماینده‌ی پارلمان بود. از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ منشی امور مالی خزانه‌داری و عضو گروه مالی شورای هندوستان از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۰ بود.

ویلکس، مارک (Wilks, Mark) (حدود ۱۷۶۰-۱۸۳۱)، مقام استعماری انگلستان.

ویلیام سوم (William III) شاه انگلستان از سال ۱۶۸۹ تا ۱۷۰۲.

ویلیام چهارم (William IV) (۱۷۶۵-۱۸۳۷)، شاه بریتانیای کبیر و ایرلند از ۱۸۳۰.

ویلیام، والتر (Williams, Walter) (۱۷۹۷-۱۸۷۶)، اقتصاددان انگلیسی.

ویلیامز، سِر ویلیام فنویک (Sir William Fenwick) (۱۸۰۰-۱۸۸۳)، نماینده‌ی بریتانیا و مسئول

سپاهیان ترک که از قلعه‌ی کارس در ارمنستان در سال ۱۸۵۵، در جریان جنگ کریمه، دفاع می‌کرد. این قلعه در نوامبر سال ۱۸۵۵ به تصرف روس‌ها در آمد اما ویلیامز به خاطر دفاع از آن قلعه به مقام‌های ژنرالی و بارونتی (عنوانی اشرافی میان شوالیه و بارون) ارتقای مقام یافت.

ویلیامز، چارلز (Villiers, Charles) (۱۸۰۲-۱۸۹۸)،

سیاست‌مدار و حقوق‌دان انگلیسی. نماینده‌ی پارلمان.

۸

هابز، توماس (Hobbes, Thomas) (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، فیلسوف انگلیسی، نماینده‌ی ماتریالیسم.

هاپکینز، توماس (Hopkins, Thomas) (اوایل سده‌ی نوزدهم)، اقتصاددان انگلیسی.

هاجسکین، توماس (Hodgskin, Thomas) (۱۷۸۷-۱۸۶۹)، اقتصاددان و روزنامه‌نگار، سوسیالیست آرمان‌شهری انگلیسی.

هاروت (Herodes) پادشاه یهود از سال ۴۰ تا ۴ پیش از میلاد. این پادشاه قتل عام بزرگی از کودکان برپا کرد و با رومیان، دشمنان کشورش، هم‌پیمان شد.

هاروی، ویلیام (Harvey, William) (۱۵۷۸-۱۶۵۷)، پزشک انگلیسی و کاشف گردش خون.

هاستینگز، وارن (Hastings, Warren) (۱۷۳۲-۱۸۱۸) نخستین فرماندار کل هندوستان که در ضمن کارمند کمپانی هند شرقی بود. وی در زمان تصدی خود چنان هندوستان را غارت کرد که ناچار پارلمان انگلستان در سال ۱۷۸۶ او را مورد تعقیب قرار داد. پس از ۹ سال حکم برانت وی صادر و به جبران خدماتش به کمپانی هند شرقی، سالانه مبلغ گزافی برای او از طرف کمپانی مقرر شد.

هاکسلی، توماس هنری (Huxley, Thomas Henry) (سده‌ی نوزدهم)، عالم طبیعی انگلیسی، طرفدار داروین.

هالر، کارل لودویگ فون (Haller, Carl Ludwig von) (۱۷۶۸-۱۸۵۴) مورخ سوسیسی و نظریه‌پرداز سیاسی اصلی از نجاع پس از ۱۸۱۵. کتاب او با عنوان تجدید حیات علوم سیاسی، تلاشی است آگاهانه برای بازگشت از روشنگری سده‌ی هیجدهم به استبداد مطلقه‌ی سلطنتی مبتنی بر قانون طبیعت و اتخاذ دیدگاهی آشکار «فرون وسطایی».

هنری سوم (Henri III) (۱۵۵۱-۱۵۸۹)، شاه فرانسه از ۱۵۷۴.

هنری چهارم (Henri IV) (۱۵۵۳-۱۶۱۰)، شاه فرانسه از ۱۵۸۹.

هاول، توماس جونز (Howell, Thomas Jones) (مرگ

- رومی.
- هورن، جورج (Horne, George) (۱۷۳۰-۱۷۹۲)، اسقف نوروچ، جزیره‌ای علیه نیوتون، هیوم و اسمیت نوشت.
- هورنر، فرانسیس (Horner, Francis) (۱۷۷۸-۱۸۱۷)، اقتصاددان و سیاست‌مدار اسکاتلندی، ویگ، نماینده‌ی پارلمان.
- هورنر، لئونارد (Horner, Leonard) (۱۷۸۵-۱۸۶۴)، زمین‌شناس انگلیسی، بازرس کارخانه‌ها.
- هولینشد، رافائل (Holinshed, Raphael) (مرگ حدود ۱۵۸۰) تاریخ‌نگار، نویسنده‌ی وقایع‌نگاری انگلستان، اسکاتلند، ایرلند.
- هومر (Homeros) (حدود سال ۸ پیش از میلاد)، شاعر افسانه‌ای یونان که نویسنده‌ی حماسه‌های ایلیاد و ادویسه پنداشته می‌شود.
- هویت، ویلیام (Howitt, William) (۱۷۹۲-۱۸۷۹)، نویسنده‌ای پرکار در حیطه‌های مختلف، در دهه‌ی ۱۸۶۰ از احضارکنندگان معروف ارواح به شمار می‌آید و درباره‌ی تجارب روحی‌اش شرح و توصیف‌های فراوانی نوشته است.
- هیوتون، چارلز (Hutton, Charles) (۱۷۳۷-۱۸۲۳) ریاضی‌دان انگلیسی.
- هیوم، دیوید (Hume, David) (۱۷۱۱-۱۷۷۶)، فیلسوف اسکاتلندی، مورخ و اقتصاددان.
- ی
- یسارانتون، آندرو (Yarranton, Andrew) (۱۶۱۶ تا حدود ۱۶۸۴)، اقتصاددان و مکانیسین انگلیسی.
- یسانگ، آرتور (Young, Arthur) (۱۷۴۱-۱۸۲۰)، متخصص کشاورزی و اقتصاددان انگلیسی.
- یور، آندرو (Ure, Andrew) (۱۷۷۸-۱۸۵۷)، شیمی‌دان و اقتصاددان انگلیسی.
- ۱۸۵۸)، بازرس کارخانه‌های انگلستان.
- هاینه، هینریش (Heine, Heinrich) (۱۷۹۷-۱۸۵۶)، شاعر آلمانی، دوست خانوادگی مارکس.
- هراکلیت (Herakleitos) (حدود ۵۴۰ تا حدود ۴۸۰ پیش از میلاد)، فیلسوف یونانی.
- هرنشواند، ژان (Herrenschwand, Jean) (۱۷۲۸-۱۸۱۲)، اقتصاددان سوئیسی، مؤلف اقتصاد سیاسی مدرن، لندن، ۱۷۸۶ و اقتصاد سیاسی مدرن و اخلاق نوع انسان، لندن، ۱۷۹۶.
- هریس، جیمز (Harris, James) (۱۷۰۹-۱۷۸۰)، زبان‌شناس، فیلسوف، و دولت‌مرد انگلیسی.
- هریسون، ویلیام (Harrison, William) (۱۵۳۴-۱۵۹۳)، روحانی، وقایع‌نگار و مورخ انگلیسی.
- هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش (Hegel, Georg Wilhelm Friedrich) (۱۷۷۰-۱۸۳۱) نماینده‌ی اصلی فلسفه‌ی کلاسیک آلمان.
- هلوتیوس، کلود-آدرین (Helvétius, Claude-Adrien) (۱۷۱۵-۱۷۷۱)، فیلسوف فرانسوی، ماتریالیست مکانیکی، آناهیت.
- همیلتون، سر ویلیام (Hamilton, Sir William) (۱۷۸۸-۱۸۵۶)، فیلسوف اسکاتلندی.
- هنری هفتم (Henri VII) (۱۴۵۷-۱۵۰۹)، شاه انگلستان از ۱۴۸۵.
- هنری هشتم (Henri VIII) (۱۴۹۱-۱۵۴۷)، شاه انگلستان از ۱۵۰۹.
- هوارد دو والدن، چارلز آگوستوس الیس (Howard de Walden, Charles Augustus Ellis) (۱۷۹۹-۱۸۶۸)، دیپلمات و وزیر مختار انگلستان در بروکسل از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۸.
- هوراتیوس فلاکوس، کینتوس (Horatius Flaccus, Quintus) (۶۵-۸ پیش از میلاد) شاعر

نمایه‌ی عمومی

غلات به نفع صاحبان صنایع خاتمه یافت. اتروسکان یا اتروری (Etrurie) نام یکی از ایالات قدیم ایتالیاست که امروزه توسکانی نامیده می‌شود. در عهد باستان روحانیون این ایالت را اداره می‌کردند. ایرین (Erin)، نام قدیمی ایرلند.

افسانه‌ی موش‌گیر هاملن (Pied Piper Hamelin) هاملن یکی از شهرهای آلمان در مجاورت رودخانه‌ی وزر است و افسانه‌ی یادشده این است که جادوگری با فلوت خویش موش‌های شهر هاملن را افسون می‌کرد و آن‌ها را به این طریق به رودخانه‌ی وزر می‌کشاند و نابود می‌کرد. سپس چون اهالی شهر به او پاداش ندادند، برای تلافی دست به ربودن بچه‌های آن‌ها زد. در زبان آلمانی اصطلاح موش‌گیر هاملن برای گمراه‌کننده و رباینده به کار می‌رود.

الاهگان انتقام (Furies)، در اساطیر یونان الهگانی که به جای مو مار بر سر داشتند و از جهان زیرین برای تنبیه مجرمان اعزام می‌شدند.

ایالات متحد جنوب (Confederate States)، نام کنفدراسیون ایالات برده‌دار که در سال ۱۸۶۱ در کنگره شهر مونتگمری تأسیس شد و جنگ داخلی را علیه ایالات شمالی آغاز کرد.

ایالات برده‌دار مرزی (border slave-states)، ایالات واقع در مرز بین جنوب و شمال ایالات متحد که در آن‌ها برده‌داری با کار آزاد تا زمان جنگ داخلی هم‌زیستی داشتند. این ایالات عبارتند از دلاویر، مریلند، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کنتاکی، تنسی،

آرگو (Argovie) یکی از کانتون‌های سوئیس آلمانی‌زبان.

آمریکای اسپانیایی‌زبان (Spanish America)، مکزیک و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی و جزایر کارائیب که اسپانیایی زبان اصلی‌شان است.

آنتوس (Anttaios) یا آنته غولی بود که طبق افسانه‌های یونان باستان مادرش زمین بود و هرگاه پا به زمین می‌فشرد زور او چند برابر می‌شد. در نبردی که هرکول با او کرد به منشأ نیروی او پی برد و با بلند کردن او از زمین امکان یافت او را در بازوان خود خفه کند.

آوینیون (Avignon) مرکز ایالت وکلوز در جنوب شرقی فرانسه.

اپیگون (epigone)، نامی که در یونان باستان به پسران هفت سرداری داده بودند که در برابر شهر تبس در جنگ‌های پلوپونزی (۴۴۰ - ۴۳۱ پیش از میلاد) جان دادند. در زبان‌های اروپایی به اخلاف کسانی اطلاق می‌شود که جز اسم چیزی از پدران خود به ارث نبرده‌اند.

اتحادیه‌ی ضد قانون غلات (Anti-Corn Law Leaugue)، اشاره به مبارزه‌ی اتحادیه‌ای است که در سال ۱۸۴۵ در انگلستان برپا شد و منظور از آن حذف امتیازات مالکان بود. مکتب معروف به منچستری‌ها از مخالفت صاحبان صنایع و مالکین زمین به وجود آمد که کابدن در حقیقت مؤسس آن شمرده می‌شد. این مبارزه در سال ۱۸۴۶ با حذف حقوق گمرکی

میسوری و آرکانزاس.

بوزیریس (Busiris)، پادشاه سفاک و خون‌آشامی که بنا به افسانه‌های یونانی در مصر سلطنت داشته است.
بویار (boyard) نجبا و مالکین بزرگ زمین در روسیه‌ی قدیم و کشورهای بالکان.

پرسوس (Perseus)، پسر زئوس که سر مدوسا را برید.
پرومته (Prometheus) ایزد آتش بنا بر اساطیر یونان باستان که نخستین بنیانگذار تمدن انسانی تلقی می‌شود. پرومته پس از آنکه انسان را از گل و لای زمین ساخت، برای آنکه به او جان بدهد آتش آسمان را از خدای خدایان، زئوس یا ژوپیتز دزدید. برای تنبیه او بنا به دستور زئوس، هفستوس، او را در کوه قفقاز به صخره‌های سخت میخکوب کرد و سپس هرکول او را نجات داد.

پلین (Plebian) توده‌ی دهقان خُرد و پیشه‌وران روم باستان (سده‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد) که با پاتریسین‌ها (اشراف) برای حقوق خود مبارزه می‌کردند.

پلوتون (Pluton)، در اساطیر یونانی خدای جهان زیرین.

پوتوزی (Potosi) یکی از شهرهای بولیوی که معادن نقره‌ی آن مشهور بود و چنان به غارت رفت که ذخایر آن به سرعت به پایان رسید.

پیتست‌ها (pietists)، گروهی از پروتستان‌ها که معتقدند با زهد و ریاضیت همه‌ی مؤمنان می‌توانند به درجه‌ی پیشوایی دینی و اجتهاد برسند.

پیمان تجاری انگلستان-فرانسه (Anglo-French commercial treaty)، پیمانی در سال ۱۸۶۰ که بر اساس آن موانع گمرکی میان انگلستان و فرانسه در هر دو کشور کاهش یافت.

پیمان صلح اوترخت (Peace of Utrecht)، قرارداد صلح بین انگلستان و هلند از یک‌سو و اسپانیا و فرانسه از سوی دیگر در سال ۱۷۱۳ که به جنگ وراثت در اسپانیا خاتمه داد و در نتیجه‌ی آن سلطه‌ی دریایی و مستعمراتی انگلستان به رسمیت شناخته شد.

تروستل (Trustee)، ماشین ریستدگی بانختابی ثابت.
تلمود (Talmud) مجموعه قوانین، اصول دین، اخلاق و

احادیت آیین یهود.

توری (Tory)، حزب زمین‌داران بزرگ و متوسط انگلستان که در زمان بازگشت به سلطنت استوارت‌ها (۱۶۶۰) ایجاد شد و در سال ۱۸۳۰ نام حزب محافظه‌کار را گرفت.

ثور (Thor)، خدای رعد و برق در اساطیر اقوام اسکاندیناوی.

جاگرنات (Juggernaut)، اشاره به ارابه‌ی حامل مجسمه‌ی ویشنو، اولوهیت دوم از تثلیث هندی، که هر سال به هنگام تشکیل دسته‌ی مذهبی در برابر معبد شهر جاگرنات مؤمنین متعصب خود را به زیر چرخ‌های آن می‌اندازند.

جام مقدس (Holy Grail)، ظرفی از یاقوت که بنا بر روایت مسیحیان، عیسی مسیح آخرین طعام خود را در آن صرف کرد و سپس هنگامی که یکی از سربازان رومی با نیزه پهلوی او را درید، یوسف آریمانی خون وی را در آن ظرف گرد آورد. بنا بر مذهب مسیح این خون اساس حیات نوع بشر به‌شمار می‌آید.

جزایر هند غربی (West Indies Island)، جزایری که در دهانه‌ی خلیج مکزیک و شامل کوبا و جزایر دیگر است.

جنگ سی‌ساله (Thirty Years' War)، جنگی که برخی از کشورهای اروپایی مانند آلمان، اتریش، دانمارک، سوئد و فرانسه در آن هر یک برحسب زمان دخالت داشتند. این جنگ در سال ۱۶۱۸ به بهانه‌ی اختلاف مذهبی بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در گرفت و در سال ۱۶۴۸ با امضای عهدنامه‌های وستفالی بین امپراتورهای آلمان، فرانسه و سوئد پایان یافت.

جنگ ضدژاکوبین (Anti-Jacobin war)، مقصود جنگ‌های انگلستان در سال‌های ۱۷۹۳ تا ۱۸۱۵ علیه انقلاب فرانسه است.

چکمه‌های هفت‌فرسخ‌پیما (seven-league boots)، اشاره به غولی است که در افسانه‌ی «هفت‌انگشتی»، اثر شارل پرو، نویسنده‌ی معروف فرانسه، چکمه‌هایی به پا دارد که می‌تواند در هر قدم هفت فرسخ بییماید. چکمه‌های هفت‌فرسخ‌پیما در ادبیات اروپایی به سرعت زیاد اشاره دارد.

حکومت وحشت (Terror)، دوران حکومت رویسپیر در

انگلستان و در ایرلند هنوز زبان و عادات قوم مزبور باقی است.

سنت ژرژ (Saint George)، شهید مسیحیت از اهالی آسیای صغیر که افسانه‌های زیادی از جمله مبارزه با اژدهایی خونخوار به او نسبت داده شده است.

سودم و عموره (Sodome, Gomorrh)، نام دو شهر قدیمی فلسطین که بنا به روایت نورات در نتیجه شیوع فساد و فحشا و انواع گناهان کبیره به امر خداوند دچار صاعقه‌ی آسمانی شدند و ساکنان آن به سنگ تبدیل شدند. اهالی سودم و عموره همان مردمی هستند که طبق روایت اسلامی قوم لوط نامیده می‌شوند.

سی‌آیلند (Sea Island)، مجمع‌الجزایری در کناره‌ی کارولینای جنوبی آمریکا و یکی از مراکز کشت پنبه و توتون.

سیزیف (Sisyphus)، بنا به اساطیر یونان، سیزیف پادشاه کرینت، در نتیجه‌ی راهزنی‌ها و بیدادگری‌های بی‌شمارش پس از مرگ محکوم شد تا سنگ عظیمی را در دوزخ به قلعه‌ی کوهی برساند و آن سنگ دائماً از کوه به پایین فرو می‌غلتید و وی ناگزیر بود پیوسته همان عمل را تکرار کند.

سیکلوپ (Cyclop)، غول یک چشم در اساطیر یونانی. بنا به افسانه‌های یونان باستان سیکلوپ‌ها غول‌هایی بودند که یک چشم در پیشانی داشتند و در کوه اتنا تحت نظر خدای آتش به کوبیدن آذرخش‌های ژوپیتر مشغول بودند. کنایه‌ی مارکس با توجه به نام کارخانه و غول‌آسابودن آن روشن است.

شورش‌های سوینگ (Swing riots)، شورش‌های دهفانی در سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۳۱ در استان‌های جنوبی و شرقی انگلستان که محرک آن کاهش قیمت محصولات کشاورزی، کاهش مزدها، رواج ماشین‌آلات خرمن‌کوب و ورود کارگر ارزان قیمت ایرلندی بود. در این شورش ۲۰۰۰ نفر دستگیر، ۱۹ نفر اعدام و ۵۰۰ نفر تبعید شدند.

شهرهای امتیازدار (privileged towns)، یا رسته‌ای یا کمون به آن دسته از شهرهای اروپای غربی گفته می‌شود که در اواخر سده‌ی میانه به موجب فرمان شاهان حکومت آن‌ها به اتحادیه‌ی بورژواهای آن

سال‌های ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴.

خلیج بافین (Baffin's Bay)، خلیجی واقع در اقیانوس اطلس، شمال آمریکا.

دئو (Deo)، یکی از ایزدبانوهای اساطیر روم

داکسا (Dacca)، از شهرهای بنگلادش در دلتای رودخانه‌ی گنگ

دهال (Dédale)، در اساطیر یونانی معمار راه تو در توی جزیره‌ی کرت است که می‌نوتور، دیو خون‌آشام، درون آن زندانی شده بود.

دلفی (Delphi)، شهری در یونان باستان که معبد آپولو در آن قرار داشت.

دوره‌ی توفان و فشار (Sturm- und Drangperiode)، نهضتی ادبی در آلمان که در سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۴ رونق داشت. این نهضت از جنبه‌ی منفی، اعتراض و طغیانی بر ضد مذهب، اصالت تعقل، و پیشرو رمانتیسم بود. از جنبه‌ی مثبت اصالت فرد و ابتکار را تأیید می‌کرد.

دین‌پیرایی (رفرماسیون) (Reformation)، جنبش مذهبی پروتستان در آغاز سده‌ی شانزدهم در سراسر اروپا برای اصلاحات در دین مسیح که سبب جدایی بخش اعظم فاره‌ی اروپا از تبعیت از کلیسای کاتولیک شد.

ژریون (Gérion)، نام غول سه‌پیکری است که بنا بر افسانه‌های یونان باستان به تیر هرکول از پا درآمد.

سابالا (Sabala)، گاو اساطیری در هندوستان که متعلق به یکی از فرزندان هندی به نام وایسشنا بوده است. سانچو پانزا (Sancho Pansa) یکی از شخصیت‌های رمان «دون کیشوت» اثر سروانتس و درفش‌دار دون کیشوت.

سانگراگو (Sangrado)، نام یکی از قهرمان‌های رمان «ژیل بلاس» اثر لوساز، نویسنده‌ی فرانسوی سده‌ی هجدهم.

سیلب (Célebes)، جزیره‌ای نزدیک فیلیپین که اکنون سولاووزی نامیده می‌شود.

سِلت‌ها (Celts)، تیره‌ای از اقوام هندواروپایی که از پیشاتاریخ به تدریج در مرکز اروپا و سپس در فرانسه، اسپانیا، انگلستان و ایرلند مستقر شدند. در برخی نواحی اروپا مانند ایالت برتانی فرانسه، ولز

شهر نفویض شده بود و به وسیلهی شوراهاى شهر اداره می شد. این شهرها دارای امتیازات خاصی مانند حق تعیین مالیات برای خود بودند. این امتیازات ابتدا به اربابان ساکن شهرها داده می شد ولی به تدریج تمامی اهالی شهر از آن برخوردار می شدند.

شیلیاستها (Chiliastes) (القیون) فرقه ای هزاره ساور از سده ی دوم تا سده ی پنجم میلادی، جماعتی از مسیحیان که اعتقاد داشتند در سال هزارم میلادی جهان به پایان می رسد و از نو مسیح ظهور می کند.

علوم کامرال یا کامرالیسم (Kameralwissenschaften)، نوع آلمانی مکتب سوداگری (مرکانتیلیسم) بود. این مکتب اقتصاد سیاسی را در محدوده ای تنگ مانند مسائل مالی و اجرایی درک می کرد زیرا همچون مجموعه ای از آرا در ارتباط با این موضوع پدیدار شده بود که حکمرانان ایالت های شاهزاده نشین آلمانی چگونه می توانند از درآمدهای خود برای رفاه ایالت خویش استفاده کنند. فون هورنیک در سده ی هفدهم و یستمی در سده ی هجدهم از کامرالیست های معروف بودند.

فسانروگامی (phanérogamie)، واژه ای از دو کلمه ی یونانی phaneros (مشهود) و gamos (نکاح) که می توان به جفت گیری آشکار ترجمه کرد.

فانیانها (Fanians)، جمعیت انقلابی ایرلندی که در سال ۱۸۶۱ تاسیس شد و هدف آن رهایی ایرلند از سلطه ی انگلستان بود. این جمعیت در آمریکا پیروان زیادی پیدا کرد.

فاوست (Faust)، قهرمان معروف فاوست اثر گونه شاعر و نویسنده ی بزرگ آلمانی.

قانون مظنونین (loi des suspects) قانونی علیه مظنونان به همکاری با ضدانقلاب که در ۱۷ سپتامبر سال ۱۷۹۳ به تصویب کنوانسیون رسید. این قانون پایه ی حقوقی دوران وحشت بزرگ قرار گرفت. این عبارت در متن به قانون های سرکوبگرانه ای اشاره دارد که پس از سال ۱۸۴۸ در بسیاری از کشورها تصویب شد.

قوم برگزیده (Chosen People) یا امت پهوه عنوانی که بنا بر تورات به بنی اسرائیل داده شده است.

کافیر (Kaffir)، مردم فیلیپ بانتوزبان آفریقای جنوب

شرقی.

کاکوس (Cacus) نام راهزن افسانه ای است که بنا به داستان حماسی ویرزیل، انه اید، از خواب بودن هرکول استفاده کرد و ۴ گاو و ۴ گوساله ی او را رود و برای اینکه رد پای گاوآن پناهگاه او را معلوم نکند، آنها را عقب عقب به کنام خود کشانید تا گمان رود حرکت آنان در جهت عکس بوده است اما هرکول از صدای گاوآن غار راهزن را یافت و او را کشت.

کرنث (Corinth)، یکی از شهرهای یونان باستان واقع در شبه جزیره ی پلوپونز.

کروزونه، رابینسون (Crusoé, Robinson) قهرمان رمانی به همین نام از دانیل دفو نویسنده ی انگلیسی در سال ۱۷۹۱.

کشورهای لاپلاتا (La Plata)، مقصود سه جمهوری آرژانتین، پاراگوئه و اروگوئه است که با رودخانه ی پلاتا هم مرزند.

کلیسی مسلک (cynique) برگرفته از مکتب جماعتی از فیلسوفان یونان باستان که در نزد فیلسوفان اسلامی به کلیون مشهورند. شهرت این مکتب از جهت بی اعتنائی به آداب و رسوم و تحقیر قیود اجتماعی و رواج زندگی خانه به دوش معروف است.

کنت نشین (county)، نواحی عمده ی قضایی، اداری و سیاسی که بریتانیای کبیر و ایرلند به آن تقسیم می شوند.

کنوانسیون ملی (Convention Nationale)، مجلس انقلابی فرانسه از ۱۷۹۲ تا ۱۹۷۵ در دوران وحشت.

کواکر (Quaker) یا لرزان از غضب جداوند، نام فرقه ی مذهبی متزه طلب در آمریکا و انگلستان.

کوپیدون (Cupidon) رب النوع عشق که مجسمه اش کودکی است برهنه و بالدار باتیر و کمانی در دست.

کوروماندل (Coromandel)، ساحل شرقی هندوستان. کیف فورتوناتوس (Fortunatus)، اشاره به شخصیت یک افسانه ی نیوتونی که کیفش هرگز خالی نمی شد.

گائلها (Gaels)، سلت های بریتانیای کبیر و ایرلند به این نام خوانده می شوند.

گوانو (Guano)، واژه ای برگرفته از زبان مردم پرو به معنای فضولات مرغان دریایی. پس از سال ۱۸۴۰ مقدار زیادی از این فضولات که در جزایر ساحلی

داشتند و هر چیز خارج از وجود را صرفاً ظاهر می‌دانستند.

منشور بزرگ (Magna Carta Libertatum) منشوری که میان اربابان، بارون‌ها و شاهزادگان و شوالیه‌های شهرهای انگلستان در ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ منعقد شد.

منشور (Charte)، بیشتر به «منشور مردم» معروف است. بیانیه در مه سال ۱۸۲۸ توسط چند گروه، از جمله مجمع کارگران لندن، صادر شده بود که خواهان به رسمیت شناخته شدن حق رأی همگانی برای افراد مذکر و چند رفرم انتخاباتی مربوط به آن بودند. از این به بعد به آن چارتریس می‌گفتند.

مولداوی (Moldau) نام ایالتی در رومانی.

مولوخ (Moloch)، ایزد طبیعت و گرما نزد آشوری‌ها و فنیقی‌ها که همه ساله برای آن عده‌ای از مردم را قربانی می‌کردند.

نظام حمایتی (protectionism) روشی که به وسیله‌ی اقدامات گوناگون از قبیل محدودیت واردات با وضع حقوق گمرکی بر کالاهای خارجی یا با اجبار به داشتن پروانه‌ی ورود، تشویق صادرات از راه تفویض جوایز صادراتی یا معافیت‌های گمرکی و غیره می‌کوشد تا محصولات و مصنوعات یک کشور را از رقابت کالاهای بیگانه در امان دارد.

نئف (nymph)، یا ایزدخت‌ها در اساطیر یونان و روم.

نورماند (Normands)، اقوام شمالی که از سده‌ی نهم تا یازدهم میلادی به کشورهای مختلف اروپا از جمله به بخش غربی روسیه و کشورهای فرانسه و انگلستان و هلند تاختند. این اقوام در سال ۱۰۶۶ میلادی تحت فرمان گیوم یا ویلیام (معروف به فاتح) انگلستان را تسخیر کردند و سلسله‌ی شاهان نورماندی را تشکیل دادند.

نیوانگلند (New England)، منطقه‌ی شمال شرقی ایالات متحد شامل شش ایالت مین، نیوهمپشایر، ورمونت، ماساچوست، رودایلد و کانکتیکات.

والاش (Valachie) ایالتی در رومانی که پیش از الحاق به مولداوی در سال ۱۸۷۸ و تشکیل دولت رمانی شاهزاده‌نشین مستقلی بود.

ویشنو (Wischnu)، جزء دوم از تثلیث مذهب برهمایی، مأمور حفاظت جهان.

پرو انباشته شده بود توسط اروپاییان خریداری و با کشتی به کشورهای اروپایی حمل شد. از فضولات مزبور به عنوان کود در مزارع استفاده کردند و کاربرد آن عمومیت یافت.

لاما (Lama)، شتر مخصوص آمریکای جنوبی.

لیکورگ (Lycurgus)، نویسنده‌ی افسانه‌ای قانون اساسی اسپارت

لودیت‌ها (Luddites)، نام جنبش خودانگیزخته‌ی کارگری در آغاز سده‌ی نوزدهم در انگلستان به رهبری کارگری به نام «لد لود» که پیدایش ماشین‌ها را علت بدبختی و بیکاری کارگران می‌دانست و از این رو دست به ویران کردن ماشین‌ها زد.

لولندز (Lowlands)، منطقه‌ی دشت خیز اسکانلند.

ماریتون (Mariton)، شخصیتی از رمان دون کیشوت اثر سروانتس.

مالاکا (Malacca)، شبه جزیره‌ای در جنوب هند و چین بین دریای چین و اقیانوس هند و شهری در مالزی به همین نام در تنگه‌ی مالاکا.

ماهی هاران (Hering) نوعی ماهی کوچک (۲۰ تا ۳۰ سانتیمتر) که در دریای شمال و مانش فراوان است و به هنگام تخم‌ریزی دسته‌های بزرگ چندمیلیونی با هم حرکت می‌کنند و هم در آن زمان است که صید می‌شوند.

مدوسا (Medusa)، یکی از سه زن جادوگری که بنا به افسانه‌های یونان باستان بینندگان را به سنگ تبدیل می‌کرد.

مسرکانتیلیسم (Mercantilism) مکتبی اقتصادی در سده‌ی پانزدهم تا اواخر سده‌ی هفدهم که اساس ثروت ملل را در مقدار فلزات قیمتی می‌دانست و در حقیقت می‌توان وحدت سرمایه و پول را مبنای عقیده‌ی آن‌ها دانست.

مکاشفه (Apocalypse) آخرین قسمت کتاب «عهد جدید» که یوحنا نگاشته است. این کتاب به زبان نمادین و رمزی نوشته شده است و در آن به طور استعاری به جانوری اشاره شده که در کل کتاب نقش مهمی دارد.

مکتب ابلایی (Eléate)، مکتب گروهی از فلاسفه‌ی یونان در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد شامل گزنفون، پارمنید و زنون که به وحدت وجود اعتقاد

هیئت مستصفی بزرگ (Grand Jury) نهاد قضایی انگلیسی که با قدرت تا سال ۱۹۳۳ فعالیت می‌کرد. هیلوت (Hilote)، دهقانان وابسته به زمین‌های دولتی در دولت - شهر اسپارت.

هند (hind)، در شمال انگلستان و اسکاتلند به کارگر روستایی می‌گویند که کلبه‌ای در مزرعه به او داده می‌شد تا با خانواده‌اش در آنجا زندگی کند.

یه‌اومن (yeomanry)، خرده‌دهقان آزاد که قشر تحتانی طبقه‌ی دهقان را در انگلستان قدیم تشکیل می‌داد.

یهوه (Jéhevah) نام خداوند قوم یهود و اسم اعظم به زبان عبری.

ویگ (Wigh)، حزب بورژوازی صنعتی انگلستان معاصر با حزب توری و رقیب آن. بعدها این حزب تغییر نام داد و حزب لیبرال خوانده شد.

هایلندز (Highlands)، منطقه‌ی کوهستانی اسکاتلند. هرکول (Hercule) نیمه خدای رومی که اینزد زور و قدرت است.

هفستوس (Hephästos) خدای آتش و فلز و آهنگری در اساطیر یونان باستان.

هومئوپاتی (Homeopathie)، روش درمان به‌وسیله‌ی تجویز مقدار کم از دارویی که در شخص سالم موجب پیدایش نشانه‌هایی شبیه نشانه‌های بیماری مورد نظر می‌شود.

نمایه‌ی موضوعی

- ایجاد... ۱۹۳؛ تقسیم... ۶۰۹؛ مقدار... ۵۵۸-۵۶۹؛
 نرخ... ۲۴۲-۲۵۰، ۴۴۱، ۵۶۹-۵۷۵... نسبی
 ۳۴۹-۳۵۸، ۴۴۳-۴۴۴، ۵۴۹-۵۵۰
 ارزش افزایی ۱۸۳، ۶۵۳-۶۵۴
 ارزش، شکل ۷۰-۷۱، ۷۷-۹۸؛ مقدار... ۶۹، ۷۱
 ۸۲-۸۴، ۹۳؛ حفظ... ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۸، ۴۲۰؛ جوهر...
 ۶۷، ۷۱
 ارزش مبادله‌ای ۶۶-۶۸
 ارزش مصرفی ۶۵-۶۸، ۷۱، ۷۸، ۱۱۲، ۳۹۹-۴۰۲؛ تضاد
 بین... و ارزش مبادله‌ای ۹۱-۹۲
 ارسطو، درباره‌ی خیرماتیسستیک ۱۸۲؛ درباره‌ی بهره؛
 درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۲۱؛ درباره‌ی انسان ۳۶۲؛
 درباره‌ی ارزش ۸۹
 استنمار ۴۲۸، ۴۷۷، ۶۶۶
 استحاله‌ی کالا ۱۳۸-۱۴۰
 استرالیا ۶۸۱، ۷۸۴، ۸۲۶
 استعمار و مستعمرات ۸۰۴-۸۰۵، ۸۱۷-۸۲۷
 استوارت، سر جیمز ۱۷۳-۱۷۴... درباره‌ی خدمتکاران
 خان‌زاد فتودالی ۷۶۹... درباره‌ی شدت کار ۷۹۷...
 درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۶۴-۴۶۵... درباره‌ی جدایی
 شهر و روستا ۳۸۷... درباره‌ی برده‌داری ۶۹۴
 استیلای نورماندی بر انگلستان ۷۶۹
 اسکاتلند ۶۵۳، ۷۸۱-۷۸۶
 اسکانس ۱۱۹
 اسکانس بانکی ۱۵۵-۱۵۸، ۱۶۸
 اسمیت، آدام ۱۵۲-۱۵۳، ۶۶۳-۶۶۴... درباره‌ی اثبات
 سرمایه ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۶۹... درباره‌ی اثبات سرمایه
 آبله ۷۱۲-۷۱۸
 آبیاری ۵۵۳
 آتن ۱۶۰، ۲۶۴، ۴۰۰
 آجرپزی ۴۹۹-۵۰۰
 آجرچینی ۲۹۹
 آدمخواری ۵۵۰
 آسیای گندم ۳۸۳
 آلمان ۳۰-۳۱، ۲۶۶، ۴۰۸؛ آیین‌نامه‌ی مزدها ۷۹۲
 آموزش ۵۳۴-۵۳۵، قوانین کار درباره‌ی... ۴۳۳-۴۳۶،
 ۵۱۹-۵۲۰
 آهنگران ۲۸۶
 آیین‌نامه‌های کارگران ۳۰۳، ۷۹۱
 آیین‌نامه‌ی ارگانیک ۲۶۷-۲۶۸
 آیین‌نامه‌ی کارآموزان ۷۹۱-۷۹۲
 ابزار کار ۲۱۱-۲۱۲، ۲۳۳-۲۳۵، ۴۰۴، ۴۳۵-۴۳۶،
 ۶۴۹-۶۵۰
 ابروی کار ۲۱۰
 اپیکور ۱۰۸
 اتحادیه‌های کارگری ۵۹۹، ۶۸۷
 اتحادیه‌ی ضد قانون غلات ۳۱۳
 احتکار پول ۱۵۸-۱۶۳، ۱۷۳، ۶۳۴
 اخترشناسی ۵۵۳
 ارتش ذخیره‌ی کار ۶۷۶-۶۸۷
 ارزش اضافی ۱۸۰-۱۸۱، ۱۹۰، ۶۱۲... مطلق ۳۵۱، ۵۴۹

انقلاب فرانسه ۱۸۴۸-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۷-۳۳۴-۴۵۶
 ۶۲۳-۶۲۲
 اوريسا ۵۵۳-۸۰۴-۸۰۵
 ایالات متحد آمریکا ۳۳۳-۳۶۴-۴۷۹-۸۰۷-سرشت
 مستعرانی ۴۸۷-۸۱۰
 ایرلند، حرفه‌ی نانوائی ۲۸۲؛ نمرکز شهرها در... ۷۶۳؛
 کاهش جمعیت... ۴۸۰-۴۸۱-۷۴۹-۷۵۴-۷۵۵-۷۶۳؛
 کاهش تولید کشاورزی در... ۷۴۹؛ شرایط مسکن
 در... ۷۵۷-۷۵۸؛ افزایش درآمد در... ۱۷۵۴؛ زمیندار
 بزرگ در... ۷۶۱-۷۶۲؛ تغذیه‌ی کارگران کشاورزی
 در... ۷۳۰؛ وضعیت کارگران کارخانه در... ۷۶۱؛ مزد
 کارگران کشاورزی ۷۵۶-۷۵۷

بازار جهانی ۶۰۱-۶۰۲
 بازار داخلی ۷۹۹-۸۰۱
 بازار کار ۱۹۹
 بازتولید، گسترده ۶۳۱... ساده ۶۱۱-۶۲۴
 بازرس‌های کارخانه ۲۶۹، ۳۲۱، ۴۵۳-۴۵۲-۴۸۴-۵۱۶
 بافندگان ۴۶۴
 بافندگان ابریشم ۷۰۴-۷۹۲
 بافندگان دسنی ۴۶۶-۴۶۷-۴۸۰-۴۸۶
 بانک انگلستان ۸۰۷
 بنواریگی ۱۰۲، ۱۱۱-۱۱۲-۱۲۳-۱۶۲
 بحران اقتصادی سال ۱۸۵۷ ۷۱۷
 بحران اقتصادی سال ۱۸۶۶ ۶۹۸، ۷۰۱-۷۱۷-۷۱۸؛
 تاثیر... بر کارگران ماهر ۷۱۸-۷۲۰
 بحران‌ها ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۷۰-۲۷۱
 بدهی سرمایه‌دار به کارگر ۲۰۴
 برده‌داری در عهد باستان ۲۶۴... در هند شرقی ۸۰۴...
 در انگلستان ۷۸۸... در آمریکا ۳۲۷-۳۲۸،
 ۲۶۴-۲۶۵، ۲۹۷-۳۳۳-۳۳۴-۴۷۹-۴۸۰... ۵۷۹... در
 هند غربی ۲۹۷-۸۱۹
 بطری‌سازی شیشه‌ای ۳۸۲
 بلژیک ۳۰۸، ۶۴۶؛ تغذیه کارگران در... ۷۲۰-۷۲۲
 بندگی ۶۱-۶۲
 بوتیریک اسید ۸۰
 بورژوازی ۷۷۶

۶۳۵، ۶۳۷، ۶۶۹... درباره‌ی سرمایه ۵۷۲... درباره‌ی
 تفاوت شدت کار ۴۴۴-۴۴۵... درباره‌ی تقسیم کار
 ۱۵۲-۱۵۳، ۳۸۴، ۳۸۹-۳۹۰، ۳۹۸-۳۹۹-
 ۴۹۶... درباره‌ی کار به عنوان معیاس ارزش
 ۷۶-۷۷... درباره‌ی انباشت بدوی ۷۶۵... درباره‌ی
 کار مولد و نامولد ۳۶۵، ۶۶۳-۶۶۴... درباره‌ی
 بازتولید جمعیت اضافی نسبی ۶۹۰... درباره‌ی
 ارزش ۱۰۹-۱۱۰... درباره‌ی مزد ۵۸۰، ۶۱۴، ۶۳۶
 اصول‌شناسان، ۳۳۲
 اضافه جمعیت نسبی، ۶۸۲-۶۸۴، ۷۴۳، ۷۵۵... شناور
 ۶۶۸-۶۷۰؛ بازتولید... ۶۹۰... راکد ۶۶۹-۶۷۱
 اضافه کاری ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۵-۲۸۶، ۵۸۷-۵۸۸، ۵۹۰
 اعتصاب ۲۶۳، ۴۵۹، ۵۹۵-۵۹۶، ۶۴۶-۶۹۸-۶۹۹
 اعضای طایفه ۷۸۱
 افلاطون ۴۰۰-۴۰۲
 اقتصاد سیاسی، مقوله‌ها ۱۰۵، ۳۹۹-۴۰۰، ۵۷۷...
 کلاسیک ۱۰۹، ۵۸۲، ۶۶۱... درباره‌ی مستعمرات
 ۸۱۷-۸۱۸... درباره‌ی ترکیب‌های کارگران شاغل و
 بیکار ۶۸۷-۶۸۸... عامیانه ۸۴-۸۵، ۱۰۹-۱۱۰،
 ۵۷۷-۵۷۸، ۶۴۳
 اکثریت ۲۹۵
 امپراتوری عثمانی ۱۶۹
 املاک اشتراکی ۷۷۶
 امیرنشین‌های دانوب ۱۹۸، ۲۶۶
 انباشت بدوی سرمایه ۶۱۴، ۶۷۱، ۶۷۵-۷۶۵؛ مراحل
 اصلی... ۸۰۲-۸۰۳
 انباشت سرمایه ۶۲۴-۶۳۳، ۶۴۰-۶۴۲؛ سرشت
 متضاد... ۶۹۳؛ گسترده... ۶۴۵-۶۴۶؛ قانون عام...
 ۶۹۱، ۶۹۵-۷۶۴؛ موانع طبیعی در برابر... ۶۸۰؛
 شرایط ضروری برای... ۶۰۹-۶۱۰؛ بدتر شدن
 وضعیت کارگران به نسبت... ۶۹۲
 انجمن‌های تعاونی ۳۶۷
 افزار ۱۶۲-۱۶۳
 آنتیپو دو فرانس ۱۹۳
 انضباط ۳۷۵-۳۷۶، ۴۵۸-۴۶۰
 انقلاب صنعتی ۴۰۶-۴۰۹، ۴۱۰
 انقلاب فرانسه ۱۷۸۹-۱۱۹
 انقلاب فرانسه ۱۸۳۰-۶۴۱

- بورس گودونف، تزار روسیه ۷۷۵
 بویار ۲۶۴-۲۶۷
 بهره ۱۹۴-۱۹۵، ۲۲۲
 بهره‌وری کار ۶۵۳-۶۵۴؛ شرایط حاکم بر... ۵۵۰-۵۵۱
 افزایش در... ۱۷۱-۱۷۲، ۳۵۷، ۴۴۲-۴۵۲، ۶۵۰-۶۵۱، ۶۶۹-۶۷۰؛ تغییرات در... ۷۶-۷۷، ۸۴-۸۵، ۵۶۰-۵۶۸
 بیکاری ۴۹۲-۴۹۳، ۵۸۳-۵۸۵
 بیکاری ۲۶۵-۲۶۷، ۵۷۹
 پارچه‌یاف ۸۰۲
 پاکت‌سازی ۴۱۱
 پاکسازی املاک ۷۸۱
 پایانه‌ی شرقی لندن ۷۰۸، ۷۱۷، ۷۱۹
 پدیداری، شکل‌ها ۴۲، ۶۷-۶۸، ۷۷، ۹۰-۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹
 ۱۲۱، ۱۷۷، ۱۸۴، ۳۵۲، ۴۳۷، ۵۷۷، ۵۸۲، ۶۱۳
 پروبیل فرمات ۸۰
 پروتستانیسم ۱۰۸، ۳۰۷
 پرودون، پی‌پر-ژوزف... درباره‌ی مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی کالاها ۹۷-۹۸، ۱۱۴؛... درباره‌ی کار-پول ۱۱۷؛... درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۵۷-۴۵۸؛... درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۵۷-۴۵۸؛... درباره‌ی مالکیت ۶۳۲؛ درباره‌ی محصول اضافی ۵۵۴
 پرومته ۶۹۲
 پرهیز، نظریه ۶۳۷-۶۳۸، ۶۴۲-۶۴۳، ۶۴۶
 پس‌انداز ۱۸۳-۱۸۴، ۶۳۴
 پشم پاک‌کنی ۴۶۳
 پنبه پاک‌کنی ۴۲۴-۴۶۸، ۴۸۱
 پنبه‌ی سورات ۴۹۲
 پول ۱۱۷، ۱۶۱، ۱۲۹-۱۹۸، ۱۹۹؛... به‌عنوان وسیله‌ی گردش ۱۴۵-۱۴۶؛... به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت ۱۶۴، ۱۶۸-۱۷۰؛... به‌عنوان مقیاس ارزش ۱۲۵، ۱۷۱-۱۷۲؛... به‌عنوان معیار قیمت ۱۲۷؛... به‌عنوان هم‌ارز ۹۹-۱۰۰؛ نظریه‌ی پولی ۱۵۰-۱۵۱،... پول می‌زاید ۱۸۵
 پویه‌ی پول ۱۲۳-۱۵۳
 پیراهن باقی ۴۹۷-۴۹۹، ۷۵۶
 پیشاتاریخ ۲۱۲
 پیشرفت صنعت در انگلستان ۴۵۰-۴۵۲
 پیشه‌وری ۳۰۴-۳۰۵، ۳۵۸، ۴۹۶
 پیمان آزینتو ۸۱۱
 پیندار ۱۸۰، ۴۵۳، ۷۰۰، ۸۱۱
 تبعیت کار از سرمایه، صوری ۵۴۹
 تجارت آزاد ۲۷۸، ۵۲-۲۷۸، ۳۲۴-۳۲۵، ۳۲۵-۳۲۶، ۶۹۶
 تجارت زنده‌پاره ۴۹۹
 تحریکات مربوط به ده ساعت کار ۲۵۴-۳۱۳
 تراکم سرمایه ۶۷۱-۶۷۳، ۶۹۷
 ترکیب پشم ۴۶۳
 ترکیب سرمایه، انداموار ۳۴۱، ۴۸۰، ۴۸۵-۴۸۶، ۶۵۹، ۶۷۶؛... فنی ۶۵۹، ۶۶۹-۶۷۰؛ ارزش... ۶۵۹، ۶۷۰
 ترکیه ۶۲۶
 تشکیل ارزش در مقابل ارزش‌افزایی ۲۲۶
 تصاحب ۶۲۸-۶۲۹، ۶۵۴
 تضادها ۱۶۶، ۱۸۶-۱۹۷، ۲۴۵، ۳۳۹، ۴۴۱، ۵۲۴، ۵۷۶، ۶۴۲، ۶۸۸، ۶۸۹
 تقسیم کار ۷۲، ۱۰۸، ۱۳۶-۱۳۹،... در عهد باستان ۴۰۰-۴۰۳؛... در کارخانه ۴۵۵-۴۵۶، ۵۲۱؛... در مانوفاکتورها ۳۷۳-۴۰۳؛... در جامعه ۳۸۶-۳۸۸، ۳۹۰-۳۹۳، ۴۸۰-۴۸۱، ۵۲۳-۵۲۲
 تقلب در کالاهای خوراکی ۲۷۸-۲۷۹، ۶۴۷-۶۴۸
 تمرکز سرمایه ۶۷۳-۶۷۶، ۶۹۷
 توری بافی ۲۷۳، ۵۰۲-۵۰۳، ۵۸۶-۵۸۷
 تولید تن‌پوش ۵۰۶-۵۱۰
 تولید سرمایه‌داری، انگیزه محرک ۳۶۷، نخستین آثار... ۷۸۵
 تولید سرمایه‌داری در ایتالیا ۷۶۸
 تولیدکارگاهی ۳۰۵، ۳۵۸، ۳۷۱؛ تمایز بین... نامتجانس و انداموار ۳۷۶-۳۷۷؛ خاستگاه ۳۷۲-۳۷۵
 تولیدکارگاهی ماسوره‌ی بافندگی ۳۸۸
 تولیدکتاب ۷۵۶
 تیمون آتنی ۱۶۱

ثروت ۶۱۶، مشروط به فقر ۶۹۳-۶۹۶، ۷۰۶: افزایش
ثروت ۴۸۱-۴۸۲، ۶۹۷-۶۹۹

خدمتکاران ۴۸۲
خرماتیسیتیک ۱۸۲-۱۸۳
خیاطی ۵۹۳، مردها ۷۹۱-۷۹۲

جاوه ۴۲۴، ۷۷۰

جبران، نظریه ۴۷۴-۴۸۳

جرایم کارگران ۴۵۹-۴۶۰

جمعیت اضافی ۴۴۱-۴۴۲، ۶۷۷-۷۸

جمعیت ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۸۷-۳۸۸، ۶۶۳-۶۶۵: افزایش...

در انگلستان و ولز ۶۹۵-۶۹۶: افزایش و کمبود

هم‌زمان... ۷۴۳-۷۴۴

جمعیت‌زدایی ۷۴۳-۷۴۴، قانون علیه... ۷۷۱-۷۷۲

جنگ داخلی آمریکا ۳۱، ۵۳، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۸۶،

۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۵، ۴۲۷، ۴۵۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۲، ۵۸۰،

۶۱۹-۶۲۰، ۸۲۶

جنگ سی ساله ۷۱۰

جنگ ضدزاکونی ۵۹۶، ۶۴۹، ۸۰۳

جنگ کریمه ۶۸۵، ۸۰۱

جوامع آسیایی ۳۹۳

چاپ چیت ۴۳۴، ۴۷۲

چارتیست‌ها ۳۱۵، ۳۱۸

چترسازی ۲۰۶

چراگاه گوسفند ۷۸۲-۷۸۳

چرخه‌های صنعتی ۴۸۸، ۴۹۰، ۶۸۰-۶۸۲، ۶۸۴، ۷۰۱

چکش بخار ۴۱۱

چین ۱۰۱، ۶۴۷

حزب لیبرال ۷۲۶

حصارکشی ۷۷۰-۷۷۱، ۷۷۶-۷۷۷، ۷۸۰

حصیربافی ۵۰۵

حواله‌ی محصول اجتماعی ۶۱۳

خانواده ۳۸۷، ۵۲۵-۵۲۶

خدمات ۲۲۴-۲۲۵

درآمد ۶۳۷

دزدی کودک ۸۰۹-۸۱۱

دستمایه‌ی ذخیره ۶۳۴

دستمایه‌ی کار ۶۱۳، ۶۵۵-۶۵۹

دگرگونی ارزش اضافی به سرمایه ۶۲۵-۶۲۶

دلال ۵۹۴، ۷۹۶-۷۹۷

دوزندگان دستکش چرمی ۷۰۴

دوزندگی ۲۸۴

دو مسیر گردش ۱۷۸-۱۷۹

دهقانان ۳۷۰-۳۷۱: سلب مالکیت از... ۷۷۵-۷۷۰...

آزاد ۷۶۸: دگرگونی... به کارگران مزدبگیر ۷۹۸: تغییر

در شمار... ۸۰۰-۸۰۱

دهکده‌های باز ۷۳۳-۷۳۵

دهکده‌های بسته ۷۳۳

دین‌پیرایی سده‌ی شانزدهم ۷۷۳

رابطه‌ی ارزش ۸۰

راه‌آهن، زیادکاری در... ۲۸۳-۲۸۴

ریاخوااری ۱۱۵، ۲۲۴، ۶۳۹، ۸۰۲

رژیسور ۷۹۶

رقابت ۳۵۲-۳۵۳، ۳۵۵

روبان‌بافی ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۲۱، ۵۹۵

روبتا ۱۱۱

روداس ۱۹۷

روسپگری ۲۲۹، ۸۲۶

روسیه ۶۰۲، ۷۷۵

روش دیالکتیکی ۴۰-۴۳

روم ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۳۱۹، ۳۳۱

۳۸۳، ۵۲۶، ۶۱۸، ۶۵۸، ۷۷۹، ۷۹۵

رومانی ۲۶۶

ریخت و پاش تولید ۳۶۴-۳۶۵، ۶۹۱-۶۹۲

ریکار دو، دیوید... درباره‌ی انباشت سرمایه ۶۳۵...

- درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۲۱-۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۶۵...
 درباره‌ی پول ۱۷۳-۱۷۴... درباره‌ی سود
 ۵۵۴-۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۷... درباره‌ی اجاره ۵۴۴...
 درباره‌ی رایبسون کروزونه ۱۰۵-۱۰۶... درباره‌ی
 محصول اضافی ۲۵۹... درباره‌ی ارزش ۱۰۹-۱۱۰،
 ۱۹۷، ۶۵۳-۶۵۴
- زمان کار ۶۹-۷۰، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۲۱-۱۲۲، ۲۲۰...
 منعقدشده ۶۹، ۲۲۰-۲۲۱... تثبیت یافته
 ۲۲۰-۲۲۱... لازم به لحاظ اجتماعی ۲۲۷-۲۲۸،
 ۲۴۱، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۲، ۵۹۳
- زمین‌های دولتی، واگذاری ۷۷۵-۷۷۶
 زمین‌های زراعی و چراگاه‌ها، تناسب صحیح ۷۸۰
 زمین‌های مشترک ۷۶۹
 زنان خیاط ۷۰۴
 زیادکاری ۲۷۰، ۲۸۴-۲۸۵، ۵۱۵، ۶۸۳-۶۸۵
- زاین ۷۶۹
 زوبازی ۲۶۷
- ساعت‌سازی ۲۷۸-۲۸۱
 ساکسونی ۷۸۵
 سده‌های میانه ۳۱، ۷۱-۱۰۶، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۵۴-۱۵۵، ۳۴۳،
 ۳۷۰، ۴۶۴، ۵۵۰، ۸۰۱-۸۰۲
- سرشت دوگانه‌ی کالا ۶۵-۶۷، ۹۱، ۱۳۴، ۱۴۲-۱۴۳
 سرعت گردش ۱۴۸-۱۵۲
 سرف‌ها، آزادی... ۷۶۷-۷۶۸
 سرمایه، تعریف اقتصاددانان سیاسی از... ۱۸۴؛ بیرون
 زدن خون و کثافت از... ۸۱۳؛ صدور... ۶۵۸... پایا و
 در گردش ۶۵۷-۶۵۸، ۶۷۷-۶۷۸؛ سرشت درونی...
 ۳۵۳؛ ضرورت افزایش مقدار... ۳۹۴؛ خاستگاه...
 ۱۷۷، ۱۹۵، ۳۴۳-۳۴۴، ۶۴۳-۶۴۴
- خودارزش‌افزایی... ۶۵۳-۶۵۴؛ گرایش... به ارزان
 کردن کالاها ۳۵۶-۳۵۷
 سرمایه‌دار ۳۶۶... به عنوان سرمایه‌ی تشخیص یافته
- ۲۶۲، ۳۴۲، ۳۴۴، ۶۳۷... به عنوان فرد ۳۰۱؛ کارکرد...
 ۳۶۷، ۳۴۲؛ خاستگاه... ۸۰۲-۸۱۳
 سرمایه‌ی تجاری ۱۷۷، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۹۴، ۸۰۲
 سرمایه‌ی ثابت ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۰، ۳۴۱
 سرمایه‌ی ریایی ۱۷۸، ۱۹۴-۱۹۵، ۵۴۹، ۸۰۲
 سرمایه‌ی صنعتی ۱۸۵
 سرمایه‌ی متغیر ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۰، ۶۳۵
 سرواز ۱۰۶-۱۰۷، ۱۹۸، ۴۰۷-۴۰۸، ۷۶۸
 سفالگری ۲۷۳-۲۷۵، ۵۱۲، ۵۱۸-۵۱۹
 سفیدکاری در هوای آزاد ۳۳۰
 سفیدکاری ۳۲۹-۳۳۰، ۴۰۰-۴۰۱، ۵۸۸؛ زنان در... ۳۳۰
 بیل ۸۰۴
 سلب مالکیت از تولیدکنندگان بی‌واسطه ۸۱۳، ۸۱۴
 سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان ۸۱۵-۸۱۶
 سنپور، ناسو ویلیام... درباره‌ی پرهیز ۶۴۲-۶۴۳...
 درباره‌ی کار کودکان ۵۲۹-۵۳۰... درباره‌ی پاکسازی
 سوت‌رند ۷۸۳... درباره‌ی آموزش ۵۱۹-۵۲۰...
 درباره‌ی ایرلند ۷۶۳-۷۶۴... درباره‌ی «آخرین
 ساعت» ۲۵۴-۲۵۹؛ درباره‌ی مزد ۵۸۴
 سوند ۷۷۷
 سوانح، در معادن زغال ۵۳۸؛ در کارخانه‌ها ۴۶۱-۴۶۲،
 ۵۱۸؛ در راه‌آهن ۲۸۳-۲۸۴
 سوت‌رند ۳۰۰-۳۰۱، ریشه‌کنی... ۷۸۲
 سوخت‌وساز ۱۳۳، ۱۴۱، ۲۰۹-۲۱۶
 سود ۱۸۳-۱۸۴؛ نرخ... ۲۴۶، ۲۲۷، ۳۵۹-۳۶۰، ۴۳۸،
 ۵۶۲-۵۶۳
 سوزن‌سازی ۳۷۳، ۳۸۰، ۴۹۵
 سوسیالیسم خرده‌بورژوازی ۱۱۷، ۹۷
 سوییس ۲۸۷
 سه، ژان باپتیست... درباره‌ی بحران ۱۴۳؛ درباره‌ی
 مبادله ۱۹۴؛ درباره‌ی ماشین‌آلات ۴۷۷؛ درباره‌ی
 ارزش اضافی ۲۳۷-۲۳۸؛ درباره‌ی ارزش ۱۰۹-۱۱۰،
 ۵۴۹-۶۵۱-۶۵۴
 سی مستبد ۴۰۰
 شالوده ۷۳
 شانزنی پشم ۴۶۳

- شکارگاه گوزن ۷۸۳-۷۸۵
 شکل پولی ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۶
 شورش‌های سوینگ ۱۸۳، ۲۸۳، ۷۲۵
 شورکا ۲۲۴
 شبثیت ارزش ۸۱
 شبثیت‌یافتگی کار ۱۹۷، ۲۱۸-۲۱۹
 شیشه‌سازی ۳۸۲-۳۸۳
 شیمی ۳۴۳
 شی‌وارگی ۱۴۴-۱۴۵
 شیوه‌ی تولید، انقلاب در ۴۱۶، ۵۰۹، ۵۲۳-۵۲۴
 شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ۲۰۴؛ تضادها... ۵۴۱
 سلب مالکیت از کارگر به مثابه‌ی پیش شرط... ۸۲۶
 شیوه‌ی تولید فنودالی ۳۶۹-۳۷۱؛ دگرگونی... به شیوه‌ی
 تولید سرمایه‌داری ۸۰۲-۸۰۳، ۸۰۷
 صادرات و واردات غلات ۴۸۸-۴۸۹
 صحافی ۵۸۷
 صرفه‌جویی در استفاده از وسایل تولید ۳۶۱
 صنایع ابریشم ۳۲۶-۳۲۸، ۳۷۳، ۳۸۹، ۴۸۵
 صنعت بزرگ ۳۰۴-۳۰۵؛ بنیاد فنی... ۴۱۶-۴۱۷
 صنعت پنبه ۴۷۹-۴۸۰، ۴۸۹؛ بحران در... ۴۲۷-۴۲۸،
 ۴۶۹، ۴۹۰-۴۹۵، ۶۹۸؛ ماشین‌آلات در... ۴۱۲-۴۱۳،
 ۴۲۴، ۴۴۶، ۴۴۷-۴۶۹؛ وضعیت کارگران در...
 ۴۹۳-۴۹۷، ۵۹۳-۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۴، ۷۰۲-۷۰۴
 صنعت چاپ ۵۲۱
 صنوف ۳۴۲-۳۴۳، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۹۳-۳۹۴، ۸۰۲
 صورت‌بندی‌های اقتصادی جامعه ۱۹۹، ۲۱۱-۲۱۲
 ضرب سکه ۱۵۳-۱۵۸
 طاعون گاوی ۶۲۲
 طبقه‌ی کارگر ۶۱۷؛ اشرافیت... ۷۱۷؛ وضعیت...
 ۶۹۷-۶۹۹؛ بازتولید... ۶۱۹؛ شورش... ۸۱۵-۸۱۶
 طبیعت ۲۰۹-۲۱۳، ۵۵۲
 طلا ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۴، ۱۶۰-۱۶۱، ۱۷۱-۱۷۳
 طویف ۷۸۱
 عرضه و تقاضا ۳۳۹
 علم ۴۴؛... در خدمت سرمایه‌داری ۳۹۶، ۴۱۹، ۶۹۲؛
 کاربرد فن‌آورانه‌ی... ۶۵۲
 علوم کامرال ۳۵
 عوارض فقر ۷۷۴
 غبار شیطان ۲۳۵
 فاستونی‌بافی ۴۵۰
 فانیان‌ها ۷۶۴
 فاوست ۱۱۶، ۲۲۶، ۳۳۹، ۷۶۱
 فایده‌باوری ۶۵۵-۶۵۶
 فرانسسه ۱۷۳، ۷۷۴-۷۷۵، آیین‌نامه کارخانه‌ها
 در... ۲۹۳-۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۳-۳۳۴؛ قانون علیه
 اتحادیه‌های کارگری در... ۷۹۴-۷۹۵، قانون علیه
 ولگردان در... ۷۸۹
 فرایند تولید ۲۲۷، ۳۹۵-۳۹۶، ۶۱۰
 فرایند کار ۲۰۹-۲۱۸، ۳۴۵، ۵۴۷
 فروپاشی صومعه‌ها ۷۷۳
 فروش و خرید ۱۴۲، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۶، ۱۹۴، ۵۸۰-۵۸۱
 فلاندری‌ها ۷۲۲
 فلزات گرانبها ۱۲۰، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۷۱-۱۷۴
 فن‌آوری ۴۰۵، ۴۶۹، ۵۲۳
 فوسه‌ای‌ها ۱۶۰
 فولادسازی ۲۸۷-۲۹۳
 فیزیوکرات‌ها ۱۱۱-۱۱۲، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۲۳، ۵۴۸، ۵۷۲،
 ۶۳۶
 فینقی‌ها ۱۶۰
 قانون اتحادیه‌های کارگری (۱۸۷۱) ۷۹۳
 قانون اصلاح مقررات جزایی (۱۸۷۱) ۷۹۳
 قانون الواح دوازده‌گانه ۳۲۰

- قانون بانکی سال ۱۸۴۴، ۱۷۱، ۸۲۵
 قانون حمایت از مستمندان ۲۹۸، ۶۴۸-۶۴۹، ۶۹۳-۶۹۴، ۷۲۴
- قانون (۱۸۴۵) درباره‌ی کارخانه‌های منسوجات چایی ۳۲۸، ۴۳۴
 قانون رومی ۱۲۲، ۶۵۹
 قانون شاپلیه ۷۹۴
 قانون طبیعی ۵۲۴، ۶۶۸، ۷۸۹
 قانون عام انباشت سرمایه‌داری ۶۷۱، ۶۹۶-۷۶۴
 قانون کار سال ۱۸۳۳ ۳۱۰، ۳۱۴؛ قانون کار سال ۱۸۴۴ ۴۳۳-۴۳۴؛ قانون کار ۱۸۴۷ ۳۲۴-۳۲۵، ۵۸۸؛ قانون کار سال ۱۸۵۰ ۲۶۵، ۲۷۷؛ قانون کار سال ۱۸۶۰ ۳۲۹-۳۳۰؛ قانون کار سال ۱۸۶۱ ۳۲۹-۳۳۰، ۵۰۲؛ قانون کار سال ۱۸۶۴ ۵۱۱-۵۱۲، ۵۳۰؛ قانون کار سال ۱۸۶۷ ۵۲۹-۵۳۰؛ قانون کار سال ۱۸۷۲ ۵۴۰؛ قانون کار سال ۱۸۷۸ ۵۴۱-۵۴۲
 قانون کارفرمایان و کارگران ۷۹۳
 قانون کمک‌های خارجی سال ۱۸۱۹ ۳۲۵
 قانون لیسینی ۷۵۲
 قانون مضمونین ۳۱۷
 قانون مقررات کارگاه‌ها (۱۸۶۷) ۵۲۹
 قبیله ۳۸۷
 فرضیه‌ی ملی ۸۰۶-۸۰۸
 قوانین علیه اتحادیه‌ها ۴۹۰، ۷۹۱
 قوانین غلات ۴۹۱، ۵۶۷، ۵۹۶، ۷۲۵، ۷۶۳؛ لغو... ۴۹۱، ۷۲۵، ۷۶۳
 قسیمت ۱۳۱-۱۳۴، ۱۴۶-۱۴۸؛... در رابطه با ارزش ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۰، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۵۰
 کار ۲۱۰، ۲۲۰، ۴۵۷؛ اشکال متمایز... ۴۷۷؛ میانگین و پیچیده (با مضروب)؛ تشدید... ۴۴۲-۴۵۳، ۵۶۲-۵۶۴، ۵۹۴-۵۹۵، ۵۹۷-۵۹۹؛ ضرورت... ۱۱۱، محصول کار... ۹۵
 کار اضافی ۲۴۷، ۵۶۳-۵۷۲؛... در عهد باستان ۲۶۴-۲۶۵؛ نرخ... کار لازم ۲۶۰-۲۶۱، ۳۴۹-۳۵۸؛... در سرمایه‌داری ۲۲۷
 کار-پول ۱۱۷، ۱۲۴
- کار خانگی ۴۹۷، ۵۰۲-۵۰۶، ۵۲۶، ۶۹۰، ۷۱۹
 کار خانگی روستایی ۸۰۰ نابودی... توسط صنعت بزرگ ۸۰۱-۸۰۲
 کارخانه ۳۹۱، ۴۵۳-۴۵۴، ۴۶۲-۴۸۴
 کارخانه به‌دوش‌ها ۷۱۲
 کارخانه‌دارها ۴۵۹، ۶۲۰-۶۲۳
 کارخانه‌های سازنده‌ی سرفلم فولادی ۴۹۶-۴۹۷
 کارخانه‌های کتان ۲۵۸، ۵۱۷
 کار روزانه، طولانی‌کردن... ۳۳۱-۳۳۲، ۴۳۵-۴۴۲؛ مدت... ۲۶۰-۲۶۴، ۲۹۵-۲۹۷؛ مقررات... ۳۳۱-۳۳۶، ۴۴۱-۵۱۲
 کار زنانه ۵۰۶-۵۱۱
 کار زنده ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۶۲
 کار شبانه ۲۸۷، ۲۹۵-۳۴۳، ۸۱۰
 کار غیر ۲۷۸، ۴۱۹، ۴۲۶، ۵۵۱-۵۵۲، ۶۲۸، ۷۶۶، ۸۱۴، ۸۱۷
 کار فصلی ۵۱۶
 کار کودکان ۲۷۴-۲۷۸، ۲۸۸-۲۹۵، ۳۹۰-۳۹۵، ۴۲۶-۴۲۵، ۴۹۹-۵۰۲، ۵۰۶-۵۰۲، ۵۲۹-۵۳۱، ۸۰۹-۸۱۱
 کارگاه ۳۹۲، ۷۹۹
 کار گذشته ۲۱۴، ۴۲۰، ۶۵۴
 کارگران ساختمان‌سازی، اعتصاب در ۱۸۵۹-۱۸۶۰، ۲۶۴، ۵۸۶، ۵۸۷
 کارگران فلزکار ۷۱۷-۷۱۹
 کارگران کشاورزی ۲۸۳، ۵۴۰، ۶۲۲-۶۲۳؛ مسکن... ۷۲۸، ۷۲۹-۷۴۲؛ مهاجرت به شهرها... ۴۸۰؛ مواد غذایی مورد مصرف... ۷۰۲-۷۰۳، ۷۲۸-۷۳۰؛ کار اضافی... ۵۵۱-۵۷۰؛ اضافه جمعیت... ۶۹۰؛ مزد... ۴۲۷، ۵۹۶-۵۹۷، ۶۴۸، ۶۸۵-۷۲۴، ۷۲۵؛ کار روزانه... ۳۰۵-۳۰۷؛ بدتر شدن وضعیت... ۷۲۲-۷۲۵، ۷۲۷-۷۲۸
 کارگران متخصص ۳۷۵-۳۷۷، ۳۹۶
 کارگران مزدبگیر، وابستگی به سرمایه ۶۶۶
 کارگران معادن ۷۹۲
 کارگران ناماهر ۳۸۵
 کارگر جمعی ۳۸۰، ۳۸۴-۳۸۵، ۳۹۶-۴۵۳، ۴۵۴-۵۴۸
 کارگر ۱۹۸-۲۰۰، ۲۶۲-۲۶۳، ۶۶۰-۶۶۱؛ زانده‌ی

گردش کالاها ۱۳۳-۱۴۳
 گرسنگی ۷۰۴-۷۰۶، مرگ در اثر... ۷۰۳
 گزنفون ۴۰۰-۴۰۱
 گناه نخستین ۷۶۵
 لایحه‌ی ده ساعت کار ۲۵۷-۲۵۸، ۳۱۳-۳۳۶
 لمپن‌پرولناریا ۶۹۰
 لودیت‌ها ۴۶۳
 لیکورگ ۴۵۹
 مانریالیسم ۴۰۵
 ماشین‌آلات ۲۱۵، ۴۰۳... به عنوان سلاحی علیه
 اعصاب‌ها ۴۷۱-۴۷۳؛ ارزش‌کامی... ۴۲۰، ۴۳۸؛
 بیکارشدن کارگران توسط... ۴۷۶-۴۷۷؛ استفاده‌ی
 اولیه از... ۳۸۳-۳۸۴؛ فرسودگی... ۴۲۲، ۴۳۷؛ تاثیر
 کاربرد سرمایه‌دارانه‌ی... بر کارگران ۴۲۷-۴۵۳؛
 ماهیت... ۴۰۴-۴۰۸؛ موانع رواج... ۴۲۶؛ نظام...
 ۴۱۴-۴۱۵
 ماشین‌ابزار ۴۰۷، ۴۱۵-۴۱۶
 ماشین دوخت ۵۰۸-۵۱۲
 ماشین روبان‌بافی ۴۶۲
 ماشین ریسندگی جنی ۴۰۷
 ماشین‌های ریسندگی ۴۰۵، ۴۰۷
 ماکاسار ۸۰۴
 مالاکا ۸۰۴
 مالتوس؛ توماس رابرت، درباره‌ی انباشت سرمایه
 ۶۸۲... درباره‌ی جمعیت ۳۸۸، ۵۴۴، ۶۶۲-۶۶۳،
 ۶۸۲... درباره‌ی مزدها ۵۶۷
 مالکیت اجتماعی ۸۱۵
 مالکیت بر وسایل تولید تولیدکنندگان ۸۱۳-۸۱۴
 مالکیت خصوصی ۲۱۸-۲۱۹، ۸۱۳-۸۱۴
 مالیات بر درآمد ۶۹۶-۶۹۹
 مالیات‌بندی ۸۰۸
 مالیات‌ها ۱۷۰، ۳۹۰-۳۹۱، ۶۰۴
 مبادله‌پذیری عام ۹۷-۹۸
 مبادله‌ی پایاپای ۱۲۲

ماشین ۵۲۰-۵۲۱، ۶۹۲-۶۹۳، ۳۹۴؛ فلج‌شدن...
 توسط تولیدکارگامی ۳۹۴-۳۹۶، ۳۹۹-۴۰۰...؛
 کارگر آزاد و بی‌حقوق ۷۶۸-۷۶۹، ۷۶۹، ۷۹۴، ۸۱۲
 تغذیه‌ی... ۶۴۶-۶۴۸، ۷۰۲-۷۰۴؛ آزادکردن...
 توسط ماشین ۶۸۵-۶۸۶؛ وضعیت... در سرمایه‌داری
 ۶۹۲-۶۹۳... متخصص ۳۷۵-۳۷۸؛ مبارزه‌ی... با
 ابزار کار ۴۶۴-۴۶۵... تحت‌سلطه‌ی سرمایه‌دار
 ۷۸۹-۷۹۰
 کار لازم ۲۴۶-۲۴۷
 کار ماهر ۷۴، ۳۷۵-۳۷۸، ۴۰۲-۴۰۳، ۶۲۱؛ بیکاری...
 ۶۸۳
 کار مجرد اجتماعی ۲۳۱
 کار مجرد انسانی ۶۸، ۷۶، ۸۷
 کار مزدگیری ۲۰۰، ۶۱۶
 کارمزدی ۴۴۴، ۵۹۱-۵۹۹
 کار مفید ۷۱-۷۲
 کار مولد ۲۱۲-۲۱۳، ۵۴۹
 کار نامولد ۲۲۲، ۴۸۲
 کاست‌ها ۳۷۵
 کاغذدواری ۲۷۶-۲۷۸، ۵۸۷
 کاغذسازی ۳۷۴
 کالبدشناختی ۳۰
 کبریت‌سازی ۵۱۲-۵۱۳، ۲۷۶
 کنان‌ریسی ۷۸۵-۷۸۶، ۷۹۸
 کشاورزی، ۳۷۰-۳۷۱، ۳۷۱، ۶۵۰؛ کاربرد ماشین‌آلات در...
 ۵۴۲-۵۴۳، ۷۲۵؛ صنعت بزرگ و... ۵۴۲-۵۴۴؛
 انقلاب در شیوه‌ی تولید در... ۴۶۴-۴۶۵، ۷۲۲-۷۲۳،
 ۷۹۷
 کشتی‌سازی ۷۱۷-۷۱۸
 کلاسیک باستان ۳۹۹
 کلاهدرداری ۱۹۳، ۶۹۷
 کمبود پنبه ۴۹۱، ۶۱۹، ۶۸۲، ۷۰۱، ۷۱۷
 کمپانی هند شرقی ۸۰۴
 کمونیسم ۴۲۵
 کنگره‌ی انجمن بین‌الملل کارگران ۳۳۴-۳۳۵
 کوآکر ۲۷۱-۲۷۲
 کیف‌فورتوناتوس ۴۹۴، ۶۹۵

- ۸۲۳، ۷۸۲، ۷۶۲
 مهندسان ۴۵۵
 میخ‌سازی ۵۸۸
- نابویی ۵۹۰-۵۸۹، ۲۸۳-۲۷۹، ۲۰۴
 نرخ مرگ و میر ۶۸۹، ۵۰۲، ۴۳۲-۴۳۱، ۳۲۸-۳۲۷
 نشست‌های کوتاه، ۳۲۳
 نظارت ۶۸۸-۶۸۷، ۳۶۸
 نظام استعماری ۸۰۵
 نظام اعتباری ۸۰۷-۸۰۶، ۶۷۳، ۶۳۹
 نظام پولی ۱۱۲
 نظام دسته‌ای ۷۴۹-۷۴۵
 نظام عرق‌ریزی ۵۹۴
 نظام کارخانه‌ای، دوران طفولیت ۸۰۹-۸۱۱؛ تاثیر... بر
 کار خانگی ۴۹۷-۴۹۹، ۵۱۱-۵۱۲؛ تاثیر... بر اشتغال
 ۴۸۴-۴۸۳
 نظام مرکانتیلیستی ۱۰۹-۱۱۰، ۱۷۲
 نظام مزد جنسی ۲۰۵
 نظام نوبتی ۲۸۷-۲۹۵
 نظریه‌های ارزش اضافی ۳۲، ۱۰۹، ۵۴۸، ۵۷۸؛ پاره‌ی اول
 ۱۹۸، ۳۶۴، ۵۵۳، ۶۰۵؛ پاره‌ی دوم ۱۴۳، ۱۹۷، ۵۴۴،
 ۵۶۰؛ پاره‌ی سوم ۸۶، ۱۶۴، ۲۴۷، ۳۴۱
 نقی نقی ۸۱۵
 نقره ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۶، ۱۷۲-۱۷۳
 نوانخانه ۷۰۴-۷۰۲، ۶۹۱
 نوبت‌کاری ۳۰۹-۳۱۱، ۳۱۹-۳۲۴، ۳۴۵-۳۴۶، ۴۵۶
 نیروهای کار ۳۸۵
 نیروی اسب ۲۲۹، ۴۱۰-۴۱۱، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۴۸
 نیروی کار ۶۸، ۷۳، ۸۸، ۹۶، ۲۳۲-۲۳۳، ۵۷۵-۵۸۳
 بازتولید... ۲۰۱-۲۰۴؛ خرید و فروش... ۱۹۷-۱۹۸،
 ۴۲۹-۴۳۰؛ ارزش مصرفی ۱۹۶-۱۹۷، ۲۲۴-۲۲۵؛
 ارزش... ۲۰۰-۲۰۱، ۲۲۴، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۷۵-۳۸۶،
 ۵۴۵-۵۴۶، ۶۷۵-۶۸۲؛ ارزش‌افزایی... ۲۲۴
 نیروی مولد اجتماعی کار ۳۶۹
- مبادله‌ی کالاها ۱۱۴-۱۲۳، ۱۸۶-۱۸۷
 مبادله‌ی محصولات ۳۸۷، ۱۱۹
 مبادله‌ی مستقیم محصولات ۱۴۲-۱۴۳
 مبارزه‌ی طبقاتی ۵۹۸، ۲۹۵، ۲۶۴
 متوسط عمر ۶۸۹
 محصولات کشاورزی، افزایش در... ۷۲۷-۷۲۸
 محصول اضافی ۲۵۹
 محصول غیر ۶۱۵
 مدارس آموزش حرفه‌ای ۵۲۴-۵۲۵
 مذهب ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۴۰۵، ۷۹۷-۷۹۸
 مرکانتیلیسم ۹۰-۹۱، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۶-۱۸۵، ۵۵۵-۵۵۶
 مرگ سیاه ۷۵۴
 مزد ۶۱۲؛ تنظیم قانونی ۶۶۳-۶۶۵؛ اختلاف بین...
 ملت‌های متفاوت ۶۰۰-۶۰۱، ۶۴۶؛ ترقی و نزول
 ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۷، ۶۵۹-۶۶۰، ۶۶۶-۶۶۷، ۶۸۵
 مزد زمانی ۵۸۳-۵۹۰
 مزرعه، تمرکز ۷۲۷؛... بزرگ ۷۷۷-۷۷۸
 مزرعه‌دار ۶۸۵، ۷۲۷، ۷۵۵، ۷۷۷؛ خاستگاه... ۷۹۴-۷۹۶
 مصر ۳۶۹-۳۷۱، ۴۰۱-۴۰۲، ۵۵۱
 مصرف، فردی ۶۱۲، ۶۱۷-۶۱۹، ۶۳۷-۶۴۱؛... مولد
 ۶۱۲، ۶۱۷-۶۱۹
 معادل هم‌ارز ۹۶-۹۸، ۱۱۶
 معادن ۶۱۷، ۷۱۵
 معادن زغال ۲۰۵؛ شرایط کارگران در... ۵۳۲-۵۴۰
 قانون‌گذاری درباره‌ی... ۵۳۲؛ زنان و کودکان شاغل
 در... ۵۳۲-۵۳۷
 معادن فلزات ۷۱۴
 مغازه‌های سراجی ۵۹۲، ۵۵۴
 مکتب ایلبایی ۲۷۹
 مکتب پولی ۱۷۲، ۶۶۷
 مکتب ریکاردو ۹۲، ۱۱۲، ۱۹۳، ۳۴۱، ۴۷۷
 مناسبات اجتماعی تولیدکنندگان ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۶
 منه‌نیوس آگریپا ۳۹۵
 مواد خام ۲۱۰، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۳۴، ۴۸۸؛... به مفهوم فنی
 ۲۱۱
 مواد کمکی ۲۱۳
 موتور بخار ۴۰۸-۴۰۹، ۴۱۰-۴۱۱
 مهاجرت ۲۸۰، ۴۸۷، ۴۹۱، ۶۱۸-۶۲۲، ۶۸۱، ۶۸۸، ۶۹۱-۶۹۲، ۷۳۰

وسایل ارتباطی ۴۱۶

وسایل تولید ۲۱۶-۲۱۷، ۲۳۶-۲۳۷، مالکیت بر... ۲۶۴؛

جدایی بین تولیدکنندگان و مالکیت بر... ۷۶۵

وسایل معاش ۲۰۳-۲۰۵، ۲۴۶؛ افزایش قیمت... ۷۰۰

وستفالی ۷۹۸

وست مینستر، مجله ۹۳

وضعیت غذایی محکومان ۷۲۸

همگانی شدن کار ۵۶۸

همیاری ۳۵۸-۳۷۲

هند ۱۵۹؛ تولید پنبه در... ۳۶۴-۳۶۵، ۳۷۶، ۳۸۷؛

تجارت تریاک در... ۸۰۳-۸۰۴؛ کمونته‌های بدوی

در... ۱۱۸، ۷۲، ۳۹۲-۳۹۴؛ گرسنگی در... ۴۶۶، ۵۵۴

هند شرقی ۵۵۴

هیئت بررسی کار کودکان ۳۳۰، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۳۰، ۷۴۵

یه‌اومانری ۷۷۴

یهودیان ۱۰۸، ۱۹۴، ۳۹۷

هرج و مرج در تولید سرمایه‌داری ۳۹۱، ۵۴۰-۵۴۱،

۵۶۸-۵۶۹

هلند ۴۰۸، ۷۹۰، ۸۰۴، ۸۰۵-۸۰۶

Karl Marx

Das Kapital

Kritik der Politischen Ökonomie
Erster Band



انشارات آگاه
خیابان انقلاب
بین فروردین و اردیبهشت
شماره ۱۴۶۸

ISBN: 964 - 416 - 272 - 2

